بسم الله الرحمن الرحیم

سورة یس مکیست نزد جمیع مفسرین و ابن عباس آیه و اذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله را استثنا میکند و
میگوید که در مدینه نزول اجلال یافته و عدد آیات آن هشتاد و سه است نزد کوفی و هشتاد و دو است نزد
غیر کوفی و اختلاف در یک آیت است که آن یس است و فضل قرائت آن بسیار است و ثواب خواندن آن بیشمار ابی بن کعب از حضرت
رسالت روایت کرده که هر که این سوره را قربة الی الله و خالصا لله قرائت نماید از جمیع گناهان مغفور شود و
ثواب کسیکه دوازده بار ختم کلام الله کرده باشد و بروایتی یکبار بیست و دو بار در نامه اعمال او ثبت کنند و بر بالین
هر مریضیکه این سوره را بخوانند بعدد هر حرفی از آن ده فرشته نزد او حاضر شوند و از برای او استغفار کنند
تا قبض روح او شود بعد از آن تشییع جنازه او کرده بر او صلوات میفرستند تا او را دفن کنند و در قبر مونس او
باشند و او را از نگاه در قبر نگاه دارند و هر بیماریکه در وقت موت این سوره بخواند یا کسی نزد او قرائت آن نماید
رضوان بهشت بیاید با قدحی از شراب بهشت و آنرا باو دهد تا بیاشامد و او را ببهشت بشارت دهد و او
سیراب بمیرد و سیراب مبعوث شود و هیچ احتیاج باب نداشته باشد تا که سیراب ببهشت داخل شود
و نیز مرویست از حضرت رسالت که نام این سوره در توریة معمه است زیرا که خیر دنیا و آخرت بر
خواننده و نویسنده خود تمام میکند و دافعه نیز خوانند بجهت آنکه بلیات دنیا و اهاویل آخرت را از قاری خود
دفع میکند و قاضیه اش نیز خوانند زیرا که حاجات دنیوی و اخروی را از برای صاحب خود روا میکند هر که
یکبار بخواند ثواب او برابر بیست حج بوده باشد و هر که استماع آن کند مثل کسی باشد که هزار دینار در
راه خدا صدقه داده باشد و هر که آنرا بنویسد و بشوید و بیاشامد هزار شفا و هزار نور و هزار یقین و هزار
برکت و هزار رحمت در او داخل شود و جمیع امراض و غموم و حسد از او دفع شود و از پیغمبر روایتست که هر که این
سوره را در مقبره بخواند موجب تخفیف عذاب ایشان شود و بعدد هر که در آن مقبره مدفون باشد او را حسنات
باشد و ابو بصیر از ابی عبد الله روایت کرده که هر چیزیرا دلیست و دل قرآن یس است هر که در روز این سوره را
قرائت کند در امان خدا باشد و فراخ روزی شود و هر که در شب پیش از آنکه بخواب رود بخواند خدای تعالی بر او
هزار فرشته را موکل کرداند که برای او استغفار کنند تا وقت مرگ و بعد از آن استغفار کنان تشییع
جنازه او کنند و با او در لحد داخل شوند و در آنجا بعبادت خدا مشغول باشند تا روز قیامت و ثواب آن عبادت

باو دهند

باو دهند و قبر را بر او فراخ سازند مقدار مد بصر و او را از فشردن قبر ایمن سازند و همیشه
از قبر او نوری لامع و ساطع شود و باسمان رود تا وقت بعث و نشور و چون از قبر برخیزد
آن فرشتگان بمرافقت او با او تکلم نمایند و در روی او خنده کنند و بشارت دهند تا که
او را از صراط و میزان بگذرانند و بمقام ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین رسانند و او را رفیق ایشان کرده اند و بعد از ان
خطاب عزت در رسد که ای بنده من هر کرا میخواهی شفاعت کن که شفاعت تو در حق کسانی که اراده نمائی مقبول است
و هر چه میخواهی از من طلب کن تا جمیع مدعیات تو را ارزانی فرمایم پس هر کرا شفاعت کند و هر چه طلب نماید
خدای تعالی باجابت مقرون سازد و اصلا حساب او نکند و هیچ خطیه او را مواخذه ننماید اهل محشر گویند که سبحان
الله هرگز این بنده صغیره در وجود نیامده تا بان مواخذ شود بعد از ان خدای تعالی او را از رفقا سید
انبیا گرداند و او را در بهشت عدن جای دهد و وجه ارتباط این سوره بما تقدم آنست که اختتام سوره
در ذکر اقسام کفار است بایمان آوردن گاهی که نذیری بایشان آید و این سوره در بیان عدم است که ایشان
ایمان نیاوردند با انکه نذیر بایشان آمد آورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدا نیستی و انچه میگوئی از
پیش خود اختراع میکنی و بخدا نسبت میدهی حق سبحانه و تعالی بجهت رد قول ایشان فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
یس از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که یس اسمیست از اسماء سید انبیا ص و نیز محمد بن مسلم از امام
محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دوازده اسم است
از انجمله در قرآن پنج اسم واقع شده است محمد و احمد و عبد الله و نون و یس و اینکه اهل البیت را
آل یس میگویند تایید این قول میکند و بعضی از علما گفته اند که یس از اسماء قرآنست و یا نامیست
از نامهای الهی و بعضی گویند که اسم این سوره است و حدیث ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان خلق
السموات والارض بالف سنة عام مقوی این قول است و بعضی دیگر گفته اند که سین اشارتست
بسویه اعتدالیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چه عدالت حقیقی مخصوص بان جنابست
و رایحه این مضمون را از قلب القرآن یس استشمام میتوان نمود و بعضی دیگر بر آنند که معنی او یا انسانست
بلغت طی و در اصل یا انیسین بود بجهت کثرت ندا اقتصار بر سطری از آن نمودند چنانکه در ایمن الله

باو دهند و قبر را بر او فراخ سازند مقدار مد بصر و او را از فشردن قبر ایمن سازند و همیشه
از قبر او نوری لامع و ساطع شود و باسمان رود تا وقت بعث و نشور و چون از قبر بر خیزد
آن فرشتگان بمرافقت او با او تکلم نمایند و در روی او خنده کنند و بشارت دهند تا که
او را از صراط و میزان بگذرانند و بمقام ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین رسانند و او را رفیق ایشان کرداند و بعد از ان
خطاب عزت در رسد که ای بنده من هر کرا میخواهی شفاعت کن که شفاعت تو در حق کسانی که اراده نمائی مقبول است
و هر چه میخواهی از من طلب کن تا جمیع مدعیات ترا ارزانی فرمایم پس هر کرا شفاعت کند و هر چه طلب نماید
خدای تعالی باجابت مقرون سازد و اصلا حساب او نکند و هیچ خطیه او را مواخذه ننماید اهل محشر گویند که سبحان
الله هرگز این بنده صغیره در وجود نیامده تا بان مواخذ شود بعد از ان خدای تعالی او را از رفقا سید
انبیا کرداند و او را در بهشت عدن جای دهد وجه ارتباط این سوره بما تقدم آنست که اختتام سوره
دور کرا اقسام کفار است بایمان آوردن کاهی که نذیری بایشان آید و این سوره در بیان عدم انست که ایشان
ایمان نیاوردند با انکه نذیر بایشان آمد اورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدا نیستی و انچه میکوئی از
پیش خود اختراع میکنی و بخدا نسبت میدهی حق سبحانه و تعالی بجهت رد قول ایشان فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
یس از امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که یس اسمیست از اسماء سید انبیا صلعم و نیز محمد بن مسلم از امام
محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده که حضرت رسالت را صلی الله علیه و اله دوازده اسم است
از انجمله در قران ... اسم واقع شده است محمد و احمد و عبد الله و نون و یس و اینکه اهل البیت را
آل یس میگویند تایید این قول میکند و بعضی از علما گفته اند که یس از اسماء قرانست و یا نامیست
از نامهای الهی و ... بند که اسم این سوره است و حدیث ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان خلق
السموات والارض بالف ... عام مقوی این قول است و بعضی دیگر گفته اند که سین اشارتست
بسویه اعتدالیه حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم چه عدالت حقیقی مخصوص بان جنابست
و رایحه این مضمون را از قلب القران یس استشمام میتوان نمود و بعضی دیگر برانند که معنی او یا انسانست
بلغت طی و در اصل یا انیسین بود بجهت کثرت ندا اقتصار بر شطری از ان نمودند چنانکه در ایمن الله

که منّ الله و مُ الله میکویند وچونکه در کلام عرب کاه هست که کلمه را بحرفی تعبیر میکنند چنانچه قد قلت
لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس محتملست که سین اشاره بکلمهٔ سید باشد ویا حرف ندا وحدیث انا سید ولد
ادم مؤید این معنیست ولهذا از ابوبکر وراق روایه کرده اند که یس یعنی یا سید الاولین والاخرین است یعنی
ای بهترین جمیع موجودات **وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ** بحق این قران محکم واستوار از تطرق بطلان وشائبه نقصان یا خداوند
حکم یا ناطق بحکمه مانند حی ومیتواند بود که وصف بصفة متکلم باشد یعنی کلام خداوند حکیم یا حکم کننده بحق میان جمیع
عالمیان که **إِنَّكَ** بدرستی که تو بی شك وشبهه **لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** از جمله انکسانی که فرستاده شده بودند **عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**
برراه راست این صله مرسلین است ومراد بان توحید واستقامه امور است که بسبب ان بندکانرا از ضلالت
بر جد هدایه میرسانیدند ومیتواند بود که جار ومجرور خبر بعد از خبر باشد یعنی بدرستی که تو از جمله فرستادکانی
وبرراه راستی ومراد از ذکر صراط مستقیم نه تمیز مرسلست بطریق مستقیم از مرسلی که نه باین صفة باشد زیرا
که هر مرسلی موصوفست بطریق مستقیم بلکه غرض جمع بین الوصفین است در نظم واحد که ان وصف انحضرتست
برساله و وصف انچه بان امده از شریعهٔ مستقیمه کانه قال انك لمن المرسلین الثابتین علی طریق ثابت ودیکر
انکه تنکیر دراند الست برانکه او از میان طریق مستقیمه بر طریقی قویم است بکنه وصف آن نمیتوان رسید
ومیتواند بود که حال باشد از ضمیری که مستکن است در جار ومجرور یعنی از جمله پیغمبران مرسلی در حالتی
که ایشان بر طریق مستقیم بودند واین قران **تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ** فرو فرستاده خدای عالیست وحفص بنصب
لام میخواند که مفعول مطلق فعل محذوف باشد یعنی فرستاده شده است قران فرستادنی از خداوندی
که قویست در ملك خود ومیتواند بود که منصوب باشد بتقدیر اعنی **الرَّحِيمِ** مهربان بر خلق خود وتو فرستاده
شدهٔ **لِتُنْذِرَ** تا بیم کنی وبترسانی از عذاب ربانی **قَوْمًا مَا أُنْذِرَ** کروهی را که بیم کرده بودند پیش ازین
زمان **آبَاؤُهُمْ** پدران نزدیك ایشان بسبب دوری زمان فترت ومیتواند بود که ما موصوله باشد و
مفعول دوم لتنذر یعنی تا بیم کنی ایشانرا بانچه بیم کرده شده بودند پدران دور ایشان در زمان عیسی ع
ویا انکه ما مصدریه باشد ای انذارهم یعنی تا بیم کنی ایشانرا همچو بیم کردن پدران پیشین ایشان که
در زمان انبیا بودند **فَهُمْ غَافِلُونَ** پس ایشان بیخبر اند از صراط مستقیم ودین قویم واز انچه متعلق

٣

انذار است ا انه نزول الیم وعقاب ... متعلق است بنفی بر تقدیر معنی اول یعنی چون پدران
ایشان بیم کرده شده بودند پس بیخبر بودند یعنی عدم انذار بسبب غفلة ایشان بود وبنابر ثانی متعلق است به
یعنی تا بیم کنی ایشانرا چه ایشان غافلانند کما تقول ارسلتك الی فلان لتنذره فانه غافل وچونکه علم الهی تعلق
بود بانکه اکثر ایشان بر صفت کفر خواهند مرد از انجهة میفرماید که **لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ** بدرستی که راست شد کفتار
ما بعذاب **عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ** بر بیشتر ایشان یعنی قول لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین وهر کاه که حال ایشان برین
منوال باشد **فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** پس ایشان ایمان نخواهند اورد وبر صفت کفر بعقر سقر خواهند رفت آورده اند که
ابوجهل بر جهل سوکند خورده که اکر پیغمبر را ص در نماز ببیند سر مبارك او را بشکند روزی دید که انحضرت نماز
میکذارد سنکی بزرك برداشت ونزد وی آمد وچون دست بالا برد تا سنك بیندازد دست او در کردنش چنبر شد
وسنك بر دست او چسبیده شد ودر کردنش بماند این نازل شد که **إِنَّا جَعَلْنَا** بدرستی که ما کردیم **فِي أَعْنَاقِهِمْ**
در کردنهای ایشان **أَغْلَالًا** غلها وبندها **فَهِيَ** پس ان غلها پیوسته شده **إِلَى الْأَذْقَانِ** بزنخدانهای ایشان
بمرتبه که نمیتوانند که سرها را بجنبانند **فَهُمْ مُقْمَحُونَ** پس ایشان سر در هوا ماندکانند وچشم برهم نهادکان
یعنی او را باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند وکویند که قوم بنی مخزوم دست او را بجهد
بسیار از کردن جدا کردند مردی دیکر از بنی مخزوم کفت که من بروم وبدین سنك محمد را هلاك کنم چون بنزد
انحضرت امد نابینا شد وپیغمبر را نمی دید واوازش می شنید باز کشت وکفت محمد را ندیدم اما اوازش میشنید م
چون قصد وی کردم چیزی مانند شتر فحل دیدم که اهنك من کرد تا مرا فرو برد بعد ازین حال جبرئیل امده
واین ایه اورد که **وَجَعَلْنَا** وما کردانیدیم **مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ** در پیش روی ایشان **سَدًّا** بندی وحجابی **وَمِنْ خَلْفِهِمْ**
واز پس ایشان **سَدًّا** پردهٔ ومانعی **فَأَغْشَيْنَاهُمْ** پس پوشانیدیم چشمهای ایشانرا **فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ** پس ایشان
نمی بینند چیزیرا و قادر نیستند که بر چپ وراست خود نکاه کنند ونظر در پیش وپس خود اندازند بدانکه مفسرانرا
درین هر دو ایة چند وجه دیکر هست یکی انکه ان ضرب المثل است از برای کافرانی که در کفر خود مصر بودند که
بحجج بینه ودلایل واضحه نظر نمیکردند واز غایة جحود وانکار بمرتبهٔ رسیده بودند که در مصالح عاجل واجل خود
التفاتی نمی نمودند ودر پس وپیش خود نکاه نمیکردند تا عاقبة کار خود ببینند پس معنی آیة آنست که ایشان

عدم التفات بهیج ظاهره وعلامات باهره ودر ملاحظه نمودن اطراف وجوانب خود ودر اعراض
نمودن از ایات بینات ودلایل مبینات مثل جماعتی اند که غل در کردن داشته باشند و پس و پیش ایشان
حایلی باشد و بواسطه ان نتوانند که پیش پای خود را به بینند ودر اطراف وجوانب خود نظر کنند دوم انکه
قران بجهة کرانی ان بر ایشان مثل اغلالست در اعناق ایشان ومانند سدی در پس و پیش ایشان
که منع ایشان نماید از خضوع کردن وکردن نهادن برای استماع ان وتدبر وتفکر نمودن در ان چه این
مشرکان چونکه بسبب غایة عناد ونهایة جحود وانکار قرآن بر ایشان شاقست ودشوار و بجهة ان استکبار
نموده اند از ان و سرکشی را شعار خود کرده وکردن کشی دثار خود ساخته پس کویا که ان غلی است در کردن
ایشان که اصلا بجهة تواضع وخضوع کردن را کج نمیکنند تا دلایل بینه را ملاحظه کنند ودر اطراف خود
نکاه نمیکنند تا راه نجات را بنظر فکر در نظر ارند سوم انکه مراد بان وصف حال آخرة ایشانست از قبیل
آیة اذ الاغلال فی اعناقهم یسحبون فی النار وایراد ان بلفظ ماضی بجهة تحقق وقوع باشد وبنا بر این معنی
کلام بر حقیقة خود باشد چهارم انکه این معنی مخبر است از حال قریش که هر کاه قصد ایذای پیغمبر میکردند
استطاعت ان نداشتند که بروی او نکرند چه جای انکه دستها را بکشایند وبایذای او مشغول شوند چنانکه از ابن عباس
منقولست که روزی قریش با یکدیکر کفتند که ما صبر کردیم خود را که صبر کرده باشیم بر هیچ امری مثل صبری که مینمائیم برآن
از محمد ما بر سد عاقلان ما را سفیه شمرد وپدران ما را دشنام داد وما را عیب کرد وجماعت ما را متفرق ساخت
وسب آلهه ما نمود وبا این همه ویرا کذاشته ایم واو را هیچ نمیکوئیم باهم اتفاق کردند بر انکه هر جا که محمد را ببینیم او را
زنده نکذاریم وهیچ باب جست از قتل او باز ندایم فاطمه علیها السلم را خبر رسید بخدمت پدر امد وقطرات عبرات بر صفحات
جبهات روان کرد حضرت که فاطمه را دید فرمود ما یبکیک ای جان پدر چه چیز ترا بکریه در آورده است فاطمه
ای پدر بزرکوار ان القوم عزموا علی ان یقتلوک قریش عزم جزم کرده اند بر کشتن تو حضرت فرمود که بابکی بیار
وقدحی آب بیار تا سلاح الوضوء سلاح المومن در پوشیم وزره عصمت نماز در بر افکنیم پس وضوء نماز بساخت و
قدم در مسجد الحرام نهاد ان کروه از هیبت او چشم نکشادند واز مهابت او دیده بر هم نهادند سید عالم قبضه سنک
ریزه بر کرفت ودر روی ایشان انداخت وفرمود که شاهت الوجوه یعنی زشت باد رویهای شما بر هیچ کس

بسم

کریانم

ارال

ازان سنکریزها چیزی نیامد مکر که در روز بدر کشته شد وحق سبحانه وتعالی بجهت قطع طمع پیغمبر از ایمان
ایشان فرموده که وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ویکسانست بر ایشان اینکه ءَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشانرا أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ
یا بیم نکنی لَا يُؤْمِنُونَ که ایمان نخواهند آورد بجهت توغل ایشان در کفر وشرک ومعنی تعلق علم الهی
بعدم ایمان ایشان در اول سوره البقره سمت ذکر یافته وچونکه بر انذار ایشان نفعی مترتب نمیشود از اینجهة
حق سبحانه انرا مخصوص ساخت باهل ایمان وفرموده که إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که میترسانی وبیم میکنی بر وجهی
که منتفع بر باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پی روی نماید قرانرا وبسمع قبول مواعظ انرا بشنود وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ وبترسد
از خدای بِالْغَيْبِ با انچه از و پوشیده است از امور اخروی وکویند که مراد انست که بترسد از خدای در حال
غیبت واز مردمان بر خلاف اهل نفاق وخلاف که ظاهرا اظهار ایمان میکنند وهر کاه که از نظر مؤمنان غایب
میشوند با یاران خود میکویند که انا معکم انما نحن مستهزءون وچون انکسی که تابع قرانست وپی رو احکام
ان از انذار تو ترسانست وهراسان فَبَشِّرْهُ پس مژده داده او را بِمَغْفِرَةٍ بامرزش کناهان وَأَجْرٍ كَرِيمٍ
ومزدی بزرکوار در آن جهان آورده اند که بنو سلیم بجناب رسالت مآب عرض کردند که خانهای ما از مسجد دورست
رخصت باشد که نزدیک مسجد خانه کیریم حضرت فرمود که دیارکم فانما تکتب اثارکم در سراهای خود باشید که
نشانهای پای شما را که بمسجد تردد میکنید مینویسند پس هر کاه که راه دورتر باشد ثواب قدم بیشتر باشد چه در
هر کامی ثوابی بران مترتب خواهد شد حق سبحانه بر مصداق قول پیغمبر خود ایه فرستاد که إِنَّا نَحْنُ بدرستی
که ما نُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده کردانیم مردکانرا در روز بعث یا دلهای مرده را بهدایة وَنَكْتُبُ ومینویسیم مَا قَدَّمُوا انچه
از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه وافعال طالحه وبر وفق ان مجازات دهیم وَآثَارَهُمْ ومینویسیم اثرهای
ایشانرا یعنی نشانهاء اقدام ایشانرا که بمسجد میروند پس هر خطوه مکفر خطیه خواهد بود وبهر قدمی
از عنایة لم یزلی رقمی بر صفحه احوال وصحیفه اعمال ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ وهمه چیزها از نیک
وبد أَحْصَيْنَاهُ شمرده ایم وبیان کرده یعنی همه انرا مکتوب ساخته ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفتری که پیشوا
روشن است یعنی لوح محفوظ که سر دفتر جمیع دفاتر است واثاری که بر آن منقش شده بتمادی روزکار
مندرس نمیشود وبعضی بر انند که امام صحیفه اعمالست که اثار ان مندرس نمیشود بعد از نزول این ایة

لیعع ٨

لة

حضرت رسالت صلعم فرمود که اِنَّ اَعْظَمَ النَّاسِ اَجْرًا فِی الصَّلٰوةِ اَبْعَدُهُمْ اِلَیْهَا مَمْشًی فَاَبْعَدُهُمْ یعنی بزرکترین مردمان در
مزد نماز کسیست که دورتر باشد راه آمدن او بمسجد و بعد از ان کسی که راه او دورتر از و باشد جابر انصاری کفت
که چون این سخن بشنیدیم تمنای ان داشتیم که خانهای ما بیشتر دور باشد تا ثواب ما بیشتر باشد و بعضی کفته
اند که اثار ایشان است از انکه حسنه باشد چون علمی که تعلیم مردمان نمایند و یا وقفی که بر مواضع خیر کنند و یا صدقه
جاریه چون پل و مسجد و رباط و یا سیئه باشد چون اشاعت بدعت و تاسیس ظلم چه حق سبحانه و تعالی همه را
مینویسد و بحسب مناسب هر اثری مکافات و مجازات خواهد داد بعد از ان حق تعالی پیغمبر خود را امر میفرماید
بر تمثیل کردن اهل مکه باصحاب انطاکیه در رسوخ کفر و عناد و عدم اطاعت و انقیاد با وجود معجزات ظاهر
و ایات واضحه و میکوید که **وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا** و بیان کن ای محمد اهل مکه را مثلی مراد آنست که مِثْلُ الْهُمْ مثلا
یعنی مانند سازمر ایشانرا **اَصْحَابَ الْقَرْيَةِ** یاران دیه انطاکیه و صاحب کشاف آورده که اصل کلام اینست
که اضرب لهم مثلا مثل اصحاب القریه و ثانی بیان اولست یعنی بیان کن برای ایشان قصه عجیبه که آن
یاران انطاکیه است و قوله **اِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ** بدل آنست یعنی بیان کن این را که چون امد بان دیه رسولان
عیسی ع و انچنان بود که عیسی ع دو کس را از حواریان که صادق و صدوق کفتندی یا یوحنا و یونس یا یحیی
و تومان و یا یارص و ماروص بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان بنزدیک شهر رسیده
پیری دیدند که کوسفندی چند میچرانید بر وی سلام کردند پیر پرسید که کیانید و کفتند ما رسولان عیسی پیغمبر الله ایم
تا شما را باسلام دعوت کنیم و از عبادت اصنام باز داریم کفت شما بر صدق دعوی خود هیچ آیتی و دلیلی دارید
کفتند آری بدعای ما بیماران شفا یابند و اکمه و ابرص یعنی کور مادرزاد و پیس را بحال صحت رسانیم پیر کفت
که چند سالست که فرزند من بیمارست و جمیع اطبا از علاج او عاجزاند اکر او بدست شما به شود من مذهب عیسی را
اختیار کنم و مسلمان شوم ایشان بر سر بالین وی امدند و دعا کردند فی الحال صحت یافت و از جمیع امراض
خلاص کشت پیر ایمان اورد و او حبیب نجار است مومن آل یس که بشش صد سال قبل از زمان حضرت رسالت
صلعم بدو کرویده در وقتی که عیسی او را باوصاف کریمه انحضرت و حقیقت نبوة و خاتمیة او اخبار کرده و یکی از انبیا
اوست و در روایتی صحیح ثابت شده که او در خفیه مؤمن بود و در غار بعبادت اشتغال مینمود و چون ان

رسولان

٥

رسولان امدند اظهار ایمان نمود القصه خبر این مرد در انطاکیه فاش شد و بیمار بسیار از برکة ایشان
بشرف صحت مشرف میشدند ملک شهر که او را افطیخش رومی میکفتند او بت میپرستید از حال ایشان خبر یافت
ایشانرا طلبید و کفت که شما چه کسید کفتند که ما رسولان عیسی ایم و خلق را از بادیه ضلالت بمنزل هدایة
میخوانیم کفت آیة شما چیست کفتند که ابرص و اکمه را شفا میدهیم و جمیع بیماران را بر میسازیم کفت که
باز کردید تا من در کار شما اندیشه کنم ایشان باز کشتند وهب بن منبه کفت که ایشان مدتی دران شهر بودند
و مردمان نمیکذاشتند که پیش پادشاه روند روزی در بازار او را دیدند تکبیر کردند و اظهار ذکر خدا نمودند
او در غضب شد بفرمود تا ایشانرا بزندان محبوس کردانیدند خبر بعیسی رسید شمعون الصفا را که راس
الحوارین بود و خلیفه او بیاری ایشان فرستاد او بشهر امد و با خواص ملک آشنائی اغاز کرد و بسبب
دانش و حکمة مقرب پادشاه شد و چونکه عیسی بفرمان خدا رسولانرا فرستاده بود از بجهة حق تعالی
اسناد ارسال ایشانرا بخود کرد و فرمود که **اِذْ اَرْسَلْنَا** و این بدل ظرف اولست یعنی برای کفار مکه بیان
این کن که چون فرستادیم ما **اِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ** بسوی اهل انطاکیه دو کس را **فَكَذَّبُوهُمَا** پس تکذیب کردند
اهل آن دیه هر دو را و بزندان محبوس ساختند **فَعَزَّزْنَا** پس ما غالب کردانیدیم ایشانرا و حفص بتشدید
میخواند یعنی قوة دادیم ان هر دو را **بِثَالِثٍ** بفرستاده سیوم یعنی شمعون الصفا ترک ذکر مفعول به
بجهة انست که غرض بیان معزز به است و کفته اند که معزز به سلام بود یا یونس اما اصح انست که شمعون
بود که در عقب ایشان آمد و با پادشاه اختلاط نمود و مقرب درکاه شد اورده اند که او با ملک به بتخانه
امدی و خدایرا سجده کردی و مردم ملک می پنداشتند که او پرستش بت میکند ملک بر وی اعتماد تمام
کرد و بی مشاورة وی بهیچ امری اقدام نمینمود روزی از پادشاه پرسید که ای ملک شنیده ام که دو مرد را
حبس نموده بجهة انکه دعوی دینی دیکر میکنند و مردم را از این دین منع میکنند کفت ای شمعون از وی
تعجب کفت که ای ملک بفرمای تا ایشانرا حاضر کردانند که کفتار ایشان عجب است ملک امر کرد باحضار
ایشان چون ایشان شمعون را نزد ملک دیدند خوشحال شدند و دلیر وار بنشستند شمعون از ایشان
پرسید که شما چه کسید کفتند رسولان رسول خدا ایم شمعون کفت بچه کار امده اید کفتند امده ایم تا

ملک و قوم او را از عبادت اصنام باز داشته بعبادت کسی که آفرید کار آسمان و زمین است ع عیسی کفت
بر ینکه میکوئید بینه و حجتی دارید کفتند نبرء الاکمه و الابرص و نشفی المرضی باذن الله ابرص و اکمه و جمیع
مرضی را بفرمان خدا بر میسازیم ملک بفرمود تا اکمهی را حاضر سازند کودکی را که چشم وی مساوی پیشانی
وی بود حاضر ساختند ملک فرمود که خدای خود را بکوئید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند فی
الحال هر دو چشم او شکافته شد بعد از ان دو مهره از کل بساختند و در ان موضع نهادند و دعا کردند
حدقه کشت و بینا شد ملک متعجب شد شمعون کفت ای ملک ما نیز از این خدایان درخواهیم تا همین
کار بکنند ملک آهسته کفت که ای شمعون تو نمیدانی که ایشان نمیشنوند و نمیبینند و بر هیچ چیز
قدرت ندارند شمعون دیکر باره کفت ای جوانان خدای شما دیکر چه تواند کرد کفتند مرده را زنده کرداند
شمعون کفت اکر خدای شما این کار کند ما همه بوی میکرویم ایشان کفتند خدای ما بر همه چیز
قادر است ملک کفت پسر دهقان من هفت روز است که وفات کرده و او را دفن نکرده اند
بجهة انکه انتظار پدرش میکشند تا بیاید و او را دفن کند او را زنده کنید و کفته اند که پسر او بود که هفت روز
از موت او برآمده بود او را حاضر کردند از حال خود کردیده و متعفن و متغیر شده شمعون در خفیه دعا
کرد و این دو رسول دیکر بتبعیت شمعون از خدا درخواستند فی الحال زنده شد و بر پای خواست
و کفت ای قوم از خدا بترسید و با و ایمان آرید که مرا درین هفت روز بهفت طبقه آتش برده اند
و عذاب نموده امروز در آسمان بکشادند جوانی نیکو صورتر اکه از برای این هر سه شفاعت میکرد دیدم
کفتند این هر سه کیستند کفت شمعون وصی عیسی و این هر دو از حواریان او و ان جوان که از برای ایشان
دعا میکرد عیسی ع و این قصه مذکوره را عیاشی باسناد خود از ثمالی نقل نموده و از امام محمد باقر
و جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیهما و باین منتهی ساخته که آن میت پسر ملک انطاکیه بود
که بعد از انکه او را دفن کرده بودند بدعای ان هر دو رسول زنده شد و برخاست و خاک از سرش میریخت
و میدوید ملک در عقب او مسارعت نمود و چون باو رسید کفت ای فرزند چیست حال تو کفت
من در حالت موت دو مرد را دیدم که در سجده افتادند و حیوة مرا از خدای درخواستند ملک کفت

که اکر این هر دو را به بینی خواهی شناخت کفت آری پس امر کرد تا همه بصحرا آیند و چنین تعیین نمود که یکی از رسولان
بپیشتر بیاید و بعد از انکه خلقی بسیار آمده باشند یکی دیکر بیاید تا بداند که پسرش علم بمعرفة ایشان دارد یا نه
و چون یک رسول اول آمد پسر کفت یکی اینست و بعد از انکه یکی دیکر بر طریق مذکور رسید کفت یکی دیکر اینست
این سخن در ملک اثر کرد و نزد این حال شمعون با ان هر دو رسول زبان بدعوة بکشادند فَقَالُوا پس کفتند
إِنَّا إِلَيْكُمْ بدرستی که ما بسوی شما مُرْسَلُونَ فرستاده شده کانیم از نزد عیسی روح الله و بقصد هدایت
شما باین صوب توجه نموده ایم ملک با قوم خود ایمان آوردند و غیر ایشان از مردمان شهر بایشان
نکرویدند و در مقام خصومت در آمده قَالُوا کفتند که مَا أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مکر آدمی مِثْلُنَا
مانند ما در صورت و صفات پس بچه مزیة شما را برسالة مخصوص ساخته اند وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ
و نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از وحی و رسالة إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا تَكْذِبُونَ مکر
که دروغ میکوئید در دعوی رسالة ایشان نمیدانستند که حق سبحانه از برای تبلیغ رسالة از اهل
صلاح هر کرا که حکمة و مصلحة او مقتضی انست اختیار میکند و لهذا زبان باین تکلم کشودند و رسولان
چون استماع این کلام نمودند قَالُوا کفتند بعد از اقامه حجة و اظهار معجزة رَبُّنَا پروردکار ما يَعْلَمُ إِنَّا
۵ میداند که بتحقیق ما إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ بسوی شما فرستاده شده کانیم مزیة لام تاکید درین مقول
و ترک ان در مقول اول اعنی قوله انا الیکم مرسلون بجهة انست که اول ابتداء اخبارست و ثانی
جواب از انکار و قوله ربنا یعلم جاری مجری قسم است در توکید و مثل اینست قوله شهد الله علم الله
وَمَا عَلَيْنَا و نیست بر ما إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مکر رسانیدن اشکارا و هویدا یعنی ما از عهده کار خود بدر آمدیم
و پیغام رسانیدیم و بروفق ان معجزه نمودیم اکر شما بسبب جحود و عناد نظر درین معجزات ظاهره و حجج
بینه نکنید تا علم بصدق ما پیدا کنید مستوجب نزول عذاب شوید قَالُوا کفتند ایشان بعد از عجز از
ایراد شبهه و اعراض از معجزه واضحه إِنَّا بدرستی که ما تَطَيَّرْنَا فال بد کرفتیم بِكُمْ بآمدن شما زیرا
که تا باین بلد آمده اید باران نبارید و همه مزارع و اشجار ما خشک شد لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اکر باز نایستید
از دعوی خود لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر آینه شما را سنکسار نمائیم و در زیر سنک هلاک کنیم وَلَيَمَسَّنَّكُمْ و البته برسد شما را

مِنّا از جانب ما عَذابٌ اَلیمٌ عذابی دردناك قالوا کفتند آن رسولان طائرکم فال بد شما مَعَکُم با
شماست یعنی بسبب شامت عقاید فاسده و اعمال باطله شماست چه بتوحید دعوة نمودن و مردمانرا
بعبادة خدا خواندن غایة برکت و خیر و میمنت اَئِنْ ذُکِّرْتُم ایا اکر پند داده میشوید از انفال بد میکیرید
و بقتل میترسانید بل انتم بلکه شما قومٌ مُسرِفونَ کروهی مستید از حد در کذشتکان در عصیان و جهت
فرط عناد و طغیانست که جماعتی که بر شما واجبست که اطاعت ایشان نمایند تشأم و تطیر خود را با ایشان
نسبت میدهید محمد بن اسحق کفته که ملك و قوم او نیز نکرویدند و همه متفق الکلمه شده قصد کشتن
ایشان کردند وجاء و آمد درین حال مِن اَقصَی المَدینة از دورترین جانبی از ان شهر یعنی از دروازه که
نهایة آن بلده بود رجلٌ مردی یعنی حبیب نجار یسعی که بسرعة می امد تا برسید نزد این جماعة و از
روی شفقت و مرحمت قال یا قوم کفت ای کروه من اتبعوا المرسلین بتبعیة کنید این فرستادکانرا
اتبعوا من لا یسئلکم پیروی نمائید کسانی را که نمیخواهند از شما اجراً مزدی بر تبلیغ رسالة و اداء دعوة
وهم مهتدون و ایشان راه یافتکانند بطریق حقی که خیر هر دو سرا منوط است بران ایشان او را
کفتند که ایا دین ما را میکذاری و تبعیة ایشان اختیار میکنی او در جواب ایشان کفت که وما لی و چیست
مرا که از روی اعتقاد لا اعبد نپرستم الذی فطرنی انکسی را که آفریده است مرا و از عدم بوجود آورده
اضافه فطرة بنفس خود دالست بر اظهار شکر و لطف ارشاد و امحاض نصح زیرا که چیزی که از برای
خود خواسته است از برای ایشان اراده نموده و مراد بان تقریع ایشانست بر ترك عبادة خالق
و مشغول شدن بعبادة غیر او و لهذا اضافه بعثت با ایشان نموده بر سبیل تهدید و ترهیب
و کفته که والیه و بسوی حکم و رای او ترجعون باز کردانیده خواهید شد و نیز بجهة امحاض نصیحه بار دیکر بطرز نسان
ایراد کلام نموده باسلوبی که أأتخذ ایا فرا کیرم من دونه بجز خدای بحق آلهة خدایان دیکر که بتانند ان یردن الرحمن اکر اراده نماید
خدای مرا بضرّ بضرری و کزندی یعنی خواهد که ضرری بمن رسد لا تغن عنی کفایة نمیکند و دفع نمینماید از من شفاعتهم شیئا
درخواست آن بتان چیزی را که از شان ایشان شفاعة نیست تا از من بلا دفع توانند کرد این رد قول ایشانست که
میکفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله ولا ینقذون و خلاص نکنند و نتوانند مرا از مضرت منصرفت و مظاهر بس اکر من او را که بعدت

سینی

ندارد بر نفع و ضر پرستش نایم و عبادة انکه نا درست بوساند و نفع و رها بندند درست بدارم انی اذاً بدرستی
که انکاه لفی ضلال مبین در کمراهی اشکارا و هویدا باشم چون قوم این سخن از و شنیدند بقصد قتل او برخواستند
و او توجه بجانب رسولان کرد و کفت انی آمنت بدرستی که ایمان آوردم و کرویدم بربکم بافریدکار شما
فاسمعون پس بشنوید ایمان مرا تا فردا از برای من کواهی دهید و کفته اند که او این خطاب با قوم کرد و کفت
من بپروردکار و آفریدکار شما ایمان اورده ام پس مرا بشنوید و نصیحه مرا بسمع قبول استماع کنید و ایشان او را
سنك میزدند و او میکفت اللهم اهد قومی سدی و قتاده کفتند که سنکسارش کردند و در بازار کیه انطا
دفن کردند و قولی انست که او را اکشتند و خدای او را زنده کرد و بهشت برد ابن مسعود بر انست
که او را لکدکوب میکردند تا در زیر قدم ایشان هلاك شد و حسن بصری کفته که وی را مصلوب کردند و ملائکه
او را باسمان بردند قیل کفتند مر او را که ادخل الجنة درآی در بهشت و چون به بهشت داخل شد در کشا(؟) و ق
آورد مکه این کلام در مخرج استینافست زیرا که از مظان مسئله است از حال حبیب نزد لقاء پروردکار
خود کوئیا که قایلی کفته که کیف کان لقاء ربه بعد ذلك التصلب فی قصة دینه فقیل قیل ادخل الجنة و قیل
له نکفته زیرا که غرض مقول له نیست بلکه مقول است یعنی ادخل الجنة قال یا لیت قومی کفت کاشکی
قوم من یعلمون دانا می بودند بما غفر لی ربی بانچه امرزید مرا پروردکار من یعنی بانچیزی که سبب
آمرزیدن من شد از ایمان آوردن و با ایشان مجاهده کردن وجعلنی و کردانید مرا بسبب آن
من المکرمین از بزرکواران اهل بهشت مراد باکرام اعطاء منزله رفیعه است بر وجه تبجیل و اعظام
و میتواند بود که ماء مصدریه باشد یعنی بامرزیدن خدای مرا و کردانیدن من از جمله بزرکان و
یا استفهامیه باشد و مراد بان مهاجرت او باشد از دین ایشان و مصابرة او بر اذیة ایشان یعنی کاشکی
قوم من میدانستند که چیز خدای مرا امرزید و مکرم و معزز کرد انید یعنی مجتهد در رشد آن او عبادة
و صبر کردن بر ایذای ایشان ما حصل کلام انست که کاشکی ایشان عالم میبودند باین ثواب جزیل و عطا
جلیل تا ایمان می آوردند و مطیع و منقاد میشدند و بسبب ان باین مرتبه عظیمه و درجه رفیعه میرسیدند
باسناد خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که سباق الامم ثلثة

لم یکفروا بالله طرفة عین علی بن ابی طالب و صاحب یس و مومن آل فرعون فهم الصدیقون و علی افضلهم
یعنی سابقون امت سه اند هرگز بمقدار زدن چشمی در راه خدا کافر نشده اند یکی علی بن ابی طالبست و دوم
صاحب یس که حبیب نجارست و سیوم مومن آل فرعون که حزبیل است و این هر سه صدیقانند و علی بن ابی
طالب افضل ایشانست و بروایتی دیگر از انحضرت منقولست که الصدیقون ثلثة حبیب النجار و هو مومن
آل یس و حزبیل و هو مومن آل فرعون و علی بن ابی طالب و هو افضلهم مومن آل محمد علیهم السلم بعد از
حق سبحانه از نجاة تموت آن قوم و استیصال ایشان خبر میدهد و میگوید که وما انزلنا و نفرستادیم
علی قومه بر قوم حبیب من بعده از پس قتل یا رفع او من جند هیچ لشکری من السماء از برای هلاک ایشان
وما کنا منزلین و نیستیم ما فرو فرستنده لشکر برای هلاک کافران یعنی در حکمت و مصلحت ما صحیح نیست که از برای
اهل کفر و شرک لشکر فرستیم چه کفار از آن خوارتر و بی مقدارترند که از برای هلاک ایشان لشکر باید و
انزال لشکر ملائکه در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بود صلعم نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده باشند
و میتواند بود که ما موصوله باشد عطف بر جند من السماء و معنی برین وجه که نفرستادیم ما بر آن قوم
از پس حبیب آنچه فرو فرستاده بودیم قبل از ایشان بر کفار دیگر از رمی حجاره و ریح عاصف و غیر آن
یعنی از برای استیصال ایشان نه لشکر فرستادیم و نه رمی حجاره و نه ریح عاصف بلکه ان کانت نبود
عقوبت ایشان الا صیحة واحدة مگر یک فریاد کردن که آسانترین وجهیست از وجوه عذاب و هلاک
و اینچنان بود که جبرئیل بیامد و هر دو طرف دروازه آن شهر بگرفت و صیحه زد فاذا هم پس ناگاه ایشان
خامدون فرو مرده گان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش که یکبار فرو میرد و چون
عدم انقیاد موجب حسرة اهل جحود است و عناد در روز معاد از اینجهة میفرماید که یا حسرة ای تاسف
و ندامت در روز قیامت علی العباد بر بندگان که جمیع اوقات را صرف کفر کردند در معصیت و با وجود این حال
ما یاتیهم من رسول نمی آمد بدیشان هیچ پیغمبری الا کانوا به مگر بودند که باو یستهزءون استهزاء میکردند
گویند که این حسرة حکایتیست از قول کفار که در وقتی که رسولان را بکشتند و عذاب را معاینه ببینند گفتند
ای حسرة و اندوه که ما راست بر آن بندگان صالح اگر بدست ما کشته نمیشدند با ایشان ایمان می آوردیم

عذاب بما میرسید و بنابرین ما یاتیهم کلام مستقل باشد و مرتبط بما قبل نباشد و میتواند بود که این تحسر از
جانب خدا باشد بر آن رسولان بر سبیل استعاره بجهة استعظام خیانتی که از کفار نسبت بایشان واقع شده
با تلهف و تاسف جمیع مومنان باشد بر نفسهای ایشان و بدانکه حسرة احتمال دارد که منادی نکره باشد و
حقیقة معنی آن باشد که متحسر حسرة را ندا کند و گوید که حاضر شود در روز قیامت که کفار بجزا و سزای کفر و استهزا رسند
در آن زمان که رسولان را کشته اند و عذاب را معاینه دیده و میتواند که مفعول مطلق باشد و منادی با فعل محذوف
باشد و در تقدیر که یا ایها المتحسر تحسر حسرة علی العباد و بعد از ایراد ضرب المثل در مقام تخویف مشرکان مکه در
میگوید که الم یروا آیا ندانستند اهل مکه کم اهلکنا که بسیاری را هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل
روزگارها و مشاهده این نکردند انهم آنکه آن هلاک شدگان الیهم بسوی ایشان لا یرجعون باز نمیگردند یعنی
بدنیا معاودت نمیکنند پس چرا عبرت نمیگیرند بایشان و حال ایشان را قیاس بنفس خود نمیدهند و حذر نمیکنند از آنکه عذاب
و عقوبتی که بسبب کفر و عناد بر امم سالفه نازل شد بر ایشان نیز واقع شود وان کل و نیستند همه ایشان لما جمیع
مگر فراهم آورده شده لدینا نزدیک ما یعنی در قیامت محضرون حاضر شدگان برای مجازات اعمال و مکافات افعال
یعنی امم سابقه که هلاک شده اند با این مخالفان که متخلف ایشانند همه در عرصه گاه محشر بحضرت ما حاضر خواهند
شد و مناسب اعمال و اقوال خود بجزا و سزا خواهند رسید و بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند گشت
هرچند که آیات ظاهره و نشانهای باهره خود را که دلالت تمام دارند بر وحدت ما و بر قدرت کامله ما بر بعث ایشان
بایشان نمودیم اصلا ملتفت آن نشدند و بنظر اعتبار در و نگاه نکردند وآیة لهم و نشانه که مر ایشان راست بر قدرت
ما بر بعث ایشان الارض المیتة زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران احییناها زنده کردانیدیم آن را این صفت
ارض است بجهة آنکه مراد از آن جنس مطلق است نه ارض معینه مشخصه پس آن در حکم نکرات باشد و نظیر اینست قول الشاعر
و لقد امر علی اللئیم یسبنی واخرجنا منها و بیرون آوردیم از وی حبا جنس دانه را مراد حبوب غذائیه است که قوة انسانست از
جو و گندم و برنج و غیر آن فمنه پس از آن دانه یاکلون میخورند و بآن تربیت مییابند تقدیم ظرف بجهة دلالتست بر عظم
چه ارتزاق انسان از آنست و قلت آن موجب قحط و فقدان مثمر هلاکت وجعلنا و آفریدیم فیها در زمین جنات
بوستانها و باغها من نخیل از انواع اشجار خرما واعناب و اصناف انگور امتیاز نخیل و اعناب از حبوب بجهة اختلاف

وایثار ذکر نخیل بر ثمور با وجود تطابق آن با اعناب بجهة اختصاص اشجار ثمور است بمزید نفع و آثار صنع و تخصیص
این هر دو نوع بذکر از میان انواع اشجار بواسطه کثرت اصناف و منافع ایشانست و بجهة آنکه زروع و اشجار
بدون آب مثمر نیست از ینجهة میفرماید در عقب آن که وفجرنا فیها وروان کردیم در زمین ابرا من العیون از چشمها
ان تا حبوب و نخیل و اعناب را بان آب دهند و اینهار را آفریدیم لیاکلوا تا بخورند من ثمره از میوه هر نوع از ان
و یا از ثمر آنچه مذکور شد یا آنکه ضمیر راجع باشد بنخیل و ترک ذکر اعناب بجهة آنکه در حکم نخیل است و حمزه و کسائی
بضم ثا و میم خوانده اند که جمع ثمر است یعنی بخورند از میوهها متنوعه آن و میتواند بود که ضمیر راجع بخدای
باشد بر طریقه التفات تکلم بغیبه یعنی تا بخورند از میوه خدا که از ان زروع و اشجار کرامت نموده وما عملته و تا بخورند
از آنچه کرده است انرا ایدیهم دستهای ایشان از ان مثل دوشاب و سرکه و غیر آن و گفته اند که این جمله حالیه است
و ما ماء نافیه نه موصوله یعنی میخورند از میوه آنچه مذکور شد و حال آنکه دستهای ایشان ان عمل نکرده است
بلکه بمحض قدرت آفریده شده و مؤید اوست قراءة بکر یعنی ما عملت بدون ایراد ضمیر مفعول زیرا که حذف ضمیر
مفعول از صله احسن است از غیر آن و شبهه نیست که فایده آفریدن این نعمتها راجع باو سبحانه نیست زیرا که
غنی مطلق و مستغنی از ماسوی پس غایة آن راجع بر بندگان خواهد بود تا از ان منتفع و متمتع شوند و لهذا
میفرماید که افلا یشکرون آیا پس شکر نمیکنند بندگان بازاء این نعمتها و منعم حقیقی خود را پرستش نمینمایند و
چونکه تنزیه و تقدیس ذات دالست بر استحقاق کمال حمد و نهایة شکر از ینجهة میگوید که سبحان منزه است از
جمیع نواقص و پاک از همه عیوب الذی آنکسی که بقدرت کامله خلق الازواج بیافرید اجناس و انواع و اصناف
اشیا را کلها همه آن مما تنبت الارض از آنچه میرویاند زمین بقدرت او سبحانه چون نبات و اشجار که مختلف
الصورند و متغایر اللون و الطعم و من انفسهم و از نفسهای مردمان که مذکرند و مؤنث و سیاه و سفید و
غیر آن ومما لا یعلمون و از آنچه نمیدانند یعنی از انچیزی که خدای تعالی ایشانرا بران مطلع نساخته و طریق
معرفت انرا بایشان از اقسام مخلوقات و مصنوعات که در قعر بحرند وآیة لهم ونشانه دیگر مر ایشانرا
بر کمال قدرت ما اللیل شبست که از روی حکمت و محض مصلحت نسلخ منه میکنیم از و چون کندن پوست
یعنی زایل میکنیم از و النهار روشنی روز را که از آفتابست فاذا هم پس ناگاه ایشان مظلمون داخلند

در تاریکی که هیچ روشنی نیست ایشانرا بدانکه استعارة لفظ سلخ از برای لیل اشارتست بانکه لیل بجهة
ظلمه مانند جسمست و نهار که ضوء است بمثابه قشر و ایماست بانکه نهار امر عرضیست پس اندر حکم کسوتست
و معروض که لیلست مانند جسمست در اصالت و دلیلی دیگر از دلایل قدرت الشمس آفتابست که تجری
میرود لمستقر لها از برای قرارگاهی که او راست یعنی از برای حد معینی که دور او با و منتهی میشود تشبیه فرموده است
مستقر آفتاب را بمستقر مسافری که سیر او بان منتهی شود و مستقران یا وسط حقیقی آسمانست که حرکت
ان در انجا بطو پیدا میکند بحیثیتی که مظنه آنست که انجا قرار میگیرد و ساکن میگردد و یا اقصی منازل
اوست در شتا و صیف که از ان متجاوز نمیشود یعنی او را در محل ارتفاع غایتی است که از ان در نمیگذرد
و بدون ان منقطع نمیشود و در حین هبوط نهایتی است که از ان تجاوز نمینماید و بکمتر از ان انقطاع نمییابد و مابین
ارتفاع و انخفاض آن سیصد و شصت مشرق و مغربست که هر روز از مطلعی طلوع میکند و بمغربی غروب مینماید
و ما مستقر ان و غایة سیر ان محل انقضا دنیاست یعنی همیشه حرکت میکند و اصلا قرار نمیکند تا حین انقضاع
دنیا و ابوذر غفاری از حضرت رسول صلعم روایت کرده که مستقر آفتاب در زیر عرش است ذلک آن
رفتن آفتاب بمستقر خود تقدیر العزیز مقدور و مقرر کردن خداوندیست که غالبست بقدرت کامل خود
بر هر مقدوری العلیم احاطه کننده بعلم شامل خود بر هر معلومی والقمر قدرناه و ماه را تقدیر کردیم سیر او را
مقرر فرمودیم منازل در منزلهای بیست و هشت که اند از بروج اثنی عشر که عرب بانزا انواء مستمطره میگویند
و آن اینست سرطین و بطین و ثریا و دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک
غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده سعد الذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبیه فرع الدلو
المقدم فرع الدلو المؤخر رشا و هر شب در منزلیست از منازل مذکوره و از ان تجاوز نکند و متقارب
نشود و تزاید و تناقص نور او بحسب بعد و قرب اوست با آفتاب پس هر چند که در منازل خود با آفتاب
دورتر میشود نور او می افزاید و چونکه قرب باو پیدا میکند بتدریج نور او کم میشود و میل بتقویس
میکند حتی عاد تا وقتی که گردید در آخر منازل خود که قریب باجتماعست کالعرجون القدیم مانند چوب
خوشه خرما که کهنه باشد و وجه شبه دقت و صفرت و اعوجاج است چه شاخ خرما چون بسیار خشک

شد باریک و زرد و کج میشود و بشکل هلال میرسد و در وقت اجتماع که در دو شب آخر ماه هست و از ابصار محاق
کویند مخفی میکردد و کفته اند که چوب خوشه خرما در مدت شش ماه بشکل هلال متشکل میشود علی بن ابراهیم باسناد خود
نقل کرده که ابو سعید مکاری واقفی روزی نزد امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما آمد و از روی انکار و عناد
کفت که مرتبه تو بآن رسیده که دعوی امامت کنی و خود را در مرتبه پدر خود دانی انحضرت فرمود که خدای نور تورا ابتنا نماید
و ترا بفقر و فاقه مبتلا سازد چه میشود ترا که دیده بصیرت تو احول کشته و بکج بینی در من نکاه میکنی نمیدانی که خدا
وحی فرستاد بعمران پیغمبر که من پسری را بتو ارزانی خواهم داشت که اکمه و ابرص را ابرا سازد بعد از ان مریم را باو داد
و عیسی ابن مریم کرامت فرمود پس عیسی از مریم باشد و مریم از عیسی یعنی هر دو یک درجه باشند و میان ایشان فرقی نباشد
من هم از پدرم و پدر از منست و هر دو در یک مرتبه ایم و میان ما اثنینیه نیست ابو سعید کفت از تو مسئله میپرسم فرمو
بپرس و اکرچه از من قبول نخواهی کرد و اعتقاد بان نخواهی داشت کفت چه میکوئی در حق مردی که در حین موت کوید که
کل مملوک لی قدیم فهو حر لوجه الله هر مملوک قدیمی که مراست آزاد است قربة الی الله فرمود که مملوکی که مدت شش ماه
در ملک او داخل شده باشد آزاد است کفت از کجا میکوئی فرمود که از جهة انکه حق تعالی فرموده که والقمر قدرناه منازل حتی عاد
کالعرجون القدیم و شاخ خوشه خرما در عرض شش ماه بشکل هلال میرسد ابو سعید انکار این معنی نمود و چون
از نزد انحضرت بیرون رفت نابینا شد و بفقر و فاقه کرفتار کردید و بدر خانها میکشت و کدائی میکرد تا بجهنم پیوست و قصه
او در میان مردم علامتی و آیتی شد و بعد ازین آیه حق سبحانه و تعالی تعاقب شمس و قمر و تتالی لیل و نهار را که تعیش حیوانات و تکون
نباتات منوط است بران بیان میکند و میکوید که لا الشمس نه آفتاب ینبغی لها سزد و شاید مر او را ان تدرک القمر آنکه
دریابد ماه را و بمقام او رسد زیرا که او در فلک چهارمست و ماه در فلک اول یا آنکه نمیرسد آفتاب را که بسرعة سیر قمر رسد چه قمر تمام
بروج اثنی عشر را در عرض ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اکر آفتاب در سرعة ماه باشد فصول سال از وضع خود بیفتد
و خلل بتکون و تعیش نبات و حیوان رسد لا اللیل و نه شب سابق النهار پیشی کیرنده است بر روز باین معنی که غلبه کند
بر روشنی روز بر وجهی که دو شب با یکدیکر جمع شوند که در میان انها روز نباشد بلکه متعاقب یکدیکر اند و کفته اند که
مراد بشب و روز علامت ایشانست یعنی روشنی شمس و قمر پس معنی آنست که همچنانکه شمس سرعة قمر را در نمی یابد قمر نیز
در روشنی سبقت نمیکیرد و باو نمیرسد و بر انکه چون شمس قطع فلک خود نمیکند مکر در عرض یکسال و قمر قطع فلک خود

اولم

بر شمس

میکند

٦

میکند در ماهی پس شمس از جهة تباطؤ سیر موصوف بادراک شد و قمر بجهة سرعة سیر متصف بسبق نه
بعکس و نه بتسویه و صف کل و همه شمس و قمر و نجوم فی فلک یسبحون در فلک بانبساط تمام سیر میکنند همچنانکه
ماهی در آب بکشادکی و فراخی میرود و شنا میبرد و ابن عباس کفته است که هر یک از شمس و قمر و کواکب در
فلک خود جریان میکنند همچنانکه مغزل در فلکه خود دوران مینماید و چونکه سیر کردن نیرین و سایر کواکب
در انتظام و اتقان بطرز و طریقه فعل ذوی العقولست از ینجهة صیغه جمع ذوی العقول از برای انها ایراد نموده
و کل فی فلک از صیغه قلبست زیرا که حروف این کلمات اکر منقلب سازند عین مقلوب منه خواهد بود
و عیاشی در تفسیر خود باسناد صحیح از اشعث بن حاتم روایت کرده که او کفت که من در خراسان بودم
در وقتی که امام علی بن موسی الرضا ع و فضل بن سهل و مامون در مرو باهم مجتمع شده بودند و از هر نوع
سخن در آن مجلس میکذشت امام رضا ع توجه باهل مجلس کرد و فرمود که مردی از بنی اسرائیل در مدینه
از من سؤال کرد که اول روز مخلوق شده است یا شب شما درین باب چه میکوئید ایشان کفتند که
ما علم باین مسئله نداریم پس فضل کفت که یا ابن رسول الله جواب این را بیان فرمای و طوق منت در
کردن ما افکن فرمود که از قرآن کویم یا از حساب فضل کفت از هر دو انحضرت فرمود که اما از
جهة حساب پس بدانکه طالع دنیا سرطان بوده و وقتی که کواکب در مواضع شرف و ارتفاع
بودند پس زحل در میزان بود و مشتری در سرطان و شمس در حمل و قمر در ثور و این دلالت میکند
بر کینونت شمس در حمل در وسط آسمان پس روز پیش از شب مخلوق شده باشد و اما از قرآن پس
قال الله تع لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار یعنی نهار سابق است
بر لیل نه که شب بر نهار سابق باشد و ترد بر جمعی از مفسران لیل سابق است بر یوم و تفسیر این
در اول سوره الانعام مذکور شده و بدانکه چون ذکر فنون نعم دلالت بر وجوب عبودیت او سبحانه
میکند از ینجهة بعد از ذکر نعم مذکوره تعداد نوعی دیکر از نعمة میکند و میکوید که و آیة لهم و
نشانه دیکر از قدرت ما که مر ایشانراست انا حملنا آنست که ما بر داشتیم ذریتهم اباء و اجداد
ایشانرا از زمین در وقت طوفان و نشانیدیم فی الفلک المشحون در کشتی نوح که مملو بود از مردمان

سایر حیوانات وما یحتاج ایشان ونافع وابن عامر ذریاتهم خوانده اند بلفظ جمع واطلاق لفظ ذریه
بر آبا باعتبار آنست که ایشان اصل خلقت اولاد اند چه اولاد از ایشان مخلوق اند و ذرء بمعنی خلق است و
اگرچه اکثر استعمال در اولاد است یا آنکه مراد آن باشد که خدای تعالی پدران پیشین ایشانرا در کشتی
نشاند و ذریه ایشان در اصلاب ایشان بودند و بنابرین تخصیص ذریه بجهة المبالغه آن باشد در
امتنان وادخال ایشان در تعجب با وجود ملاحظه ایجاز و گفته اند که معنی آیه آنست که ما در کشتی نشانیدیم
اولاد ایشانرا که بتجارات میفرستند یا نسا و صبیان ایشانرا که بمصاحبت خود بسفر میبرند و بنا
برین اطلاق ذریه بر نسا باعتبار آنست که ایشان کشت زار فرزندانند و لهذا مجاهدین ممنوع
و منهی شده اند از قتل ایشان یعنی چون ذریه ایشان ضعیفند و نسا قوة آن ندارند که در خشکی و
سفر کنند برای ایشان کشتی مقرر فرمودیم و باد را مسخر کردیم در راندن کشتی تا هر جا که خواهند بفراغ
توانند رفت وخلقنا لهم و آفریدیم برای ایشان من مثله از مثل کشتی نوح ما یرکبون آنچه سواری میکنند
بران که عبارت از کشتیهای که بعد از نوح بر صورت آن میسازند یا آنکه ما خلق کردیم مانند جنس کشتی
از آنچه سوار شوند بران چون شتر و غیر آن و گفته اند که مراد شتران اند که کشتی بیابانند و سایر ... و آب
وان نشأ و اگر خواهیم نغرقهم غرق سازیم اهل کشتی را بتهییج ریاح و تلاطم امواج فلا صریخ پس هیچ
فریادرسی نباشد لهم مر ایشانرا که از غرق شدن ایشانرا نگه دارد ولا هم ینقذون و نه ایشان
رهانیده شوند از مرگ هرگاه اراده ما تعلق گرفته باشد بر هلاک ایشان الا مگر که رحم کنیم و بخشیم
بر ایشان رحمة منا بخشیدنی از نزدیک خود و ایشانرا از غرق نجاة دهیم ومتاعا و برخورداری دهیم
ایشانرا بحیوة برخورداری الی حین تا زمانی که اجل ایشان در ان منقضی شود و میتواند بود که
رحمة ومتاعا مفعول له باشند یعنی مگر که باقی گذاریم ایشانرا بجهة رحمت ما بر ایشان و برخورد... اری
تا وقت موت واذا قیل و چون گفته شود یعنی مؤمنان گویند لهم مر کافرانرا اتقوا که بترسید و بپرهیزید
ما بین ایدیکم از آنچه پیش از شما بوده از عذاب امم ماضیه وما خلفکم آنچه در عقب شماست یعنی
در آخرت از عذاب و عقوبت و میتواند بود که مراد نوازل آسمان باشد و نوائب زمین که قوله تعالی او

لیروا الی ما بین ایدیهم وما خلفهم من السماء والارض یا عذاب دنیا و عقاب آخرة و یا عکس آن یا
ذنوب متقدمه و متأخره حلبی از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که معنی آنست که
بترسید از آنچه در پیش شماست از ذنوب و خطیئه و آنچه در پس شماست از عذاب و عقوبة
پس بر گناهان گذشته نادم و بر ترک ذنوب مستقبله عازم و جازم لعلکم ترحمون بامید اینکه بر
شما رحم کنند و از سر شما در گذرند و جواب شرط محذوفست یعنی هرگاه که ایشانرا این نصیحت کنند
اعراض نمایند و مکابره و عناد را بیشتر کنند و بر محذوف مذکور دلالة میکند قوله عز وجل وما تأتیهم
و نیامد بایشان من آیة هیچ نشانه من آیات ربهم از نشانهای پروردگار ایشان که آن قرآنست
و سایر معجزات و دلایل وحدة الا کانوا عنها مکر که بودند از آن یعنی از نظر کردن در آن معرضین
روی گردانندگان گوئیا فرموده که هرگاه ایشانرا از عذاب و عقاب تخویف نمودند ایشان از آن اعراض
بجهة تمرد و اعتیاد بر اعراض و عناد آورده اند که فقرا اصحابه مشرکان قریش را و زنادقه عرب را گفتند
که آنچه زعم شماست که از مال خداست بما اطعام کنید ایشان گفتند خدای باعتقاد شما قادر است
بر اطعام خلق پس بایستی که شما را اطعام دهد و چونکه او طعام نداد پس ما نیز اطعام نمیکنیم و
بشما چیزی نمیدهیم آیه آمد که واذا قیل لهم و چون گویند مر مشرکانرا که انفقوا نفقه کنید بر درویشان
و محتاجان مما رزقکم الله از آنچه روزی کرده است شما را خدای تعالی از اموال دنیویه قال الذین کفروا
گویند آنان که نگرویدند و اعتراف نکردند بوحدانیت للذین آمنوا مر آنانرا که ایمان آورده اند یعنی آن
کافران از روی تهکم و سرزنش با مؤمنان گویند که انطعم آیا طعام دهیم من لو یشاء الله آنرا که اگر خدا
خواستی اطعمه طعام دادی او را ان انتم نیستید ای مؤمنان الا فی ضلال مبین مگر در گمراهی هویدا که ما را
بمخالفه اراده و مشیت میفرمائید و محتملست که ان انتم قول مؤمنان باشد در جواب کافران یعنی مؤمنان
بعد از استماع این کلام گفتند که جز این نیست که شما در ضلالت و گمراهی روشنید و شبهه نیست که
سخن کفار محض عین خطاست زیرا که خدای تعالی بعضی را توانگر ساخته و برخی را درویش گذاشته بجهة
امتحان و رسیدن بثواب ایشان ... که اغنیا از مال خدا فقرا را محظوظ گردانند پس مشیة را بهانه ساختن و امر

که بانفاق فرموده فروگذاشتن غلط محض ومحض غلط است وهرگاه که تهدید این کافران خطا پیشه ومشرکان
کج اندیشه میکردند واز عذاب الهی تخویف مینمودند زبان باستهزای پیغمبر ومومنین میگشودند ویقولون و
میگفتند که متی کی خواهد بود هذا الوعد این موعود شما یعنی قیام قیامة ووقت عقوبت ان کنتم صادقین اگر
هستید راست گویان پس حق سبحانه در جواب ایشان فرموده که ما ینظرون انتظار نمیکشند از منکران بعث
الا صیحة واحدة مگر یک فریاد تأخذهم که بگیرد ایشان را مراد نفخه صعقه است که بعد از انکه چهل روز از نفخه
فزع بر آمده باشد در یابد ایشان را وهم وحال انکه ایشان در ان وقت در سود او معامله یخصمون بخصومة وجدال
مشغول باشند یعنی در مهمسازی دنیا باشند که یکبار اسرافیل نفخ صور نماید وهمه در یک طرفة العین هلاک
شوند ودر حدیث آمده که مردمان در معامله نشر متاع کرده باشند وهنوز از اهم نه پیچیده باشند که قیامة
قایم شود وبعضی دیگر لقمه را بر داشته باشند وهنوز بدهن نرسانده که قیامة شود وبرخی دیگر کله را با بدن برده
باشند وهنوز آب نداده که نفخ صور شود فلا یستطیعون پس نتوانند نزد ان حال توصیة وصیة کردن با حاضران ولا الی
اهلهم واستطاعة نداشته باشند که بسوی اهل خود شان که غایب باشند یرجعون باز گردند یعنی ایشان را امان ندهند
که از بازار بخانه روند وفی الفور بصدای نفخ صور هلاک کردند ونفخ وبعد از چهل سال بار دیگر فی الصور دمیده شود در
صور مراد نفخه سوم است که آن نفخه احیاست فاذا هم پس انگاه ایشان من الاجداث از گورها بیرون آمده الی ربهم
بسوی پروردگار خود یعنی بموضعی که حکم الهی صادر شده باشد نه حکم غیر او ینسلون میشتابند مراد صحرای قیامت و
از قتاده روایتیست که فتور در عذاب کفار واقع نشود مگر در مابین این دو نفخه که چهل سال است ولهذا چون اهاویل قیامة
مشاهده کنند قالوا یا ویلنا گویند از روی تعجب وتحسر ای وای بر ما من بعثنا که بر انگیخت یعنی بیدار کرد ما را من مرقدنا از خوابگاه ما و
گویند که ایشان چون اهوال قیامت را معاینه ببینند احوال قبور نسبت با ان اهوال بمثابه خواب شمرند چه عذاب قبر در جنب ان هیچ نماید
وچون مشاهده این امر کنند گویند که هذا اینست ما وعد الرحمن انچیزی که وعده کرده بود خدای تعالی از بعث ونشر
وصدق المرسلون وانچه راست گفته بودند پیغمبران از بعث وجزا وما از روی عناد انکار آن مینمودیم وتصدیق بان
نمیکردیم وبدانکه میتواند بود که ما مصدریه باشد ای هذا وعد الرحمن وصدق المرسلین ومصدر بمعنی مفعول و
محتملست که هذا صفت مرقد باشد وما وعد خبر مبتدای محذوف یا مبتدای محذوف الخبر ونزد بعضی هذا او ما وعد الرحمن

کفار

کفار ملائکه است که با ایشان گویند وگفته اند که قایل این قول مومنان باشند یا فرشتگان که بر وجه تقریع با ایشان
گویند که این ان وعده است که پیغمبران بشما خبر میدادند وشما تکذیب ایشان مینمودید وبر سبیل انکار میگفتید
متی هذا الوعد وبعد از ان حق سبحانه از سرعة بعث ایشان خبر میدهد ومیگوید ان کانت نبود این واقعه
وحادثه الا صیحة واحدة مگر یک نعره که نفخه اخیره است این کلام دال است بر سهولة بعثه نزد حضرت عزت یعنی
بمجرد نفخه زنده شوند فاذا هم پس انگاه ایشان جمیع فراهم آورده شده اند لدینا محضرون نزدیک ما حاضر شده کانت جمیع
یعنی جمیع خلق اولین وآخرین جمع کرده شود در عرصات قیامت ودر موقف حساب باز داشته وچون همه
ایشان بعرصه گاه حاضر شوند حق سبحانه بساط عدل گسترده خطاب کند که فالیوم پس امروز لا تظلم نفس ستم کرده
نشود هیچ نفسی شیئا چیزی را از جزای کردار خود یعنی از ثواب ایشان چیزی نکاهند وزیاده از استحقاق عقوبة
ننمایند بلکه جمیع امور بر مقتضی عدل جاری سازند وبعد از ان بطریقه التفات از غیبة اهل محشر را خطاب میکند
که ولا تجزون وپاداش داده نشوید ای اهل عرصات الا ما کنتم تعملون مگر انچیزی را که میکردید از خیر وشر یعنی هر یک بمثابه
عمل جزا داده میشوید وبمنازل خود میشتابید وهرگاه که جزا بر وفق عمل صالح وطالح باشد پس بنا برین ان اصحاب الجنة
بدرستی که اصحاب بهشت الیوم امروز فی شغل در شغلی وکاری باشند یعنی مشغول نعیم بهشت باشند ومستغرق
لذات ان بحیثیتی که از کثرت استمتاع والتذاذ ایشان بان بعذاب اهل دوزخ نپردازند وبفکر ایشان نیفتند و
اگرچه اصحاب دوزخ اقارب وعشایر ایشان باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنقیص عیش ایشان میشود واز
صادق ع روایتست که اشتغال ایشان بافتضاض ابکار باشد ویا استماع الحان وگفته اند که اهل بهشت مشغول
باشند بانواع ثواب که هر نوعی از ان مناسب وفراخور عضوی باشد که از ان در عبادة مشغول ساخته باشد مثلا
ادخلوها بسلام آمنین ثواب پای ایشان باشد که بان بمساجد وزیارات وسایر خیرات رفته باشند ویتنازعون
فیها کأسا ثواب دست که بان اعطای اموال نموده باشند وحور عین ثواب فرج که از ان از حرام نگاه داشته باشند و
کلوا واشربوا هنیئا ثواب بطن که ان را از لقمه حرام باز داشته باشند وآخر دعویهم تا آخر ثواب زبان که بان بذکر الهی
وسایر اقوال حسنه گویا شده باشند ولا یسمعون فیها لغوا ثواب گوش که بان استماع مواعظ واقوال هادیه نموده
باشند وتلذ الاعین ثواب چشمی که بان نظر کرده باشند در معجزات وسایر عبادات که متعلق بان باشند پس اهل بهشت

مشغول باشند بجمیع انواع ثواب فاکهون نازان وشادان ومتلذذ در اصناف نعمت رب الارباب وبدانکه اکثر مفسرین
وجمیع لغویین برانند که فاکهون مشتقست از فاکهة که بمعنی طیب نفس است والتذاذ وبرخی گفته اند که آن ماخوذست
از فاکهه یعنی اهل بهشت میوه خواران باشند وبانواع فواکه آن متمتع وبرخوردار اما این معنی در لغت ثابت نشده
چه فاکهه اسم جامدست پس ازو اسم فاعل بنیامده باشد طاوس یمانی گوید که اهل بهشت با وجود اشتغال ایشان بجلایل نعم
اکر بدانند که باین نعمت ازکه مشغول اند آن نعم عظیم بر ایشان منقص کردد ویکی از اکابر امعی حدیث اکثر اهل الجنة البله سئوال
کردند گفت من رضی عن الله بالجنة فهو ابله هرکه راضی شود بانکه از منعم حقیقی مشتغل شده مشغول بنعیم او باشد او
ابله است گویند که این آیه را نزد شبلی قدس سره خواندند شهقة زد وبیهوش شد وچون با خود آمد گفت این بیچارکان
اکر بدانند ازکه مشغول شده اند وبچه مشغول اند فی الحال در ورطه هلاکة می افتند وجمیع ان نعم در نظر ایشان
میشوند وچونکه این معنی بخاطر ایشان نمیرسید لاجرم مرفه الحال وفارغ البال از نعم جنة التذاذ می یابند هم ایشان ٥
وازواجهم وزنان ایشان یعنی حلایل ایشان که در دنیا هم جفت ایشان بوده باشند وبصفة ایمان از دنیا رفته باشند یا
حور العین که خدای تعالی ایشانرا در بهشت جفت ایشان کرده اند فی ظلال در سایها باشند یعنی در مواضع که اصلا حرارت آفتاب در
آن را نداشته باشد چه آفتاب در بهشت نباشد یا آنکه مراد ظلال اشجار باشند یعنی در مواضعی که اصلا حرارت آفتاب
~~در ان را نداشته باشد چه آفتاب در بهشت نباشد~~ یا آنکه مراد ظلال اشجار باشند یعنی در زیر سایهای درخت بهشتی
باشند وگویند که بمعنی آنست که ایشان در مواضعی باشند که از نظر اجانب مستور باشند وبر سبیل تنعم علی الارائك بر تختهای
آراسته وپیراسته متکئون تکیه زدگان لهم فیها مر ایشانراست در بهشت فاکهة جنس میوه از انواع مختلفه
ولهم ومر ایشانراست ما یدعون انچه خواهند وآرزو کنند بی آنکه بر زبان آرند وگویند که معنی آنست که بهشتیان
هرچه از خدا در خواهند یعنی انچه تمنا کنند نزد ایشان حاضر شود ومقوی قول اول است انچه از ابن عباس منقولست
که هرچه بهشتی در خاطر خود در آورد از اطعمه واشربه بی آنکه بر زبان آرد پیش خود حاضر بینند وقوله سلام بدل ما
یشتهون است که مر ایشانراست سلامتی وتحیتی مشعر بر امید وسلامة باسبوغ نعمة وکرامة که گفته شود قولا کفتنی
من رب رحیم از جانب پروردکاری که مهربانست بر ایشان ومیتواند که ما یدعون مبتدا باشد وخبر او سلام ای
لهم ما یدعون سلام خالص لا شوب فیه وقولا مصدر موکد فعل مذکور بغیر لفظ ای عدة من رب رحیم واولی آنست

١٣

که منصوب بر اختصاص باشد بتقدیر اعنی از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده اند که پیغمبر صلعم فرموده که اهل بهشت
در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع ولامع کردد چون سر بالا کنند از ان نور آواز آید که السلام
علیکم اهل الجنة واین غایة متمنی ونهایة مدعی ایشان باشد وگویند که او سبحانه بواسطه ملائکه سلام کند بر اهل بهشت
باین معنی که فرشتکان سلام خدا را بایشان رسانند یا آنکه هر وقت که ملائکه بزیارت ایشان آیند بر ایشان سلام
کنند باین عبارت که سلام علیکم من ربکم الرحیم وچون جزا کردار اهل ایمان اینست که معلوم شد پس سزای کافران
واهل شرک وطغیان بر ین طریقست که در محشر قیامت چون بهشتیان متوجه بهشت شوند کفار بتبعیة ایشان
اختیار کنند وهمراه افتند خطاب در رسد که دور شوید وامتازوا وجدا کردید الیوم امروز ایها المجرمون ای عاصیان
وکافران از موحدان ومؤمنان که شما را بزندان دوزخ میبرانند وایشانرا بروضه جنان میخوانند ضحاک گفته
که معنی آیه آنست که ای کافران همه از یکدیگر جدا شوید پس هر کافری را در دوزخ بخانه کنند ودرش را مسدود
سازند که نه او کسی را بیند ونه کسی او را واو در انجا بعذاب ابدی وعقاب گرفتار شود ودر حینی که حق سبحانه امر
بامتیاز کفار کند بر سبیل توبیخ بایشان گوید الم اعهد الیکم آیا عهد نکردم با شما یا بنی آدم ای فرزندان آدم
ونفرمودم شما را ان لا تعبدوا الشیطان آنکه نپرستید شیطانرا یعنی اطاعة قول او نکنید وبفرموده او شریک از برای
من نکیرید وان عهد نصب حجج عقلیه ونقلیه است که آمر عبادة او نیند وزاجر از عبادة غیر او انه بدرستیکه
که او مر شما را عدو مبین دشمنیست آشکار ودشمنی او باید شما بر همه کس ظاهر وهویدا وان اعبدونی ونیز عهد
کردم انکه مرا پرستید زیرا که هذا این پرستش شما مر او ترک اطاعة شیطان صراط مستقیم راهی راستست که شما
خود را ببهشت میرساند این آیه دلالة میکند بر انکه خدای تعالی خلق عبادة شیطان نکرده زیرا که ازان نهی
نموده وبران توبیخ فرموده پس آن فعل بنده باشد وبعد از ان بیان معادات شیطان میکند با وجود ظهور
عداوة ووضوح اضلال او ومیگوید که ولقد اضل وبدرستی که گمراه کرد اند شیطان منکم از شما ای آدمیان
جبلا کثیرا خلق بسیار را افلم تکونوا تعقلون آیا نبودید که تعقل کنید اغوا او را از طریق حق وبدام فریب او
نیفتید صورة این استفهام است ومعنی آن انکار وتبکیت ایشان واین آیه دالست بر بطلان مذهب مجبره
که میگویند خدا اراده اضلال ایشان نموده هذه این دوزخ که مشاهده میکنید جهنم التی دوزخیست

که در دنیا كنتم توعدون بود یکه وعید کرده و ترسانیده میشدید بدان اصلوها اليوم در آیید بان امروز بر سبیل لزوم و
خلود بما كنتم تكفرون بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را و تکذیب انبیا و کتب ایشان میکردید اليوم نختم امروز مهر
مینهیم على أفواههم بر دهنهای ایشان چون با ما در مقام جحود و منازعت در آیند و دعوی بی موقع کنند که مشرک نبوده ایم
و تکذیب رسل و کتب نکرده ایم تا قادر بر تکلم نباشند وتكلمنا و سخن گویند با ما أيديهم دستهای ایشان وتشهد أرجلهم
و گواهی دهند پایهای ایشان بما كانوا بانچه بودند که در دنیا يكسبون کسب میکردند بعضی اعضای ایشان را که در دنیا از ایشان
ایشان نطق نبوده باشد بنطق در آریم تا گواهی دهند بر ایشان و دهنهای ایشان که نطق ایشان در دنیا معهود بوده باشد
مهر نهیم تا دعوی بدروغ از ایشان صادر نشود و در کیفیت شهادت اعضا اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که خدای تع ایشان را بر نطق
تمکین دهد تا قادر شوند بر سخن کردن و گواهی دادن بر ایشان چنانکه زبان که بر نطق قادر است و بعضی دیگر بر آنند که خدای
در ایشان ایجاد کلام کند چون ایجاد اصوات در اجسام جمادیه و برخی دیگر گفته اند که تکلم در ایشان بر سبیل مجاز است
یعنی آثار معاصی در ایشان ظاهر سازد که دلالت بر افعال قبیحه ایشان کند ابو سعید خدری از حضرت رسول
روایت کند که چون روز قیامت باشد خدای تع بر کافران علامتی پدید آورد تا مردمان بدانند که ایشان گناهکار
و کافر مذهب‌اند چون ایشان با وجود این علامت انکار این معنی کنند فرشتگان بر ایشان گواهی دهند و چون در انکار
اصرار نمایند پیغمبران بر ایشان شهادت بدهند و چون ازین نیز ابا کنند بفرماید تا همسایها بر ایشان گواهی
دهند و چون بر ان انکار ثابت قدم باشند اعضای ایشان را ناطق سازد تا بر ایشان گواهی دهند در بعضی تفاسیر
آورده اند که همچنانکه جوارح کافران بر افعال بد ایشان گواهی دهند اعضای مومنان نیز بر طاعت ایشان ادای
شهادت کنند چنانکه در آثار آمده که حق سبحانه با بنده مومن خطاب کند او شرم داشته باشد که عبادات و خیرات
خود بر شمارد اعضای وی را با سخن در آرد تا هر یک اعمال خود را بتفصیل باز گویند حتی که انامل گواهی دهند
بر عدد تسبیحات و آیات قرآنی و حدیث فایض مسئولات و مستنطقات یوم القیمه دلالت صریح برین معنی میکند
بعد ازین آیه اظهار قدرت میکند بر اهلاک جماعتی که جاحد وحدانیت اند و میگوید که ولو نشاء و اگر خواهیم در دنیا
لطمسنا هر آینه ناپدید کنیم و قهر محو گردانیم على أعينهم بر چشمهای ایشان بر وجهی که اثر چشم ایشان بر صفحه روی
نماند فاستبقوا الصراط پس سبقت گیرند بر راهی که در سلوک ان عادت کرده اند فأنى يبصرون پس چگونه ببینند انرا

ابن عباس

ابن عباس گفته که معنی آنست که اگر خواهیم کور سازیم بر وجه تخلیه و خذلان دیده بصیرت ایشان را از راه راست و ایشان
با این حالت طلب راه حق کنند پس چگونه بینا شوند بان بی توفیق الطاف ولو نشاء و اگر خواهیم لمسخناهم مسخ کنیم و متبدل
و متغیر سازیم صورت ایشان را بصورت حجر که بی روح است على مكانتهم بر همان جایهای خویش که نشسته اند
همانجا که هستند منجمد و افسرده شوند فما استطاعوا پس نتوانند و قدرت نداشته باشند مضيا بر پیش رفتن از ان
موضع ولا يرجعون و باز نگردند یعنی نتوانند که باز گردند از ان مراد آنست که بر پیش و پس رفتن قادر نباشند و گفته اند که معنی
آنست که زمین گیر شوند و نتوانند پیش رفتن از عذابی که نازل شده باشد تا خلاص شوند از ان و نه رجوع کردن بحالت اولی
که صورت انسانی بود و نزد ابن عباس مراد مسخ ایشانست بقرده و خنازیر و بر هر تقدیر این تهدیدیست که خدای تع بان
تخویف کفار نموده و خلاصه این کلام آنست که کفار بسبب کفر و نقض عهد مستحق این جزا و سزا هستند و ما قدرت داریم
بر ان لکن بجهة رحمت شامله و اقتضای حکمت بالغه در اهمال ایشان این کار نمیکنیم و ایشان را وا میگذاریم تا در نشاه
آخرت جزای کردار ایشان را در کنار ایشان نهیم و بعد از ان بجهت تنبیه ایشان بر قدرت او سبحانه بر طمس و مسخ میفرماید که
ومن نعمره و هر کرا ما عمر دهیم و زندگانی او را دراز کنیم ننكسه بر گردانیم او را في الخلق در آفرینش یعنی زیادتی جسم او را
بنقص بدل کنیم و قوت او را بضعف و جوانی و طراوت او را بپیری و پژمردگی و زیرکی و دانائی او را بعجز و نادانی أفلا يعقلون
آیا در نمی یابند که هر که بر تنکیس خلق قادر باشد بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود چه تنکیس مشتملست بر طمس و مسخ بر سبیل تدریج
آورده اند که کفار مکه چون قرآن را باسلوبی غریب و ترکیبی بدیع و نظمی عجیب دیدند گفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول
ایشان نموده فرمود که وما علمناه الشعر و نیاموختیم ما محمد را شاعری یعنی علم شعر را باو ندادیم وما ينبغي له و نشاید و
نسزد مر او را شعر گفتن و نظم قرآن دلالت نمیکند بر شاعری او زیرا که شعر مقفی و موزونست و قرآن نه برین نمط است و قافیه
و گفته اند که ضمیر له راجع بقرآنست یعنی صحیح نیست قرآن را که شعر باشد زیرا که نظم او مانند نظم شعری نیست و در آثار آمده
که هر گاه آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر وجهی که از سمت وزن منحرف بودی بر زبان مبارکش جاری شدی
چنانکه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا گفتند یا رسول الله قایل چنین گفته که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا
حضرت خواست که باین طریقه بخواند بر زبان مبارکش بر وتیره نوبه اول جاری گشت و بعد از ان فرمود که شعر خواندن کار من نیست
نوبتی دیگر از روی تمثیل بیتی یکی از بنی قیس را باین طریقه خواند که ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا و یاتیک من لم تزود

بالاخبار کفتند یا رسول الله شاعر کفته و یاتیک بالاخبار من لم تزود فرمود که من شاعر نیستم و شعر سزاوار نیست و آن
کلمات حضرت انچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب اتفاقی بوده و بی قصد از و صادر کشته
و حکمت درین باب آنست که تا شبهه بدل مردمان نرسد بانکه قدرة او بر نظم قران و نزاله و فصاحة ان از قوه فطانتی است که
در شاعری دارد از عایشه مرویست که کان الشعر ابغض حدیث الی رسول الله دشمن ترین کلامی نزد حضرت رسول صلعم شعر بود
و در خبرست که انحضرت فرموده لئن یمتلی جوف احدکم قیحا احب من ان یمتلی شعرا اکر شکم شما پر از چرک و ریم باشد من
دوستر دارم ازان که پر از شعر باشد و بدانکه اشعاری که حضرت رسول صلعم ازان متاذی میشد شعرهای بود که متضمن
هجای اهل اسلام بود و سخنان باطل و ما لایعنی و اما اشعاری که منطوی بود بر نصیحة و موعظه و محتوی بر توحید
و منقبت بسیار دوست داشتی و مردمانرا بران تحریص فرمودی و بصحت پیوسته که حسان ثابت را در شعر ترغیب فرموده
و کفته که لا تزال یا حسان مویدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک یعنی همیشه ای حسان تایید و قوة خواهی یافت بروح
قدس که جبرئیلست یا سایر مقربان درکاه ملک جلیل ما دام که یاری ما خواهی داد بزبان حق مراد ایراد اشعار است
که متضمن ثنا خوانی و مدح کستری حق سبحانه و حضرت رساله باشد و مشتمل بر موعظه و نصیحة چه قران بر همین
مضمون وارد شده چنانکه فرموده که ان هو نیست انچه فرستاده ایم با و الا ذکر مکر یاد کردن موعظه و ارشادی
و قران مبین و کتابی روشن که بر وجه سهولة اخذ معانی ازان میتوان کرد یا روشن کننده حدود و احکام حلال و حرام ایراد
این دو صفة بجهة بیان تعدد فایده آنست و انرا از عالم قدس فرو فرستادیم لینذر تا بیم کند یا محمد بان بترساند من کان حیا
هر کرا که باشد زنده یعنی کسی را که مومن باشد زیرا که حیوة ابدی بایمانست و کافر حکم مرده دارد در عدم تامل و تفکر در
آیات ظاهره بلکه کمتر ازان زیرا که مرده اکرچه منتفع نمیشود اما متضرر نمیکردد بخلاف کافر که بدین خود منتفع نمیشود
و متضرر میکردد و شبهه نیست در انکه تخصیص مومنان بانذار بجهة انتفاع ایشانست بان چه کویا قران منذر عصاة
مومنین است نه غیر ایشان و از امیر المومنین صلوات الله ع منقولست که مراد از حیوة درینمقام عقلست یعنی
قران فرستاده شده منذر کسی باشد که عاقل باشد و بفهم ان رسد نه غافل جاهل چه آن در حکم مرده است و یحق القول
و تا واجب شود کلمه عذاب علی الکافرین بر ناکرویدکان که قبول ان نکنند و بان منتفع نشوند و چون کفار باد له مذکوره متنبه
نشدند و قدم بر طریق قویم و صراط مستقیم ننهادند لاجرم نتیجه او سبحانه باز زمام کلام را بجانب ادله توحید کشیده میکوید که

اولم یروا

اولم یروا آیا نمیبینند و نمیدانند انا خلقنا انرا که ما آفریده ایم لهم برای منافع ایشان مما عملت ایدینا از انچه کرده است تنها
قدرة ما بی واسطه شریکی و اعانه غیری یعنی متفرد و یکانه بوده ایم بافرینش ان اسناد عمل ید بعد از اسناد ان بخود بجهة مبالغه
و تاکید است در انفراد او سبحانه بان عمل چه در میان مردمان شایع است که هر که تنها بکاری اقدام نماید میکوید که
من این را بدست خود ساخته ام یعنی دیکری در ساختن ان یاری من نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان
بخودی خود بدون مشارکه غیری انعاما چهارپایانرا چون اسب و استر و کاو و کوسفند فهم لها پس ایشان مر انرا
مالکون متصرف خود دارند که تا نکاه دارند و ضبط نمایند کان وذللناها لهم و رام کردانیدیم انعام را از برای ایشان فمنها
رکوبهم پس بعضی ازان مرکوب ایشانست که بران سواری میکنند چون اسب و استر و شتر و منها و برخی دیکر ازان یاکلون
میخورند کوشتهای انرا چون کاو و کوسفند ولهم فیها و مر ایشانراست در چهارپایان منافع سودها از جلود
و اصواف و اوبار و مشارب و آشامیدنیها از شیر و دوغ و غیر آن افلا یشکرون آیا شکر نمیکویند بهر که خدای را که انعام
آفرید کار و مرکوب ایشان کردانید و منافع بسیار ازان مر ایشانرا رسانید که اکر خلق اینها نمیکرد چکونه ایشانرا
ممکن می بود تحصیل آن منافع کردن و آن همه فایده را اخذ نمودن و بعد ازان بیان جهل ایشان میکند و میکوید
که کفار با وجود انعام انعام و سایر منافع بر ایشان و علم ایشان بقدرة باهره و نعم متظاهره و تیقن ایشان
بتفرد او سبحانه در خلق ان خدا را عبادة نکردند و اتخذوا و فرا کرفتند من دون الله بجز از خدای که خالق جمیع اشیاست
آلهة خدایانی که بر هیچ چیز قادر نیستند لعلهم ینصرون بامید انکه ایشان یاری کرده شوند یعنی ان خدایان
ایشانرا یاری دهند و شفاعة کنند و دفع عذاب نمایند و حال انکه ان بتان لا یستطیعون نمیتوانند نصرهم
یاری دادن ایشانرا زیرا که جماد محض اند و اصلا شعور و قدرة ندارند وهم و ان بت پرستان لهم مر بتانرا
جند محضرون سپاهی اند حاضر کرده شده یعنی شیطان ایشانرا نزد بتان حاضر ساخته بجهة عبادة انها کردن
و محافظة انها نمودن و دفع مضار از ایشان کردن جبائی کفته که مراد آنست که روز قیامت بت پرستانرا با بتان
در آتش دوزخ احضار خواهند کرد چه هر حزبی از ایشان با معبود باطل خود در طبقه از طبقات نار که
فراخور ایشان باشد حاضر خواهند ساخت پس نه عذاب دفع سپاه از انها خواهند کرد و نه انها دفع
عقاب از انها خواهند نمود کقوله تع انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم در روایه امده که فرد ای

قیامت تبان را در پیش دارند و بت پرستان در پس چنانکه لشکر در پی پادشاه و همه را باین وجه بدوزخ برند و چون حال ایشان
باین نوع خواهد بود فلا یحزنک پس باید که غمگین نسازد ترا قولهم سخن ایشان که نسبت بخالق خود میکویند از اتخاذ
اولاد و شرکا بادر باده تو از نسبت دادن سحر و کهانه و شعر انا نعلم بدرستی که ما میدانیم ما یسرون انچه نهان میکنند از
حقد و بغض نسبت بمومنان وما یعلنون و انچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و عصیان و ما جزا خواهیم داد ایشان را بدان
آورده اند که ابو جهل یا عاص بن وایل سهمی یا ولید بن مغیره بروایت مجاهد و قتاده از امام جعفر صادق ع ابی بن خلف
بمجلس حضرت رسالت ص آمد و دران مجلس بعضی از صنادید قریش حاضر بودند استخوان پوسیده را بدست بمالید خرد
و مرد شد و بر باد داد و کفت کیست انکه این اجزای متفرقه را جمع ساخته دیگر باره زنده کند حضرت رسالت پناه ص فرمود
که آفرید کار من این اجزای متفرقه و متمزقه را جمع کرده زنده خواهد ساخت و ترا مبعوث ساخته بدوزخ خواهد برد
در اثنای این حال این آیه نازل شد که اولم یر الانسان آیا ندید و ندانست آدمی یعنی ابی انا خلقناه انکه ما آفریده ایم او را
من نطفة از آب منی باین طریق که انرا علقه ساختیم و از علقه بمضغه رسانیدیم و استخوان در وی پیدا کردیم و مرتبه مرتبه
مستعد صورت انسانی کردانیده نفخ روح نمودیم و بعد از ان در شکم ماه ر تربیت داده بیرون آوردیم و در طفولیت
بتدریج پرورش دادیم و چون او را بحد عقل رسانیدیم و سخنکوی کردانیدیم فاذا هو پس انکاه او در باب بعث
خصیم مبین جدال کننده ایست هویدا با وجود انکه اکر درین باب اندک تاملی میکند میداند که کسی که قادر باشد بر آفرینش بدن
بر وجه مذکور البته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه بیشتر و سهل از انشاء خواهد بود و این آیه دلیلست بر صحة استعمال نظر
در دین زیرا که او سبحانه اقامت حجة کرده است بر مشرکان باین وجه که قیاس نشاء ثانیه را بر نشاء اولی کرده پس ملزم ساخته
کسی را که مقر است بر نشاء اولی بعترف شدن بنشاء ثانیه و لهذا منکر منکر بعث شده کان ابی است و کفته که او بجهة
عناد و معاداة منکر این معنی شد و با حبیب ما در امر بعث مجادله و منازله آغاز کرده وضرب لنا مثلا مثلی که آن خرد
کردن استخوان پوسیده است بدست و بر باد دادن و بان نفی قدرة کرد بر احیاء موتی و تعجب نمود بکسی که قایل
بعث است در روز جزا ونسی خلقه و فراموش کرد یعنی نظر نکرد در آفریدن ما او را و از روی عناد و انکار
قال من کفت کیست که یحیی العظام زنده کند استخوانها را یعنی از اجال او تی رد کند وهی رمیم و حال انکه پوسیده
و ریزیده شده باشد و پوست و کوشت و اعصاب و عروق از و رفته و کویند که مثل عیاذ دست از ین قول و تسمیه آن

درقیامت

بدن

است

برای ما

بملایمة دلالت آنست بر قصه عجیبه که تشبیه مثل است و این انکار قدرة خداست بر احیا موتی و حق سبحانه رد انکار
او نموده فرمود که قل بکوای محمد مرین شخص را که منکر اعاده است و متعجب در ان یحییها زنده کرداند استخوانها را
الذی انکسی که بقدرة کامله انشاها بیافرید انرا اول مرة نخست بار و از عدم بوجود آورد وهو بکل خلق و او بهمه
آفریدها علیم داناست یعنی بعلم شامل خود تفاصیل مخلوقات و کیفیة خلق از ابتدا اندیشه عالم خواهد بود تا اجزاء
اشخاص معینه متعدده با اصول و فصول آن و قادر بر ضم بعضی از ان ببعض بر نمط سابق و بر اعاده اعراض و قوی
و احداث مثل ان بر نهجی که قبل ازین بوده باشد بعد از ان و بجهة زیادتی بیان قدرة خود خبر از صنعة عجیبه و غریبه خود
داده میکوید که خدای قادر ست بر اعاده اجسام الذی آن خدائیست که بقدرة عجیبه خود جعل بیافرید پدید آورد
لکم برای شما من الشجر الاخضر از درخت سبز نارا آتشی فاذا انتم پس انکاه شما منه از ان درخت توقدون می
افروزید آتش را در اکثر مواضع بادیه عرب دو درختست که یکی را مرخ میکویند و دیگری را عفار هر کاه که شاخی از مرخ
و شاخی از عفار بیکدیگر می مالند آتش از ان بیرون می آید با وجود انکه تر و تازه باشند کلبی کوید که جمیع درختها
آتش دارد الا درخت عناب پس انکسی که قادر باشد بر بیرون آوردن آتش از درختی که در غایة رطوبة و سبزی باشد
با وجود مباینه و تضاد ان با آتش پس قدرة او بیشتر خواهد بود بر اعاده غضاضه و طراوة در چیزی که در اصل تر و تازه
بوده باشد و خشک شده و دیگر بجهة تقریع ایشان میکوید که اولیس الذی آیا نیست انکسی که خلق السموات والارض بیافرید
آسمان و زمین را با بزرکی جرم آن بقادر توانا علی ان یخلق بر انکه بیافریند مثلهم مانند ایشان از انکه نسبة با سمان و زمین
در نهایة حقارة و صغارتند بلی آری قادر است بر اعاده آدمیان وهو الخلاق و اوست بسیار آفریننده مخلوقات
العلیم پس دانا بکیفیة احوال موجودات و ایجاد و احداث او سبحانه نه بتمادی مدة و مراوله عملست بلکه انما امره جز این
نیست که شان او سبحانه اذا اراد وقتی که خواهد شیئا آفریدن چیزی را ان یقول له آنست که کوید مر او را کن بیا
بحکم من فیکون پس آن باشد عدم منصوبیة یکون بجهة آنست که ان خبر مبتدا محذوفست ای فهو یکون این
کلام تمثیل تاثیر قدرة او سبحانه است در انچه مراد اوست بامری که مطاع مطیع باشد بدون امتناع و توقف و
و افتقار بمزاوله عمل و در بعضی تفاسیر وارد شده که مراد از امر ایجاد و اختراعست و قول کن اشارتست بسرعة
نفاد او سبحانه در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه پس ان یقول له کن بمعنی ان یکونه

علی اسرع حال است یعنی ایجاد او حق سبحانه عبارتست از موجود ساختن شیء بزودترین وجهی و تفسیر
این معنی بلفظ کن بجهت ابلغیت آنست در انجاز اراده ایجاد او فرموده و علی بن عیسی گفته که کن در مقام
الحمد از تکوین است پس ایراد آن بجهت تعظیم و تفخیم است و جایز است که بمنزله تسهیل و تهوین
باشد یعنی هرگاه که او سبحانه اراده فعلی کند آنرا بفعل می آرد بمنزله آنکه گوید مر شیء را که باش
پس فی الحال باشد و بعضی گویند این علامتیست که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی
حادث خواهد شد و بعضی گفته اند که این کلمه در تحویلاتست چو قوله تعالی کونوا قردة خاسئین
و کونوا حجارة او حدیدا و غیر آن یعنی اراده الهی چون تعلق گیرد بتبدیل صورة کفار بمجرد قول کونوا
متبدل میشوند و بصورتی دیگر متشکل میکردند و هرگاه که قدرة در ایجاد و تکوین باین مرتبه باشد
فسبحان پس منزه و پاکست از نفی قدرت بر ایجاد مخلوق الذی آنکسی که بی شبهه بیده بدست
قدرت اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزها چه هر کس که قادر باشد بر خلق جمیع اشیا قدرت
خواهد داشت بر اعاده کردن و زنده گردانیدن استخوان پوسیده و ریزیده و بعد از آن مقرر
منکر را وعد و وعید میدهد و میگوید والیه بسوی او سبحانه ترجعون باز گردانیده خواهید
شد یعنی جمیع شما در محکمه قیامت بمکافات اعمال و مجازات افعال خواهید رسید منکر بعذاب
و مقر بثواب جاحد باشد العقاب و مطیع بحسن المآب والله اعلم بالصواب سورة الصافات
مکیست و صد و هشتاد و دو آیه است بعدد کوفی و نزد بصری صد و هشتاد و یکست و اختلاف
در آیه و ما کونوا یعبدون است و نزد ابی جعفر اختلاف در آیه و ان کانوا لیقولون است ابی بن کعب از
حضرت رسالت صلعم روایت کند که هر که سوره والصافات قراءة کند بعدد هر دیوی و پری که در عالمست
او را ده حسنه بنویسند و مرده شیاطین از او دور شوند و از شرک بری شود و فرشتگانی که حاضر او شوند
در روز قیامت بایمان او گواهی دهند و حسین بن ابی العلا از امام جعفر صادق ع روایت کند که
هر که در هر جمعه سوره والصافات تلاوت نماید تا در حیوة باشد از همه آفات و بلیات محفوظ باشد و
همیشه فراخ روزی بود و شیطان قادر نباشد که در بدن او و اولاد و اموال او دخل نماید و سلطان

جابر یا و بدی نتواند رساند و اگر در همان روز یا همان شب اجل متوجه شود خدای تعالی او را شهید
بمیراند و در زمره شهدا حشر کند و برفاقت شهدا او را ببهشت برد و در درجه شهدا نامزد او کند و بدانکه
افتتاح این سوره مثل آن چیزیست که اختتام سوره یس بآن شده از ذکر بعث آورده اند که کفار مکه
چون بر سبیل تعجب و انکار گفتند اجعل الالهة الها واحدا یعنی آیا محمد همه خدایانرا یک خدای کرد سته
حق سبحانه جهت دفع انکار ایشان و اثبات توحید خود قسمها متعدده ذکر نموده برین وجه که
بسم الله الرحمن الرحیم والصافات بحق فرشتگانی که در آسمانها صف کشیده اند
از برای عبادت یا فرشتهای که در میان هوا برها گسترده اند تا بهر چه فرمان رسد بآن قیام نمایند یا
بحق غازیانی که صفهای جهاد کشیده اند یا بعابدانی که در صف جماعت بایستند یا بمالهانی که در
صف افاده قایم شوند یا بمرغانی که در جو هوا صف زنند صفا صف زدنی فالزاجرات پس بحق
ملائکه که رانند کان شیاطین اند از صعود بر آسمان بقصد اخذ کلام و یا فرشتگانی که مطلع اند بر اسرار
لوح محفوظ یا بفرشتگان موکل سحاب که رانندهٔ ابرها اند تا در اطراف عالم منتشر شود یا باهل غزا که
رانندهٔ اسبان اند یا زاجر دشمنان یا باهل عبادتی که بسبب کثرة نماز رانند کان دیو اند و یا بعلما
که زجر کفر و فسق میکنند بدلایل ساطعه و حجج لامعه و مردمانرا از معاصی و نواهی زجر میفرمایند یا بطیور
که بگفتن ذکر خدا و انواع آفات را از خود میرانند زجرا راندنی فالتالیات پس بحق فرشتگانی
که خوانند کان اند ذکرا تهلیل و تسبیح و تحمید الهی را یا خوانندهای وحی خدا بر انبیا یا قراءة کنندهٔ
کتابی که در و ذکر حوادثست تا تلقین ایشان بسبب وجود حوادث بر وفق خبر زیاده شود یا بغازیانی
که در حالت کر و فر بذکر الهی مشغولند یا نمازگذارندگان که در اثنای نماز بقراءة قرآن اشتغال دارند
یا در اکثر اوقات تلاوت قرآن را مرعی میدارند یا باهل علم که قرآنرا بر سبیل الزام و حجة بر خصم میخوانند
یا بمرغانی که خدای خودرا یاد میکنند و بدانکه ایراد فا بدون واو یا بجهت دلالتست بر ترتیب معانی
مذکوره در وجود کقوله الصابح فالغانم فالایب ای الذی صبح فغنم فآب یا بر ترتیب معانی مذکوره در وجود
آن در تفاوت کقولک خذ الافضل فالاکمل واعمل علی الاحسن فالاجمل و یا ترتیب موصوفات آن در تفاوت

کقوله رحم الله المحلقین والمقصرین پس بنابر توحید موصوف درین مقام فاء الست بر ترتیب موصوفات در ان و بیان
این انست که اگر اجرای این صفات بر ملائکه است پس عطف انها بفا بجهة ترتیب انهاست در فضل یعنی فضل صف
بر زجر و زجر بر تلاوت یا بعکس و همچنین است اگر مراد علما باشند و یا قواد غزاه و اگر اجرای صفة اولی بر طایفه
باشد و ثانیه و ثالثه بر طایفه دیگر پس مراد ترتیب موصوفات باشد در فضل یعنی طوایف صافات ذوات فضل اند
و طوایف زاجرات افضل ازینها اند و طوایف تالیات ابهر فضلا یا بعکس و همچنین است اگر مراد بصافات طیور باشند
و بزاجرات هر که زاجر معصیة باشد از خود و تالیات هر نفسی که تالی ذکر باشد چه موصوفات مختلفند اختیار فالتا لیات
ذکر ابر فالتالیات تلوا با وجود تطابق ان به والصافات صفا فالزاجرات زجرا بجهة انست که تالی گاه هست که بمعنی
تابع می آید چون والقمر اذ اتلها پس اگر اختیار ثانی مینمود توهم ان بود که تلو درین مقام بمعنی تبعیة باشد پس بجهة ازاله این
ایهام اختیار فالتالیات ذکرا نمود و باید دانست که علما را اختلافست در مثل این اقسام بعضی گفته اند که مقسم به درینها
خدای تعالی است بتقدیر مضاف یعنی و رب الصافات و رب الزاجرات و رب التالیات و رب التین و رب الزیتون و غیر ذلک زیرا
که تعظیم مقسم به شرطست در قسم و دیگر انکه بر عباد واجبست که مقسم به ایشان خدای تعالی باشد نه غیر او و حذف مضاف بجهة
دلالت حج عقولست بر ان و بعضی دیگر گفته اند که مقسم به اینها اند بجهة انکه دلالة ایشان بر وحدة خدای تعالی و صفات
علی مبنی است بر تعظیم ایشان و حق سبحانه را جایز است که بمخلوقات خود سوگند خورد و اگرچه مخلوقات را نا جایز است که بغیر
او سوگند خورند بغیر او و جواب قسم اینکه ان الهکم بدرستی که خدای شما الواحد هر آینه یکتاست در ذات و یگانه در صفات
رب السموات والارض آفریدگار آسمانها است و زمینها وما بینهما و پروردگار انچه میان آسمانها و زمینهاست از اصناف
مخلوقات و انواع موجودات ورب المشارق و آفریننده مشرقهای کواکب یا مواضع طلوع آفتاب و ان در هر سال سیصد و
شصت مشرقست هر روز از ایام سنه از مشرقی طلوع میکند و چونکه اختلاف مغارب بر حسب اختلاف مشارقست بجهة
اکتفا بذکر ان نمود و ایثار مغارب بر مشارق بجهة انست که دلالة شرق بر قدرت اکثر است و انتفاع خلایق بان ابلغ و
دیگر انکه شروق قبل از غروبست و شکی نیست که انتظام این امور بر وجه اکمل با امکان غیر ان دلیلی صریحست بر وجود صانع
حکیم و بعد از ان بطریق التفات از غیبت بتکلم میفرماید انا زینا السماء الدنیا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی
آسمان اول که اقربست بکره زمین بزینة الکواکب باراستن ستارگان و آفریدن آن بر وجهی که نفوس مایلند بجانب آن و
لیات
این
نع
ملائکه

ملائکه از مشاهده آن و حفص باضافه خوانده یعنی بآرایش ستارها و تخصیص آسمان دنیا بذکر بجهة اختصاص آنست بقرب
مشاهده و خصوص فلک او القمر اگر وقوع داشته باشد پس تزیین ان بزینة الکواکب باعتبار آنست که کواکب در و
دیده می شود و بجهة عدم حجة در بادی الرای و اگرچه اکثر ان بر فلک ثامن باشند چه فلک در غایة لطافتست و مستوا ند
بود که نو آسمان نسبت بعرش باشد نه قیاس بزمین که مراد فلک ثامن باشد آورده اند که مرده شیاطین قبل از زمان
بعثت بر آسمان صعود میکردند و کلام ملائکه میشنیدند و بزمین آمده و سوسه کهنه میکردند و ایشان اظهار
آن مینمودند و میگفتند که ما بر علم مطلعیم و بواسطه این مردمان را اغوا و اضلال میکردند و تابع خود میکردانیدند
حق سبحانه بر که وجود با وجود حضرت رسالت ایشان را از استماع آن منع نمود چنانکه فرمود که وحفظا و نگاه داشتیم
اسمانرا نگاه داشتنی من کل شیطان از بر آمدن هر دیوی مارد سرکش و نافرمان و گویند که حفظا مفعول له زینا است
بحسب معنی زیرا که تقدیر اینست که انا خلقنا الکواکب زینة للسماء وحفظا من الشیاطین و یا انکه نصب او بر علیة باشد
بتقدیر فعل معلل کانه قیل وحفظا من کل شیطان زیناها بالکواکب و قوله لا یسمعون نمیتواند بود که صفة شیاطین باشد
زیرا که بمعنی است حفظ از شیاطین که متصف به لا یسمعون باشند و استیناف نیز صحیح نیست بجهة عدم استقامة
انهم لا یسمعون در جواب سایلی که گوید لم یحفظ من الشیاطین پس ان کلامی مبتدا باشد بجهة اقتصاص حال
مسترقه سمع و عدم قدرت انسان بر سمع کلام ملائکه یعنی شیاطین نمی شنوند و حفص لا یسمعون میخواند بتشدید
میم و سین که از تسمع مشتقست بمعنی طلب سمع و مفید قراءة ثانی است استعمال ان بالی و بنابر قراءة اول استعمال
ان بالی صحیح نیست مگر کاهی که متضمن اصغا باشد یعنی طاقة ان ندارند که بشنوند و گوش فرا دارند الی الملا الاعلی بسوی
سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند ویقذفون و انداخته
میشوند یعنی فرشتگان بر ایشان می افکنند شهب ثاقب را من کل جانب از هر طرفی از اطراف آسمان که بقصد استماع صعود
میکنند دحورا جهة راندن و دور کردن ایشان از آسمان و میتواند بود که دحورا مفعول مطلق فعل محذوف باشد
یعنی رانده میشوند از آسمانی نرانیدنی از روی عنف و قهر یا حال التی که رانده میشوند از جوانب آسمان ولهم و مر
دیوان راست در آخرت عذاب واصب عذابی ثابت و دایم که هرگز منقطع نشود و ان شیاطین طاقة استماع کلام ملائکه
ندارند الا من خطف مگر کسی از ایشان که در رباید کلام ملائکه را الخطفة یکبار بودن یعنی بدزدد یک سخن را از ایشان
ل باشد یعنی در

فاتبعه از پی درآید او را شهاب ثاقب آتشی درخشنده و سوزنده یا ستاره روشن که نور او بر وی زان شود و او را
متأذی یا محترق سازد و چونکه شیاطین مخلوق شده اند از آتشی که مشوب باشد باجزاء هوائیه نه از آتش خالص
پس آتش صرف در و تاثیر تواند کرد و برو مستولی تواند شد و مع ذلک آتش قوی آتش ضعیف را مستهلک و نابود
میتواند ساخت پس تا ترشی از مثل خود لازم نیاید آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاسدین که منکر بعث و حشر بود
همیشه دعوی شجاعت و دلاوری و صلابت و تن آوری و قوت و توانائی میکردند و در میان قریش لاف این معنی میزدند
و بان مفاخرت و مباهات میکردند حق سبحانه آیت فرستاد که فاستفتهم پس بپرس از مشرکان مکه اهم
اشد آیا ایشان سخت تراند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا آنکه ما آفریده بودیم قبل از ایشان از امم
ماضیه و قرون سالفه یعنی امم سابقه را که در بطش و قوت بمراتب از ایشان در پیش بودند هلاک کردیم و
معذب ساختیم پس ایشان چگونه قوت و صلابت آن داشته باشند که از خود دفع عذاب و عقاب کنند
انا خلقناهم من طین لازب بدرستی که ما آفریده ایم همه ایشان را من طین لازب از گل چسبنده که در نهایت سستی و پستی
است یعنی اصل همه از گل است چه آدم که پدر ایشانست از ین جنس آفریده شده است پس اولاد و ذریات او
نیز درین حکم داخل خواهند بود و هرگاه همه ایشان از طین لازب مجبول شده باشند پس پیش قدرت ما
همه یکسان باشند و هیچکدام را قوت آن نباشد که از خود دفع عذاب کنند و در اکثر تفاسیر آورده اند
که اولی آنست که من از برای تغلیب باشد و معنی آیه اینکه آفریدن ایشان دشوار تر است بر ما یا آنچه آفریده ایم
آنرا از ملائکه و آسمان و زمین و کوهها و دریاها و شهب و چگونه خلق ایشان سختر و دشوار تر باشد و حال آنکه مخلوق
شده اند از گل چسبیده که در نهایت سستی و در غایت پستی است نسبت بمخلوقات دیگر و وجه اولویت آنست
که ایراد انا خلقناهم تا آخر بجهت وجه سهولت خلقت ایشانست از غیر پس مقابل ایشان خلق ملائکه و سموات و ارضین
و کواکب باشد نه امم سالفه که عاد و ثمود اند زیرا که همه درین حکم شریکند و مراد ازین آیه اثبات معاد است و رد
استبعاد ایشان مر آنرا و توضیح آن اینست که استحالت اعاده ایشان یا بجهت عدم قابلیت ماده است یا بدون
فاعل و این هر دو باطلست اما اول زیرا که حصول ماده ایشان که طین لازبست از ضم اجزاء مائیه است باجزاء
ارضیه و این هر دو باقی اند و قابل انضمام و اما ثانی بجهت آنکه کسی که بر خلق این اشیاء مذکوره قادر باشد بر ضم

این اجزاء و اعاده حیوة دران قادر خواهد بود چه قدرت صفت ذاتیست و هرگز از ذات منفک نمیشود و متغیر نمیگردد
و نسبت آن بهمه مقدورات یکسانست در معالم التنزیل آورده که گمان پیغمبر صلعم چنان بود که هر که قرآن بشنود
بدان بگرود و چون مشرکان بعد از استماع آن زبان باستهزا گشودند و سخریه آغاز کردند آنحضرت ازین حال
متعجب شد این آیه آمد که بل نه اینچنانست که ایشان مطیع قرآن شوند عجبت شگفت داشتی تو از
ناگرویدن ایشان بقرآن ویسخرون و حال آنکه ایشان سخریه میکنند بان یا تعجب کردی که با وجود دلایل
قدرت الهی بر اعاده خلق چرا کفار مکه انکار قول تو میکنند در بعث و حشر و حال آنکه ایشان افسوس میکنند
از تعجب تو و اذا ذکروا و چون پند داده شوند بقرآن لا یذکرون پند پذیر نمیشوند بدان یا آنکه چون یاد
ایشان دهند چیزی که دلالت بر صحت حشر کند یاد نکنند از جهت عدم تفکر و تدبر ایشان در آیات بعث
و اذا راوا و چون به بینند آیة نشانه از نشانهای خدا یعنی معجزه که دلالت بر صدق قول تو کند چون انشقاق قمر و غیر
آن یستسخرون مبالغه میکنند در سخریه یا یکدیگر را بسخریه میخوانند یا از روی سخریه بان اعتقاد میکنند و قالوا ان هذا و گویند
نیست اینکه ما دیدیم الا سحر مبین مگر جادوئی هویدا و بر سبیل عناد و استهزاء میگویند که ءاذا متنا آیا چون
بمیریم ما و کنا ترابا و باشیم خاک و عظاما و استخوانهای بی گوشت و پوست ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگان
باشیم یعنی بعد از آنکه خاک شده باشیم چگونه مبعوث شویم او آباؤنا الاولون آیا پدران نخستین ما که خاک شده اند
هم زنده شوند این عطفست بر محل ان و اسم ان بر حذف خبر یا بر ضمیر مبعوثون و مجوز وجه ثانی فصلست
استفهام و تکرار همزه از برای مبالغه است در انکار یعنی هرگز ما را و پدران ما را زنده نکنند قل بگو ای محمد مر
منکران بعث را نعم آری همه شما مبعوث شوید با پدران خود و انتم داخرون در حالتی که خوار و بیمقدار باشید در
نشاه آخرة و آنهنگام که اراده الهی تعلق گیرد ببعث فانما هی پس جز این نیست که آن بعثه زجرة واحدة یک راندن
بود یعنی یک نفخه که اسرافیل در صور دمد فاذا هم پس ناگاه ایشان زنده شده و از قبر بر آمده ینظرون مینگرند به
که تکذیب آن میکردند و می بینند جزای آنچه کرده اند از اعمال قبیحه و اقوال ناپسندیده وقالوا و گویند یا ویلنا ای
وای بر ما این کلمه ایست که نزد وقوع هلاک و عذاب گفته میشود و ازین قبیلست یا حسرتنا و یا حسرتی و وای بر هلاک
و عذاب ما هذا یوم الدین اینست روز پاداش افعال که ما را بآن وعده میدادند مراد است که ایشان در

ازو وبعث معترف شوند واز تکذیب وعناد خود نادم کردند وهر چند مذلة وفروتنی نمایند فایده نداشته باشد ملائکه
با ایشان خطاب کنند که هذا این روز یوم الفصل روز حکمت یا روز جدا کردن نیکان از بدان وتمیز کردن حق از باطل
باین وجه که مطیع را به بهشت برند بطریق اجلال واکرام وعاصی را بدوزخ کشند بر سبیل اهانه وایلام وکویند که
این کلام نیز حکایة از قول کفار است یعنی منکران بعث در انروز با یکدیکر کویند که این روز جدا کردن نیکوکار است
از بدکاران الذی کنتم به که بودید شما که بان تکذبون تکذیب میکردید وباور نمیداشتید وبعد از ان خطاب رسید
بفرشتکان که احشروا الذین ظلموا جمع کنید وفراهم آرید آنکسانی را که ستم کردند بر خود بسبب شرک وتکذیب رسل یا بار تکاب
معاصی یا بتعدی کردن بر مردمان یعنی کرد کنید همه ظالمان وستمکاران از اول وازواجهم واشباه وامثال یا اعوان
واتباع یا زنان ایشان را که هم مذهب ایشان باشند یا شیاطین که قرین ایشان بوده باشند در موقف خود
عرض که هر طایفه با مثل خود جمع کنند بت پرست را با بت پرست ستاره پرست را با ستاره پرست وبر این قیاس
زنان کافره را با کافران وزانی را با زانی وخمار را با خمار وتبعه ظلمه را با ایشان وشیاطین را با پیشوای همه
ایشان کرده اند در محشر حاضر کرده اند واصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل انکه میکوید که حشر کنید
ایشان را وما کانوا یعبدون وانچیزها را نیز که میپرستیدند من دون الله بجز خدای از اصناف بتان وغیر ان این
عامیست اختصاص یافته بایه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئك عنها مبعدون وچون ایشان را در
مواقف خود شان جمع کنید فاهدوهم پس راه نمائید ایشان را الی صراط الجحیم براه دوزخ تا سلوک نمایند
دران تعبیر این بهدایة که دلالة موصله است بمطلوب یا از جهة تهکمست ویا از حیثیة آنست که ان بدل هدایة است
ببهشت از قبیل فبشرهم بعذاب الیم که بدل بشارتست بنعیم یعنی بعوض هدایة ایشان را بدوزخ دلالة کنید
ووقتی که ایشان را بدوزخ رسانید سدایدو اهاویل ان بایشان نمائید وقفوهم وباز دارید ایشان را بر صراط
انهم بدرستی که ایشان قبل از دخول جحیم مسئولون پرسیده خواهند از عقاید ردیه واعمال سیئه وسایر امور
مبتدعه وچونکه واو دلالة بر ترتیب نمیکند پس محتملست که دلالة ووقوف در زمان واحد باشد یا احدهما تقدم
داشته باشد بر دیکری ابن عباس کفته که مسئول عنه کلمه توحید است که آن لا اله الا الله است ودر مصحف
ابن مسعود نوشته که وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی وابو سعید خدری وسعید بن جبیر نیز قایل این قولند

دوید

وموید اینست انچه از حضرت رسالت صلعم مرویست که روز قیامت هیچکس را نکذارند که قدم از قدم بردارد تا پنج
چیز از و سئوال کنند عن شبابه فیما ابلاه وعن عمره فیما افناه وعن ماله من این اکتسبه واین وضعه وماذا عمل فیما علم وعن
ولایة علی بن ابی طالب ع از جوانی تا در چه پیری رسانیده واز زندکانی تا در چه فانی ساخته واز مال تا از کجا کسب کرده
وبچه صرف نموده واز علم او تا بر انچه دانست عمل کرده یا نه واز دوستی امیر المؤمنین ع القصه ملائکه بعد از وقوف اهل
عصیان وطغیان از روی توبیخ وتقریع با ایشان کویند که مالکم چیست شما را لا تناصرون که یاری یکدیکر نمیکنید
در تخلیص عذاب وعقاب ایشان جواب ندهند حق سبحانه ملائکه را کوید که ایشان بر تناصر قدرة ندارند بل هم
الیوم بلکه ایشان امروز مستسلمون کردن نهاده کانند وبجهة عجز وانسداد حیل منقاد شدکان وبعد از انکه در موقف
از جواب ملائکه ساکت شوند با یکدیکر در مقام مخاصمه ومجادله در آیند واقبل ورو آرند بعضهم بعضی از ایشان
علی بعض بر بعضی دیکر یتساءلون از یکدیکر پرسند یعنی غاویان یا مغویان کویند که چرا اغوا واضلال ما مینمودید
ایشان کویند چرا شما قبول قول ما میکردید قالوا کویند غاویان مر مغویان خودرا انکم بدرستی که شما کنتم بودید
تاتوننا میامدید بما عن الیمین از جهة میمنه وخیرخواهی وچون یمین نسبت بشمال اشرف عضوین است وامتیان او عرب
بجهة تیمن بان مصافحه ومماسحه ومناوله میکنند وجانب شمال را مستشام میدانستند ودر شرع نیز همین طریقه را معتبر
میدارند چنانکه میکویند که کاتب حسنات بر جانب یمین است وکاتب سیئات بر جانب شمال ودر روز قیامت نامه
اعمال صالحه را بدست راست خواهند داد ونامه اعمال سیئه را بدست چپ از ینجهة ان مستعار شده است از
برای جهة خیر یعنی شما ما را از روی نصیحت ودولتخواهی بدین خود میخواندید ومیتوانند بود که مستعار باشد
از برای قوة وقهر یعنی شما ما را از سر قهر وقسر از دین حق باز داشتید وبدین باطل دعوة کردید یا انکه بمعنی قسم باشد
یعنی شما قسم یاد کردید که دین حق اینست که ما شما را بدان میخوانیم قالوا کویند رؤساء کفار یا شیاطین که مغوی
ایشان بودند در جواب ایشان که نه چنین است که شما میکوئید بل لم تکونوا بلکه نبودید شما مؤمنین کرویدکان
یعنی بر راه راست نبودید تا ما شما را اکراه کرده باشیم چه در نفس الامر شما کافر بودید وهر چند پیغمبران شما را
بدین حق میخواندند شما باختیار خود اختیار ان نمیکردید وبر ضلالة خود مستمر بودید وما کان ونبود مارا علیکم
بر شما من سلطان هیچ قوتی وقدرتی که باکراه واجبار شما را بضلالة دعوة نمائیم بل کنتم بلکه بودید شما قوما

طاغين گروهی از حد در گذشتگان در طریق ظلم و عصیان یعنی باختیار خود بر طغیان ثابت قدم بودید پس امروز
ملامت و عتاب مخصوص بما نباشد بلکه لازم ما و شما باشد فحق علینا پس لازم و واجب شد بر همه ما قول ربنا سخن
پروردگار ما که آن کلمه وعید است و عذاب انا لذائقون بدرستی که همه ما درین روز چشندگان عذابیم و عقاب همچنانکه
مطعوم را بذائقه ادراک کنند بعد از آن اعتراف کنند باغواء خود و گویند که فاغویناکم پس ما شما را گمراه ساختیم
یعنی دعوه کردیم بگمراهی و از راه حق باز داشتیم انا کنا بدرستی که ما بودیم غاوین گمراهان و از طریق حق
بیرون رفتگان چونکه ما گمراه بودیم خواستیم که شما نیز در ضلالت و غوایه مثل ما باشید و بعضی گفته اند که معنی آنست
که ما شما را از رحمت خدا نومید گردانیدیم بجهت آنکه ما نومید بودیم از آن فانهم پس بدرستی که متبوعان و تابعان
یومئذ در آن روز فی العذاب در کشیدن عذاب و چشیدن عقاب مشترکون انبازان باشند همچنانکه در شرک و
غوایه شریک بودند یعنی تخاصم و تنازع ایشان هیچ فایده بایشان نرساند و همه ایشان بعذاب ابدی
و عقوبت سرمدی مخلد و مؤبد باشند انا کذلک بدرستی که ما مانند این عذاب نفعل بالمجرمین پاداش میدهیم
جمیع مشرکان را و بعضی گفته اند که مراد جمیع مجرمانند یعنی مانند آنچه کردیم با مشرکان از عقاب و عذاب همه
گناهکاران بجای می آوریم زیرا که سبب عقوبت اجرام است پس هر که مرتکب آن شود مستوجب عقوبت
گردد انهم کانوا بدرستی که مشرکان بودند اذا قیل لهم هرگاه میگفتند ایشان را بگوئید لا اله الا الله کلمه توحید را
که آن لا اله الا الله است یستکبرون سرکشی مینمودند از گفتار آن و قبول این معنی نمیکردند یا تکبر میکردند
بدانچه خود که پیغمبر است ص و یقولون و میگفتند ائنا آیا ما لتارکوا آلهتنا ترک کنندگانیم پرستش خدایان
خود را لشاعر مجنون برای شعر گوینده عقل پوشیده یعنی بسخن شخصی که شاعر و دیوانه باشد ترک پرستش
خدایان خود بکنیم حق سبحانه رد قول ایشان نموده فرموده که بل نه چنانست که محمد ص شاعر و مجنون باشد
بلکه او از جانب خدای جاء بالحق آمد بسوی ایشان براستی و درستی یا آورد بایشان دین حق یا کتاب
حق را و صدق المرسلین و تصدیق کرد پیغمبرانی را که پیش از وی بودند بآن معنی که بایشان آورد آنچه انبیا بآن
مبعوث شده بودند از اظهار کلمه توحید یا آنچه بشارت داده بودند بآن از پیدا شدن دین اسلام
آنگاه او سبحانه خطاب کند بکفار و گوید که انکم بدرستی که شما لذائقوا العذاب الالیم هر آینه چشیدگانید عذاب

که دردنا

٢١

والصافات

که دردناک باشد بسبب شرک و تکذیب پیغمبر و نسبت دادن شعر و جنون باو و ما تجزون و جزا داده نمیشوید
الا ما کنتم تعملون مگر مثل آنچه بودید که میکردید یعنی پاداش شما بر وفق اعمال و بر قدر افعال شماست الا
استثناء منقطع است مگر آنکه ضمیر تجزون راجع بجمیع مکلفان باشد لکن خلاف ظاهر سوق کلام است
یعنی ای مشرکان پاداش داده میشوید عقوبت و نکال بقدر اعمال مگر عباد الله بندگان خدای المخلصین
که پاک کرده شده اند از لوث شک و شرک و در اوامر و نواهی مطیع و منقاد پروردگار خود بوده اند که جزای
اعمال شایسته ایشان مضاعف خواهد بود و میتواند بود که استثنا از اصل جزای عمل باشد بدون اعتبار
مماثله یعنی مشرکان جزا داده میشوند بعذاب و عقوبت و بندگان خالص بثواب و روضه جنت باین تفصیل
اولئک آن گروه مخلص لهم مر ایشانراست در بهشت رزق معلوم روزی دانسته شده یعنی معلوم الوقت
کقوله تعالی و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا یا موصوف و معین بخصایصی که در آن آفریده شده باشد از دوام
و بقا و طعم خوش و طیب رایحه و حسن منظر و محض لذت و لهذا از آن تفسیر نموده باینکه فواکه یعنی آن روزی
میوهای متنوعه است که مقصود از خوردن آن تلذذ نفس است نه تغذی و حفظ صحت و بدل ما یتحلل چه ابدان
ایشان بجهة آنکه محفوظند از تغیر و تحلل و مجبول اند بر وجه ابدیه بدون تطرق تبدل مستغنی اند از آنکه حفظ ابدان
نمایند باغذیه و اقوات در مرور اوقات پس آنچه بهشتیان الحال آن کنند از انواع میوها خواهد بود که خوردن آن محض
تلذذ است نه تقوت و هم مکرمون و ایشان بزرگواران و نواختگانند و بحلیه تعظیم و تبجیل آراستگان فی جنات النعیم در
بهشتها با انواع ناز و نعمت و با وجود این همه تنعم علی سرر بر بالای تختهای آراسته باشند متقابلین در حالتی که روی در روی
یکدیگر داشته باشند و بدیدار هم متمتع و برخوردار یطاف علیهم گردانیده میشود بر ایشان یعنی ساقیان بهشت از
غلمان و حور عین بر سر ایشان گردانند بکأس جامی پر من معین از خمر که بر روی زمین بهشت گذرد یا از چشمه بر ون
آید و بدانکه کاس ظرفیست از آبگینه که پر از خمر باشد و گاهست خمر را نیز کاس میگویند کقول الشاعر و کاس شربت علی
لذة و اخفش گفته که هر جا که در قرآن کاس واقع شده بمعنی خمر است و وصف آن بمعین که آن آبیست که از چشمه ظاهر
شود و بر روی زمین جاری گردد بجهة آنست که خمر بهشت بطریق آب چشمه در بهشت جاری خواهد بود کقوله تعالی و انهار من
خمر و این خمر مانند خمر دنیا نیست در لون و طعم و خاصیت که آن صفرتست و مراره و غثیان و تهوع و صداع و ازاله عقل

بلکه آن بیضاء خمری سفیدست بحیثیتی که سفیدی او از شیر بیشتر است و در کمال صفا و لطافت و نورانیه لذة لذید
و خوش مزه للشاربین مر آشامندگان را لا فیها نیست دران شراب غول فسادی و آفتی که بر خمر دنیا مترتبست چون
ذهاب عقل و هذیان و عربده و صداع و وجع بطن و قی و غیران ولا هم عنها و نیستند بهشتیان که از خوردن شراب
ینزفون مست شوند و عقل ایشان زایل کرده و افراد آن بذکر و اگرچه در تحت غول داخلست بجهة آنست که
ذهاب عقل اعظم مفاسد است وعندهم و نزدیک ایشان باشند زنانی که قاصرات الطرف کوتاه کننده نظر باشند
یعنی چشم خود را مقصور ساخته باشند بر شوهران خود و بدیگری ننگرند و بعضی گویند که معنی اینست که ایشان
از روی غنج و دلال چشم نگشایند عین فراخ چشمان باشند یا آنکه سواد چشم و بیاض آن بمرتبه کمال باشند
کانهن گوییا آن زنان در صفای بشره و سفیدی اعضا بیض مکنون بیضهای شتر مرغ اند که پوشیده باشند عادت
شتر مرغ آنست که بیضه را به پر خویش بپوشاند تا غباری بر آن ننشیند و متغیر نگردد و از گرد هوا و حرارت آفتاب
رنگ نگرداند و چون بیاض بیضه آن مشوب است باندک صفرتی و این احسن الوان ابدانست نزد عرب از اینجهة او
سبحانه تشبیه بآن نمود و این بهشتیان بر بالای تختها نشسته حوران در برابر ایشان ایستاده باشند و
کاسهای شراب بر ایشان گردانند و ایشان از آن تناول کنند و با یکدیگر محادثه و مکالمه نمایند و ماجرای که در دنیا
بر سر ایشان گذشته باشد یکدیگر را خبر دهند فاقبل پس روی آورند بعضهم برخی از ایشان علی بعض بر
دیگر یتسائلون سؤال کنند از احوال یکدیگر یعنی هر یک از ایشان از انعامی و اکرامی که خدای تعالی با و کرامت فرموده باشد
صاحب خود را خبر دهد قال قائل منهم گوید گوینده از ایشان مر یاران خود را انی بدرستی که من وقتی که در دنیا بودم
بود مرا قرین همنشینی که منکر بعث بود و این قرین بقول مجاهد از شیاطین است و بقول ابن عباس از انس و گویند
که این آیات در شان مردیست که همه مال خود را تصدق نمود و بعد از آن محتاج شد و او را رفیقی کافر بود و او را
گفت مال تو کجا رفت او در جواب گفت که در راه خدا تصدق کردم تا در آخرت بهتر از آن بمن عوض بدهد او سوگند
یاد کرد که عوض این در آخرت بتو نخواهد رسید و بعث و نشور نخواهد بود مقاتل گوید که ایشان آن دو برادرند
که در سوره الکهف سمت ذکر یافته اند آنکه کافر است نام او قطرس است و آنکه مؤمن است یهودا و بای حال
مرد مؤمن در بهشت با رفیقان خود گوید که مرا در دنیا جلیسی بود که سرزنش کنان یقول میگفت بمن ائنک

آیا تو

آیا تو لمن المصدقین از جمله تصدیق کنندگان حشری و باور دارندگانی نشری أئذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک
وعظاما و استخوانهای پوسیده و ریزیده أئنا آیا ما آنگام که باین هیئة و صفة رسیده باشیم مبعوث شده لمدینون باداش
داده گان باشیم قال گوید آن مرد مؤمن بمصاحبان خود که هل انتم آیا شما مطلعون دیده ور آیید یعنی میبینید اهل
دوزخ را تا حال رفیق مرا ببینید که در کدام درکه است و بچه نوع عذاب مبتلا بهشتیان گویند تو او را بهتر میشناسی
بدوزخ نگر تا حال او را ببینی گویند قایل این قول خدای تعالی باشد یا یکی از فرشتگان که با بهشتیان گوید که آیا میخواهید
که مطلع شوید بر احوال آن قرین بعد از آن روزنه از بهشت بدوزخ گشاید و مرد مؤمن را گوید که بنگر فاطلع
پس او فرو نگرد فرآه پس بیند قرین خود را فی سواء الجحیم در میان دوزخ قال گوید با او تالله بخدا سوگند ان کدت
بتحقیق و یقین که نزدیک بودی که بسبب اغوا و اضلال لتردین هلاک گردانی مرا و بچاه غوایة و ضلالة اندازی
ولولا نعمة و اگر نه عطا و بخشش پروردگار من بودی که مرا هدایة نمود و از اغوای تو نگاه داشت لکنت هر آینه
میبودم من المحضرین از حاضر کرده شدگان با تو و امثال تو در این عذاب و عقاب پس آن مؤمن بر سبیل توبیخ
و تقریع با قرین خود گوید که افما نحن آیا ما نیستیم بمیتین مردگان یعنی نمیگفتی در دنیا که ما نمیمیریم الا موتتنا الاولی
مگر مردن اول که در دنیا بود وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان زیرا که مبعوث و محشور نخواهیم شد
اکنون دیدی که هر چه اعتقاد داشتی و بمن میگفتی خلاف آن بود و خدا ما را زنده گردانید و ترا ابد در که عذاب و مرا
بدرجه ثواب رسانید و در اکثر تفاسیر واقع شده که این گفتار اهل بهشتست که بجهة اظهار سرور بدوام
نعیم بهشت از روی تعجب با یکدیگر گویند که آیا ما را بغیر از چشیدن موت دنیا موتی دیگر نخواهد بود و در
بهشت مخلد و مؤبد خواهیم بود و هرگز معذب نخواهیم گشت و اگرچه بیقین دانسته باشند که ایشان در اینجا
مخلد خواهند بود پس این کلام از قبیل کلام کسیست که مالی بسیار باو دهند و او بیقین دانسته باشد که
همه این مال از آن اوست و بعد از آن از روی استعجاب گوید که آیا همه این مال از منست و مؤید قول اخیرست
در عقب آن فرموده که بهشتیان گویند ان هذا بدرستی که این نعمة و خلود و ایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم
هر آینه رستگاری بزرگست و گویند که این قول خدای تعالی است که بجهة تقریر قول ایشان فرموده و همچنین محتمل
کلا القولین است اینکه لمثل هذا از برای مثل این ثواب و فوز و فلاح فلیعمل العاملون پس باید که عمل کنند عمل کنندگان

الزقوم

دردار تکلیف نه از برای حظوظ دنیویه که مشوبست با آلام سریعه و چون او سبحانه بعضی از احوال بهشت و بستانها
بیان کرد بعد از ان بجهة تنبیه بندکان تا مرتکب عصیان نشوند و دوزخ را بر بهشت اختیار نکنند فرمود که ای کسانی
که دعوی عقل میکنید ولاف فهم میزنید اندیشه نمائید در انکه اذلک آیا آنچه مذکور شد از رزق معلوم و سایر انواع
نعم که سبب لذة است و سرور خیر بهتر است و خوبتر نزلا از روی پیشکش ام شجرة یا درخت زقوم که باعث محنت است
و شور دکر نزل دلالتست بر انکه نعم مذکوره از برای اهل بهشت بمنزله نزلست و ایشانرا سوای ان نعم خواهد
بود که افهام از ادراک ان قاصر باشد و عقول از معرفة ان عاجز و همچنین درخت زقوم که مانند درختیست
در ولایة تهامه که برکها خورد دارد و میوه ان در غایة تلخی و نهایة مرارتست نزل اهل دوزخ است و شبهه نیست
در انکه مرارت و عفونة ان درخت بمراتب زیاده ازین درختست که در تهامه است و ایشانرا ماورای ان انواع
عذاب و اصناف عقاب خواهد بود که بخاطر هیچکس خطور نکرده باشد و بسامعه هیچ سامعی نرسیده باشد
آورده اند که کفار چون شنیدند که درخت زقوم در دوزخ روئیده شده است با یکدیگر کفتند که این چگونه
بود و حال انکه آتش آهن را میکدازد چگونه درخت را نکدازد پس محمد در ین قول کاذبست و انچه میکوید از
نزد خود میکوید حق سبحانه فرمود که انا جعلناها بدرستی که ما کردانیدیم درخت زقوم را فتنة ابتلا و امتحان
در دینی للظالمین برای ستمکاران تا انکار ایشان درینمعنی موجب اشتداد عذاب و ازدیاد عقاب باشد
و نمیدانند که انکسی که قادر است بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر که در میان آتش بیضه می دهد و می
خسبد و بچه بیرون می آورد و تربیت میدهد توانا است از آفریدن درختی که از جنس آتش باشد یا از جوهری
دیکر که آتش او را آفاتی نسازد همچنانکه سلاسل و اغلال و حیات و عقارب و ضریع را آفاتی نمیسازد و جماعتی
کفته که فتنه درین مقام بمعنی محنتست و عذاب همچنانکه در جائی دیکر فرموده که یوم هم علی النار یفتنون ای یعذبون
یعنی ما درخت زقوم را در آخرت کردانیدیم عقوبت و محنت از برای ظالمان و طاغیان در تفسیر طبرسی آورده
که ابن الزبعری صنادید قریش را کفت که محمد صلعم میترساند ما را بزقوم و ان بلغه بربر و افریقیه یا اهل یمن
مسکه و خرما را کویند ابوجهل برخواست و اکابر عرب را بمنزل خود آورد و کنیزک را کفت که زقمینا زقوم ده ما را
کنیزک زبده و خرما آورد ابوجهل کفت تزقموا بهذا الذی یخوفکم به محمد این را بخورید که زقومیست که محمد ما را

بدان

بدان وعید مینماید حق سبحانه آیة فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان کمان میبرند انها بدرستی که درخت زقوم
تخرج درختیست که بیرون امده فی اصل الجحیم در بیخ دوزخ یعنی منبت ان در قعر دوزخ است و شاخهای ان بجمیع درکات
رسیده طلعها میوه ان درخت یا خوشه ان کانه کوئیا که ان رؤس الشیاطین سرهای دیوانست در تناهی کراهة و قبح
منظر و این تشبیه تخییلی است چه دیو بجهة انکه شر محض است در طبایع مرکوز شده که زشت صورتست و کریه
منظر و لهذا هر صورتی که کریه است و قبیح بروی دیو تشبیه میکنند و مصوران صورة انمار ابا هول و اقبح وجهی
تصویر مینمایند و کویند که در میان عرب درختیست که انرا استن میکویند و ثمره دارد که بغایة کریه و قبیح است
و انرا رؤس الشیاطین میخوانند حق سبحانه طلع شجرة الزقوم را تشبیه بان فرموده و بعضی دیکر فرموده اند که شیاطین
نوعی از حیاتند که قبیح و بر هول اند او سبحانه طلع این شجره را تشبیه بان رؤس حیات نموده و در بعضی دیکر از تفاسیر
آورده اند که در حوالی مکه سنکها بوده اند در غایة خشونت و تیرکی و سیاهی و انرا رؤس الشیاطین میکفتند حق تعالی طلع درخت
زقوم را بان تشبیه کرده و بر تقدیر فانهم بدرستی که دوزخیان لآکلون منها خورندگان از ان شجره یا ثمره فمالئون منها پس پر
کننده اند از ان البطون شکمها را از روی اجبار و اکراه یا از غایة جوع مرویست که حق سبحانه علة جوع را بر ایشان
مسلط سازد بر وجهی که بجهة شدة ان عذابهای دیکر را فراموش کنند و پیش مالک ایند و طلب طعام کنند مالک میوه درخت
زقوم و برکهای ان بخورد ایشان دهد و ایشان از غایة جوع شکمهای را از ان پر کنند و بعد از ان تشنکی بر ایشان
غالب شود و طلب آب کنند مالک بعد از روزکاری دراز آبی که در غایة کرمی باشد بایشان دهد کما قال عز و جل ثم ان
لهم پس بدرستی که بعد از زمانی بسیار مر ایشانرا علیها بر بالای خوردن ان شجره لشوبا آمیختنی است من حمیم
از آبی که بغایة کرمی باشد یعنی ان اب کرم را امیخته کنند بغساق و صدید و بخورد ایشان دهند و چون ایشان
ان آب را نزدیک دهن آورند تا بخورند کوشت روی ایشان بجهة شدة حرارة ان پخته شود که قوله تعالی یشوی
الوجوه و چون بشکم ایشان رسد همه امعاء ایشان پاره پاره کردد که و قطع امعاءهم و میتواند بود که ایراد ثم
بجهة تراخی زمان باشد بلکه بجهة تراخی و مباینه حال شراب باشد از حال طعام در زیادتی کراهت و بشاعت چه شراب
ایشان اکره و ابشع باشد از طعام ایشان ثم ان مرجعهم پس بدرستی که بازکشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم
که بر سبیل نزل و پیشکشی باستقبال ایشان آورده باشند لالی الجحیم بسوی دوزخ سوزانست و کویند که حمیم

جحیم است وهرگاه که در خیان تشنه شوند ایشانرا از منازل خود که اصل جحیم است بیرون اورند وحمیم بایشان دهند
وباز بمستقر خود شان بازکرداند چون شتران تشنه که از منازل خود شان بیرون میبرند وآب میدهند وباز باماکن
خود شان نقل میکنند ومؤید این تحولست قوله تعالی یطوفون بینها وبین حمیم ان واینکه ایشان مستحق این همه انواع ع
عذاب واصناف عقاب شده اند بجهة انست که انهم بدرستی که ایشان الفوا اباءهم یافتند پدران خود را ضالین
گمراهان واز راه حق کردندگان فهم علی اثارهم پس ایشان بر پیهای پدران خود یهرعون شتابیده میشدند صیغه
مجهول دلالة میکند بر انکه پدران ایشان را تحریص میکردند بمسارعة نمودن باتباع خود وایشان بدون توقف بر
نظر وبحث مبادرة میکردند بر پی روی ایشان واتباع دلایل هادیه نمینمودند بعد از ان بجهة تنبیه قوم او
سبحانه حضرت رسالة صلعم را از امم ماضیه وقرون سالفه خبر میدهد ومیکوید ولقد ضل وبدرستی که گمراه شدند و
از جاده حق کردیدند قبلهم پیش از کفار قریش که در عصر تواند اکثر الاولین بیشترین پیشینیان چون قوم نوح و
عاد وثمود وغیران واین آیة دالست بر انکه اهل باطل در هر زمان بیشتر بوده اند از اهل حق ولقد ارسلنا وبتحقیق که
ما فرستادیم فیهم درمیان ایشان منذرین بیم کنندکان یعنی پیغمبرانی که ایشانرا از عقاب وعذاب تخویف
مینمودند واز معاصی تحذیر میکردند وایشان قبول قول پیغمبران نکردند فانظر پس در نکر وبدیده اعتبار نظر
کن که کیف کان چکونه بود عاقبة المنذرین سرانجام وآخر کار بیم کرده شدکان وبچه شدت وفظاعة عذاب بران مکذبان
ومعاندان فرود امد الا عباد الله مکر بندکان شایسته خدای المخلصین پاک کرده شدکان از لوث شرک وعناد که
داد
کم بانذار منتفع شدند یا مکو انبیا وسایر اهل اخلاص که خدای تعالی ایشانرا خلاص ساخت از ان عذاب ووعده
دنیا
ایشانرا بجزیل ثواب در روز حساب وبعد از اجمال حال امم سالفه تفصیل قصص ایشان مینماید ومیکوید که ولقد نادینا
نوح وبتحقیق بخواند مارا نوح وبنصرة خود وهلاک قوم از ما درخواست کرد بعد از انکه از ایمان ایشان مایوس
شده بود ماندای اورا اجابة کردیم فلنعم المجیبون پس نیکا اجابة کننده ایم ما چه اورا نصرة دادیم وقوم اورا بطو فان
غرق کردیم ونجیناه ورفع عذاب نمودیم وبرهانیدیم اورا واهله وکسان اورا یعنی جماعتی که در کشتی با او بودند
من الکرب العظیم از اندوه بزرگ که غرقست یا ایذای قوم وجعلنا وکردانیدیم بعد از غرق ذریته فرزندان اورا
هم الباقین ایشان باقی ماندکان یعنی همه را هلاک کردیم وهمین اولاد اورا که سام وحام ویافث وچهار دختر
بودند

۲۴

واعلم ان
بودند باقی کذاشتیم وهمه مردمان بعد از نوح از اولاد او پیدا کردیم درخبر امده که همه عرب واهل فارس وروم از او
سام اند وترک وصقالبه وخزر ویاجوج وماجوج از نسل یافث وهمه هندیان از فرزندان حام واز کلبی مرویست که نوح
چون از کشتی بیرون امد همه مردان وزنانی که با او در کشتی بودند مردند مکر اولاد وزوجات او وکویند که
همه ایشان در کشتی مردند مکر ذریة ونسوان ونوح وترکنا علیه وباقی کذاشتیم بر نوح ذکر جمیل وثنای نیکوی
فی الاخرین درمیان جماعتی که در اخر پیدا شدند یعنی درمیان امة محمد صلعم وبنا برین تقدیر مفعول ترکنا محذوف
ودر اکثر تفاسیر واقع شده که مفعول ترکنا اینست که سلام علی نوح سلام وتحیه بر نوح است فی العالمین
درمیان عالمیان یعنی کذاشتیم بر نوح درمیان امم لاحقه این کلمه مذکوره را که در وقتی اراده ثنا
او کنند در حق او کویند بنا برین رفع سلام بر سبیل حکایتست وبنا بر قول کلامی مستانفست که حق
سبحانه بان ثنای نوح کفته وذکر فی العالمین مشعر است بر ثبوت این ذکر جمیل در جمیع مردمان
معنی
بحیثیتی که هیچکس خالی نباشد از ذکر این کلمه وحقیقة باین راجع است که ثابت کردانیده است خدای تعالی
تسلیم وتحیه را بر نوح وانرا دوام داده درمیان جمیع ملایکه وجن وانس تا همه بر وسلام فرستند وثنا
کویند تا روز قیامة واین تکرمه سینه که بتقبیه ذکر اوست وتسلیم همه عالمیان بر و مجازاة نوح است در
مقاساة او با قوم خود انا کذلک بدرستی که ما همچنانکه نوح را مجازاة دادیم بر اعمال حسنه او بذکر جمیل
وثنا جلیل نجزی المحسنین پاداش میدهیم همه نیکوکارانرا انه بدرستی که نوح من عبادنا المؤمنین از بندکان کرویده
ماست این کلام تعلیل احسانست بایمان بجهة اظهار جلال قدر ان واصالة شان ان یعنی چونکه نوح
از جمله کرویدکان ما بود لاجرم اورا از غرق نجاة دادیم واسم سامی اورا درمیان عباد خود بلند کردانیدیم
ثم اغرقنا بعد از ان غرق کردیم الاخرین دیکرانرا یعنی کفار قوم اورا که بما ایمان نمی اوردند ونمیکرویدند وبعد از
ع ذکر نوح نجی وقوم او بیان قصه ابراهیم خلیل میکند ومجادله او با قوم ومیکوید که وان من شیعته بدرستی که از اتبا
ویپروان نوح لابراهیم ابراهیم خلیلست که در اصول شرع وطریق حق وایذا دیدن وجفا کشیدن تابع او بود
ودور نیست که در فروع شریعة تا اکثران نیز پی رو او بوده باشد ومیان ایشان دو هزار وششصد وچهل
سال بود ودرمابین این مدة دو پیغمبر دیکر مبعوث شده بودند یکی هود ویکی صالح ودر لباب وبعضی دیکر

از تفاسیر آورده اند که ضمیر راجع بحضرت رسالت صلعم کنایة غیر مذکور و اگر چه او بصورة سابق بود بر پیغمبر ما اما در معنی تابع
مطلق او بود و همچو سایر اتباع بفضل او معترف گشته بود و دین او را ستایش کرده و دعا گفته که ربنا وابعث فیهم
رسولا منهم و در حدیث آمده که چون حق سبحانه ملکوت آسمانها را با براهیم نمود بجانب عرش نگریست نوری عظیم دید
گفت خداوندا این چه نوریست گفت نور حبیب و صفی من محمد است گفت در جنب آن نوری دیگر میبینم گفت نور برادر و وصی
او علی ابن ابی طالبست گفت خداوندا نوری دیگر میبینم نزدیک آن هر دو نور خطاب آمد که آن نور فاطمه زهراست دختر
سید الانبیا و زوجه خیر الاوصیاء و بجهة آن این نام نهاده ام که او دوستان را از دوزخ منع کند و باز دارد
همچنانکه مادر فرزند را فطیم سازد و از شیر باز گیرد گفت خداوندا دو نور دیگر بینم نزدیک ایشان فرمود که آن نور
دو فرزند و نبیره حسن و حسین گفت پادشاها نه نور دیگر گرد ایشان در آمده است گفت آن نور نه امام اند از
فرزندان حسین گفت خدایا نورهای بسیار میبینم که از گرد ایشان در آمده فرمود که آن نورهای شیعیان و محبان
علی اند و فرزندان او گفت پادشاها ایشان را بچه علامت توان شناخت گفت به پنجاه و یک رکعت نماز گزاردن و انگشتری
در دست راست داشتن و بسم الله الرحمن الرحیم در نماز بلند گفتن و پیش از رکوع قنوت خواندن و
سجده شکر کردن ابراهیم گفت خداوندا مرا از شیعه علی و فرزندان او گردان حق تعالی دعای او را اجابت فرمود
و او را داخل شیعیان امیر المومنین گردانید و رسول خود را از آن خبر داد و فرمود که ان من شیعته لابراهیم
و بدین نسبت که ابراهیم از جمله شیعیان علی بن ابی طالبست پس ای محمد قصه او را بخوان و یاد کن اذ جاء که چون آمد
ابراهیم ربه پروردگار خود را صاحب کشاف آورده که ظرف متعلق بمشایعة در ضمن من شیعته است یعنی
مشایعة ابراهیم بنوح در آن وقت بود که آمد بپروردگار خود یعنی تصدیق او نمود و از سر یقین گروید باو بقلب سلیم
بدلی خالص از شایبه شرک و پاک از جمیع معاصی و غل و غش امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده
که سالم از جمیع ماسوای و وارسته از عوایق دنیا و علایق عقبی یعنی ابراهیم خلیل روی آورد بدرگاه حضرت
جلیل با دلی از جمیع تعلقات کونین وارسته و از محبت دارین پرداخته اذ قال این بدل است از اذ جاء یعنی
یاد کن ابراهیم را که چون گفت لابیه مر پدر خود را و میتواند بود که ظرف جاء باشد یا ظرف سلیم یعنی آمد ابراهیم
و توجه نمود به پروردگار خود در وقتی که گفت مر پدر خود را یا روی آورد بخدا با دلی سلیم و خالص دینی که

از روی تهجین و تقریع مر پدر خود را گفت یعنی آذر که عم او بود و در تربیت قایم مقام پدر و قومه و مر گروه
خود را وقتی که ایشان را دید که بعبادت اصنام اهتمام می نمایند ماذا تعبدون این چه چیزست که میپرستید ائفکا
آیا بجهة کذب آلهة خدایان را یعنی بتانی را که بزعم شما خدایانند دون الله بجز خدای بحق تریدون اراده می نمایند
و مراد خود را از ایشان می جویند بدانکه افکا مفعول له است و آلهة مفعول به بر حذف مضاف و تقدیر
کلام آنست که اتریدون عبادة آلهة من دون الله افکا یعنی آیا اراده کرده اید پرستش بتان را از خدای
بحق بجهة دروغ و بهتان و تقدیم مفعول به بجهة عنایة است و تقدیم مفعول له بر وی بجهة اهمیت است
نزد ابراهیم چه مبنی امر ایشان بر افک بود و میتواند بود که افکا مفعول به باشد و آلهة بدل او و یا مفسر او
و احتمال الحال نیز دارد و تقدیر کلام اینکه اتریدون من دون الله افکین یعنی آیا اراده پرستش بتان میکنید
در حالتی که دروغ گویانید در دعوی الوهیه ایشان فما ظنکم پس چیست گمان شما برب العالمین بپروردگار عالمیان
یعنی چون سزاوار عبادة اوست نه غیر او زیرا که کسی که آفریدگار عالمیان باشد مستحق آنست که او را پرستش کنند
نه غیر او را پس چیست مظنه شما که ترک پرستش مستحق عبادة کرده به پرستش بتان اقدام مینمائید یا ایشان را
شریک او میسازید آیا از عذاب او ایمنید و هیچ اندیشه نمیکنید از آنکه کسی که شما را آفریده باشد و شما او را
گذاشته غیر او را پرستش کنید او شما را معذب سازد یا چگونه است گمان شما به پروردگاری که شما را تربیت
میکند و روزی را بشما میرساند و شما روزی او را میخورید و بعبادة غیر او اشتغال مینمائید و هیچ از
عقاب او باک نمیدارید یا آنکه پروردگار خود را بر چه صفت و از چه جنس گمان میبرید تا او را تشبیه باین اصنام
میکنید و ایشان را شریک او میگردانید یعنی چونکه مشابه هیچ چیز نیست و شریک میباید که شبیه صاحب خود باشد
پس بچه حجت بتان را شریک او میدانید ایشان چون از این حجة ملزم شدند اصلا التفات باو ننمودند و در جواب گفتند
که فردا عید ماست و بصحرا خواهیم رفت و امروز اطعمه متلونه طبخ مینمائیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا فردا
چون از صحرا معاودة نمائیم به بتخانه در آمده آن طعامها را برسم تیمن و تبرک قسمة کنیم تو نیز از رفیق ما باش و مجمع
ما را تفرجی نمای و از آنجا با ما به بتخانه در آی تا تجمل و تزیین بتان و صور اشکال ایشان را نظر کنی و ما میدانیم که
بعد از تماشای ایشان ذکر ملامت نخواهی کرد و ما را در پرستش ایشان معاف خواهی داشت ابراهیم بعد

ازاستماع این کلام هیچ جواب نداد روزی دیگر در وقت طلوع صبح عمو و یاران وی گفتند که ای ابراهیم بیا تا بصحرا رویم
فنظر پس در نگریست ابراهیم نظرةً نگریستنی فی النجوم بستارگان نه بطریقه استخراج احکام ازان زیرا که اهل
نجوم اهل ضلالند چنانکه حدیث المنجم کالکاهن والکاهن کالکافر والکافر فی النار دلالت میکند بر ان بلکه
منشاء نظر کردن او بنجوم ان بود که او تب غب داشت و چون ستارها که نشان کرده بود بموضع معین رسیدی
او را نوبت تب رسیدی و اینهنگام که او را بصحرا میخواندند بان ستارها نظر کرد دید نزدیک بان موضع معین
رسیده بودند فقال پس گفت انی سقیم بدرستی که من بیمارم یعنی استدلال میکنم بان که البته بیمار خواهم
گشت و نوبت مرا تب در خواهد یافت و این تسمیه شیء است باسم مایؤل الیه از قبیل انک میت وانهم میتون
لهذا مضارع محقق الوقوع را بصیغه ماضی ادا میکنند و قایل انرا کاذب نمیگویند و در قران مثل این بسیار است
پس از گفتار انی سقیم کذب ابراهیم لازم نیاید و چونکه حروف جاره در مواضع بیکدیگر واقع میشوند پس ممتنع
نیست که فی درینمقام بمعنی الی باشد نه بمعنی ظرفیه که مشعر است بر نظر کردن در احوال ستاره از مقارنه و رجعه
و هبوط و صعود و غیر ان همچنانکه داب منجمانست و میتواند بود که خدای تعالی وحی فرستاده باشد باو که تو ممتحن خواهی
شد به بیماری و اگرچه بیماری عادة او نبوده باشد و طلوع نجم یا افول ان وجه مخصوص یا اقتران بنجم دیگر علامة
بیماری او گردانیده باشد و این هنگام که ان امارة را دیده باشد گفته باشد که انی سقیم و ایشان تصور کرده باشند
که این را از علوم نجوم گفته باشد و گویند که نظر کردن او در نجوم بجهة تفکر و تامل او بود در انکه انها محدث اند
و مخلوق و متغیر و متبدل و با وجود این حال محل تعجبست که جماعتی که لاف عقل میزنند اینها را خدای خود
تصور کرده بعبادة ان اشتغال مینمایند و اینکه گفت که انی سقیم مراد او ان بود که دل من سقیم و حزین و غمین است
بجهة اصرار قوم بر عبادة اصنام و نجوم و بعضی گفته اند که مراد از نجوم نباتات زمین است یعنی ابراهیم
چشم را بر گیاه زمینی کماشت بجهة تفکر کردن در احوال قوم همچنانکه متامل و متفکر که در حین تامل و
تفکر سر در پیش می اندازد و باطراف و جوانب خود نگاه نمیکند تا قوای او جمع شده تفکر نماید در
مطلوب خود و نیز جایز است که نجوم بمعنی کواکب باشد و کماشتن چشم بران بجهة تامل کردن و اندیشه
نمودن باشد در کار و بار ایشان چه شخصی که تامل در امری مینماید در یک موضع نظر می اندازد نه بمواضع

متعدده خواه ان موضع جهت تحت باشد یا فوق و ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی گفته که معنی فنظر نظرةً
فی النجوم انست که ابراهیم در حال مهلت نظر و اکتساب معرفت نظر در کواکب کرد و دران تامل نمود که ایا رتبه
الوهیة دارند یا نه و چون افول و غروب او را ملاحظه کرد استدلال کرد بر انکه ایشان محدث اند و غیر قدیم و هر چه
محدث اند رتبه الوهیه ندارد پس این کواکب شایسته الوهیه نباشند و مراد بانی سقیم انست که در حال نظر گفته
که دل من شک دارد و یقین نیست در الوهیه اینها و محلی که بجهة استدلال مذکور کمال معرفت پیدا کرد
بعدم استحقاق الوهیه انها شک از دل او زایل شد و اطلاق سقم بر شک در میان عرب شایع است
همچنانکه اطلاق شفا بر علم نزد ایشان شایع و این وجه خالی از ضعف نیست زیرا که سوق کلام مقتضی انست
که این قضیه بعد از قصه بود که در سورة الانعام مذکور شده زیرا که او سبحانه درینمقام در حق
او فرموده اذ جاء ربه بقلب سلیم که عبارتست از خلوص و یقین منافات دارد بشك و ریب و دیگر انکه
قوم خود را عتاب نموده بر عبادة اصنام و گفته که ماذا تعبدون و عبادة ایشانرا افکا خوانده و
بطلان نسبت داده و بعد ازان گفته که فما ظنکم برب العالمین پس او درین حال که قایل انی
سقیم بود بمعرفة الله و بجمیع صفات او عارف بود و اصلا شکی و ریبی در خاطر او نبود و بنابرین چگونه
جایز باشد که انی سقیم بمعنی شک و شبهه محمول شود و بدانکه چون تشبیه حیات بسقم جهة اقتضاء ان بموت از احسن تشبیهاتست
پس ممکنست که مراد ابراهیم بگفتار انی سقیم این معنی باشد و انچه عیاشی باسناد خود از امام محمد باقر و جعفر
صادق صلوات الله و سلامه علیهما نقل کرده که والله ما کان سقیما و ما کذب یعنی بخدا سوگند که حضرت
ابراهیم بیمار نبود و دروغ نگفت ممکنست که حمل کرده شود بر احد وجوه مذکوره و اما انچه بشر بن مفضل از
رسالتپناه ص روایت کرده که ما کذب ابراهیم قط الا ثلث کذبات کلهن تجادل بهن عن دینه قوله انی سقیم و
قوله بل فعله کبیرهم هذا و قوله فی سارة انها اختی یعنی ابراهیم هرگز دروغ نگفت الا در سه موضع که بان
مجادله کرد از دین خود یکی انکه گفت که من بیمارم دوم انکه بتانرا شکست و بعد ازان اسناد کسر به بت بزرگ
نمود سیوم انکه ساره که زوجه او بود در حق او گفت که خواهر منست انما ولست بمعاریض اما اول
بان وجه است که انفا مذکور شد و اما دوم باین معنیست که در سورة الانبیاء سمت تحریر یافته و اما سوم

مراد انست که او خواهر منست در دین پس مراد از کذبی که در حدیث وارد شده انست که از روی ظاهر کذبست
اما در نفس الامر مطابق واقع است و در خبر وارد است که ان المعاریض لمندوحة عن الکذب معاریض
توسعه است از مفر کذب و ان عبارتست از انکه قایل از قول خود قصد معنی کند و سامع ان غیر مقصود
او را از ان لفظ تصور نماید و این نه از قسم کذبست القصه قوم ابراهیم چون لفظ انی سقیم از وی شنیدند تصور
مرض طاعون کردند چه این مرض درمیان ایشان عارض شده بود و بسیار از ان متوهم بودند فتولوا عنه پس
برکشتند از و و از روی هزیمت بجهت خوف سرایت بیماری او با ایشان مدبرین در حالتی که از روی کردانیدکان بودند
یعنی او را تنها کذاشته روی بصحرا نهادند و چون بعیدکاه خود رفتند ابراهیم ع متوجه بتخانه شد فراغ پس
بخفیه ایشان میل کرد الی آلهتهم بسوی خدایان ایشان یعنی بتانی که بزعم ایشان خدایان بودند چون به بتخانه
درامد بتان را دید بانواع حلی پیراسته و اطعمه متلونه نزد ایشان نهاده فقال پس بر سبیل استهزا و تهجین برستند کان
ایشان کفت که الا تاکلون آیا نمیخورید این اطعمه لذیذه را و چون جوابی از ایشان نشنید دیکر باره از روی
تهکم کفت که ما لکم چیست شما را که لا تنطقون سخن نمیکوئید و مرا جوابی نمیدهید در این کلام تنبیه نموده
بر انکه اصنام چونکه جماد ند و نمیخورند و سخن نمیکویند پس اخس اشیاء باشند و هیچ وجه صلاحیت عبادة
نداشته باشند بعد از ان تبر برداشت فراغ پس به پنهانی میل کرد علیهم بر سر بتان و برد بایشان ضربا
زدنی بالیمین بدست راست که قوة او بیشترست از دست چپ سدی کفته که مراد بیمین قوة تمام است یعنی
بقوة تمام تبر را بر ایشان زد و کفته اند که مراد بان سوکندیست که خورده بود و فرموده که تالله لاکیدن
اصنامکم یعنی بسبب ان سوکند همه بتان را که هفتاد و دو بودند درهم شکست پاره پاره کرد مکر بت بزرکی که
از زر ساخته بودند و یاقوت در چشمش نهاده و بعد از ان تبر را بردوش او نهاد و چون قوم او از عیدکاه
مراجعت نمودند به بتخانه درامده ان صورترا مشاهده کردند کفتند که این فعل که باشد بعضی از ایشان کفتند که
این کار ابراهیم است که همیشه مذمت آلهه ما میکند فاقبلوا الیه پس روی آوردند بسوی او یزفون در حالتی
که شتاب میکردند و میدویدند تا او را کرفته نزد نمرود آوردند و بعد از مباحثه و مجادله بسیار بر وجهی که
در سورة الانبیا سمت ذکر یافت قال کفت ابراهیم اتعبدون آیا می پرستید ما تنحتون انچه را که میتراشید بدست

خو

٢٧

خود از سنک و چوب و غیر ان استفهام از روی انکارست و توبیخ یعنی چکونه صحیح نزد عقل که شخصی معمول خود را است
پرستش نماید پس بجهت زیادتی انکار فرمود که والله خلقکم و خدای افریده است شما را و ما تعملون و اصل جوهر انچه شما میکنید
بدستهای خود یعنی هرکاه که بتان باعتبار تشکیل عرضی که تحت معمول شما باشند و بحسب جوهریه و ماهیه که مخلوقست
مصنوع خدای پس چکونه به پرستش ایشان قیام مینمائید و خالق خود و ایشان را وامیکذارید و بنا برین معتزله
را فیر سد که تمسک جویند باین آیه در انکه خدای خالق افعال عباد است زیرا که کفار پرستش نحت نمیکردند
که فعل ایشان بود تا لازم اید که خدای خالق ان باشد بلکه عبادة اجسام میکردند که ان منحوتست و در
کشاف اورده که چون ما تعملون تفسیر ما تنحتون است و ماء در ما تنحتون بلاشبهه ماء موصولست
پس در ما تعملون نیز ماء موصول باشد نه ماء مصدری که موافق مذهب مجبره است و شکی نیست در
عدول از ظاهر معنی بغیر ان که مصدریه است بر وجه تعسفست و کمال تعصب در طریق ضلالت
و مراعاة نکردن علم بیان و نظم قران و دیکر انکه مبنی آیه بر تقریع کفار است و تعییب ایشان بعمل قبیح
اکر چنانکه معنی از خلق عمل باشد که از جمله ان عبادة بتانست پس آیه اقرب باشد بمعذرة ایشان در عبادة
از دلالة ان بر لوم و تهجین چه ایشان را رسد که اعتراض کنند بر پیغمبر و کویند که چرا ما را توبیخ مینمائی بر
عبادتی که فاعل ان خداست پس این هنکام حجة از برای ایشان باشد نه بر ایشان و نیز هرکاه که مفهوم ما تعملون
مصرح باشد باضافه عمل بایشان پس چکونه اضافه ان بخدای جایز باشد چه ان مستلزم تناقض است و تناقض مع
حاصل نه چون ابراهیم الزام حجة نمود بر نمرود و خواص او و ایشان بجهت عدم ظهور عجز و الزام ایشان بر عوام
قالوا کفتند مر بعضی خود را که ابنوا له بنا کنید برای سوختن ابراهیم بنیانا بنائی و از هیزم پر ساخته اتش
در ان زنید فالقوه پس بیفکنید او را فی الجحیم در ان اتش سوزان ایشان بنائی ساختند که طول ان کز بود و عرض
ان بیست و از ابر از هیمه کردند و اتش زدند فارادوا به پس اراده کردند با ابراهیم کیدا مکری و حیله
در هلاک او باین طریق که او را در منجنیق نشاندند و در اتش انداختند فجعلناهم پس کردانیدیم ایشان را الاسفلین
زیرتر و خوارتر یعنی باطل کردانیدیم مکر ایشان را و اتش را برابراهیم کلستان ساختیم و آن را برهانی روشن کردانیدیم
بر علو شان و غالبیة و حقیة او و پستی خصمان او و چون ابراهیم از میان اتش بسلامة بیرون امد دانسته

قوم او با او ایمان نخواهند آورد قصد مهاجرة ایشان کرد وَقَالَ وگفت اِنّی ذَاهِبٌ بدرستی که من رونده‌ام اِلَی رَبِّی بجائی
که پروردگار من بان فرموده یعنی بشام که در وارض مقدسه است سَیَهْدِین زود باشد که راه نماید مرا و
توفیق دهد بانچه مقصد منست از مصالح دنیویه و اخرویه و این کلام را بجهة تسبق وعده او سبحانه گفت یا بجهة
فرط توکل یا بنابر عادة او سبحانه با او در ارشاد و هدایة و حال موسی باین مرتبه نبود در حینی که گفت عسی ربی
ان یهدینی سواء السبیل زیرا که این بر سبیل توقع است و قول ابراهیم بر طریق جزم پس ابراهیم متوجه شام شد
و در ان راه هاجر بطریق تصرف ساره در آمد و انرا بشوهر خود هبه نمود و چون هاجر ملک او شد از منای خود
طلب فرزند نمود و از روی مناجاة فرمود که رَبِّ ای پروردگار من هَبْ لِی ببخش مرا فرزندی که مِنَ
الصَّالِحِین از جمله صالحان و شایستگان تو باشد تا معین من باشد بر دعوة و طاعة و مونس و قرین در غربة
که حق سبحانه دعا او را اجابة نمود چنانکه فرمود که فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم او را بِغُلَامٍ حَلِیمٍ به پسری بردبار
که در کارها تعجیل نکند پیش از وقت آن با وجود قدرة او بر ان و حلم او بمرتبه بود که در او ان حلم و غضاضة سن چون
پدر او را گفت که مرا فرموده اند که ترا ذبح کنم او در جواب گفت که بکن انچه ترا بان فرموده اند القصة حق
سبحانه اسمعیل را از هاجر بوی ارزانی فرمود و بحکم یزدانی هر دو را از زمین شام بمکه آورد و اسمعیل انجا
نشو و نما می یافت تا وقتی که ابراهیم از طرف شام بدیدن او آمد و در ان وقت او سیزده ساله شده بود روزی
از شکار باز گشته بود و از آثار غبار شکارگاه گرد بر گرد گل رخسارش نشسته و از تاب آفتاب طناب سنبل پر
آشفته حضرت خلیل بر سر راه نشسته بود چون نظرش بر اسمعیل افتاد در رخساره دید چون گل شکفته
و عذاری مشاهده کرد تابنده تر از ماه دو هفته مهر پدری از طبع بشری حرکت آمد غیرت الهی سلسله
نیز متحرک ساخت چون شب هشتم ذی الحجه رسید که شب ترویه است ابراهیم بعد از وظیفه عبادة بطریق عادة
سر بر بالین استراحة نهاد در خواب باو ندا کردند که ای خلیل دعوی محبة ما میکنی و مهر فرزند در دل خود را
میدهی اگر تشنه وصال مائی برخیز و بدشنه تیز فرزند دلبند و ولد ارجمند خود را قربان کن ابراهیم از سطوة
این خواب و هیبة این خطاب بیدار شد و همه روزه در ترویه و اندیشه این خواب بود با خود میگفت که آیا
از امور رحمانیست یا وسوسه شیطانی چون در شب عرفه بخواب رفت باز همان واقعه که شب اول دیده بود باو

نمودند

نمودند چون روز عرفه شد معرفت پیدا کرد بانکه این خواب رحمانیست و در شب نحر نیز بهمین طریقه واقعه دید یقین او زیاده شد
دانست که مامور ان امر می باید شد و اطاعة ان می باید کرد سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که خواب انبیا
بمنزله وحی است و عمل بان کردن واجب متحتم و گویند که حق سبحانه در حال یقظه باو خطاب کرده بود که هر گاه که در
بتو امر کنم که فرزند را ذبح کنی بان امر قیام نمای و چون ابراهیم این واقعه دید در ان امر عزم را تصمیم داد صبح
روز نحر هاجر را گفت که برخیز و فرزند خود را کسوتی فاخر و خلعتی طاهر بپوشان که او را بمهمانی دوستی میبرم
خانه چشمش را بسرمه سیاه کن که جواری دعوة سرای دوست چشم انتظار بر راه دارند و گیسوی مشکین اش
تاب ده که خدام ضیافه دوست حلقه زده استاده اند و سودای وصال او را در سر دارند هاجر جامه نو در فرزند
ارجمند پوشانید و روی و مویش شسته و شانه کرده ببوسید و ببویید گفت ای جان مادر نمیدانم که ترا بکدام
مجمع میبرند اما از گیسوی تو بوی پریشانی میشنوم و معلوم ندارم که ترا بکدام مهمان بخانه دعوت میکنند
اما در دل خود خوناب جگر کباب می بینم ابراهیم هاجر را گفت که کارد و رسنی بیار تا با خود ببرم هاجر گفت ای خلیل
الله پیوسته مهمانی واسطه پیوند و مواصله دوستان باشد و کارد آلة قطیعه و هجرانست انجام بچه کار آید
خلیل فرمود که شاید قربانی باید کرد و بی کارد و رسن قربان کردن مشکلست خلیل و اسمعیل هاجر را وداع
کرده از خانه بیرون آمدند و روی بمنی نهادند فَلَمَّا بَلَغَ پس چون رسید اسمعیل مَعَهُ با پدر خود السَّعْیَ
بموضع سعی که میان صفا و مروه است و گفته اند که آن مسعی است بکوی منی و گویند که مراد انست که چون
سن اسمعیل بحدی رسید که میتوانست که باید در جوانب سلوک نماید و در طریق عبادة و طاعة او را یاری
دهد و ان قریب ببلوغ است قَالَ گفت ابراهیم باو از روی شفقت و مرحمة که یَا بُنَیَّ ای پسرک من تو میدانی که تحمل
تربة الهی بی تحمل بلا و کربة تا منتهی میسر نمیشود و تا شهد لقا بی تجرع زهر بلا دست نمدهد و من مدتی است
که کمر مقاسات بلیات بربسته ام و بر مرصد صبر و شکیبائی مترصد ورود و فور محنة و اذیه نشسته اما هیچ بلا
بدین اعلا نمیرسد که اِنِّی اَرَی بدرستی که من می بینم پیوسته فِی الْمَنَامِ در خواب اَنِّی اَذْبَحُکَ انکه من ترا ذبح کنم
یعنی پیاپی در خواب خطاب الهی بمن میرسد که داغ فراق چون تو فرزندی بر دل بریان نهم و ترا بزخم تیغ بی دریغ
قربان کنم فَانْظُرْ پس در نگر درین کار مَاذَا تَرَی که چه چیز می بینی این کلام بر وجه مشاورت نیست زیرا که ان در امور واجبه

متحمّل غیر معقولست بلکه مجهت انست که تا معلوم کند که اسمعیل درین بلیهٔ عظیمه شکیبائی و ثبات قدم را مرعی
خواهد داشت یا انکه جزع و فزع و بی طاقتی خواهد کرد اسمعیل چون این کلام را از پدر بزرکوار خود شنید از روی
دلخوشی و طواعیت قال کفت که یا ابت ای پدر بزرکوار من اکر هزار جان داشتمی و فرمان الهی نازل شدی که همه
را قربان ما کنی بی تعلّل و اهمال همه را در راه او فدا کردمی با این نیم جان که دارم مضایقه خواهم کرد افعل
ما تؤمر بکن انچه فرموده شده بان و بجای آر انچه ترا در خواب نموده اند ستجدنی زود باشد که بیابی مرا درین امر
ان شاء الله اکر خواهد خدای من من الصابرین از صبر کنندکان بر ذبح یعنی اکر مشیت ربانی و توفیق سبحانی قرین حال
من شود من متحمّل این بلیهٔ عظیمه شوم و اصلا دران جزع و اضطراب نکنم چه مثل مرا بدل هست و حضرت جلیل را
بدل نیست فرزند را عوض ممکنست و حضرت عزت را عوض نه از حضرت عزت فرمان کردن و از من امتثال
نمودن و از تو که خلیلی تیغ کشیدن و قربان کردن ای پدر اکر بعد ازین کویند که برای فرمان حق پسر را در باخت
این نیز خواهند کفت که اسمعیل در راه رضای او سر در باخت از کعب الاحبار مرویست که در وقتی که خلیل
اسمعیل را از نزد مادر بیرون اورد ابلیس پر تلبیس برین قضیه مطلع شد با خود کفت که وقت انست که
مکری سازم تا بنای خاندان خلت را بر اندازم پس با خود تامل کرد که زنان را قوه شکیبائی کمتر است و دل ایشان
بجانب فرزندان مایلتر اول بوسوسه او پردازم پس بصورت پیری نزد هاجر امد و کفت ای هاجر هیچ میدانی
که خلیل اسمعیل را کجا میبرد کفت بلی بمهمان دوستی میبرد ابلیس کفت ای غافل وی را میبرد تا رخسار
کلنار او را بخنجر تیغ خونبار کرداند و سنبل پرتاب او را در دم تیغ بخون خضاب کند هاجر کفت ای پیر خرف
شده عجب اکر تو ابلیس نباشی پدری چون خلیل و پسری چون اسمعیل چکونه دلش دهد که میوه رسیده نهال
نهاد خود را که نوباوه باغ خلتست و کلدستهٔ بوستان ملت بر خاک هلاک اندازد کفت مدعای او انست که
خوابی دیده و حضرت عزت چنین فرموده که فرزند خود را در راه ما قربان کن هاجر کفت خلیل دروغ نکوید و چون
فرمان رب العالمین بدینصورت صادر شده باشد هزار جان هاجر و فرزندانش فدای حضرت رب الجلیل باد
ابلیس از هاجر نومید شد و بنزد خلیل امد و کفت ای ابراهیم هزار جان مقدس فدای کمان ابروی اسمعیل میشود تو
میخواهی که او را کردن خون آلود کرده چون نیر پرتاب بر روی خاک افکنی و رخساره تابان او را کلنار سازی و موی جعد او را بخون

ابراهیم

دران

وموی جعدم

خضاب کنی درین باب تامل نمای و دریافت که رفتن فرمای ابراهیم دانست که او شیطانست تیر استعاذه بر کمان لاحول
نهاده بجانب وی افکند او منزجر نشد و کفت ای ابراهیم خواب تو شیطانیست و اکر نه حق تعالی کسی را چکونه بقتل
فرزند امر نماید ابراهیم کفت تو شیطانی و تیر ابنیا دستی بنا شد خواب من رحمانیست و امری که دوست فرموده مشتمل
بر حکمتهای پنهانیست و من بغیر از فرمان برداری چاره ندارم ابلیس کفت ای خلیل اکر دلت دهد که بدست خود
چنین فرزندی را هلاک کنی ابراهیم را آتش غضب در اشتعال در امد و کفت ای مردود مطرود دران دم که مرا
در آتش می افکندند جبرئیل که بدرقهٔ مقربان درکاهست بازم ایستاد خواست که عنان توکل و زمام توسل مرا از
طریقهٔ توجه بحضرت دوست بکرداند سخن او در دل من اثر نکرد تو که واپس ترین این راهی میخواهی که مرا بوسوسه و تلبیس
از راه ببری هر کز نتوانی بجلال ذو الجلال که اکر مرا از مشرق تا مغرب فرزند باشد و فرمان الهی در رسد که همه را
بدست خود بکش فی الحال همه را بتیغ بی دریغ بکشم و هیچ باک ندارم زیرا که جز رضای الهی و خشنودی حضرت باری
مراد دل من نیست از ابن عباس روایتست که ابراهیم چون در منی بجمرهٔ اول رسید شیطان امد که او را از عزم
کند هفت سنک بوی انداخت او از انجا بجمرهٔ دوم رفت باز رجیم شیطان را دید هفت سنک دیکر بوی انداخت چون بجمره
عقبه امد انجا نیز ظاهر شد هفت سنک دیکر بوی انداخت و بواسطه این رمی جمرات ثلث از جمله مناسک حج
شد و چون ابلیس خسیس از وسوسهٔ خلیل جلیل محروم ماند پیش اسمعیل امد و کفت ای غنچهٔ کلستان
رسالت و ای میوهٔ بوستان عزت و جلالت هیچ میدانی که پدر تو ترا بکجا میبرد کفت بمهمانی دوستی میبرد
کفت غلط کرده او ترا بمهمانی نمیبرد بلکه ترا میبرد تا بکشد و میکوید که حق تعالی مرا در خواب کفته که فرزند خود را
قربان کن اسمعیل کفت ای پیر بی تدبیر اکر فرمان حضرت عزت است هزار جان اسمعیل نثار امر جلیل و فدای
خلیل باد ابلیس کفت ای پسر ترا تحمل تیغ تیز نبا شد باید درین امر منازعه کنی و از پیش او بکریزی اسمعیل کفت
دور کن از من کمتر سر از فرمان بر نمی تابم و رخ از امر پدر نمی پیچم ای پیر نابالغ ندانسته که حکم جلیل راحت روح منست
و فرمان خلیل سرمایه فتح و فتوح من ابلیس دیکر باره مبالغه اغاز کرد و ابراهیم مقداری راه در پیش بود اسمعیل
نعره زد که ای پدر این پیر کمراه مرا امیر نجاند خلیل کفت ای فرزند ان ابلیس روسیاهست و بدترین مکاران
درکاه سنکی چند در کار او کن که سک پر اشوب جنکجوی سزای ضربه سنک است اسمعیل سنکی چند بجانب

ان خاکسار انداخت وان سگ بی آزرم را سنگسار ساخت و گفت ای لعین تراگفتند که سر بنه گردن کشیدی لاجرم
طوق ان علیک لعنتی در گردنت افتاد چون مرا گویند که سر باز اگر گردن نهم گردن جان من از طوق شوق انه
کان صادق الوعد محروم ماند شیطان اینجا نیز مهمی نساخت و منکوب و مخذول بازگشت و ابراهیم چون
درمنی قرار گرفت اسمعیل را در پیش خود بنشاند و کارد و رسن را از استین بیرون اورد و بر زمین
نهاد و گفت که ای فرزند هیچ وصیتی داری که بجای ارم گفت آری سه وصیت دارم از من قبول کن اول آنکه
بوقت کشتن دست و پای مرا محکم به بندی ابراهیم گفت ای فرزند نزد خداوند میروی جزع میکنی گفت ای
پدر جزع نمیکنم واما این وصیة بجهة دو معنی است یکی آنکه زخم کارد خونریز چون ببدن نحیف وجسم ضعیف من رسد
مبادا که دست و پای بزنم وصورت اضطراب از من در وجود اید و بدین حرکت نام مرا از جریده صابران بیرون کنند
دوم انکه التزام حرمة تو بر من واجبست شاید که در وقت اضطراب دست و جامه تو بخون الوده شود و بدین بی ادبی
از جمله ارباب عقوق و عصیان گردم ابراهیم این وصیة را قبول کرد و گفت دیگر چه وصیة داری اسمعیل گفت وصیت
دیگر انست که بوقت قربان کردن روی من بخاک نهی و درین وصیت نیز دو چیز ملاحظه کرده ام یکی انکه حضرت عزت
خواری و زاری بندگان دوست میدارد و رویهای گردآلود و جبینهای خاک فرسوده را بنزدیک وی قدری هست چون
مرا بدین حال به بیند نظر رحمة در من نگرد دیگر انکه تعلق خاطر پدران بجهة فرزندان بسیار است میترسم که در حالة
تیغ راندن نظر تو بر روی و موی من افتد و سلسله مهر و شفقة پدری در اید و در فرمان حضرت یزدانی تاخیر
واقع شود و ان تاخیر عین تقصیر باشد ابراهیم را دین حالة رقت امد و گفت این وصیة را نیز قبول کردم وصیة
سیوم کدامست اسمعیل گفت یا خلیل الله میدانم که چون بخانه بازروی مادر فراق دیده و هاجر هجران کشیده چون
مرا همراه تو نه بیند بجوشد واز غصه بخروشد و بدرد دل آغاز زاری کند واز سوز سینه وحرارت جگر نعره زند درخواست
من انست مرا با وی درشتی نکنی و سخن سخت نگوئی که فراق فرزندان بر مادران بنهایة صعب و دشوار باشد اورا
بتلطف دلداری فرمائی و ابواب تسکین و تسلی بر دل وی بگشائی و سلام من باو برسانی و بگوئی که اسمعیل گفت
که مرا بحل کن و در فراق من صبور باش که خدای تعالی صابرانرا دوست میدارد و چونکه این فرزند مستمند بسیار
تو خو کرده بود و بخدمت و ملازمة تو انس گرفته از سر خاکم قدم باز مدار و زیارت مرا از خاطر فرو مگذار ای پدر

حرکتم

خاطرم

همنشینان

همنشینان محله ودوستان مکتبه را از من سلام برسان و بگو که اسمعیل از شما توقع نموده که هرجا که جمع شوید
از تنهائی و پریشانی این غریب خاک را بدعای خیر فراموش مکنید و در هر مجلس و محفل که شمع طرب افروزید ازین کشته تیغ بلا و خون
ریخته میدان ابتلا باشکی واهی یاد آرید ابراهیم این وصیة را نیز قبول کرد و بدل قوی دست و پای اسمعیل را بر بست خروش از ملا
اعلا برآمد وفغان از ملائکه عالم بالا بر خواست و بنظاره استاده در حال پدر و پسر و تفویض و تسلیم ایشان متحیر میشدند و میگریستند
ومیگفتند یارب چه بزرگ بنده ایست ابراهیم که او را برای تو در آتش افکندند باک نداشت واکنون برای تو و در راه رضای تو
فرزند را قربان میکند و هیچ غم ندارد حق سبحانه بدیشان خطاب کرد که ما او را خلعت خلة پوشانیده ایم و سامان محبة نوشانیده
و راه گلستان محبة از خار ابتلا و محنة خالی نیست فلما اسلما پس انهنگام که پدر و پسر گردن نهادند حکم خدا را یعنی ابراهیم بفدای
پسر و پسر بفدای سر تسلیم نهادند وتله و بیفگند ابراهیم پسر را للجبین بر پیشانی یعنی بپیشانی او را با التماس او بر زمین
وضع نمود و تیغ تیز بر حلق او نهاد و در روایة واقع شده که هفتاد بار بکشید ذره از پوست و گوشت و رگ و پی او نبرید ابراهیم در غضب
رفت و کارد از دست بیفگند بقدرت الهی آن کارد با وی در سخن امد که ای پیغمبر خدای بر من خشم مگیر الخلیل یامرنی بالقطع
والجلیل ینهانی خلیل مرا ببریدن میفرماید و ملک جلیل مرا از بریدن باز میدارد و من ازان میترسم که جلیل میخواهد خلیل و در روایة
واقع شده که حق سبحانه صحیفه مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل پدید آورد تا کارد را از بریدن بازداشت و گفته اند که حلق
او میبرید و باز درست میشد و این صورة در صورت یا در موضع مسجد الخیف یا در منحر حاجیان بود حق سبحانه میفرماید
که عمل ابراهیم مقبول درگاه ما شد و از او پسندیدیم وناديناه وندا کردیم او را ان یا ابراهیم انکه ای ابراهیم قد صدقت الرؤیا
که راست کردی خواب را که دیده بودی بسبب عزم جزم تو بر کردن انچه باتیان نمودن تو بمقدمات ان از قبیل تسمیه شی باسم مقدمات
و در بعضی تفاسیر آورده اند که ابراهیم در خواب دیده بود که پسر را میکشت اما اثر خون پیدا نمی شد و چون در بیداری
نیز همان صورت سمت وقوع یافت حق سبحانه ندا فرمود که ای ابراهیم خواب خود را راست کردی اینک بنهاد دست و پای او
بردار و او را از بند ابتلا خلاص کن و گویند رؤیاء انبیا بر دو قسمست یکی انکه بر حقیقت خود باقی باشد
و بر خلاف ظاهر محمول نشود کقوله تعالی لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام و دیگری انکه
بر خلاف ظاهر باشد چون خواب یوسف چنانچه حق سبحانه حکایت از او میکند که انی رایت احد عشر کوکبا
والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین و خواب ابراهیم ازین قبیل بود لکن امن نبود که از ابر خلاف حقیقة حمل کند

وچونکه بمقدمات ذبح شروع نمود وحق سبحانه فرمود که قد صدقت الرؤیا دانست که ان رؤیا بر حقیقه لنبوده بلکه
بر خلاف ظاهر بوده وبدانکه جواب لما اسلما محذوفست وتقدیر کلام است که فلما اسلما وتله للجبین وناديناه ان یا ابرهیم
قد صدقت الرؤیا فقد فاز او ظفر یعنی ابراهیم واسمعیل چون امتثال امر الهی نمودند و بجهة ذبح جبین اسمعیل را بر زمین
نهادند وما ندا کردیم که ای ابراهیم خواب خود را راست کردانیدی پس هر دو رستکار شدند و خلاص کشتند
از محنة امتحان وبلاء ابتلاء وشاد و خرم شدند و باید دانست که این ایة دلالة نمیکند بر جواز نسخ قبل از وقت
فعل ان که ذبح است زیرا که ابراهیم مامور نبود بقطع اوداج بلکه مامور بود بمقدمات انچنانکه کذشت
ولهذا بعد از ان فرمود که قد صدقت الرؤیا ومستبعد نیست انکه فدی واز برای مقدمات ذبح باشد زیرا
که فدیه واجب نیست که از جنس مفدی باشد ولهذا فدای حلق راس دم شاتست وبرهمین قیاس لبس
ثوب مخیط وجماع وغیر ان یا کوییم که مامور به صورت ذبح بود وابراهیم انرا بفعل آورد چه هرکاه جزئی را
قطع میکرد باز ملتحم میشد وحق اطلاق ذبح بران بر طریق مجاز باشد ومؤید اینست انچه در روایة واقع
شده از انقلاب سکین وپیدا شدن صحیفه مس بر عنق اسمعیل انا کذلک بدرستی که ما همچنانکه پاداش
دادیم ابراهیم واسمعیل را بر نیکویی عمل وترح ایشانرا بفرح بدل کردیم ومحنت را بمسرت همچنین نجزی المحسنین
پاداش میدهیم نیکوکارانرا ان هذا بدرستی که ابتلاء وامتحان ابراهیم لهو البلاء المبین ازمایشی است
هویدا که بان مخلص ومحب ثابت قدم از غیر ممتاز شود وکویند که بلاء در اینجا بمعنی نعمة است تسمیه مسمی
باسم مایؤل الیه یعنی ان امتحان وابتلاء ابراهیم نعمت الهی بود زیرا که منتهی بفرج وفرح شد در اخبار امده
که در حینی که ابراهیم اسمعیل را ذبح مینمود فرشتکان در ان کار متعجب بودند و از ان واقعه متحیر ومیکفتند
آیا ابراهیم سخی تر است بانکه فرزند فدا میکند یا اسمعیل جوانمردتر است که برضای خود جان در میبازد زبان
زبان حال خلیل میکفت جوانمردی مرا سزد که فرزند ارجمند خود را برای دوست قربان می سازم وبلسان
اشارت اسمعیل میفرمود که من سخی ترم که جان عزیز دارم ودر راه او در می بازم اما جبار جلیل هر دو را
معزول کرد وکفت که جود من بیشتر است وکرم من از همه در پیش که ناکشته را از ابراهیم بکشته حساب
میکنم وناخواسته را از برای اسمعیل فدا میفرستم ای جبرئیل برو وفدای ببر وابراهیم را بکو که خواب خود را

راست

والصابه

راست کردی وشرط فرمان برداری بجای آوردی ابراهیم متحیر استاده بود که جبرئیل در رسید وکوسفند
از بهشت بیاورد چنانکه فرمود وفدیناه وفدا دادیم اسمعیل را بذبح بانچه از ذبح کشتند عظیم بزرک از حیثیة جثه یا باعتبار
مرتبه ومنزله چه مرسل ان ملک جلیل بود ورسول جبرئیل ومرسل الیه ابراهیم خلیل وبعضی کفته اند که عظمه ان
از حیثیه ان بود که چهل سال در بهشت چرا کرده بود ویا سبب انکه ان کبشی بود که هابیل در راه خدای تعم قربان
کرده بود ومیتواند بود که صفة موصوف محذوف باشد یعنی بذبح عبد عظیم پس اینهنکام عظیم صفة اسمعیل باشد
نه فدای او ومحمد بن مسلم از امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده که ان کبش سیه سفید بود وشاخ دار واز اسمان بر
کوهی که در جانب راست مسجد منی است فرود امده در مقابل جمره وسطی وفریبی ان بروجهی بود که در سایه خود میرفت
ونظر مینمود ودر سایه خود میخسبید ومیچرید وبول وسرکین میکرد حاصل که جبرئیل انرا آورد خلیل او را دو کفت ای
خلیل بزرکوار وای صاحب وفادار حضرت عزت ترا سلام میرساند ومیکوید که بر دعوی خلة بی علة قربانی فرزند
ارجمند را کواه کذرانیدی رسن را از دست وپای فرزند دلبند بکشای وبدست وپای این کوسفند ببند و
ان را قربان کن ابراهیم دست فرزند بکشاد وپای کوسفند ببست وکفت ای فرزند دلبند جبرئیل سلام ملک جلیل
بتو آورده میکوید که دوست فرموده که ای اسمعیل بتیغ بلا صبر کردی ورسم تسلیم واطاعة بجای آوردی دست بدعا بردار
وهرچه مراد تست بزبان ار تا صله عطا در دامن دعای تو نهم اسمعیل دست برداشت وبنیاز تمام کفت بارخدایا هر کرا
از امت پیغمبر اخر الزمان که در حال رفتن تیغ زبان او بر شهادة توحید تو روان باشد کناه او بمن بخش جواب امد
که ای اسمعیل وای پسندیده جلیل ونور دیده خلیل مرادت بر اوردیم وکنه کارانرا بتو بخشیدیم در عیون
الرضا از امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا منقولست که چون حق تعم کوسفند برای فدای اسمعیل فرستاد
ابراهیم او را ذبح کرد بخاطر مبارکش خطور نمود که اکر بدست خود فرزند را قربان کردمی عجب ثواب عظیم یافتمی
وبقدم همه بدرجه رفیع شتافتمی حق سبحانه بوی وحی فرستاد که ای خلیل از جمله خلقان کرا دوستر داری ابراهیم
کفت محمد را که حبیب وصفی تست خطاب امد که او را دوستر میداری یا خود را ابراهیم کفت بعزة وجلال تو که
او را دوستر میدارم باز فرمان رسید که فرزندان او را دوستر میداری یا فرزند خود را خلیل جواب داد که
فرزندان او را دوستر میدارم حق تعم وحی کرد باو که یکی از فرزندان بزرکوار او را بجواری وزاری وجور

ستمکاری غریب و تنها گرسنه و تشنه در دشت کربلا شربت شهادت بچشانید ابراهیم چون شنید این واقعه بنالید و قطرات
عبرات از چشمه چشم بر صفحات رخسار فرو بارید خطاب رسید که ای ابراهیم ثواب گریستن تو بر حسین و الم کشیدن
تو رسید برابر آن ثوابست که بدست خود فرزند خود را قربان کنی و بدانکه نزد بعضی انست که ذبیح اسحق بوده نه اسمعیل و دلیل
ایشان اجماع اهل کتابست و جواب ازین انست که اجماع اهل کتاب حجة نیست چه قول ایشان غیر مقبولست و سخن
ایشان غیر معقول و ائمه هدی علیهم السلام و معظم علمای کرام چون ابن عباس و ابن عمر و سعید بن مسیب و حسن
بصری و شعبی و مجاهد و ربیع بن انس و کلبی و محمد بن کعب قرظی متفق اند بر انکه اسمعیل بوده و شهرت نیز قرینه این مدعی است
و دیگر انکه حق سبحانه بعد از قصه ذبح بشارة اسحق با براهیم داده و فرموده و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین که اگر
ذبیح اسحق می بود می بایست که بشارة مقدم باشد بر ذبایح و در موضع دیگر فرموده که فبشرناها باسحق و من وراء
اسحق یعقوب پس اگر اسحق مامور شده باشد بذبح چگونه صحیح بود که خدای تعالی بشارة اسحق و ذریة او بابراهیم
دهد و باز امر بذبح او نماید چه این در حکم تضاد است و از ابن عباس پرسیدند که ذبیح که بود گفت جهودان میگویند
که اسحق بود و حال انکه دروغ است چه پیغمبر ما صلعم فرموده که انا ابن الذبیحین من پسر دو کشته ام و هیچ خلاف نیست
در انکه انحضرت از نسل اسمعیل بود و جهودان بجهة حسدی که بر پیغمبر داشتند گفتند که ذبیح اسحق است
چه سلسله ایشان باو منتهی میشود تا بان فخر کنند بر پیغمبر ما و تصغیر او نمایند و ذبیح دیگر عبدالله بن عبدالمطلب
بود پدر حضرت رسالت پناه و مجمل قصه او برین منوال بود که چون عبدالمطلب را در خواب نمودند که چاه زمزم را طلب کن
و او را با کسان او جهدی بسیار میکرد و میجست هیچ نمی یافت آخر نذر کرد که اگر ان چاه را بیابد یک فرزند را در راه
خدا قربان کند و چون چاه زمزم را یافت خواست تا بنذر خود وفا کند با خود در اندیشه ان بود که کدام فرزند را
قربان سازد ناگاه هاتفی آواز داد که رجوع بقرعه کن چون قرعه زد بنام عبدالله برامد که پدر حضرت رسالت پناه بود
و نور محمدی از چهره او تابان بود عبدالمطلب او را بغایت دوست داشتی خواست تا او را ذبح کند بنی هاشم
جمع شدند و گفتند که ما نگذاریم که تو او را ذبح کنی زیرا که در ناصیه او آثار خیر می بینیم او گفت پس چگونه کنم گفتند
فدیه بده گفت این مهم را نیز بقرعه رجوع میکنم بفرمود تا ده شتر آوردند و قرعه انداخت بعبدالله افتاد
ده شتر دیگر بر آن شتران مضاعف ساخت و باز قرعه انداخت قرعه بنام عبدالله برامد و همچنین پنج و ده ده زیاد

میکرد

والصافات ۱۰۲

میکرد و قرعه بنام عبدالله بر می امد تا بصد شتر رسید و چون این نوبة قرعه زد بنام شتران برامد بنی هاشم گفتند
این صد شتر را فدای عبدالله کن و همه را قربان نمای عبدالمطلب گفت که از انصاف دور باشد صد بار قرعه بنام
عبدالله برامده باشد و یکبار بنام شتران ما عبدالله را یکبار دیگر و شتران را قربان کنیم بعد از ان صد بار دیگر
قرعه زدند همه بنام شتران امد پس شتران را قربان کردند و اینکه در شرع مقرر شده که دیه خون مرد مسلمان صد شتر است منشاء
ان اینست و محمد بن اسحق از محمد بن کعب قرظی روایة میکند که او گفت که عمر عبدالعزیز از من پرسید که از فرزندان
ابراهیم کدام ذبیح بود من گفتم اسمعیل و استدلال کردم بایة و بشرناه باسحق نبیا بعد از ان شخصی را بشام فرستاد
بطلب یکی از علماء یهود که مسلمان شده بود و باعتقاد تمام ایمان اورده تا از و استفسار این معنی کند و چون او را
حاضر کردند عمر عبدالعزیز از و سوال کرد که ذبیح اسمعیل بود یا اسحق گفت اسمعیل و همه یهودان این را میدانند
اما چونکه اسمعیل پدر عرب است و اسحق پدر ایشان از ان جهة اسناد ذبح را باسحق میکنند تا بسبب این دعوی کاذب
بر عرب فخر کنند اصمعی گوید که از ابو عمرو بن علا پرسیدم که ذبیح اسمعیل بود یا اسحق گفت این ذهب عنک عقلک کجا
رفته است عقل تو اسحق کی در ان زمان در مکه بود بلکه اسمعیل بود که با پدر خانه خدا را بنا کرد و باتفاق همه کس منحر در مکه
بودند در بلاد دیگر پس ذبیح اسمعیل بوده باشد نه اسحق و عبدالله بن سنان از ابی عبدالله ع از صاحب ذبح
سوال کرد فرمود که اسمعیل بود نه غیر او و زیاد بن سوقه نیز از ابی جعفر ع همین سوال کرد همین جواب فرمود و عیاشی
باسناد خود از برید بن معویه عجلی روایة کرده که او گفت از ابو عبدالله ع پرسیدم که میان بشارت ابراهیم باسمعیل
و بشارة او باسحق چند مدة بود فرمود پنج سال و بعد از ان گفت که فبشرناه بغلام حلیم اشارتست ببشارة ابراهیم
باسمعیل و این اول بشارتی بود که خدای تعالی بابراهیم داد و در وقتی که اسحق از ساره متولد شد و سه ساله شد
روزی ابراهیم او را در کنار خود نشانده بود اسمعیل بیامد و او را از انجا دور کرد و خود بجای او بنشست ساره
چون این حال را مشاهده نمود با براهیم گفت روا باشد که پسر هاجر پسر مرا از کنار تو دور کرد اند و خود
در جای او بنشیند بخدا سوگند که من و هاجر هرگز در یک شهر نباشیم او و پسرش را ازین شهر اخراج کن ابراهیم
بجهة انکه ساره را از اول دوست داشت و دختر خاله او بود همیشه تکریم و تعظیم او فرمودی و بر عیالان او را افضل
کردی چون این سخن از و بشنید بسیار مغموم شد و با خود اندیشه میکرد که اگر سخن او را رد کنم آزرده

مغموم

خاطر شود واگر هاجر و اسمعیل را از زن دیار بیرون کنم مهاجرت ایشان کرفتار شوم چون شب شد و بر بستر خواب
تکیه فرمود در خواب با و نمودند که اسمعیل را در موسم حج در مکه ذبح کن چون بیدار شد غم او بسیار شد اخرا لامر
هر دو را بالضروره از زمین شام بمکه برد تا اسمعیل را در موسم حج ذبح نماید و محلی که بمکه رسید اول بعمارت
بیت الله مشغول شد و چون بنای انرا تمام کرد بمنی آمد و مناسک انرا بجای آورد و باز بمکه آمد و هفت
بار طواف کعبه نمود و بعد از ان بمروه و صفا آمد و بسعی اشتغال نمود و در اثنای ان اسمعیل را گفت انی اری
فی المنام انی اذبحك او در جواب گفت یا ابت افعل ما تؤمر و چون از سعی فارغ شدند بمنی آمدند و این قضیه در
روز نحر بود و محلی که بجمره وسطی رسیدند بذبح او مشغول شد در اثنای آن حال جبرئیل آمد و فدا را آورد
و گفت حضرت عزت ترا سلام میرساند و میگوید که قد صدقت الرؤیا بر خیز و این گوسفند را ذبح کن و گوشت
انرا بر فقرا و مساکین تصدق کن ابراهیم بان امر اقدام نمود و فرحان و شادمان شد عبد الله عباس گفت باز خدا
که جان محمد در قبضه قدرت اوست که متی در بدایه اسلام سران کبش را دیدیم که بر در خانه کعبه در زیر ناودان
آویخته بود در اثار گفته که اینکه در بعضی روایت واقع شده که از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که ای الناس اشرف
فرمود یوسف صدیق الله بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله صحیح است که قول انحضرت
چنین است که یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم و زواید از راوی است نه از انحضرت و انچه مرویست که
یعقوب بیوسف کتابت نوشت که من یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله از اخبار یهود است
و ثبوت نه پیوسته و اخبار صحیحه مذکوره دافع آنست حاصل که چون ابراهیم خلیل در کوره امتحان از شایبه غش
خالص بیرون آمد و بر محك ابتلا پاك و پاکیزه از بحمه ممدوح ملك جلیل شد و مستحق ثنای جمیل چنانکه در
شان او فرمود که وترکنا و باقی گذاشتیم علیه بر ابراهیم ثنائی تمام و پیام مالا کلام فی الاخرین در میان
پسینیان یعنی امت اخر الزمان که با قیام قیامت هر گاه مذکور نام او شوند زبان بمدح او گشایند و بحسن
و صفا او را ستایش نمایند سلام علی ابراهیم سلام و تحیت از جانب خدا بر ابراهیم است و محتمل است که
این کلام مستانف باشد از جانب او سبحانه چنانکه در قصه نوح سمت ذکر یافت یعنی تحیت بغایت و ثنای
بینهایت از جانب ما بر ابراهیم است کذلك همچنانکه پاداش دادیم ابراهیم را بذکر جمیل نجزی المحسنین

پاداش میدهیم نیکوکاران را بثواب جلیل و ترك ذکر الا بجهت اکتفا بذکر آنست انه و بدرستی که ابراهیم من
عبادنا المؤمنین از جمله بندگانیست که بما گرویده اند و تصدیق نموده و بعد از مضی ابتلا ان بشارت
اسمعیل ابراهیم باز او را بنواختیم وبشرناه و بشارت دادیم او را باسحق بوجود فرزندی دیگر اسحق نام
نبیا در حالی که مقدر شده بنبوت یعنی پیغمبری باشد من الصالحین از جمله شایستگان و ستودگان
پس بنابر وجود و مقدر حال و ذی حال مقارن یکدیگر باشند نزد وجود فعل لازم نیاید تراخی آن از
ذی حال و عامل در ان وجود باشد نه فعل بشارت که در وقت عدم است و از این قبیل است قوله فادخلوها
خالدین ایراد صفت ثانیه بجهت ترغیب عباد است در صلاح چه اسحق با وجود جلالت قدر و رفعت منزلت
که نبوتست بر صفت صلاح حیثیت ممدوح گشته پس فلاح فرع صلاح است و کمال و تکمیل متفرع بر ان
وبارکنا علیه و برکت دادیم بر ابراهیم وعلی اسحق و بر پسر او اسحق یعنی انچه با ایشان کرامت کرده بودیم
از اصناف مکرمت دینیه و دنیویه آن بر ایشان ثابت و دایم گردانیدیم یا انکه اولاد و ذراری ایشانرا
بسیار ساختیم و باقی گذاشتیم تا روز قیامت که ائمه از صلب ایشان انبیاء بسیار بیرون آوردیم ۵۵
ومن ذریتهما و از بعضی فرزندان ایشان محسن نیکوکارند با ایمان و طاعت وظالم لنفسه و برخی دیگر
ستمکارند بر نفس خود بکفر و معصیت مبین که آشکارا و هویداست ظلم و عصیان ایشان یعنی از نسل ایشان
هم مؤمن نیکوکارند و هم کافر بدکردار این کلام تنبیه است بر انکه نسب را اثری نیست در اهتدا و ضلالت و ظلم
اعقاب سرایت نمیکند در آبا و اجداد و سبب نقص و عیب ایشان نمیگردد چه عاصی معاقب میشود بفعل خود
و معاتب براعه دستهای او و کسب آن نموده نه آنکه عتاب و عقاب متفرع بر فرع یا اصل باشد که قوله تعالی
فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون و بعد از ذکر قصه ابراهیم و اولاد و اظهار انعام
بیان انعامی میکند که با موسی و هارون کرامت فرموده و میگوید که ولقد مننا و بدرستی که ما منت نهادیم
یعنی انعام فرمودیم علی موسی وهرون موسی عمران و برادر او هارون بنعمت رسالت و نبوت یا سایر نعم دینیه
و دنیویه ونجیناهما و برهانیدیم ایشانرا وقومهما و گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را من الکرب العظیم
از اندوه بزرگ یعنی از غرق یا از تغلب ایشان در دست دشمنان و ایشانرا باعمال شاقه فرمودن و ایذا

٢٠

وا از ارسانیدن از زدن وکشتن ونصرناهم ویاری دادیم همه ایشان را بر فرعون واتباع او فکانوا پس بودند
هم الغالبین ایشان غلبه کنند کان بر دشمنان بعد از آنکه مقهور ومغلوب بودند وآتیناهما وعطا
فرمودیم بموسی وهارون الکتاب المستبین کتابی در غایت هویدا وروشنی یعنی توریة که مشتمل بود بر احکام بسنه
واضحه وبیان اشیای مجهوله کقوله تعالی انا انزلنا التوریة فیها هدی ونور ولهذا مسمی باین اسم شده چه آن
نزد بعضی لفظ عربی است مشتق از وری الزند یعنی آتش را از آتش زنه بیرون آورد وهدیناهما
وراه نمودیم هر دو را الصراط المستقیم براه راست یعنی طریق حق که موصل جنان است وترکنا علیهما وباقی گذا شتیم
بر هر دو ثنای نیکو فی الآخرین در میان امتان باز پسین یعنی امت محمد که همیشه بذکر ایشان عذب
البیان اند ورطب اللسان باآنکه تسلیم بر موسی وهارون در میان امت اخر الزمان آنکه میگویند که
سلام علی موسی وهرون سلام ما لا کلام وسلام علی الوجه التمام بر موسی وهرون است الکه ما سلام میشیم
بر هر دو ومعز عظیم الشان انا کذلک بدرستی که ما همچنانکه اجلال وتعظیم ایشان نمودیم نجزی المحسنین
پاداش میدهیم نیکو کاران را بصواب جمیل ووجه تکریم وتبجیل انهما بدرستی که موسی وهرون من
عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ما اند وتصدیق نمایندگان بر وفق آن وچونکه الیاس بر قول مشهور
بنت هرون بود از جهت حکایت او را در عقب ذکر موسی وهرون ایراد نموده فرمود که وان الیاس
وبدرستی که الیاس بن یاسین یا الیاس بن ماشی بن فنحاص بن العیزار بن هرون که ابن عم الیسع است
لمن المرسلین از جمله فرستادگانست بدعوت نمودن ومردمان را براه حق خواندن وابن مسعود وقتاده
بر آنند که او ادریس پیغمبر است وپیش بعضی او ذا الکفل است اما قول اول اصح است واشهر چه آن قول معظم مفسران
ومورخان است پس ای محمد قصه او را بخوان ویاد کن اذ قال چون گفت لقومه مر گروه خود را بطریقه انکار
الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی وعقاب پادشاهی ارباب تواریخ گفته اند که چون حزقیل که از خلفا
موسی بود وفات کرد فتنها عظیم در میان بنی اسرائیل پیدا شد وایشان عهدها را شکستند وتوریة را پس پشت
انداختند ودر عصر پادشاهی بود نام او اخب ودر اول مسلمان بود وآخر باغوای زن خود که ازبیل نام ا
دین اسلام گذاشت بت پرست شد ورعایا اقتدا باو کرده از دین حق برگشتند وپرستیدن بعل روی آوردند

وان

٣٤

وان بتی بود از طلا وبیست گز بالای او بود وچهار روی داشت ومجوف بود وچهار صد خادم بخدمتکاری او
مشغول بودند وایشان این بت را خدا میدانستند ونه صد مرا وپیغمبران او وچونکه این بت در شهری بود که از بلاد
شام است از جهت آن شهر باسم بعلبک مشهور شد القصه شیطان سامدی ودر شکم او رفتی وایشان را بر پرستیدن
آن تحریص نمودی وبکلمات معتله با ایشان سخن کردی واین پادشاه هر گاه که بجایی رفتی زن او بسکلم مرز
بر آمدی وبجای او نشسته حکم کردی واین زن هفت شوهر را ابتلیس کشته بود وهفتاد پسر از این شوهران
دیگر پیدا کرده وعابدی در جوار او باغی داشت که حاصل آن را سرمایه معیشت کردی وبوظایف عبودیت
قیام نمودی این زن طمع در آن باغ کرد وهر گاه که با شوهر خود نشستی تعریف باغ صالح در میان آوردی وگفتی
که بیا تا او را بکشیم وباغ را تصرف کنیم شوهر او را از این امر شنیع منع کردی اتفاقا روزی پادشاه غایب شد زن
مرد صالح را متهم ساخت بعلت آنکه او پادشاه را دشنام داده وباین بهانه او را بکشت وباغ او تصرف نمود
چون شوهرش باز آمد وبرین قضیه واقف شد زن را عتاب کرد وگفت عقوبت شامت این خون ناحق در ما اثر کند
وپادشاهی از دست ما بدر رود آخر الامر خدای تعالی الیاس را بجانب ایشان فرستاد وفرمود که بان پادشاه بگو که
من انتقام آن پارسا از شما بکنم وبجهت آنکه نداد وظلم تو او زن تو را کشته در این باغ بیفکنم بر وجهی که هیچکس بر شما
رحم نکند وشما را دفن ننماید تا سباع بخاری وردای گوشتهای شما را بخورند الیاس بیامد وپیغام بگذارد و
از روی انکار گفت اتدعون آیا میخوانید یعنی میپرستید بعلا بعل را بخدایی گویند که بعل بلغت اهل
یمن بمعنی رب است یعنی آیا پرستش خدایی میکنید که غیر الله است وتذرون ووا میگذارید یعنی پرستش نمیکنید
احسن الخالقین نیکوترین آفرینندگان را مراد از خالقین مصوران اند یا صانعان یعنی نیکوترین تصویر کنندگان
وصنعت نمایندگان وچونکه تصریح بعد از ابهام اوقع است در نفس از آن جهت بعد از ابهام تصریح باسم او
سبحانه نمود بطریق بدلیت وگفت که الله یعنی آیا پرستش نمیکنید خدایی را که ربکم آفریدگار شما است
ورب آبائکم الاولین وپروردگار پدران پیشین شما وچونکه خالق شما وآبا واجداد شما او است پس پرستش او
قیام نمایید واز عبادت غیر او دست بدارید وبکر برفع میخوانند بر آنکه خبر مبتدا محذوف باشد یعنی آنکس که
احسن الخالقین است آن خدایی است که خالق جمیع مردمان است بلکه بعد از استماع پیغام ونصیحت بر وی خشم

گرفت و گفت که تو در دعوی نبوت و تبلیغ رسالت کاذبی و ما در پی پرستیدن بر راه صوابیم و بر طریق رشاد و سداد الیاس دیگر باره آغاز دعوت کرد و پیغام را اعاده فرمود ملک قصد کشتن او کرد الیاس بگریخت و پناه بکوهی برد و در غاری که در آن کوه بود پنهان شد و بعبادت الهی مشغول گشت هر چند و برا طلبیدند نیافتند الیاس دعا کرد که خدایا و برا مبتلا کردان ببلائی تا بآن مشغول شده از جستجوی من غافل شود خدای تعالی دعای الیاس را مستجاب کرد ابنه پسر او را بیمار کردانید و او بوی مشغول شد و در حال او مضطرب گشت و بستان آمد و هر چند از برای پسر دعا کرد اثری بر آن مترتب نشد پیش بعل آمده بتضرع و زاری شفاء پسر از و طلبید از آنجا نیز مهم او منتشی نشد آخر باضعه آن بت گفت که مگر بعل از ما در غضب است که اجابت دعاء ما نمیکند بشام روید از خدایانی که در آنجا اند استشفاء بر کنید شاید که دعاء شما را قبول کند و اثر شفائی پیدا شود ایشان متوجه شام شدند و چون بدامن کوه رسیدند که الیاس در آنجا بود الیاس خبردار شده بیرون آمد و ایشانرا دعوت کرد و گفت که پادشاه را بگوئید که بعبادت خدا اشتغال نماید تا من دعا کنم و خدای تعالی او را شفا دهد از آنجا عت مراجعت نمودند و احوال را بعرض رسانیدند پادشاه گفت جا او را پیش من نیاوردید که من تیست تا در تجسس و تفحص او بودم و کمر هلاک او را در میان دل بسته ام گفتند ای ملک چون بنزدیک آن کوه رسیدیم چندان خوف و هیبت بر ما نشست که مجال سخن کردن نداشتیم ملک لشکر را بآن جانب فرستاد و هر چند تجسس کردند او را نیافتند و بازگشتند ملک گفت او را بوسیله حیله میباید گرفت پنجاه مرد را فرستاد تا پیش او اظهار ایمان کنند و باین بهانه او را گرفته پیش ملک آورند ایشان چون بآنجا رسیدند الیاس گفت که بارخدایا اگر اینها قصد کید دارند همه را هلاک ساز در ساعت آتش آمد و همه را یکبار بسوخت ملک پنجاه مرد دیگر را فرستاد ایشان نیز سوخته شدند همچنین پنجاه پنجاه میامدند تا هزار مرد سوخته شدند پادشاه را وزیری مسلمان و صالح بود و اسلام خود را پنهان میداشت او را بجانب الیاس فرستاد تا الیاس را بحیله بدام آورد وزیر چون نزد کوه رسید آواز داد الیاس آواز آشنا شنیده بیرون آمد و او را در بر گرفت و هر دو بگریه افتادند وزیر گفت ای الیاس اگر صلاح باشد با تو باشم و اگر نه مراجعت نمایم از جانب الهی خطاب رسید با الیاس که مصلحت آنست که او با تو باشد و بهر جا که میخواهید بروید که من حافظ شما ام از کید اعدا و قبض روح بدر ملک میکنم تا

وهلاک شدند؟

ایشان مشغول تعزیه شده از حال شما غافل شوند ایشان در همان روز از آن کوه بیرون آمده جلاء وطن نمودند در اثناء راه بخانه زنی رسیدند منا نام که مادر یونس پیغمبر بود و یونس در آن نزدیکی بدرش فوت شده بود چون الیاس را بدید با او مستانس شد و در آنجا مدتی با هم بودند بعد از آن الیاس از آنجا بیرون آمد و در اندک زمانی یونس فوت شد مادرش بسیار مضطرب و پریشان شد و نزد الیاس آمد و گفت که دعا کن تا پسر من زنده شود الیاس بفرمان خدا دعا کرد یونس زنده شد آخر الیاس بازگشت و بمقام خود آمد و گفت خدایا من از دستان کافران بتنگ آمدم یا قبض روح من کن و یا هفت سال ایشانرا بقحط مبتلا ساز حق سبحانه فرمود که هفت سال بسیار است گفت شش سال گفت خدای تعالی فرمود که هنوز بسیار است گفت سه سال گفت چنین باشد الیاس دعا کرد خدای تعالی باران از ایشان باز گرفت الیاس گفت خدا او را روزی من از کجا باشد گفت من مرغی ابن رسنم تا از جانبی نگردد نبی رسانند القصه مردم از گرسنگی میمردند و چهارپایان تلف میشدند ابن عباس گفت در سال آخر الیاس بدر خانه زنی مؤمنه رسید و گفت هیچ طعام داری گفت قدری آرد و روغن زیت دارم گفت خوب است زن از آنجا طعامی بساخت و الیاس بخورد و دعا کرد بارخدایا او را برکت ده خدای تعالی ظرفهای وی را پر از آرد کرد و از آنجا رفت و بخانه الیسع بن اخطوب آمد و او از قحط رنجور شده بود مادر او از و التماس کرد که از برای شفای الیسع دعائی کند الیاس دعا کرد و او شفا یافت و مادر و پسر هر دو ایمان آوردند بعد از آن الیاس بمیان قوم رفت و گفت ای قوم قحطی از حد گذشت بیائید که حق را اقرار کنید و بتان یکی کفر بگذارید و از سر اعتقاد ایمان قبول کنید تا این عذاب از شما رفع شود ایشان قبول نکردند الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیقت دین من بر شما هویدا گردد شما بتانرا حاضر کنید و نزد ایشان دعا کنید تا باران ساید اگر اجابت کنند شما از دین خود بر مگردید و اگر من دعا کنم و خدای تعالی اجابت دعا نماید شما تابع من شوید و ایمان آورید همه باین اقرار کردند و بتهارا آراسته حاضر کردند و از ایشان باران درخواستند اثر اجابت ظاهر نشد الیاس دعا کرد فی الحال باران آمد همه از عهد خود برگشتند و انکار زیاده کردند فکذبوه پس تکذیب کردند او را حق سبحانه خطاب کرد با الیاس که از میان ایشان بیرون رو فانهم پس بدرستی که ایشان لمحضرون هر آینه حاضر کرده شدگان اند در عذاب اطلاق عام و اراده خاص بواسطه قرینه واضح است بر معنی

مراد الابناد الله الخالد این مستثنا است از واو فکذبوه یا از واو محضرون یعنی همه قوم تکذیب الیاس کردند مکر
بندکان خدای که پاک کرده شده کان بودند از شرک ونفاق یا همه ایشان حاضر کرده شده اند در عذاب مکر
بندکان خالص آخر الیاس از میان قوم بیرون آمد وفرمان رسید باو که در فلان روز بفلان موضع رو
هرچه برتو ظاهر شود بران سوار شو الیاس در زمان معین بمکان معین در رفت صورت شیری یا اسبی از آتش پیش
وی آمد بران سوار شد والیسع را خلیفه خود ساخت وحق سبحانه اورا پر و بال داده شهوت طعام وشراب ووقاع
ازو سلب کرد وبا فرشتکان بپرواز در آمد ودر صفت او کفته اند که او هم انسی است وهم ملکی وهم ارضی وهم سماوی
واو موکلست بر بیابانها چنانچه خضر بر دریاها ودر عرفات باهم ملاقات مینمایند ودر رمضان باهم در بیت المقدس
افطار میفرمایند وجمعی از صلحاء امت ایشان را میبینند سعید جبیر روایت کند که مردی صالح کفت که بار دن میرفتم در میان روز
که آفتاب در نهایت حرارت بود مردی را دیدم در میان بیابان استاده کفتم تو کیستی جواب نداد دیکر پرسیدم هیچ
نکفت نوبت سیم چون سؤال کردم کفت من الیاسم خوفی ولرزی بر من واقع شد بمرتبه که نتوانستم که ضبط خود کنم
کفتم دعا کن تا این خوف ولرزه از من زایل شود او سر برداشت ودعا کرد فی الحال من بحال خود آمدم در اثنای دعا
شنیدم که هشت نام خدا را بر زبان راند یا بر یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم ودو نام دیکر سریانی بود
وبعد از آن دست بر کتف من نهاد چنانکه خنکی وراحت آن بکتف من رسید او را کفتم وحی بتو می آید کفت تا
خدای تعالی خاتم الانبیا را فرستاده وحی از من منقطع شد کفتم امروز چند پیغمبر زنده اند کفت چهار دو در آسمانند
ادریس است وعیسی ودو در زمین وآن خضر است والیاس کفتم خضر کجا باشد کفت بجزایر دریا کفتم از ابنی
کفت آری بموسم حج ودر آن وقت میان مروان واهل شام قتال واقع شده بود کفتم چه میکویی در حق مروان کفت جباریست
طاغی باغی آنانکه با او بیند از وایل ومقتول اهل دوزخ اند کفتم من در آن معرکه حاضر بودم اما هیچ جنک نکردم
اکنون توبه کرده ام از آن توبه من قبولست کفت بلی امداد بکرد در مثل این معارک که آنکه مشو در اثنا این کلام دو نان
پیش من نهادند از شیر شیرین تر واز برف سفید تر مرا کفت این نان را بخور من از آن یکی را تمام بخوردم ونیمه دیکر از پیش من
برداشتند ندانستم که که نهاد وکه برداشت پشتی در آن صحرا چرا میکرد بیامد وپیش از آنکه کسی او بخواباند بخوابید
والیاس بر آن نشست کفتم من با تو بیایم کفت نه کفتم من مجردم وزن وفرزند ندارم کفت برو وزن کن کفتم من ترا

کجا بینم کفت هرجا که اتفاق افتد واز چشم من پنهان شد ودیکر اورا ندیدم القصه چون الیاس از میان
ایشان بیرون آمد خدای تعالی دشمن بران ملک مسلط ساخت تا اورا با زنش بکشت ودر آن باغ بینداخت وسباع جمع شد
ایشان را بخوردند واستخوانها بکذاشتند بعد از آن الیسع در میان بنی اسرائیل آمده مردم را دعوة کرد بعضی از ایشان
با او ایمان آوردند واو با حیای رسالت قیام مینمود وبوظایف عبودیت مشغول میبود تا اجل او منقضی شد وچونکه
الیاس از جمله بندکان مخلص بود وبالکلیه ومن جمیع الوجوه مامور حضرت احدیه وصابر در جمیع بلیه از اینجهة ذکر
جمیل اورا در زبان بندکان خود کرد اینده وفرموده که وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ وبکذاشتیم بر الیاس فِي الْآخِرِينَ در میان امتان آخر الزمان
ثنا ودرود فراوان یا باقی کذاشتیم در میان پسینیان اینکه درشان او کویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ سلام وتحیة ومکرمة بر
الیاس است واتباع او که بخلوص عقیده وپاکی طویه تابع او بودند وکفته اند الیاسین نیز اسم اوست چون میکال
ومیکائیل وسیناء وسینین ومؤید قول ثانی است آنکه علم را چون جمع کنند واجبست که او را معرف بلام سازند
چون المهلبین والمسمعین که بمعنی بنی المهلب وبنی المسمع است وابنجا برخلاف آنست وبعضی آل یٰسین خوانده اند
که مراد آل محمد باشد صلی الله علیهم اجمعین ومؤید اینست آنچه از طرق شیعه واهل سنت وجماعة بصحت پیوسته
که مراد از یٰسین محمد است پس مراد از آل یٰسین آل محمد باشد وروایتست از سدی از ابی مالک که یکی از روات
اهل سنت وجماعتست که مراد از یٰسین محمد است واز آل اهل بیت او وسفیان ثوری از طریق اهل سنت
روایت میکند از منصور ومنصور از مجاهد واو از عبد الله بن عباس که بلغت سریانی یاسین یا انسانست
ومراد از یا انسان یا محمد است ومراد از آل اهل بیت اوست ووهیب بن نافع از طریق اهل سنت روایت
کند از کارح که او مر اجزداد از حضرت امام جعفر صادق که آنحضرت فرمود که از حضرت شاه اولیا علی بن ابی طالب
سؤال کردند از معنی این آیه فرمود که یٰسین محمد ونحن آل یٰسین وپیش بعضی آنست که یٰسین اسم پدر الیاس است
که آل را بوی اضافه کرده اند پس بنابرین تقدیر نیز مراد الیاس باشد وکویند یاسین اسم کتب الهی است وآل
جماعتی که بآن کرویده اند یعنی سلام خدا بر جماعتیست که ایمان آورده اند وکرویده بجمیع کتابهاء آسمانی
إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنانکه بجهت پاداش عمل نام الیاس را در میان مردمان بلند کردانیدیم همچنین
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را ومرتبه ایشان را بلند میسازیم إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

از بندکان کزیدهٔ ماست و مخلص بارکاه و یکجهة درکاه و بعد از ان بجهة تنبیه عباد و انذار اهل عناد قصه لوط را
بر قصص انبیاء مذکوره عطف کرده میکوید که وان لوطا و بدرستی که لوط بن هرون که برادر ابراهیم بود لمن
المرسلین از جمله فرستاده شدکانست بسوی اهل سلام اذ نجیناه یاد کن ای محمد چون نجات دادیم اورا و اهله اجمعین و اهل
بیت اورا از عذاب استیصال الا عجوزا مکر پیرزنی که زوجه لوط بود که با او از شهر سلام بیرون نیامد و بجهة کفر و نا فرمان
تابع او نشد و قرار کرفت فی الغابرین در میان باز ماندکان بعذاب و نکال ثم دمرنا پس هلاک کردیم الآخرین دیکرانرا
از قوم او بجهة کفر و فسق و دمار از روزکار ایشان بر آوردیم و دیار ایشانرا زیر و زبر ساختیم وانکم و بدرستیکه
که شما ای کروه قریش لتمرون هر آینه میکذرید علیهم بر منازل و مساکن ایشان وقتی که بتجارت شام میروید
مصبحین در حالتی که در اینده اید در صباح و باللیل و در شب یعنی روز و شب بر مواطن ایشان مرور میکنید
افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و بنظر عبرت اندیشه نمی نمائید که عاقبة مکذبان و معاندان جز هلاک نمیکشند
پس چرا از کفر و ضلال مجتنب نمیشوید و از شرک و عناد احتراز نمی نمائید و بعد از ذکر لوط تبیین قصه یونس
مینماید برین وجه که وان یونس و بدرستی که یونس بن متی لمن المرسلین از جمله فرستاده شدکانست و او مبعوث
بود بر اهل نینوی که از بلاد موصلست و بعد از تکذیب قوم و حرمان او از ایمان ایشان از انجا بیرون
رفت عبد الله عباس کفته که یونس قوم خود را وعده عذاب داد و از میان ایشان بیرون آمد و چون
اثر عذاب ظاهر شد قوم او همه ایمان آوردند بتفصیلی که در سورهٔ یونس کذشت و عذاب مرتفع
شد یونس چون از عدم استیصال ایشان در روز موعود خبردار شد از اندیشه آنکه مبادا که
مردمان او را بکذب نسبت دهند روی بجانب دریای هند نهاد و حضرت عزت حبیب خود را از قصه
او خبر میدهد و میفرماید که ای محمد یاد کن اذ ابق که چون بکریخت یونس از قوم خود و پناه آورد الی
الفلک المشحون بسوی کشتی که مملو بود از مردمان و امتعه ایشان و اباق در اصل لغة کریختن بنده است
از مولی خود و چون یونس بدون اذن پروردکار خود از قوم بکریخت پس اطلاق لفظ اباق بر و
در کمال الحسن باشد القصه یونس میان کشتی در آمد و چون کشتی بمیان اب رسید بایستاد ملاحان
کفتند بنده کریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود و داب ان قوم ان بود که هرکاه کشتی نمیرفت بنده

کریخته را

کریخته را در دریا می انداختند تا روان شدی یونس کفت که بنده کریخته منم اهل کشتی کفتند
حاشا که تو بنده باشی چه سیمای ازاد مردی و صلاحیة از بشره تو لایح است یونس مبالغه کرد که کریخته منم
و من خود را بهتر از شما می شناسم و چون سخن خود را بسر حد اطناب کشید و قوم امتناع ایمعنی منو
قر بود که قرعه زنیم اکر بنام من بر اید مرا بدریا اندازید فساهم پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت و
بروایتی چهل نوبت فکان من المدحضین پس کشت یونس از قرعه بر افتادکان یعنی در جمیع نوبت قرعه بنام
یونس بر امد اهل کشتی او را بر داشتند تا بدریا اندازند حق سبحانه بماهی امر کرد که یونس بجهة
انکه ترک سنت کرده و بدون اذن من از میان قوم بیرون امده میخواهم که او را چند روزی در شکم
تو محبوس سازم باید که او را نیک محافظة کنی و نوعی نمائی که هیچ جراحتی ببدن او نرسد و ترکیب
او از هم بر نزد که من او را طعمه تو نساخته ام ماهی بکنار کشتی امد و دهن باز کرد ملاحان او را بطرف
دیکر بردند باز همان انجا بدید امد و بجانب دیکر اوردند انجا نیز ماهی پیدا شد یونس دانست که
در اینجا حکمتست جامه توکل در سر کشیده خود را بدریا انداخت فالتقمه الحوت پس یکبار فرو برد او را
ماهی و هو ملیم و او بجهة ترک ندب مستحق ملامت بود و سزاوار عتاب یا انکه او ملامت کننده بود
نفس خود را که چرا ترک ندب نمودی و بی اذن الهی از میان قوم کریختی و ان ماهی همچنانکه مادر
فرزند را در شکم محافظة نماید نکاه داشت یونس میکرد و رعایت او مینمود و سر از آب بر می اورد
و فرو میرفت تا یونس در درون او نفس میزد بدین دستور سه روز یا هفت روز یا ده روز و بروایت
دیکر بیست روز و اشهر انست که چهل روز در شکم ماهی بماند و ان ماهی او را در هفت دریا بکردانید
تا غرایب و عجایب جمیع دریا را مشاهده کرد و چون بقعر دریا رسید او از تسبیح اهل دریا شنید بموافقت ایشان
بذکر الهی مشغول شد فلولا انه پس اکر نه انست که یونس کان من المسبحین بود از تسبیح کویندکان در شکم
ماهی و میکفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا انکه اکر از ذکر کنندکان نمی بود
پیش از انکه بشکم ماهی رود یا از نماز کزارندکان در مدة عمر للبث هر اینه درنک کردی فی بطنه در شکم
ماهی الی یوم یبعثون تا روزی که برانکیخته شوند مردمان اما ببرکة ذکر او را زود از ان زندان امتحان نجات

دادیم فنبذناه پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را امر کردیم تا بساحل دریا امده او را از اندرون خود
بدر اورد و بیفکند بالعراء بزمینی هموار یعنی بصحرائی که خالی بود از درخت و گیاه و کوه وهو سقیم و حال
انکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود و پوست او چون گوشت
سرخ بود وانبتنا و برویانیدیم علیه بر بالای سر او شجرة من یقطین درختی از کدو تا برگهای خود او را
او را سایه کرد و از حرارت آفتاب او را نکه داشت و در بعضی تفاسیر آورده اند که خاصیت درخت
کدو انست که مکس گرد ان نکردد چون حق سبحانه وی را بدرخت کدو بپوشید از آفت ذباب و
تاب افتاب ایمن شد از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که یا رسول الله چو نست که کدو را بسیار دوست
میداری فرمود بجهة انکه درخت برادر من است یونس و بدانکه یقطین بر وزن یفعیل است
و مشتقست از قطن بالمکان اذا اقام به و ان هر شجره ایست که بر روی زمین منبسط شود و او را ساق
نباشد و اکثر استعمال ان در درخت کدو ست و بعضی کفته اند که ان درخت انجیر بود و برخی دیگر
برانند که درخت موز بوده که یونس برگ ان درخت خود را می پوشانید و در سایهای شاخ ان
می نشست و میوه ان میخورد اما اکثر و اشهر ان درخت کدو ست از ابن عباس و ابن مسعود
مرویست که چون یونس از شکم ماهی بیرون امد مانند جوجه مرغ بود که اصلا پر نداشته باشد
وبر زمین میطپید و میلرزید حق سبحانه بزکوهی را امر نمود تا می امد و پستان در دهن او مینهاد تا وقتی که
پوست وی محکم کشت و کوشت بحال اصلی خود درفت یکروزی بجهی رفته بود چون باز امد درخت
کدو خشک شده بود دلتنک شد خطاب عزت در رسید که برای درخت کدوئی که خشک شده دلتنک میشوی
و بجهة هلاک صد هزار مرد دلتنک نمیشوی اگر من هزار گناه کار را بیامرزم دوستر دارم که یکی را
عقوبت فرمایم برو بنزدیک ان بندکان که بمن ایمان آورده اند و بسبب ان عذاب را از ایشان دفع
کرده ام و ایشان در آرزوی دیدار تو اند و از هر طرف از تو نشان میجویند یونس متوجه ایشان شد
وذلک قوله تعالی وارسلناه و فرستادیم یونس را دیگر باره الی مائة الف بسوی صد هزار کس یعنی اهل نینوی که باو
که مبعوث بود در رفتن بسوی این کروه او یزیدون یا بسوی جماعتی که زیاده اند از ان و کویند که این کلام

وایشان ٣٧

اشارتست بکثرة عدد ایشان در رای العین یعنی ایشان در بسیاری عدد بر وجهی بودند که چون ناظر
در کثرة ایشان نظر میکرد میگفت که صد هزارند یا زیاده ازان پس مراد وصف ایشان باشد بکثرة و بعضی کفته اند
که او بمعنی واو است نا بل و این بر خلاف ظاهر است و در تعیین زیاده خلاف کرده اند ابن عباس و مقاتل برانند
که صد و بیست هزار بودند و نزد حسن و ربیع صد و سی هزار و پیش مقاتل بن حیان صد و هفتاد هزار و بر هر
تقدیر چون خبر رسید یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون امدند فامنوا
پس بکرویدند بوی یعنی بر دست وی ایمان امجدد کرده اند و کویند که یونس بسوی ایشان نرفت بلکه
بدعوة جماعتی دیکر رفت از کفار و بعد از اظهار معجزه باو کرویدند پس برخورداری دادیم ایشانرا از
منافع و لذات و اعمار و اموال الی حین تا هنکام انقضای اجال و اصح و اشهر است که بمیان کروه خود رفت
و ایشانرا تعلیم و امر و نواهی مینمود تا حینی که قابض ارواح قبض روح او کرده او را ازین زندان ابتلا و امتحان
بروضه نزهت فزای جنان رسانید و بدانکه چون لوط و یونس از الوا العزم و ارباب شرایع کبری نبودند ازانجهة
حق سبحانه ختم قصص ایشانرا بر طریق ختم سایر قصص مذکوره نفرمود و اکتفا نمود بتسلیمی که شامل جمیع مرسلینست
در آخر سوره و الیاس اگرچه از اولو العزم نبود اما چونکه در رتبه و علو درجه بر هر دو سابق بود و متصف
بصفات ملکیه و متسم بسمات روحانی ازانجهة ختم قصه او را بر طرز انبیای سابق کرد اند و این وجه بنا بر انست که
اسم الیاس باشد اما جماعتی که آل یاسین یا الیاسین میخوانند و ان را علم او نمیدانند پس تا برین ختم ان نه بر طرز
سابق خواهد بود و نه بر طریق لاحق و این هنکام حط مرتبه او نسبت با نبیای سابقه و علو مرتبه او نسبت بلوط و یونس
استشمام میتوان نمود بلکه میتوان کفت که ایثار الیاسین بر الیاس که اشهر از وست اشارتی بانمعنی هست و
اگرچه مراد ازان علم باشد و باید دانست که حکمة در تکریر قصص انبیا تشویق عباد است بمثل انچه ایشان
متصف بودند بان از مکارم اخلاق و محاسن خلال و زجر مردمان ازانچه مشرکان بان متسم بودند از
مساوی خصال و مقابح افعال و چون او سبحانه در اول سوره پیغمبر خود را امر فرمود باستفتای مشرکان
قریش از وجه انکار بعث و بعد ازان بجهة انذار ایشان سوق کلام نمود بقصص انبیا و بیان عقوبات امم ایشان
که در عقاید باطله و مساوی افعال مساوی ایشان بودند باز سر رشته کلام را بجانب ایشان کشیده پیغمبر

فمتعناهم

لیاسین

خود را امر مینماید باستغنای ایشان از وجه تقسیم ما لا ینبغی وقسمت غیر مرضی که ان تخصیص اناثست باو
سبحانه واختصاص ذکور بخود ومیکویند که ای محمد فاستفتهم پس طلب حکم کن درین قسمت ووجبا از ایشان یعنی
بنو خزاعه وبنو ملیح وجهینه که ملائکه را بنات الله میکویند واز روی تقریع ایشان سؤال کن که الربک البنات
ایا مر پروردکار ترا دختراتند ولهم البنون ومر ایشانرا پسران یعنی از ایشان بپرس که ایا چکونه است که ا ضافه
بنات باو سبحانه میکنید وپسرانرا از برای نفس خود اختیار مینمائید واز دختران مستکره ومستنکفید
وبجهت ان ایشانرا زنده در کور میکنید ام خلقنا الملائکة یا انکه ایا ما آفریده ایم فرشتکانرا اناثا زنان وهم
شاهدون وحال انکه ایشان حاضر بودند بوقت آفریده شدن انها یعنی چونکه ایشان نزد آفریدن ملائکه
حاضر نبودند پس چکونه حکم بانوثه ایشان میکنند اختصاص معرفه انوثه بمشاهده بجهة انست که انوثه
از لوازم ذات ایشان نیست تا بعقل صرف بدون مشاهده معرفه بان پیدا توان کرد پس اطلاق انوثه
بر ایشان بدون مشاهده ان از فرط جهل ایشان باشد کفار درین کفتار با وجود شرک مرتکب چند
چیز دیکر شده اند که هر یک از ان علة تامه اند از برای خلود ایشان در نیران یکی تجسیم او سبحانه زیرا که
ولادة مخصوص است باجسام دوم تفضیل نفسهای خود بر او سبحانه چه او ضع جنین را مخصوص باو وسا ختّه اند
وارفع انرا از برای خود اختیار نموده اند سیوم استهانه ملئکه که اکرم مخلوقاتند واقرب ایشان باو سبحانه
زیرا که بتانیث ایشان قایل کشته اند وحق سبحانه بجهة فظاعة این کفتار ابطال وانکار انرا در کلام خود
مکرر ایراد فرموده چون تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن
ولدا وقوله وقالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه وقوله بدیع السموات والارض انی یکون له ولد وقوله و جعلوا
له من عباده جزا وقوله ویجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما یشتهون وقوله ام له البنات ولکم البنون
وقوله ویجعلون لله ما یکرهون وقوله ام اتخذ مما یخلق بنات واصفیکم بالبنین وقوله وجعلوا الملائکة
الذین هم عباد الرحمن اناثا وقوله خلقنا الملائکة اناثا وهم شاهدون وقوله الا انهم بدان وآکاه باش که
ان کافران زشت کفتار من افکهم از دروغ وافترای خود لیقولون هر آینه میکویند ولد الله ولد آورد خدای تعالی
از روی تزویج به فرشتکان دختران او یند وانهم وبدرستی که ایشان در نسبت دادن ولد به او سبحانه لکا ذبون

هرآینه

والعقاب

هر آینه دروغ کویانند وقوله اصطفى البنات آیا بر کزیده است خدای تعم دختر انرا که مکروه طباع شما اند على البنین بر پسران
که سبب افتخار واستظهار شما اند یعنی شما با وجود نا قصیه وعجز اختیار ادون نمیکنید پس کسی که قادر مطلق
باشد ومالک کافه برایا واحکم همه حکما چکونه اختیار ادون کند بر اعلی ما لکم چیست شما را درین قسمت
کیف تحکمون چکونه حکم میکنید از برای او سبحانه ونسبة میدهید باو چیزیرا که از مقتضای عقل در نهایة
بعدست افلا تذکرون آیا تفکر نمیکنید واندیشه نمینمائید که ذات اقدس او از زن وفرزند منزه هست
چه ولد می باید که از جنس والد باشد وشبه او ودلیل عقلی دال است بر انکه او سبحانه را مثل ومانند نیست
پس چکونه ولد داشته باشد ام لکم یا انکه مر شما راست درین مدعی وکفتار سلطان مبین حجتی روشن وهویدا
یعنی برهانی واضح که بر شما نازل شده باشد فاتوا بکتابکم پس بیارید کتاب خود را که از آسمان منزل شده
باشد ومشتمل بود بر انکه ملائکه بنات الله اند ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان درین دعوی و چون
دلیل عقلی وسمعی بر وفق مدعا خود ندارید پس از کجا این حکم میکنید وبجه وجه اثبات این دعوی مینمائید
آورده اند که بعضی از زنادقه عرب چون بنی خزاعه وغیرهم میکفتند که خدای تعم با زنان اکابر جن
مواصله کرده وملائکه از انها متولد شده اند ومجوس بر ان اعتقاد بوده اند که خدای وشیطان برادرا تد
ان برادر خالق نور وخیر وحیوان نافع است واین برادر فاعل ظلمه وشر وحیوان ضار حق سبحانه در بارهٔ
ایشان فرموده که وجعلوا وساختند ان کافران تیره ضمیر بینه میان او سبحانه وبین الجنة ومیان پری
که شیطان از ایشانست نسبا خویشی وعلاقه پیوندی ولقد علمت الجنة وبدرستی که میدانستند پریان و
دیوان انهم انکه قایلان این قول لمحضرون هر آینه حاضر کرده شدکانند در روز حساب برای چشیدن عذاب
وکشیدن عقاب بجهة این قول ناصواب وکویند که مراد از جن ملائکه اند چه هر چه از دیده مخفی باشد
عرب انرا جن میکوید زیرا که ان از احتیان مشتقست بمعنی استتار پس معنی آیة آنست که کفار میان
خدای تعم وملائکه نسبتی پیدا کردند باینکه کفتند الملئکه بنات الله وملائکه میدانستند که ایشانرا در
قیامة حاضر خواهند کرد واز ین مقال از ایشان سؤال خواهند کرد وبجهة این مدعای محال عقوبة
ونکال خواهند چشید ووبال انرا خواهند کشید بعد از ان حق سبحانه تنزیه ذات خود مینماید از نسبت ومیفرماید که

سبحان الله پاک و منزه است خدای عما یصفون از آنچه وصف میکنید کافران از نسبت قرابه و اضافه ولادت بوی چو
کفار در حق او سبحانه این نوع سخنان نالایق و ناسزا میگویند الا عباد الله مگر بندگان خدای تعالی المخلصین پاک
کرده شدگان از لوث شکوک و شایبه شبهات که ایشان بکلمه حمد و ثنا ستایش حضرت احدیه میکنند
سخنانی که سزاوار و لایق جناب صمدیه است بر زبان میرانند و میتواند بود که استثنا منقطع باشد از ضمیر
محضرون و بنابرین آنچه بینهما واقع شده جمله معترضه باشد پس معنی آن باشد که همه کفار نزد عقوبت عقبا
حاضر شدگانند لکن بندگانی که بخلوص عقیده آراسته اند و بصفای باطنی پیراسته از ایشان ازان
ناجی و رستگارند و بعد ازان خطاب میکند بجمیع مشرکان و میگوید که فانکم پس بدرستی که شما ای
معاشر اهل شرک و کفر وما تعبدون و آنچه میپرستید یا با آنچه عبادة آن میکنید از بتان ما انتم نیستید
هیچ کدام علیه بفاتنین بر خدای تعالی تباه کنندگان بندگان او یا باغوا و اضلال الا من مگر آنکسی که او صال الجحیم
در آینده است باتش سوزان یعنی شما و معبودان شما هیچکدام نمیتوانید که اغوای بندگان کنید بر خدای
باین وجه که بر وی غالب شوید و بندگان او را از دین او برگردانید مگر جماعتی که علم الهی تعلق گرفته باشد
بانکه مرتد شوند و بر صفت کفر بمیرند و بدوزخ روند و گویند که ضمیر علیه راجع بما تعبدون است یعنی
شما و آنچه او را میپرستید قادر نیستید باینکه اضلال مردمان کنید و ایشان را بر عبادت آنچیز دارید
التقدیر بن ضمیر اسم متعلقست بعبده و معبودان ایشان بر طریق تغلیب مخاطب بر غایب و جایزست که وما
تعبدون مفعول معه باشد و ساد مسد خبر و تقدیر کلام اینکه انکم قرناء الهتکم لا تزالون یعبدونها یعنی
بدرستی که شما قرین و همنشین خدایان خودید که از هم جدا نمیشوید و همیشه بعبادة آنها مشغولید و بنابرین
ما انتم کلام مستانف باشد و ضمیر انتم متعلق بعبده یعنی نیستید شما ای بت پرستان بر آنچه میپرستید مضل
بندگان و مغوی ایشان مگر اصحاب جحیم که در علم الهی مقرر شده باشد که ایشان معذب خواهند شد بعذاب
الیم حق سبحانه بعد ازان بجهة رد قول آنها که ملئکه را معبودان خود میدانستند و به پرستیدن ایشان
اقدام مینمودند بجبرئیل امر فرمود که حبیب مرا از عبودیة خود و ابنای جنس خود خبر ده و بگو که وما منا نیست
از ما هیچکس الا له مگر آنکه مر او را برای عبادة مقام معلوم جاییست دانسته شده و مقرر گشته که در آنجا

بپرستش

بپرستش او سبحانه مشغول است و از آن تجاوز نمیتوان نمود یعنی هر یکی از ما را بقدر مرتبه خود مقامیست
از عبادة که از آن در نمیتوانند گذشت بعضی منتصب و بعضی راکع و بعضی ساجد که هیچکدام از آن حالة
بحالة دیگر منتقل نمیتوانند شد پس چون که مخلوق و مربوب او سبحانه باشیم و بند بنده که او در بند و از روی خوف
و خشیة و خشوع و مذلة بعبادة او مشغول چگونه لیاقة رتبه ربوبیة و معبودیة داشته باشیم و احتمال
دارد که این کلام و آنچه قبل ازوست یعنی سبحان الله عما یصفون متصل باشد بایه ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون
بر تقدیر آنکه مراد از جن ملائکه باشند پس این آیات مقول قول ملائکه باشد و حاصل معنی اینکه فرشتگان
میدانستند که مشرکان افتری مینمایند بر ایشان در نسبة دادن ایشان را به پروردگار عالمیان و گواهی میدهند
بر احضار ایشان بعذاب دایمی در آن سرا و تسبیح و تنزیه میکنند او سبحانه را از این وصف نالایق و
ناسزا و استثنا میکنند بندگان مخلص را از این گفتار و میگویند پس بدرستی که شما و معبودان
شما قدرة ندارید که بندگان خدا را اضلال کنید و بر دین او غالب شوید و ایشان را بسوسانید مگر کسانی را
که علم خدا متعلق باشد بانکه عاقبة کار ایشان بکفر منجر شود و مثل شما در عذاب جحیم و عقاب الیم گرفتار
شوند و چگونه ما مناسبة با او سبحانه داشته باشیم و در نسب با او مرتبط باشیم و حال آنکه بندگان درگاه و
بارگاه اوییم و هر کدام ما را مقامی از طاعة و عبادة هست که استطاعة آن نداریم که از آن تنزل نماییم بجهة
خوف عتاب و ترس عقاب وانا لنحن الصافون و بدرستی که ما صف کشیدگانیم با قدام در موقف طاعة و موضع عبادة
و گسترانیده ایم اجنحه خود را بجهة خشوع و خضوع یا از برای انتظار امر او سبحانه تا چون امر او نازل شود فی
الحال در آن مسارعة نماییم و اصلا تعلل و اهمال ننماییم و اگر العیاذ بالله اندک تماری در آن واقع شود
مستوجب سخط سبحانی شویم وانا لنحن المسبحون و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم مر خدا را و تنزیه کنندگان او از جمیع آنچه
لایق و سزاوار ذات اقدس او نباشد ابن عباس گفته که در آسمان یک شبر یافت نمیشود مگر که آنجا فرشته هست
که بتسبیح الهی مشغولست و میتواند بود که فقره اول اشارت باشد بدرجات ایشان در طاعة و ثانی در معارف حضرت
عزت و در بعضی تفاسیر آورده اند که این کلام در شان پیغمبر و مومنانست و معنی آنست که هر یک از ما فردای قیامة در بهشت
مقامی معلوم خواهیم داشت بقدر اعمال و امروز صف زدگانیم بنماز و پاکی و پاکیزگی یاد کنندگان ملک متعال و اراده

تاکیدات چون ذکر کاف ولام و توسیط فصل دلیل است بر مواظبه طاعت و دوام ذکر بدان شوب قصور و
فتور خواه نسبت بفرشتگان و خواه نسبت بحضرت رسالة و سایر اهل ایمان و در روایة واقع شده که پیش از
نزول این آیه مومنان در نماز صف را مرعی نمیداشتند چون این آیة آمد باین امر اقدام نمودند و بصف جمله
استاده آورده اند که مشرکان مکه پیش از بعثه میگفتند که اگر کتابی بما نازل میشد ما دست از لوث شرک
شسته منقاد آن میشدیم و اوامر و نواهی آنرا اطاعة مینمودیم و تکذیب آن نمیکردیم و مخالفة آن نمی نمودیم
همچنانکه جماعتی که پیش از ما توریة و انجیل بر ایشان نازل شد تکذیب آن کردند و مخالفة آن نمودند چون قرانکه
اشرف کتب سماویست نازل شد بآن نگرویدند و بر کفر خود مصر شدند حق سبحانه حضرت رسالة را اخبار نمود و فرمود
که وان کانوا و بدرستی که بودند کافران قریش که پیش از بعثت لیقولون میگفتند لو ان عندنا اگر می‌بود نزد ما
ذکرا کتابی که متضمن ذکر و نصیحة باشد من الاولین از جنس کتب پیشینیان یعنی اگر بر ما نیز کتابی منزل میشد
همچنانکه بایشان آمد لکنا هر آینه میبودیم ما عباد الله بندگان خدای المخلصین پاک کرده شدگان از لوث
شرک و کفر و باخلاص عبادت کنندگان خدا ایشان در امتناع ایمان این عذر میگفتند که ما نمیدانیم اخبار
جماعتی را که پیش از ما بودند که صادقند در آن یا کاذب و از اهل بهشت اند یا از دوزخ و بجهة این ایمان
نمی آوردیم بقول ایشان که اگر کتابی بما نازل شود ما ایمان می آوردیم و چون قران نزول اجلال یافت فکفروا به
پس نگرویدند بآن فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبة کفر و شرک خود را که آن مغلوبیة است در دنیا
و عقوبة در عقبا و بعد از آن بجهة زیادتی تهدید و وعید ایشان میفرماید که ولقد سبقت کلمتنا و هر آینه
پیشی گرفته است سخن ما لعبادنا برای بندگان ما المرسلین که فرستاده شدگان بودند یعنی پیغمبران و آن سخن
اینست که انهم بدرستی که رسولان ما لهم المنصورون هر آینه ایشانند نصرة داده شدگان و ان جندنا و بدرستی
که لشکریان ما که متابعان انبیای ما اند لهم الغالبون هر آینه ایشان غلبه کنندگان بر کافران در دنیا و عقبا اما
در دنیا بنصب حجاج و در ملاحم قتال و اما در عقبا بعلو ایشان بر ایشان کما قال والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة و لا
نمی آید انهزام ایشان در بعضی معارک چون قضیه حنین زیرا که در عاقبة کار غلبیة از جانب ایشان بود و اگر چه در اول
حال ابتلا و ممتحن شدند و از حسن بصری مرویست که مراد از نصرة ایشان در معارک جهاد نیست چه هیچ پیغمبری

درحرب

درحرب مغلوب نشد و مقتول نگشت زیرا که او اساس امة است و قاعده ایشان بلکه قتل او بر وجه غلبه بود
یا در غیر حرب واقع شده و اگر چه پیش از نصرت فوت شده یا کشته گشته حق سبحانه امة او را بعد از و نصرت کرامت
فرموده و چون که نصرت قوم او در حکم نصرت اوست پس گوییا که او شرف نصرة یافته و از ابن عباس منقولست که اگر
انبیا در دنیا منصور نشوند در آخرت منصور خواهند بود و گویند غالبیة ایشان در اغلب اوقاتست پس اگر
در واقعه قضیه منعکس شود بر سبیل ندرة خواهد بود و متضمن حکمة و مصلحة و سدی بر آنست که مراد از
نصرة حجة است و شکی نیست که جمیع انبیا و اهل ایمان در ایراد حجج واضحه بر همه کافران غالب مطلقند و تفسیر
کلمه بجملتین که متضمن کلمات متعدده اند بجهة انتظام آن کلمات است در معنی واحد که آن نصرتست پس در حکم کلمه واحده
باشند و مراد از سبق کلمه اثبات است در لوح محفوظ همچنانکه فرموده که کتب الله لاغلبن انا و رسلی بعد از
ذکر ادله واضحه بر بطلان اهل شرک حضرت رسالت را امر میفرماید که چون اهل شرک و کفر با وجود حجج
لامعه و براهین ساطعه قدم از ظلمت کده کفر و شرک بیرون نمی نهند و روی بضیاء فضای ایمان نمی آورند
فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان حتی حین تا هنگام امر بقتال و زمان انقضاء امهال و وعده نصرت
که روز بدر است یا روز فتح مکه و غیر آن و ابن عباس و قتاده بر آنند که مراد از حین وقت مرگ ایشانست یا روز
قیامة نزد بعضی دیگر و بر هر تقدیر از ایشان اعراض کن و مهلت ده وابصرهم و ببین حال ایشانرا از اسر و قتل و عذاب
آخرة فسوف یبصرون پس زود باشد که ببینند ایشان فتح و نصرت ترا در دنیا و علو رتبه و رفعه درجه ترا در عقبا
و امر بابصار که دالست بر وجود مبصر اشارتست بر قرب تحقق وقوع آن بر وجهی که گوییا آن حال منظور نظر است
و قدوم بصر این کلام متضمن تسلیه انحضرتست و تنفیس غم از و و اخبار از مغیبات زیرا که در اینجا وعده نصرت
داده و در آن که زمانی سمت وقوع پذیرفت و ایراد سوف از برای وعید است بر طرز سابق نه از برای تبعید وقت
موعود و بعضی گفته اند که معنی آیة آنست که ببین ایشانرا که چگونه تضییع اوامر و نواهی الهی کردند پس زود باشد
که ببینند عذاب اخروی را یا آنکه ببین بدیده باطن احوال عاقبة ایشانرا پس زود باشد که ایشان بدیده ظاهر
ببینند حالات خود را در قیامة و چون کفار وعید فسوف یبصرون را شنیدند گفتند که ایا این محمد میگوید
که متحقق شود و در چه زمان بوقوع آید آیة آمد که افبعذابنا آیا بعذاب ما یستعجلون طلب تعجیل میکنند و در آن

شتاب زدگی مینمایند فاذا نزل پس انهنگام که فرود آید آن عذاب بساحتهم بمیان سرای ایشان فساء صباح المنذرین
پس بد صبحی باشد صبح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب قتل و غارت بسیار بودی و هر لشکر که قصد
قبیله داشتندی در شب قطع مسافت کرده وقت سحر که زمان خواب گرانست و حوالی ایشان در آمدندی
و دست بقتل و غارت و اسیر و تاراج بر گشادندی و آن قوم را مستاصل ساختندی و چونکه اغلب غارت
و قتل در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادند و هر چند که در وقتی دیگر وقوع یافتی همان را نیز
صباح گفتندی حق سبحانه درین آیت تشبیه فرموده عذاب کفار را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم
کند و همه را مستاصل سازد و چونکه ساحه فضا واسعی است که در میان سرای باشد پس آن اشارت است
بانکه عظمت عذاب ایشان بر وجهی باشد که گنجایش هیچ مکانی نداشته باشد مگر فضاء واسع و گفته اند که عادت الهی جاریست
بر آنکه تعذیب امم در وقت صباح باشد کما قال ان موعدهم الصبح مرویست که در آن صباحی که حضرت رسالت صلعم
بزمین خیبر رسید و حصون و قلاع را بدید فرمود که الله اکبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس
حق سبحانه بجهت تاکید تکرار کلام سابق میکند و میگوید که وتول و دیگر باره روی بگردان ای محمد و
اعراض نمای عنهم از کفار بدگفتار و کردار حتی حین تا آن هنگام انقضاء امهال یعنی زمان ضلال و فنا
تا وقت حدوث عقوبت و نکال وابصر و ببین غلظت عذابی را که با ایشان نازل شود فسوف یبصرون پس زود باشد
که ببینند مغلوبیت و سایر انواع عذاب خود را و غالبیت و اصناف ثواب ترا و این کلام با آنکه مفید تاکید است
مشتملست بر فایده دیگر که اطلاق فعلین بعد از تقیید فعل اول در او مفید آنست که اصناف مسرت
آخر الزمان و انواع مساءت نسبت بمشرکان بر وجهیست که گویا ذکر آن متعذر است و گفته اند که این کلام
بر سبیل تأسیس است نه تاکید و مراد باول عذاب دنیا است و باخر عذاب آخرت و عدم ذکر مفعول در مقام
و ایراد احدهما در اول فی الجمله تایید این قول میکند زیرا که عقوبت و مثوبت اخرویه نسبت بمغلوبیت و غالبیت
دنیویه اضعافا مضاعفه است پس ترک مفعول در اینجا تنبیه است بتعذر ذکر آن و ذکر احدهما در اینجا که مشعر
بر امکان ذکر آن و بعد از ذکر انذار تنزیه ذات خود مینماید از آنچه اهل شرک با او نسبت میدهند و میگویند
که سبحان ربک منزه و مبراست پروردگار تو که رب العزة خداوند غلبه و قوتست عما یصفون از آنچه وصف میکنند

او را مشرکان و در حق او میگویند از اتخاذ اولاد و شریک و اضافه رب بعزت بجهت اختصاص آنست باو چه عزت
هر عزیزی و اعزاز هر معززی باو منتهیست کقوله تعز من تشاء پس جنس عزة مخصوص باو باشد و غیر او کسی مالک
عزة و اعزاز نباشد و این آیه با آنکه مشعر است بتوحید جامع جمیع صفات سلبیه و ثبوتیه است و بعد از تنزیه ذات خود
بر طریق تعمیم جمیع انبیای خود را تسلیم میگوید برین وجه که وسلام علی المرسلین و سلام و تحیة بر فرستادگانست که مبلغ رسالات الله
و متحمل اذیه امة و گویند این خبر است در معنی امر و در تقدیر که وسلموا علیهم کلهم یعنی ای بندگان سلام کنید بر
جمیع پیغمبران و برین قیاس است والحمد لله رب العالمین یعنی همه سپاس و ستایش مر خدا راست که پروردگار عالمیان و منعم
ایشانست یا آنکه حمد کنید خدایی را که آفریدگار این جهان و آن جهانست مراد تعلیم بندگانست که بچه کیفیت سلام
گویند بر انبیا و بچه نوع بر زبان رانند حمد خدا را بر آنچه انعام کرده از ارسال رسل و انزال کتب و توفیق ایمان و
حسن عواقب و غفران و چونکه این سورة مشتملست بر آنچه که ذکر میکند حق تعالی از اوصاف نالایق
و بر اذیه رسولان از جانب ایشان و بر نصرت پیغمبران بر ایشان از آنجهت حق سبحانه ختم این سوره نموده بتنزیه
ذات خود از اوصاف مذکوره و تسلیم رسولان بتحیات مرضیه و حمد کردن بر عواقب حسنه و لهذا اثر بر تسلیم موخر
داشته و اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین صلوات الله و آله روایة کرده که من اراد ان یکال بالمکیال الاوفی
من الاجر یوم القیمة فلیکن اخر کلامه من مجلسه سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد
لله رب العالمین یعنی هر که میخواهد که ببر و پیمایند مزد ثواب او را به پیمانه تمام پس باید که آخر کلام او از مجلس
این باشد سورة ص مکیست و هشتاد و هشت آیتست و هشتاد و شش مجازیست و هشتاد و پنج در عدد ایوب
بن متوکل اختلاف در سه آیتست ذی الذکر کوفی است و غواص غیر بصری و الحق اقول کوفی و بصری ابی بن
کعب از حضرت رسالت روایت کند که هر که سوره ص بخواند حق سبحانه بوزن جمیع کوهها که مسخر داود
بودند با او تسبیح میکردند او را ثواب دهد و نگهدارد او را از گناهان کبیره و اصرار نمودن بر صغیره و عیاشی
باسناد خود از امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله و علی آبائه و اولاده روایة کرده که هر که در شب جمعه سوره
ص قراءة نماید او را چندان خیر دنیا و آخرت بدهند که بهیچکس نداده باشند مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب
و او را ببهشت برند با هر که با او باشد از اهل بیت او حتی خادمی که در دنیا بخدمت او اقدام نموده باشد اگرچه از

معاد او نبود و از اهل شفاعة نباشد و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره الصافات نمود بذکر قرآن و رسول و انکار
کفار او را در وقت دعوة افتتاح این سوره بقرآن کرد و رد کفار فرمود بسم الله الرحمن الرحیم از امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که ص اسمیست از اسمای الهی که مقسم او سبحانه است و بعضی گفته اند که ص و سایر
حروف مقطعه بجهة تسکیت کفار است که هر وقت که حضرت رسالت ص در نماز و غیر آن قرآن بجهر خواندی
از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آنحضرت در غلط افتد حق سبحانه این حروف فرستاد
تا ایشان بعد از استماع آن در آن تفکر و تامل نموده از این عمل باز می استادند چنانکه در اول سوره البقره سمت
ذکر رفت و گویند که اشارتست بهر اسمی از اسمای حسنی که در اول او صاد باشد چون صانع و صابر و صمد و
صادق یا اشارتست بصدق محمد ص و بعضی دیگر گویند که اسم حضرت رسالتست ص یا ایماست بصوره محمد
و ابن عباس گفته که اسم دریائیست که عرش الهی بر بالای آنست که و کان عرشه علی الماء و آنچه از امیر المومنین صلوات الله
علیه منقولست که صاد نام دریائیست در آسمان تایید این قول میکند سعید جبیر گفته که دریائیست که خدای تع
بدان مردگان را زنده کرداند میان دو نفخه اهل اشارت گفته اند که صاد فعل ماضیست و تقدیر کلام اینکه صاد محمد
قلوب العارفین بالقرآن صید کرد حضرت رسالت دلهای عارفان را بقرآن و گفته اند که ص بکسر د الست و آن
امر است از مصاداة که بمعنی معارضه است و درین تقدیر که صاد القرآن بعملک یعنی معارضه کن قرآن را با عمل خود
یعنی عمل کن باوامر آن و باز ایست از نواهی آن و پیش بعضی اشارتست بصفای دل محبان و عارفان و نزد جماعتی
دیگر قسمست بصاد صمدیه او در ازل و بصاد صبوریة او تا ابد و بصاد صانعیه او ما بین الازل و الابد
و گویند اسم این سوره است و منصوب المحل و درین تقدیر است که اقرأ ص یعنی بخوان این سوره را یا خبر مبتدا
محذوف باشد ای هو صاد یعنی این سوره آیست که جمله فصحاء اعاجز ساخته از اتیان مثل آن و بنا بر آنکه مقسم به است
معنی آن باشد که سوگند میخورم بحقیه صاد والقرآن ذی الذکر و بقرآنی که خداوند شرف است و شهرت و حق
واو والقرآن حرف عطف باشد و اگر مقسم به نگیرند پس واو حرف قسم خواهد بود یعنی بحق قرآنی که صاحب شرف
و عزتست یا مشتمل بر ذکر احکام حلال و حرام و بیان امر و نهی حضرت ملک علام یا منطوی بر ذکر آداب که چون
ناظر در و تامل نماید بحق عارف شود یا محتوی بر ذکر او سبحانه و توحید او و اسماء حسنی و صفات علا و یا ذکر

قصص

ص ۳۸

قصص پیغمبران و اخبار اسم ایشان و ذکر بعث و نشور و آنچه محتاج الیه مکلفانست از امور دنیویه و اخرویه
و موید اینست قوله تع ما فرطنا فی الکتاب من شیء جواب قسم اینکه قرآن معجز بهترین پیغمبرانست یا واجب العمل
بندگانست و میتواند بود که جواب قسم ص باشد یعنی بحق این قرآن که محمد یا خدای او صادق القول است و واجب
الاتباع و الاذعان و کفار که با و نمیگروند بواسطه آن نیست که خللی و قصوری در وی و در کتاب او می یابند
بل الذین کفروا بلکه آنکسانی که نگرویدند با و از رؤسای قریش و غیر ایشان فی عزة در نهایة تکبرند و سرکشی
از قبول حق و شقاق و در غایت مخالفت خدای تع و عداوت رسول او و بجهة آن با و نمیگروند و از متابعت او
استنکاف میکنند و طریق مخالفت او میسپرند و تنکیر عزت و شقاق بجهة دلالتست بر فرط استکبار و عتوا
پس آیا از عذاب و عقاب ما اندیشه نمیکنند و نمیدانند کم اهلکنا بسا که هلاک کردیم من قبلهم پیش
از مشرکان مکه من قرن از اهل روزگار یعنی امم ماضیه بجهة استکبار و شقاق و تکذیب رسل فنادوا پس
ندا کردند نزد مشاهده عذاب ما و بآواز بلند استغاثه نمودند تا بفریاد ایشان رسند و آن عذاب را از ایشان
دفع کنند اغاثه و اعانت ایشان نکردند ولات و نبود آن هنگام حین مناص هنگام گریختن و فرار نمودن از آن
عذاب و بدانکه لا بمعنی لیس است و زیادتی تا از برای تاکید چون تا ثمه و این را در غیر احیان استعمال نمیکنند
بلکه مخصوص است بآنکه مدخول او لفظ احیان باشد و تنوین مناص عوض مضاف الیه است یعنی مناصهم
و بناء حین بجهة آنست که مضافست بغیر متمکن آورده اند که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار کار بر
ایشان تنگ شدی گفتندی که مناص مناص یعنی بگریزید و التجا بمفری برید حق سبحانه اینجا خبر میدهد که
همچنانکه امم سابقه در حین عذاب مناص و مفری نداشتند کفار مکه نیز هنگام در رزمگاه بدر مناص مناص
خواهند گفت و راه بگریزگاه نخواهند برد و عجبوا و عجب داشتند کافران ان جاءهم از آنکه آمد بدیشان
منذر بیم کننده از عذاب الهی و تحذیر نماینده از عقاب پادشاهی منهم که از قبیله ایشان یا از جنس ایشان است
و قال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان مکه هذا این منذر ساحر جادو کننده است در آنچه از خوارق عادات
بما می نماید کذاب دروغ گویست در دعوی نبوة یا در اسناد قرآن بخدای وضع مظهر در موضع مضمر که
ضمیر قالوا باشد بجهة اظهار غضبست بر ایشان و دلالتست بر آنکه هیچ کسی جسارت باین قول نمیکند مگر کافرانی که متوغل

باشند در کفر و ضلاله چه شخصی که کلمات وحی را از ظلمات سحر امتیاز نکند و انوار صدق را به تیرگی کذب نشناسد
در نهایت کفر و غوایه خواهد بود آورده‌اند که حمزه ایمان آورد و دین اسلام روی بقوة نهاد بیست و پنج کس از
اشراف قریش که از جمله ایشان ولید مغیره بود که مهتر ایشان بود و ابو جهل و ابی و امیه و عتبه و شیبه
و نضر بن حارث و هشام و عاص بن وایل از روی اضطراب نزد ابو طالب آمدند و گفتند که تو مهتر و بهتر
مایی آمده‌ایم تا حکم کنی میان ما و برادرزاده خود که سب الهه ما میکند و یکیک از سفهای ما را میفریبد
و دینی که خود احداث نموده بر ایشان عرض میکند و ایشان از ان فریب خورده از دین آبا و اجداد خود
بر میگردند و بواسطه ان سنگ تفرقه در میان ما انداخته و نزدیک بان رسیده که از اطفای این نایره
عاجز شویم ابو طالب آنحضرت را طلبید و از وساطه گفت که ای برادرزاده من این جماعه قوم تواند و
از تو تمنایی دارند بالکلیه از ایشان منحرف مشو و در مدعای ایشان تامل نمای حضرت فرمود که ای
اهل قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آنکه از سب الهه ما و نقض دین ما زبان کوتاه کنی تا ما
نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما تمنای آن دارم که بیک کلمه مرا یاری دهید تا بسبب آن
ممالک عرب مسخر شما گردد و اعاظم عجم کمر اطاعة شما را در میان جان بندد ابو جهل گفت اگر چه میان ما و تو
منازعه است اما کار بان مرتبه نرسیده که با تو بیک کلمه بلکه بده کلمه مضایقه کنیم آن کلمه کدام است حضرت فرمود
قولوا لا اله الا الله بیکبار اشراف قریش از ان حضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند محمد همه خدایان را
بایکی کرد مقارن این حال جبرئیل آمد و آیة آورد که کفار قریش از روی تعجب میگویند که اجعل آیا کرد
محمد از برای ما الآلهة خدایان را الها واحدا خدای یگانه و یکتا ان هذا بدرستی که قول محمد درین باب که ان یکی
خدا است لشیء عجاب هر آینه چیزیست که نیک تعجب آورنده است چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک
شهر مکه را است نمیتوانند کرد یک خدا چگونه کار جمیع عالم بسازد وانطلق الملأ و بشتاب روان شدند از
مجلس ابی طالب جماعتی که منهم از رؤسا و اشراف قریش بودند با یکدیگر میگفتند ان امشوا آنکه بروید و اصبروا
و شکیبایی ورزید علی آلهتکم بر پرستش خدایان خود و ثابت قدم باشید بر تحمل میثاق و ان و گویند که قایل
این قول عتبه بن ابی معیط بود که از روی موعظه بیاران خود میگفت که مکالمه ما با محمد درین باب فایده نمیدهد

وهیچ

و هیچ حیله و چاره در باب او نداریم پس صبر کنید بر کشیدن شداید که از امر عبادة الهه بشما رسد
ان هذا بدرستی که این امر یعنی مخالفت محمد با او زیاده شدن اصحاب او لشیء هر آینه چیزیست یعنی حادثه ایست
از حوادث و نوائب روزگار یراد که خواسته شده است بما یعنی اراده دهر آنست که آن بر ما واقع شود پس از
وقوع آن بما چاره نیست و دفع آن ممکن نه یا آنچه محمد بوسیله توحید اراده نموده از ترفع و استعلای او بر ما
و بر سایر عرب و عجم چیزیست که مراد همه کس است یعنی همه کس اراده آن دارد که مستعلی و مرتفع بوده بر غیر
خود یا آنکه این دین شما چیزیست که اراده کرده شده است یعنی محمد و اصحاب او میخواهند که آن را از شما
اخذ کنند و غالب شوند بر آن و شما را بی دین کنند و گویند که زعم مشرکان این بود که اگر ترک عبادت اصنام
کنند بقحط و سختی گرفتار شوند پس از این کلام این معنی اراده کردند که زوال النعمة و نزول شدة بر ما چیزیست
که مراد محمد است و اتباع او و بعضی دیگر گفته‌اند که مشار الیه هذا افساد است یعنی فساد کردن و تباهی
جستن در زمین چیزیست که مراد محمد است و عنقریب بسبب این هلاک شود و ما از دست او خلاص
شویم ما سمعنا بهذا نشنیده‌ایم اینکه او میگوید از وحدانیة خدای و خلع انداد فی الملة الآخرة در ملة باز پسین
یعنی کیش عیسی ع که آخرین ملتهاست چه نصاری به تثلیث قایلند نه بتوحید یا ملتی که ما پدران خود را
بر آن یافته‌ایم یا در ملة زمان ما که ملة قریش است و گویند که معنی آنست که نشنیده بودیم توحید که در
آخر الزمان حادث شود ان هذا نیست این توحید که محمد میگوید الا اختلاق مگر بر بافتنی از نزد وی یعنی
که خود بر بافته است و چونکه اشراف قریش خود را اشرف از پیغمبر میدانستند از نتیجه انکار اختصاص قرآن
و نبوة بحضرت رسالت کرده گفتند ءانزل علیه الذکر آیا فرو فرستاده شده است بر محمد قرآن من بیننا از میان
جماعت ما یعنی چونکه او در شرف و ریاست از ما ادون است پس چرا وحی مخصوص باو باشد این کلام دالست
بر آنکه منشأ تکذیب ایشان حسد بوده و قصور نظر و حطام دنیا پس حق سبحانه میفرماید که بل نه آنچنانست که
ایشان میگویند یعنی آنکه میگویند که قرآن بر بافته محمد است مخالف اعتقاد ایشانست و محض تقلید
هم فی شک ایشان در گمان اند و متردد من ذکری از وحی من که قرآنست یعنی باعث انکار ایشان شکست در آنچه من
برسول خود انزال کرده‌ام نه اعتقاد اختلاف پس بجهة تهدید ایشان میگوید که بل نه آنچنانست که بدلایل

وهیچ شک از ایشان زایل نشود بلکه لمّا یذوقوا عذاب هنوز نچشیده اند عذاب مرا یعنی هرگاه که عذاب مرا بچشند هلاک کند
شک و حسد از ایشان زایل شود و ملجا شوند بتصدیق وان هنگام فایده بران مترتب نشود بعد ازان از انکار
اختصاص ایشان جواب داده میفرماید که ام عندهم آیا نزد ایشانست خزائن رحمة ربّک خزینهای رحمة و نعمة
پروردکار تو العزیز که غالب مطلقست در ملک خود و هرگز مغلوب نکردد الوهّاب بسیار بخشنده که هرچه بخشد
بمستحقان بخشد و برحسب مصالح عطا فرماید یعنی مفاتیح نبوت و رسالت بدست کافران و تصرف
ایشان نیست تا ببعضی از صنادید خود دهند بلکه نعمتیست و عطیه از جانب حضرت عزة که بهر که مستحق آن
باشد و مقتضی مصلحة او باشد ارزانی فرماید پس ترشیح این معنی نموده بانکه ام لهم یا مر ایشانراست
ملک السموات والارض پادشاهی اسمانها و زمینها و ما بینهما و انچه میان ایشانست تا تصرف نمایند در امور ربانیه و تدابیر الهیه
مختصست بحضرت عزت و چون که ایشانرا مدخلی نیست درین عالم جسمانی که در نهایة حقارتست نسبة بخزاین او
سبحانه پس چگونه توانند که دخل نمایند دران و منصب نبوت را بهر که خواهند دهند و اگر چنانچه ایشان صلاحیة
آن دارند که بتدبیر خلایق مشغول شوند و تصرف در تقسیم خزاین رحمة الهی نمایند و مستحق نبوة را از غیر آن
امتیاز کنند فلیرتقوا پس باید که بالا روند فی الاسباب در معارجی که بسبب ان بعرش رسند و بران قرار کرفته در
تدبیرات نظام عالم و امور بنی آدم اشتغال نمایند و بهر که صواب ایشان باشد وحی فرستند و منصب رسالت
دهند و بدانکه سبب در اصل لغت بمعنی وصلة است یعنی چیزی که بوسیله ان بمطلوب رسند و کویند مراد
باسباب سموات نه از انکه انها اسباب حوادث سفلیه اند مجاهد و قتاده بر انند که مراد بان ابواب سموات اند
و بعضی کفته اند مراد باسباب حبل است یعنی باید که ایشان ارتقا نمایند در حیلهای که دانسته باشند و بسبب
ان برسند بعرش آلهی این کلام در غایت تهکمست و ملخص کلام اینکه اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیار
و اقتداری هست باید که بر آسمان روند و عرش را مستقر خود گردانیده بتدابیر امور ملکوت مشغول شوند
و بهر که صلاح دانند وحی را نازل سازند و نبوة دهند و چگونه قادر باشند بر ارتقا و تصرف کردن در تدابیر
الهیه و امور ربانیه و حال آنکه ایشان جندٌ ما لشکری اند یعنی لشکری در نهایة پستی و زبونی و میتواند بود
که ما زایده از برای استعظام باشد بر سبیل استهزا یعنی ایشان لشکری عظیم اند هنالک اینجا یعنی در موضع

بدر که مصارع ایشانست مهزوم شکسته شده اند و مغلوب کشته اند ایشان من الاحزاب از قبیل آن کروهها اند
که با رسولان خدا جنک میکردند یعنی زود باشد که در روز بدر یا خندق لشکر کشی کنند و با تو در مقام محاربه در آیند و
مهزوم و مغلوب شوند و تو بر ایشان کردی غالب و مظفر و منصور شوی و هرکاه ایشان در آخر کار با تو در مقام کارزار
خواهند بود پس آنچه در حق تو کویند از اختلاف و غیر ان از ایشان بدیع نباشد این کلام از جمله اعجاز است زیرا که آن
از واقعه که بعد ازان بظهور آمد و چون بجهة تکذیب ایشان غبار ملال بر خاطر پیغمبر ص می نشست از نیجهة حق
سبحانه تسلی او نموده فرمود که ای محمد کذّبت این تکذیب مخصوص بتو نیست بلکه تکذیب کردند قبلهم پیش از
مشرکان مکه قوم نوح کروه نوح نوح را و عاد و قوم عاد هود را و فرعون ذو الاوتاد و فرعون که خداوند میخها بود
موسی را و مراد ازان ثبات ملک و عز اوست و انرا تشبیه کرده بخیمه که اطناب ان باوتاد استحکام داده باشند و سدی
و ربیع و مقاتل و کلبی برانند که مراد چهار میخ است که مومنانرا بان معذب میساخت باین وجه که دو میخ را بر دستها
و دو بر پایها و سر ایشانرا بر زمین انداختی و رها کردی تا بمردندی و ابن عباس و قتاده و عطا کفتند که مراد ازان
آلات ملاعب اویند که بران بازی کردی و بلهو و لعب مشغول شدی و ضحاک برانست که مراد بنیانست چه هر بنای
مشتملست بر چهار ستون و جبائی برانست که ذو الاوتاد بمعنی ذو الجنود است و جموع کثیره که بسبب ایشان
امور ملکی خود را استحکام و تقویة میداد همچنانکه اوتاد چیزیرا مرتبط و محکم میسازد و کویند این کنایتست
از کثرت اوتاد خیام که مستلزم کثرت جنود است و بهر تقدیر تکذیب نمود فرعون موسی را و ثمود و جماعت ثمود
صالح را در بعضی تفاسیر آمده که تکذیب ثمود بصالح در وقت دعوت ثانیه بود زیرا که نوبت اول که صالح
قوم را دعوت فرمود همه بوی ایمان آوردند و چون وفات کرد همه مرتد شدند حق سبحانه باز او را زنده کردانیده
بدیشان فرستاد و او را نشناختند برهان طلبیدند و چونکه اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و برخی
دیکر بر صفة ارتداد بماندند و تکذیب او نمودند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند و قوم لوط و دیکر تکذیب کردند
قوم لوط لوط را و اصحاب الایکة و اهل ایکه که قوم شعیب بودند شعیب را اولئک آن کروه مهزوم قریش که مکذب
تواند الاحزاب همین کروهها اند که تکذیب پیغمبران خود کردند ان کلٌّ نبود هیچ یک از ایشان الّا کذّب الرسل مکر
که تکذیب کرد پیغمبران را که متکرر تکذیب و ایضاح ان بعد از ابهام و تنویع تکریر جمله خبریه اولا و استثنائیه ثانیا

وایضاً در جملهٔ ثانیه استاز توکید و تخصیص بجهة مبالغه است که سجلست بر استحقاق عذاب ایشان ولهذا
عذاب را مرتب ساخته است بران بکلمهٔ فا که موضوعست از برای عدم تراخی وفرموده که فحق عقاب پس سزاوار
شد عقوبة من بر ایشان یعنی واجب کشت که معاقب سازم ایشانرا انچه حق عقاب وعذاب منست وما ینظر و
انتظار نمیکشند هؤلاء کروه قریش و میتواند بود که اشارت باشد بجمیع احزاب بجهة استحضار ایشان بذکر
یا انکه در حکم حضورند نزد او سبحانه یعنی منتظر نیستند جمیع ان احزاب الا صیحة واحدة مکر یک فریاد را
یعنی نفخهٔ اولی که همه بدان بمیرند ما لها نیست ان صیحه را من فواق هیچ رجوعی یعنی البته واقع شود
هیچکس نتواند که او را باز کرداند یا انکه ان نفخه واحده است که رجوع بنفخهٔ ثانیه نکند یعنی همین یک نفخه
باشد قتاده وسدی کفته اند که مراد انست که ان نفخه را رجوع بدنیا نباشد یعنی بسبب ان دنیا آخر شود
چه عذاب استیصال امة محمد موخر است تا روز قیامت بخلاف عذاب سایر امم که معجل است در دنیا و صاحب
کشاف کوید که فواق ما بین حلبتین است یعنی چون وقت صیحه در رسد بمقدار زمانی که میان دو دوشیدن
باشد تاخیر واقع نشود کقوله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون اورده اند که در محلی که
آیت واما من اوتی کتابه بیمینه واما من اوتی کتابه بشماله نازل شد کفار قریش کفتند که محمد دعوی میکند که
روز قیامت صحایف اعمال ما را بدست چپ خواهند داد پس بر سبیل استهزا دعا کردند وقالوا و کفتند ربنا ای
پروردکار ما عجل لنا بشتاب بده قطنا نامهٔ عمل ما را که محمد ما را بدان وعید میکند قبل یوم الحساب پیش از
روز شمار ویا انکه از روی تعجیل بده بما نصیب عذاب ما را که محمد بان تهدید مینماید و این نظیر انست که نضر بن
حارث کفت که اللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علینا حجارة یعنی بار خدایا اکر نصب امامه وخلافت
علی بن ابی طالب از جانب تست پس سنک را بر ما ببار ان فی الحال سنکی از اسمان نازل شد وبر وخورد و او را
هلاک کرد ودرباره او سال سایل فرود امد وبعضی کویند که معنی مراد انست که بده در دنیا حظ ما را
از نعیم بهشت که محمد مومنانرا بان وعده میدهد تا ایمان آوریم و چون خاطر عاطر حضرت رسالت صلعم از
استماع این نوع کلمات ملول می شد حق سبحانه فرمود که اصبر شکیبایی کن علی ما یقولون بر انچه میکویند
از تکذیب واستهزا تا وقتی که امر بقتال نازل شود واذکر ویاد کن عبدنا داود بنده ما را داود ایراد قصه

صاد

داود درینمقام یا بجهة زیادتی تهدید ایشان است ویا امر است بثبات قدم پیغمبر در جمیع امور مفروضه
ومندوبه وعدم ترک چیزی که مندوب الیه باشد اما اول بس معنی آیه آن باشد که ای محمد صبر نمای بر کفتار ایشان
وبذکر قصه داود معصیة امر الهی را در چشم ایشان بزرک کردان وبکو بایشان که چون داود با وجود علو
شان واختصاص او بنبوة وعظایم نعمة وجلایل مکرمة وبکاء دایم وغم لازم چون ترک مندوب نمود
حق سبحانه بر طریق تمثیل وتعریض توبیخ او فرمود واو را معاتب ساخت وبعد از تفطن او بان بانابت واستغفار
وتضرع بسیار از سر او در کذشت پس شما که از کفر وشرک وطغیان باشید ومع هذا زبان باستهزا کشاده اید
ودر مقام سخریه باشید هیچ میدانید که عذاب وعقاب شما تا چه مرتبه باشد واما ثانی پس معنی ان بر ان
وجه است که ای محمد صابر باش بر قول وفعل ایشان ومحافظت نفس خود نمای در چیزی که مکلف شده
بر ان از مصابرة اذیه وتحمل ازار ایشان وبجد تمام صیانت خود نمای از ترک مندوبه در جمیع ابواب
تا معاتب نشوی بعتاب رب الارباب ومتذکر شو قصه داود را ذا الاید که خداوند قوت بود در دین و در تحمل
اعبای رسالت و نبوت یا در عبادت چه نصف شب صرف عبادت میکرد وروزی روزه میداشت وروزی
افطار مینمود واین اشد است از صیام دهر زیرا که دوام صوم موجب اعتیاد است که مستلزم قلت ریاضت
بخلاف صوم روزی وافطار روزی دیکر چه از موجب کثرت مشقت نفس است یا قوی بود در حرب
دشمنان وغالب مطلق بر ایشان وقوت او در محاربه بمرتبه بود که یکی را سنک بر سینه زد از پشتش بدر
امد وبدیکری خورد واو را نیز هلاک کرد ویا انکه خداوند تمکین عظیم ونعم جسیم بود چه هر شب در کرد
محراب او سی وشش هزار کس می نشستند وطعام او میخوردند وبعبادت مشغول میشدند ومویدش قول
اول است اینکه میفرماید که انه اواب بدرستی که او بسیار رجوع کننده بود از مکروهات وبازکردنده
برضات ما وبا وجود این همه چون ترک مندوبی کرد بعتاب ما معاتب شد واز جمله نعم عظیمه که باو انعام
فرموده ایم این بود انا سخرنا بدرستی که ما رام کردیم الجبال معه کوهها را با او تا هر جا که میخواست با او میرفتند یسبحن
درحالتی که تسبیح خدای میکردند بموافقت او بالعشی بهنکام شبانکاه والاشراق وبوقت روشن شدن روز
که صباح است وان یا بر سبیل خلق تسبیح است در جبال چون خلق اصوات در جمادات ویا خلق لسان در ان

وحق از باطل و صحیح از فاسد یعنی علم احکام قضایا و حکومات و تدبیرات ملکی و سیاسات و از امیر المومنین
صلوات الله علیه تفسیر فصل خطاب پرسیدند فرمود که هو البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر و فی الحقیقة
کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود و میتواند بود که مراد از فصل خطاب کلامی متوسط باشد میان اختصار
مخل و ازنجاست که در وصف کلام حضرت رسالت پناه صلعم گفته اند که فصل لا انذر و لا هذر و اینکه اما بعد را فصل
خطاب گفته اند بجهت انست که ان کلمه فاصله است بین الکلامین یعنی میان حمد الهی و نعت نبوی و میان غرضی که
مسوق الیه است پوشیده نماند که در تزویج داود با زن اوریا اختلاف بسیار است و بعضی مفسران این قصه را
بر وجهی ایراد کرده اند که عقل و شرع از قبول آن ابا میکند چنانچه بعد ازین سمت تحریر خواهد یافت و انچه صحیح است
و بقبول شرع و عقل یکی ازدو وجهست که علم الهدی در تنزیه الانبیا و بعضی دیگر از اهل تفسیر ذکر آن
نموده اند اول انکه اوریا بن حیان زنی را خطبه کرد و نزدیک بان رسید که با وی عقد کنند اولیای زن را با وی
نزاعی واقع شد و بواسطه ان بوی ندادند داود بعد از امتناع ایشان ازین معنی خطبه فرمود و اولیای زن
بواسطه پادشاهی و پیغمبری خطبه او را قبول کرده ندو وی را بود و زن بود از انرو بحباله خود در اورد
واوریا از استماع این قضیه بجرمکدر مغموم شد و چون که طبع زن مقتضی آن بود که داود رفع ان نزاع کرده
اولیا را بقبول خطبه اوریا راضی سازد و او ترک این مندوب نموده از برای خود خطبه فرمود حق سبحانه بجهة
تنبیه او برین امر دو فرشته را بصورت دو مرد متخاصم پیش او فرستاد بر وجهی که مذکور خواهد شد دوم انکه اهل
زمان داود را جایز بود که بالتماس برادر از سر زن خود بگذرند و طلاق دهند تا او بان زن متزوج
شود و این صورت عادت مواخات و طریقت مودت و مصادقه ایشان بود و در روایت واقع شد
زن ح — که بهمین طریقه انصار با مهاجر مواسات میکردند و چون داود اوازه حسن و جمال زن اوریا شنید از و
التماس طلاق نمود او نیز طلاق داد و داود او را عقد کرد و از و سلیمان بوجود امد و چون طریق
ندب مقتضی ان بود که داود بجهت عظم منزلت و ارتفاع مرتبه و رفعت شان و کثرت نسا از اوریا
که یک زن بیش نداشت التماس طلاق نکند ازین سبب حق سبحانه بر سبیل تنبیه او دو فرشته فرستاد
ایشان بیامدند و دستوری خواستند بواب گفت امروز روز عبادتست روز دیگر بیایید ایشان

بازگشتند و از راه بام بیامدند و گویند که از سوراخ محراب داخل شدند و حق سبحانه حبیب خود را بجهة
صیانه نفس از ترک مندوب ازین قصه خبر میدهد و میگوید که **وهل اتیک** و ایا امد بتو **نبؤ الخصم** خبر ان گروه که خصومت
کننده بودند **اذ تسوروا المحراب** در وقتی که بالا رفتند بر سور غرفه یعنی بر دیوار بلند بالاخانه که معبد او بود
و بدانکه ظرف نمیتواند بود که منصوب باتاک باشد زیرا که اتیان نبا برسول در عهد انحضرت بود نه در عهد
داود و بنبا نیز ممتنع است زیرا که نبا واقع در عهد داود صحیح نیست اتیان ان برسول و اگر مراد بنبا قصه باشد
ناصب نخواهد بود پس منصوب بمحذوف باشد و تقدیر انکه هل اتیک نبا تحاکم الخصم زیرا که ان در معنی فعل است
و از ثانیه که بعد ازان مذکور خواهد شد بدل این ظرف است و بدانکه ایراد استفهام بجهت تعجب و تشویق است
باستماع قصه داود و تنبیه بر موضع اختلال او و خصم در اصل لغت مصدر است و لهذا اطلاق ان بر واحد و جمع
جایز است چون لفظ ضیف در آیة و هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین و ذکر جمع با انکه ایشان دو
فرشته بودند بجهت انست که با هر یک از ایشان گروهی از فرشته امده بودند چنانکه در تبیان آورده که جبرئیل
و میکائیل بصورت دو خصم نزد داود عم امدند و با هر یک جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود روزها را قسمت
فرموده بود روزی حکم فرمودی و روزی عبادت کردی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال
نمودی روز عبادت بیالاخانه بر امدی و پاسبانان بر حوالی ان استاده مردم از دخول منع کردندی و از
ملائکه بعد از منع دربان بر عبادت خانه داود بالا رفتند **اذ دخلوا** چون در امدند **علی داود** بر داود ع
و داود ایشان را بدید **ففزع منهم** پس بترسید از ایشان زیرا که بصورتی عجیب در غیر محل و بی اجازت از بالای
سور غرفه که بر خلاف معتاد است و غیر طریق برود در امدند با انکه روز احتجاب بود و حراس گرد غرفه فرو
گرفته بودند و نمیگذاشتند که هیچکس برود داخل شود و گویند که داود ایشان را ندید تا انکه نزد او
بنشستند و چون بیکبار نظر او بر ایشان افتاد بهم بر امد و ترسان و هراسان گشت و گمان برد که دشمنانند
و بقصد قتل او امده اند ملائکه چون دهشت و خوف او را مشاهده کردند **قالوا** گفتند با وی که **لا تخف**
مترس که ما خصمانیم نیستیم بلکه ما دو گروهیم **خصمان** که خصم یکدیگریم **بغی بعضنا** ستم کرده اند برخی از
ما **علی بعض** بر برخی دیگر و این را بر سبیل فرض و قصد تعریض گفتند و اگر نه کذب ملائکه لازم اید و ان منافی

عصمت است وحقیقت معنی بان راجع است که اگر بالفرض ما خصم یکدیگر باشیم وبعضی از ما تعدی بر بعضی
دیگر کند ورفع حکومت بسوی تو کنیم فاحکم بیننا پس حکم کن میان ما بالحق براستی ودرستی ولا تشطط وجور مکن در حکم کردن
میان ما وازحق دور مشو واهدنا وراهنمای ما را الی سواء الصراط براه میانه که طریق عدل است داود فرمود
که رفع حکومت نمائید تا آنچه محض عدل باشد حکم نمایم یکی از ان گروه گفت که ای داود مفروض ما اینست
که ان هذا بدرستی که این مرد اخی برادر منست در دین یا در صداقت والفت یا در رسی که وخلطه له تسع وتسعون
نعجة مر اورا نود ونه میش است ولی نعجة واحدة ومرا یک میش این تمثیل وتعریض است بزوجات وترک تصریح
بجهت ابلغیت انست در توبیخ چه متامل هرگاه که واقف شد بمعرض به نفس او بیشتر متأثر میکرددد از آن و
زودتر متنبه میشود بفعل آن از تصریح ومع هذا مراعات حسن ادب واحتفاظ حرمت واستسماج ذکر مکنی
عنه مقتضی عدم تصریح است حاصل که مدعی باداود گفت که ای داود با آنکه من یک میش دارم واو نود
ونه فقال پس گفت مرا که اکفلنیها بگردان مرا کفیل آن تا از برای نفس خود کفالت وحافظت ان کنم یعنی تملک
بسیار اموال خود تیامر مینمایم وحیاطه ان میکنم ملخص سخن انست که از نصیب من گردان وتملیک کردن وعزنی وغلبه من نمای
در مخاطبه ومجادله ونکته آنست که دران تملل کنم ومیتواند بود که مراد از خطاب خطبه باشد یعنی غالب
شده بمباحثه خطبه زن وخود بان متزوج شد وبنا برین معنی طریقه تمثیل وتعریض کما هی مستقیم خواهد بود
که خطبه استعاره باشد از اراده تملیک وج ایثار ان بر تملیک بجهت مناسبت مکنی عنه است وچون
مدعی رفع دعوی خود نمود قال گفت داود علیه السلام مر او را که اگر درین دعوی صادق باشی انکه
بعد از اعتراف مدعی علیه باو گفت که لقد ظلمک بتحقیق که ستم کرده است بر تو برادر تو بسوال نعجتک
بخواستن میش تو واضافه نمودن ان الی نعاجه بسوی میشهای خود وبعد از حکم دعوی بطریق موعظه
حسنه وترغیب خصماد را بایثار عادت شیکاء صلحا وترهید ایشان از روش خلطا ظلما فرمود که وان
کثیرا وبدرستی وراستی که بسیاری من الخلطاء از شیکاء که ما لها بهم خلط میکنند لیبغی هر آینه
ستم میکنند بعضهم علی بعض برخی از ایشان در میان برخی وزیاده از حق خود طلب مینمایند الا الذین
آمنوا مگر انانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند عملهای شایسته وقلیل ما هم وبسیار اندکند ایشان

درمیان

درمیان شیکان وچون ملائکه بعد از استماع این کلام برخواستند وغایب شدند داود ازین امر مشتعل
شد با آنکه این تعریفست بر حال او واوریا وظن داود وگمان برد داود انما فتناه آنکه جزین نیست که ما امتحان وآزما
کردیم او را بدین حکومت ومیتواند بود که ظن بمعنی علم باشد از قبیل آیه کریمه ورای المجرمون النار فظنوا
انهم مواقعوها ای علموا یعنی دانست داود که ما ازین کلام امتحان او کردیم وچون متنبه شد برین احوال
فاستغفر پس طلب آمرزش کرد ربه از پروردگار خود دران فعل وخر وبر روی افتاد راکعا در حالتی که
سجده کننده بود تسمیه سجود برکوع بجهت انست که رکوع مبدا انست وبعضی گفته اند که راکع بمعنی مصلی است
ودرین تقدیر است که خر للسجود راکعا بیفتاد از برای سجود در حالتی که نماز گذارنده واناب وباز
گشت بخدای یاد مرشد از ترک مندوب در خبر است که داود چهل روز سر از سجده برنداشت مگر برای نماز کذ اردن
وچندان بگریست که باب چشم وی گیاه برآید وهیچبار آب نخوردی مگر دو ثلث آن آب چشم او بودی فغفرنا له
پس آمرزیدیم مر داود را ذلک آن ترک اولی که از واستغفار کرده بود یعنی از ترک مندوب او درگذشتیم
وان له وبدرستی که مر ورا عندنا نزدیک ما لزلفی هر آینه مرتبه قربت وکرامت وحسن مآب
ومرو راست نیکوئی باز گشت در بهشت ومخفی نیست که استغفار داود بر سبیل انقطاع بود
از ماسوی وتوجه تام بمولی وتذلل وخضوع بعبادت وسجود از برای حضرت معبود همچنانکه ابراهیم
گفت که والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین وقوله فغفرنا له ذلک یا من حیث که قبلنا منه واثبنا
علیه یعنی آن ترک مندوب را از وی پذیرفتیم وثواب دادیم بر رجوع او از آن وتسمیه آن بمغفرت بر سبیل مزاوجت
است مثل یخادعون الله وهو خادعهم ومکروا ومکر الله والله یستهزء بهم وکما تدین تدان وغیر ذلک
واین قول امامیه است که قایلند به تنزیه انبیاء از جمیع ذنوب وخطا وجماعتی که صغایر بر انبیا اطلاق میکنند
ومیگویند که استغفار او بجهت صغیره بود که از وواقع شد ودر کیفیت وقوع آن صغیره اقوال مختلف
است یکی آنکه اوریا زنی را خطبه کرد واهل او اراده کردند که باو عقد کنند درین اثنا داود نیز خطبه کرد اولیا
زن اوریا را گذاشته آن زن را بعقد داود درآوردند وحق سبحانه بجهت حرص او بر دنیا وخطبه او بر
بالای خطبه برادر مومن با وجود کثرت زوجات او باو عتاب فرمود دوم آنکه او اوریا را بجهاد فرستاد

وکشته شد و چون خبر قتل اوریا بداود رسید داود بر امثال او که مقتول شده بودند جزع بیشتر نمود و بر وکثر
بجهت میل نفس او بنکاح زوجه او و حق سبحانه بجهت این او را معاتب ساخت سیوم آنکه در شریعت او
مقرر بود که چون زوج فوت میشد اولیای او را احق بودند از تزوج ایشان بزوجه او مکاهی که از ان اعما
نماید و چون اوریا مقتول شد داود زن او را خطبه کرد و بجهت جلالت و شان او اولیاء زوج نتوا نستند
که منع خطبه او کرده خود متزوج شوند بزوجه اوریا و بجهت این بعتاب الهی معاتب گشت چهارم آنکه داود
روزی مشغول عبادت بود مردی و زنی بجانب او رفع حکومت کردند نظر بزن کرد تا او را بعینها بشناسد
و اگرچه این نظر مباح بود اما بعد از رفع نظر طبیعت داود بجانب او مایل شد و چون میان ایشان
حکم نمود و مشغول بعبادت شد بجهت خلجان قلب و وسوسه صدر که از ان مر سانح شده بود از بعضی
نوافل غافل شد حق سبحانه او را بجهت این معاتب گردانید پنجم آنکه زن و شوهری پیش داود امدند و عرض نما صمة
نمودند داود میان ایشان حکم نمود و سر رشته سخن را دراز کشید و بشوهر گفت که اگر از و راضی نیستی او را
طلاق ده شوهر زن را طلاق داد و داود عقد کرد و بجهت این معاتب شد ششم آنکه در حینی که یکی از ان
دو فرشته بر دیگری دعوی کرد داود پیش از آنکه صورت ان حال را از مدعی علیه سوال کند حکم نمود و بجهة
آن معاتب شد و بعضی دیگر از قصاص جهال گفته اند که داود روزی مناجات کرد که ای پروردگار من ابراهیم را
بر من تفضیل نهادی و خلعت خلت بر و پوشانیدی و موسی را بر من مزیت دادی و مرتبه تکلیم باو کرامت
فرمودی خطاب آمد که تفضیل ایشان بر تو بجهة کثرت ابتلا و امتحان ایشان بود اگر مرتبه ایشان میخواهی
بقدر ابتلا ایشان راضی شو داود بان ابتلا رضا داد حق تعالی فرمود که در فلان روز مبتلا خواهی شد
چون روز موعود رسید داود در محراب نشسته بود و بعبادت مشغول دید که مرغی بیامد و پیش او بنشست
داود قصد کرد که او را بگیرد او بپرید و بر دریچه محراب نشست داود برخاست و بر عقب او روان شد
و چون بکنار دریچه آمد ان مرغ در بستان سرای اوریا پرید داود در ان باغ نگاه کرد دید که زن اوریا برهنه است
و غسل میکند چون نظر او بر اعضای وی افتاد عاشق او شد و اوریا را بجنگ فرستاد و بفرمود که او را پیش
تابوت بدارند تا کشته شود و چون چنین کردند کشته شد و داود آن زن را بعقد در آورد و سلیمان

ازو

ازو حاصل شد و بعضی دیگر گفته اند که آن مرغ ابلیس بود که اضلال داود نمود و شکی نیست در آنکه جمیع
این وجوه در نظر عقل و شرع ممنوع است و لایق مرتبه نبوت و منصب رسالت نیست چه ان قادح عدالت و منافی عصمت
است و معتقدان مذموم در دنیا و آخرت و چگونه انبیا که امنا وحی الهی اند و سفرا اوامر و نواهی پادشاهی متصف
باشند بصفتی که طباع از استماع ان تنفر نمایند و عقول بواسطه ان منزجر شوند و چونکه روات روایات مذکوره
مطعون اند و مع هذا ان روایات خلاف مقتضی عقل و شرع اند پس طریق ادب و رعایت اصل مذهب اقتضای
ان میکند که بساط انبساط ازین مقوله طی نموده آیات قرانی را بر وجهی که موافق عقل و مطابق شرع باشد
تنزیل نموده شود حارث اعور از امیر المومنین علیه الصلوة والسلام روایت کرده که انحضرت فرمود که لا اوتی برجل
یزعم ان داود تزوج امراة اوریا الا جلدته حدین حدا للنبوة وحدا للاسلام یعنی هیچ مرد را نزد من نیا رند
که او زن اوریا را بداود نسبت دهد مگر که او را دو حد بزنم حدی برای نبوت و حدی برای اسلام و نیز
سعید بن مسیب از انحضرت صلوات الله علیه روایت کند که فرمود من حدثکم بحدیث داود علیه السلام علی ما یرویه
القصاص جلدته مائة وستین وهو حد الفریة علی الانبیا یعنی هر که حدیث داود را بر طریقی گوید که قصه
خوانان روایت میکنند مر او را صد و شصت تازیانه بزنم و این حد افترا است بر انبیا و مرویست که قصاص ازصم
شخصی قصه داود را نزد عمر عبد العزیز میخواند و انجا مردی از اهل حق حاضر بود تکذیب او نمود و گفت
که اگر قصه داود بر طریقیست که در کتاب خداست پس سزاوار اینست که ما طلب خلاف ان کنیم و بغیر
ان قایل شویم و اگر بر ان وجه است که تو میگوئی پس اینکه او سبحانه ازان بر حضرت رسالت اظهار نساخته است
بجهة عدم هتک حرمت داود خواهد بود و این هنگام لایق نباشد اظهار مثل ان نمودن و ازان نسبت به پیغمبر خدا
دادن عمر عبد العزیز گفت که بخدا سوگند که شنیدن این کلام نزد من دوست تراست از هر چه آفتاب بر ان می تابد و ابو مسلم
گفته که ممکنست که ان خصمان که بر سور غرفه برامدند بر و بعوض مخاصمت نمودند از جنس بشر بوده باشند چه ظاهر
قران مقتضی ان نیست که ایشان ملک بوده باشند و ذکر نعاج بر حقیقت خود باشد نه بر سبیل کنایت و خوف
او از ایشان بجهت دخول ایشان باشد بر خلاف مجری عادت و بدون رخصت و عتابی که متوجه او شده باشد بجهة
حکم او باشد قبل از تصدیق مدعی علیه و این وجه اگرچه مستغنی است از تاویل آیات مذکوره اما متضمن صغیره است

پس صواب ترک جمیع وجوه مذکوره است و اکتفا بر یکی از دو وجهی که در صدر این قصه مسطور شد القصه چون
داود توجه تمام نمود بحضرت مولی و منقطع شد از جمیع ما سوی حق سبحانه منصب خلافت را با و عطا نمود
و فرمود یا داود انا جعلناک ای داود بدرستی که ما کردانیدیم ترا خلیفة فی الارض جانشین در روی زمین یعنی تدبیر امور
عباد را در کف کفایت تو نهادیم همچنانکه استخلاف مینماید غیر خود را بر بعضی بلاد و تدبیر ان بلاد را باو
تفویض میکند یا ترا خلف انبیا سابق کردانیدیم فاحکم بین الناس پس حکم کن میان مردمان بالحق براستی
و درستی یعنی بوفق امر ما اشیا را در موضع خود وضع نما و لا تتبع الهوی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوها
او را که اگر تابع نفس شوی و بخلاف حق حکم کنی فیضلک پس کمراه سازد هوای نفس و بکرداند ترا عن سبیل الله
از راه خدای که ان جاده شریعت یا دلائل و حجج واضحه است بر اثبات طریق حق ان الذین بدرستی که انا نکه
یضلون کمراه شوند و بکروند عن سبیل الله از راه خدا و طریق حق و عمل نکنند بان لهم مر ایشانراست
عذاب شدید عذابی سخت بما نسوا بسبب انکه فراموش کردند یوم الحساب روز شمار و جزای کردار را
و اعراض نمودند از ذکر ان یعنی بجهت مخالفت حق و ملازمت هوی که مشعر است بر نسیان نشاه آخره
که اگر متذکر ان میبودند ملازمت حق و مخالفت میکردند نه بعکس و بدانکه چون مملکه داری و پیروی
امری خطیر است از ینجهة حضرت داود با وجود کمال درجه نبوة و جلالة مرتبه و رتبه عصمت بخطاب فاحکم بین الناس
بالحق مامور شد و بمضمون و لا تتبع الهوی منهی کشت و دیگر انکه انتظام عالم بعدل است که مبنا ان حکمی
که موافق باشد و فساد ان بتعدی و ظلم است که مصدر ان اتباع هوای نفسانی است و پی روی طریق ضلالة
و راه باطل که ضد اراده حضرت خالق است کما قال عز و جل و ما خلقنا و نیافریدیم ما السماء و الارض اسمان و زمین را
و ما بینهما و انچه میان انهاست باطلا افرینش باطل و عبث که هیچ فایده و غرضی بران مترتب نشود و در و حکمتی
و مصلحتی نباشد بلکه برای انکه استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و بر قدرت کامله و حکمت شامله او و بجهت
انکه تعریض منافع جلیله نماید مر انواع حیوانات را و این منافی مذهب اهل جبر است و میکویند باطل و ضلال
ان فعل خداست ذلک ان افریدن اشیا بر وجه بطلان بدون حکمت و مصلحت ان ظن الذین کفروا کمان انانست
که کافر شدند و بحکمت او منکر و یند فویل پس وای للذین کفروا مر انانرا که منکر و یند و کمان باطل برند من النار

سلاطین ج

ستة

از التزم

از اتش دوزخ مراد انست که کفار می پندارند که ما آسمان و زمین را بباطل خلق کرده ایم بی انکه غرضی بان متعلق
باشد و این مستلزم انست که مصلح و مفسد و متقی و فاجر در درجه مساوی هم باشند زیرا که حکمت در خلق اسمان و زمین
معرفت است و عمل بر وفق ان تا اگر شخصی اقدام بان نماید جزای جمیل و ثواب جلیل او را حاصل شود و اگر ترک
تفکر کند بعذاب ابدی کرفتار کردد و چون کفار منکر این حکمت اند پس قایل جزای باطلند که ان تسویه ایشانست
بمومنان در مرتبه و درجه و لهذا بعد از ین میفرماید که ام نجعل الذین آمنوا ام منفصله است که متضمن اضراب
و همزه استفهام است یعنی نه اینچنانست که کفار میکویند ایا میکردانیم انانرا که تصدیق نمودند بخدا و رسول
و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته در ثواب و مرتبه کالمفسدین فی الارض مانند تباه کاران و عصیان کنندکان
در زمین یعنی مثل مشرکان و کافران بی دین ام نجعل المتقین یا میکردانیم پرهیزکاران یعنی کسانی که بجهت خوف
عقاب از معاصی محترزند کالفجار مانند بدکاران و نابکاران که بانواع معاصی مشغولند یعنی هرکز مشرکان
و فاجرانرا مثل اهل ایمان و تقوی نکردانیم بلکه مرتبه بلند و درجه ارجمند مر زمره صالحان و متقیانست
مرتبه که در غایت دناءة باشد منزل کافران و فاجران و بدانکه احتمال دارد که کلام اول انکار و تسویه
باشد میان مومنان و کافران و دوم میان مومنان که متقی باشند و میان اهل ایمان که بسمت فجور متسم
باشند و محتمل است که انکار ثانی تکرار اول باشد باعتبار دو وصف دیگر که ممتنع التسویه اند بعد از ان بجهة
حث مردمان به متابعت قران به پیغمبر خود خطاب میکند و میکوید که کتاب این کتابیست که انزلناه فرو
فرستاده ایم انزلناه الیک بسوی تو مبارک بر کت داده شده یعنی کتابی بسیار خیر و منفعة لیدبروا تا تدبر
کنند و اندیشه نمایند آیاته در ایتهای ان کتاب یعنی تامل کنند در حقایق معانی ان و تفسیر ان از برای فوق
مراد رب العباد تنزیل نمایند و لیتذکر و تا پند پذیر شوند بمواعظ آن اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه و افهام
ثاقبه یا انکه تا استحضار نمایند ارباب عقول انچه در عقول ایشان مرکوز است از دلایل معرفه بجهت فرط تمکن
و مبالغه در معرفه دلایل ان و مقرر است که کتب الهیه مرشد چیزیست که عقل باستقلال خود بان نتواند
رسید پس باید که ارباب الباب همیشه انرا نصب العین خود کردانند تا ایمن شوند از عثرت و ذلة که از استقلال
عقل سانح میکردد و چون او سبحانه بیان ابتلای داود نمود حکایت سلیمان و امتحان او را بیاد حضرت رسالت

میدهد و میگوید که ووهبنا لداود و بخشیدیم مر داود را سلیمان فرزندی که آن سلیمان است نعم العبد نیکو
بنده بود سلیمان انه اواب بدرستی که سلیمان رجوع کننده بود بدرگاه ما و منقطع از ما سوی در همه افعال
و در جمیع احوال پس ای محمد یاد کن قصه او را اذ عرض علیه وقتی که عرض کرده شدند برو بالعشی بآخر روز
الصافنات اسبان استاده بر سه قایمه و بر کناره سم از قایمه چهارم و این از جمله صفت پسندیده اسب است
الجیاد اسبان نیکو رو و این صفت بعد از صفتست کلبی گوید که آن هزار اسب بودند که سلیمان با کفار دمشق
و نصیبین کارزار کرده بود و آنها را از ایشان گرفته و مقاتل گوید که داود علیه السلم با عمالقه غزا کرده بود
و هزار اسب از ایشان اخذ نموده و میراث بسلیمان رسیده و حسن بصری و غیره بر آنند که آن اسبان
دریائی بودند و پر داشتند و دیوان برسم تحفه از برای او آورده بودند و بر هر تقدیر سلیمان بعد از
نماز پیشین بر کرسی نشسته بود آن اسبان را بروی عرض کردند و او بان مشغول شد تا آنکه بسبب آن
از نماز نافله یا وردی که در آخر روز داشت باز ماند و چون بقصد عرض کردند نگاه کرد آفتاب فرو شده
بود فقال پس گفت انی احببت بدرستی که من برگزیدم حب الخیر دوستی مال یعنی اسبان و عرب خیل را خیر میگویند
بجهت آنکه خیر بسیار بان متعلق است چنانکه حضرت رسالت پناه صم فرموده که الخیل معقود بنواصیها الخیر
الی یوم القیمه یعنی اختیار کردم حب خیل را و اصل در احببت آنست که بعلی متعدی باشد زیرا که بمعنی
آثرت است لیکن معنی آن بر تضمین است که آن انبت است و لهذا بعن متعدی گشته یعنی آنها را برگزیدم
و باز ماندم بجهت آن عن ذکر ربی از یاد پروردگار خود و میتواند بود که احببت بمعنی اثبت باشد و عن
بمعنی علی یعنی اختیار کردم دوستی خیل را بر ذکر از پی کار خود که آن ورد آخر روز یا نافله است حتی توارت
تا آنکه پوشیده شد آفتاب بالحجاب بپرده شب و ذکر ضمیر بدون مرجع بجهت دلالت لفظ
عشی است بر آن و ایراد توارت بحجاب از برای شمس بجهت تشبیه آنست بمخدره که در پرده مختفی
شود و گویند که حجاب کوهی سبز است در پس کوه قاف که محیط است بکره زمین و بعضی گفته اند
که ضمیر راجع است بخیل و معنی آنست که از ذکر حق غافل شدم تا وقتی که پوشیده شد خیل از نظر من بسبب
حجاب ظلمه که تاریکی شب است پس سلیمان بسبب فوت ورد یا نماز نافله مغموم شد و بجهت تدارک آن باصحاب

خود

٥١

خود گفت که ردوها بازگردانید آن اسبان را علی برمن و چون بازگردانیدند فطفق پس در استاد و می سود
شمشیر را مسحا سودنی بالسوق بساقهای اسبان یعنی ایشانرا پی کرد والاعناق و بگردنها ایشان یعنی می برید گردنها
ایشانرا و همه را در راه خدا قربان کرد و تصدق نمود بجهت کفارت آنچه از او فوت شده بود و از جمله هزار اسب
صد اسب باقی ماندند و هر اسب نیکو که هست از نسل ایشانست عبدالله عباس از امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه نقل کرده که ضمیر ردوها راجع بآفتابست و مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان بسبب
مطالعه اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد و چونکه اشتغال سلیمان باسبان بجهت اراده جهاد دشمنان
بود نه بسبب تفرج و حظ نفس از این جهت باذن حق سبحانه فرشتگانی را که موکل آفتابند امر نمود که ردوها علی
بازگردانید آفتاب را برای من ایشان آفتاب را بازگردانیدند تا بموضع عصر رسید و او نماز را ادا نمود و اینکه آفتاب
بدعای حضرت رسالت پناه صم در صهبای خیبر بعد از غروب بازگشت و بجای عصر آمد تا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
نماز بگذارد مشهور و معروفست و کسی منکر آن نیست و در سوره المائده سمت ذکر یافته که از برای حضرت
امیر علیه صلوات الله الملک الکبیر دو بار آفتاب مراجعت نمود یکبار بدعای حضرت رسالت صم و بار دیگر
بدعای وی ع و از بعضی علما نقل کرده اند که اهل علم راسخ او را نیست که از حفظ این حدیث تغافل کنند زیرا
که از علامات نبوتست و معجزه رسالت و ولایت و در مسح سوق و اعناق چند وجه گفته اند حسن و مقاتل
بر آنند که مراد بان قطع است و معنی آنست که سلیمان بسبب فوت صلوة شمشیر را بر گردن و بر پای ایشان زد
و همه را هلاک کرد ابو عبیده گفته است که عرب میگوید مسح علاوته یعنی ضرب عنقه و مسح المجلد الکتاب ای قطع
اطرافه بالسیف و گفته اند که سلیمان بجهت آن گردن ایشانرا بزد و تصدق نمود تا از اموال خود را تصدق
نموده باشد و مصداق اینست قوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و از ابن عباس و زهری و ابن
کیسان روایت کرده اند که سلیمان بسبب محبتی که با خیل داشت دست را بر گردنها و پایها ایشان
میمالید نه که ایشانرا کشت و بعضی گفته اند که مسح بمعنی غسل است یعنی سلیمان بسبب اعزاز را
و اکرام خیل گردن و قوایم ایشانرا داغ نمود و همه را وقف جهاد کرد و ابن عباس گفته که معنی این آیه
از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سوال کردم فرمود که معنی آن بچه طریق بتو رسیده گفتم که از کعب الاحبار

شنیدم که سلیمان مشغول شد بعرض خیل تا آنکه نماز عصر از وی فوت شد بعد از آن باصحاب خود گفت
که آنها را باز گردانید و آن چهارده اسب بودند و چونکه برو رد کردند گردن و پای ایشان را بشمشیر قطع
کرد و بسبب این ظلم که بر اسبان کرد حق سبحانه چهارده روز پادشاهی او را از وی سلب نمود آنحضرت فرمود
که بخدای کعبه که کعب دروغ گفت چه انبیا معصومند پس چگونه ظلم از ایشان صادر شود بلکه معنی
آن برین وجه است که سلیمان یکروزی بجهاد میرفت بفرمود تا آن اسبان را بروی عرض کردند وی بان
مشغول شد تا آفتاب فرو رفت و نماز دیگرش فراموش شد فرشتگان را که بر آفتاب موکل بودند امر نمود تا آفتاب را
بوم آن خدا برو باز گردانیدند و نماز عصر را باداء بگذارد و قتل بعد از نماز صلوة بجهت تصدق بود تا اعمال بد
و مالی با هم جمع کرده باشد نه بسبب عقوبت و علم الهدی در شرح الانبیا آورده که ظاهر آیه دلالت میکند
بر اضافه قبح بسلیمان و اگر دلیلی واقع شود که مخالف آن باشد التفات بآن نمی باید کرد و اگرچه در
دلالت قوی و ظاهر باشد فکیف که ضعیف باشد و خبری که دلالت بر قوت قول ما میکند آنست
که حق سبحانه اول در مدح سلیمان و تعریف و ثنای او در آمده و گفته که نعم العبد انه اواب و جایز
نیست که حق سبحانه ثنای او کند بر طور مذکور و بعد از آن بدون فصل اضافه قبح کند بر وی پس مراد
از آیه آنست که حب سلیمان بخیل باذن حق تعالی بوده چه او سبحانه امر نموده بود بسلیمان که ارتباط
خیل نماید و آنها را آماده سازد از برای محاربه اعدا و بجهت این گفت که انی احببت حب الخیر
عن ذکر ربی و تواری شمس با خیل بحجاب دلالت نمیکند بر آنکه آن سبب فوت نماز باشد و ممتنع نیست که
ذکر آن بر سبیل مبالغه باشد در عرض خیل و بعد از آن استعاده آن بجهت شدت مبالغه بوده باشد
در حب آن و آنچه ابو علی جبائی و غیره گفته اند که تواری شمس بحجاب سبب ترک ورد او شد یا ترک نافله
که در آخر روز بآن متعبد بود آن نیز مقتضای اضافه قبح نیست باو زیرا که ترک ورد با نافله معصیت نیست
و مسح بسوق و اعناق نه بر وجه عقوبت بود بر ترک صلوة بلکه بجهت آن بود تا در مستقبل بآن متشاغل نشود
از طاعت و دیگر آنکه چون خیل اعز مال او بود پس بجهة تفریط او در نافله ذبح آن نمود و تصدق کرد
تا کفاره آن تقصیر باشد والله اعلم بالصواب آورده اند که سلیمان صد زن داشت روزی در مجلس گفت

امشب گرد این زنان برآیم تا خدا مرا از این صد زن صد پسر دهد که بشمشیر در راه خدا جهاد کنند و کلمه ان
شاء الله بر زبان نراند اتفاقا هیچ کدام حامله نشدند مگر یک زن و او هم پسر مرده آورده بود و او را بر تخت
سلیمان انداخت و بجهة ترک مندوب که آن ترک قول استثنا بود حق سبحانه باو عتاب کرد چنانکه حبیب خود را
از آن خبر میدهد که و لقد فتنا سلیمان و بدرستی که امتحان و آزمایش کردیم سلیمان را و القینا و انداختیم یعنی زن
او را بر آن داشتیم که بینداخت علی کرسیه بر بالای تخت او جسدا تن بی روحی که آن پسر مرده او بود سلیمان
چون دانست که این سبب ترک استثنا بود از آن پشیمان شد ثم اناب پس بازگشت بخدای بر وجه انقطاع
و بدعا و صلوة مشغول شد و ابو هریره از پیغمبر ص روایت کرده که آنحضرت فرموده که بحق آنخدائی که نفس محمد
بید قدرت اوست که اگر سلیمان بکلمه ان شاء الله مترنم میشد حق سبحانه صد پسر باو میداد تا همه در راه خدا
جهاد میکردند و شبهه نیست در آنکه ترک استثنا مقتضی آن نیست که از سلیمان صغیره یا کبیره واقع شده باشد
زیرا که او اگرچه ذکر آن نکرد اما بذکر او بود و معتقد آن الا آنست که بجهة تایمن شدن از کذب بحسب ظاهر او را مندوب
بود که متذکر آن شود و چونکه ترک آن نمود معاتب شد بترک مندوب و شعبی و بعضی مفسران روایت کرده اند
از امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام که حق سبحانه سلیمان را پسری ارزانی فرمود و او بسیار آن پسر را دوست
داشتی جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بجور تسخیر در آورد اجتماع نمودند بر قتل او سلیمان
خبر یافته او را بملائکه سحاب سپرد تا برضاع او قیام نمایند و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر بمرد
و مرده او را بر تخت سلیمان افگندند و بجهت تنبیه بر آنکه حذر نفع نمیدهد با وجود قدر معاتب گشت
و بعضی دیگر گویند که عتاب او بجهت آن بود که دو فرقه بجانب او رفع حکومة نمودند یکی از آنها از اهل جراده بود
که زن او بود و طبع او مایل آن بود که حکم از برای اهل جراده باشد پس بین الفریقین حکم فرمود اتفاقا حکم
شرع بر طبق مراد او بود حق سبحانه او را بجهت محبة موافقت حکم اهل جراده وی را عتاب فرمود و گویند که او را
فرزندی بود در سن شباب و بسیار او را دوست میداشت و حق سبحانه بجهت اختبار او وی را بموت فجاءة
بر بالای کرسی قبض روح نمود بدون عرض مرض جبائی گفته که او را پسری مرده متولد شد پس او را بر تخت
او انداختند و موجب بلیه و مصیبة او شد و ابو مسلم و بعضی دیگر گفته اند که سلیمان ع بیمار شد بمثابه

از غایت ضعف بدنی بی روح مینمود و او را بر تخت مینشاندند تا مهمات ملک خلل پذیر نشود پس بصحت باز
کشت و قصاص و جمال بی ایمان چنین روایت کرده اند که روزی دیوان بسلیمان رسانیدند که در صیدون
که مدینه ایست در بعضی جزایر پادشاهیست عظیم الشان که هیچ پادشاهی قدرت آن ندارد که بمحاربه او
رود بسبب آنکه بحر بان محیطست سلیمان باد را امر کرد تا او را با لشکر جن و انس بانجا برد و با آن پادشاه
محاربه نموده او را بکشت و دختر او که جراده نام داشت و در نهایت حسن بصورت تصرف خود در آورد و چون بسیار
صاحب جمال بود سلیمان او را دوست میداشت و او با سلیمان نمیساخت و پیوسته میگریست سلیمان
او را گفت که ای دختر ملکی که از من بهتر باشد کجایی دختر گفت اگر چه ملکی که بهتر از تو بلکه مساوی
تو باشد یافت نمیشود اما اشتیاق پدر بر من غالب گشته و آتش مهاجرت او دل مرا کباب ساخته و
او در از نهاد من بر آورده اگر میخواهی که فی الجمله آتش مهاجرت او در دل من منطفی شود بفرمای که
صورت پدر من بسازند تا در آن مینگرم و بان تسلی میشوم سلیمان بفرمود تا صورت پدر او را تصویر
کردند و لباس پدر او را بر او پوشانیدند دختر چونکه نزد پدر خود بعبادت اصنام اشتغال می نمود
اینجا نیز بنابر آن عادت با جمعی کنیزان بعبادت آن صورت میل نمودند و مدت چهل روز سلیمان
از این معنی بی خبر بود آصف بن برخیا چون از آن صورت آگاهی یافت سلیمان را گفت میخواهم
که خطبه بخوانم که مشتمل باشد بر حمد خدا و ثنای انبیا سلیمان گفت روا باشد آصف بر منبر رفت
و پیغمبران را ثنا گفت و اصلا متذکر سلیمان نشد سلیمان از آن معنی غمگین گشت و چون آصف از منبر
بزیر آمد سلیمان گفت چون بود که همه پیغمبران را ثنا گفتی و مرا گذاشتی آصف گفت برای آنکه چهل روز است
که در خانه تو بت میپرستند و تو از آن بیخبری سلیمان چون این صورت بشنید آن صورت را بشکست
و آن دختر را محبوس ساخت و بمحکمه باز آمد چون مجلس قضا انقضا یافت او را تقاضای بول شد
و بتوضا رفت و بنابر عادتی که داشت خاتم بیرون کرد و بام ولد خود داد که امینه نام داشت و آن
خاتم بود که ملک و نبوت و تسخیر جن و انس و طیور و وحوش و شیاطین بان منوط بود خدای تعالی شبه
جسد سلیمان به دیوی انداخت که صخر نام داشت و صاحب بحر بود و همین دیو بود که در حین

بنای بیت المقدس سلیمان از او الماس ره نمونی نمود القصه بیامد و بامینه گفت که خاتم مرا بده امینه انگشتری با او
داد و در انگشت کرد و بر جای سلیمان نشست و همه رعیت مسخر وی شدند و شبه دیو بر سلیمان افکند
و چون بیرون آمد و انگشتری طلبید امینه بانگ بر وی زد که انگشتری سلیمان گرفت القصه سلیمان
هر جا که میرفت او را میزدند و میراندند و میگفتند تو دیوی آخر کار او بجایی رسید که بدر خانها میرفت و
گدایی میکرد و هرگاه که میگفت من سلیمانم او را میزدند و دشنام میدادند و خار و خاشاک بر وی می انداختند
و چون دریافت که آن امتحان و فتنه است روی بصحرا نهاد و چهل روز در بیابانها میگشت و تضرع میکرد تا خدا
بر وی رحمت کرد و توبه او قبول نمود و صخر چهل روز در ممالک ملک و حشمت و سلطنت سلیمان تصرف نمود
و در نبوت و زنان سلیمان دخل کرد و دین و ملک او را متغیر ساخت چون آصف آن حال را مشاهده نمود گفت
مگر سلیمان دیوانه شد یا مرتد گشت و چون مدت چهل روز که بعدد ایام بت پرستیدن آن دختر و کنیزان
بود بگذشت فرشته بیامد و صخر را از آنجا دور کرد آن دیو بر پرید و بهوا رفت و انگشتری را در دریا انداخت
و ماهی آن انگشتری را در اندرون او یافته برداشت و باز بمسند نبوت و مملکه داری بنشست و جن و انس

فرو برد القصه در همان روز آن ماهی بدست سلیمان افتاد و چون شکم او را بشکافتند آن انگشتری را دید

و طیور و وحوش و شیاطین را مسخر فرمان خود ساخت و گویند که سلیمان در آن چهل روز هر چند طعام
میطلبید باو نمیدادند تا روز چهلم زنی ماهی بوی داد و شکم او را بشکافت خاتم را در اندرون او یافت
و گروهی دیگر برآنند که سلیمان بسبب آنکه او را میزدند از میان مردم بیرون آمد و پیش جماعتی آمد که
بماهی فروختن مشغول بودند و او از برای ایشان همه روز ماهی می آورد و ایشان هر روز دو ماهی باو
میدادند چهل صباح بدین منوال گذرانید روز چهلم ماهی که باو داده بودند چون پاره کرد خاتم را یافت
و بعضی گفته اند که سبب این امتحان بود که حق سبحانه باو امر کرده بود که در غیر بنی اسرائیل متزوج نشود
او بغیر ایشان تزوج نمود و بعضی دیگر گویند سبب آن بود که او زن حایضه را وطی کرد و طایفه دیگر
برآنند که آن امتحان بسبب آن بود که متزوج شد بزن مشرکه و هر چند سعی کرد بر آنکه او را مسلمان نماید
میسر نشد و آن زن در خانه او چهل روز به بت پرستیدن مشغول شد و جماعتی دیگر گویند که سبب آن
بود که سه روز خلوت کرد و نظر در امور ملکی و رعیت پروری نکرد نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات

عیذ بهم و چگونه عاقلی تعقل این معنی کند که خدا شبه سلیمان بر دیو اندازد و شبه دیو بر سلیمان
ان دیو را در ملک و نبوت و حرم سلیمان تمکین دهد تا شریعة او را تغییر دهد و انواع فسق و فجور از و
صادر کرده و با زنان سلیمان فساد کند و شبهه نیست که این از اباطیل کاذبه یهود است و وساوس شیاطین
و معتقد ان ضالست و کافر بدین و علم الهدی در تنزیه الانبیا ایراد نموده که انچه قصاص مکر اه در ین باب
نقل کرده اند بدیهی البطلان است و مثل ان جایز نیست که بر یکی از انبیا صادر شود و معقولیه ندارد
که نبوة در خاتم باشد چه ان مقتضی انست که خاتم همیشه با سلیمان بوده باشد زیرا که نزع ان موجب سلب
نبوتست که اگر در بعضی اوقات داشته باشد لازم اید که در وقتی پیغمبر باشد و در وقتی دیگر نه و ا
هم ممتنع است که شیطان را تمکین دهد بر امور شریعة و تدابیر مملکه و زوجات طاهرات پیغمبر پس انچه
ظاهر قرآنست اعتقاد میباید کرد و شبهه نیست که در قران غیر ازین نیست که جسدی بر کرسی او انداختند
بر سبیل فتنه که ان اختبار و امتحانست مثل قوله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم
لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فی القای جسد را احمل میباید کرد بر یکی از روایات سابقه که متضمن ترک
مندوبست و حاصل کلام انست که چون سلیمان ترک مندوب کرد از روی نیاز بدرگاه بی نیاز توجه
نمود و زبان بمناجات کشوده قال گفت ربّ اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا در انچه از من صادر شد
از ترک مندوب وهب لی ملکا و ببخش مرا پادشاهی که لا ینبغی نسزد و نشاید لاحد من بعدی مر یکی را از پس
تا چنین ملکی معجز من بود انک بدرستی که تو انت الوهاب تویی بخشنده که هرچه خواهی دهی تقدیم استغفار بر استیهاب
بجهة مزید اهتمام اوست بامر دین و وجوب تقدیم انچه دعا را بمحل اجابت رساند و در تنزیه الانبیا آورده
که قول وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی مقتضی شح و ضنّة و منافسه وی نیست که ممکنست که او بجا
اعلام سلیمان نموده باشد که اگر او سوال ملکی کند که غیر او را نباشد نسبة بامور دینیه اصلح باشد بسبب
کثرة طاعات و عبادات عباد شود و اگر غیر او این سوال کند اجابة او نشاید بجهة عدم مصلحة دینی و دیگر انکه
اگر بالفرض شخصی از ما در دعای خود باین شرط تصریح نماید و بگوید که اللّهم اجعلنی اکثر اهل زمانی مالا
اذا علمت ان ذلک اصلح لی این دعا بر وجه جمیل خواهد بود و داعی او بخل و ضنّة منسوب نخواهد شد و هر کا

که راه شرط کشوده شد که بدون اذن او سبحانه سلیمان این دعا کرده باشد بقصد شیطان و اگرچه بان ناطق
نشده باشد میتواند بود که التماس ملک بجهة آیه نبوت او بوده باشد چنانکه مذکور شد و قول لا ینبغی لاحد من
بعدی مراد مردمانی باشند که بایشان مبعوث گشته نه انکه مراد از ان سایر انبیا و غیر هم باشد تا روز قیامه و
نظیر اینست انکه شخصی گوید که انا اطیعکم ثم لا اطیع احدا بعد که مراد انست که من اطاعة احدی نمیکنم که سوای تو باشد نه
که مراد زمان مستقبل بود و احتمال دارد که مراد ملک آخرة باشد و ثواب جنه یعنی ببخش بمن پادشاهی آخرت و ثواب
بهشت پس معنی قول لا ینبغی لاحد من بعدی انست که هیچکس استحقاق ان نداشته باشد بعد از وصول
من بان یعنی صحیح نباشد که در ان روز عملی کند که بسبب ان مستحق این مرتبه شود بجهت انقطاع تکلیف رب اعف
که از احکام آخرتست مقوی این معنیست و محتملست که سلیمان التماس معجز نموده باشد که مختص باو با شد
همچنانکه موسی که مختص است بعصا و ید بیضا و صالح بناقه و حضرت رسالت ص بمعراج و قران و مؤید
اینست انچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسول ص فرمود که در اثنای نماز بودم عفریتی ظاهر شد تا
نماز را بر من قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد تا او را گرفتم و خواستم که او را بر ستونی از ستونهای مسجد بندم تا شما
او را ببینید پس یاد کردم دعای سلیمان را که هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و او را رها کردم تا
بهم و نا امید باز گشت و گفته اند که مراد سلیمان ان بود که مرا ملکی بخش که ظهور ان بالفعل کسی را نبود
چه بالقوه حضرت رسالت را هم ان ملک حاصل بوده و لهذا قادر بود بر اخذ عفریت و بند کردن ان اما
بیاورد و چون سلیمان این مناجات فرمود فسخرنا پس رام کردیم له الریح مر او را باد بر وجهی که تجری بامره
بفرمان او رخاء از روی نرمی و خوشی بی انکه او را متحرک و مضطرب سازد یا فرمان بردار که اصلا مخالفه
او نمیکرد حیث اصاب هر جا که قصد کرده بود و این منافاة ندارد با آیه و لسلیمان الریح عاصفه زیرا که ممکنست
که حق سبحانه هر دو باد را مسخر او کرده باشد بحسب مراد وی یعنی اگر اراده عاصف نموده باشد اطاعة
او کرده باشد و اگر قصد رخا نموده باشد فرمان او برده باشد و در روایة امده که حق سبحانه بر وجهی باد را
مسخر وی کرده بود که روزی در صباح او را از ایلیا برداشت و در وقت چاشت بقزوین آورد و در شبانگاه
بکابل رسانید والشیاطین و مسخر کردیم مر او را دیوان را کل بنّاء این بدل شیاطین است یعنی رام ساختیم

مراو را از جنس دیوان هر بناکننده که بروفق مدعای وی عمارت میساخت از مداین عظیمه وحصون
رفیعه واز جمله آن بیت المقدس است وغواص وهر غوص نماینده در دریا تا بجهة او اخراج انواع جوا هر
میکرد از در ومرجان وغیر آن مرویست که اول کسی که استخراج جواهر نمود از دریا سلیمان بود وآخرین و
دیگر مسخر وی کردانیدیم دیوان دیگر را مقرنین که باهم بسته شده بودند دو دو وسه سه فی الاصفاد در اغلال
وسلاسل آهنین یعنی به عمله شیاطین کار فرمودی ومرده ایشان را در بند کشیدی تا شر ایشان بمردم
نرسد سدی گفته که سلیمان دستهای مرده شیاطین را بر کردنها مینهاد وغل میکرد وکویند که ایشان
مرده جن بودند وچون ایمان می آوردند ایشان را از آن بند خلاص میکرد وچون حق سبحانه ملکی چنین
بوی ارزانی فرمود او را گفت که هذا پادشاهی با این عظمة وشوکت عطاؤنا بخشش ماست بتو فامنن
پس عطا کن از آن بر هر که خواهی او امسک یا منع بخشش کن وباز دار آن را از هر که اراده کنی یعنی تصرف کردن
در آن مفوض است بمشیة تو بغیر حساب در حالتی که بیحسابست آن من وامساک یعنی روز قیامت محاسب
نخواهی شد بر اعطا وامساک آن ومیتواند بود که حال باشد از عطا یا صله او وما بین جمله معترضه باشد
یعنی این عطای ما بتو نزدیک بآن رسیده که در حساب وحصر نیاید بجهت کثرة آن وبعضی گفته اند که معنی
آنست که ما این ملک عظیم را که بتو عطا فرمودیم از روی تفضل است بغیر مجازاة عمل وکویند که هذا اشا رتست
به تسخیر شیاطین ومراد از من وامساک اطلاق ایشانست از قید وابقاء ایشان در آن یعنی ا م
کردن دیوان بخشش ماست پس ایشان را رها کن یا بند نما یعنی مخیری در رها کردن وبند کردن ایشان در حالتی
که محاسب نخواهی شد بآن وان له وبدرستی که سلیمان را عندنا نزدیک ما لزلفی هر آینه قرب مرتبه است
یعنی مقرب بارگاه صمدیه ودرگاه احدیه است با وجود ملک عظیم که در دنیا داشته پس پادشاهی دنیای
وی ناقص قرب او نیست بدرگاه ما در عقبا وحسن مآب وبوی مر او راست نزدیک ما نیکوئی بازگشت یعنی
درجات جنات که اعظم نعم است چه آن متضمن نعمة دایمه باقیه است وچون او سبحانه بجهت تهدید
مشرکان گمراه وتنبیه حضرت رسالت پناه قصه سلیمان را وعتابی که بسبب ترک مندوب برو واقع شده بود
بیان فرمود بعد از آن حکایة ایوب وامتحان او را بیاد آنحضرت میدهد تا اقتدا باو کرده صبر کند بر تحمل مقا ساة

ادنه

ادنه وشداید محنه ومیکوید که واذکر ویاد کن ای محمد عبدنا ایوب بنده ما را که ایوب بن عیص است واو در
زمان یعقوب پیغمبر بود ودختر او را که لیا نام داشت بحباله خود در آورده بود ودر کمال نعمة ونهایة ثروة بود پس
ای محمد او را یاد کن اذ نادی چون بخواند ربه پروردگار خود را یعنی بعد از آنکه بجهة ترک مندوب نعم خود را
ازو سلب کرده بود واو را ممتحن ومبتلا ساخته چنانکه تفصیل آن در سورة الانبیا سمت ذکر یافته از روی
مناجات سر خود را بقاضی الحاجات رفع کرد وباواز بلند تضرع نموده که انی مسنی الشیطان بدرستی که میرسا ند
مرا شیطان بنصب وعذاب بتعب والم را یعنی وسوسه میدهد وکویند که نصب رنج بدنست وعذاب
فوت مال وایذا آن بود که ابلیس شماتة ایوب میکرد وسرزنش او نمود که چه کردی که حق سبحانه فواید نعم
بدنیه ومالیه از تو باز کرفت وشداید تعب ومشقه بر تو کماشت ومدعای او آن بود که ایوب از مرض ومحنه
خود شکایة کند وبجهت این نام او از زمره صابران محو شود از مقاتل منقولست که شیطان بجهت
آنکه ایوب از رحمت خدا نومید شود باو میکفت که مرض تو دراز شد وخدای تعالی هرگز بر تو رحم نخواهد
کرد وکویند که اهل وولد ومال وحشم او را بیاد او میداد وبجهت مذلة وتضجر او میکفت که چکونه این
همه صنوف نعم وفواید عظیمه از تو زایل شد وصعوبة وبلیة واشتداد محنه بتو باقی ماند قتاده گفته
که ایوب با وجود این همه محن ومرض اصلا از آن شکایت نکرد بلکه شکایة او بجهة آن بود که شیطان بمردمان
اغوا واضلال میکرد وبا ایشان میکفت که اگر در ایوب بطریق رشد وصواب بودی باین بلا وسقم مبتلا نشدی
ونعم او بنقم بدل نکشتی وجمیع مردمان را از صحبة او تنفیر مینمود وزن او را وسوسه میداد واو را از
خدمه او منع میکرد وچون کار ایوب باین مرتبه رسید بحق سبحانه استعانه کرد ودفع شر شیطان واضلال او را
بحضرت ذو الجلال رفع نمود وبدانکه جایز نیست که مرض انبیا بر وجهی باشد که موجب نفور مردمان شود وسبب
استقذار ایشان چنانکه در سورة الانبیا بقلم تحریر درآمد بلکه امتحان انبیا در امراض غیر منفره است ودر
فقر وفاقه وذهاب واهل ومال واز امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که ایوب هفت سال
زندان بلا وامتحان محبوس شد ودرین مدة اصلا شکایتی ازین مر از وی صادر نشد وچون ابلیس در صدد
آن شد که نوعی نماید که ازو شکایتی از مرض ومحن ظاهر شود ایوب شکایت او را بعرض رسانید وگفت

شر او را بکشف استدعا نمود بیر دعای او بهدف اجابة رسید بوساطه جبرئیل باو خطاب امد که
ارکض برجلک بزن پای خود را بزمین ایوب بفرموده روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمه از
زیر قدم وی بیرون جوشید یکی کرم و دیگری سرد و کویند که پای راست بر زمین زد اب کرم بیرون امد و چون
پای چپ بر زمین زد آب سرد بر جوشید جبرئیل فرمود که ای ایوب هذا این چشمه کرم مغتسل جای غسل کردن است
و ابن قتیبه و جماعتی دیگر بر انند که مراد از مغتسل مغتسل به است یعنی این ابیست که بان غسل کنند و چشمه
دیگر بارد و شراب آبیست سرد و آشامیدنی پس ایوب در چشمه کرم غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو
شد و از چشمه سرد بیاشامید همه علل باطنی زایل کشت و قول اکثر انست که چشمه یکی بود لیکن بوقت خوردن
سرد بود و بوقت غسل کردن کرم و بعد از انکه بدن او را از جمیع امراض پاک ساختیم ووهبنا له بخشیدیم
مر او را و عطا فرمودیم اهله کسان او را یعنی بدل ایشانرا و اکثر بر انند که مراد از وهبنا احیاست
یعنی فرزندان او را زنده کردانیدیم ومثلهم معهم و مانند ایشان را با ایشان یعنی اولاد او را دو برابر ان که
بودند باو کرامة نمودیم و در احادیث وارد کشته که حق سبحانه مال و اهل او را مضاعف ساخت یعنی
بعوض یک زن دو زن و یک فرزند دو فرزند و یک مال دو مال باو عطا فرمود و از امام جعفر صادق علیه
السلم منقولست که حق سبحانه اولاد ایوب را انچه پیش از امتحان مرده بودند و انچه در اثنای ابتلا فوت
شده بودند همه را زنده کردانید و باضعف ان باو عطا فرمود پس خلاصه معانی اناست که ما همه اولاد
او را که قبل از صحة او فوت شده بودند باو عطا فرمودیم رحمة منا بجهة بخشش که فایض شد از ما وذکری
و بجهت یاد کردن و پند کرفتن لاولی الالباب مر خداوندان عقول یعنی تا حسن عاقبة صبر را نظر کرده در مضایق
و نوایب طریق صبر پیش کیرند و قدم در راه شکیبائی نهند و بوسیله ان بمنزلة نزهت فزای فرج و فرح رسند چه
فرج بصبر باز بسته و ابواب فرج بمفتاح صبر کشوده کشته در روایة واقع شده که ایوب بعد از رفع سقم
و انعام نعم هفت روز امة خود را طعام فرمود و ایشانرا بوظایف کذاری و حمد حضرت باری امر
نمود آورده اند که در زمان مرض ایوب زوجه او لیا بنت یعقوب یا رحمت بنت فرائیم بن یوسف
بمهمی رفته بود و دیر می آمد ایوب سوکند خورد که وقتی که عافیت یابد او را صد چوب بزند و طبرسی کفته

که بجهت قول منکری که از وصادر شده بود این سوکند خورد چون صبح صحة از افق رحمة طلوع نمود و ایوب
بحاله تندرستی و جوانی باز آمد خواست که سوکند خود را راست کرداند تا حانث نشود اما چونکه او را بسیار دوست
میداشت بجهة انکه در ایام بیماری او انچه قاعده خدمتکاری بود دقیقه فرو کذاشت نکرده بود این امر
بر وی دشوار مینمود حق سبحانه تحلیل سوکند او نمود باسانترین وجهی و خطاب کرد باو که وخذ بیدک و بکیر
بدست خود ضغثا دسته از چوب از خرما یا از حشایش خشک شده یا از شاخهای باریک که بعدد صد باشد
فاضرب به پس بزن زن خود را بان دسته کیاه بیکبار ولا تحنث و حانث و بزه مند مشو در سوکند خود یعنی
مخالفه سوکند مکن و از ابن عباس منقولست که سبب سوکند ان بود که ابلیس بصورة طبیب خود را بزن
او نمود و او مداوا ایوب را ازو طلبید ابلیس کفت من دوای او میکنم بشرط انکه چون به شود کوید که من شفا
باو داده ام نه غیر من زن او قبول این معنی نموده این کلام را بعرض ایوب رسانید ایوب در غضب شد و سوکند
خورد که او را صد چوب بزند و کویند که شیطان او را کفت که مرا سجده کن تا مال و اولاد شما را بشما
رسانم و او قصد این معنی نمود اما فی الفور از ان استغفار نموده صورت حال را با ایوب کفت ایوب سوکند
خورد که بصد چوب او را حد زند عیاشی باسناد خود روایت کند که عباد مکی کفت که روزی سفیان ثوری
مرا کفت که من می بینم که ترا نزد ابی عبد الله منزلتی هست ازو سوال کن که چه میکوئی در حق مردی زانی که مریض
باشد و بسبب حد زدن خوف موت او باشد من بعرض رسانیدم فرمود که تو این مسئله را از نزد خود میکوئی یا کسی بتو کفته
کفتم سفیان ثوری میکفت که این بعرض رسانم فرمود که مردی مستسقی را نزد رسول الله صلعم آوردند که با مریضه
زنا کرده بود حضرت رسالت صلعم امر نمود تا صد شمراخ را حاضر کردند و یکبار مجموع از ابر زانی زد و یکبار بر زانیه
و ایشانرا رها کرد پس این آیه برخواند که وخذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث و بعد از ان در شریعة این
امر قرار کرفت القصه چون ایوب در بلیة اصلا جزع و فزع ننمود و در محنة ثابت قدم بود حق سبحانه در بارهٔ او فرمود
که انا وجدناه بدرستی که یافتیم ایوب را صابرا شکیبا در انچه بنفس و مال و ولد او رسید نعم العبد نیکو بنده
ایست ایوب انه اواب بدرستی که او رجوع کننده است بدرکاه ما و بالکلیه روی بجانب ما اورده و از غیر
ما منقطع شده و شکایت و استرحام او منافاة بصبر ندارد زیرا که ان شکایت بجهة شیطان بود چنانکه آنفا

مذکور شد و بعد از ذکر قصه داود و سلیمان و ایوب افعال حمیده و خلال پسندیده انبیای دیگر را بیان میکند
تا اهل ایمان اقتدا بایشان کرده باخلاق حسنه متحلی شوند و بجهة ان در دنیا بحسن ثنا و در عقبی بجزیل ثواب
و درجات علی رسند و میگوید که و اذکر عبادنا و یاد کن ای محمد بندگان ما را ابراهیم ابرهیم خلیل را و اسحق و پسر او
اسحق نبی و یعقوب و بیره وی یعقوب بن یعقوب اولی الایدی که خداوندان دستها بودند و الابصار و دیدها یعنی صاحب
اعمال شریفه بودند و معارف الهیه تعبیر اعمال بجهة انست که اکثر ان بمباشرت ایدیست و معارف بابصار
بسبب انست که ان اقوی مبادیست درین کلام تعریض مینماید ببطله جهله که ایشان در حکم زمنی اند و اهل عمی زیرا که
چون در اعمال شریفه قدم نمیزنند و در معارف الهیه نظر نمی اندازند پس مانند اهل زمن اند که پای رفتن ندارند و
مثل کور اند که چیزی نبینند یا انکه مراد از ایدی قوة ایشانست در طاعة و از ابصار تفقد ایشان در دین یا انکه
نعمتها بود بر بندگان بجهة انکه ایشان را بخوان احسان ایمان میخوانند و ارباب عقول صافیه و افهام زاکیه
و فطن خالصه بودند انا اخلصناهم بدرستی که ما خالص و پاکیزه کردانیدیم ایشان را برای خود بخالصة بسبب
خصلتی که خالص بود از شوب علایق و لوث عوایق و آن ذکری الدار یاد کردن سرای آخرتست که بنای خلوص طاعتست
چه مطمح نظر انبیا جز جوار حضرت عزت نیست و آن در عقبی میسر است نه در دنیا و اطلاق دار مشعر است
بانکه سرای حقیقی سرای آخرتست و دنیا معبر آنست و جبائی و ابو مسلم بر آنند که مراد سرای دنیاست یعنی
مخصوص کردانیدیم ایشان را بذکر حسن و ثنای جمیل و تحیه خالص در میان اهل دنیا و انهم و بدرستی که ایشان
عندنا نزدیک ما لمن المصطفین هر آینه از جمله برگزیدگان اند بنعمة نبوت و تحمل اعبای رسالة و قرب بارگاه صمدیه الاخیار
بسیار نیکوکاران و ان جمع خیر است چون اموات که جمع میت است یا جمع خیر که مخفف خیر است یا اسم تفضیل
شر که جمع اشرار است یعنی ایشان بهترین ابنای جنس خود اند و اذکر و یاد کن از برای امة خود اسمعیل
ذبیح را و الیسع و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود چنانکه گذشت و در آخر خلعت نبوة یافت و ذا
الکفل و ذا الکفل را که ابن عم الیسع بود و صد پیغمبر را که از قتل گریخته بودند کافل شده بود و گویند که او کافل
عمل مردی صالح شده بود که هر روز صد نماز میگذارد و در نبوت او اختلافست و در تبیان آورده که او پسری ایوب
پیغمبر است و نام او بشر است و بعد از زید مبعوث شد با اهل شام و بعضی همان او را الیسع دانند که بر موده الیاس متکفل شد

که با مردی

که با مردی قیام نماید و بنا برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفة باشد بر موصوف و کل و همه ایشان
من الاخیار از جمله برگزیدگان و نیکوکاران اند هذا این که گذشت از امور جلیله پیغمبران و خلال جمیله ایشان
ذکر شرفی عظیم است مر ایشان را و ذکری جمیل و ثنای نیکو که همیشه بندگان بان رطب اللسان و عذب
البیان باشند و ایشان را بان ستایش نمایند یا این خبر انبیا سبب یاد کردنست ای محمد مر قوم خود را تا اقتدا بایشان
کنند و در طریقه ایشان سلوک نمایند و گویند که این کلمه بجای فصل و بابست چنانکه میگویند که هذا باب و
هذا فصل و ذکر اسم قران است یعنی آنچه مذکور شد نوعی از قران است و بابی از ابواب تنزیل حضرت سبحانی و
بابی دیگر اینست که و ان للمتقین و بدرستی که مر پرهیزکار انراست لحسن مآب نیکوئی بازگشتن و این از قبیل اضافه
بموصوف یعنی متقیان را مرجع حسن و بازگشتن نیکوست جنات عدن این بدل حسن مآبست یا عطف بیان یعنی اهل
تقوی را بوستانهای اقامة و خلود است مفتحة در حالتی که گشاده شده است لهم الابواب برای ایشان
درهای ان بوستانها یعنی ایشان چون بابواب جنان رسند انتظار گشودن ان نکشند بلکه درها را گشاده
بینند و بلا تاخیر در ان داخل شوند و بعضی گویند که معنی انست که ایشان احتیاج بمفاتیح نداشته باشند
بلکه چون انجا رسند بی مفتاح منفتح شود و بدون مغلاق منغلق گردد و بعضی دیگر گفته اند که مراد انست که
جنان از برای اهل ایمان معد و مهیا باشد بدون مانعی و حاجزی و اگرچه قبل از وصول ایشان ابواب ان مفتوح
نبوده باشد و این نظیر انست که شخصی بصاحب خود گوید که هر گاه بزیارت من آئی ابواب خانه مفتوح خواهد
بود و البته استراحة مطروح و مر این متقیان را بهشتهای عدن باشد متکئین در حالتی که تکیه زدگان باشند بر
تختهای فیها در ان باغها چنانکه ملوک و سایر متنعمان که بر بالای تختها تکیه نمایند یدعون فیها میخواهند در ان
بوستانها یعنی امر مینمایند خدم خود را بفاکهة کثیرة باحضار میوه بسیار و شراب و انواع اشامیدن یعنی
هر گاه که بفواکه و شراب بهشت میل میکنند بخدم خود امر مینمایند و ایشان از احاضر میسازند بر طریق پادشاه
فرمان مطاع که بر بالای تخت بخدم خود حکم کند و دور نیست که امر ایشان بجهة اظهار نفاذ حکم باشد و فرمان
روائی و اگرنه بمجرد اراده فواکه و شراب نزد ایشان حاضر خواهد شد بدون احتیاج محضری همچنانکه از ابن عباس
منقول است و اقتصار بر ذکر فواکه اشعار است بانکه مطاعم ایشان محض تلذذ خواهد بود نه تغذی که بدل

ما یتعلل است چه علل آنجا مفقود است وعندهم ونزدیک ایشان باشد قاصرات الطرف زنانی که کوتاه کنند
چشمها باشند بر شوهران یعنی نظر خود را مقصور سازند بر ایشان و از غیر ایشان نظر باز کیرند و این اشارة است
بعدم رغبة ایشان در اجانب والتذاذ ایشان بلقای ازواج وباوجود قصارت طرف اتراب همسال یکدیکر
باشند یعنی همه ایشان در یک سن باشند چه تحاب میان اقران اثبت واحکم است وبعضی کویند که هم سن ازواج خود
باشند سی ساله یا سی و سه ومجاهد کفته که مراد تساوی ایشان است در حسن ومقدار شباب بروجهی که هیچکدام
بر دیکری فضل نداشته باشند تا طمع از مفضوله منصرف بفاضله نشود وبجهت آنکه تراب در وقت واحد مس
ایشان کرده از بنجهت باین اسم مسمی شده اند وهنکامی که بهشتیان ببهشت درایند وانواع فواکه واشربه
وحور عین وسایر نعم لذیذ مشاهده کنند ملائکه با ایشان کویند که هذا ما توعدون این آنچیزیست که وعده
داده میشدید بان لیوم الحساب از برای روز حساب یعنی روزی که جزا داده میشود هر نفسی موافق آنچه عمل کرده
وچون حساب علت موصله جزاست از بنجهت مسمی شده است جزا باسم حساب بعد از ان بهشتیان از روی بهجة
وسرور با یکدیکر کویند که ان هذا بدرستی که اینکه می بینیم از انواع نعم لرزقنا هر آینه روزی ماست که حضرت منان
بما ارزانی داشته ما له نیست مر او را من نفاد هیچ انقطاعی وزوالی در اکثر تفاسیر مذکور است که این مقول
قول اهل بهشت نیست بلکه کلام او سبحانه است که از روی امتنان ذکر نموده ومعنی ان است که این نعم بهشت
روزی ماست که بلطف محض ومحض لطف به بندکان خود اعطا فرموده ایم واصلا او را فنا وزوال نیست بلکه
هرچند که اهل بهشت از او تناول نمایند از او فی الفور خلق فرمائیم وچون او سبحانه احوال اهل بهشت و آنچه
از برای ایشان مهیا ساخته از ثواب جزیل ونعیم جلیل بیان نموده فرموده که هذا یعنی این نوع کلام احوال
بهشت است یا حال اهل بهشت اینست وبعد از ان حالات اهل دوزخ را بیان میکند ومیکوید که
وان للطاغین وبدرستی که مر نافرمانان راست لشر مآب هر آینه بدیی بازکشت یعنی بازکشتی بد است که آن جهنم
دوزخ است یصلونها در حالتی که درایند در ان و آتش از فراش وبستر ایشان کرداند فبئس المهاد
پس بد فراشی وارامکاهی است دوزخ هذا این عذاب را فلیذوقوه پس باید که بچشند اهل طغیان او را ومیتوانند
بود که هذا خبر مبتدای محذوف باشد یعنی عذاب اینست پس باید که او را بچشند وجایز است که هذا مبتداء

حمیم

باشد و خبر او حمیم یعنی آن عذاب آب کرم است در نهایت حرارت که چون نزد لب آورند روی را بسوزد
وچون بخورند رودها پاره کردد وبنا برین فلیذوقوه خبر بعد از خبر باشد وتقدیر کلام اینکه هذا حمیم فلیذوقوه
وبر تقدیر اول ودوم حمیم خبر مبتدا محذوف است وتقدیر اینکه هو حمیم یعنی آن عذاب آبیست در نهایة
کرمی وغساق وچرک سخت کندیده که از پوست وکوشت دوزخیان واز فروج زانیان سیلان کند و او را
جمع کرده بدیشان خورانند واین قول قتاده است وان مشتقست از غسقت العین ای سالت کویند
که مشتقست از غسق که بمعنی سواد است وظلمه یعنی ان ریم منتن در نهایة سیاهی وتیرکی باشد ومقاتل
از ابن مسعود وابن عباس نقل کرده که غساق زمهریر است که دوزخیان را بشدة برودت بسوزد چنانکه
حمیم بسورة حرارت می سوزاند واز کعب الاخبار مرویست که غساق چشمه ایست در جهنم که از نیش حیاة
وعقارب دوزخ سیلان کرده وسدی بر انست که ان آب چشم دوزخیانست وکویند که این نوعی از عذابست
که بغیر از حق سبحانه کسی دیکر علم بان ندارد ودر روایة واقع شده که شده نتن غساق بمرتبه ایست که اکر
قطره از ان در مشرق باشد اهل مغرب از نتن ان متنفر شوند واکر در مغرب باشد اهل مشرق از عفونة ان منزجر
کردند این یکنوع عذابست وآخر وعذاب دیکر مر ایشان راست که در شدة وفظاعة من شکله از مثل عذاب مذکور
باشد واز جنس ان ازواج انواع کونا کونست یعنی عذاب اهل طغیان با آنکه انواع مختلفه بود در شدة
تعذیب وایلام متشابه یکدیکر باشند نه آنکه یکی اسهل از دیکری بود آورده اند که چون روسای کفار را بدوزخ
آرند اتباع ایشان را نیز تابع ایشان کردانیده در دوزخ داخل سازند روسا با خزنه دوزخ کویند که اینها
کیستند که در عقب ما آمدند خزنه کویند که هذا فوج این کروهی اند مقتحم که برنج وسختی درایند که آتند در دوزخ
معکم با شما و کویند که متبوعان اولاد ابلیس باشند وتابعان بنی آدم یعنی خزنه با شیاطین کویند که این اتباع جماعتی اند که
بشدة وصعوبة با شما درآیند که آتند در دوزخ اکر مراد قول باشد پس سوق کلام ان باشد که روسای کفار در حق
تبعه خود کویند که لا مرحبا بهم هیچ مرحبا مباد ایشان را واین کلمه ایست که موضوع است از برای دعا له
ونصب ان بفعل محذوفست ودرین تقدیر است که اتیت مرحبا واین را برای اکرام مهمان میکویند وبعد از
دخول کلمه لا برو دعا علیه میشود وان مشتقست از رحب که بمعنی فرج وسعة است پس معنی آنست که ایشان را

درین مضیق زندان عذاب هیچ فرجی وکشادکی مباد انهم صالوا النار بدرستی که ایشان در ایندکان اندر آتش
دوزخ وچون اتباع از متبوعان خود این کلمه بشنوند قالوا کویند بایشان بل انتم بلکه شما سزاوارترید باینکه در حق
شما کویند لا مرحبا بکم مرحبا مباد شما را چه هم متصف بصفت ضلال بودید وهم متسم بسمة اضلال زیراکه انتم
قدمتموه شما فراپیش داشتید عذاب را یعنی موجبات آن لنا برای ما مراد است که شما الزام کردید ما را بر عقاید باطله
واعمال قبیحه که موجب عذاب وسبب عقاب بود وسبب اغوا واضلال شما بدوزخ در آمدیم فبئس القرار پس بد قرارکاهی است صیبت
دوزخ واکر مراد اولاد ابلیس است پس معنی آنست که شیاطین در حق کفار بنی آدم کویند که فراخی وخوش حالی مبادا
ایشان را زیراکه بسبب آمدن ایشان در دوزخ اماکن ان بر ما مضیق شد وجهت آن آتش جمع کشت وبیشتر در
ما کرفت وهیچکس از ما نیست مکر که بسبب ایشان عذاب وعقاب او سخت‌تر شد واز اینجا است که حضرت رسالت لت
صم فرموده که ان النار یضیق علیهم کضیق الزج بالرمح یعنی بدرستی که آتش دوزخ بر دوزخیان تنک شود وایشان را نرا
تنک فرا کیرد چون آهنی سر تیزه که نیزه را تنک کرفته وبان ملصق شده وچون کفار بنی آدم این سخن را از شیاطین استماع
کنند کویند بایشان که کلمه لا مرحبا بشما الیق است زیراکه عقاید باطله را در نفوس ما شما متمکن ساختید وبسبب آن
ما را بدوزخ رسانیدید پس بدجایی است که ما بران قرار کرفته‌ایم وبعد از آن زبان بنفرین کشوده قالوا کویند کم
ربنا ای پروردکار ما من قدم لنا هر که فراپیش داشت از برای ما هذا این عذاب را یعنی سبب آن که اضلال است فزده
عذابا ضعفا پس زیادت کن او را عذابی دوبار فی النار در آتش دوزخ یکی جهت ضلال ودیکری بسبب اضلال چنانکه
در جایی دیکر میفرماید که ربنا هؤلاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار وقوله ربنا آتهم ضعفین من العذاب ود
بعضی تفاسیر آورده‌اند که مراد ایشان از ضعف عذاب آنست که حیات وعقارب دوزخ را بر ایشان کمارند
آورده‌اند که صنادید قریش چون ابی جهل وولید مغیره وغیر آن هرکاه که اهل ایمان را از امثال عمار وصهیب وخباب
وبلال میدیدند میکفتند که ایشان ارذل ومردوداند وازیشان مردمان وسیه روزان واین هنکام که بدوزخ
درآیند وایشان را نه بینند بجست وجوی ایشان اشتغال نمایند وقالوا وکویند بایکدیکر که ما لنا لا نری چیست
ما را که امروز نمی‌بینیم رجالا مردانی را که کنا نعدهم بودیم در دنیا که می‌شمردیم ایشان را من الاشرار از جمله کسانی
که بدکاراند وفاعل اعمال قبیحه وافعال سیئه عیاشی باسناد خود از جابر روایت کرده که امام محمد باقر صلوات الله علیه

عذاباً مضاعفاً زیاده

باصحاب خود کفت که مراد کفار از رجالی که درین آیه واقع شده شمایید وبخدا سوکند که نمی‌زنم که کفار هیچ فردی از اولاد شمارا
در آتش دوزخ نخواهند دید وبعد از تفحص بسیار چون اهل ایمان را نه بینند کویند از روی توبیخ وتعییر نفس خود
اتخذناهم سخریا آیا فرا کرفته بودیم ایشان را در دنیا از اهل سخریه یعنی چرا بایشان استهزا وسخریه میکردیم ام زاغت وا
معادل ما لنا لا نری است یعنی آیا ایشان نیستند در دوزخ یا میل کرده عنهم الابصار از ایشان چشمهای ما ونور
بصر ما بر ایشان نمی‌افتد ویا آنکه منفصله باشد یعنی اول کویند که آیا ایشان را در دوزخ نیاورده‌اند وبعد زان
از آن اعراض نمایند وکویند که نه اینچنین است بلکه ایشان در دوزخند ولیکن چشم ما بر ایشان واقع نمیشود
در آثار آمده که حق سبحانه آن کروه فقرا را در غرفات بهشت بکفار نماید تا جازم شوند بانکه ایشان در دوزخ نیستند
وحسرت ایشان بیفزاید ومیتواند بود که ام زاغت معادل اتخذناهم باشد وام ام متصله یا منقطعه اکر متصله بود معنی
آن باشد که ایشان از روی توبیخ نفس خود کویند که آیا بایشان سخریه میکردیم یا نظر در ایشان نمیکردیم بجهت ازدرا
وتحقیر ایشان یعنی چرا با ایشان سخریه میکردیم وتحقیر ایشان مینمودیم واکر منقطعه بود معنی آن باشد که آیا ما
ایشان را سخریه میکردیم وبعد از آن اعراض نموده کویند بلکه بجهت استرذال ایشان چشمهای ما از ایشان منحرف میشد وبروا
اندر ایشان نظر نمیکردیم بعد از آن حق سبحانه بجهت تحقق وقوع این حکایه تاکید آن کرده میفرماید که ان ذلک بدرستی
که آنچه محکی شد از احوال دوزخیان واقوال ایشان لحق هر آینه راستست ودرست ومحقق الوقوع وآن تخاصم
اهل النار جدال ونزاع کردن اهل دوزخ است بایکدیکر وماجرای ایشان واین بدل الحق است یا خبر مبتدا محذ
یا خبر بعد از خبر وچونکه لا مرحبا بهم که قول رؤساست وبل انتم لا مرحبا بکم که کفتار اتباع است از باب خصومت است
پس جمیع تقاول ایشان را تخاصم کفته بجهت اشتمال آن بر آن خصومة واین از قبیل تسمیه کل است باسم جزو پس خطاب میکند
بحضرت رسالت صم ومیکوید که قل بکو ای محمد مشرکان را انما انا جز این نیست که من شما را منذر بیم کننده‌ام
از معاصی وترسا از عقاب الهی وما من اله ونیست هیچ خدایی که سزاوار پرستش باشد الا الله مکر خدای
بحق الواحد که یکانه است در ذات ومنفرد در صفات چه شرک قبول کند وکثرت در وصف او راه یابد
القهار قهر کننده هر شیء بقدرت واسعه وشکننده آمال متکبران وجباره پس هیچ قادر نیست بر خلاصی
از عذاب هر کاه که اراده او تعلق کیرد بعقاب رب السموات والارض آفریدکار آسمانها وزمین است وما بینهما وانچه

میان انهاست از جن وانس و سایر حیوانات و نباتات یعنی ملکیت و ربوبیت همه عالم از ان اوست
العزیز غالب بر عذاب کافران که هرکز مغلوب نشود دران الغفار آمرزنده کناه هرکه ملتجی شود باو از عصاة
اهل ایمان ذکر این اوصاف بجهة تقریر توحید است و وعد و وعید موحدان و مشرکان و تقدیم وعید بر
وعد بجهة رعایة سوق کلام و مقتضی حالست که آن ذکر انذارست در اول کلام انکه کفت که قل بکوای محمد
امت خود را هو انچه مذکور شد از بیان عقوبت روز قیامت و احوال نشاة آخرت نبأ عظیم خبریست
بزرکست و امری خطیر انتم شما از غایت فرط غفلت و جهالت عنه معرضون از ان روی کردانید که اندوان
تکذیب کنند کان ابن عباس و قتاده و مجاهد و سدی بر آنند که ضمیر راجع بقرآنست کنایه غیر مذکور یعنی
قران خبری عظیم و کلامی بزرکست زیراکه معجز پیغمبر است و متضمن اخبار انبیاء سابق و شما از تدبر کردن
دران و عمل نمودن باوامر آن اعراض نمایند کانید و زجاج کفته که معنی آنست که بکوای محمد که من خبری
از خدا بشما میدهم از قصص انبیاء سابقه و امم سالفه خبری عظیم القدر است و شما از ان اعراض نمایند کانید
و سطر تامل و تفکر دران نکاه نمیکنید تا علم بصدق نبوة من پیدا کنید یا انکه انچه من میکویم از دعوی انذار و رسالت و وحدانیة حضرت
عزة خبری عظیمست که هیچکس اعراض از ان نمینماید مکر شخصی که در نهایة غفلة و جهالة باشد و مؤید این وجه قولست انکه بعد از ین
در صدد اثبات نبوة خود در آمده میکوید که ما کان لی نبود مرا قبل ازین زمان من علم هیچ دانشی بالملا الاعلی بکلام کروه
برتر یعنی ملایکه و آدم و ابلیس که سکنه آسمان بودند که از رفع جهاتست اذ یختصمون وقتی که کفت و شنید میکردند یعنی ملایکه
بکفتار اتجعل فیها قایل میشدند و آدم بجهة تنبیه بر افضلیة خود بکلمه انبئونی مترنم میکشت و ابلیس بسبب امتناع سجده
بقول انا خیر ناطق میشد پس در ثبوت نبوة من دلیلی ازین روشن تر نیست که الحال قصه ملاء اعلی و تقاول ایشان بیان
میکنم بر وجهی که در کتب مقدمه مذکورست بی مطالعه کتابی و بی سماع از استادی پس ازین معلوم میشود که این قصه
عالم قدس بوساطه جبریل بمن نازل شده و اکر بالفرض من پیغمبر خدا نبودمی و وحی بمن نیامدی ممکن نبودی که خبر دهم
شما را از قصه ملایکه و آدم و ابلیس پس ازین دلیل معلوم شد که ان یوحی الی وحی کرده نمیشود بسوی من الا انما انا
مکر بجهة انکه جز این نیست که من نذیر مبین پیغمبریم کننده ام آشکارا و ترساننده واضح و هویدا تا شما را از ظلمة
ضلالة رهانیده بنور هدایة ره نمونی کنم و از وادی جهالة نسبی حد معرفة رسانم و میتواند بود که لام در انما مقدر نباشد

بلکه مرفوع المحل باشد و معنی ان برین نهج که انچه بمن وحی میشود همین است که منذر عبادی و مبلغ رسالة او ام بحجة
از توابع انست و بچیزی دیکر مامور نمیشوم و دعوی که غیر ازین باشد نمیکنم و بدانکه مقاوله حق سبحانه بوساطه ملک مقرب بود
پس فی الحقیقه تقاول میان ان ملک متوسط و ملایکه و آدم و ابلیس بوده باشد و اختصام ملاء اعلی صحیح باشد پس کسی را نرسد که کوید
تقاول میان ملاء اعلی نبود بلکه میان ایشان بود و موتهم واو سبحانه داخل ملاء اعلی نیست و بدانکه چون تقاول ملاء اعلی در سورة البقره مذکور
شده بود و مقصود اصلی درین مقام انذار مشرکین بود بر استکبار ایشان که بمثابه استکبار ابلیس بود از سجود از نجهة او سبحانه بعد از اجمال ل
اختصام اختصار بر تفصیل اختصام ابلیس و استکبار او از سجود نموده میفرماید که اذ قال ربک یاد کن ای محمد که چون کفت پروردکار تو
للملائکة مر جمیع فرشتکان را که انی خالق بدرستی که من آفریننده ام بشرا آدمی را که صفات و نعوت او شما را کفته بودم من طین از کل
مراد آدم است علیه السلام فاذا سویته پس چون تمام کردانم خلقة قامة او را و خلعت صورت زیبا در بر او کنم و نفخت فیه و بدمم در وی من روحی
از روح خود اسناد تسویه و نفخ بخود تصریح است بر انکه خود فاعل ان فعل بوده بدون سببی و واسطه ملکی و این تنبیه است بر
تبجیل و تعظیم آدم همچنانکه اضافه روح بخود بجهة تشریف و تکریم اوست و میتواند بود که اضافه ان بخود بجهة مناسبت ان شد
بمبداء از حیثیة براءت ان از مواد و طهارت و نضافه ان و یا از جهة اتصاف او بقدرة و اراده و سایر صفات شریفه چون علم با شیاء
و اطلاع او بر انها و غیر ان و مراد از نفخ افاضه روح است و احیاء آدم بسبب ان یعنی چون بعد از تسویه آدم روح بقالب وی
در آرم و او را زنده کردانم فقعوا له پس بر رو در افتید برای وی ساجدین در حالتی که سجده کنند کان باشید از جهة تبجیل و تکریم
او ملایکه منتظر این موعود میبودند تا وقتی که قالب او ساخته و پرداخته شد و روح او با و تعلق کرفت فسجد الملائکة کلهم اجمعون
پس سجده کردند فرشتکان همه ایشان بتمام مر آدم را و هیچکس از ایشان از سجده او ابا ننمود الا ابلیس استکبر مکر ابلیس که بزرکی داشت
خود را و در امر سجود اطاعة نکرد و کان و بود در ازمنه ماضیه یا کشت بدان نافرمانی من الکافرین از ناکرویدکان و نافرمانان
و تحقیق انکه ابلیس از ملائکه بوده یا از جن در البقره محرر کشته و چون ابلیس از سجود استکبار نمود قال کفت حق سبحانه باو
که یا ابلیس ما منعک ای ابلیس چه چیز باز داشت ترا ان تسجد انکه سجده کنی لما خلقت مر انچیزی را که آفریده ام بیدی بهر دو دست
خود ذکر دست بجهة اضافه خلقت اوست بخود یعنی بخودی خود آفریده ام بی توسط مادر و پدر و اعانت غیر و بعضی کفته اند که
مراد از ید قدرتست یعنی او را بقدرت کامله خود خلق نمودم و تثنیه ان تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم
و اختلاف و فعل پدر بعضی تفاسیر مذکور است که مراد از یدین ید قدرت و ید نعمتست یعنی چه چیز مانع تو شد از انکه

انکه

سجده کنی آنچیز مرا که بید قدرة و ید نعمة خود خلق فرموده ام استکبرت آیا تکبر کردی بدون استحقاق و مرتفع ساختی
نفس خود را فوق قدر خود ام کنت من العالین یا هستی تو از جماعتی که بلند مرتبه اند و مستحق بفوق و گفته اند که بعضی از ملا
هستند که متحیر اند در مطالعه جمال الهی و بجهة شدت توجه و استغراق باو سبحانه مامور نشدند بسجود و قول او سبحانه
کدام کنت من العالین اشارت بایشانست و مؤید اینست قوله تعالی در سورة الانبیا وله من فی السموات والارض ومن عنده
مراد از قول او سبحانه که فسجد الملائکة کلهم اجمعون ملائکه باشند که بسجود مامور شدند و سجده آدم کردند و نزد جماعتی
انست که متولهان و متحیران مذکور غیر ملائکه اند لکن باسمی از اسما اشتهاد نیافته اند و اشار الیه المولی الرومی فی
المثنوی بار دیگر از ملک قربان شوم و انچه اندر وهم نایدان شوم و بعضی بر انند که معنی انست که آیا الحال استکبار
نمودی یا همیشه از جمله مستکبران بودی بدون استحقاق و مقوی قول او لست انکه ابلیس اختیار شق ثانی که
استحقاق بفوقیت نموده قال گفت که انا خیر منه من بهترم از ان مخلوق زیرا که خلقتنی بیافریدی مرا من نار
از آتش در غایة لطافت و نورانیة است و غلبیة و خلقته و آفریدی او را من طین از گل که در نهایة کثافت و ظلمانیة
و مغلوبیة است و هرگاه که نار افضل از خاک باشد پس چگونه فاضل سجده مفضول کند و شکی نیست در انکه ابلیس
درین امر مغلطه خورد چنانکه تفصیل ان در سورة الاعراف سمت ذکر یافته و لهذا حق سبحانه در جواب قال
گفت فاخرج منها پس بیرون رو از بهشت یا از اسمانها یا از خلعه جمیل که افتخار بان میکردی فانک رجیم پس بدرستی که
تو رانده شده از رحمة خدا و دور مانده از تبه کرامة وان علیک و بدرستی که بر تست لعنتی را ندن من یعنی
خشم و غضب من الی یوم الدین تا روز جزا و در روایة واقع شده که حق سبحانه خلعة او را متغیر ساخت باین وجه که
او را سیاهی و نورانیة او را ظلمانیة بدل کرد و او را بیاقبح وجهی مصور ساخت و بدانکه اگرچه ظاهر کلمه الی مقتضی انست
که نهایة لعن ابلیس تا روز قیامة باشد و بعد از ان منقطع شود اما حقیقة معنی بان راجع است که لعنة دنیا در حسب او
حقیر نماید بر وجهی که گوییا در دنیا ملعون نبوده القصه چون طوق لعنة بر گردن ابلیس افتاد قال رب گفت ای پروردگار من چون
مرا از رحمة خود محروم کردانیدی و مرا ملعون و مطرود درگاه ساختی فانظرنی پس مهلة ده مرا یعنی تسبیه مرگ من مگذار
الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان قال گفت خدای تعالی در جواب وی که فانک من المنظرین بدرستی که
از جمله مهلة داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روز وقتی که معلوم و معین است نزد من و متقدم و متاخر نمی شود

مرادزمان

مراد زمان نفخه اولی است که همه خلایق در ان وقت شربة موت بچشند یعنی روزی که وقت نفخه جز نیست از اجزای آن
چون ابلیس وعده انظار شنید قال گفت بحق سبحانه که فبعزتک پس بغالبیة و قهاریة تو سوگند که بهر طریقه که توانم لاغوینهم
هر آینه گمراه گردانم اولاد آدم را اجمعین همه ایشان الا عبادک منهم مگر بندگان تو از فرزندان او المخلصین که پاک کرده شده
یعنی ایشان را پاکیزه گردانیده از لوث شرک و نگه داشته از شوب خطیة و عصیان که مرا بر ایشان راهی نیست مراد جماعتی
که بصفة عصمت متصف اند چون انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بعد از ان حق سبحانه در جواب او
قال فرمود که فالحق پس منم خدای بحق نه باطل والحق و درستی و راستی از منست اقول میگویم درست و راست
و این بنا بر انست که حق اول خبر مبتدای محذوف باشد و حق ثانی مبتدای خبر محذوف و مفعول اقول محذوف و
میتواند بود که فالحق مبتدا باشد و خبر او قسمی محذوف و حق دوم مبتدا باشد و خبر او اقول بر تقدیر حذف مفعول
یعنی درستی و راستی سوگند منست و حق میگویم و بنا برین والحق اقول جمله معترضه باشد میان جمله قسم و جواب او
یعنی لاملأن جهنم پس مراد معنی انست که بحق سوگند میخورم که هر آینه پر سازم دوزخ را منک از جنس تو یعنی
تو و از سایر شیاطین و ممن تبعک و از انها که پیروی تو کرده باشند منهم از ادمیان اجمعین همه ایشان و بنا بر
قول اول لاملأن تفسیر قول حق است انگه پیغمبر خود را خطاب میکند که قل بگوای محمد مر کفار مکه را ما اسئلکم علیه
شما را اجر بر تبلیغ وحی و ادای رسالت و هدایت شما از برای حق من اجر هیچ مزدی یعنی مالی که شما بجهة
ان بمن عطا نمایند و ما انا و نیستم من من المتکلفین از جمله تکلف کنندگان یعنی از جماعتی که بتصنع از خود چیزی
ظاهر کنند که در ایشان نباشد و اهلیة ان نداشته باشند مراد انست که من در نسبة نبوة و انزال قرآن بخود
منتحل و متقول نیستم چه شما میدانید که من هرگز متصنع نبوده ام و دعوی چیزی که نزد من نبوده نکرده ام
تا انتحال نبوة کنم و تقول قرآن نمایم پس از روی تحقیق بدانید که ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی از جانب
سبحانه للعالمین مر جمیع عالمیان را از جن و انس و صاحب کشاف از حضرة رسالت نقل کرده که للمتکلف ثلث علا
ینازع من فوقه و یتعاطی ما لا ینال و یقول ما لا یعلم یعنی علامة متکلف سه چیز است یکی انکه نزاع کند با کسی که برتر
از و باشد دوم انکه فرا گیرد چیزی را که مقدور او نبوده باشد که بان برسد سیوم انکه گوید چیزی را که نداند و
بخاری در صحیح نقل کرده که ابن مسعود با صحاب گفت که ای مردمان هر که چیزی میداند باید که بگوید و هر که

بايد كه بگفتار الله اعلم قايل شود زيرا كه از جمله علوم است اينكه شخصى در مسئله كه مجهول او ست بكلمه الله اعلم ترنم نمايد و جواب
ان را از پيش خود نگويد چه حق سبحانه پيغمبر خود را فرموده كه قل ما اسئلكم عليه من اجر وما انا من المتكلفين بعد از ان
از روى تهديد خطاب بكفار مكه ميكند و ميگويد ولتعلمن البته بدانيد نبأه خبر قرآن يعنى صدق انچه در وست از وعد
و وعيد يا عالم شويد بصدق خبر محمد بعد حين بعد از هنگامى كه آن حين موت است يا روز قيامة يا وقت ظهور اسلام
كه آن روز بدر است و كلبى گفته كه معنى انست كه هر كه زنده بماند عالم شود بصدق اين نزد ظاهر گشتن كار دين و هر كه
بميرد علم بان پيدا كند بعد از فنا يا در روز جزا سورة الزمر و اين را سورة الغرف نيز گويند و در مكه نزول اجلال يافته
الا آيت قل يا عبادى كه در مدينه نازل شده و بعضى دو آيت ديگر كه بعد از آيت قل يا عبادى واقع شده نيز مستثنا ميكند
و ميگويند كه اين هر سه آيت در شان وحشى قاتل حمزه در مدينه نازل گشته و عدد ايات آن هفتاد و پنج است بعدد
كوفى و هفتاد و سه شامى و هفتاد و دو در غير اين هر دو و اختلاف در هفت آيتاست فيما هم فيه يختلفون غير كو فى
مخلصا له الدين در موضع دوم و مخلصا له دينى و من هاد در موضع دوم و فسوف تعلمون كوفى فبشر عبادى مر الى
و شامى من تحتها الانهار مكى و شامى ابى بن كعب از حضرت رسالت صلعم روايت كند كه هر كه سورة الزمر بخواند حق
سبحانه او را از رحمت خود منقطع نگرداند و ثواب خايفين و خاشعين در نامه اعمال او ثبت نمايد و هرون
بن خارجه از امام جعفر صادق صلوات الله عليه نقل كرده كه هر كه سورة الزمر قرائة نمايد حق سبحانه شرف دنيا
و عقبا با وعطا فرمايد و او را بى سايز مردمان غالب گرداند بر وجهى كه هر كه او را ببيند هيبت و سطوت او بر
دل او نشيند و اگر چه مال و عساير نداشته باشد و بدن او از آتش دوزخ حرام كرد اند و هزار مدينه در بهشت
از براى او بنا كند كه در هر مدينه هزار قصر باشد و در هر قصرى صد حور و با وجود اين همه چشمه تسنيم و سلسبيل
و چشمه آب صافى و شراب لذيذ و دو باغ كه از كثرت سبزى بسياهى زند و حور مقصورات با او كرامت فرمايد
و عايشه روايت كرده كه حضرت رسالت صلعم هر شب سورة بنى اسرائيل و سورة الزمر تلاوت فرمودى و مردما نرا
بران ترغيب فرمودى و بدانكه چون حق سبحانه اختتام سورة ص بذكر قرآن نمود افتتاح اين سورة را نيز بذكر
قرآن كرده فرمود كه بسم الله الرحمن الرحيم تنزيل الكتاب فرو فرستادن قرآن بر محمد صلعم من الله از جانب
خداى تعالى است العزيز كه غالبست بر خلايق از جميع احوال و متعالى از اشباه و امثال الحكيم دانا در

ما انزل

همه افعال و اقوال او اين دو صفت بجهت تحذير فرمان است از مخالفت قرآن و اعلام ايشان بانكه او
حافظ است از تغيير و تبديل ان انا انزلنا بدرستى كه ما فرو فرستاديم اليك الكتاب بسوى تو اين كتاب را كه قرآن است
بالحق براستى و درستى نه بباطل و كجى يا بسبب اثبات حق و اظهار احكام معبود مطلق فاعبد الله پس پرستش
كن خدا را مخلصا له در حالتى كه پاكيزه كننده باشى براى وى الدين پرستش را الحاصل خطاب متوجه
بحضرت است و از روى حقيقة مراد امة اند يعنى اى امة مرحومه طاعة خود را از شرك و ريا پاك و پاكيزه
داريد الا لله بدانيد كه مر خدا راست الدين الخالص پرستيدن پاك از شركت يعنى سزاوار انست كه طاعة
او خالص باشد از شوب ريا و لوث شركت زيرا كه منفرد است در الوهية و يكتا در مرتبه ربوبية قتاده گفته كه
دين خالص كلمه توحيد است و گفته اند كه مراد اعتقاد امور واجبه است از توحيد و عدل و نبوت و امامة
و معاد و عمل بموجب شريعت و تبرا از هر دينى كه غير از ين است پس در تهديد اهل شرك در امده ميفرمايد كه
والذين اتخذوا و انانكه فرا گرفتند من دونه بجز از خداى بحق اولياء دوستان يعنى خدايانى كه دوستى ايشان
بايمان از خيليه زعم معبوديست در حق ايشان از ملائكه و عيسى و اصنام و شمس و نجوم و شجر و حجر و غير ان
ميگويند باعتقاد باطل كه ما نعبدهم نمى پرستيم ايشان را الا ليقربونا مگر براى انكه نزديك گردانند ما را الى الله
بسوى رحمة خداى زلفى نزديك گردانيدنى يعنى پرستيدن ما ايشان را بجهة انست كه تا شفاعة ما كنند و بسبب
آن شفاعة مقرب درگاه الهى شويم ان الله يحكم مبتدا بود كه اين خبر الذين باشد نه يقولون كه مقدر است
در ما نعبدهم و بنا برين يقولون با حرف عطف محذوف باشد و معنى اينكه انكسانى عبادة غير خدا ميكنند و قايل قول
مذكور بدرستى كه خداى تعالى حكم كند بحق بينهم ميان اين مشركان بد اعتقاد در روز معاد فيما هم فيه در انچيزى
كه ايشان در ان يختلفون اختلاف ميكنند و ظاهر سازد بطلان همه را يعنى مدعاى هر يكى از ين مشركان انست
كه معبود او حقست و غير ان باطل مثلا يهود و نصارى ميگويند عيسى معبود بحق است و غير او باطل و بنى مليح
قايلند بانكه ملائكه معبود بحق اند نه غير ايشان و همچنين هر يكى از افتاب پرست و ستاره پرست و گوساله پرست
در حق يكى گر چنين ميگويند حق سبحانه حكم كند ميان ايشان در روز معاد و باز نمايد بطلان هر يكى از معبودان ايشان
و همه را از مشركان براه دوزخ امر نمايد ان الله بدرستى كه خداى تعالى لا يهدى راه ننمايد بطريق اهل بهشت يا انكه

حکم کند باهتدا و یا لطف نکند بجهت اصرار و تصمیم کفر با وجود تمکین و قدرة عقل و نصب ادله و ازاحه علت و ارسال رسل
و در وادی ضلالت بگذارد من هو انکسی را که او کاذب دروغ گویست در دعوی شفاعت آلهه کفار ناسپاس در
حق منعم حقیقی خود که منکر وحدانیه او باشد و جاحد اخلاص عبادة او پس بجهت رد دعوی ملیح و نصاری و یهود که
قایل الملائکه بنات الله و المسیح ابن الله و عزیر ابن الله بودند میفرماید که لو اراد الله اگر خواستی خدای تعالی بر سبیل فرض
ان یتخذ ولدا انکه فرا گیرد فرزندی چنانکه اهل شرک دعوی میکنند و گمان میبرند لاصطفی هر آینه برگزیدی مما یخلق
از انچه می آفریند ما یشاء انچه خواستی چه غیر از وی هیچ موجودی نیست الا که مخلوق اوست پس از مخلوقات انچه
اراده نمودی که ولد او باشد خود اختیار کردی و تمشیة اختیار آن با اهل شرک نگذاشتی تا انچه خواهند با وی
نسبة دهند و نظیر اینست آیه کریمه لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا لیکن نبود میان والد و مولود
مجانسه شرط است و مخلوق مماثل خالق نیست پس بلا شبهه سبحانه پاکست او از اتخاذ ولد هو الله الواحد
اوست خدای یگانه چه الوهیه حقیقه مستلزم وحدة ذاتیه است و وحدة ذاتیه منافی مماثله و مشابهة او بما
سوی فضلا من التوالد و التناسل زیرا که هر یک از مثلین مرکبست از حقیقه مشترکه و ان منافی وحدتست القهار
قهر کننده و در هم شکننده جمیع جبابره و این منافاه دارد با اتخاذ شریک و قبول زوالی که محوج ولد است بعد ازان
تنبیه مینماید بر کمال قدرة خود که دالست بر نفی احتیاج شریک و ولد و میگوید که خدای بحق انکسیست که بقدرة
کامله خلق السموات و الارض بیافرید آسمانها و زمین بالحق براستی نه بباطل و بازی بلکه در آفرینش انها چندین
هزار اثار قدرة و اطوار حکمة مندرج است تا متفکران و متدبران در ان تفکر و تدبر نموده پی بمعرفه او برند و بوحدة
او آگاهی یابند یکور اللیل در می آرد شب را علی النهار بر روز یعنی بپرده ظلمة شب نور روز را میپوشد و یکور النهار
و در می آرد روز را علی اللیل بر شب یعنی بشعاع ضیای روز ظلمة شب را پنهان میسازد یا شب را می افزاید و
روز را میکاهد و روز را بر شب متزاید میسازد و شب را متناقص میکرداند و سخر الشمس و القمر و رام کرد
آفتاب و ماه را یعنی مجاری ساخت ایشان را بر طرز واحد کل یجری هر یکی از ایشان میرود در فلک خود لاجل مسمی
تا زمانی نام برده شده یعنی وقت معین که منتهی دور اوست در سیر هر روز یا هر ماه و هر ساله یا وقت انقطاع سیر او
که روز قیامتست الا هو العزیز بدانید که خدای غالبست بر همه چیزها و جمیع مکونات مغلوب وی اند الغفار آمرزنده که

باوجود

با وجود شرک و معصیة سلب نمی نماید از بنی آدم اصناف نعمت و معاجلت نمی نماید بعقوبة بجهت وفور رحمة و عموم
منفعه و شبهه نیست در انکه کسی که قادر باشد بر خلق سموات و ارضین و تسخیر شمس و قمر و ادخال لیل در نهار و بعکس
این منزه خواهد بود از اتخاذ ولد و شریک زیرا که ان از صفات محتاجین است و نیز از جمله کمال قدرة اوست اینکه خلقکم
بیافرید شما را ای فرزندان آدم من نفس واحدة از تنی تنها که آدم است ثم جعل پس بیافرید منها از ان نفس یعنی
از پهلوی چپ او یا از فضله طین او زوجها زن او را یعنی حوا با انکه چون خلق بنی آدم و خلق حوا دو آیه اند از جمله آیاتی
که دالند بر وحدانیة و قدرت او سبحانه که یکی از انها عادتی مستمر است و دیگری عادة غیر مستمر زیرا که معهود نیست
که خلق زن از ضلع رجل باشد پس آیت ثانیه ادخل خواهد بود در اکمال قدرت و لهذا از او بلفظ ثم که دالست بر تراخی مراد
نموده تا تنبیه باشد بر مباینه ان از آیه اولی از روی فضل و مزیة و تراخی ان از انچه در زیادتی دلالت بر کمال قدرة پس
تراخی ثم درینمقام در وجود نباشد چنانکه متبادر است بلکه در منزله و مزیة باشد و این وجه کاهی صحیح است
که خلق از ضلع آدم باشد نه از فضیله طین او و بعضی گویند که ثم متعلقست بمعنی که لفظ واحده متضمن انست
یعنی بیافرید شما را از نفس واحده که اول او را تنها خلق نموده و بعد از ان انرا مشفع ساخت بزوج او که
حواست پس بنابرین نیز ثم دلالت نکند بر تاخیر خلق حوا از اولاد در وجود و نزد بعضی انست که حق سبحانه
بعد از خلق آدم ذریة او را از ظهر آدم بیافرید و بعد از ان حوا را بیافرید پس تراخی در وجود باشد و چون ابداع
ابدان و افاضه روح دران اعظم نعم است از نعمة اولی بیان ان نمود و بعد از ان شروع در نعم دیگر کرده فرمود
که و انزل لکم و ایجاد کرد برای شما من الانعام از چهارپایان ثمانیة ازواج هشت صنف را که زوج یکدیگرند
یعنی نر و ماده اند از شتر و گاو و میش و بز و ایثار انزال بر ابداع و انشاء تنبیه است بر انکه نشو انعام
بنباتست و نمو نبات باب باران که سبب انست پس از ین قبیل تسمیه مسبب باشد باسم سبب و نظیر اینست کریمه
قد انزلنا علیکم لباسا چه انزال باران سبب قطنیست که ماخذ اللباس است و بعضی بر انند که حق سبحانه
اصناف هشتگانه را از بهشت بزمین فرستاد پس انزال بمعنی حقیقی خود باشد و جماعتی دیگر گفته اند که
معنی انست که حق سبحانه نزل شما کرد این هشت صنف را پس در صدد تفصیل خلق بنی آدم در آمده
میفرماید که یخلقکم می آفریند شما را فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران شما خلقا من بعد خلق آفریدنی

پس

از افرید یعنی نطفه را علقه می سازد و علقه را مضغه استخوان عاری می آفریند و بعد از ان کوشت را بر و میپوشانید
پس تسویه آن میکند و ابن زید بر انست که این ترتیب خلق در ظهر آدم بوده و بای حال بترتیب و تدریج تسویه آن
نموده فی ظلمات ثلث در سه تاریکی که ان ظلمه مشیمه و ظلم رحم و ظلمه بطن است و این قول مرویست از امام محمد باقر
صلوات الله علیه و بعضی کفته اند که مراد ظلمه صلبست و رحم و بطن ذلکم انکه خلق این اشیا کرده و میکند
الله ربکم خدائیست که پروردکار و آفریدکار شما است له الملک مر او راست پادشاهی مطلق بر جمیع مخلوقات
که فنا و زوال باو متطرق نشود لا اله الا هو نیست معبودی بحق مکر او فانی تصرفون پس کجا بر کردانیده می شوید
از راه حق که توحیداست و میل مینمایید باشراک با وجود این دلایل ساطعه و حجج لامعه ان تکفروا اکر کافر
شوید ای اهل مکه یا کفران نعمة او میکنید و بشکران قیام ننمائید فان الله غنی پس بدرستی که خدای تعالی بی نیاز
عنکم از ایمان یا از شکر کذاری شما پس کفر و کفران شما ضرر باو نمی رساند بلکه عاقبة جزا آن بشما راجع خواهد
شد و لا یرضی و نمی پسندد لعباده الکفر مر بندکان خود را کفر و کفران و امر بان نمی نماید زیرا که ان منشا ضرر عباد
میشود و او سبحانه بجهت رحمت واسعه خود و استقباح مضرة اراده ضرر عباد نمیکند این اوضح ادله است بر
انکه او سبحانه مرید کفر عباد نیست زیرا که مرید کفر فرع رضا انست و ایت دال است بر عدم رضا پس مرید
کفر نباشد و ان تشکروا و اکر سپاس داری کنید بر نعمت ایمان و غیر ان یرضه لکم بپسندد ان را از برای
شما نه از برای خود زیرا که شکر کذاری سبب مزید نعمت دنیویه و موجب زیادتی درجه اخرویه است پس مال
شکر بشما راجع خواهد شد نه باو چه حق سبحانه غنی مطلق است پس اینکه مرید طاعتست برای صلاح بندکانست
و اینکه کاره معصیة است بجهت دفع مضرتست از نفس ایشان و لا تزر و بر ندارد وازرة نفسی که بردارنده
باکران خود است وزر اخری بار کران نفس دیکر را یعنی حق سبحانه بکناه زید عمرو را مواخذه ننماید چه ان
عدولست از عدالت پس هر کس بردارنده وزر خود ست و مواخذ بکناه خود ثم الی ربکم پس بسوی
پروردکار شماست مرجعکم جای بازکشت شما یعنی مرجع فعل نیک و بد شما بسوی اوست فینبئکم پس
خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که در دنیا عمل میکردید و بر وفق ان مجازاة خواهد داد
و هیچ چیز از و پوشیده و پنهان نخواهد شد زیرا که انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بانچه

در سینهاست از اسرار مخفیه پس چکونه اعمال شما از و پوشیده شود آورده اند که عتبة بن ربیعه یا ابو
حذیفه بن مغیره ببلیه کرفتار شد بجانب حضرت احدیه انابه کرده ترک عبادة اصنام نمود و چون ان بلیة بنعمه مبدل
شد طریق ارتداد پیش کرفته مشرک کشت و باضلال مردمان مشغول شد حق سبحانه آیه فرستاد که و اذا مس
الانسن و چون رسید آدمی را یعنی عتبه یا ابو حذیفه را ضر ضرری از مرض و قحطی و شدت و غیر ان از اقسام
محنه و بلیة دعا ربه بخواند پروردکار خود را منیبا الیه در حالتی که بازکردنده است بسوی او و استعانه
نماینده بدرکاه او و ترک کننده عبادة غیر او ثم اذا خوله پس چون عطا فرمود خدای تعالی او را نعمة منه نعمتی از
نزد خود یعنی ان نقمه را بنعمه بدل نمود و او مشعوف و مغرور ان نعمه شده نسی فراموش کردانید ما کان ان چیز
یعنی ان ضرری را که بود یدعوا الیه که میخواند خدا را بسوی کشف و دفع ان و محتملست که ما عبارة باشد از
دعا و ضمیر مجرور راجع بخدا یعنی فراموش کرد دعائی را که بان تضرع مینمود بسوی خدای تعالی و میتواند بود که
ما بمعنی من باشد از قبیل و ما خلق الذکر و الانثی و ضمیر مجرور راجع بضر و معنی اینکه فراموش نمود انکسی را که
میخواند او را بسوی دفع ان ضر من قبل پیش از وصول این نعمة و جعل لله و کردانید برای خدا اندادا همتایان
یعنی بتان را شریک وی ساخت در عبادت لیضل تا کمراه کرداند مردمان را عن سبیله از راه خدا که طریق اسلام است
قل بکوای محمد کافر جاحد را از روی تهدید تمتع برخوردار باش بکفرک بناکرویدن خود قلیلا در
زمان اندک یعنی زمان دنیا که در جنب آخرت در نهایة قلتست مراد انست که درین زمان حقیر از متمتعات
قلیل و کثیر هر چه خواهی ارتکاب کن که عنقریب این نعمت قلیله سمت زوال خواهد یافت و بعد ذلک انک بدرستی که تو
من اصحاب النار از جمله یاران دوزخ خواهی بود و از اهل سعیر و جحیم و عذاب الیم و معلوم است که لذات دنیا فانیه در
جنب عقوبات عقبا باقیه چه نماید پس مشرک را باید که ایا این کافر معاند بهترست امن هو یا انکسی که او قانت استاده
دعا کننده است در اثنای صلوات یا همیشه قایم است بوظایف عبادات یا قاری قرانست آناء اللیل در ساعتهای
شب و موید قول اول است اینکه از امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که مراد ازین متهجد است که
در نماز شب قنوت خواند یعنی انکسی که او بقنوت اشتغال مینماید در نماز شب ساجدا در حالتی که سجده کننده
مر خدا را قائما و قیام نماینده یعنی کاهی در نماز سجده کند و کاهی بقیام مشغول شود یحذر الاخرة ترسد

ازافریدنی یعنی نطفه را علقه می سازد و علقه را مضغه استخوان عاری می آفریند و بعد از آن کوشت را بر و میپوشانید
پس تسویه آن میکند و ابن زید بر انست که این ترتیب خلق در ظهر آدم بوده و بای حال بترتیب و تدریج تسویه آن
نموده فی ظلمات ثلث در سه تاریکی که ان ظلمه مشیمه و ظلمه رحم و ظلمه بطن است و این قول مرویست از امام محمد باقر
صلوات الله علیه و بعضی کفته اند که مراد ظلمه صلبست و رحم و بطن ذلکم آنکه خلق این اشیا کرده و میکند
الله ربکم خدائیست که پروردکار و آفریدکار شماست له الملک مر او راست پادشاهی مطلق بر جمیع مخلوقات
که فنا و زوال باو متطرق نشود لا اله الا هو نیست معبودی بحق مکر او فانی تصرفون پس کجا بر کردانیده میشوید
از راه حق که توحیداست و میل مینمایید باشراک با وجود این دلایل ساطعه و حجج لامعه ان تکفروا اکر کافر
شوید ای اهل مکه یا کفران نعمة او میکنید و بشکران قیام ننمائید فان الله غنی پس بدرستی که خدای تعالی بی نیاز
عنکم از ایمان یا از شکرکذاری شما پس کفر و کفران شما ضرر باو نمی رساند بلکه عاقبة جزا ان بشما راجع خواهد
شد ولا یرضی و نمی پسندد لعباده الکفر مر بندکان خود را کفر و کفران و امر بان نمی نماید زیرا که ان منشا ضرر عباد
میشود و او سبحانه بجهت رحمت واسعه خود و استقباح مضرة اراده ضرر عباد نمیکند این اوضح ادله است بر
انکه او سبحانه مرید کفر عباد نیست زیرا که مرید کفر فرع رضا انست و ایت دال است بر عدم رضا پس مرید
کفر نباشد وان تشکروا و اکر سپاس داری کنید بر نعمت ایمان و غیران یرضه لکم بپسندد ان از برای
شما نه از برای خود زیرا که شکرکذاری سبب مزید نعمت دنیویه و موجب زیادتی درجه اخرویه است پس مآل
شکر شما راجع خواهد شد نه باو چه حق سبحانه غنی مطلق است پس آنکه مرید طاعتست برای صلاح بندکانست
و این که کاره معصیة است بجهت دفع مضرتست از نفس ایشان ولا تزر و بر ندارد وازرة نفسی که بردارنده
بار کران خود است وزر اخری بار کران نفس دیکر را یعنی حق سبحانه بکناه زید عمرو را مواخذه ننماید چه ان
عدولست از عدالت پس هر کس بردارنده وزر خود است و مواخذ بکناه خود ثم الی ربکم پس بسوی
پروردکار شماست مرجعکم جای بازکشت شما یعنی مرجع فعل نیک و بد شما بسوی اوست فینبئکم پس
خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که در دنیا عمل میکردید و بر وفق ان مجازاة خواهد داد
و هیچ چیز از و پوشیده و پنهان نخواهد شد زیرا که انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بانچه

در سینهاست

در سینهاست از اسرار مخفیه پس چکونه اعمال شما از و پوشیده شود آورده اند که عتبة بن ربیعه یا ابو
حذیفه بن مغیره ببلیه کرفتار شد بجانب حضرت احدیه انابه کرده ترک عبادة اصنام نمود و چون ان بلیة بنعمة مبدل
شد طریق ارتداد پیش کرفته مشرک کشت و باضلال مردمان مشغول شد حق سبحانه آیة فرستاد که واذا مس
الانسان و چون رسید آدمی را یعنی عتبه یا ابو حذیفه را ضر ضرری از مرض و قحطی و شدت و غیر ان از اقسام
محنة و بلیة دعا ربه بخواند پروردکار خود را منیبا الیه در حالتی که بازکردنده است بسوی او و استعانه
نماینده بدرکاه او و ترک کننده عبادة غیر او ثم اذا خوله پس چون عطا فرمود خدای تعالی او را نعمة منه نعمتی از
نزد خود یعنی ان نعمه را بنعمه بدل نمود و او مشعوف و مغرور ان نعمة شده نسی فراموش کردانید ماکان
یعنی ان ضرری را که بود یدعوا الیه که میخواند خدا را بسوی کشف و دفع ان و محتملست که ما عبارة باشد از
دعا و ضمیر مجرور راجع بخدا یعنی فراموش کرد دعائی را که بان تضرع مینمود بسوی خدای تعالی و میتواند بود که
ما بمعنی من باشد از قبیل وما خلق الذکر والانثی و ضمیر مجرور راجع بضر و معنی اینکه فراموش نمود انکسی را که
میخواند او را بسوی دفع ان ضر من قبل پیش از وصول این نعمة وجعل لله و کردانید برای خدا اندادا همتایا
یعنی بتان را شریک وی ساخت در عبادت لیضل تا کمراه کرداند مردمان را عن سبیله از راه خدا که طریق اسلام است
قل بکوای محمد کافر جاحد را از روی تهدید تمتع برخوردار باش بکفرک بنا کرویدن خود قلیلا در
زمان اندک یعنی زمان دنیا که در جنب آخرة در نهایة قلتست مراد انست که درین زمان حقیر از متمتعات
قلیل و کثیر هرچه خواهی ارتکاب کن که عنقریب این نعمت قلیله سمت زوال خواهد یافت و بعد از ان انک بدرستی که تو
من اصحاب النار از جمله یاران دوزخ خواهی بود و از اهل سعیر و جحیم و عذاب الیم و معلوم است که لذات دنیا فانیه در
جنب عقوبات عقبا باقیه چه نماید پس پیغمبر باید که ایا این کافر معاند بهتر است امن هو یا انکسی که او قانت استاده
دعا کننده است در اثنای صلوات یا همیشه قایم است بوظایف عبادات یا قاری قرانست آناء اللیل در ساعتهای
شب و مؤید قول اول است اینکه از امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که مراد ازین متهجد است که
در نماز شب قنوت خواند یعنی انکسی که او بقنوت اشتغال مینماید در نماز شب ساجدا در حالتی که سجده کننده است
مر خدا را و قائما و قیام نماینده یعنی کاهی در نماز سجده کند و کاهی بقیام مشغول شود یحذر الاخرة ترسد

از عذاب ان سرای ویرجوا وامید دارد رحمة ربه بخشش آفریدکار خود را یعنی با وجود کثرت طاعات و عبادات
متردد است میان خوف و رجا و هیچکدام از مضمون ولا ییاسوا من روح الله ومنطوق ولا یامن مکر الله
بر دیگری رجحان ننهد چنانکه داب اهل ایمان است و در حدیث امده که لو وزن خوف المومن ورجاه لاعتدلا
اگر خوف مومن با رجاء او وزن کنند هر دو مساوی یکدیگر باشند و هیچ یک بر دیگری راجح نباید چه ترجیح خوف
باعث قنوط است از ثواب و رجحان رجا ایمنی از عذاب و هر دو مذموم نزد رب الارباب و گویند که این آیة در شان
عمار و سلمانست پس حق سبحانه بعد از نفی استواء فریقین در قوة عملیه سلب استواء ایشان میکند باعتبار قوة
علمیه و میگوید که قل بگوای محمد بکفار از روی توبیخ و انکار هل یستوی آیا برابر باشند الذین یعلمون انانکه
میدانند دلایل توحید را و بوحدت او متیقن اند والذین لا یعلمون وانانکه علم ندارند بیگانگی او و وارسی جحود و
عناد پای از مضیق بیگانگی کفر بفضای معرفة ننهند با وجود دلایل ظاهره و حجج ساطعه بر وحدة او سبحانه
و گویند که ایراد این کلام بجهة تقریر قول اول است یعنی همچنانکه عالم و جاهل مساوی یکدیگر نیستند مطیع و قانت
و عاصی عانت مثل هم نیستند انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر میشوند بامثال این بیانات و دلایل واضحات
اولوا الالباب خداوندان عقول خالصه از شوب کدورة اوهام فاسده و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه
مرویست که نحن الذین یعلمون و عدونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا الالباب یعنی الذین یعلمون در شان
ماست والذین لا یعلمون نام زد دشمنان ما و اولوا الالباب در صورت شیعیان ما پس مائیم که محلی بحلیه علم و مزین
بزینت دانشیم و دشمنان ما اند که در بادیه جهالة سلوک نموده اند و راه ضلالت و مخالفه پیموده و شیعیان ما اند که
بعقول صافیه حق را از باطل تمیز کرده مهدی شده اند و متمسک بطریق مستقیم و صراط قویم گشته اند در خبر است که حضرت امیر
علیه صلوات الله الملک الکبیر شبی با قنبر در کوچه کوفه میگذشت بدر سرای رسیدیکی این آیة میخواند که امن هو قانت
اناء اللیل ساجدا و قایما یحذر الاخرة و یرجو رحمة ربه تا آخر قنبر گفت من انجا توقف کردم و امیر المومنین بگذشت
چون پاره راه برفت باز نگریست مرا گفت ای قنبر چرا استاده گفتم یا امیر المومنین آواز حزین این خانه بگوش
من میرسد فرمود که یا قنبر نوم علی یقین خیر من عبادة فی شک من از این سخن تعجب نمودم و در ان سرا را نشان کردم
و بگذشتم روز دیگر انجا رفتم و تفحص کردم سرای منافقی بود گفتم یا امیر تو چه دانستی که آن آواز منافقست مود

کرای

که راعی چگونه رعیت را نشناسد و عالم بجز این علوم پادشاهی نباشد بعد از ان حق سبحانه از اهل کفر اعراض
نموده خطاب میکند بحضرت رسالت صلعم و میگوید که قل بگوای محمد باهل ایمان که حق سبحانه میفرماید که یا
عبادی ای بندگان من الذین آمنوا ان بندگانی که گرویده اند بوحده من و بنبوت تو تصدیق نموده اتقوا ربکم بترسید
از پروردگار خود و بپرهیزید بلزوم طاعة بر وجه قربة و مباعدة از معصیة للذین احسنوا انانکه کرده اند اعمال
و افعال مرضیه فی هذه الدنیا درین جهان یا احسان نموده اند بغیر خود از اعطا تصدقات واجبه و مندوبه
غیر ان حسنة مثوبتی نیکو در نشاة آخرة که ان خلود ایشانست در جنة و گویند که مراد از احسان اتصاف نفس است
باخلاق جمیله و متحلی شدن بخلال پسندیده یعنی انکسانی که در دنیا باخلاق حسنه متصف شدند و بمضمون تخلقوا
باخلاق الله عمل نمودند مثوبه حسناست و مرتبه جمیله و سزاوار برانست که فی الدنیا منوطست وارض الله واسعة
بحسنه و مبین مکان ان یعنی مر ایشانراست نیکوئی درین جهان از ثنای و ذکر جمیل و صحه و عافیة پس جهة مبالغه
در ارتکاب طاعات و عبادات میفرماید وارض الله واسعة و زمین خدا گشاده است یعنی اگر متعذر باشد که در
خود باعمال حسنه ارتکاب نمایند و بطاعة و عبادت مشغول شوند و اظهار شعایر اسلام کنند باید که از انجا نقل حرکت
نموده خود را ببلاد اسلام رسانند و از مقاتل منقول است که مراد بارض الله ارض جنتست یعنی زمین بهشت
فراخ است پس باید که مومنان بوسیله اعمال صالحه از مضیق زندان دنیا بیرون آمده خود را بان فضای و
وسیع و عرصه منیع رسانند و موید قول اولست اینکه مفسران آورده اند که این آیة در بارۀ مهاجرت جعفر بن
ابی طالب و اصحاب او نازل شده و نیز مراد از احسان مهاجرة است و معنی برین وجه که مر انکسانی را که مهاجرة
نمودند از مکه بمدینه راحت از دشمنان و نجاة از ایذای ایشان درین جهان یا مر انانرا که در دنیا از موطن
مالوف خود مهاجرت نمودند بجهة رضای حق تعالی ثواب جمیلست و اجر جلیل در عقبا و بعد از ان بجهة تنبیه اهل
ایمان بر مهاجرة فرموده که زمین خدا برای هجرة گشاده است پس باید که اهل ایمان از بلاد شرک جلای وطن نموده
ببلاد اسلام توجه نمایند و فارغ البال بعبادة و طاعة مشغول شوند و چون جلای وطن مالوف و مسکن مرغوب
موجب کربة غربتست و سبب تحمل مقاساة و اذیه و باعث انواع مشقت و محنة از نیجهة او سبحانه تسلی ایشان
نموده باین آیة کریمه که انما یوفی الصابرون جز این نیست که بتمام و کمال داده میشوند صبر کنندگان بر مهاجرة

ومفارقة وكربة بليه اجرهم نزد ايشان بغير حساب بيشمار يعني از بسياري ثواب ممكن نباشد شمار ان نگاه
داشتن واحاطه ان نمودن واگر آية مخصوص باهل مهاجرة نباشد پس پس معني انست که تمام داده ميشود مزد
جماعتي که صبر کنند کاسند بر مشقة طاعات واذية عبادات وتحمل مصيبات وبليات در حالتي که بيحساب وبيشمار باشد آورده اند
که امير المؤمنين را موذني بود که در اوقات نماز بدر خانه آمدي وحضرت را اعلام کردي روزي او را چشم بر کنيزي که
در ان خانه بود آتش محبة او در کانون سينه اش اشتعال يافت بعد از ان هر روز که بيامدي کنيز را گفتي که حضرت امير را بگو
که وقت نماز است ومن ترا دوست ميدارم تا مدت يکسال برين منوال بگذشت آخر الامر کنيز اين احوال بحضرت
امير المؤمنين عرض نمود حضرت فرمود که اگر بعد ازين اين سخن را گويد تو بگو که من هم ترا دوست ميدارم مصلحة
چيست روز ديگر که مؤذن بيامد وهمان سخن گفت کنيز آنچه امير با وامي نموده بود بگفت اصبر وتصبر ان الله يوفي
الصابرون اجرهم بغير حساب کنيز حکايت با امير گفت امير ان کنيز را از مال خود آزاد کرد واو را بنکاح مؤذن در آورد
ومؤذن بيمامن نيه صبر وقصد شکيبائي بمراد خود رسيد پس از اينجا معلوم مي شود که مرتبه کساني که کمر مقاساة
بر ميان جان بسته باشند وخود را هدف تير بلا وامتحان کرده باشند در نهايت اعلا وغايت قصوي خواهد
بود واصبغ بن نباته روايت کرده که با امير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه بعيادت امام حسن ع
رفتيم فرمود امير فرمود که چگونه يا بن رسول الله گفت الحمد لله که خود را بهتر مي يابم بعد از ان فرمود که
مرا باز نشانيد چون او را باز نشاندند فرمود که سمعت جدي رسول الله ص يقول يا بني ان في الجنة شجرة
البلوى يوتى باهل البلاد ولا ينصب لهم ميزان ولا ينشر لهم ديوان بل يصب عليهم الاجر صبا شنيدم از جد
خود رسول خداي که ميگفت اي پسر من بدرستي که در بهشت درختي است که آنرا شجرة البلوى ميگويند وانرا نام زد اهل
بلا کرد اند و نصب نمايند از براي ايشان ترازوي اعمال ونشر نکنند مر ايشانرا ديوان اعمال بلکه مزد صبر را بيحساب
بر ايشان ريزان سازند بعد از ان اين آية را تلاوت نمود که انما يوفي الصابرون اجرهم بغير حساب وعياشي با سناد
خود از عبد الله بن سنان نقل نموده که انه ينصب الموازين يوم القيمة لاهل الصلوة والصدقة والحج فيوفون بها اجورهم
ولا ينصب لاهل البلاء بل يصب عليهم الاجر صبا حتى يتمنى اهل العافية في الدنيا ان اجسادهم تقرض بالمقاريض مما يذهب
به اهل البلاء من الفضل يعني روز قيامة نصب موازين کنند از براي اهل نماز وصدقه وحج پس جزاي اعمال ايشانرا

تمام

بتمام وکمال بايشان دهند واز براي بلاکشان صابر هيچ ميزاني نصب نکنند وديواني وضع ننمايند بلکه مزدهاي
ايشانرا بي حساب بر ايشان فرو ريزند وکار ايشان بدرجه رسد که اهل عافيه که در دنيا بالمي واذيتي مبتلا نبوده باشند
تمنا کنند که کاشکي بدنهاي ايشانرا در دنيا بمقراض پاره پاره ميکردندي تا امروز با اهل بلا در طريق فضل ومزية درجه
سلوک نمودندي در خبر است که روز قيامت جماعت غازيانرا که در دنيا شربة شهادة چشيده باشند بحکم بهشت
امر فرمايند چون بدر بهشت رسند جماعتي را بينند که بر صدر جنة نشسته باشند گويند خداوندا ما فرزندانرا يتيم
کرديم وزنانرا بيوه وجان خود را فدا ساختيم چرا اينها پيش از ما ببهشت رسيده اند خطاب آيد که ايشان در دنيا
امة محمداند شما در جميع عمر يکبار بتيغ کفار شهادة يافتيد ايشان در روزي صدبار بتيغ ابتلا وتير امتحان کشته
مي شدند مرتبه شهادة شما بمرتبه ايشان نمي رسد آورده اند که کفار مکه حضرت رسالت را ملزم گفتند ترا چه بر ان داشت
که بدعة کيشي ميکني که مخالف اين ماست چرا اقتداء باسلاف قوم خود نميکني وبعبادة اصنام ميل نمي نمائي تا ازين
تشويش ومحنه رهائي يابي اين آية آمد که قل بگواي محمد مر مشرکان مکه را که اني امرت بدرستي که من امر کرده
شده ام ان اعبد الله بانکه پرستش نمايم خداي بحق را مخلصا له الدين در حالتي که پاکيزه کننده باشم از براي او
دين را از لوث شرک يعني مامورم بانکه موحد باشم ومعترف توحيد وامرت وفرموده شده ام باخلاص مذکور لان
اکون بجهة انکه اول المسلمين اول کردن نهادکان يعني مقدم وپيشواي ايشان در دنيا وآخرة چه قصب السبق در دين با
وعطف بواسطه مغايرة ثانيست با اول زيرا که ثاني مقيدست بعلة دون اول وديگر اشعار ست بانکه عبادتي که مقرون
است باخلاص مقتضي انست که بالذات مامور بها باشد ومقتضي اين نيز هست که مامور باشد بسبقيه واحتمال دارد که لام
حرف زايد باشد از قبيل ردف لکم ومويد اينست قوله تع وامرت ان اکون اول من اسلم وامرت ان اکون من
المؤمنين وامرت ان اکون اول المسلمين بدون لام واين هنگام در معني از چند وجهست يکي انکه مامور شدم بانکه
کسي باشم که اسلام آورده در زمان من از گروه قريش وغير ايشان يعني اسبق باشم از جماعتي که ايشانرا بدين
اسلام دعوت ميکنم ولهذا شخصي که مخالفه کرد بکيش کفار وحطم اصنام وخلع اوثان نمود من بودم دوم
انکه فرمان رسيد بمن که اول نفس خود را دعوة نمايم بچيزي که مردمانرا بان مي خوانم تا در جميع اقوال
وافعال مقتدي به باشم وصفه من مثل صفه ملوک نباشد که مردمانرا بچيزي امر ميکنند که خود بان اقدام

نمینمایند سیوم آنکه مرا فرمودند که بکنم اینچنین را که بان مستحق اولیه شوم از اعمال سابقین و حاصل کلام آنست که مرا
فرموده اند که خالص کردانم دین اسلام را از شرك و ریا و سبقت نمایم باسلام و سایر اعمال حسنه و اقوال مرضیه بر
غیر خود و دیگر من خطاب نموده اند که قل بگوای محمد که مر این کفار را که در صدد اند که ترا از دین
حق منحرف کردانند و مایل بدین خود سازند انی اخاف بدرستی که میترسم ان عصیت ربی اگر نافرمانی
کنم پروردگار خود را باین وجه که طریق توحید بگذارم و دین شما اختیار کنم عذاب یوم عظیم عذاب روزی که
بزرگست یعنی روز قیامت که در وی اهاویل عظیمه و شداید کبیره است و چون او سبحانه حضرت رسالت را
امر نمود بخبر دادن از مامور به خود باخلاص و عبادت پس امر میفرماید او را باخبار آنکه او منقاد امر
الهی شده باخلاص تمام بعبادة او سبحانه مشغولست میفرماید که قل بگوای محمد مر آن مشرکانرا
که الله اعبد خدای حق را میپرستم و بس مخلصا له دینی در حالتی که پاک کننده ام دین خود را از شوب شرك
و طاعت خود را از لوث ریا ایراد این کلام بجهة قطع طمع مشرکانست از میل پیغمبر بکیش ایشان و لهذا بعد از آن
تهدید ایشان نموده در ترك اخلاص و تنبیه کرده بر حرمان و خذلان ایشان باین قول فاعبدوا پس بپرستید
ای معاشر کفار ما شئتم من دونه آنچه خواهید بجز از خدای از اصنام و غیر آن این آیه بآیه السیف منسوخ
شده آورده اند که مشرکان بعد از حرمان پیغمبر بر ایشان گفتند ای محمد زیان کردی که کیش ما را
اختیار نکردی و اصنام منهی را بکر نمودی این آیه نازل شد که قل بگوای محمد با اهل شرك که ان
الخاسرین بدرستی که زیان کاران از روی حقیقه الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای
خود و اهلیهم و در کسان خود یوم القیمة روز قیامت چه در آن روز بنفس خود منتفع نشوند بجهة ضلالت
و غوایه و در دوزخ اهل خود را نیابند تا با ایشان متانس شوند همچنانکه در دنیا با ایشان استیناس
می نمودند زیرا که امروز حق سبحانه ایشانرا از هم متفرق سازد پس منفعت نفس و اهل از ایشان مفقود باشد
و گویند که خسران ایشان نسبت بانفس و اهالی خود باین وجه است که نفسهای خود را امروز در طبقات
جهنم یابند و اهل خود را که از اهل ایمان بوده باشند در بهشت بینند و این هنگام نه از نفس خود منتفع
شوند و نه اهل ایشان بفریاد ایشان رسند پس نسبت باین هر دو زیان زده باشند و از ابن عباس مرویست

دینی

که خدای از برای هر انسانی در بهشت منزلی و اهلی آفریده هر که اطاعت خدا و رسول نموده او را بهشت
رساند و منزل و اهل او بدو دهد و هر که در طریق معصیت سلوك نموده و فرمان الهی و حضرت
رسالت پناهی برده او را بدوزخ برد و منزل و اهل که نام زد او بوده بدیگری دهد که مطیع او باشد و
مصداق اینست کریمه اولئك هم الوارثون تا آخر و چون کفار در روز قیامت در منزل و اهل خود خاسر بوده
باشند پس بجهة مبالغه در خسران ایشان استیناف کلام نموده و آنرا مصدر ساخته بحرف تنبیه و توسیط
فصل و تعریف خسران و وصف آن بظهور کرده باین وجه که الا ذلك بدانید که آن زیان مذکور هو الخسران
المبین آن زیان ظاهر و هویداست که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده و پنهان نباشد بعد از آن شرح
خسران ایشان میکند باین طریق که لهم مر آن خاسرانراست من فوقهم از زبر ایشان ظلل من النار
سایبانها از آتش و من تحتهم ظلل و از زیر ایشان نیز سایبانهاست طایفه دیگر را که در درکه زیر تراند
ایشان باشند که آن منافقانند چه اهل نفاق در آخرین درکات دوزخ خواهند بود و اهل کفر بر زبر
سر ایشان و مراد بظلل سرادق و اطباقست یعنی زیان کارانرا سراپردها و طبقهای آتش است که احاطه
ایشان کرده باشد و همه را در میان گرفته و بعضی گفته اند که مراد بظلل اول اطباقست و بدوم فرشها و مهادها
یعنی مر ایشانراست طبقهای آتش نیران که از زبر ایشان باشد و فرشها گسترده از آتش سوزان از زیر ایشان
بود و گفته اند که ذکر ظلل در مقام قطع نار بر طریق مزاوجه است زیرا که آن در مقابله ظلل اهل جنت است و
معنی مراد آنست که اهل دوزخ را بعوض سایبانهای که اهل بهشت را باشد پاره‌های آتش است که
اطراف و جوانب ایشان فرا گرفته باشد ذلك آن عذابی که وصف کرده شد یخوف الله میترساند خدای
بان عباده بندگان خود را بجهة رحمت واسعه خود در شان ایشان تا بپرهیزند از آتش و امتثال اوامر
او نمایند و لهذا بعد از آن امر باتقای ایشان نموده و فرموده که یا عباد ای بندگان من فاتقون پس بترسید
از من و متعرض موجبات سخط من مشوید و صرف یاء تکلم در موضعین بجهة دلالت کسره است بر آن آورده اند
که در زمان جاهلیت زید بن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و ابوذر غفاری زبان بکلمه طیبه لا اله الا الله
کشودند و باعتقاد تمام بوحدانیت الهی اعتراف کردند و از کیش آبای خود تبرا نمودند حق سبحانه در شان

آن هر سه این آیت فرستاد که وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ وآنانکه اجتناب کردند از شیطان که در غایت
طغیانست و عدوان و سایر شیاطین که مضلات دین اند یعنی دور شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا از انکه
بپرستیدند انها را و تبعیت انها اختیار کنند وَأَنَابُوا وباز گشتند إِلَى اللَّهِ بسوی خدای و از سر یقین
روی دل بجانب او آوردند لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشانراست مژده ثواب و آن یا در حین حیوتست بزبان
پیغمبران و یا نزد وفات بگفتار فرشتگان و یا بعد از ممات بخطاب الهی بدخول جنان و مغفرت گناهان
و بدانکه طاغوت بر وزن فعلوتست که صیغه مبالغه است و مشتقست از طغیان چون ملکوت و رحموت
که از ملک و رحمت ماخوذ است بمعنی رحمة کثیره و ملکه واسعه الا آنست که طاغوت مقلوبست بتقدیم لام الفعل
بر عین الفعل و چون شیطان و عساکر او در کمال طغیان اند از اینجهة طاغوت بحسب اصل وضع مخصوص است
بایشان زیرا که در و مبالغه بسیار است از حیثیت صیغه و مصدر پس اطلاق طاغوت بر انها مناسبست
برانکه ایشان در طغیان بمرتبه رسیده اند که گویا اثنینیه مرتفع است میان ایشان و عین طغیان و عصیان شده اند
لکن بحسب عرف استعمال آن در معنی جمعیست پس خلاصه معنی اینست که آن کسانی که مجتنب شدند
از عبادت هر چه دون خدا است ایشانراست مژده ثواب فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِينَ
يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ آنان که میشنوند گفتار حق را فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ پس پیروی مینمایند نیکوتر انرا یعنی عمل
میکنند بان قولی که اقرب بحق و اصوب بفوز است سدی گفته که تبعیت قولی میکنند که احسن انچیزیست
که مامورند بان از طاعات و عبادات و از ابو درداء منقولست که فرمود که اگر بجهه سه چیز نمی بود میخواستم
که بکوی زنده نمانم یکی تشنگی در عین گرما یعنی روزه داشتن در ان و دیگری سجده در جوف لیل سیم
مجانست کردن با جماعتی که تبعیت بهترین کلام کنند و زجاج بر آنست که مراد آنست که استماع قرآن
و غیر آن کنند پس تابع قرآن شوند و غیر ان بگذارند و گفته که معنی آنست که استماع نمایند امر نهی را که در قرآن
وحی نیست از طاعات و مباحات پس تبعیت طاعت اختیار کنند که احسن است از فعل مباح یا انکه استماع
اوامر قرآن نمایند پس احسن امرین را اختیار نمایند همچنانکه اختیار عفو نمایند بر قصاص که افضل از آنست که
قوله تعالی وان تعفوا اقرب للتقوی و تصدق صدقه خفیه کنند که افضل است از صدقه علانیه کقوله تعالی و

ان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و بر همین قیاس تابع محکم شوند بدون منسوخ و عزیمت را اختیار کنند
بدون رخصة یا آیتی که منطوی بر مفاتیح اعدا باشد بگذارند و آیتی که مجتوی بر مدایح اولیا باشد اختیار نمایند یا آنکه
تبعیت حق نمایند که قول خداست و از باطل که گفتار نفس و شیطانست محترز باشند پس بندگان خالص آنانند
که احسن اقوال را که خطاب حضرت ذو الجلالست از زبان حضرت نبوی صلعم استماع نموده پیروی آن
نمایند أُولَٰئِكَ آن گروه که تابع سخنان نیکوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ آنانند که راه نموده است خدای ایشانرا
بمقصد نجات و ایشان بآن مهتدی شده طریق صواب را که موجب وصولست بجنس مآب اختیار نموده اند
وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ایشانند خداوندان عقول صافیه از شوائب اوهام فاسده و تخیلات باطله
که از تسویلات شیطانیه ناشی میگردد پس بر سبیل تهدید میفرماید که أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ آیا آنکسی که واجب
شد بر وی كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن وعید که مشعر است بر عذاب الیم و عذاب عظیم یعنی قول لاملان جهنم تا آخر و حدیث
هؤلاء اهل النار و لا ابالی باشد چون کسی که مستوجب جنان و سزاوار روضه رضوانست مراد آنست که شخصی
که مستحق عقوبتست هرگز مثل کسی نباشد که سزاوار جنة است و این وجه بنا بر آنست که خبر مبتداء محذوف
باشد و نزد جماعتی آنست که افمن حق مبتدا است و خبر او أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ و تکرار استفهام بجهت
تنبیه است بر تاکید انکار تسویه و ذکر من فی النار قایم مقام ضمیریست که راجع بمبتدا باشد یا آنکه ضمیر
محذوفست و تقدیر کلام برین وجه که افانت تنقذ منهم من فی النار پس معنی کلام باین راجع است که ایا آنانی که
مستحق کلمه عذابند کلمه میرهانی ایشانرا از آتش دوزخ یا جماعتی که در حکم عقابند خلاص میکنی از ایشان بب
انمائی که گرفتار باشند بعذاب آتش سوزان یعنی نمیتوانی و قدرت نداری که انهار المومن ساری و از عذاب
برهانی و بنا بر انکه خبر محذوف باشد پس افانت تنقذ کلامی مستانف خواهد بود و معنی برین وجه که ایا تو ای محمد
میرهانی انرا که در دوزخ باشد یعنی قادر نیستی که بوسیله ادخال ایمان در قلوب دوزخیان ایشانرا از عذاب
برهانی پس عدم قبول ایمان از جانب نفس ایشانست و بر تو حرجی لازم نمی اید چه بر تو همین تبلیغ است و پس از
ابن عباس منقولست که این آیه در شان ابولهبست و پسرش عتبه و بعد از ذکر وعید مشرکان بیان وعد
مومنان میکند و میگوید که لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لکن آنانکه بپرهیزیدند رَبَّهُمْ از عذاب بسیار بلند مرتفعا
پروردگار خود بوسیله قبول ایمان و
بسبب طاعة لَهُمْ مر ایشانراست
بهشت غُرَفٌ غرفها یعنی منزلهای

ع

از بالای ان غرفها غرف غرفهای دیگر بلند تر مبنیة که بنا کرده و مستحکم گردانیده شده است بالا وصور و اعواج
این کلام در مقابل این آیت است که لهم من فوقهم ظلل و من تحتهم ظلل و چون نظر در انهار جاریه کردن موجب التذاذ
نفس است ازین جهة بعد ازین میفرماید تجری من تحتها الانهار میرود از زیر ان غرفها جویهای بهشت وعده داده
شده است این غرف و انهار باهل ایمان وعد الله وعده دادن خدا یعنی این وعده خدای تعالی است با ایشان
لا یخلف الله المیعاد خلاف نمیکند خدای وعده خود را پس البته ان متحقق الوقوع است و تخلف ان از قبیل محال
ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلعم روایت کند که چون اهل بهشت ببهشت از بالای خود غرفهای بینند
که بعد مسافت میان ایشان و ان غرف بعد زمین باشد نسبت باسمان و اهل آن بمثابت ستارها درخشند گفتم
یا رسول الله این منازل انبیا باشد فرمود که اهل این مراتب و درجات صالحان امت من باشند پس او سبحانه
در عقب ذکر دعوت مردمان بتوحید بیان دلالت وحدت مینماید برین وجه که الم تر آیا نمی بینی خطاب
بحضرت رسالتست و مراد جمیع مکلفین اند و استفهام از برای تقریر یعنی البته می بینید ان الله انکه خدای انزل
فرو فرستاد من السماء از اسمان یا از ابر ماء آبی یعنی آب باران فسلکه پس در آورد آن آب را
ینابیع فی الارض در چشمها و نابع و کاریزها و جاری که در زمین است ثم یخرج به پس بیرون می آرد از ان آب
زرعا کشت زار مختلفا الوانه که گوناگونست رنگهای او از حمرت و خضرت و سواد و صفرت و غیر آن
و گویند که مراد بالوان صنوفست یعنی مختلفست اصناف و اجناس آن چون گندم و جو و برنج و کنجد و جز ان
ثم یهیج پس خشک میشود آن زرع بعد از خضرت و نضارت فتریه پس می بینی انرا مصفرا زرد شده پس از
طراوت و نضاضت ثم یجعله پس میگرداند خدای انرا حطاما ریزه ریزه و در هم شکسته و خورد و مرد گشته
ان فی ذلک بدرستی که در انزال باران و اخراج زروع مختلف بان و تغلب آن از حالی بحالی و صفتی بصفتی
لذکری هر آینه یاد کردنیست لاولی الالباب مر صاحبان عقول سلیمه را که در ان تفکر نمایند و عارف شوند
بصانع محدث و عالم گردند بقدرت او سبحانه بمبدا و معاد و بعث و نشور یا در ان پند نیست مر اهل خود را
که تشبیه نمایند احوال دنیو را بان مزروع تر و تازه و بران اعتماد نکنند چه اندک وقتی غوان بذبول مبدل شود
و سمت زوال پذیرد و چون عقولی که صافی باشند از شوایب کدورات از زنگ تخیلات و توهمات یا بر استدلال

بر صدد عرفان و ایقان میرسند و انهایی که مشوب باشند بلوث اوهام در بن تفکر نمیکنند تا عارف شوند
بوجود صانع علام از این جهة بعد از این میفرماید که افمن شرح الله آیا پس آنکسی که گشاده کرده است خدای تعالی
صدره سینه او را و فراخ گردانیده دل او را للاسلام برای قبول اسلام بوسیله استعمال قوت عقلیه
در دلایل بینه و حجج واضحه و بواسطه استعداد تام او بالطاف هادیه همچو کسی است که سینه او تنگست از قبول
حق بجهة اصرار او بر عناد و انکار و عدم تدبر او در دلایل و معجزاتی که موصل است بمعرفت پروردگار و صدق فرستاده
مختار خلاصه معنی انست که انکسی که خدای تعالی بسبب اهلیت و استعداد لطف در حق او الطاف عمیم خود فایض سازد
بر وجهی که سینه او منشرح شود بقبول ایمان همچو کسی نباشد که بجهة عدم استعداد لطف نظر الطاف از و باز گیرد
و او را در مضیق کفر بگذارد چه میان ایشان بعد المشرقین است فهو پس آنکس که سینه او فسیح است و دل او وسیع
از برای قبول ایمان علی نور بر روشنی معرفتست یعنی بر ادله وحدت یا بر یقین و بصیرت من ربه از پروردگار
خود عبد الله مسعود روایت کند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم این آیه را قرائت فرمود ما گفتیم یا رسول الله
انشراح صدر چه معنی است فرمود که نور معرفت الهی است در دل بنده مومن بر وجهی که دل او را روشن و فراخ
کرداند گفتیم یا رسول الله علامت آن چیست فرمود آنکه بنده بالکلیه از سرای غرور بگذرد و من جمیع الوجوه توجه نماید
بتهیه اسباب سرای خلود و پیش از مرگ مستعد آن شود و در بعضی تفاسیر آورده اند که این آیه در شان
عالی شان حضرت امیر المومنین است و عمار یاسر و بجهة کمال معرفت و یقین انحضرتست که قایل این کلمه گشته که
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا پس در باره ابو لهب و فرزندان وی در باره و جماعتی که توابع ایشان بودند میفرماید
که فویل پس جای ویل که در قعر جهنم است یا شدت عذاب و سختی للقاسیة قلوبهم مر جماعتی راست که سخت است
دلهای ایشان من ذکر الله از جهت یاد کردن خدای تعالی که کلمه توحید است یعنی هر گاه نزد ایشان یاد
میکنند بسبب آن زیاده میگردد قساوت در دلهای ایشان کما قال تعالی فزادتهم رجسا الی رجسهم پس اصلا
متعظ نمیشوند از ترغیب و منزجر نمیگردند از ترهیب و ایثار لفظ من بر عن بجهة ابلغیت آنست زیرا که حصول
قساوت قلب بسبب ذکر که از معنی من معلوم میشود اشد است از انکه قساوت آن از مباعدت ذکر بسبب ذکر
باشد چنانکه از منطوق لفظ عن مفهوم میگردد اولئک انگروه سنگدل فی ضلال مبین در گمراهی

هویدا و آشکار اند بر وجهی که ضلالت ایشان بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست ابو سعید خدری از رسول صلعم
روایت کرده که حاجت از نرم دلان امت من طلب کنید که خدای تعالی رحمت در دلهای ایشان وضع فرموده است
و از ارباب قلوب قاسیه حاجت مطلبید که حق سبحانه غضب و خشم خود را در ایشان مرکوز ساخته و نیز از انحضرت صلعم
منقولست که ان الله یحب کل قلب حزین خاشع رحیم یعلم الناس خیرا و یدعو الی طاعة الله و یبغض کل قلب ساه
و ینام اللیل کلها فلا یذکر الله یعنی خدای دوست دارد هر دلی که ترسنده و اندوهگین و مهربان باشد و مردم را
بخیر تعلیم نماید و بطاعت خدای دعوت کند و دشمن دارد هر دلی که غافل باشد و اوقات را بیاز بعه صرف نماید و
همه شب را در خواب گذراند و ذکر خدای تعالی نکند مالک دینار فرموده که خدای بر هیچ قوم خشم نگرفت و رحمت خود
از ایشان مسلوب نساخت مگر بجهه قساوت قلوب ایشان آورده اند که روزی اصحاب بجناب نبوی مآب
عرض نمودند که ملال بسیار و کلال بیشمار دیما طاری شده خواهش ما آنست که بمقتضای غره اسخنی ادا فرمائی
تا روح ما بفرح مبدل شود و زنگ کدورت از صفحه خاطر ما زدوده گردد آیت آمد که الله نزل خدای فرو
فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخنی را و در ایراد جلالت بر وجه ابتداییت و اسناد جمله فعلیه بر ونا کند استناد
قرآن است با و سبحانه و تفخیم و تعظیم و استشهاد بر حسن اسلوب آن و تنبیه بر آنکه قرآن از نزد او سبحانه
منزل گشته و مثل آن جایز نیست که صادر شود از کسی مگر از جانب او و اشعار بر آنکه آن وحی الهی است و معجز
رسالت پناهی و مباین سایر احادیث در فرط فصاحت و اشتمال آن بر جمیع آنچه مکلف بان احتیاج دارد از تنبیه
بر ادله توحید و عدل او سبحانه و بیان احکام شرع و غیر آن از مواعظ و قصص و ترغیب و ترهیب و بجهه اهمیت
و عنایت احسنیه است که احسن الحدیث را از روی لفظ صفت کتاب نداشتند بلکه انرا بر و مقدم داشته و
بعد از آن بر سبیل ابدلیت یا حالیت ذکر کتاب نموده و فرموده که کتابا متشابها یعنی حق سبحانه فرو فرستاد
کتابی که مانند یکدیگر است یا آنکه تنزیل فرمود نیکوترین حدیثی را در حالتی که آن کتابیست که متشابه یکدیگر است
یعنی بعضی از آن مشابه بعضی است در جزالت لفظ و تجارب نظم و تناسب اسلوب و صحت معانی و دلالت بر اعجاز
حضرت نبوی و اشتمال آن بر منافع دینی و اخروی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است و در تناقض
و اختلاف کلام نیست یا آنکه متشابه کتب مقدسه است در اصول اسلام و مع هذا مثانی مثنی و مکرر است یعنی

کتاب

منطویست بر تکرار قصص و تردد احکام و اوامر و نواهی و وعد و وعید و مواعظ و نصایح یا محتویست
بر مزدوجات امور متقابله چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر ثواب و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و
کافر و غیر آن و بعضی گفته اند که تکرار آن باعتبار آنست که هر چند نزد تلاوت مکرر میگردد موجب کلال
و ملال نمیشود و بجهت کثرت ترداد و تکرار ذوق تلاوت آن تنزل نمی یابد و کم نمی شود بلکه قاریان چندانکه بتقرار
آن استعمال مینمایند ذوقا و بتلاوت آن زیاده میگردد و وصف واحد بجمع باعتبار تضمن موصوفست بامور
تفصیلیه از قصص و احکام و مواعظ و مواعید و غیر آن پس توصیف مفرد بجمع لازم نیاید بلکه توصیف جمع بجمع
باشد و لهذا صحیح است که گویند قرآن اسباع است و اخماس و سور و آیات و نظیر اینست اینکه انسان عظام
است و عروق و اعصاب و محتملست که مثانی صفة نباشد بلکه تمیز متشابها باشد از قبیل رایت رجلا حسنا شمایل
یعنی کتابی که متشابه است از روی ازدواج و فایده تثنیه و تکرار آنست که نفوس بسیار متنفر ند از ذکر وعد
و وعید و موعظه و نصیحت پس اگر در آن تکرار نباشد در رسوخ پیدا نکند و هیچ نفسی عمل بان ننماید
و از ینجاست که عادت حضرت رسالت صلعم آن بود که سه مرتبه و چهار مرتبه مواعظ و نصایح را بر اصحاب
تکرار میفرمود و سعی مینمود تا آن در قلوب ایشان مرکوز شود و در صدور ایشان مغروس گردد و
دیگر از جمله نعوت قرآن اینست که تقشعر منه میلرزد از و یعنی بجهت شدت از خوف و عیدی که
در وست بسیار منقبض میگردد جلود الذین پوستهای آنانی که یخشون ربهم میترسند از عقاب
پروردگار خود و بدانکه ترکیب اقشعرار حروف قشع است که ادیم یابس است بزیادتی را در آخر او تا رباعی
شود و دلالت بر زیادتی معنی کند و این تمثیلیست که نزد شدت خوف میگویند یا میتواند بود که مراد او سبحانه تمثیل
افراط خشیه ایشان باشد و تصویر آن بابن قول و محتمل این نیز هست که بر حقیقت خود باشد و این قول
اقوی است زیرا که حمل الفاظ بر معانی حقیقیه خود اولی است و خلاصه معنی آنست که هر گاه مومنان آیات وعید
قرآنی را استماع میکنند یا تلاوه می نمایند می نمایند خشیه عظیم ایشانرا عارض میشود بر وجهی که پوستهای ایشان بهم
ان بلوزه می آید ثم تلین پس نرم میشود و آرام میگیرد جلودهم و قلوبهم پوستها و دلهای ایشان
الی ذکر الله بسوی یاد کردن خدای یعنی چون آیات رحمة و مغفرة را می شنوند پوستها و دلهای ایشان نرم میشود و ان

نفوس

خشیه وقشعر برد از ایمان ابا میکردد و تعدیه ذکر بکلمه الی بجهة تضمین انست با طمینان و سکون که مستعملست بالی
والطلاق ذکر بدون تقیید آن بذکر رحمة بجهت انست که ذکر رحمة اصلست نسبة بذکر عقوبة زیرا که رحمة او سبقة
سابقست بر غضب او و پس بجهة اصالة رحمة هرگاه که اراده ذکر میشود صفة رافه و رحمة بیش از جمیع صفات
جلال و نعوت کمال بخاطر خطور میکند و اطلاق ذکر متصرف بذکر رحمة باشد و ذکر جلود اولا و مقارنة
آن بقلوب ثانیا بجهت آنست که هرگاه که خشیة که حالتست در قلوب مقصور میشود محال آن که قلوب است
نیز نموده و چنین فرموده که در حالة واحده بجهت آیات وعید اقشعرار عارض جلود ایشان می شود
بخاطر میرسد و بسبب این ازدکر خشیة تصور قلوب میشود پس بنا برین گویا او سبحانه در اول ذکر قلوب
و خشیه در قلوب ایشان طاری میکردد و بعد از آن چونکه بذکر الهی که مبنی امر آن بر رافه و رحمتست تذکر
مینمایند استبدال میکنند رجا قلوب را بخشیة و قشعریره جلود را بلینة مرویست از ابن عباس بن عبد المطلب
که حضرت رسول فرمود که اذا اقشعر جلد العبد من خشیة الله انجابت عنه ذنوبه کما یجاب عن الشجر
الیابسة ورقها هرگاه که بلرزد پوست بنده مؤمن از ترس خدا ریزان شود از و گناهان همچنانکه ریخته
میشود برگها از درخت خشک و زید ابن اسلم از ابی بن کعب نقل کرده که روزی نزد رسول صلی الله علیه و آله
رفتم و او بقران خواندن مشغول بود در اثنای قرائت جماعتی را رقة آمد فرمود اغتنموا الدعا عند الرقة فانها رحمة غنیمة
دانید دعا کردن را نزد گریستن که باجابت مقرونست اهل سعادت رقت رحمة الهی است و نجاة از عقوبة پادشاهی
قتاده فرموده که حق سبحانه اولیای خود را مبعوث ساخته با قشعرار جلود بسبب خشیة و اطمینان قلوب بواسطه
رجا و رحمت نه بذهاب عقول و عروض غشیان همچنانکه روش اهل بدع است و توابع شیطان عبد الله بن
عروه بن زبیر گفت از اسمای بنت ابی بکر پرسیدم که اصحاب رسول نزد استماع قران و تلاوة فرقان چگونه
بودندی گفت چنانکه خدای تعالی وصف ایشان کرده چشمهای گریان و اعضای لرزان گفتم اکنون جماعتی
پیدا شده اند که چون قران میشنوند می افتند و بیهوش میشوند گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این از فعل
ابلیس لعین است ابن سیرین را گفتند که طایفه پیدا امده اند که چون استماع قران می نمایند می افتند و غشی میکنند
گفت یکی از ایشان را بر سر دیواری بنشان و قران از اول تا آخر بر ایشان خوان و ببین که می افتد یا نه اگر

بیوفتد

بیفتد صادقست و اگر نه کاذبست و نیز در صفت قرآن میفرماید که ذلک این کتاب بزرگوار که منعوتست بنعوت
مذکوره هدی الله راه نمودن خداست یعنی ارشادیست مر بنده گانرا از جانب خدا یهدی به راه راست مینماید یعنی
توفیق ایمان میدهد بسبب آن من یشاء هر کرا خواهد از کسانی که تامل نمایند در ادله واضحه و تفکر کنند
در یح بینه آن یا توفیق طاعة و عبادت میدهد بان اهل تقوی را که خشیة و رجا را نصب العین خود کرده اند
کما قال هدی للمتقین الخ و من یضلل الله و هر کرا گمراه سازد خدای یعنی فرو گذارد او را بسبب جحود و عناد
با وجود ظهور دلایل بر وحدة و آیات وعید بر معصیة فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده که
او را از ضلالت نجات دهد مراد کفار و فجار اند که بسبب اصرار انکار اصلا التفات بجانب ادله توحید و
آیات وعید نمیکنند و گویند که مشار الیه ذلک خشیة و رجاست که نشانه هدایت است یعنی خوف عقاب و
رجاء ثواب اثر هدایت و لطف خداست و تسمیه بهدی بجهة حصول انست بهدی پس راه مینماید بدین اثر
مر کرا میخواهد یعنی از انها که مصاحب و جلیس اهل خشیة و رجا شوند چون از مصاحبة و مجالسة مر
ایشان میشود در انکه اقتدا بسیرت انها کنند و در طریق ایشان سلوک نمایند و هر کرا که در طریق ضلالت بگذارد
یعنی بجهت قساوت و اصرار فسق و جحود او الطاف الهی در و تاثیر ننماید پس او را هیچ هادی و موثری نخواهد
بود تا بسبب آن متاثر شده از وادی ضلالت بسر حد هدایت رسد پس بر سبیل تهدید میفرماید که افمن یتقی
ایا پس کسی که پرهیزد بوجهه بروی خود سوء العذاب از بدی عذاب و شدت عقاب که آن زبانه آتش دوزخ است
یعنی روی خود را سپر آتش سازد یوم القیمه در روز رستخیز بجهت انکه دست و پای او در زنجیر آتشین
باشد و ممکن نباشد او را که از خود دفع آتش کند مگر بروی چون کسی باشد که ایمن بود از عذاب و نکال
و در صدر جنة قرار گرفته باشد مرفه الحال و فارغ البال از کلبی منقولست که مراد ابو جهل است که او را دست
بر گردن بسته بدوزخ برند و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد و از خود دفع کند و از عطا مرویست که مراد انکسی
که سرنگون او را در آتش اندازند پس اول عضوی که آتش از امس کند روی او باشد و گویند مراد جمیع بدنست و
تخصیص آن بجهت آنست که اعز اعضاست و لهذا اگر اذیتی متوجه شخصی شود اول در طلب آنست که آن را از
خود دفع کند بعد از آن از قول حزنه نسبت بکفار اخبار میفرماید که و قیل و گفته شود یعنی خازنان دوزخ

کویند للظالمین مر ستمکاران را از کفره وفجره ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون جزای انچه بودید که کسب میکردید
از تکذیب پیغمبر وبعث ونشور در محشر وکویند که این حالیه است بتقدیر قد وذو الحال ان فاعل تتقی است و
وضع مظهر در موضع مضمر بجهت تسجیل ظلم است بر ایشان واشعار بموجب عذاب ایشان باتش سوزان پس معنی
برین وجه است که کسانی که انقاشده عذاب کنند بوجه خود در حالتی که مامور باشند بچشیدن وبال اعمال
مساوی جماعتی نیستند که ایمن باشند ورسیده باشند بدرجه ثواب وعلی کلا التقدیرین جزای شرط محذوفست
از عذاب پس بجهت مبالغه در تهدید کفار مکه میکوید کذب الذین من قبلهم تکذیب کردند انانکه بودند پیش
از کفار مکه پیغمبر خود را فاتیهم العذاب پس امد بایشان عذاب الهی وعقاب پادشاهی من حیث لا یشعرون
از انجا که شعور نمیداشتند بان ووقوع ان در خاطر ایشان نمیکذشت بلکه در حالت امنیت ورفاهیت وغفلت
عذاب بر ایشان نازل شد بر طریق فجاة فاذاقهم الله پس بچشانید ایشانرا خدای الخزی خواری ورسوائی
فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا بمسخ وخسف وقتل وسبی واجلا ولعذاب الاخرة وهر اینه عذاب سرای دیکر
یعنی عقوبة عقبا که برای ایشان معد ومهیاست اکبر بزرکتر است از عذاب دنیا بجهت شدت ودوام آن
لو کانوا یعلمون اکر هستند که بدانند یعنی اکر از اهل علم ونظر اند هر اینه عالم خواهند بود بان وعبرت خواهند کرفت
ازان ولقد ضربنا وبدرستی که بیان کردیم للناس برای آدمیان فی هذا القرآن درین کتاب که قرآنست من کل مثل
از هر مثلی که محتاج الیه مردمانست در امر دین مراد ذکر امم ماضیه است کما قال وبینا لکم کیف فعلنا بهم وضربنا
لکم الامثال یعنی در قرآن احوال امم ماضیه را بیان کردیم لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پندپذیر شوند
یعنی تا دران تامل نموده عبرت کیرند ازان قرآنا عربیا این حال موکده است از هذا از قبیل جائنی زید رجلا صالحا
وجائنی عمرو انسانا عاقلا یعنی لحقه رجلا صالحا وانسانا عاقلا پس معنی این برین نهج است که بجهت میدادیم این
قرآن را در حالتی که قرآنیست بلغه عرب ومیتواند بود که منصوب بمدحیة باشد یعنی مدح میکنم وستایش مینمایم
قرآنی را که بزبان عربیست غیر ذی عوج نیست خداوند کجی یعنی منحرف نیست از حق بلکه طریق مستقیمست
که موصلست بحق پس هیچ اختلالی ومناقضی واختلافی در معانی ان نباشد وایثار غیر ذی عوج بر مستقیم
وغیر معوج بجهت دو فایده است یکی انکه تصریح باشد بانکه حقیقة عوجیه ازو مسلوبست یعنی اصلا درو

هویة

وهویة عوجی نیست کما قال ولم یجعل له عوجا ودوم انست که لفظ عوج مختصست بمعانی دون اعیان
یعنی معانی قرآنی اصلا انحرافی وکجی ندارند وکویند که عوج بمعنی شک ولبس است یعنی هیچ شکی وشبهه نیست در حقیقة
ان پس از امنزل ساخت لعلهم یتقون تا باشد که ایشان بپرهیزند از کفر وانواع عصیان بسبب تامل وتفکر
در معانی ان پس از برای عبده اصنام واهل توحید مثل میزند ومیکوید که ضرب الله مثلا بیان کرد خدای تعالی
مثلی را برای مشرک وموحد رجلا فیه شرکاء این بدل مثلاست یعنی حق سبحانه بیان فرمود برای تنبیه اهل شرک
مردی را که در وی شریکان باشند یعنی بنده را که مولای متعدد داشته باشد متشاکسون که مخالفت باشند با هم
بجهت بدخوئی وباهم نسازند در شرکت ان بنده پس هر شریکی ورا کاری فرماید واوان کار تمام ناکرده شریکی دیکر
کاری باو رجوع کند واو هیچکدام را باتمام نتواند رساند وشریکان بجهت این ازو راضی نباشند ورجلا سلما واز
برای موحد مردی را که وارسته باشد از شریکان وخالص باشد لرجل برای مردی یعنی غلامی که مخصوص یک مولی
باشد واو را در انجاح مقاصد ومرام خشنود تواند ساخت هل یستویان مثلا آیا مساوی باشند این دو بنده از روی
از روی شباهت در صفت استفهام بر سبیل انکارست یعنی مانند یکدیکر نباشد چه یکی بسبب تنازع هلاک ومضطر
باشد ونتواند که نوعی کند که در خدمتکاری همه ازو راضی باشند ودیکری از تخالف شریکان سالم بود وبجهت نیکوئی
خدمتکاری مولی ازو خشنود بود یعنی همچنانکه بنده که مشترک باشد میان شرکا دلا ومتفرقست بخدمتکاری هر یک
از ایشان ومتحیر کشته نمیداند که بخدمة کدام قیام نماید وبچه نوع همه را خشنود سازد وبر کدام اعتماد نماید مشرک
نیز توزیع عبودیه نموده از برای الهه مختلفه سر کردان شده نمیداند که کدام از ایشانرا عبادة کند واعتماد بر
ربوبیه کدام نماید وازکه انجاح مرام کند وهمچنانکه بنده که مملوک یک کس باشد بتوجه تمام وجد ما لا کلام که
خدمتکاری بر میان بسته بچیزی که موجب رضای مولی اوست قیام مینماید واز انچه سبب کراهت اوست محترز
میشود وبجهة این انچه مرام اوست ازو حاصل میکند همچنین موحد بالکلیه ومن جمیع الوجوه روی توجه بجانب
معبود بحق آورده بعبادة او اشتغال نموده واز غیر او منقطع کشته وچیزی که سبب خشنودی معبود اوست
استعمال مینماید واز انچه منشا سخط اوست اختیار میکند وبواسطه این انقیاد واطاعة بنعمة عاجل وثواب
آجل میرسد وتخصیص رجل بجهت انست که فطانة او در مضرة ومنفعة وشقاوة وسعادة اکثرست چه

وصبيات بجهت انكه ناقصات العقول‌اند كاهست كه غافل ميشوند از ضر و نفع ابو الحسن حسكانى باسناد خود
از امير المومنين صلوات الله عليه روايت كند كه انحضرت فرمود كه انا ذلك الرجل السلم لرسول الله صلى الله
عليه وآله من ان ميردم كه بخلوص تمام بخدمتكارى حضرت رسالت پناه اقدام مينمودم وعياشى باسناد خود از
ابى خالد روايت كرده كه امام محمد باقر عليه السلام فرموده كه الرجل السلم للرجل على حقا وشيعته انمردى
كه خالص است در عبودهٔ مالك خود وخدمة او را مشوب بخدمة غيرى نساخته از روى تحقيق امير المومنين است
وشيعيان او وچون اين ضرب المثل بسبب هدايت بندكانست بايمان كه اعظم نعم است از نجمه ميفرمايد كه **الحمد لله**
همه ثنا وستايش مر خداى راست بر اين مثل چه بسبب ان شما را از ظلمة شرك خلاص داده بنور توحيد رهمونى نمود و
معنى برين وجه است كه استحقاق حمد مر خدا راست كه در خدائى شريك ندارد نه غير او را چه او منعم بالذاتست وما لك
على الاطلاق **بل اكثرهم** بلكه بيشتر مردمان **لا يعلمون** نميدانند حقيقة اين نص واو محبة فرط جهالة غيرى را شريك او
ميسازند آورده اند كه كفار مكه ميكفتند كه نتربص به ريب المنون انتظار ميكشيم كه محمد بميرد وما از محنة او خلاص شويم
آيه امد كه **انك ميت** بدرستى كه تو متصفى بصفه موت **وانهم ميتون** وبتحقيق كه كفار نيز مرده اند واين تسميه شى است باسم
ما يؤل يعنى مال تو وايشان موتست پس تربص بموت وشماتة باقى بفانى معنى ندارد شد باشد پس تغليب مخاطب بر غيب
كرده ميفرمايد كه **ثم انكم** بعد از موت بدرستى كه شما اى مومنان وكافران **يوم القيمة** در روز رستخيز **عند ربكم** نزد
آفريدكار خود **تختصمون** خصومة خواهيد كرد در امر دين پس تو حجة اورى بر ايشان كه من در توحيد بر حق بودم وشما
در شريك بر باطل ومن تبليغ رسالة نمودم وشما را براه راست دعوة كردم وشما طريق الجاج وعناد پيش كرفته تكذيب من
كرديد وايشان باباطيل اعتذار آورند وكويند اطعنا سادتنا واثا وجدنا اباءنا وكويند كه اين اختصام عام است در
جميع قضاياى دنيويه عبد الله عمر كفت مدت بسيار كان ما ان بود كه اين خصومة در نشاءه قيامت ميان اهل اسلام
واهل كتاب باشد نه ميان اهل اسلام چه دين ما يكيست وخدا و پيغمبر وكتاب ما يكى وچون ديدم كه مسلمانان تيغ
بركشيدند ويكديكر را ميكشتند دانستم كه روز قيامت خصومة در ميان ما نيز خواهد بود وابو سعيد خدرى كفته
روز جمل وصفين دانستم كه اين خصومة در ميان ما نيز باشد ابو العاليه بر انست كه اين آيه مخصوص باهل قبله است
وآيه سابقه تائيد اين قول ميكند وهمچنين آيتى كه بعد از وى واقع شده وهى هذا **فمن اظلم** پس كيست ستمكارتر

ممن كذب

ممن كذب از كسى كه دروغ كفت **على الله** بر خدا يعنى او را شريك وزن وولد نسبة داد **وكذب بالصدق** وتكذيب
نمود بسخن راست يعنى بتوحيد وقرآن **اذ جاءه** در وقتى كه امد باو بى انكه تامل وتفكر نمايد در ان وكويند مراد ازين
الصدق يعنى حضرت رسالت را بدروغ پنداشت پس تهديد ايشان مينمايد بانكه **اليس** آيا نيست استفهام
بر سبيل تقرير است يعنى البته هست **فى جهنم** در دوزخ **مثوى للكافرين** مكان ومقام ناكرويدكان ومنكران
يعنى بجهت مجازات عقيده رديه واعمال قبيحه سقر مستقر ايشان خواهد بود والف ولام محتمل عهديه و
جنسيه است يعنى سقر مقر انكسانى است كه افترا نمودند بر خدا ودروغ دانستند توحيد وقرآن را يا جاى مطلق
كافران وجاحدانست **والذى جاء بالصدق** وانكسى كه اورد سخن راست را **وصدق به** وانكه تصديق نمود
يعنى ساير مومنان بان **اولئك** ان كروه عاليشان **هم المتقون** ايشانند پرهيزكاران نه غير ايشان سدى كفته
كه مراد از او لجبرئيل است كه قرآن را از جانب حضرت عزت آورده وثانى حضرت رسالتست كه تصديق ان نموده و
بقبول تلقى فرموده واز ابن عباس منقولست كه جاء بالصدق حضرت سيد انبياست كه اظهار كلمه توحيد نمود ومصدق ان نيز
انحضرتست چه اكر صدق غير او مى بود سوق كلام مقتضى ان ميبود كه چنين باشد كه والذى جاء بالصدق والذى صدق
به وبنا برين ايراد لفظ اولئك كه صيغه جمع است بجهت تعظيم ان حضرت باشد واز عطا وربيع منقولست كه مراد ازو
اول انبيا اند كه كتب واحكام شرايع را بامم خود آورده اند وثانى اتباع ايشان پس الذى از براى جنس باشد ولهذا بعد
صيغه جمع واقع شده ودر تبيان آورده كه ضحاك وحافظ ابو نعيم از ابن عباس ومجاهد از ائمه هدى صلوات الله عليهم
روايت كرده اند كه جاء بالصدق محمد است صلعم وصدق به على بن ابى طالب صلوات وسلامه عليه در خبر است كه شب معراج
چون رسول را باسمان بردند وملكوت سموات بر وعرض كردند خطاب رسيد كه بر وقوم خود را بانچه مشاهده كردى
خبر ده كفت خداوندا قوم مرا تصديق نخواهند كرد از جانب عزة خطاب آمد كه يصدقك على وهو الصديق الاكبر
على بن ابى طالب تصديق خواهد كرد واو صديق اكبرست ونيز دليل بر صديقيه او حديث نبويست كه مخالفان
وموافقان نقل كرده اند وان اينست كه الصديقون ثلثة حزبيل مومن آل فرعون وحبيب النجار صديق آل
يس وعلى بن ابى طالب الصديق آل محمد ودر آثار آمده كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله جمعى را بنزد اميرالمومنين ع فرستاد تا
بر ايشان امير كردانيد وبعد از ان فرمود كه كيست كه فضل پسر عم او قرآن بكويد عمار ياسر برخاست وكفت من كويم

یا رسول الله فرمود بگو عمار گفت قال الله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به رسول فرمود صدقت یا عمار زید بن حسان
روایت کرده که در بدایت اسلام نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله رفتم و گفتم یا محمد چه میگویی فرمود که میگویم لا اله الا الله
وانا رسول الله خدا یکیست و من که محمدم رسول اویم گفتم من یصدقک علی هذا که تصدیق تو میکند برین قول فرمود صبی وامرأة
و زنی یعنی علی و خدیجه و از اینجاست که حضرت رسول فرموده که صلت الملائکة علی وعلی علی سبع سنین لانه لم یرفع من الارض
صلوة الا منی ومن علی هفت سال فرشتگان بر من و بر علی صلوات میدادند برای آنکه در آن هفت سال نماز هیچ کس
بر آسمان نبردند الا نماز من و علی و ترک اسم موصول در ثانی جهت کمال اتحاد باشد میان نبی و مصدق بروجهی که
گویا اثنینیت بینهما مرتفع است چنانکه آیة انفسنا وانفسکم دلالت میکند برین و چون مشتهیات اخرویه و متمنیات
از برای مومنان مصدق مهیاست نه برای غیر ایشان ازینجهة بعد ازین فرموده که لهم ما یشاؤن مر ایشان راست در بهشت
آنچه خواهند و تمنا کنند از جلایل نعمه و عظایم کرامة عند ربهم نزد پروردگار خود ذلک آن ثواب عظیم و نعمت جسیم جزاء
المحسنین پاداش اهل تصدیقست که کننده افعال حسنه و اعمال شایسته اند لیکفر الله عنهم تا بپوشد خدای
ایشان بسبب ایمان و نیکویی اعمال اسوء الذی عملوا بدترین آنچه کرده باشند یعنی محو کند از ایشان عذاب شرک و
معاصی که کرده باشند از قبل از ایمان آوردن و عملهای نیکو کردن تخصیص اسوء جهت مبالغه است چه تکفیر آن
موجب تکفیر غیر است که در سوء کمتر باشد یا اشعار است بآنکه ایشان بجهة استعظام ذنوب می پندارند که مذنب
ومقصرند اگرچه فی الحقیقه فاعل آن نیستند همچنانکه روش اهل عصمت است ویجزیهم و پاداش دهد ایشان را
اجرهم مزد کردار ایشان باحسن الذی بنیکوترین چیزی کانوا یعملون بودند عمل میکردند مراد از احسن مطلق
محاسن اعمالست و تفسیر آن باحسن جهة کمال اخلاص ایشان است در آن و زیادتی ثواب آن یا آنکه مراد از مجموع
فرایض و سنن باشد که مرتبه حسن دارند بر مباحی که بآن استحقاق ثواب حاصل نمیشود با وجود آنکه باعتبار عدم
مذمومیت اطلاق حسن بر وی تجویز میکنند آورده اند که حضرت رسول صلعم چون ذکر معایب آلهه باطله میکرد کفار تخویف
آنحضرت میکردند و میگفتند که چنین مگوی که بواسطه این از جانب خدایان ما ضرری بتو خواهد رسید که هیچکس
از کفایه نکند حق سبحانه آیه فرستاد که الیس الله بکاف آیا نیست خدای کفایت کننده استفهام بر سبیل
تقریر و اثباتست یعنی البته خدای کفایت کننده است عبده بنده خود را که محمد است صلی الله علیه وآله از جمیع انواع

مضرة و یخوفونک و میترسانند ترا مشرکان بالذین بآنانکه میپرستند من دونه بجز خدای بحق و میگویند که آلهه
ما ضرر بتو خواهند رسانید و در بعضی روایت آمده که چون خالد را پیغمبر صلی الله علیه وآله قصد کرد که عزی را بشکند
کفار گفتند ای خالد از عاقبه این عمل بترس که شان عزی نسبة ببتان دیگر ارفع است مبادا که بتو و بمحمد آسیبی
رساند خالد التفات بگفتار ایشان نکرده تبر را بر سر عزی زد و بشکست و گفت کفرانک یا عزی لا سبحانک سبحان
من اهانک کفر و ناسپاسی مر تراست نه پاکی و پاکیزگی کسی راست که ترا خوار و بیمقدار کرد اند پس حق سبحانه حبیب
خود را وحی کرد که من کافی مهمات توام و نگهدارنده تو از جمیع آفات و اذیات و کفار بجهت کمال سفاهت تخویف
تو میکنند از ضرری که از نمر بتان بتو رسد و شبهه نیست که اسناد اضرار و ایذا بجمادات از فرط جهالت و
غایت حماقت است ومن یضلل الله و هر کرا که گمراه سازد خدا یعنی او را در وادی ضلالت کفران و شقاوت خذلان
بحال خود واگذارد بجهت اصرار انکار و عدم التفات او در دلایل وحدت پروردگار فما له من هاد پس نیست
گمراه را هیچ راه نماینده که او را براه راست آورد یا آنکه هر کرا که خدا از طریق بهشت بگرداند بسبب کفر و معصیة
پس هیچکس او را ببهشت هدایت نکند یا آنکه هر که خدا او را متصف سازد بوصف ضلالت هیچکس او را
متصف نگرداند بصفة هدایة ومن یهد الله و هر کرا خدا راه نماید او را بتوحید بواسطه تدبر و تفکر او در
آیات وحدة فما له من مضل پس نیست او را هیچ گمراه کننده که او را از آن راه بگرداند یا آنکه هر کرا خدا راه
بهشت بنماید هیچکس او را از آن راه بر نگرداند یا هر کرا خدا مهتدی نام نهد هیچکس او را بضلالت نسبت ندهد
الیس الله بعزیز آیا نیست این نیز بروجه تقریر است یعنی البته هست خدای تعالی غلبه کننده بر مشرکان و مغلوب سازنده
ایشان ذی انتقام خداوند کینه کشیدن از کافران و معاندان و سایر دشمنان خود درین کلام وعید کفار قریش است بانتقام
او سبحانه از ایشان و وعد مومنان بنصرت دادن ایشان بر دشمنان پس بجهة وضوح برهان بر تفرد خالقیه خود میفرماید که
ولئن سألتهم و اگر بپرسی از مشرکان مکه من خلق السموات والارض که بیافرید آسمان و زمین را و از عدم بوجود
آورد لیقولن الله هر آینه گویند خدای با وجود جحود و عناد ایشان چه بجهت برهان واضح و دلیل لایح بر تفرد
او بخالقیه هیچکس انکار آن نمیتواند نمود و چون ایشان معترفند بر آنکه خالق عالم اوست پس قل بگو با ایشان
که افرأیتم آیا پس میبینید ما تدعون آنرا که میخوانید من دون الله بجز خدای تعالی از بتان و سایر آلهه باطله یعنی

میدانید انهارا که ان ارادنی الله اگر اراده کند خدای بمن بضر ضرری وسختی برساند بمن اذیتی ومحنتی
ازمرض وفقر وسایر غرض هل هن آیا باشند ایشان کاشفات ضره دفع کنندگان ضر او نسبت بمن
او ارادنی برحمة یا اگر خواهد خدای بمن نعمتی ومنفعتی از صحت وغنی وغیر آن هل هن آیا باشند آن
ممسکات رحمته بازدارندگان منفعت ونعمت او ازمن وچون شما مقرید بر خالقیت او ومعترف بر عجز
آلهه از دفع ضر ونفع او پس ترک عبودیت خدایی که خالق عالم وقادر علی الاطلاقست وپرستیدن
جماداتی که عاجز مطلقند از غایت سفاهت ونهایت جهالتست وبدانکه ذکر کاشفات وممسکات که
صیغه تانیث است بعد از قول یخوفونک بالذین من دونه تنبیه است بر زیادتی ضعف وکمال عجز ایشان
از کشف ضر وامساک رحمت زیرا که انوثه از باب لین است ورخاوت چنانکه ذکورت از باب شدتست
وصلابت از مقاتل منقولست که حضرت رسول صلعم چون از مشرکان این سؤال کرد ایشان ساکت
شدند واز جواب عاجز گشتند حق سبحانه فرمود که قل بگو ای محمد مر ایشانرا که حسبی الله کافی وبسنده
است مرا خدای در ایصال منفعت وامساک مضرت علیه بر وند بر غیر او یتوکل المتوکلون توکل میکنند
توکل کنندگان وکارهای خود را باو باز میگذارند بجهة علم ایشان بانحصار خالقیت وقادریت درو
این آیت متصلست بآیت ویخوفونک بالذین من دونه ومعنی آنست که سزاوار نیست آنکه تخویف نمایند
پیغمبر ترا بتان با اعتراف ایشان بآنکه خالق عالم اوست نه غیر او پس تهدید ایشان نموده باینکه قل
بگو مر این مشرکان قبیله خود را که یا قوم اعملوا ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بر حالتی که هستید
بران یعنی عداوتی که متمکنید در آن وانجه امکان سعی شماست در اهلاک وتضعیف امر من بجای آرید
انی عامل بدرستی که من عمل کننده‌ام بر حالت متمکن خود وبجد وجهد تمام در ان میکوشم یعنی
در اظهار کلمه توحید واعلاء دین اسلام وخذلان فجار ومجرور در تالی که آن علی مکانتی است جهة
اختصار است یا مبالغه در وعید واشعار برانکه حال پیغمبر صلعم در یکجا توقف ندارد بلکه روز بروز
قوت وشوکت او در تزایدست چه او سبحانه ناصر ومعین اوست ومظهر دین او بر سایر ادیان و
لهذا توعد ایشان نموده بآنکه انحضرت در دنیا وعقبی بر ایشان منصور خواهد بود وفرموده که

فسو

فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یاتیه آنکس که بیاید باو عذاب یخزیه عذابی که رسوا کند
او را مراد روز بدرست که خدای ایشانرا بقتل واسر رسوا کردانید ویحل علیه وفرود آید برو عذاب مقیم
عذابی که دایم باشد یعنی عذاب دوزخ که باشد عقابیست انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم
علیک الکتاب بر تو این کتابرا که قرآنست للناس برای هدایت همه مردمان بالحق فرستادنی براستی
ودرستی یا بسبب بیان حق چه مناط مصالح معاش ومعاداست فمن اهتدی پس هر که راه یابد بقرآن
یعنی بر وفق امر ونهی آن عمل کند یا در دلایل آن تفکر کند فلنفسه پس مر نفس او راست فایده عمل آن ومن
ضل وهر که گمراه گردد یعنی از احکام قرآنی واوامر فرقانی دور شود وعمل بان نکند فانما یضل پس جز این نیست
که گمراه شود علیها بر نفس خود یعنی وبال ونکال آن برو راجع گردد وما انت ونیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان
نگاهبان یعنی اجبار کننده ایشان بایمان وحافظ در قلوب ایشان بر وجهی که نگذاری که در ضلالت افتند
واز حق منصرف شوند چه ایشان از تحت قدرت تو بیرون نیست بلکه بر تو نیست غیر از رسانیدن چه مبنی تکلیف بر
اختیار است نه اجبار پس بجهة تنبیه مشرکان بر قدرت خود وبعث ونشور میفرماید الله یتوفی الانفس خدای
قبض میکند جمیع نفسها را حین موتها هنگام مردن ایشان یعنی نزد انقضای آجال وقطع حیوة ایشان میکند
والتی لم تمت وفرا میگیرد نفسهایی که نمرده است فی منامها در خواب آن یعنی قطع تصرف وتدبیر
آن میکند از آن نه قطع حیوة فیمسک التی پس نگاه میدارد ونگهبان آن نفوسی که قضی علیها الموت
قضا کرده شده است برو مرگ ویرسل الاخری ومیفرستد نفوس دیگر که از آن زنده‌اند بسوی ابدان
ایشان الی اجل مسمی تا وقت نام برده شده یعنی هنگام اجل وبدانکه اطلاق نفس بر مجموع روح و
بدنست واما نفسی که بمعنی روح فقط است جمع او بر نفوس میکنند نه بر انفس پس توفی نفس اماته انست که
آن سلب تمیز است که بان زنده است وحساس ودراکست از صحت اجزا وسلامتی آلات آن چه نزد انتفاء
این آلات مجموع آن بهیئت مجموعی باقی نمیماند واطلاق توفی آن در حالت نوم بر سبیل تشبیه نائمین است
بموتی ووجه شبه بینهما انتفاء آثار آنست از تصرف وتدبیر وگفته‌اند که مراد از انفس در اول انفسها نیست
که بان حیوة وحرکت باشد ودر ثانی نفسهای که با آن تمیز وتصرف باشد پس متوفی در اول نفس حیوة است

ودر دوم نفس تمیزنه نفس حیوانی که زوال ان موجب زوال نفس است چه نایم در خواب متنفس است واز ا
عباس مرویست که در بدن آدمی نفس و روح هر دو هست ومیان ایشان شعاعیست بمثابهٔ شعاع آفتاب نفس
که عقل و تمیز بان متعلق است و روح نفس و تحرک بان قایم است هر گاه که بنده بخواب رفت خدای تع قبض نفس
او میکند و روح را بحال خود میگذارد و وقتی که میخواهد قبض هر دو مینماید پس زوال روح مستلزم زوال نفس است
بدون عکس ومؤید اینست انچه عیاشی از حسن بن محبوب نقل کرده و وی از عمرو بن ثابت ابی المقدام و او از پدر خود
که امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده که هیچکس بخواب نمیرود مگر که نفس او باسمان عروج میکند و روح او در ا
میماند و میان روح و نفس او شعاعی پیدا میشود چون شعاع آفتاب پس اگر اذن الهی تعلق میگیرد بقبض ارواح روح
اجابت نفس میکند و اگر اذن او متعلق میشود ببقاء روح نفس اجابت روح میکند اینست معنی قوله تع الله یتوفی الانفس
حین موتها الایه و هرگاه که نفس نایم ملاحظه ملکوت سموات مینماید انچه در خواب میبیند قابلیت تاویل و تعبیر دارد
اگر انچه میان آسمان و زمین است مشاهده میکند ان از تخیلات شیطانست و صالح تاویل نیست ان فی ذلک بدرستی که درین
توفی و امساک و ارسال لایات هر آینه علامات واضحه است بر کمال قدرت و دلالات لایحه بر حشر و نشر در روز قیامت
لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر و تامل نمایند درین امر و ازین استنباط کنند که اماته مشابه بموتست و احیا مماثل
تیقظ پس او سبحانه قادر بر بعث و نشور باشد و در توریه مذکورست که ای فرزند آدم بطریقی که در خواب میروی بمیری
و بر طوری که بیدار میگردی زنده شوی و کافران با وجود این دلایل باهره بر کمال قدرت او بعث و نشور در نهایت انکار
و غایت جحود و امثال ان ظلمه کفر سر که قدم بیرون نمینهند تا خود را بنور هدایت ایمان و اذعان رسانند ام اتخذوا
بلکه فرا گرفته اند من دون الله بجز خدای بحق شفعاء شفیعانی که در خواه ایشان کنند نزد خدای تع قل
بگو ای محمد از روی ملامت و توبیخ مشرکان را اولو کانوا آیا شفاعت کنند ایشان و اگر چه باشند که لا یملکون شیئا
بهیچ وجه مالک نشوند چیزی را از شفاعت ولا یعقلون و ندانند پرستندگان خود را یعنی انکه جماد بودند و از جماد ا
شعور و قدرت مسلوبست یعنی چونکه عالم و قادر نیستند پس چگونه توقع شفاعت از ایشان توان داشت قل بگو
مر ایشانرا که لله الشفاعة جمیعا مر خدایراست همه شفاعت یعنی او مالک جمیع شفاعتست و بی اذن او هیچکس
شفاعت نتواند کرد چه استطاعت شفاعت موقوف بدو شرطست یکی انکه مستشفع له مختار مستشفع عنه باشد دیگر

انکه شفیع ماذون له باشد و این هر دو اینجا مفقودند که الهه باطله رتبه شفاعت نداشته باشند پس تقریر مالکیه
خود میکند در شفاعت برین وجه که له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ثم الیه ترجعون
پس بسوی حکم او باز گردانیده خواهید شد یعنی در قیامت نیز مالکیه و حاکمیه او راثابتست و هر گاه که او در دنیا و عقبا
مالک علی الاطلاق باشد پس بدون اذن او هیچکس شفاعت نتواند نمود و بی رضای او شفاعت نتواند کرد انکه از سوء
اعتقاد و شدت عناد ایشان اخبار مینماید و میگوید که واذا ذکر الله وحده و چون یاد کرده شود خدای تع وحده در حالت
یگانگی بدون ذکر الهه ایشان مراد کلمه طیبه لا اله الا الله است یعنی هر گاه که این کلمه را از اهل ایمان بشنوند اشمازت
برمند و منقبض گردند از ان قلوب الذین دلهای انانکه لا یؤمنون ایمان نمی آورند و نمیگروند بالآخرة بسرای دیگر
که دار عقبی است یعنی از خشم و کینه پر گردند چنانکه اثر ان در بشره ایشان بدید آید و قبض بر ناصیه ایشان ظاهر گردد
واذا ذکر الذین و هر گاه که یاد کرده شوند انانکه من دونه غیر از خدا اند یعنی معبودان باطله ایشان اذا هم یستبشرون
انگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند و چونکه اشمئزاز امتلاء غضب و غمست بر وجهی که بشره وجه بسبب ان منقبض
شود و استبشار امتلاء قلب بسرور بمرتبه که اثر ان بر وجه ظاهر شود و بواسطه ان بشره منبسط گردد پس این
کلام مشعرست بر غایت عناد و نهایت جحود ایشان و شبهه نیست در انکه دشمنان خدا همانانکه بذکر خدا غمگین
میشوند بذکر اولیای او که حضرت رسالتست و اهل البیت او نیز پریشان و غضبناک میگردند و چون کفار بعد
از ذکر ادله توحید و مواعظ اصلا التفات بجانب ان نکردند بلکه در عناد و انکار افزودند و حضرت رسالت پناه
کثرت عناد و شدة شکیمه انها متحیر بود در امر ایشان از نجهت او سبحانه بعد ازین او را امر نمود باینکه روی نیاز بدر
گاه او و زبان بدعا گشوده قل اللهم بگو ای معبود بحق فاطر السموات والارض ای آفریننده آسمانها و زمینها عالم
الغیب والشهادة ای داننده انچه غایبست علم آن بر جمیع خلقان و انچه مشاهدست بر ایشان یعنی دانای هر پوشیده
و آشکارا انت تحکم تو تنها حکم کن بین عبادک میان بندگان خود در عقبا فیما کانوا فیه در انچه هستند که
در ان یختلفون اختلاف میکنند از امور دین و دنیا پس حکم کن میان من و ایشان بحق این کلام و صفحال بما لها
و اعدا حضرت رسالت و تسلیه او و وعید ایشان آورده اند که ربیع بن خثیم از زهاد زمانه بود روزی از واقعه امام
حسین علیه السلام خبر داد و لعنه کرد بر قاتلان او و گفت آه قتل من کان صلی الله علیه و آله یجلسه فی حجره و یضع

فاه علی فیه آه که کشتند انکسی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را برد امن خود می نشاند و دهن خود را بدهن او می نهاد
و بعد از ان این آیه را تلاوة فرمود که اللهم فاطر السموات والارض تا آخر پس بجهت زیادتی مبالغه در تهدید ایشان
میفرماید که ولو ان للذین ظلموا واگر انکه باشد مر انانرا که ظلم کردند و در گذشتند از جاده حق ما فی الارض انچه در
زمین است از مالها جمیعا همه آن و مثله و مانند ان همه مالها معه با ان یعنی اگر ضعف انچه در دنیاست مر ایشانرا
باشد لافتدوا به هر آینه فدیه دهند یعنی خواهند که خود را باز خرند بان من سوء العذاب از سختی عذاب یوم القیمة
در رستخیز وبدا لهم و ظاهر شود مر ایشانرا من الله از جانب خدای از صنوف عذاب و فنون عقاب مالم یکونوا یحتسبون
انچه نبودند که گمان داشته باشند که بایشان رسد یا انکه هویدا گردد از خدای جزای انچه مظنه ایشان نبوده باشد که آن
سیأتست بلکه اظهار احسانات پنداشته باشند و حال انکه سیأت بوده باشد بجهت انکه نه بران وجه بوده باشد که
خدای فرموده مرویست که محمد بن منکدر در حین موت جزع میکرد پرسیدند که سبب این فزع چیست فرمود که انا اخشی ان
یبدو لی من الله مالم احتسبه میترسم که مرا ظاهر شود انچیزی که انرا در حساب نمیداشتم بعد از ان این آیت را تلاوت نمود و
از سفیان ثوری روایت کرده اند که هرگاه این آیه خواندی گفتی که ویل لاهل الریاء وای مرد ریاکار انرا که اعمال خود را نیکو
پنداشته باشند و فردا بجهت عدم اخلاص ان بر ایشان هویدا شود وبدا لهم و آشکار گردد مر ایشانرا در حین عرض صحایف
اعمال سیئات ما کسبوا جزای بدیها انچیزی که کرده باشند و میتواند بود که مراد از سیأت انواع عذاب باشد
و تسمیه ان بسیأت بر سبیل مزاوجه باشد از قبیل وجزاء سیئة سیئة مثلها و بنا برین احتیاج بتقدیر جزا نیست و
عذاب گوناگون کند وحاق بهم و احاطه نماید بایشان ما کانوا جزای انچیزی که بودند که به یستهزؤن با
استهزا میکردند از وعید خدا و انذار خاتم الانبیا پس بیان ساقضه و تعکیس ایشان میکند برین وجه که
فاذا مس الانسان و این عطفست بر قوله واذا ذکر الله وحده و ایثار کلمه فا برواو بحسب سببیه آنست بحسب
معنی و ما بین ان جمله معترضه است از برای تاکید انکار ایشان یعنی هرگاه که کفار از ذکر خدا که کلمه توحید است
متنفر شدند و از ذکر آلهه خود فرحان و خوشحال گشتند پس چون رسید ان آدمیانرا یعنی هریک از ان کفار را ضر سختی
از فقر و فاقه و مرض دعانا خواند مارا و دفع انرا از ما درخواست یعنی احوال خود را منعکس ساخت و بنقیض مطلوب
خود میل نمود ثم اذا خولناه پس چون ما دادیم او را از روی تفضل نه بر وجه استحقاق نعمة منا بخششی از ما

خود یعنی نعمتی او را بتبدیل صحت بمرض او را بصحت بدل کردیم همان طریقه عناد و انکار پیش گرفته قال گفت که انما اوتیته
جز این نیست که داده شده ام بان نعمه و تذکیر ضمیر باعتبار معنی است که آن نوع نعمتست و یا انکه ما در انما موصوله
باشد نه کافه و ضمیر راجع بان یعنی دادند مرا نوعی از نعمة و قسمی از ان یا انچیزی که داده شدم بآن علی علم بر دانشی از من
یعنی این نعمه بجهت معرفت من بوجوه کسب و کیاست و کفایت من در تحصیل ان حاصل شد یا بجهت علم خدا با ستحقاق من بفضل
و استحقاق خود این نعمه مر ادست پس رد قول او نموده باین قول که بل نه چنین است که میگوید بلکه هی فتنة آن نعمت
امتحان و آزمایشست او را تا ظاهر گردد که او شاکرست یا کافر یا انکه مراد از فتنه عذاب باشد یعنی نیست ان نعمه مگر
عقوبه بجهت سلب ان از منعم حقیقی و تانیث ضمیر درین مقام باعتبار لفظ باشد یا باعتبار تانیث خبر چه هرگاه که خبر مونث با
جایزست تانیث مبتدا زیرا که ان در معنی مبتداست و میتواند بود که ضمیر هی راجع بمقاله مذکوره باشد و معنی برین وجه
که مقاله ایشان سبب عقوبت ایشانست و گویند که مراد از انسان جنس انسانست و موید اینست منطوق
قوله عز وجل ولکن اکثرهم ولیکن بسیاری از ایشان لا یعلمون نمیدانند و تمیز نمی نمایند بلوی را از نعما و یا انکه
نمیدانند که همه صنوف نعمت از جانب حضرت عزتست و اگرچه حصول ان باسباب عبدست یا علم ندارند با نکه
ان مقاله علت تامه عقوبتست قد قالها بدرستی که گفته اند ان مقاله را یعنی کلمه انما اوتیته علی علم الذین من قبلهم
انانکه پیش از ایشان بودند مثل قارون و قوم او چه قارون بکلمه انما اوتیته علی علم عندی قایل شد و قوم او تصدیق
ان نمودند و بان راضی شدند فما اغنی عنهم پس باز نداشت از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون انچه بودند
که کسب میکردند و جمع مینمودند از امتعه و اموال بلکه موجب وبال و سبب نکال ایشان شد فاصابهم پس
رسید ایشانرا سیئات ما کسبوا جزای بدیهای که کسب نمودند و میتواند بود که سیأت بمعنی عقوبات باشد
و تسمیه ان باین بر سبیل مزاوجه باشد چنانکه آنفا سمت ذکر یافته یعنی رسید بایشان عقوبات انچه
می اندوختند از اعمال سیئه و افعال قبیحه والذین ظلموا و انانکه ستم کردند و طریق کفر و ناسپاسی بوئیدند من
هؤلاء ازین گروه مشرکان که معاصر تواند سیصیبهم زود باشد که برسد بایشان سیئات ما کسبوا
عقوبه بدیهائی که کرده اند چنانکه بام سابقه رسید وما هم بمعجزین و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما از تعذ
باین وجه که تعذیب را از ما فوت سازند یا از ان بگریزند و از تحت قدرة ما بدر روند مرویست که حق سبحانه بعد از نزول

این آیة هفت سال ایشانرا بشدة قحط وغلا مبتلا ساخت وصنادید ایشانرا در روز بدر بقتل رسانید و بعد
از آن هفت سال دیگر خصب ورفاهیة را بایشان ارزانی نمود تا عارف شوند بآنکه قبض وبسط روزی بید قدرة
اوست وغالبیة وقاهریة مخصوص باوست ولهذا بعد ازین میفرماید اولم یعلموا آیا نمیدانند ونشنیدند ان الله
انکه خدای تعالی بسط الرزق گشاده میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد نه بجهت رفعت قدر
واستحقاق او بلکه بمحض تفضل ومشیه ویقدر وتنگ میکند روزی را بر هر که میخواهد نه بجهت مذلت وخواری
بلکه بر وجه حکمت ومصلحة ان فی ذلک بدرستی که در بسط وقبض ارزاق لآیات هر آینه نشانهاست بر کمال قدرة
وارادت او لقوم یؤمنون برای گروهی که گرویده اند بوحدة او سبحانه واعتقاد دارند بآنکه اوست منعم حقیقی
نه غیر او آورده اند که جماعتی از مشرکان که قتل وزنای بسیار از ایشان صادر شده بود وانواع مناهی وملاهی
بظهور آمده بحضرت رسالت صلعم گفتند که از ما مآثم عظیمه وخطایای کبیره بفعل آمده وتو دعوی میکنی که هر که
شرک آرد وخون ناحق ریزد خدا او را نیامرزد پس ما اسلام نمی آوریم مگر بشرط آنکه خدا نامه سیاه ما را بآب
مغفرت مغسول سازد وجمیع گناهان ما را بعد از اسلام بیامرزد این آیه آمد که قل بگو ای محمد که خدای تعالی
میفرماید که یا عبادی ای بندگان من الذین اسرفوا آنانکه اسراف کرده اند بارتکاب ذنوب کبیره
وخطیات کثیره علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند واز حد گذرانیده معاصی را لا تقنطوا نومید
مشوید من رحمة الله از بخشش خدای ان الله بدرستی که خدای تعالی یغفر الذنوب بیامرزد گناهان را
جمیعا همه آن از صغیره وکبیره واگر چه از حد وحصر متجاوز باشد بغیر از شرک که آمرزیده نمیشود کقوله تعالی
ان الله لا یغفر ان یشرک وشبهه نیست در آنکه شرک اگر بعد از اسلام بمیرد نادر در تحت این آیه داخلست
بدلیل اجماع وحدیث مشهور الاسلام یجب ما قبله پس بجهت مبالغه غفران میفرماید که انه بدرستی که خدای تعالی
هو الغفور اوست آمرزنده گناهان الرحیم مهربان بر بندگان بعضی گفته اند که این آیه درباره وحشی که
قاتل حمزه است نازل شده در حینی که خوف عدم قبول توبه مانع اسلام او میشد وچون آیه نازل گشت اسلام
آورد وبعد از آن اصحاب از حضرة نبوة مآب صلعم پرسیدند که این آیه مخصوصست بوحشی یا همه اسلام درین شریکند
فرمود آیه عامست وشامل جمیع مسلمانان واین قول صحیح نیست زیرا که این آیه در مکه نازل گشته ووحشی بعد از آنکه

چندین سال از نزول این آیه برآمده بود مسلمان شد لیکن محتملست که در وقتی که این آیه بگوش او رسیده با
اسلام آورده باشد اما در عمومیه آن شبهه نیست ودر بعضی روایت دیگر واقع شده که آیه در شان عیاش
بن ابی ربیعه وولید بن ولید واز ایشان نازل شده وقتی که بعد از اسلام بجهت تعذیب کفار مر ایشانرا مرتد جمعی
شدند وباز قصد اسلام کردند اما بجهت خوف عدم قبول توبه اهمالی مینمودند وبعد از نزول این آیه اسلام
آوردند واز بلده شرک طریق مهاجرت اختیار کردند واین منافی عموم آن نیست چه خصوص مورد نفی عموم
آیه نمیکند چنانکه در کتب اصول مقرر گشته وبنا بآنکه باجماع امت جمیع ذنوب تائب موصل مغفورست ودر غیر او متعلقست
بمشیت او سبحانه اگر خواهد بعدل خود او را عذاب نماید واگر نه بفضل خود او را بیامرزد کما قال ویغفر ما دون
ذلک لمن یشاء واینکه بعضی تخصیص آیه باهل توبه میکنند بر خلاف ظاهر است ومخالف مذهب حق وقرآنی که اسماء
بنت یزید از حضرت سید الانبیاء وام الائمة الهدی فاطمة الزهراء علیهم افضل الصلوات واکمل التسلیمات نقل
کرده که ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی موید قول مذکورست وبباید دانست که ترجمه درین آیه چند
چیز است یکی آنکه فرموده یا عبادی که متضمن لطف خطابست ونگفته یا ایها العصاة که مشعر بر قهر است دوم
آنکه اشارا اسرفوا نموده بر اخطئوا چه آن محتوی بر رفق عتابست دون ثانی سیم آنکه فرموده که لا تقنطوا که
صریح دالست بر نهی قنوط وآن مستلزم تحریم یاس است از مغفرت وعدم جواز نومیدی از رحمت چهارم
آنکه اکتفا بذکر لا تقنطوا ننموده بلکه بجهت مبالغه وتاکید تفصیل آن نموده بقوله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
پنجم آنکه وضع مظهر در موضع مضمر نموده وفرموده که ان الله تا اسناد مغفرت بصریح اسم خود کرده باشد نه
بضمیری که راجع باسم او باشد ششم آنکه استیعاب مغفرت خود نموده بجمیع ذنوب وآنرا مخصوص نساخته ببعضی
دون بعضی هفتم آنکه آنرا موکد ساخته بقول انه هو الغفور الرحیم بجهت مبالغه والحاح او در آن هشتم آنکه
بجهت ایراد ضمیر فصل میان اسم وخبر حضرت مغفرت ورحمت خود نموده تا تنبیه باشد بر نهایت تاکید
آن نهم آنکه مغفرت را بر رحمت مقدم داشت بجهت شرف عنایت او بآن دهم آنکه رحمت را بیان صفت ساخته
نه باقی صفات تا اشاره باشد باستیعاب رحمت وشمول آن بر کافه بریت وایما بعموم آن رحمتی سبقت
غضبی وتنبیه بر وعده رحمت بعد از مغفرت از ثوبان مولی رسول صلعم مرویست که آنحضرت میگفت که ما احب ان لی

آیه

الدنیا وما فیها بهذه الآیه دوست نمیدارم که دنیا وانچه در وست مرا باشد بعوض این آیه واز امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که ما فی القران اوسع من یا عبادی الذین اسرفوا ابنست در قران آیتی که رحمت و
مغفرت در وا وسع واکثر باشد از آیه یا عبادی تا آخر در خبر است که عبد الله مسعود روزی در مسجد در آمد
مردمانرا از رحمت واسعه حضرت عزت نومید میکردانید مکر آیه یا عبادی الذین اسرفوا نخنده ای بنمود معنی ان
وا نرسیده ای آورده اند که زید اسلم اهل زمانه وعابد یکانه بود در عبادات وطاعات جهدی تمام کردی و
معنی ما لا کلام بجا آوردی اما مردمانرا بسیار تخویف نمودی واز رحمت نومید کردانیدی چون وفات نمود
کفت خدایا مرا نزد تو چه منزلتست خطاب آمد که دوزخ کفت ثواب طاعت وعبادت که کردم کجا رفت فرمود که
چون بندکان مرا از رحمت من نا امید کردانیدی امروز من ترا از رحمت خود نا امید کردانم ترا بسلاسل واغلال
کشم روایت کنند که روزی یکی از اصحاب نزد رسول آمد کریان رسول فرمود که چرا میکریی کفت جوانی بردر ایستاده
ومیکرید واز بسیاری کریه مرا کریه آورده رسول صلعم فرمود که ویرا در آورند چون در آمد کفت که ای جوان چرا
میکریی کفت که از کناه خود واز خشم خدا میترسم کفت موحدی یا مشرک کفت موحد فرمود که کریه مکن که خدای
ترا بیامرزد اکر چه مثل هفت آسمان وهفت زمین کناه کرده باشی کفت یا رسول الله کناه من از ان عظیم تراست
رسول فرمود که کناه عظیم خدای کریم بیامرزد بعد از ان فرمود کای جوان بکو که کناه چیست کفت یا رسول الله
شرم دارم زیرا که کناه هم از عرش عظیم عظیم تراست واز کرسی ثقیل تر فرمود که کناه تو عظیم تراست یا خدا کفت
خدا کفت یا رسول الله من نباش بودم وهفت سال کور میشکافتم وکفن مردها میبردم اتفاقا روزی دختری
از انصار وفات کرد من کور اورا شکافتم وکفن اورا بیرون کردم وبرکشتم شهوت نفسانی بر من غالب شد ومرا
بران داشت که باز کشتم وبا او موافقت کردم چون از ان عمل فارغ شدم آوازی آمد که ای جوان وای بر تو
از دیان یوم الدین اندیشه نکردی که مرا برهنه کردی واین رسوای من نمودی ودر لشکرگاه مردکان مرا پلید
کردی پس صبا ورسول خدا صلعم خواهی کفت چون رسول این سخن بشنید کفت که این فاسق را بیرون کنید که از و
بدوزخ نزدیکتری نیست از انجا بیرون آمد وروی ببیابان نهاد وروز وشب تضرع میکرد یکروزی کفت
خدایا بحرمت انبیاء مرسلین که توبه من قبول کن واز سر من در کذر اکر توبه من قبولست وانابت من مقبول

فرمود پس کناه عظیم خدای عظیم بیامرزد
پس کفت بکو نامه کناه کرده ای که باکی نیست
نومید مشو ای از مغفرت خدا ۱۹۹

۴۹

رسول خود را باز نما والا آتشی در من انداز تا بسوزم در حال جبرئیل آمد وکفت که حق تعالی میفرماید که
من توبه ان جوان را قبول کردم واز سر جمیع کناهان او در کذشتم اورا از طلب واتش وعیدی که در کانون سینه او برافروخته
باب وعد منطفی ساز ومرهم مغفرت بر جراحت معصیت اونه حضرت رسالت اورا طلبید ومژده غفران باو رسانید
ومرویست که در ایام مالک دینار مردی بود که جمیع عمر خود را در خرابات بسر برده بود ودر مدت عمر خود هرکز روزی
باقامت چیزی بنا ورده وشبی اندیشه برتی نکرده صلحای روزکار از وحذر کردندی ودوری جستندی
ناکاه موکل قضا دست مطالبه بر امن عمر شدرا ارکرد واو چون دریافت که وقت رحلتست نظر در جرایدا عمال
خود کرد خطی که در وی رجائی داشته باشد ندید وبر بیار عمل خود نکریست شاخی که دست امید در و توان زد
نیافت آهی از میان جان برکشید وکفت یا من له الدنیا والآخره ارحم من لیس له الدنیا والآخره ای انکسی که
دنیا وآخرة ازتست رحم کن بر حال کسی که نه دنیا دارد ونه آخرة این کلمه بکفت وجان بداد اهل شهر بوفات او شادی
کردند واز رفتن او فرمان کشتند واورا در مزبله انداختند خس وخاشاک بروریختند وان موضع را از خاک برابر
خفتند شبانه مالک دینار را در خواب نمودند که فلان در کذشته ودر میان مزبله کذاشته اند برخیز واورا از انجا بردار
وغسل داده در مقبره صلحاء وانقیا دفنش کن کفت خداوندا او در میان خلق ببدکاری وبدنامی مشهور بود به
چه بدرکاه کبریا آورده که سزای چنین کرامتی شده آواز آمد که چون بحالت نزع رسید جرایداعمال خود را مطالعه کرد همه
خط آخطا دید مفلس وار بدرکاه ما بنالید وعاجزوار بیار کاه ما نظر کرد ودست در فضل ما زد ما بر درد مندی او رحم
کردیم وکناهان اورا کان لم یکن انکاشتیم واز عذاب الیم وعقاب عظیم اش نجاة دادیم وبنعیم مقیمش رسانیدیم
ستانید کدام درد زده بدرکاه ما بنالید که اورا شفا ندادیم وکدام غمکین از ما خلاصی طلبید که ملقه شادکامی در روی او
وشکی نیست که غفران معصیت وقبول طاعت متفرع است بر محبت امیر المؤمنین وسایر ایمه طاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین چه بدون ولاء اهل البیت هیچ کناهی مغفور نمیشود وهیچ طاعتی وعبادتی سمت قبول نمی پذیرد ودر حدیث مشهور
که مخالف وموافق نقل کرده اند که حب علی حسنة لا تضر معها سیئة وبغضه سیئة لا ینفع معها حسنة دلالتی صریح
دارد برین مدعی چه معنی ان راحست باینکه دوستی علی طاعتیست که با وجود ان هیچ معصیتی ضرر بصاحب خود
نرساند ودشمنی او معصیتی است که با ان هیچ طاعتی فایده ندهد ودر حدیث قدسی وارد شده که علی بن ابی طالب حجتی

علی خلقی و امیری علی عالمی ادخل الجنة من احبه ولو عصانی ولا ادخل الجنة من اکرهه ولو اطاعنی یعنی علی راه نماینده
ایست که نصب کنده او یم بر خلقان خود و حاکمیست که منصوبست از جانب من بر خزاین علوم من بهشت در آرم
هر که او را دوست دارد و اگرچه عصیان نموده باشد در حق من و بهشت نرسانم هر که او را دشمن دارد و اگر اطاعت
من کرده باشد و نیز در حدیث آمده که ان حبنا اهل البیت لیحط الذنوب عن العباد کما تحط الریح الشدیدة الورق
الشجرة دوستی ما که اهل بیتیم همه گناهان از بندگان فرو ریزد چنانکه باد سخت کبرگ را از درخت فرو ریزد و از امام محمد
باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که شیعه ماست روز قیامت او را در موقف حساب بدارند حق تعالی و برا بگناهش
کرد اند و چون معترف شود ان سیئات را بحسنات بدل کند و از ابر دمان نماید چون او را به بیند از روی تعجب با خود
گویند که ایا این بنده معصوم بوده که اصلا گناه از و صادر نگشته بعد از ان او را بهشت امی نماید معنی قوله تعالی
اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات و بدانکه هیچ انکه خصوص مورد مخصص آیة مذکوره نیست مخصص این آیت
نیز نیست که وَاَنِیبُوا ورجوع نمایند از شرک و سایر معصیة و بعد تمام متوجه شوید اِلَى رَبِّكُم بسوی پروردگار خود
بوسیله توحید و طاعة وَاَسْلِمُوا لَهُ و گردن نهید و انقیاد نمائید مر او را هرچه امر کند بشما یا خالص سازید نفسها
خود را از برای او وَمِن قَبْلِ اَن يَأتِيَكُمُ العَذَابُ پیش از انکه بیاید بشما عذاب الهی ثُمَّ لا تُنصَرُونَ پس یاری داده نشوید یعنی
هیچکس نباشد که شما را در دفع ان عذاب نصرة دهد حق سبحانه درین آیت بندگان را تحریص نموده بر توبه و انابة
تا اعتماد بر آیة متقدمه نکنند و بجهت ان ترک توبه کرده مرتکب معصیة نشوند پس بجهت تاکید این معنی میگوید که
وَاتَّبِعُوا و پیروی کنید اَحسَنَ مَا اُنزِلَ اِلَيكُم نیکوترین انچه فرستاده شده است بسوی شما مِن رَبِّكُم از جانب
پروردگار شما یعنی تبعیة ماموربه کنید و ترک منهی عنه یا پی روی عزایم و محکمات نمائید نه رخص و متشابهات یا تابع ناسخ
شوید نه منسوخ یا از پی چیزی روید که اقرب باشد بنجاه از انابت و مواظبه طاعت و تقدیم واجب بر سنة و غیر ان
مِن قَبلِ اَن يَأتِيَكُمُ العَذَابُ پیش از انکه بیاید بشما عذاب بَغتَةً ناگهان و بی گمان توقع ان وَاَنتُم لا تَشعُرُونَ
و شما ندانید وقت نزول ان بشما تا بتدارک ان کوشید پس اتباع احسن طاعات کنید اَن تَقُولَ نَفسٌ بجهت کراهت
انکه گوید نفس تر دستامده عذاب يَا حَسرَتَى ای ندامة و پشیمانی من عَلَى مَا فَرَّطتُ بر تقصیر کردن مِن فِی جَنبِ
اللهِ در جانب خدا یعنی در حق او یا در امر او یا در طلب قرب و جوار او و میتواند بود که جنب بمعنی ذات باشد بتقدیر

مضاف

مضاف یعنی تقصیر کردم در طاعت ذات خدا و تنکیر نفس بجهت انست که قایل این لفظ بعضی مردمان باشند نه همه
ایشان چه جماعتی که مطیع و منقاد او سبحانه اند از ین حسرة و ندامة سالم اند و در مامن اباد دار السلام ایمن و ایمن
الحال خواهند بود و بعضی گویند که مراد از جنب الله طریقیست که موصلست برضای او و این قول منقولست از ائمه
هدی صلوات الله علیهم و عیاشی از ابی جارود روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرموده که نحن جنب الله
ما ئیم ان طریقی که مودی است بجانب خدا که ان مقام رضاست پس هر که دست اعتصام بحبل المتین ما نزند فردا
از روی حسرت گوید که تقصیر کردم در طریق آل عبا وَاِن كُنتُ و بدرستی که بودم در دنیا لَمِنَ السَّاخِرِينَ از افسوس
کنندگان و استهزا نمایندگان بکتاب خدا و رسول و اهل البیت او و سایر مومنان قتاده گفته که چه شقی و مطرود
باشد که در طاعت خدا تقصیر نماید و مع هذا اکتفا بان نکرده با اهل خدا سخریه کند آورده اند که در بنی اسرائیل مردی
بود عالم که همه اوقات خود را صرف علوم نمودی روزی ابلیس نزد او امد و گفت چرا نفس خود را هدف تیر ریاضت
کرده و از متمتعات دنیا متمتع نمی شوی و از مستلذات ان التذاذ نمی یابی و چون توبه مکفر گناهانست پس
بعد از انکه از نعیم دنیا محظوظ شده باشی تایب شو تا از نعیم هر دو جهان لذت یافته باشی او بوسوسه ابلیس راه
رفته قدم در وادی فسق و فجور نهاد و مال خود را صرف ملاهی و مناهی نمود و در وقتی که الذا حوال بود ملک الموت
پیش او امد و چون او علامت موت را مشاهده کرد با خود گفت يا حسرتى على ما فرطت فى جنب الله افسوس که
عمر خود را صرف طاعت شیطان کردم و آتش قهر الهی را بنزام عصیان و طغیان مشتعل ساختم در اثنای این حسرة
و ندامت قبض روح شد و بعذاب و عقاب ابدی پیوست و حق سبحانه درین آیت پیغمبر خود را از حسرت و ندامت
او اخبار نمود تا هیچ نفسی بغرور شیطان فریفته نشود و بر اندیشد از ان ساعتی که او نیز گوید یا حسرتا علی
ما فرطت فی جنب الله و ان کنت لمن الساخرین اَو تَقُولَ یا گوید لَو اَنَّ اللهَ هَدَانِی اگر خدای راه نمودی مرا بحق
لَكُنتُ هر آینه میبودم مِنَ المُتَّقِينَ از پرهیزکاران و آلوده نمیشدم بشرک و عصیان و بدانکه هدایت که
متمنی قایل باشد یا انست که بر وجه الجا باشد یا بر سبیل الطاف و یا بطریق وحی اما اول از حکمت و مصلحت خارج
و اما ثانی بجهت عدم استعداد و اهلیة الطاف از دایره لطف بیرونست و اما ثالث اگرچه متحقق بوده ولکن
بجهت انکار و عناد اعراض از ان نموده و تابع ان نشده تا مهتدی شود پس این قول که از و صادر شود یا بجهت

وعاهد خواهد بود در امر خود و با بهجت تعلل او بهتری که فایده باو نرساند بطریق تعلل کفار باغوا و وساوس شیاطین و عدم آن
و مانند اینست لو هدانا الله لهدیناکم حاصل که هر تمنائی که کند هیچ ثمره و نتیجه باو عاید نشود خواه آنکه متمنی او قول مذکور
باشد او تقول یا آنکه گوید حین تری العذاب هنگامی که معاینه ببیند عذاب را لو ان لی کرة که اگر آنکه بودی مرا
بازگشتی بدنیا فاکون پس بعد از بازگشتن میبودم اینجا من المحسنین از نیکوکاران و اطاعت کنندگان و گفته اند که چون
عاصی در دنیا نظر در ادله عقلیه نکرده باشد و از دلایل قرآنیه اعراض نموده مشغول اباطیل دنیویه شده باشد در
آخرة توهم کند که خدا او را راه ایمان بطاعت نموده و بظن فاسد خود بکلمه لو ان الله هدانی قائل شود و لهذا
حق سبحانه رد قول او کرده گوید که بلی قد جاءتک آیاتی ترا راه حق نمودند چه بتحقیق و تعیین که آمد بتو آیتهای کتاب من یعنی
حجج و ادله قرآنی فکذبت بها پس تکذیب کردی بآن و آنرا بدروغ نسبت دادی واستکبرت و تکبر و سرکشی نمودی از قبول آن
و بجهت انوفه و تغیر التفات بآن نکرده کفر را بر ایمان و ضلالت را بر هدی اختیار کردی وکنت و بودی بآن من
الکافرین از گروه کافران تذکیر خطاب با وجود تأنیث نفس باعتبار معنی آنست که انسانست و عدم مقارنه جواب با ما منه
که آن لو ان الله هدانی است و فصل میان آن او بقول حین تری العذاب جهت آنست که تقدیم آن بر قرینه ثالثه موجب تفریق
قراینست که مستلزم اخلال نظم قراینست و تأخیر قرینه ثانیه از ثالثه باعث نقص ترتیب است که آن تقدیم تحسر
بر تفریط پس اظهار تعلل بفقد هدایت بعد از آن تمنی رجعت پس صواب آنست که بر ترتیب مذکور باشد که آن حکایت
اقوال النفس است بر ترتیب و نظم هم بعد از آن جواب دادن از قرینه ثانیه که مقتضی جوابست و چونکه لو ان الله هدانی در
معنی ما هدیت است پس بلی جواب غیر منفی باشد بعد از آن تهدید مکذبان مینماید و میگوید که ویوم القیمة و در روز
رستخیز تری الذین کذبوا ببینی آنانرا که دروغ بستند علی الله بر خدای باینوجه که او را متصف ساختند باتخاذ ولد و شریک
و گفتند که هؤلاء شفعاؤنا عند الله و الله امرنا بها و لو شاء الرحمن ما عبدناهم و غیر آن وجوههم مسودة در حالتی
که رویهای ایشان سیاه باشد پس از آنکه ایشانرا بدوزخ برند تا اهل عرصات بدانند که اهل دوزخ اند کقوله تعالی
یعرف المجرمون بسیماهم الیس فی جهنم آیا نیست در دوزخ مثوی للمتکبرین جای آرامگاه مر گردنکشانرا که بجهت
تکبر و تجبر اطاعت خدا و رسول نکردند و اثر آن نمودند بر ایشان و استفهام دربنمقام بر سبیل تقریر است و بیان حال آنست
که مجسمه و جماعتی که تجویز مرتبه او سبحانه میکنند و طایفه که افعال قبیحه را باو اسناد مینمایند و نسبت آفرینش

بدون

بدون مصلحة و غرض و تکلیف ما لا یطاق و ایلام بدون عوض باو میدهند نیز درین آیة داخلند و بر همین
قیاس است اسناد اقاویل کاذبه بخدا و رسول و اهل البیت او و عیاشی باسناد خود از خیثمه نقل کرده که امام
جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده که هر که حدیثی بما نسبت دهد اگر در آن صادقست پس مصدق قول
خداست و رسول او و اگر کاذبست پس افترا کرده است بخدا و رسول او زیرا که ما حدیثی را که
بیان میکنیم نمیگوئیم قال فلان و قال فلان بلکه میگوئیم قال الله و قال رسول الله پس این آیة تلاوة نمود
ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة و بعد از آن خیثمه اشاره بهر دو گوش خود کرده گفت
این هر دو گوش من کر باد اگر این حدیث را از آنحضرت نشنیده باشم و از سورة بن کلیب مرویست که از امام محمد
باقر صلوات الله علیه معنی این آیه پرسیدم فرمود که مراد هر امامیست که نسبت امامت خود بخدای دهد و حال آنکه
خدای تعالی او را منصب امامت نداده باشد من گفتم اگرچه آنکس علوی باشد فرمود نعم و ان کان علویا گفتم اگرچه
فاطمی باشد فرمود که و ان کان فاطمیا و بدانکه چون حق سبحانه از حال مشرکان و اهل طغیان و عصیان اخبار نمود
در عقب آن ذکر حال متقیان میکند و میگوید که وینجی الله و نجات دهد خدای از عذاب جحیم و عقاب الیم الذین
اتقوا آنانرا که پرهیز کردند از شرک و مجتنب شوند از معاصی بمفازتهم بسبب ایمان و انواع طاعت که اسباب
فوز ند و رستکاری و حفص بمفازتهم میخواند بصیغه مفرد یعنی بعمل صالح که سبب فلاح و نجاة ایشانست از
آتش دوزخ و تسمیه اعمال صالحه بمفازة از قبیل تسمیه سبب است باسم مسبب و میتواند بود که مفازة
بمعنی حقیقی خود باشد بتقدیر مضاف و بنابرین تعدد مفازة باعتبار افراد متقیان باشد چه هر متقی را مفازة
و منجاتیست یعنی برهاند خدای متقیانرا باسباب مفازة که اعمال حسنه اند لا یمسهم السوء در حالتی که نرسد
بایشان هیچ بدی و سختی و میتواند بود که این کلامی مستأنف باشد از برای بیان مفازة یعنی فوز ایشان باین
وجهست که نه بدی بایشان رسد ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فقدان نعمة و لذة و بعد از
ذکر وعد و وعید بیان عموم قدرة خود میکند برین نهج که الله خالق کل شیء خدای آفریننده همه چیزهاست
وهو و او علی کل شیء بر همه چیزها وکیل نگهبانست و قایم بحفظ آن و متصرف در آن و بایدانست
که چون او سبحانه را مدخلی هست در افعال مخلوقات ازین حیثیة که مبدأ جمیع ممکناتست و اقدار و تمکین و تیسیر

اسباب از جانب اوست پس اینکه اسناد جمیع اشیاء بخود نموده باعتبار اینست و نیز بجهت اظهار قدرت تامه خود
میفرماید که له مقالید السموات والارض مر او راست کلیدهای آسمان و زمین این کنایتست از قدرت حق سبحانه بر حفظ
آسمان و زمین و مزید دلالت بر اختصاص ان باو چه دخل در خزاین متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست او
باشد پس خلاصه معنی انست که او مالک جمیع امور علویات و سفلیاتست و غیر او را در ان تصرف ممکن نیست و از ابن
عباس و قتاده مرویست که مفاتیح آسمان و زمین ارزاق و رحمت است و بعضی دیگر گفته اند که مراد انست که او
سبحانه ابواب ارزاق بر هر که میخواهد میگشاید و بر هر که مصلحت می بیند می بندد و گویند که خزاین آسمان بارانست
و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینها بدست تصرف اوست هر گاه که خواهد باران فرستد و هر چه خواهد از نبات
برویاند حارث همدانی روایت کرده که من از امیر المومنین صلوات الله علیه شنیدم که گفت از رسول صلی الله
پرسیدم که مراد از مقالید آسمان و زمین چیست فرمود اینکه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول والآخر والظاهر والباطن له الملک وله الحمد
یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات با برکات که متضمن توحید و تمجید و
تحمید اند مفاتیح خیرات و برکات آسمان و زمین اند بعد از آن فرمود که هر که این کلمات را در بامداد بگوید حق تعالی
او را شش خصلت کرامت فرماید اول آنکه او را از ابلیس و لشکر او نگاه دارد دوم قنطاری مزد باو دهد که از کوه
احد گران تر باشد سیوم او را بدرجه ابرار برساند چهارم حور العین را جفت او گرداند پنجم دوازده هزار
فرشته را بفرماید تا این کلمات را از وی شنیده بر ورقی منشور بنویسند تا روز قیامت برای وی گواهی دهند
ششم صواب خواندن توریة و انجیل و زبور و قرآن باو دهند و چنان باشد که حج و عمره مقبول کرده باشد
و اگر در ان ماه بمیرد از جمله شهدا باشد و بدانکه چون کفار بجهت عناد و استکبار جاحد دلایل قدرتند
و منکر استبداد او سبحانه بامر سموات و ارضین و بجهت این سرمایه بهادر را باخته از خزاین فوز و غفران نقدی که سکه
رستگاری داشته باشد بدست ایشان نمی اید نتیجه در حق ایشان میفرماید که والذین کفروا و انکار کردند
بآیات الله بنشانهای خدای یعنی بدلایل قدرت و استبداد او سبحانه در امر آسمان و زمین یا بکلمات توحید و
تمجید او اولئک هم الخاسرون ایشانند زیانکاران چه بهشت را بعقوبة بنیران فروخته اند و سعادة

سرمدی بشقاوت ابدی بدل کرده اند تخصیص خسارت بکافران از ضمیر فصل مفهوم میگردد دالست بر انکه غیر ایشان
از رحمت الهی محظوظ اند و از مغفرت پادشاهی بهره مند در کشاف آورده که این آیه معطوفست بر آیه و ینجی الله
الذین اتقوا و ما بینهما جمله معترضه است و ایراد آن بجهت دلالتست بر آنکه او سبحانه مطلع است بر جمیع افعال
بندگان و جزا دهنده بر وفق استحقاق آن و نیز در نظم این القرینتین اشعار است بانکه عمل در فلاح اهل ایمان
فضل الهیست و در هلاک کافران خذلان نفسهای ایشان و تصریح بوعد و تعریض بوعید ایما است بغایت کرم
او سبحانه و نهایت رحمت او و بعد از ذکر آیات صحت و ادله قدرت و بیان مواعید امر میفرماید بحضرت رسالت که
قل بگو از روی انکار با اهل شرک که ترا بدین خود دعوت میکنند افغیر الله آیا غیر خدا را تامرونی اعبد
میفرمایید که پرستش نمایم بعد از آنکه این همه دلایل واضحه دلالت کنند بر وحدت و قدرت او سبحانه ایها الجاهلون
ای نادانان بعواقب امور خود و بعجز معبودان خود در رسانیدن نفع و ضر و دیدن و شنیدن پس از کفار اعراض
نموده بپیغمبر خود خطاب میکند که ولقد اوحی الیک و بدرستی که وحی کرده شده است بسوی تو والی الذین من قبلک
و بسوی آنانکه پیش از تو بوده اند از پیغمبران دیگر یعنی وحی بهر متوجه شده بهر فردی از افراد شما که پیغمبرانند بانکه
قسم بعزت و جلال من لئن اشرکت اگر شرک آوری لیحبطن عملک هر آینه باطل باشد کردار تو و این بر سبیل
فرض است و فرض محال هر گاه که بجهت غرضی باشد جایز است و میتواند بود که خطاب بحسب ظاهر متوجه
پیغمبران باشد و از روی حقیقت راجع بافراد مسلمانان از امم ایشان پس گوییا که هر که از افراد اهل اسلام را
خطاب میکند که اگر مشرک شوی عمل تو نابود شود ولتکونن و هر آینه باشی من الخاسرین از زیانکاران
و این از قبیل عطف مسبب است بر سبب و بدانکه این آیه دلالت میکند بر صحت قول اهل احباط که وعیدیه اند زیرا که
معنی آیه باین راجع است که هر که شریک سازد غیر خدا را در عبادت پس عبادت او نه بر وجهی خواهد بود
که بان مستحق ثواب شود چه ثواب مترتب است بر خلوص عمل بر عملی که مشوب بغیر باشد پس مراد از حبط عمل
نفی وقوع آنست بر نوع قبول و میتواند بود که مراد از عمل مطلق طاعت او باشد خواه در حالت کفر و خواه در دولت
اسلام که هر گاه که شرکت مقید بموت باشد همچنانکه آیه و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم
دالست بر ان پس معنی بر این وجه است که اگر شرک آوری تا حین موت هیچکدام از اعمال تو بدرجه قبول نرسد و ثواب

بران مترتب نشود پس تابع اهل شرک مشو و بآرای ایشان از راه مرو بل الله فاعبد بلکه خدا را پرستش کن
وکن من الشاکرین و باش از جمله سپاس داران بر نعمت توحید و اخلاص عبادت و مخفی نیست که فاعبد جزای
شرط محذوفست و تقدیر کلام اینکه لاتعبد ما امروک بعبادته بل ان کنت عاقلا فاعبد الله پس حذف شرط
شده و بعوض آن مفعول بر جزا مقدم گشته و تحقیقت معنی آنست که پرستش مکن آنچه جاهلان مشرک ترا بپرستیدن
آن امر میکنند بلکه اگر عاقلی و از اهل خبرت و بصارتی پس پرستش خدای کن و در عبادت غیر او شرک
او مساز تا اعمال تو بموقع قبول رسد چه کسانی که شرکا را نسبت باو دادند و سخنان نالایق در حق او گفتند
اهانت او نمودند وما قدروا الله و تعظیم نکردند و بزرگ ندانستند خدا را در نفسهای خود حق قدره سزای
عظمت و بزرگی او از برای که در حق او اعتقاد شرکت کردند و روی بعبادت غیر او آوردند باو صف نمودند
او را آنچه حق وصف او نباشد بجهة آنکه ایجاد او را حمل بر عبث کردند و اسناد عجز باو نمودند آورده اند که
جبرئیل امین نزد سید المرسلین آمد و گفت یا ابا القاسم چگونه کفار اسناد عجز باو سبحانه میکنند و تعظیم
او را فرو گذاشت میکنند و حال آنکه در روز قیامت این هفت آسمان را بر اصبعی نهد و این هفت زمین را بر اصبعی
و جبال را بر دیگر اصبع و سایر خلق را بر دیگری و همه را بحرکت در آورد و گوید که انا الملک منم پادشاهی که
غالب مطلقم بر همه اشیاء آنحضرت ازین کلام تعجب نموده تبسم فرمود بعد از ان جبرئیل این آیه برو خواند که
والارض جمیعا و زمین همه آن قبضته یوم القیمة در قبضه اقتدار او باشد در روز رستاخیز والسموات
مطویات بیمینه و همه آسمانها در پیچیده شده بدست قدرت او و از عبد الله عمر منقولست که حضرت رسول
فرمود که حق سبحانه در روز قیامت آسمانها را بر هم پیچد و بدست گرفته گوید انا الملک این الجبارون و این المتکبرون
و شبهه نیست در آنکه مراد از امساک ماسوی باصابع و تحریک آن نه بمعنی حقیقی است بلکه آن بر سبیل تخییل است
همچنانکه یمین و قبضه که بر طریق تمثیل است و مقصود از ان اظهار قدرت باهره او سبحانه است و تنبیه
بر آنکه افعال عظامی که افهام در ان حیرانند و اوهام نرسیده آن حد گرد آن نسبت بقدرت کامله سبحانه
در غایت سهولتست و کمال آسانی بر وجهی که فوق سامع نهایت حقارت آن نظر بقدرت باهره او سبحانه متصور
نیست مگر باجراء عبارات لطیفه در مسلک تخییل و سمت تمثیل پس خلاصه معنی آنست که همه زمینها با وجود عظم

در اعاده اجسام

و حجم آن نسبت بقدرت او مانند حبه ایست که قابض بکف خود قبض آن کند و همه آسمانها نسبت باقتدار او
مثل آنچه بیست که شخصی آنرا بدست خود گرفته در هم پیچد و هرگاه قدرت او باین مثابه باشد پس سبحانه منزه و
پاکست ذات او سبحانه وتعالی و بلند است قدر او عما یشرکون از آنچه شرک می آورند باو و انباز میگویند و میسازند
و سزاوار بود که کلام بر سبیل تعجب باشد یعنی چه بعید است عظم قدر او و از اشراک او چه بلندست عظمة و جلال ذات
او از نسبة شبه و مثل و بعد از اظهار کمال قدرت خود نسبة بجمیع مقدورات که از جمله آن بعث و نشور است اخبار
مینماید از ایقاع قیامت و احوال نشاه آخرت و میگوید که ونفخ فی الصور و دمیده شود در صور که آن نایست
که اسرافیل آنرا در وقت قیام قیامت در دهد و حکمت درین آنست که تا عقلا در دار فنا آخر تکلیف خود را باین
علامت بشناسند و مستعد رفتن شوند همچنانکه بوق رحیل که علامة رحلة کاروانست و مراد باین نفخه اولی است
که آنرا نفخه صعق نیز گویند زیرا که چون دمیده شود فصعق پس بیهوش شود یعنی بمیرد از شدة صیحه که از ان
صور بیرون آید من فی السموات هر که در آسمانهاست ومن فی الارض و هر که در زمینهاست الا من شاء الله
مگر آنکه خدای خواهد که آن جبرئیل است و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل انس بن مالک روایت کند از رسول صلعم که در وقتی
که همین چهار کس بمانند حق سبحانه خطاب کند که از مخلوقات که مانده عزرائیل گوید که بار خدایا تو عالمی که ما چهار کس
مانده ایم گوید که جان میکائیل و اسرافیل نزع کن پس بعد از نزع روح ایشان باو گوید که مت یا ملک الموت
عزرائیل بمیرد و بعد از ان همین جبرئیل بماند حق سبحانه باوی گوید ای جبرئیل که باقی مانده گوید ایها الباقی
بقا وجهک الدایم الباقی و جبرئیل المیت الفانی پس حق سبحانه گوید که ای جبرئیل از مرگ چاره نیست
جبرئیل سجده کند و پر بر هم زند و گوید سبحان ربی وتعالیت یا ذا الجلال والاکرام آنکه جان بجان آفرین تسلیم
نماید و جز ذات واجب الوجوب نماند و از ابن عباس منقولست که هم الشهداء الذین قتلوا فی سبیل الله جماعت
مستثنی شهدا اند که در راه خدا کشته شده باشند و ابو هریره از رسول صلعم روایت کند که آنحضرت فرمود که من از
جبرئیل پرسیدم که اینها کیستند که حق تعالی ایشانرا استثنا کرده گفت هم الشهداء المتقلدون اسیافهم ایشان شهیدانند
که در روز قیامت تیغها در گردن افکنده در پیرامون عرش استاده باشند و ضحاک گوید که مستثنی رضوان باشند و
حور العین و خزنه دوزخ و بعضی از اصحاب تحقیق گفته اند که وقتی که خدای تعالی اراده افنای عالم کند فنا داتر د محکه

اولی بیافرینند که غیر حال باشد در محل و بعد از تحقق آن اجسام بضدیه و اعراض به تبعیه فانی کردند ثم نفخ فیه
پس بعد از چهل سال دمیده شود در صور اخری نفخهٔ دیگر و این را نفخهٔ بعث خوانند و بعد ازین نفخه همه مردگان
زنده شوند فاذا هم پس ناگاه ایشان قیام بپای ایستادگان باشند و از قبور خود بر خواستگان ینظرون
در حالتی که نگرند از اطراف و جوانب خود مانند متحیران و مبهوتان یا انتظار کشند که با ایشان چه کنند و بچه
مامور شوند واشرقت الارض و روشن گردد عرصه محشر بنور ربها بنور پروردگار آن مراد عدلست و حکم
تواند و تسمیه آن بنور بجهت ظهور حقوقست و رفع ظلمهٔ ظلم بسبب آن و اضافه آن بارض باعتبار آنست که بسبب نشر
عدل و نصب موازین قسط و حکم بحق زمین قیامت مزین و منور شود و از قبیل اینست که پادشاه عادل را میگویند که
اشرقت الافاق بنور عدلک و اضائت الدنیا بقسطک و درباره ملک جابر میگویند که اظلمت البلاد بجور فلان و
در حدیث نیز واقع است که الظلم ظلمات یوم القیامة و گویند که مراد بنور علم و عملست یا نوریست که خدای
تعالی بیافریند و بسبب آن زمین عرصات بی آفتاب و ماه روشن شود ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتها
یعنی صحایف اعمال در یمین و شمال یا لوح محفوظ را وضع نمایند در زمین محشر وجیء بالنبیین و بیاورند پیغمبران
بجهت دعوی ابلاغ بر امتان یا الزام حجت بر ایشان والشهداء و گواهانرا بواسطه صحت دعوی پیغمبران و تکذیب
امتان مراد فرشتگان اند که بر آدمیان موکلند و نیک و بد ایشانرا مینویسند یا عدول مومنان و گویند که مراد از
شهدا شهیدانند که بجهت شرافه و مزیه مرتبه ایشانرا قرین پیغمبران کرده اند وقضی و حکم کرده شود بینهم
میان بندگان بالحق بعدل و راستی وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقص ثواب و زیادتی عقاب بلکه
مثوبة اضعاف طاعت باشد و عقوبة بمقدار معصیت ووفیت و تمام داده شود کل نفس هر نفسی را
ما عملت جزای آنچه کرده است از طاعت و معصیة وهو اعلم و خدای تعالی داناترست بما یفعلون بانچه میکنند
بندگان از نیک و بد پس هیچ چیز از افعال ایشان فوت نخواهد شد و هر یک را مناسب کردار جزا و سزا خواهد
داد انگه تفصیل توفیه میکند برین وجه که وسیق الذین کفروا و رانده شوند بعنف و مذلت آنانکه نگرویدند
بخدا و رسول الی جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه یعنی فوجی بعد از فوجی و فوجی در عقب فوجی مراد
انست که هر طایفه با پیشوای خود حشر کرده براه دوزخ کشند حتی اذا جاؤها تا چون بیایند بدوزخ فتحت ابوابها

کشاده شود

کشاده شود درهای هفتگانه آن برای دخول ایشان در آن وقال لهم و گویند مر ایشانرا خزنتها خازنان
دوزخ مالک و سبعه اعوان او از روی توبیخ و تقریع بایشان گویند بعد از آنکه رسیده باشند بابواب دوزخ الم یاتکم
آیا نیامد بشما رسل منکم پیغمبران از جنس شما که بفرموده حق تعالی یتلون علیکم بخوانند بر شما آیات ربکم
آیتهای پروردگار شما را یعنی ادله که شما را بمعرفه رسانند یا آیتهای کتب او که بایشان منزل شده باشد
وینذرونکم و بیم کنند و بترسانند شما را لقاء یومکم هذا از مشاهده این روز که روز دخول شماست
قالوا گویند ناگرویدگان مر ایشانرا که بلی آری بما آمدند پیغمبران و ما را ازین روز بیم کردند ولکن حقت
ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدا بوقوع عذاب و خبر او بورود عقاب علی الکافرین و ناگرویدگان
یعنی چونکه ما با وجود آیات و دلالات بر وحدة آلهی از طریق شرک بر نگشتیم بجهت این مستوجب کلمه عذاب شدیم
و وضع مظهر در موضع مضمر بجهة تصریح است بسبب عذاب که کفر است و گویند که مراد بکلمه عذاب قوله لاملان
تا آخر و چون خزنه از ایشان استماع این کلام کنند قیل گفته شود یعنی گویند مر ایشانرا ادخلوا در آیید
ابواب جهنم بدرهای دوزخ خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در آن فبئس مثوی المتکبرین پس
بد آرامگاهست مر گردنکشان و معاندانرا دوزخ اسناد بدی بآن با وجود حصه آن بجهت تنفر طباع است
از مشاهدان و چون مقصود اصلی درین مقام وعید مشرکانست ازینجهت وعد مومنانرا از آن موخر داشته میگوید
که وسیق الذین اتقوا و برانند بلطف و ملایمه آنانرا که بپرهیزیدند از عذاب یعنی ملائکه شتاب زدگی
نمایند برفتن ایشان الی الجنة بسوی بهشت زمرا فوج فوج بر تفاوت مراتب ایشان در شرافت و علو
طبقه و گویند که ایراد لفظ سوق درین مقام بر طریق مزاوجه است همچنانکه لفظ بشارت در قوله تعالی فبشرهم
بعذاب الیم و میتواند که باعتبار آن باشد که مراکب ایشانرا سوق نمایند چه در خبر است که ملائکه متقیانرا سواره
بهشت روانه کنند حتی اذا جاؤها تا چون بیایند بهشت بسعادت ابدی و دولت سرمدی فایز گردند و حذف
جزا اشعار است بر آنکه تعظیم و اجلال ایشان وجهی باشد که در دایره وصف نگنجد و فهم هیچکس بکنه آن نرسد
وفتحت ابوابها و گشوده شده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان بآن تا انتظار گشودن نکشند و ابواب
آن هشت است چنانچه سهل ساعدی روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرموده که ان فی الجنة ثمانیة ابواب

منها باب یسمی الریان لا یدخلها الا الصائمون بهشت را هشت در است یکی از آن ابواب ریان گویند اهل
نشود در آن در مگر روزه داران تشنه جگر القصه چون متقیان بدر بهشت رسند موکلان بهشت باستقبال
ایشان بیرون آیند وقال لهم و گویند مر ایشان را خزنتها خازنان آن یعنی رضوان و اتباع او سلام علیکم
سلامتی و ایمنی و تحیة و رحمة از جانب خدا بر شما باد طبتم پاک بودید در دنیا از معاصی و مآثم لاجرم باین مرتبه
بلند و درجه ارجمند رسیدید یا آنکه پاکیزه شدید بمغفرة قبل از دخول جنة و از ابن عباس منقولست که طبتم باین
باین معنی است که طاب لکم المقام یعنی پاکیزه است شما را این مقام سرة فرجام و از امیر المؤمنین صلوات الله
علیه مرویست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند در آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون می آید ایشان را
گویند که ازین چشمه غسل کنید چون غسل کنند ظاهر اعضای ایشان پاکیزه و لطیف شود و هرگز مویهای ایشان
ژولیده نشود و اعضا چرکین نگردد و از دیگر چشمه او را آب دهند باطن ایشان از جمیع غل و غش و حقد
و حسد پاک شود و بعد از آن ایشان هیچ حدث نشان در نشود و لون ایشان متغیر نگردد و چیزی که موجب تنفر باشد
از ایشان بظهور نرسد و بجهت این ملائکه با ایشان گویند که طبتم یعنی ظاهر و باطن شما پاک شد فادخلوها
پس در آیید در بهشت خالدین در حالتی که جاوید مانندگان باشید در آن آورده اند که چون متقیان به بهشت در
آیند ملائکه بگرد ایشان در آیند چون که خویشان مشفق نسبة بکسی که از سفر رسیده باشد آنگاه که یکی از
غلمان برود و زنان او را که حور العین باشند خبر دهند ایشان باستقبال او تا بدر سرای بیرون آیند و بروی
سلام کنند و چون در سرای ایشان داخل شوند تختها بینند مرصع بانواع جواهر و بساطها انداخته و فرشها
گسترده و بالشها نهاده برای آسایش و دیوارها خشتی از زر و خشتی از سیم و یاقوت سرخ و لولو سفید و زبرجد
سبز و چون بآنجا رسند بران تختها نشینند و تکیه زنند و چون چشم ایشان برین زیب و زینت افتد گویند
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فرشتگان بایشان گویند که تلک الجنة التی
اورثتموها بما کنتم تعملون ایشان تصدیق قول ملائکه کنند وقالوا و گویند الحمد لله همه ثنا و ستایش خدا
را است الذی صدقنا وعده آن خدائی که راست کرد با ما وعده خود را از ثواب و حسن مآب که بر السنه رسل
با گفته بود واورثنا الارض و میراث داد ما را زمین بهشت تا بر وجه تمکن نتبوأ جای میگیریم من الجنة از

بهشت حیث نشاء هر جا که می خواهیم این اشارتست بکثرة قصور و منازل پر سرور و در حدیث آمده که کمترین
ملکانند که مؤمن در بهشت نعمت مقابل دنیا باشد و ذکر ایراث بجهة تملیک آنست خلف اعمال ایشان یا تمکن ایشان
از تصرف در آن مثل تمکین وارث در ارث و در خبر است که هیچکس نباشد که در بهشت منزلی نداشته باشد
خواه مؤمن و خواه کافر پس اگر کافر پیش از موت اسلام نیارد منزل او را بنده مؤمن دهند و بنا برین متوارث اند
بود که مراد از اورثنا ایراث ملک کافر باشد بمؤمن فنعم اجر العاملین پس نیکوست مزد کار کنندگان و پاداش
نیکوکاران ریاض جنان و دیگر از جمله امور عجیبه آخرة اینست که میفرماید وتری الملائکة و ببینی ای محمد فرشتگان را
یعنی وقتی که در مقعد صدق بمرتبه قرب رسیده باشی و هر طرف که بینی ملائکه را بنگری حافین در حالتی
که فرو گرفتگان باشند من حول العرش از گردا گرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب عرش بر سبیل لذت
بر طریق تکلیف عبادت یسبحون تنزیه خدا کنند و پاکیزگی او را یاد کنند تنزیهی مقرون بحمد ربهم بستایش
پروردگار خود یعنی گویند سبحان الله و بحمده بتسبیح نفی ناسزاوار روا کنند از ذات خدای و بحمد اظهار
صفات ثبوتیه او نمایند این کلام اشعار است بآنکه منتهی و غایت مراتب درجات علیین استغراق است در صفات
او سبحانه وقضی بینهم و حکم کرده شود یعنی حق تعالی حکم کند میان همه بندگان بالحق براستی یعنی هر کس بمقام
و منزلی که فراخور او باشد از بهشت و دوزخ فرود آرد یا حکم فرماید میان ملائکه با قامت ایشان در مقامی
که بر حسب تفاضل ایشان باشد وقیل و گفته شود یعنی مؤمنان گویند الحمد لله رب العالمین سپاس مر خدا راست
که آفریدگار عالمیانست بر حکم کردن او میان ما بحق و فرو آوردن هر یک از ما بمنزلی که فراخور اعمال ماست
یا فرشتگان گویند که شکر و سپاس مر خدا راست که بر وفق فضیلت از برای ما مقامی و مرتبه تعیین فرمود
و بدانکه حکمت در آنکه نزد بیان ابتدای خلق فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و در انتها نیز
همین طریقه مرعی داشته فرموده که الحمد لله رب العالمین آنست که تا بندگان در ابتدا و انتهای کارها طریقه حمد
گذاری و سپاس داری رعایت نمایند و عارف شوند بآنکه در مبدا و منتهی مستحق حمد اوست نه غیر او سورة
المؤمن که سوره اولست از حوامیم در مکه نازل گشته و ابن عباس و قتاده دو آیه را از آن مدنی میدانند و
آن آیه ان الذین یجادلون فی آیات الله است الی قوله لا یعلمون و حسن بصری آیه و سبح بحمد ربک بالعشی

والانجار را مدنی دانسته زیراکه فرض صلوة در مدینه متحقق گشته وعدد آیات آن هشتاد و پنج است بعدد
کوفی شامی و هشتاد و چهار حجازی و هشتاد و دو بصری اختلاف در نه آیتست حم کوفی کاظمین غیر کوفی
یوم التلاق غیر شامی یا رزون شامی بنی اسرائیل الکتاب مکی و کوفی والبصیر شامی یسجرون کوفی و شامی
کنتم تشرکون کوفی و شامی و از جمله اخباری که عموما دلالت میکند بر فضل حوامیم روایت انس مالکست از حضرت
رسالت صلعم که حوامیم نور قرآنست و در روایت دیگر آمده که لکل شیء ثمرة وثمرة القرآن الحوامیم هن روضات
حسنات مخصبات متجاورات فمن احب ان یرتع فی روضات الجنات فلیقرأ الحوامیم هر چیزی را میوه است
و میوه قرآن حوامیمست و این سورها روضهای زیبا و معمورند که متصلند بیکدیگر هر که خواهد در مرغزار بهشت
چرا کند باید که حوامیم خواند و ابو هریره اسلمی از حضرت نبوی صلعم نقل کرده که هر که خواهد که در ریاض
جنت چرد باید که حوامیم را در نماز شب بخواند و ابو بصیر از امام ناطق جعفر صادق صلوات الله علیه نقل
کرده که حوامیم ریحان قرآنست پس بر تلاوت و حفظ آن شکر نمایید چه بتحقیق که چون بنده مؤمن بقراءة
حوامیم قیام نماید از دهن او بوی مشک اذفر و عنبر اشهب بیرون آید و حق سبحانه برو رحمت کند و همه جبار
واصل تا و معارف و ارحام او را از برکت تلاوت حوامیم مستغرق رحمت خود کرداند و عرش و کرسی و ملائکه
مقربین از برای او استغفار کنند و از ابن عباس روایتست که حوامیم هفتند و ابواب دوزخ هفت که آن جهنم
و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم است هر که این سورها را تلاوت کند روز قیامت هر سوره از آن بصورتی
برآمده بر دری از درهای دوزخ بایستد و نگذارد که او را بدوزخ برند و نیز از آن منقولست که لکل شیء لباب
ولباب القرآن الحوامیم هر چیزی را لبی و خلاصه ایست لب قرآن حوامیم است و از ابن مسعود نقل کرده اند که
هرگاه در آل حم می افتم گویا در روضات ناعمه و بساتین ناضره افتاده ام و تعجب در آن نظر میکنم و بعضی از
تابعین حوامیم را عرایس القرآن میگفته اند و اما خصوصا ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کند
که هر بنده مؤمن که سوره المؤمن بخواند روح هیچ پیغمبری و صدیقی و مؤمنی نباشد الا که برو صلوات فرستند
و از برای او استغفار نمایند و ابو الصباح از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کند که هر بنده مؤمن
که سوره المؤمن را در هر سه روز یکبار بخواند خدای تعالی جمیع گناهان ما تقدم و ما تأخر او را بیامرزد و تقوی را

لازم او گرداند و نعیم جنت را باو کرامت فرماید و از جمله فضایل این سوره آنست که در روایت آمده منسوخ نیست و تسمیه
آن بسوره مؤمن جهه آنست که درو حکایت حزبیل است که مؤمن آل فرعونست و بیان که حق سبحانه و تعالی
اختتام سوره الزمر بذکر ملائکه و جنت و نار نمود افتتاح این سوره نیز بمثل آن نموده فرموده که بسم الله
الرحمن الرحیم حم علما را درین کلمه اختلاف بسیار است عکرمه از حضرت رسول صلعم روایت کند که حم
اسمیست از اسماء حق سبحانه و از مفتاح خزاین او و عبد الله عباس فرموده که حم اسم الله الاعظم بزرگترین
نامهای اوست و از عطای خراسانی نقل کرده اند که حم مفاتیح اسمائیست که در اوایل آن حا و میم باشد
چون حلیم و حمید و حامد و حی و حق و حکیم و حافظ و حفیظ و حنان و ملک و ملیک و مالک و مجید و مبدی
و معید و معز و مهیمن و منان و موید اینست انچه انس روایت کرده که روزی اعرابی از رسول پرسید که
حم چیزاست که در لغت ما نیست فرمود مبادی اسما و مفاتیح سورها و از کلبی روایتست که معنی حم
اینست که حم و قضی ما هو کائن یعنی مقدر و مقضی گشته انچه بود و هست و خواهد بود و قرطبی آورده است
که حم قسم است بحلم و ملک حق تعالی و درین تقدیر است که اقسم بحلمی و ملکی لا اعذب من عاذ بی و قال لا اله
الا الله مخلصا من قلبه سوگند میخورم بحرمت بردباری و بعزت جلال پادشاهی خود که عذاب نکنم آنکسی را
که پناه بمن آرد و بخلوص اعتقاد بکلمه طیبه لا اله الا الله متذکر شود و گویند که حا اشارتست بحکم حق که خط
منع و رد برو کشیده نشود و میم ایماست بملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن نرسد و پیش بعضی آنست
که حا اشارتست بحکمه و میم بمنه یعنی حق سبحانه را بر مومنان منت است بتنزیل حکمت و محققان گفته اند که
چون حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و اسم محمد پس اشارتست بسری که میان حق تعالی و حبیب اوست و
هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل را بدان پی نبرد یعنی حق سبحانه قسم یاد میکند بسر حرفین در اسمین بر حقیقت نزول
قران بر ثعلبی و ثعلبی آورده که حروف تهجی در لغت قد وه برای تنبیه است مانند الا که موضوعست
از برای آن پس حا و میم برای تنبیه و اعلام باشد تا سامع را از خواب غفلت برانگیزانند و استماع کلام عظیم
ملک قدیم کنند و از ترمذی مرویست که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در صور مفصله بحروف مقطعه
مجتمع است در آن حروف مجملا جمع کرده و چون از آن نمی شناسد مگر صاحب نبوه و ولایت پس برای تفهیم

در جميع سور تفضيل داده وبعضى برآنند كه حم اشارتست بحا و ميم حميت المحامى يعنى حمايت كرد مر دوستان خود را كه
باز داشته اند خود را از توجه بما سوى با آنكه حاقست بحمايت اهل توحيد و ميم بمرضات حق از ايشان و جواب قسم اينكه
تنزيل الكتاب فرو فرستادن قرآن من الله از جانب خدايست كه مستحق معبوديتست العزيز غالب در پادشاهى
العليم دانا بجميع خلايق و مصالح و حكم تخصيص اين دو وصف درين مقام بجهة آنست كه آنچه در قرآنست
از اعجاز و حكم كه دالست بر قدرت غالبه و حكمت بالغه و هر بجهة ايما بر تحقيق آنچه در وست از ترغيب ثواب و ترهيب عقاب
و بهر نعم واسعه و آلاء سابغه بعد از ايراد وصفين ذكر اين صفات نموده كه غافر الذنب آمرزنده گناه نسبت بكسى كه
بخلوص عقيده و پاكيزگى طويه بكلمتى شهادتين قايل شود و بروصه مامور بعبوديت و طاعت او قيام نمايد و چون
ذنب اسم جنس است پس معنى آنست كه او سبحانه از روى تفضل امرزنده جميع ذنوب ماضيه و مستقبله اهل ايمانست
وقابل التوب و پذيرنده توبه از عصاة مؤمنان شديد العقاب سخت عقوبه مر كسى را كه ابا كند از ايمان و تايب
نشود از عصيان و طغيان و گويند ذكر اين صفت بعد از مغفرت بجهة اينست كه تا بنده بجهة اعتماد نمودن بر غفران
مرتكب مناهى نشود بلكه دائم ميان خوف و رجا باشد ذى الطول خداوند نعمه واسعه ممتده بر بندگان از روى فضل
و احسان ذكر اين صفه در عقب شديد العقاب تنبيه است برآنكه عصيان از جانب نفس عاصى است نه از قبل حضرت
بارى چه نعمت سابغه او بدين و دنيا به همه بندگان شايع است و بجميع مكلفان واصل و روايت از ابن عباس منقولست
كه او سبحانه غافر الذنبست مر كسى را كه گفت لا اله الا الله شديد العقابست مر كسى را كه نگفت لا اله الا الله ذى الطولست
يعنى غنى و بى نيازست از كسى كه نگفت لا اله الا الله و بدانكه اضافه غافر الذنب قابل التوب اضافه معنويه است نه لفظيه
و درين تقرير است كه ذى الغفران و ذى قبول التوبه زيرا كه مراد ثبوت غفران و دوام قبول توبه است نه حدوث آن
كه در بعد بر انفصالست و مستلزم تنكير پس معرفه باشد نه نكره تا صحيح باشد كه صفه معرفه باشد و اما شديد العقاب
در اصل الشديد عقابه است كه الف لام را بجهة ازدواج آن با ماقبل حذف كرده اند نه شديد عقابه كه مستلزم تنكيرست
پس باين اعتبار او هم صفه معرفه تواند بود و جايز نيست كه جر اينها بر بدليت باشد زيرا كه آن مشوش نظمست بجهة واو عطف
و توسط واو بين الاوليين بجهة افاده جمع است ميان محو ذنوب و قبول توبه از براى مذنب تايب يعنى تايب با آنكه مغفور
الذنب است مثاب نيز شود بجهة آنكه توبه نوعى از طاعت است كه منتج ثوابست يا تنبيه است بر تغاير موقع فعلين زيرا كه

عفو بمعنى ستر نيست كه مشعرست بر بقاى ذنب پس آن در شان غير تايب باشد و ثانى مخصوص بتايب است و اول
بمعنى ساتر ذنبست و ثانى بمعنى ماحى آن و توحيد صفه عقوبه و توسيط آن ميان صفات رحمه ايماست
برجحان رحمت بر عقوبه و معوديه آن بر صفات را و بعد از آن بجهة تصريح بر وجوب توجه عباد باو ميفرمايد
كه لا اله الا هو نيست هيچ خدايى كه مستحق عبادت باشد مگر او كه موصوف باين صفاتست اليه المصير
بسوى اوست بازگشت همه پس مطيع را بدرجات ثواب خواهد رسانيد و عاصى را بعقوبه عقاب خواهد
كشيد محققان تفسير آيه را برين نوع كرده اند كه غافر الذنب فضلا و قابل التوب وعدا و شديد العقاب عدلا
وذى الطول كرما و لا اله الا الله اليه المصير فردا بصيرا و چون دانسته شد كه نزول قرآن از جانب آن حضرتست
كه متصف باين صفاتست پس واجب الاتباع و الانقياد خواهد بود ما يجادل جدال نكنند
في آيات الله در آيتهاى خدا كه قرآنست الذين كفروا مگر آنانكه نگرويدند بخدا و انكار نعمه او كردند
مراد ازين مجادله جدال باطلست كه آن دفع حجج قرآنست و ادحاض براهين و اطفاء نور آن كقوله تعالى
وجادلوا بالباطل ليدحضوا به الحق و اگرنه جدالى كه آن از براى حل و عقد قرآنى باشد و استنباط حقايق
آن و قطع شبهه اهل زيغ بان و حل مشكلات و مغامض آن از اعظم طاعاتست و لهذا لفظ جدال در قول
حضرت رسالت ص كه ان جدالا فى القرآن كفر بعنوان تنكير واقع شده و چون اهل جدال و عناد با وجود استغراق
ايشان در نعم الهى بكفر و انكار مصر شده بودند ازين بجهة در صدد تهديد ايشان در آمده ميفرمايد كه فلا يغررك
بايد كه فريب ندهد ترا تقلبهم گرديدن كافران في البلاد در شهرهاى شام و يمن براى تجارة
مربحه و مكاسب نافعه يعنى بايد كه بسبب كثرة ثروة و جمعيت و تمادى تنعم ايشان بخاطر تو نرسد كه من ايشان را
فرو گذاشته خواهم كرد چه امهال موجب اهمال عقوبت ايشان نيست بلكه باعث ازدياد آنست و بعد از آنكه
مغرور شده باشند بكثرة نعم دنيويه و مغرور بودند بامتعه فانيه و بنهايت طغيان رسيده محل عقوبت
مر گرفتار خواهند گشت و وبال تكذيب و نكال ضلال بر ايشان خواهد رسيد همچنانكه كذبت قبلهم تكذيب
كردند پيش از ايشان قوم نوح گروه نوح مر نوح را والاحزاب و گروهى چند من بعدهم از پس قوم نوح
مر پيغمبران خود را چون گروه عاد و ثمود و غير آن وهمت كل امة و قصد كردند هر گروهى از ايشان برسو

بهیغمبری که فرستاده شده بود بایشان لیأخذوه تا بگیرند اورا و ایذا بوی رسانند و اورا مقتول سازند
وجادلوا و مجادله و خصومت کردند با رسولان من بالباطل یعنی باطل مثل ما انتم الا بشر مثلنا و
ما انزل الرحمن من شیء و غیر آن لیدحضوا به تا زایل کردانند و ناچیز سازند بان سخن بیهوده الحق
سخن حق را که واجب الاتباع بود فاخذتهم پس کرفتم ایشانرا و هر کروهی را از ایشان بنوعی معاقب ساختم
فکیف کان عقاب پس نظر کن که چکونه بود عقوبت من ایشانرا استفهام از برای تقریر عقوبت ایشانست
وکذلک و همچنانکه واجب شده بود عقوبت بر امم مکذبه انبیا حقت واجب شده است کلمة ربک حکم
پروردکار تو بعقاب و عذاب علی الذین کفروا بر آنها که کافر شدند از قوم تو و تکذیب تو نمودند انهم
اصحاب النار این بدل کل است از کلمه عذاب یعنی همچنین واجب شده است بر کفار قریش آنکه ایشان
یاران دوزخند و ملازمان آتش و میتواند بود که مجرور المحل باشد بلام مقدر یعنی همچنانکه سزاوار شدند اهلاک
امم ماضیه همچنین واجبست اهلاک این جماعت زیرا که علت واحده جامع ایشانست که آن بودن همه ایشانست
از اصحاب دوزخ و از کذب و جدال و ترک اطاعت و انقیاد ایشان کرد نقصی بمقام کبریای او نمیرسند
چه طایع و عابد و مسبح و حامد او سبحانه از حد حصر متجاوزند و از انجمله الذین یحملون العرش آنانکه بر میدارند
عرش را بجهة امتثال امر او ومن حوله و آنانکه کرداکرد عرشند از کروبیان که همیشه بطواف آن
مشغولند یسبحون تنزیه میکنند و بپاکیزکی اقدام مینمایند تنزیهی که پیوسته است بحمد ربهم
بستایش پروردکار خود ویؤمنون به و تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند بربوبیت و وحدانیت او
یعنی حمله عرش و کروبیان که اخص خواص ملائکه اند بذکری که جامع صفات اجلال و اکرام او سبحانه
باشد رطب اللسان اند و عذب البیان و مصدق وحدانیت حضرت سبحان پس از جدال و تراء عباد
مشرکان که اخس مخلوقاتند چه زیان در بعضی تفاسیر از شهر بن حوشب نقل کرده اند که حمله عرش
هشتند چهار میکویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیکر میکویند که
سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتکانرا
میفرماید که تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند میسره از مغیره روایت کرده

که پایهای حمله عرش در طبقه آخرین زمین قرار کرفته و سرهای ایشان از آسمانها درکذشته و دستهای
ایشان از اطراف و نواحی زمین بیرون رفته و دایم در خشوع و خضوع اند و از غایت خشیت سر در پیش انداخته اند و
اصلا چشم را بالا نمیکنند و نیز از انحضرت منقولست که لا تتفکروا فی عظم ربکم و لکن تفکروا فیما خلق الله من
الملائکة فان خلقا من الملائکة یقال له اسرافیل زاویة من زوایا العرش علی کاهله و قدماه فی الارض السفلی و قد
مرق راسه من سبع سموات و انه لیتضائل من عظمة الله حتی یصیر کانه الوصع تفکر مکنید در عظمت پروردکار خود ولکن
تفکر نمایید در آنچه آفریده از اصناف ملائکه پس بتحقیق که اسرافیل که یکی از فرشتکانست کوشه از کوشهای عرش
بر دوش اوست و هر دو قدم او در زمین هفتم قرار کرفته و سر او از هفت آسمان بیرون رفته و بجهة عظمت و جلال حق
سبحانه خود را بر وجه حقیر می سازد و فروتنی مینماید که کویا جثه او کمتر از جثه مرغی میکردد که کوچکتر از کنجشک است
و این حمله عرش از اهل هفت آسمان خاشع ترند و اهل آسمان هفتم از اهل آسمان ششم خاشع تر و ششم از پنجم و
ترسکارتر و بر همین قیاس تا باسمان اول و از مجاهد منقولست که میان ملائکه و عرش الهی هفتاد هزار حجابست و
جمیع فرشتکان در پس این حجابها بتسبیح و تهلیل و تحمید مشغولند و نیز از وهب منبه روایتست که در حوالی عرش هفتاد
هزار صف ملائکه اند که مشغولند بعبادة باین طریق که دستهای خود بر کردنهای خود نهاده اند و برفع صوت تهلیل
او سبحانه میکنند و در میان طبقات آسمان چندان ملائکه هستند که عدد ایشان جز خدای نداند و همه بتسبیح و
تهلیل و تکبیر و تحمید او سبحانه اشتغال دارند و در نهج البلاغه مذکورست که منهم سجود لا یرکعون و رکوع لا
ینتصبون و صافون لا یتزایلون و مسبحون لا یسامون لا یغشاهم نوم العیون و لا سهو العقول و لا فترة
الابدان و لا غفلة النسیان یعنی بعضی از ملائکه همیشه ساجداند که رکوع نمیکنند و این مرتبه مقربان احدیت است
و بعضی دیکر راکعاتند که ارتقام و انتصاب بهره ندارند و این صفت حمله عرش است و برخی دیکر صف زده اند که
از ضعف و خود زایل نمیشوند و این رتبه حافین من حول العرش است و جماعتی دیکر تسبیح کنندکانند که از آن ملالت اند
نمی یابند و ایشان صد هزار صف ملائکه اند که در پس حافین من حول العرش استاده اند و دستهای راست برچپ
دستهای چپ ابر است و هر یکی بلغتی بتسبیح او سبحانه مشغولند و خواب چشمها و سهو عقلها و سستی ابدان و غفلت
نسیان مانع عبادة ایشان نمیشود زیرا که اینها از لواحق اجسام حیوانیه است و ملائکه از آن مبرا اند پس این

صفات ازیشان مسلوب باشد و در روایة آمده که حق سبحانه عرش را از یک جوهر سبز خلق نموده و ما بین هر قایمه عرش تا قایمه دیگر چندان است که مرغ سریع السیر بدویست هزار سال و بروایتی دیگر به هشتصد هزار سال قطع نتواند نمود و این روایت اخیر از امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست در خبر آمده که چون حق سبحانه عرش را ایجاد فرمود خطاب بجمیع ملائکه نمود که او را بردارند ایشان از حمل آن عاجز گشتند پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل امر فرمود که عرش را بردارید و بر دوش جمله نهید جبرئیل یک گوشه بگرفت و گفت سبحان الله و میکائیل گوشه دیگر او گفت الحمد لله و اسرافیل جانب دیگر او گفت لا اله الا الله و عزرائیل طرف دیگر او گفت الله اکبر و عرش را بر داشتند و بر دوش جمله نهادند و چون گرانی عرش بر دوش جمله رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ان گرانی بریشان آسان گشت پس هر بنده مومن که یکبار این کلمات بگوید ثواب جمله عرش و جمله ملائکه در نامه او بنویسند و اثقال دنیا و عقبا بر وی سبک گردد و مستغرق رحمة الهی شود و جابر عبد الله انصاری و لقمان بن عامر روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که مرا اذن داده اند که بعضی از احوال عرش و حمله بشما بگویم بدانید که خدای تعالی عرش را از جوهر سبز خلق نموده و او را هزار هزار و شصت و شش هزار سر است بر هر سری از آن هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار دهان و در هر دهانی هزار هزار و شصت و شش هزار زبان و از هر زبانی هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار لغة تسبیح خدا میکند و ثواب آن بدانستان من میدهند و عظمة آن بمثابه ایست که خرقائیل که فرشته ایست و او را هشتاد هزار پر است و از هر پری تا پری دیگر هشتاد هزار ساله راه بخاطر او گذشت که طول عرش را بداند از خدا استعانة طلبید تا پرهای او را مضاعف کرد از حق تعالی صد و شصت هزار پر باو داد او هشتاد هزار سال بپرید آخر از پریدن سست شد بار دیگر توفیق طلبید و هشتاد هزار سال دیگر بپرید تا هشتاد هزار بار شد و باز از خدا امداد طلبید از جانب عزت بوی خطاب رسید که ای خرقائیل اگر تا انقراض عالم پرواز کنی هنوز از یک قایمه عرش نپریده باشی انفرشته گفت که سبحان ربی الاعلی و بحمده حق تعالی امتان مرا امر کرد که در سجود این تسبیح بگویند تا ثواب خرقائیل ایشان را باشد و غلظ حمله عرش بر وجهی است که از دوش تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راهست و از امام جعفر صادق ع منقولست که هیچ چیز از عرش خائف تر و خاشع تر نیست و از جمله کلمات او اینست که اعوذ بالله من غضب الله اعوذ بالله من سخط الله اعوذ بالله من نقمة الله آورده اند

که حق سبحانه چون عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان گذشت که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حق سبحانه مار را بیافرید تا عرش را بگرد دم خود در آورد و هنوز از عرش چهار دانگ او زیاد آمد و او هفتاد هزار بال دارد و هفتاد هزار روی و در هر رویی هفتاد هزار دهان و در هر دهانی هفتاد هزار زبان و بهر زبانی بهفتاد هزار لغت تسبیح حق تعالی میکند و ثواب آن بشیعیان آل محمد میدهد و بدانکه تسبیح و تحمید ملائکه اکرمه متضمن ایمان ایشانست و بوحدانیت او سبحانه لکن ذکر آن بعد از تسبیح و تحمید ایشان بجهة فضل و شرف ایمانست و ترغیب مردمان بان همچنانکه وصف انبیا بصلاح جهة ترغیب امتانست یا بجهة آنکه تنبیه است بر بطلان قول مجسمه زیرا که اگر او سبحانه مشاهد حمله عرش و کروبیان میبود میبایست که متصف بایمان نشدندی چه ایمان اعتقاد است بامری که غایب باشد نه مشاهد و چون بر سبیل مدحه موصوف بایمان شده اند معلوم میشود که ایشان با جمیع مکلفان یکسانند در آنکه ایمان همه بطریق نظر و استدلالست نه غیر آن و طریق معرفت همه ایشان منحصر است در آن و بدانکه چون تشارک ایمان سبب نصح و شفقتست و اگر چه متشارکین متباین جنسی باشند چه مشارکت ایمان اقوی مناسباتست کما قال عز و جل انما المؤمنون اخوة از بجهة حمله عرش و سکنه آن بعد از تسبیح و تحمید پروردگار خود حسن عواقب مؤمنان از و سبحانه استدعا میکنند و یستغفرون و طلب آمرزش میکنند از و للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده اند و تصدیق نموده و استغفار ایشان بانیطریقست که از روی نیاز میگویند ربنا ای پروردگار ما وسعت کل شیء فرا رسیده بهمه چیزی رحمة و علما از روی بخشش و دانش ظاهر کلام مقتضی آنست که بطریق باشد که وسع کل شیء رحمتک و علمک زیرا که ذات او سبحانه منزه است از مکانی که لازم وسعتست لیکن اسناد فعل بصاحب علم و رحمت و ایراد این هر دو صفت بر سبیل تمیز در عقب آن بجهة اغراق صفت علم و رحمتست بر وجهی که گویا ذات او علم و رحمتست که بهمه جا وا رسیده است و تقدیم رحمت بجهت آنست که مقصود بالذاتست پس حقیقت معنی آنست که چون رحمت و علم تو بهمه چیزی رسیده فاغفر پس بیامرز للذین تابوا مر آنانرا که میدانی که توبه کرده اند و از شرک و معاصی انابت نموده و اتبعوا و پیروی کرده اند سبیلک راه ترا که طریق ایمانست وقهم و نگاهدار ایشانرا عذاب الجحیم از عذاب آتش سوزان تصریح کلام بعد از اشعار آن بجهة تاکید است و تنبیه بر شدت

عذاب و چون للذین تابوا درین تقدیر است که للذین عملت منهم التوبه واتباع سبیلک چنانکه باین مفسر شد
پس ما بعد با مشتمل بر صدیث رحمت و علم صرد و باشد نه بغفران فقط که موجب عدم فایده ذکر علت قبل از فا و
فایده استغفار ملائکه از برای تایبان با آنکه ایشان موعودند بغفران زیادتی ثواب شده است و مزیت درجه
ایشان و بدانکه کسانی که میکویند اسقاط عقوبت بعد از توبه بر سبیل تفضل است نه بر وجه ثواب استمساک باین آیه
میکنند و میکویند که اکر اسقاط عقوبت بر خدای تعالی واجب میبود استغفار ملائکه از برای اهل توبه بی وجه میبود
و جماعتی که قایلند بوجوب اسقاط استغفار ایشانرا بر وجه مذکور حمل میکنند و این مذهب اقوای مذهبین است
و مقوی آن آیات و احادیث بسیار است و این آیه بشارت اهل ایمان است که ملائکه استدعای چنان میکنند از برای
مؤمنان بر نوعی که ربنا ای پروردکار ما لطف کن بر تایبان وادخلهم و در آر ایشانرا جنات عدن
در بوستانهای با اقامت التی آن بوستانها که بمحض فضل وعدتهم وعده داده ایشانرا با آن بر السنه
پیغمبران ومن صلح و نیز در آر با ایشان در بهشت کسانیرا که عمل شایسته کرده باشند من آبائهم از پدران
ایشان من آبائهم و زنان ایشان وازواجهم و فرزندان ایشان تا بایشان بدیدار ایشان مستانس شوند
و سبب زیادتی مسرت ایشان کردد انک بدرستی که تو انت العزیز تویی غالب مطلق که از هیچ منع و رعاجز نمی‌شوی
الحکیم دانا که هر چه کنی مقتضی حکمت و مصلحت باشد و از جمله آن وفا بوعد است پس بنا بر وعد خود
ایشانرا در بهشت در آور وقهم السیئات و نکهدار ایشانرا از عقوبات و تسمیه آن بسیئات بر سبیل مزاوجت است
کما قال وجزاء سیئة سیئة مثلها و میتواند بود که مراد اعمال سیئه باشد بر تقدیر مضاف یعنی نکهدار ایشانرا از
جزای بدیها این کلام تعمیم بعد از تخصیص است یعنی جمیع اهل ایمانرا از جزای بدیها نکاهدار و احتمال دارد
که مخصوص باهل صلاح باشد و سیئات بمعنی معاصی یعنی نکهدار صلحاء اهل ایمانرا از خطیئات ومن
تق السیئات و هر کرا که نکهداری از عقوبات یومئذ در روز جزا فقد رحمته پس بدرستی که بخشیدی
او را و بروضه جنت رسانیدی یا هر کرا که باز داری از معاصی در دنیا بوسیله لطف و توفیق که مترتب است
بر طلب اهتداء بنده پس رحم کردی بر او در روز جزا و از عذاب رهانیدی وذلک و آن باز داشتن تو از
عقوبت و معصیت هو الفوز العظیم آن فیروزی بزرکست و ظفری بزرکوار چه آن مستلزم سعادت جاودانی و نعمت

وازواجهم

وذریاتهم

نامتناهی

التغابن

٩

نامتناهی است پس احوال اهل شرک و جدال در روز جزا بیان میکند و میکوید که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه
نکرویده اند بوحدانیت خدا و تصدیق ننموده اند بنبوت خاتم الانبیاء ینادون ندا کرده شوند یعنی وقتی که بدوزخ
در آیند و با نفسهای اماره خود دشمنی آغاز کرده زبان بعتاب و ملامت بکشایند که چرا اباکردیم از قبول دعوت انبیاء
و در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملائکه ایشانرا ندا کنند که لمقت الله هر آینه دشمنی خدا مر شما را اکبر بزرکتر است
من مقتکم از دشمنی شما انفسکم مر نفسهای خود را درین روز و بعضی کویند که معنی آنست که دشمنی خدا مر شما را
درین روز بزرکتر است از دشمنی بعضی شما بعضی دیکر در دنیا کقوله یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا و ایثار
لفظ مقت بر عداوت بنفض بجهت المبالغه و اشد است پس وضع آن در موضع انکار انسب باشد و قوله اذ تدعون
ظرف فعلیست که مقت اول دالست بر آن یعنی دشمنی داشت خدای شما را وقتی که خوانده میشدید الی الایمان بسوی
کرویدن بخدا و رسول فتکفرون پس شما نکرویدید بان چون کفتار استماع این کفتار کنند قالوا ربنا کویند ای
پروردکار ما امتنا اثنتین میرانیدی ما را دو نوبت نوبت اولی نزد انقضای اجال و نوبت ثانیه در قبر بعد از زنده کردانیدن
برای سؤال واحییتنا اثنتین و زنده کردانیدی ما را دو بار اول در قبور و بار دوم در وقت بعث و نشور و ابن عباس
و قتاده و ضحاک بر آنند که اماته اولی در اصلاب آباست وقتی که نطفه بودند و اماته دوم در دنیا و احیای اول در
دنیا است برای تکلیف و احیاء دوم در قیامت برای ثواب و عقاب پس معنی آنست که ما را مرده آفریدی و بعد از احیا
میرانیدی و نظیر اینست قوله تعالی کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا تا آخر آیه و جبائی کفته که مراد نه احیای بعث است
بلکه احیا و اماته اولی در دنیا است و دوی دیکر در قبر و در تبیان آورده که اماته اولی در وقتی بود که ذریت آدم
را از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان فرا کرفت و بمیرانید و اماته ثانیه در دنیا و احیاء اول در وقتی که در رحم
نطفه بودند و احیاء دوم در بعث و تفسیر اول که قول سدی است و جمعی از مفسران و مختار بلخی اصح اقوالست زیرا که آن
منقولست از اهل البیت علیهم السلام پس آیه دالست بر سؤال قبر و اخباری که درین باب از طرق موافق و مخالف ماثور است
مؤید این قولست و از آنجمله قصه فاطمه بنت اسد که ام امیر المؤمنین است صلوات الله علیه دلالت صریح دارد بر آن چنانکه
در سوره البقره سمت ذکر یافت و حدیث مشهور القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران هم دلیلست بر آن
چه این وقتی متصور است که صاحب قبر را زندکی حاصل شود و حاصل که کفار بعد از مشاهده عقوبت تصدیق کنند

بانچه در دنیا منکران بوده باشند از سوال قبور و بعث و نشور و کویند فاعترفنا پس اعتراف کردیم بذنوبنا
بکناهان خود که از جمله ان تکذیب بعث و سؤال قبر بود فهل الی خروج پس ایا بسوی بیرون آمدن
از دوزخ من سبیل هیچ راهی هست یعنی چون معترف شدیم بذنوب خود پس هیچ طریقه هست که بران
سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص شده بیهشت رسیم مراد ایشان ازین قول قبول توبه و ایمان باشد و این
کلام را از فرط قنوط و عماهه و تحیر کویند و کفته اند معنی انست که کفار بعد از اعتراف کویند که ایا ما را
رجعتی باشد از دوزخ بدنیا تا دران بطاعة و عبادت مشغول شویم و چون در علم الهی مرکوز کشته
که ایشان بعد از رجوع همان طریقه کفر و شرک را از دست نخواهند داد چنانکه فرمود ولو ردوا لعادوا
لما نهوا عنه ازین جهت تخییب ایشان نموده از تمنی خود کویند بایشان بتوسط فرشتکان بر سبیل توبیخ
ذلکم این عذاب و نکال که ملازم حال شماست بانه اذا دعی الله بسبب انست که چون خوانده میشد
خداوند وحده در حالة یکانکی یعنی چون اهل ایمان بکلمه توحید قایل میشدند کفرتم کافر میشدید بیکانکی
او و میکفتید اجعل الالهة الها واحدا وان یشرک به و اکر شرک آورده میشد بخدا یعنی چون ابنای
جنس شما شرک بخدا می آوردند تؤمنوا میکرویدید شما بان شرک فالحکم لله پس امروز فرمان روایی
و کارکذاری مر خدایراست که مستحق عبادتست و لهذا حکم فرموده است بر شما بعقاب سرمدی و عذاب ابد
العلی خدائی که بلند مرتبه است از انکه نسبة شرک باو دهند و اسناد اشباه و انداد باو کنند الکبیر
بزرکوار از انکه در استحقاق عبادت غیر برا باو برابر کنند پس در صدد بیان وحدة و کمال قدرت خود در
آمده میفرماید که هو الذی اوست انخدائی که بقدرة کامله خود یریکم مینماید شما را آیاته نشانها
که دالست بر وحدة و قدرة او وینزل لکم و فرو میفرستد برای شما من السماء از آسمان رزقا روزی را یعنی
باران که سبب روزی شماست یا ملائکه را که تدبیر ارزاق اشتغال مینمایند و این تسمیه سیاست باسم سبب
وما یتذکر و پند نپذیرد و عبرة نکیرد باین آیتهای الا من ینیب مکر کسی که باز کردد بخدا یعنی از انکار و
معصیة باز کشته روی بطاعة و عبادة او آورد چه شخصی که جازم است در امری نظر درمنافی ان نمیکند
بلکه همیشه منظور نظر او انچیزیست که روی بان آورده و تفکر او در انچه توجه بان کرده و چون اهل عناد و انکار

المؤمن ۶۱

درآیات توحید نمیکند و بان متعظ نمیکردند از نجهة ایشان را از نظر عاطفه انداخته باهل انابه خطاب میکند که
فادعوا الله پس بخوانید خدایرا و بپرستش او قیام نمائید مخلصین در حالتی که پاک سازندکان باشید له
الدین برای او طاعة خود را از شرک و ریا ولو کره الکافرین و اکرچه کراهة داشته باشند ناکرویدکان اخلاص
شما را چه ایشان بر نعمة ایمان کافر اند و شما بران شاکر پس لاجرم ایشان از شما متنفر باشند زبده کلام انست
که می باید کراهت کسانی که بر دین شما نیستند مانع ان نشود که شما ترک پرستش خدای کنید که مستحق عبادة است
تا شما را در دنیا مرتبه عالیه دهد و در عقبا بدرجه رفیعه رساند چه او رفیع الدرجات بردارنده درجهای
مخلوقاتست از ملائکه و انبیا و اولیا و سایر اهل ایمان و شبهه نیست در انکه تفاوت درجات میان مخلوقات
بقدر معرفة و طاعة است یعنی هر چند معرفة و عبودیة بیشتر باشد درجه او نسبة بقرب الهی بیشتر خواهد بود و لهذا
درجات انبیا را بر درجات اولیا بلندتر کردانیده و درجات اولیاء بر غیر ایشان تقدیم نموده از اهل ایمان پس
برهمین قیاس نسبة تفاوت درجات ثواب میان مؤمنان بقدر تفاوت عبودیة خواهد بود و بعضی کویند که رفیع
الدرجات بمعنی رافع السموات است یعنی خدای بردارنده آسمانهاست فوق آسمان دیکر تا بعرش و میتواند بود که
بمعنی مرتفع الصفات باشد یعنی متعالیست صفات جلال او از انکه غیری دران مشارک تواند بود ذو العرش
خداوند عرش عظیم است و خالق ان و پیش بعضی ذو العرش بمعنی ذو الملک است یعنی خداوند سلطنه و پادشاهیست
تخصیص این دو صفه بذکر تنبیه است بر صمدیة او سبحانه از حیثیة معقول و محسوس که دالست بر تفرد او در
الوهیة چه هر که درجات کمال او بر وجهی مرتفع باشد که رفع مراتب و نصب مقامات جمیع مخلوقات در ید قدرت
او باشد و عرش که اصل عالم جسمانیست در قبضه اقتدار او پس چکونه غیری لاف شرکت او تواند زد و بچه نوع
شخصی دعوی برابری باو تواند نمود و بعد از تقریر توحید تمهید نبوت مینماید باین وجه که یلقی الروح و
این خبر رابع مبتدا است که ان ضمیر مرفوع منفصل است و خبر ثانی و ثالث ان رفیع الدرجات ذو العرش است و
میتواند بود که هر یک ازین اخبار خبر مبتدای محذوف باشد و بهر تقدیر معنی انست که او می افکند وحی را من امره
از فرمان خود و تسمیه آن بروح بجهة آنست که ان سبب حیوة قلبست یا شرع همچنانکه روح که سبب حیوة بدنست
من از برای بیان روح است یعنی القا میکند امر خود را علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندکان

خود وگفته اندکه مراد بروح قرآنست وسایر کتب منزله ونزد جماعتی جبرئیل است یا نبوة ویا حال مراد انست که
منصب نبوت ورتبه رسالت بهرکه میخواهد از اهل استحقاق اعطا میفرماید لینذر تا بیم کند انکسی که وحی باو
منزل شده مردمانرا یوم التلاق از روز رسیدن بیکدیگر یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا
اهل زمین با سمان رسند یا خلق اولین وآخرین باهم جمع شوند یا مخلوق با خالق یا معبودان با عابدان یا
مظلومان با ظالمان ملاقات نمایند یا هر عاملی ملاقی عمل خود شود وبر جمیع تقادیر مراد روز قیامتست یوم هم
روزی که بندکان بارزون بیرون ایند باشند از قبرها یا اشکارا باشند وبرهنه بروجهی که هیچ چیز
نباشد که ساتر ایشان بود چنانکه در حدیث امده که یحشرون عراة حفاة غرلا یعنی مکلفان محشور شوند
برهنه وبی پای وختنه ناکرده ومحتملست که بروز ایشان باعتبار ظهور سرایر واعمال باشد یعنی امور خفیه
واعمال قبیحه ایشان در انروز ظاهر کردد پس جهت تقریر بروز میفرماید که لا یخفی پوشیده نشود در انروز
علی الله بر خدای منهم از اشخاص واعمال بندکان با وجود کثرت ایشان شیء چیزی یعنی علم او بهریک
از اعمال واعمال رسیده باشد پس بروفق عمل همه را جزا دهد و بنا بر قول اخیر عدم خفای اعمال عباد بروسبحانه
اگرچه مقید بروز نیست بلکه در حالت عدم بروز نیز بر و مخفی نیست اما چونکه ایشان در دنیا توهم میکردند که
هرگاه بحیطان وحجب مستتر شوند خدای ایشان را نه بیند واعمال ایشان برو مخفی باشد کقوله تعالی ولکن
ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون از ینجهت میفرماید که در قیامت بروز وانکشاف ایشان بروجهی باشد
که توهم این معنی نکنند وبی شبهه بر ایشان ظاهر شود که خدای تعالی بجمیع سرایر ایشان عالمست آورده اند که
حق سبحانه در انروز همه مردمانرا در تل سفید که مانند نقره خام باشد جمع کند پس او چیزی که بان تکلم نماید ان
باشد که ندا کند بهمه ایشان که لمن الملک الیوم مر اکراست پادشاهی وفرمان روایی امروز و چون همه
کفار را در انروز بواحدانیة او سبحانه علم ضروری حاصل شده باشد پس در جواب با جمیع مومنان متفق
الکلمه شده کویند که لله الواحد مر خدایراست که یکتاست وبی همتا در کارکذاری وفرمان دهی القهار
شکننده جمیع منازعان ومدعیان در پادشاهی وکویند که چون ندا لمن الملک الیوم برآید هیچ کدام از
اهل محشر را طاقت جواب دادن نماند پس او سبحانه بذات خود جواب ندا داده کوید که لله الواحد القهار

دیگر

وعلی التقدیرین فایده این اخبار اظهار وحدانیة وکمال سلطنة قاهره است ومحمد بن کعب قرظی گفته که این ندا
بین النفختین باشد هنگامی که همه خلایق فانی شده باشند وچون هیچ حیی نمانده باشد مگر ذات بی زوال او هم
خود جواب دهد که لله الواحد القهار واین کلام خالی از ضعفی نیست زیرا که سوق کلام مقتضی انست که این
ندا در یوم التلاق باشد ودر حین بروز عباد از قبور خود وبر انکه تخصیص پادشاهی باین روز با انکه لله
خالد ابدا وازلا مطلق است باین جهة آنست که در انروز هیچ کس نباشد که دعوی پادشاهی کند همچنانکه
بحسب ظاهر درین روز این دعوی بی معنی میکنند وباید دانست که مراد از لمن الملک ملکیست که بی تملیک مملک
باشد پس منافات نداشته باشد با عطای ملک عظیم به پیغمبران وسایر مومنان وبا وجود این وقت ندای لمن
الملک روز قیامتست وملکت ایشان در روضه جنه پس تنافی بینهما منتفی باشد وبعد از تقریر اختصاص
ملکیه بخود تعداد نتایج ان میکند ومیکوید که الیوم تجزی امروز پاداش داده شود کل نفس هر کسی
بما کسبت بانچه کسب ان کرده از اعمال حسنه وافعال سیئه لا ظلم الیوم هیچ ستمی نیست درین روز پس
نه ثواب کسی کمتر از عمل شایسته او باشد ونه عقاب شخصی زیاده بر فعل ناشایسته او ونه کسی را بکناه دیکری مواخذه
کنند ونه نیکی را پاداش بدی دهند ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود شمار است یعنی مشغول
او بحساب شخصی باز ندارد او را از حساب دیکری بلکه در زمان واحد حساب همه کرده هریک را باستحقاق
خود رساند ودر بعضی تفاسیر آورده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که حق تعالی در انروز کوید که من پادشاه
جزا دهنده ام سزاوار نباشد هیچ کدام از اهل بهشت ودوزخ را که ستمی بر غیر کرده باشد که به بهشت
ودوزخ در آید تا که انتقام ان ظلم از و بکشیم واو را بان قصاص کنم بعد از ان این آیه را تلاوت فرمود که الیوم
تجزی الی آخر الایه پس حضرت رسالت را امر بتخویف عباد میفرماید از ین روز ومیفرماید که وانذرهم و
کن کافران را وبترسان یوم الازفة از روز قیامت وتسمیه ان بازفه بجهت نزدیک شدن وقوع انست
چه ازوف بمعنی قربست ومیتواند بود که آزفه صفه خطه محذوف باشد که بمعنی امر عظیم است وتقدیر
کلام اینکه یوم الخطه الازفه یعنی تخویف ایشان نمای از وقت امر عظیمی که نزدیکست رسیدن ان مرا
زمان مشارفه ایشان است باتش دوزخ اذ القلوب ان وقت دلهای مردمان لدی الحناجر نزد

یک

حنجرهای ایشان بود یعنی دلهای از فزع از روز ازاماکن خود میل خروج نموده بحلقها اید و همانجا مانند نه باز
توانند کشت تا اصحاب انها بیاسایند و نه برایند تا خلاصی یابند کاظمین در حالتی که پر بر امدکان باشند
از غم و اندوه و این حالست از اصحاب قلوب زیرا که معنی کلام بر طریق اضافه است و تقدیر کلام اینکه اذ قلوبهم
لدا الحناجر هم کاظمین علیها و میشاید که حال باشد از قلوب یعنی دلها در ان روز از غم و اندوه پر باشند و بنا
بر ایراد ان بصورة جمع سالم بجهة قلو بسته بچیزی که ان از افعال عقلاست زیرا که کظم از افعال
ذوی العقولست و مثل اینست قوله تعالی رایتهم لی ساجدین و قوله فظلت اعناقهم لها خاضعین
و میتواند بود که حال باشد از انذرهم و تقدیر کلام اینکه و انذرهم مشارفین للکظم یعنی بیم کن کفار را از روز
قیامة در حالتی که مشرف‌اند بخشم فرو خوردن در ان روز ما للظالمین نیست مر ستمکاران را در روز رستخیز
من حمیم هیچ خویش مشفق و وضع مظهر در موضع مضمر بجهت دلالتست بر علة عذاب ایشان یعنی بسبب
ظلم و تعدی از جاده حق کافران را در ان روز هیچ خویشی مهربان نباشد که عذاب را از ایشان دفع کند ولا شفیع
یطاع و نه دادخواه کننده که فرمان برده شود یعنی شفیعی که شفاعة او بغیر قبول رسد و بدانکه مورد
نفی شفاعة و اطاعتست نه اطاعة فقط که مستلزم وجود شفیع است زیرا که شفعا اولیای خدا اند و محبة
و رضای ایشان نسبة بشخصی فرع محبت و رضای او سبحانه است بانکس و شبهه نیست در انکه محبة
و رضای حق سبحانه با اهل شرک منتفیست پس محبة و رضای شفعا نیز از ایشان مسلوب باشد و از هنگام ایشان
هیچ شفیعی نباشد که قوله تعالی و لا یشفعون الا لمن ارتضی و قوله و ما للظالمین من انصار و دیگر آنکه
شفاعة متصور نیست مگر در زیادتی تفضل و اهل تفضل اهل ثواب‌اند نه غیر ایشان که قوله تعالی و یزیدهم
من فضله و چون مشرکان حظی از تفضل ندارند پس هیچ شفیعی نداشته باشند و مؤید قول مذکورست انچه از
حسن بصری منقولست که والله ما یکون لهم شفیع البتة و نفی شفیع اگر چه مستلزم نفی صفتست اما
آن بموصوف جهة تصریح بعدم مطلوب مشرکان چه مقصود ایشان شفیعی است که مطاع باشد و قوله
یعلم خائنة الاعین خبر خامس مبتدا است که ان ضمیر هو الذی است و لکن چون بیان علة خبر رابع که یلقی
الروح است منجر شده با حوال قیامت از بجهة از اخوات خود دور افتاده یعنی او میداند چشمی را که خیانة کننده

و ان عبارتست از انکه دزدیده بچیزی نگاه کند که حلال نباشد نظر کردن بان و ابن عباس گفته که خیانة چشم
انست که مردی در میان جماعتی نشسته باشد و زنی بر ایشان بگذرد او به پنهانی در روی نگرد و بنا بر حدیث مشهور
النظرة الاولی لک و الثانیة علیک خیانة بنظر ثانیه است نه باولی و شبهه نیست در انکه قول اول اعم است و اقوی
پس عمر بمعایب مردمان و کذب در رویة و عدم رویة نیز و بحقارة نگریستن در بنده مؤمن داخل خیانة الاعین است
و باید دانست که میتواند بود که خائنة الاعین نه از قبیل اضافه صفة بموصوف باشد بلکه اضافه مصدر باشد
بفاعل چون کاذبة و لاغیة و عافیة که بمعنی کذب و لغو و معافات است پس معنی ان باشد که او میداند پنهان
نگریستن چشم را در انچه حرام است رویة ان و ما تخفی الصدور و انچیز را که پوشیده کرداینده است سینهها یعنی
علم او محیط است بضمایر و سرایر مخلوقات بعد از ان اهل شرک را اتهکم مینماید بانکه و الله یقضی بالحق و خدای حکم
میکند براستی در جزای بدکار و نیکوکردار زیرا که او مستغنیست از ظلم و تعدی و الذین یدعون و انان را که میخوانند
میپرستند مشرکان من دونه بجز از خدای لا یقضون حکم نمیکنند بشیء بچیزی زیرا که جمادند پس چگونه حکم
کردن از ایشان متصور باشد و انکه بجهة تقریر علم خود بخیانة چشم و حکم کردن بطریق حق و عید اهل شرک بر قول او فعل
و تعریض بحال معبودان ایشان میفرماید که ان الله بدرستی که خدای بحق هو السمیع اوست شنوا بگفتار
بندگان البصیر بینا بکردار ایشان و نیز بجهة تنبیه مشرکان و تهدید ایشان میگوید که او لم یسیروا آیا سیر نمیکنند
و سفر نمیروند مشرکان قریش فی الارض در زمین شام و یمن برای تجارة فینظروا کیف کان پس به بینند که چگونه
بود عاقبة الذین کانوا من قبلهم سر انجام انانی که بودند پیش از ایشان از اهل تکذیب و عناد چون عاد و ثمود و
اصحاب مؤتفکه که دیار انها در ممر ایشان است کانوا هم اشد منهم بودند پیشینیان سخت‌تر از ایشان قوة از
روی توانائی یا از وجه قدرة و تمکن و آثارا و از روی علامتها و نشانها فی الارض در زمین که در حدود ایشانست چون
قلاع عالیه و حصون مرتفعه و بلاد عظیمه و سایر علاماتی که دال بر قوة و قدرة ایشان و ایراد ضمیر فصل در
با انکه شرط او انست که بین المعرفتین باشد بجهة مشابهة افعل من است بمعرفة در امتناع دخول لام بر وی و بدانکه
محتملست که آثارا بمعنی اکثر آثارا باشد از قبیل متقلدا سیفا و رمحا یعنی سپاهها و شهرها و امتعه و عدد و عُدد
ایشان بیشتر بود از پیشینیان فاخذهم الله پس با وجود این حال بگرفت خدای تعالی ایشان را بذنوبهم بسبب گناهان

ایشان ازکفر وتکذیب وبانواع عقوبة ونکال هلاک ساخت وَمَا كَانَ لَهُمْ ونبود مر ایشانرا مِنَ اللّٰهِ از
عذاب مِنْ وَاقٍ هیچ نگاه دارنده که از ایشان دفع این عقاب کند ومنع نزول عذاب نماید ذٰلِكَ این گرفتن
وعذاب کردن بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب ان بود که پیوسته می آوردند بایشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ
بحجتهای بینه ومعجزات ظاهره یا احکام واضحه فَكَفَرُوا پس بگرویدند بان وانکار ایشان کردند فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس
بگرفت خدای ایشانرا ومعاقب کردانید إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که خدای تواناست ومتمکن بر هر امر ممکن که از جمله انانند
کردن وهلاک ساختن اهل شرک وتکذیبست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبة بر ایشان وچون اهل شرک ازین
مقوله اعتبار نگرفتند پس بجهة مزید تنبیه ایشان بیان قصه موسی وجزئیل وفرعون میکند برین وجه که وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وبدرستی که ما فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بنشانهای خود یعنی انه معجزه که باو عطا فرموده
بودیم وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ وحجتی ظاهر وهویدا که بان بر خصم غالب شد وان عصاست یا شکافتن دریا وافراد
ان بذکر یا بجهة تفخیم وتعظیم انست ویا بجهة تغایر وصفین ومحتملست که مراد از اول ادله توحید باشد وثانی
معجزه یعنی موسی را با دلایل توحید ومعجزه غالبه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر
بود ولاف ربوبیة میزد وَهَامَانَ وبهامون که وزیر وی بود وَقَارُونَ وبقارون که مقرب ومستشار او بود وتخصیص
این سه کس بذکر با انکه موسی بجمیع مردمان زمان خود مبعوث بود بجهة انست که تجبر وعناد اینها بیشتر بود ومع هذا
سایر مردمان اتباع ایشان بودند ومنقاد امر ایشان القصه موسی ایشانرا بحق دعوة کرده اظهار معجزه نمود
ایشان تکذیب او کردند وانکار معجزات او نمودند فَقَالُوا پس گفتند که او سَاحِرٌ جادوی کننده ایست یعنی انچه
از خارق عادة بما می نماید از روی سحر است كَذَّابٌ دروغ گویست در انچه میگوید که خدائی هست ومن فرستاده
اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آورد بایشان دین درست وراست که توحیدست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما و
بادله واضحه وحجج باهره بر ایشان اثبات حقیه دین اسلام نمود ایشان بعد از الزام حجة در انکار افزوده قَالُوا
گفتند باتباع خود اقْتُلُوا بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران انکسانی که ایمان آورده اند مَعَهُ با موسی
قبل ازین مذکور شد که پیش از ولادة موسی اهل تنجیم بفرعون میگفتند که درین سال از بنی اسرائیل شخصی بیدا
که زوال پادشاهی تو در دست او بود بنا برین فرعون حکم کرده بود که هر پسری که از ایشان متولد میشد اورا

اکر با او متمرد شوند میکنند

میکشتند

میکشتند وچون درین وقت موسی دعوی نبوة کرد باز امرای فرعون مصلحت چنان دیدند که پسران بنی اسرائیل را
بقتل اورند تا شکسته بال وپریشان حال شده معاونه موسی ننمایند پس باز اعوان خود را بقتل امر نمودند و
ابن عباس منقولست که اقتلوا باین معنی است که اعیدوا علیهم القتل کالذی کان اولا یعنی باز رجوع کنید
بر ایشان بکشتن همچنانکه پیش ازین ایشانرا میکشتید وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وزنده بگذارید دختران ایشانرا
تا خدمة زنان قبطی کنند وچون مرتکب این امر شدند حق سبحانه ایشانرا بارسال دم وضفادع وطوفان و
جراد بر طریقی که در ما تقدم سمت ذکر یافت مبتلا ساخت واین کید بر ایشان واقع شد وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ
ونیست مکر ناگرویدگان نسبت بانبیا وسایر مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در بیراهی وبطلان یعنی کید
ایشان ضایع وباطل شد وفایده مر ایشانرا از ان حاصل نگشت ووضع مظهر در موضع مضمر بجهة تعمیم حکمست
واشعار بر علة آن القصه فرعون با وجود انکه میدانست که موسی پیغمبر است واز قتل او ضرر کلی متصور
اما بجهة خوف ظهور عجز او بر مردمان اظهار جلادة میکرد ودر صدد قتل وی میشد وارکان دولت این را
نمی پسندیدند ومنع او کرده میگفتند که او مردی ساحرست وپیداست که از دست او چه خیزد واگر
او را بکشی رعایا خواهند گفت که فرعون بجهة انکه با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل آورد وَ
قَالَ فِرْعَوْنُ وگفت فرعون مر قوم خود را ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ بگذارید مرا تا بکشم موسی را ایشان
گفتند مبادا که شکایة ترا با خدای خود کند واز وخللی بتو رسد فرعون گفت من قصد قتل او میکنم
گو شکایة مرا با خدای خود کن وَلْيَدْعُ رَبَّهُ وگو بخوان خدای خود را تا ضرری بمن رساند یا مرا از کشتن
او منع کند این دلیل است بر انکه فرعون از موسی وآیه او مخوف بود وز روی تمویهاست بر قوم تا اشارت
کنند بانکه او را نکشد پس گفت اگر بکشم او را إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از انکه
متبدل ومتغیر سازد کیش شما را واز پرستش من بازدارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا انکه اشکارا کرد دعوة بسبب
فِي الْأَرْضِ در زمین مصر الْفَسَادَ تباهی وفتنه وآشوب وحفص بضم یا وکسر ها میخوانند یعنی ظاهر سازد
موسی درین بلد فسادرا یعنی وقتی که توابع او بسیار شوند وبا شما در مقام مقابله درآیند وبین الفریقین
محاربه ومقاتله واقع شود وان منجر بتعطیل مزارع ومکاسب ومعایش شود ونظام امور هرج ومرج

کرد و چون خبر قتل موسی منتشر شد بنی اسرائیل غمگین شدند و قبطیان شادان گشتند وقال موسی وگفت موسی
مر قوم خود را انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی وربکم بپروردگار خود و پروردگار شما من کل متکبر از
شر هر گردنکشی که بجهة تجبر واستکبار لا یؤمن نمیگرود بیوم الحساب بروز شمار تا شر او را از من دفع کند
تصدیر کلام بان بجهة تاکید است بر انکه سبب در دفع شر پناه گرفتن است بحضرت عزت وتخصیص اسم رب بجهت
آنست که مقصود او درین مقام حفظ نفس است و تربیت واضافه رب بخود وایشان بجهة حث ایشانست بر موا(فقه)
خود در استعاذه وعدم تصریح باسم فرعون وایتان نمودن بذکر وصفی که شامل اوست وغیر او بجهة تعمیم استعا(ده است)
ورعایة حقوق قدیمه وایثار تکبر بر استکبار بجهة آنست که دلالت ان اکثر است بر فرط ظلم وطغیان و وصف
او بتکبر ونگرویدن بروز حساب اشعار است بر انکه اجتماع تکبر وتکذیب بروز محاسبه وعدم مبالاة بعاقبت
از اسباب قساوة او بود وجرات نمودن بر حضرت عزت وبندگان او و چون مبالغه فرعون درین باب بسر حد المنا(ب)
رسید اهل ایمان بی تاب شدند و کشتی صبر ایشان بغرقاب اضطراب افتاد وقال رجل مؤمن وگفت مردی
که گرویده بود بموسی من آل فرعون از خویشان فرعون یعنی خربیل و مدتی مدید بود که یکتم ایمانه میپوشید ایما(ن)
خود را از فرعون وتوابع او وگویند این مرد مومن از بنی اسرائیل بود و نام او حبیب یا شمعون و من آل فرعون صله
یکتم است نه صفه رجل یعنی مردی مومن که کتمان ایمان خود مینمود از آل فرعون واصح واشهر آنست که آن
خربیل است که ابن عم فرعون است ودر روایه واقع شده که مدة صد سال بود که ایمان داشت وتقیه میکرد و
از ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله وسلامه علیهما مرویست که التقیه من دینی ودین آبائی و
لا دین لمن لا تقیة له والتقیة ترس الله فی ارضه لان مومن آل فرعون لو اظهر الاسلام لقتل تقیه از دین
منست ودین پدران من ودین ندارد هر که او را تقیه نیست وتقیه سپر خداست در زمین او که بآن سهام نقمة
وسیوف اذیه مندفع میشود زیرا که مومن آل فرعون اگر اظهار اسلام میکرد کشته میگشت از ابن عباس
منقولست که از آل فرعون غیر از خربیل که ابن عم فرعون بود و آسیه که زن او بود کسی دیگر ایمان بموسی
نیاورد حاصل که خربیل چون دید که فرعونیان در تکاپوی قتل موسی اند از روی انکار گفت که اتقتلون رجلا آیا
میکشید مردی را یعنی قصد قتل او میکنید ان یقول برای انکه میگوید ربی الله آفریدگار من خدای بحق است نه غیر (او)

وقد جاءکم

وقد جاءکم وحال انکه آورده است بشما بالبینات معجزات روشن وهویدا من ربکم از نزد پروردگار شما که
دلالتی تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا باژدها وید بیضا وغیر آن وبا وجود این همه براهین ظاهره اصلا در آ(ن) مر
او تاملی وتفکری نمی نمائید و ذکر آن قبل از قول بجهت دلالت است بر علت قتل چه اگر قول مصدر بان نمیبود معلوم نمیشد
که علت قتل او ایمانست ومحتملست که حالیه نصب جمله بر ظرفیه باشد یعنی آیا مردی را میکشید در وقتی که از قول او
توحید میشنوید ربی الله از قبیل صدیق زید است که دال بر حصر است وبدانکه این کلام مصرح است بر انکا(ر)
عظیم وتبکیت شدید چه ما لمعنی بان راجع است که آیا مرتکب فعلی شنیع میشوید که آن قتل نفس محرم
وحال آنکه علت ارتکاب شما بآن نیست مگر کلمه حقه او که قول ربی الله است با آنکه او بر صدق دعوی خود اکتفا به بینه
واحده نمیکند بلکه بینات متعدده می آرد از جانب کسی که پروردگار شماست واضافه رب بایشان بجهة استدراج
ایشانست باعتراف وبلین جناح وکسر سوره ایشان بعد از آن بر ایشان احتجاج نموده بر سبیل احتیاط
وتقسیم بر منوصه که وان یک کاذبا واگر او باشد دروغ گوی فعلیه کذبه پس بر وست وبال دروغ او ونکال
عقوبه آن که آن قبل اوست وان یک صادقا واگر باشد راست گوی پس لا اقل یصبکم برسد بشما بعض الذی
یعدکم پاره از آنچه شما را از آن وعید مینماید یعنی اگر بالفرض همه آن بشما نرسد پس بلا شبهه بعضی از آن بشما رسد
این کلام مبالغه است در تعذر واظهار انصاف وعدم تعصب واتیان نمودن بقولی که اقربست بتسلیم ایشان
ولهذا کذب او را بر صدق مقدم داشته خلاصه کلام آنست که او شما را بهلاکت دنیا وعقوبت عقبا توعد مینماید
پس اگر صادق باشد درین امر لا اقل هلاکت دنیا که بعضی از آنست بشما رسد وگویند استعمال بعض درین مقام
در موضع کل بجهة تلطفست در خطاب وتوسع در کلام ومراد کلست و باز بجهة لطف خطابست اینکه بر سبیل تعریض گفته
که ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه راست نمینماید یعنی توفیق نمیدهد براه صواب بوسیله بینات و
معجزات بلکه در بادیه ضلالت فرو میگذارد من هو مسرف کسی را که از حد در گذشته است وبنهایه طغیان رسیده
کذاب دروغ گوی در دعوی خدائی ومیتواند بود که مراد موسی باشد بر سبیل فرض یعنی خدای راه صواب
نمی نماید آنکسی را که از حد خود قدم بیرون نهاده است وبدروغ دعوی کننده نبوتست مراد آنست که اگر
بالفرض موسی متجاوز است از حد خود ودر دعوی نبوة کاذب خدای او را راه راست نخواهد نمود و او را

هلاک خواهد ساخت پس احتیاج بقتل او نیست و میشاید که مراد خربیل معنی او باشد و معنی بانی اعمال ایشان
در آورده باشد تلبیس شکم ایشان و احتمال دارد که این کلام مقول قول خربیل باشد بلکه کلام حق سبحانه باشد که بجهة
تنبیه امیر بغیر خود گفته باشد و بعد از آن باز بر سبیل حکایت فرموده که خربیل گفت یا قوم ای گروه من لکم الملک
الیوم مر شماراست پادشاهی و سلطنت امروز ظاهرین در حالتی که غالبید بر بنی اسرائیل و مسلط بر ایشان
فی الارض در زمین مصر بر وجهی که همه مقهور و محکوم شما اند فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند
من بأس الله از عذاب خدای ان جاءنا اگر بیاید بما بجهة قتل موسی یعنی متصدی امری میشوید که مظنه زوال
ملک شما باشد چه قول موسی احتمال صدق دارد پس عقل مقتضی آنست که اصلا بدان او نکردند و دست تعدی از و
کوتاه کنید و ادخال نفس خود در سلک ایشان بجهة قرابتست و یا بسبب آنکه او مساهمت با ایشان در اینجا ایشانرا بان
نصیحت میکند و چون این نصیحت را بسمع ایشان رسانید قال فرعون گفت فرعون مر خربیل را و جماعتی دیگر را که
نزد وی بودند ما اریکم دلالت نمیکنم شما را برامی الا ما اری مگر آنچه میبینم و صواب میدانم از قتل موسی و
تکذیب او و صدق خود در دعوی الوهیه و ربوبیه یعنی سر بره من درین امر با ظاهر قول موافقست ود ایا زبان موافق
پس آنچه برای خود صواب میدانم بشما میگویم وما اهدیکم و نمینمایم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه راستی که
عالمم بصواب دیدن آن و شبهه نیست در آنکه فرعون درین قول کاذب بود چه او مستیقن بود بنبوة موسی و آیات او
و از بن عمر در باطن خود خوفی عظیم داشت از جانب او و لکن اظهار تجلد میکرد تا خوف او بر ایشان ظاهر نشود و
دیگر آنکه او مردی قتال و سفاک بود و باندک چیزی حکم بقتل میکرد پس اگر نه بجهة خوف او میبود چرا مشورت میکرد
در قتل کسی که میدانست که او در صدد هدم پادشاهی اوست و اراده آن دارد که طنطنه و کوکبه و عظمت و جبروت
او را در هم شکند القصه خربیل که این سخن بشنید بعد ایمان او متموج شده باندار قوم مشغول شد کما قال عز من قائل
وقال الذی امن و گفت آنکسی که ایمان آورده بود یعنی خربیل یا قوم انی اخاف علیکم ای گروه من بدرستی که میترسم
بر شما بجهة تکذیب موسی و قصد قتل او مثل یوم الاحزاب از مثل روزهای هلاکت امم ماضیه یعنی از عذابی که مثل عذاب
جماعتی باشد که قبل از من تکذیب رسل خود کردند و عدم احتیاج یوم بجمع بجهة اضافه آنست بصیغه جمع و تفسیر مضاف الیه
بقوم نوح و عاد و ثمود کما قال مثل دأب قوم نوح یعنی از روز عقابی که مانند عذاب و جزای عادت گروه نوح باشد

مراد عذاب طوفانست که بسبب عادت ایشان بر اصرار و انذار و تکذیب پیغمبر بایشان رسید و میتواند بود که مراد از دأب
عادت او سبحانه باشد بر عذاب کفار و بنا برین احتیاج بتقدیر مضاف نیست یعنی میترسم بر شما از مثل عادت
خدا که جاری گشته بود بر قوم نوح بجهة تکذیب و ایذای ایشان وعاد و مانند جزای دأب قوم عاد که بباد صرصر
مستأصل گشتند وثمود و قوم ثمود که بصیحه و احراق بصاعقه هلاک شدند والذین من بعدهم و آنانی که از پس ایشان
بودند چون اهل مؤتفکه که شهرهای ایشان زیر و زبر گشت و اصحاب ایکه که بعد از ایشان بعذاب ظله گرفتار شدند
وما الله یرید و نیست خدای تعالی که خواهد ظلما للعباد ستمی بر بندگان خود یعنی ایشانرا بی گناه عذاب نکرد بلکه [illegible]
ایشان بر وجه عدل بود چه ایشان بجهة اعمال قبیحه و افعال سیئه مستوجب آن شدند پس شما ترک ظلم کنید تا بانواع
عقاب مبتلا نشوند این آیه ابلغ است از آیه و ما ربک بظلام للعبید از حیثیت نفی حدوث تعلق اراده او بظلم زیرا که
هرگاه از اراده ظلم بعید باشد پس از نفس ظلم ابعد خواهد بود و اصرح است بر فساد مذهب مجبره که قائلند بانکه هر ظلمی
که واقع میشود باراده خداست و بعد از تخویف ایشان از هلاک دنیویه تحذیر ایشان مینماید از عقوبه اخرویه بتوجه
که یا قوم و یا قوم ای گروه من بتحقیق که من انی اخاف علیکم میترسم بر شما یوم التناد از عذاب روز ندا کردن یعنی مراد
روز قیامتست و تسمیه آن بتنادی بجهة آنست که در آن روز بطریق استغاثه یکدیگر را خوانند و هیچکدام بفریاد هم نرسند
با آنکه نصایح اهل ظلم بکلمه ویل و ثبور باشد و یا در آن روز ندا آید که فلان کس سعید است که هرگز شقاوت نبیند
و فلان شقی که من بعد بمرتبه سعادت نرسد یا اهل بهشت با اهل دوزخ ندا کنند که قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا
الی آخر الآیه و اهل دوزخ با اهل بهشت گویند که افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله چنانکه در اعراف گذشت
و یا بعد از حساب ندا کنند که یا اهل الجنه خلود و لاموت و یا اهل النار خلود و لاموت یا در آن روز هر کس بامام خود
خوانده شود که یوم ندعوا کل اناس بامامهم یوم تولون روزی که بر گردانیده شوید از موقف حساب مدبرین
در حالتی که باز گشتگان باشید از آنجا بسوی دوزخ یا در حینی که انکار کنندگان باشید از راه دوزخ و اگر چه
آن انکار نافع نیاید چه شما را بدان راه بدوزخ کشند ما لکم نیست شما را در آن روز من الله از عذاب خدای
من عاصم هیچ نگه دارنده که منع آن عذاب نماید و شما را در حفظ حمایت خود گیرد ومن یضلل الله و هر کرا اضلال فرو گذارد
در ضلالت بجهة اصرار انکار و عناد و استکبار و عدم تأمل و تفکر در حجج روشن و آشکار فما له پس نیست مر او را

من هادٍ هیچ راه نماینده که او را براه راست رساند یا هر کس که خدای او را دران روز از راه بهشت بکرداند بسبب
بهدایت هیچکس ببهشت نخواهد رسید ولقد جاءکم یوسف وبدرستی که آمد شما یوسف بن یعقوب علیهما السلم من قبل
پیش از موسی بالبینات بحجتهای بینه ودلایل ناطقه بر صدق قول او وهب بن منبه واکثر مفسران برانند که فرعون
زمان موسی همان فرعون زمان یوسف بود و بواسطه انکه اسبی نیمتی که فرعون داشت بعد از مردن بدعای یوسف زنده
کشت فرعون ظاهرا بوی ایمان آورد وبعد از موت او از دین او برکشت و تا زمان موسی عمر یافت پس خدای کفت که
یوسف پیش ازین زمان بشما آمد با معجزات بینه که از انجمله احیای فرس بود وشهادت طفل بر براءة او از خیانه و
بعضی کفته اند که فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بود وخدای سبط یوسف صدیق را که آن یوسف بن افرائیم
بن یوسف بود برسالت بوی فرستاد ومدت بیست سال در میان ایشان دعوة کرد ومعجزات برایشان نمود
ایشان بدان نکرویدند پس خدای از ان خبر داد که یوسف بشما مبعوث کشت فما زلتم فی شکٍّ پس همیشه بودید در کمان
مما جاءکم به از انچه آورده بود بشما از توحید واحکام دینیه وامور شرعیه حتی اذا هلک تا انکه چون فوت شد
قلتم کفتید با یکدیکر بدون حجتی و برهانی بلکه بمحض تقلید وتصمیم عزم بر تکذیب رسل لن یبعث الله هرکز برنخواهد
انکیخت خدای من بعده از پس او رسولاً فرستاده یعنی چون انکار یوسف نمودیم وقول او را بسمع قبول اصغا نکردیم
دیکر نخواهد آمد که دعوی رسالت کند بجهة انکه قول او را نیز نشنویم و منکر او شویم پس بر کفر خود ثابت قدم شدید
ودر ضلالت وغوایه ماندید کذلک همچنانکه شما بجهة اسراف وارتیاب کمراه کشتید همچنین یضل الله کمراه میکرداند
خدای یعنی در بوادی ضلالت فرو میکذارد من هو مسرفٌ هر کرا که از حد کذرانده است در عناد وانکار مرتاب
شک دارنده در انچه معجزات بینه شاهد آنست از توحید ونبوة بجهة توغل در وهم وانهماک در تقلید وعدم تامل
وتفکر در معجزات باهره الذین یجادلون وانها بدل من موصولست که در معنی جمع است یعنی فرو میکذارد در کمراهی
انانی را که جدال میکنند با بنوان فی آیات الله در دفع آیتهای خدای و پوشیدن آن بغیر سلطانٍ اتاهم
بی حجتی و برهانی که آمده باشد بایشان بلکه بتقلید یا بشبهه داحضه کبر بزرکست جدال ایشان مقتاً از روی
بغض وعداوت عند الله نزد خدای تعالی وعند الذین آمنوا ونزد انانکه کرویده اند بخدا ورسول یعنی خدای بسیار
دشمن میدارد جدال ایشانرا و بر ایشان لعنت میکند ومؤمنان نیز دشمن آیند واز ایشان تبرا مینمایند

کذلک همچنانکه مهر نهاد خدای بر قلوب این جماعت تا علامت کفر ایشان باشد همچنین یطبع الله مهر مینهد
خدای بجهة نشانه کفر علی کل قلب متکبرٍ بر هر دل شخصی که از فرمان برداری سرکشنده باشد جبارٍ کردن
کشنده از غیر برتر داند تا بان مهر و علامت فرشتکان امتیاز نمایند ایشانرا از مؤمنان ومعنی طبع در اول سوره
البقره بروجهی لایق رقم ذکر یافت وبدانکه جایزست که الذین مرفوع المحل باشد بر ابتدائیة وخبر او کبر بر تقدیر حذف
مضافی که مرجع ضمیر کبر باشد یعنی جدال الذین یجادلون کبر واحتمال دارد که خبر او بغیر سلطان اتاهم باشد
بتقدیر ضمیر مرفوع منفصل وفاعل کبر لفظ کذلک وتقدیر کلام اینکه الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان
اتاهم کبر مثل ذلک الجدال وبنا برین یطبع الله کلام مستانف باشد القصه چون حزبیل موعظه ونصیحة را بنجا
رسانید فرعون ترسید که این نصایح در اهل مجلس اثر کند پس مردمانرا بامری دیکر مشغول کردانید وقال فرعون
وکفت فرعون بوزیر خود که یا هامان ابن لی ای هامان بنا کن یعنی امر نمای بعمله تا بنا کنند از برای من صرحاً بنا
بلند بر افراشته بکچ وآجر لعلی شاید که من ابلغ الاسباب برسم براهها یا بطرق موصله اسباب السموات
این بیان اسباب اولست ودر ابهام از قبل از ایضاح بدون اکتفا بذکر ثانی تفخیم است بشان ان وتشویق سامع بمعرفه
یعنی برسم براهها ی اسمانها یا بدرهای ان یا بمنازل ان تا بجهة ان از آسمانی باسمانی دیکر روم
فاطلع پس مطلع شوم وبنکرم الی اله موسی بسوی خدای موسی یا مشرف کردم بر احوال واوضاع او ومعلوم کنم
صحة دعوی موسی در خبر دادن از خدای آسمان وانی لاظنه وبدرستی که من کمان میبرم موسی را کاذباً دروغ
کوی در دعوی رساله یا در انکه او را خدائی هست که آفریدکار آسمانها ست مراد او ازین کفتار تلبیس او بود بر
قوم خود چه او عالم بود باستحاله ارتقا بسما پس اغاز ساختن بنا کردند وموسی ازین حال مناجاة کرد بحضرت ذو الجلال
خطاب آمد که غمکین مشو وبه بین که با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه انرا بعد از ساختن خراب کرد چنانکه تفصیل
ان در سورة القصص مذکور کشت وکذلک وهمچنانکه شیطان اراسته میکرد اند اعمال قبیحه را در نظر ایشان
همچنین زین لفرعون اراسته شد یعنی شیطان بیاراست برای فرعون سوء عمله بدی کردار او را تا او
وزین لهم الشیطان اعمالهم وصدّ وباز داشته شد یعنی ابلیس او را باز داشت عن السبیل از راه راست وطریق
صواب وما کید فرعون ونبود مکر فرعون در ساختن بنا وتلبیس آن بر قوم یا کید او در ابطال آیات موسی الا فی تبابٍ

مکر در زبان کاری وتباهی وقال الذی آمن وکفت انکسی که دیده بود یعنی خزبیل بعد ازین تمویهات وتلبیسات با
یا قوم ای کروه من اتبعونی پیروی کنید مرا اهدکم تا بنمایم شمارا سبیل الرشاد راه راست وطریق سداد که
آن ایمان است بوحدة خدا ونبوة موسی این کلام تعریض است بر آنکه طریق فرعون واتباع او طریق ضلالتست نه هدایت
یا قوم تکرار ندا بجهة ایقاظ ایشانست از خواب غفلت وچون این ندای اولست از نصیحة متعرض نشد بواو عطف
که مشعر بر مغایرتست یعنی ای کروه من طریق سداد اینست که انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که این زندکانی دنیا
دنی متاع برخورداریی اندکست که زود سمت انقطاع پذیرد وبنا البقای آن عنقریب بارتح حوادث برید میشود
وزر ووبال آن باقی ماند وان الآخرة وبدرستی که سرای دیکر هی دار القرار است سرای آرام کرفتن وجاوید
بودن که بهیچ وجه از زوالی نیست واز انتقال متصور نه برخلاف این سرای که جای ارتحالست ومحل فرار نه مکان
قرار پس مغرور مشوید بدار فانیه واز اختیار منمایید بر سرای باقیه من عمل سیئة هر که بکند کرداری بد فلا یجزی
پس پاداش داده نشود الا مثلها مکر مانند آن اما زیاده بران مستلزم ظلمست وان ضد عدل او سبحانه
پس برو روا نباشد ومن عمل صالحا وهر که بکند کرداری شایسته من ذکر او انثی از مرد وزن وهو مؤمن و
وحال آنکه او مؤمن باشد چه قبول اعمال متفرع بر ایمان است فاولئک پس آن کروه که بحلیه صلاحیه آراسته
باشند یدخلون الجنة در آورده شوند ببهشت وحفص بصیغه معلوم خوانده یعنی در آیند ببهشت یرزقون
فیها روزی داده شوند دران از انواع فواکه طیبه واطعمه لذیذه ومشارب خوش مزه بغیر حساب بی حساب
وشمار نه باندازه کردار پس ثواب اعمال صالحه اضعافا مضاعفه زیاده خواهد بود بر قدر استحقاق واین
بر سبیل تفضیل او سبحانه است چه آل فرعون ازین سخنان فهم کردند که خزبیل بموسی ایمان آورده واز عبادة
فرعون دست باز داشته زبان ملامة برو دراز کردند وکفتند که عجبست از تو که فرعون را بکذاری وپرستش
کسی دیکر میکنی خزبیل دیکر باره در صدد نصیحة در آمده کفت که ویا قوم مالی باز تکرار ندا فرمود
تا با وجود ایقاظ توبیخ ایشان نماید بر قول فاسد وکفتار باطل که از خواندن ایشانست او را بکفر وشرک
که موصل است بعذاب ابدی وعقاب الهی واسناد تعجب بخود نه بایشان بجهة تنبیه ایشان است بر وضوح
حقیه قول خود بر وجهی که کویا ایشان منکران نیستند بلکه عین عقیده ایشانست وانکاری که از ایشان

می باید کانه از قصور قوه مدرکه اوست حاصل که خزبیل کفت بایشان که ای کروه من چیست مرا وچه رسیده
بمن که ادعوکم میخوانم شمارا الی النجاة بسوی فعلی که سبب رهائی یافتن است از عذاب خدای واز ایمان
آوردنست باو وپیروی پیغمبر او وتدعوننی ومیخوانید شما مرا الی النار بسوی عملی که سبب وصولست بآتش
دوزخ یعنی پرستش فرعون پس تفسیر دعوتین میکند بآنکه تدعوننی میخوانید مرا بکیش خود لاکفر بالله
تا کافر شوم بخدای واشرک به وشریک کردانم باو ما لیس لی به چیزی را که نیست مرا به بخدائی او علم دانشی
مراد نفی معلوم است واشعار بآنکه ثبوت الوهیه وانا چار است از برهان وصحیح اذعان مکر از سر ایقان یعنی چون
من علم بربوبیة غیر او ندارم وبر معبودیة غیر او مرا دلیلی نیست پس چکونه دیکری را باوی شریک سازم وانا ادعوکم
ومن میخوانم شما را الی العزیز بخدائی که غالب است یعنی قادر بر تعذیب کافران الغفار آمرزنده ومحو کننده
خطایای اهل ایمان یعنی من شما را بکسی دعوة میکنم که مستجمع صفات الوهیه است از کمال قدرة وغلبة وانچه موقوف
بران از علم واراده وتمکن بجزاء وقدرت بر تعذیب وغفران وشما مرا بعبادة چیزی ترغیب میکنید که ازین صفات
معری است ولهذا ایثار ما بر من نموده که موضوع است از برای غیر ذوی العقول تا تعریض باشد بر جهالة فرعون
که معبود ایشانست وتصریح بر بطلان جمیع آلهه که غیر او سبحانه اند از حیوانات وجمادات لا جرم کلمه لا از
برای رد است یعنی نیست که کفار او را بان دعوة میکردند از عباد فرعون وغیر آن وجرم فعل ماضی است بمعنی حق
ووجب وفاعل آن قوله انما تدعوننی الیه یعنی نه چنانست که شما میکوئید بلکه ثابت است بی شبهه که آنچه شما
میخوانید مرا بسوی آن لیس له دعوة نیست مر او را خواندنی یعنی حق اینست که آلهه شما را سزاوار دعوی الوهیه
نیست یا آنکه نیست فرعون را دعوة مستجابه یعنی دعوة او را استحقاق اجابه نیست یا آنکه استجابة دعوة معبود
باطل نفع نمیدهد فی الدنیا ولا فی الآخرة در این سرای ونه در سرای دیکر بجهت بطلان دعوة ان کقوله تعالی له دعوة
الحق والذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء وکویند که جرم بمعنی کسب است وفاعل آن ضمیر مستکن
راجع بدعای ایشان وبنا برین ان ما تدعوننی الی آخره مفعول به است یعنی کسب کرد خواندن شما مرا
بعبادة معبود خودتان بطلان دعوة او را چه از دعوة شما حاصل نشد مکر ظهور بطلان دعوة او وبعضی
کفته اند که لا جرم نظیر لا بد است پس جرم بمعنی قطع است همچنانکه بد که بمعنی تبدید وتفریق است ومعنی

آنست که هیچ قطعی نیست بطلان دعوة الوهیه اینچنین یعنی بطلان آن در هیچ زمانی منقطع نمیشود تا بجو منقلب
کردد وأنّ مردّنا و دیگر حق آنست که بازگشت همه ما الی الله بسوی خدا باشد یعنی هر کدام از ما بعد از موت
بجزای سزای اعتقاد و اعمال حسنه و سیئه خواهد رسید وأنّ المسرفین و آنکه اسراف کنندکان و از حد بیرون
رفتگان بسبب شرک و ریختن خون ناحق و غیر آن هم اصحاب النار ایشانند یاران آتش دوزخ و ملازمان
نیران آنکه تهدید ایشان مینماید که فستذکرون پس زود باشد که یاد کنید یعنی در وقت مشاهده عذاب
و معاینه عقاب شما را یاد آید ما اقول لکم راستی آنچه میگویم شما را از نصیحه و موعظه وافوّض امری الی الله
و باز میگذارم کار خود را بخدای و برو توکل میکنم و بلطف او اعتماد مینمایم تا مرا از شما نگاه دارد انّ الله
بدرستی که خدای تعالی بصیر بالعباد بیناست به بندکان خود یعنی دانا باعمال ایشان از طاعة و معصیة
این جواب توعد ایشان است مر او را که مفهوم میشود از قوله فوقیه الله پس نگاه داشت او را خدای تعالی
سیئات ما مکروا از بدیها آنچه مکر کردند و اندیشیدند در باره قتل وی در روایة آمده که خربیل اظهار
ایمان کرد فرعون امر بقتل او نمود وی فرار نموده بکوهی که در آن نواحی بود متحصن کشت و بعبادة و طاعة
مشغول شد حق سبحانه سباع را بحراسة او امر نمود ایشان بحوالی آن کوه در آمده پاسبانی او میکردند
و این از میامن تفویض وی بود و در بعضی تفاسیر مذکور است که فرعون بعضی از خواص خود را فرستاد
دند تا او را بیارند و بسیاسة رسانند ایشان چون آنجا رسیدند و نماز وی و محافظه سباع را مشاهده کر
هراسان کشته نزد فرعون آمدند و حال را معروض داشتند فرعون از ترس آنکه مبادا که این سخن باسماع
مردمان رسد بقتل ایشان امر نمود وحاق بآل فرعون و فرو کرفت بکردکسان فرعون که بقصد کرفتن خربیل
رفته بودند سوء العذاب بدی عذاب که قتل است و کفته اند که مراد بآل فرعون اتباع و اشیاع اویند که جمیع
قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشان است و بنا برین اکتفا بذکر آن بجهة بداهة علم است باولویة
نند فرعون بغرق شدن چه غرق ایشان بسبب تبعیه فرعون بود پس غرق او بطریق اولی باشد و بعضی برا
که سوء العذاب آتش دوزخ است و مؤید اینست آنچه بعد ازین میفرماید که النار و این بدل سوء العذاب است
بنا بر قول اخیر یعنی فرا کرفت آل فرعون را آتش دوزخ و قوله یعرضون علیها حالست از آن یا از آل

فرعون

المؤمن
91

خواهدم

فرعون یعنی در حالتی که عرض کرده میشوند بر آن غدوّا و عشیّا در صبح گاه و شبانگاه و بنا بر آنکه
مراد از سوء العذاب قتل یا غرق باشد پس النار یعرضون علیها جمله مستانفه بود یعنی آتش دوزخ عرض کرده
میشود بر آن در صبح و شام و مراد از عرض احراق ایشانست در قبور در این دو وقت پس آیه دالست بر بقای نفس و عذاب
قبر چنانکه از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که این عرض آتش در دنیاست پیش از آنکه قیام قیامة شود زیرا
که در قیامة صبح و شام نخواهد بود بعد از آن فرمود که عذاب ایشان در دنیا منحصر است در این دو وقت و چون قیامة رسد در جهنم
بعذاب ابدی و عقاب سرمدی کرفتار شوند که یک زمان فتوری در آن واقع نشود و در بعضی تفاسیر آورده اند که مکان
آل فرعون در دوزخ داشته باشند هر روز در این دو وقت بر ایشان نمایند و مؤید اینست آنچه نافع از ابن عمر روایت
کند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که چون یکی از شما بمیرد مکانی که در دوزخ یا بهشت نامزد او
باشد هر روز صبح و شام برو عرض مینمایند و میگویند که این منزل تو خواهد بود در آخرة و سدی از ابن مسعود
روایة کرده که چون فرعونیان در دریا غرق شدند ارواح ایشان را در شکم مرغان نقل کردند و هر روز آتش
دوزخ را در بامداد و شبانگاه بر ایشان عرض میکنند تا بروز قیامة حماد فزاری گوید که مردی خراسانی را پرسید که ما
معاینه می بینیم که فوج فوج مرغان سفید از دریا بیرون می آیند و بجانب مغرب میروند بنماز شام که می آیند سیاه اند و
در غایة تیرکی تا در این چه حکمة باشد گفت آن مرغانند که ارواح فرعونیان در حواصل ایشانست و هر روز در وقت
صبح و شام ایشان را بدوزخ عرض میکنند و پرهای ایشان میسوزد و سیاه میکردد و باشیانه خود می آیند تا دور قیامت
رسد ویوم تقوم الساعة و در روزی که قائم شود قیامة و ارواح ایشان بابدان باز آید حق سبحانه امر نماید با یشان
بتوسط فرشتکان که ادخلوا آل فرعون در آئید اتباع فرعون اشد العذاب در سخترین عذاب که عذاب
جهنمست یا سخترین عذاب جهنم و حفص ادخلوا میخواند که امر باشد از باب افعال یعنی حق سبحانه امر نماید
بملئکه که در آرید فرعونیان را بعذابی سختر از آنچه در آن بودند از عذاب دنیا پس تخاصم اهل دوزخ و ماجرای
ایشان را بیان میکند برین وجه که واذ یتحاجون و یاد کن ای محمد وقتی را که محاجه و مخاصمه کنند دوزخیان
فی النار در آتش دوزخ و زبان بمجادله و منازعه بکشایند فیقول الضعفا پس کویند ضعیفان
و زبونان قوم للذین استکبروا مر آنان را که سرکش بودند توابع مر متابع را کویند که انا بدرستی که ما

کنا لکم بودیم مر شما را تبعا پیروان وفرمان بردار در انچه ما را دعوة میکردید از شرک وتکذیب یعنی بسبب
دخول ما در دوزخ امتثال امر شما بود وچون بر متبوعان لازم است که از تابعان خود دفع اذیة وبلیة کنند فهل انتم
پس آیا هستید مغنون دفع کنندگان وبردارندگان عنا از ما نصیبا من النار بهره از آتش یعنی میتوانید که
چیزی از عذاب ما کم کنید قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند در جواب ایشان انا کل فیها بدرستی
که همه ما یعنی ما وشما در آتش دوزخیم پس چگونه از شما دفع عذاب کنیم واگر ما را قدرة دفع بودی اول از نفسهای خود
عذاب رفع میکردیم ان الله بدرستی که خدای تعالی قد حکم حکم کرده است بین العباد میان بندگان خود
وهر یک را بجائی که سزاوار اوست فرود آورده وچون حکم او را تغییر نمیتوان کرد پس دفع عذاب متصور نباشد
ودفع عقاب ممکن نه وقال الذین فی النار وگویند آنانکه در دوزخ باشند از متبوع وتابع بعد از نومیدی از
دفع عذاب از یکدیگر لخزنة جهنم مر خازنان دوزخ را یعنی ملائکه که موکل ایشان باشند که از برای ما ادعوا
ربکم بخوانید پروردگار خود را واز وی درخواه کنید یخفف عنا تا سبک گرداند از ما یوما بمقدار روزی از روزهای
دنیا من العذاب از عذاب چیزی را تا فی الجمله استراحة کنیم ووضع مظهر در موضع مضمر که لخزنتها ست بجهت تهویل ونحو
یا بجهة بیان آنکه درکه جهنم محل ایشان خواهد بود که ابعد درکات دوزخ است واین التماس تخفیف عذاب بجهت
شدة جزع وعدم طاقة ایشان باشد بران عذاب نه آنکه امید تخفیفی داشته باشند از آن زیرا که بعلم ضروری خواهند
دانست که عقاب ایشان را تخفیفی وانقطاعی نخواهد بود وچون خزنه جهنم کلام ایشان را استماع نمایند قالوا
گویند ایشان بروجه توبیخ ایشان بر تعطیل اسباب استجابة دعا والزام حجة اولم تک تأتیکم آیا نبود در دنیا که آمدند
بشما رسلکم پیغمبران فرستاده شده بشما بالبینات بحجتهای روشن ودلیلهای هویدا بر ثبوت توحید
قالوا بلی گویند آری آمدند بما واظهار دعوة کردند ومعجزات بینه نمودند لکن ما تکذیب ایشان کردیم و
الاطاعة ایشان ننمودیم قالوا گویند خازنان از روی اقناط ایشان از اجابة دعا که فادعوا پس بخوانید خدا را و
از وی تخفیف عذاب کنید که ما مرخص نیستیم که از برای شما دعا کنیم پس اهل جهنم اگرچه دانسته باشند که دعای
ایشان تخفیف عذاب نیست اما بجهة عدم طاقة بر آتش فریاد وزاری کنند وما دعاء الکافرین ونیست دعای
ناگرویدگان که اهل جهنم اند الا فی ضلال مگر در ضیاع وبطلان وعدم اجابة آن واین کلام یا مقول قول

خزنه است یا کلام او سبحانه بعد از آن اخبار میفرماید از نصرة دادن رسولان ومومنان از کافران ومیگوید که
انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم بوجوه متعدده رسلنا پیغمبران خود را والذین آمنوا وآنان را که
گرویده اند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا وآن بحجج بینه است وبغالب شدن در محاربه بحسب مقتضای حکمة
ومصلحة وبالطاف وتأیید وتقویه قلب وباهلاک عدو ایشان وبانتقام کشیدن از قتله ایشان همچنانکه بقتل
یحیی ع هفتاد هزار کشته گشتند حاصل که ایشان را در دنیا بیکی ازین وجوه نصرة میدهیم ویوم یقوم الاشهاد
ویاری خواهیم کرد ایشان را در روزی که قایم شوند گواهان یعنی که روز قیامة اقامه شهادة کنند بر
بطلان کافران واز برای حقیه اهل ایمان وانها انبیا باشند وملائکه ومؤمنان ونزد مجاهد حفظه اند که
گواهی دهند از برای رسولان بتبلیغ وبر کفار بتکذیب وبعضی گفته اند که اشهاد انبیا باشند نه غیر ایشان
که اداء شهادة نمایند از برای اطاعة مومنان وبر کفر مشرکان وگویند مراد امة سید الانبیا اند ص که بر عناد
وانکار اهل شرک وکفر گواهی دهند کقوله تع لیکونوا شهداء علی الناس پس بر سبیل بدلیه از احوال این روز
خبر میدهد یوم لا ینفع الظالمین روزی که سود ندهد ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان چه عذر
باطل بجیز قبول نمیرسد ولهم اللعنة ومر ایشان راست لعنة که آن دوری است از رحمة ومستلزم دوام عقوبة
ولهم سوء الدار ومر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم که ابعد درکه است وبعد از اجمال نصرة بیان نصرة موسی
وقوم او میفرماید باین وجه که ولقد آتینا موسی وبدرستی که دادیم موسی بن عمران را الهدی راه نمودن یا آنچه
بدان راه یافته شوند در دین از معجزات وتوریة واحکام شرایع واورثنا ومیراث دادیم از پس موسی بنی اسرائیل
فرزندان یعقوب را که از توابع موسی بودند یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان الکتاب توریة را که جامع
ادله واضحه بود بر وحدة ومعرفة صفات حضرت عزت ومشتمل بر احکام شریعة هدی وبجهت راه حق
نمودن وذکری وپند دادن لاولی الالباب مر خداوندان عقول خالصه را چه ایشان بآن منتفع میگشتند
وغیر ایشان از آن متعظ نمیشدند ومیتواند بود که هدی وذکری منصوب باشند بر حالیه یعنی در حالتی
که راه نماینده بود وپند دهنده یا بر مصدریه یعنی راه مینمود وپند میداد راه نمودنی وپندی دادنی
یا آنکه مرفوع المحل باشند بآنکه خبر مبتدای محذوف باشند یعنی کتاب توریة هادی ومذکر ارباب

عقول سلیمه بود و چون نصرت متفرع است بر تحمل اذیه و تجرع غصه و مقاساة بلیه از نجهت حضرت رسالت را
خطاب میکند که فاصبر پس صبر کن بر آزار کفار قریش همچنانکه موسی که بر ایذا و آزار فرعون شکیبائی نمود
ان وعد الله بدرستی که وعده خدا بنصرة پیغمبران و اهلاک دشمنان حق درست و راستست و تخلف از آن
ممکن و بقضیه موسی و فرعون استشهاد این معنی نمای واستغفر و طلب آمرزش کن از خدای خود لذنبک برای
تدارک آنچه واقع شده باشد از تو از ترک مندوب و بدانکه جماعتی که تجویز صغایر میکنند بر انبیا ذنب را درین آیت بر
صغیره تنزیل مینمایند و چون باجماع ائمه صادقین صلوات الله علیهم اجمعین عصمة لازمه انبیا است و آن مستلزم
عدم صدور مطلق ذنب است از ایشان پس باستغفار آنحضرت یا محمول است بر ترک اولی و یا محض تعبد
تا موجب زیادتی درجه او باشد و یا بجهه آنکه امت اقتدا باو نموده در طریق استغفار سلوک نمایند و میتواند بود
که مراد ذنب امت باشد و اسناد آن بحضرت بجهت مبالغه باشد در اشتداد ربط امت باو بر وجهی که گوئیا
فعل ایشان فعل آنحضرت است پس حقیقت معنی آن باشد که استغفار کن از برای گناه امت خود و علم الهدی
قدس الله روحه فرموده که ذنب مصدر است و اضافه آن بمفعول است نه فاعل و تقدیر کلام اینست که واستغفر
لذنبهم الیک یعنی آمرزش کن برای گناه کردن امت بتو در عدم اطاعت آنچه ایشان را از آن نهی کرده باشی
از فروع دینیه وسبح و تسبیح گوی تسبیحی مقترن بحمد ربک بستایش پروردگار خود بالعشی والابکار بشبانگاه
و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده مراد آنست که همیشه مواظبه نمای بتنزیه ذات او از صفات ناقصه و
بشکرگذاری و سپاس داری او بر نعم وافیه و بعضی گفته اند که معنی آنست که نماز گذار درین دو وقت پس مراد نماز
شام و خفتن و صبح باشد و مجاهد باین طریق تفسیر کرده که صل بامر ربک من زوال الشمس الی اللیل و من طلوع
الفجر الی طلوع الشمس یعنی نماز گذار بامر پروردگار خود از زوال شمس تا شب و از طلوع صبح تا آفتاب پس مراد
نماز ظهر و عصر و غداة باشد و مرویست از رسول صلی الله علیه و آله که حضرت عزت جل ذکره فرموده که یا ابن آدم
اذکرنی بعد الغداة ساعة و بعد العصر ساعة اکفک ما اهمک ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از صبح ساعتی
و بعد از پسین ساعتی تا کفایت کنم آنچه مقصود تست و اجابت نمایم آنچه حاجت تست و از ابن عباس روایت
کرده اند که مراد صلوات خمس است زیرا که عشی بعد از زوال است مطلقا پس آن شامل نماز پیشین و پسین

وشام

وشام و خفتن باشد و ابکار فجر ثانیست که وقت نماز بامداد است بعضی از اهل تفسیر آورده اند که یهود
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله جدال میکردند و میگفتند که لست صاحبنا بل هو المسیح بن داود یبلغ سلطانه
البر والبحر و یسیر معه الانهار تو صاحب ما نیستی بلکه آن ابو یوسف مسیح بن داود است یعنی دجال که پادشاهی
او بر و بحر فرا رسد و جویهای آب با او روان شود و سلطنه بما باز گردد و او آیتیست از آیات خدای تعالی حق
سبحانه این آیت فرستاد که ان الذین یجادلون فی آیات الله بدرستی که آنانکه جدال میکنند و منازعه مینمایند
در آیتهای خدای که از جمله آن ظهور دجالست که از علامات آخر الزمان است بغیر سلطان اتیهم بی حجتی قوی
که آمده باشد ایشانرا از نوع نقلیه یا عقلیه که دلالت کند بر صحة دعوی ایشان بر حقیه نبوة دجال و بطلان
دعوی تو ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان الا کبر مگر سرکشی یعنی از روی حکومت در دل دارند و
هوای سلطنه در سر و متمنی ایشان آنست که نبوت درمیان ایشان باشد ماهم ببالغیه نیستند ایشان رسنده
بان یعنی هرگز بان نرسند و خدای ایشانرا ذلیل و خوار کرده اند فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از حسد ایشان
و از شر فتنه دجال که یکی است از مخلوقات من انه هو السمیع بدرستی که اوست که شنواست باقوال ایشان و
گفتار تو البصیر بینا بافعال ایشان و کردار تو پس او ناصر تست بر ایشان و عاصم تو از شر ایشان و چون
مجادله ایشان در آیات خدا مشتمل بر انکار بعث بود که آن اصل مجادله و مدار مخاصمه است با آنکه مقر بودند با
حق سبحانه خالق آسمان و زمین است از نجهة بعد از ین میفرماید که لخلق السموات والارض هر آینه آفریدن آسمان و زمین
اکبر بزرگتر است نزد شما من خلق الناس از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد اولا بر خلق آسمان و زمین
بی اصلی و ماده با وجود عظمه و بسطة آن هر آینه قادر خواهد بود بر آفریدن ایشان ثانیا از اصلی و ماده ولکن
اکثر الناس و لیکن بیشترین مردمان لا یعلمون نمیدانند که این آفریدن آسانتر است به جهت فرط غفلت و
اتباع اهوا تأمل در آن نمیکنند و بدانکه در حکایت دجال اسما بنت زید روایت کرده که جمعی احوال او از رسول
پرسیدند فرمود که او آدمی است که از آدمیان دیگر بقد بلندتر است و بجثه قوی تر و یک چشم دارد و آیات
ظهور او آنست که مردم بسه سال پیش از خروج وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باردی ثلثی
باز گیرد و زمین از آنچه رویاند ثلثی نگاه دارد و در سال دوم دو ثلث باز گیرد و در سال سیوم نه از آسمان

باران آید ونه از زمین کیاه روید تا اکثر جانوران از کرسنکی بمیرند ابو امامه کفت روزی رسول خطبه خواند
وبیشتر خطبه او در ان روز در حکایت دجال بود وازانجمله فرمود که ای مردمان هیچ فتنه از فتنه دجال زیاده نیست
وخدای هر پیغمبری که فرستاده امت او را از فتنه دجال تخویف نموده من پیغمبر اخر الزمانم وشما امت آخرین پس ممکن
که در روزکار شما بیرون آید اکر من باشم او را بحجة الزام نمایم واکر شما باشید جهد کنید تا او را بحجة ملزم سازید
وچون وقت خروج او رسد از میان دو کوه شام وعراق بیرون آید ولشکر خود را از چپ وراست بفرستد
ودعوی نبوت کند وبعد از دعوی نبوت دعوی خدائی کند ودر میان چشمهای او نوشته باشد که هو ما
یؤس من رحمة الله وهر مومن که او را ببیند آب دهن در روی وی اندازد وبا وی سحر وتمویه بسیار باشد وبیشتر
خلق متابعة وی کنند الا من عصمه الله وبا وی بهشتی ودوزخی باشد هر مومنی که بدوزخ او کرفتار شود
باید که فواتح بخواند آتش در وی اثر نکند ومدة ملک چهل روز باشد بعضی از ان روزها مقابل چند سال باشد
وبعضی دیکر کمتر از سالی وبرخی مقدار چند ماه وبرخی دیکر برابر هفته وبعضی بقدر روزی وبعضی دیکر مقابل
ساعتی وروز آخرش بمقدار کرفتن آتش باشد در چوب خشک ودیوان داشته باشد که بصورة ادمیان متمثل
شوند پس یکی را کوید که اکر پدر ومادرت را زنده کنم بربوبیة من اقرار کنی کوید آری فی الحال بعضی از دیوان
بصورة ابوین وی متشکل شوند واو را کویند که ای فرزند متابعة وی کن که آفریدکار تست القصه همه شهرها را
سخر کند مکر مکه ومدینه وچون قصد ان کند از آسمان فرشته بیاید وویرا از ان منع کند انکاه زلزله پیدا
شود وهیچ منافق در مدینه نماند الا که بیرون آید وتبعیه دجال اختیار کند ومردم ان روز را یوم الاخلاص کویند
ام شریک در ان مجلس حاضر بود کفت یا رسول الله ان روز مومنان کجا باشند فرمود که پناه به بیت المقدس برند
دجال بیاید وانرا حصار کند وصاحب الزمان ع بر ایشان ظاهر شود در وقت نماز بامداد واقامت بکوید وبا ایشان
بنماز مشغول شود وچون از نماز فارغ شود از آسمان عیسی ع فرود آید ودر نماز اقتدا با نحضرت کند پس در
شهر بکشایند وبا دجال هفتاد هزار جهود مسلح باشند وچون عیسی از ان شهر بیرون آید دجال بکریزد و
او را در حوالی مشرق بکیرند وبکشند ولشکرش در پس حصارها پنهان شوند وخدا ان حصارها را بسخن
آرد تا با مؤمنان کویند که دشمنان شما در پس ما کریخته ان روز مومنان داد خود از کفار بستانند وخدای تعالی

حق

حقد وحسد از دل مؤمنان بردارد تا همه یکدیکر را دوست داشته باشند بعد از ان هیچ کفار بر عرصه دنیا
نماند وخدای تعالی چندان برکه بدهد که در زمان آدم بود وحدیثی که در باب خروج مهدی صلوات الله علیه از نبوی
وبمخالف منقولست اینست که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی
اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما یعنی اکر باقی نماند از دنیا مکر یک روز
خدای تعالی ان روز را دراز کرداند تا که بیرون آید مردی که نام او نام من باشد وکنیت او کنیت من پس سازد زمین را از
عدل وداد چنانکه پر شده باشد از جور وستم ودر اکثر تفاسیر مسطور است که کفار مکه در باب قرآن وبعث
مجادله میکردند ومیکفتند که قرآن سخن خدا نیست وبعث محال است حق سبحانه آیه مذکور را نازل کرد آیند یعنی
یعنی آنانکه جدال کنند در بطلان آیتهای خدای ودر دفع ان کوشند بی حجتی وبینه که داشته باشند در انکار
وتکذیب ان در صدور ایشان نیست مکر تکبر نمودن بر محمد واصحاب او وهر کز ایشان بمقتضی عظمة وتکبر
خود نرسند که ان ریاسة است یا مرتبه نبوت یا دفع آیات زیرا که خدای تعالی ایشان را ذلیل ومقهور کرداند پس
ای محمد پناه کیر بخدا از شر ایشان بدرستی که خدای تعالی شنوا وبیناست باقوال وافعال ایشان وهمه را
بجزای خود خواهد رسانید بعد از ان بیان احوال مشرکان ومومنان مینماید بان ضرب المثل که وما
یستوی الاعمی والبصیر وبرابر نیستند نابینا وبینا یعنی کافری که جاهل وغافل باشد از دلایل توحید بجهة عدم
تفکر وتدبر در ان مساوی نیست بمومنی که عاقل باشد وعالم بمعرفه او سبحانه والذین آمنوا وبرابر نیستند
آنانکه کرویده اند وعملوا الصالحات وعملهای شایسته کرده ولا المسیء ونه بدکار ستمکار یعنی مومن صالح
مساوی کافر فاسق نیست چه اول ساکن درجات عالیه است بانواع کرامت وثانی مقیم درکات باصناف اهانة
قلیلا ما یتذکرون اندک پند می پذیرند مردمان از آیات قران بدانکه فایده عطف موصول ومبنی بر اعمی وبصیر بیان
تغایر وصفی است که منشاء عدم مساوات است وبا دلالت بر صراحة تمثیل ونصب قلیلا بر ظرفیه است بتقدیر
مضاف یعنی حینا قلیلا یا صفة مفعول مطلق محذوف یعنی تذکرا قلیلا ما یتذکرون وذکر ما زایده بجهت تاکید قلة است
وحاصل کلام انست که تذکر کافران در نهایة قلة است وچون دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس ناچار است
از سرای دیکر که محسن بثواب ومسیء بعقاب خود رسد چنانکه میفرماید که ان الساعة بدرستی که قیامت لآتیة

هر آینه آینده است لاریب فیها شکی وشبهه نیست دران بجهت وضوح دلالة عقلیه ونقلیه بر وقوع ان و
اجماع جمیع رسل بر وعدان ولکن اکثر الناس ولکن بیشتر مردمان لایؤمنون نمیکروند بنشاءه قیامت و تصدیق
نمی نمایند بجهت عدم شغل نظر در ادله ان پس بجهة ترغیب بندکان در قبول ایمان میکوید که وقال ربکم وکفت
پروردکار شما ادعونی بخوانید مرا در جمیع مقاصد ومدعیات ووقوع بلیات استجب لکم تا اجابة کنم از ا
اکر مقتضی مصلحة باشد محققان کفته اند که داعی را لازم است که لفظا یا قصدا دعا را معلق بشرط مصلحة
سازد واکرنه در مظان قبح خواهد بود چه درین صورت ممکن است که داعی چیزی بود که مستلزم مفسده
وبعضی مفسران دعا را درین آیه بر عبادة وتوحید تنزیل نموده اند پس معنی انست که بپرستید و یکتا دانید
مرا تا ثواب دهم شما را ومؤید اینست ظاهر قول ان الذین یستکبرون بدرستی که انانکه سرکشی نمایند عن عبادتی
از پرستیدن من سیدخلون جهنم زود باشد که در آورده شود ونفص بصیغه معلوم خوانده یعنی در ایند بدوزخ
وآخرین در حالتی که ذلیلان وخوار شدکان باشند وبنا برین قول ایشان استجابة بر انابه بجهت تجانس لفظ است و
بعضی دیکر کویند که دعا بمعنی استغاثة است یعنی بوقت درماندکی استغاثة نمائید تا بفریاد شما رسم ونزد
جماعتی دیکر بمعنی ثناست واستجابة بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را
قبول کنم وبرخی دیکر برانند که دعا بمعنی توبه است واجابة بمعنی پذیرفتن ان یعنی توبه کنید ورجوع نمائید بمن
تا توبه شما را بپذیرم اما وجه اول اولی واشهر است ووجه اولویه استعمال لفظ است در معنی حقیقی خود
چنانکه در اصول مقرر است وچون دعا بابی از عبادتست بلکه افضل ابواب ان چنانکه از ابن عباس منقولست
که افضل العبادة الدعاء پس اطلاق لفظ عبادة بر وصحیح باشد ومصداق این قول است احادیث منقوله
از ائمه هدی صلوات الله علیهم از انجمله معویه بن عمار روایت کند که از امام جعفر صادق صلوات الله
علیه پرسیدم که چه میفرمائی در حق دو مرد که هر دو بمسجد روند ویکی بیشتر اوقات را در دعا صرف نماید
ودیکری در اکثر اوقات بنماز مشغول باشد فرمود که هر دو خوب است کفتم یا ابن رسول الله میخواهم که بدانم
که کدام از ایشان افضل باشد فرمود انکه دعای او اکثر است نشنیده که حق سبحانه فرموده که ادعونی
استجب لکم الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بعد ازان فرمود که دعا عبادة کبری است

جهنم

وزراره

وزراره روایت کند از امام محمد باقر علیه السلام که مراد از عبادت درین آیة دعاست ودعا افضل عبادت
ونیز حنان بن سدیر از پدر خود روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که کدام عبادة افضل است فرمود
هیچ چیز نزد او سبحانه دوستتر از ان نیست که شخصی ازو سؤال کند ودفع حاجة باو نماید وانچه نزد اوست ازو
بطلبد وهیچکس دشمنتر از ان شخصی نیست که از عبادة او استکبار کند وازو طلب نکند انچیزی که نزد اوست پس آیه
دالست بر عظم قدر دعا بر فضیلة انقطاع بجانب حق تعالی ودرین باب اخبار بسیار وارد است از جمله ان ابن قداح از
امام جعفر صادق صلوات علیه نقل کرده که امیر المؤمنین صلی الله علیه واله فرموده که دوستترین اعمال نزد
او سبحانه دعاست ونیز ابن قداح از انحضرت نقل نموده که دعا کلید اجابة است همچنانکه ابر کلید باران است
واز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله منقولست که در حوایج ومهمات خود رجوع بحق سبحانه نمائید وتضرع
تمام بجانب او توجه نموده دعا کنید که دعا مغز عبادتست وهیچ مؤمنی خدا را نخواند الا که حاجة او مستجاب شود یا
در دنیا یا در عقبا واکر بجهت مصلحتی حاجة او روا نشود ان دعا مکفر ذنوب او خواهد بود ما دام که متضمن مآثم
نباشد بود ولاد از امام علی نقی علیه الصلوة والسلام روایت کرده که هرکاه بلائی متوجه بنده شود واو دعا کند حق
سبحانه بزودتر وجهی ازو کشف ان بلا کند واکر دعا نکند ان بلا برو فرود اید ودر مدة متمادی لازم او شود پس
بر شما باد که همیشه دعا کنید وتضرع تمام خدا را بخوانید وانس روایت کند از رسول صلی الله علیه واله چون یکی
از شما حاجتی داشته باشد باید که از خدا بخواهد واکرچه مطلوب زوال نعلین باشد وسلیمان بن عثمن
از پیغمبر صلی الله علیه واله روایت کرده که روز قیامت دو مرد که عمل ایشان مساوی یکدیکر باشد بهشت
برند ودرجه یکی را بلندتر از درجه دیکری کرداند او کوید بار خدایا بچه سبب این مرد بر من مرتبة پیدا کرده وحال
انکه عمل ما مساوی هم بود خطاب آید که او دعا میکرد وحوایج ومقاصد خود را از من سؤال میکرد وتو دعا
نمیکردی واز من طلب چیزی مینمودی وچون کیفیة دعا وشرایط اجابة ان وذکر احادیث مرغبه بر وجهی اکمل
وقسطی اشمل در ایه کریمه واذا سألک عبادی عنی فانی قریب سمت تحریر یافته از انجهت درین مقام بهمین
قدر اختصار رفت وبعد از امر عباد بعبادة ودعا بیان وحدة وتعداد نعمة میکند تا امر عبادتشان باشد
در عبادة ورفع حاجة نمودن بوی ومیکوید که الله الذی جعل خدای بحق انکسی است که بیافرید لکم اللیل

برای شما شب تاریک را لتسکنوا فیه تا ساکن شوید در وی واستراحة وآسایش کنید از تعب حرکات یومیه و
وضعف بدن وکلال حواس که از آن مر عارض شده باشد والنهار وخلق فرمود روز را مبصرا در حالتی که
نیرست ودر کمال نورانیه واشراق تا به بینید چیزها را در وی وجهة انواع حاجات خود بسهولت بشنا سید
واز آن اکتساب وجوه معاش نمائید ان الله بدرستی که خدای تعالی لذو فضل هر آینه خداوند بخشش
بزرک وبسیار ست علی الناس بر آدمیان بافریدن شب وروز یا بخلق ارزاق یا بترتیب اموری که قوا م
مصالح انفس واموال بانست ولکن اکثر الناس ولکن بیشترین مردمان لا یشکرون سپاس داری
این نعمت نمیکنند بجهت جهالة ایشان بمنعم حقیقی وبدانکه اسناد ابصار بنهار از قبیل اسناد مجازیست
که دالست بر مبالغه از قبیل نهاره صایم ولهذا عدول نموده است از تعلیل که ان لتبصروا فیه است که
مقابل لتسکنوا فیه باشد بمالکه مبصرا است وچون ذکر ساکن در موضع لتسکنوا فیه جز بمادلالت بر اسناد
مجازی نمیکند که از جمله فصاحت کلام است بجهت جواز وصف لیل بسکون بر سبیل حقیقت
چون لیل ساکن لا ریح فیه ازینجهت مطابق مبصرا واقع نشده وایثار ذی فضل بر مفضل اشعار است
بر آنکه هیچ فضلی موازن فضل او سبحانه نیست چه تنکیر فضل با اضافه مشعر است بر آن وتکرار
ناس بدون ایراد ضمیر بجهت تخصیص کفر است بایشان پس بجهت مبالغه در اسناد این افعال بخود میفر ماید
ذلکم انکسی که متمیز است باین افعال خاصه که مشارک او نیست غیر او در آن الله ربکم خدائیست
که پروردکار شماست خالق کل شیء آفریننده همه چیزها آسمانها وزمینها وانچه ما بین انهاست
لا اله الا هو نیست هیچ معبودی سزا مگر او فانی تؤفکون پس چکونه وبچه وجه بر کردانیده میشوید
از عبادة او وبپرستش غیر او روی میآرید با وجود وضوح دلالت بر توحید والوهیة وربوبیة او سبحانه
کذلک همچنانکه بر کردانیده شده اند از دین اسلام یؤفک بر کردانیده میشدند یعنی رؤسا واکابر
باز میکردانیدند الذین کانوا آنانرا که بودند بایات الله بایتهای خدای یجحدون انکار میکردند
از قبول آن ابا می نمودند بعد از آن بافعال مخصوصه دیگر استدلال میکند بر ربوبیة ومیکوید که
الله الذی خدای بحق آنکسی است که جعل لکم الارض کردانید از برای شما زمین را قرارا مستقری که آرام

میکیرید

میکیرید بران والسماء بناء وکردانید آسمانرا بنائی بر افراشته وقبه بر داشته بر بالای زمین وصورکم ونکاشت
شمارا فاحسن صورکم پس نیکو کردانید صورتهای شما را چه صورت انسان بهترین صور حیوانست ابن عباس فرموده
که حسن صورت عبارتست از انتصاب قامت واکل طعام وتناول آن بیدین یا آنکه مراد تناسب اعضاست وتهیا
آن از برای مزاوله صنایع واکتساب کمالات ورزقکم وروزی داد شما را من الطیبات از طعامهای پاکیزه
یعنی متمیز کردانید روزی شما را که انواع فواکه لذیذه است ونباتات طیبه از روزی حیوانات یا آنکه روزی حلال
بشما اعطا نمود ذلکم آنکه فاعل این اشیاست الله ربکم خدائیست که آفریدکار شماست فتبارک الله پس
بزرکوار وبرتر است خدائی که رب العالمین پروردکار عالمیانست از جن وانس وملائکه وغیر آن زیرا که
ماسوای آن مربوبست ومفتقر بالذات ودر معرض زوال هو الحی اوست زنده یعنی متفرد بحیوة ذاتیه
نه غیر او لا اله الا هو نیست هیچ معبودی که سزای پرستش باشد مکر او وتکرار کلمه توحید بجهت مبالغه است
در اقرار عباد بوحدة فادعوه پس بخوانید یعنی بپرستید او را مخلصین در حالتی که پاکیزه سازندکان باشید
له الدین برای او دین خود را از شرک یا طاعة از ریا وبکوئید بر اثر این هدایه عظمی ونعمة کبری الحمد لله رب
العالمین همه ستایش وسپاس مر خدایراست که پروردکار عالمیانست وبعضی درین کلام لفظ قایلین را تقدیر میکنند که
حال بعد از حال باشد یعنی در حالتی که کوینده این کلمه باشید ولهذا ابن عباس منقولست که هر که کلمه توحید بر زبان راند
باید که در عقب آن بکوید که الحمد لله رب العالمین وچون کفار مکه ترغیب حضرت رسالت میکردند بدین خود حق سبحانه وتعالی
فرمود که ای محمد قل بکو ای محمد مر مشرکان مکه را انی نهیت بدرستی که نهی کرده شده ام وباز داشته شده ام ان
اعبد الذین از آنکه بپرستم آنانرا که تدعون میپرستید شما من دون الله بجز خدای بحق لما جاءنی البینات
آن هنکام که آمد بمن حجج بینه وآیات ظاهره من ربی از قبل پروردکار من وامرت وامر کرده شده ام ان اسلم
بانکه کردن نهم وانقیاد نمایم لرب العالمین مر پروردکار عالمیانرا وبدانکه ادله عقلیه اکرچه ناهی حضرت رسالت
بود از عبادت غیر او سبحانه لیکن چون ورود حجج بینه از جانب حضرت عزت مقوی ادله عقلیه است ومنبه ومؤکد
آن از ینجهة حق سبحانه انحضرت را امر نمود که در ابطال کیش ایشان واسقاط مذهب خود استمال ایشان نماید وبعد از آن
بجهه مبالغه وتاکید در باب اثبات حصر توحید وابطال الاشراک اکتفا بادله سابقه نکرده اظهار کمال قدرت وذکر نمود

نعمت خود میکند برین طریق که هو الذی او انکسی است که بقدرت کامله خود خلقکم بیافرید شما را یعنی آدم را که منشاء
واصل خلقه شما است من تراب از خاک ثم پس شما را که فرزندان وی اند من نطفة از آب منی ثم من علقة پس از خون
بسته که منی بعد از چهل روز بان صورت متشکل میکردد ثم یخرجکم پس بیرون می آورد هر یک از شما را از رحم مادر
طفلاً در حالتی که کودک باشید توحید یا بجهت اراده جنس است ویا تاویل آن بکل واحد و قوله ثم لتبلغوا اشدکم متعلقست
بفعل مقدر و تقدیر کلام اینکه ثم یبقیکم لتبلغوا یعنی بعد از طفولیت بقا میدهد شما را تا میرسید بسخت ترین قوت خود
که منتهی سن شبابست و آن از سی سالکیست تا چهل و بر همین قیاس است قوله ثم لتکونوا شیوخا یعنی بعد از سن شباب باقی
میکذارد شما را تا میکردید پیران ومنکم من یتوفی من قبل وبرخی از شما انکسی است که قبض روح او میشود پیش از سن
شیخوخه و قوله ولتبلغوا در تقدیر است که ونفعل ذلک لتبلغوا یعنی میکنید نقل سن بسن دیکر پیش از شیخوخه یا قبل از
بلوغ شباب تا برسید اجلا مسمی بمدتی نام برده شده که وقت مرتست یا قیامت ولعلکم تعقلون وتا شاید که شما
تعقل کنید در افرینش خود و در انتقال خود از درجه بدرجه و باین حجج وغیر عارف شوید بخالق خود و راه برید بربوبیت او
هو الذی او انکسی است که بمحض قدرت یحیی زنده میکرداند شما را ویمیت ومیمیراند فاذا قضی امرا پس چون حکم
کند بامری یعنی هر گاه اراده نماید که کاری بدید آورد از احیا و اماته و سایر مقدورات فانما یقول پس جز این نیست
که کوید له مرآن امر را که کن بباش فیکون پس باشد بلا تاخیر یعنی تکوین آن مینماید بدون احتیاج بالتی وعدتی
ومددی و کلمتی چه مقتضی قدرت ذاتیه بر هیچ چیز موقوف نیست و چون کفار با کثرت دلایل واضحه وحجج بینه در مقام
جدال و عناد بودند از نجهت بعد از ایراد بینات در صدد تهدید ایشان در آمده بر سبیل تعجب میفرماید که الم تر
آیا نمی بینی الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال ونزاع میکنند فی آیات الله در آیتهای خدای که حجج توانیه و سایر
معجزات نبویه است انی یصرفون چه کونه وبچه نوع بر کردانیده میشوند از تصدیق نمودن بان با وجود نور دلایل
و آیات الذین کذبوا یجادلون آنانند که تکذیب کردند و نکرویده اند بالکتاب بقرآن وبما ارسلنا به و بانچه فرستاده ایم
بان رسلنا پیغمبران خود را از کتب آسمانی و میتواند بود که مراد از کتاب جنس کتب آسمانی باشد وبما ارسلنا
وحی و احکام شرایع یعنی ایشان بکتابها و احکام شریعت تصدیق نکردند فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند
عاقبت تکذیب وخاتمه ناکرویدن را اذ الاغلال وقتی که غلهای آتشین فی اعناقهم در کردنهای ایشان باشد

ایراد کلام بصورة جمله اسمیه که دالست بر ثبوت اغلال در زمان ماضی وحال واستقبال بجهت تیقن
انست چه امور مستقبله متیقنه در قوت ماضی وحالست و قوله والسلاسل یسحبون عطفست بر اغلال و جمله
فعلیه در موضع حال ویا مبتداست و جمله فعلیه خبر او و علی کلا التقدیرین عاید محذوفست که ان لفظ
یعنی زنجیرها در کردن کفار باشد در حالتی که کشیده شوند بان فی الحمیم در آب جوشان یا بزنجیرها
کشیده میشوند در آبی بغایت کرم وهب منبه از حضرت رسالت صلی الله علیه واله روایت کند که حق سبحانه
در دوزخ ابری سیاه بیافریند وایشانرا کوید که شما را چه آرزوست ایشان کویند آرزوی آب سرد داریم
حق سبحانه ابر را امر نماید که بجای باران غلها وسلسلها بر سر ایشان ببارد بندها بر سر بند ایشان آید و
غلها بر بالای غلها پس بند بر بند وغل بر غل شود انکاه از ان ابر آتش بهارد و دوزخ کرمتر شود ثم فی
النار یسجرون بعد از آن در آتش دوزخ سوخته شوند ثم قیل لهم بعد از ان کفته شود یعنی ملایکه از روی
توبیخ با ایشان کویند اینما کنتم تشرکون کجا اند آنانکه بودید شما که انباز میکرفتید ایشانرا و میپرستیدید
من دون الله بجز از خدای و از ایشان توقع نفع و دفع ضرر داشتید ودعوی میکردید که هولاء شفعاؤنا
عند الله قالوا کویند دوزخیان که آن شریکان ضلوا عنا کم شدند از ما و نمی بینیم ایشانرا و این سخنان
قبل از ان باشد که بمعبودان خود رسند یا انکه مراد آن باشد که ضایع شدند از ما امداد ایشان یعنی ما
از ایشان توقع مدد داشتیم وایشان ما را در بن عذاب و نکال وعقاب بکذاشتند و هیچ نفعی بما نرسانیدند
پس کوییا که از ما غایبند اکرچه بحسب ظاهر حاضرند بل لم نکن ندعوا بلکه بر ما ظاهر کشت که نبودیم که میخواندیم
باشیم من قبل پیش از ان در دنیا شیئا چیزی که معتد به باشد یعنی غرض از عبادت انسیکه ازو بما
معبود نفعی بعاید رسد و چون دانستیم که از ایشان نفعی و دفع ضری متصور نیست بر ما ظاهر شد که
ایشان در نفس الامر هیچ نبوده اند و ما ایشانرا چیزی پنداشته بودیم و همچنانکه خدای تعالی مجادلانرا
فرو کذاشت کذلک یضل الله همچنین فرو میکذارد خدای الکافرین جمیع کافرانرا تا در آخرت راه نبرند بچیزی
که از ان منتفع شوند یا همچنانکه باطل کردانید خدای اعمال کفار را امیدی بان میداشتند و توقع
نفعی بان تصور میکردند از عبادة اصنام همچنان ضایع کرداند همه جمیع اصناف کفار تصور نفعی از ان کرده باشند

از سایر اعمال سیئه یا همچنانکه طمع ایشان از نیل منفعه منصرف کرده اند همچنین ایشان را از راه راست که موصل بهشتست
بگردانند القصه چون کفار از عبادة اصنام پشیمان شوند ملائکه بر سبیل توبیخ با ایشان خطاب کنند که
ذلکم این اضلال یا عذاب وعقاب شما را امروز بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید که فرحناک و خوش
حال میبودید فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی که حق نبود از عبادت اوثان و تکذیب رسول
و عداوت و طغیان و بما کنتم تمرحون و بسبب آنکه بودید که بسیار نشاط میکردید بجهت وقوع مکاره و بلایا
بر انبیا ادخلوا درآئید ای اهل شرک و طغیان ابواب جهنم بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما منقسم
شده یعنی هر طایفه بدر که در آید خالدین فیها در حالتی که جاوید مانندگان باشید در آن فبئس مثوی
المتکبرین پس بد آرامگاهیست مر گردنکشان و طاغیان را درکه آخرین دوزخ که جهنمست الملحق لفظ
بران با آنکه حسن است بجهت تنفر طبعست از آن همچنانکه تنفر عقل از قبیح پس ازین حیثیت اسناد بئس باو
حسن باشد و نظم کلام اگرچه مقتضی است که در موضع مثوی مدخل باشد لیکن چون دخول مقید
بخلود سبب ثوی استقرار است تعبیر آن بمثوی شده و چون ابواب و درکات جهنم معد و مهیاست از برای
ارباب شرک وعناد فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم یعنی بر طریق حق و نهج انذار و تخویف ثابت
قدم باش و اگرچه آن مستلزم مشقت و اذیت باشد ان وعد الله بدرستی که وعده خدا بنصرت اولیا و اهلاک
اعدا در دنیا و عقبا حق درست و راستست و بلاشبهه واقع خواهد شد فاما نرینک لفظ ما زایده است
بجهت تاکید معنی شرط و لهذا درین صورت لحوق نون تاکید جایز است و بدون ما ممتنع و جزای شرط
محذوفست یعنی پس هر اینه اگر بنمائیم ترا در زمان حیوة بعض الذی نعدهم برخی از آنچه وعده میدهیم
ایشان را از عذاب و عقاب پس آن جزای ایشانست همچنانکه در جنگ بدر واقع شد از قتل و اسر او نتوفینک
یا اگر بمیرانیم ترا و با جوار رحمت خود بریم پیش از ظهور آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما بازگردیده
خواهند شد در روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان را فرو گذاشت نخواهیم
کرد آورده اند که کفار از روی جدال از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اقتراح آیات کثیره میکردند
چون روان کردن چشمها و ظاهر کردن بستانهای مزین بانواع میوها و در حضور ایشان تصاعد

نمودن

نمودن بر آسمان و غیر آن چنانکه در سوره بنی اسرائیل مذکور شد حق سبحانه آیه فرستاد که ولقد
ارسلنا رسلا و بتحقیق که فرستادیم پیغمبران را من قبلک پیش از زمان تو منهم بعضی از ایشان من قصصنا
علیک آنکسانند که خوانده ایم قصه ایشان را بر تو و آنها بیست و نه پیغمبرند ومنهم و بعضی دیگر از ایشان
من لم نقصص علیک نخوانده ایم قصه ایشان را بر تو اما نام ایشان را دانسته چون الیسع و غیر آن و بعضی
دیگر آن که نه نام ایشان بتو گفته ایم و نه قصه ایشان بر تو خوانده ایم و بدانکه روایت مختلفه
در عدد انبیا واقع شده یک روایت آنست که ایشان صد و بیست و چهار هزار بودند و در روایت دیگر
آمده که ایشان هشت هزار بودند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار دیگر از غیر ایشان و اما آنچه
مشهور است روایت اولی است و ایمان آوردن بایشان مشروط بتعیین عدد و معرفه انساب و اسامی
ایشان نیست حاصل که ما جمیع پیغمبران را فرستادیم وما کان لرسول و نبود هیچ پیغمبری را ان یاتی بآیه
آنکه بیاورد معجزه که نشانه نبوت او باشد الا باذن الله مگر بدستوری خدای تعالی و بفرمان او
یعنی ای مقترحان معاند شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و حال آنکه هیچ پیغمبر مستقل نیست
در اظهار معجزه بدون اذن من و عدم اذن در معجزات مذکوره بجهت آنست که حکمت و مصلحت من
مقتضی عدم وقوع آنست آنگه وعید ایشان مینماید که فاذا جاء امر الله پس چون بیاید فرمان خدای
بعذاب اهل اقتراح بعد از وضوح دلالت آیات بر صدق نبوت سید البریات قضی حکم کرده شود
بالحق براستی اهل ایمان و کفار و سایر ابرار و فجار یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق بنجاة یابد
وخسر هنالک و زیان کند آنجا المبطلون اهل بطلان یعنی معاندانی که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوة
میکنند دیگر اقتراح معجزه میکنند و مع هذا در صدد ابطال آنند در آن روز از جنة محروم باشند و معذب
بانواع عقوبه پس بجهت الزام حجت بر اهل انکار تعداد نعمت خود میکند و میگوید که الله خدای بحق و معبود مطلق
الذی جعل لکم الانعام آنکسی است که بیافرید برای منفعه شما جنس چهارپایان را از شتر و گاو و گوسفند
و استر و غیر آن لترکبوا منها تا سوار میشوید بعضی از آن را چون اسب و استر و منها تاکلون و برخی
از آن میخورید چون گوسفند و برخی دیگر قابلیه هر دو دارند شتر و گاو ولکم فیها و مر شما راست در چهارپایان

چون

منافع منفعة بسيار چون شير وپشم وموی وجز آن ولتبلغوا عليها وآفريد ايشانرا تا برسيد بجهت سفر
كردن بر انها يعنی بر بخاران حاجة فی صدوركم بحاجتی كه در سينهای شماست از تجاره نمودن در بلاد متقاربه
ومتباعده وزيارت كردن وحج گذاردن وساير امور دينيه ودنيويه وعليها وبر چهار پايان يعنی شتران كه
كشتی بيابانند وعلى الفلك وبر كشتيهای دريا تحملون برداشته ميشويد يعنی چونكه نداي تمام عالم بود
باحتياج عباد بمسافرت بر وبحر پس مركبی از برای بر ومركبی جهة بحر تعيين فرمود وپيش بعضی مراد از انعام
شتر است زيرا كه انها در اكثر عادات جامع صفة ركوب وحمل اند بخلاف حيوان ديگر وبدانكه لاماتی كه در آيت واقع
شده است از برای غرض است پس مراد حق سبحانه در خلق اينها انتفاع بندگان وچون او مريد فعل قبيح نيست
پس مراد او از انتفاع بوجه قربت وطاعتست واباحت نه بر طريق حرمت واختيار على برفی در على الفلك
با انكه در جايی ديگر فرموده كه قلنا احمل فيها من كل زوجين اثنين بجهت مزاوجت است ويا بجهة
تنبيه بر صحت معنی مراد بهر دو اعتبار وتغيير نظم در اكل بسبب انست كه اكل در مظان ضرورتست بخلاف
ركوب ويا بجهت انكه مقصود از اكل تعيش وتلذذ است وغرض از ركوب گاه هست كه بجهت اغراض دينيه
واجبه يا مندوبه است ويا بجهت فرق ميان عين ومنفعه وبعد از تعداد اين نعم توبيخ كفار مينمايد
بانكه ويريكم ومينمايد بغدای شمارا آياته نشانهای خود كه دلالت ميكنند بر كمال قدرت ووفور رحمه
فای آيات الله پس كدام آيه از آيتهای خدايی تنكرون انكار ميكنيد نه هيچكدام از انها از غايت
ظهور قابل انكار نيست وچون تفرقه ميان مذكر ومونث در اسمای اجناس قليل الاستعمالست از بجهت
ايثار ای بر آية نموده پس تهديد اهل عناد وانكار ميكند وميگويد كه افلم يسيروا ايا سير نكردند منكران
قدرت فی الارض در زمين عاد وثمود در وقت تجارت بيمن وشام فينظروا كيف كان تا بنگرند كه چگونه بود
عاقبة الذين من قبلهم سرانجام كار انكسانی كه پيش از ايشان بودند كانوا بودند ان امم ماضيه اكثر منهم
بيشتر از ايشان از روی عدد وعدد واشد قوة وسخت تر از روی توانايی وآثارا فی الارض واز روی نشانها
در زمين كه آن قصور مشيده وقلاع مرتفعه وحصون متعاليه است وگويند كه مراد از اشديه آثار نشان
اقدام ايشان است در زمين كه دالست بر كبر اجرام ايشان وبا وجود اين قوت وشدة چون تكذيب رسل

كردند وانكار آيات نمودند حق سبحانه ايشانرا بعذاب مستاصل ساخت فما اغنى عنهم پس دفع نكرد
وباز نداشت از ايشان عذاب را ما كانوا يكسبون انچه بودند كه ميكردند از جمع مال وسپاه وبنيان ومتون
بود كه ماء اولی استفهاميه باشد ومنصوب المحل باغنی وثانيه مصدريه يعنی چه چيز دفع كرد كسب كردن ايشان
فلما جاءتهم پس انهنگام كه امدند بديشان رسلهم پيغمبران ايشان بالبينات بمعجزات بينه وآيات باهره فرحوا
شاد شدند بما عندهم بانچه نزديك ايشان بود من العلم از دانش خود واستحقار علم رسولان كردند مراد از علم
ايشان يا عقايد رايعه وشبهات داحضه ايشان بود چون اعتقاد بعدم بعث وتعذيب وعدم وقوع قيامت
وغير ان كقولهم وما اظن الساعة قايمة ولئن رجعت الى ربی ان لی عنده للحسنى ولئن رددت الى ربی
لاجدن خيرا منها منقلبا واز غايت جهل مركب اين را علم ميگفتند ويا علم مكاسب وتجارات كقوله تعالى يعلمون
ظاهرا من الحيوة الدنيا وهم من الاخرة هم غافلون وذلك مبلغهم من العلم يعنی چون پيغمبران علم ديانات را
كه مباين علم ايشان بود از حيثيت رفض دنيا وترك ملاذ ومشتهيات بايشان آوردند التفات بان نكردند
وتصغير ان نمودند واعتقاد كردند كه هيچ علمی در جلب نفع ودفع ضرر بعلم ايشان نميرسد يا علم طبايع و
تنجيم وعلم فلاسفه ودهريه چنانكه در خبر است كه حكمای يونان هرگاه وحی انبيارا استماع ميكردند
استحقار ان مينمودند ودر دفع وتصغير ان ميكوشيدند ونسبة با علم خود انرا حمل بر جهل ميكردند
ودر روايت آمده كه چون موسی اظهار دعوت نمود سقراط حكيم را گفتند كه چرا پيش موسی مهاجرت
نميكنی تا از وكسب علوم دينيه نمائی او گفت كه ما بحليه تهذيب اخلاق اراسته ايم وبزيور صلاح
نفس پيراسته محتاج بتهذيب كسی نيستيم وگويند كه مراد از علم علم وحی است وفرح بمعنی ضحك يعنی ايشان
بر سبيل استهزا ميخنديدند وبانچه نزد رسولان بود از علم وحی ومعجزات نبويه واحكام شرعيه تمسخر
مينمودند ومويد قول اخير است اينكه وحاق بهم وفرود امد واحاطه نمود بايشان ما كانوا به
يستهزؤن جزای انچه بودند كه بان استهزا ميكردند وگويند كه فاعل فرحوا انبيا اند ومعنی انست
كه چون رسولان تمادی جهل كفار وسوء عاقبة ايشان را كه نزول عذاب است مشاهده كردند
فرحان شدند بانچه داده شده بود بايشان از معرفة وعلم شريعت وشكر گذاری ان اقدام نمودند

واحاطه نمود بکفار جزای جهل واستهزای ایشان فلما راوا پس آنهنگام که بدیدند باسنا سختی عذاب
مارا در دنیی وملجا، ومضطر کشتند قالوا امنا گفتند ایمان آوردیم وگرویدیم بالله وحده بخدای
درحالتی که یگانه است ویکتا وکفرنا وکافر شدیم بما کنا به مشرکین بانچه بودیم بان شرک آرندگان از اصنام
اوثان فلم یک ینفعهم پس نبود که سودی کند ایشانرا ایمانهم گرویدن ایشان لما راوا باسنا آنهنگام
که دیدند شدت عذاب مارا زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع است وصحت قبول ایمان فرع زمان
تکلیف پس در حین باس ممتنع باشد قبول ایمان ولهذا ایشان لم یک ینفعهم بر لم ینفعهم نموده که مشعر است بر عدم
صحت ایمان وامتناع قبول ان ومثل اینست آیه ما کان الله ان یتخذ من ولد یعنی صحیح نیست که خدای فرا گیرد
فرزندی را وبدانکه فما اغنی عنهم کانوا اکثر منهم است وقوله فلما جاءتهم رسلهم جاری مجرای بیان وتفسیر فما اغنی
عنهم از قبیل رزق زید المال فمنع المعروف فلم یحسن الی الفقراء، وقوله فلما راوا باسنا تابع آیه فلما جاءتهم است
وقوله فلم یک ینفعهم ایمانهم متفرع بر قوله لما راوا باسنا وقوله سنت الله منصوبست بر مصدریه یعنی سنت
نهاده است خدای نعم عدم صحت قبول ایمان را در حین باس سنت نهادنی یعنی وضع کرده عادت وطریقه خود را
التی قد خلت آن طریقه که گذشته است فی عباده درمیان بندگان او از امم ماضیه یعنی این طریقه مستمر
بود در جاهلان زمان پیش وخسر هنالک اسم مکان در مقام مستعار است از برای زمان یعنی زیان
کار شدند در زمان رویت باس الکافرون ناگرویدگان بجهت عدم نفع ایمان در این زمان سورة
حم السجدة این سوره را سوره المصابیح خوانند وحم فصلت نیز خوانند ونزول آن در مکه بوده وآیات
آن پنجاه وچهار است بعد کوفی وپنجاه وسه حجازی وپنجاه ودو بصری وشامی اختلاف آن دو آیه است
حم کوفی عاد وثمود حجازی وکوفی از ابی بن کعب مرویست که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که یکبار
حم سجده را قرائت نماید بهر حرفی از آن ده حسنه در نامه اعمال او ثبت نمایند ودر مجمع البیان از امام
جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کند که هر که این سوره را تلاوت کند روز قیامت نور او بمقدار مد بصر
باشد ودر آن روز فرحان وشادان بود ودر دنیا محبوط ومغبوط بر وجهی که همه مردمان بر احوال او
رشک برند واز خدای نعم تمنای آن کنند وبدانکه چون حق سبحانه اختتام سوره مؤمن بذکر منکران آیات.

نمود افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل من الرحمن الرحیم
برخی از اقوال علما در تفسیر این دو حرف در سوره المؤمن تحریر یافت ووجه اشتراک آن در افتتاح این
سور سبعه متشاکله آنهاست با مور مختصه که در سوره دیگر نیست وآن استفتاح آن سور است بصفت کتاب
وتشاکل کلام در نظم ومعنی وتقارب آنها در طول وقصر وبباید دانست که حم اگر اسم سوره است تنزیل
خبر اوست ومعنی آنست که این سوره فرو فرستاده شده است از جانب خدای بخشنده بجمیع مردمان
مهربان بمومنان واگر از برای تعدید حروفست پس تنزیل که مصدر است بمعنی مفعول خبر مبتدای محذوفست
یعنی قرآن منزل گشته از جانب خدای که متصف باین دو صفت است وتخصیص اضافه تنزیل باین دو صفت
دلالت بر آنکه قرآن مناط مصالح دینیه ودنیویه است ومیتواند بود که تنزیل مبتدا باشد ومصحح آن
ابتدائیه تخصیص آن بصفه وخبر آن قوله کتاب یعنی فرو فرستاده شده که از جانب خدای رحمن ورحیم است
کتابیست فصلت آیاته تفصیل داده شده آیتهای آن در معانی مختلفه از احکام وامثال ومواعظ وامر و
نهی وترغیب وترهیب ووعد ووعید وحلال وحرام وحق وباطل وبا آنکه تفصیل آیات باعتبار نظم و
فصول آن باشد بر احسن نظام واوضح بیان وبنا بر قول اول کتاب بدل تنزیلست یا خبر بعد از خبر یا خبر
مبتدای محذوف وبر هر تقدیر معنی آنست که قرآن کتابیست که ممیز ومبین است آیات آن باعتبار لفظ
ومعنی قرآنا عربیا در حالتی که قرآنیست تازی ومیتواند بود که نصب آن بر مدح باشد یعنی مدح میکنم
وستایش مینمایم قرآنی را که بلغت عربیست وثابت وکائن است لقوم یعلمون از برای گروهی که دانند
لغات عربیه را یا از برای اهل علم ونظر این امتنانست بسهولت فهم آن یعنی انزل قرآن در کمال سهولتست و
فهم معانی آن در کمال آسانی نسبت بجماعتی که عارفند بلغت عرب وبادنی تامل عالم میتوان شد بنزول آن از
جانب حضرت منان بجهت معرفت متامل بعجز خود از اتیان نمودن بمثل آن وبدانکه جار ومجرور صفت بعد از صفت
قرآنست بتقدیر کائنا چنانکه مفسر شد ومیتواند بود که صله تنزیل باشد یا فصلت اما اول اجود است تا موجب تفریق
صفات بصله نشود چه آنچه بعد از ین واقع شده نیز صفت قرآنست وهو قوله بشیرا ونذیرا یعنی قرآنی که مژده
دهنده است مر جماعتی را که بان عمل کنند وبیم کننده بعذاب دوزخ مر آنها را که بان نگروند وبا وجود این صفات جلیله

ونعوت جمیله فاعرض پس روی برتافتند از قبول آن اکثرهم بیشترین مردمان فهم لا یسمعون پس ایشان
نمیشنوند بسمع قبول بجهت عدم تامل و تدبر ایشان دران وقالوا و گفتند مشرکان بجهت نومید ساختن
تو از ایمان خود قلوبنا فی اکنة دلهای ما در پوششهاست مما تدعونا از فهم آنچیزی که میخوانی ما را
الیه بسوی آن یعنی قرآن ازان در نمی یابیم وفی اذاننا ودر گوشهای ما وقر گرانیست از استماع قران بسبب
بر ما میخوانی نمیشنویم ومن بیننا وبینک ومیان ما ومیان تو حجاب پرده ایست که مانع رسیدن ماست
بتو این تمثیلات بجهت بیان غایت تباعد قلوب ایشان است از تعقل مدعو به وعدم اعتقاد ایشان
بان وجهی که گوئیا آن قلوب در اغطیه واغشیه است ومنع اسماع آن بر طریقی که گوئیا قوت سامعه
از ایشان مسلوب است ودور داشتن خود را از مواصله ومخالطه برسول بر نحوی که گوئیا میان ایشان حاجزی
عظیمست که مانع مشاهده است وفایده ذکر من اشعار است بر کمال مباینه زیرا که معنی آن بر این طریقست که
حجاب ابتدائیست میان ما وابتدائیست میان تو که مستوعب جمیع مسافه متوسطه است بر طرزی که در هیچ
جزء از اجزای آن فراغی وخلائی نیست وبدانکه قلوبنا فی اکنة در معنی علی قلوبنا اکنة است چنانکه انا جعلنا
علی قلوبهم در معنی انا جعلنا قلوبهم فی اکنة است پس بحسب معنی قلوبنا فی اکنة بر نمط فی اذاننا وقر باشد
بحسب ظاهر لفظ اگرچه طباق منتفیست اما مطمع نظر مطابیع بر مراعات طباقست بحسب معنی در طبرسی
مذکورست که ابوجهل جامه را میان خود وپیغمبر پرده ساخت ودر پس آن رفت وگفت ای محمد تو از آن
جانب وما ازین طرف فاعمل پس عمل کن تو بر دین ومذهب خود اننا عاملون بدرستی که ما عمل کننده ایم
بر کیش وملت خود وبعضی گفته اند که معنی آنست که تو سعی کن در هلاک ما که ما نیز در هلاک تو سعی میکنیم
یا کوشش کن در ابطال امر ما که ما نیز در ابطال امر تو تقصیر نمیکنیم یا تو کار کن از برای آخرت خود که ما
برای دنیای خود عمل میکنیم وچون مشرکان تعنت وتحکم از حد بردند حق سبحانه رسول خود را امر نمود که
قل بگو مر این جماعت تیره ضمیر را انما انا جز این نیست که من بشر مثلکم آدمی ام مانند شما یعنی از جنس شما
نه از جنس ملک وجن که شما سخن ایشان را در نیابید وفهم نکنید وبچیزی شما را دعوت نمیکنم که سمع از او
کراهت باشد وطبع از و تنفر نماید بلکه مضمون دعوة من اینست که یوحی الی وحی کرده میشود بسوی من

اینکه

ابتدع

اینکه انما الهکم جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه است که هیچ شریکی نیست او را فاستقیموا
الیه پس استقامت نمائید وراست بایستید در توجه بسوی او یعنی بر توحید واخلاص طاعت بجهت سوی او
وبجانب یمین وشمال که طریق افراط وتفریط است التفات منمائید واستغفروه وآمرزش طلبید از وی از سوء
عقیده که شرکست یا از گناهانی که بعد از اسلام کنید ما حصل آیه آنست که چون من بمعجزات ظاهره
اثبات نبوت خود مینمایم پس بر شما واجبست که تابع من شوید در جمیع افعال واقوال که از جمله آن توحید
وخلوص عبادة است آنکه تهدید ایشان مینماید بر عدم اتباع ومیگوید که وویل وسختی عذاب للمشرکین
مر مشرک آرندگانراست الذین آنانکه لا یؤتون الزکوة نمیدهند زکوة را بجهت بخل وعدم اشفاق
بر بندگان که از اعظم رذایلست وهم وحال آنکه ایشان بالاخرة بسرای دیگر یعنی از بعث ونشور
وحساب وقیامت هم کافرون ایشانند ناگرویدگان تکرار ضمیر بجهت تاکیدست وپوشیده نیست در
آنکه این آیه دالست بر آنکه کفار مخاطبند بفروع ... ایشان از زکوة بجهت استغراق
ایشانست در طلب دنیا وانکار آخرت ودر کشاف آورده که تخصیص عدم ایتای زکوة از میان
اوصاف کفار بجهت آنست که مال محبوب ومرغوب ترین چیزیست با انسان بر وجهی که از اشقیق روح خود
میداند پس صرف آن در راه خدا اقوای دلیل وامتن برهانست بر ثبات قدم واستقامت وصدق نیت
ونصوح طویه وخلوص سریره چنانکه در جای دیگر فرموده که وتثبیتا من انفسهم یعنی انفاق اموال
سبب ثبات نفس است ولهذا مولفة قلوب بمال الغریب میخوردند وعصبیة وشکیمه ایشان شکسته
میگشت واهل رده بعد از رسول بسبب منع زکوة عدم ثبات ایشان شناخته میشد وبجهت
آن مسلمانان با ایشان محاربه میکردند ودیگر آنکه این تخصیص باعث مومنانست بر ادای
زکوة وتخویف شدید از منع آن از آن حیثیت که منع آنرا از اوصاف مشرکین شمرده ومقارنه
کفر ایشان گردانیده واز اینجاست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که الزکوة قنطرة
الاسلام من عبرها نجی واکابر مشرکین اگرچه بعضی سخی بودند اما چونکه زکوة را مثل
جزیه می پنداشتند که هر ساله عاملی بیاید وبتحکم بستانند از انجهت بان راضی نمیشدند ودر

حیداست

كنز العرفان مذكور است كه اين آيه صريحا دلالت ميكند بر وجوب زكوة بر كافر بجهت توعد او بر عدم ايتاى
ان لكن اداى ان در حال كفر صحيح نيست زيرا كه ان منافى اخلاصست و لهذا حق سبحانه فرموده كه و ما
منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم كفروا بالله و برسوله و بقبول ايمان زكوة ازو ساقط ميكردد بنا
حديث مشهور الاسلام يجب ما قبله شاهد است بران پس اگر زكوة در حالت كفر تلف شود بعد از
اسلام ضامن ان نميشود و بعضى از اهل تفسير معنى آيت برين حمل كرده اند كه كفار اعتقاد ندارند بر
و اعتراف بان نمى نمايند يا آنكه بكلمه توحيد كه زكوة نفس است تكلم نمى نمايند يا آنكه مرتكب امرى نميشوند
كه بان زكى شوند و پاكيزه كردند از نجاسة شرك و ان قبول ايمان است و اعتراف نمودن بتوحيد و گفته
كه كفار قريش حاج را اطعام ميكردند و جماعتى را كه ايمان بپيغمبر آورده بودند محروم ميساختند حق
سبحانه اين آيت را در باره ايشان فرستاد و بعد از وعيد ايشان مؤمنان را وعده بر جراحت حرمان اهل
ايمان نهاد و فرمود كه ان الذين آمنوا بدرستى كه آنانكه ايمان آورده اند و عملوا الصالحات و كرده اند
عملهاى شايسته و ستوده لهم اجر مر ايشانراست مزدى بر ايمان و اعمال صالحه غير ممنون كه منه
نهاده نشود يعنى ايشانرا بران اجر منه ننهند زيرا كه منه فرع تفضلست و اجر عمل بر سبيل وجوب
اكثر تفاسير ممنون بمعنى مقطوع است ماخوذ از منت الحبل و اقطعته پس معنى انست كه ايشانرا
اجرى ايمى كه اصلا سمت انقطاع و وفا نپذيرد و بعضى مفسران برانند كه ايه در شان مرضى و هرمى نازل
كشته كه در حال ضعف و عجز از اداى طاعت كما ينبغى باز مانند يعنى حق سبحانه همان مزد طاعت كه در ايام
قوة داشته باشند بى نقص و قطع بايشان دهد و مويد اينست انچه منقولست از حضرت رسالت
صلى الله عليه و آله كه بنده چون بر طاعتى مواظبه نمايد و بعد از ان بجهت عروض بيمارى از اتيان نمودن بعمل
ان عاجز كردد حق سبحانه ملكى را كه برو موكلست امر نمايد كه از براى وى مينويسند عملى را كه در حالت
صحت ميكرد تا وقتى كه از زندان بيمارى روى بفضاى تندرستى نهد يا از ظلمه فنا روى بنزهت كاه
بقا نهد آنكه بجهت توبيخ كفار ميفرمايد كه قل بكو اى محمد مر كافرانرا ائنكم اياشما لتكفرون كا
ميشويد و مينكرويد استفهام بر سبيل تعجب است يعنى چه كونه و بچه وجه كافر ميشويد بالذى خلق

الارض بانكسى كه بيافريد زمين را فى يومين در دو روز كه يكشنبه بود و دوشنبه و از بعضى علما منقو
كه در روز يكشنبه اصل زمين را خلق فرمود و در روز دوشنبه از ان منبسط ساخت و در اكثر تفاسير مذكو
كه مراد مقدار دو روز است يا دو نوبة انچه ميخواست باسرع وجهى ايجاد فرمود و ميتواند بود كه مراد
از اول اجزاى ارضى باشد كه مشترك است در جميع اجرام سفليه و از ثانى ايجاد صورت نوعيه و بر
هر تقدير حق سبحانه حبيب خود را امر ميفرمايد كه بكفار بكوى كه چكونه كافر ميشويد بكسى كه قادر
بر خلق زمين در دو روز و تجعلون له اندادا و ميكردانيد از براى او همتايان يعنى ميسازيد از
براى او اشباه و امثالى كه در نهايت عجزند ذلك ان قادرى كه زمين را آفريد رب العالمين پروردكار
جهانيانست و آفريننده جميع ممكنات و مالك تصرف دران اين آيت دالست بر آنكه استدلال برا
ذات و صفات او سبحانه و دلالت افعال يا بدون واسطه است چون دلالة ان بر آنكه او
سبحانه قادر است و عالم و يا بواسطه چون دلالت ان بر آنكه او سبحانه حى است و موجود و سميع و بصير
قوله و جعل فيها رواسى كلاميست مستانف و معطوف نيست بر خلق بجهت وقوع فصل بينهما
بشى كه از خارج صله است يعنى بيافريد حق سبحانه در زمين كوههاى بلند پايدار من فوقها از
زمين و فايده فوقيه آنستكه تا منافع ان معرض باشد از براى طالبان و ظاهر شود از براى نظار انچه
در وست از وجوه استبصار كه از جمله ان عارف شدن بندكانست بانكه ارض و جبال و ضع اثقا
بر اثقالكه همه ان محتاج اند بممسكى كه ان قادر على الاطلاقست جلت قدرته و عظمته و بارك فيها
و بركت كرد دران كوهها يعنى بسيار كردانيد منافع انرا از معادن و منابع و از نباتات و اشجار بدون
زرع و غرس و ميتواند بود كه ضمير راجع بارض باشد يعنى بركه داد در زمين باشجار و زرع و
انعام و ساير نباتات و حيوانات و قدر فيها و تقدير كرد در زمين اقواتها روزيهاى اهل زمين
يعنى معين ساخت دران از براى هر نوعى از جنس حيوانات انچه بان معيشت كند يا آنكه مقدر
كردانيد دران اقواتى را كه ناشى شده باشد از ان باين وجه كه حدوث هر قوت را بقطرى از
اقطار مخصوص ساخت چون كندم و جو و برنج و خرما و زرت و امثال ان كه هر يكى غالب

بلندی اند و فایده اختصاص استرباح بندگان است بطریق تجارت و برهر تقدیر این اقوات نمود فی اربعة
ایام در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر که آن سه شنبه و چهارشنبه بود و این کلام از قبیل
آنست که کسی گوید سرت من البصره الی البغداد فی عشره والی الکوفه فی خمسة عشر سیر کردم از
از بصره تا بغداد در مدت ده روز و تا کوفه پانزده روز یعنی تتمه پانزده روز که پنج روز است
و میشاید که ایشاران بر فی یومین جهت اشعار باشد باتصال این دو روز بدو روز اول
و تصریح بر ذلکه یعنی خلق زمین و تقدیر اقوات کردیم در چهار روز متصل بیکدیگر سواء
که یکسان بودند یکسان بودنی یعنی چهار روز تمام بی زیاده و نقصان و میتواند بود که
سواء حال باشد از اربعه ایام یعنی حق سبحانه خلق و تقدیر نمود در چهار روز در حالتی که مستوی و کامل
بودند بغیر ازدیاد و نقص و این حصر چهار روز للسائلین مر پرسندگان را یعنی این جوابیست مر جماعتی را که
سوال کنند که خلق زمین و تقدیر آنچه در وست در چند مدت بوده و محتملست که این جار و مجرور متعلق
باشد به قدر یعنی تقدیر اقوات نمود در زمین از برای جماعتی که طلب کنندگان روزی خود اند عکرمه
از ابن عباس روایت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که حق سبحانه زمین را در
روز یکشنبه و دوشنبه خلق فرمود و جبال را در سه شنبه و اشجار و میاه را در چهارشنبه و
سموات را در پنجشنبه و شمس و قمر و نجوم و ملایکه و آدم را در جمعه و بدانکه در علت ایجاد اشیای
مذکوره بر سبیل تدریج با وجود قدرت او سبحانه بر آن در آن واحد علما را اختلافست بعضی گفته اند
که خلق و تقدیر بر سبیل تدریج بجهت تعلیم بندگانست تا در کارها تعجیل ننمایند و نکته التانی
من الرحمن والعجلة من الشیطان موید اینست و بعضی دیگر بر آنند که حکمت در آن اینست که تا معلوم
بندگان شود که صدور این امور از قادر مختاریست که عالمست بمصالح و حکم چه اگر صدور آن از ذاتی
موجب بودی دفعی بودی نه تدریجی پس بجهت این حکمه در مدت چهار روز خلق زمین و انهار و نباتات
نمود ثم استوی بعد از آن قصد کرد بر وجه استقامت بدون اعوجاج الی السماء بسوی آفریدن آسمان
یعنی حکمت داعی او باشد که بعد از خلق اجرام سفلیه خلق آسمان نمود بقدرة غالبه بی صانعی

کاو را از آفریدن آن ممنوع سازد و هی دخان و حال آنکه آسمان در آن روز دودی بود یعنی بخار آب
بهیئة دود در اکثر تفاسیر مذکور است که حق سبحانه پیش از خلق عالم سفلی و علوی جوهری سبز بیافرید
و نظر هیبة در و نگریست آب شد و بعد از آن آتش بر آن مسلط کردانید تا بجوش آمد کفی و بخاری از آن
پیدا گشت از آن کف زمین و از آن بخار آسمان ایجاد فرمود و در خبری دیگرست که پیش از آن خدای
خلق آسمان و زمین بر بالای آب بود پس از آن آب بخاری بیرون آورد و بر بالای آب بداشت و بعد از آن
آن ابر را بسته ساخت و فتق آن نمود تا از آن بخار مرتفع شده آسمان خلق فرمود و عرش را بر بالای آن
بداشت و از ابن عباس نقل کرده اند که خدای تعالی آسمان را از بخار زمین آفرید و بدانکه اصل زمین پیشتر
از خلق آسمان مخلوق شده و دحو آن بعد از آن تحقق پذیرفته پس منافاة نداشته باشد با یه و
الارض بعد ذلک دحیها و مع ذلک محتملست که ایراد لفظ ثم بجهت اشعار باشد بر تفاوت مراتب
میان خلق آسمان و زمین نه دلالت بر تاخیر ایجاد حاصل که چون حق سبحانه خلق آسمان و زمین نمود
فقال لها و للارض پس گفت مر آسمان و زمین را که ائتیا بیایید بآنچه شما را فرمایم طوعا در حالتی
که فرمان برید فرمان بردنی او کرها یا کراهت داشته باشید کراهت داشتنی یعنی اگر بطوع و رغبة است
و اگر بکراهت که شما را از آنچه امر نمایم چاره نیست مراد ازین کلام تصویر اثر قدرت اوست در مقدورات
و اظهار کمال اقتدار و وجوب وقوع مراد او پس ایشان در حکم مامور مطیع اند که فعل آمر مطاع بر ایشان
بر ایشان وارد شود نه آنکه این سوال و جواب بر سبیل حقیقة باشد پس این از قسم مجاز تمثیلی او بر نقیا
آنچه از ابن عباس مرویست که حق سبحانه آسمان را گفت که ماه و ستارگان را که در ذات تو خلق نموده ام
ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار و اشجار و اثمار خود را بیرون آور قالتا گفتند آسمان و زمین
اتینا آمدیم بهر چه فرمودی طائعین در حالتی که فرمان برندگانیم و گفته اند که مراد باتیان و اتیان
تکوین ذات آنهاست بروفق مراد بدون امتناع ایشان و منع غیری و بی کلفتی و مشقتی و نزد بعضی آنست
که حق سبحانه زمین و آسمان را قدرت داد بر تکلم و بعد از آن خطاب کرد با ایشان و بنابرین سوال و جواب
از روی حقیقة باشد نه بر سبیل مجاز و در خبر آمده که چون حق سبحانه خطاب بزمین کرد موضع کعبه معظمه

زادها الله تعالی شرفا پیش از همه اجزای زمین بجواب اتینا طائعین تکلم نمود و بعد از ان اجزای دیگر که در پهلوی
ان بود و بر همین ترتیب تا تمام اجزای زمین اعتراف بطوع خود نمودند و از اینجهت حق تعالی انموضع را کعبه
اسلام و قبله انام گردانید و اختیار طائعین بر طایعات با انکه اینها غیر ذوی العقول اند باعتبار انست
که بخطاب ذوی العقول مخاطب گشتند و بجواب من یعقل مجیب شدند و ایثار جمع بر تثنیه باعتبار طبقات
هر یک از انهاست و لهذا ضمیر جمع را راجع بشما داشته و فرموده که فقضیهن پس محکم گردانید اسمانرا
و بپرداخت از خلق ان سبع سموات در حالتی که هفت آسمان بودند و احتمال دارد که ضمیر مبهم باشد
و سبع سموات تمیز ان یعنی تمام ساخت هفت اسمانرا فی یومین در مدت دو روز که ان پنجشنبه بود و
جمعه و چونکه اتمام ایجاد جمیع مخلوقات در روز جمعه بود از ینجهت باین اسم مسمی شد و گویند که حق سبحانه در
روز پنجشنبه جمیع سموات را خلق نمود و در روز جمعه شمس و قمر را و در ساعة اخر ان آدم را و در همین
ساعت قیامت را قایم سازد و اوحی فی کل سماء و وحی فرمود در هر آسمانی امرها کار انرا یعنی مقرر کرد
شان هر فلکی و انچه از ان ایلاء تدابیر و مصالح یا خلق فرمود در هر یک از ان انچه اراده ان نمود از اصناف
ملایکه و سایر نیرات یا الهام کرد باهل هر یک از آسمانها که عبادت بچه نحو کنند و زینا السماء الدنیا و
ارایش دادیم آسمان نزدیکتر را که آسمان اولست بمصابیح بچراغها یعنی ستارگان که مانند چراغهای
درخشانند همه بسبب لطافت ان جمیع کواکب در ان مرئی میشوند و اگرچه بعضی از ان در اسمان
دیگر باشند و حفظا و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی از افات یا از شیاطین که داعیه استراق
سمع کنند و احتمال دارد که حفظا مفعول له باشد بر حسب معنی و تقدیر کلام اینکه و خلقنا
المصابیح زینة و حفظا یعنی آفریدیم ستارگانرا بجهت ارایش آسمان و بجهت نگاه داشتن ان
صعود شیاطین بران ذلک انچه مذکور شد از بدایع صنایع تقدیر العزیز اندازه کردن و آفریدن
خداوند غالبست که بقدرت کامله در ملک خود هرچه خواهد کند العلیم دانا بمصالح آفریدن
چه خلق سموات سبع از دخان و تزیین ان بمصابیح دلالتی تمام دارد بر کمال علم و قدرت او
سبحانه و بر انکه غنی مطلقست که اصلا احتیاج بما سواء ندارد و بعد از تعداد آیات عظیمه

کدالر

کدا الست بربوبیة مطلقه وعید اهل شرک و جحود مینماید باینکه فان اعرضوا پس اگر روی برگردانند
مشرکان از ایمان با وجود این حجج بینه بر وحدت و قدرت فقل انذرتکم پس بگو ای محمد بیم کردم و ترسانیدم شما را
صاعقة از عقوبة بیهوش سازنده و هلاک کننده که در سرعة وقوع و شدة گویا صاعقه آتش است
مثل صاعقة عاد مانند عقوبة قوم عاد که باد صرصر بود و ثمود و عذاب گروه ثمود که صیحه جبرئیل بود
و نزول این عقوبة بر ایشان اذ جاءتهم الرسل در حالتی بود که آمده بودند بایشان پیغمبر یعنی هود و صالح
من بین ایدیهم از پیش روی ایشان و من خلفهم و از پس ایشان یعنی از جمیع جوانب ایشان
در امده و از هر جهت و هر باب در نصیحت ایشان جد و جهد کرده و کوشش نموده گاهی برفق و
زمانی بعنف و ساعتی بنصیحت و وقتی بفضیحت و تخصیص این دو قوم بذکر بجهت انست که
قریش در سفر یمن و شام بر مواضع این دو گروه عبور میکردند و اثار عذاب ایشانرا مشاهده
مینمودند و چون صاعقه موجب صعقست که بمعنی بیهوش کردن و اهلاکست پس هر عذابی
که موجب صعق باشد صاعقه توان گفت و ایراد صیغه جمع باعتبار توافق دعوی هود و صالح است
بدعوی جمیع پیغمبران پس گویا که همه پیغمبران دعوت ایشان کرده اند و بدانکه اذ جاءتهم
حالست از صاعقه نه انکه صفت ان باشد یا ظرف انذرتکم زیرا که ان مستلزم فساد معنی
و جار و مجرور متعلقست بجاء و بعضی گفته اند که مراد از من بین ایدیهم جهت ماضی است و از من
خلفهم جهت مستقبل یعنی در وقتی که امده بودند با نذار ایشان از عذابی که بر امم ماضیه واقع
شده بود و تخویف ایشان کرده از عقابی که در عقبا از برای ایشان معد و مهیا خواهد بود
یا انکه رسولان بایشان امده بودند از جانب ماضی و استقبال یعنی چونکه خبر پیغمبران متقدم
بایشان رسیده بود و از پیغمبرانی که بعد از ایشان دعوی نبوت کنند هود و صالح اخبار ایشان
نموده بودند پس گویا که همه پیغمبران بایشان آمده بودند و احتمال دارد که من بین ایدیهم و من خلفهم
عبارت باشد از کثرة موعظه و نصیحة مثل قوله تعالی یاتیها رزقها رغدا من کل مکان یعنی رسولان
در جمیع اعصار و ازمان نصیحة ایشان کرده بودند و پیوسته دعوة کرده الا تعبدوا بانکه مپرستید

الا الله مگر خدای بحق را و در عبادة غیر را شریک او مسکردانید قالوا گفتند ان کافران در جواب رسولان از روی
تکذیب ایشان لو شاء ربنا اگر خواستی پروردگار ما که رسول فرستد تا ما ایمان آوریم و غیر را شریک او
نسازیم لانزل ملئکة هر آینه فرستادی فرشتگان را بسوی ما تا ما را بدین توحید دعوة کردندی نه مثل شما که
از جنس ما اید و چون کفار منکر جمیع پیغمبران بودند ازین جهت بصیغه جمع خطاب کردند بهود و صالح و گفتند
فانا پس بدرستی که ما بما ارسلتم به با چیزی که فرستاده شده اید بدان بزعم خود کافرون ناگرویدگانیم زیرا
که شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما ان جاهلان بی بصیرت نمیدانستند که بعث پیغمبران
بر حسب علم او سبحانه است بمصالح بندگان و لهذا مشغول بصورت شده از مشاهده معنی مشتغل بودند
پس تفصیل قضیه ایشان میکند و میگوید که فاما عاد پس اما گروه عادیان فاستکبروا پس گردنکشی کردند
و تعظم نمودند بر اهل هود فی الارض در زمین احقاف که بلاد یمن است بغیر الحق بناسزا و ناروا یعنی بدون
استحقاق آن چه تعظیم و عتو ایشان بجهت محض کفر و صریح ظلم بود پس هود علی نبینا و علیه السلم تهدید
ایشان نمود بنزول عذاب ایشان از روی استکبار التفات باو نکردند و سخن او را کان لم یکن انگاشتند
و بقوت و جسامه و طول قامت خود مغرور شدند و قالوا و گفتند بهود من اشد منا قوة کیست سختتر از ما
از روی توانائی و تن آوری در خبر آمده که قوت ایشان بمثابه بود که سنگ عظیم را از کوه بضرب دست بکندندی
حاصل که بجهت قوت و شوکت و جسامة خود مغرور گشته از تهدید هود اندیشه نکردند و گفتند که
چون هیچکس در عالم بقوت ما نمیرسد پس بر دفع عذاب قادر خواهیم بود حق سبحانه رد قول ایشان
کرده میفرماید اولم یروا آیا ندانستند این مغرور شدگان بتوانائی خود ان الله الذی خلقهم آنکه خدائی
که بیافرید ایشان را هو اشد منهم قوة او سختترست از ایشان از روی قوت و توانائی و قدرت مر او قادر
بالذات و توانا بر چیزی که غیر او را بران توانائی نیست پس قادر باشد بر انزال عذاب و اهلاک
ایشان بآن وکانوا این عطفست بر فاستکبروا یعنی تکبر نمودند قوم عاد بجهت قوت و قدرت
خود و بودند از روی استکبار و عناد بایاتنا یجحدون که نشانهای قدرت ما یا بمعجزات جحود میکردند
و انکار مینمودند با وجود علم ایشان بحقیقه ان و چون کفر و فسق ایشان باین بود فارسلنا علیهم

پس فرستادیم بر ایشان ریحا صرصرا بادی شدید الصوت که باواز مهیب ان هلاک شدند یا بادی بغایت
سرد که بجهت شدت برودت ایشان را هلاک ساخت فی ایام نحسات در روزهای شوم که ان اول دهه آخر
شوال بود از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب است کقوله
تعالی سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما و در آثار وارد گشته که نزول عذاب جمیع مکذبه در روز چهار
شنبه بوده و از ضحاک منقولست که خدای تعالی اول از ایشان هفت سال باران باز گرفت و
درین مدت اصلا باد ساکن نشد و بعد از ان باد را سخت گردانید تا همه بان مستاصل شدند
و از جابر عبدالله انصاری روایتست که چون خدای تعالی بقومی اراده خیر نماید بایشان باران
دهد و باد و اگر نه باد دهد بی باران چنانکه باصحاب عاد کرد حاصل که در ایام مذکوره باد صرصر را فرستادیم
لنذیقهم تا بچشانیم ایشان را عذاب الخزی عذاب رسوائی و خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
یعنی با وجود قوة و شکیمه ایشان همه را خوار و ذلیل گردانیدیم و مستاصل ساختیم و بدانکه اضافه
عذاب بخزی از قبیل اضافه موصوفست بصفه و درین تقدیریست که العذاب الخزی یعنی عذابی
که رسوا سازنده و خوار کننده ایشان بود و مؤید اینست قوله و لعذاب الاخرة اخزی و هر آینه عذاب
آن سرای که دوزخ است رسوا سازنده تر و خوار کننده ترست و هم لا ینصرون و ایشان یاری داده
نشوند در ان روز بدفع عذاب از ایشان و شبهه نیست در انکه خزی از روی حقیقة صفة معذبست
و اسناد ان بعذاب از اسناد مجازیست که دالست بر مبالغه مثل له شعر شاعر که ابلغ است
از هو شاعر از جابر عبدالله انصاری مرویست که ابو جهل بعضی از اکابر قریش را جمع کرد و گفت
که کار محمد بر ما ملتبس و مشتبه است شخصی را که شعر و کهانه و سحر داند نزد او می باید فرستاد
تا با او مکالمه کند و احوال او را که پیروی نموده اعلام نماید عتبه گفت من این علوم را ورزیده ام و
نیک دانسته بروم و با او گفت و شنید کنم و انچه از او بر من ظاهر شود اخبار شما نمایم پس نزد حضرت
رسالت آمد و گفت ای محمد تو بهتری یا هاشم و عبدالله و عبدالمطلب که پدران تو بودند ایشان
شتم آلهه ما نمیکردند پس ترا چه بران داشته که زبان بدشنام ایشان گشوده و تضلیل ما میکنی

اگر مراد تو ریاسة است ما ترا پیشوای خود کرده ایم ولوای حکومة برای تو برافرازیم وخطبه سلطنة بنام
تو بخوانیم واگر غرض تو تزوج است با بکار جمیله ما هر کدام از دختران قریش که تو اختیار نمائی بتزویج
تو درآریم واگر مدعای تو مالست ما چندان زر سفید وسرخ بتو دهیم که هرگز درویش نشوی وهیچ
کس بغنای تو نرسد انحضرت این سخنان از وی میشنید وهیچ نمیگفت چون سخن را تمام کرد در جواب
او فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم تا باینجا که فاما عاد فاستکبروا
فی الارض بغیر الحق عتبه دست بر دهن مبارک انحضرت نهاد وگفت بحق خویشی که باهم داریم که خاموش
شو رسول خاموش شد وعتبه برخواست وبخانه خود درفت ونزد قریش نیامد ایشان
گفتند که عتبه کجا رفت مبادا که از کیش خود برگشته باشد وبدین محمد میل نموده یا آنکه محمد او را طعام
ورشوتی داده باشد واو را فریب داده. پس برخواستند وبخانه عتبه آمدند وگفتند چرا
باز نیامدی همانا صابی شدی یا طعام او را خوردی یا رشوتی از و قبول کردی عتبه ازین سخن
برآشفت وگفت مال من از همه مال شما بیش است واستیلای من از استیلای همه در پیش چرا
بطعام کسی فریفته شوم واو را مالی نیست پس چگونه کسی را رشوت بفرماید ولکن من نزدیک
او رفتم وبا او سخنی چند گفتم او در جواب من کلامی خواند که نه شعر بود ونه کهانه ونه سحر وآنچه
از انحضرت شنیده بود برایشان خواند پس گفت من دست بر دهن او نهادم واو را سوگند دادم
که دگر نخواند وشما میدانید که محمد هرگز دروغ نگفته پس ترسیدم که عذابی فرود آید که موجب
هلاکت ما وشما باشد ایشان خائب وسرگردان از خانه وی بیرون آمدند القصه چون
حق سبحانه ذکر احوال هود نمود در صدد بیان قصه ثمود درآمده میفرماید که واما ثمود واما
قبیله ثمود که قوم صالح بودند فهدیناهم پس دلالت کردیم ایشانرا براه راست بوسیله حجج
وارسال رسول وازاحة علل بروجهی که ایشانرا هیچ عذری نبود از آن یا نمودیم بایشان طریق
ضلالت وارشاد کقوله تعالی وهدیناه النجدین فاستحبوا العمی پس برگزیدند نابینائی را
یعنی جهالت وضلالت کفر وطغیان علی الهدی براه راست ایمان فاخذتهم پس فراگرفت ایشانرا

صاعقة العذاب الهون قارعه عذاب وداهیه عقاب خوار کننده اضافه صاعقه بعذاب ووصف آن
بهون بجهت مبالغه است ومراد بان صیحه جبرئیل است که بیک لحظه همه بان هلاک شدند بما کانوا یکسبون
بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح وعقر ناقه ونجینا الذین امنوا وبرهانیدیم از آن صاعقه
عذاب آنانرا که گرویده بودند بصالح وکانوا یتقون وبودند که پرهیز میکردند از شرک این آیت صریح است
بر بطلان قول مجبره که مجوس این امت اند زیرا که حق سبحانه فرموده که آنچه بمن تعلق دارد
از اقدار وتمکین وازاحه علت ونصب ادله وسایر الطاف بایشان دادم وبا وجود این کفر را
برایمان اختیار کردند واگر ایمان از فعل خدا بودی ایشانرا در اختیار اقتداری نبودی وبعد
از ذکر عقوبة دنیویه امم مکذبه احوال اخرویه مطلق کفره بیان میکند ومیگوید که ویوم یحشر و
یاد کن ای محمد آن روز را که حشر کرده شوند اعداء الله دشمنان خدا از خلق اولین وآخرین الی النار
بسوی آتش دوزخ فهم یوزعون پس ایشان باز داشته شوند یعنی پیشینیان را نگاه دارند تا
پسینیان بایشان رسند آنگاه ایشانرا من حیث المجموع روانه کنند حتی اذا ما جاؤها تا وقتی که
بیایند بآتش لفظ ما زائده است از برای تاکید معنی یعنی البته در وقتی که بیایند بآتش دوزخ
شهد علیهم گواهی دهد برایشان سمعهم گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشد از دعوت حق
واز آن اعراض نموده وابصارهم ودیدهای ایشان بآنچه دیده باشند از آیات داله بر وحدانیه
وایمان بان نیاورده وجلودهم وپوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان بآنچه مباشر آن شده باشند
از اعمال قبیحه ودر روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند ران چپ ودست راست بود وسدی وجمعی از
مفسران گفته اند که مراد بجلود فروج ایشانست که برایشان گواهی دهند بما کانوا یعملون بآنچه بودند
که عمل میکردند در دنیا ودر شهاده جوارح سه قولست یکی آنکه خدای تعالی دهان وکام وزبان
در ایشان ایجاد فرماید وبعد از آن ایشانرا ملجا سازد باعتراف نمودن وگواهی دادن بر صاحب
خود ودوم آنکه ایجاد کلام کند در ایشان مثل ایجاد کلام در درخت سیوم آنکه ظاهر سازد در آنها
علاماتی که دلالت کند بر آنچه کسب کرده اند بآنها پس بلسان حال ناطق شوند وقالوا وگویند

کافران بر سبیل توبیخ یا از روی تعجب لجلودهم مر اعضای خود را که گواهی بریشان داده باشد لم شهدتم علینا از برای چه گواهی دادید بر ما و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم و الحال در صدد آن بودیم که عذاب را از شما باز داریم قالوا گویند اعضای ایشان که ما را عتاب میکنید و علامت مینمایید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه انطقنا الله الذی بسخن آورد ما را آن خدایی که بقدرت کامله انطق کل شیء بسخن آورده هر چیز را که از ایشان او تکلم باشد و هو خلقکم و او بیافرید شما را اول مرة نخستین باره از کتم عدم بصحرای وجود آورد و الیه ترجعون و بسوی او باز گردیده شده اید برای جزا یعنی از قدرت خدائی که قادر است بر انطاق مردمان و بر خلق شما در اول بار و بر اعاده و ارجاع شما بسوی جزا غریب و عجیب نیست که ما را بنطق در آورده و میتواند بود که و هو خلقکم کلامی مستانف باشد و مجانس قوله تعالی و ما کنتم تستترون یعنی در آن روز حق سبحانه امر نماید بملائکه تا با ایشان گویند بر سبیل الزام که خدای تعالی مبدی و معید شما است و نبودید شما که پوشیده شوید و مخفی مانید ان یشهد از آنکه گواهی دهد علیکم بر اعمال و افعال شما سمعکم گوشهای شما و لا ابصارکم و نه دیدهای شما و لا جلودکم و نه اعضای شما و این کلام بجهت آن گویند که کفار در دنیا نزد ارتکاب فواحش از مردمان مستتر میشدند و در پس حجب و حیطان میگریختند بجهت مخافه فضاحت و گمان نمی بردند که اعضای ایشان بریشان گواهی دهند بآنچه پنهان کرده باشند حق سبحانه در آن روز فرماید که شما در دنیا نمیتوانستید که پوشیده شوید از گوش و چشم و اعضائی که بر شما گواهی میدهند و شما را بکلام فصیح فضیح و رسوا می سازند و در کشاف و انوار التنزیل مذکور است که معنی آیه برین نهج است که شما مستتر میشدید از مردمان نزد ارتکاب معاصی و قبایح اما از شهادة اعضا مستتر نمیشدید یعنی گمان نمیبردید که اعضای شما بر شما درین روز گواهی دهند زیرا که جاحد بعث و جزا بودید و لکن ظننتم و لکن گمان داشتید ان الله لا یعلم که خدای تعالی نداند کثیرا مما تعملون بسیاری از آنچه میکنید و بجهت این در قبایح جرات میکردید و در بعضی تفاسیر آورده اند که کفار میگفتند هر چه آشکارا میکنیم خدای تعالی میداند و آنچه پنهان از ما صادر میشود

علمابان

منه

علم بان ندارد عبد الله عباس گوید که روزی من خود را باستار کعبه پوشیده بودم سه کس بیامدند یکی صفوان که از ربیعه بود و دوی دیگر امیه و عبد الله ثقفی که از قریش بودند و با یکدیگر مکالمه آغاز کردند و گفتند آیا آنچه ما گوییم خدا شنود یکی گفت اگر بلند گوییم شنود و دیگری گفت اگر بلند شنود آهسته و نرم نیز شنود و من بیامدم و رسول را ازین اخبار نمودم خدای تعالی این آیه فرستاد با آیتی دیگر که بعد از وست و فلک قوله و ذلکم ظنکم و آن دعوی شما بعدم علم خدا باکثر اشیا گمان شماست الذی ظننتم که گمان می بردید آن در دنیا بربکم بآفریدگار خود اردیکم هلاک کرد شما را آن گمان و بجهت آن بعد از باخروی گرفتار شدید فاصبحتم من الخاسرین پس گشتید از زیان کاران چه بجهت فساد این اعتقاد سرمایه نجات را بهلاکه ابدی بدل کردید و بر آنکه ذلکم مبتداست و ظنکم خبر آن و اردیکم خبر بعد خبر یا آنکه ظنکم بدل ذلکم باشد و اردیکم خبر آن و شبهه نیست در آنکه این آیت تنبیه است بر آنکه بنده مومن باید که در اوقات خلوات خوف و خشیه او در ارتکاب معاصی کمتر از علانیه نباشد بلکه خوف بیشتر آورند و اکثر باشد تا در سلک این جماعت داخل نشود بلکه بمراتب از ایشان دور باشد از امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله مرویست که باید بنده مومن بر وجهی از خدای ترسد که گوئیا مشرف است بر دوزخ و بر نهجی برحمت او امیدوار باشد که گوئیا از اهل بهشت است پس این آیت را تلاوت نمود و بعد از آن فرمود که خدای تعالی نزد ظن بنده خود است اگر ظن او بخیر است خیر با و میرساند و اگر بد است او را سزای بدی میدهید و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایتست که ان حسن الظن من حسن العبادت نیکوئی گمان از نیکوئی عبادت و نیز فرمود که ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث از گمان بد دور باشید که گمان بد دروغ ترین سخن است و نیز از آنحضرت منقولست که یموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بالله فان قوما اساؤا الظن بالله فاهلکم و ذلک قوله و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم یعنی باید که هیچکس از شما نمیرد مگر که بخدا گمان نیکو برده چه هر گروهی که بخدا گمان بد برد خدای تعالی ایشان را هلاک گرداند آنگاه این آیت را تلاوت فرمود که ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من

الخاسرین فان یصبروا پس اگر شکیبایی نمایند آن کافران بدان که بر آلام عقوبت نیران و امساک نمایند خود را از اظهار
شکوه و استغاثه فالنار مثوی لهم پس آتش دوزخ قرارگاه هست مر ایشان را یعنی صبر ایشان بر آن هرگز نفع بایشان
نخواهد رسانید چه همیشه مسکن ایشان دوزخ خواهد بود و آتش سوزان ملازم حال ایشان چنانکه جمله
اسمیه دلالت صریح دارد بر آن وان یستعتبوا و اگر طلب رضای خدای کنند و از وی درخواهند که از عتاب
و خشم رجوع بخشنودی نماید تا از آن مضیق شداید عذاب خلاص شوند فما هم من المعتبین پس نیستند ایشان
از اجابت شدگان در طلب خشنودی خدای یعنی اگر جزع و فزع خواهند که خدای تعالی از ایشان
راضی گردد و خشم و عتاب را از ایشان دفع نماید هرگز از ایشان خشنود نشود و دفع عذاب نکند و نظیر
اینست قوله تعالی اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص وقیضنا لهم و تقدیر کردیم برای مشرکان قرناء دوستان
و همنشینان از شیاطین یعنی چون ایشان در کفر خود اصرار نمودند و بآیات بینه و حجج ظاهره ما عناد
و استکبار کردند با وجود علم ایشان بآن پس ما ایشان را در بوادی خذلان فرو گذاشتیم و مدد توفیق
از ایشان باز گرفتیم و نزد این حال ما سوای شیاطین قرینی و همنشینی ایشان را باقی نماند همچنانکه در جای
دیگر میفرماید که ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و اصل تقییض تبدیلست
و از اینجاست که معاوضه را مقایضه میگویند پس اصل کلام آنست که ما نزد جحود و انکار کفار بعوض
قرناء صالح و صادق که ما بمقارنت ایشان کرده بودیم قرنایی که شیاطین جن و انس بودند بر ایشان
گماشتیم یعنی ایشان را واگذاشتیم بعوض قرنای که ما بمقارنت ایشان واقع شده بود شیاطین قرین ایشان
شدند و بر ایشان مستولی گشتند فزینوا لهم پس بیاراستند برای ایشان ما بین ایدیهم آنچه در پیش
ایشانست از امتعه دنیویه و متابعه شهوات نفسانیه تا در طلب آن مستمر شدند وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست
از امور اخرویه که بعث و نشور و بهشت و دوزخ است یعنی عدم وقوع آن را در خاطر ایشان در آوردند
تا انکار آن نمودند و فراگفته‌اند که ما بین ایدیهم امر عقبا است و ما خلفهم امر دنیا یعنی مزین ساختند از برای
ایشان آنچه در پیش دارند از امور اخرویه پس گفتند با ایشان که بعث و حساب و ثواب و عقاب نخواهد
بود و آنچه در پس خود گذارند از امور دنیویه که جمع اموال است یا آنکه آرایش دادند از برای ایشان آنچه از

پیش

۱۶۵

پیش میفرستادند از افعال سیئه تا بر آن مستمر گشتند و آنچه واگذارند از برای کسانی که بعد از ایشان باشند
از اموال و اولاد وحق علیهم القول و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فی امم قد خلت در حالتی
که بودند از جمله امتانی که گذشته بودند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیوان و آدمیان
یعنی ایشان در ارتکاب معاصی و قبایح و تکذیب رسل در سلک امم سابقه بودند و در عداد ایشان مراد آنست که
همچنانکه امم مکذبه مستحق عذاب بودند این جماعت نیز سزاوار عذابند انهم بدرستی که کافران کانوا خاسرین
هستند زیان کاران و تاوان زدگان چه سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی بدل کرده‌اند و نقد تمام
عیار معرفت بزر مغشوش نکاره فروختند ایراد این کلام بجهت تعلیل استحقاق ایشانست بعذاب و عقاب از ابن عباس
مرویست که رؤسای کفار چون از معارضه قرآن عاجز گشتند و ترسیدند که اعراب از جواب باز مانند و از استماع
آن نموده ایمان آورند پس با اتباع خود متفق شدند بر آنکه چون حضرت رسالت صلعم قرآن خواند نوعی کنند که
در غلط افتد پس هرگاه آنحضرت بقرآن خواندن مشغول شدی جمعی از ایشان در مقام تعرض در آمده آوازها برمیداشتند
و سخنان بیهوده و هرزه میگفتند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و رجزها و شعرها میخواندند
حق سبحانه آیت فرستاد که وقال الذین کفروا و گفتند آنان که نگرویدند یعنی مشرکان مکه با یکدیگر میگفتند
که لا تسمعوا مشنوید و گوش فرا مدارید لهذا القرآن مر شنیدن این قرآن را که محمد میخواند والغوا
فیه و سخن لغو و بیهوده گویید در میان خواندن آن یا در روی محمد لعلکم تغلبون تا شاید که شما
غلبه کنید بر تلاوت او و او را از خواندن و اصحاب را از شنیدن باز دارید فلنذیقن الذین کفروا پس بچشانیم
آنان را که کافر شدند یعنی گروهی را که آمر و قایل این لفظند یا جمیع کافران عذابا شدیدا عذابی سخت در
کیفیت و کمیت ولنجزینهم و هر آینه پاداش دهیم ایشان را اسوأ الذی کانوا بدترین جزای آنچه بودند یعملون
که میکردند از روی جهالت و عناد و عصبیت یعنی مجازات دهیم ایشان را باقبح وجوه بر اقبح معاصی که آن کفر
و شرکست و تخصیص اسوأ بذکر جهت مبالغه است در زجر ایشان و بعضی گفته‌اند که مراد آنست که ایشان را
جزا دهیم باسوأ اعمال ایشان که آن جمع معاصی است نه غیر آن که سایر افعال مباحه است و ابن عباس گفته که
عذاب شدید در روز بدر بود و اسوأ آن در آخرت ذلک آن عذاب بدتر جزاء اعداء الله

پاداش دشمنان خداست النار این عطف بیان جزاست یا خبر بعد از خبر یعنی آن بدترین عذاب آتش
دوزخ است لهم مر کافران است فیها در آتش دوزخ دار الخلد سرای جاوید ماندن که دایم در انجا باشند
و هرگز از ان بیرون نیایند مراد انست که آتش دار اقامت ایشانست و نظیر این قولست قوله تعالی لقد کان
لکم فی رسول الله اسوة حسنة که باین معنی است که ان رسول الله اسوة حسنة و برین قیاس است
اینکه میگویند لک فی هذه الدار دار السرور یعنی الدار بعینها دار سرور جزاء پاداش داده میشوند پاداش
دادنی بما کانوا بسبب انچه بودند که همیشه بآیاتنا بآیتهای کلام ما یجحدون انکار میکردند و سوق
کلام اگرچه مقتضی انست که چنین باشد که بما کانوا یلعنون فیها لیکن ایثار ذکر جحود بران جهت
انست که سبب لعن واست وقال الذین کفروا و گویند آنانکه کافر شدند در حینی که باتش دوزخ معذب
باشند ربنا ای پروردگار ما ارنا اللذین بنما بما آن دو کس که اضلانا گمراه کردند ما را و از دین حق برگردانیدند
من الجن والانس از دیوان و آدمیان مراد دو نوع شیطانند که از جن و انس اند یعنی بنما بما
گمراه کنندگان ما را از شیاطین جن که اعوان ابلیس اند و شیاطین انس که روسای ما بودند
کما قال الله تعالی الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس وکذلک جعلنا لکل نبی
عدوا شیاطین الجن والانس و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که شیطان جن
ابلیس است که پیشوای جمیع ابالسه است و مبدع اساس شرک و کفر و شیطان انس قابیل است
که محدث بنای قتل است پس مراد انست که بنما بما این دو کس را که با ضلال ایشان از راه راست
بیرون رفتیم و مرتکب شرک و کفر و قتل بغیر حق شدیم نجعلهما تا بگردانیم ایشانرا تحت اقدامنا در
زیر پایهای خود و لگدکوب کنیم و از ایشان انتقام کشیم یا انکه ایشانرا در درکه زیرتر دوزخ که جهنم است
در آریم لیکونا من الاسفلین تا انکه بگردند از جمله فروتران از روی مرتبه یا از حیثیه درکه و بعد از
ذکر وعید کافران در وعد مؤمنان میفرماید که ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه گفتند ربنا الله
پروردگار ما خدای یگانه است یعنی بوحدانیه او معترف شدند و بجمیع ما جاء به النبی تصدیق
نمودند ثم استقاموا پس بدان راست باستادند و اصلا از ان منحرف نگشتند تا هنگام موت

ایراد ثم بجهت تراخی استقامتست از اقرار در مرتبه و فضل از حیثیت مبدائیه اقرار و متبوعیه
ان و تبعیه استقامت و عمران انس از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که بسیار
مردمان که قایل کلمه ربنا الله باشند و اکثر ایشان از ان برگردند پس هر که معترف این کلمه باشد
تا نزد حضور موت او بر طریقه استقامتست و سفیان بن عبد الله ثقفی نقل کرده که از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله پرسیدم که مرا بخصلتی خبر ده که بان متمسک شوم فرمود قل ربی الله فاستقم گفتم
یا رسول الله مخوفترین چیزی که از ان احتراز باید کرد چه چیزست انحضرت زبان خود را بگرفت
و گفت اینکه زبان خود را نگه داری و قتاده و ابن زید از ابن عباس روایت کنند که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که مراد انست که بر اداء فرایض استقامت ورزیدند و بران استمرار نمودند
و محمد بن فضیل روایت کند که از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه پرسیدم که استقامة
بچه معنیست فرمود هی والله ما انتم علیه بخدا سوگند که استقامت انچیزیست که شما برانید یعنی
مستقیم شدن بر متابعت اهل البیت تا وقت انقضای اجل و از حسن بصری منقولست که استقامت
انست که بر اوامر و نواهی خدای عمل کنند و در ان خللی راه ندهند و سفیان گفته که گفتار را مطابق
کردار سازد و فضیل بن عباس بر انست که از دنیا دور شود و رغبت بامور اخرت نماید و در خبرست
که روزی رسول صلی الله علیه و آله قران تلاوت میفرمود و میگریست گفتند یا رسول الله از
ترس خدای میگریی فرمود آری مرا بطریقی فرستاده اند که مانند تیزی شمشیر است اگر بروی
راست روم نجاة یابم و اگر اندکی از ان منحرف شوم هلاک گردم و گفته اند که ربنا الله توحید اقرار است
یعنی خدا را یکتا گفتن و ثم استقاموا توحید معرفت یعنی خدا را یکتا شناختن و بر هر تقدیر تتنزل
علیهم الملئکة فرود آیند بر مؤمنان مستقیم فرشتگان نزد موت یا بوقت خروج از قبر یا در قیامت
و قول اول قول مجاهد و سدیست که مرویست از امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ثانی قول
حسن بصری و ثابت و قتاده و ثالث قول جبائی و ابی مسلم و از وکیع بن جراح مرویست که فرشتگان
درین سه موضع بر مؤمنان مستقیم فرود آیند و گویند الا تخافوا انکه مترسید از لحوق توقع مکروه

که عقابست وعذاب ولا تحزنوا واندوهگین مباشید از فوت ثواب وعکرمه ومجاهد گفته اند که مترسید
از آنچه در پیش شماست از اهوال آخرت وغمگین مباشید از آنچه در پس خود گذاشتید از اهل وولد
که خدا کار ایشان میسازد وبقول عطا ابن رباح مترسید وغم مخورید بر گناهان خود که خدای تعالی
همه را عفو کند واز جمیع آن درگذرد وابشروا وشاد شوید بالجنة التی بآن بهشتی که در دنیا کنتم
توعدون بود که وعده داده میشدید بر السنه پیغمبران نحن اولیاؤکم ما دوستان شمائیم واعوان
وانصار شما فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا چه شما را از آفات وعاهات نگاه میداشتیم بطریق
خیر وصلاح هدایة میکردیم برنقیض شیاطین که کفره را بفسق ومعصیة اضلال میکردند
وفی الآخرة ودوستان شمائیم در آخرت بکرامات وشفاعت تا حین درآمدن شما در بهشت
وامام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده که معنی آیة برین وجهست که ما حراسة شما میکردیم
در دنیا از انواع بلیه ونزد موت از وساوس شیطانیه ودر آخرت از شداید عقوبت ورسانیدن
بروضات جنة ولکم فیها ومر شما راست در آخرة ما تشتهی انفسکم آنچه آرزو کنند نفسهای شما
از انواع ملتذات واصناف کرامات ولکم فیها ومر شما راست عقبی ما تدعون آنچیز را که دعوی
کنید که از ماست یعنی هیچکس با شما در آنچیز منازعه ننماید یا آنکه مر شما راست در آخرت آنچیزی که
آرزو کنید از بقای حیوة ودوام نعمة که هرگز سمت فنا وانقطاع نپذیرد وآنچیزی که دعوی کنند یا
از خدای درخواهید وتمنا نمائید نزلا درحالتی که آن موده پیش کشی باشد من غفور از خدای
که آمرزنده گناهانست رحیم مهربان بر جمیع مؤمنان لفظ نزل اشعار است بر آنکه متمنای اهل استقامه
نسبت بآنچه بایشان عطا کرده شود چون ما حضری خواهد بود نسبة بمواید کلیه که بهر ایشان
ترتیب کشند وازینجا گفته اند که نتیجه استقامة نهایة کرامتست ودرین آیه اشارتست بشارة
مؤمنان بمودة فرشتگان بایشان وبنیل ایشان بجمیع مشتهیات خود وتردد ملائکه بسوی
ایشان ومصاحبه آنها با ایشان بجهة استقامة ایشان بر اداء طاعة وعبادة وبعد از ذکر وعد
ووعید بجهة رد قول کفار که بگفتار لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه زبان میگشودند در شان

عالیشان

عالیشان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله میفرماید که ومن احسن قولا وکیست نیکوتر از روی گفتار
ممن دعا الی الله از آنکس که بخواند مردمان را بپرستش خدای وعمل صالحا وبکند کار شایسته یعنی با
گفتار آراسته کردار شایسته داشته باشد وقال اننی من المسلمین وگوید بدرستی که من از گردن نهاد کانم
بحکم خدای ومنقاد فرمان او ومرادم نه تکلمست بظاهر این قول بلکه غرض آنست که مذهب او ملت اسلام
باشد ومعتقد او نحله ایمان مقاتل وجمعی از مفسرین گفته اند که مراد باین آیه ائمه صادقین اند که
داعی خلقند بمنهج حق واز عکرمه منقولست که آیت در شان مؤذنانست که مظهر شعار اسلام
اند وعمل صالح ایشان آنست که در میان اذان واقامه دو رکعت نماز بگذارند در بعضی تفاسیر
آورده اند که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ بانگ میکند وبنماز میخوانند
وپیوسته سخنان بی ادبانه در باره او بزبان راندندی حق سبحانه این آیت را فرستاد وگویند
مراد علما وفقها اند که احکام اصول وفروع دینیه بمردمان تعلیم میدهند وعمل صالح
ایشان آنست که بعلم خود عمل کنند وبر مقاسات مکاره که از امر ونهی سانح گردد صبر نمایند
این آیه رد است بر کسی که گوید ایمان معلق بمشیة خداست زیرا که حق سبحانه مدح شخصی نمود
که قایل اننی من المسلمین باشد بدون مقارنه ان بمشیه ودیگر دالست بر آنکه دعوة مردمان
بدین اسلام از اعظم طاعات واجل واجباتست ومشعرست بر آنکه داعی را واجبست که بعلم
خود عامل باشد تا دعوة او وامر ونهی او اقرب باشد بقبول مردمان پس بجهت ترغیب بندگان بقبول
ایمان میگوید که ولا تستوی الحسنة ولا السیئة زیادتی لای ثانیه از برای تاکید نفیست یعنی البته برابر
نیست ملة نیکو که توحیدست ودین اسلام وملت بد که شرکست وکفر در مجازاة ومکافاة چه اول
موجب رفع درجاتست وثانی سبب هبوط در درکات یا آنکه مساوی نیستند اعمال حسنه و
افعال سیئه یا خصلت حسنه مثل خصلت سیئه نیست پس مساوی نیست صبر وغضب و
وعنف وحلم وجهل ومدارات وغلظه وعقوبة واساءة وغیر ذلک ودر تفسیر ماوردی وتبیان
وعین المعانی مذکورست که حسنه دوستی آل رسولست وسیئه دشمنی ایشان وبعد از مدح

حسنه و ذم سیئه طریق رفق و مداراة را تعلیم رسول مینماید و میگوید که ادفع دفع کن ای محمد
سیئه را بالتی بان خصلت که در نفس الامر هی احسن ان نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین
ده و گناه را بعفو و لغو را بتغافل یا دفع نمای بکلام حق سخن باطل را و مراد باحسن زیادتی مطلقه
است گویند که و الخراج ان در مخرج استیناف بجهت انست که ان در حکم جواب کسیست که گوید کیف
اصنع و ح و وضع احسن در موضع حسنه بجهت المبالغه ان باشد در دفع سیئه بحسنه چه هر که دفع
سیئه نماید باحسن بی بدون حسن بر اهون خواهد بود و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست
که حسنه تقیه است و سیئه اذاعه و بر مقتضی تقدیر حق سبحانه میفرماید که هر گاه تو دفع سیئه نمائی باحسن
فاذا الذی پس ان هنگام انکسی که بینک و بینه عداوة میان تو و میان او دشمنی است کانه ولی گویا
او دوستی کارساز بوده در دین حمیم خویشی مهربان در نسب یعنی بیامن این خلق حسن دشمنی
در دین معاند و منکر تو باشد دوست شفیق گردد و یار هوادار و چون مقابله اساءة باحسان
مستلزم تحمل مکاره هست از دشمنان ازینجهت میفرماید که ما یلقیها و داده نشود این خصلة که مقابله
بدی بنیکی است الا الذین صبروا مگر انان که شکیبائی نمایند بر مکروهات و اذیات و نفس را از
انتقام منع کرده کظم غیظ را شعار خود سازند و ما یلقیها و عطا کرده نشود این خلیقه و سجیه
الا ذو حظ عظیم مگر خداوند بهره بزرگ و نصیب وافر از رای و عقل یا از ثواب و خیر یا از کمال
ایمان یا از تمامیه نفس باخلاق حسنه و قتاده گفته مرانست که حظ عظیم روضه جنانست و اما
ینزغنک و اگر برسد بتو من الشیطان از ابلیس پر تلبیس نزغ نخسی و خار خاری یعنی اگر شیطان بجهة
زجر و منع تو ازین خصلة حسنه نیشی بتو رساند و وسوسه دهد فاستعذ بالله پس پناه جوی
بخدای از شر او انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا مر کسی را که بگفتار استعید
بالله مترنم شود العلیم دانا بنیه صلاح او پس بیان دلالات وحدت و قدرت میکند
و میگوید که و من آیاته و از جمله نشانهای قدرت الهی اللیل و النهار شب و روز است که متعاقب
یکدیگرند روز از برای کسب معیشة و شب بجهت استراحة و الشمس و القمر و آفتاب و ماه است

کتقدیر

که تقدیر ایشان بر وجه استقرار است و تدبیر ایشان بر نظام استمرار پس هر یک بر اندازه مقرر
و مقدر می ایند و می روند لا تسجدوا للشمس سجده میکنید مر افتاب را و لا للقمر و نه ماه را چه اینها مانند
شما مخلوقند و مسخر فرمان پس رتبه معبودیة نداشته باشند و اسجدوا لله و سجده کنید مر
خدای را الذی خلقهن آن خدائی که آفریده است شب و روز و ماه و افتاب را ان کنتم ایاه تعبدون اگر
هستید که از روی وحدانیة مر او را میپرستید یعنی اگر قصد عبادت خدا دارید پس او را
پرستش نمائید نه غیر او را و ایراد ضمیر جمع مونث که موضوعست از برای غیر ذوی العقول
تنبیه است بر انکه اینها با انکه مخلوقند از جماداتند و از عقل و ادراک و علم معرا پس قابلیة
الوهیه نداشته باشند و مراد بسجود عبادتست و تسمیه ان بسجود بجهة انست که سجود
اخص عبادات است و اخضع انواع ان پس تسمیه شئ باشد باسم اشرف افراد ان فان استکبروا
پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای و عبادت او کردن با وجود دلایل واضحه بر وجوب پرستش
او نه غیر او پس ایشان را در وادی ضلاله و خذلان فرو گذار چه از عبادة ایشان گرد نقصی بدامن
کبریای او نمی نشیند فالذین عند ربک پس انانکه نزدیک پروردگار تو اند از اصناف ملائکه یسبحون
له تسبیح و تحمید میکنند برای او باللیل و النهار بشب و روز یعنی پیوسته بطاعة او مشغولند
و هم لا یسأمون و حال انکه ایشان ملول نمیشوند از کثرة عبادة و بسیاری طاعة این سجده
از عزایم اربع است و از ابن مسعود و حسن بصری و عمرو بن علا منقولست که وجوب سجده
نزد اخر ایه اولی است که ان ان کنتم ایاه تعبدونست زیرا که امر بسجود درین آیه تحقق پذیرفته
و از ابن عباس و ابن مسیب مرویست که موضع سجده نزد اخر آیه ثانیه است که ان و هم لا یسامونست
زیرا که تمامیه معنی باینست و قول اول مرویست از ائمه هدی صلوات الله علیهم و من آیاته
و از جمله نشانهای که دالست بر ربوبیة او سبحانه انک تری الارض انست که تو می بینی زمین
پژمرده و خشک شده و فرسوده فاذا انزلنا پس چون فرو فرستیم علیها الماء بران زمین آب
باران اهتزت بجنبش در اید از روی نشاط و ربت و بر اید مانند خمیر مایه و منتفخ گردد تا اد

الخاشعة ذلیل و خوار این مستعار است
از برای زمین باعتبار پیوسته و عدم
نظارت و طراوت او بنا تاه یعنی بی
زمین را ح ح ح

میان ان انواع نباتات و ریاحین بر دمد و متزین و اراسته کردد ان الذی احیاها بدرستی که انکسی
که بدین وجه زنده کردانید زمین مرده را لمحیی الموتی هرآینه زنده کننده مردکانست در آخرة انه علی کل
شیء بدرستی که او بر هر چیزی از احیا و اماته قدیر تواناست چه قدرت او نسبه بجمیع مقدورات
مساویست بجهت اشتراك علت در جمیع ممکنات که امکانست و بعد از ذکر آیات بر سبیل تهدید
میفرماید که ان الذین بدرستی که انانکه یلحدون میل میکنند از نهج مستقیم و منحرف میشوند از
صراط قویم بسبب طعن و تحریف و تاویل باطل و الغای کلام لغو فی آیاتنا در ایتهای کتاب ما و این
اهل الحاد لایخفون علینا پوشیده میشوند بر ما باشخاص و اقوال یعنی همه را می بینیم و اقوال
ایشان را میشنویم پس جزای طعن و تحریف سزای الحاد و القای کلام لغو بایشان خواهیم
رسانید انکه بر وجه انکار و تعجب فعل ایشان میکوید که افمن یلقی فی النار ایا کسی که انداخته
شود در آتش یعنی بجهت الحاد قابل سوختن باشد خیر بهتر است ام من یاتی یا کسی که بیاید
امنا در حالتی که ایمن باشد از آتش دوزخ یوم القیمة روز رستخیز یعنی در انروز هر کز این
هر دو در مرتبه مساوی هم نباشد چه اول مستوجب نزول درکاتست و ثانی مستحق صعود
درجه از مقاتل منقولست که مراد از اول ابو جهلست و ثانی حضرت رسالت صلعم و عکرمه بر انست که
دوام عمار یاسر است و در تفسیر طبرسی مذکور است که صحیح انست که ایت بر عموم خود باقی باشد
پس مراد بان جمیع کافران ملحد و مومنان معتقد باشند بعد از ان بجهة زیادتی وعید و تهدید
شدید در حق کافران عنید میفرماید که ای اهل الحاد و جحود و انکار اعملوا ما شئتم بکنید انچه میخواهید
انه بدرستی که خدای تعالی بما تعملون بانچه میکنید بصیر بیناست و هیچ چیز از ان بر وی پوشیده
و پنهان نیست پس بران جزا و سزا خواهد داد ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم این کلام بدلست از ان
الذین یلحدون یا کلام مستانف و خبر ان محذوف پس تقدیر کلام اینست که الذین کفروا بالذکر
لما جاءهم لایخفون علینا یا الذین کفروا بالذکر لما جاءهم یعذبون یعنی بدرستی که انانکه انکار کردند
بقران که بهترین یاد کردنست هنگامی که امد بدیشان مخفی نمیشوند بر ما بافعال و اقوال

یا معذب میشوند بهلاکت و انواع نکال انه بدرستی که قرآن لکتاب عزیز هرآینه کتابیست
ارجمند و کرامی نزد حضرت باری و کویند که قران بجهت ان عزیز است که کلام رب عزیز است که ملک
عزیز برسول عزیز آورده برای امت عزیز یا نامه دوستست بنزدیک دوست و نامه دوست نزد دوستان
عزیز باشد و کفته اند که عزیز است باینمعنی که هیچکس قادر نیست بر اتیان نمودن مثل آن یا عزیز است
باعتبار انکه مصونست از تغییر و تحریف یا بان اعتبار که بر اتم صفات احکامست یا بجهة اشتمال آن بر
کثرت نفع یا انکه واجبست که اوامر و نواهی ان را عزیز دارند و اصلا از ان تجاوز ننمایند لایاتیه الباطل
این صفت بعد از صفتست یعنی قران کتابیست که نیاید بان هیچ باطلی من بین یدیه از پیش وی
ولا من خلفه و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بسوی آن راه نیابد پس بطعن طاعن و تاویل مبطل
مطعون و متاول نکردد چه هر که در صدد طعن و ابطال او در آمد قول او ممحوق و تاویل او مضمحل و
نابود شد و مع هذا بافتح وجه هلاک شده بعذاب ابدی و عقوبت سرمدی کرفتار کشت و از امام
محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست که معنی مراد آنست که در اخبار ماضیه و مستقبله وی
دروغی نباشد بلکه جمیع خبرهاء آن مطابق واقع است و موافق نفس الامر و ضحاک کفته که معنی بران وجه است
که پیش از وی هیچ کتابی نیامد که مبطل او بوده باشد و بعد از وی هیچ کتابی نیاید که حکم بیطلان آن کند
و این قول از ابن عباس و کلبی و مقاتل منقولست و قتاده و سدی کویند که مراد از باطل شیطانست یعنی
شیطان نتواند بود که از ان حقی را ناقص سازد یا کلام باطل در وی زیاده کند پس زیاده و نقصان در وی
راه نیابد و حسن بصری کفته که معنی آنست که اول و آخر او مصونست از باطل و ما لایعنی و کویند که مراد است
که بهیچ وجه از وجوه راه تناقض و کذب و تعارض برو کشوده نمیشود و او تنزیل فرو فرستاده شده است
من حکیم از خدای که داناست بجمیع حکم و مصالح خلقان حمید ستوده شده بانعام نعم بر بندکان که
از جمله آن انزال قرآنست که اعظم نعمست و چونکه بسبب انکار کافران و جحود معاندان اثار غبار بر آینه
دل مبارک حضرت رسالت پناه صلعم مینشست حق سبحانه بجهة تسلی خاطر عاطر حبیب خود فرمود که ما
یقال لک و کفته نمیشود یعنی نمیکویند این کافران معاند مر ترا الا ما قد قیل مکر انچه کفته شده

یعنی کفار کفته اند للرسل من قبلک مر فرستادکان را که پیش از تو بوده اند از تکذیب و انکار و پس سخنان
ایشان اند و هناک مباش ان ربک بدرستی که پروردکار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است
مر مومنانرا که بصدق طویه و خلوص نیة بتوحید اعتراف نموده اند و بنبوة تو تصدیق کرده و ذو
عقاب الیم و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان جاحد و مکذبان معاند را و کویند که معنی آیه بران
وجهست که نفرماید خدا مر ترا مکر انچه فرمود برسولان پیشین از اظهار معجزات و دلایل و آیات و بیان
اوامر و منهیات و سایر امور شرعیات و دعوة مردمان بطاعات و لزوم عبارات و بنا برین مقول اند بود
که آن ربک الخ مقول لقول رسل باشد یعنی انچه انبیاء سابق بان مامور شده بودند این بود که وعد مومنان
نمایند بمغفرت و وعید کافران بعقوبت آورده اند که کفار قریش کفتند که قران چرا بلغت عجم فرو نیامد
یا چرا بعضی از و عربی نبود و برخی عجمی آیة آمد که و لو جعلناه و اکر میکردانیدیم این کتاب را که احسن ذکر است
قرانا اعجمیا قرانی بغیر لغت عرب لقالوا هر آینه میکفتندی کافران عرب از روی انکار لولا فصلت
چرا مفصل و مبین نشده آیاته آیتهای کتاب بزبان عرب تا ما فهم آن کنیم ءاعجمی ایا کلام عجمیست
و عربی و مخاطب عربی اکرچه ظاهر و متبادر بسوق کلام مقتضی آن بود که خبر باشد که اعجمی و عربی
بجهة آنکه مکتوب الیهم جمیع امت عرب اند اما چونکه غرض بیان انکار است بر تنافر حال کتاب با حال
مکتوب الیه نه بیان وحدة و جماعت مکتوب الیه از انجهة اشار عربی نمود که نص است بر غرض حاصل کلام
آنکه ما بلغاء ایشان انزال کتاب نمودیم و از عشیرة ایشان رسول فرستادیم تا در حجة ابلغ باشد و از برا
معذرة اقطع و اینکه ایشان میکویند که مکتوب الیهم عربی باشند و کتاب عجمی بجهة فرط تکذیب و انکار
ایشانست قل بکوی ای محمد مر ایشانرا که هو للذین آمنوا هدی آن کتاب مر آنانی را که کرویده اند راه
نماینده است بطریق حق و شفاء و شفا دهنده از انچه در سینهای ایشانست از امراض شک و
شبهه یا از جمیع امراض ظاهره و باطنه والذین لا یومنون و آنانکه نمیکروند فی آذانهم وقر از کتاب
در کوشهای ایشان کرانست یعنی تصامم میکنند و بکوش هوش نمیشنوند و هو و آن کتاب علیهم عمی
بر ایشان پوشیده است یعنی از دیدن آیات ان تعامی مینمایند مراد آنست که ایشان چون از آیات

بامور

بامر و نهی ظاهره آن منتفع نمیشوند پس کویا که وقر و عمی مانع شنیدن و دیدن ایشانست
از ان و بدانکه والذین لا یومنون مرفوع المحلست بر تقدیر والذین لا یومنون هو فی آذانهم
وقر چنانکه باین مفسر شد یا آنکه درین تقدیر باشد که فی آذانهم منه وقر یعنی در آذان
ایشان از شنیدن قران کرانیست و وجه اول اولی است بجهة تناسب بقوله و هو علیهم عمی
و مستوانه بود که مجرور المحل باشد معطوف بر مدخول لام للذین آمنوا از قبیل عطف بر دو معمول
دو عامل مختلف و جواز این وجه بنا بر مذهب اخفش است پس معنی آنست که قران مر کسانی را
که ایمان نیاورده اند در کوشهای ایشان کرانست اولئک آن کروه که از شنیدن قران و دیدن
حقیقة آن کر و کورند ینادون ندا کرده میشوند من مکان بعید از جای دور یعنی مثل ایشان
در بعد انفهام و شدة اعراض از قران مانند مثل کسیست که او را از مسافت دور در آن خوانند
و او نه آواز خواننده را می شنود و نه او را می بیند مراد است که همچنانکه ندای منادی از مکان
بعید نفعی باین کس نمیرسد همچنین خواندن قران بر کافران فایده نمیدهد پس جهت تسلیه
حضرت رسالت از جحود کفار میفرماید که و لقد آتینا موسی الکتاب و بتحقیق که دادیم ما موسی را
کتاب توریة را فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی امتان او بعضی آنرا باور داشتند
و جمعی تکذیب آن کردند همچنانکه قوم تو که در قران اختلاف نموده برخی تصدیق کردند و
کروهی راه تکذیب پوییدند و لولا کلمة سبقت و اکرنه کلمه بودی که پیشی کرفته است من ربک از پروردکار
تو در تاخیر عذاب از قوم تو یعنی قول و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم یا در وعدهٔ قیامت و حصول
خصومت در ان کما قال بل الساعة موعدهم لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان
بعذاب استیصال در دنیا و انهم و بدرستی که مشرکان عرب لفی شک هر آینه در کمانند منه از
قران مریب کمانی که متوقع ریبه است و آن اقطع است از مفهوم شک یعنی ظن غالب ایشان آنست
که کذبست پس بر سبیل احتجاج بر اهل جحود میفرماید که من عمل هر که بکند صالحا کرداری شایسته
از طاعة و عبادة فلنفسه پس از برای نفس اوست یعنی منفعه و ثواب آن راجع است نه بغیر او

ومن اساء وهر که عمل بد کند از فسق ومعصیة فعلیها پس بروست یعنی وبال وعقاب او ملحقست
باو وما ربک بظلام ونیست پروردکار تو ستم کننده للعبید مر بندکان را که فرا خور عمل مکافاة نکند وثواب
طاعه کسی را بغیر دهد وبجهت معصیة شخصی غیری را عقوبة فرماید وبدانکه ظلام در ینمقام
از برای مبالغه نفیست نه نفی که مستلزم بقای اصل ظلم است ودر طبرسی اورده که ایثار آن بر
ظالم اشعار است بر انکه صدور ظلم قلیل از کسی که غنی مطلق باشد وعالم بقبح ان در نهایه
عظمتست چه جای صدور ظلم عظیم ازو ودیکر تنبیه است بر انکه مواخذه کسی بکناه غیری و
اثابه شخصی بطاعه دیکری ظلمی عظیمست آورده اند که کفار قریش بحضرت رسالت صلی الله علیه واله
کفتند که اکر تو پیغمبری ووعیدی که ما را مینمائی از عذاب اخروی وعقاب عقبی صادقی بکوی
که قیامه کی خواهد بود آیة آمد که الیه یرد علم الساعة بسوی خدا باز کردانیده میشود دانستن
قیامه نه بغیر او پس جز ازوی هیچکس عالم نیست بانکه قیامت در چه زمان قایم شود وما تخرج من
ثمرة وبیرون نیاید هیچ میوه وحفص ثمرات خوانده بصیغه جمع یعنی هیچ کدام از انواع میوه
بیرون نیاید ومیتواند که ما موصوله باشد معطوف بر الساعه ومن نافیه نه زایده یعنی بسوی
خدای جع است دانستن انچه بیرون آید از میوها من اکمامها از غلافهای خود وما
تحمل من انثی وبار نکیرد هیچ ماده از انسان وغیره از انواع حیوانات ولا تضع وننهد بار
خود را در هیچ وقت الا بعلمه مکر در وقتی که مقرونست بدانش خدای یعنی همچنانکه علم قیامة
خاصه اوست علم ثمار ونتایج نیز مخصوص ست باو از حیثیت کیفیة اجزا وکبر وصغر وطعوم وروایح
والوان وغیر ان واز کیفیة انتقال اطفال در ارحام وذکوره وانوثه وتمامیه وناقصیه و
حسن وقبح وعدد ایام حمل وساعة ان ویوم ینادیهم وروزی که بخواند خدای مشرکان را واز روی
توبیخ وتقریع ازیشان سوال کند که این شرکائی کجا اند انباز ان من که میزعم وقول خود انها را شریکان
من میدانستید ومیکفتید قالوا کویند مشرکان آذناک اعلام کردیم ترا در جواب این شرکائی الذین
کنتم تزعمون که ما منا نیست از ما من شهید هیچ کواهی دهند بر شرکا ایشان زیرا که امروز ما

ازیشان

ازیشان تبرا کرده ایم واز روی یقین اعتراف نموده ایم بیکانکی تو یا انکه نیست از ما هیچ کس که
مشاهده کند شرکا را چنانکه میفرماید که وضل عنهم وکم شود از مشرکان ما کانوا یدعون انچه بودند که
میپرستیدند من قبل پیش از قیامة یعنی بتانی که در دنیا پرستیدندی در انروز نه بینند وکویند
که ما منا من شهید کلام شرکاست نه مشرکان یعنی شریکان کویند که از ما هیچکس نیست
که کواهی دهد انچه مشرکان بما اسناد میکردند از شرک وبنا برین تفسیر معنی ضلالت
شرکا ازیشان عدم نفع ایشانست از انها واکرچه بحسب ظاهر نزد انها حاضر بوده
باشند وظنوا ویقین دانند مشرکان که ما لهم نیست مر ایشان را من محیص هیچ کریزکاهی
از عذاب وعقاب وجواز قیام ظن در مقام یقین در خبری که مخبر به مشاهد نباشد بسیار
شایعست وبدانکه چون بیان احوال اخرویه مشرکان اهم بود از ینجهة انرا مقدم داشته
وبعد از ذکر آن مذمة شیمة دنیویه ایشان میکند ومیکوید که لا یسام الانسان ملول نمیشود
من دعاء الخیر از خواهش نیکی درینجهان چون نعمت وصحة وخوشحالی وفراغه وان مسه
الشر واکر برسد وبر ابدی درویشی وبیماری وپریشانی وکدورت فیؤس پس او شدید الیاس است
یعنی بسیار نومید از روح وراحه که ناشی میشود از فضل حضرت عزت قنوط بسیار ظاهر کننده نا
امیدی از رحمة حضرت باری وکویند که یاس بمعنی نومیدیست از دعا وقنوط بمعنی ظن بد یعنی کافر
ناامیدست از اجابة دعا وبدکمان بپروردکار خود ویاس وقنوط از شیم کافرانست واز خصال کمراهان
کقوله تعالی ولا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون وتکرار یاس وبیان ظهور اثر نومیدی که
در معنی قنوط است با وجود ایراد صیغه فعول که موضوع است از برای مبالغه بجهة مبالغه است
در یاس کافر ولئن اذقناه واکر بچشانیم ان کافر را رحمة منا بخششی از نزدیک خود چون صحة وغنی
من بعد ضراء مسته از پس سختی که بدو رسیده باشد از بیماری ودرویشی لیقولن هذا لی هر آینه کوید
که این نیکی برای منست یعنی من بجهت عمل نیک مستحق آنم یا انکه دایم این نیکی مرا خواهد بود وزوال
بان نخواهد رسید وما اظن الساعة وکمان نمی برم قیامت را قائمة برخواسته یعنی حاضر شده

مراد انکار اوست از حشر و نشر ولئن رجعت واگر باز گردانیده شوم الی ربی بسوی پروردگار خود یعنی
اگر بالغرض قیامت قایم شود همچنانکه زعم مسلمانانست و مرا برانگیزانند ان لی بدرستی که مرا باشد
عنده نزدیک خدای للحسنی حالتی نیکو از آنچه امروز دارم از اصناف کرامت و نعمت زیرا که
استحقاق نعمة و کرامة دنیویه مرا ثابتست پس انواع نعم اخرویه نیز برین قیاس خواهد بود
و از من منفک نخواهد شد و ثعلبی از حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام نقل میکند که
کافر را دو تمنای عجب است یکی در دنیا که میگوید در قیامت نعم بهشت مرا خواهد بود و یکی
در عقبی که خواهد گفت که یا لیتنی کنت ترابا و هیچکدام ازین متمنی وجود نخواهد گرفت و گویند
که این آیت در بارهٔ ولید بن مغیره نازل گشته و بر هم تهدید حق سبحانه در جواب کافر میفرماید که
فلننبئن الذین کفروا پس اخبار کنیم آنان را که نگرویدند بما عملوا بآنچه کرده اند از مساوی اعمال
که موجب عقوبة و نکالست یعنی بنمائیم بایشان عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از اختصاص نعمت
و کرامت بایشان بجهة فساد ظن ایشان بصدور اعمال حسنه از ایشان یعنی کافران تصور میکنند که
سبب نجح و صحت ایشان اعمال حسنه است که از ایشان صادر گشته و در آخرت نیز بجهة این با نعمت و کرامت
خواهد بود و حال آنکه فی نفس الامر این قضیه منعکس باشد چه اعمالی که از ایشان بظهور میرسد
از انفاق و نوازش فقرا بجهت ریای مردمان بود و طلب افتخار و استکبار نه بجهة طلب رضای
پروردگار پس بجهت این عکس مطلوب ایشان بایشان نمائیم ولنذیقنهم و هر آینه بچشانیم ایشان را
من عذاب غلیظ از عذابی درشت و سخت که از غایة کثرة گویا متراکم شده و بر بالای هم نشسته که ممکن نباشد
خلاصی ایشان از آن پس نوعی دیگر از طغیان کافران و کفران ایشان خبر میدهد و میگوید که
و اذا انعمنا و چون انعام کنیم و ابواب نعم از صحة و ثروة بگشائیم علی الانسان بر آدمی کافر نعمت
اعرض روی بگرداند از شکرگذاری و بجهت مغرور شدن آن بان نعمت اصلا تصور نعمت
نکند و منعم حقیقی خود را فراموش کند ونأی بجانبه و دور دارد جانب خود را از ادای شکرگذاری
و اعتراف نعم حضرت باری بجهت تجبر و تکبر و اذا مسه الشر و چون برسد او را بدی از بیماری

و تنگدستی فذو دعاء عریض پس او خداوند دعای بسیار است یعنی روی آورنده است بدرگاه ما
بدوام دعا و کثرة تضرع و ابتهال و بدانکه جانب درینمقام نازل منزله نفس است از قبیل ما فرطت فی
جنب الله چه جنب و مکان شیء نازل منزله نفس آن شیء است چنانکه در جای دیگر فرموده که و لمن
خاف مقام ربه که بمعنی لمن خاف ربه است و ازینجاست که در مکاتیب مرقوم میشود که حضرت
فلان و جناب فلان و جناب فلان و مجلس فلان و کتبت الی جهته و الی جانبه العزیز و
مراد نفس آنکس است و ذات او پس درینمقام نای بجانبه بمعنی نای بنفسه است و استعمال آن
در شان متکبر و متجبر است و نظیر اینست ذهب بنفسه و ذهبت به الخیلاء کل مذهب و میتواند
بود که جانب بمعنی عطف باشد پس نای بجانبه عبارة از ازورار و انحراف باشد از قبیل
ثنی عطفه و تولی برکنه و عریض مستعار است از برای سعة و کثرت دعا و دوام آن و کاهست
که لفظ طول نیز از برای او مستعار و واقع میشود همچنانکه غلظ مستعارست از برای شدة
عذاب و چون امتداد عریض در دو جهتست و امتداد طویل در یک جهت از جهت ایثار عریض
بر طویل نموده تا ابلغ باشد در کثرة دعا و استمرار آن و صدر آیه دالست بر بطلان مذهب اهل
جبر که منکر انعام حق تعالی اند بر کفار و بعد از تعداد اوصاف سیئه کفره برسول خود امر میفرماید
که قل بگو ای محمد مر کفار کافر نعمة را که ارأیتم آیا دیدید شما یعنی اگر رویت و بصیرت دارید
من خبر دهید که ان کان اگر باشد قرآن فی نفس الامر من عند الله از نزدیک خدای ثم
کفرتم به پس کافر شوید بدان بی تامل و اتباع ادله آن من اضل که گمراه تر باشد ممن هو از آنکس
که او فی شقاق بعید در خلافی باشد دور از صلاح و صواب یعنی که باشد گمراه تر از شما که
همیشه تکذیب و انکار میکنید و پیوسته عناد و استکبار میورزید و وضع موصول در موضع
صله که ضمیر منکم است بجهت شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشانست و نزد بعضی ضمیر
کان راجع بانعام است اما اکثر مفسران برانند که راجع بقرآنست چنانچه باین مشعر شد مفسری
و در بعضی تفاسیر آورده اند که ابو جهل حضرت رسول را صلعم گفت ائتنا بما تا تصدیق

قوله تو کنیم انحضرت ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد بر ما سحر کرد و اگر نه شما جماعتی را
باطراف و نواحی مکه فرستید تا از مردمان آن جوانب معلوم کنید که این صورت را مشاهده
کرده اند یا نه اگر اهل افاق دیده اند پس از آیات خداست و اگر نه سحر محمد است پس رسولان
باطراف و جوانب روانه کردند همه مردمان که سکنه افاق بودند از رویة شق قمر خبر دادند
ابو جهل گفت هذا سحر مستمر این جادوئیست که بهمه افاق استمرار یافته و بجمیع جوانب رسیده
حق سبحانه این آیه فرستاد که سنریهم زود باشد که بنمائیم ایشانرا یعنی کفار مکه را آیاتنا نشانهای
قدرت خود را فی الافاق در کنارهای جهان وفی انفسهم و در نفسهای ایشان یعنی مکه مراد است
که انشقاق قمر نمیکنیم بلکه مکرر ایات باهل مکه و نواحی آن مینمائیم حتی یتبین لهم تا روشن
شود مر ایشانرا انه الحق انکه رسول ما حق است اولم یکف بربک ایا کفایة نمیکند پروردگار تو استفهام
بر سبیل تقریر است و با زایده از برای تاکید یعنی البته بس است ترا آفریدگار تو انه علی کل شیء شهید
این بدلست از ربک که مرفوع المحل است بفاعلیه یعنی کفایه کند ترا انکه او سبحانه بر همه چیزی
گواهست مراد آنست که گواه شدن او بر همه چیزی کفایه میکند ترا و معنی کفایه تبیین او
سبحانه است آنچه کافی و وافی باشد از دلایل وحدت و آیات صحة نبوت حاصل آیة اینست که اگر
کفار انکار نبوت تو کنند حق سبحانه کافیست که بر صدق نبوت تو گواه باشد باین وجه که اظهار
دلایل واضحه نماید بر صدق دعوی تو و مقاتل آیة را برین وجه تفسیر کرده که آیا کافی
نیست آفریدگار تو که شاهد باشد بر حقیه قران و نزد بعضی حرف مشبهه با اسم و خبر مجرور
المحلست بتقدیر حرف جر نه مرفوع بر بدلیه یعنی کافیست خدای تو در تصدیق نبوت بجهت
انکه او بر همه چیزها گواهست و هیچ چیز از و پوشیده و پنهان نیست و بباید دانست
که علما را در معنی افاق و انفس اختلاف بسیار است یعنی انکه مذکور شد دوم انکه معنی
آن باشد که بنمائیم بمردمان حجج و دلایل توحید و قدرت خود را در افاق عالم و اقطار آسمان
و زمین از شمس و قمر و نباتات و اشجار و بحار و جبال و در نفسهای ایشان از لطایف

صنعه و بدایع حکمة و حسن صورت و احکام خلقه با عصاب و رباطات و عروق و ایجاد
قوی ظاهره و باطنه و غیر آن تا ظاهر شود مر ایشانرا که خالق افاق و انفس معبود بحق است و
در الوهیت یکتاست و در علم و قدرة بی همتا و این قول عطا و ابن زید است سیوم انکه بنمائیم
بایشان دلایل خود را بر صدق محمد و صحة نبوة او در افاق یعنی اقطار مکه بفتح قری و حصون
و قلاع و بلاد از برای او بنصرة و معاونه احبا اخیار که کرار غیر فرار بودند و بعد از و از برای
جمیع اهل اسلام چون غلبة ایشان و بلاد یمن و روم و فارس و شرق و غرب و تسلط و تفوق
ایشان بر جمیع اکاسره و اقاصره و غالب شدن قلیل ایشان بر کثیر و ضعاف ایشان بر اغنیا
و انتشار دعوة اسلام در اقطار معموره و بسط دولة دین محمدی در اقاصی و نواحی بر وجهی
که خارق عادات و بیرون از دایره معهودات و مراد بفی انفسهم فتح مکه است بعد از
قحط و خوف و قتل و این فتح و نصرة افاقی و انفسی بجهت انست که تا ظاهر شود بر سکنه مکه و
اقطار آن که قرآن حقست و از نزد خدائی است که معبود مطلق است چه ایشان بسبب
غلبة و تسلط انحضرت بر مکه و اقطار آن بعد از انکه هیچ ناصری و معاونی نداشت عارف
شدند بانکه او مؤید من عند الله است و این قول سدی و مجاهد و حسن بصریست چهارم
انکه مراد بفی الافاق وقایعیست که بر امم مکذبه ماضیه واقع شد از خسف و غرق و صیحه
و ریح صرصر و غیر آن و فی انفسهم واقعه روز بدر و این وجه از قتاده منقولست پنجم انکه مراد
بایات افاقی آثار امم ماضیه است که تکذیب رسولان خود کردند و آثار سایر مخلوقات که در جمیع
بلاد بودند و ایات انفسی انتقال ایشان از نطفه بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام
پس انبات لحم بر آن و بعد از ان انتقال ایشان از مرتبه جنینیه بطفولیه و از طفولیه بشباب
و از شباب بکهوله و از کهوله بشیخوخه و از تزاید عقل و تمییز بتزاید اسنان و تنزل آن
در وقت توغل ایشان در قرون و احوال و این قول زجاج است ششم انکه آیات افاقی غلبه
دین اسلام است بوقت ظهور صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان و انفسی انچه

در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله واقع شد از فتح مکه واین قول از محمد بن کعب منقولست هفتم
انکه ضمیر جمع راجع است بجمیع آدمیان ومعنی انست که بنمائیم همه مردمان را دلایل افاقی که
عدم بینانست وایات انفسی که اهلوک ابدانست هشتم انکه افاقی اختلاف ازمنه وامکنه است
وانفسی تفاوت کلی در احوال وامزجه وارباب تحقیق واصحاب تدقیق گفته اند که افاقی عالم کبیرست
وانفسهم عالم صغیر وشبهه نیست که انچه از دلایل قدرت در عالم کبیر هست نمود از ان در عالم
صغیر هست از انجمله اخلاط اربعه که از ایات انفسی است نمونه فصول اربعه است که
از ایات افاقیست وبرین قیاس قوای اربعه نمود ارباح اربعه است وعروق اربعه که
اکحل وقیفال وباسلیق وابطیست مانند انهار اربعه است که ان سیحون وجیحون ونیل و
فراتست وچشم مثل ابر است که گاهی گریان وبارانست وگاهی نه برین طریق ونعم ما قیل ٥ فی
الافاق شمس وقمر ٥ فی الانفس حس وفکر ٥ فی الافاق کوکب ونجوم ٥ فی الانفس عجایب
وعلوم ٥ فی الافاق سحاب وغیوم ٥ فی الانفس نوایب وهموم ٥ فی الافاق بروق خاطفه ٥
فی الانفس عروق راجفه ٥ فی الافاق جبال شامخه ٥ فی الانفس امال راسخه ٥ فی الافاق عیون
نابعه ٥ فی الانفس عیون دامعه ٥ فی الافاق جواهر ومعادن ٥ فی الانفس ظواهر وبواطن ٥
پس انچه مفصلا در عالم است مجملا در نشاءه انسان مندرج است ولهذا میگویند که انسان
عالم صغیر مجمل است وغیر او عالم کبیر مفصل پس عالم شدن بحقیقه عالم صغیر مستتبع عالمیه
است بجمیع ماسوی وان مستلزم معرفه حق تعالی واز ینجاست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه
وآله فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه وشبهه نیست در انکه هر شخصی که خود را بهتر شناسد
عرفان او بخدای بیشتر خواهد بود چنانکه فرموده که اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه القصه حق سبحانه
بعد از حجج وآیات بینه بر دلایل قدرت در باره منکران بعث وجزا ومکذبان سید الانبیا میفرماید
که الا انهم بدانید از سر تحقیق که کافران فی مریة در شک وریبند من لقاء ربهم از رسیدن
بثواب وعقاب پروردگار خود در روز جزا این کلام دالست بر جهل وسفاهه ایشان بجهت انکه

عبث

عسق ۱۱۲

عبث بحضرت سبحان در عدم مجازاة اعمال بندگان ولهذا بعد ازین میفرماید که الا انه
بدانید که او سبحانه بکل شیء بهمه چیزی محیط وا رسیده است از روی علم شامل وقدرت کامل
خود ومجمل وتفاصیل اشیا وظواهر وبواطن ان عالم وبینا بر وجهی که هیچ چیز از و پوشیده وپنهان
نیست پس بر احوال همه کس دانا خواهد بود وهمه را بجزای عمل خود خواهد رسانید سورة حم
عسق واین سورة الشریعة نیز گویند وعدد آیات ان پنجاه وسه است نزد کوفی وپنجاه
نزد جماعتی دیگر واختلاف ان در پنج سه آیتست حم وعسق وکالاعلام که پیش کوفی
از جمله آیاتیست نه غیر او ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را قراءة نماید
فرشتگان بر او صلوات فرستند وبرای او امرزش خواهند تا روز قیامت وسیف بن عمیره از امام
جعفر صادق صلوات الله علیه روایة کند که هر که این سوره را تلاوه کند خدای تعالی روز قیامه
روی او را چون ماه شب چهارده گرداند واو را نزد خود بدارد وبا او خطاب کند که ای بنده
من در دنیا مداومة سوره حم عسق مینمودی ونمیدانستی که ثواب ان در چه مرتبه است اگر
علم بثواب ان میداشتی هرگز از خواندن ان ملال وکلال نمی یافتی ودایم بر خواندن ان مواظبه
مینمودی پس ملائکه را امر نماید که او را بهشت برید ودر بهترین امکنه ان وی را جای دهید
پس فرشتگان او را بهشت برند ودر قصری که ابواب وشرف ودرج ان از یاقوت سرخ باشد فرود
آرند وصفا ولطافه ان قصر بر وجهی باشد که ظاهر ان از باطن وباطن ان از ظاهر مشاهده
توان کرد وهزار حور العین وهزار جواری وهزار ولدان که مثل لالی منثوره باشند نام زد او
کرده اند با سایر انواع کرامة واصناف مکرمة وبدانکه چون حق سبحانه بذکر قران ختم حم سجده
نمود افتتاح این سوره نیز بذکر ان کرده فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم
عسق از قتاده مرویست که عسق اسمیست از اسماء قران ولهذا در وجه تفضیل این سوره
از حوامیم دیگر بعسق گفته که استفتاح جمیع سور حوامیم بذکر کتابست الا این سوره پس
در موضع کتاب عسق واقع شده تا بحسب معنی دلالة بر کتاب کند وبعضی دیگر در وجه تفضیل

کفته اندکه چون معانی این سوره درخبریست که بر سایر انبیا نازل کشته بخلاف حوامیم دیکر ازین جهت
این سوره بلفظ عسق از سایر حوامیم ممتاز کشته واز سعید جبیر منقولست که حا از رحمن است و
میم از مجید وعین از عالم وسین از قدوس وقاف از قاهر وقولی آنست که این اشارتست باسم حکیم
ومجید وعلیم وسمیع وقدیر یا ایماست بصفه حلم ومجد وعلم وسنا وقدرت وکویند که این حروف
رمزیست بان عطایا که حق سبحانه وتعالی بحضرت سید الانبیاء ارزانی داشته حا حوض مورود
اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت ازان سیراب شوند ومیم ملک ممدود او که از شرق
تا غرب بتصرف امت عالی همت او درآید وعین عز نا محدود او که اعز اشیاست وسین سناء مشهود
او که مرتبه هیچ احدی برفعة رتبة ان نرسد وقاف مقام محمود او در شب معراج که ان درجه او
ادنی است تو در روز قیامت که ان شفاعت کبری است ونزد عطا است که این حروف مقطعه مبنی است
برحوادث ووقایع وفتن پس حا ایماست بحرب ومیم بتحویل ملک ودول وعین بعد ومقهور وسین باستیصال
کفار بسنین وغلا وقاف بقدرت وغلبة خدا برملوک دنیا واز بکر بن عبد الله المزنی روایتست که
حا حربیست که میان قریش واعدای ایشان واقع شد ومیم ملک بنی امیه وعین علو عباسیان و
سین سنای مهدی وقاف قوم عیسی که در وقتی که از آسمان فرود آید برفاقه قوم خود ترسایان را
بکشد وکلیسیا را خراب کند وارطاة بن منذر کوید که مردی از عبد الله عباس پرسید که حم عسق چه
باشد واو بر بعضی کفت من ترا بان خبر دهم بدانکه این آیت در شان مردیست که نام او عبد الله یا عبد
الاله باشد واو بر بعضی از جویهای مشرق فرود آید وبر کنار جوی دو مدینه بنا کند بر طریقی که
جوی آب در میان ان هر دو شهر کذرد وچون خدا خواهد که ملک او واتباع او زایل کرداند در شبی
آتشی فرستد ویک شهر را بتمامی بسوزد چنانکه از او اثری نماند وروز دیکر اهل ان مدینه یا جبا
انی که در انجا باشند بتماشای این مدینه ایند خدای تعالی ایشان را با ان هر دو شهر همه بجا خسف زمین فرود رفتن
کند بر وجهی که از آثار ایشان هیچ نماند فذلک قوله حم عسق یعنی تقدیر کرده شد عزیمتی و
سنتی وقضائی از جانب خدای در جزای این هر دو شهر وکویند که عین اشارتست بعدل او وسجا نه

وسین

وسین بسیکون وقاف بوقوع عذاب بر مدینتین یعنی مقدر ومقضی کشت از دوی عدل
که زود باشد که واقع شود عذاب برین هر دو مدینه وما تشتابست خبری که جابر عبد الله از
رسول صلی الله علیه وآله روایت کند که مدینه بنا کنند میان دجله ودجیل وقطربل وصراط
وجباران اهل زمین انجا کرد شوند ومالهای عالم را بانجا کشند خدای تعالی ان شهر را
با جمیع جباران بزمین فرو برد وابو الجوزا از عبد الله عباس روایت کند که عین علامت
عذابست وسین نشانه مسخ وقاف اثر قذف ومؤید این قولست اینکه در آثار وارد شده
که چون این آیت امد اثر اندوه وملال بر جبین مبارک حضرت سید عالم صلی الله علیه
وآله ظاهر کشت کفتند یا رسول الله چرا دلتنک شدی فرمود مرا خبر دادند ببلایی که
با امت من فرود آید وان خسف است ومسخ وقذف وامثال ان از خروج دجال وسایر وقایع
که در زمان خروج مهدی ونزول عیسی پیدا شود پس بنا برین این کلام وحی ملک علام است بسوی
سید انام که مشعر است بر حدوث وقایع وفتن که بعد از وظاهر شود کذلک مثل انچه درین
سوره است از معانی یوحی الیک پیوسته وحی میکند بتو والی الذین من قبلک وبانانکه پیش از تو
بوده اند از سایر رسولان الله العزیز خدایی که غالبست بر جمیع اشیا پس هیچ کس از انزال وحی او
بان نتواند داشت الحکیم دانا بهمه احوال کسی که سزاوار نزول وحی است بر و مراد انست که
عادة الله جاری کشته بر انکه مضامین این سوره را که توحید است وتصدیق بعث ونشو
بجمیع پیغمبران خود الهام نماید واین معانی را در قران ودر سایر کتب سماویه مکرر
فرماید بجهت تنبیه بلیغ ولطف عظیم نسبة ببندکان اولین وآخرین پس ذکر انجا
بصورت مضارع با انکه حکایتست از حال ماضی بجهت دلالتست بر استمرار وحی و
اشارة بر انکه مثل این ایجا از عادة الله است وعطا از ابن عباس روایت کند که هیچ پیغمبری
حق سبحانه کتابی باو نفرستاد مکر که معانی این سوره را بلغات ایشان دران درج فرمود له
ما فی السموات مر او راست انچه در آسمانهاست از امور علویه وما فی الارض وانچه در زمین است

از اشیاء سفلیه وهو العلی او وست بلند مرتبه بروجهی که عقل دوربین بکنه رفعة شان او نرسد
العظیم بزرگوار که برید فهم [illegible] دو بگرد سرادقات عظمة وجلال قدر او پی نبرد تکاد السموات
نزدیک شده که آسمانها از غایت هیبت عظمة وجلال او یا از استعظام ولد واشراک غیر
با و یتفطرن شکافته شود من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی مبداء شکافتن از عرش وکرسی با شد
وباین ترتیب تا باسمان دنیی وچون اجرام علویه با وجود متانت ورفعه از جهت سطوت
عظمة قریب بانشقاق باشد پس کو این سفلیه بطریق اولی ودر کشاف آورده که ذکر فو قیه
ایذانست بر کمال عظمة وکبریا وجلال ملک متعال چه بالای آسمانها عرش است وکرسی و
صنوف ملائکه مقربین وغیر ان از آثار ملکوت وجبروت پس ابتدای انشقاق از انجا
اعظم ادله باشد بر غایت جلال وعظمت حضرت عزت وگویند که ضمیر فوقهن راجع بارضینست
یعنی همه آسمانها منفطر شوند از بالای زمینها والملائکة یسبحون وجمیع فرشتگان تنزیه میکنند
ذات او سبحانه را از ناسزا و ناروا تنزیهی مقترن بحمد ربهم بسپاس داری وشکر گذاری
پروردگار خود یعنی تسبیح وحمد باهم میگویند تا یکی نافی ناسزا باشد ودیگری مثبت سزاوا ر
امام جعفر صادق صلوات الله منقولست که مراد بملائکه درین مقام حمله عرش اند که
همیشه بتسبیح وتحمید او سبحانه ترنم می نمایند ویستغفرون وآمرزش میطلبند از و لمن فی الارض
از برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان نه کافران چه ایشان هرگز برحمت خدای نمیرسند
وازینجاست که در سوره المومن استغفار حمله عرش را مخصوص با اهل ایمان کرده اند و
فرموده که ویستغفرون للذین آمنوا ونیز بر سبیل حکایت در انجا فرموده که فاغفر
للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم الا ان الله بدانید که خدای هو الغفور
اوست آمرزنده بندگان الرحیم مهربان بریشان بقبول توبه وانابه واز وفور رحمت
وغفران اوست که فرشتگان را باستغفار گنه کاران امر فرموده بدانکه این آیت بنا بر تفسیر
اول از برای زیادتی تقریر عظمة است وبنا بر ثانی بجهت دلالتست بر تقدس ذات او از

اتخاذ نسب وشریک ووجه رابطه استغفار بما سبق بر تفسیر اول خوف ملائکه است برا هل
ایمان از سطوات جلال وهیبة عظمة او وبر تفسیر ثانی توحید وتنزیه مومنان وبعد ایشان
از اشراک وولد وصاحبه وبعد ازان از امهال کفار اخبار میفرماید که والذین
اتخذوا وانکسانی که فرا گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان مراد شرکا وانداد اند که
معبودان مشرکانند وتسمیه انها باولیاء از قبیل تسمیه شیء است باسم لازم شیء الله حفیظ
علیهم خدای نگهبانست بر اعمال واقوال واحوال ایشان وهیچ چیز از ان بر وفوت نمیشود پس
همه را جزاء وسزا خواهد نمایند وما انت علیهم ونیستی تو ای محمد بریشان بوکیل گماشته شده یعنی
بر تو واجب نیست که موکل ایشان باشی ومحافظه اعمال ایشان کنی پس از کفر وعناد ایشان دلتنگ مشو
چه بر تو همین دعوتست وتبلیغ احکام شریعة وکذلک ومثل انچیزی را که مذکور شد از محافظة
حق سبحانه بافعال کفار وعدم وجوب محافظه تو اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو قرآنا عربیا در
حالتی که ان قرآنیست بلغه عرب که لغه قوم تست ومیتواند بود که ذلک اشارة باشد بمصدر
اوحینا یعنی ومثل این ایحا وحی نمودیم بتو در حالتی که ان قرآنیست عربی یا اشارة باشد بایحای انبیا ی
سابق یعنی مثل انچیزی را که وحی کردیم بر پیغمبران بزبان قوم او وحی کردیم بتو در حالتی که قرآنیست
بزبان قوم لتنذر تا بیم کنی بدان ام القری اهل مکه را ومن حولها وکسانی را که گرداگرد انند تا تمامه یه
ربع مسکون وتسمیه مکه بام القری بجهت انبساط همه زمینست از تحت ان پس ام بلدان واصل
جمیع نواحی واقاصی عالم باشد حاصل آنکه ما قرآن ابجهتان فرستادیم تا انذار نمائی جمیع سکنه
بلدان را وتنذر وبیم کنی همه ایشان را یوم الجمع از روز جمع یعنی روز قیامت لاریب فیه وهیچ شکی وشبهه
نیست در امدن ان این جمله معترضه است ومحلی از اعراب ندارد وحذف ثانی مفعول اول واول
مفعول ثانی بجهت تهویل وابهام تفهیم است وتسمیه قیامت بیوم الجمع یا بجهت انست که
خلق اولین وآخرین در ان روز مجتمع گردند ویا باعتبار انکه ارواح باشباح خود جمع شوند
ویا عمال را با اعمال خود حشر کنند ویا هر کس را با مثل خود فراهم ارند یا اهل سموات وارضین باهم

ملاقات کنند و بعد از انکه همه خلایق در موقف جمع شده باشند و از حساب فارغ کشته بار دیکر
ایشانرا متفرق سازند فریق فی الجنة بعضی از ایشان کروهی باشند که ایشانرا در بهشت برند
بجهت طاعت و عبادت و ایشان مومنان موحدند و فریق فی السعیر و برخی دیکر کروهی باشند
که ایشانرا در دوزخ اندازند بجهت عناد و عدم انقیاد و ایشان مشرکان ملحدند از عبد
الله عمر روایتست که روزی رسول خدای صلی الله علیه و آله از خانه بیرون امد و دو
صحیفه در دست داشت و کفت دانی که این صحیفها چیست کفتیم یا رسول الله فرمود
انچه در دست راست دارم نامه ایست که اسامی جمیع نیکوکاران که اهل بهشتند در ان
ثبت است که هیچ از ان زیاد و کم نشوند و انچه در دست چپ دارم نامه ایست که نامهای
بدکاران که اصحاب دوزخند در ان مندرج است و هیچ از ان زیاد و کم نکردد انکه این آیت تلاوت
فرمود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و لو شاء الله و اکر خدا خواستی که بر سبیل جبر و قهر همه خلقا نرا
در ملة اسلام درآرد لجعلهم هر آینه کردانیدی همه ایشانرا از روی الجا امة واحدة کروهی یکتا
بر جاده هدایة و نظیر اینست قوله تعالی و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها و قوله و لو شاء ربک
لآمن من فی الارض کلهم جمیعا و لکن یدخل و لیکن در می آرد من یشاء هر که را میخواهد از
اهل توحید و عبادت فی رحمته در بهشت خود مراد انست که مشیة و حکمت او سبحانه تعالی بنا ی
ان میکند که همه مردمانرا مکلف کرده اند و بنای کار ایشانرا بر اختیار نهد تا هر کس که از
روی اختیار با امر و نواهی او انقیاد نماید مستحق بهشت شود و هر که طریق کفر و انکا ر
و عناد را اختیار کند مستوجب دوزخ کردد پس مبنای ثواب و عقاب بر تکلیفست در زمان
اختیار و الظالمون و ستمکاران یعنی اهل کفر و ضلالت ما لهم نیست مر ایشانرا من ولی
هیچ دوستی که متولی کار ایشان کردد و لا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد
تغییر مقابله بجهت مبالغه است در وعید کفار چه سوق کلام در تهدید است و انذار
ام اتخذوا من دونه این اضرابست از قبول ایمان مشرکان یعنی نه اینچنانست که کفار قبول ایمان

کنند

کنند و بتوحید الهی اعتراف نمایند بلکه فرا کرفته اند بجز از خدای اولیاء دوستان که اصنام
اند و سایر معبودان باطله که اصلا نفع و ضر از ایشان متصور نیست و اکر اراده ان دارند که از برای
خود دوستی فرا کیرند که نفع بایشان رساند و ضر از ایشان باز دارد فالله هو الولی پس خدای بحق
اوست که بحسب حقیقت مستحق ولایتست نه غیر او چه او سبحانه دوستی است که دوستان خود را
بنوازد و دستکیری ایشان نماید پس واجب و لازم است که دوستی با وی کنند نه با غیر او
و هو یحیی الموتی و او زنده کرداند مردکانرا بقدرت کامله نه اصنام که در نهایت عجزاند و در کمال نقص
و هو علی کل شیء و او بر همه چیزی قدیر تواناست بخلاف معبودان باطله از اصناف اصنام
که بر هیچ چیز قدرت ندارند و در دفع و ضر عاجز مطلقند پس ایراد ذکر احیا و اظهار قدرت او بر ماسوی
بجهت تقریر ربوبیة اوست و بیان وجوب اتحاد او بولایت نه غیر او تا بعبادت او میل نمایند
و غیر او را اکذارند و کفار از فرط جهالت و غایت غوایت او را کذاشته اند و بپرستش غیر
او ارتکاب نموده بعد از ان حکایت قول رسول میکند نسبت بمومنان و میکوید و ما اختلفتم و
انچه اختلاف میکنید ای مومنان فیه در ان با کافران من شیء از هر چیزی از امور دینیه
و دنیویه فحکمه پس حکم ان مختلف فیه مفوضست الی الله بسوی خدای یعنی در روز قیامة
که میزان عدل را نصب کند حق تعالی حکم خواهد کرد بحقیة محق و بطلان باطل میان شما و ایشا ن
و مراد از حکم اثابه محقین است که اهل ایمانند و عقوبت مبطلین که مشرکانند و نزد بعضی معنی
انست که انچه اختلاف کنید در ان از تاویل متشابه پس رجوع کنند در ان با یه محکمه یا انکه انچه اختلاف
ورزید و منازعه نمائید از خصومات پس برسول خدای عرض کنید و غیر او را بر حکومة اختیار
منمائید کقوله فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الی الرسول یا انکه خلافی که میان شما
واقع شود از علوم که متعلق بتکلیف شما نباشد چون معرفت روح پس از اجتبا و الکذارید
کقوله و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ذلکم انکس که حقیقت حکم صفت اوست
الله خدای بحق است ربی که پروردکار منست علیه بر وی نه بر غیر او توکلت توکل کرده ا م

در رد کید اعداء دین و در همه امور و جمیع مهمات خود را بوی تفویض نموده ام والیه انیب و بسوی
او باز گردانیده میشوم نه بغیر او چه مرجع جمیع بندگان بسوی اوست فاطر السموات والارض
این خبر بعد از خبر ذلکم است یعنی آنکس که متصف است بصفت حکم شکافنده است و بیرون آورنده
از عدم آسمانها و زمینها را و میتواند بود که مبتدا باشد و خبر او قوله جعل لکم یعنی آفریننده
آسمانها و زمینها بیافرید برای شما من انفسکم از جنس نفسهای شما ازواجا جفتها که زنانند
با ایشان انس گیرید و از ایشان اولاد و اتباع حاصل کنید ومن الانعام و خلق فرمود از برای
شما از جنس چهارپایان ازواجا صنفهای گوناگون یعنی از برای هر یک زوجی تعیین فرمود
تا سبب توالد و تناسل باشد کما قال ثمانیة ازواج من الضان اثنین ومن المعز اثنین الی آخر
الآیه یذرؤکم ضمیر جمع راجع بندگانست و انعام بر سبیل تغلیب عقلا و مخاطب بر غیر عقلا
غایب یعنی بسیار میگرداند شما را و انعام را فیه درین تدبیر یعنی در خلق ازواج که منشاء تزاوج
و تناسل است و چون این تدبیر مثل منبع و معدن بث و تکثیر است از اینجهت ایثار ظرفیت نمود بر باء
سببیه و نظیر اینست قوله تعالی ولکم فی القصاص حیوة و این هنگام حمل فی بر معنی حقیقی خود اولی
باشد از حمل آن بر معنی باء و بیش بعضی آنست که ضمیر فیه راجع بتزاوج است که از لفظ ازواج مفهوم
میگردد یعنی بسیار گردانید شما را در تزاوج تا آن سبب توالد و تناسل گردد و چون ایجاد آسمان
و زمین و تکثیر خلایق بتزاوج متقن و محکم نیست بغیر از ذات احدیه از اینجهت بعد از این میفرماید که
لیس کمثله شیء نیست همچو او چیزی لفظ مثل درین کلام زاید است مثل مثلک لا یفعل کذا و نشاید که
مثل درین آیه بر حقیقت خود باشد زیرا که آن مودی بتناقض میشود که آن اثبات مثل و نفی آنست پس
کلام بر سبیل کنایه باشد یعنی اگر بالفرض او را مثلی میبود آن مثل را مثلی نبود جهت آنکه بدلایل
عقلیه ثابت شده که او سبحانه منفرد است در صفات که اصلا راه شرکت غیر در آن گشوده نمیشود
پس اگر بالفرض او را مثل باشد در صفات منفرد خواهد بود که او خدای باشد و حال آنکه بدلایل
عقلی و سمعی وحدة او سبحانه ثابتست پس غیر او منفرد در صفات نتواند بود پس معلوم شد که ایراد

مثل بنابر قصد مبالغه است در نفی مثل از ذات او چه نفی از شبه شیء که بر اخص اوصاف آن شیء است
موجب نفی است از آن شیء بطریق اولی و چون دانسته شد که کلام بر وجه کنایه است پس فرقی نباشد
میان لیس کالله شیء و لیس کمثله شیء و بیش بعضی حرف جر زاید است و معنی آنست که نیست مانند
او چیزی پس تکرار کلمه تشبیه بجهت تاکید معنی نفی باشد یعنی اصلا او را مانندی و نظیری نیست
و بعضی بر آنند که مثل بمعنی صفتست و تقدیر کلام اینست که لیس کصفته صفة یعنی نیست مانند صفه
او را صفتی زیرا که جمیع صفات نظر بصفات کمال او ناقصند پس مثل صفات او نباشند وهو السمیع اوست
شنوای جمیع آنچه شنیده میگردد البصیر بینا بهر چه دیده میشود له مقالید السموات والارض مر او راست کلید
خزاین آسمانها و زمینها یعنی خزاین ارزاق سماوی که بارانست و گنجینهای ارزاق ارضی که نباتاتست
در قبضه اقتدار اوست یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بر وفق مصلحة
ویقدر و تنگ میسازد بر هر که اراده میکند بر طبق حکمة انه بدرستی که او سبحانه بکل شیء بهمه چیزی از
دقایق استحقاق قبض و بسط علیم داناست پس بر وجه استحقاق انزال ارزاق مینماید و بعد از تعداد
نعمت دنیویه بیان نعمت اسلام میکند و میگوید شرع لکم من الدین بیان کرد و روشن ساخت خدای تعالی
از برای شما از دینی که متمسک بآن شوید ما وصی به آنچه فرموده بود بآن نوحا نوح پیغمبر را والذی
اوحینا الیک و آنچیزی که وحی کردیم بتو این التفاتست از غیبت بتکلم وما وصینا به و آنچه امر کرده بودیم
بآن ابراهیم و موسی و عیسی این سه پیغمبر را از اصول دین یعنی خدای هویدا ساخت از برای شما اصول
دینی که مشترکست میان دین نوح و محمد و انانی که در میان ایشان واقع شده اند از ارباب شرایع و
آن توحید است و تصدیق بجمیع رسولان و بکتب ایشان و بروز آخرت و قوله ان اقیموا
الدین منصوب المحل است بر آنکه بدل مفعول شرع باشد یعنی روشن کرده اید از برای شما آنکه
اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن واجب باشد از اصول دینیه و میتواند
بود که مرفوع المحل باشد بر استیناف در حکم جواب وما ذلک المشروع یعنی آن مشروع اقامت نمود
باصل دین و متمسک شدن بآن یا آنکه مجرور المحل باشد بر آنکه بدل ضمیر به باشد یعنی بیان کرد آنرا

شما آنچه امر کرد بآنکه اقامت اصول دینیه کنید ولا تتفرقوا فیه ومتفرق وپراکنده مشوید در آن یعنی
اختلاف مکنید در اصول دین اما فروع شرایع مختلفست بحسب اختلاف ازمنه ومصالح کقوله تعالی
لکلٍ جعلنا منکم شرعة ومنهاجا کبر بزرگست ودشوار وگران علی المشرکین بر شرک آرندگان
ما تدعوهم آنچه میخوانی ایشانرا الیه بسوی آن از توحید واخلاص ونفی شرک الله یجتبی خدای
میکشد وجمع میکند الیه بسوی آنچه تو میخوانی ایشانرا از دین اسلام من یشاء هرکرا میخواهد از
آنکسانی که مطیع ومنقادند یا برمی‌گزینند برای خود بجهت رسالت آنرا که اراده کند ویهدی وراه
نماید بتوفیق وارشاد الیه بدین حق من ینیب هرکرا که بازگردد بحق وروی آورد بسوی وی یعنی
هرکه از همه اعراض کند واو را خواهد او سبحانه راه راست بدو نماید کقوله تعالی والذین اهتدوا زادهم
هدی یا آنکه راه راست مینماید ببهشت وثواب هرکه را که بینه خالص رجوع باو کند وما تفرقوا
ومتفرق وپراکنده نشدند اهل ادیان وملل از امم پیغمبران چون عاد وثمود واصحاب ایکه وغیر
آن یعنی از دین جدا نگشتند الا من بعد ما جاءهم مگر از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبرا
مثل آیات توریة وانجیل یا بعد از علم ایشان بآنکه تفرق محض ضلال وموعود علیه است واین ٥
برگشتن بغیا از روی ستمکاری وجباری بود که واقع شده بود بینهم میان ایشان یا از روی
طلب جاه وریاسة باشد یا بروجه حسد بردن بر پیغمبر خود وگویند که مردمان بعد از اهلاک
کافران بعذاب طوفان بر یک ملت بودند وچون پدران ایشان بمردند اختلاف در میان
ایشان واقع شد ونزد این حال پیغمبران بر ایشان مبعوث گشتند وایشان بجهت بغی و
تجبر وحسد بایشان نگرویدند ودر بعضی تفاسیر آورده اند که مراد از متفرقین اهل
کتاب زمان حضرت رسالتند پس معنی آنست که اهل کتاب اختلاف نکردند در حق
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مگر بعد از آنکه بایشان آمد طریق علم ببعثت آنحضرت
وصحت نبوت او پس عدول نمودند از نظر کردن در آن بجهت ظلم وعداوت وحسد وحرص
بر طلب دنیا کقوله تعالی وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة یا آنکه

العلم

متفرق نشدند کفار مکه مگر بعد از آنکه بیقین دانسته بودند که او پیغمبری بحقست ولیکن
از و متفرق گشتند بجهت حسد بردن بر او وخوف بیرون رفتن ریاسة از سلسله ایشان ولولا
کلمة سبقت واگر نبودی که سخنی پیشی گرفته است در تأخیر عذاب من ربک از پروردگار تو الی اجل مسمی
تا بمدتی نام برده شده ومقرر گشته لقضی بینهم هرآینه حکم کرده شدی میان ایشان باستیصال کافر
مبطل ونجات مومن محق وان الذین وبدرستی که آنانکه اورثوا الکتاب داده شده اند کتاب یعنی قرآن
من بعدهم از پس امم ماضیه که قوم نوح وابراهیم وموسی وعیسی واحبار بودند مراد یهود ونصاری
زمان آنحضرت اند که از پس آبا واجداد خود قرآن بایشان آمد یا آنکه مراد مشرکان عهد رسولند که از پس
اهل کتاب قرآن برسان نازل گشت وایشان لفی شک منه هرآینه در شک اند از قرآن یا از دین یا از
پیغمبر مریب شکی بریبه افکنده که ظن است یعنی ظن غالب ایشان آنست که قرآن یا دین اسلام یا حضرت
رسالت بر غیر حقست فلذلک پس بجهت این تفرق واختلاف که از ایشان صادر گشته فادع پس بخوان
مردمانرا باتفاق وایتلاف بر ملة حقیقی که دین اسلام است تا تفرق واختلاف وشک از ایشان زایل شود
واستقم ومستقیم باش بر دعوت نبوت وتبلیغ طریق شریعت کما امرت همچنانکه مامور شده بآن یعنی عمل
بمقتضای امر الهی کن ونزد زجاج لام لذلک بمعنی الی است وذلک اشارة بمضمون ما وصی به یعنی
بسوی دینی که خدای تعالی بانبیای خود امر بآن نموده بندگانرا دعوت کن یعنی مردمانرا بر
توحید واخلاص ترغیب نمای وبرین نهج ثابت قدم باش ولا تتبع اهواءهم وپیروی مکن هواها مختلفه
وآرزوهای باطله ایشانرا ودر تبیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
گفت که از دین ودعوت خود رجوع نمای تا نیمه مالهای خود را بتو بخشم وشیبه بن عتبه گفت اگر
از دین خود برگردی دختر خود را در حباله تو درارم حق سبحانه این آیت فرستاد که بر تبلیغ دعوة
توحید است استقامت نمای وبر دین اسلام ثابت قدم باش ومتابعت اهوای باطله ایشان مکن
وقل آمنت وبگوی گرویدم بما انزل الله بآنچیزی که فرو فرستاده است خدای من کتاب
از جنس کتاب یعنی بکتابی که بر من وبر انبیای سابق نازل گشته ایمان آورده ام مراد آنست

که بکفار بگوی که من بجمیع کتب آسمانی تصدیق نموده ام بخلاف شما که ببعضی ایمان آورده اید و ببعضی
کافر گشته کما قال ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض وچون مضامین جمیع کتب منزله امی است بتوحید
واخلاص وتبرا از اشراک پس چگونه از ایشان کنارم وتابع شما شوم وامرت ودیگر امر کرده شده ام یعنی
مرا فرموده اند لاعدل بانکه عدل کنم وطریقه سویه مرعی دارم بینکم میان شما یعنی جمیع اشراف
واراذل را بدین توحید خوانم واصلا از تبلیغ دعوت واداء احکام شریعت انحراف نورزم کلام
اول اشارتست بکمال قوت نظریه واین کلام ایماست بکمال قوت عملیه ونیز بگوی بکفار که
شما معترفید باینکه الله ربنا وربکم خدای آفریدگار ما وآفریدگار شماست لنا اعمالنا مار است
جزای کردارهای ما ولکم اعمالکم ومر شمار است پاداش عملهای شما لاحجة بیننا وبینکم هیچ خصومتی
نیست میان ما ومیان شما تسمیه خصومت بحجت باعتبار احتجاج احد خصمین است بر دیگری
مراد انست که بجهت ظهور حق احتجاج وخصومت را مجال نماند پس اگر کسی بخلاف واختلاف
میل نماید بر سبیل عناد ومکابره خواهد بود انکه بجهت تهدید کفار میفرماید که بگوی بایشان
الله یجمع خدای جمع کند بیننا میان ما در روز قیامت وانتقام ما از شما بکشد والیه المصیر
وبسوی اوست بازگشت همه اهل حق را بدرجات رضوان رسانند واهل باطل را بدرکات نیران
این آیت دالست بر مجاجزه ومتارکت کفار در مواقف مقاوله بعد از ظهور حق وقیام
الزام حجت نه متارکه میان ایشان در مواقف محاربه پس بایت القتال منسوخ نباشد
وبعد از ذکر ظهور حجت وانقطاع محاجه بیان حال اهل حجت باطله میکند ومیگوید و
الذین یحاجون وانانکه مخاصمه میکنند از کفار ومجادله میورزند باپیغمبر وسایر مسلمانان
فی الله در دین خدای من بعد ما استجیب له از پس انکه اجابه کرده شده باشد یعنی ایشان اجابه کرده
باشند اله مر قول خدا را در روز میثاق وبربوبیت او اذعان نموده وگویند مراد یهود ونصاری اند
که بعد از استماع نعوت حضرت رسالت م در توریة بوی ایمان آوردند وچون مبعوث گشت بجهت
حقد وحسد بوی نگرویدند ودر مقام مجادله وخصومت در آمدند با انکه نعوت معهوده را

دروو مشاهده

عمق

درو مشاهده میکردند ومعجزات باهره داله بر صحة نبوت او رای العین میدیدند وعلی التقدیرین
حجتهم داحضة حجة ایشان بر رد نبوت او باطلست وزایل عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان چه
بعد از وضوح حجة وظهور ادله بر صحة نبوت حجة ایشان عناد محض ومحض عناد است و
علیهم غضب وبر ایشانست خشم خدای بجهت مجادله نمودن در ادحاض حق ولهم ومر ایشان راست
عذاب شدید عذابی سخت که ان اتش نیرانست وتسمیه شبهه ایشان بحجت یا بر سبیل مزاوجه
است ویا بنا بر زعم ایشان مجاهد گفته که محاجه ایشان ان بود که میگفتند کتاب ما پیش از
کتاب شماست ورسول ما پیش از رسول شما پس ما بهتر از شما باشیم وبحق اولی واحق وگویند که
ضمیر له راجع بحضرت رسالت است صلی الله علیه وآله یعنی انانکه مجادله نمودند در دین خدا بجهة
نصرت مذهب خود پس از انکه خدای دعای انحضرت مستجاب کرد بر کفار بدر تا انکه همه بدست
اهل ایمان کشته شدند وبر کفار مکه وبنی نضر تا بقحط وغلا مبتلا شدند واز برای مستضعفین تا
از دست کفار قریش خلاصی یافتند وغیر ان از معجزاتی که مثبت نبوت او بود ومستلزم الزام
حجت بر ایشان پس مجادله انجماعت وحجت ایشان باطل است وناپود وبر ایشانست غضب
الهی وعقوبت ونکال پادشاهی الله الذی خدای بحق انکیست که انزل الکتاب فرو فرستاد جنس
کتاب را یا قرآن از آسمان بالحق براستی ودرستی در خبر دادن از ماضی ومستقبل یا در اوامر
ونواهی وسایر فرایض احکام الهی والمیزان وانزال فرمود طریق شرع را که عدالت حقیقیست
تا بندگان در جمیع امور سویت را مرعی دارند وتسمیه ان بمیزان بجهت انست که میزان آلت
انصاف وتسویه است میان بندگان ونزد بعضی مراد بمیزان ترازوست معروفست که
بان چیزها را بسنجند وجه عطف ان بکتاب اشتراک عدالت وسویه است بینهما و
بنابرین مراد بانزال ان امر کردن او سبحانه است بان وتعلیم کیفیه وزن اشیا بان تا حیف
بر بایع ومشتری واقع نشود وگویند مراد بمیزان پیغمبر است که در کمال سویت واعتدالست
وموسس اساس نصفه وممهد قواعد عدالت پس مراد بانزال ارسال او باشد وچون قیامة

روز حسابست ووضع موازین قسط وعدالت ازینجهت بعد از ذکر میزان بیان احوال قیامت میکند
ومیکوید که وما یدریک وچه چیز دانا کرد ترا خطاب بحضرت رسالتست ومراد امت اویند ومیتوا ند
بود که خطاب متوجه باشد بهرکه ازیشان او مخاطب باشد یعنی ای مکلف چه شناسا ساخت ترا
بامدن قیامت وچه دانی لعل الساعة شاید که وقت قیام قیامت قریب نزدیک بود پس تبعیت کتاب
خدا کن وبشنو بعث او عمل نمای وبر عدل مواظبت نمای پیش از مفاجات روزی که اعمال تو در موازین
قسط سنجیده شود وحکمت در اخفای وقت قیامت انست که تا بندکان همیشه خوف را دثار خود ساز ند
وبتوبه مبادرت نمایند چه اکر وقت قیام قیامت معلوم باشد ایشان پیش از وقوع ان بقبایح مشغو ل
شوند وبان مغرور کردند واعتماد بر تلافی ان نمایند بتوبه که در حین وقوع قیامت کنند وبدانکه تذ کیر
قریب یا باعتبار ثنا ویل ساعت است ببعث ویا بتقدیر حذف مضاف یعنی لعل مجی الساعة قریب و
چون برحف در کلام الهی نازل منزله یقین است پس لعل بمعنی تحقق باشد یعنی البته ساعتی که
دران قیامت قایم شود نزدیکست یستعجل شتاب زدکی مینمایند بها بساعت قیامت یعنی با
مدن ان از روی استهزا وتکذیب الذین لایؤمنون به انانی که نمیکروند بدان یا انکه استعجال ایشا ن
بجهت انست که تا حضرت رسالت تعیین وقت ان کند وچون ان وقت در رسد وقیامت قایم
نشود بر وحجت لازم کرداند والذین آمنوا وانانکه کرویده اند بخدا وتصدیق بخاتم الانبیا نمو °
مشفقون منها ترسان وهراسانند از قیامت بجهت عدم علم ایشان بعواقب امور خود
از محاسبه ومجازات ویعلمون انها الحق ومیدانند انکه آمدن قیامت درست است وتحقق الوقو ع
الا ان الذین بدانید بتحقیق که انانکه یمارون مخاصمه ومجادله مینمایند از روی انکار فی الساعه
در آمدن قیامت ودر وقوع حشر ونشر وثواب وعقاب لفی ضلال بعید هر آینه در کمراهی اند
دور از صواب چه قیام قیامت از قدرت الهی غیر مستبعد است ودلالت کتب سماویه ومعجزا ت
بینه بر وقوع ان وشهادت عقول بر تحقق ان قالع ریب وشک است در آن الله لطیف
خدای بسیار نیکوکار است بعباده ببندکان خود بر وجهی از کثرت ووفور ان عقول

بادراک کلیات ان قاصر اند واوهام برسیدن جزئیات آن عاجز ونزد بعضی لطیف بمعنی
باریک دان ودوربین است بر وجهی که جمیع مخفیات امور واسرار صدور باخبر است وهیچ چیز
ازان برو پوشیده وپنهان نیست ومراد بلطف درین مقام ایصال منافع است ببندکان بر طریقی
که دریافتن ان دقیق باشد بریشان وابن عباس فرموده که لطف بمعنی مهربان ونوازنده است
جنید را کفتند لطیف بچه معنیست فرمود انکه با دوستان لطف کند تا درایند وبا دشمنان
لطف نماید تا اشنا شوند ولطف در اصطلاح متکلمین فعلیست که مکلفان بسبب طاعت
اقرب باشند واز معصیه ابعد وهر لطف که باعتبار طاعت باشد انرا توفیق کویند واکر زاجر معصیة
باشد انرا عصمة خوانند ولطف ازشی ای حسن تکلیفست وتکلیف عاری از لطف از حکیم سزاوار
نباشد چه آن مودی بنقص غرض است ونقص غرض منافی حکمت پس آن بر حکیم روا نباشد وکویند
که لطف او سبحانه برین نهج است که بیشتر از کفایه بدهد وکمتر از قوت کار فرماید ودر کشف معنی
لطف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود دهد وشکر بقدر بنده خواهد ودر بعضی دیکر از تفاسیر
آورده اند که لطیف ان است که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود وحکمت باهره اش مشتمل
بر عواید منافع وازینجاست که یرزق روزی میدهد من یشاء هر کرا می خواهد بر حسب مصلحة
حقیه وحکمت غامضه پس مخصوص میسازد هر یک از بندکان را بنوعی از نعمت ومنفی از مکرمه
که مقتضی حکمت او باشد همچنانکه یکی را ولد عطا می فرماید ودیکری را نعمتی دیکر که بصاحب
ولد نداده وغیر ان حاصل که همه بندکان مبرور بود وهیچ کدام از خوان احسان او خالی نیستند
پس هر یکی بنوعی از نعمت وقسطی از عطیه محظوظ وبهره مند ند واکرچه در ضیق وسعة
وقلت وکثرت بر تفاوت مراتب اند وهو القوی واوست بسیار توانا در لطف ومرحمت
العزیز غالب در اراده بر وجه حکمت ومصلحت که هرکز کرد مغلوبیة بدامن کبریاء او ننشیند
من کان یرید هر که باشد که اراده نماید در دنیا حرث الآخرة کشت آنسرای یعنی عملی را که موجب
ثواب آخرت او باشد پس بجهت این درین سرای تخم ایمان در زمین دل بکارد وبآب عمل صالح

انرا بپرورش در ارد تا بر انرا در عرصه قیامت بردارد نزد له فی حرثه بیفزائیم مر او را در کشت خیر او یعنی بدهیم
او را بعوض ان از ده تا هفتصد و زیاده بران حرث در اصل لغت بمعنی القای بذر هست در تحت ارض
و زرع عبارت از حاصل آن پس عمل دنیا مشابه حرث است و زراعت مشابه ثمره ان که ثواب آخرتست
و ازینجاست که در حدیث آمده که الدنیا مزرعة الاخرة حاصل معنی انست که هر که در دنیا عملی کند
بنیه انکه نفع آخرت بران مترتب شود ما پاداش او دهیم بران عمل و مضاعف سازیم ثواب عمل او را
اضعافا مضاعفه و من کان یرید و هر که باشد که خواهد حرث الدنیا کشت دنیا را یعنی مقصد اصلی
او از ان حصول امتعه دنیویه باشد نؤته منها بدهیم او را نصیبی از دنیا بر حسب مقتضی حکمة
و مصلحة کما قال عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید و ما له و نیست مر او را فی الاخرة در سرای آخرة من نصیب
هیچ بهره مراد کافران و مشرکانند که همت ایشان مصروفست بجمع امتعه دنیویه خلاصه سخن انست
که هر که از برای آخرت کار کند در عمل خود موفق شود و میامن برکات ان بروزگار او رسد و در
آخرت حسنات او مضاعف گردد و هر که عمل او از برای دنیا باشد روزی مقدر و مقرر باو رسد
اما نه بران وجهی که مدعای او باشد و او را در آخرت هیچ حظی و بهره نباشد بعضی گفته اند که این
آیت در حق اهل جهاد واقع شده که بعضی از ایشان که منافقان بودند بقصد غنیمة بغزا
میرفتند و جماعتی که از اهل ایمان بودند بقصد ثواب جهاد میکردند حق سبحانه فرمود که
هر که بجهاد قصد ثواب کند او را باشد سهم غنایم و ثواب آخرت و هر که قصد غنیمه
نماید از ان محروم نماند بلکه سهمی که نصیب او باشد باو برسد و لکن او را ثواب آخرت هیچ
نصیبی نباشد و عدم ذکر نصیب دنیا از برای عامل آخرت با انکه از نصیب دنیا نیز محظوظ میگردد
بجهت استهانه است نسبة بحظ آخرت و مرویست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله که هر که بنیه آخرت کاری کند خدای تعالی در دنیا پراکندگیهای او را جمع کند و دل
او را بی نیاز کرداند از غیر و دنیا باو اقبال کند و هر که بنیه دنیا عملی کند خدای تعالی
جمعیه او را بتشتت و پراکندگی بدل کرداند و فقر را نصب العین او سازد و خیر دنیا

باو نرسد

باو نرسد مگر انچه از برای او مقدر و مقرر شده باشد و حسن بصری گفته که چون ادنی مانع
اعلی است بدون عکس پس هر که از برای آخرت کار کند بثواب اخروی رسد و دنیا نیز بتبعیه
ان باو دهند و هر که از برای دنیا عمل نماید نصیب دنیا باو رسد و او را هیچ حظی از ثواب آخرت
نباشد العقبه حق سبحانه بعد از ذکر ترغیب در امور اخرویه بر سبیل تقریر و توبیخ کفار میکند و میگوید
که ام لهم شرکاء بلکه ایا کافرانرا انبازانند یعنی البته مر ایشانرا شیاطین اند که در انواع معاصی شریک
ایشانند شرعوا لهم وضع کرده اند برای ایشان یعنی اراسته اند در قلوب ایشان من الدین از
کیش باطل و طریق مضل ما لم یأذن به الله انچه اذن نداده و نفرموده بان خدای از شرک و انکار بعث
بر عمل برای دینی و تحریم بحیره و سایبه و امثال ان و گویند که مراد بشرکاء اوثانند و اضافه
شرکاء بایشان بجهت فرا گرفتن کفار است انها را شریک خدای و اسناد شرع بایشان
بجهت انست که سبب ضلالت و افتتانند همچنانکه ابراهیم گفت رب انهن اضللن کثیرا من
الناس و لولا کلمة الفصل و اگر نه سخن حق میبودی که ان قضای سابقست بتاخیر مکافاة
یا انکه اگر نه سبق وعده بودی بانکه فصل یعنی حکم بحق میان ایشان در روز قیامة
است لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مومن یا میان مشرکان و
شرکاء و هر یک جزا و سزا یافته بودندی و ان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران
لهم مر ایشانراست در روز قیامت عذاب الیم عذابی دردناک که غیر منقطع باشد تری الظالمین
خطاب بحضرت رسالتست یا بهر کس که قابل خطاب باشد یعنی ببینی مشرکانرا در قیامت
مشفقین بسیار ترسان و هراسان مما کسبوا از جزای انچه کرده باشند از انواع
قبایح و سیات و هو واقع بهم و حال انکه جزای اعمال قبیحهٔ ایشان فرود آینده و رسنده
باشد بایشان خواه انکه ایشان ازان هراسان باشند یا نه یعنی شدت خوف ایشان
دافع عذاب ایشان نشود و الذین آمنوا و انانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند
عملهای ستوده فی روضات الجنات در مرغزارهای بهشتها باشند یعنی در مواضعی که

خوشترین بقعهای بهشت است از خیابه انبوهی اشجار مخضره ونباتات ناضره لهم ایشانراست
در بهشت ما یشاؤن انچه خواهند وتمنا کنند عند ربهم نزدیک پروردگار خود مراد قرب رتبه است
نه قرب مسافه ذلک انچه مذکور شد از اصناف کرامت اهل بهشت هو الفضل الکبیر انست
فضل بزرگ وبامقدار ونعمت بیشمار که در جنب ان نعم فانی دینی بغایت حقیرست وبی اعتبار ذلک
ان ثواب عظیم الذی یبشر الله انست که مژده میدهد خدای بدان عباده الذین آمنوا بندگان
خود را که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات وکرده اند کارهای شایسته تا بسبب این سرور
وبهجت در مراسم عبادت افزایند ودر وظایف طاعت جد وجهد بتقدیم رسانند در کشاف
وغیره مذکور است که روزی انصار اظهار افتخار میکردند بر قریش ابن عباس وبروایتی
عباس مر ایشانرا گفت ما را فضل ومزیه ثابتست بر شما رسول صلی الله علیه وآله چون
این بشنید بمجلس ایشان امد وفرمود که ای معشر انصار نه شما ذلیل بودید خدای
تعالی شما را بواسطه من عزیز وارجمند ساخت گفتند بلی یا رسول الله فرمود نه شما
گمراه بودید حق سبحانه بسبب من شما را هدایت داد گفتند بلی یا رسول الله بعد از ان
فرمود مرا جواب من نمی دهید گفتند چه بگوئیم یا رسول الله فرمود در جواب من بگوئید
که نه قوم تو اخراج کردند ترا وبراندند از نزد خود پس ما ترا جای دادیم ودر پناه خود آوردیم
نه قوم تو تکذیب تو نمودند پس ما تصدیق تو کردیم نه ترا مخذول ساختند پس ما ترا نصرت
دادیم وبرهمین طریق حضرت رسالت تعداد صفات جمیله ایشان می نمود تا انکه همه
بزانو در امدند وگفتند یا رسول الله تن وجان ما فدای تو باد همه مالها که داریم از ان
خدا ورسولست اگر اجازه فرمائی اموال خود را بطیب نفس وانشراح صدر بخدام ان
عتبه علیه تسلیم کنیم تا در حوایج خود صرف نمائی وخاطر عاطر را از تمام اخراجات فراغتی
حاصل شود این ایت امد که قل بگوای محمد مر اهل ایمان را که لا اسئلکم علیه اجرا نمیخواهم
از شما بر تبلیغ احکام الهی مزدی واز برای امر بمعروف ونهی از منکر توقع اجری از شما

ندارم

ندارم وهیچ پیغمبری نیز برای دعوت از امت خود طلب مزدی نکرده ثعلبی از قتاده نقل نموده
که جمعی از مشرکان در مجمعی نشسته با یکدیگر میگفتند که هیچ میدانید که محمد درین دعوت و
ابلاغ طمع مزدی دارد یا نه این ایت نازل شد که بگو من بر دعوت اسلام از شما هیچ مزدی نمی طلبم
الا المودة لیکن طلب میکنم از شما دوستی که ثابت ومتمکن باشد فی القربی در اهل قرابت یعنی
همین توقع دارم که خویشان نزدیک مرا دوست دارید وتعظیم ایشانرا از جمله واجبات شمرید
ومراعات ایشانرا از لوازم دانید وایشانرا بدست وزبان نرنجانید وبدانکه استثنا درین مقام
محتمل است که متصل باشد وتقدیر کلام انکه لا اسئلکم اجرا الا هذا یعنی از شما مزدی
نمیطلبم مگر اینکه دوستی نمائید با اهل قرابت من واین بر سبیل تجوزست چه فی الحقیقه این
مودت نه اجر تبلیغ است زیرا که چون هیچ بطنی از قریش نیست مگر که سر رشته
قرابت ایشان با نحضرت منتهی میشود پس حقیقت مال مودت قرابت انحضرت راجع
بمودت قرابت ایشان شد ودیگر انکه مودت اهل البیت پیغمبر تکلیفیست از خدای
تعالی ببندگان تا بدان مستحق ثواب شوند وشرط قبول طاعت ایشان باشد پس
چگونه ان اجر تبلیغ بود ودر اکثر تفاسیر الا بمعنی استثناء منقطع است وتقدیر کلام
انکه لا اسئلکم اجرا قط ولکن اسئلکم ان تودوا قرابتی الذین هم قرابتکم فلا تؤذوهم
یعنی هرگز از شما توقع اجری ندارم بر ادای رسالت وبیان هدایت ولیکن از شما
طلب میکنم که دوستی نمائید بخویشان من که همان خویشان شما اند پس ایذا وازار
بایشان مرسانید وایثار الا المودة للقربی بجهت انست که تا ایشان مکان مودت ومقر
محبت باشند همچنانکه میگویند که لی فی آل فلان مودة ولی فیهم هوی وحب شدید واین
مستلزم ثبات مودت وتمکن محبة است چه تعلق ظرف درین صورت ثابتة ومتمکنه است
وتقدیر کلام اینست که الا المودة ثابتة فی القربی متمکنة فیها بخلاف متعلق لام چه
ان ظرف لغواست نه مستقر وقربی مصدرست بمعنی قرابت چون زلفی وبشری ومراد بان

اهل قربی است بر حذف مضاف ودر کشاف آورده که چون این آیت نازل شد صحابه از انحضرت
پرسیدند که یا رسول الله من قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم اقارب تو که حق سبحانه مودة
ایشانرا بر ما فرض گردانیده است چه کسانند فرمود که علی بن ابی طالبست وفاطمه وحسن و
حسین واحمد بن حنبل که رئیس اهل سنت است نقل کرده که نزد نزول این آیت از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله پرسیدند که ما را خبر ده که اقربای تو چه کسانند که محبت
ایشان بر ما واجبست فرمود که علی بن ابی طالبست وفاطمه وحسن وحسین وثعلبی نیز
که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود تصریح نموده که مراد از اقارب سید انبیا
که مردمان مامورند بمحبت ایشان علی بن ابی طالبست وفاطمه وحسن وحسین و
شهر بن حوشب از ام سلمه روایت کند که سید انبیا صلی الله علیه وآله روزی بفاطمه
زهرا گفت که ایتنی بزوجک وابنیک فجات بهم فالقی علیهم کساء ثم رفع یدیه وقال اللهم
هولاء اهل محمد فاجعل صلواتک وبرکاتک علی آل محمد انک حمید مجید یعنی ای فاطمه شوهر
خود وهر دو فرزند خود که حسن وحسین اند بنزد من آور فاطمه ایشانرا آورد چون حاضر
شدند سرور عالم گلیم بر ایشان انداخت وفرمود که خداوندا این هر چهار اهل بیت محمدند
ایشانرا بصلوات وبرکات خود بنواز وبر ایشان رحمت کن ام سلمه گوید که فرفعت
الکساء لادخل معهم فاجتذبه وقال انک علی خیر انک علی خیر یعنی چون این دعا از سید
انبیا شنیدم گوشه گلیم را برداشتم ومیخواستم که در زیر آن گلیم در آیم حضرت رسول صلی الله
علیه وآله آنرا از دست من بکشید ودو بار فرمود که ای ام سلمه تو زن نیکو کرداری اما رتبه
آن نداری که در مقام ومنزله اهل بیت من باشی وکواشی در تفسیر خود که موسوم است
بتبصرت از ضحاک وعکرمه روایت کرده که معنی آیت اینست که لا اسئلکم علی ما ادعوا کم
الیه اجرا الا ان یحفظونی فی قرابتی علی وفاطمه والحسن والحسین وابنائهما یعنی ضحاک
وعکرمه که از مشاهیر مفسرین اند تصریح نموده اند که معنی آیت آنست که ای محمد بگو که من از

برای ارشاد شما بمعروف ونهی شما از منکر مزدی نمیخواهم واجری طمع ندارم اما میخواهم که شما
ملاحظه خاطر من کرده احترام اقارب من کنید بر وجهی که باید وشاید وتعظیم ایشانرا
بواجبی مرعی دارید واین اقارب من علی بن ابی طالبست وفاطمه وحسن وحسین وذریه این
هر دو پس بنا برین روایت ذریه حسن وحسین نیز از اقارب باشند ومحبة ایشان نیز بر
خلقان فرض بود وصاحب کشاف در کشاف ذکر کرده که مؤید قول مذکورست آنچه
زید بن علی از پدر خود از جدش از امیر المؤمنین صلوات علیهم روایت کرده که انحضرت
فرمود من برسول خدا شکایت کردم از جماعتی که بر من حسد داشتند فرمود که یا علی
اما ترضی ان تکون رابع اربعة اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن والحسین وازواجنا عن ایماننا
وشمائلنا وذریتنا خلف ازواجنا ای علی راضی نیستی که تو چهارم چهار باشی اول کسی که
در بهشت رود من باشم وتو وفاطمه وحسن وحسین وزنان ما از چپ وراست باشند و
اولاد ما از پس وپیش ونیز در کشاف مذکورست که از حضرت رسول خدای صلی الله علیه
وآله مرویست که حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی واذانی فی عترتی ومن اصطنع صنیعة
الی احد من ولد عبد المطلب ولم یجازه علیها فانا اجازیه علیها غدا اذا لقینی یوم القیمة یعنی
بهشت حرام گردانیده شده است بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من ومرا آزار رساند در
عترت من وهر که نیکوئی کند بیکی از اولاد عبد المطلب واو را مکافات نتواند کرد بر آن پس
من مکافات او خواهم کرد بر آن عمل وقتی که ملاقات کند بمن در روز قیامت وامام ثعلبی که از
اصحاب حدیثست واز مشاهیر اهل سنت در ابطال قول آنکسی که گفته این آیه منسوخ است
در تفسیر خود آورده که محبت ومودة اهل البیت از جمله اصول دین وارکان اسلام است وخلاف
این کفرست ومنشاء خروج از اسلام ومستلزم ناصبیة پس چگونه آن منسوخ باشد ودلیل بر این
آنست که عبد الله بن حامد اصفهانی باسناد خود روایة کرده از جریر بن عبد الله البجلی که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات

علی حب آل محمد مات مومنا مستکمل الایمان الا ومن مات علی حب آل محمد مات مرحوما الا ومن مات
علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر ونکیر الا ومن مات علی حب آل محمد یزف فی
الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا ومن مات علی حب آل محمد فتح فی قبره له بابان الا
الجنة الا ومن مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا ومن مات علی حب
آل محمد مات علی السنة والجماعة الا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوبا بین عینیه
آیس من رحمة الله الا ومن مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا ومن مات علی بغض آل محمد لم
یشم رایحة الجنة و چون دوستی اهل بیت باین مرتبه بود پس منسوخیه آیه مذکوره محال باشد و
مزد ادای رسالة بنود وما احسن ما قال المحبة اولاد الرسول وسیلة الی نیل رضوان و ملک موید ٥
فواها لمن ابدی مودة عترة ٥ بصدق واخلاص وعزم موکد ٥ در تفسیر طبرسی مذکور است
که در معنی الا المودة فی القربی علما را اختلافست حسن و جبائی و ابو مسلم برین وجه تفسیر نموده
اند که نمی طلبم از شما بر تبلیغ رسالة و تعلیم شریعت اجری مگر با یکدیگر دوستی کردن در چیزی که
موجب قربه باشد نزد حضرت عزت از اعمال صالحه و افعال سنیه مرضیه و نزد ابن عباس و
قتاده و مجاهد باین معنیست که از شما طلب چیزی نمیکنم بر ادای احکام مگر که دوستی نمائید بمن
در خویشی که مراست با شما چه هیچ قبیله نیست از شما مگر که سلسله آن بمن منتهی میشود
پس بجهت این محافظه من کنید و در امداد من سعی بلیغ بجای آرید یعنی اگر شما نبوت مرا منشاء
مودت من نمیکردانید پس دوستی کنید بمن بجهت قرابتی که میان من و شماست و علی بن
حسن و سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب و اکثر اهل سنت معنی آیت باین طریق بیان کرده اند که
از شما هیچ چیز نمیخواهم مگر آنکه دوستی نمائید بقرابات و اهل بیت من و محافظت کنید در حق
ایشان و این وجه مرویست از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما و نیز صاحب
طبرسی آورده که ابو محمد مهدی بن نزار حسینی خبر داد بما که ابو القاسم حسکانی
از قاضی ابو بکر حیری بما حدیث نمود که ابو العباس ضبعی از حسن بن علی بن زیاد سری

بما اخبار

بما اخبار کرد که یحیی بن عبد الحمید حمانی از حسین اشقر بما نقل کرد که قیس از اعمش و او
از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت کرد که در حینی که این آیت نازل گشت گفتند یا
رسول الله این جماعتی که ایزد حق سبحانه ما را بمودت ایشان امر نموده کیستند فرمود
علی و فاطمه و حسن و حسین که فرزندان ایشانند و دیگر سید ابو الحمد از ابو القاسم حسکانی
اسناد مذکور بما اخبار نمود در کتاب شواهد التنزیل مرفوع بابی امامه باهلی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه انبیا را از اشجار مختلفه خلق نمود و من و
علی را از شجره واحده ایجاد نمود من اصل آن شجره ام و علی فرع آن و فاطمه شکوفه آن و حسن و
حسین میوهای آن و شیعیان ما اوراق آن هر که متمسک شود ببعضی از اغصان آن ناجی گردد
و هر که از آن منحرف گردد بهلاکت ابدی رسد و اگر بنده که محبت ما را در نیافته باشد هزار سال میان
صفا و مروه عبادت کند پس هزار سال دیگر پس هزار دیگر تا بمرتبه که از کثرت عبادت مانند مشک
کهنه شود حق سبحانه او را سرنگون در دوزخ اندازد انگاه این آیت را تلاوت کرد که قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ونعم ما قیل لو ان عبدا اتی بالصالحات غدا ٥ وود
رد نبی کل مرسل وولی ٥ وصام ما صام صوام بلا ملل ٥ وقام ما قام قوام بلا کسل ٥ ما کان
فی الحشر یوم البعث منتفعا ٥ الا بحب امیر المومنین علی ٥ و زادان از امیر المومنین صلوات
الله علیه روایت کرده که آن حضرت فرمود که در آل حم آیتی نازل شده در شان ما که حفظ مودة
ما نکند مگر کسی که از اهل ایمان باشد پس آیت مذکوره را تلاوت نمود و ابو حمزه ثمالی در تفسیر
خود آورده که عثمان بن عمیر حدیث کرد بما که سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرد که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حینی که بمقدم شریف مدینه را مشرف ساخت اکابر
صحابه بخدمت او قیام نمودند و گفتند یا رسول الله تو هادی و مقتدای مائی و می بینیم که اخراجات
تو بسیار است و مداخل تو بغایت کمی اگر اجازه فرمائی اموال خود را پیش کش تو کنیم این آیه
نازل گشت که من بر تبلیغ احکام الهی از هیچ کس طمع و توقع ندارم مگر آنکه دوست دارید خویشان

نزدیک مراد در حیوة من و بعد از من و من یقترف حسنة و هر که کسب کند نیکی را یعنی چیزی را که موجب
قربت باشد نزد له زیاده کنیم مر او را فیها در ان حسنه حسنا نیکوئی یعنی مضاعف
سازیم ثواب ان حسنه را ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر سیئات بندرا کانرا
شکور جزا دهنده طاعت مطیعان را بتوفیه ثواب و تفضل نمودن بریشان زیاده بر قدر استحقاق
تسمیه مجازی بشکور بر سبیل مجاز است یعنی حق سبحانه معامله میکند با بندگان
در جزای اعمال همچو معامله شاکر در حق مطیع و محسن خود و اگرچه نفع طاعت با و
سبحانه و اصل نمیشود و ابو حمزه ثمالی از سدی نقل کرده که اقتراف حسنه مودة اهل
البیت است علیهم السلم و مرویست که حسن بن علی صلوات الله علیهما روزی
در اثنا خطبه فرمود که انا من اهل البیت الذین افترض الله مودتهم علی کل مسلم من از ان
اهل بیتم که حق سبحانه مودة ایشان را فرض نموده بر هر که مسلمانست پس این آیت تلاوت
نمود تا اخر و انکه فرمود که اقتراف حسنه مودت ماست که اهل بیتیم و اسمعیل بن
عبد الخالق از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که انها نزلت
فینا اهل البیت اصحاب الکسا این آیت نازل شده در حق ما که اهل البیت و اصحاب
کسائیم و شبهه نیست در انکه ذکر غفران و شکر بعد از اقتراف مودت اهل البیت د لاله
صریح دارد بر مغفرت خطایا محبان اهل البیت و قبول ایشان و لهذا در حدیث وارد شده
که حبنا اهل البیت لیحط الذنوب عن العباد کما تحط الریح الشدیدة الورق عن الشجرة
آورده اند که چون آیه فرض مودت فرود امد گروهی که در اعتقاد راسخ نبودند رسول را
متهم ساختند باینکه مراد او انست که مردمان با اهل بیت خود ترغیب نماید تا در حکومت
و امامت منقاد ایشان شوند حق سبحانه رد قول ایشان نمود و فرمود که نه اینچنانست
که ایشان گمان میبرند که محمد این سخن را بر خدا افترا کرده ام یقولون بلکه میگویند
ایشان علی الله کذبا بر خدای دروغ در عدم انزال ایت مودة فان یشاء الله پس اگر خواهد

خدای

خدای یختم علی قلبک مهر نهد بر دل تو و قرآن را بر تو فراموش کرداند اگر قصد افترا کنی پس
ز این حال چگونه قادر باشی بر افترا و مثل اینست ایه و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه
بالیمین این کلام بر سبیل فرض است از قبیل آیت لئن اشرکت لیحبطن عملک و نزد مجاهد
و مقاتل معنی آیت است که اگر خواهد خدای مهر نهد بر دل تو یا از ایذا و اسناد سحر و
افترا بتو متضرر نکردی و بنا برین احتیاج باضمار شرط نیست و یمحو الله الباطل و محو کند
خدای و نابود سازد کجی و ناراستی را و یحق الحق و ثابت کرداند حق را چنانکه در جای
دیگر فرموده که بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه و میتواند بود که مراد ازین
وعده باشد از جانب خدا بسید انبیا بانکه خدای محو کرداند باطلی را که ایشان
برانند از بهتان و تکذیب و اثبات حق کند که تو بر انی چه عادت او سبحانه جاریست
بر محو باطل و اثبات حق بکلماته بسخنان خود که وحی است یا بقضای نی که خط رد
بران کشیده نشود در نصرت دادن تو بریشان انه بدرستی که خدای علیم بذات
الصدور داناست بهرچه در دلهاست یعنی صدق تو و مظنه افترای ایشان
بتو بر و پوشیده و پنهان نیست پس بر حسب اعتقاد نیک و بد همه را جزا خواهد داد بدانکه
یمحو الله معطوف نیست بر یختم زیرا که محو باطل واجبست در همه حال پس جایز نباشد تعلق
ان بشرط و لهذا امر فوع واقع شده عبد الله عباس گفت چون خدای این آیت فرستاد اهل
افترا از ان اندیشه ناصواب پشیمان شده بجناب نبوت ماب امدند و در دست
و پای انحضرت افتادند و گفتند که ما گواهی میدهیم که تو راست گوئی در جمیع
اقوال و ما ازین اندیشه بد توبه کردیم و تجدید ایمان نمودیم این آیت آمد که و هو الذی
و او انکسیست که بمحض یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود
یعنی هرگاه بنده با او باز گردد و از گناه نادم شود و عزم جزم کند بر عدم عود توبه از و
در می پذیرد و یعفو و فرو میگذارد عن السیئات از بدیها و اگرچه ذنوب کبیره باشند

یعنی بعد از توبه جمیع جرمها را از ایشان در میگذارند ویعلم ومیداند ما یفعلون انچه میکند
از نیکی وبدی وحعض تبا خواند یعنی خدای میداند انچه شما میکنید از کناه و توبه پس
هریک را بجزا وسزای خود میرساند وبدانکه قبول یا بمن متعدیست ویا بعن اگر بمن مستعملست
متضمن معنی اخذاست واکر استعمال ان بعن است متضمن عزل وابانه پس معنی قبلته
منه انست که اخذته منه وجعلته مبدا قبول ومنشاء ومعنی قبلته عنه اینست
که عزلته عنه وابنته عنه وتوبه عبارتست از ندامت بر معاصی ماضیه وعزم بر عدم عود
در ازمنه مستقبله وان باجماع امة واجبست بجهة وجوب ندم بر امر قبیح وبر اخلال واجب
بجهة وجوب دفع ضرر که ان عقابست یا وقوع خوف ان وچونکه دفع ضرر واجبست پس
چیزی که دافع ضرر باشد نیز واجب باشد وجابر بن عبدالله انصاری روایة کرده که اعرابی
در مسجد رسول صلی الله علیه وآله امد ودو رکعت نماز بگذارد وگفت اللهم انی
استغفرک واتوب الیه امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که ای اعرابی سرعت
لسان بر استغفار در مظان توبه مکذب انست ازین نوع توبه توبه کن گفت یا امیر
المومنین توبه بچه معنیست فرمود که اسمیست که مشتمل است بر شش شرط ندامة
از گناه گذشته وقضا کردن فرایض ورد مظالم با صاحب خود واذابه نفس در طاعة همچنانکه
تربیة ان داده در معصیة واذاقه نفس مرارة طاعة همچنانکه چشانیده باو حلاوة معصیة وبکا
بدل هر ضحکی که از تو صادر گشته وشبهه نیست در انکه این شروط کمال توبه است نه اصل توبه
زیرا که در تحقق اصل توبه ندامة بر معصیة ماضیه وعزم بر عدم عود در ازمنه مستقبله کافیست
وبعضی از اکابر تعریف توبه را باین عبارة کرده اند صدق العزیمة علی ترک الذنوب والانابه
بالقلب الی علام الغیوب والندامة علی ما فرط من العیوب وباید دانست که قبول
توبه اگر مستلزم عفو سیآتست همچنانکه مذهب اصح است پس ذکر عفو بعد از قبول بجهت
تصریح است بر ذکر عفو بدلالة مطابقی واگر مستلزم ان نیست همچنانکه بعضی دیگر بر انند

پس دگران

پس دگران بعد از ان بجهت ترجیه بندگانست بفضل خود وذکر علم او با فعال بجهة تنبیه است
بر ترک امنیه وغرور ایشان ابو هریره از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که ان الله افرح بتوبة
عبد المومن من الضال الواجد ومن العقیم الوالد ومن الظمان الوارد یعنی حق سبحانه
بتوبه بندهٔ مومن فرحناکتر است از کسی که چیزی گم کند وبیابد وزنی نازاینده که فرزند
اورد وتشنه که اب بیابد وهر که توبه نصوح کند خدا گناهان او را از یاد کرام الکاتبین
ببرد واز بقاع سموات وارضین رفع نماید ویستجیب الذین امنوا واجابت کند دعا را از برای
انانکه گرویده باشند وعملوا الصالحات وکرده باشند عملهای پسندیده اگر مصلحة وحکمة
مقتضی ان باشد ویزیدهم وزیاده کرد اند ایشان را در مسئول من فضله از فضل عمیم خود
والکافرون وناگرویدگان لهم عذاب شدید مر ایشانراست عذابی سخت که ان دوام
انست در کیفیة وکمیة بدل انچه بمومنان عطا کرده باشند از ثواب وتفضل ابدی
از ابراهیم ادهم پرسیدند که ما لنا ندعوا فلا یجاب چیست ما را که دعا میکنیم اثر اجابت
از ان نمی یابیم گفت لانه دعاکم فلا تجیبوه زیرا که حق سبحانه شما را میخواند وشما اجابة او نمیکنید
پس این ایه را بر خوانند که ویستجیب الذین امنوا تا اخر وگویند مراد از استجابت فعل اهل
ایمان است یعنی اجابت کنند هرچه ایشانرا بان خوانند از اعمال الحسنه وافعال صالحه و
بنا بر تفسیر اول موصول منصوب بنزع خافض است وگویند که استجابت بمعنی قبول طاعة
وانابه است وزیادتی باعتبار ثواب یعنی خدای قبول طاعت میکند ایشانرا و بر ان ثواب
میدهد وزیاده میکرداند ایشانرا در ثواب بر سبیل تفضل ومعاذ بن جبل گفته که مراد
از استجابة دعائیست که مومنان در حق یکدیگر کرده باشند واز ابن عباس نقل
کرده اند که معنی انست که خدای تعالی شفاعت میدهد ایشانرا در حق اخوان و
زیاده میگرداند ایشانرا از فضل خود باین وجه که قبول شفاعة ایشان میکند در حق
اخوان ومرویست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله که مراد بزیادتی قبول شفاعت

مؤمنست در حق شخصی که مستوجب نار باشد و در دنیا با شفیع خود احسان نموده باشد از
خباب بن ارت که از اصحاب صفه است روایت کرده اند که او گفت چون مالهای بنی قریظه
و بنی نضیر و بنی قینقاع مشاهده کردیم در خاطر ما گذشت که چه باشد که توانگر شویم تا از دست
فقر و فاقه خلاصی یابیم و در احسان گشوده بر مردمان نیز از آن محظوظ سازیم آیت آمد که و
لو بسط الله الرزق و اگر بگستراندی خدای تعالی و فراخ ساختی روزی را لعباده برای بندگان
خود لبغوا هر آینه از طریق اقتصاد بیرون میرفتندی فی الارض در زمین و استعلا و استیلا
لازم حال خود می ساختندی و تکبر و فساد را پیشه خود میکردندی و این خاصیة در
اغلب طباع مرکوزست نه همه آن و لهذا بعضی از صلحای امت با وجود کثرة ثروة خللی در
اعمال و انحرافی در اطوار ایشان پیدا نمیشود بلکه در طریق عبادة کما ینبغی سلوک مینمایند
و زیادتی اموال الصلاح را جز و مانع طاعت ایشان نمیشود و چون اکثر مردمان که تربیت
نفس بهیمی و سبعی بر ایشان غالبست و بجانب [illegible] هوا و هوس مایل و مال دنیی درین باب
اقوای اسبابست پس اگر حق سبحانه بر ایشان بسط ارزاق فرمودی باغی و طاغی شدندی
پس بجهت این طریق بسط را مسدود ساخت و بر وفق حکمت قسمت ارزاق نمود چنانکه
فرمود که و لکن ینزل بقدر و لیکن فرو میفرستد روزی را باندازه ما یشاء آنچه میخواهد
یعنی بقدر معین که از روی حکمت و مصلحت فراخور حال ایشان باشد انه بعباده ستی
که خدای تعالی به بندگان خود خبیر داناست باحوال ایشان بصیر بینا بصلاح ایشان
یعنی احوال و اوضاع همه ایشان را میداند و می بیند پس هر کس را بر وفق مصالح روزی
اش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کنند که جبرئیل گفت حق سبحانه میفرماید
که از بندگان من بعضی بر آنند که صلاح ایشان درویشی است که اگر ایشان را توانگر
کردانم آثار فساد از ایشان صادر شود و برخی آنند که مصلحت مقتضی غنای ایشانست
که اگر بضیق معیشت مبتلا شوند مال کار ایشان بتباهی انجامد و حاجتی دیگر آنند

که صلاح

که صلاح در بیماری ایشانست که اگر تن درست باشند موجب فساد باشد و گروهی
دیگر آنند که حکمت تقاضای تن درستی ایشان میکند که اگر بیمار باشند منشأ فساد ایشان
باشد و طایفه دیگر آنند که از من بابی از ابواب عبادة میطلبند که اگر در آن برخ ایشان
بگشایم در آن معجب شوند و سر انجام کار خود را بسر حد تباهی کشند پس فقر و غنی و منع و عطا
و قبض و بسط و صحة و مرض بر طبق حکمت و مصلحة منست و هر کس را آنچه خیر و صلاح ایشان
در آنست میرسانم و بدانکه چون بغی با فقر اقل است و با بسط اکثر و اغلب پس اگر بسط نسبة
بهمه کس میبود بغی بر وجهی غالب میشد که امر بعکس آنچه الحال مردمان بر آنند منقلب
میگشت فی بسط بعضی دون بعضی مثل بسط همه کس نباشد چه فساد در اینجا اغلب و اکثر است
و چون معلوم شد که بسط و فقر بحسب مصالح عباد است پس حکمت در بسط رزق جماعتی
که بغی از ایشان صادر میشود یا آنست که منشأ بغی ایشان نه بسط است بلکه حال ایشان
نزد صدور بغی در حالت بسط و فقر مساویست و یا آنست که اگر ایشان مبسوط الرزق نمی بود ندی
حال ایشان در بغی اسوء می بودی والله اعلم و احکم بالصواب وهو الذی ینزل الغیث و اوست
آنکسی که فرو میفرستد بارانی را که معیشت ایشانست در قحط و جدب من بعد ما قنطوا از پس
آنکه نومید شده باشد از آمدن آن و ینشر رحمته و پراکنده میکند رحمت واسعه خود را
که آن برکات غیث و منافع آنست از اثمار و حبوب یعنی باران از در جبال و صحاری منتشر میگر داند
تا منشأ نبت نباتات و نشو اشجار شود و اقوات عباد از آن حاصل گردد وهو الولی و اوست
متولی الحمید ستوده شده بزبان آفریدگان یا جزا دهنده ستایش کنندگان و بدانکه ایثار
غیث بر مطر بجهت آنست که مطر اعم از آنست که منشأ نفع باشد یا ضرر بخلاف غیث که
آن موجب نفع فقط است و وجه انزال آن بعد از قنوط بجهت آنست که آن ادعی است
بشکر گذاری و سپاس داری منعم حقیقی و اقرب بتعظیم او و من آیاته و از جمله نشانهای
قدرت و دلایل حکمة خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینهاست چه آنها بذات

کار بندگان بنشر رحمة و
احسان و مدبر امور ایشان
بارسال امطار در اکناف و
اقطار

وصفات دلالت صریح دارند بر وجود صانع قادر حکیم وما بث وآفریدن انچه پراکنده است
ومیتواند بود که این عطف باشد بر خلق نه بر مدخول آن یعنی از نشانهای قدرت و
انچیزیست که منتشر است فیهما در آسمانها و زمینها من دابة از جنس جنبنده مراد
جمیع آفریدکانست از قبیل اطلاق سبب از برای مسبب پس شامل ملائکه وجن وانس
وسایر حیوانات باشد ومیتواند بود که مراد بان ما یدب فی الارض باشد از
انواع حیوانات چه جایزست نسبت دادن شی بجمیع انچه مذکور شده باشد
واکرچه ان ملتبس ببعضی از آن باشد چنانکه میکویند که بنو فلان فعل کذا وحال
انکه بعضی از آن ان کار کرده باشند وهو واو سبحانه علی جمعهم بر فراهم آوردن ایشان
در عرصه محشر بعد از اماته ایشان اذا یشاء در وقتی که خواهد قدیر تواناست وممکن
بران وغیر او از آن عاجزند و نا توانا و چون حق سبحانه تعداد نعم عظیمه خود نمود بر بند
بعد از آن بیان میکند که ایشان معاقب نمیشوند مکر بسبب معاصی خود ومیکوید
که وما اصابکم وهر چه بشما میرسد ای بندکان من مصیبة از بلیة وآفة مالی وبدنی فبما کسبت
ایدیکم پس بسبب انچیزیست که کسب کرده دستهای شما از ایعنی بشامه معصیة شماست
ویعفوا وعفو میکند ودر میکذرد عن کثیر از بسیاری کناه کاران ایة مخصوصست
بمجرمین واکر بیکناهی را مصیبتی رسد از انبیا واطفال ومجانین آن بسبب زیادتی اجر
او خواهد بود واز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که ما من اختلاج عضو ولا
خدش عود ولا نکبة حجر الا بذنب ولما یعفو الله اکثر یعنی هیچ رکی وعضوی نباشد که بجهد وچوبی
که عضو را بخراشد از عذاب وی ودر بعضی تفاسیر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله الملک
الکبیر نقل کرده اند که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه وآله فرستاد
این آیتست زیرا که خبر داده که بسبب بعضی کناه مصیبة میرسانم واز بسیاری عفو میکنم
ووی از آن کریمترست که کناهی که یکبار عفو کرده باشد در دنیا بار دیکر بران

عقوبة

عقوبة فرماید در عقبا انس از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که چون حق سبحانه بندهٔ
اراده خیر نماید بتعجیل عقوبة وی کند در دنیا والا عقوبة از او در عقبا اندازد ضحاک کفت هیچکس
را ندیدم که قرآن را بیاموزد پس فراموش کند مکر که ان بسبب عقوبة کناه وی بوده باشد
پس این آیت را تلاوت نمود که وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر وما
انتم بمعجزین فی الارض ونیستید شما عاجز کنندکان خدا در زمین از ایصال مصیبة بشما واز تعذیب
مستحق وما لکم ونیست شما را من دون الله بجز خدای تعالی من ولی هیچ دوستی که متولی رحمت
باشد وکارساز شما در دنیا ولا نصیر ونه یاری که عذاب را از شما دفع نماید در عقبا ومن آیاته
واز نشانهای داله بر اختصاص او بصفاتی که غیر او در آن شریک نیست الجوار فی البحر کشتیهای
جاریه است در دریا کالاعلام که مانند کوههای رفیع است ان یشاء اکر خواهد خدای یسکن
الریح ساکن کرداند بادی را که سبب رفتن کشتیست وچون ان باد ساکن شود فیظللن
پس کردند کشتیها رواکد ایستادکان علی ظهره بر پشت دریا واهل کشتی بسبب ان مضطرب
شوند ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر ریاح واجرای سفن واسکان ان لآیات هر آینه
دلالتهای واضح است لکل صبار مر هر حبس کننده نفس خود بر نظر کردن در آیات
خدای شکور سپاس دارنده بر آلاء ونعمای او یا مر هر صبر کننده بر استادن کشتی وسپاس
کننده بوقت جریان او یا نزد خروج او از آن این هر دو صفه کنایتند از مومن مخلص
که همت خود را مصروف ساخته باشد بر صبر کردن بر مصائب ونوائب وشکر
نمودن بر آلاء وسایر رغایب ودر حدیث آمده که الایمان نصفان نصف
صبر ونصف شکر او یوبقهن عطفست بر جزای شرط یعنی اکر خدای خواهد
هلاک کند کشتیها را بارسال ریاح عاصفه معرفة مراد اغراق اهل انست
یعنی اهالی انرا غرق سازد بما کسبوا بسبب انچیزی که کرده باشند از معاصی
ویعف ودر کذارند هلاکت را عن کثیر از بسیاری از ایشان پس معاجله

عقوبة و نجاة دهد برخی دیگر را بر طریق عفو ویعلم الذین یجادلون این معطوفست
بر علة مقدره وتقدیر کلام اینکه لینتقم منهم ویعلم الذین یجادلون یعنی اگر
خواهد خدای خلاصی دهد مؤمنان را وهلاک کند کافران را تا انتقام کشد
ازیشان وتا بداند آنهای که خصومت میکنند آیاتنا در دلایل قدرت ما
ما لهم که نیست مرایشان را من محیص هیچ گریزگاهی نزد نزول عذاب و وقوع عقاب
فما اوتیتم پس آنچه داده شده اید من شیء از چیزی که تعلق بدنیی دارد از اموا ل
واولاد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید
ازان متمتع میشوید وبعد از موت آنرا در پس خود میگذارید واصلا ازان
متمتع نمیگردید بدانکه ما موصوله چونکه متضمن شرطست ازینجهت فا در
جواب آن واقع شده بخلاف قوله وما عند الله وآنچه نزد خداست از ثواب آخرت
ونعیم جنت خیر وابقی بهتر است وپاینده تر از روی خلوص نفع ودوام آن
للذین آمنوا برای آنانی که گرویده اند وعلی ربهم یتوکلون وبر آفریدگار خود توکل میکنند
وامور خود را با وتفویض مینمایند والذین وبرای آنانکه یجتنبون پرهیز میکنند کبائر
الاثم از گناهان بزرگ والفواحش وازکارهای زشت واذا ما غضبوا وچون خشم
میگیرند بر مردمان بسبب اذیتی ومکروهی که بدیشان رسانند هم یغفرون ایشان
درمیگذرند ازان وباب عفو آتش غضب خود را مینشانند ایراد ضمیر وفصل تنبیه است
بر اختصاص غفران بایشان در حالة غضب وفواحش جمع فاحشه است وان اقبح قبا یح است
مانند شرک وهرچه مثل آن باشد وسدی گفته که مراد بان زناست ونزد مقاتل هر
چیزیست که موجب حد باشد پس بنا بر قول اول ودویم عطف آن بر کبائر الاثم از قبیل
عطف خاص است بر عام وبنا بر قول سیم عطف تفسیریست ومراد بآسانی که متعلق
عفو است اسائیست که راجع بنفس جانی باشد چه اگر متعلق بحقوق الله بود چون ارتداد

وشرب

وشرب خمر وزنا وغیر آن امام را جایز نیست که ازان عفو کند والذین استجابوا وبرای آنانکه
اجابت کردند لربهم پروردگار خود را مراد انصارند که حضرت رسول الله صلعم ایشانرا بایمان
خواند فی الحال بطوع ورغبت قبول آن نمودند واقاموا الصلوة وبر پای داشتند نماز را در اوقات خود
باشرایط وارکان وچون ایشان پیش از هجرت حضرت رسالت از مکه بمدینه بیمشورت یکدیگر
در هیچ امری قیام نمینمودند وجهت مساس مشورت بود که در خانه ابو ایوب مجتمع شدند واتفاق
نمودند بر ایمان آوردن بحضرت رسالت ونصرت دادن او از اینجهت حق سبحانه مدح ایشان نمود
باین صفت وفرمود که وامرهم وکار ایشان شوری مشورت کردنیست بینهم میان ایشان
ومراد بمشاورت مفاوضه است در کلام بجهة ظهور حق یعنی هرگاه که کاری کنند بصواب دید یکدیگر
کنند بجهة فرط تدبر وتیقظ ایشان در امور واصلا متفرد نشوند دران ومما رزقناهم وازانچه عطا
کرده ایم ایشانرا از اموال مباحه ینفقون نفقه میکنند ودر مرضات ما صرف مینمایند ومرویست
از حضرت رسالت صلعم ما شقی عبد قط بمشورة ولا سعد باستبداد هرگز بدبخت نشود بنده
اگر بمشورت در امری خوض کند وهرگز نیکبخت نگردد اگر بعودی خود در امری قیام نماید ونیز فرمود
که ما خاب من استخار وما ندم من استشار نومید نگردد هر که استخاره میکند وپشیمان نشود هر که
مشورت کند ونیز از آنحضرت مرویست که ما من رجل یشاور احدا الا هدی الی الرشاد هیچ مردی مشورت
نکند با کسی مگر که هدایت کرده شود بطریق صواب والذین وبرای آنانکه اذا اصابهم البغی چون ایشانرا
برسد ستمی از کفار هم ینتصرون ایشان از دشمنان خود انصاف ستانند وانتقام کشند وسر عزت
وخواری فرو نیارند زیرا که انتقام از کفار فرض است وجهاد کردن با ایشان واجب ولازم درین کلام
وصف ایشان مینماید بشجاعت بعد از وصف ایشان بسایر اصول فضایل واین صفت مخالف غفران نیست
زیرا که آن مبنی است از عجز مغرور وانتصار مشعر بر مقاومت خصم وحلم نمودن در حق عاجز محمود است
ودر حق متغلب مذموم زیرا که آن اغراست بر بغی پس وصف ایشان بانتصار بجهة منع تعدی است و
مرویست که بعضی این آیه را تلاوت نمود گفت ایشان کراهه داشتند از آنکه اذلال نفس خود کنند تا فساق بر

ایشان جرأت نمایند و شبهه نیست در آنکه هر که اخذ حق خود کند بدون تعدی از حد الهی او مطیع
مامور به خواهد بود و هر مطیعی محمود است و ابو مسلم انتصار بمعنی تناصر حمل کرده مثل اختصام که
بمعنی تخاصم است یعنی هرگاه ستمی از اعدا با ایشان میرسد یکدیگر را نصرت میدهند در انتقام و از
عطا منقولست که مراد با جماعت مؤمنانی بودند که کفار ایشان را از مکه اخراج کرده بودند پس حق سبحانه
تمکین ایشان داد بر ایشان تا انتقام خود از ایشان کشیدند و بعضی گویند که مؤمنان بر دو صنفند صنفی
شیمه ایشان عفو است و آیه واذا ما غضبوا هم یغفرون در حق ایشانست و صنفی دوم ایشانند اهل انتصار آنست
و این آیه در شأن ایشانست پس حق سبحانه مدح انتصار ایشان میکند بر این وجه که وجزاء سیئة و پاداش
کردار بد سیئة مثلها کرداریست مثل آن بدون زیاده خواه قصاص جراحات باشد یا قول
قبیح و تسمیه جزای سیئه بسیئه بر سبیل ازدواج است از قبیل فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل
ما اعتدی علیکم یا باعتبار سوء میسی از اجزاء سیئه فمن عفی پس هر که در گذرد از ستمکار خود
که از اهل ایمان باشد و ترک انتقام نماید ازو واصلح و باصلاح آورد میان خود و میان عدو خود
فاجره پس مزد او فردای قیامت علی الله بر خدای است وعده مبهمه دالست بر عظم موعود و
شرف آن و در تبیان از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که
هر که او را بر خدای اجری هست گو برخیزد و حق خود ازو بستاند پس جماعتی برخیزند ملائکه با ایشان گویند
که شما را بر خدای چه اجر است ایشان گویند نحن الذین عفونا عمن ظلمنا ما آن جماعتیم که عفو کردیم از
کسانی که ظلم کردند بر ما پس با ایشان گویند که ادخلوا الجنة بغیر حساب در بهشت داخل شوید بدون
حساب و اعمال انه لا یحب الظالمین بدرستی که خدا دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی که ابتدا
کنند بستم و در انتقام از حد در گذرند این کلام دالست بر آنکه انتصار مامون نیست از تجاوز تسویه
و اعتدا خصوصا در حال غضب والتهاب حمیه چه مجازی کا هست که بسبب کثرت غضب شعور نمیدارد
از تسویه و زیاده از آن انتقام میکشد ولمن انتصر و هر آینه هر که کینه کشد از ستمکار بعد ظلمه
پس از ستمکردن او بان ضمیر او اضافه صفتست بمفعول و قوله فاولئک اشارتست یعنی من بلفظ

آن یعنی کسانی که منتصر باشند پس از ظلم کردن ظالم با ایشان پس آن گروه ما علیهم من سبیل نیست بر ایشان
من سبیل انما السبیل هیچ راهی بمعاتبه و معاقبه با ایشان که هیچ نیست در انتصار علی الذین جز بر نیست
انما السبیل
که راه عتاب و عقاب علی الذین بر کسانیست که یظلمون الناس ستم کنند بر مردمان ابتدا و
یبغون فی الارض و افزونی جویند در زمین و از حد بیرون روند بغیر الحق بدون حقیقتی و حجتی
بلکه بجهه تکبر و افساد اولئک آن گروه موصوف بظلم و بغی لهم مر ایشان راست عذاب الیم عذابی دردناک
که آن عذاب دوزخ است ولمن صبر و هر که شکیبائی ورزد و تحمل نماید بر آزار ظلمه وغفر و در گذرد از
مظالم ایشان و در صدد انتقام نباشد ان ذلک بدرستی که این صبر و غفران ازو لمن عزم الامور
از کارهایست که معزوم و مجزومست یعنی جماعتی که موصوفند بکمال ایمان و مزید احسان قصد
ایشان جزم است بر این نوع کارها و آنرا از جمله معزومات و ملزومات میدانند چه همه کس را تو
این نباشد که جفا کشند و وفا کنند ومن یضلل الله و هر کرا فرو گذارد خدای در وادی ضلالت و خذلان
و نظر لطف و توفیق ازو باز گیرد بسبب جحود و انکار او با وجود ادله باهره بر طریق حق یا آنکه حکم بضلالت او
کند یا او را بطریق خیبت گرداند و بنکال عقوبت گرفتار سازد فما له من ولی پس نیست مر او را
هیچ دوستی و ناصری که کارسازی او کند من بعده پس از فرو گذاشتن خدای او را وتری الظالمین
و ببینی تو ای بیننده ستمکاران را لما رأوا العذاب آنهنگام که ببینند عذاب را در روز قیامت یقولون
گویند در آن ساعت هل الی مرد آیا هست بسوی بازگشتن بدنیا من سبیل هیچ راهی تا برویم و در
تدارک ما فات کوشیم این کلام را از نهایت جزع و فزع گویند و اگر چه دانسته باشند که ایشان را رجوع بدنیا
ممکن نیست وتریهم و ببینی ستمکاران را در آن روز یعرضون که عرض کرده شوند علیها بر آتش دوزخ
کنایه غیر مذکوره بجهة وضوح است چه بدیهی است که کافران را بر آتش عرض خواهند کرد نه غیر آن
خاشعین در حالتی که فروتنان و حقیران باشند من الذل از جهة خواری و رسوائی ینظرون
نگاه خواهند کرد بسوی آتش من طرف خفی از نگریستن پنهان یعنی بجهة هول و هیبت آتش دوزخ
زهره نداشته باشند که نیک در آن نگاه کنند بلکه بکناره چشم در آن نگرند و ابن عباس و مجاهد

خفی را بدلیل تفسیر کرده اند یعنی نکریستنی بروجه مذلت وخواری ضحاک کفته که وقتی که ایشان
بدوزخ درآیند کاهی در زدیده بیملاحظه نکرند وکاهی بعرش وکاهی بدوزخ ونزد بعضی مراد
بطرف خفی چشم دلست زیراکه کافران نابینا محشور خواهند کشت پس بدل احوال دوزخرا
خواهند شناخت همچنانکه نابینا در دنیا حالات مختلفه درمییابد وصاحب کشاف کفته که
اینوجه خالی از تعسفی نیست وقال الذین امنوا وکویند کسانی که ایمان آورده اند در وقت مشاهده
عقوبت کافران وخسران ایشان ان الخاسرین بدرستی که زیان کاران الذین خسروا
آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود واهلیهم ودر کسان خود یوم القیمه در روز رستخیز
چه بسبب عبادت اوثان نفسها خود را مستحق دوزخ ساختند وبجهة اضلال اهالی خود ومنع
ایمان از ایشان انها را مستوجب آتش نیران کردانیدند یا انکه بجهة شرک وکفر دولت دیدار از
خویشان خود که بسمت ایمان متسم بودند محروم ماندند پس در روز قیامت نه اهل خود را بینند
ونه نفسهای خود را در آسایش وراحتی یابند وکویند که مراد با هالی حور العین اند که نامزد ایشان
بوده باشند بر تقدیر قبول ایمان وبدانکه یوم القیمه یا متعلق است بخسروا بر تقدیر انکه قول
مؤمنان در دنیا باشد نه در عقبی یعنی کفتند مؤمنان که کافران در نفس واهل خود زیان کردند
در روز قیامت ویا متعلق بقال اکر قول ایشان در عقبی باشد واین اصح قولین است یعنی کویند
مؤمنان در روز قیامت چون کافران را بدین صفت بینند که کفار زیان کردند در نفس واهل خود
الا ان الظالمین بدانید بدرستی که ستمکاران که مشرکانند فی عذاب مقیم در عذابی اند که پیوسته
ودایم باشد وهرکز سمت انقطاع نپذیرد وما کان لهم من اولیاء ونباشد مر کافرانرا من اولیاء هیچ دوستان
که در دفع عذاب ینصرونهم یاری کنند ایشانرا من دون الله بجز از خدا یعنی غیر از خدا هیچکس دیکر
عذاب از ایشان باز نتواند داشت وچون بسبب کفر وشرک هرکز خدای عذاب از ایشان
رفع نخواهد نمود پس همیشه در عقوبه عقاب ونکال کرفتار خواهند بود ومن یضلل الله وهرکه
فرو کذارد خدای او را در ضلالت وخذلان وسبب جحود وعناد او یا هرکه خدا او را از راه بهشت

کان لهم

بگرداند

بکرداند یا حکم بضلالت او کند فما له من سبیل پس نیست مر او را راه رستکاری وچون مآل حال
اهل ضلال عقاب ونکالست پس استجیبوا لربکم اجابت کنید ای بندکان مر پروردکار خود را
یعنی قبول امر او کنید پس بوحدت او ومعرفت احکام او را متابعت کنید من قبل ان یأتی پیش از انکه
بیاید یوم لا مرد له روزی که باز کردانیدن نیست مر انرا من الله از نزد خدای یعنی خدای انرا
رد نکند بلکه البته واقع شود چه حق سبحانه بوقوع آن حکم کرده پس آمدن انرا چاره نباشد مراد
روز قیامتست ما لکم نیست شما را من ملجا هیچ پناهی وکریزکاهی یومئذ در آن روز تا ملتجی
بان شوید واز عذاب برهید وما لکم ونیست شما را من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده باشید یعنی
منکر اعمال خود نتوانید شد زیراکه حفظه وکرام الکاتبین اند در صحف اعمال ایشان ثبت ان نموده
باشند واعضا وجوارح شما بران کواهی خواهند داد پس چکونه انکار آن ممکن باشد بس بجهة
تسلیه خاطر عاطر حضرت رسالت صلعم میفرماید که فان اعرضوا پس اکر روی بکرداند مشرکان
از اجابت دعوت ایمان فما ارسلناک پس نفرستاده ایم ترا علیهم بر ایشان حفیظا نکاهبانی
که باجبار واکراه ایشانرا از کفر باز داری وبطریق ایمان در آری پس از اعراض ایشان اندوهناک
مباش ان علیک نیست بر تو الا البلاغ مکر رسانیدن احکام وتوابع شرط بلاغ نیست میرسانی
وانا وبدرستی که ما اذا اذقنا الانسان چون بچشانیم آدمی را یعنی عطا فرماییم باو منا از نزد
خود رحمة بخششی از صحت وثروت فرح بها خوش شود بدان وشادی کند مراد جنس مردمانست
بدلیل قوله وان تصبهم واکر برسد بایشان سیئة بدی چون بیماری وتنکدستی وپریشانی
بما قدمت ایدیهم بسبب انچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال قبیحه فان الانسان
پس بدرستی که آدمی این هنکام کفور سخت ناسپاس است واصلا تامل وتفکر در سبب نعمة
ونعمت نمیکند ووضع ظاهر در موضع مضمر بجهة دلالتست بر انکه جنس انسان موسوم بکفران نعمتست
جای دیکر میفرماید که ان الانسان لظلوم کفار ان الانسان لربه لکنود واین حکم با انکه مختص است
بمجرمان جایز است اسناد آن بجنس انسان باعتبار انکه اغلب انسان آنانند که نعمت را فراموش میکنند

و محنت را بزرگ میشمرند و دیگر ذکر تصدیر شرطیه اولی باذا و ثانیه بان بجهة آنست که اذا در نعمت محقق
و مستمر است و امر یست عادی که مقتضی بالذاتست بخلاف اصابه بلیه و چون او سبحانه ذکر اذاقه
نعمت و اصابه بلیت نمود بعد از ان بجهة بیان آنکه قسمت نعمت و بلیت بمشیت و اراده او است میفرماید
که لله ملك السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها یخلق ما یشاء
می آفریند آنچه میخواهد یهب لمن یشاء اناثا این بدل یخلق است بدل البعض از کل یعنی میبخشد
هر کرا میخواهد دختران نه پسران ویهب لمن یشاء الذکور و می بخشد هر کرا اراده میکند
پسران نه دختران او یزوجهم یا جفت میکرداند ایشانرا ذکرانا و اناثا پسران و دختران یعنی
هم پسران می بخشد و هم دختران بابینطریق که از هر بطنی پسری و از بطن دیگر دختری ویجعل من یشاء
و میکرداند هر کرا میخواهد عقیما بی فرزند انه علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بمصلحت دادن
و ندادن قدیر توانا بانچه می بخشد و منع نماید پس همه کارها بحکمت و اختیار میکند حاصل آیت آنست که
حق سبحانه احوال عباد مختلف ساخته است در اولاد بحسب مقتضی مشیت پس بعضی را یک صنف کرامت
فرمود که آن ذکور است یا اناث و برخی را هر دو صنف اعطا نموده و جماعتی دیگر را هیچ کدام نداده و تقدیم
اناث بر ذکور با وجود تقدم ذکور بر اناث بحسب ذات از حیثیت اکثریت اناث است بر ذکور و بسبب تکثیر نسل
و دیگر آنکه تا مساق آیت دلالت کند بر آنکه آنچه تعلق بان گرفته مشیت خداست نه مشیت انسان و اناث
از این قبیلند چه منشاء کثرت اولادند و از اینجاست که اصبغ بن نباته از رسول صلعم روایت کند که از یمن
و برکت زنست که اول دختر آرد و بعد از ان پسر چه حق سبحانه تقدیم اناث بر ذکور نموده و بعضی دیگر وجه
تقدیم اناث گفته اند که اجراء کلام در بیان بلیتست و عرب اناث را بلایی نامند پس مناسب تقدیم اناث
باشند و محتملست که تقدیم اناث بجهة تطییب قلوب آبای ایشان باشد یا بجهة محافظت فواصل آیات شد
و لهذا ذکور بعنوان معرفت واقع شده زیرا که تنکیر منافی رعایت فواصل است و احتمال ان نیز دارد
که تعریف آن بجهة جبر تاخیر باشد چه تعریف مبنی است بر تنویه و تشهیر و تغییر عطف در ثانی بجهة آنست که ان
قسم احد جنسین است که مشترکست میان دو قسم اول و تقدیم ذکر ذکور بر اناث بعد از تقدیم اناث بر ان

بجهت اعطای هر یک از جنسین است آنچه حق تقدیم و تاخیر ایشانست تا مشعر باشد بانکه تقدیم اناث بر ایشان
در فقره سابقه نه بجهت تقدم ایشانست بحسب ذات بلکه بسبب یکی از امور مذکوره است و ترک ذکر مشیت
در ذکرانا و اناثا و ذکر آن در سه قسم دیگر بجهة آنست که در آن سه قسم احتمال دارد که والدین را داعیه
پسر باشد نه دختر یا دختر نه پسر یا داعیه مطلق ولد پس اثر مشیت خود باز نمود تا ایشان قطع داعیه خود
کنند اما اینجا که هر دو نوع را عطا فرمود والدین را مشیتی نماند تا نفی ان باید کرد و عدم تغییر قسم رابع
بعاطف بجهة ظهور آنست که با یک قسم چیز نیست که مشترک میان اقسام ثلثه و بعضی گفته اند که آیه در حق
انبیا نازل گشته یهب لمن یشاء اناثا در شان شعیب و لوط است ویهب لمن یشاء الذکور در باره ابراهیم
او یزوجهم ذکرانا و اناثا در شان عالی الشان سید عالم صلعم و یجعل من یشاء عقیما در حق یحیی و عیسی آورده
اند که یهود حضرت رسالت را صلعم گفتند چرا خدای تعالی بیواسطه با تو سخن نمیگوید تا در تو نگریم چنانچه
با موسی ع سخن میگفت و موسی او را میدید آنحضرت در جواب فرمود که موسی سخن او را میشنید اما
او را نمیدید این آیت آمد که وما کان لبشر و نیست و نشاید مر آدمی را ان یکلمه الله آنکه سخن گوید خدای
باوی بروجهی که انکس وی را میبیند بلکه سخن کردن خدای با آدمی نیست الا وحیا مگر بوحی و ان کلامی است
خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام یا بالقای آن در منام چنانکه داود را زبور الهام کرد و ابراهیم را
امر نمود بذبح اسمعیل در منام او من وراء حجاب یا سخن گوید باوی در پس پرده با بنوعی که آواز
شنوده شود و کسی مرئی نگردد چنانکه با موسی ع سخن گفت و او در پس حجاب نور بود و در موضح آورده
که خدای تعالی در شب معراج با حضرت رسالت صلعم سخن کرد در ورای دو حجاب که یکی از زر سرخ بود و دیگری
از مروارید سفید و مسافه میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود او یرسل رسولا یا بفرستد رسولی را
یا نزدیک از جنس ملائکه باشد چون جبرئیل فیوحی پس القای کلام کند آن رسول و آن بشر باذنه
بدستوری خدای تعالی ما یشاء آنچه خواهد خدای انه علی بدرستی که خدای برتر است از دیده شدن
یا بصادر شدن آن از صفات مخلوقاتست یا غالبست در ایصال وحی حکیم دانا با فعالی که مقتضی حکمت او است
پس بروجه حکمت و مصلحت گاهی بیواسطه سخن گوید و گاهی بواسطه از عایشه روایت کرده اند که من زعم

ان محمداً ازای دید فقد اعزم علی الله الفریه هر که گمان برد که پیغمبر صلعم خدای خود را دیده پس او بهتان عظیم بر خدای نهاده و وکذلک وهمچنانکه وحی کردیم بپیغمبرانی که پیش از تو بودند اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو روحاً قرانرا من امرنا بفرمان خود و نشید قران بروح بجهة آنست که قلوب بانها حیوة مییابند همچنانکه ابدان بارواح زنده میشوند وگویند مراد بروح جبرئیل است یا ملکی اعظم است از جبرئیل و میکائیل که در حین حیوة انحضرت همیشه ملازم او بود و از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که ان ملک بعد از حضرت رسالت صلعم بر آسمان صعود نکرد بلکه ملازم حال ماست و از ما جدا نمیشود تا حین خروج قایم ما و بعد از انکه او از دنیا ارتحال نماید بر آسمان رود انکه بر سبیل تعداد نعمت بر انحضرت میفرماید که ماکنت تدری نبودی تو که بدانی پیش از وحی ما الکتاب که چه چیز است قرآن یعنی قبل از انزال قرآن علم بان نداشتی ولا الایمان و نمیدانستی دعوت کردن بایمان یا بشرایع و معالم آن عارف نبودی و اگرچه قبل از بعثت بوسیله دلایل عقلیه باصول ایمان عالم بودی یا نمیشناختی اهل ایمانرا یعنی معلوم نداشتی که چه کس بتو ایمان آورد و چه کس بتو نکرود ولکن جعلناه ولیکن گردانیدیم کتابرا نوراً روشنایی و از ابن عباس منقولست که ضمیر راجع بایمانست یعنی گردانیدیم ایمانرا نوری نهدی به کراه نماییم بان من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا از بندگان خود کاهی که ایشان بادله واضحه آن تامل کنند و در نتایج سواطع آن اندیشه نمایند وانک لتهدی و بدرستی که تو بوسیله وحی ما مینمایی مردمانرا الی صراط مستقیم براه راست که مفضی بحق باشد پس بر سبیل بدلیت تفسیر صراط میکند باینکه صراط الله الذی راه راست راه خدای است که مر او راست ما فی السموات وما فی الارض انچه در آسمانها و زمینها است از روی خلقیت و ملکیت یعنی ارزان وعد و وعید مطیعان و مجرمان میفرماید و میگوید که الا الی الله بدانید که بسوی خدای تصیر الامور باز میگردد کارهای خلایق در آخرت و همه کس را فراخور اعمال جزا خواهد داد یا انکه جمیع امور در همه اوقات و احوال راجع است بحضرت ذوالجلال و سهل بن جمد گوید که وقتی آتش در مصحفی افتاد و تمام بسوخت بغیر از اینکه الا الی الله تصیر الامور و مصحفی دیگر در آب افتاد و همه آن

محو شد مگر این آیه سورة الزخرف مکیست و از مقاتل مرویست که الا آیت واسئل من ارسلنا که در بیت المقدس نزول یافته و عدد آیات آن هشتاد و نه است الا اهل شام که نزد ایشان هشتاد و هشت است و اختلاف ان در دو آیه است حم بمذهب کوفی و هو مهین بزعم حجازی ابی بن کعب از سرور عالم صلعم نقل کرده که جماعتی که سوره زخرف در دنیا تلاوت کرده باشند در روز قیامت بایشان ندا کنند که یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب و ابو بصیر از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که باین سوره مداومت نماید خدای تعالی او را در لحد از هوام زمین و از فشارش قبر ایمن گرداند تا روز محشر و چون محشور شود این سوره بصورتی زیبا برآید و او را بفرمان خدای بهشت درآرد و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره حم عسق بذکر قران و وحی نمود در افتتاح باین سوره نیز ان مضمون را مرعی داشته فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین قسم باسماء حسنی که مبادی انها باین دو حرف مصدر باشند و بقرآن روشن و هویدا از حیثیت وضوح معانی آن برکافه انام یا باعتبار حجج واضحه دالة بر نزول آن از نزد ملک علام و یا روشن کننده احکام اسلام و اشکارا سازنده قواعد حلال و حرام جواب قسم اینکه انا جعلناه بدرستی که ما گردانیدیم این کتابرا قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب لعلکم تا شاید که شما که اهل عربید تعقلون دریابید از او معانی آن و برسید و بدان منتفع شوید و یا بسبب وفور آثار فصاحت و کثرت اطوار بلاغت و جزالت آن صحت نبوت پیغمبر ما عالم گردید و مخفی نیست که این کلام از ایمان حسنه بدیعه است بجهة تناسب قسم و مقسم علیه و لعل مستعار است از برای معنی اراده یعنی قرانرا بلغت عرب فرستادیم بجهة اراده انکه عرب انرا تعقل کنند و بگفتار لولا فصلت آیاته قایل نشوند و چون مجعول بمعنی محدث است پس آیه دالست بر انکه قران حادثست و متصف بصفت قدیم نیست وانه و بدرستی که قران فی ام الکتاب لدینا در اصل همه کتابها که نزدیک ماست یعنی در لوح محفوظ که منتسخ جمیع کتب منزله است و محفوظ از تغییر و تبدیل لعلی هرآینه بزرگوار است و عالیمقدار از روی اعجاز و فرط فصاحت و جزالت یا از حیثیت منسوخیت کتب سالفه بان و یا بوجوب ادامت عمل بان و یا بجهة تضمن آن فواید جلیله کثیره و یا

ببب تعظیم وتکریم فرشتکان واهل ایمان دران حکیم محکم کرده شده از تفرق تناقض وتزبان نسخ
با خداوند حکمت بالغه ومظهر حق وثواب وبعد ازان بر سبیل انکار خطاب میفرماید با اهل جحود و
عناد ومیکوید که افنضرب عنکم الذکر صفحا این عطف است بر جمله محذوفه ونقدیر کلام اینست
انهملکم فنضرب ونصب صفحا یا بر مصدریت است بر غیر لفظ فعل ویا بر علیت ویا بر حالیت ویا بر ظرفیت
یعنی ایا واکذاریم شما را پس باز زنیم یعنی باز داریم ودور کردانیم از شما قرانرا باز داشتنی یا معزول
سازیم شما را از انزال قران والزام حجت بجهة اعراض کردن شما ازان یا در حالتی که شما اعراض
کنند کانید ازان یا ایا دور کردانیم شما را از قران در یک جانب ان کنتم بجهة انکه هستید قوما
مسرفین کروهی از حد بیرون روندکان ودر وادی غوایت وضلالت فرو رفتکان یعنی اینکه
شما در تکذیب قرآن افزائید وبجهت عناد انکار ان نمائید ما از انزال ان باز نخواهیم استاد
وشما را درین جهالت وغوایت نخواهیم کذاشت بلکه پیاپی انرا خواهیم فرستاد تا بر شما
الزام حجة نمائیم پس بجهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از استهزای
قوم خود میفرماید که وکم ارسلنا من نبی وبسا که فرستادیم از جنس پیغمبران فی الاولین
درمیان پیشینیان که بسمت اسراف واشراک متسم بودند وبفرط غباوت وجهالت و
کفر وعناد متصف وباوجود این اصرار عناد وانکار ایشان مانع ما نشد در ارسال رسل
بلکه بجهت الزام حجت بریشان مکرر پیغمبران بریشان میفرستادیم وما یاتیهم ونمی آمد
بان معاندان من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به مکر انکه بودند ایشان باو
که استهزا میکردند چنانکه معاندان قریش نسبة بتو میکنند یستهزؤن پس هلاک کردیم
بسبب استهزا وسخریت کروهی را که فاهلکنا اشد منهم سختتر ازین مسرفان بودند بطشا
از روی قوت وتوانائی یعنی جماعتی که در قوت وشوکت از مسرفان زمان تو در
پیش بودند ایشانرا هلاک کردیم وشدة وشوکت ایشان مارا از تعذیب عاجز نساخت
پس مسرفان عصر تو بطریق اولی که مارا عاجز نتوانند ساخت وچون حال برین منوال

پس باید که ایشان بقوت ونجدة خود مغرور نشوند بطشا ومضی وکذشته است در
مواضع متعدده از قران مثل الاولین قصه پیشینیان وخبر عجیب وقرابت ایشان که با سنبر خود چه عمل
کردند وما ایشانرا بانواع عذاب معذب کردانیدیم این آیت وعده حضرت رسالتست باعانت و
نصرت ووعید اعادی او بنکال وعقوبت پس بر سبیل الزام حجت بر مشرکان میفرماید که
ولئن سالتهم واکر بپرسی مشرکان عهد من خلق السموات والارض که آفریده است آسمانها و
زمینها را وابداع انها نموده لیقولن هر آینه کویند بر وجه اعتراف واذعان خلقهن العزیز
آفریده است انهارا خدایی که غالبست بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیز اورا مغلوب نتواند ساخت
نه در ایجاد مکونات ونه غیر ان العلیم دانا بمصالح خلق اشیاء بر وجه اتقان واتفاق پس این
آیه مخبر است بر غایت جهالت وضلالت ایشان چه باوجود انکه مقر اند بانکه خالق جمیع اشیاء او
سبحانه است ترک عبادت او نموده بعبادت اصنام واوثان که عاجز مطلقند ارتکاب مینمایند
انکه بجهة زیادتی اثبات حجت برایشان در صفت خود میفرماید که خدایی که خالق جمیع مبدعات
ومکونانست الذی جعل آن خدایست که کردانید لکم الارض برای شما زمین را مهدا
بساطی کسترده تا مستقر شما باشد وجعل لکم وبیافرید وپیدا کرد برای شما فیها سبلا در زمین
راهها را که سلوک مینمایید دران لعلکم تهتدون تا شاید که شما راه یابید بطریق بلادی
که مقصد شماست تا مهتدی شوید بحکمه صانع بواسطه نظر کردن دران والذی نزل واوان
خدایست که فرو فرستاد من السما از آسمان یا از ابر ماء بقدر آبی باندازه حاجت بروفق
مصلحت بلاد وعباد نه بر وجه افراط که سبب غرق باشد چون طوفان نوح ع ونه بر طریق تفریط
که مزارع را کافی نباشد این کلام دالست بر انکه این فعل قادر مختار است نه فاعل موجب پس بجهة
تصریح بر اختصاص ایجاد بخود از غیبت بتکلم التفات نموده میفرماید که ما بعد از انزال باران
فانشرنا به پس زنده کردانیدیم بدان بلدة میتا جایکاهی را که مرده است یعنی زمینی
خشک شده را باخراج کیاه تذکیر صفت بجهة آنست که بلدة بمعنی بلد ومکانست کذلک

همچنانکه ما زمین مرده را زنده ساختیم بانبات نباتات همچنین تخرجون بیرون آورده خواهید شد
از قبور در وقت نشور پس از زنده شدن والذی خلق الازواج و دیگر خدای بحق آنکسیست که بیافرید
اصناف مخلوقات را کلها همه آن از حیوانات و نباتات و جمادات ازواج در حیوانات عبارتست
از ذکور و اناث و در نباتات و جمادات انواع متقابل چون ترش و شیرین و تلخ و شور و تر و خشک
و غیر آن و مثل آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و شمس و قمر و جز آن وجعل لکم و پیدا
کرد برای شما من الفلک از کشتیها والانعام و از چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار شوید بر آن
در بر و بحر لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر پشتهای آن مرکوب ثم تذکروا پس یاد
کنید نعمة ربکم نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست شدید بر آن یعنی
اعتراف کنید بان نعمت باستعظام آن نموده و بحمد آن مشغول شوید وتقولوا و بگویید سبحان
پاک است از مشابهت و مماثلت مخلوقات الذی سخر لنا آن خدایی که مسخر کرده است از برای ما
و رام ساخت هذا این مرکوب را که کشتی است یا حیوان تا بمدد رکوب قطع بر و بحر کنیم وما کنا له
و نیستیم مر این مرکوب را بقوت خود مقرنین طاقت داشتگان بر فرمان بردار گردانیدن و ضبط
نمودن آن و چون دابه خالی نیست از شموس و عسور و کشتی از انکسار و قصور و از مظان اسباب
هلاکت را کیست از ینجهت حق سبحانه تنبیه مینماید او را از هلاکت و میفرماید که راکب باید که بعد از
تحمید و تسبیح مستعد موت شده باینمقال مترنم شود که وانا الی ربنا و بدرستی که ما در عاقبت
کار بسوی پروردگار خود لمنقلبون هر آینه بازگردندگانیم بمرکب جنازت که آخرین مراکب دنیاست و
بعضی در وجه اتصال این کلام بما قبل آن چنین گفته اند که رکوب از جهت تنقلست و نقله عظمی انتقالست
بسوی ملک متعال نزد انقضای آجال پس ذکر آن در اثنای اینحال بجهة امر مشترکست میان اول و ثانی
که آن مطلق انتقالست و از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که چون رسول صلعم پای در رکاب
نهادی گفتی الحمد لله علی کل نعمة سبحان الذی خلق الازواج کلها وجعل من الفلک والانعام ما ترکبون
تا بقوله انا الی ربنا لمنقلبون پس سه تکبیر گفتی و بر بالای مرکب راست نشستی و مسلم در صحیح خود از ابن عمر

روایت

روایت کند که رسول صلعم هرگاه قصد سفر میکرد سه بار تکبیر میگفت پس تلاوت سبحان الذی سخر لنا
هذا تا آخر اشتغال مینمود و این دعا میخواند که اللهم انا نسألك فی سفرنا هذا البر والتقوی
والعمل بما تحب و ترضی اللهم هون علینا سفرنا واطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر و
الخلیفة فی الاهل اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب و سوء المنظر فی الاهل و
المال و در حین معاودت از سفر بعد از آیت مذکوره میفرمود که آئبون تائبون لربنا حامدون و
عیاشی از امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله روایت کند که ذکر نعمة در قران امر بان واقع شده
آنست که بگوید الحمد لله الذی هدانا للاسلام و علمنا القرآن و من علینا بمحمد صلعم و بعد از ان
آیه سبحان الذی سخر لنا تلاوت کند و در بعضی روایت آمده که چون پیغمبر صلعم پای مبارک در رکاب
می نهاد میگفت بسم الله و چون راست می استاد میفرمود الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر
لنا هذا الی آخره و گویند چون بکشتی مینشست میفرمود که بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی
لغفور رحیم و در کشاف آورده که حسن بن علی ع کسی را دید که بر مرکب نشست و بی تامل آیه سبحان
الذی تا آخر خواند فرمود که آیا شما را بدین امر نموده اند راکب گفت یابن رسول الله پس بچه ماموریم
نزد اینحال حضرت فرمود که ان تذکروا نعمة ربکم آنکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سواری و
بعد از بیان تعداد نعمت باز سر رشته کلام را بذکر احوال کفار کشیده میفرماید که وجعلوا
له من عباده جزءا این متصل است بایه و لئن سالتهم یعنی اگر بپرسید از اهل عناد و جدال که
خالق آسمان و زمین کیست ایشان معترف شوند باو سبحانه و بخالقیت او و اقرار نمایند و با وجود
اینحال بگردانند یعنی حکم کنند از برای او سبحانه از بندگان او پاره از و یعنی گویند که فرشتگان
دختران اویند و چون در میان عرب شایع است که الولد بضعة من والده و جزء له پس تسمیه جزء
بولد باین اعتبار است و از غایت جهالت کفار است که بعد از اقرار بخالقیت و غالبیت او از برای او
اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسمها پس چگونه
نسبت اولاد باو توان داد ان الانسان بدرستی که آدمی یعنی اکثر ایشان که کفارند لکفور مبین هر آینه

بغایت ناسپاسیست اشکارچه نسبت ولد باو کفر است و کفر اصل همه کفران
ام اتخذ معنی همزه انکار و تعجیب شان ایشان است از حیثیت انکه اقتناع بنسبة
ولد نموده احس وانقص اولاد که اناث اند باو اسناد میکنند و معنی انست
که ایا فرا کرفته است خدای تعالی برای خود مما یخلق از انچه می آفریند بنات دختران
که در نهایت دناءت وپستی اند واصفیکم و برکزیده و خاص کرداینده شما را بالبنین
به پسران که اشرف واکمل اند و کدام عاقل اعتقاد کند که ولد خداوند
ادنی وانقص باشد از ولد بنده و بجهت انقصیة بنات که ابغض اشیا اند نزد
ایشان چنانکه میفرماید که واذا بشر احدهم وچون خبر داده شود یکی از مشرکانی
که نسبة بنات باو سبحانه میدهند چون قوم بنی ملیح بما ضرب للرحمن بحسی که کردانیده
از برای خدای بخشاینده مثلا سبد وماتد یعنی بنباتی که اسناد انها بخدا میکند
واز مستلزم وصفیة او سبحانه است بمثل وشبهه چه ناچارست که ولد از جنس
الد باشد ومشابه ومماثل او مراد است که ایشان این جنس را نسبة بخدای میدهند
وحال انکه چون یکی از ایشان را کویند که ترا دختری متولد شده او مغموم شود ظل وجهه
بکردد روی او مسودا سیاه شده از غایت ضجرة وغم ومحنة وهو کظیم در حالتی که
او پرست از خشم واندوه یعنی غم وغصه بدل فرو میخورد و بجهت عدم قدرت بر انتقام
هرکاه که نسبة دختر باو باین مرتبه باشد پس چکونه و بچه وجه از بخدا تجویز مینماید و
تعریف همچنانست که در یهب لمن یشاء الذکور مذکور شد وچون عرب همیشه بشجاعت
وفصاحت فخر کردندی و در غلبیة حجة بر خصوم افتخار نمودندی وکسی که متصف
باین صفه نبودی و در زینة ونعومة بسر بردی همچنانکه صفات ربات الحجابست نزد
ایشان منکوب ومخذول بودی از نخیه حق سبحانه مذمة بنات باین صفات مذمومه
میکند و بجهت این توبیخ کفار مینماید بنسبة دادن انها بوی ومیفرماید که اومن ینشؤا

آیا میکردانید

از تفسیر ۱۴۰

آیا میکردانید از برای خدای انکسی را که نما نماید و بزرگ شود وحفص بتشدید عین الفعل
میخواند بصیغه مجهول یعنی ایا فرا میکردند کسی را که پرورده شده باشد فی الحلیة در
پیرایه یعنی بزیب وزینه وزر وحریر وناز ونعمت پرورش یافته باشد وهو فی الخصام
واو در وقت مخاصمة ومجادله وسخن کذاری غیر مبین اشکار اکننده حجت نباشد
یعنی در وقت محاجة تقریر حجة نتواند کرد بلکه بجهت نقصان عقل وضعف رای تقریر
حجة بر خود کند نه برای خود یعنی ایا کسی که درین خانه باشد حق سبحانه او را ابن زندی
خود میکرد از قتاده منقولست که قلما تکلمت المراة فارادت ان تتکلم بحجتها الا
تکلمت بالحجة علیها کم زنی باشد که بتکلم خود اراده حجت نماید از برای خود مکر که
از تکلم بر و حجت باشد نه برای او واز ابن زید نقل کرده اند که معنی ایه انست
که ایا میپرستید انکسی را که پرورده شده باشد در زیب وزینت وممکن نباشد او را
که بحجت تکلم کند بلکه عاجز بود از مطلق جواب مراد اصنام اند که بحلیه ایشان کرده اند
بانواع حلل و بر هر دو تقدیر تذکیر ضمیر هو باعتبار لفظ موصولست ودیکر بیان فرط
جهل ایشان میکند ومیکوید که وجعلوا الملائکة الذین ونام نهاده اند فرشتکانی را
که هم عباد الرحمن ایشان بندکان خدای بخشاینده اند اناثا دختران یعنی بجهت
فرط جهالت ملائکه را که صوامع قدس اند بعبادت وطاعت او سبحانه مشغولند دختران
نام نهاده اند پس بر سبیل تهکم وتجهیل ایشان میفرماید که اشهدوا ایا حاضر بوده اند
خلقهم در وقت آفریدن خدای مر ایشان را تا از مشاهده انوثه ایشان خبر دهند
چه علم بانوثه بدون این متصور نیست انکه تهدید ووعید ایشان مینماید بایکه
ستکتب زود باشد که نوشته شود شهادتهم کواهی ایشان درین باب ویسئلون
و پرسیده شوند از ان در روز حساب و بجهت ان شهادت کاذبه معاقب شوند
بانواع عذاب در بعضی تفاسیر آورده اند که حضرت رسول صلعم از بنو ملیح پرسیده که

شما چه میدانید که ملائکه اناث اند کفتند از ابای خود شنیده ایم و کواهی میدهیم که ایشان
هرکز دروغ نکفته اند حق سبحانه این آیت فرستاد که عنقریب شهادت ایشان را در نامهٔ اعمال
ایشان ثبت نمائیم و ایشان را بجزا و سزای خود برسانیم وقالوا و کفتند بنو ملیح لو شاء الرحمن
اکر خواستی خدای ما عبدناهم نمی پرستیدیم ملائکه را و چون تعلیق عبادة ملائکه بمشیة
او سبحانه بر سبیل مجادله بوده نه از روی برهان و حجت ازین جهت رد قول ایشان نمود
فرمود که ما لهم نیست مر ایشان را بذلک بانچه میکویند من علم هیچ دانشی یعنی این
سخن نه از سر علم میکویند بلکه ان هم نیستند ایشان درین دعوی الا یخرصون مکر آنکه
افترا میکنند ایة دلیلست بر آنکه اهل شرک جبری باشند و جبر و کفر هما به توامان و چون
اثبات مدعا یا بدلیل عقلیست یا نقلی و مدعای بنو ملیح ازین هر دو دلیل عاریست ازین جهة
حق سبحانه بعد از ذکر عدم دلیل عقلی بر مدعای مذکور بیان عدم دلیل نقلی میکند برین مدعا
و میکوید که ام اتیناهم ایا داده ایم ایشان را کتابا من قبله کتابی پیش از قران یا پیش از رسول
که ناطق بوده باشد بصحت مدعای ایشان فهم به پس ایشان بان کتاب مستمسکون
چنک در زدکان باشند و بدان احتجاج ارندکان و مقررست که کتابی که مشتمل برین
مدعا باشد بهیچ کس نیامده پس ایشان بر مدعای خود نه دلیل عقلی دارند و نه حجتی نقلی بل
بلکه درین مدعا معترف بتقلید شده قالوا کفتند که انا وجدنا اباءنا بدرستی که ما یافته ایم
پدران خود را علی امة بر طریقه و ملتی که اتیان بان نموده اند و انرا امام و پیشوای خود ساخته
وانا علی آثارهم و بدرستی که ما بر پیهای ایشان مهتدون راه یافتکانیم یعنی درین
دعوی تابع پدران خودیم آیت دالست بر آنکه بنو ملیح جامع صفات شرک و جبر و تقلید
بودند آنکه بجهت تسلیه حضرت رسالت ص درین باب میفرماید که وکذلک و همچنین
ما ارسلنا من قبلک نفرستادیم پیش از تو فی قریة در دیهی من نذیر هیچ پیغمبر بیم کننده که
ایشان را بعقوبات الهی تخویف نمود و بتوحید بشارت فرمود الا قال مکر کفتند

مترفوها

مترفوها متنعمان و توانکران آن دیه که کثرت نعمت ایشان را بسطر و فرح آورده بود و بهمه مشغولی
شهوات و ملاهی از مذاق دین خود را بیک کناره کشیده و از تفکر و تامل در دلایل و حجج فارغ البال
شده یعنی بواسطهٔ این در جواب پیغمبر خود کفتند که انا وجدنا بدرستی که یافته ایم اباءنا
پدران خود را علی امة بر دینی و کیشی وانا علی آثارهم و بدرستی که ما بر اعقاب ایشان مقتدون
اقتدا کنندکانیم بر ایشان پس تخصیص مترفین مشعر است بر آنکه تنعم و حب بطالت ایشان را از نظر
کردن در دلایل منصرف ساخته بتقلید ساخته قل بکوای محمد و حفص قال میخواند بصیغهٔ ماضی یعنی آن
پیغمبر بعد از استماع این کلام از ایشان کفت که اولو جئتکم آیا متابعت پدران نادان خود
میکنید و اکر چه اورده ام شمارا باهدی دینی راست تر و بهدایت نزدیکتر مما وجدتم علیه
از انچه یافته اید بر ان اباءکم پدران خود را ایراد لفظ اهدی بجهة حسن تلطف است در استدعاء
ایشان بحق و معنی مراد آنست که اکر بالفرض انچه شما دعوی میکنید حق است و موصل اهتداء آن
انچه شما اورده ام احق و اصوبست بطریق هدایت و رشاد و تبعیت آن اولی و اوجب ایشان از جهة
رسوخ تقلید و فرط عناد و اتباع پیغمبر خود از نظر کردن و تفکر نمودن ایشان قالوا کفتند
در جواب پیغمبر انا بما ارسلتم به بدرستی که ما بانچه فرستاده شده اید بدان ای مدعیان نبوت
کافرون ناکرویدکانیم فانتقمنا پس انتقام کشیدیم منهم ازین مقلدان معاند و عذاب استیصال
فانظر پس در نکر ای بیننده بدیدهٔ بصیرت که کیف کان چکونه بود عاقبة المکذبین سرانجام
کار تکذیب کنندکان این اشارتست بانکه عاقبت محمودهٔ مرصد تابعان است که اهل حق اند و چون
حق سبحانه مذمت تقلید فرموده و امر کرد باتباع دلیل در عقب آن ذکر قصه ابراهیم نمود که تابع حجت بود
و موضح محجه و فرمود که واذ قال ابراهیم و یاد کن ای محمد چون کفت ابراهیم خلیل علی نبینا و ع م
بعد از خروج او از غار لابیه مر پدر خود را یعنی عم خود آذر که در تربیت و شفقت نسبت باو
بمنزلهٔ پدر او بود وقومه و مر کروه خود را که بعبادت اصنام و کواکب مشغول بودند اننی براء
بدرستی که من بیزارم مما تعبدون از انچه پرستش میکنید از ان بس حالی خود را از ان استثنا

کرده فرمود که اِلّا الّذی لیکن آن خدایی که فطرنی پیدا کرد و بیافرید مرا فانّه پس بدرستی که او

سیهدین زود باشد که راه راست نماید مرا بنوفیق دادن در نصب ادله و بدانکه الّا احتمال دارد

که متصل باشد بر تقدیر تعمیم ما موصوله در اولو العلم و غیر آن و احتمال صفت نیز دارد کاهی که ما موصوفه

باشد و تقدیر کلام اینکه انّنی براءٌ من آلهةٍ تعبدونها غیر الذی فطرنی و تسویف هدایت بجهة

آنست که فهو یهدین که در سوره شعرا واقع شده دالست بر هدایت فعلی بتقدیر پس جمع میان دلالت

خواهد کرد بر استمرار هدایت در حال و استقبال وجعلها و کردانید ابراهیم کلمه توحید را یعنی

کلمه طیبه لا اله الا الله یا قول انّنی براءٌ مما تعبدون الّا الذی فطرنی کلمةً باقیةً کلمه پاینده فی

عقبه در عقب خود یعنی در میان فرزندان خود و لهذا در میان اولاد او همیشه موحدی

بوده و پیوسته صاحب عزتی در میان ایشان مردم را بدین اسلام ترغیب مینمود و از امام جعفر

صادق ع مرویست که مراد بکلمه باقیه که ابراهیم در میان اعقاب خود کذاشت امامتست که تا روز

قیامت امامت در میان او خواهد بود و لهذا از سدی منقولست که مراد بعقب آنحضرت آل

محمد اند صلوات الله علیهم اجمعین و کویند ضمیر جعله راجع باو سبحانه است یعنی حق تعالی

ان کلمه را در نسل ابراهیم باقی کذاشت لعلّهم یرجعون تا شاید که همه اولاد او رجوع نمایند بعد حود

در توحید و اخلاص و تبری از شرک یا آنکه بسبب دعوت اولاد موحد او کفار باز کردند از شرک و

بدین اسلام میل نمایند و بعد از ذکر قصه ابراهیم تعداد نعم خود میکند بر قریش و میکوید که من

بسبب کفر و شرک تعجیل عقوبت ایشان نکردم بل متّعت بلکه برخوردار ساختم هؤلاء آن کروه را

وآباءهم و پدران ایشان را بطول اعمار و طول ایشار حتّی جاءهم الحق تا زمانی که آمد بایشان

سخن درست و راست که کلمه توحید است یا قرآن ورسولٌ مبینٌ و پیغمبری آشکارا معجزات باهره

یا بیان کننده توحید بآیات بیّنه ولمّا جاءهم الحق و هنگامی که آمد بایشان سخن حق بجهة تنبیه ایشان

از خواب غفلت و جهالت اذعان بان ننمودند و بوظایف شکرکذاری آن اقدام ننمودند بلکه انکار

و جحود را زیاده کردانیده قالوا هذا کفتند اینکه محمد بما آورده یعنی قرآن سحرٌ جادو است

وانّا

وانّا به وبدرستی که ما بان کافرون ناکرویدکانیم و باور نداریم که آن از نزد خدای باشد

پس استحقاق ان کردند و با رسول آغاز مکابره و معانده نمودند و در کفر افزودند وقالوا

و کفتند لولا نُزِّل چرا فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن بر تقدیر آنکه از پیش خداست

علی رجلٍ من القریتین بر مردی که از یکی از ین دو دیه است یعنی مکه و طایف عظیمٍ بزرک تر یعنی

صاحب مال و منال و خدم و حشم مالا مال چون ولید مغیره یا عتبة بن ربیعه یا اخنس بن شریق

که از مکه اند یا عروة بن مسعود ثقفی یا حبیب بن عمرو ثقفی یا کنانة بن عبد یا لیل که از طایفند غرض

کفار ازین کفتار آن بود که چون رسالت منصبی جلیل القدر است و عظیم الرتبه و میبایست که

نامزد مردی میبود که از حیثیت جمیع زخارف دنیویه و نفاذ حکم و فور خیر و حشم سر آمد همه کس

باشد و ندانستند که منصب رسالت شایسته شخصی است که متحلی بفضایل روحانی باشد و

متجلی بانوار کمال قدسی نه صاحب حشمتی که صاحب صفات سنیه باشد و متحلی از اخلاق رشیه

و لهذا حق سبحانه انکار قول ایشان نموده فرمود که اهم یقسمون رحمة ربّک آیا ایشان بخش میکنند

رحمت پروردکار ترا که نبوتست یعنی نه آنست که مفاتیح رسالت در قبضه اقتدار ایشان باشد

تا بر هر که اراده نمایند فتح باب نبوت کنند نحن قسمنا بینهم ما بخش کرده ایم در میان ایشان

معیشتهم چیزی را که سبب زندکانی ایشانست در ارزاق فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا

و ایشان از تدبیر و تعیین آن عاجز مطلقند و هرکاه ایشان از تدبیر جهت ارزاق عاجز باشند

با آنکه مخصوص بمصالح دنیویه ایشانست پس چکونه در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیت است

تصرف نمایند و آنرا بمشیت خود معلق سازند و نیز بجهة تاکید قول مذکور میکوید که ورفعنا

و برداشته ایم بعضهم برخی از ایشان را یعنی آدمیان را فوق بعضٍ بر بالای برخی دیکر درجاتٍ

درجها از روزی تا آنکه سبب بسط ارزاق مشعوفست و دیکری بجهة قبض آن ملهوف و یکی

بحریر خورسند است و دیکری به بند بندکی دربند و شخصی بزور بازوی خود مغرور و دیکری

بضعف و ناتوانی خود ملول و نفور و این دفع و خفض و قبض و بسط لیتّخذ بعضهم بعضاً

بجهة آنست که فرا گیرند برخی آدمیان برخی دیگر را سخریا مسخر سازنده و رام کننده در عمل یعنی
تا یکدیگر را کار فرمایند باین وجه که یکی بعمال معاون دیگری شود و دیگری باعمال مساعده
دیگری نماید و بسبب آن مهمات ایشان ساخته شود و معاش ایشان پرداخته گردد و موجب
ائتلاف واستیناس همه ایشان شود و سبب انتظام قوام عالم شود و شبهه نیست در آنکه تفویض
امر رفع و خفض و بسط و قبض ببندگان موجب خلل است در عالم و وقوع مهالک و مفاسد در
میان بنی آدم و هرگاه که بسبب تفویض تدبیر معیشه دنیویه به بندگان عواقب امور ایشان بهلاکت
و اهلاک و فساد و افساد کشد پس چگونه امر نبوه که رحمت کبری و رافت عظمی است و واسطه حیازه
حظوظ عقبا در قبضه تصرف ایشان تواند بود ورحمت ربک و بخشش پروردگار تو یعنی نعمة
نبوة و انچه تابع آنست از فوز و نجاة و وصول بروضات جنات خیر مما یجمعون بهتر است از
انچه جمع میکنند کافران از حطام این جهان و آنرا سرمایه بزرگی خود میدانند پس اخبار مینماید
از هوان این جهان و قلت مقدار آن تراو میفرماید که ولولا ان یکون الناس واگر نه کراهت آن بودی
که گشتندی آدمیان امة واحدة یک گروه مجتمع بر ایثار کفر بر ایمان و اختیار حب دنیا و حرص
آن بر آن جهان لجعلنا هر آینه میکردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که نمیگرود بخدای
لبیوتهم مرخانهای ایشان را و این بدل اشتمال است از لمن یکفر یعنی میکردانیم خانهای کافران را
سقفا من فضة سقفها از نقره ومعارج و نردبانها که بآن علیها یظهرون بر بالای خانها
بر آیند و خود را ظاهر سازند ولبیوتهم و مرخانهای ایشان را ابوابا درها او سررا علیها و
تختها که بر ان یتکئون تکیه کنند همه از نقره یعنی چونکه دنیا در پیش ما قدری و قیمتی ندارد
پس اگر نه کراهت آن بودی که مردم بر طلب دنیا جمع شدندی و طباع ایشان بر محبت آن مشغول
شدی و از عبادة و فرمان برداری باز استادندی و میل بکفر و ناسپاسی کردندی من
سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختهای کافران همه از نقره کردمی وزخرفا و طلا
ساختمی یعنی اصل آن از نقره سفید و زخرفه آن از سرخ و این عطفست بر محل من فضة کاهی که

بمعنی ذهب باشد یا عطف بر سقفا اگر بمعنی زینه باشد یعنی هر آینه میکردانیدیم مرخانهای
ایشان را مزین و منقش بزیب و زینت و مموه بود که بعد بر کلام حسن باشد که وجعلنا لهم مع ذلک
ذهبا یعنی میکردانیدیم از برای کفار با وجود انچه مذکور شد زر و زینه و انواع آرایش تا در و تصرف کردندی
و از آن تمتع گرفتندی و چنان میکردیم که همه امور مذکوره را از طلا ساختندی و در معنی اینست حدیث مشهور
لو وزنت الدنیا عند الله جناح بعوضة ما سقی الکافر منها شربة ماء اگر دنیا مقدار پر پشه قدری میداشتی
هرگز یک شربت آب بکافر ندادی آیت دالست بر لطف الهی بر بندگان و بر آنکه او سبحانه متصدی امری
نمیشود که موجب مفسده باشد و مودی بکفر پس بطریق اولی که او فاعل کفر و مرید آن نباشد پس تحقیر
حطام دنیا و توفیر نعیم عقبا میکند و میگوید که وان کل ذلک و نیست انچه مذکور شد لما متاع
الحیوة الدنیا مگر برخورداری زندگانی این سرای که در صدد زوال و فنا است والآخرة و نعمای آخرت یعنی
بهشت جاودانی عند ربک که نزدیک پروردگار تو است للمتقین مر پرهیزکارانراست که از لوث
شرک و دنیا و از معاصی احتراز فرموده اند یا از مستلذات دنیاوی بر تافته و بالکلیه متوجه عقبا شده
و بعد از ذکر وعد متقیان وعید کافران مینماید و میگوید که ومن یعش و هر که خود را بر کوری دارد
عن ذکر الرحمن از یاد کردن خدایی که متصف بصفت رحمت است و از آن تجاهل نماید با آنکه عارف باشد
بحقیت آن یعنی هر که چشم بپوشد و اعراض نماید از نظر کردن در حجج بینه و آیات باهره او نقیض له شیطانا
نصب برگماریم از برای وی دیوی را یعنی مر او را بجهة آن تعامی و تجاهل بحال خود باز گذاریم و نظر الطاف از وی
باز گیریم پس نزد این حال شیطان بروی استیلا یابد فهو له قرین پس آن شیطان مر او را همنشین
و مصاحب شود و سوسته با غوا و اضلال و وسوسه او مشغول گردد و شرط و جزای آیت در حکم
این خواست که وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا آورده اند
که یکی از زهاد حکایت کند که با یکی از مومنان خود دوستی داشتم وقتی در مسجدی نشسته بودم از حی
بامن گفت که این مردم را هیچ گونه می بینی گفتم نه چشمهای بر ایشان اید دیدم که بر سر هر یکی غرابی نشسته یعنی
را بالهای چشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بالها فرو میگذارد و گاهی بر میدارد گفتم این چیست گفت

اینها شیاطینند که بر سرهای ایشان نشسته اند و بر هر یکی بقدر غفلت وی بر او استیلا یافته پس
این آیت تلاوت نمود ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و چونکه عاشی و
شیطان در مقام اسم جنس اند از اینجهة ارجاع ضمیر بایشان گاهی بصورة افراد واقع شده و گاهی
بصورة جمع کما قال جل ذکره وانهم و بدرستی که آن دیوان لیصدونهم هر آینه باز میدارند
اهل عشو را عن السبیل از راه حق ویحسبون و می پندارند عاشیان انهم مهتدون آنکه ایشان
راه یافتگانند گمان میبرند که دیوان از اهل هدایت اند و بجهة این گمان فاسد همیشه تابع قرین خود
باشند حتی اذا جاءانا تا وقتی که بیایند هر دو یعنی عاشی و شیطان او بموقف جزای ما که عرصه
محشر است و حفص جاءنا میخوانند بصیغه واحد یعنی بیاید آن عاشی وانکه در خبر آمده که عاشی و قرین
او را در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند مؤید قرائت اولست و از قتاده منقولست که شیطانی
که در دنیا قرین او بوده باشد در آخرت نیز ملازم او باشد تا که او را بدوزخ برد همچنانکه بنده مؤمن
که فرشته که موکل او بوده باشد از وی مفارقت نکند تا که او را ببهشت رساند و نزد بعضی مراد بآن
شیاطین انس اند که رؤسای کفار اند و مضل و مغوی ایشان و علی کل التقدیر چون عاشی و
قرین او بعرصه محشر حاضر شوند قال گوید عاشی با قرین خود یا لیت بینی وبینک ای کاشکی بودی
میان من و میان تو بعد المشرقین دوری میان مشرق و مغرب یعنی کاشکی بعد مسافت میان
من و تو مانند مسافتی بودی که میان مشرق و مغرب است تا هرگز ترا ندیدمی و بتو معرفت نشدی و
گویند که مشرقین نه بر معنی تغلیب است بلکه مراد از آن مشرق صیف و مشرق شتا است و میان ایشان نیز
بعدی بسیار است حاصل که عاشی چون در آن روز علم باضلال و اغوای قرین خود پیدا کند گوید
کاشکی من هرگز ترا ندیدمی و با تو نبودی فبئس القرین پس بد همنشینی تو بودی در انشاء این تمنا
فرشته بفرمان خدا بعاشیان خطاب کند که ولن ینفعکم الیوم و سود ندهد شما را امروز
این تمنا اذ ظلمتم این بدل الیوم است یعنی هرگز نفع ندهد این تمنا بشما چونکه واضح شد که ستم
کرده اید بر نفسهای خود و عدم نفع تمنا بشما انکم بجهة آنست که شما هستید فی العذاب در عذاب

دوزخ

دوزخ مشترکون انباز آن بسبب آنکه در سبب عذاب شریک یکدیگر بودید و بعضی گفته اند که انکم مرفوع المحل است
بر فاعلیت یعنی نفع ندهد شما را امروز آنکه انباز اید یعنی اشتراک شما در عذاب بسبب تخفیف عذاب از
هیچکدام نمیشود بلکه با وجود اشتراک هر یک از شما فوق طاقت خود بعذاب مبتلا اید بخلاف آنکه در دنیا
باشتراک یکدیگر در امور صعبه منتفع میشدید و بتعاون همدیگر در تحمیل اعبا نفع می یافتید و گویند که
معنی آنست که اشتراک شما در عذاب موجب تسلی شما نمیشود و اگرچه جبلت انسانی از وقوع محنت بر
عدو خود تسلی مییابد آورده اند که حضرت ع بایمان قوم خود بسیار راغب بود و هر چند ایشان را
بر دین اسلام بیشتر دعوت مینمود عناد و انکار ایشان افزونتر میشد و از این ممر تعب بسیار و ملال
بیشمار بآنحضرت میرسید حق سبحانه آیت فرستاد که افانت آیا تو ای محمد تسمع الصم میشنوانی
کران را او تهدی العمی یا راه مینمائی کوران را ومن کان و آنرا که باشد فی ضلال مبین در گمراهی
هویدا و پیدا یعنی نتوانی که شنوانی سخن حق را یا بنمائی طریق هدایت را بآنانی که گوش هوش ایشان
از شنیدن سخن حق گرانست و دیده دل ایشان از ادراک راه حق بی بهره و بی نور و قادر نیستی بر هدایت
جماعتی که ضلالت و غوایت ایشان در کمال ظهور باشد بر وجهی که آن بر هیچ عاقلی پوشیده و پنهان
نباشد و عطف ضلالت بر عمی بجهة تغایر وصفین است و تنبیه بر تمکن ایشان در ضلالت و غوایت
خلاصه کلام آنست که چون تو قدرت نداری بر آنکه بطریق اجبار و اکراه ایشان را بدین اسلام در آری
پس بر ابلاغ اقتصار نمای و تعب بسیار بخاطر عاطر خود راه مده که ایشان مستوجب عقوبت و هلاک گشتند
فاما نذهبن بک پس اگر ببریم ترا با جوار رحمت خود پیش از آنکه تو از ایشان انتقام کشی فانا
منهم بدرستی که ما از ایشان منتقمون انتقام کشنده ایم بعذاب و نکال در دنیا و عقبا
بباید دانست که ما مزیده مؤکد بمنزله لام قسم است در استجلاب نون مؤکده و فایده تاکید مبالغه است
در تصدیق قول مذکور و قوله او نرینک عطفست بر نذهبن و تقدیر کلام آنکه ان اردنا ان نریک
یعنی اگر خواهیم که بنمائیم بتو الذی وعدناهم آنچه وعده داده باشیم ایشان را از عذاب و عقاب در زمان
تو مثل قصه روز بدر فانا علیهم پس بدرستی که ما بر عذاب کردن ایشان در حیوة تو مقتدرون

توانایم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد و بعضی از ایشان گرفتار خواهند گشت یا در حیوة
تو یا بعد از وفات تو مرویست که چون آنحضرت را اخبار کردند از آنچه بعد از وی واقع خواهد شد
از فتن عظیمه و ملاحم شدیده اثر اندوه و ملال بر جبین مبارک او ظاهر گشت و تا در حیوة
بود خلاف ضحک از وی مشاهده نشد و صاحب طبرسی آورده که جابر بن عبد الله انصاری
روایت کرده که من در حجة الوداع حاضر بودم حضرت رسول صلعم خطاب با صحاب کرد و فرمود لا القینکم
ترجعون بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض باید که من شما را بعد از خود کافر نیابم یعنی باید که
پس از من بر نگردید و گردن یکدیگر را بشمشیر نزنید پس فرمود که ایم الله لان فعلتموها لتعرفنی
الکتیبة التی تضاربکم یعنی سوگند میخورم بخدا که اگر بضرب رقاب یکدیگر مشغول شوید بیابید مرا در آن
لشکری که با شما محاربه کنند پس در پس خود نگاه کرد امیر المؤمنین را دید گفت یا علی یا علی و بروایتی
صد بار این نام بزرگوار را تکرار فرمود جابر گفت فی الحال دیدم که اثر اندوه بر روی ظاهر گشت و خدای تعالی
بر اثر این آیت فرستاد که فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی بن ابی طالب علیه السلام و این خبر در تفسیر
اهل البیت مذکور است فانا منهم منتقمون بعلی موید قول مذکور است و چون کفار از تهدید و وعید
متنبه نشدند و عناد را بیشتر کردند حق سبحانه رسول خود را فرمود که چون ایشان با تو در مقام عناد
اند فاستمسک پس چنگ در زن بالذی اوحی بآنچه که وحی کرده شده است الیک بسوی تو از
آیات و احکام اوامر و نواهی و ملازم آن باش انک بدرستی که تو علی صراط مستقیم بر راهی راستی که اصلا
اعوجاجی و انحرافی در آن راه ندارد وانه و بتحقیق که آن موحی به یعنی قرآن لذکر لک هر آینه شرفیست
و عزتی مر ترا ولقومک و مر گروهی ترا که قریش اند یا سایر امت وسوف تسئلون و زود باشد که پرسیده
شوید ای بندگان از ادای نمودن حق آن و تعظیم کردن احکام آن و بشکر گذاری آن مشغول شدن و
اسئل و بپرس ای محمد من ارسلنا من قبلک از امم کسانی که فرستاده بودیم پیش از تو من رسلنا
از رسولان خود یعنی از مومنان اهل کتاب که علماء دین ایشان بودند استفسار نمای
یا از جمیع امم ایشان از یهود و نصاری سوال کن که اجعلنا آیا گردانیده ایم یعنی فرموده ایم در کتب

منزله

منزله ایشان که من دون الرحمن بجز از خدای آمرزنده مهربان الهة یعبدون خدایان پرستیده
شوند از اوثان و غیر آن این تفسیر موافق قول اکثر مفسر است و موید اینست آنچه در مصحف
عبد الله مسعود نوشته که واسئل الذین ارسلنا الیهم قبلک رسلنا و خلاصه
کلام است که از ایشان بپرس که هیچ امر کرده ام بعبادت بتان و در هیچ ملتی از ملل ادیان
پرستش کسی بدون خدای مقرر بوده مراد از این استشهاد است باجماع جمیع انبیا بر توحید و
صاحب کشاف آورده که چون سوال آنحضرت از رسل محالست پس این بر سبیل مجاز است
نه بر وجه حقیقت و مراد بآن نظر کردن است در ادیان ایشان و فحص از آنکه بعبادت اوثان در
ملتی از ملل ایشان و آنحضرت را کافیست در این مدعا نظر کردن در کتاب خدا که مصدق با جماع راست
و مصدق کتب سابقه و متضمن اخبار خدای تعالی بعبادت اوثان بدون حجت و برهان کما
قال انهم یعبدون من دون الله ما لم ینزل به سلطانا و بعضی گفته که چون اهل کتاب خبر
از کتب رسل میدادند پس سوال کردن از ایشان نازل منزله سوال انبیا باشد و زهری و سعید
جبیر و ابن زید گفته اند که چون در شب معراج رسول را صلعم باسمان بردند جمیع رسل جمع شدند
و در پی آنحضرت نماز گذاردند حق سبحانه این آیت فرستاد و گفت بپرس از این رسولان که پیش
از تو فرستاده بودم که من هیچ کس را امر کرده ام بعبادة خدایانی که غیر از من باشند و حضرت
چونکه اعلم ایشان بود از ایشان این سوال نکرد چنانکه در بعضی آثار آمده که جبرئیل از میکائیل
پرسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله از انبیا این سوال کرد میکائیل فرمود که یقین او از آن کاملتر
و ایمان او از آن محکمتر است که این سوال کند پس در این صورت این امر بر سبیل اباحت باشد
نه وجوب و سنت و محمد بن اسحق روایت کند از ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبی که امام اصحاب
حدیثست و از رؤسای اهل سنت که ابن عباس و عبد الله مسعود از رسول صلعم روایت کردند
که چون شب معراج مرا باسمان بردند و انبیا را جمع کردند و من با ایشان بنشستم فرشته
آمد که حضرت عزت میفرماید که از این پیغمبران بپرس که ایشان را بچه چیز فرستاده اند رسول

خطاب کرد بایشان که علی ما بعثتم شما بر چه چیز مبعوث شدید کفتند علی ولایتک و ولایت علی ابن ابی
بن طالب ما را بر دوستی تو و دوستی علی فرستاده اند چه شما مولای جمیع اهل توحید ید و معتقد
همه ایشان و چون اهل کتابین منتسب بموسی و عیسی بودند از بجهة بعد از سوال از احوال
رسل قصهٔ ایشانرا متصل ساخت بآن و فرمود که ولقد ارسلنا موسی وکویند که قصه موسی
درینمقام بجهت مناقضه این قولست که لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم
واستشهاد بدعوت موسی بتوحید واخلاص و بعضی دیکر در وجه اتصال کفته اند که چون
قبل ازین ذکر حضرت رسالت بود و تکذیب قوم او پس از جهت تسلیه و تطییب قلب انحضرت
حکایت موسی و تکذیب قوم او را بیان میکند و میکوید که بدرستی فرستادیم موسی را
بایاتنا با معجزات خود که علامات روشن بودند بر صحت نبوت او الی فرعون وملایه بسوی
فرعون و اشراف قوم او و تخصیص اشراف بذکر با انکه بغیر ایشان نیز مبعوث بود بجهت
تبعیهٔ ما عداست بایشان فقال پس کفت موسی مر ایشانرا انی رسول رب العالمین
بدرستی که من فرستادهٔ پروردکار عالمیانم فلما جاءهم بایاتنا پس انهنکام که اورد بایشان
نشانهای ما چون عصا و ید بیضا و طوفان و جراد قمل و ضفادع و خون و غیر ان اذا هم ان
وقت ایشان منها یضحکون ازان میخندیدند یعنی در اول حال که مشاهده آن کردند بی
انکه تامل دران کنند باستهزا و سخریت ان مشغول شدند بدانکه چون فعل مفاجاة که عامل
در اذا مقدر هست و تقدیر کلام اینکه فلما جاءهم بایاتنا فاجاؤا وقت ضحکهم منها پس اذا مفاجاة
در جواب لما واقع نشده باشد وما نریهم وما نمی نمودیم ایشانرا بر سبیل ترادف و تعاقب
من ایة هیچ معجزه که نشانه صحت نبوت موسی باشد از طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و طمس
الا هی مکر انکه آن اکبر من اختها بزرکتر بود از مانند ان که پیش از و نموده بودیم یعنی مکر که
مختص بود بنوعی از اعجاز که بان اعتبار مفضل بود بر اخت خود که پیش ازان واقع شده بود
و در کشاف اورده که مراد انست که هر یک از ایات تسع از یکدیکر اکبر بودند و در اقصی درجات

اعجاز

اعجاز و این اکرچه مستلزم فاضلیة و مفضولیه هر یک از انهاست اما موجب تناقض نمیشود
زیرا که غرض ازین کلام انست که آیات تسع موصوف بودند یعنی در فضل و کبر بر وجهی
قریب بیکدیکر بودند که مردمان در تفضل هر یک از انها مختلف الرای بودند بعضی تفضیل
ایت طوفان بر جراد مینمودند و بعضی بعکس و برخی ضفادع را اکبر از غیر ان میدانستند
و بعضی ایتی دیکر و علی هذا القیاس پس مراد وصف کلست بکل از قبیل رایت رجالا بعضهم
افضل من بعض که مراد افضلیت هر یک از انهاست بر دیکری پس بیان علت اراءت
ایات میکند و میکوید که واخذناهم بالعذاب و کرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و جراد و ضفادع
و غیر ان لعلهم یرجعون تا شاید که کردند یعنی باراده انکه رجوع کنند از ملت باطله که موصل است
بهاویه و باز ایند بدین حق که مرقات درجات عالیه است و مراد بتعلق اراده او سبحانه بفعل
غیر امر اوست بان و طلب ایجاد ان از وی از روی اختیار نه بر وجه قسر ست القصه چون ایشان
دانستند که ان ایات عین عذاب ایشانست در مقام استغاثه در آمده وقالوا و کفتند
یا موسی یا ایها الساحر ای مرد جادو یعنی ای عالم ماهر و ذکر ان بصورت سحر بجهت
تعظیم بود چه علم سحر پیش ایشان علمی بزرک و صفتی پسندیده است و میتواند
بود که معنی ان باشد که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره و بعضی کفته اند که
تسمیه موسی بساحر با وجود حاله مشاهده عذاب بجهت شدت شکیمه و فرط حماقه
ایشانست یا انکه چون همیشه موسی را باین نام میخواندند درین وقت نیز بطریق عادت
قدیم کفتند ای ساحر ادع لنا بخوان برای ما ربک پروردکار خود را بما عهد بانچه عهد
کرده است یعنی بعهدی که او راست عندک نزدیک تو و از استجابت دعای تست یا کمال
ایمان و طاعت یا منصب نبوت چه هر یک ازان مستلزم اجابة دعاست یا ضامن شدن
او برفع عذاب از هر که مهتدی شود پس در کشف عذاب از ما دعا کن و او را بخوان اننا
لمهتدون بدرستی که ما راه یافتکانیم یعنی اکر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان اریم و در طریق

اهتدا سلوک نمائیم و این منافات ندارد بتسمیه موسی بساحر بجهت فرط شکیمه و شدت حماقة
زیرا که این وعد و عهد که معلق بشرط کشف عذابست بر سبیل استهزا و سخریت بود و مبنی
الاخلاف و معزوم النکث چنانکه میفرماید که فلما کشفنا عنهم العذاب پس آنهنگام
که بردیم و رفع کردیم از ایشان عذاب را بدعای موسی اذا هم ینکثون همان زمان ایشان
عهد بشکستند و از آنچه گفته بودند برگشتند و بآن کار نبستند و بنابرین قول صدور
لفظ بما عهد از ایشان یا بر سبیل استهزاست و یا بر تقدیر حذف جمله فعلیه یعنی بما زعمت
انه عهد عندک و بر هر تقدیر ما بین قول اننا لمهتدون و قوله فکشفنا کلامی مطویست و
تقدیر از اینست که دعا موسی و سال ربه ان یکشف عنهم العذاب فکشف الله عنهم
ذلک فلما کشفنا الی آخره یعنی ایشان بعد از آنکه استدعای کشف نمودند موسی دعا کرد
و از خدای خود طلب کشف عذاب نمود از ایشان حق سبحانه کشف عذاب کرد از ایشان
پس در حینی که عذاب از ایشان مرتفع شد نقض عهد نمودند و چون فرعون اجابت دعا
موسی و کشف عذاب مشاهده کرد و ترقی و اعتلای او روز بروز معاینه نمود ترسید که مردم
از و برگردند و بموسی بگروند و مملکت و سلطنت او روی بزوال نهد پس دام تلبیس گسترد
دانه خداع در و تعبیه نمود باین وجه که همه قبطیان را در یکجا جمع کرد و بر بلندی برامد و عرض یعنی فریب دادن
عظمت و حشمت و بسط مملکت خود و اظهار مهانه و حقارت موسی نمود کما قال جل و علا
ونادی فرعون و ندا کرد فرعون بنفس خود فی قومه در میان قوم خود و گویند که منادی را
امر کرد تا در میان قوم بزبان او ندا کرده قال گفت بهمه ایشان که یا قوم ای گروه من
الیس لی آیا نیست مرا ملک مصر پادشاهی مصر از اسکندریه تا سر حد شام و روم
و چون آب نیل بسیصد و شصت جوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ از آن که نهر الملک
و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس میگفتند در میان باغ او از زیر قصرها بدر میرفت از آنجمله
بعد از فخر کردن بپادشاهی خود افتخار نمود باین جویها و گفت وهذه الانهار آیا نیست این

جویهای آب نیل تجری من تحتی در حالتی که میرود در زیر قصرهای من و میتواند بود که هذه
مبتدا باشد و انهار صفة آن و تجری خبر آن یعنی این جویها جاری میشوند در زیر قصر من و
عطا گفته که من تحتی بمعنی بیدی است یعنی این جویها در تحت تصرف منند و بفرمان من
میروند افلا تبصرون آیا نمی بینید شما عظمة و حشمت مرا و ضعف و مذلت موسی را ام
انا خیر و این ام متصله است و تقدیر کلام اینکه افلا تبصرون ام تبصرون فتعلمون انی خیر
منه پس معطوف محذوف گشته و انا خیر در موضع آن واقع شده از قبیل انزال السبب در منزل له
مسبب و میتواند بود که ام منقطعه باشد که بمعنی بل و همزه است و ذکر آن بجهت تقریر و تثبیت
کلام پس حقیقت معنی آن است که چون بر شما ظاهر شد شوکت و ابهت و عظمت ملک من
پس نه چنانست که موسی از من ارفع باشد بلکه من بهترم من هذا الذی از این کس که در
ملک من هو مهین او خوار و بیمقدارست ولا یکاد یبین و نزدیک نیست که روشن سازد سخن
یعنی بجهت بستگی زبان سخن را برو وجهی ادا نمیتواند کرد که مفهوم شود مراد آنست که موسی
با آنکه عده و عدد از و مفقودست و اسباب ملک و سیاسة و سلطنة از و مسلوب طلاقه
و فصاحت بیان که مستلزم کمال رجالست نیز ندارد پس چگونه او را رتبه آن باشد که با من
لاف برابری زند و دعوی نبوت کند و از بعضی مفسران منقولست که حق سبحانه در حینی
که موسی را پیش فرعون میفرستاد عقده از زبان او برداشته بود چنانکه سوال واحلل عقدة
من لسانی و جواب قد اوتیت سؤلک یا موسی مخبرست بران پس مراد فرعون ازین قول
اخبار بود از لکنتی که پیش ازین داشت و گویند قوم فرعون موسی را پیش از رسالت برین
وجه دیده و دانسته بودند و از رفع عقده خبر نداشتند و فرعون ازین معنی با خبر بود
از بجهت ذکر عقده را سبب تنفیر ایشان گردانید از و و از روی اهانه او اظهار این معنی
نمود بر ایشان و چنانچه گفته که بعد از رفع لثغه اندک ثقلی از آن باقی مانده بود از بجهت
فرعون او را باین سرزنش نمود و چون رسم آن زمان چنان بود که هر که پیشوای خود میگر دانیدند

دستوانهای طلا در دست او میکردند و طوق زر در گردن او و قلاده میساختند از این سبب
فرعون بعد از اظهار شوکت و حشمت خود و وصف موسی بمذلت و حقارت و قلت اعضاد
و انصار با قوم خود گفت که اگر موسی راست میگوید که از نزد خدای بسیادت و ریاست قوم
نامزد شده فلولا القی علیه پس چرا افکنده نشده برو اسورة من ذهب دستوانهای از
زر و سید یعنی چرا خدای او را دستوانه زرین ندادء او جاء یا چرا نیامده اند معه الملئکة با
او فرشتکان مقترنین در حالتی که پیوستکان باشند باو برای اعانه او چه هر پادشاهی که ایلچی
بجای میفرستد جمعی را از خواص خدم خود بخدمت او نامزد میکند تا ممد و معاون و مصدق
او باشند پس چکونه جایز باشد که خدای تعالی مردی درویش را بی یار و مدد کار برسالت فرستد
فاستخف پس سبک عقل یافت فرعون باین مقدمات واهیه و تسویلات رکیکه و تخییلات
ناسده قومه کروه خود را در اطاعت خود یا طلب خفة و لینت کرد از ایشان در مطاوعت
کردن و منقاد شدن باو فاطاعوه پس فرمان بردند او را و از متابعت موسی بالکلیة روی
برتافتند انهم کانوا بدرستی که ایشان یعنی قبطیان بودند قوما فاسقین کروهی بیرون
رفتکان از دایره عبودیت خدای و فرمان برداری او بلکه خارج از طریق عقل که بسبب مالی
فانی فرعون را بر موسی ترجیح داده تبعیة او اختیار کردند فلما اسفونا پس آنهنگام که
بسیار غضبناک و خشمناک ساختند ما را بافراط نمودن در عناد و عصیان و اسراف
کردن در مکابره و طغیان انتقمنا منهم کینه کشیدیم از ایشان از برای اولیای خود
مراد بغضب رضای خدای اراده تعذیب مجرمانست و اثابه مطیعان و بعضی گفته اند که
چون اسف بمعنی حزن است و آن بر خدای جایز نیست پس مراد باسفونا اسفوا رسولنا است
بر حذف مضاف یعنی چون خشمناک ساختند رسولان ما را ما انتقام کشیدیم از ایشان
فاغرقناهم اجمعین پس غرق ساختیم همه ایشانرا در دریا فجعلناهم پس کردانیدیم ایشانرا
سلفا تلوه کافرانی که بعد از ایشان بوجود آیند یعنی ایشانرا پیش روی کان اینده کردانیدیم

تا اقتدا بایشان کنند در استحقاق مثل عقاب ایشان قتاده گفت که مراد است که ایشانرا
پیش رو دوزخیان ساختیم و مثلا للآخرین و کردانیدیم ایشانرا مثلی سایر و جاری برای پسینیان
تا از ایشان بار کویند و از قصه عجیبه ایشان عبرت کیرند و پند پذیر شوند و از انجمله نظر کنند
در آنکه هر که بچیزی تفاخر کند سبب هلاکت او همان باشد چه فرعون بآب نیل فخر کرد
بهمان آب غرق کشت آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آیت انکم
و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر قریش خواند ایشان بسیار در غضب شدند عبدالله
بن زبعری کفت ای محمد این مخصوص بما و آلهة ماست یا جمیع امم درین حکم شریکند حضرت
فرمود هو لکم و لآلهتکم و لجمیع الامم این شما راست و آلهه شما را و جمیع امم را کفت
که خصمتک و رب الکعبه بخدای کعبه که من خصم تو شدم درین امر آنکه کفت نه تو دعوی
میکنی که عیسی مریم پیغمبر خداست و همیشه بمدح خوانی او و ثنا کستری امت او اقدام مینمای
و تو میدانی که نصاری او را و عزیز را می پرستند و بعبادت ملائکه نیز ارتکاب مینمایند پس
اکر این جماعت از اهل دوزخ باشند ما راضی ایم که با آلهه خود در جوار ایشان باشیم پس جمیع
قریش نزد شنیدن این مقال خوش حال شدند و باواز بلند بخنده در آمدند و تصور
کردند که پیغمبر صلعم باین ملزم شده در حال جبرئیل آمد و این آیت آورد که و لما ضرب ابن مریم مثلا
و چون زده شد به پسر مریم مثلی یعنی ابن زبعری چون عیسی را مثل زد و مجادله کرد با
تو بپرستش ترسایان او را اذا قومک آنگاه قوم تو یعنی کفار قریش از روی استهزا و سخریه
منه یصدون از آن مثل آواز بلند برداشتند و آغاز فرح و خوش حالی کردند و قالوا و کفتند
ءالهتنا خیر آیا خدایان ما بهترند ام هو یا عیسی هر کاه او حصب جهنم باشد کو ایشان
نیز باشند ما ضربوه نزدند آن مثل را لک برای تو الا جدلا مکر برای خصومت کردن
و ستیزه نمودن نه برای تمییز حق از باطل بل هم بلکه ایشان در جمیع احوال قوم خصمون
کروهی اند شدید الخصومة و حریص بر لجاجة چه مراد حق سبحانه بما تعبدون مقصود

حضرت ازمولکم ولالهتکم ولجمیع الامم اصنام است نه غیر از وی محالست که مقصود خدا
و رسول انبیا و ملائکه باشند و ابن زبعری بجهت خداع و خبث باطن و حب جدال و مغالبه
و مکابره چون کلام خدا و رسول را دید که لفظ ان محتمل عموم است با آنکه عالم بود که مراد
بان اصنام است نه غیر ان صرف معنی ان نمود بشمول و عموم و انرا حمل کرد بر معبودی که ما
سوای او سبحانه است و حضرت رسول صلعم چون دانست که مباحثه او عین عناد و محض
مجادله است در جواب فرمود که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی و باین اعلام ایشان
نمود که آیت مخصوصست باصنام و دیگر آنکه ظاهر قول و ما تعبدون از برای غیر ذوی
العقولست پس شامل عقلا نباشد و نیز متبادر از قول لجمیع الامم انست که از برای
مشرکان باشد نه معبودان ایشان و قولی در سبب نزول آیت انست که حضرت رسول صلعم
باصنام دید قریش گفت که هیچ چیزی نیست در آنکه از ابدون خدای میپرستید جمعی گفتند
که عیسی معبود ترسایان است و تو دعوی میکنی که او بنده صالح است پس در وی هیچ
چیزی نباشد قریش ازین سخن فریاد برکشیدند و گمان بردند که حضرت ازین سخن الزام
یافت این آیت نازل شد و بعضی گویند که قریش بحضرت رسالت صلعم گفتند که عیسی مخلوقست
و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند این آیت نازل گشت و در بعضی
دیگر از تفاسیر مذکور است که چون ایت ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم فرود آمد کفار
گفتند که ما در هدایت از نصاری در پیشیم زیرا که ایشان آدمی را پرستش مینمایند و ما
ملائکه را و بنابرین قول مراد ایشان از الهتنا خیر ام هو تفضیل آلهه خودشان باشد
بر عیسی و بعضی گویند که مشرکان گفتند که چون رواست که عیسی پسر خدا باشد چرا نتوانند
بود که ملائکه دختران وی باشند این آیت آمد و بنابرین همزه استفهام مشعر باشند
بر تردید ایشان در تفضیل عیسی و ملائکه نزد بعضی انست که چون رسول صلعم مدح عیسی
و مادرش کرد کفار گفتند که محمد میخواهد که ما نیز وی را پرستش نمائیم چنانکه ترسایان عیسی

بپرستند

میپرستند پس این آیت آمد و بنابرین ضمیر هو راجع بحضرت رسالت باشد و در تفسیر اهل
البیت علیهم السلام از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که
روزی نزد رسول آمدم و او در میان جمعی از صنادید قریش نشسته بود چون مرا بدید زمانی در
من نگاه کرد و فرمود که یا علی انما مثلک فی هذه الامة کمثل عیسی بن مریم احبه قوم و افرطوا
فی حبه فهلکوا و ابغضه قوم و افرطوا فی بغضه فهلکوا و اقتصد فیه قوم فنجوا ای علی جز این
نیست که مثل تو درین امت همچو مثل عیسی است که قومی وی را دوست داشتند و در دوستی او
غلو کردند و اذعان بالوهیت او کردند هلاک گشتند و گروهی وی را دشمن داشتند و در دشمنی وی
افراط کردند و او را دشنام دادند و سخنان لاطایل و کلمات بی حاصل در حق او گفتند و ایذا و آزار
باو رسانیدند هلاک شدند و قومی در طریق اقتصاد سلوک نمودند نجات یافتند و حال تو ای علی
درین امت نیز چنین است زیرا که طایفه ترا بالوهیت اذعان کنند و فرقه دیگر ازین امت ترا دشمن دارند
و در حق تو سخنان بیهوده و کلمات ناپسندیده و عبارات ناشایسته گویند پس هلاک طایفه اولی
در جانب افراط باشد و هلاکت فرقه ثانیه در طرف تفریط و چون قریش این سخن بشنیدند بر ایشان
گران آمد و بینا ریقامی کردند و بخندیدند و گفتند محمد پسر عم خود را تشبیه میکند بانبیا و
رسل این آیت نازل شد که چون بعیسی مثل زده شد یعنی چون علی را مماثل عیسی کرد ایدی
قوم تو از سفاهت خویش قول ترا ضعیف انگاشتند و از غایت حسد کلام ترا غیر صحیح پنداشتند
و خدای تعالی عالمست بر تعامی ایشان و عدم تصدیق ایشان بمقال تو پس گفتند هرگاه علی
مماثل عیسی باشد خدایان ما از عیسی بهتر خواهند بود و بیان نکردند این کلام را مگر بجهت
جدال و عناد و نیز از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که چون رسول در جنگ
سلاسل در حق امیر المؤمنین فرمود که والله لولا ان اشفق ان یقول فیک طوایف من
امتی ما قالت النصاری فی المسیح بن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملاء من امتی الا
اخذوا التراب من تحت قدمیک و یستشفون به بخدای که اگر نه ان بودی که میترسم از آنکه

یعنی بسبب گری تشنه بازاری

جماعتی از امت من در حق تو آن گویند که ترسایان در حق عیسی مریم میگویند مرا امروز در حق
تو سخنی گفتنی که بهیچ گروه نگذشتی الا که خاک قدم تو بر گرفتندی و بآن طلب شفا کردندی منافقان
چون این کلام از سید انام شنیدند گفتند ما رضی لابن عمه مثلا الا بالمسیح بن مریم راضی نیست
محمد که پسر عم خود را مثل زند الا بعیسی مریم حق سبحانه این آیت فرستاد و در روایت آمده که
چون این آیت فرستاد و در روایت آمده که چون این آیت نزول یافت حضرت رسالت پناه جماعت
قریش را بخواند و فرمود اکفرتم بعد الاسلام ایشان سوگند خوردند که یا رسول الله ما دیگر
امر چیزی نگفتیم که موجب استخفاف و استحقار شما باشد و از ما بی ادبی واقع نشد پس جبرئیل
نازل شد و بعد از عذر خواهی و سوگند ایشان این آیت آورد که یحلفون بالله ما قالوا
ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم و بعد از آن در وصف عیسی این آیت را بر پیغمبر
خواند که ان هو نیست عیسی الا عبد انعمنا علیه مگر بنده که منت نهاده ایم برو بمنصب رسالة
و بیافریدن او بدون پدر وجعلناه مثلا و گردانیدیم او را داستانی غریب و عجیب که مثل سایر است
لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را که ولادة او بدون پدر قصه ایست که در غرابت مثل است که جاری
شده در میان بنی اسرائیل پس جهت تنبیه بر کمال قدرت خود میفرماید که ولو نشاء و اگر خواهیم یعنی
اگر حکمت و مصلحت ما تقاضا کند لجعلنا هر آینه گردانیم منکم از شما ملائکة فرشتگان را یعنی
شما را ملک سازیم و بدل شما فرشتگان را بیافریدیم تا ایشان فی الارض یخلفون در زمین از پی در
آیند شما را چنانکه اولاد شما بعد از شما و گویند معنی آنست که اگر اراده ما باشد تولید ملائکه
نمائیم از شما تا در عقب شما باشند یا شما را ملائکه سازیم چه تغییر بنیه بشریه به بنیه ملکیه در
قدرت ما در کمال آسانیست مراد آنست که حال عیسی اگرچه عجیب و غریب است لیکن خدای
تعالی قادر است بر چیزی که اعجب از آن باشد از اهلاک همه شما و ابدال ملائکه بجای شما یا
تولید ایشان از شما همچو تولید عیسی از انثی بدون پدری تا شما بسبب این ابدال و تحویل
عارف شوید بقدرت باهره و بدانید که ملائکه همچو شما متصف اند بصفة امکان و بوسیله

دلالت

این عالم شوید بآنکه ذات قدیم او سبحانه متعالیست از انتساب ملائکه باو وانه و بتحقیق
که عیسی لعلم للساعة هر آینه انجیز نیست که بآن دانسته شود نزدیک شدن قیام قیامت
چه نزول او از آسمان یکی از شرایط قرب قیامتست و از جمله علامات آن و در حدیث آمده
که عیسی بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید در زمین مقدسه نزدیک مناره بیضا بر بالای
کوهی که آنرا افیق خوانند و دو جامه مصری پوشیده باشد و موی سر او با دهانه و طراوت بود
و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و هر دو رخساره مبارکش غرق عرق
شده بمرتبه که چون سر در پیش افکند قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند قطرها
بر روی وی بسان مروارید روان شود نفس او بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی
بر آن افتد نفس وی بآن رسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعیست
در ولایت شام بدو رسد و در دست او حربه باشد او را بر او زند و او را بکشد پس صاحب
الامر خروج فرماید و عیسی همه خنازیر را بقتل آرد و کسر صلیب و اصنام نماید و بیع و کنایس را
خراب کند و همه نصاری را بقتل رساند مگر جماعتی که ایمان آرند پس به بیت المقدس آید و صاحب
الامر صلوات الله علیه در نماز صبح و بروایتی در نماز عصر باشد اشارت باو کند که پیشتر آی و
و امامت نمای او دست صاحب الامر بگیرد و گوید که تو اولیتری که نایب پیغمبر آخر الزمانی
و در صحیح مسلم از ابو صریح روایت کند که او گفت که ابو زبیر بمن خبر داد که من از جابر عبد الله
شنیدم که او گفت سمعت النبی ص یقول ینزل عیسی بن مریم فیقول امیرهم تعال صل لنا فیقول
لا ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة الله هذه الامة یعنی شنیدم از پیغمبر ص که عیسی نزول
کند از آسمان پس امیر شما که صاحب الزمانست باو گوید بیا و از برای ما در نماز امامت
کن او از قبول این امتناع نماید و گوید بعضی از شما بر بعضی امیرید یعنی منصب امامت و امارت
مخصوص بشماست و حق سبحانه این را بسبب تعظیم و تکریم این امت مرحمت کرده اید
پس تو امامت کن و من اقتدا بتو کنم و در حدیث دیگر واقع شده که کیف انتم اذا نزل فیکم ابن

مریم وامامکم منکم چگونه باشد شما را در انروزی که پسر مریم در میان شما نزول کند وامام
شما از شما باشد که امت من اید یعنی از اولاد اطهار من امامة شما کند نه عیسی القصة
عیسی در نماز اقتدا بانحضرت کند و بعد از ان از انجا بیرون آیند پس یاجوج وماجوج خروج
کنند و عیسی مومنا نرا بکوه طور برد و از انجا متحصن کردد غرض که چون معلوم شد که ظهور
عیسی از علامات قرب قیامتست ولا تمترن بها پس شک میکنید و جدل مینمائید بامدن قیامة
واتبعون وپیروی کنید مرا یعنی تابع رسول من شوید و کویند که این قول رسولست که حضرت
عزت امر باو نموده بانکه قوم خود را بتبعیة خود دعوت کن و بکوی که هذا اینکه من شما را با ن
دعوت میکنم صراط مستقیم راه راستست که سالک در انجا هرکز کمراه نکردد و از حسن روایتست
که ضمیر انه راجع بقران است ومعنی آنست که قران اینچنینست که بان ساعت قیامت دانسته
شده زیرا که حق سبحانه در وبیان ان کرده و اعلام بندکان نموده و از ابو مسلم منقول است که
معنی بر ان وجهست که بقران دانسته شده قیام قیامت زیرا که اخرین کتاب آسمانیست که به
پیغمبر اخر الزمان نازل کشته و قول اول اصح و اشهرست و چون شیطان دشمنی عظیم است
در اغوا و اضلال بندکان و در اذلال ایشان از صراط مستقیم و طریق قویم از ینجهت بعد از ان
امر مردمان بتبعیة طریق مستقیم بر سبیل مبالغة و تاکید نفی ایشان کرده از اطاعة ایشان
وفرموده که ولا یصدنکم الشیطان والبته باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک راه راست بوسوسه
واغوا یعنی باید که متابعت او نکنید و قدم از راه مخالفة او بیرون نهید انه لکم بدرستی که
شیطان مر شما را عدو مبین دشمنی است اشکارا و هویدا و بجهت فرط عداوت اوست که
شما را از نزهتکاه جنان بیرون کرده بزندان محنت و بلیة این جهان مبتلا ساخت پس بهیچ
وجه تابع وساوس او مشوید تا شما را باتش نیران و اصناف عقوبات ان جهان کرفتار
نکرداند انکه مردمان را اخبار مینماید از احوال عیسی در حینی که مبعوث شده بود بر امة
خود و اعلام میفرماید ایشان را از اعتراف او بعبودیة خود تا از معبودیت او تبری جسته

بتوحید

بتوحید او سبحانه معترف شوند و میکوید که ولما جاء عیسی وهنکامی که آمد عیسی بالبینات
بحجج بینه و معجزات واضحه یا ایات انجیل و احکام اوامر و نواهی حضرت ملک جلیل قال کفت مر بنی اسرائیل را
قد جئتکم بتحقیق که امده ام بشما بالحکمة بشریعتی مشتمل بر حکمت و مصلحت ولابین لکم
برای انکه بیان کنم و هویدا سازم برای شما بعض الذی تختلفون فیه بعضی انچه اختلاف میکنید
دران یعنی ان اختلافی را که متعلق باشد بامور دینی که مناط تکلیفست نه اختلافی که تعلق
بدنیا داشته باشد و خارج از دایره تکلیف و کویند که مراد انست که من احکامی را که شما در و
اختلاف میکنید بیان میکنم نه همه احکام شرایع چه غیر احکام مختلفه در توریة مصرح و مبین است
واصلا احتیاج بتبیین و توضیح ندارد و وجه اول اوضح است چه وجه ثانی کاهی صحیحست که بعض
الذی نه بر وجه اضافه باشد بلکه بصورت صفة باشد مکر در صورتی که اضافه بیانیه باشد القصه
عیسی کفت بایشان که چون من برای شما تبیین احکام دینیه میکنم فاتقوا الله پس بترسید
از عذاب خدای باجتناب نمودن از معصیة واطیعون وفرمان برید مرا در انچه بشما میرسانم
از جانب حضرت عزت ان الله بدرستی که خدائی که بعث نموده او احکام شریعت را بشما امر میکنم
هو ربی او آفریدکار من است وربکم وآفریدکار شما فاعبدوه پس پرستش کنید او را بیکتائی و یکانکی
هذا صراط مستقیم اینست راه راست که اصلا سمت اعوجاج و انحراف بپذیرد
ومفضی جنة و درجه رفیعه باشد فاختلف الاحزاب پس اختلاف جماعتی که فرق متعدده شدند
بعد از عیسی چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه من بینهم از میان
انهائی که مخاطب عیسی بودند در قول قد جئتکم بالحکمة یعنی ان احزاب مختلفه از جمله کسانی
بودند که عیسی مبعوث شده بود بر ایشان فویل للذین ظلموا پس وای مر انکسانی را که ستم
کردند از ین احزاب من عذاب یوم الیم از عذاب روزی که درد ناکست عذاب او یعنی روز قیامة
وضع مظهر در موضع مضمر بجهت تصریح است بعلت عذاب و مبالغه در وعید احزاب پس بجهة
زیادتی تهدید ایشان میفرماید که هل ینظرون انتظار نمیکشند احزاب بعد از ورود رسل

وقران الا الساعة مکرقیامترا ان یاتیهم بغتة انکه بیاید بدیشان ناکهان این بدل
ساعت است یعنی منتظر نیستند مکر آمدن قیامت بایشان از روی فجاءت وهم لا یشعرون
وایشان ندانند امدن ان از سبب غفلت ومشغولی ایشان بامور دنیویه وانکار ساعة قیامة
وچون اتیان قیامت بر سبیل فجاءت ممکنست که نسبت بفطن نیز باشد پس ذکر بغتة مودی
مودی معنی لا یشعرون نباشد وموجب استغنای او ازان نشود الاخلاء کسانی که در دنیا دوستا ن
یکدیکر بوده باشند یومئذ درانروز بعضهم لبعض عدو بعضی ازیشان مر بعضی را دشمن باشند
الا المتقین مکر پرهیزکاران از اهل ایمان که ایشان در قیامت نیز دوستان هم باشند برای انکه
دوستی کافران در دنیا برای معاونه یکدیکر بوده باشد بر کفر ومعصیة ودرانروز بجهة ان محبة
وخلة معذب شوند پس دشمن یکدیکر کردند کما قال ویلعن بعضهم بعضا ومومنان چون
دوستی ایشان برای طاعت خدای بوده باشد وبجهت ان بدرجه اعلی ومرتبه عظمی رسند
پس دوستی ایشان بحال خود بماند وازینجاست که رسول ص فرمود که احب فی الله وابغض فی
الله دوستی ودشمنی در راه خدا کن ومرویست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از تلاوة
این آیت فرمود که چون دو مومن در دنیا بایکدیکر دوستی کنند ویکی بجوار رحمت خدای رود
کوید فلان دوست من بود ومرا بطاعة تو واطاعة انبیای تو امر میفرمود ودر اوامر ترغیب
من میکرد واز مناهی زجر میفرمود نظر لطف از وی وامکیر وهمچنانکه مرا هدایت نمود او را بر
طریق هدایت مستقیم دار وهمچنانکه مرا اکرامی داشت او را بکرامت عمیم خود نوازش فرما وچون
دو کافر وفاسق بایکدیکر دوستی کنند ویکی از ایشان پیش از دیکری پیش خدای رود کوید فلانکس
مرا از عبادت وطاعت تو منع میکرد وبر فسق ومعصیة تحریض مینمود ومیکفت که ما را ن
رجوعی وبازکشتی بجد انخواهد بود خداوندا نظر لطف ازو بردار ورا بانواع عذاب واصنا ف
عقاب او را معذب ومعاقب ساز وبدانکه خلت در میان نوع بنی آدم از چهار وجه بیرون
نیست دو ازان مستحسن است ومثمر سعادت سرمدی ودو مذموم ومنتج شقاوت

ابدی

ابدی ان دو که مستحسن اند یکی خله حقیقة است که از ا محبت روحانیه خوانند و
استناد ان بتناسب ارواح است وتعارف ان چون محبة انبیا واولیا وشهدا واصفیا
بایکدیکر ودوم محبة قلبیة وان مستند است بتناسب اوصاف کامله واخلاق فاضله چون
محبت صلحا وابقیا در حق یکدیکر ودوستی امم با انبیا وائمه هدی واما ان دو محبت که
مذموم اند یکی بسبب تیسیر مصالح است چون محبت تجار وصناع ودوستی خدام با مخادیم
وارباب حاجات با اغنیا دوم محبت نفسانیه واستناد ان بلذات حسیه ومشتهیات نفسیه است
وچون که در قیامت اسباب این دو نوع محبت مفقود باشد وغرض وغایت ان بحصول رسند
ان محبت زوال پذیر شود وبدشمنی مبدل کردد پس باید که مقصود اهل ایمان از خلت ومحبة
محض رضای الهی باشد وغیر مشوب بمقاصد دنیوی تا در روز حساب باین خطاب مستطاب
سرافراز شود که یا عباد ای بندکان من لا خوف علیکم هیچ ترسی وهراسی نیست بر شما
الیوم درین روز از دیدن مکاره ونواغص ولا انتم تحزنون ونه شما اندوهکین وغمکین
شوید بفوت آمال ومقاصد پس در صفت ایشان میفرماید که ان بندکان من که بدولت این
ندای عمر زدای مشرف شوند الذین انکسانی اند که آمنوا بآیاتنا ایمان آوردند بایتها ی
کلام ما وکانوا مسلمین در حالتی که بودند سالم وخالص سازنده نفسهای خود از شوب شرک
وریا بر وجه اخلاص کردن بنفاذ کان فرمان ما در خبرست که چون خلایق از قبور برخیزند
هیچ کس نباشد که ترسان ولرزان نباشد تا که ندای یا عباد لا خوف علیکم الیوم بشنوند
پس همه خلایق امیدوار شوند وچون در عقب ان استماع الذین آمنوا نمایند کافران طمع
ازین قطع کنند پس منادی باهل ایمان کوید که ادخلوا الجنة درائید در بهشت انتم وازواجکم
شما وزنان مومنه شما در انجا تحبرون مسرور کردانیده شده باشید بر وجهی که حبار آن یعنی
اثر ان بر وجه شما ظاهر شود کما قال تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یا کرامی داشته شده بنها یة
کرامت ونعمت یا ارایش داده شده بکمال جمال وغایت زینه یطاف علیهم کردانیده شود برا ن

مومنان که بهشت درآمده باشند بصحاف کاسهای پهن من ذهب از زر که از برای انواع
اطعمه معد باشد واکواب وکوزهای بی دسته وبی کوشه که از برای اصناف اشربه اماده
باشد ودر اثار امده که مومن در بهشت از یک کاسه هفتاد رنک طعام خواهد خورد که در طعم غیر
مکرر باشد وهیچ کدام با دیکری آمیخته نباشد وهر کوزه در وانواع شرابها باشد عکرمه کفته که
رسول صم فرموده که شخصی که کمتر وزبون تر باشد وازهمه اهل بهشت فروتر مومنی بود که
در عقب او کسی دیکر ببهشت نرود وچون ببهشت درآید او را از بالای فردوس ندا کنند که بنکر
او نکاه کند صد ساله راه ملک خود را ببیند که در انجا قصرهای بسیار باشد از سنج وخیمهای بستار
زده از مروارید وهر بامداد وشبانکاه هفتاد هزار صحیفه زرین نزدوی آرند در هر صحیفه لونی از
طعام که هر چند تناول کند همان اشتهای اول او بحال خود باشد واکر همه اهل دنیا پیش وی آیند
انچه نزد او باشد همه را کفاف بود وفیها ودر بهشت بود مر ایشان را ما تشتهیه الانفس انچه آرزو کند
نفسها وحفص تشتهیه میخواند باثبات ضمیر موصول بنا بر اصالة آن یعنی در بهشت باشد انچه
میل کند انرا انفسها از انواع نعم مشروبه ومطعومه ومشمومه وملبوسه وغیر آن وتلذ الاعین
وانچه ملتذ شود چشمها بنظر کردن در ان واضافه التذاذ باعین با انکه بحسب حقیقة صفة انسانست
بجهة آن تواند بود که مناظر حسنه از اسباب لذتست پس اضافه لذت بعضوی که انسان با شد
ملتذ شود احسن باشد همچنانکه ذوق سلیم وطبع مستقیم که موافق علم بیانست شاهد آنست
در خبر است که شخصی رسول را کفت که مرا اسب را دوست دارم در بهشت خواهد بود سلیمان
بن عامر کفت که از ابو امامه شنیدم که کفت مرد باشد که در بهشت مرغ بریان نکرد وکوید کاشکی
مرغ بریان بودی فی الحال بریان شود ونزد وی حاضر کردد تا از ان تناول کند وچون شرابش
آرزو شود ابریقی در دست او اید با چندان شراب که انرا انقطاع نباشد وبدانکه حق سبحانه جمع
نعم جنه را باین دو کلمه اخبار فرموده چه ریاض جنان یا حظ جنانست ویا لذت عیون پس اکر جمیع خلایق
مجتمع شوند بر وصف انچه در جنانست از انواع نعم واصناف تکریم ودر بن باب انچه ممکن باشد اشارة الیه

بس مد اطناب کشند ازین دو کلمه متجاوز نخواهد بود وکلمه اول اکرچه مستلزم خلود نعم نیز هست
اما چونکه دوام نعم وعدم خوف زوال ان از تمامیه لذتیست که فوق ان متصور نیست ازینجهت اکتفا
بان نکرده تصریح بذکر آن نمود وفرموده که وانتم فیها وشما در بهشت خالدون جاوید باشند که امید
کم کرد را بجا کرد زوال ابدا من خلود شما ننشیند وقوله وتلک الجنة التی اورثتموها میتواند بود
که اسم اشارت درو مبتدا باشد والجنة خبر ان واسم موصول با صلة ان صفت یا جنت صفة آن اسم
اشارت باشد وموصول وصله خبر ان یعنی از بهشت موعود بهشتیست که امروز میراث داده شدید
انرا یا این بهشت انست که میراث دادند بشما واحتمال دارد که موصول صفت جنه باشد وخبر ان
قوله بما کنتم تعملون وح جار ومجرور متعلق خواهد بود بحصل یا حاصل یعنی این بهشتی که بطریق
ارث بشما عطا کرده اند حاصل کشته وواصل شده بشما بسبب انچه بودید در دنیا که عمل میکردید
از انواع طاعات وخیرات ومبرات واثبات ایراث بر اعطا بجهت تشبیه جنه است در بقای ان
بر اهل استحقاق بمیراثی که بوارث مستحق باقی ماند لکم فیها مر شما راست در بهشت فاکهة
کثیرة میوهای بسیار منها تاکلون که بعضی از ان میخورید نه همه ان بر جهت کثرت اصناف
ودوام انواع ان وفایده وجود انچه زاید است بر اکل تزیین اشجار است بثمار ولهذا در انجا هیچ
شجر از ثمر عاری نیست ودر حدیث واقع شده که هیچ مومنی میوه از درخت بهشت بچیند
مکر ودو مثل آن فی الحال از همانجا رویده شود پس بیان احوال الکفار میکند ومیکوید
که ان المجرمین بدرستی که کافران که در اجرام طغیان نموده اند فی عذاب جهنم خالدون در
عذاب دوزخ جاوید مانند کانند لا یفتر عنهم سست کردانیده نشود عذاب
عذاب از ایشان یعنی عذابی که فراخور کردار ایشان باشد بر ایشان سبک
نکرده اند وکم نکنند وهم فیه وایشان در ان عذاب مبلسون نا امید شد
از راحت وخفت وساکت از طلب فرج بجهت یاس ایشان از ان از ضحاک منقولست
که هر یک از کافران را در تابوتی آتشین نهند ودر انرا مسدود سازند وانرا مخلد ومؤبد

در اینجا معذب باشد که نه او کسی را بیند و نه کسی او را وما ظلمناهم وستم نکردیم ایشان را باین عذاب
ولکن کانوا ولیکن بودند هم الظالمین ایشان ستمکاران که شرک آوردند و مرتکب انواع
معاصی و قبایح شدند ایراد ضمیر فصل بجهت قصر صفت ظلمست بر ایشان و چون ایشان از شدت
عذاب بیطاقت شوند توجه بخازن دوزخ نمایند ونادوا و ندا کنند باو که یا مالك ای مالک در
خواه کن لیقض علینا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را ربك پروردگار تو تا ازین عذاب و عقاب
خلاص شویم این استغاثه منافی وصف ابلاس ایشان نیست زیرا که ایشان در ازمنه متطاوله
و احقاب ممتده معذب خواهند بود پس بجهت غلبه یاس بر ایشان در بعضی اوقات ساکت خواهند
بود از طلب فرج و در بعضی احیان استغاثه خواهند نمود بجهت سختی عذاب و شدت
عقوبت و از حضرت رسالت مرویست که حق سبحانه جوع را بر دوزخیان اندازد بروجهی
که از شدت آن از عذاب دوزخ ازیاد ایشان برود نزد این حال از مالک طلب موت کنند
قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان گوید که بعد از چهل روز از
روزهای آخرت انکم ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید یعنی جاوید ماندگان در دوزخ
نخواهید بود و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک با ایشان
گوید که لقد جئناکم بالحق ومیتواند بود که این از تتمه جواب او باشد بر طریق التفات
از غیبت بتکلم اگر ضمیر قال راجع باو سبحانه باشد نه بمالک و بای حال معنی آنست که بدرستی
که آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست را بر زبان پیغمبران خود ولکن
اکثرکم ولیکن بیشترین شما للحق کارهون مر سخن حق را ناخواهان بودید و از آن کراهت
داشتید بجهت آنکه با باطل دعت و راحت بود که مرغوب نفس است و با حق تعب و مشقت
که مخالف اراده طبیعت است و شما تابع مرغوب شدید و در طریق عصیان و طغیان
سلوک نمودند پس بجهت این چشیدن عذاب و کشیدن عقاب ملازم حال شما خواهد
بود و چون کفار بجهت عناد و انکار در دنیا اقتصار بر کراهت نمیکردند بلکه درصدد

رد حق و اثبات باطل نیز بودند ازینجهت حق سبحانه در این روز فرماید که نه چنانست که ایشان
در دنیا اکتفا بر انکار کرده اند ام ابرموا بلکه محکم کرده بودند امرا کار را که از رد حق
بود و ابطال آن یا کیدی را برای پیغمبر ما فانا مبرمون پس بدرستی که ما نیز در این
روز محکم کنندگانیم کار را برای مکافات ایشان که آن تعذیب ایشانست بعذاب
نیران و عدول از خطاب بغیبت بجهت اشعار است بآنکه رد حق و ابطال از اسواست
از کرامت ایشان و ازین قبیل است قوله ام یحسبون بلکه میپندارند ایشان که ما
انا لا نسمع آنکه ما نمی شنویم سرهم سخن نهانی ایشان را که در دل خود داشتند ونجویهم
و سخن آشکار ایشان که بآن با یکدیگر مشورت میکردند در باب ابطال حق بلی آری میشنویم
آنرا ورسلنا و فرشتگان ما یعنی حفظه لدیهم که نزدیک ایشان بودند و موکل بر ایشان
یکتبون مینوشتند آنرا بامر ما و چون اسرار ایشان بر فرشتگان ما آشکارا بود بر ما که
خداوندیم چگونه پوشیده مانده باشد و در اکثر تفاسیر مذکورست که ضمیر ابرموا راجع
بکفار قریش است و معنی اینکه نه اینچنانست که کفار مکه اطاعت حق کنند بلکه
محکم ساختند امری خود را در ابطال حق و بار رسول ما در صدد کید و مکر در آمدند پس ما
نیز محکم کنندگانیم مکافات عمل ایشان را در دنیا و آخرت و گمان ایشان آنست که ما
سخنان سر و نجوای ایشان که در بارهٔ رسول ما میگویند و در کید و مکر و ابطال حق اندیشه
میکنند و با یکدیگر مشاورت مینمایند نمیشنویم نه اینچنانست که گمان ایشانست بلکه ما آشکا
و نهان ایشان را میدانیم و رسولان ما که حفظه اند آنرا ثبت مینمایند تا بر وفق آن اقوال و افعال
جزا و سزا را در کنار ایشان نهیم از یحیی بن معاذ رازی منقولست که هر که از مردمان کناهان
خود را بپوشد و در خفیه اظهار آن کند بر کسی که متصف است بصفت لا یخفی علیه شیء فی
السموات ولا فی الارض پس بتحقیق که حق سبحانه را اهون ناظران گردانیده و این از علامات
نفاقست آورده اند که روزی نضر بن حارث لعنه الله در جانبی نشسته بود و اکثر صنادید

عرب نزدوی حاضر بودند در آیتی از قران خوض نموده اغاز استهزا کرد ولید مغیره را دران
وقت میل باسلام شده بود وهمیشه ستایش قران میکرد گفت ای نضر بقران استهزا
میکنی بخدای که میگوید محمد الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید که لا اله الا الله
من هم میگویم لا اله الا الله اما بان اضافه میکنم که الملائکة بنات الله این سخن به پیغمبر رسید
اندوهناک شد جبرئیل آمد و این ایت آورد که قل بگوای محمد بجماعتی که قایل الملئکة بنات
الله اند ان کان للرحمن اگر باشد مر خدایرا ولد فرزندی همچنانکه گمان میبرید فانا اول
العابدین پس اول من پرستندگانم یعنی اگر ببرهان صحیح وحجت روشن ثابت شدی که خدایرا
ولدی هست پس اولین کسی که بطاعت وانقیاد او قیام صحیح نیست و اولی بتعظیم انچه حق
تعظیم اوست واز جمله تعظیم والد حق تعظیم ولد است پس اگر براهین قاطعه وحجج بینه
بر من اثبات ولد کنید من اول تعظیم کنندگان او باشم ودر طاعت وانقیاد او از شما
اسبق و چون بر وجه یقین میدانم که او را فرزندی نیست لاجرم عبادت خود را مخصوص
ساخته ام باو سبحانه و بپرستش هیچ کسی دیگر اقدام نمی نمایم و شما چونکه درین دعوی
بی معنی هیچ حجتی وبرهانی ندارید پس چرا بعبادت غیر او اشتغال مینمایید و بدانکه این شرط
مستلزم صحت کینونه ولد و عبادت او نیست در نفس الامر زیرا که مراد تعلیق شی است
برامر محال که مستلزم محالیه ان شی است یعنی چون تعلیق عبادت بکینونه ولدی در
نفس الامر محالست پس معلق بها که عبادت اوست نیز محال باشد فی مقصود ازین
شرطیه نفی ولد و عبادت ویست برابلغ وجوه ومثل اینست قول اعدل جبری که اگر
خدای خالق کفر باشد در قلوب عباد و معذب ایشان بران بعذاب ابدی پس من اول الکسانی ام
که گویند او شیطانست و رتبه الوهیت ندارد مراد از این شرطیه بعد از تنزیه او سبحانه
است از ایجاد کفر و تقدیس او از ان بر طریق مبالغه یا دلالت کردن ان بر سماجت این
مذهب و ضلالت ذاهب ان و شهادت قاطعه با حال ان و تنزیه نفس خود از ان بسرایه

نمودی و تعظیم او را بجای آوردی
من بودمی چه لازم پیغمبر است که او
اعلم باشد بخدا و بانچه صحیح است
اسناد آن باو و بانچه صح صح

برابلغ وجوه دلالت بر توحید کند ونظیر اینست قوله تعالی لو کان فیهما الهة الا الله
لفسدتا الا انست که لو مشعر است بانتفاء طرفین وان مشعر است بان وی مقتضی نقیض ان فی این
مجرد شرطیه است بلکه از برای انتفای معلول لازم است که دالست بر انتفای ملزوم ان و در کشاف
آورده که از تمحلات مفسرانست که آیت را ازین اسلوب شریف که مملوست بنکت لطیفه وزواید
مستقله باثبات توحید برابلغ وجوه بیرون برده اند و باین حمل کرده که پس اگر باشد خدا را ولدی
پس من اول پرستندگان وموحدانم که مکذب قول شما اند باضافه ولد باو و یا عبد را از عبد
یعبد اخذ کرده اند که بمعنی اشتد انفه است و باین وجه تفسیر کرده که اگر باشد او را فرزندی
همچنانکه زعم شماست پس من اول آنفان و عار دارندگانم از عبادت او زیرا که هر جسم محدث
خواهد بود پس مستحق عبادت نبوده باشد یا باین طریق تفسیر کرده اند که نیست مر خدایرا ولدی
پس من اول پرستندگان وموحدان او سبحانه باشم و جماعتی که معنی ایت را بر وجه اخیر تنزیل
کرده اند متمسک باین شده اند که بعد از نزول این آیت ولید مغیره نزد نضر آمده انرا بر و
خواند او گفت خدای درین آیت تصدیق قول من کرده که محمد را بعبادت ولد خود امر فرموده
ولید گفت ای بی بصیرت خدای تکذیب تو کرده نه تصدیق تو زیرا که او نفی ولد از خود
نموده و فرموده که نیست مر خدایرا فرزندی انگه امر فرموده پیغمبر خود را که بگوی که من اول الموحدانم
از اهل مکه سبحان منزه و پاکست خدایی که رب السموات والارض پروردگار آسمانها وز
مینهاست رب العرش خداوند عرش عظیم عما یصفون از انچه وصف میکنند کافران او را
بانکه او صاحب ولدست ذکر ربوبیة سموات وارض وعرش نزد بیان تنزیه او از اتخاذ ولد
دلالتست برانکه اتخاذ ولد از صفت اجسام است و منافی قادریت او سبحانه بر خلق این
اشیا و تدبیر آن و تنبیه برانکه چون این اشیا که اصول جمیع اجسام اند مبترا اند از انکه متصف
باشند از تولید مثل پس اسناد تولید بمبدع و خالق ان بغایت متباعد باشد و از قبیل
محالات پس بجهت تهدید کفار برسول خود امر مینماید که چون ایشان در وادی ضلالت

خود راسخ و ثابت قدم اند فذرهم پس بگذار ایشانرا و دست باز دار یخوضوا تا شروع کنند سعی
نمایند در امر باطله ویلعبوا و بازی کنند و بحطام دنیا مشغول و مغرور شوند و در تبعیت هوای
خود مداومت نمایند حتی یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند و به بینند یومهم روز جزای خود را
الذی یوعدون که وعده داده شده اند بملاقات آن مراد روز قیامتست که کفار در آن روز بجزای
اعمال قبیحه و سزای اقوال شنیعه خود خواهند رسید این کلام دلیلست بر آنکه قول
ایشان درین دعوی بی معنی از باب فرط جهلست و اتباع هوا و مشعر است بر آنکه ایشان
از اهل طبع اند و بجهت عناد و طغیان سزاوار تخلیه و خذلان و مستحق نیران پس
نفی آلهه سماویه و ارضیه میکند و استحقاق الوهیت را بخود اختصاص میدهد
و میگوید که وهو الذی و او آن خدائیست که فی السماء اله در آسمان معبود ملائکه است و
فی الارض اله و در زمین معبود جن و انس یعنی او مستحق آنست که معبود جمیع مخلوقات
باشد و همه کس روی عبادت بجانب او آورد نه بغیر او وهو الحکیم و اوست راست کار
و درست کردار در تدبیر خلقان العلیم دانا بمصالح ایشان پس استحقاق الوهیة
مخصوص باو باشد و چون اله بمعنی معبود است یا متضمن معنی آن از قبیل حاتم فی البلد
که بمعنی سخی فی البلدست پس باین اعتبار ظرف متعلق باو باشد و حذف عاید موصول
بجهت طول کلام است بمتعلق خبر و معطوف آن و احتمال دارد که ظرف صله الذی باشد
و اله خبر مبتدای محذوف و این جمله مبین صله و مشعر بر آنکه کینونت او در سما بر سبیل الهیة
و ربوبیة است نه بر معنی استقرار و بنا برین ظرف متعلق بحصل یا ما حصل خواهد بود که
و تکرار ذکر آلهه بجهت تاکیدست و یا بجهت ایما بتغایر جنسی عابدان که ملایکه اند و
حیوان و نیز در صفت خود میفرماید که تبارک الذی و بزرگوار است و دایم البرکات آنکه
که له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان
اینهاست از اهویه و غیر آن یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات جاریست پس کسی که جمیع مکونات

سفلی و علوی در تحت تصرف او باشد مستغنی خواهد بود از اتخاذ ولد وعنده و نزدیک اوست
علم الساعة دانستن ساعتی که در آن قیامت قایم شود والیه ترجعون و بسوی او بازگردیده
شوید در آن روز بجهت جزای اعمال و سزای اقوال این کلام التفاتست از غیبت بخطاب
بر سبیل تهدید کفار بعذاب و چون مشرکان غیر خدا را پرستش مینمودند باید شفاعة
ایشان در حق ایشان از نجهت حق سبحانه رد دعوی ایشان کرده فرمود که ولا یملک و
مالک نباشند در آن روز و قدرت نداشته باشند الذین یدعون آنانکه میپرستند کافران
ایشانرا من دونه بجز از خدای الشفاعة در خواست کردن هیچ کس را الا من شهد بالحق
مگر کسانی که گواهی داده باشند بحق که توحیدست وهم یعلمون و ایشان دانند بدل خود
آنرا که بزبان گواهی داده باشند یعنی گواهی ایشان از سر یقین بوده باشد چون ملیکه و عیسی
عزیر که بر وجه ایقان و اخلاص بکلمه شهادت قایلند و مقررست که ایشان شفاعت نخواهند کرد
مگر مومنانرا نه کافرانرا نه غیر ایشانرا چنانکه سوق کلام مشعرست بر آن و این آیت دالست بر
آنکه حقیقت ایمان اعتقاد قلبی است که از علم ناشی شده باشد و بدانکه الا درین مقام یا استثنای
متصل است اگر مراد بموصول جمیع معبودان باشند غیر از و سبحانه و یا منفصل اگر موصول
مخصوص باصنام باشد و بعضی گویند که معنی آیت آنست که مالک رتبه شفاعت نمیتوانند شد
مگر آنکسی که از سر یقین گواهی دهد بتوحید مشفوع له و مؤید اینست آنچه در روایت
واقع شده که نضر بن حارث و بعضی از قریش میگفتند که اگر آنچه محمد میگوید از احوال
معاد حقست پس ما که عبده ملایکه ایم احقیم بشفاعت ایشان از برای ما این آیت نازل شد
که شفاعت ایشان در حق اهل توحید است نه غیر آن ولئن سألتهم و اگر بپرسی تو
ای محمد پرستندگان غیر خدا که من خلقهم کیست که آفریده ایشانرا لیقولن الله هر آینه
گویند که الله است چه از غایت ظهور جواب منکران نتوانند شد و مکابره نتوانند کرد فانی
یوفکون پس چگونه گردانیده میشوند از عبادت او و بپرستش غیر او روی می آرند با وجود

اعتراف نمودن ایشان بالوهیة وخالقیة او سبحانه وظهور آیات بینه ودلالات باهره وتوحید
وقدرت او ونعم ما قیل لیس العجب ممن نجا کیف نجا ان العجب ممن هلک کیف هلک مع سعة رحمة الله
وکثرت الدلایل تعجب از کیفیت نجاة نیست بلکه تعجب از کیفیت هلاکتست که با وجود بسطت
رحمت حضرت عزت وبسیاری ادلۀ واضحه بر وحدت آورده اند که حضرت رسول صلی الله ع
هرچند در اثبات توحید وابطال اشراک دلایل قاطعه وبراهین ساطعه اقامت مینمود اهل
شرک بیشتر در عناد وانکار اصرار مینمودند انحضرت شکایت ایشان بجناب احدیه عرض نمود
آیت امد که وقیله این عطفست بر الساعة وتقدیر کلام اینکه وعنده علم قیله یعنی نزد خداست
دانستن قول رسول که میکفت یا رب ای پروردکار من ان هؤلاء بدرستی که این کروه مشرکان
معاند قوم کروهی اند که بجهت فرط عناد وانکار لا یؤمنون ایمان نمی آرند وبوحدانیت تو
نمیکروند وصاحب کشاف آورده که این وجه غیر وجیه است بجهت وقوع فصل میان معطوف
ومعطوف علیه بچیزی که موجه نیست که جمله معترضه باشد با انکه مستلزم تنافر نظم عطفین
نیز هست واقوای وجه انست که جر او بر اضمار قسم باشد وتقدیر اینکه قسم بقیله یا رب یعنی سوکند
میخورم بکفتار رسول خود که ان کلمۀ عظیمه یا رب است در حین شکایت قو[م] بمن جواب قسم اینکه
ان هؤلاء قوم لا یؤمنون وبعد از ان امر نمود بوی که فاصفح عنهم پس اعراض کن از دعوت
ایشان یا روی بکردان از مکافات ایشان وقل سلام وبکوی تسلم ومتارکه از شماست
یعنی میان من وشما سلامتی است از منازعت ووارستکی از مجادله یا بر شماست سلام هجران
ومجانبه نه سلام تحیه وکرامت همچنانکه در جای دیکر فرموده که سلام علیکم لا نبتغی
الجاهلین یا بکوی انچیزی که از شر ایشان سالم مانی وبر تقدیر این حکم بایة السیف منسوخ است
ونزد حسن آنست که مراد صفح است از سفاهة ایشان وعدم تقابل عمل ان پس آیه بر حکم
خود باقی باشد انکه بجهت تهدید ایشان وتسلیه سید عالمیان میفرماید که فسوف یعلمون
پس زود باشد که بدانند عاقبة شرک وکفر خود وقتی که عذاب بر ایشان نازل شود بعد دنیا

برون بلد ودر عقبی باتش دوزخ سورة الدخان مکی است وبعدد کوفی پنجاه ونه آیة است
وپنجاه وهفت پیش بصری وپنجاه وشش نزد غیر ایشان واختلاف در چهار آیت است حم وان
هؤلاء لیقولون پیش کوفی شجرت الزقوم نزد عراقی وشامی وابی بن کعب از سید عالم ص
روایت کند که هر که سورة الدخان در شب جمعه تلاوت کند از جمیع کناه مغفور شود وابو هریره
از انحضرت روایت کرده که هر که این سوره در شب بخواند در روز از شب هفتاد هزار فرشته
از برای او استغفار کنند وهر که در روز قراءت کند آنشب هفتاد هزار فرشته از برای آمرزش
او خواهند ونیز ابو هریره از انحضرت روایت کند که هر که این سوره را در شب جمعه بخواند در صبح
آن روز مغفور کردد وابو امامت از حضرت رسالت ص نقل کرده که هر که سورة الدخان در شب
جمعه یا در روز جمعه بخواند حق سبحانه از برای او خانه در بهشت بنا کند وابو حمزه ثمالی از امام
محمد باقر صلوات الله علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض یا نوافل بخواند
حق تعالی او را در روز قیامت از جملۀ آمنان مبعوث سازد ودر سایه عرش خود او را جای
دهد وحساب او را آسان کند ونامه اعمال او را بدست راست او دهد وپاید دانست که چون
حق سبحانه سورة الزخرف را اختتام نمود بوعید وتهدید این سوره را نیز مثل ان افتتاح کرد
بانذار وعذاب شدید وفرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب
المبین حم اسم سوره است بر حذف مبتدا یعنی این سوره ایست که با وجود فرط فصاحة
وجزالت از جنس حروف تهجیست که محاوره جمیع بندکان با انست وبنا بر این واو از برای
قسم باشد یا مقسم به است وواو از برای عطف یعنی سوکند بحکمه وحلم وحمایت وملک ومجد
ومنت وما این کتاب روشن وهویدا بر جمیع انام یا روشن کننده احکام حلال وحرام یعنی
قرآن که محض مکرمتست وانعام انا انزلناه بدرستی که فرو فرستادیم آنرا فی لیلة
مبارکة در شب با برکت وعظمت از برکه ومبارکی این شب است که کتاب کریم رب قدیم
که واسطه منافع دینیه ودنیویه است درین شب از لوح محفوظ باسمان دنیی نزول اوا[مر]

یافته نیز و از برکات این شب است که حضرت واهب العطیات جمیع نعمات و تفضلات خود که
مر سال بسیار بریات فایض میسازد درین شب تقسیم میفرماید و آن والی خیر و برکت
باقی میماند تا سال دیگر و برکات و خیر این شب تا غایتی است که در واستجابت دعای جمیع بندگان
خود میکند و باب مغفرت گناهان همه را شست و شوی مینماید و ملایکه رحمت بر ایشان
میفرستند و فصل اقضیه میفرماید و مراد باین لیله مبارکه شب قدر است بقول ابن
عباس و قتاده و این قول منقولست از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیهما
و قول انا انزلناه فی لیلة القدر و شهر رمضان الذی انزل فیه القران موید اینست و تطابق
قوله فیها یفرق کل امر حکیم بقوله تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر نیز مسلم است
بر آن و اخبار و روایاتی که در فضیلت شب قدر واقع شده و ثواب کسی که درین شب بطاعت و
عبادت روز کند در سورة القدر مرقوم خواهد شد از عکرمه و غیره مرویست که مراد شب نیمه
شعبانست که آنرا لیلة برات و لیلة صک و لیلة مبارکه و لیله رحمه گویند و تسمیه او به برات
و صک بجهت آنست که حق سبحانه هر سال درین شب استیفای محاویج بندگان میکند و بر وفق
او از برای هر یک براتی و نامه مینویسند همچنانکه پادشاه در هر سال استیفای خراج میکند
و بر طبق آن برات بر عایا میدهد یا آنکه از برای کسی که درین شب عبادت نماید براه آزادی
از دوزخ مینویسند و وجه تسمیه آن بلیله مبارکه و رحمت آنست که درین شب حق سبحانه بر بندگان
بسط رحمت و برکت خود میکند و ایشان را از خوان احسان و مکرمت خود نوازش میفرماید
و ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که در اول شب نیمه شعبان جبرئیل بمن آمد و
گفت دستها را بحضرت قاضی الحاجات بردار و بدعا اشتغال نمای من گفتم امشب چه
شبی است گفت شبی است که حق سبحانه درهای آسمانها گشوده جمیع گناهان می آمرزد
مگر گناه مشرک و ساحر و کنود و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا و چون ربعی از شب
بگذشت جبرئیل گفت یا رسول الله سر بر آسمان کن من سر برداشتم درهای آسمان و درهای

بهشت را گشاده دیدم بر در آسمان اول فرشته را دیدم که ایستاده بود و میگفت خوشا حال
آنانکه درین شب رکوع کنند و در دوم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشا حال آنانکه درین شب بسجود
گذرانند و در سیم فرشته ایستاده میگفت خوشا آنان که درین شب بدعا مشغول باشند و در چهارم
فرشته ایستاده میگفت خوشا آنانکه درین شب ذکر کنند و در پنجم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشا
آنانکه درین شب از خوف الهی بگریند و در ششم فرشته ایستاده میگفت خوشا آنانکه درین شب بر مسلمانان
تصدق و احسان نمایند و در هفتم فرشته ایستاده میگفت که هیچ سایلی هست که مراد خود را
بر درگاه ما عرض کند و هیچ استغفار کننده هست که حاجت بخواهد و ما همه را اجابت کنیم من
جبرئیل را گفتم این درها تا کی گشاده خواهد بود گفت تا آنکه صبح بر آید پس گفت خدای درین
شب بعدد موی گوسفندان بنی کلب بندگان را از آتش دوزخ آزاد کند و در روایت دیگر آمده که
اِنَّ لِلّٰهِ عُتَقَاءَ فِی لَیْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ اَکْثَرُ مِنْ شَعرِ غنم بنی کلب یعنی خدایرا درین شب آزاد شدگان
از آتش دوزخ که زیاد از موی گوسفندان بنی کلب اند از عایشه نقل کرده اند که شبی از شبها نیمه شعبان
نوبت من بود چون نصف شب بگذشت رسول صلی الله علیه و آله از فراش بیرون رفت و من
پنداشتم که میل بزوجه دیگر کرده از پی او روان شدم رسول را دیدم که در مسجد بنماز مشغول
بود گفتم روحی فداک انت فی واد و انا فی وادٍ پس دیدم که رکعتی خفیف بگذارد و چون برکوع رفت
چندان توقف کرد که شب بآخر رسید و بعد از آن بسجده افتاد و گفت سجد لک سوادی و آمن بک فوادی
هذا یدی التی جنیت بها علی نفسی فاغفر لی الذنب العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم الا الرب
العظیم اعوذ بک برضاک من سخطک و بعفوک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناءً علیک
چون فارغ شد در حجره آمد گفتم یا رسول الله این چه شب است نیمه شعبان درین شب حق تعالی
سبحانه بندگان خود را که بعدد موی گوسفندان بنی کلب باشد از زندان دوزخ برات
آزادی مینویسد گفتم یا رسول الله اختصاص این عدد چیست و چرا حکم بمغفرت جمیع اهل
ایمان درین شب نفرموده فرمود برای آنکه این شب شب رحمت و غفرانست و شب آزاد

کردن بندکان از آتش نیران تا مردمان بران تکیه نکنند و مغرور نشوند و در کشاف آورده
که این شب مختص است به پنج خصال اول تعیین ارزاق و قسمت آجال بر وجهی که مذکور
شود دوم فضیلت عبادت در ان چنانکه از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که
هر که امشب صد رکعت نماز بکزارد حق سبحانه صد فرشته بسوی وی فرستد تا با وی باشند
سی فرشته او را بهشت بشارت میدهند و سی عدد دیکر او را از عذاب ایمن می سازند
و سی دیکر آفات دنیا را از و باز میدارند و ده دیکر مکاید شیطان از و دفع میکنند سیوم نزول
رحمت بر بندکان چنانکه حدیث ان الله یرحم امتی فی هذه اللیلة بعدد شعر اغنام بنی کلب
مشعر است بر ان چهارم حصول مغفرت وحدیث یغفر لجمیع المسلمین فی تلک اللیلة الا
لکاهن او ساحر او مشاحن او مدمن خمر او عاق للوالدین او مصر علی الزنا دلالت میکند بر ان پنجم
اعطای شفاعت جمیع امة با نحضرت چنانکه در روایت آمده که در شب سیزدهم شعبان حضرت
رسول در حق امت خود سوال شفاعت کرد شفاعت ثلث امت با و عطا کردند و در شب چهاردهم
آن درین باب دعا فرمود و ثلث شفاعت با و کرامت فرمودند و در شب پانزدهم از استدعای این
امر نمود شفاعة جمیع امت تمام زد او کردانیدند و از برکه و بزرکی این شب است که عادت الهی
جاری کشته بر انکه درین شب آب زمزم زیاده شود بر وجهی که مشاهده همه کس کرده و در
مصابیح القلوبست که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که مَنْ احیی لیلة النصف من شعبان
لم یمت قلبه هر که شب نیمه شعبان زنده دارد هرکز دلش نمیرد و این شبی است که باهی کناهی
می آمرزند و بتوبه جریده محو میکنند و بقیایای انعامی میفرمایند و بسجودی جودی اعطای
نمایند منادیان از حضرت عزت آواز میدهند که ای عاصیان بیائید تا شما را بیامرزیم ای سر
کشتکان براه باز آئید تا شما را براه بهشت دلالت کنیم ای مجروحان جراحت کناه بیائید
تا مرهم راحت بر جراحت معصیة شما نهیم اکر زنده درین شب نفسی بزن اکر بیداری قدمی
بردار بسوی دار القرار اکر هوشیاری توبه بیار و قطره چند از دیده ببار که آتش دنیا را

باران

باران کشند و آتش عقبا را آب دیده عاصیان درین شب برات سعادت برای اهل طاعت
نویسند و کناهان اهل عصیان از آب رحمت و مغفرت مغسول سازند و مقاصد خایفان را در دنیا
و آخرت در کف کفایة ایشان دهند یکی از بزرکان درین شب وعظ میفرمود شخصی بر پای خواست و کفت
ایها الشیخ نفسی علیلة فما الحیلة اعضائی ذلیلة فما الحیلة اجزائی طویلة فما الحیلة حسناتی قلیلة
فما الحیلة سیئاتی جلیلة فما الحیلة مالی وسیلة فما الحیلة واعظ در جواب کفت الحیلة قصر الید
و تقصیر الجد و حفظ الحد و خوف الصد آورده اند که در بغداد مردی بود که مدت مدید تعلق
خاطری بجانب دختری داشت و بر مراد خود فرصت نمی یافت تا اتفاق افتاد که شب برات بیکدیکر
رسیدند خواست که مراد خود از و حاصل کند دختر کفت غایت نا جوانمردی باشد که همه
مردمان امشب آشنا باشند و ما بیکانه مرد کفت راست کفتی مرا نیز این معنی در خاطر
خطور کرد القصه هر دو پای بر نفس هوا پرست نهادند و از یکدیکر مفارقه کردند و روی بجانب
جناب احدیت آوردند تا بروز طاعت و عبادت کردند بامداد پدر دختر دست دختر کرفته
نزد از مرد آورد و کفت امشب حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در خواب دیدم که فرمود
دختر ایش فلان کس بر و با وی عقد کن پس ان مرد و زن ببرکت و میمنه عبادت این شب
در دنیا بدولت مواصلة رسیدند و در عقبا از آتش نیران آزاد شده در روضه رضوان
قرار کرفتند و بدانکه علما را در کیفیة انزال قرآن در لیلت مبارکه اختلافست بعضی
کفته اند که حق سبحانه درین شب انزال قرآن نمود باسمان دنیا و بعد از ان آیه آیه و سوره سوره
بر وجه مصلحة بندکان به پیغمبر آخر الزمان فرستاد و همچنین جمیع ما یحتاج بندکان در
هر سال درین شب باسمان دنیا انزال میفرماید و بعد از ان جبرئیل بتدریج در وقت
حاجت آنرا بهمه میرساند و بعضی کویند که مراد انست که بدء انزال قرآن درین شب بود
و از ابن عباس منقولست که حق تعالی در شب قدر بجمیع قران تکلم نمود و جبرئیل آنرا شنیده
در دل خود حفظ کرد و آنرا بکتبة آسمان دنیا املا نمود و ایشان آنرا نوشتند و بعد از ان

تبدیج درمدت بیست وسه سال وبروایتی بیست سال بر پیغمبر او رد وچون انزال قران بسبب
بعد عبادست از معصیة وقرب ایشان بطاعت ازینجهت بر سبیل استیناف بیان مقتضی
انزال آن نموده بقوله انا کنا منذرین بدرستی که هستیم ما بیم کنندگان بانزال قران در سببی که
از جمله برکات آن اینست که فیها یفرق درو بیان کرده وفیصل داده شود کل امر حکیم
هرکاری که محکم کرده شده است در همسال از قسمة ارزاق وجمیع منافع ومضار عباد در دنیا
چون خفض ورفع وسخط ورضا وقبول ورد ووصال وفراق وشقاوت وسعادت ورجا ویاس
وتعیین اعمار وآجال وغیر ان از سایر احوال بر وجهی که قابل زیاده ونقصان نباشد در هیچ
حال ودر روایت امده که درین شب از لوح محفوظ استنساخ نسخ امور نمایند نسخه ارزاق را
بمیکائیل دهند ونسخه حروب وزلازل وصواعق وخسف بجبرئیل ونسخه اعمال را باسماعیل ونسخه
مصایب را بعزرائیل واز رسول اکرم روایتست که اجال از شعبان تا شعبان دیگر قطع کرده
میشود ودر حدیث مرد زن میکند وبنت میکرد فوالحیا من کفن مغسول وصاحبه فی السوق مشغول
وهرگاه که این شب مفرق جمیع امور محکومه باشد که منطوی اند بر حکمت ومصلحت پس این مستمی
اینست که کتاب کریم یعنی قران عظیم که از عظایم امور محکمه است درو منزل شود نه در غیر
ان وبدانکه میتوان بود که ذکر فیها یفرق نه بر سبیل استیناف باشد بلکه صفت
لیله مبارکه باشد وانا کنا منذرین جمله معترضه ونصب قوله امرا من عندنا یا بر اختصاص است
وتقدیر کلام اینکه یعنی بهذا الامر امرا حاصلا من عندنا ووجه ایراد ان جهت تفخیم امر خواهد بود
ویا بر حالیة از ضمیر فاعل انزلناه ووقوع مصدر در موضع ان یعنی انزلناه امرین آمرین امرا یا
از ضمیر مفعول آن یعنی انزلناه فی حال کونه مامورا من عندنا یا بر مصدریة بفعل محذوف
وتقدیر اینکه فیها یفرق کل امر حکیم یومر فیها امرا من عندنا پس معنی برین وجه است که میخواهیم
باین امر حکیم امر برا که از نزدیک ماست وبر مقتضای اراده وکلمه ما یا فرستادیم قران را در
حالتی که فرماینده بودیم از افرمودنی از پیش خود یا انزال ان نمودیم در حالتی

کان

که ان مامور بود از نزد ما یا در انشب فیصل داده شد امر حکیم وامر کرده شده امری که
حاصل گشت از نزد ما انا کنا مرسلین بدرستی که هستیم ما فرستنده قران واین بدل است
از انا کنا منذرین وتقدیر کلام اینکه انا انزلنا القران لان من عادتنا ارسال الرسل بالکتب
الی العباد یعنی بدرستی که ما فرستادیم قران را بجهت انکه از عادت ماست فرستادن
پیغمبران بکتابها بی هادیه بسوی بندگان رحمة من ربک بجهت بخشایش از پروردگار
تو بر خلقان ووضع من ربک در موضع ضمیر که ان منا ست بجهت اشعار است بانکه مقتضی
رحمت بر بندگان ربوبیة او سبحانه است ومیتواند بود که انا کنا تعلیل یفرق باشد یا امرا
من عندنا وبنابرین رحمت مفعول به باشد نه مفعول له ووصف رحمت بارسال مجوز وموصوف
ارسال است برحمت یعنی فیصل داده شده است درین شب هر امری یا صادر گشته هر امری
از نزد ما بجهت انکه شان ما آنست که فرستیم رحمت خود را بر خلقان وشبهه نیست در انکه
همه امر الهی از قسمة ارزاق وسایر اوامر ونواهی وغیر ان از باب رحمتست چه غرض از ان
تکلیف عبادست وتعریض ایشان بمنافع وبعضی دیگر از مفسران معنی آیت را برین تنزیل
نموده اند که ما ارسال کننده ایم ترا که محمدی بجهت بخشایش از پروردگار تو بر بندگان
کما قال وما ارسلناک الا رحمة للعالمین یا فرستاده ایم جمیع پیغمبر انرا بامم خود یا ملائکه را
درین شب بسلام مؤمنان انه هو السمیع بدرستی که خدای شنواست دعای بندگان را
یا جمیع کلمات ایشان را العلیم دانا بمصالح ایشان یا بهمه نیات ایشان ایراد این کلام
بجهت تحقیق ربوبیة است واشعار بر انکه ربوبیة ثابت نمیشود مگر بصفات کمال وقوه
رب السموات والارض بدل ربک است یعنی از بخشایش از جانب پروردگار آسمانها
وزمینهاست وما بینهما وانچه میان انهاست ان کنتم موقنین اگر هستید یقین کنندگان
وتحقیق نمایندگان علوم پس عالم خواهید بود بربوبیة او یا اگر طالب یقین اید پس بدانید
ربوبیة وخالقیة او را یا اگر موقن اید در اقرار خود هرگاه که مسئول شوید از خالق آسمان

وزمین پس این هنگام علم خواهید داشت بحقیقت قول مذکور که ان ربوبیة ان خدائیست که متصف است
باینکه لا اله الا هو نیست هیچ معبودی که مستحق پرستش باشد مگر او یحیی زنده می کرداند
بعد از موت ویمیت ومیمیراند بعد از حیوة ربکم پروردکار شماست ورب ابائکم الاولین وپرو[ردکار]
پدران نخستین شما وچون کفار بربوبیة او سبحانه مقر بودند وبعلم او سبحانه بهمه اشیا وبارسال
رسل وکتب اعتراف نمیکردند وان مستلزم عدم تیقن ایشانست بربوبیة او ازین جهت نفی یقین
ایشان درین باب نموده میکوید که بل هم بلکه ایشان فی شک در شک وشبهه اند در
دران چه ما بان خبر داده ایم بازی واستهزا میکنند بان یعنی اقرار ایشان از سر علم ویقین وازروی
جد وحقیقه نیست بلکه مخلوط است بهزء ولعب یا مشتغلند بدنیا واحوال ان وبجهت این
درین امر تامل نمی نمایند وچون نصیحت وموعظه دلایل وحجت براه راست نمی آیند فارتقب
پس انتظار کش برای ایشان یوم تاتی السماء روزی را که بیاورد آسمان بدخان مبین دو[دی]
ظاهر وهویدا را یغشی الناس که فرا کیرد واحاطه نماید همه مردمان را وایشان چون مشاهده
شده ان کنند کویند که هذا عذاب الیم اینست عذابی دردناک که خدای تعالی برما کماشته و
کویند که این مقول قول فرشتکان باشد که در آنروز بایشان کویند که این عذاب دردناکیست
که بسبب شامت افعال شما بشما رسیده وبدانکه مفسران را درین دخان اختلافست بعضی
کفته اند مراد قحط ومجاعه است که بسبب دعای پیغمبر بر کفار بریشان واقع شد چنانکه
مسروق از عبدالله مسعود روایت کند که چون قریش ایمان نمی آوردند وپیغمبر را ایذا
وازار میرسانیدند رسول دست بدعا برداشت وفرمود که اللهم اشدد وطاتک علی مضر
واجعلها علیهم سنین کسنی یوسف بار خدایا سخت کرد از اخذ وضغط خود را بر بنی مضر وسا[لهای]
متعدد اخذ وضغط را لازم حال ایشان کردان مثل سالهای یوسف یعنی هفت سال
بریشان تنک کیر حق سبحانه اجابت آن فرموده هفت سال ایشانرا بقحط وغلا مبتلا ساخت
تا کار ایشان بانجا میدکه از غایت کرسنکی سکهای مرده واستخوانهای انها میخوردند

وسرکین

وسرکین وپشمهای شتر را با خون ممزوج کرده اکل مینمودند وبجهت شده جوع بمرتبه چشمهای
ایشان تیره وخیره شد که میان خود وآسمان مثل دخان وغبار میدیدند واکر با یکدیکر سخن
میکردند کلام همدیکر می شنیدند اما بجهت کثرت دخانیت هوا در نظر ایشان یکدیکر را نمیدیدند
وکویند که کثرت دخان بجهت ان بود که در عام قحط وغلا بواسطه قلت امطار غبار بسیار
از زمین برانکیخته میشود بشکل دود ومنتشر میکردد در نواحی واقطار ولهذا سال
قحط را سنة الغبرا میکویند ووجه تسمیه عام الرماد همینست واسناد ایشان دخان
باسمان بجهت انست که عروض ان از قلت بارانست القصه چون کار بنی مضر باین مرتبه
رسید ابو سفیان با جماعتی نزد انحضرت آمد وکفتند ای محمد تو ما را بصله رحم امر
مینمائی وقوم تو بقحط وکرسنکی هلاک میشوند پس سوکند خوردند که اکر رفع این
عذاب را از خدای درخواهی ما همه مطیع تو شویم وبدین اسلام در ائیم حضرت روی
نیاز بدرکاه بی نیاز آورده بزبان قوم دعا فرمود که ربنا ای پروردکار ما اکشف عنا
العذاب برداراز ما این عذاب را انا مؤمنون بدرستی که ما کرویدکانیم بعد از رفع عذاب
یعنی هرکاه عذاب منکشف میکردد ایمان می آریم وچون بدعای انحضرت عذاب جوع
برطرف شد بنی مضر بشرک خود مصر شدند وعناد وانکار را زیاد کردند وکویند
مراد باین دخان غباریست که در روز فتح مکه می تنغ شد چنانچه همه هوا را بپوشید وبعضی
دیکر از مفسران برانند که مراد دودیست که پیش از قیام قیامت ظاهر شود وهمه زمین را
پر سازد چنانچه خانه که در وآتش کنند وانجا منفذی نباشد که ازان بیرون رود ودر
چشم وکوش کافران ومنافقان رود چنانچه از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم مرویست
که اول علامات قیامت دخان باشد ونزول عیسی وآتشی که از قعر شهر عدن ابین
بیرون آید که همه مردمانرا بمحشر راند حذیفه کفت یا رسول الله چه نوع دخانی باشد
انحضرت این آیت را تلاوت نمود وبعد از ان فرمود که بملاء ما بین المشرق والمغرب ویمکث

اربعین یومًا ولیلة اما المومن فیصیبه کهیئة الزکمة واما الکافر فهو کالسکران یخرج من
منخریه واذنیه ودبره دودی باشد که مشرق ومغرب را پر سازد و چهل شبانروز بماند
ومومن از ان دود مانند کسی شود که زکام داشته باشد وکافر مانند
کسی که مست باشد وان دود از هر دو سوراخ بینی وهر دو گوش او ودبر
او بیرون اید واز امیر المومنین صلوات الله علیه وآله نقل کرده اند که ان دخان
یاتی من السماء قبل یوم القیامة یدخل فی اسماع الکفرة حتی یکون راس الواحد
کالراس الحنید ویعتری المومن منه کهیئة الزکام ویکون الارض کلها کبیت اوقد فیه
لیس فیه خصاص این دخان دودی باشد که از آسمان حادث شود پیش از روز قیامت ودر
گوشهای کافران درآید تا انکه سر هر کافری مانند سر کسی شود که بریان کرده باشند
ومومنان را بسبب ان مثل زکامی عارض شود وهمه زمین مثل خانه باشد که در وآتش افروخته
باشند وهیچ سوراخی وروزنه آنرا نباشد که دود از ان بیرون رود ونزد این حال ملائکه بکفار
گویند که اینست عذاب دردناک که حق سبحانه بشما وعده داده بود وایشان زبان بدعا بکشایند
وکشف عذاب را از خدای درخواهند وبوعده ایمان بعد از کشف عذاب اعتراف نمایند
چون بعد از چهل روز ان دود مرتفع شود بر کفر خود اصرار نمایند وحق سبحانه با ملائکه
خود گوید که انی لهم الذکری چگونه بود مر ایشانرا پند گرفتن باین مقدار عذاب این جهان
ووفا کردن بوعده ایمان وقد جاءهم وحال انکه آمد بدیشان رسول مبین فرستاده هویدا
وآشکارا بآیات بینات یا ظاهر سازنده معجزات وایشان با انکه ان اعظم وادخل بود
در وجوب تذکر بدان متذکر نشدند ثم تولوا پس پشت کردند یعنی اعراض نمودند عنه از
ایمان آوردن باو وقالوا وگفتند در حق او که معلم او آموخته شده است یعنی جبر یا یسا
که غلام اعجمی اند قرآن بوی تعلیم میدهند مجنون دیوانه است ودماغ او مختبط
گشته یعنی بعضی در حق او گفتند که شخصی عجمی بوی تعلیم قرآن میدهد وجماعه دیگر گفتند

که او دیوانه است واز عقل دور افتاده که ترک ملت ما کرده وبا وجود این حال چون نزد وقوع
دخان در آخر الزمان از ان استغاثه نمایند انا کاشفوا العذاب بدرستی که ما کشف کننده عذاب
ایشان باشیم قلیلًا در زمان اندکی یعنی بعد از چهل روز رفع آن عذاب نمائیم از ایشان وایشان روز
بوعده خود وفا نکرده در کفر خود ثابت قدم شوند پس بایشان گوئیم که انکم عائدون بدرستی
که شما رجوع نمایندگانید از ین عذاب حقیر بعذاب کبیر که عذاب جهنم است بجهت زیادتی
تهدید ایشان میگوید که ما انتقام کشیم از ایشان یوم نبطش البطشة الکبری در روزی
که بگیریم ایشانرا گرفتن بزرگ بعذاب آتش مراد روز قیامتست انا منتقمون بدرستی که
ما امروز انتقام کشنده ایم از ایشان وبقول اول معنی آنست که چون حق سبحانه قحط وجوع ع را
از ایشان رفع نمود ایشان وعده خود را کان لم یکن انگاشتند ودر کفر خود مصر شدند وحق
سبحانه این آیت فرستاد که چگونه وبچه نوع مر ایشانرا تذکر واتعاظ باشد باین عذاب قحط
ومجاعت وحال انکه پیغمبر بایشان آمد وانواع معجزات بایشان نمود ایشان اصلا در ان
نظر نکرده از ایمان آوردن باو ابا نمودند وگفتند که معلمی باو تعلیم قران میدهد وجماعتی
دیگر او را نسبت بجنون دادند وما با وجود این همه در زمان اندک که زمان بقایای اعمار ر
ایشان بود یا تا روز بدر کشف عذاب از ایشان نمودیم وایشان باز بر سر کفر خود رفتند
پس از غیبة بخطاب التفات نموده بر سبیل تهدید میفرماید که انکم عائدون بدرستی که
شما باز گردندگانید بکفر وتکذیب خود یاد کنید از ان روزی که بگیریم شمارا گرفتنی سخت
بتحقیق که ما انتقام کشنده ایم از شما در آن روز مراد روز بدر است ومیتواند بود که روز قیامت
باشد وچون حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله بسبب اصرار کفر وعناد مشرکان مکه غبار ر
اندوه بر خاطر عاطر مینشست حق سبحانه بجهت تسلیه آنحضرت حکایت موسی وایذاء وجفا ی
او از فرعونیان وهلاکت وغرق ایشان بجهت آن عناد وطغیان بیاد او میدهد ومیگوید
که ولقد فتنا وبدرستی که ما در فتنه انداختیم قبلهم پیش از کفار قریش قوم فرعون

قبطیانرا که گروه فرعون بودند یعنی ایشانرا امتحان کردیم با مهال و توسیع ارزاق وایشان
یاد منعم حقیقی نکرده در طغیان و کفران افزودند و بنی اسرائیل را بذل
بندگی گرفتار کردند و ایشانرا بر کارهای سخت داشتند وَجَاءَهُمْ وامد بدیشان
رَسُولٌ كَرِيمٌ پیغمبری بزرگوار یعنی موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام که عظیم الشان
بود نزد حق تعالی بسبب طاعة و عبادت یا شریف و بزرگوار نزد بنی اسرائیل که قوم او بودند یا خدا وند
شرف نسب و فضل حسب و اخلاق حسنه و افعال مرضیه چه عادت الهی جاریست
باینکه شخصی از کبار و کرام قوم باشد بریشان مبعوث سازد و بر هر تقدیر موسی بایشان
آمد و گفت اَنْ اَدُّوا اِلَيَّ انکه برسانید یعنی بفرستید بسوی من عِبَادَ اللّٰهِ بندگان
خدارا یعنی بنی اسرائیل را که بدام عذاب تسخیر شما گرفتار اند و بعضی گفته اند که عباد الله
منصوبست بندا و معنی اینکه برسانید بمن ای بندگان خدا انچه واجبست مرا بر ذمت شما
از ایمان آوردن و قبول دعوت من کردن و پی روی من نمودن انکه وجوب اتباع ایشانرا
معلل ساخته باینکه اِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شمارا رَسُولٌ اَمِينٌ فرستاده ام که امینم بر انچه
مامور شده ام از جانب حق سبحانه که بشما برسانم و اصلا انرا زیاد و کم نمیسازم بلکه بهمان
طریق بشما میرسانم و شما میدانید که من هرگز بخیانت منسوب نگشته ام و در خیرخواهی شما
متهم نبوده ام پس بر شما واجبست انکه اطاعت امر من کنید وَاَنْ لَا تَعْلُوا وانکه تکبر نکنید
عَلَى اللّٰهِ بر خدای بستم کردن بر اولیای او یا سرکشی منمائید بر و بکفران نعمة و عدم
اطاعت او و استهانه برسول و وحی او پس بیان علت نهی میکند باینکه اِنِّي آتِيكُمْ بدرستی
که من آرنده ام بشما بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن و هویدا را بر صدق دعوی خود یعنی
حجة واضحه که مظهر حق باشد یا معجزه ظاهره که مبین صحت نبوة و صدق مقاله من بود و ذکر امین با
ادا و سلطان با علا براعة و جز التیاست که مخفی نیست بر اولوا النهی و چون موسی این
سخنرا بایشان رسانید زبان بشتم کشودند و بقصد قتل و رجم او برخواستند موسی چون دشنا هده

این حال بنود از شر ایشان بخدا استعاذت فرمود باین وجه که وَاِنِّي عُذْتُ و بدرستی
که من ملتجی شدم و پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردگار خود و پروردگار شما اَنْ تَرْجُمُونِ از انکه سنگسار
کنید مرا یا بکشید یا دشنام دهید علی اختلاف الاقوال وَاِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي واگر باور نمیدارید مرا در
رسالت و نمیگروید بمن فَاعْتَزِلُونِ پس کناره کنید از من و خیروشر خود را از من باز دارید یعنی
مرا بحال خود بگذارید و بایذا و آزار متعرض من شوید ایشان بسخن موسی التفات نکرده
بایذای او مشغول شدند فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را اَنَّ هٰؤُلَاءِ انکه این گروه
یعنی قبطیان قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهی اند که مصر اند بر کفران و طغیان این تعریض است
باستنزال عذاب استیصال بریشان و گویند که موسی نزد این حال زبان باللهم عجل لهم ما
یستحقونه باجرامهم و کفرهم بگشود یا گفت که ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین حق سبحانه نه
دعای وی اجابت فرمود فَاَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس گفت که ببر بندگان مرا در شب یعنی بنی
اسرائیل که تابع تواند در شب ازین شهر بیرون بر اِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در
آمده شدگانید یعنی چون فرعون و قوم او خبر بیرون شدن شما بشنوند در عقب شما روان
شوند و وقتی که بلب دریا رسی عصا را در دریا زن تا شکافته شود و راهها در وی پیدا گردد
و تو با بنی اسرائیل از انجا بگذر و بان طرف دریا رو وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا
ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها بر وی ظاهر شده یعنی دیگر باره عصا بران مزن
تا با حال اول نرود و گویند که رهو بمعنی انفتاح و انفراج است یعنی بگذار دریا را منفرج و
شکافته و از بهمین حال بگذار تا قبطیان بدو در ایند و از امدن ایشان اندیشه
مکن و خوف بخود راه مده اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ لشکری اند غرق
شدگان یعنی همه ایشان در دریا غرق خواهند گشت پس چون فرعون بکنار دریا
رسید و راههای گشاده آنرا مشاهده کرد دانست که بنی اسرائیل از انجا گذشته اند
از غایت عصیان و طغیان در ان معجزه تامل نکرده با همه قوم خود در ان راهها در آمد

وچون بمیان دریا رسید حق سبحانه آب دریا را بهم آورد و همه در زیر آب مستاصل گشتند پس
حضرت ذو الجلال حبیب خود را از حال منازل ایشان بعد از هلاک و استیصال خبر میدهد
ومیگوید که کم ترکوا بسا که بگذاشتند قبطیان من جنات از بوستانهای پر از اشجار وعیون
وچشمهای آب روان از میان وکنار وزروع وکشتهای بسیار ومقام کریم ومقامهای
نیکو وعالی مقدار ومنزلهای آراسته وبزرگوار چون مجالس ومناظر حسنه ملوک
اعصار و از ابن عباس منقولست که مراد بان منابر خطبای ایشانست ونعمة ودیگر
گذاشتند نعمت وبرخورداری کانوا فیها که بودند دران فاکهین متنعمان وشادی
کنان همچو تمتع اکل بانواع فواکه کذلک همچنین است امر ما درباره اهل طغیان وعصیان
یا مثل این اخراج او اهلاک را بجای می آوریم درحق کسانی که عصیان ورزند وطاغی
شوند واورثناها ومیراث دادیم منازل ومساکن ایشانرا قوما آخرین بگروهی دیگر
از مردمان که در دین وقرابت ولا مغایر ایشان بودند مراد بنی اسرائیل اند که حق سبحانه
بعد از هلاک قبطیان ملک ودیار آنها را بی تعب ومشقت بایشان داد همچنانکه
میراث بدون تعب بمستحق آن میرسد انکه تصغیر وتحقیر موت ایشان نموده باینکه فما بکت
علیهم پس نگریست بریشان السماء والارض زمین وآسمان یعنی بر فوت ایشان هیچکس
نگریست وانرا بحسابی نگرفت همچنانکه نقیض ان گویند که فلان بکت علیه الشمس والقمر
وکسفتا آفتاب وماه بموت فلان بگریست وسیاه گشت ودرمیان اهل فرس شایع است
که بموت فلان آسمان وزمین بگریه درآمد ودر ودیوار بگریست واین بر سبیل تمثیل وتخییل است
بجهت مبالغه در وجوب جزع وبکاء اشیا ومراد انست که حال ایشان نقیض حال کسیست که
فقد او در نظر مردم عظیم نماید ودرحق او گویند که زمین وآسمان بر فوت او بگریه درآمد و
در ودیوار بر مفارقه او بگریست وبعضی گفته اند که در کلام مضافی محذوفست ودرین تقدیر است
که فما بکت علیهم اهل السماء والارض یعنی هیچکدام از اهل آسمان وزمین بریشان گریه نکردند

بجهت انکه

بجهت انکه ایشان مغضوب ومسخوط همه اهل زمین وآسمان بودند ومینماید که مراد ان
بود که اهل آسمان وزمین بریشان رحم نکردند وطلب آمرزش از برای ایشان ننمودند وبعضی
برانند که این کنایتست از انکه ایشانرا در زمین هیچ عمل صالح نبود که باسمان مرتفع شود و
مؤید اینست آنچه انس از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هیچ بنده مؤمن نباشد الا
که مر او را در آسمان دو در بود دری که روزی او از انجا فرود آید ودری که عمل او از انجا بالا
رود چون این بنده مومن وفات کند این دو در از نزول رزق وعروج عمل محروم مانند وبر و
بگریند ونیز از عبدالله عباس مرویست که مؤمن چون فوت شود مصلای او ومحل
عبادت ومصعد عمل ومهبط رزق او بر وگریه کنند ودر معالم آورده که موسی ع چون
وفات کرد چهل صباح آسمان وزمین بر و بگریست وچون امام حسین صلوات علیه
شهید شد آسمان بر و بگریه درآمد واز ان وقت هر شب بر و گریه میکند وعلامت گریه
او اینست که اطراف افاق سرخ میشود وگویند که گریه آسمان همچو گریه آدمیانست وسدی
گفته که لما قتل الحسین بن علی علیه السلام بکت السماء علیه وبکاؤها حمرة اطرافها چون
امام حسین علیه السلام شهید شد آسمان بر و گریه کرد وگریه او سرخی اطرافویست وزراره
بن اعین از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که بکت السماء علی یحیی بن زکریا وعلی الحسین
بن علی اربعین صباحا ولم تبک الا علیهما آسمان بگریست بر قتل یحیی زکریا وبر حسین
بن علی چهل صباح وگریه نکرد بر هیچ کس مگر برین دو شخص گفتم یا بن رسول الله بکاء او
بچه طریقست فرمود که کانت تطلع حمراء وتغیب حمراء در وقتی که طلوع میکرد وغروب مینمود
سرخ بود در مصابیح القلوب مذکور است که کعب الاخبار روزی اهل مدینه را از ملاحم
وفتن روزگار که در کتابها خوانده بود گفت که عظیم ترین وقایع کشتن حسین است وچنین
خوانده ام که ان روز که ویرا بکشند هفت آسمان خون بگریند گفتند ما هرگز نشنیده ایم که
آسمان بر کسی خون گریسته باشد گفت ویلکم ان قتل الحسین شئ عظیم وای بر شما

کشتن حسین کاری بزرگست وی فرزند خاتم پیغمبرانست و پسر وصی رسول آخر الزمان پنجم
آل عبا و نور دیدهٔ فاطمه زهرا بدانخدایی که جان کعب بدست اوست که خوانده ام که ازوی
کویرا بکشند گروهی از فرشتگان بر سر قبر وی باستند و میگریند تا قیامت که هرگز از گریه باز
نایستند و هر شب آدینه هفتاد هزار فرشته فرود ایند و بر سر قبر وی زاری کنند و چون نامه
شود بصوامع طاعات خود باز روند القصه چون فرعونیان از روی زمین عمل نیکو نبود تا برآسمان
رود نه آسمان بر فوت ایشان گریه کرد و نه زمین وما کانوا و نبودند منظرین مهلت داده
شدگان از وقتی بوقتی دیگر یعنی چون محل نزول عذاب در رسید اصلا توقفی و امهالی
در ان واقع نشد بلکه فی الحال مستاصل شدند ولقد نجینا بنی اسرائیل و بتحقیق که برهانیدیم
بنی اسرائیل را من العذاب المهین از عذاب خوار کننده که بریشان واقع شده بود من فرعون
از جانب فرعون و ان ذل بندگی ایشان بود و قتل ابنا و استخدام نسا و تکلیف مشاق اعمال
بر همه آنها و میتواند بود که این جار و مجرور بدل باشد از جار و مجرور اول یعنی نجاة دادیم
بنی اسرائیل را از دست فرعون انه کان بدرستی که فرعون بود عالیا سرکشنده و خود
بلند سازنده من المسرفین از جملهٔ حد در گذشتگان در کفر و طغیان و عتو و عصیان و این
خبر بعد از خبر کان است و احتمال دارد که حال باشد از ضمیر عالیا یعنی فرعون رفیع الطبقه
بود و فایق المرتبه در حالتی که در میان مسرفان قوم خود بود ولقد اخترناهم و بدرستی که بر
گزیدیم موسی و مومنان بنی اسرائیل را علی علم در حالتی که بر دانشی بودیم از ایشان یعنی عالم
بودیم باینکه بنی اسرائیل استحقاق ان دارند که ایشان را برگزینیم علی العالمین بر عالمیان
زمان ایشان چه اکثر انبیا در میان ایشان بودند و مع هذا عالم جمیع مردمان زمان خود
واتیناهم و دادیم ایشان را من الآیات از نشانهای قدرت خود ما فیه بلاء مبین انچه در ان
انچه در ان نعمتی آشکارا بود چون فلق بحر و تظلیل غمام و انزال من و سلوی و تخلیص ایشان
از دست فرعون دعا و تسمیه نعمه ببلاء بجهت آزمایش حق تعالی است بندگان را بان همچنانکه امتحان

ایشان

ایشان مینماید بمصائب و نوائب دوران و گویند که معنی آنست که دادیم بایشان انچیزی که
در و اختباری ظاهر بود از امور مذکوره تا ببینیم که چه میکنند بان و از عناد و انقیاد
و شکرگذاری و ناسپاسی کدام بروی کار می آرند و بدانکه چون اول سوره در بیان احوال
قریش بود و ایراد قصه فرعون و قوم او بجهت دلالت بر مماثلت قریش بایشان
در اصرار و انکار و توغل در ضلالت و استکبار ازینجهت باز سر رشته کلام را بذکر عناد
و انکار قریش کشیده میفرماید که ان هؤلاء بدرستی که گروه قریش از فرط جهالت
و نکارة لیقولون هر آینه میگویند در جواب مومنانی که بایشان میگفتند که کنتم امواتا
فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ان هی نیست عاقبة و خاتمة کار ما الا موتتنا الاولی
مگر مرگ نخستین ما در دنیا یعنی بعد از ان حیوتی دیگر نخواهد بود وما نحن و نیستیم ما
بمنشرین زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ و اگر بعث و نشری خواهد بود چنانچه
شما دعوی میکنند فاتوا بآبائنا پس بیارید پدران ما را و اعاده ایشان نمائید یعنی
از خدای در خواهید تا انها را زنده کرداند ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در
انکه خدای قادر است بر اعاده اموات و اعادهٔ ایشان و گویند که قایل این قول ابو جهل
پر جهل بود که حضرت رسالت را گفت اگر درین امر صادقی جد من و خود را که قصی بن کلاب است
زنده ساز چه او مردی صادق بود تا از احوال بعث و نشور ازو استفسار نمائیم و این قول ابو
جهل از سر جهل بود زیرا که اعاده از برای جزاست نه از برای تکلیف و دنیا دار تکلیف است نه دار
جزا پس گوییا که ابو جهل چنین سوال کرده که اگر تو صادقی در اعاده موتی از برای جزا اعاده ایشان
کن از برای تکلیف و این دالست بر کمال حماقت و جهالت ابو جهل و این بدیهیست که هر چه
جایز بود وقوع ان از خدای تعالی در وقت خاص که یوم الجزاست اگر در غیر ان وقت و
اقع نشود کسی را برو تحکم نرسد و سوال وقوع ان نمودن در غیر ان وقت عین سفاهت
باشد و چون حضرت رسول صلعم بر وفق دعوی بعث و غیر ان معجزات ظاهره و دلایل

قاطعه مینمود وایشان ازجهة عناد واصرار کفر در ان نظر نکرده این سوالات بی معنی
میکردند از نجهة حق سبحانه دیکر باره بتهدید ایشان درآمده میفرماید که اهم خیر آیا قوم
قریش بهترند در قوة وشدت وبسطة وشوکة ام قوم تبع یا قوم تبع حمیری که لسکری بودند با عدة
وابهة ودر غایة کثرة وحشمة والذین واانان نیز که بودند من قبلهم پیش از قوم تبع چون قوم نوح
وعاد وثمود وغیر آن وایشان باوجود مزیة حشمة وابهة بر قریش اهلکناهم هلاک کردیم ایشانرا
انهم کانوا بدرستی که بودند ایشان مجرمین اسراف کنندکان در کفر وطغیان وعناد
عصیان واز حد بیرون رفتکان در انکار بعث ونشور در انجهان وچون ایشانرا بسبب
اصرار کفر وشرک وانکار بعث مستاصل ساختیم وبعذاب الیم کرفتار کرده ایندیم پس قریش
که بمراتب از ایشان ادنی وانقص اند بطریق اولی که از چنکال نکال وعقبه عقاب ما رهایی
نخواهند داشت ودر اخبار آمده که تبع ملکی از حمیر وکنیت او ابو ایوب بود ونام او اسعد
بن ملکا با حشم بسیار وتبع بیشمار واز شرق تا بغرب عالم بکشت واکثر بلاد عظیم را بحوزه
تصرف درآورد وسمرقند را خراب نموده باز بنا کرد وبجهة کثرت اتباع وخدم وحشم بتبع مسمی
شد وکویند که او ملک یمن بود وملوک یمن را تبابعة کویند بجهة انکه متبوع اهل یمن اند بس
باین سبب او را تبع کفتند چنانکه خاقان اسم ملک ترکست وقیصر اسم ملک روم وسهل بن سعد
از پیغمبر صلعم روایة کرده که لا تسبوا تبعا فانه کان قد اسلم دشنام مدهید تبع را زیرا که او اسلام
آورده بود وابو هریره کفته که پیغمبر صلعم فرموده که ما ادری اکان تبع نبیا او غیر نبی نمیدانم
که تبع پیغمبر بود یا نه واز ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر فرموده که او پیغمبر بود وکویند در ناحیه
حمیر نظر ابن عباس بر دو قبر افتاد کفت این قبر رضوی است وآن قبر حبی که دختران تبع
بودند وهرکز بخدای خود شرک نیاورده اند وکعب بن احبار کفته که تبع مردی صالح بود
حق سبحانه مذمت قوم او کرده نه او را وولید بن صبیح از امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وآله روایت کرده که انحضرت فرمود که تبع با وس وخزرج کفت شما بر حال خود باشید تا

پیغمبر

١٧٥

پیغمبر آخر الزمان خروج کند واما من اکر او را دریابم بخدمتکاری او اقدام نمایم وبکمر الطاعة
او را در میان بندم ودر روایت واقع شده که تبع هر کتابتی که بحکام مینوشت در اول از ثبت میکرد که
بسم الله الذی ملک برا وبحرا وضحا وریحا بنام خدایی که پادشاه تر وخشک است وآفتاب وباد سعید
جبیر کفت که اول کسی که خانه کعبه را جامه پوشید تبع بود ودر آثار آمده که تبع در بدایة حال آتش پرست
بود وقتی در مدینه پسر او را بکشتند او بقصد اهالی انجا لشکر کرد کرد ودو حبر از بنی قریظه که
کعب واسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند وکفتند این جراه مکن که مدینه
مهاجر پیغمبر آخر الزمانست وتعریف انحضرت کردند او از سر قتل وغارت اهل مدینه درکذشت
وبر دست ان دو حبر مسلمان کشت وبا جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد جماعتی از بنی هذیل
بسر راه وی آمدند وکفتند ما دلالت کنیم ترا بخانه که در و کنجیست از نقره ومروارید وزبرجد
کفت کجاست کفتند در مکه وغرض ایشان ان بود که او قصد خانه کعبه کند وهلاک شود تبع
قصد کنج با احبار در میان نهاد کفتند ای ملک زنهار که این کار مکن چه ان شریفترین بقعه ایست
بر روی زمین وهیچکس قصد ان خانه نکند مکر که هلاک شود پس ترا انجا باید رفت وتعظیم ان
بجای آورد وقربان فرمود تبع برفت وخانه را جامه پوشید وشش هزار شتر قربان کرد وازانجا
بیمن توجه نمود قوم او از حمیر آغاز مخالفه کردند که تو از دین ما برکشته ما با تو نمی سازیم تبع دلایل
وحدت خدای بریشان خواند وایشان در عناد افزودند وکفتند ما باتش امتحان میکنیم
وآتشی در دامن کوهی از کوههای یمن بود که چون دو کس را بر یکدیکر دعوی بودی بدان آتش
درآمدندی انکه مبطل بودی بسوختی ومحق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود
باندرون آتش رفتند وبسلامت بیرون آمدند وکشیشان در ان داخل شدند وبسوختند
ونزد ارباب سیر بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسول وبشامول یهودی سپرد
که اکر زنده بماند انرا بحضرت خاتم الانبیا رساند والا باولاد خود سپرده وصیة نماید که
بعرض رسانند فرزند بیست ویکم از نسل شامول که ابو ایوب انصاری بود ان نامه را بموقف

عرض رسانید و حضرت رسالت صلعم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از بعضی علما منقول است
که ابو ایوب اسعد حمیری که از تبابعه بود ایمان به پیغمبر آورده بود قبل از بعثت بهفتصد سال
و در بعضی دیگر از کتب تواریخ آورده اند که بمدت هزار و پنجاه و سه سال قبل از هجرت که هزار
و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد بحضرت رسالت ایمان آورده بود القصه حق سبحانه
بعد از تهدید کفار قریش باستیصال قوم تبع بسبب عتو و عناد و انکار معاد بیان صحت
وقوع حشر میکند باینکه وما خلقنا السموات والارض و نیافریدیم آسمان و زمین را وما
بینهما و آنچه میان آنهاست لاعبین در حالتی که بازی کنان باشیم یعنی از برای حکمت
و مصلحت آفریده ایم نه ببازی و هرگاه که همه مخلوقات را بجهت حکمت و مصلحت از کتم عدم
بعرصهٔ وجود آورده باشیم پس چگونه ایشان را معطل و مهمل گذاریم بدون ثواب و عقاب
در روز جزا ما خلقناهما ما نیافریده ایم آسمان و زمین را الا بالحق مگر بسبب حق که آن
چیزیست که داعی خلق ایشانست مثوبه بر طاعت و عقوبت بر معصیت و امتحان ایشان بامر
و نهی و تمیز میان محسن و مسی ایشان کقوله تعالی لیجزی الذین اساؤا بما عملوا الآیه
ولکن اکثرهم و لکن بیشتر مردمان بسبب عدول نمودن از نظر و تامل در خلق اشیا لا یعلمون
نمیدانند که فعل حکیم عری از حکمت و مصلحت نیست ان یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن
حق از باطل یا محق از مبطل بسبب اختلاف جزا و سزا میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن آدمیانست
در حالتی که همه مجتمع باشند در آن یوم لا یغنی این بدلست از یوم الفصل یعنی روزی که دفع
نکند مولی هیچ دوستی و خویشی عن مولی از دوست و خویش خود شیئا چیزی را از عذاب و چون
مولی اسم جنس است ازینجهت ضمیر جمع راجع باو داشته میفرماید که ولا هم ینصرون و نباشند
آن موالی که یاری کرده شوند از جانب دوستان خود در دفع عذاب الا من رحم الله مگر
کسی که خدای رحم کرده باشد برو بعفو کردن ازو و اذن دادن در حق او و مراد مؤمنانست
زیرا که جمیع اصناف کفار از دولت شفاعت بی نصیب اند و نا امید و این بدلست از واو ینصرون

یعنی منصور نگردد از جانب دوستان در دفع عذاب مگر کسی که خدای برو رحم کرده باشد
و احتمال دارد که منصوب باشد بر استثنا انه هو العزیز بدرستی که خدای غالبست در
تعذیب شخصی که در حق او عصیان نموده باشد پس نزد اراده تعذیب عاصی هیچکس را قوت
آن نباشد که یاری او دهد و از عذاب الهی او را برهاند الرحیم مهربان بر هر که اطاعت کرده
باشد و چون سوق کلام از برای تهدید کفار است ازینجهت در بیان فصل بین الفریقین
احوال کفار را مقدم داشته میگوید که ان شجرة الزقوم بدرستی که درخت زقوم یعنی اثمار
و اوراق آن طعام الاثیم خوردنی کسیست که بسیار گناهکار است مراد بآن کافر معاندست بجهت
دلالت ما قبل و ما بعد بر آن و گویند که مراد باثیم درین مقام ابو جهلست که روزی پاره خرما
و مسکه ممزوج کرده میخورد و میگفت آنچه محمد ما را بآن تهدید مینماید اینست که ما تزقم
میکنیم یعنی دامن خود را بآن پر می سازیم پس حق سبحانه رد قول او کرده میگوید که زقوم نه آنست
که ابو جهل بر جهل تصور آن کرده بلکه کالمهل مانند چیزیست که گداخته شده باشد باتش
چون مس و روی و طلا و نقره و غیر آن و گویند مهل روغن زیت است بدلیل یوم یکون
السماء کالمهل فکانت وردة کالدهان حاصل که زقوم مثل مس و روی گداخته است یا روغن
زیت تغلی فی البطون که بجوشد شجره زقوم در شکمهای کافران معاند و حفص بیا میخواند
بارجاع ضمیر بطعام یعنی بجوشد آن طعام در شکمهای کفار کغلی الحمیم مانند جوشیدن آب
بغایت گرم و احشاء و امعاء ایشان را پاره پاره کند و بگدازاند پس حق سبحانه زبانیه دوزخ را
امر کند که خذوه بگیرید این گناهکار تبه روزگار را فاعتلوه پس بکشید او را بعنف و قهر
الی سواء الجحیم بمیانهٔ دوزخ تسمیه وسط بسواء بجهت استوا مسافت است میان آن
و میان اطرافی که محیط است بآن ثم صبوا بعد از آن بریزید فوق رأسه بر بالای سر او
من عذاب الحمیم از عذاب آب گرم تا تمام ظاهر بدن او باین آب گرم گداخته شود همچنانکه باطن
او از زقوم گداخته است اصل کلام مضمون این آیتست که یصب من فوق رؤسهم الحمیم

واضافه عذاب بجحیم که اضافه بیانیه است بر سبیل استعاره است بجهت مبالغه از قبیل افرغ
علینا صبرا این تعلیق صب بعذاب مستعار له است تا در تصور اهول واهیب نماید و ذکر
من بجهت دلالت است بر آنکه مصبوب بعضی است ازین نوع نه همه انواع آن و نیز بر سبیل
هزء وتهکم بگویند مر آن اثیم را که نزد قوم خود متعزز ومتکرم بوده که ذق بچش وبکش
این عذاب را انک انت العزیز بدرستی که تو ارجمندی نزد قوم خود الکریم بزرگوار بزعم خود
مرویست که ابو جهل بحضرت رسالت صلعم گفت که ما بین جبلیها اعز واکرم منی فما تستطیع
انت ولا ربک ان تفعلا بی شیئا نیست میان این هر دو کوه که محیطند بمکه کسی که ارجمندتر و
بزرگوارتر از من باشد پس تو و خدای تو توانایی ندارید که بمن ضرری رسانید و چون روز
قیامت رسد حضرت عزت بر سبیل استهزا وتهکم با او گوید که ای عزیز وکریم بچش این عذاب
جحیم وعقاب الیم را ان هذا بدرستی که این عذاب ما کنتم به آنست که بودید که در دنیا
بان تمترون شک می آوردید واکنون بمعاینه مشاهده آن نمودید انکه در صفت مطیعان
میفرماید که ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران فی مقام امین در جایگاه ایمن باشند وصف
مکان بامنیه بر سبیل استعاره است چه امین فی الحقیقه صفت مکین است نه مکان یعنی
متقیان ایمن باشند در آن مکان از آفت ومحنت وبیم انتقال وزوال پس بر سبیل بدلیه تفسیر مقام
امین میکند ومیگوید که فی جنات در بوستانهای باشند پر از اشجار وعیون وچشمهای
جاری یلبسون میپوشند جامها را من سندس واستبرق از حریر نازک ودیبای سطبر تنک
بافته وگویند که سندس از برای لباس باشد واستبرق از برای افتراش وزجاج گفته که
تسمیه آن باستبرق بجهت شدت براقه ولمعان آنست وبای حال متقیان متمتع باشند بانجاد
وانهار وملتبس بالبسه فاخر متقابلین در حالتی که برابر یکدیگر نشسته باشند تا بدیدار
یکدیگر انس گیرند وگفته اند که متقابل یکدیگر باشند بمحبت نه متدابر بهم بر بغض ودر بعضی
دیگر از تفاسیر مذکور است که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه

مؤمنان از بر سر یک خوان بنشاند بر وجهی که همه رویهای یکدیگر را ببینند کذلک همچنین است
حال اهل بهشت ومیتواند بود که منصوب المحل باشد بفعل محذوف وتقدیر کلام اینکه مثل ذلک اتیناهم
یعنی مانند این را میدهیم ببهشتیان وزوجناهم وقرین میسازیم وهمنشین میگردانیم ایشان را بحور زنان
سفید روی لطیف اندام عین گشاده چشم که حدقه آن در نهایت سیاهی باشد وسفیدی آن
بغایت تناهی واز مجاهد منقولست که حور زنانی باشند بنهایت جمال وسفیدی روی ایشان
بحدی بود که چشمها در ایشان متحیر بماند وصفای اعضای ایشان بر وجهی که هر کس که در سا
نظر کند روی خود را در آن مشاهده کند چنانکه در آیینه واختلافست در آنکه اینها زنان دنیا
باشند یا از بهشت واین متقیان یدعون طلب میکنند فیها در بهشت از سدنه وخدمه
ان بکل فاکهة باحضار هر میوه که آرزو کنند در هر زمان ودر هر مکان آمنین در حالتی که ایمن باشند
از مضرتی که از حم اکل عارض شود چون تخمه واوجاع وسقم یا مطمئن باشند از خوف بریدن
ومنقطع شدن آن لا یذوقون فیها الموت نچشند در بهشت مرگ را تشبیه فرموده موت را بطعامی
که بذایقه دریابند ووجه شبه ادراکست که جنس ذوقست مراد آنست که ایشان در آنجا آن
مرگ را در نیابند الا الموتة الاولی مگر آن مرگ اول واین استثنای منقطع است وحقیقه
معنی اینکه متقیان در آخرت مرگ را ادراک نکنند لکن مرگ اول را که در دنیاست دریافته اند
ومحتملست که این استثنای متصل باشد از برای مبالغه در امتناع موت از قبیل تعلیق
شی بمحال پس گوییا چنین گفته که لا یذوقون فیها الموت الا اذا امکن ذوق الموتة الاولی
فی المستقبل یعنی بچشند در آخرت مرگ را مگر گاهی که ممکن باشد چشیدن موتة اولی
در مستقبل وچشیدن موته ماضیه در زمان مستقبل محالست پس چشیدن موتی که
معلق است بر آن محال نیز محال بود وبعضی گفته اند که الا بمعنی بعد است یعنی بعد از
مرگ اول که در دنیا چشیده باشند هیچ مرگ دیگر نچشند وذکر این بجهت آنست که چون
معهود مردمان آنست که هر زندگی در عقب آن مرگیست پس حق سبحانه زندگی آخرت را

ازین مستثنی کردانیده فرموده که ان زندگی مثل زندگی دنیا نیست تا در عقب ان مرگ باشد
پس همیشه در انجا مخلد و مؤید باشند ووقیهم ونگاه دارد خدای از مؤمنان را عذاب
الجحیم از عذاب آتش سوزان وچون ممکن است که این آیه مختص باشد بکسی که مستحق
دخول نار نباشد یا بکسی که مستحق نار باشد اما حق سبحانه از روی تفضل از وی در گذشته باشد
یا انکه مراد بوقایه از عذاب جحیم بر وجه تابید باشد یا بران وجهی که کفار بران معذب میشوند
پس معتزله را نرسد که استدلال کنند باین آیت بر امتناع خروج مؤمن فاسق از دوزخ
بجهت عدم وقایه وازان وبدانکه چون حق سبحانه مثوبت حسنه اضعافا مضاعفه باهل
ایمان میرساند چنانکه آیت فمن جاء بالحسنة فله عشر امثالها مخبر است برین از جهت مینماید
که باهل تقوی عطا کرده میشوند خلود جنت نعیم ونجات از عذاب جحیم فضلا من ربک فضلی
وعطایی که حاصل شده از آفریدگار تو بر نصب فضلا بر مصدریه باشد که موکد نفس خود
باشد چه جمله ووقاهم عذاب الجحیم که پیش ازو واقع است محتمل غیر فضل نیست ومیتواند بود
که نصب ان بر علیت باشد یعنی چون حق سبحانه در حق مؤمنان این احسان نمود بجهت تفضلی
از جانب خود حاصل که حق سبحانه وتعالی نعیم جنت با صفت خلود بمتقیان اعطا فرموده
وایشان را از عذاب جحیم نگاه داشته تفضلیست از جانب او سبحانه نسبت بایشان وبعضی
گفته اند که اگرچه متقی مستحق جنت است لیکن تسمیه ان بفضل باعتبار انست که سبب استحقاق
که اقدار وتمکین طاعتست از فضل اوست پس از قبیل تسمیه مسبب باشد باسم سبب
ذلک آن حیوة ابدی در جنان وصرف عذاب نیران هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ
چه ان متضمن خلاصیست از جمیع مکاره وفایز شدن بهمه مطالب فانما یسرناه پس جز این
نیست که آسان کردانیدیم قرآن را باین وجه که انزال ان نمودیم بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون
تا شاید که قوم تو بان متذکر شوند واز روی سهولت بمعانی ان رسیده از ان پند گیرند این
فذلکه کتابست که بعضی از صفات ان در ابتدا این سوره معلوم شد یعنی مردم را نا پندیده

بکتابی

بکتابی که هویدا وظاهر است معانی آن پس جز این نیست که آسان ساخته ایم آنرا تا بان پند پذیر
شوند وچون کفار با وجود سهولت اخذ معانی ازان متذکر ومتعظ نمیشوند فارتقب
پس منتظر باش انچه بر ایشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستی که ایشان نیز انتظار کشنده اند
تا چه چیز بتو حلول کند وبلا شبهه انچه بتو خواهد رسید نصرت الهی خواهد بود که مستتبع
عاقبة الحسنی است وانچه بر ایشان فرود آید عذاب نامتناهی که لازم عاقبت اسائتست
سورة الجاثیة واین را سورة الشریعه نیز خوانده اند ودر مکه بنزول اجلال یافته مگر آیت
قل للذین آمنوا یغفروا که بپیش قتاده در مدینه نازل گشته وعدد آیات آن سی و
هفت است نزد کوفی وسی وشش نزد غیر او واختلاف در یک آیتست که ان حم است
ابی بن کعب وابن سعید از حضرت رسالت ص روایت کرده اند که هر که حم جاثیه
تلاوت نماید خدای تعالی در وقت حساب ستر عورت او کند واز روعت وهیبة عذاب
ایمن کرداند وابوبصیر از امام جعفر صلوات الله علیه وآله روایت کرده که ثواب قاری
این سوره انست که هرگز اتش دوزخ نه بیند وزفیر وشهیق جهنم نشنود ودر رفیق اعلی رفیق
سید انبیا باشد وبدانکه چون حق سبحانه بذکر قران ختم سوره دخان نمود افتتاح این
سوره نیز بذکر ان نموده فرموده بسم الله الرحمن الرحیم حم
تنزیل الکتاب اگر حم اسم سوره است پس مبتدا خواهد بود ودر کلام مضافی محذوف
وتقدیر اینکه تنزیل حم تنزیل الکتاب یعنی فرو فرستادن قرانست واگر از برای تعدید
حروفست پس تنزیل مبتدا خواهد بود وخبر آن من الله یعنی فرو فرستادن این کتاب
از نزد خدائیست که العزیز غالبست بر همه مکونات الحکیم درست کار وراست
کردار در تدبیر موجودات وتقدیر مصالح کافه بریات وگویند که حم مقسم به است وتنزیل
الکتاب صفت آن ومن الله صله کتاب یعنی قسم بحم که ان کتابیست که فرو فرستاده شده است
از جانب خدای غالب در جمیع مطالب دانا در تقدیر جمیع مواهب جواب قسم اینکه

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و کواکب ثابته وَالْأَرْضِ و در زمینها از جبال راسیه و اشجار نابته و حیوانات ماشیه و سایر امور داله بر قدرت باهره لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانهاست برای کرویدکان بوحدت پروردکار و قدرت صانع مختار تخصیص ذکر آیات باهل ایمان بجهت آنست که ایشان بان منتفع میشوند نه غیر ایشان و بعضی کویند که ان في السموات در تقدیر ان فی خلق السموات است یعنی بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمینها علاماتیست برای تصدیق کنندکان بوحدت و قدرت صانع آن و مؤید اینست قوله وَفِي خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما با انچه درو ست از بدایع صنعه و عجایب خلعت و از حالات مختلفه و تغییرات متجدده از ابتدای خلق در بطون امهات تا انقضای اجال وَمَا يَبُثُّ و در انچه پراکنده میسازد در زمین مِنْ دَابَّةٍ از جمیع جنبیدکان با اختلاف اجناس و اشکال و صور و منافع و مقاصد مطلوبه ایشان آيَاتٌ علامتهاست لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مرکروهی را که بی کمان بدانند یعنی باینها استدلال کرده از سر یقین بوحدت و قدرت صانع عالم عالم شوند و بدانکه چون مستقبح است عطف بر ضمیر مجرور متصل بی اعاده جار پس مایبث معطوف خواهد بود بر مضاف نه بر مضاف الیه و رفع آیات محمولست بر محل اسم ان و برهمین قیاس است قوله وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در امد و شد شب و روز در عقب یکدیکر یا در اختلاف حال ان در طول و قصر و نور و ظلمت وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و در انچه فرو فرستاد خدای تعالی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی از باران که سبب روزیست از قبیل تسمیه سبب باسم مسبب فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بان باران زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از پژمردکی و خشکی ان وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و کردانیدن بادها با اختلاف جهات که آن جنوب و شمال و صبا و دبور است یا بحسب تفاوت احوال در رحمت و عذاب چه بعضی از ان مثمر رحمتست و برخی منتج عقوبت آيَاتٌ علامتهاست بر کمال قدرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مرکروهی را که عقل را کار فرمایند و درین امور مذکوره نظر کنند تا عالم شوند بانکه او سبحانه

مدبر و حکیم

مدبر و حکیم و قادر و علیم و غنی و قدیم است و باید دانست که واختلاف اللیل تا آخر آیه عطفست بر عاملین مختلفین چه اختلاف معطوفست بر خلقکم و عامل ان حرف جراست و آیات عطفست بر محل اسم ان و عامل ان ابتدائیه و جواز این بنا بر مذهب اخفش است اما پیش سیبویه چونکه عطف بر عاملین مختلفین جایز نیست پس ان ماولست باضمار في یعنی و فی خلقکم یا بحذف مبتدا در آیات یعنی هی آیات و ترک لام در هر دو آیات اخیر بجهة استغنای انست بذکر ان در آیات اول و اختلاف فواصل ثلث بجهت اختلاف آیاتست در ظهور و دقت چه ملخص معنی این سه آیت انست که بندکان منصف هرکاه بنظر صحیح در سموات و ارضین نظر کنند عالم خواهند شد بانکه اینها مصنوع اند و مصنوع را لا بد است از صانع پس باو سبحانه ایمان خواهند آورد و تصدیق باو خواهند نمود و هرکاه که در خلق انفس خود نظر کنند و در تنقل ان از حالی بحالی و هیئتی بهیئتی تفکر نمایند و در خلق صنوف حیوانات تامل فرمایند ایمان ایشان زیاده خواهد شد و التباس از ایشان منتفی شده بسرحد یقین خواهند رسید و اکر در سایر حوادث متجدده نظر کنند مثل اختلاف لیل و نهار و نزول امطار و زندکی ارض بعد از پژمردکی ان و تصریف ریاح جنوب و شمال و صبا و دبور عقل ایشان بسبب ان در معرفت استحکام خواهد یافت و یقین ایشان بمرتبه کمال خواهد رسید و بعد از ذکر ادله بتهدید و تقریع جماعتی میکند که از آیات مذکوره اعراض نمایند و تفکر در ان نکنند و میفرماید که تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ ادله متقدمه دلایل قدرت خداییست یا اینهای مذکوره آیات قرآنست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ در حالتی که میخوانیم انها را بر تو بِالْحَقِّ براستی و درستی نه بباطل و کجی و هرکاه که کفار بآیات الهی که در نهایت وضوح و ظهور ند بمیکروند فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ پس از خدا و دلایل قدرت او يُؤْمِنُونَ ایمان می آورند و حفص بغیبة خوانده یعنی بکدام سخن تصدیق خواهند کرد و مراد به بعد الله و آیاته بعد آیات الله است و تقدیم اسم الله بجهت مبالغه و تعظیم است

از قبیل اعجبنی زید وکرمه که بمعنی اعجبنی کرم زید است ومیتواند بود که مضاف محذوف باشد
وتقدیر کلام اینکه بعد حدیث الله یعنی بکلام سخن بعد از سخن خدا که قرانست وآیات قدرة
او تصدیق خواهند کرد ومویّد اینست کریمه الله نزل احسن الحدیث وفرق میان حدیث
که قرانست ومیان آیات آنست که حدیث قصصی است که از و مستخرج میشود عبرتی که مبین
حق باشد از باطل وآیات ادله فاصله میان صحیح وباطل خواه از آنکه جنس کلام باشد
یا نه ویل سختی عذاب یا چاه ویل که در قعر جهنم است وپر از خون وچرک دوزخیان
لکل افاک برای هر کذابیست اثیم بسیار گناه کننده گویند که مراد باو نضر بن حارث
است پس در صفة او میفرماید که یسمع میشنود آیات الله آیتهای کلام خدا را تتلی علیه
که خوانده میشود برو ثم یصر پس اصرار میکند یعنی ثابت قدم میشود در کفر وعناد
خود مستکبرا در حالتی که گردن کش است از ایمان آوردن بدان وایراد ثم که موضوع است
از برای تراخی ایذانست بانکه اصرار واستکبار بعد از استماع آیات واضحه ودلایل ناطقه
بحقیه قران بسیار مستبعدست نزد عقول وطباع وعادات واز کافر معاند بجهت
عدم انتفاع او از ان کان لم یسمعها گوئیا که هرگز نشنیده است انرا وهرگاه حال او در اصرار
وعناد باین مثابه است فبشره پس بشارت ده او را ای محمد بعذاب الیم بعذابی دردناک
لفظ بشارت در مقام انذار اشارتست بتهکم کفار واذا علم وچون بداند من آیاتنا
از آیتهای کتاب ما شیئا چیزیرا بعد از استماع ان یعنی چون برسد باو آیات ما وبداند
که از قرآنست اتخذها هزوا فرا گیرد انرا مهزوّ به یعنی بان استهزاء وافسوس کند ومعی
با جمله روزگار خود باز گوید که از حق وصواب منحرف باشد یا آنکه هیچ چیز درو نیابد که
مناسبتی بهزء وسخریه داشته باشد چنانکه ابو جهل که چون حدیث زقوم شنید اقتصار
بر عدم استماع وانتفاع ان نکرده بسخریت آن نیز مشغول شد ومانند اعتراض ابن
زبعری در قول انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم وایراد ضمیر تانیث بانکه

آیات ع

راجع

راجع بشئ است باعتبار انست که شئ در معنی آیتست ویا بانکه استهزاء ببعضی از کلام
که از جمله آیات الله باشد در حکم استهزاست بتمام کلام که ان جمیع آیاتست اولئک از گروه
مستهزئان لهم مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده من ورائهم جهنم وراء
اسم جهتی است که متواری باشد از ین کس خواه جهة خلف باشد یا قدام پس معنی
آنست که از پیش روی ایشان جهنمست زیرا که بدان متوجه اند یا از پس ایشان که بعد
از اجالست دوزخ خواهد بود ولا یغنی عنهم وباز ندارد از ایشان ما کسبوا انچه کسب
کرده باشند یعنی حاصل کرده وفراهم آورده از اموال واولاد شیئا چیزیرا از عذاب
وعقاب ولا ما اتخذوا ونه انچه فرا گرفته باشند من دون الله بجز از خدای اولیاء دوستان
یعنی معبودان که بامید شفاعت ایشانرا پرستش نموده باشند ولهم ومر ایشانراست
در جهنم عذاب عظیم عذابی بزرگ که شدة ان از حد وحصر متجاوز باشد هذا این قران
که خواندیم آنرا بر تو هدی کاملست در راه راست نمودن والذین کفروا وانانکه نگرویدند
بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود که قرآنست لهم عذاب من رجز مر ایشانراست عذابی ابی
از رجز که سخترین عذابست الیم الم رساننده وبدرد آرنده وحقیقة معنی رجز درها
تقدم سمت تحریر یافت انکه عباد را دلالت میکند بر توحید وقدرت خود ومیگوید
که الله خدای بحق الذی سخر انست که رام کرد لکم البحر برای شما دریا را باین وجه که
سطح انرا املس ساخت واخشاب را بر بالای آن بداشت تا بواسطه ان تجارة نمائید
ومنع غوص شما ننمود تا بغواصی جواهر ولآلی را بچنگ آرید کما قال عز وجل لتجری
الفلک تا سیر ود کشتیها فیه در وی بامره بفرمان او یعنی انرا مسخر شماست تا بران سوار
شوید ولتبتغوا وتا طلب کنند وبجوئید من فضله از فضل ونعمة او انواع فواید واصناف عوائد
از از رباح تجارة وجواهر ولآلی ولعلکم تشکرون وتا شاید که شما شکر او نمائید برین نعم عظیمه
وسخر لکم ومسخر ساخت برای شما ما فی السموات انچه در آسمانهاست باعتبار نفع گرفتن

یعنی از برای شما رام ساخت منافع آنچه در وست از آفتاب وماه وستارگان وبرف وباران
وما فی الارض وآنچه در زمینست از دواب وجبال وبحار واثمار واشجار جمیعا همه آنها
منه در حالتی که حاصلست از جانب او نه غیر او ومحتملست که منه خبر مبتدای محذوف باشد
وتقدیر اینکه هی جمیعا منه یعنی آن اشیا بهیئت مجموعی از جانب اوست واحتمال آن نیز
دارد که وسخر لکم تاکید سخر لکم اول باشد وما فی السموات مبتدا ومنه خبر او یعنی آنچه در آسمان
وزمین است از نزد اوست یا آنکه ما فی الارض مبتدا باشد ومنه خبر او یعنی جمیع آنچه
در زمین است از پیش اوست ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد لآیات هر آینه
نشانهای قدرت الهی است لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در آن وبآن
استدلال کنند بر وجود صانع قادر علیم منفرد در ذات آورده اند که در بدایت اسلام بعضی
از اهل ایمان با کفار در مقام نصیحت وموعظه در آمده ایشانرا باسلام دعوت کردند وچون
متنبه نشدند با ایشان در طریق محاجه سلوک نمودند وایشان از فرط جهالت وعناد
ملتفت احتجاج نشده زبان بشتم کشودند وهیچ سخنان نالایق فرو کذاشت نکردند واهل
ایمان در صدد آن شدند که انتقام خود از ایشان بکشند حق سبحانه آیه فرستاد که قل للذین آمنوا
یغفروا درین کلام مقول قول محذوفست که ان اغفروا است وقرینه حذف دلالت جزاست برآن
یعنی بگوای محمد مر آنکسانرا که گرویده اند که عفو کنید ودر گذرید تا عفو کنند واز سر انتقام
در گذرند للذین لا یرجون مر آنانرا که توقع ندارند ایام الله روزهای وقایع خدای بد شمنان
او یعنی روزهائی که خدای در آن انزال عذاب نموده بر کافران ومشرکان وعرب وقایع هلاک
وعذابرا بایام تعبیر میکند چنانچه یوم بعاث ویوم اعماس مراد آنست که انتقام از ایشان
مکشید تا خدای متولی مجازاة ایشان شود در روزهای که مقررست از وقوع عذاب بر ایشان
یا درگذرید از انتقام کشیدن از قومی که امید ندارند بروزهای که حق سبحانه موقت ساخته
از برای نصرت مومنان وثواب دادن بایشان پس بیان علت امر میکند باینکه لیجزی تا

پاداش

پاداش دهد خدای قوما گروهی را بما کانوا یکسبون بآنچه هستند که کسب میکنند مراد
بقوم مؤمنانند یا کافران یا هر دو پس تنکیر آن از برای تعظیم باشد یا تحقیر یا شیوع ومراد
بکسب مغفرتست یا اساءة یا هر دو وگویند سبب نزول این آیت قصه جهجاه غفاری وسنان
جهنی است چنانکه در سوره منافقین تحریر پذیر خواهد شد وگفته اند که این آیه بآیه القتال
منسوخ است آنکه حق سبحانه بیان جزای عقوبه وسزای فحش میکند ومیگوید که من عمل
هر که بکند صالحا کرداری شایسته از طاعت واحسان ومغفرت فلنفسه پس از برای
نفس اوست چه ثواب آن کردار بر وعاید شود نه بغیر ومن اساء وهر که کاری بد کند
از شتم وسایر معاصی فعلیها پس بر نفس اوست وزر ووبال آن ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار
خود ترجعون باز گردیده خواهید شد یعنی مال شما بعرصه گاه محشرست که در و مالک نفع وضر ونهی
وامر نیست غیر از حق سبحانه پس شمارا در آن روز بجزای کردار رساند وبر نیک وبد ثواب وعقاب دهد
وبدانکه چون حق سبحانه ذکر نعم نمود وکفران اهل طغیان در مقابل آن پس در عقب این ذکر
بنی اسرائیل مینماید که در مقابله نعم طریق کفران اختیار کردند ومیگوید که ولقد آتینا وهر آینه
دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را کتاب توریة والحکم وحکمت نظریه وعملیه که مندرج بود
در تحت آن حکومت نمودن در فصل وقطع خصومات وسایر امور دینیه والنبوة وپیغمبری
یعنی ایشانرا منصب حکومت ومرتبه نبوت دادیم چون لقمان وداود وسلیمان وموسی و
عیسی ومیتواند بود که تقدیم حکم بر نبوت اشعار باشد بر آنکه رکن اعظم در بنای نبوت حکمت
نظری وعملیست ودر روایت آمده که در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل
از زمان موسی تا زمان عیسی ودر خبرست که در میان ایشان هزار پیغمبر مبعوث شده بودند
ورزقناهم من الطیبات وروزی دادیم ایشانرا از چیزهای حلال که پاکیزه ولذیذ بود و
گفته اند مراد من وسلوی است وفضلناهم وتفضیل دادیم ایشانرا علی العالمین
بر عالمیان زمان خودشان چه در آن روز آنچه بایشان دادیم بغیر ایشان ندادیم ونزد

بعض معنی انست که بنی اسرائیل را بر جمیع مردمان اعصار تفضیل دادیم باعتبار کثرت انبیا
درمیان ایشان واگرچه امت محمد صم افضل ایشانند از حیثیة کثرت علما و مطیعان و اولاد پیغمبر
آخر الزمان درمیان ایشان وباعتبار انکه امت سید انبیا اند واشیاع اهل بیت او
وآتیناهم و دیگر عطا فرمودیم ایشانرا بینات دلیلهای روشن من الامر از کار دین
وملت وان معجزات بینه یا احکام دینیه بود و بعضی گویند که مراد دلالات واضحه
وبراهین ساطعه بود که مبین امر پیغمبر آخر الزمان بود و موجب علم بمبعثان وآن
ذکر علامات وصفات آنحضرتست در توریة وانجیل فما اختلفوا پس اختلاف نکردند
دران امر الا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس از انکه آمد بدیشان دانشی که محقق حال بود
وموجب رفع خلاف بغیا بینهم بجهت عداوتی ثابت درمیان ایشان که منشا آن
طلب ریاسة بود وانوفه واستنکاف ایشان از اذعان نمودن بحق و یا اختلاف نورزید ند
مگر بعد از علم ایشان بنبوت محمد صم پس کتمان امر او کردند وانکار ان چیزی نمودند
که در کتب ایشانست از نعوت کمال محمدیه وصفات جلال احمدیه ان ربک بدرستی که
پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان بمواخذه ومجازات یوم القیمة در
روز رستخیز فیما کانوا فیه درانچه بودند که در آن یختلفون اختلاف میکردند از ا نکار
انبیاء با وجود دلایل ومعجزات یا جحود ایشان در کلمات مثبته در توریة که مبنی بود بر نعت
سید کاینات علیه افضل الصلوات ثم جعلناک پس گردانیدیم ترا ای محمد بعد از بنی اسرائیل
یعنی مقرر ساختیم سلوک نمودن علی شریعة بر طریقه که موصل جنت است من الامر از کار دین اسلا
فاتبعها پس پیروی کن ان شریعت را وآنرا قدوه خود ساز در عمل چه بدلایل صحیحه صحت آن بوضو ح
پیوسته ولا تتبع ومتابعت مکن اهواء الذین لا یعلمون آرزوهای انانکه نمیدانند حق را یعنی حجتی
بر اثبات کیش خود ندارند مراد آنست که آراء باطله جهال را که روسای قریش اند پیروی
منمای چه ایشان همیشه تابع شهوات نفسانیه اند و پیوسته درصدد انکه ترا از راه راست

که دین

که دین اسلام است برگردانند و بعبادت اصنام ترغیب نمایند یا انکه پیروی یهود مکن
زیرا که ایشان تغییر توریة داده اند بجهت اتباع هواء خود وحب ریاسة واستتباع عوام الناس
انهم بدرستی که ایشان لن یغنوا عنک هرگز دفع نکنند از تو من الله شیئا از عذاب خدای
چیزی را یعنی اگر بالفرض تابع ایشان شوی ایشان بر دفع عذابی که بسبب این اتباع بتو نازل
شود قدرت نخواهند داشت پس بر جاده شریعة اسلام ثابت قدم باش وان الظالمین و بتحقیق
که ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند یعنی کفار باهم متفق اند
بر معادات تو و یکدیگر را نصرت میدهند بجهة دشمنی نمودن با تو پس در اتباع هوای ایشا ن
با ایشان دوستی مکن چه علة انضمام جنسیة است و ترا با ایشان اصلا نسبتی نیست
والله ولی المتقین وخدای بحق دوست پرهیزکارانست پس تو هم دوستی با ایشان کن
نه باشیکان قریش یا انکه چون خدای دوست متقیانست وناصر وحافظ ایشان پس
از تناصر وتعاون کفار بر معاداة تو غمگین مشو چه او سبحانه ناصر تست بر ایشان وحافظ
تو از شر ایشان هذا این قرآن یا اتباع شریعة اسلام بصائر للناس بینایی‌های دلست برا
برای مردمان یعنی ادله بینه ایست که مبصر وجه فلاح ونجاتست ومبین امور دینیه تا بان
راه حق را ببینند ودران سلوک نمایند وهدی وراه نماینده ایست از ضلالت بهدایة
ورحمة وبخششی ونعمتی است از جانب حضرت احدیه لقوم یوقنون مر گروهی را که بی گمان
شوند یعنی از بیدای ریب وشک کفر گذشته طلب سر منزل یقین کنند تا از حضیض در
که عقاب باوج درجه ثواب رسند آورده اند که جماعتی از مشرکان مکه با اهل ایمان
گفتند که اگر بعث وحشر واقعی است چنانچه زعم شماست ما انجا نیز از شما بمال وجاه
در پیش خواهیم بود همچنانکه در اینجا از شما افزونیم آیت آمد که ام حسب الذین اجترحوا
السیئات ام منقطعه است ومعنی همزه انکار حسبان واجتراح بمعنی الاکتساب وجارحه که
اسم یداست از ان مشتقست یعنی آیا پنداشته اند انانکه کسب کردند انواع بدیها که ان

کفرست وسایر معاصی ان نجعلهم انکه بکردانیم ایشانرا در نشاءه آخرت کالذین آمنوا
مانند آنها که کرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات وکرده اند عملهای شایسته یعنی
مرکز مشرکان در مرتبه مؤمنان نخواهند بود و بعضی کویند که این ام متصله است ومعطوف
علیه او محذوف وتقدیر کلام اینکه هذا القران بصایر للناس مودیة الی الجنة افعلم ذلک ام
حسب الذین یعنی قران دلایل روشن است مر مردمانرا که مودی بهشت است آیا
میدانند این را یا میپندارند که ایشان همچو مومنانی اند که مصدق خدا و رسول اند و
قوله سواء محیاهم ومماتهم در حکم مفردست که بدل باشد از کالذین آمنوا که مفعول
دوم نجعل است چه آن متضمن معنی مماثله است زیرا که معنی ان انکار مساوی حیوة و
ممات مشرکانست معنی آنست که آیا پنداشته اند اهل اساءة که ما کردانیده ایم ایشانرا مثل
الحیوة والممات یعنی نه اینچنین است که متساوی باشند در حیوة و ممات چه در دنیا
بصحة بدن وسعة رزق موسوم اند و در آخرة بانواع عقوبة ونکال موصوف ونزد جماعتی
سواء محیاهم ومماتهم کلامی مستانفست ومعنی اینکه محیای مسیئین وممات ایشان
در کفر یکسانست و بر همین قیاس محیا و ممات محسنین در ایمان مساوی یعنی هر که بر
ایمان میرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر میرد بر کفر مبعوث خواهد شد و کویند
ضمیر راجع بکفار است ومعنی اینکه چون کفار در حیوة بطاعة وعبادة اقدام نمی نمایند
پس زندکی ایشان مساوی مردنست چه مقصود از حیوة طاعتست وان از ایشان
مسلوبست وحفص سواء بنصب میخواند بمعنی مستویا که حال باشد ومحیاهم ومماتهم
مرفوع المحل که فاعل ان بود و ذو الحال ضمیر آمنوا و بنا برین ضمیر جمع راجع باهل ایمان
باشد یعنی نکردانیده ایم کفار را مثل کسانی که ایمان آورده اند در حالتی که مساویست
حیات و ممات ایشان یعنی عمل ایشان در حالت زندکی که طاعتست مماثل جزای ایشانست
در وقت مردکی که ان ثوابست و رسیدن بدرجه اعلا و مرتبه عظمی و کفار در دنیا
مشغول

مشغول معصیة اند و در عقبا معذب بانواع عقوبة پس چکونه ایشانرا در حیوة و
ممات مانند مؤمنان کردانیده باشیم و بعضی کفته اند که معنی آیة آنست که مساوی نیستند مشرکان
ومؤمنان در ممات همچنانکه مساوی اند در حیوة زیرا که مسی و محسن بحیای ایشان در رزق
وصحة مساویست و در ممات مفترق چه اول مستوجب جنة است و دوم مستحق عقوبة
و بعضی کویند مراد بحیا بعد از بعث است و ممات نزد احتضار ملائکه بقبض ارواح یعنی
زندکی آخرت کفار و اهل ایمان و مردن ایشان مساوی نیستند چه وقت مرک ملائکه منذر
مشرکانند و مبشر مؤمنان و در آخرت مال الکفار نار است و مرجع اهل ایمان قرب پروردکار
ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان میکنند در تسویه حال خود بمؤمنان و مماثله نتیجه کفر
و ایمان چه نتیجه کفر مغلوبیة است در دنیا بدست اهل ایمان و مقهوریة ایشان در عقبا
باتش نیران و ثمره ایمان غالبیة و نصرت ایشان درین جهان بر مشرکان و فوز و نجاة ایشان
در انجهان و استقرار در روضه جنان آورده اند که تمیم داری شبی در مقام ابراهیم علی نبینا و
علیه السلام نماز میکذارد و چون باین آیه رسید تکرار میکرد و میکریست و ازین در نکذشت تا روز
شد و بشر بن الطعمه این حال را نسبت بربیع خثیم داده و در روایتی آمده که فضیل بن عیاض چون
باین آیه رسید انرا مکرر میکرد و میکریست و با خود میکفت که ای فضیل کاشکی میدانستی
که تو داخل کدام ازین دو کروهی و بعد از انکار تساوی بیان عدم تسویه میکند باینکه
وخلق الله السموات والارض بالحق وبیافرید خدای تعالی آسمانها و زمینها را براستی و درستی
یعنی بعدل و داد کستری و مقتضای معدلة انست که میان مسی و محسن و موحد و مشرک
تفاوت باشد و چون بالحق در معنی تعلیلست از نجهة قوله ولتجزی کل نفس بما کسبت بران
معطوف کردانیده یعنی خدای آسمان و زمین را خلق نمود بجهة طریقه حق که عدالة است نه
بجهة عبث و بطالة و برای انکه پاداش داده شود هر نفسی بانچه کسب کرده از طاعت و معصیة
و احتمال دارد که معطوف علیه لتجزی محذوف باشد و تقدیر اینکه و خلق السموات والارض

بالحق لیدل بها علی قدرته ولتجزی یعنی آسمان و زمین بیافرید براستی تا راه نماید بندکانرا بسبب
آن بر قدرة خود وتا جزا داده شود هر کسی که کسب ان کرده از نیک وبد وهم وایشان یعنی عاملان
خیر وشر لا یظلمون ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب مطیعان وازدیاد عقاب عاصیان
ننمائید بلکه هر یک را فراخور عمل خود جزا دهند از سعید جبیر منقولست که قریش عزی را که از
سنک سفید بود پرستیدندی وعادة ایشان ان بودی که اکر چیزی پیدا شدی که بطبع ایشان
ارغب بودی ودر نظر ایشان احسن اول را کذاشتندی وبعبادت ان مشغول شدندی
حق تعالی بر سبیل تعجب به پیغمبر خود کفت که افرایت آیا می بینی من اتخذ انکسی را که فرا کرفت الهه
هواه خدای خود را آرزوی نفس خود یعنی در اتخاذ معبود تابع هوای خود شد نه تابع
مقتضای عقل که حقیقة عبادت از برای حق تعالی ومصداق این تفسیر است قراءت من
اتخذ الهه هواه واز ابن عباس وحسن وقتاده مرویست که من اتخذ آلهه هواه یعنی من اتخذ
دینه ما یهویه است یعنی انکسی که فرا کرفت دین خود را انچه نفس ان آرزوی آن کند یعنی از
پی هوای خود رفت وفرمان برداری ان نمود همچنانکه فرمان خدای برند پس مطاوعت هوی را
بر متابعة هدی اختیار کرد بجهت عدم مخافه او از خدای وهر چه آرزوی ان نمود از امور
منهیه که مشتهیات نفس است بان اقدام نمود واضله الله وواکذاشت خدای ان جاحد را
در وادی ضلالت ونظر لطف از و باز کرفت بسبب ترک تدبر او در دلائل واضحه که موصل هدایتست
یا حکم کرد بضلالتش یا وضع علامت نمود بر ضلالت او تا ملائکه بان علامت علم بضلالتش
پیدا کرده بر ولعن کنند یا یافت او را بر صفت کمراهی علی علم بر دانش ازلی که حضرت
او را بود بر اصرار وعناد او در کفر وبر عاقبة کار او پس معلوم او موافق علم او باشد وختم علی
سمعه ومهر نهاد بر کوش او وقلبه وبر دل او وجعل علی بصره وکردانید یعنی وضع نمود
بر بینایی او غشاوة پوششی یعنی علامتی بر سمع وقلب وبصر او وضع نمود تا نشان کفر
او باشد وعلامت اصرار او بر عدم استماع کلمات حقه وادراک ادله هادیه وابصار طرق

منجیه یا انکه اصرار او بر کفر وضلالت بمرتبه رسیده که کوییا خدای کوش او را از شنیدن وچشم
را از دیدن ودل را از دانستن باز داشته وبجهت از استماع مواعظ نمیکنند وتفکر در آیات نمی
نمایند وبعین استبصار اعتبار نمیکنند وتفصیل وجوه یعنی ختم وطبع وتغشیه در سورة البقره
سمت ذکر یافته فمن یهدیه پس کیست که راه نماید این کس را من بعد الله از پس راه نمودن خدای او را
وبجهت اتباع هوا وعدم تدبر او در ان او را بحال خود کذاشتن یعنی هر کاه بهدایت خدای که در
کمال ظهور ووضوح است مهتدی نشود پس هرکز امید واری باهتدای او نخواهد بود
افلا تذکرون آیا پند پذیر نمیشوید این استبطا تذکرست از ایشان یعنی متذکر ومتعظ شوید
تا بمعرفت او سبحانه رسید از ابن عباس منقولست که حق سبحانه در قرآن هیچ جا ذکر هوا ننمود مکر
که مذمت ان فرمود وابوامامه از رسول صلعم روایت کرده که در زیر آسمان هیچ معبودی را
نپرستند که خدای انرا از هوای نفس دشمن تر داشته باشد زیرا که هوای نفس منشاء
پرستیدن معبود باطل است وسبب مشغول شدن بجمیع امور منهیه ودر حدیث آمده که
الکیس من دان نفسه وعمل بما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله
عاقل انست که حساب نفس خود بکند وعملی برای مرک پیشه سازد وعاجز آنست که
نفس خود را تابع هوای خود کرده اند وتمنای بهشت نماید ووهب منبه کفته که چون دو کار
ترا پیش آید وندانی که کدام بهتر است هر کدام که از هوا دورترست ارتکاب نمای انکه
حق سبحانه از حال منکران بعث اخبار میفرماید که وقالوا وکفتند اهل انکار وعناد ما
هی نیست زندکانی الا حیاتنا الدنیا مکر زندکانی دنیا که درو ئیم نموت ونحیی میمیریم و
زنده میشویم بعضی از ما میمیرند وبعضی متولد میشوند یا انکه اول بار نطف بی روحیم
در اصلاب آبا وبعد از ان زندکی می یابیم بالقای ارواح یا میمیریم بنفسهای خود وزندکی
یابیم ببقای اولاد خود نزد بعضی معنی بر تقدیم وتاخیر است وتقدیر اینکه نحیا ونموت یعنی
زندکی می یابیم ومیمیریم در دنیا ومحتملست که قایلان این کلام مذهب اهل تناسخ داشته

باشند چه عقیده اکثر عبده اوثان انست که هرکه میمیرد روح او بجسدے دیکر تعلق میکرد و هم
در دنیا ظهور میکند تا دیکر بار بمیرد و باز بهمین طریق باز اید و بر هر تقدیر مشرکان کفتند که
ورای زندکانی دنیا ما را زندکے دیکر نیست وما یهلکنا وهلاک نمیکند ما را الا الدهر مکر
مرور زمان یعنے کر و لیل و نهار و مرور روزکار موثر است در هلاک انفس ما نه انکه ملک الموت
بفرمان خدا قابض ارواح ما باشد وما لهم ونیست ان مشرکان را بذلک باین کفتار
بی اعتبار من علم هیچ دانشی یعنے اینکه موت و حیوة را منحصر میدانند در دنیا و نسبة
اهلاک را بروزکار میدهند سخنی است که بران هیچ دلیلے و حجتی ندارند بلکه محض تقلید
و تقلید محض است و درین باب تفکر و تامل نمی نمایند و بدلایل عقلے رجوع نمیکنند تا عا لم
شوند باینکه او سبحانه محیی عباد است در روز معاد و از سر یقین بدانند که مُغنی ایشان
بحسب حقیقت حضرت آفریدکار است نه تقلب دهور و اعصار و کردش لیل و نهار ان هم
نیستند ایشان الا یظنون مکر که کمان می برند یعنے باعث ایشان برین محض پندار است و
عین عناد و اصرار ابو هریره کفته که مشرکان و ملاحده جمیع حوادث و وقایع را بروزکار اسناد
میکردند از موت و حیوة و مرض و صحة و فقر و ثروه و عداوه و صداقه و غیر ان و از وفا عل
همه میدانستند کما قال الصلتان العبدی اشاب الصغیر وافنی الکبیر وکر الغداة ومر
العشی پس هر سختی و مصیبتی که بایشان میرسید روزکار را سرزنش میکردند و دشنام میدا دند
و اشعار بسیار درین باب کفته اند از انجمله ایا دهر ویحک ما اغلط لئیم علا و کریم هبط
حمار تسیب فی روضة وطرف بلا علف ترتبط وقال الاخر وکنت کذای رجلین رجل صحیحة
ورجل رمی فیها الزمان فشلت و ازین معنے بی خبر بودند که فاعل اینها حضرت کردکار است
نه روزکار و لهذا حضرت رسول صلعم فرموده که لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله روزکار را
دشنام مدهید چه روزکار که بمعنے محدث حوادث و موقع وقایع است خداست نه دهر پس
فاعل از دشنام مدهید و نیز در صفه این منکران و ملحدان میفرماید که واذا تتلی علیهم و

چون

چون خوانده شود بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات درحالتی که واضح الدلالتست
برانچه مخالف معتقد ایشان است یا مبین ان شدایت قد یحییها الذی انشاها اول
مرت وان الذی احیاها المحیی الموتی ما کان حجتهم نباشد دلیل و برهان ایشان
در مقابله آن الا ان قالوا ائتوا مکر انکه کویند بیارید بآبائنا پدران ما را یعنے از خدا در خوا مید
تا زنده کرداند ایشان را ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان در انکه خدا معید اموات است
و باعث ایشان در انجهان و شبهه نیست در انکه صدور این کلام از ایشان از روی جها لہ
بود زیرا که احیای موعود موقتست بوقت خاص که دار الجزا است پس اکر بوقت اقتراح
که دار تکلیفست تحقق نیابد منافی ان نخواهد بود و دیکر انکه عدم احیای ایشان
در دنیا بجهت آنست که استدعای مشرکان درین باب بروجه تعنت و اقتراح بود نه از روی
طلب رشد و تتمیه مقاله ایشان بحجت و برهان بروجه تهکمست و یا بنا بر حسبان ایشان
و بدانکه چون کفار انکار بعث و تکذیب رسول نمودند و پنداشتند که بقول ائتوا
بآبائنا تبکیت او نمودند حق سبحانه رد الزام نمود بر ایشان بقوله قل الله یحییکم بکو ای محمد
در جواب ایشان که خدای زنده میسازد شما را در ارحام امهات چه غیر او بران قدرت
ندارد ثم یمیتکم پس میمیراند شما را در دنیا نزد انقضای اجال ثم یجمعکم پس جمع کند
شما را در قبور الی یوم القیمة تا روز رستخیز لا ریب فیه که هیچ شکے و شبهه نیست در امدن
بجهت قیام حجت بران پس شما را در آنروز مبعوث سازد یعنے چونکه شما نظر بحجت کرده
و تامل و تفکر نموده معترید بانکه حق تعالی است که زنده میکرداند شما را و میمیراند پس
بر شما لازم است که اعتراف نمائید و تصدیق کنید باینکه او سبحانه قادر است بر اعاده
شما در روز قیامت چه هرکه قادر باشد برین احیا و اماته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه
این بر او هون خواهد بود و چه قدرت او بر اعاده ابای شما نیز جاری باشد ولکن اکثر
الناس ولیکن بیشترین مردمان لا یعلمون نمیدانند این را بجهت قلة تفکر و قصور

نظر ایشان درانچه احساس ان میکنند از دلایل قدرت پس بر سبیل تعمیم قدرت
بعد از تخصیص ان مفرمایدکه لله ومر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی
آسمانها و زمینها و هر که مالک جمیع مکونات باشد قادر خواهد بود بر اعاده اجسام
در روز قیامت بجهت پاداش دادن پس عود متحقق الوقوع باشد ویوم تقوم الساعة
و روزی که قایم شود قیامت یومئذ در انروز یخسر المبطلون زیان کنند تباه کاران که
مشرکانند و زیان ایشان ان باشد که بعوض درجات نعیم درکات جحیم بایشان دهند وتری
و بینی ای محمد در انروز کل امة هر کروهی را جاثیة بزانو در آمده بر هیئة قعود خصوم نزد
قضاة و کفته اند که جثو مخصوص بکفار خواهد بود و اصح انست که مومن و کافر از هیبة
انروز باین هیئة نشسته باشد و انتظار حساب خود کشند و از عثمان مهدی منقولست که در
قیامت ساعتی باشد که ان مقدار ده سال باشد از سالهاء این جهان همه خلقان دران
مدة بزانو افتاده باشند و نفسی نفسی کویند و از ابن عباس منقولست که جاثیه بمعنی مجتمعه ست
یعنی به بینی در انروز هر کروهی را فراهم آورده شده و قتاده کفته که جاثیه از جثو مشتقست بمعنی
جماعت یعنی در آنروز اهل ملل جماعة جماعة باشند کل امة هر کروهی تدعی خوانده شوند الی کتابها
بنوشته خودشان یعنی صحیفه عمل پس ایشانرا کویند که الیوم تجزون امروز جزا داده خواهید
شد ما کنتم تعملون بانچه بودید عمل میکردید از افعال حسنه و اعمال سیئه هذا کتابنا
این کتاب ماست اضافه کتاب است بخود باعتبار نوشتن انست بفرموده او یعنی این کتابیست
که کرام الکاتبین را بنوشتن ان امر نموده بودیم ینطق سخن کوید یعنی کواهی دهد علیکم
بر شما بانچه کرده باشید در دنیا بالحق براستی و درستی یعنی بی زیاده و نقصان مراد آنست که
صحیفه اعمال روشن سازد بریشان عملهای ایشانرا بر وجهی که کوئیا ناطقست باز کویند له
مراد لوح محفوظست که جمیع اعمال عباد دران مکتوبست و مجاهد از رسول صلعم روایت
کند که اول چیزی که خدا خلق فرمود قلم بود و اورا از نور ایجاد نمود درازی ان پانصد سال

راه انکه

راه انکه او را کفت که بنویس هر چه خواهد بود یعنی اسامی جمیع بر و فاجر و نامهای همه
رطب و یابس و غیر ان از سایر اموری که حادث شود تا روز قیامت در لوح ثبت نمای پس این
آیت را تلاوت کرد که هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ بدرستی که امر بنوشتن
میکردیم حفظه را یعنی ایشانرا امر فرموده بودیم که تا مینوشتند ما کنتم تعملون انچه بودید که
میکردید در دنیا از سایر اعمال و اقوال و از ابن عباس منقولست که مراد لوح محفوظست
که حفظه بامر حق سبحانه بجز به استنساخ مینمایند انچه مدونست نزد ایشان از اعمال عباد
و ایشان در لوح ثبت میکنند تا بر وفق آن هر یک را بجزای کردار خود رسانند کما قال جل
ذکره فاما الذین آمنوا پس اما انانکه کرویده اند بخدا و بجمیع ما جاء به النبی وعملوا الصالحات
و کرده اند عملهای شایسته فیدخلهم پس در آرد ایشانرا ربهم پروردکار ایشان
فی رحمته در رحمت بی نهایة خود که از جمله ان روضه جنت است ذلک ان در آوردن
ایشان در رحمت شامله هو الفوز المبین آنست رستکاری آشکار او ظفری هویدا واما
الذین کفروا و اما انانکه نکرویده اند بخدا و رسول پس کویند مر ایشانرا افلم تکن آیاتی مد
بشما رسولان ما پس نبود که آیاتی تتلی علیکم آیتهای کتب ما خوانده می شد بر شما برا لسنه
ان رسولان فاستکبرتم پس تکبر کردید و ابا نمودید از ایمان آوردن بان وکنتم و بودید
شما قوما مجرمین کروهی در کناه افراط کننده یعنی ناکرویده بخدا و رسول او کما قال افنجعل
المسلمین کالمجرمین و حذف جواب شرط که ان فیقال لهم الم یاتکم رسلی است بجهة اکتفا
نمودنست بانچه مقصود بالذاتست و مستغنی شدن از ان بقرینه و اصحه واذا قیل و چون
کفته شد یعنی پیغمبران بشما کفتند که ای قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدا بحشر
و حساب و ثواب و عقاب راست است و البته واقع خواهد شد والساعة لا ریب فیها وقیامة
هیچ شک نیست در آمدن ان قلتم ما ندری کفتید بر سبیل انکار نمیدانیم ما الساعة چه چیز است
قیامة ان نظن کمان نمیبریم بقیام قیامة الا ظنا مکر کمان بردنی یعنی اصلا ما را در ان تعیینی نیست

اصل این کلام نظن ظنا است و زیادتی حرف نفی و استثنا بجهة اثبات ظنست و نفی ما عداء انکه
یقین است پس بجهت تاکید نفی ما عدا و ظن گفتند که وما نحن بمستیقنین و ما نیستیم بی گمانان
در وقوع قیامت و میتواند بود که معنی ان باشد که گمان نمیبریم مگر گمانی از شما یعنی گمان ما انست
که شما نیز بقیامت گمانی دارید و متیقن نیستید در ان همچنانکه ما را نیز از ان یقینی نیست وبدا
لهم و ظاهر شود مریشانرا سیئات ما عملوا بدیهای انچه کرده باشند در دنیا یعنی در اخرت
بقبح عمل خود معرفت پیدا کنند و خامه عاقبت خود معاینه نمایند و میتواند بود که در کلام مضافی
محذوف باشد یعنی جزاء سیئات ما عملوا یا انکه سیئات بمعنی عقوبات باشد و این هنگام
تسمیه ان بسیئات یا از قبیل جزاء سیئة سیئة مثلها باشد و یا باعتبار تنفر کفار از ان و
حاق بهم و فرود آید بر ایشان ما کانوا به جزای انچه بودند که بان یستهزءون استهزا
میکردند از عقوبات قیامت وقیل و گفته شود یعنی خدای بواسطه ملائکه مر ایشانرا گوید
که الیوم ننسیکم امروز فراموش کنیم یعنی واگذاریم شما را در آتش و بیاد نیاریم از قبیل
خبری که فراموش کشته و هرگز بیاد نیارند کما نسیتم همچنانکه فراموش کردید شما یعنی یاد
نیاوردید لقاء یومکم هذا دیدن این روز خود را و برای ان مستعد و مهیا نشدید اضافه
لقاء بیوم اضافه مصدر است بظرف از قبیل اضافه مکر اللیل والنهار یعنی در خاطر خود نیا
وردید دیدن جزای عمل خود را درین روز ومأویکم النار و جایگاه شما آتش است وما لکم
و نیست مر شما را در ان روز من ناصرین از یاری کنندگان و مدد نمایندگان در دفع عذاب
و عقاب از شما ذلکم این عذاب بشما بانکم بسبب انست که شما اتخذتم آیات الله هزوا
گرفتید آیتهای کتاب خدای را یا دلایل قدرت او را هزوا مهزو به یعنی چیزی که بان افسوس
کنند و استهزا نمایید وغرتکم الحیوة الدنیا و فریفته کرده اند شما را زندگانی دنیی یعنی بحیوة
فانی فریب خورده از حیوة باقی غافل شدید فالیوم پس امروز لا یخرجون بیرون
آورده نشوند منها از آتش دوزخ ولا هم یستعتبون و نه ایشان طلب کرده شوند

ازعتبی

ازعتبی یعنی از ایشان طلب چیزی نکنند که موجب رضای پروردگار باشد از کسب
طاعت و عبادت تا موجب تخفیف عذاب ایشان شود زیرا که آخرت سرای جزاست
نه سرای تکلیف و بعضی گویند که یستعتبون بمعنی لا یقبل منهم العتبی است یعنی از ایشان
قبول عتبی نکنند که ان طاعت و عبادتیست که مستلزم رضای حق تعالی باشد و چون تهدید
عباد از روز معاد لطفیست از جانب حق تعالی که موجب عبادتست بطاعت و بعد ایشان
از معصیت پس ان موجب شکرگزاری و مستلزم ثناخوانی حضرت باری باشد و لهذا
میفرماید که فلله الحمد پس مر خدا راست همه ثناها و ستایشهای انخدایی که رب السموات
پروردگار آسمانهاست ورب الارض و آفریدگار زمینها رب العالمین تربیت کننده عالمیان
از جن و انس و وحش و طیر و سایر حیوانات و نباتات و جمادات و ذکر این صفات بجهت
ترغیب عبادتست در حمد کردن و شکر گزاردن و ازین قبیلست قوله وله الکبریاء و مر و
راست بزرگواری و فرمانروایی بر وجهی که آثار کبریاء و عظمة او ظاهرست فی السموات
والارض در آسمانها و زمینها وهو العزیز و اوست غالب بر همه مخلوقات یا در انتقام کشیدن
از کفار الحکیم دانا در تدبیر همه بندگان یا راست کردار در انچه میکند در حق مومنان و
سایر اغیار از جزای کردار و در احادیث قدسیه آمده که الکبریاء ردائی والعظمة ازاری
فمن نازعنی واحدة منهما القیته فی جهنم سلطنة و بزرگی لازم ذات منست مثل ردا که
مخصوصست بفوق بدن و ازار بتحت همچنانکه ردا و ازار محیط بدنست کبریا و عظمة مستوعب
ذات منست پس هر یکی از دو صفه با من در مقام منازعة در اید او را در جهنم که طبقه
آخرین دوزخ است بیندازم سورة الاحقاف مکیست الا آیه قل ارایتم ان کان من عند الله
که نزد ابن عباس و قتاده در مدینه نازل شده در حق عبد الله بن سلام و آیات ان سی و پنجست
بعد کوفی و سی و چهار نزد غیر کوفی و اختلاف در آیت حم است ابو امامه از ابی بن کعب روایت
کرده که پیغمبر صلعم فرمود که هر که سورة الاحقاف بخواند بعدد هر ریگی که در دنیاست ده حسنه

باو دهند و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نمایند و عبد الله بن یعفور از امام جعفر صادق
صلوات الله علیه نقل کرده که هر که در شب جمعه این سوره را تلاوت کند حق تعالی او را از روعه
دنیا و از فزع روز قیامت ایمن کرداند و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره جاثیه نمود بذکر توحید
و ذم اهل شرک و وعید این سوره را نیز مفتتح ساخت بتوحید و توبیخ مشرکان عنید و فرمود
که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب فرستادن
این سوره فرستادن کتابیست من الله العزیز از نزد خداوند غالب یا فرستادن این کتاب از خدائیست
که غالبست بر جمیع اشیا الحکیم حکم کننده بکافر برایا یا صواب کار در جمیع کفتار و
همه کردار ما آفریدیم آسمانها ما خلقنا السموات والارض و زمینها وما بینهما و آنچه در میان
آنهاست از انواع مخلوقات و اصناف مکونات الا بالحق مکر که آن آفریدن متلبس بود براستی
و درستی یعنی معلل بغرض صحیح که مقتضای حکمت و معدلتست نه از روی عبث و بطالة و آن
تعبد عبید است بامر و نهی و جزا دادن ایشان بر وفق عمل در آنجهان این کلام دالست بر
وجود صانع حکیم و بر بعث عباد از برای مجازات که از جنت نعیم و آتش جحیم است واجل
مسمی و نیافریدیم این اشیا را مکر ملتبس بتقدیر زمانی نام برده شده و مقرر و معین کشته
و آن روز قیامتست که همه خلایق بآن منتهی میشوند یا مکر بتقدیر اجل هر یکی از اشیا که
آخر مدت بقای هر یک از آنهاست والذین کفروا و آنانکه نکرویدند و تصدیق ننمودند
نشاه آخرت را عما انذروا از آنچه بیم کرده شدند از اهوال آن روزی که بآن منتهی خواهند
معرضون روی کرداننده کانند یعنی در وقوع آن تفکر نمیکنند تا برای آن مستعد و مهیا
شوند و میتواند بود که ما مصدریه باشد یعنی کفار از انذار این روز اعراض کننده کانند
قل بکو ای محمد این کافران که جاحد بعثند و منکر نشر ارایتم آیا می بینید و در خود می یابید
ما تدعون آنچیزی را که میپرستید من دون الله بجز خدائی از سایر معبودان اروني ماذا خلقوا
که بنمائید بمن که چه آفریده اند من الارض از زمین و اجزای آن ام لهم شرک یا آیا مر ایشانرا

شرکتی

شرکتی با خدا فی السموات در آفریدن آسمانها یعنی خبر دهید مرا از حال خدایان خود بعد از
تامل نمودن شما در کار ایشان که آیا ایشانرا در آفریدن چیزی از اجزای عالم مدخلی هست تا بسبب
آن مستحق عبادت شوند و تخصیص انکار شرک در سموات بجهت رفع توهم آنست که تواند بود ایشانرا
شرکتی باشد در ایجاد حوادث سفلیه و چون ظاهر است که ایشان عاجز مطلقند در خلق
آن و هیچ وجه تصرفی ندارند در آسمان و زمین پس چرا ایشانرا در پرستش با خدا شریک
میسازید ائتوني بکتاب بیارید بمن کتابی که بشما آمده شد من قبل هذا پیش از آمدن
قرآن که ناطق بتوحید است و مبطل شرک یعنی کتابی غیر از قرآن بیارید که مضمون آن
امر باشد بشرک آوردن در عبادت او اثارة من علم یا بیارید بقیه از اثر علم یعنی خطی که بر شما
باقی مانده باشد از علوم پیشینیان یا روایتی از انبیای سابقه که دلالت کند بر استحقاق
عبادت ایشان ان کنتم صادقین اگر هستید راست کویان در دعوی خود این الزام است
بعدم آنچه دلالت کند بر استحقاق الوهیة ایشان از ادله نقلیه بعد از الزام ایشان بعدم
آنچه مقتضی آن باشد از حجج عقلیه یعنی چون جمیع کتب متقدمه و دلایل عقلیه موافق
قواتند در توحید و ترک شرک پس بطلان دعوی شما واضح شد و حجت بر شما لازم است
که بتوحید اعتراف کنید و از شرک تبری نمائید و چون مشرکان ملزم شدن ایشان
باین حجت بر کفر خود اصرار نمودند حق سبحانه در بارۀ ضلالت و غوایت ایشان فرمود
که ومن اضل و کیست کمراه تر از طریق صواب و رشد ممن یدعوا از کسی که بخواند و بپرستد
من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له آن را که اجابت نکند دعای او را و بفریاد او نرسد
اگرچه آنکس همیشه بخواندن او مشغول باشد الی یوم القیامة تا روز رستخیز یعنی اگر
مشرک معمر شود در دنیا تا زمان قیام قیامت و در مدت عمر خود معبودان خود را خواند و
پرستش نماید و از ایشان طلب حوایج خود نماید هرگز اثر استجابت و اغاثت از ایشان بظهور نرسد
وهم و معبودان باطل که اوثانند عن دعائهم از خواندن پرستندکان خود غافلون بیخبرانند

زیرا که از شعور صحیح بهره ندارند و چون نمیشنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت دعای ایشان
کنند ایراد ضمیر جمع در صورت ذوی العقول بجهت اسناد استجابتست بایشان که از شان
ذوی العقولست و بجهت توصیف ایشان بجهل و عبادتی که آن نیز مخصوصست بذوی
العقول و میتواند بود که مراد از معبودان ما سوی او سبحانه باشند از جن و انس و اوثان
و کواکب و غیر آن و در ذکر موصول و ضمیر جمع در زی ذوی العقول از روی تغلیب خواهد
بود و در عدم استجابت ذوی العقول بجهت مشغول شدن ایشانست باحوال خود
و نکارت ایشان از کیش مشرکان ذکر این آیت بجهت بیان انکار است از آنکه احدی گمراه
تر از مشرکان باشد چه ایشان ترک عبادت خدای نموده اند که سمیع و مجیب است و قادر
و خبیر و مشغول شده اند بعبادت آنانی که استجابت ایشان نمیکنند و علم بسرایر ایشان
ندارند و قادر نیستند بر انجاح مصالح و تدابیر ایشان واذا حشر الناس و چون محشور شوند
آدمیان کانوا باشند آن معبودان باطل لهم مر پرستندگان خود را اعداء دشمنان و کانوا
بعبادتهم و باشند بپرستش پرستندگان کافرین ناگرویدگان یعنی حق سبحانه در روز قیامت
اوثان را بنطق در آورد تا با عابدان خود آغاز کرده منکر شرک ایشان شوند و رد دعوی
حقیت شرک و تکذیب ایشان نمایند و بر همین طریقه جن و انسی را که معبود
خود گرفته باشند از ایشان بری و بیزار شوند و در مقام ضدیت و نکارت در آیند
کقوله تعالی ویکونون علیهم ضدا و قوله ویوم القیامة یکفرون بشرککم پس
کفار از آنچه گمان برده باشند از ایشان از شفاعت و معاونت مایوس شوند و خایب و
خاسر گردند و نزد بعضی آنست که ضمیر کانوا راجع بعابدانست یعنی پرستندگان از عبادت
معبودان ناگرویدگان باشند و گویند ما ایشان را پرستش نکردیم کما قال والله ربنا
ما کنا مشرکین پس در صفت اهل شرک میفرماید که واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم
بر مشرکان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که مبین و روشن است از روی اعجاز

قال الذین

قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویدند للحق مر سخن حق را لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان
یعنی کفار بجهت عناد و انکار ملتفت تامل و تفکر نشده در شان آیات بینه قرآنیه که متصف
بصفت اعجاز است گویند که هذا سحر مبین این جادوییست روشن و آشکار او یا حیله ظاهر
و خداع هویدا وضع الذین کفروا در موضع ضمیر قالوا و وضع حق در مقام ضمیر آیات بجهة
تسجیلست بر حقیت آیات و بر کفر منکران آنکه بر سبیل انکار و تعجب میفرماید که ام یقولون
افتریه این اضرابست از ذکر تسمیه قرآن بسحر بذکر آنچیزی که اشنع است از آن و ضمیر مفعول
راجع است بحق که بمعنی قرانست یعنی ای محمد بگذار آنکه کفار اسناد سحر بقران میکنند و تعجب
در بین کن که ایشان اکتفا بآن تسمیه نمیکنند بلکه میگویند که بر بسته است محمد قرآن را بر خدای
یعنی آنرا از پیش خود گفته و بر خدا نسبت داده قل ان افتریته بگوی ای محمد مر ایشان را که اگر بر بافته
باشم قرآن را بر فرض محال پس آن معصیتی بود در غایت عظمت که مستلزم انواع عذاب و اصناف
عقاب باشد و چون آن عقوبت بمن نازل شود فلا تملکون پس شما مالک نتوانید شد و قادر
نخواهید بود لی برای من من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را یعنی هرگاه که بالفرض مراد
من باین افترا نصح و اشفاق باشد برای شما و منع شما از عبادت آلهه باطله و ترغیب شما
بپرستش خدای بحق پس اگر خدا بجهت این افترا عذابی بر من نازل سازد شما که در قوت
از همه در پیش آید قدرت نخواهید داشت بر دفع چیزی از آن از ناصح و مشفق خود پس من
چگونه بجهت نصح و اشفاق برای شما در بن امر خطیر جرات کنم و بر بن معصیه عظیم اقدام
نمایم و باستظهار کدام از شما خود را در ورطه عقوبه اندازم پس وعید ایشان مینماید
باینکه هو اعلم خدای داناترست بما تفیضون فیه بانچه خوض میکنید در آن از قدح و طعن
در آیات قرآن و اسناد سحر و افترا بآن کفی به شهیدا کافیست خدای در حالتی که گواهست
بینی وبینکم میان من و میان شما برای من گواهی دهد بصدق کلام و تبلیغ احکام و بر شما
بتکذیب و انکار و عناد و اصرار و هو الغفور و اوست آمرزنده مر کسی را که از شرک و کفر

رجوع نماید الرحیم مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد این اشارتست بسعت حلم رب
عباد با وجود عظم آنچه مرتکب اند از کفر و عناد و چون کفار بر کیش خود اصرار مینمودند و از
سید ابرار آیات و معجزات اقتراح میکردند و از آنچه بآن مامور نبود بعنف از و مطلبیدند
حق سبحانه فرمود که قل بگو ای محمد مر مشرکان را ما کنت بدعا نیستم نو پیدا شده من الرسل از
پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که پیغمبری مبعوث شده باشد چه پیش از من پیغمبران بوده
اند من شما را بر چیزی نمیخوانم که ایشان امتان خود را بآن دعوت نکرده باشند و قادر نیستم
بر آنچه ایشان بر آن قدرت نداشته باشند بلکه اقتفا بایشان نموده ام و آنچه ایشان امتان
خود را بآن دعوت میکرده اند از توحید و تصدیق بعث من نیز شما را بآن دعوت میکنم و
هر معجزه که بآن مامور میشوم بشما مینمایم و بر غیر مامور قدرت ندارم مانند انبیای
سابق پس چرا منکر نبوت منید وما ادری ما یفعل بی و نمیدانم که چه خواهند کرد بمن از محنت و راحت
و اقامت و هجرت و مقاتله و مصالحه و غلبه و مغلوبیه ولا بکم و نمیدانم که چه کنند بشما از خسف
و قذف و رجفه و قتل و اسر و جز آن آیا از احوال آخرت با خبرم و از روی یقین میدانم که
مومن موحد مستحق جنانست و کافر ملحد سزاوار نیران یا علم ندارم بتفصیل آنچه بمن و شما
کنند در دنیا و آخرت یا بآنچه ما و شما مامور شویم ایراد لفظ لا از برای تاکید نفی است که مشتملست
بر کلمه ما یفعل و ما استفهامیه رفع است بر ابتدائیه و محتمل است که ما موصوله باشد منصوب
المحل بر مفعولیه یعنی نمیدانم آنچیز را که بکنند بمن و بشما ان اتبع و پیروی نمیکنم الا ما
یوحی مگر آنچیز را که وحی کرده میشود الی بسوی من و زیاده بر آن علم ندارم و قادر
نیستم وما انا و نیستم من الا نذیر مگر پیغمبر بیم کننده از عذاب خدا مبین آشکار کننده
انذار بشواهد مبینه و معجزات مصدقه پس من بر اظهار آیات مقترحه بی امر الهی قدرت
ندارم و از امور خود و خواتیم احوال شما در دنیا بدون وحی خبر نمیتوانم داد آورده اند که
چون این آیت نازل شد مشرکان اظهار بهجت کرده گفتند کار ما و محمد نزد خدا یکسانست

چه همچنانکه

چه همچنانکه ما از عواقب امور خود خبر نداریم او نیز از خواتیم احوال خود بیخبرست حق سبحانه
این آیت فرستاد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر چون آیت آمد صحابه گفتند هنیئاً
لک یا رسول الله ترا معلوم شد که خدا با تو چه خواهد کرد و ما را معلوم نگشت که با ما چه خواهد
رفت آیت آمد که لیدخل المؤمنین والمؤمنات الخ و از ابن عباس منقولست که حضرت رسالت
صلی الله ع از کفار مکه بسیار ایذا و آزار میکشید یکشب آنحضرت در واقعه دید که از مکه هجرت نموده
بزمینی که در و آب بسیار و درختان بیشمار بود چون این واقعه را اعلام صحابه نمود گفتند یا رسول
الله در چه روز ما بآن دولت مستسعد گشته از جفای کفار خلاص شویم حضرت ایشانرا بر صبر
ترغیب فرمود و چون جفا کفار از حد متجاوز شد بهجرت استعجال نمودند آیت آمد که بگو ای محمد
نمیدانم که من و شما مامور خواهیم شد از متوطن شدن در مکه ایذا و اهانت کفار کشیدن یا بهجرت
کردن بزمین پر از آب و گیاه و درختان بسیار همچنانکه در خواب مشاهده کردم و من عواقب
امور خود و شما نمیدانم مگر بوحی و چون در این باب وحی بمن نازل نشده پس سپر صبر در سر کشید
تا هنگامی که وحی نازل شود آنگاه بر آنچه مامور شوید بر آن عمل کنید پس بجهت تبکیت کفار
میفرماید که قل بگو ای محمد ارایتم آیا چگونه بینید و میدانید که ان کان اگر باشد قرآن من
عند الله از نزدیک خدای وکفرتم به و کافر شده باشید شما بآن وشهد شاهد و گواهی داده
باشد گواهی من بنی اسرائیل از اولاد یعقوب یعنی از احبار ایشان که عبدالله سلام است علی
مثله بر آنچه مانند قرآنست و آن معانی توریه است که مصدق قرآنست و مطابق معانی آن از توحید
و وعد و وعید یعنی گفته باشد که توریه مصدق قرآنست در معانی مذکوره کما قال وانه لفی زبر
الاولین وان هذا لفی الصحف الاولی وکذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک و بعضی گفته اند
معنی آنست که اگر باشد قرآن از نزد خدای و شما بآن نگروید و شاهدی از بنی اسرائیل که اعلم
ایشان باشد گواهی داده باشد بر مثل این مضمون یعنی بر آنکه این قرآن از نزد خداست فآمن
پس ایمان آورده باشد بآن واستکبرتم و سرکشی کرده باشید شما بآن و نگرویده بمنطوق ان

جواب شرط محذوفست وتقدیر کلام اینکه اخبرونی ان کان الامر کذلک الستم الظالمین وواو
عاطف کفرتم است بر فعل شرط وواو اخیره عاطف استکبرتم بر شهد شاهد وواو شهد عاطف
بمجموع شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فامن واستکبرتم بر قول کان من عند الله وکفرتم به
پس حقیقت معنی انست که خبر دهید مرا که اگر مجتمع کردد نزول قران از نزد خدا با کفر شما
بان وجمع شود شهادت اعلم بنی اسرائیل بر نزول ان وایمان او بان وبا استکبار شما ازان
ایا جمله ستمکاران وکمراهان نخواهید بود ودال بر حذف جواب شرط مذکور است قوله ان الله
بدرستی که خدای تعالی لا یهدی القوم الظالمین راه نمینماید کروه ستمکار را ونزاود ربیدای خذلان
فرو میکذارد بجهت فرط عناد ایشان وعدم تامل وتفکر ایشان در دلایل قران وحذف جواب
واقامت این کلام در مقام ان بجهت استینافیست که مشعر است بر انکه نکرویدن ایشان بقران
بجهت ضلالتیست که مسبب است از ظلم ایشان وتعدی ایشان در طغیان وعدوان وانکه
ایمان مسبب شهادت واقع شده باعتبار انست که چون ناظر دانست که مثل قرآن بر موسی نازل
شده وان از جنس وحی است واز کلام بشر نیست وبران کواهی داد واعتراف نمود
پس از ترتیب مقدماتی که ازان کسب کرده انتاج ایمان نمود وبران ثابت قدم شد در کشاف
از انس روایت کنند که چون پیغمبر صلعم بمدینه امد عبد الله سلام نزد وی امد وچون در وی
نکریست سیمای صدق وصلاح وخیر وفلاح بر جبین او مشاهده کرد دانست که او
در دعوی خود کاذب نیست وپیغمبر منتظر که در توریة موعود است اوست پس کفت ای
محمد من ترا از سه مسئله میپرسم که جواب ان جز پیغمبر نداند بکو تا اولین اشراط قیامة
چیست ونخستین طعامی که اهل بهشت خورند چه باشد وفرزندان که متولد میشوند
چرا بعضی مشابه پدر اند وبعضی مشابه مادر جبرئیل آمد وکفت حق سبحانه میفرماید که
اول اشراط قیامت انست که آتشی از جانب مشرق پیدا شود که همه خلق را ازانجا بمغرب راند
واول طعام اهل بهشت جکر ماهی باشد واگر آب مرد سابق باشد بر آب زن فرزند مشابه

پدر بود واگر بعکس این بود مانند مادر عبد الله سلام بعد از استماع این جواب از سید انام
علیه السلام کفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد انک رسول الله حقا پس کفت یا رسول
الله عادت جهودان انست که بر مردمان بهتان نهند مبادا که چون علم باسلام من پیدا
کنند مرا متهم سازند بجهل ومنکر علم من شوند ومرا اعلم ومقتدای خود ندانند پس پیش
از انکه اسلام من بر ایشان ظاهر شود احوال مرا از ایشان استفسار نمای تا با علمیه من
معترف شوند وبقدوت وسودت من نسبه بخود شان اقرار نمایند تا بعد از ظهور اسلام من
عذری نداشته باشند وانکار چیزی نتواند کرد رسول صلعم جهود انرا جمع کرد وکفت چه میکویند
در حق عبد الله سلام کفتند سیدنا وابن سیدنا وحبرنا وابن حبرنا واعلمنا وابن اعلمنا کفت
اگر کواهی دهد بر نبوت من وایمان ارد با وی موافقت میکنید کفتند معاذ الله که او بتو ایمان
ارد پس عبد الله سلام پیش ایشان بود وکفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
رسول الله یهودان کفتند هذا شرنا وابن شرنا این بدترین ماست وپسر بدترین ماست
پس در بغض وعداوت او افتادند عبد الله کفت هذا ما کنت اخاف یا رسول الله واحذر
این بود که من ازان میترسیدم واندیشه میکردم سعد ابی وقاص کفت ما سمعت رسول
الله یقول لاحد یمشی علی الارض من اهل الجنة الا لعبد الله بن سلام وفیه نزلت
وشهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله نشنیدم از رسول که در حق کسی کفته باشد که
او از اهل بهشتست مکر عبد الله بن سلام ودر حق او نازل شده آیت وشهد شاهد
من بنی اسرائیل علی مثله واز مسروق منقولست که این شاهد نه ابن سلام است ونه
غیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که ابن سلام در مدینه بوده وحم در مکه فرود آمده بلکه
آیت در محاجه ایست که میان رسول وقریش واقع شده بود ومراد بشاهد موسی کلیم است
که بر مثل قران یعنی توریة کواهی داده پس معنی انست که اگر قران از نزد خدای بود وشما بدان
نکرویده باشید وموسی کواهی داده باشد بر توریة که مشتمل بر بعث منست وصدق نبوت

وکتاب من وبرین مضمون ایمان آورده وشما بی کشی کنید وبدان نکروید نه شما بجهت این
ستمکار باشید برنفسهای خود در کشاف آورده مکه چون جهینه ومزینه واسلم وغفار که
از قبایل عربند اسلام آوردند بنو عامر وغطفان واسد واشجع کفتند که اکر در اسلام خیر
بودی ایشان بر ما در اسلام سبقت نکردندی بلکه ما پیش از ایشان قبول اسلام میکردیم
حق تعالی آیت فرستاد که وقال الذین کفروا وکفتند انانکه کافر شدند از بنو عامر وامثال
ایشان للذین آمنوا برای انانکه ایمان آوردند از جهینه واحزاب ایشان یعنی در حق
ایشان کفتند که لو کان خیرا اکر بودی ایمان بهتر از کیش ما در نفع اجل وعاجل ما
سبقونا پیشی نکرفتندی بر ما ومسارعت نکردندی جهینه واتباع ایشان که ارذل القبایل
اند وبرهات وموالی ما الیه بسوی ایمان بلکه ما در ان سابق بودمی چه رتبه ما از ایشان بیشتر است
وبزرکی وشهرت ما بیشتر ودر اکثر تفاسیر مذکورست که این آیت درباره یهودان نازل
شد بعد از اسلام ابن سلام واصحاب او پس معنی انست که روسای یهود کفتند که اکر
انچه محمد آورده نیکو وبهتر بودی از کیش ما پیشی نکرفتندی غیر ما بر ما چه ما از بزرکان قومیم
واز روسای ایشان ونزد بعضی آیت در شان عامه اهل شرکست که در حق فقرای اصحاب چون
عمار وصهیب وابن مسعود وغیرهم میکفتند که اکر چیزی در ایمان بودی این کدایان بر ما
سبقت نکردندی در ان بلکه ما که اشراف عربیم بر ایشان سبقت مینمودیم واذ لم یهتدوا
وچون راه راست نیافتند مشرکان یا یهودان به بقران یا بجمیع انچه پیغمبر آورده فسیقو
لون پس زود بود که کویند هذا افک قدیم این دروغ کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل
این افترا کرده اند ومانند این دروغ کفته ونظیر اینست آیت ان هذا الا اساطیر الاولین
وبدانکه متعلق که ظرف زمانست محذوفست وتقدیر کلام اینکه وظهر عنادهم اذ لم یهتدوا
به فسیقولون وجایز نیست که سیقولون عامل ان باشد بجهت تدافع میان دلالة ماضی
واستقبال پس معنی انست که ظاهر شد عناد وانکار ایشان وقتی که مهتدی نشدند بقران

ویسبب

وبسبب ان عناد کفتند که قران دروغیست متقادم پس بجهت رد مشرکان ویهودان
میفرماید که ومن قبله کتاب موسی وپیش از قران کتاب موسی است یعنی توریة اماما
در حالتی که پیشوائیست که مردمان بان اقتدا کنند در دین خدا ورحمة وسبب بخشش
نعمة دنیویه واخرویه نسبت بکسی که بان مهتدی شود وبر وفق ان عمل نماید پیش از
نزول قران پس مشرکان بان مهتدی نشدند وبعبادت اوثان مشغول شدند ویهودان نیز
بمضمون ان عمل ننمودند وبجهت ان نعت حضرت را در ان تحریف نمودند وهذا کتاب واین کتابیست
مصدق تصدیق کننده کتاب موسی با جمیع کتب منزله لسانا عربیا در حالتی که بزبانی است تازی
لینذر الذین ظلموا تا بیم کند انانرا که ستم کردند بر نفسهای خود بسبب عصیان وطغیان
وبشری وتا مژده دهنده باشد للمحسنین مر کروه نیکوکاران را باجر وضرر رضوان ونجات
از نیران وبباید دانست که کتاب موسی مبتداست وما قبل ان خبر ان که عامل حالست از
قبل فی الدار قائما وعامل لسانا ضمیر مصدقست ویا بجهت تخصیص ان بصفت وح عامل
از معنی اشارت باشد ومیتواند بود که نصب ان بر مفعولیة باشد وتقدیر کلام اینکه یصدق ذا
لسان عربی یعنی قران تصدیق میکند خداوند زبان عربی را که محمد است ص وبشری در محل
نصب است معطوف بر محل لینذر که ان انذار است که مفعول له باشد ومیتواند بود که
مفعول لفعل محذوف باشد که ان یبشر است یا خبر مبتدای محذوف یعنی هو بشری
للمحسنین ان الذین قالوا بدرستی که انانکه کفتند ربنا الله آفریدکار وپروردکار ما خداست
ثم استقاموا پس بایستادند بران وعدول ننمودند تا حین موت وفایده ایراد ثم
درینمقام که از برای تراخیست در ما سبق سمت ذکر یافته میتواند بود که استقامت نسبة
باموری باشد که منتهی بعلم است ووجه ایراد ثم بجهت دلالت تاخیر رتبه عمل است بر توحید
وتفرع آن بر آن فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروه
بر ایشان در انجهان وایراد فا بجهت تضمن معنی شرط است در اسم موصول ولا هم یحزنون

ونیستند ایشان که اندوهکین شوند از فوت چیزی که مرغوب ایشان باشد اولئک ان
کروه مستقیم اصحاب الجنة یاران بهشتند وملازمان ان خالدین فیها این حالست از ضمیری
که مستکن است در اصحاب یعنی در حالتی که جاوید بوده باشند دران پاداش داده شوند
جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند از اکتساب فضایل
علمیه وعملیه ووصینا الانسان ووصیت کردیم یعنی فرمودیم جنس آدمی را بوالدیه احسانا
بپدر ومادر خود نیکویی کردن حملته امه برداشته است ادمی را مادر او در شکم خود
کرها در حالتی که کاره حمل او بود در مشقت وسختی ووضعته کرها ونهاده یعنی تولید
او نموده در حالت رنج ومحنت وجایز است که کرها منصوب باشد بانکه صفت مصدر
محذوف باشد وتقدیر کلام اینکه حملته امه حملا ذا کره ووضعته وضعا ذا کره یعنی مادر
حمل او کرده ووضع او نموده حملی ووضعی که خداوند مشقت ومحنت است وحمله وفصاله و
مدت حمل او وزمان بازگرفتن او از شیر ثلثون شهرا سی ماهست وچون رضاع کامل
دو سال است کما قال والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة
پس شش ماه از برای حمل باقی ماند ولهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمع بین
الآیتین تمسک کرده بانکه اقل مدت حمل شش ماهست واین معمول جمیع فقهاست وتخصیص
اقل زمان حمل واکثر رضاع بجهت انضباط انهاست وتحقیق ارتباط حکم نسب ورضاع
بانها واز ابن عباس منقولست که هرگاه زن در نه ماهکی وضع جنین نماید بیست و
یکماه بارضاع او مشغول شود واگر در شش ماه بار بنهد بیست وچهار ماه ارضاع
وانچه معمول فقهای ماست آنست که تا بیست ویکماه ارضاع واجبست وکمتر از ان
حرام وتا بیست وچهار ماه سنت است وزیاده ان بر سبیل اباحت لکن اجرت زاید بر حولین
بر پدر واجب نمیشود وهمچنین احکام سایر رضاع بران مترتب نمیکردد حاصل که آدمی بعد
از وضع تا حین فصال از شیر مادر تربیت می باید وبعد از فطام از شیر بعنایت ازلی پرورده

میشود

میشود حتی اذا بلغ تا وقتی که رسید اشده بنهایت قوت واستحکام عقل خود که ان مشروف
بچهل سالکی است ونزد قتاده سی وسه سالکی وپیش جماعتی دیکر از هجده است تا چهل و
نزد بعضی دیکر چهل سال تمام است که غایت قوتست وکمال عقل وتمیز ووقت انزال وحی
انبیا چه هیچ پیغمبر پیش از چهل سالکی وحی باو نیامده وبنابر این قوله وبلغ اربعین سنة از قبیل
عطف تفسیری باشد وبنابر اقوال دیکر فایده جمع میان معطوف ومعطوف علیه بیان
قوت وغایت ان باشد غرض که آدمی که بدولت کمال ایمان مستسعد شد چون بچهل
سال رسید که نهایت قوت وعقل است قال کفت که رب ای پروردکار من یعنی از شان
او آنست که چون باین مرتبه رسد زبان بدعا کشوده کوید که ای آفریدکار وپروردکار من
اوزعنی الهام ده وبولع ساز مرا ان اشکر بانکه شکر کویم نعمتک التی نعمت عظیم ترا
که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من وعلی والدی وبر پدر ومادر من که ان نعمت اسلام
است وحیوت وقدرت وذکا وانزال رزق وغیران وشکر ولد بر نعمت والدین بجهت
تناهی آن نعمتست باو ومستفید شدن او بان وان اعمل ودیکر ملهم ساز مرا که عمل کنم
صالحا ترضیه عملی ستوده که بپسندی آنرا واز ان خشنود کردی تنکیر عمل صالح یا بجهة تعظیم
است
ویا باعتبار انکه مراد از ان نوعیست از جنس انچه مستجلب رضای آلهی باشد واصلح
آن را
لی وصلاح آور از برای من یعنی صلاح را جاری کردان فی ذریتی در میان فرزندان من وا
راسخ ساز در ایشان تا در مظان صلاح باشد ودر مواقع فلاح وبمین صلاحیة ایشان
نوری وبهجتی مرا حاصل شود با انکه کار من در ایشان با صلاح آور که محل انست که من با
درکاه تو رجوع نمایم با انکه ایشان را از برای من خلف صدق کردان وبرای خود بندکان
خالص نما ایشان باب صلاحیت وتقوی دانه عمل را در زمین ارکان بپرورش در آورند
وبر آن را در مزرعه آخرت بردارند انی بدرستی که من تبت الیک باز کشتم بسوی تو از
هرچه غیر رضای تو باشد یا مرا از عبادت تو باز دارد وانی من المسلمین وبدرستی که من

ازکردن نهادکانم وباخلاص تمام ازفرمان برداران ضحاک وسدی کفته اند که آیت درحق سعد وقاص است ونزد بعضی دیکر ازعامه آنست که درباره ابوبکر است وغیرایشان برانند که عامست درحق جمیع اهل ایمان پس مراد بانسان اسم جنس باشد ومؤید اینست که بصیغه جمع اشارت بانسان کرده میفرماید که اولئک الذین آن کروه که متصف باشند بایمان واداء امور مذکوره ازحضرت منان نتقبل عنهم قبول کرده شود ازیشان احسن ما عملوا نیکوترین انچه کرده اند مراد انواع طاعاتست ازافعال واجبه ومستحبه دون مباح چه آن اکرچه حسن است اما چون مزیة حسن ندارد وثوابی بران مترتب نمیشود ونتجاوز ودرکذرانیده میشود عن سیئاتهم ازکناهان ایشان برسبیل تفضل یا بعد از توبه حفص هردو فعل را بنون مفتوحه میخواند که ازبرای متکلمست ونصب احسن که مفعول او باشد یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشانرا ودرکذریم ازسیئات ایشان فی اصحاب الجنة در حالتی که درمیان اهل بهشت باشند یعنی درعداد ایشان وعد الصدق وعده داد خدای وعده دادن راست درقبول طاعاة ونجاة ازسیئات الذی کانوا یوعدون آن وعده که بودند دردنیا که وعده داده میشدند بان وان اینست که وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری تحتها الانهار وبدانکه وعد الصدق مصدر مؤکد است زیرا که قول یتقبل ونتجاوز وعده ایست ازخدای بتقبل طاعة وتجاوز معصیة وچون او سبحانه بیان صفت انسان مؤمن نمود درعقب آن درباره انسان کافر میکوید که والذی قال وانکسی که کفت لوالدیه مرپدر ومادر خود را یعنی آن کافری که پدر ومادر خود را کرامی دارد وقتی که او را ترغیب نمایند بایمان وبکرویدن بحشر ونشر درانجهان اف لکما دلتنکی وکراهت باد شما را اتعدانني آیا وعده میدهید مرا ان اخرج انکه بیرون آورده شوم ازقبر یعنی مرا برانکیزند وزنده ازانجا بیرون آرند وقد خلت القرون وحال انکه کذشته اند قرنهای بسیار من قبلی پیش ازمن ویکی بازنیامده وزنده نشده یعنی چون هیچکس را تا غایت زنده نسا ختند

پس مرا چکونه باز آرند یا انکه قرون بسیار پیش ازمن بوده اند که منکر حشر ونشر بوده اند پس من چکونه بازتصدیق کنم وهما یستغیثان الله وپدر ومادر استغاثه کنند ازخدا تا راه ایمانرا بفرزند ایشان نماید یا بواسطه ضجر واستعظام قول او کویند که الغیاث بالله منک ومن قولک یعنی ازخدای فریادرسی خواهند ازو وازکفتار او کویند باو که لازم حال تو کرداناد خدای ویلک هلاکت ترا ومیتواند بود که ویل مبتدا باشد ولک خبر ان یعنی کلمه ویل که نزد مشاهده مصیبة وعقوبت میکویند مرتراست مراد حث وتحریص اوست بر ایمان نه هلاکت او لهذا بعد ازین کویند که آمن ایمان آور بقیامت وباحوال آن ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدا درباب بعث وحشر حق راستست والبته واقع خواهد شد فیقول پس کوید انکس ما هذا نیست اینکه شما مرا بان وعده میدهید وبران میخوانید الا اساطیر الاولین الا افسانها پیشینیان واباطیل واکاذیب ایشان که دردفاتر نوشته اند وانرا اصلی وحقیقتی نیست اولئک الذین این خبر الذیست وجمعیت ان مشعر برجنسیة اسم موصول یعنی انانکه عاق والدین اند ومنکر بعث ونشر کروهی اند که حق سزاوار کشته وواجب شده علیهم القول برایشان کلمه عذاب فی امم درحالتی که معدودند درسلک کروهی چند ازکفار قد خلت من قبلهم که کذشته اند پیش ازیشان من الجن والانس ازدیوان وآدمیان این کلام ردست بر قول کسانی که تجویز موت برجنیان نمیکنند وبعد ازحکم بوجوب عقوبت برمنکران قیامة برسبیل استیناف تعلیل حکم مذکور میکند بقوله انهم بدرستی که امم سالفه واتباع ایشان که کفرهٔ قریش اند کانوا خاسرین هستند زیان کاران درانجهان از ابن عباس نقل کرده اند که آیت درحق عبد الرحمن بن ابی بکر نازل شده که پدر ومادر او را باسلام دعوت کردند وبکرویدن ببعث ونشر خواندند وانچه اولی واصح است آنست که آیت برعموم خودست چنانکه آورده اند که معاویه نامه نوشت بمروان تا برای یزید ازمردمان اخذ بیعت کند وچون مروان برمنبر رفت واین سخن را ادا کرد عبد الرحمن ابوبکر کفت معاویه دین

باب نسبت وطریقه ملوک روم تبعیت نموده چه ایشان ملک را بطریق میراث بفرزندان
میکذارند وفضل وکمال واستعداد را منظور نمیدارند مروان کفت خاموش که توانی
که در حق تو این آیت آمد که والذی قال لوالدیه عایشه چون این کلام بشنید بمروان کفت
دروغ میکوئی که آیت در حق عبد الرحمن است ولیکن توانی که خدا پدرت را لعن کرده
وقتی که تو در صلب او بودی پس تو لعنت کرده خدایی واز رحمت الهی دوری ونیز
اکثر مفسران قایلند بعموم آیه نسبت بهر کافری که عاق والدین باشد ومنکر بعث و
نشر واولئک الذین که خبر الذی است مقوی اینست چنانچه دانسته شد ونیز مؤید
جنسیه ایشان واسم موصولست اینکه میفرماید که ولکل ومر هریک را ازین جنسین که مؤمنا ن
وکافرانند درجات مراتب ومنازل است مما عملوا ازجزای آنچه عمل کردند چه مراتب اهل
ایمان بجانب علو صاعدست ومنازل اهل کفر بطرق سفل مایل وچون درجه در اصل وضع
آلت ترقیست بجانب صعود پس اطلاق آن بر درکات اهل کفر از باب تغلیب باشد بجهة
اشتمال لفظ کل بر فریقین وقوله ولیوفیهم معطوفست بر فعل محذوف وتقدیر
کلام اینکه لیقروا فیها ولیوفیهم یعنی هریک ازین دو کروه را درجاتی ومراتبی معین است تا
قرار کیرند در آن وتا تمام کرداند بدیشان اعمالهم جزای عملهای ایشانرا وهم لا یظلمون
وایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب وزیادتی عقاب یعنی نه ثواب کمتر از قدر استحقاق
باشد ونه عقاب زیاده بران ویوم یعرض الذین کفروا ویاد کن روزی را که عرض کرده شوند
آنکسانی که نکرویدند بخدا ورسول وبعث ونشر علی النار بر آتش دوزخ یعنی ایشانرا
معذب سازند بر آتش ومیتواند بود که ذکر این بر سبیل قلب باشد بجهت مبالغه از قبیل
عرضت الناقه علی الحوض پس مراد عرض آتش باشد بر ایشان کما قال النار یعرضون
علیها یعنی عرض کنند آتش را بر ایشان وموافقی که در دوزخ داشته باشند بایشان نمایند
تا موجب زیادتی اندوه وحسرت ایشان شود وکویند بایشان در انروز بر سبیل تقریع که
اذهبتم

الاحقاف ٢٠

اذهبتم ببردید یعنی اخذ کردید وصرف نمودید طیباتکم چیزهای لذیذ خود را فی حیاتکم
الدنیا در زندکانی دنیا که داشتید واستمتعتم وبرخورداری یافتید بها بآن لذاید طیبه یعنی بآن
استیفای لذات دنیا کردید وانرا بر طیبات آخرت اختیار کردید وکویند مراد اموال مباحه ست
که صرف شهوات وملاذ دنیا کردید وانرا سرمایه آخرت نساختید فالیوم تجزون پس امروز
که روز بازار قیامتست جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری ورسوائی بما
کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که استکبار میکردید از انقیاد حق وتکبر مینمودید بر انبیا
واولیا معبود مطلق فی الارض در زمین بغیر الحق بدون استحقاق آن یعنی بباطل
وناروا سرکشی مینمودید وبما کنتم تفسقون وبسبب آنچه بودید که بیرون میرفتید از حد د
خدای ویا از دایره فرمان بیرون میبردید وسر بر خط فرمان نمی نهادید وبدانکه
چون حق تعالی درین آیه توبیخ کفار نمود باستمتاع ایشان بطیبات ولذات این
جهان خاتم النبیین وسید الوصیین صلی الله علیهما وآلهما اجمعین زهد وتقشف
را اختیار نمودند وبالکلیه از ترفه وتنعم این جهان مجتنب شدند عمر روایت کرده اند که وزری
بحجره رسول رفتم ورخصت دخول حاصل کرده داخل شدم دیدم که آنحضرت بر مقصوره
بر بالای بوریایی که از لیف خرما بود تکیه فرموده بجهة کوتاهی بوریا بعضی از بدن مطهر او
بر زمین واقع شده ووساده از لیف خرما زیر سر نهاده سلام کردم وبنشستم وکفتم
یا رسول الله تو پیغمبر خدایی وبهترین جمیع خلقانی ومع هذا باین نوع میکذرانی و
کسری وقیصر با آنکه کافر ومشرکند وبر بالای سریر طلا وفرش حریر ودیبا نشسته اند
وبجمیع نعم لذیذه طیبه دنیویه متمتع میشوند فرمود که اولئک قوم عجلت طیباتهم وهی
وشیکة الانقطاع وانا اخرت لنا طیباتنا آن جماعتی که از اطعمه طیبه دنیویه متمتع اند معجل
شده طیبات ایشان در دنیا وآن سریع الانقطاع است وعنقریب سمت فنا وزوال پذیرد
ووبال آن بر ایشان بماند وطیبات ما مؤجل است در عقبا بجهت آنکه دایم الابد خواهد

بودواصلاً کرد زوال بکردان نخواهد رسید سدی گفت هرگاه رسول صلی الله علیه وآله
بسفری رفتی آخرین کسی راکه وداع کردی فاطمه زهرا بودی وچون بازکشتی اول کسی که
باوملاقات نمودی فاطمه بودی روزی از سفر بازمیکشت فاطمه علیها السلم کلیمی خیبری
برسم تجمل وتزیین بدرخانه فروکذاشت چون رسول صم بدر حجره رسید وان کلیم رادید
بازکشت فاطمه زمانی انتظار کشید پس برخواست وبحجره رسول آمد وکفت یارسول چرا
ترک عادت فرمودی واین نوبت مرا محروم کردانیدی فرمود که من آمدم تا بدر سرای اما
چون دیدم که پرده فروکذاشته بودی بازکشتم زیراکه ان از رسوم جبابره است ومن بسیار
ازان متنفرم پس فرمود که مالآل محمد وللدنیا فانهم خلقوا للآخرة وخلقت الاخرة لهم آل
محمد را بادنیا چه کار ایشان از برای آخرت مخلوق شده اند وآخرت برای ایشان آفریده کشته
فاطمه بعد از استماع این کلام از سید الانام علیه الصلوة والسلام ان پرده برداشت وبعد
٥ ازین حال در تقشف وخشونت اوقات میکذرانید تا ازین زندان محنت روی بنزهتگاه
جنت آورد ودر نقل آمده که روزی رسول بحجره فاطمه رفت وحسن وحسین رادید که دست و
رنجن نقره در دست کرده بودند ایشان را نزد خود طلبید وان را از دست ایشان بیرون کرد
ثوبان را گفت این رابفروش وبرای فاطمه کردن بندی بخر که از مهره یمانی باشد وبرای
حسن وحسین دست ورنجنی که از عاج بود پس فرمود که ان هولاء اهل بیتی لا احب ان
یذهبوا طیباتکم فی حیوتکم الدنیا اینها اهل بیت منند ودوست ندارم که لذات خود را در
زندکانی اخذ نمایند وازان متمتع شوند ودر خبرست که روزی یکی از محبان طبقی حلوا
برسم هدیه نزد امیر المومنین آورد انحضرت انکشت دران فروبرد وبیرون آورد ودران
نکریست وفرمود که رنگ وبویش هردو نیکوست اما ندانم که حلاوتش در چه خانه است
وطعمش درچه مرتبه پس انکشت مبارک را ازان پاک کرد وفرمود که این را ازپیش من
بردارید کفتند یا امیر المومنین همانا که این برتو حرام است فرمود نه ولیکن روانیست که

درحوالی

درحوالی وجوانب من جماعتی باشند که در نهایت کرسنکی وفقر وفاقه باشند ومن شکم
خود را از حلوا آلوده سازم پس فرمود که ابیت مبطانا وحولی بطون غرثی واکباد حری
ایا سیر بخسبم وحال انکه در حول من شکمهای کرسنه وجکرهای تشنه باشند پس فرمود
که اکر سیر خسبم پس ماننده کسی باشم که شاعر در حق او کفته که وحسبک داء ان تبیت ببطنة
وحولک اکباد تحن الی القد یعنی همین درد ترا بس که در شب سیر بخسبی ودر حوالی تو
جکرها باشند که از غایت کرسنکی آرزومند پوستی باشند که مضغ ان نمایند ودر نهج البلاغة
مذکور است که علاء بن زیاد در بصره بیمار شد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بعیادت او رفت علا کفت یا امیر المومنین شکایت میکنم بتو از برادر خود عاصم بن زیاد
که کلیم کهنه می پوشد واز امتعه دنیویه احتراز مینماید وخود را در بوته ریاضت میکدازد
انحضرت فرمود که او را نزد من آرید چون حاضر شد فرمود که یا عدی نفسک لقد استهام ها
بک الخبیث اما رحمت اهلک وولدک اتری الله احل لک الطیبات وهو یکره ان یاخذ
ای دشمنک نفس شیطان ترا هدف تیر وساوس خود کرد اینده چرا رحم نمیکنی بر اهل
وعیال خود ایا تصور میکنی که خدای تعالی طیبات دنیویه را بر تو حلال کرده باشد و
باوجود این کراهت داشته باشد که تو اخذ ان نمائی وازان متمتع شوی عاصم کفت یا
امیر المؤمنین نه تو اوقات خود را در خشونه ملبس وخشونه ماکل میکذرانی فرمود
که من همچو تو نیستم چه حق سبحانه بر ائمه حق فرض کرده که نفس خود را در بوته ریاضت بکدازند
تا آتش جوع والتهاب کرسنکی فقرا در یابند ودر بعضی از خطب نهج مذکور است که
والله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها ولقد قال لی قایل الا تنبذها
فقلت اعزب عنی فعند الصباح یحمد القوم السری بخدا سوکند که جامه خود را چندان
رقعه دوختم که شرمنده شدم از رقعه دوزنده ان وقایلی بمن کفت که وقت ان نیست این
مدرعه را بیندازی کفتم باو که از من دور شو ومرا ازین منع مکن که وقت بامداد قومی که

درشب سیر کننده باشند و ریاضت بیخوابی کشنده در وقت صباح محمود العواقب اند و بمنزل
مراد رسنده یعنی همچنانکه مسافری که درشب سیر میکند و ریاضت بیخوابی بخود راه میدهد
بمنزل مراد میرسد عارف نیز هرگاه که در طریق ریاضت سلوک مینماید و بر خار محنت که در ان
راه سانح میگردد صبر مینماید بمنازل و مقاصد اخروی خود میرسد و در روایت امده که
رقعه جامه او گاهی از پوست بود و گاهی از لیف خرما و از محمد بن قیس منقولست که امام
محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که بخدا سوگند که امیر المومنین مانند بندگان درم
خریده طعام میخورد و در مجلس مینشست و خود ببازار میرفت و دو جامه داشت وخیار
انرا بغلام خود میداد و دون انرا خود اختیار میفرمود و اگر آستین جامه او دراز میبود یا
جامه از قد او در میگذشت قطع ان مینمود و مدت پنج سال حاکم بود و درین مدت خشت
را بر بالای خشت و اجر را بر بالای اجر ننهاد و اصلا از زر سرخ و سفید بمیراث نگذاشت
و نان گندم و گوشت بمردمان اعطا میفرمود و خود بقرص جو و روغن زیت و سرکه
بسر میبرد و مرویست که اکثر زمان خورش او از زیت بود یا از سرکه و اگر ازان ترقی
مینمود نان را با قدری از شیر تناول مینمود و میگفت لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان
شکمهای خود را گورستان حیوان مسازید و هیچ دو کاری که مرضی الهی بود بروسانح
نمیگشت مگر انکه اشق انرا از برای نفس خود اختیار میکرد و بکسب دست و عرق جبین
هزار بنده خرید و از برای رضای الهی ازاد کرد و طاعت او فوق طاقه مردمان بود
و در شب هزار رکعت نماز میگذارد و اکثر بروزه میگذرانید و در روایت امده
که انحضرت از هیچ طعام هرگز سیر نخورد عبد الله بن رافع گوید که روزی نزد انحضرت
رفتم انبانی نزد او نهاده بود که سر او را مهر کرده بودند پس مهر انرا گشود در و نان
جو خشک بود که انرا خرد کرده بودند انگه کفی ازان تناول فرمود و من نیز در خوردن
مشارکت نمودم پس سر انرا مهر کرد و بخادم خود سپرد من گفتم یا امیر المومنین سبب

مهر کردن

مهر کردن چیست فرمود که خوف ان دارم که حسن و حسین بجهت شفقتی و
مرحمتی که بمن دارند روغن زیت بان ممزوج سازند و من انرا بخورم نفس من از فرمان
من بیرون رود وبکیه طاعت و کیفیة ریاضة انحضرت ازین معلوم میتوان کرد که علی بن
حسین زین العابدین صلوات الله علیه دوازده سال بوضوء نماز شام نماز صبح ادا
فرمود و پیشانی او از کثرت سجود بر وجهی رسید که هفتاد پوست گذاشت و او را ایمه
این ذو الثفنات میخواندند و بجهت بسیاری طاعت و ریاضت بحیثیتی ضعیف شده
بود که اگر بر پای میخواست مانند خوشه که باد او را متحرک سازد میلرزید و با وجود
این میگفت هیهات هیهات این طاعتی و طاعت علی چه دور است طاعت من و طاعة
علی و در خبر آمده که چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهید شد معاویه غاوی
اسکنه الله فی الهاویه میخواست که ابو اسود دوئلی که از جمله موالی انحضرت بود استمالة
نموده از مودت او برگرداند پس همیشه هدیه و صله باو میفرستاد روزی انواع حلواها
باو فرستاد که در میان ان شهد مزعفر بود ابو اسود دختری داشت بلوید پاره
ازان برگرفت و در دهن نهاد ابو اسود را این آیت بخاطر رسید که اذهبتم طیباتکم فی
حیوتکم الدنیا پس دختر را گفت این را از دهن بیفکن که زهرست دختر گفت که
این بغایت شیرین است گفت نمیدانی که این را پسر هند فرستاده تا مارا از دوستی اهل
البیت برگرداند دختر انچه در دهن داشت بیفکند و گفت أَیَخْدَعُنا بالشهد المزعفر من
السید المطهر و در اثار امده که یکی از صحابه در بازار بجابر انصاری رسید جابر را دید
که پاره گوشت داشت و بخانه میبرد پرسید که این چیست گفت اهل من ازین گوشت
ارزو کرده اند گفت هر چه آرزو داشته باشند اگر شما انرا قبول کنید میترسم که از اهل این
آیت باشید که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و مرویست که روزی رسول صم نزد
اصحاب صفه امد دید که بعضی جامه را بپوست مرقع کرده بودند و بعضی دیگر بپوستها

نمی یافتند که بر جامه خود رقعه زنند حضرت فرمود که امروز شما را بهترست یا روزی که صباح و
رحله باشید و در شب در حلهٔ دیگر و در بامداد نوعی از طعام خورید و در شام نوعی دیگر از ا
و خانهای شما ملبس و مزین بود مثل تلبس و تزین کعبه گفتند امروز ما را بهتر باشد حضرت
فرمود که بل انتم الیوم خیر بلکه شما را امروز بهترست چه این حال در مظان صعود دست برد رجا
جنان و آن حال در مواقع نزول بدرکات نیران القصه چون کفار مکه عناد و اصرار می نمودند
و پیوسته در ایذا و آزار سید مختار میکوشیدند حق سبحانه بجهت تسلیه حضرت رسالت و تهدید
کفار قصه هود و مجادله او با عاد و استیصال ایشان بیاد آنحضرت میدهد و میگوید که
واذکر اخا عاد و یاد کن ای محمد برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود مراد هود است
علیه السلم یعنی حال او و قوم او با معاندان قریش بگوی اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را
و از عذاب الهی و عقاب پادشاهی تخویف نمود بالاحقاف بموضع احقاف و آن ریگستانی
بود نزدیک حضرموت که در ولایت یمنست مشرف بر دریای عمان و آن موضع را شحر میگویند و
احقاف جمع حقف است بمعنی ریل مستطیل مرتفع که از سمت استقامت منحرف باشد و گویند
که احقاف وادئیست میان عمان و مهره و اصحاب آن اهل خیام بودند و از قبیلهای ارم
و در بادیه می نشستند و هود بانذار ایشان آمد وقد خلت النذر در حالتی که گذشته بودند
پیغمبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود ومن خلفه و پس از وی یعنی هود اولین پیغمبری
نبود بلکه پیش از وی و پس از وی نیز انبیا برامم خود مبعوث شده بودند و ایشان را بر دین توحید
دعوت کرده و احتمال دارد که این کلام جمله معترضه باشد نه حالیه و محتمل آن نیز هست
که مقول قول هود باشد یعنی هود اعلام ایشان مینمود که رسولانی پیش از من بوده اند و
آنها که بعد از من پیدا شوند منذر قوم اند همچنانکه من که منذر شما ام غرض که حق سبحانه
او را بانذار قوم عاد فرستاد و او در میان ایشان در آمد آغاز دعوت کرد ان لا تعبدوا
بآنکه مپرستید الا الله مگر خدای را چه اوست که مستحق پرستش است نه غیر او انی

اخاف بدرستی که میترسم علیکم بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ و پر هول
بسبب شامت شرک شما و عظمت ظرف باعتبار عظمت مظروفست قالوا گفتند عادیان در
جواب او که ای هود اجئتنا آیا آمده بما لتأفکنا تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش
خدایان ما بتهدید و وعید فأتنا پس بیاور بما تعدنا آنچه وعده میکنی ما را از نزول عذاب
ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان درین وعده و چون ایشان بعذاب استعجال
نمودند قال گفت هود با ایشان که مرا علم بوقت عذاب نیست و اصلا مرا در آن مدخل
نیست تا بتعجیل آن اقدام نمایم بلکه انما العلم جز این نیست که علم بوقت نزول عذاب عند
الله نزدیک خداست پس هر محل که حکمت مقتضی آن باشد انزال خواهد بود و کار
من همین است که شما را دعوت کنم وابلغکم و برسانم بشما ما ارسلت به آنچه فرستاده
شده ام بآن ولکنی اریکم ولیکن من می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نادانید یعنی
نمیدانید که رسل مبلغ و منذر میباشند نه معذب و مقترح یا آنکه جاهلید باین معنی
که جواب نمیدهید بآنچه صلاح و نجات شما در آنست و استعجال عذاب و هلاکت که از فعل
جهالست از من طلب میکنید ایشان بجهت فرط عناد و جهالت از سخن هود متنبه نشدند
و از زجر او منزجر نگشته بر ضلالت و غوایت خود استمرار نمودند حق سبحانه سه سال باران
از ایشان باز گرفت تا بقحط و غلا مبتلا شدند و هود با ایشان میگفت که ایمان آرید
تا باران ببارد و از بلا خلاص شوید و اگر نه بعوض باران عذاب بر شما ریزان خواهد شد
یکی از ایشان که قیس بن عنز نام داشت بر سبیل طنز و عناد گفت که ما را عذاب میباید
نه باران آخر الامر از غلا بتنگ آمده بجهت دفع این بلا بمبنای خانه کعبه که در آن روز پشته ریگ
سرخ رنگ بود متوجه شدند و مرثد که یکی از روسای عاد بود و بهود ایمان داشت فرمود
که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود نمائید ایشان التفات بسخن او
نکردند و او را در جائی محبوس ساختند بتفصیلی که در سوره اعراف گذشت پس نزد

ان موضع امده عرض حاجات وطلب دفع آفات نمودند واستدعاى باران كردند سه ابر
برامد وهاتفى آواز داد كه يكى ازينها را اختيار كنيد ايشان ابر سياه كه مظنه بسيارى باط نست
اختيار كردند ان ابر با ايشان مى امد تا باحقاف رسيد فلما راوه پس انهنكام كه ديدند
انچيز را كه موعود شده بودند بان از عذاب عارضا در حالتى كه ابرى بود پهن شده در افق اسما ن
واحتمال دارد كه ضمير راجع بما تعدنا نباشد بلكه مبهم باشد ومفسر باشد بقوله عارضا كه
منصوبست بر تميز يعنى چون بديدند سحابى عريض مستقبل اوديتهم كه روى آورنده بود بواديها
ايشان قالوا كفتند از روى استبشار وبهجت هذا عارض اين ابريست پهن ممطرنا كه بارا ن
دهنده است مارا اضافه اول وثانى اضافه لفظيه است كه در تقدير انفصالست ولهذا صفة
نكره واقع شده حاصل كه هود عليه السلم چون ان را مشاهده كرد فرمود كه اين نه ابر باران دهنده است
بل هو بلكه ان ما استعجلتم به انچيزيست كه تعجيل ميكرديد از وقوع عذاب ونزول عقاب پس
تفسير ان ميكند باينكه ريح ان باد دبور است فيها عذاب اليم در وست عذاب دردنا ك
تدمر هلاك كند ونابود سازد ان باد از غايت شدة وسطوت كل شئ هر چيز را كه هست
از انفس وانعام واموال شما بامر ربها بفرمان پروردكار خود اضافه رب بريح دالست بر
انكه رياح وتصريف اعنه آن از انچيزيست كه شاهد است بر عظم قدرت او وجه آن از اعاجيب
خلق اوست واثرا كابر جنود او وذكر ابر كه مشعر است بر مامور بودن ريح از جانب او مقوى قول
مذكور است وبدانكه ميتواند بود كه ريح فيها تا آخر قول حق سبحانه وتعالى باشد كه پيغمبر خود را
بان خبر داده باشند نه مقول قول هود يعنى ان بادى بود كه متضمن عذاب اليم بود وچون
بر ايشان نازل شد انفس واموال ومواشى ايشانرا استيصال ساخت از عمرو بن ميمون
مرويست كه ان باد خيمها وشتران باهودجها ببالاى هوا ميبرد تا انكه مانند ملخ پران مينمود
ودر روايت امده كه اول كسى كه از عذاب را مشاهده كرد زنى بود از ايشان وبعد از معاينه ان
بايشان كفت كه بادى را مى بينم كه در و شعلهاى آتش است وهود مومنانرا از ميان ايشان

بيرون

بيرون آورد وبحظيره برد وان باد چون بر ايشان كذر كرد مروح روح وملين جلود ايشان بود
وسبب انتعاش والتذاذ انفس ايشان ودر خبر است كه چون عاديان ديدند كه باد مردمان
ومواشى ايشانرا در صحرا پران ميسازد ودر ميان آسمان وزمين بطيران در مى آرد همه بجا نماى
خود رفتند ودرها را بر بستند باد متوجه ان خانها شده درها وبناهاى ايشان را از جاى
بر كند وهفت شب وهشت روز پشتهاى ريك احقاف را بر ايشان ميريخت تا همه در زير
ان پنهان شدند وهلاك كشتند وبعد از ان ريكها را از ايشان دور كرد واجساد ايشانرا
بدريا افكند وبعضى كويند كه ان باد اجساد ايشانرا از زير ريك بيرون آورد وبر كوه و
سنك ميزد تا پاره پاره شدند فاصبحوا پس كشتند بر صفتى وحالتى كه لا يرى ديده نميشد
يعنى اكر كسى بديار ايشان كذر ميكرد نميديد الا مساكنهم مكر مسكنهاى ايشانرا مراد انست
كه همه هلاك كشتند ومساكن ومنازل ايشان خالى بماند كذلك همچنانكه جزاى ايشان
داديم بعذاب استيصال نجزى پاداش ميدهيم القوم المجرمين كروه كافرانرا كه در معاصى
توغل كننده باشند واز حد بيرون رفته آورده اند كه هر كاه حضرت رسالت پناه صم بادرا
مشاهده كردى فرمودى كه اللهم انى اسئلك خيرها وخير ما ارسلت به واعوذ بك
من شرها وشر ما ارسلت به وچون ابرى ديدى كه در و مظنه باران بودى لون او متغير كشتى
وبر مى خواستى وميشستى ومى امدى وميرفتى واورا كفتندى كه يا رسول الله سبب اضطراب
وخوف چيست فرمودى كه از ان ميترسم كه مبادا اين ابر مثل انچيزى باشد كه قوم عاد
كفتند كه هذا عارض ممطرنا انكه بجهة زيادتى تهديد مشركان قريش ميكويد ولقد مكناهم
وبدرستى كه تمكين داديم قوم عاد را فيما ان مكناكم در ان چيزى كه تمكين نساختيم شما را
اى كفار قريش فيه در انچيز از قوة وكثرة اموال وترفه احوال وطول اعمار وفرمان روائى وتصرف وشوكت
امور دنيوى وايثار آن نافيه بر ما بجهة احتراز است از تكرير لفظ ولهذا در مهما الف بها شده
احتمال دارد كه شرطيه باشد وجواب ان محذوف وتقدير اينكه ولقد مكناهم فى الذى ان

مکنا کم فیه کان بعنیکم اکثر یعنی تمکین دادیم ایشانرا در چیزی که اگر شما را دران تمکین می دادیم
طغیان و عصیان شما بیشتر می بود و جعلنا لهم وکردانیدیم از برای ایشان سمعا کوش را
تا بشنوند و ابصارا و چشمها را تا به بینند و افئدة و دلها را تا بان دریابند ایشان باین نعمتها
معرفت پیدا نکردند و استدلال نمودند بان بر معطی ان زیرا که نه کوش بر استماع کلام حق داشتند
و نه بچشم آثار قدرت را مشاهده کردند و نه بدل در دلایل وحدة خدای متفکر شدند و نتیجه
این بود که چون عذاب بریشان نازل شد فما اغنی پس دفع نکرد و باز نداشت عنهم از
یشان سمعهم کوش ایشان و لا ابصارهم و نه دیدهای ایشان و لا افئدتهم و نه دلهای
ایشان من شیء چیزیرا از عذاب خدا اذ کانوا زیرا که بودند بجهة تقلید و عناد یجحدون بآیات
الله انکار میکردند آیتهای خدایرا که از جمله ان معجزات پیغمبر بود و اسماع و ابصار و قلوب
خود را در آثار قدرت و حجج و آیات بینه دالّه بر وحدت استعمال نکردند و حاق بهم و بکردید
آمد ایشان را ما کانوا به یستهزؤن انچه بودند که بان استهزا میکردند از عذاب و عقاب
و بدانکه اذ و حیث اگرچه از ظروفند اما کاهست که جاری مجرای تعلیل واقع میشوند بجهة
استوای تعلیل و ظرف همچنانکه میکویند که ضربته لاسائته و ضربته اذ اساء و لقد اهلکنا
و بدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه ما حولکم انچه کرد اکرد شما بود من القری از دیهها و شهرها
چون حجر ثمود و سدوم که در دیار لوط است و غیر ان مراد اهل قری است بحذف مضاف و صرفنا
الآیات و کردانیده بودیم یعنی تکرار کرده بودیم آیتها و حجتهای خود را بر اهل قری لعلهم
یرجعون تا شاید که از کفر باز کردند و بجهت اعراض نمودن ایشان از ان آیات همه مستاصل
کشتند فلو لا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشانرا الذین اتخذوا انانکه فرا کرفته بودند ان
مشرکان ایشانرا من دون الله بجز از خدای قربانا انچیزی که متقرب شوند بان بخدا و قوله
آلهة عطف بیان مفعول ثانی اتخذوا است که ان قربانا است و مفعول اول که ضمیر است
محذوفست یعنی چرا یاری مشرکان نکردند انانکه فرا کرفتند ایشانرا بدون خدای بحق

خدایان

خدایان و بعبادت ایشان اقدام نمودند و میتواند بود که آلهة مفعول دوم اتخذوا
باشد و قربانا حال یعنی چرا اعانه اهل شرک ننمودند انانی که فرا کرفته بودند مشرکان ایشانرا
خدایان در حالتی که بانها تقرب بخدا میجستند و میکفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله
بل ضلوا بلکه کم شدند و غایب کشتند عنهم از نصرت ایشان یعنی نزد نزول عذاب نفع
بایشان نرسانیدند و تخفیف عقاب از یشان نکردند پس اهل شرک نا امید کشتند از
یشان و ریسمان رجای خود را از نصرت انها منقطع ساختند و ذلک وان فرا کرفتن بتان ٥
بخدائی برای تقرب افکهم دروغ ایشانست و ما کانوا و انچیزیست که بودند یفترون بر
بغیر حق نسبت الوهیت و شفاعت بمخلوق عاجز میدادند یا انکه از امتناع نصرت آلهه و غیبة
انها از یشان نشانه افک ایشانست که اتخاذ انهاست بخدائی و ثمره شرک و افترای
ایشان مفسران از زهری نقل کرده اند که چون ابوطالب بجوار رحمت ایزدی رفت رسول
الله صم بی یار و یاور بماند و از مکه روی بطایف نهاد تا از قبیله ثقیف طلب نصرت کند
چون بطایف رسید بمجمع ایشان امد و ایشانرا سه رئیس بود عبد یالیل و مسعود
و حبیب و این هر سه پسران عمرو بودند پس رسول نزد ایشان امد و دعوی نبوت
کرده ایشانرا بدین اسلام دعوت نمود و از یشان درین باب نصرت طلبید ایشان منکر
نبوة او شدند یکی کفت که ثیاب کعبه را من دزدیده باشم اگر هرگز خدای ترا بچیزی مبعوث — بی جامه کعبه
ساخته باشد و دیگری کفت ایا خدا عاجز است که غیر ترا الخلقان فرستد و ان شخص دیگر
سوکند خورد که بعد ازین مجلس هرگز بتو سخن نکنم زیرا که این حال تو یکی از دو بیرون نیست
یا صادقی یا کاذب اگر صادقی منزلت و رتبه تو بیش از آنست که ما با تو سخن کوئیم و اگر کاذبی
و اگر کاذبی سزاوار نیست که من بعد با تو تکلم نمایم رسول کفت چون تصدیق من نمیکنید
باری این حال را از قوم پوشیده دارید تا بر من دلیر نکردند ایشان اجابت نکردند
و زبان بطعن و استهزا کشودند و در افشای ان کوشیدند پس جهال و اطفال در پی

انحضرت افتادند وبانک وفریاد میکردند وسنک برو میزدند تا هر دو پای مبارک او را خون آلود
ساختند ورسول خود را در پس دیواری رسانید ودر زیر سایه نخله بنشست ودر انجا
عتبه وشیبه که پسران ربیعه بودند حاضر بودند سفها چون ایشان را بدیدند باز کشتند و
آنحضرت چون ان هر دو را بدید پریشان کشت زیرا که ایشان دشمن خدا ورسول بودند
ودست بدعا برداشته زبان بکلمات اللهم انی اشکو الیک ضعف قوتی وقلة حیلتی و
ناصری بکشود چون پسران ربیعه ان حال را مشاهده کردند عرق قرابة ایشان در حرکت
آمده طبق انکور را بغلامی نصرانی دادند که عداس نام داشت واز اهل نینوی بود و
او را نزد انحضرت فرستادند غلام ان طبق را نزد رسول بر زمین نهاد رسول بسم الله
تکلم نموده بخوردن ان انکور مشغول شد عداس کفت این کلمه اهل این شهر نمیکویند تو
از کدام شهری فرمود من از مکه ام تو از کجائی ودین تو چیست غلام کفت مردی ترسا
ام از اهل نینوی رسول فرمود آن شهر از مردی صالح بود که یونس بن متی نام داشت
غلام کفت تو یونس را چون می شناسی فرمود که او برادر من بود وپیغمبر خدا بود
همچنانکه من پیغمبر خدایم بر خلقان پس برخی از اخبار یونس اخبار او نمود عداس چون
این اخبار را بشنید ودر روی رسول نکرید آثار صدق را در سیمای مبارکش دریافت
بسجده شکر قیام نمود پس برخواست ودر دست وپای حضرت رسالت پناه افتاد
وبوسه می نهاد پسران ربیعه از دور ان حال را مشاهده میکردند یکی با دیکری کفت
اما غلامک فقد افسد علیک وچون نزد ایشان آمد ویرا کفتند چه ترا برین داشت
که سجده کردی ودست وپای محمد را بوسه نهادی وهرکز این کار را نسبت بیکی از ما
بفعل نیاوردی کفت یا سیدی این پیغمبر خداست زیرا که مرا از چیزی خبر داد که
آنرا جز پیغمبر نداند ایشان خنده کردند وکفتند که ای غلام دین خود را نکاه دار که او
مردی خداع است پس رسول از انجا متوجه مکه شد وچون ببطن نخله فرود آمد در

شب بنماز تهجد برخواست وبتلاوت قران مشغول شد اتفاقا جمعی جنیان از اهل
نصیبین بودند یا نینوی یا جزیره موصل که بیمن میرفتند کذار ایشان بانجا افتاد وبعد
از استماع قران خود را بحضرت نمودند وبوی ایمان آورده متوجه قبایل خود شدند وایشان را
انذار کرده بایمان ترغیب نمودند چنانچه حق سبحانه حبیب خود را بان متذکر میسازد
که واذ ویاد کن ای محمد چونکه صرفنا الیک بکردانیدیم یعنی میل دادیم بسوی تو نفرا من الجن
کروهی را از جن ودر بعضی تفاسیر از ابن عباس نقل کرده اند که ایشان هفت بودند
شاهین وناصر وورش ومس وازد وآبیان واحقم وزوبعه که پسر ابلیس است وزر بن حبیش
کفته که نه بودند وده ودوازده نیز کفته اند ودر لباب کفته که هفتاد تن بودند از قبیله
بنی اقلیس واکثر بر انند که کمتر از ده بودند زیرا که اطلاق نفر بر ما دون عشره است ومرویست
که چون از صعود بر آسمان ممنوع شدند وبشهب مرجوم کشتند کفتند البته در عالم
قضیه سانح شده وحادثه روی نموده پس هفت کس یا نه کس از اشراف ایشان که زوبعه
از ایشان بود از نصیبین که بلد نینویست در اطراف عالم بتجسس وتفحص این قضیه مشغول
شدند تا بتهامه رسیدند ودر وادی نخله با رسول خدای ملاقات کردند واستماع قران
نمودند دانستند که سبب مانعیت صعود ایشان اینست واز سعید جبیر مرویست که رسول
قران بر جنیان نخواند وایشان را ندید بلکه در نماز قرائت مینمود جنیان برو بکذشتند و
استماع قران نمودند بی آنکه انحضرت از ایشان شعور پیدا کند پس خدای تعالی از استماع ایشان
رسول را خبر داد وبعضی کفته اند که خدای رسول را امر نمود که انذار جنیان نماید وقران
بر ایشان خواند پس جماعتی از ایشان را بجانب انحضرت فرستاد ورسول با اصحاب کفت که
انی امرت ان اقرأ علی الجن اللیلة المستقبلة فمن یتبع منی مامورم که امشب قران بر جن
خوانم کیست که متابعت من اختیار کند واین کلمه را سه بار تکرار فرمود عبد الله مسعود کفت
که در آنشب بغیر از من هیچ کس دیکر رفاقت پیغمبر نکرد پس هر دو رفتیم تا بشعب حجون که بالا

مکه است رسول خطی کرد اکرد من کشید و کفت ازین خط قدم بیرون منه تا من باز آیم پس
رسول برفت و استاده افتتاح قرآن کرد می غافی دیدم بمقدار کرکس می پریدند و می امدند
و مینشستند و مار از سیاه دیدم که امدند و میان من و پیغمبر حایل شدند و بجهة اواز
وصدای عظیم ایشان اواز پیغمبر بکوش من نرسید و خوفی بسیار بر من غالب شد و اکثر
خوف من بر پیغمبر بود و بعد از تلاوت مانند پارهای ابر سیاه از هم متفرق شدند چون
صبح شد رسول نزد من امد و کفت خفته کفتم نه یا رسول الله چه جای خفتن است
چند بران شدم که بجهت ترس و هیبت فریاد کنم اما چون میدیدم که تو ایشانرا بعصا از
من دور میکنی و میرانی مطمین شدم و از ان خط بیرون نیامدم فرمود اکر بیرون می
امدی مظنه خطر بودی انکه فرمود که چه دیدی کفتم مردان سیاه رنک که جامهای سفید
پوشیده بودند و دامنهای پیش در هم پیچیده بمیان مرد و پای نهاده و دامنهای پس
بمیان فرو زده فرمود ایشان دوازده هزار از جن نصیبین بودند که استماع قران کردند
و سوره که انحضرت بریشان خواند سورة الفلق بود پس فرمود که ایشان از من متاعی
خواستند ایشانرا استخوان و پشک شتران و سرکین چهارپایان دادم کفتم یا رسول الله
مردم انرا بنجاسة آلوده میسازند کفت من نهی کردم که بان استنجا نکنند کفتم ایشان باستخوان
و سرکین چه کنند فرمود هیچکس از یشان استخوان برندارد مکر که مثل ان کوشت که برو
بوده باشد دران یابد و هیچ سرکین نباشد مکر که ان دانها که درو بوده باشد مشاهده
کند القصه حق سبحانه میفرماید که چون ایشانرا متوجه تو کردانیدیم نفرا من الجن در حالتی که
استماع میکردند قرانرا فلما حضروه پس انهنکام که حاضر شدند نزد قران یعنی بموضعی که استماع
قران میتوانست کرد و کویند ضمیر راجع بحضرت رسالت است یعنی چون حاضر شدند
نزد رسول قالوا کفتند با یکدیکر انصتوا خاموش باشید تا بشنوید این کلام را و در بعضی تفاسیر
هست که از غایت حرص بر استماع قران بالای یکدیکر می افتادند فلما قضی پس چون کذارده

شد قرآن و قراءت ان باتمام رسید برسول ایمان آوردند و مسایل بسیار از انحضرت استفسار
نمودند و رسول ایشانرا برسالت جنیان که از قبایل ایشان بودنامزد فرمود پس ایشان
ولّوا بازکشتند الی قومهم بسوی کروه خود منذرین در حالتی که بیم کنندکان بودند مر
قوم خود و از روی شفقت و نصیحت قالوا کفتند با قوم خود که یا قومنا ای کروه ما انا سمعنا
بدرستی که شنودیم کتابا کتابی را که از نزد خدای انزل فرو فرستاده شد من بعد موسی پس از
موسی مصدقا که تصدیق کننده است لما بین یدیه مر انچیزرا که پیش از ان بوده از کتب انبیا
یا موافق انها و بعضی کفته اند که ان جنیان یهود بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند
یا از اعتبار نمیکردند چنانکه معتقد یهود است از انجهة کفتند که انزل من بعد موسی
مصدقا لما بین یدیه یهدی راه مینماید ان کتاب الی الحق بسوی انچه درست و راست
از عقاید حقه و الی طریق مستقیم و براه راست که موصل مطلوب است یا قومنا اجیبوا ای
کروه ما اجابت کنید داعی الله خواننده خدا را یعنی محمد را صلعم که خلقانرا بطریق هدایت
دعوت میکند و آمنوا به و ایمان آرید بوی و اخبار او را اذعان نمائید یغفر لکم تا بیامرزد
خدای برای شما من ذنوبکم بعضی از کناهان شما را یعنی کناهانی که غیر مظالم باشد
چه مظالم بایمان مغفور نمیشود ویجرکم و برهاند شما را من عذاب الیم از عذابی
دردناک که از برای کفار معد و مهیاست ومن لا یجب و هر که اجابت نکند داعی الله
خواننده خدا را که حضرت رسالتست صلعم و بجهت عدم اجابت قول ان داعی عذاب برو
نازل شود فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده خدا از تعذیب او فی الارض در زمین چه
مهربی در زمین نیست تا از عذاب خدای بانجا پناه آورد ولیس له و نیست مر او را من
دونه اولیاء بجز از خدای دوستان و مددکاران که منع عذاب کنند از و اولئک انکروه
اجابت ناکننده کان فی ضلال مبین در کمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح
باشد زیرا که اعراض نموده اند از اجابت انکسی که داعی خداست از علی بن ابراهیم مرویست

که جنیان بعد از استماع دعوت داعیان نزد پیغمبر آمدند و بشرف ایمان مشرف شدند
و آن حضرت شرایع ایمان تعلیم ایشان داد و حق سبحانه در شان ایشان قل اوحی نازل
کرده اند و در جمیع اوقات نزد پیغمبر تردد میکردند و احکام شریعت را ازو اخذ میکرد
محمد بن کنکدر از جابر بن عبد الله نقل کرده که چون رسول صلعم سورة الرحمن را بر مردما
ن خواند همه خاموش شدند و هیچ نگفتند رسول فرمود که جنیان بسبب جواب دادن
ازین کلام از شما احسن اند زیرا که چون من آیت فبای آلاء ربکما تکذبان بشنیدند گفتند
لا و لا بشیء من آلائک ربنا نکذب و بدانکه این دلالت صریح دارد بر آنکه آنحضرت همچنانکه
بر انس مبعوث بود و هم بر جن نیز مبعوث بود و هیچ پیغمبری بر جن و انس مبعوث نکرده اند
مگر خاتم الانبیا را پس جن با انس در ضمه تکلیف مشترک باشند و علما را در جزای ایمان جنیان
خلافست از ثعیان ثوری منقولست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشان را خاک
کرداند بر طریق بهایم و از ضحاک نقل کرده اند که ایشان بیهشت درآیند و بعضی بر آنند که
حق سبحانه تسبیحی و ذکری بایشان الهام دهد تا از آن چندان لذت یابند که بنی آدم از نعم بهشت
و از ضمرة بن حبیب پرسیدند که مؤمنان جن را ثواب هست گفت آری و آیه لم یطمثهن انس
قبلهم و لا جان بخواند و گفت الانسیات للانس و الجنیات للجن و از عمر بن عبد العزیز نقلست
که مؤمنان جن گرداگرد بهشت در ربضها و رحبها بهشت خواهند بود و آنچه مذهب ائمه
هدی است علیهم الصلوات و الثنا آنست که حکم ایشان چون حکم ماست در ثواب و عقا
چه تکلیف بر هر دو یکسانست و شافعی و مالکی نیز بر این اند و اینکه حنفی بآیه و یجرکم من عذاب
الیم استمساک نموده که ثواب ایشان همین نجاتست اصلا دلالت بر حصر نمیکند و بدانکه
چون حق سبحانه بجهت ترغیب آدمیان بیان تکلیف جنیان نمود و ذکر انقیاد و اطاعة
ایشان بعد از آن آنها را تنبیه مینماید بر قدرت خود بر بعث اعاده و میگوید که اولم یروا
آیا ندیدند یعنی ندانستند منکران حشر و نشر ان الله الذی آنکه خدائی که بقدرت عالیه

خلق السموات و الارض بیافرید آسمانها و زمینها را و لم یعی و مانده نشد و در تعب و رنج
نیفتاد بخلقهن بآفریدن آنها بقادر تواناست علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کرداند
مردگان را چه نقص و عجز بقدرت کامله او راه ندارد و بدانکه دخول با بر خبر ان بجهت اشتمال
نفی است بر اول او و خلاصه کلام آنست که آیا خدائی که قدرت او باین غایت باشد که جمیع
سموات و ارضین را ایجاد نماید قادر نباشد بر احیای موتی بلی آری قادر خواهد بود
بر آن چه آن نسبت بایجاد علویات و سفلیات اهون و اسهلست پس چگونه بر آن قدرت
نداشته باشد انه علی کل شیء بدرستی که او سبحانه بر همه چیزهای ممکنه قدیر تواناست
این تقریر قدرتست بر وجه عام که در حکم برهانست بر وقوع حشر پس وعید منکران حشر
مینماید بآنکه و یوم یعرض و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه کافر
بوده اند بحشر و غیر آن علی النار بر آتش دوزخ و این از باب قلبست که بجهت مبالغه و تأکید
بر خلاف مقتضای ظاهر واقع شده و مراد آنست که آتش را بر ایشان عرض کنند پس
ملائکه عذاب ایشان را گویند که الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق درست و راست یعنی
آیا آنچه در دنیا بآن موعود میشدید و شما انکار او مینمودید از عذاب و عقاب عقبا
حق نیست قالوا بلی گویند آری حقست و صدق و ربنا بحق پروردگار ما قال گوید
خدای یا مالک دوزخ بایشان که فذوقوا العذاب پس بچشید آن عذاب را بما کنتم تکفرون
بسبب آنچه بودید که منکر و بودید بآن و سخن پیغمبر را از در این باب باور نمیداشتید معنی
امر درین مقام اهانتست و توبیخ ایشان و چون کفار بجهت عناد و اصرار آنچه پیغمبر میگفت
در باب معاد و غیر آن انکار میکردند و بجهت این عناد بسیار بر خاطر عاطر سید مختار
مینشست و بسبب ایذا و آزار ایشان مضطرب میگشت از آنجهت حضرت آفریدگار
او را بثبات قدم و اصطبار امر فرمود که فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای کفار کما صبر
همچنانکه صبر کردند اولوا العزم خداوندان جد و ثبات و صبر من الرسل از پیغمبران چون

من از برای تبیین است پس مراد جمیع پیغمبران باشند چه جمیع ایشان عازم بودند بر اداء
رسالت وتحمل اعبای ابلاغ ودعوت ونزد اکثر مفسران من تبعیض است ومراد اصحاب شرایع
مستانفه اند که در تاسیس وتقریر احکام شریعه اجتهاد تمام مینمودند وبر معاداه اهل عناد
وانذار وازار طاغیان ومنکران معاد مراسم شکیبائی بتقدیم میرسانیدند ولهذا از امام م
محمد باقر وجعفر صادق صلوات الله ع منقولست که اولوا العزم پنج اند که ناسخ شریعه غیر
خودند نوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلوات الله علیهم که ایشانند سادة النبیین نیز گویند
وابن عباس وقتاده نیز قایل این قولند واز مقاتل نقل کرده اند که ایشان شش اند که در بلا
صابر بودند اول نوح که بر اذیه قوم سپر صبر در سر کشیده بود وبر جفای ایشان خود را هدف
تیر ابتلا ساخته ودوم ابراهیم که بر آتش صبر نمود وبر بوته امتحان گداخته شده تمام عیار بیرون
آمد وسیوم اسحق یا اسمعیل که بر ذبح شکیبائی ورزید واصلا از ان امر مضطرب نشد چهارم م
یعقوب که بر فقد ولد وذهاب بصر صبر نمود وثبات قدم ورزید وپنجم یوسف که در بلیه
چاه وزندان وتعدی برادران در طریق شکیبائی سلوک نمود وبجهت ان از حضیض چاه
مذلة باوج جاه رفعه رسید وششم ایوب که بر ضر بیماری شکیبائی ورزید وبعضی موسی
وداود وعیسی را داخل ایشان میگردانند ومیگویند که عزم موسی ان بود که بعد از استماع
قول انا المدرکون از بنی اسرائیل فرمود که کلا ان معی ربی سیهدین وعزم داود ان بود که
چهل سال بجهة ترک مندوب گریه کرد وعزم عیسی اینکه از غایة زهادة هرگز در دنیا خشت
بر بالای خشت ننهاد وگفت انها معبرة فاعبروها ولا تعمروها دنیا گذرگاهست بر ان بگذرید ربل
وعمارة مکنید واز سدی وکلبی مرویست که اولوا العزم جماعتی بودند که بجهاد وقتال مامور
شدند ونزد ابو العالیه اولوا العزم ابراهیم است ونوح وهود ومحمد ونزد بعضی دیگر آنست
که اولوا العزم انها اند که بر تخصیص رقم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که واذ
اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح الایه ودوم در موضع شرع که شرع لکم من الدین

ماوصی

ماوصی به نوحا الایه وقولی آنست که ایشان هجده پیغمبرند که در سورة الانعام اسامی ایشان
مذکور گشته وپیغمبر ما را امر شده که فبهدیهم اقتده ودر بعضی تفاسیر آورده اند که اولوا العزم
همه پیغمبرانند الا آدم ویونس وسلیمان وبعضی همین یونس را از الوا العزم استثنا میکنند به
او تعجیل نموده به بیرون آمدن از میان قوم خود وحق تعالی حضرت خاتم الانبیا را فرموده که ولا
تکن کصاحب الحوت وبعضی ایه ولم نجد له عزما را منظور نظر داشته آدم را نیز استثنا
کرده اند واصح اقوال قول ابن عباس است که منقولست از ائمه هدی صلوات الله علیهم
اجمعین پس حاصل کلام انست که حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که بر جفا واذار قریش
چون نوح باش ودر صدق مانند ابراهیم باتش ودر وثوق چون موسی باب ودر زهد
چون عیسی ولا تستعجل وطلب شتاب زدگی مکن لهم برای کفار قریش بنزول
عذاب ووقوع عقاب چه در وقتی که حکمت ومصلحة مقتضی ان باشد بلا سبب بر ایشان نازل خواهد هد
گشت کانهم یوم یرون گوئیا ایشان روزی که به بینند ما یوعدون انچه وعده داده میشوند
از عذاب یعنی بعد از مشاهده هول وقوع قیامت وعذاب وعقوبة چنان پندارند که لم
یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر یکساعت از روز واگرچه عمر دراز
در دنیا گذرانیده باشند یعنی طول لبث دنیا نسبت بعقوبت وهول قیامت بر ایشان کوتاه
نماید وقوله بلاغ خبر مبتدا محذوفست یعنی انچه گفته شد درین سوره از مواعظ ومناکیر
یا این قران یا انچه در وست تبلیغ است از حضرت رسالتست یا کفاییست نسبت بکافرین
فهل یهلک پس هلاک کرده نخواهد شد بعذاب در وقت نزول آن الا القوم الفاسقون
مگر گروه بیرون رفتگان از انقیاد واطاعت سعید بن جبیر از عبد الله عباس نقل کرده
که اگر وضع حمل زنی دشوار باشد این کلمات با برکات را بنویسد که بسم الله الرحمن
الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع ورب العرش العظیم
کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون

وانرا بشنوید وبخورد اوده‌ند وضع حمل بروا سان شود باذن الله تعالی سورة محمد صلی
الله علیه وآله واین را سورة القتال نیز گویند ونزول آن در مدینه بوده الا آیت وکاین من
قریة هی اشد قوة من قریتک تا آخر که نزد ابن عباس وقتاده آنست که در حینی که آنحضرت
اراده آن مینمود که از مکه متوجه مدینه شود از روی تاسف وتحسر نظر بخانه کعبه میکرد
ودر تیغ مینمود در این حال این آیت برو نازل شد واین سوره چهل آیتست پیش بصری وسی و
هشت بعدد کوفی وسی نه نزد غیر ایشان واختلاف در دو آیتست که آن اوزارها ست نزد
غیر کوفی وللشاربین نزد بصری وابی بن کعب از سید عالم صلعم نقل کرده که هر که سوره محمد را
تلاوت کند بر خدای تعالی واجب شود که از انهار جنه او را آب دهد وابو بصیر رحمه الله از امام
جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که هر مؤمنی که این سوره را بخواند هرگز در دین
خود شک نکند وهمیشه از شرک وکفر محفوظ باشد تا که بمیرد وچون وفات کند خدای تعالی
هزار فرشته بقبر او فرستد تا بر و نماز میگذارند وثواب آنرا باو میدهند ودر حین حشر تشییع
او نمایند تا که او را نزد خدای تعالی بموقف امن وامان حاضر سازند پس او دایم الابد در امان
خدا و سید انبیا باشد ونیز از آنحضرت مرویست که هر که میخواهد که حال ما وحال اعدای ما را
بداند باید که سوره محمد را تلاوت کند زیرا که در و آیتی در شان ماست وآیتی در باره اعدای
ما وبدانکه چون حق سبحانه اختتام سوره احقاف بوعید کفار نمود افتتاح این سوره را نیز
بتهدید فجار کرد وفرمود که بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا آنانکه نگرویدند
بوحدانیة خدای وبنبوت رسول او وصدوا وباز استادند واعراض نمودند عن سبیل الله
از راه خدای که دین اسلام است یعنی در دین اسلام داخل نشدند واصلا بان رغبت نکردند
ومیتواند بود که مشتق شده صد واصد باشد که متعدیست نه صدود که لازم است وبنابرین
مفعول او محذوف باشد یعنی آنانکه باز داشتند مردمانرا از راه خدا که طریق هدی است
ومراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل ونضر وعتبه که ضال ومضل بودند وغاوی ومغوی

والنعامل

وازمقاتل منقولست که ایشان دوازده نامرد بودند که مردمانرا منع میکردند از ایمان آوردن
وتصدیق نمودن واز ابن عباس مرویست که اینها ده نفر بودند از مطعمان روز بدر که از روی
ریا وشهرت نه برای قربه صله رحم وفک اسیر وحفظ جوار وحسن ضیافه عسکر را مرعی میداشتند
وایشان نیز از صنادید قریش بودند یا آنکه مراد اهل کتابند که بر دین خود مصر بودند و
بای حال اضل باطل ونابود کرد خدای اعمالهم کردارهای ایشانرا که از مکارم میشمردند
ومستحسن میپنداشتند یعنی اعمال ایشانرا قبول ننمود وبران ثوابی عطا نفرمود زیرا که آن
نه بر وفق خلوص وقربة بود ومیتواند بود که آیة مشتمل جمیع کفره باشد چه داب همه ایشان
انست که از ایمان امتناع نمایند ومانع غیر شوند دران واعمال را نه بر وفق رضای الهی
بفعل آرند واحتمال دارد که مراد باعمال حیله ومکری باشد که قصد آن داشتند که نسبة
به پیغمبر بظهور رسانند یعنی معنی آن باشد که خدای تعالی باطل ونابود ساخت حیلهای ی
کفار او نگذاشت ایشانرا که بسبب آن ایذا وازاری در حق پیغمبر واهل ایمان بجا ی
آرند بلکه آنحضرت واتباع او را بر ایشان نصرت داد ودین او را بر سایر ادیان غالب
کرداند والذین آمنوا وآنانکه گرویدند بخدا ورسول از گروه قریش یا از انصار یا مومنان ن
اهل کتاب وغیر ایشان وعملوا الصالحات وکردند کارهای شایسته از اطعام وصله
رحام وغیر ان بخلوص نیت ومحض قربت وآمنوا وگرویدند بما نزل بانچه فرو فرستاده شده
علی محمد بر پیغمبر حمید خصال ستوده خصال که آن قران معجز نظام است تخصیص ذکر ایمان
بقران بعد از تعمیم بجهت حث بند کانست بتصدیق آن وتعظیم وتکریم آن واشعار بر اصالة لہ
در ایمان وعدم تمامی ایمان بدون آن ولهذا بر سبیل اعتراض تاکید آن نمود بقوله وهو
الحق وقران راست است ودرست من ربهم از نزد پروردگار ایشان وجهت کمال حقیه
آنست که هرگز قلم نسخ بران کشیده نمیشود وگویند ضمیر راجع بدین اسلام است یعنی دین
محمد ثابت وراسخ است که بهیچ ناسخ منسوخ نشود وبرهر تقدیر آن گروهی که متصف باین

صفات باشند کفر پوشید خدای و درگذراند عنهم ازیشان سیآتهم کردارهای بد ایشانرا
یعنی ازسر گناهان ایشان بگذرد بجهت شرف ایمان یا بوسیلهٔ توبه و انابه بحضرت سبحان و
اصلح و بصلاح آرد بالهم حال ایشان را در دین و دنیا و زنگ خلل از دل بیغل ایشان بزداید
تا در راه او عصیان نورزند پس تفسیر قول مذکور میکند باینکه ذلک ان اضلال و تکفیر
و اصلاح بان الذین کفروا بسبب آنست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل پیروی نمودند
باطل تبه روزگار را که شیطانست نابکار دست وان الذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند اتبعوا الحق
پیروی کردند سخن حق را یعنی قرآنرا که نازل شده من ربهم از نزد پروردگار ایشان کذلک همچنین
یعنی برهمین طریق یضرب الله بیان میکند و روشن میسازد خدای للناس برای مردمان
امثالهم احوال ایشانرا از کفر و ایمان و اکثر بر آنند که ضمیر راجع بفریقین است و تقدیر آنکه
یضرب الله امثالهم لاجل الناس یعنی حق تعالی بیان این دو گروه میکند بجهت مردمان تا حق
را از باطل و نیک را از بد تفرقه کنند و باین هر دو گروه عبرة گرفته تابع هدی شوند و از هوی محترز
گردند و گویند بیان مثلهای ایشان برای مردمان باین وجه است که اتباع باطل را مثل اضلال بیان
عمل کفار گردانیده و اضلال را مثل خیبة ایشان و اتباع حق را مثل اهل ایمان و تکفیر سیآت را
مثل فوز ایشان بعد از این آیه حق سبحانه مومنانرا بقتال کافران امر میفرماید و میگوید که چون
کفار از کفر خود باز نمی ایستند و بران اصرار می نمایند و در انکار می افزایند فاذا لقیتم پس هرگاه
ببینید ای اهل ایمان در وقت محاربه الذین کفروا آنانرا که منکر دیده اند فضرب الرقاب پس
بزنید گردن ایشانرا زدنی اصل کلام است که فاضربوا الرقاب ضربا و بجهت ضم اختصار تاکید
حذف فعل شده و مصدر نایب مناب او گشته و بمفعول مضاف شده و چون رقاب یعنی جز عنق
و اطاره که اشرف اعضا است اشنع صور است و اغلظ و اشد ان از نیجهة آنرا بر قتل
ایثار نموده و دیگر آنکه چون اکثر قتل بضرب رقابست از نیجهة جمیع انواع قتل بان معبر شده
از قبیل تسمیهٔ شی باسم اکثر انواع ان پس معنی مراد آنست که بکشید کافران را در حینی که حرب

قایم باشد بهر نوعی که توانید چه غرض قتل است نه تخصیص ضرب عنق حتی اذا اثخنتموهم تا چون
بسی حد ثخانة و غلظة رسانید قتل ایشانرا یعنی بسیار بکشید ایشانرا یا آنکه بجهت کثرت جراح
ایشانرا گران سازید بر وجهی که بقیام حرب اقدام نتوانند نمود فشدوا الوثاق پس محکم کنید
بندرا یعنی بعد از اسیر ساختن بندرا بر دست و پای ایشان استوار سازید تا نگریزند فاما منا
پس یا منت نهید بر ایشان منة نهادنی بعد پس از اسیر شدن وثاق یعنی بعد از ین حال ایشانرا
ازاد کنید بدون عوض و اما فداء و یا فدا گیرید از یشان فدا گرفتنی یعنی مخیرید میان من و فدا
حتی تضع الحرب تا بنهد جنگ اوزارها اسلحه حرب را در کلامی مضاف محذوفست یعنی تا بنهند
اهل حرب اسباب و آلات را که بدون ان بحرب قیام نتوان نمود مراد انست که شمارا این حکم
باقیست تا حینی که منقضی شود حرب و باقی نماند مگر مسلمی یا مسالمی و گویند مراد باوزار آثام است
و معنی آنکه تا بنهند اهل حرب شرک و معاصی خود را و بدین اسلام در آیند و بهر تقدیر ایراد
این کلام از برای غایت ضربست یا من یا فدا یا مجموع آن غرض آنکه این احکام در ایشان جاریست
تا زمانی که باقی نماند حرب با هیچ مشرکی بسبب زوال شوکت ایشان و گویند که معنای
ان زمان نزول عیسی است یعنی با کفار محاربه و اقدام نمائید تا زمان نزول عیسی از آسمان
چه در ان زمان حکم قتال در هیچ جا باقی نماند بجهت انتشار حکم اسلام بهمه اکناف و اطراف
عالم و عدم بقای کفر در میان بنی آدم و در حدیث آمده که الجهاد ماض منذ بعثنی الله الی
ان یقاتل آخر امتی الدجال جهاد باقیست از زمان بعثت من تا آنکه مقاتله کنند آخر امت
من با دجال ذلک اینست کار حرب و این فصل خطابست که فاصل بین الکلامین است چنانکه
اما بعد و تفصیل اندر صور ص مذکور شد و گویند که ان منصوب المحل است بفعل محذوف
و تقدیر آنکه افعلوا ذلک بکنید این کار را یعنی بحرب اقدام نمائید و بدان ثبات قدم ورزید
و بدانکه در حکم این آیه علما را اختلافست قتاده و ضحاک و ابن جریج بر آنند که منسوخ است
بآیة السیف یعنی آیت اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بعضی گویند که محکمست و امام

مخیرست میان قتل ومن وفدا چه رسول صم در روز بدر عتبة بن معیط ونضر بن حارث را بکشت
وبر ابی عزة منت نهاد واز دیگران فدا اخذ نمود ورها کرد وبعضی دیگر گویند که اسر بایة الانفال
محرم بود یعنی بایة ما کان للنبی ان یکون له اسری وباین آیه مباح شد چه این سوره بعد از ان نازل
شده وبعد از اسر امام مخیرست میان من وفدا باموال واساری مسلمین ومیان قتل واستعباد
واین قول شافعی است وحنفی گفته که امام میان قتل واسترقاق مخیرست ودر من اختیار ندارد
وبنابرین آیت یا منسوخ باشد ویا مخصوص بواقعه بدر ونزد حسن بصری انست که امام اختیار
دارد میان من وفدا واستعباد واما در قتل بعد از اسر مختار نیست ودر آیة تقدیم وتاخیری هست
وتقدیر اینست که فضرب الرقاب حتی تضع الحرب اوزارها حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق
فاما منا بعد واما فداء وانچه از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست انست که هرگاه اسیر را
که بگیرند پیش از انقضای حرب امام مخیرست میان انکه بکشد یا دست ویا قطع کند بر خلاف
هم وانچنان بگذارد تا هلاک شود ودرین صورت او را من وفدا جایز نیست واگر بعد از انقضای
حرب باشد امام مخیرست میان من وفدا بمال یا بنفس ومیان استرقاق ودر قتل اختیار ندارد
بجهت تقیید من وفدا بعد از اسر وعدم ذکر قتل با ان وبرهر تقدیر استرقاق نسبة مطهره ثبوت
یافته چه درهیچ موضع از قران ذکر ان نشده واگر کافر اسلام آورد ودر هر دو حال جمیع احکام مذ کوره
ازو ساقط است وحکم او حکم اهل السلام است وقول حسن حسن است زیرا که موافق مذهب
اهل البیت است وبعد از امر بقتال بدون انزال عذاب استیصال بیان حکمت ان میکند برین
وجه که ولو یشاء الله واگر خواهد خدای لانتصر منهم هر آینه انتقام کشد از کفار بعذاب استیصال
از خسف ورجف وغرق وغیر ان بدون انکه کار بکارزار کشد ولکن ولکن امر بجهاد وعدم
انتصار او سبحانه از اهل عناد لیبلو بجهت انست که بیازماید بعضکم ببعض برخی از
شما را ببرخی یعنی معامله آزمایندگان کند باین وجه که مومن بکافر مبتلا کرد اند تا جهاد کنند
وثواب عظیم یابند وکافر ابمومن آزمایش نماید تا بسبب عقوبت حرب از کفر باز ایستد انکه

بجهت حث جهاد میفرماید که والذین قاتلوا وانانکه کارزار کنند وحفص قتلوا میخوانند
یعنی چون کشته شوند فی سبیل الله در راه خدا فلن یضل پس هرگز ضایع وباطل نگرداند خدای
اعمالهم کردارهای ایشانرا بلکه جزای جهاد را بروجه اتم واکمل بایشان رساند باین تفصیل
که سیهدیهم زود باشد که راه نماید ایشانرا در دنیا بکارهای خیر وصواب ودر آخرت براه — جاة
فوز وثواب ویصلح ویصلاح آرد از برای ایشان بالهم حال ایشانرا در هر دو جهان
واحتمال دارد که تکریر اصلاح بال بجهت ان باشد که مراد باول اصلاح حال ایشان بود
در دین ودنیا وبثانی اصلاح بال ایشان در نعیم عقبا پس اول سبب نعیم باشد وثانی
نفس نعیم ولهذا در عقب ان میفرماید که ویدخلهم الجنة ودر آرد ایشانرا ببهشت عرفها
لهم درحالتی که تعریف کرده است ان بهشت را برای ایشان در دنیا تا اشتیاق بجانب
او پیدا کرده مرتکب عملی شوند که سبب دخول ان باشد یا انکه منازل ودرجات انرا در
آخرت قبل از دخول بایشان نماید تا ایشان در حین دخول بمنازل خود چنان پندارند
که سالها انجا بوده اند وآمد وشد کرده واستیناس بان پیدا کرده واین بسبب انست
که تا ان منازل در نظر ایشان مستوحش ننماید واجنبی وش نباشد واز مقاتل منقولست
که حفظه که در دنیا موکل بندگانند در آخرت در پیش ایشان روند ومنازل وعطایایی که
نامزد ایشان بوده باشد بایشان تعریف کنند وبعضی گویند که تعریف از عرف مشتقست
بمعنی ریح طیب یعنی خدای خوشبوی ساخته است بهشت را برای تزویج ایشان وبدانکه
این جمله تعلیله احتمال دارد که کلام مستانف باشد نه جمله حالیه پس بنابرین احتیاج نیفتد
بقد مقدره یعنی خدای تعریف بهشت کرده از برای مومنان ونیز بجهت تحریض اهل ایمان
بر قتال میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید ان تنصروا الله اگر یاری کنید
خدایرا یعنی دین او را وپیغمبر او را بواسطه جهاد ینصرکم یاری دهد خدای شما را تا بر ایشان
غالب شوید ومظفر ومنصور گردید ویثبت اقدامکم واستوار سازد قدمهای شما را یعنی

دلیر کرده اند شما و قوت دهد دلهای شمارا تا بجهت ان قدمهای شما ثابت شود در مواطن جهاد
یا انکه شمارا موفق سازد تا در قیام قیام نمودن بحقوق اسلام و در مرور بر صراط در یوم القیامه
ثابت قدم باشید و از قتاده منقولست که بر خدا واجبست که نصرت کسی دهد که بنصرت دین
او مشغولست بجهة انکه خود فرموده که ان ینصر کم الله ینصر کم و دیگر بر و لازم است که نعمت
خود را بر شاکر زیاده سازد کما قال لئن شکرتم لازیدنکم و نیز بر وست که دا کر خود را یاد آورد کما قال فاذکرونی اذکرکم و وفا بعهد نیز مستلزم حال اوست نسبت بکسی که بعهد او وفا کند چنانکه
فرموده که اوفوا بعهدی اوف بعهدکم والذین کفروا و انانکه نگرویده اند فتعسا لهم پس عثار
له اقدام در معارک جهاد مر ایشانراست و از ابن عباس منقولست که مراد از تعس قتلست
در دنیا و تردی در آتش دوزخ در عقبی و نصب از بفعل واجب الاضمارست سماعا که ان خبر
اسم موصولست و معطوف علیه قوله واضل اعمالهم و تقدیر کلام اینکه انعسهم الله فتعسوا
تعسا واضل اعمالهم یعنی اضلال و ادحاض ایشان نمود خدای باین معنی که بجهت القای
رعب قدمهای ایشان را در معارک حرب بلغزانید پس لغزیده شدند و بسر در آمدند و در
معرکه جهاد لغزیده شدنی و بسر در آمدنی و گرونابود ساخت عملهای ایشانرا یعنی ان
در معرض قبول نیاورد و اصلا اجری و ثوابی بران مترتب نکردانید بجهت انکه نه بر وجه
خلوص و محض قربت بود و نه بر سبیل مامور بلکه عین منهی عنه بود ذلک این تعس و اضلال
بانهم بسبب انست که ایشان کرهوا کراهت داشتند ما انزل الله انچیز را که فرو فرستاد ده
خدای بر پیغمبر خود صم از قران و امر بتوحید و اقدام نمودن باحکام شرع شریعت فاحبط
پس باطل و ضایع کردانید خدای اعمالهم کردارهای ایشانرا که باجران امید وار بودند از
عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و ضیافت عساکر و اعانه متظلمان و اکرام یتیمان و غیر ان و ترتب
ثواب بر اعمال فرع ایمانست و ان از ایشان مسلوبست تکرار ابطال اعمال اشعارست بر
بر لزوم ان باصل کفر و عدم انفکاک آن از ایشان و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست

که مراد ازین

که مراد ازین آیت انست که اضلال و احباط اعمال الکفار بسبب اینست که کراهت داشتند ایشان
از انچه خدای انزال ان فرموده در شان عالیشان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه چه تفرع
ثواب بر توحید و اخلاص عبادت فرع محبة انحضرتست و ولای او چنانچه احادیث بسیار از مخالف
و موافق مخبرست برین انکه تنبیه میفرماید ایشانرا بر صحت توحید و اخلاص بقوله افلم یسیروا
آیا سیر نکردند کافران مراد باستفهام درینمقام تحریص است بسفر یعنی باید که سفر کنند
این معاند جاحد فی الارض در زمین یعنی در بلاد ثمود و عاد فینظروا پس بنگرند که کیف کان
چگونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم خاتمه کار و سرانجام حال انانکه پیش از ایشان بوده
اند از اهل تکذیب و شرک دمر الله مستاصل ساخت و از بیخ بر کند خدای تعالی علیهم
بر ایشان انچه مختص بود با ایشان از انفس و اموال و اولاد یعنی دمار از همه ایشان بر آورد
پس بر سبیل تهدید میفرماید که وللکافرین امثالها مر کافران و ناگرویدگان راست مانند ان
عاقبه یعنی کافران مستحق این نوع عقوبتند لکن خدای تعالی رفع این عذاب نمود از امت تو و
عقوبت ایشانرا باخرت انداخت بجهت تفضل و مکرمت و وجود با وجود تو در میان امت
وضع مظهر در موضع مضمر بسبب تصریحست بر سبب انزال عذاب که کفر سبب و میتواند
بود که ضمیر راجع بعقوبت باشد که مدلول تدمیرست یا راجع بسنة و عادت الهی که جریان
یافته بر کافران کقوله سنة الله التی قد خلت ذلک انچه مذکور شد از اذلال و عقوبت کافران
و نصرت و مثوبت مؤمنان بان الله بسبب انست که خدای مولی الذین امنوا دوست
انکسانیست که ایمان آورده اند و ناصر و معین ایشان وان الکافرین و بسبب انکه ناگرویدگان
لا مولی لهم هیچ دوستی نیست مر ایشانرا که یاری ایشان کند و عذاب از ایشان باز دارد
از قتاده منقولست که این ایت در روز احد نازل شد در وقتی که رسول در شعب جبل بود و مردمان
بعضی مقتول بودند و برخی مجروح و مشرکان میگفتند که اعل هبل و مسلمانان میگفتند که الله
اعلی و اجل و کافران بر سبیل فرح و سرور با مؤمنان میگفتند که یوم بیوم والحرب سجال

لناعزی ولاعزی لکم رسول میکفت که الله مولنا ولا مولی لکم پس رسول فرمود که ولا
سواء هر دو طایفه برابر نیستند یعنی کشتکان ما و شما مختلفند اما از ما زندکان آخرتند و مرزوق ق
بانواع نعمت واصناف بهجت در جنت و اما از شما در دوزخ اند و معذب بصنوف عقوبت و
الوف زحمت و بدانکه آیه وردوا الی الله مولیهم الحق مناقض لا مولی لهم نیست زیرا که مراد
از مولی در آیت اولی بمعنی رب عباد است و مالک امر ایشان و در ثانیه بمعنی ناصر پس نصرت
او سبحانه مخصوص باشد بمومنان و اصلا کافران را از نصیبی نباشد انکه ذکر حال فریقین
یقین میکند باین وجه که ان الله بدرستی که خدای یدخل الذین آمنوا در می آرد انکسا
را که کرویده اند وعملوا الصالحات و کرده کارهای شایسته و از ریا و غرض و ارسته جنات
در بوستانهای مملو از اشجار تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر درختان انجویهای ی
آب والذین کفروا و انانکه نکرویدند یتمتعون برخورداری میبابند و منتفع میشوند بامتعه
دنیویه و حطام فانیه ویاکلون و میخورند از اکما تاکل الانعام همچنانکه میخورند چهارپایان
یعنی همچنانکه انعام حریص اند بر اکل در مسارح و معالف خود و غافل از عاقبت کار خود که
نحرست و ذبح ایشان نیز در مرعی امتعه دنیویه میچرند و بان تمتع و منتفع میکردند و از
خاتمه کار خود که اکل شجره زقوم و شرب حمیم است خبر ندارند کما قال والنار مثوی لهم
و آتش دوزخ آرامکاهست مر ایشان را پس عاقل آنست که خوردن را سرمایه عبادت سازد
و بقصد قوام بدن و تقویه قوای نفسانی در وظایف طاعت اکل نماید و خود را از مرعی ذرهم
یاکلوا و یتمتعوا بکذارد تا بسر منزل ولهم فیها من کل الثمرات رسیده از ذوق
اکلها دائم محظوظ و ملتذ کردد و مرفه الحال و آمن البال در ظل ظلیل حضرت ذوالجلال قرار ر
کیرد و در مقعد صدق مقرب درکاه ملیک مقتدر شود و بعد از ذکر احوال فریقین تخویف
و تهدید اهل کفر میفرماید باینکه وکاین من قریة در کلام مضاف محذوفست بقرینه مقام
و اجرای احکام بر مضاف الیه بر سبیل مجاز و تقدیر اینکه وکاین من اهل قریة یعنی بسا از اهل دیه

هی اشد

هی اشد قوة که آن دیه یعنی مردمان او سخت بودند از روی توانائی و سطوت و بسطت
من قریتک از دیه تو یعنی از اهل مکه که آن التی اخرجتک اخراج کردند ترا یعنی اهل ان ترا از ان بیرون ن
کردند اهلکناهم هلاک کردیم اهل ان قریه‌ها را بانواع عذاب فلا ناصر لهم پس هیچ یاری
دهنده نبود تا عذاب را از ایشان دفع کند و در وقت هلاکت بفریاد ایشان رسد این کلام
جاری مجرای حال محکیه است و از عبدالله عباس مرویست که رسول در حینی که از مکه
بیرون آمد و بغار رفت بقصد توجه بمدینه در مکه نظر فرمود و کفت که انت احب بلاد
الله الی تو دوسترین شهرهائی بنزدیک من اکر کافران معاند و مشرکان جاحد مرا بیرون
نکردندی هرکز از اینجا بیرون نرفتمی و از مقام حب الوطن من الایمان قدم بیرون ننهادمی ی
و مواصلت از ابر مفارقت اختیار نکردمی پس حق سبحانه بجهت تسلی رسول و تهجین و توبیخ
کفار فرمود که افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجتی روشن من ربه از نزد پروردکار خود که
قرآنست و سایر حجج عقلیه که منتج توحیدند کمن زین همچو کسیست که آراسته شده است یعنی
شیطان آرایش داده له مر او را سوء عمله بدی کردار او را از شرک و معاصی واتبعوا
و پیروی کرده اند اهواءهم آرزوهای خود را ایراد ضمیر جمع بعد از ذکر افراد باعتبار جنسیه
موصولست و خلاصه کلام آنست که آیا پیغمبر و مومنان که در توحید و احکام شرایع
بسر حد یقین رسیده اند مانند ابوجهل و سایر مشرکان باشند که در وادی ضلالت
و شرک سرکردان و حیرانند و اصلا خود را بر معرفت آشنا نمیکنند یعنی هرکز این دو طایفه
مثل هم نباشند و از امام محمد باقر صلوات علیه مرویست که آیت من زین له سوء عمله واتبعوا
اهواءهم در شان منافقانست نه مشرکان و بعد از بیان عدم تسمیه بین الفریقین
بجهت حث اهل بر طاعت و عبادت صفت بهشت میکند برین نهج که مثل الجنة صفت یان ح
بهشت و قصه عجیبه آن التی وعد المتقون که وعده داده شده اند پرهیزکاران بان از
آنچیزیست که بر تو میخوانیم از او نزد بعضی خبر آن کمن هو خالد است که بعد ازین مذکور

خواهد شد بر تقدیر حذف مضاف نه بما تلوناه علیک که بان مترجم شده پس تقدیر کلام اینست
که امثل اهل الجنة کمثل من هو خالد یا امثل الجنة کمثل جزاء من هو خالد یعنی ایا صفت اهل بهشت
همچو صفت انکسیست که او جاوید باشد در دوزخ یا همچو مثل جزای انکسیست که در دوزخ
مخلد باشد و بنابرین تعریه ان از حرف انکار بجهت زیادتی تصویر مکابره انکسی است که حکم
بتسویه میکند میان متمسک به بینه و میان تابع هوا یعنی مستوی فریقین بمنزله انکسی است
که اثبات تسویه نماید میان جنتی که در وانهار جاریه باشد و میان ناری که اهل ان در ان
مخلد باشند و شارب حمیم و قوله فیها انهار جمله معترضه ایست از برای بیان انچه ممتاز
میشود متمسک بان در آخرت از تابع هوی و بنا بر اول کلام مستانفست بجهت بیان
مثل جنة و بر هر تقدیر معنی انست که در بهشت است جویها من ماء غیر اسن از آبی که متغیر
نیست یعنی رنک و بوی و طعم ان از حاله اصلی و خلقی خود تغییر نیابد بر خلاف آب دنیا که
تغییر پذیر میشود وانهار من لبن وجویها از شیر که لم یتغیر طعمه نکردیده است مزه
ان بجهت طول زمان عذوبه او بجرافه و حموضه مستبدل نکردد بر خلاف شیر دنیا وانهار من
خمر جویها از شراب لذة للشاربین که لذیذ و خوشکوار و با طربست مر آشامندکانرا و از کرا هت
ریح و سکر و خمار و صداع مبرا و بدانکه لذة در اینمقام یا تانیث لذاست که بمعنی لذیذ است
یا مصدر بمعنی فاعل و وجه ایراد ان بصورت مصدر ایماست بانکه بهشت محض لذتست و عین التذاذ
که خالص و پاکیزه است از شایبه جمیع کدورت پس آن از قبیل زید عدل باشد وانهار و دیکر
در بهشت است جویها من عسل مصفی از شهد صاف کرده شده از موم و سایر فضلات
نحل و غیر ان یعنی در اصل خلقه از جمیع فضلات عاریست نه انکه مرادان باشد که انرا با تش
صاف کرده باشند همچنانکه عسل دنیا ولهم فیها و مر متقیانراست در بهشت با وجود
این همه اشربه لذیذه طیبه من کل الثمرات از همه میوها که نفس آرزوی ان کند بلون صاف
و بطعم لذیذ و بوی خوش ومغفرة و مر ایشانراست با این اشربه و اطعمه لذیذه پوشش

کناهان

کناهان من ربهم از آفریدکار ایشان یعنی حق سبحانه جمیع ذنوب ایشانرا بپوشد و ایشانرا
بان معاقب و معاتب نسازد و کویند که حق تعالی جمیع اثام و خطایای اهل ایمان را از یاد ایشان
ببرد تا تذکر ان موجب تنغص عیش ایشان نشود پس ایا این متنعم بانواع نعم جنان کمن
هو خالد فی النار مانند کسیست که او جاویدان باشد فی النار در آتش سوزان وسقوا و چشانیده
شوند یعنی بخورد ایشان دهند بدل شربت بهشتیان ماء حمیما آبی در غایت کرمی فقطع
پس پاره پاره کند از آب کرم از فرط حرارت امعاءهم روده‌های ایشانرا ایراد ضمیر جمع
بعد از افراد بجهت جنسیه من موصولست چنانکه انفا سمت ذکر یافت و در کشاف و غیره
مذکور است که پیغمبر صلعم هر کاه خطبه خواندی و منافقانرا عیب کردی بعضی از ایشان از مسجد
بیرون امده بر طریق استهزا از علمای صحابه پرسیدندی که این مرد درین ساعت چه میکفت
حق سبحانه انحضرت را از حال ایشان فرمود که ومنهم بعضی از ایشان یعنی از اهل نفاق
من یستمع انها اند که کوش فرا میدارند الیک بسوی تو یعنی بخطبه که تو در روز جمعه و غیر
ان میخوانی حتی اذا خرجوا تا چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو قالوا کویند للذین
اوتوا العلم مر انانرا که داده شده اند علم شریعت و فهم و فطانه یعنی مر کسانی را که بتوفیق
ربانی و لطف یزدانی بتوحید و نبوت دانش پیدا کرده اند و باحکام شریعت وا رسیده از
صحابه اخیار چون عبد الله مسعود و ابو دردا و امثال ایشان و از ابن عباس منقولست که من
هم از انهام ام که منافقان از ایشان میپرسیدند بر سبیل استهزا که ماذا قال چه کفت پیغمبر
انفا در اول این این وقتی که قریبست بما یعنی ما فهم نکردیم که درین وقت او چه کفت و فایده
ازاد رنیافتیم علت ایراد ضمیر جمع در عقب افراد ان همانست که انفا کذشت اصبغ بن نباته
از امیر المؤمنین روایت کرده که انحضرت فرمود که ما همیشه نزدیک رسول میبودیم تا از وحی
با اخبار مینمود و ما از انیک در کوش خود نکه میداشتیم و چون از نزد انحضرت بیرون می امدیم
منافقان بجهت استعلام بعدم اشتغال بوحی و استهزا نوحی میکفتند که ماذا قال انفا

اولئک الذین ان کروه اانند که بجهت فرط تقلید و عناد و اصرار انکار طبع الله مهر نهاده است
خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی وضع علامت نفاق و شک نموده در قلوب ایشان
تا بان علامت ملائکه علم بنفاق ایشان پیدا کرده بر ایشان لعنت کنند واتبعوا و پیروی کرده اند
اهواءهم هواها و آرزوهای نفس خود را و بجهت اتباع هواتها ون میکنند بکلام سید انبیا
والذین اهتدوا و انانکه راه یافته اند از اهل ایمان زادهم زیاده میکرد اند ایشانرا ندای یا قول
پیغمبر یا قراءت قران هدی بصیرت و یقین که مستلزم هدایت اند یا انکه زیادت میکرد اند استهزا
منافقان ایمان و علم ایشان را وآتاهم تقویهم و میدهد ایشانرا پرهیزکاری با توفیق میدهد
ایشانرا در تقوی یا مبین میسازد برای ایشان انچه بان پرهیز نمایند که ان ترک رخص است و
عمل بعزیم فهل ینظرون پس انتظار نمیکشند منافقان الا الساعة مگر قیامت را ان تاتیهم
بغتة که بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس بتحقیق که امد یعنی ظاهر و نمایان شد اشراطها علا
مات ان چون بعثت پیغمبر آخر الزمان و انشقاق قمر و غیر آن از حدوث دخان و نزول کتاب
آخرین که قرانست و در روایت امده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشارت بدو انگشت
مبارک خود کرد و فرمود که من و قیامت مانند این دو انگشتیم که متصل اند بهم و از کلبی منقولست
که علامات قیامت کثرت مالست و تجارت و شهادت زور و قطع ارحام و کثرت لیام و بر
تقدیر در ان وقت ایمان آوردن و طاعت کردن فایده بایشان نرساند فانی لهم پس از کجا
باشد مر ایشانرا اذا جاءتهم چون بیاید قیامت بدیشان ذکریهم پند گرفتن ایشان و توبه و انا
نمودن یعنی در وقت وقوع قیامت تذکر و اتعاظ بایشان فایده نرساند بجهت انقطاع تکلیف
در انزمان پس چگونه ایشانرا در ان ساعت فوز و نجات باشد و چون سعادت موحدان
و شقاوة مشرکان و منافقان معلوم شد فاعلم پس بدان یعنی ثابت قدم باش بر علم خود
انه لا اله الا الله بانکه نیست هیچ خدایی که مستحق پرستش باشد مگر خدای بحق و معبود مطلق
و در بعضی تفاسیر آورده اند که چون عالمی را گویند که اعلم مراد بان اذکر خواهد بود یعنی یاد کن

اینچه دانسته

اینچه دانسته و مسلم در صحیح خود آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که من مات
و هو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة هر که بمیرد و او عالم باشد بمضمون کلمه طیبه لا اله الا
الله در بهشت داخل شود و بعضی گفته اند که فاعلم متعلقست بقوله اذا جاءتهم الساعة
یعنی چون قیامت قایم شود هیچ ملک و حکم نباشد نزد ان حال مگر مر خدایرا که متصف بصفة
وحدانیت و صمدانیت و جلال و بعضی بر انند که این کلام اخبار است بموت انحضرت و مراد آنست
که بدان ای محمد که زنده که هر کز سمت موت نپذیرد خدائیست که بصفت وحدت منعوتست
و نزد برخی دیگر انست که حضرت صلعم بجهت اذیت قوم تنگدل بود حق سبحانه با و امر نمود که
ای محمد بدانکه هیچکس نیست که کاشف غم و اذیت و دافع ضر و محنت باشد مگر خدائی که متصف
بصفت وحدانیت واستغفر و طلب امرزش کن لذنبک برای گناه خود با وجود کمال
عصمت تو تا ان سبب هضم نفس تو باشد و باعث تاسی امت بتو و در تبیان آورده که
درینمقام بمعنی استعصم است پس معنی مراد انست که طلب عصمت کن تا خدای ترا از گناهان
نگاه دارد یا انکه مراد باستغفار انقطاع پیغمبر باشد از ما سوی بحضرت احدیت و ذنب بمعنی
ترک اولی یعنی بالکلیه متوجه درگاه ما شو و از غیر ما انقطاع نمای و یا فعال مندوبه ارتکاب
نموده بتلافی و تدارک ما فات ان اقدام فرمای وللمؤمنین والمؤمنات و استغفار نمای برای
مردان مومن و زنان مومنه تا حق سبحانه از سر خطایای ایشان درگذرد و باب مغفرت نامه سیاه
اعمال ایشانرا مغسول نماید این اکرامیست از خدای در شان این امت عالی نهمت چه
حضرت سید عالمیانرا باستغفار گناهان ایشان امر فرموده و از بعضی علما منقولست
که حق تعالی پیغمبر خود را امر باستغفار امت کرده و خلاف امر آلهی از ان حضرت متصور نیست
پس طلب آمرزش امت کرده باشد و حق سبحانه از ان کریمترست که حبیب خود را فرماید که از
من چیزی طلب نمای و چون بطلبد بدو اعطای نکند پس معلوم میشود که امت را دولت
آمرزش متحققست و در بعضی تفاسیر مذکور است که روی خطاب به پیغمبر است و مراد جمیع

مکلفان ونهایه خطاب این معنی بر پیغمبر اقتدای امتست بانحضرت پس معنی انست که ای امت
مرحومه بوسیله دلایل عقلیه عالم شوید بتوحید واستغفار نمائید از برای خود وان برای جمیع
مؤمنین ومؤمنات وانیکه از حذیفه یمانی نقل کرده اند که من بغایت تیز زبان بودم صورت حال
را بحضرت رسالت نقل کردم وگفتم که میترسم که زبان مرا بدوزخ برد حضرت فرمود که فاین انت
من الاستغفار انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة یعنی چرا استغفار دور افتاده من در هر روز
صد بار استغفار میکنم مرموز است بر وجهی که مذکور شد وازین قبیلست انکه از امام ناطق
جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که پیغمبر صلعم از هیچ مجلسی بر نمیخواست مگر که
بیست وپنج بار استغفار میفرمود ودر هر بامداد هفتاد بار استغفار واتابه مینمود باین وجه
که استغفر الله واتوب الیه ومرویست از حضرت سید انبیا صلعم که الاستغفار وقول لا
اله الا الله خیر العبادة لانه قال الله العزیز الحکیم فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک
وللمؤمنین والمؤمنات استغفار کردن وبکلمه طیبه لا اله الا الله ترنم نمودن بهترین عبادتست
زیرا که حق سبحانه هر دو در یک موضع جمع نموده درین آیت شریفه وامر بان فرموده وسکونی
از امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده که حضرت رسالت صلعم فرموده که خیر الدعا
الاستغفار ونیز انحضرت از حضرت رسالت روایت نموده که ان للقلوب صداء کصداء النحاس
فاجلوها بالاستغفار دلهارا زنگیست مانند زنگ مس انرا جلا دهید باستغفار ونیز فرموده
که من اکثر الاستغفار جعل الله له لکل هم فرجا ومن کل ضیق مخرجا ویرزقه من حیث لا
یحتسب هر که بسیار استغفار کند حق سبحانه او را از همه هم وغم فرج دهد وتنگنائی وتنگی
او را بگشادگی وخوشحالی بدل کند وروزی باو رساند از جائی که اصلا گمان ان ندارد
باشد ونیز از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که اذا اکثر العبد من الاستغفار
رفعت صحیفته وهی تتلألأ هر گاه که بنده استغفار بسیار کند فرشتگان نامه اعمال او را
بر آسمان برند در حالتی که نور دهنده ودرخشنده باشد واز امام علی بن موسی الرضا

صلوات الله علیه منقولست که مثل الاستغفار مثل ورقة علی شجرة تحرک فتتناثر استغفار
مانند برگیست بر درختی که متحرک شود وبرگ ازان ریزان گردد یعنی هر گاه بنده مؤمن باستغفار
اشتغال نماید گناهان او ازو ریزان شوند مانند برگ درخت که در حین جنبانیدن ان ریخته
شوند وبدانکه استغفاری که مکفر سیاتست ومنتج فرع ندامتست بر خطیئات ماضیه وعزم
بر عدم عود در ازمنه مستقبله وانیخاست که از امام رضا علیه الصلوات والثنا مرویست که
المستغفر من ذنب وهو یفعله کالمستهزئ بربه یعنی کسی که استغفار کننده باشد با وجود
اشتغال ان بر گناه همچو کسیست که با فریدگار خود استهزا کننده باشد وبعد از امر باستغفار
تحریص بندگان مینماید بر طاعت وترک معصیت بر این وجه که والله یعلم وخدای میداند
متقلبکم جای انصراف وگردیدن شما را در دنیا بسبب معایش ومتاجر ومثویکم و
آرامگاه شما را در عقبا از بهشت ودوزخ پس از خدائی که عالمست باحوال دنیوی وجمیع
اخروی شما بترسید واز گناهان گذشته استغفار نموده از برای معاد خود معد ومهیا
شوید واز عکرمه منقولست که معنی آیت آنست که خدای میداند منقلب شما را در اصلاب
ابا وارحام امهات ومثوای شما را در قبور ونزد بعضی دیگر معنی انست که خدای عالم است
بمنقلب شما در روز ومضجع شما در شب ویای تقدیر مراد انست که خدای بر احوال شما
عالمست وهیچ چیز از ان بر ان پوشیده نیست پس سزاوار انست که ازو بترسید واسترحام
واستغفار نمائید انکه اظهار تشوق مؤمنان میکند بر جهاد وبیان نکاره وکراهت
اهل نفاق بران ومیگوید که ویقول الذین آمنوا ومیگویند انانکه ایمان آورده اند از
روی حرص بر جهاد لولا نزلت سورة چرا فرو فرستاده نمیشود سوره در باب قتال
وبا کفار واهل عناد فاذا انزلت پس چون فرو فرستاده شود سورة محکمة جهاد
سوره از قران که محکم ومبین باشد ومتشابه ومتاول نباشد یعنی صریحا دلالت
کند بر جهاد واصلا محتمل غیر ان نباشد وبعضی گویند که محکمیت ان باعتبار عدم نسخ

آنست تا روز قیامت یعنی چون سوره فرود اید که هرکز قلم نسخ بر مضمون ان کشیده نشود
وذکر فیها القتال و یاد کرده شود دران امر بمقاتله و مجاهده رایت الذین بینی توانانرا که
فی قلوبهم دردلهای ایشانست مرض بیماری شک و نفاق و یا سستی درکار دین ینظرون
الیک مینکرند بسوی تو نظر المغشی علیه مانند نکاه کردن کسی که فرود امده باشد برو
بیهوشی من الموت از غم و اندوه مرک یعنی بجهت خیانت و مخافه پریشان و غمکین شوند و
مبهوت و متحیر کردند همچو نظر کردن کسی که در سکرات موت و غرقاب فوت کرفتار باشد
قتاده کفته که هیچ چیز بر منافقان سختتر ازین نبود که مامور شدند بجهاد فاولی لهم پس عنا
و عقاب مر ایشانراست و این یا بروزن افعلست مشتق از ولی بمعنی قرب و یا از فعلی
مشتق از آل یعنی مکاره و عقوبات اقربست بایشان یا مآل کار ایشان راجع است بانکه
میتواند بود که اولی بمعنی احری باشد و بنا برین قوله طاعة و قول معروف خبر ان باشد یعنی
سزاوارتر است مر ایشانرا فرمان برداری در امر جهاد و سخن نیکو مثل قول سمعنا واطعنا
از اظهار کراهة و جزع و قول ماذا قال آنفا و بنا بر تفسیر اول اولی لهم مبتدا و خبرست و طاعة
و قول معروف کلام مستانف بر حذف مبتدا یعنی کاری که درخور ایشانست فرمان بردار بیست
و سخن نیکو نه اظهار کراهت و جبانه و یا بر حذف خبر یعنی طاعة و قول معروف بهتر است که
یشانرا از جزع کردن نزد نزول آیت جهاد و بعضی کفته اند که تقدیر کلام اینست که قولوا امرنا
طاعة و قول معروف یعنی بکوئید که کار ما فرمان برداریست و سخن نیکو که دلالت بر رضا کند
و کویند که این کلام حکایتست از مقول قول ایشان و تقدیر اینکه انهم یقولون امرنا طاعة
یعنی منافقان میکویند که کار ما اطاعتست و قول معروف و موید قول اخیرست اینکه
فاذا عزم الامر پس چون جزم شد امر قتال و لازم کشت حکم جهاد یعنی مآل کار آن بجائی رسید
که بران عزم جزم کنند فلو صدقوا الله پس این هنکام اکر راست کفتندی با خدای انچه اظها
ان میکردند از امتثال امر آلهی در باب جهاد و اظهار تشوق بر قتال لکان هر آینه بودی

خیرالهم

خیراً لهم بهتر مر ایشانرا در دین و دنیا از نفاق ایشان اسناد عزم بامر بر سبیل مجازست
و جواب اذا محذوف و اقامت لکان خیرا لهم در مقام ان و تقدیر اینکه فاذا عزم اصحاب الامر
نکلوا و کذبوا فیما وعدوا یعنی چون عازم شدند کسانی که مامور بودند بامر قتال از اهل ایمان
منافقان از قول خود برکشتند و وعده که میدادند در اقدام بجهاد شکستند و باز نان در خانها
خود نشستند پس بر سبیل التفات از غیبت بخطاب میفرماید که فهل عسیتم پس ایا متوقعست
از شما ای اهل نفاق ان تولیتم که اکر متولی امور مردمان شوید و حاکم ایشان کردید ان
تفسدوا انکه افساد کنید و تباهی جوئید فی الارض در زمین بسبب اخذ رشی و سفک دما و
غیر آن و تقطعوا ارحامکم و ببرید از خویشان خود استفهام از برای تقریر است یعنی
البته از شما می آید که چون منصب امارت و حکومت یابید بسبب تکبر و تعظم و کثرت
جاه و منال در زمین فساد کنید و قطع ارحام نمائید همچنانکه در زمان جاهلیه میکردید
و نزد بعضی معنی انست که از شما عجیب و بدیع نیست اکر از دین اسلام بر کردید و طریقه زمان
جاهلیه را پیش کیرید که ان افساد است و ریختن خون ناحق و قطع رحم و غارت اهل
اسلام و بدانکه چون علم حق سبحانه بر احوال ماضی و مستقبل جمیع بندکان نامی توقع است
پس مراد ازین کلام انست که منافقان بجهت ضعف اسلام و رخاوت عقد ایمان و حرص
ایشان بر حیازت حطام این جهان بر وجهی اند که اکر کسی معرفت بر حال ایشان پیدا کند از
یشان توقع این نوع افعال داشته باشد و باین کلام ایشانرا مخاطب سازد اولئک ان کروه
مفسد و باغی الذین لعنهم الله انکسانی اند که رانده است و دور کرده ایشانرا خدای
از رحمت خود فاصمهم پس کر کردانید ایشانرا و اعمی ابصارهم و کور ساخته دیدهای ایشانرا
از روی تخلیه و خذلان یعنی ایشانرا بجهت فرط عناد و انکار بحال خود واکذاشته و نظر الطاف
باز کرفته و ایشان بسبب ان از استماع کلام حق اعراض نموده اند و دیدن طریق اهتدا را از نظر
اعتبار انداخته پس نه سخن صواب را اصغا می نمایند و نه راه حق را منظور نظر میدارند و بعضی

ازیشان

کویند یعنی انست که خدای تعالی ایشانرا در آخرت راه بهشت نخواهد نمود و بمنزله کسی خواهد
بود که در دنیا کر و کور باشد و اصلا او را براه راست نتوان داشت و ذکر صمم بر سبیل اطلاق و
ذکر عمی بر طریق تقیید بجهت انست که اطلاق صمم بر غیر اذن نمیکنند بخلاف عمی که اطلاق
ان بر بصر و قلب هر دو میکنند و این هر دو مستعار ند از برای فرط ضلالت و غوایت ایشان بر سبیل
تاکید و مبالغه افلا یتدبرون القران آیا چرا تفکر نمیکنند در قران و مواعظ و زواجر آنرا
بسمع قبول اصغا نمیکنند و بدیده اعتبار نظر نمینمایند تا بطریق اهتدا معرفت پیدا کرده
از بادیه ضلالت وا رسند و این آیه دالست بر بطلان قول کسی که تجویز تفسیر آیات ظاهره
نمیکند مگر بحدیث پیغمبر صلعم ام علی قلوب نه انست که ایشان در احکام قران تدبیر
نمایند بلکه بر دلهای ایشانست اقفالها قفلهای ان که ختم و طبع است و بسبب
این ذکر و موعظه بانها نمیرسد تا متذکر و متعظ شوند و در اهتدا ایشانرا فتح الباب حاصل
شود و ابواب فوز و نجات بر ایشان گشوده گردد و معنی طبع و ختم در سورة البقره مفصلا
دانسته شد و تنکیر قلوب یا بجهت انست که مراد قلوب بعضی از ایشانست و یا انکه مراد قلوب
ایشانست و هر که مثل ایشان باشد و یا بجهت اشعار بر انکه قلوب ایشان بواسطه
ابهام امر ان در قساوت و فرط جهالت و نکالت بر وجهی رسیده که گوئیا مبهم و منکر است
و اضافه اقفال بان بجهت دلالتست بر انکه اقفالی که مناسب قلوبست و مختص بان
مجانس اقفال معهود نیست چه مراد بان اقفال کفر است که مستغلق است و اصلا راه
انفتاح ندارد و در بعضی تفاسیر آورده اند که یهود بعث حضرت رسالت صلعم در توریة
خوانده بودند و صحت نبوت انحضرت دانسته و قبل از بعثه صفت انحضرت بسیار میکفتند
و از ظهور او خبر میدادند و چون انحضرت مبعوث گشت و بمدینه تشریف آورد ایشان
ازوی برگشتند و منکر صفات او شدند حق سبحانه آیت فرستاد که ان الذین ارتدوا
که انانکه برگشتند علی ادبارهم بر پشتهای خود یعنی کافر شدند و از صفات و نعوت

پیغمبر

پیغمبر که موده ما نزا بان اخبار مینمودند روی برگردانیدند من بعد ما تبین از پس انکه روشن
شده بود لهم الهدی مر ایشانرا هدایتی از نبوت انحضرت که ان صفات اوست و دلایل واضحه
و معجزات لایحه که دلالت صریح دارند بر نبوت او الشیطان دیو سرکش سول لهم بیاراسته
برای ایشان و در نظر ایشان نیکو و آسان کردانید طریق انکار و عناد و خطا یار اما ایشا نزا
بسئول و امنیت باطله راه نمونی کرد و املی لهم و دراز کردانید امل ایشانرا یاد ر وهم ایشا ن
انداخت طول عمر را با امنیت و آرزوی باطل از انواع مکاره یا خدای مهلت داد ایشانرا و تعجیل
نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه بیفزودند و از ابن عباس و ضحاک و سدی منقولست
که آیت در شان منافقانست که در اول اظهار اسلام کردند و در آخر اظهار کفر نموده طریق
ارتداد اختیار کردند و آیت دلالت نمیکند بر انکه گاه باشد که مومن کافر شود با وجود اتصاف
او بصفت زیرا که دور نیست که مراد کسانی باشند که در باطن خود از ایمان رجوع کنند
بعد از انکه اظهار ایمان کرده باشند و حجت و برهان بر صحت ایمان نزد ایشان قایم شده ذلک
این تسویل و امهال بانهم بسبب انست که یهودان با منافقان قالوا للذین کرهوا گفتند مر
آنانرا که کراهت داشتند ما نزل الله از انچه فرو فرستاده است خدای از قران و احکام اسلام
یعنی یهودان با اهل کفر گفتند یا مشرکان بجماعتی دیگر از اهل شرک گفتند و از امام محمد باقر صلوات
الله علیه و آله منقولست که هم بنوامیت که هوا ولایت علی علیه السلام ایشان بنوامیه بودند که
کراهت داشتند از آیاتی که در شان ولایت امیر المومنین صلوات الله عم نازل میشد و
و بر هر تقدیر انکه ایشان بر پنهانی با یکدیگر میگفتند که سنطیعکم زود باشد که فرمان
بریم شما را فی بعض الامر در برخی از کارهای که آن مددکاری ماست شما را در محاربه با پیغمبر
و در تظافر بر عداوت او یا در معاونه بر عداوت و محاربه اهل البیت والله یعلم و خدای میداند
اسرارهم پنهانیهای ایشانرا و انرا بر ایشان افشا و اظهار میکند و مخذول و منکوب
میسازد فکیف پس چگونه باشد حال ایشان یا چه حیله داشته باشند اذا توفتهم

الملائکة در وقتی که متوفی سازند ایشانرا فرشتکان یعنی قبض ارواح ایشان کنند یضربون
وجوههم زنند بر رویهای ایشان مقامع آتشین بجهت آنکه از حق کردیده باشند وادبارهم
وبر پشتهای ایشان زیرا که پشت بر اهل حق کرده اند واز ابن عباس منقولست که هیچکس
بر معصیت نمیرد مکر که ملائکه مقامع بر روی وپشت ایشان زنند پس سبب ضرب را بیان
میکند باین وجه که ذلک این قبض ارواح ایشان بدین صفت بانهم بسبب انست که
ایشان اتبعوا متابعت کردند ما اسخط الله آنچیزی را که بغضب آورد خدای را یعنی موجب
غضب وعقوبت وی شد چون کتمان نعوت پیغمبر ومعاونت منافقان ومشرکان
وکرهوا وبسبب آنکه کراهت داشتند ونخواستند رضوانه خشنودی خدای را یعنی
عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار صفات حضرت رسالت واقرار کردن بدو و
فرمان برداری او یا محبة اهل البیت فاحبط پس باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشانرا
از صلوة وصدقه وغیر آن زیرا که قبول اعمال وترتب ثواب بر آن فرع ایمانست وآن از ایشان
مسلوبست ام حسب الذین نه آنچنانست که خدای کاشف اسرار منافقان نباشد بلکه پنداشتند
آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاقست ان لن یخرج الله آنکه هرکز بیرون
نیارد یعنی ظاهر نکرداند خدای اضغانهم کینهای ایشانرا که نسبت به پیغمبر واهل ایمان
دارند وانرا بر ایشان مطلع نکرداند [illegible] ولو نشاء واکر خواهیم لاریناکهم هر آینه بنمائیم بتو
ایشانرا یعنی علامات ونشانها پیدا کنیم بر ایشان فلعرفتهم پس هر آینه بشناسی ایشانرا بسیماهم
بعلامتی که از ایشان مرئی شود ولتعرفنهم والبته بشناسی ایشانرا فی لحن القول در کردانیدن سخن از
صواب که آن تعریضست وتوریه ابو سعید خدری کفته که لحن القول بغضهم علی بن ابی طالب
کفتار که مظهر نفاق منافقان نابکار است اظهار بغض وعداوت ایشانست نسبت بامیر المؤمنین
صلوات الله علیه ونیز از و منقولست که کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله
علیه وآله ببغضهم علی بن ابی طالب منافقانرا میشناختیم بدشمنی کردن ایشان بعلی بن ابی طالب

ومثل این

ومثل این روایت از جابر بن عبد الله انصاری مرویست واز عباده بن صامت روایتست
که کنا نبور اولادنا بحب علی بن ابی طالب فاذا راینا احدهم لا یحبه علمنا انه لغیر رشده ما می آزمودیم
فرزندان خود را بدوستی علی بن ابی طالب وچون میدیدیم که یکی از ایشان دوستی نمیکند
با او میدانستیم که او بر غیر راه راستست ومصدق قول مذکورست آنکه حضرت رسالت
ص فرمود که یا علی ما یحبک الا مؤمن تقی وما یبغضک الا منافق شقی ای علی دوست ندارد
ترا الا مؤمن پرهیزکار ودشمنی نکند بتو مکر منافق بدبخت تبه روزکار واز بعضی مفسران
مرویست که مراد بلحن قول لهجه بود که منافقان بآن سخن کفتندی واهل ایمان ایشانرا
بآن شناختندی واز انس روایتست که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب رفتند
بامداد که برخواستند بر پیشانی هریک نوشته بود که هذا منافق وباین سیما وعلامت
ایشانرا بشناختند ونیز در کشاف از انس نقل میکند که بعد از نزول این آیت هیچ منافق
نبود الا که پیغمبر ص اورا بسیما ولحن قول بشناختی والله یعلم وخدای میداند اعمالکم
کردارهای ظاهر وباطن شمارا وهمه را فرا خور خود جزا وسزا خواهد داد ولنبلونکم وهر آینه
می آزماید یعنی معامله آزمایندکان میکند با شما در امر جهاد وسایر تکالیف شاقه
حتی نعلم المجاهدین منکم تا بداند جهاد کنندکانرا از شما والصابرین وصبر کنندکانرا بر مشقه
جهاد یعنی تا متمیز سازد مجاهدانرا وصابرانرا از غیر ایشان یا آنکه تا علم او تعلق کیرد
بجهاد وصبر شما که از قوت بفعل آمده باشد زیرا که غرض فعل جهادست وصبر کردن
بر آن تا بر وفق آن ثواب دهد یا آنکه تا ظاهر سازد بر خلقان که مجاهدان وصابران کیانند
ونزد بعضی نعلم المجاهدین باین معنیست که یعلم اولیاؤنا المجاهدین یعنی تا بدانند دوستان
ما مجاهدانرا وبنابرین اضافه علم بخود بجهت تعظیم وتشریف اولیاء باشد ونبلوا
تا بیازماید اخبارکم خبرهای شمارا یعنی تا معامله آزمایندکان کند با شما در آنچیزهای
که بآن خبر میدهید واز آن حکایت میکنید از اعمال حسنه وقبیحه شما یا چیزهای را که از شما

صادر میشود در باب ایمان آوردن و دوستی نمودن با مومنان یعنی تا صدق و کذب این همه آشکارا
شود و حفص در نبلونّکم و نعلم و نبلوا بیاء غایب خواند و باقی بنون میخوانند که صیغه متکلم است یعنی ما می آزمائیم ایشانرا
تا بدانیم مجاهدان و صابرانرا و بیازمائیم خبرهای ایشانرا و قراءت او را مرویست از امام محمد باقر
صلوات الله علیه ابراهیم اشعث گفت هرگاه فضیل عیاض این آیت خواندی بگریستی و گفتی
اللّهم لا تبتلنا فانک ان بلوتنا فضحتنا و هتکت استارنا و عذبتنا خدا وندا مرا ابتلا مکن
که اگر ما را بابتلا مبتلا گردانی پرده ما دریده شود و رسوا کردیم و بچنگال عذاب و نکال تو
گرفتار شویم ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه نگرویدند وصدّوا و باز داشتند قوم خود را
بتهدید یا باغوا عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلام است وشاقوا الرسول و مخالفت کردند
و معانده نمودند با رسول خدای من بعد ما تبیّن لهم الهدی از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر
شده مر ایشانرا الهدی راه راست یعنی طریق اسلام که در توریة خوانده بودند و از معجزات
بینه و آیات ظاهره آنرا دانسته مراد نضیر و قریظه یا مطعمان روز بدر اند و رؤسای قریش
لن یضروا الله هرگز ضرر نتوانند رسانید خدایرا شیئا چیزی یعنی کفر و صد ایشان ضرری
بخدا نخواهد رسانید بلکه شر آن بدیشان راجع خواهد شد و میتواند که مراد لن یضروا
رسول الله باشد و ح حذف مضاف بجهت تعظیم پیغمبر است و تفظیع مخالفه نمودن
با او وسیحبط اعمالهم و زود باشد که باطل کرداند خدای کردارهای ایشانرا یعنی ایشانرا
بر عبادت مثاب نگرداند بجهت ترک ایمان و یا مکاید ایشانرا در باب مشاقه و مخالفه منتفع سازد
و ایشانرا بمقاصد و اغراض خود نرساند بلکه ثمره جهل و مکری که درین باب کنند قبل باشد
و جلای او ظاهر آیت دالست بر آنکه طریق هدایت بر کفار متبین است و عدم قبول آن
بجهت محض عناد است و طغیان یا ایها الذین آمنوا ای انکسانی که ایمان آورده اید
اطیعوا الله فرمان برید خدایرا در آنچه بشما امر نماید و نهی کند واطیعوا الرسول و اطاعة
نمائید رسول او را در آنچه فرماید چه امر و نهی او موافق و مطابق اراده او سبحانه است

ولا

ولا تبطلوا اعمالکم و باطل مسازید عملهای خود را بسبب ریا و سمعت یا عجب و نخوت یا
بمن و اذی در صدقه انکه مراد احباط طاعات باشد بکبایر چنانکه مذهب اهل احباط است
ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند وصدّوا و باز داشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه
خدا که آن سلوکست در طریق اسلام ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته گشتند در روز بدر
وهم کفار و حال آنکه ناگرویدگان بودند فلن یغفر الله لهم پس هرگز نیامرزد خدای مر ایشانرا
و بدانکه آیت بر تقدیر صحت آنکه در باب اصحاب قلیب باشد موجب خصوص حکم نمیشود
چنانچه در علم اصول مقررست پس آیت شامل جمیع کفار باشد که بر صفت کفر بمیرند و قلیب
چاهیست در بدر که قتلای کفار را در آن می انداختند آنکه ترغیب اهل ایمان میکند بر قتال و
تشجیع ایشان مینماید در جهاد و میگوید که فلا تهنوا پس سست مشوید ای مومنان در کارزار
نمودن با کافران وتدعوا و مخوانید ایشانرا الی السلم بصلح و آشتی چه طلب صلح مستلزم ضعف
و عجز شماست وانتم الاعلون و حال آنکه شما برتر و غالب ترید و زبردست همه ایشان و میتواند
بود که این کلام مستانف باشد که حق سبحانه مومنانرا بان اخبار نموده باشد و وعده داده
یعنی شما غالب و قاهرید بر کفار والله معکم و خدای با شماست بنصرت و یاری دادن بر دشمنان
ولن یترکم و هرگز ناقص نکند خدای و بریده نگرداند شما را اعمالکم از ثواب کردارهای شما
چه او سبحانه ثواب را زیاده بر قدر اعمال میدهد کقوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
پس چگونه ثواب اعمال شما را ناقص و منقطع گرداند آنکه بجهت تحریص بر عبادت و طلب آخرت
تحقیر دنیا میکند و میگوید که انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب بازی است
ناپایدار ولهو و مشغولی بی اعتبار و از غایت جهلست اختیار فانی بر باقی وان تؤمنوا و اگر
ایمان آرید بخدا و رسول وتتقوا و بپرهیزید از معصیت و سایر امور نامقبول یؤتکم
اجورکم بدهد مزدهای ایمان و تقوی و سایر اعمال حسنه شما را و در آخرت بر وجه اکمل ولا
یسئلکم و نمیخواهد خدای بر مزد دادن شما اموالکم مالهای شما را یا نمیخواهد رسول

خدای برادای رسالت اموال شمارا وبعضی کویند که مراد انست که نمیخواهد خدای از شما همه اموا ١
شمارا بلکه بانفاق اندکی ازان راضی کشته که ان عشر ست ونیم عشر وربع عشر ومویدقول
اخیرست اینکه ان یسالکموها اکر بخواهد از شما همه مالهای شمارا فیحفکم پس مبالغه والحا ٢
نمائید در طلب همه ان تبخلوا بخیلی کنید بان وانرا بخوش دلی وطیب نفس ندهید ویخرج و
ظاهر کرداند خدای بان خواستن اضغانکم کینهای شمارا یعنی بسبب این خواستن کراهت و
مقت بخدا ورسول پیدا کنید اسناد اخراج اضغان بخدا بجهت صدور سبب انست ازخدا
که ان طلب اموالست بر سبیل الحاح ومیتواند بود که ضمیر راجع بنجل باشد یعنی بخل شما
ظاهر کرداند کینه وکدورت وبغض وعداوت شمارا نسبت بخدا ورسول وبنا برین اسناد بر
سبیل حقیقت باشد ها اکاه باشید ای کروه مخاطبان که انتم هولاء شما انکسانی هستید
که تدعون خوانده شده اید لتنفقوا برای انکه نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی مامور
کشته اید باینکه زکوة مال بدهید یا انکه مال خود را در اسباب جهاد صرف نمائید فمنکم پس بعضی
از شما من یبخل کسیست که بخیلی میکند بزکوة یا در نفقه جهاد ومن یبخل وهرکه بخیلی کند
فانما یبخل پس جز این نیست که بخیلی میکند عن نفسه از نفس خود یعنی نفع انفاق را از نفس خود
منع میکند زیرا که خود را از مثوبه عظیمه محروم میسازد وبعقوبه عظیمه کرفتار میکرداند آیت
دالست بر انکه غنی معطی احوج است بخدا از فقیر عاطی وتعدیه بخل بعن بجهت آنست که متضمن
بمعنی امساکست وبعضی کفته اند که معنی آیه انست که بخل بخیل از جانب نفس اوست یعنی نفس اما زه
او مانع اعطای او میشود پس داعی بخل نفس او باشد نه غیر ان والله الغنی وخدای بی نیازاست
از صدقات ونفقات واجبه ومندوبه شما وانتم الفقراء وشما محتاجید بانچه نزدیک اوست از غفران
معصیه واعطای نعم عظیمه وفواید جسیمه ودرجات عالیه ومراتب غالیه پس چرا انفاق نمیکنید
تا در مقابل ان ثواب جزیل بیابید چه بمضمون کریمه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
یکی را ده عطا میفرماید بلکه بتفضل ومکرمت خود زیاده ازان تفضل مینماید چنانکه کریمه

مثل الذین

مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله
مائة حبة شاهد اینست حاصل آیه انست که امر بانفاق نه بجهت احتیاج او سبحانه است بان
بلکه بجهت انتفاع شماست ازان وان تتولوا واین عطفست بران تومنوا یعنی اکر روی بکردا نید
ازانچه بان مامور شده اید از ایمان وانفاق وسایر احکام یستبدل قوما غیرکم بدل کند
خدای کروه دیکر را که غیر از شما باشند یعنی شمارا معدوم کند وجماعتی دیکر را بعوض شما
موجود سازد ثم لا یکونوا پس نباشند ان جماعت امثالکم مانند شما بلکه اطوع از شما
باشند در امتثال امور مذکوره وانها ملائکه اند یا بنی کنده وبنی نخع که از قبایل یمن اند ویا انصا
وابو درداء بعد از قراءة این آیت میکفت که ابشروا یا بنی فرخ وازابوهریره مرویست که اصحاب
از حضرت رسالت پناه صم پرسیدند که اینها کدام کروهند که از ما مطیع تر باشند انحضرت
دست مبارک بر ران سلمان فارسی زد وفرمود که هذا وقومه ان کروه این مرد است وقوم او
وبعد ازان فرمود که والله الذی نفسی بیده لو کان الایمان منوطا بالثریا لتناوله رجال من فارس
بحق انخدایی که نفس من بید فرمان اوست که اکر بالفرض ایمان از دنیا مرتفع کردد تا انکه اویخته
شود بثریا هر آینه جماعتی دست بران زنند وانرا فرا کیرند وابو بصیر از امام محمد باقر صلوات
الله علیه نقل کرده که انحضرت فرمود که ان تتولوا یا معشر العرب یستبدل قوما غیرکم یعنی
الموالی اکر اعراض نمائید ای کروه عرب از ایمان اوردن استبدال کند خدایی کروهی را که
غیر شما باشند یعنی محبان ویکجهتان اهل البیت وازامام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام
مرویست که خدا والله ابدلهم خیرا منهم الموالی بخدا سوکند که بدل کرد بایشان بهتری
از ایشان که موالی وشیعیان اهل البیت اند سورة الفتح مدنیست وعدد ان باجماع جمیع
علما بیست ونه است ودر فضل قراءت ان ابی بن کعب از حضرت رسالت صم نقل کرده که
هرکه این سوره را قراءت نماید همچنانست که با محمد در روز فتح مکه حاضر بوده باشد ودر روایت
دیکر امده که همچنانست که با اصحاب محمد در مبایعه متابعت نموده وبخاری در صحیح خود از عمر بن خطاب

روایت کرده که ما در سفری با رسول همراه بودیم فرمود که دی شب سوره بمن نازل گشته که دوست
ترست نزد من از دنیا با انچه دروست بعد از آن این سوره را تلاوت فرمود و قتاده از انس
روایت کند که چون ما بسبب منع کفار از دخول حرم محروم شدیم و بجهت ان بسیار غمگین
و اندوهناک گشتیم چون حق سبحانه این سوره را انزال نمود حضرت رسول صم فرمود که سوره
بمن نازل گشته که دوست ترست نزد من از هر چه در دنیاست و از عبد الله مسعود مرویست
که چون رسول صم از حدیبیه مراجعت فرمود از دور دیدیم که ناقه انحضرت گران شد و از
رفتار باز ماند چون نزد انحضرت امدیم اثر فرح و سرور بر جبین مبین او مشاهده کردیم سبب
ان پرسیدیم فرمود که الحال سوره بمن نازل شده که بهترین همه دنیاست و عبد الله بن
بکیر از پدر خود نقل کرده که جعفر صادق صلوات الله علیه و آله فرمود که حصنوا اموالکم و
نساءکم و ما ملکت ایمانکم من التلف بقراءت انا فتحنا لک فتحا مبینا مال و زنان و انچه در
ید تصرف شماست در حصار گیرید بقراءت سورة الفتح و بدانید که هر که بر قراءت سوره
مداومت نماید منادی باواز بلند ندا کند بر وجهی که همه اهل عرصات بشنوند که ای بنده تو
از جمله خواص منی پس بفرشتگان ندا کند که او را ببندگان خالص و صالح من ملحق سازید
و در بهشت نعیمش ساکن گردانید و او را از شراب رحیق که بکافور مختوم باشد
بچشانید و بدانکه چون وعده فتح به پیغمبر صم و انجاح محتاج الیه او و سایر اهل ایمان
از امور دینیه و دنیویه فرع غنای مطلق حضرت عزتست و سلطنه قاهره او برکافه بریه از ینجهت
بعد از آیت والله الغنی انزال این سوره فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
انا فتحنا لک فتحا مبینا بدرستی که ما فتح کردیم و کشودیم برای تو فتحی روشن و کشودنی هویدا
علما را درین فتح اقوال بسیارست انس و قتاده و جمعی از اهل تفسیر بر انند که این فتح فتح مکه
است پس معنی انست که ما فتح مکه کرده ایم از برای تو فتحی آشکارا و پیدا مراد وعده فتح مکه است
یعنی مکه را از برای تو خواهیم کشود و تعبیر ان بماضی بجهت تحقق وقوع است و نزد بعضی

مراد

مراد از فتح صلح حدیبیه است که مقدمه فتح مکه بود چنانکه ارباب سیر و اصحاب تواریخ و
اثر نقل کرده اند که سید عالم صم در سال ششم از هجرت در واقعه دید که جماعتی از اصحاب بطواف
کعبه معظمه رفته و با فعال عمره اقدام نموده اصحاب بعد از شنیدن این خطاب تصور کردند که تعبیر
این واقعه در همین سال واقع خواهد شد و حضرت رسالت پناه صم بتهیه اسباب سفر اشتغال
نموده در روز دوشنبه غره ذو القعده همین سال از مدینه رفته بعمره احرام گرفت و بجهت هدی
هفتاد شتر همراه خود ببرد و اکثر صحابه با انحضرت متفق شده طریق رفاقت پیش گرفتند و چون
خبر توجه ان سرور بمشرکان مکه رسید بر منع انحضرت از زیارت خانه کعبه اتفاق کردند و
از مکه بیرون امده در بلدح جمع شدند و لشکر بیاراستند و رسول صم برین حال مطلع گشته بحد
یبیه نزول فرمود و از طرف مشرکان عروه بن مسعود ثقفی و حلیس کنانی که رئیس احابیش بود
نزد انحضرت امدند تا منشاء امدن او بان صوب معلوم کنند و چون دانستند که حضرت
داعیه حرب ندارد بلکه بزیارت کعبه امده مراجعت نمودند و صورت حال را با قریش انها کردند
و قریش بر حمیه جاهلیه مصر گشته راضی نشدند که انحضرت با اصحاب بزیارت کعبه ایند و سید عالم
صم عثمان را بانجانب فرستاد تا قریش را راضی گرداند ایشان او را محبوس ساختند و اوازه
قتل او در میان اصحاب افتاد و بدان سبب بیعت الرضوان واقع شد چنانچه تفصیل ان عنقریب
سمت تحریر یابد پس کفار از استماع خبر بیعت خایف گشته سهیل بن عمرو را بانجانب انحضرت
فرستادند و صلح کردند و باملاء حضرت رسالت صم امیر المومنین صلوات الله علیه صلح
نامه نوشت برین وجه که ده سال میان اهل اسلام و مشرکان قریش حرب نباشد و سرا
و جهرا با یکدیگر تعرض ننمایند و مسلمانان سال آینده بیایند و عمره را بگذارند و اکثر
اصحاب ازین صلح محزون شدند و انحضرت در همان موضع بفرمود تا سر مبارک او را بتراشیدند
و بعضی شتران را قربان کرد و بعضی دیگر را بناجیه اسلمی داده بمکه فرستاد تا در مروه
قربان کند و بر مساکین و فقرا انجا تقسیم نماید و صحابه نیز اقتفا بسید انبیا نموده بحلق

باج

پیرون؟

احابیش سه قبیله بزرگند از عرب منه

وتقصیر مشغول شدند وهدی خود را قربان کردند وانحضرت بیست روز در حدیبیه مکث
نمود ودر شبی از شبها این سوره فرود امد واز ینجاست که بعضی آیت را باین طریق تفسیر
کرده اند که ما حکم کردیم از برای تو حکمی ظاهر وهویدا که ان صلح است با قریش در حدیبیه
وفی الحقیقه این صلح مقدمه فتح بسیار شد چه ان سبب فتح مکه کشت واهل اسلام که در
مکه ایمان خود را مخفی میداشتند با کفار مجاهره نمودند وقران بریشان خواندند وتا
قریب بسه سال اکثر اهل کفر بشرف اسلام مشرف شدند وبیامن این بیعت الرضوا ن
واقع شد ودران چند روز فتح خیبر دست داد وحضرت رسالت صد اهل اسلام را از نخیل
خیبر اطعام فرمود واهل روم بر فارس غالب شدند ومسلمانان بسبب غلبهٔ روم بر فارس
مسرور کشتند چه ان مصداق قول او سبحانه بود که سیغلبون فی بضع سنین واز جا بر
روایت کرده اند که ما کنا نعلم فتح مکة الا یوم الحدیبیة ما بفتح مکه عالم نشدیم مکر در روز حدیبیه
چه ان مبدا فتح مکه وتسمیه صلح بفتح از باب تسمیه شی است باسم ما یؤول وازهری نقل کرده اند
که تسمیه صلح بفتح بجهت انست که معنی فتح کشودن ابواب منغلقه است وچون صلح حدیبیه
میان اهل اسلام ومشرکان مسدود ومنغلق بود تا انکه حق سبحانه فتح ان نمود ازینجهت باین
اسم مسمی شد وبراء بن عازب را از بیان این فتح استفسار نمودند کفت زعم شما انست که این فتح
مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم وشما ان فتح را از حدیبیه میکنیم چه صلح حدیبیه
مقدمه فتح مکه بود ودران روز ما چهار صد کس بودیم که در خدمت حضرت رسالت بودیم ودا ن
نواحی هیچ آب نبود مکر در چاه حدیبیه وما از غایت فرط حرارت همه ان آب را کشیدیم بمثابتی
که قطره آب دران باقی نماند پس شکایت عطش وفقدان آب را بعرض حضرت سید کاینات
رسانیدیم انحضرت ظرفی را طلبید وبان وضو ساخت ومضمضه فرمود ودعا کرد وآب
مضمضه را دران چاه ریخت فی الحال بفرمان ذو الجلال از انجا آب فوران وان چاه پر از آ ب
شد وبالا امد تا انکه مردمان بکف آب بر میداشتند ومیخوردند ودواب سیراب میکر دند

دیگر

ومحمد بن اسحق بن یسار از زهری روایت کند واو از عروه بن زبیر وعروه از مسور بن مخرمه
که رسول الله صلعم چون بحدیبیه رسید باصحاب کفت که فرود ائید کفتند یا رسول الله درانجا
آب نیست رسول صلعم تیری را از جعبه خود بیرون اورد وبیکی از اصحاب داد وفرمود که در یکی
از چاهها رو واین تیر را در انجا فرو بر وچون تیر را فرو برد چندان اب از انجا بیرون جوشید که
کردم مردمانی که کرد آن چاه بودند آب بدست بر میداشتند وسالم بن ابی جعد کوید که از جا
بر پرسیدیم که شما چند کس بودید که با پیغمبر صلعم که در حدیبیه فرود امده بودید کفت قریب
بهزار وپانصد بودیم ودران روز تشنکی بر ما غالب شد انحضرت ظرفی را طلبید ودست مبا رک
خود را درمیان ان نهاد آب از میان انکشتان مبارک او بیرون می امد وما میخوردیم تا انکه
همه سیراب شدیم وظروف همچنان پر آب بود وچنان میدیدیم که اکر صد هزار کس می بودیم همه
ازان آب سیراب میشدیم وهنوز ازان باقی میماند وباقی تفاصیل وقایع حدیبیه وشروط
صلح عنقریب مذکور خواهد شد وبعضی معنی آیت را باین حمل کرده اند که ما حکم کردیم از
برای تو که سال آینده در مکه معظمه داخل شوی ونزد بعضی دیکر مراد ازین فتح ظفر ونصرت
انحضرتست بر جمیع اعدا بحجج باهره ومعجزات ظاهره واعلاء کلمه اسلام واز مجاهد وعوفی
مرویست که مراد ازین فتح فتح خیبر است ومجمع بن جاریه انصاری که یکی از قرا بود وقران را
نزد رسول صلعم میخواند روایت کرده که ما در حدیبیه با رسول همراه بودیم وچون ازان نوا ضع
مراجعت نمودیم مردمان در راه می شتافتند وچهارپایان را می تاختند من کفتم شما را
چه میشود که باین سرعت میروید کفتند بر رسول وحی نازل شده من نیز مسارعت نمودم
وبنزدیک کراع الغمیم برسول رسیدم وچون همه مردمان نزد او جمع شدند این آیت را تلاوت
فرمود که انا فتحنا لک فتحا مبینا یکی از اصحاب کفت یا رسول الله افتح هو یا فتح است فرمود
آری بحق خدایی که نفس من بید قدرت اوست که فتح است پس دران چند روز فتح خیبر کرد
وغنیمه ان بر صحابه قسمت فرمود واز شعبی مرویست که بعد از نزول این آیات عظیمه وعلا مات

غیبه بفعل امد یکی صلح حدیبیه دوم بیرون امدن آب از چاه حدیبیه بروجهی که مذکور شد
سیوم فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم ظفر اهل روم بر فارس و اهل کتاب بر مشرکان ششم وعده
مغفرت که لیغفر لک الله و این علت فتح است باعتبار مسببیت ان از جهاد با کفار و ازاله شرک و
اعلاء کلمه اسلام و تکمیل نفوس ناقصه و تخلیص ضعفه از دست ظلمه یعنی فتح از حیثیه ترتب
ان بر مشقت جهاد که مستلزم دفع شرکست و رفع اسلام سبب ان شد که بیامرزد خدای
از برای تو ما تقدم انچه کذشته است پیش از وحی من ذنبک از کناه تو که ترک مندوبست
یا کناه امت تو و ما تاخر وانچه پس از ان واقع شده یعنی حق تعالی بیامن جهاد که سبب فتح است
بیامرزد و درکذرد از مندوباتی که ترک ان نموده پیش از وحی و بعد از ان یا از کناهان
متقدم و متاخر که از امت تو صادر شده و خواهد شد و بدانکه اهل خلاف را در معنی
مغفرت ذنوب متقدمه و متاخره حضرت رسالت اقوال بسیار است یکی انکه خدای
بیامرزد معاصی ترا که قبل از زمان بعثه و بعد از ان از تو صدور یافته دوم انکه خدای
درکذرد از معاصی تو که پیش از زمان فتح و بعد از ان از تو واقع کشته سیوم انکه مغفور
سازد کناهان ترا که از اول عمر تا این زمان از تو واقع شده وانچه بعد ازین از تو صادر
شود تا انقضای اجل چهارم انکه درکذرد از ذنوب پدر و مادر تو که آدم و حواست ببرکة
و میمنة تو و بیامرزد کناهانی که از امت تو واقع میشود تا زمان قیامت بوسیله دعا و شفاعة
تو پنجم انکه آمرزیده سازد صغایر ترا که از روی خبط و نسیان از تو صادر شده و خواهد
شد و چون براهین واضحه و حجج باهره دالست بر عصمت انبیا از ذنوب صغیره و کبیره از
اول عمر تا اخر پس همه این اقوال مذکوره باطل و فاسد باشد و غیر مطابق واقع و نیز مبطل قول
اخیر است اینکه نزد اهل سنه معاقبه بر صغیره مستلزم ظلمست از و سبحانه پس عقاب بر
صغایر مترتب نشود و ذکر غفران بر طریق تفضل و امتنان بی معنی باشد وانچه موافق
مذهب اهل حقست چند وجه است یکی انکه خدای بیامرزد انچه پیش ازین زمان واقع شده

از ذنب امت

از ذنب امت تو وانچه بعد ازین واقع شود تا قیامت و بنا برین اضافه ذنب با نحضرت بجهة
شدت انتساب و ارتباط امتست باو و مؤید این وجه است انچه مرویست از مفضل بن
عمر که معنی این آیت از امام ناطق جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند فرمود که
والله ما کان له ذنب ولکن الله سبحانه ضمن له ان یغفر ذنوب شیعه علی ما تقدم من
ذنبهم و ما تاخر بخدا سوکند که رسول را هیچ کناه نبود و هرکز ازو کناهی در وجود
نیامد و لکن خدای ضامن شد از برای او که بیامرزد کناهان شیعه علی بن ابی طالب را
انچه متقدم بوده وانچه متاخر واقع شده و نیز عمر بن یزید روایت کرده که معنی این آیت از ابی
عبدالله صلوات الله علیه پرسیدم فرمود که ما کان له ذنب ولا هم بذنب ولکن الله حمله
ذنوب شیعته ثم غفرها له از رسول هیچ کناه صادر نشد و هرکز قصد کناه نکرد و لکن خدای
تعالی ذنوب شیعه علی را برو تحمیل کرد و بعد از ان همه این ابیامرزید از برای خاطر وی
وجه دوم قول علم الهدی است که در تنزیه الانبیا ایراد نموده و محصول ان اینست که ذنب
مصدرست و اضافه مصدر بفاعل و مفعول هردو جایزست و درینمقام اضافه ان
بمفعول است و معنی انکه خدای بپوشاند ذنب اهل مکه را که نسبة بتو بجای می آوردند
از اخراج تو از دیار خود و ایذا و آزار رسانیدن بتو و بعد از اخراج از دخول منع کردن و مصدود
ساختن ترا از زیارت کعبه معظمه و بنا برین تاویل مغفرت بمعنی ازاله است و نسخ احکام
تدابیر دشمنان او بر و و ماحصل معنی ایت اینکه صلح حدیبیه و فتح مکه بجهت انست که باز
پوشاند خدای و زایل کرداند از برای تو افعال شنیعه و اعمال قبیحه اهل مکه که نسبة بتو
بظهور میرسانیدند از اخراج و صد و منع و ایذا و ازار و انواع مکاید و لهذا مغفرت را
جزای جهاد و علت فتح کردانید و اکر چنانچه مراد مغفرت ذنوب باشد ارتباط ان بفتح غیر معقول
خواهد بود زیرا که مغفرت ذنوب تعلقی بفتح ندارد پس چکونه علت فتح باشد و ازینجا معلوم
شد که مراد بتقدم و تاخر ذنوب افعال قبیح اهل مکه است که پیش از فتح و بعد از ان نسبة بان

حضرت وسایر اهل اسلام بجای می آوردند ومراد بمغفرت ازالهٔ آن افعال وتدابیر ایشان
وجه سیوم انست که مراد بذنب ترک مندوبست چنانچه باین مفسر شد واین وجه حسن
است زیراکه دلایل ظاهره وبراهین قاطعه دالند برانکه انحضرت در هیچ یک از اوامر ونواهی
واجبه مخالفه ننموده پس اطلاق ذنب بر و ونسبة بترک اولی باشد وبجهت علو قدر ورفعة
شان او جایزست که افعال مباحه غیر نسبة باو مسمی بذنب باشد وجه چهارم انکه این قول
جاری مجرای تعظیم وحسن خطابست از قبیل عفا الله عنک واین وجه خالی از ضعفی نیست زیرا
که عادت جاریست درانکه مثل این قول بر لفظ دعا باشد ولام علت منافی اینست وجه
پنجم انکه معنی انست که اگر بالفرض ترا ذنب قدیم وجدید بوده باشد خدای از جهه ان مشقه
جهاد که در ضمن فتحاست بیامرزد ویتم وتمام کرداند بفضل عمیم نعمته علیک نعمة خود را بر تو
در دنیا بنصرت دادن بر اعدا وفتح بلاد واعلای امر وبقای شرع تو وضم نبوة بملکة وسلطنة
وغلبة دین اسلام بر سایر ملل ودر اخرت برفع مرتبه وقبول شفاعة در حق امت ویهدیک و
بنماید ترا صراطا مستقیما راه راست در تبلیغ رسالت واقامة مراسم ریاست یا ثابت دارد ترا
بر راهی که مودی باشد بجنه وینصرک الله ویاری دهد ترا خدای نصرا عزیزا یاری که در
عزة وغلبة باشد یا یاری که منصور بان عزیز شود وبنابرین وصفیه نصرت بصفة منصور جهة
مبالغه باشد ومعنی مراد اینکه خدای ترا بسبب ان نصرت غالب وقاهر کرداند بر همه مردمان
وترا اعظم ملوک وسلاطین سازد ودین ترا اعز ادیان کرداند بر وجهی که هیچ جباری واهل
ملتی نتواند که با تو لاف برابری زند چه جای انکه بر تو غالب شود در مملکة وملة وچون مغفرت
کناهان ونصرة بر دشمنان مقصد اقصی ومطلب اعلی است نزد اهل ایمان بجمیع صریح دلالة این هر دو
بر عز هر دو جهان وتضمن تمامیة نعمة وهدایة در ان از ینجهة در ان هر دو تصریح فاعل نمود ودر
غیر ان اکتفا بضمیر فرمود پس اظهار فاعل در مغفرت ونصرة وعدم اکتفا بضمیر بجهة اهتمام
باشد بشان این هر دو ومؤید اینست ایراد نعمة وهدایة در ما بین مغفرت ونصرة چه ان مشعر است

براحاطه

براحاطه وشمول این هر دو ~~ومؤید اینست ایراد نعمة وهدایة در ما بین مغفرت ونصرت~~ بران وبدانکه
چون بعض از اصحاب در فتح مترد بودند چنانچه از موسی عقبه مرویست که در حینی که پیغمبر از
حدیبیه مراجعة فرمود ودر اثنای طریق مردی از اصحاب کفت که این چه فتح است که ما را از
بیت الحرام مصدود ساختند وهدی ما را از رسیدن بمحل خود منع کردند این خبر برسول
رسید فرمود بئس الکلام هذا بل هو اعظم الفتوح این بد سخنیست که این مرد کفت نه
اینچنانست که او میکوید بلکه این فتح بزرکترین فتحهاست چه مشرکان از مرتبه صدمه
وشوکت خود تنزل نموده در طریق صلح جوئی درامدند واز روی عجز وافتادکی از شما طلب
امان کردند از ینجهة حق سبحانه فرمود که هو الذی اوست انکسی که انزل السکینة فرو فرستاد
چیزی که موجب سکون وثبات بود فی قلوب المؤمنین در دلهای کرویدکان وان ادله وحجج
بینه بود که مستلزم بصیرة ایشان شد در امر فتح ونصرة وسبب ارامیدن نفوس ایشان
دران واین مخصوص بود باهل ایمان واما نفوس غیر ایشان درین باب مضطرب ومتزلزل
بود وبرد یقین وروح طمانینه بقلوب ایشان نرسید ونزد بعضی مراد بسکینه علامت
نصرة مومنان است بر اعدا که موجب ثبات قدم ایشان شد در قتال وسبب سکون قلوب ایشان
دران حال وکویند که انچه اهل ایمان بان سکون قلب پیدا کردند صلح حدیبیه وامنیة بود یا تعظیم
وتوقیر خدا وحضرت رسالت وبر هر تقدیر انزال سکینه فرمود که لیزدادوا تا زیاده کنند مؤمنان
ایمانا مع ایمانهم کرویدنی با کرویدن خود یعنی بجهة رسوخ عقیده واطمینان نفس افزون
سازند یقین خود را بیقین دیکر در حین مشاهده انچه بان موعود شده بودند از وقوع فتوح
متعاقبه وعلو کلمه اسلام وتسلط ایشان بر مشرکان یا بیفزایند ایمان خود را که باصول دین
داشتند با ایمان بفروع ان واز ابن عباس منقولست که ان اول ما اتاهم به النبی ص التوحید فلما
آمنوا بالله وحده انزل الصلوة والزکوة ثم الحج ثم الجهاد ثم ولایة علی ع فازدادوا ایمانا الی
ایمانهم واتموه بولایة علی اول چیزی که پیغمبر بامة خود اورد توحید بود وچون بیکانکی خدا ایمان

آورده‌اند ایشانرا بنماز و زکوة امر کرد و چون بان تصدیق کردند حج و جهاد را بر ایشان فرض
فرمود و بعد از ان ایشانرا بولایة امیر المؤمنین صه امر نمود و ایشان با هر ایمانی ایمانی دیگری می افزودند
تا انکه بولایة امیر المؤمنین عم ایمان خود را اتمام کردند و چون طباع از امور شاقه متنفر و کریز است
خصوصا امر جهاد که متضمن مشقة بسیار و ریاضة بیشمار است ازینجهة حق سبحانه ترغیب و
تحریص ایشان نموده در باب جهاد بقوله و لله جنود السموات والارض و مر خدا یراست لشکرهای
آسمانها و زمینها از ملائکه و جن و انس پس ای اهل ایمان بنصرت الهی واثق شده قدم در
راه مجاهده نهید که هر که جنود آسمان و زمین در تحت فرمان او بود اولیای خود را در وقت
محاربه با اعدا فرو نکذارد بلکه اکر مصلحة و حکمت او اقتضا کند اهل آسمان و زمین را بمدد ایشان
فرستد چنانکه در روز بدر که ملائکه را بمعاونة ایشان فرستاد و حکمة در انکه همه کفار را بدون
وسیله حرب مستاصل نساخت یا علم او سبحانه بود بخروج اهل ایمان از اصلاب ایشان و یا تعریض
مجاهدان بثواب جنان و لذا قال جل ذکره و کان الله علیما و هست خدای دانا بمصالح بندکان
حکیما صواب کار در انچه کند یعنی همه افعال بر وجه حکمة و صواب از و صادر میشود و از
جمله حکم اوست که انزال سکینه نمود بقلوب اهل ایمان بوسیله صلح حدیبیه و وعده فتح مکه و غیر
ان لیدخل المؤمنین والمؤمنات تا در آرد مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بجهة رسوخ عقیده و معرفه
این نعمت و شکر کذاری بران جنات بوستانها مملو از اشجار تجری من تحتها الانهار که میرود
از زیر ان اشجار یا از زیر منازل ان جویهای آب خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در ان
و یکفر عنهم و برای انکه بپوشد از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشانرا و بران عتاب
و عقاب بفرماید و کان ذلک و هست این ادخال و تکفیر عند الله نزد خدای فوزا عظیما
رستکاری بزرک و ظفری جلیل القدر مر بندکان او را زیرا که هیچ فوزی زیاده ازین نیست
که ایشانرا از معاصی پاک و پاکیزه سازد و بروضه رضوان در آرد و بدانکه بعضی از اهل
تفسیر لام لیدخل را متعلق میدارند بتدبیری که از منطوق لله جنود السموات والارض

مفهو

٢٢٢

مفهوم میکردد و معنی انزا باین ترتیل مینمایند که خدای مدبر امر جنود آسمان و زمین است
پس از روی حکمت یکبار بعضی را بر بعضی غالب میکرداند و بار دیکر در میان ایشان ایقاع
مصالحه مینماید و این تدبیر بسبب انست که تا مؤمنان بنصرت و مصالحه معرفه پیدا کرده بشکر
کذاری از اشتغال نمایند و بجهت ان او سبحانه ایشانرا در بهشت جاودانی در آرد و تکفیر
سئات ایشان نماید و نزد بعضی دیکر متعلقست بقوله لیزدادوا یعنی مؤمنان بجهة سکینه
زیاده کنند ایمان را تا بسبب ان زیادتی خدای ایشانرا در بهشت داخل سازد و کناهان ایشانرا
بیامرزد و نزد اکثر متعلقست بقوله انا فتحنا لک فتحا مبینا همچنانکه لام لیغفر لک الله متعلق
است بان و تقدیر کلام اینکه انا فتحنا لک لیغفر لک الله انا فتحنا لک لیدخل المؤمنین والمؤمنات
و عدم ادخال حرف عطف بران بجهت اعلام مردمانست باین تفصیل و مؤید قول اخیر است انکه
قتاده از انس روایت کرده که رسول در حین مراجعة از حدیبیه بجهة مصدود شدن او از دخول
مکه غمناک شد و چون آیت انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله بر و نازل شد خوشحال کشت و
فرمود که این آیت نزد من دوستر است از هر چه در دنیاست اصحاب کفتند یا رسول الله این نصیب
تست نصیب ما چه چیز است حق سبحانه این آیت فرستاد که لیدخل المؤمنین والمؤمنات یعنی حق
سبحانه وعده فتح مکه داد تا مؤمنان بشکر ان اقدام نمایند و بوسیله ان او سبحانه ایشانرا در
بهشت خود در آرد و از ذنوب ایشان درکذرد و یعذب المنافقین والمنافقات و عذاب کند مردان
و زنان منافق را از اهل مدینه والمشرکین والمشرکات و ذکور و اناث مشرک را از اهل مکه الظانین
بالله که کمان برند کاشتد بخدای ظن السوء کمان بد که ان فطنه عدم نصرت او سبحانه است
رسول خود را بر اهل مکه و عدم ظفر اهل اسلام بر کفره و مقهور و مغلوب شدن ایشان در حد
یبیه علیهم بر این کمان برند کاشت دائرة السوء کردش بد یعنی کمان بد که بر اهل اسلامی
بردند بر ایشان بازکشت و همه مغلوب و منکوب شدند و بهلاکت ابدی کرفتار کشتند و
غضب الله علیهم و خشم کرفت خدای بر ایشان و لعنهم و براند از رحمت خود ایشانرا و اعد

لهم جهنم واماده ساخت برای ایشان دوزخ را وساءت مصیرا وبد بازکشتیست دوزخ وبدا نکه
واو در جمله ثانیه وثالثه در موضع فاست زیراکه لعن سبب اعداد ست وغضب سبب لعن پس ان
مستلزم دخول فا باشد لیکن چونکه مراد استقلال هریکی از انهاست در بیان وعید بدون اعتبار
سبب ازین سبب اختیار واو نمود بر فا وبعد ازان بجهت زیادتی تخویف ایشان فرمود که ولله جنود
السموات والارض ومر خدایراست لشکرهای آسمانها وزمینها یعنی ما سوای او همه مسخر فرما ن
ومملوک ویند چنانکه عساکر که منقاد سردار خود باشند پس از انتقام کفار واهل نفاق عاجز نخواهد
بود وچون این جمله در اول متصلست بذکر مومنان ودرین مقام باحوال مشرکان ومنافقان پس ذکر
ان در اول بجهت وعده مومنانست بفتح تا بنصرت الهی مستوثق ومستظهر باشند واعاده ان درین مقام
بجهت وعید مشرکان ومنافقان تا از عقوبت ربانی خایف کردند ونیز بجهت زیادتی تهدید ووعید
ایشانست که در اینجا اثبات صفت عزت نموده در مقام صفت علم وفرموده که وکان الله عزیزا وهست
خدای غالب در قهر وانتقام خود از اعدا حکیما دانا در انچه کند وفرماید چه جمیع افعال او معلل
بغرض ومصلحت است انکه بجهت رد گفتار لن یبعث الله احدا که مقول قول کفارست
خطاب بسید ابرار میکند ومیکوید که انا ارسلناك بدرستی که ما فرستادیم ترا بر جمیع عالمیان
شاهدا در حالتی که کواه باشی بر انچه از امت تو صادر می شود از طاعت ومعصیت وقبول ورد
ایمان ومبشرا ومژده دهنده بمرتبه عظیم در روضه خلد برین انانرا که در اوامر ونواهی اطاعه
قول تو نموده اند ونذیرا وبیم کننده بعذاب الیم در درکه جحیم کسانی را که در حق تو عصیان
ورزیده اند واقوال ترا بسمع قبول اصغا نکرده اند واین ارسال وشهادت وتبشیر ونذارة
لتومنوا برای انست که تصدیق کنید ای بندکان بالله ورسوله بخدا ورسول او وتعزروه
وتقویت نمائید او را یعنی قوت دین او دهید ورسول او را یاری کنید وتوقروه وبزرک دارید فرما ن
او را یعنی اطاعت او امر او نمائید وتسبحوه وبپاکی وپاکیزکی یاد کنید او را یعنی نماز کذارید برای
وی بکرة واصیلا در صبح وشام یا تنزیه او کنید از اوصاف نالایق بر سبیل دوام ومقوی قول

او لست

ارتفع

اولست انچه از ابن عباس نقل کرده اند که مراد باین صلوت فجر است وصلوت ظهر وعصر
وبعضی دیکر نماز صبح وعشا یین وضمیر خطاب راجع است برسول وامت ومیتواند بود که راجع
باشد بامت بنابر انکه خطاب او نازل منزله خطاب امتست واینکه بعضی مفسران ضمیر تعزروه
وتوقروه را بحضرت رسالت راجع میدارند وضمیر تسبحوه بحق سبحانه ومعنی برین حمل میکنند
که نصرت پیغمبر دهید وتعظیم وتبجیل او نمائید وبتسبیح او سبحانه مشغول شوید خلاف
ظاهرست وموجب تفکیک ضمیر وبدانکه آیت دالست بر بطلان قول مجبره که قایلند باینکه خدای
مرید کفرست از کفار زیرا که حق تعالی درین آیت تصریح فرموده بر انکه او مرید ایمان وطاعتست
از جمیع مکلفان آورده که در حینی که کفار سید ابرار واصحاب اخیار را از دخول حرم منع کردند و
آوازه قتل عثمان در حدیبیه شایع شد چنانکه تفصیل ان بعد ازین مذکور شود انحضرت
اصحاب را در تحت شجره جمع کرده ایشانرا بتجدید بیعت امر نمود واصحاب برغبت تمام وجدی لا کلام
دست بر دست پیغمبر نهاده مبایعت کردند که تا حین موت طریق متابعت با انحضرت مرعی
دارند ودر هیچ زمان در طریق فرار سلوک ننمایند وبجهت کمال رغبت ایشان بود که این بیعت
مسمی شد ببیعت الرضوان ودر اثنای ان این آیت نازل شد که ان الذین بدرستی که
انکسانی که یبایعونك بیعت میکنند با تو درین موضع انما یبایعون الله جز این نیست که
بیعت میکنند با خدای چه مقصود ایشان ازین بیعت رضای او سبحانه است ودیکر انکه
بحکم ومن یطع الرسول فقد اطاع الله طاعت رسول همان طاعت خداست پس بیعة
با او در حکم بیعت باشد با خدا ولهذا بر طریق تخییل تاکید این معنی نموده بقوله
ید الله فوق ایدیهم یعنی دست پیغمبر که در حکم دست خداست بر بالای دست ایشا نست
ومیتواند بود که جمله حالیه باشد یعنی اصحاب بیعت کردند با رسول خدای در حالتی که این م
دست انحضرت بمثابه دست خدای بود وچون او سبحانه منزه است از جوارح وصفات
اجسام پس غرض ازین قول تقریر این معنیست که عقد میثاق با رسول خدای همچو عقد

میثاقست باخدای بدون تفاوت میان انها وتسمیه این عقد بیعت بسبب انست که
انعقاد ان بربیع انفس ایشان بود بدخول روضه جنان وازامام علی بن موسی الرضا
علیه الصلوة والثنا روایتست که کیفیه دست رسول بالای دست باین وجه بود که
ایشان دست دراز کردندی ورسول دست ایشانرا بکرفتی واخذ بیعت نمودی وازا ب
عباس منقولست که معنی آیت اینست که قوت خدا بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرة
یا در نصرت حضرت رسالت برقوتهای ایشانست در وفا بعهد یا در نصرت یا انکه
نعمت خدا برایشان بارسال پیغمبر آخر الزمان بربالای دستهای ایشانست بطاعت
وبیعت عمرو بن دینار روایت کند که از جابر انصاری شنیدم که کفت روز حدیبیه ما هزار و
چهارصد مرد بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم باینکه هرکز نکریزیم تا زمان موت مکر ابن
قیس منافق که در زیر شتر پنهان شد وباما در بیعت موافقت نکرد وخدای تعالی بجهة تهدید
ناکث عهد وترغیب موفی ان این آیت فرستاد که فمن نکث پس کسی که بشکند عهد بیعت را
فانما ینکث پس جز این نیست که میشکند ان عهد را علی نفسه برنفس خود یعنی ضرر
ان نکث عاید نمیشود مکر برنفس او چه او در آخرت محروم باشد از ثواب وکرفتار انواع
عقاب وعذاب ودر بعضی از تفاسیر آورده اند که سه چیز راجع باهل ان میشود مکر
که ولا یحیق المکر السیئ الا باهله دوم ظلم که انما بغیکم علی انفسکم سیوم نقض عهد که و
من نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی وهر که وفا کند بما عاهد علیه الله بانچه عهد کرده است
بران باخدای تعالی یعنی بران ثابت قدم شود فسیؤتیه پس زود باشد که بدهد خدای او را
اجرا عظیما مزدی بزرک وثوابی تمام که ان درجات عالیه است در دار السلام از ابن
عباس مرویست که چون پیغمبر صلعم بر عزیمت مکه مصمم شد اعرابی که در نواحی مدینه بودند
مثل قبیله اسلم وجهینه ومزینه وغفار واشجع را طلبید وایشانرا برفاقة وموافقة
خود ترغیب نمود وفرمود که غرض من از رفاقت شما آنست که اکر قریش مرا از دخول مکه

منع کند واحتیاج بمحاربه افتد مارا نیز لشکری مستعد باشد پس احرام کرفته سیاق
هدی نمود تا مردم بدانند که او عزیمه محاربه ندارد بلکه بقصد عمره متوجه ان صوب میشود
اعراب از محاربه قریش ترسیده در امر مرافقه تثاقل ورزیدند وباخود کفتند که چکونه رفاقت جماعتی
اختیار کنیم که عنقریب مغلوب قریش شوند ومقتول ایشان کردند پس هر یکی در این امر تعلل
نموده راه تخلف پیش کرفتند وحق سبحانه پیغمبر خود را خبر داد که چون ازین سفر مراجعة
نمایی وبمدینه رسی سیقول لک المخلفون زود باشد که بکویند مر ترا باز پس مانده شدکان
من الاعراب از عربان بادیه نشین یعنی قبایل مذکوره زبان باعتذار کشوده کویند که شغلتنا
مشغول ساخت مارا از موافقت ومرافقه نمودن با تو اموالنا مالهای ما واهلونا وزنا ن
وفرزندان ما چه هیچ کس نبود که قایم مقام ما شود وغمخواری اموال ما کند ودر ما یحتاج
عیال واولاد قیام نماید وازین سبب ما از خدمت تو محروم ماندیم وچون تخلف ما بسبب
اعتذار بود نه بروجه اختیار فاستغفر لنا پس آمرزش طلب برای ما برین تخلف وتقاعد
حق سبحانه از ما فی الضمیر ایشان خبر داد وفرمود که یقولون میکویند این متخلفان با
لسنتهم بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم انچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذا ر
ایشان زبانیست ودل ایشان ازان خبردار نیست وصدور طلب استغفار از ایشا ن
نیز از روی حقیقت نیست بجهت شک وریب وضعف عقیده ایشان در امر او سبحانه
وچون حال ایشان برینمنوالست پس انچه در باب اعتذار بتو میکویند از روی نفاق است
وکذب قل بکو در جواب عذر ایشان که فمن یملک لکم پس کیست که مالک شود
از برای شما وتواند که دفع کند من الله از مشیه خدای شیئا چیزیرا ان اراد بکم ضرا
اکر اراده نماید خدای بشما ضرری که عقوبت آخرتست یا قتل وخلل در مال واهل او
اراد بکم نفعا یا اکر خواهد بشما سودی که ان ثوابست بر وفا یا ظفر ونصرت ومحافظه
اموال واهالی خلاصه کلام آنست که اکر خدای اراده نفع یا ضر داشته باشد بشما هیچ

کس نخواهد بود که قادر باشد بر دفع ان از شما پس امدن شما با من بامنی نمیشود و عدم
ان موجب نفع شما نمیکردد و این عذر بیموقع فایده بشما نخواهد داد بل کان الله بلکه
هست خدای بما تعملون بانچه میکنید خبیرا دانا یعنی میداند که قصد شما از تخلف نه
بجهت مشغولی اموال و اهالی است بل ظننتم بلکه بجهت انست که کمان میبردید ان لن
ینقلب الرسول انکه باز نکردد پیغمبر صم والمؤمنون و مراجعت ننمایند مومنان الی اهلیهم بسوی
اهالی خود بمدینه ابدا هرکز یعنی مشرکان بریشان دست یابند و همه را استاصل سازند
وزین ذلک و آراسته شد این کمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب او را
و متمکن ساخت فی قلوبکم در دلهای شما وظننتم وکمان بردید ظن السوء کمان بد
که دین خدا باطل شود و ملت اسلام بر افتد وکنتم وکشتید شما بدین کمان بد قوما بورا
کروهی هلاک شدکان نزد خدای یعنی بسبب فساد عقیده و سوء نیت و عدم خیریه مشر فید
بر هلاکت و سخط و عقوبت او سبحانه یا انکه بسبب این ظن بد تباه کار اید و از خیر و صلا ح
بیرون رفتکان انکه بجهت تهدید و وعید ایشان میفرماید که ومن لم یومن بالله و هرکه
نکرود بخدای ورسوله و بفرستاده او یعنی بدل خود تصدیق حکم ایشان ننماید فانا اعتدنا
پس بدرستی که ما اماده ساخته ایم للکافرین از برای ناکرویدکان سعیرا آتش افروخته
و سوزان و وضع کافرین در موضع ضمیر ایذانست بر انکه کسی که جمع نکند ایمان بخدا
و رسول او کافر است پس تصدیق احدهما کافی نباشد در تحقق ایمان و تنکیر سعیرا بجهة
تهویلست و یا بسبب انکه ان علم آتش مخصوصست و طبقه معلوم بعد از ان بجهت تسجیل
تاکید قول مذکور میفرماید که ولله و مر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها
و زمینها یعنی تدبیر جمیع امور علوی و سفلی و زمام ملکی همه ان در قبضه اقتدار اوست یغفر
می آمرزد کناه را لمن یشاء از برای هرکه خواهد ویعذب و عذاب میکند بکناه من یشاء
هر کرا که اراده میکند و مقرر است که مشیت او سبحانه تابع حکمت اوست پس مغفرت او نسبت

الفتح ٢٠٥

بتائب خواهد بود و تعذیب او نسبت بمصر و چون بموجب ان رحمتی سبقت غضبی رحمت او سبحانه
اعم و اشمل است از غضب وی از ینجهت بعد ازین ایشانرا صفات رحمت نموده بر صفات غضب و فرمود ه
که وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندکان رحیما مهربان بریشان
و شبهه نیست در انکه رحمت از صفات ذاتیه اوست و غضب از صفات عرضیه و لهذا تکفیر
سیئات مینماید باجتناب کبیره و کبایر را می آمرزد بتوبه و انابة آورده که حضرت رسالت
صم در ذی الحجة الحرام سال ششم از هجرت از حدیبیه مراجعت نمود و در محرم الحرام سا ل
هفتم از ان بغزوه خیبر توجه نمود و با اصحاب وعده فتح و غنیمت داد و بفرموده او سبحانه حکم نمود
که هرکه در حدیبیه حاضر بوده باین غزا توجه نماید و غیر ایشان با ایشان موافقه ننمایند و چون
عزم ایشان درین باب جزم شد متخلفان بقصد رد امر الهی کفتند که بکذارید تا ما درین غزا با
شما تابع شویم و با اعدا محاربه نمائیم حق سبحانه پیش از وقوع قضیه پیغمبر خود را از ما فی
الضمیر ایشان اخبار فرمود بقوله سیقول المخلفون زود باشد که بکویند باز پس مانده
شدکان از حدیبیه که قبایل مذکوره اند از اعراب اذا انطلقتم در وقتی که بروید الی مغا نم
بسوی غنیمتها یعنی غنایم خیبر لتاخذوها تا فرا کیرید ان را ذرونا بکذارید ما را نتبعکم
تا پیروی کنیم شما را در امدن بخیبر و غزا نمودن با اهل ان یریدون میخواهند این متخلفا ن
باین قول ان یبدلوا انکه متبدل و متغیر کردانند کلام الله سخن خدا را یعنی حکم او را که
فرموده بود که غیر اهل حدیبیه باین حرب نروند و اخذ غنیمت ننمایند قل بکوای محمد بر ایشا نرا
که لن تتبعونا پیروی نخواهید کرد ما را این نفی است در معنی نهی یعنی با ما بیرون میائید
کذلکم قال الله همچنین کفته است خدای من قبل پیش از تهیه شما برای بیرون امدن
بخیبر یا پیش از امدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که ایشان کویند که خدا ی
باین حکم نفرموده بل تحسدوننا بلکه حسد می برید شما بر ما تا در غنایم ان با شما شریک
نشویم انکه حق سبحانه رد قول ایشان نموده میکوید که نه چنین است که متخلفان میکو یند

بل كانوا لا يفقهون بلکه هستند که در نمی یابند وفهم نمیکنند الا قليلا فهمیدنی اندک
که از فطنت ایشانست در امور فانیه دنیویه چه جمیع فطن ایشان مصروف بود بر امتعه دنیویه
واصلاح در احوال باقیه اخرویه تفکر وتامل نمیکردند همچنانکه در جایی دیگر ازین اخبار میفرماید
که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وبدانکه نزد مجاهد مراد از کلام الله این قولست
که قل لن تخرجوا معی ابدا ولن تقاتلوا معی عدوا واین غلط فاحش است زیراکه این سوره
بعد از انصراف از حدیبیه نازل گشته در سال ششم از هجرت وآیت مذکوره در سال نهم
در غزوه تبوک که بعد از فتح وغزوه حنین وطایف نزول یافته وبعد از نزول این آیت حضرت
رسالت بهیچ غزائی نرفت تا آنکه ازین عالم رحلت فرمود پس چگونه مراد این باشد بلکه
مراد انست که مذکور شد وبعد از اظهار ما فی الضمیر منا فقان در جواب قول ایشان
بعنوان وصف تخلف ذکر ایشانرا مذکور ساخته بجهت مبالغه در ذم ایشان واشعار
بر شناعت تخلف فرموده که قل للمخلفين من الاعراب بگو مر بازپس ماندگان را که از عربان
بادیه نشین اند که مذکور شدند ستدعون زود باشد که خوانده شوید الى قوم بجنگ
گروهی اولی باس شديد که خداوندان کارزارهای سخت باشند وبا شجاعت وتهور تمام
تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان وبکشید ایشانرا او يسلمون یا مسلمان شوند یعنی ناچار
از وقوع یکی ازینها واین قوم نزد سعید جبیر وعکرمه هوازن بودند که حضرت رسالت ص
در وادی حنین با ایشان محاربه نمود وپیش قتاده بنی ثقیف اند ونزد ابن عباس اهل
فارس وکعب وحسن بر آنند که اهل روم اند وبعضی دیگر گفته اند که مراد اهل یمامه اند
که اصحاب مسلمه کذاب بودند ونزد جماعتی دیگر اصحاب معویه اند که در صفین با امیر
المؤمنین محاربه کردند وگویند که بنو حنیفه واهل رده اند که در عهد ابی بکر مرتد شدند
واصحاب با ایشان در مقام محاربه در آمدند وصاحب طبرسی آورده که صحیح انست که مراد
بداعی در قول ستدعون حضرت رسالت باشد زیراکه آنحضرت اعراب مذکوره را بغزوای

شدید وقتال اقوامی که صاحب نجدت وشدت بودند امر نمود مثل اهل حنین وطایف
وموته وتبوک وغیر آن پس حمل آن بما بعد وفات آنحضرت بی معنی باشد وبا این حال این قوم اگر
اهل شرک وارتداد ند حکم ایشان قتلست یا اسلام واگر غیر ایشانند قتال است یا جزیه
پس بر تقدیر ثانی اسلام بمعنی انقیاد باشد آنکه بجهت ترغیب اعراب بر ثبات قدم در وقت
جهاد وترهیب ایشان از فرار نمودن از محاربه اهل طغیان وعناد میفرماید که فان تطيعوا
پس اگر فرمان کسی را که داعی شماست بجهاد اهل کفر واجابت قول او نمایید در آن
يؤتكم الله بدهد خدای شما را اجرا حسنا مزدی نیکو که غنیمتست در دنیا ودرجات عالیه
جنت در عقبا وان تتولوا واگر روی بگردانید وپشت بر داعی خود کنید یعنی قول او را
بسمع قبول اصغا نمایید واز قتال متقاعد شوید كما توليتم همچنانکه روی بگردانید
وقبول دعوت داعی خود ننمودید من قبل پیش ازین که آن سفر حدیبیه بود يعذبكم عذاب
کند خدای شما را عذابا اليما عذابی دردناک هم در دنیا وهم در آخرت آورده اند که چون
وعید متخلفان بسمع مجزوم اهل اسلام رسید ازین معنی خایف شده بعرض سید عالم
ص رسانیدند که ما بواسطه عجز وضعف ومرض از جهاد تخلف میکنیم فما بالنا یا رسول
الله پس ایا ما را حال ما چه باشد آیه نازل شد که ليس على الاعمى نیست بر نابینا حرج گر
یعنی گناهی اگر جهاد تخلف کند ولا على الاعرج ونه بر لنگ حرج تنگی واثمی اگر با اهل جها
موافقه ننمایند ولا على المريض ونه بر بیمار حرج ضیقی ومواخذه اگر بقتال مرتکب نشوند زیرا
که اینها ذوی العاهات اند واز محاربه معذور ار مقاتل منقولست که چون خدای تع
این آیه را انزال فرمود حضرت رسالت ارباب آفات واصحاب عاهات را از رفتن بحدیبیه معذور
داشت وبعد از آن بجهت مبالغه در باب مجاهده اصحاب فرمود که ومن يطع الله وهر که فرمان ۵
برد خدا یرا ورسوله وفرستاده او را در جهاد وغیر آن يدخله جنات در آورد خدای او را
ببهشتهایی که تجری میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن یا درختان آنجویها من قبل

وهر که روی بگرداند از حکم خدای و رسول و فرمان او را نشنود در باب قتال و غزا آن یعذبه
عذاب کند خدای او را عذابا الیما عذابی دردناک از ابن عباس منقولست که چون رسول بحد
یبیه رسید ناقه او از رفتن باز استاد و هر چند او را میزد نمیرفت تا آنکه در همانجا بخسبید اصحاب
گفتند خلات الناقه این ناقه نافرمانست که بی جهتی و سببی خسبید رسول فرمود که
ما هذا لها عادة ولکن حبسها حابس الفیل عادت این ناقه نیست که بی سببی بخسبد ولکن
خدایی که بازدارنده فیل بود از رفتن بمکه معظمه او را باز داشت و از رفتن منع کرد پس انجا
فرود آمد و مردی را از خزاعه که نام او خواش بن امیه بود بمکه فرستاد تا اعلام ایشان نماید
که غرض آمدن آنحضرت باین صوب نه حربست بلکه مدعای او طواف خانه کعبه است و اتیان
نمودن بافعال عمره چون خواش این پیغام را بایشان رسانید احابیش که سه قبیله بزرگند
از عرب ملتفت این معنی نشده شترش را پی کردند و قصد کشتن وی نمودند وی از ایشان
گریخته رسول را ازین قضیه خبردار ساخت آنحضرت عمر را گفت تو نیز بمکه رو و صورت حال
را بار دیگر بایشان رسان عمر گفت مرا در مکه ناصری نیست و از بنی عدی انجا کس نمانده و
بجهت این از ایشان ترسانم و از قتل خود هراسان اما عثمان خویشان در انجانب دارد اولی انست
که او این پیغام را بایشان رساند تا خطایی و ضرری واقع نشود پیغمبر صلعم عثمان را با ابن
ابوسفیان و اشراف قریش فرستاد و چون بنزدیک مکه رسید ابان بن سعد که از قبیله
اهواز بود با او ملاقات کرده از اسب خود فرود آمد و عثمان را سوار کرد و خود در عقب او
نشسته بمکه رفتند و عثمان پیغام مذکور را با ایشان مجدد ساخت ایشان گفتند ما
محمد را نگذاریم که در مکه درآید اگر تو میخواهی طواف کن و بازگرد او گفت من پیش از
رسول طواف نکنم و چون خواست که بازگردد مانع او شدند و او را محبوس ساختند
و آوازه قتل او در حدیبیه شایع شد رسول اصحاب را در زیر درخت سمره جمع کرده
با ایشان تجدید بیعت نمود که با قریش قتال کنند و از حرب روگردان نشوند تا آنکه

شهید

شهید شوند یا فتح پس همه باین وجه بیعت کردند مگر ابن قیس که در زیر شتر خود را
پنهان ساخت چنانکه مذکور شد و ایشان هزار و پانصد یا چهار صد مرد بودند و بقول
اصح و اشهر هزار و پانصد و بیست و پنج و صاحب کشاف از عبدالله مغفل نقل کرده که
پیغمبر در حین اخذ بیعت از اصحاب در زیر شجره سمره قرار گرفته بود و شاخی از ان درخت بر پشت
مبارک وی رسیده و من بر سر او بایستادم و ان شاخ را بدست گرفته از پشت او برداشتم
و همه اصحاب بیعت کردند بر آنکه مطلقا راه گریز نجویند تا آنکه کشته گردند یا فتح نمایند و
حضرت فرمود که انتم الیوم خیر اهل الارض شما امروز بهترین اهل زمینید و از جابر مرویست که
پیغمبر صلعم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از ان مومنان که در زیر شجره سمره بیعت کردند و این
را بیعة الرضوان نام نهادند بجهت آنکه حق سبحانه در حق ایشان فرمود که لقد رضی الله
بتحقیق که خدای تعالی خشنود گشت عن المؤمنین از گرویدگان صحابه اذ یبایعونک وقتی
که بیعت کردند با تو تحت الشجرة در زیر درخت سمره فعلم پس میداند خدای ما فی قلوبهم
انچه در دلهای ایشانست از خلوص عقیده و صفا نیت و وفا و صداقه نسبت بتو پس فرو
فرستاد خدای السکینة انچه سبب سکون و آرامیدن دل بود علیهم فانزل بر ایشان
یعنی الطافی که مقوی قلوب ایشان بود بر ایشان انزال فرمود از تشجیع و صلح حدیبیه
و غیر آن که آیات بینه و حجج داله است بر غلبه ایشان واثابهم و پاداش داد ایشان را برین
بیعت فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه یا هجر و اول قول قتاده و اکثر مفسرا نست
ومغانم کثیرة و دیگر جزا داد مر ایشان را از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیار یعنی غنایم
قلاع خیبر یاخذونها که فرا گیرند آنرا از ضیاع و عقار و امتعه و نقود یا غنایم هوازن که بعد
از فتح مکه بود وکان الله و هست خدای عزیزا غالب بر همه چیزها پس دوستان خود را
نصرت دهد و بر دشمنان غالب سازد حکیما دانا بحکم و مصالح بندگان و لهذا امر نمود
ایشان را بصلح حدیبیه و اخذ غنایم با حکم گشته بمغلوبیه دشمنان وعدکم الله وعده کرده است

نمایند

خدای شما را ای امت عالی نعمت مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار را در بلاد فارس و روم
وغیران از بلاد شرقیه وغربیه تاخذونها که خواهید گرفت از ان تا روز قیامت فعجل لکم
پس تعجیل فرمود برای شما هذه این یک غنیمت را که غنیمة خیبر است یعنی پیش از همه
غنایم از ابشما رسانید وکف وباز داشت ایدی الناس دستهای مردمان را یعنی اهل
خیبر وخلفای ایشان را که بنی اسد وبنی غطفان اند عنکم از شما باین وجه که خوف و
رعب در دل ایشان افکند ودر حصارهای خود متقاعد شدند ودر مقاتله مقابله
نمودند تا شما از ضرر ایشان ماندید ودر روایت آمده که چون حضرت رسالت صلعم قلاع
خیبر را محاصره فرمود قبیله اسد وغطفان قصد کردند که بمدینه روند واموال
اهل اسلام را غارت کنند واولاد ونسوان ایشان را اسیر سازند حق سبحانه القای
رعب نمود در قلوب ایشان تا ازین امر متقاعد شدند ونزد بعضی انست که مالک بن عوف
وعیینه بن حصین با بنی اسد وبنی غطفان بنصرت اهل خیبر امدند حق سبحانه خوف
در دل ایشان انداخت تا بجهت ان باز گشتند وشما اخذ غنیمة نمودید وگویند که مراد
ازین قوم اهل مکه اند یعنی حق سبحانه دستهای اهل مکه را از شما کوتاه ساخت تا شما
از ایشان سالم ماندید ولتکون وتا باشد از غنیمت معجله آیة للمؤمنین نشانه مر مؤمنان را
بر صدق قول حضرت رسالت بر وعده فتح خیبر یا بر وعده غنایم وبنا برین لتکون معطوف
باشد بر التسلموا با التاخذوا المحذوف ومیتواند بود که لتکون جمله معترضه باشد برای
فتح مکه ومتعلق ان فعل ذلک بس معنی ان باشد که خدای در حق شما تعجیل غنایم
نمود تا از نشانه باشد مر اهل ایمان را بر صدق وعده فتح خیبر با غنایم کثیره وگویند که
چون تعبیر رویا حضرت رسالت تا یکسال متاخر شد حق سبحانه تعجیل فتح خیبر نمود
تا ان علامتی وعنوانی باشد برای فتح مکه ویهدیکم وتا بنماید شما را صراطا مستقیما راهی
راست یعنی ثابت دارد شما را بر دین اسلام بسبب زیادتی یقین وبصیرت بصلح حدیبیه

وفتح خیبر

غزوه خیبر

وفتح خیبر وغیران تا بفضل الهی مستوثق شوید وبر لطف لم یزلی توکل نمائید وبر
موعودات ربانی امیدوار باشید وقصه فتح خیبر برین تفصیل ارباب سیر ایراد نموده اند که
چون پیغمبر صلعم از حدیبیه مراجعت نمود بیست روز در مدینه توقف فرمود بعد از ان سباع
بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه خود ساخته بحکم وعده واثابهم فتحا قریبا کارسازی
حرب خیبریان فرمود وبا هزار وچهارصد کس از مدینه بیرون رفته متوجه قلاع خیبر شد
واز ابن اسحق نقل کرده اند که او از ابی مروان اسلمی روایت کرده که من از جد خود شنیدم
که چون با رسول خدای از مدینه بیرون امدیم وبر خیبر مشرف شدیم انحضرت فرمود
که قفوا پس همه اصحاب بانجا توقف کردند واو دست نیاز بدرگاه حضرت کارساز برداشته
این مناجات فرمود که اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضین السبع
وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن انا نسئلک خیر هذه القریة وخیر اهلها وخیر
ما فیها ونعوذ بک من شر هذه القریة وشر اهلها وشر ما فیها پس فرمود که اقدموا بسم
الله بنام خدای قدم پیش نهید انگه از انجا بمنزل صهبا امدند ودر وقت سحرگاه از طرف
وادی رجیع بمیان قلاع خیبریان درامدند از انس مالک روایت کنند که او گفت من در ین
سفر ردیف طلحه بودم چون بزیر حصین خیبر رسیدیم اهل خیبر بی خبر از قلعه بیرون
امده با بیل وتیشه وادوات ازراعت روی بباغات وزراعات خود داشتند که ناگاه
لشکر اسلام بنظر ایشان درامد گفتند والله محمد والجیش یعنی اینک این محمدست ولشکر او
ن
اوپس فرار نموده روی بحصارهای خود نهادند ودرها را استوار کردند ورسول صلعم چون
بزیر حصین قموص رسید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح
المنذرین القصه یهود دل بر قتال نهاده مبارزان نامی ایشان از حصار بیرون امدند
ودبر ابر اهل اسلام باستادند وچون صفوف قتال بین الفریقین راست شد مرحب
یهودی که از رؤسا ودلاوران قلعه بود جراءت نموده قدم پیش نهاد واین رجز آغاز کرد

که قد علمت خیبر انی مرحب ، شاکی السلاح بطل مجرب ، اذا الحروب اقبلت تلهب ، عامر بن اکوع
استماع این رجز نموده از میان اهل اسلام بیرون امد و در مقابل او این رجز انشا کرد که
قد علمت خیبر انی عامر ، شاکی السلاح بطل مغامر ، پس پیش امده با مرحب اغاز حرب
نمود و بعد از انکه ضربتی چند در میان ایشان رد و بدل شد شمشیر مرحب بر سپر عامر امد و
عامر در غضب شده شمشیر خود را حواله ساق مرحب کرد اما بجهت انکه شمشیر کوتاه بود
بساق مرحب نرسیده دم ان بر زانوی خودش امد و بیفتاد و بجهت ان زخم شهید شد
بعضی از مردمان چون این حال را مشاهده کردند گفتند که بطل عمل عامر باطل شد
کار عامر برادرش سلمة بن اکوع نزد رسول آمد و بگریست و گفت یا رسول الله بعضی از
اصحاب میگویند که بطل عمل عامر رسول الله فرمود که کذب اولئک بل اتی من الاجر مرتین
ایشان دروغ میگویند بلکه حق سبحانه دو اجر باو اعطا فرمود بعد از ان مردمان بمقاتله
مشغول شدند و حضرت رسالت صم در ان روز رایت را بابوبکر داده بود و چون کارزار
سخت شد ترسان شده اصحاب را ابدال گردانید و همه روی بانهزام نهادند روز دیگر
رایت بعمر خطاب داده بحرب فرستاد او نیز با اصحاب خود ترسان و هراسان بازگشت
و در ان روز رسول را درد شقیقه طاری شده بود و بجهت ان نمیتوانست که از خیمه بیرون
آید و در آخر این روز چون صداع او تخفیف یافت بیرون امد و از کیفیه حرب استفسار
فرمود صورت حال را معروض داشتند انحضرت مغموم گشت و فرمود که والله لاعطین
الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح
الله علی یدیه یعنی بخدا سوگند که فردا این رایه را بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد
و خدا و رسول او را دوست دارند و مکرر حمله کننده باشد بر اعدا و از ایشان فرار ننماید
و باز نگردد تا انکه خدای بر دست او فتح خیبر نماید و بخاری و مسلم از قتیبه بن سعید
روایت کرده اند که یعقوب بن عبد الرحمن اسکندرانی ما را خبر داد از ابی حازم که او

از سعد بن

از سعد بن سهیل روایت کرد که در روز خیبر حضرت رسالت صم فرمود که لاعطین هذه
الرایة غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و چون اصحاب این
کلمات بابرکات از سید کاینات استماع نمودند همه شب در فکر این بودند که ایا شخصی که لایق این امر باشد
و فراخور این منصب که تواند بود و چون صبح شد هر یک از ایشان منتظر ان بودند که خلعت این سعادت
بقد او راست آید پس سید عالم صم فرمود که این علی بن ابی طالب علی کجاست گفتند که درد
چشم و صداع دارد و بواسطه ان از خیمه بیرون نمی اید فرمود که او را بطلبند و چون حاضر شد
او را نزد خود خواند و سرش را در کنار خود نهاد و اب دهن مبارک خود را در چشم او کرد و دست
مبارک را بر سر او مالید فی الحال چشم مبارک امیر المؤمنین از تیرگی رمد روشن شد و صداع
او زایل گشت بر وجهی که گوئیا هرگز المی و وجعی بان نرسیده پس در حق وی این دعا فرمود
که اللهم احفظه عن الحر و البرد بار خدایا او را از گرما و سرما نگاه دار امیر المؤمنین فرمود که
از ان روز که سید عالم صم در حق من این دعا کرد سرما و گرما بر من اثر نکرد ابو عبد الله حافظ
باسناد خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کند که امیر المؤمنین در گرما قبای پر پنبه زمستانی
میپوشید و اصلا اثر التهاب حرارت از و مشاهده نمیشد و در زمستان جامه تنک تابستانی
میداشت و اثر ضرر سرما از و مرئی نمیگشت روزی اصحاب من مرا گفتند یا مولای چیزی عجیب
غریب از امیر المومنین مشاهده میکنیم که هم چنین گفتند که در تابستان جامه زمستانی میپوشد و در
زمستان جامه تابستانی و نه از گرما ملتهب میگردد و نه از ضرر سرما متاثر میشود من گفتم منشاء
ان نمیدانم اما از پدر خود استفسار نمایم چه او همیشه در ملازمت او میباشد پس ان صورت را
از او پرسیدم وی گفت که من نیز نمیدانم ولیکن از انحضرت معلوم کنم پس نزد امیر المومنین
رفت و سبب ان را از و پرسید فرمود که در روز خیبر که پیغمبر صم فرمود که لاعطین الرایت
الیوم رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح علیه کرارا غیر فرار و بعد از ان مرا طلبید
گفت اللهم اکفه الحر و البرد که سرما و گرما را از وی دفع نما القصه حضرت رسالت صم در روز دیگر

داند را او تفویض بود و فرمود که امض بها و جبرئیل معك والنصر امامك والرعب مبثوث فی
صدور القوم برو بنزد اهل خیبر که جبرئیل با تست و نصرت در پیش تست و ترس پراکنده
شده است در دلهای دشمنان تو اکنه امیر المومنین رایت برداشته خواست که متوجه حرب
شود سید صلعم فرمود که ای علی چون بساحت ایشان رسی اول ایشانرا بدین اسلام دعوت کنی
و تهدید نمای که اگر یکی از ایشانرا بدین اسلام هدایت کنی بهتر است مر ترا از شتران سیاه که سرخ
موی باشند پس فرمود که اعلم یا علی انهم یجدون فی کتابهم ان الذی یدمر علیهم اسمه ایلیا
فاذا لقیتهم فقل انا علی بن ابی طالب فانهم یخذلون انشاء الله بدان ای علی که اهل خیبر در کتاب
خود خوانده اند که شخصی که حصن ایشان بگشاید و ایشانرا منکوب سازد نام او ایلیا باشد چون
با ایشان ملاقات کنی بگو نام من علی است که بعد باذن الله تعالی مخذول خواهند شد سلمه روایت کند
که امیر المومنین چون بحربگاه رسید مرحب یهودی بمبارزت او بیرون آمد با سلاحی تمام و مغفری
از فولاد بر سر نهاده و بر بالای مغفر خودی از سنگ تراشیده وضع کرده مرکب را بجولان در آورد
و رجز مذکور را اعاده ساخت حضرت امیر در مقابل او این رجز آغاز کرد که انا الذی سمتنی امی
حیدره کلیث غابات شدید قسوره اکیلکم بالسیف کیل السندره و چون مرحب این رجز استماع
کرد بر خود بلرزید بجهت آنکه مادر با او گفته بود که من در واقعه دیدم که شیری بر تو حمله کرد و ترا مغلوب
ساخت باید که امروز از شیر یا از شخصی که مسمی بشیر یا شیر خصلت باشد احتراز کنی اما حمیت جاهلیت
مانع مراجعت او شده با امیر المومنین در مقام محاربه در آمد و امیر المومنین بعد از عرض
اسلام بر وی و امتناع او از آن آغاز محاربه کرد و دو ضربت در میان ایشان رد شد آخر الامر امیر المومنین
تیغ بر آورد و چنان بر فرق او زد که خود سنگین و مغفر آهنین ببرید و از سر و روی او گذشته
بحلق او رسید مرحب از مرکب بیفتاد و بجهنم شتافت یهودان چون این ضربت مشاهده کردند رعبی
و خوفی و هیبتی از امیر المومنین در دل ایشان افتاد همه بگریختند و در قلعه رفته در را استوار
کردند امیر المومنین بدر قلعه آمد یکی از بالای قلعه او را ندا کرد که ای مرد نام تو چیست حضرت امیر فرمود

که علی

که علی محمد و من معه محمد و هر که با اوست بلند مرتبه است و عالی رتبه پس گفت ای علی من
در کتاب خوانده ام که درین نزدیکی پیغمبری پیدا شود که سلام تحیة او باشد و او پسر عم خود را
بدین حصن فرستد و خدای این حصن را بر دست او بگشاید اگر تو صاحب این فتح
باشی مرا امان باشد یا نه فرمود لك امان الرسول آن مرد گفت عالج الباب در را بجنبان
امیر المومنین علیه الصلوة والسلم از گفتار او خوشحال شده در را بگرفت و بقوت تمام
یک دو بار بجنبانید حلقها را از زنجیرهای آن درهم شکست و در را از جای خود بر کند و بیالای
سر برد و مقدار چهل گام پس سر خود انداخت ابو عبد الله حافظ باسناد خود از ابی رافع
مولی رسول صلعم نقل کرده که امیر المومنین با یهودی مقاتله میکرد آن یهودی شمشیر را حواله
سپر آنحضرت کرد و سپر از دست او بیفتاد امیر در غضب شده در خیبر را بدست گرفته سپر
خود ساخت و بآن محاربه میفرمود تا فتح نمود و بعد از آن از پس انداخت و نیز عبد الله باسناد
خود از لیث بن ابی سلیم و او از ابی جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهما نقل کرده که جابر
بن عبد الله گفت که چون امیر المومنین در خیبر بر کند و بینداخت مسلمانان خواستند
که در قلعه داخل شوند خندق حایل بود آنحضرت در را بیاورد تا پل سازد با طراف خندق
نرسید پس حلقه در را قبضه ساخت و در را بر سر دست نگاه داشت تا همه اصحاب لشکر با
پیغمبر با توابع از آنجا بگذشتند و مرویست که یکی از اصحاب با پیغمبر گفت که یا رسول الله
من عجب مانده ام از قوت علی که دری باین عظمت بر کنده و بر سر دست بداشته تا همه مردمان
از آن میگذرند آیا دست او ستونست که اصلا متزلزل و مضطرب نمیشود رسول فرمود که از
دستش تعجب میکنی و پایش ملاحظه نمیکنی که تعجب در آن بیشتر است چون پایش را ملاحظه کرد
گفت یا رسول سبحان الله پای او در هوا استاده حضرت فرمود که نه اینچنین است بلکه جبرئیل
شهپر خود را فرش ساخته و او بر بالای پر او استاده و هم باسناد لیث از جابر نقل کرده
که چهل مرد توانا بر آن شدند که آن در را از جای خود بجنبانند نتوانستند و بروایتی دیگر هم

از جابر منقولست که هفتاد مرد بهم رفتند نتوانستند که از جای خود برند ونیز ابو
عبدالله روایت کرده که امیر المؤمنین فرمود که چون در خیبر بر کندم و سپر ساختم ولشکر
بران بکذشت یکی با من کفت یا علی لقد حملت حملا ثقیلا ای علی باری کران برداشته کفتم بغنای
که کرانی این بیش از سپری نمی یابم پس فرمود که چون همه بر بالای ان در بکذشتند و باز آمدند
من ان در را در خندق افکندم هفتاد کس بهم رفتند تا از جای خود برند نتوانستند
و در کتاب دلایل النبوة از ابی بکر بیهقی نقل کرده اند که پیغمبر صلعم یک یک از حصنهای خیبر
میکشاد و مالها و غنایم از ابرا اصحاب قسمت میفرمود تا انکه کار محاربه بحصن سطیح وسلالم
رسید و این آخرین حصن خیبر بود و حضرت پیغمبر صلعم قریب بده روز و بروایتی دیگر پانزده
روز در پای این حصن محاربه نمود تا انرا فتح کرد و از محمد بن اسحق مرویست که از حصون
خیبر اول حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة وشق را بعد از ان یهود ان بحصن صعب بن
معاذ متحصن کشتند و ان نیز بعد از محاربه بسیار مفتوح کشت و اقمشه و امتعه ایشان
بدست مسلمانان در امد پس بمحاصره قموص اشتغال نمودند و حضرت رسول را صداعی
طاری شده بود و بجهت ان نمیتوانست که سوار شود و قلعه بغایت محکم بود و بعد از محاربه
بسیار بدست حضرت شاه ولایت شیر بیشه هدایت صلوات الله علیه مفتوح شد و درین
محاربه مرحب یهودی را بقتل اورد بتفصیلی که مذکور کشت و این حصار سلام بن ابی حقیق
بود القصه اصحاب غنیمة انرا نیز بحوزه تصرف در اوردند و در میان ان صفیه بنت احیی بن
اخطب بود با زنی دیکر و بلال ایشان هر دو زن را بر کشتکان ایشان بکذرانید چه ان زن که با صفیه
بود کشتکان قوم خود را بدید دست بفریاد کشید و روی بخراشید و خاک بر سر خود کرد رسول
فرمود اغربوا عنی هذه الشیطانیه از من دور کنید این زن شیطان صفت را پس روی ببلال
کرد و فرمود که انزعت منک الرحمة یا بلال حیث تمر بامراتین علی قتلی رجالهما نزع کرده شد
از تو رحمت که زنان را بر مردان کشته ایشان بکذرانیدی انکه صفیه را نزد خود خواند و ردای

ربع

مبارک را بر وافکند مردمان بدانستند که رسول او را از برای خود بر کزید و صفیه پیش
ازین واقعه در خواب دیده بود که ماه آسمان در کنار او افتاد این خواب با شوهر خود که کنانه بن
ربیع بود نقل کرد شوهرش طپانچه سخت بر رویش زد که کبود شد و کفت مکر میل پادشاه
حجاز کرده که محمدست و چون حضرت رسول اثر ان کبودی بدید منشاء انرا ازو پرسید
او صورت حال را بعرض رسانید انکه کنانه بن ربیع را پیش رسول آوردند و او صاحب
کنز بنی النضیر بود رسول او را کفت مالهای که نزد تست حاضر کن او قبول نکرد پس
او را بزبیر داد که ویرا عذاب کن تا اقرار کند یهودیی کفت من او را در فلان خرابه دیدم
که امد و شد میکرد رسول بفرمود تا ان خرابه بشکافتند و مال بسیار بیرون آوردند
و زرهای دیکر را ازو طلبید نداقرار نکرد پس او را شکنجه کردند مقر نیامد انکه او را
بمحمد بن مسلمه داد تا او را بعوض برادر خود که در قلعه کشته بود قصاص کرد بعد از ان ابن
ابی حقیق التماس نمود که از قلعه پایین اید و با رسول سخنی چند بکوید انحضرت رخصت
دادوی بیامد و بعد از تنزل و تضرع بسیار مصالحه کرد بر حقن دما و ترک ذراری ایشان
باینکه جمیع اموال و ارضین و نقود و امتعه و مواشی و رخوت و اثواب به پیغمبر واکذارند مکر
جامه که پوشیده اند پس رسول فرمود که برئت منکم ذمة الله وذمة رسوله ان کتمتمونی شیئا
بری باشد از شما ذمت خدا و رسول اکر چیزی از من پوشیده باشید پس برین مصالحه واقع
شد و بعد از ان اهل خیبر کفتند که چون ما رسوم و اداب عمارت و زراعت این حصون
نیک میدانیم ما را بجال خود واکذارید تا محافظه منازل ان مینماییم و عمارت و زراعت ان
میکنیم وانچه حاصل میشود تنصیف مینماییم رسول باین راضی شده با ایشان مقاطعه کرد
و فرمود که این مصالحه و مقاطعه مشروط باین شرط است که هر کاه ما خواهیم شما را ازین
حصون اخراج کنیم و چون خبر فتح قلاع خیبر باهل فدک رسید بیامدند و امان طلبیدند
و حصون فدک را تسلیم کردند و رسول بر طریق اهل خیبر با ایشان مصالحه و مقاطعه فرمود

پس زمین خیبر فی مسلمانان شد بجهت انکه بجا ربه مفتوح کشته بود و فدک خاصه رسول گشت
بسبب انکه بدون حرب بدست پیغمبر در امده بود و رسول بعد از فتح خیبر و فدک چند روزی
بجهت استراحت توقف فرمود و زینب بنت حارث که زن سلام بن مشکم بود و دختر برادر
مرحب کوسفند بریان برسم هدیه نزد پیغمبر اورد و از خادمان عتبه علیه پرسید که پیغمبر کدام
عضو کوسفند را بیشتر دوست دارد کفتند دست ان پس در خفیه دست کوسفند را
زهر آلوده ساخت و باقی اعضای انرا نیز قدری زهر بمالید و چون ان کوسفند را نزد رسول
اورد پاره از کوشت دست انرا برداشت و به پیغمبر داد انحضرت جزوی ان کوشت بسر دندان
مضغ فرمود و بینداخت و بشر بن براء بن معرور پاره ازان بخورد پس رسول فرمود که ان کتف
هذه الشاة یخبرنی انها مسمومة کتف این کوسفند بمن خبر داد که مرا زهر آلود ساخته
اند انکه ان زن را طلبید و ازو این صورت پرسید معترف شد باینکه این عمل کردم تا تورا
باین خبر دهم و یقین من در نبوت تو زیاده شود انحضرت بجهت این سخن از سر او در
کذشت پس بشر بن براء بجهت خوردن آن طعام مسموم وفات کرد و ازما در بشر مرویست
که در مرض الموت حضرت رسالت صلعم بعیادت وی رفتم فرمود که یا ام بشر ما زال
اکلة خیبر التی اکلت مع ابنک تعادنی فهذا اوان قطعت ابهری یای مادر بشر همیشه
ان لقمه کوشت که در خیبر با پسر تو خوردم معاودت میکرد و هرسال اثر آن بر من ظاهر
میکشت تا انکه الحال زمان ان شد که رک کردن مرا وقطع کند و ازینجاست که اهل اسلام
روایت کرده اند که انحضرت بجهت کرامت رتبه نبوت درجه شهادت یافت و بمدارج شهدا
عروج کرده بجوار ایزدی شتافت القصه حق سبحانه بعد از وعده غنیمت و فتح خیبر بشارت غنایم
و فتوح دیکر باثبت خیر البشر داده میفرماید و اخری و وعده کرد خدای شما را غنیمتهای دیکر
لم تقدروا علیها که هنوز قادر نشده اید بران یا وعده داد شما را قریه دیکر که ان مکه است یا
قری و بلاد دیکر تا روز قیامت قد احاط الله بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بها

بان غنایم یا فتح مکه یا فتوح بلاد دیکر که عنقریب بران دست یابید و نزد بعضی معنی آنست
که خدای احاطه غنایم نموده و بران مستولی کشته و محافظه نموده و از غیر شما ممنوع ساخته
تا شما را بران ظفر دهد و بحوزه تصرف شما در آرد و از ابن عباس و حسن و جبائی منقولست
که مراد بان مداین فارس و روم و شام است چه پیغمبر ایشانرا بشارت داده بود بر کنوز کسری
و قیصر در حینی که اصلا قدرت نداشتند بر قتال فارس و روم و فتح مداین ان و کویند مراد
غنایم هوازنست که در حنین بدست اصحاب درامد و کان الله و هست خدای علی کل شیء
بر همه چیزها از فتح مداین و اعطای غنایم و غیران قدیرا توانا چه قدرت او ذاتیه است پس
مختص بشیء دون شیء نباشد و در تفسیر کشاف و بیضاوی اورده که اخری صفه مغانم
محذوفست و معطوف بر هذه یعنی معجل ساخته از برای شما غنیمتها دیکر را که غیر مغانم
خیبر است از بلاد دیکر یا منصوبست بفعل محذوف که مفسر انست قوله قد احاط الله
بها و تقدیر کلام اینست که قضی الله مغانم قد احاط الله بها یعنی حکم کرده خدای بغنایم
دیکر را بتحقیق که علم خدا احاطه نموده است بان و محتملست که مرفوع المحل باشد بابتدائیه
چه موصوفیه ان بقوله لم تقدروا علیها او را از نکریه صرف بیرون برده و قوله قد احاط الله بها
خبر ان یعنی مغانم دیکر که بید قدرت شما در نیامده احاطه نموده است علم خدا بان که عنقریب اخذ
ان نمائید و میتواند بود که مجرور المحل باشد باضمار رب یعنی بسا غنایم دیکر که بران قدرت
ندارید و حق سبحانه بفضل شامل و عنایت کامل خود شما را بران مستولی سازد چه لطف الهی
فراخور حال شماست بجهت علم او باخلاص و وفا و صدق و صفای شما و لو قاتلکم و اکر قتال
کردندی با شما در حدیبیه الذین کفروا انانکه کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی یا اکر بنی
اسد و غطفان که اراده نهب ذراری مسلمانان داشتند در مدینه مقاتله کردندی با اشال شما
لولوا الادبار هر آینه برکردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی از شما بجهت بیکجهتی و رسوخ
عقیده شما ثم لا یجدون پس نیافتندی ولیا دوستی و کارسازی که حراست ایشان نماید و از شما ٥

دفع ضرر کند ولا نصيرا ونه ياری که نصرت ايشان دهد اين آيت با وجود دلالت ان بر علوم غيبيه دالست
بر انکه او سبحانه عالمست بکيفية انچيزی که در مستقبل وجود پيدا کند واشارتست بانکه هرچه معدوم
است معلوم او سبحانه است سنة الله سنت نهاده است خدای سنت نهادنی در ميان شما
التي قد خلت انچنان سنتی که کذشته است من قبل پيش ازين در ميان امتان ديکر يعنی طريقه
وعادت قديمه الهی جاريست در ميان امم سالفه ولاحقه که هميشه انبيا واوليای او بر اعدا
غالب باشند واهل طاعت منصور واهل معصيت مخذول ومقهور کما قال لاغلبن انا ورسلی
ولن تجد وهرکز نيابی لسنة الله مر طريقه وعادت خدا را در نصرت انبيا واوليا تبديلا تغيير
دادنی يعنی هيچکس نتواند که طريقه او سبحانه را مبدل سازد وعادت او را متغير کرداند از
انس مالک روايتست که در حينی که حضرت رسالت ص در حديبيه نزول فرموده بود هشتاد تن
از اهل مکه وقت نماز صبح از جبل تنعيم فرو تاختند تا اصحاب را بقتل رسانند اصحاب بر ايشان غالب
شده همه را بکرفتند وانکاه پيغمبر ايشانرا ازاد کرد تا در حرم قتل واقع نشود وحق سبحانه مقارن
اين حال آيت فرستاد که وهو الذي واوانکسيست که از محض فضل خود کف ايديهم منع کرد دستهای
کفار مکه را عنکم از شما وايديکم عنهم وبازداشت دستهای شما را ازيشان ببطن مکة در وادی
مکه يعنی حديبيه من بعد ان اظفرکم پس از انکه ظفر داد شما را وغالب ساخت عليهم بر ايشان
مراد ان هشتاد تن اند وکان الله وهست خدای تعالی بما تعملون بانچه ميکنيد از مجادله با
کفار در اول بار برای فرمان سيد ابرار وبانکه ازيشان دست باز ميداريد ونميکشيد بجهت
تعظيم حرمت حريم حرم پروردکار بصيرا بينا وشما را بران جزا نيکو خواهد داد در دنيا وعقبا
اين آيت متضمن امتنان او سبحانه است بر اهل ايمان که ان حجر ومنع او سبحانه است ايشانرا
از قتال تا بين الفريقين مصالحه که اعظم واشرف از فتح است حاصل شود چه فتح مستلزم
مقاتله است در زمين حرم بخلاف مصالحه ودر سبب نزول اين آيت چند وجه ديکر کفته اند
ازانجمله از ابن عباس روايت کرده اند که مشرکان چهل کس را بحديبيه فرستادند تا

بمسلمانان

بمسلمانان ضرری رسانند اصحاب خبردار شده ايشانرا بکرفتند وبفرموده پيغمبر همه را
ازاد کردند وحق سبحانه اين آيت فرستاد واز عبدالله بن مغفل نقل کرده اند که در وقتی که ما با
پيغمبر در زير شجره سمره با اهل مکه صلح ميکرديم وپيغمبر طريق نوشتن صلح نامه بامير المؤمنين
املا ميفرمود سی سوار مسلح بر ما تاختند ورسول دعا کرد تا همه کور شدند پس ما برخواستيم
وهمه را بکرفتيم رسول فرمود ايشانرا ازاد کنيد ما انها را آزاد کرديم واين آيت امد وبعضی ديکر
کفته اند که عکرمه بن ابی جهل با پانصد کس بحديبيه امد تا با پيغمبر مجادله کند انحضرت خالد بن
وليد را با جمعی بفرستاد وايشانرا منهزم ساخته ميدوانيدند تا همه را در حيطان مکه داخل کردا نيدند
وبرکشتند وحق سبحانه در عقب ان اين آيت فرستاد وبعد ازان سبب منع دخول مسلمانان
درين سال در مکه بيان کرده فرموده که هم الذين کفروا ايشانند انانکه نکرويدند بخدا ورسول
وصدوکم وبازداشتند شما را عن المسجد الحرام از دخول مسجد حرام وطواف کعبه معظمه واحلال
از عمره والهدی ومنع کردند انرا نيز از روی تهديد که برای قربان آورده بودند از شتران
معکوفا در حالتی که بازداشته بودی ان يبلغ از انکه برسد محله بجای خود يعنی مکان نحر
که مکه است همچنانکه موضع ذبح هدی منی است وهديی که همراه داشتند هفتاد شتر بودند
که تقليد واشعار کرده بودند وبحديبيه آورده وچون از زيارت کعبه ممنوع شدند همانجا نحر
کردند خلاصه انچه از سوق آيت مفهوم ميشود انست که کفار بسبب انکه شما را از عمره منع
کردند وقربانی شما را نکذاشتند که بمحل خود رسد مستحق قتال واستيصال اند ولکن ما شما را
درين سال از قتال ايشان باز ميداريم جهت انکه آسيبی وضرری نرسد بجماعت مومنانی که در
مکه اند ولولا رجال مؤمنون واکر نبودندی مردان ايمان آرنده ونساء مؤمنات وزنان کرونده
در مکه لم تعلموهم که ندانيد شما ايشانرا وبر ايمان ايشان وقوف نداشته باشيد بجهت اختلاط
ايشان بمشرکان وان هفتاد ودو مرد وزن بودند که کتمان ايمان ميکردند از مشرکان و
بجهت ضعف وعجز نميتوانستند که از ميان ايشان بيرون آيند وقوله ان تطؤهم بدانکه شما لست

از رجال یا از ضمیر منفصل تعلموهم یعنی اکر نه ان بودی که کام می نهادید بران مومنان و ایشانرا
در زیر پای میکرفتید یعنی هلاک میکردید در وقت مقاتله با کفار یا انکه اکر نه بجهت عدم علم شما
بودی بر مقتول شدن ایشان در حین محاربه فتصیبکم پس میرسید شمارا منهم از جهت کشته
شدن ایشان معرة مکروهی که ان غم و تاسف شما می بود بر قتل ان مومنان یا سرزنش اهل کفر
بر کشتن شما اهل دین خود را یا کراهت شما بغرامت قتل که ان دیه است و کفارت خطا و قوله
بغیر علم منصوب المحل است بر انکه حال باشد از فاعل تطؤهم و جواب لو محذوف و تقدیر
کلام اینکه لولا ان تطؤهم غیر عالمین بهم لما کف ایدیکم عنهم یعنی اکر نه بجهت ان بودی که وقت
محاربه میکشتید اهل ایمانرا در حالتی که عالم نباشید بایمان ایشان هر آینه ما دست شمارا از ایشان
کوتاه نمیکردیم و همه را مغلوب و مقهور شما میساختیم پس از جهاد ایشان باز داشته شدید
لیدخل الله فی رحمته تا داخل کرداند خدای تعالی در رحمت و بخشایش خود من یشاء هر کرا خواهد
از انکسانی که اسلام قبول کنند بعد از صلح از اهل مکه یا داخل سازد ایشانرا در رحمت خود
بجهت سالم ماندن ایشان از قتل و در ارد شمارا در بخشش خود بجهت سلامتی شما از طعن
و عیب کفار بسبب کشته شدن اهل اسلام در میان ایشان لو تزیلوا اکر جدا بودندی
ان مومنان از کافران و از یکدیکر متمیز لعذبنا الذین کفروا هر آینه عذاب میکردیم انانرا که کافر
شدند منهم از اهل مکه عذابا الیما عذابی دردناک بقتل و سبی و غارت پس ما بیرکت و حرمة
مومنان اذیار قتل و سبی را از ان کفار باز داشتیم و چون ممکن است که لو تزیلوا در حکم تکرار جمله
شرطیه باشد که ان لولا رجال است پس جایز است که جواب شرط لعذبنا باشد و احتیاج
نیفتد بتقدیر جواب و امام جعفر صادق صلوات الله علیه از امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم
روایت کرده که انحضرت تفسیر این آیت را از پیغمبر ص پرسید فرمود که معنی انست که اکر جنبا
اولادی که در اصلاب این کافرانند و علم ما بایشان تعلق کرفته از آبای خود متمیز و متفرق بودندی
ما ایشانرا بعذاب قتل معذب می ساختیم زهری و عروه بن زبیر و مستور بن مخرمه تفصیل قصه

صلح حدیبیه

صلح حدیبیه را برین وجه ایراد نموده اند که سید عالم ص از مدینه بقصد عمره با جمعی از
اصحاب خود بمکه نهاد و چون بذو الحلیفه رسید احرام کرفت و شترانرا اشعار و تقلید فرمود
و در انجا جاسوسی از بنی خزاعه بمکه فرستاد تا از احوال قریش استفسار نماید و در حینی که انحضرت
با اصحاب بغدیر اشطاط رسید که قریب بکوه عسفانست ان جاسوس آمد و خبر داد که
رؤسای قریش چون کعب بن لوی و عامر بن لوی و غیره جمله احابیش را جمع کرده اند تا با
شما مقاتله کنند و یا از دخول مکه و زیارت کعبه معظمه باز دارند رسول با اصحاب بر سبیل
مشورت فرمود که شما چه مصلحت می بینید برویم و قتل ایشان و سبی زنان و فرزندان
ایشان کنیم یا انکه هر که با ما در مقام مقاتله در اید با او مجاهده کنیم ابو بکر کفت رای تو است
اما چونکه ما بقتال نیامده ایم بلکه بزیارت خانه کعبه باین صوب توجه نموده ایم پس اولی
شوق انیست و غرض رسول درین مشورت ان بود که تا رای اصحاب را استمزاج کند و اکرنه
انحضرت برای اصوب اعلم بود انکه با اصحاب کفت که روانه شوید ایشان میرفتند تا بعسفان
رسیدند بشر بن سفیان از مکه می امد بنزد رسول امد و کفت یا رسول الله قریش یکبار
بر تو پلنک پوش شده اند یعنی بدشمن تو متفق الکلمه کشته اند و کمر عداوت تو در میان بسته
نخواهند کذاشت که تو بمکه روی و اینکه خالد بن ولید که با جمعی بسیار طلیعه لشکر ایشانست
بکراع الغمیم نزول کرده است رسول فرمود که اکر ایشانرا بر من قوت تسلط بودی مراد ایشان
حاصل کشتی بخدا سوکند که اکر در طریق تنزل با من سلوک نکنند با ایشان مقاتله کنم و تایید
الهی و توفیق پادشاهی همه را مقهور و مغلوب سازم پس فرمود که کیست از شما که ما را
براهی برد که رهکذر ایشا نست مردی اسلمی کفت من براهی دشوار شما را با ایشان رسانم
رسول فرمود که سیروا اصحاب روانه شدند و چون مواضع دشوار را طی کردند و بزمین
هموار رسیدند رسول فرمود که بکوئید نستغفر الله و نتوب الیه همه اصحاب باین کلمه مترنم
کشتند حضرت فرمود که این حطه ایست که بر بنی اسرائیل عرض کردند و ایشان قبول نکردند

وچون بطلیعه لشکر رسیدند فرموده که براه دست راست بروید پس اصحاب بدست راست میل کرده
میرفتند تا بثنیه المرار رسیدند که مهبط حدیبیه است در انجا ناقه حضرت رسالت صم بی جهتی و
سببی فرو خسبید اصحاب کفتند که کوئیا این ناقه حرونست که بی سببی میخسبد حضرت فرمود لا ولکن
حبسها حابس الفیل پس ناقه را بر پای کرد و ازان راه عدول نمود و باقصی حدیبیه بر سر چاهی که
آب اندک داشت نزول فرمود و ببرکت میامن انحضرت آب چاه بسیار شد چنانکه همه اصحاب را کافی
بود و تفصیل این در ما تقدم سمت تحریر یافت بعد از ان بدیل بن ورقا خزاعی با جماعتی از بنی خزاعه
در رسیدند و کفتند یا رسول الله کعب بن لوی و عامر بن لوی باعود مطافیل لشکر جمع کرده اند
بقصد انکه ترا از مسجد الحرام منع کنند رسول فرمود من بقتال هیچکس نیامده ام بلکه قصد زیارت
دارم و بخدای که اقدام ایشان بحرب باعث وقوع عقوبت و عذاب استیصالست بریشان
واکر چنانچه خواهند مهادنه کنیم با ایشان در مدتی معین که نه مرا با ایشان نزاعی باشد و
نه ایشانرا با من تعرضی واکر درین مدت قبول اسلام نمایند فهو المرام واکر نه بفراغت خاطر و
امنیت در منازل خود قرار کیرند واکر چنین نکنند بحق انکسی که جان من بید فرمان اوست که
با ایشان مقاتله کنم تا انکه خدا مرا بر ایشان ظفر دهد و یا انچه امر الهی باشد بر من جاری شود
بدیل کفت من بروم و مضمون این کلام را بسمع ایشان رسانم و به بینم که درین باب چه میکویند
پس نزد قریش آمد و این معنی را بایشان انها کرد عروه بن مسعود ثقفی برخواست و بقریش کفت
که این مرد سخنی میکوید که خیر شما درانست اکر قبول این امر میکنید فهو المراد واکر نه مرا با
او بنزد محمد فرستید تا من نیز سخنی چند با او بکویم ایشان قبول این امر کرده او را نزد رسول
فرستادند و انحضرت انچه ببدیل کفته با او تکرار فرمود عروه با رسول در مقام مفاخره درامد و در
اثنای ان کفت ای محمد بخدا که در پیرامون تو جماعتی سفیه می بینم که در حالت حرب از تو فرار نمایند و ترا
تنها بکذارند ابو بکر او را دشنام داد و کفت آیا ما باشیم که این نوع فعل را نسبت برسول خدای بجای ی
آریم عروه کفت این چه کس است کفتند که ابو بکر بن قحافه عروه کفت که بخدا که اکر نه ان بودی

که تو پیش ازین در حق من کاری کرده و من مکافات ان با تو نرسانیده ام واکر نه انچه حق جواب این سخن
بود بتو میکفتم پس عروه در سخن کفتن پیاپی دست بروی مبارک حضرت رسالت پناه صم میرسانید
و بی حرمتی میکرد مغیره بن شعبه خودی بر سر کرفته و شمشیری حمایل کرده بر زبر سر او استاده بود
هرکاه دست برسول دراز کردی وی قبضه شمشیر را بر دست وی زدی و کفتی دست را در پیش
خود نکه دار و ترک این بی ادبی بکن واکر نه دست ترا باین شمشیر قطع کنم وی کفت این چه کس است
کفتند مغیره بن شعبه عروه در مقام سرزنش او درامده کفت ای شعبه تو از نسبتی که خیانه کردی
و در عذر سعی نمودی و این بجهت ان کفت که مغیره در زمان جاهلیه با قومی مصاحبه کرد و آخر
مال ایشانرا اخذ نمود و ایشانرا بقتل آورد پس نزد رسول امد و اسلام آورد رسول فرمود
که اما الاسلام فقد قبلنا و اما المال فانه مال غدر لا حاجه لنا فیه اسلام ترا قبول کردیم اما مال ل
تو مال غدرست و ما را بان احتیاجی نیست پس عروه نیک نظر کرد دید که اصحاب نزد ان قدوه
احباب کمر خدمتکاری در میان بسته بودند و انچه انحضرت بایشان امر میکرد بان مبادرت
میکردند و بطریق خادمان و چاکران دست بر سینه و سر در پیش افکنده نزد او استاده بودند
و از غایت خشیه در حین تکلم بروی او نکاه نکردندی و سخن را نرم و آهسته کفتندی و در هر محلی که
وضوء ساختی یا آب دهن افکندی بر یکدیکر سبقه کرده انرا بر داشتندی و بجهت تیمن و تبرک
بر روی خود مالیدندی چون عروه این نوع تعظیم و یکجهتی ایشانرا بدید بازکشت و قریش را کفت
ای قوم من ملوک عالم و سلاطین عالم را بسیار دیده ام مانند قیصر روم و کسری فارس و نجاشی
حبشه بخدای که هرکز هیچ پادشاهی ندیدم که در میان قوم خود مطاع تر از محمد باشد در میان
اصحاب پس انچه دیده بود از یکجهتی و چاکری و وفاداری ایشان با قریش بازکفت انکه کفت
پادشاهی باین عظمة بر شما عرض رشد و صلاح میکند قبول ان کنید مردی از کنانه کفت مرا
بکذارید که بروم و از کیفیه سلوک اصحاب نسبت با و ملاحظه کنم کفتند برو چون نزدیک رسول
رسید رسول کفت این فلانکس است و از فلان قومی که تعظیم هدی بجای می آرند لبیک زنان ن

باستقبال وی روید وشتران هدی را همراه خود ببرید ایشان چنین کردند وچون ان مرد اینجا
راشاهده کرد کفت سبحان الله چنین قومی را از خانه خدای چکونه منع توان کرد پس بازکردید و
ایشانرا بصلح ترغیب نمود ایشان حلیس بن علقمه را فرستادند واو سید احابیش بود رسول
چون اورا بدید کفت این از قوم متعبدانست هدی را پیش او باز برید وی چون هدی را با
اشعار وتقلید بدید کفت لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم وبازکشت وان صورترا
باقریش بازکفت ودر عقب ان مکرز بن حفص از ایشان اذن طلبیده نزد رسول آمد چون
پیغمبر اورا بدید فرمود که این مکرز است که بسمت فسق وفجور مشهور هست پس بیامد وبا
وبا رسول آغاز سخن کرد ودر اثنای مکالمه سهیل بن عمرو در رسید ورسول را کفت سهل
علیکم امرکم کار شما بر شما آسان شد چه قوم از شما طلب صلح میکنند ایشان لبیک کو یان
هدی را پیش آوردند سهیل کفت من از جانب قریش آمده ام تا با شما صلح کنم وعهدنامه
از شما بستانم پس رسول امیر المؤمنین را طلبید وطریق صلحنامه را با او املا نمود امیر المؤمنین
بفرموده سید المرسلین نامه را به بسم الله الرحمن الرحیم معنون ساخت سهیل کفت
ما رحمن را نمیشناسیم وچون این نوشته ایست میان ما وتو پس چیزی باید نوشت که ما وتو معرفه
بان داشته باشیم پس کفت که در عنوان نامه باسمك اللهم بنویس مسلمانان کفتند که ما بسمله را ترک
نکنیم رسول فرمود که ای علی آنچه سهیل میکوید بنویس حضرت امیر عنوان نامه را باین اسم موشح
ساخت انکه رسول کفت که بنویس که هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله سهیل کفت اکر میدانستیم
که تو رسول خدایی هرکز این منازعه با تو نمیکردیم وترا از خانه خدا منع نمینمودیم رسول فرمود
انی رسول الله وان کذبتمونی من رسول خدایم واکرچه شما مرا تکذیب میکنید انکه با امیر المؤمنین
کفت امح رسول الله این کلمه را محو کن امیر المؤمنین فرمود یا رسول الله دست من بمحو کردن
اسم تو از نبوت جاری نمیشود پیغمبر صلح نامه از وی بستد وانرا محو فرمود وکفت بنویس که هذا ما
قاضی محمد بن عبد الله سهیل بن عمرو وحضرت امیر باین طریقه نامه را معنون ساخت وبعد از ان

دران درج نمودند که ده سال میان ایشان محاربه نباشد ودرین مدت هرکه از اصحاب رسول
بحج وعمره یا بتجارت بمکه اید بر نفس ومال خود ایمن باشد وهرکه از قریش بمدینه آید واز انجا بمصر وشام
رود نیز ایمن بود وهرکه درین مدت بی رخصة ایشان نزد مسلمانان اید اورا بازدهند وهرکه از اهل
اسلام نزد ایشان رود بازندهند این شرط بر مسلمانان دشوار امد رسول فرمود از ین بحث درکذرید
من جاءهم منا فابعده الله ومن جاءنا منهم رددناه الیهم فلو علم الله الاسلام من قلبه جعل له مخرجا
هرکه از ما بجانب ایشان رود از رحمت خدا دور هست وسزاوار غضب وسخط او وهرکه از جانب ایشان
بما آید ما اورا بایشان رد میکنیم پس اکر علم الهی بایمان او تعلق کرفته باشد راه بیرون شد
از برای او پیدا خواهد کرد واورا از مضیق زندان اهل کفر نجات خواهد داد ونیز شرط
کردند که هرکه خواهد الحال بعقد وعهد محمد در آید وهرکه خواهد بعقد وعهد ایشان
رود فی الحال بنو خزاعه برجستند وکفتند ما در عهد محمدیم وبنو بکر کفتند ما در عهد قریشیم
پیغمبر فرمود پس بکذارید تا بطواف خانه خدا رویم سهیل کفت امسال زیاره موقوف کنید وبا
ما در مکه در میایید ودر سال آینده ما سه روز از مکه بیرون رویم وشما بی سلاح در مکه در ائید
واین زمان با سلاح سوق هدی کنید تا انجا که شما را بازداریم همانجا ذبح کنید وبازکردید رسول
فرمود هدی برانید اصحاب هدی براندند وایشان در میانه راه هدی را بازداشتند ودر
اثناء این حال جندل بن سهیل بن عمرو از پایین مکه بیامد با بندهای کران وخود را در میان مسلمانان
انداخت پدرش چون این حال را دید برخواست وطپانچه بر روی زد وکفت هذا یا محمد اول ما
اقاضیك علیه ان ترده ای محمد این اول انچیزیست که با یکدیکر محاکمه ومصالحه نمودیم که ردکنی
انرا رسول فرمود من حکم باین شرط نمیکنم وراضی باین نیستم سهیل کفت بخدای که من بر هیچ
چیز با تو مصالحه نکنم رسول کفت فاجره پس اورا امان بده سهیل کفت بخدای که من بر هیچ
چیز اورا امان نمیدهم رسول باز مبالغه کرد سهیل باز راضی نشد پس باز مکرز کرد سهیل
کفت بلی اورا امان دادیم جندل کفت ای مسلمانان من که مسلمان شده باشم چکونه نزد مشرکان

روم و بچه نوع از دست ایشان رهایی داشته باشم رسول فرمود برو و صبر کن تا خدا فرجی بدهد
چه ما راضی باین شرط شدیم و خلاف ازینکو نیست پس سهیل دست او را گرفته میبرد و انواع ایذا
و آزار با و میرسانید عمر خطاب گفت والله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ بخدا سوگند که من
از آن زمان که مسلمان شدم در اسلام شک نکردم مگر درین روز پس نزد رسول رفتم و گفتم
الست نبی الله تو نه پیغمبر خدایی فرمود بلی من پیغمبر و فرستادهٔ اویم پس گفتم نه ما بر حقیم و دشمنان
ما بر باطل فرمود بلی چنین است گفتم نه وعده خدا حقست فرمود بلی گفتم نه آنچه تو گفتی از نزد خداست
فرمود چنین است گفتم چگونه است که تو ما را گفتی که در مکه رویم و در آنجا حلق و تقصیر کنید
والحال بر خلاف اینست فرمود من گفتم که امسال این صورت متحقق شود گفتم نه فرمود که عنقریب
در مکه خواهیم رفت حلق کرده و تقصیر بجای آورده گفتم صدقت یا رسول الله راست گفتی و ازین
توبه کردم و پشیمان گشتم پس صلح نامه را تمام کردند و گواهان را از جانبین بر آن ثبت نمودند رسول
فرمود همین جا ذبح کنید و سر بتراشید کسی مرتکب آن نشد بار دیگر اعاده فرمود هیچکس اقدام
ننمود پس بغضب رفت و در خیمه ام سلمه آمد و عدم اطاعت اصحاب را با و باز گفت ام سلمه گفت
تو ملتفت ایشان مشو شتر خود را بکش و سر بتراش رسول از خیمه بیرون آمد و با هیچکس
ملتفت نشده شتر را بدست مبارک خود بکشت و حلاق را طلبید سر مبارک بتراشید مردمان
چون چنان دیدند همه شتر ان را بکشتند و سر بتراشیدند و بعضی بجای حلق تقصیر کردند و
از عدم اطاعت امر پیغمبر نادم شدند و بر آن تاسف خوردند پس رسول فرمود که رحم الله
المحلقین گفتند یا رسول الله والمقصرین فرمود رحم الله المحلقین باز گفتند والمقصرین
فرمود رحم الله المحلقین والمقصرین گفتند یا رسول الله چرا محلقین را سه بار رحمت کردی
و مقصرین را یکبار فرمود زیرا که مقصرین شک کردند و محلقین شک نکردند بعد از آن
جماعت زنان بیامدند و با رسول بیعت کردند و در حق ایشان این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا
اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات پس رسول صلعم بمدینه آمد و عتبة بن اسید که ملقب بابی بصیر

سر موی تراشی

پیغمبر نشستن

بود

بود مسلمان شده بود و در دست اهل مکه اسیر چون بشنید که پیغمبر معاودت نموده فرار نمود
و نزد رسول آمد مکیان در حق او نامه نوشتند و بدو مرد از بنی عامر داده نزد رسول فرستادند و طلب رد
او کردند رسول بنابر شرط مصالحه او را گفت که بمکه رو وی گفت یا رسول الله مرا نزد مشرکان میفرستی
فرمود برو و صبر کن که میان ما و ایشان عهدیست که خلاف آن نمیتوانیم کرد عتبه بالضرورة با
آن دو مرد متوجه مکه شد و چون بذو الحلیفه رسیدند بخرما خوردن مشغول شدند تیغی در
نیام نزد آن دو مرد نهاده بود عتبه گفت این نیک تیغیست رخصت باشد که تماشایی کنم گفتند روا
باشد او تیغ برکشید و بجنبانید و بر یکی زد و بکشت دیگری از او گریخته بمدینه آمد و چون رسول
او را از دور بدید فرمود این مرد ملعون و بترسانست پس او را گفت ترا چه رسیده گفت در ذی
الحلیفه صاحب تو صاحب مرا بکشت در حال عتبه با تیغی برهنه نزد رسول آمد و گفت یا رسول
الله قد اوفی الله ذمتک و ردتنی الیهم ثم انجانی الله منهم خدای تمام گردانید عهد ترا چون
تو مرا نزد ایشان باز گردانیدی خدای مرا از دست ایشان نجات داد رسول از قول عتبه
اعراض نمود عتبه از فحوی کلام رسول بفهمید که او را باز بمکه رد خواهد کرد از مدینه بیرون
آمد و در راه شام بکنار دریا که رهگذر قریش بود فرود آمد و مسلمانانی که در مکه بودند
خبردار شده فرار مینمودند و بنزد او می آمدند تا هفتاد مرد نزد او جمع شدند و جندل
بن سهیل نیز از مکه فرار نموده بایشان ملحق شد پس هر قافله قریش که بشام میرفت
میکشتند و غارت میکردند قریش بتنگ آمده رسول را شفیع آوردند و با او قرار دادند که
هر که از ما بشما آید رد مکنید پس رسول ایشان را باز خواند و حق سبحانه قصه مذکوره را علی
الاجمال بیاد پیغمبر میدهد و میگوید که اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد چون گردانیدند آنانی
که نگرویدند فی قلوبهم الحمیة در دلهای خود حمیت را یعنی آن چیزی را که دل را گرم و افروخته کرد
از خشم و غضب که از ممر تعصب و تکبر و غیرت ناشی شده باشد پس تفسیر حمیت میکند بر طریق
بدلیه بقوله حمیة الجاهلیة یعنی در آورند در دل خود غیرت و تعصب زمان جاهلیة را که باعث

فوران قلب وغضب وخشم ایشان شد وبجهت ان کفتند که چون محمد در بدر واحد پدران و
برادران وخویشان ما را کشته سوکند بلات وعزی که او را در منازل خود در نیاوریم یا انکه چون
پدران ما منقاد او نشدند ما نیز برسالت او ایمان نیاوریم تا انکه چون آبا و اجداد ما ببسمله قایل نبوده
اند ما نیز راضی نشویم که نامه را باین کلمه معنون سازد و یا انکه میتواند بود که متعلق اذ جعل
لعذبنا باشد یا صدوکم یعنی اکر نه بجهت مؤمنان مکه میبود ما عذاب میکردیم مشرکان
مکه را وقتی که حمیت جاهلیه را در دل خود راه دادند و بر تقدیر ثانی معنی آنست که باز داشتند
کافران شما را از مسجد الحرام وقتی که کردانیدند حمیت جاهلیه را در قلوب خود و بر هر تقدیر
چون حمیت جاهلانه را مرعی داشتند فانزل الله پس فرو فرستاد خدای تع سکینته طمانینه
وسکون خود را یعنی انچیزی را که سبب اطمینان وآرام دل بود از نزد خود انزال فرمود علی
رسوله بر فرستاده خود وعلی المؤمنین وبر کرویدکان باو تا ترک مقاتله کردند و بمصالحه
راضی شدند یا انکه در حینی که سهل بن عمرو وحویطب بن عبد العزی ومکرز بن حفص را صی
نشدند که بر عنوان صلح نامه بسم الله الرحمن الرحیم ومحمد رسول الله باشد ومؤمنا ن
خواستند که ازین معنی ابا کنند وبا ایشان در مقام مخاصمه ومنازعت در آیند حق سبحانه انزال
سکینه فرمود در قلوب ایشان وبجهت ان متوقر کشتند وحلم را شعار خود ساخته قبول ان
نمودند والزمهم ولازم ساخت یعنی ثابت کردانید خدای تع مؤمنان را کلمة التقوی سخنی
که سبب پرهیزکاریست از طغیان وعدوان واساس دوری از ان مراد کلمه شهادتست
یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نکذاشتند که در عنوان نامه بنویسند یا محمد رسول
الله که راضی نشدند بکتابت ان یا کلمه وفا بعهد و موید قول اولست انکه از امیر المؤمنین
معنی کلمه تقوی پرسیدند فرمود که هی قول لا اله الا الله والله اکبر وکانوا وهستند
مومنان احق بها سزاوارتر بدان از مشرکان واهلها واز اهل ان واولی بدان یعنی
ایشانند که استحقاق واهلیت این کلمه دارند نه غیر ایشان یا انکه ایشان احقند بنزول

ی سکینه ومستاهل ان یا احقند بمکه واز اهل انکه در ان داخل شوند وکان الله وهست خدا
بکل شیء علیما بهمه چیزی دانا واز انجمله علم او سبحانه است ببواطن سایر آدمیان ولهذا
ذم مشرکان نموده بحمیه ومدح مؤمنان انزال سکینه ولزوم کلمه قبل ازین کذشت که رسول صم پیش
از انکه بحدیبیه رود در واقعه دید که او با اصحاب بامنیت تمام وجمعیة لا کلام در مکه داخل شده
وحلق وتقصیر نموده صورت واقعه با اصحاب باز کفت ایشان مستبشر کشتند وتصور کردند
که تعبیر این واقعه امسال بفعل خواهد آمد وچون از حدیبیه مراجعت نمودند عبد الله بن ابی
وعبد الله بن نفیل ورفاعه بن حارث علیهم اللعنة کفتند والله ما حلقنا ولا قصرنا ولا رأینا مسجد الحرام
بخدا سوکند که ما حلق وتقصیر نکردیم ومسجد الحرام را مشاهده ننمودیم پس چکونه خواب پیغمبر
راست باشد وعمر خطاب نیز بجهت این از اسلام خود متشکک شد چنانکه مذکور کشت حضرت
رسالت چون این سخن بشنید فرمود من بکفتم که امسال این سوره متحقق خواهد کشت وحق
سبحانه بجهت تصدیق واقعه پیغمبر ووقوع تعبیر ان در اینده آیت فرستاد که لقد صدق الله در آینه
راست کردانید خدای تع رسوله فرستاده خود را الرؤیا در انچه دیده بود در خواب یعنی
خواب او را محقق ساخت بالحق در حالتی که از صدق متلبس بود بکرداری درست یعنی بغرضی
صحیح وحکمتی بلیغ چه در ان ابتلایی بود میان مؤمن مخلص ومیان انکسی که در دل او بیماری
نفاق بود و بسبب ان اهل ایمان ونفاق از هم متمیز شدند ومیتواند بود که بالحق حال باشد
از رؤیا یعنی راست آورد خدای خواب پیغمبر را در حالتی که متلبس بود بحق یعنی عاری از اضغاث و
اسمی ج احلام واحتمال دارد که با قسمی باشد ومراد بحق یا نقیض باطل باطل شد ویا از اسمای الهی آورنا
برین قوله لتدخلن المسجد الحرام جواب قسم باشد یعنی قسم بحقی که مقابل باطل است یا اسمیست
از اسمای او سبحانه که البته داخل شوید در مسجد الحرام و بنا بر دو قول اول لتدخلن جواب
خل قسم محذوف باشد وتقدیر کلام اینکه والله لتدخلن یعنی بخدا سوکند که البته در مسجد الحرام دا
شوید ان شاء الله اکر خواسته باشد خدای تعلیق وعده دخول بمشیه خدای یا بجهت تعلیم

تعلیم عباد است تا در عبادات خود متادب باداب و سنن او سبحانه شده متکلم باین کلمه شوند چنانچه از ابن
عباس منقولست که حق سبحانه اینچیز را که عالمست بوقوع ان معلق باستثنا ساخته تا بندکان اینچیزرا
که علم بان ندارند باستثنا معلق سازند یا اشعار است بر انکه تا حین حصول مقتضی دخول بعضی
بیمار شده بودند یا مرده یا غایب کشته پس معنی مراد انست که اکر مشیة خدای می بود همه شما در
مسجد الحرام داخل میشدید بدون مانعی و ازینجاست که حیاتی کفته که چون خدای علم داشت
بموت و بیماری و غیبت بعضی از یشان دخول ایشانرا مقترن بمشیة ساخته تا خلف وعده
لازم نیاید و نزد ابو عبیده ان بمعنی اذ است یعنی بمسجد الحرام در آئید وقتی که خواست خدای باشد
و کویند که این قول ملک الرؤیاست که در خواب به پیغمبر کفته بود یا قول پیغمبر که در وقت
تقریر خواب باصحاب خود کفته و بهر حال این جمله معترضه است میان دو حال که لتدخلن
است و میان حال یعنی قوله آمنین و معنی اینکه هر آینه در ائید در مسجد الحرام در حالتی که ایمن
باشید از شر دشمنان و نزد بعضی جمله استثنائیه متعلقست بآمنین زیرا که دخول ایشان
متحقق بود و اصلا مشوب بشک و نزد دنبود بعضی در آیید در مسجد الحرام در حالتی که ایمن باشید
از خوف اعادی اکر اراده الهی باشد محلقین و در حالتی که تراشندکان باشید رؤسکم
سرهای خود را و مقصرین و چینندکان موی یا ناخن یعنی بعضی سر تراشندکان باشید و برخی
چینندکان موی یا ناخن لا تخافون در حالتی که نترسید از هیچکس و این حال موکده است و
میتواند بود که کلام مستانف باشد یعنی بعد از حلق و تقصیر شما را هیچ خوفی نباشد و چون
بندکان از حکم و مصالح تقدیم و تاخیر امور غافلند ازینجهت میفرماید که فعلم پس دانست خدای ما
لم تعلموا انچه ندانید از حکمت در صلح حدیبیه و تاخیر عمره تا بسال اینده و تعجیل و تقدیم فتح خیبر
فجعل پس کردانید برای شما یعنی مقرر فرمود من دون ذلک پیش ازین یعنی قبل از دخول
شما در مسجد الحرام بجهت عمره قضا فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر ست تا اهل ایمان باو
استرواح مینمایند تا زمان فتح مکه رسد و بعضی مراد بفتح قریب صلح حدیبیه است و در کتب
و تروح

العرفان

الفتح

العرفان آورده که نزد بعضی از علما انست که در منی بعد از رمی و ذبح حلق متعین است بر
صروره و ملبد و غیر ایشان مخیرند میان حلق و تقصیر و اما حلق افضل است و دلیل ایشان
روایت ابو بصیر و معویة بن عمارست از صادق علیه السلم و بنا برین تخییر میان حلق و تقصیر
بر عموم خود نباشد بلکه مخصوص باشد بغیر صروره و ملبد و اکثر فقها برانند که تخییر میان
حلق و تقصیر علی الاطلاقست لکن در حق صرورة و ملبد حلق اکداست و دلیل ایشان
آیت مذکوره است زیرا که باتفاق جمیع امت مراد تخییر است یا تفضیل و ثانی بعیداست
بجهت لزوم اجمال پس تخییر متعین باشد و دیکر صادق از سعید بن روایت کند که انحضرت
فرمود که اللهم اغفر للمحلقین کفتند یا رسول الله مقصرین چه حال دارند فرمود و
المقصرین و درین استدلال نظراست زیرا که او موضوع است از برای تخییر نه واو
پس مراد تفضیل باشد یعنی حلق بر تقدیر تلبید و صرورت و قصر بر تقدیر غیر این هر دو و معنی
جمع اکرچه نسبة بهر شخصی متحقق نیست اما نسبة بصنف حاصلست و محذور لازم نمی آید
از اجمالی که مبین شده باشد باحادیث و جواب ازین نظر انست که واو درین کلام از قبیل
٥ واویست که واقع شده در قول مثنی و ثلاث و رباع پس از برای تخییر باشد و چون بیان
رض در آیت واقع نشده و در احادیث متواتره نیز ثابت نکشته بلکه در احادیث آحادی که معارض
اند بمثل خود وقوع یافته پس اجمال مستلزم محذور باشد و مؤید اینست اینکه در علم اصول
مقرر شده که اصل عدم تفصیلست پس واو درین آیت از برای تخییر مطلق باشد و
بدانکه تقصیر متعین نیست که در سر باشد و اکرچه ظاهر آیت فی الجمله دلالتی بران دارد
بلکه جایزست که در جمیع بدن باشد همچنانکه در عمره و حلق مختص است بمردان همچنانکه
تقصیر متعین است بر خنثی و زنان پس حلق حرام باشد برین هر دو و اکر بجای تقصیر
حلق کنند از یشان مجزی نخواهد بود و نیز مجزی نیست در حلق تراشیدن بعضی از سر
بلکه واجبست تراشیدن جمیع ان اما در تقصیر مسمی کافیست چنانچه احادیث صحیحه دالست

٢ از محلقین رؤسکم نه معنی
جمعیت است بلکه مراد ؟؟؟

بران وبر اصلع واقرع واجبست امرار تیغ برراس واین حلق وتقصیر واجبست که در منی باشد
پس اگر پیش از حلق یا تقصیر از انجا بیرون اید واجبست بر وی که مراجعت نماید ودر انجا امدهما
را بفعل ارد واگر عود متعذر باشد در همین موضع که استاده حلق کند وموی او را سنت است
که موی را بمنی فرستد تا در انجا دفن کنند وباقی مسایل درین باب در کتب فقهیه مذکور است
فلیطالع ثم آورده اند که چون رسول در ذی القعده سال ششم از هجرت از دخول مسجد الحرام
مصدود شد وصلح نموده از حدیبیه مراجعت فرمود در سال هفتم از هجرت در همان ماه که
مصدود شده بود با اصحاب عمره گرفته بمکه امد وسه روز در انجا مکث فرمود واز زهری منقولست
که حضرت رسالت در مکه جعفر بن ابی طالب را بخطبه میمونه عامریه دختر حارث عامری فرستاد
میمونه گفت که اختیار من عباس بن عبد المطلب دارد ودر ان وقت خواهر او ام الفضل بنت
حارث زوجه او بود جعفر نزد عباس امده وصورت حال با وی تقریر کرد عباس قبول این معنی نمود
میمونه را بحباله انحضرت در اورد وهم از زهری مرویست که چون رسول صم بمکه امد باصحاب
امر نمود تا مناکب خود را منکشف ساخته بطواف مشغول شوند تا مشرکان جلادت وجسامت
ایشان را ببینند پس اهل مکه از رجال ونسا وصبیان در ان طواف ملاحظه حال رسول و
اصحاب میکردند وعبد الله بن رواحه پیش رسول شمشیر حمایل کرده بود واین رجز میخواند
واشارت برسول میکرد. خلوا بنی الکفار عن سبیله. قد انزل الرحمن فی تنزیله. فی صحف تتلی علی
رسوله. الیوم نضربکم علی تاویله. کما ضربناکم علی تنزیله. ضربا یزیل الناس عن مقیله.
ویذهل الخلیل عن خلیله. یارب انی مومن بقیله. انی رایت الحق فی قبوله. ودرین عمره آیت
الشهر الحرام بالشهر الحرام نازل شد یعنی این ماه ذی القعده که مومنان معتمر در مکه در
آمده اند بعوض ان ماه ذی القعده است که مصدود بودند از دخول الغصه حق سبحانه
بجهة تاکید وعده فتح بلدان وتوطین نفوس اهل ایمان وغلبه ایشان بر اقالیم جمیع مشرکان
فرمود که هو الذی او انکسیست که ارسل رسوله فرستاد رسول خود را که محمد است بالهدی

در حالتی که متلبس بود بچیزی که هدایت کننده بندگانست از حجج واضحه وادله ساطعه ومعجزات
باهره ودین الحق وبدین درست وراست که اسلام است ومیتواند بود که باء سببیه باشد یعنی
خدای رسول خود را بفرستاد بسبب راه راست نمودن وبیان کردن دین اسلام واحکام
ن ان لیظهره تا غالب گرداند دین اسلام را علی الدین کله بر همه دینها چه دین اسلام احکام ادیان
حقه را منسوخ ساخته وملل باطله را بر انداخته واین یا بواسطه حجج ظاهره است وبراهین
ومعجزات غالبه ویا بتسلیط مسلمانان بر سایر اهل ادیان زیرا که هیچ ملتی نیست الا که
مسلمانان بر ایشان غالب وقاهر اند واز امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که
تاویل این آیه هنوز بفعل نیامده ودر حین ظهور صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک
نل المنان بظهور خواهد رسید زیرا که در ان زمان غیر از دین اسلام دین دیگر باقی نخواهد ماند
چنانکه کریمه ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم شاهد انست وکفی بالله شهیدا وکافی وبسنده
است خدای در حالتی که گواهست بر انچه بان وعده داده از غلبه دین اسلام یا بر نبوت پیغمبر
خود باظهار معجزات وقوله محمد رسول الله یا جمله ایست که مبین مشهود به است ومعنی
ی اینکه پسنده است گواهی خدای بر این گفتار که محمد فرستاده خداست ویا انکه محمد خبر مبتدا
محذوف باشد ورسول الله عطف بیان ان وتقدیر کلام اینکه هو محمد رسول الله یعنی انکه سبب
هدایت است وواسطه ظهور دین حق محمد است که فرستاده خداست ویا انکه محمد مبتدای محذوف
باشد ورسول الله عطف بیان وقوله والذین معه معطوف علیه وخبر این هر دو اشدا یعنی محمد که
رسول خداست وانکسانی که با اویند از اهل ایمان سخت دلند وغلیظ علی الکفار بر کافران ویا
بر دو قول اول الذین معه کلامی است مستانف یعنی جماعتی که با پیغمبر اند سخت دلانند بر اهل
کفر رحماء نرم دل ومشفق ومهربان بینهم میان یکدیگر همچنانکه در جای دیگر میفرماید که
اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین حسن بصری گفته که تشدد ایشان بر وجهی بود که لباسهای
سهای خود را از ایشان نگاه داشتندی تا جامهای وبدنهای ایشان بدان نرسد ورافه ومهربانی

نسبة بکافران

ایشان نسبت باهل اسلام بمثابه بود که چون یکدیکر را دیدندی سلام کردندی و بمصافحه و معانقه
یکدیکر مشغول شدندی و شبهه نیست در انکه لازم جمیع اهل ایمان است که در هر عصری
از اعصار که باشند با غیر ملت خود متشدد و متغلظ باشند و متعرض انواع ایذا و آزار و اذی
و با اهل مذهب خود متعطف و متحامی بر وصلت و امداد و معونه و کف اذیه و اخلاق
سجیحه و شیم لینه بعد از ان از کثرت صلوت اهل ایمان و مداومت ایشان بر ان اخبار
میفرماید باین وجه که تَرٰیهُم می بینی ای بیننده ایشانرا رُکَّعًا رکوع کنندکان سُجَّدًا سجده نما ینندکان
بجهت اشتغال ایشان بصلوت در اکثر اوقات و اینکه بعضی از اهل سنت کفته اند که مراد
از الذین معه ابوبکر است و اشداء علی الکفار عمر و رحماء بینهم عثمان و تریهم رکعا سجدا
امیر المومنین قولیست ضعیف و خارج از نظم کلام زیرا که والذین معه یا مبتدا ست و یا
معطوف بر مبتدا و اشداء خبر ان و انچه بعد از انست خبر بعد از خبر پس معنی چنین میشود
که ابوبکر عمر ست عثمان علی و بنا بر ثانی معنی اینکه محمد و ابوبکر عمر ست عثمان علی و این کلامیست
غیر معقول و دیکر انکه بنا برین قول مناسب واو عطفست چنانچه بدیهه عقل حاکم است
بران و اکر آیت را مخصوص دارند با میر المؤمنین اولی و الیق خواهد بود بجهت عدم خروج
کلام از نظم خود و وجود جمیع صفات مذکوره در ذات انحضرت باتفاق جمیع امت و موید
اینست اینکه در اخبار واقع شده که آیت اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین و آیت یجاهدون
فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم در شان عالیشان امیر المومنین است و بدانکه قوله
یبتغون یا منصوب المحل است باینکه مفعول تری باشد و یا جمله حالیه از ضمیر تریهم
یعنی می بینی مومنانرا که میطلبند فَضْلًا مِنَ اللّٰه افزونی مرتبه و زیادتی مثوبت از حضرت عزت
و بر تقدیر حالیه معنی انست که می بینی ایشانرا رکوع و سجود کنندکان در حالتیکه میجویند
مزیت ثواب را از و سبحانه وَرِضْوَانًا و خشنودی او را در جمیع حال مراد انست که طاعت ایشان
از برای قربت و رضای حضرت عزت بدون شائبه ریا و عجب و سمعه سیماهم علامت

ایشان

ایشان فی وجوههم در رویهای ایشانست یعنی علامت در پیشانی ایشان ظاهر و هویداست
مِنْ اَثَرِ السُّجُود از نشانه سجده کردن یعنی از نشانه که سجود موثر انست و این مستلزم کثرت سجده
است و اینکه علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما بذو الثفنات مشهور کشته
بجهت همین است زیرا که بجهت کثرت سجود در جبهه مبارک او مثل ثفنات بعیر پیدا شده
بود و لهذا انحضرت بسجاد نیز معروف شده و بدانکه بر تقدیر صحت روایتی که از ابن عمر نقل
کرده اند که پیغمبر صلعم مردی را دید که اثر سجده بر جبهه ان بود فرمود که ان صورة وجهک
انفک فلا یعلب وجهک ولا تشن صورتک صورت روی تو تر ابزرک و با مقدار دارد پس باید
که روی تو نشانه نداشته باشد و صورت تو لاغر و بی طراوت نباشد محمولست بر انکه ان شخص
منافق بوده و بقصد ریا و سمعت روی خود را بر زمین مالیده تا این علامت در و پیدا شده
و از ابن عباس منقولست که مراد بسیماء وجه نوری باشد که در قیامت از جبین ایشان
لایح کردد و باین علامت بدانند که او از اهل سجود است و عطاء بن رباح کفته که مراد انست
که رویهای ایشان در قیامت سفید و درخشان باشد و از شهر بن حوشب نقل کرده اند
که محل سجده اهل ایمان در عرصات چون ماه شب چهارده تابان باشد و از عکرمه و سعید
جبیر و ابی العالیه مرویست که اثر سجده خاکیست که بر پیشانیهای ایشان باشد بجهت
سجده کردن بر تراب نه بر خوت و اثواب و ضحاک کفته که اثر سجود صفرة و نحول وجوهست
از خشیة خدا و حسن نقل کرده که معنی انست که از کثرت سجود و بسیاری طاعت ایشان هرکاه
که ایشانرا ببینی کمان بری که بیمارند و حال انکه بیمار نباشند و از سفیان ثوری مرویست
که مراد نماز شب است چه کثرت نماز شب مثمر نوریست که در روز بر رخ لایح کردد کما قال صلی
الله علیه و آله من کثرت صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در بعضی اخبار امده که خدای در
روز قیامت با دوزخ کوید که یا نار انضجی یا نار احرقی و اما موضع السجود فلا تقربی ای آتش پخته ساز
و ای آتش بسوزان هرجا که خواهی و اما نزدیک موضع سجده مشو عطاء خراسانی روایت

کرده که هرکه نماز یومیه را بپای دارد داخلست در آیه سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک این
وصف عجیب ایشان که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست فی التوریة در کتاب موسی ومثلهم
فی الانجیل وصفت ایشانست در کتاب عیسی یعنی مؤمنان درین دو کتاب باین صفات عجیبه
مذکورند وباین نعوت غریبه مسطور وتکرار مثلهم وعدم اکتفا بواو عطف بجهت تقریر و
تاکیدست وقوله کزرع تمثیلی است مستانف از برای اهل ایمان یعنی ایشان همچو دانه کاشته
اند که در اول الحال اخرج شطأه بیرون آورد شاخهای خورد خورد را که در نهایت باریکی وضعیفی
باشند فآزره پس معاونت دهد وقوی وبیرومند کرداند از آن فاستغلظ پس غلیظ وسطبر شود
فاستوی علی سوقه پس راست بایستد بر ساق واصول خود یعنی آن گیاه ضعیف ونحیف بتدریج
نشو ونما یابد ودر آخر بروجهی قوی وتناور گردد که یعجب الزراع بشگفت آرد مزارعان از جسامت
وقوت وسطبری وحسن منظر خود واحتمال دارد که ذلک اشارت بمبهم باشد وکزرع الی آخره
موضح آن از قبیل وقضینا الیه ذلک الامر ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین یا آنکه بقوله مثلهم فی التورية
کلام تمام شده باشد ومثلهم فی الانجیل مبتدا باشد وکزرع الی آخره خبر آن یعنی صفت ایشان
در کتاب انجیل همچو مزرعیست که متصف بصفت مذکوره باشد وبر هر تقدیر این مثل یا از برای
بیان حال حضرت رسالت است با اصحاب یعنی همچنانکه دانه مزروع در بدایت حال شاخهای ضعیف
ونحیف از و پیدا میشود وبتدریج تربیت می یابد تا که قوی وجسیم میشود وسبب تعجب مزارعان
میگردد حضرت رسالت واصحاب نیز در بدایت حال در نهایت مخافه وضعف بودند
وبعد از آن بر سبیل تدریج قوت میگرفتند تا که قوت تمام پیدا کرده بر جمیع عالمیان
فایق آمدند وسبب تعجب مردمان شدند ویا آنکه این مثل از برای بیان حال حضرت
رسالت باشد که در بدایت اسلام بی یار ومعاون بود وبعد از آن بسبب اهل بیت
واصحاب قوت پیدا کرد پس زرع آنحضرت باشد وشطأه اصحاب او که دست او را
قوی گردانیدند یعنی همچنانکه زرع در اول امر رقیقست وبتدریج غلیظ وقوی میشود

وشاخها

وشاخها بر و متلاحق میگردد وبحیثیتی میشود که مزارعان از قوت وکثرت آن متعجب
میگردند پیغمبر نیز در اول حال که بامر رسالت برخواست بسبب عدم معاون وناصر در کمال
ضعف بود وبعد از آن خدای تعالی او را نیرومند گردانید باهل ایمان بروجهی که مردمان از قوت
وشوکت وبسطت او تعجب کردند یا آنکه مثل اصحاب آنحضرت بوده باشد که در بدایت اسلام
در نهایت ضعف وقلت بودند وبعد از آن بسیار شدند وکار ایشان بمرتبه ترقی نمود
که عالمیان از کثرت ایشان تعجب نمودند یا آنکه تمثیل از برای دین اسلام باشد که در اول
مرتبه در کمال ضعف بود وبعد از آن بجهت کثرت اهل ایمان وشوکت وقوت ایشان بر سایر
ادیان فایق شد وقوت گرفت همچنانکه دانه که اول در نهایت حقارتست وبتدریج نشو ونمو می
یابد وشاخها از و پیدا میشود تا آنکه بلند وپایدار میگردد حاصل که حق سبحانه از برای
اهل ایمان ودین اسلام این تشبیه فرمود لیغیظ بهم الکفار تا بخشم آورد بایشان ناگرویدگان را
ومیتواند بود که لیغیظ متعلق باشد بقوله وعد الله یعنی بجهت آنکه خشمناک سازد کافران را
بایشان وعده کرد خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویدند بخدا ورسول وعملوا الصالحات
وکردند کارهای ستوده منهم از ایشان یعنی از آنانکه سمت ذکر یافتند مغفرة آمرزش
گناهان واجرا عظیما ومزدی بزرگ وبی پایان ومن از برای بیانست از قبیل فاجتنبوا
الرجس من الاوثان وشبهه نیست که کفار بعد از استماع آنچه موعود است از برای اهل
اسلام در دار دنیا یا در دار القرار خشمگین وغضبناک میشوند وکینه ایشان زیاده
میگردد وبنا بر آنکه لیغیظ متعلق بتمثیل باشد این کلام مستانف خواهد بود از برای وعده
مؤمنان تا در اعمال صالحه رغبت بیشتر کنند خصوصا در جهاد که رکن اسلام است وسبب
انقهار اهل کفر که مستلزم غلبیت وقوت اسلام است سورة الحجرات مدنیست الا
آیه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی که نزد ابن عباس مکیست وعدد آیه این سوره
باجماع جمیع علما هجده است ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هرکه سورة الحجرات

تلاوت نماید حق تعالی بعدد هر مطیعی و عاصی ده حسنه از برای وی بنویسد و حسین بن علا از ابی
عبدالله علیه السلام روایت کند که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جمله
زوار سید انبیا باشد و بدانکه ازین سوره تا آخر قران سور مفصل میخوانند بجهت کثرت
فصل بسمله و چون ازین سوره تا بسوره نبا نسبة بسوری که بعد از انند طویلند و از نبا تا و
الضحی نسبة بما قبل و ما بعد متوسط و از والضحی تا آخر قران نسبة بما قبل قصیر از بجهت ازین سوره
تا بسوره نباء طوال مفصل میگویند و از نبا تا والضحی متوسطات مفصل و از والضحی تا آخر
قصار مفصل و از حضرت رسالت صلعم مرویست که اعطیت السبع الطوال مکان التوریه
واعطیت الثانی مکان الانجیل واعطیت المابین مکان الزبور وفضلت بالمفصل و ترجمه
این حدیث در اول تفسیر سمت تحریر یافته و نزد اکثر علما ابتدای سور قصار از سوره محمد
صلی الله علیه و آله و وجه ارتباط این سوره بسوره فتح ذکر احوال حضرت رسالت است و انچه
مختص است باو از اجلال و اعظام در اختتام سوره فتح و در افتتاح این سوره از جابر بن عبدالله
انصاری و حسن بصری منقولست که گروهی از اصحاب سید انبیا در روز عید اضحی ذبح
اضحیه را بر صلوة عید مقدم داشتند انحضرت صلعم بعد از فراغ نماز عید ایشانرا باستینا ف
ذبح امر فرمود مقارن این حال جبرئیل امد و این ایت آورد که بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید و بخدا و رسول تصدیق نموده لا تقدموا پیش
مدارید هیچ امری از امور را بین یدی الله و رسوله نزد خدا و رسول او یعنی مرتکب هیچ کاری
مشوید از اوامر الانبعد از انکه حکم خدا و رسول بان تعلق گیرد پس باید که عمل شما یا بوحی منزل
باشد و یا باقتدا برسول خدا و بدانکه قدّم و اقدم بتثقیل حشو و همزه منقولند از قدم بتخفیف
حشو و نظیر اینست نقلا و معنی سلفه و اسلفه و ترک ذکر مفعول یا بجهت آنست که نهی
شامل هر چیزی باشد که در نفس واقع شود از امور متقدمه بر حکم خدا و رسول و یا
انکه مقصود مفعول و حذف مفعول نباشد بلکه نهی متوجه بر نفس تقدمه باشد و معنی اینکه شما

آخرج

جه

ازم

متلبس

تلبس بفعل تقدم مشوید و میتواند بود که تقدّموا از قدّم باشد بمعنی تقدم چون وجّه و بیّن
که بمعنی توجه و تبین است و ازین ماخوذ است مقدمت الجیش که عبارت از جماعتیست که متقدم اند از
عساکر و مؤید اینست قراءت یعقوب که آن لا تقدّموا است بفتحتین و تثقیل حشو که در اصل
لا تتقدموا بوده از باب تفعل الا انست که ملائمت اول ببلاغت قران اشد است و اقبال
علما بان اکثر و بین یدی مستعار است از دو جهتی که مسامت یمین و شمال انسان یا قریب
بان پس تسمیه این دو جهت بیدی بجهت انست که بر سمت یدین اند یا نزدیک بان فخ تسمیه
جهتین مذکورتین به بین یدی بر سبیل تجوز باشد از قبیل تسمیه شیء باسم مجاور آن و علماء
بیان این نوع تسمیه را تمثیل میگویند و در جری کلام درین مقام برین نوعی از سنن مجاز فایده جلیله
هست که ان منتفی است در کلامی که از مجاز معرا باشد و ان تصویر هجنه و شناعت است در
چیزی که منهی عنه است و ان اقدام است بر امری از امور بدون اقتدا بر کتاب و سنه و
بدانکه میتواند بود که مراد به بین یدی الله و رسوله بین یدی رسول الله باشد و ذکر الله
بجهت تعظیم و تکریم او سبحانه و اشعار بر مزیه اختصاص و مکانه حضرت رسالت که موجب
اجلال اوست و مؤید اینست قول ابن عباس که مراد نهی اصحاب است از تکلم پیش از انکه حضرت
رسالت ابتدا بکلام کند پس حقیقت معنی انست که ای مردمان هرگاه که در مجلس رسول
نشسته باشید و از مسئله سؤال کنند شما سبقت میکنید بجواب ان و ساکت شوید
از ان تا اول پیغمبر زبان بجواب ان بگشاید و نیز مقوی قول مذکور است قول
جماعتی دیگر که مراد نفی است در تقدم مشی بر انحضرت یعنی سبقت ممائید در مشی
بر پیغمبر بلکه طریق تبعیت او را اختیار کنید و زجاج تفسیر آیت برین وجه کرده که تقدم مجو نید
بطاعات پیش از وقتی که امر الهی و از حضرت رسالت پناه صلعم بان تعلق گیرد
پس جایز نباشد تقدیم صلوة و زکوة و صوم و حج قبل از وقت ان و از سدی و کلبی
نقل کرده اند که معنی انست که سبقت مجوئید بهیچ فعلی و قولی تا انکه خدا و رسول

بان امر نمایند واز مسروق ماثور است که در روز شک نزد عایشه رفتم وی خادمه را امر کرد
باحضار شربت عسل من گفتم بروزه ام حق سبحانه این ایت فرستاد ومنع روزه فرمود در
روز شک بنیة رمضان وعبد الله زبیر گفته که جماعتی از بنو تمیم بنزدیک رسول امدند ابو
بکر گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را بر ایشان امیر کن عمر گفت قرع بن حابس را
بر ایشان امیر ساز و قعقاع را واگذار ابو بکر بعمر گفت که تو درین کار غیر از خلاف
من نخواستی او گفت نه چنین است که تو میگوئی بلکه بجهت ان گفتم که قرع اداب
ریاسه مرا بهتر از قعقاع میداند پس اواز در میان ایشان بلند شد حق سبحانه این ایه را
یا ایتی دیگر که در باب انست ارسال فرمود وبعضی دیگر گفته اند که رسول صلعم سریه
بیست وهفت کس بودند بتهامه فرستاد بنو عامر بر ایشان غالب شده همه را بکشتند مگر
سه کس که فرار نموده روی بمدینه نهادند ودر حوالی مدینه بدو کس که از بنی سلیم بودند ند
ملاقات کردند وبتصور انکه ایشان از بنی عامرند بقتل رسانیدند ورخوت ایشانرا غارت
کردند ونزد رسول آمده صورت حال انها نمودند رسول فرمود که بئس ما صنعتم بد عملی بود
که کردید ایشان از بنی سلیم بودند نه از بنی عامر ورخوتی که پوشیده بودند من بایشان عطا کرده
بودم پس دیه ایشانرا بوارث ایشان داد واین آیه نازل گشت که ای مؤمنان برای خود مرتکب
هیچ عملی مشوید بلکه در همه امور اقتفا بحکم خدا ورسول کنید وشبهه نیست درانکه اولی حمل است
بر عموم خود زیرا که هر چیزی که خلاف امر خدا ورسول است منهی عنه است پس داخل باشد در
تحت لا تقدموا بین یدی الله ورسوله واتقوا الله وبترسید از خدای در تقدیم جمیع اقوال وافعال
بر حکم او ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست همه اقوال شما را علیم دانا بجمیع افعال شما
وشما را بان مجازات خواهد داد آیت دلیلست بر بطلان قیاس زیرا که دالست بر نهی تقدیم
امور بر امر خدا ورسول از روی عموم پس نهی شامل جمیع مومنانی باشد که قبل از حکم خدا
ورسول بامری از امور اقدام نمایند ونزول آیت در ماده خاص مانع عمومیت او نمیشود چنانکه

در کتب ... (marginal note)

در علم اصول مقررست آورده اند که عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی با بعضی از اشراف خود چون
اقرع بن حابس وزبرقان بن بدر وعمرو بن الاثم وقیس بن عاصم با جماعتی بسیار بمسجد پیغمبر امدند
واز پس حجرات طاهره باواز بلند ندا کردند که اخرج الینا یا محمد فان مدحنا زین وذمنا شین
ای محمد بیرون ای از حجره که مدحت ما زینت است ومذمت ما شنعت وقباحت انحضرت از
رفعت صوت ایشان متاذی شده بیرون امد وفرمود که خداست که مدح او زینت است
وذم او شین ایشان گفتند جئناک لنفاخرک امده ایم تا با تو مفاخرت کنیم پس رخصت
ده تا شعرا وخطبای ما زبان بمفاخرت ما بگشایند حضرت رخصت ایشان داد عطارد
بن حاجب که از خطبای ایشان بود برخواست وگفت الحمد لله الذی جعلنا ملوکا
الذی له الفضل علینا والذی وهب لنا اموالا عظاما نفعل بها المعروف وجعلنا
اعز اهل المشرق واکثر عددا وعددا فمن مثلنا فی الناس فمن فاخرنا مثل ما عددنا شکر
وسپاس مر خدای را که ما را ملوک زمین کردانید وسحاب فضل ومزیت را بر سر ما ریزان
ساخت ومالهای بسیار بما انعام فرمود تا بان احسان میکنیم واهل احتیاج را از ان محظوظ
میسازیم وما را عزیزترین اهل مشرق کردانید ومردمان ما را بیشتر وحسب ونسب ما را
افزونتر کردانید پس کیست مثل ما در میان مردمان وکیست که با ما در صدد مفاخرت
در اید واین صفات ونعوتی که در ماست از برای خود تعداد نماید بعد از ان گفت که
لو شئنا لاکثرنا من الکلام ولکنا نستحیی من الاکثار اگر خواهیم کلام را در باب مفاخرت
بسر حد اطناب میکشیم ولیکن شرم داریم از بسیار کردانیدن کلام وچون سخن باینجا
رسانید بنشست پس حضرت رسالت صلعم امر فرمود ثابت بن قیس بن شماس که قم فاجبه
برخیز وجواب عطارد بده ثابت برخواست واین خطبه اغاز کرد که الحمد لله الذی خلق
السموات والارض قضی فیه امره ووسع کرسیه علمه ولم یکن شیء قط الا من فضله ثم
کان من فضله ان جعلنا ملوکا واصطفی من خیر خلقه رسولا اکرمه نسبا واصدقه حدیثا

وافضلهم حسبا فانزل الله عليه كتابا وائتمنه على خلقه فكان خيرة الله على العالمين ثم
دعا الناس الى الايمان بالله فآمن به المهاجرون من قومه وذوى رحمه اكرم الناس
حسبا واحسنه وجوها فكان اول الخلق اجابة واستجاب الله حين دعاه رسول الله
نحن فنحن انصار رسول الله ووزراؤه نقاتل الناس حتى يؤمنوا فمن آمن بالله ورسوله
منع ماله ودمه ومن نكث جاهدناه فى الله ابدا وكان قتله علينا يسيرا اقول هذا
واستغفر الله للمؤمنين والمؤمنات والسلام عليكم يعنى حمد مر خداى را كه آسمان و زمين را
خلق فرمود در حالتى كه امر او در جميع ملكوت جارى بود و دانش او بكرسى او كه زير
عرش و زير آسمانهاست سارى و هيچ چيز يافت نميشود مگر كه از خوان فضل و احسان اوست
و از جمله افضال اوست كه ما را ملوك زمين كرده ايند و از همه خلق رسولى را بر گزيد كه نسب
او بزرگتر است و سخن او راست تر و حسب او افزونتر بعد از آن كتاب بر او انزال فرمود
و او را بر خلقان خود امين ساخت پس او بر گزيده خداست بر جميع عالميان و بعد از آنكه
خلعت رسالت نامزد او شد مردمانرا بايمان خواند و مهاجر را كه اهل او بودند و از
جمله اقرباى او بوى ايمان آوردند و الحال احسان او از همه بيشتر است و وجاهت
او از همه افزونتر پس اول آفريده كه اجابت قول او كرد و استجابت امر الهى نمود در وقتى
كه مردمانرا بايمان دعوت ميكرد ما بوديم پس ما انصار اوييم و يار و مصاحب او با همه
مردمان مقاتله ميكنيم تا آنكه ايمان آرند پس هر كه بخدا و رسول او ايمان آورد مال و خون او
محقون شد و هر كه قبول نكرد هميشه با او مجاهده ميكنيم در راه خدا و كشتن او بر ما آسانست
اين نهايت قول منست و من از براى جميع مؤمنين و مؤمنات استغفار ميكنم والسلام
والاكرام بعد از آن زبرقان شاعر برخواست و شعرى چند بخواند و حسان بن ثابت
در صدد جواب وى در آمده بشعر خواندن مترنم شد و چون از شعر فارغ شد اقرع
گفت ان هذا الرجل خطيبه اخطب من خطيبنا وشاعره اشعر من شاعرنا واصواتهم اعلى

من اصواتنا خطيب اين مرد از خطيب ما افضل است و شاعر او از شاعر ما بهتر و
آوازهاى ايشان از آوازهاى ما بلندتر و بعد از فراغ ازين كلام گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمدا عبده ورسوله مردمان چون ديدند كه اقرع اسلام آورد ايشان نيز بشرف اسلام
مشرف شدند و حضرت رسالت همه را صله و خلعت داد و بعد از آن حق سبحانه بجهت تعليم
مراسم آداب نهى اصحاب نمود در وقت خطاب از رفع اصوات كه مستلزم اذيت و كراهت و
خفض حرمت بود نسبت بآن قدوه ارباب و فرمود كه يا ايها الذين آمنوا تكرار نداء و عدم اكتفا
باول بجهت استدعاى مزيد استبصار است و مبالغه در ايقاظ و دلالت بر استقلال
منادى له و زيادتى اهتمام به آن يعنى كسانى كه گرويده ايد لا ترفعوا اصواتكم بلند مكنيد آوازهاى
خود را فوق صوت النبى بالاى آواز پيغمبر يعنى در وقت سخن كردن او آواز خود را بلندتر از آواز او
پيغمبر مكرداييد زيرا كه رفع صوت يا بقصد استخفافست و آن مستلزم كفر است و يا
عدم ملاحظه ادب و آن متضمن خلاف تعظيمى است كه مامور به است و بايد در مظان ترك
از آن ولا تجهروا له و آشكارا مسازيد مر او را بالقول سخن گفتن يعنى او را بآواز بلند
ندا مكنيد كجهر بعضكم همچو آشكارا خواندن برخى از شما لبعض مر برخى ديگر را بلكه
در وقت مخاطبه آواز خود را نسبت بآواز پيغمبر نرم سازيد يعنى بايد كه آواز آنحضرت از آواز شما
ارفع باشد نه بعكس تا رعايت لوازم حسن ادب كرده باشيد و بمنطوق كريمه و تعزروه
و توقروه عمل نموده و چون كاف تشبيه منصوب المحل است بر مصدريت و تقدير اينكه
لا تجهروا له جهرا مثل جهر بعضكم لبعض پس منهى نبوده باشد از مطلق جهرى كه
مستلزم تكلم است بطريق همس و اخفات بلكه از جهر منهى جهرى باشد كه در محاوره
با ابناى جنس خود بآن معتاد بوده باشند چه آن موجب تسويه آنحضرتست بغير كه
مستلزم عدم مراعات حرمت نبوت و جلالت قدر و مرتبه اوست و بعضى گفته اند كه مراد
آنست كه او را بنام و كنيت كه محمد و محمود و احمد و ابو القاسم است مخوانيد چنانكه يكديگر

میخوانید بلکه او را بکلمه که متضمن تبجیل و توقیر او باشد خطاب کنید چون یا نبی الله یا رسول الله
یا خیر خلق الله و مؤید اینست انچه ابو حمزه ثمالی از عکرمه نقل کرده که ابن عباس را از سبب نزول
این آیت پرسیدند کفت جمعی از بنی العنبر که اصحاب پیغمبر صلعم سبی ذراری ایشان نموده بودند
بمدینه امدند بقصد فدای ذراری خود و در پس حجرات المطهر آواز دادند که یا محمد اخرج علینا
ای محمد از حجره بیرون ای انحضرت از عدم ملاحظه ادب ایشان متاذی کشت و حق سبحانه
بجهت شفی وی آیت فرستاد و قوله ان تحبط اعمالکم یا منصوب المحلست بر علیه و یا مجرور المحل
بتقدیر لام جر یا مضاف پس تقدیر کلام اینست که حبوط اعمالکم یا لحبوط اعمالکم یا کراهة حبوط
اعمالکم و بر هر تقدیر متعلقست بفعل منهی که مدلول لا تجهروا ست و معنی اینکه باز ایستید از
انچه منهی شده اید ازان از رفع و جهر بجهت باطل شدن عملهای شما یا بجهت کراهت داشتن
شما از بطلان اعمال خود و ازین قبیلست آیت یبین الله لکم ان تضلوا و مراد از اعمال رفع و جهر است
و از بطلان ان عدم ترتب ثواب بران و میتواند بود که متعلق باشد بنفس فعل که جهر ست و
معنی اینکه منهی شوید از رفع و جهری که بجهت حبوط اعمال و عدم ترتب ثواب بران بفعل
می آورید چه ان فعل مودی بحبوط است پس کوئیا که از ابجهت حبوط بظهور می آرید
و کوئیا این حبوط علت و سبب است در ایجاد ان بر سبیل تمثیل از قبیل لیکون لهم عدوا و
حزنا و ملخص فرق انست که در ثانی فعل و مفعول له بمنزله شی واحد است که نهی بر ایشان
داخل شده و در اول نهی متوجه است بر فعل فقط و بعد ازان معلل شده بحبوط و این مفعول له بمذهب
بصری متعلق است بجهر بر تقدیر اضمار ان در اول که رفع است کقوله اتونی افرغ علیه قطرا و نزد
کوفی بعکس است و علی کلا التقدیرین مرجع معنی انست که رفع و جهر شما که از اعمال شماست
منصوص الاداء اند بحبوط و عدم ترتب مثوبت بران و انتم لا تشعرون و شما نمیدانید که
عملهای شما که رفع و جهر است باطل شده از حیثیة عدم ترتب ثواب بران و عدم وصول ان
بحیز قبول زیرا که اگر ایقاع اعمال بر وجه تعظیم و توقیر حضرت رسالت میبود مستحق ثواب میشدید

ولیکن

٢٤٦

ولیکن چون بر خلاف ان بظهور رسانیدید و قصد مراعاة ادب نکردید مستحق عقاب کشتید
و از ثواب محروم شدید پس ان اعمال منحبط باشد و بموقع قبول نرسد و بدانکه چون براهین قاطعه
دال اند بر ابطال احباط اعمال صالحه بافعال سیئه پس حبوط اعمال درین مقام بمعنی عدم
ترتب ثواب باشد بر رفع و جهر از روی توسع چنانکه باین مفسر شد نه بمعنی بطلان اعمالی
که قبل ازین از ایشان صادر شده باشد از ابن عباس منقولست که آیت مذکوره در حق
ثابت بن قیس بن شماس نازل شد و او مردی مطروش و جهودی الصوت بود و اکثر ان
بودی که هر کاه سخن کردی پیغمبر صلعم از او از او متاذی کشتی و از انس روایتست که چون
این آیت نازل کشت ثابت بر سر راه بنشست و میکریست عاصم بن عدی چون این حال را
مشاهده کرد منشاء ان زاری و استفسار نمود کفت آیتی در باب نهی رفع و جهر صوت نازل کشته
و من میترسم که از اهل ان باشم چه من مردی رفیع الصوتم و همیشه در خدمت انحضرت باواز ز
بلند سخن کرده ام و خدا میداند که من هرکز بان قصد استخفاف و بی ادبی نکرده ام القصه
از سر راه بر خواست و بخانه رفت و بجمیله که دختر عبد الله سلول بود و در حباله او امر نمود
که در خانه را مقفل ساز که من عهد کرده ام که تا خدا و رسول از من راضی نشوند از بخانه بیرون
نیایم جمیله اطاعت امر او کرده در را مقفل و مضبوط ساخت و او دران خانه کریه میکرد و تضرع ع
مینمود عاصم پیغمبر را ازین قضیه اعلام نمود رسول فرمود که او را حاضر کنید عاصم بدر ان خانه امد
و کفت یا ثابت رسول خدای ترا میطلبد کفت در را بکشا تا بیرون آیم پس از خانه بیرون امد
و هر دو باتفاق نزد رسول امدند ثابت کفت یا رسول الله من مردی رفیع الصوتم و در مجلس
شما بعادة خود تکلم میکردم میترسم که عملم باطل باشد از ان توبه کردم و طریق انابه پیش
کرفتم رسول فرمود اما ترضی ان تعیش حمیدا و تقتل شهیدا و تدخل الجنة راضی نیستی
که در زندگی ستوده باشی و بر سبیل شهادت مقتول شوی و ببهشت روی ثابت کفت
راضی شدم یا رسول الله و نیز از انس روایتست که چون روز یمامه بود و ما در حرب مسیلمه

كذاب بوديم ثابت ديد كه مردمان در حرب تكاسل مينمودند عرق حميت وغضبش در حركت آمده خود را
در ميان حربگاه انداخت ومحاربه مينمود تا شهيد شد درعى در بر داشت يكى از اهل اسلام آنرا
از او بيرون كرده پنهان نمود شخصى از اصحاب او را در واقعه ديد گفت اى فلان چون شهيد
شدم فلانكس درع مرا برداشت وپنهان كرد خالد وليد را بگو تا از وبستانند وبفروشد و
بفلانكس دهد كه ده درم از مال او در ذمت منست وابابكر بگو تا بنده مرا آزاد كند وچون
بيدار شد برخواست وخالد را از اين واقعه اخبار نمود خالد آنكس را طلبيد ودرع را
كه در زير ريگ پنهان كرده بود از وبستد وبقرض خواه او داد وابوبكر نيز صيغه حريت گفته
غلام او را آزاد كرد واز حسن بصرى مرويست كه اين آيت درباره منافقانست كه آواز
خود را از آواز رسول بلندتر ميگردانيدند وبنابرين وجه خطاب ان بمومنان منهى شدن
ايشانست از عملى كه منافقان ميكردند وگويند كه اهل نفاق رفع اصوات ميكردند بجهة
اظهار قلة مبالاة خود تا ضعفه اهل اسلام تبعيت ايشان كنند حق سبحانه اين آيت فرستاد
وايشان را از تبعيت نهى نمود عبدالله زبير گويد كه اصحاب بعد ازين آيه با حضرت رسالت چنان
آهسته سخن گفتندى كه رسول تا مكرر استماع قول ايشان نكردى بفهم ان نرسيدى
وبدانكه چون منهى عنه رفع صوتيست كه موجب اذيه حضرت رسالت باشد پس ان شامل رفع
نباشد كه در حرب يا در مجادله معاند يا در اذهاب اعدا واقع شود چه ان مرغوب انحضرتست
ولهذا در حرب حنين وقتى كه اهل اسلام منهزم شدند بعباس بن عبدالمطلب امر فرمود كه اصرخ
بالناس مردمانرا باواز بلند بخوان وعباس نسبت بجميع مردمان رفيع الصوت بوده پس باواز
بلند مردمانرا ندا كرد واز فرار باز گردانيد ودر روايت آمده كه عباس بحيثيتى رفيع الصوت بود
كه روزى جماعتى از كفار بر اهل اسلام هجوم كردند عباس باواز بلند يا صباحاه ندا كرد زنان حامله از
هيبت آن آواز بچه از شكم انداختند ومرويست كه روزى باواز بلند سباع را از غنم زجر نمودى
سبع زهره اش چاك شد وبمرد ودر بعضى تفاسير آمده كه چون ثابت از رفع صوت تائب شد

حق سبحا

كاري

حق سبحانه در حق او اين آيت فرستاد كه ان الذين يغضون بدرستى كه آنانكه فرو ميخوابانند
ونرم ميكنند اصواتهم آوازهاى خود را يعنى آهسته ميگويند سخن را عند رسول الله نزد فرستاده خدا
كه محمدست بجهة مراعات ادب وتوقير وتعظيم وى اولئك ان گروه متادب الذين امتحن الله
آنانند كه امتحان كرده است خداى ونيك آزموده قلوبهم دلهاى ايشانرا للتقوى براى پرهيز
همچو امتحان طلا بآتش تا غش برود وخالص ان بماند وگويند مراد از امتحان معرفه او سبحانه
است بخلوص نيات ايشان وضع امتحان در موضع معرفه بجهت انست كه تحقق شئ
فرع امتحان است پس معنى مراد انست كه شناخته است خداى قلوب ايشانرا براى تقوى
وبنابرين متعلق لام محذوف خواهد بود كه حال باشد از قلوبهم وتقدير اينكه امتحن الله
قلوبهم كاينة للتقوى خالصة لها يعنى خداى عالم است بقلوب ايشان در حالتى كه ان
قلوب ثابتند از براى تقوى وخالص وپاكيزه اند از براى ان يا آنكه مراد ان باشد كه خدا
دلهاى ايشانرا نشانه انواع محن وتكاليف شاقه گردانيده تا ثبوت ورسوخ پيدا كند پس بجهة
ان تقوى ان ظاهر گردد ومعلوم شود كه ايشان بسمة تقوى متسم اند چه حقيقة تقوى معلوم
نميشود مگر نزد محن وشدايد وصبر كردن بران يا آنكه معامله حق سبحانه با ايشان در آنچه متعبدند
بان از غض اصوات نزد سيد كاينات همچو معامله اهل امتحان است واگرچه حال ايشان بر وى مخفى
نيست تا عيار كار وبار ايشان بر محك امتحان ظاهر گردد وبر عالميان ظاهر وهويدا گردد كه كدام فقد
از اخلاص امتحان پاك وبيغش بيرون مى آيد پس ايشان خالص شده اند باختيار همچو خلوص جيد
ذهب بنار لهم مغفرة مر ايشانراست آمرزش گناهان كه ان رفع وجهر اصواتست وغيران از خطيئات
واجر عظيم ومزدى بزرگ بى پايان بر خفض اصوات وساير طاعات وبدانكه تنكير مغفرت واجر
براى تعظيمست وجمله خبر ثانى ان است يا استينافست از براى بيان جزاى اهل غض وخفض
انواع از اجلال واصناف اكرام نزد ملك علام وتصدير غاضين بان موكده وايراد خبر ان
بصورت جمله اسميه وتاليف ان جمله از دو اسم معرفه وذكر مبتدا وخبر بعنوان اسم اشارت وموصول

اشعاراست بر بلوغ ایشان باقصی کمالات ودلالت بر مبالغه در ارتضای حق تعالی بخفض اصوات
وتعریض بشناعت رفع وجهر واشارتست بر انکه احوال جماعتی که مرتکب رفع وجهر ند برخلاف
اینست ودر بعضی دیگر از تفاسیر امده که این هر سه آیت مذکوره درباره وفد بنی تمیم نازل شد
ومنشاء امدن ایشان نزد حضرت رسالت ان بود که انحضرت سریه را بجی از بنی العنبر که از
قبایل بنی تمیم بود روانه ساخت ایشان چون واقف شدند که لشکر پیغمبر امده اند بگریختند
وعیال را بگذاشتند اصحاب ذراری ایشانرا اسیر نموده بمدینه آوردند ایشان از پی ذراری یعنی اسیر کردن
خود متوجه مدینه شده نزدیک نیم روز بود که بمسجد پیغمبر رسیدند وانحضرت در بعضی حجرات از
طاهرات قیلوله فرموده بود ایشان بگرد هر یک از ان حجرات میگشتند ونعره میزدند که اخرج
یا محمد ای محمد بیرون ای تا مهر اسیران ما را تمشیه دهی حضرت از اواز ایشان بیدار شده
از حجره بیرون امد ایشان گفتند یا عیال ان ما را آزاد کن ویا فدیه بستان جبرئیل امد وگفت
یکی از ایشانرا حکم ساز میان خود ومیان ایشان حضرت اعور را حکم کرد اینجا او حکم کرد که نصف
اسیرانرا فدا فرا گیرد ونصفی را ازاد کند انحضرت باین طریقه عمل نمود وفرمود که از اولاد اسمعیل هر که
عملی از وصادر گشته که موجب کفارت باشد باید که یکی از ایشانرا ازاد کند پس باین وجه سلوک کرده
بعضی را ازاد کردند وبعضی را فدیه گرفتند وحق سبحانه بنی تمیم را بجهت ترک رسوم اداب نسبت
بان قبله احباب مذمت کرده فرمود که ان الذین ینادونک بدرستی که انانکه ندا میکنند ترا من
وراء الحجرات از بیرون حجرهای زوجات اکثرهم بیشتر ایشان لا یعقلون عقل ندارند وجاهلند
برسوم اداب مراد انست که ایشان بجهت عدم معرفه بقدر شرف ومرتبه تو وترک توقیر
وتعظیم تو بمنزله بهایم اند که از فهم وعقل عاری اند چه عقل مقتضی انست که مراعات حسن
ادب کنند ورعایت اجلال وتبجیل نمایند خصوصا نسبت بکسی که منصوب باشد بمرتبه رسالت
ومزین بخلعت نبوت نه انکه مراد این باشد که ایشان مجنونند واز دایره تکلیف بیرون وبا نکه
وراء شی جهتیست که ان شی متواری سازد انرا بنظر خود اعم از انکه خلف ان باشد یا قدام

ولهذا

ولهذا مفسران تفسیر انرا بخارج کرده اند که اعم از خلف وقدام است پس توجه انکار
بریشان مخصوص نباشد بندای ایشان در خلف حجرات وفایده اتیان من که موضوع است از برای
ابتدا غایت دلالتست بر انکه منادی خارج حجره بوده ومنادی داخل از جهت عدم اجتماع مبدا
ومنتهی بر جهت واحده بخلاف وراء الحجرات بدون من که در تقدیر فی وراء الحجراتست چه درین
صورت محتمل الاجتماع است واین معنی غیر مرادست وحجره عبارتست از قطعه زمین که محجور
باشد بحایط ومراد بحجرات حجرات زوجات انحضرتست چه هر یک زوجات را حجره خاص بوده و
این کنایتست از خلوت او با ایشان وندا بنی تمیم از وراء حجرات محتملست که باین وجه بوده باشد
که بعضی از وراء حجره ندا کرده باشند وبرخی از وراء حجره دیگر بر سبیل تفرق بقصد طلب انحضرت
یا باین طریق که جمیع ایشان بهیئت مجموعی طوف هر یک از حجره کرده باشند واو را طلبیده یا انکه
مراد حجره باشد که انحضرت دران بوده وذکر ان بصورت جمع بجهت اجلال واکرام انحضرت
باشد وبیان حرمت او وفعل ندا اگرچه مسند بجمیع ایشانست لکن جایزست که متولی ندا بعضی
از ایشان بوده باشند وباقی دیگر بجهت رضای ایشان بان ندا بمنزله انها که متصدی ندا
بوده اند وانچه از اصم روایت کرده اند که منادی از بنی تمیم عیینه بن حصن بود واقرع بن حابس مؤید
اینست واسناد نفی عقل باکثریه بهمه محتملست که بجهت وقوع ندا باشد از جماعتی از ایشان که قصد شاة
داشته باشند واحتمال این نیز دارد که مراد از ان نفی عقل باشد از همه ایشان چه قلت در موقع
نفی است در کلام عرب ولهذا گفته اند که النادر کالمعدوم مرویست که حضرت رسالت را از
حال وفد بنی تمیم سوال کردند فرمود هم جفاة بنی تمیم لولا انهم اشد الناس قتالا للاعور الدجال
لدعوت الله علیهم ان یهلکهم ایشان اجلاف بنی تمیم بودند واگر نه ان بودی که مقاتله
ایشان با اعور دجال سختر از همه کس بودی من ایشانرا دعای بد میکردم تا همه هلاک میشدند
وبباید دانست که ایه مذکوره محتویست بر اموری که هر یک از ان دلالتی صریح دارند بر جلالت
قدر حضرت رسالت ومزید مرتبه ورفعت او نزد حضرت عزت اول انکه نظم ان متجلست بسفاهت

وجها لنبی تمیم از حیثیت ترک ادب که لازم رفع وجهر اصواتست از وراء حجرات دوم ایراد لفظ حجرات تا کنایه
باشد از موضع خلوت ومقیل او با بعضی ازواج وترک تصریح بذکر آن سیوم اقتصار بر لفظ حجرات واکتفا
نمودن بر قدری که مبین این چیزیست که مستنکر است بر ایشان چهارم ایثار لام تعریف بر اضافه که آن حجرا تکدست
یا حجرات تو ایکن بجز تشنیع ذم ایشان با ستجفا واستر کاک عقول وقلة ضبط بمواضع تمییز در مخاطبات
بجهت تهوین خطاب بر رسول که مستلزم سوء ادبست وبرین قیاس است از اول سوره تا باین آیت چه
آیت اول ناطقست بر ایجاب تقدیم مطلق اموری که مستند بخدا ورسول است بر سایر امور بدون تقیید وحصر
ان وآیت دوم تهلیست بر انچه از جنس تقدیم است از رفع وجهر صوت واشعار بر آنکه اول تمهید نا نیست
وتوطیه ان وآیه سیوم محتویست بر مدحت وثنای جماعتی که انقیاد امر الهی وحضرت رسالت پناهی نمود الله
وغض اصوات را شعار ود ثار خود ساخته تا اشارت باشد بعظم موقع ومنزلت ورفعت انحضرت نزد او
سبحانه وآیه چهارم دالست بر چیزی که بجنبه ان امست وان ندا کردنست با نحضرت بصیاح صوت از وراء ی
حجرات در حال خلوت او ببعضی حرمات همچو صیاح با هون ناس تا تنبیه باشد بر فضاعت انچه بان جرات
کرده اند وجسارت نموده چه شخصی که حق سبحانه قدر ومرتبه او را رفیع ساخته باشد واو را افضل انبیا
ساخته وخاتم خاتمیت را باصبع مبارک او کرده ندا کردن باو بطریق صیاح در غایت تفاحش خواهد بود
ودر نهایت قبح وازین آیات شریفه ثمرات الباب ومحاسن اداب اقتطاف واقتباس میتوان نمود وبوسیله
غوص فکر در بحار معانی ان استخراج درر ولالی اخلاق حسنه وخصال پسندیده میتوان کرد وبدانکه چون
ندا بدون صیاح حسن است وترک آن واصطبار بر خروج انحضرت احسن بجهت بهایت حفظ اداب وغایة
تعظیم واجلال ان قدوه ارباب الباب از ینجهت حق سبحانه در عقب آیت مذکوره فرمود که ولو انهم صبروا
واگر ایشان یعنی قوم بنی تمیم شکیبائی کردندی بر ترک ندا حتی تخرج تا بیرون می امدی تو الیهم بسوی ایشان
لکان هر آینه بودی صبر کردن وانتظار خروج تو کشیدن خیراً لهم بهتر مر ایشانرا از ندا کردن بجهت مراعا
غایة رسوم آداب که مثمر سعادت دنیا وعقباست چه ان باعث لطف الهی است درباره ایشان باعطای ایما ن
ورسانیدن ایشانرا بثواب جاودان وتعداد ایشان در زمره عاقلان واسعاف مامول ایشان که آن

ازادی

ازادی جمیع ذراری ایشانست ومیباید دانست که ان درینمقام با اسم وخبر خود در موضع رفع بر فاعلیة
وفعل ومفعول له هر دو محذوفند وتقدیر اینکه لو ثبت صبرهم النفس علی ترک النداء وصبر یعنی حبس نفس است
از مرتکب شدن بهوای ان یعنی اگر ثابت میبود باز داشتن ایشان نفس خود را بر ترک ندا هر آینه مر
ایشانرا بهتر میبود وایثار الی بر حتی بجهت آنست که حتی مفید انست که صبر مغیی بخروج انحضرت باشد
چه از مختصات حتی غایة شیء نفسه ولهذا جایز است که گویند اکلت السمکة حتی راسها وجایز نیست
حتی نصفها یا صدرها بخلاف الی زیرا که ان از برای مطلق غایت موضوع است ومراد معنی اولست چه
خروج رسول غایتیست معینه از برای صبر ایشان بران واصلا جایز نیست ایشانرا که بدون خروج
ومواجهه او بجانب ایشان مرتکب ندا شوند وفایده قید الیهم انست که اگر خروج او بسوی ایشان
نباشد بلکه بجانب دیگر باشد صبر لازم ایشانست تا آنکه خروج او بجانب ایشان متحقق شود والله
غفور وخدای بسیار آمرزنده است کسی را که از بی ادبی تایب ونادم شود رحیم بسیار مهربان با اهل ادب
وحرمت چه مغفرت ورحمت او واسع است پس هرگز از مضیق نخواهد ساخت بر کسی که توبه کند از بی
ادبی واز ان پشیمان گردد آورده اند که حضرت صلعم در سال نهم از هجره ولید بن عقبه بن ابی معیط را بقبیله
بنی المصطلق فرستاد تا صدقات واجبه از ایشان اخذ نماید وقبل ازین میان ولید وایشان در زمان ن
جاهلیة خونی واقع شده بود چون خبر امدن ولید بایشان رسید از سر عداوة قدیمه گذشته بجهت اظهار ح
محبة اندا ختند وبجهة تعظیم وتوقیر باستقبال وی بیرون امدند وی بگمان انکه ایشان بقصد قتل
اومی ایند معاودت نموده نزد پیغمبر امد وبعرض رسانید که بنی المصطلق طریق ارتداد پیش گرفته زکوة
ندادند وقصد کشتن من کردند رسول در غضب شده عزم قتل ایشان نمود ایشان بیامدند وگفتند
نعوذ بالله من غضبه وغضب رسوله پناه میگیریم بخدا از غضب او ورسول او بخدا که از ما ترددی
واقع نشده وهمه مطیع وماموریم ومنقاد فرمان وانچه بعرض ملازمان رسانیده اند خلاف واقع است
رسول بقول ایشان اعتماد ننمود وفرمود که لتنتهن او لابعثن الیکم رجلا هو عندی کنفسی یقا تل
مقاتلیکم ویسبی ذراریکم یعنی حکم میان ما وشما ازین دو بیرون نیست یا شما باز می ایستید از عصیان و

نافرمانی و یا مردی را بشما میفرستم که بمثابه نفس من باشد تا مقاتله کند با اهل قتال و جدال شما و همه
ذراری شما را اسیر کند پس دست بر دوش امیر المؤمنین ع نهاد و فرمود که هو هذا ان مرد این کس
است و مرویست که آنحضرت خالد ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که در خفیه تجسس
احوال ایشان نمائی و در کار ایشان احتیاط تمام مرعی داری و تا ارتداد ایشان بر تو واضح نشود
با ایشان مقاتله منمای خالد چون بنزدیکان صوب رسید جاسوسی را بجهة تجسس احوال ایشان
روانه ساخت جاسوس در وقت نماز عصر بمیان ایشان در آمد دید که بانگ نماز میگویند و نماز
بجماعت میگذارند و بشعار اسلام اقدام مینمایند بازگشت و صورت حال باز گفت وی بنزد ایشان
آمد ایشان گفتند قبل ازین ولید بیامد و ما بجهة تعظیم باستقبال او بیرون رفتیم چون ما را بدید مرا جعة
نمود نداییم که منشاء آن چه بود خالد الصدقه از ایشان گرفته بازگشت و کیفیه حال را بعرض حضرت رسا له
رسانید پس این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان جاءکم فاسق اگر بیا یل
بشما شخصی که بیرون رونده باشد از فرمان خدا بنبا بخبری یعنی بیاورد خبری را که موجب تالم خاطر
باشد فتبینوا پس تفحص و تجسس نقل مکروه را کنید و نیک بی روی صدق و کذب آن نمائید و بمجرد اخبار
وی مبادرت بعمل مکنید ان تصیبوا بجهة کراهت آنکه برسانید فعل مکروهی را قوما بگروهی در اموال و
انفس ایشان بجهالة بنادانی یعنی در حالتی که نادان باشید و غیر عالم بحال ایشان از ایمان و اطاعت و
و کفر و معصیت پس بگمان آنکه کافرند و عاصی با ایشان در مقام محاربه و اذیه در آئید و حال آنکه مؤمن مطیع
بوده باشند که اگر چنین کنید فتصبحوا پس گردید علی ما فعلتم بر آنچه کرده باشید از فعل مکروه با ایشان
نادمین پشیمانان که ممکن نباشد تدارک آن ما حصل کلام انست که اگر در اول الامر بقول فاسق عمل کنید بی
آنکه صدق او بر شما ظاهر شود و در ثانی الحال خلاف آن ظاهر گردد از آن فعل نادم شوید و همیشه بر آن تاسف
خورید و غمگین باشید و هیچ وجه تدارک آن نتوانید کرد و باید دانست که ایثار کلمه ان که حرف شکست
اذکار برای تحقیقست تنبیه است بر آنکه جماعتی که با آنحضرت بودند هیچکدام را جسارت آن نبود که تکذیب
اخبار نمایند مگر بر سبیل ندرة و سوق کلام مشعر است بر آنکه بر مؤمنان واجبست که بر صفت تبین و تجسس ثابت

قدم باشند

الحجرات ١٥ بير

قدم باشند تا هیچ فاسق در مخالطه نمودن با ایشان بکلمه کذب و بهتان ارتکاب ننماید و قوله ان تصیبوا
از قبیل ان تحبط اعمالکم است که مذکور شد و قوله بجهالة منصوب المحل است بر حالیه یعنی جاهلین و تنکیر
فاسق و نبا بجهة تعمیمست یعنی هر چیزی که از هر فاسقی بشما رسد در آن تعجیل منمائید بلکه بتجسس آن
مشغول شوید تا صدق و کذب آن نیک بر شما واضح شود و بعضی گفته اند که شخصی نزد رسول آمده گفت
ابن عم ماریه که مادر ابراهیمست با وی خلوت کرده پیغمبر امیر المؤمنین را امر نمود که این شمشیر را بگیر
و نزد او رو و تحقیق این معنی نمای اگر احوال بر همین منوال باشد او را بقتل رسان امیر المؤمنین
شمشیر حمایل کرده نزد او رفت دید که نزد ماریه نشسته شمشیر از غلاف بیرون کشید وی چون دانست
که امیر المؤمنین بقصد او آمده برجست و خود را در میان نخلستانی انداخت و بر پشت خسبیده پایهای
خود را برداشت چون نظر آنحضرت بر وی افتاد دید که امسح است و هیچ از آلة مردان اثری بر آن نیست
برگشت و رسول را ازین معنی اخبار فرمود آنحضرت فرمود که الحمد لله الذی یصرف الفحشاء عن
اهل البیت و نزد این حال آیت مذکوره نازل شد و این قولیست ضعیف و بصحت نپیوسته و بدانکه
بعضی از جمهور استدلال کرده اند باین آیت بر وجوب عمل بخبر واحد کاهی که عادل باشد
چه حق سبحانه تبین و تفحص را واجب کردانیده در خبر فاسق نه در غیر او پس در خبر عدل تبین واجب
نباشد و این علی صحیح است زیرا که دلیل خطاب نزد ما و اکثر محققین از علمای اهل سنة معتمد
نیست و لیکن بآن استدلال میتوان کرد بر اشتراط عدالة در قبول اخبار زیرا که آن ملزوم عدم
فسقست و عدالة ملکه ایست که باعث باشد بر ملازمة تقوی و مروة و تقوی اجتنابست از گناهان
کبیره و عدم اصرار بر صغیره و مروة تنزیه نفس است از دنائی که لایق بامثال این کس نباشد چون
سخریه و کثرة مزاح و کشف عورت در جائی که ستر آن سنت مؤکد باشد و ملبس شدن فقیر بلباس جندی
بر وجهی که موجب سخریه او باشد و بعکس و همچنین است هر امری که منشاء استخفاف این کس شود
و چون معلوم شد که عدالة مستلزم تقوی است پس بنده با یقاع کبیره یا اصرار بر صغیره در حین فسق دا غل
میشود و وجه استدلال انست که حق سبحانه بندگان را امر فرموده بتبین نزد اخبار فاسق و از ین لازم می آید

پس
که تبین واجب نباشد نزد اخبار عادل چه مشروط معدوم میشود تردد عدم شرط ان تبین مخصوص باشد
باخبار فاسق و بعد از امر به تبین ترهیب بندکان مینماید از سخن دروغ برین وجه واعلموا و بدانید ای
مومنان ان فیکم انکه در میان شماست رسول الله فرستاده خدا و تعظیم و اجلال او مقتضی انست که کذب
وکلام ما لا یعنی بحضرت او معروض ندارند و دیکر انکه اکر بخلاف راستی سخنی عرض نمائید یا مرتکب فعل
الله غیر مرضی شوید حق سبحانه ویرا بان اخبار نماید و شما رسوا کردید و بعضی معنی آیت برین نهج تنزیل نموده
که شما بوسیله اخبار حضرت رسالت بکذب ولید عالم شوید و بیقین بدانید که رسول خدای در میان
شماست چه ان اخبار یکی از معجزات است لو یطیعکم اکر فرمان برد شما را یعنی اکر رسول خدا قبول قول
شما کند و برای شما عمل نماید فی کثیر من الامر در بسیاری از کارهای لعنتم هر آینه بر رنج افتید و هلاک شوید
زیرا که اکثر قول و فعل شما برای هوا و عصبیت است پس در جمیع امور اطاعت وی نمائید تا از مضیق هلاکت
ف دنیوی و اخروی برهید و بانبساط تمام و بسطت لا کلام بر بساط مقاصد دارین مستقر شوید در کشا
آورده که جمله مصدره بکلمه لو کلام مستانف نیست بجهة انکه ان تبنا فر نظم است پس از متصل است
بما قبل خود باین وجه که حال باشد از ضمیر اعلموا یا فیکم و معنی اینکه در میان شما رسول خداست بر
حالتی که واجبست بر شما تغییر ان حالت یا انکه شما بر حالتی هستید که واجبست تغییر ان و ان مجادله
شماست با حضرت در تبعیت او برای شما در حوادث روزکار و استصواب او شما را چون فعل مطواع مر
را غیر خود را که تابع او باشد در انچه صواب دید او بود این کلام دالست بر انکه بعضی از اهل ایمان رسول
را بر حرب بنی المصطلق و بر تصدیق قول ولید میداشتند و چون جماعتی دیکر از ایشان که بحلیه کمال تقوی
ک متحلی بودند درین امر جسارت نمیکردند و خود را از ان دور میداشتند از ین جهة حق سبحانه بر سبیل استدرا
مدح ایشان فرمود باین قول که ولکن الله و لیکن خدای تعالی حبب دوست کردانیده است الیکم
بسوی شما یعنی بعضی از شما که بتقوی خود را از ان باز داشته اند الایمان ایمان را که تصدیقست بخدا
و رسول بجمیع ما جاء به النبی و ترک ذکر بعضی بجهة دلالت صفة ایشانست بران چه ان مفارق صفة
ند غیر ایشانست که مذکور شده اند و این از جمله ایجازات و لمحات لطیفه قرآنیست که متفطن نشو

بان مکر

الحجرات ۲۶ پ

بان مکر خواص که علمای علم بیانند و از ین قبیل است قوله و زینه و بیار استه است ایمان را فی قلوبکم
در دلهای شما بنصب ادله واضحه و حجج بینه ساطعه و کره و مکروه کردانیده و دشمن ساخته الیکم بسوی شما
الکفر پوشیدن حق و اکر ان توحید است و نبوت و سایر ارکان ایمان و الفسوق و بیرون رفتن از طاعات
مفروضه و علم ایشان بان و العصیان و ارتکاب نمودن بسایر نافرمانی از روی عناد و طغیان و از ابن عباس
و ابن زید منقولست که مراد بفسوق کذبست و این قول از ابی جعفر صلوات الله علیه نیز روایت کرده اند
و معنی تحبیب و تزیین ایمان و تکریه کفر و فسوق و عصیان لطف و امداد است بتوفیق در طاعت و
تجنب ان معصیت و از جمله الطاف که باعث رسوخ ایمانست و صارف از کفر و عصیان نصب ادله آیاتست
و وعده ثوابست بر ایمان و طاعت و وعید عقاب بر کفر و معصیت این آیت دالست بر بطلان اهل جبر زیرا
که هرکاه او سبحانه تحبیب ایمان کرده باشد در قلوب ایشان و تکریه کفر از ایشان پس چکونه تحبیب چیزی
نماید که محبوب او نباشد و استدراک اشعار است بر تعریض بذم جماعتی که در امر مذکور جسارت مینمودند
ن و مصداق اینست اینکه میفرماید که اولئک ان کروه که مستثنی اند از اهل جسارت بواسطه اتصاف ایشان
بصفات مذکوره هم الراشدون ایشانند راه یافتکان بطرق صلاح و فلاح و محاسن امور بر وجهی که
متصلب و راسخ اند دران و اشتقاق رشد از رشادتست که بمعنی صخره صلب است و این تزیین ایمان
و تکریه کفر و عصیان فضلا من الله بجهة تفضیلست از جانب خدای و نعمة و نعمتی و رحمتی از طرف
او والله علیم و خدای داناست بصدق و کذب مخبر و هر یک را بر وفق ان جزا و سزا خواهد داد حکیم
محکم کار در امور بندکان و از جمله امور محکمه اوست که بتحقیق اخبار امر نموده زیرا که اخبار کاذبه
موجب انواع فتنها و سبب اصناف بلایاست و بدانکه فایده تقدیم خبر ان بر اسم ان قصر است
بتوبیخ بعضی از اهل ایمان بر انچه مستهجن بود از ایشان از استتباع رای رسول بارای خود پس واجب
باشد تقدیم از جهت انصباب غرض بسوی ان و ایثار یطیعکم بر اطاعکم بجهة دلالتست بر انکه اراده
یطع ایشان استمرار استصواب بود در جمیع اموری که ایشان را سانح میشد بدلیل قوله فی کثیر من الامر و شر
لکن که ان مخالفه ما بعد است از ما قبل نفیا و اثباتا اکرچه بحسب لفظ مفقود است لکن من حیث المعنی

المعنی موجودست چه صفات جماعتی که ایمان در قلوب ایشان محبب است مغایر صفات جماعتیست که ذکر
ایشان مقدم است و جمله مصدره باسم اشاره نزد بعضی معترضه است و فضلا مفعول له تزیین و تکریه و
پیش جماعتی دیگر مفعول له راشدست و بنابرین اگرچه بحسب ظاهر شرط مفعول له که اتحاد فاعلست
مفقودست بجهة آنکه رشد فعل عباد است و فضل فعل او سبحانه لیکن چون منشا رشد تحبیب و تکریه است
که مستند باو سبحانه است پس گوئیا رشد نیز از جمله افعال اوست فی جایز باشد انتصاب آن بر شد و میتواند
بود که فعل از محذوف باشد و تقدیر اینکه جری ذلک یا کان ذلک فضلا من الله و احتمال آن نیز دارد که
مفعول به راشدون باشد یعنی ایشان راه یافتگان اند بفضلی که از جانب خداست آورده اند که حضرت
رسالت صلعم روزی بر دراز گوشی نشسته در مجلسی از مجالس انصار رسید و توقف فرمود آن دراز
گوش بول کرد عبد الله سلول بینی خود را بگرفت و گفت بگذار این دراز گوش را تا هر جا که خواهد برود
که عفونة بول او ما را متاذی ساخت عبد الله رواحه گفت بینی مگیری از بول حیوان او که خوشتر
از بوی تست و بروایتی این دراز گوش بهتر از تست و بول آن بهتر از مشک تو پس پیغمبر از آن مجلس بیرون
آمد و ابن سلول از سخن وی در غضب شده سخنی بی ادبانه بگفت ابن رواحه نیز در مقابل آن سخنی
درمیان انداخت و کار بمنازعه کشید قوم هر دو که اوس و خزرج بودند بتعصب برخواسته با یکدیگر
برخواسته با یکدیگر در مقام مجادله درآمدند و بعضی بعصا و کفش و جماعتی بچوب خرما و ضرب دست
دست تعدی گشودند پیغمبر صلعم چون برین قضیه مطلع شد مراجعت فرموده ایشان را از هم تفریق
نمود و کار ایشان را باصلاح آورد و این آیت نازل شد که وان طائفتان و اگر دو گروه من المؤمنین از
گرویدگان اقتتلوا کارزار کنند با یکدیگر فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بنصیحت
یعنی این هر دو فرقه را بحکم خدا دعوت نمائید ایراد صیغه جمع در موضع تثنیه که اقتتلا ست باعتبار
معنی است چه هر طایفه مشتمل اند بر معنی جمعیه از قتاده مرویست که مردی از انصار را در مدة
انصاری دیگر حقی بود و او در میان آن مضایقه مینمود آن مرد بکثرت قوم خود مستظهر شده
گفت لاخذن حقی منک عنوة بخدا که من حق خود را از تو بعنف و قهر بستانم آن شخص گفت

بیا تا نزد

بیا تا نزد رسول خدای رویم و او را حکم خود سازیم گفت من نمی آیم پس در هم افتادند و کار
ایشان از مشایمه بمضایقه کشید و آیت مذکوره نازل شد و از سدی منقولست که زنی از انصار با شوهر
خود مخاصمه نمود شوهر او را در خانه محبوس ساخت قوم او خبردار شده بیامدند و او را از حبس خلاص
کردند قوم شوهر با ایشان بنیاد عناد و نزاع کردند و شمشیر بیکدیگر کشیدند حق سبحانه این آیت را
فرستاد و امر نمود باینکه میان ایشان باصلاح آرید فان بغت پس اگر ستم کند و تعدی نماید احدیهما
یکی از آن دو طایفه علی الاخری بر طایفه دیگر و بصلح راضی نشود و از حکم خدا عدول نماید فقاتلوا
التی پس کارزار کنید با آن گروهی تبغی افزونی جوید و تعدی کند بر گروهی دیگر حتی تفیء تا با
گردد الی امر الله بحکم خدا و اطاعت امر او نماید فان فاءت پس اگر باز گردند از طایفه باغیه براه حق
و منقاد امر الهی شوند در ترک مقاتله فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل
بسویه یعنی در اصلاح میل بیک طایفه مکنید بلکه رعایت هر دو را مرعی دارید و صاحب کشاف آورده
تقیید صلاح ثانی بعدل دون اول بجهة آنست که در اول هر دو باغی اند پس آنچه بر اهل اسلام درین
صورت واجبست اصلاح ذات بین است و تسکین دهما باراءة حق و مواعظ شافیه و نصایح
منجحه و مقاتله با ایشان جایز نیست و در ثانی که یکی از طایفتین باغی اند بدون دیگری مقاتله با آن گروه
باغی واجبست تا آنکه منقاد شوند و مقاتله مظنه عدولست از منهج عدل پس بجهة این اصلاح را
که بعد از مقاتله است بعدل مقید ساخت دون اول و چون مراعات عدل در جمیع امور از جمله
امور مهمه است بجهة آنکه آن مدار نظام امور دینیه و دنیویه است از بجهة او سبحانه بعد از آن اشارت
بتعمیم آن نموده فرمود که واقسطوا و عدل کنید در همه ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین
دوست میدارد عدل کنندگان را یعنی عواقب افعال ایشان را بحسن جزا محمود میسازد و بدانکه اقساط
از قسط مشتقست که بمعنی اعوجاج است و همزه آن از برای ازاله پس معنی آن سلب اعوجاج است
که مستلزم عدالتست صاحب کنز العرفان آورده که بعضی از فقهای که معاصر ما اند باین آیه استدلال
کرده اند بر قتال البغاة و این محض غلط است زیرا که باغی کسیست که بر امام معصوم خروج کند بتاویل

بااهل و بااو محاربه نماید و بمذهب ما او کافر است بدلیل قول حضرت رسالت پناه ص مر امیر المؤمنین ع
را که یا علی حربک حربی و سلمک سلمی پس چگونه باغی مذکور مؤمن باشد تا در تحت آیه داخل شود و لازم نمی آید
از ذکر لفظ بغی در آیه که مراد بان بغاتی باشند که معهود فقها اند و لهذا راوندی این آیه را دلیل قتال نکرده
بلکه انرا باهل اسلام تخصیص داده پس بغی بمعنی لغوی باشد که از تعدی مطلق است نه آنچه مصطلح فقها ست
و نیز مؤید اینست قول شافعی که عرفنا احکام البغاة الا من فعل علی ع مراد اینچنین است که انحضرت در حرب
بصره و شام با خوارج سلوک نمود از عدم اتباع مدبر اهل بصره و عدم قتل جریح ایشان بجهة انکه ایشان را فئة
نبود تا بایشان مستظهر شده بار دیگر خروج کنند و بحرب اقدام نمایند و اتباع مدبر اهل شام و قتل جریح
ایشان بجهة انکه ایشان را فئه مذکوره بود و اینکه راوندی بآیه انفروا خفافا و ثقالا وجاهدوا باموالکم
وانفسکم بر قتال اهل بغی استدلال نموده و گفته که ظاهر ان مقتضی قتالست با ایشان نیز غلط است چه
ظاهر ان اصلا دلالت ندارد بر قتال بغاة تا حجة باشد بر انچه مطلوب است بلکه ظاهر ان مفید تاکید ستجهاد
و مبالغه در ان باب پس مراد امر باشد بجهاد با کفار معهود و دور نیست استدلال بر قتال بغاة بقوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم بجهة انکه ظاهر ان دالست بر عمومیة
وجوب طاعة اولوا الامر و بآیه یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم منافق مظهر اسلام
و مبطن کفر و باغی نیز چنین است زیرا که اظهار اسلام میکند و حال انکه بواسطه خروج بر امام معصوم
از اسلام بیرون است پس اسم نفاق بر و جایز باشد و از ینجهة است که حضرت رسالت ص در شان علی
امیر المؤمنین ع فرموده که یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی ولا یبغضک الا منافق شقی و این حدیث نسائی در
صحیح خود روایة کرده و کتب اصحاب ما نیز مشحونست باین و شبهه نیست که هر که محارب او باشد محب او نخواهد
بود پس باغی منافق باشد و هو المطلوب و از عدم جهاد پیغمبر با اهل نفاق لازم نمی آید عدم جواز ان بعد از و
و لهذا امیر المؤمنین ع در روز جمل بعد از تلاوة آیه قران نکثوا ایمانهم بعد عهدهم وطعنوا فی دینکم
فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون فرمود که والله ما قوتل اهل هذه الآیة الا الیوم بخدا
سوگند که مقاتله واقع نشد با اهل این آیت الا امروز و نیز مقوی عدم دلالة آیه مذکوره است بر قتال

الحجرات م ٩

اهل بغاة مصطلح اینکه در عقب ان میفرماید که انما المؤمنون اخوة جز این نیست که مؤمنان برادرانند
یکدیگر را در دین چه منتسبند باصل واحد که ایمانست پس باید که میان ایشان نزاع و شقاق نباشد و اگر
بر سبیل ندرة خلاف و نزاع واقع شود فاصلحوا پس بصلاح آرید بین اخویکم میان برادران خود بکف ظالم و اعانة
مظلوم و بدانکه اسناد اخوة باهل ایمان بجهة تعلیل و تقریر امر است باصلاح و لهذا بعد از ان ذکر اصلاح را
مرتب بنا گردانیده و وضع ظاهر در موضع مضمر که بینهم باشد و اضافه ان بمامورین بجهة مبالغه است در تقریر
و تخصیص و تخصیص اثنین بذکر بجهة آنست که ان اقل جمعیت مخالفة واقع شود و هرگاه مصالحه میان اقل
لازم باشد پس میان اکثر الزم خواهد بود زیرا که فساد در شقاق و خلاف جمیع اکثر و اشنع است از شقاق
بین الاثنین و یا انکه مراد بان اوس و خزرج باشند و بعد از امر باصلاح بجهة عزم اهل ایمان بر اصلاح و عدم
تهاون ایشان در ان باب تخویف ایشان مینماید در مخالفه امر مذکور بقوله واتقوا الله و بترسید
از عقاب الهی و عذاب پادشاهی لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت کرده شوید یعنی بوسیله اتقا امید
وار باشید برحمت واسعه او چه اتقا موجب اجر جزیل و ثواب جمیل است کعب الاحبار از سید مختار علیه
الصلوات الله الملک الجبار روایت کرده که اجر المصلح بین الناس کاجر المجاهد بین اهل الحرب مزد آنکه
میان مردمان اصلاح کند همچو مزد کسیست که کارزار کند با کفار و زهری از سالم نقل کرده که حضرت رسول
ص فرموده که مسلمان برادر مسلمان است باید که بر وی ظلم نکند و بداند که هر که در حاجة برادر مؤمن
اقدام نماید حق تعالی در حاجة او سعی کند و هر که غمی از مسلمانی بردارد حق سبحانه کرب و اندوه او را در روز
قیامت بفرج بدل کند و هر که مسلمانی را ستر کند حق تعالی روز قیامت بدن او را ستر کند و این حدیث بخاری
و مسلم در صحیح خود ایراد نموده اند و از جمله وصایای حضرت رسالت ص که بامیر المؤمنین فرموده
انست که ای علی یک میل راه برو و عیادة بیمار کن و دو میل برو و تشییع جنازه نمای و سه میل برو
و اجابة دعوة کن و چهار میل برو و زیارت کسی کن که با او دست برادری گرفته باشی در راه
خدای و پنج میل برو و اجابة ملهوف کن و شش میل برو و نصرة مظلوم نمای و بر تست که همیشه
با استغفار باشی و در طیبت دیگر واقع شده که مسلمانان برادران یکدیگرند باید که بر یکدیگر

ستم نکتند وبغیبت وعیب یکدیکر مشغول نشوند ودر حدیث لان یکدیکر بکوشند ودیوار خانها را از بالای
سو یکدیکر نکذارند مکر بتراضی تا موجب منع هوای همسایه نشود ویکدیکر را بوی طعام ایذا نرسانند
بلکه یکدیکر را بان محظوظ سازند بعد ازان فرمود که کم کسی باشد که باین وصیت عمل کند آورده اند که ثابت بن
قیس بن شماس هرکاه بمجلس معلای سید انبیا صلعم امدی صحابه او را بجهة کرانی کوش بنزدیک رسول جا ی
دادندی تا کلام حضرت را نیک استماع کند روزی بمسجد امد در وقتی که مردم یک رکعت نماز صبح کذارده بودند
بنماز مشغول شد وچون یک رکعت بکذارد مردمان از نماز فارغ شده بودند وثابت از نماز فارغ شد ایشان
هریک بجای خود قرار کرفته بودند ثابت بعد از نماز برخواست وپای بر کردن مردمان مینهاد ومیرفت تا بجایی
رسید که میان او وپیغمبر صلعم یک کس بیش نبود ویرا کفت تنح دور شو وجای مرا بامن بکذار وی کفت اصبت مجلسا
فاجلس چون بموضع جلوس رسیدی بنشین وی خشمکین شده در همانجا بنشست وچون هوا نیک روشن شد
ثابت دران مرد نکریست وکفت که تو کیستی کفت فلان ثابت کفت بکو فلان بن فلانه واین را بجهة ان کفت که مادر
مادر وی بود که در زمان جاهلیة بزنا وفجور مشهور بود ان مرد از استماع این تعریض خجل شده سر در پیش انداخت
خدای تعالی این آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان اورده اید لا یسخر قوم باید که استهزا نکند
واستخفاف ننمایند کروهی از شما من قوم از کروهی دیکر عسی ان یکونوا شاید که باشند ان کروه استهزا
کرده شدکان خیرا منهم بهتر از استهزا کنندکان از حیثیة رفعة درجه ومزیة مرتبه نزد حضرت عزت چه
اکثر مردمان اطلاع ندارند مکر بر ظواهر احوال واز بواطن امور بیخبرند بعضی بر انند که جمعی از بنو تمیم بر وبیان
صحابه چون عمار وخباب وبلال وسلمان وصهیب وابی ذر رضی الله عنهم استهزا میکردند حق سبحانه فرمود که
ای مومنان استخفاف کروهی منمایید که در ایمان با ایشان شریک باشید شاید که این کروه که در ظاهر حال فقیر
وحقیرند نزد حق سبحانه از شما بهتر باشند از اغنیایی که حسن الحال ومرفه البال اند وبدانکه لفظ قوم
مخصوص است برجال چه ایشان قایمند بامور زنان کما قال جل ذکره الرجال قوامون علی النساء وتفسیر قوم
عاد وقوم فرعون بقبیلتین موجب جواز اطلاق لفظ قوم بر نسا نیست زیرا که یا بنا بر تغلیب است ویا اکتفا
بذکر رجال بجهة انکه نسا تابع ایشانند واختیار رجال که مفهوم قوم است بر واحد که رجلست بجهة اغلبیة

استهزاست در مجامع ومحافل ودیکر انکه مجلس ساخر در اکثر اوقات خالی نیست از متلهی ومستضحک
ومستطیب از قول او وکتار که نهی وانکار او نیند پس ایشان نیز شریک او خواهند بود در تحمل وزر وهمچنین مسخور منه
خالی نیست از ذی قرابتی ومصاحبی که ان سخریه سبب استخفاف ایشان نیز میشود پس در اغلب احوال سخریه با
جماعت باشد وقوله عسی ان یکونوا کلامیست مستانف که وارد شده در مورد جواب کسی که استفسار
کند از علت موجبه نهی سخریه واکرنه سزاوار این بود که مدخول فا باشد تا بما قبل خود متصل باشد وحقیقة
معنی بان راجع است که بر مکلفان واجبست که اعتقاد کنند با انکه مسخور منه بسا باشد که بهتر از ساخر
باشد زیرا که اطلاع ندارند مکر بر ظاهر امور وعالم نیستند بخفیات ان وبر خلوص ضمایر وتقوی
قلوب علم ندارند پس باید که بر استهزاء فقیر یا ذی عاهة یا غیر فصیح وغیر ان جراءة نکنند چه ممکن است
که مسخور منه متصف باشد باخلاص ضمیر وتقوی قلب فی سخریة نسبة با وموجب ظلم ساخر باشد بر
نفس خودش بجهة تحقیر واستهانه کسی که نزد خدای تعالی موقر ومکرم است انس روایة کرده که روزی
ام سلمه رضی الله عنها ازاری سفید در میان بسته بود وکوشه ازار پس پشت فرو کذاشته بزمین میکشید
عایشه زبان بسخریه کشوده با حفصه کفت که ان کوشه ازاری که ام سلمه از پس خود میکشد کوییا زبان
سکست که از دهن بیرون کند حق سبحانه فرمود که ولا نساء وباید که سخریه نکنند زنان من نساء از زنان دیکر
عسی ان یکن شاید که باشند ان زنان سخریه کرده شدکان خیرا منهن بهتر از زنانی که سخریه کنندکانند وازحسن
منقولست که این کلام در حق زنانی نازل شد که ام سلمه را بقصر قامت تعییر واستهزاء مینمودند واز ابن
عباس مرویست که صفیه بنت حیی اخطب نزد رسول امد وشکایة نمود که زنان تو مرا عیب میکنند ومیکویند
یا یهودیه بنت یهودیین ای جهود دختر دو جهود حضرت فرمود که ایشانرا بکو که پدر من هرونست وعم من موسی
وشوهر من محمد رسول الله حق سبحانه ازین آیت فرستاد که ولا تلمزوا باید که طعنه نزنند وعیب نکنند انفسکم
نفسهای خود را یعنی اهل ملة خود را چه مومنان بمثابه یک نفس اند پس هرکه دیکری را عیب کند کوییا خود را
عیب کرده واکر غیر ملت باشد طعن وعیب او جایز نیست ولهذا فقهای ما تجویز طعن ولعن کرده اند بر
جمیع کفار ومخالفین لعنة الله علیهم اجمعین ولا تنابزوا وباید که بیدی نخوانند یکدیکر را بالالقاب بلقبها

یعنی بلقبهای زشت یکدیگر را مخوانید چنانکه یهود یا ترسا که مسلمان شده باشد ایشانرا گویند یا یهودی یا نصرانی
یا مومن را گویند که یا منافق تخصیص ذکور بذکر در تخاطب یا بنا بر تغلیب است و یا باعتبار تبعیه اناث مر
ذکور را در اکثر امور **بئس الاسم الفسوق** بد نامی است کسی را انچه متضمن فسق است یعنی شخصی را بجهود
و ترسا ملقب ساختن **بعد الایمان** پس از ایمان آوردن او یا بد چیزیست اکتساب اسم فسوق باغتیاب اهل
ایمان و لمز ایشان و در کشاف آورده که اسم بمعنی ذکر مرتفع است مشتق از سمو که بمعنی علو است و حقیقه معنی
بان راجع است که بد است ذکری که مرتفع است مر مومنانرا انکه مذکور شود بعنوان فسق که مستلزم انخفاض
است پس باید که کسی را بعد از ایمان کافر مخوانند و همچنین سبی عیب را فاسق نگویند **ومن لم یتب** و هر که توبه نکند ا زین
امور سفیه و از ان نادم نشود **فاولئک** پس ان گروه **هم الظالمون** ایشانند ستمکاران بجهة وضع عصیان
در موضع طاعت رحمن و تعریض نفس بانواع عذاب و عقوبت در اینجا ان ذکر اسم اشارت بصورت جمعیه با انکه
راجع است بلفظ مفرد باعتبار معنی انست چه کلمه من مفرد اللفظ مجموع المعنی است از عبد الله عباس مرویست
که قبل ازین آیه هر گاه شخصی معصیتی کردی و از ان تایب شدی مردمان او را بان سرزنش کردندی و گفتندی که
تو چنین عملی کردی حق سبحانه باین آیه ایشانرا از ان نهی فرمود و بروایتی دیگر از حسن منقولست که هر یهودی
و نصرانی که بشرف اسلام میرسید مردمان او را بطریق سابق بلفظ یا یهودی یا نصرانی ندا میکردندی حق
سبحانه بایه مذکوره ایشانرا از ان منع نمود از حضرت رسالت صلعم روایتست که من حق المومن علی اخیه ان تسمیه
باحب اسمایه از جمله حق مومن و برادر مومن خود انست که او را نام ببرد که دوستترین اسمها باشد نزد او و بدانکه
مراد ازین آیه تهجین نسبت کفر و فسق است بمومنان و استقباح جمع میان زهد و در اصل ایمان و اصلاد لاله میکند
بر عدم اجتماع ایمان و فسق چه هیچ فرقی نیست میان بئس الاسم الفسوق بعد الایمان و میان بئس الفسوق بعد
الشیب پس استدلال اهل خلاف باین آیت بر عدم اجتماع فسق با ایمان باطل باشد آورده اند که حضرت
رسالت صلعم در سفر و حضر هر درویشی را بخدمت دو کس از اغنیا نصب کرده بود تا در ما یحتاج ایشان قیام
نماید و ماکول و ملبوس او بر ایشان باشد سلمان رضی الله علیه در بعضی اسفار بنا بر فرموده سید مختار
در خدمت دو کس از اکابر صحابه قیام مینمود روزی ایشان سلمان را گفتند چرا برای ما طعام نپختی گفت

خواب بر من غالب شد و بجهة ان درین امر تاخیری واقع شد گفتند نزد رسول رو و طعامی برای ما بیاور
چون سلمان صورت حال را عرض نمود حضرت او را نزد اسامه بن زید فرستاد و اسامه در ان وقت وکیل
انحضرت بود در صرف حوایج پس سلمان نزد وی و بر موده رسول از و طلب طعام کرد اسامه گفت طعام
حاضر نیست وی باز گشت و گفت در سرکار حضرت طعامی مهیا نیست ایشان سلمان را بجائی دیگر فرستادند تا طعام بیاورد
سلمان باز امد و گفت انجا نیز طعام نبود ایشان در غیبت سلمان زبان بغیبة وی بگشودند و گفتند که
سلمان تعلم دارد که اگر بچاه سمیحه میرود آبش خشک میشود پس در تجسس این افتادند که ایا اسامه را
گفته که طعام نداشته یا بخل مانع فرستادن او شده روز دیگر که نزد رسول امدند رسول فرمود که چیست
این سرخی گوشت که در میان دندانهای شما می بینم گفتند یا رسول الله ما گوشت نخورده ایم انحضرت فرمود
که گوشت خوردنی نمیگویم غرض من گوشت آدمی است چه امروز همه روز گوشت سلمان و اسامه میخوردید
و من اثر انرا بر لب شما مشاهده میکنم آیت آمد که **یا ایها الذین آمنوا** ای انکسانی که ایمان آورده اید **اجتنبوا**
دور شوید و واگذارید **کثیرا من الظن** بسیاری از گمان که ان گمان بد است در حق برادر مومن **ان بعض الظن**
بدرستی که بعضی از گمان **اثم** گناهست یعنی موجب تفرع اثم است بر ان و گمانی که در حق اسامه بردید ازین
قبیلست این کلام تعلیلیست مستانف از برای امر باجتناب ظن **ولا تجسسوا** و تجسس مکنید چیزهائی را
که بر شما مخفی باشد از سرائر مردمان و عیوب ایشان چنانچه در کار اسامه بدگمان شده مرتکب تجسس
ان شدید و بدانکه اتمام لفظ کثیر و تنکیر از جهت انست که تا مقید بعضیه غیر معینه باشد که مستلزم صدق
ان است بر هر یک از افراد ظنون تا هیچکس جراءت نکند بر ظنی از ظنون الا بعد از انکه طریق احتیاط مرعی دارد
و در جمیع ظنون نیک تامل کند و همه افراد انرا ملاحظه نماید و بواسطه امارات بینه و اسباب ظاهره
علم پیدا کند بانکه ان ظن از قسم مباح ایست یا حرام و اگر لفظ کثیر بطریق معرفه میبود مفید امر میبود
باجتناب ظنی که منوط بکثرت باشد نه قلت پس هر ظنی که متصف بکثرت باشد واجب الاجتناب باشد
انچه متصف بقلت مرخص التظنن بدون ظهور اماره واضحه و حال انکه مراد او سبحانه معنی اولست
و بدانکه ظن بر چهار قسمست اول مامور به و ان حسن ظن است بخدای و مومنان کقوله تعم لولا اذ

سمعتموه ظن المؤمنين والمؤمنات بانفسهم خيرا وحديث ان حسن الظن من الايمان نيز مخبر اين قسمت
دوم حرام وان گمان بدست بخداى ومؤمنان كه موجب اثمست ومثمر عقوبت سيوم مندوب اليه وان غلبه ظن
است در امور اجتهاديه چهارم مباح وان ظنست در امور دينى ومهمات معيشتى ودرين صورت بدگمانى
موجب سلامتست وسبب انتظام امور دنيوى ولهذا اين قسم را از قبيل حزم شمرده اند واحاديث بسيار
درباب نهى از سوء ظن بخدا واهل ايمان واقع شده از انجمله ابوهريره از حضرت رسالت صلعم روايت كرده كه
اياكم والظن فان الظن اكذب الحديث بپرهيزيد از گمان كه گمان دروغ ترين سخنست مراد گمان بدست
ونيز از انحضرت مرويست كه ان الله حرم من المسلم دمه وعرضه وان يظن به ظن السوء خداى تعالى حرام
كرده است از مرد مسلمان او وعرض او را وانكه گمان بد برند در حق او واز مجاهد منقولست كه خذوا ما
ظهر ودعوا ما ستره الله فرا گيريد انچه ظاهرست وبگذاريد انچه خدا پوشيده است يعنى بتجسس از مشغول
مشويد وثعلبى در تفسير خود از ابى قلابه نقل كرده كه عمر بن خطاب را گفتند كه ابا محجن ثقفى در خانه خود
نشسته وبخمر خوردن مشغولست عمر برخواست وبخانه او رفت ديد كه او با مردى نشسته وهيچ خمر در ميان
ايشان نيست ابو محجن گفت اى عمر اين فعل حرام بود كه كردى زيرا كه حق تعالى از تجسس نهى فرموده وتو
مرتكب ان شدى عمر باصحاب خود گفت كه اين مرد چه ميگويد زيد بن ثابت وعبد الله بن ارقم گفتند راست
ميگويد پس عمر منفعل شده ازان مجلس برخواست وترك تجسس نمود ونيز از عبد الرحمن بن عوف
روايت كرده اند كه شبى با عمر بعسس ميگشتيم بدر سرائى رسيديم كه ازان اواز غنا بيرون مى امد وچراغى
ميسوخت حلقه بر در زديم در را بگشودند وباندرون رفتيم كه مردى وزنى ديديم نشسته اند زن برود
مشغول است ومرد قدحى در دست دارد عمر مرد را گفت اين زن چه چيز تست گفت زوجه من گفت
قدح است گفت اب عسل زن را گفت چه غنا ميكردى گفت ميگفتم تطاول هذا الليل واسود جانبه
وارقنى الا حبيب الاعبه فوالله لولا خشية الله والتقى لزعزع من هذا السرير جوانبه ولكن
عقلى والحياء يكفنى واكرم بعلى ان تنال مراكبه گفت اى عمر حق سبحانه فرموده كه لا تجسسوا وتو
خلاف اين كردى وبتجسس مشغول شدى توبه كن وباز كرد عمر تصديق قول او كرد واز انجا بيرون

امد وبروايتى ديگر از عبد الرحمن منقولست كه من با عمر شبى بنزديك سرايى رسيديم چراغى ميسوخت
واز انجا آوازى بيرون مى آمد عمر گفت خانه كيست گفتم خانه اميه بن ربيعه پس بالاى ديوار
خانه وى بر آمديم وتفحص كرديم ديديم كه اميه با ياران خود بخمر خوردن مشغول بود عمر ايشان را ازان
نهى نمود وبتهديد وتخويف ايشان در آمد ايشان گفتند اى عمر ما يك فعل منكر كرديم وتو چهار
فعل منهى مرتكب شدى اول انكه بتجسس اقدام نمودى وحال انكه حق سبحانه فرموده كه ولا تجسسوا
دوم انكه از در خانه داخل نشدى بلكه بر بالاى ديوار باندرون خانه در آمدى وخداى
فرموده كه ولا تأتوا البيوت من ظهورها واتوا البيوت من ابوابها سيم انكه بدون اذن
صاحب خانه بخانه او رفتى وخداى فرموده كه لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستا نسوا
چهارم انكه سلام بر ما نكردى ومخالفت كردى بقول حق سبحانه كه وتسلموا على اهلها
عمر بعد از استماع اين قول خجل شده انجا بيرون امد ولا يغتب بعضكم وبايد كه غيبت نكند بعضى از شما
بعضا بعضى ديگر را يعنى يكديگر را در غيبت بدى نام مبريد چنانكه در باره سلمان كرديد پس
عيبه از جار مردمان از غيبة تمثيل ميكند ازين فعل الخبث وميگويد كه ايحب احدكم ايا دوست ميدارد
يكى از شما ان يأكل انكه بخورد لحم اخيه گوشت برادر خود را ميتا در حالتى كه مرده بود ان برادر وميتا
بود كه حال باشد از لحم يعنى در حالتى كه ان گوشت مرده بود وحيوة ازان رفته انكه بجهة زيادتى تقرير
سخن مذكور در عقب ان ميفرمايد كه فكرهتموه واين در تقدير فقد كرهتموه است بر تضمن معنى شرط يعنى
اگر عرض كنند گوشت برادر مرده را بر شما پس بتحقيق كه كراهت خواهيد داشت ازان وممكن نخواهد
بود شما را انكار كراهت ان وچون حال برين منوال است پس همچنانكه كراهت دارد از گوشت مرده بايد
كه از غيبت نيز بهمين طريقه كاره باشيد واتقوا الله وبپرهيزيد از عقوبات الهى بسبب ارتكاب وغيبت ان
الله تواب رحيم بدرستى كه خداى بسيار پذيرنده توبه است از جمعى كه توبه كنند از غيبت رحيم مهربان بر انكه
باز ايستند ازان درين كلام مبالغات بسيارست در ترك غيبت يكى ايراد استفهام كه بمعنى تقريرست
دوم تعليق محبة در انچه در غاية كراهت است سيوم اسناد فعل بكل واحد كه مشعر است بر انكه هيچ

فردی از افراد انسان مرتکب این نوع فعلی نمیشود چهارم عدم اقتصار بر اکل لحم برادر وضم موت
بان تصریح بکراهة ان امر باتفاق و با وجود تمثیل ان بافحش اشیا و بدانکه اثبات ثواب بر تایب
بجهة لاالتست بر کثرة کسانی که بشرف توبه میرسند یا بر کثرة ذنوب ایشان یا اشارة بر قلع
جمیع ذنوب ایشان بر وجهی که گویا هرگز از ایشان خطیهٔ و اثمی صادر نشده و باید دانست که
غیبة منهیه عبارتست از انکه در غایبانه کسی سخن گویند که اگر مواجهة با او گویند او را بد اید
از حضرة رسالت پرسیدند که ما الغیبة غیبة چه چیزست فرمودند که آن تذکر اخاک
بما یکرهه فان کان فیه فقد غیبة وان لم یکن فیه فقد بهتنه یعنی غیبة انست که یاد کنی برادر
خود را بانچه از ان کاره باشد پس اگر ان چیز در و باشد پس بتحقیق که غیبة نموده و اگر در و نیست
او را بهتان کرده و از قتاده تفسیر این آیة پرسیدند فرمود که مراد آنست که همچنانکه یکی از شما
امتناع میکند از خوردن گوشت برادر خود که مرده باشد بجهت کراهت طبع همچنین واجبست
که از غیبة اجتناب نماید بجهت کراهت عقل و شرع چه دواعی عقل و شرع احق است از دواعی
طبع زیرا که داعی طبع اعمی است و داعی عقل بصیر و در حدیث آمده که لا تغتابوا المسلمین ولا
تتبعوا عوراتهم فان من اتبع عورات اخیه المسلم اتبع الله عوراته حتی یفضحه ولو وسط
رحله غیبة مسلمانان مکنید و در پی عورات و سوات ایشان مباشید که هر که در پی
عورات برادر مسلمانان باشد خدای وی را رسوا سازد و اگرچه در میان منزل خود باشد
و نیز از حضرة رسالت منقولست که ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل یزنی ثم
یتوب فیتوب الله علیه وان صاحب الغیبة لا یغفر له حتی یغفر له صاحبه یعنی بر شما باد
که از غیبة اجتناب کنی که غیبة سخترا است از زنا زیرا که مرد که زنا کرد و بعد از ان تایب شد
حق سبحانه توبه او را قبول میکند و غیبة کننده را نمی آمرزد تا انکه مغتاب او را حلال کند آورده اند
که مردی با ابن سیرین گفت که من غیبة تو کرده ام مرا حلال کن گفت حلال نمیکنم انچه خدا انرا
حرام کرده باشد و در مصابیح القلوب مذکور است که یکی از صلحای امت گوید که روزی بفلان

گورستان نشسته بودیم مردی جوان بسرعة تمام بر ما بگذشت گفتم این و امثال این وبال مسلمانانند
و مشوش خاطر ایشان چون شب در آمد در واقعه دیدم که آن مرد را بر جنازه خوابانیده نزد من
آوردند و کاردی بدست من دادند و مرا گفتند که بخور گفتم سبحان الله من چندین سال است که جوانی
نخورده ام گوشت مرده چگونه خورم گفتند نه غیبت او کردی پس چرا گوشت او نمیخوردی گفتم
از ان توبه کردم پس یکسال بان گورستان تردد میکردم تا ان جوان را به بینم و از وی حلالی خواهم بعد از
یکسال او را دیدم و قبل از انکه سخن گویم گفت توبه کردی گفتم آری گفت برو بجای خود که ترا بحل کردم ابو
هریره گفت ماعز نزدیک رسول آمد و بر خود سه بار گواهی زنا داد رسول در هر دو نوبة روی از وی
بگردانید صحابه گفتند یا ماعز اگر نوبت دیگر بر خود گواهی دهی رسول ترا رجم فرماید گفت من هم برای
آن میگویم پس گفت زنیت یا رسول الله رسول او را رجم فرمود روزی رسول از یکی شنید که بدیگری
میگفت که رسوا کردی که گواهی زنا در حق خود داد تا او را سنگسار کردند رسول هیچ نگفت پس از عقب
رسول می آمدند تا بخرابه رسیدند خری مرده انجا افتاده بود رسول با ایشان گفت این خر مرده را بخورید
گفتند یا رسول الله جان ما فدای تو باد چگونه گوشت مرده خوریم فرمود نه شما غیبة ماعز میکنید
که از خوردن این میته بدترست نمیدانید که او در جویهای بهشت می چرد انس روایة کرده که رسول
فرمود شب معراج که مرا باسمان بردند بجماعتی رسیدم که ایشان را ناخن و چنگال از مس و روی بود
و بان روی خود را میخراشیدند گفتم ایشان کیستند گفتند آنانند که در دنیا گوشت برادران
یکدیگر میخوردند و غیبت میکردند عوض ایشان میبرند و بدانکه مستمع غیبة مثل غیبة کننده است
در اثم کما قال امیر المومنین صلوات الله علیه وآله السامع للغیبة احد المغتابین یعنی شنونده
غیبة یکی از دو غیبة کنند کانست از میمون بن شاه که از اجل تابعین است نقل کرده اند که شبی
من در خواب دیدم شخصی جیفهٔ زنگی نزد من آورد و گفت بخور چون مرده را بخورم گفت بجهة انکه
غیبة فلان میکردی من گفتم بخدا که نام فلان را بخیر و شر نبردم گفت نه استماع غیبة او میکردی
و بان راضی بودی میمون بعد از ین واقعه هیچکس را نگذاشت که در حضور او غیبة شخصی کند تا وفات نمود

ودر خبر است که روزی عیسی علی نبینا و ع اصحاب خودرا گفت اگر باد در جامه شما آید وان جامه را از
عورت شما بردارد چه خواهید کرد گفتند از اخواهیم پوشید گفت نیست چنین که شما میگوئید بلکه شما
جامه را بالا تر برید این کنایه است از انکه کسی غیبتی شخصی کند منع او نکنند بلکه مدد او دهند و باید دانست
که غیبة منحصر نیست در قول و قول مقصور نیست بر صریح بلکه کنایه و اشارت بدست و سر و چشم
و غیر ان نیز از قسم غیبة است گاهی که مفید عیب و نقص باشد و همچنین حکایة از حرکات و سکنات و مشی
و امثال ان و از جمله کنایة انست که کسی گوید که من در مجلس حکام حاضر نمیشوم یا مال ایتام نمیخورم
و مراد او این باشد که فلان مرتکب این میشود و ازین قسمست انکه گوید شکر مر خدا یرا که مرا ازین فعل
منزه ساخته و قصد او این بود که فلان این فعل میکند چه این قول اگرچه در صورت شکر است اما
متضمن غیبة است و بر همین طریقست انکه گوید که فلان اگر این فعل نمیکرد بهتر و نیکوتر میبود و
حال انکه مراد او ازین قول تنبیه غیر باشد بر عیوب انکس و همچنین است اگر نفس خود را مذمت
کند و مقصود او تنبیه مردمان باشد بر سوات غیر حاصل که هرچه غرض از ان تعرض بعرض غیر باشد سد
و بی غرضی صحیح مقصود نباشد از قسم غیبة است و فقهای ما شش موضع را از غیبة استثناء
کرده اند و بعضی دیگر از بیان قسمی دیگر را بان ملحق ساخته اند و گفته اند که این مواضع اگرچه در صورت
غیبة اند اما از روی حقیقة از ان خارج اند و هیچ اثمی بران مترتب نمیشود یکی متظاهر الفسق بعنوان
فسق مثل انکه شخصی علانیه بشرب خمر اقدام نماید یا ظالمی که باشکار امر تکب ظلم شود درین صورت
جایز است که در خفیه او را بعنوان همان فسق مذکور سازند نه بفسقی دیگر که ستر ابوجود آرد پس از همکام م
اگر کسی در حق او گوید فلان شارب الخمر است یا ظالمست مغتاب نخواهد بود و حدیث لا غیبة للفاسق دال
است بر اباحه ان و بعضی از مخالفین گمان برده اند که این حدیث بسند نرسیده و جماعتی دیگر از نسان گفته
اند که مراد ازین حدیث نهی است از غیبة فاسق و اگرچه صورت او صورت خبر است و شکی نیست که
قول بجواز ان اوجه است خصوصا کسی را که بفسق خود مفاخرت کند و دوری نماید که طعن و لعن
بر و از جمله قربات باشد و نیز حدیث طیبوا السنتکم بغیبة الفساق دلالتی صریح دارد بر اباحه ان دوم از ان

مواضع

مواضع شکایت متظلمست از ظالم و لهذا زنی در حضور حضرت رسالت صم شکایت شوهر خود نمود
بخل و گفت هو رجل شحیح حضرت منع او نکرد و منکر قول او نشد سیوم نصیحة مستشیر در نکاح یا در معامله مله
یا در مجاوره و غیر ان چه در وقتی که فاطمه بنت قیس در خطبه با حضرت رسالت استشاره کرد
فرمود که اما فلان فرجل صعلوک لا مال له و اما فلان فلا یضع العصا عن عاتقه اما فلان کس موج
پس مردی درویش است و هیچ مالی ندارد و اما فلان دیگر عصا را از گردن خود نمی نهد و این کنایة تیست
از کثرت تراع و بدی خلق او و دیگر انکه منع این قسم موجب عموم بلوی است پس جایز باشد بلکه
اگر درین باب غالب ظن مستشار از باشد که اگر کشف احوال مستشار فیه نکند ضرر بحال مستشیر رسد
واجبست برو که بیان حال ان کند چهارم جرح و تعدیل شاهد و راوی و لهذا علما وضع کتب رجال ل
کرده اند و در انجا ذکر ثقات و اهل جرح نموده اند و اسباب جرح را در مواضع بسیار بیان کرده اند
لیکن درین صورت واجبست که رعایت اخلاص کنند و قصد حفظ اقوال المسلمین نمایند و ضبط سنن
مطهره و حفظ ان از کذب و علت باعث ان عداوت و تعصب نباشد و نیز واجبست اقتصار کردن
بر انچه غرض بان متعلقست از قدح و منع قبول شهادت و روایة و عدم تجاوز از ان پنجم ذکر مبتدعه
و تصانیف فاسده و آراء مضله ایشان اما باید که درین قسم نیز اقتصار کنند بر انچه متضمن خصوص
مطلوبست و جایز است ذکر معائب و قبایح و قدح انساب اعدای اهل البیت علیهم السلم بانچه
مطابق واقع باشد و لهذا امیر المؤمنین و امام حسن صلوات الله علیهما در مجالس ذکر معائب
و قطع انساب معویه اسکنه الله فی الهاویه میکردند و اوصاف ذمیمه عمرو عاص بی اخلاص
و ولید مغیره و امثال ایشان بیان مینمودند و بر ایشان طعن و لعن میکردند و مردمان را
بران ترغیب میکردند و شبهه نیست در عدم تربت و حرج بر تکرار ذکر معائب و مبالغه در لعن
ایشان در جمیع مجالس بقصد تنفیر مردمان از ایشان و تطهیر قلوب بندگان از اعتقاد کردن
در حق ایشان و دوستی نمودن ایشان و لیکن درین باب واجبست که از کذب مجانبة نمایند
و بکلام غیر واقع مرتکب نشوند و نهج البلاغه که از کلام امیر المومنین است مشحون و مملو است

خدیست ازقصی واز کذشت ان عشایراست چون عباس که ازهاشم است وپس ازان فضیله است
ومراد ازان اهل بیت است چون بنی العباس وبعضی کفته اند که شعوب دون قبایلست ونزد بعضی
دیکرانست که شعوب ازقحطانست وقبایل ازعدنان وقولی دیکر انست که شعوب ازعجم است وقبایل
ازعرب وازصادق صلوات الله علیه وآله منقولست که شعوب جماعتی اند که ایشانرا نسبت ببلاد
دهند وقبایل کسانی که ایشانرا منتسب باباسازند وبرهر تقدیر مقصود ازوضع شعوب وقبایل نه
تفاخراست باباواجداد ودعوی تفاوت وتفاضل درانساب چه فی الحقیقه خصلتی که موجب تفضلست
برغیر وسبب شرافه وکرامة نزد حضرت عزت ازحیثیه کثرت مثوبه ورفعه منزله اجتناب نمودنست
ازمنهیات وارتکاب نمودن مامورات کما بین ذلک بقوله عز اسمه ان اکرمکم بدرستی که کرامی ترین شما
عند الله نزد خدای تعالی اتقیکم پرهیزکارترین شماست ازمعاصی چه کمال نفوس ومزیة فضل اوفرع
تقویست ازمحرمات ومجتنب شدن ازمحظورات پس هرکرا تقوی بیشتر قرب او نزد خدا بیشتر وفضل
او ازهمه افزونتر وکلمه شریفه الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب که ازکلمات متبرکه حضرت
امیرالمومنین است صلوات الله علیه وآله مشعراست برکریمه ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم
بدرستی که خدای داناست باصل ونسب شما خبیر آگاه ازعلم وادب شما وبدانکه میتواند بود که مراد
ازین آیت تقریر اخوتی باشد که مانع اغتیابست ومؤید اینست اینکه ازعبدالله عباس نقل کرده اند که
آیت درحق ثابت بن قیس آمد دروقتی که ازروی تعریض تعرض بقرین خود کرد وکفت انت ابن فلانه
رسول فرمود که کیست که نام فلانه میبرد ثابت برخواست وکفت منم یا رسول الله حضرت فرمود که
درروی این مردم نظر کن چون نکاه کرد فرمود که چه دیدی کفت قومی مختلف الالوان بعضی سیاه
وبرخی سفید وکروهی سرخ وجماعتی زرد فرمود که فانک لا تفضلهم الا بالتقوی والدین ترا برایشان
هیچ تفضلی نیست مکر بپرهیزکاری وتدین بدین اسلام پس آیت مذکوره نازل شد واز یزید بن شجره
روایتست که روزی رسول دربازار مدینه میکذشت غلامی سیاه را دید که او را میفروختند واو میکفت
هرکه مرا میخرد باید که باین شرط بخرد که مرا منع نکند ازکذاردن نماز یومیه درپس رسول خدا چه من

بحث

همیشه نماز یومیه را درپس آنحضرت کذارده ام ودرهیچ جای دیکر بان اقدام نموده ام مردی او را
باین شرط بخرید ورسول صلعم دروقت نماز آن غلام را میدید که می آمد واقتدا میکرد روزی چند برآمد آن غلام مرا
ندید احوال وی استفسار فرمود کفتند یا رسول الله تب دارد آنحضرت برخواست وبعیادت وی رفت
وبعد ازسه روز دیکر احوال پرسید مولای وی کفت وفات نمود رسول برخواست وبنفس نفیس خود
متولی تکفین وتغسیل وی شد مهاجر وانصار ازین تعجب نمودند حق سبحانه آیت مذکوره را فرو فرستاد
ودر ان بیان نمود که نسب را اثری نیست بلکه فضیلة وکرامة وشرافه بتقوی وپرهیزکاریست واز امام زین
العابدین صلوات الله علیه وآبائه واولاده مرویست که انما خلقت النار لمن عصی الله ولو کان سیدا قرشیا
والجنة لمن اطاع الله ولو کان عبدا حبشیا دوزخ مخلوق نشده مکر برای کسی که نافرمانی کند خدا ودر
عصیان او سلوک نماید واکرچه انکس سید قرشی نسب باشد وبهشت خلق نشده مکر برای کسی که
فرمان الهی برد وکمر اطاعت او درمیان بندد واکرچه انکس غلام حبشی باشد ودراخبار امده که درروز
فتح مکه رسول صلعم طواف میفرمود ودراثنای ان خطاب باصحاب کرد وفرمود که الحمد لله الذی اذهب
عنکم عبیة الجاهلیه وتکبرها یا ایها الناس انما الناس رجلان مومن تقی کریم علی الله وفاجر شقی هین
علی الله شکر وسپاس مر خدایرا که ازشما نخوة وتکبر جاهلیه را ببرد ای مردمان جز این نیست که همه بنی آدم
بر دو قسمند یکی مومن پرهیزکار که بزرکوارست نزد پروردکار ودیکری کافر بدبخت تبه روزکار که
نزد حق سبحانه خوارست وبی مقدار بعد ازان آیت مذکوره را تلاوت فرمود ونیز از آنحضرت مرویست
که من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله هرکه مسرور میسازد او را که کرامی ترین مردمان باشد
باید که ازخدای بترسد وطریق پرهیزکاری پیش کیرد واز ابن عباس مرویست که بزرکواری دنیا بغناست
وبزرکواری آخرت بتقوی ونیز ازحضرت رسالت صلعم روایتست که حق سبحانه درروز قیامت خطاب
کند به بندکان وکوید امرتکم فضیعتم ما عهدت الیکم فیه ورفعتم انسابکم این المتقون ان اکرمکم عند الله
اتقیکم امر کردم بشما پس شما ضایع ساختید انچه عهد کرده بودم بشما وبعمل نیاوردید وبلند کردانیدید نسبهای
خود را پس من امروز بلند سازم نسب خود را وپست کردانم نسبهای شما را کجا اند پرهیزکاران تا

ایشان را مرتبه بلند و درجه ارجمند برسانم بلکه هستی که امروز گرامی ترین شما نزد من پرهیزکارترین شماست
مرویست که شخصی از عیسی علی نبینا و علیه السلام پرسید که کدام مردمان افضل‌اند عیسی دو قبضه خاک
برداشت و فرمود که هیچکدام ازین دو قبضه بر یکدیگر راجح نیستند بلکه هر دو مساوی‌اند همچنین مردمان
چونکه همه از خاک مخلوق شده‌اند در اصل خلیقه هیچکدام بر یکدیگر رجحان ندارند پس اکرم ایشان
اتقی ایشانست و ابوبکر احمد بن حسین بیهقی در کتاب دلایل النبوة باسناد خود از عبایة بن ربعی نقل
کرده که و ابن اخضر جنابذی در کتاب معالم التنزیل النبویه نیز آورده که ابن عباس گفت که رسول صلعم فرمود
که حق سبحانه همه مردمان را بر دو قسم ساخت و مرا در اخل قسمی ساخت که بهتر باشد کقوله تعالی واصحاب الیمین
واصحاب الشمال پس من از اصحاب یمینم و بهترین اصحاب یمینم بعد از آن این هر دو قسم را به سه قسم ساخت
و مرا بهترین این سه قسم گردانید و ذلک قوله واصحاب المیمنه ما اصحاب المشامه والسابقون
السابقون پس من از سابقانم و بهترین سابقانم بعد از آن این سه قسم را قبایل ساخت و مرا در
بهترین قبیله خلق فرمود کما قال وجعلناکم شعوبا و قبایل پس من اتقی ولد آدمم و اکرم ایشانم نزد او
سبحانه و من این سخن را از سر افتخار نمیگویم بلکه از جانب حضرت پروردگار میگویم پس از قبایل بیوت
گردانید و مرا در بهترین بیتی جای داد حیث قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا پس من و اهل بیت من مطهریم از جمیع ذنوب آورده‌اند که جمعی کثیر از بنی اسد در سال قحط
با جمیع ذراری و اثقال و احمال نزد پیغمبر آمدند و اظهار کلمه اسلام کردند و در باطن ایمان نداشتند
و جاهل بمسائل بودند و مجمع ایشان همه طرقات مدینه بر ایشان تنگ گشت پس در مساجد و مقابر مسلمانان فرود
آمدند و کوچهای مدینه را بعذرات ملوث کردند و نرخها گران ساختند و صبح و شام نزد حضرت
رسالت صلعم می آمدند و میگفتند اتتک العرب بانفسها علی ظهور رواحلها و جئناک بالاثقال والذراری
و تنها نزد تو آمدند بر پشت مراکب خود نشسته بدون اولاد و اتباع و خدم و ما آمدیم با جمیع اهل و عیال
و اسباب و اثاث خانه و اغلب اعراب با تو در مقام مقاتله درآمدند و ما با تو مقاتله نکردیم و عنان خود
از آن بازکشیدیم فاعطنا پس ما را چیزی بده تا صرف خود و عیال خود نمائیم حق سبحانه آیت فرستاد

که قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از بنی اسد که آمنا ایمان آورده‌ایم بخدا و رسول او گو ایشان قل بگو ای محمد
بایشان که لم تؤمنوا ایمان نیاورده‌اید زیرا که ایمان عبارتست از اقرار بزبان و تصدیق بجنان و شما را
اقرار هست اما تصدیق نیست و منت نهادن شما بر پیغمبر در ایمان آوردن و ترک قتال نمودن
مشعرست بر عدم ایمان شما پس دعوی ایمان مکنید ولکن قولوا اسلمنا و لیکن بگویید که اسلام
آورده‌ایم که عبارتست از داخل شدن در سلم و اظهار شهادتین و انقیاد احکام چه غرض ایمان
و انقیاد انقیاد داشت از قتل و سبی ولما یدخل الایمان و هنوز درنیامده است ایمان فی قلوبکم در
دلهای شما این آیت بجمله متضمن اخبار از غیب دالست بر اعجاز حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
و بدانکه عدول از مقتضی نظم کلام که ان قل لا تقولوا امنا ولکن قولوا ~~بمقتضی نظم کلام که~~ ان قل اسلمنا
یا لم تؤمنوا ولکن اسلمتم بجهت استهجان نفی است در اول از قایل شدن بایمان و بساعت خروج معنی
در معرض تسلیم اسلام ایشان که غیر معتد به است در ثانی بخلاف اسلمنا چه خروج از مورد دعوای
ایشانست همچنانکه لفظ آمنا و ایشان رد و لکن قولوا اسلمنا بر و لکن کذبتم بجهت انست که اول مفید تکذیب
دعوای ایشان است با مراعات حسن ادب که ان عدم تصریح است بلفظ کذب و قوله ولما یدخل
الایمان فی قلوبکم اگرچه بواسطه عدم ظهور استقلال بفایده جدیده متجدده در بادی الرای مثابه
تکریری نماید لکن نزد تامل مفید فایده متجدده است زیرا که کلام اول مفید تکذیب دعوی ایشانست
و این کلام مفید توقیت آنچه با و مامور شده‌اند از قایل شدن ایشان باسلام چه این کلام در
موضع حالست از ضمیر قولوا پس حقیقت معنی بآن راجع است که دعوی ایمان مکنید ولکن
دعوی اسلام کنید در حین عدم ثبوت مواطات قلوب شما بالسنه شما و دیگر آنکه کلمه لما
که موضوع است از برای توقع دالست بر آنکه قوم بنی اسد بعد ازین زمان بشرف ایمان رسیدند
پس کلام ثانی مفید دو فایده جدیده باشد و بباید دانست که ایمان اخص است از اسلام
زیرا که ایمان تصدیق است بجنان با اقرار بزبان و اسلام اعم از انست که با آن تصدیق جنانی باشد
یا نه پس هر مؤمنی محکوم باشد باسلام اما هر مسلمانی محکوم بایمان نباشد و اگر شخصی مقر

کلمتین باشد با عدم تصدیق بان در ظاهر شرع محکوم است باسلام و از دم و مال مصون و محقون و جمیع تکالیف اهل اسلام برو جاری و لیکن ثوابی بر اعمال او مترتب نخواهد شد و مراد از قوله تعالی ان الدین عند الله الاسلام اسلامیست که مقارن تصدیق بود و از حضرت رسالت صلعم معنی ایمان و اسلام پرسیدند فرمود الاسلام علانیة پس اشارت بسینه مبارک خود کرد و گفت و الایمان فی القلب و چون تفرع ثواب بر اعمال فرع ایمانست و مجرد دعوی اسلام بدون تصدیق بان مثمر ثواب نیست چنانکه انفا سمت ذکر یافت ازین جهت به بواسطه خطاب میکند که وان تطیعوا الله و اگر فرمان برید خدا را و رسوله و فرستاده او را ظاهرا و باطنا یعنی از نفاق توبه کنید و بخلوص اعتقاد ایمان آرید و بمقتضیات ان عمل کنید لا یلتکم کم نگرداند خدای من اعمالکم از ثواب کردارهای شما شیئا چیزی بلکه مزد کار را اتمام و کمال بشما رساند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان کسانی را که مطیع وی باشند رحیم مهربان بتوفیه مثوبات و اجور مطیعان از سدی منقولست که آیت مذکوره در اعراب مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار آمده که اظهار ایمان کردند تا از خون و مال ایمن شوند و ازیشان بعد بیست ترغیب کرد ایشان از ان متقاعد شدند حق سبحانه فرمود که اعراب دعوی ایمان میکنند و فی الحقیقه ایمان ندارند پس ای محمد بگو بایشان که شما دعوی اسلام کنید نه ایمان چه در قلوب شما ایمان داخل نشده و اگر فی الحقیقه ایمان میداشتید از حرب اعدای دین متقاعد نمیشدید و مؤید اینست اینکه در تحقیق ایمان میفرماید که انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان از روی حقیقت الذین امنوا انانند که ایمان آوردند بالله و رسوله بخدا و رسول او و بخلوص جنان تصدیق بایشان نمودند ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان و جاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود یعنی بر اهل غزا انفاق کردند یا برای ایشان و خود اسلحه حرب خریدند و انفسهم و مجاهده نمودند بنفسهای خود یعنی مرتکب قتال اهل حرب شدند فی سبیل الله در راه خدا و طلب رضای او اولئک ان گروه مومنان مجاهد هم الصادقون

ایشانند

ایشانند راست گویان در ادعای ایمان نه اعراب مذکوره که بجهت خوف شمشیر یا طمع صدقه دعوی ایمان کردند ایراد ثم که موضوع است از برای تراخی و ذکر عدم ارتیاب بعد از ایمان با آنکه مقارن ایمانست که از عبارتست از ثقه و طمانینه نفس که حقیقه از تیقن و انتفای ریبست بجهة انست که هر که ایمان آورد بسا هست که شیطان یا بعضی از اهل ضلال بعد از تردید یقین تشکیک او می نمایند و انچه مثل یقین او باشد در قلب او القا میکنند یا آنکه این شخص بجهت عدم تطرق شبه در ادله ایمان شک برو عارض میشود و بعد از ان بر حالة ارتیاب مستمر میشود و در ازاله ان طلب مخرجی نمیکند پس حق تعالی باین کلمه میمنت انجام اعلام عباد مینماید که مومنان حقیقی انها اند که ازین موبقات عظیمه بعید باشند تا بتشکیک شیاطین و اهل ضلال متشکک نشوند و ازین قبیلست ثم استقاموا که در موضع دیگر واقع شده پس ازینجا معلوم شد که اشتراط ارتیاب در اعتبار ایمان منحصر نیست در حال ایمان آوردن بلکه در ازمنه متراخیه متطاوله نیز لازم است تا حین عروض موت و میتواند بود که اقران عدم ارتیاب بذکر و عدم اکتفا بایمان که مستلزم آنست بجهت تنبیه باشد بر آنکه زوال ریب عمده است در باب ایمان و بدانکه محتملست که المومنون مبتدا باشد و الذین صفت ان و اولئک خبر ان و معنی چنین باشد که مومنانی که ایمان بخدا و رسول دارند و شک و ریب را در دل خود راه نداده اند و بانفس و اموال با کفار مجاهده کرده اند در راه خدای ایشانند راست گویان در دعوی ایمان نه غیر ایشان و ممکنست که جهاد مخصوص بعدو محارب نباشد بلکه با شیطان و هوای نفس نیز باشد مجاهده با نفس و شیطان عبارتست از عدم مطاوعت او با سلحه حجج بینات و دلایل واضحات و باعانه طاعات و صرف اموال واجبه و مندوبه و سایر صدقات و بباید دانست که جهاد با کفار شرط ایمان نیست پس ذکر ان در بیان ایمان بجهت تامیه دلالتست بر ایمان صاحب خود چه ان متضمن میثاق عظیمه است که از خدای نفس و ذراری و اموالست و کسی که متصف برسوخ ایمان نباشد مرتکب امری چنین نمیشود و میتواند بود که مراد از ایمان کمال ایمان باشد چه حصول

ان منوط است بتكاليف شاقه وميثاق عظيمه آورده اند كه چون اين آيت نازل شد اعراب سوكند خوردند
كه درين قول دل ما موافق زبانست وسريره موافق علانيه يعنى مومن صادق العقيده ايم حق سبحانه بجهة
رد قول ايشان وتوبيخ آيت فرستاد كه قل بكواى محمد جماعة اعراب راكه دعوى غير واقع ميكنند اتعلّمون
الله آيا مياموزيد يعنى خبر ميدهيد خدا را بدينكم بكيش خود ومى نمايد كه خدا نميداند
سر اين شما را والله يعلم وحال انكه خداى ميداند ما في السموات انچه در اسمانهاست از مكونات علويه
وما في الارض وانچه در زمينست از حادثات سفليه والله بكل شيء وخداى بهمه چيزها عليم
داناست وهيچ چيز بر ومخفى نيست چه او عالم بالذاتست پس علم او بمعلومات بالذات خواهد بود
ومحتاج بعلمى نخواهد بود وهيچ محتاج اعلام واخبار شما نباشد قبل ازين كذشت كه اعراب مدّ كور
در دعوى ايمان منتى عظيم به پيغمبر مينهادند در انكه اكثر اعراب با تو جدال وقتال كردند ومابدون
محاربه ومقاتله بتو ايمان آورديم حق سبحانه فرمود كه يمنون عليك منت مينهند بر تو ان اسلموا
بانكه اسلام آورده اند وقبول آن كرده اند قل بكواى محمد بايشان كه لا تمنوا على منة منهيد
بر من اسلامكم باسلام خود بل الله بلكه خداى تعالى يمن عليكم منة مينهد بر شما ان هديكم
بانكه راه راست نموده است شما را للايمان براى ايمان بنصب ادله وازاحه علة ان كنتم اكر هستيد
صادقين راست كويان در ادعاى ايمان جواب شرط محذوفست بجهت دلالت ما قبل ان بر وى و
تقدير كلام اينست كه ان كنتم في ادعائكم الايمان فلله المن عليكم اكر صادقيد در دعوى
ايمان پس مر خدا راست منة نهادن بر شما چه ايمان محض لطف ولطف محض است كه مخصوص است
باو سبحانه وكسى ديكر را رتبه اعطاى ان نيست ومراد از منة نعمتيست كه معطى از قصد
عوض نداشته باشد از معطى له واشتقاق ان از من است بمعنى قطع وتسميه نعمة بمنه
بجهت انست كه غرض معطى از اعطاى از همين قطع حاجة معطى له است بدون طلب مثوبتى
وعوضى وبدانكه در سياق اين كلام لطافتى غريب ورشاقتى عجيب است زيرا كه انچه اعراب
بزعم خود ايمان ميكفتند حق سبحانه نفى تسميه ان نمود وانرا بعنوان اسلام مسمى ساخت حيث

قال

قال يمنون عليك ان اسلموا تا اشارت باشد بانكه انچه ايشان انرا ايمان ميكويند حق تسميه
وى انست كه اسلام باشد نه ايمان بجهة عدم تيقن وصدق عقيده ايشان پس حقيقة معنى آنست
كه اعراب منه مينهند بر تو بامرى كه سزاوار انست كه نزد تو مسمى باسلام باشد نه ايمان بكو بايشان
كه منة منهيد بر من بانچيزى كه في الحقيقة اسلام است نه ايمان بجهة عدم تيقن شما دران واكر
بالفرض صحيح باشد ادعاى شما دران باب پس سزاوار انست كه خدا بر شما منة باشد بهدايه
وتوفيق شما را بر وليكن علم الهى در انچه شما دعوى ميكنيد بر خلاف انست ونكته در اضافه
اسلام بايشان واطلاق ايمان بدون اضافه بر هيچ متاملى مخفى نيست انكه بجهت اعلام ايشان
بعلم الهى بما في الضماير ايشان ميفرمايد كه ان الله يعلم بدرستى كه خداى ميداند غيب السموات
والارض انچه پوشيده است در اسمانها و زمينها والله بصير وخداى بيناست بما تعملون
بانچه شما ميكنيد از اظهار ايمان وابطان كفر وساير اسرار واعلان شما سورة مكيست
الا آيت ولقد خلقنا السموات والارض الى قوله وقبل الغروب كه حسن از ابن عباس نقل كرده
كه مدنيست وعدد آيات ان چهل وپنج است باجماع جميع علما ابى بن كعب از حضرت رسالت ص
روايت كرده كه قارى اين سوره را سكرات موت آسان بود وقبر بروى تنك نكردد وروزى بر و
فراخ شود ودر آخرت مغفور باشد وابو حمزه ثمالى از امام محمد باقر صلوات الله عليه وآله
نقل كرده كه هر كه اين سوره را در فرايض ونوافل مداومة كند حق سبحانه روزى را بر و وسيع كرداند
ودر آخرت نامه اعمال او را بدست راست او دهد وباسانى حساب او نمايد وبدانكه چون حق سبحانه
اختتام سوره حجرات نمود بذكر ايمان وشرايط ان افتتاح اين سوره فرمود بذكر انچه واجبست ايمان
بان اوردن از قران ومعاد وادله توحيد وغير ان وكفت بسم الله الرحمن الرحيم
ق علم الهدى قدس سره الاعلى فرموده كه ايراد حروف مقطعه در اوايل سور بجهة امتياز منثور است
از منظوم در اول كلام چه سامع بمجرد استماع اين حروف استدلال ميكند بر انكه كلامى كه بعد از و مى آيد
نثر است نه نظم وفى در ايراد اين حروف رد جماعتى باشد كه قران را شعر ميكفتند ودرين رد بعينه علما را

اختلاف بسیارست ابن عباس برآنست که اسمیست از اسمای الهی و نزد بعضی دیگر مفتاح هر اسمیست
از اسمای حسنی که در اول از قاف باشد چون قادر و قدیر و قاهر و قهار و قابض و قوی و قریب و
قدوس و قیوم و نزد جماعتی دیگر اشارتست بقران یا ایما بکلمه قف یعنی بایست محمد بر عمل کردن
بانچه مامور میشوی و گویند که اشارتست بالله قائم بالقسط و ضحاک گفته که اسم جبلیست
که حق سبحانه بان قسم یاد فرموده و ان کوهیست محیط بکره زمین که حق سبحانه انرا از زمرد آفرید
و کنارهای آسمان بر است و سبزی آسمان از عکس ان و پارهای زمرد که در میان مردمانست از ان انست
از وهب منبه روایتست که ذو القرنین بکوه قاف رسید در پیرامون ان کوههای کوچک دید از
موکلان ان کوه پرسید که این چه کوهست گفتند کوه قاف گفت این کوههای خورد چیست
که در حوالی این کوهند گفتند رکهای زمینست و هیچ بقعه نیست الا که رکی ازان متصلست باین
کوه چون اراده الهی تعلق گیرد بتزلزل زمین مارا امر فرماید تا عرق ازانجا که در امر کفت مرا
از عظمة خدا چیزی خبر دهید گفتند کمترین چیزی که دالست بر عظمت و شان او سبحانه انست
که در عقب زمینست از برف که هر یک از طول و عرض ان پانصد ساله راهست و از شدة و سورة
برودة ان برخی کاسر برخی دیگر میشود اگر ان نمی بود همه مردمان روی زمین از گرمی آتش دوزخ
سوخته میشدندی و نزد جماعتی دیگر قاف سوگند است بقدرت الهی یا بقرب حضرت پادشاهی
با جابة دعای بندگان کما قال و اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب و کریمه نحن اقرب الیه من حبل
الورید که درین سوره است مخبر این قول است و یا انکه ایماست بقوت قلب محمد صم یا اشارة
بکلمه قضی الله ما هو کاین یا اشعار به قل یا محمد و بنا بر انکه اسم سوره باشد منصوب المحل خواهد
بر مفعولیة و تقدیر انکه اقرا ق یا مرفوع المحل بر انکه خبر مبتدای محذوف و تقدیر اینکه هو ق یا
بعکس یعنی ق هذا الکتاب و بنا بر انکه قسم باشد معنی اینست که سوگند میخورم بحقیه قاف والقرآن
المجید و بحقیة قران بزرگوار که بعثه شخصی از جنس آدمیان بجهة انذار و مبعوث شدن ایشان
در نشاءة آخرت محل تعجب نیست و مجدیة قران یا باعتبار شرافة انست بر سایر کتب پیغمبران

یا ازحیثیت

یا ازحیثیت انکه کلام کسیست که بزرگ و بزرگوارست و یا بسبب انکه داشتن معانی و احکام ان موجب
مجد دارین است نزد خالق و خلایق و قرینه حذف جواب قسم انکار تعجب منکران بعث است
بقوله بل عجبوا بلکه عجب داشتند معاندان قریش ان جاءهم از انکه امد بایشان منذر بیم
کننده منهم از جنس ایشان و حال انکه محل تعجب و شگفت نیست زیرا که علم ایشان بانکه
منذر متصفست بوساطة و عدالت و امانت و شفقه و مرحمت و سایر اخلاق حسنه دلالتی صریح
دارد بر انکه وی ناصح و مشفق ایشانست و ترسان بحلول مکروه بر ایشان و هر گاه که وی از وقوع
مکاره بر ایشان کراهت داشته باشد و تنبیه ایشان نمودن بران لازم حال خود ساخته پس
انذار و تحذیر ایشان بنزول عقاب الهی و وقوع عذاب پادشاهی که غایت مخاویف و نهایت
محاذیر است الزم لوازم او خواهد بود و مع ذلک شهادت عقل بر وجوب جزای اعمال و علم ایشان
بنشاءه اولی و بقدرت او سبحانه و تعالی بر ابداع انواع مکونات و اختراع جمیع ممکنات دلالتی تمام
دارد بر وقوع نشاءه آخرت پس تعجب را در ان باب مدخلی نباشد و بعد از انکار تعجب این تعجب اول را
که بعث است منظور داشته بر سبیل تفریع که متضمن تقریع است حکایت از ان میفرماید که
فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان بعثه هذا این برگزیدن محمد صم برای رسالت شیء عجیب
چیزی عجب و شگفت است وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح و تقریع حال ایشانست و
ایذان بر انکه باعث ایشان برین مقال رسوخ کفر است در ایشان و بعد از ان از تعجب ثانی که بعث
است حکایت از زبان ایشان میکند که ائذا متنا ناصب ظرف محذوفست و تقدیر کلام اینکه انرجع اذا
متنا یعنی آیا رجوع کنیم بحیوة و بار دیگر زنده شویم وقتی که بمیریم و کنا ترابا و گردیم خاک ذلک
این رد روح بجسد رجع بعید بازگشتنی است دور از اوهام یا از عادت و امکان در موضع استبعاد و
استنکار و نزد بعضی رجع بمعنی مرجوع است که بمعنی جوابست پس ان از کلام او سبحانه باشد که
بجهة استبعاد انکار منذر به که بعث است ذکر کرده و بنا برین ناصب ظرف منذر به باشد که لفظ
منذر دلالت بران میکند یعنی کفار بعد از استماع وعده بعث میگویند که آیا ما مبعوث شویم و

که بمیریم وخاک شویم حق سبحانه میفرماید که انکار حیوة بعد از ممات جوابیست دور از عقل وفهم بدانکه
میتواند بود که مشار الیه هذا بعث باشد چه لفظ منذر مستلزم آنست پس عطف تعجب ایشان
باشد از بعث بر تعجب ایشان از بعثه وبنا برین این کلام دالست برانکه تعجب ایشان از بعث ادخل است
در انکار ووضع مظهر در موضع مضمر مبالغه است در انکار تعجب ایشان از بعث انکار اول از
استبعاد تفضیل شخصی است بر امثال خود برتبه رسالت وانکار ثانی از استبعاد قدرت الهی است
بر چیزیست که اهون امور یست که مشاهد ایشانست از صنایع بدیعه وبدایع قریبه و حق اذا
متنا مفسر ومفصل اسم اشارت باشد انکه بجهة رد استبعاد رجع میفرماید که قد علمنا بدرستی که ما
میدانیم ما تنقص الارض انچه کم کرده اند زمین ومیخورد منهم از ایشان بعد از موت از کوشت و
پوست واستخوان وسایر اجزای ایشان وهرگاه که لطافه علم ما بر وجهی باشد که احاطه کرده باشد
وواصل رسیده بجمیع جزئیات پس چکونه رجع انچه زمین از ان ناقص ساخته باشد وخورده از لحوم
وعظام ایشان بر ما متعذر باشد ودر خبرست از حضرت رسالت صلعم کل ابن ادم یبلی الا عجب
الذنب همه اعضای فرزندان آدم پوسیده وریزیده شود مکر استخوان عصعص که اصل دنبالست
وحق سبحانه در نشاة آخرت اجزای متفرقه متلاشیه را بان استخوان ضم کند واحیای ان نماید
ودر احادیث صحیحه ثابت شده که اجساد انبیا واوصیا وشهدا هرکز پوسیده نشوند بلکه بر همان
حالت اولی احیای ایشان نماید ودر بعضی از تفاسیر واقع شده که این کلام جواب قسم مذکور است و
حذف لام بجهة طول کلام وبعد عهد ست پس معنی آیت از است که قسم بحقیقه قاف وقران مجید
که ما عالمیم باجزای متفرقه ایشان که در زمین متلاشی شده باشد وعندنا ونزدیک ماست کتاب
حفیظ نوشته که حافظ تفاصیل احوال جمیع اشیاست یا محفوظ از اندراس مراد لوح محفوظ است
که تفاصیل جمیع اشیا درو مودع است وهمه حالات مکونات درو مکتوب ومندرج واز تغییر
مغیر وتبدیل مبدل مصون ومحفوظ وهرگاه که نزد ما این نوع کتابی باشد که متضمن جمیع جزئیات
باشد پس چکونه عالم باجزای بالیه ایشان نباشیم وبر احیای از قدرت نداشته باشیم وبعد از رد

استبعاد

استبعاد رجع از تکذیب ایشان اخبار میفرماید که بل کذبوا بالحق این اضرابیست در عقب اضراب
اول که دالست بر اقطعیه واشنعیه تکذیب حق از وطاعت وشناعت از تعجب یعنی نه انست که ایشان
بحق معترف باشند بلکه بجهت عدم تفکر وتدبر تکذیب کردند وبکرویدند بحق که ان قرانست یا محمد
صلعم لما جاءهم انهنکام که امد بدیشان قران که در کمال اعجازست یا محمد که بجهة اثبات نبوت خود اظهار
معجزات فرمود وحجت بر ایشان لازم ساخت ونزد بعضی مراد بحق اخبار است ببعث وبر هم تقدیر
فهم پس ان مکذبان فی امر مریج در کاری شوریده اند ومضطرب وبهم بر امده چه کاهی قران را
بسحر نسبت میدهند ووقتی بشعر وکاهی بافسانه وپیغمبر را زمانی مجنون میکویند وکاهی کاهن و
ووقتی مفتری واصلا بیک امر قرار نمیدهند وبیک چیز وانمی استند بجهة تحیر ایشان در امر ان و
فرط جهالت ایشان بحال او وبعد از اظهار وضاعت وشناعت تکذیب اقامت دلیل میکند بر قدرت
خود بر بعث ومیفرماید که افلم ینظروا آیا پس نمیکرند منکران بعث وحشر الی السماء بسوی آسمان که
واقع شده فوقهم بر زبر سر ایشان که بمحض قدرت کیف بنیناها چکونه بنا کرده ایم وانرا بر داشته طبقه
بالای طبقه وزیناها وساراسته ایم انرا بکواکب ثابته وستارهای سیاره وما لها من فروج ونیست مرانرا من
فروج هیچ فرجها وشکافها وآفریدن چیزی بدین عظمت ورفعت با حسن ترتیب وانتظام وملاحق
طباق وبدون فرجه ورخنه وخللی وعیبی دلیلی واضح وبرهانی ساطع است بر کمال قدرت ونهایت
علم وحکمت ما پس بلا شبهه بر بعث قادر باشیم وتکذیب کفار محض عناد وفرط انکار باشد واز کشاف
منقولست که مراد از عدم فروج عدم تفاوت واختلافست یعنی همه آسمانها بر طرز وطبق یکدیکر
مخلوق شده اند واصلا در ایشان اختلافی وتفاوتی نیست وذکر فوقیه بجهة انست که تا ایشان
باسمان نکرند ونیک مشاهده ان کنند وبعد از ان در ان تفکر نمایند ونیز بجهة الزام حجة بر ایشان میفرماید
که والارض مددناها وزمین را باز کشیدیم وکسترانیدیم بر روی آب والقینا فیها وافکندیم در روی
رواسی کوهای استوار بلند مقدار تا بسبب ان ثقاله ان زمین بر حالت خود قرار کیرد ومنقلب
نشود مانند سفینه مشحون از اثقال که بر روی آب قرار میکرد وانبتنا فیها وبرویانیدیم در زمین

مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف نبات بَهِيجٍ که نیکو وآراسته وبهجت افزاست یعنی بجهت کثرت حسن وزینه موجب
ابتهاج ومسرت ناظرست مانند ازهار لطیفه واشجار خضره ونباتات ناضره واینها را آفریده ایم وپیدا
کرده تَبْصِرَةً بجهت بینائی یعنی برای نظر کردن در آن بدیده اعتبار ونگریستن بروجه استدلال وَ
ذِكْرَى وبرای یاد کردن وپند دادن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده بازگردنده بخدا وتفکر نماینده در بدایع
صنع او وخلاصه کلام آنست که ما خلق این اشیا نمودیم تا بندگان بسبب نظر کردن وتفکر نمودن در آن
بینا شوند ومتذکر گردند بکمال علم وقدرت ما ومعترف شوند ببعث ونشور وَنَزَّلْنَا وفرو فرستادیم دیم
مِنَ السَّمَاءِ از جانب آسمان یا از ابر مَاءً مُبَارَكًا آبی با برکت وبسیار منفعت فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بآن
آب جَنَّاتٍ بوستانهای مشتمل بر اشجار انبوه واثمار باشکوه وَحَبَّ الْحَصِيدِ ودانه نباتی که از شأن آن
است که محصود ودروکرده شود در وقت رسیدن چون گندم وجو وبرنج وارزن ومانند آن
وَالنَّخْلَ ورسته گردانیدیم یاران درختان خرما را بَاسِقَاتٍ در حالتی که بلند بود وکشیده بالا یا باربردار
لَهَا که مران درختانراست طَلْعٌ نَضِيدٌ غلاف خرما که درهم چیده وبهم رسته است مراد تراکم شکوفه
است یا کثرت میوه وافراد نخل بذکر بجهت فرط ارتفاع وکثرت شدت منافع آنست واین همه را
برویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ بجهة روزی مر بندگانرا ومیتواند بود که نصب آن بر مصدریة باشد بنا
بر آنکه انبات در معنی رزقست یا بفعل آن محذوف باشد یعنی روزی دادیم روزی دادنی
وَأَحْيَيْنَا بِهِ وزنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا زمین مرده را یعنی زمین خشک بی نبات پس همچنانکه
زمین زنده را گردانیدیم بآب كَذَلِكَ الْخُرُوجُ همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن شما
وبعرصه محشر حاضر شدن چه هر که امعان نظر کند ونیک تامل نماید در احیای دانه که مانند مرده
ایست که در خاک مدفونست عالم خواهد شد بر اینکه شخصی که بر اخراج آن قادر باشد قادر خواهد
بود بر اخراج موتی از آن پس بجهة تسلی خاطر عاطر سید انبیا صلعم که از تکذیب قوم خود ملول
بود از حال مکذبان امم ماضیه خبر میدهد که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ
نُوحٍ گروه نوح که بنی شیث وبنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلم وَأَصْحَابُ الرَّسِّ ویاران چاه پر کرده

ازسنگ

ازسنگ پیغمبر خود را از عکرمه منقولست که ایشان جماعتی بودند که پیغمبر خود را که حنظلة بن صفوان
بود شهید کردند ودر چاه انداختند وآنرا از سنگ پر کردند واز ضحاک روایتست که رس اسم چاهیست
که کفار صاحب یاسین را که پیغمبر ایشان بود در آنجا بقتل رسانیدند ونزد بعضی دیگر اصحاب رس
جماعتی بودند که بر سر چاههای یمامه نزول کرده بودند وگویند که ایشان اصحاب اخدود بودند وتفصیل
حکایات ایشان در سورة البروج سمت ذکر خواهد یافت وپیش بعضی مراد اصحاب بئر معطله اند
که بجهة تکذیب مستاصل شدند وآن چاه بواسطه فقد عامر معطل شد ودر اکثر تفاسیر مذکورست
که آن چاه در پایان کوهی بود در حوالی حضرموت واز ابی جعفر وابی عبد الله صلوات الله علیهما
نقل کرده اند که ابتدای سحق نسا از اصحاب رس شد حاصل که ایشان تکذیب نمودند پیغمبر خود را
وَثَمُودُ وقوم ثمود تکذیب کردند صالح پیغمبر را وَعَادٌ وگروه عاد هود را وَفِرْعَوْنُ وفرعون موسی
وهارون را مراد فرعون است وقوم او تا معطوف بر معطوف علیه در معنی جمعیة ملایم یکدیگر باشند
وَإِخْوَانُ لُوطٍ وبرادران لوط لوط را ذکر قوم لوط بعنوان اخوان بجهت آنستکه ایشان اصهار
اصهار بودند واز انساب او وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ویاران ایکه شعیب را وایکه یعنی بیشه وجنگلست وَقَوْمُ
تُبَّعٍ وگروه تبع مر تبع را وحکایت قوم تبع در سوره دخان مذکور شده واخبار باقی انبیا در محل خود
مسطور گشته كُلٌّ هر یک از ایشان یا هر قومی از ایشان یا همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبرانرا
وچون تکذیب ایشان محقق شد فَحَقَّ وَعِيدِ پس واجب ولازم گشت وعید من یعنی آنچه وعده
کرده بودم از عقاب وعتاب بر ایشان نازل شد وهر گاه که مآل امم ماضیه که مکذب رسل بودند
عذاب استیصال بود وهلاکت پس حال کفار قریش که بناء کار ایشان بر تکذیب است نیز هلاکت
خواهد بود وانواع عقوبت وبعد از ذکر وعید رد رجع بعید مینماید بقوله أَفَعَيِينَا آیا ما درمانده
وعاجز شدیم بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول وبیافریدیم بوجوه آن تا فرو مانیم بآفرینش ثانی که بعث است
همزه از برای انکار است یعنی چون مشرکان مکه معترفند بر اینکه مبدع خلق اول بی ماده ومده
مائیم نه غیر ما پس چرا اعتراف نمینمایند بر قدرت ما بر اعاده خلق بجمع مواد ورد حیات چه قدرت ما

بر خلق اول دلالتی صریح دارد بر انکه خلق ثانی بر ما آسانتر خواهد بود پس بر ایشان لازم است که بخلق ثانی
اعتراف نمایند و بان تصدیق کنند و با وجود این حال معترف نمیشوند بل هم بلکه ایشان بسبب وساوس شیطانی
و تسویلات نفسانی فی لبس در شک و شبهه اند من خلق جدید از آفریدن نو که بعث و حشر است و بجهة
انکه ان مخالف عاده می بینند این کار بر ایشان ملتبس شده بلکه انکار ان میل نموده اند تنکیر خلق جدید بجهة
تعظیم شان آنست و اشعار بر اینکه بر سامع ان واجبست که باهتمام تمام باحث احوال ان شود و تا علم یقینی
او را حاصل نشود از ان در نگذرد و در مثل این امر عظیم بر لبس و شبهه متقاعد نشود و نیز بجهة تهدید
میفرماید که ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که آفریدیم جنس آدمی را ونعلم و میدانیم ما ما توسوس به انچیز را که
وسوسه میکند بان نفسه او و میتواند بود که ما ما مصدریه باشد و ضمیر به راجع بانسان و باء باء تعدیه یعنی
میدانیم بوسوسه در آوردن نفس انسان انسان را و مراد بوسوسه حدیث نفس است یعنی میدانیم انچیز را
که در نفس حاضر است از مکنونات ضمایر و سرایر قلوب و خواطر صدور پس همه را بر وفق اعتقاد جزا و سزا
خواهیم داد انکه بجهت تسجیل این کلام میفرماید که ونحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بانسان من حبل
الورید از رگ و جان وی بوی و این اقربیة نسبة بعلم است نه بمکان پس اسناد ان بذات او سبحانه بر سبیل
تجوز باشد از قبیل الله فی کل مکان و وریدان دو عرقند که مکتنف نهر و صفحه عنق از جانب قدام و
متصلند بوتین و ان عرقیست نابت از قلب که انقطاع ان موجب موت صاحبست و جمیع آورده متفرقند
در بدن ازین عرق منشعب اند و نزد بعضی ورید اسم جنس است و مراد جمیع آورده و تسمیه ان بورید بجهة ورود روح
دران و حبل الورید مثلیست که مستعملست در فرط قرب و اضافه ان بیانیست و میتواند بود که اضافه
لامی باشد و مراد او ورید عانق یعنی رگ گردن و حبل ورید رگ ورید موردعانق بجهت اجتماع این هر دو است در
عضو واحد و حقیقه معنی بان راجع است که علم او سبحانه بر وجهی محیط است باحوال انسان که هیچ
چیز از خفایای صدور و سرایر قلوب برو مخفی نیست فکان ذات او سبحانه اقربست باو از رگی که حامل روح
اوست و بعضی علما کفته اند که حبل الورید اقرب باجزای نفس انسانیست بجهة قیام روح باو بخلاف سایر
اعضا پس درین کلام ایمائیست بانکه حق سبحانه ازان اقرب اقربست بوی پس همچنانکه انسان هرگاه

است

واشعار

نفسه

که خود را

که خود را طلبید یابد هرگاه که حق را جوید نیز یابد و کریمه و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب و حدیث
قدسی الا من طلبنی وجدنی که از احادیث قدسیه نبویست مخبر این معنی اند و محققان از درین آیت کریمه
کلامی بلند و سخنی ارجمندست و ان اینست که هرگاه کیفیت قرب جان اکه بیوسته است بتن در نتوان
یافت قرب حق را که از جمیع کیفیات مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و بدانکه قرب
حق ببنده بر دو قسمست یکی عام که شامل جمیع مخلوقات باشد و نکته وهو معکم اینما کنتم ایمائیست
بان و دیگری خاص که خواص عباد را باشد و سر و نحن اقرب رمزیست ازان و نزد بعضی معنی آیت
آنستکه ما دانا تریم بحال انسان کیه از کسی که در قرب نسبة باو بمنزلت حبل الورید باشد یا آنکه ما املک
و اقدریم بوی از حبل الورید وی با وجود استیلای ان برو و قرب ان باو یا آنکه ما اقربیم بوی بمدد
از حبل الورید او اگر بالفرض مدرک وی باشد خلاصه اقوال انست که ما بعلم و قدرت و حفظ نزدیکتریم
بادمیان از حبل الورید نسبة بایشان و این اقربیه ما بادمیان محققست اذ یتلقی المتلقیان
در حینی که فرا میگیرند دو فرشته که فرا گیرنده اقوال و اعمال ایشانند و انرا در نامهٔ اعمال مینویسند
و محافظه میکنند این کلام موذنست بانکه او سبحانه از استحفاظ ملکین مستغنی است چه او مطلع است
بر انچه بر ملکین پوشیده است از خفای خفیات لکن تسلیط ایشان بر حفظ اعمال انسان و کتبه
از بجهت حکمتیست که مقتضی انست و ان زیادتی لطف او سبحانه است بر بندگان در اجتناب
نمودن ایشان از سیئات و رغبة نمودن در حسنات و تاکید در حفظ و ضبط ان از برای جزا و الزام
حجت بر ایشان در روز حساب و میتواند بود که تلقی ملکین بجهت بیان قرب باشد یعنی ما نزدیکیم
بانسان و مطلع بر احوال او و حافظ اعمال او و شاهد بران وقتی که حفظه و کتبه ما موکلند برو و افعال
او را ثبت مینمایند و نزد بعضی متعلق اذ محذوفست و تقدیر اینکه اذکر اذ یتلقی یعنی یاد کن ای محمد
چون فرا گیرند دو فرشته که فرا گیرنده اعمال و اقوال اند یکی از ایشان عن الیمین از طرف راست انسان
نشسته و عن الشمال قعید و دیگری از جانب چپ وی نشسته و مراد بقعید درینمقام ملازم است
یعنی ایشان ملازم انسان اند و اصلا جدا نمی شوند از ایشان و ترک ذکر قعید در اول بجهة دلالت

کینه

ل

ثانیست بران وبعضی گفته اندکه اطلاق لفظ فعیل بر واحد و متعدد جایزست کقوله تعالی والملائکة
بعد ذلک ظهیر پس بنابرین قعید بمعنی قعیدان باشد واحتیاج نباشد بحذف قعید از اول یعنی
ان دو فرشته از جانب راست واز جانب چپ نشسته اند ما یلفظ من قول بیرون نیفکند آدمی
از دهن خود هیچ سخنی یعنی بهیچ چیز تکلم نشود الا لدیه مگر نزدیک او یا نزدیک ان قول رقیب عتید
نگهبانی است مهیا و اماده پس نزد این حال اقوال او را در نامه اعمال مینویسد و مرویست که حفظه
چهار فرشته اند دو در روز موکلند و دو در شب امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسالت صلعم
روایت کرده که ان مقعد ملکیک علی ثنیتیک لسانک قلمهما و ریقک مدادهما وانت تجری فیما لا یعنیک
ولا تستحیی من الله ولا منهما بدرستی که جای نشستن دو فرشته تو بر هر دو دندانهای پیشین تست
که یکی بر راست است و دیگری بر چپ زبان تو قلم ایشانست وآب دهن تو مداد ایشان و تو جاری
میشوی یعنی بی ملاحظه میگوئی انچه ترا بکار نمی اید و بتو فایده نمیرساند و از خدا و از ایشان شرم
نمیداری و در حدیث دیگر واقع شده که انقوا افواهکم بالحلال فانهن مسکن الملکین الحافظین
الکاتبین وان مدادهما الریق وقلمهما اللسان ولیس شیء اشد علیهما من فضل الطعام پاک کردانید
دهنهای خود را بطعام حلال زیرا که دهنها محل سکون ان دو فرشته ایست که نگهبان و نویسنده
اعمال شما اند و مداد ایشان آب دهان است و قلم ایشان زبان و نیست هیچ چیز سختتر و دشوارتر بر ایشان
از زیادتی طعام یعنی طعامهای آلوده وابو امامه روایت کرده که از حضرت پیغمبر صلعم شنیدم که فرمود
کاتب حسنات بر دست راست آدمی است و کاتب سیئات بر دست چپ وی و فرشته دست چپ در
حکم فرشته دست راست چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسنات یکی را ده بنویسد و چون سیئه
بکند فرشته دست چپ را گوید که منویس شاید که بتسبیح خدا اشتغال نماید و بما من ان مغفور گردد
یا از ان پشیمان شود واستغفار کند پس هفت ساعت مانع نوشتن او شود و بعد از ان یک سیئه
بر وی بنویسد از امام حسین علیه السلام مرویست که این دو فرشته از بنده دور نمیشوند مگر وقت قضای
حاجة و خلوت وابوهریره از رسول صلعم روایت کرده که هیچ صحیفه بر خدای عرض نکنند که در اول و آخر

از فعل حسنی باشد الا که او سبحانه فرماید که انچه در میان این طرفست بوی بخشیدم انس روایة
کرده از حضرت رسالت صلعم چون بنده از بندگان مؤمن فوت شود ان دو فرشته گویند که بار خدایا قبض
روح فلان بنده مؤمن فرموده ما بکجا رویم و بچه امر مامور شویم خطاب اید که آسمان و زمین من مملو است
از فرشتگان و آدمیان و پریان و همه بعبادت من مشغولند شما نیز بر سر قبر ان بنده مومن روید و بتسبیح
و تهلیل من اشتغال نمایید و ثواب ان را در نامه حسنات او بنویسید تا روز قیامت و از ینجا معلوم شد وتکبیر
که این دو فرشته حافظ بنده اند و کاتب اعمال وی تا حینی که اجل منقضی شود وجاءت سکرة الموت
و بیاورد بیهوشی مرگ یعنی حاضر سازد شدت موت که زایل کننده عقلست بالحق امر درست و راست را
که کتب الهی بان ناطق است وانبیا بان مبعوث یا موعود حق سبحانه را بتقدیر مضاف ای بموعود الحق
و بر هر تقدیر مراد امر آخرتست از بعث و نشور و غیر ان از سایر احوال معاد و میتواند بود که مراد از
حق کشف حال بنده باشد از سعادت و شقاوت وی و گویند مراد از ان حقیه وعده کل نفس ذائقة
الموت است یعنی مستیء مرگ آورد مرگ را و احتمال دارد که باء تعدیه نباشد و متعلق از محذوف بود
که از ملتبسة است یعنی بیاید بیهوشی مرگ در حالتی که ملتبس باشد بحقیقت امر و یا در اینجا اصل با تثبت
بالدهن باشد یا ملتبس بحکمت و غرضی صحیح مانند قوله تعالی خلق السموات والارض بالحق و گفته اند که
با بمعنی مع است یعنی بیاید سکره موت با انچه درست و راستست از امر آخرت و بعضی گفته اند که معنی کلام
بر تقلیبست و تقدیر اینکه وجاءت سکرة الحق بالموت تا دلالت باشد بر انکه سکرت امریست محقق
یعنی واجب حتمی و لازمی که مکتوب است بر ایشان و ایشان را از ان مفری نیست و اشاره بانکه سکرت فرض ح
متضمن حکمت و مصلحت است و درین صورت با از برای تعدیه است چه سکره سبب زهوق روح است بجهت
شدت از با بجهت انکه چون موت در عقب انست پس گوئیا که او موت را حاضر ساخته و میتواند بود
که مراد از سکرت الحق سکرت الله باشد که بجهت تهویل و تقطیع شان ان بموت مضاف شده باشد و مؤید
معنی تقلیبست قراءت ابوبکر و ابن مسعود چه ایشان بهمین طریق تلاوت کرده اند و بر هر تقدیر فرشتگان
نزد این حال او را گویند که ذلک این مرگ ما کنت انچیزیست که بودی تو در زمان حیوت که منه تحید

ازان میکر بختی یعنی میترسیدی ومکروه میشمردی ایراد این کلام بعد از ذکر استبعاد کفار بعث وجزا وازاحه
ان بتحقق علم وقدرت اعلام ایشانست بانکه عنقریب بموت ملاقات خواهند نمود وتعبیر از ان بلفظ ماضی
بجهت تنبیه ایشانست بر اقتراب ان و لهذا بعضی از اهل تفسیر برین وجه تعبیر کرده اند که شدت مرگ
نزدیکست بشما پس از برای ان مستعد شوید و ازین قبیل است قوله تعالی ونفخ فی الصور ودمیده شود در
صور نوبت دوم وبدین نفخه همه مردمان زنده شده از قبور بیرون آیند وملائکه گویند بایشان که ذلک
وقت این نفخ یوم الوعید روز وقوع انچیزیست که خلقانرا بان وعید میکردند ومیترسانیدند تا بعمل صالح
مشغول شده از برای این روز مستعد کردند وجاءت وبیاید درین روز در عرصه محشر کل نفس هر شخصی از
مکلفان معها در حالتی که با او باشد سائق راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب راند وشهید و
گواهی یعنی فرشته دیگر که بر اعمال حسنه وافعال سیه او گواهی دهد ومیتواند بود که مراد یک فرشته باشد که
جامع این هر دو وصفه باشد یا انکه سایق کاتب سیئات بود وشهید کاتب حسنات یا سائق قرین او باشد
که در دنیا با او همنشین بوده باشد وشهید جوارح او وبر هر تقدیر نه از سائق فرار میسر باشد ونه از شاهد
انکار متصور ودر روایتیست از محمد بن سلمه باسناد از یحیی بن عبد الرحمن از زرقا از حبیب بن زید از اعمش از
جعفر بن حکیم از ام سلمه زوجه حضرت رسالت صم که وی گفت که من از رسول صم شنیدم که فرمود مراد
از سائق درین آیت منم که محمدم ومراد از شهید علی بن ابی طالب صلوات الله علیه واین روایت از طریق
اهل سنت نیز ثابت ومحققست که فرقه شیعه درین مقاله منفرد نیستند پس بر ارباب طباع سلیمه واذ ها ن
مستقیمه واجب وتحتمست که طریق عناد وعصبیت جاهلیت را بگذارند وقدم در طریق انصاف ثابت واستوار
دارند وابلیس تقلید را بقواطع عقلیه ونقلیه بقتل آرند وعلی بن ابی طالب را چون سایر صحابه ننپندارند
واو را بعد از نبی بلا فصل پیشوا ومقتدای خود دانند واز حکم ومتابعتش رو نگردانند وبیقین شناسند
که کاسب تخم محبت علی ابن ابی طالب در مزارع دلها کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی سنبلة مائة حبة است
ومنتج رستگاری در موقف حساب وسبب محو سیئات وموجب رفع درجات نزد حضرت رب الارباب وباعث
خلاصی از عتاب این خطاب که لقد کنت بدرستی که بودی تو در دنیا فی غفلة در بیخبری من هذا ازین روز

فكشفنا

فكشفنا پس برداشتیم عنك از پیش دیده تو غطاءك پوشش غفلة ترا تا امور حقیه که شنوده
بودی معاینه دیدی فبصرك الیوم پس دیده تو امروز بسبب رفع غطا وکشف حجاب حدید تیز است در
دیدن ان انچه نمیدیدی از احوال المعاد یعنی از روی یقین از ادیدی بدون شایبه شک وشبهه وگویند
بصر درینجا بمعنی بصیرتست که مرادف علمست یعنی انچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث وحشر وغیر
ان از امور محققه درین روز بان عالم شدی وحقیت ان بر تو یقین شد از ابن عباس منقولست
که خطاب راجع بکافرست یعنی ای منکر بعث بتحقیق که بودی در دنیا در غفلت وبیخبری واصلا
بان نمیگروید ویاد ان نمیکردی ونزد بعضی ضمیر راجع بهر یک از اهل تکلیفست چه هیچکس نیست
که در جمیع مدت عمر خود مشغول آخرت بوده باشد واصلا امور دنیویه او را در وقتی از اوقات از
امر آخرت باز نداشته باشد واینکه بعضی ضمیر راجع بحضرت رسالت داشته اند وبرین وجه تفسیر کرده
که ای محمد تو بودی قبل از وحی در بیخبری از امر دین پس ما کشف از تو غطای ان غفلت را بوحی وتعلیم
قران پس دیده تو امروز نافذست در امر دین بر وجهی که می بینی انچه غیر از تو نمی بیند وتعلیم میدهی انچه غیر
تو نمیداند مخالف کلام سابق است وغیر ملایم لاحق وهی قوله وقال قرینه وگوید در ان روز همنشین
او یعنی ملکی که در دنیا بر وی گواه باشد هذا اینست ما لدی انچیزی که نزدیک منست عتید مهیا وآماده است
یعنی نامه اعمال او وگویند که مراد از قرین شیطانست که در اغوا واضلال بر و مسلط بوده باشد کقوله
تعالی نقیض له شیطانا فهو له قرین یعنی شیطان او در ان روز اشارت باو کرده با ملائکه گوید که این
چیزیست که نزد منست یعنی در تحت تصرف من وبسبب اغوا واضلال من آماده شده از برای دوزخ
وپیش بعضی مراد شیطان انسی است که مصاحب وی بوده باشد واو را گمراه ساخته از ائمه ضلال
ورؤسای فجار واینکه مراد ملک شاهدست منقولست از امام محمد باقر وجعفر صادق صلوات الله
علیهما وبدانکه لفظه ما اگر موصوفه است پس عتید صفه ان خواهد بود واگر موصوله است عتید
بدل اوست یا خبر بعد از خبر یا خبر مبتدای محذوف حاصل که چون اهل تکلیف را در موقف حساب
دارند وشهود بر ایشان گواهی بدهند در بطلان جاحدان ومعاندان در ان روز آشکارا شود پس از

جانب حضرت عزت سابق وشهید این خطاب رسد القیا فی جهنم بیفکنید در دوزخ کل کفار
عنید هر ناکرویده ستیزه کننده در امر حق مناع للخیر بسیار منع کننده مر خیر را یعنی بازدارنده مال از حقوق
مفروضه صیغه مبالغه اشارتست بر انکه این کس منع بذل عادة خود ساخته بود وهرکز در صدد ان نبود
که خیری از ان بمستحق برسد معتد درکذرنده از حدود الهی ومعاداة نماینده با اهل ان مریب بسیار شک
آورنده در وحدانیة خدا و در روز جزا الذی ایچنان شخصی که بجعل کرد اینده یعنی شریک ساخته مع الله
با خدای الها آخر خدای دیکر را از اصنام واوثان فالقیاه پس در افکنید او را فی العذاب الشدید در عذاب لی
سخت ومیتواند بود که الذی بدل کل کفار باشد پس این هنکام فالقیاه تکریری باشد از برای تاکید یا
منصوب بر شریطه تفسیر ومفسران فالقیاه وکویند که ضمیر القیا راجع است بدو فرشته که از خزنه
جهنم اند ونزد بعضی دیکر مراد مالک دوزخ است وایراد فاعل بصورت تثنیه نازل منزله تثنیه فعل است
بجهت اتحاد فعل وفاعل بصیر وتقدیر انکه الق الق یا انکه الفا بدل نون تاکید خفیفه باشد یعنی البته
بیفکن این کافر معاند را در دوزخ وکفته اند که آیت در شان ولید مغیره است که بصفه کفر وعناد وریب
اقتنا موصوف بود ومع ذلک منع اولاد واقربای خود میکرد از دین اسلام وبنا بر این خیر یعنی اسلام است وار
محمد بن تمیم الواسطی روایتیست که شریک بن عبد الله کفت که من بعیادت سلیمان اعمش رفته بودم در مرض
موت وی ناکاه ابو حنیفه وابن ابی لیلی وابن شبرمه در ان مجلس حاضر شدند وباعمش کفتند یا ابا محمد تو
بدار اخرت نزدیک شدی باید که استغفار کنی واز ذنوب پشیمان شوی واز اکاذیب واقاویل باطله که ناقل
ان بودی باز کردی ونادم شوی بعد از ان باو کفتند که قد کنت تروی فی علی بن ابی طالب لو امسکت ی
عنها لکان افضل قتبا الی الله تعالی یعنی تو در حق علی بن ابی طالب توغل مینمودی ودر محبت او بسیار افراط میکر
واخبار بسیار از نبی صلعم در شان او ایراد میفرمودی ومردم را از این ممر وکذر در وادی هلاکت می انداختی
ترا از همه سکوت اولی واحسن بود پس باید که از این همه توبه کنی که صلاح امور آخرت تو در یست اعمش چون
این سخن را از ابو حنیفه بشنید باصحاب واقارب خود توجه نمود وفرمود که مرا بنشانید وبرجائی تکیه دهید
ایشان او را بنشاندند وتکیه دادند فرمود که یا ابا حنیفة حدثنی ابو المتوکل الناجی عن ابی سعید الخدری

فقال

فقال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا کان یوم القیمة یقول الله سبحانه وتعالی لی ولعلی القیا فی النار من
ابغضکما وادخلا الجنة من احبکما فیمضی علی علی سفیر جهنم فیقول هذا لک وهذا لی وهو قوله تعالی القیا
فی جهنم کل جبار عنید یعنی ای ابو حنیفه بدان واکاه باش که ابو متوکل ناجی مرا خبر داد از ابو سعید خدری
که کفت من از رسول صلعم شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود خطاب رب الارباب در رسد که یا محمد
وتو ای علی من که خداوند شما را امر کردم که هر که شما را دشمن داشته است در دار دنیا او را به دوزخ اند زید
وانکه مودت ومحبت شما شیوه وشعار او بوده ودر طریق دوستی ثابت قدم بوده او را در بهشت درارید
پس برادر من علی بن ابی طالب بنا بر فرموده خدای بر این امر قیام نماید وبکنار دوزخ رود وکوید که
ای جهنم بکیر این را که از تست واین را واکذار که از منست وآیت القیا فی جهنم اشارت باین معنی است یعنی
بیندازید بدوزخ هر کافر بنوت وعنید ولایت را ابو حنیفه چون این سخن از اعمش بشنید باصحاب خود
کفت که قوموا بنا از لا یاتی بشیء هو اعظم من هذا ازین مجلس برخیزید تا از وی خبری از این عظیم تر بکوش
شما نرسد پس ابو حنیفه با اصحاب خود از ان مجلس برخاست ومغموم ومهموم از انجا بیرون امد ومحا هد
از طرق اهل سنت وجماعت روایت کرده اند از عبد الله بن عباس که حضرت رسالت صلعم مرا وصیت کرد و
فرمود که یا بن عباس علیک بعلی بن ابی طالب فان الحق ینطق علی لسانه وان الجنة ومفاتیحها واقفالها و
ان النار واقفالها بیده یوم القیامت به یدخلون الجنة وبه یعذبون بالنار خلاصه معنی حدیث آنست که
روزی حضرت رسالت صلعم خطاب بعبد الله بن عباس نمود وفرمود که ای ابن عباس بر تو باد که متابعت
علی بن ابی طالب نمائی ودر اقوال وافعال پیرو او باشی که نطق او عین صوابست ومتابعت او رستکاری
از عذاب پس نکو بختان بنده روشن رای که از رای او بیرون نرود واز فرمان او سر نپیچد ومطیع ومنقاد
او باشد ووای بران مدبر شقی که او با او مخاصمة کند وکینه او در دل خود راه دهد ودر طریق مخالفت
وی سلوک نماید وبا بنا واز او مشغول شود یا بن عباس بدان واکاه باش که در روز قیامت مفاتیح
جنت ونار در دست علی بن ابی طالب باشد پس اهل بهشت بامر او در جنه در آیند واهل دوزخ بامر او
معاقب ومعذب شوند ودر تفسیر اهل البیت امده که فردای قیامت محمد وعلی بر صراط بایستند ومقا

مردمان نمایند پس رسول کار امت را تفویض با امیر المومنین کند تا دوزخ را گوید که هذا لی وهذا لک خذیه
فانه من اعدائی وذریه فانه من احبائی ای دوزخ این را بگیر که از دشمنان منست واین را مگیر و واگذار که از
دوستان منست ودر کشف الغمه مذکور است که حارث همدانی که از جمله محبان و یکجهتان امیر المومنین
بود با اصبغ بن نباته با جمعی از شیعیان نزد انحضرت امد و بجهة شدت بیماری و فرط پیری بخود می پیچید
در حالتی عصا را در دست گرفته خود را بر زمین میکشید انحضرت چون وی بان حالت بدید
فرمود که ای حارث خود را چگونه می یابی گفت یا امیر المومنین بواسطه زمانه جفا کار و گردش لیل
ونهار باین حال رسیده ام واجلم نزدیک آمده ومیترسم که چون بمیرم بچنگال عقوبت مالک دوزخ
گرفتار شوم ومع ذلک مخاصمه اصحاب رنج مرا زیاده ساخته وبسیاری از آتش اضطراب در کانون
سینه من مشتعل شده انحضرت فرمود که اختصام اصحاب در چه بابست حارث گفت در باب محبة
ورزیدن وعداوت کردن با تو چه بعضی مفرط غالی اند و برخی مبغض قالی و جماعتی متردد ومتشکک
انکه در محبة اقدام نمایند یا از آن انجام نموده میل بعداوت کنند انحضرت بعد از استماع این کلام فرمود
که ای حارث کلام اهل اختصام را استماع مکن وانچه من بتو میگویم اخذ نمای وبدان عمل کن بدانکه نکته
بهترین شیعه من کسانی اند که بر حد اواسط اند پس باید که غالی یار از پایه فرط محبت پایین نهاده
واز مرتبه افراط تنزل نموده بایشان راجع شود وقالی از عداوت درگذشته وبر مرقات محبة متصاعد
شده خود را بایشان رساند حارث گفت یا امیر المومنین به ازین کشف این معنی نمای وزنگ شک وریب
از قلوب ما بزدای تا ما را بصیرتی درین امر حاصل شود ودرین باب اطمینان تمام پیدا کرده شبهه تنبیه
والتباس بالکلیه مرتفع گردد انحضرت فرمود که ای حارث بدان واگاه باش که دین خدا برجال شناخته
نمیشود بلکه بآیت حق وعلامت یقین معلوم میگردد پس حق را بشناس تا باهل حق مهتدی شوی چه
سخن حق احسن کلام است ومظهر او جهاد کننده در راه ملک علام ومن ترا بحق ارشاد میکنم وراه
درست وراست را بتو مینمایم پس از انیکه دریاب واصحاب را که ارباب عقول ذکیه وطباع مستقیمه باشند
با ناخبار نمای وبدانکه من بنده خدایم وبرادر رسول خدای وصدیق وی چه من تصدیق رسول نموده ام

درحالتی

در حالتی که هنوز روح بجسد آدم در نیامده بود وبعد از بعثه انحضرت نیز اول کسی که تصدیق بوی
نمود من بودم پس من اولم باین اعتبار که در اول حال که آدم از کتم عدم قدم بصحرای وجود نهاده بود مصدق
حضرت خاتمیة بوده ام وآخرم باین وجه که در آخر کار که وی مبعوث گشت پیش از همه کس بوی ایمان آورده
وتصدیق قول وفعل وی کردم ومن اخص خواص واخلص خلصای ویم وصنو وی وولی ووصی وی
وصاحب نجوی وسر وی ومن داده اند فهم کتاب وفصل خطاب وعلم قرون واسباب وهزار مفتاح
علوم در خاطر من بودیعه نهاده اند که هر مفتاحی از ان فتاح هزار باب علم بود وهر بابی مفضی بهزار هزار
عهد ومؤید شده ام بادراک لیلة القدر وباز دانا گشته وقدر انرا دریافته واین سمات محموده وصفات
پسندیده که تعداد ان نمودم مخصوص است بمن وذریه طاهره من مادام که لیل ونهار باقی باشند وفلک
دوار بمدار خود جاری وبشارت میدهم ترا ای حارث که من شناسنده دوست ودشمن خودم در موا ضع
معینه که ان نزد ممات است ونزد صراط ونزد مقاسمه حارث پرسید که یا امیر المومنین مقاسمه چه چیز است
فرمود مقاسمه عبارتست از تقسیم بندگان کردن از برای بهشت ودوزخ پس در روز قیامت بعضی مردمان را
تعیین خواهم کرد از برای دخول نیران وجماعت دیگر را از برای در امدن در روضه رضوان ودر
ان روز با آتش خطاب خواهم کرد که این را تعرض مرسان که دوست منست واین را بگیر که دشمن منست پس
دست حارث را بگرفت وفرمود که ای حارث من دست ترا گرفته ام بران طریق که رسول خدای
دست مرا گرفته بود در وقتی که شکایت حاسدان قریش ومنافقان بوی عرض میکردم پس او فرمود
که ای علی چون روز قیامت باشد من معتصم شوم بعروه وثقی ذیل متین حق تعالی ودست اعتصام
در دامن کبریای وی زنم وتو اعتصام نمایی بحبل متین من وذریه مطهره تو متمسک شوند بحبل
متین تو وشیعیان شما نیز تمسک نمایند بحبل متین شما پس هر انعامی وتفضلی که حق تعالی با نبی خود کرا مت
فرماید نبی بهمان طریق در حق وصی خود بجای آورد ووصی نیز بهمین نهج درباره اهل بیت خود سلوک
نماید واهل بیت نیز بهمین طرز با شیعیان خود عمل نمایند پس ای حارث این سخنان انیکه نمای که قطره ایست محافظه
از بحار واندکیست از بسیار پس سه بار تکرار فرمود که انت مع ما احببت ولک ما اکتسبت تو با انکسی خواهی

بود که او را دوست داشته باشی و مرا تر احواهد بود انچه طلب از نمائی از حق تعالی از اجر جزیل و ثواب عظیم
حارث بعد از استماع این مقال فرحان و شادان کشته از نزد انحضرت برخواست و کفت که هیچ
باک ندارم من که بمرک ملاقات کنم یا مرک بمن رسد و سید حمیری که از اصحاب کبار امام جعفر صادق
صلوات الله علیه درین باب این ابیات فرموده که شعر قول علی لحارث عجب ۵ کم ثم اعجوبة له جملا ۵
یا حار همدان من یمت یرنی ۵ من مؤمن او منافق قبلا ۵ یعرفنی طرفه و اعرفه ۵ بنعته و اسمه و ما فعلا ۵
وانت عند الصراط تعرفنی ۵ فلا تخف عثرة و لا زللا ۵ اسقیک من بارد علی ظماء ۵ تخاله فی الحلاوة العسلا ۵
اقول للنار حین توقف للعرض ۵ ذریه و لا تقربی الرجلا ۵ ذریه لا تقربیه ان له ۵ حبلا بحبل الوصی متصلا ۵
پس عاقل انست که بعد از تامل درین اخبار صحیحه و احادیث موثقه دیده اعتقاد را بکحل الجواهر ولای اهل
البیت مکحل سازد و دست اعتصام در دامن محبة ایشان زند تا بسبب ان بذروه علای جنان و فضای
ای روضه رضوان رسد و از ورطات مخوفه و مهالک اخرویه خلاص شود و ایمن کردد از انکه در ان روز
نزد القای وی بنار یا قرینی که مضل او باشد طریقه مخاصمه پیش کیرد و کوید که مرا کناهی نیست بلکه کنا
قرین منست که مرا کمراه ساخت و از طریق مستقیم و منهج قویم منحرف کردانید قال قرینه کوید همنشین وی
یعنی دیوی که در دنیا باوی بوده ربنا ای پروردکار ما ما اطغیته طاغی نساختم و از طریق حق بیرون
نبردم او را ولکن کان و لیکن او بود فی ضلال بعید در کمراهی دور و دراز یعنی من او را باکراه و اجبار
بر ضلالت و طغیان نداشتم بلکه او باختیار و اقتدار خود از طریق حق برکشت و در وادی ضلالت سلوک نمود
این اشعار است بانکه اغوا و اضلال وی نسبت بکسیست که فی نفسه مختل الرای و مایل بفجور باشد کما
قال الله تعالی و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی و بدانکه ترک واو عطف درین قول
و ذکر ان در قول اول بجهت استیناف کلام است درینمقام بر طریق استیناف جمل واقعه در حکایت تقاول
چنان جواب کلام محذوفست و قرینه حذف ان ربنا ما اطغیته است بخلاف جمله اولی که واجب العطف
بر ما قبل خود بجهت دلالت ان بر معنی جمعیه میان هر دو و مفهوم ان که ان مجیه هر نفس است با ملکین خود و
قول قرین وی و مثل قول ثانی نیست قوله تعالی قال کوید حق سبحانه در جواب مخاصمان که لا تختصموا لدی

مکنید

مکنید لدی نزدیک من که هیچ فایده بر ان مترتب نخواهد شد وقد قدمت الیکم و بدرستی که از پیش فرستادم
بسوی شما بالوعید وعید خود را یعنی قبل ازین در دنیا در کتب خود و بر السنه رسل خود اعلام شما کرده
بودم بچیزی که موجب انذار شما بود ازین روز خلاصه کلام اینست که حق سبحانه در جواب ایشان فرماید
که چون من بواسطه انزال کتب و بعث رسل شما را اعلام نموده بودم و شما را ازان روز ترسانیده و شما
بجهت فرط عناد طریق انکار پیش کرفته بان نکرویدید پس درین روز مخاصمه شما مستلزم الزام
حجت نخواهد شد بر من و عذر شما درین باب مسموع نه و بباید دانست که کلام اخیر جمله حالیه است که
متضمن تعلیل نهی است و با بای زایده و تقدیر اینکه لا تختصموا و قد صح عندکم انی قدمت الیکم الوعید
یعنی خصومت مکنید در حالتی که نزد شما صحت یافته که من پیش ازین فرستاده بودم بشما وعید خود را
و حینئذ شرط حال که اجتماع حال و ذی حالست در زمان واحد درینجا متحقق باشد و لازم نیاید که تقدیم
وعید در دنیا باشد و خصومت در آخرت تا موجب عدم اجتماع باشد و احتمال دارد که با، تعدیه باشد
کاهی که قدم بمعنی تقدم باشد و محتملست که این جار و مجرور حال باشد از فاعل قدمت الیکم یا از مفعول ان
و قوله ما یبدل القول لدی مفعول قدمت و تقدیر اینکه قدمت الیکم ملتبسا بالوعید مقترنا به یا قدمت
هذا القول الیکم موعدا لکم یعنی از پیش فرستادم بسوی شما در حالتی که ملتبس بوعید بودم و مقترن
بان یا از پیش ارسال نمودم بسوی شما این قول را که تغییر داده نمیشود سخن نزدیک من در حالتی که این قول
از برای شما موعود به است وما انا بظلام و من نیستم ستم کننده للعبید مر بندکان خود را که بدون
استحقاق عقاب شما را عذاب کنم و محل اعراب این کلام نیز بر طرز اعراب معطوف علیه است و بنا بر انکه بالوعید
مفعول قدمت باشد کلام متضمن کلام مستانف خواهد بود و در ایراد ظلام بر صیغه مبالغه دو وجه است یکی انکه مرام
از ان عمومیت نفی ظلم باشد نسبت بجمیع افراد و معنی اینکه خدای ظلم کننده نیست بر هیچ یک از افراد بندکان
و این ماخوذ است از قول عرب که فلان ظالم لعبده و ظلام لعبیده دوم انکه مقصود ازان مبالغه باشد در
نفی صدور ظلم از وی بجهت رد قول انکسی که اضافه ظلم باو کند و معنی اینکه اصلا ظلم از من صادر نمیشود زیرا که
ظلم منافی الوهیت و ربوبیت است پس نسبت ظلم بمن غایت تباعد باشد مع انکه بالفرض عذاب کنم کسی را که مستحق عذاب

عقاب نباشد حکم ان داشته باشد که افراط نموده باشم در ظلم و بیا را زخد درگذشته وقوله یَوْمَ
نَقُولُ لِجَهَنَّمَ میتواند بود که متعلق باشد بنفخ بانه یبدل القول یا بظلام یا باذکر مقدر یعنی دمیده
شود در صور روزی که گوییم مر دوزخ را که هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی از کفار و عصاة یا انکه مبدل و
متغیر نشود قول و عد و وعید در روزی که حق سبحانه این خطاب بدوزخ کند یا خدای ظالم کننده نیست
درین روز یا یاد کن ای محمد روزی را که خدای بدوزخ ندا کند که مملو شدی از کفار جن و انس و حفص
بصیغه متکلم خوانده یعنی روزی که گوییم بدوزخ آیا پر شدی از اهل کفر و عصیان وَتَقُولُ و گوید دوزخ
هَلْ مِنْ مَزِيدٍ آیا هیچ زیادتی هست استفهام بمعنی سوالست یعنی زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافر را
بوی فرستد تا پر شود و از مجاهد منقولست که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید پر شدم و زیادتی را
گنجایش نیست و صاحب کشاف گفته که این سوال و جواب از باب تخییلست و مقصود بان تصویر این
معنیست در قلوب و تبیین ان در عقول و این کلام متضمن دو معنی است یکی انکه دوزخ با وجود فرط
اتساع و تباعد اطراف از کفار ممتلی شود تا حدی که وسعت هیچ چیز دیگر نداشته باشد کقوله تعالی لاملأن
جهنم الی دوم انکه دوزخ بر وجهی باشد که هر چند کسی در رود در اید هنوز در موضع مزید باشد یعنی
جای کسی دیگر داشته باشد و محتملست که هل من مزید بجهت استکثار در اینکه ان باشد در دوزخ
واستبعاء مزید سعت بجهت فرط کثرت ایشان یا طلب زیادتی ان باشد بجهت غیظ ان بر عاصیان
ولفظ مزید یا مصدر است چون مجید و حمید و یا اسم مفعول چون مبیع اسهی کلام صاحب طبرسی
آورده که در تکلم جهنم چند وجه است یکی انکه بجهت فرط سعت و عظمت بمنزلت ناطقی باشد که کسی
او را گوید هل امتلات او گوید هنوز پر نشده ام در من سعت کثیر هست دوم انکه حق سبحانه آلت تکلم را در و
خلق فرماید تا باین قول متکلم شود و این بدیع نیست زیرا که کسی که قادر باشد بر انطاق جوارح و جلود
قادر خواهد بود بر انکه جهنم را بنطق در آورد سیوم انکه خطاب از روی حقیقت مر خزنه جهنم را باشد
واسناد ان بدوزخ بر سبیل توسع و معنی اینکه ای خازنان دوزخ آیا دوزخ از کفار و عصاة پر شد
خزنه گویند که در ان موضع مزیة نمانده و فایده این خطاب بجهة علم خلقان باشد بتصدیق وعده لاملأن جهنم

الی آخر وانچه انس و ابو هریره و عبد الله عباس روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که خدای تعم در روز قیامت
امر نماید بخزنة تا کفار و فساق را بدوزخ رانند دوزخ ایشان را فرو خورد و دیگر طلب کند و زیاده از ان
خواهد فیضع الجبار قدمه علیها فیقول قَطْ قَطْ خدای قدم خود را در دوزخ نهد و دوزخ پر شود و با
هم آید و متقاصی گرده و گوید بس بس تا چنان شود که جای سوزنی نماند ظاهر ان اقتضای تجسم و تشبیه
میکند و این مخالف عقل و نقل است پس از ان تاویل میباید بانکه مراد بقدم او گروهی باشند که علم
الهی تقدم و سبقة گرفته باشد بر اصرار کفر و عدوان و فرط طغیان و عصیان ایشان و این وجه
از عبد الله مبارک منقولست و از وهب منبه مرویست که مراد از قدم قومی اند که خدای تعالی
ایشان را از آدم خلق کرده سر ایشان چون سر کلاب و ذیاب و اعضای ایشان چون اعضای بنی
آدم و ایشان همه کافر بودند و عدد ایشان بجز خدای نداند و در روایتی دیگر فیضع رجله و اقعسده
و رجل همچنانکه بمعنی عضو مخصوص است بمعنی جماعت نیز امده کما قال صاحب الصحاح الرجل ایضا
الجماعة الکبیرة و بعد از ذکر وعید کافران و عاصیان وعد مومنان و متقیان میکند و میفرماید ماید
که وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ نزدیک کرده اید شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران غَيْرَ بَعِيدٍ در مکانی
که دور نباشد و میتواند بود که غیر بعید حال او کله باشد یعنی نزدیک کرده اند بهشت را در حالتی
که دور نباشد و وجه تذکیر ان بر حذف موصوف باشد و تقدیر اینکه شیئا غیر بعید یعنی در حالتی
که بهشت چیزی باشد که دور نباشد و یا بنا بر تاویل جنت ببستان و یا بجهت انکه بعید بر وزن
مصدر است چون زبیر و ضلیل و غیران و در مصدر تذکیر و تانیث مساویست و بر هر تقدیر ذکر
ان بجهت مبالغه است در قرب بهشت چنانکه میگویند قریب غیر بعید و عزیز غیر ذلیل
یعنی بر وجهی بهشت را از برای متقیان نزدیک کرده اند که درجات خود را بعینها در ان مشاهده
کنند و انهار و جاریه و اشجار خضره و ثمار طیبه و ازواج کرام و حور و غلمان و ابنیه فاخره مزینه
بدر و یاقوت و زبرجد و عقیان معاینه ببینند و بعضی تفسیر غیر بعید باین نهج نموده اند که وعده
دخول متقیان در جنان دور نیست از ایشان بلکه هر یک از اهل تقوی عن قریب داخل میشود در ان

ونمودن منازل ونعم بهشت بپرهیزکاران قبل از دخول ایشان بجهت آنست که تا پیش از انکه دران داخل شوند
مسرور وخوش حال کردند وبعد ازان درجات عالیات خود را مشاهده کرده باشند ملائکه با ایشان کویند که
هَذَا این ثواب عظیم که جنت نعیم است مَا تُوعَدُونَ انچیزیست که وعده داده شده بودید در دنیا بر لسان پیغمبر
ومیتواند بود که مشار الیه هذا مصدر ازلفت باشد یعنی این نزدیک کردانیدن بهشت انچیزیست که در دنیا با
موعود شده بودید وقوله لِكُلِّ أَوَّابٍ بدلست از للمتقین بتکریر حرف جر کقوله تعالی للذین استضعفوا لمن
آمن وقوله هذا ما توعدون جمله معترضه یعنی بهشت را نزدیک کردانند برای هر بنده باز کردنده از شرک بتوحید
یا از معصیت بطاعت یا از جلو بحق واز ابن عباس تفسیر اواب بمسبح کرده یعنی برای هر تسبیح کننده واز مجاهد
نقلست که مراد از اواب کسیست که بسیار یادکننده کناه باشند در خلوت وندامت خورنده وتوبه کننده
ازان حَفِيظٍ نکاه دارنده حدود شریعت ورعایت کننده امر ونهی یا محافظه نماینده عهد ربانی که ان
عهد الست است یا یاد دارنده کناه خود تا ازان توبه کند یا حافظ انفاس واوقات خود تا در هیچ آنی از آنات
از حق تعالی غافل وذاهل نباشد وقوله مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ بدل بعد از بدلست یا بدلست از موصوف
اواب وحفیظ وجایز نیست که او در حکم اواب باشد زیرا که من موصوف به واقع نمیشود وبالغیب حالست
از فاعل یا از مفعول یا صفت مصدر محذوف وتقدیر اینکه خشیة ملتبسة بالغیب ویا باء ان باء سببیة
یعنی بهشت نزدیک کردانیده شده است از برای کسی که بترسد از خدای در حالتی که غایبست از عقاب وشا هد
ان نیست یا ترسان است از خدای در حالتی که او سبحانه غایبست از و یعنی مشاهد او نیست یا ترسد از خدای
ترسیدنی که ملتبس است بچیزی که از و غایبست از عقاب یا از خلقان تا عمل او از شایبه ریا خالص باشد
یا بترسد از خدای بسبب انچه غایبست از و از عذاب وعقاب روز حساب وتخصیص رحمن بذکر اشعار
بر انکه ایشان با وجود امیدواری برحمت واسعه او ترسانند از عقوبت او پس خلاصه معنی آنست که
بهشت از برای کسیست که با انکه برحمت واسعه او امیدوار باشند ترسان باشد از و وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ
وبیاورد دل باز کشته بحق یعنی روی بطاعت آورد وسر باز زند از معصیت ووصف قلب بانابه باعتبار ثبوت
ورکوز انست در قلب وبدانکه میتواند بود که من خشی الرحمن مبتدا باشد وخبر ان قوله ادْخُلُوهَا یعنی

انکسانی

انکسانی که متصف بصفة خشیة باشند کویند مر ایشانرا که داخل شوید در بهشت فی صیغه جمع
باعتبار معنی من موصولی باشد چه ان مفرد اللفظ مجموع المعنی است وبنا بر انکه ادخلوها جمله مستانف باشد
ضمیر راجع بمتقین خواهد بود یا بکل اواب یا بمن خشی وبر جمیع تقادیر این جمله فعلیه مقول قول محذوفست
وتقدیر اینکه یقال لهم ادخلوها حاصل که روز قیامت ایشانرا کویند که در آئید در بهشت بِسَلَامٍ در
حالتی که سالم اند از بلیه وایمن از زوال نعمت یا در حالتی که حق سبحانه وملائکه بر شما سلام میکنند ذَلِكَ
این وقت دخول که مقارن سلامتی است يَوْمُ الْخُلُودِ روز تقدیر خلود است یعنی جاوید ماندن
کقوله تعالی ادخلوها خالدین چه بعد از ین مرک نخواهد بود پس بطریق التفات از خطاب بغیبه
میفرماید که لَهُمْ مر ایشانراست یعنی مر اهل بهشت را مَا يَشَاءُونَ انچه خواهند از انواع نعم واصناف لذت
فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا ونزدیک ماست مَزِيدٌ زیادتی از انچه اراده کنند وانچیزیست که هرکز در دل
ایشان خطور نکرده نکرده باشد وچشم ایشان ندیده وکوش ایشان نشنیده وکویند که مراد بمزید
اعطاء زیادتیست بر قدر استحقاق ایشان مرویست که سحاب بفرمان رب الارباب بر بالای سر اهل جنت
مرور کنند وحور العین را بر ایشان ببارند انکه حور العین با ایشان کویند که نحن المزید الذی قال الله
عز وجل ولدینا مزید وبعد از ذکر بشارت مؤمنان باز سر رشته کلام را با انذار کافران منتهی ساخته
میفرماید که وَكَمْ أَهْلَكْنَا وبسا که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی پیش از قوم تو که کفار مکه اند
مِنْ قَرْنٍ از اهل روزکار هُمْ أَشَدُّ که ایشان سخت تر بودند مِنْهُمْ از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت و
تناوری وغنی وتوانکری وکثرت قبیله وعشیره چون عاد وثمود وغیران فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ
در شهرها بسبب قوت یعنی کردیدند در شهرها بسیار وسفر کردند دران بقصد تجارت وکسب مال ومطا ع
یا کردیدند در زمین بقصد حضر کردن از مرک یا از نزول عذاب ودران باب انچه امکان سیر بود
بکار داشتند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ ایا هیچ بود مر ایشانرا کریزکاهی از مرک یا از نزول عذاب وکویند ضمیر نقبوا راجع
باهل مکه است یعنی کفار قریش سفر کردند در بلاد قرون ماضیه پس آیا دیدند که ان قرانرا محیصی بوده تا ایشان
نیز توقع ان داشته باشند که از مرک وعذاب بانجا کریزند ذکر فا بر تفسیر اول جهة تسبب است وبنا بر ثانی

بمجرد تعقیب وچون تذکر واعتبار در استیصال اهل وزکار وسایر حقایق اخبار بسبب ارباب عقول وخد
بصیرتست نه اصحاب غفلت وجهالت ازین جهة میفرماید که ان فی ذلک بدرستی که در انچه مذکور شد
درین سوره لذکری هر آینه پندی ویاد کردنیست لمن کان له مر کسی را که باشد مر ورا قلب دلی یعنی
دلی متفکر در اخبار مذکوره چه کسی که دل او غیر متفکر ومتدبر است بمنزله شخصیست که بی قلب باشد
زیرا که قلب بدون ذکر معتد به نیست ودر تنکیر وابهام ان تفخیم است واشعار بر انکه هر قلبی متفکر نیست
وهر عقلی متدبر واز ابن عباس منقولست که مراد از قلب عقلست وتسمیه ان بقلب بجهة آنست که دل
محل عقل وعلم وذکر وفکرست پس ان از قبیل تسمیه حال باشد باسم محل وقتاده تفسیر قلب بحیوة کرده
یعنی قران تذکیر ذی حیوتست وهادی او وازشبلی منقولست که کسی بموعظه قرانی متعظ میشود که دل او
همیشه با یاد خدای باشد وطرفه العینی ازو غافل نباشد او القی السمع یا کسی که القی کند یعنی فرو دارد گوش
خود را بمواعظ قرانی وهو شهید واو حاضر باشد بذهن خود یعنی دلش بذکر وفکر انچه میشنود مشغول
باشد تا فهم معانی ان تواند کرد نزد استماع ان چه کسی که ذهن او حاضر نباشد در حکم غایبست واستماع او
بمنزله عدم بجهة عدم ترتب فایده بران واز ابن عباس روایتست که کسانی که بعد از استماع قران از نزد پیغمبر
بیرون می امدند ومیکفتند ماذا قال انفا قلوب ایشان نبود یعنی ازان غافل وغایب بودند ودر بعضی
تفاسیر آورده اند که صاحب قلب متفکر مومن عربیست وشهید مومن اهل کتاب که گواهی دهد بر
ذکر نعت حضرت رسالت صلعم در کتب سالفه ومحققان گفته اند که القی سمع بوقت شنیدن قران چنان
باید که گوئیا از پیغمبر میشنوند پس در فهم ترقی نماید وچنان داند که از جبرئیل استماع میکند وبعد ازان
فهم را ازین مرتبه بلند تر برد وچنان پندارد که از خدای میشنود ولفظ شهید مؤید اینست زیرا که شهید
گویند که نزد قایل حاضر باشد نه مخبر یعنی از شنونده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از مخبر میشنود
وحاضر از متکلم واز امام جعفر صادق صلوات الله علیه وآله منقولست که تکرار قران میکردم تا وقتی
که از متکلم ان شنیدم وشبهه نیست در انکه قرآن مجید متضمن مواعظ بسیار ونصایح بیشمار است
واو ناصح امین وبرهان متین است وهوشمندان از موایدفواید محظوظ میشوند پس هرکه درو بعین

انصاف نظر کند وگوش هوش باو دارد اورا از وادی ضلالت وحیرت برهاند وهادی ورهنمای
او شود واورا برساند بمنزل حسنی که جنة ماوی است وبدانکه وکیع که یکی از روات اهل سنت است
روایت کرده است که روزی دو شتر با سوهی در غایت زیبائی برسم هدیه بخدمت حضرت رسالت صلعم
آوردند انحضرت خطاب باصحاب کرد وفرمود که از شما کیست که دو رکعت بگذارد بروجهی که دل او مشغول
بامور دنیا نشود ودر خاطر او تعلقات دنیویه خطور ننماید تا من یکی ازین دو ناقه را باو دهم وتملیک
وی نمایم پس شاه اولیا صلوات الله علیه وآله چون این سخن از سید انبیا بشنید برخواست وبنماز
مشغول شد وچون از نماز فارغ شد جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید وفرمود که یا محمد حکم خدای تعالی
اینست که یکی ازین دو شتر را بعلی بن ابی طالب دهی چنانکه وعده فرمودی حضرت رسالت صلعم فرمود که
یا جبرئیل علی را در تشهد بخاطر رسید که ازان دو شتر هرکدام که بهتر وفربه تر باشد ازان میخواهم که حضرت
بمن دهد واین امریست متعلق باحوال دنیا وشرطی که من کرده بودم این فکر علی منافی انست جبرئیل فرمود
که یا محمد این فکر علی امریست متعلق بامور آخرت زیرا که مقصود وی ازین فکر ان بود که ان شتر را فی سبیل
الله تصدق نماید وهیچ شکی نیست که انچه در راه خدا تصدق نمایند اکمل ان موجب ثواب تمام وانقص
ان سبب نقصان عام است چنانکه آیت کریمه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون مخبر این معنی
است فکان تفکره لله لا لنفسه چه این فکر واندیشه علی ع برای امور آخرت بود زیرا که خط فقرا
از شتر فربه اکثر واوفرست پس حضرت رسالت صلعم چون از جبرئیل ع این سخن بشنید ان هر دو شتر را
بعلی بن ابی طالب بخشید وچون این امر برین منوال واقع شد خدای عز وجل این آیت فرستاد که ان فی ذلک
لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید یعنی درین عمل که از علی بن ابی طالب از سر اخلاص
صادر شد موعظه ونصیحت کلی است انکسانی را که ایشان هوشمندان باشند وانصاف شیوه
وشیمه ایشان بوده باشد آورده اند که یهودان بنا بر عقیده باطله خود میگفتند که حق تعالی
بعد ازانکه در عرض شش روز خلق آسمان وزمین فرمود در روز شنبه استراحت نمود وپشت را بر عرش
باز داد حق سبحانه بجهت رد قول ایشان فرمود که ولقد خلقنا السموات والارض بدرستی که ما

ومامسّنا من لغوب

بیافریدیم آسمان وزمین را وما بینهما وانچه میان انهاست از بخار وجبال واشجار وغیران فی ستّة
ایام در شش روز که ان از یکشنبه بود تا شنبه ونرسید ما را در آفرینش ان وما مسّنا هیچ رنجی وماندکی
تا بسبب ان استراحة کنیم ودر روایت امده که رنک روی حضرت رسالت صم بعد از استماع فاستراح یوم السبت
است واستلقی علی العرش سرخ کشت حق سبحانه در عقب ان فرمود که فاصبر شکیبایی کن
علی ما یقولون بر انچه میکویند یهودان از کذب وبهتان چه کسی که بر خلق عالم قادر باشد بدون
اعیا وماندکی البته قادر خواهد بود بر انتقام کشیدن از یهودان در دنیی وعقبی ونزد بعضی آید در
شان مشرکان قریش است که منکر بعث بودند وجاحد وحدانیة وبهتان نالایق که ان نسبت دادن
سحر وشعر وجنون بود به پیغمبر صم ایذا وازار بانحضرت میرسانیدند وحاصل معنی آیتاست که ما خلق آسمان
وزمین کردیم در عرض شش روز بدون رنجی وتعبی پس صبر کن بر بهتان باطله ایشان از انکار بعث و
نسبة سحر وشعر وجنون بتو که ما قادریم بر خلق جمیع اشیا قادر خواهیم بود بر بعث وجزا دادن ایشان
بر انچه میکویند وسبّح وتنزیه نمای او سبحانه را از عجز واعیا اکثر مفسران سبح بمعنی صلّ فرود آورده اند
از قبیل تسمیه کل باسم جزء چه تسبیح جزء صلوتست یعنی نماز کذار بحمد ربک در حالتی که ان نماز مقترن
باشد بستایش پروردکار تو بر انچه بر تو انعام فرموده یعنی باید که نماز تو مشتمل باشد بر حمد قبل طلوع
الشمس پیش از بر امدن آفتاب که محل نماز بامداد است وقبل الغروب وپیش از فرو شدن ان که وقت
نماز پیشین وپسین است ومن اللیل فسبّحه وبعضی از شب پس تسبیح کن او را که ان محل نماز شام وخفتنست
واز مجاهد است که مراد عشا این است ونزد بعضی دیکر نماز تهجد وادبار السجود ودیکر تسبیح کن او را
در اعقاب سجدها یعنی نمازها این نیز از قبیل تسمیه کل است باسم جزء واز امیر المؤمنین صلوات
علیه مرویست که مراد از ادبار السجود دو رکعت نمازست بعد از مغرب چنانکه مراد ادبار النجوم دو
رکعت نافلهٔ صبح است واین قول از امام حسن بن علی صلوات الله علیهما وحسن بصری وشعبی نیز
روایتست ودر اثار امده که هر که دو رکعت نماز بکذارد بعد از نماز شام پیش از انکه سخن کند در
رکعت اول فاتحة الکتاب وقل یا ایها الکافرون ودر دوم فاتحه وقل هو الله احد جای او را در

منقوح

علیین

علیین بنویسند ونزد بعضی مراد تعقیب صلوات یومیه است وتسبیح ودعا واین زید وجبائی برا نند
که ان نوافلیست که بعد از فرایض کذارده شود واز حضرت امام جعفر صادق منقولست که مراد وتر است
که بعد از تهجد مودی میشود وبعضی دیکر از انحضرت نقل کرده اند که مراد از آیت وسبّح بحمد ربک قبل طلوع
الشمس وقبل الغروب انست که در وقت نماز صبح وشام ده بار بکویند که لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر وبعد از تکذیب کفار وامر باصطبار سید مختار
بر اقوال باطله اهل عناد وانکار وبتسبیح حضرت پروردکار بتخویف عناد میفرماید از روز معاد ومیفرماید
که واستمع ظاهر خطاب بحضرت رسالت صم است ومراد امت اند یعنی کوش فرا دار وبشنو انچیزی که خبر
میدهم ترا از احوال قیامة درین کلام تهویل وتعظیم مخبر به است واز اینست که یوم ینادی المناد روزی
که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل ع من مکان قریب از جایی که نزدیکست باسمان مراد صخرهٔ بیت المقدس
است که از همه زمین بدوازده میل وبروایتی هجده میل باسمان نزدیکترست وکویند که قرب نسبت بجمیع
ارض است زیرا که این موضع وسط ارض است پس آواز اسرافیل بر بالای ان بهمه اقطار زمین خواهد
رسید واز هیچ موضعی دور نخواهد بود ودر خبر است که اسرافیل بر بالای ان صخره انکشت در کوش کند وکوید
ایتها العظام البالیة والاوصال المتقطعة واللحوم الممزقة والشعور المتفرقة ان الله یامرکن ان تجتمعن لفصل
القضاء یعنی ای استخوانهای پوسیده شده وای پیوندهای از هم کسسته وای کوشتهای ریزیده وای مویها
پراکنده خدای شما امر میکند که جمع شوید برای قضا وجزا وکویند مکان قریب تحت اقدام بندکان خواهد صد
بود ونزد بعضی دیکر تحت منابت شعور یعنی اسرافیل در زیر قدمهای بندکان یا در زیر مواضع رویید ٥
موی ایشان ندا کند وقوله یوم یسمعون الصیحة بدل از یوم ینادیست یعنی استماع این قول کن که روزی
که بشنوند مردمان آواز مهیب عظیم را بیکبار بالحق بان چیزی که درست وراست است یعنی بعث از برای
جزا وکویند که اسرافیل نافخ صور باشد وجبرئیل نادی اهل قبور وبدانکه عامل جمله ظرفیه محذوفست و
تقدیر اینکه یوم یسمعون الصیحة یخرجون من القبور یعنی روزی که مردمان استماع صیحه کنند از قبور
بیرون آیند وقرینه دال بر حذف عامل اینست که ذلک یوم الخروج واین مفعول قول محذوفست یعنی

کویند شنوندکان صیحه را که این روز روز بیرون آمدنست از قبور بموقف حساب و یوم الخروج اسمیست از
اسمای قیامت انا نحن بدرستی که ما نحیی زنده میکنیم مردمانرا یعنی نطفه مرده را حیات میبخشیم در دنیا و نمیت و
میمیرانیم ایشانرا در ان و الینا المصیر و بسوی ماست بازکشت ایشان یعنی بار دیکر ایشانرا برای حساب و جزا زنده
سازیم یوم تشقق الارض روزی که بشکافد زمین و دور شود عنهم از ایشان یعنی مردکان پس بیرون آیند از
قبور سراعا در حالتی که شتابندکان باشند بسوی ندا کننده خود بدون تاخیر و مهلت ذلک این احیای ایشان
از قبور حشر برانکیختنیست و جمع کردنی علینا یسیر که بر ما آسانست با وجود تباعد دیار و قبور و تشتت
و تفرق ایشان تقدیم ظرف بجهة اختصاص است یعنی آسان نیست این امر عظیم الا بر عالم و قادر بالذات که
شغل او بازمیدارد او را مشغولی او بامر دیکر کما قال ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة پس بجهة بهدید
کفار و تسلیه خاطر عاطر سید مختار میفرماید که نحن اعلم ما دانا تریم بما یقولون بانچه میکویند کافران از
انکار قیامت و جحود وحدانیة و نبوت و سخنان نالایق در حق حضرت رسالت صلعم و ما انت و نیستی تو علیهم بجبار
بر ایشان متسلطی که بجبر و قهر ایشانرا بر ایمان دارید بلکه بر تو همین تبلیغ است و ترغیب و ترهیب ایشان
یا انکه نیستی تو که بر ایشان فظ غلیظ باشی و از ایشان ترک تحلم نمایی فذکر پس پند کوی بالقران بمواعظ قران
من یخاف کسی را که بترسد وعید از انچه موعود منست از عذاب و عقاب در روز حساب چه همین خایف
بموعظت تو منتفع میشود نه کسانی که بر کفر خود اصرار نموده اند و در جحود و انکار افزوده کما قال انما انت
منذر من یخشیها سورة الذاریات مکیست و شصت آیتست باجماع جمیع علمای امت ابی بن کعب از
حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند بعدد هر بادی که در دنیا جسته و میجهد حق تع
ده حسنه در نامه اعمال او بنویسد و ده سیئه محو نماید و او را بیامرزد و از داود بن مرقد مرویست که امام
جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده که هر که سوره ذاریات را در شب یا روز بخواند حق سبحانه معیشت او را
باصلاح آورد و روزی را برو فراخ کرداند و نوری در قبر او بیافریند که تا روز قیامت قبر او بان نور منور
باشد و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره ق نمود بوعید افتتاح این سوره را نیز بتحقیق وعید نمود
فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم والذاریات سوکند بپراکنده کنندها یعنی بادها

که پراکنده سازنده ابرند یا خاک یا غیر ان یا بملائکه که پراکنده میکنند ابر را یا بزنانی که بجهت کثرت ولادت
پراکنده کننده اولادند ذروا پراکنده کردنی فالحاملات پس بردارندکان یعنی بادهای که بردارنده اند وقرا بار کران
که بارانست یا بملائکه که حامل ابر کرانند یا بزنانی که حامل جنین اند فالجاریات پس روندکان یعنی بکشتیها
که جاری اند در دریا یا بکواکب سبعه سیاره که از شمس و قمر و زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطاردست
و هر یک در منازل خود جریان دارند یا ببادهای که از مهب خود جاری میشوند یسرا جریی باسانی و آن
صفت مصدر محذوفست بتقدیر مضاف یعنی جریا ذا یسر فالمقسمات پس بقسمت کنندکان یعنی بفرشتکانی که تقسیم
کننده اند امرا کار ترا که نامزد ایشانست مراد امور امطار و ارزاق و آجالست که نامزد ایشانست و از مجا
منقولست که مراد چهار فرشته مقرب اند که متولی تقسیم امر عباد ند جبرئیل بغلظه و میکائیل برحمت و
عزرائیل بقبض روح و اسرافیل بنفخ صور یا انکه مقسمات بادهایی باشند که بتصریف سحاب قسمت امطار
میکنند در اقطار و کویند که مراد مطلق اسباب ذرو و حمل و جری و تقسیمست پس اکر مراد ذوات
مختلفه باشند ایراد فا بجهت ترتیب افراد مقسم بها خواهد بود باعتبار تفاوت مراتب در دلالة
بر کمال قدرت و اکرنه ایراد فا بسبب ترتیب اسباب خواهد بود چه ریح مثلا در وا بخره میکند بهوا
تا منعقد بسحاب شود پس حامل ان کردد پس انرا جاری سازد بموضعی که مامور به است از تقسیم
امطار نماید در ان اقطار و موید قول اولست انچه صاحب تفسیر طبرسی از ابن عباس و مجاهد نقل کرده
که روزی امیر المومنین صلوات الله علیه بر منبر کوفه خطبه میخواند در اثنای کلام
فرمود که سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم یفیض بین جنبی فیضا لو وجد مستفیضا بپرسید
از من پیش از انکه مرا نیابید که علم از میان هر دو پهلوی من فیضان میکند اکر کسی را بیابد که
طلب فیض نماید ابن کوا بر خواست و کفت یا امیر المومنین از تو چند چیز سوال میکنم اکر خوا
کفتی پس در بند دعوی صادقی والا کاذب فرمود که هر سوالی که داری بکن کفت اخبرنی
عن الذاریات ذروا تلک الریاح ما الحاملات وقرا فرمود تلک السحاب کفت ما الجاریات
یسرا فرمود تلک الفلک کفت ما المقسمات امرا فرمود که هم الملائکة و این نقل در کشاف نیز

مذکورست واز آنحضرت صلعم مرویست که مهب ریاح تحتا جنجه کروبیان است و حمله کرسی و ریح شمال
بخنه عدن و بارواح صدیقین مرور میکند و مهب آن از بنات النعش است تا بغروب شمس و مهب
دبور از مغرب است تا بمطلع سهیل و مهب صبا از مطلع سهیل است تا بمطلع شمس و مهب صبا از
مطلع شمس است تا ببنات النعش و هیچ یک از این بادها از مهب خود در نمیگذرد و در مهب دیگر جاری
نمیشود و نزد بعضی از مفسران در امور مذکوره مضافی محذوفست و تقدیر اینکه و رب الذاریات
الی زیرا که قسم جایز نیست الا باسم حق سبحانه و حق آنست که مقسم به امور مذکوره اند بدون تقدیر
مضاف که بر خلاف ظاهر است و جری این کلام بر طریق عادة عربست چه ایشان بهر چیزی که ذی
حرمة باشد قسم یاد میکنند چنانکه میگویند که و حیاتک و عمرک و راسک و حیوة ابیک و غیران و اما
اینکه در شرع بغیر از اسمای مختصه او سبحانه قسم منعقد نمیشود و موجب حنث نمیگردد برای
آنست که تا این قسم را هیبتی و شکوهی در نفس باشد و بجهة خوف بر سوگند دروغ جسارت
ننمایند و مقوی اینست آنچه از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما نقل کرده اند که لا
یجوز لاحد ان یقسم الا بالله والله سبحانه یقسم بما شاء من خلقه یعنی جایز نیست هیچکس را که
سوگند الا باسم او سبحانه و او سبحانه سوگند یاد میکند بآنچه آفریده از صنایع بدیعه و بدایع
عجیبه حاصل که حق سبحانه باین امور غریبه که مستلزم منافع عبادند و متضمن دلالت بر وحدانیت
و علم و قدرت قسم یاد میکند بر اینکه اِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده میشوید بدان
بدان از حشر و نشر و ثواب و عذاب و غیران از احوال معاد لَصَادِقٌ هر آینه راست است و درست
در از اصلا خلافی نیست صادق درین مقام بمعنی صدقست و گویند که در تقدیر ذو صدقست از قبیل
عیشة راضیه یعنی آنچه موعود به است حق و صدقست یا خداوند راستی است وَاِنَّ الدِّینَ و بدرستی که
جزا در روز حساب لَوَاقِعٌ هر آینه حاصلست یعنی البته بوقوع می آید و بحصول می پیوندد و بعد این تخصیص
از تعمیست بجهت تاکید وقوع آن و مبالغه در انذار آن و بر ارباب عقول مخفی نیست که اشیای مقسم
بها در حکم امور دالّاند بر قدرت او سبحانه بر مقسم علیه پس گوئیا که استدلال فرموده با قتدار او

بربعث موعود وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ و سوگند باسمانی که خداوند راههای نیکوست مثل طرقی
که بر روی ریگ یا آب سانح میشود نزد خوردن باد برو و مانند طرایق حلقهای درع چه در روایت واقع
شده که آسمان بر همین طریقه مخلوق گشته و گویند که مراد بحبک طرق مسیر کواکبست و از حسن منقو
که حبک آسمان نجوم است یعنی آسمانی که با حسن تمام و زینت مالاکلام است بجهة کثرت ستارگان بر و که
مزین او یند مانند طرایق الوان مختلفه که مزین جسم اند و از ابن عباس تفسیر این کلمه پرسیدند
گفتند گفت که ذات الخلق الحسن المستوی و نیز از امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال کردند
کما الحبک فرمودند که الحسن والزینه و ان جمع حباکست یا حبیکه که بمعنی طریقه است و حسن
اثر و استوای آن مثل مثال و طریقه و طرق و نزد بعضی حبک بمعنی صفاق و محکمی است یعنی آسما
که خداوند شدت و استحکام است و علی بن ابراهیم از پدر خود روایت کرده که حسین بن خالد گفت که
از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما پرسیدم که ما الحبک فقول الله عز و جل والسماء
ذات الحبک فرمودند که ای محبوکة الی الارض یعنی محکم و استوار بر زمین آنکه تشبیک اصابع نمود
و بهم متداخل ساخت و فرمود که تداخل آسمان و زمین باین طریقست گفتم یا ابن رسول الله چگونه
چنین باشد و حال آنکه حق سبحانه فرموده که رفع السماء بغیر عمد گفت حق تعالی فرموده که بغیر عمد
ترونها پس عمد هست اما مرئی نمیشود گفتم فدای تو گردم تبیین این کلام فرمای بر وجهی که مفهوم
ما شود آنحضرت دست چپ خود را منبسط ساخت و بعد از آن کف دست راست را بطریق قبه
بر بالای آن نهاد و گفت که دست چپ مانند زمین دنیاست و دست راست که مانند قبه بر بالا
آنست مثل آسمان دنیا و بر همین طریقه زمین دوم بر بالای آسمان دنیاست و آسمان دوم بر
بالای آن و زمین سیوم بر بالای آسمان دوست و آسمان سیوم بر بالای آن و بر همین قیاس تا بزمین
هفتم و آسمان هفتم و ذلک قوله تعالی خلق سبع سموات طباقا و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن
پس صاحب امر پیغمبر است و وصی او صلوات الله علیهما که بر روی زمین اند و امری که بایشان
منزل گشته از جانب بالا میان آسمان و زمینست گفتم پس در زیر قدم ما یک زمینست فرمود نعم ما

تحتنا الارض واحدة وان السبع لفوقنا در زیر قدم ما همین یک زمینست وشش طبقه دیگر بر بالای
سرماست ودر تبیان از عبد الله عمر نقل کرده میکند که مراد از حبک آسمان هفتم است که حق
سبحانه باز قسم یاد میکند بر ینکه انکم بدرستی که شما ای اهل مکه لفی قول مختلف هر آینه در کفتار
مختلفید نسبت بپیغمبر صم یعنی کاهی او را شاعر میکوئید ووقتی ساحر میخوانید وزمانی کاهن وکاهی
مجنون یا نسبت بقران یعنی انرا بسحر منسوب میکنید ووقتی بشعر وزمان دیکر بکهانه وکاهی بافترا ویکبار
باساطیر اولین ووقتی دیکر بالقای شیطان وساعتی بتعلیم سلمان یا نسبت بقیامت یا بامر دین که بعضی
بان مقر ومصدق وبرخی منکر ومکذب وجماعتی دیکر متردد ومتشکک دران ودور نیست که نکته
درین قسم نسبت اختلاف اقوال وتنافی اغراض ایشان باشد بطرایق سموات در تباعد واختلاف غایات
وغرض ازین اخبار انست که تا ایشان بنظر تامل تفکر کنند وبدانند که حقیقت این اقوال متفاوت محالست
پس بوسیله دلایل واضحه وبراهین ظاهره طالب حق شوند وطریق تبعیت از اختیار نمایند تا از مهالک ابدی
نجاة یافته قدم بر بساط قرب الهی نهند ودر فردوس اعلی قرار کیرند یؤفک عنه مصروف میشود از
ایمان آوردن بمحمد صم یا بقران من افک کسی که مصروف شده است یعنی متوغل کشته در مصروفیه
بروجهی که هیچ صرفی اشد واعظم از ان نباشد ومثل اینست لا یهلک علی الله الا هالک یعنی من کان فی نهایة یة
الهلاک یا کردانیده میشود از ایمان کسی که در سابق علم الهی مستحق مصروفیه شده بجهت عناد وانکار
او یا کردانیده میشود از حق وصواب کسی که کردانیده شده است از جمیع خیرات وذکر قول مختلف دال
است بر ذکر حق که مرجع ضمیر عنه است واز مجاهد منقول است که ضمیر راجع بقول مختلف است وعن
از برای سببیه وتقدیر اینکه تصدر افکهم عن القول المختلف ای بسببه یعنی صادر میشود افک
ایشان از قول مختلف مراد آنست که قول مختلف سبب افک ایشانست وکویند که ضمیر راجع است بما
توعدون یا بقوله الدین لواقع وحقیقه معنی آنست که حق سبحانه بذاریات وغیر ان قسم یاد فرموده
بر حقیت وقوع امر قیامت پس بسما سوکند خورده بر انکه ایشان در قول مختلفند یعنی بعضی شاکند وبعضی جاحد
وبعد از ان فرموده که مصروف میشود از اقرار بامر قیامت یا بدین انکسی که او در نهایه مصروفیه است و

برتقدیر

بر هر تقدیر صارف ایشان یا نفس ایشانست از قبیل فلان معجب بنفسه واعجب بنفسه ویا شیطان ودعاة ی
بدع وائمه ضلال بعد از ان اهل تکذیب را هدف تیر نفرین کرده میفرماید که قتل الخراصون کشته
کشته اند یعنی لعنت کرده شده اند دروغ کویان از اصحاب قول مختلف این خبر است در معنی دعای
بقتل وهلاکه که جاری مجرای لعنتست از قبیل قتل الانسان وما اکفره وخراص از خرص مشتقست
بمعنی تقدیر وتخمین کردن چیزی از سر کمان بدون حصول یقین دران ولهذا ابن عباس خراص بمعنی
مرتاب تفسیر کرده والف لام اشارتست باصحاب قول مختلف یعنی لعنت باد بر اصحاب قول مختلف که
تقدیر کننده امور مختلفه اند که هیچ کدام وجود خارجی ندارد از ابن عباس منقولست که مراد مقسما نند
که وقت ورود قوافل متفرقه میشدند وهر فرقه بر عقبه از عقبات مکه مینشستند وباقوال مختلفه
واقاویل کاذبه ایشانرا از صحبت حضرت رسالت تنفیر مینمودند حق سبحانه ایشانرا لعنت کرده وفرمود
که الذین هم دروغ کویان آنانند که ایشان فی غمرة در جهلی که عامر ایشانست وفرو رونده در جمیع
جوانب ایشان ساهون غافلانند وبیخبران از اوامر ونواهی الهی وبجهت نهایت جهالت وغایت غفلت
است که بر سبیل استهزا وسخریه یسئلون میپرسند از پیغمبر ومؤمنان که ایان کی خواهد بود یوم الدین واقع
شدن روز جزا که خدای شما بر وقوع ان سوکند یاد کرده وکفته که ان الدین لواقع وبدانکه ظاهر کلام
اکرچه مقتضی انست که احیان در موقع ایان باشد زیرا که ظروف حدثان احیانست نه ایان لیکن چون
ایان یوم الدین در تقدیر ایان وقوع یوم الدین است پس ایان در موقع خود باشد وقوله یوم هم جواب ب
سوال مذکور است ومنصوب بفعل مضمر وسوال دالست بر حذف ان وتقدیر اینکه یقع الجزاء یعنی یوم هم
واقع شود جزا در روزی که ایشان یعنی کافران علی النار بر آتش دوزخ یفتنون سوخته شوند وبدان ن
معذب کردند ومیتواند بود که یوم هم خبر مبتدای محذوف باشد وتقدیر کلام اینکه هو یوم هم وفتح
فتح ان باعتبار اضافه ان باشد بغیر متمکن که جمله است یعنی ان روز روز ایشانست که بر آتش دوزخ
سوخته کردند ومفتون از فتن مشتقست بمعنی احراق واز ینجاست که سنکی که بسیار آتش دیده باشد سُد
انرا فتین میکویند وعکرمه کفته همچنانکه ذهب بسبب غشی که در دست با آتش مفتون میکردد

كفار نیز بسبب غش عقیده باطله در این روز بآتش مفتون شوند ودر حین احراق ملائکه ایشانرا گویند
که ذوقوا بچشید شما فتنتکم سوختن خود را این کلام در محل حال است وتقدیر آنکه مقولا لهم
هذا القول یعنی ایشان در این روز معذب شوند در حالتی که گفته شود مر ایشانرا که بچشید عذاب و
نکال خود را هذا این عذاب الذی کنتم آنچیزیست که بودید شما در دنیا به که بان یعنی بفرسیدن آن
تستعجلون شتاب مینمودید ومیگفتید که متی هذا الوعد ومیتواند بود که هذا بدل فتنتکم باشد واسم
موصوف صفه آن یعنی بچشید این عذابرا که شما بان تعجیل میکردید وبعد از ذکر وعید بیان وعد میفرماید
بقوله ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک ومعصیت در این روز فی جنات وعیون در بوستانها
وچشمهای روان باشند یعنی ببستانها مملو از اشجار که مشتمل بر انهار جاری باشد اخذین در حالتی که فرا
گیرندگان وپذیرندگان باشند از روی رضا نفس وحسن رغبت ما اتیهم ربهم آنچیز را که داده باشد
بایشان پروردگار ایشان از مثوبات اعمال صالحه وافعال حسنه وبایشان عطا فرموده از انواع کرامات
جلیله پس بجهت تعلیل استحقاق ایشان باین نعمه عظمی میفرماید که انهم کانوا بدرستی که ایشان
بودند قبل ذلک پیش از این یعنی پیش از دخول جنه در دار تکلیف محسنین نیکوکاران وفرمان بردا
یا احسان نمایندگان بغیر خود بضروب تصدقات وغیر از آنکه تفسیر احسان ایشان میکند بقوله
کانوا قلیلا من اللیل بودند که در زمان اندک از شب ما یهجعون خواب میکردند یعنی در اکثر
شب بعبادت مشغول میشدند، ما، مزیده دالست بر مبالغه در قلت هجوع ایشان ومیتواند بود که
نصب قلیلا بر مصدریه باشد نه بر ظرفیه وتقدیر اینکه هجوعا قلیلا یعنی خواب میکردند خواب کردنی
اندک وجایز است که ما، مصدریه باشد یا موصوله وتقدیر اینکه قلیلا من اللیل هجوعهم یا ما یهجعون فیه
یعنی خواب کردن ایشان در زمان اندک از شب بود یا اندک بود از شب آنچه خواب میکردند در آن وبنا
برین ما مرفوع المحل باشد بر آنکه فاعل قلیلا باشد ودرین کلام مبالغات بسیار هست یکی ایراد لفظ
هجوع که بمعنی قلة نوم است دوم ذکر قلیلا یا آنکه هجوع متضمن آنست سیوم ذکر لیل که وقت سبات وراحت
استجهارم زیادتی ما، مؤکده ونمیتواند بود که ما، نافیه ومعنی اینکه خواب نمیکردند در اندکی از شب

یعنی همه

یعنی همه شب را احیا میکردند در طاعت زیرا که ما نافیه در ما قبل خود عمل نمیکند ولهذا میگویند
که زیدا لم اضرب ونمیگویند زیدا ما ضربت واز انس منقولست که مراد از قلة هجوع متقیان اقدام
ایشانست بنوافل لیلیه واز ابن عباس مرویست که معنی مراد ازین آیه آنست که کم شبی میبود مگر
که ایشان بنماز تطوع اشتغال مینمودند یا در اول یا در اوسط یا در آخر واین قول از محمد باقر صلوات الله
علیه وآله ماثورست ودر بعضی تفاسیر آورده اند که ضحاک ومجاهد در وقت تلاوت این آیه وقف
مینمودند بر قلیلا وبعد از آن ابتدا میکردند بقوله من اللیل ما یهجعون وجه ما نافیه باشد و
معنی اینکه محسنان که بر بودند در دنیا وبعد از آن فرموده که خواب نمیکردند بلکه همیشه باحیا
آن مشغول بودند وضعف این حمل انفاسمت دکر یافت ودرین صورت تعلیق من بفعل
محذوف که مفسر فعلی باشد که بعد از آنست در نهایت بعد است حاصل که حق سبحانه روز
قیامت محسنان دنیا را بصلوات متطوعه مستمر میبودند تا وقت اسحار وبالاسحار ومیبودند
بسحرها هم یستغفرون که ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک وطاعت بسیار
چون ابتدای سحر میشد استغفار میکردند بر وجهی که گوئیا همه شب بجرایم اشتغال نموده اند
این دلیل انست که ایشان باعمال صالحه خود معجب نبوده اند بوفور عمل صالح وانزا بحساب نما
وایراد ضمیر منفصل دالست بر آنکه سزاوار واهل استغفار ایشانند نه جماعتی که بر گناه
مصرند یعنی چونکه ایشان در جمیع آنات مشغولند بوفور عمل صالح وکثرت خشیه واطناب
نمودن در طلب مغفرت پس گوئیا که استغفار مختص است بایشان نه غیر ایشان واز امام
محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که این در شان جماعتیست که در سحر هفتاد بار استغفا
نمایند در نماز وتر ونزد مقاتل وکلبی استغفار بمعنی صلوتست چه نماز در وقت سحر از قبیل
طلب مغفرتست از ایشان وقتاده که یکی از مشاهیر اهل سنت است روایت کرده استاذ
سعید بن جبیر وسعید از ابن عباس که او فرمود که این آیت در شان اهل البیت علی وفاطمه
وحسن وحسین نزول یافت بعد از آن گفت که وکان علی علیه السلم یصلی ثلثی اللیل الاخیر و

بنام الثلث الاول فاذا كان السحر جلس للاستغفار والدعاء وكان ورده في كل ليلة سبعين ركعة
يختم فيها القران يعنى عادت شاه اوليا و سرور اوصيا چنين بود كه در ثلث اول از شب خواب
ميفرمودند و در ثلث اخير بتهجد و تلاوت مشغول ميشدند و هر شب هفتاد ركعت نماز
ميگذاردند و درين نمازها ختم كلام الله مينمودند و در سحرگاه ذكر او سبحانه ورد ان سرور
بود و در بعضى از روايات صحيحه امده است كه روزى ضرار كه يكى از اصحاب شاه اوليا بود
بمجلس معاويه حاضر شد و معاويه ميدانست كه او يكى از خواص شاه مردانست پس
معاويه توجه باو نمود و گفت اى ضرار از ابو الحسن على بن ابى طالب حكايتى بگو وانچه از سيرت او
مشاهده نمودى مرا ازان اگاه كن ضرار فرمود كه اى معاويه مرا ازين سخن معاف دار معاويه
گفت ترا ازين چاره نيست وانچه از خصال حميده اش ديده بمن بگوى و اخفا مكن ضرار فرمود كه
يا معاويه بدان و اگاه باش بخداى عز و جل سوگند ميخورم كه من ديدم او را در ميان نماى نيم شب كه در
محراب مسجد استاده بود و مى ناليد همچو ناليدن كسى كه او را مار گزيده باشد و بسوز تمام ميگريست
و دست در محاسن شريف خود زده بود و ميفرمود كه يا دنيا غرى غيرى قد طلقتك ثلثا لا رجعة
لى فيك يعنى اى دنيا ديگرى را مغرور ساز كه من فريفته تو نشوم و بتو رجوع نكنم و من ترا سه طلاق دادم
و در مطلقه ثلث رجعت روا نبود بعد ازان فرمود فعمرك قصير و خطرك يسير و املك حقير آه آه
من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطريق و عظم المورد يعنى اى دنيا زندگانى تو بغايت كوتاهست
امر خطير تو اندك و ارزوى تو حقير و زبون آه آه از كمى توشه راه و دورى سفر آخرت و وحشت
و ترس ان راه و بزرگى ان منزلگاه معاويه چون اين سخن بشنيد بگريست و گفت رحم الله ابا
الحسن انگه روى بضرار كرد و گفت اى ضرار تو در فراق او چونى و چگونه ميگذارنى فرمود كه اى
معاويه حال من در فراق او چون حال ضعيفه ايست كه طفل او را در كنارش ذبح كنند پس بنگر
كه حال او چه باشد القصه حق سبحانه بعد از ذكر طاعت بدنيه بيان طاعت ماليه ايشان ميكند بقوله
وفى اموالهم و در مالهاى ايشان بوده است حق نصيبى مقدر و بهره معين للسائل مر خوا	هنده را

والمحر

والمحروم و بى بهره را و ان مستحقيست كه از هيچ كس چيزى نخواهد و كان مردمان چنان باشد كه
او غنى است و بجهت اين وى را از صدقه محروم سازند يا فقيريست كه بكثرت بنات مبتلا بود و يا كسى كه او را
سهمى از مال غنيمت نباشد يا مملوكى كه مولى او را نفقه ندهد و يا محارفى كه از حرفه خود چيزى كسب
نتواند كرد و يا كسى كه اثمار يا ذروع يا انعام وى را افاتى رسيده باشد عبد الله بن قلابه گفت كه
در يمامه سيلى بيامد و مال شخصى را بتمامه ببرد يكى از اصحاب رسول گفت هذا المحروم اين مرد
محرومست از براى او ربعى بايد كرد پس از براى وى توزيعى نمودند و مرويست از حضرت رسالت
كه ليس المسكين الذى ترده الاكلة و الاكلتان و التمرة و التمرتان مسكين ان نيست كه باز گردانند
او را يك لقمه يا دو لقمه يا يك خرما يا دو خرما گفتند پس كيست يا رسول الله فرمود الذى لا يجد و
لا يتصدق عليه انكس كه هيچ چيز را نيابد و كسى تصدق بر و نكند و بهر تقدير حق سبحانه در روز
قيامت فرمايد كه متقيان انانند كه از مال خود حقى واجبى يا تطوعى مقرر كرده بودند از براى
خواهنده و ناخواهنده در كنز العرفان آورده كه مراد بحق زكوة واجبه نيست زيرا كه اگر مراد اين
بودى بايستى كه چنين گفته شدى كه يودون ما اوجبنا عليهم پس باين آيت استدلال نتوان
كرد بر وجوب زكوة و تسميه ما يخرج بحق دلالت بر وجوب ان نميكند زيرا كه حق هست كه بر وظيفه
مقدره اطلاق ميكنند و اگرچه واجب نباشد و چون غرض از ذكر وعد و وعيد كه مستلزم
ترغيب و ترهيب است ارشاد مردمانست بايمان از ينجهت بعد ازين بجهت استبصار ايشان بيا	ن
آيات خود مينمايد و ميگويد كه وفى الارض و در زمين آيات نشانهاست براى استدلال بر وجود
صانع و وحدت و علم و قدرت و اراده و فرط رحمت او للموقنين مر كسانرا يعنى موحدانرا
كه در طريق سوى برهانى كه موصلست بمعرفه يزدانى سلوك نموده اند و بصيقل دلايل ساطعه
و براهين لامعه زنگ ريب و شك از قلوب خود زدوده و از جمله آيات ارضيه كه بر روى زمين اند بسا	طن
انست از براى سكنه و عيون منفجره و معادن مفتنه و حيوانات منبثه كه مختلفند از حيثيت صور و
اشكال و افعال چون بهايم و سباع و حشرات و نباتات متنوعه از بقول و حبوب و اشجار و اثمار مختلفه

ازحیثیة الوان وروایح وطعوم باانکه بیک آب نشو ونمو می‌یابند کما قال تسقی بماءٍ واحدٍ ونُفَضِّلُ بَعْضَها
عَلی بَعْضٍ فِی الاُکُلِ وجبال موتده وبراری وانجم ووجود مسالک وطرق دران بجهت سهولت تردد بندگان
دربقاع وبلدان وانچه درنفس زمینست اختلاف اجزای آنست درکیفیات وخواص ومنافع وغیر آن وَفِی
اَنفُسِکُم ودرنفسهای شما نیز نشانهاست که دال بر کمال علم وقدرت صانع زیرا که هیچ آیتی نیست الا که در
انسان نظیر آن هست وباوجود آن متفردست بهیات حسنه ومناظر بهیه وترکیبات عجیبه وتنقلات از حالات لاة
متکثره وتمکن برافعال غریبه واستنباط صنایع مختلفه درعالم واستجماع کمالات متنوعه بوساطه عقول
ذکیه وافهام صافیه اَفَلا تُبصِرُون آیا پس نظر نمیکنید استفهام بمعنی امرست یعنی نظر کنید بعیون ناظره
وافهام نافذه درصنایع وبدایع افاق وانفس تا بوسیله آن عالم شوید بر وجود صانع عالم وبر وحدت
وعلم وقدرت وحکمت ورحمت واسعه وی چه هرکه این آیتها را درنفس خود نه بیند ودرصفحه وجود خود
اثار قدرت وحکمت مطالعه ننماید از حیوت خود محظوظ نشود ومال او درنشاء آخرت بندامت وحسرت
کشد وزیان کار دنیا وآخرت کرددچون آیات ارضیه بحسب رؤیة اقربست از احوال سماویه ازینجهت
بیان احوال علوی را ازان موخر داشته میگوید که وَفِی السَّماءِ ودرآسمانست رِزقُکُم روزی شما یعنی در ابط
سبب رزق شما که بارانست واز سعید جبیر منقولست که مراد برزق برفست زیرا که ترقی عیون کهسبب
اقوانست ازانست ودرنقل آمده که حسن بصری هرگاه ابر امیدید با اصحاب خود میگفت که این روزی
شماست ولیکن شما بسبب کثرت خطیئه ازان محروم میشوید وَما تُوعَدُون ودیگر در آسمانست آنچه
وعده داده میشوید بان از مثوبات عظیمه چه بهشتهای هشت گانه در آسمان هفتم است نزدیک
سدرة المنتهی وازجمله موعود ملائکه اند که بجهت قبض ارواح واستنساخ اعمال وارسال عذاب از آسمان ن
نازل میشوند وگویند که مراد آنست که جمیع ارزاق شما وانچه بان موعود شده اید مقدر ومکتوبست بر
لوح محفوظ که در آسمان چهارم است پس باید که بنده غم روزی نخورد چه ان درجائی نهاده است که لا
یاکُلُه السُّوسُ وَلا تَنالُه اللُّصوصُ نه آفة باو رسد ونه دزد بران راه یابد از سفیان ثوری روایتست که واصل
احدب بعد از تلاوت این آیت گفت که این چه سفاهت وحماقت است که آنچه خدای در آسمان نهاده است من ازا

درزمین میجویم پس بگوشه منزوی شد وبعبادت مشغول گشت دو روز چیزی باو نرسید روز سیوم
سلهٔ خرما دید که پیش وی نهاده اند واو را برادری بود که در توکل قوی‌تر از وی بود نزد وی آمد ودر روز سیوم سله دیگر
نیز نزد وی حاضر کردند پس باین طریق روزی بایشان میرسید وایشان زمان معیشت میگذرانیدند وعبادت
میکردند تا بجوار الهی رسیدند حسن از رسول صلعم روایت کرده که قاتل الله اقواما قسم لهم ربهم بنفسه
فلم یصدقوه لعن کناد خدای تعالی بر جماعتی که حق سبحانه بذات خود تقسیم روزی ایشان کرده ایشان
تصدیق آن نمیکنند وخود را بواسطه ان در ورطات مهلکه می اندازند ودر طریق رنج وعنا ریاضه
میکشند انکه بجهة تاکید قول مذکور میفرماید که فَوَرَبِّ السَّماءِ وَالأَرضِ پس سوگند بپروردگار
آسمان وزمین که اِنَّهُ بدرستی که امر مذکور از آیات وروزی وموعود به لَحَقٌّ هرآینه درست وراستست
مِثلَ ما اَنَّکُم تَنطِقُونَ درحالتی که مانند آنست که شما سخن میگویید یعنی همچنانکه شما هیچ شکی ندارید در سخن
گفتن خود شکی نیست در حقیة امر مذکور وبدانکه مثل درینمقام منصوبست برانکه حال باشد از
ازضمیری که مستتر است در لحق چنانکه باین مفسر شد یا انکه صفه مفعول مطلق محذوف باشد وتقدیر
اینکه لحق حقا مثل نطقکم ومیتواند بود که صفه حق باشد وبجهة اضافه ان بجمله مبنی بر فتح واقع
شده باشد ومؤید اینست قرائت حمزه وکسائی وابوبکر چه ایشان برفع تلاوت نموده اند وبر تقدیر
لفظ ما زایده است وچون ما تنطقون بدون توسیط انکم موجب تشبیه حقیت بنطق که مصدر حق
وباطلست از ینجهة ذکر انکم فرمود تا مفید معنی مراد باشد ومحتمل غیر ان نباشد وبعضی گفته اند که
ما توعدون کلامی مستانفست وخبر ان فورب السماء والارض الخ یعنی آنچه بان موعود شده اید
پس سوگند بافریدگار آسمان وزمین که حق است وصدق ونزد بعضی ضمیر انه راجع برزقست یا بقرآن
ومعنی اینکه بحق خدای آسمان وزمین که او سبحانه حق است درو حدانیت یا قرآن درستاست
وراست وهیچ شایبه درحقیة ان نیست واصح انست که ضمیر راجع است بهریک از امور مذکوره که ان
آیات ورزق وموعود بر است چنانکه باین مفسر گشت از اصمعی مرویست که روزی بمسجد جمعه
بصره میرفتم در راه اعرابی در زی اجلاف وجفاة بر شتری نشسته وشمشیری حمایل کرده وکمان در

بازوافکنده در کنار آمد و چون نزدیک من رسید سلام کرد و گفت از کدام قبیله گفتم از بنی الاصمعی گفت تو اصمعی
نیستی گفتم نعم گفت از کجا می آیی گفتم از جایی که تلاوت کلام خدای میکردند گفت خدا را کلامی هست که آدمیان
توانند که آنرا بخوانند گفتم بلی گفت برخوان من سوره والذاریات بر وی خواندم و چون باین آیه رسیدم که و فی السماء
رزقکم گفت ای اصمعی بر خدای تو سوگند میدهم که این کلام خداست که بمحمد فرستاده گفتم بحق آنخدایی که
محمد را بخلقان فرستاده که این کلام خداست که بمحمد صلعم انزال فرموده چون اعرابی این کلام از من بشنید
از شتر بزیر آمد و آنرا نحر نمود و پاره پاره کرد و با پوست بگذاشت و مرا گفت که یاری من کن تا این را
بر درویشان تصدق کنم پس تیغ را بشکست و کمان در زیر خاک پنهان کرد و روی در بیابان نهاد و گفت
و فی السماء رزقکم و ما توعدون من نفس خود را ملامت کردم و گفتم که ای نفس سالها شد که تو این آیه میخوانی
و متعظ نمیشوی اعرابی جلف بیکبار که استماع آن نمود متعظ شد پس من از آن اعرابی را ندیدم تا از زمان
که بار دیگر بحج رفتم روزی در طواف بودم از پس پشت من کسی مرا آواز داد چون نگاه کردم همان اعرابی
دیدم که بواسطه کثرت طاعت و عبادت ضعیف و نحیف شده و پوست بر استخوان چسبیده و زرد گشته
پس بر من سلام کرد و مرا بمقام ابراهیم برد و گفت هم از آن کلام خدای مرا بشنوان من همان سوره والذاریات
تلاوت نمودم و چون باین آیه رسیدم که و فی السماء رزقکم گفت و جدنا ما وعد ربنا حقا آنگه مرا گفت
چیزی دیگر از این کلام هست من خواندم که فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون اعرابی نعره
بزد و گفت کیست آنکه خدا را بغضب آرد و کیست که تصدیق قول وی نکند تا سوگند خورد بر حقیه
قول خود پس دو سه بار این کلام را اعاده نمود و جان بحق تسلیم کرد ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت
کرده لو ان احدکم فر من رزقه لاتبعه کما یتبعه الموت اگر یکی از شما از روزی خود بگریزد روزی او تابع
او شود و او را دریابد همچنانکه مرگ که تابع او میشود و باو میرسد از امیر المومنین صلوات الله علیه
منقولست که روزی بر دو قسمست یکی آنکه تو طالب اویی و دیگری آنکه او طالب تست آنچه تو طالب
آنی احتمال یافتن و نیافتن هر دو دارد و آنچه او طالب تست امکان ندارد که ترا در نیابد و از حضرت رسالت
صلعم مرویست که لو توکلتم علی الله حق توکله لرزقتم کما ترزق الطیور تغدو خماصا و تروح بطانا

الذاریات مر ٢٣ بر

اگر توکل کنید بر خدا همچنانکه حق توکل است البته روزی داده شوید همچنانکه مرغان روزی داده میشوند
باین وجه که در صباح از آشیانهای خود که بیرون میروند گرسنه اند و شبانگاه که باز میگردند سیرند این حدیث دالست
بر آنکه طلب منافی توکل نیست و حدیث طلب الحلال جهاد و الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله موید این معنی است
و کریمه و هزی الیک بجذع النخلة نیز متضمن امر است بطلب روزی و نعم ما قیل سعی کن پس تکیه بر جبار کن و
حکمت در طلب رزق انتظام عالمست و سبب موانسه بنی آدم و بدانکه چون حق سبحانه بجهت استبصار بندگان
بیان آیات و تعداد نعمات خود نمود و در عقب آن باز سر رشته کلام را بجانب تهدید و تخویف کشیده
حکایت ابراهیم و اهلاک قوم لوط می نماید تا اهل ضلالت بوسیله آن خایف شده سلوک نمایند در طریق
هدایت و میگوید که هل اتیک آیا آمد بتو ذکر استفهام در مقام بجهت تفخیم این کلام است و تنبیه بر آنکه این
از وحی ملک علامست نه از سخن محمد علیه السلام و مراد از آن خبرست یعنی البته آمده است بتو حدیث ضیف
ابراهیم سخن مهمانان ابراهیم المکرمین که گرامی کرده شده بودند نزد او سبحانه یا نزد ابراهیم که بنفس نفیس خود
بخدمت ایشان قیام نمود ابوبکر وراق گفته که مکرمیة ضیف بسبب کریمی مضیف بود چه اضیاف کرام
مکرم میباشند و ضیف در اصل مصدر است و لهذا اطلاق آن بر واحد و متعدد میکنند از ابن عباس منقولست
که این مهمانان دوازده فرشته بودند که بسبب اهلاک قوم لوط بر ابراهیم نازل شده بودند و در تبیان
گفته که ایشان چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملکی دیگر که زرقائیل است یا غیر
او و در بعضی دیگر از تفاسیر آورده اند که ایشان سه فرشته اول بودند و گویند ده بودند که عاشر ایشان جبرئیل
بود و نزد محمد بن کعب هفت بودند که ثامن ایشان جبرئیل بود و وجه تسمیه ایشان بضیف آنست که بصورت
مهمانان نزد ابراهیم آمدند یا آنکه ابراهیم پنداشت که ایشان مهمانان اند و بر هر تقدیر اذ دخلوا چون در
آمدند علیه بر ابراهیم علیه السلام فقالوا پس گفتند سلاما سلام کردیم بر تو سلاما اسلام کردنی و میتواند بود که متعلق
از حدیث باشد یا ضیف یا مکرمین و معنی اینکه بتحقیق آمد بتو این حدیث در وقتی که در آمدند مهمانان
بر ابراهیم یا آنکه ایشان مهمانان بودند چون داخل شدند بر ابراهیم یا ایشان مکرم و معزز بودند در حینی
که بر ابراهیم در آمدند و سلام کردند قال گفت ابراهیم علیه السلام سلام سلام بر شماست عدول از نصب برفع

بجهت تصدق ثبات ودوام است تا تحیة او احسن باشد از تحیة ایشان القصه چون ابراهیم علیه السلم آیشانرا بصورتی
غریب وهیکلی عجیب مشاهده نمود بعد از جواب سلام فرمود که قَوْمٌ مُنْكَرُونَ شما کروهی هستید ناشناخته
ل یعنی علم بر حقیقة حال شما ندارم ونمیدانم که چه کسانید وکویند که انکار او بجهة عدم رخصة ایشان بود در دخول
وبعضی بر انند که انکار او بجهة سلام کردن ایشان بود زیرا که تحیة مردمان در ان زمان سلام نبود بلکه
در زمان اسلام مندوب شده وچون ابراهیم خلاف عادت را از ایشان مشاهده فرمود کفت که قوم
منکرون فَرَاغَ پس میل کرد ابراهیم وتوجه نمود اِلَى اَهْلِهِ بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند
که بکجا میرود زیرا که از اداب مضیف ان است که اخفای امر خود نماید وبدون شعور ضیف طعام
حاضر سازد بجهت خوف امتناع یا معذرت ایشان فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ پس آورد کوساله فربه بریان کرده
زیرا که عامه مال ابراهیم کاو بود ومرویست که نزد ساره خاتون امد وکفت که مهمانان عزیز رسیده اند طعامی
هست که بان ضیافت ایشان نمائیم کفت چیزی نیست ولکن کوساله دارم که انرا بهوس فرزند پرورش
میدهم وتربیت میکنم ودست وپایش بحنا بسته ام ورنک زرد در کردن او مالیده وبا وانس کرفته مانند
انس مادر بفرزند او را بتو بخشیدم ابراهیم او را بکشت وبریان کرد وبر طبقی نهاده نزد مهمانان آورد
فَقَرَّبَهُ پس نزدیک کردانید انرا اِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی پیش ایشان بر نهاد ایشان بدان میل نکردند قَالَ
اَلَا تَأْكُلُونَ کفت ایا نمیخورید ازین طعام همزه از برای حث وعرض است بر اکل همچنانکه داب مضیف است در
ابتدای طعام یا از برای انکار کاهی که در وقت مشاهده اعراض ایشان از ان کفته باشد وکویند که ابراهیم را
عادت نبود که در وقت اکل بمهمان نکرد تا مباد اکه شرمسار شود وطعام را برغبت نخورد در اینجا
نیز بنا بر عادت قدیم خود بایشان نکاه نمیکرد وظنش ان بود که ایشان مشغولند بطعام ساره در پس
پرده استاده دید که اصلا ملتفت طعام نمیشوند ابراهیم را ازین معنی واقف کردانید چون نکاه کرد دید که
از اکل امتناع میکنند فَاَوْجَسَ مِنْهُمْ پس در خاطر کرفت از ایشان خِيفَةً ترسی چه در ان روزکار هر که با کسی دشمن
بودی طعام او را نخوردی پس او بجهة این خایف شد که مبادا که غدری کرده باشند وبقصد نفس یا مال
او امده ایشان چون از ابراهیم اثر خوفی مشاهده کردند قَالُوا کفتند باو که لَا تَخَفْ مترس واندیشه

بجود

الذاریات
۲۰۵

بجود راه مده که ما فرشتکانیم از ابن شداد نقل است که چون ابراهیم بدانست که فرشتکانند کفت که
چرا مرا پیشتر خبر نکردید تا من این کوساله را بیجان نمیکردم واز مادرش جدا نمیساختم جبرئیل علیه السلم پر
بران کوساله زد زنده شد وبرجست وفریاد کنان روی بجانب مادر نهاد ساره در پس پرده چون این
حالت مشاهده کرد متعجب شد ابراهیم نیز ازان حالت در تعجب بماند ایشان دیکرباره اغاز سخن کردند چون
وَبَشَّرُوهُ وبشارت دادند او را بِغُلَامٍ بپسری اسحق نام که از ساره متولد شود عَلِيمٍ کامل در علوم شرعیه یعنی
بعد بلوغ رسد در کمال علم باشد ونزد مجاهد مراد اسمعیل است که از هاجر متولد شد اما قول اول اکثر
اقوال واصح اخبار است القصه چون فرشتکان اظهار این بشارت کردند فَاَقْبَلَتِ امْرَاَتُهُ پس روی بجا
زن ابراهیم یعنی ساره فِي صَرَّةٍ در حالتی که فریاد کننده بود وان مصدر است بمعنی اسم فاعل ومشتق از صریر
بمعنی صوت شدید یا صر صر ازین ماخوذست ومیتواند بود که این جار ومجرور در محل نصب باشد بر انکه
مفعول فعل مقدر باشد وتقدیر اینکه فاخذت فی صرة یعنی در ایستاد در فریاد کردن وکویند که مراد از
صره کفتن کلمه اوه است یا یا ویلتی که در وقت تعجب میکویند ومرویست که بعد از استماع این بشارت روی
بخانه نهاد وتعجب میکفت که الیلیا الیلیا واین کلمه در لغة ایشان در وقت تعظم امور مستعمل بود
فَصَكَّتْ پس طپانچه زد بسرهای انکشتان وَجْهَهَا بر روی خود ومقاتل وکلبی کفته اند که انکشتها را جمع
کرد وبر هر دو جبین خود زد واین از عادت زنان است در وقتی که تعجب کنند وکویند که درین حالت این مرد
شنید حرارت دم حیض در خود یافت وبجهة حیا طپانچه بر روی خود زد وَقَالَتْ وکفت که من عَجُوزٌ عَقِيمٌ
پیرزنی نازاینده ام پس چکونه فرزند آرم ودر روایت امده که او را نود ونه سال بود وابراهیم را صد ونود
وهرکز نزاییده بود چون وعده فرزند شنید بسیار متعجب کشت قَالُوا کفتند فرشتکان باو بعد از مشاهده
تعجب از وی كَذٰلِكِ همچنین که بشارت دادیم ترا قَالَ رَبُّكِ کفته است پروردکار تو وما از قول وخبر میدهیم
نه از رای خود پس بجهت تعجیل وجود ولد کفتند که اِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ الْحَكِيمُ اوست حکم کننده
بوجود ولد مر ترا یا محکم کار در انچه اراده فرماید الْعَلِيمُ دانا بعقیمی تو وبجمیع خفایای امور وهر که
متصف باین دو صفه باشد قول او حق ووعده او صدق خواهد بود مرویست که جبرئیل علیه السلم چون

تعجب ساره را مشاهده نمود او را گفت که انظری الی سقف بیتک نظر کن بسقف خانه خود ساره چون نگاه
کرد دید که چوبهای خشک که در سقف خانه کشیده بودند همه سبز شدند و میوه بر ایشان ظاهر شد
پس نزد این حال اطمینان تام در باب وجود ولد او را حاصل شد القصه چون ابراهیم صلوات الله الرحمن
علیه بدانست که ایشان فرشتگان اند و فرود آمدن ایشان باین هیئة مجموعی جز بامری عظیم نخواهد
بود قال گفت بایشان که فما خطبکم پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان از
نزد خداوند عالمیان قالوا گفتند ایشان در جواب خلیل الرحمن که انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم
الی قوم مجرمین بسوی گروه گناه کاران یعنی کافران چه کفر سر همه گناهانست مراد قوم لوط اند
یعنی ما را بجانب گروه لوط فرستاده اند لنرسل تا فرو فرستیم و نازل گردانیم علیهم بر ایشان بعد از
اهلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهر ایشان حجارة من طین سنگها از گل مصنوع شده مراد طین متحجر است
که بسبب پختن بحد صلابت بحجر رسیده باشد چون آجر و سفال مسومة در حالتی که آن سنگها نشان کرده
شده اند عند ربک نزد پروردگار تو للمسرفین برای از حد بیرون روندگان در کفر و طغیان و تسویه
مشتق است از سومة بمعنی علامة یعنی هر یک از آن مرقوم اند باسم آنکسی که محکوم است بهلاکت بآن یا معلم
اند بآنکه از حجاره عذاب اند یا بآنکه اینها از حجاره دنیا نیست مرویست که آن سنگها بعد از هلاک آنکه ایشان
و زیر و زبر شدن آن شهر بطریق باران بر اینها دیگران شد و اصح روایات است که بر جمعی فرود آمد که ایشان
در آن شهر نبودند و همه بدان سنگ هلاک شدند و چون ابراهیم معلوم نمود که ایشان بمؤتفکه
میروند بجهت اهلاک قوم لوط دل مبارکش بجهت برادرزاده خود متاثر گشت و گفت آیا حال او در این
بلا چگونه گردد ملائکه گفتند که غم مخور که لوط و دختران او را ضرری نخواهد رسید فاخرجنا پس بیرون
خواهیم آورد من کان فیها هر که باشد در دیههای مؤتفکه من المؤمنین از گرویدگان بلوط عدم ذکر مرجع
بجهت معلومیت است فما وجدنا پس نخواهیم یافت فیها در آن قری غیر بیت من المسلمین غیر اهل یک
خانه از مسلمانان که آن لوط است و دو دختر او و گفته اند که در مدت بیست سال یک کس از قوم
بلوط ایمان آورده بود و از قتاده مرویست که اگر اهل ایمان زیاده از این میبودند البته حق سبحانه

ایشانرا

والذاریات

ایشانرا ناجی میساخت تا معلوم عباد شود که ایمان حافظ اهل خود است و میتواند بود که این کلام
او سبحانه باشد که بطریق حکایت به پیغمبر خود گفته باشد نه کلام ملائکه و معنی آن برین وجه که فاخرجنا
بیرون آوردیم اهل ایمان را از قری مؤتفکه و غیر از یک خانه اهل اسلام در نیافتیم که بسمة اسلام متسم باشند
و گذاشتیم در آن قری علامتی از برای خایفان از عذاب نیران و بدانکه بعضی استدلال کرده اند باین
کلام بر اتحاد ایمان و اسلام و این ضعیفست زیرا که آن همین مفید صدق مؤمن و مسلمست بر کسی
که تابع لوط بوده و این موجب اتحاد مفهوم ایمان و اسلام نمیشود بجهت آنکه جایزست صدق
مفهومات کلیه بر ذات واحد پس وصف ایشان بایمان و اسلام بجهت آنست که هیچ مؤمن نیست الا
که متصفست بایمان که عبارتست از تصدیق بجمیع آنچه حق سبحانه بآن امر و نهی فرموده و باسلام
که بمعنی استسلام است از برای وجوب عمل آنچه حق سبحانه بندگان را بآن تکلیف نموده حاصل که
فرشتگان بابراهیم گفتند که ما همه اهل مؤتفکه را هلاک خواهیم ساخت مگر جماعتی که از اهل ایمان باشند
وترکنا و باقی خواهیم گذاشت فیها در آن دیهها آیة علامتی از عذاب که آن احجار مسومه است
یا احجار منضوده یا اسود ادمیاه منتنه للذین برای عبرت کسانی که یخافون العذاب الالیم
بترسند از عذاب دردناک یعنی دیده اعتبار گشوده بوسیله کسب ایمان مثل آن عذاب را از خود
باز دارند تخصیص اهل خوف بجهت آنست که جماعتی که قساوة داشته باشند و بنهایت عناد و طغیان
رسیده باین علامت متنبه نخواهند شد و باید دانست که چون ترک ضد فعل است که متعلق
قدرتست پس سزاوار آنست که از بعضی ابقا حمل کرده شود تا متعلق قدرت باشد و بعد از ذکر حکایت
ابراهیم و استیصال قوم لوط بیان قصه موسی و فرعون میکند و مستاصل شدن قبطیان و
میگوید که وفی موسی و این عطفست بر قوله فی الارض آیات یا بر قوله ترکنا فیها بر تقدیر وجعلنا
فی موسی آیة از قبیل علفتها تبنا و ماء باردا یعنی در قصه موسی نیز آیتی است مر اهل اعتبار را یا
گردانیدیم در قصه موسی نشانه برای مؤمنان ترسکار اذ ارسلناه چون فرستادیم او را الی فرعون
بسوی فرعون و قوم او بسلطان مبین بحجتی روشن که ید بیضاست و عصا و غیر آن تخصیص فرعون

بذکر بجهت اتباع قوم است باو وچون فرعون معجزات ظاهره را مشاهده کرد فتولی پس بر کشت از ایمان
آوردن برکنه بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی و مستظهر بود بدان از کثرت جنود و حراین از ایما ن
اعراض نمود و میتواند بود که باء تعدیه باشد و معنی اینکه بکردانید رکن خود را یعنی کسانی را که بایشا ن
مستند و متقوی بود از قبول حق یا انکه با بمعنی مع باشد یعنی بر کشت فرعون با ارکان ملک خود از ایمان
وقال و کفت که موسی ساحر جادوست و بچشم بندی خارق عادة بما مینماید او مجنون یا دیوانه است
که از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان کفته اند که طعن فرعون لئیم بر موسی کلیم دلیل کمال جهل او
زیرا که او را بدو چیز متضاد طعن زد چه مقرر است که سحر را عقل تمام و ذهنی دراک و حذاقتی لا
کلام میباید و دیوانکی دلیل زوال عقلست که ضد کمال عقلست و چون فرعون از موسی بر کشت و بر و
طعن زد و قوم تبعیة وی نموده باوی در طغیان اتفاق نمودند فاخذناه پس کرفتیم او را وجنوده
و لشکر او را بغضب و قهر خود فنبذناهم پس بیفکندیم همه ایشانرا فی الیم در دریا و غرقه ساختیم وهو
ملیم این حالست از ضمیر بارز اخذناه یعنی کرفتیم فرعون را در حالتی که ملامت کننده بود نفس خود را که چرا
از موسی اعراض کردم و بر وی طعن زدم و تحقیق این بود که در وقت غرق شدن کفت که آمنت انه لا
اله الا الله یا انکه او آورنده چیزی بود که باعث ملامت بود بر و از کفر و عصیان و جحود و طغیا ن
و بواسطه آن مستحق ملامت و مستوجب لوم شد و بدانکه چون موجبات لوم مختلف است و بر حسب اختلاف
آن مقادیر لوم مختلف میشود چنانکه راکب کبیره که ملوم است بر مقدار آن و تارک ندب بر قدر
آن پس ملامتی که در قصه یونس واقع شده که فالتقمه الحوت وهو ملیم مثل این ملامت نباشد تا موجب
تساوی یونس و فرعون باشد در لوم و از قبیل فی موسی است قوله وفی عاد یعنی در قصه قوم عاد
نیز آیتی است برای عبرت اهل اعتبار اذ ارسلنا علیهم چون فرستادیم بر ایشان الریح العقیم بادی که
آبستن کننده درخت و حامل سحاب نباشد یعنی بادی بی خیر و بی نفع و تسمیه آن بعقیم ایماست بانکه آن باد
ایشانرا استاصل ساخت و قطع نسل ایشان نمود از امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که مراد باد
نکباست و نزد ابن عباس باد دبور است و بعضی برآنند که باد جنوب و بر هر تقدیر ما تذر نکذاشت آن باد

من شیء اتت علیه هیچ چیز را که بکذشت بر و الا جعلته مکر که کردانید آن چیز را کالرمیم مثل آنچه کهنه
و ریزیده شود چون کیاه خشک شده و استخوان کهنه و ریزیده کشته و غیر آن و از ین قبیلست قوله وفی ثمود یعنی در قصه
قوم ثمود نیز آیتی است مر مومنان ترسکار را اذ قیل لهم چون کفته شد مر ایشانرا بعد از تکذیب صالح و
عقر ناقه تمتعوا بر خوردار شوید زندکانی خود و نفع کیرید از عمر و مال خود حتی حین تا هنکام عذاب که بعدا
کشتن سه روز خواهد بود کما قال تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان
آفریدکار خود و بتدارک مافات و رفع سیات اشتغال ننمودند فاخذتهم پس کرفت ایشانرا الصاعقه
عقوبتی بیهوش کننده و هلاک سازنده بعد از سه روز وهم ینظرون و حال انکه ایشان میدیدند
آنرا بمعاینه چون آن در روز بر ایشان نازل کشت و کویند که عمالقه که با ایشان بودند در آن سه روز
بوادی رفتند و در حین وقوع صاعقه در ایشان مینکریستند و مراد از صاعقه صیحه جبرئیلست
یا آتش نازله از آسمان چنانکه مرارا سمت ذکر یافته فما استطاعوا من قیام پس نتوانستند از بر خواستن
یعنی قادر نبودند بر انکه بر خیزند و از عذاب بکریزند کما قال فاصبحوا فی دارهم جاثمین و میتواند بود که
این کنایت باشد از عجز ایشان بر دفع عذاب یعنی طاقت نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم و دفع
عذاب از خود وما کانوا منتصرین و نبودند انتقام کشندکان از ما یا یاری دهندکان یکدیکر را در دفع
عقاب و قوله وقوم نوح منصوبست بفعل مقدر که اهلکنا ست و قرینه حذف آن سوق کلام ما
سبق است یعنی هلاک کردیم قوم نوح را و میتواند بود که نصب آن بتقدیر اذکر باشد یعنی یاد کن ای محمد قصه قوم
نوح را من قبل که پیش از امم مذکوره بودند و میتواند بود که منصوب بنزع خافض باشد یعنی در قصه قوم
نوح آیتیست مر اهل عبرة را انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوما فاسقین کروهی بیرون رفتکان
از استقامة ایمان بسبب کفر و طغیان و قصص انبیا و امم ایشان در محال خود بر سبیل تفصیل سمت
تحریر پذیرفته فلیطالع ثمة و بعد از ذکر امم مکذبه و استیصال ایشان بیان کمال قدرت و تذکیر نعمه خود
میکند بقوله والسماء بنیناها و آسمانرا بنا کردیم و آنرا بلند بر افراشتیم باید بقوة خود و این مصدر
آدینید است که مشتق منه تایید است و تنکیر آن بجهة تفخیم است یعنی بنای آسمان کردیم بقوة کامله وانا

لموسعون وما توانائیم بربنای آن یا قادر بر آفریدن چیزی که اعظم از آن باشد و آن مشتق از وسع است که بمعنی
طاقه است ومیتواند بود که مشتق از وسعة باشد و معنی اینکه ما کشاده کننده ایم آسمان را یا آنچیز را که ما
بین آسمان و زمین است یا فراخ کننده ایم روزی را بر بندگان یا رسال بندگان یا علم ما واسع است بهمه امور
یعنی دانائیم بجمیع اشیا و توانا بهمه چیزها والارض فرشناها و زمین را کسترانیدیم بسبب استقرار خلقان
بران فنعم الماهدون پس نیک کستراننده ایم ما و ما بسط از جهت مصالح عباد کردیم نه بجهة نفع خود
ودفع ضرر خود زیرا که غنی بالذاتیم و مستغنی از کل ما سوی ومن کل شیء و از هر چیزی از اصناف موجود
واجناس مخلوقات خلقنا زوجین آفریدیم دو صنف که هر یک زوج دیگریست از حیثیت شکل چون مرد و
زن یا بحسب تعاقب چون لیل و نهار و شمس و قمر و ربیع و خریف و شتا و صیف و یا بجهت مخالفه
ذاتی چون نور و ظلمت و رطب و یابس و سهل و جبل و بر این قیاس است سما و ارض و بر و بحر و جن و انس
و غیر آن و یا بطریق مخالفت صفاتی چون حلو و ترش و قهر و حلم و صبر و سقم و صحة و غنی و فقر و ضحک و بکا
و فرح و غم و موت و حیات و غیر ذلک و مراد آنست که آنچه آفریده ماست بطریق زوجیة خلق کرده ایم
پس لازم نیاید که کفر که مخالف ایمانست و معصیة که خلاف طاعتست و غیر آن از صفات رذیله که ضد
صفات حسنه اند آفریده او باشد حاصل که ما که رفع سما و فرش ارض و خلق ازواج نمودیم لعلکم تذکرون
باراده آنکه شاید که شما پند پذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص ممکناتست و واجب بالذات قابل
تعدد و انقسام نیست و بجهت آن راه برید بخالق خود و بپرستش او مشغول شوید و چون مقصود از آفرینش
اشیای مختلفه معرفت عباد است ففروا پس بگریزید یعنی رجوع کنید از کفر خود الی الله بتوحید خدا
یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که
مراد ازین آنست که حجوا الی الله یعنی حج کنید بقصد نزدیکی برحمة او سبحانه و گویند که معنی آنست که فرار
نمائید از جمیع آنچه شما را از طاعت باز دارد و بالکلیه متوجه شوید بطاعت و عبادة او سبحانه و از ابن
عباس منقولست که از وی در وی گریزید و ابوبکر وراق گفته که از طاعة شیطان فرار کنید و بجمیع
رحمن توجه نمائید و محققان گفته اند که بگریزید بوی از ما سوای وی و در بحر الحقایق آورده که

ایکسانی که گریخته اید از خود بسبب تعلق بما سوی در حق گریزید بقطع تعلق از خود یا از وصف
خود بوصف حق گریزید یا از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید انی لکم بدرستی که من مر شما را منه از عذاب او
سبحانه که معد ستان برای کافر و عاصی نذیر بیم کننده ام مبین بیان نماینده منذریه خود از جانب او
سبحانه بمعجزات ظاهره یا آشکار اکننده آنچه از آن حذر کردن واجبست ولا تجعلوا و مکردانید یعنی فرا
مگیرید مع الله با خدای بحق الها آخر معبودی دیگر انی لکم بدرستی که من مر شما را منه از عذاب خدای
در عبادت غیر او نذیر مبین ترساننده ام هویدا و پیدا تکرار این قول بجهت تاکید است یا اول مرتب است
بر ترک ایمان و ثانی بر اشتراک یا اشعار آنکه بر کمال ایمان منوط است بعمل و عمل منتفع نیست الا با ایمان
و فوز تام متفرع است بر تحقق این دو وصف کذلک داب امم سالفه همچنانست که داب قوم تو یعنی همچنانکه
قوم تو ترا تکذیب میکنند امم سالفه نیز پیغمبران خود را تکذیب میکردند پس تفسیر این تشبیه مجمل اینها
بقوله ما اتی الذین نیامد بآنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده الا قالوا
مگر که گفتند قوم او که او ساحر جادوست در وقتی که معجزه بدیشان مینمود او مجنون یا دیوانه است که
که از بعثت ایشان را خبر میدهد یعنی معجزه پیغمبر خود را سحر نسبت میکردند و قول او را بسخن دیوانه
منسوب میساختند و بدانکه جایز نیست نصب کذلک با تی زیرا که ما بعد ماء نافیه عمل در ما قبل خود
نمیکند پس این کلام مفسر ما قبل باشد چنانکه با این مفسر شد اتواصوا آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر
پسینیان را به بدین سخن تا همه متفق شدید باین قول استفهام از برای توبیخ است و چون حقیقة تواصی
از ایشان منتفی بود بجهت عدم تلاقی ایشان در زمان واحد از آن جهت از آن اضراب نموده میفرماید
که بل هم قوم طاغون بلکه ایشان گروهی اند نافرمانان و از حد بیرون روندگان یعنی جامع ایشان
درین قول تواصی نیست بلکه طغیان و عناد ایشانست و چونکه طغیان ایشان را برین قول میدارد
فتول پس روی بگردان عنهم از ایشان مراد آنست که چون مکرر اظهار دعوت کردی بر ایشان
و ایشان بجهت اصرار و عناد از آن ابا نمودند پس از مجازاة ایشان اعراض نمای تا وقتی که مامور شوی
بقتال ایشان فما انت پس نیستی تو بملوم ملامت زده نزد حضرت عزت بجهة اعراض تو از ایشان بعد از تکرار

ابلاغ ودعوت بقدر وسع وطاقت چه درین صورت لوم بر ایشانست که ترک قبول دعوت نمودند آورده اند که چون
این آیه نازل شد حضرت رسول صلعم ملول شد و اصحاب غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک
رسید باز آیه آمد که وذکر و پند ده اهل ایمانرا فان الذکری پس بدرستی که پند دادن تنفع المؤمنین نفع میرساند
مومنانرا یعنی بجهت عناد کافران وجحود اهل طغیان ترک تذکیر وموعظه اهل ایمان مکن ودست از نصیحت
ایشان باز مدار چه موعظه ونصیحت موجب زیادتی بصیرت ایشان میشود وسبب اکتساب طاعات واجتناب
از محرمات از مجاهد منقولست که روزی امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله بیرون در حجره خود پیچیده از خانه
بیرون آمد محزون وغمناک وفرمود که چون آیه فتول عنهم فما انت بملوم نازل شد هیچکس از ما نبود الا که
غمگین گشت ومتیقن شد بر انقطاع وحی ونزول عقوبت وچون آیت فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین
فرود آمد خوشحال شدیم در کتاب فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیز باشد تا سامعانرا نفع رساند
اول تذکیر نعمت خدا تا بشکر گذاری آن اقدام نمایند دوم ذکر ثواب محنت وبلا تا در آن شکیبائی ورزند سوم
بیان عقوبت گناهان وتعدادات تا از آن منزجر گردند وتایب شوند چهارم اظهار مکاید ووساوس شیطان
تا از آن محترز شوند پنجم ذکر زوال دنیا وبی اعتباری آن تا دل در وی نبندند ششم بیان مرگ کردن تا مستعد
رفتن شوند هفتم تکرار ذکر قیامت تا کار آن روز را بسازند هشتم بیان درکات دوزخ وانواع عقوبتها
آن تا از آن خایف گردند نهم تعداد درجات بهشت واقسام نعمتهای آن تا بآن راغب شوند دهم بنای کلام
بر خوف ورجا نهادن یعنی گاهی از عظمت وکبریا وهیبت آلهی سخن راند تا از آن بترسند ووقتی رحمت ومغفرت
ومهربانی حضرت عزت را تقریر کند تا بآن امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنانست سبب
منفعت مومنانست وبعد از امر بابلاغ حجت بیان تعلیل آن میفرماید که بقوله وما خلقت الجن والانس
ونیافریدیم پریان وآدمیانرا الا لیعبدون مگر بعلت آنکه بپرستند مرا وگویند که مراد آنست که خلق نکردم مگر بجهت آنکه امر کنم ایشانرا بعبادت ومؤید اینست قوله وما امروا الا لیعبدوا الله ومجاهد لیعبدون
بمعنی لیعرفون تنزیل نموده یعنی نیافریدیم هیچ یکی از جن وانس را مگر برای آنکه مرا بشناسند وبصفات ثبوتیه و
سلبیه من عارف گردند واز ابن عباس تفسیر این آیت پرسیدند فرمود که ما خلقت الجن والانس الا لیقروا

بالعبودیه طوعا وکرها وبدانکه این آیه مبطل قول مجبره است در آنکه او سبحانه مرید کفر ومعصیت است
ومخفی نیست که غرض اصلی از خلق بندگان تعریض مثوبتست بر ایشان نه عبادت ومعرفت لیکن چون ثواب
حاصل نمیشود مگر بعبادت پس گوئیا که عبادت غایت خلقتست نه ثواب فی اسناد غایت بعبادت از روی
مبالغه باشد نه بر وجه حقیقه واینکه بعضی عبادت او نمیکنند مبطل غرض او نمیشود چه مراد از عبادت
بر وجه تمکین واختیار است نه از روی اضطرار واجبار زیرا که اگر بر وجه قسر والجا میبود همه ایشان
متعبد میبودند وهیچکس تارک عبادت او نمی بود وغرض او سبحانه از امر بعبادت مجرد ایصال نفع است
ببندگان نه جر نفع از ایشان بر خلاف شان ملوک یا عبید چه مقصود ایشان از عبید خود استغنای ایشان
بایشان در تحصیل معایش وارزاق مثلا عبدی که مجهز است در تجارت بجهت کسب ربح مولیست از آن وهمچنین
بنده که مامور است بحرفه بجهت انتفاع مولیست باجرة او پس غلامی که محتطب است یا مستقی یا طابخ یا غیر آن
از اقسام حرف وصنایع بجهت تصرفست در اسباب معیشت وابواب رزق فی غرض مالک جمیع عباد در امر بعبادت
آنست که تا ایشان بوسیله آن در نشاه آخرت فایز شوند واز حضیض چاه شقاوت خلاص شده بذروه
جاه سعادت رسند نه آنکه تحصیل ارزاق خود نمایند واطعام مالک چه او سبحانه غنی مطلقست ومتفضل
بر جمیع بندگان ومعطی ارزاق ایشان خواه بعبادت مشغول شوند یا نه ولهذا قال جل ذکره ما ارید منهم و
نمیخواهم از آفریدگان من رزق هیچ روزی وما ارید ان یطعمون ونمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق واطعام
صفت منست وبس وبعضی گفته اند که معنی اینست که نمیخواهم که بندگان رازق نفوس خود باشند ومطعم
احدی از خود وحق اسناد طعام بنفس خود بجهت آنست که همه خلایق عیال او سبحانه اند وهر که اطعام عیالی
احدی کند در حکم آنست که مطعم آنکس است پس بجهت تسجیل قول مذکور میفرماید که ان الله بدرستی که خدا
هو الرزاق اوست روزی دهنده جمیع خلایق نه غیر او پس او در این باب محتاج معینی نباشد ذو القوة
خداوند توانائی المتین استوار در توانائی خود یعنی قادریست که بلیغ الاقتدار وکامل القدرتست بر وجهی که
گرد عجز وضعف بر گرد سرادقات او نگردد ودر ترجمه اسمای حسنی در معنی قوی ومتین آورده اند که قدرت تام
دلیل قوت بالغه گشته وشدة قوتش بجهت متانت قدرت شده نه در کار متانتش فتوری ونه در قوت روزی وبنده

نوازیش قصوری جلت قدره و عظمت قوته و چون کفار قریش با وجود این دلایل ظاهره که دال الند بر قدرة
باهره او سبحانه در عناد افزوده بوی نگرویدند از جهة تهدید و تخویف ایشان میفرماید بقوله وان
للذین ظلموا و بدرستی که مر آنانراست که ستم کردند بر خود بکفر یا بر رسول بتکذیب ذنوبا بهره از عذاب مثل
ذنوب اصحابهم مانند بهره یاران ایشان یعنی نظرای ایشان در کفر و عناد از امم مکذبه که قوم نوح و عاد
و ثمود و غیر ان بودند مراد انست که بایشان خواهد رسید انچه بام سالفه رسیده از عقاب و عذاب
و بدانکه ذنوب درینمقام مستعار است از برای نصیب و اصل استعمال ان در سقاة انست که تقسیم
آب مینمایند و میگویند که لهذا ذنوب و لنا ذنوب و لکم ذنوب چه ان بمعنی دلو عظیم مملوست و قوله فلا
یستعجلون جواب قول کفار مکه است که میگفتند متی هذا الوعد ان کنتم صادقین یعنی چون وعده
عذاب حقست و صدق پس باید که شتاب نکنند در وقوع عذاب بر ایشان چون ان فوت نخواهد شد
انکه بیان زمان عذاب ایشان میکند که فویل پس ویل که در رحین وقوع عقوبة و هلاکت مستعمل است
للذین مر آنانراست که کفروا کافر شدند و بخدا و رسول نگرویدند من یومهم از عذاب روز ایشان
الذی یوعدون ان روزی که وعده داده میشوند بدان مراد روز قیامتست یا روز بدر سورة الطور
مکیست و چهل و نه آیتست بعدد کوفی و شامی و چهل و هشت بعدد بصری و چهل و هفت بعدد
حجازی و اختلاف در دو آیتست یکی والطور که عراقی و شامی است و دیگری دعا که کوفی و شامی است
ابی بن کعب از حضرت رسالت صم روایت کرده که هر که سورة الطور تلاوت نماید بر خدای تعالی واجب
باشد که او را از عذاب ایمن گرداند و او را در بهشت خود نعمت عظمی و مرتبه کبری اعطا فرماید و از
جبیر بن مطعم مرویست که از رسول صم شنیدم که این سوره را در نماز مغرب تلاوت میفرمود و محمد بن
هشام از محمد باقر صلوات الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الطور بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت
او را کرامت فرماید و بدانکه چون حق سبحانه ختم سورة الذاریات فرمود بوعید افتتاح این سوره نمود بتحقق
وقوع وعید و گفت بسم الله الرحمن الرحیم والطور و ان در لغة سریانی بمعنی جبلست و مراد
کوه سینین است یعنی سوگند بسینا که جبل زبیرست بمدین در ارض مقدسه که موسی علی نبینا و علیه السلم بر بالای ان

کلام حق سبحانه استماع کرد و تخصیص این کوه بجهة برکه و کثرت منفعه است در ان و گویند مراد مطلق کوه است
که اوتاد ارض اند و منابع منافع و نزد ابن عباس جبلیست که نابت نباتات باشد و نزد مقاتل مراد دو کوه هند
که یکی را تینا گویند بجهة کثرة تین در و و دیگری زیتا بجهة بسیاری زیتون در ان و بعضی دیگر گفته اند
که اسم عربیست مشتق از طار یعنی سوگند بانچه طیران مینماید از زواج ایجاد تخصیص مواد یا از عالم غیب
بعالم شهادت وکتاب مسطور و سوگند بکتاب نوشته شده فی رق منشور در صحیفه گشوده بوقت
خواندن مراد قرانست و بدانکه سطر عبارتست از ترتیب حروف مکتوبه و رق جلدیست که مکتوب فیه
باشد و درینمقام مستعار است از برای هر چه در و چیزی نوشته شود و تخصیص این بذکر بجهة انست
که ان احسن چیزیست که مکتوب فیه باشد چه ان موجب حسن مکتوبست و نزد بعضی مراد باین کتاب لوح
محفوظ است و ان تخته ایست از زمرد سبز که علوم مکنونه در و مکتوبست یا مراد الواح موسی است
که در وقت کتابه بر ان صریر قلم میشنیده یا کتاب توریة که بعث حضرت خاتمیه صم در و مسطور است
یا صحیفه اعمال بندگان که در روز قیامت بر ایشان منشور سازند کما قال الله تعالی و نخرج له یوم القیمه
کتابا یلقاه منشورا یا کتابیست که حق سبحانه برای ملائکه نوشته که علم ما کان و ما یکون در ان میخوانند
یا مراد انچیزیست که در قلوب اولیا مرقومست از معارف و حکم و بر تقدیر تنکیر از جهت تعظیم است
و اشعار بر انکه ان از قسم کتابی نیست که متعارف باشد میان مردمان یعنی سوگند بکتاب جلیل
القدر که در صحیفه منشور مکتوب گشته والبیت المعمور و سوگند بخانه اباد ان یعنی کعبه معظمه و معموریت
ان بکثرت زیارت حاجیانست و خدمه و مجاوران و ان اول خانه ایست که در زمین بنا شده برای عبادت
بندگان یا مراد ضراح است که مقابل حقیقی خانه کعبه واقع شده در اسمان چهارم و عمارت ان بکثرة
طواف فرشتگانست و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله مرویست که هر روز هفتاد هزار فرشته
در ان میروند و طواف میکنند و هرگز نوبت باول نمیرسد و خازن ان فرشته ایست که او را رزین
خوانند و ان خانه از یاقوت سرخ است و خدای تعالی ان را در عهد آدم بزمین فرستاد و در زمان طوفان نوح ع
امر نمود تا ان را باسمان بردند و زهری از سعید بن مسیب نقل نموده که ابو هریره از حضرت رسول صم روایت کرده

کرده که بیت المعمور در آسمان دنیاست و در آسمان چهارم نهریست که از ابهر حیوان خوانند هر روز جبرئیل
وقت طلوع آفتاب در ان نهر داخل میشود و چون بیرون می آید اجنحه خود را می افشاند هفتاد هزار قطره از ان
میچکد و حق سبحانه از هر قطره از ان فرشته می آفریند و همه را امر میکند بداخل شدن در بیت المعمور پس ایشان
دران خانه نماز میگذارند و طواف میکنند و روز دیگر باز حق سبحانه هفتاد هزار فرشته دیگر بطریق مذکور
خلق میفرماید و باین امر مامور میسازد و هرگز نوبت طواف باول نمیرسد و نزد بعضی دیگر مراد از بیت المعمور
قلب مؤمن است که عرش رحمن است و عمارت ان بمعرفت و اخلاص است یعنی قسم بقلوب اهل ایمان که معمور است
بخلوص و عرفان **وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ** و سوگند بسقف بلند برافراشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن
اسرار فطرتست و نزد ابن عباس و مجاهد مراد عرش الهی است که جامع غرایب و عجایبست و گویند مراد
آسمان اولست که مانند سقف بر زمین است و این قول منقولست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریای پر برامله یا بجهنم که بجهت بری آتش دران افروخته و تابیده شده است کما
قال الله تعالی و اذا البحار سجرت و ان ماخوذ است از سجرت التنور ای ملأتها نارا از سعید جبیر نقل است
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه از یهودی پرسید که در کتاب شما دوزخ در کدام موضع است گفت
در دریا فرمود که ما اراه الا صادق نمیدانم او را درین قول الا راست گو لقوله تعالی والبحر المسجور و در حدیث
آمده که البحر نار فی نار و مرویست از پیغمبر صلعم که باید هیچکس در دریا ننشیند مگر حاجی یا معتمر یا مجاهد چه
در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریا و در زیر ان دریا آتش و در خبرست که رسول صلعم فرمود که
روز قیامت دریا را پر آتش کنند و باب دریا ان آتش را بر فروزند و در روایت دیگر آمده که همه دریاها را
روز قیامت تبا باشد تا مانند آتش سوزان شود و بعد از ان راههای همه را بیکدیگر بگشایند تا همه یک
دریا گردد پس همه را بدوزخ روان سازند و نیز از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که مراد بحر
مسجور دریائیست در زیر عرش حضرت باری و عمق و قعر ان مقابل هفت آسمان و هفت زمینست و در روایتست
سطبر که از ابحر الحیوان گویند و در سطبری مانند آب منی است و حق سبحانه در وقت بعث که بعد از نفخه
اولی است باران امر نماید تا چهل صباح در قبور باریده شود و در نفخه ثانیه همه خلایق از ان زنده شوند و از قبور

والطور ... (margin)

بیرون آیند و بدانکه نزد محققان طور نفس است که کلیم قلب بران با حق سبحانه مناجات میکند و کتاب مسطور
ایمانست که در رق قلب بقلم رحمانی نوشته شده است کما کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر عارفانست
که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دلست و بحر
مسجور دلیست بآتش محبت تافته حاصل که حق سبحانه باین امور عظیمه عجیبه قسم یاد میفرماید که برین
إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو **لَوَاقِعٌ** هر آینه بوقوع آینده است و نازل شونده **مَا لَهُ** نیست مران
عذاب را **مِنْ دَافِعٍ** هیچ دفع کننده یعنی البته واقع خواهد شد و بدانکه وجه دلالت امور مقسم بها بر وقوع
عذابانست که ان امور دالند بر کمال قدرت و حکمت و صدق اخبار او سبحانه و ضبط اعمال العباد از برای
مجازات جبیر بن مطعم گوید که من بمدینه رفتم تا سخنی در باب اساری بدر بعرض حضرت رسالت صلعم
رسانم پس بمسجد در آمده انحضرت در نماز صبح بود و سورة الطور را قراءت میفرمود چون باین آیه رسید
که ان عذاب ربک لواقع نزدیک بود که از غایت خوف دلم شکافته شود پس فی الحال اسلام آوردم از ترس
انکه مبادا عذاب نازل شود و من بر صفت کفر بمیرم انگه بیان محل وقوع عذاب میفرماید که **يَوْمَ تَمُورُ
السَّمَاءُ** یعنی عذاب واقع شود در روزی که مضطرب شود آسمان **مَوْرًا** مضطرب شدنی یعنی متردد گردد در
آمدن و رفتن و انگاه شکافته شود و گویند که مور تحرکیست در تموج بر سبیل استداره یعنی آسمان بگرد خود
موج زند و بگردد مانند کشتی بر روی آب که بگرد خود آید **وَتَسِيرُ الْجِبَالُ** و روان شوند کوهها یعنی از اماکن
خود که روی زمین است زایل گردند و چون هبا بر هوا روند **سَيْرًا** رفتنی یعنی البته مانند غبار گشته بر هوا پرا کنده
شوند و این در وقت نفخه دوم باشد که زمان فنای عالمست و چون این واقع شود **فَوَيْلٌ** پس کلمه عذاب
يَوْمَئِذٍ در این روز **لِلْمُكَذِّبِينَ** مر تکذیب کنندگان راست که سخن خدا و رسول را بدروغ پنداشته باشند **الَّذِينَ هُمْ**
آنانکه ایشان **فِي خَوْضٍ** در شروع کردن باقوال باطله که از استهزاست بقران و تکذیب پیغمبر آخر الزمان
و انکار بعث در انجهان **يَلْعَبُونَ** بازی میکنند و استهزا می نمایند یعنی از ایات زیچه بر میدارند و وقعی برا
نمی نهند و بباید دانست که غالبا استعمال خوض در امور باطله و اقاویل کاذبه است و لهذا نزد اطلاق منصرف بان
است کقوله تعالی و کنا نخوض مع الخائضین و خضتم کالذی خاضوا و قوله **يَوْمَ يُدَعُّونَ** بدلست از یوم تمور یعنی عذاب

واقع شود بر کفار در روزی که دفع کرده شوند کافران بعنف یعنی بیفکنند ایشانرا از روی قهر و اجبار اِلَى نَارِ جَهَنَّمَ
بسوی آتش دوزخ دَعًّا دفع کردنی وافکندنی بعنف وقهر و از مقاتل مرویست که مراد از دع آنست که خازنان
دوزخ دستهای کافران را بر کردنهای ایشان بندند وموی پیشانی ایشانرا بر پشت پای و بر روی افکنده
بدو رخشان اندازند و نزد این حال ایشانرا کویند که هٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتشست که كُنْتُمْ بِهَا بودید بان در
دنیی تُكَذِّبُونَ که تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و هرچند پیغمبر بر صدق قول خود معجزات مینمود شما
میکفتید که وی ساحرست و آنچه میکوید که وحی است سحر است نه سخن خدا أَفَسِحْرٌ هٰذَا آیا پس سحرست اینکه می
بینید از انواع عذاب دوزخ یعنی همچنانکه وحی الهی را سحر می پنداشتید این را نیز سحر می پندارید أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ
یا نمی بینید شما این عذابرا و کوربید از مشاهده ان همچنانکه در دنیا کور بودید از دیدن آنچه دلالت بر وقوع این عذاب
میکرد این قول از روی تقریع و تهکمست یا آنکه آیا مسدود شده است چشمها شما از دیدن این عذاب همچنانکه در
دنیا نزد مشاهده معجزات و آیات میکفتید که سکرت ابصارنا یعنی چشم ما را مسحور ساخته و نمی بینیم آنچه بما
مینمائی از آیات ظاهره و معجزات باهره و بدانکه دخول فا بر خبر از برای اشعار راست بر معنی مذکور و تقدیم
ان بر مبتدا بسبب آنست که آن مقصود بالذاتست در انکار و توبیخ نه مبتدا پس بعد از تقریع و توبیخ ایشانرا
کویند که اصْلَوْهَا در آئید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر کشیدن عذاب أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر مکنید و جزع ع
منمائید سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما صبر و عدم صبر یعنی بهر وجه که می خواهید از صبر و عدم صبر در دوزخ
داخل شوید که هیچ محیصی و مفری نیست شما را از آن پس نه قوت پرهیز دارید و نه پای کریز و ابدا معذب خواهید ب
بود در آن إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که جزا داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید در دنیی از استهزا
و انکار و تکذیب و غیر آن این کلام تعلیل استواست چه جزای کفر واجب الوقوعست پس صبر و عدم صبر مساوی وی
باشند در عدم نفع خلاصه سخن درین باب آنست که مزیت صبر بر جزع نفع آنست در عاقبة که آن مجازاة صابرست
بر صبر بجزای خیر و چون صبر درینجا بر عذابیست که غیر جزاست و هیچ عاقبتی و منفعتی بران مترتب نیست
پس از مزیتی بر جزع نباشد و بعد از ذکر حالات دوزخیان بیان احوال متقیان میفرماید بقوله إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک و عصیان فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها وچه نعمتها

يعنی بوستانها

والطور ٢،٩٢ ١٩١

یعنی بوستانها و نعمتهائی که در نضارت و کرامت بمرتبه کمال باشند فَاكِهِينَ در حالتی که لذت کیرندکان و خوش
حالان باشند بِمَا آتَاهُمْ بسبب عطا کردن ایشانرا رَبُّهُمْ پروردکار ایشان وَوَقَاهُمْ و نکاه داشتن ایشان رَبُّهُمْ آفریدکار
ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ یعنی اینکه در آن روز از عذاب دوزخ و بنابرین معنی وقاهم عطفست بر آتاهم
و ما ماء مصدریه و میتواند بود که معطوف باشد بر فی جنات یعنی بدرستی که پرهیزکنندکان نکه میدارد خدای
ایشانرا از عذاب نیران یا حال باشد باضمار قد از ضمیر مستکن در ظرف یا از فاعل آتی یا از مفعول آن یا از هر دو یعنی
متقیان در بهشت باشند در حالتی که نکاه داشته باشد خدای ایشانرا از آتش دوزخ یا اهل تقوی در جنة
باشند بسبب آنچه عطا کرده باشد او سبحانه ایشانرا از انواع نعم در حالتی که خدای واقی ایشان باشد از عذاب
آتش سوزان و بنابرین تقادیر اخیره ما در ما آتیهم احتمال موصولیه و مصدریه هر دو دارد القصه چون متقیان
بهشت در آیند خزنه ایشانرا کویند که كُلُوا بخورید از مطعومات بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از مشروبات ت
آن خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا کوارنده بدون تخمه و هیضه و تنغیص از زید بن ارقم مرویست که مردی
از اهل کتاب نزد پیغمبر صلعم آمد و کفت یا ابا القاسم دعوی میکنی که اهل جنة در جنة خورند و آشامند
آنحضرت فرمود بحق آنکسی که نفس من بید قدرت اوست که مردی از اهل بهشت قوت صد مرد داشته باشد
که برغبت تمام باکل و شرب و جماع اقدام نماید و بعد از اکل و شرب از او عرقی حاصل شود که اطیب از بوی مشک
باشد و تحلیل آنچه خورده و آشامیده ازین ممر باشد پس حق سبحانه ایشانرا کوید که این پاداش است مر شما را
بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بودید در دنیی تَعْمَلُونَ که عمل میکردید و بعضی از علما کفته اند که هرچند وعده بکردار
بنده است اما اصل در آن فضل الهی است و اکر نه پیداست که مزد کردار ما چه خواهد بود و بدانکه میتواند
بود که با بازائیه باشد و ما موضوع المحل بر آنکه فاعل هنیئا باشد بر حذف مضاف و تقدیر اینکه جزاء ما کنتم
تعملون یعنی کوارنده است جزای آنچه بودید که در دنیا میکردید از اعمال حسنه و اقوال مرضیه مُتَّكِئِينَ
در حالتی که تکیه زدکان باشند در بهشت عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهای بزر بافته مَصْفُوفَةٍ بهم پیوسته
و در برابر یکدیکر نهاده پس از خطاب التفات بغیبة کرده میفرماید که وَزَوَّجْنَاهُمْ و جفت کردانیم ایشانرا
بِحُورٍ بزنان سفید اندام یا زنانی که طبقه بیضیه ایشان در کمال بیضاض باشد عِينٍ کشاده یا طبقه عینیه

ایشان در نهایت اسود ادبود و بدانکه با در بنمقام بمعنی وصل و الصاق است یا از برای سببیت و تقدیر
اینکه روجناهم تزویجا ملصقا بحور عین یا صیرناهم ازواجا بسببهن یعنی تزویج کنیم متقیان از تزویجی که ملاصق
باشد بحور عین یا جفت کردانیم ایشان را بسبب حور عین و قوله وَالَّذِينَ آمَنُوا معطوفست بر حور عین چه
چه تزویج بمعنی تقرین است و معنی مراد اینکه و قرناهم بالحور و بالذین امنوا یعنی قرین و همنشین سازیم ایشا نرا
بحور عین و بکسانی که مومن بوده باشند وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ و پی رو باشند ایشانرا فرزندان صغار
ایشان در دخول جنان یا در وصول بدرجات ایشان یعنی ما جمع کنیم برای ایشان انواع سرور و بهجت را
از امور مذکوره که ان داخل شدن ایشانست در خلد برین و مزاوجه بحور عین و موانسة با خوان مومنین
و اجتماع اولاد با ایشان در درجات علیین و بعد از ان تعلیل الحاق ذریة با با میفرماید بقوله بِإِيمَانٍ و تنکیر
از بجهت تعظیم است یعنی بسبب ایمان عظیم مرتبه جلیل القدر که ان ایمان اباست أَلْحَقْنَا بِهِمْ در رسانیم
بایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان خورد ایشانرا یعنی با انکه درجات ابا بلند باشد نسبت بذریت صغار ما بفضل خود
درجات ذریه را نیز بلند کردانیم تا چشم پدران که بریشان افتد روشن کردد و بدیدار یکدیکر خوش حال شوند و بعضی
کفته اند که جمله موصوله مبتداست و خبران الحقنا بهم ذریتهم و قوله واتبعتهم ذریتهم بایمان جمله معترضه از برای
تعلیل الحاق ذریة با با در وصول بمرتبه ایشان یعنی انانکه کرویده باشند و تابع ایشان شده ذریت ایشان با یمان
آوردن در رسانیم ذریه ایشانرا با ایشان و بنا برین بایمان متعلق خواهد بود بقوله واتبعتهم و تنکیر ان اشعار
بر انکه کافیست در الحاق متابعت نمودن ذریه با با در اصل ایمان حقیقه در اولاد کبار یا حکما در ذریة صغار
مرویست از حضرت رسالت صلعم که انّ اللّه یرفع درجة ذریة المومن فی درجته وان کانوا دونه لیقر بهم عینه
یعنی بدرستی که خدا بردارد درجه اولاد مومن را تا انکه بمرتبه درجه پدر رساند و اکرچه ایشان در خور درجه
او نباشند تا چشم او بایشان روشن کردد و بعد از ان این آیت تلاوت فرمود و از ابن عباس روایتست که چون مومن
بدرجه خود رسید کوید بار خدایا پدر و مادر و فرزندانم کجا اند ندا اید که ایشان عملی نداشتند که موجب ان
شود که در مرتبه درجه تو باشند او کوید خداوندا چه باشد که بفضل خود ایشانرا بمن رسانی حق سبحانه امر
فرماید تا همه ایشانرا بنزد او برند و زادان از امیر المومنین صلوات اللّه علیه و آله روایت کرده که حضرت

رساله

رسالت صلعم فرمود که ان المومنین و اولادهم فی الجنة مؤمنان و فرزندان ایشان در بهشت باشند و
بعد از ان آیت مذکوره را قراءت نمود و از امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه و آله مرویست که اطفال المومنین
یهدون الی ابائهم یوم القیمة اطفال مومنین را راه نمایند بپدران ایشان در روز قیامت و اینکه از امیر المومنین
صلوات اللّه علیه منقولست که روزی خدیجه از رسول صلعم پرسید که یا رسول اللّه حال ان دو فرزند من که
در جاهلیت فوت شدند چون باشد فرمود به بهشت روند چه مومنان با اولاد خود در بهشت باشند
و مشرکان با اولاد در دوزخ اکر این صحیح باشد مراد فرزندان بالغ کفار باشند زیرا که خدا بکناه ابوین اولاد را
مواخذه نکند و بکناه اولاد ابوین را عذاب نکند از اینجا معلوم شد که او سبحانه اطفال کفار را نیز بفضل
خود به بهشت برد و در بعضی روایات امده که ذریت صغار عصا فیر جنة باشند و بدانکه میتواند بود که مراد
الحاق ذریة با با مقارنه ایشان باشد با آبا در جمع شدن بمکان واحد و مرتبه واضح انست که اجتماع ایشا ن
با با در مرتبه و درجه باشد بر سبیل تفضل و احسان نه اینکه حق سبحانه مرتبه ابا را بجهت نقص اولاد احط
سازد باین وجه که بعضی از ثواب ابا با ایشان دهد تا هر دو در ثواب برابر شوند کما قال جل ذکره وَمَا أَلَتْنَاهُمْ
و ما کم نکنیم مِنْ عَمَلِهِمْ از ثواب کردار ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی فرزندانرا بدرجه پدران رسانیم بی انکه نقصا ن
بایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی فرمائیم و بنا بر انکه الحاق بر سبیل جمعیة
باشد این کلام بر سبیل استیناف خواهد بود پس بجهت تاکید و مبالغه درین قول میفرماید که كُلُّ امْرِئٍ هر
مردی مکلف بِمَا كَسَبَ بانچه کسب کرده باشد رَهِينٌ در کروست روز قیامت یعنی وابسته است بپا داش
کردار خود و بعمل دیکری مواخذ نیست پس همچنانکه شخصی بنده خود را مرهون میسازد بدینی که بر وست
همچنین نفس عبد در حکم مرهونست نزد او سبحانه بعمل صالحی که مطالب براست و تخصیص ذکور بذکر بجهة
تبعیة اناثست بایشان و خلاصه سخن انست که مکلف جزا داده میشود بانچه مستحق انست از
ثواب و عقاب و هیچ کس بذنب دیکری مواخذ نمیشود از مقاتل منقولست که معنی آیت انست که کا فر
مرتهنست در نار بسبب انچه کسب کرده از کفر و شرک و مومن مرتهن نمیشود بعمل خود کما قال اللّه تعالی
کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین انکه بیان مزید نعمت میکند بر اهل ایمان و میکوید که وَأَمْدَدْنَاهُمْ

ونزیدهم مزیدا یعنی زیاده بر انچه داشته باشند بدهیم ایشانرا بِفَاکِهَةٍ میوه بجمیع انواع ان وَلَحْمٍ و گوشت
باهمه اصناف ان مِّمَّا يَشْتَهُونَ ازانچه آرزو کنند تخصیص لحم فاکهه ولحم بذکر بجهت آنست که اینها اعظم نعم اند
وخلاصه معنی آنست که ما زیاده خواهیم داد بمتقیان آنا فانا ووقتا بعد وقت انچه آرزوی نفس ایشان باشد
يَتَنَازَعُونَ داد وستد کنند بایکدیگر فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند وازهم ستانند كَأْسًا کاسه مملو از خمر
بهشت اصح انست که کاس درینمقام بمعنی خمر هست از قبیل تسمیه شی باسم محل ومؤید اینست تانیث ضمیر در
قول او سبحانه که لَّا لَغْوٌ فِيهَا یعنی ننوشانیم بایشان خمری که هیچ سخن بیهوده نباشد دران یعنی در اثنای شرب
ان بایکدیگر مخاصمة نکنند وبسخنان لغو وبیهوده تکلم ننمایند وَلَا تَأْثِيمٌ ونه گناه کار کردانیدن یعنی درمیان
ان فعلی نکنند که موجب اثم باشد وقولی که بسبب ان بگناه منسوب کردند بر خلاف انچه از عادات اهل شرب است
در دنیا از شتم وفواحش وعربده که مستوجب اثم اند مراد انست که عقول اهل بهشت برحال خود باشد وهر چند
که در شرب اغراق نمایند عقول ایشان زایل نشود وهیچ اثمی بران مترتب نکردد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وطواف کنند
برکرد ایشان باکاسهای خمر یا برای خدمت غِلْمَانٌ لَّهُمْ خادمانی که مخصوص باشند مر ایشانرا بر شکل پسران
خوش صورت آفریده شده كَأَنَّهُمْ کویا ایشان در حسن وصباحة وصفا ولطافت لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ مروارید پوشیده اند
یعنی همچنانکه مروارید در صدفست در کمال صفا وطراوتست واصلا نضارة وطراوت ان زایل نشود بسبب استعمال
ید ورسیدن کرد وغبار وآفتاب بان غلمان نیز چنین باشند دست هیچکس بدامن ایشان نرسیده باشد و
بسبب اسباب خارجی متبدل نکشته از قتاده نقل کرده اند که کسی از حضرت رسالت صلعم پرسید که یا رسول الله
خادم چنین است مخدوم چگونه باشد انحضرت فرمود اِنَّ فَضْلَ الْمَخْدُومِ عَلَى الْخَادِمِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ
عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارکان ونیز از انحضرت
مرویست که اَدْنَى اَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً مَنْ يُنَادِي الْخَادِمَ فَيُجِيبُهُ اَلْفٌ بِبَابِهِ لَبَّيْكَ کمترین اهل بهشت از روی مرتبه
کسیست که خادم خود را بخواند هزار خادم در جواب او بلبیک لبیک لب بکشایند ودر روایت آمده که
همچنانکه اهل بهشت از غلمان محظوظ باشند غلمان نیز از خدمتکاری ایشان در کمال التذاذ باشند چه
انجا دار استراحت است نه سرای کلفت وذریتیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت باشند

واناث

والطور
۲۰۹۴

مُشْفِقِينَ

واناث ایشان حور عین واولاد مومنان باپدران خود در همان هیئتی باشند که در دنیا بوده اند واین نقلی
غریبست القصه اهل بهشت بر تختهای زرین مقابل یکدیگر نشسته باشند وَأَقْبَلَ وروی آرند بَعْضُهُمْ
بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ درحالتی که پرسند از یکدیگر احوال واعمال خود را که موجب
این سعادت شده قَالُوا إِنَّا كُنَّا کویند بدرستی که ما بودیم مِن قَبْلُ پیش ازین روز فِي أَهْلِنَا درمیان اهل خود
یعنی بودیم در دنیا مُشْفِقِينَ ترسندکان از عذاب وعقاب نیران وبسبب بطاعات رحمن مرتکب شده اُ
عصیان مجتنب میشدیم فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما بلطف ورحمة وتوفیق در طاعت واجتناب
از معصیة وَوَقَانَا ونگاه داشت ما را عَذَابَ السَّمُومِ از عذاب آتشی که مانند بادی باشد در نهایت گرمی که
نفوذ کننده باشد در مسام وکویند که سموم نام جهنم است إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم مِن قَبْلُ پیش ازین در دنیا
نَدْعُوهُ میپرستیدیم خدایرا باخلاص یا میخواندیم اورا در نجات دادن از آتش جحیم وعذاب الیم پس او اجابت دعای
ما کرد إِنَّهُ بدرستی که او هُوَ الْبَرُّ اوست بسیار نیکوکار بر بندکان الرَّحِيمُ بسیار مهربان بر ایشان ولهذا عابد او
ثابت وسایل او مجاب وکویند که بر بمعنی صادقست در وعده ورحیم بمعنی بخشاینده بر بنده قبل ازین گذشت
که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه نشسته حضرت رسول را تردد تردد قوافل عرب بکهانه وشعر وسحر منسوب
میساختند وانحضرت بواسطه ان ملول وغمگین میشد حق سبحانه بجهت تسلیه ان قدوه اجناب از عتاب
ناصواب کفار خطاب باو کرده میفرماید که فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را یعنی بر تذکیر وموعظه
مردمان ثابت قدم باش وسخن مشرکان کرد ملال بر خاطر عاطر خود راه مده وبسبب آن از موعظه ونصیحه
متقاعد مشو فَمَا أَنتَ پس نیستی بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بحق انعام پروردکار تو بر تو یا عطای مرتبه نبوت بِكَاهِنٍ خبر دهنده از
غیب بوسیله جن بدون نزول وحی وَلَا مَجْنُونٍ ونه دیوانه که عقل او پوشیده باشد همچنانکه کفار قریش در
حق تو میکویند چه قول ایشان باطل است وسخن ایشان متناقض زیرا که کاهن محتاج است در کهانه
بفطنة ودقت نظر ومجنون عقل او پوشیده است ودر نهایت سفاهت خلاصه کلام انست که بحمد الله
وبانعامه که تو در صدق نبوت ورجاحة عقل یکی ازین دو طایفه نیستی وعقیده کفار نیز چنین است لیکن
باعث ایشان برین قول تکذیبست بر تو تا بان مستریح شوند همچنانکه سفها استراحت می یابند از تکذیب

اعلای خود ام یقولون ام درین قول ام منقطعه است بمعنی بل که موضوع است از برای اضراب نمودن از ما قبل و
ترک آن کردن و از آن منحول شدن بکلام دیگر و همچنین ام متعدده بعد ازین بجهت نقل حجتی است بحجتی دیگر
پس معنی آیه آنست که بلکه میگویند مشرکان قریش که محمد صلعم شاعرٌ شاعر است نه پیغمبر و آنچه از و صادر
میشود از فصاحت و بلاغت بجهت قوت شعریت نتربص به انتظار می بریم او را یعنی چشم آن داریم که برسد
باو ریب المنون حادثه و مصیبت روزگار که از غایت شدت مقلق نفس باشد و گویند که مراد از ریب المنون
موت است و آن در اصل فعولیست مشتق از منّه بمعنی قطعه و تسمیه آن بدهر بجهت آنست که آن قطوع بعضی از
زمانست از بعضی دیگر یا قطع کننده روح از بدن پس بنا بر قول ثانی معنی آنست که ما منتظر مرگ اویم یعنی چونکه
رونق شعر بوجود شاعر است پس ما انتظار مرگ او میکشیم و مترصدان تا همچنانکه شعرای دیگر که از طرفه
و نابغه و زهیر بودند بسبب حادثه موت رونق اشعار ایشان برطرف شد کلام وی نیز بواسطه انقطاع
حیوة از رونق خود بیفتد یا امیدان داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود بمیرد و به پیری
نرسد قل بگوای محمد در جواب ایشان که تربصوا انتظار برید زمان نکبة یا مرگ مرا فانی معکم پس
بدرستی که من با شما من المتربصین از جمله منتظرانم یعنی من انتظار حدوث بلیة یا هلاکت شما میکشم
همچنانکه شما منتظر آیند که مصیبتی بر من نازل شود یا موت بمن طاری گردد و مراد ازین امر تهدید ایشانست
بوقوع مصیبة و هلاکت بر ایشان و شبهه نیست در قبح انتظار ایشان بر خاتم پیغمبران و حسن انتظار
آنحضرت بر ایشان پس بیان بطلان قول ایشان میکند باینکه ام تامرهم بلکه امر میکند و میفرماید ایشانرا نزا
احلامهم عقول ایشان بهذا باین قول متناقض چه کهانه تابع فطنه است و جنون لازم زوال عقل و
شعر کلامیست منسق و مخیل و موزون و آن با جنون میسر نمیشود پس این سخنان ایشان نه بر مقتضاء
عقل باشد و امر احلام مجازیست برای ادای تناقص از آن و فایده ارتکاب این مجاز آنست که ایشان
دعوی زیادتی عقول خود میکردند بر غیر و از زکا و فطنه خود لاف میزدند حق سبحانه توبیخ ایشان
کرد ازین دعوی باینکه احلام ایشان آمر این امور متناقضه است و ثمره این نتایج متضاده پس
ازین اعراض نموده میفرماید که بل هم بلکه ایشان قوم طاغون گروهی اند از حد درگذشتگان در کا بره

وعناد

وعناد و طغیان و بجهت این قایل این اقوال متناقضه اند و منکر ظهور حق انکه شروع در حجتی دیگر
کرده میگوید که ام یقولون بلکه میگویند کفار قریش تقوله بر بافته است محمد قرانرا و از خود گفته و چنین
نیست که ایشان میگویند بل لا یؤمنون بلکه ایمان نخواهند آورد یعنی باعث ایشان بر قول تقول اصرار ایشانست
بر کفر و طغیان و مصر بودن بر عدم ایمان بخدا و رسول و اگرنه ایشان از سر یقین میدانند که قران منقول
نیست بجهت عجز جمیع عرب عربا از اتیان نمودن بمثل آن پس حق سبحانه بجهة الزام حجت بر ایشان میفرماید که
اگر قران بر بافته محمد باشد فلیأتوا پس باید که بیاورند ایشان بحدیث مثله سخنی مانند قران در فصاحة و
حسن بیان و براعت ان کانوا صادقین اگر باشند راست گویان در آنکه قرانرا از خود میتوان ساخت زیرا
سخن آنست که اگر قران بر بافته محمد است پس ایشان که فصحای و بلغای عرب اند گو مانند این حدیثی انشا
کنند زیرا که مثل محمد در فصاحت و براعت و بلاغت در میان ایشان هست پس باید که ایشان نیز مثل آن را بیاورند
و چونکه همه از آن عاجزند پس معلوم میشود که قران کلام ملک علام است نه سخن محمد صلعم بعد از آن بر ایشان
احتجاج می آورد بابتدای خلق برین وجه که ام خلقوا آیا آفریده شده اند من غیر شیء بی چیزی یعنی آیا ایشان
بی خالقی و محدثی مخلوق گشته اند و بجهت اینست که بعبادت او اشتغال نمینمایند یا آیا ایشان مخلوق شده اند
نه از برای کاری یعنی بعبث و بازیچه که اصلا قلم تکلیف بر ایشان نباشد و اوامر و نواهی بر ایشان مترتب نشود
و حساب ایشان نکنند و جزای ایشان ندهند یا آیا آفریده گشته بی پدر و مادر همچو سایر جمادات و بجهت اینست
که تعقل امور نمیکنند ام هم الخالقون یا ایشان آفرینندگانند مر خود را و بواسطه این اقرار بخالق خود نمیکنند
و این نیز ظاهر البطلانست زیرا که محدث بی محدث ممکن نیست چه ممکن در وجود محتاج است بغیر ممکن
پس ممکن ایجاد ممکن نتواند کرد و چون این همه باطلست پس البته عدم تصدیق ایشان بجهة عناد و
استکبار است نه آنکه عقول ایشان درک نمیکنند آیات باهره و معجزات ظاهره که دالند بر نبوت حضرت خا تمیة
و صدقیة دعوی وی و نیز بر سبیل الزام حجت میفرماید که ام خلقوا السموات والارض آیا آفریده اند
آسمانها و زمینها را و نه چنین است بل لا یوقنون بلکه بیقین در نمی آیند باینکه خالق جمیع ممکنات واجب
الوجود است و بواسطه عناد و استکبار همیشه بر گردکان میکردند ام عندهم آیا نزدیک ایشانست خزاین ربک

خزینهای فضل پروردکار توتا بنبوت بهرکه خواهند دهند یا خزاین علوم الهی در دست ایشانست تا بدانند که
لایق منصب نبوت کیست اَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ آیا ایشان غالب‌اند و مسلط شده‌اند بر همه اشیا تا مدبر امور ربوبیه
شوند و بنای جمیع چیزها بر ارادت و مشیت خود نهند و بمحتسان هرچه خواهند کنند و هر شخصی را که خواهند منصب
رسالت دهند اَمْ لَهُمْ آیا مر ایشانراست سُلَّمٌ نردبانی که بوسیلهٔ ان بر اسمان بر آمده يَسْتَمِعُونَ فِيهِ بشنوند در
کلام ملائکه را فی درینمقام بمعنی علی است از قبیل ولاصلبنکم فی جذوع النخل یعنی استماع نمایند بر بالای ان سخن
فرشتکانرا و انچه از علوم غیبیه که بریشان وحی کرده میشود تا علم بما کان و ما یکون پیدا کنند و عالم شوند
بتقدم موت محمد بر موت ایشان و ظفر یافتن ایشان ازو در عاقبت امور چنانکه مظنه ایشانست واکر چنین
است که ایشان کمان می برند فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ پس باید که بیاورد شنونده ایشان که بر آسمان رفته باشد
وکلام غیبی استماع نموده بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن و دلیلی هویدا که کواه باشد بر صدق استماع
وی چه هر که دعوی امری کند که بداهت عقل حکم نکند بران برو لازم است که اقامت حجت نماید بر صدق مدعا ی
خود پس تسفیه عقول اهل شرک و تجهیل ایشان مینماید باینکه اَمْ لَهُ الْبَنَاتُ آیا مر خدای راست دختران
وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شما را پسران این کلام غیر مرة سمت ذکر یافته و ذکران درینمقام اشعار است بر انکه
هر که رای او درین خانه باشد که اسناد بنات بخالق خود کند و نسبت بنین بخود دهد در نهایت حماقت و سفاهت خواهد بود
پس چکونه از شان او باشد که بمرقاة صعود نموده تا بر عالم ملکوت بر آید و بر جمیع عیوب مطلع کردد اَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا
میخواهی مر ایشانرا بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی تا بسبب ان تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از
التزام ان تاوان بر خود مُثْقَلُونَ کران بار شوند و بواسطهٔ ان از اتباع تو روی بکردانند اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزد دیکر
ایشانست انچه غیب در وی مکتوب شده مراد لوح محفوظ است که همه مغیبات در و مندرج است فَهُمْ
يَكْتُبُونَ پس ایشان بنویسند از انچه در وست تا کویند که خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث و جزا و حساب
باطل است و اصلی ندارد یا از انجا بیرون نویسند که موت محمد پیش خواهد بود تا ازان استراحت یابند بعضی
از مفسران کفته اند که مراد انست که ازان کتاب نزد خود ثبت کنند که کار آخرت اکر اصلی داشته
باشد احوال ما انجا بهتر بود از محمد و اتباع او و مثل اینست قوله تعالی ولئن رددت الی ربی لاجدن خیرا

منها منقلبا وقوله ولئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی اَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا یا میخواهند مکری و بند بیری
درباره تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت رسالت ص از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا
پس انانکه نکرویدند هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شدکان یعنی ایشانند کسانی که وبال کید و مکر ایشان
بریشان بازکردد و مقتول کردند در بدر و کرفتار شوند بعذاب ابدی یا انکه ایشانند مغلوبان در کید خود ماخوذ
از کاید نه فکذته این تفریع محتمل عموم و خصوص است پس وضع ظاهر در موضع ضمیر برای تسجیل است بر
کفر ایشان و دلالت بر انکه موجب حکم مذکور کفر است نه غیر ان و کید خدا عبارتست از تدبیری برای
اولیای خود تا بسبب ان اعدای خود را مغلوب و مقهور کرداند اَمْ لَهُمْ آیا مر ایشانراست إِلَهٌ غَيْرُ
اللَّهِ معبودی جز از خدای بحق تا یاری ایشان دهد و حراست ایشان نماید از عذابی که مکافاة مکر ایشان یار است
پس بجهت تنزیه خود میفرماید که سُبْحَانَ اللَّهِ منزه و مبراست خدایی عَمَّا يُشْرِكُونَ ازانچه شرک می آرند
بوی و بدانکه جمیع امور مذکوره بعد از ام منقطعه الزامات مرعبده اوثانرا بر مخالفه ایشان بقران و نکرویدن
بوحدت ملک سبحان و بنبوت خاتم پیغمبران و انکار بعث و نشور در انجهان و بجهت فرط عناد و طغیان ایشان
بود که بحضرت رسالت ص میکفتند که فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان بر سر ما فرود آور اکر
در وعده عذاب صادقی حق سبحانه در جواب فرمود که وَإِنْ يَرَوْا و اکر ببینند كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان
سَاقِطًا که فرود آینده باشد بر سر ایشان يَقُولُوا کویند از فرط طغیان و محض استکبار که این نه قطعه
آسمانست بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست بر هم نشسته و هم چسبیده یعنی عناد ایشان تا غاییست که
با وجود مشاهدهٔ اثار عذاب از کفر باز نایستند پس بجهت تهدید ایشان میفرماید که چون حال ایشان
در عناد و اصرار باین مرتبه است فَذَرْهُمْ پس واکذار و دست بدار ایشانرا و بمکافات کفر و عناد ایشان
ارتکاب منمای حَتَّى يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقاة کنند یعنی ببینند از روی معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ ان روز
خود را که دران يُصْعَقُونَ هلاک کرده شوند بوقوع صاعقه بریشان و بهلاکت ابدی کرفتار کردند
مراد نفخهٔ اولی است که در حین وقوع ان همه خلایق هلاک شوند انکه بطریق بدلیه وصف ان روز
میفرماید بقوله يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ روزی که نفع ندهد یعنی باز ندارد از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا

چیزیرا از عذاب وعقاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ونه ایشان یاری کرده شوند یعنی در انروز هیچکس یاری ایشان
نکند در دفع عذاب مراد روز قیامتست وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا وبدرستی که مرانانراست که ظلم کردند بر نفس خود یعنی کافر
شدند عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت یعنی با وجود عذاب اخرة عذابی دیکر ایشانراست
که ان عذاب قبر است یا مواخذه ایشان در دنیا بقتل در روز بدر یا بقحط در مدت هفت سال یا جمیع
مصائب دنیا این کلام نیز محتمل عموم وخصوصست وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشترین کفار لَا يَعْلَمُونَ عند الله
وقوع ان عذابرا وازان خبر ندارند وَاصْبِرْ وشکیبائی کن ای محمد لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردکار خود را درباره
ایشان وتو کدان امهال ایشانست وابقای تو در مشقت کشیدن از ایشان فَإِنَّكَ بدرستی که تو بِأَعْيُنِنَا
بعین عنایت ونکه داشت مائی این کلمه در موضع مرای مستعملست یعنی تو بحیثیتی هستی که ما از ای بینیم
وهیچ چیز از احوال تو برما پوشیده وپنهان نیست پس بنظر لطف وغایة محافظه تو میکنیم از مکر وضرر اهل شرک
نسبت بتو ایراد عین بصورت جمع بواسطه آنست که ضمیر متکلم بصیغه جمع واقع شده ویا بجهت مبالغه بکثرت
اسباب حفظ وَسَبِّحْ وتسبیح کن وبپاکیزکی خدای خود را یاد کن بِحَمْدِ رَبِّكَ در حالتی که ان مقترن باشد
بحمد پروردکار تو مراد از تسبیح وتحمید نمازست از قبیل تسمیه شیء باسم جزو یعنی نماز کذار حِينَ تَقُومُ هنکامی
که برخیزی از خواب وان نماز صبح است وکویند مراد انست که بکوی سبحانک اللهم وبحمدک یا سبحانک
اللهم وبحمدک لا اله الا انت یا سبحانک اللهم وبحمدک لا اله الا انت اغفر لی وتب علی خطائی در زمانی
که برخیزی از مجلس خود در خبر آمده که هرکه در وقت برخواستن از مجلس بکوید که سبحانک اللهم وبحمدک
اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک کفارة هر لغو ولهوی باشد که در ان مجلس واقع شده
باشد واکر مجلس خیر بوده خیر بروزیاده کردد وهرکه در انمجلس بوده باشد آمرزیده شود ببرکات
این کلمات وکویند مراد انست که چون از خواب برخیزی تسبیح وتحمید کن تا انکه بنماز مشغول
شوی ونزد بعضی مراد قیامست از قیلوله بنماز ظهر یعنی هرکاه که از خواب چاشت برخیزی بنماز پیشین
اقدام نمای واز ابن عباس وحسن منقولست که مراد دو رکعت نافله صبح است بعد از برخواستن
از خواب وَمِنَ اللَّيْلِ ودر بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز کذار خدا را مراد نماز شام وخفتن است وکویند

مراد

مراد نوافل لیلیه است وشبهه نیست در انکه صلوة لیلیه از زیاده ورتر وبر نفس دشوارتر است و
لهذا از ابد کر ممتاز ساخت ومقدم داشت از ابر فعل وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ونماز کذار در عقب برکشتن نجوم یعنی
بعد از خفای ایشان بضوء صبح از امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که مراد نافله صبح است
واین قول از ابی جعفر وابی عبد الله علیهم السلم نیز مرویست واز رسول صم روایت کرده اند که این دو
رکعت بهتر است از هرچه آفتاب بران تابد وابن زید وضحاک کفته اند مراد فریضه صبح است واز
زراره وحمران ومحمد بن مسلم روایتست که ابی جعفر وابی عبد الله علیهم السلام بعد از تفسیر این آیت
فرمودند که رسول صم در شب سه بار برمیخواست ونظر در آفاق آسمان میکرد وپنج آیه که در
اخر آل عمرانست یا انکه لا یخلف المیعاد میخواند وبعد از ان افتتاح بنماز شب میکرد وکویند که
مراد ازین آیه انست که در وقت صبح وشام از ذکر پروردکار خود غافل مشو ودر جمیع اوقات شب و
روز تنزیه او سبحانه نمای که او از تو غافل نیست وحافظ وناصر تو است والله اعلم بالصواب سُورَةُ
النَّجْمِ شصت ودو آیه است نزد کوفیان وشصت ویک نزد غیر ایشان واختلاف در سه آیتست
که ان من الحق شیا است نزد کوفی وعمن تولی نزد شامی الحیوة نزد غیر شامی وفضل ان از ابی بن کعب دو آیتست
که رسول صم فرمود هرکه سوره النجم تلاوت کند بعدد هرکه تصدیق بمحمد کرده وهرکه جاحد او بوده
ده حسنه در نامه اعمال او ثبت شود وبروایتی دیکر قاری این سوره را ده حسنه بنویسند بعدد هرکه
تصدیق بمحمد صم کرده وده سیئه محو کنند بعدد هرکه جاحد او بود ویزید بن خلیفه از ابی عبد الله
ع روایت کرده که هرکه در هر روز یا هر شب این سوره را قراءت نماید در میان مردمان ستوده
شود ودر نظر همه عالمیان شیرین کردد وبباید دانست که او سبحانه ختم سوره والطور نمود
بذکر حضرت رسالت پناه افتتاح این سوره نیز بذکر انحضرت نموده که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى قسم بستاره چون طلوع کند وبلند براید یا غروب نماید وفرود آید چه از مشتق است
از هوی بفتح ها که بمعنی سقط وغرب است یا از هوی بضم ها که بمعنی علا وصعد است از مجاهد منقولست
که مراد بنجم اسم جنس است یعنی سوکند بستارکان که موجب زینة آسمانند وراه نمای مسافران در بر و

جزو ۲۷

بجوور جم کنند هاى شياطين در زمان استراق سمع وغير ان کقوله تعالى انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب
وقوله وبالنجم هم يهتدون وقوله وجعلناها رجوما للشياطين از ابن عباس مرويست که مراد ثرياست که
نزد طلوع صبح رو بغروب مينهد ونزد بعضى ديکر زهره است از ضحاك نقل کرده اند که مراد بنجوم قرآنست
وهوى بمعنى نزل کقوله تعالى فلا اقسم بمواقع النجوم يعنى سوکند بسور واياتى که بنجوم متفرقه فرود آمد
ودر عرض بيست وسه سال ونزد اخفش وجمعى ديکر مراد نبات زمينست که از ساق نباشد کقوله
تعالى والنجم والشجر يسجدان وهوى بمعنى سقط يعنى سوکند بکياهى که بر زمين افتد وبر ان منبسط شود ونزد
ابو حمزه مراد انشارها اند که نزد قيام قيامت مطموس کردند ومنتشر شوند کقوله تعالى واذا النجوم طمست
واذا الكواكب انتثرت وجماعتى ديکر کفته اند که مراد ان کواکبند که وقت سحر نزديک شوند بغروب
ان علامت متهجد انست که بان وقت تهجد بشناسند وبعبادت قيام نمايند در خبر است که على بن الحسين
زين العابدين صلوات الله عليهما چون وقت سحر رسيدى بميان سراى آمدى ونظر در آسمان
کردى وکفتى غارت نجوم سماءک ونامت عيون انامك وماتت امدى ونظر در آسمان کردى وانصوا
عبادك بار خدايا ستارهاى آسمانت فرو رفتند وچشمهاى خلقانت در خواب رفت واواز بندکانت ساکن
شد وتو انخدايى که ترا خواب نبرد وعامه از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده اند که مراد ستاره وجود
محمديست که در شب معراج از آسمان فرود آمد وبالا رفت ومرويست که بعد از عروج انحضرت ابو طالب را کفتند
که از وقت نماز شام وخفتن ناپديد شده وپيدا نميشود وهمه شب در تجسس انحضرت بود وامير المؤمنين
صلوات الله عليه نيز در مکه تفحص احوال مينمود وامهانى در حجره طلب او ميکرد وهيچ جا او را نمى يافتند ابو طالب
مسلح شد وبنو هاشم را جمع کرد وسوکند خورد که اکر صباح محمد پيدا نشود همه را بزارى وخوارى بقتل رساند
چون صبح نزديک شد ستاره از قطب آسمان جدا شد بغايت روشن وهر ساعت بزمين نزديک ميشد تا بدر
خانه پيغمبر صلعم فرود آمد چون نکاه کردند انحضرت بود فذلك قوله والنجم اذا هوى ونزد محققان نجم ستاره
طالع دل محمد است صلعم که بر فلك توحيد بر امده از ماسوى منقطع شد در بعضى روايت آمده که چون حضرت
رسالت صلعم دعوت آشکارا کرد اهل شرك اغاز طعن کرده کفتند که محمد کمراه شد از دين پدران خود وخطا

النجم
۹۶

کرده واحداث دينى ديکر از براى بندکان حق سبحانه اين سوره فرستاد وبعضى ديکر از علماء کفته اند که
سبب نزول اين سوره ان بود که سلمان وجمعى از صحابه از رسول صلعم پرسيدند که يا رسول الله بعد از تو وصى
وخليفه تو که خواهد بود فرمود انکه امشب ستاره ببام خانه او فرود آيد همه اهل مکه انشب ببام خانها
رفتند ومنتظر بودند که ستاره ببام خانه که فرود ايد وهمه طمع داشتند که اين کوکب رخشان بر بام خانه ايشان
فرود آيد مکر امير المؤمنين وفاطمه که ايشان ورد خود را از دست ندادند وکفتند اکر بخانه ما فرود
آيد ما شکر ان بتقديم رسانيم واکرنه بر ما حرجى نخواهد بود پس ايشان در محراب خود بعبادت مشغول
بودند تا حينى که ستاره درخشان از قطب آسمان جدا شد وکويند ستاره زهره بود وبزمين نزديک مى
امد تا انکه ببام خانه فاطمه عليها السلام فرود امد فذلك قول الله تعالى والنجم اذا هوى کروهى از منافقان
کفتند که الان محمد افتضل على على محمد در حق على کمراه شد چه منصبى که در خور او نبود براى او تعيين نمود
حق سبحانه قسم ياد کرد بان ستاره که بخانه او فرود امد برين که ما ضل صاحبكم کمراه نشد مصاحب شما
اى اهل قريش يعنى از حق عدول نکرد واز اهتدا بضلالت نقل نکرد وما غوى وخطا نکرد در انچه بشما رسانيد
يعنى از ابصواب کفت نه بخطا ودر ان باب مرتکب امر باطل نشد ونيز فقيه على بن معازلى شافعى که يکى از
مشاهير وکبراى اهل سنت است روايت ميکند باسناد خود از ابن عباس که من با جمعى از بنى هاشم در مجلس
منور حضرت رسالت صلعم بوديم که ناکاه کوکبى نورانى از آسمان جدا شد وهبوط مينمود تا بتدريج بزمين
افتاد حضرت پيغمبر صلعم خطاب بحاضران نمود وفرمود که نظر کنيد که اين ستاره در سراى چه کس هبوط
وسقوط کرد ودر کدام منزل نزول نمود پس اهل مجلس بتفتيش وتفحص برخواستند تا حال اين کوکب
معلوم کنند ناکاه يکى از محبان امير المؤمنين بشارت بحضرت رسالت پناه رسانيد وکفت ان کوکب
در منزل خورشيد آسمان ولايت وبرج اختر هدايت على بن ابى طالب نزول يافت وان درى فلك سعادت
در حجره طاهران سرور يافت پس حضرت رسالت صلعم ازين صورت خرم وخوش حال کرديد ومنافقان زبان
طعن کشودند واغاز تشنيع ان سرور کردند وکفتند که محمد در محبت پسر عم خود غلو ميکند ودر ان مبالغه
مينمايد ودر طريق محبت ومودت على بن ابى طالب غاوى وکمراه کشته چون حضرت رسالت صلعم ان طعن و

تشنیع شنیع ایشان بشنید ازان حال ملول شد وغبار غم بر صفحه خاطر عاطر انحضرت نشست حق سبحانه برای
تسکین خاطر مبارک ان سلطان رسالت وتنزیه وی از معایب اهل غوایت وضلالت وتفضیح ورسوایی اصحاب
جهالت این آیة فرستاد وبر هیچ کس از اولوا الالباب پوشیده وپنهان نیست که غیر امیر المومنین از مهاجر
وانصار باین شرف موصوف نگشت وهیچ صحابی باین کمال وجلال منعوت نشد پس او افضل واشرف از سایر
اصحاب باشد وعروة بن زبیر روایت کرده که چون این سوره فرود امد عتبه بن ابی لهب گفت والله لاوذین
محمدا بجدا که محمد را ایذا وآزار رسانم پس بنزد رسول امد وآب دهن بر روی مبارک انحضرت انداخت وگفت
یا محمد انا کافر بالنجم اذا هوی انحضرت دلتنگ شد وبرو نفرین کرد وفرمود که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک
یا کلب بار خدایا ددی از ددهای خود برو مسلط کن تا او را بخورد ازین سخن بسی بر نیامد که وی با جمعی از کفار
قریش بتجارت میرفت در اثنای راه بمنزلی فرود امدند وانجا دیری بود راهبی ازانجا آواز داد که این زمین
مسبعه است خود را نگاه دارید ابولهب گفت یا معشر قریش اغیثونی اللیلة فانی اخاف علی ابنی دعوة محمد
امشب یاری من کنید ای گروه قریش که من میترسم از پسر خود چه محمد او را دعای بد کرده ایشان همه بارها را
جمع کردند وبر بالای ان جای عتبه را ترتیب دادند وخود پیرامون ان بخفتند وشتران بر حوالی خود بخوابانیدند
وچون پاسی از شب بگذشت شیری بیامد وازان شتران بگذشت وقدم بر سر ایشان نهاد ویک یک را بو میکرد
تا بر بالای ان بارها امد وعتبه را بوئید بزدان حال عتبه او را آواز داد که قتلنی رب محمد خدای محمد مرا بکشت
پس علی الفور ازشیر سر او را بکند وهمه اعضای او را از هم پاره پاره کرد وبعضی از ان بخورد وبازگشت
وتعرض بهیچ کس دیگر نرسانید وحسان بن ثابت درین باب قصیده گفته که یک بیت از انست من
یرجع العام الی اهله فما اکیل السبع بالراجع ونزد بعضی دیگر از مفسران سبب نزول این سوره
آنست که چون رسول صلعم از مکه هجرت کرد وبمدینه آمد مسجدی در انجا بنا کرد ومهاجر که با انحضرت
بودند هر یک در پیرامون مسجد خانه بنا کردند ودری در مسجد گشودند چون مدتی برین بر امد اسلام
قوت گرفت ومسلمانان بسیار شدند جبرئیل امد وگفت خدای میفرماید که درهای خانه خود را که در مسجد گشوده اید
مسدود سازید واز بیرون مسجد درها بگشایید رسول بر منبر برامد وخطبه خواند وپیغام خدای بایشان

رسانید گروهی بان امر اقدام نمودند وجماعتی دیگر بعلت قرابت چون حمزه وعباس وجمعی دیگر بحرمت خدمتگاری
درین باب تعلل مینمودند ومیگفتند که این خطاب با ما نخواهد بود واول کسی که قبول این امر کرد وتهیه
اسباب سد باب مشغول شد امیر المؤمنین بود وفاطمه علیهما السلم وچون حضرت رسالت صلی
الله علیه واله بنزدیک حجره امد وان حال را مشاهده فرمود با فاطمه گفت که ای جان پدر این خطاب
با تو نیست چه تو وعلی از منید ومن از شما اگر در شما مسدود شود همچنانست که در من مسدود شده
باشد پس ازانجا بگذشت وبدر خانه حمزه وعباس آمد ایشان گفتند یا رسول الله ما را چه میفرمایی
گفت خدا میفرماید که سد ابواب مسجد نمایند گفتند این مقدار رخصة باشد که روزنه در انجا
بگذاریم تا روی ترا ببینیم فرمود رخصة نیست پس همه درها را مسدود ساختند وصحابه نیز قطع
طمع نموده درهای خانه را برآوردند ورسول الله صلعم بر بالای منبر برامده در جواب انانی که زبان
اعتراض گشوده گفتند که چرا علی را بتخصیص کردی ودر او را گذاشتی فرمود که والله ما سددت
ابوابکم ولا فتحت باب علی بل الله سد ابوابکم وفتح باب علی بخدا که من درهای شما مسدود نساختم ودر علی را
نگشودم بلکه حق تعالی درهای شما را بست ودر حجره علی را گشود وچون منافقان ومشرکان در حجره امیر المؤمنین
گشاده ودرهای خانه غیر او مسدود دیدند گفتند الا ان محمدا قد ضل فی علی خدای تعالی این آیه فرستاد که
والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وبدانکه تسمیه انحضرت بصاحب بجهت آنست که وی مامور
بود بمصاحبة مشرکان بجهت رسانیدن دعوت بایشان ودر تفسیر طبرسی آورده که غوی بمعنی ضل
است وتکرار ان بجهت تاکید ومبالغه در نفی ضلالت از انحضرت وگویند که معنی ما غوی انست که خایب
نشد محمد از اصابه رشد وار رسیدن بمثوبه وکرامت نزد حضرت عزت بجهت سعی نمودن در باب دعوه
وهدایت وما ینطق وسخن نگفت عن الهوی از آرزوی نفس ومیل طبع خود یعنی نطق او بقران وبجمیع احکام
ایمان بهوی وآرزوی نفس او نیست ان هو نیست نطق او الا وحی یوحی مگر وحی که فرود امده میشود
بوی یعنی انچه بان گویا میشود از جانب او سبحانه است نه از رای خود این کلام دالست بر بطلان قول
باجتهاد انحضرت در احکام شریعت همچنانکه زعم مخالفانست وانچه بعضی در جواب این گفته اند

کههرگاه حق سبحانه تسویغ اجتهاد نموده باشد برای او از طریق وحی پس اجتهاد وی وانچه مستند بان باشد
وحی باشد کلامیست غیر مقبول وجوابیست غیر معقول زیراکه این هنگام اجتهاد عین وحی نباشد بلکه
چیزی باشد که بسبب وحی از انحضرت واقع شده باشد وحال انکه منطوق آیة دالست بر اول نه بر ثانی
وبدانکه موحی وحی از جانب جناب احدیه بحضرت خاتمیه جبرئیل است علیه السلم والتحیة کما اشار الیه جل
ذکره **عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى** واین اضافه غیر حقیقیه است زیراکه اضافه صفه مشبهه است بفاعل خود و در
تقدیر که ملک شدید قواه وایراد قوت بصورت جمع بجهت مبالغه است در شدت قوة ومعنی اینکه بیاموزانید
بپیغمبر را صم یعنی وحی فرود آورد باو فرشته که سخت است قوتهای او ومراد جبرئیل است علیه السلم که در نهایت
شدت قوتست وازشدة قوت او بود که شهرستان قوم لوط را از زمین برکنده با جنح خود گرفت وچندان
باسمان نزدیک کرد ایند که اواز سکان ان بلدان فرشتگان آسمان شنیدند وبعد از ان از بر زمین منقلب کردانید
وقوم ثمود را بیک صیحه هلاک ساخت ونیز بجهة شدت قوت اوست که هبوط وصعود او بر انبیا سریع تر
بود از چشم برهم زدن ومرویست که او در ارض مقدسه ابلیس را دید که با عیسی سخن میکرد بال خود را
متحرک ساخت وبادی که بان حرکت متموج شده بود او را باقصی جبل هند انداخت ونیز در صفت او
میفرماید که **ذُو مِرَّةٍ** صاحب حصافة وثخانة در عقل ورای خداوند متانه در دیانه وامانه واز ابن عباس منقولست
که ذو مرت بمعنی ذو منظر است یعنی خداوند صورت نیکو ونزد قتاده بمعنی ذو خلق طویل یعنی خداوند
بالای دراز ونزد بعضی دیگر بمعنی سلیم الجسم از افات وعیوب یا مرور کننده در هوا بطریق صعود وهبوط
فَاسْتَوَى پس راست باستاد بر صورت حقیقیه خود که بان مخلوق شده بود بدون صورتی که بان متمثل
میشد در وقت انزال وحی بر پیغمبر صم مثل صورت دحیه کلبی وغیر آن ودر روایت امده که هیچ پیغمبری
او را بصورت اصلیه ندیده بود الا پیغمبر ما صم که او را دو سه نوبت بران صورت مشاهده فرموده بود
اول در زمین از جانب مشرق ونوبت دوم در آسمان در شب معراج نزدیک سدرة المنتهی وگویند که معنی آنست
که جبرئیل مستقیم شد بدانچه مامور بود بان بدون انحراف واعوجاجی از ان معنی اول اصح واشهر است واستقامت
او بر هیئة اصلی خود بجهت اراده حضرت رسالت بود در انکه او را ببیند بصورتی که بان مجبول بود پس او

خودرا

النجم ۳۳

خود را در نوبت بان صورت بانحضرت نمود **وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى** در حالتی که در کنار بلندتر بود وان اقصی
دنیاست نزدیک مطلع آفتاب که نسبت بافق مغرب ارفع است چنانکه در علم هیئة مقرر شده وبخاری و
مسلم از ابن مسعود نقل کرده اند که پیغمبر صم جبرئیل را در افق اعلی مشاهده فرمود با ششصد جناح
القصه چون انحضرت او را دید که با جنحه خود از مشرق تا مغرب فرا گرفته بود بیهوش شد وبعد
از افاقه او را بر صورت بشری یافت که نزدیک او نشسته بود ودستی بر سینه وی نهاده ودستی بر کتفش
وحق سبحانه باین اشارة فرموده که **ثُمَّ دَنَا** پس نزدیک شد به پیغمبر صم بعد از انکه او را دیده بود و
بیهوش شده **فَتَدَلَّى** پس در آویخت از افق یعنی از انجا سر فرود آورد وخود را بر سر پیغمبر آویخت بجهة ست
سخن کردن باو وحی این کلام مشعر است بر شدت قوت او وذکر ثم که از برای تراخی موضوع است لشمای
خیری بقرب ودنو جبرئیل به پیغمبر بعد از بعد وعلو او در افق اعلی ونزد بعضی از مفسران درین کلام تقدیم وتا
هست وتقدیر انست که ثم تدلی فدنی زیراکه تدلی سبب دنو است نه بعکس ونزد حسن وقتاده دنو بمعنی
قربست وتدلی بمعنی نزول یعنی نزدیک شد جبرئیل به پیغمبر بعد از استوای ان بافق اعلی پس فرود بوی ونزد
زجاج دنو بمعنی قربست وتدلی زیادتی قرب وبنابرین هر دو قول دنو بحسب وضع مقدم باشد بر تدلی
وبرهم تقدیر جبرئیل بنزدیک پیغمبر امد **فَكَانَ** پس بود مقدار قرب مسافه میان او وپیغمبر **قَابَ قَوْسَيْنِ** مثل
مقدار دو کمان **أَوْ أَدْنَى** یا نزدیک تر از ان یعنی بر وجهی به پیغمبر نزدیک شد که اگر کسی مشاهده قرب مسا فه
میکرد میان ایشان متردد می شد در انکه ان را مقدار دو کمان تقدیر کند یا کمتر وفایده ذکر این تمثیل
تصویر اتصال وارتباط است بینهما وتحقیق استماع وحی بدون توهم التباس دران بر خلاف بعد
مسافه که موهم تلبس است در کلام عبد الله بن مسعود وسعید بن جبیر وشقیق بن سلمه از انس
بن مالک نقل کرده اند که معنی قاب قوسین از حضرت رسول پرسیدند فرمود قدر ذراعین او ادنی
من ذراعین پس بنابرین قوس درین مقام بمعنی ما یقاس به الشی است وقاب وقیب وقاد ومقاس و
قیس ومقدار الفاظ مترادفه اند حاصل که جبرئیل نزدیک شد به پیغمبر **فَأَوْحَى** پس وحی کرد **إِلَى**
عَبْدِهِ بسوی بنده خدا که محمد است صم **مَا أَوْحَى** انچه وحی کرد بوی ایراد ضمیر عبده بدون ذکر مرجع

بجهت عدم التباس است وذکر موحی به بعنوان نکره اشعار است بر تفخیم ان ومرویست که ان وحی این بود
که ان الجنة محرمة على الانبياء حتى تدخلها امتک یعنی بهشت حرام کردانیده شده است بر جمیع پیغمبران تا انکه
تو داخل شوی دران وبر امم سابقه محرم است تا وقتی که درآیند امت تو دران واز سعید بن جبیر منقولست
که وحی این بود الم یجدک یتیما فاوی تا بقوله ورفعنا لک ذکرک وبعضی ضمیر ما اوحی راجع باو سبحانه میدارند ومعنی
اینکه جبرئیل وحی کرد بمحمد صلعم انچه خدای وحی کرد بوی یعنی انچه خدای با جبرئیل گفت جبرئیل انرا بعینه به پیغمبر
رسانید بی زیاده وکم ومیتواند بود که ما ما مصدریه باشد پس ما یوحی بمعنی وحی باشد ومعنی اینکه جبرئیل وحی خدا را
به پیغمبر رسانید وبدانکه مفسران را در تفسیر آیات مذکوره وجوه دیگر هست نزد سعید بن مسیب استوی بمعنی ارتفع است
ومعنی اینکه جبرئیل بجانب آسمان صعود نمود بعد از انکه تعلیم پیغمبر کرد ووحی باو رسانید انچه بان مامور بود واز فرا
منقولست که ضمیر هو راجع به پیغمبر است ومعنی اینکه راست بایستاد جبرئیل در حالتی که پیغمبر در افق اعلى بود یعنی در
آسمان دنیا بوقت رفتن بمعراج وگویند که جمیع ضمایر مذکوره از قوله علمه شدید القوى تا باینجا راجع بحضرت
احدیه است پس مراد بشدید القوى شد قوت وقدرت او سبحانه است کما قال جلت قدرته هو الرزاق
ذو القوة المتین ودنو او سبحانه بحضرت رسالت مشیر است برفع مکانه او نزد حضرت صمدیه ومراد بتدلی
او سبحانه جذب حبیب خودش است بجانب جناب خود بجهت شده محبتش نسبت بانحضرت ومصداق اینست
روایت انس در سیاق حدیث معراج که ثم دنی الجبار من محمد حتى كان منه قاب قوسين او ادنى واز حسین بن
فضل مرویست که معنی آیت انست که محمد بعرش نزدیک شد پس آویخته شد یعنی دست بحجب وسرادقات عرش زد
وچون قدمش را جای قرار نبود معلق بر هوا بایستاد وحق سبحانه باو وحی کرد ونزد بعضی دیگر ضمیر دنی فتدلی
راجع به پیغمبر است وضمیر کان راجع بقرب میان پیغمبر وحق سبحانه وضمیر اوحی الى عبده ما اوحی راجع باو سبحانه
یعنی در شب معراج حضرت رسالت نزدیک شد بجناب لعلیه از ساق عرش ومقرب درگاه الوهیه گشته بمکانه
ومنزله نه بمنزل ومکان پس متدلی شد یعنی فروتنی کرد وسر فرود آورد برای اداء سجده عبودیه وشکر نعمت
قربیه تا موجب لئن شکرتم لازیدنکم سبب زیادتی قرب شود که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون
ساجدا پس قرب میان پیغمبر وحضرت عزت مقدار دو کمان بود بلکه کمتر از ان واین کنایه است از تاکید

قربیة

قربیه وتقریر شده محبة وبواسطه تقریب بافهام در صورت این تمثیل مودی شده چه عادة عظمای عرب
ان بوده که چون در تاکید عهدی وتوثیق عقدی خواستندی که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان
ان کمان خود قاصی ساخته بایکدیگر انضمام دادندی ویکبار هر دو قبضه را گرفته کشیدندی وباتفاق
یکدیگر تیری از ان انداختندی پس این صورت از ایشان بدان معنی بودی که موافقه کلی میان ما تحقق
پذیرفت ومصارقه اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد ازین رضا وسخط یکی از ما عین رضا وسخط ان
دیگری باشد فی درین آیة باعنایت اشارتست باینکه محبة وقربیة پیغمبر صلعم با حق سبحانه بمثابه تمام
وتاکد یافته که مقبول رسول مقبول حضرت احدیه است ومردود او مردود درگاه صمدیه ونزد اهل
تحقیق اشارت بمکان نفس مقدس اوست وتدلی بمنزل دل مطهر او وکان قاب قوسین بمقام روح
طیب او وادنی بمرتبه سر منور او پس نفس او در مکان خدمت بود ودل در منزل محبت وروح او در مقام
قربت وسر او در مرتبه مشاهده شیخ ابو الحسین نوری را از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جا
که جبرئیل در نگنجد نوری کیست که از ان سخن تواند گفت ولهذا بعضی از علما گفته اند که اولی انست
که تعرض باین وحی نکنیم وانرا در پرده اخفا بگذاریم اما انچه از احادیث وروایات در باب این وحی وارد
گشته ذکر ان هیچ نقصانی ندارد وان اخبار منطوی بر سه چیز است اول انکه مضمون وحی ان بود
که اگر نه آنست که دوست میدارم معاتبه با امت تو را الابساط بمحاسبه ایشان طی میکردم دوم انکه
حق سبحانه خطاب باو کرد که یا محمد انا وانت وماسوی ذلک خلقته لاجلک حضرت رسالت صلعم در جواب
فرمود که یارب انت وانا وماسوی ذلک ترکته لاجلک سیوم انکه امت تو طاعت من بجای می آورند
وعصیان نیز میورزند طاعت ایشان را قبول کردم اگرچه با قصور وفتور است زیرا که کریم ومعصیة
ایشان را در گذرانیدیم واگرچه متصف است بکثرت ووفور زیرا که رحیم وتفسیر اهل البیت مذکور است
که حق سبحانه شب معراج با رسول تقریر امامت علی بن ابی طالب فرمود یا رسول فاوحی الى عبده فی علی ما
اوحی یعنی فرستاد ببنده خود در حق علی انچه وحی کرد بوی وچون وقت نصب امامت در رسید
فرمود بلغ ما انزل الیک یعنی ما انزل من ربک فی علی لیلة المعراج برسان بخلقان انچه فرستاده شده

بود بتو در شب معراج از جانب پروردکار خود در حق علی بن ابی طالب یعنی در باب امامت وی القصه
او سبحانه بجهت تحقیق انچه پیغمبر صم مشاهده نموده بود میفرماید که ما کذب الفؤاد دروغ نکفت دل
محمد صم ما رای انچیز را که دید انحضرت بعینه از صورت جبلی جبرئیل یعنی در وهم محمد نینداخت دل او انکه
چیزی که دیده محض تخیل بوده زیرا که انحضرت بعین مبین و علم یقین خود عارف بود بانکه ان مرئی جبرئیلست
و اصلا در ان شک نداشت و بنابران قول که مرئی او سبحانه بوده در شب معراج مراد از رویة و بصر رویة و بصر نیست
چه او سبحانه ببصر مرئی نمیشود چنانچه براهین قاطعه دال اند بران و مؤید این قولست اینکه بعضی از اصحاب
کبار از انحضرت پرسیدند که هل رایت ربک ایا دیدی پروردکار خود را فرمود که رایته بفؤادی و لم اره
بعینی دیدم او را بدیده دل و ندیدم او را بچشم ظاهر و شعبی از مسروق روایت کرده که رسول صم در شب
معراج خدای را دید او متغیر شد و کفت لیقف شعری سخنی کفتمی که موی بر اعضای من راست شد
کفتم چیست اینکه در قران مذکور است کفت در چه موضع کفتم در سوره و النجم کفت بخوان من از اول
سوره بر خواندم تا باینجا که ما کذب الفؤاد ما رای کفت رویدا ساکن باش این تذهب بک عقل ترا
بکجا برده اند و چه کمان برده از ان انما رای جبرئیل فی صورته جز این نیست که او جبرئیل را در صورت
اصلی خود بدید پس کفت من حدثک ان محمدا رای ربه فقد کذب هر که ترا کوید که محمد صم خدا را دیده دروغ
کوید چه او سبحانه میفرماید که لا تدرکه الابصار و از ابن عباس مرویست که رای محمد ربه بفؤاده محمد
خدای خود را بدید بدیده باطن و مثل این روایه محمد حنفیه از پدر بزرکوار خود صلوات الله علیه نقل فرموده
و حقیقه معنی ان اینست که حضرت رسالت صم بعلم الیقین بدانست خدای خود را بوسیله انچه مشاهده
نمود از آیات باهرات و اکرچه قبل ازین نیز باین عالم بود و این مثل قول ابراهیم است علیه السلام و لکن
لیطمئن قلبی و از ابی العالیه مرویست که از حضرت رسول سؤال رویه حق سبحانه کردند در شب معراج
فرمود رایت نهرا و رایت وراء النهر حجابا و رایت وراء الحجاب نورا و لم ار غیر ذلک یعنی در انشب جوئی
از آب دیدم و از پس ان جوی پرده و از پس ان پرده نوری و غیر ازین چیزی ندیدم و از ابی ذر و ابی سعید
خدری روایت کرده اند که حضرت رسالت را پرسیدند از قول ما کذب الفؤاد ما رای فرمود که

النجم ٣٠٢

رایت نورا و این روایت از عکرمه و مجاهد نیز مرویست و نزد بعضی ما رای بر طریق عموم است از الا
و نعمای بهشت و دوزخ و هر چه در انشب مرئی او شد از ملکوت سموات و باید دانست که جمیع علمای ما و اکثر
جمهور از مخالفین متفق اند که عروج انحضرت باسمان با روح و جسد بوده نه بروح فقط و ملک سموات که
مشاهده فرمود در حالت یقظه بوده نه بخواب و این تفصیل در سوره بنی اسرائیل سمت ورود یافته و فرق
میان رویه شئ بیقظه و رویه ان بمنام انست که اول عبارت است از ادراک شئ ببصر بر سبیل حقیقه و
ثانی تصور انست بر قلب بر توهم ادراک ان بحاسه بصر بدون حقیقه مرویست که چون انحضرت از معراج
معاودت فرمود و اصحاب را از مشاهده ملکوت اخبار نمود کفار قریش که استماع این نمودند در تکذ
ان کوشیده در مقام مجادله در امدند و انحضرت را از صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود سؤال
کردند چنانکه تفصیل ان در سوره الاسری مذکور شد حق سبحانه بجهت انکار این مجادله فرمود
که افتمارونه آیا مجادله میکنید ای معاندان قریش با محمد صم علی ما یری بر انچه میدیده در شب معرا
از آیات عظیمه و مخلوقات عجیبه و کسانی که مرئی را صورت اصلی جبرئیل میدانند میکویند که کفار در
باب دیدن پیغمبر جبرئیل را بر صورت جبلی او تعجب میکردند و در مقام جدال در امده تکذیب ان
می نمودند حق سبحانه فرمود آیا مجادله میکنید بر انچه دید پیغمبر از صورت جبرئیل بر هیئة غریب و
عجیب و استعمال مرا بعلی بجهت انست که ان متضمن معنی غلبیة است چه مماری در ممارات خود قصد
غلبیة دارد بر خصم خود و لقد راه و بتحقیق که دید پیغمبر صم جبرئیل را بر صورت اصلی او نزلة اخری
یکبار دیکر عند سدرة المنتهی نزدیک شجرة سدرة المنتهی و ان درختیست بر بالای آسمان هفتم در
اصل عرش و شاخ و برک ان بر سر همه عالمیانست و علم ملائکه و سایر مخلوقات بدان منتهی میشود و از ان
در نمیکذرد و اعمال ایشان نیز از ان متجاوز نمیکردد و انچه وراء انست جز خدای نداند و لهذا امیر المؤ
منان علیه صلوات الله علیه فرموده که سلونی ما دون العرش و کویند که انتهای ان باین اعتبار است که نهایت عروج
ملائکه است یا باین معنی که از فوق ان الطاف الهی و سایر اوامر پادشاهی بان منتهی میشود و از ما
تحت ان فرشتکان و ارواح بان صعود میکنند و همه انجا مجتمع شده از ان در نمیکذرند و یکقدم از ان

پیشتر میرویم وبنابرانکه مراد از مریئی او سبحانه است معنی آیت انست که حضرت رسول صم نوبت دیگر او سبحانه را بدیده دل
مشاهده فرمود وقتی که بجهه نزد سدرة المنتهی بود ومؤید اینست انچه از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر صم خدا را
بدیده دل در شب معراج دو نوبت دیده ودر معالم التنزیل آورده که انحضرت را در انشب عروجات روی نمود
وترقیات دست داده ودران عروجات این رؤیه ثانیه او را حاصل شده نزدیک سدرة المنتهی وبدانکه تسمیه
مره درینمقام نزله اشعار است برانکه رؤیه درین مره نیز بنزول ودنو بوده که متضمن معنی قربست
وگویند که نصب ان بر مصدریه است وتقدیر اینکه لقد رآه نازلا نزلة اخری یعنی دید پیغمبر جبرئیل را درحالی
که فرود آینده بود بر صورت اصلی خود فرود امدنی دیگر خلاصه معنی انست که جبرئیل یکبار دیگر بر صورت
اصلی خود برامده خود را به پیغمبر نمود وصاحب کشاف آورده که نزله از نزول مشتقست ونصب ان
باعتبار مشابهت اوست بظرف که مره است زیرا که فعله موضوعست از برای مرة پس او در حکم مره باشد
ومعنی انست که نزل علیه جبرئیل نزلة اخری فی صورة نفسه فرآه علیها لیلة المعراج یعنی جبرئیل فرود آمد
بر پیغمبر در شب معراج نوبتی دیگر در صورت اصلی خود پس انحضرت درین نوبت نیز او را بران صورت
مشاهده نمود ونیز در کشاف مذکور است که سدرة المنتهی درخت سدر است که انرا شجره نبق نیز
گویند وان در آسمان هفتم است از جانب راست عرش که میوه ان مانند قلتهای کوهست وورق
ان مشابه گوشهای فیل وجمیع انهار بهشت از زیران نابع اند وعظمت ان بروجهیست که سوار سریع
السیر در عرض هفتاد سال قطع مسافه ان نتواند کرد وانتهای ان باعتبار آنست که ان منتهی جنتست یا
منتهی ارواح شهدا یا باعتبار انکه هیچ کس را از مخلوقات قدرت ان نیست که ازان درگذرد وعلوم ملائکه
وغیرهم بان منتهی میگردد وهیچ آفریده علم بماورای ان ندارد وابوهریره از رسول صم روایت کرده که شب
معراج چون بسدره رسیدم جبرئیل مرا گفت این سدرة المنتهی است هر کس از امت تو که بر نهج وطریقه تو
مرده باشد باینجا خواهد رسید پس انحضرت فرمود که من نگاه کردم دیدم که چهار جوی از زیران بیرون
می آید فذلک قوله تعالی وانهار من ماء الی قوله وانهار من عسل مصفی یکی از آب ویکی از شیر ویکی از عسل
ویکی از می وعظمت ان درخت بروجهی بود که اگر سواری تند رود در سایه او هزار سال برفتی آخر نشدی

بنت ابوبکر

بنت ابوبکر گفت که از رسول صم شنیدم که در زیران بستری افکنده بود از زر خالص ومیوه ان بشکل
قلل وار مقاتل مرویست که یک برگ ان همه دنیا را سایه کرده ومیوه وباران انواع حلی وحلل وهمه الوان میوه
بران باشد وسوار سریع السیر صد سال بگرد ساق ان بر نتواند امد ودر مسایل عبدالله سلام مذکورست
که از رسول صم وصف سدره پرسیدم فرمود که درختیست بر آسمان هفتم که او را اصل هزار هزار شاخ
بیشتر است وبر هر شاخی صد هزار هزار برگ بیشتر ودر زیر هر برگی صد هزار هزار وثاق ودر زیر هر وثاقی
صد هزار هزار فرشته نشسته ونزد مقاتل سدره وطوبی هر دو یکیست عندها نزدیک ان سدره است
جنة الماوی بهشتی که آرامگاه متقیانست وان جنة الخلد است که در آسمان هفتم است ونزد بعضی در آسمان
ششم واز جبائی وقتاده مرویست که ان ماوی آدم بود علیه السلام ومقر ارواح شهدا اینجا باشد و
عطا از ابن عباس نقل کرده که ان جای جبرئیل وسایر ملایکه است واصح اقوال آنست که ان ماوی
جمیع اهل تقوی وصلاح است القصه حضرت رسالت صم در انشب جبرئیل را رأی العین بدید یا معنا را
بعین یقین مشاهده فرمود اذ یغشی السدرة انهنگام که پوشیده بود ان سدره را ما یغشی انچه پوشید
بود الا این اشارتست بتعظیم وتکثیر غاشی بروجهی که بهیچ وصفی ونعتی ممکن ان نتوان رسید واحصای
آن نمیتوان کرد وگویند که مراد بان بدایع عجیبه وغرایب بدیعه اند که دلالت تمام دارند بر کمال قدرت
وعلم او سبحانه یا جمعی کثیر از ملائکه بران درخت جمع شده بودند وبعبادت او سبحانه مشغول واز حضرت
رسالت صم مرویست که رأیت علی کل ورقة من اوراقها ملکا قائما یسبح الله دیدم بر هر ورقی از اوراق
ان فرشته استاده که تسبیح او سبحانه میکرد وبروایتی دیگر بر هر برگی از برگهای ان صد هزار هزار فرشته
خدا را تسبیح میکردند ومرویست از ابوهریره که پوشاننده ان درخت نور کبریاست وان درخت
بواسطه ان نور بروجهی با حسن ونضارت وطراوت است که جمیع وصافان عالم از وصف ان عاجز
باشند وگفته اند که بر حوالی ان فرشتگان مانند پروانهای زرین طیران میکنند وانکه از انحضرت
صم روایت کرده اند که یغشاها رفرف من طیر خضر اشارت بدینست واز ابن مسعود نقلست
که یغشاها فراش من ذهب یعنی فرشهای طلا از او پوشانیده اند وانحضرت صم با وجود مشاهده ا

همه عجایبات وغرایبات ملکوت بجهت حسن ادب وعلو همت پرتو التفات برهیچ ذره از ذرات ان
نیفکند ودیده دل جز بمشاهده جمال بی زوال آلهی نکشود کما قال جل ذکره مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد
دیده دل محمد یعنی بطریق تعلق بچپ وراست نگاه نکرد بلکه برجا استیقان خود در مشاهده جمال
کبریای مستقیم وثابت قدم بود وَمَا طَغَى ودر نکذشت از حدی که مامور بود بان یعنی تجاوز ننمود از
موضعی که مامور بود برسیدن بان بلکه بر نهایت وصول ان قرار کرفته قدم از ان بیشتر ننهاد و
کویند که معنی آنست که عدول نکرد از رؤیه عجایبی که بدیدن ان مامور بود وتجاوز ننمود از ان یعنی
زیاده از انچه مامور شده بود بدیدن ان مد بصر ننمود لَقَدْ رَأَى بدرستیکه دید محمد صم در شب معراج
مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ از نشانهای قدرت پروردکار خود الْكُبْرَى نشانهای بزرکتر را که دال بودند
بر کمال قدرت حضرت عزت ومیتواند بود که الکبری صفت آیات مذکوره باشد ومفعول رای محذوف
وتقدیر اینکه رای شیئا من آیات ربه الکبری یعنی انحضرت در آنشب دید چیزیرا از آیات پروردکار
خود که بزرکترین آیتهاست یا انکه من زایده باشد نه تبعیض وتبیین وآیات مفعول رای یعنی
بنظر مشاهده فرمود ایتهای پروردکار خود را که بزرکترین آیاتند چون دیدن جبرئیل با ششصد
پر هر یکی از مشرق تا مغرب ورفرف اخضر که از رفارف جنة است واز غایت عظمت سد افق نموده
ودیدن عرش عظیم وکرسی وسایر عجایب ملکیه وملکوتیه بر تفصیلی که در سوره بنی اسرائیل مذکور
کشت وبعد از ذکر آیات عظیمه دال بر کمال قدرت وعلم توبیخ کفار مینماید بر ترک عبادت خالق
جمیع مکونات وپرستیدن لات وعزی ومنات که از جماداتند ومیکوید که أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى
آیا پس می بینید ای کفار قریش لات وعزی را وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى ومناة را که بت سیوم است
که یکی دیکر از اصنام است ذکر این دو صفت از برای منات بجهت تاکید است کقوله تعالی یطیر
بجناحیه ومیتواند بود که اخری مشتق باشد از تاخر در رتبه یعنی منات که نزد ایشان وضیع تر
وپست تر از لات وعزیست چه ایشان رعایت حرمت لات وعزی را از منات بیشتر میکردند یا
منات که وضیعت المقدار والحجم است نسبت بان دو بت دیکر وبدانکه لات بتی بوده مر ثقیف

درطایف

درطایف یا قریش را در نخله وان فعله ایست مشتق از لوی بمعنی عکف یعنی بتی که کفار طایف یا
قریش نزد ان مقیم شده بودند برای عبادت ان یا از التوی یلتوی بمعنی طاف یعنی بتی که مشرکان طواف
ان میکردند بقصد پرستش ان واینکه بعضی لات بتشدید تا خوانده اند زعم ایشان آنست که ان اسم
مردی بود که نزد خانه کعبه سمن را با دنیت ملتوت میساخت وبحاج اطعام مینمود واز مجاهد مرویست که ان
شخصی بود در طایف که سویق را با آب تر میکرد وبمردمان میداد وباین حال چون بمرد کفار از او بت خود
ساختند وبر بالای قبر او مقیم شده بعبادت او مشغول شدند وعزی درختی بود که غطفان انرا میپرستیدند
وان تانیث اعز است یعنی عزیزتر وشریف تر ودر زمانی که اسلام قوت کرفت حضرت رسالت صم خالد بن ولید را
امر کرد تا انرا بشکند وچون بشکست در میان ان شیطانه بیرون امد که موی خود را پراکنده کرده بود و
فرو کذاشته ودست خود بر سر خود نهاده ومردمان را بعبادت ان درخت میخواند خالد شمشیر برو
زد واو را هلاک ساخت واین بیت انشا کرد که ۵ یا عز کفرانک لا سبحانک ۵ انی رایت الله قد اهانک ۵
بعد از ان برکشت ورسول را از این اخبار کرد انحضرت فرمود که تلک العزی ولن تعبد ابدا عزی این شیطان
بود وبعد از این هرکز معبود کسی نشود ودر اخبار امده که عزی صنمی بود مر غطفان را که سعید بن حاتم از
برای قوم خود وضع کرده بود وسبب ان بود که او بمکه آمد قریش را دید که میان صفا ومروه سعی میکردند
ببطن نخله امد وقوم خود را کفت که اهل مکه را کومیست که انجا طواف میکنند وخدایی ایشان راهست
که انجا پرستش او میکنند شما را خدایی نیست که نند تو چه صلاح می بینی کفت مصلحت آنست که من از برای
شما خدایی تعیین کنم پس بمکه امد وسنکی از صفا ومروه بیاورد وبرابر هم نهاد وکفت این صفا ومروه
شماست ودرختی از نخلها تعیین کرد وسه سنک دیکر نزد ان بر بالای هم نهاد وایشان را بر عبادت
ان ترغیب نمود پس ایشان انرا می پرستیدند وطواف میکردند ومیان ان دو سنک سعی می نمودند
تا زمانی که رسول صم مکه را فتح نمود بفرمود تا ان سنکها را بشکستند وان درخت را بر کندند و جنیه
که در زیر ان نمایان شد او را بقتل رسانیدند ومناة صخره بود که هذیل وخزاعه پرستش ان مینمودند واز ابن
عباس منقولست که ان بت قبیله ثقیف بود که کرد ان طواف میکردند یا بتی بود بمشلل که بنو کعب عبادت ان

نام بتی است

میمودند وان فعلاء ایست ماخوذ از مناه یعنی قَطَعَهُ وَاَرَاقَهُ و وجه تسمیه ان باین اسم ان بود که نسبا ک
نزد ان ذبح هدی میکردند و بجهت بترک خونهای انها آنرا انجا میریختند و اینکه بعضی مناءة خوانده اند
بالف ممدوده مدعای ایشان انست که ان بر وزن مفعل است مشتق از نوء چه کفار بجهت تیمن نزد
ان طلب باران میکردند از انواء کواکب اند و کویند که این هر سه بت از سنک بودند که در کعبه نهاده
بودند و ایشانرا میپرستیدند حاصل معنی انکه ای محمد با معاندان قریش بکو که خبر دهید مرا
که این اصنام که شما انهارا میپرستید میتوانند که مثل انچه خدای آفریده بیافرینند یا ضر و نفع بشما
رسانند یا بکنند انچه موجب مثوبة عدول شما باشد از عبادت خدا بعبادت انها و حذف این کلام بجهة
دلالت سوق آیتست بران و مرویست که کفار این اصنام را بصور ملائکه که بزعم ایشان بنات الله اند
مصور کرده بودند و اسمای خدارا از برای انها اشتقاق کرده میکفتند که لات از الله مشتقست و عزی
از عزیز و منات از منان و معتقد ایشان ان بود که چنان که در درون این اصنام ملائکه بنات الله
اند و شفعای ایشان خواهند بود نزد خدا و مع هذا هرگاه که بنات از ایشان متولد میشدند انهارا زنده
در قبر مینهادند و بر از خاک میکردند بجهت انکه تولد بنات نزد ایشان عیب میبود حق سبحانه انکار
این معنی نموده فرموده که اَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْاُنْثٰى آیا مر شما راست فرزند نر و مر خدایرا ولد ماده و نزد بعضی
مراد آنست که شما اناث را حقیر میدانید و ننک میدارید از انکه انها ولد شما باشند و انهارا بشما
نسبت دهند پس چکونه لات و عزی و مناة را که اناث اند شریک خدای خود میکردانید و نام آلهه برانها
مینهید تِلْكَ اِذًا این قسمت این هنکام که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيزٰى قسمتیست ناراست و ناصواب
و دور از سمت اعتدال چه انچه بهتر است برای خود اختیار میکنید و انچه خسیس و زبون تر است
نسبت بخدای میدهید و بدانکه ضیزی در اصل فعلیست بضم فا مشتق از ضیز بمعنی جور و ابدال ضمه
ان بکسره بجهت مناسبت یاست همچنانکه لفظ بیض که بضم با بوده و نیز بجهة رد قول ایشان میفرماید
که اِنْ هِیَ نیستند این بتان که شما ایشانرا خدای خود اعتبار کرده اید اِلَّا اَسْمَاءٌ مکر اسمی چند بی مسمی
سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ که نام نهاده اید شما بان اسماء وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما یعنی اینکه شما ان اصنام را بالهه تسمیه کرده اید

مکر اسمایی

مکر اسمایی که مجرد از معانی اند چه ایشان از معنی الوهیت معرا اند پس اسمای بی مسمیات باشند
یا انکه این بتان که شما ایشانرا موصوف میسازید باینکه بنات اند و آلهه و شفعای شما مجرد اسما اند بدون
تحقق این معانی در ایشان یا اینکه شما اطلاق اسم لات و عزی و مناة بر ایشان میکنید باعتبار انکه لات
مستحق آنست که نزد او مقیم شوند برای عبادت و عزی مستحق انکه انرا معزز و مکرم دارند و منات
سزاوار اینکه نزد او خون هدی بریزند و قربانی کنند این همه محض اسماست بدون حقیقت این معانی در ایشان
مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای بِهَا بان تسمیه مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی یعنی نیست مر شما را از جانب خدای
بر صحت تسمیه ان دلیلی غالب که تا چنک دران زده خصم را مغلوب سازید بلکه این تسمیه محض هوا و آرزوی
نفس شماست بدون برهان با هر ود لیل ظاهر بعد از ان از خطاب بغیبة التفات فرموده میکوید
که اِنْ يَتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان اِلَّا الظَّنَّ مکر کمان را یعنی انچه ایشان بران اند
از عبادت اوثان و اعتقاد شفاعت در حق ایشان محض توهم است بدون بینتی و حجتی و بصیرتی که
مستلزم علم و یقین باشد وَمَا تَهْوَى الْاَنْفُسُ و دیکر متابعت نمیکنند مکر انچه آرزو میکنند نفسهای
ایشان یعنی از روی طبع اند و پیروانچه سیطان در نظر ایشان می آراید از عقاید فاسده و ارای باطله
وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و هر آینه بتحقیق که امده است بدیشان مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدٰى از جانب پروردکار ایشان انچه سبب
هدایت ایشانست مراد رسول است و کتاب که راه نمای ایشان است بر انکه اوثان استحقاق الوهیة
و رتبه شفاعت ندارند و عبادت جز خدایرا روا نیست و ایشان باوجود وضوح بیان هدایت ترک ان کرده اند
و بجهت عناد بر کیش باطل خود اصرار نموده و بعد از ان بجهت انکار تمنی ایشان بشفاعت اوثان میفرماید که
اَمْ لِلْاِنْسَانِ ام منقطعه است که مستلزم همزه استفهام است یعنی ایا آدمی راست یعنی کافر را مَا تَمَنّٰى انچه آرزو
برد مراد انکار اینست یعنی نیست مر او را انچه آرزو کند از شفاعت اصنام و غیر ان از انچه اعتقاد باطل
بان دارند چون قول لئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی و لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین
عظیم و قول لاوتین مالا و ولدا که مقول ولید مغیرة است فَلِلّٰهِ پس مر خدایراست الْآخِرَةُ ملک آخرة
وَالْاُوْلٰى و مملکت دنیی هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و بهر که نخواهد ندهد و کس را برو حکم نرسد پس

هیچ کس مالک چیزی نمیشود مگر باذن او سبحانه انکر بجهت تاکید این قول میگوید که وَکَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی السَّمٰوٰتِ
وبسیاری از فرشتکان در آسمان که مشرکان امیدوارند بشفاعت ایشان لَا تُغْنِی شَفَاعَتُهُمْ سود
نکند درخواست ایشان شَیْئًا چیزی را اِلَّا اِنْ یَاْذَنَ اللّٰهُ مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای
شفاعت لِمَنْ یَشَاءُ برای هر که خواهد از ملائکه که شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از آدمیان که فرشتگان ن
او را شفاعت کنند وَیَرْضٰی و بپسندد یعنی مصلحت بیند آنکس را برای شفیع شدن یا مشفع کشتن و
هرگاه که ملائکه با وجود علو رفعت و مزیت بقرب و کثرت و اعتضاض سموات مجموع ایشان بدون
اذن او سبحانه رتبه شفاعت نداشته باشند و اگرچه من حیث المجموع در مقام شفاعت در آیند پس
چگونه بتان که در نهایت بعد و دنائت و قلة اند استحقاق شفاعت داشته باشند در حق عبده خود
پس در صدد ذم مقاله ایشان در آمده میفرماید که اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی که آنکسانی که لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ
نمیگروند بسرای آخرت و اعتقاد نمیکنند بعث و نشور لَیُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓئِکَةَ نام مینهند فرشتگان را تَسْمِیَةَ
الْاُنْثٰی نام نهادن مادها یعنی میگویند که الملائکة بنات الله وَمَا لَهُمْ و نیست مر ایشانرا بآنچه میگویند
از انوثیت ملائکه بِهٖ مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی و یقینی اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ در پی نمیروند درین گفتار اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را
وَاِنَّ الظَّنَّ و بدرستی که گمان لَا یُغْنِیْ سود نمیدهد مِنَ الْحَقِّ از حقیقت امر شَیْئًا چیزی را چه حق که عبارتست
از حقیقت شیء مدرک نمیشود مگر بعلم و تیقن و ظن و توهم را اعتباری نیست در معارف حقیقیه زیرا که
اعتبار ظن منحصر است در عملیات و آنچه آلت و وصلة است بآن و چون کفار مصرند در توهم باطل خود
و برهانی یقینی درین باب ندارند فَاَعْرِضْ پس روی بگردان عَنْ مَّنْ تَوَلّٰی از دعوت آنکس که روی گردانید
عَنْ ذِکْرِنَا از ذکر ما مراد قرآنست که متضمن توحید و سایر اصول ایمان است وَلَمْ یُرِدْ و نخواسته بعمل
خود اِلَّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا مگر زندگانی دنیا را چه هر که من جمیع الوجوه غافل باشد از او سبحانه و بالکلیه از ذ کو
او اعراض نموده و در محبت دنیا و جمع ادخار او بر وجهی متوغل شده که ان منتهی همت او گشته پس دعوت تو چگونه
باو فایده دهد بلکه ترد این حال عناد او زیاد خواهد شد و اصرار او بر کفر اشتداد خواهد یافت ذٰلِکَ این دوستی
دنیا و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ غایت رسیدن ایشان است مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی نهایت علمشان

صرف همت بتمتعات عاجله و لذات فانیه دنیویه و اعراض نمودن از تدبر در امور اخرویه باقیه این جمله
معترضه است که مقرر تصور هم ایشانست بدنیای دنی و شبهه نیست در ینکه طالب این مطلب خسیس در کم
بهایست که طباع ایشان مصروفست بر اکل عاجل و اصلا نظر نمیکنند در عواقب آجل و در ادعیه ماثوره
از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد است که اللّهمّ لا تجعل الدّنیا اکبر همّنا و لا مبلغ علمنا انکه بجهت تعلیل
امر باعراض میفرماید که اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ اَعْلَمُ اوست داناتر بِمَنْ ضَلَّ بآنکسی که گمراه شد یعنی عدول
کرده عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه او که طریق مستقیم و منهج قویمست وَهُوَ اَعْلَمُ و اوست عالم بِمَنِ اهْتَدٰی بکسی که راه یافته
است بحق یعنی همه را میداند و میشناسد و هیچ چیز برو پوشیده و پنهان نیست و هر یک را جزا فراخور او
خواهد داد مراد آنست که چون او سبحانه عالمست بانکار نیستان کدام مجیب دعوتست و کدام غیر مجیب و ترتیب
باین عالم نیستی پس نفس نفیس خود را در دعوت ایشان بتعب و رنج میندار چه تو قدرت نداری بر هدایت
کسی که اراده اهتدا او داشته باشی پس بر تو همین بلاغ است و بس و آنرا خود بایشان رسانیده و گویند که
امر باعراض بآیة السیف منسوخ است و بعد از آن حق سبحانه از کمال قدرت و سعت ملک خود خبر
میدهد که وَلِلّٰهِ و مر خدایراست مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِی الْاَرْضِ
و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه یعنی خالق و مالک همه اوست و غرض وی از ایجاد این مخلوقات ت
تعبد ایشانست کما قال و ما خلقت الجنّ و الانس الّا لیعبدون پس تکلیف عبادت و طاعت بریشان
کرده لِیَجْزِیَ الَّذِیْنَ تا جزا دهد آنانرا که اَسَآءُوْا بد کردند بِمَا عَمِلُوْا بعقوبت آنچه عمل کردند که آن عذاب ب
نیرانست وَیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا و تا جزا دهد آنرا که نیکوئی کردند بِالْحُسْنٰی بمثوبت نیکو که آن ریاض ض
جنانست و میتواند بود که با درین موضع باء سببیه باشد و حسنی صفة اعمال محذوف نه صفه مثوبت تہ
و معنی اینکه پاداش دهد بدکاران را بسبب آنچه کرده باشند از اعمال سیئه و جزا دهد نیکوکاران را بسبب
عملهای نیکو که از ایشان صادر شده باشد و بدانکه احتمال دارد که لیجزی متعلق باشد بقوله هو اعلم
بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بمن اهتدی چه نتیجه علم بضال و مهتدی جزای ایشانست بر وفق اعمال
پس بنابرین قوله و لله ما فی السموات و ما فی الارض جمله معترضه باشد و فایده ذکر آن بیان قدرت

والفواحش

او سبحانه باشد بر مجازات محسن و مسی پس معنی آیت آنست که حق سبحانه عالمست بکسی که از راه حق عدول
نموده و بانکه مهتدی شده و حافظ احوال ایشانست تا جزا دهد بقدرت قاهره خود بدکارانرا بعقوبت و نیکو
کارانرا بمثوبت پس در صفت نیکوکاران میفرماید که ایشان الَّذِينَ اناند که يَجْتَنِبُونَ اجتناب میکنند
و بیکسو میشوند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبیرهای گناه یعنی گناهان بزرگ و این اضافه بتقدیر من است یعنی الکبا ئر
من الاثم چه اثم اسم جنس است که شامل کبایر و صغایر ست و محل الذین رفع است که خبر مبتدای محذوف
باشد یا نصب بر مدح بتقدیر امدح و مراد بکبایر اثم هر اثمیست که بخصوصه وعید بران مترتب شده باشد یا
حدی برای ان معین و مقرر گشته و سقوط عقاب ان موقوف باشد بتوبه و گویند که هر گناهیست که
عقاب ان کبیر باشد وَالْفَوَاحِشَ و از فاحشها یعنی انچه فاحش و قبیح است از کبایر مثل زنا محصنه و گویند
که ان شرکست بخدا نعوذ بالله إِلَّا اللَّمَمَ مگر انچه صغیر و یسیر باشد از گناه چه صغیره که بحد اصرار نرسیده
باشد مغفور است و عقاب بران مترتب نمیشود فی الصحاح اللمم هو صغار الذنوب وقال الشاعر إِنْ تَغْفِرِ
اللَّهُمَّ تَغْفِرْ جَمًّا ، وَأَيُّ عَبْدٍ لَكَ مَا أَلَمَّا ، ویقال هو مقاربة المعصية من غير موافقة واللمم الشئ القليل انتهى كلامه
والادر نیمقام استثناء منقطع است یا صفت کبایر از قبیل لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا پس درین
صورت بمعنی غیر باشد یعنی کبایر و فواحشی که غیر از لمم است از کلبی منقولست که لمم هر ذنبی است که حق
سبحانه بران حدی و عذابی ذکر نکرده باشد و نزد سدی هر گناهیست که در خاطر مکلف فرود آید
و بفعل نیارد چه ان از المام مشتق است بمعنی فرود امدن و از عطا منقولست که لمم هر ذنبی است که
نفس عادت کرده باشد که حینا بعد حین از و صادر شود و از ابی سعید خدری مرویست که اللمم
هی النظرة والغمزة والقبلة زید بن ثابت و بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند که لمم ذنبی است
که در جاهلیت کرده باشند و در سبب نزول این آیت آورده اند که مشرکان با مسلمانان میگفتند
که از شما در زمان جاهلیت معاصی بسیار صادر میشد و با ما درین امر شریک و سهیم بودید و اکنون
ما را بران عیب میکنید و از ان وعید مینمائید حق سبحانه آیة فرستاد که گناهی که در زمان جاهلیت
از اهل اسلام صادر شده بود مغفور است و بدان معاتب و معاقب نخواهد گشت إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ

بتحقیق

بتحقیق که آفریدگار تو بسیار آمرزش است و لهذا صغایر را با جتناب بکبایر می آمرزد و کبایر را بوسیله
توبه و یا بیمن قبول اسلام مغفور می سازد یا انکه مغفرت او بر وجهی وسیع است که بهمه گناهان
وا رسیده و می شاید که ذکر این کلام در عقب وعید مسیئین و وعد محسنین بجهت ان باشد که تا صاحب
کبیره از رحمت واسعه او مایوس نشود و توهم وجوب عقاب نکند یکی از اکابر در مناجات میگفته
که بار خدایا اگر همه عالم را بسوزی مشتی خاک را سوخته باشی و اگر همه عالم را بیامرزی مشتی خاک را
آمرزیده باشی ندا بوی باو رسید که ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم و حسن هانی
ابو نواس را در واقعه دیدکه ما فعل ربک خدا با تو چه کرد گفت غفر لی ببیتین قلتهما مرا بیامرزید بدو
بیتی که گفته بودم و ان اینست که مَنْ أَنَا عِنْدَ اللَّهِ حَتَّى إِذَا أَتَيْتُهُ لَا يَغْفِرُ لِي ذَنْبِي الْعَفْوُ يُرْجَى مِنْ بَنِي آدَمَ فَكَيْفَ
لَا أَرْجُوهُ مِنْ رَبِّي یعنی چه کس باشم من نزد خدا که اگر گناه کرده باشم گناه مرا نیامرزد و مرا بدان مواخذه
کند و خطاب عتاب نماید یعنی حقارت من بدرگاه او سبحانه بیش از انست که مرا بگناه مواخذه فرماید و
معنی بیت دوم آنست که عفو مرجواست از آدمیان پس چگونه من امیدوار نباشم برحمت و مغفرت پروردگار
خود آورده اند که بعضی مردمان در زمان حضرت رسالت ص بکثرت تقوی خود لاف میزدند و با عمال
صالحه خود مینازیدند و میگفتند که نماز و روزه و حج و جهاد ما بهتر ست حق سبحانه آیت فرستاد که هُوَ
أَعْلَمُ بِكُمْ خدای دانا ترست باحوال شما و مصارف امور شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ در وقتی که بیافرید شما را یعنی ابتدای
آفرینش شما کرد مِنَ الْأَرْضِ از زمین چه آدم که ابو البشر است از خاک مخلوق گشته و میتواند بود که مراد خلق
هر یک از آدمیان باشد چه هر یک از ایشانرا از نطفه ایجاد فرموده و نطفه از غذاست و غذا از زمین خلاصه
سخن انست که او سبحانه در حین ابتدای خلقه باقوال و افعال شما عالم بود وَإِذْ أَنْتُمْ و در ان وقت نیز
که شما أَجِنَّةٌ کودکان خورد بودید فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران خود و هرگاه که او عالم باشد
بشما قبل از خروج شما از صلب آدم و پیش از بیرون امدن شما از بطون امهات خود فَلَا تُزَكُّوا پس
نسبت مدهید بر کا و پاکیزگی أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی ستایش خود مکنید به بسیاری خیرات
و طاعات و بطهارت از معاصی و رذایل و شبهه نیست در انکه نهی از تزکیه نفس در صورتیست

کمتر که بتزکیه خود قصد اعجاب و ریا و سمعه کند اما کسی که اظهار تزکیه کند بقصد آنکه صدور اعمال صالحه
از و بتوفیق و تایید او سبحانه است و اصلا بان قصد تملح نکرده باشد ملوم نخواهد بود در آن تزکیه
چه مسرت بطاعت طاعتست و ذکر آن تشکر کناری حضرت عزت بر توفیق عبادتست و در لباب آورده
که هر گاه کودکی از یهود بمردی گفتندی او صدیقست حضرت رسول صلعم چون این بشنید فرمود که
دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر خود الا که او سعید یا شقی است مقارن این حال
آیت نازل شد که حق سبحانه داناتر است و احوال شما در مبداء خلقت و در وقتی که کودک خورد بودید
و در شکمهای مادران پس ستایش خود مکنید که هو اعلم او داناتر است بمن اتقی بکسی که تقوی ورزد
و در عمل مخلص بود و در اخبار وارد گشته که ولید ولید مغیره در عقب پیغمبر صلعم میرفت و استماع
کلام وی میکرد مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران خود را میگذاری و ایشان را بضلالت
نسبت میدهی جواب داد که حکیم از عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن ده
تا اگر عذابی بر تو متوجه گردد من متحمل آن شوم ولید با او شرط کرد و بعضی از مال بوی داد و باقی
بخل کرد و در حفظ آن کوشید و مرتد گشت آیت نازل شد که افرایت الذی آیا دیدی آنکسی را که تولی
روی بگردانید از پیروی حق و ثبات قدم بر آن و اعطی قلیلا و داد اندکی از مال خود برای رشوت
تحمل عذاب از وی و اکدی و بازداشت باقی را و قطع عطیه آن نمود پس جهل و بخل را بیکدیگر جمع کرد
و بعضی دیگر از مفسران از عبدالله عباس و سدی نقل کرده اند که آیت در باب عثمان بن عفان
نازل شد و بیان بود که وی مال خود را تصدق میکرد عبدالله بن سعد بن ابی سرح که برادر
رضاعی او بود وی را گفت در تصدق مال توغل مکن که نزدیک بان رسیده که هیچ از آن باقی نماند
و بفقر و فاقه گرفتار شوی او در جواب گفت که مرا ذنوب بسیار و خطیات بیشمار هست مثل
فرار از محاربه کفار و غیر آن از کبایر من این تصدق برای آن میکنم تا موجب کفاره آن شود
عبدالله گفت این شتر را با رکاب توست بمن بخش تا حامل گناهان تو شوم عثمان آن جمل را
با جمل باو بخشید و دو گواه بران بگرفت و ترک صدقه کرد حق سبحانه این آیه فرستاد که ای محمد

دیدی آن مرد را که روی بگردانید یعنی از جنگ احد پشت بهزیمت داد و فرار نمود و از آن چیزی
اندک داد ببرادر خود تا حامل وزر او شود و قطع تصدق نموده امساک را شعار خود ساخت اعنده
آیا نزدیک اوست علم الغیب دانش چیزهای پوشیده فهو یری پس او میداند که صاحب او آنچه میگوید
تحمل اوزار صادقست و او وزر او از وی برخواهد داشت ایراد همزه استفهام بجهت انکارست یعنی
علم بغیبیات ندارد تا صدق صاحب خود را درین باب معلوم کند و ازین قبیل است قوله ام لم ینبأ
آیا خبر کرده نشده است بما فی صحف موسی بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة و ابراهیم و
بآنچه در صحف ابراهیم است الذی وفی آن ابراهیم که نیک وفا کرد یعنی ادا نمود بر وجه اتم آنچه را
مامور بود از احکام الهیه که آن تبلیغ رسالت بود و مستقل شدن باعبای نبوت و غیر آن از امور
شرعیه یا مبالغه نمود در وفا کردن بآنچه او سبحانه باو عهد فرموده بود و او را بآن ممتحن ساخته
تخصیص توفیه باو بجهت آنست که او متحمل چیزی شد که غیر او متحمل آن نشدند چون تسلیم کردن
نفس باو سبحانه در وقت القای او بآتش نمرود و صبر کردن وی بر آن بر وجهی که در آن وقت جبرئیل
و میکائیل و ملک سحاب و ریاح بوی ملاقات کردند و گفتند الک حاجة آیا ترا حاجتی هست فرمود
اما الیکم فلا حاجت دارم اما بشما ندارم و مانند شکیبائی وی در ذبح ولد در راه او سبحانه
و بطلب ضیف رفتن در هر روز مقدار یک فرسخ و او را باکرام تمام بمهمانخانه آوردن و بنفس نفیس
خود بخدمت او قیام نمودن و در روز فقد ضیف بروزه رفتن و اطلاق توفیه بجهت آنست
که تا شامل جمیع وفا باشد و لهذا از حسن منقولست که ما امره الله بشیء الا وفی به یعنی هیچ چیز
او سبحانه بابراهیم امر نکرد الا که بآن وفا نمود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که الا اخبرکم لم سمی الله خلیله بالذی وفی کان یقول اذا اصبح و امسی فسبحان الله حین تمسون
و حین تصبحون الی قوله و حین تظهرون یعنی آیا شما را خبر دهم که چرا حق سبحانه ابراهیم را تسمیه
فرمود بالذی وفی گفتند بلی یا رسول الله فرمود که در هر صبح و شام میگفت فسبحان الله حین
تمسون تا بقوله حین تظهرون و گفته اند که توفیه وی آن بود که وفا نمود بسی چیزده در سوره

توبه که ان التائبون است تا آخر وده در آخر آب که ان المسلمین است تا آخر وده در سوره مومنین
وان قد افلح المومنون است تا آخر واز عطا منقولست که مراد وفا کردن است بارکان اسلام کقوله
تعا واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن وابو بکر وراق کفته مراد مضمون اسلمت لرب العالمین است
درجواب امر حق سبحانه باو که اسلم وتقدیم موسی که بذکر بسبب آنست که صحف وی اشهر واکثر بود نزد اهل
کتاب حاصل معنی انکه ایا ولید یا عثمان خبر دارد بانچه در صحف موسی وابراهیم است پس بیان ما فی
الصحف میکند بقوله ان لا تزر وازرة یعنی انچه در صحف موسی وابراهیم است انست که بر ندارد هیچ نفس بر
دارنده وزر اخری بار کناه نفس دیکر را یعنی هیچکس مواخذ نشود بذنب غیر خود پس او چکونه بار خود را
بدیکری حواله میکند از هذیل بن شرحیل مرویست که بعد از زمان نوح تا زمان ابراهیم ظلمه روزکار را
عادت ان بود که پدر را بکناه پسر و برادر را بکناه برادر وبنده را بکناه مولی مواخذه کردندی وبر همین
قیاس هر یک از اقربا را بعوض یکدیکر قصاص نمودندی وچون حق سبحانه صحف را بر ابراهیم نازل
ساخت ودران بیان فرمود که لا تزر وازرة وزر اخری ابراهیم منع ایشان فرمود وایشانرا ازین عمل قبیح
باز داشت وبدانکه قوله تعا وکتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما
قتل الناس جمیعا وقوله ولیحملن اثقالهم وقوله علیه السلام من سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من
عمل بها الی یوم القیامة منافی آیه مذکوره نیستند زیرا که عقوبت وزر درین صورت تسبیبا ست ودلا له
مردمان باین امر قبیح واضلال ایشان بان نه از حیثیت عین ان عمل وبباید انست که ان در الا تزر ان
مخففه از مثقله است وتقدیر اینکه انه لا تزر وضمیر ضمیر شانست ومحل ان وما بعد ان رفع است بانکه
خبر مبتدای محذوفست وتقدیر اینست اینکه ما فی صحفهما ان لا تزر چنانکه باین مفسر شد ومیتواند بود
که مجرور المحل باشد بانکه بدل ما موصول باشد وتقدیر چنین که ام لم ینبا بان لا تزر یعنی ایا خبر نکرده ولید
یا عثمان را بانکه بر ندارد هیچ نفس بار نفس دیکر را وان لیس للانسان وانکه نیست مر آدمی را الا ما سعی
مکر ثواب انچه سعی کند چنانکه کسی را بکناه دیکری نمیکیرند بثواب دیکری نیز مثاب نمیکرداند واینکه
دراخبار وارد شده که صدقه وحج وروزه ونماز منفعت بمیت میرساند از جهت آنست که ناوی ان از برای

میت درحکم

النجم

میت درحکم نایبست از قبل او بحسب شرع پس همچنانکه منوب عنه وموکل بعمل صالح نایب خود مثاب
میشود اینجا نیز میت بثواب کسی که ناوی ان عمل باشد برای وی ثواب میابد ووالبی از ابن عباس نقل
کرده که این آیه منسوخ است بایة واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم واز عکرمه منقولست
که این حکم مخصوصست بقوم موسی وابراهیم واما امت مرحومه بسعی غیر خود نیابت مثاب میشوند
انکسی که حکم بمنسوخیه این آیه نمیکند قایلست بانکه آیه دالست بر منع نیابت در طاعت الا ما اخرجه
الدلیل مثل انکه مرویست که زنی بحضرت رسالت کفت که یا رسول الله پدر من حج نکرده فرمود
حجی عنه حج کن بنیابة از وو غیر ان از احادیث داله بر صحه نیابت وان سعیه ونیز انچه در صحیفین است
آنست که آدمی سعی خود را یعنی عملی را که دران سعی نموده سوف یری زود باشد نموده شود در میزان
اعمال خود در روز جزا ثم یجزیه پس پاداش داده شود بان سعی خود الجزاء الاوفی بپاداشی تمامتر بر
وفق عمل ونصب الجزاء بنزع خافض است ومیتواند بود که بر مصدریه باشد وها راجع بجزا که مدلول
یجزی است والجزاء بدل ان یا مفسر ان از قبیل واسروا النجوی الذین ظلموا وثعلبی در تفسیر خود
آورده که عبد الله طاهر که والی خراسان بود حسین بن الفضل را طلبید وکفت مرا سه آیت مشکلست
حل ان نمای کفت کدام است کفت اول فاصبح من النادمین که در شان قابیل است هرکاه ندم از
ذنب موجب مغفرت باشد چنانچه حدیث الندم توبه دلالت صریح دارد برین پس چرا توبه او قبول
نیامد ومستحق سخط ربانی شد دوم قوله تعا وان لیس للانسان الا ما سعی پس اضعافا مضاعفه
چه چیزست سیوم کل یوم هو فی شان یعنی هر روز او سبحانه در شانی وکاری دیکر است وقول رسول که
جف القلم بما هو کاین الی یوم القیامة منافی اینست حسین بن فضل جواب داد که میتواند بود که ندم
دران شریعت سبب توبه نبوده باشد بلکه ان مخصوص باشد بامت مرحومه بجهت برکت ویمن
حضرت خاتم الانبیاء چه حق سبحانه مخصوص ساخته این امت را بخصایص بسیار که امم سالفه دران
شریک نبوده اند یا انکه ندامت او بر قتل هابیل نبوده باشد بلکه بر حمل بدن او بوده باشد پس توبه از و
صادر نشده باشد وقوله وان لیس للانسان الا ما سعی بر سبیل عدلست واضعاف ان از روی فضل

وکل یوم هو فی شان مراد شونیست که ابدای ان کند نه شوه و فی که ابتدای بان نماید وحدیث مخصوص است
بثانی نه اول پس ان نقیض حدیث نبوی نباشد عبدالله طاهر را این جوابها پسند امد وبر و تحسین نمود و
بعد ازان برخواست وبوسه بر سر و روی او داد و لطف بسیار در حق او بتقدیم رسانید وجواب ثانی
تراز این آنست که ندم فقط مستلزم توبه نمیشود زیراکه توبه عبارتست از ندم بر سابق وعزم بر ترک آن
در لاحق وچون او عازم نشد بر ترک ان فعل در زمان مستقبل پس تائب نبوده باشد ومراد از آیه دوم
آنست که خدای بر وفق قصد ونیت بنده ثواب باو میدهد پس جایز است که زید طاعتی کند بر وجهی که
او را یک ثواب واجب باشد بران وعمرو همان طاعت را بجای آرد ومستحق صد جزو ثواب باشد لاختلاف
الوجه الذی یقعان علیه ومراد بجف القلم آنست که در اول حکم کرد و تقدیر فرمود که در اوقات مستقبل
بحسب مصلحة هر روز وهر ساعت چه فعل کند و بعد ازان بر وفق ان میکند تا روز قیامت وَأَنَّ إِلَىٰ
رَبِّكَ ونیز انچه در صحف موسی وابراهیم است آنست که بسوی حکم پروردکار تست الْمُنْتَهَىٰ نهایت کار و
رجوع همه خلایق بعد از انقطاع عمل تا هر یک را بر وفق عمل خیر وشر جزا وسزا خواهد داد و کویند که مراد
آنست که همچنانکه ابتدای خلقت ومنت ازوست نهایت اجال نیز بدوست ونزد بعضی معنی انست که
نهایت فکرت بسوی اوست یعنی قوت متفکره قدرت دارد بر تفکر نمودن در جمیع مکونات اما چون باو
منتهی شود بایستد ولهذا قال النبی علیه السلام لا فکرة فی الرب ونیز فرموده که تفکروا فی الاء الله ولا
تتفکروا فی ذات الله ومصداق این معنی است اینکه از امام جعفر صادق صلوات الله علیه تفسیر این آیه
پرسیدند فرمود که اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا چون کلام منتهی شود بخدا پس باز ایستید و از ان دم
مکنید و بعد ازان فرمود که یا ابن آدم لو اکل قلبک طائر ما اشبعه وبصرک لو وضع علیه خرق ابرة لغطاه
تریدان تعرف بهما ملکوت السموات والارض ای فرزند آدم اکر مرغی بخورد دل ترا سیر نشود و اکر چیزی
بمقدار سوراخ سوزن بر دیده تو واقع شود نور باصره ترا بپوشاند تو میخواهی که باین دل و دیده بشناسی
ملکوت آسمان و زمین را هرکاه که تفکر در کنه مخلوقات وی متعذر باشد پس در ذات وی بطریق
اولی وشهر بن حوشب از ابو هریره نقل کرده که یکروز رسول بمسجد رفت اصحاب را کفت فیم انتم در

یعنی پشیمان شدن

چه کاربد

چه کار بد کفتند نتفکر فی الله در ذات خدا اندیشه میکنیم فرمود تفکروا فی الخلق ولا تتفکروا فی الخالق
فان الفکر لا یحیط به تفکر در مخلوقات کنید نه در خالق زیراکه فکرت بکنه او نرسد بعد ازان فرمود
که حق تعالی هفت آسمان بیافرید که از آسمانی تا باسمانی پانصد ساله راه هست وعرض هر آسمانی
پانصد ساله راه ودر آسمان هفتم دریاییست که عمقش چندانست که از زیر زمین هفتم تا بالای
آسمان هفتم وخدا برادران دریا فرشته ایست که آب آن دریا تا بکعبش نیست و بر همین طریقه
هفت زمین آفریده پس شما در این بدایع غریبه وصنایع عجیبه تفکر کنید تا راه برید بوجود او
ودر کنه او تفکر مکنید وَأَنَّهُ ونیز انچه دران دو صحف است آنست که هُوَ أَضْحَكَ او بخندانید و
أَبْكَىٰ وبکریانید یعنی منشا خنده وکریه از اوست چه او خالق قوت ضحک وبکاست یا سبب خنده
وکریه که سرور وحزنست از اوست واکر نفس ضحک وبکا فعل او بودی امر ونهی متعلق بان نشدی
ونکفتی که فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا ونیز نسبت ضحک وبکا بانسان ندادی ونفرمودی که
تضحکون ولا تبکون ونزد بعضی معنی آنست که خدای میخنداند اهل بهشت را ومیکریاند اهل
دوزخ را در دوزخ یا زمین را خندان میسازد بنباتات واشجار را بانوار وابر را میکریاند
وکفته اند که خنده وکریه بوعد ووعید است یا بطاعت ومعصیت واقبال بر حق واعراض
از او وحقیقت ضحک عبارتست از تفتح وکشادکی در صفحات واسارید وجه بسبب سرور دیا نزد مشاهده
امر عجیب یا تصور معنی غریب وکریه خروج اشکست از چشم وجریان او غالبا بر صفحه وجه بسبب غمی که
در قلب سانح کردد وشاید که بسبب شادی نیز باشد که تذکر حزن ممازج او شود از طاهر منقولست
پرسیدند که ملایکه را خنده باشد کفت هرچه زیر عرش است تا خدای دوزخ بیافریده دیکر
نخندیدند الا بنی آدم ویکی از اکابر سوال کردند که اصحاب رسول خندیدندی کفت آری اما ایمان
در قلوب ایشان از جبال راسیات راسخ ومحکم تر بود اورده اند که یهودی بعد از استماع این آیه
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را کفت که خندانیدن وکریانیدن کار حکیمان نیست حضرت فرمود
که معنی این آیه آنست که اوست آن خدایی که ابر را بکریاند بباران وباغ را بخنداند بشکوفها

دربهاراده

الوان ودلها عارفانرا باقبال عرفان ودلهای کافران رابکریاند باد بارکفران وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وانکه او بمیراند وَأَحْيَا وزنده سازد یعنی قادر بر احیا و اماته اوست و بس چه قایل همین نقص میکنند وموت نزد این حال انرا حاصل میشود بفعل حضرت عزت بر سبیل عادت بس او در دنیا میمیراند بوقت اجل مسمی و اجل بلا و زنده میسازد در قبر یا در قیامت و کویند که معنی آنست که او سازنده اسباب موت و حیاتست و باید ادر امیراند و فرزند را زنده میسازد یا مرده میسازد کافر را بنکرت و زنده میکرداند موحدانرا بمعرفت بس بمیراند کروهی را از یاد خود بخذلان و جماعتی را بیاد خود زنده کند بتوفیق معرفت و ایمان و یا بمیراند بعضی را بعدل و زنده کرداند برخی را بفضل و جماعتی را بمیراند بمنع و حرمان و کروهی دیکر را زنده سازد بتفضل و احسان یا جماعتی را بجهل مرده سازد و قومی دیکر را بعلم زنده کرداند و نزد محققان بهیبت و انس است و یا باستتار و تجلی یا میمیراند نفوس زاهدانرا باثار مجاهدت و زنده میکرداند قلوب عارفانرا بانوار مشاهده یا هر کرا که بمرتبه فنا فی الله رساند جرعه از ساغر بقا بالله جشاند وَأَنَّهُ وانکه او خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان و سایر حیوان دو صنف را الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی مذکر و مونث إِذَا تُمْنَى وقتی که جدا کردانیده شود از ایشان بدفق و ریخته کردد در رحم و آدم و حوا ازین حکم مستثنی اند و از اخفش منقولست که تمنی بمعنی تخلق است ماخوذ از منی المانی بمعنی قدر المقدر یعنی آفریده کردد ان نطفه در رحم و بصورة انسانیه یا حیوانیه رسد و فایده خلق بطریق زوجیة بقا نسل است و التناسل وَأَنَّ عَلَيْهِ وانکه بر خداست النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ آفریدن دیکر بعد از موت در قیامت بجهة وفا نمودن بوعده خود و جزا دادن بندکان بر نیکی و بدی چه خلاف وعده کردن و مجازاة ندادن بر احسان و اسائت و عوض الام نرسانیدن ببنده مخالف حکمة و مصلحتیست که برو سبحانه و اجب است پس بعث عباد در نشاة آخرة برو واجب باشد وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وانکه اوست که توانکر کند باموال مصروفه وَأَقْنَىٰ و بدهد قنیه را و ان مالیست که باره متامل و متاصل کردند و عازم شوند که انرا صرف نکنند مراد اصل مالست که انرا سرمایه کویند پس او غنی میکرداند بکفایت و قنیه میدهد

بزیادة.

النجم

بزیادة از ضحاک منقولست که اغنا در فقد بن است و اقنا در انعام و امتعه یا غنی سازد بنده را بقناعت و راضی کرداند او را بدان و مؤید اینست از ابن عباس تفسیر اقنا پرسیدند فرمود که ای ارضی بالمعطی یعنی راضی کرداند بنده را بانچه بدهد باو و مراد آنست که رضای خود را سرمایه او کرداند و نزد بعضی دیکر انست که اغنی عن الخلایق و اقنی الخلایق الیه یعنی بی نیاز کردانید ذات خود را از خلقان و محتاج ساخت ایشانرا بجود و اخفش کفته که توانکر کند هر کرا که خواهد و درویش کرداند هر که را که اراده کند وَأَنَّهُ وانکه او سبحانه هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ اوست پروردکار و آفریدکار ستاره شعری و مخترع ان مراد شعرای یمانی است که انرا عبور میکویند و روشن تر از غمیضا است که انرا شعری شامی کویند و افراد ان بذکر بجهت بیان بطلان خزاعه است که انرا معبود دانسته بعبادة وی اشتغال مینمودند و میکفتند که این را برای ان میپرستیم که مخالف جمیع نجوم فلک است زیرا که ان از روی طول سیر میکند و کواکب دیکر بر سبیل عرض پس خلاصه کلام انست که شعری مربوب و مخلوق او سبحانه است و مملوک وی و هر چه مخلوق و مملوک باشد چکونه لیاقت الوهیه داشته باشد و کویند که اول کسی که عبادت ان نمود ابو کبشه بود که یکی از اجداد مادری حضرت رسالت بوده و او را بجهت این عبد الشعری العبور کفتندی و مشرکان انحضرت را ابن ابی کبشه میکفتند بجهت مخالفة انحضرت با ایشان در دین همچنانکه ابو کبشه که مخالفت کرده بود بایشان در عبادت اوثان و بعبادت شعری اشتغال نموده و بعضی کفته اند که اول ستاره که ابراهیم مشاهده ان نمود بعد از خروج او از غار ستاره عبور بود و آن قریبست بزهره در لمعان و نورانیه و مطلع ان خلف جوزا است که از بروج مشهوره است و لهذا انرا مرزم الجوزا میکویند چه رزم بمعنی ثبوتست یعنی ستاره که ثابتست در پس جوزا و کلب الجبار نیز کویند بجهت انکه تابع جوزا است همچنانکه کلب که تابع صیاد است و جبار اسم جوزا است و تسمیه ان بعبور بجهت انست که عبور ان بر مجره است که ان کهکشان است و وجه تسمیه غمیضا انست که روشنی او فروتر و کمتر است از عبور چه ان مشتق است از غمض که بمعنی خلاف وضوح است و زعم عرب آنست که این هر دو ستاره خواهر سهیل اند و این هر سه در یکجا بوده اند

سهیل بجرم آمد و یمانی شد و شعری العبور بر عقب وی روان شد و از مجره عبور نمود و غمیصا بر جای خود بماند
و در فراق سهیل میگریست تا اجفان چشمش بیکدیگر متصل شدند و نور او کم گشت وَاَنَّهُ اَهْلَكَ واینکه ما ی
هلاک کرد عَادًا الاُولٰی قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علیه السلام و قومی از ایشان که بنو لقیم گفتندی ند
در وقت هلاکت عاد در مکه مقام داشتندی بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان را عاد اخری نام نهادم
و گویند که قوم ارم ایشانند و بعضی گفته اند که تسمیه عاد اولی بجهت آنست که اول امتی از امم که بعد
از نوح هلاک شدند ایشان بودند و یا آنکه ایشان متقدم بودند در دنیا بر غیر خود بحسب شرافت
و رتبت وَثَمُودَ و هلاک کرد قوم ثمود را که امت صالح پیغمبر بودند ع فَمَا اَبْقٰی پس باقی نگذاشت از ایشان
هیچکس را و همه را استاصل ساخت و بدانکه ثمود معطوفست بر عادا نه آنکه منصوب باشد به ابقی زیرا که
ما بعد ما نافیه عمل در ما قبل خود نمیکند و میگویند که زید اما ضربت بجهت ما نافیه جاری مجرای استفهام است
در طلب صدارت کلام وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد گروه نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی
که بودند هُمْ ایشان اَظْلَمَ ستمکارتر وَاَطْغٰی و از برنده تر در شرک و عدوان از قوم عاد و هود چه نوح را
علیه السلام بسیار میرنجانیدند و بروجهی میزدند که اصلا او را حرکت نمیماند و مردمان را از صحبت او
تنفیر میکردند و صبیان را تحذیر میکردند از قبول قول او و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی ایمان
آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط را اَهْوٰی بیفکند یعنی از آن موتفکه و منقلب ساخت و زیر
و زبر گردانید بعد از آنکه از قریب بآسمان برده بود بر جناح جبرئیل ع یا آنکه او را بزمین فرو برد
بعد از آنکه جبرئیل از اسر نگون گردانیده بود و آن چهار شهر بودند صوایم و ادما و عامورا و سدوم فَغَشّٰهَا
پس بپوشانید آن شهرها را مَا غَشّٰی آنچه پوشانید درین کلام تهویل و تعمیم آنچیز نیست که بایشان فرود
آمد و آن سنگهای نشانه دار بود که بر بلاد ایشان بارید و همه آن شهرها از کثرت و انبوهی آن سنگها
پوشانیده شد فَبِاَیِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكَ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تَتَمَارٰی شک میکنی درین کلام اگر چه
مخاطب ظاهرا حضرت رسالت است ص اما مقصود از آن اسماع غیر است و مخاطب فی الحقیقه غیر انحضرت نست
چنانکه در آیت کریمه لئن اشرکت لیحبطن عملک و امور معدوده اگر چه نعم اند اما از آن حیثیت که متضمن عبر

النجم ١٠١

ومواعظ و زواجر اند مر اهل اعتبار را و مشتمل اند بر انتقام انبیا و مؤمنان از کفار و تسلیه خاطر عاطر
سید ابرار از بهجت بنعم مسمی گشته و بدانکه محمد بن حمید اعمش روایت میکند از صالح و او از ابن عباس که چون
حضرت پیغمبر ص مامور شد که علی بن ابی طالب را نصب نماید و او را خلیفه سازد و بخلقان برساند که امامت
حق اوست و نیابت شایسته او و انحضرت این حال را از قوم و اقربای خود اخفا فرمود و این حکایت را از رضا
قریش پنهان داشت بنا بر آنکه میدانست که اکابر قریش و صنادید عرب ازین حال اعراض خواهند نمود
و شدت حسد و عصبیت ایشان را از اذعان و تصدیق این معنی مانع خواهد شد و احتمال آن داشت
که بواسطه این امر آسیبی بانحضرت رسانند پس دیگر بار جبرئیل نزول فرمود و وی را اخبار نمود بعصمت
و حفظ وی از آزار و ایذای قوم و مکاید ایشان و این آیت با تهدید آورد که و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته و چون حضرت این بشارت بشنید و این تهدید استماع فرمود اندیشه از هیچ چیز ننمود
در ساعت علی بن ابی طالب را در غدیر خم چنانکه مفصلا گذشت بخلافت و امامت تعیین فرمود
و ولایت او را بر همه فرض و لازم گردانید و بعد از نصب آن سرور و تعیین آن دین پرور جبرئیل
نازل شد و این آیت آورد که فبای الاء ربک تتماری و بر تو مخفی نیست که این فضیلت مخصوصست
بشاه اولیا و این کرامت در هیچ یک از مهاجر و انصار متحقق نیست پس از خواب غفلت و ضلالت
بیدار شو و از راه انصاف منحرف مباش تا برسی بمنزل مراد که ریاض جنانست در یوم المعاد و بعد از
ذکر نذر سالفه اشارت میفرماید که بمنذر حضرت رسالت ص بقوله هٰذَا این پیغمبر که محمد است ص
نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده است مِنَ النُّذُرِ الْاُولٰی از جنس بیم کنندهای نخستین یعنی همچنانکه پیغمبران
که قبل از آن انذار قوم خود میکردند وی نیز بهمان طریقه قوم خود را انذار مینماید و امت خود را ایمان
میفرماید که ایشان میفرمودند و نزد بعضی مشار الیه هذا قرانست و مراد از نذر کتب سالفه یعنی این
قران بیم کننده مردمانست از جنس کتب منذره سابقه و گویند مشار الیه مخبر به مذکور است و معنی آنکه
خبر دادن از هلاک امم اولی بیم کننده است مر شما را پس بجهت تهدید میفرماید که اَزِفَتِ الْاٰزِفَةُ نزدیک
شد ساعتی که نزدیک شونده است مراد قیامت است که موصوف است بدنو و قرب کما قال اقتربت الساعة

لَیْسَ لَهَا نیست مرانرا یعنی مر وقت رسیدن انرا مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای کَاشِفَةٌ نفسی که ظاهر سازد انرا یا شد
یعنی نیست غیر از وی سبحانه نفسی که کاشف ومبین ان شود که قیامت در چه وقت قایم خواهد شد کقوله
تعالی لا یجلیها لوقتها الا هو زیرا که هیچکس اطلاع بران ندارد مگر حق سبحانه یا نیست کسی که در وقت جلو ث
ان کشف شداید ورفع اهوال ان نماید از بندکان غیر او سبحانه الا انست که او سبحانه رفع ان نمی نماید
یا نیست الحال شخصی که قادر باشد بر انکه کشف ورفع ان نماید بتاخیر یعنی موخر کرد اند وقتی را که معین است
برای وقوع ان ومیتواند بود که کاشفه مصدر باشد بمعنی کشف مثل عافیت وعاقبت وواقیة وخاینه
پس معنی آنست که نیست مرانرا از غیر خدا کشفی وظهوری یعنی غیر از وکشف ان نمیتواند کرد وابراظا ه
نمیتواند ساخت انکه خطاب میکند بمشرکان عرب ومیکوید که أَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ آیا ازین سخن که قرآن است
تَعْجَبُونَ شگفت میدارید بروجه انکار وَتَضْحَكُونَ ومیخندید از روی استهزا وَلَا تَبْكُونَ ونمیگریید از خوف
وعیدی که در وست وازترس عقوبت عصیان وطغیان که از شما صادر میشود واز صادق علیه السلم
مرویست که مراد از حدیث اخبار سابقه اند یعنی آیا ازین خبرهایی که شنیدید تعجب میکنید ومیخندید
بر سبیل استهزا ونمیکریید از خوف انکه مبادا که مثل ان بر شما واقع شود وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ وشما باز
کنندکاین وغافلان یا غنا کنندکان چه مشرکان در وقت قراءت قرآن سرود میگفتند تا مردمان نزا
از استماع ان باز دارند وبرمرد ومعنی سامد مشتق از سمود که بمعنی لهو وغناست وگویند که آن مأخوذ است
از سمد البعير في مسيرة اذا رفع راسه پس بنابرین سامدون بمعنی مستکبرون است یعنی کردن
کشایند وسر کشید کان از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که چون این آیت امد اهل صفه
بکریستند بمرتبه که آواز کریه ایشان بلند شد چون انحضرت صوت بکای ایشان استماع فرمود
بکریست واصحاب همه بگریه در آمدند رسول فرمود که بدوزخ نرود هر که از ترس خدای
بکرید وبهشت نرود هر که طاغی باشد وبر معصیت مصر واکر شما کناه نکنید حق تعالی قومی را بیافرید
که کناه کنند تا ایشانرا بسبب کریه کردن بر خطیئات وسیئات بیامرزد وبهشت برود در خبر است
که جبرئیل ع نزد رسول امد در وقتی که مردی از اصحاب انحضرت نزد وی نشسته ومیکریست جبرئیل

گفت این کیست حضرت فرمود فلان جبرئیل گفت هر چیزی که هست از اعمال بنی آدم بر میکنند
ودو بران فایق میشود مگر کریه که حق تعالی بیک قطره اشک دریای آتش را می نشاند از ابو خلیل مرویست
که تا این آیت امد کسی رسول را خندان ندید وچون بخضوع ومذلة وخشوع ومسکنة فوز ونجاة از عقبات
عقوبت حاصل میشود ازینجهت عباد را امر مینماید بسجده وعبودیه که مستلزم خشوع ومذلت است در
درگاه حضرت ربوبیت ومیفرماید که فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ پس سجده کنید مر خدایرا وَاعْبُدُوا وبپرستید او را نه الهه
باطله را از ابن عباس مرویست که رسول صلعم بعد از تلاوة این آیه در مسجد سجده کرد ومومن وکافر که
در امدند وجن وانس که حاضر بودند بسجده افتادند وباجماع جمیع فقها این سجده فریضه است بر قاری
ومستمع برای انکه بصورت امر واقع شد وامر مقتضی وجوبست ومرویست که اول سوره که فرود امد
ودر او دو سجده بود این سوره است واین سجده دوازدهم است از سجدهای قرانی ودر فتوحات ملکی این
سجده را سجده عبادت گفته چه امر بمذلت ومسکنه مقرون است بوی وجز سالکان طریق عبادت
وعبودیت بمنزل این سجده نرسند سُورَةُ الْقَمَرِ مکیست وپنجاه وپنج آیتست باجماع علما ابی بن کعب از
پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که قراءة این سوره نماید غبا یعنی روزی خواند وروزی نخواند روز قیامت
که مبعوث شود روی او بر صورت قمر باشد در شب بدر وهر که هر شب بخواند افضل ازهمه کس
باشد وروی او در قیامت روشنتر از رویهای خلایق باشد یزید بن خلیفه از ابی عبد الله
صلوات الله علیه روایت کند که هر که این سوره را تلاوة کند خدای تعالی اورا که از قبر بیرون آورد بر
ناقه از ناقهای بهشت سوار کند وبه بهشت عدن رساند پوشیده نماند که چون خدای تعالی ختم
سوره مذکوره کرد بذکر ازفت الآزفة یعنی اقتراب قیامة این سوره را نیز بمثل ان افتتاح کرده فرمود که
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ آورده اند که کفار قریش از حضرت رسالت
صلعم طلب معجزه کردند آنحضرت ماه را بدو نیم کرد بروجهی که کوه حرا در میان فلقتین قمر بدید ند
ودر تبیان از ابن عباس وابن مسعود نقل کرده که شق قمر دو بار در مکه واقع شد وبعد از ان حق سبحانه
این آیه فرمود که اقتربت الساعة یعنی نزدیک آمد ساعت قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وشکافته شد ماه

تسمیه قیامة بساعة باعتبار آنست که در امتداد یک ساعت قایم شود و انشقاق قمر از علامات قرب آنست
و این مضمون در کتب سالفه نیز واقع شده و مرویست که حذیفه در مداین خطبه خواند و بعد از آن
گفت الا ان الساعة قد اقتربت وان القمر قد انشق على عهد نبيكم و نزد بعضی مراد بشق قمر در روز
قیامت است و ایراد آن بصورت ماضی بجهة تحقق وقوع آنست و این قولیست بغایة ضعیف چه شهرت
شق از انحضرت کضوء الشمس فی وسط السماء است و اعاظم اصحاب سید مختار و تابعین اخیار اخبار بان
نموده اند چون عبد الله بن مسعود و انس بن مالک و حذیفه یمانی و ابن عباس و جبیر بن مطعم
و عبد الله بن عمر و جمهور اهل تفسیر و نیز در نقل صحیح آمده که ابوجهل و یهودی با دیگر شبی بحضرت رسالت
رسیدند و آن شب چهاردهم ماه بود و قمر بمرتبه بدر رسیده ابوجهل گفت ای محمد بر صدق دعوی
خود آیتی بما نما و الا سر تو بشمشیر بردارم آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل بان یهودی گفت چه چیز
که فعل آن متعذر باشد و از تحت قدرة بشر بیرون و در حیز و راست خود منکر نیست و درین باب
اندیشه میکرد یهودی گفت محمد ساحر است و بجد از او اقتراح مکنید بقوت سحر آنرا بما مینماید او را بگو
تا ماه را بشکافد که سحر در آسمان تاثیر نمیکند و ساحر را دران تصرف و اقتداری نیست و چون از
اتیان آن عاجز شود او را بقتل رسان ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف بان انگشت
حضرت دعا فرمود و انگشت سبابه بر آورد و اشارت بماه کرد و ماه را بدو نیم ساخت که یک نیمه آن
بر جای خود بماند و نیمی دیگر بطرف دیگر رفت و زمانی بان هیئت بود پس ابوجهل گفت انرا ملتیم ساز
انحضرت باشاره فرمود هر دو نیمه بهم پیوستند یهودی ایمان آورد و ابوجهل پر جهل گفت که او چشم ما را
سحر بسته است و بجهة آن قمر را منشق بما نموده از جماعة مسافران که از اطراف افاق برسند بپرسیم تا
امشب انشقاق قمر را دیده اند یا نه چون از آینده و رونده بپرسید همه جواب دادند که در فلان شب
ماه را بدو نیمه دیدیم و با وجود این معجزه باهره ابوجهل ایمان نیاورد و انرا حمل بر سحر کرد و کفار قریش
نیز تابع او شده گفتند سحر کم ابن ابی کبشه سحر کرد شما را ابن ابی کبشه و تسمیه او باین اسم انفا سمت ذکر
یافته پس حق سبحانه آیه فرستاد که وان یروا و اگر ببینند کافران آیه نشانه از آثار قدرت ما که آن

اظهار معجزه است بر دست پیغمبر خود صلی الله علیه و آله دلیل صدق دعوی وی باشد یعرضوا اعراض
کنند از تامل کردن در ان و روی بگردانند از انقیاد نمودن بصحت ان بجهت عناد و حسد ویقولوا و گویند که این
آیه سحر مستمر جادوئیست دایم و مطرد یعنی همیشه سحر از محمد صادر میشود و دایم الاوقات بان ارتکاب مینماید
آیه دالست بر انکه ایشان قبل از این آیات مترادفه و معجزات متتابعه را از ان حضرت مشاهده کرده
بودند و میتواند بود که مستمر بمعنی محکم باشد مشتق از مرة که بمعنی قوتست یعنی این سحری محکم است و
بغایت قوی یا بمعنی مستبشع ماخوذ از استمر اذا اشتد مرارته یعنی این امری بشیع و با مرارتست یا انکه
ماخوذ باشد از مار که بمعنی ذاهب است یعنی این چیزیست رونده و زایل شونده که باقی نماند بر عرصه
روزگار یا رونده از زمین تا آسمان از زجاج منقولست که این آیه دالست بر وقوع شق قمر از انحضرت
و در قول جماعتی که میگویند که شق قمر روز قیامت بوقوع خواهد آمد و صاحب طبرسی آورده
که حق سبحانه بیان فرموده که شق قمر آیتیست بر اعجاز پس باید که وقوع ان در دنیا باشد تا استدلال
کنند بان بر صحت نبوت پیغمبر آخر الزمان و بان صدق صادق را معلوم نمایند نه انکه در آخرت باشد
چه ان وقت انقطاع تکلیفست پس فایده بران مترتب نگردد و از ابن مسعود مرویست که در
عهد رسول قمر بدعای وی منشق شد و چون ما مشاهده ان کردیم فرمود که اشهدوا و اشهدوا
و نیز از ابن مسعود روایتست که گفت بحق انکسی که نفس من بید فرمان اوست که من دیدم که
کوه حری را در میان هر دو فلقه قمر و جبیر بن مطعم نیز روایت کرده که در عهد رسول قمر شکافته
گشت تا بمرتبه که بر بالای این کوه بدو نصف شد و اشارة بکوه حرا کرد کفار گفتند که محمد سحر کرد
بما شخصی از ایشان گفت چگونه سحر باشد که همه مردمان در اقطار عالم آنرا مشاهده کرده اند
و از ابن عباس نیز مرویست که مشرکان اجماع نمودند و نزد رسول آمدند و گفتند ای محمد اگر
تو صادقی شق قمر کن برای ما رسول فرمود اگر قمر را بشکافم شما ایمان آرید گفتند آری و آن
شب لیلة البدر بود پس انحضرت دعا نمود و حق سبحانه اجابت دعای وی فرموده ماه را بدو
نیم ساخت و انحضرت باواز بلند گفت اشهدوا اشهدوا و شبهه نیست در انکه جمیع این اخبار و روایات

از متواترات اند وتواتر از یقینیاتست پس شق قمر در عهد رسول متحقق الوقوع بوده باشد وزعم جماعتی که میکویند
شق قمر در قیامت خواهد بود باطل وغیر واقع است حاصل آیه آنست که مشرکان چون آیه ما را ببینند از آن
اعراض نمایند ودر صدد انکار در آیند وکذبوا وتکذیب کنند پیغمبر را یا معجزه را که از و مشاهده نمایند واتبعوا
وپیروی کنند اهواءهم آرزوهای خود را یعنی انچیزی را که شیطان در نظر ایشان آراسته بود از رد
حق بعد از ظهور آن ولجاج وعناد نمودند در آن ذکر تکذیب واتباع اهوا بصورت ماضی بجهت اشعار راست
بانکه این مرد وصفت از عادات قدیمه ایشان بوده وکل امر وهر کاری مستقر قرار کیرنده است بجای
خود یعنی هر چیزی که هست البته منتهی شود بغایتی ونهایتی که بران استقرار یابد چه خیر مستقر اهل خیر است
وشر مستقر اهل شر پس مقر ومنتهای اهل ایمان در دنیا هدایتست ونصرت ودر عقبی بهشتست
بانواع کرامت وقرارگاه اهل کفر خذلانست در دار فنا وعذاب نیران در سرای بقا ومیتواند بود که
معنی آن این باشد که زود باشد که هر امر محمد منتهی کردد بغایتی که متبین شود بر کفار نزد آن
حال که او بر حق بوده وکلبی چنین تفسیر کرده که هر امری را حقیقتیست که مقر اوست پس حقیقت
امر دنیا زود باشد که ظاهر کردد وحقیقت کار آخرت عنقریب شناخته شود ولقد جاءهم وبتحقیق
که آمد باهل مکه در قرآن من الانباء از خبرهای قران ماضیه یا از اخبار امور اخرویه ما فیه مزدجر
آنچه در ان بازداشتن است از مناهی ومنع کفار از تمرد وسرکشی ومیتواند بود که مزدجر اسم مکان باشد
یعنی موضع ازدجار یعنی قران مکان بازداشتن ومظنه انست از قبیل قوله تعالی لکم فی رسول الله اسوة
یعنی هو اسوة وان مزدجر حکمة بالغة حکمتیست تمام وامریست بثواب که رسیده است بحد کمال ومیتواند
بود که این بدل لما موصول باشد یعنی آمد بایشان از اخبار ماضیه ومستقبله حکمتی رسیده بنهایت
خود که هیچ خللی در ان ندارد فما تغن النذر پس نفع ندهد وسود نرساند پیغمبران بیم کننده امتان خود را
در هدایت ایشان کردانیدن یا دفع عذاب از ایشان نمودن وقتی که سخن ایشان را نشنوند وتکذیب ایشان
کنند واز ایشان مخالفت نمایند ونزد بعضی نذر بمعنی زواجر مخوفه وآیات وعیداست ومحتملست که ما
استفهامیه باشد بر سبیل انکار ومنصوب المحل بر مفعولیت ومعنی اینکه چه چیز از نفع رساند بایشان

کنند کان

کنند کان کاهی که مردمان قبول قول ایشان نکنند وموعظه ونصیحت ایشان را بسمع قبول اصغا نمایند
وچون میدانی ای محمد که حال امت تو نیز برین منوالست فتول عنهم پس روی بکردان از ایشان یعنی ترک موعظه
ایشان نما تا وقتی که بقتال ایشان مامور شوی ویاد کن یوم یدع الداع روزی را که بخواند خواننده یعنی
اسرافیل بر صخره بیت المقدس بر امده مردمان را بخواند الی شیء نکر بچیزی زشت وناخوش مراد حشر است واهوال
قیامت یا عذاب آخرت وکویند مراد جبرئیل است که ایشان را بخواند بامری که نفوس کاره ان باشند بجهة مشاهده
خیری که مثل ان معهود ایشان نبوده باشد خشعا ابصارهم در حالتی که ذلیل باشند چشمهای ایشان
ودر پیش افکنده وفرا هم رفته از هول وهیبت آن یخرجون بیرون آیند من الاجداث از قبرها یعنی در قبور
بیرون آیند ایشان از قبور سر در پیش افکنده باشند ترسان وهراسان تقدیم حال بر ذی حال که فاعل
یخرجون است بجهت اهتمام است بشان ان وایراد صفه بصورت جمع با وجود فاعل ظاهر از قبیل اکلونی
البراغیث است یا انکه ضمیر مستتر راجع بقوم باشد وابصارهم بدل ان وخشوع ابصار کنایتست از ذله
وانخذال چه ظهور ذله ذلیل وعزة عزیز در عیون ایشان است وبدانکه صاحب طبرسی در معنی یوم یدع
الداع چند وجه دیکر آورده اول انکه اعراض کن ای محمد از شفاعت ایشان در روزی که داعی ایشان را
بسوی عذاب خواند یعنی قبول استشفاع ایشان مکن همچنانکه امروز قبول قول تو نکردند وبنابرین
متعلق ظرف اعراض باشد دوم انکه روی بکردان از ایشان چه در روزی که داعی ایشان را خواند
متصف باشند بصفت مذلت وانخذال وپریشانی احوال وشتاب زده وکرفتار بامور صعب وحالات
متعسره سیوم انکه اعراض نمای از ایشان زیرا که ایشان مشاهده خواهند نمود عذاب ونکال خود را
در روزی که داعی ایشان را خواند بزمین محشر وبنابرین هر دو قول متعلق ظرف محذوفست وقرینه حذف
ان جمله حالیه ودر اکثر تفاسیر مذکور است که نصب یوم به یخرجون است ومعنی اینکه بیرون آیند
از قبرها در روزی که بخواند ایشان را اسرافیل بامری ناخوش کانهم کوییا ایشان جراد منتشر ملخ
پراکنده اند یعنی از بسیاری وپراکندکی وسرکردانی مانند ملخ حیران وسرکردان بهم بر ایند وبهر طرف
روند وهیچ جا چاره بیرون شد ازین بلیه نداشته باشند واز حسن منقولست که تا آفتاب بر جرادی تابد

بزهین حرکت میکند ومنتشر میشوند همچنین بندکان در قبور ساکنند وتا داعی ایشانرا نخواند از قبور خود حرکت
نخواهند کرد وبیرون نخواهند امد وچون ندای داعی بکوش ایشان رسد بیکبار از قبور بیرون آیند مهطعین
درحالتی که شتاب کنندکان باشند یا کردن دراز کرده ونکرنده الی الداع بسوی خواننده یعنی بان طرف که اواز
او اید بشتابند یا کردن دراز کرده نظر بران اندازند تا اجابت داعی خود کنند یقول الکافرون کویند کافران ن
دران روز هذا یوم عسر این روزیست دشوار وسخت برما وبعد از ذکر بعضی از احوال قیامت بیان احوال
امم مکذبه میکند بجهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلعم ومیفرماید که کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو
قوم نوح کروه نوح بعث وقیامت را فکذبوا عبدنا پس بدروغ داشتند بنده مارا که نوح بود عم این
تفصیلی بعد از اجمالست وبعضی کفته اند معنی انست که قوم تکذیب نوح کردند تکذیبی بر عقب
تکذیبی یعنی هرکاه قرنی میمردند قرنی دیکر که در عقب ایشان میبودند اقتدا باباء خود نموده بایذا
وآزار او مشغول میشدند یا انکه قوم تکذیب نوح کردند بعد از انکه تکذیب انبیا کرده بودند
یعنی چونکه مکذب رسل وجاحد نبوت ایشان بودند پس تکذیب نوح کردند زیرا که او از جمله
رسل بود وقالوا مجنون وکفتند او دیوانه است وازدجر وبازداشته شد از دعوت بانواع ع
اذیت یعنی وقتی که نوح ایشانرا بتوحید دعوت فرمودی اورا ایذا کردندی وبرجم تهدید نمودندی
وکفتندی که لئن لم تنتهوا یا نوح لتکونن من المرجومین وبعد از ان چندان سنک براو زدندی
که بیهوش شدی واز دعوت باز ماندی وکویند که این کلام از جمله مقول ایشانست معطوف
بر مجنون یعنی میکفتند که او مجنونست وجن اورا از عقل باز داشته ورویدا اورا متخبط ساخته و
چون نوح از ایمان ایشان مایوس شد واز قول وفعل ایشان بیطاقت کشت فدعا ربه پس بخواند
پروردکار خود را انی مغلوب بانکه من مغلوب شدم یعنی قوم بر من غالب شدند بقهر وتحکم
ومن از مقاومت نمودن با ایشان عاجز کشتم فانتصر پس انتقام کش از ایشان وداد من ازانکن
ستان از مجاهد منقولست که نوح عم هر وقت که دعوت قوم نمودی اورا بکرفتندی وکلوی وی
بیفشردندی تا بیفتادی وبیهوش شدی وچون باخود امدی کفتی اللهم اغفر لقومی فانهم

لا یعلمون

(کذشت) لا یعلمون بار خدایا از سر ایشان بکذر ومواخذه منمای که نمی دانند وجاهلند تا انکه کار از حد در
وطغیان ایشان متجاوز کشت بر ایشان دعای بد کرد وکفت رب لا تذر الخ حق سبحانه دعای اورا
اجابت کرد وایشانرا بطوفان مستاصل ساخت کما قال جل ذکره ففتحنا پس بکشادیم برای عذاب
ایشان ابواب السماء درهای آسمانرا بماء منهمر باب بغایت ریزان یعنی ریخته شده آن در
نهایت شدت وکثرت بود مرویست که چهل شبانروز علی الدوام از آسمان آب میریخت بطریق
سیل ودرین مدت اصلا منقطع نکشت وفجرنا الارض وروان ساختیم زمین را عیونا چشمها
اصل این کلام درین تقدیر است که وفجرنا عیون الارض یعنی روان کردانیدیم چشمهای زمین را
وتغییر آن بجهت مبالغه است چه حقیقت معنی اول اینست که کردانیدیم زمین را بر وجهی که کویا
چشمهای منفجر بودند وجمیع اجزای ان باب منقلب کشته فالتقی الماء پس ملاقی شد آب آسمان
باب زمین علی امر قد قدر بر حالی که اندازه کرده شده بود یعنی بر قدری که حق سبحانه
در ازل تقدیر ان نموده بود ومشیت او تعلق بان کرفته بدون تفاوت یا بر حالی که مقدور
مستوی بود وان حکم الهی بود بانکه آبی که از اسمان نازل شود بر قدر آبی باشد که از زمین
بیرون اید وبیک قطره بر یکدیکر تفاوت نداشته باشند یا بر امری که حکم کرده شده بود در لوح
که هلاک ایشان بطوفان باشد وحملناه وبرداشتیم نوح را با هرکه ایمان بوی آورده بود اکتفا
بذکر نوح بجهت معلومیت تبعیت اهل ایمانست بوی در نجاه وفلاح یعنی سوار کردیم همه اهل ایمانرا
علی ذات الواح بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای بهنا دار ودسر وخداوند
میخها یعنی اوتادی که کشتی را بانها بند کنند وان جمع دسار است بمعنی مسمار از دسر که واذا
دفع جه بمسمار دفع کرده میشود منفذ اب ونزد ضحاک الواح جوانب کشتیست ودسر اصل
تجری میرفت ان کشتی باعیننا بنکاه داشت ما یا بحراست اولیای ما وکسانی که براو موکل
بودند از فرشتکان وحقیقت معنی اعین وایراد ان بصورت جمع در سورة الطور مذکور کشت حاصل
که مومنانرا برین کشتی سوار کردیم جزاء برای ثواب وپاداش لمن کفر برای کسی که کافر شده بودند قوم او

بروید ونکرویده یا کسی که کفران وناسپاسی کرده بودند بر ونعمت جود او مراد نوح است ومرویست که همه کفار
در آن روز بطوفان هلاک شدند الا عوج بن عنق که آب تا زیر شت وکروی بود وکفته اند که سبب نجاة وی
آن بود که نوح بجهت ساختن کشتی بسباح احتیاج داشت ونقل آن از بلاد شام متعسر بود عوج بشام آمد
وچوبهاء که محتاج الیه بود بر کردن کرفت ونزد نوح آورد وحق سبحانه بجهة این تاخیر عذاب او نمود واو را غرق
نساخت وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا وبدرستی که باقی کذاشتیم این قصه را که متضمن اهلاک کافرانست وانجای مومنان
آيَةً نشانه در میان مردمان تا از آن عبرت کیرند یا کذاشتیم کشتی نوح را بر زمین قردی که از ارض جزیره است
یا بر کوه جودی علامتی وعبرتی ودر قصص آورده اند که اوایل این امت کشتی نوح را دیده اند وازقتاده نیز
منقولست که آن کشتی تا بعهد رسول بود ومردم از امید نیند وازان عبرت میکرفتند وبسیار کشتیها
از چوبهای آن ساختند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند کیرنده هست که ازین عبرت کیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چکونه بود
عَذَابِي عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ وبیم کردن من قوم نوح را بعذاب بوسیله تبلیغ
وی قبل از آنکه بر ایشان نازل شود یا ترسانیدن من بتعذیب ایشان جماعتی را که بعد از ایشان بودند ایرا
استفهام بجهت تعظیم ووعیداست یعنی چکونه نایید انتقام کشیدن من از ایشان وانذار نمودن من
ایشان را ومیتواند بود که نذر صیغه جمع باشد یعنی چکونه بود انذارات من وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ وقرآن
ما آسان کردانیدیم قرانرا بحسن بیان وظهور برهان لِلذِّكْرِ برای یاد کردن امم ماضیه ومتعظ شدن
بان چه آن جامع انواع مواعظ شافیه وعبرت وافیه است یا برای حفظ کردن آن بجهت اختصار وعذوبة
الفاظ از مجاهد منقولست که از کتب سماوی هیچ کتابی نیست که او را از بر خوانده باشند مکر قرآن فَهَلْ
مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ قبول کننده موعظه هست تا بان متذکر شود وپند کیرد وکویند معنی آنست که هل من
طالب لحفظه لیعان علیه یعنی هیچ طلب کننده قرآن هست تا معاونه نموده شود بر وحق سبحانه این هر دو آیه را
درین سوره مکرر ذکر فرموده تا اشعار باشد بانکه تکذیب هر رسولی مقتضی نزول عذابست واستماع هر قصه
مستدعی ادکار واتعاظ وموجب استیناف تنبیه واستیقاظ تا غفلت ونسیان بر ایشان غالب نشود وازین
قبیلست قوله فبای آلاء ربکما تکذبان وویل یومئذ للمکذبین وغیر آن از تکرار قصص وبعد از ذکر بعضی

از قصه نوح بیان برخی از قصه عاد میکند ومیکوید که كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند کروه عاد هود پیغمبر را
فَكَيْفَ كَانَ پس چکونه بود عَذَابِي عذاب من ایشانرا بباد صرصر وَنُذُرِ وترسانیدن من ایشانرا از عقاب بزبان
پیغمبر ایشان یا بیم کردن من باستیصال ایشان جماعتی را که بعد از ایشان بودند پس تفصیل این مجمل میکند بقوله
إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی بغایت سرد یا با آوازی هولناک فِي يَوْمِ
نَحْسٍ در روز شوم مُسْتَمِرٍّ این صفت روز است یعنی روزی که استحکام داشت وقوی بود شامت آن یا استمرار
داشت بر ایشان تا در مدت هشت روز وهفت شب ایشانرا هلاک ساخت یا مستمر بود بر جمیع صغیر
وکبیر ایشان وهیچ یکی از ایشانرا باقی نکذاشت یا سخت بود حرارت وتلخی آن بر ایشان وآن روز چهارشنبه
بود در آخر ماه وکویند چهارشنبه آخرین ماه صفر بود ومیتواند بود که مستمر صفت نحس باشد یعنی نحوستی
که استمرار داشت بر ایشان در دنیا تا آنکه ایشانرا بعقاب عقبی متصل ساخت تَنْزِعُ النَّاسَ بر میکند
آن باد مردمانرا از اماکن خود مرویست که ایشان نزد مشاهده این عذاب در شعاب وحفر جبال رفتند
ودر آنجا پنهان شدند وهم یکدیکر را در بغل کرفتند وبهم چسبیدند آن باد همه ایشانرا از آنجا برکند وبیرون
انداخت ومستاصل ساخت محمد اسحق کوید که چون باد آغاز وزیدن کردن هفت کس که از اقویای قوم
عاد بودند وجسیم تر ایشان چون عمرو بن خلد وحارث بن شداد وهلقان وخلجان عیال خود را در شعب
کردند وخود بر در آن شعب بایستادند تا باد را دفع کنند چون باد اشتداد یافت یکیک را از جای خود بر
میکند وبر کوه میزد وپاره پاره میکرد تا همه را هلاک ساخت واز جمله زنانی که در آن شعب بودند یکی این
بیت انشا کرد که ذهب الدهر بعمرو بن خلی والهنيات ثم بالحارث والهلقان طلاع الثنيات كَأَنَّهُمْ
کوییا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درازه درخت خرما بود مُنْقَعِرٍ که بر کنده باشد از بیخ وبر زمین افتاده تذکیر
صفت نخل جهت حمل انست بر لفظ همچنانکه تانیث خاویه در قول اعجاز نخل خاویة که بجهت حمل
بر معنی وکویند که تسمیه ایشان باعجاز بجهة انست که باد سرهای ایشانرا از ابدان جدا میکرد
ومیبرد واجساد ایشان بر زمین باقی میماند چون تنه درخت خرما که بی سر وشاخ باشد وعیاشی
باسناد خود از ابی جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که آن باد بر میکند مردمانرا از جای خود وبر کرد

بر زمین میکوفت و گردنهای ایشانرا در هم میشکست و بجهت این سرهای ایشان از ابدان ساقط میشد
مانند تنه خرما که بی سر باشند فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چه گونه بود عذاب کردن من ایشانرا وَنُذُرِ
و وعیدی که ایشانرا بان بیم کردم تکریر این ثانیا بعد از ذکر ان اولا بجهة تهویل است و گویند اول
بجهة بیان وعید است بعذاب دنیا و ثانیا برای ذکر انذار بعقاب عقبا وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و
بدرستی که ما اسان ساختیم قرانرا لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن یا حفظ نمودن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا
هیچ پند گیرنده هست که از آن متعظ شود كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را عم بِالنُّذُرِ
به بیم کردن و پند دادن یا بانذارات و مواعظ وی یا بجهة تکذیب جمیع رسل که از جمله ایشان صالح است
فَقَالُوا أَبَشَرًا پس گفتند ایا ادمی را که از جنس ماست وَاحِدًا منفرد و یگانه که هیچ تبعی و حشمی ندارد
نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم اورا استفهام بر سبیل انکار است یعنی تابع شخصی نمیشویم که مماثل ماست
و هیچ فضلی و مزیتی ندارد بر ما و بکس و یار دبی خویش و تبار است إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آن
هنگام که متابعت او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ و در اتشهای سوزان این کلام صالح بود
که در اول مرتبه با قوم خود میگفت که اگر تابع قول من نشوید از طریق حق گمراه باشید و در اخرت
باتش نیران گرفتار گردید ایشان انرا معکوس ساخته باو گفتند که اگر ما تابع تو شویم در ضلاله
افتیم و از اصداد دور باشیم و در اخرت باتش سوزان گرفتار گردیم و گویند که ضلال بمعنی انحراف است از
طریق ابا و اجداد و سعر بمعنی جنون ماخوذ از ناقه مسعوره ای مجنونه یعنی اگر پیروی تو کنیم
در طریق پدران خود منحرف شده باشیم و دران خطا کرده و از عقل و ادراک بیرون رفته و بعضی
صدر این ایه را باین وجه تفسیر کرده اند که ایا ما که جماعتی بسیاریم تابع یکمرد شویم اما تفسیر اول
اصوبست بقول ایشان که أَأُلْقِيَ ایا القا کرده شده است الذِّكْرُ عَلَيْهِ وحی بدو مِنْ بَيْنِنَا از میان
ما و حال انکه در میان ما اولی و احق از او یافت میشود در اختیار سوق این انکار است از نزول وحی
برو و اختصاص او بان در میان ایشان بَلْ هُوَ بلکه چنین است که وحی مختص باو باشد بلکه او
كَذَّابٌ دروغگو است أَشِرٌ خود بیننده متکبر و میخواهد که بجهة این دعوی که دارد بر ما ترفع و تعظم کند

حق سبحانه

حق سبحانه بجهت رد قول ایشان بر سبیل وعید میفرماید که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب
بریشان نازل شود یا در روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغگوی خودپسند متکبر
یعنی در خاتمه کار بریشان ظاهر شود که کذاب اشر صالح است یا ایشان که مکذب اویند ذکر وقت عذاب
بعنوان غد بجهة مبالغه است در تقریب ان همچنانکه عادت جاریست بر انکه گویند ان بعد الیوم غدا و
و اعاده مثل لفظ ایشان و عدم اکتفا بضمیر جهة مبالغه است در توبیخ و تمهید القصه ثمود در تکذیب
صالح توغل نمودند و بر سبیل تعنت ازو طلب معجزه کردند و گفتند که برای ما ازین سنگ بیرون آور شتر ماده
آبستن ده ساله را که نیکو و فربه تعلق باو داشته باشد و ما بعوض آن شیر او را بیاشامیم و آبرا روز او تصرف
نکنیم و روز دیگر مخصوص بما باشد و ناقه را در ان حقی نباشد حق سبحانه از روی امتحان این معجزه را بایشان نمود کما
قال جل ذکره إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستی که ما بر انگیزاننده و بیرون آورنده شتر بودیم از سنگ بر ان طریق که از
صالح درخواسته بودند فِتْنَةً لَهُمْ برای امتحان کردن مر ایشانرا یعنی تا بر عالمیان روشن شود که ایشان سبب
ان ایمان می آورند یا نه یا انکه بندگان بدانند که سبب عذاب ایشان چه بوده و بعد از اخراج ناقه از سنگ
بصالح خطاب فرمود که فَارْتَقِبْهُمْ پس نگاهبان ایشان باش و ببین که با ناقه چه میکنند وَاصْطَبِرْ و شکیبایی
ورز بر ازار ایشان نسبت بتو و تعجیل مکن بر عذاب ایشان پیش از وقتی که مقرر شده است نزول ان وَنَبِّئْهُمْ
و آگاه کن ایشانرا أَنَّ الْمَاءَ بانکه آب چشمه قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه یعنی روزی
از ایشان و مواشی ایشانرا باشد و روزی دیگر مخصوص بناقه ایراد ضمیر بصورت ذوی العقول باوجود
رجوع ان بثمود و ناقه بجهة تغلیب است كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از ان آب مُحْتَضَرٌ حاضر کرده شده است
نزد صاحب ان یعنی باید که هر کدام از ایشان و ناقه در روز نوبت خود حاضر شوند و انرا شرب نمایند و
در نصیب یکدیگر داخل نشوند و در روزی که نوبت ناقه باشد بعوض ان چندان شیر بایشان دهد
که در ان روز ایشانرا از آب مستغنی سازد پس ناقه روز نوبت خود بیامدی و جمله آب را بخوردی و عوض
آن شیر بایشان دادی و روزی دیگر هیچ ازان نخوردی و انرا بایشان گذاشتی و هیچکدام را از ان
قسمت ضرری نرسیدی و گویند معنی آیه انست که ایشان در روز نوبت خود و در روز نوبت ناقه باب حاضر

نیشدند و از امی اشامیدند فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را که قدار بن سالف بن اخیم بن
بنی بود برای عقر ناقه و بجهت احمرار وجه او را احمر ثمود گفتندی و بروایتی دیگر احیمر ثمود فتعاطی پس بگرفت شمشیر
خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فعقر پس پی کرد ناقه را یا بگرفت ناقه را و بشمشیر او را پی کرد در او را
سابقه گذشت که محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بود که صدوق ابن عم خود مصدع
بن مهرج را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو
بر ره گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب بازگشت اول بمصدع رسید و او تیری بیفکند و پایهای
ناقه را در هم دوخت و قدار نیز از کمینگاه بیرون آمده بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را
پاره پاره کردند و میان مردم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنو بر آمده سه بار بانگ کرد و از آنجا باسمان
رفت و گویند او نیز کشته شد و بعد از سه روز عذاب بریشان نازل گشت فکیف کان پس چگونه بود
عذابی عذاب من مر قوم ثمود را ونذر و بیم کردن من برسالت صالح پس بیان نوع عذاب میکند بقوله انا
ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بریشان صیحة واحدة یک فریاد کردن که صیحه جبرئیل بود فکانوا
پس گشتند کهشیم المحتظر مانند درخت خشک در هم شکسته کسی که سازنده خطیره باشد برای حفظ
وجع ان یا مانند گیاه خشک صاحب خطیره که جمع کرده باشد از درتابستان برای علوفه گوسفندان
خود در زمستان و گوسفندان او را مدت طویل در زیر دست و پای خورد و مرد کرده باشند زبده کلام
انست که ایشان بعد از هلاک متشتت و ریزه ریزه گشتند مانند گیاه خشک خرد و مرد شده ولقد یسرنا
القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را للذکر برای پند دادن یا حفظ کردن فهل من مدکر پس هیچ
یاد کننده هست مر آنرا تا از آن عبرت گیرد کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط لوط را بالنذر به بیم کردن
و پند دادن مر ایشان را یعنی وعید او را بدروغ پنداشتند انا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم بریشان
حاصبا بادی سنگ بارنده که سنگها بریشان میریخت تا همه را هلاک کرد الا آل لوط مگر لوط و دختران
وی را نجیناهم که برهانیدیم ایشان را از آن عذاب بسحر در وقت سحر و آن سدس آخر شب بود که عذاب بریشان
واقع میشد نعمة انعامی از نزدیک ما این علت تنجیه است و میتواند بود که نصبان بر مصدریه باشد و

من عندنا

تقدیر

تقدیر اینکه انعمنا بذلک علیهم نعمة یعنی نعمت دادیم بریشان بان تنجیه و اهلاک اعدا نعمت دادنی کذلک همچنانکه
انعام کردیم بر لوط و بنات وی نجزی پاداش میدهیم بزینه نعمت و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را که
ارسال رسل و انزال کتب است یعنی بان ایمان آورد و اطاعت امر ایشان نماید ولقد انذرهم و بدرستی که ترسانید
لوط قوم خود را بطشتنا از شدت گرفتن ما ایشان را بتعذیب فتماروا پس شک آوردند بالنذر بان بیم کردن یعنی
تکذیب او نمودند و تصدیق قول او نکردند یا مدافعه نمودند با وی بان انذار از روی عناد و جدال یا شک کردند
و تصدیق ننمودند برسول عهد خود و برسولانی که قبل از او بودند ولقد راودوه و بتحقیق که طلبیدند لوط
عن ضیفه از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی طلب مراد خود کردند از لوط و گفتند که ایشان را بما تسلیم کن
و لوط از آن ابا نموده ایشان را پند میداد و ایشان طریق عناد و جدال از دست نداده در سرای وی را
بشکستند و در آنخانه که ملائکه بودند در آمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشان را و با روی
ایشان هموار کردیم چنانچه اثر و نشان چشم بر روی ایشان نماند مروی است که لوط در مقام تذلل در آمده میگفت
که در گذرید از سر اینچه طلب میکنید ایشان از آن امتناع مینمودند و با او مجادله میکردند و چون کار از حد بگذشت
جبرئیل لوط را گفت که خل بیننا و بینهم ما را با ایشان گذار پس لوط ترک جدال نمود و ایشان در خانه
وی در آمدند جبرئیل پر خود بر دیدهای ایشان زد همه کور شدند و چنان گشتند که چشمهای ایشان با روی
راست شد پس از آنجا بدر آمدند مدهوش و متحیر می افتادند و بر میخواستند و فریاد میکردند که لوط
قومی ساحر بخانه خود آورده و ما را بجادویی کور کردند و گفتیم ما بایشان بزبان فرشتگان که فذوقوا
پس بچشید عذابی عقوبت مرا ونذر و انچه بیم میکردم شما را بزبان لوط از وقوع عذاب و نزول عقاب
ولقد صبحهم و بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط بکرة در اول روز یعنی بوقت صبح بدیشان آمد عذاب
مستقر عقوبتی پایدار که قرار گرفته و دایم و پیوسته بعذاب آخرة یعنی آن عذاب از ایشان مرتفع نشد تا همه
ایشان را هلاک کرد و باتش دوزخ متصل ساخت و گفتیم بدیشان بالسنه ملائکه فذوقوا
پس بچشید و بکشید عقوبت مرا ونذر و بیم کردن مرا یعنی عذابی که لوط بفرمان من بیم میکرد شما را
وجه تکرار انست که اول در وقت طمس است و دوم نزد اهلاک تا در وقت هر عذابی تقریعی تجدید

بوده باشد وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ وبدرستی که سهل و آسان کردیم قرآن مرجمی را که عرب بزبان‌اند لِلذِّكْرِ
برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند شنونده هست که
بدان عبرة گیرد وَلَقَدْ جَاءَ وبدرستی که آمد آلَ فِرْعَوْنَ بفرعون و قوم او که تابع وی بودند در کیش و
قرابة النُّذُرُ بیم کردن و ترسانیدن از عذاب بیم کنندگان یعنی موسی و هرون و غیر ایشان از پیغمبران
و بنابرین معنی اگرچه رسول ایشان موسی و هرون بود اما چون که منذر به مشترکست میان همه انبیا
پس تکذیب بعضی از ایشان که موسی و هرون‌اند مستلزم تکذیب غیر ایشان نیز باشد و میتواند بود
که مراد بنذر آیات تسعه باشد که موسی قبطیان را بآن بیم نمود و اکتفا بذکر ایشان از ذکر فرعون بجهة معلومیة
وجوب ارسال رسل است بفرعون بطریق اولی كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بهمه آیتهای ما
بدان نگرویدند مراد آیات تسعه است یا جمیع آیات پیغمبران بنابر آنکه تکذیب بعضی تکذیب همه است
فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشانرا بعذاب که آن غرق شدن ایشان بود بدریا أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن کسی که
غالب باشد و هرگز مغلوب نگردد در گرفتن و عذاب نمودن ایشان مُقْتَدِرٍ توانا بر اهلاک مشرکان
که هیچ چیز او را عاجز نتواند ساخت و بعد از ذکر اخبار مکذبان و بیان نوع عذاب ایشان اهل مکه را
تهدید میفرماید بقوله أَكُفَّارُكُمْ آیا کافران شما ای معشر عرب خَيْرٌ بهترند در قوت و شدة
و عَدَد و عُدَد یا در کیش و ملت مِنْ أُولَئِكُمْ ازین گروه مکذبان که مذکور شدند از قوم نوح و هود و صالح
و لوط و قبطیان استفهام بر سبیل انکار است یعنی ایشان از آنان در قوه و سطوه و کثرة و ملت بهتر نیستند
و چون ایشان بنکال عقوبه و عذاب گرفتار شدند پس چرا اینان معذب نتوانند شد أَمْ لَكُمْ
یا آنکه مر شما راست ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ براتی در کتابهای سماوی یعنی براءه آسمانی که نوشته
شده باشد بنام شما که هر که از شما کافر باشد و تکذیب پیغمبر کند ایمن باشد از عذاب و عقاب
که بر امم ماضیه واقع شد أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند کفار عرب که نَحْنُ جَمِيعٌ ما گروهی جمع شده ایم یعنی
با جمعیتیم و مجتمع در قوه و شوکه و حشمت و کثرة عدد و عُدد مُنْتَصِرٌ انتقام کشنده از اعدا یا ممتنع از آنکه
کسی قصد ما کند و طمع غالبیة داشته باشد و میتواند بود که منتصر بمعنی متناصر باشد یعنی یاری

دهند

دهنده یکدیگر در منع بلا از یکدیگر و افراد منتصر باعتبار افراد لفظ موصوفست و مرویست که ابو جهل در روز
بدر بانگ بر اسب زد و از صف لشکر خود بیرون رفت و گفت ما امروز انتقام خود را از محمد و اصحاب او
بکشیم آیت آمد که سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شوند جمع کفار مکه وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ و برگردانند پشتهای
خود را از حرب و فرار نمایند و افراد دبر بجهة اراده جنس است یا باعتبار هر یک از افراد یعنی هر یکی از ایشان پشت
خود را از حرب برگردانند این آیه از دلایل نبوتست و معجزات نبویه و نزد بعضی نزول این آیة قبل از واقعه بدر بود
چنانکه صاحب کشاف از عمر نقل کرده که چون این آیة آمد من ندانستم که مراد حق سبحانه ازین چیست تا آنکه
در روز بدر رسول را دیدم که درزه میپوشید و میگفت سیهزم الجمع و یولون الدبر دانستم که این آیة
دالست بر شکست جمعیة مشرکان و منهزم شدن ایشان و غلبه ما بر ایشان بعد از آن حق سبحانه میفرماید
که همین قتل و اسر و هزیمت ایشان اکتفا نخواهد شد بَلِ السَّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه
عذاب اصلی ایشانست و آنچه در دنیا دیده اند از طلایع است وَالسَّاعَةُ و قیامت باعتبار شدت
اهوال و عذاب أَدْهَى سختر و فظیع تر است و این مشتق از داهیه است که عبارتست از بلیه عظیمه که
در نهایت شدت باشد و در ازاله آن هیچ حیله نتوان کرد وَأَمَرُّ و تلخ تر و ناخوش تر از عذاب بدر یا اسیر
بلای آن بیشتر و سختر آنکه تبیین احوال کفار میکند بقوله إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که مشرکان که نامه اعمال
خود را بجریمه شرک و عناد سیاه کرده اند فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند از راه حق در دنیا وَسُعُرٍ و در آتشهای سوزان
در آخرت یا در هلاکت اخروی و عذاب نیران ابدی گرفتارند يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی که کشیده شوند فِي النَّارِ
در آتش دوزخ عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی ایشانرا بر روی انداخته بکشند و بدوزخ افکنند و نزد
آن حال بایشان گویند که ذُوقُوا بچشید مَسَّ سَقَرَ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا تسمیه الم
آتش بمس از قبیل تسمیه مسبب است باسم سبب چه مس آتش سبب تام است بآن و سقر علم طبقه ایست
از طبقات دوزخ و لهذا غیر منصرفست بتانیث و علمیه و آن در اصل لغة بمعنی حرارت آفتابست و شده
لمعات و اشراقات وی آنکه بیان عدل خود مینماید بقوله إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که هر چیزی را
آفریده ایم در دنیا و آخرت بِقَدَرٍ باندازه خود یعنی بمقدار و مرتبه که لایق باشد او و بر حسب مقتضی

حکمت و وفق مصلحت بدون نقص و مزیتی دران مرتبه تا موجب خلاف حکمت نشود پس خلق عذاب و تقدیر
ان برای مشرکان و اهل عصیان نیز بر قدر استحقاق ایشان خواهد بود تا از دایره حکمت خارج نشود
یا هر چیزیرا خلق کردیم بر طریقی که مقدر و مکتوب بود در لوح محفوظ و حکم ازلی بان تعلق گرفته
بدون زیاده و کم و گویند که قدر بمعنی اجل است یعنی هر چیزیرا آفریده ایم با اجل معین و مقرر که تقدم و
تاخر نیابد و از ابن عباس مرویست که جعلنا لکل شیء شکلا یوافقه ویصلح له یعنی برای هر چیزی صورتی و
هیئتی که موافق و لایق اوست بیافریدیم چون خلق نسا برای رجال و اتان برای حمار و ثیاب رجال برای
رجال و ثیاب نسا برای نسا و غیر ذلک و حسن برین وجه تفسیر نموده که هر چیزیرا آفریده ایم بر قدر معلوم
چون لسان از برای تکلم و ید از برای بطش و رجل برای مشی و عین برای بصر و اذن از برای استماع
و معده برای طعام و غیر آن که اگر ازین زیاده و کم باشد غرضی که بان متعلق است تمام نشود درین
آیت مجبره را مجال تمسک نیست زیرا که تراعی درین نیست که همه افعال او سبحانه بقدر و اندازه است
خلاف در افعال ماست که آنچه نه بفرمان اوست نه بقدر اوست و ایشان میگویند که خیر و شر و
کفر و ایمان بقدر است و مراد از آیه معنی اولست نه ثانی وما امرنا ونیست فرمودن ما هر چیزیرا که اراده
تکوین ان کنیم الا واحدة مگر کلمه واحده که ان لفظ کن است کقوله تعالی انما امرنا اذا اردناه ان نقول کن
فیکون یا نیست امر ما بچیزی مگر فعله واحده بدون لبث دران بی تفکر و معالجه کلمح بالبصر چون نگریستن
بچشم در سرعت و سهولت و از ابن عباس مرویست که مراد او سبحانه است بوقوع قیامت در اسرع
زمان چنانکه در جای دیگر فرموده که وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب یعنی اگر خواهیم قیامت را
بیکچشم زدن بیاوریم بلکه کمتر از ان ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم در قرون ماضیه اشیاعکم
اشباه و امثال شما را یعنی جماعتی را که در کفر و عناد مثل شما بودند چنانکه درین سوره شنیدید فهل
من مدکر پس هیچ پند گیرنده هست تا از حال ایشان عبرت گیرد اشیاع در اصل لغة بمعنی اتباع است
و تسمیه ایشان بان بجهت موافقت است بینهما در کفر و عناد و تکذیب انبیا وکل شیء فعلوه و هر چیزی
که کرده اند کفار گذشته مکتوبست فی الزبر در نامهای اعمال ایشان که بدست حفظه نوشته شده یا

ازام

جمیع انبیا

جمیع انبیا کرده اند مکتوبست بر ایشان در لوح محفوظ و بنا برین تسمیه ان بزبر که بمعنی مکاتیب است باعتبار
انست که اصل همه کتابهاست و اگر چه یکچیز است وکل صغیر وکبیر و هر خردی و بزرگی از افعال و
اقوال که از ایشان یا از جمیع خلایق اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مستطر نوشته است
در لوح محفوظ و بران پاداش خواهند یافت یا هر صغیر و کبیر از ارزاق و اجال و حیاة و ممات و غیر
ان مکتوبست در لوح و بعد از ذکر حالات کفار تبه روزگار بیان احوال مومنان پرهیزکار میکند
و میگوید که ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران روز قیامت فی جنات در بوستانهایی
باشند که مملو باشند از اشجار میوه دار ونهر و در جویهای واسعه که آب و شیر و عسل و شراب در ان
جاری باشد ایراد انهار بصورت مفرد بجهة که نهر اسم جنس است و یا بجهت موافقه فواصل و بعضی
انرا بمعنی سعة و ضیا تفسیر نموده اند مشتق از نهار یعنی متقیان در جنان باشند و در روشنی و فراخی
مکان برخلاف مشرکان که بضیق و ظلمت گذرانند در آتش سوزان و دیگر متقیان فی مقعد صدق در مجلس
حق و مکان پسندیده باشند که دران لغو و اثم نباشد و امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده
که چون حق سبحانه آنمکانرا بصدق وصف کرده است پس غیر اهل صدق در آنمکان نخواهد بود و سلمی
گفته که آنمکانیست که حق سبحانه در انجا راست کرده اند وعده که با اولیای خود کرده حاصل که متقیان در آن
مقام باشند عند ملیک نزد پادشاهی که مبهم است امر او بر جمیع افهام و عاجز از ادراک آن همه ظنون
و اوهام مقتدر صاحب اقتدار و توانا بر همه چیزها بر وجهی که هیچ شیء نیست که در تحت ملک و قدرة او خارج
باشد پس کدام منزلة اکرم و اعظم از منزلة ایشان باشد و اجمل و اشمل ازین در سعادة و شبهه نیست در انکه
مراد بقرب قرب مکانیست و منزلة نه قرب مکان و منزل پس مراد آنست که اهل تقوی در کنف و جوار آفریدگار خود
باشند بحیثیتی که مستغرق غواشی رحمت و افضال جمله او باشند و صاحب بحر الحقایق فرموده که مقعد صدق
مقام وحدة ذاتیه است که در مرتبه عبدیة محقق شود و در کشف الاسرار آورده که کلمه عند مشعر است
بقربت و تخصیصی که اهل قرب فردا دران سرا بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت سیوم در این
سرا مختص بران بوده که ابیت عند ربی و چون دیده که فردا خواص بدان نازند دانای مرتبه او باشد

پس از رتبه اعلای فردای وی که نشان تواند داد عبد الله بریده گوید که اهل بهشت که مکان و مرتبه ایشان
دون مقعد صدق باشد هر روز باین موضع آیند و دران استماع قرآن کنند و ازان التذاذ تمام یابند
فرحان و نازان بمنازل خود باز روند در خبر است که روزی موسی بمناجات میرفت بدرویشی رسید بلند
ناله ازان بگوش او رسید چون نگاه کرد که برهنه بر خاک خفته و خشتی زیر سر گرفته و عورة خود بریگ
پوشیده مینالید و دران ناله خبری میگفت موسی نزدیک وی شد الهی تری غربتی و وحدتی و تعرف فقری
و فاقتی پس از انجا بمناجات رفت و بعد از انکه اراده مراجعت نمود از جانب عزت خطاب بوی رسید که ای
موسی پیغام آن درویش بما نرسانیدی و احوال او را بما عرض نکردی موسی گفت بار خدایا تو عالمی که دیدم
حکایت وحدت و وحشت خود میکرد و شکایت فقر و فاقه خود مینمود حق سبحانه فرمود که برو و او را از من سلام
برسان و بگو که تو تنها نیستی من که خداوندم انیس توام تو غریب نیستی من جلیس توام تو درویش نیستی من
وکیل ما یحتاج توام موسی بیامد و بر بالین وی بنشست و پیغام خدایرا بگذارد آن درویش گفت که یا
کلیم الله مرا بیش ازان هست که خدای عالم حدیث من بشنود و جواب دهد پس نعره زد و جان تسلیم کرد موسی نزد
بنی اسرائیل آمد و ایشانرا ازین حال خبر داد و با اشراف قوم بیامد تا او را دفن کنند چون بان ویرانه آمدند بلای
وحشی دید که انجا افتاده و درویش پیدا نیست مناجات کرد که بار خدایا این درویش کجا شد زمین اورا
فرو برد یا گرگ او را بخورد جبرئیل آمد و گفت خدای میفرماید که چه گمانست که بدوستان من میبری این
درویشی بود که شیطان او را در دنیا طلب کرد و نیافت و ملک الموت در وقت نزع طلبید و راه باو نبرد و منکر
و نکیر در قبرش جستند و نیافتند و رضوان در بهشتش جست و باو نرسید و مالک در دوزخ طلب کرد
و او را ندید گفت خدایا پس کجا رفت خطاب آمد که دوست نباشد مگر نزد دوست فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر و ابو اسحق ثعلبی در کتاب خود بعد از انکه تفسیر این آیه کرده فرموده که از جابر روایتست
که روزی رسول صلعم در مسجد نشسته بود بعضی از اصحاب از احوال بهشت پرسیدند فرمود که
ان لله لواء من نور و عمودا من زبرجد خلقها قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی عام مکتوب علی رداء
ذلک اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خیر البریه صاحب اللواء امام القوم خدا را لوائیست از نور

و عمودی از زبرجد که انها را آفریده پیش از آفرینش آسمانها و زمینها بدو هزار سال بر رداء این لوا
نوشته که هیچ خدایی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه و محمد صلعم فرستاده خداست و آل محمد
بهترین آفریدگانند و صاحب این لوا امام و پیشوای جمیع مردمانست امیر المومنین صلوات الله علیه چون
این کلام را استماع نمود فرمود که الحمد لله الذی هدانا بک و کرمنا و شرفنا شکر و سپاس مر خدایرا
که ما را بتو هدایت داد و مکرم و مشرف گردانید انحضرت فرمود که یا علی اما علمت ان من احبنا و انتحل محبتنا
اسکنه الله تعالی معنا ای علی ندانسته که هر که ما را دوست دارد و خود را بمحبت ما نسبت دهد و دعوی
مودت ما کند حق تعالی او را جای دهد در درجه ما و با ما رفیق و مصاحب باشد پس این آیه را تلاوت فرمود
که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر سورة الرحمن مکیست غیر از آیه یسأله من فی السموات و الارض
که نزد عطا و قتاده و عکرمه در مدینه نازل گشته و حسن و همام از قتاده و ابو حاتم نقل کرده اند که این سوره
مدنیست و عدد آیات آن نزد کوفی هشتاد و هشتست و نزد حجازی هشتاد و هفت و نزد بصری هشتاد و
شش اختلاف آن در یک آیه است الرحمن کوفی است و شامی خلق الانسان غیر مدنی و ضعها للانام
غیر مکی المجرمون غیر بصری شواظ من نار حجازی ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که سوره
الرحمن قراءة کند شکر نعم الهی گذارده باشد و حق سبحانه بر ضعیفی و عاجزی او رحم کند و امام موسی
کاظم صلوات الله علیه و آله از آبای کرام خود علیهم افضل الصلوات و التسلیمات نقل کرده که پیغمبر صلعم فرمود که
هر چیزی را عروسیست و عروس قرآن سوره الرحمن است و ابو بصیر از ابی عبد الله صلوات الله علیه
روایت کرده که آنحضرت فرموده ترک قراءة سوره الرحمن مکنید که این سوره در دل منافقان قرار نمیگیرد
و در روز قیامت نزد پروردگار خود آید بر صورة بشری نیکو صورة و خوشبوی و در موقفی باشد که اقرب
باو سبحانه باشد و هیچکس را رتبه آن نباشد که بآن موضع رسد پس حق سبحانه باو خطاب کند که
کسان در دنیا بتلاوة تو مداومت نمودند گوید که فلان و فلان حق سبحانه روی ایشانرا سفید و نورانی
سازد و گوید بایشان که هر که را که دوست میدارید شفاعت او کنید پس ایشان هر که را که خواهند
شفاعت نمایند و هیچکس نباشد که شفاعت او کنند الا که حق سبحانه باو گوید که برو و در بهشت ساکن

شو که هر چه آرزوی نفس تو باشد در آنجا موجود و مهیاست و حماد بن عثمان از امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده که واجبست که سوره رحمن را در هر روز جمعه قراءة کنند و هر گاه که بآیه فبای آلاء ربکما
بگویند که لا بشیء من آلائک رب نکذب یعنی ای پروردگار ما بهیچ چیز از نعمتهای تو تکذیب نمیکنیم
از آنحضرت مرویست که هر که در شب این سوره بخواند باین وجه که مذکور شد حق سبحانه دو فرشته براو
موکل کرداند که نگهبان او باشند تا صبح واگر صبح بخواند نیز دو ملک براو موکل سازد که حافظ او باشند
تا شب وار هشام بن عروه نقل کرده اند که اول کسی که قران باواز بلند بر مشرکان قریش خواند عبد الله
بن مسعود بود و آنچنان بود که اصحاب رسول بجمعی مجتمع شدند و گفتند قریش قران نشنیده اند
کیست از ما که جراءة کند و قران بجهر بر ایشان خواند عبد الله گفت من بخوانم پس برخواست و نزدیک
مقام ابراهیم بایستاد و سوره الرحمن بنیاد کرد و قریش در مجالس خود نشسته چون این کلام استماع
کردند از روی تعجب بیکدیگر گفتند این مرد چه میگوید پس چند کس برخواستند و او را چند
بزدند که اثر ضرب بر وی پیدا شد و او همچنان میخواند تا چند آیه تلاوت نمود و برگشت اصحاب گفتند که
ما باین امر جرات نمیکردیم بجهت این بود و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره القمر نمود باسم نور کوا خود
این سوره نیز بیان کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم الرحمن آورده اند که چون حضرت
رسالت صم کافرانرا از اسم رحمن خبر داد گفتند که ما رحمن را نمیشناسیم این سوره نازل شد و گفته اند
اهل مکه طعنه میزدند که جبر و یسار قران بمحمد می آموزانند حق سبحانه فرمود که خداوند بسیار بخشایش
که رحمت او همه چیز را فرا رسیده علم القران آموخته است قرانرا بحبیب خود نه جبر و یسار و مراد بتعلیم
خدا تمکین دادن و آسان گردانیدن تعلم قرانست یا ایجاد علم نمودن نزد ممارست و مدارست آن وابن
عباس برین وجه تفسیر فرموده که خدای قرانرا علامت و نشانه نبوت حضرت رسالت گردانید
خلق الانسان بیافرید جنس آدمیانرا علمه البیان بیاموخت او را یعنی بنی آدم را روشن کردن ما
فی الضمیر بنص و کنایه یا تعلیم دادن اشیا را بیان حلال و حرام و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر و ابجد
کرد و انجه ترک آن باید نمود تا بر ایشان حجت باشد و افراد ضمیر باعتبار لفظ است چه انسان من حیث اللفظ

موز است

سوره الرحمن

مفرد است و از ابن عباس مرویست که مراد از انسان آدم است که او را خلق فرمود و جمیع اسما را تعلیم وی داد
و در خبر است که آدم ع بهفت صد هزار لغت سخن گفتی و عربیت وی از همه فاضلتر بودی و از صادق ع
منقولست که بیان اسم اعظمست که آدم ع بسبب تعلم آن همه چیزها را بدانست و نزد بعضی ضمیر راجع بحضرت
پس معنی انست که خدای بخشنده بیافرید محمد را و بیاموزانید و برا بیان انچه بود و هست و باشد بنا
مضمون حدیث علمت علم الاولین والاخرین ازین خبر میدهد و باید دانست که چون این سوره مقصورست
بر تعداد نعم دنیویه و اخرویه حق سبحانه انرا مصدر ساخت بلفظ رحمن و مقدم داشت انچه اصل نعم
دینیه است واجل ان که ان انعام او سبحانه است بقران و تنزیل و تعلیم ان چه قران اساس دین متین
و منشاء شرع مبین است و اعظم وحی الهی در رتبه و احسن ان در ابواب دین و ملت و اعز کتب سماویه
در اعجاز و مصداق و معیار آن و تاخیر ذکر خلق انسان نمود از تعلیم قران تا معلوم شود که غرض و
غایت آفرینش انسان متدین شدن اوست بدین حق و احاطه علم نمودن بوسیله وحی و کتاب او
سبحانه و اشارت باینکه گویا غرض و غایت که باعث خلق اوست مقدم و سابق است بر او و بعد از ان
بیان تعلیم بیان فرمود که ان منطق فصیح است که مشعر عما فی الضمیر باشد تا اشعار باشد باینکه
امتیاز آدمی از دیگر حیوانات به بیان است و ایما بر انکه افهام غیر بیان بمثابه تلقی وحی است
که مثمر تعرف حق و تعلم احکام شرع است و این جمل ثلاثه را که اخبار مترادفه رحمن اند معری ساخت
از حرف عطف بجهت اینکه ان اخبار بنمط تعدید همچنانکه گویی که زید اغناک بعد فقر اعزک بعد ذل کثرک
بعد قلة فعل بک ما لم یفعل احد باحد فما تنکر من احسانه و نیز بجهت نمط تعدید است ترک حرف عطف
در قول او سبحانه که الشمس والقمر آفتاب و ماه جاری میشوند در بروج آسمان بحسبان بحسبانی مقدر
در بروج خود و ان مصدر است بمعنی حساب چون نقصان که بمعنی نقص است یا جمع حسابست
چون شهاب و شهبان و حذف فعل بجهت دلالت کلام است بر ان و خلاصه کلام انست که حق سبحانه
مقدر و مقرر فرمود سیر آفتاب و ماه را در بروج و منازل خود که اصلا از ان در نمیگذرند و علی الدوام والا
بران حساب و طریق مرور مینمایند پس آفتاب قطع بروج میکند در عرض سیصد و شصت و پنج روز و ما

درمدت بیست وهشت روز وهرگز ازین حالت تجاوز نمینمایند وتخلف نمیکنند وتخصص شمس وقمر بذکر
بجهت انست که انها منشا منافع کثیره اند چه باین هردو شناخته میشود فصول واوقات وشهور و
سنوات وسایر محاسبات وبانها متسق ومنتظم میگردند امور سفلیات وازجمله منافع ان شب و
روز است که معظم امور ست ودر خبر ست که سعت آفتاب ششهزار وچهار فرسنگست وسعه ماه
چهار هزار فرسنگ برظاهر آفتاب نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الشمس بقدرته واجراها بامره و
درباطن ان نوشته که لا اله الا الله رضاه کلام وغضبه کلام ورحمته کلام وعذابه کلام ومعنی مراد ازین انست
که بکلام خدا راضی شوید وبیکدیگر رحم کنید وبکلام او خشم گیرید وعذاب نمائید یعنی بایدکه رضا ورحمت
وغضب وتعذیب شما موافق اراده الهی باشد وبرظاهر ماه مکتوب شده که لا اله الا الله محمد رسول
الله خلق القمر وخلق الظلمات والنور ودر بطن ان مرقوم گشته که خلق الله الخیر والشر بقدرته یبتلی بهما
من یشاء من خلقه طوبی لمن اجری الله الخیر علی یده وویل لمن اجری الشر علی یده مراد انست که او سبحانه
خالق اقتدار وتمکین والات شر است نه خالق نفس شر خوشا حال کسی که لطف الهی شامل حال
او شده مرتکب فعل خیر است ووای مر شخصی راکه در بادیه خذلان فرومانده بعمل شر مشغول است
وبجهت عظم انتفاع نیر است که او سبحانه اول بیان ان نموده ودر معرض امتنان وبعد ازان اشارة بنجم
دیگر کرده وفرموده که والنجم وگیاهی که بروید واورا ساقی نباشد که بان قایم شود وبجهت ان بر روی زمین
منبسط گردد چون بعضی بقول والشجر ونباتی که براید واورا ساقی بود که بان راست بایستد
یسجدان سجده میکنند یعنی فرمان میبرند خدای را بطبع وطوع درهرچه از برای ان مخلوق شده اند اصلا
ازان امتناع نمینمایند مثل فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف وگویند سجود ایشان بسایه است
یا بتحرک وتمایل ایشان برباح ونزد اهل تحقیق سجود ایشان دلالت ایشانست برانکه حادث اند وایشانرا صانعی
ومدبری هست که مستحق سجود است وبعضی گفته اند که ایشانرا سجودی خاص است که ما را بران وقوف
واطلاعی نیست چنانکه بر تسبیح ایشان علم نداریم کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم ونزد مجاهد مراد
بنجم کواکب اند وسجود ایشان طلوع ایشانست ازمطالع خود وبدانکه حق نظم درین دو جمله ان بود که چنین

باشد

باشد که واجری الشمس والقمر واسجد النجم والشجر یا الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر یسجدان لهذا این دو جمله
مطابق ماقبل خود باشند لکن تجرید ایشان از انچه دالست بر اتصال اشعار است بانکه وضوح ان مستغنی
از بیان است ووصل معنی مغنی از وصل لفظ چه معلوم است که حسبان وسجود مقدر بتقدیر اوست
نه بغیر او وادخال عاطف بینهما بجهت اشتراک انهاست برانکه انچه محسوس میشود از تغییرات
احوال اجرام علویه وسفلیه بتقدیر وتدبیر او سبحانه است وصاحب کشاف آورده که ترک واو عطف
درجمله اولی قیاس برسنن تعدید است چنانکه دانسته شده ذکر ان در جمله ثانیه جهت تناسب ان
بجمله اولی زیرا که چون شمس وقمر از ایات سماویه اند ونجم وشجر از ایات ارضی پس بینهما من
حیث التقابل تناسب خواهد بود ودیگر غالب انست که سما وارض بدون یکدیگر مذکور است
نمیشوند در عرف عام پس بینهما تقارب باشد ونیز جریان شمس وقمر مشارک سجود نجم وشجر
در انقیاد انها بامر الهی پس ازین حیثیت نیز بینهما مناسبتی باشد وبجهت اشتراک نفس در
تدبیر است که ذکر حرف عطف نموده وفرموده که والسماء رفعها وآسمانرا برداشت بر بالای
زمین و پانصد ساله راه یعنی بیافرید انرا بر وجهی که مرفوع ومرتفع بود وانرا منشاء احکام و
مصدر قضایا ومحل نزول اوامر ونواهی ومسکن ملائکه خود کرد ایذا این اشعار است بر
کبریای ذات او سبحانه وقدرت قاهره او بر جمیع آفریدگان ووضع ونهاد درمیان مردمان
یا فرو گذاشت از آسمان المیزان یعنی چیزیراکه بان وزن اشیا ومقادیران معلوم میشود چون
ترازو وقپان ومکیال ومقیاس وغیران وبان معلق ساخت احکام عباد وقضایا ی
ایشانرا وانچه بان متعبد ند از تسویه وتعدیل در اخذ واعطا تا امر عالم بان منتظم شود ومستقیم
گردد ومخفی نیست درانکه علت عطف این جمله بجمله اولی اشتراک انهاست در عدل که سبب
انتظام عالم است وموجب عدم افراط وتفریط درمیان بنی آدم ونزد مجاهد وضع بمعنی
امر است ومیزان بمعنی عدل یعنی حق تعالی امر فرمود بعدالت در جمیع امور چه ان موجب انتظام م
جمیع امور است کما قال عم وبالعدل قامت السموات والارض واز حسین بن فضل نقل کرده اند

کمراد بمیزان قرآنست که عمل بآن موجب تسویه امور دینوی و اخروی و امروست و بعد از تمهید حق سبحانه
وضع آن نمود أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ برای آنکه تجاوز نکنید و در نگذرید در میزان یعنی از عدل و انصاف
متجاوز نشوید و براستی معامله نمائید و بنا بر این معنی لام علة محذوفست و ان حرف ناصبه و میشاید
که لا ناهیه باشد و ان ان مفسره یعنی معنی مراد از وضع میزان اینست که در مگذرید از عدل و
در جمیع امور عدالت را مرعی دارید آنکه بجهة مبالغه درین باب تکریر این معنی میفرماید بقوله
وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید در کردن
و دادن وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و کم مکنید ترازو را یعنی کم مپیمائید تا بوقت وضع میزان قیامت شرمنده
نشوید چه علت وضع میزان تسویه است و در کتب اوایل مذکور است که ای فرزند آدم
فا عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و فا کن بمردمان اگر اراده آن داشته باشی که با تو
کنند حاصل که حق سبحانه درین کلام میمنت انجام نهی طغیان نموده که عبارتست از اعتداد
و زیادتی برانچه بندگان بآن مامورند و نهی خسران فرموده که آن تطفیف و نقصانست و تکرار
لفظ میزان فرموده بجهة تشدید توصیه و تقویه امر باستعمال آن و حث مردمان بر آن و بنا بر آنکه
مراد بوزن و میزان عدلست معنی آنست که در همه امور بعدالت و سویه قیام نمائید و بخس و نقص آن
منمائید و از سفیان بن عیینه مرویست که اقامت وزن بیدست و قسط آن بقلب و چون از سماء ذکر آسمان
فرمود و رفع آن در مقابل آن بیان ارض میکند و وضع آن و میفرماید که وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را
بنهاد بر روی آب و بگسترانید بران لِلْأَنَامِ از برای آدمیان و پریان تا بران قرار گیرند یا برای هر ذی
روحی که بر روی آنست از جن و انس و سایر حیوانات چه آن ماند مهادیست که بر بالای آن نشینند
و خسبند و برخیزند و بما یحتاج خود قیام نمایند فِيهَا فَاكِهَةٌ در آن انواع چیزهاست که بآن متنعم
و ملتذ شوند از اصناف ثمار وَالنَّخْلُ و خرمابنان ذَاتُ الْأَكْمَامِ که خداوند غلافها اند چه خرما که هنوز منشق
نشده در غلافست یا مراد هر چیزیست که مغطی اوست از طلع و غلاف و لیف و اغصان و غیر آن
از آنچه حافظ او باشد از آفات سماوی و ارضی و تخصیص خرما بذکر از فواکه جهت تفضل اوست و مشابهتی

که با انسان

۳۲۴

که با انسان دارد در تمایل و تحابب و تابیر و جفاف بعد از قطع اغصان و غیر آن وَالْحَبُّ و نیز در زمینست
جنس دانه ذُو الْعَصْفِ که خداوند برگ خشکست مراد حبوبیست که قوت را شاید از گندم و جو
ارزن و غیر آن و عصف کاهیست که دانه را از و جدا میسازند و بخورد دواب میدهند وَالرَّيْحَانُ
و دیگر در زمینست ریحانی که او را بو میکنند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده ام که بعضی از آن
خوردنیست و بعضی بوی کردنی و نزد اکثر مفسران ریحان بمعنی روزی انسانست و از ضحاک
منقولست که مراد از حب جمیع حبوبست خواه ماکول انسان باشد یا حیوان و عصف برگیست
که رزق حیوانست و ریحان رزق مردمان حاصل که حق سبحانه درینجا بیان نعمتی فرموده که بآن
ملتذ شوند از انواع نواکه و بیان آنچه جامع تلذذ و تغذی باشد که آن ثمر نخلست و ذکر آنچه محض
تغذی جمیع حیوانات باشد که آن حبست و بیان چیزی که مخصوص باشد بانسان در اکل یاد
شم که آن ریحانست و بعد از تعداد این نعم بجهة تقریر و تثبیت آن میفرماید که فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار مینمائید و
میگوئید که از و نیست ضمیر راجع بجن و انس است و لفظ انام که مذکور شده و ذکر خلق جان
و انسان و ثقلان که بعد ازین ذکر خواهد شد دالند بر مرجع این ضمیر و بدانکه این کلمات
در سی و یک موضع ازین سوره تکرار یافته بجهة اینکه سوره مشتملست بر ذکر نعم الهی پس بعد
از ذکر هر نعمتی این الفاظ تکرار نموده تا سامعون و قایلان متنبه شوند بر کثرت نعم و تصدیق
نمایند بهر یک از آن و گفته اند که تکرار برای دفع غفلتست و تاکید حجة و تقریر نعمت و تاکید
در تذکیر آن و مبالغه در توبیخ مکذب آن چنانکه در عرف میگویند که أَمَا أَحْسَنْتُ إِلَيْكَ
حِينَ أَعْطَيْتُكَ مَالًا أَمَا أَحْسَنْتُ إِلَيْكَ مَلَّكْتُكَ عَقَارًا أَمَا أَحْسَنْتُ إِلَيْكَ حِينَ بَنَيْتُ لَكَ دَارًا
و مثل این در کلام عرب و اشعار ایشان بسیار است و مهلهل بن ربیعه برادر خود را کلیب مرثیه گفته است
و در هر بیتی مکرر کرده که على أن ليس عدلا من كليب إذا طُرِدَ اليتيم عن الجزور على أن ليس عدلا
من كليبٍ إذا ما ضيم جيران مجير على أن ليس عدلا من كليبٍ إذا رجف العضاة من الدبور

وقران بطریقه استعمال ایشان فرود امده تا از هر نوع کلامی که مستعمل ایشان باشد از روی فصاحت در
قران نیز ان نوع توان یافت و در صحیح از جابر انصاری نقل کرده که حضرت پیغمبر صلعم این سوره را تا آخر
بر ما خواند و بعد از ان فرمود که چیست مرا که شما را خاموش می بینم جنیان از شما نیکوتر بودند در رد جواب
من هیچ بار نخواندم فبای الاء ربکما تکذبان مکر که ایشان در جواب کفتند لا بشیء من نعمک ربنا
نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای ترا ای پروردکار ما تکذیب نمیکنیم پس ترا ثنا و ستایش
خلق الانسان بیافرید ادم را که پدر انس است صلصال از کل خشک که از غایت جفاف مصوت
باشد کالفخار مانند کل باتش پخته یعنی خزف و آجر که چون دست بروی زنند اواز کند و نزد بعضی
مراد جنس انسانست یا اعتبار انکه اصل همه که آدم است از صلصال است و بدانکه چون حق سبحانه
ادم را از خاک آفریده بعد از انکه از کل چه سان ساخته بود و از غایت طول مکث سیاه کشته و متعفن
شده و بعد از ان از انجا صلصال ساخته پس آیه مخالف این آیات نباشد که خلقه من تراب و خلقته
من طین و من حماء مسنون و من طین لازب و خلق الجان و بیافرید جان را که پدر جن است وان ابلیس است نزد
بعضی یا خلق کرد جمیع جنیان را من مارج از زبانه صافی بی دود من نار از آتش ذکر من نار بجهة بیان ما
چه در اصل لغت بمعنی مضطربست ماخوذ از مرج بمعنی اضطراب یا بجهة انکه مراد بان اتش مخصوص
باشد کقوله تعالی نارا تلظی و کویند مارج آتشیست که زبانه سرخ و سبز و زرد ان بیکدیکر آمیخته
کرده بعد از بلندی و تیزی ان که ماخوذ از مرج الدین و الامر اذا اضطرب و اختلط و در باب بهفتم از
سفر ثانی فتوحات مکیه مذکور است که مارج آتشیست ممتزج بهوا که از هوای مشتعل کویند پس جان
مخلوقست از دو عنصر که ان آتش و هواست و آدم آفریده شد از دو عنصر که خاک و آبست چون خاک و
آب بهم ممزوج شوند ان را طین کویند و چون هوا و آتش بهم مختلط کردند ان را مارج خوانند
و چنانچه تناسل در بشر بالقای اب نطفه است در رحم تناسل در جن بالقای هواست در رحم انثی و
میان آفرینش جان و آدم شصت هزار سال بوده فبای الاء ربکما پس بکدام نعمت از نعمای پروردکار
خود که شما را از کل و مارج آفرید و افضل مرکبات و خلاصه مکونات و احسن مصورات کردا
نید

ودولت حیات ازلی فرمود تکذبان تکذیب و انکار مینمائید رب المشرقین خدای بخشاینده آفریننده
دو مشرقست برای آفتاب یکی مشرق صیفی و دیکری مشرق شتوی و رب المغربین و پروردکار دو مغرب
برابر از یکی تابستانی و دیکری زمستانی و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فواید مندرج است
از اختلاف فصول و حدوث ان چه بهر فصل تعلق دارد و مع ذلک شروق آفتاب موجب طلب
معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت و نزد بعضی مراد بمشرقین و مغربین مشرق
و مغرب شمس و قمر است و ذکر ان بجهة بیان تعریف آفتاب و ماهست که متضمن فواید بسیار
و خواص بیشمار است و دلالت ان بر کمال قدرت حضرت ربوبیت فبای الاء ربکما پس بکدام نعمتهای
پروردکار خود تکذبان جحود میورزید و منکر میشوید مرج البحرین رها کرد و روان ساخت دو دریا
یکی شیرین و خوش و دیکری شور و تلخ یلتقیان در حالتی که بیکدیکر میرسند و سطوح انها با
تماس میکنند و ان بحر فارس و رومست که در محیط بیکدیکر ملتقی میشوند بینهما میان
ان هر دو دریا برزخ حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا یا مانعی از جزایر که بسبب آن لا یبغیان از و نمی
جویند بر یکدیکر و هیچ کدام بر دیکری غالب نمیشوند بمازحه و ابطال خاصه یکدیکر پس بسبب
این حاجز عذوبت دریای عذب بملوحت دریای تلخ باطل نمیشود و کویند یعنی آنست که این هر دو دریا
بسبب حاجز ازلی که مقرر شده تجاوز نمینمایند تا انچه میان ایشانست غرق نشود و شبهه نیست
در انکه منافع بسیار برین دو دریا متفرع است فبای الاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای پروردکار خود
تکذبان تکذیب مینمائید انکه بیان بعضی از منافع بحرین مینماید و میفرماید که یخرج منهما بیرون
می آید از ین دو دریا اللؤلؤ مروارید بزرک والمرجان و مروارید ریزه و کویند که لولو و مرجان از
بحر مالح حاصل میشود نه از بحر عذب پس بنا برین ایراد ضمیر تثنیه بجهة انست که خروج ان از ملتقی ملح
و عذبست یا انکه چون هر دو بهم مجتمع اند پس مخرج احدهما مثل مخرج هر دو است و دیکر انکه عادت عرب
انست که چون ذکر دو چیز میکنند اکر در عقب کلامی مذکور میشود که مناسب یکیست دون
دیکری اسناد بهر دو میکنند بر سبیل توسع کما قال الله تعالی یا معشر الجن و الانس الم یاتکم

رسل منکم ومقرر است که رسل از انس اند نه از جن ونزد بعضی ضمیر راجع باب باران وآب دریاست چه حصول
دُر از قطرهٔ باران است که در دهن صدف آید ولهذا ابن عباس بحرین را به بحر آسمان وبحر زمین تفسیر نمود
وفرموده که این هر دو دریا بقدرت خدای تعالی یکبار بهم میرسند وبینهما ابر حاجز است که مانع
نزول دریای آسمان وصعود دریای زمینست واز دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته میشود
وبدهان صدف در می آید واز آن لآلی منعقد میگردد واز ابن جریج منقول است که روز باران صدف
از دریا بیرون آید ودهن باز کند هر قطره باران که در وافتد مروارید شود ونیز از او روایت کرده اند که گفت
از بعضی ثقات شنیدم که استخوان خرمائی در صدف بود قطرهٔ باران بران آمد آنمقدار که باران بآن
رسیده بود مروارید شد وبقیهٔ استخوان بر حال خود بماند وگویند که دُر نزد التقای بحرین حاصل
میشود وعذب مثل القاح است نسبت بتلخ واز غواصان نیز نقل کرده اند که لولو حاصل نمیشود مگر نزد
ملاقات دریا عذب وتلخ بیکدیگر وخلق این جواهر برای انست که تا مردمان از آن ارایش خود کنند واز
بیع وشرای آن فواید یابند فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمای پروردگار خود تکذبان تکذیب میکنید
وبدانکه اهل اشارت گفته اند که مراد ازین دو دریا طاعت ومعصیت نفس است وبینهما برزخ
رحمت وغضب است ولا یبغیان اشارت بانکه نفس بغی نکند بر معرفت دل ابن عطا گفته که میان خدا
وبنده دو دریاست یکی دریای نجاة وآن قرآنست که هر که متمسک بآن شود از غرقاب هلاکت نجاة
یابد ودیگری دریای هلاکت وآن دنیاست که هر که بآن تمسک جوید غرق وهلاک شود وبینهما برزخ مواعظ
ن الهیه است که دل مومن بآن متاثر گشته از هلاکت دنیویه خلاص میشود وچنانکه از دریای مالح دُر ومرجان
بیرون آید اینجا از دریای عذب رحمت که قرآنست دُر علم حرام وحلال بیرون می آید وگفته اند که این دو دریای دنیا
وعقباست وبینهما برزخ قبرست تا یکی بر دیگری بغی نکند ونزد بعضی مراد دریای عقلست ودریای
هوا وبرزخ لطف حضرت عزت ولولو ومرجان توفیق وعصمت ونیز بعضی محققان گفته اند که مراد
بحرین خوف ورجاست یا قبض وبسط یا انس وهیبت وبرزخ قدرت بی علت ولولو حالات صافیه
ومرجان لطایف وافیه وصاحب کشف الاسرار گوید که بحر خوف ورجا عامه مسلمانانراست واز آن گوهر

زهد وورع

الرحمن

زهد وورع بیرون می آید وبحر قبض وبسط خواص مومنانراست واز آن جواهر فقر ووجد زاید وبحر انس وهیبت
ابنیا وصدیقان راست واز آن گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید ودر تفسیر اهل البیت مذکورست
که مراد بدین دو دریا علی ابن ابی طالب وفاطمه است علیهما السلام که یکی دریای علمست ودوم دریای
شجاعتست ودیگری دریای سخاوت ویکی دریای وفاست ودوم دریای حیا ویکی دریای طهارت و
دیگری دریای عصمت وبرزخ میان ایشان حضرت رسالتست صلعم ولولو ومرجان که از آن دو دریا
بیرون آیند حسن وحسین اند صلی الله علیه وآلهما ونیز در تفسیر طبرسی از سلمان فارسی وسعید بن
جبیر وسفیان ثوری روایت کرده که بحرین علی وفاطمه اند وبینهما برزخ محمد است صلعم ویخرج منهما
اللؤلؤ والمرجان حسن وحسین ونسبت بحرین بایشان بجهت سعت فضل وکثرت خیر ایشانست
چه بحر بجهت اتساع مسمی باین اسم شده ولهذا حضرت رسالت صلعم در تعریف فرسی که بران سوار بوده
فرموده که وجدته بحرا یعنی کثیر المعانی الحمیده ونیز سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که مراد
از مرج البحرین علاقهٔ زوجیت است که در میان علی بن ابی طالب وفاطمه است واز برزخ مودّه ومحبتست
که در میان ایشان واقع است که هرگز منقطع نخواهد شد واز خروج لولو ومرجان از ایشان تولد حسن و
حسین است ودر روایت محمد بن جلد از ابی الجارود زیاد بن المنذر مذکور است که از ضحاک سؤال
کردند که مراد از مرج البحرین یلتقیان چیست فرمود که مراد از بحرین علی بن ابی طالبست و
فاطمه علیهما السلام واز برزخ محمد است صلعم واز لولو ومرجان حسن وحسین اند وازین اخبار
صحیحه وروایات وثیقه معلوم میشود که آل عبا بحار افضال رحمت الهی اند ودر اصداف الطاف نامتناهی
وسفن نجات دنیوی واخروی چه بمصابیح هدایت ایشان از ظلمت ضلالت خلاص حاصل میشود وبلمعات
انوار نامتناهی ایشان از تاریکی ظلمت ضلالت بسر منزل فوز وفلاح میتوان رسید اعمش که از طرف
اهل سنت است روایت کرده که من از ابی عبد الرحمن السلمی شنیدم که فرمود من از ابن مالک شنیدم
که گفت من از حضرت رسالت پناه شنیدم که فرمود اذا افقدتم الشمس فأتوا القمر فاذا افقدتم
القمر فأتوا الزهرة فاذا افقدتم الزهرة فأتوا الفرقدین قیل یا رسول الله ما الشمس قال انا قیل ما القمر قال

علیٌ قال ما الزهرة قال فاطمه قیل ما الفرقدان قال الحسن والحسین یعنی انس بن مالک میکوید که من از پیغمبر ص
شنیدم که فرمود که هرگاه شما آفتاب را نیابید باید که توجه بماه نمائید واگر ماه مفقود باشد بزهره اقبال کنید واگر
زهره را نیابید بفرقدین متوجه شوید وچون این حدیث بزبان مبارک آنحضرت جاری شد صحابه گفتند مراد
شما ازین آفتاب وماه وزهره وفرقدین چیست فرمود که من بمنزله خورشیدم وعلی بن ابی طالب بمنزله ماه و
فاطمه بمنزله زهره وفرقدین دو نور دیده من حسن وحسین اند وشبهه نیست درانکه این حدیث حقیقه
انجام مشعر است برانکه نجات از ظلمات گمراهی موقوفست باشراقات انوار باهره از مصابیح هدایة العبا
بدون تمسک بانوار ناجیه ایشان از ورطات مهلکه مظلمه نجاه متحقق نخواهد گشت ونعم ما قیل لی
خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة وله الجوار ومر خدایراست یعنی ازان او ست
کشتیهای رونده المنشآت فی البحر که برداشته وبرافراشته است بادبانهای خود را یا انشا کرده وابتدا
نماینده در رفتن یا پیدا کنده موجهای دریا بسبب جاری شدن وحفص بفتح سین خوانده یعنی
کشتیهای بادبان برکرده برای روان گردانیدن ان وکویند که منشآت بمعنی مصنوعاتست یعنی
کشتیهای ساخته شده یا بمعنی مبتدات السیر یعنی کشتیهای که ابتدا کرده شده اند برفتن کالاعلام
مانند کوهها در درازی وبلندی وبزرگی ومؤید معنی اولست انکه از مجاهد منقولست که کشتیها که صاحب باد
باشد از منشآت میکویند وانها که بی بادبانند باین اسم مسمی نمیشوند وخلق کشتی وروان کردن ان در دریا
جهت انقطاع بندکانست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک ووقوع تجارات ومعاملات واین نعمتها ی
عظیمست فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدکار خود تکذبان بدروغ میدارید ودر انکار ان میکوشید
کل من علیها فان هرکس که بر زمینست از جن وانس یا از ذوات الارواح یا از جمیع مرکبات بنا، علی التغلیب
هلاک شونده اند یعنی عاقبت کار ایشان فناست ایراد ضمیر بدون ذکر مرجع ان که ذکر ارض است بجهت
معلومیة انست واز بعضی اکابر علما منقولست که چون خدای خواهد که عالم فانی شود چیزی را خلق نماید
لا فی محل که انرا فنا کویند وچون موجود شود همه موجودات از اجسام واعراض فانی شوند اجسام بضدیة و
اعراض بتبعیة واین فنا ضد جمیع جواهر باشد ودر افنای همه وجود یک فنا کافی بود وبجهة ان لا فی محل با شد

که ضد

که ضد محلست وبوجود او عدم جمیع محال لازم آید بجهة ضدیة حاصل که بوجود یک فنا همه ممکنات
فانی شوند لعدم اختصاصه ببعض دون بعض از عبد الله بن عباس مرویست که چون این آیه نازل شد
فرشتکان کفتند هلکت اهل الارض همه اهل زمین هلاک شدند وچون این آیت نزول امد که کل شیء
هالک الا وجهه بدانستند که ایشان نیز شربت فنا خواهند چشید وهیچ چیزی بسمت بقا متصف
نخواهد شد مکر ذات او سبحانه کما قال ویبقی وباقی ماند وجه ربک ذات پروردکار تو ذو الجلال که صاحب
عظمت وغنای مطلقست یا کسی که سزاوار انست که او را از تشبیه وند وضد تجلیل وترفع دانند
والاکرام وخداوند کرامی ساختن بفضل عام وکرم تام نمود هر کرا که مستحق ان باشند از انبیا واو لیاء
وسایر اتقیا وتسمیه ذات بوجه باعتبار انست که جمیع ممکنات توجه بذات او دارند وکویند
که وجه بمعنی رای وتدبیر است یعنی خداوندی که مدبر جمیع امور است ومرویست که این هردو
اسم از اسمای عظیمه او سبحانه اند ولهذا حضرت رسالت صم فرموده که الظوا بیاذا الجلال
والاکرام یعنی التزام نمائید ومداومت کنید بکفتن یاذا الجلال والاکرام ومعاذ جبل کوید که روزی حضرت
رسول صم بر مردی بکذشت که در نماز میکفت یاذا الجلال والاکرام او را کفت که قد استجیب لک
بتحقیق که دعای تو بحد اجابت رسید محمد بن کعب کوید که رسول صم بر سبیل امتحان از کعب الاحبار
پرسید که معنی اکرام ظاهر است جلال بچه معنی است کفت جانم فدای تو باد ما در کتب چنین یافته ایم
که جلال نام بهشتی است محیط بعرش رب العزه فرمود میدانی که این بهشت وبهشتی که بندکان
درو باشند چه قدر مسافتست کفت هفتصد ساله راه جبرئیل نزد این حال فرود امد وکفت
یا رسول الله کعب الاحبار صادقست درین کفتار وبدانکه ذکر فنا در موضع عرض امتنان
بجهة تضمن انچیزیست که بر ان مترتب میشود از اعاده حیوة دایمه وانعام نعمة اقامت در جنة
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود که شما را خبر داد از فنا تا اماده شوید وکار
آخرت سازید وسبب ان در دار الخلود قرار کیرید واخبار کرد از بقای خود تا بحضرت او رجوع کنید
وبر غیر او اعتماد ننمائید تکذبان تکذیب میکنید یسئله سوال میکنند او را یعنی جمیع حاجات

ازو طلب مینمایند من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست چه همه اهل آسمان و زمین
بدو محتاجند در ذات و صفات خود پس اهل آسمان ازو میطلبند هر چه متعلق باشد بدین و طاعة
و اهل زمین ازو طلب میکنند آنچه تعلق بدین و دنیا داشته باشد و همه را بر وجه مصلحت و حکمة تا جلیه مقرون
میسازد کل یوم هر روز یعنی هر وقتی و زمانی هو فی شان او در احداث امریست و در ساختن و پرداختن
کاری از ابی الدرداء مرویست که چون آنحضرت این آیة تلاوت فرمود ازو پرسیدند که ما ذلک الشان
فرمود که من شانه ان یغفر ذنبا و یفرج کربا و یرفع قوما و یضع آخرین یعنی شان او انست که گناه کار را
بیامرزد و غمگین را شادمان سازد و گروهی را بلطف بردارد و جماعتی را بخذلان از نظر رحمت بیندازد
و در سبب نزول این آورده اند که یهود ان گفتند خدای روز شنبه هیچ کار نمیکند آیة آمد که او هر روز
در کاریست سعید بن جبیر از عبد الله عباس روایة کرده که اول چیزی که خدای بیافرید لوحی بود
از در سفید و اطراف ان از یاقوت سرخ و قلم ان از نور و کتاب ان نیز از نور در هر روزی سیصد و
شصت بار بران لوح نظر کند و در ماندها و در ان نظر کارهای خلایق سازد پس داعی را دعا
اجابة کند و سایل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را فرحان سازد و مریض را صحة
دهد و قومی را توفیق توبه دهد و گروهی را بیامرزد و در خبر است که هر روز سه لشکر را از شه جای
برانگیزد و بسه موضع فرود آورد و گروهی را از اصلاب پدران با رحام مادران فرستد و جماعتی را
از رحمهای مادران به پشت زمین فرود آورد و بعضی دیگر را از پشت زمین بشکم زمین رساند پس در
روز قیامت همه نزد وی مجتمع شوند و هر یک را فراخور کردار جزا دهد بعضی اکابر منقولست که شان
او ایصال منافع است بتو و دفع مضار از تو پس تو غافل مشو از طاعت کسی که غافل نیست از نیکو
کردن در حق تو در کشاف آورده که یکی از ملوک معنی این آیة را از وزیر خود پرسید گفت ایها الملک
یکروز مرا مهلت ده تا بیان ان کنم گفت چنین باشد پس وزیر متفکر و دلتنگ بخانه آمد و در میان
غلامان او غلامی سیاه بود چون خواجه را دلتنگ یافت گفت یا مولای چه چیز ترا متفکر و غمگین
ساخته خواجه ازو اعراض کرد و جواب نگفت غلام گفت ای مولی شاید که باعث فرح تو من شوم و

کره اندوه

الرحمن

کره اندوه ترا من کشایم خواجه حال خود را بیان کرد غلام گفت برو و ملک را بگو که مرا غلامیست که تفسیر
این آیة میداند خواجه نزد ملک آمد و این صورة را معروض داشت ملک باحضار غلام امر فرمود
و ازو پرسید که خدای هر روز در چه کار است گفت ای ملک شان خدا انست که یولج اللیل
فی النهار و یولج النهار فی اللیل و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یشفی سقیما
و یسقم سلیما و یفقر غنیا و یغنی فقیرا و یذل عزیزا و یعز ذلیلا ملک گفت احسنت نیکو گفتی پس
بفرمود تا رخت خواجه از بدن او خلع کنند و در غلام پوشانند و او را منصب وزارة دهند
غلام گفت ایها الملک هذا من شان ربنا و این آیة منافاة ندارد بحدیث نبوی صلعم که ان القلم
جف بما هو کاین الی یوم القیامه و تحقیق این در سورة النجم سمت تحریر یافته و صاحب کشاف
و از ابن عیینه نقل کرده که اول روزگار تا آخر ان نزدیک خدای دو روز است یکروز مدة دنیا است
و شان او دران روز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماتة و احیا و اعزاز و اذلال
و روز دوم مدة آخرتست و شان او دران روز حسابست و سوال و عقاب و ثواب و نزد تحقیق
یوم بمعنی انست و لهذا صاحب بحر الحقایق آورده که مراد بشان تجلی حقست در هر آنی بر حسب
تجلی که مناسب استعداد او باشد و تجلیات ربانیه را خود غایة و نهایت نیست فبای آلاء
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از اخراج شما از مکمن عدم حینا بعد حین و از قبول
توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه و افاضه روزی ربکما تکذبان تکذیب میکنید و انکار ان
مینمائید سنفرغ زود باشد که فارغ شویم از همه امور و متجرد شویم از ان لکم برای حساب و
جزای شما و ان در روز قیامت خواهد بود که حق سبحانه هیچ کاری دیگر نکند در ان روز غیر از حساب
و جزای بندگان پس مراد انست که چون وقت حساب در آید بهیچ کار دیگر مشغول نخواهیم شد و در اکثر
تفاسیر مذکور است که این تهدیدیست مستعار از انکه متهدد شخصی را گوید سافرغ لک یعنی زود
باشد که با تو پردازم و متجرد شوم از هر چه مشغول سازد مرا از تو تا غیر از تو شغلی دیگر نداشته
باشم مراد توفراست بر نکایة او و صرف جمیع همه بر انتقام کشیدن از وی چه متجرد از برای شیء امر نسبت

بر ان شی وجد او دران بیشتر وبای خال فراغ اینجا بمعنی اراده محاسبه وقصد مجاز است نه فراغی
که بعد از شغل باشد زیرا که ان از خواص ممکنات است یعنی زود باشد که قصد جزا و حساب شما
کنیم وتر د بعضی معنی انست که ای جن وانس پس از ترک و امهال بر کار شما اقبال خواهیم کرد و
کویند که این هم وعید است مر عاصیان را و هم وعد مر مطیعان را یعنی زود باشد که قصد عقوبت
ومثوبت شما کنیم ایها الثقلان ای دو کروه بزرک قدر بدانکه عرب انچه قدری وقیمتی دارد انرا
ثقل کوید و لهذا حضرت رسالت صلعم فرموده که انی تارک فیکم الثقلین یعنی در میان شما دو چیز امیکذارم
که جلیل القدر وعظیم الخطر ند وان کتابست وعترت طاهره من واینجا مراد جن وانس اند که رزین
العقل والرای اند یا عظیم الشان نسبت بحیوانانی که مادون ایشان اند وصادق علیه السلم فرموده
که تسمیه ایشان بثقلان باعتبار انست که کران بار اند بتکلیف وتر د بعضی دیکر بان اعتبار است
که بار کناه کران مانده اند ویا بجهت احیا وموتی ایشان زمین کران بار شده ومنه قوله تعالی واخرجت الارض
اثقالها ای موتاها وایراد ضمیر جمع در سنفرغ لکم با انکه مرجع آن جن وانس اند باعتبار افراد ایشانست
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود که تهدید شما نموده بحساب تا از اعمال بد منزجر
شوید وبعنوان تعظیم خطاب فرموده تا بکرم بی حد او امیدوار باشید تکذبان تکذیب مینمایید
یا معشر الجن والانس این کلام در حکم تفسیر ثقلانست یعنی ای کروه پریان وآدمیان ان استطعتم
اکر توانید ان تنفذوا انکه بیرون روید من اقطار السموات والارض از کنارهای آسمانها و زمینها
تا بکریزند از مرک یا از عذاب فانفذوا پس بیرون روید وفرار نمایید لا تنفذون بیرون نمیتوانید
شد وقادر نیستید بران الا بسلطان مکر بتسلط وغلبه یا بقدرت من که بشما اعطا کنم وحال انکه
شما را این تسلط نیست واعطا قوة موافق مصلحت وحکمت من نه پس هرجا که روید مرک لازم
حال شما خواهد بود یا از عذاب من بهیج جا نمیتوانید کریخت وکفته اند که روز قیامت ملائکه کرد ا
کرد اهل محشر صف کشند وزبانه از دوزخ برایند هر یک مانند حصار آتشین وایشان را در
حصار کیرند ومنادی ندا کند که ای آدمیان وپریان این عرصه محشر است اکر توانید بیرون

رويد

الرحمن

روید بروید لیکن نمیتوانید رفت مکر بحجت وبرهان وشما را آن نیست وکویند معنی آنست
که اکر قادرید بر انکه بیرون روید از اقطار آسمان وزمین تا عالم شوید بانچه در ملکوت علویست
وسفلیست پس بیرون روید لیکن قادر نیستید بر بیرون رفتن بقصد دانستن آن مکر
به بینه وحجتی که خدا بشما کرامت نماید پس عروج نمایید بران بافکار صایبه خود وقول اول اشهر و
اقوی است وروایات بسیار در این باب ورود یافته از انجمله حدیثی مرفوع واقع شده که چون قیامة
قایم شود فرشتکان از آسمان نزول کنند وجمیع خلایق را احاطه نمایند وجن وانس روی
بکریز نهند وبهر جانب که روند فرشتکان را ببینند که احاطه ایشان نموده باشند وهیچ جا
مفری نیابند تا از ایشان فرار نمایند ومسعدة بن صدقه از کلیب روایت کرده که ما نزد ابی عبد الله
علیه السلم بودیم واز احادیث از جد بزرکوار خود برای ما نقل میکرد واز انجمله فرمود که چون روز
قیامت باشد حق سبحانه جمیع عباد را بر بالای تلی جمع کند وملائکه هفت آسمان را امر نماید تا نزول کنند
ودر حوالی آن تل بهفت صف شوند هر صفی بعد از صفی دیکر پس همه جن وانس را احاطه نمایند و ا یشان
در میان طوق ملائکه کرفتار شوند که هیچ جا مفری نداشته باشند ودرین وقت منادی ندا کند که
ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء
ربکما پس بکدام از نعمای پروردکار خود که اخبار کرده که شما عاجزید در دنیا وفرو مانده در آخرت
تا دانید که جزا ودر هرد وسرا یا رومدد کار شما نیست وروی توجه بدرکاه او آورید یا بیان فرمود
بشما مساعد عقلیه ومعارج نقلیه که منشاء تفوذند بما فوقهم ا ت تکذبان تکذیب میکنید وانکار
مینمایید یرسل علیکما فرستاده شود بر شما که عاصی ومشرک باشید شواظ زبانه سبز خالص
که منقطع شود من نار از آتش دوزخ ونحاس ودودی سیاه وکویند نحاس روی کداخته است
که بر سرهای ایشان فرو ریزند واز مقاتل مرویست که نحاس پنج نهر است که از مس کداخته از زیر عرش
جاری شوند وبر سر اهل دوزخ ریخته کردند دو جوی در روز وسه جوی در شب وتر د ابن
مسعود مراد به نحاس دردی زیتست حاصل معنی انست که شما را نوبتی بزبانه آتش عذاب

کند ونوبت دیگر بود یا روی که اختر یا دردی زیت که اخته وازحسن مرویست که در حینی
که عصاة مبعوث شوند زبانه آتش دوزخ کشیده شود وایشان را بدوزخ کشد چون عذاب
دوزخ مشاهد شود فلا تنتصران پس نصرت نتوانید کردن یکدیگر را از منع عذاب از هم فبای
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که ان اخبار شماست بعذاب دوزخ تا از
معاصی وشرک اجتناب نمائید یا انتقام کشیدن او از کفار برای شما تکذبان تکذیب
مینمائید فاذا انشقت السماء پس چون بشکافد آسمان ونزد این حال ملائکه نزول نمایند فکانت
وردة پس گردد آسمان سرخ برنگ گل ورد اگرچه بالوان مختلفه است لیکن غالبا الوان
او حمرتست پس اطلاق ان بگل سرخ از قبیل اطلاق کلی باشد بر فرد غالب آن واز ابن عباس وقتاده و
ضحاک مرویست که کانت کالفرس الورد یعنی آسمان برنگ اسبی گردد که سفیدی او بسرخی یا زردی زند
واین نوع اسب مابین کمیت واشقر است که ان در ربیع زرد فام است ودر زمستان سرخ و
در وقت اشتداد وثوران برد اغبر وقال فی الصحاح قیل للفرس والاسد ورد وهو بین
الکمیت والاشقر والانثی وردة پس مراد انست که آسمان متلون شود بالوان مختلف مانند
اسب مذکور که باختلاف فصول المختلف اللون میشود وبعد از انشقاق وسرخی کالدهان
مانند روغنهای زیت شود واین ان وقت باشد که حرارت دوزخ باو رسد ومیتواند بود
که دهان اسم مایدهن به باشد مثل خزام وادام واز مجاهد وضحاک وقتاده نقل کرده اند
که تشبیه ان بروغن زیت از حیثیة انست که هر ساعت روغن زیت برنگی مینماید پس آسمان در
ان روز مثل ورد باشد در لون ومانند دهان در اختلاف الوان ونزد کلبی دهان ادیم احمرست
ونزد ابن عطا دردی زیت که مختلف الالوانست فبای آلاء ربکما پس از نعمای آفریدگار خود که
خبر کرد شما را از انشقاق آسمان وتلون ان تا از شدت ان بوی پناه جوئید تکذبان
تکذیب مینمائید مرویست که شبی حضرت رسول صلعم بجوانی رسید که نماز میکرد واین آیه میخواند
ومیگریست ومیگفت ویلی من یوم تنشق فیه السماء وای بر من از ان روزی که در و آسمان

شکافته شود رسول صلعم فرمود که ای جوان بحق آن خدائی که جان من بامر اوست که ملائکه
از گریه تو بگریستند فیومئذ پس در ان روز که آسمان شکافته شود لا یسئل سوال کرده نشود عن ذنبه
انس از گناه خود آدمی ولا جان ونه پری از گناه او یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چها
کردید بلکه سوال توبیخ کنند که چرا کردید یا انکه گناه بعلامات شناخته شود که از جمله ان
کبودی چشم وسیاهی روی خواهد بود پس احتیاج بسوال نیفتد یا انکه جوارح ایشان بگناه ایشان
ناطق شود قبل از سوال کردن از ان یا انکه بیگناه را از گناه کار نپرسند یا بوقت خروج از
قبور از ایشان نپرسند بلکه در موضع دیگر که موقف حسابست انچه حق سبحانه فرموده که فوربک
لنسئلنهم اجمعین وقوله وقفوهم انهم مسئولون مراد وقت حساب وجزاست که از گناهان
همه ایشان سوال کنند پس منافی آیه مذکوره نباشد واز امام رضا علیه الصلوة والسلام معنی
این آیت پرسیدند فرمود که هر که معتقد حق بوده باشد وبی توبه وفات کرده در برزخ او را عذاب کنند
ودر روز قیامت که مبعوث شود بر هیچ یک از ایشان گناهی نباشد که از ان سوال کنند وبدانکه مراد
بجان درین مقام جن است نه ابو الجن ووضع ان در موضع جن از قبیل انست که هاشم گویند ومراد
ولد او باشد وضمیر ذنبه راجع است بانس که موخر واقع شده لفظا نه رتبة وافراد ان باعتبار انست
که مراد بانس بعضی از انهاست یعنی بعضی از آدمیان که گناه کار باشند وهمچنین است حال جن
یعنی بعضی پریان که عاصی باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که از ان
روز شما را خبر داد تا در ایمان ثابت وراسخ شوید وبسبب ان فایض ورستگار گردید یا از انچه
انعام فرماید درین روز بر بندگان که از اهل ایمان باشند تکذبان تکذیب میکنید یعرف
المجرمون شناخته شوند کافران که بجرایم کفر وعصیان صحیفه اعمال را سیاه کرده باشند بسیماهم
بعلامت ایشان که سیاهی روی وکبودی چشم است یا آثار غم واندوه در بشره ایشان فیؤخذ پس
گرفته شوند بالنواصی بمویهای پیشانی والاقدام وبقدمها یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان را
بگیرند ونوبتی دیگر پایهای ایشان وبدوزخ شان کشند یا انکه بعضی از زبانیه دوزخ نواصی

ایشانرا بگیرند و بعضی دیگر اقدام ایشانرا و همه را باین دستور بزمین کشند تا بدوزخ افکنند از ضحاک
منقولست که نواصی و اقدام ایشان بزنجیر آتشین بهم مغلول سازند و بر روی انداخته بدوزخ کشند
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود که اخبار شما نمود از گرفتن و بخواری و زاری در دوزخ
افکندن تا از کفر و عصیان بپرهیزند تُكَذِّبَانِ انکار میورزید و چون ملائکه اهل شرک را بدوزخ اندازند
کویند بایشان بر سبیل توبیخ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي این آن دوزخ است که از روی عنا دیکذب بها تکذیب میکردند
بان الْمُجْرِمُونَ مشرکان و باور نمیداشتند آنرا یطوفون طواف کنند و کرد آیند دوزخیان بَيْنَهَا میان دوزخ
وَبَيْنَ حَمِيمٍ و میان آب کرم آنٍ کرمی بغایت رسیده که بر سر ایشان فرو ریزند یا بخورد ایشان دهند وان از انی
یانی مشتقست بمعنی بلغ الحر فی النهایة و بعضی کویند که دوزخیان هر کاه که از آتش استغاثه کنند باین وجه فریاد
ایشان رسند که ایشانرا در میان آب جوشان اندازند و بجهة شدت حرارت آن همه اعضای ایشان از یکدیگر
جدا شوند و در روایت آمده که وادی از اودیه جهنم که در وچرک و ریم دوزخیان جمع شده باشد بر ایشان بکشایند
تا ایشانرا با اغلال و سلاسل که داشته باشند برانند بان اودیه و همه را در انجا منغمس سازد و اوصال و پیوندهای
ایشانرا از یکدیگر بکسلد و بعد از آن ایشانرا از انجا بیرون آورند و او سبحانه بار دیگر اعضای ایشانرا بهم
جمع کند و خلق آن فرماید و باتش سوزان عذاب نماید پس ایشان باین دستور همیشه در میان جحیم و حمیم
کرفتار باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمای پروردکار خود که تنبیه کرد شما را از عذاب اهل دوزخ تا
از کفر و شرک بپرهیزید تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمائید و شبهه نیست در انکه آیات مذکوره که در شان دوزخیانست
مستلزم وعید و تهدیدیست که مقرب عباداست بطاعت و مبعد ایشان از معصیت و باعث ایمان
و صارف از کفر و عصیان و از غایت الطاف حضرت منانست پس متضمن نعمای جلیله باشد و بعد از
ذکر وعید بیان وعد میفرماید بقوله وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردکار
خود یعنی از موقف حساب و بجهة آن ترک معاصی نماید جَنَّتَانِ دو بهشت است و ازین قبیلست قوله
تعالی يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ و قوله ولمن خاف مقامی یا آنکه مراد بمقام قیام او سبحانه باشد بر عباد
کقوله تعالی أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ پس معنی این باشد که کسی که بترسد از آنکه خدای شاهد

وحافظ

و حافظ اعمال اوست و بجهت آن بر معصیت جسارت ننماید او را دو جنت است و از ینجاست
که صادق ع در تفسیر این فرموده که هر که بداند که خدای افعال خیر و شر او را می بیند و اقوال او را میشنود
طریق میشود و او بجهة این از معاصی مجتنب شود او را دو بهشت است یا مراد مقام خایفست نزد خدا
جهة حساب بکلا المعنیین و اضافه آن برب جهة تفخیم و تهویل است یا آنکه مقصود خاف ربه باشد و
لفظ مقام بینهما مقحم و واقع شده باشد بجهة مبالغه همچنانکه میکویند اخاف جانب فلان و فعلت هذا
لمکانک و این دو بهشت یکی جنت عدنست و دیکری جنت نعیم و کویند یکی خایف انسی را بود و یکی خایف
جنی را چه توجه خطاب بثقلین است یا یکی برای اداء طاعت و دیکری برای ترک معصیت یا یکی برای
خایف و یکی دیکر برای خدم و متعلقان او یا یکی از روی عدل و دیکری بر سبیل فضل کقوله تعالی لِلَّذِينَ
أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ یا مراد جنت روحانی و جنت جسمانی باشد و کویند جنتی از ذهب باشد و جنتی
دیکر از فضه و نزد بعضی دیکر یکی از یاقوت سرخ و دیکری از زبرجد سبز و خاک آن از کافور و عنبر و
کلش از مشک اذفر یا بهشتی نزد اهل قصور و یکری در خارج آن همچنانکه مشتهی انسانست در دنیا مرویست
که امیر المؤمنین چون عمر و عبد ود را بکشت باو کفتند که از و نترسیدی فرمود و کیف یخاف سوی
الله من لم یعبد سواه طرفه عین ابراهیم ادهم کفت سالی بحج میرفتم و از راه دور افتادم شخصی مهیب
و عجیب را دیدم از و بترسیدم و کفتم با واجنی انت ام انسی جواب داد تو مؤمنی یا کافر کفتم مؤمن کفت
دروغ میکوئی اکر مؤمن بودی از غیر خدا نترسیدی حاصل که هر که در جمیع امور از خدای خایف
باشد او را در آخرت دو بهشت بدهند و در موضح آورده که او را دو باغ بدهند از باغهاء بهشت
که هر یکی صد ساله راه باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و حوران دلکش باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود که بهشتهای متعدد میدهد برای ترک معصیت
و اداء طاعت تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید پس وصف جنتین مینماید بقوله ذَوَاتَا أَفْنَانٍ یعنی ان دو جنت
خداوندان شاخها اند و آن جمع فنن است که عبارتست از غصه که از فروع شجر منشعب میشود
و تخصیص این بذکر بجهة آنست که آن موجب اوراق و اثمار کثیره است و بلغت حسن اشجار

ومنشاء امتداد ظل که مستلزم استراحتست در تحت آن واز ابن عباس منقولست که افنان بمعنی الوان نعم است
وبنا برین جمع فن است بمعنی نوع یعنی آن دو بهشت خداوندان انواع نعمتها یند فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار واثمار یا مشتمل بر انواع نعم بیننده عطا میفرماید
تکذبان انکار میکنید فیهما درین دو جنت عینان دو چشمه اند تجریان که روان میشوند هرجا که
بهشتیان اراده کنند در اعالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم ودیگری سلسبیل واز حسن وعکرمه نقل است
که این دو چشمه از آب زلال باشند ودر معالم آورده که یکی از آب صافیست ودیگری از شراب لذیذ و
گویند منبع این هر دو چشمه کوهیست که از مشک اذفر است واز ابوبکر وراق روایت کرده اند که این دو
جنت با این دو چشمه کسی را باشد که دو چشمه آب روان از چشم او جاری باشد جهت خوف عذاب
حضرت باری فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که چنین چشمها برای راحت و لذت
شما روان کند تکذبان انکار وجحود میورزید فیهما درین دو بهشت من کل فاکهة
از هر نوع میوها زوجان دو صنف اند که متشاکل یکدیگر اند ما نند تشاکل ذکر وانثی ووجهت
اینست که بزوجان تسمیه یافته اند وآن دو صنف یکی معروفست که در دنیا دیده باشند ودیگری غریب
که ندیده باشند ونشنیده یا یکی تر ودیگری خشک چون عنب وزبیب ورطب وتمر وغیر ذلک واز ابن عباس
مرویست که در دنیا هیچ میوه نباشد از ترش وشیرین الا که در بهشت باشد حتی حنظل الا که حنظل
بهشت شیرین باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمای پروردگار خود که اصناف فواکه واثمار بشما
عطا میفرماید تکذبان منکر میشوید متکئین این حالست از ضمیر من خاف چه من موصول در
معنی جمع است یا منصوبست بر مدح خایفان بتقدیر امدح یعنی مر کسانی را که خایف باشند دو جنت
در حالتی که تکیه کنندگان باشند بر طریق پادشاهان یا انها که ترسانند ممدوح اند باینکه تکیه کننده باشند
علی فرش بر فرشهای بسیار بطائنها که آسترهای آن من استبرق از دیبای محکم باشد و گویند که
استبرق هر چیزیست که میان غلیظ و رقیق است یکی از اکابر را پرسیدند که بطاین آن دیباست
ظهایر آن از چه باشد فرمود که از نور وگفته اند که ظهایر آن از سندس است که دیبای رقیقست وتر

بعضی دیگر بطانه وظهاره آن از یک جنس است تا بهر دو روی موجه بود وبهر دو وجه که خواهند بگسترند
ونزد جماعتی دیگر ظهایر آن داخلست درین آیه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم وجنا الجنتین ومیوه
این دو جنت که چیده شود دان نزدیکست بزمین بهشت بر وجهی که دست قایم وقاعد ومضطجع
ونایم بدان رسد ومرویست که تکیه کننده بر تختهای بهشت چون آرزوی میوه کند شاخ درخت
سر فرود آورد وآن میوه که خواهد بدهن وی رسد پس از آن بدست یا دهن فرا گیرد
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمای پروردگار خود که شما را بر تختها وفرشهای پادشاهانه
نشاند ومیوه لذیذ لطیف دهد تکذبان انکار میکنید فیهن ضمیر راجع است بالآی معدود
از جنان وعینان وفرش وغیر آن یا راجع بجنان وعدم ذکر آن بجهت معلومیه است یا راجع
بجنتان وجه ایراد آن بصورت جمع بجهت اشتمال جنتین است وقصور ومجالس یعنی درین
اشیای معدوده یا در بهشتها یا در قصور ومنازل این دو بهشت قاصرات الطرف کوتاه چشمان
باشند یعنی حورانی که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران خود واز ابن عباس
منقولست که هر یکی از این زنان شوهران خود را گویند که وعزت ربی ما اری فی الجنة
احسن منک فالحمد لله الذی جعلنی زوجک وجعلک زوجی بعزة وجلال خدا که در بهشت
هیچ چیز از تو زیباتر نمی بینم شکر مر خدای را که ترا جفت من کرد اند ومرا جفت تو سهل بن عبد الله
فرموده که هر که در دنیا چشم خود را بپوشاند از محرمات در آخرت بعوض آن قاصرات باو ارزانی
فرمایند واین زنان قاصرات الطرف لم یطمثهن ستوده باشند ایشان یعنی دست باایشان
دراز نکرده باشند وبکارت ایشان نبرده انس آدمیان قبلهم پیش از خایفان که در بهشت شوهر
ایشان باشند ولا جان ونه جنیان مراد آنست که حورانی که برای انس مقرر اند دست آدمی بدیشان
ایشان نرسیده باشد وآنان که برای جن باشند هیچ جنی در ایشان تصرف نکرده باشند آیه دلیلست
بر آنکه جن طمث یکدیگر میکنند همچنانکه انس ومیتواند بود که ذکر جن برای مبالغه باشد
همچنانکه گویند که جن وانس باو راه ندارد ومرغ انجا پر واز نتواند کرد فبای آلاء ربکما پس بکدام

از نعمتهای پروردکار خود که حوران ببندکان ارزانی داشته تُکَذِّبَانِ تکذیب مینمائید وانکار
میورزید کَأَنَّهُنَّ کوئیا ان حوریان الْیَاقُوتُ یاقوت اند در سرخی وصفا وَالْمَرْجَانُ ومرجان اند
در سفیدی وروشنی ومرویست که صفای حوران از صفای یاقوت وبیاض در ومرجان
بیشتر باشد وایثار لفظ مرجان که مروارید صغیر است بر لؤلؤ که مروارید کبیر است بجهة
انست که بیاض وصفای ان زیاده از بزرکست ودر نقل امده که ان المراة من اهل الجنة
یری مخ ساقها من وراء سبعین حلة من حریر کما یری السلک من وراء الیاقوت وبروایتی
دیکر کما یری الشراب الاحمر فی الزجاجة البیضا یعنی حوری که هفتاد حله حریر پوشیده باشد
مغز ساق او در زیر ان حلها مشاهده توان کرد مانند رشته سفید از ورای یاقوت وبروایتی
دیکر انست که مانند شراب سرخ در آبکینه سفید ودر خبر امده که زنان اهل دنیا نیز در بهشت
مثل حوران باشند در عدم طمث ودر صفا وطراوت پس ایشان نیز باین صفت بشوهران خود
ملاقات کنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمای آفریدکار خود که حورانی باین زیب وبها بشما
کرامت فرموده تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید وباور نمیدارید هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ ایا باشد پاداش
نکوئی کردن در عمل إِلَّا الْإِحْسَانُ مکر نکوئی کردن بثواب ایراد استفهام در مورد نفی بجهة تقریر است
یعنی البته جزای نیکی نیست الا نیکی پس جزای طاعات بدرجاتست ومکافات شکر بزیاده وتقوی
بفرح وتوبه بقبول ودعا باجابت وسوال بعطا واستغفار بمغفرت وخوف دنیا بامن آخرت ونقمة
بنعمة ودر بحر الحقایق آورده که جزای فنای فی الله بقای بالله است انس روایت کرده که حضرت رسول
صم بعد از تلاوت این آیه فرمود که هل تدرون ما یقول ربکم میدانید که خدای شما چه میکوید کفتند
الله ورسوله اعلم فرمود میکوید که هل جزاء من انعمنا علیه بالتوحید الا الجنة نیست جزای انکسی
که توحید را بر وانعام کرده ایم مکر بهشت مراد توحید است وعمل کردن بانچه حضرت رسالت صم
از نزد او سبحانه ببندکان رسانیده ولهذا قال ابن عباس فی تفسیره هل جزاء من قال لا اله
الا الله وعمل بما جاء به محمد صم الا الجنة ونزد بعضی معنی آیه انست که نیست جزای انکه نیکی

که نعم مذکوره را بر شما انعام کرده الا انکه احسان نمایند در حق او وبشکر کذاری وسپاس داری
ان وعیاشی باسناد خود از حسین بن سعید نقل کرده واو از عثمان بن عیسی ووی از علی بن سالم
که از ابو عبد الله صم شنیدم که فرمود آیه فی کتاب الله مسجلة آیتی از کتاب خدا هست که مرسل
ومطلق است یعنی شامل جمیع عباد است کفتند ان کدام است یا بن رسول الله فرمود
هل جزاء الاحسان الا الاحسان جرت فی الکافر والمومن والبر والفاجر یعنی آیه مطلقه
این آیه است که جاریست در کافر ومومن ونیکوکار وبدکار یعنی نیست جزای کافر بدکار را
مکر انچه مثل ان باشد از عذاب وعقاب وپاداش مومن نیکوکار نیست مکر انچه فراخور
ان باشد از ثواب در روز حساب بعد از ان فرمود هر که نیکوئی در حق کسی کند بر انکس لازم است
که مکافات ان باو رساند ومکافات نه آنست که مثل انچه او کرده باشد در حق او بجای آورد زیرا که
انکس مزیت ابتدا خواهد داشت بروی پس باید که جزائی که احسن از فعل او باشد در حق او بتقدیم رساند
وار محمد بن حنفیه نیز مرویست که هی مسجلة للبر والفاجر یعنی آیه مرسل است در حق نیکوکار وبدکار و
مخصوص بنیکوکار نیست پس معنی مراد از آیه انست که کل من احسن احسن الیه وکل من اساء
اسی الیه یعنی هر که نیکوئی کند نیکوئی کرده شود با وهر که بدی کند بدی کرده شود با وَمِنْ
دُونِهِمَا واز نزدیک ان دو بوستان که موعودند برای خایفان جَنَّتَانِ دو بوستان دیکر است
یعنی این دو بوستان اقرب اند بقصور واماکن خایفان که در ان دو بوستان دیکر داشته باشد
تا بسبب انتقال ایشان از دو جنت اول باین دو جنت دیکر سرور وفرح ایشان متضاعف شود
چه ان انتقال خواهد بود از ملال وکلال که لازم طباع انسانست ومیتواند بود که دون
بمعنی غیر باشد یعنی غیر از ان دو جنت دو جنت دیکر هست برای خایفان ونزد اکثر
مفسران دون بمعنی انحطاط مرتبه وفضل است پس معنی انست که فروتر وپس تر از ان
٥ دو جنت که نامزد خایفان است دو جنت دیکر است برای کسانی که در مرتبه از ایشان
کمتر وپایین تر باشند ومؤید اینست انچه در روایه واقع شده که دو بوستان اول از زر است

برای مقربان درگاه احدیت که سابق‌اند و این دو بوستان از نقره است برای اصحاب یمین فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمای پروردگار خود که این بهشتها را مزد نیکان میکند بر قدر رتبه تکذبان تکذیب میکنید و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که ابی عبدالله ع را گفتم که فدای تو گردم خبر ده مرا از مرد مومن که او را در دنیا زوجه مومنه باشد آیا در بهشت میان ایشان تزوج باشد یا نه فرمود یا ابا محمد خدای تعالی عادل است و حکیم هرگاه مرد افضل از زن باشد او را مخیر سازد در تزوج پس اگر آن زن را اختیار کند از جمله زوجات وی باشد و همچنین اگر زن بهتر از مرد بود او را مخیر کرداند در آن تزوج پس اگر شوهر خود را اختیار نماید وی زوج او باشد بعد از آن فرمود که لاتقولن الجنة واحدة مگوئید که بهشت یکیست زیرا که حق سبحانه فرموده که من دونهما جنتان ولا تقولن درجة واحدة و مگوئید که جنت یک درجه و مرتبه است زیرا که حق تعالی گفته که درجات بعضها فوق بعض و آن مراتب تفاضل بقدر مراتب اعمال است گفتم یابن رسول الله چون مومنان در بهشت بعضی ارفع از بعضی دیگر باشند پس اگر اراده ملاقات یکدیگر کرده باشند چگونه میسر شود فرمود آنکه فوق او باشد تواند که بمنزل او هبوط کند و آنکه تحت دیگری باشد نرسد او را که بمنزل صعود نماید زیرا که سابقیت امکان نباشد لکن هرگاه میل ملاقات یکدیگر داشته باشند بهم ملتقی شوند بر مواضع نیکو و علاء بن سیابه گوید که ابو عبدالله ع را گفتم یابن رسول الله مردمان تعجب میکنند از قول ما که قومی را از دوزخ بیرون آیند و به بهشت روند و با اولیاء الله باشند فرمود ای علاء حق سبحانه فرموده که ومن دونهما جنتان بخدا سوگند که ایشان با اولیاء الله نباشند گفتم ایشان کافر باشند فرمود که اگر کافر میبودند به بهشت نمیرفتند گفتم پس مومن مرده باشند فرمود بخدای که اگر مومن بودند بدوزخ نمیرفتند ولیکن میان این حال بوده باشند مراد حضرت آنست که از افاضل و خیار اهل ایمان نبوده باشند بعد از آن وصف این دو جنت میکند و میگوید که مدهامتان یعنی این دو بهشت بسیار سبز باشند که از غایت سبزی بسیاه زننده باشند آیه مشعر است بر آنکه غالب درین دو بهشت نباتات است و ریاحین منبسط بر روی

زمین

زمین و غالب دران دو بهشت دیگر اشجار و فواکه فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمای خدای خود که چنین بوستانهای بغایت سبز و خرم که موجب روشنی چشم است بشما عطا میکند تکذبان تکذیب مینمایید فیهما درین دو بهشت عینان دو چشمه باشند نضاختان جوشنده بر وجهی که در جوشیدن سنگ ریزها و ریگها در حوالی آن بوده باشند بر هوا اندازد و این ایماست بر تفاوت مراتب میان این دو جنت و دوی اول و دلالت بر قلت مرتبه این دو چشمه نسبت بدو چشمه که قبل ازین گذشت و برین قیاس است آنچه بعد ازین است و از ابن عباس منقولست که این دو چشمه از اصل بهشت برجوشند بمشک و عنبر و کافور برای اولیای خدا و نزد بعضی دیگر بانواع خیرات و بنا بر قول ابن عباس که این چهار بهشت برای خایفانست ذکر این صفت بجهت تنبیه است بر اتمیت حسن این جنتین فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریننده خود که چنین دو چشمه جوشنده زاینده بشما میدهد تکذبان تکذیب مینمایید فیهما فاکهة درین دو بهشت است میوهای بسیار و نخل و خرمابنان و رمان و اشجار انار تخصیص خرما و انار بذکر با آنکه در تحت فاکهه مندرج اند بجهت تفضل و مزیت ایشانست بر سایر فواکه و ازین قبیلست قوله تعالی وملئکته ورسله وجبریل ومیکائیل و وجه تفضل و مزیت ایشان آنست که خرما با وجود تفکه غذائیت نیز دارد و انار با آنکه فاکهه است مثمر دوا نیز هست بخلاف فواکه دیگر و احتجاج ابو حنیفه باین آیه بر آنکه شخصی که سوگند خورده باشد که فاکهه نخورد اگر خرما و انار تناول کند حانث نمیشود بجهت آنکه ایشان محض تفکه نیستند باطل است زیرا که عرفا اطلاق اسم فواکه بر ایشان میکنند و احکام شرع متفرع بر اسما اند و زجاج از یونس نحوی که از قدمای نحویین است نقل کرده که النخل والرمان من افضل الفاکهة و بعد از آن گفته که فصل ایشان بواو از فاکهه بجهت فضل ایشانست و در خبر است که درختان بهشت از اصل شاخ تا بسر شاخ اثمار منضود باشند یعنی میوها بر آن چیده باشد و هر یک از آن میوها مثل سبوئی باشد و هرگه که آنرا بچینند فی الحال در موضع آن دیگری بدید آید و خوشهای انگورش دوازده گز باشند ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون شب معراج مرا بر آسمان بردند

درختهای انار را دیدم مرا ناری چون شتر مقتب و مرغانی چون شتران بختی کنیزی را دیدم از وی پرسیدم
که تو از برای کیستی گفت زید حارثه زید را بآن بشارت دادم و در بهشت چیزها دیدم که هیچ چشمی او را
ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچ بشری نگذشته فبای آلاء پس بکدام از نعمای پروردگار خود
که چنین میوها ببندگان کرامت میفرماید تکذبان تکذیب میکنید فیهن درین چهار بهشت خیرات
زنانی باشند فاضلات الاخلاق والخصال حسان نیکوان در صورت و جمال یعنی بحسن خلق پیراسته
و بحسن خلق آراسته و اینکه بعضی مفسران چنین تفسیر کرده اند که ایشان زنانی اند که تیز زبان و ١
هرزه گوی و سلیطه و بازار گرد و نابکار و متعفنة الجلد و سر از نام بدر نکنند و موذی نباشند تعریف
بلازم است زیرا که زنانی که حسن الخلق والخلق باشند ازین صفات ذمیمه بلکه از جمیع اوصاف ٥
سیئه معرا و مبرا اند و نزد بعضی خیرات بمعنی مختارات است یعنی زنان برگزیده و این نیز لازم تفسیر او لست
فبای آلاء پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که شما را حوران عطا فرماید همه زیبا صورت و
نیکو سیرت تکذبان انکار میکنید و بدانکه خیرات مخفف خیّرات است که جمع خیّر است بتشدید یا
و ممتنع آن بود که جمع خیر باشد که افعل تفضیل است که خیر که بمعنی اخیر است او را تثنیه و جمع نمیکنند
و نمیگویند خیرون و خیرات و در بعضی تفاسیر مذکور است که زنانی که متصف باین صفات اند زنان
اهل دنیا باشند که در جنت نامزد ازواج خود شوند و ایشان در حسن خلق و خلق از حوریان در
پیش باشند و از عقبة بن عبد الغافر نقل کرده اند که حوریان بهشت دستهای یکدیگر بدست گیرند
و باواز بلند خوش و صورت دلکش بر وجهی که هیچ کس مثل آن آواز لذیذ نشنیده باشد گویند
نحن الراضیات فلا نسخط ابدا نحن المقیمات فلا نظعن ابدا نحن خیرات حسان خلقنا لازواج
الکرام ما خشنودیم که هرگز خشم نگیریم ما مقیمانیم که هرگز ازینجا نرویم ما آراسته ایم بخصال و جمال
و مخلوق شده ایم برای شوهران بزرگوار از عایشه مرویست که رسول فرمود حوریان این ندا در دهند
زنان مومنه گویند نحن المصلیات و ما صلیتن نحن الصائمات و ما صمتن نحن المتصدقات
و ما تصدقتن نحن المتوضیات و ما توضیتن ما نماز گذارندگانیم و شما نه و ما روزه دارانیم و شما نه

ما صدقه دهندگانیم و شما نه و ما وضو سازندگانیم و شما نه بعد از آن فرمود که والله غلبهن
بخدا سوگند که ایشان بر حوریان غالب باشند در حسن خصال و زیب و جمال و نیز در آن چهار بهشت
باشند حور مقصورات حوریان باز داشته شده یعنی پنهان کرده شده فی الخیام درخیمها یا حورا نی
که چشمهای خود را مقصور داشته باشند بر ازواج در خیمها که از درهای مجوف باشد از ابن مسعود
نقل کرده اند که هر زنی را خیمه باشد که طول آن شصت میل باشد و مرویست از حضرت رسا لة
پناه صم که الخیمة درة واحدة طولها فی السماء ستون میلا فی کل زاویة منها اهل للمؤمن لا
یریه الاخرون یعنی خیمه یکی باشد که طول آن در آسمان شصت میل باشد و در هر کنجی از آن
خیمه زنی باشد از برای مومن که غیر از آن مومن کسی دیگر او را نبیند و از ابن عباس روایتست
که الخیمة درة مجوفة فرسخ فی فرسخ لها اربعة آلاف مصراع من ذهب خیمه یک در مجوف باشد
یک فرسخ در یک فرسخ در آن چهار هزار در باشد از طلا و بروایتی دیگر چهار صد هزار در و انس روایت
کند از حضرت رسالت صم که شب معراج در بهشت نهری دیدم که در اطراف آن خیمهای مرجان بود ند
از انجا بمن ندائی رسید که السلام علیک یا رسول الله گفتم ای جبرئیل اینها چه کسانند گفت حور
العین اند که از پروردگار خود اذن طلبیدند تا بر تو سلام کنند و بعد از سلام گفتند که نحن
الخالدات فلا نموت ابدا نحن الناعمات فلا نبوس ما همیشه در بهشت باشیم که هرگز در انجا
نمیریم و ما با ناز و نعیم که هرگز درویشی بما راه نداشته باشد و ازواج ما رجال کرام اند بعد از ذکر این
حدیث این آیه تلاوت فرمود که حور مقصورات فی الخیام و نیز انس از حضرت رسول صم روا یة
کند که اگر یکی از حوریان آب دهن در دریای شور اندازد تمام آب شربت گردد از شیرینی آب
دهن او و نزد بعضی مراد بخیام خانهاست و بعضی دیگر تخصیص آن بحجلات کرده اند و حجله
خانه بود آراسته برای عروس و داماد فبای آلاء پس بکدام از نعمت آفریدگار خود که چنین
ازواج طیبه ببهشتیان میدهد تکذبان منکر میشوید لم یطمثهن مرتیشان را نسوده است
و نزدیکی نکرده انس هیچ آدمی قبلهم پیش از اصحاب بهشت که شوهران ایشان باشند ولا جان

ونه جنبان دست بریشان رسانیده اند بلکه همه بصفت بکارة ملتیم باشند مانند حورانی که قبل ازین
مذکور شدند وذکر اصحاب جنتین که قبل ازین کذشت دالست بر مرجع قبلهم وصاحب طرسی
آورده که تکرار این آیه مشعر ست برانکه صفت حور مقصورات در خیام همچو صفت قاصرات الطرف
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمای پروردکار خود که ازواج بکار نامزد اهل بهشت میکند تکذبان
تکذیب میکنید متکئین نصب ان بر اختصاص است یا بر حالیة همچنانکه کذشت یعنی اصحاب یمین
مختص اند باینکه تکیه کنندکان باشند یا اصحاب دست راست در بهشت باشند در حالتی که
تکیه کنندکان باشند علی رفرف خضر بر فرشهای مرتفعه که سبز باشد یا بر بالشهای سبز وعبقری
حسان وبساطهای قیمتی در غایة زیبایی ونیکویی یا جامه های منقش از هر جنس که باشد فبای
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدکار خود که شما را باین کرامتها نوازش میفرماید تکذبان
تکذیب مینمایید بدانکه رفرف جمع رفرفه است که بمعنی وسادة یا نمرقه است ویا نوعی است
از بساط ویا دامن خیمه وکویند که آن مرجامه ایست که عریض باشد وسعید جبیر کفته که رفرف
بمعنی ریاض جنت است ومراد از رفرف برهای آن ونزد ابن عباس بمعنی مجالس آن ویاء عبقری یاء
نسبت است یعنی متاعی که منسوبست بعبقر وزعم عرب انست که آن بلد جن است وهر قماشی
که غریب وعجیب است بان نسبت میدهند ودرین مقام اسم جنس است ولهذا صفت او جمع
واقع شده بجهة حمل او بر معنی ونزد مجاهد عبقری بمعنی دیباج است ونزد حسن اسم جمیع
بساطها واز خلیل روایت کرده اند که هرچه جلیل است آن را عبقری کویند خواه جامه یا غیر
آن تبارک اسم ربک بزرکست نام پروردکار تو از حیثیة دلالت آن بر ذات اقدس او سبحانه
وکویند که ذکر این بر طریق الحام است تا اشارت باشد بانکه هیچکس از عظمت ذات نشان ن
نداده ونتواند داد وبعضی چنین تفسیر کرده اند که عظمت البرکة فی اسم ربک فاطلبوا البرکة
فی کل شئ بذکر اسمه یعنی بزرکست برکت در اسم پروردکار تو پس طلب برکت کنید
در هر امری بذکر اسم او سبحانه ونیز در حدیث واقع شده که کل امر ذی بال لم یبدا
فیه باسم الله فهو الابتر یعنی هر کار بزرکی که در وابتدا بنام خدا نکنند آن کار ابتر شود و
باخر نرسد وبعضی دیکر باین وجه تنزیل نموده اند که اسم او سبحانه منزه است از هر بدی یعنی جمیع نامها ی
او سبحانه اسمای حسنی اند ذی الجلال والاکرام خداوندی که او را ثابتست جمیع صفاتی که
مستلزم کمال ذات اوست ومبراست از هر صفتی که موجب نقص عزت وکبریای اوست واکثر اهل
تحقیق بر انند که جلالت اشارت بصفات قهریه است واکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس ذوا لجلال
والاکرام جامع جمیع صفات او سبحانه باشد وقول حضرت رسالت صلعم کالظوا بیاذا الجلال
والاکرام موید این قولست سورة الواقعة مکیست مکر آیه وتجعلون رزقکم انکم تکذبون که
نزد ابن عباس وقتاده مدنیست وکویند آیه ثلة من الاولین وآیه افبهذا الحدیث انتم مدهنون
دران سفری که حضرت رسالت صلعم از مکه بمدینه می آمد نازل کشته وعدد آیات آن نود ونه است نزد
حجازی وشامی ونود وشش نزد کوفی واختلاف در چهارده آیتست فاصحاب المیمنة واصحاب
المشأمة واصحاب الشمال این هرسه آیه غیر کوفی اند واصحاب الیمین غیر مدنی وکوفی ومدنی وانشا ناهن
انشاء غیر بصری فی سموم وحمیم غیر مکی وکانوا یقولون مکی وابارتو مکی ومدنی موضونة حجازی
وکوفی وحور عین کوفی ومدنی تا ثیما عراقی وشامی والاخرین غیر شامی ومدنی لمجموعون
شامی ومدنی فروح وریحان شامی ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کند که هرکه
سورة الواقعة را قراءة کند در نامه عمل او بنویسند که او از غافلان وبیخبران نیست واز مسروق
روایتست که هرکه خواهد بداند بنای خلق اولین وآخرین وبنای اهل الجنة وبنای اهل نار وبنا ی
دنیا وآخرت باید که قراءة سورة الواقعة کند ومرویست که عثمان بن عفان بعیادت عبدالله
مسعود رفت در مرض موت وی او را کفت از چه شکایت داری کفت از کناهان خود
کفت چه آرزو داری فرمود رحمت پروردکار خود کفت طبیبی را بیارم تا بمعالجه تو مشغول شود
فرمود الطبیب امرضنی طبیب مرا بیمار ساخته کفت عطیه بتو انعام کنم جواب داد وقتی که محتاج
بودم منع عطا میکردی والحال که از آن مستغنی ام عطا میکنی کفت بدختران تو عطیه بدهم کفت

ایشانرا احتیاجی نیست زیرا که سورة الواقعه را تعلیم ایشان کرده ام وایشان بر قراءت ان مداومت میکنند
واز رسول صلعم شنیدم که هرکه در هر شب این سوره بخواند هرگز درویش نگردد وعیاشی باسناد خود از
زید شحام روایت کرده واو از ابی جعفر صلوات الله علیه که هرکه هر شب سورة الواقعه تلاوت نماید
پیش از انکه خواب کند فردا که بخدا ملاقات کند روی او چون ماه شب چهارده باشد واز ابی بصیر
از ابی عبد الله ع نقل کرده که هرکه در شب جمعه این سوره را بخواند خدای او را دوست خود کرداند
ومحبت او را در دل جمیع خلایق اندازد وهرگز در دنیا درویشی نبیند واز افات وبلیات دنیویه محفوظ
شود واز رفقای امیر المومنین صلوات الله علیه باشد وبدانکه چون حضرت عزت ختم سورة
الرحمن نمود بصفات حسنه افتتاح این سوره نیز بصورت قیامت نمود تا شامل ونظیر یکدیگر باشند وفرمود
که بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة یاد کنید چون وقوع یابد ساعت وواقع شونده مراد
قیامت است یعنی چون حادث شود قیامتی که متحقق الوقوع است وناچار است از واقع شدن ان
ومیتواند بود که این جمله ظرفیه ودرین تقدیر باشد که کانت کیت وکیت اذا وقعت الواقعة یعنی حالا
چنین وچنین واقع شود وقتی که قیامت قایم گردد یا انکه متعلق او جمله باشد که بعد ازوست
وقوله لیس لوقعتها کاذبة همچنانکه میگویند که یوم الجمعه لیس لی شغل یعنی وقتی که قیامت
واقع شود نباشد در حین واقع شدن وحادث گشتن ان نفسی که دروغ گوینده باشد بر خدا
یا تکذیب کننده قیامت همچنانکه الحال اکثر نفوس کاذب ومکذب اند زیرا که در ان روز هر نفسی که
باشد مومن صادق ومصدق باشد کقوله تعالی لا یومنون به حتی یروا العذاب الالیم وقوله فلما
راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده وقوله ولا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی یاتیهم الساعة
بغتة وبنا بر معنی لام لوقعتها مثل لام یا لیتنی قدمت لحیوتی است یا وقتی که وقوع یابد
قیامت نباشد مر واقع شدن انرا نفسی که تکذیب کننده ان باشد وگوید که قیامت
واقع نشده همچنانکه نفوس کثیره قبل از وقوع ان تکذیب ان میکنند ومیگویند که قیامت
واقع نخواهد شد یا بجهة واقع شدن ان هیچ نفسی نیست که کاذب ان باشد در نفس

الامر

الامر بلکه هرکه از ان خبر دهد صادق است ونزد بعضی کاذبه صفت قضیه است ومعنی اینکه نیست مر واقع
شدن انرا قضیه کاذبه چه صحت وقوع ان بدلایل سمعیه وعقلیه ثابت گشته ونزد جماعتی دیگر صفت
نفخه اخیره است که بشدت وقع در ان وقت واقع شود پس معنی انست که نباشد نزد واقع شدن
قیامت نفخه کاذبه بلکه ان نفخه مصدق حدوث قیامت باشد وگویند که کاذبه مصدر است بمعنی تکذیب
چون عافیه که مصدر معافاتست ومعنی اینکه نیست مر حادث شدن وظاهر شدن انرا تکذیبی چه حدوث
ظهور ان حقست وصدق وبرای وقوع ان هیچ دروغی موجود نیست وصاحب کشاف آورده که میتواند
بود که این قول ماخوذ باشد از قول عرب که کذبت فلانا نفسه فی الخطب العظیم یعنی دروغ گفت بفلان
نفس او در امر عظیم وهایل وایراد در وقتی میگویند که نفس تشجیع صاحب خود کند بر مباشرت ان امر
واو را گوید که طاقت این امر داری بلکه زیاده از ان پس متعرض ان شو وپاک مدار وچون او مرتکب این
امر شود طاقت ان نیارد وعاجز وحیران فرو ماند پس بنا برین مراد حق سبحانه ازین قول انست
که در ان روز هیچ نفسی نباشد که با صاحب خود گوید یعنی نزد عظایم امور یا وگفته باشد یعنی احتمال
طاقت او بر امر عظیم در نظر او بیاراید زیرا که جمیع نفوس در ان روز در کمال عجز ومذلت باشند کما قال
الله تعالی کالفراش المبثوث وفراش مثلیست از برای ضعف وعجز وغرض از اخبار این امر که در نهایت
شدت وعظمتاست حث مردمانست بر استعداد وتهیه اسباب برای ان ونیز بجهة اینست که تقریر عظمت
وشدت انروز میفرماید بقوله خافضة یعنی قیامت فرو برنده است وپس سازنده قومی را که در دنیا
مرتفع بوده باشند رافعة بردارنده وبلند کرداننده جماعتی که درین عالم منخفض باشند چه نزد وقوع
واقعات عظیمه وحادثات شدیده بعضی مردمان منخفض میگردند بنوازل وضیعه وبرخی دیگر از انسان
مرتفع میشوند بمراتب رفیعه یا ذکر این قول بجهة بیان احوال اشقیا وسعدا باشد در انروز واسناد خفض
ورفع بقیامت بر سبیل مجاز یعنی حق سبحانه در وقت ساعت قیامت خافض اشقیاست باسفل السافلین
از روی عدل ورافع سعداست باعلی العلیین از روی فضل پس در انروز اهل شقاوت ونفاق منخفض شده
باشند بنوازل منعقه وارباب اخلاص ووفاق مرتفع بدرجات عالیه یا ایراد ان بجهة بیان ازاله اجرام

ازمقار خود یعنی روز قیامت خافض بعضی از اشیاست و رافع بعضی دیکر چه دران روز سموات از مرتبه
خود میل بسقوط کنند و کواکب منکدر و منتشر و جبال از امکنه خود روان کشته مانند سحاب جاریه در جو هوا
مرتفع و منتشر شوند و ارضین از جای خود متزلزل کردند کما قال الله تعالی اذا رجت الارض رجا یعنی یاد کنید چون
بسیار جنبانیده شود زمین جنبانیدنی سخت بران وجه که جمیع ابنیه و جبال که فوق ان باشد منهدم
کردند و جمیع مردمان که بر روی ان باشند سمت فنا پذیرند و همه مردها از قبور بیرون ایند این ظرف بدل
ظرف اولست و میتواند بود که متعلق باشد بخافضه و معنی اینکه قیامت خافض و رافع مردمان
باشد دران وقت که متزلزل شود زمین وبست الجبال و ریزه ریزه و پاره پاره شوند کوهها بسا ریزه شدنی
یا رانده شوند از اماکن خود چه بس در لغت بمعنی خورد و سرد کردن و راندن هر دو امده و مقوی قول اخیرست
قوله تعالی وسیرت الجبال فکانت سرابا اول قول ابن عباس است و مجاهد و مقاتل و ثانی قول کلبی و نزد حسن
مراد از بس نسف است که بمعنی قلع است کما قال الله تعالی ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا
یعنی برکنده شوند کوهها از جای خود فکانت پس باشد هباء غباری که دیده میشود باشعه آفتاب
وقتی که از روزنه تابد منبثا پراکنده و منتشر کشته و از امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که
کوهها در این روز مانند کردی شوند که از سم چاروا برخیزد وکنتم و باشید شما ای مکلفان دران وقت
ازواجا ثلثة اصناف سه کونه هر صنفی بر مرتبه تعبیر از ازواج باصناف بجهة انست که عرب اصنافی را که بعضی از ان
با بعضی دیکر باشد یا برخی از ان با برخی دیکر مذکور شود ازواج میکویند انکه تفسیر اصناف ثلثه میفرماید
بقوله فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة پس یاران دست راست چه اند یاران دست راست را
استفهام و ذکر ظاهر در مقام ضمیر برای تعجب است از تفخیم شان ایشان در رفعت بس ایشان اصحاب
منزلت سنیه اند و این ماخوذ است از قول عرب که فلان منی بالیمین و این کلام وقتی میکویند که وصف شخصی نمایند
برفعت درجه و مزیت مرتبه و این بجهة تیمن ایشانست بمیامین و لهذا یمین را از یمن اشتقاق کرده اند پس
مراد باصحاب یمین اصحاب یمن اند چه سعدا بسبب طاعت میمون و مبارکند بر نفسهای خود و از
ابن عباس منقولست که ایشان جماعتی اند که در وقت اخراجات ذریه از صلب آدم بر دست راست وی

بودند یا کروهی که نامه اعمال در روز قیامت بدست راست ایشان دهند یا کروهی که مسکن ایشان
بر یمین عرش باشد چه در روایة ثابت کشته که جنت بر دست راست عرش است واصحاب المشامة
ما اصحاب المشامة واصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ و در مقام ذکر استفهام
و وضع مظهر در موضع مضمر بجهة تعجب است از دنائة حال و شامة مال ایشان پس ایشان اصحاب منزله
دنیه اند و این نیز ماخوذ است از قول عرب که فلان منی بالشمال در وقتی که وصف کسی کنند بصفت دناة
و این بواسطه شوم ایشانست بشمائل و از اینجاست که شمال را شامی میکویند پس مراد باصحاب
مشامه اصحاب شام اند چه اشقیا بسبب کفر و معصیت شوم و نامبارکند بر نفسهای خود و از ابن عباس
مرویست که ایشان جماعتی اند که بوقت اخراج در شمال ادم بوده اند یا کروهی که نامهای اعمال بدست
چپ ایشان دهند یا طایفه که جای ایشان بر شمال العرش باشد چه در اخبار وارد کشته که دوزخ
بر جانب چپ عرش است و بعد از بیان صنفین تبیین صنف ثالث میفرماید بقوله والسابقون
پیشی کرفتکان بایمان و طاعت بعد از ظهور حق بدون تلبث و توانی دران السابقون کسانی اند
که حال ایشان بر تو واضح است و مال ایشان بر تو لایح پس احتیاج ببیان احوال ایشان نباشد و
این مثل قول ابی النجم است که و شعری شعری لله دری ما احسن صدری یعنی شعر من همانست که بتو منتهی شده
و فصاحت و براعت ان بتو رسیده پس ایثار این کلام بر قول السابقون ما السابقون که مستلزم تغییر
اسلوب کلام اولست بجهة اشعار بر انکه امر سابقان محقق و معلوم است و اصلا شایبه ابهامی که در صنفین
اولین است در ایشان نیست و نزد بعضی معنی انست که سابقان در ایمان و طاعات پیشی کیرندکانند
بر اقوام خود بجزیل ثواب و رحمت و پیش روان بدخول جنت باعظم کرامت و اعلای مرتبت و در بعضی روایة
امده که سابق کسیست که در حداثه سن بفعل خیر اقدام نماید و بدان مداومت کند تا از دنیا بیرون رود
و صاحب یمین شخصی که اوایل عمر مشغول بوده باشد بمعصیة و خطیئه و طول غفله و بعد از ان از ان
تایب شود و صاحب شمال انکه اول عمر تا آخر عمر بفسق و فجور اشتغال نموده باشد و نزد ابن عباس سابقان
جماعتی اند که بهجرت سبقه کرده اند بر غیر خود و از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که ایشان

کسانی اند که پیشی گرفته اند بصلوات خمس و پیش از همه کس بتکبیر اولی ان افتتاح نموده و نزد ضحاک

سابقان پیش روانند بصف جهاد و از سعید جبیر نقل کرده اند که مراد سبقه است بتوبه و اعمال

خیر و بعضی گفته اند که مراد بسابق حضرت رسالتست و سایر انبیا صلی الله علیه و آله یا اهل

قران یا انکه بدو قبله نماز گذارده باشد و ابن کیسان گفته که مراد سبقه است در جمیع مامورات الهی

و گویند که مراد سبقه است در حیازت علوم و فضایل و کمالات و از عروة بن زبیر نقل کرده اند که تقدموا

تقدموا تقدیم جوئید بر اعمال خیر تا شما را بر جمیع مردمان مقدم دارند و شبهه نیست در انکه جامع

این همه سوابق ذات عالی سمات حضرت امیر المومنین است صلوات الله علیه و آله اما سبق او باسلام و ایمان

جمیع علما را اتفاقست در انکه از رجال اول شخصی که تصدیق حضرت رسالت نمود و بوی ایمان آورد

انحضرت بود و از زنان اول کسی که بوی اسلام آورد خدیجه کبری بود و ابوذر غفاری از رسول صلعم روایة

کرده که انحضرت خطاب بامیر المومنین کرد و فرمود یا علی انت اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم

القیامه و انت الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم تفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المسلمین

و المال یعسوب الظالمین و اما دلیل سبق وی در نماز قول حضرت رسالتست صلعم که صلت الملئکة

علی و علی علی سبع سنین لانه لم ترتفع صلوة من الارض الا منی و من علی یعنی ملائکه مدت هفت سال

صلوات فرستادند بر من و بر علی زیرا که در ان مدت نماز هیچ کس از زمین مرتفع نشد الا از من و علی و اما

سبق او در جهاد بر هیچ کس پوشیده و پنهان نیست و باجماع جمیع امت کسی که بدو قبله نماز گذارد با حضرت

رسالت او بود و معدودی چند از تابعان وی و اما و نور علم و فضل و همین قدر کافی است که سلونی

ما دون عرشی و مرویست که روزی اوصاف و کمالات امیر المومنین را از عبد الله عباس پرسیدند

فرمود که والله هو احد الثقلین سبق الشهادتین و صلی بالقبلتین و بایع البیعتین و اعطی البسطتین

و ردت له الشمس مرتین بعد ما غاب عن مقلتین و جرد السیف تارتین و هو صاحب الکرتین فمثله

فی الامة کمثل ذی القرنین و ذلک مولای علی بن ابی طالب یعنی بخدا سوگند که امیر المومنین یکی از ثقلین است

که حضرت رسالت صلعم در حین وصیت فرموده که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و او سابق بود

بر همه کس باعتراف کردن و اذعان نمودن بتوحید و نبوة و نماز گذارد با حضرت رسالت بدو قبله

که بیت المقدس است و کعبه معظمه و دو بار بیعت نمود با حضرت پیغمبر صلعم که ان بیعة العقبه است و بیعة

الشجره و او را دو بسطت داده اند بسطت علم و بسطت جسم و دو بار افتاب برای او باز گردانیدند بعد

از انکه از چشم غایب شده بود و دو نوبت تیغ برهنه کرد اول برای تنزیل و دوم برای تاویل و خداوند

دو کرت و دو رجعت بود پس مثل او در آیه عجیبه و علامت غریبه مثل ذو القرنین است و این شخص که نعوت

مذکوره منعوتست و بصفات مزبوره موصوف مولای منست علی بن ابی طالب صلوات الله

علیه و آله و از ابی جعفر علیه الصلوة و السلام منقولست که سابقان چهارند هابیل مقتول که پسر آدم

و خربیل که مومن آل فرعونست و حبیب نجار که مومن آل یس است و علی بن ابی طالب که وصی حضرت

سید المرسلین است صلعم و احمد حنبل در مسند خود از ابی لیلی روایة کرده و او از پدر خود و پدر او

از سید انبیا صلعم که فرمود که صدیقان یعنی انان که در تصدیق انبیا سبقت نموده اند سه کس اند یکی مومن

آل یس که حبیب نجار است و دیگری مومن آل فرعون که خربیل است و دیگری علی بن ابی طالب و هو

افضلهم و او بهترین ایشانست و ثعلبی در تفسیر خود روایة کرده است باسناد از عبد الله

بن عباس که او فرمود من از علی بن ابی طالب شنیدم که میفرمود انا عبد الله و اخو رسول الله

و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا الکذاب مفتر صلیت قبل الناس بسبع سنین یعنی علی بن

ابی طالب فرمود که منم بنده خدا و برادر حضرت مصطفی و منم صدیق اکبر و هر کس غیر از من

باین کلمه تلفظ نماید او دروغگو و مفتری باشد پس غیر مرا این دعوی نرسد و مرا رسد که باین مقال

قایل شوم و منم عندلیب این بوستان و طوطی شکرستان زیرا که من هفت سال بر خلقت سبقت

نموده ام و ایمان بحضرت رسالت پناه آورده ام و بان حضرت اقتدا نموده و نماز گذارده ام و دیگران

بعبادت اصنام مشغول بوده اند و پرستش اوثان میکردند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب

روایات خود آورده است باسناد از مسلم بن احمد بن مسلم دهان از ظهر که او گفت بیرم خبر داد از

سدی و او از ابی مالک از ابن عباس که او فرمود من از حضرت رسالت صلعم شنیدم که سابق این امة

در ایمان علی بن ابی طالب است و اخطب خوارزمی که یکی از اعاظم اهل سنت است در کتاب اربعین
حدیث روایت کرده باسناد از انس بن مالک که انس گفت که من از رسول خدای شنیدم که فرمود
اذا کان یوم القیامة ینادون علی بن ابی طالب بسبعة اسماء یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی
یا فتی یا علی مر انت وشیعتک الی الجنة یعنی سید انبیاء صم فرمود که چون روز قیامت علی بن ابی طالب
با بن هفت نام آواز کنند و گویند که بگذر تو با شیعه و دوستاران خود بسوی بهشت حاصل که
سابقان در روز قیامت در مرتبه اعلی و درجه قصوی باشند و در خبر است که چون یکی از سابقان
در بهشت از سرای خود بیرون اید از روی او چندان نور بتابد که اهل بهشت از ان متحیر و متعجب
فرومانند و باین نور بدانند که او از سابقان است و حق سبحانه از علو رفعت و سمو مکانت ایشان
خبر میدهد بقوله اولئک المقربون ان گروه سابقان نزدیک گردانیده شده از روی درجه و مرتبه
یعنی درجات ایشان نزدیکست بعرش خدا فی جنات النعیم در بوستانها بانواع نعمت و کرامت
مراد آنست که ایشان در اعلای درجات جنان و ارفع مراتب ان خواهند بود که نزدیک بعرش
او سبحانه است و مستغرق بحار رحمت بی‌نهایت و کرامت بلا نهایت و بدانکه میتواند بود که سابقون
دوم تاکید سابقون اول باشد و خبر ان قوله اولئک المقربون یعنی سابقان بایمان
وطاعت مقربان درگاه احدیة اند و صاحب کشاف آورده که بعضی از قرا بر سابقون اول وقف
میکنند و ابتدا بسابقون دوم میکنند و صواب است که بر ثانی وقف کنند تا خبر سابقون
اول باشد زیرا که ان در مقابل ما اصحاب المیمنة و ما اصحاب المشئمة است و این سابقان
که منعوت باین صفات و متسم باین سمات اند ثلة من الاولین گروهی بسیارند از پیشینیان
یعنی از امم انبیای سالفه از آدم تا بحضرت خاتمیه صم وقلیل وگروهی اندک من الاخرین از
پسینیان یعنی از امت محمد صم خلاصه کلام است که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این
امت اند و صاحب کشاف گفته که قوله وقلیل من الاخرین دلالت تمام دارد بر انکه ثلة متضمن
کثرتست و ان از ثل مشتقست بمعنی کسر همچنانکه امت که از ام ماخوذ است که بمعنی شج است

ونیز در

ونیز در کشاف آورده که این آیه مخالفت ندارد بقول حضرت رسالت صم که ان امتی یکثرون سایر
الامم وانا اکثر الناس تبعا یوم القیامة زیرا که جایز است که سابقان امم سالفه اکثر از سابقان
این امت باشند و تابعان این امت اکثر از تابعان امم ماضیه ونیز منافات ندارد بقوله ثلة
من الاولین وثلة من الاخرین زیرا که مراد باین هر دو گروه اصحاب یمین اند نه سابقان و دیگر انکه
کثرت فریقین منافی اکثریه احدهما نیست و اینکه در بعضی روایات آمده که چون این آیه نازل
شد اهل اسلام از استماع قلة آخرین دلتنگ شدند و مکرر از حضرت رسالت صم سوال کثرت
ان میکردند تا این آیه آمد که وثلة من الاخرین دافع جواب اول نیست بجهة عدم صحت این
روایت از دو وجه یکی انکه ایت وقلیل من الاخرین بلا شبهه در شان سابقانست و آیه وثلة من
الاخرین در حق اصحاب یمین بجهة عطف اصحاب یمین و وعد ایشان بر سابقان و وعد ایشان دوم
انکه نسخ در اخبار جایز نیست بجهة انکه ان عبارتست از انتهای حکم شرعی پس چگونه آیه وثلة من الا خرین
ناسخ آیه وقلیل من الاخرین باشد و از مقاتل منقولست که مراد از ثلة من الاولین نیز از امت اند
پس بنابر این معنی آیه انست که سابقان جماعتی اند از متقدمین امت محمد صم و از متاخرین ایشان
واین سابقان علی سرر باشند بر تختهای بهشت موضونة که بافته شده باشد از زر و مشک بدر و یواقیت
و زبرجد و مرصع و مکلل بانواع جواهر نزدیک یکدیگر نهاده شده و بهم پیوسته مانند تداخل حلقهای
درع در یکدیگر و از کلبی منقولست که طول هر سریری سیصد گز باشد و چون سابقان خواهند
که بر بالای ان روند سر فرود آورد تا ایشان پای را بر و نهند و بعد از ان که بران قرار گرفته باشند
باز بجای خود رود پس ایشان بر بالای این تختها باشند متکئین در حالتی که تکیه زدگان باشند
علیها بران تختها متقابلین برابر یکدیگر قرار گرفته یعنی رو با روی خود بدون نگریستن در قفای
یکدیگر تا ابدالاباد هم مستانس و مسرور باشند این وصف اشعار است بر حسن معاشرت و تهذیب
اخلاق و آداب ایشان و بدانکه علی سرر خبر بعد از خبر السابقون است و متکئین و متقابلین
هر دو حال اند از ضمیر مستتر در علی سرر که عامل حال است و تقدیر انکه هم استقروا علی سرر یعنی سابقان

قرار گرفته باشند بر تختها در حالتی که تکیه کنندگان باشند و مقابل یکدیگر نشستگان یطوف علیهم طوف کنند
و گردند بر ایشان برای خدمت ولدان مخلدون کودکان جاوید مانندگان بر هیأت کودکی با کمال صباحت
و طراوت که هرگز ازین حالت متغیر نشوند چه خدمت صغار زیباتر است از خدمت کبار و از سعید بن
جبیر منقولست که مخلدا رحلت مسقبت که بمعنی قرطاست یعنی ولدان آراستگان باشند بگوشوارهای
زرین و این ولدان در بهشت مخلوق شده اند برای خدمت بهشتیان و از امیر المومنین صلوات الله علیه
مرویست که اینها اولاد اهل دنیا باشند که مر ایشانرا احسانی نیست تا بان مثاب شوند و سیآت نیز
نه تا بران معاقب گردند و از سلمان رضی الله عنه نقل کرده اند که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت
اهل بهشت نامزد باشند و در حدیث وارد شده که اولاد الکفار خدام اهل الجنة و بر هر تقدیر ایشان
طواف کنند بر اهل بهشت باکواب بکوزهائی بی دسته و لوله واباریق و ابریقها که دسته و لوله دار
باشند وکاس من معین و جامها از شراب جاری در بهشت یا خمر صافی و پاک چون آب زلال
که از زیر عرش نابع شود و بر روی زمین جاری گردد لا یصدعون عنها درد سر نکشند بسبب
شرب آن یعنی از خمر ایشانرا تا موجب صداع شود صدور عن در موضع با سببیه
آنست که درین تقدیر است که لا یصدر صداعهم عنها یعنی صادر نشود درد سر از آن شراب
و نیز بعضی یصدعون بمعنی یتفرقون است یعنی تفرق نکنند و جدا نکرده اند ایشانرا از آن شراب
ولا ینزفون و نه که بی عقل و بیهوش شوند از آن یا که زایل شود آن شراب و منقطع گردد و
مشتق از نزف است بمعنی ذهاب و انقطاع وفاکهة و دیگر ولدان طواف کنند بر بهشتیان بمیوها
مما یتخیرون از آنچه فرا گیرند بهتر آنرا یعنی اختیار کنند و برگزینند ولحم طیر و بگوشت
مرغ که الطف لحوم است مما یشتهون از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که مشتهی طبع ایشان
باشد جوشیده یا بریان کرده و مرویست که هرگاه اهل بهشت میل گوشت مرغ کنند حق سبحانه گوشت
مرغ پخته برای ایشان خلق فرماید تا احتیاج بذبح و طبخ نباشد و از ابن عباس نقل کرده اند
که هر مرغی که در خاطر ایشان بگذرد فی الحال در نظر ایشان متمثل شود بر همان وجه که مشتهای ایشان

شوی بیرون آمدن آب

بوده باشد

بوده باشد و ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کند که در بهشت مرغانی می پرند که هر یکی هفتاد
هزار پر دارند و هر وقت که مومن میل طعام کند یکی از آن مرغها بیاید و بر خوان او افتد و پرها
بیفشاند از هر پر او طعامی بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر
که هیچ لون دیگر نماند و بعد از آن بپرواز در آید و بر درختان بهشت نشیند وحور و نیز بر سابقان حور
مینمایند در جنت برای خدمت زنان سفید اندام عین گشاده چشمان یا سفیده چشم ایشان
در نهایت سفیدی باشد و سیاهی آن در غایت سیاهی و در نهایت صفا و لطافت باشند کامثال
اللؤلؤ المکنون مانند مروارید پوشیده شده در صدف که غبار بر و ننشسته باشد و دستی
اغیار بدو نرسیده و بنابرین معنی حور معطوفست بر ولدان و میتواند بود که خبر مبتدا
محذوف باشد و تقدیر انکه فیها حور یا لهم حور یعنی در بهشت از حور عین یا مر سابقانرا
حور عین ابو امامه از رسول صلعم روایت کرده که در بهشت هیچ مومن نباشد الا که او را هفتاد
و دو زن باشد از حور عین و از عبد الله بن مسعود روایتست که از رسول صلعم شنیدم که نوری
در بهشت بدید آید اهل جنت گویند این چه نورست گویند روشنی دندان حوریست که
در روی شوهر خود خندیده و مجاهد گفته که حور را بجهة این حور گویند که بحار فیها الطرف
حیران مانند در دیدنها و حق سبحانه این همه کرامتها با ایشان کرامت فرماید جزاء بجهة پاداش
دادن ایشان بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که میکردند در دنیا از اعمال صالحه و میتواند
بود که نصب جزاء بر مصدریه باشد و تقدیر اینکه یجزون جزاء یعنی پاداش داده شوند پاداش
دادنی لا یسمعون فیها نشنوند در بهشت لغوا سخن بیهوده که هیچ فایده بران مترتب نشود
یا آنکه فریاد و سوگند بدروغ استماع نکنند تا آنکه بسبب شرب خمر سخنان بیهوده نگویند و سوگند
بیکدیگر ندهند بر شرب آن چنانکه خمر در دنیا میباشد ولا تأثیما و نه نسبت دادن با ثم یعنی سخنی
که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام الا قیلا مگر قولی را که آن اینست سلاما سلاما
یعنی در آنجا استماع سلام کنند که عبارتست از وارستگی از غم و نقمت و از حصول دوام نعمت و

کما لضبط این بدل قیلا است بدلیل قوله تعالی لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما سلاما با صفحات یا مفعول
ان و بعد بر اسکه الا ان یقولوا سلاما بعد سلام یا مصدر باشد بعد بر یسلمون سلاما و تکرار
این لفظ دلیل است بر فشو سلام یعنی اهل جنت پیوسته بر یکدیگر سلام کنند از روی حسن
ادب و نیکوئی اخلاق که موجب مزید تحابب است و بعد از ذکر احوال سابقان بیان اصحاب یمین
میفرماید که واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین و یاران دست راست چه اند یاران دست راست
این تعجب است از عظم و بزرگی مرتبه ایشان یعنی ایشان مکرم و معظم باشند فی سدر مخضود
در زیر درخت کنار بیخار از ضحاک مرویست که چون اهل اسلام نظر در وج کردند که ان وادی
از طایف مشتمل بر درختهای سدر گفت چه بودی اگر ما را مثل ان بودی این آیه نازل شد که اهل بهشت
سدر بیخار باشد و سایر بمعنی مخضود ماخوذ است از خضد الشوک اذا قطعه و از مجاهد منقولست
که مخضود مشتقست از خضد الغصن اذا اثناه یعنی درخت سدر که شاخهای ان دو تا شده باشد
از کثرت بار و طلح و درخت موز یا درخت ام غیلان که شکوفهای بسیار و غایت خوشبو دارد منضود
بر هم نهاده شده میوهای موز یا شکوفهای ام غیلان یعنی اسفل تا اعلای درخت همه میوهای یا شکوفها
باشد که هیچ از ساق ان نمایان نباشد و از سدی منقولست که طلح بهشت درختیست مانند
طلح دنیا لکن میوهای ان شیرین تر از عسل است و گویند که آن درختیست در یمن و حجاز
که ان نیکوتر و خوش منظر تر است از سایر اشجار و تخصیص این دو شجر بذکر بجهة آنست که تردد
این هر دو درخت بیشتر بودند و استیناس ایشان بان زیاده تر و ظل ممدود و سایه کشیده و گسترده شده
که آفتاب از ان نسخ نکند یعنی هرگز کم نشود و زایل نگردد بلکه همیشه باقی باشد و عرب هر چیزی که منقطع
نشود ممدود میگوید و در خبر است که در بهشت درختان باشند که سوار تیز رو در مدت صد سال
از زیر سایه ان بیرون نتواند رفت و در روایة آمده که جمیع اوقات بهشت چون غدوات صیف باشد
که نه گرم باشد و نه سرد و نزد ربیع مراد سایه عرش است و ماء مسکوب و آب ریخته شده یعنی آبی
که از جنت عدن بوستانهای دیگر ریزان میشود یا آبی که خدای در بهشت جاری سازد

برونق

برونق مدعای بهشتیان در کمیت و کیفیت و اینیة یا آبی که دایم جاری باشد و هرگز منقطع نشود یا جری
آن بر روی زمین باشد نه در شکافهای زمین یا آنکه بسر ابهای ایشان مزج کنند و یا بجهة آشامیدن
ایشان در انا ریزند بدون آنکه ایشان مرتکب آن شوند و بدانکه چون حق سبحانه تشبیه فرمود
حال سابقان را در تنعم باکمل انچه اهل مدن تصور ان نمایند تشبیه نمود حال اصحاب یمین را با کمل انچه اصحاب
بوادی تمنای ان کنند تا اشعار باشد بتفاوت مرتبتین الحال مزاحم بن داود گفته که مرا برادری
صالح بود که هرچه مادر خود بگو داشتی و در وظایف طاعات دقیقه فرو گذاشت نکردی چون
وفات کرد او را در واقعه دیدم گفتم ای برادر مدتیست که ندانم که توچه حال داری و در کجائی گفت فی سدر
مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة و میوهای بسیار از هر جنسی که باشد
اختیار وصف تکثیر فواکه از برای سابقان و وصف کثره ان برای اصحاب یمین و عدم ذکر لحوم برای
ایشان اشعار است بر مزیة مرتبه سابقان بر ایشان حاصل که اصحاب یمین متنعم باشند بفاکهة کثیرة
لا مقطوعة و لا ممنوعة بریده شده و فانی گشته یعنی در هیچ زمان انقطاع نیابد بخلاف میوهای دنیا که
در فصلی باشد دون فصلی و لا ممنوعة و نه منع کرده شده یعنی ایرا از خورنده هیچ نوع منع نکنند بخلاف میوها
دنیی که در بساتین و حظایر حفظ ان مینمایند و از مردمان منع میکنند و بسبب بعد و اذیت شوک
از ان ممنوع میشوند چه بهشت سرای راحتست پس هرچه خواهند بدست آید و گویند که لا
مقطوعة بالازمان و لا ممنوعة بالاثمان و مرویست از حضرت رسالت صلعم که هیچ میوه از درخت
بهشت نچینند الا که در موضع ان دو مثل ان میوه روئیده شود و فرش و گستردنیها برای استراحة
مرفوعة که برداشته شده باشد یعنی رفیع القدر یا بر بالای یکدیگر نهاده شده تا بحد ارتفاع رسیده
و در روایة آمده که ارتفاع ان میان آسمان و زمین باشد و در حینی که مومن اراده ان کند که بر بالای ان
نشیند منخفض شود و بعد از قعود او مرتفع گردد و مرویست که ارتفاع بعضی از ان ما بین آسمان و
زمین باشد و از امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که فرش مرفوعه یا بن معنیست که بر سما
برداشته شده بر بالای سریرها افکنده و بقول بعضی فرش کنایتست از زنان چه عرب زوجه را

نراشیده میگویند و منه قول النبی صلعم الولد للفراش وللعاهر الحجر و مرفوعه یعنی بر تخت نهاده یا
مرتفع رجال و کمال و دال برین قولست قوله سبحانه انا انشأناهن انشاء یعنی که ما آفریدیم ابتداءً بی سبب
ولادة انشاء آفریدنی و بنابر تفسیر اول جار و مجروری در کلام اول مضمر هست و تقدیر اینکه و فرش مرفوعة
لهن و قرینه حذف آن ذکر فرش است زیرا که فرش که بمعنی مضاجع است دالست بر آن و مراد
باین زنان زنان دنیا اند که او سبحانه اعاده نماید انشاء انشا مراد در روز معاد و نزد بعضی مراد حور عین اند
که بی ولادت در بهشت مخلوق شده اند و بنابر اول ایراد انشا بر صیغه ماضی جهة تحقق وقوع است یعنی
خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر فجعلناهن پس کردانیم ایشان را ابکارا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازوا ج
بنزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند عربا دوستان و عاشقان شوهر خود با غنج و ناز و شیرین سخن اترابا
همزادان یعنی همه سی و سه ساله باشند و شوهران نیز همین سن و در حدیث آمده که یدخل اهل الجنة
الجنة جرداً مرداً بیضاً جعاداً مکحلین ابناء ثلث وثلثین یعنی اهل بهشت که به بهشت در آیند همه اجرد و امرد
باشند و سفید اندام و جعد موی و چشمها سرمه کرده و در سن سی و سه سالگی و ابو هریره از رسول صلعم
روایت کرده که ایشان سی و سه ساله باشند بر طول آدم شصت گز بالا و هفت گز پهنا و خدای ایشان را
بر صورتی نیکوتر و زیباتر آفریده باشد بحیثیتی که یکدیگر را نتوانند شناخت و در تبیان آورده که
صبیه را که چون به بهشت آرند بدین سن رسانند و شوهر دهند و عجوزه را نیز باین سن رد کنند
اگر در دنیا شوهر نداشته باشند او را بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او
از اهل بهشت نبود چون آسیه که زن فرعون بوده او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود
باز با او را زانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و بهشتی باشند او را بزوج آخرین نامزد
کنند مرویست که ام سلمه رضی الله عنها این آیه را از پیغمبر صلعم پرسید فرمود که هن اللواتی قبضن
فی دار الدنیا عجائز شمطا رمصا جعلهن الله بعد الکبر اترابا علی میلاد واحد فی الاستواء کلما اتاهن ازوا جهن
وجدوهن ابکارا یعنی ایشان زنانی باشند که قبض روح ایشان شده باشد در دنیا در حالتی که پیر بوده
باشند و موی سفید شده و چرک در چشم بکنج چشم ایشان نشسته حق سبحانه ایشان را بعد از پیری همسال

هم سازد

هم سازد بر وجهی که در استوا بر یک ولادة باشد و هرگاه که شوهران پیش ایشان آیند ایشان را بکر
یابند چون عایشه این قول استماع کرد گفت وا وجعاه مراد او وجعی بود که در حین ازالة بکارة سانح میگر دد
آنحضرت فرمود لیس هناک وجع آنجا وجعی و دردی نباشد و در اخبار آمده که رسول صلعم عجوزه را دید که نزد
عایشه نشسته بود فرمود این عجوزه کیست عایشه گفت از جمله خالات منست آنحضرت فرمود ان الجنة
لا تدخلها العجائز بدرستی که هیچ عجوزه در بهشت نرود زن نگریست و برگشت رسول فرمود اخبرو ها
انها لیست یومئذ بعجوزة خبر دهید او را که در آن روز او پیر نخواهد بود بلکه همه را خلعت جوانی
بپوشانند و باحسن وجهی مطرز سازند و به بهشت رسانند پس این آیه تلاوت فرمود حاصل که
حق سبحانه میفرماید که ما زنان بهشت را باین صفات و سمات انشا کنیم لاصحاب الیمین برای اصحاب
دست راست و میتواند بود که این جار و مجرور متعلق بجعلنا محذوف باشد و تقدیر اینکه وجعلناهن
لاصحاب الیمین یا صفت ابکارا یا خبر مبتدای محذوف و تقدیر اینکه هن لاصحاب الیمین یا خبر قول او سبحانه
ثلة من الاولین یعنی مر اصحاب دست راست را گروهی از پیشینیان وثلة من الآخرین و گروهی از پسینیان
و بنابر سه وجه اول این قول خبر مبتدای محذوفست و تقدیر اینکه هم ثلة من الاولین وثلة من الآخرین
یعنی اصحاب دست راست گروهی اند از امم سابقه و گروهی از این امت و مرویست که حضرت رسالت صلعم فرمو د
که از آدم تا من یک ثلة است و از من تا قیامت یک ثله و ثله من تمام نشود مگر بابن سیاهان که در بیابان
شتر میچرانند و میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت مرحومه
در دوزخ مخلد نخواهد ماند و نیز در حدیث آمده که ارجوا ان یکونوا نصف اهل الجنة امیدوارم که تمام
نصف اهل بهشت باشند و قبل از این گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از آن
امت من و از حسن روایت کرده اند که سابقان امم ماضیه اکثر از سابقان این امت اند و تابعان امم
سالفه تابعان این امت و از ضحاک و مجاهد نقل کرده اند که حضرت رسالت صلعم فرموده الثلتان جمیعا
من امتی یعنی این هر دو گروه از امت من اند اما قول اول اشهر و اصح است و مؤید اینست روایات صحیحه
که در این باب ماثور شده از آن جمله از عبدالله بن مسعود مرویست که شبی با رسول مکالمه مینمودم و ا

حضرت

اخبار امم ماضیه بیان میفرمود و چون مجلس تمام شد برخواستیم و هریک بخانه خود رفتیم روزی دیگر
انحضرت فرمود که روش پیغمبران گذشته و اتباع ایشان بر من عرض کردند بعضی از انبیا را دیدم که امت
بسیار داشتند و برخی کمتر از ایشان و بعضی دیگر بیش از سه نداشتند و جماعتی دیگر زیاده از
یکی نبود و گروهی دیگر را هیچ امت نبود و پیغمبری را دیدم که می آمد با امتی بسیار که از کثرت ایشان متعجب شدم و
گفتم خداوندا این کدام پیغمبر است که این همه امت دارد خطاب رسید که این برادر تست موسی بن عمران و اینها
بنی اسرائیل گفتم بار خدایا امت من کجا اند گفت بدست راست خود نگر چون نگاه کردم صحرای مکه را دیدم
که چندانکه چشم کار کند مردمان بودند گفتم بار خدایا اینها کیستند ندا آمد که ایشان امتان تواند راضی
شدی یا نه گفتم بلی راضی شدم فرمود که در جانب چپ خود نگر چون نگاه کردم از کثرت ایشان افق
آسمان پوشیده بود گفتم اینها کیستند فرمود اینها نیز امت تواند خوشنود شدی گفتم آری
خوشنود گشتم بعد از ان فرمود که در میان ایشان هفتاد هزار کس باشند که بی حساب به بهشت
روند عکاشة بن ابی محصن بن ابی اسد برخواست گفت یا رسول الله دعا کن که من از ایشان باشم رسول
فرمود اللهم اجعله منهم دیگری برخواست و همین التماس کرد رسول فرمود سبقک بها عکاشة
بر تو سبقت نموده در بن التماس عبد الله بن مسعود گفت یا رسول الله گمان ما است که این هفتاد
هزار انانند که بر اسلام زادند و بران باستادند گفت چنین نیست بلکه انانند که دزدی نکنند
و تکبر و تطیر ننمایند و بر خدای توکل کنند تخصیص این سه چیز از جهة ان بود که عرب عادة کرده
بودند بر نقیض ان پس فرمود که امیدوارم که امت ما بع من ربع اهل بهشت باشند ما تکبیر گفتیم
فرمود که امیدوارم که ثلث اهل بهشت باشند ما همه تکبیر گفتیم بعد از ان گفت که امیدوارم که نیمه اهل بهشت
باشند بعد از این ایه نازل شد که وثلة من الاولین وثلة من الاخرین واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال
و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ این تعجباست از انحزال و فضاعت احوال ایشان یعنی
ایشان در ان روز در نهایت خواری و رسوائی باشند فی سموم در بادی بنهایت گرمی که حرارت آن
در مسام ایشان مسام کند وحمیم و در آبی گرم که در حرارت متناهی باشد وظل من یحموم و در سایه

ازدو کرمی

ازدو گرم که در غایت سیاهی باشد در تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان
اثر کند پناه جویند بجحیم همچنانکه گرما زدگان در دنیا آب میطلبند و چون در جحیم افتند از حرارت
ان بیشتر متاذی گردند پناه برند بسایه ازدود ظلمانی و گویند یحموم کوهیست در میان آتش
که دوزخیان بسایه آن پناه برند ضحاک گفته که ان آتش سیاهست چه آتش دوزخ و اهل ان و
لباس ایشان و هرچه در ان باشد همه سیاه باشد و ان مورث نفعول سب ماخوذ از حممه
لا بارد خنک سست ان سایه ما سد سایهای دیگر که مان مستریح مسوند ولا کریم و نه سود رسا
و راحت بخشنده مر کسی را که بان ملتجی سود و فایده گفته ان سایه بارد المنزل و کریم المنظر است تا
تمنای مثل ان کنند بس وصف ظل یحموم بان دو صفت مود سب بر نفی توهم استرواح از ان همچنانکه
در سایرسایها مسا سد و مشعر بر تهکم اصحاب شمال و بعد از ذکر انواع عذاب برای اصحاب شمال
و ذکر عدم استراحت ایشان بظل بارد کریم که از صفات ظلال جنت است بیان علت موجب این عذاب میکند
انهم کانوا قبل ذلک مترفین بدرستی که ایشان بودند پیش ازین در دنیا متنعمان و بنعمت پرورده شده
مراد تنعم ایشانست بمحرمات و اتباع شهوات که باز دارنده ایشان بود از تفکر کردن در امور حقه
و از ارتکاب نمودن اوامر و نواهی واجبه وکانوا یصرون و بودند که اصرار مینمودند و اقامه میورزیدند
علی الحنث العظیم بر گناه بزرگ و از ان نادم و تایب نمیشدند مراد ازین شرک است یا سوگند بدروغ
بر انکه حشر و نشر نخواهد بود کما قال الله تعالی واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی یا جمیع کبایر
موبقه چه حنث ماخوذ است از قول عرب که بلغ الغلام الحنث یعنی صبی بحد حنث رسید که ان وقت
مواخذه است مر و بماثم و حنث فی یمینه فلان که بمعنی خلاف بر راست در ان وکانوا یقولون
و بودند که میگفتند بر سبیل انکار ائذا متنا ایا وقتی که بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک
و عظاما استخوانهای بی گوشت و پوست ءانا لمبعوثون ایا ما بر انگیختگانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار
استفهام جهة مبالغه است در انکار بعث اوآباؤنا الاولون ایا بر انگیخته شوند پدران پیشین ما که خاک
گشته اند و اجزای بدنیه ایشان هیچ باقی نمانده عطف این کلام بر ءانا لمبعوثون و عدم اکتفاء بران دلالت

برانکه انکار بعث آبای ایشان اشد وابلغ است بجهة تقادم زمان وحسن عطف این کلام بر ضمیر مستکن
مبعوثون بدون اعاده تاکید که مقرر است بسبب فاصله همزه استفهام است ومثل اینست قوله تعالی
ما اشرکنا ولا آباؤنا که بجهة فصل لا موکده نفی آباؤنا معطوف شده بر ضمیر مستکن اشرکنا وعامل
در ظرف مدلول علیه مبعوثون است نه مبعوثون بجهة فصل بینهما بهمزه قل بگو ای محمد در جواب ایشان
که ان الاولین بدرستی که جمع پیشینیان از آبا شما وغیر ان والآخرین وهمه پسینیان از شما وغیر شما
لمجموعون هر آینه جمع کرده شدگانند ومحشور گشتگان الی میقات یوم معلوم بسوی آنچه موقت ومحدود
شده است دنیا بان که ان روزیست معلوم بر خدای مراد روز قیامتست که مآل ومرجع همه منتهی باست
با همه فراهم آورده شده اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلومست وصاحب کشاف آورده که اضافه
میقات بیوم مثل اضافه خاتم فضه است ومیقات بمعنی ما وقت وحد من الشیء واز این ماخوذ است مواقیت
احرام که عبارتست از حدودی که از ان تجاوز نتوانند نمود کسی که اراده دخول مکه داشته باشد الا
با احرام بعد از ان بر سبیل توبیخ خطاب با اهل مکه وامثال ایشان میکند ومیگوید که ثم انکم پس بدرستی
که شما در ان روز ایها الضالون ای گمراهان از طریق حق المکذبون تکذیب کنندگان بعث ونشور لآکلون
هر آینه خورندگانید من شجر از درختی من زقوم که ان زقوم است که من اول از برای ابتدا است وثانی
برای بیان یعنی بعد از بعث شما را از میوه این درخت بخورانند فمالئون منها پس پر کنندگان باشید
از ان درخت البطون شکمها را بجهة شدت جوع فشاربون علیه پس آشامندگان بر بالای
ان درخت من الحمیم از آبی در نهایه گرمی بسبب کثرت عطش وتانیث ضمیر در منها وتذکیر ان در علیه
نظر بلفظ ومعنی مرجع است ودر روایه آمده که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا شکمهای خود را
از زقوم پر سازند وبعد از ان تشنگی بر ایشان غلبه کند حمیم بر ایشان عرض کنند تا از ان
بیاشامند فشاربون پس آشامندگانید از حمیم شرب الهیم مانند آشامیدن شتران تشنه
زده وبعدها آب نیافته وان جمع اهیم وهیما است که ان شتریست که بعلت هیام مبتلا باشد و
هیام بضم ها دائیست شبیه باستسقا که شتر را عارض میشود وبجهة ان هر چند آب میخورد

سیر نمیشود

الواقعة

سیر نمیشود تا هلاک میگردد وگویند که هیم جمع هیام است بفتح ها وان مخفف هیم است چون سحاب
وسحب وهیام ریگیست که متماسک نشود پس معنی است که ایشان آشامندگان حمیم باشند
همچو آشامیدن ریگهای روان که هر چند آب خورد اثر ان بدان پدید نیاید قول اول از ابن عباس وعکرمه
وقتاده مرویست وثانی از ضحاک وابن عیینه وتکرار لفظ شاربون جهة مبالغه است حاصل که دوزخیان
چندانچه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد صاحب کشاف آورده که معطوف ومعطوف علیه
اگرچه بحسب ظاهر از جمله عطف ذوات وصفات متفقه است بر مثل جود که موجب عطف الشیء
علی نفسه است لکن بحسب حقیقت بر خلاف است از حیثیه آنکه شرب حمیم با آنکه در نهایت حرارتست
وموجب قطع امعا امری عجیب است وشرب ان بر طریق شرب هیم نیز امری غریبست واین
هر دو از صفات مختلفه اند ودر تفسیر بیضاوی مذکور است که میان معطوف ومعطوف علیه
عموم وخصوص من وجه است پس بینهما اتحاد نباشد وبعد از خطاب مشتمل بر تخویف وانذار
بغیبت التفات فرموده میگوید که هذا این ماکول ومشروب نزلهم پیش کش ایشانست یوم الدین
در روز جزا همچنانکه ما حضری که برای مهمان حاضر سازند وبدان کلام بر سبیل تهکم است همچنانکه در
در موضع دیگر وبشرهم بعذاب الیم چه نزل عبارتست از طعامی که نزد نزول مهمان برای وی آماده سازند
جهة تعظیم وتکریم او واز اینجا معلوم میگردد که بعد از نزول ایشان را در جحیم ماکل ومشارب خواهد
بود که شرح شدت وعقوبة ان در بیان نیاید ودر خاطر نگنجد بعد از ان مخصص کفار منکر ... بر صدق
بعث ما بر احتجاج که نحن خلقناکم ما آوریدیم شما را در ابتدا وشما بان معترفید فلولا تصدقون پس چرا
باور نمیدارید آفرینش ما را در انتها چه بر همه ارباب عقول واصحاب افهام واضح ولایحست که هر که برابدا
قادر باشد بر اعاده نیز توانا خواهد بود وبعد از احتجاج بر ایشان تنبیه ایشان میکند بر وجه استدلال
بر بعث بقوله افرایتم آیا پس دیدید ما تمنون انچه را که میریزید در رحمها یعنی خبر دهید از آب نطفه
که در رحم میریزند ءانتم تخلقونه آیا شما می آفرینید ان را بصورت بشر وانرا بحد انسانی میرسانید
ام نحن الخالقون یا ما ایم آفرینندگان وچون شما مقرید بانکه خالق ان مائیم چه شما بران وجه

وبدان نوع که فرزند مطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیت وطبق اراده ما متولد میشود پس البته قادر خواهیم بود
بر اعاده زیرا که اعاده ابعد از ابدا نیست بلکه اهون واسهلست از ان انکه شان مصرحاند که همچنانکه قدرت
دارد بر ابداء خلق تواناست بر اعادت انسان ومیگوید که نحن قدرنا ما بعد از آفرینش تقدیر کردیم
بینکم الموت میان شما مرگ را یعنی معین ساختیم زمان موت هر یک از شما وقسمت آن کردیم بر شما مانند قسمة
ارزاق در اختلاف بر وفق مشیت ما پس اعمار شما غیر متساویست در طول وقصر ومتوسط وگویند معنی است
که ما یکسان کردانیدیم موت را بر مطیع وعاصی واهل آسمان وزمین همه هر نفسی که وجود پیدا کند شربت فنا
بنوشد که کل نفس ذائقة الموت وما نحن بمسبوقین ونیستیم ما پیشی گرفته شدگان این کلام ماخوذ است از
سبقته علی کذا اذا غلبته علیه واعجزته عنه پس معنی انست که هیچ کس سبقت نتواند گرفت وغلبه نتواند کرد ما را
علی ان نبدل بر آنکه تبدیل کنیم شما را امثالکم یکسانی که مثل شما باشند وما را عاجز نتواند از آنکه شما را
بمیرانیم ودیگر ایشان بدل شما بیاریم حذف مفعول اول تبدیل وحرف جر از مفعول دوم بجهت ظهور
است حاصل که هیچ کس ما را مغلوب نتواند ساخت بر آنکه تبدیل شما کنیم بامثال شما وننشئکم وبرانگیزیم
بیافرینیم دیگر باره شما را فیما لا تعلمون در صورتی وهیاتی که نمیدانید از مثل صور قرده وخنازیر
وغیرهما وگویند که مراد نشأه ثانیه است ومعنی آنکه ما قدرت داریم بر آنکه اعاده شما کنیم بهیأت
مختلفه یعنی کافران در زشترین صورتی خلق کنیم ومؤمنان را در بهترین هیاتی ملخص آیه آنست که
ما قادریم بر خلق مثل شما وبر انشاء شما در صورتی که معلوم ومعهود شما نیست وچون هیچکس
ما را عاجز نتواند ساخت درین دو امر که خلق مماثل وغیر مماثل است پس چگونه عاجز شویم
از اعاده شما وبدانکه ممکن است که علی ان نبدل الخ حال باشد از ضمیر قدرنا یا انکه علی
او باشد وعلی بمعنی لام یعنی تقدیر موت کردیم میان شما در حالتی که آن تقدیر جاریست بر آنکه
تبدیل نماکنیم امثال شما یا انشاء شما نماییم بر صورتی که معلوم شما نباشد یا انکه موت را متعلق بها
بجهت آنکه تبدیل نماکنیم بمماثل وانشاء شما بغیر مماثل وبنا برین معنی نحن مسبوقین جمله معترضه است
ومعنی آنکه هیچکس پیشی نتواند گرفت بر ما تا از موتی که تقدیر کرده‌ایم فرار نماید یا وقت

معین

معین از ان تغییر دهد وصاحب کشاف گفته که جایز است امثال جمع مثل باشد بفتحتین به مثل پس
معنی این باشد که قادریم بر انکه متغیر سازیم صفاتی را که شما بر انید که آن خلق واخلاق شماست وا ننشاء
ننشئکم صفاتی را که معهود شما نیست وحسین بن فضل آیت را باین معنی حمل نموده که شما میدانید
حال نشأه اولی را که چگونه است در بطون امهات ونمیدانید حال نشأه اخری را که در چه وقت
خواهد بود چه غیر او سبحانه علم بان ندارد پس بجهت تاکید در باب صحت ووقوع اعاده میفرماید که
ولقد علمتم وبدرستی که شما دانسته‌اید النشأة الاولی آفرینش نخستین را که آن انتقال نطفه است
بعلقه وعلقه بمضغه ومضغه بعظام ولحوم واعصاب واوتار ورباط وتصویر آن بصورت انسانی وایلاج روح
در آن وشما مقر ومعترفید که خالق آن ماییم فلولا تذکرون پس چرا یاد نمیکنید توانایی ما را واو باز نشد
نمیکنید بر قدرت ما بر نشاه اخری چه هر که بر آن قادر است ازین عاجز نتواند بود بلکه این اسهل
از اول خواهد بود نزد او بجهت حصول مواد وتخصیص اجزا وسبق مثال این آیه دالست بر صحة قیاس
منصوص العله که مسلم الثبوت همه است نه مطلق قیاس تا حجت مخالفین باشد بر صحه قیاس
غیر منصوص العلة افرایتم آیا پس دیدید ما تحرثون آنچه کشت میکنید یعنی اخبار نمایید از تخمی
که در زمین می افکنید وپنهان میکنید ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید آن تخم در زمین افکنده را ونشو
ونمای آن میدهید ام نحن الزارعون یا ما رویاننده‌ایم ونشو ونما دهنده وانرا نباتی خود ساخته وچون
باب نزاع ندارید بلکه مقرید بزارعیه ما پس چرا اندیشه نمیکنید تا بدانید که آنکس که قادر باشد بر انبات زرع
از حبه صغیره وایجاد حبوب کثیره نمودن از آن قادر خواهد بود بر اعاده خلق بر انحجی که بوده باشد
ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که لا یقولن احدکم زرعت ولیقل حرثت باید که نگوید یکی
از شما که زراعت کردم بلکه بگوید حراثه نمودم زیرا که زرع که عبارتست از انبات نباتات از فعل
او سبحانه است وحرث که شق ارض است والقای بذر در آن از فعل شما لو نشاء اگر خواهیم یعنی مصلحت
ما اقتضا نماید که آنچه کشته‌اید آنرا در هم شکنیم وخشک گردانیم قبل از بلوغ آن لجعلناه هر آینه گردانیم
آنرا حطاما گیاهی در هم شکسته پس از رسیدن آن که منتفع به باشد در مطعم یا گاه بی دانه علی اختلاف

التفسیر ن وظلتم تفکهون پس همه روز تعجب کنید از ان قضیه و بلیه یا پشیمان کردید از تعبی که در حرث
ان کشیده باشید و تاسف خورید از انفاقی که دران کرده باشید یا ملازمت کنید نفس خود را بر تفریط ملامت
و تقصیر در طاعت که سبب این خسارت شده و اصل تفکه تنقل است بصنوف فاکهه و درینمقام مستعار است
برای تنقل بحدیث یعنی همیشه متنقل شوید بحدیث و پیوسته بر سبیل تعجب و تاسف بحدیث نماند را
و گوئید با یکدیگر که انا لمغرمون ایا ما الزام کرده شدگانیم بغرامت و خسارت انچه انفاق ان کردیم یا هلاک
شدگانیم بسبب هلاک و فوت روزی و بنابرین معنی مغروم از غرام مشتق است که بمعنی هلاکست
نه از غرامت و نزد ابن عباس مغرومون یعنی معذبون است و عذاب قسمی از غرام است و حفص انا میخواند بر طریق
خبر یعنی البته ما تاوان زدگانیم بعد از ان ازین ترقی نموده گویند که بل نحن محرومون بلکه ما محروم و بی بهره
ماندگانیم از روزی و هیچ حظی و بختی نداریم که اگر ما را حظی و بختی بودی این قضیه بر ما واقع نشدی و وجه
ترقی از معزوم بمحروم انست که محروم انکسی را میگویند که هیچ چیزی نداشته باشد و معروم انکه او را
فی الجمله چیزی باشد انس روایت کند که روزی رسول صم بزمینی از زمینهای ناکشته بگذشت
فرمود چرا این زمین را حراثه نکرده اند گفتند بجهة انکه باران کم میبارد و میترسیم که از محصول ان
محروم مانیم فرمود که شما تخم در زمین کنید و امور مفروضه خود را از دست مدهید که رویننده
خداست افرایتم ایا پس دیده اید الماء الذی تشربون آبی را که می اشامید یعنی خبر دهید از آب
شیرین لطیف که بجهة تسکین عطش و حفظ حیوة می آشامید ءانتم انزلتموه ایا شما فرو فرستاده اید
انرا من المزن از ابر و گویند که مزن ابر سفید است که آب ان شیرین تر است از آب ابرهای دیگر
ام نحن المنزلون یا ما فرو فرستنده ایم ان آب را لو نشاء و اگر خواهیم جعلناه هر اینه گردانیم ان ابرا اجاجا
تلخ و شور که هیچکس نتواند که شرب ان کند از تشنه مرارت و ملوحت ان فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیگوئید
خدا بر امثال این نعمتهای ضروریه و صاحب کشاف آورده که چون کلمه لو معلق جمله ثانیست بر اول مثل تعلیق
جزا بشرط و محض شرط نیست مانند ان و عامل هم نیست همچنانکه ان و باتفاق جمیع علما سرایه معنی شرط در جملتین
از حیثیت آنست که مفید امتناع ثانیست مر امتناع اول را ازینجهة محتاج اند در جواب خود بنصب انچه علامه

این تعلق

۳۴۸

این تعلق باشد پس بجهة این لام را زیاده کرده اند تا علم ان باشد و این هنگام که علمیه ان مشهور شد جایز است
که حذف ان کنند زیرا که چیزی که مشهور و معلوم گشت و مالوف و مانوس شد جایز است که اسقاط
ان کنند از لفظ بجهة استغنای ان بمعرفه سامع و ازینجاست که رویه که از فصحای عرب بوده در جواب
کسی که باو گفته کیف اصبحت فرموده که خیر بحذف حرف جر و بجهة علم همه کس بمکان حرف جر و تساوی حال
حذف و اثبات ان بواسطه شهرت ان فی حذف لام در جعلناه بجهة اختصار لفظ است و ثبوت
ان بجهة معنی و دیگر انکه قرب مسافه بین الشرطیتین مغنی است از ذکر ان در شرطیه ثانیه
و دور نیست که گوئیم این لام حرف مفید معنی توکید است پس ایراد ان در آیه مطعوم و ترک ان
در آیه مشروب بجهة دلالت است بر انکه امر مطعوم بحسب ذات مقدم است بر امر مشروب و
وعید بفقدان ان اشد و اصعب از وعید بفقدان مشروب زیرا که احتیاج بمشروب بجهة
تبعیه انست بمطعوم و لهذا ایه مطعوم بحسب وضع مقدم واقع شده بر آیه مشروب و نیز
بجهة استدلال بر قدرت خود میفرماید که افرایتم ایا پس دیدید النار التی تورون آتشی که بیرون
می آرید یعنی خبر دهند از بیرون آوردن آتش از درخت سبز ءانتم ایا شما انشاتم بیافریده اید
شجرتها درخت انش را که ان مرخ و عفار است ام نحن المنشئون یا ما پیدا کننده ایم در سوره یس سمت
ذکر یافته که اهل بوادی شاخی از شجر مرخ که مذکر میگویند و شاخی از شجره عفار که انثی میخوانند هم
میسایند و حق سبحانه نزد ان حال بقدرت غالبه خود از میان این دو شاخ تر که آب از ان میچکد آتش
بیرون می آرد و اینجا میفرماید که ای اهل عناد چون هیچکس اسناد این قدرت بخود نمی تواند داد پس
باید که معترف شوید بقدرت ما بران و بان استدلال کنید بر انکه ما قادریم بر جمیع امور ممکنه که از
جمله ان بعث و نشور است نحن جعلناها ما گردانیده ایم آتش را تذکرة یادکردنی یعنی تا چون از ابر بینید
آتش دوزخ را یاد کنید و ازینجهة است که همه اسباب معایش را بان تعلیق کرده ایم و همه شمار احتیاج
ان ساخته یا اکثر اوقات نزد شما حاضر باشد و شما را امر مطور بنظر داشته از آتش دوزخ متذکر شوید
و گویند معنی آنست که این آتش را نمونه آتش دوزخ گردانیده ایم و مقوی این قولست انچه مرویست از حضرت

رسالتهم که نارکم هذه التی توقدنبو آدم جزء من سبعین جزءا من جهنم یعنی این آتش همانکه شما در زندان آدم برمی
افروزید جزئیست از هفتاد جزء آتش دوزخ یا انکه این آتش را بتبصره شما ساختیم یا اهل بصیرت بدانند که
هرکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و ترکه متضمن اجزاء مائیه ایست که در کیفیه ضد آتش است
هر آینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و مردگی آن و متاعا و گردانیدیم انرا
برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین مرکسانی را که نزول کننده اند در قواء که بیابانیست که از
آبادانی خالی باشد یعنی انرا منفعت مسافران کردانیدیم یا منفعت کسانی که بطون ایشان یا مزاود ایشان
از طعام خالی باشد و بنا بر این مقوین ماخوذ است از اقوت من ایام ای لم آکل شیئا و بنا بر معنی اول
اکتفا بذکر احد الضدین است چنانکه سرابیل تقیکم الحر که مراد حر و برد است یعنی آتش را سبب انتفاع
جمیع مردمان کردانیدیم یا در تاریکی بروشنائی ان می نشینید و در سرما بان کرم میشوند و در طبخ
و غیر آن بدان نفع میکیرید و بدانکه چون او سبحانه ذکر اشیائی نمود که دال بر انعام بیحد او بر خلقان
و علم و قدرت او بر جمیع عالمیان در عقب ان امر بتسبیح و تنزیه نموده میفرماید که فسبح پس تسبیح
کن باسم ربک بنام پروردگار خود العظیم که بزرگست مراد آنست که ذات او را پاکی ادکن چه اطلاق
اسم شیء ذکر ان شیء است و لفظ عظیم یا صفت اسم است و یا صفت رب یعنی اسمی که بزرگست یا خدا
که بزرگوار است و تعقیب امر تسبیح بعد از تعداد بدایع صنعت و انعام عظیمه او یا بجهة تنزیه
او سبحانه است از قول جاحدان وحدانیه و کافران نعم او و یا بجهة تعجب از امر ایشان در کفران آیات
ذی ظاهره و یا بجهة شکرگذاری بر نعم معدوده و گویند که این امر است بقول سبحان ربی العظیم
و بحمده و در روایة صحیح وارد شده که چون این آیه نازل شد سیهر ص فرمود که اجعلوها فی
رکوعکم بکردانید این را در رکوع خود یعنی ذکر رکوع خود سازید بعد از ان بجهة تاکید حقیة قرآن
که متضمن وقوع بعث و نشور است و وضوح صدق ان میفرماید که فلا اقسم پس سوگند میخورم
را بجهة بعد ازین مذکور خواهد شد از حقیه قرآن و بزرگواری ان زیرا که امر ان اوضح از انست
که احتیاج بقسم داشته باشد و مسوایدبود که لا مزیده باشد برای تاکید مانند لئلا یعلم اهل

الکتاب

الکتاب یعنی البته سوگند میخورم یا انکه در تقدیر فلانا اقسم باشد که حذف مبتدا شده باشد و
اشباع فتحه لام ابتدا کرده یعنی هر آینه من قسم یاد میکنم و ابو عمرو که فلأقسم خوانده نوید اینست چه در
صورت لام ابتدائیه است مانند لام لزید منطلق نه لام قسم زیرا که صحت لام قسم بدو امر است یکی
انکه نون تاکید مقارن ان باشد چون والله لافعلن دوم انکه لافعلن که در جواب قسم واقع شود
برای استقبال باشد و فعل قسم برای حال و اینجا هر دو امر مفقودند یا انکه ذکر لا بجهة رد انچیزی
باشد که مخالف مقسم علیه باشد یعنی نه اینچنانست که کفار میگویند که قرآن سحر است یا شعر یا کهانه
بلکه سوگند میخورم بمواقع النجوم بمواضع وقوع ستارگان یعنی بمغارب و مساقط ایشان و در تفسیر
بیضاوی مذکورست که تخصیص مغارب بجهة است که غروب دلیل زوالست و بزوال اثر استدلال
توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او را زوال نیست و صاحب کشاف آورده که شاید تخصیص
مغارب بجهة ان باشد که حق سبحانه را در اخر شب که وقت غروب نجوم است افعال مخصوصه
عظیمه باشد یا انکه ملائکه را در ان وقت عبادات معلومه باشد یا بجهة انکه ان وقت را
قیام متهجد است و عبادت صالحان و عرض نیاز محبان و نزول رحمت و رضوان بر ایشان
فلهذا سوگند بمواقع ان خورده و استعظام ان نموده بقوله و انه و بدرستی که انچه خدای بدان
سوگند خورده لقسم هر آینه سوگندیست لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ قدر و در نظر عقل بسیار
معتبر این اعتراضست در میان اعتراض چه جمله مصدره بان معترضه است میان قسم و
مقسم علیه و لو تعلمون معترضه است میان موصوف و صفت یا انکه مراد بمواقع نجوم منازل
انها باشد که بروج دوازده کانه اند که مسایر انهاست چه ان متضمن دلایل عظیم قدرت و کمال
حکمت او سبحانه است یا انکه مراد مواقع انکدار و انتثار است در روز قیامت یا مراد انوانیست که
اهل جاهلیه در وقت نزول امطار میگفتند که مطرنا بنوء کذا یعنی بسبب فلان ستاره باران بما نازل
شده و از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مرویست که مراد نان بجومیست که ما مور شده بودند برای
شدن بر شیاطین و ان وقت مولد حضرت پیغمبر بوده و هنگام بعث او و از ابن عباس مرویست

کمراد مواضع وقوع آیات قرانست که متفرقه نازل کشته یعنی باوقات نزول ان وبعضی دیکر کفته اند
کمواقع ان ایات دل مقدسه حضرت رسالتست صه ودرین صورت ذکران بصورت جمع
باوجود اتحاد دل مطهر انحضرت باعتبار تعدد نجوم است چه بهر نجمی صادقست که او را موقعیست
ونزول قران برقلب مبارك وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبك ثابت شده وامام کسایی که موقع
خوانده مؤید این قولست ودر عین المعانی آورده که مواقع نجوم مساجد ومقابر صحابه است که مشبه اند
بنجوم کما قال صه اصحابی کالنجوم وبرهر تقدیر جواب قسم اینست انه بدرستی که انچه حضرت رسالت صه
برشما میخواند لقرآن کریم هرآینه قرانست بزرکوار وبسیار نفع وکثیر الخیر چه مشتمل است بر اصول
علومی که درباب مصالح معاش ومعاد ضروریست یا کرامیست نزد حق سبحانه وملائکه ومؤمنان
یا حافظ وقاری ان مکرم ومعززست یا عمل کردن عظیم الاجرست وکویند که کرامی ان باعتبار است
که کلام خداوند کریمست یا از حیثیه انکه محفوظ است از تغییر وتبدیل یا بان اعتبار که معجزه حضرت
نبوتست واین قرآن ثبت است فی کتاب مکنون درکتابی که پوشیده ونکاه داشته شده است
از غیر ملائکه مقربین مراد لوح محفوظ است لا یمسه مس نکنند لوح را یعنی مطلع نشوند بر انچه درو ست
الا المطهرون مکر پاکیزکان یعنی ملائکه که مطهرند از ادناس ذنوب صغیره وکبیره واز کدورات
جسمانیه واوصاف ردیه واخلاق سیئه وکلبی کوید که مراد سفره وکرام برده اند وبر دبعضی دیکر
از مفسران این جمله نعلیه صفه قرانست نه صفه لوح ومعنی اینکه سزاوار نیست که مس قران
کنند الا کسانی که پاک باشند از شرک واز امام محمد باقر وجعفر صادق صلوات الله علیهما نقل کرده اند
کمراد است که مس نکنند قران را الا جماعتی که مطهر باشند از احداث صغری وکبری یعنی
غیر طاهر از جنب وحایض ونفسا وسایر محدثین را مس قران جایز نیست پس بر این معنی خبر بمعنی
نهی است واکرنه کذب لازم آید زیرا که غیر مطهر کاهست که مس ان میکند وفقهای ما باین آیه
استدلال کرده اند برانکه مس قران بر ذوی الاحداث حرام است ومرویست که صادق علیه السلام
بولد خود اسمعیل کفت که اقرء المصحف قران بخوان کفت وضو ندارم فرمود لا تمس الکتابة

ومس الو

ومس الورق قرآن مس مکن وورق ان را مس کن وهرکاه غیر متوضی را مس جایز باشد پس جنب
بطریق اولی وبیشتر فقهای مخالفین با عدم تجویز کتابه قران جایز نداشته اند که ذوی الاحداث
دست بر پوست وحاشیه قران نیز نهند وبنزد اصحاب ما اجتناب اولیتر است وفقهای
مالکی وشافعی محدث وجنب وحایض را تجویز نمیکنند که حمل مصحف کنند ومس ان نمایند و
نزد حنفی نشاید که محدث وجنب وحایض ونفسا مس مصحف کنند مکر با غلاف منفصل از وو تمسک
ایشان بر حرمت حمل خبر عمرو بن حزام است که کفت چون رسول صه پدر مرا بیمن میفرستاد امر فرمود
که در نامه او بنویسند که دست بر مصحف ننهند وانرا بر نکیرند مکر انکه با طهارت باشند واستدلال
ما بر جواز حمل وقراءت ان آنست که رسول صه نامه نوشت بهرقل که قیصر روم بود ودران درج نموده که
بسم الله الرحمن الرحیم یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الآیه واز بدیهیاتست
کروی نامه را بدست کرفته وقراءت ان کرده وحال انکه او کافر ومجنب بود وبعضی دیکر از عامه کفته اند
که بقول ابو یوسف جنب وحایض را جایز است کتابه قران وقتی که لوح بر زمین بود نه بر کنار وبنزد جمعی
دیکر از ایشان بهیچ وجه جایز نیست وبعضی دیکر از ایشان مس را حمل بر قراءت کرده اند واز ابن عمر نقل
کرده اند که دوستر نزد من انست که قران نخواند مکر کسی که طاهر باشد وفقهای ما منع قراءت را
مخصوص میدانند در عزایم اربع بواسطه اخبار صحیحه واحادیث موثقه از ائمه هدی صلوات الله علیهم
وتجویز قراءت هفت آیه از غیر عزایم میکنند بغیر کراهت ومافوق ان علی الکراهت لعموم قوله
فاقرءوا ما تیسر من القرآن ونزد شافعی واحمد مطلقا جایز نیست وابو حنیفه تجویز این کرده ونزد
مالک جنب قراءت را یک آیه ودو آیه جایز است بر سبیل تعوذ وحایض را انچه خواهد ومحمد بن فضل
کفته کمراد ازین طهارت توحید است چنانکه کذشت یعنی باید که غیر موحدان کسی قران نخوانند
وابن عباس نهی کرده از انکه یهود وترسا را تمکین دهند بر قراءت قران ومحققان کفته اند که
مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد قران نباشد مکر پاکیزه دلان که مؤمنانند یا عمل بقران
ونکاه داشت احکام فرقان نکنند مکر متقیان وصالحان که مبرا اند از لوث خذلان وحسین بن

نقل کرده که تفسیر و تاویل این آیات مکر آنانکه پاک باشند از دنس کفر و نفاق و ابن عطا
فرموده که حقایق قرآن ندانند الا آنانکه اسرار ایشان بانوار عصمت پاک کردانیده شده
باشد از انذار معصیت و این صفت معصومانست و شیخ جنید کفته که الا آنانکه سر خودها ک
کرده اند از ماسوی الله و در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مکر کسی که پاک
کرده از لوث توهم غیر و غیریت و نرسد بمقام شهود حق در مرائی خلق و شهود حق در مرائی
خلق و این معنی میسر نشود مکر فنای مشاهد شهود در مشهود و ببایدکه ... ن
باشد قوله تنزیل صفت رابعه است و اکر صفه لوح باشد صفه ثالثه قرآن و میتواند بود که خبر مبتدا ی
محذوف باشد و بعد از انکه هو تنزیل بود در کشاف آورده که محملست که تنزیل وصف بمصدر
باشد زیرا که قرآن بنجوم و دفعات نازل کشته بخلاف سایر کتب سماوی که بیکدفعه نزول یافته
پس کوییا قرآن فی نفسه تنزیل است و لهذا جاری مجرای اسماء قرآن واقع شد چنانکه
میکویند که جاء فی التنزیل کذا و نطق به التنزیل حاصل کلام یعنی است که قرآن فرو فرستاده شده است
من رب العالمین از پروردکار عالمیان و بعد از بیان شرافت و کرامت قرآن بر سبیل انکار خطاب ب
بکفار مکه کرده می فرماید که افبهذا الحدیث آیا پس بدین سخن که قرآنست انتم شما ای اهل مکه مدهنون
تهاون کنندکانید مانند کسی که نرم باشد جانب او در امری و متصلب نباشد در ان و بجهة آن
تهاون نماید در ان و اصل ان از دهن است یعنی نرمی مراد است که شما در تصدیق نمودن
بان پای قدم سستید و رسوخ ولی ندارید و لهذا ابن عباس مدهنون بمعنی مکذبون تفسیر
فرموده که نقیض مصدقونست و نزد بعضی دیکر بمعنی منافقونست یعنی نزد مسلمانان دعوی
میکنید که ایمان داریم بان و چون باکفار میرسید مداهنه میکنید و سخنان نرم که موافق
ایشانست میکوئید و تجعلون و میکردانید رزقکم نصیب و حظ خود را ازین قرآن انکم تکذبون
انکه شما تکذیب کنید او را و لهذا آنچه در قرآن بان کار می بایست بست شما بر عکس ان میکنید و خلاف ف
ان مینمائید و نزد بعضی در کلام مضافی محذوفست و معنی اینکه میکردانید شکر روزی خود را

تکذیب نمودن بقرآن یعنی وضع تکذیب میکنید در موضع شکر و حسن باین وجه تفسیر نموده که
و یجعلون حظکم من القرآن الذی هو رزقکم انکم تکذبون یعنی میکردانید بهره خود را از قرآنی
که روزی شما شده انکه بان تکذیب نمائید و از ابن عباس منقولست که آیه در انواء واقع شد
و نسبت دادن سقیا باران و درزق یعنی مطر یعنی میکردانید شکر بارانی که سبب روزی شماست انکه
تکذیب کنید و کوئید که آن از جانب خدا نیست و نسبت دهید آنرا بانوا و سبب آن بود که رسول صلعم
با اصحاب سفری میرفت در راه تشنکی عظیم بایشان رسید و آب نیافتند و با رسول شکایت نمودند
و کفتند یا رسول الله تشنکی بر ما غالب شده و مشرف بر هلاک شده ایم رسول فرمود اکر من دعا کنم
و خدا باران فرستد شما خواهید کفت سقینا بنوء کذا بطلوع فلان ستاره و سقوط فلان کوکب
باران بما رسید کفتند یا رسول الله این وقت انوا نیست و ما این را نکوئیم رسول صلعم دو رکعت
نماز بکذارد و دعا کرد بادی برامد و ابری پیدا شد و باران عظیم بارید تا آنکه جمیع اودیه پر آب شد و ایشان
همه مشکها و ظرفها پر کردند رسول مردی را دید که قدحی آب بر میداشت و میکفت این باران بنوء
فلان ستاره است رسول فرمود که من میدانستم که از شما بعضی چنین کویند پس حق سبحانه این
آیه فرستاد و در اخبار آمده که سلیمان عبد الملک را کفتند که بعضی از علوم نجوم بیاموز تا از ان
علم بی نصیب نباشی کفت مرا از ان منع کرده اند زیرا که از رسول صلعم مرویست که فرمود مخوفترین
چیزی که بر امت خود میترسم سه چیزست یکی ظلم کردن بر ائمه هدی دوم تکذیب نمودن قدر
سیوم ایمان بنجوم و بعد از بیان نفاق منافقان تحذیر ایشان میفرماید بقوله فلولا پس چرا نه اذا
بلغت الحلقوم چون برسد روح بکلو در وقت مرک وانتم حینئذ و شما آنهنکام تنظرون میکرید
بحال محتضر از روی تحیر و نتوانید که چاره آن کنید ونحن اقرب و ما نزدیکتریم از روی علم و قدرت
الیه بدان محتضر منکم از شما ای اهل میت ولکن لا تبصرون و لیکن شما نمیبینید یعنی نمیدانید آنچه جاری
شود بر ان محتضر یا در نمی یابید ملائکه ما را که قابض روح اند تعبیر فرموده از علم و قدرت تعالی
که اقوی سبب اطلاع است و میتواند بود که مراد او سبحانه اقربیة ملائکه باشند که بقبض روح وی

امده باشد روح اسناد ان بجود بجهت اختصاص وغایت تقرب ایشان باشد باو یعنی فرشتکان ما
برد نکرند بجتضر فلولا ان کنتم پس چرا نه اکر هستید شما غیر مدینین غیر جزا داده شدکان در قیامه
وکویند مدینین یعنی مقهورینست مشتق از دانه اذا ذلّه واستعبده یعنی چرا نه اکرچه غیر مقهور اید
وغیر ذلیلان ترجعونها بازکردانید روح را بجسد آن محتضر ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان
در تعطیل واهمال خدای شما را و در انکار حشر ونشر وبدانکه ترجعونها عامل ظرفست ومخصص علیه با انچه در
خبر است دلیل جواب شرطست وترتیب آیه اینکه فلولا ترجعونها اذا بلغت الحلقوم ان کنتم غیر مدینین
پس معنی آیه است که اکر شما مجزی یا مقهور نیستید همچنانکه جحود شما بافعال خدا وتکذیب شما بآیات
او دلالت بران میکند پس چرا در روح محتضر نمیکنید بجسد او اکر صادقید درانچه دعوی میکنید و
وازفرا نقل کرده اند که این خطاب بجماعتیست که میکفتند ما مرک را ازخود باز توانیم داشت بتدبیر وبعلم
طب حق سبحانه بر سبیل تقریع کفار است میکوید چرا چون جان مرده بحلق رسد از او دنکنید بتدبیر
ومعالجه معلوم است که هیچ چاره ندارید دران وصاحب کشاف کفته که تفصیل وتبیین معنی آیه است که
جحود وانکار شما در افعال خدا وآیات او بر وجهیست که اکر کتاب بشما انزال میفرماید میکوئید که
این سحر است وافترا و اکر ارسال رسل میکند میکوئید که ساحر است وکذاب واکر باران میفرستد
که سبب حیوة شماست میکوئید که این از فلان ستاره است فی مذهب شما راجع است باهمال
وتعطیل پس چیست شما را که رد روح نمیکنید ببدن بعد از رسیدن ان بحلقوم اکر شما صادقید در
تعطیل امور وانکار در انکه او سبحانه محیی وممیت است وچون قادر نیستید بر ین پس اعتقاد کنید که ان
از تقدیر مقدر حکیست از تدبیر مدبر علیم وبعد از ان تفصیل وتبیین اصناف عباد کرده میفرماید
که فاما ان کان پس اما اکر باشد محتضر من المقربین از نزدیک کردانیده شدکان بدرکاه ربانی یعنی
از سابقان که از ازواج ثلثه مذکوره اند فروح پس مر او راست راحت واستراحت از تکالیف دنیا وشاق
ان یا مر او راست رحمت که سبب حیوة دایمی مرحوم است یا بابقای هوائی که نفس از آن متلذذ شود وغم از او
زایل کردد یا نجات از نار یا مغفرت وایفا در تنزیل تیماتمه وریحان ودیکر مر او راست روزی خوش یا ریحان

مسموم

مشموم از ریاحین جنت که در حین موت نزد او حاضر سازند تا او را ببوید یا هر بناهتی وشرفی
وکرامتی یا فوز برضوان علی الاختلاف الاقوال واز ابن زید منقولست که روح در قبر باشد وریحان
در جنت وکویند روح معانقه ابکار راست وریحان مرافقه ابرار یا روح جان واذن بر شهادت
وریحان دار سعادت وجنت نعیم ودیکر او راست بوستان پر نعمت واما ان کان واما اکر باشد ان متوفی
من اصحاب الیمین از یاران دست راست فسلام لک پس سلامتی از خوف ومکاره مر تراست ای صاحب
دست راست من اصحاب الیمین از اصحاب دست راست یعنی از برادران تو که سلام کنند بر تو
کقوله تعالی الا قیلا سلاما سلاما یا سلامتی مر تراست از جانب ملئکه ای انکسی که از اصحاب یمینی وکویند تقدیر
ایه انست که انک من اصحاب الیمین یعنی سلام مر تراست که تو از اصحاب دست راستی واشهر آنست که معنی
آیه برین وجه است که سلام بر تو است ای محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند وبنا برین لام بمعنی علی است
یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد باش وایمن شو که ایشان سالمند از همه آفتها واما ان کان
واما اکر باشد میت من المکذبین از تکذیب کنندکان مر خدا ورسول را واز منکران روز بعث الضالین
واز کمراهان از طریق حق فنزل پس مر او راست پیش کش در قبر من حمیم از آب کرم کرده در دوزخ وتصلیة
جحیم ودر آوردن در آتش سوزان در روز قیامت ووضع تکذیب وضلالت در مقام اصحاب شمال که
مقابل اصحاب یمین است بجهة زجر ایشانست از این افعال واشعار بر انچه موجب این وعید است
ان هذا بدرستی که انچه کفته شد درین سوره یا در شان این سه طایفه لهو حق الیقین هر آینه حقیست
ثابت از یقین یعنی درستی وراستی ان از سر یقین است که هیچ شبهه در ان نیست صاحب طبرسی آورده
که اضافه حق بیقین با انکه هر دو یک معنی اند بجهة تاکید است وکویند که یقین صفه امر مقدر است
وتقدیر انکه حق الامر الیقین فسبح باسم ربک پس تسبیح کن بنام پروردکار خود العظیم که بزرکست
از انکه کاسناد شرک ونقص وفعل قبیح باو توان کرد یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام
واز انکه لایق عظمت وکبریای او نباشد یا نماز کذار وذکر پروردکار خود وقولی انست که بکوی سبحان ربی
العظیم وبحمده وعظمت خدا عبادتست از انکه هرچه غیر اوست قاصر است از ادراک ذات او تقدست

اسماؤه وجلت آلاؤه سورة الحديد مدنیست وعدد آیات ان بیست ونه است بعدد عراقی و
بیست وهشت نزد دیگران واختلاف ان در دو آیه است من قبله العذاب کوفی است والا نجیل
بصری ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه واله روایه کرده که هر که سورة الحدید بخواند در نامه عمل او
ثبت کنند که او انکسیست که بخدا و رسول ایمان آورده واز عرباض بن ساریه مرویست که سغمبر صلی الله علیه واله
پیش از انکه در شب خواب میکرد مسبحات خمس تلاوت مینمود که ان سورة الحدید وصف وحشر وجمعه
وتغابن است ومیفرمود که ان فیهن آیه افضل من الف آیة در ین سورها آیتی هست که بهتر از هزار آیة است
وعمرو بن شمر از جابر جعفی روایه کند واز ابو جعفر صلوات الله علیه که هر که هر شب سوره مسبحات را
قراءت نماید پیش از انکه خواب کند نمیرد تا انکه قایم ما را صلوات الله علیه ببیند وچون از دنیا
بیرون رود در جوار حضرت رسالت باشد وحسین بن ابی العلا از ابی عبد الله صلوات الله علیه
نقل کرده که هر که در نماز فریضه سورة الحدید ومجادله را مداومت کند خدای تعالی هرگز عذاب او نکند وهرگز
در نفس ومال او بدی نرسد وبدن او از حصا صه وجمیع خلل وآفه دور باشد وبدانکه چون حق سبحانه ختم
سوره الواقعه نمود بتسبیح افتتاح این سوره نیز بتسبیح کرد ودر عقب آن دلایل وحججی که موجب تسبیح است
ذکر نمود ودر بود که بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله سبح وتنزیه گفت مر خدای را از انچه لایق
کمال وشایسته جلال وی نیست از صفات نقص وبپاکی وپاکیزگی یاد کرد او را ما فی السموات انچه
در اسمانهاست از ملائکه ونجوم وشمس وقمر وغیر ان وما فی الارض وانچه در زمین است از حیوانات
ونباتات وجمادات وغیران حاصل که تسبیح حق سبحانه عام است در هر چه خلق ان فرموده کقوله تعالی
وان من شیء الا یسبح بحمده تسبیح ذوی العقول بزبانست وتسبیح غیر ایشان بظلال کقوله وظلالهم
بالغدو والاصال یا بانچه در وست از ادله داله بر وحدانیه او وبر صفات جلال ونعوت کمال او که بان
از جمیع خلق مباین گشته واز حجج باهره بر عدم مشابهت او بخلق وبدانکه ذکر تسبیح درینجا ودر حشر
وصف بصورت ماضی ودر جمعه وتغابن بصیغه مضارع اشعار است بانکه از شان انچه
مسند الیه است بتسبیح تسبیح مقارن انست که در جمیع اوقات وازمان وباختلاف حالات

وتعاقب

الحدید ۳۰۲

وتعاقب آنات مختلف ومتخلف نمیشود یعنی تسبیح او سبحانه در جمیع ازمنه ودهور از ماضی وحال
واستقبال ثابت است وذکر ان بصیغه مصدر در سوره بنی اسرائیل ابلغ است ازین معنی
زیرا که ان بسبب اطلاق مشعر است بر استحقاق تسبیح از هر چیزی ودر هر حالی وتعدیه ان بلام
با انکه متعدی بنفسه است چون سبحته عن السوء منقول از سبح بمعنی ذهب وبعدا اشعار است بانکه
این فعل از برای او سبحانه است وخالصا لوجهه وان مثل نصحت له است در نصحته وگویند که درین مقام
معنی مر است همچنانکه ابو زید از اهل حجاز نقل کرده که ایشان در وقت استماع رعد میگفتند که سبحان ما سبحت
له پس بنا برین مراد بمسبحان سموات وارض ذوی العقول باشند از ملائکه وجن وانس ومعنی آیه
انکه تنزیه کرد با نماز گذاردن مر خدای را هر که در آسمانهاست از فرشتگان وهر که در زمینست از مومنان
انس وجن وهو العزیز در حالتی که او غالبست در هر چه خواهد الحکیم دانا بوجوه صواب در هر چه فرماید
این کلام مشعر است بانچه مبدا تسبیح وتنزیه است واز ین قبیلست قوله له ملک السموات والارض مر وراست
پادشاهی اسمان وزمین چه او موجد آنست ومتصرف در ان وهمه در قبضه قدرت او وهیچکس را
نمیرسد که دعوی خالقیه او نکند یا منع او نماید در تصرف واگرچه پادشاه عظیم القدر جلیل الشان
باشد یحیی زنده میگرداند اموات را برای بعث ویمیت ومیمیراند احیا را در دنیا یا احیای اموات
میکند در دنیا یعنی نطفه را که جماد است حیوان میسازد واماته احیا مینماید نزد انقضای
اجال بر وفق حکمت ومصلحت استینافست یا خبر مبتدای محذوف یعنی هو یحیی یا انکه حال باشد از
ضمیر مجرور له وجار عامل او ومعنی اینکه مر وراثابتست پادشاهی آسمان وزمین در حالتی که زنده میکند
ومیمیراند وهو علی کل شیء واو بر همه چیزها قدیر تمام القدره است یعنی قدرت تام دارد بر معدومات بایجاد
وانشاء وبر موجودات بتغیر وافنا وبر افعال عباد ومقدورات ایشان بقدرت دادن بران و
سلب قدرت نمودن از ان حاصل که همه کس هر چه خواهد کند از اماته واحیا وغیران هو الاول اوست
پیش از جمیع موجودات ولهذا پدید آرنده همه انهاست یعنی قدیم ازلیست که اولیه او را ابدایه نیست والاخر
وپس از فنای ممکنات یعنی باقی ابدی که اخریه او را نهایه نیست این دالست بر فنای جمیع جواهر واجسام

واعراض در آخر کار یا اولست باین معنی که اسباب از وصادر شده وآخرست باین اعتبار که مسببات بسوی
او منتهی گشته والظاهر واشکار است وجود او بکثرت دلایل والباطن ونهان حقیقه ذات او از تعقل
هر عاقل واو اولی واخیره از برای جمع بین الوصفین است ومتوسطه از برای جمع بین المجموعین یعنی واو
اولی والمخیره دالست بر آنکه او سبحانه جامع صفه اولیه واخریه است واخیره دال بر آنکه او جامع صفه ظهور وخفاست
ووسطی اشعار بر آنکه او جامع مجموع صفتین اولیین ومجموع صفتین اخیرتین است پس او سبحانه مستمر
الوجود است در جمیع اوقات ماضیه وآتیه وظاهر الوجود وباطن الحقیقه در جمیع ازمان واوان وگفته اند
که ظاهر بمعنی عالی وغالب است بر هر شیء مشتق از ظهر علیه اذا علاه وغلبه وباطن بمعنی عالم بباطن هر چیزی
یا عالم بما ظهر وعالم بما بطن وبدانکه علما را در تفسیر این چهار صفه وجوه بسیار هست از انجمله اولست بلا
ابتدا وآخر بلا انتها وظاهر بلا اقتراب وباطن بلا احتجاب یا اولست ببر وهدایه وآخر بعفو ومغفرت وظاهر
باحسان وتوفیق نزد اطاعت وباطن بستر در وقت معصیه یا اول بخلق وآخر برزق وظاهر
باحیا وباطن بامانه یا اول بازلیه وآخر بابدیه وظاهر باحدیه وباطن بصمدیه یا اول بتقدمیه وآخر برحمانیه
وظاهر بکرم وباطن بعلم وبلخی گفته که این مثل قول کسی است که گوید فلان اول هذا الامر وآخره و
ظاهره وباطنه یعنی همه امور برو دایر است ویا او تمام ویا اولست بتکوین که انما امرنا لشیء اذا اردناه
ان نقول له کن فیکون وآخرست بتلقین که تثبت الذین آمنوا بالقول الثابت وظاهرست به
تبیین که یرید الله لیبین لکم وباطن است بتزیین که وزینه فی قلوبکم جنید گفته که الاول بشرح
القلوب والآخر بغفران الذنوب والظاهر بکشف الکروب والباطن بعلم الغیوب یا اولست
بکشف احوال عقبا تا خود را مستعد آن سازند واز برای آن تهیه اسباب نمایند وظاهرست دلهای
دشمنان تا از ایشان بشناسند وباطن است از دلهای دوستان تا دایم در جست وجوی او باشند شارح مواقف
قدس سره الشریف آورده که اول وآخر بمعنی لم یزل ولا یزال است یعنی قبل کل شیء ولیس قبله شیء وبعد
کل شیء ولیس بعده شیء پس این هر دو از صفات سلبیه باشند وظاهر یعنی معلوم بادله قاطعه پس از صفات
اضافیه باشند یا بمعنی غالب کما قال الله تعالی فی مقطع سوره الصف فاصبحوا ظاهرین ای غالبین

پس از صفات فعلیه باشند وباطن بمعنی محتجب از حواس بحیثیتی که هیچکس بکنه او نتواند رسید پس از
صفات سلبیه باشد در کشف آورده که درین آیه حضرت عزت بزبان لطف ومرحمت از روی بشارت
میگوید ای آدمی تو در دنیا بچهار طایفه احتیاج واعتماد داری اول گروهی که در حال اثر بکار آیند
چون پدر ومادر دوم جمعی که در آخر زندگانی ترا دست گیرند چون اولاد واحفاد سیوم زمره که آشکارا
با تو باشند چون دوستان ویاران چهارم فرقه که پنهان با تو معاشرت کنند چون زنان وکنیزان رب العالمین
میگوید اعتماد بر اینها مکن وکارساز خود ایشان مپندار که اول منم ترا از عدم بوجود آورده ام آخر منم که
بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم که صورت تو بخوبتر وجهی بیاراستم باطن منم که اسرار حقایق در دل
تو ودیعت نهادم در بحر الحقایق آورده که اولست در عین آخریت وآخرست در عین اولیت وبهمین
منوال ظاهرست در عین باطنیت وباطنست در عین ظاهریت از شیخ ابوسعید پرسیدند که خدا برا بچه
شناختی گفت بانکه میان اضداد جمع کرده پس این آیه برخواند وفرمود متصور نیست جمع اضداد
الا از حیثیت واحده از ابوصالح روایتست که روزی رسول صلعم در حجره فاطمه رفت فاطمه از وخادمه
خواست فرمود ترا راه نمایم بچیزی که بهتر از خادمه باشد گفت چه چیزست یا رسول الله فرمود
اینکه بگوئی اللهم رب السموات ورب العرش العظیم ربنا ورب کل شیء منزل التوریة والانجیل و
الفرقان فالق الحب والنوی اعوذ بک من کل شیء انت آخذ بناصیتها انت الاول فلیس قبلک شیء وانت
الآخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء اقض عنا الدین
واغننا من الفقر ودر خبرست که روزی رسول الله صلعم با اصحابه نشسته بود ابری برآمد فرمود که شما
میدانید که این چیست گفتند الله ورسوله اعلم فرمود این را عنانیه خوانند زمین را سیراب کند وبنا
سبز وخرم گرداند حق سبحانه این را باز دارد وبراند از قومی که او را ندانند وشکر او نکنند وویرا
نخوانند بعد از آن فرمود میدانید که بالای وی چه چیزست گفتند خدا ورسول بهتر میداند
فرمود آسمان دنیاست که آنرا رفیع خوانند وتا آسمان هفتم هر یک زبر دیگریست واز هر یکی تا بدیگری پانصد
راهست بعد از آن فرمود که میدانید که در زیر این زمین چیست گفتند الله ورسوله اعلم فرمود زمینی دیگرست

واز زمینی تا زمینی دیگر پانصد ساله راهست پس گفت بان خدایی که جان محمد بامر اوست که اگر شما
او را بخوانید از بالای عرش جواب دهد واگر در زیر زمین هفتم بخوانید جواب دهد واگر در میان
زمین وآسمان او را بخوانید جواب دهد پس این آیه برخواند که هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ واو بهمه چیزها داناست واول واخر نزد علم او مساویست وظاهر وباطن نسبت
بدانش یکسان هُوَ الَّذِي اوست آنچنانی که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها وزمینها را فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدة شش روز تا ملایکه ملاحظه حدوث آنها کنند بظهور شیء بعد از شیء دیگر و
با جهة مصالح مکلفین همچنانکه در اخبار ثابت شده واگر نه بجهة این میبود در ساعت واحده ایجاد آن
میفرمود چه او قادر بالذاتست ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش یا قصد کرد بتدبیر آن
واجرای امور متعلقه بدان بر وفق اراده ومصلحه وگویند که عرش بمعنی ملکست یعنی مستولی شد بر پاد
شاهی وبعد از ذکر کمال قدرة خود بیان کمال علم خود میفرماید بقوله يَعْلَمُ مَا يَلِجُ میداند آنچه در آید
فِي الْأَرْضِ در زمین چون بذور ومحروثه وقطرات سحاب وکنوز واموات وغیر آن وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا ومیداند آنچه
بیرون می آید از زمین چون نباتات ومعدنیات وبرخی از دفاین دنیا وسایر کنوز وتمامی
موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ ومیداند آنچه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون باران وبرف وتگرگ که سبب
ارزاق اند وملایکه واحکام مأموره ومنهیه وَمَا يَعْرُجُ وآنچه بالا رود ودر آید فِيهَا در آسمان چون
ارواح واعمال عباد ودعوت ایشان وملایکه که اعمال بندگان مینویسند وبخارات زمین وغیر آن
حاصل کلام آنست که هیچ چیز از اشیاء بر او پوشیده ونهان نیست وَهُوَ مَعَكُمْ واو با شماست بعلم وقدرة
عموماً وبفضل ورحمت خصوصاً أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا که باشید وچون معیت علم وقدرة او بهیچ حال از
شما منفک نیست پس هیچ چیز از احوال واعمال شما بر او مخفی نخواهد بود وبجهة تاکید این قول
وضع مظهر در موضع مضمر نموده وتکریر این معنی فرموده بقوله وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وخدای بآنچه
شما میکنید از خیر وشر بیناست وبران جزا وسزا خواهد بود لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر او راست حکم گذاری وفرمان روایی در آسمانها وزمینها تکرار این کلام بجهة آنست که

اول تعلق

اول تعلق بابداء دارد وثانی باعاده چنانچه میفرماید که وَإِلَى اللَّهِ وبسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده
شود عواقب کارها وبالاخره جمیع کسانی که در دنیا دعوی مالکیه میکنند فانی شوند ومالکیه مطلقه
مخصوص باو سبحانه شود همچنانکه قبل از خلق خلق بود يُولِجُ اللَّيْلَ دارد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی
از زمان شب در روز افزاید وَيُولِجُ النَّهَارَ ودر آرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از زمان روز بر شب
زیاده کند باختلاف فصول برحسب مصالح عباد وَهُوَ عَلِيمٌ واو داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در
دلهاست از امور مکنونه از اعتقادات وعزایم وارادات وکراهات وهیچ از آنها بر او مخفی نیست وبر
حسب اعتقاد همه را جزا خواهد داد در این کلام تحذیر عبادست از معاصی ومناهی وچون او
سبحانه خالق جمیع اشیاست وعالم وقادر بر همه آنها پس ای اهل کفر وعناد وارباب جحود وانکار
آمِنُوا بِاللَّهِ بگروید بخدای وتصدیق کنید بوحدانیت وی وَرَسُولِهِ وبفرستاده او که محمد است صلعم
وَأَنْفِقُوا وبدهید مِمَّا جَعَلَكُمْ از آنچه گردانیده است خدای شما را مُسْتَخْلَفِينَ استخلاف کرده شدگان
از امم سالفه یعنی از آنچه خدای شما را خلفای پیشینیان گردانید فِيهِ در متملک شدن در آن
از اموال دنیویه یا از آنچه سبحانه گردانیده است شما را خلفا خود در تصرف کردن در آن وانفاق نمودن
آن یعنی از مالهایی که خدای شما را خلفای پیشینیان گردانیده در تملک نمودن آن وبعد از موت
ایشان آنرا بشما رسانیده وشما را از آن ممتع وبرخوردار گردانیده آنرا انفاق کنید در وجوهی که
بآن مامور شده اید وعبرت گیرید از آنکسانی که آنرا نخوردند وانفاق نکردند ورنج کشیدند و
بآن نفع ندیدند وهمه را بشما واگذاشتند بدون تعب شما وعنقریب از شما بجماعتی که بعد از
شما باشند منتقل خواهد شد پس بیش از آنکه از شما بدیگری رسد آنرا صرف کنید در حقوق الله
یا آنکه اموال فی الحقیقه مال شما نیست بلکه از خداست واز حیثیه خلق وانشاء وشما در تصرف در آن بمنزله
خلفا ووکلا اید از جانب خدا پس باید که انفاق مال بر شما آسان باشد همچنانکه صرف او آسانست بر
کسی که وکیل ونایب غیر است وچون اجر ایمان وپاداش انفاق در آنجهان بر خدای تعالی لازم است از
اینجهة بعد از امر بایمان وانفاق میفرماید که فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا ورسول او

ازشما وَأَنْفَقُوا ونفقه کردند مال خود را بزکوة وخمس وغیر ان از وجوه مفروضه وسایر خیرات ومبراة
لَهُمْ مر ایشانراست أَجْرٌ كَبِيرٌ مزدی بزرک وثوابی عظیم که جنة نعیم است ایثار جمله اسمیه واعاده ذکر
ایمان وانفاق وبنا حکم برضمیر وتنکیر اجر ووصف ان بکبر جهة کثرة مبالغه است در وعد وبعد از ان
توبیخ کفار میفرماید بقوله وَمَا لَكُمْ وچیست شما را ای اهل کفر وشرک لَا تُؤْمِنُونَ که نمیکروید بِاللَّهِ بخدای
وبوحدانیة او ومعرفت نمیشوید وَالرَّسُولُ وحال انکه پیغمبری که فرستاده اوست يَدْعُوكُمْ میخواند شما را الکرم
بحجت وبرهان لِتُؤْمِنُوا تا ایمان آرید بِرَبِّكُمْ بآفریدکار خویش ذی الحال درین جمله حالیه معنی فعل است
در مالکم که آن ما تصنعون است مانند مالک قائما که بمعنی ما تصنع قائما است یعنی چه خواهید کرد
وچه معذرة خواهید آورد در ترک ایمان در حالتی که پیغمبر ما صلی الله شما را بان دعوة میکند وبر ان
تنبیه میفرماید وکتاب ما را که ناطق است ببراهین وحجج برشما میخواند وَقَدْ أَخَذَ وبدرستی که فرا گرفته است
خدای ازشما مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را بایمان قبل ازین دعوة که ان نصب ادله است وتمکین شما در تفکر
علل وچون شما را ابعاد ادله عقول وتنبیه رسول عذری وعلتی نیست پس چیست شما را انکر وبیان تصدیق
نمودن بخدا ورسول وبعضی گفته اند که مراد میثاق روز الست است یعنی خدای فرا گرفته است از شما میثاق
در روز الست بر اقرار بربوبیة ونفی شرک این نیز جمله حالیه است از مفعول یدعوکم یعنی دعوة میکند
شما را بایمان در حالتی که خدای اخذ میثاق نموده از شما إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید مُؤْمِنِينَ تصدیق
نمایندگان وباور دارندگان بحق پس الحال که ظاهر است اعلام حق وواضح است براهین آن چرا ایمان
نمی ارید یعنی با این همه ادله عقلیه وتنبیهات نبویه وازاحة علل وارتفاع شبهه چرا تصدیق بخدا ورسول
نمیکنید ونیز جهة تبیین آیات داله بر وجوب ایمان میفرماید که هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ اوست خداوندی
که فرو میفرستد عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود که محمد است صلی آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قران با معجزات
هویدا لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد شما را خدای بقران وادله یا پیغمبر بدعوة مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر
إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا از ظلمات جهل بنور علم یا از ضلالة بهدایة واز مخالفت بموافقت ودر فتوحات
مکیه آورده که از ظلمات حجاب بنور تجلی وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای بِكُمْ بشما لَرَءُوفٌ هر آینه مهربانست

رَحِيمٌ بخشاینده که رسول را بدعوة امر میفرماید واقتصار نمیکند بر نصب حجج عقلیه برای شما جمع میان
رأفت ورحمت با وجود اتحاد ان جهة تاکید است وگویند رأفت نعمتی است بر مضرور ورحمت نعمتی است
بر محتاج آیه دال است بر بطلان مذهب مجبره جهة بیان علت ارسال رسل وانزال قران انگه ختم کلام
بر انفاق کرده میفرماید که وَمَا لَكُمْ وچیست شما را وچه عذر دارید أَلَّا تُنْفِقُوا در انکه نفقه نکنید مالهای
خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی در انچه سبب تقرب میشود نزد او از حقوق واجبه ومندوبه
وَلِلَّهِ وحال انکه مر خدایراست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث آسمانها وزمینها یعنی هر چه در آسمان
وزمین است بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت ودر الحقیقه امروز نیز مر او راست ولیکن
خلقانرا در ان رخصت تصرف داده وبالآخر دست تصرف همه ایشان کوتاه شده همه باو سبحانه باز
خواهد گشت ودرین کلام ترغیب است بانفاق یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی
نخواهد ماند پس انفاق آن از آن حیثیه متحلف عوضی وثوابیست که باقی خواهد ماند اولی واحری
خواهد بود وبعد از امر بانفاق تبیین تفاوت میفرماید میان منفقین باختلاف احوال از سبق وقوة
یقین وشدة حاجة مردمان بان واز عکوس آن تا اختیار احسن وافضل آن کنند ومیفرماید که
لَا يَسْتَوِي برابر نیست مِنْكُمْ ازشما ای اهل ایمان مَنْ أَنْفَقَ هر که نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از
فتح مکه که قبل از عز اسلام است وقوة مسلمانان در عدد وعدد ودخول مردمان در دین خدا
فوجا بعد فوج وپیش از قلت حاجت بقتال وبروایة شعبی مراد پیش از فتح حدیبیه است وَقَاتَلَ
وکارزار کند با دشمنان خدا با کسی که انفاق نماید وقتال کند بعد از فتح مکه که مال بسیار خواهد
بود وبانفاق ومقاتله چندان احتیاج وانفاق نخواهد بود ذکر قتال در مقام بیان انفاق بجهة
استطراد است وحذف قسیم من انفق بجهة دلالة ما بعد است بران اعنی قوله أُولَٰئِكَ آن گروه
منفقان ومقاتلان قبل از فتح یعنی سابقان از مهاجر وانصار که حضرت رسالت صلعم در شان ایشان
فرموده که لو انفق احدکم مثل أُحُدٍ ذَهَبًا ما بلغ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ اگر انفاق کند یکی از شما
مثل کوه احد طلا را نرسد بمرتبه انفاق مد یکی از سابقان مهاجر وانصار ونه نصف آن أَعْظَمُ دَرَجَةً

بزرگترند از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا از آنانکه نفقه کنند من بعد پس از فتح مکه و قاتلوا و کارزار
نمایند و کلا و همه را که نفقه میکنند و قتال مینمایند قبل از فتح و بعد از آن وعد الله الحسنی وعده داده است خدای
مثوبه نیکو را که بهشت است اما با تفاوت درجات والله و خدای بما تعملون بانچه میکنید از انفاق و قتال
بر وجه اخلاص یا ریا خبیر داناست بظاهر و باطن آن و همه بر وفق نیات آن جزا و سزا خواهد داد و
بدانکه این آیه با آنکه مطلقست و اصل در مطلق تعمیم است اگر تخصیص کنند بشخصی دون شخصی و تفضیل
کنند وی را بر جماعتی که قبل از فتح مکه باین صفت موصوف بودند اولی و احری آنست که با میر المؤمنین
صلوات الله علیه تخصیص نمایند نه بغیر وی چنانکه زعم مخالفانست برای آنکه این دو خصلت سخاوت
و شجاعت که سبب تفضیل است از هیچکس این مقدار شهرت نیافته که از امیر المؤمنین اما سخاوتش
بان مرتبه بود که با وجود گرسنگی خود مردم را اطعام مینمود تا آنکه در حق او این آیه نازل شده که و یطعمون
الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و بنزدیک وی زر و نقره و سنگ یکسان بود چنانکه در خبر صحیح وارد
گشته که روزی اعرابی از وی طلبی کرد وکیل خود را فرمود که اعط الاعرابی الفا اعرابی را هزار بده و تعیین
نفرمود که از زر یا نقره وکیل گفت زر بدهم یا نقره فرمود کلاهما عندی حجران هر دو نزد من حکم دو سنگ دارند
آنچه اعرابی را انفع باشد بوی ده و وقایع و غزوات وی از آن مشهورتر است که در آن خلاف توان
کرد و شبهه نیست در آنکه انفاق و جهاد فرع اسلام است و از مسلمیات مخالفانست که امیر المؤمنین
در اسلام اسبق از همه کس بوده پس تخصیص آیه بوی اولیتر باشد نه بابی بکر چنانکه صاحب کشاف و
بیضاوی از فرط عناد و عصبیت گفته اند که نزلت فی ابی بکر لانه اول من اسلم و اول من انفق فی سبیل الله
و نیز بجهت حث بر انفاق میفرماید که من ذا الذی یقرض الله کیست آنکه وام دهد خدای را یعنی نفقه کند
مال را بامید عوض تسمیه انفاق بقرض بجهت آنست که همچنانکه قرض دینی است واجب العوض انفاق
نیز امریست لازم الاجر پس منفق مانند کسی باشد که وام دهد قرضا حسنا وامی نیکو یعنی اگر
مال خود را بطیب نفس و اخلاص در افضل جهات صرف کند فیضاعفه پس زیاده گرداند خدای آن
قرض را له برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد از ده تا هفتصد یا بیشتر و له و مر او را بود اجر

مزدی که اضعاف کثیره با و منضم شده باشد کریم گرامی فی نفسه و اگرچه مضاعف نباشد چه جای آنکه
باضعاف منضم شده باشد و آن بهشت است که مشحونست بانواع نعم این کلام دالست بر افضلیه
اجر عمل بر عوض قرض چه عوض قرض یکیست و عوض عمل متضاعف باضعاف کثیره علماء محققین گفته اند که
قرض حسن آنست که جامع ده صفت باشد اول آنکه از مال حلال باشد زیرا که حضرت رسالت صلعم فرموده که ان
الله طیب لا یقبل الا الطیب دوم آنکه از اموال نفیسه متصدق باشد نه آنکه ردی آنرا تصدق نماید
لقوله تعالی و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون سیوم آنکه محتاج آن مال باشد و راجی بقوه خود زیرا که حضرت
صلی الله علیه و آله را از افضل صدقه سوال کردند فرمود که ان تعطیه و انت صحیح شحیح تامل العیش و تخشی الفقر
و لا تمهل حتی اذا بلغت النفس التراقی قلت لفلان کذا و لفلان کذا یعنی افضل صدقه آنست که تصدق
کنی آنرا در حالتی که تن درست باشی و نفس تو در تصدق کردن بآن ضنت نماید و امید بزندگی خود داشته
باشی و از درویشی بترسی و آنرا در تعویق نینداری تا وقتی که روح بحنجره رسد گویی مر فلان را این مال باشد و
مر فلان دیگر را آن مال چهارم و پنجم آنکه در کتمان آن کوشد و آنرا باحوج مردمان دهد لقوله تعالی و ان
تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ششم آنکه در عقب آن منت ننهد و اذیت نرساند لقوله تعالی و لا
تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی هفتم آنکه بان قصد قربت کند و آنرا بریا مشوب نسازد چه ریا مذموم است
شرعا و منتج عدم ترتب ثواب بر آن عمل هشتم آنکه متصدق بر احقیر شمرد و اگرچه بسیار باشد زیرا که متاع
دنیا قلیل است سبب نعیم عقبی نهم آنکه از احب اموال او باشد لقوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما
تحبون دهم آنکه با وجود احتیاج خود بان تصدق نماید زیرا که آن اقرب باخلاص و بعد از حب عباد
انفاق بیان احوال اهل ایمان میکند در روز معاد بقوله یوم تری المؤمنین یاد کن ای محمد روز را
که ببینی مردان مؤمن را و در اکثر تفاسیر مذکور است که این ظرف متعلق است بقوله یعنی مر متقی را
اجر کریم باشد در روزی که ببینی ای بیننده مردان ایمان آورنده را والمؤمنات و زنان گرویده را
بر صراط که میرود شتاب نورهم روشنی ایمان ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان و بایمانهم
و بجانبهای راست ایشان که موجب نجات و هدایت ایشان باشد به بهشت تخصیص این دو جهت بجهت

است که نامه اعمال سعدا دران روز از پیش روی و جانب راست بایشان دهند همچنانکه نامه اعمال
اشقیا بر پس پشت و جانب دست چپ بایشان رسد پس این نور درین جهة علامت آن خواهد بود
که ایشان بحسنات خود سعید اند و بصحایف سفید خود فایز و بعیش رغید و نسبت این نور چون برق
بر صراط بگذرند و هر چند در مشی مسارعت کنند نور ایشان بهر جنب و مقدم ایشان شده در رفتن سرعت
نماید تا آنکه به بهشت در آیند و بعضی دیگر در وجه تخصیص این دو جهة گفته اند که نور از روی ایشان
تابد بسبب آنکه در حین وضو آنرا شسته باشند و در وقت نماز گذاردن پیشانی بر زمین نهاده و چنانکه
حضرت رسالت صلعم فرموده که امتی الغر المحجلین من آثار الوضوء و بدست راست تسبیح کرده باشند و تا انگشت
عدد آنرا نگاه داشته پس از هر بند انگشتی از آن نور درخشد از ابن مسعود منقولست که نور هر کسی
بر قدر عمل وی باشد نوری یکی از صنعا بود تا عدن و از دیگری برابر کوهی و از کسی دیگر بمقدار نخلی
و ادنی نور آن بود که صاحبش موضع قدم خود را به بیند و بعضی از مؤمنان باشند که نور ایشان
بمرتبه رسیده باشد که آتش دوزخ را فرو نشاند و چون از صراط گذرند از دوزخ آواز آید که مر یا مؤمن
فان نورک اطفأ ناری ای مؤمن بگذر که نور تو آتش مرا فرو نشاند حاصل که همه مؤمنان بر قدر
مرتبه خود نور پیش ایشان و از دست راست ایشان میرود تا بدر بهشت رسند و درین حال که بر در
بهشت آیند فرشتگان استقبال ایشان کرده گویند که بشریکم الیوم مژده شما امروز جنات
دخولست در بوستانهای پر از اشجار و اثمار تجری که میرود من تحتها از زیر منازل یا اشجار آن
الانهار جویهای آب خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید دران ذلک این بشری ایشان
به بهشت جاودان هو الفوز العظیم آن رستگاری بزرگست چه ایشان درین حال از همه احوال
قیامت نجات یافته بدار الجلال نزول فرمایند ابو امامه فرموده که مؤمنانرا بر صراط نور دهند و منافقانرا
در عقب روشنی بگذارند و مؤمنان هر گاه که روی باز پس کنند همه صراط روشن شود پس منافقان
از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال جل ذکره یوم یقول المنافقون این بدل یوم
تری المؤمنین است یعنی مر منفق راست اجر کریم در روزی که گویند منافقان یا مقدر یاد کر یعنی

یاد کن روز را که مردان منافق والمنافقات و زنان منافقه للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی از
اهل ایمان التماس نور کنند که شما انظرونا نظر کنید بما یعنی روی باز پس کنید نقتبس تا بگیریم
روشنی من نورکم از نور شما چون بما نگرید و گویند انظرونا بمعنی انتظرونا است یعنی منتظر ما باشید
و توقف نمایید تا کسب نور از شما کنیم و این را بجهة آن گویند که مؤمنان بر صراط گذرند مثل
بروق خاطفه همه بر مرکبهای خوش رفتار و منافقان پیاده باشند و بعضی گفته اند که مؤمنان و
منافقان چون از قبور برخیزند بهم مختلط شوند و منافقان بروشنی مؤمنان در راه روند و چون
اهل ایمانرا از ایشان متمیز سازند ایشان بی نور بمانند پس التماس نور کنند از مؤمنان و از مفسران
نقل کرده اند که مؤمنان در روز قیامت در عرصه گاه آیند و بنور اعمال بر صراط چون برق جهنده گذر
کنند منافقان چون در دنیا بظاهر ایمان با مؤمنان برده باشند و بعد از مرگ آن نور از ایشان
پنهان شده همچنین در عرصه گاه قیامت بر وجه جزای مکر و خدیعت که با مؤمنان کرده باشند
چنانکه یخادعون الله و هو خادعهم دال است برین بهمین طریقه با ایشان سلوک کنند یعنی
همچنانکه کسی را فریب دهند ایشانرا نوری ضعیف بدهند که گاهی روشن شود و ایشان روند
و زمانی تاریک گردد و ایشان توقف نمایند ناگاه بادی برآید و نور ایشانرا فرو نشاند و نزد اینحال
با مؤمنان گویند انظرونا نقتبس من نورکم مؤمنان چون اینحال ببینند گویند مبادا با ما نیز اینمعامله
رود پس بجهة این خوف گویند ربنا اتمم لنا نورنا القصه چون منافقان طلب نور کنند قیل گفته
شود یعنی مؤمنان یا ملائکه گویند ایشانرا ارجعوا باز گردید وراءکم باپس خود یعنی بدنیا
رجوع کنید فالتمسوا نورا پس بجویید نور را در آنجا بتحصیل سبب آنکه ایمانست زیرا که
در محشر کسب نور نمیتوان کرد و از دنیا باخود میباید آورد یا رجوع بموقف کنید که این نور را آنجا
بما داده اند یا خایب و خاسر باز گردید و از ما دور شوید که شما را ازین نور نصیبی نخواهد بود
این کلام را بر وجه تخییب و اقناط بایشان گویند زیرا که دانسته باشند که در پس ایشان نوری
نیست و منافقان فهم این معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند

پس زده شود یعنی ملایکه بحکم حق سبحانه بزنند بَيْنَهُمْ میان منافقان و مومنان بِسُورٍ دیواری
بلند چون باره شهر و گویند که این اعراف است لَهُ بَابٌ مر آنرا دری باشد که مومنان در آن در آیند
بَاطِنُهُ داخل آن که مومنان در وی باشند فِيهِ الرَّحْمَةُ در و رحمت بود زیرا که بلی بهشت باشد
وَظَاهِرُهُ وخارج آن که منافقان باشند مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ از نزد آن عذاب باشد زیرا که نزدیک
دوزخ بود و منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مومنان شوند دیواری
بینند میان خود و ایشان حاجز شده از بیرون در نگاه کنند مومنانرا بینند که خرامان و نازان
متوجه ریاض جنان اند يُنَادُونَهُمْ خوانند ایشانرا باواز بلند بتضرع و زاری که ای مومنان أَلَمْ
نَكُنْ ایا نبودیم ما مَعَكُمْ با شما در دنیا که بجماعت شما نماز میگزاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم
و مناکحه و مشاوره با شما میکردیم قَالُوا گویند مومنان بَلَى آری بظاهر با ما بودید وَلَكِنَّكُمْ ولیکن
شما فَتَنْتُمْ در محنت و هلاکت افکندید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را بسبب نفاق وَتَرَبَّصْتُمْ و انتظار
دوایر و مصایب میکشیدید که بر محمد ص و بر مومنان فرود آید وَارْتَبْتُمْ و شک آوردید در نبوة
پیغمبر ما ص وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و بفریفت شما را آرزوها یعنی املهای دور و دراز که آن امتداد
عمر است و غیر آن یا امید وقوع مصایب بر اهل ایمان در پس گرفتید یعنی دنیا ناپایدار شما را
فریفته خود ساخت و بسبب آن از اهوال عقبی غافل شده آمال بی اعتبار در دل گرفتید حَتَّى جَاءَ
أَمْرُ اللَّهِ تا وقتی که بیامد حکم خدای بقبض روح شما یا تعذیب شما بنار یا امر جهاد در نصرت نبی
و غلبه دین وی بر سایر ادیان وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ و فریب داد شما را بخدا یعنی باینکه خدای کریم است
و عذاب شما نکند و شما را فرو گذارد الْغَرُورُ شیطان فریبنده است روایت کنند که روزی رسول
خدای باصحاب وعظ میفرمود در اثنای آن خطها بر زمین کشید و بعد از آن یک خط دیگر بر سر
آن خطها کشید و فرمود که میدانید که این چیست گفتند یا رسول الله فرمود که این خطها مثل
آرزوهای فرزند ادم است و این خط دیگر مرگست که بر ایشان واقع شود و همه آمال و امانی
ایشانرا باطل سازد چنانکه حق سبحانه فرموده که حتی جاء امر الله وغرکم بالله الغرور فَالْيَوْمَ

الحدید ۵۹ پ

پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته نشود مِنْكُمْ از شما ای منافقان فِدْيَةٌ چیزی که فدای خود کنند
تا از عذاب برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه از کسانی که نگرویده اند ظاهراً و باطناً مَأْوَاكُمُ
النَّارُ جای شما و ایشان آتش دوزخ است هِيَ این آتش مَوْلَاكُمْ سزاوارتر است شما را وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست آتش صاحب کشاف آورده که مولی ماوی بمعنی مجری است یعنی مکان که در
حق او گویند که احری و اولی است از مکان دیگر و مثل این ست هو مئنة للکرم ای فی مکان یقول القایل
فیه انه لکریم و گویند که بمعنی ناصر است یعنی آتش یاری دهنده شماست نه غیر آن مراد نفی ناصر است مر شما را
در نشاه آخرت و ازین قبیلست قولهم اصیب فلان بکذا فاستنصر الجزع و منه قوله تعالی یغاثوا بماء کالمهل
و نزد بعضی دیگر بمعنی تولی است یعنی آتش متولی ایشانست و مالک امر ایشان همچنانکه ایشان
متولی اعمال اهل نار بودند و مالک امر ایشان آورده اند که مومنان در مکه با وجود فقر و فاقه بجد
تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند و بعد از آنکه از مکه هجرة کردند مال بسیار بدست ایشان
در آمد و نعمت بر ایشان فراخ گشت مشغول آن شده آثار فتور و قصور در وظایف طاعات و عبادات
ایشان ظاهر گشت این آیه آمد که أَلَمْ يَأْنِ این مشتق است از انی الامر یانی اذا جاء اناه ای وقته یعنی
آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ آنکه بترسد و نرم شود دلهای
ایشان لِذِكْرِ اللَّهِ برای یاد کردن خدای یعنی برای آنچه خدا یاد کنند از مواعظ وَمَا نَزَلَ
و برای آنچه فرستاده خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام حق و صدق صاحب کشاف آورده که میتواند بود مراد بذکر
و آنچه منزل شده قرآن باشد چه قرآن جامع این دو صفه است یعنی هم ذکر و موعظه است و هم حق
از آسمان نازل گشته یا آنکه مراد خشوع قلوب باشد در وقت ذکر خدای و در وقت تلاوة قرآن
کقوله تعالی واذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و قولی دیگر در سبب نزول
آیه آنست که مزاح و مضاحکه میان اصحاب بسیار شد این آیه نازل گشت و از ابن عباس مرویست
که حق سبحانه بعد از سیزده سال از نزول قرآن در صحابه قساوتی یافت ایشانرا باین آیه چهارده سال
بود و بعضی دیگر گفته اند که نزول آیه در شان منافقانست یعنی آیا وقت آن نشد آنکسانی را که ایمان

آورده اند بزبان كه دل ايشان ترسكار كرده و بخلوص عقيده و بصدق تمام ايمان آوريد ابن زيد و كلبى و ثعلبى
و مقاتل كفته اند كه سبب نزول آن بود كه منافقان سلمانرا كفتند اعلام كنيد مارا از آنچه در توريه ديده ايد
از عجايب و غرايب خداى تعالى اين آيه فرستاد كه نحن نقص عليك احسن القصص ازين كفتار مدتى باز ايستادند
و باز استيناف اين سوال كردند اين آيه آمد كه الله نزل احسن الحديث مدتى ديكر اين سوال را فرو كذاشت
كردند ديكر باره از سلمان رضى الله عنه اين سوال كردند اين آيه نازل شد كه الم يأن للذين آمنوا الآيه آورده اند كه
فضيل عياض مردى راه زن بود و تجار از دست او تنك آمده بودند و چاره باو نداشتند در مجاورت او
كنيزى بود كه او را بسيار دوست ميداشت شبى خواست كه نزد او رود از بالاى بام برآمد از آن سراى او
شنيد كه يكى اين آيه ميخواند كه الم يأن للذين آمنوا فضيل را چون اين آيه بكوش رسيد كفت بلى الهى وقت
آن آمد كه دل من نرم شود و ترسكار كردم پس بسيار بكريست و باز كشت و در خرابه رفت كه بخسبد جمعى از
كاروان آنجا ديد كه با هم ميكفتند كه امشب بيدار باشيد كه فضيل در راه است مباد اكر راه زنى كند فضيل
با نفس خود كفت كه اى نفس شرير ببين كه خلق خدا را چكونه از تو ترسانند پس توبه كرد و با خود قرار داد
كه تا زنده باشد مجاور مسجد الحرام باشد بعد از آن آواز داد كه اى قوم فضيل عياض منم از من مترسيد
كه من توبه كردم و از آنچه كرده بودم پشيمان شدم پس بمكه رفت و آنجا مجاور شد و از جمله كمل اوليا كشت ولا
يكونوا اين عطف است بر تخشع يعنى وقت آمد مر مومنانرا كه نباشند كالذين اوتوا الكتاب مانند آنانكه
داده شده اند كتاب من قبل پيش ازين يعنى چون يهود و نصارى مباشيد و ايشانرا توريه و انجيل داده بودند و
در بدايت حال خاشع و خاضع بودند فطال پس دراز شد عليهم الامد بريشان زمان يعنى عمر دراز يافتند و امل
دور پيش كرفتند يا دراز كشت بريشان زمان يعنى عمر دراز شد فترت ميان ايشان و انبياى ايشان يا طويل
شد زمان جزا دادن ايشان فقست پس سخت شد قلوبهم دلهاى ايشان و دران اثر خشوع نماند پس روى
بكناه آوردند و دين و شريعت خود را فرو كذاشتند ابن مسعود از رسول صلعم روايه كرده كه يهود آن از
توريه آنچه مقبول طبع ايشان بود و مشتهى انفس ايشان و دران تكليفى و مشقتى نبود بكذاشتند و
آنچه نواهى و زواجر بود منحرف ساختند كقوله تعالى و يحرفون الكلم عن مواضعه و آنچه هواى نفس

ايشان بود بجاى آن نوشتند و بعد از آن كفتند كه اين را بر قوم بنى اسرائيل عرض بايد كرد هر كه قبول نكند و برايشان
كشت پس اتفاق كردند كه اول بر در حبر روند كه اعلم ايشان بود و صورت حال با او اعلام نمايند اكر او قبول
كند ديكرى رد آن نتواند كرد و اكر قبول نكند او را بكشند حبر خبر يافته آياتى چند بر ورقى نوشت و چون
ايشان نزد او آمدند و محرفات را بيا وردند آن ورق را بر بالاى محرفات ايشان نهاد و كفت اين كلام خدا است
و توريه موسى ايشان پنداشتند كه كتاب محرف ايشانرا ميكويد شاد شدند و بعضى از خواص حبر اين را ميدانستند
چون وى وفات كرد اين خبر آشكارا شد و اختلاف در بنى اسرائيل پيدا شد و هفتاد و دو فرقه شدند فرقه
كه بر حق بودند تابع حبر شدند و از مقاتل مرويست كه مراد ازين آيه مومنان اهل كتابند كه برسول قبل از بعثت
ايمان داشتند و چون روزكار آمدن آنحضرت دراز شد دلهاى ايشان سخت كشت و بدعت رهبانيت
وضع كردند و صوامع بساختند كقوله و رهبانية ابتدعوها و اندكى بر دين عيسى بماندند و لهذا قال جل
ذكره وكثير منهم و بسيارى از ايشان فاسقون خارج اند از دين خود و تارك احكام كتاب بجهت فرط قسوة
از بعضى اكابر منقولست كه نتيجه سختى دل غفلتست و نشانه نرمى دل توجه بطاعت و از عيسى على نبينا و عليه السلم
ماثور است كه لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله فتقسو قلوبكم فان قلب القاسى بعيد من الله و لا تنظروا
فى ذنوب العباد كانكم ارباب و انظروا فى ذنوبكم كانكم عبيد و الناس رجلان مبتلا و معافى فارحموا
اهل البلاء و احمدوا الله على العافيه يعنى بسيار مكرو اين كلام را بغير ياد خدا تا بسبب آن غليظ و سخت نكرد ايد
دلهاى خود را و دلى كه قساوة داشته باشد دورست از رحمت خدا و بعد از آن فرموده كه نظر در ذنوب
عباد مكنيد زيرا كه شما معبودان ايشان نيستيد و نظر در كناهان خود كنيد زيرا كه بدام بندكى خدا
در بنديد و مردمان بر دو قسمند صاحب ابتلا و خداوند عافيت بر اهل بلا رحم كنيد و بر عافيت سپاس
دارى نمائيد اعلموا بدانيد اى اهل قساوة يا اى منكران بعث ان الله آنكه خداى يحيى الارض زنده ميكر داند
زمين را بعد موتها پس از مردكى و افسردكى اين تمثيل است براى احياى قلوب قاسيه بذكر
و تلاوت يا براى احياى اموات بجهت ترغيب در خشوع و زجر از قساوة قلوب و خلاصه معنى
آنست كه همچنانكه خداى تعالى احياى زمين مرده ميكند بباران بهمين منوال احياى قلوب قاسيه كند

بذکر و تلاوت قران یا اموات را زنده سازد بکمال قدرت در انجهان قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ بدرستی که روشن کردانیدیم
برای شما الْآيَاتِ حجج واضحات و دلایل باهرات بر قدرت خود پس باین استدلال نمایند بر قدرت ما
بر احیای قلوب یا بر ایقاع بعث و نشور لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که خردمند شوید یعنی کامل شود عقل
شما در انقیاد نمودن بطاعت و عبادت و انچه اهل کتاب مرتکب ان شده اند از تبدیل و تحریف احکام
ما بان ارتکاب ننمائید و بجمیع اوامر و نواهی ما تصدیق کنید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستیکه مردانی که تصدیق
کننده اند قول خدا و رسول را وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنانی که باور دارنده اند کفتار ایشانرا و حفص بتشدید
صاد میخواند یعنی مردان و زنانی که صدقه دهنده اند وَأَقْرَضُوا اللَّهَ این عطفست بر معنی فعل در اسم
فاعل که محلی بالف لام موصولست چه ان در تقدیر الذین صدقوا است و اکتفا بضمیر مذکر در اقرضوا
از روی تغلیب است یعنی مردانی و زنانی که تصدیق خدا و رسول کردند و وام دادند بخدا قَرْضًا
حَسَنًا وامی نیکو یعنی اطیب و احب اموال خود را در راه خدا و بر وجه قربة و رضای وی انفاق کردند
بدون شایبه ریا و بنا بر قراءت حفص ذکر اقراض بعد از تصدق با انکه اول منطوی بر انست بجهة دلالت
بر انکه معتبر در تصدق انست که مقارن اخلاص باشد و میتواند بود که اقراض بر معنی حقیقی خود باشد
که ان ادانه است حاصل که انکسانی که تصدیق بخدا و رسول نمودند از ذکور و اناث یا انکه اموال
خود را در راه او تصدق کردند باخلاص تمام یا قرض دادند انرا ببندکان خدا خالصا لله يُضَاعَفُ
زیاده کردانیده شود لَهُمْ برای ایشان مزد ایشانرا از ده تا هفتصد و زیاده است وَلَهُمْ و مر ایشانراست
أَجْرٌ كَرِيمٌ مزد کرامی و پاداش بزرکوار که بهشت جاودانیست وَالَّذِينَ آمَنُوا و انانکه کرویدند
بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا و بفرستادکان او و شک نیاوردند در اخبار و احکام ایشان أُولَئِكَ ان کروه هُمُ الصِّدِّيقُونَ
وَالشُّهَدَاءُ ایشانند صدیقان و شهیدان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردکار خود یعنی مومنان ثابت قدم
در ایمان و طاعت بمنزله کسانی اند که سبقت کرده باشند بتصدیق خدا و رسول و شهید شده در راه
خدا عیاشی باسناد خود از منهال قصاب روایت کرده که ابو عبد الله صلوات الله علیه را کفتم یا ابن
رسول الله دعا کن تا خدای تعالی شهادت روزی من کند فرمود ان المؤمن شهید بعد از این

آیه تلاوت فرمود و از حارث بن مغیره روایتست که فرمود ما نزد ابو جعفر صلوات الله علیه نشسته بودیم
و انحضرت احادیث و اخبار از جد بزرکوار خود نقل میکرد و در اثنای ان فرمود که العارف منكم هذا الامر
المنتظر له كمن جاهد والله مع قايم آل محمد بسيفه بخدا سوکند هر کس از شما که عارف باشد بامر منتظر
یعنی بصاحب الامر صلوات الله علیه مثل کسیست که با قایم آل محمد بشمشیر در راه خدا جهاد نموده
پس فرمود بل والله كمن جاهد مع رسول الله صلى الله عليه وآله بسيفه بلکه بخدا که او همچو کسیست که با پیغمبر
خدا جهاد کرده بعد از ان ازین ترقی نموده فرمود که بل والله لمن استشهد مع رسول الله في فسطاطه
بخدا سوکند که او مثل کسیست که شهید شده باشد با رسول خدای در خیمه کاه او پس فرمود که در
میان شما آیتی هست از کتاب خدای که مشعر هست برین کفتم کدام است یا ابن رسول الله فرمود
قول الله نعم الذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم بعد از ان کفت
که صرتم والله صادقين شهداء عند ربكم یعنی که شما صادقان و شهیدانید نزد خدای و بعضی تفسیر
آیه برین وجه کرده اند که انانکه ایمان آورده اند بخدا و رسول مبالغه کننده اند در تصدیق و در مرتبه صدیقانه
رسیده و کواهی دهنده اند بتوحید خدا و نبوت پیغمبران یا شاهدان بر امم در روز قیامت و نزد بعضی والشهداء
مبتداست و ما بعد ان خبر ان یعنی پیغمبرانی که شاهدند بر امتان خود یا شهید شدکان در راه خدا
نزد پروردکار خود اند در درجات قرب که مقعد صدقست لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد طاعت صدیقان
و شهدا یعنی مثل اجر ایشان وَنُورُهُمْ و روشنی ایمان ایشان که در روز حشر با ان مهتدی شده بهشت
روند لکن بدون تضعیف اجر و نور تا میان ایشان و صدیقان فرقی باشد یا مر ایشانراست اجری و
نوری که موعود است از برای ایشان وَالَّذِينَ كَفَرُوا و انانکه بپوشیدند حق را یعنی انکار توحید
و نبوت پیغمبران کردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و مکذب نمودند آیتهای ما را که بر محمد صلعم فرو فرستادیم أُولَئِكَ
ان کروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند این آیه دلیلست بر انکه خلود در دوزخ مخصوص بکفار است
زیرا که ترکیب مشعر با حصار است و صحبة دال بر ملازمة بحسب عرف و بعد از بیان حال
فریقین در نشاء آخرت تحقیر دنیا میکند بجهة تزهید مومنان از ان و تنفیر ایشان از مغرور شدن

بلذات آن که موجب حرمانست از فوز بدرجات عالیه آن جهان و میفرماید که اعلموا بدانید ای طالبان
دنیا انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی این سرا لعب بازیچه است و تعب و رنج در طلب متاع
آن بی فایده مانند ملاعب و متاعب اطفال که فایده بران مترتب نشود ولهو و مشغولیست که
سبب اشتغال بشما بان باز می مانید از مراتب عظیمه اخرویه وزینة و آرایشی است در مطاعم خوشگوار
و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار و غیر آن وتفاخر و مفاخرت کردنست میان یکدیگر بینکم
بسبب نسب عالی و جاه و منال وتکاثر فی الاموال و مباهات نمودن در کثرت مالها و عدد و عدد آن
والاولاد و بسیاری فرزندان از امر معاش مشغولست که جمع اموال غیر حلال تکاثر است و تطاول بر
اولیای خدا بمال و ولد و خدم تفاخر و بعضی از اکابر در صفت دنیا گفته اند که الدنیا لعب کلعب الصبیان
ولهو کلهو الفتیان و زینة کزینة النسوان و تفاخر کتفاخر الاقران و تکاثر کتکاثر الدهقان و بر هیچ عاقلی
مخفی نیست که این بازی باندک زمانی برطرف شود و لهو و فرح بغم و ترح مبدل گردد و زینتهای آن
فرو ریزد و تفاخر و تکاثر آن چون شرار آتش نابود شود در روایة آمده که امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه و آله عمار یاسر را گفت ای عمار برای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب
ملبوس و منکوح مرکوب و مشموم شیرینترین مطعومات عسل است و آن لعاب مگس است و بهترین
مشروبات آبست و جمله حیوانات در آن مساویست و نیکوترین مشمومات مشکست و آن خون آهوست
و زیباترین مرکوبات اسب است و راکب آن در مظنه هلاکت است و نفیس ترین ملبوسات دیباست
و آن تنیده کرم است و معظم فواید منکوحات مواقعه است و آن ادخال مجرای بولست در
مجرای بول دیگر و چون معظم لذات دنیا مبتنی بر این امور خسیسه دنیه است پس معلوم است
که قدر و خطر او تا کجا باشد در خبرست که روزی رسول صلعم با جمعی صحابه بر بزغاله مرده بگذشت
دید که متورم و متعفن شده و در کنار راه افتاده فرمود کیست که این را بدرمی بخرد گفتند یا رسول الله
او در زندگی بیک درم نمی ارزید اکنون که مرده و گندیده و آماسیده که او را بدرمی بخرد فرمود
بخدا سوگند که دنیا نزد حق تعالی حقیر ترین بزغاله است امیرالمؤمنین را گفتند که ما را صفت

دنیا

دنیا کن فرمود الدنیا اوله بکاء و اوسطه عناء و آخره فناء اولش گریه است و میانش غم و اندوه و آخرش
فنا و ثابت بن سعید گفته که دنیا چون عقربیست که در دنبال او جز زهر نیست بهر که برسد بزند و بکوباند
و حق سبحانه بی اعتباری دنیا و سرعت زوال آن را تمثیل فرموده باین مثل که دنیا کمثل غیث مانند مثل
بارانست که بر زمین تشنه بیارد و تخمها که در وی است زود بروید و راست بایستد و بجهه طراوت و نضارة اعجب الکفار
بشگفت آرد مزارعان را نباته روییده شده باران یعنی آنچه رسته شده از باران یا متعجب سازد آن گیاه
ناگرویدگان را که اعجاب ایشان بزینت دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمن چون امری عجیب مشاهده
مینماید فکر او منتقل میشود بقدرت صانع آن پس سبب تعجب او در آن نبات قدرت الهی میشود نه طراوت و
نضارت آن و کافر فکر او در نمیگذرد از آنچه احساس آن نموده بلکه مستغرق آن امر محسوس شده فکر خود را
مقصور میدارد بر تعجب نمودن در آن و اصلا در خالق آن تفکر نمی نماید حاصل که دنیا چون نباتیست که از
باران روییده باشد با کمال تری و نازکی ثم یهیج پس خشک گردد بیکی از آفات آسمانی یا ارضی فتریه مصفرا
پس بینی آن را زرد بعد از سبزی و خرمی ثم یکون پس گردد بعد از زردی حطاما در هم شکسته و کوفته
و ریزه ریزه گشته یعنی مال دنیا نیز چنین است که روزی چند سبز و خرم باشد بعد از آن بحرارت
آفتاب و آفات خشک گردد و ریزه ریزه گشته باد حوادث متلاشی و پراکنده شود یا باد مرگ در ایوان
حیات ضعیف وی را که نبات طبیعه ویست به پیری خشک کرده اند و مال او را منتشر سازد بر جانب دیگر
کمثل مال البخیل بجادث او وارث و تفصیل این تمثیل در سوره یونس سمت ذکر یافته ما حصل آیه آنست
که در دنیا نیست مگر محقرات مذکوره از لعب و لهو و زینه و تفاخر و تکاثر و سرعت زوال اما آخرت متضمن
امور عظیمه است کما قال جل ذکره وفی الآخرة و در آن سرای عذاب شدید عذابی سخت است مر دشمنان
خدا را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کرده باشند ومغفرة و در آخرت آمرزش است
من الله از جانب خدای مر عصاة اهل ایمان را ورضوان و خوشنودی مر دوستان حق را که بجهه مشغولی
بطاعت و عبادت مولی ترک دنیا کرده باشند در این کلام تنفیر است از اهمال مردمان در دنیا و حث
ایشان بر موجب کرامت عقبی پس بجهه تأکید این معنی میفرماید که وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا

الا متاع الغرور مکر متاع فریفتن که بفرسید و باقی نماند و این متاع غرور نسبت بکسیست که مفتون شود بان و انرا دست افزار حصول نعم اخروی نسازد و بجهة مستلذات نفس و هوا بکار ان نپردازد اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزکار شده بوسیله اسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و بسبب ان از مرضات ربانی بهره بردارد دنیا نسبت باو متاع سرور خواهد بود نه متاع غرور و لهذا سعید بن جبیر فرموده که الدنیا متاع الغرور لمن یشتغل بطلب الاخرة و من اشتغل بطلبها فهی له متاع بلاغ الی ما هو خیر منه و مصداق اینست اینست حدیث حضرت نبوی صم که نعم المال الصالح للرجل الصالح و بعد از تحقیر دنیا و تصغیر ان و تنفیر بندکان از ان ترغیب ایشان مینماید در مسابقه نمودن باسباب مغفرت که علة تامه نجاتست از عذاب نیران و وسیله فوز بهشت جاودان و میفرماید که سابقوا پیشی کیرید بر یکدیکر یعنی مسارعه نمایید مانند مسارعت سابقان بر یکدیکر در دویدن و تاختن اسب در میدان الی مغفرة بسوی موجبات آمرزشی که واقع شود من ربکم از پروردکار شما و از جمله موجبات مغفرت توبه است و استغفار و ادای نمازهای مفروضه و روزه و صدقه و حج و جهاد و حضور جمعات و مسابقه نمودن بصف اول و بتکبیر اولی و سلمی کفته که وسیله مغفرت تبعیة حضرت رسالت منقبتاست صم پس معنی آیه انست که بشتابید بمتابعه پیغمبر که سبب آمرزش است و جنة و پیشی کیرید باستحقاق بهشتی که پهنای ان کعرض السماء والارض مانند پهنای آسمان و زمین است بشرطی که همه صحایف رقیقه سازند و بیکدیکر وصل کنند و هرکاه عرض ان باین مثابه باشد پس طول ان در چه مرتبه باشد و بدانکه علما را در ذکر عرض بدون طول چند وجهست اول انکه عظم عرض دالاست بر عظم طول دوم انکه طول بدون عرض ممکن است اما عرض بدون طول وجود نمیکیرد سیوم انکه معنی آیه انست که عرض بهشت مثل عرض آسمان و زمین است و طول ان بغیر از خدای کسی دیکر نمیداند چهارم انکه عرض اینجا بمعنی بسط است مانند قوله تعالی و ذو دعاء عریض و بباید دانست که چون بهشت بر آسمان هفتمست چنانکه در احادیث ثابت کشته پس منافاة نداشته باشد باینکه عرض ان چون عرض آسمان و زمینست و از حسن منقولست که خدای تعالی بهشت را فانی سازد و باز اعادهٔ ان نماید بر طریقی که وصف ان فرموده پس صحیح باشد وصف ان بمثل عرض آسمان

وزمین و در خبر است که جبرئیل عم اراده ان نمود که طول بهشت بداند سی هزار سال بپرید ضعیف شد و از خدا مدد قوت خواست سی هزار بار هر بار سی هزار سال بپرید پس مناجات کرد که خدایا بیشتر طی کرده ام یا کذاشته ام حوری از خیمهٔ خود آواز داد که ای روح الله چرا زحمت خود میدهی و خود را بعنا که درین مدت که می پری هنوز از ملک من بیرون نرفته جبرئیل کفت تو کیستی کفت من حوریم از حوریانی که مخلوق شده ام برای مؤمنی از مؤمنان در رکات الصالحین آورده که زاهدی بود که شب در خواستی و نماز کذاردی و قران خواندی و چون بایات وعید رسیدی باز میخواندی و میکریستی شبی از شبها باین آیه رسید که وجنة عرضها کعرض السماء والارض میخواند و میکریست چون روز شد همسایها از و سوال کردند که هر شب بر آیه وعید میکریستی چرا امشب بر آیه وعد کریه میکردی جواب داد که هر چند نکاه میکردم درین بهشت باوجود این بزرکی انمقدار که جائی قدم من بران قرار کیرد در انجا نمی دیدم و بهشت که متصف باین صفت است اعدت اماده کرده شده است للذین امنوا برای کسانی که کرویده اند بالله و رسله بخدا و رسولان او ذلک انچه موعود شد از مغفرت و جنت فضل الله فضل خداست و کرم اوست نعیم باقی را بجزای قلیل فانی داده و اکر اقتصار کند در جزا بر قدر انچه بنده بعمل مستحق ان شده بر سبیل عدل نخواهد بود لکن بفضل خود زیاده بر استحقاق بر و کرامت میفرماید و بعضی کفته اند که هیچکس بخیر دنیا و آخرت نمیرسد مکر بفضل خدا چه او سبحانه اکر ما را امر بطاعت نمیکرد و طریق اهتدا برای ما تبیین نمیکرد و در عمل صالح توفیق نمیداد بنعیم ابدی و ثواب اخروی مهتدی نمیشدیم پس همه از فضل او سبحانه باشد و دیکر انکه او سبحانه بتفضل خود اسبابی بر ما تفضل فرموده که بواسطه ان طاعة او سبحانه بجا می آریم از تمکین و الطاف و کمال العقل و تعریض ثواب پس ثواب نیز از قبیل تفضل باشد و ابو القاسم بلخی و اهل بغداد که از اصحاب عدل اند میکویند که اکر حق سبحانه برای بندکان مطیع خود اقتصار میکرد بر مجرد احسان عاجل بر سبیل عدل میبود و چون مع ذلک ثواب آجل نیز عطا فرمود پس از روی فضل باشد و بدانکه درین آیه رجاء عظیم است مر اهل ایمان را زیراکه مشعر است بر انکه مجرد ایمان کافیست در استحقاق بهشت و این امر موعود از غفران و دخول الجنان ... سیهد انرا بعنایة خود

یعنی هر کرا میخواهد از اهل ایمان بدو زا ایجاب ان والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرک است

بر مومنان هم در دینی بتوفیق ایمان و طاعت و هم در آخرت بمغفرت و جنت و بعد از تبیین ثواب بطاعات بیان

اعراض بر مقاساة مصایب و ملمات نموده میفرماید که ما اصاب نرسید و بخواهد رسید من مصیبة هیچ بلیه رسنده

فی الارض در زمین چون قحط و کرانی و نقصان اموال و زروع و اثمار و غیر ان و لا فی انفسکم و نه در نفسهای

شما چون امراض و الام و غموم و موت اقربا و احبا و غیر ان از انواع عاهات و آفات الا فی کتاب مکر انکه ثبت کرده

شده است در لوح محفوظ من قبل ان نبرأها پیش از انکه بیافرینیم نفسها را یا زمین را یا مصیبت را یا ملائکه یا انکه

استدلال کنند بر انکه او سبحانه عالم بالذات است و حقایق اشیا را پیش از وقوع ان میداند ان ذلک بدرستی که اثبات

مصائب در لوح محفوظ و ایجاد ان در ان با وجود بسیاری آن علی الله یسیر بر خدای آسانست جهة غنای

او در ان از عده و مدت و اکرچه دشوارست بر عباد پس تعلیل ان و تبیین حکمت در ان مینماید و میکوید که قضا

نازله در لوح محفوظ ثبت شده لکیلا تأسوا تا اندوهکین نشوید و غم نخورید علی ما فاتکم بر انچه فوت شده

باشد شما را از مال و خصب و عافیت و صحت و سایر منال و لا تفرحوا و شادمان نکردید بما آتیکم بانچه داد

از نعم مذکوره چه هر که عالم شد باینکه نه اندوه انرا قراریست و نه فرح انرا اعتباری نقم او بر وی آسان میشود

به نعم ان فرحان و نازان نمیشود و همه همت خود را مصروف خواهد داشت در امر آخرت و همچنین اکر دانست

که انچه فوت شده عوض ان بر خدا واجبست که در دنیا یا آخرت باو رساند محزون نخواهد شد از ان و

اکر عالم شد باینکه نعمی باو رسیده مستلزم تکلیف شکر است بران و ایفای حقوق واجبه از ان فرحناک

نخواهد کشت و بدانکه این آیه مشعر است بر چهار صفت اول حسن خلق زیرا که هر که وجود و عدم دنیا نزد او

مساویست حسد و معاداة و نزاع که از اسباب سوء خلق اند از و مسلوب خواهد شد چه اینها از نتایج حب

دنیا اند دوم استحقار دنیا و اهل ان بجهة عدم فرح بوجود آن و عدم حزن بعدم ان سیوم تعظیم آخرت

بجهة انکه رسیدن مصائب و نوائب مثمر ثواب ابدی است که خالیست از نواقص شوائب چهارم افتخار

بخدا نه باسباب دنیا و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله مرویست که هر که باین آیه کار کند هر آینه زهد را

بهر دو طرف اخذ کرده یعنی زاهدی تمام شود و منقولست که مردی نزد علی بن الحسین زین العابدین

صلوات الله علیهما امد و کفت یا بن رسول الله زهد بچه معنی است فرمود زهد برده درجه است اعلی

درجه ان ادنی درجه ورع است و اعلای درجه ورع ادنی درجه یقین و اعلای درجه یقین ادنی درجه رضا

و جمیع بواعث زهد مندرج است در این کریمه لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم و از امام جعفر

صادق علیه الصلوة و السلام مرویست که یا ابن آدم ما لک تأسو علی مفقود لا یرده الیک الفوت و ما لک

تفرح بموجود لا یترکه فی یدک الموت چرا غمناک میشوی بر کم شده که اندوه تو انرا باز نیارد و چرا شاد میشوی

بچیزی که مرک را از تو باز ندارد ابو زرجمهر حکیم را پرسیدند که چرا غمناک نشوی بچیزی که از تو فوت شود

و چرا شادمان نکردی از چیزی که بتو آید کفت برای انکه فایت را بکریه در نتوان یافت و حاصل را بشادی

دایم و باقی نتوان داشت قتیبه بن سعید کفت در بعضی از احیاء عرب رسیدم در صحرا شتران بسیار

دیدم که مرده بودند و پیرزنی انجا ایستاده پرسیدم که این شتران کراست کفتا مرد پیری را که بر

پشته نشسته و پشم می تابد بنزدیک وی رفتم و کفتم این همه شتران از تو بودند کفت بنام من بودند

کفتم ایشانرا چه رسید کفت انکسی که ایشانرا داده بود باز کرفت پس کفت که لا تطل الحزن علی فائت

فقل ما یجدی علیک الحزن شیأ لن محزون علی ما مضی و مظهر حزنا لما لم تکن حسین بن فضل کفته که

خدای تعالی باین آیه خلق را تنبیه فرموده بر انکه بر فایت صبر کنند و بر آمده خوش دل نباشند و دست از زهد و

بدارند و بقضای خدا رضا دهند و باید دانست که مراد بحزن مذموم حزنیست که صاحب را از اهل اسلام

از صبر کردن و تسلیم نمودن خود بقضای الهی و امیدواری بمثوبه صبر و مراد بفرح منهی فرحیست

که باز دارد او را از شکرکذاری و سپاسداری و اما حزنی که لازم طبیعه انسانیست و کسی که خود را از ان

باز نتواند داشت با بقای استسلام اثر معنی از ان مترتب نیست و همچنین باکی نیست سرور بنعمة

خدای که با اداء شکر مقرون باشد و بدانکه حب جاه و مغرور شدن بحطام دنیا و خوشحال

کشتن بمتاع ان مثمر افتخار و تکبر است که بدترین خصال ذمیمه است از انجهة حق سبحانه بعد از ان

میفرماید که والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل مختال هر متکبری را که بنعمة دنیی بر دیکری

تطاول کند فخور فخر کننده و نازنده بنعیم دنیی بر اکفا و اقران و چون محبة مال و عزة و عظمة ان در عیون

مستلزم بخلست از حقوق واجبه وسبب ترغیب مردمان در امساک وتزیین ان در نظر ایشان از بخشش
میفرماید الذین یبخلون این بدل مختال است یعنی بدرستی که خدای دوست نمیدارد انانرا که با وجود دنیا
ومحنت با جمعیت اسباب دنیوی بخل میکنند ومال را در راه خدا صرف نمی‌نمایند ویأمرون الناس وبا وجود
بخل خود امر میکنند مردمانرا بالبخل به بخیلی کردن ومیتواند بود که جمله موصوله مبتدا باشد وخبر ان
محذوف که یقولون باشد ومدلول علیه بقوله ومن یتول یعنی کسانی که بخل کنند ومردمانرا به بخیلی امر کنند
محقق که روی کردانیده اند از انفاق حقوق واجبه وهر که روی بکرداند از انفاق اموال در مواضع
مفروضه واعراض نماید از اوامر ونواهی او سبحانه ومنتهی نشود از انچه ازان منهی شده از غمگین شدن
بر فایت وخوش حال کشتن بر وجود نعم عاجله وتکبر وبخل ورزیدن بسبب اموال دنیوی [illegible] پس بدرستی
که خدای فان الله اوست بی نیاز ازو واز انفاق او الحمید ستوده در ذات وصفات که تولی واعراض
مردمان او را ضرر نکند این اشعار است بانکه امر بانفاق بجهة منفعت است در تبیان آورده که نزد
بعضی انست که مراد ازین آیه یهودند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات واحوال حضرت
رسالت صلعم وانرا بپوشیدند ودیگرانرا نیز بکتمان ان امر کردند واعراض کردند از ایمان آوردن بان حضرت
وبعد از امر بانفاق ونهی از اسی وفرح وبخل وامساک وبیان لطف خود میفرماید بر عباد که مخبر اثابه است
بر منفقان وبر اهل خشوع وخضوع که تارک تکبر وبخل اند بقوله لقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم
رسلنا فرستادکان خود را یعنی ملائکه را بر پیغمبران بالبینات بحجتهای روشن بر وحدانیت ما و
بر استحقاق معبودیت ما یا با معجزات هویدا بر صدق دعوی نبوت پیغمبران یا با شرایع واضح ایشان
وانزلنا معهم وفرو فرستادیم با ایشان الکتاب کتابها را تا بان حق از باطل متبین شود وصواب از
خطا متمیز کردد ومتضمن احکام حلال وحرام بود چون توریه وانجیل وقرآن والمیزان ونیز
فرستادیم با ایشان ترازو را لیقوم الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط بعدل یعنی بان تسویه حقوق
کنند در میان یکدیگر بوقت معاملات وانزال میزان در زمان نوح بوده چنانکه در روایة واقع
شده که جبرئیل میزانرا از آسمان فرود آورد وبنوح داد فرمود که مر قوم خود را امر کن تا

که بان وزن اشیا نمایند تا در میان ایشان ظلمی واقع نشود وبعدل وراستی قیام نمایند وکفته اند
که مراد بانزال المیزان انزال اسباب انست وامر باعداد ان ونزد بعضی مراد بان عدلست که
مستلزم سیاست مدینست وسبب انتظام امور وموجب اندفاع اعداء دین ولهذا بعد ازین
فرموده که وانزلنا الحدید وفرو فرستادیم آهن را با آدم علی نبینا وعلیه السلام از ابن عباس روایتست که چون
آدم از بهشت بدنیا امد سه وصله آهن با وی بود انبر وتیک وسندان ونزد بعضی دیگر پنج چیز بود
سندان وانبر وتیک وکاز بزرک وسوزن ودر روایه دیگر امده که ریسمان ورکوبی که بان چیزی را
سست کنند وپاک کنند نیز با او بود وابن عمر از حضرت رسالت صلعم روایه کرده که خدای تعالی چهار چیز با برکت
از آسمان بزمین فرستاد آب وآتش ونمک وآهن واز حسن منقولست که انزلنا بمعنی خلقنا ست ونظیر
اینست قوله تعالی وانزل لکم من الانعام ثمانیه ازواج که بمعنی خلق لکم است یعنی بیافریدیم آهن را واز قطرب نقل
کرده اند که انزلنا بمعنی هیانا ست مشتق از نزل که ان طعامیست که از برای مهمان مهیا سازند یعنی
مهیا ساختیم از برای آهن شما را فیه در آهن باس شدید کارزار سختاست چه التها که در کارزار بکار
آید از و سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه وشمشیر وپیکان وخنجر وامثال ان وخواه
برای حفظ نفس چون زره وخود وجوشن وغیران وبیشتر مفسران برانند که مراد بان شمشیر
ودر اخبار اهل البیت امده که مراد بان ذو الفقار است که برای رسول از آسمان منزل کشت ورسول
انرا بامیر المومنین داد تا بان با دشمنان خدای قتال میکرد ودر روایتی امده که ذو الفقار از
[illegible] یاسی بود که بلقیس پیش سلیمان فرستاده بود وان بدست منبه الحجاج افتاد وروز بدر امیر المومنین
او را بکشت وان را بر کرفت وبروایتی دیگر حضرت پیغمبر صلعم چوبی دو سر از درخت بکرفت وبامیر المومنین
داد وفرمود که باین جهاد کن وچون در دست کرفت تیغ دو سر شد وبان جهاد میکرد ودشمنان
خدا را میکشت حاصل که در ضمن آهن است قتال شدید وحرب صعب با دشمنان ومنافع
ومنفعتها از برای مردمان چه قوام صناعات وحرف باهن باز بسته است وهیچ حرفه نیست
که آهن درو دخل ندارد ومعظم نفع او آنست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان هراسانند

اسلام در اکثر بلاد ارنسان این خلاصه معنی ایه است که حق سبحانه ارسال رسل و انزال کتب فرمود تا حق
از باطل متمیز گردد و ترازو فرستاد تا معاملات و وزن بر نهج و راستی فیصل یابد و آهن منزل ساخت تا از واعلای
دین متزجر گردند و نفع کلی بمسلمانان رسد ولیعلم الله و تا بداند خدای من ینصره آنکس را که نصرت میدهد
دین او را ورسله و یاری میکند فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد یعنی تا علم وی تعلق گیرد بحصول
معلوم وی و ظاهر گردد بر وجود مومنانی که نصرت پیغمبر میدهند و بدانکه این کلام عطف است بر تعلیل
محذوف که ما قبل ان دال است بران چه فیه باس که جمله حالیه است متضمن تعلیلست و میتواند بود
که لام صله محذوف باشد و تقدیر اینکه و انزل الحدید لیعلم و قوله بالغیب حالست از ضمیری که مستکن است
در ینصره یعنی تا علم خدا متعلق شود بوجود کسانی که یاری او و رسولان او میدهند در حالة
غایب بودن پیغمبران یعنی در وقتی که پیغمبران حاضر نباشند ایشان نصرت دین کنند و در یاری دادن
پیغمبران کوشش نمایند برخلاف منافقان که در حضور پیغمبر مددکاری مینمایند و در غیبت
یار و مددکار نیستند و میتواند بود که معنی این باشد که مومنان یاری خدا و پیغمبران میدهند در
حالتی که بدلایل عقلیه و نقلیه تصدیق نموده اند بوحدانیه خدا بدون مشاهده ان ان الله قوی بدرستی
که خدای تواناست بر هلاک گردانیدن دشمنان عزیز غالب بر همه بحکم و فرمان و احتیاج بنصرت هیچ
ناصری ندارد و امر او بجهاد بجهت انست که تا عباد بان منتفع شوند و مستوجب ثواب دایمی شوند
در امتثال امر او در آن و بدانکه چون نوح و ابراهیم افضل ابنیا بودند در حیثیة انکه پدر پیغمبرانند
و جمله ابنیا از ایشان پیدا شده ارنجمه بعد از ذکر ارسال رسل علی الاجمال تخصیص بذکر ایشان
نموده و فرموده که ولقد ارسلنا و بتحقیق که فرستادیم نوحا نوح نجی را انبی قابیل وابراهیم و ابراهیم را
بمرودیان وجعلنا و گردانیدیم یعنی بودیعه نهادیم فی ذریتهما در میان فرزندان ایشان النبوة
پیغمبری را بطریق وحی والکتاب و کتابی را که نامزد ایشان بود از ابن عباس نقل کرده اند که
که مراد بکتاب کتابة است یعنی خط نوشتن یقال کتب کتابا و کتابة و بعد از ذکر ایشان اخبار
میفرماید از حال ذریه ایشان بقوله فمنهم پس بعضی از ذریه ایشان و میتواند بود که مرجع ضمیر

الحدید

مرسل الیهم باشند که امم از ذریه اند بقرینه لفظ ارسلنا یعنی بعضی از ایشان که ابنیا بر ایشان امدند
مهتد راه یافته استند از طریق حق یعنی گرویده بانبیا و کتب ایشان وکثیر منهم و بسیاری از ایشان
فاسقون بیرون رفته استند از طریق حق یعنی نگرویده بکتب و رسل عدول از سنن مقابله بجهة مبالغه است
در ذم و دلالت بر کثرت اهل ضلال ثم قفینا پس از پی درآوردیم علی آثارهم بر اعقاب نوح و ابراهیم و
امم ایشان یا بر آثار نوح و ابراهیم و پیغمبرانی که معاصر ایشان بودند برسلنا فرستادگان خود را
یعنی از پس نوح هود و صالح را و از عقب ابراهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را وقفینا
و از پی درآوردیم همه این رسل را یعنی تمام کردیم ابنیای بنی اسرائیل را بعیسی ابن مریم بعیسی که پسر
مریم است وآتیناه الانجیل وعطا کردیم مر او را کتاب انجیل وجعلنا و گردانیدیم یعنی وضع فرمودیم
فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای انانکه پیروی کردند عیسی را یعنی حواریین رأفة مهربانی ورحمة
و بخشایش بر یکدیگر یعنی مشفق و مهربان گردانیدیم متابعان و خواص عیسی را بر یکدیگر باین وجه
که ایشان را بان مامور گردانیده ایم و ترغیب ایشان نمودیم دران بوعده ثواب یا خلق ان فرمودیم
در قلوب ایشان ورهبانیة و طریقه رهبانیه را ابتدعوها نو درآوردند و پیدا کردند انرا از نفس
خود و رهبانیه در اصل لغه بمعنی منسوب برهبانست و رهبان کسیست که در ترسکاری و پرهیزکاری
بنهایت رسیده باشد مشتق از رهب یرهب چون خشیان که از خشی یخشی گرفته اند پس رهبانیه بمعنی
مبالغه است در خشیة و عبادة و ریاضه و انقطاع از مردمان ما کتبناها علیهم فرض نکرده بودیم
رهبانیه را بر ایشان بلکه ایشان از لازم نفس خود ساخته بودند همچنانکه نادر عبادة را لازم
خود میگردانند و سبب این چنان بود که بعضی از امت عیسی بعد از رفع وی دست از احکام
انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی که بر دین عیسی مانده بودند از میان ایشان فرار نمودند
و بکوهها مترهب و متحصن شدند و صاحب کشاف آورده که جبابره بعد از رفع عیسی بر مومنان
مستولی شدند و سه بار با ایشان در مقام مقاتله و محاربه در آمدند و بسیاری از ایشان را بقتل
رسانیدند و اندکی که باقی ماندند در کوهها مترهب شدند و با خلاص تمام بعبادة او سبحانه

ختم

اشتغال نمودند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح لازم خود ساختند
وحال انکه این رهبانیه بریشان فرض نشده بود الا ابتغاء رضوان الله لیکن ابتداع و اختراع ان کردند
از پیش خود بجهة طلب خشنودی خدا و صاحب طبرسی آورده که ابتغاء بدل ضمیر ما کتبناها است یعنی
رهبانیة بریشان فرض نکرده بودیم لیکن فرض نموده بودیم بریشان طلب خوشنودی خدا را و می توان بود که الا استثنای متصل باشد و رهبانیه معطوف بر رافه و ابتدعوها صفة ان نه منصوب بر شریطه
تفسیر چنانچه باین مفسر شد پس معنی این باشد که کردانیدیم در قلوب ایشان رافه و رحمة را رهبانیتی را که
بود از نزد ایشان و متحدث یعنی توفیق ایشان دادیم در تراحم میان یکدیگر و در ابتداع و استحداث
و رهبانیتی که فرض نکرده بودیم بریشان مگر که ایشان بر سبیل ندبیه نه بر وجه اختراع تبعیة از کردند
بجهت خشنودی خدا و استحقاق ثواب و تخلص از فتن جبابره و بر طریقی التزام ان نمودند که گوئیا
ما بر ایشان الزام کرده ایم و فرض نموده و حال انکه بریشان مندوب بودند مفروض عبدالله بن مسعود
روایة کند که روزی ردیف رسول خدای بودم مرا گفت دانی که ابتداع رهبانیه ترسایان چگونه بود گفتم
الله و رسوله اعلم فرمود بعد از عیسی پیغمبر جباران و گردنکشان معاصی و فسق را آشکارا کردند
مومنان ایشانرا زجر کردند منزجر نگشتند و با ایشان سه مرتبه جهاد کردند تا بسیاری از اهل
ایمان کشته گشتند و معدودی چند که ماندند گفتند اگر دیگربار قتال کنیم از ما کسی نماند تدبیر است که این
زمین را بایشان واگذاریم و هر یکی در کوهی و غاری بنشینیم و بعبادت مشغول شویم تا آنکه محمد آخر الزمان
که عیسی بما وعده داده است مبعوث شود پس بر طریق رهبانیه بودند تا وقت ظهور من در رسید
بعضی بمن ایمان آوردند و بعضی نیاوردند و کافر شدند چنانکه حق سبحانه میفرماید که فما رعوها حق رعایتها پس رعایة
نکردند و نگاه نداشتند همه ایشان رهبانیه را حق رعایتها همچنانکه سزاوار نگه داشتن آن بود بلکه
اکثر تثلیث قایل گشته محمد و قرآن را منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف ننمودند
حضرت رسالت ص را در یافتند و بدو اسلام آوردند و بشرف متابعت آن سید انام علیه الصلوة والسلام
سرافراز گشتند و بعضی گفته اند که معنی آیه آنست که ایشان نذری در رهبانیه کرده بودند و ما آیه

ایشان

ند

نکردند و وفا بان ننمودند بلکه دران تقصیر کردند و بران ثابت قدم نشدند و مقوی قول اول است
اینکه حق سبحانه در حق ایشان میفرماید که فآتینا الذین پس دادیم آنانرا که آمنوا منهم ایمان آورده
بودند از جماعة رهبانیان بحضرت رسالت ص اجرهم مزد ایشانرا که مثوبة بسیار و کرامة بیشمار است راست
و کثیر منهم و بسیاری از ترسایان فاسقون بیرون آمدگان از دایره ایمان و نیز از ابن مسعود مرویست
که روزی نزد رسول رفتم فرمود که یا ابن مسعود جماعتی که پیش از شما بودند بهفتاد و دو فرقه
شدند و فرقه ایشان ناجی شدند و باقی هلاک گشتند یکی از آن فرقه که با جبابره مقاتله
کردند بر دین عیسی و فرقه دیگر انها بودند که طاقت نداشتند و در بلاد متفرق شدند و ترهب کشیدند
ایشانند که حق سبحانه در حق ایشان فرموده که و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم بعد از آن
فرمود که من آمن بی و صدقنی و اتبعنی فقد رعاها حق رعایتها و من لم یومن فاولئک هم الهالکون
یعنی هر که بمن ایمان آورد و تصدیق من نمود و تابع من شد حق رعایت رهبانیه کرده و هر که ایمان
نیاورد از جمله هالکان و خاسران است پس فرمود که لا رهبانیة کرهبة فی الاسلام در دین اسلام
رهبانیه نیست بلکه رهبانیه امت من هجرت است و جهاد و روزه و نماز و زکوة و حج و عمره و تکبیر گفتن
بر بلندیها در حین احرام و بعد از ذکر احوال حواریین خطاب میکند با اهل کتاب که بشرف ایمان مشرف
شده بودند و میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید برسولان گذشته
اتقوا الله بترسید از خدای و آمنوا برسوله و بگروید بفرستاده او که محمد است ص یؤتکم تا بدهد
شما را کفلین من رحمته دو نصیب از بخشایش خود یکی برای ایمان بانبیا گذشته و دیگری برای ایمان
بمحمد ص و گفته اند که خطاب با اهل نفاقست پس معنی انست که ای کسانی که ظاهرا ایمان آورده اید ایمان
آورید باطنا تا خدای دو بهره رحمت بشما عطا فرماید یکی برای ایمان ظاهر و دیگری برای ایمان باطن
و یجعل لکم و تا بگرداند یعنی مقرر کند برای شما نورا تمشون به روشنی که بروید بدان و بر صراط بگذرید
و ببهشت رسید و یغفر لکم و تا بیامرزد برای شما گناهان سابقه شما را از کفر و سایر معاصی و الله
غفور و خدای آمرزنده است مومنانرا رحیم مهربان بریشان و گفته اند که مراد باین نور قرآنست

ده
راست
اسلام

کسبب نجاست از ظلمة جهالة و موجب اهتدا بضیای معرفه چه ان متضمن ادله داله است بر امر حق
و مشتمل بر بیان حلال و حرام و شرایع و احکام و در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد بکفلین حسن و
حسین است و بنور علی بن ابی طالب یعنی ایمان آرید برسول خدا تا او سبحانه شما را شفاعت حسن و حسین
کرامت فرماید و بنور علی بن ابی طالب ارصراط بگذرید بخاری و مسلم در صحیحین خود آورده اند که از رسول صلعم
روایتست که هر که کنیزی داشته باشد و علم دین را بوی تعلیم دهد همچنانکه حق تعلیم است و ادب فرماید بروجهی
که حق تادیبست پس او را ازاد کند و بشوهر دهد او را دو بهره ثواب باشد و هر بنده که اطاعة خدا کند و اطاعت
مولای خود و حق مردم را ادا نماید او را دو اجر ثواب بدهند و هر که بعیسی ایمان آورده باشد پس بمن
و کتاب من ایمان آرد او را دو اجر باشد از سعید بن جبیر و غیره روایه کرده اند که حضرت رسالت صلعم
جعفر بن ابی طالب علیه السلم را با هفتاد سوار بجانب نجاشی فرستاد تا او را بدین اسلام دعوة کند
جعفر بجانب او رفت و او را بدین اسلام ترغیب نمود وی اجابت دعوت کرده اسلام آورد و چهل کس از اهل مملکت
او که ایمان آورده بودند از و اذن طلبیدند که بشرف صحبت حضرت رسالت صلعم مشرف شوند وی ایشان را
اذن داد و با جعفر بمدینه امدند در وقتی که انحضرت بتهیه جنگ احد اشتغال داشت و چون فقر و احتیاج
اصحاب و فقد اسباب قتال از ایشان مشاهده کردند از جناب نبوة مآب صلعم اذن طلبیدند که مراجعت
نمایند و اموال خود را آورده بمسلمانان صرف کنند حضرت رخصة ایشان داده معاودت نمودند
و اموال خود را آورده با هل اسلام تقسیم کردند حق سبحانه در حق ایشان این آیه فرستاد که الذین اتیناهم الکتاب الی
قوله و مما رزقناهم ینفقون و چون کفار اهل کتاب که آیه یوتون اجرهم مرتین استماع کردند مسلمانان فخر کردند
و گفتند که هر که ایمان بکتاب ما و بکتاب شما دارد او را دو اجراست و اما انکه ایمان بکتاب شما دارد
و بکتاب ما ایمان ندارد او را یکا جر بیش نیست پس چگونه شما بر ما مزیه فضل داشته باشید بلکه ما با شما
بسمت فضیلت و مزیة آراسته باشیم پس حق سبحانه آیه فرستاد که ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول
او از خدای بترسید و در ایمان آوردن بمحمد صلعم ثابت قدم باشید تا خدا بدهد بشما انچه وعده داده است
بمومنان اهل کتاب از عطای کفلین یعنی اجر شما را کمتر از اجر ایشان نکرده اند زیرا که شما مثل ایشانید

قوله

قوله لا نفرق بین احد من رسله و بعد از ان فرمود که لئلا یعلم اهل الکتاب الا یقدرون لا لا مزیده است
از برای تاکید و ان ان مخففه از مثقله بحجة وقوع ان بعد از علم و تقدیر اینکه لیعلم اهل الکتاب انه لا یقدرون
یعنی خدای مومنان را دو بخش رحمة و نور و مغفرة میدهد تا بدانند کفار اهل کتاب که بتحقیق و یقین
قادر نشوند و توانایی نیابند علی شیء بر چیزی من فضل الله از فضل خدای یعنی از ان کرامتها که از
برای مومنان مذکور شده بران قادر نشوند زیرا که رسیدن باین کرامات فرع ایمانست بسید
کاینات و ایشان باین سعادت مستسعد نشده اند پس از ین عطیات محروم باشند و ان الفضل
و تا بدانند که بدرستی و راستی که افزونی ثواب و جزاء بید الله بدست قدرت خداست و گویند لا لیعلم
لای غیر مزیده است و قوله و ان الفضل عطفست بران نه بر الا یقدرون و معنی ایه اینکه اعطای
کرامات مذکوره بمومنان بحجة انست که تا اعتقاد نکنند کفار اهل کتاب که پیغمبر و مومنان قدرت ندارند
بر فضل خدا و بمیرسند بران و بحجه انکه مزیه ثواب و جزا بید قدرت او سبحانه است و در تحت تصرف او
یؤتیه میدهد انرا من یشاء هر کرا که خواهد و مصلحت او اقتضا نماید والله و خدای ذو الفضل العظیم
خداوند اهل فضل بزرگست یعنی مالک تمام و عطاء ما لا کلام که فرا رسیده بخواص و عوام و از کلبی منقولست
که بیست و چهار کس از یمن که دین یهود و نصاری نداشتند بلکه بر دین انبیای دیگر بودند نزد پیغمبر
امدند و اسلام آوردند ابو جهل با ایشان گفت بئس القوم انتم شما بد قومی هستید ایشان در جواب
گفتند که و ما لنا لا نومن بالله الایه حق سبحانه از برای ایشان و از برای مومنان اهل کتاب چون عبد الله
سلام و اصحاب او دو اجر کرامت فرمود ایشان بسبب ان بر اصحاب رسول فخر نموده گفتند که ما
از شما بهتریم زیرا که ما را دو اجراست و شما را یکی حق سبحانه آیه مذکوره را انزال فرمود و از مجاهد
منقولست که اهل کتاب میگفتند که نزدیک شد که پیغمبری پیدا شود که حدرند و دستها و پایها را
قطع کند و زعم ایشان آن بود که این پیغمبر از ایشان باشد و چون از میان عرب بدید آمد بر و حسد
بردند و بوی ایمان نیاوردند و حق سبحانه آیه لئلا یعلم انزال فرمود و اعلام ایشان نمود که کرامت
نبوت و منصب رسالت که بمحمد بن عبد الله صلعم اختصاص یافته بحجة انست که تا اهل کتاب بدانند

که ایشان بر فضل خدا که نبوتست قادر نیستند تا هرجا که مدعای ایشان باشد وضع آن نمایند و او سبحانه
فضیلت نبوت را بهر که مصلحت بیند دهد و بکسی که حکمت او مقتضی آن باشد کرامت فرماید و بنا برین روا
متعلق لئلا یعلم محذوف خواهد بود والله اعلم بالصواب سورة المجادلة مدنیست آیات او بیست
و یکیست بعدد مکی و مدنی الاخیر و بیست و دو ترد غیر ایشان و اختلاف ان در آیه فی الاذلین ا
که غیر مکی و مدنی الاخیرست ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایة کند که هر که سورة المجادلة
تلاوت نماید در نامه عمل او ثبت کنند که وی از حزب خداست و هیچکس بر وفایق نشود و با او مجادله
نتواند نمود و در چشم مردم معتبر و موقر باشد و باید دانست که چون حق سبحانه اختتام سورة الحدید
کرد بذکر فضل خود بر بندگان افتتاح این سوره نمود ببیان فضل خود در اجابت دعوت و فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که روزی خوله بنت ثعلبه که از انصار بود و از قوم خزرج
و بروایتی خوله بنت خویلد نماز میگذارد و چون حسن الجسم بود شوهرش اوس بن صامت که برادر عباده
بود در حال رکوع و سجود در وی نگاه میکرد شهوت بر وی غالب شد و چون از نماز فارغ گشت خواست
تا با وی خلوت کند وی بجهت مانعی از استمتاع امتناع نمود اوس چونکه از خفت عقل خالی نبود از ین
معنی در غضب شد و ورا گفت انت کظهر امی یعنی تو بر من چون پشت مادر منی و این را ظهار میگویند
و مثمر حرمت وطی است تا وقتی که کفارت بدهند و در جاهلیة طلاق بظهار و ایلا واقع میشد اوس
بعد از ین لفظ پشیمان شد خوله را گفت گمان من چنانست که تو بر من حرام شدی خوله گفت از رسول
استفسار این معنی کن گفت مرا حیا مانع میشود پس خوله بجانب جناب نبوت مآب صلعم آمد در حینی که عایشه
سر انحضرت میشست و گفت یا رسول الله اوس وقتی که مرا بنکاح خود در می آورد جوان بودم و خداوند
مال بسیار و عشیره بیشمار و الحال که مال مرا خورده و فرزندان بسیار از من آورده و شب جوانی من بصبح
پیری مبدل گشته و اهل من از من متفرق شده مرا مثل ما در خود کرده اینک و من میدانم که با فرزندان چه
کنم اگر با او گذارند ضایع شوند و اگر نزد خود نگه دارم بسبب جوع هلاک شوند و حالی از ظهار
نادم گشته آیا درین باب هیچ تدبیری هست که موجب اجتماع و مواصلة ما باشد فرمود که شما بر یکدیگر

حرام شده اید گفت یا رسول الله لفظ طلاق واقع نشده فرمود که گمان نمیبرم مگر اینکه تو بر وی حرام
شده خوله از کثرت اطفال و خوردی ایشان و مفارقة اوس که مدت متمادی انیس او بود بغایت
غمناک شد دیگر باره با سغمبر صلعم اعاده ان کلام نمود و همان جواب شنید گفت اشکو الی الله فاقتی
و وحدتی شکایت درویشی و بیچارگی و بیکسی خود بخدا رفع میکنم رسول صلعم فرمود بظاهر شرع
بر وی حرامی و خدای تو درباب تو چیزی نفرستاده هر گاه که فرمودی بر وی حرامی او گفتی اشکو الی الله
فاقتی و شدة حالی و وحدتی پس روی نیاز باسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فاقتی و وحدتی
فانزل علی لسان نبیک ما فیه خلاصی و راحتی بار خدایا بدرویشی و بیچارگی و بیکسی من نظر کن
و انچه صلاح و راحت من در انست بر پیغمبر خود اخبار نمای این میگفت و عایشه سر رسول را
میشست پس دیگر بار یا رسول گفت که یا رسول الله در کار من فکری کن و بر حال من رحمی نمای عایشه
گفت مجادله و الحاح را کوتاه کن که وحی بر رسول نازل گشته و علامت وحی آنحضرت آن بود که در ان
سیات او را عارض میشد چون عایشه سر آنحضرت بشست با خود آمد و خوله را امر کرد که زوج
خود را حاضر کن و بعد از آن این چهار آیه تلاوت فرمود که قد سمع الله بتحقیق که شنود خدای
قول التی تجادلک یعنی آن زن که مجادله میکرد با تو فی زوجها در امر شوهر خود و تشتکی
الی الله و شکایت خود را بر میداشت بخدای تو والله یسمع و خدای میشنود تحاورکما مراجعه کلام
شما و مغالبه در خطاب یعنی باز گردانیدن سخن یکدیگر را و جواب یکدیگر گفتن درباب لفظ
ظهار که آن این بود که تو با آن زن میگفتی بر شوهر خود حرامی و وی میگفت که مرا طلاق نداده
ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست اقوال مردمان را بصیر بینا باحوال ایشان بدانکه
معنی قد در قد سمع الله از برای توقع زیرا که رسول خدا و خوله هر دو توقع آن داشتند که حق
سبحانه آن مجادله و شکوی را شنود و حکمی در آن باب نازل سازد و آوردن بجمله مضارعیه بعد از جمله
ماضویه اشارتست بجواب توقع رسول با خوله که او سبحانه مخاطبه ایشان را استماع نماید و
جمله اسمیه ذکر فرموده بجهة تاکید این معنی و وضع مظهر در موضع مضمر بجهة تبرکست باسم او سبحانه

وما القول در آنکه سبحانه بنفسه و ذاته شنوا و بیناست و مرویست که چون عایشه این آیه بشنید گفت
تبارک الله الذی وسع سمعه الاصوات کلها بزرگوار است خدایی که میشنود همه آوازها او هیچ آوازی
بروی پوشیده و پنهان نیست زن در کنج خانه با رسول خدا محاوره کرد بر طریقی که ما بعضی از آن
شنیدیم و بعضی نشنیدیم و بر خدای هیچ از آن پوشیده نشد و بدانکه چون خوله در حین مخاطبه
بحضرت رسول اثبات نموده بود بمقدمات مشهوره که در نفس الامر حجة نیستند بر احکام شرعیه از این
جهة حق سبحانه کلام او را تسمیه فرمود بمجادله چه قیاس جدلی مرکبست از مقدمات مسلمه و نقد از آن
میفرماید که الذین یظاهرون منکم آنانکه ظهار کنند از شما من نسائهم از زنان خود یعنی
گویند بزن خود که تو بر من چون پشت مادر منی ما هن نیستند آن زنان ایشان در حقیقت
امهاتهم مادران ایشان چه میان این زنان و مادران مباینتی عظیم است و بلفظ اینکلمه مادران ایشان
نمیشوند ذکر منکم توبیخ است مر عرب را و تهجین عادة ایشان در ظهار زیرا که این از ایمان اهل جاهلیت
نه از ایمان دیگر پس تعلیل نفی مشابهة زوجات بامهات میکند باینکه ان امهاتهم نیستند مادران
ایشان الا اللائی ولدنهم مگر زنانی که زاده اند ایشان را پس در حرمت مشابه ایشان نیستند
مگر زنانی که حق سبحانه ملحق بایشان کرده اند از ازواج نبی و مرضعات پس معلوم شد که سبب
تشبیه مذکور زوجه مادر نمیشود حقیقة و ظاهر تعلیل یعنی قوله ان امهاتهم الا اللائی مشعرست
بر عدم وقوع ظهار اگر تشبیه زوجه بام رضاعی باشد بجهة عدم تولید و اصح اقوال وقوع است لقوله
صلی الله علیه و آله یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب و اما اگر تشبیه بغیر ام باشد از محرمات
تشبیه چون اخت و عمه و غیر آن ظهار واقع میشود نزد ابی حنیفه و نخعی و حسن و اوزاعی
لیکن نزد ما آنست که اگر بصیغه ظهر باشد واقع میشود و الا فلا بخلاف شافعی که اقتصار میکند
برام و قتاده و شعبی نیز بر این اند و اگر تشبیه زوجه بمحرمات مصاهره باشد خواه موبد یا غیر
موبد نزد ما ظهار واقع نمیشود و نزد حنفی واقع میشود پس حق سبحانه اظهار انکار ظهار میکند
بقوله و انهم بدرستی که مردان مظاهر لیقولون هر آینه میگویند منکرا من القول انکا

کرده شد

کرده شد از سخن یعنی سخن ناشناخته و ناداننده در شرع چه احکام شرعیه منکر آنست وزورا
و دروغ و باطل و منحرف از حق زیرا که هرگز زوجه مادر نباشد وان الله لعفو و بدرستی که
خدای عفو کننده است مر گناه توبه کنندگان را از این قول غفور آمرزنده مر ایشان را از عقاب
کفارت و باید دانست که ظهار در عرف فقها تشبیه زوجه دایمه است یا منقطعه بنابر قول
قوی بمادر یا احد محرمات نسبا یا رضاعا و صیغه آن انت علی کظهر امی است یا هذه علی
یا زوجتی علی یا منی یا عندی یا معی کظهر امی یا مثل ظهر امی و همچنین جایز است که ترک صله
کنند و گویند انت کظهر امی و اگر تشبیه بغیر ظهر باشد ظهار واقع نمیشود چون ید امی یا شعر امی
یا بطن امی و غیر آن بجهة اقتصار بر منطوق نص و اگر گوید کامی یا زوج امی یا قصد کرامت و
نمیشود با جماع و بدون قصد نیز واقع نمیشود بر مذهب اصح و اگر با زوجه گوید یدک یا رجلک
یا ثلثک یا نصفک علی کظهر امی واقع نشود و واقع میشود اگر تشبیه کند زوجه را بظهر رحمی
خواه نسبی و خواه رضاعی بنابر قول مشهور و نزد مخالفین ظهار واقع میشود بتشبیه زوجه بجز
مشاع ظهار یا بعضوی که حرام باشد نظر مرد بدان از اجزا و اعضای محارم خواه نسبی و خواه
رضاعی و شرط است در وقوع ظهار سماع عدلین و در مظاهر بلوغ و کمال عقل و اختیار و قصد
و در مظاهر عنها طهری که در آن مجامعت واقع نشده باشد هرگاه که در سن من تحیض باشد و زوج
حاضر باشد یا در حکم حضور و در اشتراط دخول تردد است و مروی اشتراط است و در وقوع
آن بمستمتع بها دو قول است و اشبه قولین وقوع است چنانکه دانسته شد و همچنین موطوءه
بملک و در روایة واقع شده که مملوکه مثل حره است و مخفی نیست در آنکه ظهار بجهة وصف آن
بمنکر حرام است در شرع اما چونکه در عقب آن ذکر مغفرت و رحمت واقع شده ملحق بصغایر
که معفو عنهاست و بعد از بیان انکار ظهار و تبیین حکم آن میفرماید بقوله والذین یظاهرون
و آنانکه در جاهلیت عادة ایشان این بوده باشد که مظاهره کرده باشند من نسائهم از
زنان خود پس آنرا قطع نمایند باسلام ثم یعودون بعد از آن باز گردند لما قالوا بسوی

اجد کفته اند یعنی بار دیگر آن را اعاده نمایند در زنان اسلام فتحریر رقبة پس بر ایشان است
آزاد کردن بنده و میتواند بود که مراد بالذین اهل ایمان باشند و مراد بعود رجوع باشد
بآن بر وجه تدارک چه تدارک امری عاید است بآن و مثل این ست مثل عرب که عاد غیث
علی ما افسد ای تدارکه بالاصلاح و این قول اکثر مفسرانست پس معنی این باشد که مومنانی
که مظاهره کنند از زنان خود و بعد از آن باز گردند بتدارک و تلافی آنچه آن قول مقتضی آن بود
و بنقض آن میل نمایند پس بر ایشانست آزاد کردن بنده حاصل که تدارک این قول باین جهت است
که زوج کفارت بدهد تا از آنجه شود حال او با زوجه بآن طریق که پیش از ظهار بود یعنی باز
بر و حلال شود و محتملست که معنی لما قالوا این باشد که لما حرموه علی انفسهم بلفظ الظهار
یعنی رجوع کنند بآنچه آنرا حرام کرده باشند بر نفسهای خود از تماس و جماع بسبب
ظهار پس بنابرین معنی لما قالوا تنزیل مقول باشد در منزله مقول فیه و این قول اجود است زیرا
که موافق قول اصحاب ماست در تفسیر عود باراده رجوع و صح اضمار اراده درین مقام مثل
اضمار اراده است در قول او سبحانه که واذا قرأت القرآن فاستعذ و بدانکه علما و فقها را
در تفسیر عود اختلافست از قتاده منقولست که آن عزم است بر وطی و این موافق مذهب مالکست
و ابو حنیفه بر آنست که مراد استمتاع است و اگرچه بنظر شهوة باشد و مذهب شافعی عود
عبارتست از آنکه زوج امساک زوجه خود کند بعقد و تابع نسازد ظهار را بطلاق زیرا که
بسبب ظهار قصد تحریم کرده پس اگر طلاق بآن وصل کند علاقه زوجیت مرتفع شود و کفارة
لازم نیاید و اگر بعد از ظهار ساکت شود بمقدار زمان که ممکن باشد که در آن زمان طلاق
واقع شود پس این دال بر ندم خواهد بود و موجب کفارة و استدلال او برین روایتیست که آورده
از ابن عباس که عود بمعنی ندم است یعنی پشیمان شدن از آن قول و رجوع کردن بالفه و از
ابی عالیه نقل کرده اند که عود تکرار لفظ ظهارست و این مذهب اهل ظاهرست و احتجاج
ایشان بآنست که ظاهر لفظ عود دلالت بر تکرر قول میکند و ابو علی فارسی گفته که ادعای

ظهور

ظهور درین مقام غیر ظاهر است زیرا که عود گاه هست که بدون قبلیت وجود آن شی میباشد
و از اینجاست که آخرت را معاد میگویند و حال آنکه هیچکس در آخرت نبوده که باز خواهد شد تا عود
کند بحال اول که حیوتست و اما مذهب ائمه هدی صلوات الله علیهم آنست که مراد بعود اراده
وطی است یا نقض قول ظهار چه وطی و ابطال قول ظهار هیچ کدام جایز نیست الا بعد از کفارت و مراد
برقبه مملوکست و در اشتراط ایمان در و خلافست حنفی شرط نمیکند و تجویز رقبه ذمیه مینماید و جمیع
علمای ما قایل اند بشرطیه ایمان یا آنکه در حکم ایمان باشد از اطفال مومنین و ادخال فاء سببیه در
تحریر بجهت دلالتست بر تکرار وجوب تحریر بتکرار ظهار و این تحریر واجبست من قبل ان یتماسا پیش
از آنکه مس یکدیگر کنند مظاهر و مظاهر عنها و تمتع گیرند از هم ایراد ضمیر تثنیه بدون ذکر مرجع بجهت
دلالت سوق کلام است بران و مس کنایتست از جماع بر مذهب ما چون معنی لغوی که استمتاع مطلق است
چنانکه مذهب حنفی است پس جماع مظاهر عنها حرام باشد قبل از کفارت و اگر وطی کند بدون کفارت
برو دو کفارت لازم است و اگر مکرر وطی کند بهر وطی کفارتی واجبست و اگر چنانچه ظهار معلق
بشرطی نکرده باشد حرام است برو تا آنکه مواقعه کند و اگر معلق بشرط ساخته باشد حرام نیست
تا آنکه شرط حاصل شود و نزد بعضی آنست که تا آنکه مواقعه کند و اگر مظاهره را صیغه طلاق بگوید
و در عده رجوع کند حلال نمیشود مگر بکفارت و اگر از عده بیرون رفته باشد و استیناف نکاح
کند در و دو روایتست اشهر آن کفارتست ذلکم این حکم بکفارت که بآن مامور شدید توعظون به
پند داده میشوید بآن تا باز ایستید از تلفظ باین لفظ منکر والله بما تعملون وخدای بدانچه میکنید
خبیر داناست و برو پوشیده و پنهان نیست و وجوب تحریر رقبه در حین اقتدار مظاهر است بران یا
بر ثمن آن و امکان شرا فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده را فصیام شهرین متتابعین پس بر وست روزه
داشتن دو ماه پی در پی و بدانکه مراد بتتابع نزد اکثر فقها توالی دو ماه هلالیست یا شصت
روزه داشتن و اصحاب ما بر آنند که اگر مظاهر یکماه و یک روز روزه بدارد و بعد از آن بدون عذر افطار
کند بنا بران میتواند نهاد و استیناف برو لازم نیست اما آثم است و وطی برو حرامست تا آنکه دو ماه تمام شود

واکر قبل از یکماه و یکروز افطار کند استیناف واجبست واکر بعض از دو ماه روزه بدارد و بعد از ان رقبه بیابد رجوع
بان لازم نیست واکر رجوع کند افضل است و بعضی بر انند که رجوع بعتق لازم است و این روزه میباید داشت مِنْ
قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از انکه یکدیکر را مس کنند بمباشرت فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه داشتن بر طریق
مذکور بجهة مرض یا کبر سن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بروست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را
نصف صاع از غالب قوت بلد از کندم و نان و آرد و اکر قادر نباشد مدی از ان بدهد و نزد بعضی با وجود قدرت
یک مد کافیست و این قول اصحاب ماست و مخفی نیست در ینکه آیه صریح است در وجوب ترتیب کفارت
و کفارت مرتبه آنست که منتقل بثانیه نتوان شد مکر بعد از عجز از اولی و ترک تقیید اطعام بقبل از مسیس انکه
مقصود است بجهة انست که ان بدل عتق و صیام نیست که مقید است بان و بدانکه چون مظاهر
عاجز شود از کفارت مذکوره نزد بعضی حرام است وطی مظاهر عنها تا حینی که قدرت پیدا کند بر
کفارت و نزد بعضی دیکر مجزیست استغفار و این قول اقوی است نزد علمای ما و هرکاه شرایط ظهار بحاصل
شود اکر مرا او صبر کند بحثی در ان نیست و اکر امر خود را بحاکم رفع کند حاکم مخیر سازد مظاهر را میان
طلاق و امساک اکر اختیار طلاق کند طلاق رجعی خواهد بود و اکر اختیار امساک کند امر کند او را بتکفیر
قبل از عود اکر کفارت بدهد زوجه برو حلال شود و اکر از ان امتناع کند تا سه ماه او را مهلت دهد و بعد
از انقضای مدت یکبار دیکر او را بتکفیر امر فرماید اکر در امتناع اصرار کند مطعم و مشرب برو تنک سازد و او را
حبس نماید تا یکی از ان هر دو اختیار نماید و باقی مسایل ظهار و فروع ان وادله هر یک از فقها در کتب فقهیه و اصولیه
مذکور هست فلیطالع ثمه ذَلِكَ منصوب المحل است بفعلی که معلل است بقوله لِتُؤْمِنُوا و تقدیر انست که فرض
الله ذلک لتصدقوا یعنی فرض کرده خدای این بیان یا تعلیم احکام را تا تصدیق کنید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول
او در قبول شرایع وی و رفض انچه بران بودید در زمان جاهلیت خود وَتِلْكَ و این حکمها حُدُودُ اللَّهِ حدهای
خداست که از ان درنتوان کذشت وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناکرویدکان را که قبول حدود الهی نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی دردناکست در آخرت این نظیر قول او سبحانه است که ومن کفر فان الله غنی عن العالمین آورده اند که
بعد از نزول این آیات حضرت رسالت صم اوس را مخیر ساخت میان طلاق و امساک وی شوثانی اختیار

کرد رسول

المجادلة

کرد رسول فرمود که بجهة کفارت ان رقبه ازاد کن کفت غیر ازین رقبه رقبه ندارم و اشارت بخود کرد
رسول فرمود رقبه بخر کفت یا رسول الله مال من اندکیست و رقبه کران بها فرمود که توانی که دو ماه
پیوسته روزه بداری کفت طاقت ان ندارم زیرا که اکر من در روزی دو بار طعام نمیخورم رنجور
میشوم و چشم تاریک میکردد فرمود توانی که شصت مسکین را طعامی بدهی کفت لا والله و درین دیار
هیچکس درویش‌تر از خود نمی بینم پس از مال زکوة پانزده صاع بوی داد و با و امر کرد تا باهل استحقاق
برساند و روایتی انست که چون رسول کفت که شصت مسکین را طعام بده کفت من استطاعة
این ندارم مکر کاهی که مرا برین یاری دهی رسول فرمود که پانزده صاع بتو دهم و دعا کنم که تا خدای
بران برکت دهد و چون پانزده صاع بوی داد کفت یا رسول الله فقر و فاقه من بیش از انجاعیست
که این را با ایشان دفع خواهم کرد رسول تبسم فرمود و او را امر کرد باستغفار و بعد از ان ایشان را
بهم مواصله داد این کلام دالست بر انکه در حین عجز از کفارت استغفار کافیست از برای عود و موید این
موثقه اسحق بن عمار است از صادق علیه السلم که اکر مظاهر عاجز شود از کفارت کافیست او را که استغفار کند
از برای حلیت وطی و بعضی از اصحاب ما بر انند که اکر از اطعام شصت مسکین عاجز شود هجده روز روزه بدارد
و جماعتی دیکر از ایشان تقدیم روزه هجده روز میکنند بر اطعام و اکتفا میکنند بان از اطعام دادن و اولی
انست که با عجز از خصال منصوصه انتقال نماید باستغفار و حق سبحانه بعد از بیان حدود ظهار انذار مینماید
کسانی را که از حدود شریعت تعدی مینمایند بقوله إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که انانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
شقاق و خلاف میکنند با خدا و رسول او و اوامر و نواهی ایشان را با یک حد نهاده اختیار حدودی میکنند
که غیر حدود ایشان باشد كُبِتُوا نکونسار و خوار کرده شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنانکه ذلیل و خوار کردانیده
شدند انانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار یعنی همچنانکه از کفار امم ماضیه که اعدای رسل بودند و هلاک
کردانیده شدند و بعذاب الهی کرفتار کشتند ایشان نیز بهلاک دنیوی و اخروی کرفتار شوند و کویند که
مراد از کبت هلاک ایشانست در روز خندق وَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق که فرستادیم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای
روشن که قرآنست و سایر معجزات داله بر صدق نبوة حضرت رسالت وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران را

دردنیا عذاب مهین عذابی خوارکننده ورسوا سازنده که عزت وتکبر ایشانرا درهم شکند از قتل وسبی یا
مر ایشانراست عذابی خوارسازنده یوم یبعثهم الله در روزی که برانگیزد خدای تعالی ایشانرا از قبور
وبنا بر معنی اول منصوبیه ظرف باضمار اذکر است که مشعر است بتفخیم ان یعنی یادکن روزی را که بعث کند
خویم ایشانرا جمیعا همه ایشانرا که یکی غیر مبعوث نماند ومیتواند بود که نصب جمیعا بر حالیه باشد
بتاویل مجتمعین نه بر بدلیه یعنی بعث کند خدای ایشانرا در حالتی که همه مجتمع باشند بیکحال در روز بعث و
هیچ از ایشان واکذاشته نشود فینبئهم پس خبر دهد خدای ایشانرا بر رؤس اشهاد بما عملوا بانچه کرده
باشند بجهة تشهیر حال ایشان وتوبیخ وتخجیل ایشان وتقریر عذاب ایشان وایشان بسبب این خجالة
وخزی تمنای ان کنند که بسرعت هرچه تمامتر بدوزخ روند احصاه الله شمرده ونکاه داشته باشد
خدای عمل ایشانرا وبعموم علم خود احاطه جمیع عدد عمل ایشان نموده که هیچ چیز از ان از علم او غایب نباشد
ونسوه وفراموش کرده باشد ایشان ان از جهة کثرت ان یا تهاون نمودن بان والله علی کل شیء وخدای
بر همه چیز از اعمال واحوال بندکان شهید حاضر است یعنی عالم بجمیع ان پس همه را بر وفق عمل مکافات
خواهد فرمود ونظیر اینست قوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو که بمعنی علم الله است در کشاف اورد
که روزی ربیعه بن عمرو وحبیب برادر او با صفوان بن امیه مکالمه میکردند یکی کفت بعضی را میداند و
نمیداند ثالث ایشان کفت اکر بعضی را میداند همه را نیز میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن چه او عالم بالذات
وعلم او موقوف نیست بسببی دون سببی پس با همه معلوم عالم خواهد بود آیه امد که الم تر ان الله استفهام
از برای تقریر است وتری بمعنی تعلم یعنی آیا ندانستی از اکه خدای یعلم ما فی السموات میداند انچه در اسمان
از ملائکه ونجوم وارواح وغیران وما فی الارض وانچه در زمین است از معدنیات ونباتات وحیوانات
وسایر جمادات وکویند که تری بمعنی خود است ومعنی اینکه آیا نظر نمیکنی بدلالات مرئیه از صنایع او
که دلالت بر انکه او عالمست بجمیع معلومات ما یکون من نجوی ثلثة نباشد یعنی واقع نشود از راز کفتن
سه کس الا هو رابعهم مکر که خدای چهارم ایشانست در رفاقت وعالمیه او بان راز ومیتواند بود که ثلثة
صفه باشد بر حذف مضاف وتقدیر اینکه اهل نجوی ثلثه یعنی واقع نشود از اهل راز که سه کس باشند مکر

که خدای رابع ایشانست یعنی ایشانرا چهار کرداینده از حیثیت انکه رفیق ایشانست در مطلع بودن
بر سخن ایشان وغیران حاصل که استثنا از اعم احوالست ولا خمسة ونه راز کفتن پنج کس الا هو
سادسهم مکر که او ششم ایشانست یعنی بدانش وبینش نوده بران بنجوای ایشان ایشانرا شش ساخته ولا ادنی من
ذلک ونه کمتر از سه عدد ولا اکثر ونه بیشتر از پنج تن الا هو معهم مکر که او با ایشانست بعلم خود بچیزی
که در میان ایشان جاری میشود این ما کانوا هرجا که باشند خواه در اقطار سموات وخواه در نواحی
زمین زیرا که علم او باشیا قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند ثم ینبئهم پس خبر دهد
ایشانرا بما عملوا بانچه کرده اند در دنیا یوم القیامة روز رستخیز بجهة تفضیح وتشهیر ایشان وتقریر
انچه مستحق انا شدند از جزای اعمال ان الله بکل شیء بدرستی که خدای بر همه چیز از کفتار وکردار علیم
داناست چه نسبت علم با او با همه معلومات یکسانست پس حالات اهل آسمان را چنان داند که
حالات اهل زمین را وعلم او بخفیات امور بران وجه احاطه کرده که بجلیات ان وبدانکه تخصیص عدد
این بذکر یا بجهة خصوص واقعه است یعنی متناجیان سه کس بوده باشند چنانکه کذشت وبعضی دیکر
پنج کس یا بجهة انکه خدای وتر است ومحب وتر وثلثه اول اوتار است یا انکه نشاور را ناچار است
از دو کس که متنازع باشند واز ثالثی که متوسط باشد بینهما وعادة جاریست بر انکه اغلب اهل نجوی و
اصحاب شوری از اثنین باشد تا ثلثه یا خمسه یا سته یا سبعه بر حسب اقتضای حال پس ولا ادنی اشارتست
باثنین ولا اکثر اشعار بعددی که بلی سته است ومقارن ان از ابن عباس روایتست که جهودان ومنافقان را
عادت ان بود که چون سنهم سریه فرستادی وخبر ایشان دیر تر امدی بر سر راه مؤمنان یا برد یکد
ایشان بنشستندی وبا یکدیکر راز کفتندی وبکوشه چشم بدانها که در میان ان سریه قومی داشتند
نکاه کرده رمز بغمز در میان آوردندی ومؤمنان در کمان افتادندی که مکر ان لشکر را کاری افتاد
از قتل وهزیمه وبغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت رسالت صلعم رسید وایشانرا از ان نهی فرمود
ایشان دو سه روزی اجابت کردند ودیکر بار بهمان منوال بتناجی مشغول شدند این آیه امد که الم تر
آیا نمی بینی ونمینکری الی الذین بسوی انانکه نهوا بازداشته شدند عن النجوی از راز کفتن با یکدیکر

یعنی ایشانرا نهی کردند ازان ثم یعودون پس باز میکردند لما نهوا عنه بدانچیزی که نهی کرده شده بودند ازان ویتناجون و راز میکویند از روی عناد و ستیزه بالاثم بانچه ایشانرا آثم میسازد از آزار مومنان و غیبت ایشان والعدوان و بتعدی نمودن و ظلم کردن در حق اهل ایمان که ان اندوهناک ساختن ایشانست ومعصیت الرسول و بنا فرمانی پیغمبر و یکدیگر را وصیت نمودن بمخالفت قول او و باک نداشتن از کلام او آورده اند که یهود نزد پیغمبر می امدند و میکفتند که السام علیک و سام بمعنی موتست یا قتل و یا شمشیر و آنحضرت در جواب فرمودی که وعلیکم روزی نزد انحضرت امدند و همین کفتند عایشه بشنید کفت وعلیکم السام والداء والسخط واللعنه والبعد من رحمه الله والقرب بعذاب الله بر شما باد مرک و درد و خشم خدا و دوری از رحمت خدا و نزدیکی بعذاب خدا پیغمبر فرمود که ای عایشه آهسته باش و نرم خویی کن که خدا رفق دوست میدارد عایشه کفت یا رسول الله مکر نشنیدی که چه کفتند فرمود که مکر تو نشنیدی که من رد کردم سخن ایشانرا بر ایشان و کفتم بر شما باد هر انچه میکفتند کلام من در باب ایشان مستجابست نه ازان ایشان در باره من پس حق سبحانه این آیه فرستاد که واذا جاءوک و چون بیایند جهودان سوی تو حیوک تحیت کویند ترا بما لم یحیک به الله بانچیزی که تحیت نکفت ترا بان یعنی خدای ترا کفت که وسلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میکویند السام علیک ویقولون ومیکویند فی انفسهم در میان یکدیکر لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمیکند خدای مارا بما نقول بانچه میکوییم نسبت به پیغمبر او یعنی اکر نبی بودی بایستی که بدین اهانه که بدو میرسانیدیم خدای ما را عذاب کردی حق سبحانه در جواب ایشان میفرماید که حسبهم جهنم بس است ایشانرا دوزخ از برای عذاب یصلونها در آیند بدان فبئس المصیر پس بد جای بازکشتیست دوزخ چه ان متضمن انواع عذاب و نکالست بعد ازان مومنانرا ازان نهی میکند بقوله یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید اذا تناجیتم چون راز کویید با یکدیکر فلا تتناجوا پس راز مکویید بالاثم والعدوان بکناه و تعدی و بیداد ومعصیت الرسول و بنا فرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میکویند و کویند که این خطاب بمنافقانست و معنی اینکه ای کسانی که اعتراف کرده اید بایمان و دعوی اسلام نموده چون راز کویید چنان مکویید که جهودان میکویند وتناجوا و راز کویید بالبر بنیکوکاری والتقوی و بپرهیزکاری

وترسکاری از انچه خیر مومنان در ان باشد و موجب معصیت رسول نباشد واتقوا الله و بترسید از خدای در هر کاری که کنید الذی انخدایی که شما الیه تحشرون بسوی او حشر کرده خواهید شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد انما النجوی من الشیطان الف لام اشارتست بنجوای که متضمن اثم و عدوان و معصیت است بدلیل قوله لیحزن الذین آمنوا یعنی جز این نیست که راز کفتن باثم و تعدی و عصیان از شیطانست که از او در نظر شما می آراید و شما را بدان میدارد و وسوسه میکند تا اندوهناک کرداند مومنانرا ولیس ونیست شیطان یا تناجی ایشان بضارهم شیئا ضرر رساننده مومنان بچیزی الا باذن الله مکر بفرمان خدای و بمشیت و مصلحت او که ضرری و حادثه از مرک و غیران با قارب و خویشان ایشان رسد باین وجه که در غزا مغلوب شوند و نزد ان حال موت بریشان مقضی کردد و موجب حزن مومنان شود و کویند که امر خدا بحزن باعتبار امر او سبحانه است بسبب ان که جهاد است و نزد بعضی اذن بمعنی علم است یعنی بدانش خدای بوقوع موت بریشان که موجب حزن شماست وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المومنون پس باید که توکل کنند مومنان و مهم خود با حق کذارند و از راز کفتن جهود و منافق که کردار ایشانرا اعتباری نیست باک ندارند ابن مسعود از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که اذا کنتم ثلاثه فلا یتناج اثنان دون صاحبهما فان ذلک یحزنه و بروایه ابن عمر دون الثالث یعنی هر کاه که شما سه کس باشید پس باید که دو کس راز نکویید بدون صاحب خود که شخص سیومین است چه ان موجب حزن و اندوه او می شود و اکر چهار باشند یا بیشتر راز کفتن رواست برای انکه ان دو کس روا دارند که هر یکی از ایشان بوسیله میکرد انند و از صادق صلوات الله علیه روایتست که هر که خوابی هایل بیند و چون بیدار شود این آیه بخواند که انما النجوی من الشیطان الخ و بعد ازان بکوید اللهم بحق محمد و آل محمد وقنی شر ما رایت فی منامی و ان خواب با وی نکوید خداش ازان خواب ازو بکرداند از قتاده نقل کرده اند که اصحاب حضرت رسالت صلعم مجلس یکدیکر ضنت مینمودند و هر کاه میدیدند که کسی اراده نشستن دارد او را جایی نمیدادند روز جمعه رسول صلعم در صفه مسجد نشسته بود و انجا چندان وسعتی نداشت جمعی از اهل بدر که از جمله

ایشان ثابت بن قیس بن شماس بود بمجلس حضرت رسالت امدند دیدند که اصحاب کرد اکرد انحضرت
فرو کرفته بودند کفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت جواب سلام ایشان بازداد
پس سلام بر اصحاب کردند و ایشان نیز جواب باز دادند و چون جای خالی ندیدند در میان مسجد بر پای
استادند و انتظار میکشیدند که ایشانرا جای دهند کسی ایشانرا جای نداد و انحضرت اصحاب بدر را
حرمتی نیکو داشتی بجهه سبقت ایمان و علم ایشان چون دید که هیچکس ایشانرا جای نمیدهد حال برو
شاق امد و فرمود که قم یا فلان و یا فلان از ایشان از روی کراهت برخواستند و جای باهل بدر
کذاشتند منافقان مجال یافته درین باب اغاز کنایه و شکایه کردند و کفتند شما میکوئید که صاحب ما
عادلست و حال انکه جمع سابق را برخیزانیدند و جماعت مسبوق را بجای ایشان نشانیدند بخلاف
عدالتست و ندانستند که در نفس الامر سبقة بایمان و علمست نه باستباق بمجلس و حضرت عزت استصواب پیغمبر
خود کرده آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای انکسانی که کرویده اید بخدا و رسول اذا قیل لکم هرکاه کفته
شود مر شما را که تفسحوا فی المجالس جای فراخ کنید از برای یکدیکر در نشستن مراد ازان اسم جنس است
و عاصم که مجالس خوانده دالست برین و کویند مراد مراکز غزاة است کقوله تعالی مقاعد للقتال حاصل
که هرکاه شمارا کویند که فراخ سازید مجلسهای ذکر یا تلاوت یا نماز یا جای حرب را فافسحوا پس جای کشا
کنید بر مردم یفسح الله لکم تا کشاده کرداند خدا برای شما در قبرها یا انکه در بهشت منزلهای با وسعت
دهد یا دلهای شمارا منشرح کرداند بازالة التضایق و تزاحم یا هر چیزی که دران اراده تفسح داشته
باشید از مکان و رزق و انشراح صدر و غیر آن و در موضح آورده که جمعی در مجلس پیغمبر مینشستند و
چون یکی را از ایشان بمهمی بیرون میطلبیدند نخواستی که برخیزد چه هر یک از ایشان نخواستی که آخر کسی باشد
که از مجلس بیرون آید که و اذا قیل و چون کویند شمارا ای اهل ایمان که انشزوا برخیزید فانشزوا پس بر
خیزید و در بعض تفاسیر مذکور است که معنی آیه انست که چون ندا کنند که برخیزید و بشتابید بنماز جمعه پس
برخیزید و متوجه نماز شوید یا چون شمارا کویند که برخیزید برای جهاد یا سایر اعمال الخیر برخیزید
یرفع الله تا بردارد خدای الذین آمنوا آنانرا که کرویده اند از شما بسبب امتثال اوامر خدا و رسول او

والذین اوتوا العلم و انانرا که داده شده اند علم باحکام شرایع ایمان یا انکه متصف اند بصفه ایمان درجات
درجهاء ارجمند و مرتبهاء بلند بدانکه درجات مفعول یرفع است و جمله موصوله ثانیه معطوفست بر جمله
موصوله اولی و تخصیص اهل علم بذکر یا انکه از جمله مومنانند بجهه زیادتی اختصاص ایشانست برفع درجات
از قبیل وملئکته وکتبه ورسله وجبریل ومیکائیل پس کوئیا چنین فرموده که یرفع الله المومنین خصوصا
العالمین درجات یعنی بلند کرداند درجات مومنانرا بنصرت و حسن ذکر در دنیا و باعطای غرفهای
در عقبا خصوصا اهل علم را که درجات ایشانرا بلندتر کرداند از درجات مومنانی که بی علم باشند پس
مومن عالم افضل باشد از مومن بی علم فلهذا حضرت رسالت صلعم اهل علم را مقدم می نشانید بر غیر
ایشان مرویست که عبدالله مسعود چون این آیه میخواند میکفت افهموا هذه الایه و لترغبکم فی العلم
بفهمید این آیه را و باید که این آیه راغب سازد شمارا در علم و نیز او از پیغمبر صلعم روایه کند که میان عالم و عابد
صد درجه است میان هر درجه چندانکه اسب تیز رو در عرض هفتاد سال برود و نیز از انحضرت منقولست
که فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سایر الکواکب یعنی فضل عالم بر عابد چون فضل ماه
بدر است بر سایر ستارکان و نیز فرموده که یشفع یوم القیامة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء
روز قیامت سه کس را رخصت شفاعت دهند انبیا را بعد از ان علما را بعد از ان شهدا را پس چه برزکست
مرتبه علم که ما بین نبوت و شهادتست و افضلیت علما از شهدا ازین حدیث نیز معلوم توان کرد که
مداد العلماء افضل من دماء الشهداء و حدیث العلماء ورثة الانبیاء نیز دلالتی صریح دارد بر مزیة درجه و
مرتبه علم و جابر بن عبدالله از پیغمبر صلعم روایه کند که فضل عالم بر شهید بدرجه ایست و فضل شهید بر
عابد بدرجه و نبی بر عالم بدرجه و فضل قران بر سایر کتب آسمان همچو فضل خداست بر خلقان و فضل
عالم بر سایر مردمان همچو فضل منست بر ادنای ایشان و از ابن عباس روایتست که للعلماء درجات
فوق المومنین بسبع مایة درجة ما بین الدرجتین مسیرة خمسمایة عام مر علما را هفتصد درجه است
بر بالای درجات مؤمنان که میان هر درجه پانصد ساله راه باشد و از ابی ذر مرویست که حاضر
شدن در مجلس عالم افضل است از کذاردن هزار رکعة نماز و عیادة هزار مریض و حاضر شدن نزد هزار

جنازه گفتند یا رسول الله از قراءة قران نیز افضل است فرمود هل تنفع القرآن الا بالعلم قراءة قرآن
نفع نمیدهد الا بعلم ونیز از ابن عباس روایتست که سلیمان بن داود علی نبینا وعلیهما السلام را مخیر
ساختند میان علم ومال وملک وی اختیار علم فرمود پس ببرکت ومیمنت علم مال وملک را نیز باو ارزانی
داشتند ومرویست که حق سبحانه وحی فرستاد با براهیم علیه السلام که انی علیم احب کل علیم من عالم وهم عالما را
دوست میدارم واز ابو امامه باهلی مرویست که حضرت رسول صلعم فرمود که صلوات میفرستند ملائکه وجمیع
اهل آسمان وزمین تا انکه مورچها در سوراخهای خود وماهیان در آب بر کسی که مردان را تعلیم میدهند
باموز شرعیه ونیز ازو منقولست که هر که بجهة علم در راهی سلوک نماید حق سبحانه راه جنت را بان بنماید ونزد
سلوک مومن در طلب علم ملائکه اجنحه خود را بگسترانند تا او پا بر انجا مینهد ومیرود وجمیع اهل آسمان وزمین
برای او استغفار کنند حتی ماهیان در میان آب ونیز فرموده که هر که یک مسئله را تعلیم غیر کند حق سبحانه
در روز قیامت هزار قلاده نور در گردن او بیاویزد وهزار گناه او را بیامرزد وهزار شهر در بهشت از برای
او بنا کند وبعدد هر مویی که بر بدن او باشد حجی وعمره برای او بنویسند واز امیر المومنین صلوات الله علیه وآله
ماثور است که علم بهتر است از مال زیرا که علم نگهبان تست وتو نگهبان مال واین دو بیت ازو منقولست
که رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عنقریب وان العلم باق لا یزال ودر فضیله
علم همین قدر بس است که حق سبحانه خطاب فرمود بحبیب خود که وقل رب زدنی علما واز کلام بعضی حکماست
که لیت شعری ای شیء ادرک من فاته العلم وای شیء فات من ادرک العلم یعنی کاش دانستمی که چه چیز را دریافته کسی
که علم ازو فوت شود وچه چیز فوت کند انکه علم را دریابد واحنف فرموده که کاشکی علما حکام وامرا بودندی
چه هر چیزی که بعلم استوار نیست منجر بذلت میشود ودر کشف الاسرار آورده که از ابن منصور روایتست
که گفت اوزاعی را در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال باشد تا بدان متقرب شوم بخدا
گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیدم واز گذشت آن درجه اندوهناکان وازینجا معلوم شد که علمای دین
هم در دنیا بمزیة مرتبه وشرف وراثه انبیا اختصاص دارند وهم در عقبا بفضل درجه ومرافقه اصفیا وبعد از
بیان رفع درجات از برای اهل ایمان وعلمای اسلام اشاره میکند بوعد ووعید وبیم وامید بقوله والله

تعملون وخدای تعالی بانچه شما میکنید از افعال واقوال که از جمله آن نجویست خبیر داناست پس همه
بر وفق عمل جزا وسزا خواهد داد از ابن عباس ومقاتل منقولست که مردمان بسیار نزد سید مختار علیه
صلوات الله الملک الجبار تردد مینمودند وسوال بسیار از ان حضرت میکردند واز اطراف وجواب سخنانی
که موجب ملال آنحضرت میشد در مجلس میگفتند وانجا که خلق عظیم وی بود منع ایشان نمیفرمود واز جمله
ایشان اغنیا می آمدند وصحبت طولانی با آنحضرت میداشتند وبجهة کثرت ایشان جای فقراء صحابه در
مجلس نمیبود وازینجهت نیز آنحضرت کراهت داشتی واظهار آن نکردی حق سبحانه خواست که پیغمبر خود را
از ان مشقت وملال برهاند واز کثرة را بجهة تبدیل نماید این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی
که ایمان آورده اید اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز گویید با رسول خدای فقدموا پس پیش
دارید بین یدی نجویکم نزد اراده راز گفتن خود صدقة صدقه دادن بمستحقان بدانکه بین یدی که
درینمقام بمعنی عنداست مستعار است از شخصی که ذی یدین باشد ودرین امر تعظیم رسولست وانتفاع
فقرا ونهی از افراط نمودن در سوال وتمییز میان مخلص وغیر مخلص ومحب آخرت ومحب دنیا بر همه کس ظاهر
شود که مقربان درگاه الله که اقدام باموز آخرت مینمایند والتفات باموال ولذات وزخارف دنیا ندارند
وتعیین این صدقه مفوض بود برای ایشان ذلک این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهتر است مر شما را
در دین از حب مال زیرا که موجب ادای واجب وحصول ثوابست واطهر وپاکیزه تر برای انکه بان از گناهان
پاک شوید وعلی بن علقمه از امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده که چون این آیه بر رسول نازل شد واو
بر اصحاب خواند همه مردم از نزد وی پراکنده شدند ورسول را تنها بگذاشتند وان ازدحام بخلوت مبدل گشت
ورسول صلعم مرا طلبید وفرمود که چه مصلحت می بینی که تعیین نمائیم که هر یک از مردمان یکدینار صدقه بدهند گفتم
یا رسول الله طاقت این ندارند فرمود پس چه بدهند گفتم حبه یا شعیره از دینار فرمود انک لزهید حظ تر از دنیا
اندکست پس این حال بر ایشان دشوار آمده فقیر بجهة عسر وغنی بسبب بخل ترک ملازمت رسول کردند ومن
از مال دنیا یکدینار داشتم ان را بده درهم کردم وهر روز درهمی صدقه میدادم وبا رسول راز میگفتم ومسایل بسیار میپرسیدم
ودر خلوة با وجه حضور بر اسرار علوم واقف میشدم ودر کشاف آورده که عبد الله عمر از پدر خود روایت کرده

كه او گفت على سه چيز دارد كه اگر يكى از آن داشتمى مرا دوستر بودى از شتران سرخ موى زاغ چشم يكى
تزويج فاطمه زهرا بوى در وقتى كه اكابر قريش خطبه وى ميكردند دوم اعطاى رايت بوى در روز خيبر
و آن چنان بود كه حضرت رسول در روز خيبر چون تقاعد و توانى اصحاب را مشاهده كرد فرمود لا عطين
الراية غدا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرارا غير فرار اصحاب رسول چون اين سخن شنيدند همه
در آن طمع كردند و آنحضرت رايت را در آن روز بهيچكس نداد مگر بعلى ابن ابى طالب سيوم ايت نجوى كه
چون فرود امد هيچكس بران عمل نكرد الا على و موافق و مخالف از امير المؤمنين صلوات الله عليه روايت كرده اند
ان فى كتاب الله لايه لا عمل بها احد قبلى و لا يعمل بها احد بعدى يعنى از كتاب خداى آيتى فرود
امد كه كسى از مسلمانان بران كار نكرد قبل از من و بعد از من نيز كسى بران كار نكند و بعد از ان
فرمود كه بى خفف الله عن هذه الامة و لم ينزل فى احد قبلى و لن ينزل فى احد بعدى يعنى بسبب من
خداى تعالى تخفيف نمود از اين امت و از سر اين حكم در گذشت و اين آيه نه پيش از من در حق كسى نازل
شده و نه بعد از من در حق كسى نازل شود و اين از جمله مناقب مخصوصه آنحضرت و جامع صحاح
سته آورده كه هيچ كس از صحابه عمل باين ننموده غير از على بن ابى طالب و بر فطن لبيب مخفى نيست كه اقدام
على بن ابى طالب بتصدق و نجوى و حرص او بمناجات سيد انبيا و توجه او بملاقات سرور اصفيا دليل روشن
و اماره واضح است بر افضليت او بر ساير اصحاب و تقاعد ابو بكر و عمر و عثمان با وجود غنا و استغنا
و قدم باز كشيدن ايشان از راه ملاقات سيد انبيا و ترك مناجات سرور اصفيا و محروم شدن ايشان از اين سعادة
كبرى از شواهد بينه است بر حرص و تعبد باموره دنيا و ميل باموال و زخارف اين دار فنا و على بن ابى
طالب با وجود فقر از اين سعادة محروم نشد و در وقت نزول اين آيه با آنكه هيچ نداشت يك دينار قرض
كرد و آن دينار را بفروخت و ده درهم كرد و بهر درهم تصدق ميفرمود و مناجات ميكرد چنانكه در روايه صحيحه
مذكور است كه ان عليا استقرض دينارا فتصدق به فناجى النبى صلعم عشر نجوات ثم نسخت الايه پس
اى طالب حق بايد كه از روى انصاف اعتراف نمائى كه آنچه اهل سنت ميگويند كه ابو بكر هميشه اموال
خود را فى سبيل الله صرف ميكرد و در مصالح اخروى تقصير نمى نمود و در بذل مال فى رضا الله و رضاء الرسول

دايما حريص بود سخنيست واهى و كلاميست لاطايل و اين قصه نجوى مكذب حديث ايشان و شاهد بر عدم
صحت آنست چه تخلف با وجود قدرت و ميسرت از تصدق درهمى متقاعد شود و مناجات سيد كاينات و ملاقات
سرور انبيا بدرهمى نخرد معلوم است كه حال او در بذل و سخا و مراعات او نسبت بمساكين و فقرا و حرص او با مور
و مصالح اخروى در چه مرتبه خواهد بود و از عبد الله بن هرون خراسانى نقلست كه از امام على بن موسى الرضا
عليهما السلم پرسيدم كه چرا صدقه بر شما حرام كردند فرمود از امرى عظيم سوال كردى بدانكه چون ما خواستيم
بداد ن صدقه پاكيزه كرديم حق سبحانه نخواست كه ما را بگرفتن ان مدنس گرداند پس اين آيه تلاوت فرمود كه
يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول تا آخر و گفت هيچكس باين آيه عمل نكرد مگر امير المومنين كه صدقه بداد
و با رسول خداى نجوى فرمود و اين حكم در يك روز بيش نبود و بروايتى ديگر يك ساعت و امير المومنين در ان ساعت
صدقه بداد و با حضرت رسول راز گفت و بعد از ان اين حكم را منسوخ ساخت و فقرا و اغنيا را رخصت داد
كه بدون صدقه با رسول نجوى كنند اول در حق فقرا فرموده كه فان لم تجدوا پس اگر نيابيد چيزى را كه صدقه
بدهيد فان الله غفور پس بدرستى كه خداى آمرزنده است يعنى در گذشته از كسى كه بى صدقه راز گويد
مهربانست و بنده را تكليف ما لا يطاق نفرمايد و بعد از ان اغنيا را خطاب كرد از روى عتاب و فرمود كه
أأشفقتم آيا بترسيد يا زد رويشى ان تقدموا آنكه در پيش بدهيد بين يدى نجواكم نزد راز گفتن خود
صدقهارا ذكر صدقه بصورت جمع بجهة جماعة مخاطبين است يا باعتبار كثرت تناجى فاذ لم تفعلوا پس
چون نكرديد اين كار را وتاب الله عليكم پس باز گشت خداى بر شما يعنى در گذرانيد حكم صدقه را معذور
داشت و از تقصير و تفريط شما در گذشت اين كلام اشعار است بر آنكه اشفاق ذنب است و خداى او را
عفو فرمود فاقيموا الصلوة پس بپاى داريد نماز فريضه را وآتوا الزكوة و بدهيد زكوة مفروضه را واطيعوا
الله و رسوله و فرمان بريد خدا و رسول او را در همه حال كه اينها تدارك تلافى آن كند والله خبير و خداى دانا است
بما تعملون بانچه ميكنيد ظاهرا و باطنا و جزاى شما را بر وفق صواب بشما رساند و بدانكه در تنزيل و نسخ اين آيه
نكته لطيف گفته اند و آن تبيين فضيلت شاه اوليا و اظهار شرف سيد اوصيا على بن ابى طالبست چه در علم
الله اين صورت سبقت يافته بود كه غير على بن ابى طالب كسى ديگر باين حال اقدام نخواهد نمود و انبيا در امتثال

این امر در دیگری متحقق نخواهد شد پس باعث در تنزیل و نسخ این کلام شریف اظهار جلالت قدر و بیان فضا یل
و خصایل آن سرور و کشف غطا و حجاب از چهرهٔ اشرف آنحضرت بود تا بر همه کس رفعت قدر آن سرور و علو درجه
آن دین پرور مخفی نماند و هیچکس با او در مقام هم سری نشود و همه خیال برابری با او از سر خود بیرون کند
آورده اند که عادت منافقان آن بود که با جهودان دوستی کردندی و اسرار مؤمنان با ایشان افشا نمودندی
و از جمله ایشان عبدالله بن نبتل منافق با رسول خدای نشست و برخاست کردی و سخن آنحضرت با
یهود گفتی رسول روزی پیغمبر ص در حجره از حجرات طاهره بود و جمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که
حالی مردی بر شما در آید که دل او چون دل متکبران و سرکشان باشد و بنظر شیطان نگاه کند ناگاه ابن نبتل
درآمد و او ازرق بود حضرت فرمود که چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید او سوگند خورد و یاران
خود را نیز آورد و سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم آیه آمد که الم تر آیا نمیبینی الی الذین
تولوا بسوی آنانکه دوست گرفتند یعنی بمنافقان که دوستی کردند قوما غضب الله گروهی را که خشم گرفته است
خدای علیهم بر ایشان یعنی یهود که درباره ایشان فرموده که من لعنه الله و غضب علیه ما هم نیستند آن منافقان
منکم از شما که مؤمنانید و لا منهم و نه از ایشان که جهوداند کما قال الله تعالی مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا
الی هؤلاء و یحلفون و سوگند میخورند علی الکذب بدروغ در دعوی اسلام و احترام سید انام و هم یعلمون
و حال آنکه ایشان میدانند که منافقند و محلوف علیه ایشان کذبست یعنی سوگند بدروغ از سر علم و عمد میخورند
مانند کسی که سوگند بغموس خورد تقیید حلف باین جمله حالیه دلیلست بر آنکه کذب آنست که موافق
مخبر عنه نباشد خواه مخبر عالم باشد بآن یا نه پس تهدید ایشان میفرماید بقوله اعد الله لهم آماده کرده است
خدای برای ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوایی و در آخرت باتش دوزخ
انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون بد چیزی بود که پیوسته میکرده اند یعنی پیش ازین زمان بر
عمل بدترین مینموده اند و بران اصرار میکرده و میتواند بود که این کلام حکایة باشد از آنچه در آخرت با ایشان گویند
یعنی ایشان در دنیا بعمل بد اصرار مینمودند از نفاق و موالاة با اعدا الله و غیر آن اتخذوا فرا گرفتند ایمانهم
سوگندهای خود را که میخورند جنة سپری یعنی از او وقایه تهمه خود ساختند و میانه خون و مال

خود گردانیدند تا از دست مسلمانان در امان باشند فصدوا پس بازداشتند مردمان را از دین امینی خود
عن سبیل الله از راه خدای بتوهین امر مسلمانان و تجبین ایشان از مجاهده کافران و باز داشتن ایشان را
از ملاقات با اهل اسلام و از مصاحبت با سید انام علیه الصلوة والسلام فلهم عذاب مهین پس مر ایشان راست
عذابی خوار کننده این وعید ثانیست بصفتی دیگر از عذاب روز قیامت و گویند اول ایماست بعذاب قبر و
ثانی اشعار بعذاب آخرت مرویست که مردی از اهل نفاق گفت که ما بواسطه اموال کثیره و اولاد متعدده
در روز قیامه منصور باشیم و از عقبات و هلکات آن روز فایز و رستکار حق سبحانه فرمود که لن تغنی هرگز نفع
نکند و باز ندارد عنهم از ایشان در روز قیامة اموالهم مالهاء ایشان و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان
من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اولئک آن گروه منافقان اصحاب النار یاران و ملازمان دوزخ اند
هم فیها خالدون ایشان در آن جاوید مانندگانند یعنی منافقان نیز در خلود مثل کافران خواهند
بود بلکه درکه ایشان از مشرکان زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله
جمیعا یاد کن آن روز را که بر انگیزد خدای تعالی همه منافقان را از قبور و با ایشان گویند چرا در دنیا ایمان نیاوردید
و تصدیق نکردید بجنان فیحلفون له پس سوگند خورند برای خدای برایمان و اخلاص خود کما یحلفون لکم
سوگند میخورند برای شما ای اهل اسلام و میگویند که ما با شماییم و یحسبون و پندارند ایشان در آن روز
انهم علی شیء آنکه ایشان برچیزی اند که نیداشت ایشان از باشد که بسبب آن سوگند بدروغ نفعی
فایده در آن روز ایشان را خواهد رسید مراد آنست که تمکن و توغل نفاق در نفوس ایشان بحیثیتی است
که در آخرت نیز با ایشان باشد و زایل نگردد و بهمه آن تصور کنند که مدای علم ندارد ما بمان و ایمان کاذبه ایشا
همچنانکه در دنیا با مومنان این نوع تصور میکردند و نظیر این است قوله تعالی و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه
وانهم لکاذبون و قوله والله ربنا ما کنا مشرکین انظر کیف کذبوا علی انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون
و گویند که غرض ایشان ازین گفتار آن باشد که ما مؤمنان بر صراط توقف نمایند تا اقتباس نور ایشان
کنند و از حسن مقبولست که در قیامت مواطن متعدده باشد در بعضی مواطن منافقان بر قبح کذب خود
واقف باشند و هیچ نگویند و در موطن دیگر چون مدهوشان و متحیران باشند و مانند صبیان کلام

یعنی جایگاه

بدروغ وغیر کلام تکلم نمایند ودرین موضع سوکند خورند وپندارند که ایشان برخیر بوده اند وبعضی مفسران
کاذبون بمعنی خائبون تنزیل نموده اند کما یقال کذب ظنه ای خاب امله یعنی ایشان دران روز نومید باشند
از رحمت الهی وصاحب طبرسی آورده که این کلام وصف حال ایشانست در دنیا یعنی اهل نفاق می پندارند
که ایشان براه راست اند در دنیا الا بدانید ای اهل ایمان انهم انکه منافقان هم الکاذبون ایشان دروغ کویانند
ودروغ ایشان بغایتی رسیده که با خدای نهان وآشکارا نیز دروغ میکویند وبران سوکند میخورند ابن عباس
از سعید روایت کرده که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که أین خصماء الله کجا اند خصمان خدای وقدریان
برخیزند با رویهای سیاه وچشمهاء کبود ولبهاء ودندانها کج شده وآب از دهن ایشان روان کشته کویند
والله که بدون تو معبودی را عبادت نکردیم وخدای که غیر از تو باشد از اصنام وشمس وقمر وکواکب
غیران فرا نکرفتیم پس عبدالله عباس نکفت که ایشان درین قول صادق باشند واما شرک از جای در دل
ایشان حلول کرده باشد که ندانسته باشند وبعد ازان این آیه تلاوت فرمود که ویحسبون انهم علی شیء
الا انهم هم الکاذبون پس کفت بخدای که ایشان قدریانند استحوذ علیهم مستولی شد وغلبه کرد بریشان
الشیطان دیو سرکش وبوسوسه ایشانرا بمعاصی مایل ساخت فأنساهم پس فراموش کرد اینان ایشانرا
ذکر الله از یاد کردن خدای تا او را یاد نکنند نه بدل ونه بزبان أولئک ان کروه فراموش کاران حزب الشیطان
لشکر دیواند وتابعان او ألا بدانید ای بندکان إن حزب الشیطان بدرستی که سپاه دیو هم الخاسرون ایشانند
زیان کاران که نعیم موبد از دست دارند ودر عذاب مخلد افتادند إن الذین بدرستی که انانکه یحادون الله
ورسوله خلاف وشقاق کنند خدا ورسول او را أولئک ان کروه مخالفان فی الأذلین در جماعه خوارترین اند
یعنی داخل در زمره انکسانی که ذلیل ترین خلق خدا باشند چه در دنیی بخواری قتل وسبی کرفتارند ودر عقبا در سو
وسیاه رو ومعذب بنار مرویست که مسلمانان بعد از فتح قرایی که در حدود ایشان بود کفتند که البته خدای
مارا موفق سازد بر فتح بلاد روم وفارس وچون عبدالله بن سلول وغیر او از منافقان این را بشنیدند کفتند
کمان شما چنانست که فارس وروم مثل بعضی قری باشد که بر شما مفتوح کشته حق سبحانه آیه فرستاد
که کتب الله نوشته است خدای در لوح محفوظ ودر وا اثبات این حکم کرده که لأغلبن أنا هر آینه غالب شوم من

ورسلی وفرستادکان من غلبه خدای بحجت است ونصرت دادن پیغمبران واهل اسلام بر دشمنان و
غلبه رسل اکر مامورند بحرب بقهر وزجر اعادیست واکر نه بدلیل وحجت إن الله بدرستی که خدای
قوی تواناست بر نصرت انبیای خود عزیز غالب در هر حکمی که خواهد وکسی بر منع ان قدرت ندارد آورده اند
که روزی عبیدالله بن عبدالله بن سلول نزدیک رسول آمد ورسول صلعم آب نوشید وبقیه از آن
باز ماند کفت یا رسول الله دستوری ده تا این بقیه آب ببرم وبپدر خود دهم تا باز خورد وبرکت ویمن
این دلش از شرک پاک شود رسول فرمود که چنین باشد وی آن آب را نزد پدر برد کفت این چیست عبدالله
کفت سؤر رسول خدای ابرا بیاشام تا دلت از شرک ونفاق پاک کردد کفت چرا بول مادرت نیاوردی
وی بیامد وصورت حال بعرض آنحضرت رسانید وکفت یا رسول الله اجازت فرمای تا کردنش را بزنم
رسول فرمود برو وبا او رفق ومدارا کن حق سبحانه این آیت فرستاد که لا تجد نیابی یعنی نشاید که یابی
این از باب تخییل است وحقیقت معنی انکه ممتنع ومحالست که بیابی قوما یؤمنون بالله کروهی را که میکروند
والیوم الآخر بخدا وبروز بازپسین که ایشان یوادون مودة ورزند ودوستی کنند من حاد الله و
رسوله کسانی را که خلاف کنند با خدای ورسول او ومراد آنست که هر که مؤمنان کافران ومنافقان وسایر
مخالفان دین را دوست ندارند ولو کانوا واکرچه باشند مخالفان خدا ورسول آباءهم پدران ایشان
چون ابن عبدالله سلول که در صدد قتل پدر خود بود أو أبناءهم یا پسران ایشان چون روز بدر که پسر خود
بمبارزت خود طلبید وپیغمبر نکذاشت که وی بحرب پسر رود أو إخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر
که برادر خود عبید را در روز احد بقتل رسانید أو عشیرتهم یا خویشان ایشان واکرچه اقرب قربا
باشند چون امیر المؤمنین وحمزه که اقربای خود را مثل عتبه وشیبه در جنک بدر بکشتند أولئک
آن کروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کتب نوشته است خدای یعنی ثابت کرده فی قلوبهم الإیمان
در دلهای ایشان ایمانرا بوسیله الطاف خود یا جمع کرده آنرا با لوازم آن از اخلاص واستقامت و
کویند مراد بکتابت علامت ایمانست تا ملائکه بسبب آن کواهی بدهند برایمان ایشان همچنانکه منافقانرا
علامتی ثبت کرده تا فرشتکان بوسیله آن علم بنفاق ایشان حاصل کرده بر ایشان کواهی بدهند که

وطبع الله علی قلوبهم وَأَيَّدَهُمْ وتقویت کرده است وقوة داده ایشانرا بِرُوحٍ بچیزی که بآن دل ایشان
زنده شود از رحمت یا نصرة یا نور هدایة که آن برهان وحجت است مِنْهُ از نزدیک خود وگویند مدد داده
ایشانرا بجبرئیل یا بقرآن ونزد بعضی ضمیر راجع با یمانست یعنی بنوری از ایمان چه آن سبب حیاة قلب
ومؤمنانست قوله تعالی وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا وَيُدْخِلُهُمْ ودر آورند ایشانرا در روز حشر
جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتی که جاری شود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آنجوی های آب وشیر وخمر وعسل
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید مندکانند در آن رَضِيَ اللَّهُ خشنود است خدای عَنْهُمْ از ایشان و اعمال
ایشانرا پسندید وَرَضُوا وخشنود شدند ایشان عَنْهُ از خدای بکرامتی که وعده کرده ایشانرا در
عقبا أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ آنگروه لشکر خدای وناصر دین ویند أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانید که سپاه خدا
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران در دنیا وعقبا از ثعلبی منقولست که داود پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام
در مناجات گفت که حزب تو کیستند خطاب آمد الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک
حزبی وحول عرشی هر که چشم از محارم فرو بسته بود ودست او از آزار خلق واخذ حرام کوتاه باشد ودل
خود را از ماسوی الله پاکیزه گرداند از جمله حزب من اند وخادمان عرش من آیه دلیلست بر آنکه در دین
هیچ چیز ادخل از این نیست که دوستی کردن با دوستان خدا ودشمنی نمودن با دشمنان خدا بلکه این عین
اخلاص است چه امتیاز تمام میان اهل حق واهل ضلال بتولی وتبر است سُورَةُ الْحَشْرِ مدنیست وبیست و
چهار آیه است باجماع جمیع علمای امت ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم وآله روایة کرده که هر که سورة الحشر
قراءة کند هیچ چیز نماند از بهشت ودوزخ وعرش وکرسی ولوح وقلم وهفت آسمان وزمین وهوام ورياح
ووحوش وطیور ودواب وشجر وشمس وقمر وملائکه الا که بر او صلوات دهند وبرای او استغفار کنند واگر
در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد ونیز از آنحضرت صلعم منقولست که هر که قراءة سورة الحشر کند
خدای گناهان گذشته وآینده او را بیامرزد وابی سعد مکاری از ابی عبد الله صلوات الله علیه روایة
کند که هر که در شبانگاه سورة الرحمن وسورة الحشر بخواند حق سبحانه فرشته بخانه او فرستد که شمشیر
کشیده پاسبانی او واهل بیت واموال او کند تا روز شود وبباید دانست که چون حق سبحانه ختم سوره

المجادله

الحشر

المجادله فرموده که حزب الشیطان وحزب الله افتتاح این سوره نمود بمقهوریة ومغلوبیة حزب شیطان
ونجری وهوائی که بسبب جلاء اوطان بایشان رسید وبقاهریة وغالبیة حزب خود که از اهل ایمانند و
لهذا اول بیان تسبیح خود نموده که متضمن سلطانیة وقهرمانیة است وفرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَبَّحَ تسبیح گفت وبپاکی یاد کرد وستایش کرد لِلَّهِ مر خدایرا که مستحق جمیع ثناست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از اجرام علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین هاست از اجسام سفلیه وَهُوَ الْعَزِيزُ
واو غلبه کننده است بر همه در حکم وفرمان الْحَكِيمُ صواب کار وراست کردار در جمیع حالات وازمان از محمد
بن اسحق وغیره منقولست که حضرت رسول صلعم وآله در سال چهارم از هجرة با جمعی از خواص اصحاب از جهة دیة
دو عامری که در عهد پیغمبر بودند وعمرو بن امیه ضمیری ایشانرا کشته بود بمنازل یهودی بنی نضیر رفت
ومیان بنی نضیر وبنی عامر معاقدة ومعاهده بود پس پیغمبر در دیه آن دو عامری از ایشان استعانة خواست
گفتند سمعا وطاعة ما اعانة تو میکنیم در هر چه امر فرمایی وپنهان با یکدیگر گفتند که کار محمد بسازید
وکینه خود از او بکشید که فرصتی بهتر از این نخواهید یافت پس در وقتی که پشت بدیوار خانه ایشان نهاده
بود سنگی بر بام بردند تا بر آنحضرة افکنند فی الحال جبرئیل آنحضرة را خبردار گردانید وی از آنجا برخواست
باصحاب خود گفت که از اینجا مروید وخود بمدینه مراجعة نمود وچون آمدن آنحضرت دیر کشید برخواستند
وطلب او نمودند در اثناء راه مردی را دیدند که از مدینه می آمد احوال پیغمبر از او پرسیدند گفت در راه
او را دیدم که متوجه مدینه بود پس ایشان بمدینه آمدند وپیغمبر ایشانرا از غدر یهود اخبار فرمود و
محمد بن مسلمه را بقتل کعب بن اشرف که رئیس بنی نضیر بود امر نمود واو با سلکان بن سلام وسه کس از بنی الحرث
بطلب کعب از مدینه بیرون رفت وپیغمبر از عقب ایشان بیرون آمد ودر خارج مدینه در موضعی نشست و
انتظار ایشان میکشید ومحمد بن مسلمه با رفقای خود بنزدیک قصر کعب رسید یاران خود را بپای
حصاری بنشانید وکعب را آواز داد کعب جواب داد که چه کسی گفت منم برادر تو محمد بن مسلمه ووی برادر
رضاعی کعب بود پس گفت که یا اخی آمده ام تا از تو درهمی چند قرض کنم چه محمد از ما مطالبه صدقه
میکند وبا ما چیزی نیست کعب آواز داد که قرض نمیدهم مگر برهن گفت بر آی که رهن همراه دارم کعب

در همان شب داماد شده بود عروس چون صیحه محمد را استماع کرد بکعب گفت نمیگذارم که بنزد وی روی
چه ازین صیحه سرخی خون مشاهده میکنم کعب التفات بقول عروس نکرده بپایین آمد و محمد بن مسلمه با او
معانقه کرد و بایکدیگر سخن میکردند تا از قصر دور شدند بصحرا رسیدند پس سر او را در زیر بغل گرفته
رفقای خود را آواز داد کعب فریاد بر کشید و عروس آواز وی شنیده بنی النضیر را بانگ زد و ایشان از خانهای
خود بیرون دویدند چون آنجا رسیدند او را مقتول یافتند و ابن مسلمه با رفقای خود از ایشان فرار
نموده متوجه ملازمت سرور شد و چون سفیده صبح بدمید خبر قتل کعب بآنحضرت رسانید و اصحاب ازین
معنی شاد گشتند و حضرت ایشان را بحرب بنی النضیر امر فرمود اصحاب متوجه آن صوب شدند و سعد
ص وآله بایشان اعلام کرد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و اگر نه آماده حرب
باشید پس ده روز ایشان را امان داد ایشان بتهیه سفر اشتغال کردند و ابن ابی شخصی را پیش ایشان فرستاد
که از دیار خود مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم معاون شما ام یهود سخن
آن منافق مغرور شده یاغی گشتند و خبر بآن حضرت رسیده پانزده روز حصون ایشان را محاصره کرد
و ایشان بواسطه ترس و بیمی که حق تعالی در دل ایشان افکنده جلا قبول کردند حضرت فرمود بشرط آنکه
اسلحه خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید پس برین وجه قرار یافت
مجاهد و قتاده روایت کرده اند که در آن حال که رسول بمدینه آمد بنی النضیر با رسول صلح کردند که نصرت
وی کنند و کسی را بر حرب وی امداد نکنند و چون روز بدر که حق سبحانه مسلمانان را ظفر داد گفتند
که آن این پیغمبر است که ما نعت و وصف او را در توریه خوانده ایم و او پیغمبری بحق است و هیچکس برو غالب نشود
و ظفر نیابد و چون روز احد وهنی در مسلمانان پدید آمد گفتند این آن پیغمبر نیست پس عهد نقض نموده
آغاز عناد و عداوة کردند کعب اشرف با چهل سوار بمکه رفت تا با قریش بر عداوت رسول عهد کنند ابو
سفیان با چهل مرد از قریش و کعب اشرف با چهل یهود در مسجد الحرام نزد آستانه کعبه بنشستند و عهد
ببستند پس کعب بمدینه آمد و جبرئیل پیغمبر را ازین حال اخبار نمود و گفت امر الهی آنست که کعب را بقتل
رسانی رسول محمد بن مسلمه بقتل او امر نمود و وی بطریقی که مذکور شد او را بکشت و بعد از آن لشکر را

بر حصن

بر حصن بنی النضیر فرستاد و ایشان را دهی بود که آن را زهره گفتندی چون رسول آنجا رسید ایشان را دید که بر کعب
نوحه میکردند فرمود که جلای وطن کنید گفتند که همین قدر ما را بگذار تا تعزیت بداریم فرمود نگذارم پس ایشان
ساز کارزار کردند و کسی بمنافقان فرستادند ایشان گفتند که شما از حصار بیرون میایید که ما معاون شمائیم
اگر محمد با شما قتال کند ما با شما ایم و اگر شما را بیرون کند نیز با شما بیرون آییم القصه چون روسای ایشان دانستند
که با رسول مقاومت نمیتوانند کرد طریق غدر پیش گرفتند و شخصی را نزد آنحضرت فرستادند که با سی مرد باینجانب متوجه
شو تا ما نیز سی مرد را نزد شما فرستیم و آنچه صلاح ایشان بران قرار گیرد بران عمل کنیم و اگر این سی مرد ما ایمان
آرند ما نیز ایمان آریم رسول با سی مرد بآنجانب توجه فرمود و ایشان سی مرد از جمله احبار خود نزد پیغمبر فرستادند
و چون اصحاب پیغمبر بدیدند بایکدیگر گفتند که حیله که موجب خلل باشد نمیتوان کرد چه با محمد سی مرد اند که هر یک
اختیار قتل میکنند بر قتل وی پس با پیغمبر گفتند که سی مرد بسیارند و موجب اختلاف آرا و اقوال میشود صلاح
در آنست که سه کس با ما باشند و سه کس با تو و باتفاق بگوشه رویم و درین باب بایکدیگر مشورت کنیم پس
سه کس را تعیین کردند و در خفیه هر یکی را کاردی دادند تا رسول را بکشند و در میان ایشان زنی مسلمان
بود و برادری داشت مسلمان که با رسول میبود صورت حال را با برادر اخبار کرد و او پیغمبر را ازین مکر واقف
ساخت روز دیگر آنحضرت لشکر را بر حصن ایشان آورد و بیست و یک روز ایشان را در حصار محبوس ساخت
و خدای تعالی رعبی در دل ایشان انداخت و از نصرت منافقان نومید شده اختیار صلح کردند رسول فرمود
صلح برین طریق است که ازین ولایت بروید و غیر اسلحه آنچه بر شتر توانید نهاد همراه خود ببرید ایشان بضرورة
باین راضی شدند و از ابن عباس مرویست که باین شرط صلح کردند که اهل هر خانه بیش از شتری مملو از متاع
نبرند پس ایشان ناحیه مدینه بگذاشتند و باریحا و اذرعات که از ولایات شام است نزول کردند الا
آل ابی حقیق و آل حیی بن اخطب که با اهل خیبر ملحق شدند و طایفه دیگر بحیره و حق سبحانه در باره ایشان
فرمود که هُوَ الَّذِي اوست آنکه او بدی که از روی اخزا و اذلال أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا بیرون کرد
آنان را که نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریه یعنی بنی النضیر را مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و
منزلهای خود که در زمین مدینه داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیره عرب بشام

واولیت آن باعتبار آنست که این نوع مذله قبل ازین بایشان نرسیده بود لام درین مقام بمعنی فی است مانند
لام قدمت لحیوتی وجیئته لوقت کذا ومتعلق است باخرج وحشر بمعنی اخراج جمعی است از مکانی بمکانی
دیگر وگویند اول حشر باعتبار آنست که آخر حشر ایشان ازخیبر خواهد بود بشام یا آخر حشر آنها در روز
قیامت خواهد بود چنانکه در روایت آمده که در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید وهمه مردم را
بزمین شام راند وانجا قیامت قایم گردد پس آن حشر دوم ایشان باشد بزمین وعکرمه از ابن عباس نقل شام
کرده که هر که شک دارد در انکه زمین محشر زمین شام خواهد بود باید که این آیه بخواند زیرا که رسول
ایشانرا گفت که جلا وطن کنید واز منازل خود بدر روید گفتند بکجا رویم فرمود بزمین محشر وبعد از ان
حق سبحانه این آیه فرستاد وبعضی چنین تفسیر کرده اند که اول راندن ایشان بجهة قتال جه آن اول قتالی
بود که رسول با ایشان کرد وبعد از ان از روی امتنان بر مومنان میفرماید که مَا ظَنَنْتُمْ گمان نبرداشتید
ای اهل ایمان أَنْ يَخْرُجُوا انکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهة بسیاری عدد وعُدد وشجاعت
وشوکت ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ وگمان بردند انکه ایشان مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده وباز دارنده است
ایشانرا حصارهای استوار ایشان یعنی گمان ایشان آن بود که حصارهای ایشان باز خواهد داشت
ایشانرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدا اصل این کلام چنین است که ان حصونهم تمنعهم وتغییر این نظم که تقدیم
خبر است واسناد جمله بضمیرهم بجهة دلالتست بر فرط وثوق ایشان بحصانت حصون واعتقاد ایشان
در انکه نفسهای ایشان در نهایت عزة ومنعت است بسبب آن حصون واصلا بخاطر ایشان نمیگذشت
که ایشان مخذول ومقهور گردند فَأَتَاهُمُ اللَّهُ پس بیامد بدیشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ
يَحْتَسِبُوا از انجا که گمان نمیبردند وتصور آن نمیکردند بجهة قوة ووثاقة حصون وَقَذَفَ وبیفکند حق تعالی
فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس وبیم را بسبب کشته شدن کعب که پیشوای ایشان بود
وبجهة آن دل برجلا نهاده يُخْرِبُونَ خراب میکردند بُيُوتَهُمْ خانهای خود را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای
خود بجهة ضنت آن بر مسلمانان وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ وبدستهای مومنان یعنی ایشان بواطن آنرا
تخریب میکردند ومومنان ظواهر آنرا وباعث بر تخریب ایشان یا احتیاج ایشان بود بخشت و احجار

تابان

تا بان افواه از قدر انکه مواضع هجوم مومنان بود بر ایشان مسدود سازند ویا بجهة انکه بعد از جلا متحسر
نشوند بر بقاء آن مساکن ویا منشاء آن بردن خشب جید واسباب وادوات آن بود بهمراه خود وما
داعی مومنان بر تخریب ازالة تحصن وتمنع ایشان بود واتساع مجال حرب برای خود واز ابن عباس روایتست
که مسلمانان از بیرون سوراخها میکردند تا باندرون روند واموال ایشانرا غنیمت کنند وایشان از
اندرون دیوارها میشکافتند وبیرون میرفتند ومیگریختند وسبب عطف ایدی المومنین برایدیهم
آنست که تخریب مومنین مسبب بود از تخریب ایشان پس گویا ایشان اهل ایمانرا بر تخریب آن
میداشتند وگویند اخراب بمعنی معطل گردانیدن واخراب واگذاشتن است وبر هر تقدیر این جمله
حالیه است یا تفسیر رعب ومرویست که یهود چون دل برجلا نهادند ودانستند که منازل ایشان
بدست مومنان می افتد خانها میکندند وهر چه ایشانرا خوش می آمد از درها وچوبها و
تراشیده از محل آن برکنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خودرا ابرار
واظهار جلادت نموده وسرود گویان از بازار مدینه گذشتند وبولایت شام رفتند فَاعْتَبِرُوا
پس عبرت گیرید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوندان دیدهای یعنی ببینید احوال ایشانرا واید
نمایید چگونه مومنانرا برایشان مسلط گردانید بدون قتال وجدال تا بمرتبه که بجهة خوف وهیبت
مومنان همه خانمان خود را رها کردند وقرار بر فرار دادند وبدانکه معنی اعتبار نظر است در امری
تا بان شی دیگر که از جنس آن باشد معلوم کنند پس مراد استدلالست بر صدق رسول چه آنحضرت
مومنانرا وعده داده بود که خدای تعالی دیار واموال بنی نضیر را بدون قتال بایشان کرامت خواهد
فرمود واینخبر موافق مخبر به واقع شد پس آیه دال باشد بر نبوة آنحضرت وچون معنی اعتبار بر صفحه خاطر
منقش شد پس بدانکه این آیه دلالت نمیکند بر صحت قیاس که متنازع فیه است میان ما ومخالفین
زیرا که اعتبار متضمن علم است چنانکه معلوم شد واهل قیاس علم ندارند بترجیح قول خود وهمگی احکام
نمیدانند علت اصل آنرا مثلا علت ربا نزد بعضی از ایشان یا کیلست یا وزن ونزد بعضی دیگر طعم یا جنس
وعلت در دراهم ودنانیر یا آنست که آنها از جنس اثمانند ویا چیزهای دیگر وهیچکدام علم ندارند

بان پس بر قیاس صادق نباید که مخالفین را نرسد که بان استمساک کنند بر صحت قیاس بعد از آن بیان
حکمت میفرماید در مامور شدن ایشان بجلا بقوله وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ [اللّٰه] واگر نه آنست که خدای نوشته است
و بحسب اقتضای حکمت فرض کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از خان و مان و آنرا واگذاشتن
لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب میکرد ایشانرا فِي الدُّنْيَا درین سرای باستیصال و قتل و سبی همچنانکه با بنی قریظه
عمل نمود وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب دوزخ این کلام مستانفست
و معنی آنکه اگر ایشان از عذاب دنیا نجاة یافتند از عذاب آخرت ناجی نخواهند شد ذَلِكَ این عذاب
که نامزد ایشان شد از رعب و جلا و عذاب آخرة بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ را
مخالفت کردند و معانده نمودند با خدا و رسول او وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هر که شقاق و خلاف کند خدای
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر او را و امثال او را آورده‌اند
که در زمان محاصره حکم الهی نازل شد که خرماستان ایشانرا قطع کنند غیر از عجوه و برنیه و عبد الله سلام
و ابو لیلی مازنی بدان مهم مامور گشتند ابو لیلی جید انواع خرما را می برید و میگفت بریدن آن یهود را
غمناک میسازد و عبد الله سلام بدترین انواع آنرا قطع میکرد و میگفت دانم که خدای تعالی این نخیل را بدست
مسلمانان باز دهد پس آنحضرت برای ایشان میکرد الم القصه یهودان بسبب آن در خشم شدند و بر
طریق طعن گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که من بعدل مامورم و از جادهٔ عدالت تجاوز نمیکنم این عمل لایق است
که تو درختان خرما ببری و بسوزانی این سخن بر رسول شاق شد و مسلمانان مستضعف در اندیشه افتادند
که مبادا که قطع نخل تعدی و فساد باشد پس با یکدیگر خلاف کرده بعضی گفتند نباید برید که داخل غنیمت است
و بعضی دیگر گفتند که قطع باید کرد بجهت ترغیم یهودان ایشان درین خلاف بودند که حق سبحانه این آیه فرستاد
که مَا قَطَعْتُمْ آنچه بریدید مِنْ لِينَةٍ از خرماستان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بگذاشتید آنرا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا
استاده بر اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس آن بامر خداست و برضای او و بدانکه لینه یا از لون مشتق است
و جمع او الوان یعنی انواع خرما غیر از عجوه و برنیه که پیغمبر صلعم بجهة اجودیت آن منع قطع فرموده بود و یا از لین
بمعنی نخله کریمه و جمع او الیان یعنی خرماهای نرم و لطیف چنانکه از غایت لینه و لطافت استخوان در اندرون

آن نمایان باشد و بنا برین معنی عجوه و برنیه مستثنی نیستند چنانکه از مجاهد و ابن زید نقل کرده‌اند که مراد
باین قطع اجود نخل است بجهة غیظ یهود و ارجاع ضمیر تانیث بما موصوله باعتبار آنست که مفسر بلینه است
وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ علت فعل محذوفست و تقدیر آنکه و فعلتم یا و اذن لکم لیخزی الفاسقین یعنی شما قطع
نخلستان کردید یا خدای امر کرد شما را بقطع آن برای آنکه خوار گرداند جهودانرا و گفته‌اند آن آیه
دالست بر جواز هدم دیار کفار و قطع اشجار ایشان بجهة زیاده شدن غیظ ایشان آورده‌اند که چون
بنی نضیر جلای وطن کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار
ایشان مجموع فی شد یعنی تمام خاصه پیغمبر گشت پس آنحضرت از آن اسلحه بهر کس که خواست هبه فرمود و عقار آنرا
بعضی باصحاب بخشید و در روایة ثابت شده که آنحضرت آنرا بر مهاجر قسمت فرمود و انصار را نصیبی نداد
مگر سه کس را یکی ابو دجانه و دوم سهل بن حنیف و سیم زید بن صمه و از بنی نضیر بیش از دو کس ایمان نیاوردند
یکی سفیان بن عمیر و دیگری سعد بن وهب و رسول صلعم و آله امر فرمود تا مال و ملک ایشانرا بایشان رد کردند
و حق سبحانه در باب فی آیت فرستاد که وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ و آنچه باز گردانید خدای تعالی عَلَى رَسُولِهِ بر رسول
خود مِنْهُمْ از اموال و املاک ایشان یعنی این را بر رسول خود ارزانی داشت فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختید
عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسبی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید از
پیغمبر صلعم و آله که بر شتر و بروایتی بر درازگوش سوار بود در فتح آن جهادی و کارزاری واقع نشد تا شما را کلفتی
رسیده باشد و بسبب آن مستحق چیزی از غنایم شده باشید وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بنصرة و اعانه خود
يُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد بسبب رعب و خوف
پس امر این غنیمت مفوض است باو بهر که خواهد دهد فی قسمت آن مثل قسمت غنایمی نباشد که بقتال آنرا
گرفته باشند وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از غالبیة شما و مغلوبیة ایشان و غیر آن
قَدِيرٌ تواناست پس گاهی بسبب امر ظاهر که جدال و قتالست ایشانرا بر دشمنان غالب میسازد و گاهی
بسبب امر پنهانی که آن القاء ترس و بیمست در دل ایشان بعد از آن بیان میفرماید بقوله مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى
رَسُولِهِ ترک واو عطف بسبب آنست که این مفسر قول سابق است اعنی قوله و ما افاء الله علی رسوله

یعنی انچه باز کردانید خدای بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال واملاک اهل دیهها که بحرب کرفته نشده اند
یعنی قرای بنی نضیر فَلِلَّهِ پس مر خدایراست وَلِلرَّسُولِ ومر پیغمبر او را و متصرف در سهم اول نیز انحضرتست
که بر وفق مصلحت صرف نماید وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ومر خداوند خویشی نسبت بحضرت نبوی صلی الله علیه و آله از اهل
بیت وی وَالْيَتَامَىٰ ومر بی پدران محتاج از آل محمد صلی الله علیه و آله وَالْمَسَاكِينِ ومر درویشانرا که ازیشان باشند
و بر قوت سال قادر نباشند وَابْنِ السَّبِيلِ ومر رهگذریان ایشانرا که استطاعه نداشته باشند که
بشهر خود رسند منهال بن عمرو روایت کرده که من از علی بن الحسین صلوات الله علیهما پرسیدم که مراد بذی
القربی و یتامی و مساکین و ابن سبیل که درین آیه واقع شده اند چه کسانند فرمود هم قربانا و مساکیننا و
ابناء سبیلنا و محمد بن مسلم از ابی جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که آنحضرت فرمود که پدرم علی زین العابدین
علیه الصلوة والسلام فرمود که لنا سهم الفقراء و سهم ذی القربی و نحن شرکاء الناس فیما بقی یعنی سهم فقراء و سهم
ذی القربی از برای ماست و ما شریک مردمانیم در انچه باقی مانده باشد ظاهر حدیث مقتضی اطلاق است خواه
ایشان اغنیا باشند یا فقرا و این موافق مذهب شافعی است و نزد فقهاء ما مالکی از برای فقرا اقارب
رسولست صلی الله علیه و آله که بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب و از صادق صلوات الله علیه و آله مرویست که نحن قوم
فرض الله طاعتنا و لنا الانفال و لنا صفو المال ما جماعتی هستیم که خدای تعالی فرض کرده است فرمان
برداری ما را و ما راست انفال و مالی که بر گزیده شده باشد از دواب جیده و کنیزان خوب صورت
و دُرِّ ثمینه و هر چیزی که بی مثل باشد و بدانکه اموالی که ائمه و ولاة در ان تصرف دارند سه نوع است
اول آنست که از مسلمانان اخذ نمایند بر سبیل زکوة و حکم آن در آیه صدقات مبین شده حیث قال
انما الصدقات للفقراء والمساکین الی اخره دوم غنایم است که از کفار بتیغ گرفته باشند بر سبیل قهر
و غلبه و حکم این نیز در آیه واعلموا انما غنمتم من شیء الی اخره معلوم شد سیم فیء است و آن مالیست که از کفار
بمسلمانان منتقل شود بدون قتال و خیل و رکاب و آن رسول را باشد در حال حیوة وی و بعد از وی
کسی را که قائم مقام او باشد از ائمه و این قول امیر المومنین است و عباس و عمر و فقهاء اصحاب ما بر آنند
که مستحقان فیء و خمس بنو هاشم اند از فرزندان ابی طالب و عباس و عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده

از امیر المومنین صلوات الله علیه که فرموده من و فاطمه و عباس و زید بن حارثه نزدیک پیغمبر رفتیم
و گفتیم یا رسول الله اگر حق ما را از خمس در حیات خود بتصرف ما دهی تا بعد از تو کسی با ما منازعه
نکند اولی مینماید رسول صلی الله علیه و آله چنان کرد که ما التماس کرده بودیم و در عهد ابوبکر در تصرف ما بود
و در زمان عمر ما نیز متصرف بودیم و در آخر عهد او مالی بسیار آوردند او حق ما را از ان اخراج کرد و بما داد
من گفتم که بنی هاشم را اکنون احتیاجی نیست اگر انرا در مصالح مسلمانان صرف کنی و بوقت دیگر عوض باز دهی
جایز باشد وی همچنان کرد عباس گفت مبادا که او بعد ازین حق ما را ندهد و ما و اولاد ما از ان محروم
شویم و آخر همچنان شد که وی تصور کرده بود و روایتی دیگر آنست که عمر بنی هاشم را گفت که حق خود بقرض
بمن دهید تا من در مصالح مسلمانان صرف کنم چون از ولایات مال بیاورند عوض باز دهم من گفتم روا باشد
و او وفات کرد پیش از انکه مال پیدا شود و آن قرض باگذارده بماند و نزد بعضی آنست که قسمت فیء در مبدء
اسلام مسدس بود و بعد از ان بآیه واعلموا انما غنمتم من شیء منسوخ شد و نزد جماعتی آنست که این آیه
اشارتست بقسمت غنیمت بدر که مختص بحضرت پیغمبر بود و درین قول نظر است زیرا که این آیه بیان آیه اولی است
پس در احکام بنی نضیر باشد و صاحب کنز العرفان آورده که اولی آنست که از برای بیان نباشد
بلکه اشاره باشد بقسمت خمس بشش قسم پس جماعتی که درین آیه با رسول مذکور شده اند مستحقان
خمس باشند و این وجه اجود وجوهست و مباحث خمس تفصیلا و شروطا بر طریقی که از ائمه هدی
منقولست در کتب مبسوطه فقه مسطور است و بعضی از ان در سوره الانفال سمت تحریر یافته
تمّ انتهی کلامه و بعضی دیگر آیه اول تخصیص میکنند باموال بنی نضیر و این آیه را تعمیم مینمایند بر اموال
دیگر که بدون قتال انرا اخذ کرده باشند و این قول اولی و احری است زیرا که در فیء خمس نیست
بلکه مجموع از بنی هاشم است در معالم التنزیل آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی و فیء گرفتندی مهتر ایشان
ربعی برداشتی و آن باقی نیز اگر خیار آن بودی برای خود اختیار کردی و انرا صفی گفتندی و باقی را
با قوم گذاشتی و توانگران قوم بر درویشان حیف کردندی جمعی از روسای اهل اسلام در غنایم بنی
النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی مغنم را بر دارید و باقی را بگذارید

تا بر یکدیگر قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آنرا بروجهی که مذکور شد مقرر ساخت
و فرمود که برین طریق حکم فیء نمودیم کَیْلَا یَکُونَ تا نباشد آن فیء دُولَةً آن خیری که متداول باشد و
دست بدست گردان بَیْنَ الْأَغْنِیَاءِ مِنْکُمْ میان توانگران از شما که بان مکاثره کنند و بقوه و غلبه
از حق خود بر دارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانکه در زمان جاهلیه بود خطاب با اهل
ایمانست غیر از پیغمبر و اهل بیت وی وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فیء و غنیمت فَخُذُوهُ پس
فراگیرید آنرا که حق شماست وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ و آنچه نهی کند شما را از آن فَانْتَهُوا پس باز ایستید از آن
علما محققین برانند که حکم این کلمات عام است و معنی آنکه هر چه پیغمبر صلعم و آله امر فرماید از مامورات
آنرا غنیمت دانید و برغبت تمام اخذ آن نمایید و هر چه نهی کند از منهیات از آن باز ایستید که امر و نهی
او امر و نهی خداست پس هر که مرتکب امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاکت
ابدی و شقاوه سرمدی گرفتار گردد و مؤید عمومیت اینست آنکه صاحب کشاف آورده که ابن مسعود
مردی محرم را دید که جامها پوشیده بود او را گفت این جامها را بکن این مرد گفت آیتی از کتاب خدای
درین باب بر من خوان وی این آیه تلاوت فرمود و از رسول صلعم روایتست که قرآن صعب است و مستصعب
بر آنکس که ترک کند و آسانست بر آنکه متابعتش کند و حدیث من نیز صعب و مستصعب است پس هر که
بحدیث من تمسک کند و جمع نماید میان آن و قرآن بر او آسان باشد و هر که بقرآن و حدیث من تهاون
کند زیانکار دنیا و آخرت باشد و شما را فرموده اند که سخن من بشنوید و بر آن کار کنید پس هر که بقول من
راضی است بقرآن راضیست و هر که بقول من استهزا کند بقرآن استهزا کرده حق سبحانه فرموده
که وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدای در مخالفت
رسول إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مخالفان حکم رسول
هشام از ابی عبدالله ع روایت کرده که خدای تعالی هیچ چیز بانبیا کرامت نکرده الا که بحضرت رسالت ص
و آله اعطا فرموده از آن جمله سلیمان را گفت امنن او امسک بغیر حساب و در حق پیغمبر ص فرمود
که وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا درین آیه اشارتست بانکه تدبیر امت متعلق است بحضرت

فانتهوا امر

رسالت و با ائمه که قایم مقام اویند و لهذا آنحضرت اموال خیبر را قسمت فرمود بر اهل اسلام و بر اهل خیبر
منت نهاده ایشان را باعمال خود باز گذاشت و بنی نضیر و بنی قینقاع را اجلا فرمود و بعضی از اموال را بایشان
داد و رجال بنی قریظه را مقتول ساخت و سبی ذراری و نساء ایشان نمود و اموال همه ایشان را بر اصحاب
قسمت کرد بر وفق مصلحت چنانکه حق سبحانه فرمود که لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِینَ این بدل ذی القربی است و بدل
انچه معطوفست بر آن چه حق تعالی رسول را بجهت تعظیم و توقیر اطلاق اسم فقر بر او نکرده و آنکسی که تجویز
اعطای فیء میکند باغنیای ذی القربی تخصیص ابدال میکند بما بعد ذی القربی یا تخصیص فیء میکند
بفیء بنی النضیر حاصل که فیء مر خدایراست و رسول او و مر درویشان هجرت کنندگان را از مکه بمدینه الَّذِینَ
أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند یعنی کفار مکه ایشانرا بیرون کرده اند مِنْ دِیَارِهِمْ از سراهای
خود که در مکه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ و از مالهای خود یعنی دور گردانیدند و منع کردند ایشانرا از
برداشتن اموال که آنجا داشتند یَبْتَغُونَ فَضْلًا در حالتی که این مهاجران طلب میکنند بسبب هجرت
مِنَ اللّٰهِ افزونی و مزید عطایی از خداوند خود وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان
برای تجارت و اغراض دنیوی نبود بلکه بجهت طلب رحمت خدا و رضای مولی بود پس بجهت دوستی
خدا و رسول ترک دیار خود کردند و اعراض نمودند از عروض و امتعه خود که در مکه داشتند
وَیَنْصُرُونَ اللّٰهَ و یاری میکنند دین خدا را بانفس و اموال خود وَرَسُولَهُ و نصرت مینمایند
پیغمبر او را أُولٰئِکَ آن گروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول
و هم بعمل در خبر است که از مهاجرین مردی بودی که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم بستی و در زمستان
بجهت برهنگی گوی بکندی و در آنجا نشستی تا سرما کمتر اثر کند چون حال ایشان چنین بود رسول
مال بنی نضیر بر مهاجر قسمت کرد و بر سه کس از انصار که محتاج بودند چنانکه در اول آیه مذکور شد
و بعد از ذکر مهاجرین در حق انصار فرمود که وَالَّذِینَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ و دیگر آنانکه مقدم کسانی داشته اند که جای
گرفتند در سرایی که مدینه است وَالْإِیمَانَ و در ایمان بخدا و رسول یعنی مدینه و ایمان را موطن
و مستقر ساختند و متمکن شدند درین هر دو و انهار الکهف و ملاذ خود گردانیدند مراد و قرار

انصار بند وکویند فعل ثانی محذوفست و تقدیر انکه تبوءوا الدار واخلصوا الایمان از قبیل علفتها تبنا وماء باردا
که در تقدیر وسقیتها ماء باردا است یعنی جای کرفتند برای هجرت وخالص ساختند ایمانرا از شوب ریب
باعتقاد تمام تصدیق نمودند ونزد بعضی دیکر در اول مضاف الیه محذوفست واقامة لام تعریف در مقام او
ودر ثانی مضاف محذوف ووضع مضاف الیه در موضع ان پس تقدیر این بوده که تبوءوا دار الهجرة ودار
الایمان واین هردو اسم مدینه اند یعنی جای کرفتند در سرای هجرة وسرای ایمان که مدینه است ودر بعضی
تفاسیر آورده اند که ایمان نام مدینه است وحضرت رسالت آنرا ایمان نام نهاده پس بنابرین احتیاج
بحذف فعل یا مضاف نباشد وحقیقت معنی اینکه اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از مهاجران
وبنابر وجهی اولین معنی آنست که انصار سبقت نمودند بر مهاجران در ایمان یا اینکه قبل از هجرة ایشان
ایمان آوردند وبدو سال قبل از قدوم حضرت رسالت صلعم والمساجد ساختند وبنا بر اینکه بنا بر
دو وجه اول در کلام تقدم وتاخری هستند وتقدیر اینست که والذین تبوءوا الدار من قبلهم والایمان
زیراکه انصار قبل از مهاجران ایمان نیاورده بودند واین تقدیر کاهیست که در من قبلهم مضاف
محذوف نباشد زیراکه انصار اگرچه قبل از مهاجران ایمان نیاورده بودند اما قبل از هجرة ایشان
ایمان آوردند ونزد بعضی آنست که مراد اصحاب لیلة عقبه اند که هفتاد کس بودند که مبایعه کردند
با رسول خدا بر حرب احمر وابیض پس بنابرین احتیاج بتقدیم وتاخیر نباشد ونیز در صفت انصار
میفرماید که یُحِبُّونَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هرکه راه هجرة کند اِلَیْهِمْ بسوی دیار ایشان
واورا جای دهند وبدیشان با اموال خود مساعدت نمایند وبدانکه محتمل است که والذین تبوءوا
الدار والایمان مرفوع باشد بر ابتدائیت وخبر آن قوله یحبون ومؤید اینست قوله وَلَا یَجِدُونَ
ونیابند فِی صُدُورِهِمْ در سینهای خود حَاجَةً ابحد احتیاج داعی باشد بآن از حسد وحقد
وغیظ وطلب مِمَّا أُوتُوا از آنچه داده شده بمهاجران دون ایشان از مال غنیمت بنی النضیر
یعنی اصلا طلب آن خیری نمیکنند که بمهاجران عطا کرده شده ومطمح نظر ایشان آن خیری نیست
که بآن احتیاج داشته باشند از اموال بنی النضیر بلکه بآن قسمتی که رسول کرده راضی وخشنودند

دشمن

واحسانا
مشتهی نفسهای ایشان مرویست که رسول صلی علیه وآله انصار را طلبید واعانت وامداد
واسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند ذکر فرمود پس کفت ای کروه انصار اکر میخواهید
اموال بنی النضیر را میان شما قسمت کنم وطایفه مهاجر بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند
واکر خواهید همه این مال را بمهاجر دهیم وایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور
معیشه خود مشغول شوند سعد بن معاذ وسعد بن عباده کفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد
که اموال را بمهاجر قسمت نمایی وایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنایی وبرکت در
منازل ما از ایشانست حضرت رسول صلعم وآله ایشانرا دعا کرد وحق سبحانه در شان ایشان فرمود
که یُؤْثِرُونَ وایثار میکنند یعنی اختیار مینمایند ومقدم میدارند مهاجرانرا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای
خویش یعنی اموال ومنازل از خود باز میکیرند وبدیشان میدهند وَلَوْ کَانَ بِهِمْ واکرچه
در حالتی که هست ایشانرا خَصَاصَةٌ فقر واحتیاج بابحد ایثار میکنند ایثار عبارتست از آنکه
کسی محتاج باشد بچیزی ودیکری را مستحق آن بیند از خود باز کیرد وبوی بخشد ودر اسباب نزول
از عبد الله عمر نقل کرده که سر بریان برای یکی از درویشان صحابه آوردند او را بدرویشی که از او
محتاج تر بود فرستاد واو بدیکری ایثار نمود همچنین تا هفت تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند واین آیه در
شان آن درویشان توانکردل نازل شد از انس مرویست که والله ما فی الانصار بخیل بخل اکر در میان
انصار همکس بخیل نبود پس این آیه تلاوت نمود عبد الله مسعود روایه کند که شبی رسول خدای از نماز
شام وخفتن فارغ شد مردی از میان صفوف برخاست وکفت ای مهاجر وانصار مردی
غریبم وبرهیچ چیز قدرت ندارم مرا طعامی دهید رسول کفت ای درویش ذکر غربت مکن که دل
مرا اندوهکین ساختی بعد از آن فرمود غریبان چهار اند یکی مسجدی که در میان قومی باشد
در آنجا نروند ونماز نکذارند دوم مصحفی که در خانه باشد ومردم آنخانه از آن تلاوت نکنند
سیم عالمی که در میان جماعتی باشد وایشان تفقد او نکنند ومسایل دین را از او نپرسند چهارم
اسیری از اهل اسلام که در میان کفار باشد پس کفت کیست مؤنه این مرد کفایت کند تا در

اعلی او را جای دهند امیرالمومنین صلوات الله علیه برخواست و دست سایل بگرفت و بحجرهٔ طاهرهٔ
فاطمه آورد و گفت ای دختر رسول خدای در کار این میهمان نظری کن گفت یا ابن عم در خانه طعام
اندکست و حسن و حسین گرسنه اند و تو روزه داری و آن طعام یک کس را بیش کفایت نکند گفت
آنرا حاضر کن فاطمه طعام پیش آورد حضرت امیر آن طعام را پیش مهمان نهاد و با خود گفت اگر من
طعام نخورم مهمان را کافی نباشد و اگر بخورم سبب انفعال مهمان شود پس دست دراز کرد و
چنان با و نمود که چراغ اصلاح میکنم و آنرا بنشاند و فاطمه را گفت که در گرفتن چراغ تعلل کن تا
مهمان از طعام خوردن فارغ شود و خود دهان مبارک میجنبانید تا مهمان تصور کند که
طعام میخورد و چون از طعام فارغ شد فاطمه زهرا علیها السلام چراغ بازآورد و طعام همچنان بر جای
بود امیرالمومنین گفت ای درویش چرا طعام نخوردی گفت سیر شدم پس امیر و فاطمه و حسن و
حسین و فضه و همسایها از آن طعام خوردند و هنوز باقی بود روز دیگر که آنحضرت نزد
رسول آمد ویرا گفت یا علی دی شب چون گذرانیدی گفت بخیر و خوبی پس رسول حکایت
چراغ نشاندن و طعام نخوردن وی و چنان نمودن که طعام میخورد و برکت یافتن طعام تمام
با امیرالمومنین باز گفت امیر فرمود یا رسول الله که ترا اعلام کرد حضرت فرمود که جبرئیل
نزد من آمد اظهار این معنی کرده این آیه آورد که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
و این حکایت عاصم بن کلیب که یکی از رواة اهل سنت است روایت کرده از پدرش و پدرش
روایت کرده از ابوهریره باین وجه که مسکینی بمجلس منور حضرت رسالت پناه آمد و از بینوایی و
گرسنگی شکایت بسیار کرد و آنحضرت بحجرات طاهرات فرستاد که مگر طعامی یافت شود که قوت
آن مسکین شود خبر بآنحضرت آوردند که هیچگونه طعامی در خانه مهیا نیست پس حضرت خواجه
روی مبارک بحاضران کرد و فرمود که آیا از شما کسی هست که این مسکین را طعامی دهد
و او را خوشنود کند شاه اولیا فرمود یا رسول الله این مسکین امشب مهمان منست
و عشای او نزد من مهیاست انگاه از سر رضا آن مسکین را بخانه خود برد و حضرت فاطمه علیها السلام را

الحسنی ۳۸۷

ازان حال آگاه گردانید فاطمه فرمود یا امیرالمومنین اندک طعامی در خانه هست اما آن
برای صبیه گذاشته ام و امر امر شماست در هرچه فرمایید آنحضرت فرمود که ای فاطمه مصلحة
آنست که آن طفل را در خواب کنی و چراغ را بنشانی زیرا که طعام اندک در نظر مهمان خالی
از استحقار و استحقاق نباشد پس فاطمه علیها السلام بامر شاه اولیا قیام نمود و چنان کرد
که آنحضرت فرمود و آن طعام را حاضر گردانید پس آن مسکین از آن طعام بخورد تا آنکه سیر شد
و هنوز از آن طعام چیزی بماند و گفت طعام خوردم و سیر شدم خدای نعم بر طعام شما برکت
ارزانی داشته شاه اولیا او را دعای بسیار کرد و او خوشنود از منزل مبارک آنحضرت بیرون
رفت و چون روز شد جبرئیل از نزد ملک جلیل نزول فرمود و این آیه که همه آورد که و یؤثرون
علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و از حذیفه عدوی روایه کرده اند که وی گفت که مرا پسر عمی بود که با جماعتی
در بیابان گرفتار شده بودند و از تشنگی بهلاکت رسیده قدحی آب برگرفتم و بطلب پسر عم خود رفتم چون بوی
رسیدم ویرا رمقی باقی بود خواستم تا آب بوی دهم از پس پشت من آوازی برآمد و ناله شنیدم پسر عم اشارت
کرد که آب بوی ده چون بوی رسیدم جان داده بود بنزدیک هشام بن عاص آمدم تا آبش دهم وی نیز مرده
بود بنزدیک ابن عم آمدم تا او را آب دهم وی نیز مرده بود گفتم سبحان الله ایثار این باشد چه حق سبحانه فرموده و
یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و در خبر آمده که روزی امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله جماعتی را
دید با ایشان گفت من انتم سماچه کسانید گفتند نحن المتوکلون ما توکل کنندگانیم فرمود چه طریق توکل میکنید
گفتند اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا فرمود هذا فعل الکلاب گفتند یا امیرالمومنین پس توکل
چون باشد فرمود چنانکه ما کنیم چون نیابیم شکر کنیم و چون بیابیم ایثار کنیم و چون حق سبحانه بیان صفه ایثار
نمود در عقب ان ترغیب بندگان مینماید بسخاوت بقوله و من یوق و هر که نگاه داشته شود از
بخل نفس خود یعنی منع نفس خود از آنچه طبیعه مستدعی آن باشد از حب مال و بغض انفاق و مخالفة نماید
با نفس اماره و لوامه فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشان رستگاران اند و فیروزیافتگان تنبای عاجل
و ثواب آجل و برادر و مطلوب خود رسیدگان ذکر ضمیر بصورت جمع باعتبار معنی موصول است مردی

چون آب را نزد او بردم دیدم که
هشام بن العاص را که از فرط عطش
نفسش بانقطاع رسیده وی چون
خواست که آن جرعه آب را بگیرد
یکی از احباب وی از دور
بر روی خاک افتاده بود
از حسرت آب میطپید مرا گفت
این آب را باو ده
بفضم

عبد الله مسعود را گفت میترسم در آخرت که هالک باشم گفت چرا گفت برای آنکه حق تعالی فرموده ومن یوق شح
نفسه فاولئک هم المفلحون ومن مردی شحیحم از دست من هیچ چیز بیرون نیاید و بفقیر نرسد گفت تو بخیلی نه شحیح
زیرا که شح آنست که مال خود نگه دارد و از مال برادر مومن خورد بجور و ظلم و بخیل آنکه مال خود را بکسی
ندهد نیز از ابن زید مرویست که هر که اخذ چیزی نماید که حق سبحانه نهی آن کرده باشد و منع چیزی
نکند که او سبحانه بآن امر فرموده او نگه دارنده نفس خود است از شح و بخل و از سعید جبیر منقولست که شح
نفس اخذ حرام است و منع زکوة و انس از رسول صلعم و آله روایت کرده که هر که زکوة بدهد و مهمانرا طعام
و در مهمی که پیش آید مال را خرج کند او از شح نفس بری باشد و جابر انصاری از رسول صلعم و آله روایت کرده
که اتقوا الشح فانما اهلک من کان قبلکم از شح بپرهیزید که شح هلاک گردانید کسانی را که پیش از شما بودند
کسری از وزیران خود پرسید که چه چیز است که آدمی را از آن بدتر نگفتند درویشی کسری گفت بخل بدتر است
وزیر گفت درویش چون مال یابد فراخ دست شود و بخیل هرگز فراخ دل نشود و در حدیث آمده که شح
و ایمان بهم جمع نمیشود در دل مومن مراد منع و امتناع حقوق مفروضه مالیه است بر وجه استحلال و بعد از
بیان صفات اصحاب ذکر تابعین میفرماید و تبع تابعین قرنی بعد از قرنی تا انقراض دنیا میگوید که والذین
جاؤا و آنانکه آمده اند یعنی می آیند من بعدهم از پس مهاجر و انصار یقولون میگویند از روی نیاز ربنا
ای پروردگار و آفریدگار ما اغفر لنا بیامرز گناهانرا برای ما و لاخواننا و برای برادران ما در دین الذین
سبقونا بالایمان آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان ولا تجعل و مگردان و مکن فی قلوبنا در
دلهای ما غلا کینه و حسدی و خیانتی للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی نگه دار ما را ابدی بلطف
و فضل سرمدی خود از اراده بدی بمومنان ربنا ای پروردگار ما انک رؤف بدرستی که تو مهربانی
پس دعای ما مستجاب کن رحیم بخشنده پس مارا برحمت شامله خود در زمره سابقان داخل گردان و مخفی
نیست که بغض مومنان و اراده بدی بایشان از حیثیت ایمان کفر است و از حیثیت غیر آن فسق و بدانکه نزد
بعضی مراد باین جماعه کسانی اند که اسلام آوردند بعد از انقطاع هجرت و بعد از ایمان انصار و میتواند بود
که مراد ببعدیت در فضل باشد چه گاه هست که تعبیر فضل بقبل و بعد میکنند لقول النبی صلعم و آله نحن الآخرون

السابقون یعنی الآخرون فی الزمان السابقون فی الفضل و قول اول اشهر است صاحب انوار آورده که حق
سبحانه مومنانرا بر سه فرقه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بپاکی عقیدت و پاکی
طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد و از ابن ابی لیلی مرویست که اهل ایمان سه طبقه اند
صحابه از مهاجر و انصار که خدای تعالی در حق ایشان فرموده که الذین تبوؤا الدار والایمان و تابعین و اتباع
تابعین و اینها آنانند که خدای تعالی در شان ایشان فرموده والذین جاؤا من بعدهم پس جهد کن تا از این
سه گروه بیرون نباشی و بعد از مدح مهاجر و انصار و تابعین بیان احوال منافقان مینماید بقوله الم تر
آیا نگاه نکردی الی الذین نافقوا بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف اعتقاد در باطن دارند اظهار میکنند یعنی
ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که به بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما تا حدیست که اگر بر شما
غالب شود و شما را از دیار اخراج کند ما نیز در مرافقه موافقه کنیم کما قال الله عز و جل یقولون میگویند
منافقان لاخوانهم مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را که اخوة الکفر بود الذین کفروا
آنانکه نگرویده اند من اهل الکتاب از اهل توریة که غم مخورید و اندیشه بخود راه مدهید لئن اخرجتم
اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خود لنخرجن هر آینه بیرون آییم معکم با شما از روی موده و مصاحبت
ولا نطیع و فرمان نبریم فیکم در خلاف و جدال با شما احدا یکی را که محمد است یا هر کس را از مسلمانان
یعنی در مخالفه نمودن با شما اطاعه ایشان نکنیم ابدا در هیچ وقتی از اوقات وان قوتلتم و اگر کارزار
کرده شوید یعنی اگر مسلمانان با شما قتال کنند لننصرنکم هر آینه یاری کنیم شما را والله یشهد و خدای
گواهی میدهد انهم آنکه ایشان یعنی منافقان لکاذبون هر آینه دروغ گویانند در آنچه میگویند
یعنی آن قول را بفعل نیارند و آن شرط که کرده اند با یهود بجای نیاورند کما قال لئن اخرجوا اگر یهود بیرون
کرده شوند یهود از مدینه لا یخرجون بیرون نروند منافقان معهم با ایشان و موافقه ایشان
ننمایند ولئن قوتلوا و اگر مقاتله کرده شوند یعنی مسلمانان با ایشان کارزار کنند لا ینصرونهم یاری نکنند
منافقان ایشانرا ولئن نصروهم و اگر یاری دهند اهل نفاق یهود را یعنی بر سبیل فرض و تقدیر هر چه
آنچه خدای نفی آن فرموده وجود خارجی پیدا نمیکند لیولن الادبار هر آینه باز گردند بر پس پشتهای خود

یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا یُنْصَرُونَ پس یاری کرده نشوند بنی نضیر بعد از هزیمه منافقان یعنی چون یاران
ایشان منهزم کردند ایشان منصور نکردند بلکه بعذاب جلا و قتل و سبی گرفتار شوند و گویند معنی
آنست که اگر کسانی که باقی مانده باشند و کشته نشده از منافقان یاری دهند یهود را هر اینه منهزم
شوند و یهود را بگذارند پس اینکلام منافی لا ینصرونهم نباشد انکه از روی امتنان خطاب باهل ایمان
کرده میفرماید لَأَنْتُمْ هر آینه شما مومنان أَشَدُّ رَهْبَةً سخت‌ترید از روی مرهوبیه و ترس فِي
صُدُورِهِمْ در سینهای ایشان مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی ترس شما در دل منافقان بیشتر است از ترس
خدا در دل ایشان زیرا معنی آنست که منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذَٰلِكَ آن خوف
و خشیت از شما مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمی دانند
عظمت خدا را و شدت عقوبت او را و اگر نه بایستی که از او ترسیدندی نه از شما ذکر صدور رد النفاق
ایشان یعنی منافقان در علانیه اظهار خوف و خشیت خدا میکنند نزد شما و حال آنکه مهابت شما در
صدور ایشان بیشتر از مهابت خداست مراد نه آنست که ایشانرا رهبتی و ترسی از خدا باشد همچنانکه
ظاهر کلام دلالت بران میکند بلکه مراد آنست که مرهوبیت ایشان از شما در سینه سخت‌تر است از مرهوبیت
ایشان از خدایی که اظهار رهبت او میکنند نزد شما یعنی استبطان رهبت ایشان از شما سبب اظهار
رهبت ایشانست از خدای و میتواند بود که مراد یهود باشند یعنی ترس شما در صدور یهود اشد است
از ترس ایشان از خدای زیرا که ایشان جماعتی بودند با نجدت و اقتدار و اظهار تشنیع میکردند نزد
مسلمانان با اضمار خیفه در صدور ایشان لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمیکنند یهود و اهل نفاق با شما
جَمِيعًا در حالتی که مجتمع و متفق باشند برای جدال نمودن با شما إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در
دیههای استوار بخندق و ابواب و بروج و حصار أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارهای بسیار
و احجار بجهت فرط رهبت ایشان از شما یعنی ایشانرا قوة آن نیست که از حصون بیرون آیند و بصحرا
رو باروی شما محاربه کنند و این نه از ضعف و جبانت ایشانست بلکه بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ کارزار ایشان
در میان یکدیگر شَدِيدٌ سخت است یعنی چون با یکدیگر محاربه کنند حرب ایشان در نهایت شدت

باشند اما هر شجاعی از ایشان که با رسول خدای و اصحاب او حرب کند او سبحانه رعب و خوف در دل
او افکند و بسبب آن طاقت مقابله در مقابله و مواجهه ایشان نیارد تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا پنداری تو یهود و
اهل نفاق را مجتمع و متفق از روی تدبیر و صلاح اندیشی وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ و حال آنکه دلهای ایشان
پراکنده و پریشانست دران و بجهة افتراق عقاید و اختلاف دواعی و مقاصد و کثرت حقد و حسد
و عداوة با یکدیگر ذَٰلِكَ آن اختلاف دواعی و افتراق عقاید بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ
لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی یابند که صلاح ایشان در آنست یا نمیدانند
که تشتت قلوب موهن قوی ایشانست درین آیه تجسیر مومنان و تشجیع قلوب ایشانست
بر قتال ایشان بعد از ان میفرماید که مثل یهود در اغترار بعدد و قوة خود كَمَثَلِ الَّذِينَ همچو مثل آنانست
که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمان اندک ذَاقُوا که چشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ
بدی عاقبت کفر خود را در دنیا مراد مشرکان قریش اند که بشش ماه قبل ازیشان در بدر کشته
کشتند و از ابن عباس منقولست که مراد بنی قینقاع اند که عهدی که با نبی کرده بودند بشکستند و چون
آنحضرت از بدر مراجعت فرمود امر کرد تا از دیار خود بیرون روند و جلاء وطن کنند عبد الله بن ابی
گفت بیرون مروید که من پیش محمد روم و شفاعت شما کنم یا با شما در حصن در آیم و مدد شما دهم و چون
ایشان در حصن رفتند عبد الله نصرت ایشان نداد و ایشان بالضروره قرار بر فرار داده جلای وطن کردند
وَلَهُمْ و مر ایشانراست با وجود خواری جلاء در دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در عقبی و مثل منافقان
در فریب دادن یهودان و وعده نصرت کردن و خلاف آن نمودن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ مانند مثل شیطانست
إِذْ قَالَ چون گفت لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ مر آدمی را که بر کفر خود ثابت باش که من معاون و مصاحب توام
فَلَمَّا كَفَرَ پس چون بر کفر ثبات ورزید و نهال کفر در دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان إِنِّي
بَرِيءٌ مِنْكَ بدرستی که من بیزارم از تو إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من میترسم از خدای رَبَّ
الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست یعنی از آنکه حق تعالی روز قیامت مرا شریک تو سازد در عذاب و عقاب
مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابو جهل چه در وقتی که بید رمتوجه شده بود از قبیله کنانه

متوهم بود ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ابو الحکم لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار
المقوله انی بری منکم تا بن که هیچکس بر شما غالب نشود و من رفیق و مصاحب شماام و چون بدر رسید
ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام از آسمان نازل میشوند از عقاب الهی بترسید بگریخت و گفت من از
شما بیزارم و در سورة الانفال این قصه مفصل بسمت تحریر یافته و از ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده اند
که مراد از شیطان ابیض است که پسر ابلیس است و مراد از انسان برصیصای راهب که از بنی اسرائیل
بود پس معنی آیة آنست که مثل منافقان در فریب دادن یهودان چون مثل ابیض است که برصیصا را گفت
کافر شو که ترا یاری دهم و چون کافر شد ابیض گفت من از تو بیزارم و از خدای میترسم و این قصه بر سبیل
تفصیل آنست که برصیصا در زمان فترت در صومعه هفتاد سال عبادة کرد و ابلیس هر چند خواست
که اضلال او کند و بر او ظفر یابد نتوانست آخر مرده خود را جمع کرد و درین باب با ایشان مطارحه
کرد ابیض سهم اغوا و اضلال او را بر ذمت خود گرفت و همین ابیض بود که اراده آن نمود که رسول را اغوا
کند جبرئیل پری بر وی زد و او را باقصای هند انداخت القصه ابیض بلباس راهبان برآمده
در زیر صومعه برصیصا بایستاد و آواز داد و وی بسبب آنکه بنماز مشغول بود جواب نداد ابیض از روی
نفاق در زیر صومعه بنماز مشغول شده افعال و اذکار آن بخضوع و خشوع تمام بجای می آورد
برصیصا چون آن حال را از ان مشاهده کرد آواز داد که یا عبد الله مرا معذور دار که در آن وقت که مرا
آواز دادی در نماز بودم چه حاجت داری گفت التماس من آنست که درین صومعه با تو باشم تا سیرت ترا
فرا گیرم و علم را از تو اقتباس کنم برصیصا ازین امتناع کرد ابیض تضرع و زاری آغاز کرد درین باب
مبالغه بحد اطناب رسانید برصیصا دستوری وی داد و وی بصومعه در آمده بریاضت مشغول شده
متحمل مشاق طاعة شد برصیصا از شدة مجاهدت و کثرت عبادت او متحیر مانده مرید او گشت
و او بهمین طریقه سلوک مینمود و روز بروز محبت او در دل برصیصا اشتدادی یافت تا یکسال برآمد
ابیض گفت ای زاهد مرا یاریست که در عبادة از من بیشترست و در ریاضت و مجاهده او از من بیشتر مرا همراه
که نزد او روم و چند روزی در حضرت او بریاضت مشغول شوم برصیصا بجهة آنکه تاب مفارقه او نداشت

او نداشت نمیخواست که از وی جدا شود اما چون دانست که وی جازم است در رفتن و نمیتواند که
او را از ان باز دارد بالضروره راضی شد و ابیض در وقت مفارقت او را گفت ترا دعایی تعلیم دهم که
خدای تعالی ببرکت آن مرضی را شفا دهد و اهل بلوی را نجات ارزانی فرماید و مجانین را عاقل سازد
برصیصا گفت میترسم که چون مردم مطلع شوند مرا از عبادت باز دارند و اوقات من صرف ایشان شود
گفت البته این دعا را بیاموز که روزی باشد که ترا بآن احتیاج افتد پس آن دعا را تعلیم برصیصا داد و او را
وداع کرده نزد ابلیس آمد و گفت نزدیک شد که برصیصا را اغوا کنم پس بشهر آمد و شخصی را تخنیق کرده
بیهوش گردانید و باز بصورة طبیبی ظاهر گشته او را گفت علاج او جز بدعای برصیصای راهب میسر
نیست پس آنکس را بدر صومعه برصیصا آوردند و نزد او تضرع و زاری کردند تا وی دعا کرد و دمی
برو میدمید ابیض دست از گلوی او برداشت با خود آمد و شفا یافت و بر همین طریقه ابیض مردم را مبتلا
میساخت و برصیصا دعا میکرد و او دست از وی باز میداشت و شفا می یافت و این خبر در ان ولایت
مشهور شد روزی دختر پادشاهی را که پدرش مرده بود و سه برادر داشت متعرض شد و او را
بیهوش ساخت برادران وی او را برداشته بصومعه برصیصا آوردند برصیصا بجهة کثرت تردد مردمان
بتنگ آمده بود در صومعه را بر ایشان نگشاد ایشان دختر را همانجا نهاده برصیصا را گفتند این
خواهر ما امانتست نزد تو تا ببین که با او چه میباید کرد و او را تنها بگذاشتند و برگشتند و برصیصا
نگاه کرد دختری دید در غایة جمال نزد وی آمد و دعا کرد ابیض دست از او باز داشت و باز دیگر
او را بگرفت و باز بدعای برصیصا او را بگذاشت تا در روزی چند بار این واقع شد پس در حالت
بیهوشی وی وسوسه برصیصا کرد که این دختریست صاحب جمال است و بیهوش افتاده اگر با وی
مواقعه کنی کسی بران مطلع نشود برصیصا از وسوسه او براه رفت با دختر مواقعه کرد و او
از او حامله شد ابیض بصورة اول برآمده نزد او آمد و گفت این چه عمل شنیع بود و فعل قبیح که کردی
خود را و امثال خود را در میان مردمان رسوا ساختی برصیصا بزاری در آمده او را گفت درین
باب فکری و تدبیری فرمای ابیض گفت صلاح آنست که او را بکشی و در زیر آن کوه و بر او تی دیگر

در زیر سجاده خود دفن کنی برصیصا از بیم جان خود او را بکشت و در خاک دفن کرد ابلیس گوشه جامه
او را از خاک بیرون گذاشت و چون برادران بیامدند و احوال خواهر را از او استفسار کردند
گفت دیوان او را بردند ایشان قبول کردند و بازگشتند ابلیس در خواب برادر مهین آمد و گفت برصیصا
با خواهر تو چنین و چنین کرد و چون بیدار شد با خود گفت این خواب شیطانیست پس در شب دوم
بخواب برادر میانین آمد و همین گفت و در شب سیم بخواب برادر کوچک آمد و هم آنچه با ایشان گفته
بود با وی باز گفت روز چهارم برادران با هم نشسته بودند و بر خواهر خود میگریستند برادر
مهین گفت من خوابی چنین و چنین دیده ام برادر میانین همین گفت برادر مهین گفت والله که من
نیز همین خواب دیده ام پس پیش برصیصا آمدند و گفتند با خواهر ما چه کردی گفت نه بشما گفتم که بود
دیوان او را بردند ایشان با خود گفتند برصیصا زاهد زمانه است آنچه میگوید البته راست خواهد
پس برگشتند و ابلیس در شب دیگر بخواب ایشان آمد و همان سخن را با ایشان تقریر کرد و گفت برید
که خواهر شما فلان جا در خاکست و گوشه جامه او سر است ایشان برفتند و خواهر را از آن بیرون آوردند
و میان بازار داری بزدند و برصیصا را از دیر بیرون آوردند تا بر دار زنند ابلیس پیش او رفت گفت
هیچ کاری نکردی اگر وی را بر دار کنند کفاره گناه وی گردد ابلیس گفت همین زمان کار وی کفایت کنم
پس بصورت اول نزد برصیصا آمد و گفت من آن عابدم که آن دعا بتو آموختم و یک این چه عمل بود که کردی
و آبروی همه رهبانان بردی در این قضیه نیز ترا خبری بتعلیم کنم تا از این خلاص شوی گفت آن چیست
گفت سجده من کن تا من بدعایی ترا از چشم ایشان بپوشانم و ترا از ایشان بگریزی و چون که بجهد باشی
تو بدکن برصیصا ابلیس را سجده کرد ابلیس گفت من از تو بیزارم پس او را بر دار کشیدند و در روایتی آنست
که در وقتی که برصیصا را بر بالای دار کردند ابلیس بصورة بشر متمثل شده او را گفت من آنم که ترا در
ورطه انداختم اگر فرمان من بجای آری ترا خلاص کنم گفت فرمان بردارم ابلیس گفت یکبار سجده
من کن گفت چگونه سجده کنم بدین حالت که هستم گفت اشارت کافی است پس بایما سجده او کرد و کافر شد
و ابلیس از وی بیزاری نموده او را بقتل رسانیدند و آن مسعادة بعد از آنکه آن همه عبادت او اوصا در
بیزارم

٧١

سنه بود بورطه شقاوة ابدی گرفتار گشت و از مجاهد مرویست که مراد از انسان اسم جنس است
نه معهود چه شیطان همیشه آدمی را بکفر میخواند و در وقت حاجت از او تبری مینماید و بر هر تقدیر
فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست آخر کار داعی که شیطانست و مدعو که انسانست از منافقان و یهودان و
و سایر مشرکان أَنَّهُمَا آنکه ایشان هردو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا در حالتی که
جاوید مندگان باشند در آن وَذَلِكَ و خلود در آتش دوزخ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافرانست که از
جاده حق تجاوز نموده اند و بعد از بیان عاقبت کافران موعظه مؤمنان میفرماید بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
ای کسانی که گرویده اید اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای و در امر و نهی اطاعت او کنید وَلْتَنْظُرْ
نَفْسٌ و باید که نظر کند هر نفسی و ببیند مَا قَدَّمَتْ آنچیزی را که پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای
قیامت که آن عمل صالح است که منجی اوست یا فعل قبیح که موبق اوست پس اگر تقدیم خیرات و طاعات
کرده شکر گذاری توفیق آن نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر سیئات و معاصی فرستاده توبه
کند و از آن پشیمان شود و بدانکه تسمیه قیامت بغد بجهة دنو آنست چنانکه از حسن منقولست که
سعرصه و اله همیشه بیان قرب قیامت میفرمود تا آنکه آنرا مانند روز آینده میساخت و مثل اینست قوله الله
کان لم تغن بالامس که مراد بآن تقریب زمان ماضیست و یا بجهة آنکه دنیا مانند روز سیست و آخرت
مثل روز دیگر که در عقب روز اولست و تنکیر آن بجهة تعظیم است و ابهام امر او فکانه قال لغد لا یعرف
کنهه لعظمه و اما تنکیر نفس بجهة استقلال هر یک از نفس است که ناظر اند در آنچه از پیش فرستاده اند
از برای آخرت پس گویا فرموده فلتنظر نفس واحدة في ذلك و تکریر قوله وَاتَّقُوا اللَّهَ از برای
تأکید قول اولست یعنی البته بپرهیزید از قهر الهی و عقوبة پادشاهی و گویند که اول برای توبه است
از ذنوب ماضیه و ثانی از برای اتقا از ذنوب مستقبله یا اول در ادای واجباتست بقرینه فرمان
آن بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه میکنید چه این در حکم وعید است بر معاصی و در کشف آورده که اول اشارتست باصل تقوی
و دوم بکمال آن یا اول تقوی خواص که آن اجتناب است از هرچه مادون حق است انما کلک بن دینار

نقل کرده اند که بر ابواب جنان مکتوبست که وجدنا ما عملنا و ربحنا ما قدمنا و خسرنا ما خلفنا وَلَا تَكُونُوا
و مباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا اللَّهَ فراموش کردند یعنی واگذاشتند احکام
و دست از اوامر و نواهی او بازداشتند مراد یهودان و منافقان و اهل شرک اند که مطلقا پیروی احکام
نکرده اند مثل کسی که ناسی چیزی باشد و اصلا آنرا بخاطر خود نیارد فَأَنْسَاهُمْ پس خدای فراموش
گردانید بریشان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را و در توفیق از ایشان دربست و بجهة آن تقدیم چیزی
نکردند از برای فردای قیامت یا آنکه محروم ساخت ایشانرا از حظوظ آخرت تا در روز قیامت شد آید و
اهوال را با ایشان نماید و بجهة آن نفسهای خود را فراموش کنند کقوله تعالی و لا یرتد الیهم طرفهم و سهل بن
عبد الله گفته که چون بوقت کفر و عصیان خدا را فراموش کردند بسبب فرط عناد و طغیان با وجود
ظهور دلایل و براهین بر الطاف رحمن حق سبحانه نیز توبه و انابت را بر ایشان فراموش گردانید و ایشانرا
بحال خود باز گذاشت أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و متوغل در کفر و طغیان بعد از آن مردمانرا از خواب
غفلت متنبه میسازد بقوله لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ
که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شده اند وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ و اصحاب بهشت که در استکمال نفس کوشیده
سزاوار جنت گشته اند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت یعنی ساکنان آن هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستکاران
یعنی از عذاب جحیم باز رسته اند و در نعیم مقیم پیوسته صاحب کشاف آورده که درین کلام تنبیه مردمانست
بآنکه ایشان بجهة فرط غفلت و قلت فکرت در عاقبت و تهالک در ایثار عاجل و اتباع شهوات بمرتبه
رسیده اند که گوییا فرق نمیکنند میان جنت و نار و علم ندارند بتفاوت عظیم میان اصحاب بهشت و دوزخ
و نمیدانند که فوز مقرون باصحاب جنت است و چون حال ایشان چنین است پس ناچار است از تنبیه
ایشان برین و این کلام مثل آنست که شخصی بعاق والد گوید هو ابوک این پدر تست بجهة تنزیل او بمنزله
کسی که پدر خود را نداند و تنبیه او بر حق ابوه که مقتضی بر و تعطف است بعد از آن بر سبیل تمثیل و تخییل
بیان تعظیم و توقیر قرآن مینماید بقوله لَوْ أَنْزَلْنَا اگر ما میفرستادیم هَذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلَى
جَبَلٍ بر کوهی بر طریق فرض لَرَأَيْتَهُ هر آینه میدیدی آنرا خَاشِعًا ترسنده مُتَصَدِّعًا شکافته

وازهم ریخته

وازهم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای و از هیبت و تهدیدی که در قرآنست یعنی کوه با وجود بزرگی
و سختی و غلظت بترسیدی و گردن نهادی و دلهای کافران از آن متأثر نمیشود کما قال ثم قست قلوبکم من
بعد ذلک الآیه و بعضی گفته اند که معنی آنست که اگر ما قرآن را بر کوه انزال میکردیم بعد از آنکه او را فهم و ادراک میدادیم
پاره پاره میشدی از ترس خدا و بعضی دیگر برین وجه تفسیر کرده اند که اگر بسبب کلام بلیغ کوه پاره پاره
میشدی قرآن آنرا پاره میساختی و دال بر تمثیل است و قوله وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها یعنی این
مثل و امثال این مثل است از امثال قرآنی که از جمله آن دو مثل دیگر درین سوره گذشته نَضْرِبُهَا
بیان میکنیم آنها را لِلنَّاسِ برای تنبیه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که ایشان اندیشه کنند
در زواجر و مواعید آن و درین کلام توبیخ انسانست بر عدم تخشع نزد تلاوت قرآن بجهة قساوة
و قلت تدبر در آن و بعد از آن بجهة تعظیم قرآن اظهار ربوبیت و عظمت خود میفرماید و میگوید هُوَ اللَّهُ
آنکسی که قرآن فرو فرستاده خدا است الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ آنخدایی که نیست معبودی که مستحق عبادت
باشد مگر او سبحانه عَالِمُ الْغَيْبِ دانای آنچه نهانست علم او بر بندگان از جواهر چه سید و احوال
ایشان و غیر آن وَالشَّهَادَةِ و آنچه مشاهد ایشانست از اجرام و اعراض یعنی دانای جمیع پوشیده
و آشکاراست یا عالم بضمایر قلوب با قوال با بدنی و عقلی یا بمعدوم و موجود یا بحیوة و ممات
یا بارزاق و آجال یا بآنچه هست و خواهد بود علی اختلاف الاقوال و قول اخیر از ابی جعفر صلوات الله
علیه منقولست و تقدیم غیب بذکر بجهة تقدم اوست در وجود بحسب ذات درین کلام وصف او سبحا
نست بآنکه عالم بجمیع معلومات است چه معلومات ازین هر دو قسم بیرون نیستند هُوَ الرَّحْمَنُ او
بسیار بخشش که رحمت عامه سابغه او در دنیا احاطه جمیع خلق نموده الرَّحِيمُ بزرگ بخشایش که
رحمت خاصه او در آخرت که غفران و رضوانست بمؤمنان رسیده پس بجهة تأکید اعاده صدر آیه
مینماید بقوله هُوَ اللَّهُ الَّذِي او خداییست که بهیچ وجه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدای سزای پرستش
مگر او الْمَلِكُ پادشاهی که جمیع ممالک و ملکوت ملک اوست و همه اشیا در تحت تصرف و فرمان او
و هیچکس قادر نیست بر منع او از آن چه جلال ذاتش باستغنای مطلق مقرونست و کمال صفاتش از

وجه احتیاج مصون و صاحب مواقف آورده که الملک هو الذی یعز من یشآ و لا یذل ملک که اسم او
سبحانه یا بمعنی ست که او عزیز و ارجمند میکرداند هر که را میخواهد و مبرا و منزه هست از انکه کسی اورا
دلیل سازد پس این صفت از صفت فعلیه است و صفت سلبیه و نزد بعضی معنی نام القدوس است پس از
صفتر قدره باشد القدوس در نهایت نزاهت از شوب مناقص و معایب و در کمال تبری از طرق آفات
و نوایب پس او منزه است از جمیع قبایح و رذایل و مطهر از شریک و اولاد و از صفات اجسام و تجزیه و انقسام
یا مبارک که جمیع برکات از جانب او فایض است و همه خیرات از و بازل یا بعید از اوهام و ابصار خلایق
و بر همه تقدیر از صفات سلبیه است السلام سالم از عیوب و علل و مبرا از نقص و عجز و خلل در ذات و صفات
و افعال پس این از صفات سلبیه باشد یا معطی سلامت بعباد در مبداء و معاد و بنابرین از صفات فعلیه است
و ایراد ان بصیغه مصدر بجهت مبالغه است از قبیل زید عدل و بعضی گفته اند که سلام بمعنی سلام کننده
بر بندگان حین قال سلام قولا من رب رحیم پس از صفات کلامیه باشد المؤمن امین کننده بندگان از
ظلم و عقوبت نیران و این یا بفعل و ایجاد امن است و طمانینه پس راجع بصفت فعلیه است و یا باخبار ان علقا
پس از صفه کلامیه باشد و گویند که مومن بمعنی مصدق و ظنون مومنان است یعنی منجز موعود ایشان تند
امال ایشان و مصدق معنی اولست انکه از صادق صلوات الله علیه منقولست که تسمیه او سبحانه بمومن
بجهة آنست که امن کرداننده اهل طاعت است از عذاب و عقاب و علما را در تفسیر این صفت اقوال دیگر است
از آن جمله یا بمعنی داعی خلقانست بایمان و واهب ایمان بایشان و یا مصدق و محقق انجه بان وعد و وعید
فرموده با اهل طاعة و عصیان و یا ایمان آرنده و تصدیق نماینده بذات خود قبل از ایمان خلقان کما
اشار الیه بقوله شهد الله انه لا اله الا هو یعنی مبین سازنده است توحید و الوهیت خود نزد بندگان
بدلایل واضحه و حجج بینه که منشا آن براهین ایجاد عالمست بر نظامی که حال او شاهد ست بر وحدانیت و معبودیت
او پس صفه فعلیه باشد و یا بمعنی مصدق رسل خود و این یا باخبار است کقوله محمد رسول الله پس صفه کلامیه
باشد و یا بخلق معجز که دالست بر صدق رسل و حج از صفات فعلیه باشد المهیمن نگهبان بر همه چیز که
خلق فرموده یا حافظ بر همه اشیا و این با بعلم پس راجع بصفه علم باشد و یا بتصدیق قول ایشان از صفه کلامیه

باشد و یا بمعنی امین بر همه اشیا که هیچ چیز نزد او ضایع و مهمل نشود و مشتق از امن که قلب که همزه شده باشد
و نزد بعضی بمعنی مومن است زیرا که اصل او مومن است که همزه بها بدل گشته کذا فی الصحاح و گفته اند که این
اسمیست از اسمای الهی که تاویل آن غیر خدای نمیداند العزیز غالب در حکم که هیچ کس اورا مغلوب نتواند کرد
و با او معادله نتواند نمود و در مواقف مذکور است که العزیز هو الذی لا اب له و لا ام و لا مثل و باین معنی
مشتقست از عز الشئ یعزه اذا لم یکن له نظیر و منه عز الطعام فی البلد اذا اتفق ریا انکسی که تهدید غیر
مخوف نشود و این لازم معنی اولست و حاصل همه راجع بصفه سلبیه است یا انکه عذاب کند هر که را خواهد
و ثواب دهد هر که اراده نماید و بنابرین از صفه فعلیه است که آن تعذیب و اثابه است الجبار بزرگوار
و عظیم الشان در ملک و سلطنه یا قاهری که بکنه او نتوان رسید و ابصار احاطه نتواند کرد و بنابرین
از صفه اضافیه یا سلبیه است یا بمعنی صلاح آرنده کارهای در هم شکسته ایشان از اسباب معاش و ارزاق
و غیر آن و باین تقدیر از صفات فعلیه است و گویند هو الذی لا یبالی بما کان و بما لم یکن یعنی انکسی
که باک نداشته باشد باینکه بوده و نبوده پس مسرور نشود باینکه باشد و محزون نگردد بر اینکه نبوده

و مرجع آن بصفات سلبیه است المتکبر در نهایت کبریا و عظمه یا بلند مرتبه از ظلم و نقصان و آفات
و از سایر صفات محدثات و متعالی از جمیع ما یلیق و در مواقف آورده که متکبر آنست که همه چیز را اند
حقیر بیند و این همچنین را متصور نیست مگر او سبحانه را سبحان الله پاکست خدای عما یشرکون
از انچه شریک میسازند با وی چه براهین عقلیه و حجج نقلیه ثابت است که او سبحانه قابل شرکت نیست
هو الله الخالق و خدائی است که تقدیر کننده است هر چیز را که ایجاد آن فرماید از مخلوقات
بر وفق مشیت و مقتضای حکمت البارئ آفریننده ایمان و ظاهر سازنده آنها از عدم بوجود در حالتی
که بری است از نواقص و عیوب در خلق آن المصور بخشنده صورت و مثال مخلوقات و نگارنده ان بر اشکال
مختلفه از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن از مصنوعات که ان یکی یکی ممتاز ند بصور و هیات
و لهذا در مواقف آورده که مصور مخصوص است باحداث صور مختلفه و تراکیب متفاوته و این هر سه صیغه
مذکوره از صفات فعلیه اند و از محمد غزالی نقل است که گویا این سه اسم از اسمای مترادفه اند و نه چنین

نصفة خلق واختراع وانشا واولی آنست که خالق من حیث التقدیر است وباری من حیث الایجاد و مصور از است
حیثیت ترتیب صور مخترعات **لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ** مر اوراست نامهای نیکو که در شرع وعقل مستحسن و پسندیده
جدانها دالند بر محاسن معانی چون الله ورحمن ورحیم وصانع وقادر وعلیم وحی وقیوم وحلیم وغیر آن
يُسَبِّحُ لَهُ پاکی وکبریائی یاد میکنند مر اورا از همه نقایص واورا منزه ومقدس میدانند از جمیع
معایب **مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** انچه در آسمانهاست وزمینها چه ارباب عقول اورا بصفة
تنزیه ستایش میکنند وغیر ایشان از سایر حیوانات وجمادات دلالتی تمام دارند بر تقدس او **وَ**
هُوَ الْعَزِيزُ واوست ارجمند در ملک خود که مقهور ومغلوب نگردد **الْحَكِيمُ** صواب کار در کردار
ولفتار که هرچه خواهد وکند بر وجه حکمت ومصلحت باشد این هر دو صفت راجع اند بکمال قدرت و علم
او سبحانه ابو هریره از رسول صلعم وآله روایت کند که آنحضرت فرمود که من جبرئیل را از اسم اعظم پرسیدم جواب
داد که علیک باخر سورة الحشر فاکثر قرائته بر تو باد که نظر در آخر سورة الحشر کنی پس بسیار کردان قرائت
آنرا بار دیگر از او سوال کردم همین جواب داد نوبت دیگر از و پرسیدم همین جواب شنیدم وسعید بن جبیر از
ابن عباس نقل کرده که حضرت رسول صلعم وآله فرمود که اسم الله الاعظم فی ست آیات فی آخر الحشر اسم اعظم در شش آیه است اسـ
که در آخر سورة الحشر هست وابی امامه از سعد صلعم وآله روایت کرده که هر که خواتیم حشر را در شب یا روز
بخواند و در آن روز بمیرد حق سبحانه بهشت بر او واجب کرداند ومعقل بن یسار از آنحضرت روایت کرده
که هر که در صباح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وسه آیه از آخر سورة الحشر بخواند حق
سبحانه هفتاد هزار فرشته را بر او موکل کرداند تا او را نگاه میدارند از جمیع آفات وصلوات میفرستند بر او
تا شب واگر در آن روز بمیرد شهید مرده باشد واگر انرا بهمین طریق در شبانگاه بخواند همین منزلت یابد
وانس نیز از آنحضرت روایت کند که هر که لو انزلنا هذا القرآن تا آخر تلاوت کند و در آن شب بمیرد شهید
مرده باشد **سُورَةُ الْمُمْتَحَنَةِ** واین را سورة الامتحان وسورة المودة نیز گویند ودر مدینه نزول یافته
وسیزده آیتست باجماع علما ابی بن کعب از رسول صلعم وآله روایت کند که هر که سورة الممتحنه بخواند در روز
قیامت جمیع مومنین ومومنات شفیع او باشد وابو حمزه ثمالی از علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله

علیهما

الممتحنه

علیهما روایت کند که هر که سورة الممتحنه در فرایض یا نوافل بخواند حق سبحانه دل اورا بایمان امتحان کند
وچشم اورا منور ودرخشان کرداند وهرگز درویشی ودیوانگی باو وباولاد او نرسد وبدانکه چون حق سبحانه
در سورة الحشر بیان احوال کفار ومنافقان نمود افتتاح این سوره کرد بذکر تحریم موالاة وایجاب معادات
ایشان وفرمود که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که گرویده اید
بخدا ورسول **لَا تَتَّخِذُوا** فرا مگیرید **عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ** دشمنان من ودشمنان خود را **أَوْلِيَاءَ**
دوستان وبا ایشان طرح مصاحبت میفکنید عدو فعول است از عدا مانند عفو که از عفا ست و
چون بر وزن مصدر واقع شده اطلاق بر جمع وواحد جایز است آورده اند که در سال هشتم
از هجرت که بعد از دو سال بود از مراجعت بدر حضرت رسالت صلعم وآله بطریق اخفا عزیمت مکه داشت
ساره کنیز ابو عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه ونایحه بود از مکه بمدینه آمد رسول از وی
استفسار کرد که بجهت اسلام آوردن باینجانب آمده گفت نه فرمود که بجهت مهاجرة گفت نه بلکه آمده ام
تا مرا طعام ولباس دهید وباز بمکه رجوع کنم رسول فرمود چرا از اهل مکه طعام ولباس طلب نکردی
گفت بعد از واقعه بدر کسی بغنا ونوحه من میل نکرد وصله من نداد رسول صلعم وآله فرزندان عبد المطلب را
گفت که وی را چیزی بدهید ایشان وی را جامه ونفقه زاد وراحله دادند پس نزدیک حاطب بن
ابی بلتعه آمد واز او چیزی طلبید وی نامه نوشت باهل مکه باین عبارت من حاطب بن ابی بلتعه
الی اهل مکه اعلموا ان رسول الله یریدکم فخذوا حذرکم این نامه ایست از حاطب بن ابی بلتعه
بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدای قصد شما دارد پس اسلحه را بر خود گیرید وآماده قتال
باشید نامه را بوی داد وده دینار وبروایتی ده درهم باو عطا کرد وبردی در وی پوشانید وگفت این نامه را
باهل مکه رسان ساره نامه را بستد ودر میان موی خود پنهان کرد وروی بمکه نهاد جبرئیل علیه السلام حضرت
رسول را ازین قصه خبر کرد آنحضرت امیر المومنین وطلحه وزبیر وعمار ومقداد وعمر را امر کرد که براه
مکه متوجه شوید که در روضه خاخ زنی را یابید که نامه داشته باشد تا باهل مکه رساند وآن نامه
متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما بآنجانب انرا بستانید وبیارید ایشان حسب الامر عمل نموده

سوار شدند و بآن موضع رفتند و آن زنرا آنجا یافتند و از او طلب نامه کردند زن بکریه درامد و ا
انکار کرد او را متاعش بجستند نیافتند پس قصد رجوع کردند امیر المومنین ع فرمود بخدا سوکند
که هرگز سعیر با ما دروغ نگفته و آنچه فرموده باخبار جبرئیل بوده پس شمشیر از غلاف برکشید و نزد وی
روی و گفت مرا میشناسی بخدا که اگر نامه ندهی کردنت بزنم زن بترسید و گفت دست باز دارید تا
بکردان نامه را بتو دهم پس موی سر خود بگشاد و نامه را از آنجا بیرون آورد و بامیر داد آنحضرت
آن نامه را نزد رسول آورد و مروی است که در روز فتح مکه سعیر همه مکیانرا امان داد مگر چهار کس را
و از جمله این چهار کس ساره بود القصه رسول ص و آله بر منبر رفت و خطبه بخواند و گفت یکی از شما نامه
باهل مکه نوشته تا ایشانرا از قصد ما آگاه کند اگر برخیزد و بآن معترف شود فهو المراد و الا اورا
رسوا کردانم و دو نوبت اعاده فرمود و کسی جواب نداد نوبت سیم حاطب برخواست و گفت یا رسول الله
منم صاحب نامه و خدای داناست که بعد از اسلام نفاق نورزیدم و از دین اسلام بر نگشتم و از آن زمان
که اسلام آورده ام موده و دوستی با ایشان نکرده ام لیکن منشأ نامه فرستادن آن بود که هر یک از مهاجرین در مکه
قبیله و عشیره و ارحام دارند و مرا در آنجا قبیله و عشیره نیست تا حمایة اهل و ولد و مال من کنند بلکه آنجا
افتاده ام خواستم که مرا حقی بر اهل مکه ثابت کردد رعایت مردم من کنند و خاطر جویی اهل من نمایند و اگر
از سر یقین میدانم که باس و غضب خدای بر ایشان نازل خواهد شد و این نامه فایده بایشان نخواهد داد
سعیر ص و آله تصدیق او نموده عذر او را قبول فرمود عمر خطاب برخواست و گفت یا رسول الله اجازت
فرمای تا کردن این منافق بزنم رسول فرمود وی از اهل بدر است و خدای تعالی بدریانرا وعده مغفرت
داده و ایشانرا خطاب مستطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم نوازش فرموده امید هست که نامه
نامه سیاه او را بشوید و روایتی دیگر آنست که سعیر فرمود او را از مسجد بیرون کنید مردم دست برپشت
او میزدند و وی را میانداختند و او بازپس مینگریست و در رسول خدای نگاه میکرد تا شاید که بر وی رحم کند
چون بدر مسجد رسید رسول فرمود که او را باز کردانید پس رسول ص و آله او را توبه داد و حق تعالی فرستاد
که ای مؤمنان کسانی که فی نفس الامر عدو خدا و عدو شما اند ایشانرا دوست مگیرید و با ایشان موده

المتبحثه ٦٥

مورزید تُلْقُونَ القا میکنید و میفرستید اِلَيْهِمْ بسوی ایشان بِالْمَوَدَّةِ دوستی را بسبب مکاتبه
بدانکه میتواند بود که این جمله فعلیه حال باشد از ضمیر لا تتخذوا یا صفت اولیا که جاری شده بر غیر
من هی له پس احتیاج بابراز ضمیر نداشته باشد که آن ابراز ضمیر انتم است در میان الیهم و بالموده
زیرا که ابراز در اسم مشروط است نه در فعل پس اگر کلام برین طریق میبود که اولیا تلقون الیهم محتاج
ضمیر بارز میبود و میتواند بود که این کلام مستانف باشد و باء بالموده زایده که موکد تعدی باشد
از قبیل و لا تلقوا بایدیکم و یا باء ثابته باشد کاهی که مفعول تلقون محذوف باشد و تقدیر آنکه
تلقون الیهم اخبار رسول الله بسبب الموده التی بینکم و بینهم یعنی میرسانید بایشان خبرهای سعیر را
بسبب دوستی که میان شما و ایشانست و قوله وَقَدْ كَفَرُوا حالست از احد فعلین یعنی فرا میگیرید
ایشانرا دوستان در حالتی که کافرند یا القا میکنید بایشان موده را و حال آنکه کافر شده اند و
تصدیق نکرده اند بِمَا جَاءَكُمْ بآنچه آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ از سخن درست و راست که قرآنست
یا کار درست که دین اسلام است یا کسی که سزاوار متابعه است یعنی حضرت رسالت ص و آله و قوله
يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ حالست از ضمیر کفروا یعنی کافر شده اند بآنچه آمده است بشما در حالتی که بیرون میکنند رسول را
سعیر را از مکه و میتواند بود که کلام مستانف باشد برای بیان کفر ایشان یعنی اخراج میکنند
از مکه وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز أَنْ تُؤْمِنُوا بسبب آنکه میکروید بِاللَّهِ رَبِّكُمْ بخدای که پرورد کار شماست یعنی
ایشان بسبب ایمان شما از دیار خود بیرون میکنند پس ایشانرا دوست مگیرید و با ایشان
موده مکنید إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جِهَادًا فِي سَبِيلِي
بجهة جهاد و قتال در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي و برای طلب خشنودی من این تعلیل لا تتخذوا ست
و جواب شرط محذوفست و لا تتخذوا دالست بران و قوله تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ بدل تلقونست
یا کلام مستانف و اعراب بالموده بر طریق اعراب بالموده اولیست یعنی بپنهانی میفرستید
بسوی ایشان دوستی را بسبب کتابت یا سخنان سری بایشان میفرستید بسبب دوستی وَأَنَا أَعْلَمُ
و من داناترم از شما بِمَا أَخْفَيْتُمْ بآنچه پنهان میکنید از موده اعدا وَمَا أَعْلَنْتُمْ و آنچه ظاهر میسازید

از اعتذار رسول خود را از آن مطلع میکردانم وگویند که اعلم فعل مضارع است از برای واحد متکلم
وبارایه وَبِمَا أَعْلَنْتُمْ وما موصوله یا مصدریه یعنی من میدانم انچه پنهان میکنید یا عالم پنهان کردن وظاهر ساختن
شما را وَمَنْ يَفْعَلْهُ وهر که بکند این کار را که الفاء خبر است با بیشان واسرار مودة با ایشان یا اظهار آن
اعدا مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که کم کرده سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را وخطا نموده طریق حق
وصواب را واین آیه دلیل است برانکه کبیره مکلف را از ایمان بیرون نمی برد از اهل اسلام بیرون نرفته که حاطب بسبب
این خطیه کبیره از ایمان بیرون رفته باشد إِنْ يَثْقَفُوكُمْ اگر بیابند شما را کفار ومکه یعنی بر شما قادر کردند
ان یثقفوکم ر وظفر یابند يَكُونُوا لَكُمْ باشند مر شما را أَعْدَاءً دشمنان یعنی القاء محبت فایده ندهد وایشان دشمنی
پنهانی آشکارا کنند وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ ومنبسط سازند وبکشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستهای
خود را وَأَلْسِنَتَهُمْ وزبانهای خود را بِالسُّوءِ ببدی یعنی بزدن وکشتن ودشنام دادن
وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ودوست دارند اگر شما کافر شوید چنانکه ایشان هستند واز دین خود برگردید
وچون حال ایشان با شما باین طریق است پس مودة نمودن ومناصحه کردن با امثال ایشان خطای
عظیم است از شما ومغالطه نمودن بنفسهای خود ومثل این است قوله لا یألونکم خبالا الخ وبدانکه
انتقال از مضارع بماضی اشعار است برانکه دوست داشتن کفار ارتداد اهل اسلام را بیشتر اهمّ
متمنای ایشان است از ایقاع انواع مکاره دنیا ودین بر ایشان که آن قتل وتمزیق عرض وسبی ودرده
یعنی اراده ردة شما اسبق مضار است نزد ایشان بجهة آنکه ایشان میدانند که دین عزیزتر است
نزد شما از انفس شما واهم چیزی نزد عدو آنست که سلب نماید انچه اعز اشیا باشد نزد کسی که
او را دشمن دارد لَنْ تَنْفَعَكُمْ هرگز نفع نخواهند رسانید شما را أَرْحَامُكُمْ خویشان شما وَلَا خویشان
أَوْلَادُكُمْ ونه فرزندان شما یعنی امروز مودة میورزید با مشرکان بسبب محاماة فرزندان و
وحال آنکه ایشان هرگز نفعی بشما نرسانند بعد از آن میفرماید که يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز يَفْصِلُ
جدا کند خدای بَيْنَكُمْ میان شما واولاد واقربا یعنی کافر اقربا بدوزخ فرستد ومومنان را به
بهشت پس چیست شما را که ترک حق الله میکنید جهة مراعاة کسانی که نفع شما نخواهند رسانید

الممتحنه ع ٩ پ

فردا از شما جدا خواهند شد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بدانچه شما میکردید از دوستی ودشمنی
بَصِيرٌ بیناست وشما را بران جزا خواهد داد در کشاف آورده که تخطیه رای مسلمانان در موالاة
کفار بانچه راجع است اولا بحال کسانی که موالاة میکنید با ایشان وثانیا بحال کسانی که مقتضی این
موالاتست بجهة اعلام ایشانست برانکه هر یک از جهتین فاسد وباطل است وعدم ترتب فایده بران
قَدْ كَانَتْ لَكُمْ بدرستی که هست مر شما را ای مومنان در ترک موالاة کافران وتبرا نمودن از ایشان
أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ قدوه نیکو وحصلتی پسندیده که بدان اقتدا باید کرد فِي إِبْرَاهِيمَ این صفت ثانیه
اسوه است یعنی طریقه نیکو که در میان ابراهیم بود یا خبر کان ولکم ظرف لغو وحال از ضمیر مستکن در
حسنه یا صله او یعنی هست قدوه حسنه در ابراهیم ع در حالتی که آن مر شما راست اقتدا کردن
بان یا هست اسوه حسنه از برای شما در ابراهیم وَالَّذِينَ مَعَهُ ودر آنانکه با وی بودند از اهل ایمان
ابن زید گفته که مراد بالذین معه انبیا اند یعنی در انبیا که تابع وی بودند وقوله إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ
ظرف خبر کان است یعنی هست مر شما را اسوه حسنه در ابراهیم وتابعان او چون گفتند ایشان
مر گروه خود را از مشرکان إِنَّا بُرَآءُ بدرستی که ما بیزاریم مِنْكُمْ از شما وَمِمَّا تَعْبُدُونَ واز انچه
میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام ومیتواند بود که ما مصدریه باشد یعنی بیزاریم
از پرستیدن شما بتان را كَفَرْنَا بِكُمْ نگرویدیم بدین شما یا بمعبودان شما یعنی جاحد دین شما ومنکر
معبود شماییم وشان شما وآلهه شما نزد ما اعتدادی واعتمادی ندارد وَبَدَا وظاهر وآشکارا شد
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما وشما الْعَدَاوَةُ دشمنی بدل وَالْبَغْضَاءُ ودشمنی بدست یعنی ضرب وقتل
أَبَدًا همیشه مراد آنست که پیوسته دشمنی میان ما وشما قایم خواهد بود بدست وزبان حَتَّى تُؤْمِنُوا
بِاللَّهِ تا آنکه ایمان آرید بخدا وَحْدَهُ در حالتی که یکتا ویگانه است یعنی تا هنگامی که بیکتایی او
بگروید وخلاصه معنی آنست که سبب عداوه وبغض میان نیست مگر نگرویدن شما بخدا پس مادام
که سبب قایم است در میان شما عداوه قایم است در میان ما ومحلی که بیگانگی کفر را از خود زایل کردانید
وبیگانگی خدا ایمان آرید عداوه بموالاة وبغضا بمحبت منقلب کردد برای اهل اسلام شما بر بان طریقه

اقتدا کرده با دشمنان دین تبرا جوئید و مادام که اسلام نیارند و بیگانگی خدا اقرار نکنند ترک عداوه ایشان
مکنید و قوله اِلَّا قَوْلَ اِبْرٰهِيْمَ لِاَبِيْهِ استثناست از اسوة حسنة چه سزاوار نیست اقتدا کردن باستغفار
از برای پدر کافر یعنی در تبرا نمودن از اهل شرک اقتدا با براهیم کنید مگر در گفتن ابراهیم مر پدر خود را
لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ هر آینه امرزش خواهم برای تو مراد آنست که ای اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل در
بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان کما قال الله تعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا
للمشرکین چه استغفار ابراهیم مر پدر خود را یعنی مر عم خود را آزر مشروط بود بشرط ایمان کقوله تعالی وما کان
استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه و چون دانست که ایمان نخواهد آورد از او بیزار شد
چنانکه حق سبحانه از این خبر داده که فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه و مخفی نیست در آنکه اگر حق سبحانه
این استثنا نمیکرد مظنه آن میشد که استغفار کفار مطلقا جایز باشد بدون وعده ایمان پس بجهة رفع
این مظنه نهی اهل اسلام نمود از این اقتدا و قوله وَمَا اَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ تتمه قول ابراهیم است
که مستثنی است و لازم نمی آید از استثنای مجموع استثنای جمیع اجزای آن پس نقیض این آیه باشد که قل
فمن یملک لکم من الله شیئا یعنی ابراهیم به پدر خود گفت که مالک نیستم ای پدر برای تو یعنی نمیتوانم که از تو
دفع کنم و برداری از عذاب خدای هیچ چیز را بلکه همین قدرت بر استغفار دارم و بس و چون خلیل و اصحاب
او از قوم خود تبرا کردند روی نیاز بدرگاه ملک جلیل آورده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما عَلَيْكَ
بر تو توکل کردیم و اعتماد نمودیم یعنی از خلق بریدیم و بتو پیوستیم وَاِلَيْكَ اَنَبْنَا و بسوی طاعة تو باز گشتیم
وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ و بسوی حکم تست بازگشت همه در آخرت این کلام متصل است بما قبل استثنا و فرد
بعضی آنست که این دعا قول ابراهیم نیست بلکه حق سبحانه مومنان این امة را بعد از نهی ایشان از موالاة
امر میفرماید که چون قطع علاقه موده با دشمنان کردید بگوئید ای آفریدگار ما از ایشان بریدیم و بلطف
و کرم تو پیوستیم و از این قبیل قوله رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً بلیه و آزمایش
لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا برای آنانکه بگرویدند یعنی ایشان را بما مسلط مکن و بدست ایشان ما را مفتون و معذب
مگردان تا در حق ما نگویند که اگر ایشان بر حق میبودند بدست ما گرفتار نمیشدند یا آنکه ایشان را برما

مستولی مساز تا ما را از دین تو در فتنه اندازند و از آن منحرف سازند یا آنکه لطف خود را شامل حال ما ساز
تا بر فتنه و اذیة ایشان صبر کنیم و تابع ایشان نشویم یا نگاه دار ما را از موالاة ایشان چه اگر با ایشان در طریق
موالاة سلوک کنیم گمان برند که ما تصویب ایشان میکنیم یا ما را مخذول مساز وقتی که با ایشان محاربه کنیم چه
اگر در آن حال ما را فرو گذاری گویند که اگر بر حق میبودند مغلوب نمیشدند و این قریب بمعنی اولست وَ
اغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را رَبَّنَا ای آفریدگار ما از آنچه تفریط کردیم در راه تو اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ بدرستی که
تو غالبی در حکم پس شر ایشان را از ما دفع کن الْحَكِيْمُ دانایی در کار خود پس ما را بیامرز لَقَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستی
که هست مر شما را ای اهل اسلام فِيْهِمْ در ابراهیم و قوم او اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که بآن اقتدا کنید
تکرار بجهة مزید حث است بر تاسی با براهیم و گویند در اول اقتداست باقوال او و در ثانی با فعال او
و موید قول اولست اینکه آن را مصدر ساخته بقسم و بدل آن کردانیده قوله لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللّٰهَ یعنی
بعد از آنکه این اقتدا هست مر کسی را که باشد که امید دارد رضای خدا را وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ و پاداش روز قیامة
این کلام دالست بر آنکه سزاوار نیست که مومن ترک تاسی کند با براهیم و اصحاب او و مشعر بر آنکه ترک
این اقتدا موذن بسوء عقیده است و لهذا در عقب این میفرماید که وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند
از این اقتدا و دوستی کند با اعدا فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و از
نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است و احتیاج بغیر ندارد الْحَمِيْدُ ستوده است در
جمیع افعال بی ستایش خلقان پس تولی هیچ کس ضرر باو نرساند بلکه ضرر تولی بمتولی راجع خواهد شد
مرویست که بعد از نزول این آیات مومنان بیخ مودت آبا و ابنا و سایر اقربا مشرک که در مکه داشتند از دل
خود بر کندند و درخت عداوة بجای آن در دل خود بنشاندند و چون حق سبحانه وجد ایشان را در ترک
موالاة و مواصلة اقربا بدید و رسوخ عداوة ایشان را مشاهده نمود بر ایشان رحم فرمود و وعده نمودن
ایشان داد بقوله عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّجْعَلَ امید هست آنکه خدای پیدا کند بَيْنَكُمْ میان شما
و میان آنانکه عَادَيْتُمْ دشمن داشتید مِنْهُمْ از کفار مکه که خویشان شما اند مَوَدَّةً دوستی
و یاری و ایشان بودند ابوسفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید قریش که

دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند در عام الفتح وکسان ایشانرا با ایشان محبتی تمام پیدا شد و چون
حضرت رسالت صلعم ام حبیبه که دختر ابی سفیان بود بعد از اسلام آوردن بعقد خود در آورد شکمهٔ ابی سفیان
برطرف شد دل او بر اسلام نرم گشت وام حبیبه قبل از این زن عبد الله جحش بود و چون بحبشه هجرة کردند
عبد الله ترسا شد وام حبیبه را بدین ترسایی دعوة کرد او قبول نکرد او چون بمرد رسول کسی را
بنجاشی فرستاد وام حبیبه را از او طلب کرد نجاشی بسعید بن عاص گفت اورا نزد رسول فرست سعید
قبول این معنی نمود ونجاشی چهار صد دینار برای صداق رسول بدو داد و وی بمدینه آمده بزفاف حضرت
رسالت سرافراز گشت وابو سفیان مشرک بود چون این خبر یافت گفت ذاک الفحل لا یقرع انفه واین مردی
عظیم الشانست پس بدامادی رسول راضی شد وَاللهُ قَدِيرٌ وخدای تواناست بر همه مقدورات
پس قادر است برانکه دشمنی را بدوستی بدل کند واسباب مودت را بر ایشان آسان کرداند وَاللهُ
غَفُورٌ وخدای آمرزنده است کسی را که موالاة کرده باشد با ایشان قبل از نهی رَحِيمٌ مهربان بر
برانکه بعد از نهی قطع مودة کرده باشد یا آمرزنده وبخشاینده است مرکسی را که اسلام آورد از مشرکان
از ابن عباس مرویست که قوم خزاعه وبنو مدلج را با حضرت رسالت صلعم عهد وپیمان بود که هرگز
قصد مسلمانان نکنند ودشمنان دین را یاری ندهند وبر عهد خود ثبات ورزیده قصد اهل اسلام
نمیکردند واعدای دین را حمایت نمی نمودند حق سبحانه درباره ایشان فرمود که لَا يَنْهَاكُمُ اللهُ نهی نمیکند
خدای شمارا ای مومنان عَنِ الَّذِينَ از آنکه ایشان لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ کارزار نکردند با شما فِي الدِّينِ در کار
دین وملة وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ وبیرون نکردند شمارا مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای ومنزلهای شما أَنْ تَبَرُّوهُمْ آنکه
نیکویی کنید با ایشان این بدل الذین یقاتلون است ای لا ینهاکم عن مبرة هولاء یعنی خدای منع
شما نکرده از نیکویی کردن شما در حق جماعة مذکوره وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ واز آنکه حکم بعدل کنید بسوی
ایشان وظلم نکنید بر ایشان تا موجب تالیف قلوب ایشان شود وسبب تشویق ایشان بایمان یا از آنکه
بفرستید قسطی وبهره برای ایشان از اطعمه در خانهای شماست از مطعومات یعنی از حکم کردن شمان بعدل
بجانب ایشان یا احسان نمودن بایشان نیز منع شما نکرده پس با ایشان نیکویی کنید وطریقه عدالة

مرعی دارید وگویند مراد باین جماعة کودکان وزنان کفارند که ایشانرا در قتل واخراج چندان مدخلی
نیست یا جماعتی که در مکه ایمان آوردند ومهاجرة نکردند إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
دوست میدارد عدل کنندکان یا احسان نمایندکان ونزد مقاتل این آیه بآیة القتال منسوخ شده و
گویند که قُتَيْلَة بنت العزی که مشرکه بود هدیه چند نزد دختر خود اسماء بنت ابی بکر آورد وی قبول نکرد
واذن نداد که در مدینه داخل شود حق سبحانه این آیه مذکوره فرو فرستاد پس هدیه بهر صورت بدخول او امر فرمود و
اورا قبول نمود ودر حق او اکرام واحسان بجای آورد ونزد بعضی حکم این آیه عام است بهرکه باین صفت متصف
باشد واجماع امتست که نیکویی با اهل حرب حرام نیست خواه قرابة داشته باشند یا نه وخلاف در دادن
زکوة وفطره وکفارات است بایشان ۰ اصحاب ما تجویز آن نمیکنند ومخالفان در آن با یکدیگر خلاف دارند
إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللهُ جز این نیست که نهی میکند خدای شمارا عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ از آنانکه کارزار کردند با شما
فِي الدِّينِ در دین ومذهب وَأَخْرَجُوكُمْ وبیرون کردند شمارا مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای شما وَظَاهَرُوا
وهم پشت شدند با اعادی ومعاونه نمودند ایشانرا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن شما أَنْ تَوَلَّوْهُمْ آنکه
دوستی کنید با ایشان این بدل اشتمالست از الذین یقاتلونکم ای انما ینهکم الله عن تولاهم لا یعنی
خدای منع فرمود از دوستی کردن شما با جماعتی که در مقام مقاتله درآمدند ودر اخراج شما ظهیر ومعین
یکدیگر شدند مراد کفار مکه اند که بعضی با اهل اسلام محاربه کردند وبرخی در اخراج ایشان تشجیع
نمودند وجمعی معاونه ساعیان کردند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ وهرکه دوست دارد ایشانرا فَأُولَئِكَ پس آن
گروه دوست دارندکان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر موضع میکنند
وبسبب این مستحق عذاب الیم وعقاب عظیم اند چه دوستی با خدا ودوستان خدا مساعد واز دوستی
دیگران غیر از عقوبت ابدی هیچ نگشاید آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از جمله شروط
این بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آنحضرت اورا باز فرستد واگر مسلمانی از مدینه روی بر
جانب مکه شتابد قریش اورا باز نگردانند وکتابی برین وجه نوشتند ومهر بر آن نهادند هنوز بحضرت
در حدیبیه بود که جماعتی مومنان از مکه گریخته بملازمة او از جمله سبیعه اسلمیه دختر حارث بحدیبیه
آمدند

آمد و اسلام آورد و شوهر او مسافر مخزومی و بروایتی صیفی بن راهب بیامد و گفت زوجه مرا بمن رد کن
که شرط صلح برین وجه بود که هر که از ما بتو آید رد کنی و هنوز گل مهری که بر صلح نامه نهاده ایم خشک
نشده جبرئیل آمد و گفت این شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مومنانرا بمشرکان
باز دهند پس این آیه بر رسول باز خواند که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا جاءکم المومنات
چون بیایند بشما زنان گرویده مهاجرات در حالتی که هجرت کننده اند از دار کفر بدار ایمان فامتحنوهن
پس بیازمایید ایشانرا برین وجه که ایشانرا سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر
نبوده و دوستی دیگران سبب آمدن نشده و بهیچ غرضی از اغراض دنیویه متعلق نبوده بلکه خاص برای
دوستی خدا و رسول و تدین بدین اسلام بانجانب آمده اند یا نظر کنید در اماراتی که موجب غلبه ظن
شود درینکه ایشان بسبب ایمان نه غیر آن باین صوب توجه نموده اند و تسمیه ایشان بمومنات قبل از
امتحان بجهة تصدیق ایشانست بزبان و تکلم بکلمه شهادة و عدم ظهور انچه منافی ایمانست از ایشان
و یا بجهة اشراف ایشان بر ایمان بواسطه امتحان الله اعلم خدای داناتر است بایمانهن بگرویدن ایشان
چه اوست که مطلع است بر اسرار ضمایر ذکر این قول با آنکه از جمله بدیهیاتست بجهة تنبیه است برآنکه
شما ای اهل اسلام هیچ راهی نیست بچیزی که بآن اطمینان نفس و یقین قلب حاصل شود در حقیقت
ایمان ایشان چه این مخصوصست بعلام الغیوب پس شما را درین باب امتحان کافیست و مدار و لهذا
احکام شرع بر ظاهر است تخ یا سوگند بایشان دهید و یا بقدر وسع و طاقت ملاحظه امارات کنید
فان علمتموهن پس اگر دانستید ایشانرا بغلبه ظن مومنات که مومنه اند فلا ترجعوهن پس باز
مگردانید ایشانرا الی الکفار بسوی ناگرویدگان مراد علم است که مسلمانانرا ممکن باشد و آن
ظن غالبست که حاصل شده باشد از احلاف مهاجرات یا از ظهور امارات و تسمیه آن بعلم ایذانست
بآنکه ظن غالب مانند علمست در وجوب عمل بآن و لهذا حضرت رسالت صلعم ممتحنه را گفت که بالله الذی
لا اله الا هو ما خرجت من بغض زوج بالله ما خرجت رغبة عن ارض الی ارض بالله ما خرجت
الا حبا لله و رسوله و مراد بکفار شوهران زنان ممتحنه اند لقوله لا هن نه این زنان حل لهم
التماس الدنیا بالله ما خرجت

للممتحنه ٩٩

حلال است مر کافرانرا و لا هم و نه آن کافران یحلون لهن حلال میشوند مر این زنانرا از برای آنکه ایمن
بود از آنکه ازواج اغوا و اضلال ایشان نکنند بجهة استیلاء ایشان برایشان و مظنه تدین زوجات بدین
ازواج تکرار بجهة مبالغه است یا بجهة مطابقه یا اول از برای حصول فرقه است و ثانی از برای منع
بر سبیل استیناف و آتوهم و بدهید شوهران ایشانرا ما انفقوا آنچه خرج کرده باشند از کابین
نه ماکول و ملبوس و باید دانست که وجوب وفا بانچه عقد صلح متضمن آنست کاهیست که از شروط
صحیحه باشد پس صلح حدیبیه اگرچه شامل رد هر کسیست که بدار اسلام آمده باشند لکن چون
مطلقست و قابل تقیید پس مقید خواهد بود بعدم اشتمال آن بر مفسده و از ضحاک منقولست که عهد
مشرکان با رسول درباره زنان باین طریق شده بود که هیچ زنی از ما نزد تو نیاید که بر دین تو نباشد
الا که اورا بسوی ما رد کنی و اگر بدین تو در آمده باشد و شوهر داشته باشد آنچه شوهر انفاق کرده
باشد از صداق برو رد نمایی و آنحضرت نیز باین طریقه با ایشان عهد کرده بود و بنابرین روایة احتیاج
صرف مطلق بمقید نباشد و از قتاده مرویست که این حکم بعد ازین منسوخ شد القصه حضرت رسالة
صلعم سبیعه را سوگند داد و مهری که مسافر باو داده بود گرفته باز گشت و آیه آمد و لا جناح علیکم
و هیچ اثمی و بزه نیست بر شما ان تنکحوهن آنکه بخواهید زنان مهاجره را چه اسلام فسخ نکاح کرده
میان ایشان و میان ازواج کفار ایشان پس شما را جایز است که ایشانرا بنکاح خود در آرید اذا
آتیتموهن چون داده باشید ایشانرا اجورهن مزدها یعنی مهرهای ایشانرا و تسمیه مهر باجر
بجهة آنست که مهر اجر بضع است و شرط ایتاء مهر در نکاح ایذانست بآنکه آنچه ازواج بایشان داده اند
از مهور قایم مقام مهر نیست در نکاح مستانف بعد ازین آیه عمر خطاب سبیعه را بنکاح خود در آورد
بر صداق معین و از جمله مهاجرات امیمه بنت بشر که در حباله ثابت بن دحداحه بود از او فرار نموده
بمدینه آمد و ثابت در آن روز کافر بود سعد اورا ابو سهل بن حنیف عقد بست و از او عبد الله بن سهل
متولد شد و از شعبی منقولست که زینب بنت رسول الله زن ابی العاص بن ربیع بود چون اسلام آورده
بپدر ملحق شد ابو العاص در مکه مقیم شد و مسلمان نشد و بعد از آنکه بمدینه آمد زینب اورا امان

داد پس اسلام او رد و رسول او را با زینب عقد بست و بمذهب حق زینب ربیبه حضرت بوده نه بنت او و از بعضی مرویست که ام کلثوم بنت عقبة بن ابی معیط هجرة نمود و اسلام آورد و او را دو برادر بود بمدینه آمدند و از او درخواست کردند که وی را با ایشان رد کنند فرمود که شرط میان ما و شما آن بود که مردان شما را رد کنیم نه زنان را و او را با ایشان رد نکرد و عدم جریان این شرط در نسا بجهة آن بود که زن چون مسلمان شد بر زوج کافر حرام گشت چنانکه گذشت پس رد جایز نباشد و نیز بجهة مباینه کفر و ایمانست اینکه میفرماید که ولا تمسکوا و چنگ در مزنید بعصم الکوافر بعقدهای زنان کافر یعنی باید که میان شما و ایشان علاقه زوجیه نباشد و اصل عصمة منع است و تسمیه نکاح بآن بجهة آنست که منکوحه در عصمة زوج و حباله اوست مرویست که بعد ازین نهی اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و از جمله ایشان عمر خطاب دو زن که در مکه داشت مطلقه ساخت یکی قریبه بنت ابی امیه بن مغیره بود که بعد از وی معویة بن ابی سفیان با او متزوج شد و هر دو مشرک بودند و دیگری ام کلثوم بنت عمرو بن جرول که خزاعیه بود و مادر عبد الله بن عمر و بعد از آن ابوجهم بن حذاقه بن غانم که از قوم او بود او را بخواست و هر دو بر کیش اهل شرک بودند و طلحه بن عبید الله اروی بنت ربیعه بن حارث بن عبد المطلب را از حباله خود بیرون کرد بعد از آنکه بمدینه مهاجرت کرد و اسلام آورد و اروی در مکه بر دین مشرک بماند و بعد از مدتی از مکه فرار نموده نزد سعید آمد و اسلام آورد و آنحضرت او را بخالد بن سعید بن عاص بن امیه داد و بدانکه آیه دالست بر آنکه عقد نکاح جایز نیست بر کافره خواه حربیه باشد یا ذمیه زیرا که آن شامل جمیع کوافر است و جایز نیست تخصیص آن بعابدة الوثن بجهة آنکه خصوص سبب مانع عمومیة آیت نمیشود چنانکه در کتب اصول مقرر شده واسئلوا و بخوانید از کفار ما انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهور ایشان یعنی هر گاه زنان شما مرتد شده بکفار لاحق گشته باشند مهری که بایشان داده باشید از کفار مطالبه کنید اگر مانع زنان شوند ولیسئلوا و باید که بخواهند کافران از شما ما انفقوا آنچه خرج کرده اند از مهور زوجات مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیه منقطع شد میان مؤمن و کافره و کافر و مؤمنه پس هر یک رد کنند مهر را که بصاحب خود داده اند ذلکم جمیع آنچه مذکور شد درین آیه حکم الله فرمان خدایست یحکم حکم میکند خدای بینکم میان شما این استینافیست یا حال از حکم بر حذف ضمیر ای یحکمه الله بینکم والله علیم و خدای داناست بمصالح شما حکیم

حکم کننده بانچه مقتضی حکمة اوست از حسن مرویست که در صدر اسلام مسلمه در تحت کافر بود و کافره در تحت مسلم پس باین آیه منسوخ شد و بدانکه اگر مهر مهاجره بر شئ محرم واقع شده باشد چون خمر و خنزیر یا زوج کافر چیزی باو نداده باشد دفع مهر برو واجب نیست و حکم در مهر در صورتیست که زوج مطالبه مهر کند نه اقربای زوجه پس اگر پدر یا برادران زوجه طلب مهر کنند واجب نیست دفع مهر بایشان و بر امام یا نایب اوست که مهر را از بیت المال بزوج کافر رساند و اگر این قضیه در شهری باشد که امام یا نایب او در آنجا نباشد بر مسلمانان واجب نیست دفع مهر بزوج و همه این احکام در زمان هدنه است پس اگر زنی بدون وقوع هدنه از بلاد شرک هجرت نماید دفع مهر واجب نیست و حری نفس و مال محقون نیست و ابو حنیفه باین آیه استدلال کرده بر صحه نکاح مهاجره بدون عده مگر گاهی که حامله باشد و این غلط است بجهة امکان اشتراط نکاح بعده همچنانکه قایلیست در حق حامله و آیه دالست بر وقوع فسخ نکاح بمجرد اسلام زوجات بدون ایقاع طلاق لیکن اگر اسلام ایشان قبل از دخول باشد فی الحال فسخ واقع میشود و اگر بعد از دخول باشد فسخ موقوفست بر انقضاء عده پس اگر زوج در اثناء عده اسلام آورد احق خواهد بود بزوجه خود و این حکم در غیر کتابیین است اما در ایشان آنست که اگر اسلام از جانب زوج باشد نکاح منفسخ نمیشود و اگر از جانب زوجه باشد حکم آن بر طریق سابق است و باقی احکام درین باب در کتب فقهیه مذکور است آورده اند که بعد ازین آیه مومنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند آیت آمد وان فاتکم و اگر فوت شود یعنی سبقت گیرد و بر هد از شما ای مومنان شیء من ازواجکم یکی از زنان شما الی الکفار بسوی کافران یعنی بدار الحرب شوند و مهر او بدست شما نیاید فعاقبتم پس از پی در آمد ایشان را و غنیمت ایشان بدست شما در آید و در کشاف آورده که عاقبتم مشتق از عقبه است بمعنی نوبه یعنی بیاید نوبه شما از ادا کردن مهر باین وجه که در عاقبت شما بر ایشان ظفر یابید و غنیمت بدست شما آید تشبیه نموده آنچه بان حکم فرموده بر مسلمانان و کافران که آن اداء مهور مسلمانانست مهورة کفار را در یکنوبه و اداء کفار مهور نساء مسلمانان را نوبه دیگر بامری که متعاقب یکدیگر باشند مثل تعاقب در رکوب و غیر آن و گویند عاقبتم مشتقست از عقبی بمعنی غنیمت یعنی برسید بعقبا که آن غنیمت گرفتن است از کفار یا آنکه عقوبت کنید ایشان را بقتال تا آنکه

زیرا که زوج او حربیه

غنیمت کیرید از ایشان یا از پس ایشان بمانید و عاقبت امر شما باز کردد فَاٰتُوا الَّذِیْنَ ذَهَبَتْ پس بدهید انانرا
که رفته اند اَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافتند مِثْلَ مَآ اَنْفَقُوْا مانند انچه نفقه کردند از مهر
زنان و بدانکه ایقاع لفظ شی در موقع اخذ بجهة تحقیر زنان مرتده است و مبالغه در تعمیم یا انکه مراد شی
از مهور ایشان باشد یعنی اکر چیزی از مهرهای زنان مرتده از شما فوت شود و نزد کفار بماند و نتوانید
که از ایشان اخذ نمایید پس وقتی که نوبت ظفر شما رسد مهرهای آن زنانرا از غنیمت باز واج ایشان در سانید
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدای در مجاوزت امر او اَلَّذِیْ اَنْتُمْ آن خدایی که شما بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ بدو کرویده
کانید چه ایمان باو مقتضی پرهیز بدنست از عقاب او از ابن عباس مرویست که شش تن از زنان مومنان مهاجر
مرتد شده بنزد کفار رفتند اول ام حکم بنت ابی سفیان که زن عیاض بن شداد فهری بود دوم فاطمه بنت امیه
بن مغیره که زوجه عمر بن خطاب و خواهر ام سلمه بود و در وقتی که عمر اراده مهاجرة کرد از او امتناع نموده مرتد شد
و بکفار ملحق کشت و سیم بروع بنت عقبه که منکوحه شماس بن عثمان بود چهارم عبده بنت عبد العزی بن
نضله که زن عمرو بن عبدود بود پنجم هند بنت ابی جهل که زوجه هشام بن عاص بود ششم کلثوم بنت جرول
که آن نیز زن عمر بود پس عمر از غنیمت مهور ایشان را بشوهران ایشان داد آورده اند که روز فتح مکه چون سید
عالم صلعم بر کوه صفا بر آمده با رجال مکه بر اسلام و جهاد بیعت کرد زنان ایشان نیز در مقام متابعه متابعه میل
کردند حق سبحانه طریق مبایعه ایشان را و شرایط آنرا بحبیب خود تعلیم نموده فرمود که یٰٓاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر خبر
دهنده یا ای بلند قدر و عالی مرتبه اِذَا جَآءَكَ الْمُؤْمِنٰتُ چون بیایند بتو زنان کرویده یعنی به نیت
کرویدن یُبَایِعْنَكَ مبایعت کنند با تو عَلٰٓی اَنْ لَّا یُشْرِكْنَ بر آنکه شریک نیارند و شریک نکیرند بِاللّٰهِ شَیْـًٔا
بخدا چیزی را از اصنام و اوثان وَلَا یَسْرِقْنَ و دزدی نکنند از مال شوهران و از غیر ایشان وَلَا یَزْنِیْنَ و زنا
نکنند وَلَا یَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ و نکشند فرزندان خود را مراد دختران اند که زنده در خاک میکردند
یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او نیفکنند وَلَا یَاْتِیْنَ بِبُهْتَانٍ و نیایند بدروغی که از روی جهل
یَفْتَرِیْنَهٗ بربافته باشند آنرا بَیْنَ اَیْدِیْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ میان دستها و پایهای خود این کنایتست از زن
که بدروغ بر شوهر خود بندد بچه بطن که میان هر دو دست است برداشته است ولد را و فرج که در

میان هر دو پایهاست از و ولد حاصل کشته مراد آنست که فرزند حرام زاده نیارند و بدروغ اسناد آن بشوهر نکنند
یا ذکر بین ایدیهن و ارجلهن باعتبار آنست که چون فرزند متولد میشود مادر او را در دست و پای خود آورده
می پرورد و نزد بعضی مراد قذف محصنات است و اضافه اولاد غیر از زواج و غیر آن از اقسام کذب وَلَا یَعْصِیْنَكَ
و عاصی نشوند در تو فِیْ مَعْرُوْفٍ در کردار نیکو که بایشان امر کنی تسمیه آن بجهة معروف آنست که عقل معرفت
بان بجهة عظم حسن آن و تقیید بمعروف با آنکه رسول امر نمیکند مکر بآن کفته است بر آنکه جایز نیست طاعة مخلوق
در معصیت خالق و مفسران در تفسیر معروف در این مقام خلاف کرده اند بعضی کفته اند که مراد هر چیزیست که
موافق طاعة خدا باشد و نزد بعضی دیکر مراد آنست که با هیچ مردی غیر محرم در خلوة ننشیند و ابن زید بر بنشست
که نوحه نکنند و جامه ندرند و موی نکنند و روی نخراشند و سر نتراشند و سلیطه نباشند و شعر
نخوانند و با نامحرم سخن نکنند و با ایشان ننشینید و تفسیر اول اولی است بجهة عموم و شمول لفظ حاصل که حق سبحانه
میفرماید که ای محمد چون زنان باین شرایط بیعت کنند فَبَایِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان و ضامن ثواب ایشان شو
در وفا نمودن باین شروط بخاری در صحیح خود آورده که زهرا از عروه و عروه از عایشه روایة کرده که بیعت پیغمبر صلعم
با زنان سخن بود و دست آنحضرت دست هیچ زنرا مس نکرد و قول آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند
و بعد از ان آنحضرت دست مبارک خود در آن آب فرو برد و از شعبی منقولست که بیعت ایشان از ورای ثیاب بود
باین وجه که آنحضرت جامه بر دست خود انداخت و با ایشان مبایعت فرمود و بعضی دیکر کفته اند که رسول
جامه در میان خود و آن زنان بینداخت و یکسر آنرا در دست خود کرفت و یکسر دیکر زنان در دست کرفتند و بیعت
کردند و در روایت دیکر آمده که امیه خواهر خدیجه را فرمود تا بیعت از زنان فرا کرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ
و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای از انچه کرده اند در حالت کفر اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بتحقیق که خدای
آمرزنده است کناهان کسانی که بیعت کنند رَحِیْمٌ مهربان بر ایشان که توفیق ایمان و توبه داده بزرکی فرموده
که مردم میکویند که رحمة موقوفست بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میکویم ایمان موقوفست
برحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نبخشد کسی بدولة ایمان نرسد بعد از نزول این آیه رسول قصد مبایعه زنان
نمود بشرایط مذکوره و فرمود کیا بایعکن الا تشرکن بالله مبایعه میکنم با شما از انکه شریک نیارید بخدا هند دختر

عتبه که زن بوسفیان بود در میان زنان ایستاده بود و مقنعه در سر خود کشیده بجهة ترس انکه رسول او را
او را نشناسد چون این سخن بشنید گفت یا رسول الله با ما در اخذ بیعة تاکیدی کردی که با مردان مانکردی
وازین بجهة آن گفت که سخن با مردان ایشان همین بر اسلام و جهاد مبایعه نموده بود و بعد از ان فرمود که ولا یسرقن
هند گفت ابو سفیان مردی بخیل است و من از مال او بسیار اخذ کردم بدون اذن او ندانم حلالست یا نه ابو
سفیان حاضر بود گفت هرچه برگرفتی و خواهی گرفت بر تو حلالست رسول بخندید و او را بشناخت و گفت انک
لهند بنت عتبه تو هندی گفت نعم یا رسول الله عفو فرما از انچه گذشت که خدای از تو عفو کناد و بمقاصد و مطالب
خودت برساناد و این بسبب آن گفت که در احد جگر حمزه را شکافته بود و مضغ کرده بعد از ان فرمود که ولا یزنین
هند گفت آیا زن آزاد زنا کند عمر در پایین صفا استاده بود چون این سخن بشنید بخندید بجهة انکه در جاهلیة
میان او و هند این نوع فعل قبیح واقع شده بود پس فرمود که ولا یقتلن اولادهن هند گفت ما ایشانرا می پروردیم
در حالة کودکی و شما ایشانرا میکشید در وقتی که بزرگ میشود و این را برای آن گفت که پسر او حنظله بن ابی سفیان
در روز بدر بر دست امیر المومنین صلوات الله علیه و آله بقتل رسیده بود رسول از استماع این سخن تبسم نمود
و عمر بخندید بر وجهی که بر پشت افتاد و دیگر فرمود که ولا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن
هند گفت بهتان فعل قبیح است و تو ما را امر نمیکنی مگر برشد و مکارم اخلاق و بعد از ان فرمود که ولا یعصینک
فی معروف هند گفت بخدا سوگند که ما نه برای آن اینجا حاضر شدیم که در تو عاصی شویم و انچه فرمایی خلاف
آن کنیم پس همه زنان با این شرایط با رسول بیعت کردند و رسول دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید
و وجه در بیعت زنان با انکه از اهل نصرت و محاربه نبودند اخذ عهد است بر ایشان بانچه صلاح دین ایشانست
از حقوقی که متعلق بانفس و ازواج ایشان باشد تا بتضییع آن میل نکنند و بان مساهله ننمایند آورده اند
که جمعی از درویشان اهل اسلام با یهودان دوستی میکردند و خبر مسلمانان بدیشان میگفتند و بسبب آن
طعام و میوه از ایشان میگرفتند حق سبحانه ایشانرا از آن نهی فرمود و گفت یا ایها الذین امنوا ای کسانی
که ایمان آورده اید بخدا و رسول لا تتولوا دوستی مکنید و موده مورزید قوما غضب الله علیهم گروهی را
که خشم گرفته است خدای بر ایشان و ایشانرا با آتش سخط و غیظ خود سوخته مراد یهودانند قد یئسوا

بتحقیق که نومید شده اند ایشان من الآخرة از ثواب آخرة چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت حضرت
رسالة که در توریة است با انکه معرفة دارند بصدق آنحضرت ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی
نخواهد بود پس ناامید ند از آن کما یئس الکفار همچنانکه ناامید شده اند کافران من اصحاب القبور از اهل
گورها یعنی از مبعوث شدن مردها در نشاه آخرة یا از رجوع مردگان خود بدیشان یا رسیدن خبر آنها
بایشان و گویند جادو سحر و بیان کفار است یعنی یهود ناامید ند از ثواب عقبا همچنانکه کافران مرده که برای
العین قبح حال و بدی مآل خود را دیده اند و بعلم الیقین عاقبة خود را دانسته و از نعم آنجهانی بکلی قطع امید
کرده و وضع ظاهر در موضع ضمیر بنا بر معنی اول و آخر بجهة دلالتست بر انکه سبب یاس ایشان کفر است
سورة الصف و این را سورة الحواریین و سوره عیسی نیز گویند و در مدینه نازل گشته و چهارده آیتست بلا خلاف
ابی بن کعب از سید ص روایه کند که هر که سوره عیسی بخواند عیسی ع از برای او استغفار کند و صلوات فرستد براو
مادام که در دنیا باشد و روز قیامة رفیق او باشد و او را ثواب حواریان بدهند و ابو بصیر از ابی جعفر ع روایت
کرده که هر که سورة الصف بخواند و در فرایض و نوافل بر آن مداومت نماید حق سبحانه او را در صف ملایکه و انبیا
جای دهد و باید دانست که چون حق سبحانه ختم سورة الممتحنة نمود بقطع موالاة کافران افتتاح این سوره کرد
بایجاب قطع این موالاة ظاهرا و باطنا و بعد از ان امر بندگان فرمود بجهاد کردن با ایشان و گفت بسم الله الرحمن
الرحیم سبح لله به پاکی و پاکی زکی یاد کرد خدا را ما فی السموات انچه در آسمانهاست از علویات و ما فی الارض و انچه
در زمینهاست از سفلیات و هو العزیز و او غالبست که در حکم کردن بهیچ وجه مغلوب نگردد الحکیم درست
کار که خلل بافعال او راه نیابد ذکر این کلام با انکه در سوره ما تقدم مذکور شده بجهة استفتاح سوره است
بتعظیم او سبحانه از روی تسبیح و تقدیس و تکریم مانند استفتاح سوره به بسم الله الرحمن الرحیم از مقاتل
و کلبی روایتست که جمعی از اصحاب بان قدوه احباب ص گفتند که یا رسول الله اگر بدانیم که دوسترین عمل نزد خدای
کدام است ما انفس و اموال خود را در ان بذل کنیم و بجان در آن بکوشیم حق سبحانه آیه ان الله یحب الذین
یقاتلون فی سبیله که بعد ازین مذکور خواهد شد انزال فرمود و چون روز احد رسید بقول خود عمل نکرده
از جهاد فرار نمودند و سنگ راسا با معدودی چند در میان کفار بگذاشتند و بجهة آن سر مبارک آنحضرت و دندان

دباغیه او بسنگ جفای مشرکان شکسته شد حق سبحانه توبیخ ایشان فرمود باین آیه که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای
کسانی که ایمان آورده اید لِمَ تَقُولُونَ چرا میگویید مَا لَا تَفْعَلُونَ آنچیزی را که نمیکنید کَبُرَ بزرگست مَقْتًا از روی
شدة غضب و خشم عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای أَنْ تَقُولُوا آنکه بگویید مَا لَا تَفْعَلُونَ آنچه نخواهید کرد بدانکه لم مرکبست
از حرف جر و ما استفهام و حذف الف آن با حرف جر در کلام عرب بسیار است بجهة کثرة استعمال و ما نیز ابدا
بم و فیم و مم و عم و الام و علام و در خطبه اول نهج البلاغه که منسوبست با میر المؤمنین صلوات الله علیه
مذکور است که وَمَنْ قَالَ فِیمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَمَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ و مولانا شرف الدین علی یزدی قدس
سره در مدح امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام فرموده إِلَامَ الْأَمْرُ وَحَتَّى مَتَى أُعَاتَبُ فِی حُبِّ هَذَا الْفَتَى فَهَلْ زُوِّجَ
فَاطِمَ غَیْرُهُ وَفِی غَیْرِهِ هَلْ أَتَى و در کبر مقتا نحو است بدون لفظ آن و این از افصح کلام است و ابلغ آن و معنی
تعجب تعظیم امر است در قلوب زیرا که تعجب نمی باشد مگر از چیزی که از نظایر و امثال خود خارج باشد و اسناد کبر بان
بجهة آنست که مقت بمعنی اشد بغض است و ابلغ آن و مدعم ذکر کبر مقت ان تقولوا ما لا تفعلون در مقام کبر
مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بجهة آنست که تا دلالت کند بر اشد به و الخشیه آن نزد خدا چه تبوک
کبر مقت شیء نزد خدای دالست بر غایت و نهایت شدة و فحش آن و نزد اکثر علما آنست که این آیه اگرچه بسببی خاص
نازل شده اما مراد عام است یعنی هر که سخنی گوید و نکند در این عتاب داخلست پس علمایی که خلق را بعمل
خیر ارشاد نمایند و خود ترک آن کنند درین توبیخ داخلند و موید اینست قوله تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ و
تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و در خبر است که حضرت رسالت ص در شب معراج دید که لبهای چنین کسانی بمقراض آتشین
می برید شد و بباید دانست که قول بدون فعل بر دو نوع است یکی آنکه شخصی گوید که کرده ام و حال آنکه نکرده باشد
و این قسم مستقبح و مذموم است عقلا و شرعا دوم آنکه گوید که این کار خواهم کرد و نکند و این بدو طریق است
یکی آنکه عازم باشد بر آنکه آنرا بفعل بیارد و این نیز مثل قول اولست دوم آنست که عزم او مطابق قول او
باشد یعنی جازم باشد که آنرا بفعل آرد اما از بیمه که نمیداند که در ثانی الحال بفعل آن موفق خواهد شد یا نه
در مظنه کذبست پس سزاوار آنست که این قسم را مقترن دارد بلفظ ان شاء الله و مرویست که یکی از اکابر را گفتند
که از برای ما موعظه فرمای جواب نداد نوبتی دیگر او را التماس این معنی کردند گفت أَتَأْمُرُونِی أَنْ أَقُولَ مَا لا أفعل

تفعلون

تفعلون ر

تفعلون ر

واستعجل مقت الله ایا مرا امر میکنید که چیزی بگویم که خود بان کار نکنم و بجهة آن مقت خدا را بر خود نازل
سازم و بدانکه در سبب نزول این آیه چند قول دیگر هست از محمد بن کعب روایتست که سه نفر از اصحاب
از ثواب شهدای بدر را اخبار کرد ایشان گفتند چون وقت جهاد بدر در رسد ما در مقابله ثابت
قدم شویم و از آن فرار ننمائیم و چون روز بدر رسید از جهاد فرار کردند حق سبحانه این آیه مشتمل بر معاتبه انزال فرمود و
ایشانرا بان سرزنش نمود و از ذمیاطی منقولست که اصحاب بحضرت رسالت ص گفتند یا کاش عملی بجای آریم که ما را از
حفره نیران برهاند و بروضه جنان و بتحفه روح و ریحان رساند حق سبحانه این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم
علی تجارة تا آخر پیغمبر فرمود که ای یاران آنچه میجستید نازل شد یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رهایی بخشد و
بعلای علیین فرود آرد ایمان و جهاد است چون محل جهاد در رسید اصحاب بجهة خوف موت و کراهة فوت ازان
متثاقل گشته متقاعد شدند و حق سبحانه آیه مذکوره فرو فرستاد و ایشانرا بان عتاب فرمود و سعید بن مسیب فرموده
که مردی رسول و اصحاب را رنجانیدی و در روز بدر صهیب وی را بکشت رسول از کشته شدن وی خوشحال شد
و گفت که وی را بکشت از میان قوم یکی بدروغ گفت من او را کشتم تا او را ثنا گویند و ستایش نمایند چنانکه حق تعالی میفرماید
که یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا عمر خطاب و عبد الرحمن عوف گفتند دروغ میگوید صهیب او را بقتل رسانید و
حاضر بود او را گفتند چرا نمیگوئی که من او را کشتم گفت وی را برای خدای و طمع ثواب کشتم نه برای لاف زدن و اظهار
جلادة نمودن رسول فرمود یا ابا یحیی تو او را کشتی گفت نعم یا رسول الله پس حق سبحانه این آیه نازل ساخت و نزد بعضی
دیگر خطاب راجع است بمنافقان که اظهار ایمان میکنند بدون ابطان آن و بنابرین ندا بایشان بعنوان ایمان
بر سبیل تهکم باشد و چیزی که دلالة میکند بر آنکه مقت متعلق است بقول کسانی که در قتال وعده ثبات
دادند و بعد از آن بان وفا نکردند آنست که حق سبحانه در عقب این فرموده که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای یُحِبُّ الَّذِینَ
یُقَاتِلُونَ دوست میدارد آنانرا که کارزار کنند فِی سَبِیلِهِ در راه خدای صَفًّا این مصدر است بمعنی فاعل صافین
و ایراد آن در مورد صفت بجهة مبالغه است و نصب آن بر حالیة است از ضمیر یقاتلون یعنی خدای دوست میدارد
جهاد کنندگان را در حالتی که صف زده اند در برابر اعدا و میتواند بود که منصوب بر مصدر نیز باشد و تقدیر اینکه یصفون
صفا یعنی صف زده اند در معرکه جهاد صف زدنی و قوله کَأَنَّهُمْ بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ حالست از ضمیری که مستکن است

در صفا یعنی صف زدگانند بر حالتی که گویا ایشان بناهای اند از ارزیر ریخته شده این کنایتیست از استحکام ثبات
اقدام ایشان در معرکهٔ حرب و بیکدیگر چسبیدن بر وجهی که از غایت اتصال در صفوف تنالهیچ فرجه در میان
ایشان پیدا نمیشود یا آنکه در احکام و اتصال و استقامت مثل حایط ممدود ند که آنرا از ارزیر ریخته باشند
ومیتواند بود که یاد راستواری و ثبات قدم و اجتماع کلمه مانند بنیان مرصوص اند و گویند که این صفت صف پیادگانست
چه سواران باین صفت صف نمیزنند و محبت ایراست که پیادگان از در حرب بر سواران تفضیل مینهند حاصل که حق سبحانه
درین کلام اعلام بندگان فرموده باینکه واجبست ثبات قدم در معرکه جدال و عدم انتقال از مکان خود در وقت
قتال مانند رسوخ بنای مرصوص و عدم ذهاب آن از مکان خود و معنی محبت خدا بنده اعطای مثوبات و رفع درجات اوست
قال علی اذا صف فی القتال کانه بنیان مرصوص فانزل الله هذه الآیه یعنی امیر المومنین صلوات الله علیه چون در صف
قیام مینمود گویا که صف آن صفدر چون دیوار متین و جدار مستحکم بود و چون این حال محبوب و مرضی حق سبحانه بود
واین کیفیه شیمه مرتضا و شیوهٔ اولیاء این آیه در حق آن سرور نزول یافت و براء بن الحسین از زهیر بن علی از ضحاک
روایه میکند که ضحاک فرمود من از ابن عباس شنیدم که آن جماعه که خدای تعالی درین آیه ثناء ایشان کرده است و اظهار
محبة ایشان نمود علی بن ابی طالب و حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن حارث و مقداد اسود و در روایه کلبی از ابی صالح
از ابن عباس چنین مذکور است که این آیه در شان علی بن ابی طالب و حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن حارث و سهل بن
حنیف و حارث بن ابی صمت و ابی دجانه نزول یافت و بر هر تقدیر شاه اولیا ممدوح و محبوب خالق الارض و السماست
و حدیث حضرت رسالت پناهی صم در حق امیر المومنین صلوات الله علیه که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه
الله و رسوله کرار غیر فرار نیز دالست بر آنکه آنحضرت سرور و سالار این جماعتیست که حق سبحانه درین آیه
وافی هدایه ایشانرا بمحبت و رافت خود نوازش فرموده و ثبات قدم و رسوخ ایشانرا در معرکه جهاد ببنیان مرصوص
تشبیه نموده پس مراد ازین آیه آنحضرت باشد و اتباع او که در معارک قتال و جدال اقتفا باو نموده ثابت و راسخ
بوده اند نه جماعتی که مکرر از حروب اعدا فرار نموده کوس جبانه در میان اهل شجاعت زده اند و علم بی حمیتی
و بی غیرتی در میان ایشان بر افراشته اند و بجهت آن بدنام و رسوای آخرت گشته اند و بعد از ذکر عباد بر
ثبات اقدام در جهاد بیان مینماید صدق و ثبات عزیمه موسی را بر صبر نمودن در اذیه قوم خود بجهت تسلیه

از نزد خود و مقاتل بن سلیمان از ضحاک روایه کرده و ضحاک از ابن عباس که او فرمود که ان

شاه ع

حضرت رسالت در شکیبایی بر تکذیب امة و میفرماید که وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و یاد کن ای محمد آنگه گفت
موسی مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند یَا قَوْمِ ای گروه من لِمَ تُؤْذُونَنِي چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان
من و انکار نمودن آیات و معجزات و اظهار استنقاص و عیب من و افترا و بهتان نهادن بر من چه ایشان گاهی او را
ساحر میگفتند و زمانی او را مجنون نام مینهادند و وقتی اسناد برص و ادره باو میکردند و محلی اسم زانی بر او اطلاق
میکردند چنانکه در قصه قارون مذکور شد و زمانی نسبت قتل هرون باو میدادند و غیر آن از انواع ایذا چون گفتن
اجعل لنا الها کما لهم آلهة و اذهب انت و ربک فقاتلا و عبادت گوساله کردن و طلب رؤیه خدا از و نمودن
و قوله وَقَد تَّعْلَمُونَ حالست از ضمیر تؤذوننی و ذکر قد از برای تاکید علم و ایراد جمله حالیه بجهت انکار ایذاء ایشان
یعنی چرا مرا آزار میدهید و حال آنکه بیقین میدانید أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ آنکه من فرستاده خدایم بجانب
شما با معجزات بینه بر صحة رسالت خود و شما را شبهه نیست در صدق دعوی من و رسول باید که محترم و مکرم
باشد پس احترام مرا مرعی دارید و فرمان مرا بجای آرید و در طریق عناد و طغیان سلوک منمائید ایشان
بر ضلالت و جهالت خود ثابت شده سخن او را بسمع قبول اصغا نکردند و دست از ایذا و آزار او بر نداشتند
فَلَمَّا زَاغُوا پس آنهنگام که بگشتند از قبول فرمان موسی با وجود ادله باهره بر صدق او أَزَاغَ اللَّهُ بگردانید
خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا از استقامت یقین یعنی منع الطاف خود نمود و ایشانرا در بادیه خذلان فرو گذاشت
تا در طریق ضلالت بمانند و بصراط مستقیم نرسیدند وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه راست نمی نماید با عطای
الطاف یا بمثوبه و کرامت و جنة الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروهی را که بیرون رفته اند از دایره فرمان بجهت ایشان
میکنند فرط عناد و طغیان چه این منع الطاف هادیه است از حضرت منان بلکه تخلیه ایشان میکند بحال
خودشان و امیگذارد و نظر لطف از ایشان میگیرد جایز نیست که مراد از ازاغه قلوب ایشان باشد از ایمان بدون
مانع الطاف زیرا که در نظر عقل و شرع ممنوع است که بی مانعی حق سبحانه رفع ایمان کند از بندگان وَإِذْ قَالَ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ و یاد کن این را نیز که گفت عیسی پسر مریم مر امت خود را يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب إِنِّي
رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُم بدرستی که من فرستاده خدایم بسوی شما بحجة و برهان ذکر یا بنی اسرائیل بدون یا قوم چنانکه
در قول موسی واقع شده بود بجهة آنست که عیسی را نسبی نبود در میان بنی اسرائیل یا قوم او باشند و قوله مُصَدِّقًا

حالست از معنی ارسال که در رسولست نه از جار و مجرور زیرا که ان ظرف لغواست بجهة انکه صله رسولست
پس عامل نتواند بود زیرا که حرف جر بنفسها عمل نمیکند مکر بواسطه انچه در و باشد از معنی فعل و چون صله
واقع شد بمعنی فعل معنی فعل از و مسلوب کشت پس چکونه عمل تواند کرد حاصل که عیسی بر بنی اسرائیل کفت
که من فرستاده شده ام بشما در حالتی که باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ من انچه پیش از منست
از کتاب توریة که بر موسی نازل شده است یعنی تصدیق کرده ام که ان از نزد خداست وَمُبَشِّرًا و مژده
دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده که می اید بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس من اسْمُهُ أَحْمَدُ
نام او احمد و ان بمعنی ستاینده تراست یعنی ستایش او مر خدا را نسبت بستایش انبیا بیشتر است یا ستوده تر یعنی
ستایش و را بیشتر از ستایش دیکر میکنند بجهة انکه محاسن اخلاق او بیشتر از همه کس است و ذکر تصدیق
بتوریه که اول کتب مشهوره ایست که انبیا بان حکم کرده اند و تبشیر پیغمبر ما که خاتم پیغمبرانست دالست
بر انکه مراد عیسی ازین قول انست که دین و مذهب من تصدیقست بکتب خدا و جمیع انبیای متقدم
و متاخر و در بعضی روایه امده که ترجمه کلام عیسی بحواریان برین وجهست که انی ذاهب الی ربکم
والفارقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد است یعنی من میروم بجانب آفریدکار خود و آفریدکار شما و احمد
که خاتم پیغمبرانست بعد از من خواهد بود و محمد بن جبیر بن مطعم از پدر خود روایه کرده که پیغمبر ص فرمود
که ان لی اسماء انا احمد و انا محمد و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی
قدمی و انا العاقب الذی لیس بعدی نبی مرا نامهای متعدد ست من احمدم و محمدم و ماحی ام که حق سبحانه
بسبب من محو کفر کرده و حاشرم که مردمان بر قدم من محشور شوند و عاقبم که هیچ پیغمبری در عقب من
نباشد و در تبیان آورده که اسم انحضرت بسریانی مسیمیا ست و معنی او اینکه بفرستد خدای او را
بشما بعد از مسیح و از کعب منقولست که حواریان بعیسی کفتند یا روح الله هل بعدنا امة بعد
ما امتی دیکر خواهند بود فرمود نعم امة احمد حکماء علماء ابرار اتقیاء کانهم من الفقه انبیاء یرضون من الله
بالیسیر من الرزق و یرضی الله منهم بالیسیر من العمل بلی بعد از ما امة احمد خواهند بود که خاتم پیغمبرانست
وایشان حکیمان و عالمان باشند و نیکوکاران و پرهیزکاران و در علم شریعة بمرتبه رسیده باشند

که گویا

که گویا پیغمبرانند خوشنود باشند از خدا باندک روزیی و خدا از ایشان خوشنود باشد باندک کردار
حاصل که آیه مذکوره متضمن که عیسی علی نبینا و علیه السلام بشارت فرموده بوجود با جود محمد ص و اصحاب
خود را اخبار نموده بنبوت و رسالت او و امر فرموده ایشانرا بایمان آوردن باو و این بشارت متضمن معجزه عیسی است
نزد ظهور او فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس انهنکام که امد احمد ص بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن و آیات هویدا قَالُوا کفتند بیشترین
بنی اسرائیل هَذَا اینکه او بما می نماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادوییست آشکارا که بر هیچ کس پوشیده و پنهان نیست و بنزد بعضی
ضمیر جاء راجع است بعیسی یعنی چون عیسی بایشان امد و معجزات بینه بایشان نمود مثل احیاء موتی و ابرا اکمه
و ابرص کفتند این سحریست نمایان و میتواند بود که مشار الیه هذا حضرت رسالت باشد یا عیسی و وجه تسمیه او
بسحر جهة مبالغه باشد مثل زید عدل و مؤید اینست قراءة حمزه و کسائی که هذا ساحر مبین پس معنی انست
که احمد یا عیسی ساحریست آشکارا وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدا
دروغ را یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و تصدیق معجزات او ننماید و کوید که خدای او را برسالت نفرستاده وَهُوَ يُدْعَى
و حال انکه خوانده میشود ان مفتری یعنی پیغمبر خدا او را میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتملست
بر خیر و صلاح دنیا و فوز و نجاح عقبا استفهام از برای تقریر حکم مذکور است یعنی هیچکس ظالمتر از شخصی نیست
که حق سبحانه او را بزبان پیغمبر خود دعوت کند بدین اسلام که متضمن سعادة دارینست و او بجای
اجابة ان کذب بر خدا افترا کند و معجزات ظاهره و آیات باهره پیغمبر او را سحر داند که مستلزم کذب
و تمویه است وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ کروه ستمکارانرا که بسبب رسوخ کفر
از صراط مستقیم و دین قویم تجاوز نموده باشند مراد انست که حق سبحانه الطاف که سبب هدایه است
از ایشان باز دارد و ایشانرا در بادیه خذلان فرو کذارد بسبب فرط عناد و طغیان ایشان یا در روز
قیامت طریق جنت را بایشان ننماید بواسطه کفر و عصیان ایشان و در بعضی روایة امده که نضر بن حارث
کفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد نمود حق
سبحانه بجهة رد قول او این آیه فرستاد که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان
درباره کفار و خدای هادی کسانی نیست که بجهة توغل در عناد از جاده اسلام منحرف شده اند و بتشویق

شیطانی وتمویهات نفسانی مغرور کشته در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسالت فرونیامد
کعب بن اشرف کفت مژده شمارا ای کروه یهود که خدای محمد نور او را فرونشانید وکار او با تمام نرسید چون
رسید این سخن با حضرت رسید غبار ملال بر آینه دل مبارک وی نشست جبرئیل بجهة رفع ان این
آیه آورد که یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا لام زایده است از برای تاکید اراده چه لام جاره متضمن معنی اراده است
مثل لام جئتک لاکرامک که بمعنی لاراده اکرامک است پس اصل ان یریدون ان یطفئوا است یعنی
میخواهند انکه فرونشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را ومیتواند بود که مفعول یریدون محذوف باشد وتقدیر اینکه
یریدون الافتراء لیطفئوا وبنابرین لام از برای علة باشد یعنی اراده میکنند افترا بر خدا یا بر پیغمبر
یا بنشانند نور حق را که دین اسلام است یا قرآن یا حجة واضحه ومعجزه باهره بر صدق حضرت رسالت
بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بطعن کردن در ان بکفتار ناپسندیده وسخن بی ادبانه که در حکم تراکم ظلامست
این هکلست بکفار در اراده ابطال ناصواب هذا سحر مبین یا غیر ان یعنی حال ایشان درین اطفا مثل
کسیست که بدهن باد دمد در نور آفتاب تا ان را بنشاند وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وخدای تمام کرداننده است نور خود را
یعنی روشنی دین وشریعة سید المرسلین را باظهار کلمه اسلام وتایید سید انام واعلاء دین وشریعت
ورسانیدن ان بغایت نهایت تا روز قیامة وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ واکرچه کراهت دارند نا کرویدکان از اتمام ان و
کراهت ایشانرا اثری نیست در اطفای چراغ صدق وصواب همچو اراده خفاش که غیر موثر است در نابودن
آفتاب ونعم ما قیل شب پره کر وصل آفتاب نخواهد دولت بازار آفتاب نکاهد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست انخدایی که
فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَىٰ بچیزی که سبب هدایه است یعنی قران یا معجزه وَدِينِ الْحَقِّ وبمذهب درست و
راست که ملة حنیفیه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش وملة وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
واکرچه کاره هند مشرکان از اظهار دین محمدی را که مشتملست بر اثبات توحید وابطال شرک وفی الواقع
این وعده که حق سبحانه داده از ممکن قوة بفعل امده چه هیچ دینی از ادیان باقی نمانده که بدین اسلام مقهور
ومغلوب نشده وکویند که این در وقت نزول عیسی وخروج صاحب الامر خواهد بود که همه اهل زمین اسلام
قبول کنند وعیاشی باسناد خود از عمران بن میثم روایت از عبایه نقل کرده که امیر المومنین صلوات الله علیه و آله

فرموده

فرموده که اعلای کلمه اسلام وغالب شدن ان بعد ازین زمان خواهد بود پس کفت فو الذی نفسی بیده
حتی لا یبقی قریه الا ینادی فیها بشهادة ان لا اله الا الله بکرة وعشیا بحق انکسی که نفس من بید قدرت
اوست که دین اسلام را غالب کرداند بر جمیع ادیان تا انکه باقی نماند هیچ دهی الا که بامداد وشبانکاه
در وندای لا اله الا الله محمد رسول الله شنوند وبعد از تقدیم ذکر رسول صلعم امر میفرماید بندکانرا بقبول قول او ونصرت
دین او بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را وراه نمایم عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنجِيكُم بر بازرکانی
که نجات دهد وبرهاند شما را مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک که آتش دوزخ است وانواع عقوبات او واین کلام بر صورة
عرض است بر سبیل تلطف در استدعاء بعملی که منجی باشد از عذاب اخروی وقوله تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ استینافست از
برای تجارت منجیه فکانه بعد ازین قول استفسار کرده اند که چه عمل کنیم که موجب نجات ما باشد وسبحانه جواب داده
که عمل منجی انست که ایمان آورید بخدا ورسول او وَتُجَاهِدُونَ وکارزار کنید با کافران مراد امر است بایمان
وجهاد وذکر ان بصورت اخبار ایذانست بانکه ایمان وجهاد از قسم ایجیزیست که واجب الامتثالست و بهیچ
وجه جایز نیست که ترک کرده شود ومبالغه در وجود ان بمرتبه ایست که کو ساینده کان بان امتثال کرده اند وانرا
بفعل آورده واو سبحانه ایشانرا بان امر موجود خبر میدهد ونظیر اینست قول داعی که غفر الله لک وبغفر الله
لک ومیتواند بود که این خطاب باهل نفاق باشد ومعنی اینکه ای کسانی که ایمان آورده اید بزبان ایمان
آرید بدل یا انکه خطاب باهل ایمان باشد ومراد امر باشد بثبات ایمان واین اصح واشهر قولین است
پس معنی انست که ای مومنان ثابت وراسخ باشید در ایمانی که دارید وجهاد کنید با اهل کفر وشرک
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا واعلای دین او بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که صرف زاد وراحله واسلحه مجاهدان کنید
وَأَنفُسِكُمْ وبنفسهای خود که متعرض قتل وحرب شوید وروایتی از ابن عباس ماثور است که بعضی از اهل
اسلام کفتند اکر بدانیم که بهترین عمل چیست بجد تمام مرتکب ان شویم ونفس ومال خود را در ان صرف کنیم
این آیه که هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم وچون مدتی برین برامد وبیان این نازل نشد کفتند کاشکی
میدانستیم که بیان این چه چیز است حق سبحانه این آیه فرستاد که تومنون بالله الخ دالست بر استینافست
وتوجه خطاب باهل ایمان ونیز تنبیه است بر انکه امری که بعد از تشوق واقع شود بر نفوس اوقع

دران واقرب بقبول ان پس ان نفس چیزی بعد از طلب او واقع باشد در نفس از انکه صادر شود بی تعب ذَٰلِكُمْ انچه مذکور
شد از ایمان وجهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شمارا از معاملات را بحد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید طریق
تجارت حقیقی را یعنی اگر عالم شوید بخیریّت ایمان وجهاد ومعتقد شوید باینکه ان مودی است بربح
دایمی ونفع سرمدی که ان فوزاست بثواب ونجات از عقاب وتجارت اموال مودی بربح فانی هر آینه
اجابت ان کنید وانرا بر سایر ارباح مقدم دارید وقوله يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ جواب امر است که مدلول علیه است
بلفظ خبر یا جواب شرط یا استفهام که سوق کلام دالست بران وتقدیر اینکه ان تؤمنوا وتجاهدوا
یا هل تقبلون ان ادلکم یغفر لکم وبعیداست که جواب هل ادلکم باشد زیرا که بمجرد دلالت موجب مغفرت نمیشود
پس معنی کلام انست که ایمان آرید وجهاد کنید تا بیامرزد خدای از برای شما گناهان گذشته شما را یا اگر
بگروید وکارزار کنید خدای ذنوب شمارا مغفور سازد یا آنکه ایا قبول میکنید اینکه راه نمایم شما را تا خدا
بیامرزد خطیات شمارا وَيُدْخِلْكُمْ ودرآرد شمارا در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای که میروید مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا غرف انجوبها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً ومسکنهای پاکیزه ومستلذ که واقع شده باشد
جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای با اقامت که هر گز از انجا بیرون نیایند ذَٰلِكَ انچه یاد کرده شد از مغفرت وادخال
جنة الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ نه انچه مردمان انرا فوز میشمرند از طول بقا وحکومت دنیا وسایر
مشتهیات ان در تفسیر طبرسی مذکورست که حسن بصری روایت کرده که تفسیر مساکن طیبه را از عمران
بن حصین وابا هریره پرسیدم گفتند ما معنی انرا از رسول صلعم سوال کردیم فرمود کوشکیست در بهشت
از یک لولو آفریده شده ودران هفتاد سرا است از یاقوت سرخ در هر سرایی هفتاد خانه از زمرد سبز در هر خانه
هفتاد سریر بر هر سریری هفتاد فراش از الوان مختلف بر هر فراشی حوری نشسته ودر هر خانه از ان هفتاد مایده
وبر هر مایده هفتاد لون طعام ودر هر یک از ان خانها غلامی وکنیزی باشد وخدای تعالی مومن را چندان قوت
دهد که با همه زنان خلوة سازد ودر یک بامداد همه طعام بخورد وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا ابن در موضع جراست معطوف
بر تجیکم که صفت تجارتست وتقدیر اینکه هل ادلکم علی تجارة اخری ونزد زجاج مرفوع المحلست بابتدائیه وخبر
او محذوف وتقدیر اینکه ولکم الی هذه النعمة من المغفرت والثواب فی الاجل نعمة اخری فی العاجل وعلی التقدیرین

یحبونها صفه بعد از صفه است پس معنی کلام اینست که آیا دلالة کنم شمارا بر تجارتی دیگر یا مر شمارا است با وجود
نعمة مغفرت وثواب در عقبا نعمتی دیگر در دنیا که دوست میدارید انرا ومیتواند بود که اخری مبتدا باشد
ویحبونها خبر ان یا منصوب بر شریطه تفسیر وبنا بر وجه اول وآخر قوله نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ خبر مبتدای
محذوفست وتقدیر اینکه هی نصر یعنی آن تجارت یا نعمة که محبوب شماست نصریست از خدای بر قریش و
فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس وروم وبنا بر وجه ثانی وثالث یا بدل اخری است ویا بیان آن
ویا خبر مبتدای محذوف از حسن منقولست که در یحبونها اشارة بتوبیخ است بر محبة عاجل ونزد بعضی
مراد بفتح جمیع فتوحی است که در اسلام واقع شود وقریب یعنی عاجل یعنی هر فتحی که اهل اسلام را در دنیا
حاصل گردد وابن عطا فرموده که نصر توحید است وفتح نظر بجمال ملک مجید ونزد محققان فتح
فتح باب دلست بتری از مقدمات نفس وغنایم این فتح معارف نفیسه است وبر هر تقدیر همه مومنان
شریک اند درین دو نعمة کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وبشارت ای محمد همه مومنان را باین هر دو نعمة
آجل وعاجل که ثواب ومغفرتست در عقبا که نصرة وفتح در دنیا این عطفست بر فعل محذوف و
اینکه قل یا ایها الذین امنوا الخ وبشرهم بما وعدتهم علیهما آجلا وعاجلا یعنی بگو ای محمد با اهل ایمان
که ایمان آرید وجهاد کنید وبشارت ده ایشانرا بانچه وعده داده ایشانرا بر ایمان وجهاد در دنیا
وعقبا ویا آنکه معطوف باشد بر تؤمنون بالله وتجاهدون چه این هر دو فعل در موضع امرند
چنانکه دانسته شد پس تقدیر این باشد که آمنوا وجاهدوا ایها المومنون بسلم وبشرهم
یا محمد بذلک یعنی ای مومنان ایمان آرید وکارزار کنید در راه خدای تا خدای شما را ثواب
آجل ونصرة عاجل کرامة فرماید وای محمد بشارة ده ایشانرا بانچه ایشانرا بان وعده داده از ثواب و
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان خطاب بجماعتیست از انصار که در لیلة عقبه بیعت کردند
وایشان هفتاد تن بودند یا عام است یعنی ای جمیع کسانی که ایمان آورده اید كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ
باشید نصرت کنندگان خدا یعنی یاری دهندگان دین خدا ورسول او واضافه آن بخدا بجهة
تعظیم دین اسلام وتوقیر سید انام است مراد آنست که باید اطاعه وانقیاد شما بر وجهی باشد که

رسول ص از شما طلب نصرة کند شما سمعاً و طاعةً اجابة نموده همگی و تمامی همت خود را بر نصرة مصروف دارید
کما قال عیسی ابن مریم همچنانکه طلب نصرة کرد و گفت عیسی که پسر مریم بود للحواریین مر حواریان را
که خواص او بودند در دین او بجهة سفیدی ایشان در دین من انصاری کیستند نصرة کنندگان من یعنی
جنود و اعوان من که توجه نمایند با من الی الله بسوی خدا یعنی بسوی نصرة دین خدا تا مطابق باشد بقوله
قال الحواریون گفتند حواریان بعیسی نحن انصار الله ما یاری دهندگان دین خداییم اضافه اول
اضافه احد مشارکین است با دیگری در اختصاص و معنی آنکه کیستند کسانی که در نصرة دادن دین خدا
مختص باشند بمن و مقارن من و اضافه ثانیه اضافه فاعل بمفعول و نمیتواند بود که بمعنی من انصاری
الی الله من ینصرنی مع الله باشد بجهة عدم مطابقه آن بجواب و مخفی نیست در آنکه تشبیه مذکور باعتبار
معنی است نه باعتبار ظاهر زیرا که این هنگام تشبیه انصاریه اهل ایمان خواهد بود بقول عیسی که من
انصاری الی الله و این ظاهر الفساد است پس معنی مراد آنست که ای محمد بگو باصحاب خود که انصار خدا
باشید همچنانکه عیسی بحواریان گفت که یاری دهندگان خدا باشید یا آنکه معنی این باشد که ای
اهل اسلام انصار خدا باشید همچنانکه حواریان انصار او بودند در وقتی که عیسی ایشان را گفت که من
انصاری الی الله و گویند که تسمیه ایشان بحواری بجهة آنست که در جواب عیسی گفتند که نحن انصار الله
و حواریان دوازده کس بودند که از اصفیا و خلصا عیسی بودند یقال الحواری الرجل صفیه و خلصانه
مشتق از حور که بمعنی بیاض خالص است و گویند که تسمیه ایشان باین اسم بجهة بیاض ثیاب ایشان
بوده و بعضی گفته اند که ایشان قصار بودند که تحویر ثیاب میکردند و تحویر بمعنی تبییض و سفید کردن
جامه است و نظیر حواری است در وزن حواله که بمعنی کثیر الحیل است و در اخبار آمده که ایشان بعد از
رفع عیسی نصرة دین کردند و خلفا را بعد از دعوة نمودند و ایشان را بطریق مستقیم و نهج قویم ارشاد دادند
فآمنت پس ایمان آوردند بعیسی و وحدانیت خدا بسبب دعوة حواریان طائفة من بنی اسرائیل
گروهی از بنی اسرائیل وکفرت طائفة و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند و از ابن عباس
منقولست که چون مرتفع شد و جماعتی گفتند که پسر خدا بود و خدا او را نزد خود برد و طایفه دیگر
شدند فرقه گفتند که او خدا بود و باسمان ... عیسی باسمان رفت بنی اسرائیل بر سه فرقه

کدا ادا هلاکا

فرقه
که از اهل اسلام بودند گفتند که بنده خدا و پیغمبر او بود پس قتال و جدال میان ایشان واقع شد و آن دو
کافر غالب شدند بر مومنان و جدال و عناد ایشان مستمر بود میان ایشان تا زمانی که حضرت خاتم الانبیا
صلوات الله علیه و آله مبعوث شد و موافقة مومنان بنی اسرائیل نموده فرمود که عیسی عبد الله و رسول
ایشان بآنحضرت ایمان آوردند و بسبب آن قوت تمام یافتند و بران دو فرقه دیگر غالب شدند کما قال
فأیدنا الذین آمنوا پس قوة دادیم و غالب گردانیدیم آنانرا که گرویده بودند بعیسی و برساله و عبودیه او
تصدیق نموده علی عدوهم بر دشمنان ایشان که قایل بودند بمسیح بن الله و بالوهیت او فأصبحوا پس
گشتند آن مومنان ظاهرین غلبه کنندگان بران کافران در مجاهده و محاربه یا در حجة و بعضی گفته اند
که معنی آنست که حجة کسانی که بعیسی گرویده بودند ظاهر گشت بتصدیق محمد ص بآنکه عیسی کلمة الله
و روح است و از مجاهد منقولست که تایید و غلبه ایشان بر دشمنان بعد از رفع عیسی بود و الله اعلم
بحقایق الامور سورة الجمعة مدنیست و نزد ضحاک و ابن عباس مکی و یازده آیت است باجماع امة و ابی
بن کعب از سرور ص روایة کرده که هر که سورة الجمعة بخواند بعدد هر که در امصار اهل اسلام بنماز جمعه حاضر شود
و هر که نشود او را ده حسنه بنویسند و منصور بن حازم از امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله روایت
کند که آنحضرت فرمود لازم است بر هر که شیعه ماست که در شب جمعه این سوره و سوره سبح اسم ربک
بخواند و در نماز پیشین روز جمعه این سوره و سوره منافقین تلاوت کند و چون باین طریق عمل نماید
همچنان باشد که بعمل سوره رسول خدا ص عمل کرده باشد و جزا و ثواب او بر خدا بهشت باشد و باید
دانست که چون خدای تع ختم سوره صف نمود بترغیب بندگان در عبادة خود و دعوة ایشان بایمان
و ذکر تایید مومنان بنصرة و غلبه بر دشمنان افتتاح این سوره فرمود ببیان قدرة خود بر نظام
و بر جمیع امور و گفت بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله بپاکی یاد میکند و تنزیه مینماید
مر خدا را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست
از کواین سفلی ذکر تسبیح گاهی بصورة ماضی و گاهی بصورة مستقبل اشارتست بدوام تنزیه یعنی
همه اشیا موجود که متضمن بدایع حکمة و عجایب صنعة اند دال اند بر وحدانیت و ربوبیة و سرمدیة

اند
حاضر

وعالمیت وقادریة او سبحانه پس در صفت خود میفرماید که الملک پادشاهی که ملک او دایم است وبیزوال
القدوس پاک از سمت عیب وصفت اختلال العزیز ارجمند وغالب در جمیع احوال که هیچکس بر او غلبه نکند
وگرد مذله بر دامن کبریای او ننشیند الحکیم صواب کار ودرست کردار در جمیع افعال که هر چه کند بر وفق
حکمت ومصلحت باشد هو الذی بعث اوست آنکسی که برانگیخت فی الامیین در میان ناخوانندگان وناتویسنده کان
رسولا منهم فرستاده از جمله ایشان یعنی ناخواننده وناتویسنده مثل ایشان تا رسالت او از تهمت دور
باشد چه در غیر امی بوهم آن میشود که معلمی تعلیم او کرده باشد واخبار امم ماضیه او آموخته بخلاف امی و
بدانکه یاء امی یای نسبت است یعنی منسوب بامت عرب چه اکثر ایشان خواننده ونویسنده نبودند بخلاف سایر
امم دیگر وگویند امی یعنی منسوب بام القری است که مکه است یعنی مبعوث ساخت در میان اهل مکه رسولی
که از ایشان بود یعنی مکی یا منسوب بام الکتاب که قرآنست وقول اول اصح واشهر است وگفته اند که امیت
آنحضرت بجهة آنست که در کتب متقدمه بر این وجه بوده که خاتم انبیا امی باشد واز جمله در کتاب شیعیا
مذکور است که انی ابعث امیا فی الامیین واختم به النبیین یعنی بدرستی که من بعث خواهم کرد امی در میان
جماعة امی وباو ختم پیغمبران خواهم کرد وگویند منهم مثل من انفسکم است در قول او سبحانه که لقد جاءکم رسول
من انفسکم یعنی رسولی که از جنس ایشانست وایشان نسب واحوال او را میدانند ومعرفت بامیة او دارند
وبانکه او امی است یتلوا علیهم میخواند آن بر ایشان آیاته آیتهای کلام خدا را ویزکیهم وپاک میسازد ایشان را
از دنس کفر وخبث عقاید ورذائل اخلاق ویعلمهم الکتاب ومی آموزد ایشان را قرآن والحکمة واحکام شریعت
ومعالم دین ودر ثبوت نبوة او همین قدر بس است که با وجود امیت تعلیم بندگان کند وآیات را برخواند
واحکام شرع که سبب صلاح دنیا وعقبا است با ایشان ارشاد نماید چه این دلالتی صریح دارد بر آنکه آنچه
میخواند ومیگوید از وحی الاهیست وان کانوا وبدرستی که بودند این گروه که حالا قرآن خوانان وپاکان
وآموختگانند من قبل پس از بعث محمد صه لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا که آن شرک بود وتتبع دین
جاهلیت دگران مخففه که لام لفی دالست بر آن جهة مبالغه است در فرط ضلالة ایشان واشارة بشده
احتیاج به سعیی که ارشاد ایشان فرماید واز ضلالة بهدایة راه نماید وقوله واخرین منهم عطف است

برامیین

الجمعة ۳ و

بر امیین یعنی دیگر مبعوث ساخت او را در میان جماعة دیگر از ایشان لما یلحقوا بهم که هنوز لاحق نشده اند
بایشان اما لاحق خواهند شد ودر عقب ایشان خواهند آمد مراد تابعین اند وهو العزیز الحکیم
واوست غالب بر همه واستوار در اقوال وافعال ودر روایة صحیحه واقع شده که چون این آیه نازل شد
اصحاب گفتند یا رسول الله اینها چه کسان باشند آنحضرت دست مبارک بر دوش سلمان فارسی نهاده فرمود
لو کان الایمان عند الثریا لتناوله رجال من هولاء اگر ایمان بثریا بسته باشد هر آینه آنرا فرا گیرند مردانی
که از این جماعة باشند یعنی اهل عجم وعبد الرحمن بن لیلی روایة کند از شخصی از اصحاب رسول که هر گاه گفتی
حدثنی رجل من اصحاب رسول الله مراد وی امیر المؤمنین بودی گفت رسول فرمود که در خواب چنان
دیدم که میروم وگوسفندان سیاه در عقب من می آیند واز پی آن گوسفندان سیاه گوسفندان دیگر بر
رنگ بدید آمدند ومتابعة کردند تعبیر این چه باشد امیر المؤمنین فرمود من تعبیر این میدانم
مسلم شوند وبعد از آن عجم نیز سر بر خط متابعت نهاده بدایره اسلام درآیند رسول فرمود که جبرئیل
همین تعبیر گفت ومقاتل وجمعی دیگر گفته اند که مراد باین جماعة کسانی اند که بعد از حضرت پیغمبر باسلام
درآمدند وباسلام درآیند تا روز قیامت واین اشهر واصح قولین است واز سهل ساعدی مرویست که
رسول صه فرمود ان فی اصلاب رجال من امتی رجالا ونساء یدخلون الجنة بغیر حساب ثم تلا هذه الایة
واخرین منهم لما یلحقوا بهم آنگه در اصلاب مردان امة من مردان وزنانی باشند که بی حساب بهشت روند بعد از
آن این آیه تلاوة فرمود واز ابن عمر وسعید بن جبیر منقولست که هم العرب وکل من لم یتکلم بلغتهم من الاعاجم
وان النبی مبعوث الی من شاهده والی کل من بعدهم من العرب والعجم واین قول از امام محمد باقر صلوات الله
علیه وآله نیز مرویست وبدانکه میتواند بود که واخرین معطوف باشد بر ضمیر یعلمهم یعنی رسول تعلیم میدهد
جماعة دیگر را که بعد از صحابه پیدا شوند چه تعلیم هر گاه متناسق باشد تا زمان قیامة همه مستند
باول خواهد بود پس گویا آنحضرت متولی تعلیم هر یک از کسانی شد که موجود خواهند شد وذکر منهم
دالست بر آنکه مومنان همه بیکدیگر مربوط اند وبهم متحد واگرچه بحسب ازمنه والسنه مختلف باشند
کما قال الله تعالی والمومنون والمومنات بعضهم من بعض وانما المؤمنون اخوة وتخصیص بعث آنحضرت باهل امیان

باآنكه بر همه خلايق مبعوث است بلعتبار آنست كه اهل ايمان اجابة دعوة او ميكنند نه غير ايشان فكانه همين
بر مومنان مبعوث شده وگويند مراد از منهم من جنسهم است كه همه مردمان باشند از قبيل من انفسكم
چنانكه انفا مذكور شد يعني آنحضرت بر جميع كافر و مسلمان مبعوث است ذلك اين عموم بعثت كه سيد
بان ممتاز گشته از اقران خود فضل الله مزيه نعمة وافر ولي كرم خداست يؤتيه ميدهد آنرا از
تفضل وعطيه من يشاء هر كرا كه ميخواهد از بندگان بر مقتضاى حكمة و وفق مصلحه والله ذو الفضل
العظيم وخداى خداوند فضل بزرگست كه نعم دنيا و آخرت در جنب آن محقر و محتقر نمايد محمد بن ابي عمير
از هشام بن سالم روايه كرده كه فقراى اهل اسلام نزد رسول آمدند و گفتند يا رسول الله اغنيارا اموال
هست كه تصدق ميكنند و مارا آن مقدور نيست حج ميكنند مارا استطاعة آن نه و بندگان آزاد ميكنند
و مارا آن نيست فرمود كه هر كه صد بار تكبير بگويد افضل از عتق رقبه باشد و هر كه صد بار تسبيح گويد
بهتر از صد اسب باشد كه با زين و لجام در راه خدا تصدق نمايد و هر كه صد بار تهليل بگويد افضل از
جميع مردمان باشد در عمل مگر كسي كه تهليل وي زياده از او باشد پس فقرا باين عمل مشغول شدند و چون
اين خبر باغنيا رسيد باين عمل نيز مشغول گشتند تا ثواب عمل مالي و بدني هر دو داشته باشند فقرا چون
اين حال مشاهده كردند باز بجانب جناب نبوة مآب آمده گفتند يا رسول الله آنچه فرمودي اغنيا نيز بدان
مواظبت ميكنند و همشان مزيه فضل بر ما دارند حضرت فرمود ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله
ذو الفضل العظيم و بعد از ذكر ارسال رسول مذمه حمله توريه و قرا و حفاظ آن ميفرمايد بجهة كتمان
نعمة حضرت رساله كه در توريه بود و بشارت قدوم او باين ضرب المثل كه مثل الذين حملوا التورية
مثل آنانكه بار كرده شدند بتورية يعني مامور گشتند بآنكه تورية را بياموزند و بخوانند و بار تكليف آنرا
بردارند و بان عمل كنند و ايشان حامل آن شدند بآموختن و يادگرفتن و قرائت آن كردند ثم لم يحملوها
بعد از آن برنداشتند بار تورية را يعني چنانكه حق حمل آن بود حامل آن نشدند چه آنرا حفظ كردن و
خواندن آن كردند و بدانچه در وي بود نفع نگرفتند و عمل بآيات آن ننمودند كه آن اظهار نعت حضرت رساله
بود و اخبار با آمدن او كمثل الحمار مانند مثل دراز گوش است يحمل اسفارا در حالتي كه بر ميدارد

كتابهاى بزرگ

كتابهاى بزرگ كرانبار از علوم يعني در حمل آن رنج ميكشد و در كشيدن آن تعب بسيار مى بيند و نمى داند
كه آنچه بر هر دو پهلوى او حمل كرده اند چه چيز است و بغير از كد و تعب نفعي و فايده از آن باو نميرسد و بايد
دانست كه عامل در جمله حاليه معنى مثلست و ميتواند بود كه اين صفت الحمار باشد چه الف لام او عهد ذهنيست
كه در حكم نكره است نه الف لام تعريف تا مانع وصفيه جمله شود مثل قول شاعر ولقد امر على اللئيم يسبني
و شبهه نيست در آنكه هر كه حفظ قرآن ميكند و تلاوت او مينمايد و معني آنرا اعمل نميكند و از اغراض
آن اعراض مينمايد در تحت اين آيه داخلست و همچنين است هر كه مسايل علوم را بداند و عمل بان نكند بئس
مثل القوم بد و مثل گروهيست الذين كذبوا مثل كسانى كه تكذيب كردند بآيات الله بآيتهاى خدا
و حجتهاى او كه دالند بر صحة نبوة سيد انبيا مراد آيات توريه و قرآنست والله لا يهدي و خداى راه
نمى نمايد القوم الظالمين گروه ستمكار را كه بسبب عناد با خدا بر نفس خود ظلم كرده اند و از طريق حق تجاوز
نموده مراد آنست كه حق سبحانه بسبب عناد و طغيان مكذبان تخليه ايشان ميكند و بحال خود ايشان را
ميگذارد و الطافى كه در حق مومنان كرامة ميفرمايد ايشانرا از آن محروم ميسازد يا آنكه در آخرت ثواب
بايشان نميدهد و راه بهشت نمى نمايد و بدانكه ميتواند بود كه الذين مجرور المحل باشد بآنكه صفة قوم
باشد و مخصوص بذم محذوف و تقدير آنكه بئس مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله مثلهم يعني بد
مثل كسانيست كه تكذيب آيات خدا كردند مثل ايشان و يا آنكه تميز محذوف باشد و تقدير اين باشد
كه بئس مثلا القوم مثل الذين پس بنابر تقدير اول الذين مخصوص بذم باشد و مرفوع المحل بسبب اقامة
او در موضع مضاف و تقدير مضاف بجهة وجوب مماثله است ميان فاعل معرف بلام در افراد و
تثنيه و جمع و تذكير و تانيث و مخصوص بذم و بنا بر ثاني و ثالث الذين مجرور المحل است بآنكه صفت قوم
باشد مرويست كه رسول صم كتابتى بيهود مدينه نوشت كه اسلام آوريد و به نبوة من اعتراف نمائيد
ايشان مكتوبي بيهود خيبر فرستادند كه محمد مارا بدين خود ميخواند اگر در امتناع متابعة او
جازميد ما را اخبار نمائيد كه ما با شما متفق الكلمه ايم ايشان جواب نوشتند و در آنجا تمرد و كفر
خود اظهار كردند و اعلام ايشان نمودند كه نبوة بما و شما سزاوارتر است از محمد زيرا كه سبط موسى

کلیم الله ایم وابنای خدای واحبای اویس چگونه بعربی ایمان اریم که درمیان قوم او نبوة بوده حق سبحانه
این آیة فروفرستاد که قل یا ایها الذین هادوا هادازهود مشتق است بمعنی یهود شدن یعنی بگوای
محمد ای کسانی که ملة یهودیه اختیار کرده اید ان زعمتم اگر دعوی میکنید بزعم خود انکم اولیاء لله
از خدایس آرزو کنید انکه شما دوستان اید مر خدا برا من دون الناس بدون مردمان دیگر از عرب و عجم
که گرویده اند فتمنوا الموت مو تراتا هر چند زودتر ازین زندان عنا و خاکدان بلا خلاص شده بمنزل
کرامتی رسید که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان در انکه شما دوستان خدا اید یعنی اگر درین دعوی صادقید و آنرا از سر اعتقاد میگوید پس تمنای
موت کنید تا از مقربان درگاه او شوید چه هر که دوست خدای باشد مشتاق سرای آخرة خواهد بود
و مرگ را تحفه روزگار خود خواهد دانست و از آن نخواهد ترسید چنانکه امیر المومنین صلوات الله علیه
و آله فرموده که لا ابالی وقع الموت علی ام وقعت علی الموت باک ندارم که مرگ برمن واقع شود یا من بمرگ
ملاقات کنم و در وقتی که ابن ملجم علیه اللعنه تیغ بر فرق مبارک او زد فرمود که فزت و رب الکعبه پس حق
سبحانه کذب ایشان درین دعوی و عدم وثوق ایشان درین مدعی بقوله و لا یتمنونه ابدا و در جای
دیگر فرموده که و لن یتمنوه ابدا و لا و لن هر دو شریک اند در نفی استقبال الا آنست که در لن تاکید و تشدید
و در لا نیست پس گاهی عدم تمنی موت ایشانرا بلفظ تاکید ذکر فرموده و گاهی دیگر اکتفا بمحض نفی نموده
و درین مقام معنی کلام آنست که یهود آرزو نکنند مرگ را در هیچ وقت بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از
پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهایی که کرده اند از تحریف احکام توریه و تغییر
نعت و صفت سید انبیا و غیر آن از کفر و سایر معاصی و یقین میدانند که بعد از مرگ بدین اعمال قبیحه
معذب خواهند شد والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران که در گذشته اند از
طریق ایمان و متوغل شده اند در عناد و طغیان پس ایشانرا معذب و معاقب خواهد ساخت بآتش نیران
در روایة آمده که رسول صلعم یهودانرا گفت بحق آنکسی که نفس من بید فرمان اوست که هیچکس از شما
تمنای مرگ نکند الا که مرگ بر او واقع شود و ایشان تمنای آن نکردند پس اگر در صدق نبوة آنحضرت

یقین نمی بودند تمنا میکردند ولیکن میدانستند که اگر تمنا میکنند در ساعة میمیرند و بعذاب ابدی
گرفتار میشوند و بجهة این هیچکدام جرات نداشتند که این تمنا کنند پس این آیه یکی از معجزات آنحضرت است
در آن زیرا که خبر داده که هرگز ایشان تمنای مرگ نکنند و انچنان بود که آنحضرت خبر داد بود و آن
بجهة معرفه ایشان بود بصدق آنحضرت و کذب ایشان بواسطه این بزبان جسارة نمودند بر آن بسبب خوف
لحوق موت بایشان بمجرد تلفظ نمودن بان قل بگوای محمد ان الموت الذی بدرستی که آن مرگ که شما تفرون
منه میگریزید از آن فانه ملاقیکم پس تحقیق که آن رسنده است بشما یعنی البته بشما رسد و شمارا فانی سازد
و فرار شما فایده ندهد چه فرار و عدم فرار در آن یکسانست ایراد فاء سببیه بجهة تضمن اسم است معنی شرط را
باعتبار وصف و این مبالغه است در آنکه فرار از آن نفعی نمیدهد چه هرگاه فرار بمنزله سبب باشد در ملاقات
کردن مان پس بطریق اولی موجب مباعدت آن نشود از ایشان و مشوابد بود که الذی خبر موت باشد
و فا حرف عطف بر طریق استیناف یعنی بدرستی که مرگ امریست که میگریزند از آن پس بدرستی که بشما
رسد ثم تردون پس باز گردانیده شود الی عالم الغیب و الشهادة بسوی دانای آشکارا و نهان فینبئکم
پس خبر دهد شمارا بما کنتم تعملون بانچه هستید که عمل میکنید بان و بر وفق آن شمارا جزا و سزا خواهد داد و بعد از
ذکر احوال اهل کتاب و بیان عناد و طغیان ایشان امر میکند اهل ایمانرا بعبادت و طاعت که سرمایه وصول است بنعیم
اخرویه و نهی ایشان مینماید از اشتغال بارباح دنیویه فانیه که مانع رسیدنست بسعادة باقیه بقوله یا ایها الذین
آمنوا ای کسانی که گرویده اید باحکام شریعت مصطفویه اذا نودی للصلوة چون ندا داده شود یعنی وقتی که
موذن بانگ نماز گوید برای نماز من یوم الجمعة از روز جمعه این تبیین و تفسیر اذاست یعنی در روز جمعه
که موذن اذان گوید فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کردن خدای که نماز است یا خطبه که متضمن حمد
و موعظه است و ذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت را ذلکم آن سعی و ترک بیع خیر لکم بهترست شمارا
از معامله زیرا که سعی منتج منافع باقیه است و بیع مثمر فایده فانیه ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید منافع
امور و مضار آنرا و مصالح نفسهای خود و مفاسد آن و بدانکه مراد بندا اذانیست که موذن در وقت بالا رفتن
امام بر منبر میگوید بیان این خبر سایب بن یزید است که گفت رسول را یک موذن بود که آن بلال است و در وقت

نماز که رسول بر منبر بر آمدی بر در مسجد بانگ نماز بگفتی و چون فرود آمدی قامه بگفتی و در عهد ابو بکر و عمر نیز چنین
بود اما در عهد عثمان چون مردم بسیار شدند و خانها از مسجد دور بود ندا امر کرد تا روز جمعه دو بار بانگ میکنند
یکبار بر بالای بام سرای او که زورا و بر سر بازار واقع شده بود و نوبت دیگر روقتی که بر منبر نشستی و چون بزیر آمدی
قامت کفتندی و بنماز مشغول شدندی و باجماع فقهای ما اذان ثانی بدعتست اما خلاف دارند در آنکه بدعت
ثانی بحسب زمانست یعنی اذانی که بعد از اذان اول واقع شود یا بسبب حدثت که ام از اذانیست که بحسب زمان
باشد و اول اصح قولین است زیرا که اذان اول مامور به است شرعا پس ثانی مستحدث باشد خواه آن در حین صعود
امام بر منبر واقع شود یا نه و جمعه بضم میم تثقیل جمعه است بسکون میم چون عشره و عشره و جمع او جمع است و
جماعات و تسمیه این روز بجمعه جهة آنست که آفرینش جمیع اشیاء درین روز باتمام رسیده چه خدای تعالی درین روز از
آفرینش فارغ شد پس جمیع مخلوقات در وی مجتمع بوده باشند یا آنکه درین روز آدم و حوا را با هم جمع کرد و در اخبار
ثابت شده که اول کسی که این روز را جمعه خواند و اما بعد گفت کعب بن لوی بود و در زمان جاهلیت این روز را
عروبه میکفتند بفتح عین و ضم راء مهملتین و از ابن سیرین مرویست که انصار جمع شدند و گفتند که یهود و ترسا را
در هر هفته روزی هست که در آن عبادت میکنند و آن روز شنبه است و یکشنبه ما نیز عروبه را روز عبادت خود سازیم
پس پیش سعد بن زراره رفتند و با او این مطارحه کردند سعد امامت ایشان قبول کرد و با ایشان دو رکعت نماز بگزارد
و ایشانرا موعظه گفت و برای ایشان گوسفندی بکشت و در صبح و شام این روز ایشانرا از آن طعام داد و همه از آن
گوسفند سیر شدند بجهه قلت ایشان و آن روز را جمعه نام نهادند بجهة اجتماع ایشان در این روز و همانا این نماز
و این اولین جمعه بود در اسلام و اما اول نماز جمعه که رسول خدای با صحابه گذارد آن بود که چون قصد هجرت کرد
بمدینه در موضع قبا فرود آمد و آن روز دوشنبه بود دوازدهم ربیع الاول و آنجا برای بنی عمرو بن عوف مسجدی بنا
کردند در آن موضع تا روز پنجشنبه اقامه فرمود و مسجد را اتمام کرد و صبح روز جمعه متوجه مدینه شد و چون بوادی
بنی سالم بن عوف رسید وقت نماز جمعه در آمد فرود آمد و بفرمود تا صورة مسجدی بساختند و آنجا خطبه بخواند و
نماز جمعه بگذارد و بجهه این خطبه شرط انعقاد نماز جمعه شد و از بعضی علما منقولست که فخر کردن یهود بر اهل اسلام
در سه چیز بود و حق سبحانه همه آن تفاخر ایشانرا در هم شکست اول آنکه میگفتند که نحن ابناء الله و احباؤه حق سبحانه

تکذیب ایشان نمود باین آیه که فتمنوا الموت ان کنتم صادقین دوم آنکه ما از اهل کتابیم و عرب از اهل کتاب نیستند حق سبحانه
تشبیه ایشان فرمود بحماری که کتب علوم کشد حیث قال کمثل الحمار یحمل اسفارا سیوم آنکه ما را از اسبوع روزی هست
که در آن عبادت میکنیم و مسلمانانرا آن نیست حق سبحانه روز جمعه را بایشان عطا فرمود و فرمود یا ایها الذین آمنوا
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع و در تفسیر سعی علما را اختلافست باتفاق ایشان
در آنکه امر از برای وجوبست بعضی گفته اند که سعی بمعنی اسراع و عدو است و این قول قتاده و ابن زید و ضحاکست
و غیر ایشان بر آنند که مراد بآن مشی است بر طریق اقتصاد زیرا که مستحب است بسکینه و وقار در راه رفتن
چنانکه احادیث صحیحه دلالت صریح بر آن میکنند و مؤید قول ثانیست قراءت عبد الله بن مسعود که فامضوا
الی ذکر الله و این قول مرویست از امیر المومنین و ابن عباس و عمر و ابی بن کعب و از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما
السلم و از ابن عباس روایه کرده اند که لو علمت الاسراع لاسرعت حتی یقع ردائی عن کتفی اگر میدانستم که دویدن
واجبست هر آینه میدویدم بمرتبه که ردا از دوش من میافتاد و از حسن بصری روایتست که ما هو بالسعی
علی الاقدام و قد نهوا ان یاتوا الصلوة و علیهم السکینه و الوقار و لکن بالقلوب و النیات یعنی مراد نه شتافتن
و دویدنست بقدم چه منهی است بدون سکینه و وقار بجانب نماز رفتن ولیکن مراد سعی است بدل و نیه
و قال صاحب الکشاف السعی التصرف فی کل عمل و منه قوله تعالی فلما بلغ معه السعی و ان لیس للانسان
الا ما سعی و امر بسعی مستلزم وجوب ترک هر چیزیست که مانع رفتن باشد بنماز لیکن چون بیع اهم اشیا
در باب معاش است بجهة حق سبحانه تخصیص بذکر آن فرموده و دیگر آنکه درین روز همه مردمان از قری
و بوادی بشهر مسارعت نمایند و باسواق هجوم میکنند بجهة بیع و شری پس این نیز سبب اختصاص است حاصل
که مراد نهی است از اشتغال بجمیع عقود و معاملات و سایر تصرفات و شواغل دنیا که مانع سعی باشد بنماز
و فقهای ما تصریح کرده اند باینکه چون ذروا البیع بر سبیل اطلاق واقع شده پس بیع و غیر آن که در خلال
سعی واقع شود نیز محرم باشد و دیگر آنکه آن مظنه افضاست بتراخی در سعی بجهة امکان بجز از آن بچیزی
که مقتضی تراخی آن شود پس حرام باشد و نزد بعضی مراد بذکر خدا نماز است و نزد جماعتی دیگر خطبه
و اولی حمل آنست بر هر دو زیرا که مشتمل اند بر ذکر او سبحانه چه در هر دو واجبست حمد خدا و صلوة

برپیغمبر وآل او وقرائت سوره وایتها متضمن ذکر ند ودرینکه نهی بیع مقتضی فساد ان باشد یا نه خلافست مالک واحمد
قایل اند بفساد ان وشیخ طوسی نیز در مبسوط حکم بفساد ان کرده واکثر وشیخ طوسی در خلاف باسایر فقهای ما
بر انند که بیع فاسد نمیشود واین حقست زیرا که در اصول مقرر شده که هیچ مانعی نیست درینکه شخصی کوید حرمت
علیک البیع ولو بعت انعقد پس منهی ایقاع فعلست نه ذات ان بخلاف نهی در عبادت یا در جزء ان یا در لازم
ان که موجب فساد است وبدانکه آیه اشارتست بانکه خطاب مخصوص باحرار است وعبید شامل نیست زیرا
که عبید محجور وممنوع اند از تصرف در معاملات ونیز دالست بر اختصاص جمعه بمکان خاص که واجب باشد سعی
بان پس هر جا که مکلف اراده نماید جمعه منعقد نشود وقول مالک لا تجتمع جمعتان فی فرسخ ازین آیه تخریج میتوان کرد
ومخفی نیست در انکه ایه مصرح است بر وجوب نماز جمعه لیکن بشرطی چند که در کتب فقهیه مسطور است
ودر اینجا انچه اهم است مسطور میکردد محمد بن مسلم وابو بصیر از صادق علیه السلم روایه کرده اند که فرض فی
کل اسبوع خمسا وثلثین صلوة منها صلوة واحدة علی کل مسلم ان یشهدها الا المریض والمملوک والمسافر والمرأة
والصبی وزراره از صادق ع نقل نموده که فرض الله علی الناس من الجمعة الی الجمعة خمسا وثلثین صلوة واحدة
فرضها الله فی جماعة وهی الجمعة ووضعها عن تسعة الصغیر والکبیر والمجنون والمسافر والعبد والمرأة
والمریض والاعمی ومن کان علی فرسخین وغیر اینها از روایات پس نماز برین جماعتی که مستثنی شده اند واجب نباشد
از جمله شروط دیکر سلطان عادلست یا نایب ان بخصوصه یا جماع علمای ما ودر مجتهد که نایب بعمومست خلاف
کرده اند واصح انعقاد جمعه است بمطلق نایب او با صفت عدالت وابو حنیفه تجویز امام جایر نیز میکند وشافعی قایل
بوجوب هیچ امامی نیست ومستند اصحاب ما فعل پیغمبر است صلعم چه انحضرت از برای امامت خلفا را تعیین میفرمود همچنانکه
قضاه را در بلاد تعیین میکرد وروایات اهل البیت علیهم السلم درین باب متظافرند واما اشتراط عدالت امام
بجهت انست که اجتماع مظنه نزاع است ومشارفت پس واجبست که در میان ایشان حاکمی باشد که محتاج بمددی نباشد
که رادع او باشد تا حسم ماده نزاع نماید وقطع مشارفت کند ویکی دیکر از شروط عدد است ونزد احمد وشافعی
کمتر از چهل کس جایز نیست ونزد ابو حنیفه چهار کس کافی اند که یکی از ایشان امام باشد واصحاب مالک عددی را نقل کرده اند
واما اصحاب ما بعضی تعیین هفت کس کرده اند وجماعتی تعیین پنج وقول اخیر اکثر واشهر است وروایات بسیار

نیز درین عدد وارد شده وآیه مذکوره مؤید اینست زیرا که امر بسعی بصیغه جمع واقع شده واقل مدلول جمع
سه است وامام مسعی الیه است زیرا که در وقت خطبه ذاکر خداست پس از جمع خارج باشد ومؤذن منادی است
که سعی مشروط بندای اوست که مجموع پنج باشند ودیکر انکه اجتماع چون مظنه نزاع است واقل عددی که
میان ایشان نزاع واقع شود دوست ودو کس دیکر میباید که شاهد باشند ویکی میباید که حاکم باشد میان
ایشان پس مجموع پنج کس باشند وباید دانست که فضیلت روز جمعه بسیار است وثواب عبادة
ان بیشمار ومبالغه در اتیان نمودن بنماز ان در نهایه قصوی وعقوبه تارک ان در غایه کمال و
اخبار متعدده درین باب از سید ابرار وائمه اطهار ماثور است از انجمله حضرت رسالت صلعم انرا حج
درویشان خوانده وفرموده الجمعه حج المساکین یعنی چون فقرای اهل ایمان قصد مسجد جامع کنند
ونماز بکذارند حق سبحانه ثواب حجی در نامه عمل ایشان ثبت فرماید ونیز از وی مرویست که اعلموا ان الله
تعالی قد افترض علیکم الجمعة فمن ترکها فی حیوتی او بعد مماتی وله امام عادل استخفافا بها او جحودا
لها فلا جمع الله شمله ولا بارک فی امره الا ولا صلوة له الا ولا زکوة له الا ولا حج له الا ولا صوم له
الا ولا برکة له حتی یتوب یعنی بدانید که خدای تعالی جمعه را بر شما فرض کرده پس جماعتی که
ترک جمعه کنند در حیوة من وبعد از وفات من وحال انکه ایشان را امامی عادل باشد بجهه استخفاف نمودن
بان نماز یا منکر آن بودن خدای جمع نکناد پراکندکی او را وبرکت نکناد در امر او وبدانید که اینکس را نه نماز
باشد ونه زکوة ونه حج ونه روزه ونه برکت یعنی جمیع اعمال بدنی ومالی او مقبول درکاه نشود تا انکه از ان توبه
کند وبه نماز جمعه اقدام نماید وابن بابویه از ائمه اطهار صلوات الله علیهم روایه کرده که من ترک ثلث جمع
متوالیات من غیر علة فهو منافق هر کس سه جمعه پیاپی ترک جماعت کند بدون علتی ومانعی پس او منافق است
یعنی در مظنه نفاقست واز جابر انصاری نیز روایه کرده اند که هر کس سه نماز جمعه را ترک کند بی ضرورتی
خدای مهر بر دل او نهند واو را خذلان کند وهم از جابر منقولست که رسول روزی از روزهای جمعه بر منبر
کفت بدانید که خدای نماز جمعه را بر شما واجب ومتحتم کردانید درین سال درین ماه درین روز درین ساعت
درین مسجد هر که انرا واکذارد در حیات من واز پس حیات من کاهی که امامی عادل باشد خدای پریشانی او را

جمع مکناد و برو برکت مکناد و او راحج مقبول و روزه مقبول مباد و اگر توبه کند توبه او بپذیرد و نیز مرویست
از انحضرت صلعم که بهترین روزی که آفتاب دران طلوع میکند روز جمعه است و دران روز بود که خدای تعالی
آدم را بیافرید و هم درین روز او را ببهشت برد و درین روز او را بزمین فرستاد و درین روز قبض روح او
کرد و قیامت درین روز قایم شود و این روز نزد خدای یوم المزید است و هیچ فرشته و جان داری نباشد
از وحوش و طیور و سباع و انعام و غیران الا که درین روز بتسبیح خدا مشغول شود از حین طلوع تا غروب
بجهه ترس وقوع قیامت دران و این روز نزد خدا یوم المزید نام دارد و در و ساعتیست که هیچ مومن
دران دعا نکند الا که مستجاب شود و ان وقتیست که امام از خطبه خواندن فارغ شود و مؤذن
قامت بگوید و بروایتی دیگر آخر روز است بنیم تا بغروب و گفته اند در انزمان که یکنیمه قرص آفتاب فرو رفته
باشد و نیمه مانده و عمران بن حصین روایت کرده که هر که غسل روز آدینه کند گناه وی مکفر گردد و چون قدم
در راه مسجد نهد بهر گام که بردارد بیست ساله عمل صالحش بنویسند و چون از نماز جمعه فارغ شود دو بیست
ساله کردار نیکو در نامه او ثبت کنند و انس بن مالک نیز از پیغمبر صلعم روایت کرده که شب جمعه مرا با سمان بردند
هفتاد شهر در زیر عرش دیدم وسعت هر یک مثل دنیا مملو از فرشتگان همه خدا را تسبیح و تهلیل میکردند و میگفتند
خداوندا بیامرز انانرا که بنماز جمعه مشغول میشوند بیامرز انانرا که غسل جمعه میکنند و بخاری در صحیح
خود آورده که ابو هریره از رسول نقل کرده که هر که در روز جمعه غسل جمعه کند و جامه پاک و پاکیزه بپوشد
و بوی خوش بخود کند و روغن بر خود مالد حق سبحانه او را بیامرزد از هر چه میان این جمعه و جمعه آینده
کند و انچه در سه روز دیگر بعد از جمعه ثانیه از و صادر شود و سلیمان تیمی از پیغمبر صلعم روایت کند که
خدای تعالی در هر جمعه شش صد هزار بنده از آتش دوزخ ازاد میکند که همه مستوجب عذاب و عقاب باشند
و در روایتی دیگر امده که در هر ساعتی از جمعه خدای تعالی سیصد هزار بنده را ازاد میکند که همه از اهل
عقوبه باشند و نیز فرمود که جبرئیل نزد من امد و در دست او آیینه سفید بود و گفت که این نمونه آدینه است و حق
سبحانه انرا بر تو عرض میکند تا ان عید تو باشد و عید امتان تو که در زمان تو و بعد از زمان تو باشند
این سید ایام است و ما انرا در آخرت یوم المزید میخوانیم و کعب الاحبار از پیغمبر صلعم روایت کرده که خدای مکه را

بر سایر بلدان تفضیل داد و شهر رمضان را بر سایر شهور و جمعه را بر سایر ایام و هر که روز جمعه بمیرد حق سبحانه
اجر شهید در نامه عمل وی بنویسد و از فتنه قبر ایمن باشد و نیز در حدیث امده که چون روز جمعه رسد
ملائکه بابواب مساجد جمعه مسارعت نمایند در دستهای ایشان صحیفهای فضه و قلمهای طلا و ثواب سبقت کیرندگان
بمسجد مینویسند تا انکه مرد آخرین در مسجد در اید و ازین حدیث معلوم میشود که مبا کره سنت موکد است
و متضمن مزیت ثواب و احادیث دیگر دال است برین و گویند که اول بدعتی که در اسلام حادث شد ترک مباکره
بود بمسجد و نقل آورده اند که ابن مسعود روزی مباکره نمود بمسجد دید که سه کس برو سبقت کرده اند بسیار
مغموم شد و بنفس خود عتاب کرد که اراک رابع اربعه و ما رابع اربعه ببعید و انس روایت کرده که من از حضرت
پیغمبر صلعم شنیدم که فرمود این روز نزد خدای بهترین روزهاست و اهل بهشت این روز را روز مزید
خوانند گفتم یا رسول الله مزید چه باشد فرمود در بهشت وادیست وسیع خاک او از مشک خوشبوتر
و از برف سفیدتر چون روز جمعه رسد خدای تعالی بفرماید تا کرسی از زر انجا بنهند و پیغمبران خدا بران
کرسی نشینند و صدیقان و مومنان پیرامون ان نشینند از جانب عزت خطاب آید که ای بندگان هر حاجت
که دارید بخواهید گویند بارخدایا رضای تو میخواهیم گوید راضی شدم از همه شما بار دیگر آید که حاجه خود
عرض کنید پس هر کس حاجتی که داشته باشد بخواهد و او سبحانه اجابت فرماید و بایشان کرامت کند
انچه هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده و در هیچ خاطر خطور نکرده بعد از ان هر کسی بمقام خود باز
روند تا جمعه دیگر در اید و دران وادی دریست مجوف که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرب انرا
ندیده باشد چون روز جمعه رسد خدای تعالی بان خطاب کند که بسخن در ای و گوید قد افلح المومنون
من امت محمد المتکفون علی ذکر الله المودون فرایضه پس فرشته بتبعیر من فرستد و مرا بشارت دهد
که خدای در روز جمعه سه بار نظر فرماید بامتان تو در هر نظری هزار گناه کار را بیامرزد از عبد الله بن عباس
روایتست که چون روز جمعه باشد خدای تعالی بفرماید تا منبری بر در بیت المعمور بنهند و فرشتگان گرد
حاضر آیند جبرئیل بانگ نماز بگوید و میکائیل امامت کند و فرشتگان در عقب وی نماز بگذارند چون
فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب این اذان بامت محمد بخشیدم میکائیل گوید ثواب این امامت بامام امت محمد دادم

فرشتكان كويند ثواب اين نماز باستان محمد هبه نموديم حق تعالى فرمايد شما بر من سخى تر نيستيد چه من ولی تو
بجود وكرم شما را كواه كرفتم كه كناه امتان احمد تمام بخشيدم پس منتشر شوند تا بجمعه ديكر وهم از ابن عباس
مرويست كه در بهشت حوريست نام او لعبه مزيه فضل او در حسن بر ديكران چون مزيه فضل ماه شب
چهارده است بر ديكر ستارکان چون روز جمعه رسد حور العين بر كرسيهاى در وجواهر نشينند وتسبيح
تهليل كنند تا انكه مردم از نماز عصر فارغ شوند ودر اثناى تسبيح ايشان نورى از زير عرش پديد آيد كويند
اى رضوان اين چه نور است كويد لعبه مى آيد ناكاه لعبه ظاهر شود هفتاد هزار حورى بر دست راست وى
حلى او را بر كرفته باشند وهفتاد هزار جيب وى حلل او بر داشته وهفتاد هزار پيش مجمرها در دست كرفته و
هفتاد هزار از پس او آيند كيسوهاى او بر داشته بيايد وبر سرير بنشيند وان سريرى باشد از نور واو از
بتسبيح وتهليل بردارد وچون از نماز عصر فارغ شوند بر خيزند وجامه از ساق بر كيرد حوريان كويند جامه را
بساق فرو كن كه اكر اهل دنيا بر حسن تو مطلع شوند از شوق تو روح ايشان مفارقت كند پس كويند يا
لعبه خداى ترا براى كه آفريده كويد از براى كسى كه در جميع جمع پيش از همه مردمان بمسجد رود ودر عقبه
همه كس بيرون آيد وار علما منقولست كه جمعه ده نام دارد يوم المولود بجهت تولد حضرت رسالت در ان
ويوم الفضل ويوم البركة ويوم الرحمة ويوم الاجابة ويوم العيد ويوم العتق ويوم العروبة ويوم
الكرامة ويوم الجمعه وچون ذكر باقى احاديث وروايات واخبار در اين باب موجب اطناب ميشد بجهة
اكتفا باين نموده شد فلنرجع الان الى تفسير آيات القران بدانكه چون حرمت بيع در روز جمعه بجهة
وجوب استماع خطبه وكذاردن نماز جمعه است از ينجهة بعد از فراغ از نماز رخصت بندكان داده
بكسب ارزاق در معاملات بقوله فاذا قضيت الصلوة پس چون كذارده شود نماز جمعه فانتشروا
پس پراكنده شويد فى الارض در زمين براى تجارت وتصرف در مايحتاج خود اين امر بر سبيل
اباحه است يعنى بعد از نماز اكر خواهيد در پى مهمات خود رويد وابتغوا من فضل الله وبجوئيد
از فضل خداى يعنى طلب روزى خود كنيد بوسيله معاملات وكفته اند انتشار همه در زمين
مسجد است جهة رفتن بمجلس علما ومذكران وبقولى مراد عيادت بيمارانست وحضور جنا زه

وزيارت مومنان وطلب علم وقضاء حوايج اهل ايمان وانچه بدين ماند چه جستن ميامن فضل الهى منوط
باينهاست ومستند ايشان روايت انس است كه رسول صلعم فرمود لم تومروا لطلب شىء من الدنيا انما
هو عبادة المرضى وحضور الجنايز وزيارت الاخ فى الله وقول حسن وسعيد بن المسيب كه هو طلب العلم ونزد
بعضى ديكر انست كه مراد صلوة تطوع است وحديثى كه از امام جعفر صادق صلوات الله عليه مرويست كه الصلوة
يوم الجمعه والانتشار يوم السبت مشعر است بر انكه مراد از ان طلب رزق باشد از وجه بيع وشرا واصح از ين
روايت عمرو بن زيد است از انحضرت عليه وعلى آبائه الصلوة والسلام كه فرمود من طلب معيشه ميكنم ودر ان باب سعى
مينمايم واز حق سبحانه التماس ميكنم كه انرا از وجه حلال بمن رساند ووجه حليت انرا بمن نمايد چه حق سبحانه
عبادرا امر فرموده بطلب رزق درين آيه كريمه كه فاذا قضيت الصلوة فانتشروا فى الارض وابتغوا من فضل الله پس فرمود
كه هر كه در خانه بنشيند ودر بر روى خود در بندد واز خداى طلب رزق كند وى يكى از ان سه كس خواهد بود كه
خداى تعالى دعاى ايشانرا اجابت نميكند كفتم يا بن رسول الله ايشان چه كس اند فرمود يكى انكسى كه زن خود را دعاى
بد كند حق سبحانه دعاى او را اجابت نكند زيرا كه طلاق زن در دست اوست اكر خواهد او را رها كند دوم
مردى كه او را حقى در ذمه شخصى باشد وبر ان كواه نكيرد ووى منكر ان شود واو وير ادعاى بد كند در ين
صورت نيز دعاى او بمحل اجابت نميرسد بجهة انكه ترك مامور نموده سيوم انكه شخصى راس المالى داشته باشد
واز ان طلب ربحى نكند ودر خانه بنشيند وتمام بخورد وبعد از ان از خداى طلب روزى كند دعاى او را نيز
مستجاب نكرداند زيرا كه ميفرمايد فانتشروا فى الارض وابتغوا من فضل الله واذكروا الله وياد كنيد خدا را بر
احسان او وشكر نمائيد بر نعمة او وبر توفيق طاعه واداى فرض او كثيرا ياد كردنى بسيار يا در وقت بسيار يعنى
در مجامع احوال بذكر او اشتغال نمايند نه همين در وقت نماز لعلكم تفلحون شايد كه شما رستكار شويد وبخير دارين
فاير كرديد چه اقدام نمودن بصلوة جمعه وطلب روزى كردن از او واكثر اوقات بذكر او مشغول شدن موجب
جمعيت ظاهر وباطن وسبب نجاة دنيا وآخرتست امر باكثار ذكر بعد از رخصت انتشار در وقت فراغ از
نماز بجهة انست كه تا بندكان همه خود را در جميع حالات مصروف ندارند بر طلب دنيا وبسبب ان از ياد خدا
غافل وذاهل نشوند ونزد بعضى مراد بذكر فكر است وقال صلى الله عليه وآله فكر ساعة خير من عبادة سنة و

دور نیست که مراد ازان ملاحظه اوامر و نواهی آلهی باشد در طلب رزق یعنی قصد استرباح مکنید مگر
بروجه حلال یا آنکه مراد ذکر او سبحانه باشد در حال عقد چه در حین عقد تکبیر و شهادتین مستحب است یا در
حالت مشی در سوق کما روی عن النبی صلعم انه قال من ذکر الله فی السوق مخلصا عند غفلة الناس وشغلهم بما فیه کتب
له الف حسنة ویغفر الله له یوم القیمة مغفرة لم یخطر علی قلب بشر یعنی هر که باخلاص ~~حسنه از برای~~ ذکر خدا کند در
بازار وقتی که مردمان غافل باشند و مشغول بیع و شری حق تعالی هزار حسنه از برای وی بنویسد و در روز قیامت
او را بیامرزد و نوازش فرماید بر وجهی که در خاطر هیچ کس خطور نکرده باشد و باید دانست که امر با نتشار
مشعر است بر آنکه ساعی بنماز جمعه کسیست که او را قدرت باشد بر تصرف در معیشت و تردد در طلب رزق
پس آیه دال باشد بر عدم وجوب نماز جمعه بر هم و اعرج و مریض و اعمی و نیز بدانکه نزد اهل اصول خلاف است
در امری که وارد شده باشد در عقب نهی که آن از برای وجوبست یا اباحت که رافع حرمت است اصحاب قول
ثانی باین آیه احتجاج جسته اند زیرا که او سبحانه درین قول رخصت فرموده ابتغای آنکه حرام کرده بود از معاملات
و انتشار باتفاق واجب نیست و از ینقبیل است قوله تعالی فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله آورده اند
که روزی حضرت رسالت صلعم خطبه جمعه میخواندند ناگاه کاروان دحیة بن خلیفة بن فروة کلبی از شام رسید
با روغن زیت بسیار و در آن وقت در مدینه تنگی بود و غلا و قحطی اشتداد یافته و کاروان چون بسلامت
بمدینه رسیدی طبل شادی زدندی و دست بر دست کوفتندی چون آواز طبل و دست زدن باهل
حضار مجلس تجهیز رسیدند ببیع طعام بر یکدیگر سبقت گرفتند و از مسجد بیرون دویده ببقیع شتافتند و روی بکاروان
نهادند و غیر از دوازده تن از ایشان کسی نماند حضرت رسول صلعم فرمود بحق آنکسی که نفس محمد بید قدرت او است
که اگر همه بیرون میرفتید و هیچ از شما در مسجد نمی ماند از ین وادی آتش بسوی شما روان میگشت و همه شما را میسوخت
و مقارن این حال این آیه نازل شد [illegible] و چون به بینید [illegible] بازرگانی یعنی کاروان تاجرا [illegible] یا لهوا یعنی
که طبل زدنست و دست بر هم کوفتن یعنی واقف شوند و آواز طبل و دست که جهت رسیدن کاروان میزدند [illegible]
متفرق گردند از مجلس و بروند بسوی آن تجارت [illegible] و بگذارند ترا [illegible] در حالتی که استاده بر منبر
و ترد جابر بن عبد الله مراد بلهو مزامیر است در سبب نزول این آیه روایتی دیگر واقع شده از مقاتلین یعنی مقاتل

بن سلیمان و مقاتل بن قتاده و آن اینست که روز جمعه پیغمبر صلعم در خطبه بود که دحیة بن خلیفه کلبی که بتجارت بشام
رفته بود بمدینه رسید و در عقب او بنو خزرج و از پس ایشان زید بن مناة نیز در رسیدند و هر نوبت که دحیه بمدینه
آمدی اکثر انواع طعام از گندم و جو و آرد و برنج و زیت و غیره بیاوردی و در احجار الزیت که موضعی بود در
بازار مدینه فرود آمدی و آنجا آغاز طبل زدن کردندی تا مردم خبردار شده بخریدن امتعه او توجه نمایند و هر گاه
اهل مدینه از آمدن او اطلاع یافتندی همه باستقبال او بیرون رفتندی و درین روز که او در رسید طبل فرو کوفتند
و مردمان آواز طبل شنیده از مسجد بیرون دویدند و بغیر از دوازده کس کسی دیگر در مسجد نماند پیغمبر صلعم
چون این حال مشاهده نمود فرمود لولا هؤلاء لسومت لهم الحجارة من السماء اگر این جماعت نیز برفتندی
سنگها از آسمان بنام هر یک از ایشان نازل گشتی و همه را هلاک ساختی پس حق سبحانه این آیه را فرو فرستاد در
باب عتاب فرمود و از ابن عباس منقولست که در مسجد باقی نماندند مگر هشت کس و ابن کیسان گفته یازده
کس بودند و جابر بن عبد الله روایت کند که دوازده کس بودند و من یکی از ایشان بودم و از قتاده نقل است که این عمل
سه بار از ایشان صادر شد و هر سه نوبت در روز جمعه بود و بدانکه لهو در اصل لغت هر چیزیست که مکلف را
از ذکر خدا باز دارد و مراد درین مقام طبل است از قبیل تسمیه خاص باسم عام و افراد تجارت بر ضمیر بجهة آنست که
بعضی از ایشان بمجرد سماع طبل و رؤیت آن بیرون میرفتند نه بقصد ابتیاع متاع یا بجهة دلالت بر آنکه هر گاه انفضاض
بجهة بجانب تجارت با آنکه محتاج الیه و منتفع به است مذموم باشد پس بجانب لهو اولی بذم خواهد بود و بعضی
گفته اند تقدیر اینست که اذا رأوا تجارة انفضوا الیها و اذا رأوا لهوا انفضوا الیه پس احدهما محذوف شد بجهة
دلالت آن یکی دیگر بر آن مراد بتر کوک قائما در وقت خطبه است چنانکه دانسته شد و نزد جماعتی در وقت
نماز و اول اصح و اشهر است پس آیه دالست بر اشتراط قیام در خطبه و عدم جواز قعود در حال اختیار و این
قول شافعی است و اصحاب ما و ابو حنیفه قیام واجب نمیدانند و قول اول صحیح است بجهة دلالت آیه بر آن
و بجهة روایت جابر بن سمره که ما رأیت رسول الله خطب الا و هو قائم فمن حدثک انه خطب و هو جالس فکذبه
و از ابن مسعود پرسیدند که پیغمبر استاده خطبه میخواند گفت آیه و ترکوک قائما نخوانده اید که دلالت
صریح دارد بر قیام آنحضرت در خطبه و معویة بن وهب از صادق علیه السلام روایت کرده که اول کسی که

نشسته خطبه خواند معویه بود که بجهة درد زانو از مردمان اذن کرفته بنشست وخطبه را خواند
وبعد ازان آنحضرت فرمود که پیغمبر صلعم دو خطبه میخواند ودرمیان خطبتین مینشست تا بینهما فاصله شد
ودرآن جلوس سخن نمیکرد وبنا برانکه مراد قیام در نماز باشد ممکن است که بآن استدلال توان
کرد برانکه جماعة شرط جمعه است در ابتداء نماز نه استدامه آن تا آخر نماز پس اکر بعد از عقد نیت
وتحریمه ماموین بروند نماز امام باطل نشود واین احد اقوال شافعی است وموافق مذهب ما وابو حنیفه
کفته که انعقاد جماعة بعد از اتمام یک رکعة باشد امام نماز جمعه را تمام کند والا ظهر نقل کند وقول
اول حق است بجهة انعقاد صلوة در ابتدا پس اتمام آن واجب باشد بسبب تحقق شرط وجوب و اشتراط
اشتراط استدامه ودیکر انکه انتقال آن بظهر موجب ابطال جمعه است که منافی آیة لا تبطلوا اعمالکم است
وبعد از مذمه اهل اسلام بانفضاض از نزد سید انام ترغیب ایشان مینماید بثبات قدم در طاعة و
عبادت که منمر دخول بهشت بدار السلام بقوله قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ بکو ای محمد که انچه نزد خداست از ثواب نماز
جمعه واستماع خطبه ولزوم مجلس پیغمبر خَيْرٌ بهتر است وسود مند تر مِنَ اللَّهْوِ از استماع طبل وَمِنَ
التِّجَارَةِ واز نفع تجارة چه فواید مثوبات محقق ومخلد است ومنافع معاملات متوهم وفانی تقدیم تجارة
بر لهو در اول بجهة تر قیست در ذم زیرا که معنی آن اینست که ایشان متوجه تجارة میشوند که محتاج
الیه ایشانست واین مذموم است در وقت نماز وابلغ ازین در ذم آنست که درین وقت توجه مینمایند
بلهو که هیچ فایده بران مترتب نمیشود وتاخیر آن درینجا بجهة تر قیست در خیریه وحقیقة معنی آنست که
آنچه نزد خداست بهتر است شما را از لهو بلکه بهتر است از تجارتی که بان منتفع میشوید وازان فایده
میکیرید وَاللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وخدای بهترین روزی دهندکانست پس روزی شما خواهد رسانید
واکرچه بجهة مشغول شدن شما باستماع در طلب روزی بروید وچون حال برین منوالست پس توکل
براو کنید وروزی از او طلبید نه باآنکه در مظان ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که از ایشان
نفعی بشما نرسد وشاید نیز که مصلحت وقت ندانند ودر وقتی که احتیاج نداشته باشید بشما نوازشی
کنند ودر زمانی که محتاج باشید هیچ چیز بشما نرسانند ودر نقل آورده اند که یکی از خلفا بغداد

بهلول را کفت

بهلول را کفت میخواهی تا روزی هر روزه ترا مقرر کنم وبجهة آن فارغ البال شوی واز دغدغه روزی
استراحت یابی بهلول جواب داد چنین کردمی اکر چند خیر مانع نشدی اول انکه تو ندانی که مرا چه میباید
دوم نشناسی که کی باید سیم معلوم نداری که مرا چند باید وحق تعالی کافل روزی منست انهمه میداند
واز روی حکمة کامله بمن میرساند ودیکر شاید که تو بر من غضب کنی وآن وظیفه از من باز کیری وحق
سبحانه بسبب کناه من روزی باز نمیدارد سُورَةُ الْمُنَافِقِينَ مدنیست باجماع امة ویازده ایه است
ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایة کرده که هر که سورة المنافقین بخواند از نفاق بری شود واز شر منافقان ایمن
کردد وبدانکه چون حق سبحانه ختم سوره جمعه نمود بانچه از علامات نفاق است از ترک نبی در وقت قیام او
بخطبه یا نماز واستقبال کردن بلهو وطلب نفاق افتتاح این سوره نیز بذکر اهل نفاق کرده فرموده که
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ وسبب نزول این سوره آن بود که در سال
پنجم از هجرت بنو المصطلق اتفاق نمودند بر حرب حضرت رسالت وپیشوای ایشان حارث بن ابی ضرار بود پدر
جویریه که زوجه پیغمبر بود وچون اینخبر بانحضرت رسید با اصحاب خود از مدینه بیرون آمد ودر ناحیه
قدید قریب بساحل بر سر آب موسیع که از جمله میاه ایشان بود بایشان رسید پس اغاز مقاتله شد
وبعضی از ایشان کشته شدند وبرخی دیکر قرار بر فرار داده منهزم شدند ومسلمانان زنان واطفال
ایشانرا اسیر کردند واموال ایشانرا غنیمت کرفتند مردی از انصار از قبیله عبادة بن صامت بمسلمانی
رسید وبکمان انکه از جمله کفار است اورا مجروح ساخت ومیان ایشان نزاع واقع شد در اثناء آن کفت وکو
اجیر عمر خطاب که نام او جهجاه بن سعید بود از بنی الغفار اسب عمر را میکشید چون بر سر آب رسید
بجهة ابنوهی بر آب با سنان جهنی که حلیف بن عمر وبن عوف بن خزرج بود او را مزاحمة افتاد وان نزاع
بقتال منجر شد جهنی آواز بر کشید که یا معشر الانصار وجهجاه فریاد بر آورد که یا معشر المهاجرین پس
فقراء مهاجرین که جعال نام داشت باعانة جهجاه آمد عبد الله بن ابی منافق چون او را بدید که بمعاونت
جهجاه آمده بر سبیل استهزا کفت انک لهناک تو اینجایی وی در غضب شد جواب داد که چه جیز است
که مانع حمایت من میشود پس بسخنان درشت بعبد الله کفت عبد الله کفت صبر کن تا بمدینه رسی که ترا

مردی

کرسنکی چندان باشد که بیاده بباید که خصومت و نزاع جه جیز میباشد و نزد عبدالله جماعتی از قوم
او استاده بودند که از جمله ایشان زید بن ارقم بود با ایشان کفت اینهمه از شما شده که مثل این کسانرا
در بلاد خود جای داده اید و مالهای خود را بر ایشان قسمت کرده اید بجهة این با ما در مقام مکابره
آمده لاف برابری میزنند اکر فضله طعام خود باین نوع کسان نمیدادید امروز ایشانرا قوة آن نمیبود که
با ما خصومة کنند و همه بعشایر و موالی خود ملحق میشدند و یک کس از ایشان در دیار ما نمی ماند
کفت والله ما مثلنا و مثلهم الا کما قال القایل سمن کلبک یاکلک یعنی اسوکند که مثل ما و مثل ایشان
الا اینکه قایلی کفته که فربه کن سک خود را تا ترا بخورد اما والله لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز
منها الاذل بعد که اکر بمدینه مراجعت کنیم عزیزتر ما ذلیل تر ایشانرا از مدینه بیرون کند مراد او
با عزّ نفس خبیث خودش بود و مراد با ذل نفس طیب حضرت رسالت زید بن ارقم از این سخن در غضب
و حمید دین آتش غضبیه در نهاد او مشتعل ساخت و کفت انت الذلیل القلیل المبغض فی قومک و محمد
فی عز من الرحمن و موده من المسلمین والله لا احبک بعد کلامک هذا تویی خوار و بی مقدار و در میان
قوم خود مقهور و مبغوض و بی اعتبار و محمد در عزت و ارجمندی است از جانب او سبحانه و در مودة
و دوستی از طرف مسلمانان بعد که من بعد میان ما و تو دوستی نباشد ابن ابی کفت اسکت فانما کنت
العب خاموش باش که من بازی میکردم پس زید بن ارقم نزد حضرت رسالت آمد و آنچه میان او و
ابن ابی کذشته بود معروض داشت عمر حاضر بود کفت بفرمای تا کردنش بزنم سعد فرمود کنشتن او سزاوار
نیست زیرا که جمعی کثیر از مسلمانان بوی باز بسته اند و دیکر آنکه مردمان کویند که محمد اصحاب خود را میکشد
بجهة تسکین فتنه در کرمکاه روز بکوچ کردن امر نمود و کسی را بطلب ابن ابی فرستاد و او را حاضر کرد
و فرمود که این سخنان تو کفته کفت والله الذی انزل علیک الکتاب ما قلت شیأ من ذلک قط وان زید
لکاذب بحق آن خدایی که قرآن بر تو نازل کردانیده که من هرکز این نکفته ام و زید دروغ میکوید جماعتی از
انصار کفتند یا رسول الله عبدالله سید و شریف قوم ماست و مردی عاقل است کفتار کودکی در حق
وی قبول مفرمای ممکن که سخن او فهم نکرده باشد و نیک نشنیده و غلط بعرض رسانیده رسول علیه

و برا قبول کرد و این سخن در میان انصار منتشر شد و همه زید را ملامت کردند زید از آن سخن پشیمان شد
و پریشان کشت پس مردم از انجا کوچ کردند اسید بن حضیر نزد رسول آمد و رسم تحیه بجای آورده کفت
یا رسول الله سبب چیست که در وقت منکر بر خلاف عادة کوچ فرموده کفت یا اسید او ما بلغک ما قال صاحبکم
زعم انه ان رجع الی المدینه اخرج الاعز منها الاذل ای اسید نشنیدی آنچه صاحب شما کفته
که چون بمدینه رسد عزیزتر ذلیل تر را اخراج کند کفت یا رسول الله اعز تویی و اذل او اکر خواهی ویرا
اخراج کن پس کفت یا سید الانبیا با وی مدارا فرمای والله که در آن وقت که تو بمدینه تشریف آوردی
قوم وی برای وی تاجی مکلل میساختند تا بر سر وی نهند و اورا رییس و پیشوای خویش سازند
چون تو آمدی آن کار دکرکون شد و اعتقاد او آنست که تو امارت و ریاست اورا از او سلب کرده و ملک
پادشاهی او شده پسر وی عبدالله بن عبدالله بن ابی پیش رسول آمد و کفت یا رسول الله همه بنی خزرج
میدانند که هیچکس عبدالله را دوست تر از من ندارد اما در کار دین مدارا و رفق دخل ندارد اکر در کشتن او
جازمی امر فرما تا من اورا بکشم و من میترسم که اکر بکسی دیکر امر نمایی که اورا بکشد من تاب آن نیارم که
نظر در روی وی کنم و نفس اماره مرا بر آن دارد که انتقام پدر از او بکشم و اورا بکشم پس بجهة آنکه مومنی
برای کافری کشته باشم قصور و فتور در ایمان من پیدا شود و مستوجب آتش دوزخ کردم رسول فرمود
برو و با او مدارا و مسامحه نمای و مادام که با ما باشد در حق او نیکویی کن و دقیقه از حرمة او فرو مکذار القصه از انجا کوچ کردند و آن روز و آن شب میرفتند تا بروز دیکر در وقت چاشت که آفتاب
کرم شد و همه رنجور و کوفتناک شدند فرود آمدند و بجهة ماندکی و کوفت راه فی الحال بخواب رفتند
و سبب تحمل مشقت بر ایشان آن بود که تا حدیث عبدالله ابی از یاد ایشان برود پس بعد از نماز
از انجا کوچ کردند و میرفتند تا شعب نقعا رسیدند و آن موضعی است قریب ببقیع بر کنار
حجاز و انجا فرود آمدند و چون بارها بکشادند بادی سخت برخواست که همه از آن خایف شدند
و شتر رسول صلعم در آن شب کم شد رسول فرمود که منشأ این باد عظیم آنست که در مدینه یکی از
اکابر وفاة کرده است کفتند کیست یا رسول الله فرمود رفاعه و او یکی از منافقان بود و از

منافقان هم

رؤسای یهودان ونشت وپناه ایشان واو در نهایة نفاق وشقاق بود شخصی از اهل نفاق کفت که عجب
از محمد که خبر میدهد که در مدینه چه حادثه واقع شده وخبر از شتر کم شده خود ندارد فی الحال
جبرئیل نازل شد وسخن آن منافق را بعرض سید کائنات رسانید وموضع آن شتر را بوی نمود پس
آنحضرت باصحاب کفت که من دعوی نمیکنم که غیب میدانم ولیکن حق سبحانه قول آن منافق وموضع شتر
مرا اخبار نمود پس کفتند یا رسول الله آن موضع کجاست فرمود در فلان شعب نام او در ساق
فلان درخت پیچیده بعضی برفتند اما همچنانکه آنحضرت اخبار کرده بود مشاهده نمودند و شتر را
کرفته بمعسکر همایون آوردند آن منافق ایمان آورد وعلت نفاق از دل او زایل شد وچون مشرف
بمدینه شدند تابوت رفاعه را دیدند که بنی قینقاع برداشته بودند وبه بقیع می آوردند
تا دفن کنند ومرویست که چون سپاه نصرة پناه نبوی صم بوادی عقیق رسیدند پسر عبد الله ابی بر
مجامع طرق مدینه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را انجا بخوابانید وپای بر دست شتر نهاد و
کفت بخدا سوکند که ترا نکذارم که بمدینه در آیی تا وقتی که پیغمبر صم ترا اذن فرماید وبدانی که از تو کیست
واعز او ست عبد الله شکایت پسر پیش رسول فرستاد رسول کسی را باو فرستاد که پدر را بخود مدار
وبکذار تا بمدینه در آید پسر کفت چون امر رسول آمد ترا واکذاشتم ودر روایتی آمده که پسر بپدر کفت
اکر نکویی که عزت مر خدا راست ورسول او وجمیع مؤمنان کردنت بزنم کفت ویحک اکر نکویم این حرکت
از تو صادر شود کفت نعم والله ابن ابی چون او را بدید کفت اشهد ان العزة لله ولرسوله وللمؤمنین
این خبر برسول رسید پسر را طلبید وفرمود جزاک الله عن رسوله وعن المؤمنین خیرا وچون ابن
ابی بمدینه آمد بیمار شد ودران دو سه روز رخت بدار الجزا کشید وزید بن ارقم بمدینه آمد بجهة
این تعرض وملامة انصار باو مهموم ومغموم در خانه بنشست حق سبحانه برای تصدیق زید وتکذیب
ابن ابی برسول خطاب فرمود که چون بیایند نزد تو منافقان یعنی ابن ابی واحزاب او قالوا نشهد
کویند کواهی میدهیم انک لرسول الله انکه تو فرستاده خدایی یعنی منافق نیستیم وبدل ودل تو
رساله ترا معتقدیم شهادة اخبار است از علم بمشهود به که آن حضور واطلاع است ولهذا تصدیق

مشهود به

المنافقین
ابر ۴۲

مشهود به نموده وتکذیب ایشان در شهادة بقوله والله یعلم وخدای کواهی میدهد یعنی میداند انک
لرسوله که تو هر آینه رسول اویی بحق چه اوست که مرسل تست والله یشهد وخدای کواهی میدهد
ان المنافقین لکاذبون انکه منافقان هر آینه دروغ کویانند در کواهی خود بجهة عدم موافقة
اعتقاد ایشان بکفتار ایشان ان بود که انک لرسول الله که مقول ایشانست دروغ است وکفتند
که مراد بشهادت قسمست یعنی بدروغ سوکند یاد میکنند بر اعتقاد خودشان برسالت تو وفایده توسیط
والله یعلم انک لرسوله دفع توهم انست که انک لرسول الله که قول ایشانست کذب باشد وشبهه نیست
درانکه آیه دالست برانکه حقیقة ایمان بقلبست ومشعر برانکه هر که چیزی کوید واعتقاد خلاف ان داشته
باشد کاذبست اتخذوا ایمانهم فرا کرفتند منافقان سوکندان خود را که بدروغ میخوردند یا شهادت خود را
که جاری مجرای حلفست در تاکید جنة سپری یعنی ازار وقایه خود ساختند تا بسبب آن از قتل وسبی ایمن باشند
مانند اهل حرب که سپر را آلة حفظ نفس خود میکردانند فصدوا پس باز میدارند مردم عوام را از اللّٰه
بشهادة باطله وکلمات واهیه عن سبیل الله از اتباع راه حق که طریق اسلام است همچنانکه نقل معتمد
ومیتواند بود که صدوا از صدود مشتق باشد نه از صد که متعدی است ومعنی انکه باز می ایستند از
دین خدای انهم بدرستی که ایشان ساء بد عملیست ما کانوا یعملون انچه هستند که میکنند از اظهار
ایمان وابطان خلاف آن واز صد مردمان از ایمان یا صدود خودشان از تصدیق واذعان ودر ساء معنی
تعجبیست که آن تعظیم امر ایشان است نزد سامعان ذلک این قول ایشان که شاهد است بر بدی اعمال
ایشان یا این حال مذکوره از نفاق وکذب واستجنان بایمان بانهم آمنوا بسبب آنست که ایشان کرویدند
بزبان یعنی بکلمه شهادتین ناطق شدند وخود را در زی اهل اسلام مسلمانان نمودند ثم کفروا پس بکرویدند
بدل یعنی بعد از ان ظاهر شد کفر ایشان ومتبین کشت نفاق ایشان از اقوال ایشان مثل انکه میکفتند
ان کان ما یقوله حقا فنحن حمیر ومانند قول ایشان در غزوه تبوک ایطمع هذا الرجل ان یفتح له
قصور کسری وقیصر هیهات ومثل انیست قوله تعالی یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا
بعد اسلامهم یعنی ظاهر شد کفر ایشان بعد از قبول کردن اسلام وقوله تعالی لا تعتذروا قد کفرتم

بعد ایمانکم و دور نیست که معنی آیه این باشد که گفتند در ظاهر با مومنان که از شما ایم و در خلوة با روسای خود گفتند
که در کفر خود راسخیم و بمسلمانان استهزا میکنیم که قوله تعالی و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا
الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن و احتمال آن دارد که مراد اهل رده منافقان باشند
معنی اینکه ایمان آوردند وقتی که آیتی مشاهده کردند پس کافر شدند در حینی که استماع شبهه
باطله کردند از روسای خود فطبع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان بسبب این
علامة ملائکه ایشانرا از اهل ایمان امتیاز کنند یا آنکه حق سبحانه الطاف هادیه از ایشان باز گرفت
و تخلیه ایشان کرد و در بادیه ضلالت و خذلان ایشانرا بگذاشت بجهة فرط تمرد ایشان در کفر
و توغل در عناد و عدم تفکر در معاد با وجود مشاهده آیات داله بر صدق رسول رب العباد فهم لا
یفقهون پس ایشان نمیدانند حقیقه ایمانرا و نمیشناسند صحه آنرا بجهة آنکه ترک عناد نمیکنند و تفکر
و تدبر نمینمایند در آیات هادیه تا حق را از باطل امتیاز کنند مرویست که ابن ابی مردی جسیم و نیکو
صورة بود و شیرین سخن و فصیح زبان و جمعی دیگر از منافقان قریب باین صفت بودند و چون بمجلس
حضرت رسول صلعم آمدندی استناد کردندی و بکلام فصیح و بیان ملیح تکلم نمودندی و آنحضرت از هیاکل
جسیمه و اقوال فصیحه ایشان متعجب شدی حق سبحانه بوی خطاب فرمود که و اذا رأیتهم و چون
میبینی منافقانرا تعجبک بشگفت می آرد ترا اجسامهم جسم های ایشان بجهة جسامه و صباحة
آن و ان یقولوا و اگر سخن گویند تسمع لقولهم گوش میکنی مر گفتار ایشانرا بجهة طلاقه و حلاوة
کلام و فصاحة و بلاغة بیان ایشان و بسبب این آنچه گویند از ایمان کاذبه بر ایمان خود و غیر آن باور
میکنی کانهم و حال آنکه در عدم تعقل و قلة تدبر گوییا ایشان خشب چوبهای خشک شده اند
مسندة بدیوار باز نهاده یعنی اشباحی اند خالی از علم و نظر و عاری از ایمان و خیر این حالست از ضمیر
قولهم و میتواند بود که کلام مستانف باشد که محلی از اعراب نداشته باشد و ذکر مسنده استعاراست
بر عدم انتفاع ایشان چه خشب هرگاه که در سقف یا جدار کشیده باشند در مظان انتفاع است
و مادام که متروک است و غیر منتفع به مسنده است بحائط و میشاید که مراد بخشب مسنده اصنام منحوته

باشد از خشبی که مسند باشد بحیطان و وجه تشبیه ایشان بآن در حسن صور و قلة جدوای ایشان باشد و بعضی
گویند که خشب جمع خشباست که آن حشبی است که اندرون او کرم افتاده باشد و متاکل شده و ظاهر آن صحیح و
سلیم نماید پس معنی آنست که منافقان در حسن ظاهر و خبث باطن و رداءة عقیده مانند این چوبها اند
یحسبون می پندارند و گمان می برند کل صیحة هر فریادی را که بر آید میان لشکر و هر آوازی را که بر کشند
علیهم که آن واقع است بر ایشان یعنی بددلی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند
که بر ایشان واقع خواهد شد و از آن ضرری بایشان خواهد رسید و هلاک خواهند شد یا هرگاه
صیحه استماع کنند ظن ایشان آن باشد که آیتی نازل شده که کاشف احوال ایشان است و بجهة آن
نفاق ایشان بر سر مومنان ظاهر شده رسوا خواهند شد هم العدو ایشان دشمنان کامل اند ترا
و همه مومنانرا فاحذرهم پس حذر کن از مکر ایشان و بر ظاهر حال ایشان ایمن مباش و میتواند
بود که جار و مجرور صله یحسبون باشد و مفعول دوم آن این جمله اسمیه باشد و معنی اینکه گمان می برند
هر صیحه را که بر ایشان واقع شود که آن دشمنان اند و بنا برین ضمیر مرفوع منفصل راجع بکل باشد و اولی
آن در موضع هی باعتبار خبر باشد یا آنکه مضاف در مفعول اول محذوف باشد و تقدیر اینکه اهل کل صیحه
لکن ترتب فاحذرهم بران دالست بر آنکه ضمیر هم راجع بمنافقانست قاتلهم الله هلاک کرداناد خدای
ایشانرا و لعنة کناد بر ایشان و ایشانرا رسوای دنیا و آخره کرداناد این دعا علیهم است و طلب از ما که
بر ایشان لعنة کنیم و محری ایشان باشد یا تعلیمیست مومنانرا که باین کلمه ایشانرا دعای بد کنند
انی یؤفکون چگونه بر گردانیده میشوند از طریق حق با وجود کثرت دلالات هادیه این تعجیبست از جهل و
ضلالة ایشان و گویند که یؤفکون مشتق از افک است بمعنی کذب یعنی چگونه دروغ میگویند مرویست
که قبل از نزول این آیات رسول زید بن ارقم را طلبید و گفت ای زید شاید که بجهة عداوتی که با ابن ابی
داشته باشی این سخنانرا باو نسبة دهی گفت نه چنین است یا رسول الله فرمود شاید که آنرا از او بخطا
شنیده باشی و او نوعی دیگر گفته باشد و بر تو مشتبه شده گفت نه یا نبی الله و چون این آیات نازل شد
رسول از پس زید بیامد و گوش او را بگرفت و او را بر داشت و فرمود یا غلام صدق فوک و وعت

أُذُنَاكَ وَوَعَى قَلْبُكَ وَقَدْ أَنْزَلَ اللهُ فِيمَا قُلْتَ قُرْآنًا یعنی ای پسر دهن تو راست گفت و گوش تو از آنچه فرا گرفت
و دل تو از آنچه حفظ نمود بتحقیق که خدای تعالی قرآن فرو فرستاده است در باب آنچه میگفتی و در روایه
دیگر است که فرمود *وَفَتْ أُذُنُكَ یَا غُلَامُ إِنَّ اللهَ صَدَّقَكَ وَكَذَّبَ الْمُنَافِقِينَ* ای پسر وفا کرد گوش تو با آنچه شنید
بدرستی که خدای تعالی تصدیق تو کرده و تکذیب منافقان آورده اند که بعد از نزول آیات مذکوره قوم ابن ابی
وی را گفتند که این آیات درباره تو نازل شده نزد رسول خدای تعالی رو تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق سر
به پیچید و روی بگردانید و گفت مرا گفتید که ایمان آور آوردم و تکلیف کردند که زکوة مال بده دادم
همین مانده که محمد را سجده می باید کرد آیه آمد *وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا* و چون گویند منافقان را یعنی ابن ابی
و اصحاب او که بیایید بطریق اعتذار *يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ* تا آمرزش طلبد برای شما *رَسُولُ اللهِ* فرستاده خدای
لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ به پیچند سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن برتابند یعنی چنانچه کسی از امر مکروهی روی
برگرداند یا سر را بجر که در آرند و بجنبانند جهت استهزا باستغفار پیغمبر *وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ* و می بینی
ایشان را که اعراض میکنند و روی میگردانند از آن استغفار *وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ* و ایشان گردنکشانند
از اعتذار جستن نزد حضرت رسالت و طلب مغفرت از او کردن و اظهار کنندگان عدم احتیاج ایشان آن
سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان *أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ* آمرزش خواهی از برای ایشان *أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ* یا
آمرزش نخواهی برای ایشان یعنی مساویست استغفار و عدم استغفار تو برای ایشان *لَنْ يَغْفِرَ اللهُ*
لَهُمْ هرگز نیامرزد خدای ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق و عناد از حسن منقولست که پیغمبر از برای
ایشان استغفار میکرد بنا بر ظاهر حال ایشان یا بشرط توبه و یا بشرط آنکه ظاهر ایشان مثل باطن باشد
پس حق سبحانه اخبار وی نمود که ایشان مصر بر صفت کفر خواهند مرد آنحضرت ترک استغفار ایشان نمود
إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای *لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ* راه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگان را از دایره صلاح
یعنی نظر لطف و توفیق از ایشان باز میگیرد بجهت فرط عناد و رسوخ کفر و نفاق ایشان با وجود دلائل
بر حقیت ایمان یا آنکه بجهت آن ایشان را مهتدی نمیسازد بطریق جنان و روضه رضوان *هُمُ الَّذِينَ* ایشان
آنانند که *يَقُولُونَ* میگویند مر انصار را که شما *لَا تُنْفِقُوا* نفقه مکنید یعنی طعام و لباس مدهید *عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ*

المنافقون سم مع

رَسُولِ اللهِ بر کسانی که نزدیک رسول خدا اند از فقرای مهاجرین *حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا* تا متفرق شوند بجهت گرسنگی
و برهنگی یعنی غلامان نزد خواجگان خود روند و پسران به پدران ملحق شوند قول ایشان علی من عند
محمد بود لکن در موضع آن حق سبحانه و تعالی رسول الله ایراد فرمود بجهت تعظیم و تشریف سید انبیا حاصل که
منافقان انصار را منع میکردند از انفاق بر فقرای مهاجرین وحال آنکه مر خدای راست *وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ*
وَالْأَرْضِ خزانهای روزی آسمانها و زمینها یعنی مفتاح ارزاقی که از آسمان یا زمین ببنده رسد بید
قدرت اوست و بر حسب حکمت و مصلحت هر کرا خواهد غنی گرداند و اگرچه اهل مدینه ابا داشته
باشند از انفاق نمودن بر مهاجر و هر کرا خواهد از غنا محروم سازد تا بسبب فقر و صبر بثواب جزیل برسند
وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لکن منافقان بجهت فرط جهالت و ضلالت *لَا يَفْقَهُونَ* نمیدانند که رزاق او سبحانه است
نه آدمیان *يَقُولُونَ* میگویند اهل نفاق یعنی ابن ابی و کسانی که تابع اویند در اقوال و اعمال *لَئِنْ*
رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما ازین سفر *إِلَى الْمَدِينَةِ* بسوی مدینه طیبه *لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ* هر آینه بیرون کند عزیزتر *مِنْهَا*
الْأَذَلَّ از مدینه خوارتر را مراد ابن ابی را عز نفس نحس او بود و از آن لفظ دیگر اشرف و اکمل مخلوقات
علیه افضل التسلیمات پس حق سبحانه رد قول او نموده فرمود که *وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ* و مر خدای راست عز قدرت
و ربوبیه *وَلِرَسُولِهِ* و مر رسول او را عز نبوت و شفاعت یا عز اعلاء دین او بر سایر ادیان بفتح و نصرت
وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر گروندگان را عز ایمان و طاعة یا عز خلود ایشان در جنت همچنانکه مذلت و هوان مر شیاطین راست
و اتباع ایشان از کافران و منافقان و گویند که عز خدای تعالی است عز ملک و بقا و عز عظمه و کبریا و عز بذل
و عطا و عز جلال و بها و عز رفعت و علا و عز رسول تعالی عز سبق و ابتدا و عز اذان و ندا و عز قدم صدق بر انبیا
و عز اجتبا و اصطفا و عز ظهور بر اعدا و عز مومنان نیز تعالی عز تاخیر که نحن الآخرون السابقون و عز تیسیر
که و لقد یسرنا القرآن للذکر و یرید الله بکم الیسر و عز تبشیر که و بشر المومنین بان لهم من الله فضلا
کبیرا و عز توقیر که و انتم الاعلون و عز تکثیر که انکم اکثر الامم و وجه توفیق میان این آیه و آیه فلله العزة
جمیعا آنست که عز رسول و مومنان از او سبحانه فیضان نموده چه فی الحقیقه جمیع عزة از ذات جناب احدیه است
و منتهی عزت بحسب ذات اوست نه غیر او و مرویست که مردی امام حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه

علیهم را گفت که مردمان در تو گمان تیه و کبر می برند فرمود آن که نیست بلکه عز است پس این آیه تلاوت نمود
و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله روایتست که پیوسته میگفتی که مَنْ مِثْلِی وَ رَبُّ الْعَرْشِ
مَعْبُودِی مانند من کیست که آفریدگار عرش معبود منست وَ مَنْ مِثْلِی وَ اَنْتَ لِی و مثل من کیست که تو
خداوند و پروردگار منی و بعضی گفته اند که عز خدا بولایتست که هنالک الولایة لله الحق و عز رسول
بکفایتست کفیناک المستهزئین و عز مومنان بعلو رفعة که انتم الاعلون ان کنتم مومنین وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ
و لیکن منافقان تیره ضمیر لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و در نمی یابند حقیقة عزت و حقیه آن را و جهة فرط جهالة و
ضلاله مظنه ایشان آنست که عزت مر ایشان راست و بعد از بیان احوال منافقان خطاب باهل ایمان
کرده میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تُلْهِكُمْ باید که مشغول نگرداند
شما را أَمْوَالُكُمْ مالهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای که آن صلوات
خمس است یا جمیع فرایض یا قرآن یا جهاد یا شکر بر نعما و صبر بر بلا و رضا بقضا علی الاختلاف الاقوال و جه
مقتضای ایمان آنست که دوستی خدای غالب باشد بر دوستی همه اشیا مراد نهی ایشانست از مشغول شدن
شدن باموال و تصرف در ان و سعی در تدبیر آن و تلذذ و استمتاع بمنافع آن و تهالک بر طلب آن و از مسرور شدن
بلقای اولاد و شفقه بر ایشان و قیام نمودن بمونة ایشان و تسویه آنچه مصلح ایشان باشد از معاش آن
و جهة آن باز ماندن از طاعة رحمن نه نهی اموال و اولاد از ایشان چه توجیه نهی باین هر دو چنانکه
ظاهر آیتست جهة مبالغه است و لهذا قال وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند این کار را یعنی بمال و فرزند از حق
باز ماند فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که عظیم باقی را بحقیر فانی فروختند الله
وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید در راه خدای مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ بعضی از آنچه روزی داده ایم شما را مراد اخراج زکوة
و سایر حقوق واجبه است مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما اسباب و علامات
مرگ فَيَقُولَ پس گوید آنکس که بر مرگ مشرف شده باشد از روی تاسف و تحسر رَبِّ ای پروردگار من
لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نینداختی و مهلت ندهی مرا یعنی تاخیر نکنی موت را إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدتی
نزدیک یعنی زمانی اندک که در آن اخراج حقوق توان کرد فَأَصَّدَّقَ پس در ان زمان تصدیق کنم

المنافقین

و سایر حقوق واجبه از مال خود ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و باشم از شایستگان و نیکوکاران و فرمان برداران
بسبب این تدارک جزم اکن بجهت آنست که معطوفست بر محل فا و ما بعد ان فکانه قیل ان اخرتنی اصدق و اکن
از ابن عباس مرویست که این آیه در حق مانعان زکوة نازل گشته بعد از ان فرمود که تصدقوا قبل ان ینزل علیکم
سلطان الموت فلا تقبل توبة و لا ینفع عمل تصدق کنید پیش از آنکه سلطان مرگ بر شما نازل شود پس آن ترا ن
توبه مقبول نشود و هیچ عملی نفع ندهد و نیز از و منقولست که ما یمنع احدکم اذا کان له مال ان یزکی و اذا
طاق الحج ان یحج من قبل ان یاتیه الموت فیسال ربه الکرة فلا یعطاها چه باز میدارد یکی از شما را که چون
مال داشته باشد زکوة بدهد و چون استطاعة حج داشته باشد حج کند پیش از آنکه مرگ باو رسد
پس از خدا طلب رجوع کند بدنیا و او را باز نگردانند و التماس او را قبول نکند و ضحاک و عطیه نیز از او
روایت کنند که مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ وَكَانَ لَهُ مَالٌ فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَوٰتَهُ وَأَطَاقَ الْحَجَّ فَلَمْ يَحُجَّ إِلَّا سَأَلَ الرَّجْعَةَ
عِنْدَ الْمَوْتِ قَالُوا يَا ابْنَ عَبَّاسٍ اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَرَى هَذَا الْكَافِرُ يَسْأَلُ الرَّجْعَةَ فَقَالَ أَنَا أَقْرَأُ عَلَيْكُمْ قُرْآنًا ثُمَّ
قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ إِلَى قَوْلِهِ مِنَ الصَّالِحِينَ فَقَالَ الصَّلَاحُ الْحَجُّ یعنی هیچکس نیست که او را مالی باشد پس زکوة ندهد
و طاقت حج داشته باشد و حج نکند الا که نزد موت سوال رجعت کند بدنیا گفتند یا ابن عباس از خدای
بترس چه تو میدانی که این حال کافر است که سوال رجعت کند فرمود که در این باب قرآنی بر شما خوانم
پس این آیه را قرائت نمود تا بقوله من الصالحین و بعد از ان گفت که صلاح بمعنی حج است و این روایه از ابی
عبد الله صلوات الله علیه مأثور است و عکرمه نیز گفته که انها نزلت فی اهل القبلة و از حسن نیز روایتست
که هیچکس نباشد که زکوة نداده باشد و روزه نداشته باشد و حج نگذارده باشد الا که در وقت مرگ
طلب رجوع کند پس حضرت عزت از روی مبالغه در باب عدم رجعت میفرماید که وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ و هرگز
خدای باز پس نیفکند نَفْسًا هیچ نفس را از مرگ إِذَا جَاءَ چون بیاید و برسد أَجَلُهَا وقت رفتن آن
چه حکمت او سبحانه مقتضی آنست که چون عمر باخر رسد چیزی بر ان نیفزاید و از ان کم نکند وَاللَّهُ
خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید آدمیان و حفص بخطاب خوانده یعنی بانچه شما
میکنید از خیر و شر و همه را بر وفق عمل جزا و سزا خواهد داد خلاصه معنی آنست که چون شما دانستید

که موت از وقت خود متاخر نمیشود و لامحاله واقع خواهد شد و خدای علیمست باعمال شما و شما را بر آن
جزا خواهد داد پس هر چند زود در مسارعة نمایند به بیرون آمدن از عهده واجبات و مستعد شدن
مثوبات و از علی منقولست که لیس فی الزجر عن التفریط فی حقوق الله آیة اعظم من هذه الآیه یعنی عظیم
ترین آیتی که زاجر باشد از تقصیر در حقوق الله این آیه است سورة التغابن مدنیست و نزد ابن
عباس مکی است غیر از سه آیه آخر که در مدینه نازل گشته و مجموع هجده آیه است بلاجماع امه ابی بن کعب
از حضرت رسالة صلعم روایت کرده که هر که سوره تغابن بخواند از مرگ مفاجات ایمن شود و ابن ابی علا از ابی
عبد الله ع نقل کرده که هر که سورة التغابن در فریضه بخواند روز قیامت این سوره شافع او شود و شاهد
عدل باشد در اعمال صالحه او نزد آنکسی که اجازت شهادة او داده باشد و از او مفارقة نکند تا آنکه
در بهشتش در آورد و بباید دانست که چون او سبحانه ختم سوره منافقین نمود بامر بطاعة و نهی از معصیت
افتتاح این سوره کرد ببیان حال مطیع و عاصی بقوله بسم الله الرحمن الرحیم یسبح
لله بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید مر خدا برا ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از روحانیان
ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از جسمانیات تسبیح مکلفان بقول است و تسبیح غیر ایشان بدلالت
چه انها دالند بر کمال قدرة و علم و استغنای او سبحانه له الملک مر او راست پادشاهی مطلق چه خالق
ارض و سما و ما بینهما اوست وله الحمد و مر او راست ستایش زیرا که نعمت آفرینش و پرورش از اوست
افراد ملک و حمد بذکر بجهة دلالتست بر اختصاص این هر دو باو سبحانه بحسب حقیقة زیرا که او
که مبدع جمیع اشیاست و مربی همه ممکنات و اصول جمیع نعم و فروع آن از فیض عمیم اوست و ملکیه غیر تسلط
واسترعایست از جانب جناب او و حمد غیر باعتبار جریان نعم او سبحانه است بر ید او وهو علی کل
شیء قدیر و او بر همه چیزها تواناست از ایجاد معدوم و افنای موجود و تغییر و تبدیل آنها بر وفق
حکمت و مقتضای مصلحة چه نسبت بذات او همه اشیا علی السویه است هو الذی خلقکم او آنکسیست که بیافرید
شما را ای آدمیان و از عدم بوجود آورد فمنکم کافر پس بعضی از شما ناگرویده اند بخالقیت او چون دهریان
و طبیعیان یا بوحدانیت او چون مشرکان و منکم مؤمن و برخی از شما باو باور دارند اند آفریدگاری

و یکتایی او را

التغابن ٢٥ ربیع

و یکتایی او را چون اهل ایمان یا بعضی از شما کافرید در باطن و مؤمن در ظاهر چون منافقان یا بعکس چون
عمار یاسر و انصار او یا کافر بخدا و مؤمنان بکواکب چون اهل انوا یا بعکس و اولی عموم آیتست در ظاهر خود پس
معنی آن باشد که مکلفان بر دو قسمند بعضی متصفند بصفت کفر علی جمیع انواعه و بعضی متسم بسمة ایمان
و تقدیم کفر بر ایمان باعتبار اغلبیة و اکثریه است خلاصه کلام آنست که خدای آنکسیست که بر شما انعام تفضل
نموده اصل نعم خود را که آن خلق و ایجاد است از عدم و بجهة این بر شما واجبست که بنظر صحیح تفکر کنند
در معرفة او و همه بندگان مطیع او شوید و شاکر بر نعمة او پس بعضی از شما در آن تفکر نکرده در دریای
کفر و کفران غوطه خورده اند و برخی دیگر سفینه تفکر نشسته بوسیله بادبان نتایج افکار صایبه خود را
بساحل معرفة کشیده اند والله بما تعملون بصیر و خدای بآنچه میکنید شما بیناست پس بر وفق اعمال با
معامله خواهد کرد و مخفی نیست در آنکه ظاهر آیه مبطل مذهب مجبره است چه دالست بر آنکه فاعل کفر و ایمان
و موجد آن بندگانند بجهة اسناد آن بایشان از قبیل آیه والله خلق کل دابة من ماء فمنکم من یمشی علی رجلیه
که اسناد مشی بایشان کرده و اصلا دلالة ندارد بر آنکه او سبحانه خالق آن باشد پس حمل آیه بر خلاف ظاهر
کردن و موافق مذهب اهل جبر گردانیدن عین مکابره و محض مجادله است و اگر بر سبیل فرض جایز است که
حق سبحانه خالق کفر و قبایح باشد باید که او را جایز باشد که بعث رسول کند بر آنکه عباد را بکفر و ضلالة
دعوة نماید و بر وفق آن معجزات بر دست او ظاهر سازد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و دیگر آنکه اگر او سبحانه
کفر و قبایح را در بنده ایجاد کرده باشد لازم آید که فایده بعثه منتفی شود و امر و نهی صحیح نباشد و قرآن
مصرح است بر آنکه حق سبحانه بنده را بر فطرة اسلام خلق فرموده که قوله سبحانه فطرة الله التی فطر الناس
علیها و نیز حضرت رسالت پناه ص فرموده کل مولود یولد علی الفطرة فانما ابواه یهودانه و ینصرانه و در حدیث
دیگر وارد شده که حق سبحانه فرموده خلقت عبادی کلهم حنفاء من همه بندگان خود را مسلمان آفریده ام
و غیر از این از اخبار درین باب بسیار است خلق السموات والارض بیافرید او سبحانه همه آسمانها
و زمینها را بالحق براستی یعنی بحکمة بالغه و اغراض صحیحه نه بباطل و مالا طائل یا بکلمه کن یا برای بیان
حق چه آنها دلایل وحدانیه اند و آثار خالقیه و قادریه و عالمیه حضرت عزة پس مظهر حق باشند وصورکم

وتصوير كرد و نيكو است شمارا فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نيكو كردانيد صورتهاى شمارا بامتداد قامه واعتدال
خلقة تا شكر كويند برين نعمت ودال بر حسن صورتست اينكه هيچكس از آدميان تمنا نميكند كه صورة او مثل صورة
حيوان ديكر باشد واكر حيوانى نيكوتر از انسان بودى تمناى آن كردى كه بر صورة آن حيوان باشد و بعضى
كفته اند كه حسن صورة از حيثيت حكمه است وقبول عقل نه قبول طبع زيرا كه بعضى از انسان بر صورتى
واقع شده اند كه مقبول طبع باشند ونزد جماعتى ديكر آنست كه حسن صورة از حيثيت قبول طبع است
جه متبادر از مفهوم حسن صور همينست پس اين آيه مثل آيه ولقد خلقنا الانسان في احسن تقويم است
جه تشوه خلق بعضى امر عارضيست وغير معتد به وصاحب كشاف آورده كه چون صور بر طبق معانى است
در آنكه بر طبقات ومراتب واقع اند پس انحطاط بعضى صور از مراتب ما فوق موجب سماجة وتشوه
آن نميشود جه آن داخل است در حيز حسن وغير خارج از حد آن غايتش آنكه در مرتبه ادناى حسن
واقع كشته ولهذا اكر كسى در حسن صورتى تعجب مينمايد وتصور ميكند كه آن در نهايت حسن است
وچون املح واحسن از آن مشاهده كرد از ديدن صورت اول مستثقل ميشود وطبع او ميل نميكند كه
نظر در آن كند وحكما كفته اند كه شيئان لا غاية لهما الجمال والبيان وامام قشيري آيه را بر اين وجه تفسير
كرده كه ظاهر شمارا بيار است بكمال قدرة وباطن شمارا محلى كردانيد بجمال قربة ونزد محققان حسن حقيقت
انسان آنست كه او را بصفوت اوصاف كاينات آراسته كردانيد وبخلاصه خصايص مبدعات شرف خصاص
بخشيد تا نمودار جميع موجودات علوى وسفلى وملكى وملكوتى باشد فتبارك الله احسن الخالقين پس بحكمه
تهديد عباد بر كفران نعمة وحسن خلق ميفرمايد كه وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ وبسوى اوست بازكشت همه در روز فنا
پس كسانى كه بر نعمت خلقه وحسن صورة شاكر اند مجازاة خواهد داد وجماعتى كه كفران آن نموده اند
سزا وجزا خواهد رسانيد يَعْلَمُ ميداند بعلم كامل خود مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از اصناف
مكونات وَالْأَرْضِ وآنچه در زمينست از انواع مخترعات وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وميداند آنچه ميپوشيد
بر يكديكر وَمَا تُعْلِنُونَ وآنچه آشكارا ميكنيد وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخداى داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدانچه
در سينهاست از خواطر وافكار يعنى عالم است بجميع معلومات بعلم كلى وجزئى چه نسبت مقتضيه علم او بما سوى

على السويه است فرق ميان اسرار واخفا آنست كه اسرار در معانى ميباشد نه در اشخاص واخفا اعم از آنست
وبايد دانست كه تقديم قدرة بر علم بجهة آنست كه دلالت مخلوقات بر قدرة او سبحانه اولا وبالذات است وبر علم او
بآنچه در اوست از اتقان واحكام ومخفى نيست در آنكه حق سبحانه در اين آيه والى هدايه تنبيه فرموده بعلم
خود بآنچه در آسمان وزمينست وبعد از آن بعالم بودن بآنچه نهان وآشكاراى شماست وبعد از
آن بعالميت خود بخفاياى صدور بر آنكه هيچ چيز از كليات وجزئيات بر او مخفى وغايب نيست پس حق وى
آنست كه در جميع حالات از و خائف وترسان باشند وبر هيچ چيزى كه مخالف رضاى او باشد جرأت
ننمايند وتكرير علم در آن در معنى تكرير وعيد است وما بعد قول فمنكم كافر ومنكم مؤمن تا اينجا در معنى وعيد
عيد است بر كفر وانكار بر آنكه در حق خالق عصيان نمايند وشكر نعمه او را بجاى نيارند وخلق اعظم
نعم است از خدا بر عباد وكفر اعظم كفرانست از عباد مر خدا را ونيز بر سبيل وعيد ميفرمايد أَلَمْ يَأْتِكُمْ
آيا نيامد بشما اى كفار مكه نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا خبر آنان كه كافر شدند مِنْ قَبْلُ پيش از شما چون اولاد قابيل
وعاد وثمود واصحاب ايكه وغير آن فَذَاقُوا پس چشيدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ عقوبت كار خود را يعنى سزاى
كفر خود را در دنيا از غرق وريح صرصر وصيحه وعذاب يوم الظله وَلَهُمْ ومر ايشانراست در آخرت
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناك بدانكه اصل وبال ثقلست ووبيل كه بمعنى طعاميست كه بر معده ثقيل باشد
ووابل كه بمعنى باران ثقيل القطر است از اين مشتق اند وبعد از ذكر عذاب بيان علة آن ميكند تا توهم
آن نشود كه آن وبال وعقاب بر ايشان بر سبيل ظلم بوده وميكويد كه ذَلِكَ اين وبال دنيا وعذاب
عقبى مر ايشانرا بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آنست كه شأن وقصه اين بود كه آمد بد ايشان رُسُلُهُمْ
پيغمبران فرستاده شده بد ايشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاى روشن ومعجزهاى هويدا فَقَالُوا پس كفتند
ايشان أَبَشَرٌ آيا آدميانى مثل ما يَهْدُونَنَا راه مينمايند ما را اين تعجب وانكار ايشان است از آنكه
حق سبحانه وحى بآدمى فرستد واستكبار از آنكه تابع او شوند وندانستند كه اكر رسول فرشته
ميبود البته بصورت ايشان ميبود تا مرئى ايشان شود كقوله تعالى ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا
واطلاق بشر بر جمع بجهة آنست كه اسم جنس است فَكَفَرُوا پس كافر شدند برسولان وَتَوَلَّوْا

وروی بگردانیدند از تردد بجانب ایشان وتدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشانرا مستاصل
ساخت وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وبی نیاز شد خدای از ایمان وطاعة ایشان مراد آنست که ظاهر شد استغنای
او سبحانه نزد تولی ایشان از جهة آنکه ایشانرا ملجا ومضطر نساخت بایمان با وجود قدرة کامله او سبحانه
بران نه آنکه مراد این باشد که استغنای او در حین تولی ایشان وجود پیدا کرد زیرا که او غنی با لذات است
پس تکلیف ایشان بایمان بجهة وصول نفع است بایشان نه باو سبحانه وَاللَّهُ غَنِيٌّ وخدای بی نیاز است
از عبادت آفریدگان واز غیر آن حَمِيدٌ ستوده بی ستایش حامدان چه وجود هر یک از مخلوقات دالست
بر حمد او وبعد از بیان سبب عقوبت کافران اخبار میفرماید از قول ایشان بقوله زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ
لَنْ يُبْعَثُوا زعم بمعنی ادعای علم است ولهذا متعدی بدو مفعول میباشد ودرین مقام ان مخففه با آنچه
در حیز اوست قایم مقام مفعولین است واصل کلام چنین بوده که انهم لن یبعثوا یعنی دعوی علم میکنند آنانکه
کافر شدند از آنکه هرگز برانگیخته نخواهند شد قُلْ بگوای محمد در رد قول ایشان بَلَى آری برانگیخته خواهید
شد وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ سوگند به پروردگار من که هر آینه مبعوث کردید در روز قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر
داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ بآنچه کرده اید در دنیا مراد از اخبار محاسبه ومجازاتست یعنی البته حساب شما
کنند وشمارا بجزا وسزا رسانند وَذَلِكَ واین برانگیختن وجزا دادن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای سهل واسانست
بجهة قبول ماده وحصول قدرة تامه ذکر قسم در رد قول ایشان وتاکید آن بلام ونون در هر دو فعل و
ایراد جمله اسمیه بعد از ان بجهة شدة مبالغه است در تکذیب ایشان بعث ونشر وبعد از ان میفرماید
که چون مآل حال شما چنین خواهد بود فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید وبگروید بخدای وَرَسُولِهِ و
بفرستاده او که محمد است ص وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وبآن روشنی که فرستادیم بر محمد ص مراد قرآنست
وتسمیه آن بنور بجهة آنست که بنفسه ظاهر است در اعجاز ومظهر حقایق احکام حلال وحرام است یا از آن
حیثیت که متضمن ادله وحجج هادیه است مانند نور که سبب اهتدای طریق است وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای
بآنچه شما میکنید از اقرار وانکار خَبِيرٌ داناست پس شمارا بران جزا خواهد داد وقوله يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ
متعلق است بقوله لتنبؤن یا بخبیر واین متضمن وعید است چه معنی کلام اینست که جزا داده شوید

التغابن ٢٧

در روزی که خدا شما را جمع کند یا خدا بعمل شما داناست در روزی که شمارا فراهم آورد ومیتواند بود که فعل
محذوف باشد وتقدیر آنکه اذکروا یوم یجمعکم یعنی یاد کنید روز براکه خدای شمارا مجتمع سازد لِيَوْمِ الْجَمْعِ
برای آنچه در او جمع است از حساب وجزا وغیر آن پس تسمیه آن روز بیوم الجمع باعتبار آنست که جامع بعث
وجزا وحسابست وگویند بجهة آنکه دران روز خلق اولین با آخرین جمع شوند یا از حیثیت اجتماع انبیا
با امم خود یا ظالم با مظلوم یا اهل هدایت با ضلالت واهل جنه با اهل نار واشهر آنست که یوم الجمع باعتبار است
که در آن روز ملائکه وجن وانس باهم مجتمع شوند ذَلِكَ آن روز جمع يَوْمُ التَّغَابُنِ روز زیان آوردنست
بر یکدیگر بجهة نزول سعدا در منازل اشقیا که در بهشت داشته باشند بر تقدیر آنکه سعدا میبودند
این تهکم است باشقیا زیرا که نزول ایشان در مقام سعدا غبن نیست واز حضرت رساله ص پرسیدند
ما یوم التغابن فرمودند که ارى مقعده مامن عبد یدخل الجنة الا ارى مقعده من النار لو اساء لیزداد
شکرا وما من عبد یدخل النار الا ارى مقعده من الجنة لو احسن لیزداد حسرة ومعنی ذلک یوم التغابن
یعنی هیچ بنده در بهشت نرود الا که جای او را بنمایند باو در دوزخ بر تقدیر آنکه بدکاری بودی تا شکر را
زیاده کند وهیچ بنده در دوزخ نرود مگر که باو بنمایند مکان او را در بهشت تا حسرت میراث گیرد وکافر را در دوزخ
بمقام مومن درآرند ویوم التغابن باین معنی است وصاحب طبرسی آورده که تغابن تفاعل است
مشتق از غبن که آن اخذ شر است وترک خیر یا اخذ خیر وترک شر وچون مومن ترک حظ
کرده در دنیا واخذ حظ خود نموده در عقبا پس ترک آنچیزی کرده که شر اوست واخذ چیزی
نموده که خیر اوست وحج او غابن باشد وکافر ترک حظ خود کرده از آخرت واخذ حظ خود نموده
از دنیا پس ترک خیر کرده واخذ شر وحج او مغبون باشد پس در آن روز ظاهر شود غابن ومغبون
وگویند که تغابن باعتبار آنست که هر یک از خلایق بر یکدیگر غبن بینند وهر یکی بمقدار حظ خویش
حسرة وپشیمانی خورند کافر گوید چرا مسلمان نشدم تا ببهشت روم مسلمان گوید چرا بیشتر عبادت
نکردم تا زیاده ازین درجات داشته باشم پس کافر غبن خود را ببیند بترک ایمان ومومن زیان خود را
دریابد بتقصیر احسان یا تغابن بمعنی زیان جستن باشد یعنی هر کس سود خود طلبد وزیان دیگری

وبنزول اشقیا در منازل سعدا که در دوزخ داشته باشند بر تقدیر آنکه اشقیا میبودند صح

بر تقدیر آنکه شکوکار می بود پس مومن مقام کافر را در بهشت دراورد

وبرهم تقدیر لفظ تغابن درین مقام مستعار است از تغابن تجار و ذکر ذلک و الف لام جنسی دالست بر آنکه تغابن
حقیقی آن تغابن است که در امور آخرت باشد بجهة عظم و دوام آن نه تغابن که در امور دنیاست و اگر چه
عظیم باشند و بعد از ذکر تغابن بر سبیل اجمال بیان تفصیل آن میکند بقوله وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که
بگرود بخدای و رسول وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری شایسته يُكَفِّرْ عَنْهُ بپوشد خدای از وی سَيِّئَاتِهِ
بدیهای وی را یعنی عفو نماید آنرا وَيُدْخِلْهُ و در آورد او را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانهائی که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور یا اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن
أَبَدًا همیشه این تاکید خلود است ذَٰلِكَ آن عفو گناه و در آوردن در بهشت نزهتگاه الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
رستگاری بزرگ است که فوق آن متصور نباشد چه آن جامع جمیع مصالح است از دفع مضار و جلب
منافع وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بوحدانیه خدا و رسالة انبیاء وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای
ما را که قرآنست یا معجزات پیغمبر آخر الزمان أُولَٰئِكَ آن گروه شقاوة آثار تیره روزگار أَصْحَابُ النَّارِ یاران
دوزخ اند و ملازمان نیران خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که باقی مانند که هرگز نمیرند تا از آن عقوبه برهند
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتنست دوزخ بعد از آن بجهة تسلی و دلخوشی اصحاب مصایب و ارباب نوایب
میفرماید که مَا أَصَابَ نرسید بهیچ کس مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ مصیبتی از مصایب إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان
خدای و اراده او و مراد هر مصیبتی است که از خدا ببنده رسد از بیماری و سختی و قحطی و موت اهل و ولد
و تلف مال و مثل آن و چون علم او بهمه مصایب محیط است و قدرة او بجمیع نوایب شامل اگر خواهد آفریده کار را
از آن سالم میتواند داشت لیکن برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ثبات بر آن رفع بلیه
نمیکند از ایشان و باعث تسلی اهل مصیبت درین آیه آنست که چون دانستند که این مصیبت و بلیه مراد الله است
بجان قبول آن میکنند و از الم وقوع آن اضطراب نمینمایند و میتواند بود که مراد مطلق مصیبه باشد چه ظلم
ظالم و غیر آن از سایر بلایا که از مخلوق ببنده میرسد چونکه بدون اقتدار و تمکین که از جانب او سبحانه است
متصور نیست و وی قادر بر دفع وقوع آن بوده و منع نفرموده و کان که آن مصیبه و بلا باذن او سبحانه نه بود واقع شد
ولهذا بعضی گفته اند که معنی الا باذن الله اینست که الا بتخلیة الله بینکم و بین من یرید فعلها بالنکه

مراد بآنست که خدا علم او سبحانه باشد یعنی هیچ مصیبتی نیست الا که او سبحانه عالمست بآن وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ
و هر که بگرود بخدا و رسول و اعتقاد کند که آنچه از قبل او سبحانه باو میرسد صلاح وی در آنست يَهْدِ
قَلْبَهُ راه نماید خدا دل او را یعنی ثابت گرداند دل او را بر ایمان یا مزید لطف را بر او کرامة فرماید تا بسبب آن دل او
منشرح شده طاعات و خیرات را زیاده کند و ابن عباس گفته که راه نماید دل وی را بکلمه استرجاع تا در
وقت مصایب بقول انا لله و انا الیه راجعون مترنم شود و رضا بقضا داده خود را تسلیم نماید و از ابو بکر
وراق مرویست که راه نماید دل وی را بصبر و شکر تا در نعمة شکر کند و در مصیبه صبر نماید و ضحاک
گفته که دل او را مهتدی سازد تا بداند که آنچه بوی خواهد رسید از وی درنگذرد و آنچه نخواهد
رسید از آن بری خواهد بود و گفته اند که مراد آنست که هر که تصدیق نماید خدا را در وقت نعمة و
بداند که آن از فضل خداست خدای نیز راه نماید دل او را بشکر گذاری آن و هر که اذعان او کند نزد بلیه
و عالم شود بآنکه آن از عدل او سبحانه است خدا دل او را راه نماید بصبر و استسلام و رضا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
و خدای بر همه چیز عَلِيمٌ داناست پس میداند قلوبی را که لطف او در و موثر است و بجهة آن اعطای لطف
میفرماید بآن و علم دارد بقلوبی که لطف وی در او اثر ندارد و بسبب آن منع لطف میکند از آن و بآنکه عالم است
بصابر و شاکر و جزوع و کفور و همه را بر وفق آن جزا و سزا میدهد وَأَطِيعُوا اللَّهَ و اطاعة کنید خدای را
در جمیع مامورات وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را در همه چیزها که شما را بر آن میخواند و از آن
نهی میکند یا انقیاد خدا کنید در مفروضات و اتباع رسول او در مندوبات و موید معنی اول است قوله
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید از اطاعة ضرر زیان باو نمیرسد زیرا که اطاعة شما بر او مکتوب نشده
فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس جز این نیست که بر فرستاده ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن نیست هویدا و او تبلیغ
رسالة کرده و آشکارا وظیفه ابلاغ بجای آورده پس اثمی بر او مترتب نشود بلکه وبال تولی بمتولی راجع گردد
اللَّهُ خدای اوست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی سزا مگر او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان چه ایمان که متضمن اعتقاد است بآنکه جمیع چیزها از او است
اقتضای آن میکند که کار خود را باو واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند درین کلام بعث رسول است

میکردند

بر توکل بر او سبحانه و بر تقوی باو در جمیع امور جه او ناصر اوست بر مکذبان و اعراض نمایند کان از و از ابن عباس
منقولست که بعد از هجرت حضرت رسالة صلعم جمعی از اهل اسلام که در مکه بودند داعیه مهاجرت کردند بمدینه
زنان و فرزندان تضرع و زاری و ناله و بیقراری ایشانرا نمیگذاشتند و میگفتند که شما میروید و ما اینجا
ضایع و سرگردان میشویم و ایشان نیز از غایة مهربانی و شفقت بر ایشان از مهاجرت متقاعد شدند
حق سبحانه در باره ایشان این آیة فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان من ازواجکم
بدرستی که بعضی از زنان شما و اولادکم و فرزندان شما که مانع هجرت میشوند و در امر دین با شما امتناع
میکنند و نشوز و عقوق میورزند عدوا لکم دشمنان اند مر شما را چه میگذارند که شما بمثوبات اخروی
و درجات عالیه فایز شوید فاحذروهم پس حذر کنید از ایشان و بغوایل و مکاید و تملق و تضرع ایشان
مشوید تا شما را از راه نبرند و از هجرت که متمم حصول روضات جنات است باز ندارند این آیه که بایشان رسید
هجرت کردند و چون بمدینه آمدند دیدند که یاران مهاجر که پیش از ایشان مهاجرت کرده بودند هر یک فقیهی
کامل و دانایی فاضل شده بودند قصد عقوبة زن و فرزند خود کردند و گفتند که ما بجهة شما از علم
بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند و مراسم مرحمة و شفقت فرو گذاشت کردند حق
سبحانه فرمود که و ان تعفوا و اگر عفو کنید از ذنوب ازواج و اولاد بترک معاقبه ایشان و تصفحوا و روی
بگردانید از معاتبه ایشان در آنچه از ایشان صادر شده بود و تغفروا و بپوشید آنرا و عذر ایشان بپذیرید
فان الله غفور رحیم پس بدرستی که خدای آمرزنده و مهربانست از ایشان درگذرد و با شما همان معامله
کند که با ایشان بجای آرید از عفو و صفح و مغفرت و مع ذلک مزیة تفضل بر شما کرامت فرماید و در روا
ذکر واقع شده که ازواج و اولاد بایشان میگفتند که شما بکجا میروید و چرا یاد خود و عشیرت و اموال خود را
وامیگذارید مهاجران بر ایشان غضب کردند و گفتند اگر خدا ما را و شما را در دار هجرت با هم جمع کند هرگز
چیزی از ما بشما نرسد و چون هجرت کردند منع انفاق نمودند و حق سبحانه این آیه فرستاد و در آن حث
ایشان فرمود بر عفو و غفران و صله و احسان و بعضی گفته اند که عوف بن مالک اشجعی صاحب اهل و ولد بود
و چون خواست که بغزا رود اولاد و ازواج در او آویختند و آغاز تضرع و زاری کردند و گفتند که ما را بکه میگذاری

التغابن ۶ بدبج

و مانع تو جگونه زندگانی کنیم عوف در صدد آن شد که ایذا و آزار بدیشان رساند حق سبحانه این آیه
انزال فرمود و منع او نمود از ایذاء او گویند که عفو و صفح عام است نسبة بهر کسی که تعدی کند خواه از اقربا
باشد یا نه و محققان گفته اند که عداوة زوجات و اولاد باعتبار آن است که بعضی زوجات تمنی موت
ازواج خود میکنند و برخی از اولاد آرزوی مرگ والد خود مینمایند تا مال او را تصرف کنند و شبهه نیست
در آنکه هیچ عدوی بدتر از آنکس نیست که تمنای موت غیر خود کند تا مال او را بر دارد انما اموالکم
جز این نیست که مالهای شما و اولادکم و فرزندان شما فتنة آزمایش است تا ظاهر گردد که کدام
از شما محبت حق را بر ایشان اختیار کند و کدام دل در مال و ولد بسته است و از محبت الهی کرانه میگیرد
با آنکه ایشان موجب بلا و محنت اند و سبب ریاضة و مشقة چه بجهة ایشان تکلیف زیاده میشود
که مقصر آن مستوجب عقاب و عذاب ابدی میگردد و هیچ بلایی اعظم از این نیست و الله عنده و خدای
نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ مر کسی را که محبت خدا و رسول و طاعة ایشانرا اختیار کند
بر محبت اموال و اولاد و در حدیث واقع شده که یؤتی رجل یوم القیامة فیقال اکل عیاله حسناته
یعنی مردی را در روز قیامة حاضر کرده اند و گویند که اهل و عیال او حسنات او را خورده اند یعنی بواسطه
مشغول شدن بایشان حسنات را گذاشته اند و طاعات الهی را از دست داده و از بعضی سلف منقولست
که الا ان العیال سوس الطاعات عیالان مر طاعة اند و معنی عبادت مانند کرمهای خورده که
پشمینه ضایع میکنند و غله را میخورند عبد الله بن بریده از پدر خود روایت کند که روزی حضرت
رسالت پناه صلعم بر منبر خطبه میخواند حسن و حسین را دید که از در مسجد در آمدند و پیراهن
سرخ پوشیده و بجهة خوردی می افتادند و بر میخواستند آنحضرت از منبر پایین آمد و ایشانرا
برداشت و بر بالای منبر رفت و بر ران مبارک خود نشاند و فرمود صدق الله انما اموالکم
و اولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی
و رفعتهما حق سبحانه راست فرموده که اولاد فتنه اند من این هر دو کودک را دیدم که می آمدند و می
افتادند صبر نکردم تا آنکه خطبه کردم و ایشانرا بر داشتم و بعد از آن با سر خطبه رفتم و از ابن مسعود مرویست

قطع

که پیغمبر صلعم فرمود که باید که هیچ کس از شما نگوید اللهم انی اعوذ بک من الفتنة زیرا که هیچکس نیست که او
رجوعی باهل و ولد و مال ندارد و اینها مشتمل بر فتنه اند ولکن بگوئید که اللهم انی اعوذ بک من مضلات
الفتن و بعضی تخصیص آیه میکنند باینکه هرگاه قصد جهاد و مهاجرت کنند باید که اموال و اولاد شما را
در فتنه نیندازند و محبت ایشان از آن باز ندارد فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای و بپرهیزید از
موجبات عقاب او ما استطعتم آنچه استطاعت داشته باشید یعنی بذل جهد و طاقت خود کنید در اتقا و
خشیت از حضرت عزت و اتقا امتناع است از ردی با جتناب امری باعث انست ازهوی این آیه منافاة ندارد
با یه و اتقوا الله حق تقاته زیرا که هر یک از اینها مستلزم ترک جمیع معاصی اند پس هر که از جمیع محارم بر کنار است
از عقاب الهی و عتاب پادشاهی رستکار است الا انست که احد کلامین متضمن انست که تکلیف لازم نمیشود
نمیشود مگر بقدر طاقت و امری که حق سبحانه بنده را بان مامور میسازد ناچار است از انکه مشروط باشد باستطاعة
پس کریمه و اتقوا الله حق تقاته مشروط خواهد بود بقدر طاقت و از قتاده مرویست که این آیه ناسخ آیه و اتقوا الله
حق تقاته است و باعث رخصه در ترک اتقائی که ما فوق طاقت باشد و حق آنست که ناسخ نباشد بلکه مبین
امکان عمل باشد بان واسمعوا و بشنوید مواعظ خدایرا واطیعوا و فرمان برید او امر او را وانفقوا و نفقه
کنید اموال خود را در وجوه البر و قوله خیرا مفعول فعل محذوفست ای افعلوا و ائتوا خیرا لانفسکم یعنی بجا آرید
دارید کاری را که بهترین افعال باشد و نیکوترین اعمال و میتواند بود که صفت مصدر محذوف دارید کاری را
باشد یعنی انفاقا خیرا یعنی انفاق کنید مالهارا انفاقی نیکوتر یعنی خالصا مخلصا لله یا اینکه خبر کان مقدر
باشد و جواب او امر مذکوره یعنی مرتکب این امور مذکوره شوید که ان بهتر بود مر شمارا و محتمل است که خیر بمعنی
مال باشد همچنانکه در قوله تعالی ان ترک خیرا الوصیة و بنابرین مفعول به انفقوا باشد یعنی انفاق کنید مال
خود را لانفسکم برای نفسهای خود چه فواید این اعمال بنفس شما راجع خواهد شد که ان درجات عالیه است در
باقیه در روضات جنان و ریاض رضوان این تاکید است برای حث بر امتثال او امر مذکوره و بیان انکه این
امور بهترست مر نفسهای ایشانرا از اموال و اولاد و آنچه بان مشغول اند از شهوات و زخارف دنیا و نیز
بجهة تحضیض بر انفاق میفرماید که ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی خود را

باز دارد از بخل و حقوق معروض را در راه وی بعم بذل نماید فاولئک پس ان گروه منفقان هم المفلحون
ایشانند رستگاران در دنیی از دنا آت و در عقبی از عقوبات و رسیدگان بروضه جنان و از صادق ع
منقولست که من ادی الزکوة فقد وقی شح نفسه یعنی هر که زکوة را ادا نماید بتحقیق که نگاه داشته شد است
از بخل نفس ان تقرضوا الله اگر قرض دهید خدا را مراد انفاق حقوق واجبه است و ایراد ان بصورت قرض بلطف است
در استدعا بانفاق یعنی صرف نمائید مالهای خود را در آنچه مامور شده اید قرضا حسنا صرفی نیکو یعنی انفاقی
مقرون باخلاص و سوا اینکه بود که تقرضوا بمعنی تصدقوا باشد یعنی اگر صدقه دهید از طیب نفس نه بر وجه
کراهت یضاعفه زیاد کرده اند خدای انرا که داده باشد لکم برای شما یکی را ده یا هفتصد یا بغیر حساب
ویغفر لکم و بیامرزد گناهان شمارا که شما این کرده باشید از امساک و ترک انفاق و غیران والله شکور
و خدای جزا دهنده سپاس دار است چه عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد مراد انست که هر که
در شکر او مبالغه مینماید و جد و جهد را در ان باب مرعی میدارد حق سبحانه نیز در مقابل ان مثوبات
بالغه و مکافات کافیه بوی کرامت میفرماید و تسمیه مجازاة شکر بشکر بر سبیل مجاز است حلیم
بردبار است بعقوبه ممسکان و بخیلان یعنی تعجیل نمیکند در عذاب ایشان و اگرچه ذنوب ایشان
از حد و حصر بیرون باشد و این غایه کرمست عالم الغیب والشهادة دانای پنهان و اشکار است پس
میداند آنچه ظاهر میکنید از صدق و آنچه پنهان میدارید از اخلاص و ریا العزیز غالب و تمام القدرة بر انتقام
کشیدن از کسی که حقوق واجبه را باخلاص ندهد الحکیم حکم کننده بکرامت و رفعت مر کسی را که از روی
صدق تصدق نماید یا حکیمی که هرچه کند بر وجه حکمت و وفق مصلحة کند از ثواب و عقاب یا محکم کننده
افعال یا دانا بمتصدق و ممسک در جمیع احوال سورة الطلاق و این را سورة النساء القصری نیز
میگویند و مدنیست باجماع علما و سیزده آیتست نزد بصری و دوازده نزد غیر بصری و اختلاف در سه آیتست
یجعل له مخرجا کوفی و مکی و مدنی الاخیر ست و الیوم الاخر شامی یا اولی الالباب مدنی الاول ابی بن
کعب از رسول صلعم روایه کرده که هر که سورة الطلاق بخواند بسنت پیغمبر از دنیا بیرون رود و ابی بصیر از ابی
عبدالله صلوات علیه روایة کند که هر که سورة الطلاق و سورة التحریم در فریضه بخواند حق سبحانه او را در پناه

الحناس ۲۴

الطلاق

خود کرد از خوف و ترس روز قیامت نگاه دارد او را از آتش دوزخ و در بهشت درآرد زیرا که این هر دو
سوره سوره اند و بدانکه چون حق سبحانه ختم سورة التغابن نمود بذکر نساء و تحذیر مردمان از
مکاید و آرای باطله ایشان افتتاح این سوره نیز بذکر احکام ایشان فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها النبی اذا طلقتم النساء آورده اند که عبد الله بن عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد
حضرت رسالت صلعم فرمود رجوع کن و وقتی که از حیض پاک شود اگر خواهی او را طلاق ده پیش از آنکه
با وی مباشرت کنی حق سبحانه در این باب فرمود که ای پیغمبر عالی مقدار چون طلاق دهید یعنی تو و امت
تو چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخوله خود را که صغیره و آیسه و حامله نباشند
فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن در عده ایشان لام از برای توقیت است یعنی در وقت عده ایشان است
ایشان که آن طهریست که با ایشان نزدیکی نکرده باشید در آن چه این طهر است که از ایام عده است
و صاحب کشاف آورده که تخصیص نبی شد او تعمیم خطاب بجهة دلالتست بر آنکه نبی امام و قدوه امت است
همچنانکه داب عرب آنست که رئیس قوم را گویند یا فلان افعلوا کیت و کیت بجهة اظهار تقدم و اعتبار
ترؤس او و اشعار است بر آنکه آنحضرت لسان قوم خود است و صدور افعال ایشان از رای او و ایشان در
هیچ امر مستبد نیستند بدون او و گانه منفرد در حکم همه ایشان است و سادّ مسد جمیع ایشان
و از جبائی نقلست که تقدیر آیه اینست که یا ایها النبی قل لامتک اذا طلقتم النساء و بنا بر این تقدیر کلام
مستلزم آن نمیشود که آنحضرت صلعم از این حکم خارج باشد زیرا که این هنگام باعث بر آنکه حق سبحانه
او را امر امة گردانیده تنزیه اوست از فعل مکروه که آن تطلیق نساء است بدون داعی و مقتضی و کراهة
طلاق از آن حیثیت است که خلاف نکاح است که مطلوبست در شرع بجهة کثرت اهتمام در توالد و تناسل
امة و اخبار بسیار در باب کراهة طلاق واقع شده از آنجمله امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله از حضرت
رسالت صلعم روایة کرده که تزوجوا و لا تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش نکاح کنید و طلاق مکنید که
جهة طلاق دهنده عرش خدا بلرزه در می آید و ثوبان نیز از پیغمبر صلعم روایة کرده که ایما امراة سألت زوجها
الطلاق من غیر بأس فحرام علیها الجنة هر زنی که بی سببی از شوهر طلاق خواهد بوی بهشت بروی حرام

باشد و از ابی موسی مرویست که حضرت رسول صلعم فرمود که لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان الله لا یحب
الذواقین و الذواقات زنان را طلاق مدهید مگر در صورة مظنه فعل قبیح از ایشان پس بتحقیق که حق
سبحانه دوست نمیدارد مردان و زنان را که از یکدیگر سیر شده باشند و ملال گرفته و انس نیز از حضرت
روایة کرده که ما حلف بالطلاق و لا استحلف به الا منافق بطلاق سوگند نخورد و نفرماید مگر منافق و این
چهار حدیث ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده و ابن عمر نیز از رسول صلعم نقل کرده که الطلاق ابغض شیء
عند الله طلاق دشمن ترین چیزیست نزد خدای و مراد بقوله تعالی طلقتم اراده تطلیق است از قبیل تنزیل
مقبل بر امری که مشارف آن باشد منزله کسی که شروع کننده باشد در آن کقوله صلعم من قتل قتیلا فله
سلبه پس تسمیه اراده تطلیق بتطلیق مثل تسمیه شیء باشد باسم ما یؤول و بدانکه طلاق اسم تطلیق است یا اطلاق
که معنی ازاله قید است و در شرع عبارتست از ازاله قید نکاح پس آیا از قبیل تخصیص است یا نقل اما اول
اولیست چه تخصیص بهتر از نقل است چنانکه در اصول مقرر گشته و صیغه آن منحصر است در این که انت طالق
یا هی طالق یا فلانة طالق و اخبار اهل البیت علیهم السلام مخبر است بر این حصر پس بکنایات طلاق واقع نشود چون انت
خلیة یا انت بریة و غیر آن و مثل انت طلاق یا انت الطلاق یا انت من المطلقات نیز طلاق متحقق نمیشود در
اکثر چه مشتمل بر لفظ طلاق لیکن مواطاة دلالت بر آن نمیکند و در قوله تعالی لعدتهن دلالتست بر وجوب ایقاع
طلاق در طهر نه در حیض زیرا که قرء در قوله تعالی فعدتهن ثلاثة قروء بمعنی اطهار است همچنانکه در سورة
البقره مذکور شد و این قول ابن عباس است و ابن مسعود و حسن و مجاهد و ابن سیرین و قتاده و ضحاک
و سدی و قول جمیع فقهای ما و شافعی لیکن نزد ما آنست که طلاق در حیض باطل است و نزد شافعی حرام است وقت
و طلاق صحیح است اما حرمة آن بجهة امر بشیء مستلزم نهی است از ضد آن و اما صحة آن بجهة آنکه نهی مستلزم
فساد نیست و اصحاب ما مانع صحة اند زیرا که نهی از نفس طلاق است و نزد محققین مقرر شده که نهی از نفس شیء
یا جزء شیء یا لازم شیء دالست بر فساد آن و نزد ابی حنیفه اقراء و قروء که جمع قرءاند بمعنی حیض اند پس بنابر
متعلق لعدتهن محذوفست و تقدیر اینست که فطلقوهن مستقبلات لعدتهن که قولهم اتیته للیلة بقیت
من المحرم ای مستقبلا لها پس معنی اینست که طلاق دهید زنان را در حالتی که روی آورنده اند بعده خود یعنی

در طهری که دروی بحیض دارد پس ایام عدة از سه حیض کمتر نباشد واین قول مخالف اقوال اعاظم علما و
فقهای امت است ونقیض احادیث صحیحه وروایات وصیغه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
اما حکم بعدم صحة طلاق در حیض مشروط است بدو امر یکی انکه زوجه مدخول بها باشد دوم انکه
زوج حاضر باشد یا در حکم حضور که استعلام حال زوجه تواند کرد که اگر مدخول بها نباشد یا انکه
زوج غایب باشد بر وجهی که علم نداشته باشد بانتقال زوجه از طهری بطهری دیگر درین صوره طلاق
صحیح است بدون تحریم واگرچه در حالة حیض واقع شود واین اجماع اصحاب ماست واخبار اهل البیت درین
قول متظافر است وآیتی که در سورة الاحزاب مذکور شده وهی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات
ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها نیز دالست بر ایقاع طلاق در طهری که در و مجامعه
واقع نشده باشد پس ظاهر این هردو آیه مقتضی آنست که تطلیق در حیض یا در طهری که دران مجامعه
واقع شده باشد صحیح نیست چه امر مقتضی وجوبست واحادیث نبویه نیز نزد المذهبین ازانجمله بخاری و مسلم
از قتیبه واو از لیث بن سعد روایت کند که ابن عمر زوجه خود را در حالة حیض یک طلاق داد ساحب فامر
رسول الله ان یراجعها ثم یمسکها حتی تطهر وتحیض عنده حیضة اخری ثم یمهلها حتی تطهر من حیضها
فاذا اراد ان یطلقها فلیطلقها حین تطهر من قبل ان یجامعها فتلک العدة التی امر الله ان یطلق
بها النساء یعنی حضرت رساله صلعم امر فرمود باو که مراجعه کند واورا نگاه دارد تا پاک شود و یک حیض
نزد او ببیند وبعد ازان اورا مهلة دهد تا از حیض پاک شود وچون اراده طلاق کند در طهری اورا
طلاق دهد که باوی مجامعه نکرده باشد چه مراد از عده که حق سبحانه امر نموده دران بتطلیق نسا اینست
وبخاری از سلیمن بن حرب ومسلم از عبد الرحمن بن بشر روایه کرده اند وایشان از شعبه و شعبه
از انس بن سیرین که ابن عمر طلاق داد زوجه خود را در حالة حیض عمر این صورت را بحضرت رساله صلعم
اخبار کرد فرمود که مره فلیراجعها فاذا طهرت فلیطلقها ان شاء امر کن اورا که مراجعه کند وچون از حیض
پاک شود طلاق دهد اگر خواهد پس این روایة آخر اشارتست بانکه طهر شرطست در طلاق و در روایة
اولی اشارتست بانکه شرط آن طهریست که در او مجامعت واقع نشده باشد وجمهور فقها باین دو حدیث احتجاج

کرده اند بر وقوع طلاق حایض واگرچه حرام است زیراکه حضرت فرموده در حدیث دوم که مره فلیراجعها
ودر حدیث اول گفته که یراجعها ومراجعه دالست بر وقوع طلاق ودر احتجاج ایشان نظر است زیراکه
همچنانکه مراجعت در حدیث محتمل وقوع طلاقست محتمل آن نیز هست که مراد تمسک باشد بمقتضی عقد
ونفاذ زوجیت چه هرکه طلاق فاسدی گفته باشد وبگمان وقوع آن از زوجه وی معتزل شده باشد
صحیح است که اورا گویند راجعها ای مراد مراجعه لغویه باشد نه اصطلاحیه که بعد از طلاقست
پس انکه بعضی از فقهای عامه برانند که طلاق در حیض ودر طهر مواقعه واقع میشود اما بدعه است
وخلاف ماموربه کلامیست خالی از سند معتدبه وبدانکه سه طلاق در یک حال بدعه است نزد ابو حنیفه
واصحاب او ودر حکم یک طلاقست وفقهای ما نیز قائلند بوقوع طلاق واحد با حصول شرایط صحة طلاق
وابطال قول ابو حنیفه در این باب بعد ازین مذکور گردد انشاء الله تعالی وبدانکه فراق بدون صیغه طلاق
نیز واقع میشود چون ارتداد ولعان وخلع وغیر آن از اشیای موجبه فسخ نکاح وتفصیل آن مع شرایط
معتبره در طلاق در کتب فقهیه مسطور است وبعد از امر بتطلیق زوجه در وقت عده باحصاء عده امر نماید
بقوله وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وشمار کنید عده زنان را یعنی ضبط کنید وانرا کامل سازید تا سه طهر چه ایشان
از ضبط آن عاجزاند یا از احصای آن غافل بجهة کثرت نسیان ونقصان عقول ایشان یا بشمار رید اوقات
اطهار را که وقت وقوع طلاق است وبنا بر قول اول فایده امر باحصا آنست که حقوق ازواج وزوجات
متعلق است بآن اما حقوق زوجه نفقه است وسکنی واما حقوق ازواج رجعه است دران اگر اراده
آن داشته باشند ومنع مطلقه از تزوج ولحاق نسب اگر بعد ولدی پیدا شود وممکن باشد الحاق
آن بزوج وتحریم تصریح خطبه دران وغیر ذلک وبنا بر قول ثانی فایده احصا علم است بزمان حیض
وزمان طهر تا نزد ظهور دم معلوم باشد که آن حیض است که مانع صحة طلاقست یا استحاضه است
که جایز است وقوع طلاق در آن وچون فواید بسیار در ضمن احصا مندرج است از این جهة
حق سبحانه مبالغه در باب آن فرموده بقوله وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وبترسید از خدایی که پروردگار
شماست در ضبط عده پس در ان تهاون منمایید یا تطویل آن مکنید باین وجه که رجوع کنید و

طلاق بگویید و باز رجوع کرده طلاق بگویید بجهة ضرر رسانیدن بزوجات خلاصه سخن است که امر او سبحانه را
در باب احصا سمع قبول اصغا نماید و بجهة قصر و تطویل مخالفة آن مکنید و بباید دانست که عده عبارتست
از قعود مراه از زوج تا انقضا مدة معینه بحسب شرع و آن بر چند نوع است نوع اول با قراست و آن عده زنی
حایضه است چنانکه دانسته شد و نوع دوم با شهر است که آن سه ماهست مر زنی را که در سن من
تحیض باشد و حیض نبیند و چهار ماه و ده روز زنی را که زوج او وفاة کرده باشد و نوع سیم نوع وضع
حمل است خواه حایضه باشد یا در سن من تحیض الا متوفی عنها زوجها که عده آن ابعد الاجلین است
و این هر دو نوع اخیر بعد از این مذکور خواهد شد و امة و حره در این نوع سیم مساوی اند اما در
نوع اول عده امة دو قرء است و در دوم عده او در طلاق نصف عده حره است که آن یکماه و نیم باشد و در
متوفی عنها زوجها دو ماه و پنج روز و تفاصیل این احکام رجوع بکتب مبسوطه فقه است و بدانکه
میتواند بود که قوله تعالی واتقوا الله ربکم متعلق باشد بقوله لا تخرجوهن یعنی از خدای خود بترسید
و بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که در وقت زنا شوهری در آنجا بوده
تا وقتی که عده ایشان منقضی گردد مراد خانهای شوهر است و اضافه آن با ایشان از حیثیت احصا سکنی است
از قبیل الحل للفرس ولا یخرجن و باید که زنان نیز بیرون نروند از آنجا بدون اذن شما اما اگر هر دو
متفق باشند بر انتقال و خروج جایز است بیرون رفتن ایشان پس در جمع بین النهیین دلالتیست
بر استحقاق ایشان بسکنی همچنانکه در ایام ازدواج و بر لزوم ایشان در مساکن فراق و قوله الا
ان یأتین مستثنی است از اول یعنی ایشان را اخراج مکنید مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشت
هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خوانند بصیغه اسم فاعل یعنی بکردار قبیح که روشن کننده حال
زنان باشد در بدکرداری در حسن و مجاهد و ثعلبی و ابن زید بر آنند که مراد از آن معصیتی است که
در شرع برای آن حدی مقرر شده باشد چون زنا و سرقه که در این صورة برای اقامه حد ایشان را
بیرون باید آورد و از ابن عباس مرویست که آن فحش است و ایذا و اضرار باهل زوج چه آن حکم
نشوز دارد در اسقاط حق ایشان و این قول مرویست از صادقین علیهما السلم و ابن اسباط نیز از امام رضا

ع نقل کرده و روایتی دیگر از ابن عباس مأثور است که مراد هر معصیتی است که در علانیه بظهور آرند و از ابن
عمر نقل است که فاحشه خروج مطلقه است قبل از انقضاء عده بدون اذن زوج چه خروج قبل از انقضای
عده فاحش است و نزد بعضی دیگر مراد نشوز است که مسقط حق سکنی است و بر هر تقدیر این حکم در عده
رجعیست نه باین زیرا که باجماع فقها اخراج و خروج در عده باین جایز است و میتواند بود که این کلام مستثنی باشد
از ثانی بجهة مبالغه در نهی و دلالة بر آنکه خروج ایشان فاحش است قبل از انقضای عده و تلک و این احکام
که مذکور شد حدود الله اندازهای خداست که مقرر فرموده برای مصالح بندگان و من یتعد و هر که
در گذرد حدود الله از حدهای خدای و خلاف آن کند فقد ظلم نفسه پس بدرستی که ستم کرده است
بر نفس خود و خود را بسبب آن مستحق سخط و عقوبة ساخته و از مثوبات ابدیه محروم گردانیده لا تدری
نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا ای سیم بر کننده یا نمیداند هیچ کس لعل الله یحدث شاید که خدای تو کرداند
بعد ذلک پس از این طلاق امرا کاری بر این وجه که مرد را پشیمان کند و دوستی زن در دل وی بدید آرد
تا رجوع نماید در اثنای عده این کلام در حکم تعلیل عدم اخراج و خروج است از بیوت ازواج و دال بر آنکه مراد
باین طلاق طلاق رجعی است نه باین و خلاصه معنی آیه آنست که طلاق دهید زنان را در وقت طهر ایشان و احصای
عده ایشان نمایید شاید که نادم شوید از طلاق و رغبت کنید پس مراجعت نمایید با ایشان و این قول ضحاک است
و سدی و ابن زید و جمیع علمای ماست و بعضی گویند که مراد بامر استیناف عقد است در ما بین طلقه واحده و ثانیه
تا میان ثانیه و ثالثه این آیه دالست بر بطلان طلقات ثلث در وقت واحد و وجوب تفریق آن زیرا که حق
سبحانه تاکید تطلیق فرموده با حصای آن و بعد از آن بجهة زیادتی تاکید امر باتقا نموده در ضبط آن که
مستلزم عدم اعتداد است از آن و بعد از آن تقریر حق زوج کرده در مراجعة بقوله ولا تخرجوهن من بیوتهن
چه زوجه هرگاه از بیت زوج بیرون نرود مظنه مراجعة در آن بیشتر است و بعد از آن دلالة فرموده بر آنکه
تعدی از حدود الله موجب حکم بطلان طلاق است حیث قال و تلک حدود الله الخ و بعد از آن بکلام ترجی یعنی
لعل الله یحدث بعد ذلک امرا اعلام فرموده بآنکه حق رجعة منقطع نمیشود بنفس طلاق پس سه طلاق در
مجلس واحد که موجب عدم رجوع است منافی آیة لعل الله یحدث بعد ذلک امرا باشد و از زجاج منقول است

که اذا طلقها ثلثا فی وقت واحد فلا معنی لقوله لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و باید دانست که طلاق بر دو نوع است
بدعة و سنت بدعة سه طلاقست طلاق حایض حایل با دخول و حضور زوج یا حکم حضور چنانکه دانسته
شد و طلاق در طهری که دران مقاربه واقع شده باشد و سه طلاق مرسله متتالیه و هیچ کدام ازین سه قسم
طلاق واقع نمیشود مگر در صورت اخیره که یک طلاقست و طلاق سنت سه قسم است باین و رجعی و عدی باین
آنست که رجعة صحیح نباشد با آن و آن طلاق یائسه است و غیر مدخول بها و صغیره و مختلعه و مباراة
مادام که در بذل رجوع نکند و مطلقه ثلثه که بینها دو بار رجوع شده باشد و رجعی آنست که صحیح باشد
رجعة با آن و اگرچه مراجعه واقع نشود و طلاق عدی آنست که زوج زوجه مدخول بها را طلاق بگوید
و در آن عده رجوع کند و مواقعه نماید و بعد از آن طلاق دهد در طهر دیگر و چون سه بار چنین شود
حرام شود و در تحلیل احتیاج بمحلل افتد و در طلقه تاسعه حرام مؤبد میشود و ماعدای این قسم در هر طلقه
ثالثه حرام میشود تا آنکه محلل در میان در آید و گاه هست که اصحاب ما تخصیص میکنند طلاق سنت را بر طلاقی
که در او مواقعه نشده باشد فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهن بمدة خود یعنی مشرف گردند
بزمان آخر عده فامسکوهن پس نگاه دارید ایشانرا یعنی رجعة کنید با ایشان بمعروف به نیکویی که
آن حسن معاشرت است و لطف مرافقه و انفاق مناسب و عدم قصد طلاق بار دیگر یا ترک اضرار ایشان
بسبب تطویل عده تا مانع ازدواج ایشان شود بغیر او فارقوهن یا جدا شوید از ایشان بمعروف به نیکی
یعنی آنچه حق طلاقست از نفقه و مسکن و صداق ادا کنید حاصل که تا مطلقات در عده اند اختیار امساک
و مفارقه در دست شماست و بعد از عده اختیار ایشانراست در تزوج ایشان بشما یا بغیر شما در ترک مطلق
مزاوجه و جایز نیست که مراد ببلوغ اجل نهایة زمان عده باشد زیرا که در این صورت زوج مالک رجعة
نیست بجهة آنکه زن باین میشود و مالک نفس خود خواهد بود و اشهدوا و گواه گیرید بر طلاق یا رجوع
و مفارقه ذوی عدل دو خداوند عدل یعنی دو کس که عادل باشند منکم از شما که مومنانید
و فایده اشهاد آنست که مرد جاحد طلاق نشود یا در امساک متهم نگردد یا زن بعد از انقضای عده منکر
رجعة نشود یا بعد از موت احدهما آن دیگر دعوی ثبوت زوجیه نماید تا میراث گیرد و امر بر سبیل وجوبست

الطلاق

اگر اشهاد در طلاق باشد و بر سبیل ندب اگر در مراجعه و مفارقه باشد باجماع فقهای ما مثل و اشهدوا
اذا تبایعتم که بر سبیل ندبست باتفاق و نزد شافعی اشهاد واجبست در رجعة و مندوب در فرقه و اقیموا
الشهادة و اقامه کنید شهادترا ای گواهان بوقت حاجت لله برای طلب مثوبت و رضای حضرت عزت
نه بجهة رضای مشهود له یا اشفاق مشهود علیه یا بغرض دیگر از اغراض که غیر حق باشد و بعضی علما
و فقهای ما از ائمه صلوات الله علیهم نقل کرده اند که مراد اشهاد است بر طلاق و الیق است بظاهر کلام
زیرا که در این صورت امر از برای وجوبست چه اشهاد از شرایط طلاقست و اقربیه امساک از طلاق مستدعی
ارجاع اشهاد نیست برو زیرا که اگر اقربیة حجه باشد لازم آید که عود اشهاد بفراق که اقرب از امساکست
اولی باشد و کسی را نرسد که گوید فراق در این مقام ترک رجعة است و ترک شی محتاج باشهاد نیست بعد از
وقوع طلاق فراق بر اصل خود است و این قرینه عدم ارجاع اشهاد است بران زیرا که ما میگوییم امتداد قرینه
عین مراد ماست بجهة آنکه اخروج است از دعوی مرجحه قریب و رجوع بقرینه و هرگاه که اعتبار بقرینه
افتاد پس آن در طلاق الیق است زیرا که احتیاج آن باشهاد بیشتر است بجهة جواز وقوع نزاع در حصول
طلاق و عدم آن پس احتیاج افتد باثبات آن بر تقدیر دعوی وقوع آن و این اثبات باشهاد است بغیر آن
چه اعتراف زوجه و احلاف او ممکن است که مفقود و ربما باشد یا علم بوقوع آن نداشته باشد و در یمین رد
نیز میتواند بود که متصور نباشد بجهة موت او و صدور نزاع مذکور از ورثه و هیچ استبعادی نیست در
رجوع اشهاد در طلاق با وجود قوه قرینه و عدم فصل بکلام اجنبی اگرچه ذکر طلاق بعید باشد و نظیر
اینست که شخصی بوکیل خود گوید که اشتر من فلان سلعة کذا و بع علی فلان سلعة کذا و اقبض الثمن و سلم الی البایع
و اقبض السلعة للفلان و اشهد علیه ذوی عدل که در این کلام اشهاد راجع است بانچه محتاج الیه اشهاد است
و احتمال دارد که اشهاد هم راجع بطلاق باشد و هم راجع برجعة و این مستلزم تساوی طلاق و رجعة
نمیشود در وجوب اشهاد یا استحباب در هر دو زیرا که این هنگام آیه از مجملات خواهد بود که عترت طاهره
صلوات الله علیهم مبین آن باشند و تبیین آن اینست که امر از برای مطلق رجحانست و بابتهم جواز ترک
آن در طلاقست و بابتهم جواز آن در رجعة ذلکم این اشهاد و اقامه شهادة با جمیع آنچه مذکور شد در این آیه

یوعظ به پند داده میشود بآن من كان یومن هركه هست كه میگرود بالله بخدا و بآنچه فرموده و
الیوم الآخر و بروز رستخیز و آنچه بدو متعلق است ذكر این كلام بجهة حثست بر امور مذكوره و تشفیع
ایمان بروز جزا با یمان بخدا بجهة مبالغه است در خشیه و اتقا از مخالفة احكام آیة و تخصیص اهل ایمان
باین موعظه بجهة انعاظ و انتفاع ایشانست بان بخلاف كافران و من یتق الله و هركه بترسد از خدای
و مرتكب مناهی نشود یجعل له بگرداند یعنی بدید آرد خدای برای او مخرجا جای بیرون شدنی یعنی خلاصی
دهد او را از اندوه دنیا و آخرت یا هركه بپرهیزد از حرام حق سبحانه او را مهتدی سازد بطریق و یرزقه
و روزی دهد او را من حیث لا یحتسب از انجا كه گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد بدانكه
میتواند بود كه این جمله اعتراضیه باشد موكد ما سبق و وعد بر اتقا از طلاق در حال حیض و از اضرار
معتده و اخراج او از مسكن و تعدی از حدود خدا بترك اشهاد پس معنی آیه این باشد كه هركه از خدا
بپرهیزد و طلاق سنت دهد و ضرر بمعتده نرساند و او را از مسكن بیرون نكند و گواه گیرد بران و ایفاء مهر
و ادا حقوق نفقات كند حق سبحانه از برای او بدید آورد مخرجی از هموم و مضایق و او را فرج یابد و خوش حال
سازد و خلاصی دهد از مكاره و روزی دهد او را از جایی كه در خاطر او خطور نكرده باشد و احتمال داد
كه این جمله بر سبیل استطراد باشد نزد ذكر قوله تعالی ذلكم یوعظ به پس معنی بر این وجه باشد كه هركه متقی
شود از محارم حق سبحانه او را از غموم دنیا و عقبا خلاصی دهد و از جایی روزی باو رساند كه گمان نداشته
باشد عطای بن یسار از ابن عباس نقل كرده كه حضرت رساله صلعم این آیة تلاوة نمود و فرمود مخرجا من شبهات
و من غمرات الموت و من شدائد یوم القیامه و ابوذر غفاری نیز از انحضرت نقل فرموده كه انی لاعلم
آیة لو اخذ الناس بها لكفتهم و من یتق الله یجعل له مخرجا الآیه فما زال یقرؤها و یعیدها یعنی
میدانم آیتی از قرآن كه اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان كار كنند همه ایشانرا كفایه باشد پس آیه و من
یتق الله برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و منه ایضا من اكثر الاستغفار فجعل الله له من كل هم فرجا
و من كل ضیق مخرجا هركه استغفار كند حق سبحانه او را از غم فرج دهد و از هر تنگی خلاصی دهد و از
صادق صلوات الله علیه روایتیست كه و یرزقه من حیث لا یحتسب باین معنی است كه خدای تعالی بركة

فرماید او را در آنچه باو كرامت فرموده باشد در سبب نزول این آیة آورده اند كه مشركان سالم پسر عوف بن
مالك اشجعی را اسیر گرفتند عوف بنزد سید عالم صلعم آمد و گفت یا رسول الله كفار پسر مرا اسیر كرده اند و مادر
وی جزع بسیار میكند و با این همه بفقر و فاقه مبتلا گشته ایم و بر چیزی كه بآن سد رمق توان كرد قدرت
نداریم آنحضرت فرمود نزد آل محمد چیزی نیست الا مدی طعام تقوی پیش گیرید و شكیبا باشید و بسیار بگوئید
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول سید عالم صلعم عمل نمودند در اندك مدتی پسر اهل
شرك را غافل ساخته از قید ایشان خلاص یافت و صد شتر و بقولی چهار هزار گوسفند از ایشان براند و بسلامت
بمدینه آمد و این آیه نازل شد كه هركه تقوی ورزد روزی حلال یابد و من یتوكل و هركه توكل كند و اعتماد
بر خدای تعالی و كار خود را باو باز گذارد فهو حسبه پس او بسنده است او را در كفایه مهمات ان الله بالغ
كه خدای تعالی بالغ امره رساننده است كار خود را بهر چه خواهد و بهر جا كه اراده نماید یعنی آنچه مراد
حق سبحانه است در حق متوكل و غیر متوكل از او فوت نمیشود و حفص باضافه خوانده یعنی خدای رساننده
كار خود است بهر نحوی كه مراد او باشد قد جعل الله بدرستی كه گردانیده است و پیدا كرده
برای هر چیزی قدرا اندازه كه از آن در نگذرد یا مقداری از زمان كه از آن پس و پیش نیفتد ذكر این كلام
در این مقام از برای بیان وجوب توكل است بر او سبحانه و تفویض امور باو زیرا كه هركه دانست كه هر چیزی
كه هست از ارزاق و غیرها بتقدیر و توقیت اوست البته بقدر تسلیم میشود و اعتماد بحسن تدبیر و تقدیر
او كرده توكل را شعار و دثار خود میسازد و نیز از برای تقریر ما تقدم است از تاقیت طلاق بزمان عده و امر
باحصای آن و تمهید آنچه بعد از این مذكور خواهد شد از مقادیر عدد و در باب توكل احادیث بسیار
از سید مختار علیه صلوات الله الملك الجبار وارد شده از انجمله من سره ان یكون اقوی الناس فلیتوكل علی الله
و لو توكلتم علی الله حق توكله لرزقتم كما ترزق الطیور تغدوا خماصا و تروح بطانا و از صادق صلوات الله
علیه حد توكل سوال كردند فرمود التوكل الا تخاف مع الله شیئا حاصل كه بنا آیه بر تقوی و توكل است
تقوی نفحه بوستان قربست و از رتبه معیت خبر میدهد كه ان الله مع الذین اتقوا و توكل رایحه گلزار كفایه است
و از او بوی ریحان محبت دمد و رایحه و دار خبر دهد كه ان الله یحب المتوكلین مرویست كه شخصی نزد كلیم

ازخلفا رفت واز او التماس عملی کرد وی کفت قرآن میدانی کفت نه کفت برو و قرآن را بیاموز و بعد از ان بیا
تا عملی از برای تو مقرر نمایم که ما عمل بجز قرآن خوانان عطا نمیکنیم آنمرد بطمع عمل بقرآن آموختن مشغول شد چون
بدین آیه رسید از عمل طمع برید اتفاقا روزی نزد خلیفه رفت وی را کفت قرآن را آموختی کفت آری کفت بیا تا عملی
نام زد تو کنیم کفت مرا اراده هیچ عملی نماند زیرا که هیچ عملی به از تقوی و توکل نمی بینم چه در قرآن باینی رسیدم
که مرا از تو و عمل تو مستغنی ساخت کفت کدام است وی این آیه برخواند که ومن یتق الله یجعل له مخرجا
الی قوله قد جعل الله لکل شئ قدرا آورده اند که در وقتی که عده مطلقات فرود آمد یعنی آیه یتربصن بانفسهن
ثلثة قروء صحابه پرسیدند که یا رسول الله عده زنانی که حایض نشوند چیست آیه آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ
وان زنان که نومید کشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اکر شک دارید
در آنکه انقطاع دم ایشان بجهة کبر سن است یا سبب عارضی دیکر فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عده ایشان ثَلَاثَةُ
أَشْهُرٍ سه ماهست مراد زنانی اند که امثال ایشان حیض بینند زیرا که اکر در سن من لا تحیض باشند
ارتیاب معنی نخواهد داشت و بعضی کفته اند که معنی آیه آنست که اکر شک دارید در آنکه دم ایشان حیض است
یا استحاضه پس عده ایشان سه ماهست و جماعتی دیکر بر این وجه تفسیر نموده اند که اکر متردد باشید در حکم
ایشان پس عده آن ثلثة اشهر است وقول اول مرویست از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین و موافق
مذهب اکثر فقهای ما چه معظم ایشان متفق اند بر آنکه بر آیسه و صغیره عده نیست و از جمله اخبار اهل
البیت در این باب روایة عبد الرحمن بن حجاج است از صادق ع که ثلث یتزوجن علی کل حال التی لم تحض
ومثلها لا تحیض سه زن اند که در همه احوال شوهر میتوانند کرد زنی که حایض نشده باشد و مثل
او حایض نشود من کفتم حد آن چیست فرمود اذا اتی لها اقل من تسع سنین وقتی که او را نه سال
باشد والتی لم یدخل بها والتی قد یئست من الحیض ومثلها لا تحیض و دیکر زنی که مدخول بها نباشد
و زنی که از حیض مایوس شده باشد و امثال او حیض نه بینند کفتم حد یاس کدام است فرمود اذا کان
لها خمسون سنة هرکاه او به پنجاه سال رسیده باشد پس بنا بر این عده مذکوره که آن سه ماهست مر زنی را
باشد که در سن من تحیض باشد و بسبب عارضی از مرض یا رضاع یا غیر آن حیض از او منقطع شده باشد

خواه آنکه شک در سن آن باشد یا در سبب انقطاع وهو المراد بقوله ان ارتبتم یا اصلا شک نباشد بلکه
قطع بارتفاع آن و جزم بسبب آن حاصل باشد وهو المراد بقوله وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وعده زنانی که حایض
نشده اند و در سن من تحیض اند همچنین بر سه ماه مقرر است وحذف خبر بجهة دلالة کلام اولست بر آن پس معلوم
شد که مراد بقوله واللائی یئسن زنانی اند که در حکم یایسات باشند که آن انقطاع حیض است یا ریبه یا قطع
وهیچ در آیه دلیلی نباشد که دال باشد بر عدم وجوب عده بر آیسه و صغیره و نه بر وجود آن حق آنست که عده
بر ایشان نباشد زیرا که فایده و غایت در شرعیه عده علم است باستبرای رحم و آن در آیسه و صغیره منتفی است و اکثر
مفسران بر آنند که مراد بقوله ان ارتبتم ارتیاب در وجوب عده نه در سن و مراد بقوله لم یحضن عدم بلوغ است
سن حیض و علم الهدی بر اینست و احتجاج ایشان بدو وجه است یکی سبب نزول و آن چنانست که ابی بن کعب
از رسول پرسید که عده صغار و کبار و اولات احمال در کتاب خدا مذکور نیست یا عده ایشان بر چه وجه باشد
حق سبحانه این آیة انزال فرمود وجه دوم آنکه اکر مراد ارتیاب باشد در ارتفاع حیض پس مناسب آن بود که
ان ارتبتن باشد زیرا که ثبوت حیض و عدم آن راجع بزنان است جواب از وجه اول آنست که اکر مراد استفسار
از حال عده صغار و کبار نیز بایستی که در موضع ان ارتبتم ان جهلتم بودی چه سبب نزول موجب آنست زیرا
که ابی شک در عده ایشان نداشت بلکه جاهل بود در آن و جواب از وجه دوم آنست که تذکیر ضمیر بجهة آنست
که خطاب با رجالست در قوله واللائی یئسن من المحیض من نسائکم و دیکر آنکه نسا در تعرف احوال خود رجوع
برجال خود میکنند پس خطاب با ایشان باشد نه بنسا تا اخذ احکام از رجال کنند وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ
وخداوندان بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ منتهای زمان عده ایشان أَنْ يَضَعْنَ آنست که بنهند
حَمْلَهُنَّ بار خود را از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که مراد مطلقات اند واما متوفی عنها زوجها
عده او ابعد اجلین است و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله نیز مرویست که عدة الحامل المتوفی عنها
زوجها ابعد الاجلین پس اکر چهار ماه و ده روز بکذرد و وضع حمل نشده باشد انتظار وضع حمل باید
کشید و این قول از صادقین صلوات الله علیهما نیز ماثور است و نزد ابن مسعود و ابی بن کعب و قتاده و فقهای
اربعه ع و اوزاعی آیه اعم است از مطلقات و متوفی عنها زوجها و احتجاج ایشان بعموم آیتست و اصحاب احتجاج

مابدخول این آیه است در عموم قوله تعالی والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا پس عده در تحت دعام باشد
ووجه جمع بینهما متصور نیست مگر بتمایل شدن با بعد اجلین ودیگر طریق احتیاط وذکر آیه در تحت طلاق و
موجب تخصیص وضع حمل اند بمطلقات واگر عمومیة آنرا مسلم داریم پس تخصیص آن باجماع امامیه است جهة
دخول معصوم در اسباب وجمهور بر آنند که عموم آیه وضع بالذات است وعموم ازواجا بالعرض زیرا که
عمومیة آن بتبعیة الذین است ومحافظه بر عموم اول اولی است ودیگر آنکه حکم بعده سه ماه معلل است
بوصفی که موجب نقای رحم است از نطفه میة که عده از برای آنست بخلاف آیه ازواجا ودیگر آنکه نزول آیه
وضع متاخر است پس تقدیم آن در عمل تخصیص باشد وتقدیم آیه والذین یتوفون بنای عام بر خاص واولی از
ج است باتفاق جواب از اول آنست که نزد اصولیین هیچ فرقی نیست میان عموم بالذات وعموم بالعرض
واز ثانی آنست که بنابر قول ما نیز آن علة موجود است ومع هذا مسلم نمیداریم که وضع علة باشد واز ثالث
آنست که تخصیص وبنای عام بر خاص هر دو دلیل اند پس فرق بینهما بنا شد وباید دانست که حامله
میشود بوضع بعد از طلاق واگر چه یک لحظه باشد ودر حمل تمامیه خلقه شرط نیست پس اگر وضع علقه کند بائن
باین میشود واگر حامله باشد بدو ولد بوضع احدهما عصمة زوجیة منقطع میشود اما عقد نکاح اورا
جایز نیست تا وضع ثانی وجود گیرد واگر متوفی عنها زوجها باشد بیشتر از چهار ماه وده روز وضع حمل و
واجبست او استیفاء چهار ماه وده روز زیرا که عده او ابعد اجلین است چنانکه مبرهن شد ومن
یتق الله وهر که بترسد از خدای ومراعات حقوق احکام مذکوره کند یجعل له بگرداند یعنی پیدا کرد
خدای برای او من امره یسرا از کار خود آسانی یعنی بسبب تقوی امر دنیا وآخرة او را بر او سهل سازد
ذلک اینکه مذکور شد از احکام طلاق ورجعة وعدة امر الله انزله حکم خداست که فرو فرستاده است
آنرا از لوح محفوظ الیکم بسوی شما ومن یتق الله وهر که بپرهیزد از عقاب خدا وباحکام وی عمل
نماید یکفر عنه بپوشد خدای از او سیئاته بدیهای او را یعنی عفو کند همه آنرا که حسنات مذهب
سیئاتست ویعظم له وبزرگ سازد برای او اجرا مزد او را یعنی او را مزد بیحساب دهد که آن خلود است
در جنان وروضه رضوان از ربیع منقولست که ان الله قد قضی علی نفسه ان من توکل علیه کفاه ومن

الطلاق

آمن به هداه ومن اقرضه جازاه ومن وثق به انجاه ومن دعاه اجابه ولباه ومن اتقاه کفر خطایاه
وتصدیق ذلک فی کتاب الله عز وجل ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ومن یؤمن بالله یهد قلبه وان تقرضوا الله
قرضا حسنا یضاعفها لکم ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم واذا سألک عبادی عنی فانی
قریب ومن یتق الله یکفر عنه سیئاته ویعظم له اجرا وبعد از بیان عدد ذکر حقوق معتدات میکند بقوله
اسکنوهن این کلام وما بعد آن بیان تقوی است گویا کسی میگوید که چه گونه عمل بتقوی توان کرد در شأن
معتدات حق سبحانه در جواب میفرماید که ساکن گردانید زنان مطلقه را من حیث سکنتم از آنجا که ساکن
شده اید من از برای تبعیض است یعنی مکانی که بعضی از مساکن شماست وقوله من وجدکم عطف بیان است
یعنی جای دهید آنرا از وسع وطاقة وقدر توانائی خود مراد آنست که بقدر غنا وفقر خود ایشانرا مسکن
دهید پس غنی توسیع مسکن کند بر معتده وفقیر بمقدار فقر خود او را جای دهد وباید دانست که باجماع
فقها سکنی ونفقه برای مطلقه رجعیه واجبست واما در مبتوته که زنیست که در عده باین باشد خلاف کرده اند
اهل عراق از ابن مسعود وعمر خطاب روایة کرده اند که سکنی ونفقه واجبست برای او وشافعی بر آنست که سکنی
واجبست بدون نفقه وحسن وابو ثور گفته اند که هیچ کدام واجب نیست واین قول اخیر مرویست از ائمه هدی
صلوات الله علیهم ومجمع علیه اصحاب ماست وجمهور عامه از شعبی نقل کرده اند که فاطمه بنت قیس در مدینه
نزد من آمد او را پرسیدم که سرور صلعم چگونه حکم فرمود درباره تو گفت چون زوج من مرا مطلقه ساخت بطلقه مبتوته
با یکدیگر مخاصمه کردیم در باب سکنی ونفقه پس بنزد رسول رفتیم ورفع خصومه برسول نمودیم رسول حکم نفرمود
بسکنی ونفقه وامر کرد مرا که در خانه ابن مکتوم عده نگه دارد وزهری نیز از عبید الله روایة کرده که فاطمه بنت قیس را
زوجه ابی عمرو بن حفص بن مغیره مخزومی بود وابو عمرو با امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسفر یمن رفت وفاطمه
مطلقه ساخت بطلاق سیم وعیاش بن ابی ربیعه وحارث بن هشام را تعیین کرد تا نفقه بوی دهند ایشان بفاطمه
گفتند که بخدا سوگند که ترا نفقه نمیرسد اگر حامله نبودی ترا نفقه وسکنی میرسید پس فرمود که از خانه
زوج بیرون آی ودر خانه ابن مکتوم که اعمی است ساکن شو فاطمه رخوت خود را برداشت وبخانه ابن مکتوم رفت
وبعد از انقضاء عده سرور صلعم او را باسامه بن زید عقد بست بعد از آن مروان بن حکم قبیصه بن ذویب را

بقول

نزد فاطمه فرستاد واستفسار انمعنی کرد فاطمه کفت شوهرمرا از اسکان ونفقه منع فرمود مروان کفت جکونه
نفی عمل کنیم وحکم بعدم وجوب سکنی ونفقه کنیم بر مطلقه باینه این خبر بفاطمه رسید کفت حاکم میان من ومروان
قرآنست جه حق سبحانه فرموده که لا تخرجوهن من بیوتهن الی قوله لعل الله یحدث بعد ذلک امرا پس
هذا لمن کانت له مراجعه وای امر یحدث بعد الثلث این آیه در حق زنیست که مراجعه باوی جایز باشد
حادث شود بعد از سه طلاق پس حاصل معنی آیه آنست که زنان مطلقه رجعیه را ساکن کردانید در منازلی که
باشند بعد از طلاق ولا تضاروهن ورنج مرسانید مطلقات را در سکنی ونفقه لتضیقوا علیهن برای انکه
تنک کردانید بر ایشان مساکن ایشانرا تا خروج ضرورت شود ایشانرا وکویند معنی آنست که رجوع مکنید
ودر اواخر عده ایشان وباز قصد طلاق کنید تا تنک کیری نمایید بر ایشان در تزویج ایشان بغیر یا الجا نمایید
ایشانرا تا انکه بتنک آمده خود را از شما باز خرند وقول اول الصق واولی است وواجبست که مسکن از ان قبیل
که لایق بحال مطلقه باشد تا ضرر که منهی عنه است منتفی باشد وان کن واکر باشند زنان مطلقه اولات
حمل خداوند بار یعنی حامل باشند فانفقوا علیهن پس نفقه کنید بر ایشان حتی یضعن حملهن تا
بار خود را خواه انکه رجعیه باشند یا مبتوته زیرا که انقضای عده ایشان بوضع حملست بجهه عموم آیه و
خلافست در انکه نفقه حامله باین از برای مده است یا حمل بعضی کفته اند که از برای حمل است زیرا که اکر حمل نبود
جیزی نمیرسید پس وجوب نفقه دایر باشد با حمل وجودا وعدما واین قول اقوی است وبعضی دیکر برانند که
برای حامله است بشرط حمل وظهور فایده در عدم وجوب قضای نفقه است بر تقدیر اول ودر وجوب نفقه
ثانی وغیر ذلک واکر حامله در عده وفات باشد اصحاب ما قایلند بوجوب نفقه ومسکن وکسوة برای او از
ترکه تا وضع حمل نماید وشافعی وابو حنیفه برانند که نفقه وی از نصیب وی دهند از میراث زوج تا حین وضع
وذکر انفاق در حامل با انکه برای غیر او از معتدات رجعیه نیز واجبست بجهة دفع ظن سقوط نفقه است از او
وقتی که مقدار زمان عده حامل بکذرد فان ارضعن لکم پس اکر شیر دهند اولاد را بعد از انقطاع علاقه نکاح
برای شما ای پدران از روی تبرع فرزندانرا با ایشان واکذارید واکر بدون اجره راضی نشوند بشیر دادن
فآتوهن پس بدهید ایشانرا اجورهن مزدهای ایشانرا یعنی اجرة المثل شیر دادن را بر حسب عرف

الطلاق

وعادة وبدانکه احادیث ماثوره از ائمه هدی صلوات الله علیهم دالست بر جواز استیجار امهات بر رضاع
اولاد قبل از طلاق وبعد از طلاق وفقهای ما وشافعی برانند ونزد ابی حنیفه استیجار آنها منعقد نیست مکر که
که باین شده باشند وأتمروا وسازکاری کنید بینکم میان یکدیکر یعنی فرمان یکدیکر برید وباهم موافقت
نمایید ای پدران ومادران در باب رضاع فرزند بمعروف بنیکویی یعنی باید که والده اجرة زیادتی نطلبد
ووالد در اجرة المثل مماکس ننماید وولد را کمتر از مقدار شرعی شیر ندهند زیرا که این مولود از هر دو حاصل
شده پس باید که شریک یکدیکر باشند در حق اشفاق وتربیه بر او وان تعاسرتم واکر سخت کیری کنید و
نماید در اجرة رضاع یعنی مادر زیاده از اجرة مطالبه کند وپدر از ان امتناع نماید یا انکه مادر اصلا راضی
نشود بشیر دادن فسترضع پس زود باشد که شیر دهد فرزند را له برای پدر اخری زنی دیکر که غیر
معاسره باشد ونزد بعضی ضمیر له راجع بولد است یعنی شیر دهد مر فرزند را زنی دیکر که سخت کیری نکند
آنست که باید پدر دایه را مزد کیرد برای فرزند خود ومادرش را واکذارد ودر این کلام معاتبه مادرست
بر معاسرة ودر سقوط حق حضانه مادر در صورت امتناع وی از رضاع دو قولست بعضی قایل بسقوطند بجهة
حصول حرج وبعضی قایل بعدم سقوط بجهة تغایر موضوعین ودر این کلام دلالتست بر جواز اخذ ولد از
واستیجار زن دیکر وان علی الاطلاق صحیح نیست بلکه اکر تبرع بارضاع کند یا انکه راضی شود با جرتی که غیر او
بآن راضی شده باشد در این صورة احق خواهد بود بارضاع جنانکه معلوم شد واما هرکاه راضی نباشد
زوج مقدم خواهد بود بجهة اصالة براءة ولد را بمرضعه دیکر میباید داد لینفق باید که نفقه دهد
خداوند فراخی وتوانکری ذو سعة من سعته از غنای خود یعنی بقدر توانایی خویش بر مطلقه نفقه کند ومن
وهر که تنک کرده شده است بر وی رزقه روزی او یعنی فقیر وتنک دستست فلینفق پس باید که نفقه کند
مما آتاه الله از انچه داده است خدای او را یعنی باید که هر یک از موسر ومعسر بر وفق ایسار واعسار خود انفاق
کند کما قال الله تعالی ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره لا یکلف الله تکلیف نکند خدای نفسا هیچ
نفسی الا ما آتاها مکر انچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید ودرین کلام تطییب قلب
معسر است ولهذا او را وعده یسر داده بقوله سیجعل الله زود باشد که بدید آرد خدای بعد عسر پس از

دشواری وتنک دستی يُسْرًا آسانی و توانکری اکر برانفه قادر باشند بر انفاق آن تقصیر نکنند وکویند ایراد این کلام
بجهة تسلیه صحابه است چه دران وقت اکثر ایشان درویش بودند وبعد از آن حق سبحانه برای ایشان
فتح بلاد وقلاع فرمود وهمه بجهة آن غنی کشتند وبدانکه آیه متضمن چند مسئله است اول رجحان توسعه
بر عیال بنسبة باغنیا دوم اقتصاد آن نسبت باهل اعسار سوم وجوب تکلیف بر قدر طاقه که مستلزم
سقوط نفقه است از معسر در حین اعسار چهارم وعده یسر بعد از عسر که منوط است بر تطییب منفق و
علیه وبعضی استدلال کرده اند باین هر دو آیه بر آنکه معتبر در نفقه نسبت بحال زوج است نه بحال زوجه
واز این جهه است که تاکید آن کرده بقوله لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها چه اکر معتبر حال زوجه باشد تکلیف
ما لا یطاق لازم آید در وقتی که زوج معسر باشد وزوجه باشرف وحسب واین استدلال خالی از ضعفی نیست
اما بجهة آنکه نزد فقها واجبست قیام زوج بانچه محتاج الیه زوجه است از اطعام وادام وکسوه واسکان
بر عادة امثال زوجه واما ثانیا بجهة منع دلالة آیتین بر مدعی اما آیه اول بجهة آنکه متضمن نهی است از ضرر
رسانیدن بزوجات پس اکر معتبر حال زوج باشد لازم آید مضاره در صورة اعسار زوج وشرافة زوجه
واین خلاف آیه است واما ثانیه بجهة آنکه لا یکلف الله نفسا الا ما اتاها قابل تقیید است یعنی عدم تکلیف
در حال انحصار زوج وصح جایز باشد که واجب بر و انفاق باشد بر عادة امثال زوجه پس در حین اعسار بر قدر
آن انفاق کند وما بقی در ذمه او باشد تا حین یسار ولهذا در عقب این فرموده که سیجعل الله بعد عسر یسرا
وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ بسا از اهل دیهی که از روی عناد وفرط جهل عَتَتْ سر باز زدند واعراض کردند عَنْ
أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردکار خویش وَرُسُلِهِ واز امر پیغمبران او ودر مخالفة وعصیان از حد درکذشتند
فَحَاسَبْنَاهَا پس ما حساب کنیم ایشانرا در روز قیامة حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت که در وی استقصا ومناقشه
باشد یعنی در حساب ایشان سخت کیری کنیم وقلیل وکثیر آنرا بحساب در آریم وهیچ چیز ازو فرو نکذاشته تمام باشد
وَعَذَّبْنَاهَا وعذاب کنیم ایشانرا عَذَابًا نُكْرًا عذابی زشت بعد از حساب که هیچکس مثل آن عقوبت ندیده
و[illegible] تعبیر بلفظ ماضی جهة تحقق وقوع آنست وکویند مراد عذاب دنیاست ودر کلام تقدیم وتاخیری
هست یعنی فعذبناها عذابا شدیدا وحاسبناها حسابا شدیدا پس معنی اینست که عذاب کردیم ایشانرا در دنیا

عذابی بنیخ چون غرق وخسف وقحط وسیف وغیر آن از مصائب شدیده وبلایای عظیمه ودر آخرة محاسبه ایشان
کنیم حسابی باشدة وسختی یا آنکه مراد بمحاسبه استقصای ذنوب ایشان باشد واثبات آن در صحایف حفظه
پس بنابرین محاسبه وتعذیب هر دو در دنیا باشد فَذَاقَتْ پس بچشیدند اهل آن دیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبة کار خود را
یعنی سزای کفر وشرک را وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا وبود سرانجام کار ایشان خُسْرًا زیانکاری وکدام زیان از آن بدتر که از
جنة ابدی وسعادة سرمدی محروم شوند وبزندان جحیم وعذاب الیم محبوس کردند أَعَدَّ اللَّهُ اماده کرده است خدای
لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در هر دو سرا تکرار بجهة وعید است وبیان تقوی مامور به فی قوله
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از آن عذاب يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلها واز حال ومآل ایشان اعتبار کیرید که
چکونه در دنیا بعذاب استیصال کرفتار شدند وبچه نوع در آخرت بنکال ووبال ابدی معذب ومعاقب کردند پس
از مثل آنچه ایشان کردند احتراز کنید واز مخالفة خدا ورسول بپرهیزید وبدانکه میتواند بود که عتت عن امر ربها
ومعطوفات آن صفة قریة باشد واعد الله لهم جواب کاین باشد ومعنی اینکه بسا اهل دهی که بصفات مذکوره
متصف بودند اماده ساخت خدای تعالی برای ایشان عذاب شدید وعقاب الیم وچون کفار منتفع نمیشوند بذکر و
موعظه از بجهة تخصیص ارباب عقول نموده باهل ایمان بقوله الَّذِينَ آمَنُوا یعنی ای اصحاب عقول که ایمان آورده اید
وایراد ضمیر غایب در موضع مخاطب بجهة ارجاع آنست بموصول قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ بتحقیق که فرستاده است خدای إِلَيْكُمْ
بسوی شما ذِكْرًا پندی را یا شرفی را که قرآنست وتسمیه قرآن بآن بجهة آنست که متضمن موعظه است وشرف دنیا
وکرامة عقبا وابسته است بخواندن آن وعمل کردن باوامر ونواهی آن وکویند مراد جبرئیل است وتسمیه او بذکر
بجهة کثرت ذکر اوست میان امم انبیا یا بجهة نزول او بقرآن که متضمن ذکر است یا بسبب آنکه مذکور ومشهور است
در طبقات آسمان یا صاحب ذکر وشرف است واز ابی عبد الله صلوات الله علیه وحسن بصری مرویست که مراد بذکر
حضرت رسالة است صلعم وتسمیه او باین اسم بجهة مواظبة اوست بتلاوة قرآن یا بتبلیغ آن ببندکان ویا باعتبار
آنکه مسبب است از انزال وحی باو ویا آنکه مذکور است اسم سامی او بر السنة ملکان وبنابرین نزول تعبیر از ارسال
بانزال بر سبیل ترشیح است وقوله رَسُولًا بیان ذکر است کاهی که مراد از آن جبرئیل باشد وبنا بر آنکه
مراد قرآن باشد رسولا منصوب خواهد بود بفعل مقدر وتقدیر اینکه ارسل رسولا یعنی فرو فرستاده است

رسول را ومیتواند بود که معمول ذکر باشد مانند عمال مصادر در مفاعیل خود وتقدیر انکه انزل الله الیکم ان ذکرا
رسولاً یا ذکره رسولاً یعنی انزال فرموده است بشما انکه یاد کرده است رسول را در کتب ماسلف یا یاد کردن او
رسول را یا انکه بدل ذکر باشد بمعنی رساله یعنی انزل الله الیکم الرساله وبنا برین قوله یَتلُوا عَلَیکُم حال باشد
از اسم الله وبنا بر تقادیر دیگر یا حال است از اسم الله یا صفة رسول یعنی خدای فرو فرستاد رساله را یا بنای جنس شما
درحالتی که میخواند برشما آیَاتِ اللهِ آیتهای قرانرا یا ارسال رسولی کرد که تلاوة میکند برشما آیات خدا را که
قران است مُبَیِّنَاتٍ درحالتی که روشن کرده شده است آن آیات وحفص بکسر یا خوانده بصیغه اسم فاعل یعنی
روشن کننده اند آن آیتها حدود واحکام شریعت را و خدای تعالی انزال ذکر وارسال رسول فرمود لِیُخرِجَ تا بیرون
آورد او سبحانه یا قرآن یا رسول اَلَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند کارهای شایسته
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر وضلالت اِلَی النُّورِ بروشنایی نور ایمان وهدایة یا از جهل بعلم یا از شبهه بحجه مراد معنی
آنست که تا حاصل کرداند برای ایشان انچه الحال بر انند از ایمان وعمل صالح ایشان قبل از نزول ذکر و رسول ایمان
نداشتند بلکه بعد از ارسال وتبلیغ ایمان آوردند یا انکه معنی این باشد که تا بیرون آرد کسانی را که علم او سبحانه
تعلق گرفته بود بایمان ایشان از ظلمات کفر بنور ایمان وَمَن یُؤمِن بِاللهِ وهرکه بگرود بحدا وتصدیق وی نماید وَیَعمَل
صَالِحاً وبکند کار شایسته وکردار پسندیده یعنی خالص از شوب ریا وتصنع وعرض یُدخِلهُ درآورد او را جَنَّاتٍ
تَجرِی ببوستانهای که روان میشود مِن تَحتِهَا الاَنهَارُ از زیر مساکن یا اشجار آن جویهای آب وشیر وعسل
خَالِدِینَ درحالتی که جاوید مانندگانند فِیهَا درآن بهشت اَبَداً همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از انجا
بیرون نیاید ذکر جمع بعد از مفرد بنظر معنی ولفظ من موصولست قَد اَحسَنَ اللهُ بتحقیق که نیکو کردانیده است خدای
در بهشت لَهُ برای آن مؤمن صالح رِزقاً روزیی را درین کلام تعجب وتعظیم آن چیزیست که اهل ایمان در اخره بآن
مرزوق شوند از مثوبات جلیله ودرجات عالیه ومراتب قائمه اَللهُ الَّذِی خَلَقَ خدای بحق آنست که بیافرید سَبعَ
سَمَاوَاتٍ هفت آسمانرا بعضی بر بالای بعضی وَمِنَ الاَرضِ وبیافرید از زمین مِثلَهُنَّ مانند آسمانها یعنی از زمین نیز
هفت طبقه خلق فرمود بعضی در تحت بعضی دیگر صاحب کشاف آورده که در قرآن هیچ آیتی نیست که دلالت کند بر انکه
زمین هفت طبقه است الا این آیه ودر روایة آمده که مابین هر دو آسمان پانصد ساله راهست وغلظ هر آسمانی

بین هر

الطلاق ١٣٦٩

نیز پانصد ساله راه وزمینها مثل آسمانها نهاد راین حکم وطبرسی گفته که نمیتواند بود که مراد مماثله در کیفیه باشد
نه در کمیه زیرا که کیفیت آسمان مخالف کیفیت زمین است وابو صالح از ابن عباس روایة کرده که انها سبع ارضین
لیس بعضها فوق بعض یفرق بینهن البحار ویظل جمیعهن السماء یعنی زمینها هفت اند وبر بالای یکدیگر
نیستند دریاها انهارا از هم جدا کردانیده وهمه در زیر آسمانند یَتَنَزَّلُ الاَمرُ فرو می آید فرمان خدا بَینَهُنَّ
میان آسمانها وزمینها یعنی نافذ است حکم او سبحانه در جمیع آسمانها وزمینها بحیوة وموت وصحة ومرض
وغنا وفقر وسایر تصاریف امور بر وجه حکمت واز قتاده مرویست که او سبحانه را در هر طبقه از طبقات ارض
وسما امری وخلقی است بر وفق مشیة که در غیر آن نیست ونافع بن ازرق از ابن عباس پرسید که در طبقه
آخرین زمین مخلوق الهی باشند گفت بلی فرشتگانند یا جنیان ودر سورة الذاریات مذکور شد که عیاشی باسناد
خود از حسین بن خالد روایة کرده که ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه وعلی آبائه الصلوة والسلام کف دست چپ
خود را منبسط ساخت پس دست راست بطریق قبه بر بالای آن نهاد وفرمود هذه الارض الدنیا والسماء
الدنیا علیها فاقة والارض الثانیه فوق السماء الدنیا والسماء الثانیه فوقها فاقة والارض الثالثه فوق السماء
الثانیه والسماء الثالثه فوقها فاقة والارض الرابعه فوق السماء الثالثه والسماء الرابعه فوقها فاقة والارض
الخامسة فوق السماء الرابعه والسماء الخامسة فوقها قبة والارض الخامسه فوق السماء الخامسه والسماء السادسة
فوقها قبة والارض السادسه فوق السماء السادسه والسماء السابعة فوقها قبة وعرش الرحمن فوق السماء السابعه
وهو قوله سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن وانما صاحب الامر النبی وهو علی وجه الارض
وانما ینزل الامر من فوق من بین السموات والارضین گفتم یا ابن رسول الله پس در زیر اقدام ما یک طبقه زمین باشد
فرمود ما تحتنا الا ارض واحدة وان الست لفوقنا وبنا برین حدیث مراد بقوله یتنزل الامر بینهن فرود
آمدن ملئکه باشد انما بین آسمانها وزمینها با وامر الهی بر انبیا حاصل که حق سبحانه همه آسمان وزمین
خلق فرمود لِتَعلَمُوا تا بدانید ای بندگان اَنَّ اللهَ انکه خدای تعالی عَلَی کُلِّ شَیءٍ بر آفریدن همه چیزها وتدبیر آن
قَدِیرٌ تواناست وَاَنَّ اللهَ وفرمان خود جاری ساخت دران تا معلوم کنید که حق سبحانه قَد اَحَاطَ
بتحقیق که فرا رسیده است بِکُلِّ شَیءٍ عِلماً بهمه چیزها از روی دانش یعنی علم او محیط است بهمه اشیا وهیچ

باشد

جیر از موجودات علوی و سفلی از دایره علم و قدرت وی خارج نیست و میتواند بود که لتعلموا انا آخر آیه علة خلق یا علة تنزل امر جه امر هر یک از آنها دال التدبیر کال قدرة و علم او سبحانه **سورة التحریم** مدنیست و دوازده آیتست باجماع ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایه کرده که هر که سورة التحریم قراه کند حق سبحانه توبه نصوح او را کرامت فرماید و بدانکه چون سورة الطلاق در احکام زنان بود از طلاق و غیر آن افتتاح این سوره نیز در احکام ایشان نموده فرمود که **بسم الله الرحمن الرحیم** و در سبب نزول این سوره مفسران را چند قولست بعضی گفته اند که حضرت رسول صلعم بعد از هر نماز صبح گرد حجرات زوجات بر آمدی و بعد از آن بامور شرایع و احکام قیام نمودی وقتی زینب بنت جحش رضی الله عنها مقداری عسل داشت و هرگاه آنحضرت بخانه وی آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی و در باب احضار آن تهاون نمودی تا آنحضرت در خانه وی توقف بیشتر فرماید این حال بر بعضی از زوجات وی گران آمد عایشه و حفصه باهم اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن عسل در خانه زینب نزد هر کدام از ما که در آید گوییم از تو بوی مغافیر میشنویم و زوجات دیگر را گفتند که شما نیز در این سخن با ما متفق باشید و مغفور صمغ درختیست که عرفط خوانند و رایحه کریهه دارد و حضرت بوی خوش را بسیار دوست داشتی و از روایح کریهه بغایة محترز میبود تا حدی که نزد وی آید بوی ناخوش احساس نکند پس آنحضرت در روزی شربت آشامیده بود نزد سوده آمد سوده با خود گفت که سخن دروغ در روی پیغمبر گفتن بسیار قبیح است و هیچ از آن مقوله اظهار نکرد و پیغمبر صلعم از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بینی با آستین بگرفت پیغمبر فرمود چرا چنین کردی گفت از تو بوی مغفوری آید در جواب فرمود که مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت زنبور آن عسل در شکوفه عرفط چریده بوده و چون بخانه حفصه رفت او نیز آستین پیش بینی نهاد و گفت اینچه بوی ناخوش است که از تو می آید و آنچه عایشه گفته بود باز گفت حضرت چون این حرف مکرر استماع نمود فرمود که حرمة العسل علی نفسی فوالله لا اکله ابدا آیه نازل شد که **یا ایها النبی** ای پیغمبر رفیع منزلت **لم تحرم** چرا حرام میکنی بر خود **ما احل الله لک** آنچه حلال کرده است مر ترا خدای تعالی یعنی عسل و از عطای بن ابی مسلم روایه است که آن زن که از برای پیغمبر صلعم ترتیب شربت عسل میکرد ام سلمه بود و بعضی دیگر گفته اند که آن حفصه بنت عمر خطاب بود و بیان این قصه آنچنان بود که از مکه پاره عسل بطریق هدیه از برای

حفصه

٤٣٩

حفصه آورده بودند و هر نوبه که آنحضرت صلوات الله علیه و آله بخانه وی رفتی نگذاشتی که از خانه وی بیرون رود تا شربت عسل ننوشیدی و آنحضرت را در آنجا بجهة این مکث بیشتر واقع میشد عایشه بجهة کثرت توقف وی پریشان بود جویریه حبشیه را که خادمه وی بود امر کرد که چون رسول نزد حفصه رود برو و نگاه کن که وی چه میکند سبب توقف پیغمبر در آنجا چیست جویریه بیامد و احوال معلوم کرده برگشت و عایشه را اخبار کرد که سبب کثرة مکث اقدام نمودن حفصه است بر ترتیب شربت عسل از برای پیغمبر عایشه زوجات را از این خبر واقف ساخت و گفت چون پیغمبر نزد شما آید همه متفق الکلمه شوید بر سخن که از تو بوی مغافیر می آید و چون حضرت از خانه حفصه بیرون آمد نزد هر کدام که میرفت میگفتند یا رسول الله از تو بوی مغافیر میشنویم حضرت فرمود مغافیر نخورده ام ولیکن حفصه شربت عسل بمن داده عایشه گفت جرست اذا نحلها العرفط زنبوران عسل شکوفه مغفور خورده بوده حضرت فرمود والله لا اطعمه ابدا و این آیه نزول اجلال یافت و روایة اشهر آنست که سبب نزول آن بود که پیغمبر صلعم روزها را قسمت کرده بود میان زوجات اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت که یا رسول الله اجازت فرمای تا بدیدن پدر روم رسول وی را رخصت فرمود و بعد از آنکه او برفت آنحضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه اسکندریه بود او را بتحفه نزد رسول فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و ذرا بخدمت خودش مشرف کردانید حفصه چون مراجعت نمود در سرای را بسته دید همانجا بنشست تا رسول بیرون آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را بخانه من آوردی و با او خلوت فرمودی و حرمت مرا نگاه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت فرمود ای حفصه این کنیز منست و حق تعالی او را بر من حلال کردانیده و من او را برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن سر بیست نزد تو بامانت باید که با کسی نگویی و در ان خیانت نکنی حفصه قبول کرد و چون میان او و عایشه مصادقت و مواخاة بود در پس دیواری که میان خانه او و عایشه بود آمد و از دیوار را بکوفت عایشه خبردار شد حفصه با وی گفت ای خواهر مژده باد ترا که رسول صلعم ماریه را بر خود حرام کردانید و ما از شر وی خلاصی یافتیم و چون آنحضرت بخانه عایشه آمد عایشه از این حکایت بر سبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه قبطیه و گویند که پیغمبر صلعم در روز

عایشه

برخود

بامارية خلوت فرمود وحفصه برین مطلع شد سید فرمود که این امر را از عایشه پوشیده دار که من ماریه را خود را
حرام ساختم حفصه این راز را با عایشه در میان نهاد و گفت این را از رسول بپوشان وحق سبحانه سید را
براین مطلع ساخت واین آیه فرو فرستاد و مرویست که چون سید ماریه را برخود حرام گردانید و در اخفای
آن امر فرمود حفصه را گفت که مرا سری دیگر هست با تو باید که آنرا نیز با هیچ کس نگویی و در کتمان چنانچه نکنی یعنی
افشای آن ننمایی وآن اینست که بعد از من ابوبکر و بعد تو مالک این امة شوند و پادشاهی کنند و بعد از ایشان
عثمان متصدی حکومة گردد حفصه ازین سخن خوشحال شد و شادمان گشت واین هر دو سر با عایشه
بگفت واین روایة بعینها عیاشی باسناد خود از عبد الله بن عطار مکی و عبد الله از ابی جعفر صلوات الله علیه
و آنکه روایة کرده الا آنست که بعد از این روایة از آنحضرت نقل کرده که هر یک از ایشان این سخن را با پدر خود
گفتند ایشان اظهار در افشای قصه ماریه عتاب کردند و در افشای حکومة سرزنش نکردند حق سبحانه
این سوره را درین باب نازل ساخت که چرا حرام میگردانی برخود آنچه حق تعالی مباح ساخته است ترا یعنی
ماریه قبطیه تَبْتَغِي میجویی بدین تحریم مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ خشنودی زنان خود را و حال آنکه ایشان
احق اند از تو در طلب خوشنودی خاطر عاطر تو واین کلام تفسیر تحریم است یا حال از فاعل آن یا استیناف بجهة
بیان داعی تحریم وَاللَّهُ غَفُورٌ خدای تو آمرزنده است یعنی بر ترک افضل و اولی مواخذه ننماید و بفضل خود
ثوابی که بر فعل اولی و افضل مترتب میشد بتو کرامة فرماید رَحِيمٌ مهربان در مراجعة تو با افضل و الیق
بباید دانست که این آیه دلالة ندارد بر صدور صغیره یا کبیره از آنحضرت زیرا که تحریم بعضی نسا یا غیر آن از
مستلزات بر نفس خود بی سببی یا با سببی قبیح نیست و در تحت ذنوب داخل نیست بلکه آن متضمن هضم نفس
و قطع مشتهیات والتزام ریاضة نفسانی که موجب ثواب ابدیست و هیچ بعید نمی نماید که ذکر این خطاب
بجهة ترجیح باشد برای اوجه آنحضرت بجهة ارضای ازواج متحمل مشاق شده بود و اگر چه بر او قبیح نبود
و شبهه نیست در آنکه اگر شخصی بجهة رضای بعضی زوجات طلاق بعضی دیگر از ایشان بگوید جایز است
که او را مخاطب سازد بآنکه لم فعلت ذلک ولم تحملت فیه المشقة واگر چه فعل قبیح نکرده و بر تقدیر تسلیم که
خطاب بر سبیل عتاب بود میگوییم که آن عتاب بر ترک اولی و افضل است چه ترک تحریم افضل از تحریم است

وصحیح است که تارک فعل را گویند لِمَ لم تفعله ولِمَ عدلت عنه و نیز شکی نیست در آنکه عقول منکر تطییب نکوب
نسا نیستند پس آیه دلالة نداشته باشد بر صدور ذنب از آنحضرت و براهین عقلیه بر عصمة انبیا از شواهد
عادله اند بر قول مذکور و از جهة کثرت عطوفه و فرط رحمة او سبحانه است که بعد از این اشاره میفرماید بوجه
تخلص از حنث برای عباد بقوله قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ بتحقیق که تقدیر یعنی اجبر برا که بان سوگندان شما را
زایل گردانند و حلقها را حلال سازد از استثنا یعنی قول ان شاء الله بعد از صیغه یمین چه آن مانع انعقاد یمین است
یا آن کفارة که مکفر حنث است و گویند که معنی آیه این است که خدای تبیین کرده است عبیری که محلل یمین باشد
از کفاره و کیفیت وجوب آن در سوره مایده سمت ذکر یافته حیث قال فکفارته اطعام عشرة مساکین الآیه
و گفته اند که لام بمعنی علی است یعنی فرض کرد بر شما کفارت یمین را پس این لام مثل لام وان اسأتم فلها است که
بمعنی علیها است وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ و خدای متولی کار شماست یعنی کارهای که صلاح شما در آنست برای شما
میسازد یا آنکه او سبحانه اولیست بشما از نفسهای شما یعنی بمصالح او انفع است شما را از مصالح شما
مر نفسهای خود را وَهُوَ الْعَلِيمُ و اوست دانا بمصالح بندگان الْحَكِيمُ صواب کار در هر چه کند و فرماید
با ایشان یا علیم است بآنچه حفصه با عایشه گفت حکیم است در تدبیر ایشان آیه دالست بر آنکه حضرت
رسالت صلعم سوگند خورده بود و اقتصار بر لفظ هی علی حرام نفرموده بود زیرا که این لفظ موجب وقوع
یمین نمیشود و از مقاتل مرویست که حق سبحانه امر فرمود سید را بتکفیر یمین و مراجعت بماریه و آنحضرت
عتق رقبه فرمود و با او مراجعة نمود و از حسن بصری نقل کرده اند که آنحضرت بدون کفارت مراجعه فرمود
بدلیل قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر و ذکر تحلیل یمین در این مقام بجهة تعلیم مومنانست
و موید اینست ذکر خطاب بصورة جمع و صاحب طبرسی آورده که علما را اختلافست در حرمة زوجه وقتی که
زوج با او گوید انت علی حرام مالک برانست که آن در حکم سه طلاق است وابو حنیفه گفته که اگر با آن نیت
ظهار کرده ظهار است و اگر نیت ایلا کرده ایلا و اگر قصد طلاق نموده طلاق باین است و اگر نیت سه طلاق
کرده سه طلاقه است و اگر قصد دو طلاق کرده یک طلاق باین است و اگر نیت هیچ کدام نکرده یمین است و
شافعی برانست که اگر نیت طلاق کرده طلاق است و اگر نیت ظهار کرده ظهار و اگر نیت هیچ کدام نکرده

کرده خدای و پدید آورد برای شما
ای بندگان تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ
گشودن سوگندهای شما را مرصح

یمین است و از ابن مسعود و ابن عباس مرویست که آن یمین است و اصحاب ما گفته اند که هیچ چیز لازم نمیشود وجود
وعدم او یکسانست و اینکه حق سبحانه ایجاب کفارت فرموده بجهة آنست که حضرت رسالت صلعم سوگند خورده
بود که با ماریه مقاربه نکند یا شربت عسل ننوشد پس تعیین کفارة فرمود تا مکفر یمین او باشد و نسبت این عود
نماید با استباحة انچه بر خود حرام کرده بود و نیز تنبیه است بر انکه تحریم حاصل نمیشود مگر بنهی او سبحانه
و بجز دانیکه شخصی چیزی مباح را بر نفس خود حرام سازد حرام نمیشود مگر که سوگند خورد بر ترک آن
و اجماع فقهای ما بر این است انتهی کلامه و در کتب فقهیه مسطور است که در این صورت نیز اگر سوگند
خورند بر مباح و اولی مخالف آن باشد در دین یا دنیا و بعد از ان ایشان نمایند بر مخالف آن موجب کفاره
و اثم نمیشود و ما حذا این قول حضرت رسالت صلعم که من حلف علی یمین فرای غیرها خیرا منها فلیأت الذی
هو خیر و عبد الرحمن بن سمره نیز روایه کند که سید صلعم مرا گفت اذا حلفت علی یمین فرایت غیرها خیرا منها
فأت الذی هو خیر پس بنا بر قول کسانی که ایجاب بعض عتق رقبه نمود بر سبیل ندب بوده باشد نه وجوب
و نیز بعدم تکفیر بر مراجعه در روایه مقاتل دالست بر عدم وجوب آن زیرا که باجماع وجوب تکفیر بعد از
حنث است نه قبل از آن و بعد از قصه مراجعه حضرت رسالت صلعم بماریه بیان اسرار آن حضرت میکند بحفصه
و میفرماید که وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت سید علیه السلام إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ
بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حَدِيثًا سخنی را که تحریم ماریه است و حکومة ابابکر و عمر بعد از وی
فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ پس آنهنگام که خبر داد حفصه عایشه را به آن حدیث وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ و آشکارا گردانید خدای
سید را بر لسان جبرئیل و او را مطلع ساخت عَلَيْهِ بران حدیث یعنی بر افشای آن عَرَّفَ شناسا کردانید سید
بَعْضَهُ برخی از ان حدیث را بحفصه و خبر داد او را از افشاء بعضی از ان که آن تحریم ماریه است یعنی با وی گفت
که قصه تحریم ماریه که بر اسرار آن امر نموده بودم تو افشای آن نمودی وَأَعْرَضَ و اعراض کرد رسول صلعم
عَنْ بَعْضٍ از بعضی دیگر یعنی حکومه عمرین و تعریف افشای آن نکرد چه غرض اصلی از تعریف افشا ذکر جنایه حفصه
بود و آن از تعریف افشا بعضی حاصل میشود پس از انجهه حضرت رسالت صلعم استقصای آن نفرمود و از روی
حلم و کرم تمام اثر آن بر روی وی نیاورد با آنکه حق سبحانه اعلام وی کرده بود که حفصه جمیع سخنان سری را

اظهار کرده

اظهار کرده و قرینه ذکر اغراض چه اعراض از شیء فرع معرفه است بآن و سخن اکابر است که التغافل من خلق
الکرام فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ پس آن هنگام که خبر داد سید صلعم حفصه را به بانچه خدای او را بر آن مطلع ساخته بود
قَالَتْ گفت حفصه یا سید مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا که خبر داد ترا باینکه من راز ترا آشکارا کرده ام قَالَ گفت رسول صلعم
نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ خبر داد مرا خدایی که داناست بخفیات ضمایر الْخَبِيرُ خبر دار از مکنونات سرایر مرویست که چون
افشای سر مذکور بر آن حضرت ظاهر شد حفصه را طلاق داد و بخانه پدرش فرستاد پدر بر روی خشم
گرفت و گفت اگر در افشای آن خبر خیری بودی سید ترا طلاق ندادی پس آن حضرت یک ماه از زنان اعتزال
نمود و در غرفه ماریه منزوی شد و حق سبحانه بجهة مبالغه در معاتبه حفصه و عایشه از غیبت بخطاب
التفات نموده فرمود که إِنْ تَتُوبَا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید إِلَى اللَّهِ بخدای و در آزار
دل مبارک سید همت نشوید پس آن بجای خود خواهد بود و شما را بهتر چه بر شما توبه واجب
و ندامت بر افشای سر او متحتم فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا پس بدرستی که بگشته است دلهای شما از امر واجب
که آن محافظه سر سید است و عدول نموده از استقامه و صواب بانچه موجب اثم است و عذاب و گویند
که تقدیر آیه اینست که ان تتوبا الی الله قبلت توبتکما و نزد بعضی دیگر شرط در معنی امر است و تقدیر اینکه
توبا الی الله فقد صغت قلوبکما و صاحب کشاف آورده که فقد صغت جزاء شرطست و حقیقه معنی اینست
که ان تتوبا الی الله فقد وجد منکما ما یوجب التوبه و هو میل قلوبکما عن الواجب فی مخالصه رسول الله
من حب ما یحبه و کراهه ما یکرهه یعنی اگر توبه کنید پس محقق که یافت شده است از شما انچه موجب توبه است
و آن میل کردن و گشتن دلهای شماست از امر واجب در مخالصه و مصادقه با رسول خدای که آن
دوست داشتن آنچیزیست که وی دوست دارد و کاره بودن از چیزی که از آن کراهه دارد و ذکر قلب
بصورة جمع با آنکه مقام مقتضی تثنیه است بجهة جزم عقل است بانکه مراد تثنیه است و دابعرب است
که جمع را در مقام تثنیه آرند کما قال الشاعر فداة نفسی نفوسکما وحیثما الیتما رشد انفوسکما ومثل اینست
قوله تعالی هذان خصمان اختصموا از عبد الله عباس روایه است که فرمود من بسیار حریص بودم که
بدانم که این دو زن کدام بودند که افشای سر رسول کردند و دل ایشان میل نمود باشکارا کردن آن اتفاقا

سالی با عمر خطاب بحج رفته بودم در بعضی منازل آب بر دست وی میکردم و او دست میشست و برابر سیدم که آن
دو زن که خدای تعالی ایشان را بخطاب ان تتوبا عتاب فرمود کدام بودند گفت واعجبا یا ابن عباس و کراهة آمد
او را ازین سؤال پس بعد از تأمل گفت ایشان حفصه و عایشه بودند بعد از آن گفت که ما جماعه قریش
همیشه بر زنان مستولی بودیم چون بمدینه آمدیم زنان انصار جواب شوهران میگفتند و با ایشان در خطاب
مواجهه میکردند زنان ما نیز آن شیوه را از ایشان کسب کردند تا یک روز اتفاق افتاد که با زن خود گفت و
گوی کردم مرا جواب آزرده ساخت من گفتم با من مکابره میکنی گفت ترا ازین جواب بد آمد زنان با بزرگتر از مثل
مکابره و سرکشی میکنند گفتم آن کیست گفت رسول خدای من نزد حفصه رفتم و از روی تعجب از او سؤال کردم
که شما جواب رسول باز میدهید و با او محاوره میکنید گفت آری گاهست که یکشبانروز از وی مهاجره
میکنیم گفتم از خشم خدای اندیشه نمیکنید زنهار که دیگر این نوع سلوک نکنی و از او چیزی اقتراح ننمایی و اگر
ترا چیزی ضرورت شود از من طلب نمایی اتفاقا روزی بنی غسان اسب را نعل می بستند تا بحرب ما آیند
مرا همسایه انصاری بود نماز شامی بمن ملاقات کرد با او گفتم خبر داری که ما را حادثه عظیم افتاده است گفت آن
چیست گفتم بنی غسان قصد قتال ما کرده اند گفت حادثه از این عظیم تر هست گفتم چیست گفت رسول همه زنان را
طلاق داده من با خود گفتم حفصه را نصیحت کردم و او قبول نکرد تا کار او باینجا کشید روز دیگر اینصورت را از حفصه
استفسار کردم و گفتم رسول شما را طلاق داده گفت نمیدانم الا آنست که از ما مفارقت کرده و در غرفه ام ابراهیم
رفته و نشسته من بیامدم بدر خانه ماریه و رسول را غلامی سیاه بود او را گفتم که رسول را بگو که عمر بر در خانه
ایستاده و رخصت دخول میطلبد غلام بازگشت و گفت که رسول در جواب من هیچ نگفت من نزد منبر رفتم
و ساعتی بنشستم طاقتم نماند بار دیگر غلام را نزد رسول فرستادم و هیچ جواب نگفت نوبت سوم اجازه
دخول فرمود در رفتم و سلام کردم دیدم که آن حضرت بر حصیری تکیه کرده بود و آن حصیر در پهلوی مبارکش
اثر کرده گفتم یا رسول الله زنان را طلاق داده فرمود نه پس حکایتی که میان من و زوجه و حفصه گذشته بود
بگفتم رسول تبسم فرمود گفتم یا رسول الله رخصت باشد که زمانی در خدمت تو باشم گفت روا باشد و من در آن
خانه نگاه میکردم بغیر از سه پوست گوسفند چیزی دیگر ندیدم گفتم یا رسول الله اگر دعا کنی با خدای تعالی

معیشت را بر امة تو فراخ کرداند همچنانکه بر اهل فارس و روم بجای خود باشد حضرت راست بنشست و گفت
یا ابن الخطاب تو نمیدانی که ایشان قومی اند که لذات دنیا برای ایشان معجل شده گفتم یا رسول الله برای من استغفار
فرمای فرمود که من سوگند خورده ام که یکماه پیش ایشان نروم عروه از عایشه نقل کرده که من روزها میشمردم تا روز
بیست و نهم رسول نزد من آمد گفتم یا رسول الله نه سوگند خورده بودی که یکماه پیش ما نیایی و امروز بیست و
نهم است چرا سوگند بدروغ خوردی رسول ازین سخن بخندید و گفت ندانی که بیست و نه روز یکماه باشد
پس فرمود که ای عایشه ترا چیزی خواهم گفت و مخیر خواهم ساخت ترا که در آن باب با پدر و مادر خود مشورت
کنی گفتم آن چیست آنحضرت این آیت را بر خواند که یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا
وزینتها الی قوله اجرا عظیما من گفتم در این باب با مادر و پدر مشورت نمیکنم خدا و رسول را اختیار کردم
پس آنحضرت با زوجات مراجعه فرمود القصه حق سبحانه از روی عتاب با حفصه و عایشه خطاب کرده
میفرماید که وَاِنْ تَظَاهَرَا و اگر هم پشت شوید و متعاون یکدیگر گردید عَلَیْهِ بر آزردن دل مقدس حضرت
رسالت او را چه باک فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای هُوَ مَوْلٰیهُ اوست یار و مددکار وَجِبْرِیْلُ
وجبریل نیز ناصر و رفیق اوست وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ و مرد که صالح جمیع مومنان است و برگزیده ایشان
یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نیز یاری دهنده اوست و این قول اصح و امتن است از آنکه مراد جمیع
شایستگان باشند از مومنان چنانکه مذکور خواهد شد وَالْمَلٰٓئِکَةُ و همه فرشتگان آسمان و زمین
بَعْدَ ذٰلِکَ از پس نصرت خدای و جبرئیل و امیر المؤمنین ظَهِیْرٌ هم پشت و مددکار و معاون ویند یعنی با وجود
آنکه خدا و جبرئیل و صالح المؤمنین ناصر اویند جمیع ملائکه نیز یاری دهنده اویند پس با این همه یار و
یاور تعاون شما بر ایذا و آزار او چه ضرر باو رساند صاحب کشاف آورده که تخصیص جبرئیل بذکر بجهة
تعظیم ویست و مکانه و منزله او نزد حضرت عزت چه او پیشوای کروبیانست و مقدم ملئکه مقربین و صالح
در اینمقام بمعنی جمع است یعنی کل من آمن و عمل صالحا و از قتاده منقولست که صالح المؤمنین انبیااند
و سعید بن جبیر گفته هر که از نفاق بریست او صالح المؤمنین است و نزد بعضی دیگر صحابه اند و محتمل است
که اصل این کلام صالح المؤمنین باشد بواو و سقوط آن در کتابت بجهة سقوط آن باشد در لفظ و ذکر بعد ذلک

اشعار است بر تعظیم ملائکه و تکریم مظاهر ایشان چه مظاهر ایشان از جمله نصرة خدا است پس گویا حق سبحانه
بایشان و مظاهر ایشان تفضیل نصرة پیغمبر خود داده در غیر آن از وجوه نصرة خود و بجهة فضل ایشان
بر سایر خلقان او انتهی کلام صاحب الکشاف و ذکر ظهیر بصیغه مفرد با آنکه خبر ملائکه است و مقتضی
جمع که آن ظهراست بجهة رعایه فواصل آیاتست و یا بجهة آنکه مصدر است چون وسیح که بمعنی رفتن شیر است
بنوعی خاص و در مصدر واحد و تثنیه و جمع مساویست و باید دانست که نزد معظم اهل سنت و امامیه
مراد بصالح المؤمنین امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و از آن جمله در تفسیر گواشی که از علما و فضلای سنی
سنیانست مصرح است که مراد بصالح المؤمنین امیر المؤمنین علی بن ابی طالبست و حافظ ابو نعیم اصفهانی
در کتاب خود که مسماست بحلیة الاولیاء روایة کرده از اسمای بنت عمیس که او گفت من از پیغمبر شنیدم
که آنحضرت فرمود صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است و ثعلبی نیز که یکی از فضلای اهل سنت است در تفسیر خود ذکر
آورده که مراد از صالح المؤمنین در این آیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالبست و سدی از ابی مالک روایة
کرده که او گفت من از ابن عباس شنیدم که مراد بصالح المؤمنین علی بن ابی طالبست و همچنین کلبی و مجاهد
و ابی صالح روایة کرده اند که ابن عباس فرمود صالح المؤمنین علی بن ابی طالبست و صاحب طبرسی آورده که
در کتاب شواهد التنزیل از سدید بصیر نقل کرده که ابی جعفر محمد الباقر صلوات الله علیه فرموده که لقد عرف
رسول الله علیا اصحابه مرتین اما مرة فحیث قال من کنت مولاه فعلی مولاه و اما الثانیه فحیث نزلت هذه
الآیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین اخذ رسول الله بید علی فقال ایها الناس هو صالح المؤمنین
یعنی پیغمبر دو نوبة مرتبه و منزلة امیر المؤمنین را بر اصحاب شناسا کرد اینست یکنوبة آنکه بود که فرموده که
من مولی و اولی بتصرف اویم در امور دینی و دنیوی علی مولا و اولی بتصرف اوست در آن امور و نوبة دیگر
که آیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین نازل شد دست امیر المؤمنین را بگرفت و فرمود ای مردمان
این مرد صالح مؤمنان است و بهترین ایشان بعد از آن حق سبحانه تهدید بزوجات پیغمبر مینماید و ترغیب
ایشان مینماید در اطاعة سید کاینات بقوله عَسَىٰ رَبُّهُ شاید که پروردگار او یعنی پیغمبر اِنْ طَلَّقَكُنَّ
اگر طلاق دهد شما را بجهة ایذا و آزار شما ایراد ضمیر جمع یا بجهة تغلیب است یا بجهة تعمیم خطاب و تطلیق سبیل

فرض است

فرض است چه خدای تعالی میدانست که پیغمبر زنان را طلاق نخواهد داد و ترجی از جانب خدای تعالی بمعنی وجوب است
که آن عبارتست از اتیان نمودن او بمقتضای حکمت و مصلحه پس معنی آنست که اگر بر حسب فرض پیغمبر طلاق دهد
شما را واجب است بر خدای اَنْ یُبْدِلَهُ آنکه بدل دهد او را اَزْوَاجًا خَیْرًا مِنْكُنَّ زنانی که بهتر و شایسته
تر باشند از شما مُسْلِمَاتٍ تا آخر صفات متوالیه ازواج است بجهت بیان خیریه یعنی این زنان مبتلا باعتراف تمام
باشند بوحدانیه خدا و نبوة سید انبیا یا گردن نهندگان امر خدا و رسول مُؤْمِنَاتٍ باور دارندگان حق تعالی
و رسول او یا اخلاص ورزندگان در افعال و اقوال خود برای ایشان قَانِتَاتٍ فرمان برداران خدا و رسول یا ملازمان
و متخشع در امر ایشان یا نماز گذارندگان یا باز استادگان از فحش اقوال و قبح افعال تَائِبَاتٍ باز گشتگان از گناه و
رجوع کنندگان بامر رسول الله یا ترک نمایندگان آنچه مشتهی نفس و هوای ایشان باشد یا پشیمان شدگان بر
تقصیری که از ایشان صادر شده باشد عَابِدَاتٍ پرستندگان و اقدام نمایندگان بآنچه معتقد باشند بآن از فرایض
و سنن بر وجه اخلاص یا خضوع کنندگان در امر رسول سَائِحَاتٍ روان شوندگان در طاعت خدا و اطاعة
رسول یا سیر کنندگان و هجرت نمایندگان با رسول پیغمبر هر جا که آنحضرت رود ایشان تابع او باشند یا روزه
داران و بنابرین معنی تسمیه صایم بسایح بجهة آنست که او مستمر است در امساک نمودن از طعام تا حین افطار
همچنانکه مسافر که امساک زاد میکند یا بموضعی که در آن طعام یافت شود ثَیِّبَاتٍ شوهر دیدگان وَأَبْكَارًا
و دختران بکر توسط عاطف بینهما تنافی آنها است در اجتماع بخلاف صفاة مذکوره و یا بجهة آنکه هر دو
در حکم صفة واحدند زیرا که معنی آنست که مشتملات علی الثیبات و الابکار و در بعضی تفاسیر مذکور است
که عرب مثل این واو را واو ثمانیه گویند چه عادت ایشان جاری است بر آنکه بکلمه واو از عدد هفت هشت
انتقال نمایند و نظیر اینست قوله تعالی التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الی قوله وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و قوله سبعة و ثامنهم
کلبهم و غیر آن و از اینجاست که در باب دوزخ فتحت بترک واو واقع شده و در باب جنت و فتحت با ایراد
واو زیرا که ابواب دوزخ هفت اند و ابواب بهشت هشت از ابن عباس مرویست که مراد به ثیب زن فرعون
و بکر مریم مادر عیسی که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله حضرت رسالت در آورد
و گویند خیریه مبدلات باعتبار بعضی صفاتست و ان اطاعت پیغمبر است و انقیاد او امر و نواهی

زوجات

اوکه از جمله ان حفظ سر است بنظر جمیع صفات زیراکه انحضرت مسلمان بودند بیضاوی کفته که آیه دلالت میکند
بر خیریه غیر ایشان از مبدلات زیراکه خیریه معلق است بر تطلیق زوجات وایشان از انحضرت و وقوع بیانئه
و معلق بما لم یقع واجب نیست وقوع ان و نیز دلالة ندارد بر انکه انحضرت حفصه را طلاق نداده باشد زیرا
که تعلیق طلاق کل منافی تطلیق واحده نیست و باید دانست که این آیه قبل از آیه لا تحل لک النساء من بعد نازل
شده چنانکه در اثنا رامده که حق سبحانه بجهة تادیب زوجات و ندم ایشان بر ایذا و آزار سید کاینات
این آیه را فرو فرستاد در وقتی که حضرت رسالت صلعم طلاق حفصه داده بود و در صدد تطلیق زنان
دیکر شده وچون این خبر در مدینه منتشر شد که رسول طلاق زنان میدهد منافقان زبانها دراز
کرده سخنهای بی ادبانه میکفتند و اظهار بشاشه و خرمی میکردند و صحابه ازین معنی دلتنک شدند و
زنان بتضرع و زاری وناله و بیقراری مشغول کشتند و از کذشته نادم شده جازم شدند بر انقیاد اوامر
ونواهی حضرت رسالت پناهی صلعم و عمر بن خطاب نزد انحضرت رفت وکفت یا رسول الله میشنوم که در
صدد آنی که طلاق زنان بدهی وانچه مذکور شد از ندم زوجات وتضرع ایشان وخوشحالی منافقان ودلتنکی صحابه
معروض داشت رسول هیچ جواب نداد و درین باب متامل شد و انتظار وحی میکشید جبرئیل امد واین
اید آورد که لا تحل لک النساء من بعد پس میان این آیه و آیه عسی ربه تناقض نباشد و بدانکه چون حق سبحانه
بجهة تادیب زوجات سید کاینات این آیات نازل ساخت در عقب ان مومنان را امر فرمود بر وظایف طاعات
واجتناب از سیئات وتادیب اولاد و زوجات بقوله یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید قوا انفسکم
نکاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی واتباع شهوات وصبر بر فعل طاعات وعبادات واهلیکم ونکاه دارید
اهالی خود را از زنان وفرزندان وخادمان بتعلیم مفروضات ونصایح وتادیبات نارا از آتشی که وقودها الناس
افروزنده آن مردمان باشند یعنی کفار جن وانس والحجارة وسنک مراد سنک کبریت است که افزون کننده
حرارت اتش است چنانکه از ابن عباس روایتست که هی حجارة الکبریت وکویند مراد بتان سنکین اند که کفار
میپرستند یا کنجهای زر وسیم احبار ورهبان که اصل ومنشاء ان سنکست خلاصه کلام انست که بپرهیزید ازین
نوع اتش که افروزنده ان نباشند مکر مردمان وسنکها آتشهای دیکر که به هیزم افروخته میشود ودر حدیث
بحالکم

امده که رحم الله رجلا قال یا اهلاه صلوتکم صیامکم زکاتکم مسکینکم یتیمکم جیرانکم لعل الله یجمعهم معه فی
الجنة رحمت خدای بر مردی که کوید با اهل بیت خود که ای اهالی وعشایر بر شما باد که نماز بکذارید و روزه
بدارید و زکوة بدهید و در حق مسکین ویتیم وهمسایهای خود احسان نمایید و درباره ایشان شفقت
ومرحمت مرعی دارید شاید که حق سبحانه ایشان را با ان مرد در بهشت جمع کند و از عقبات عقاب
ایشان را برهاند و در روایه آمده که ان اشد الناس عذابا یوم القیامه من جهل اهله سختترین عذاب
در روز قیامت انکس را باشد که اهل وعیال او جاهل باشند یعنی ایشان را تعلیم علوم دینیه نکند و
در بادیه جهالت شان واکذارد و در خبر است که چون مومن از معاصی بپرهیزد و بواجبات مفروضه مرتکب
شود واهالی خود را از معاصی باز دارد وایشان را بر طاعات وعبادات دارد در روز قیامت با ان مومن
کویند که جزاک الله من قیم عنا خیرا کنت تعلمنا وتامرنا وتنهنا فنجیت نفسک ونجیتنا فساق بهم الی
الجنة خدای ترا از ما جزای خیر دهاد در دنیا تعلیم ما دادی وبمامورات ما را امر نمودی واز منهیات ما را
نهی کردی وبسبب ان برهانیدی خود را وما را از عذاب این روز پس او با جمیع اهل وعیال خود متوجه بهشت شوند
وبنعیم ابدی وسعادت سرمدی فایز کردند واکر تعلیم اهالی خود نکرده باشد روز قیامت باو کویند که
لا جزاک الله من قیم عنا خیرا لا تعلمنا ولا تامرنا ولا تنهنا اهلکت نفسک واهلکتنا فساق بهم الی النار
خدای ترا از جانب ما جزای خیر ندهاد ما را تعلیم نکردی وامر نفرمودی واز بدیها باز نداشتی ونفس خود را
وما را در مهلکه ابدی انداختی پس او را با اهل بیت بآتش دوزخ کشند علیها بران اتش ملائکة فرشتکان
مراد زبانیه اند واعوان وانصار ایشان که موکلند بر آتش دوزخ غلاظ درشت سخنان بر دوزخیان
یا غلاظ الاجرام شداد سخت کاران وتوانایان در تعذیب وایلام در تنفیذ وامر الهی وغضب وانتقام
که اهل دوزخ را با ایشان قوت ستیزه وجنک نباشد واز چنک ایشان کریزی نه لا یعصون الله ما
نکنند خدای را امرهم انچه فرموده باشد ایشان را این کلام موصول در محل نصب است بر بدلیه وتقدیر
که لا یعصون الله ما امرهم الله یعنی نافرمانی نه کنند انچیز را که خدای بایشان امر کرده باشد و متنوانند
بود که منصوب بنزع خافض باشد وتقدیر اینکه لا یعصون الله فی ما امرهم یعنی عصیان نورزند خدا را

در انچه مامور ساخته باشد ایشانرا بان ویفعلون ما یؤمرون ومیکنند انچه فرموده شوند بدان یا ممتنع نشوند
از قبول اوامر والتزام ان بلکه بهرچه مامور شوند بلا تعلل بان قیام نمایند مراد از جمله اولی انست که انچه
حق سبحانه قبل از زمان تعذیب کفار بایشان فرموده باشد نافرمانی نکنند یا انکه قبول اوامر الهی نمایند و بان
التزام کنند واز ان ابا ننمایند وانکار ان نکنند واز جمله ثانیه انکه حق تعالی انچه در زمان مستقبل ایشانرا بان امر فرماید
بان اقدام نمایند یا انکه تادیه انچیزی کنند که بان مامورند ودر هیچ زمانی از ازمنه از ان متثاقل ومتوانی
نشوند آیه دالست بر انکه ملائکه معصوم اند از قبایح واز مخالفه دراوامر ونواهی الهی اگر سایلی گوید که
حق سبحانه همین خطاب مشرکان مکذب را مخاطب ساخته در سوره البقره حیث قال فان لم تفعلوا ولن
تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجاره ودر عقب ان فرموده اعدت للکافرین پس چگونه در اینجا
مومنانرا باین خطاب مخاطب ساخته جواب گوئیم که فساق اگرچه درکات ایشان فوق درکات کفار است
لیکن مساکن یکی یکی اند در دار واحد که دوزخ است پس حقیقه معنی انست که ای مومنان نگه دارید نفسهای
خود را با جتناب فسوق ان مساکنه با جماعتی که معد ست برای ایشان آتش موصوف ومیتواند بود
که مراد امر باشد بتوقی ایشان از ارتداد یا انکه خطاب باهل نفاق باشد که بزبان ایمان آورده اند و در
باطن بر صفه کفرند ومؤید اینست اینکه در عقب آن میفرماید که یا ایها الذین کفروا ای کسانی که کافر شده اید
لا تعتذروا الیوم عذر میارید امروز که اعتذار شما مقبول نیست واصلا فایده بر ان مترتب نمیشود
مرویست که چون زبانیه کافرانرا بکناره دوزخ آرند ایشان اغاز اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند
حق سبحانه فرماید یا ملائکه گویند که ای کفار عذر مگوئید که شما را هیچ معذرتی نیست چه ما در دنیا بر
شما انزال کتب وارسال رسل نمودیم وشما را ازین روز تهدید کردیم وشما قبول ان نکردید پس امروز
هیچ عذری ندارید تا بوسیله ان خود را از عذاب برهانید انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید
ما کنتم تعملون انچیزرا که در دنیا بودید که عمل میکردید از کفر وعصیان وبعد از خطاب با کفار در دار
بقا باز مومنانرا مخاطب کرده در دنیا میفرماید که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید توبوا
الی الله باز گردید از معاصی بطاعت خدای توبة نصوحا بازگشتنی خالص یعنی خالصا لوجه الله وبرکنده شده

نادم

نادم شوید وعزم را جزم نمائید درین که باز بر سر گناه نروید صاحب کشاف آورده که وصف توبه بنصح
بر طریق اسناد مجازیست از جهه مبالغه چه نصح حقیقه صفت تائبانست زیرا که ایشان بجهة ندم
بر فرطات وجزم نفس بر عدم عود بر خطیئات که مثل عدم عود لبن باشد در ضرع مرضعات خالص
میسازند نفسهای خود را از سیئات ویا کرم میگردانند خود را از شوب منکرات وگویند که نصوح ماخوذ است
از نصاحه ثوب که بمعنی خیاطه است یعنی آن نوع توبه که خرقی که بسبب عصیان در دین واقع شده باشد انرا
مرقع سازد وبهم متصل وملتئم گرداند ودر خلل آن کند یا توبه که جمع کند میان تایب واولیاء الله همچنانکه
خیاط که جمع رقع ثوب میکند وبیکدیگر ملصق میسازد یا توبه که محکم واستوار سازد طاعت را همچنانکه
قطع ثوب را محکم میگرداند نزد وصل والتیام وجایز است که مراد توبه باشد که ناصح مردمان باشد یعنی
داعی ایشان بمثل خود بجهة ظهور اثر آن در صاحب آن واستعمال جد وعزیمه او در عمل کردن بر مقتضای آن
در آثار آمده که امیر المومنین صلوات الله علیه از اعرابی شنید که میگفت اللهم انی استغفرک واتوب الیک فرمود
یا هذا ان سرعة اللسان بالتوبة توبة الکذابین شتاب زدگی زبان بتوبه توبه دروغ گویانست گفت یا امیر المومنین
پس توبه کدامست فرمود تجمعها ستة اشیاء علی الماضی من الذنوب الندامة وللفرائض الاعادة ورد المظالم
واستحلال الخصوم وان تعزم علی ان لا تعود وان تذیب نفسک فی طاعة الله کما ربیتها فی المعصیة وان تذیقها
مرارة الطاعات کما اذقتها حلاوة المعاصی توبه مستجمع شش چیز است اول ندامة بر گناهان گذشته دوم
اعاده فرایض فوت شده سوم رد حقوق مردمان بایشان چهارم طلب بحلی از خصمان پنجم انکه عزم جزم کنی
بر عدم عود بسوی ایشان ششم انکه بکدازی نفس خود را در طاعت حضرت عزت همچنانکه پرورده باشی
انرا در معصیت وبچشانی تلخی طاعات را باو همچنانکه چشانیده باشی شیرینی معاصی را باو شبهه نیست
در انکه اینها شروط کمال توبه اند واگرنه حقیقة توبه ندم بر گذشته وجزم بر عدم عود بر آیند حاصل میشود
واز حذیفه مرویست که بحسب الرجل من الشر ان یتوب عن الذنب باز ایستادن مرد از بدی بانست که
از گناه توبه کند وعکرمه از ابن عباس نقل کرده که معاذ جبل از سید عالم پرسید که حقیقت توبه نصوح چیست فرمود
ان یتوب التائب ثم لا یرجع فی ذنب کما لا یعود اللبن الی الضرع توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیه همچنانکه

شیر به بستان عود نمیکند و گفته اند توبه نصوح آنست که انسان ناصح نفس خود شود باخلاص ندم باعزم
عود و از کلبی منقولست که توبه نصوح استغفار است بلسان و ندم بجنان و امساک بدن از عصیان و ثنا
گفته هی الصادقة الناصحة و گویند توبه نصوح توبه مقبوله است و آن منوط است بر سه چیز خوف
قبول و رجاء قبول و ادمان طاعة از روی دلول و سعید بن جبیر فرموده که توبه نصوح آنست که دیده همیشه
العین پر آب باشد و سوسته بران ناظر از ذو النون مصری منقولست که توبه نصوح را سه علامه است کم خورد
و کم خفتن و کم بلخلق سخن گفتن و فتح موصلی گفته که علاماتها ثلث مخالفة الهوی و کثرة البکاء و مکابرة الجوع و الظماء
سدی مرویست که لا تصح التوبة الا بنصیحة النفس و المؤمنین لان من صحت توبته احب ان یکون الناس مثله
توبه صحیح نیست مگر بنصیحه کردن نفس و سایر مومنان بترک ذنوب زیرا که هر که توبه او صحیح است دوست دارد که مردمان
مثل او باشند و از ابن مسعود منقولست که التوبة النصوح مکفر کل سیئة توبه نصوح می پوشاند هر بدی که از ارباب
صادر شده باشد بعد از ان فرمود هو فی القرآن انکه گفتم در قرآن واقع شده پس این آیه تلاوت فرمود که یا ایها الذین
آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم شاید پروردگار شما چون توبه کنید ان یکفر عنکم الله بپوشاند
و در گذراند از شما سیئاتکم گناهان شما را و یدخلکم و در آرد شما را جنات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار از زیر اشجار یا قصور آن جویهای آب و شیر و انگبین یوم لا یخزی الله النبی
در روزی که رسوا نسازد خدای سیر را بعذاب و عدم شفاعت او در حق امة بلکه اعزاز و اکرام او فرماید
بادخال جنة و قبول شفاعة او درباره عاصیان امة ذکر تکفیر سیئات و ادخال جنات بعنوان اطماع بجهة
جری است بر طریق عادة ملوک و اشعار بر آنکه از فضل او سبحانه است و تنبیه بر آنکه بنده باید که میان
خوف و رجا باشد و ظرف متعلق است بقوله یدخلکم و قوله والذین آمنوا معه عطف است بر النبی
یعنی رسوا نسازد آنانرا که ایمان آورده اند با سیر چه ایشانرا نیز در جنة جای دهد و درخواست
ایشان درباره یاران و خویشان قبول کند این تعریض است بکسانی که حق سبحانه اخزای ایشان کند
از اهل کفر و فسوق و اشعار است از مومنان بر آنکه حق سبحانه عاصم ایشانست از مثل حال کفار و فساق
و گویند که والذین آمنوا معه مبتدا است و خبر آن قوله نورهم یسعی که جمله اسمیه است یعنی کسانی که

ایمان آورده اند

ایمان آورده اند با سیر نور ایشان یعنی نوری که خدای بایشان عطا کرده بجهة طاعة میشتابد و میرود
بین ایدیهم در پیش ایشان و بایمانهم و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و اگر جمله موصوله معطوف
باشد بر النبی پس نورهم یسعی بین ایدیهم مبتدا و خبر خواهد بود بر طریق استیناف و از ابو عبد الله صلوات الله
علیه ماثور است که یسعی ائمة المؤمنین یوم القیامة بین ایدی المؤمنین و بایمانهم حتی ینزلوهم من الجنة
یعنی پیشوایان اهل ایمان که ائمه معصومین اند یا نواب ایشان روز قیامة در پیش ایشان و بجانب راست
ایشان روند و ایشانرا همراه خود برند تا آنکه آنها را فرود آورند در منازلی که در بهشت داشته باشند
و گویند که این نور از مواضع وضوء و سجود ایشان تابد و بر وجهی روشن باشد که بر روشنی آفتاب غلبه
کند و از ابن عباس مرویست که در محل مرور بر صراط نور منافقان فرو میرد مومنان خائف شوند از آنکه
مباد انور ایشان نیز فرو نشیند بالکل شود زبان بدعا گشوده یقولون ربنا گویند ای پروردگار ما اتمم لنا
تمام کردن برای ما نورنا روشنی ما را و آنرا کم مکن تا آنکه بسلامة بر صراط بگذریم و در اخبار آمده که انوار
ایشان بحسب اعمال ایشان متفاوت باشد تا آنکه بعضی باشند که نور ایشان از مواطی اقدام ایشان در نگذرد
بجهة قلة اعمال ایشان پس گویند بار خدایا بفضل عمیم خود نور ما را تمام گردان و گفته اند سابقان مانند برق
خاطف بر صراط گذشته ببهشت روند و بعضی مانند ریح و برخی دیگر افتان و خیزان و پای کشان روند
و چون بطائفه اول نتوانند رسید گویند بار خدایا نور ما را تمام گردان تا بایشان ملحق شویم و وجه توفیق
میان قول ابن عباس و میان آیه لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و لا یحزنهم الفزع الاکبر و امن یاتی آمنا
یوم القیامة آنست که اشفاق و خوف ایشان بر عادة طبیعه بشریه باشد و اگر چه ایشان معتقد
امنیه باشند و از حسن نقل کرده اند که حق سبحانه نور ایشان تمام کرده باشد لکن ایشان تقرب الی الله
این دعا کنند مراد آنست که حال ایشان مانند حال متقربان باشد چنانکه در دنیا بان عادة کرده
باشند تا لازم نیاید که آخرة دار تقرب و تکلیف باشد همچنانکه دنیا حاصل که مومنان بر صراط گویند
خدایا نور ما را تمام گردان تا در ظلمت نمانیم همچنانکه کفار و منافقان مانده اند واغفر لنا و بیامرز مارا
و از ظلمت گناه ما را پاک کن انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز ادا تمام انوار مومنان و مغفرت

اوزار ایشان و اطفاء نور منافقان تقدیر توانایی و چون کفار و اهل نفاق با وجود اینهمه موعظه متنبه
نمیشدند از اینجهة حق سبحانه در عقب این فرمود که یا ایها النبی ای سید خبر دهنده یا بلند مرتبه جاهد
الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بمحاجت یا بقول رادع یا بافشای اسرار ایشان
یا باقامة حدود و از حسن مرویست که بیشتر حدود در آنوقت بر منافقان جاری میشد زیرا که ایشان بسیار
مرتکب مناهی میشدند که بسبب آن مستوجب حدود میگشتند و از ابی عبد الله صلوات الله علیه مرویست که ان
رسول الله لا یقاتل منافقا قط سید هرگز با منافقان مقاتله نکرد پس مراد این باشد که با ایشان در
محاجت جد و جهد نمای واغلظ و درشتی کن و اظهار خشونه نمای علیهم بر ایشان و اصلا مسامحت
و انقیاد درباره ایشان مرعی مدار یعنی بهر دو گروه و در مقاتله و محاجت مجاهده نمای و بذل مجهود
کن وماویهم و محل بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیارند و مومن مخلص نشوند جهنم دوزخ است
وبئس المصیر و بدجای بازگشتست دوزخ و بعد از ذکر حال مؤمنان و کفار و منافقان بیان تمثیل میفرماید
معاقبه کفار بکفار ماضیه که با وجود مواصله ایشان با انبیا بعذاب دنیوی و اخروی گرفتار شدند
و سبب و نسب انبیا با ایشان دافع عذاب ایشان نشد و در طی آن تعریض میفرماید بازواج سید صم بانکه
مصاحبه و مواصله رسول نفع بایشان نمیرساند با وجود مخالفة ایشان با او و تظاهر بر اذای او و موجب
محابا و ابقاء عذاب ایشان نخواهد شد و میگوید که ضرب الله مثلا بیان کرد خدای مثلی را للذین کفروا
برای آنانکه نگرویدند امراة نوح و آن مثل زن نوح است که واعله نام داشت وامراة لوط و مثل زن
لوط که نام او واهله یا والعه بود کانتا تحت عبدین بودند این هر دو زن در زیر حکم دو بنده یعنی در حباله
ایشان که آن هر دو بنده من عبادنا از بندگان ما بودند صالحین شایستگان در جمیع امور فخانتاهما
پس خیانة کردند با آن دو بنده بنفاق یا کفر یا نمیمه نه زنا زیرا که جمیع زوجات انبیاء از این مبرا بوده اند
چنانکه از ابن عباس مرویست که ما بغت امراة نبی قط و در روایة صحیحه آمده که زن نوح علی نبینا و ع قوم را
گفتی که نوح دیوانه است و احوال او را من بهتر میدانم که دایم با اویم و زن لوط ع قوم را از مهمانان لوط
خبردار کردی تا مهمانان را [illegible] کردندی و کسی که ایمان بوی آوردی با جبابره قوم اخبار کردی و برانگیختی

و بگشتندی فلم یغنیا پس دفع نکردند نوح و لوط عنهما از این دو زن من الله شیئا از عذاب خدای
چیزی را یعنی ازواج و وصال ایشان با آن دو زن فایده بایشان نداد بلکه زن نوح بطوفان غرق شد و بر سر
زن لوط سنگ بارید وقیل و گفته شد در حین موت یا گفته خواهد شد روز قیامة واعله و واهله را
که ادخلا النار در آیید باتش دوزخ مع الداخلین با در آیندگان دیگر از کافران که هیچ وصلی نباشد
میان ایشان و سایر ان حاصل مثل آنست که حال کفار در معاقبه بر کفر و عداوة مؤمنان مانند معاقبه
مثل ایشانست در امم ماضیه بدون تفاوت و لحمه نسب یا وصله مصاهرة هیچ نفع بایشان نخواهد رساند
زیرا که عداوة و کفر ایشان بخدا و رسول قاطع علایق و وصله ایشانست و اگرچه آن سبب و نسب ایشان
با انبیا باشد همچنانکه مواصله زن نوح و زن لوط که هیچ نفع بایشان نرسانید و در کشاف آورده که
ذکر من عبادنا بجهة آنست که چون مبنی تمثیل بر وجود صلاح است و بسبب آن فوز و فلاح و قرب
حاصل میشود نزد حضرة عزة نه غیر آن از اینجهة فرمود که این دو سید دو بنده بودند مانند سایر عباد
که هیچ فرق میان ایشان و عباد نبود مگر بصلاح تا اشعار باشد بر آنکه بنده رجحان ندارد مگر بصلاح
و هیچ صفتی دیگر موجب رجحان نمیشود مگر صلاحیت و شبهه نیست در آنکه در ایراد این تمثیل بعد از
ذکر تظاهر حفصه و عایشه در ایذای سید محمد بر وتهدید ایشانست بر اغلظ وجه و اشد آن چه در این تمثیل
ذکر کفر است و بعد از آن بیان تمثیل دیگر میفرماید برای مؤمنان مخلص بقوله وضرب الله مثلا و بیان
کرد خدای مثلی للذین امنوا برای آنانکه گرویده اند امراة فرعون و آن مثل زن فرعون است
یعنی آسیه بنت مزاحم که بجهة خلوص ایمان فایز شد و وصله او با فرعون ضرری باو نرسانید و نقصی
در قرب منزلة او نزد حضرة عزت پیدا نشد همچنانکه صلاحیت نوح و لوط نفعی بزنان او نداد و ایشانرا
از عذاب ابدی نرهانید و گویند آسیه عمه موسی بود ع و مرویست که در وقتی که ساحران سحر خود را
نمودند و موسی عصا بینداخت و اژدها شد و آنچه ایشان بسحر ساخته بودند از حبال و عصی همه را
فرو برد آسیه ایمان آورد و مدتی ایمان خود را از فرعون پنهان میداشت چون فرعون بر آن مطلع گشت
و بر آن گونه از دین برگردیدن نکشت و امر کرد تا او را چار میخ کرده در آفتاب بیفکنند حق سبحانه ملایکه را

فرمود تا بگرد وی درآمده ببالهای خود اورا سایه کردند فرعون بفرمود تا سنگی بزرگ آوردند و حکم شد
که بر سینهٔ وی نهند آسیه چون آن سنگ را بدید دعا کرد و نجاة از فرعون و دخول درجهٔ ارجمند عزم
درخواست کما حکاه الله تعالی عنها اِذْ قَالَتْ یاد کن چون گفت آسیه رَبِّ ابْنِ لِي ای پروردگار من بنا کن
برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ خانه در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده وَنَجِّنِي و نجات
ده مرا مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ از فرعون و کردار ناپسندیده او که کفر است و طغیان و تعذیب بدون جرم داد
وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و برهان مرا از گروه ظالمان که قبطیان اند و سایر تابعان فرعون و گردار او
آیه دالست برانکه استعاذه بخدا و التجا با وی و سؤال الخلاص از محن و نوازل از اذوار سیر صالحین است القصه حق
سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت پیش از انکه سنگ بر وی واقع شود خانهٔ او
نمود که از یک در سفید بود وی خوشحال گشت و بعد از ان روح وی قبض کرد و آن سنگ بر جسد بی جان
آمد و الم عذاب فرعون بچشید و در اکثر تفاسیر مذکور است که حق سبحانه وی را باسمان برد با جسد و حالا
در بهشت است و باکل و شرب و سایر نعم آن مشغول است وجه میان عندک و فی الجنة دالست برانکه آسیه
طلب قرب خود نموده برحمتا و سبحانه و تعالی از اعدا او تبیین مکان قرب خود اراده کرده بقولها فی الجنة باارتفاع
درجهٔ خود در ان و استدعا فرموده که جنهٔ وی از جنانی باشد که اقرب بعرش باشد که آن جنة
المأوی است پس بلفظ عندک تعبیر کرده از قرب خود بعرش رحمن حاصل که حق سبحانه تشبیه فرموده
حال مومنان را در انکه وصلهٔ کفار ضرر بایشان نمیرساند و نافص عمل ایشان نیست بحال آسیه و منزلهٔ
او نزد حق سبحانه با انکه در تحت دشمن ترین خدای بود پس این آیات دالست بر قطع طمع کسی که مرتکب
معصیه شود بامید انکه صلاح غیر نفع باو رساند و اخبار است بر انکه معصیت غیر ضرر بکسی نمیرساند
که مطیع باشد قوله وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ عطف است بر امراة فرعون یعنی بیان کرد حق سبحانه از
برای مومنان مثلی که آن مثل مریم است دختر عمران الَّتِي أَحْصَنَتْ انکه نگاه داشت فَرْجَهَا فرج خود را
یعنی دامن خود را از حرام و فاحشه و دنس معصیه باز داشت یا منع خود نمود از ازواج فَنَفَخْنَا
پس دمیدیم فِيهِ در فرج او یا فم او یا در گریبان جامهٔ او یا آستین او مِنْ رُوحِنَا از روحی که

آفریده بودیم

آفریده بودیم یعنی جبرئیل را امر فرمودیم تا نفخ روح نمود در او و مسیح از آن آفریده شد و از فرا منقولست که کل
شق فهو فرج پس میتواند بود که مراد یکی از تولطن او بوده باشد اما اولی حمل آنست بر معنی ظاهر و تانیث در
سوره انبیا حیث قال فیها من روحنا باعتبار ارجاع آنست به التی احصنت فرجها و بعضی گفته اند ضمیر فی
راجع بمسیح است که در جوف مریم بود و حقیقه معنی آنست که ما خلق سوره مسیح نمودیم در بطن او و نفخ روح خود
نمودیم در مسیح که در شکم او بود تا زنده شد و نظیر اینست قول زمار که نفخه فی بیت فلان ای فی المزمار در نی نیه
و اضافهٔ روح بخود بجهة آنست که خلق عیسی از باد دهن جبرئیل بر خرق عادتست و یا بجههٔ تعظیم و تکریم روح است
و میتواند بود که مراد بروح جبرئیل باشد و معنی اینکه فعلنا النفخ فی مریم من جهة روحنا نفخ کردیم در مریم از جانب
روح خود یعنی جبرئیل وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و گروید بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا سخنان پروردگار خود یعنی
صحف منزله برادریس و غیره قبل از انجیل و تسمیه آن بکلمات بجهة قصر آنست یا مراد وعدهاست که جبرئیل از جای
بوی آورد که لاهب لک غلاما زکیا یا جمیع اوامر و نواهی و وعد و وعید که بر انبیا سابق نازل شده بود و
كِتَابِهِ و بکتاب خدای یعنی انجیل یا با نچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و غیر آن
و حفص کتبه میخواند بصیغهٔ جمع یعنی بجمیع کتابهای او و از لوح محفوظ و کتب اربعه وَكَانَتْ و بود مریم مِنَ
الْقَانِتِينَ از فرمان برداران یا مداومه کنندگان بر وظایف طاعات و عبادات او یا نماز گذارندگان و تذکیر ضمیر برای
تغلیب است و اشعار برانکه طاعهٔ مریم کم از طاعهٔ مردان کامل نبوده و میتواند بود که مراد بقانتین رهط و عشیرهٔ
مریم باشند که از اهل صلاح و طاعه بودند و مریم از ایشان متولد شده چه او از اعقاب هارون است که برادر موسی است
علیهما السلام و بنابرین من از برای تبیین باشد نه تبعیض یعنی مریم از جماعتی بود که بصفهٔ صلاحیه و سمهٔ تقوی
و طاعه محلی بودند و معاذ بن جبل روایة کند که در وقت نزع خدیجه رضی الله عنها حضرت رسالت صلعم نزد وی آمد و
و گفت یا خدیجه من کراهه دارم ازین حادثه که بتو نازل شده و خدای تعالی در ضمن این کراهه خیر بسیار اراده فرموده
چون بنزد ضرات خود روی سلام من بایشان برسان گفت یا رسول الله ضرات من کیستند فرمود مریم بنت عمران
و آسیه بنت مزاحم و کلثمه یا حلیمه خواهر موسی و ابی موسی از سعید روایه کند که از مردان بسیاری
بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر چهار زن آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران و خدیجه بنت

خویلد و فاطمه بنت محمد بدانکه تمثیل بزن شوهردار و زن بی شوهر بجهت زنان تسلیه بی شوهر است و تطییب نفوس ایشان
و از مقاتل منقولست که حق سبحانه درین دو تمثیل امر فرموده بحفصه و عایشه که شما مانند زن نوح و زن لوط
مباشید در معصیت و خیانه و مانند زن فرعون و مریم باشید در اطاعت و صلاحیة صاحب کشاف آورده که
در طی این دو تمثیل تعریض است بحفصه و عایشه که در صدد سوره مذکور شدند و عتاب بانچه از ایشان صادر
شد از فرط تظاهر و تعاون بر ایذار سول و تحذیر ایشانست بر اغلظ وجه چه در تمثیل ذکر کفر است و مانند اینست در
تغلیظ قوله تع و من کفر فان الله غنی عن العالمین و اشارتست بانکه باید که ایشان در کمال اخلاص مانند زن
فرعون و مریم باشند و اتکال و اعتماد ننمایند بر انکه از ازواج رسولند چه این فضل نفع بایشان نمی دهد مگر
کاهی که مخلص باشند و تعریض بحفصه ارجح است زیرا که زن لوط افشای سر لوط نمود همچنانکه حفصه افشای
سر پیغمبر کرد والله اعلم و احکم سورة الملک و این را سورة المنجیه و سورة الواقیه نیز خوانند زیرا که ناجی و واقی صاحب
خود است از عذاب قبر چنانکه مرویست از پیغمبر صلعم انها واقیه من عذاب القبر و این سوره مکیست و عدد آیات ان
سی و یکی است نزد مکی و مدنی الاخیر و سی آیه نزد غیر ایشان و اختلاف در قد جا نا نذیر است که مکی است و مدنی
الاخیر و ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت نماید مثل آنست که لیلة القدر را احیا کرده و از ابن
عباس مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که دوست دارم که این سوره در دل هر مومنی باشد و از ابو هریره منقولست که رسول صلعم
فرمود که سوره در کتاب خدای هست که سی آیه بیش نیست و در روز قیامت شفاعت قاری خود و او را از آتش نجات کند
دهد و بهشتش در ارد و آن سوره تبارکست و از ابن مسعود نیز روایتست که چون میت را در قبر نهند فرشتگان
عذاب از پایین قبر بیرون ایند فرشتهای رحمة بایشان کویند که شما را برین مرد هیچ راهی نیست که او بر تلاوت سورة الملک
مداومت نموده و چون بر سر بیرون ایند زبان وی بسخن در اید که شما را برین مرد شخص دستی نیست که بمن قراءت این سوره
کرده بعد از ان کفت این سوره در توریة نیز سورة الملک نام دارد و هر که انرا در شب قراءت کند خیر و برکت یابد و نزد
مردمان عزیز و شیرین کردد و در نظر ایشان موقر و مکرم باشد و امیر المومنین از پیغمبر صلعم روایه فرموده که من قراها
یجئ یوم القیامة علی اجنحة الملائکه وله وجه فی الحسن کوجه یوسف ع یعنی هر که این سوره قراءت کند روز قیامت بر بالای
بالها فرشتگان استاده باشد و بنکویی روی او چون روی یوسف باشد و حسن بن محبوب از جمیل بن صالح

الملک ۳۵۰

روایت کند و وی از سدیر صیرفی که ابی جعفر صلوات الله علیه و آله فرمود سورة الملک سورة المانعه است زیرا که
مانع عذاب قبر است و در توریة بسورة الملک مسمی شده هر که در شب قراءت آن کند با برکت کردد و خوش حال
و مرفه البال شود و او را از غافلان ننویسند و من این سوره را بعد از نماز خفتن میخوانم و بتحقیق و یقین که هر که قراءت
این سوره کند در شب و روز چون او را در قبر نهند و منکر و نکیر از پایین او ظاهر شوند پایهای او ناطق شوند
و کویند بایشان که شما را بر ما سبیلی نیست زیرا که این بنده بر ما راست می استاد و سوره الملک را قراءت میکرد
در هر شب و هر روز و چون نزد جوف او آیند ایشان را کوید که شما را برین بنده دستی نیست زیرا که مرا و عایه سورة الملک
ساخته بود و چون نزد زبان او آیند کوید شما را برین بنده راهی نیست زیرا که او بمن قراءت سورة الملک میکرد و ابو بصیر
از ابو عبد الله صلوات الله روایه کند که هر که تبارک الذی بیده الملک در فریضه مکتوبه بخواند پیش از انکه نو اب
کند همیشه در حفظ خدای باشد تا صبح رسد و در روز قیامت در امان الهی باشد تا ببهشت در اید و بدانکه
چون حق سبحانه ختم سورة التحریم نمود بانکه مثوبه و مزید مرتبه نزد حضرت عزت متفرع است بر طاعة و تقوی
و صلاحیة نه غیر ان و اصل طاعة معرفه است و تصدیق بکلمات رب العزة افتتاح این سوره کرد بدلایل
معرفه و ایات ربوبیت و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم تبارک بزرکوار و متعالی است از صفات
مخلوقات در ذات و صفات یا ثابت است و بر دوام یا کثیر البرکات الذی بیده الملک انکسی که بدست
قدرت اوست پادشاهی در دنیی و عقبی و تصرف در جمیع امور ملکی ذکر ید مجاز است از احاطه او بجمیع
مکونات و استیلای او بر همه ممکنات یعنی جمیع تصرفات و تدبیرات در قبضه اقتدار اوست زیرا که علم
و قدرت او محیط است بهمه معلومات و مقدورات و نسبت بان یکسانست بجمیع موجودات و هو علی کل شیء
و او بر همه چیزها که اراده کند قدیر تواناست چه همه ممکنات در تحت قدرت اوست الذی خلق الموت اتخذ ایجی
که بیافرید مرک را والحیوة و زندکانی را و نزد بعضی خلق بمعنی قدر است یعنی اتخذ ایجی که تقدیر موت و حیوة
فرمود مراد موت آدمیانست در دنیی و حیات ایشان در عقبی یا موت نطفه است و حیوة ایلاج روح
در ان کقوله تع و کنتم امواتا فاحیاکم و کویند مراد موتیست که بعد از حیوة است و بنا برین تقدیم ان بر حیوة
بجهت انست که بقهر اقربست مانند تقدم بنات بر بنین در قول او سبحانه که یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء

الذکور ویا بجهة آنکه احیا از و بترسند و تهیه زاد آخرت اشتغال نمایند چه هرگاه موت نصب العین است ادعی است بعملی که وسیله زاد آخرت است و در کشاف آورده که حیوة آن چیزیست که بوجود او صحیح باشد احساس محسوسات یا موجب کون الشیء حیا باشد یعنی صحیح باشد که شیء از جهة آن متصف شود بصفة علم و قدرت و موت عدم آنست و معنی خلق موت و حیوة ایجاد این مصحح است و اعدام آن و مذهب اشعری و ابوالقاسم بلخی آنست که مرگ معنی ایست ضد حیوة و معنی خلق موت آنست که حق سبحانه ایجاد امری کند که نزد آن حیات منتفی گردد مثل تخریب بنیه و تغییر اموری که محتاج الیه حیوة باشند از حرارت و رطوبت و برودت و یبوست و در بعضی دیگر از تفاسیر آورده اند که ظاهر آنست که موت کیفیه موجوده است مثل حیوة و بینهما تقابل تضاد است و بنا بر مذهب زمخشری تقابل عدم و ملکه و از ابن عباس منقولست که حق سبحانه موت را بر صورت کبش املح آفرید یعنی گوسفند نر سیاه و سفید و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا بمیرد و حیوة را خلق کرد بر صورت مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و رایحه او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و این آنست که جبرئیل بر وی نشسته بود در روز غرق شدن فرعون و چون سامری او را بدید مشتی خاک از سم او برگرفت و در شکم گوساله زرین انداخت زنده شد و بعضی گفته اند که مراد بموت و حیوة در پنجا دنیا و آخرتست یعنی حق تعالی دنیا و آخرت را بیافرید تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف ایکم احسن عملا کدام از شما نیکوتر بود از روی کردار یعنی اخلاص کدام بیشتر است و صواب تر یه احدهما چه اگر خالص غیر صواب باشد مقبول نخواهد بود و بعکس همچنین و مراد از خالص آنست که محض قربة باشد و از صواب آنکه بر وفق سنة مطهره باشد و گویند که معنی آنست که تا آشکارا گردد که کدام از شما یاد کننده تر بمرگ را و ترسکارتر از آن و کار سازنده تر برای آن و قتاده گفته که رسول را از معنی احسن عملا سؤال کردم فرمود ایکم احسن عقلا یعنی کدام نیکوترید از روی عقل و تفکر در زایده خلق موت و حیوة و میزان و بعد از آن فرمود اتمکم عقلا اشدکم لله خوفا و احسنکم فیما امر الله به و نهی عنه نظرا و ان کانوا اقلکم تطوعا یعنی تمامتر شما در عقل سختتر شماست در ترسکاری از حضرت باری و نیکوتر شماست از روی نظر و فکر در آنچه خدای بان امر فرموده و از آن نهی نموده و اگرچه کمتر از شما باشد در طاعات متطوعه و عبادات متنفله و از ابن عمر نقل است که پیغمبر صلعم این سوره را تلاوت نمود تا بقوله احسن عملا فرمود که ایکم احسن عقلا

واورع من محارم الله واسرع فی طاعت الله یعنی تا بیازماید شما را که کدام از شما نیکوتر است در عقل و ورع او بیشتر از محارم خدای و شتابنده تر در اطاعت وی تم و حسن گفته ایکم ازهد فی الدنیا یعنی کدام بی رغبت تر است در دنیا و بدانکه ایکم احسن عملا در موضع مفعول ثانی فعل بلوی واقع شده زیرا که بلوی متضمن معنی علم است فکانه قال لیعلمکم ایکم احسن عملا و هرگاه گوئی علمته زید احسن عملا ام عمرو جمله استفهامیه در موضع مفعول ثانی خواهد بود مانند علمته هو احسن عملا و این از باب تعلیق نیست زیرا که تعلیق در صورتی نیست
کما بعد علم ساد مسد هر دو مفعول باشد نه احدهما کقولک علمت ایهما عمرو و علمت ازید منطلق و هیچ فرقی نیست میان انچه نی که بعد از سبق احد مفعولین واقع شده باشد که مصدر بحرف استفهام باشد یا غیر مصدر بان چنانکه در مثال گذشت بخلاف تعلیق که بینهما فرق هست کقولک علمت ازید منطلق و علمت زیدا منطلقا خلاصه معنی آنکه حق سبحانه حیوة را بشما اعطا فرمود تا بان قادر شوید بر کسب عمل صالح و موت را بر شما مسلط ساخت تا داعی شود باختیار عمل حسن بر قبیح چه در ورای آن بعث و جزاست که وقوع آن لابد است العزیز و اوست غالب در انتقام کشیدن از عصاة پس هیچکس با ساءة عمل او را
عاجز نتواند ساخت الغفور آمرزنده مر کسی را که توبه کند از اهل اساءة یا بدون توبه از روی تفضل و احسان رست
الذی خلق انچنانی که بیافرید سبع سموات هفت آسمان را طباقا مطابق یکدیگر یکی بر بالای دیگر و این مصدر یعنی فاعل مشتق از طابقت النعل اذا خصفتها طبقا علی بعض یا آنکه نصب او بر مصدریه باشد یعنی طوبقت طباقا و جمله مفعول خلق باشد و محتمل است که جمع طبق باشد چون جبل و جبال یا جمع طبقه چون رحبه و رحاب و بنا بر این دو احتمال مضاف محذوف خواهد بود یعنی ذات طباق در معالم از کعب الاخبار روایت کرده که طبقه اول یعنی آسمان دنیی موجی است محکم شده و دوم مرمریست سفید و سوم آهن است و چهارم رویست و بروایتی دیگر مس و پنجم نقره است و ششم زر است و هفتم یاقوت سرخ و از آسمان هفتم تا عرش هفت حجابست میان هر حجابی صحراها و بیابانها از نور که نهایت آنها را خدای داند و نام فرشته که موکلست بر هر حجابی قیطائیل است ششم
و بعد از ذکر خلق سموات بیان استحکام و استقامت میفرماید بقوله ما تری نمی بینی تو ای بیننده فی خلق الرحمن در آفرینش خدای مر آسمانها را من تفاوت هیچ اختلافی و خللی و تناقضی و اعوجاجی و عدم تناسبی

بلکه اینها همه مستقیم و راست اند و متناسب و ملایم یکدیگر و همه در کمال اتقان و احکام و اتساق و انتظام مساوی اند
و بر وفق حکمت و مصلحت بدانکه تفاوت مشتق از فوتست فکان هر یک از متفاوتین چیزی از و فوت شده که در دیگری
هست و این جمله صفت ثانیه سبع است و نزد بعضی این کلام مستأنفست و مراد بخلق جمیع مخلوقاتست و عدم تفاوت
اینها در احکام و اتقان است نه در صورت و هیئت چه صور و هیآت اینها مختلف افتاده و وضع رحمن در
موضع ضمیر بجهت تعظیم است و اشعار بانکه او سبحانه امثال این متناسبات را بقدرت باهره خود ایجاد فرموده
بجهت رحمت و تفضل بمخلوقات و تنبیه بر سبب سلامتی اینها از تفاوت و ایما بانکه در ابداع اینها نعم جلیله ایست
که از دایره حصر و احصا بیرونست و خطاب مذکور راجع است برسول یا بهر مخاطب و قوله فَارْجِعِ الْبَصَرَ
متعلق است بما تری بر معنی تسبیب یعنی تو آسمانها را دیده و بسیار نظر بان کرده و هیچ نقص از اینها یافته پس
دیگر بار بگردان چشم را بجانب آن تا در آن هَلْ تَرَىٰ آیا می بینی بمعاینه مِنْ فُطُورٍ هیچ شکافی و خللی و عدم
تناسبی خلاصه معنی انست که اگر شبهه داری در انچه ترا اخبار کرده شد از عدم تفاوت در خلق سموات پس
نیک نظر کن در آن و بمعاینه ببین ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس بازگردان دیده را یعنی برجعت اولی اقتناع مکن بلکه دیگر
بار بازگردان چشم را كَرَّتَيْنِ دو بار بازگردانیدنی یعنی رجعتی بعد از رجعتی مراد بتثنیه تکریر و تکثیر است چنانکه
در لبیک و سعدیک یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نکردی عدم تفاوت از اسماعیل یکدیگر تکرار نگریستن
کن و پیوسته در طلب آن نگاه کن و چون بسیار نگه کنی و نظر خود را تکرار سازی يَنْقَلِبْ بازگردد إِلَيْكَ
الْبَصَرُ سوی تو چشم تو خَاسِئًا در حالتی که دور باشد از یافتن انچه مطلوب تست از رویه عیب و خلل
وَهُوَ حَسِيرٌ و او مانده باشد از رویه بسبب طول معاودت و کثرت مراجعه مراد انست که چشم هر چند نگاه
خواهد کرد هیچ عیبی و نقصی در ان نخواهد یافت تا آنکه کلال پیدا کند و از نگریستن بازماند وَلَقَدْ
و بتحقیق که بیاراستیم و زینت تمام السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیکتر را یعنی آسمانی که اقربست بزمین آرایش دادیم
بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی بستارگان که بمثابه چراغ درخشانند در شب تنکیر مصابیح بجهت تعظیم است و این کلام نافی
آن نمیشود که بعضی کواکب مرکوز باشند در آسمانهای دیگر که بر بالای آسمان دنیا اند زیرا که تزیین باظهار
اینها است و آسمان دنیا مانع آن نیست وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم ستارگان را رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ راندگان مردیوان را

وقتی که بجهت استراق کلمات فرشتگان قصد آسمان کنند و خواهند که دزدیده گوش بسخن ایشان دارند
مراد آنست که گردانیدیم مصابیح را فایده دیگر برای شما که آن رجم اعدای شماست بانقضاض شهب منفصله
از آن چنانکه شعله آتش از آتش جدا کنند یا از نور وی اقتباس کنند و آتش بجای خود باشد چه کواکب مرکوز
در سموات و از آن زایل نمیشوند مگر نزد وقوع قیامت که منتشر شوند کقوله تعالی و اذا الکواکب انتثرت و گویند معنی
آنست که گردانیدیم مصابیح را رجوم و ظنون شیاطین انس که منجمانند یعنی این ستارگان ظنون و گمانهای غیب اند
که منجمان از حرکات و اوضاع اینها گمان برند و از ظن و گمان خود دیگری را از آن خبر دهند و رجوم جمع رجم است
که مصدر است و در اینمقام بمعنی مایرجم به است و بنا بر معنی ثانی این کلام از قبیل کریمه و یقولون خمسة
سادسهم کلبهم رجما بالغیب است و در کشاف از قتاده نقل کرده که خلق الله النجوم لثلث زینة للسماء و رجوما
للشیاطین و تهتدون بها فی ظلمات البر و البحر فمن تاول فیها غیر ذلک فقد تکلف ما لا علم له به یعنی خدای تعالی
ستارگان را برای سه چیز خلق فرموده زینت آسمان و رجم دیوان و سبب اهتدای خلقان در سیر دریا و بیابان پس هر که
غیر این سه چیز را در آن تفسیر و بیان کند بتکلف اظهار چیزی نموده که هیچ علم با او نداشته و از محمد بن کعب نیز
روایت کرده که و الله ما لاحد من اهل السماء و الارض نجم و لکنهم یتبعون الکهانة و یتخذون النجوم علة
بخدا که نیست هیچکس را از اهل آسمان و زمین ستاره که گویند فلان ستاره مراست و من از آن اخبار غیب
مینمایم و لکن ایشان طلب کهانه میکنند و از جن چیزها میگویند و نجوم را علت و سبب آن میکنند و از انجا
غیب میکردانند وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ و آماده ساخته ایم برای شیاطین جن یا انس بعد از سوختن ایشان در دنیا یا
بعد از ضلالت و اضلال ایشان بنجیم عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش سوزان در آخرت این کلام دالست بر آنکه شیاطین
مکلف اند و چون کفار اتباع شیاطین اند و مطاع امر ایشان ازینجهت بعد از وعید شیاطین وعید ایشان نیز
میفرماید بقوله وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا و مر آنانراست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ بپروردگار خود بسبب اضلال دیوان عَذَابُ جَهَنَّمَ
عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جایی بازگشتیست دوزخ مر کفار را وصف دوزخ بذم با آنکه عقاب کفار
حسن است بجهت آنست که آن متضمن ضرریست که واجبست بر همه عقلا که از آن اتقا نمایند و بوسیله الطاعة و ما
بردارای خود را از آن دور دارند بعد از بیان حال کفار مینماید در دوزخ و میفرماید که إِذَا أُلْقُوا چون در افکنده

شوند کافران فیها در جهنم مانند انداختن هیمه در آتش عظیم سمعوا لها بشنوند مر دوزخ را شهیقا آوازی مانند آواز
درازگوش که انکر اصوات است همچنانکه آوازی که از آتش عظیم شنوده میشود نزد سوختن یعنی چون کفار را
بدوزخ اندازند دوزخ بصوت منکر قطیع بفریاد آید وهی تفور در حالتی که میجوشد و ایشانرا بر می آورد و فرو
میبرد مانند گوشت در دیگ جوشان تکاد تمیز نزدیک باشد که متفرق و پاره پاره شود دوزخ من الغیظ از خشم کافران
تمثیل شهیق برای اشتعال دوزخ است بایشان و میتواند بود که مراد فریاد جماعتی باشد که پیش از ایشان در ان انداخته
شده باشند یا آنکه آواز مهیب نفسهای خود را شنوند کقوله تعالی لهم فیها زفیر و شهیق و تمیز کنایتست از افراط غیظ و غضب
دوزخ بر کافران یقال فلان تمیز غیظا و یتقصف غضبا اذا وصفوه بالافراط یعنی دوزخ از شدت غیظ چنان
بر آمده باشد که نزدیک باشد که از هم بگسلد مراد شدت التهاب اوست بر کفار و محتمل است که مراد غیظ
زبانیه باشد کلما القی هر گاه انداخته شوند فیها در دوزخ فوج گروهی از اهل کفر و شرک سالهم سوال کنند ایشانرا ترا
خزنتها خازنان دوزخ یعنی مالک و اعوان او از زبانیه که ای مشرکان الم یاتکم آیا نیامد بشما نذیر بیم کننده یعنی پیغمبری
بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و ازین عذاب بترساند غرض ازین سوال توبیخ ایشان باشد
تا غموم و هموم ایشان مضاعف شود و موجب زیادتی عقوبت ایشان گردد قالوا گویند کافران در جواب ایشان بلی
قد جاءنا آری بتحقیق آمد بما نذیر پیغمبران بیم کننده فکذبنا پس تکذیب کردیم قول ایشانرا و در باب تکذیب ایشان
افراط نمودیم وقلنا و گفتیم مر ایشانرا ما نزل الله فرو نفرستاده است خدای من شیء هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعد
و وعید و امر و نهی دیگر گفتیم بایشان که ان انتم نیستید شما در دعوی رسالت الا فی ضلال کبیر مگر در گمراهی
بزرگ که با وجود بشریه این دعوی میکنید معنی ملخص آیه آنست که ما در تکذیب ایشان افراط نمودیم تا آنکه نفی انزال
جمیع کتب و ارسال همه رسل کردیم و مبالغه نمودیم در نسبت دادن ایشان بضلالت و نذیر درین مقام یا بمعنی جمع است
زیرا که مصدر است و اطلاق او بر افراد و تثنیه و جمع مساویست و یا بر معنی مصدریه باقیست بر تقدیر مضاف یعنی
اهل انذار یا منعوت به است بجهت مبالغه در انذار بر وجهی که گویا رسولان عین انذارند از قبیل زید عدل و یا بمعنی احد است
وخطاب راجع است باو و امثال او بر تغلیب یا اقامت تکذیب واحد در مقام تکذیب کل یا مراد نذیر هر قوم باشد و
اینکه فرق کفار گفتند با خزنه که آمده گروهی از ما رسولی پس ما تکذیب و اضلال ایشان کردیم و میتواند بود که

که قال ان انتم الخ زبانیه باشد بر تقدیر قول یعنی گویند زبانیه بکفار بعد از شنیدن این مقال که نیستید شما مگر در ضلال
عظیم و بنا برین مراد بضلال ابجزی باشد که کفار بران بوده باشند در دنیا از کفر و عناد و تکذیب یا عقابی باشد
که بآن معذب باشند در آخرت و احتمال دارد که کلام رسل باشد که کفار حکایت آن برای خزنه کنند و معنی
اینکه رسولان بعد از تکذیب ما گفتند که شما در گمراهی بزرگید و ما قول او نمیکردیم وقالوا و گویند کافران
با خزنه از روی تاسف و تحسر که لو کنا نسمع اگر می بودیم که میشنیدیم سخن پیغمبران را و با ایشان عناد و جدال
نمیکردیم و اعتماد مینمودیم بر آنچه ظاهر بود از صدق ایشان بمعجزات باهره و علامات بینه او نعقل یا تعقل میکردیم
در معانی کلام ایشان و تفکر مینمودیم در انوار حکمه که از افعال و اقوال ایشان معاینه میکردیم ما کنا نمی بودیم
فی اصحاب السعیر از یاران دوزخ یعنی در عداد دوزخیان و از جمله ایشان زبده سخن آنست که اگر ما سماع انذار
ایشان میکردیم مثل سماع طالبان حق یا تعقل میکردیم در ان باب مانند تعقل متاملان و تفکر مستبصران از اهل
دوزخ گرفتار نشدیم و گویند جمع میان سمع و عقل بجهت آنست که مدار تکلیف بر ادله سمعیه و عقلیه است فاعترفوا
بذنبهم پس اعتراف کنند بگناهان خود که آن کفر است و تکذیب رسل در وقتی که آن اعتراف فایده بایشان ندهد
عدم ایتان بصیغه جمع بجهت آنست که ذنب در اصل مصدر است زیرا که مراد بآن کفر است فسحقا پس دور کند
خدای رحمت خود را دور گردانیدنی لاصحاب السعیر مر ارباب جهنم را این در معنی دعاء علیهم است و مراد اینکه دوری باد
مر اصحاب سعیر را از رحمت خدا و اصل این کلام آنست که اسحقهم الله سحقا ای ابعدهم من رحمة الله و تغییر بجهت
ایجاز است و مبالغه و تعلیل و میتواند بود که ایراد لام بجهت اراده اختصاص باشد و معنی اینکه هلاکت و دوری
از رحمت مختص است باصحاب سعیر سعید بن جبیر گفته که سحق نام وادی ایست در دوزخ و بدانکه مبطل قول
مجبره است زیرا که کفر و ذنب بی اختیار ایشان میبود بآن معترف نمیشدند بلکه میگفتند که ما را در ان اختیار
نبود و بآن ملجأ و مجبر بودیم و بعد از ذکر وعید بیان وعد میفرماید بقوله ان الذین یخشون بدرستی که
آنانکه میترسند ربهم از عذاب پروردگار خود باجتناب از معصیت و ارتکاب طاعت بالغیب در حالتی که
آن عذاب متلبس است بغیب یعنی از ایشان غایبست و معاینه ایشان نیست یا آنکه ایشان غایبند
از عذاب و مشاهده آن نمیکنند یا آنکه پنهان اند از نظر مردمان یعنی در غایبانه مرتکب قبایح نمی شوند

وترک واجب نمیکنند یا آثار خوف را از خلق پوشیده میدارند و در خلوات بناله و کریه مشغول میشوند تا از ریا
وسمعه محفوظ باشند و باخلاص مقرون و در عین المعانی آورده که مراد از غیب دل است که پوشیده است از مردم
وهویدا و پیداست نزد دانای آشکار و نهان یعنی کسانی که بدل ترس کار باشند لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش
کناهان وأجر كبير ومزد بزرک که لذت عظیمه اینجهان در مقابل آن در نهایت حقارت باشد مراد نعیم جنان است
وروضه رضوان وکفته اند که اجر کبیر ایمنی است از شداید و مکاره یعنی مزد ترسندکان امانست از مرحله
میترسند آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور و مسرور کشته در باب حضرت رسالت صلعم سخنان کفتندی
وچون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی کفتار ایشان برداشته شد بایکدیکر تدبیر کردند و رای ایشان
بران قرار کرفت که سخنی که درباره محمد میکفتند آهسته کویند تا خدای وی نشنود ورسول خود را از آن آکاه
نکرداند این آیه درباب جمله ایشان نازل شد وأسروا قولكم وپنهان سازید کفتار خود را درباره سغمبر ص
أو اجهروا به یا آشکارا کنید بآن یعنی نزد خدای هر دو یکسانست پس بیان علت این استوا میفرماید بقوله
إنه عليم بدرستی که او داناست بذات الصدور بانچه در سینهاست قبل از آنکه بر زبان کذرد پس کسی که بر ضمایر
واقفست اکر تغییر آن به سر کنید یا بجهر نزد او پوشیده و پنهان نخواهد بود ألا يعلم ایا نداند آنچه در سینهاست
من خلق آنکسی که آفریده است سینهها را یا یا عالم نباشد بسرایر بندکان آنکه ایشانرا آفریده و بنابر
هر دو معنی من خلق بمعنی خالق باشد ومیتواند بود که مفعول یعلم باشد بمعنی مخلوق ومعنی اینکه آیا نداند
خدای کسی را که آفریده و بضمایر و سرایر او عالم نباشد وهو اللطيف وحال آنکه او باریک بین و باریک دانست
بظواهر وحقایق مکنونات الخبير آکاه بغوامض ودقایق مکنونات تقیید باین جمله حالیه مستدعی آنست
که یعلم را مفعولی باشد مقدر یا محققا از قبیل الا یعلم کذا وهو عالم بکل شیء واکرنه لازم آید که شیء در وقت
بنفس خود باشد مانند الا یعلم وهو عالم واین غیر صحیح است از مسیب منقولست که مردی در شبها در میان
اشجار میرفت بادی سخت بر آمد و از هر درختی برک بسیار فرو ریخت در خاطر او کذشت که آیا خدای
داند که چند برک ازین درختان بیفتاده هاتفی آواز داد که الا یعلم من خلق وهو اللطيف الخبير وبعد از بیان
علم خود بضمایر و صدور بندکان وسرایر قلوب ایشان تعداد نعم خود میکند بر ایشان بر وجه امتنان

ومیفرماید که هو الذي اوست آنکسی که جعل لكم کردانید برای شما الأرض ذلولا زمین را رام و فرمان بردار
تا بهر وجه که میخواهید در آن میروید و می نشینید و زراعت و عمارت میکنید و غیر آن فامشوا پس بروید
في مناكبها در دوشهای زمین یعنی جوانب و اطراف مرتفعه آن مشی در مناکب ارض مثل است برای
فرط تذلیل ونهایت مرتبه ذل آن چه منکبین بعیر و ملتقای آن از کوهان ارق موضع بعیر است وارفع
آن از آنکه راکب قدمین خود را بران تواند نهاد و اعتماد بران تواند کرد پس هرکاه حق سبحانه زمین را بر وجهی
تذلیل کرده باشد که در مناکب آن که عبارت از اماکن صعبه آنست توان رفت پس هیچ موضع دیکر
از آن غیر متذلل نخواهد ماند ونزد ابن عباس وقتاده مناکب بمعنی جبالست چه منکب هر شیء ارفع
آنست واز زجاج منقولست که معنی آیه اینست که آسان کردانید سیر کردن شما را بر کوهها
وچون سلوک در جبال شما را ممکن باشد پس ذل غیر آن ابلغ خواهد بود ونزد مجاهد بمعنی راههاست
در میان کوهها که آن بمنزله دوشهای حیوانات است پس معنی آنست که سیر کنید در پایین کوهها
وكلوا من رزقه وبخورید از روزی خدا که برای شما مقرر فرموده یعنی از آنچه در زمین رویده شده از زروع و
اشجار و سایر نباتات وإليه النشور وبسوی اوست برانکیختن شما از قبور یعنی مرجع شما در نبابت بسوی
حکم اوست پس شکر کذاری و سپاس داری مشی و اکل را فرو مکذارید تا موجب سخط او نشوید وبدانکه
مشی اکر برای طاعت مفروضه یا مندوبه است پس امر از برای وجوب یا ندب خواهد بود واکرنه برای
اباحة چون سیر کردن برای طلب منافع در تجارات مباحه وهمچنین اکل اکر واجبست یا سنت امری که تعلق
بآن کرفته برای وجوب و ندبست واکرنه همه اباحة است وبعد از تعداد نعمت تهدید کفار و زجر ایشان
مینماید از انکار وحدانیت وارتکاب معصیت بقوله ءأمنتم آیا ایمن شدید ای کافران من في السماء از آنکس
که در آسمانست یعنی حق تع همچنانکه زعم شماست یا از خدایی که ملکوت او در آسمانست چه آن مسکن
ملائکه مقربین است و موضع عرش و کرسی و لوح محفوظ و مبداء نزول کتب و قضایا و اوامر و نواهی و غیر
آن یا از ملک موکل بر عذاب شما یعنی جبرئیل یا از سایر ملائکه که مدبر عالم اند و بنا بر تفسیر اول اجرای کلام
برحسب اعتقاد ایشان است چه زعم مشرکان و سایر اهل تشبیه آنست که او سبحانه در جهت آسمانست

و ذی جسم است و معتقد آنند که او سبحانه خدای آسمانست و اصنام خدای زمین و بر هر تقدیر قوله ان
یخسف بکم الارض بدل اشتمال من موصولست یعنی آیا ایمن کشتید از انکسی که فرو برد شما را در زمین
فاذا پس انگاه که بزمین فرو رفته باشید هی تمور زمین کردد و پیوسته اضطراب کند تا شما را بزیر تر
افکند مانند حال قارون که زمین او را بزیر می افکند تا قیامت یا در وقت اراده خسف زمین متحرک
و شکافته شود تا شما را فرو برد ام امنتم آیا ایمن شدید من فی السماء از خدای که در آسمانست بزعم شما
یا عرش و ملکوت و قضا و امر او در آسمانست یا جبرئیل یا سایر فرشتگان ان یرسل انکه فرو فرستد علیکم
حاصبا بر شما بادی که با سنگ ریزه باشد چنانچه بر قوم لوط فرستاده شد فستعلمون پس زود باشد
که بدانید یعنی بعد از مشاهده این عذاب دانا شوید که کیف نذیر پس چگونه است بیم کردن من و آن
دانستن شما را سود نکند بعد از آن بجهة تسلیه خاطر عاطر سیّد بشر بر تکذیب کفار قریش مر او را و تهدید
ایشان میفرماید که ولقد کذب و بدرستی که تکذیب کردند رسولان خود را الذین من قبلهم انانکه بودند
پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان
نکیر عقوبت من که بانکاره است یا انکار من بر ایشان با نزال عذاب استیصال پس تنبیه میفرماید بر قدرت
خود بر خسف و ارسال حجارة بقوله اولم یروا آیا نمی نگرند الی الطیر بسوی مرغان فوقهم که بر زبر سر ایشان اند
یعنی معلق بر هوا صافات در حالتی که صفها بر کشیده اند یعنی بالهای خود را گسترانیده اند در هوا نزد
طیران چه هرگاه بسط اجنحه خود کردند صف قوایم خود مینمایند و یقبضن و فراهم میگیرند بالهای خود
وقتی که بر پهلوهای خود میزنند صف عبارتست از وضع اشیائی متوالیه بر خط مستقیم و قبض جمع
شیء از حال بسط و عدول از قابضات بر یقبضن بجهة انست که مر اصل در طیران صف اجنحه است
زیرا که طیران در هوا مانند سباحت است بر آب و اصل در سباحت مد اطراف است و بسط آن اما قبض
طاری میشود بر بسط بجهة استظهار طیران بر تحرک پس طاری که غیر اصل است بلفظ فعل ایراد
فرموده تا اشارت باشد باین معنی که طیور نزد طیران بسط کننده اجنحه اند و وقتا بعد وقت و تارة
بعد تارة قبض بران طاری میشود همچنانکه سابح ما یمسکهن باز نمیدارد ایشان را در هوا برخلاف

طبع یا در حال قبض و بسط اجنحه ایشان را از سقوط نگه میدارد الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش
که بقدرت کامله خود هر یک از انواع طیور را شکلی و هیاتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و
جولان ایشان در هوا مهیا ساخته انه بکل شیء بدرستی که خدای بهمه چیزها بصیر بیناست و دانا
با نکه خلق غرایب نماید و تدبیر عجایب فرماید و شبهه نیست در انکه هر که قادر باشد بر امساک طیور بر هوا
و منع سقوط ایشان هر آینه بر همه چیزی قادر خواهد بود امن آیا کیست که اشارت توان کرد بدو که هذا
الذی این انکس است که از روی حمایه هو جند لکم او لشکر شماست یعنی مدد کار شما مانند لشکر که
پادشاه را نگاه میدارند ینصرکم که یاری دهد شما را الکافرون بجز از خدای از عذاب و خشم وی ان الکافرون
نیستند ناگرویدگان من دون الرحمن مکر در فریب شیطان که میگوید بایشان عذاب بشما نازل نخواهد
شد این کلام عدیل اولم یروا الی الطیر است و حقیقت معنی انست که آیا نظر نمیکنید در امثال صنایع
مذکوره و بجهت ان عالم نمیشوید بقدرت ما بر تعذیب کفار بنحو خسف و ارسال حاصب یا مر شما را است
بجز خدای کسی که نصرت شما دهد از نزول عذاب خدا بر شما و این مثل کریمه ام لهم تمنعهم من دوننا
و استفهام از تعیین ناصر اشعار است بانکه ایشان معتقد این قسم بودند و او سبحانه انکار این
معنی نموده و فرموده که بکدام قوت بر عاصی میشوید آیا شما را لشکری هست که دفع عذاب من
کند از شما یعنی شما را هیچ جندی نیست که نصرت شما دهد در منع عذاب من از شما و اسناد جند
بضمیر مفرد و وصف ان بفعل مفرد محمول بر لفظ انست و معنی انست که کیستند کسانی که لشکر شما
باشند و یاری شما دهند از عذاب خدا و میتواند بود که در کلام مضافی محذوف باشد و تقدیرا
هو قاید جند لکم یا مثل جند لکم یعنی کیست کشنده لشکر برای شما که ناصر شما شود از عذاب خدا یا
کیست که در قوت مانند لشکری باشد از برای شما در نصرت و معاونه شما از عقوبت خدای امن آیا
کیست که مشار الیه شود بانکه هذا الذی این کس است که بمحض عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را
ان امسک رزقه اگر باز گیرد روزی خود را از شما با مساک باران یا ابطال اسبابی که حصول و وصول
رزق را وسایط و وسایل اند یعنی اگر خدای وظیفه روزی را از شما باز گیرد کیست انکه شما را روزی

تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست نه غیر او و کفر ایشان نه از جهلست بَلْ لَجُّوا بلکه لجاج
وستیزه کردند و بسیار فرو رفتند فِي عُتُوٍّ در عناد و سرکشی وَنُفُورٍ و نفرت از حق و رمیدن از اتباع
محمد تنفر طباع ایشان از ان وشتر اندبود که مشار الیه هنا درین هر دو آیه اوثان باشند محمد اعتقاد
اهل شرک با نکه ایشان ببرکت این الهه محفوظند از نوایب و مرزوق اند پس کوییا انها جندنا
و رازق ایشانند بعد از ان از برای مومنان و کافران ایراد مثل میکند بقوله أَفَمَنْ يَمْشِي آیا پس کسی
که میرود مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ در حالتی که فرو افتاده است بر روی خود یعنی نکونسار میرود بجهة این
در وقت رفتن پس و پیش و راست و چپ خود نمی بیند و هر ساعت بسر در می آید و بروی می
افتد مانند متعسف در مکان غیر مستوی که در او ارتفاع و انخفاض باشد و بجهة ان پس در او
و بروی افتد أَهْدَىٰ راه یافته تر است و بمطلوب رسنده أَمَّنْ يَمْشِي یا انکس که میرود سَوِيًّا در حالتی
که راست استاده است و همه جوانب خود را مشاهده میکند و بجهت ان سالم است از سر در امدن
و بروی افتادن و واقع است عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که رساننده اوست بمقصد و مقصود
و میشاید که اکتفا بر ذکر مسلک در ثانی که مثل مومن است و ترک ان در اول که مثل کافر است اشعار
باشد بانکه انچه مشرک بر انست مستاهل ان نیست که از طریق کویند مانند مشی متعسف بر مکان غیر
مستوی که پیوسته در ان بسر در می آید و اهلیت ان ندارد که ان را طریق نامند و کویند مراد بمکب
اعمی است که متعسف است و غیر مهتدی بطریق و متصف بعثور و جزور است و مراد بسوی بصیر که
از عثور و جزور امیر است حاصل که این مثلیست برای کافر کمراه که در سنکلاخ ضلالت افتاده و در
بیدای غوایت حیران و سرکردان میرود و نمیداند که مخواست یا مبطل و چشم نمی کشاید تا پس و پیش
و راست و چپ خود ملاحظه کرده طریق مستقیم را بجوید و در ان سلوک نماید و برای مومن راه یافته
که بر طریق حق از روی بصیرت و یقین سلوک میکند و قتاده کفته که انکسی که بر روی افتاده در راه
میرود کسی است که در قیامت محشور شود بر روی و برود در افتد تا بدوزخ رسد و انکه راست استاده
میرود انکسی است که محشور شود بر هر دو قدم خود و چون برق خاطف از صراط کذشته بیهشت رود

الملك ٥٧

وازکلبی مرویست که مراد بسوی حضرت رسالت است ص و بمکب ابوجهل و بباید دانست که نزد سیبویه
اکب مطاوع کب است کما یقال کببته فاکب وقشعت الریح السحاب فاقشع واین از شذوذ است
و تحقیق انست که اکب و اقشع از باب انفض و الام است بمعنی صار ذا کب است و داقشع نه مطاوع
کب و قشع بلکه مطاوع انها انکباب و انقشاع است کذا قاله البیضاوی قُلْ خطاب بحضرت رسول است ص
و معنی انکه ای محمد اکر کفار جواب ندهند و نکویند که ناصر و رازق ما کیست بکو با یشانکه خدای
ناصر و رازق شما الَّذِي انکسی است که بقدرة تامه أَنْشَأَكُمْ بیافرید شما را و از کتم عدم بصحرای وجود
آورد وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و بکردانید یعنی پیدا کرد برای شما شنوایی را تا سخنان بشنوید و بدان متعظ
شوید وَالْأَبْصَارَ و دیدها را تا دلایل قدرة و بدایع فطرة مشاهده کنید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا در معانی
کلمات الهی و دقایق مصنوعات و بادشاهی تفکر و تامل نمایید و از ان عبرة کیرید و با وجود این اعطاف الطاف
داله بر اهتدا قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک شکر میکویید مر این نعمتها را و بدانکه میتواند بود که قلیلا صفة
مصدر محذوف باشد و تقدیر انکه شکرا قلیلا ما تشکرون یا منصوب باشد بظرفیت بر حذف موصوف
یعنی حینا قلیلا و بر هر دو تقدیر ما زاید است و محتمل است که ما مصدریه باشد و جمله مرفوع المحل با بتدائیه
و خبر محذوف و معنی انکه حینا قلیلا شکر کم حاصل و مراد بقلة شکر نفی شکر است زیرا که شکر عبارتست
از استعمال سمع و بصر و افئده در انچه از برای آن مخلوق شده اند پس اکر بر این نهج باشد شکر متحقق نشود و نتیجه
باید بر علة شکر مترتب نشود و در حکم منفی باشد و کویند که ما در انضمام بمعنی نفی است و تقدیر انکه ما تشکرون
قلیلا و لا کثیرا یعنی این کفار شکر نمیکنند هیچ جای بسیار قُلْ بکو ای محمد ص که هُوَ اوست که نامر و رازق شماست الَّذِي
ذَرَأَكُمْ انکس است که بیافرید و پراکنده ساخت شما را فِي الْأَرْضِ در زمین و هر یکی را در ان منزل و کاری
تعیین فرمود تا تعبد کنید و الطاعه وی نمایید وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او نه بغیر او باز کردید خواهید
شد و جزای کردار و کفتار خود خواهید یافت وَيَقُولُونَ و میکویند مشرکان بسمع یاران او را از روی
استبطاء عذاب و استهزا مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده خسف و ارسال حاصب و باد و علی حشر
و یافتن جزا در قیامة إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید شما راست کویان در این وعده قُلْ بکو ای محمد در جواب

انسان که انما العلم جز این نیست که دانستن وقت عذاب در دنیا یا علم بزمان قیامة و بروز جزا عند الله
نزدیک خداست و غیر او بران مطلع نیست وانما انا و جز این نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا
یعنی در علانیه شما را از آمدن عذاب دنیا و عقبی بیم میکنم اما بر آمدن زمان آن دانا نیستم و در انذار علم بوقوع
محذ زمنه نیست بلکه ظن کاذب آنکه حق سبحانه ذکر حال ایشان میکند نزد نزول عذاب و معاینه آن بقوله
فلما رأوه پس آن هنگام که به بینند وعد را یعنی موعود را که عذاب دنیاست از قتل روز بدر و غیر آن
یا انواع عذاب در روز جزا زلفة در حالتی که آن نزدیک باشد بایشان و میتواند بود که نصب زلفه
بر ظرفیة باشد یعنی چون به بینند آن موعود را در نزدیکی پس بنابر اول بمعنی ذا زلفه است و بنا بر ثانی
مکانا ذا زلفه که چون عذاب موعود مشاهد ایشان شود سیئت زشت گردانیده شود یعنی آن موعود
زشت گرداند وجوه الذین کفروا رویهای آنانکه کافر شده اند و نگرویده بتوحید الله و صدق قول حضرة
رساله یعنی نزد آن حال اثر کآبة و محنة و سیاهی و تیره گی بر چهرهای ایشان پدید آید وقیل و گفته شود یعنی
مومنان با ایشان گویند در روز بدر و نزد وقوع نکبة یا خزنه دوزخ ایشانرا گویند در قیامه که هذا الذی
کنتم این آنست که بودید که پیوسته به تدعون بان طلب میکردید و تعجیل وقوع آن مینمودید یا دعوی میکردید
بسبب آن که ما مستاصل نخواهیم شد یا مبعوث نخواهیم گشت و بنابر اول تدعون مشتق است از دعا و بنا
بر ثانی از دعوی و اکثر مفسران گفته اند که رؤیة عذاب در روز قیامة باشد در خبر است که یکی از زهاد
در اول شب این سوره را در نماز تلاوت میکرد چون باین آیه رسید مکرر میخواند و گریه میکرد تا وقتی که
مؤذن باذان نماز صبح مشغول شد از ابن زید نقل است که دعوی ایشان این بود که ان کان هذا هو الحق
من عندک فامطر علینا حجارة الخ و حاکم ابو القاسم حسکانی باسانید صحیحه از شریک نقل کرده که اعمش
گفت معنی آیه اینست که فلما رأوه ما لعلی بن ابی طالب عند الله من الزلفی سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون دیدند
منکران ولایة قرب مرتبت و تقرب علی بن ابی طالب را نزد حق سبحانه رویهای ایشان سیاه و ترش شد
از غایة حقد و حسد و از امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله مرویست که فلما رأوه مکان علی من النبی سیئت وجوه
الذین کفروا ای کذبوا بفضله یعنی چون مشاهده کردند قرب و مکانة امیر المؤمنین را نزد سید رسل ص تیره شد رویهای

کسانی که مکذب فضل او بوده اند آورده اند که همیشه کفار تمنای موت حضرت رسالت پناه ص و اصحاب او میکردند و آرزوی
هلاکت ایشان داشتند کما قال الله تعالی حکایة عنهم نتربص به ریب المنون و نتربص بکم الدوائر حق سبحانه آنحضرت را
خطاب کرد که قل بگو ای محمد با ایشان ارأیتم آیا می بینید یعنی تامل مینمائید در آنکه ان اهلکنی الله اگر هلاک
گرداند خدای مرا ومن معی و آنانرا که با من اند از مومنان او رحمنا یا ببخشد بر ما و اجل ما در تاخیر اندازد
فمن پس کیست آنکه یجیر الکافرین زنهار دهد کافرانرا من عذاب الیم از عذاب دردناک که بسبب
کفر مستحق آن شده اند یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیاة ما دفع عذاب از شما نمیکند چه نجات دهنده
از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست خواه ما زنده باشیم یا مرده پس تمنای مرگ ما کردن چه فایده شما را
مراد آنست که بگو ما انتظار یکی از این دو چیز میکشیم که عاقبت هر دو در نهایة خوبیست یکی آنکه هلاک شویم چنانکه
متمنای شماست و بسبب آن به بهشت رسیم و دیگری مستسعد شویم بنصرة و دولة در اسلام چنانکه متمنای ماست
و شما چگونه بجد و جهد از عذاب اخروی که وقوع آن لابد است خلاصی خواهید یافت پس ملخص معنی آنست که
شما طلب هلاک ما میکنید و آن متضمن استعمال فوز و سعادة ماست و شما در هلاکی خواهید بود که
فوق جمیع مهالک است و از آن غافلید و طلب خلاصی آن نمیکنند و بعضی گویند که معنی آیه آنست که اگر
خدای ما را بعقوبة هلاک گرداند پس که زنهار دهد شما را بعد از عقوبة ما که هادیان شماییم و مانعان عذاب
دینی و اخروی از شما بجهة دعوة کردن ما شما را بدین اسلام که موجب رستگاری ابدیست و سعاده سرمدی
و اگر خدای برحمة شامله خود ما را مهلة دهد و بر قتل شما غالب سازد پس کیست که شما را از عذاب اخروی
که اولی باهل کفر است برهاند و اگر رحم کند و بیامرزد ما را بسبب ایمان پس که امان دهد شما را که ایمان نیاورید
و این وجه از ابن عباس منقولست قل بگو ای محمد باین کفار از روی توبیخ و تعریض که هو الذی من شما را بسوی
او دعوة میکنم الرحمن بزرگ بخشش است که نعم او بجمیع خلایق رسیده آمنا به گرویده ام باو و بجهة علم
بوحدانیه و ربوبیه او دارم وعلیه و بر و نه غیر او توکلنا توکل کرده ام و اعتماد نموده و همه کار خود را باو
بازگذاشته تقدیم صله توکلنا بجهة تخصیص است و عدم تقدیم صله آمنا بجهة آنست که آمنا در موقع تعریض است
بکفار چه آن در عقب ذکر ایشان واقع شده پس گویا چنین فرموده که آمنا و لم نکفر کما کفرتم ایمان آورده ایم

وکافر شده ایم همچنانکه شما کافر شده اید و بعد از ان فرموده که بر او توکل کرده ایم نه بر انچه شما بران توکل و اعتماد نموده اید
از رجال و اموال خود فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس
الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما انکه او فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویداست قُلْ بگو باشان که أَرَأَيْتُمْ آیا
چه می‌بینید در ینکه إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ اگر بگردد اب شما یعنی آب چاه زمزم و آب بئر میمون خضرمی که دو
مشرب شما اند غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد فَمَن يَأْتِيكُم پس کیست انکه بیارد برای
شما بِمَاءٍ مَّعِينٍ آبی طاهر چنانچه همه کس به بینند و نزد بعضی مراد مطلق آبست و ابن عباس فرموده که معین یعنی
جاریست یعنی کیست که از برای شما آب جاری بیاورد و غور مصدر است بمعنی غایر و بجهة مبالغه موصوف به واقع
شده و در اثار آمده که بعد از تلاوة این آیه باید گفت که الله رب العالمین یعنی خدای که پروردگار عالمیانست آب
فرو رفته را ظاهر کرداند یا جاری سازد حاصل که حق سبحانه باین آیه استشعار فرموده باینکه منعم ازواو است
پس بشکر گذاری قیام نمایند و او را پرستش کنند نه غیر او را از اصنام که هیچ نفع از ایشان متصور نیست و در
بعضی تفاسیر آورده اند که زندیقی شنید که معلمی قرائت میکرد فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ او جواب
داد که بالفوس والمعاول یعنی بتبرها و تیشها آبرا باز آرند و بروایتی دیگر برجال شداد و معاول حداد
مردان باقوة و تیشهای آهنین آب را ظاهر سازند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک اب چشمه
چشم تو غایر شده بگوی تا بمعول و فاس باز آرند و گویند این کس محمد بن ذکریای طبیب بوده نعوذ بالله
من الجرأة علی الله وعلی آیاته سُورَةُ الْقَلَمِ و این را سوره نون نیز گویند و مکی است نزد حسن و عکرمه و عطا
و از ابن عباس و قتاده منقولست که تا عَلَى الْخُرْطُومِ مکی است و ما بعد آن تا لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ مدنی و اغه بعد از ان
تا یکتبون مکی و باقی مدنی و پنجاه و دو آیه است بالجماع امة ابی بن کعب از رسول صلعم روایة کند که هر که سوره نون
والقلم را قراءة نماید حق تعالی ثواب جماعتی که حسن الاخلاق باشند بوی کرامة فرماید و از چشم بدان در امان
باشد و علی بن میمون از ابی عبد الله صلوات الله علیه و آله روایة کند که هر که سوره نون والقلم را در فریضه یا نافله ٣
بخواند نازنده باشد حق تعالی او را از فقر ایمن سازد و بعد از موت از فشار قبر در پناه خودش نگاه دارد ان شاء الله
و باید دانست که چون حق سبحانه ختم سوره الملک نمود بذکر تکذیب کفار و بیان وعید ایشان افتتاح این سوره

عزان

نامه ۵۶

تقانون
نیز مثل آن فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ن حروف مقطعه دلالة بر اعداد دارد
حساب و قول بعضی آنست که غایة ملک این امة از شمار آن توان دانست اما هر کس بدان نرسد و یهود
بعضی از ان گرفتند و برخی را فرو گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در مفتتح سوره البقره سمت ذکر یافت
و بعضی علما از مفاتیح اسمای الهی دانند پس در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و گویند نون
اشارة بکلمه کن است و نزد بعضی اسم سوره است و تقدیر اینکه هذه نون و در حدیث مرفوع بحضرت رسالة
صلعم واقع شده که نون لوحی است از نور و نزد جماعتی دیگر قسم است بنصرة حضرة ختم انبیا و مومنان او گویند اسم
حرف تهجی است چه سکون آن و کتابت آن بصورة حرف دالست برانکه آن از اسماء حروف باشد و اشهر آنست که
نون اسم ماهیست و مراد بان جنس است و جمع او انوان و نینان و ذکر آن باعتبار آنست که آن از آیات غریبه او است
جه در آب ایجاد آن فرموده و هر گاه که از آب مفارقت میکند هلاک میشود بر خلاف حیوانات دیگر که چون در
آب می افتند بسمت فنا می پذیرند و ابن عباس و مجاهد و سدی گفته اند که مراد آن ماهی است که زمین بر پشت او است
و او را برهوت گویند و بروایة دیگر لیوثا و مقاتل گفته که نام وی بهموة است و از امیر المومنین صلوات الله علیه
و آله منقولست که اسم وی بلهوت است کما قال ع فی بعض مدعیاته ما لی اریکم کلکم سکوتا والله ربی خلق
البلهوتا و در نسخه دیگر خلق البرهوتا واقع شده براء مهمله و در خبر آمده که چون حق سبحانه زمین را
بیافرید او را از هم شکافت و هفت طبقه گردانید و فرشته را ایجاد فرمود دو دستها از مشرق تا مغرب بکشید
و این هفت زمین را بر دوش گرفت و برای قرار وی گاوی از فردوس بفرستاد که او را چهل هزار قوایم بود
و او قدم بر کوههای آن نهاد و چون قدم او بر بالای کوهها متزلزل بود یاقوتی خلق فرمود که کثافت
طول و عرض آن بانصد ساله راه بود و انرا بر بالای کوهها نهاد و ان فرشته قدم بران یاقوت نهاد و قرار
گرفت و برای قرارگاه قوایم گاو سنگی سبز بیافرید که کثافت آن بمقدار کثافت هفت آسمان و هفت زمین بود
و این سنگ است که لقمان بپسر خود در الکنت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة و بعد از ان
برای قرار آن صخره نون را بیافرید و آن سنگ را بر پشت وی نهاد و باقی اعضای وی چیزی بر بالای آن
نیست و آن ماهی بر آبست و آب بر باد و باد بر قدرة خدای استاده جلت عظمته و قدرته و از کعب الاحبار

آی برون ص

مرویست که ماهی بوسوسه ابلیس خواست که بجنبد وانچه بر پشت ویست بیندازد حق سبحانه خانودی بیافرید
تا در بینی وی رفت و بدماغ وی رسید ماهی بنالید فرمان رسید که بیرون آمد و در برابر وی باستاد تا اگر
عزیمة جنبیدن کند بدماغ وی رود ماهی بجهة خوف این ساکن شد واصلا حرکت نکرد و عکرمه بروایة دیگر
از ابن عباس نقل کرده که مراد بنون نون الرحمن است والر وحم نیز از حروف آنست پس مقصود ازین حروف مقطعه
الر وحم و نون است الرحمن باشد واز حسن بصری وضحاک وقتاده مرویست که نون دواتست ومیتواند بود که مراد
از دوات انجیری باشد که از جوف بعضی از حیتان بیرون می آید و در نهایة سیاهیست واز ان حبری مینویسند واز
امام محمد باقر صلوات الله علیه وآله روایة کرده اند که حضرت رسالت ص فرمود که نون نهریست در بهشت که حق سبحانه
امر نمود با و که کن مدادا الی الحال منجمد گشت وآن از شیر سفید تراست واز شهد شیرین تر وبعد از ان قلم امر نمود که
اکتب قلم هر چیز را که بوده وهست وخواهد بود تا روز قیامة بنوشت واز ابو هریره نیز نقلست که از رسول ص
شنیدم که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس بنظر هیبت در او نگاه کرد شکافته شد وبعد از ان نون را بیافرید
وآن دواتست وقلم از ان دوات نوشت هر چیزی که تا قیامة حادث شود و در کشاف آورده که نون حرفیست از
حروف معجم واینکه میگویند که اسم دواتست معلوم نیست که آن بوضع لغویست یا شرعی واسم جنس است یا علم اگر
جنس بودی بایستی که معرب ومنون بودی واگر علم بودی معرب وغیر منون بجهة منع صرف چه در این صورة
دو علة دارد که تانیث است وعلمیت پس اگر مقسم به است باید که مجرور ومنون باشد بر تقدیر جنسیت ومعرب لیکن
مستلزم اینست که بدون حرف قسم بدوان منکر مجهول واقع شده باشد یا منصوب بفتحه باشد بر تقدیر
علمیت بجهة منع صرف وبر هر تقدیر ناچار است که معرب باعراب باشد وهمچنین است اگر اسم حوت باشد وگر مراد
نونی باشد از نینان یا علم بهموت یا انکه اسم لوح باشد که از نور است یا از طلاست ویا نام نهریست در بهشت
انتهی کلامه واصح اقوال آنست که نون اسم دواتست وعدم جریان اعراب بجهة آنست که بر صورت حروف اسمی
ومعنی اینست که سوگند بدوات والقلم ونیز اعلا که از نور است وطول آن ما بین آسمان وزمین است وبان لوح محفوظ
مکتوب شد یا انکه اسم جنس باشد یعنی هر قلمی که بدان کتابت کنند وفواید آن در مصالح دین ودنیا بر وجهی است
که بوصف احاطه آن نمیتوان کرد وبجهة اینست که مقسم به واقع شده واز جلالت قلم است که جمیع کتب سماوی

مالوشره

نابه

بان نوشته شد واحکام شریعت مصطفوی بان محفوظ گشته واز بعضی علما ماثور است که البیان بیانان بیان
اللسان وبیان البنان بیان اللسان تدرسه الاعوام وبیان الاقلام باق علی الایام بیان دو دست بیان زبان و
بنان بیان زبان بمرور وگرور زمان منسی شود وبیان بنان بر صفحه روزگار باقی ماند ونیز از ایشان منقولست که
ان قوام امور الدنیا والدین بشیئین القلم والسیف والسیف تحت القلم نظام دین ودنیا بدو چیز است قلم وشمشیر و شمشیر در زیر
دست قلم است وما احسن ما قال ان یخدم القلم السیف الذی خضعت له الرقاب ودانت لخطره الامم فالموت والموت
لا شیء یغالبه ما زال یتبع ما یجری به القلم کذا قضی الله للاقلام مذ بریت ان السیوف لها مذ ارهفت خدم
ومؤید قول اولست حدیثی که از ابی جعفر ع واز ابی هریره نقل کرده شد ونیز از ابن عباس نقلست که اول چیزی
که حق سبحانه از نور محمدی ص ایجاد فرمود قلم بود وبعد از ان لوح فجری القلم بما هو کاین پس قلم بر لوح جاری
شد وانچه خواهد بود تا قیامت بران مرقوم گشت وبعد از ان بخاری از آب بر آمد واز آن آسمان مخلوق شد
وپس از ان نون را بیافرید وزمین را بر پشت وی نهاد وهر گاه نون میجنبید زمین بحرکة در می آمد پس کوهها را
بیافرید ومیخهای زمین گردانید تا قرار گرفت پس این آیة تلاوة فرمود که نون والقلم وما یسطرون ودیگر
سوگند بانچه حفظه مینویسند از احکام وحی یا انچه بان مامور شوند ودر تبیان از ابن هیصم نقل کرده که نون
دهنست وقلم زبان وما یسطرون انچه حفظه مینویسند قلم زبان ومراد دهان بر بندگان از اعمال واقوال
ایشان وگویند مراد جمیع نویسندگان اند از انس وجن وملک ومیتواند بود که ما مصدریه باشد نه موصوله
یعنی سوگند بنوشتن ایشان ودر کشاف آورده که جایز است که مراد بقلم اصحاب قلم باشند که حفظه اند تا جمیع
اهل قلم وضمیر یسطرون راجع بایشان فکانه قیل واصحاب القلم ومسطوراتهم یا سطرهم یعنی سوگند بصاحبان
قلم ونوشته شدهای ایشان یا بنوشتن ایشان ومحتمل است که ضمیر راجع بقلم باشد وجمعیت بجهة تعظیم
قلم باشد گاهی که مراد قلم لوح محفوظ باشد یا بنا بر اراده جنس گاهی که مطلق قلم باشد واسناد فعل با آلة بجهة اجری
آنست در مجری اولو العلم واقامة آن در مقام ایشان آورده اند که ولید مغیره وابو جهل جنون را بحضرت رسالت ص
نسبة دادندی وسخنان نالایق وکلمات بی موقع در حق آنحضرت بر زبان راندندی وبر سبیل سخریت واستهزا گفتندی
که یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون وآنحضرت علی عظیم خود تحمل این سخنان میفرمود وآنحضرت خود را

نماد

باب حلم فرو میپوشاند حق سبحانه فرمود که سوگند باین امور مذکوره که مشتملند بر فواید عظیمه و مصالح جلیله
که مَا أَنْتَ نیستی تو ای محمد صلعم بِنِعْمَةِ رَبِّكَ درحالتی که منعم و مکرمی بنعمت پروردگار خود که آن نبوتست و
حصافة رای و عقل بِمَجْنُونٍ دیوانه چنانکه اهل سفاهة و حماقة در حق تو میگویند عامل در حال یا معنی نفی است
چه ما انت بمعنی انتفی عنک است و یا مجنون است و با مانع عمل او نیست زیرا که آن مزیده است پس فرق باشد
میان و ما انت منعما علیک بمجنون و ما انت بمجنون منعما علیک و ایراد جمله حالیه بجهه استبعاد آن چیزیست
که کفار نسبت بآنحضرت میدادند بجهه عداوة و حسد و حقیقت معنی آنست که مجنون نباشد انکسی که منعم علیه است
بکمال العقل و نبوة و حکمة و میتواند بود که باء سببیه باشد و معنی اینکه ای محمد نیستی تو دیوانه بسبب آنکه حق
سبحانه نعمة نبوة و کمال عقل و مزید فطانة بتو ارزانی داشته و گویند این کلام در معنی اینست که ما انت
بمجنون بحمد الله شکر مر خدایرا که تو دیوانه نیستی و احتمال دارد که با بمعنی عن باشد و مجنون بمعنی مستور و معنی
اینکه تو از نعمت پروردگار خود پوشیده نیستی یعنی نعم نبوة و تقرب مرتبه و رفعت منزله نزد حضرت عزت از تو
پوشیده نشده است بلکه آنرا بتمامها و کمالها بتو ارزانی داشته اند وَإِنَّ لَكَ و بدرستی که مر تراست لَأَجْرًا
مزدی و ثوابی بر کشیدن بار نبوة و اساغة غصه و تحمل مشقة از جفای امت در ابلاغ احکام حضرت عزت غَيْرَ
مَمْنُونٍ که منت نا نهاده است یعنی حق سبحانه بدون واسطه کسی که از او منت باید داشت بتو عطای
کامل داده یا آنکه آن ثواب تفضلی نیست تا مقرون بمنت باشد بلکه مزد عمل تست و تو بسبب عمل مستوجب آن شده
و اجود بر اعمال از تطرق منت مصون اند و نزد اکثر مفسران ممنون بمعنی مقطوع است از قبیل عطاء غیر
مجذوذ یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد و از ابن عباس مرویست که لیس من نبی الا وله
مثل اجر من آمن به و دخل فی دینه هیچ پیغمبری نیست مگر که او را مثل مزد آنکس است که بوی ایمان آورده و در دین
او در آمده بعد از آن در مدح حبیب خود میفرماید که [illegible] و بدرستی که تو لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ بر خلقی بزرگی
که مانند آنکسی دیگر را نیست که از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوة تحمل آن نیست و از ابن عباس و مجاهد
و حسن نقل است که خلق عظیم دین اسلام است که اعظم جمیع ادیانست یا مراد اداب قرآن اینست که حق سبحانه
بوی ارزانی داشته و سعید بن هشام عایشه را از خلق رسول سؤال کرد گفت خلق آنحضرت قرآن بود

پس ده آیه

پس ده آیه که در اول قد افلح المؤمنون است تلاوة کرد و گفت خلق سیم از این بیرون نبود بزرگی فرموده
که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی نبوده چه او مشیت خود را دست باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت
و کاینات در نظر او حقیر نمود و در شب معراج که همه اشیا را بروی عرض کردند بچشم او هیچ در نیامد که
ما زاغ البصر و ما طغی و نه از بلا منحرف شد و نه از عتاب منصرف گشت و او را هیچ مقصد و مقصودی جز او سبحانه
نبود و گویند خلق عظیم آنحضرت از آن حیثیت بود که مودب باداب خدای بود در کریمه خذ العفو و امر بالعرف و اعرض
عن الجاهلین و از اینجاست که آنحضرت فرموده که أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي پروردگار من مرا ادب آموخت و نیکو
مرا باداب تادیب کرد و از جنید نقلست که خلق عظیم صبر است بر حق و سعت بذل در ان و تدبیر امور بر مقتضی عقل
که مقرونست بصلاح و رفق و مدارا و تحمل مکاره بر دعوة خلقان بعد او تجاوز و عفو و بذل جهد در نصرة مومنان و ترک
حسد و حرص و غیر آن و گفته اند عظم خلق او از آن وجه بود که ظاهرا با خلق بخلق معاشره میفرمود و باطنا با حق بود
و بعضی دیگر گفته اند که خلق عظیم او مکارم اخلاق تو در او و موید اینست انچه فرموده که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
مبعوث شدم تا خلقهای نیکو را تمام گردانم و ابن عباس فرمود که خلق سیم بمرتبه بود که روزی در مسجد نشسته بود
و اصحاب در حوالی وی بحلقه سگاری استاده اعرابی از در مسجد در آمد و شمشیری حمایل کرده و سوسماری
در دامن گفت یا محمد انک کاذب ساحر یاران در صدد آن شدند که آنرا بکشند حضرت منع فرمود و اعرابی گفت
یا اخا العرب من تریدای برادر گرامی چه میخواهی گفت محمد ساحر کذاب را فرمود که محمد منم ولکن نه ساحرم و نه کذاب بالله
رسول خدایم اعرابی گفت وَاللَّاتِ لَوْلَا الْجَمَالُ وَجْهِكَ لَمَلَأْتُ سَيْفِي مِنْكَ وَاللَّاتِ لَا أُوْمِنُ بِكَ حَتَّى يُؤْمِنَ بِكَ
هَذَا الضَّبُّ سوگند بلات که اگر نه بجهة وجاهة تو میبود من این شمشیر را از خون تو سیراب میگردانیدم و قسم بلات
که بتو ایمان نیارم تا این سوسمار بتو ایمان آرد پس سوسمار را از آستین بیرون آورد و انجا بینداخت رسول فرمود
ایتها الضب ای سوسمار گفت لبیک یا رسول الله فرمود که مَنْ أَنَا من کیستم گفت انت رسول الله تو فرستاده خدایی
در ساعت دل اعرابی بنور معرفت گشاده شد و بصدق تمام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
پس گفت یا رسول الله از این در مسجد در آمدم و در همه عالم هیچکس از من دشمن تری نبود بتو اکنون میروم هیچکس را
از خود دوستتر نمییابم اینست بیان آیه وانک لعلی خلق عظیم و مرویست که آنحضرت صلعم روزی با یکی از صحابه در

صحرای مدینه میگذشت دید که پیره زنی بر سر چاهی میخواهد که آب بکشد نمیتواند حضرت نزد وی رفت و فرمود که ای عجوزه
از برای تو آب بکشم گفت ان احسنت لا انسکم پس بر سر چاه آمد و دلو را بر کشید و مشک آن زن را پر کرد و بر دوش
مبارک نهاد عجوزه گفت پیش باش و راه خیمه خود را بمن نمای آن شخص که رفیق آنحضرت بود هر چند که خواست که از
وی بستاند قبول نفرمود و گفت که من اولی ام من بکشیدن بار امة و تحمل مشقة پس عجوزه پیش میرفت و حضرت از عقب
او مشک میکشید تا بدر خیمه رسید و آن مشک را آنجا بر زمین نهاد و بر گشت عجوزه در خیمه رفت و فرزندان را
گفت برخیزید و آن مشک باندرون خیمه آرید گفتند ای مادر این مشک را چگونه باینجا آوردی گفت جوانمردی
شیرین سخنی زیبا روی خوش خوی با من تلطف بسیار کرد و این مشک را برداشته باینجا آورد گفتند بگذار گفت
کو آن گفت اینست که در راه میرود ایشان از عقب آنحضرت فرا رفتند و ویرا بشناختند و بدر خیمه دویدند و گفتند ای مادر
این جوانمرد آنکس است که تو بوی ایمان آورده و شب و روز مشتاق دیدار اوبی و پیوسته لاف محبت وی میزنی عجوزه
از خیمه بیرون دوید و فرزندان نیز دویدند بیامدند و در دست و پای وی افتادند پیره زن بسیار بگریست و گفت
یا رسول الله گستاخی کردم و ترا نشناختم و چگونه از عهده عذر این بیرون آیم آنحضرت ویرا تسلی داد و دعای
در حق وی و فرزندان بتقدیم رسانید و ایشانرا بلطف باز گردانید پس جبرئیل آمد و این آیه آورد که وانک
لعلی خلق عظیم و در بعضی دیگر از تفاسیر آمده که سبب نزول این آیه کریمه آن بود که حضرت رسالت صم روزی حرارتی
در بدن مبارک وی طاری شده بود و آن روز نوبة حفصه بود عایشه قدحی از آب شعیر بکنیزک داد و از برای
آنحضرت بفرستاد حضرت با حفصه نشسته بود کنیزک چون آن قدح بیاورد حفصه گفت چیست کنیزک گفت آب جو است
که عایشه برای رسول فرستاده حفصه برآشفت و گفت عایشه بر من تطاول میکند و تصور میکند که از دست
من نمی آید که آش جو بپزم یا شفقت من نسبت به پیغمبر کمتر از اوست قدح برداشت و بر زمین زد و آش جو ریخته
شد پیغمبر صم پارهای آن قدح را که قطره چند دران مانده بود برداشت و آن قطرات را باز خورد و از عقب
کنیزک بیامد و او را گفت ای جاریه اگر عایشه گوید که من آب جو خورده ام بگو آری و آنچه از حفصه شنیدی
و دیدی با وی مگو تا موجب نزاعی نشود و کدورتی در میان ایشان حادث نگردد که من دوست ندارم که
غبار ملالی بر خاطر کسی نشیند بعد از آن حق سبحانه این آیه فرستاد که انک لعلی خلق عظیم و بجهة خلق عظیم

احسنتم صم

وی بود که همه امت را بخوش خلقی امر میفرمود چنانکه امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه از آبای کرام خود
نقل فرموده که حضرت رسول صم فرموده که علیکم بحسن الخلق فان حسن الخلق فی الجنة لا محالة بر شما باد که التزام نمایید
بحسن خلق که نیکو خوی البته در بهشت خواهد رفت و ایاکم و سوء الخلق فان سیء الخلق فی النار لا محالة و بر شما باد
که از بد خلقی محترز شوید که بد خلق بلا شبهه در دوزخ خواهد بود و ابو دردا از آنحضرت روایة کرده که ما شیء اثقل
فی المیزان من خلق حسن هیچ چیز در کفه ترازوی اعمال گرانبارتر از خلق نیکو نیست و نیز فرموده که ان المؤمن لیدرک
بحسن خلقه درجة قایم اللیل و صایم النهار یعنی مرد مومن بخوی نیکو درجه کسی در می یابد که همه شب نماز کند
و همه روز روزه دارد و از ابی هریره مرویست که سم صم فرمود احبکم الی الله احسنکم اخلاقا الموطئون اکنافا
الذین یألفون و یؤلفون و ابغضکم الی الله المشاؤن بالنمیمة المفرقون بین الاخوان الملتمسون للبراء العثرات دوست داشته
ترین مردمان نزد خدای کسانی اند که نیکوی خوی تر باشند و دوشهای را فرود آورده باشند از برای مردمان
یعنی در نهایة تواضع و افتادگی باشند و با مردم الفت گیرند و مردمان با ایشان الفت گیرند و دشمن ترین مردمان
نزد خدای آنانند که سخن چینی کنند و میان برادران مومن جدایی افکنند و عثرات بی گناهان جویند و
نیز از آنحضرت مأثور است که انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم مالهای شما بهمه مردمان نمی رسد
پس خوی نیکو خود را بهمه ایشان رسانید و شبهه نیست در آنکه خلق حسن مثمر غرس محبت است در قلوب بندگان
و قلع عداوة از صدور ایشان و ائمه هدی صلوات الله علیهم بیمن حسن خلق اهل ضلال را هدایة میکردند
و از بادیه گمراهی و طغیان بطریق مستقیم ایمان ارشاد میفرمودند چنانکه مرویست که حسان بن ثابت در زمان
جاهلیت هجو حضرت رسالة صم گفته بود یکی از صحابه خواست تا زبان او را قطع کند در راه با امیر المومنین صلوات الله
علیه ملاقاة نمود کیفیت حال بموقف عرض رسانید امیر المومنین حسان را از دست او بستد و خانه در بهشت
بیکی از انصار فروخت و آنمقدار زر گرفت که دهان حسان پر از زر سرخ کرد حسان چون آن حلم و احسان بدید
از سر اخلاص مسلمان گردید و تا زنده بود مداح خاندان بود و این شعر از جمله مدایح اوست قیل لی قل فی علی مدحه
مدحه یخمد نارا موصده. والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده. وضع الله بظهری یده فاحس القلب ان قد برده
وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده. و ما حصل مضمونش بفارسی اینست در شب اسری زروی مرحمت یزدان پاک

دست قدرة را بدوش سید بطحا نهاد حضرت شاه ولایت را ببین قدر و شرف کز سر تمکین بجای دست قدرة پا نهاد
ودر کشف الغمه آورده که ابن عایشه روایة کرده که خارجی شامی گفت که روزی بمدینه رسیدم مردی را دیدم
جامهای فاخر پوشیده و بر استری قیمتی سوار شده آثار بزرگی در ناصیه او ظاهر وعلامات سروری از جبین او
باهر از نام او پرسیدم گفتند حسن بن علی است چون دردلم از بغض ایشان ممتلی بود دشنام دادم وگفتم تو پسر علی بن
ابی طالبی گفت آری زبان برگشادم و از ناگفتنی انچه سورت تند دگفتم وی آنها را بشنید و تبسم نمود وچون
خواستم بگفتم گفت همانا در شهر ما غریبی گفتم آری گفت ما را منزلی هست شایسته نزول مجاوران ولایق استراحت مسافران
اگر بدانجا گذری کنی بمصالح حوایج تو قیام نمایم وعذر خواهی بتقدیم رسانیم واگر حاجتی داری انجاح آن کنیم و
از نقد وجنس آنچه خواهی ترا اعطا نمایم من چون این خلق حسن از امام حسن مشاهده کردم از روی وی خجل زده و
شرمنده شدم واز او عذر بی ادبی خواستم وبعد از آن چنان شدم که نزد من هیچکس دوستر از او نبود و دوست
گویند یکی علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما را دشنام داد آنحضرت فرمود که ای مرد اگر انچه در حق من گفتی
راست است خدای مرا بیامرزد واگر دروغ است خدای ترا بیامرزد آن مرد از این خلق نیکو منفعل گشت واز آن دم
شد و محبت تمام باهل البیت پیدا کرد و صلحای امت رضوان الله علیهم نیز اقتدا بحضرت رسالت کرده بوسیله خلق نیکو
مردمان را هدایت میکردند چنانکه آورده اند که عبدالله عباس را روزی سفیهی دشنام داد عبدالله اظهار حلم
ولطف نموده گفت ترا هیچ حاجتی هست تا روا کنم وهیچ مهمی داری تا بقضای آن اقدام نمایم آن مرد چون امثال
دشنام وحلم دید شرمنده شد و بعد از آن جز طریق خدمت مسلوک نمود و سلمان فارسی را قدس سره مفسدی
میداد گفت اگر کفه ترازوی من روز قیامة کم آید من بدترم از آنکه تو میگویی واگر راجح آید انچه تو گفتی مرا زیان
ندارد مرد مفسد بهمین سخن از فساد گذشت وبمقام خدمتکاری در آمد و همچنین یکی از مشایخ کبار را با جاهلی
مناظره واقع شد جاهل در اثنا محاوره گفت اگر تو مرا یکی درشت بگویی ده جواب بدهم شیخ گفت اگر مرا
ده دشنام بدهی یکی را جواب ندهم حاضران از کمال لطف او تعجب نمودند و جاهل منفعل گشت و در مقام خدمت رسید
وبمقام معذرت وملازمت در آمد وبعد از مدح رسول بذکر خلق عظیم تهدید اهل عناد میکند بعذاب الیم
وعقاب جحیم ومیفرماید که فستبصر پس زود باشد که ببینی ای محمد ویبصرون و ببینند معاندان

تو از اهل مکه یعنی در آن وقت که عذاب نازل شود معلوم گردد بأیکم المفتون که کدام از شما در فتنه جنون افتاده است
و ممتحن است بدان و بنا بر این معنی با زاید است و گویند مفتون مصدر است چون معقول و مجلود و معنی آنکه بکدام
از شما جنون و دیوانگی است یعنی ظاهر گردد که بفریق مومنین دیوانگی تعلق گرفته یا بفریق کافران و بر هر تقدیر این کلام
بر سبیل تعریض است و ملخص سخن آنست که در حین وقوع عذاب معلوم خواهد شد که مستحق این اسم مایم یا شما و
مانند اینست قوله تعالی سیعلمون غدا من الکذاب الاشر إنّ ربّک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم او دانا تر است
بمن ضل بکسی که گمراه شده عن سبیله از راه او که طریق مستقیم است وفی الحقیقة این کس دیوانه است وهو اعلم واو
داناتر بود بالمهتدین براه یافتگان بکمال عقل که مومنانند یعنی داناتر بجزاء فریقین این کلام وعد مومنانست و وعید
کافران وصاحب طبرسی آورده که اخبرنا السید ابو الحمد مهدی بن نزار الحسینی القاینی رحمه الله قال حدثنا
الحاکم ابو القاسم عبید الله بن عبد الله الحسکانی قال اخبرنا ابو عبد الله الشیرازی قال حدثنا ابو بکر الجرجانی قال
حدثنا ابو احمد البصری قال حدثنی عمرو بن محمد بن ترکی قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن شعیب عن عمرو بن شمر
عن دلهم بن صالح عن الضحاک بن مزاحم قال لما رات قریش تقدیم النبی صلعم علیا واعظامه نالوا من علی وقالوا قد افتتن
به محمد فانزل الله تعالی ن والقلم وما یسطرون قسم اقسم الله به ما انت یا محمد بنعمة ربک بمجنون وانک لعلی خلق عظیم یعنی
القرآن الی قوله بمن ضل عن سبیله وهو النفر الذین قالوا ما قالوا وهو اعلم بالمهتدین علی بن ابی طالب یعنی مهدی بن نزار
الحسینی باسانید مذکوره از ضحاک نقل کرده که چون قریش دیدند مقدم داشتن پیغمبر علی بن ابی طالب را بر سایر اصحاب واعظام
واکرام او بجای آوردن زبان بمذمت علی گشودند و گفتند محمد بفرط محبت او مفتون شده و در فتنه جنون افتاده پس حق
سبحانه این سوره نازل ساخت و سوگند خورد که ای محمد دیوانه نیستی بلکه باخلاق حسنه محلی و مزینی یعنی بودن باداب
قرآنی و عنقریب معلوم شود که مفتون ایشانند یا تو و خدای داناتر است بآنکسانی که گمراه شده اند از راه راستی او یعنی بآنها
که در حق علی و محمد این نوع سخنان گفتند و خدای داناتر است براه یافتگان یعنی بعلی بن ابی طالب و محمد بن شجاع نیز روایة کند
از محمد بن عبد الرحمن ابن ابی لیلی از کعب بن عجره واز عبد الله بن مسعود که ایشان گفتند که ما در مجلس پیغمبر صلعم حاضر بودیم
که سایلی از آن سید و سرور از حال علی بن ابی طالب سوال کرد واز فضایل و رتبه آن سید اوصیا تفتیش نمود
پیغمبر صلعم فرمود که علی اقدمکم اسلاما واوفرکم ایمانا واکثرکم علما وارجحکم حلما واشدکم فی الله غضبا علمته علمی و

کسی در
استودعته سرّی و وکلته لسانی وهو خلیفتی فی اهلی وامینی فی امتی یعنی علی ابن ابی طالب اقدم شماست در اسلام و
اسلام با و سبقه نکرده است و ایمان علی از ایمان شما وافرتر است و بیشتر و دانش وی از دانش همه اکثر و اوفر است
وحلم او از حلم شما افزون تر و غضب علی در دین و احکام شرعیه از غضب شما اشد و اقوی و علم او علم من است و علم
او منبع جواهر دانش و لآلی یقین من در گنجینه دل او بامانت نهاده ام و امور من موکل و مفوض باوست او خلیفه
در میان اهل من و امین منست در میان امتان من راوی گوید که چون کلام حضرت رساله صد در اینمقام باینجا رسید
بعضی از منافقان گفتند لقد فتن علیّ رسول الله حتی ما یری به شیأ یعنی علی بن ابی طالب محمد را فریفته ساخته است
تا آنکه هیچ چیز در حق او فرو نگذاشت و امور خود را بتفویض نمود و او را در مقام نفس خود نصب فرمود و چون
برینمنوال بود حق سبحانه از برای تعظیم و تسکین خاطر مبارک انحضرم و تنزیه علی بن ابی طالب از انچه منافقان در حق او
توهم کردند این آیه تنزیل فرمود فلا تطع المکذبین پس فرمان مبر بد ای محمد تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان را که مکذب
توحید اند و منکر نبوت تو و بر آیین ابا و اجداد خود میخوانند این تهییج است برای تصمیم بر معاصاة ایشان
دوست میدارند لو تدهن که اگر نرمی کنی با ایشان و نهی ایشان نکنی از شرک فیدهنون پس ایشان نیز نرمی کنند
و بر دین تو طعنه نزنند یا دوست دارند که مدتی تو موافقه ایشان نمائی در شرک یعنی گاهی پرستش آلهه ایشان
کنی پس ایشان نیز زمانی پرستش خدای تو کنند و قول اخیر از ابن عباس منقولست و مانند اینست قوله تعالی ودوا
لو تکفرون کما کفروا و اصل ادهان چرب کردن است در ظاهر حال بر وجه مقاربه و مقادنه با اضمار عداوة و ان مثل
وارد هن مشتقست که بنرمی و مدارا و آسانی در اجسام فرو می رود بدانکه فا از برای سببیة است و جمله فعلیه
خبر مبتدای محذوف و تقدیر اینکه فهم تدهنون و لهذا منصوب نشده با اضمار آن که جواب تمنی باشد و از این قبیلست
قوله تعالی فمن یومن بربه فلا یخاف یا آنکه تقدیر این باشد که ودوا ادهانک فهم الان تدهنون طمعا فیه یعنی دوست
دارند نرمی کردن تو پس ایشان الحال دفق و نرمی میکنند با تو بجهة طمع دفق و نرمی تو و میتواند بود که فا حرف عطف
باشد و معنی اینکه دوست میدارند تداهن را و تمنای آن میکنند لکن تاخیر دفق و نرمی خود میکنند تا اول ملاهنه
و دفق از تو بظهور رسد و لا تطع و فرمان برداری منمای کل حلاف هر سوگند خورنده را بدروغ و راست بجهة
قلة مبالات او بدان این کلام اشعار است بر نهی از کثرت سوگند و مثله قوله تعالی و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم

مراد ابو جهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که بی باک بود در سوگند
بسیار خوردن بدروغ مهین حقیر در رای و تدبیر و متصف بخفة عقل و قلة تمیز یا کذاب که بجهة کذب بسیار در نظر
مردمان حقیر و خوار بود همّاز بسیار عیب کننده در عقب مردمان و طعنه زننده بایشان و از حسن منقولست که ولید
در پس مردمان هر دو کنج دهن خود را میپیچید و طعن و غمز ایشان میکرد مشّاء بنمیم بسیار رونده و سخن چین
در میان مردمان یعنی سخن این را نزد آن میبرد و سخن آن را نزد این و بجهة این نزاع و فتنه در میان ایشان می انداخت
منّاع بسیار بازدارنده للخیر مر نیکوئی را مراد بآن مالست یعنی مال خود را از مردمان باز میداشت و بهیچکس از
اهل استحقاق و غیر آن چیزی نمیداد یعنی در نهایة بخل و امساک بود یا آنکه مردمان را منع میکرد از اعطای اموال
بفقرا و مستحقان و نمیگذاشت که خیر ایشان بکسی رسد یا منع نماینده ایشان بود از ایمان که بهترین اعمال است
و گویند که ولید مال بسیار داشت و او را ده پسر بود ایشان را و همه خویشان را میگفت من اسلم منکم منعته رفدی
هر که از شما اسلام آرد من عطای خود را از او منع کنم و هیچ چیز بوی ندهم و در بعضی تفاسیر آمده که مال خود را بر ایشان
عرض میکرد تا از دین اسلام برگردد معتد از حد در گذرنده در ظلم یعنی ستمکار و جفا رونده کار اثیم بسیار گناه یا
یا معتدی در فعل و اثیم در اعتقاد یا معتدی در ظلم کردن بر غیر و اثیم در ستم نمودن بر نفس خود عتلّ درشت خوی
سخت روی جافی باشد الخصومه در امر باطل یا متوغل در کفر و عناد و این مشتق است از عتله اذا قاده بعنف
و غلظة و گویند عتل آنست که بهانه بر مردمان گیرد و بجهة آن ایشان را در حبس و عذاب اندازد و از حلیل نقل
کرده اند که عتل یعنی بسیار خوار فراخ شکم است که هر چه یابد از طعام و شراب بخورد و هیچ بمردم ندهد
بعد ذلک پس از این همه عیبها زنیم حرامزاده که پدر او معلوم نباشد و او را نزو بر خود بندند و از امیر المومنین
صلوات الله علیه مرویست که الزنیم هو الذی لا اصل له زنیم آنکسی است که اصل و نسبی نداشته باشد یعنی ولد الزنا
باشد و آن از زنمه مشتق است و زنمه قطعه ایست از حلق ماعز که بعد از قطع بحال خود بگذارند و در زیر
حلق او آویخته شود و تسمیه آن بولد الزنا باعتبار آنست که او منفصل است از نسب و معلق بغیر اهل خود و مرویست
که ولید در میان قریش بزرگ شده بود و از سنخ ایشان نبود و مغیره او را بعد از هجده سال بر خود بست
و به پسری خود گرفت و در روایة آمده که این صفت او را هیچکس نمیدانست تا آنکه این آیه نازل شد و در بعضی

تفاسیره امده که چون رسول صم این آیة را در انجمن قریش بر ولید خواند بهر عیبی که میرسید در خود می یافت
زادکی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مغیره مردی معروف است و میدانم که محمد دروغ نگوید این چگونه باشد
پس غضب ناک از میان مجلس برخاست و شمشیر کشیده نزد مادر آمد و بتهدید و وعید بسیار از او اقرار کشید
که پدر تو در رجولیت بهره نداشت و او را برادرزادکان بود چشم بمیراث او نهاده بودند مرا دشک آمد غلام فلان را
برخود ترغیب کردم و انچه میان مردان و زنان میشود در میان ما واقع شد و تو فرزند اویی و شبهه نیست
در انکه خبث نطفه در اغلب حال منتج افعال ذمیمه است و لهذا قال صم لا یدخل الجنة ولد الزنا و لا ولده و لا ولد
ولده و این حکم از مظنونات است یعنی ولد الزنا در مظنه آنست که بهشت نرود و ارشد ادبن اوس مرویست که سمع صم
فرموده که لَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ جَوَّاظٌ وَلَا جَعْظَرِیٌّ وَلَا عُتُلٌّ زَنِیمٌ گفتم یا رسول الله جواظ کدام است فرمود جماع
مناع بسیار جمع کننده اموال و منع نماینده آن از مردمان در جمیع احوال گفتم جعظری کیست فرمود الفظ الغلیظ
بدخوی سخت دل گفتم عتل زنیم چه کس باشد فرمود کُلُّ رحیب الجوف سیء الخلق اکول شروب غشوم ظلوم شکم
فراخ بدخلق بسیار خورنده بسیار آشامنده جفاکار ستم پیشه و دور نیست که تفسیر زنیم بسیء الخلق و غشوم
و ظلوم از قبیل تفسیر شیء باشد بلازم آن چه این صفات در اغلب احوال از لوازم ولد الزناست و قریب بروایة
مذکوره استانچه شهر بن حوشب از رسول صم روایه کرده که العتل الزنیم هو الشدید الخلق المصحح الاکول
الشروب الواحد للطعام و الشراب الظلوم للناس الرحیب الجوف عتل زنیم انکس است که بدنی قوی و صحیح داشته
باشد و بسیار خورنده و آشامنده انچه بیابد از طعام و شراب و بسیار ستمکار بر مردم روزکار و فراخ شکم
و محصل معنی آیه آنست که ولید جامع صفات ذمیمه و اوصاف خبیثیه است و قوله أَنْ كَانَ علة لا تطع است
و حرف علة محذوف ای لا تطع لان کان و معنی اینکه فرمان مبر امثال اینکس را که متصف بصفات مذکوره
بجهة انکه هست ذَا مَالٍ خداوند مال وَبَنِينَ و خداوند پسران یعنی باید که کثرت مال و بنین او ترا
بر اطاعة او ندارد و بکر بهمزه استفهام خوانده بر سبیل انکار ای أأن کان که بمعنی الآن کانست یعنی آیا برای
انکه او صاحب مال و پسرانست تو اطاعة او خواهی کرد و اکثر مفسران بر انند که این کلام متعلق است بجواب
شرط فی قوله تعم إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ یعنی بجهة انکه مستظهر است باموال

وبنین و مغرور بآن چون خوانده شود براو ایتهای کلام ما کوید که اینها افسانهای پیشینیانست و هیچ اصلی
و اعتباری ندارد لکن در اینصورت عامل در او مدلول قال است نه قال زیرا که مابعد شرط عمل در ماقبل نمیکند و مدلول
آن کذب بایاتنا است چه جمله جزائیه در معنی تکذیبست و حقیقه معنی اینست که ولید بجهة غرور او بکثرت مال
و منال و اولاد تکذیب کرد ایات ما را و آنرا بکذب نسبة داد سَنَسِمُهُ زود باشد که نشان کنیم او را بداغ عَلَى
الْخُرْطُومِ به بینی که اشرف و اظهر اعضاست این کنایة است از نهایة اذلال و اخزای او یعنی او را بروجهی خوار
و رسوا سازیم در میان عالمیان که آن بر هیچکس پوشیده و پنهان نباشد همچنانکه وقوع داغ بر بینی که موجب
مذله و خواریست و آنرا بهیچ وجه نمیتوان پوشید و در کشاف آورده که وجه اکرم موضع است در بدن و انف
اکرم موضع وجه بجهة تقدم آن و لهذا انرا در موضع عز و حمیة استعمال کرده اند و انفه که بمعنی نخوة و تکبر است
از او اشتقاق نموده اند و گفته اند که الانف فی الانف و فلان شامخ الانف و حمی انفه و در باره ذلیل گفته اند که
جَدَعَ انفهُ و رَغِمَ انفهُ و أَرْغَمَ اللّٰهُ انفهُ پس حق سبحانه غایة اذلال و اهانة ولید را تعبیر فرمود بوسم بر خرطوم
زیرا که وسم بروجه شین است و ذلت چه جای انکه بر اکرم موضع آن که انف است واقع شده باشد و در لفظ خرطوم
استخفاف و استهانة است باو و نزد مجاهد معنی آنست که زود باشد که در روز قیامت ولید را بعلامتی درشت
نشانه کنیم که بجهة آن در میان کفره و فجره ممتاز باشد همچنانکه بسبب فرط عداوة و کثرة بغض او بسمر در میان اعدا
او ممتاز بود یا انکه بروجهی صفات ذمیمه او را در دنیا اشکارا کنیم و بمعایب او را در آخره مشهور سازیم که بر هیچکس
مخفی نباشد و بجهة آن رسوای دنیا و آخرت کردد همچنانکه داغ که به بینی واقع شد او را نمیتوان پوشید و همیشه
ظاهر و نمایانست و از ابن عباس مرویست که مراد باین داغ زخم شمشیر بود که در روز بدر بر بینی او آمد و اثر آن باقی ماند
تا زنده بود خجل زده و منفعل بود و قتیبی گفته که عرب میکویند وَسَمَهُ مِيسَمُ سوء و مراد ایشان آنست که ملصق شد
عار بفلان که هرکز از او مفارقه نکرد و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که خرطوم بمعنی خمر است کما قال الشاعر
ابا حاضرٍ مَنْ يَزْنِ يُعْرَفْ زِنَاؤُهُ وَمَنْ يَشْرَبِ الْخُرْطُومَ يُصْبِحْ مُسْكِرًا و تسمیه آن بخرطوم بان اعتبار است که در اجزای
دماغ نفوذ میکند و خیاشیم بان مرطب میشود پس معنی آنست که زود باشد حد زنیم ولید را بر شرب خمر إِنَّا
بَلَوْنَاهُمْ بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را ببلاء قحط بعد از انکه ایشانرا نعمة بسیار داده بودیم و ایشان کفران

آن نموده واین بلا بدعا بعرصه بر ایشان نازل شد چنانچه آورده اند که چون در جنگ احد اکثر اهل اسلام را کشتند

شهید کردند حضرت رسالت صم بغایت دلتنگ شد وتیر دعا را بکمان اخلاص نهاده بر ایشان انداخت وفرمود که

اللّهمّ اشدد وطأتك علی مضر اللّهمّ ابتلهم ابتلهم بالسنین کسنی یوسف بار خدایا محکم کردان بر ایشان کرفتن خود را

ومبتلا ساز ایشانرا بقحط وغلا مانند قحطی زمان یوسف پس حق سبحانه بار دیگر ایشان بار کرفت در قحط وغلا

بر اهل مکه استداد یافت که همه استخوانهای آدمیان وچهارپایانرا خوردند پس حق سبحانه میفرماید که ما ایشانرا

معامله آزمایندکان کردیم تا بر عالمیان ظاهر شود که ایشان متنبه میشوند باین بلا یا نه کما بلونا همچنانکه آزمودیما

کردیم اصحاب الجنة یاران باغ ضروان را از ابن عباس منقولست که در دو فرسنگی صنعا از ولایه یمن مردی

صالحی را باغی بود مشتمل بر درختان خرما وآنرا ضروان خواندندی وبر موضعی که کذر رهکذریان بود وادع

بر دو تا خرما بر درخت بودی رهکذریانرا از آن منع نکردی ودر روز میوه چیدن درویشانرا بخواندی و

در زیر درخت بیفکندی وهر میوه که داس ودست بدان نرسیدی یا داس آنرا ضایع ساختی یا باد از درخت

بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی وده یک از حاصل نیز بدیشان دادی چون آمرد بمرد و

سه پسر بود آن باغ بمیراث به پسران وی رسید کفتند اکر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ شود

ودر وقت ارتفاع میوه درویشان بنا بر عادتی که داشتند بیامدند ایشان کفتند که هنوز وقت بریدن میوه

نیست پس در شب اتفاق کردند که پنهان از درویشان میوه را ببرند وبدین سوکند خوردند چنانچه حق سبحانه

میفرماید که اذ اقسموا یاد کن چون سوکند خوردند اهل آن باغ که پنهانی فقرا لیصرمنها هر آینه ببرند میوه هارا

مصبحین درحالیکه درآیندکان باشند در صباح یعنی بامدادبکاه میوه آنرا بچینند پس باین قصد سوکند

خوردند ولا یستثنون واستثنا نکردند یعنی نکفتند انشاء الله در آنشب که این قصد کردند وسوکند خوردند

تسمیه مشیت خدای تع باستثنا بجهة آنست که متضمن معنی اخراج است الا آنست که مخرج مشیت خلاف مذکور است

ومخرج باستثنا عین مذکور یا بجهة آنکه مودی معنی استثنا ست چه معنی لاخرجن انشاء الله ولا اخرج الا

ان یشاء الله یکیست وکویند معنی آنست که استثنا نکردند از آن میوه حصه مساکین را همچنانکه پدر ایشان اخراج

میکرد بدرویشان یا طلب ثنای خدای نکردند وشکر آن نعمة بجا نیاوردند فطاف علیها پس فرو کرفت بر آن باغ

طائف بلا طوف کننده وکرد اکرد آن فرا کیرنده من ربک از نزد پروردکار تو وهم نائمون درحالیکه ایشان خفتکان

بودند وآن آتشی بود که در آن وقت از آسمان فرود آمد ودر آن باغ بجهید ومیوه هارا بسوخت ودرختانرا خشک

کردانید کما قال الله تع فاصبحت پس کشت باغ ایشان بآن بلا کالصریم مانند باغی که میوه آن چیده وبریده شده

باشد واین فعیلیست بمعنی مفعول ویا مانند شب سیاه بسبب احتراق واسوداد یا مثل روز بسبب ابیضاض

از فرط یبس حاصل شده بود وتسمیه لیل ونهار بصریم بجهة آنست که هر یک ازان منصرم اند از یکدیگر یا مانند

ریگ که هیچ نباتی دران رسته نباشد وازمعظم رمال منصرم شده باشد ودر لمعه حزیمه صریم بمعنی رماد است

یعنی مانند خاکستر سیاه ومویداین هر دو قول اخیر است انچه در بعضی روایة آمده که آتش درختانرا از بیخ

بر کند وهمه را تود خاکستر ساخت یا مانند چیزی که خیرا او منصرم شده باشد وهیچ از آثار خیریه در او

نمانده باشد القصه چون پسران از خواب درآمدند از این حال غافل بودند فتنادوا پس ندا کردند یکدیکر را

مصبحین درحالیکه در صبح درآمدکان بودند یعنی بوقت صبح یکدیکر را بخواندند ان اغدوا بانکه بامداد

بیرون آیید علی حرثکم بر کشت خود یعنی بدروید بدروی ثمار آنچه کشت شده است از اشجار شما ان

کنتم صارمین اکر هستید میوه برندکان تعدیه غد بعلی با آنکه بالی مستعمل است یا بجهة تضمین معنی

اقبال است که قولهم یغدی علیه بالجفنه ویراح ویا بجهة تشبیه غد وبرای صرام بغدو وعدو که متضمن معنی استیلا ست

حاصل که ایشان یکدیکر را آواز دادند وداسها برداشتند واز خانه بیرون آمده متوجه باغ کشتند فانطلقوا

پس روان شدند بجانب باغ وهم یتخافتون وحال آنکه ایشان سخن نرم وآهسته با یکدیکر میکفتند

تا مساکین آواز ایشان نشنوند واین مشتقست از خفت که مرادف خفی وخفد وکتم است وقوله ان لا

یدخلنها الیوم مفسر تخافت است یعنی سخن پنهانی ایشان با یکدیکر این بود که باید در نیاید امروز بباغ

علیکم مسکین بر شما هیچ درویشی تا بهره نکیرد وحصه ما کم نشود ومراد نهی مسکین از دخول مبالغه است

در نهی از تمکین او از دخول کقوله لا اراینك ههنا یعنی البته مکذارید که هیچ مسکینی بر شما در باغ داخل

شود وغدوا وبامدادبکاه برفتند علی حرد بر قصد منع مساکین ومحروم ساختن ایشان قادرین

درحالتیکه توانایان بودند باعتقاد خود بر منع مساکین وبریدن وچیدن میوه باغ وهمه را بحوزه تصرف

خود درآوردن یا همین قادر بوده‌اند بر منع فقرا نه بر قطع ثمار زیرا که آن سوخته شده بود و نابود گشته یا در حالتی که

قادر بودند بر نفع رسانیدن بفقرا و با وجود این نفع نرسانیدند و صاحب کشاف آورده که در صبح رفتند بر محادده

آن باغ یعنی بر ممنوعیه آن از ثمار و ذهاب خیران بجای قادریه ایشان بزعم خود بر اصابه خیر و منافع آن یعنی بجای

انتفاع بر حرمان وارد شدند زیرا که چون بیکدیگر گفتند که بیرون آیید بر حرث خود و مساکین را از آن منع کنند

حق سبحانه ایشانرا معاقب ساخت و از خیران محروم گردانید پس بر حرد وارده شدند نه بر حرث و بنا برین

معنی ذکر قادرین بر سبیل تهکم باشد یعنی قادر بودند بر انچه عزم کرده بودند بر ان از صرام و حرمان فقراء

و بر حردی که صله قادرین باشد و نزد بعضی حرد اسم آن باغ است یعنی در صبحگاه در آمدند بر ان باغ در حالتی

که بزعم خود قادر بودند بر قطع ثماران یا در حالتی که تقدیر کنندگان بودند با خود که بر وفق مراد خود همه میوه

آن باغ بچینند و گویند حرد بمعنی حَرَدَ است بفتحتین که بمعنی حَنَق و غضب است یعنی چون احتراق باغ را مشاهده

کردند قادر نبودند الا بر خشم گرفتن بیکدیگر و یکدیگر را ملامت کردن و نزد جماعتی دیگر حرد بمعنی قصد است

بر سرعت یعنی بسرعه و نشاط قصد آن باغ کردند در حالتی که با نفسهای خود میگفتند که ما قادریم بر قطع ثماران

و منع منفعت آن از مسکینان فلما راوها پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف انچه گذاشته بودند یعنی

سوخته و سیاه شده قالوا گفتند با یکدیگر انا لضالون بدرستی که ما گم کردگانیم راه باغ را چه باغ ما

دی روز معمور بود و پر میوه و این باغ که می بینیم از میوه خالیست و مع هذا سوخته شده و سیاه گشته چون

تامل کردند و نشانهای در و دیوار بدانستند که باغ ایشانست از این سخن اضراب کردند و گفتند که ما راه گم نکرده ایم

بل نحن محرومون بلکه ما بی بهره ماندگانیم از میوه و محصول این باغ و از خیر و نفع آن محروم و ممنوع بجهت منع

فقرا و ترک استثنا قال اوسطهم اوسط از وسط و سطت مشتق است بمعنی خیار کقوله امت وسطا یعنی

گفت بهتر این ایشان در عقل و صایب‌تر در رای یا عادل‌تر در گفتار یا فاضل‌تر در کردار یا مهین سال الم اقل

لکم آیا نگفتم مر شما را در وقتی که منع قصد فقرا داشتید لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید خدا را بپزرگی یعنی بذکر

خدا مشغول نمیشوید و یاد نمی آرید انتقام او را از مجرمان و از این عزیمه خبیثه توبه نمیکنید و مساعدت مینمایید

بخشم نزاع این عزیمه قبل از حلول نقمه و شما سخن مرا نشنیدید و نافرمانی خدای کردید تا باین بلا گرفتار شدید و دال

برین معنی است قوله قالوا سبحان ربنا گفتند پاک است پروردگار ما از ما الا یعنی متکلم شدند بانچه اول بایستی ایشانرا

بان تکلم کنند بعد از مقارنه خطیه و وقوع بلیه و برگذشتند نادم شدند و آن ندامت بعد از خراب البصره فایده با ایشان

نداد و گویند مراد بتسبیح استثنا است یعنی چرا انشاءالله نمیگویید و وجه تسمیه آن باستثنا اشتراک هردو است

در تعظیم چه استثنا تفویض امور است باو سبحانه و تسبیح تنزیه او و هر یک از این مستلزم تعظیم الله یا در تنزیه

او از جریان انچه غیر اراده او باشد در ملک او و از حسن نقل کرده اند که مراد بتسبیح صلوتست زیرا که ایشان

در نماز تهاون مینموده اند و اگر نه نماز ایشانرا باز میداشت از فحشا و منکر و باعث میشد بر انکه استثنا کنند

و فقرا را محروم نسازند و بعضی تفسیر برین وجه کرده اند که چرا تعظیم خدا نمیکنید بوسیله عبادت و اتباع اوامر

و نواهی او یا چرا نعمتی که بشما داده یاد آن نمیکنید و بشکرگذاری آن اقدام نمی‌نمایید باخراج حقوق فقرا از ان

حاصل که ایشان بگناه اعتراف نموده گفتند که پاکست خدای ما از انکه بر فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد

انا کنا بدرستی که ما بودیم ظالمین ستمکاران بر نفس خود بمنع فقرا و مساکین فاقبل بعضهم پس روی

آوردند بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر یتلاومون در حالتی که ملامت میکردند یکدیگر را بجهة آنکه

بعضی از ایشان بمنع فقرا امر میکرد و دیگری استصواب اوی نمود و یکی دیگر ساکت بود و راضی و دیگری منکر

آن بزبان بملامت یکدیگر کشادند و این آنرا میگفت تو چنان اندیشیدی و آن عذر می آورد که تو استصواب

من میکردی و یکی دیگر میگفت که تو اگر ساکت بودی اما بدین راضی بودی القصه همه برگذشته نادم گشته

از روی نیاز قالوا گفتند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم ما طاغین از حد برندگان در آنکه

کاری و در گذرنده از حد در باری که استثنا نکردیم و درویشانرا محروم ساختیم و بلا غلط مکردهی است

که بر نفس بسیار شاق باشد و نیس کمتر از وست و هیچ بین بین و چون توبه موجب تکفیر خطایاست و او

لطف و احسان از ذو العطایا از این جهة بعد از ین گفتند عسی ربنا شاید پروردگار ما یعنی امیدواریم از کرم او

ان یبدلنا آنکه بدل دهد ما را خیرا منها باغی بهتر از این باغ بسبب برکه توبه و اعتراف بخطیه انا الی ربنا

بدرستی که ما بسوی پروردگار خود راغبون رغبت کنندگانیم یعنی راجی عفو اوییم یا طالب خیر از او یا از عتاب

در فرمان برداری یا تایب بسوی او و از ابن عباس و مجاهد مرویست که حق سبحانه بلطف عمیم خود قبول توبه

ایشان نمود و باغی بایشان کرامت فرمود که مشتمل بر کثرت ثمار و اشجار متنوعه و هر خوشه انگوران بار اشتری بود
و نام آن باغ حیوان بود و دمیاطی از ابو خالد تهامی نقل کرده که گفت من خوشه انگوران باغ دیدم برابر مردی سیاه
بر پای استاده محققان گفته اند که هر که ببلائی مبتلا گردد و مال و منال او در عرصه فنا تلف شود و از تامل نماید
و بداند که وی مستحق آن بلا بوده و بعد از آن بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند بهتر و خوشتر از انچه از او
ستده باشد بدو دهند چنانچه بوستان حیوان بعوض باغ ضروان بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید که كذلك
همچنین است یعنی مثل عذاب اهل مکه و اصحاب ضروانست العذاب عذاب کردن خدای در دنیا ولعذاب الآخرة
و هر آینه عذاب آخرة اكبر بزرگتر است ازین عذاب در کیفیت و کمیت چه عذاب دنیا زوال یابد و عذاب عقبی
ابد الآبدین باقی ماند لو كانوا يعلمون اگر باشند مردمان که بدانند بعین الیقین عذاب آخرة و شدائد و اهوال
انرا هر آینه از موجبات آن بپرهیزند و هرگز از اوامر الهی غافل و ذاهل نگردند و بهیچ وجه مرتکب نواهی پادشاهی
نشوند و چون حق سبحانه ذکر وعید آخرة نمود از برای کافران گمراه و مشرکان تبه روزگار در عقب آن ساز
وعد میفرماید برای مؤمنان پرهیزکار بقوله ان للمتقين بدرستی که مر پرهیزکاران راست عند ربهم نزدیک
پروردگار خود یعنی در آخرة یا در جوار قدس جنات النعيم بوستانهای با نعمت خالص از شایبه تنغیص
که متقیان در آن بفراغت تمام تنعم نمایند و از شوب مشقت و خوف منقصه آن مصون و محفوظ باشند نه
مانند بوستانهای دنیا که مشوبست بنقایص و نقایص مرویست که صنادید قریش چون شنیدند که مؤمنان
در آخرة بمزید مرتبه و رفعة درجه آراسته باشند و مرفه الحال و فارغ البال در روضات جنان متنعم و مکرم
باشند گفتند که این جنة و نعمت که محمد و اصحاب او از آن خبر میدهند خلاف واقع است و اگر بر سبیل فرض
وجود داشته باشد مرتبه ما که حظ وافی و بهره کافی از دنیا داریم در آنجا نیز همین منوال خواهد بود و نهایت
مرتبه مسلمانان که در دنیا حظی و نصیبی ندارند آن باشد که مساوی ما باشند نه افضل از ما پس ایشان را
در آخرة نیز بر ما تفضیلی نخواهد بود حق سبحانه رد قول ایشان کرده بر سبیل انکار میفرماید که افنجعل
المسلمين آیا ما ستم کنیم پس بگردانیم مسلمانانرا در حصول نجاة و وصول بدرجات كالمجرمين مانند مشرکان
انگاه بجهة توبیخ و تهجین فرمود که ما لكم چیست شما را ای کافران كيف تحكمون چگونه حکم میکنید بتسویه اهل

شرک و اهل توحید

شرک و اهل توحید در مرتبه فضل و پندارید که امر جزا مفوض بشماست تا هر چه خواهید در آن باب حکم کنید
التفات متضمن تعجب است از حکم ایشان و استبعاد آن و اشعار بر آنکه این حکم از اختلال فکر و اعوجاج رای ایشان
ناشی گشته ام لكم كتاب آیا مر شما راست کتابی و نوشته نازل شده از آسمان که شما فيه تدرسون در آن
کتاب میخوانید و میفهمید این را که ان لكم بدرستی که مر شما راست فيه در این کتاب لما تخيرون آنچیزی
که اختیار کنید و برگزینید و تمنای آن نمایید و مانند اینست قوله تعالی ام لكم سلطان مبين فأتوا بكتابكم
بدانکه این جمله در محل نصب است که مفعول تدرسون است و در اصل چنین است که ان لكم ما تخيرون نه بفتح
و بجهة آنکه لام در اسم آن داخل شده مکسور گشته و نظیر اینست قوله والله يعلم انك لرسوله و میتواند بود که
اینحکایت باشد از مدروس که آن تسویه جزا و سزای کافران و مسلمانانست مانند قوله تعالی و ترکنا علیه فی الآخرین
سلام على نوح في العالمين یا آنکه استیناف باشد و تقدیر آنکه ان لكم لما تخيرون عند انفسكم یعنی بدرستی
که مر شما راست در آخرة بزعم خود آنچه اختیار نمایید ام لكم ايمان یا مر شما راست عهود و مواثیق مؤکده
بسوگندها علينا بر ما که خداوندیم بالغة رسنده بنهایت تاکید الی يوم القيمة تا روز رستخیز و این متعلق است
بمتعلق لکم و علینا که مقدر است و تقدیر آنکه ایمان ثابتة لکم علینا الی یوم القیمة یعنی ایا ثابت است مر شما را
سوگندان بر ما تا روز قیامت ان لكم بآنکه مر شما راست لما تحكمون آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت
آن سرای این جواب قسم است و میتواند بود که متعلق الی یوم القیامة بالغة باشد یعنی سوگندها که رسنده باشد
و منتهی شده تا روز قیامة که هیچکدام از آن ایمان باطل نشده باشد تا آنکه مقسم علیه که تحکم است حاصل شود
و مراد بیمین بر غیر در امری ضامن شدن اوست در وفا کردن بآن قال فی الکشاف لفلان علی یمین بکذا اذا
ضمنته منه و حلفت له على الوفاء بين حقيقت معنی آنست که آیا ضامن شما شده ایم و از برای شما سوگند خورده ایم
بایمان مغلظه متناهیه در توکید که شما را در روز قیامة حاکم سازیم در تسویه مذکوره سلهم بپرس ای محمد
مشرکانرا که ايهم بذلك كدام شما باین حکم زعيم متکفل و ضامن است که در آخرة از عهده این حکم بیرون آید
یعنی قیام نماید بآن و باحتجاج صحة آن مانند شخصی که متکلم باشد از جانب جماعتی و متکفل بامور ایشان باشد
ام لهم یا مر ایشانراست شركاء مردمانی که انباز ایشان باشند درین قول یعنی موافق ایشان برانچه ادعی

یا مر ایشانرا است تبانی که شریک من میسازند در موافقه این قول و در اقامة شهادة بر صدق دعوی ایشان یا ضامن

ایشانم فلیأتوا پس باید که بیارند بشرکائهم شریکان خود را تا با ایشان موافقه نمایند تا تصدیق ایشان کنند ان

کانوا صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه جنات نعیم بدایشان خواهد رسید یعنی هیچکس نیست که در این

دعوی مساعد و موافقه ایشان نماید همچنانکه کتابی ندارند که باین ناطق باشد و عهدی نزد خدا که بآن

مستوثق باشد و زعیمی که متکفل این امر شود حاصل که سبحانه در این آیات بینه تنبیه ایشان فرموده بر نفی

جمیع آنچه بآن تمسک توانند جست در این دعوی از دلیل عقلی و نقلی تا بر ایشان ظاهر شود که این دعوی محض

تقلید است که از توهم و تخیل نفسانی و تسویل شیطانی ناشی گشته و قوله یوم یکشف عن ساق متعلق است

به فلیأتوا یعنی باید که بیارند شرکا خود را و حاضر سازند در روزی که برداشته شود جامه از ساق یا متعلق با ذکر

مقدر یعنی یاد کنید روز یرا که ظاهر کردانیده شود در آن ساق پای و این کنایت است از کشف حقایق امور و خفایای

صدور یعنی روزی که کشف کرده شود در او اصل همه کارها و نمایان کردد حقیقت آن بحیثیتی که همه برآن

یکدیگر واقف شوند و احوال همدیگر را کما هو حقه بدانند و بنا بر این معنی ساق مستعار است از ساق شجر یا

ساق انسان و تنکیر آن از برای تهویل و تعظیم است مانند قوله تعالی یوم یدع الداع الی شیء نکر و در کشاف

آورده که کشف ساق مثلست از برای بیان شدت امر و صعوبة خطب آن روز و اصل آن در روع و هزیمه مستعمل

گردد کما قال شمرت المخدرات عن سوقهن فی الهرب پس معنی باین راجع است که روزی که بسیار سخت و دشوار

کارها و اشتداد و صعوبة و هول و قطاعة آن بمرتبه باشد که فوق آن متصور نباشد و این آن وقت باشد

که ایام دنیا منقرض شود و در تکلیف بسته شود قیامة حادث شود و ثواب و عقاب را معاینه ببینند از ابن

عباس منقولست که این سخترین ساعتی باشد در روز قیامة و این آن ساعتست که رسول صلعم از آن خبر داده

و فرموده که چون روز قیامة باشد خلایق را در عرصات حاضر سازند خدای تعالی میان ظالمان و مظلومان

حکم کند تا مرتبه که کسی شیر بآب آمیخته باشد بوی تکلیف کنند که شیر از آن آب جدا کن و این تکلیف بر وجه

عقوبة باشد پس منادی ندا کند که جمله خلایق بشنوند و گویند هر امتی بر عقب معبود خود و مقتدای

خود بروند پس عبده اصنام تابع اصنام شوند و بدوزخ روند و همچنین هر که غیر خدا را پرستش کرده باشد

از انواع کفره چون اتباع فرعون و نمرود و غیر آن تابع ایشان شده روی بدوزخ آرند یهود از اکویند

که شما که را پرستیده گویند عزیر را که پسر خداست ندا آید که دروغ میگویند و خدا از فرزند و زن مبراست

و از ترسایان سوال کنند که شما بعبادت که قیام نموده اید گویند عیسی که پسر خداست و همین جواب شنوند

بعد از آن حق سبحانه دو فرشته را امر نماید که یکی بشکل عزیر و دیگری بر هیئت عیسی متمثل شوند و ایشان گویند که ای

خدایان ما خدای امر فرماید تا این دو فرشته جمیع یهودان و ترسایان را بدوزخ برند و مالکان سپارند و ذلک

قوله تعالی لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها پس باقی مانند آنانی که خدا را پرستیده باشند از مومنان و منافقان

خطاب کند با ایشان که شما کرا پرستیده اید گویند خدای حق را امر فرماید تا حجاب بردارند و نوری از انوار عظمة

او پیدا شود که نزد آن جمله آن مردمان را بسجده خوانند مومنان بسجود روند و منافقان و مرائیان پشت ایشان

چون چوب خشک شود و هر چند خواهند که از برای سجده دوتا شوند نتوانند و ذلک قوله تعالی یوم یکشف عن ساق

و یدعون الی السجود و خوانده شوند مردمان بسجده کردن مر خدا را و گویند ای ایشان بسجده شدة امر و صعوبة

آن روز باشد یعنی مردمان چون آنحال را مشاهده کنند بسجده افتند و نزد بعضی دیگر آنست که ملائکه کفره و فجره را

که تارک سجود بوده باشند در دنیا از روی توبیخ و تعنیف و تندیم و تحسر بسجده خوانند با آنکه در وقت نزع ایشان

بنماز امر کنند و در معالم از ابی سعید خدری نقل کرده که رسول صلعم فرمود که یکشف الرحمن عن ساقه اما المؤمنون

فیخرون سجدا و اما المنافقون فیکون ظهورهم طبقا طبقا کان فیها السفافید یعنی در آن روز کشف کند خدای ساق

خود را این کنایه است از ظهور نزع اکبر و شدة و هول آن روز با امر او سبحانه مانند ظهور ساق بعد از تشمیر یا المراد

ساق عرش باشد و اضافه آن برحمن بجهة تعظیم و تهویل آن باشد و موید اینست آنچه صاحب لباب از ابو موسی اشعری

نقل کرده که سیدعم فرمود که حق سبحانه آن روز نور خود را از ساق عرش نماید و همه مومنان بسجده افتند و پشتهای منافقان

یکلخت شود و برو جهی که گویا میخهای آهنین در او کوفته اند و برا و به دیگر مانند سر و ن گاو یک مهره شود فلا

یستطیعون پس نتوانند سجده کنند خاشعة ابصارهم در حالتی که فرو افتاده بود چشمهای ایشان یعنی بجهة شده

هول و ترس نتوانند که چشم بگشایند و سر را بالا کنند ترهقهم برسد و فرو گیرد ایشان را ذلة خواری و نکونساری

بجهة ندامة و حسرة پس بیان علة ذلة میکند بقوله و قد کانوا و بدرستی که بودند در دنیا یدعون که خوانده میشدند

یعنی مامور میگشتند الی السجود بسجده کردن خدا را وهم سالمون در حالتی که تن درست بودند وقادر یعنی با وجود
صحة بدن ترک آن مینمودند لاجرم در این روز جز حسرت وندامة بهره نداشته باشند سعید بن جبیر گفته که مراد
از داعی مؤذنست یعنی استماع حی علی الفلاح میکردند واجابة آن نمینمودند واز کعب الاخبار روایتست که ما نزلت
هذه الآیة الا فی الذین یتخلفون عن الجماعة نازل نشده این آیه مگر در کسانی که متخلف شدند از جماعه ومتوجه آن
نشدند ودر اخبار آمده که ربیع بن خثیم را علة افلاج عارض شده ودو کس دست او را میگرفتند واو پای بر زمین
میکشید وبجماعة حاضر میشد او را گفتند اگر در خانه بنشینی ترا اثمی نخواهد بود گفت من سمع حی علی الفلاح فلیجب
ولو حبوا هر که حی علی الفلاح شنود باید که اجابة آن کند واگر چه سرین خود را بر زمین باید کشید در تفسیر واز
ابی جعفر وابی عبد الله صلوات الله علیهما روایتست که در بیان این آیه فرمودند که مردمان درمانده شوند در آن روز
وهیبة عظیم بر ایشان طاری شود ودیدهای ایشان وا نماند ودلهای ایشان بگلوی ایشان رسد واین بجهة
آن باشد که ایشان در دنیا استطاعة آن داشتند که باوامر الهی قیام نمایند واز نواهی او محترز شوند ایشان مرتکب
آن نشدند حدود الهی را کان لم یکن انگاشتند ومجاهد وقتاده گفته اند که در روز قیامة موذنان اذان نماز بگویند همه
مردمان بسجده افتند وپشتهای منافقان ومرایان خشک شود ونتوانند که از برای سجود منحنی شوند وسجود
مؤمنان موجب حسرة وندامة ایشان شود وچون مشرکان مکه بجهة فرط عناد تکذیب این اخبار مینمودند وخاطر عاطر
حضرت رسالة صلعم از آن مقوله بسیار اندوهناک میشد حق سبحانه بجهة تسلیه آنحضرت وتهدید اهل تکذیب فرمود
که ای محمد فذرنی پس بگذار مرا ومن یکذب وآنکه تکذیب میکند بهذا الحدیث باین سخن که قران است یعنی وا گذار
مرا با او وکار او وخاطر جمع دار وغبار ملال بر دل مبارک راه مده که او را بجزا وسزای خود خواهم رسانید سنستدرجهم
زود باشد که بگیریم ایشانرا درجه درجه وپایه پایه بامهال در معصیة وادامه صحة وازدیاد نعمة من حیث لا یعلمون
از آنجا که ایشان ندانند که این استدراج است یعنی هرگاه که خطایی کنند ما عطایی دهیم وایشان آن را نسبة فضل
خود را بر مؤمنان تفضیل دهند وپندارند که اعطای نعمة بر ایشان بجهة مزیة مرتبه وشأن ایشانست بر مومنان
وبجهة آن در طغیان بنهایة رسند پس بیکبار ایشانرا بورطه عذاب وچنگال عقاب گرفتار سازیم از ابی عبد الله
صلوات الله علیه مرویست که اذا احدث العبد ذنبا وجدد له نعمة فیدع الاستغفار فهو الاستدراج یعنی هرگاه

بنده گناهی کند ونعمتی جدید باو رسد واو در عقب آن استغفار نکند پس آن استدراج خواهد بود
وأملی لهم ومهلة دهیم ودراز کنیم آجال ایشانرا در دنیا یعنی با وجود صحت ونعمة عمر ایشانرا دراز کنیم وتعجیل در عقوبه
ایشان نکنیم تا مغرور شوند ودر طغیان وعصیان بنهایة رسند ان کیدی متین بدرستی که عقوبة من متین محکم است
که بهیچ جهه دفع نشود وگرفتن من سخت است که هیچ کس را طاقت آن نباشد تسمیه انعام بر سبیل استدراج بکید
جهة آنست که آن در صفة کید است ووصف آن بمتانه بجهة قوة اثر احسانست در تسبب برای هلاک پس از
روی توبیخ میفرماید که ام تسألهم آیا طلب میکنی ایشانرا یعنی از ایشان میطلبی اجرا مزدی بر دعوة وارشاد
وهدایة فهم پس ایشان من مغرم از غرامة وتاوان زدگی آن اجر مثقلون گران بار شده کانند وبدان سبب
روی از تو میگردانند وقبول ایمان نمیکنند وتصدیق وحی نمینمایند یعنی تو از ایشان مزد نمیخواهی پس چرا در
طلب هدایة وارشاد تقصیر میکنند ام عندهم الغیب یا نزدیک ایشان است لوح محفوظ که مغیبات در آنست فهم
یکتبون پس ایشان مینویسند از آنجا آنچه حکم میکنند از تسویه مومن وکافر وعدم احتیاج بهدایة تو وچون
هیچ کدام از این نیست وعدم اطاعة ایشان محض عناد وعصبیة جاهلیة است فاصبر پس شکیبا باش لحکم ربک
مر حکم آفریدگار خود در ایام امهال کافران وتاخیر نصرة تو وبتبلیغ وحی وتحمل آزار ایشان وگویند لام بمعنی اولی
یعنی صبر کن تا آنکه حکم کند خدای بنصرة اولیاء تو وقهر اعدای تو ولا تکن ومباش در استعمال عجله ابرامه ودر دلتنگی وشتاب
زدگی در بیرون رفتن از میان قوم بدون اذن ما کصاحب الحوت مانند خداوند ماهی یعنی یونس که صبر نکرد بر ایذاء
قوم وشتاب زدگی کرده از میان ایشان بیرون رفت وبدون سبب در شکم ماهی محبوس گشت مراد نه آنست که
نبوة بر یونس تحمیل بود وآن تاب آن نیاورده قذف آن نمود بلکه مراد عدم طاقت او بود بر صبر وشکیبایی بر
که خدای او را بآن مبتلا ساخت تا موجب مزید مثوبة وعلو درجه او باشد در آخرة واو طاقة آن نیاورده از
حق سبحانه طلب خلاصی کرد از آن پس حق سبحانه حبیب خود را امر میفرماید که ما چون رتبه ترا مراتب بلند تر داده‌ایم
یونس کرده‌ایم باید که صبر تو برقدر رتبه تو باشد نه مانند صبر یونس اذ نادی یاد کن آنگه چون بخواند پروردگار
خود را در شکم ماهی بکلمه طیبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وهو مکظوم وحال آنکه او
پر برآمده بود از خشم واندوه یعنی باید که تو در ضجرة ومغاضبه مثل یونس نباشی لولا ان تدارکه اگر نه آن

که دریافت او را نعمة من ربه رحمتی از جانب پروردگار خود باجابة دعا و تخلیص او از شکم ماهی لنبذ هر آینه
افکنده شدی بالعراء بصحرای خالی از آب و گیاه و در اینجا هلاک گشتی وهو مذموم در حالتی که او ملامت کرده
شده بودی و دور از رحمة و کرامة اما رحمة الهی و عنایة پادشاهی شامل حال او شده او را بساحل سلامت آورد
و در زیر شجره یقطین پرورش داد تا قوة گرفت و بحالة اول رسید حسن تدبیر فعل او را بجهة فصل ضم است فاجتبیه ربه
پس برگزید او را پروردگار او بنبوت و رسالة و القای وحی بوی فجعله پس گردانید او را من الصالحین از
شایستگان و فرمان برداران یعنی اسم وی را در سلک پیغمبران صالح نوشت و حکم بصلاح وی فرمود و القای وحی را
بوی مستمر گردانید و بسبب ترک اولی او را از آن محروم نساخت گویند که این آیه وقتی فرود آمد که حضرت رسالت
میخواست که بر ثقیف دعای بد کند حق سبحانه فرمود که صبر کن و آن دعا را در توقف دار که کار دعا بصبر نکو شود
و بیامن آن مقاصد دنیوی و اخروی حاصل گردد آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بحسد
و چشم بد شهرت داشتند اختیار کردند و بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر تو جمال سید عالم را آنا آسیب
چشم بد آفتی رسد و لوای ساحت عالم محو شود و بدچشمی این جماعة بعیتی بود که اگر یکی از ایشان اراده گوشت کردی
کنیز خود را گفتی که زنبیل بردار و همراه من بیا او بیامدی و هر جا شتری یا گاوی یا گوسفندی فربه دیدی
گفتی ما احسنها و ما رایت مثلها در حال بیفتادی و صاحبش بیامدی و او را بکشتی و وی را نصیبی دادی و مروتیت
که اگر ایشان اراده هلاک کسی داشتندی سه روز چیزی نخوردندی و بعد از آن نظر بر او انداختندی فی الحال
مردی و در میان ایشان مردی بود که بر هر که چشم افکندی از پا در آمدی یا مردی یا معلول گشتی و این مرد را
از خیمه بیرون نگذاشتندی و هرگاه که در خیمه لشکر شدی دامن خیمه برداشتندی تا او نظاره کردی القصه
ایشان بیامدند و برابر رسول صم بایستادند و آنحضرت تلاوة قرآن میفرمود و ایشان در او نگاه میکردند و
میگفتند ما افصحه و ما احسنه ما مانند این مرد ندیدیم در فصاحت و بلاغت و حسن صورت و سیرت حق سبحانه
حافظ حبیب خود شده او را از چشم زخم ایشان نگاه داشت و این آیه فرستاد که وان یکاد الذین کفروا ان
مخففه از مثقله است و تقدیر او اینکه و انه یکاد الذین و ایراد لام در خبر او دالست بران یعنی بدرستی که نزدیک بود
که آنانکه کافر شدند لیزلقونک که بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا بابصارهم بچشمهای خویش لما سمعوا

الذکر آنهنگام که شنیدند قرآنرا که میخواندی و یقولون و میگفتند با وجود این از غایة حیرت و تحیر در کار تو انه
لمجنون این مرد دیوانه است که خرق عادة از او صادر میشود یا جنی او را گرفته یعنی با او جنی است که او را تعلیم
میدهد و ما هو و حال آنکه نیست قرآن الا ذکر للعالمین مگر موعظه و پندی مر عالمیانرا یا نیست محمد مگر شرف
عالمیان یا مذکر احکام الهی برای ایشان و در بعضی دیگر روایة آمده که سرور صم در مسجد نشسته بود و قرآن میخواند
و آنجماعة بر در مسجد ایستاده انتظار میکشیدند تا آنحضرت از مسجد بیرون آید او را بچشمی آفتی رسانند جبرئیل
آمد و این آیه آورد و گفت یا رسول الله این آیه را تلاوة فرمای تا از چشم زخم ایشان ایمن باشی آنحضرت این
آیه را بخواند و از مسجد بیرون آمد چون چشم ایشان بر آنحضرت افتاد کور شدند و بر روی در افتادند و وی سلامت
از پیش ایشان بگذشت و از حسن بصری منقولست که ما دواء الاصابة بالعین الا ان یقرأ هذه الآیة دوای چشم بد زدگی
زخم نیست مگر خواندن این آیه و در خبر است که رسول صم فرمود ان العین لتدخل الجمل القدر و الرجل القبر یعنی
که چشم شتر را در دیگ در آرد و مرد را در قبر و اسماء بنت عمیس روایة کند که رسول را گفتم یا رسول الله فرزندان
جعفر را چشم زخم میرسد رقیه و افسونی برای ایشان بنویسم فرمود نعم فلو کان شیء یسبق القدر لسبقه العین
اگر چیزی سبقت بر قدر کردی و بر آن غالب شدی چشم زخم بودی و نیز از آنحضرت ماثور است که لا رقیة الا
من عین او حمة افسون نیست مگر از چشم زخم و حیوان نیش دار و در خبر آمده که رسول صم روزی در گورستان
بقیع میگذشت فرمود که بعد از سوگند اکثر اهل این گور بسبب چشم زخم اینجا خسبیده اند و دور نیست که این
از خصایص بعضی نفوس باشد و متکلمان را در این خلاف است ابو علی جبائی و ابو القاسم بلخی گفته اند که این رد
نیست و رمانی گفته که این ممتنع نیست و ممکن الوقوع است و جمیع مفسرین بر این اند و میان عالمیان معروف
و مجربست و علم الهدی قدس سره نیز تجویز این فرموده و کسانی که تجویز مینمایند تفسیر آیه بر این وجه میکنند که
نزدیک است کافران که از روی فرط عداوة و شدة بغض در تو نگاه میکنند بلغزانند قدم ترا بآن نظر و ترا بر زمین
زنند و هلاک کنند در وقتی که تلاوت میکنی یعنی سماع آن باعث شده حسد و بغض ایشان میشود و بجهة
تنفیر مردمان تحقیر تو کرده میگویند که او دیوانه است و میدانند که او اعقل ایشانست و بنابرین معنی قوله
لیزلقونک بابصارهم مثل نظر الیّ نظراً یکاد یصرعنی و یکاد یاکلنی است و مراد از آن آنست که اگر ممکن بودی

اورا که بان نظر مرا اکمل کردی یا ازبای درآوردی البته چنان میکردی والله اعلم واحکم بحقائق الامور سورة

الحاقة مکی است وعدد آیات آن پنجاه ویکیست بعد بصری وشامی وپنجاه ودوست نزد غیر ایشان ولختلاف

در دو آیه است الحاقة اول کوفیست وکتابیه بشماله حجازی ابو امامه از ابی بن کعب روایه کند که هر که سورة الحاقه

تلاوة کند خدای تعالی روز قیامه حساب اورا آسان کند ودر روایه دیگر آمده که هر که یازده آیه از اول این سوره

بخواند خدای تعالی اورا از فتنه دجال نگه دارد واگر تمام بخواند در روز قیامه این سوره نوری گردد وازسر

تا قدم او فرا گیرد وجابر بن جعفی از ابی جعفر صلوات الله علیه روایه کند که سوره الحاقه را بسیار قراءه کنید که

آن در فرایض ونوافل موجب تمامیت ایمان است بخدا ورسول وقاری آن هرگز ایمان از او مسلوب نشود تا آنکه

بعد املاقاة کند یعنی در جنان رضوان مرتبه بلند ودرجه ارجمند برسد وبدانکه چون خدای تعالی در

سورة القلم ذکر حدیث قیامه کرده وبیان وعید کفار افتتاح این سوره نیز بذکر قیامه واحوال اهل دوزخ

کرد وفرمود که بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة ساعتی که حق است وقوع آن یا حالتی که سزاوار

رسیدن بآن یا شناخته گردد در او حقایق اشیا یا واقع شود در وحواق امور از حساب وثواب وعقاب

معنی اخیر اسناد مجازیست وبر هر تقدیر مبتدا است وخبر آن قوله ما الحاقة واصل آن ما هی است یعنی ساعت

یا حالت محقق الوقوع چیست آن ساعه یا حالت واستفهام برای تفخیم شان آن ساعه است وتعظیم هول آن ووضع ظاهر

در موضع مضمر بجهة آنست که آن اهولست برای آن وقوله وما ادراک نیز مبتدا وخبر است یعنی چه چیز دانا

گردانید ترا که ما الحاقة چه چیز است ساعتی که حق است وقوع آن یا واقع شود مکافات اعمال در آن یعنی کنه

آنرا نمیدانی چه آن اعظم از آنست که در آیه احدی بآن رسد مراد روز قیامه است وحاقه یکی از اسماء آنست

وبعد از ذکر تفخیم آن بیان حال مکذبان میکند بجهة تذکیر اهل مکه وتخویف ایشان از عاقبة تکذیب مکذبان

بقوله کذبت ثمود وعاد تکذیب کردند قبیله عاد وثمود بالقارعة بساعتی کوبنده یعنی روز قیامه که شکننده است

مردمانرا بافزاع واهوال واسمانرا بانشقاق وانفطار وزمین وجبال را بدک ونسف ونجوم را بطمس وانکدار

ووضع آن در موضع ضمیر الحاقة بجهة دلالة آنست بر معنی قرع در حاقه بجهة زیادتی وصف شدة آن

فاما ثمود پس اما قبیله ثمود که قوم صالح پیغمبر بودند علی نبینا وعلیه السلام فاهلکوا پس هلاک کردانیده شدند

بود

بالطاغیة بسبب طغیان وعدوان تکذیب وغیر آن واین مصدر است چون عافیه وعاقبه ومیتواند

که اسم فاعل باشد بحذف موصوف یعنی بجهة فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف واصحاب او که

ناقه را پی کردند یا بجادثه آن حد در گذشت که کسی مثل آن نشنیده بودند یعنی صیحه جبرئیل یا بجهة

بسبب تکذیب ایشان بقارعه واولی آنست که صفه باشد تا مطابق بود بقوله واما عاد واما قبیله عاد که

گروه هود بودند فاهلکوا پس هلاک کردانیده شدند بریح صرصر ببادی سخت سرد که بجهة فرط

برد اعضا را محترق میساخت یا باد شدید الصوت عاتیة از حد درگذشته یعنی سرباز زننده از فرمان

خازنان که قدرة ضبط آن نداشتند زهری از قبیصه بن ذویب نقل نموده وشهر بن حوشب نیز از ابن عباس

روایه کرده که سیدعالم فرموده که ذره از باد وقطره از آب فرستاده نمیشود بدنیا الا بوزن ومقدار معلوم مگر

بر قوم نوح وهود که آب وباد طغیان کردند وخزنه را تمکین ننمودند وبعد از آن هر دو آیه تلاوة فرمود که انا

لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة واما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة ودر روایه آمده که آن باد دبور بود که بر

ملائکه از ضبط آن عاجز گشتند ومیتواند بود که وصف آن بعتو عبارت باشد از شدة وافراط آن و

تقدیر حق سبحانه سخرها علیهم مسخر کرد آن باد را بر قوم عاد بقدرة کامله خود این استیناف است یا صفة

ریح وایراد آن بجهة نفی توهم آنکه از اتصالات فلکیه باشد حاصل که حق سبحانه آن باد بر ایشان مسلط گردانید

سبع لیال هفت شب وثمانیة ایام وهشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر

حسوما شبها وروزها متوالی یا شوم بر عادیان واین یا جمع حاسم است چون شکور وقعود یا مصدر است چون

شکور وکفور اگر جمع باشد معنی برین وجه است که شبها وروزهای نحس که حسم همه خیر واستیصال

جمیع برکه کرد یا متتابع در هبوب ریح در آن که یکساعه در این مدت ساکن نشد تا آنکه ایشانرا هلاک کرد

این تمثیل است بتتابع فعل حاسم در اعاده کی بر عضو وجع مرة بعد اخری تا آنکه وجع منحسم گردد یا قطع

کننده را بر ایشان که هیچکس از ایشان را باقی نگذاشت پس حسام بنا بر معنی جمع یا معنی محسماست یا متتابعات

الهبوب یا قاطعات واگر مصدر است یا منصوب بفعل مضمر است ای تحسم حسوما یعنی تستاصل استیصالا

یا بصفه ای ذات حسوم یا مفعول له ای سخرها علیهم للاستیصال واین ایام مذکوره را ایام عجوز خوانند

زیرا که درین هشت روز عجوزی از عاد در سردابه متواری شد و در روز هشتم باد او را منتزع ساخت و هلاک
کردانید و بعضی دیگر آنرا ایام عجز خوانند زیرا که آن باد در هشت روز آخر شتا واقع شد و عجز شتی بمعنی احر آنست
واسمای این روزها برین ترتیب است صِنّ و صِنَّبْر و وَبْر و مُطْفِئُ الجمر و مُکْفِئُ الظَّعْن و آمِر و مؤتمر و مُعَلِّل
فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر بودی فِيهَا در آن ایام یا در آن اماکن صَرْعَى در حالتی که
افتاده بودند مرده و هلاک گشته كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درخت خرما اند
خَاوِيَةٍ میان تهی و پوسیده که باد بر و خورد و بیفتد و تانیث آن باعتبار رجوع آنست بمعنی نخل چه آن آم
جنس است و بسیاری از آن جمع است یا بنا بر رعایة فواصل و گفته اند خاویه بمعنی ساقطه است یعنی درختان بر زمین
افتاده و در روایة آمده که طول قامت ایشان دوازده گز بوده و بجهة آن حق سبحانه تشبیه اینها بنخیل کرده
فَهَلْ تَرَى لَهُمْ پس آیا میبینی مر ایشان را مِنْ بَاقِيَةٍ هیچ نفسی باقی مانده یا هیچ بقیه و میتواند بود که مصدر
باشد یعنی هیچ بقایی مانند طاغیه که بمعنی طغیان است و استفهام بر سبیل انکار است یعنی همه مستاصل شدند
و یکی از ایشان باقی نماند وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش از او بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دیههای
مؤتفکه و منقلبه بر اهل خود که قریهای اهل لوط بود بِالْخَاطِئَةِ بخطا و گناه کاری یعنی بشرک آوردند که اعظم
خطایاست و مع ذلک مرتکب معاصی دیگر نیز شدند و این نیز مصدر است چون عاقبه یا صفة محذوف یعنی بالافعال
ذات الخطایا بالنفس الخاطیه فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار خود را و گویند
رسول بمعنی رساله است یعنی نگرویدند و تصدیق نکردند بفرستادن خدای پیغمبر او را و اول اظهر است فَأَخَذَهُمْ
پس بگرفت خدای ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتنی که افزون بود در شدت بر گرفتن امم دیگر یعنی عذاب ایشان سختتر از
عذاب امم دیگر بود بجهة زیادتی قبح اعمال ایشان إِنَّا بدرستی که ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ آنهنگام که طغیان کرد آب
و از حد معتاد در گذشت تا بحدی که از بالای کوههای جهان بتجاوز کرد یا از فرمان خزنه سر باز زد در وقت
طوفان حَمَلْنَاكُمْ برداشتیم شما را که در اصلاب ایشان بودید پس ایشان را حملنا کم برحملنا هم بجهة غرض امتنانست
بر اولاد چه نجات آبا سبب ولادة اولاد است حاصل که برداشتیم ایشان را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه
نوح علی نبینا و علیه السلم لِنَجْعَلَهَا تا بگردانیم آن فعله را که نجاة مومنانست و اغراق کافران لَكُمْ تَذْكِرَةً پندی و

الحاقة ٢٧٢

عبرتی و یادبودی در دلالت بر قدرة و حکمة صانع و کمال قهر و رحمة او وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ و تا نگاه دارد این پند را حفظ
گوش نگاه دارنده که نفع گیرد بانچه شنود یعنی گوشی که از شان آن باشد نگه داشتن آنچیزی که واجب است
آن تذکیر و اشاعه آن و تفکر در آن و عمل بموجب آن و ایراد اذن بصورة توحید و تنکیر ایذانست بر قلة وعاة
نوع مردمان و قلة واعی در میان ایشان و دلالة بر آنکه اذن واحد هرگاه داعی اوامر و نواهی الهی باشد سواد
اعظم خواهد بود نزد او سبحانه بر وجهی که ما سوی آن کالمعدم باشد و اگرچه بکثرت ما سوی همه اسمانی و زمینی
پر شده باشد حاصل که حق سبحانه میفرماید که حالاتی که بر قوم نوح اجرا کردیم از رستگاری و گرفتاری از آن
آنست که خلق را تنبیه شود بر آنکه ما قادریم و قاهر و دلیل باشد بر رحمت و رافة و قهر و غضب ما و هر گوش که از شان
او باشد که حفظ وقایع و حوادث و حالات کند آنرا یاد گیرد و فراموش نکند و تفکر در آن نماید و بعمل خیر اقدام
کند و از مناهی و قبایح باز آید و بدانکه ابو الحسن علی الواحدی که یکی از اهل سنت است و از مشاهیر ایشان در تفسیر
خود که مسماست باسباب النزول آورده است که این آیه در شان عالیشان امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه نزول یافته و روایه کرده باسناد خود از امیر المومنین که آن سرور اولیا فرمود که روزی شنید انبیا
مرا در بر خود کشید و صَمَّنِی الی صدری و مرا بر سینه خود منضم ساخت و فرمود که ای علی خدای مرا امر کرده است
که ترا نزدیک خود خوانم و از خود دور نگردانم و ترا تعلیم کنم و هرچه بر تو خوانم تو آنرا بشنوی و یاد گیری و فراموش
نکنی و ثعلبی که یکی از اکابر اهل سنت است در تفسیر خود روایة کرده از بریده اسلمی که حضرت رسالة ص فرمود
که یا علی أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أُدْنِيَكَ وَلَا أُقْصِيَكَ وَأَنْ أُعَلِّمَكَ وَتَعِيَ وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَسْمَعَ وَتَعِيَ فنزلت هذه الآیه
وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیا آورده از زر بن جبیش که این آیه در شان علی بن
ابی طالب نزول یافته و نیز ثعلبی در تفسیر خود روایه کرده از عبد الله بن الحسن که او فرموده قال رسول الله ص
لما نزلت وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ قلت اللهم اجعلها اذن علی فما سمع شیئا بعدها الا حفظه و صاحب کشاف
نیز آورده که عن النبی ص انه قال لعلی عند نزول هذه الآیه سالت الله ان یجعلها اذنک یا علی قال علی فما نسیت
شیئا بعد و ما کان لی ان انسی و طبرسی در تفسیر خود آورده که ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله بن علی الرازی کتابتی
جن نوشت بامضمون که حدثنی الشیخ السعید ابو جعفر محمد بن الحسین بن علی الطوسی و الرئیس ابو الجوائز الحسن

بن علی بن محمد الکاتب والشیخ ابو عبد الله الحسن بن احمد بن حبیب الفارسی قال الواحدی ثنا ابو بکر محمد بن احمد بن
محمد المفید الجرجانی بها قال سمعت اباعمرو عثمان بن الخطاب المعمّر المعروف بابی الدنیا الاشج قال سمعت علی بن ابی طالب
ع یقول لما نزلت وتعیها اذن واعیة قال النبی ص سالت الله عز وجل ان یجعلها اذنک یا علی وطبرسی نیز باسناد
خود از مکحول روایة کند که لما نزلت هذه الآیه قال النبی ص اللهم اجعلها اذن علی ثم قال ع فما سمعت من رسول الله
ص فنسیته حاصل مضمون این دو آیه وسایر دو آیات وارده در این آیه آنست که چون این آیه نزول یافت حضرت
ص از آفریدگار عالم درخواست فرمود که خداوندا گوش برادرم علی بن ابی طالب را واعی ساز چنانکه هرچه بشنود
یاد گیرد و هرگز فراموش نکند پس دعای سرور در حق امیر المؤمنین مستجاب شد و هرچه از سرور ص فرا میگرفت هرگز فرا
نمیکرد و نسیان در ذات مبارک او مدخلی نداشت و این فضیلتیست که در امیر المؤمنین موجود است و در غیر او
از اصحاب مفقود و چون او سبحانه مبالغه فرمود در باب تهویل قیامة و ذکر مکذبان آن بجهة تفخیم شان آن
و تنبیه بر تحقق آن باز رشته کلام را بشرح احوال قیامت کشید فرمود فاذا نفخ فی الصور پس چون دمیده شود
در صور نفخة واحدة یک دمیدن اسناد فعل بمصدر بجهة تقیید آنست بوحدت پس فایده زاید بر مدلول
فعل داشته باشد و حسن تذکیر فعل بجهة فصل جار و مجرور است میان او و فاعل و مراد بنفخه نفخه صعقه است
که آن نفخه اولی است و نزد مقاتل و کلبی مراد نفخه ثانیه است حاصل که چون اسرافیل بفرمان ملک جلیل نفخ صور کند
وحملت الارض والجبال و برداشته شود زمین و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله
یا بادهای سخت فدکتا پس درهم شکسته شوند همه زمین و کوه دکة واحدة یک شکستنی یعنی همه زمین
و همه کوهها یکبار درهم شکنند و خورد و مرد کردند تا مانند گرد در هوا ناپدید شود و گویند معنی آنست که
منبسط شوند زمین و کوه ببسطه واحده و تمام آن هموار شود که هیچ نشیب و فراز در آن نباشد مانند ادیم
ممدود چه دک سبب تسویه است و از اینجاست که گفته اند ناقة دکاء و ارض دکاء یعنی ناقه که سنام او مرتفع نباشد
و مساوی ظهر او باشد و زمینی که متسع و مستوی باشد و دکان از آن مشتق است بجهة استواء آن فیومئذ
پس آن روز وقعت الواقعة واقع شود ساعت واقع شونده یعنی حادث گردد قیامت وانشقت السماء و بشکافد آسمان
از طرف مجره فهی یومئذ پس آسمان در آن روز واهیة سست و ضعیف بود چون پشم رنگین شده پس از قوة
ددهم

واستواری آن والملک علی ارجائها و فرشتگان برکنارهای آسمان باشند یعنی چون آسمان که اماکن ملائکه است
شکافته شود ایشان بر اطراف و نواحی آن مجتمع شوند ایثار ملک بر ملائکه بجهة آنست که ملک اعم از ملائکه است زیرا
که بداهة عقل حاکم است بر آنکه ما من ملک الا وهو شاهد اعم است از ما من ملائکه و بیضاوی گفته که میتواند بود
که این کلام تمثیلی باشد برای خرابی آسمان بخرابی بنیان و اجتماع اهل آن بر اطراف و حوالی آن و اگر بر ان ظاهر
خود باشد میشاید که هلاک ملائکه در عقب آن باشد و گویند معنی آنست که ملائکه نزد انشقاق آسمان
باطراف آسمان آیند تا چون امر الهی در رسد درباره مؤمن و کافر بلا تاخیر بآن قیام نمایند ویحمل
و بردارند عرش پروردگار تو فوقهم بر بالای ملائکه که بر ارجای آسمان باشند یومئذ ثمانیة در آن روز
هشت فرشته میتواند بود که ضمیر فوقهم راجع بثمانیه باشد زیرا که آن در قوه تقدیم است پس معنی آنست که
عرش خدای را بردارند هشت فرشته بر بالای سر خود و مرویست که حاملان عرش امروز چهار اند و چون
قیامت واقع شود حق سبحانه چهار فرشته دیگر را بمدد ایشان فرستد و عظمت و جسامت ایشان بر وجهی است ست
که مقر پایهای ایشان در زیر طبقه هفتمین است و عرش بر زیر سرهای ایشان و ایشان سر در پیش افکنده
بتسبیح و تهلیل الهی مشغول باشند و در خبر آمده که بعضی از ایشان بر صورة انسان اند و برخی بر صورة اسد
و جماعتی بر هیئت ثور و گروهی بر شکل نسر و هر یک از حق سبحانه روزی حیوانی میطلبند که متمثل بصورت است
و از علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما روایتست که حق سبحانه قبل از خلق عرش هیچ چیز نیافرید
مگر نور و قلم و هوا پس ایجاد عرش فرمود از انوار متلونه نوری سبز بود که سبزی همه چیزها از اوست
و نوری سرخ که سرخی همه چیز از اوست و نوری زرد که زردی همه اشیا از اوست و نوری سفید که سفیدی
و روشنایی روز از اوست و بعد از آن هفتاد هزار طبقه بیافرید هر طبقه مملو از فرشتگان که همه
تسبیح و تهلیل وی میکنند باوازهای مختلف که اگر آوازهای ایشان بزمین رسیدی کوهها و بادیه
پاره شدی و دریاها بزمین فرو رفتی و از شهر بن حوشب منقولست که چهار فرشته میگویند که
سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد
علی حلمک بعد علمک و از حسن روایتست که خدای داناتر است از آنکه حاملان عرش هشت اند یا هشت هزار

وضحاک گفته مراد هشت صنف ملایکه اند که عدد ایشانرا نداند مگر خدای و در معالم التنزیل آورده که در روز
قیامة حمله عرش هشت باشند همه بر صورة بزکوهی از سمهای ایشان تا زانوها مسافه آن مقدار بود که از آسمان
تا آسمان دیگر و بروایتی دیگر مقدار مسافة هفتاد ساله راه و صاحب کشاف گفته که میتواند بود که مراد هشت روح
باشد که اعظم از ملایکه اند با خلق دیگر از مخلوقات چه او سبحانه قادر است بر افریدن مخلوقات مختلفه
و بیضاوی آورده که میشاید این تمثیل باشد برای عظمت عرش همچنانکه از احوال سلاطین مشاهد میشود در روزی که
بر مردمان بیرون می آیند برای قضای عام و بنا برین قوله یومئذ تعرضون تشبیه محاسبه باشد بعرض کردن
سلطان عساکر خود را تا احوال ایشانرا معلوم کند و معنی کلام اینست که دران روز عرض کرده شوید بر خدای
تعالی برای محاسبه و مسایله و این عرض اگرچه بعد از نفخه ثانیه باشد لکن چون یوم اسم زمانیست که وسعة
آن دارد که دران واقع شود نفختین و صعقه و نشور و حساب و ادخال اهل جنت بجنت و اهل نار بنار پس
صحیح باشد که ظرف همه باشد و از ابن مسعود و قتاده مرویست که در روز عرصات سه عرضات باشد دو عرضه
اعتذار و احتجاج و توبیخ باشد و در عرضه ثالثه نشر کتب باشد که فاید آن ابست داست گیرد و هالک بدست چپ
لا تخفی پنهان نماند بر خدای منکم از کردار و گفتار شما خافیة هیچ سریره و پوشیدگی و این نیز مصدر است
چون عافیه یا آنکه صفة باشد یعنی هیچ نفسی پوشیده یا هیچ فعله و کرداری که از خدا پنهان باشد یعنی خدای
بر خفایای شما مطلع است و غرض از عرض و حساب نه برای اطلاع او سبحانه است بلکه برای اظهار عدل است
و افشای احوال بر ایشان کما قال الله تعالی یوم تبلی السرائر و بعد از ذکر عرض بر طریق اجمال بیان تفصیل آن میفرماید
بقوله فاما من اوتی پس اما آنکسی که داده شود کتابه نوشته عمل او بیمینه بدست راست او فیقول
پس گوید از روی سرور و خوشحالی مر اهل قیامة را که هاؤم بگیرید نامه مرا و بیایید اقرؤا کتابیه
بخوانید کتاب کردار مرا که در او هیچ عملی نیست که من از اظهار آن شرم داشته باشم و منفعل و خجل زده باشم
بدانکه هاؤم اسم فعل است و آن در موضع خذوا مستعمل است و گاهست که بجای تعالوا نیز استعمال میکنند
چنانکه انفا گذشت و واحد آن هاست تقول ها یا رجل و هاو یا امرأة و هاؤما یا رجلان و هاؤما یا امرأتان
و هاؤم یا رجال و هاؤن یا نسوة و مفعول آن محذوفست و تقدیر اینکه هاؤم کتابی و حذف آن بجهة دلالة

ثابتست بران و نظیر اینست قوله تعالی اتونی افرغ علیه قطرا و کتابیه مفعول اقرؤا است نه هاؤم زیرا که او اقرب
عاملین است و دیگر آنکه اگر مفعول هاؤم میبود میبایست که اقرؤه باشد زیرا که در جایی که اضمار ممکن است اولی
آنست که ضمیر بیارند نه اسم ظاهر و نیز دکوفیان مفعول هاؤم است و اول که قول بصریانست اولی و ارجح است چنانکه
دانسته شد و ها در آن برای سکتست و مانند اینست حسابیه و مالیه و سلطانیه که بعد ازین مذکور خواهد
و لهذا اکثر قرا نزد وصل حذف این هاات میکنند در تبیان آورده که این کتاب غیر کتاب اعمالست و مضمون نوشته
آن همین بشارتست بجنه چه کتاب حفظه میان بنده و خداوندست و کسی آنرا نه بیند و نخواند و روایتی دیگر بعد از این
مذکور خواهد شد مؤید اینست حاصل که صاحب آن کتاب بر سبیل اعجاب با اهل حساب گوید انی ظننت بدرستی که
من دانستم بیقین در دنیا انی ملاق آنکه من ملاقات کننده ام و بیننده حسابیه حساب خود را یعنی دانستم که
حساب خواهند کرد و برای آن مستعد و مهیا شدم بارتکاب مامورات و اجتناب از منهیات بدانکه ظن در کلام
بمعنی استیقانست چه گاهست که استعمال آن در موضع یقین میکنند کما قال صاحب الصحاح الظن معروف وقد یوضع
موضع العلم و در کشاف مذکور است که اجرای ظن در مجرای علم بجهة آنست که ظن غالب قایم مقام علم است در علامات
و احکام یقال اظن ظنا کالیقین ان الامر کیت وکیت و بیضاوی آورده که شاید تعبیر یقین بظن بجهة اشعار باشد
بآنکه هو اجس نفسانی که از خطرات باشد که علوم نظریه ازو منفک نباشد غالبا قادح اعتقاد
فهو پس آنکس فی عیشة راضیة در زندگانی باشد پسندیده این از قبیل نسبت شی است بفعل
ذات رضا یعنی عیشی منسوب بخوشی و پسندیدگی چون لابن و تامر که بمعنی ذو لبن و ذو تمر است یا اسناد
فعل بعیشه بر سبیل مجاز باشد چه فعل حقیقه مر صاحب عیش راست پس مراد عیشه مرضیه باشد و گویند
که معنی اینست که عیشی صافی و خالص از کدورات و مقرون بتعظیم و اجلال نزد ملک متعال فی جنة عالیة
در بهشتی که بلند است مکان آن زیرا که آن در آسمانست یا مرتفع است درجات و ابنیه و اشجار آن قطوفها
دانیة میوهای آن که آن چیده شود نزدیکست بقایم و قاعد و مصطجع براء بن عازب از پیغمبر روایت کند که
یتناول الرجل من الثمر و هو نایم یعنی مرد مومن در حالتی که خسپیده باشد میوه بهشت را چیند و تناول
کند و گویند مراد بدنو ثمر نزدیک شدن آنست بر سیدن یعنی چون بهشتی میوه از ان بچیند در ساعت یکی دیگر

در موضع آن بدین آید و رسیده شود و عطای بن یسار از سلمان روایة کند که رسول صم فرمود لا یدخل الجنة
احدکم الا بجواز بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله لفلان ابن فلان ادخلوه جنة عالیة قطوفها دانیة
یعنی هیچ کس از شما بهشت نرود مگر بجوازی که مضمونش این باشد که بنام خدای بسیار بخشنده بسیار آمرزنده
این کتابیست از خدای بفلان پسر فلان در آرید او را به بهشت بلند مرتبه که میوهای آن نزدیک باشد باو بر وجهی
که نشسته و افتاده و خسپیده تواند آنرا بچیند پس رضوان اهل بهشت را گوید کلوا بخورید از میوها
واشربوا و بیاشامید از شربتها هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده و میتواند بود که منصوب بصفة مصدریه
باشد و تقدیر اینکه هنیئم هنیئا یعنی گوارنده باد شما را گوارندگی که اصلا موجب اذیه نباشد و احتیاج نیفکند
باخراج فضلات آن از غایط و بول و غیر آن و در روایة آمده که مومن چون طعام و شراب بهشت تناول کند
در بدن او عرقی گردد خوشبوتر از مسک و لطیف تر از عنبر و از بدن او بیرون آید حاصل که ملائکه ایشانرا گویند
بطیب نفس که از این طعام و شراب بنوشید بما اسلفتم بسبب آنچه از پیش فرستادید از اعمال صالحه فی الایام
الخالیة در روزهای گذشته یعنی در دنیا و از مجاهد منقولست که مراد بایام خالیه ایام روزه است که شکمهای
خالی اند در آن روزها از طعام و شراب یعنی بخورید و بیاشامید بدل آنچه در دنیا امساک کردید از اکل و شرب
ابتغاء لوجه الله مرویست که سید صم فرمود که یقول الله تعالی یا اولیائی طال ما نظرت الیکم فی الدنیا وقد قلصت
شفاهکم من الاشربة وغارت اعینکم وخمصت بطونکم فکونوا الیوم فی نعیمکم وکلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام
الخالیة یعنی حق سبحانه خطاب کند در بهشت که ای دوستان من در دنیا بسیار شما را دیدم که لبهای شما از
تشنگی برهم چسبیده بود و چشمهای شما بگو فرو رفته و شکمهای شما باریک و لاغر شده از غایة گرسنگی پس امروز
مزه الحال در نعیم بهشت باشید و اطعمه و اشربه انرا بخورید و بیاشامید بعوض آن گرسنگی و تشنگی که در
دنیا کشیدید فاما من اوتی کتابه و اما آنکه داده شود نوشته کردار او بشماله بدست چپ او و او
بدیهای خود را به بیند و بر قبح اعمال خود واقف شود فیقول پس گوید از روی ندامت یا لیتنی ای کاشکی
داده نشدی یعنی بمن ندادندی کتابیه نامه اعمال مرا و آنرا ندیدمی تا بر ملا بر این فضیحه و رسوائی نکشیدمی
ولم ادر و کاشکی ندانستمی امروز ما حسابیه که چیست حساب من چه آنرا غیر از شدت و صعوبة حاصلی دیگر

نیست و ثمره دیگر بران مترتب نمیشود یا لیتها ای کاش موته که بان در دنیا مرده بودم کانت القاضیة بودی
حکم نماینده بفنای ابدی یا قطع کننده امر من تا هرگز زنده نشدمی و این حاله ندیدمی یا کاش این حاله بودی موته
حکم کننده بر فنای من چه شناعة و حرارت این حاله بمراتب بیشتر از مرارت موت است و شدة آن یا کاش حیوة دنیا
موته قاطعه بودی یعنی هرگز از عدم بوجود نیامدی پس بر سبیل تحسر گوید ما اغنی عنی نساخت یعنی دفع
نکرد از من عذاب را مالیه مال من و گویند که ما لیه موصول و صله است یعنی آنچه مرا بود در دنیا از اموال
کثیره و تبع و خدم و حشم دافع عذاب من نشد و میتواند بود که ما اغنی استفهام باشد بر طریق انکار و منصوب
المحل بر مفعول له ای ای شیء اغنی عنی مالیه یعنی چه چیز را دفع کرد از من مال من هلک عنی نابود شد
و گم گشت از من سلطانیه تسلط و فرمان گذاری من بر مردمان و فقیر و ذلیل و خوار و بیمقدار گشتم یا معدوم
گشت از من حجتی که بزعم خود در دنیی چنگ در آن زده بودم و بران اعتماد نموده از ابن عباس مرویست که
این آیة در باره اسود بن عبد الاسد نازل شد و نزد بعضی دیگر در شان ابوجهل و بر هر تقدیر این تاسف و تحسر
فایده ندهد و خطاب بزبانیه دوزخ رسد که خذوه بگیرید او را فغلوه پس غل کنید او را یعنی دست یا پای او را
بر گردن او ببندید در خبر است که چون خدای تعالی گوید که بگیرید او را و بر هم بندید یک صد هزار زبانیه بیایند و بر
بگیرند و در او آویزند و وی در دست ایشان پاره پاره شود پس حق تعالی او را یکبار دیگر بیافریند و ایشان او را گرو بند
یعنی که بر فوق او را بگیرید و غل کنید ثم الجحیم صلوه پس در آتش بزرگ در آورید او را تقدیم مفعول جهة حصر است
میفکنید او را مگر در آتش بزرگ بسبب کیفیة و کمیة زیرا که متعظم بود بر مردمان و متکبر بر ایشان ثم فی
سلسلة پس انگاه در زنجیری از آتش ذرعها که گز آن سبعون ذراعا هفتاد گز است فاسلکوه پس در آرید
او را در آن یعنی انرا محکم بر جسد او بپیچید تا هیچ حرکة نتواند کرد تقدیم فی سلسلة همچو تقدیم جحیم است در دلالة
کردن بر اختصاص و اهتمام بذکر انواع آنچه بآن معذب شود و ایراد ثم بجهة بیان تفاوت عذاب تا نسبت از عذاب
اول در شدت و فظاعة از نوف بکالی منقولست که سید صم فرمود که مراد بذراع ذراع فرشتگانست که هر ذراعی
هفتاد باع است و هر باعی ابعد از مسافتی که میان کوفه و مکه است و این حدیث را در مسجد کوفه نقل کرده و بعضی
اسناد این حدیث بقتاده میکنند و از کعب الاحبار مرویست که اگر همه آهن که در دنیاست جمع کنند وزن آن بحلقه

زنجیر نیست و اگر حلقهٔ از آن بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد از سوید بن نجیح روایت است که همهٔ اهل
دوزخ در ین سلسله باشند و ابن عباس رحمة الله فرموده که زبانیه سلسله را از زیر او در آرند و به بینی
او کشند و در دهن وی کنند و از جشمش بیرون آرند و در کشاف آورده که مراد بسبعون ذراعاً وصف سلسله
بطول کما قال الله تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة که مراد مرات کثیره است نه عدد معین و مقرر است که هر چند
سلسله اطول باشد عقوبة آن اشد خواهد بود و بعد از ذکر انواع تعذیب تعلیل آن مینماید بر طریق استیناف
که ابلغ است از ایراد لام علة بقوله **إِنَّهُ كَانَ** کویا کسی کفته که بجهت ادراکه مستحق است بآن عذاب شدید حق
سبحانه جواب داده که بدرستی و راستی که او بود در دنیا **لَا يُؤْمِنُ** که ایمان نمی آورد **بِاللَّهِ الْعَظِيمِ** خدای بزرکوار
ذکر عظیم جهة اشعار است بر آنکه مستحق عظمه و بزرکواری اوست نه غیر او و کسی که تعظیم کند البته مستوجب این
عقوبة باشد **وَلَا يَحُضُّ** و تحریص نمیکرد مردمان را **عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ** بر خوردنی درویش یعنی بر طعام دادن
ایشان با وجه جای بذل طعام خود یا مراد اعطای زکوة مفروضه و حقوق واجبه است و کویند معنی آیت
که منع نفس خود میکرد و خود را بر این نمیداشت که بذل طعام کند با هل استحقاق و صاحب کشاف آورده که در اینکلام
دو دلیل قویست بر عظیم جرم در حرمان مسکین یکی آنکه از امعطوف ساخته بر کفر و قرین آن کردانیده دوم ذکر
حض فرموده در مقام فعل تا معلوم شود که عذاب تارک حض هر کاه باین مثابه باشد پس حال تارک فعل چکونه خواهد
بود و تخصیص امرین بذکر بجهة آنست که اقبح عقاید کفر است بوحدانیت الهی و اشنع رذایل بخل و قساوه قلب و آیه
دالست بر مکلف بودن مشرکان باصول و فروع ایمان مرویست که ابی درداء زن خود را تحریص میکرد بر
تکثیر مرق برای مساکین و میکفت خلعنا نصف السلسلة بالایمان افلا نخلع نصفها الآخر بالاطعام حاصل که
حق سبحانه میفرماید که آن کافر منکر در این روز مغلول و مسلسل باشد و باتش سوزان معذب کردد **فَلَيْسَ**
لَهُ الْيَوْمَ پس نیست مر او را **هَاهُنَا حَمِيمٌ** اینجا خویشی که حمایة او کند **وَلَا طَعَامٌ** و نیست خوردنی او را
إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مکر از غساله دوزخیان یعنی زردابه و چرک و خون که از اعضای دوزخیان میرود
لَا يَأْكُلُهُ نمیخورند او را **إِلَّا الْخَاطِئُونَ** مکر کناه کاران که از روی تعمد مرتکب خطیه شوند یا از راه
راست تجاوز نمایند مراد مشرکانند چه آن مشتق است از خطی الرجل واتعمد الذنب یا از تخطی الرجل از الحق

یعنی غسلین

475

یعنی غسلین را نخورند مکر کسانی که در کذشته باشند از حد و خدا و فرق میان مخطی و خاطی آنست که مخطی
کاهست که خطا میکند بدون تعمد و خاطی مذنب متعمد نیست که جایز باشد از صراط مستقیم و تجاوز از آن بدانکه
بعضی مفسران کفته اند که اهل دوزخ بر چند طبقه باشند بعضی طعام ایشان غسلین باشد و طعام جماعتی
زقوم و کروهی دیکر ضریع زیرا که حق سبحانه در موضعی دیکر فرموده که لیس لهم طعام الا من ضریع که اکر چنین نباشد
لازم آید که هر دو آیه منافی یکدیکر باشند و بعضی دیکر کفته اند که میتواند بود که ضریع و غسلین یک طعام باشند
که بدو عبارت تعبیر یافته باشد و جماعتی دیکر کفته اند که تقدیر آیه اینست که لیس لهم طعام الا من ضریع و لا
الا من غسلین کما قال الشاعر علفتها تبناً و ماءً بارداً که بمعنی علفتها تبناً و سقیتها ماءً بارداً است یا اینکه تقدیر
چنین باشد که لیس لهم طعام الا من غسلین و ما شاکله پس منافاة نداشته باشد با آیه لیس لهم طعام الا من ضریع و آیات
الزقوم طعام الاثیم و اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار بعد از آن بجهة تاکید قول مذکور میفرماید که **فَلَا أُقْسِمُ** پس سوکند
نمیخورم بجهة ظهور امر و استغنای آن از تحقیق ساختن و اثبات نمودن آن بقسم یا اینکه لا مزیده باشد برای تاکید
قسم یعنی البته سوکند میخورم یا اینکه لا از برای رد منکران باشد و اقسم جمله مستانفه یعنی نه چنان است که کافران
معاند میکویند که قرآن بافته و ساخته محمد است سوکند میخورم **بِمَا تُبْصِرُونَ** بانچه میبینید از مشهودات
وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و بانچه نمیبینید از مغیبات این اقسام است بجمیع اشیا زیرا که هیچ چیز از موجودات از این
دو قسم بیرون نیست کانه قال لا اقسم بالخالق و جمیع المخلوقات و کویند مراد بما تبصرون هر چیزیست که در روی
زمین است و ما لا تبصرون هر چیزی که در زیر زمین است یا مراد اجسام است و ارواح یا انس و جن یا کعبه و
بیت المعمور یا بر و بحر یا تبلیغ محمد و نزول جبرئیل بر او یا انوار نبوة و انوار ولایت یا نعم ظاهره و باطنه و از امام
صادق صلوات الله علیه و آله مرویست که فرمود حق سبحانه در این آیه میفرماید که سوکند میخورم بانچه می بینید
از نعم من بر خلقان و بانچه نمی بینید از نیکی من با دوستان که **إِنَّهُ** بدرستی که قرآن **لَقَوْلُ رَسُولٍ**
كَرِيمٍ هر اینه کفتار رسولیست بزرکوار نزد حق یعنی بر وجه رسالت از جانب حضرة عزة با کلام تکلم میکنند
و بر بندکان میخواند نکه خود میسازد و بر خدا نسبت میدهد و آن رسول محمد است صلعم و کویند مراد جبرئیل
علیه السلام یعنی قرآن قول جبرئیل است که از جانب خدا بر محمد میخواند و قول اول اظهر است زیرا که مقصود اثبات رسالت

انحفره است ونفی شاعریه وکاهنیه ازاو حیث قال وَمَا هُوَ ونیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ سخن شاعر یعنی کلام مقفی وموزون
چنانچه ابوجهل واتباع او میگویند قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکی تصدیق میکنند این را نصب قلیلا بر مصدریة است
وما زایده بجهة مبالغه در قلة تصدیق ای تصدقون تصدیقا قلیلا یعنی تصدیق نمیکنند مگر تصدیقی بغایة
اندک بجهة فرط وطغیان ومراد عدم تصدیق است زیرا که قلة در معنی عدم است وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ونیست
قرآن سخن کسی که از جن اخبار کند بمغیبات چنانچه عتبة بن ابی معیط وتوابع او میگویند قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
اندکی متذکر میشوید باین وتفکر مینمایید در این اعراب این نیز بر طریق مذکور است ای تذکرون تذکرا قلیلا
یعنی یاد نمیکنند مگر یاد کردنی در نهایة قلة مراد عدم تذکر است وبجهة اینست که این امر بر شما ملتبس شده و
از شعر وکهانة امتیاز نمیکنید ذکر ایمان با نفی شاعریه وتذکر با کاهنیه بجهة آنست که عدم مشابهة قرآن
بشعر امریست که منکر آن نمیشود مگر معاند چه بدیهه عقل حاکم است که قرآن مقفی وموزون نیست بخلاف
آن بکهانه که آن موقوفست بر تذکر احوال رسول ومعانی قرآن که منافی طریقه کهانه است ومعانی اقوال
کاهنان تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده شده است بمحمد ص مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان بتوسط
جبرئیل وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا واگر افترا کند محمد وبدروغ بربندد بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ بعضی سخنان را چنانچه
زعم شماست لَأَخَذْنَا مِنْهُ هر آینه بگیریم از او بِالْيَمِينِ دست راست او ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ پس ببریم از او
الْوَتِينَ رگ دل را که متصلست بگردن یعنی دست راست او را بگیریم ورگ گردن او را از پس قطع کنیم
این تصویر اهلاک اوست با قطع آنچه ملوک میکنند بکسی که بر او خشم میگیرند وغضب مینمایند واعتنا بکس
که قتال را امر مینمایند تا دست راست او را میگیرد وشمشیر در مواجهة او از غلاف بیرون میکنند وگردن
او را از پیش میزنند تا نگاه کردن او بآن شمشیر موجب زیادتی عقوبة او باشد وصاحب کشاف آورده
که تقول افتعال قول است یعنی ساختن سخن چه در افترا تکلفی وتصنعی هست از جانب مفتعل وتسمیه اقوال
منقوله باقاویل بجهة تحقیر وتصغیر آنست گویا جمع افعوله است که از قول مشتق باشد چون اعاجیب و
اضاحیک که جمع اعجوبه واضحوکه است ومعنی کلام آنست که اگر محمد قولی را بما نسبت دهد که ما آنرا نگفته
ایم او را بقتل رسانیم مانند ملوک که از روی سخط وانتقام تعجیل میکنند در کشتن کسی که افترا بر ایشان کرده

تخصیص

وتخصیص اخذ بیمین بجهة آنست که قتال اگر اراده میکنند که شمشیر در پس گردن زند دست چپ مقتول را میگیرد
واگر میخواهد که در پیش روی او شمشیر زیر حلق او زند که اشد وافظع است بجهة نگریستن او در آن دست راست
او را میگیرد ومعنی لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ لاخذنا بیمینه است همچنانکه لقطعنا منه الوتین که بمعنی لقطعنا
وتینه است وگویند که معنی آنست که اول دست راست او را از او جدا سازیم بجهة اذلال واخزا او وبعد از
آن بکشیم ونزد بعضی یمین بمعنی قوة است یعنی او را بقوة وقدرة خود بگیریم وهلاک کنیم یا آنکه قوه وتوانائی
او را از او اخذ کنیم واو را بقتل رسانیم فَمَا مِنْكُمْ پس نیست از شما مِنْ أَحَدٍ هیچکس یعنی نیستید همه شما
عَنْهُ از قتل او حَاجِزِينَ منع کنندگان ما یا از آن مقتول بازدارندگان قیل این صفة احد است زیرا که
احد بجهة آنکه در سیاق نفی واقع شده عام است وشامل جمیع افراد وخطاب راجع بجمیع مردمان است
وَإِنَّهُ وبدرستی که قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آینه پندیست لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران را چه ایشانند که بآن منتفع
میشوند نه غیر ایشان وَإِنَّا لَنَعْلَمُ وبدرستی که ما میدانیم أَنَّ مِنْكُمْ آنکه بعضی از شما ای مردمان مُكَذِّبِينَ
تکذیب کنندگانید مر قرآن را پس ما ایشان را بر آن تکذیب جزا وسزا خواهیم داد وگویند که ضمیر منکم مخصوص
باهل اسلام است یعنی ما میدانیم که بعضی از شما کافر گردید واز دین اسلام مرتد شوید وَإِنَّهُ وبدرستی که قرآن
لَحَسْرَةٌ هر آینه سبب حسرتست عَلَى الْكَافِرِينَ مر ناگروندگان را وقتی که ثواب کسانی که بآن ایمان آورده باشند
مشاهده کنند یا آنکه تکذیب سبب حسرة ایشان است در آن روز وَإِنَّهُ وبتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْيَقِينِ هر آینه
درست وراستست بیگمان یعنی محض یقین است که هیچ ریبی وشکی نیست در آنکه آن از نزد خدای نازل
شده در طبرسی آورده که حق همان یقین است واضافه آن بنفس بجهة اختلاف لفظ است نه معنی وصاحب
کشاف چنین تفسیر کرده که ان القرآن لَلْيَقِينُ حَقُّ الْيَقِينِ کقولک هو العالم حق العالم وجد العالم والمعنی
لعین الیقین ومحض الیقین فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار خود که بزرگ است یعنی
تنزیه نمای او را از صفات ناسزا ونالایق که از جمله افتراهای او باشد بتقول واو را ثنا وستایش نمای با
کن شکرانه آنچه بطریق وحی بتو نازل میسازد از قرآن وعیاشی از امام علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله
علیهما منقولست که حضرت رسالت پناه ص فرمود من قال سبحان الله العظیم وبحمده من غیر تعجب کتب الله

بحمده

له مائة الف حسنة ومحا عنه ثلثة آلاف سيئة ورفع له ثلث آلاف درجه هر كه بگويد سبحان الله العظيم و
بدون تعجب بلكه بقصد تسبيح وتنزيه او سبحانه حق تعالى صد هزار حسنه از براى او بنويسد وسه هزار سيئه از او
محو نمايد وسه هزار درجه از براى او بردارد جلت عظمته وكثرت نعمائه سورة المعارج مكى است الا آيه والذين
في اموالهم حق معلوم كه نزد حسن مدنى است وعدد آيات آن چهل وچهار است نزد غير شامى وچهل وسه نزد شامى
واختلاف در آيه خمسين الف سنة است كه آن غير شامى است ابى بن كعب از پيغمبر صلعم روايه كند كه هر كه سوره سال سائل
بخواند حق سبحانه ثواب كسانى كه نماز بپاى دارند وحج گذارند وروزه دارند وزكوة دهند ومراعات امانة كنند
در نامه اعمال او ثبت فرمايد وجابر از ابى جعفر صلوات الله عليه وآله نقل كرده كه هر كه بر قراءة سال سائل مداومة
نمايد حق سبحانه در روز قيامة از گناهان او نپرسد واو را در بهشت همنشين محمد وآل محمد گرداند بدانكه چون حق
سبحانه ختم سوره الحاقة نمود بوعيد مشركان افتتاح اين سوره بمثل آن كرده فرمود بسم الله الرحمن الرحيم
آورده اند كه نضر بن حارث بن كلده كه از جمله مكذبان قرآن ومعاندان سيد الزمان بود در مسجد الحرام بر پاى
خواست واز روى استهزاء وسخريه گفت خدايا اگر محمد بر حق است وآنچه ميگويد از نزد تست پس تو سنگى بر ما
ببار يا ما را بعذاب اليم مبتلا كن حق سبحانه اين آيه فرستاد كه سأل سائل درخواست خواهنده بعذاب
واقع عذابى فرود آينده كه ثابت است للكافرين بر كافران كه آن قتل بدر است در دنيا يا قهر آن وعذاب
اليم در آنجهان مرويست كه تير آمد بر هدف سينه خودش رسيده در روز بدر او را بصبر هلاك ساختند وبعضى
اسير كردند وطعام وشراب بوى ندادند تا هر دو جان بمالكان دوزخ سپردند واز اسيران بدر هيچكس را هلاك نساختند
مگر او را وعقبة بن معيط را وگويند كه اين سائل ابو جهل بود كه گفت فاسقط علينا كسفا وقولى ديگر آنست كه سائل
حضرت رسالت بود صلعم كه استعجال عذاب كرد واز حق سبحانه درخواست تا بر كافران واقع شود واز قتاده
مرويست كه سائلى بر وجه تعنت از پيغمبر صلعم سؤال كرد كه عذاب خداى بر چه كس نازل شود وبكه واقع گردد حق
سبحانه اين آيه فرستاد وبنا برين وجه ذكر باء بجهة آنست كه سال متضمن عنى واهتم است وقوله للكافرين خبر مبتدا
محذوف اى هو للكافرين وبنا بر وجه اول ذكر باء بجهة تضمين دعاست در سؤال كانه قال دعا داع بعذاب وقوله
للكافرين متصل بعذاب كه صفت آن باشد يا متعلق بفعل يعنى دعا للكافرين وبعذاب يا بواقع اى بعذاب نازل

لاجلهم صاحب طرائف آورده كه اخبرنا السيد ابو الحمد قال حدثنا الحاكم ابو القاسم الحسكانى قال حدثنا ابو عبد الله
الشيرازى قال اخبرنا ابو بكر الجرجانى قال حدثنا ابو احمد البصرى قال حدثنى محمد بن سهل قال حدثنا زيد بن اسمعيل
مولى الانصار قال حدثنا محمد بن ايوب الواسطى قال حدثنا سفيان بن عيينه عن جعفر بن محمد الصادق عن ابائه عليهم السلام
قال لما نصب رسول الله صلعم عليا يوم غدير خم وقال من كنت مولاه فعلى مولاه طار ذلك في البلاد فقدم على النبى صلعم النعمن
بن الحارث الفهرى فقال امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله وامرتنا بالجهاد والحج والصلوة
والصوم والزكوة فقبلناها ثم لم ترض حتى نصبت هذا الغلام فقلت من كنت مولاه فعلى مولاه فهذا شىء منك او امر من
عند الله قال والله الذى لا اله الا هو ان هذا من الله فولى النعمن بن الحارث وهو يقول اللهم ان كان هذا
هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فرماه بحجر على راسه فقتله وبروايتى ديگر فرماه
بحجر فسقط على هامته وخرج من دبره فانزل الله سأل سائل بعذاب واقع واين روايه ثعلبى نيز باسانيد خود
نقل كرده ومضمون روايه مذكوره آنست كه ابو الحمد باسانيد مذكوره بما اخبار نمود كه سفيان بن عيينه از امام جعفر
صادق روايه كرد كه آنحضرت از آباء كرام خود نقل فرمود كه چون پيغمبر صلعم در روز غدير خم امير المومنين را منصب خلافة
داد واو را قائم مقام خود گردانيد ودر حق او فرمود كه هر كه من مولاى ام باو وصاحب تصرف در امور اويم على مولاى
اوست وصاحب تصرف در امور او واين حكايت در اطراف عالم منتشر شد واين قصه در ميان مردمان مشهور گشت حارث
بن نعمان فهرى بر ناقه نشست ومتوجه مدينه شد تا در اين باب بحضرت رسالت پناه مجادله نمايد ومناقشه كند و
چون بمجلس آنحضرت در آمد ودر آن دم انجمن از مهاجر وانصار مشحون بود گفت يا محمد تو ما را بكلمه شهادت دلالة كردى
از تو قبول كرديم وبقيام صلوات خمس دعوت نمودى اجابة تو نموديم وبزكوة وصوم وحج وجهاد ترغيب كردى فرمان
تو برديم وبهر چه اشارة تو واقع شد مخالفة تو نورزيديم با اين همه از ما راضى وخشنود نشدى تا آنكه دست ابن برادر
گرفتى وگفتى من كنت مولاه فهذا على مولاه وامر نمودى كه بعد از من اقتدا باو كنيد وتابع او شويد اين كار بمجرد راى
تو بود واز پيش خود على را بر گزيدى وبر مردمان حاكم ساختى يا اين با امر خدا كردى حضرت فرمود بخدايى كه
بجز او پروردگار ديگر نيست كه آنچه من درباره على بن ابى طالب گفتم ودر حق او بجاى آوردم وبخلقان رسانيدم
با امر خدا بود وبانديشه وتدبير من نبود نعمان چون اين سخنان از آن سرور دين بشنيد روى خود را از آن

اسلام بگردانید و برخواست و گفت بار خدایا انچه محمد میگوید در حق علی بن ابی طالب اگر درست و راست است و بامر تست
بر ما سنگ باران یا مارا بعذاب دردناک گرفتار گردان وچون آن ملعون این دعا کرد وعذاب الیم از قهار عظیم در خواست
سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر او خورد و از دبرش بیرون رفت و در ساعت این آیه نزول یافت سال سایل بعذاب واقع
للکافرین یعنی درخواست خواهنده که تمانست عذابی را که فرود آینده است بر اهل کفر و عناد لیس له نیست مر آن
عذاب را دافع دفع کننده و بازدارنده من الله از خدای این جار و مجرور متعلق است بواقع یعنی عذابی واقع شونده
از نزد خدای یا بدافع یعنی نیست او را دفع کننده از جانب خدا چه مراد الله محقق الوقوع است و بهیچ چیز مدفوع نگردد ذی
المعارج خدایی که خداوند درجهای بلند است یعنی غرفهای ارجمند در بهشت که برای انبیا و اولیای خود مهیا
کرده یا خداوند مصاعدی که از برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده یا مدارجی که اهل ایمان در آن ترقی میکنند در
سلوک خود یا مراتب رفیعه فرشتگان یا طبقات آسمان که ملایکه در آن عروج میکنند کما قال تعرج الملائکة بالا میروند فرشتگان
والروح وجبرئیل افراد این بذکر بجهت تمیز اوست از ملایکه بمزیت فضل و مکانت وگویند که روح جماعتی از مخلوق الهیند
که اعظم از ملایکه اند و حفظه ایشان همچنانکه ملایکه حفظه آدمیانند و بر هر تقدیر ملایکه و روح عروج میکنند و صعود
مینمایند الیه بسوی عرش خدا که مهبط اوامر الهی است فی یوم در روزی که کان مقداره هست اندازه آن خمسین
الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیی بیضاوی آورده که تعرج الملائکة الخ استیناف است از برای بیان ارتفاع
معارج و نزد بعضی بعد آن در علو و ارتفاع بر سبیل تمثیل و تخییل یعنی آن معارج بر وجهی است که اگر تقدیر قطع آن
توان کرد در زمانی هر اینه در زمانی خواهد بود که مقدار باشد به پنجاه هزار سال و نزد بعضی معنی آنست که اگر یکی از
بنی آدم سیر کند از اسفل زمین تا بآن معارج که ملایکه در یک روز میروند او بمقدار پنجاه هزار سال تواند رفت و نزد
بعضی دیگر مراد بیوم روز قیامة است یعنی ملایکه و روح عروج کنند بعرش خدا در روزی که باشد مقدار آن همچو
مقدار پنجاه هزار سال نه آنکه مراد آنست که ما بین اسفل عالم تا باعلای شرف عرش مقدار پنجاه هزار سال است زیرا
که ما بین مرکز ارض و مقعر سماء دنیی مقدار پانصد ساله راهست و ثخن هر یک از آسمان هفت گانه و کرسی و عرش
نیز چنین است و مراد بآیه کریمه فی یوم کان مقداره الف سنة زمان عروج بنی آدم است از ارض تا محدب سماء دنیا
بودی در عرض پنجاه هزار سال تمام شدی و از ابی عبد الله صلوات الله علیه مرویست که اگر متولی حساب غیر خدا

انتهی کلامه و گویند مراد بانمقدار مقدار
موقف خلقانست در روز قیامة برای حساب
و فصل قضا یعنی اگر آن حساب در دنیا

میبود

میبود پنجاه هزار سال میشد ولیکن خدای در یکساعت حساب خلقان کند و در روایتی دیگر بنیم ساعت و نیز از آنحضرت ماثور است
که این روز هنوز بنصف نرسیده باشد که اهل جنت به بهشت در آیند و اهل دوزخ بدوزخ و نزد بعضی دیگر از
مفسران معنی آنست که مقدار اول نزول ملایکه بدنیا برای اعلام امر و نهی و قضای الهی بخلقان تا آخر عروج ایشان
باسمان که روز قیامة باشد مقدار پنجاه هزار سال باشد پس بنابراین مقدار زمان دنیا پنجاه هزار سال باشد اما
غیر از خدای نمیداند که چند از آن گذشته و چند باقی مانده و بعضی دیگر گفته اند که مراد آنست که در عرصه گاه
قیامة پنجاه موقف باشد که در هر موقفی حق سبحانه هزار سال خلایق را باز دارد و از ابن عباس مرویست که مراد
شدت روز قیامة است و سختی آن بر کافران بمرتبه که ایشان پندارند که این روز بر ایشان اینمقدار است و ابو سعید
خدری گفته که یکی بحضرت رسالت ص گفت که یا رسول الله ما اطول هذا الیوم چه روزی دراز خواهد بود این روز
فرمود که والذی نفس محمد بیده انه لیخفف علی المؤمن حتی یکون اخف علیه من صلوة مکتوبة یصلیها فی الدنیا
یعنی بخدایی که جان محمد بید قدرت اوست که این روز را سبک گرداند بر مؤمن تا آنکه سبک تر باشد بر او از نماز فریضه
که در دنیا گزارده باشد و از ابراهیم تیمی نقل کرده اند که مقدار آن روز بر مؤمن چندان باشد که میان نماز پیشین
و پسین و بنابر آنکه مراد روز قیامت باشد فی یوم صله واقع خواهد بود و معنی آنکه سوال کرد سوال کننده بعذابی
که واقع شود در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد و حاصل که حق سبحانه حبیب خود را امر میفرماید که
عذابی که برای اهل تکذیب مقرر است مرتفع نمیشود و البته بر ایشان واقع میشود فاصبر پس شکیبایی کن
بر تکذیب منکران صبرا جمیلا شکیبایی نیکو یعنی بی شایبه قلق و جزع و شکایت و استعمال صاحب کشاف
آورده که این متعلق است بسال زیرا که سوال عذاب بر وجه استهزا بود و تکذیب وحی و یا بر سبیل تعنت
و آن موجب تضجر آنحضرت بود و یا آنحضرت بر طریق ضجرت و استبطاء نصرت درخواستن عذاب فرمود پس معنی آنست
که ای محمد صبر کن و دلتنگ مباش از تکذیب مکذبان و استهزا یا تعنت ایشان یا تعجیل مکن در وقوع عذاب بر ایشان
که عنقریب بر ایشان واقع خواهد شد و هر یک از ایشان بمکافات عمل خود خواهند رسید و بنکال الهی
و نکال گرفتار خواهند شد انهم بدرستی که آن کافران مکذب یرونه میبینند عذاب را یا روز قیامة را
که فی یوم متعلق بواقع باشد بعیدا دور از امکان رؤیه بمعنی ظن است یعنی مظنه ایشان چنانست که آن وجود

نخواهد گرفت وواقع نخواهد شد واین کلام مثل انست که در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال
مینماید وَنَرَاهُ ونمی بینیم انرا قَرِيبًا نزدیک بامکان یعنی ممکن الوقوع ودیدن اینجا بمعنی علم است یعنی ما عالمیم بوقوع او
دانا بتحقق حصول ان وقوله يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ منصوبست بقریبا یعنی ممکن الوقوع است ان عذاب
یا قیامت در روزی که گردد آسمان كَالْمُهْلِ مانند نقره گداخته یا منصوب باضمار تقع بجهة دلالت واقع بر
یا تقدیر این باشد که کان کیة کیت یوم تکون السماء کالمهل یا انکه بدل فی یوم باشد که هی که ان متعلق بواقع
باشد حاصل که ان عذاب یا قیامت واقع گردد در روزی که آسمان در تلون چون نقره گداخته باشد
یا مانند دردی زیت یا مثل مس گداخته یا مشابه بقطر قطران یعنی آسمان در انروز هکدا زد وَتَكُونُ
الْجِبَالُ وگردد کوهها كَالْعِهْنِ مانند پشم رنگارنگ زیرا که جبال مختلفة الالوانست کالقال ومن الجبال
جدد بیض وحمر مختلف الوانها وغرابیب سود پس هرگاه ریزه ریزه گردد وچون گرد بر هوا رود مانند عهن
منفوش گردد که باد انرا بر هوا برده باشد وازحسن مرویست که کوهها اول پشتهای ریگ شوند وبعد از ان
مانند عهن منفوش وبعد از ان چون هبا منثور وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ونپرسیده نشود هیچ خویشی از خویشی
یعنی ازو طلب خویشی نکند واو را نگویند که این حمیمک خویش تو کجاست یا انکه احوال خویش را ازاو استفسار نکنند
زیرا که نزدیک که حاضر باشند ویکدیگر را ببینند وحالات خود را مشاهده کنند پس احتیاج بطلب وسؤال
نباشد وبعضی از بکر روایت کرده اند که وی یسال بصیغه معلوم خوانده یعنی نپرسد هیچ خویشی احوال خویش خود
وبا او تکلم نکند بجهة انکه هریک بکار خود درمانده باشند وبامر خود مشغول وبمسائله یکدیگر نپردازند وقوله
يُبَصَّرُونَهُمْ کلام مستانفست گوئیا چون حق سبحانه فرموده که ولا یسال حمیم حمیما کسی گفته که شاید عدم سؤال بجهة
عدم مشاهده باشد حق تعالی فرموده که بینا کرده شده باشند خویشان بخویشان یعنی هرکسی خویش خود را شناسد
وباحوال او بینا بوده اند که هریک بجهة عمل مشغول بوده اند ولکن بجهة تشاغل ایشان بخود از تساؤل متمکن نباشند
نه انکه عدم تساؤل بجهة خفای ایشان باشد از یکدیگر وجمعیة ضمیر فاعل ومفعول در یبصرونهم باعتبار عموم
هریک از حمیمین است یا انکه این جمله فعلیه صفت حمیما باشد ای حمیما مبصرین معرفین ایاهم ونزد بعضی معنی لا
یسال حمیم حمیما انست که پرسیده نشود هیچ خویشی از گناه خویش چه هریک را از گرد او سؤال کنند نه از گرد ا

غیر یا هیچ

غیر یا هیچ طلب خویش خود نکند وازو درخواست نکند تا وزر او را بردارد واو را سبک بار سازد زیرا که همه از
یکدیگر مایوس باشند ونظیر اینست قوله تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری یا انکه عدم سؤال بجهة ان باشد که
یکدیگر را بعلامات شناسند کافران بسواد وجوه وزرقه عیون ومومنان بنضارت لون وبیاض وجوه واز ابن عباس
نقل است که اینکه خویشان یکدیگر را شناسند دریکساعت باشد وبعد از ان هیچ کس یکدیگر را نداند همه
از هم گریزند وازقتاده روایت کرده اند که در قیامت اعداء مومن را وشاد آید وعذاب ایشان را مومن نمایند تا او
فرحناک وخوشحال گردد وبا ایشان شماتت پیدا کند وگویند رؤسای کفار را باتباع ایشان نمایند تا از ایشان تبرا
کنند وبعضی ضمیر اوله را راجع بملائکه میدارند یعنی اهل تکلیف بفرشتگان نمایند تا جماعتی را بدوزخ کشند بجهة
قبح اعمال وبرخی را ببهشت برند بسبب حسن افعال وقوله يَوَدُّ الْمُجْرِمُ حالست از احد ضمیرین مذکورین یا استیناف
وایراد ان بجهة دلالتست بر اشتغال هریک بنفس خود یعنی دران حال دوست دارد وآرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي
اگر فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین
خلقان بودند بنزد وی تا ایشان عذاب کشند ووی خلاصی یابد از ان وَصَاحِبَتِهِ وفدا دهد زن خود را که یار وهم
دار ومونس وغمخوار او بوده وَأَخِيهِ وبرادر خود را که هم پشت ومددکار او بوده وَفَصِيلَتِهِ وعشیره وخویشان نزدیک
خود را که از ایشان مفصول گشته وبوجود آمده باشد الَّتِي تُؤْوِيهِ ان عشیره که جای داده باشند او را و
دینی از نزد خود یعنی پناه گاه وی بوده باشند یا باو منضم بوده باشد بر نسب وَمَنْ فِي الْأَرْضِ ودوست
دارد که فدا دهد هر که در زمین است جَمِيعًا همه ایشان را یعنی خواهد که همه خلایق را از اقارب واجانب فدای
ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را ان فدای دادن این عطفست بر یفتدی وایراد ثم بجهة استبعادست در انجا فدا
ایشان او را وعدم ترتب نجات بران ولهذا قال ردا علیه كَلَّا نه چنانست که این فدا او را نجات دهد
وازعذاب برهاند إِنَّهَا بدرستی که آتش دوزخ که مجرم ازاو فدا دهد وفایده ندهد لَظَى زبانه ایست
خالص که هیچ چیز باو مخلوط نباشد تا موجب کسر شدت حرارت ان شود عدم ذکر مرجع ضمیر بجهة دلالت
عذابست بران ومیتواند بود که ضمیر مبهم باشد وخبر مفسر ان یعنی انچیزی که از او فدای دهند زبانه خالص است
از آتش یا ضمیر قصه ولظی مبتدا وخبر ان قوله نَزَّاعَةً یعنی شان وقصه اینست که زبانه خالص کشنده است لِلشَّوَى

عباس

مردست و پای مشرکانرا یا پوست سرایشانرا بشدت احراق و بنا بر معنی اول خبر بعد از خبر است و در کشاف آورده کە لظی علم جهنم است یا درکه ثانیه از منقول از اللظی کە معروف بلوم است بمعنی اللهب و یا اسم جنس است لهب و نزاعة صیغه مبالغه است یعنی بسیار نزع کننده اعضا از جای خود و میتواند بود کە رفع نزاعة بر تهویل باشد ای هی نزاعة یا آنکه صفه لظی باشد کاهی کە علم نباشد و حفص بنصب خوانده کە حال موکده یا منتقله بر تقدیر انها متلظیه نزاعة یا منصوب باشد بر اختصاص تهویل و شوی بمعنی اطراف است یا جمع شواة کە بمعنی جلد راس است حاصل معنی آنست کە زبانه آتش خالص کە بسبب فرط سوختن بر کندن باشد پوست سر یا سر او نزع نماید گوشت آنرا از استخوان و ماثور است کە هرگاه کە پوست و گوشت را از استخوان بربایند فی الحال پوست و گوشت دیگر بران رویانیده شود و باز آتش آنرا نزع نماید و ابد الابدین بر این منوال باشد این آنست کە حق تعالی فرموده کە کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب بعد از آن بیان میکند بقوله تَدْعُوا میخواند آتش یعنی جذب میکند و حاضر میکرداند در نزد خود بر جبر و قهر پاه لا کن میکرداند کقولهم دعاه الله اذا اهلکه یا زبانه آتش و در معالم التنزیل از شعبی روایت کرده کە آتش بقدرت کامله ربانی کویا شود مانند گویا شدن جوارح و تکلم بنحو موسی و بزبان فصیح بنام و لقب بخواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را کە پشت کرده بر حق وَتَوَلَّى و روی کردانیده از فرمان معبود مطلق وَجَمَعَ و کرد کرده مال دنیی را بدون ملاحظه حلال و حرام فَأَوْعَى پس در وعاء نهاده یعنی تحفظ یعنی در ظرفی کرده و نکاه داشته و حقوق واجبه ازو نداده و بجهة کثرت حرص بر جمع آن و طول الامل و تشاغل بآن از دین حق باز مانده مرویست کە عبد الله سلیم سر کیسه را نبستی پیوسته آنرا نامی بود و نا محفوظ داشتی و بر او کفتند کە چرا چنین میکنی کفت میترسم کە اکر محفوظ آن مشغول شوم در آیه جمع فاوعی داخل کردم پس حق سبحانه بیان شدت محبت انسان بر جمع مال کرده میفرماید کە إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی کە آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوعًا بسیار حریص بر جمع اموال و سریع المنع از اداء حقوق مفروضه آن و بی صبر و سریع الجزع در بلیات و مصایب و این ماخوذ است از ناقة هلواع ای سریعة السیر از مقاتل منقولست کە هلوع جانوریست در پس کوه قاف کە هر روز هفت صحرا از کیاه خالی میکرداند یعنی همه را بخورد پس آنرا میخورد و آب هفت دریا را می آشامد و در کرما و سرما صبر ننماید و همه شب

در اندیشه است کە فردا چه خواهد خوردن پس حق سبحانه آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی بدین دابه تشبیه کرده و از حضرت رسالت صلعم مرویست کە شر ما فی الرجل شح هالع و جبن خالع بدترین آنچه در مرد بود بخلی است کە او را از دادن باز دارد و بددلی کە دل او را از جای برکند و احمد بن یحیی روایت کند کە محمد بن عبد الله بن طاهر از من پرسید کە تفسیر هلوع چیست کفتم هیچ تفسیری ابین و اوضح از تفسیری نیست کە حق سبحانه فرموده و هو قوله إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را چیزی بد مانند فقر و مرض جَزُوعًا بسیار جزع نماید و فریاد کند وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد او را نیکی مثل توانگری و صحت مَنُوعًا منع کننده نفس خود را از طاعت و انفاق مال در راه حضرت عزت اذا اول ظرف جزوعا است و اذا دوم ظرف منوعا و این اوصاف ثلثه احوال مقدره اند نه محققه یعنی انسان بجهة رسوخ جزع و منع در وی بمرتبه ایست کە کوییا برین مجبول است و آن از صفات امور خلقیه و غیر اختیاریه اوست مثل قوله تعالی خلق الانسان من عجل و دلیل برین آنست کە انسان در بطن و مهد متصف باین دو صفه نیست و دیکر آنکه این صفات ذمیمه است و حق سبحانه فاعل ذم نیست و دلیل دیکر بران استثناء مومنین است از آن فی قوله إِلَّا الْمُصَلِّينَ یعنی جمیع آدمیان باین دو صفه متصف اند مکر نمازکذارندکان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَى صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَائِمُونَ مداومت کنندکانند و مواظبه نمایندکان در اوقات آن کە هیچ شغلی از اشتغال از آن باز نمانند و عن النبی صلعم افضل العمل ادومه و ان قل و فرق میان مداومه نماز و محافظه آن کە بعد ازین مذکور خواهد شد آنست کە دوام راجع بنفس صلوتست و محافظه باحوال آن از اقامة ارکان و شروط در آن و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله منقولست کە این آیه در نوافل است و آیه والذین هم فی صلوتهم یحافظون در فرایض و واجبات و در روایتی دیکر آمده کە الذین هم علی صلوتهم دائمون کسانی اند کە در حالت نماز ساکن باشند و روی خود را از سمت قبله منحرف نسازند یعنی بجهة التفات ننمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیست دانسته شده یعنی معین چون زکوة مقرره و تصدقات موظفه لِلسَّائِلِ برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُومِ و برای محتاج ناخواهنده کە بسبب عدم سوال مردمان پندارند کە او غنی است و بجهة این او را محروم سازند از عطا اموال مرویست از ابی عبد الله صلوات الله علیه الحق المعلوم لیس من الزکوة و هو الشی الذی یخرجه من لک ان شئت

کل جمعه وان شئت کل یوم لکل ذی نسل فضله حق معلوم از زکوة نیست بلکه این چیزیست که تو انرا از مال خود
اخراج کنی و بعد از ان بمشیت خود در روز جمعه یا هر روز انرا بطریق تبرع باهل ان رسانی و نیز از انحضرت روایت
کرده اند ان تصل القرابة و تعطی من حرمک و تصدق علی من عاداک حق معلوم آنست که خویشان و محارم خود
را صله و عطیه بدهی و بدشمنان خود تصدق کنی والذین یصدقون و انانکه تصدیق نمایند بیوم الدین بوقوع
روز جزا و شبهه نیست در انکه علامت تصدیق بان ارتکاب بطاعت والذین هم و انانکه ایشان من عذاب
ربهم از عذاب پروردکار خود مشفقون ترسانند بر انکه مبادا بر نفس ایشان واقع شود و نشان خوف ان
اجتناب از معصیت وکویند خوف ایشان بجهة عدم قبول حسنات باشد و مواخذه بر سیئات ان عذاب
ربهم بدرستی که عذاب پروردکار ایشان غیر مامون ایمن کرده شده است یعنی از وقوع ان ایمن نمیتوان شد
بر انکه بر عصات واقع شود این جمله معترضه است برای بیان انکه سزاوار نیست هیچ احدیرا که از عذاب
الهی و عتاب پادشاهی ایمن شود و اکرچه در طاعت بجد نهایت رسیده باشد بلکه متردد باشد میان
خوف و رجا والذین هم و انانکه ایشان لفروجهم مر فرجهای خود را حافظون نکاه دارندکانند از مناکح بر هر
وجهی و سببی که باشد الا علی ازواجهم مکر بر زنان خود او ما ملکت یا بانانکه مالک شده باشند ایمانهم دستهای ی
ایشان یعنی کنیزان که بملک یمین در تحت تصرف خود در آورده باشند فانهم پس بدرستی که ایشان غیر
ملومین ملامت کرده نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فمن ابتغی پس هر که طلب کند
منکحی را وراء ذلک غیر از انچه کفته شد از اباحه مناکح برای فروج فاولئک پس ان کروه هم العادون ایشانند
درکذرندکان از حدود خدا و بیرون روندکان از اباحه انچه حق سبحانه مقرر فرموده و وطی بهایم نیز درین اعتداء
داخل است والذین و انانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را وعهدهم و پیمانهای خویش را راعون رعایت
کنندکانند خواه امانه حق باشد که ان ایمان است و ادای مفروضه و خواه امانه خلق که ان ودایع است
و غیر ان و عهود نیز خواه با خالق باشد و خواه با مخلوق چه امانه کذاردن و بعهد وفا کردن و انکار و
اخفاء ان ننمودن از جمله واجبات متحتم است والذین و انانکه ایشان بشهاداتهم بکواهی خود قائمون
قیام نمایندکانند و ادا کنندکان ان در انچه علم بان داشته باشند از حقوق خدا و بندکان و بعضی شهاداتهم دائمون

بخوانند

بخوانند بصیغه جمع جهة اختلاف انواع آن از سهل روایه کرده اند که مراد باقامه شهادة اقرار است بکلمتین شهادتین
و اکرچه شهادة از جمله امانات است اما تخصیص بذکر آن فرموده بجهة ابانه فضل آنست زیرا که در اقامه آن احیای
حقوق است و تصحیح آن و در اخفای آن تضییع و ابطال ان والذین هم و انانکه ایشان علی صلاتهم بر نماز خود یحافظون
محافظت میکنند یعنی باداء و شرایط و ارکان آن قیام مینمایند ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این ایات دلیل فضل
و شرف این عبادتست بر سایر عبادات بدنیه و مالیه و تکریر صلوة و عدم اکتفا بجزو و عاطفه جهة مبالغه است
در مدح محمد بن فضیل از ابی الحسن صلوات الله علیه روایه کرده که حافظان صلوة شیعیان ما اند که در هر شبانروزی
به پنجاه و یک رکعة نماز اقدام نمایند و حفظ آن کنند و زراره از ابی جعفر علیه الصلاة والسلم روایه کرده که
مراد فرایض یومیه است هر که انرا در وقت خود بکذارد و غیر انرا بران اختیار نکند حق سبحانه بسبب آن
برات از برای وی بنویسد باین مضمون که هرکز اورا عذاب نکند و هر که انرا در غیر وقت بکذارد و غیر انرا بران
اختیار نماید اکر خواهد اورا بیامرزد و اکر خواهد اورا عذاب کند اولئک آن کروه که بدین صفات مذکوره
موصوف اند فی جنات در بوستانهای مملو از اشجار که آن روضات جنانست مکرمون کرامی کرده شده
کان اند و مکرم و معزز نزد حضرت عزة اورده اند که بعد از نزول این ایات مشرکان کرداکرد حضرت رسالت صلی حلقه
زدند و استهزا کنان کفتند اکر اصحاب محمد طمع دارند بوستانهای عقبی را ما نیز طمع داریم که پیش از ایشان
یابیم زیرا که در دنیا افضل از ایشانیم از حیثیت اموال و خدم و حشم ایه امد که فما للذین کفروا پس چیست و
چه بوده است مر انانرا که نکرویده اند و از این صفتها که مذکور شد بیبهره اند قبلک مهطعین در حالتی
که بسوی تو شتابندکان اند و کردن دراز کنندکان بسوی تو و نکرندکان بنظر دشمنی عن الیمین از جانب
راست و عن الشمال و از جانب چپ عزین جماعات متفرقه اند و کروه کروه حلقه زدکان این جمع عزه است
که اصل آن عزوه است مشتق از عزو و معنی نسبت کویا هر فرقه معتزی است بغیر اعتزاء فرقه دیکر بلکه
کرده اند و بدانکه ما مرفوع المحل است بابتدائیه و جمله موصوله خبر آن و عاید محذوف که ان فیه است و قبلک
در موضع حالست از ضمیر کفروا یا از مجرور بتقدیر فما لهم ثابتین قبلک و مهطعین حال است از ضمیر قبلک و
میتواند بود که قبلک ظرف مجرور باشد یا ظرف مهطعین و عن الیمین و عن الشمال متعلق باو و عزین حال

وحال انکه عارف باشد بحق آن حرمت

بعد از حال یا آنکه متعلق به عزین و در روایة آمده که مستهزیان پنج رهط بودند که گرد اگرد حضرة حلقه زده و استهزا
و سخریه بقرآن میکردند پس حق سبحانه انکار قول ایشان کرده فرمود أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ هر مردی
از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود. با مومنان جَنَّةَ نَعِيمٍ در بوستان با نعمة یعنی مشرکان از ادعیه آنست
که بدون ایمان و طاعت در روضات جنة داخل شوند كَلَّا نه اینچنین است و هرگز کافر را در بهشت راهی
نباشد پس تعلیل عدم دخول کفار بجنة مینماید بقوله إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ
از آنچه میدانند یعنی از نطفه پلید که آنرا بهیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر بوسیله ایمان و طاعة
استکمال نیابد و باخلاق ملکیه از لوث کدورات صافی نشود استعداد دخول جنة نخواهد داشت ابهام
معلوم اشعار است بآنکه آن از آنچیزیست که ذکر آن مستهجن و مستقبح است پس تعظم و تشرف بر مشرکان اهل
ایمان از کجاست و دعوی تقدم و سبقت بر ایشان در دخول جنة از چه وجهست و گویند که معنی آیه اینست
که مردمان مخلوق شده اند بجهة دانستن مبدا و معاد جهة تکمیل نفس بعلم و عمل است پس کسی که استکمال
نفس ننماید در منازل کاملین راه نخواهد داشت و میتواند بود که این استدلال باشد بنشاء اولی بر امکان نشاه
ثانیه که رجوع مردمان بآنست یعنی شما میدانید که ما ایشانرا از نطفه ایجاد نمودیم و باین حال رسانیدیم پس چگونه
قادر نباشیم بر اعاده ایشان برای جزا و سزا یا آنکه آفریدیم ایشانرا از جنس کسانی که از شان ایشان هست که
کسب علوم کرده بمعارف الهی و معاد اخروی عارف شوند نه از جنس حیوانانی که از شان ایشان تحصیل علوم
مذکوره متصور نیست چون بهایم و طیور پس چرا تفکر نمیکنند و پیروی دلایل و براهین نمیکنند تا عالم شوند
بوقوع نشاه آخرة فَلَا پس نه چنانست که کفار میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ و بآفریدگار
مشرقها که مر آفتابراست و هر روز از نقطه دیگر از آن طلوع میکند وَالْمَغَارِبِ و بعد او ند مغربها که آفتاب
راهست و هر روز بنقطه دیگر از آن غروب مینماید چه مقرراست که آفتاب سیصد و شصت مطلع و مغرب
دارد و هر روز از ایام سال از مطلعی طلوع میکند و بمغربی غروب مینماید بر حسب حکمت و وفق مصالح حضرت
تعالی شانه و عظم برهانه و گویند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشانرا محل شروع و غروب
از دایره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند که إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی که ما توانا

عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکانرا هلاک سازیم و بدل ایشان خلقی دیگر را بیاریم خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر که
و فرمان بردارتر از ایشان باشند و گویند معنی آنست که بدل دهیم محمد صلعم انصار را که بهتر از کفارند اگر
ایشان ایمان نیارند وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی اگر اراده امری کنیم هیچکس در آن
امر بر ما پیشی نتواند گرفت و ما را مغلوب نتواند ساخت پس وقتی که اراده عذاب ایشان کنیم حکومه بر ما
سبقة نتواند کرد و ما را عاجز نتواند ساخت و چون حال برین منوال است فَذَرْهُمْ پس بگذار و دست بدار
ایشانرا حَتَّىٰ يَخُوضُوا تا شروع کنند در امور باطله وَيَلْعَبُوا و ببازی مشغول شوند در شواغل فانیه دنیویه
حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که وعده داده شده اند مراد قیامة است
و گویند روز بدر است و حکم این آیه بآیة القتال سمت نسخ یافته يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند مِنَ
الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا در حالتی که شتابندگان باشند باجابة اسرافیل و این جمع سریع است
كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علم برپای کرده يُوفِضُونَ می شتابند چنانکه لشکر بر آنکه علم
خود را قایم ببینند چون سقف و سُقُف یا آنکه مثقل نصب باشد و گویند نصب علم نجم است یعنی گویا ایشان
میشتابند بجانب بتان خود بجهة تقرب بایشان همچنانکه در دنیا بر یکدیگر سبقة میگرفتند بعبادت
و قوله خَاشِعَةً حالست از ضمیر یوفضون یعنی شتاب کنند در حالتی که ذلیل و فرو افتاده باشد أَبْصَارُهُمْ
دیدهای ایشان چه از غایة هول و ترس چشم نتوانند گشود و سر بالا نتوانند کرد تَرْهَقُهُمْ بپوشد
و فرو گیرد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری و نگونساری و روسیاهی ذَٰلِكَ این روز الْيَوْمُ الَّذِي آن روزیست که در
دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که وعده کرده میشدند و بان ترسانیده میشدند و بجهة عناد و طغیان
تصدیق بآن نمیکردند و جحود میورزیدند سورة نوح علی نبینا و علیه السلام مکیست و بیست و هشت
آیه است بعدد کوفی و بیست و نه نزد بصری و شامی و سی نزد باقیان و اختلاف در چهار آیه است
سواعا و ادخلوا نارا که هر دو غیر کوفی اند و نسرا که کوفی است و مدنی الاخیر و اضلوا کثیرا که مکی است
و مدنی الاول ابی بن کعب از نبی صلعم روایة کرده که هر که سوره نوح ع قرائت کند داخل دعای وی باشد
حیث قال رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مومنا و للمومنین و المومنات و از ابو عبد الله صلوات الله

علیه روایتیست که هرکه ایمان بخدا دارد و کتاب او را قرآت مینماید باید که ترک نکند تلاوة سورة سأل سائل را
تو حاجه هر بنده محتسب صابر که این سوره را در فریضه یا نافله بخواند حق سبحانه او را در مساکن ابرار جای
دهد و ثلث جنان باو عطا فرماید و انواع کرامة و اصناف نعمة باو نوازش نماید و دویست حور عین و جهار
هزار ثیب باو دهد انشاالله سم و بباید دانست که جون حق سبحانه ختم سورة المعارج نمود بوعید اهل
تکذیب افتتاح این سوره کرد بذکر قصه نوح و قوم او و انچه بایشان رسید بسبب تکذیب از عذاب طوفان
و عقاب انجهان تا تسلیه حضرت رسالت پناه صم باشد پس فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا
نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح را عم الی قومه بسوی گروه او که اهل قابل بودند ان انذر بانکه
بیم کن قومک گروه خود را و این بتقدیر حرف جر است وان مصدریه ای بالا انذار یا بتقدیر این باشد
که بان قلنا له انذر یا آنکه مفسره ارسلنا باشد بجهة تضمن ارسلنا معنی قول و مثل اینست ان اعبدوا الله
که بعد از این مذکور خواهد شد یعنی نوح را بگروه او فرستادیم و او را گفتیم بترسان ایشان را من قبل
ان یاتیهم پیش از انکه بیاید بایشان عذاب الیم عذابی دردناک که طوفان است یا عذاب آنجهان قال
یا قوم گفت نوح عم ای گروه من انی لکم نذیر مبین بدرستی که من شما را بیم کننده ام هویدا و اشکارا
ان اعبدوا الله بانکه بپرستید خدا را بیکانکی واتقوه و بترسید از عقوبة او و بپرهیزید از نافرمانی
او واطیعون و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم و نهی کنم چه طاعت من مقرون بطاعة خداست
یغفر لکم تا بیامرزد خدای مر شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شما را یعنی گناهانی را که قبل از اسلام
مرتکب آن شده باشید چه اسلام قطع ذنوب ما قبل میکند نه گناهان مستانفه که بعد از اسلام باشد
زیرا که وعد بغفران علی الاطلاق موجب اغرا است بفعل قبیح ویؤخرکم و تا باز پس دارد شما را از
عقوبات مهلکه یعنی زنده دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده یعنی باقصی مدة زندگانی
که مقدر شده است بشرط ایمان و طاعة این دالست بر ثبوت اجلین زیرا که در وعد باجل مسمی شرط عبادت و
و تقوی کرده و جون از ایشان بفعل نیامد بعذاب ادنی مستاصل شدند قبل از رسیدن اجل اقصی
که تجویز اجلین نمیکنند جواب میدهند که ایشان را اجل اقصی از ان بودی که ایمان آوردندی و جون

نیاوردند

نیاوردند ایشان را اجل اقصی نبود چنانکه اگر ایمان آوردندی ایشان را ثواب بودی و ببهشت رفتندی و چون
ایمان نیاوردند ایشان را آن ثواب و بهشت نبود پس آیه مستلزم آن نباشد که اجل دو باشد همچنانکه
نتوان گفت که ایشان را هم دوزخ بود و هم بهشت و اجل مسمی غایتی است که چون با نجا رسند از آن در نگذرند
کما قال جل ذکره ان اجل الله بدرستی که مدتی که خدای تعالی تقدیر فرموده اذا جاء چون بیاید بر وجه مقدر و مقرر لا یؤخر
باز پس افکنده نشود یعنی صاحب اجل را مهلة ندهند و اصلا حیله و تدبیری در ان باب فایده نرساند پس مبادرت
کنید در وقت امهال و تاخیر بطاعات و عبادات لو کنتم اگر هستید که بفکر و نظر تعلمون بدانید چیزی را یعنی اگر
اهل علمید پس بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست از حسن مرویست که مراد با جل روز قیامت یعنی البته
آینده است و از وقتی که مقرر است وقوع ان موخر نمیشود و بر هر تقدیر میتواند بود که این حکایت باشد از کلام
نوح یا آنکه اخباری باشد از جانب حق سبحانه القصه نوح بفرمان الهی بعد از پنجاه سالگی که وحی باو نازل شد نهصد
و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده همیشه در ایذا و ازار انحضرت میکوشیدند
و انحضرت سپر صبر در سر کشیده تحمل ان مشاق مینمود بر تفصیلی که در سوره هود علیه السلم سمت ذکر یافته
و چون از ایمان ایشان مایوس شد قال رب گفت ای پروردگار من انی دعوت قومی بدرستی که من خواندم قوم
خود را بطاعت و عبادت تو لیلا و نهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم و در هیچ وقتی از اوقات در دعوت
گذاری تقصیر نکردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را دعائی دعا کردن و خواندن من الا فرارا مگر گریختن و میلان
ایشان از قبول ان و نفور نمودن از ایمان اسناد زیادتی بدعا بر سبیل تسبیب است کقوله فزادتهم رجسا الی رجسهم
و قوله فزادتهم ایمانا و در طبرسی آورده که زیادتی کفر نزد دعوت باین معنی است که ایشان قبل از دعوت بر کفر و
ضلالت بودند و چون قبول دعوت نوح نکردند و بان نگرویدند کفر ایشان بیشتر شد چه زیاده عبارت است
از اضافه شی بمقداری که پیش از اضافه بوده باشد و انی و بدرستی که من کلما دعوتهم هرگاه بخواندم ایشان را
بتوحید و عبادت لتغفر لهم تا بیامرزی ایشان را بسبب ایمان آوردن جعلوا اصابعهم در آوردند انگشتها
خود را فی آذانهم در گوشهای خود و هکذا مسامع را از استماع دعوت بر بستند واستغشوا و بسر در کشیدند ثیابهم
جامهای خود را تا مرا نه بینند چه بجهة فرط کراهت ایشان از دعوت من نمیخواستند که نظر بمن کنند یا آنکه تا مرا

ایشان ابشناسم ودعوت ایشان نمایم وتعبیر بصیغه طلب جهت مبالغه است وَأَصَرُّوا ومصر شدند وبایستادند
بر کفر ومعصیه یعنی مداومت وملازمت نمودند بران وعازم شدند بر انکه هرگز از کفر باز نگردند وَاسْتَكْبَرُوا وسرکشی
کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا سرکشی کردن بزرگ ذکر مصدر دلالتست بر فرط استکبار وعتو ایشان از ثقات
مرویست که اصرار واستکبار ایشان بروجهی رسیده بود که هر یک از ایشان پسر خود را بر میداشت ونزد نوح
می آورد واو را میگفت ازین مرد حذر کن که مبادا ترا گمراه سازد واز راه ببرد که من در وقتی که بسن تو بودم
پدرم مرا نزد این مرد آورد ومرا از او تحذیر کرد وگفت مبادا که از سخنان او از راه بروی وگمراه گردی پس
باید که تو نیز حذر کنی تا غاوی نشوی ثُمَّ إِنِّي پس تحقیق که من با وجود اصرار واستکبار ایشان
دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشانرا جِهَارًا باواز بلند ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من أَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم دعوترا برای
ایشان در جمیع مجالس ومحافل وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ وپراز نیز گفتم مر ایشانرا إِسْرَارًا رازگفتنی یعنی در خفیه نیز دعوت
ایشان کردم حضرت نوح علی نبینا وعلیه السلام در ترتیب این کلمات ملاحظه ترتیب امر بمعروف ونهی منکر
فرموده چه ابتدا باهون کرده وبعد از آن ترقی نموده بالاشد فالاشد زیرا که بطریق سر افتتاح نموده
کرده وچون ایشان قبول نکرده اند بمجاهره ترقی نموده وچون این نیز متاثر نشد بجمع بین الاسرار والاعلان
تثلیث کرده ومعنی ثم دلالتست بر تباعد احوال زیرا که جهار اغلظ از اسرار است وجمع بین الامرین اغلظ
الافراد احدهما وجهارا منصوبست بدعوتهم بنصب مصدریه زیرا که جهار احد نوعی دعاست بنصب
انار قبیل نصب قرفصا ست بقعد زیرا که قرفصا احد انواع قعود است یا انکه مراد بدعوتهم جاهرتهم باشد
ومیتواند بود که صفت مصدر محذوف باشد وتقدیر اینکه دعوتهم دعاء جهارا ای مجاهرا به یا مصدر باشد
در موضع حال ای مجاهرا وگویند معنی آن است که من دعوترا اعلان جماعتی کردم واسرار جماعت
دیگر وبعد از آن اعلان ان نمودم بکسانی که بطریق اسرار با ایشان گفته بودم واسرار کردم با نانی که از
روی اعلان اعلام ایشان کرده بودم ومرویست که بلند گفتن وی باین طریق بود که بلند سرای ایشان
شدی واواز دادی که قولوا لا اله الا الله تفلحوا بگوئید این کلمه توحید را تا رستکار شوید وآشکارا گفتن
ان باین وجه که هرجا بدانستی که مجلسی ومحفلی هست آنجا آمدی وباواز بلند گفتی ای مردمان بگوئید لا اله

الا الله تا فایز ورستکار گردید واما پنهان گفتن وی ان بود که چون یکی را بدیدی او را نزد خود طلبیدی
ودهن را بنزدیک گوش او آوردی وگفتی بگو لا اله الا الله وچون هیچ نوع سخن او را بسمع قبول اصغا
نکردند حق سبحانه چهل سال وبروایتی هفتاد سال باران از ایشان باز گرفت وزنانرا عقیم ساخت
از ان نیز متنبه نشدند نوح علیه السلام روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد وگفت ای پروردگار من بهر
وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم وجمیع قواعد تلطف با ایشان مرعی داشتم ودر جمیع مجالس و
محافل وخلوات بسر وعلانیه ایشانرا بحق خواندم هیچ فایده نداد وچون تو بر ایشان قهر کردی وچهل یا هفتاد
سال باران از ایشان باز گرفتی وزنان ایشانرا عقیم ساختی وایشان رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس گفتم
امرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفَّارًا آمرزنده
توبه کنندگان وچون توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ بفرستد ابر را بر شما مِدْرَارًا بسیار بارنده وریزنده پی
در پی وَيُمْدِدْكُمْ ومدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ بمالها وپسران یعنی بسیار گرداند اموال واولاد شما را
وَيَجْعَلْ لَكُمْ وبدهد مر شما را جَنَّاتٍ بوستانهای مملو از اشجار کثیره وَيَجْعَلْ لَكُمْ وبدهد یعنی جاری گرداند
برای شما أَنْهَارًا جویهای آب نوح عم درین کلام بیان موعد نموده برای ایشان بچیزی که اوقع است در
نفوس ایشان وان منافع حاضره وفواید عاجله است بجهة ترغیب ایشان در ایمان وطاعت و
برکات ونتایج ان که خیر دارین است ومثل اینست قوله تعالی واخری تحبونها نصر من الله وقوله ولو
ان اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء وقوله ولو انهم اقاموا التوریة والانجیل وما
انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم وقوله وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا وغیر ان
وقلانسی که از اعاظم اهل سنت است در تفسیر خود آورده که مردی نزد امیر المومنین صلوات الله علیه
آمد وگفت یا امیر المومنین گنه بسیار کرده ام وصحیفه اعمال را بان سیاه نموده ام دعا کن تا خدای
مرا بیامرزد حضرت فرمود که برو واستغفار کن شخصی دیگر بیامد وگفت یا امیر المومنین ضیاع من بجهت
کمی آب خشک شده دعا کن تا باشد که خدای باران بفرستد فرمود برو واستغفار کن کسی دیگر بخدمت
انحضرت امد وگفت یا امیر المومنین مردی درویشم واز فقر وفاقه بی طاقت شده ام دعا فرمای

تا حق تعالی از خوان عمیم خود مرا انعام فرماید فرمود برو و استغفار کن مرد چهارم بیامد و گفت یا امیر المؤمنین
مال بسیار دارم و فرزند ندارم دعا کن تا حق سبحانه مرا فرزندی دهد فرمود برو و استغفار نمای کسی دیگر
برپای خواست و گفت یا سید الوصیین باغ و بستان من میوه کم میدهد دعا کن و از خدای تعالی طلب کثرت آن
نمای فرمود استغفار کن شخصی دیگر گفت یا علی در باغ ما چشمها خشک گشته و کار بر ما تنگ شده و قحطی
پیدا شده از حضرت تو التماس دعای دارم فرمود برو و استغفار کن ابن عباس گوید من در خدمت آنحضرت
نشسته بودم گفتم یا امیر المؤمنین از تو سؤالات مختلفه کردند تو همه را یکجواب دادی فرمود یا ابن عم اما سمعت
قول الله عز و جل فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا الآیة و در بعضی تفاسیر این حکایت را نسبت بحسن بصری
داده اند و علی بن مهزیار از جابر بن عیسی نقل کرده که محمد بن یوسف از پدر خود خبر داد که من نزد ابی جعفر صلوات
الله علیه نشسته بودم که شخصی بیامد و گفت یا ابن رسول الله جعلت فداک جان من فدای تو باد من مردی ام
که حق سبحانه مال بسیار بمن ارزانی داشته و اما هیچ فرزند ندارم فهل من حیلة آیا هیچ تدبیری و علاجی درین
باب باشد فرمود نعم استغفر ربک سنة فی آخر اللیل مائة مرة فان ضیعت ذلک باللیل فاقضه بالنهار
فان الله یقول استغفروا ربکم الی بلی امر نمی نمای ازین ورد کار خود یک سال در آخر هر شبی صد بار
و اگر در شب از تو فوت شود در روز قضای آن کن که حق سبحانه میفرماید در کلام مجید خود که استغفروا
ربکم الآیة و در خبر است که در عهد عمر خطاب سالی در مدینه قحط عظیم واقع شد عمر با اصحاب خود
گفت باستسقا رفتند و عمر غیر از استغفار هیچ عملی دیگر بجای نیاورد و چون بازگشت او را گفتند ما
نراک استسقیت تو هیچ استسقا نکردی و طلب باران ننمودی جواب داد لقد استسقیت بمجادیح
السماء التی یستنزل بها المطر من طلب باران کردم بستارهای آسمان که بسبب آن باران نازل میشود
و بعد از آن این آیه برخواند که استغفروا ربکم الی قوله و یجعل لکم انهارا پس نوح علیه السلم بعد از امر
باستغفار بر سبیل تبکیت ایشان فرمود که ما لکم لا ترجون لله چیست شما را که امید ندارید که
خدای را وقارا تعظیم و توقیر کردن او و شما را آگاهی که او را بپرستید و اطاعت امر او نمائید یعنی چرا
نیستید بر حالتی که موجب این شود که او سبحانه توقیر شما نماید در دار کرامت و تعظیم شما کند با عطای

خیر دنیا و آخرت لله بیان موقّر است نه صله وقار زیرا که اگر صله آن بودی از آن مؤخر بودی و گویند
رجا بمعنی خوف است و وقار بمعنی حلم یعنی چیست شما را که نمی ترسید از حلم و ترک معاجله عقاب که
مر او سبحانه راست و بجهت این خوف ایمان نمی آرید و از ابن عباس مرویست که معنی آیه اینست که
چیست شما را که نمی ترسید مر خدای را عاقبة کار را چه عاقبت عبارتست از حال استقرار امور و ثبات ثواب و عقاب
پس وقار مشتق است از وقر اذا ثبت و استقر و بروایتی دیگر از او نقل کرده اند که معنی اینست که چیست شما را
که اعتقاد نمیکنید بزرگی خدای را و از نافرمانی او دور نمیشوید و بنا برین تعبیر اعتقاد برجای که تابع ادنای
ظن است بجهت مبالغه است و قوله وقد خلقکم حالست از ضمیر لا ترجون تا مقرر انکار باشد یعنی چیست شما را
که امیدواری ندارید بتعظیم و توقیر او سبحانه شما را و حال آنکه آفریده است شما را اطوارا تارة بعد تارة
و حالا بعد حال یعنی مختلف در خلقت چه اول نطفه بودید آنکه علقه شدید پس عظام و لحم پس جنین گشتید
و آنگاه طفل و پس از آن صبی و بعد از آن مراهق آنکه محتلم پس محبط و بعد از آن ملتحی و آنکه سن شباب و
پس از آن کهوله و آنکه سن شیخوخه و این دالست بر آنکه ممکن است که او سبحانه توقیر و تعظیم شما
نماید بثواب در نشأه آخرت و مشعر است بر عظم قدرت و حکمت او پس چرا منکر بعث اید و جاحد
عبودیه او و گویند اطوار یعنی اختلاف در صفاتست که آن غنی و فقر است و صحت و مرض و قوت
و ضعف و طول و قصر و بعد از تنبیه بر نظر کردن در انفس که اقرب منظور فیه است بیان آیات آفاق
مینماید باین وجه که الم تروا آیا نمی بینید که کیف خلق الله چگونه بیافرید خدا سبع سموات هفت آسمان را
طباقا طبقه بالای طبقه و جعل القمر و گردانید ماه را فیهن در آسمانها یعنی در یکی از آنها نورا روشنی
که پرتو آن بهمه آسمان و زمین میرسد در بعضی تفاسیر مذکور است که جرم قمر در آسمان دنیاست
و نور وی می تابد در همه آسمانها چنانچه در زمین میتابد و آنها را روشن میسازد و در کشاف آورده
که نسبت دادن جرم قمر بسموات با آنکه در آسمان اول است جهة حصول ملابسه است میان آسمانها
من حیث الطباق همچنانکه جایز است که گویند فی هذه الدور بئر و اگرچه چاه در یکی از آنها باشد و از ابن
عباس نقلست که معنی آنست که حق سبحانه ماه را گردانیده است نوری در آسمانها و زمینها پس بنا بر ظرف صله

نور باشد نه قمر و نزد بعضی دیگر فی بمعنی مع است و تقدیر اینکه جعل القمر مع خلق السموات لاهل الارض وجعل
الشمس و گردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل زمین و تسمیه ان بچراغ بجهت انست که چنانچه چراغ ظلمت را
از حوالی خود زایل میسازد آفتاب نیز تیرگی شب را از عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسالت صلعم را سراج منیر ملقب
ساخت بجهت انکه نور وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل کرد ابله از ابن عباس و ابن عمر مرویست که روی
آفتاب و ماه در پلی آسمانهاست و پشت انها در پلی زمین پس اهل آسمان از وجه انها مستفیض میشوند
و اهل زمین از ظهر ان و چون روشنی سراج از روشنی نور اقوی است ازین جهه اسناد نور بقمر کرد و اسناد
سراج بشمس و مثل اینست قوله تعم هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا چه روشنی ضیا نیز از نور ابلغ است
والله انبتکم و خدای برویانید شما را یعنی بحال وجود بد شما را که آدم است من الارض از زمین پس برستاد آدم
از خاک نباتا رستنی و هرگاه که پدر از خاک باشد همه اولاد نیز در اصل از خاک مخلوق خواهند بود و انبات مستعار
برای انشا بجهت انکه دلالت انبات بر حدوث و تکون از زمین بیشتر است از دلالت انشا بران و گویند مراد انشا
همه خلقانست باقتضای انچه از زمین رسته میشود و نمو ایشان بسبب ان و بر هر تقدیر اصل کلام انبتکم انباتا
فنبتم نباتا است و اختصار بجهت اکتفاست بدلالت التزامیه و یا انکه نصب نباتا با انبتکم باشد بجهت انکه متضمن
نبتم است ثم یعیدکم پس باز برد شما را فیها در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد و یخرجکم و بیرون آرد شما را از
قبر در روز نشر اخراجا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا تاکید این فعل بمصدر بر طریق تاکید فعل اول بجهت
دلالتست بر انکه همچنانکه بدو محقق است اعاده نیز محقق الوقوع است و لامحاله واقع خواهد شد کانه قال
انبتکم حقا و یخرجکم حقا والله جعل لکم و خدای گردانید برای شما الارض بساطا زمین را مانند فرش گسترده که
آرام دران توان گرفت و بران متقلب توان شد مانند تقلب شما بر بساط خود لتسلکوا منها تا میروید از
زمین سبلا فجاجا براههای گشاده ذکر من بجهت انست که متضمن معنی اتخاذ است یعنی فرا میگیرید از آن
راههای واسعه را و گویند سبل در صحاری است و فجاج در جبال و بباید دانست که نوح عم درین آیات تعداد
ضروب نعم او سبحانه فرموده بجهت امتنان بر خلقان و تنبیه ایشان بر انکه اوست که مستحق عبادتست نه
غیر او و دلالت ایشان بر انکه او عالم است بمصالح ایشان و مدبر احوال ایشان بر انچه مقتضی حکمتست

پس واجبست که این نعم جلیله را مقابله نکنند بکفر و جحود و با وجود عرض این نعم عظیمه قوم نوح متمامل نشدند
و روسای ایشان اتباع خود را بیشتر اغوا و اضلال کردند تا بدی و جفا کارتر گشتند و در عصیان
عناد افزودند قال نوح گفت نوح عم بعد از مشاهده این حال رب ای پروردگار من انهم عصونی بدرستی
که ایشان یعنی همه امت من عاصی شدند و نافرمانی کردند مرا و امر و نهی مرا بسمع قبول نشنیدند واتبعوا
و پیروی کردند من لم یزده انرا که زیاده نکرد مر او را ماله و ولده مال و فرزند او الا خسارا مگر زیانکاری و
گمراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزندی که سبب زیادتی
خسارت ایشان شد در آخرت مراد انست که تبعیه ایشان بجهت وجاهت روسا بود که منشاء ان کثرت
اموال و اولاد ایشانست که مثمر مزید خسارت ایشانست در نشاء آخرت و قوله ومکروا عطفست بر لم یزده
و ضمیر راجع است بمن و جمعیت ان باعتبار معنی است یعنی پیروی نمودند کسانی را که مکر کردند
نرا مکرا کبارا مکری بغایت بزرگ چه سفله و ادانی را بحیله بازی و چاپلوسی بجانب خود کشیدند و ایشا
از من تنفیر کردند و گفتند که این مرد مجنون و مسحور است و اگر پیغمبر بودی بکثرت مال و منال موصوف
بودی پس ایشان را بر ایذا و آزار من تحریص کردند و بسنگ جفا اعضای مرا مجروح و شکسته ساختند
کبار بر کبار بجهت مبالغه است در عظم مکر چه ان ابلغ است از کبار مخفف که مبالغه کبیر است یعنی مکری
در غایت نهایت و مرویست که اعرابی از پیغمبر صلعم این آیه بشنید گفت ما افصح ربک یا محمد و اسناد فصاحت
باو سبحانه از جهت جهالت وی بود زیرا که او سبحانه موصوف بفصاحت نمیشود و گویند که مکر بزرگ
ان بود که چون هر یک از ایشان پیر شدی کودک خود را برداشته نزد نوح رابوی نمودی و گفتی ای پسر من پیر
شده ام و مشرف بر موتم باید که بعد از من گرد این مرد نگردی و بافسونهای او از راه نروی که دیوانه
و جادوست و هیچ چیز نمیگوید که دران خیر و صلاحی باشد حاصل که اتباع را از صحبت نوح منع کردند
و بر دین آبا راسخ ساختند وقالوا و گفتند لا تذرن آلهتکم دست باز ندارید از عبادت خدایان خود و بعض
بتان ایشان اکبر و اعظم اصنام بودند نزد ایشان از بجهت تخصیص بذکر ایشان کرده بعد از تعمیم گفتند که
ن ولا تذرن ودا و مگذارید بت ود را و ان صنمی بود بصورت مردی ساخته بودند ولا سواعا و نه بت سواع را

برصورت زنی بود ویغوث ونه یغوث را وان برهیئة شیری بود ویعوق ونه یعوق را وان برشکل اسبی بود
ونسرا ونه نسر را وان برصورت کرکسی بود واشهر انست که اینها اسامی پنج مرد صالح اند که میان آدم
ونوح بودند ومردم بدیشان اعتقاد تمام داشتند وبعد از فوت ایشان ابلیس بمردمانی که بعد از ایشان
بودند گفت که صور ایشان را تصویر کنید وبدان مستانس میشوید ودران مینگرید تا باعث کثرت طاعت و
عبادت شما شود ایشان پیکرهای این پنج کس را از چوب وسنگ بساختند وتعظیم انها مینمودند ودر
عبادت الهی جد وجهد میکردند تا بمردند ابلیس اولاد ایشان را گفت که پدران شما اینها را میپرستیدند
شما نیز اقتدا بدین اباء خود کرده بپرستش ایشان قیام نمائید پس اولاد باضلال ابلیس بپرستش ان
صور مشغول گشتند ومبداء عبادت اوثان ازین زمان شد وچون طوفان واقع شد ان اصنام در
زیر خاک پنهان شدند وبعد از طوفان ابلیس انها را از خاک بیرون آورد ومردمان را بپرستش ایشان
امر نمود وان بتان بطریق توارث دست بدست می امدند تا آنکه هر یک بقبیله افتادند ود قبیله کلب
داشتند در دومة الجندل وسواع درمیان قبیل هذیل بود برساحل بحر ویغوث را مذحج او بنی غطیف و
بنی مراد داشتند ویعوق درمیان همدان افتاد ونسر معبود اهل حمیر بود وایشان را ذی الکلاع گویند واز ابن
عباس مرویست که نوح با جمعی از اهل ایمان برکوه سراندیب حراست جسد ادم میکرد ونمیگذاشت که
کفار قبر اورا طواف کنند ابلیس ایشان را گفت که نوح واتباع او برشما مفاخرت مینمایند ودعوی میکنند
که ایشان فرزندان آدم اند نه شما وبجهت این نمیگذارند که شما زیارت جسد آدم کنید من از برای شما
صورتی مثل صورت آدم تمثیل کنم تا شما نیز طواف ان میکنید پس بفرموده ابلیس این پنج بت را تراشیدند
وطواف ان میکردند وعاقبت بتلبیس ابلیس بعبادت انها مشغول شدند وچون زمان طوفان شد این بتان
در زیر خاک پنهان شدند وهمچنان بود تا بزمان عرب ابلیس انها را بیرون آورد وایشان را بپرستش از داشت
قضاعت ود را اختیار کردند در دومة الجندل وبعد از ان بتوارث به بنی کلب رسید وتا زمان اسلام نزد
ایشان بود وبطنان که از قبیله طی بودند یغوث را برداشتند وهمچنان دست بدست می امد تا به بنی مراد
رسید وبنی ناجیه خواستند که از ایشان انرا بستانند ایشان پناه به بنی الحارث آوردند وان بت در

میان

لعین؟

میان ایشان بماند واما یعوق بنی کهلان بعبادت ان مشغول شدند وبطریق ارث به بنی همدان رسید و
اما نسر بنی خثعم عبادت ان میکردند واما سواع آل ذی الکلاع پرستش آن مینمودند واز عطا وقتاده
ثمالی روایتست که جمیع اوثان از قوم نوح بعرب رسید ود بدومة الجندل وسواع برهاط هذیل ویغوث
به بنی غطیف که از بنی مراد بودند ویعوق بهمدان ونسر بال ذی الکلاع از قبیله حمیر واما لات به ثقیف
افتاد وعزی بسلیم وغطفان وجشم ونصر وسعد که بنی بکر بودند واما منات بقدید واما اساف ونائله وهبل
باهل مکه واساف برابر حجر الاسود بود ونائله مقابل رکن یمانی وهبل درجوف کعبه وآن دوازده گز بود القصه
عرضه با حق سبحانه مناجات کرد که خداوندا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید وقد اضلوا وتحقیق
گمراه کردند این اکابر کثیرا بسیاری را از ضعفه واداني یعنی نه همین قوم حاضر را گمراه ساختند بلکه فرق دیگر را که
قبل از انها بودند نیز گمراه کردانیدند وانها را بر عبادت اصنام راسخ وثابت گردانیدند وگویند مراد کثرت اتباع زمان
حالست یعنی بوساوس این مردمان را که متصف بکثرت اند اضلال کردند وممکن بود که ضمیر راجع به بتان باشد مثل
قوله تعالی انهن اضللن کثیرا یعنی بتان باعث ضلاله ایشان شدند وقوله ولا تزد الظالمین الا ضلالا عطفست بر
انهم عصونی ای قال رب انهم عصونی ولا تزد الظالمین الا ضلالا کقولک قال زید نودی للصلوة وصل فی المسجد
ضلال یعنی هلاکت است کقوله تعالی ان المجرمین فی ضلال وسعر پس معنی آنست که نوح گفت ای پروردگار من میفزای
ستمکاران را مگر هلاکت وعقاب او گویند مراد بضلال تخلیه ایشانست ومنع الطاف از ایشان یعنی فروگذاشتن ایشان
در بادیه خذلان وباز گرفتن الطاف از ایشان بجهت تصمیم ایشان بر کفر ووقوع یاس از ایمان ایشان ومیشاید که
مراد بضلال فتنه وبلیه باشد در مال وولد وسایر مصالح دنیاویه در امر دین نه آنکه مراد اضلال او سبحانه باشد
ایشان را از ایمان وامر حق زیرا که این نه از فعل حکیم است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا مما خطیئاتهم ما مزید
بجهت تاکید وتفخیم است یعنی بتحقیق ویقین که از جهت گناهان عظیم ایشان اغرقوا غرقه شدند بطوفان
فادخلوا نارا پس درآورده شدند باتش یعنی در زیر آب وخاک یا در آخرت تقدیم جار ومجرور بر عامل بجهت بیان
آنست که اغراق وادخال ایشان نبود مگر بجهت خطیئات ایشان وفاء تعقیب بجهت اقتراب ادخال است وعدم
اعتداد بما بین اغراق وادخال بجهت تحقق وقوع آن ویا آنکه مراد عذاب قبر باشد واز ضحاک مرویست که اغرقوا وادخلوا

هر دو در دنیا بود در حالت واحد چه ایشان از یکجانب غرق میشدند و جانب دیگر سوخته میگشتند وانشد
ابن الانباری لا تعجبن لاضداد ان اجتمعت فالله یجمع بین الماء والنار وتنکیر نارا بجهة تعظیم است یا آنکه مراد بان نوعی
از نیران باشد باین وجه که حق سبحانه برای هر یکی از ایشان برحسب خطیئات نوعی از نار مهیا کرده باشد تعداد
آن بجهة تعریض باتخاذ آلهه با الله باطله وتهکم بر مشرکان میفرماید که فلم یجدوا لهم پس نیافتند برای خود
من دون الله بجز خدای انصارا یارانی که عذاب طوفان باز دارند از ایشان یعنی آنهایی که خدایی کرفته بودند
غیر از معبود حق قادر نبودند که ایشانرا از عذاب طوفان وعقاب نیران نصرة ونجاة دهند که قوله تعالی ام لهم آلهة
تمنعهم من دوننا وبدانکه آیه مذکوره کافیست در ازدجار از خطیئات چه کفر نوح یکی از جمله خطیئات ایشان
بود واگرچه اکبر آن بود پس همچنانکه کفر باعث ایشان شد بر غرق وحرق سایر خطیئات نیز باعث ایشان بود
وهیچ فرقی نبود میان کفر وسایر خطیئات در استیجاب عذاب پس باید که مسلم خاطی بر اسلام خود اعتماد ننماید
وبداند که خطیئه او مستوجب عذاب اوست واگرچه آن از خطیئه کبری نیست آورده اند که نوح عم هزار سال الا
پنجاه سال در میان قوم مکث فرمود وطباع وشیم ایشانرا کماهو حقه دریافت ودانست که هیچکس از ایشان مسلمان
نخواهد شد وهر که از ایشان پیدا شود اورا بر ضلاله وغوایت خواهند داشت چنانکه قبل از این کذشت
که اطفال خود را بر میداشتند واورا از نوح تحذیر وتنفیر میکردند وطباع ایشانرا در کفر راسخ میساختند وجود
وحق سبحانه نیز نوح را خبر داده بود که از قوم تو دیگر کسی ایمان نخواهد آورد واز ایشان فرزندی که ایمان آرد در
نخواهد آمد پس ایشانرا هدف تیر نفرین کرده از حق سبحانه سؤال استیصال ایشان نمود حیث قال جل ذکره
حکایة عنه وقال نوح وکفت نوح عم بعد از این اخبار یعنی مناجات فرمود که رب لا تذر ای پروردکار من
مکذار علی الارض بر روی زمین من الکافرین از ناکرویدکان دیارا هیچ ساکن داری یا هیچ دور کننده
مراد هلاک عام است یعنی هیچ کافر را زنده مکذار در کشاف آورده که دیار از اسمای مستعمله در نفی عام است
تقال ما بالدار دیار ودیور که قیام وقیوم واین بر وزن فیعال است مشتق از دور یا دار واصل آن دیوار
دیوار بوده واعلال آن مثل اعلال اصل سید ومیت است واگر بر وزن فعال میبود دوار میبود حاصل کلام
نوح عم کفت ای آفریدکار من هیچکس را بر روی زمین مکذار انک ان تذرهم بدرستی که تو اکر بکذاری ایشانرا

یضلوا عبادک کمراه کردانند بندکان ترا یعنی مردمانرا اضلال کنند واز دین باز دارند ولا یلدوا ونزایند
الا فاجرا کفارا مکر فجور کننده ناسپاس را این از قبیل تسمیه شی است باسم ما یؤل کقوله عم من قتل قتیلا
فله سلبه یعنی چون بالغ شوند فاجر وکافر باشند ومرویست از مقاتل وربیع وعطا که نوح عم وقتی که
این دعا بر ایشان کرد که خدای تعالی ارحام زنانرا عقیم ساخته بود واصلاب مردانرا خشک کردانیده چهل سال
یا هفتاد سال پیش از دعای وی ودر وقت نزول عذاب هیچ صبی وصبیه در میان ایشان نبود وکسانی که بر
که در میان ایشان صبیان بودند کفته اند که صبیان بر وجه عقاب غرق نشدند بلکه هلاک ایشان بر طریق
بود که الحال فوت میشدند بمسببات هلاک که از هدم وحرق وغرق وسقوط از علو وغیر آن واین موجب زیادتی
عذاب آبا وامهات ایشان بود زیرا که ایشان مشاهده اطفال خود میکردند که ایشان بآب فرو میرفتند وهلاک
میشدند وحسن بصری را از غرق صبیان ایشان سؤال کردند کفت علم الله برائتهم فاهلکهم بغیر عذاب و بعد از
دعای بد بر ایشان از برای خود وسایر مؤمنین ومؤمنات دعا کرده بر این وجه که رب اغفر لی ای پروردکار من بیامرز مرا
ولوالدی ومرید رو مادر مرا والد او لمک بن متوشلخ بود ووالده او شمخا بنت انوش واین هر دو از صلحا و
اهل ایمان بودند وکویند مراد آدم وحوا اند ولمن دخل وبیامرز مر کسی را که در آمده بیتی بخانه ومنزل من
یا بکشتی من یا مسجد من مؤمنا در حالتی که مؤمن بوده وکفته اند مراد اهل بیت حضرت رسالت اند صلی الله
علیهم اجمعین وللمؤمنین والمؤمنات وبیامرز مردان مؤمن وزنان مؤمنه را که قبل از این بودند وبعد از این
پیدا شوند تا روز قیامت تخصیص دعا اولا برای کسانی که متصل بودند بوی وبعد از آن تعمیم آن برای جمیع اهل
ایمان بجهة آنست که آنها اولی واحق بودند بدعای او از غیر خود وکفته اند مراد بمؤمنین ومؤمنات امت مرحومه
اند از ابن عباس مرویست که همچنانکه دعای نوح علی نبینا وعم در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان
نیز بعز اجابت رسید وبجهة مبالغه در استیصال اهل کفر ختم دعا بر ایشان کرده فرمود که ولا تزد الظالمین ای ومیفزا
ستمکارانرا یعنی کافرانرا که در کفر از حد در کذشته اند الا تبارا مکر هلاک وعقوبه سورة الجن مکی است
وعدد آیات آن بیست وهشت است ابی بن کعب از سید ص روایت کرده که هر که سورة الجن را قرائت کند بعدد
هر جنی وشیطانی که تصدیق محمد ص کرده وتکذیب باو نموده ثواب بنده آزاد کرده باو دهند وحنان بن سدیر از

ابي عبد الله صلوات الله عليه رواية كرده كه هر كه قل اوحي را بسيار خواند تا در دنيا باشد از شر جنيان وسحر وكيد
خلقان ايمن باشد وهيچكس نتواند كه باو ضرري رساند ودر آخرة با محمد واهل بيت او باشد وچون بشرف ملازمت
ايشان مشرف شود كويد خداوندا بغير از ايشان كسي ديكر را نميخواهم ودرجه غير ازين درجه آرزو ندارم وبدانكه چون
حق سبحانه در سوره نوح علي نبينا وعه ذكر اتباع قوم او نمود باكار ايشان افتتاح اين سوره فرمود باتباع جنيان
ثم آخر الزمان تا فرق ظاهر شود ميان كسي كه تابع باطل است وكسي كه پيرو حق است پس فرمود بسم الله
الرحمن الرحيم در سورة الاحقاف سمت ذكر يافت كه كروهي از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت صلعم رسيدند
واستماع قرآن نموده ايمان آوردند وآنها نه تن بودند يا هفت سه از اهل حران وچهار از نصيبين وصاحب كشاف
آورده كه ايشان از شيصبان بوده اند واهل آن اعظم واكثر قبايل جن اند وعامه لشكر ابليس از ايشانست و چون
بشرف اسلام مشرف شدند بميان قوم خود آمده ايشانرا بايمان ترغيب كردند وحق سبحانه درين سوره ازان
خبر ميدهد كه قل بكواي محمد صلعم بامة خود كه اوحي الي وحي كرده شد بمن انه استمع آنكه شنيدند قرآن
در بطن نخله نفر من الجن كروهي از جنيان كه از ده كمتر واز سه بيشتر بودند وجن اجسام عاقله لطيفه شفافه اند
كه ناريه وهوائيه بر ايشان غالبست واز شان ايشان هست كه متشكل شوند باشكال مختلفه وكويند ايشان
نوعي از ارواح مجرده اند وبعضي كفته اند كه نفوس بشريه اند مفارق از ابدان آن ودر آيه دليلست برانكه حضرت رسالت صلعم
ايشانرا نديد وقرآن بر ايشان نخواند بلكه اتفاقا در بعضي قرائت او حاضر شدند واستماع قرائت آن كردند فقالوا پس كفتند
چون كه بميان قوم خود رفتند كه اي قوم انا سمعنا بدرستي كه شنيديم قرآنا عجبا كتابي شكفت عجب مصدر است
وبجهة مبالغه موصوف به واقع شده يعني كلامي عجيب وبديع كه مباين كلام مردمانست در حسن نظم ودقة
معني وكسي بر انشاء مثل آن قدرة ندارد يهدي راه مينمايد بندكانرا الي الرشد براستي وصواب وصلاح دين ودنيا
فآمنا به پس كرويديم بآن وچون ايمان بقرآن ايمانست بخدا وبوحدانيت او وبراءت از شرك ازين جهة بعد از آن
كفتند كه ولن نشرك وهركز شرك نياريم وانباز نكيريم بربنا بپروردكار خود احدا يكي را از اصنام وابالسه وغير آن
چنانچه پيش ازين شرك مي آوردم آيه دالست برانكه حضرت رسالت مبعوث است بر همه جن وانس وبرانكه جن اهل عقل اند
وعارف بلغات عرب ومميز معجز از غير آن وداعي قوم خود باسلام ومخبر ايشان باعجاز قرآن وعالم بانكه اسلام

رب عباد است نه عباد چه كلام عباد متعجب منه نيست وبدانكه انه مفتوح است بجهة آنكه فاعل اوحي است وانا مكسور است
بواسطه آنكه مبتدا ايست محكي بعد از قول وبواقي آن كه مذكور خواهند شد مكسور اند برانكه مقول قول جن اند وحفص
آنها را مفتوح ميخواند برانكه معطوف باشند بر محل جار ومجرور در آمنا به كه منصوب المحل است مكر ان لو استقاموا
وان المساجد لله وانه لما قام كه مفتوح خوانده اند برانكه موحي اند وبكر در روي اول موافق حفص است وامرداد را
مكسور خوانده براستيناف يا بر مقول قول ودر طبرسي آورده كه واحدي باسناد خود از سعيد بن جبير روايه كند كه
ابن عباس فرموده كه حضرت صلعم قرآن بر جن نخواند وجن را نديد بلكه روزي با جمعي از اصحاب متوجه سوق عكاظ شد ودر آن وقت
شياطين از خبر آسمان ممنوع شده بودند وچون نزد قوم خود آمدند اخبار ايشان نمودند كه ما از اخبار آسمان
ممنوع شده ايم ايشان كفتند حادثه عظيم در عالم واقع شده در مشارق ومغارب عالم پراكنده شويد وازين معني استخبار
كنيد ايشان در اطراف واكناف عالم متفرق كشتند وتفحص اين معني مينمودند تا آنكه جماعتي از ايشان بتهامه رسيدند وبآن
حضرت در سوق عكاظ ملاقات كردند وحضرت با اصحاب بنماز صبح مشغول بود وچون استماع قرآن كردند كفتند هذا الذي
حال بيننا وبين خبر السماء پس بقوم خود مراجعه نمودند وكفتند انا سمعنا قرآنا عجبا يهدي الي الرشد فآمنا به ولن
نشرك بربنا احدا وانه تعالى وبدرستي كه بلند وبرتر است جد ربنا عظمت وجلال پروردكار ما از مجانسه ومشابهه مخلوقات
ممكنات در ذات وصفات يا بزرك است سلطنه وغناي او وآن ماخوذ است از جد فلان في عيني اذا عظم ويا مستعار
از جدي كه بمعني بخت ودولة است مراد وصف اوست به تنزه از زن وفرزند بجهة عظمت وبزركواري او يا سلطانيه
وملكوتيه او يا غناي او وقوله ما اتخذ صاحبة ولا ولدا از براي بيان اين معني است يعني فرا نكرفت هيچ زني را
همچنانكه بعضي از بني مسيح ميكويند ونه فرزندي را چنانچه يهود ونصارى بان اعتقاد دارند واز ابي جعفر وابي عبد الله
صلوات الله عليهما مرويست كه ليس لله جد وانما قالته الجن بجهالة فحكاه سبحانه كما قالت خداي موصوف نيست بجد كه
بمعني بخت ودولة است چه آن از صفات ممكنات است بلكه جن بجهة جهالة خود اين را براو اطلاق كرده اند و
وحق سبحانه بهمان طريق كه كفته اند از براي رسول حكايت فرموده وانه كان يقول وبدرستي كه هست كه ميكويد
سفيهنا جاهل ونادان ما يعني ابليس يا مرده جن على الله شططا بر خداي سخن دور ومتجاوز از حد كه آن
نسبت صاحبه وولدست بوي وانا ظننا وبدرستي كه ماييم كمان برديم ان لن تقول الانس والجن آنكه نكويند آدميان

وجنیان على الله كذبا برخدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم وچون قرآن شنیدیم دانستیم که وی
دروغ برخدای بسته پس ازان برگشتیم ومومن شدیم این کلام اعتذار است از اتباع ایشان مر سفیه را درین قول بحقه
ظن ایشان بانکه هیچکس تکذیب نتواند کرد برخدا ونصب کذبا بر مصدر است زیرا که آن نوعی از قولست یا صفة قول
محذوفست ای قولا مکذوبا وفیه آیه دالست برانکه جنیان مقلد بودند وچون استماع حجه کردند وحق برایشان منکشف شد
رجوع کردند از آنچه بران بودند ومشعر است بر بطلان تقلید در معرفه خدای ووجوب اتباع دلیل وانه كان بدرستی
که بودند رجال من الانس مردانی از آدمیان که در بعضی مواضع يعوذون پناه کرفتندی برجال من الجن بمردان از جنیان
وآن چنان بود که چو کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی اعوذ بسید هذا الوادی من سفهاء قومه پناه می برم بسید این
وادی از شر سفهای قوم او واعتقاد او آن بود که بدان استعاذه آنشب سالم ومامون بماند فزادوهم پس بیفزودند آدمیان
مر جنیان را بسبب این استعاذه رهقا الحوق وغشیان اثم از کبر وسرکشی وجهل چه ایشان بسبب آنکه گفتند که بزرگی
ما عرتبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند وما نکهبان وحامی وسید ایشانیم واز ابن عباس منقولست که معنی آیه آنست
که بیفزودند جنیان آدمیان را اکراهی یعنی اغوا واضلال ایشان کردند تا آنکه آدمیان استعاذه کردندی بایشان ومقاتل
گفته که اول کسی که تعوذ بجن نمود قومی بودند از یمن وبعد از ایشان بنو حنیفه وبعد ازان این تعوذ در میان عرب فاش شد
وهمه کس تعوذ بایشان میکردند وعکرمه از ابن ابی السائب الانصاری روایه کند که در مبدا حال که رسول ص
بمدینه آمده بود من با پدر بسفری رفتیم در راه شب درآمد بنزدیک شبانی رفتیم وچون شب بنیمه رسید گرکی بیامد
وبره بکرفت راعی آواز داد که یا عامر الوادی جارک منادی آواز داد که یا سرحان ارسله آوازرا شنیدیم و
ندیدیم گرک بره را رها کرد وبره میان گله رفت وگزندی بوی نرسید وحق سبحانه این آیه فرستاد وانه كان رجال
من الانس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا وبدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند
كما ظننتم همچنانکه شما گمان برده اید ای جن ان لن يبعث الله انکه برنمیانگیزد خدای احدا یکی را از مرده
برای حساب وجزا یا انکه بعث نکند رسولی را بعد از موسی وعیسی وگویند که این هر دو آیه از جمله موحی به است وضمیر
انهم راجع بجن است وخطاب در ظننتم با کافران قریش یعنی وحی کرده شده بمن که آدمیان بجنیان استعاذه میکنند
وبسبب آن کبر وسرکشی ایشان را زیاده میکنند وگمان می برند جنیان همچنانکه شما گمان میبرید ای کفار قریش انکه هیچ

هیچکس را بعث نخواهد کرد وبنابرین معنی این هر دو آیه معترضه باشد میان کلام جن پس باز از جن حکایت کند که
وانا لمسنا السماء لمس بمعنی مس است وآن مستعار است از برای طلب زیرا که ماس شیء طالب آنست یقال لمسه
والتمسه وتلمسه کطلبه واطلبه وتطلبه یعنی بدرستی که ما قصد آسمان نمودیم وطلب رسیدن بآن کردیم برای استراق
سمع فوجدناها پس یافتیم آسمان را ملئت پرکرده شده حرسا شديدا از پاسبانان توانا حرس اسم جمع است
بمعنی حراس چون خدم بمعنی خدام وتوصیف آن بلسم مفرد باعتبار لفظ است چه اسم جمع مفرد اللفظ مجموع
المعنی است ومراد باین حراس ملایکه اند یعنی فرشتکان با قوه که برای منع جنیان مقرر شده اند وشهبا
واز ستاره کان درخشنده آتش فشان یعنی اجسام مضیئه متوقده متولد از نار که جهة رجم دیوان معین کشته اند
وآن انوار ممتد است از آسمان مانند آتش وانا كنا وبدرستی که ما بودیم نقعد منها که می نشستیم از آسمان
مقاعد در نشستگاهها للسمع برای شنیدن اخبار آسمان این جار ومجرور صلة نقعد است یا صفة مقاعد
ومراد بمقاعد مواضع جلوسی است که خالی از حرص وشهب باشد وصالح ترصد یعنی می نشستیم در مقاعد
خالی از حرص وشهب وسخنان ملایکه را گوش میکردم فمن يستمع الآن پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون
يجد له می یابد برای خود شهابا ستاره روشن آتش بار رصدا نگاه دارنده او از صعود یعنی منع کننده او باشد
از استماع قول فرشتکان وآماده برای سوختن او ورصد صفه شهابست بمعنی راصد ومیتواند بود که اسم جمع
ای ذوی شهاب راصدین یعنی باید فرشتکانی را که خداوند آتش ریزانند ونکهبانان از صعود واز بلخی وزهری
منقولست که پیش از زمان حضرت نبوی بودند لیکن مانع جن نبودند وچون آنحضرت مبعوث شد بیشتر کشتند و
مانع صعود جن شدند وبعضی گفته اند که شهب در زمان سیدعالم حادث شدند وقبل از ان نبودند وبنابرین از جمله معجزات
نبوی خواهد بود وقول اول اصح است وموید اینست اینکه زهری از علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده که ابن عباس
گفت که ما نزد رسول نشسته بودیم وجماعتی از انصار نزد آنحضرت حاضر بودند ستاره از آسمان ریزان شد حضرت
بایشان گفت در زمان جاهلیه که این حادث میشد چه میگفتید گفتند میگفتیم که مردی عظیم الشأن بمیرد یا متولد شود
وانا لا ندري وبدرستی که ما نمیدانیم اشر اريد آیا بدی خواسته شده است از حراسه آسمان وباز داشتن ما
از استماع قول فرشتکان بمن في الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان ام اراد بهم یا خواسته است بدیشان

رَبُّهُمْ پروردگار ایشان رَشَدًا خیری وصلاحی یعنی در وقت حدوث این علامات که کثرت رجم است ومنع استراق کفتیم
که این نیست مکر برای امر عظیم که حق سبحانه اراده آن فرموده باهل زمین از عذاب ونعمة بالطبق ورحمة وتسمیة عذاب
بشر بجهة آنست که متضمن مضرت است وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ بدرستی که از جنس ما شایستکان هستند یعنی مومنان
نیکوکار که سابق اند در خیرات وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ واز ما کروهی هستند فروتر از صالحان یعنی میانه روان یا غیر صالحان
که طالحان اند وبدکاران كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا مضاف در اسم کان محذوفست یا در خبر ان وقدد جمع قده بمعنی قطعه ای کانت
طرایقنا طرایق مقطوعه متفرقه یا کنا ذوی طرایق متفرقه یعنی هست طرق ما طرق منقطعه از یکدیکر یعنی مذاهب متفرقه
ومختلفه یا هستیم خداوند آن طرق متفرقه ومذاهب مختلفه وکویند که طرایق منصوب بنزع خافض است ای فی طرایق متفرقه
ومذاهب مختلفه یعنی هستیم در طریقها و مذهبهای مختلف واز سدی منقولست که الجن امثالکم فیهم قدریة ومرجیة
ودهریة ورافضه وشیعه وغیر ذلک من الصالح والطالح وَأَنَّا ظَنَنَّا ظن اینجا بمعنی علم ویقین است یعنی بدرستی که یقین
دانستیم أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ آنکه هرکز عاجز نتوانیم ساخت در حالتی که در زمین باشیم یعنی هر جا که هستیم در زمین نتوانیم خدا را فِي الْأَرْضِ
که او را عاجز سازیم فِي الْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُ وعاجز نمیتوانیم کردیم او را هَرَبًا در حالتی که کریزنده باشیم باطراف آسمان
یا بکوه قاف یا عاجز نمیتوانیم ساختن او را در زمین اکر ما را اراده امری نماید واو را عاجز نمیتوانیم کرد در کریختن واز اطراف
آسمان بیرون رفتن اکر طلب ما کند خلاصه سخن آنست که هر جا که هستیم در تحت فرمان اوییم ودر قبضه قدرت او و عدم
امکان خروج ما از دایره حکم او واین وصف احوال جمیع جنیانست وبیان عقاید ایشان یعنی همه ایشان خواه که ابرار
باشند یا اشرار یا مقتصد اعتقاد دارند برانکه خدای عزیز است وغالب بروجهی که هیچ مطلبی از او فوت نمیشود و هیچ
مهربی موجب آن نیست که ملتجی خود را از وی برهانند وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ وبدرستی که ما آنهنکام که شنودیم قرآن را که
سبب هدایة عالمیان است آمَنَّا بِهِ کرویدیم باو یا بانکس که از وی شنودیم یعنی حضرت سید صلعم ومقرراست که هیچ پیغمبری
بجن مبعوث نبوده الا حضرت خاتمیة علیه الصلوات والتحیه که دعوت او بهمه انس وجن فرا رسیده است وخلعت تبلیغ
آورد در نظر خاص وعام کشید فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ پس هر که بکرود بپروردکار خود فَلَا يَخَافُ پس او نترسد بَخْسًا نقصان اد
در جزای او وَلَا رَهَقًا ونه از لحوق وغشیان کراهة ومذلة بروجه اجر او براتم وجه باشد زیراکه او بخس حق
کسی نکرده ورهق ظلم احدی ننموده آیه دالست برانکه از حق مومن آنست که از مظالم محترز باشد ومنه قوله صلعم المومنون

من آمنه الکس

من آمنه الناس علی انفسهم واموالهم واز ابن عباس وقتاده مرویست که معنی آیه آنست که نترسد از نقص اجر حسنات
خود واز زیادتی عذاب بر سیئات خود حه بخس بمعنی نقصانست ورهق بمعنی عدوان ودر کشاف آورده که لا یخاف
خبر مبتدای محذوفست وتقدیر آنکه فهو لا یخاف ای فهو غیر خایف وجون کلام در تقدیر مبتدا وخبر آمد است
فا در وی داخل شده واکرنه بایستی که لا یخف بودی تا جزای شرط باشد وفایده رفع فعل وتقدیر مبتدا
قبل از وی وجوب ادخال فا در آن وعدم ایتان بلا یخف در مقام این مبتدا وخبر آنست که او لا دال است
بر تحقیق آنکه مومن ناجی است لا محالة ومختص است بعدم بخس ورهق دون غیر او وقوله بخسا ولا رهقا
بر حذف مضافست ای لا یخاف جزاء بخس ولا رهق وآیه دالست بر قوت ایمان جنیان وصحت اسلام ایشان
وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وبدرستی که از ابنای نوع ما مسلمانانند یعنی کرویده اند به پیغمبر صلعم ومتدین بدین اسلام
وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ واز ما ستمکاران اند بر نفس خود ودرکذشتکان از طریق حق که ایمان وطاعت است فَمَنْ
أَسْلَمَ پس هر که کردن نهاده مر خدای را همچنانکه ما منقاد امر اوییم فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه کردن نهادکان تَحَرَّوْا
قصد کرده اند رَشَدًا راه راست را که موصل ایشانست بثواب ابدی وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ واما بیرون رفتکان از
طریق حق فَكَانُوا پس باشند در آخرت لِجَهَنَّمَ حَطَبًا مر دوزخ را هیمه که بدیشان دوزخ افروخته شود چنانچه بکفار
انس آتش افروخته میشود ودر خبر است که حجاج بن یوسف در حینی که اراده قتل سعید بن جبیر کرد باو کفت
ما تقول فی چه میکویی در حق من فرمود قاسط عادل ارکان دولتش کفتند ما احسن ما قال نیکو سخنی کفت حجاج کفت   ای کفتند
ای جاهلان او مرا ظالم ومشرک میکوید وکمان شما آنست که مرا بقسط وعدل تعریف میکند وبعد از آن این دو آیه
برایشان خواند که واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا وقوله والذین کفروا بربهم یعدلون وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا
این عطفست بر انه استمع وان مخففه از مثقله یعنی دیکر وحی کرده شده است بمن که بدرستی که شان وقصه
آنست که اکر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر طریقه مثلی یعنی بر افضل طریق که دین اسلام است لَأَسْقَيْنَاهُم
هر آینه بدهیم ایشانرا مَّاءً غَدَقًا آب بسیار واین کلام بر طریق تمثیل است ومراد از آن سعه رزقست وکثرت مال   ل
ومنال وتخصیص آن بذکر بجهت آنست که آن اصل معاش وسعة است پس معنی آنست که ما روزی را
برایشان فراخ کردانیم یا اکر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشانرا نعمت بسیار ارزانی داریم لِّنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا

بیازمائیم ایشان را دران یعنی با ایشان معامله آزمایندکان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف
شکر آن چگونه قیام مینمایند یا اگر جن بر طریقهٔ قدیمهٔ خود که کفر است مستقیم باشند و اسلام
نیارند باستماع قران ما روزی را بر ایشان فراخ سازیم بر وجه استدراج تا بسبب ان
در فتنه افتند واثم را زیاده کنند و کفران نعمت نمایند و بعذاب ابدی گرفتار شوند کقوله تع
انما نملی لهم لیزدادوا اثما الی و ابن عباس و سدی آیه را تعمیم میکنند یعنی اگر جن و انس مستقیم شوند بر طریق
ایمان ایشان را بسعت معیشت سرافراز گردانیم تا آزمایش ایشان کنیم دران نعمت و مقاتل گفته که ماء غدق
بر سبیل حقیقت است نه بر طریق تمثیل چه نزول این آیه بعد ازان بود که حق سبحانه هفت سال باران اهل
مکه باز گرفته بود و خشک سالی بر ایشان واقع شده صاحب طیبی آورده که اولی انستکه طریقه محمول
باشد بر استقامت در دین و ایمان نه در کفر و طغیان زیرا که متبادر نزد اطلاق اولست نه ثانی و دیگر انکه
ان در موضع تلطف است در استدعا بایمان و حث بر طاعت و در تفسیر اهل البیت مذکور است که ابی بصیر
ابی جعفر صلوات الله علیه را ازایه ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا سؤال کرد فرمود هو والله ما انتم علیه پس این
آیه تلاوت نمود که و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا و برید عجلی از ابی عبد الله صلوات الله علیه ازین آیه
سؤال کرد فرمود لافدناهم علما کثیرا یتعلمونه من الائمه یعنی معنی انست که اگر بر طریقه دین اسلام استقامت
ورزند هر آینه علم بسیار را بایشان فایده رسانیم باین وجه که توفیق ایشان دهیم تا از ائمه هدی انرا فرا گیرند
ومن یعرض وهر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن پروردگار خود یعنی از عبادت او یا از کار خود اعراض کند یا از موعظه
و وحی او روی بگرداند و قبول نکند یا کفران نعمت او کند یسلکه در آورد خدای او را عذابا صعدا در عذابی سخت که
فوق طاقت او باشد و غالب بر وی صعد بمعنی فاعلست و بجهت مبالغه موصوف به واقع شده و نصبا و بنزع خافض است
ای یسلکه فی عذاب صاعد کقوله ما سلککم فی سقر و ان المساجد لله و دیگر وحی کرده شده است بمن یعنی
که مسجدها مر خدای راست و خاص است بدو فلا تدعوا پس مخوانید دران مع الله احدا با خدای یکی را
غیر او را دران پرستش مکنید چنانچه یهود و نصاری در کنایس و مواضع خود عزیر و مسیح را علیهما السلام
بالوهیت یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک تملکه وما ملک را

دران بر پا میکنند و حسن بصری گفته که مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است
لقوله علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا یعنی همه زمین برای من مسجد کردند و خاکش پاک
کننده ساختند تا هر جا که باشیم نماز گذاریم و اگر آب نیابیم بخاک تیمم کنیم پس معنی آیه آنست که در هیچ بقعه از
بقاع ارض کسی دیگر را با خدای مخوانید بلکه عبادت را در همه جا مخصوص دارید باو و نیز از حسن نقل کرده اند که
مراد بمساجد صلوات است یعنی از برای غیر خدای نماز مگذارید و نزد بعضی دیگر مراد مسجد الحرام است که
قبله جمیع مساجد است و منه قوله تع و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و گفته اند که مراد مساجد
سبعه است که ان جبهه است و یدین و رکبتین و ابهامی رجلین یعنی اینها مر خدای راست باین معنی که
آفریده اوست پس انها را از برای غیر خدا بر زمین منهید و مؤید این قولست اینکه معتصم از ابی جعفر محمد
بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام سؤال کرد که ما معنی قوله تع و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
فرمود هی الاعضاء السبعة التی یسجد علیها و نیز مقوی اینست قول حضرت رسالت پناه صلعم امرت ان اسجد علی
سبعة آراب ای اعضاء و نزد جماعتی دیگر مساجد جمع مسجد است بفتح جیم بمعنی سجود یعنی سجدها مخصوص
بخداست و جایز نیست که از برای غیر او سجده کنند و از سعید بن جبیر روایتست که جنیان حضرت رسول را
گفتند که ما چگونه در مسجد حاضر شویم و با تو نماز بگذاریم که از اینجا که ماییم تا آنجا راهی دور است حق سبحانه این آیت
فرستاد که و ان المساجد لله الی و در خبر است که بعد از نزول این آیه چون مسلمانان بمسجد شدندی گفتندی
لا اله الا الله والسلام علی رسول الله و انه لما قام و بدرستی که آنهنگام که برخواست عبد الله بنده خدا
که محمد است صلعم در بطن نخله بنماز صبح یدعوه میخواند خدای را در نماز و جن قرائت او میشنیدند کادوا یکونون
نزدیک بودند که باشند علیه لبدا بر روی جعفسنده کان از غایت ازدحام بر و بجهت تعجب ایشان از انچه میدیدند
از عبادت او و اقتدای اصحاب باو در قیام و قعود و رکوع و سجود و بجهت حرص ایشان بر استماع قران چه هرگز
مثل این حال ندیده بودند و مانند این کلام نشنیده از ابن عباس مرویست که این کلام از قول جنیانست که بعد از استماع
قران چون با اهل خود مراجعت کردند بایشان خبر دادند از ازدحام اصحاب بران قدوه احباب در وقت اقتدا کردن
ایشان بان در نماز و استماع کلام از انحضرت نمودن و قتاده گفته که مراد این است که چون رسول بدعوت کردن

بیازمائیم ایشانرا دران یعنی با ایشان معامله آزمایندکان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف
شکر آن چگونه قیام مینمایند یا اکر جن بر طریقهٔ قدیمهٔ خود که کفر است مستقیم باشند و اسلام
نیاورند باستماع قران ما روزی را بر ایشان فراخ سازیم بر وجه استدراج تا بسبب آن
در فتنه افتند و اثم را زیاده کنند و کفران نعمت نمایند و بعذاب ابدی کرفتار شوند کقوله تعالی
انما نملی لهم لیزدادوا اثما الخ و ابن عباس و سدی آیه را تعمیم میکنند یعنی اکر جن و انس مستقیم شوند بر طریق
ایمان ایشانرا بسعت معیشت سرافراز کردانیم تا آزمایش ایشان کنیم دران نعمت و مقاتل کفته که ماء غدق
بر سبیل حقیقت است نه بر طریق تمثیل چه نزول این آیه بعد از ان بود که حق سبحانه هفت سال باران اهل
مکه باز کرفته بود و خشک سالی بر ایشان واقع شده صاحب طبرسی آورده که اولی آنستکه طریقه محمول
باشد بر استقامت در دین و ایمان نه در کفر و طغیان زیرا که متبادر نزد اطلاق اولست نه ثانی و دیکر آنکه
ان در موضع تلطف است در استدعا بایمان و حث بر طاعت و در تفسیر اهل البیت مذکور است که ابی بصیر
ابی جعفر صلوات الله علیه را از آیه ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا سؤال کرد فرمود هو والله ما انتم علیه پس این
آیه تلاوت نمود که وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا و برید عجلی از ابی عبد الله صلوات الله علیه ازین آیه
سؤال کرد فرمود لافدناهم علما کثیرا یتعلمونه من الائمه یعنی معنی آنست که اکر بر طریقه دین اسلام استقامت
ورزند هر آینه علم بسیار را بایشان فایده رسانیم باین وجه که توفیق ایشان دهیم تا از ائمه هدی آنرا فرا کیرند
ومن یعرض و هر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن پروردکار خود یعنی از عبادت او یا از کار خود اعراض کند یا از موعظه
و وحی او روی بکرداند و قبول نکند یا کفران نعمت او کند یسلکه در آورد خدای او را عذابا صعدا در عذابی سخت که فوق
طاقت او باشد و غالب بر و صعد بمعنی فاعلست و بجهت مبالغه موصوف به واقع شده و نصبا و بنزع خافض
ای یسلکه فی عذاب صاعد کقوله ما سلککم فی سقر وان المساجد و دیکر وحی کرده شده است بمن
که مسجدها مر خدای راست و خاص است بدو فلا تدعوا پس مخوانید دران مع الله احدا با خدای یکی را یعنی
غیر او را دران پرستش مکنید چنانچه یهود و نصاری در کنایس و مواضع خود عزیز و مسیح را علیهما السلام
بالوصیة یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میکویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک را

دران بریا میکنند و حسن بصری کفته که مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است
لقوله علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا یعنی همه زمین برای من مسجد کردند و خاکش پاک
کننده ساختند تا هر جا که باشیم نماز کذاریم و اکر آب نیابیم بخاک تیمم کنیم پس معنی آیه آنست که در هیچ بقعه از
بقاع ارض کسی دیکر را با خدای مخوانید بلکه عبادت را در همه جا مخصوص دارید باو و نیز از حسن نقل کرده اند که
مراد بمساجد صلوات است یعنی از برای غیر خدای نماز مکذارید و نزد بعضی دیکر مراد مسجد الحرام است که
قبله جمیع مساجد است و منه قوله تعالی و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و کفته اند که مراد مساجد
سبعه است که آن جبهه است و یدین و رکبتین و ابهامی رجلین یعنی اینها مر خدایراست باین معنی که
آفریده اویند پس آنها را از برای غیر خدا بر زمین منهید و موید این قولست اینکه معتصم از ابی جعفر محمد
بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام سؤال کرد که ما معنی قوله تعالی وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
فرمود هی الاعضا السبعة التی یسجد علیها و نیز مقوی اینست قول حضرت رسالت پناه صلعم امرت ان اسجد علی
سبعة آراب ای اعضاء و نزد جماعتی دیکر مساجد جمع مسجد است بفتح جیم بمعنی سجود یعنی سجدها مخصوص
بخداست و جایز نیست که از برای غیر او سجده کنند و از سعید بن جبیر روایتست که جنیان حضرت رسول را
کفتند که ما چکونه در مسجد حاضر شویم و با تو نماز بکذاریم که از انجا که مائیم تا اینجا راهی دور است حق سبحانه این آیت
فرستاد که وان المساجد لله الخ و در خبر است که بعد از نزول این آیه چون مسلمانان بمسجد شدندی کفتندی
لا اله الا الله والسلام علی رسول الله وانه لما قام و بدرستی که الهکلام که بر خواست عبد الله بنده خدا
که محمد است صلعم در بطن نخله بنماز صبح یدعوه می خواند خدایرا در نماز و چون قراءت او می شنیدند کادوا یکونون
نزدیک بودند که باشند علیه لبدا بر روی جمعی شده کان از غایت ازدحام بر و بجهت تعجب ایشان از انچه می دیدند
از عبادت او و اقتدای اصحاب باو در قیام و قعود و رکوع و سجود و بجهت حرص ایشان بر استماع قران چه هرکز
مثل این حال ندیده بودند و ما تقدم این کلام نشنیده از ابن عباس مرویست که این کلام از قول جنیانست که بعد از استماع
قران چون با اهل خود مراجعت کردند بایشان خبر دادند از ازدحام اصحاب بران قدوه احباب در وقت اقتدا کردن
ایشان بآن در نماز و استماع کلام از آنحضرت نمودن و قتاده کفته که مراد این است که چون رسول بدعوت کردن

برخواست جن وانس مجتمع شدند بر ابطال کار او واطفاء نور او وحق سبحانه منع شر ایشان نمود از وو حجت او را
ظاهر وغالب ساخت بر همه ایشان ونزد بعضی دیگر معنی انست که هرگاه رسولی از رسل قیام نمود بعبادت خدا
ونهی مشرکان از عبادت غیر او نزدیک بود که ایشان بجهت تظاهر وتعاون یکدیگر بر عداوت او از دحام نمایند
بر ایذا وازار او وکسائی که انه بکسر میخوانند میگویند که این از قول جن است وبدانکه ایثار عبد الله بر رسول
الله یا بر النبی بجهت انست که چون این کلام در موقع کلام رسول واقع شده است زیرا که تقدیر برین وجه است که
واوحی الی انه لما قام عبد الله پس بجهت تواضع وتذلل این اسم در مقام رسول ونبی آورده شده ویا بجهت اشعار با
مقتضی قیام است بان که ان عبودیه است وایما بانکه عبادت بنده خدا امری نیست که از عقل مستبعد ومستنکر
باشد تا بر ان از دحام باید نمود ودر اثار آمده که انحضرت را هیچ نام خوشتر ازین نیامده چه شرط عبادت
وعبودیت بر وجهی که انحضرت قیام نموده هیچکس را قدرت اقامت بران نبوده لاجرم در وقت عروج انحضرت
بر منازل ملکی باین اسم مذکور شده که سبحان الذی اسری بعبده وهنگام نزول قران از مدارج فلکی همین
نام نامزد گشته که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده قل بگو ای محمد بمشرکان که انما ادعوا جز این نیست
که میخوانم یعنی می پرستم ربی پروردگار خود را ولا اشرک وانباز نمیگیرم به بدو احدا یکی را واین امر ملایم ومنکر نیست
تا موجب تعجب شما شود یا اتفاق شما بر مقت وعذاب من ودر جماعتی از قراء قال بصیغه ماضی خوانده اند ومعنی اینکه
گفت که پیغمبر بجنیان نزد الهام وتعجب ایشان که نیست انچه شما مشاهده ان میکنید از پرستیدن خدا وواگذاشتن
شرکا امری که از ان متعجب باید شد بلکه تعجب از کسی است که داعی غیر خدا باشد وواگذارنده شرکاء از برای او وگفته اند
که این کلام جنیانست مر قوم خود را بر سبیل حکایت از قول پیغمبر قل انی لا املک لکم بگو بدرستی که من مالک
نیستم از برای شما ضرا دفع ضرری ولا رشدا ونه رسانیدن خیر وصلاحی یعنی قدرت ندارم بر انکه ضرر ونفع
بشما رسانم چه حقیقت ضار ونافع خداست نه غیر او وگویند که ضر بمعنی غی است که ضد رشد است یعنی
استطاعت ندارم که شما را بر ضلالت یا بر رشاد دارم چه من مامورم بتبلیغ رسالت دعوت بدین اسلام وهدایت
برشاد نه بغیر ان این کلام متضمن اعترافست بعبودیت واضافه حول وقوت باو سبحانه وبنا بر معنی لفظ
تعبیر از احدهما باسم ان واز دیگری باسم سبب ان یا مسبب ان اشعار است باراده کلا المعنیین که ان غی

ومضرت است قل انی بگو بدرستی که من لن یجیرنی هرگز زنهار ندهد مرا ودر پناه خود نگیرد من الله
احد از عذاب یکی را یعنی اگر خدای خواسته باشد که ضرری بمن رساند از مرض وعرض وانواع ابتلا و
محن کسی مرا حمایت نتواند کرد واز ان نتواند رهاند ولن اجد ونیابم هرگز من دونه بجز او سبحانه ملتحدا
پناهی که روی بدان آرم واز از بلیه نجات یابم الا بلاغا من الله این استثناست از لا املک چه تبلیغ از قسم ارشاد
ونفع وما بین مستثنی ومستثنی منه جمله معترضه است که موکد نفی استطاعتست وبیان عجز من الله صفته
بلاغ است ای بلاغا کائنا من الله نه صله زیرا که صله او عن است کقول الشاعر بلغوا عنی ولو انه پس من در اینجا
بمنزله من ابتدائیه است فی قوله نعم براءة من الله یعنی مالک ضر ونفع نیستم بشما مگر رسانیدنی که از جانب
خداست یعنی مگر انکه گویم که خدای چنین میگوید ونسبت دهم قول او را باو نه قول او را باو ورسالاته ومگر پیغامهای
او یعنی ادای احکامی که بمن ارسال فرموده ومیتواند بود که بلاغا بدل ملتحدا باشد یعنی نمی یابم پناهی ونجاتی
مگر پیغام رسانیدن ازو ومحتملست که الا در اصل ان لا باشد وان شرطیه باشد وما قبل او دلیل جواب
وتقدیر اینکه ان لا ابلغ بلاغا یعنی کسی مرا زنهار ندهد از عذاب خدای اگر نرسانم رسانیدنی از خدا وادا نکنم
پیغامهای او را صاحب طبرسی آورده که چون مغایرة میان معطوف ومعطوف علیه لازم است پس اولی
انست که مراد ببلاغ تبلیغ توحید وعدل او باشد وسایر صفات ثبوتیه وسلبیه ومراد برسالاته اداء شرایع واحکام
ویا انکه معطوف علیه محذوف باشد وتقدیر این باشد که الا بلاغا من الله آیاته ورسالاته یعنی مگر رسانیدن
علامات وحدانیه او را یا معجزاتی را که مصدق دعوی نبوت من باشد وپیغامهای او را وچون حق سبحانه در آیه
بیان فرمود که سوی طاعت او ملجائی از عذاب او نیست در عقب ان ذکر وعید نموده میفرماید که ومن یعص الله
وهر که نافرمانی کند خدایرا در پرستش او ورسوله وفرستاده او را در امر ونهی فان له پس بدرستی که مر او راست نار جهنم
آتش دوزخ خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند کائن اند در ان ابدا همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از ان خلاصی
نیابند توحید ضمیر اول وجمع او ثانیا نظر بلفظ من است ومعنی ان وقوله حتی اذا راوا ما یوعدون متعلق
بقوله یکونون علیه لبدا یعنی مشرکان متظاهر اند بر عداوت پیغمبر ومستضعف انصار ومستقل بکثرت عدد
عدد خود تا وقتی که ببینند ومشاهده کنند انچه وعده داده میشدند که ان واقعه بدر است ومغلوب شدن

ایشان درانجا بر دست اهل اسلام ویا عذاب جحیم وعقاب الیم در نشاءه آخرت ومیتواند بود که متعلق باشد بمحذوفی که
دال استضعاف کفار مر اهل اسلام را واستقلال ایشان دال بران باشد فکانه قال لایزالون علی ما هم علیه من
استضعافهم للمسلمین واستقلالهم لعددهم وانفسهم حتی اذا راوا ما یوعدون فسیعلمون پس زود باشد که
بدانند چون عذاب موعود به بینند که از کروه مومن ومشرک من اضعف کیست ضعیفتر ناصرا از جهت یار ومدد کار
واقل عددا وکمتر از روی عدد یعنی معلوم ایشان شود که ناصر که قوی تر وبیشتر است ویار که ضعیفتر وکمتر است
کفار بعد از استماع این آیه کفتند که این موعود کی خواهد بود آیه امد که قل بکو انچه وعده داده شده است
راست ودرست است ولا محاله واقع خواهد شد چه خلاف در وعده خدای محالست لیکن وقت ان بر من مخفیست
ان ادری نمیدانم اقریب ما توعدون آیا نزدیک است انچه وعده شده اید از عذاب باین معنی که در هر آنی از انات حالیه محتمل
الوقوع باشد ام یجعل له ربی یا کردانیده است یعنی مقرر کرده از برای ان پروردکار من امدا زمانی که مدت ان دراز
باشد عالم الغیب اوست داننده پوشیدها فلا یظهر پس آشکارا نسازد ومطلع نکرداند علی غیبه بر غیبی که مخصوص است
بعلم او احدا یکی را الا من ارتضی مکر انکسی را که پسندیده وبرکزیده باشد من رسول از فرستاده من مبین من است
یعنی مکر رسول خود را که بر بعضی ازان اطلاع دهد بتوسط ملک ومشاهده او والهامات وارده از حضرت رسالت
یا مطلق انبیا علی نبینا وعلیهم السلام وچون صدور معجزات وظهور مغیبات از ائمه هدی علیهم الصلوات والتسلیمات
بواسطه اعلام واخبار سید مختار بوده پس آیه مذکوره نافی ان نباشد چه تخصیص مذکوره از حیثیه ظهور
غیب است از انحضرت بدون واسطه بشریت مطلقا پس اینکه صاحب کشاف در تفسیر این آیه تعریض نموده
باین وجه که ای الذی یرتضی للنبوة لا کل مرتضی وبجهة سلب کرامات ومعجزات از ائمه هدی کرده محض عناد
وعناد محض است فلعنه الله علی معاندیهم وجاحدیهم ومخفی ولایاتهم بعد ازان بیان محفوظ بودن انحضرت
میکند از مرده جن وانس بقوله فانه یسلک پس بدرستی که در می ارد خدای من بین یدیه از پیش روی رسول
پسندیده ومن خلفه واز پس او رصدا نکهبانان از فرشتکان که ویرا حراسه میکنند ومحافظه مینمایند از شر واذیه
شیاطین جن وانس واز اختطاف وتخالیط ایشان چنانکه مرویست که جبرئیل که وحی می آورد بانحضرت هفتاد
هزار فرشته با وی میبودند حفظ وحی میکردند وطرد شیاطین مینمودند از انکه استراق سمع نمایند واینرا

بکهنه القا کنند نزد رسانیدن جبرئیل انرا به پیغمبر ودر خبر امده که این هفتاد هزار فرشته محمد تعظیم وحی می آمدند
همچنانکه داب ملوک انست که با رسول جماعتی دیگر را میفرستند واز سعید بن جبیر روایتست که در هیچ محل جبرئیل
نزد پیغمبر نمی امد الا که با او چهار فرشته میبودند یکی در پیش ودیگری در پس ویکی در جانب راست ودیگری در طرف
چپ وحفظ وحی میکردند تا جبرئیل انرا بانحضرت میرسانید ودر حدیثی دیگر امده که همیشه هفتاد هزار فرشته
ملازم پیغمبر بودند ومحافظه ونصرت وی میکردند واورا از مکاید شیاطین وسایر اعدای انس نکه میداشتند
واز ضحاک منقولست که هیچ پیغمبری مبعوث نشده الا که با او جمعی از ملائکه بودند که حراسه او میکردند از اعدای
جن وانس ومحافظت او میکردند از انکه شیاطین متشبه شوند بصورت ملک ونزد او بروند ومعاونت ومظاهرت
او میکردند در اداء طاعت وتبلیغ رسالت واز مقاتل نقل کرده اند که چون حضرت عزت پیغمبر را مبعوث ساختی
ابلیس بیامدی بر صورت ملکی تا اورا اضلال کند حق سبحانه فرشتکان را فرستادی تا اورا براندندی وپیغمبر را
کفتندی که این ابلیس است حاصل که فرشتکان حافظ وناصر رسول بودند لیعلم تا بداند رسول ان قد ابلغوا
انکه بتحقیق رسانیده اند جبرئیل وسایر فرشتکان که رفیق اویند در وقت نزول وحی رسالات ربهم پیغامهای
فرستاده شده پروردکار خود را بی تغییر وتبدیل واختطاف وتخالیط یا انکه تا بداند خدای باین معنی که تعلق کیرد
علم او بواقع شدن ان تبلیغ بدون زیاده ونقصان وتبدل وتغیر وتوحید ضمیر اولا که ان ضمیر من بین یدیه ومن
خلفه است وجمع ان ثانیا که ان ضمیر قد ابلغوا است نظر بلفظ رسول ومعنی انست چه ان اسم جنس است
ونظیر اینست قوله تعالی ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا ومیتواند بود که ضمیر لیعلم
وابلغوا هر دو راجع برسول باشد نظر بلفظ ومعنی ومعنی این باشد که تا بداند فرستادکان که تبلیغ احکام الهی
کرده اند بندکان بی زیاده وکم یا راجع بر رصد باشد وافراد وجمع ان نیز نظر ومعنی باشد زیرا که رصد نیز
اسم جنس است یعنی تا بداند فرشتکان که رسانیده اند رسالات پروردکار خود را به پیغمبر بدون عروض تغیر
وتبدلی واختطافی دران وکفته اند که ضمیر مفرد راجع به پیغمبر ماست وضمیر جمع راجع به پیغمبران دیکر یعنی تا بداند
محمد صلعم که جمیع پیغمبران احکام الهی به بندکان رسانیده اند بدون زیاده ونقصان همچنانکه وی تبلیغ رسالت فرموده
بران طریق که بوده بی اختطاف وتغییر واحاط وفرا کرفته است علم خدای وفرا رسیده بما لدیهم بانچه نزدیک پیغمبران

وفرشتگانست از حکم وشرایع بر وجهی که هیچ از ان علم از وسبحانه فوت نشده پس او حافظ ان باشد از قصور وخلل
واحصی وشمرده است کل شیء همه چیزرا یعنی ضبط همه اشیا نموده عددا در حالتی که ان معدود ومحصور است
نزد او سبحانه ومیتواند بود که نصب عددا بر مصدریه باشد چه ان بمعنی احصاء است یعنی شمرده است همه
چیزهارا شمردنی تا انکه قطرهای باران وریگهای بیابان واوراق اشجار وزهد بحار وامثال انرا احصا
کرده مراد کمال علم اوست واحاطه ان بجمیع معلومات یعنی هیچ چیز از دایره علم او خارج نیست وهرگاه که
علم او احاطه جمیع معلومات کرده باشد چگونه عالم نباشد بانچه نزد رسل است از وحی وکلام او سورة
المزمل مکیست ونزد جماعتی دیگر مدنی وگویند که بعضی از ان مکیست وبعضی مدنی وآیات ان هجده است
بعدد مدنی الاخیر ونوزده بعدد بصری وبیست نزد باقیان واختلاف در سه آیتست المزمل کوفیست و
مدنی الاول وشیبا غیر مدنی الاخیر والیکم رسولا مکی ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که
هرکه سوره المزمل تلاوت نماید حق سبحانه دشواری دنیا وآخرت از و رفع نماید وهرگز اذیتی وبلیتی باو نرسد
ومنصور بن حازم از ابی عبد الله صلوات الله علیه نقل نموده که هرکه در نماز خفتن یا در آخر شب سورة المزمل
بخواند شب وروز شاهد احوال صالحه او باشد واین سوره بنزد خداوند احد برای او گواهی دهد وحق تعالی حیوة
وموت طیب باو کرامت فرماید واز ابی جعفر علیه الصلوة والسلام مرویست که خواننده این سوره هرگز محتاج نشود
وبباید دانست که حق سبحانه چون ختم سوره الجن نمود بذکر رسل افتتاح این سوره کرد بذکر خاتم رسل صلعم وفرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که حضرت رسالت صلوات الله علیه وآله در مبداء اسلام که نماز گذاردی
بگلیمی خود را پوشیده داشتی واز خدیجه کبری رضی الله تعالی عنها منقولست که ان مثل چادرشبی بود چهارده ذرع
نصفی بر بالای ما بودی ونصفی رسول پوشیده نماز گذاردی واز عایشه نیز نقل کرده اند که ان قطیفه بود چهارده ذرع
که نیمه ازان برمن بود ودر زیران خواب میکردم ونصفی دیگر بر انحضرت بود وانحضرت بنماز مشغول میشد
او پرسیدند که ان از چه چیز بود گفت والله ما کان خزا ولا قزا ولا مرعزی ولا ابریسما ولا صوفا کان سداه
شعرا ولحمته وبرا که ان خز نبود وکج نبود ونه ازموی نازک که در زیر موی سطبر می باشد ونه از ابریشم ونه
از پشم بلکه تار آن از موی بز بود وپود آن از موی شتر ودر اثنای شب جبرئیل امد واین آیه آورد که یا ایها المزمل

ای گلیم در خود پیچیده قم اللیل برخیز در شب بنماز تهجد یعنی مداومت ومواظبت نمای بران وبسبب استراحت ودعة
نفس ترک ان مکن وبعضی گفته اند که انحضرت در خواب بود که جبرئیل این وحی باو آورد ودر روایتی دیگر از خدیجه منقولست
که اول بار که حق سبحانه اراده فرمود که وحی بانحضرت نازل سازد امر نمود بجبرئیل که بصورت اصلی نزد محمد رود وجبرئیل ان
صورت در غار حرا خود را باو نمود انحضرت چون جبرئیل را بان هیئت مهیب وصورت عجیب بدید بترسید وانحضرت
ترسان ولرزان بخانه امد وگفت قطیفه بر سر من اندازید وچون در زیر ان رفت وبخسبید این سوره براو نازل
گشت وپس بنا بر اول تسمیه انحضرت باین اسم بر وجه تحسین باشد یعنی باین فعل که مشغولی مواظبه نمای وبنا
بر وجه اخیر بر سبیل تهجین یعنی اختیار تهجد کن بر هجود وتشمر بر تزمل برای عبادت معبود وگویند که در اول
حال که وحی باو می امد خود را در زیر جامه پنهان میکرد وازار در خود می پیچید از کثرة فزع وخوف وبجهة
این خطاب با ایها المزمل ویا ایها المدثر مخاطب گشت وبعد از انکه بجبرئیل انس گرفت بخطاب یا ایها
النبی ویا ایها الرسول مخاطب میشد واز عکرمه مرویست که تزمل یعنی تحمل اعباء نبوتست ماخوذ از تزمل الزامل
اذا تحمل الحمل یعنی ای بردارنده بار نبوت برخیز در شب برای طاعت وعبادت حضرت عزت الا قلیلا نصفه
این استثنا است از لیل ونصفه بدل قلیلا است که عبارت از نیمه دیگر است از شب وقلت ان نسبت
بکل است یعنی برخیز در شب برای اداء نماز مگر اندکی از شب که ان نیمه شب است او انقص منه یا کم
کن از نیمه شب قلیلا اندکی تا بثلث باز آید وازین کمتر نشاید او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه شب تا بثلثان رسید و
غایتش این باشد پس تخییر میان قیام نصف است ومیان زاید بران ما تثلثین وانچه قریبست بان ومیان ناقص
از وی تا ثلث وما یقرب منه ومیتواند بود که قلیلا استثنا باشد از نصف ونصف بدل لیل که انه قال قم اقل من
نصف اللیل وضمیر در منه وعلیه راجع باقل از نصف باشد چون ثلث پس تخییر میان ثلث باشد واقل از انکه
ان مثل ربع است واکثر از وکه از نصف است مثلا یا انکه ضمیر راجع بنصف باشد ومراد تخییر بین امرین باشد
که ان میان قیام است در اقل از نصف لیل قطعا ومیان اختیار احد امرین که ان نقصانست از نصف وزیاده
بران وگویند استثنا از اعداد لیل است چه لیل عام است وتخییر میان قیام است در نصف وناقص از و وزاید
بر و یعنی برخیز نصف هر شب مگر اندکی از شبها که ان لیالی عذر باشد از عروض مرض وغلبه نوم وغیر ان

یا کم از نصف هر شب یا زیاده از نصف ان و از صادق ع روایتست که القلیل النصف او انقص منه من اللیل قلیلا
او زد علیه ای زد علی القلیل قلیلا و باید دانست که قیام لیل در مبداء اسلام بر رسول صلعم فرض بوده و میان
مقادیر ثلثه مذکوره مخیر بوده و بعد از ان بایتی که بعد ازین مذکور خواهد شد فرض ان بنفل منتقل شد و کویند که
قیام لیل فرض بود قبل از فرض صلوات خمس و چون صلوات مذکوره مفروض کشت فرض قیام لیل منسوخ شد
و بنابرین این سوره مکی باشد و از عایشه پرسیدند که قیام لیل بر حضرت رسالت واجب بود یا سنت کفت
مکر این آیه را نخوانده اید که یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا و بعد از ان کفت که حق سبحانه قیام لیل را در اول این سوره
فرض فرمود تا یکسال انحضرت با اصحاب بان قیام مینمودند و بعد از ان خاتمه این سوره انزال نمود و تخفیف ان
و فرض بسنت بدل شد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون اول سوره مزمل نازل شد پیغمبر با اصحاب بطریق
شبهای رمضان بر قیام لیل مواظبه میفرمود تا یکسال و بعد از ان آیه ان ربک تا آخر نازل کشت و قیام لیل مستحب
شد و از حسن نیز مرویست که قیام ثلث لیل بر مردمان فریضه بود تا یکسال و بعد از ان بخاتمه این سوره منسوخ
شد و سعید بن جبیر کفته که ما بین نزول اول این سوره و نزول آخر ان ده سال بود و بر هر تقدیر تخییر در مقادیر
مذکوره منافی وجوب اصل نیست و از کلبی روایتست که در زمان وجوب قیام لیل مرد بودی که همه شب تا صبح بیدار
بودی بجهه خوف انکه مبادا حفظ نصف و ثلث و ثلثین نکرده باشد و سایر اصحاب با ان تدروه احباب برا
شب اقدام مینمودند و بجد تمام بقیام لیل مواظبه میکردند و بنماز لیلیه مشغول میکشتند تا انکه اقدام
ایشان منتفخ شد و رنکهای ایشان از کثرت ریاضت زرد کشت و حق سبحانه بر ایشان رحم فرموده تخفیف این
حمل ثقیل نمود و نزد بعضی دیکر قیام لیل در همه وقت سنت بوده بدلیل تخییر در مقدار و بایه کریمه و من اللیل
فتهجد به نافلة لک یعنی در شب بتهجد برخیز که ان نمازیست زاید بر فرض و رتل القرآن و بتانی و شمرده بخوان
قران را و روشن کن حروف انرا بوقت تلاوت ترتیلا تانی خواندنی و روشن کردانیدنی چنانچه سامع عد
حروف ان تواند کرد و هذا ماخوذ من قولهم ثغر رتل و رتل اذا کان مفلجا مفارقا و ذکر مصدر بعدا
فعل بجهه تاکید و مبالغه است در امر بترتیل و از امیر المومنین صلوات الله علیه و آله مرویست که الترتیل
حفظ الوقوف و اداء الحروف ترتیل محافظه وقوف قرانست و ادا کردن حرفهای ان از مخارج خود و نیز د

تبیین ترتیل قران فرموده اند که بینه تبیانا و لا تهذه هذا الشعر و لا تنثره نثر الرمل و لکن اقرع به القلوب
القاسیة و لا یکونن هم احدکم اخر السورة روشن ساز حروف انرا روشن کردانیدنی و بیاپی یکدیکر
مخوان یعنی حروف انرا متصل بیکدیکر مکردان مانند اتصال موی بیکدیکر و بسیار پراکنده مکن مانند
پراکندکی ریک و لیکن فرع کن بان دلهای سخت را یعنی حروف انرا چنان ادا کن که در دلهای سخت جای کیرد و با
که قصد هیچ کدام از شما ان نباشد که سوره را زود تمام کند و از عایشه پرسیدند که پیغمبر صلعم بچه کیفیه قراءت
میفرمود کفت لا کسردکم لو اراد السامع ان تعدحروفها لعدها قراءت او نه متصل و بیاپی یکدیکر همچنانکه
شما میکنید بلکه اکر سامع خواستی عدد حروف ان توانستی کرد و زجاج کفته که البیان لا یتم بان تعجل فی
القران انما یتم بان تبین جمیع الحروف و توفی حقها من الاشباع بیان تمام نمیشود باینکه در قران شتاب زد
کنی بلکه تمامیه ان باینست که روشن کردانی حروف انرا و تمام کردانی انچه حق ادای انست از اشباع و
ابو حمزه ثمالی کوید که با ابن عباس کفتم که مرا در قراءت و کلام بسیار شتاب زدکی میباشد کفت لان اقرأ
البقرة ارتلها احب الی من ان اقرأ القران کله اکر قراءت سوره البقره کنم و در ان مراعات ترتیل نمایم دوست ترا
نزد من از همه قران خواندن بدون ترتیل و از ابی عبد الله صلوات الله علیه پرسیدند که ما الترتیل فرمود که اذا مررت
بایة فیها ذکر الجنة فسئل الله الجنة و اذا مررت بایة فیها ذکر النار فتعوذ بالله من النار ترتیل انست که چون بایتی
رسی که در ان ذکر بهشت باشد انرا از خدا بدرخواهی و اکر بایتی رسی که در ان دوزخ باشد از آتش از خدا
پناه جویی و ابو بکر بن طاهر کفته که ترتیل انست که تامل کنی در لطایف خطاب قران و نفس را مطیع سازی
بقیام نمودن باحکام او امر و نواهی و این جز بتانی نتواند بود و قطرب کفته که ترتیل بمعنی تضعیف است شق
از رتل بمعنی لین و مراد بان تحزین قرانست یعنی با واز حزین تلاوت قران کن و موید اینست انچه ابی بصیر از ابی عبد الله
صلوات الله علیه روایت کرده که الترتیل ان تمکث فیه و تحسن به صوتک ترتیل انست که مکث کنی در ان و نیکو سازی صوت
قراءت نمایی و ام سلمه روایت کرده که کان رسول الله صلعم یقطع قراءته آیة آیة یعنی رسول صلعم بر هر آیتی از آیات قرآنی قطع
میفرمود و از انس روایتست که کان یمد صوته مدا رسول صلعم اواز خود را در قراءت بر میکشید و شبهه نیست در
انکه غرض از ترتیل تدبر است در معانی قران و تفکر در ان و اینمار نزد او امر ان و انزجار نزد زواجر ان و عبد الله

بن عمر از پیغمبر ص روایه کرده که یقال لصاحب القرآن اقرأ وارق ورتل کما کنت ترتل فی الدنیا فان منزلتک عند آخر آیة
تقرأها یعنی فردای قیامت مر قاری قرآن را کویند قراءت میکن و بالا میرو و آنرا بترتیل بخوان همچنانکه در دنیا
بترتیل میخواندی پس بتحقیق که منزله و درجه تو نزد آخر آیتی است که قراءت آن نمایی و بعد از امر بترتیل خطاب
سرمایه بخیب خود که انا سنلقی علیک بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و منزل کردانیم بر تو قولا ثقیلا سخن
کران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه از امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام که کرانست حمل آن بر مکلفان
خصوصا بر تو چه تو هم بتحمل آن مکلفی و هم بتحمیل آن بر امت مامور یا کران باشد باعتبار رزانه لفظ و متانه معنی یا بجهت
انتقال از پی بمرتبه تصفیه سر و تجرید نظر و کویند مراد ثقل استماع آنست بر کفار و فجار چه آن کاشف جهل و ضلالت
ایشانست و مظهر سفاهت و خفت عقل و قبح افعال ایشان و اما بر مومنان در کمال سهولتست و نیز کفته اند
که خفیف علی اللسان ثقیل فی المیزان قرآن سبکست بر زبان و کران در میزان بجهت کثرت ثواب آن یا ثقل
آن بواسطه آنست که حامل آن نیست مکر کسی که مؤید بتوفیق ربانی باشد و موفق بتوحید سبحانی یا کرانست
بآن اعتبار که سخن خفیف سخیف در آن نباشد و یا ثقل آن بجهت اینست که کلام رب العالمین است پس مراد
بثقل آن عظم شان و رفعت مکان آن باشد و اکثر مفسران بر آنند که مراد آنست که ما القا خواهیم کرد بر تو
قولی را که ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اشد صور وحی بود که آنحضرت مثل آواز درای صدای شنودی بجهت
صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا کرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج مینمود و از ینجهت در آن حال ثقلی تمام برسید
آنام علیه الصلوة والسلام میرسید چنانچه از عایشه منقولست که در روزی که سرما بنهایت رسیده بودی میدیدم
که وحی برو فرو می آید و از جبین مبین او قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آنحضرت برین نوع که مذکور شد
اکر بر شتری سوار بودی دستهای شتر خم کشتی و اکر تکیه بر ران یکی از صحابه داشتی خوف شکستن آن بودی و در آن
محل روی کلبرکش بر افروختی بسان کل که بقطره شبنم براو فرود و حارث بن هشام نیز روایه کرده که من از رسول
پرسیدم که یا رسول الله کیف یأتیک الوحی چکونه وحی بتو می آید فرمود احیانا یأتینی مثل صلصلة الجرس و هو اشد
علی فینفصم عنی وقد وعیت ما قال واحیانا یتمثل الملک رجلا فاعی ما یقول یعنی کاهی وحی چون آواز جرس بمن میرسد
و او بر من بسیار دشوار میباشد پس منقطع میشود از من و من آنرا در کوش خود نکاه میدارم و اوقاتی دیکر فرشته

بصورت مردی می آید و آنچه میکوید حفظ آن میکنم و در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود مفصل است کما
قال کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورت اجمالی دارد چه مصدق و مطابق همه است که
و مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بمجموع وی بصورت اجمالیه و تفصیلیه و شبهه نیست در آنکه
جامع امرین اثقل و اعظم و اکمل خواهد بود و کشیدن چنین باری بجز صاحب جمعیت نشاید و باید دانست که
ذکر این آیه بعد از امر بقیام لیل بجهت تسهیل تکلیف است بر آنحضرت بتهجد و دلالت بر آنکه تهجد امریست
مضاد طبیعت و مخالف نفس پس این تعلیلی است مستانف چه تهجد بجهت آنکه بر طبیعت ثقیل و شاقست لازم است
او را از چیزی که معالج ثقل آن باشد و جمله ایست معترضه میان قم اللیل و میان قوله ان ناشئة اللیل بدرستی
که ساعتی که ناشی است در شب یا عبادتی که حادث میشود در آن یا نفسی که ناهض است در آن برای عبادت
هی اشد وطاء آن سخترست از روی ثبات قدم و کلفت از عبادت روز چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایه شاقست
و موافقتی و وطاء بکسر واو خوانده اند که بمعنی مواطات باشد یعنی از روی موافقت دل بلسان چه دلها در روز بجهت
تصرف در باب معیشت مشغولند و در شب از مشاغل فارغ شده متوجه محراب عبادت می توانند شد یا از
روی موافقت سر بعلانیه بجهت انقطاع رویت خلایق یا از حیثیت موافقت با آنچه بنده اراده کند از خشوع و خضوع
واقوم قیلا و درست تر و ثابت تر از روی مقال یعنی خواندن قرآن در آن اصوبست چه در آن ساعت دل فارغ است
و زبان با دل موافق و حواس از شنیدن اصوات ساکن و آرامیده پس بزبان میخواند و بدل تفکر میکند
و بعضی کفته اند که ناشیه ساعات اول شب است مشتق از نشاءت اذا ابتدئت و در خبر است که علی بن الحسین
زین العابدین علیهما الصلوة والسلام در میان نماز شام و خفتن نماز بسیار کذاردی سر آنرا از وی پرسیدند فرمود
اما سمعتم قول الله عز وجل ان ناشئة اللیل هذه الناشئة یعنی ناشئة اللیل که حق سبحانه در قرآن فرموده این ساعتست
و از حسن و قتاده مرویست که آن ساعات ما بعد عشاست و نزد ابن عباس مراد همه شب است زیرا که آن بعد از
نهار ناشی شده و نزد مجاهد ساعات تهجد است و از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام ماثورست که هی
القیام فی آخر اللیل الی صلوة اللیل و بنا برین ناشیه مصدر است چون عافیه مشتق از نشا بمعنی قام و نهض
و نیز از ابی عبد الله علیه السلام روایتیست که هی قیام الرجل عن فراشه لا یرید به الا الله تعالی ناشیه بر خاستن است

ازفراش خود که بان اراده غیر رضای خدای نکند یعنی در برخواستن همین قصد طاعت خدا کند و بس وانزا
بچیزی دیگر مشوب نسازد و عبد الله بن مسعود و سعید بن جبیر گفته اند که ناشیه بلغه حبشه بمعنی قیام م
لیل است و از عایشه نقل کرده اند که هی النفس التی قامت بعد النوم و بعد از امر بقیام لیل بیان تعلیل آن
میفرماید بقوله ان لک فی النهار سبحا طویلا یعنی که مرترا است در روز سبحا طویلا امد شد دراز در مهمات و تصرف
در امور خلق و اشتغال بدعوت و تعلیم فرایض و سنن و اصلاح معیشت خود و عیال پس در شبها توجه باداء عبادات
اولی است چه مناجات با حضرت قاضی الحاجات مستدعی فراغت است از جمیع جهات واذکر اسم ربک و یاد
کن نام پروردگار خود را و باسماء حسنی او را بخوان در شب و روز مداومت نمای بتسبیح و تهلیل و تحمید و صلوة
و قراءت و دراست علم و غیر ان از اقسام طاعات این دلیلست بر جواز دعا در جمیع حالات و در نماز از برای دین
و دنیا و از برای جمیع مومنین و مومنات و موید این است عموم قوله تعالی و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین
یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و از سهل منقولست که مراد بذکر اسم خدا بسمله است در اوایل وایل
سوره و بنا برین آیه دالست بر وجوب بسمله در اول الحمد و سوره یعنی نماز خود را مفتتح ساز به بسم الله الرحمن الرحیم
وتبتل و بریده شو از جمیع خلقان و توجه کن الیه بسوی او بعبادت و طاعت تبتیلا بریدنی کامل یعنی نفس
خود را از اندیشه ما سوی مجرد ساز و بالکلیه روی دل خود را باو آور و ازینجاست که حضرت خیر النساء فاطمه
زهرا علیها السلام باسم بتول مسمی گشته و بان مشهور و معروف شده چه بالکلیه او از ما سوی منقطع بود و در
جمیع اوقات لیل و نهار توجه بحضرت مولی نموده بوظایف طاعات و عبادات اشتغال و ذکر تبتیل در مقام تبتل
که مصدر تبتل است بجهت مراعات فواصل است و میتواند بود که مصدر فعل محذوف باشد و تقدیر اینکه
یبتلک الله عن المخلوقین تبتیلا محمد بن مسلم و زراره و حمران بن اعین از ابی جعفر و ابی عبد الله ع
روایت کرده اند ان التبتل هنا رفع الیدین فی الصلوة تبتل انجا بر داشتن هر دو دست است در نماز
مراد وقت قنوتست و در روایت ابی بصیر واقع شده که هو رفع یدیک الی الله و تضرعک الیه تبتل بر داشتن
دست تست بجانب خدای و تضرع نمودن تو بسوی او و ممکن است که رفع ید علامت انقطاع باشد بنا
که معنی تبتل است بدانکه در آیات مذکوره و آیه کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون مبالغه است در تقلیل

المزمل

نوم و استراحت و در حدیث وارد شده که من ختم له بقیام اللیل ثم مات فله الجنه هر که ختم او بقیام
لیل باشد و بعد از ان بمیرد او را بهشت واجب باشد و در خبر است که مردی نزد امیر المومنین صلوات
الله علیه امد و گفت قد حرمت من صلوة اللیل من محروم شده ام از نماز شب فرمود انت رجل قد قیدتک تک
ذنوبک تو مردی هستی که گناهان تو ترا مقید کرده اند یعنی مانع قیام لیل گشته و احادیث بسیار
در ثواب تهجد از پیغمبر و ائمه علیهم السلام ماثور است رب المشرق والمغرب این خبر مبتدای محذوفست
و تقدیر اینکه هو رب المشرق والمغرب یعنی پروردگار تو خداوند مشرق و مغربست مراد انست که او آفرید کار
عالم است چه ان میان مشرق و مغربست یا انکه مراد بمشرق اول نهار است و بمغرب اخر آن لا اله الا هو
هیچ معبودی نیست که سزاوار عبادت باشد مگر او و میتواند بود که رب المشرق مبتدا باشد و خبرا ن
لا اله الا هو و بکسر با خوانده که بدل ربک باشد یعنی یاد کن اسم پروردگار مشرق و مغرب را از ابن عباس مرویست
که جر ان باضمار حرف قسم مقدر است و جواب ان لا اله الا هو یعنی سوگند بافریدگار مشرق و مغرب که
نیست هیچ خدای مستحق پرستش مگر او فاتخذه پس فرا گیر او را وکیلا کارساز یعنی مهمات خود را باو
گذار این مسبب تهلیل است چه توحد او در الوهیت مقتضی توکیل امور است باو و گویند وکیل بمعنی
کافیست یعنی فرا گیر او را کفایت کننده در انچه بتو وعده داده از نصرت و معاونت و انتقام از اعدا واصبر و
صبر کن و شکیبایی نمای علی ما یقولون بر انچه میگویند کفار و اهل تکذیب از سخنان بی ادبانه و غیر
واقع که ان نسبت سحر و کهانه و شعر است بتو و عدم قبول وحدت من و انکار وقوع قیامت و غیر ان واهجرهم
و ببر از ایشان هجرا جمیلا بریدنی نیکو یعنی در باطن با ایشان مجانبت نمای و بحسب ظاهر با ایشان مدا را
کن و در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این امر است بتلطف در استدعای ایشان
و از ابو درداء رحمه الله مرویست که ما در بدایت اسلام بطریق تلطف در روی مشرکان منکر تسلیم و بر
روی ایشان خنده میکردیم ولیکن قلوب ما از خشم و غضب ایشان مملو بود و منتظر ان بودیم که
کی باشد که بقتال ایشان مامور شویم و چون آیه قتال نازل شد حکم این آیه منسوخ شد بدانکه آیه
دلیلست بر وجوب صبر و تحمل مشاق و اذیه مر کسی را که داعی مردمان باشد بدین حق و وجوب معاشرت

اوبا مخالفان باحسن اخلاق ومدارا ورفق نمودن با ایشان تا با جابت اقرب باشد ومشعر است بر وجوب تقیه

اهل حق از اهل خلاف وبعد از امر بصبر وحسن معاشرت تهدید مشرکان میفرماید بقوله وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ

وبگذار مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ که خداوندان نعمت اند یعنی کار صنادید قریش با من گذار که من کافی ام در جزا

دادن ایشان وفارغ ساختن دل ترا از اندیشه ایشان غبار ملال بر خاطر خود راه مده وَمَهِّلْهُمْ ومهلت

ده ایشانرا قَلِيلًا مهلت دادنی اندک یا در زمان اندک یعنی عنقریب مکافات ایشان خواهیم داد و همه را بتیغ

بیکر تو هلاک خواهیم ساخت و بعذاب جحیم وعقاب الیم خواهیم رسانید در بعضی تفاسیر امده که میان نزول

این آیه وحرب بدر و هلاکت اکابر عرب نبود مگر اندک زمانی بعد از ان بیان تعلیل امر مذکور میفرماید

بقوله إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان أَنْكَالًا بندهای گران وغلهای از آتش

نیران که بران مقید شوند وهرگز از ایشان منفک نشود وَجَحِيمًا وآتش بزرگ افروخته که دران بسوزند

وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وخوردنی با صفت گلو گرفتن یعنی طعامی که در حلق ایشان گرفته شود ونه فرو رود ونه

بیرون اید بجهة خشونت و شدت کراهت ان وان ضریع است و زقوم وغسلین وغساق وَعَذَابًا أَلِيمًا وعذا

درد ناک غیر ازین عذابها که گفته از انواع انکه مکر خدای وچون عذابی حسین از برای ایشان مهیا ساخته ایم پس

ایشانرا بمن گذار و دل خوش دار در روایت امده که مشرکان بعد از انکه هزار سال از فریاد الجوع الجوع کرده

باشند ان طعام بدین صفت بایشان دهند وبعد از انکه هزار سال دیگر فریاد العطش العطش نموده باشند

زقوم بایشان خورانند در طبرسی از حمران بن اعین نقل کرده که عبد الله عمر گفت ان النبی صلعم سمع قاریا

یقراء هذا الایه فصعق سید مرسلان صلعم را قاریی استماع این ایه کرد بیهوش شد وبیفتاد آورده اند که امیر المؤمنین

صلوات الله علیه واله وقتی درد دندان گرفت وبیطاقت شد فرمود با رخدایا در یکبار استخوان این همه

درد مستوانی [illegible] آفرید پس عذاب إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا در چه مرتبه خواهد بود از خلیل بن حسان

نقل است که شبی نزد حسن بصری بودم واو روزه داشت چون طعام نزد او آوردند این آیه بخاطرش رسید

روزه نگشاد شب دوم وسیوم نیز بهمین دستور افطار نکرد این خبر را ثابت بنانی ویزید ضبی ویحیی

ایشان بیامدند ومبالغه بسیار کردند تا انکه شربتی از سویق بیاشامید حاصل که حق سبحانه میفرماید که

اهل شرک وعصیانرا باین عذاب معذب سازیم يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ در روزی که بلرزه در آید زمین وَ

الْجِبَالُ وبجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ وگردند کوههای با عظمت در ان روز كَثِيبًا تلهای ریگ مَهِيلًا

پراکنده یعنی از هیبت ان روز کوههای سخت از اماکنه خود زایل کردند وچون ریگ روان شوند بدانکه یوم متعلق است

بلدینا که در معنی فعل است وکثیب فعیل است بمعنی مفعول ماخوذ از کثیب الشیء اذا جمعته ومهیل از

هیل هیله اذا نثر بعد از بیان انواع عذاب تاکید حجت میکند بر اهل وسیفرماید که إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که

ما فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری عظیم الشان یعنی محمد صلعم شَاهِدًا در حالتی

که گواهست بر اقوال وافعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر انکه چه کس از شما اجابت دعوت او کرده وکدام از آن

امتناع نموده كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون فرستاده را یعنی موسی علی نبینا وعلیه السلام فَعَصَى

فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ پس عاصی شد فرعون از ان پیغمبر واجابت دعوت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را أَخْذًا وَبِيلًا گرفتنی گران

وغلیظ چه با وجود کثرت جنود وسعت ملکت با آبش غرق کردیم وهنوز بقعر دریا نرسیده بود که او را بآتش در آوردیم

عدم تعیین رسول بجهة انست که غرض متعلق نیست بان زیرا که مراد بیان ارسال رسول است وتکذیب فرعون

وتبعه او ان رسول را ووقوع عقوبت بر ایشان بجهت عصیان وطغیان ایشان وعدم اجابت قول او وتعیین ان

ثانیا بجهت سبق ذکر انست ومعهودیت ان وتخصیص فرعون بذکر بجهة انست که او پیشوای اهل ضلال بود

ومضل ومغوی ایشان از ایمان آوردن بحضرت ذو الجلال که حق سبحانه درین آیه تهدید مشرکان مکه مینماید ومیگوید

کما فرعونرا که در حشمت وعظمت وابهت بر اتباع شما در پیش بود بجهت عتو وسرکشی مستاصل ساختیم وبچنگال عقوبت

عقاب معاقب کردانیدیم وهرگاه عقوبت ما در دنیا وآخرت باین وجه باشد که استماع نمودید فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه

حذر کنید وپرهیز از عذاب إِنْ كَفَرْتُمْ اگر بمانید بر کفر خود وایمان نیارید يَوْمًا در روزی که بسبب شدت

هول وفزع خود يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا بگرداند کودکانرا پیران یعنی موی سر ایشانرا سفید سازد ودر کشاف آورده که میتواند

که یوما مفعول به باشد نه ظرف ومعنی اینکه فکیف تفوت انفسکم یوم القیامه وهوله ان بقیتم علی الکفر ولم

یومنوا ویعملوا صالحا یعنی چگونه فوت کند ودرنیابد نفسهای شما روز قیامت را وهول انرا اگر بر کفر خود باقی

باشید ونگروید بخدا ورسول وعمل شایسته نکنید بدانکه پیر کرداینده روز اطفال را ان شدت رسد

امروز کما یقال فی الیوم الشدید یوم یشیب نواصی الاطفال ومراد کثرت هموم وغموم ان روز است چه بسیاری
اندوه آدمی را زود پیر کرداند ودر بعضی کتب مذکور است که مردی شبانگاه موی سر ومحاسن او در نهایت سیاهی
بود وچون صبح شد همه موی او چون برف سفید شده بود از ان حال پرسیدند گفت در شب روز قیامت وآتش دوزخ را
در خواب دیدم ومردمان را دیدم که همه را در زنجیرهای آتشین کشیده بودند وایشان را بدوزخ میکشیدند از هول
ان همه مویهای من سفید گشت ومیشاید که مراد مبالغه باشد در درازی ان روز یعنی اطفال بسبب درازی ان
روز بآوان شیخوخت وشیب رسند السماء منفطر به این نیز بیان وصف ان روز است بشدت وتذکیر منفطر
بجهت تاویل سما است بسقف ویا بنا بر لفظ ان باشد چه ان معری است از علامت تانیث ویا انکه منفطر بمعنی
ذات انفطار باشد کما یقال امراة مطفل ای ذات اطفال ومرضع ای ذات رضاع ویا باضمار شیٔ ای السماء شیٔ منفطر
ویا بمعنی فی است کما یقال فلان بالکوفة ای هو فیها ویا از برای سبب ومعنی انست که آسمان شکافته شود در ان روز
یا بسبب شدت وهیبت ان روز وهرگاه آسمان با وجود عظم واحکام واتقان شکافته گردد پس سایر مخلوق
دیگر بطریق اولی باشد کان وعده هست وعده خدای بحدوث این وقایع ووقوع این حوادث مفعولا کرده شده
یعنی لا محالة واقع خواهد شد عدم ذکر مرجع ضمیر در وعده بجهت معلومیت است ومیتواند بود که این اضافه از
قبیل اضافه شیٔ بمفعول باشد وضمیر راجع بیوم یعنی وعده دادن ان روز بود نیست وواقع شدنی ان
هذه بدرستی که این آیتهای ناطقه بوعید شدید تذکرة پندی وعبرتی است فمن شاء پس بوسیله این مواعظ
هر که خواهد از مکلفان اتخذ فرا گیرد الی بقرب پرورده کار خود سبیلا راهی یعنی سلوک نماید بتقوی
وخشیه که موصلست بقرب الهی ابد الست بر انکه افعال باختیار عباد است بدانکه در صدر سوره سمت
ذکر یافته که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت رسول صلعم واصحاب شبها بر خواستندی وچون مقادیر نصف
وکمتر وبیشتر از ان مشتبه بود از خوف انکه محافظه واجب مرعی نشده باشد تا بروز نماز گذاردندی تا غایتی که
ان قدم مبارک انحضرت ورم کرد وکلفت بر جسدهای ایشان غالب شد وچون منکران این حال را از انحضرت
مشاهده کردند ندای آما هذا القران شقی فی زید در دادند حق سبحانه بعد از یکسال بروایتی ده سال ان بار گران از
مومنان برداشته آیه فرستاد که ان ربک بدرستی که پروردگار تو یعلم میداند انک تقوم انکه تو بر خیزی برای نماز ادنی من ثلثی

کمتر از چهار دانگ شب ونصفه وبر میخیزی نیمه شب وثلثه وسه یکی از ان این مصداق تخییر یست که در اول
سوره گذشت از تخییر میان قیام نصف لیل بتمامه ومیان قیام ناقص از وکه ثلث است ومیان قیام زاید
بر ان که ان ثلثین است وکسانی که نصفه بجر خوانده اند که عطف باشد بر ثلثی اللیل مصداق تخییر یست میان
نصف که ان ادنی ثلثین است ومیان ثلث که ادنی از نصف است ومیان ربع که ادنی از ثلث است
وطائفة عطفست بر ضمیر مستتر در تقوم یعنی بر میخیزند بهمین دستور گروهی من الذین معک از انانکه
با تو اند از اصحاب تو استعاره فرموده ادنی را از برای اقل زیرا که اقرب بشیٔ اقل بعدا است بان وحاکم ابو
قاسم حسکانی باسناد خود از کلبی نقل نموده که ابو صالح از ابن عباس روایت کرده که مراد بقوله وطایفه
من الذین معک علی است علیه السلم وابوذر رحمه الله والله یقدر اللیل والنهار وخدای اندازه میکند
شب وروز را یعنی میداند مقادیر ساعات ان را وعلم وی محیط است بان تقدیم اسم جلالت واسناد فعل
بان مشعر بر حصر است یعنی مقادیر ساعات لیل ونهار را کما هی نمیدانند مگر او سبحانه ومؤید اینست قوله
علم ان لن تحصوه ضمیر مفعول راجع بمصدر یقدر که ان تقدیر است یعنی داند خدای انکه شما هرگز نمیتوانید شمرد
وضبط نمیتوانید نمود وتقدیر اوقات شب را یعنی استطاعت ندارید که ضبط اوقات ان نمائید بتعدیل وتسویه
وبجهه اینست که برای احتیاط زیاده از ان اخذ میکنید وان بر شما شاقست فتاب علیکم پس باز گشت خدای بر شما
بعفو وتخفیف ورخصت فرمود در ترک قیام در مقادیر مذکوره یعنی رفع اثم از شما در ترک ان همچنانکه رفع
اثم فرمود ارباب فاقرؤا پس بخوانید ما تیسر انچه اسان بود شما را از قران یعنی بگذارید انچه میسر شود شما را از نماز
شب تعبیر از نماز بقرائت مثل تعبیر است از ان بسیار ارکان از رکوع وسجود وغیر آن این آیة ناسخ حکم
اوست وبعد از ان هر دو بصلوات خمس منسوخ شدند وگویند مراد از آیة تلاوة قرانست بعینه پس
معنی آنست که بعوض ان بقرائت قران مشغول شوید علم ان سیکون ان مخففه است وسین
استقبال دالست بر ان ای علم انه سیکون یعنی داند خدای که البته باشد منکم از شما مرضی بیماران که طاقت
اقدام نمودن بر قیام لیل نداشته باشند این استینافست که مبین حکم دیگر است در ترخیص وتخفیف
نماز شب بعد از ان حکم دیگر را بر ین مرتب ساخته میفرماید که وآخرون ودیگران که باشند از شما اهل بضعه

دیگری یضربون فی الارض که سفر میکنند در زمین یبتغون من فضل الله طلب مینمایند از فضل و کرم حق تعالی
یعنی تجارت مینمایند و وجوه حلال کسب میکنند یا تحصیل علوم دینیه میکنند وآخرون یقاتلون
وگروهی دیگر که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای مراد آنست که چون نماز شب رنج بسیار به بیماران
واهل سفر شما از تجار و مجاهدان میرسد ازین جهت حق سبحانه اثر از شما تخفیف نمود و رخصه
ترک آن فرمود بدانکه حق سبحانه درین آیه تسویه نمود نموده میان مجاهدان و مسافران برای کسب
حلال و لهذا از عبدالله مسعود روایه است که ایما رجل جلب شیئا الی مدینة من مداین المسلمین
صابرا محتسبا فباعه بسعر یومه کان عندالله من الشهداء هر که چیزی از ماکول و ملبوس و مرکوب
بشهر یکی از بلاد مسلمانان آرد و او صابر و محتسب بود پس بنرخ آن روز بفروشد نزد خدا از جمله
شهدا باشد و بعد از آن این آیه تلاوة نمود که واخرون یضربون الآیه و از عبدالله بن عمر نقل کرده
اند که گفت هیچ مونی بعد از کشته شدن در راه خدای نزد من دوستتر از آن نیست که بمیرم در میان
هر دو گوشه بار خود که آنرا بشهری برم برای طلب روزی از خدای و بجهه مبالغه در باب تخفیف
و ترخیص بار دیگر میفرماید که فاقرءوا پس بخوانید ما تیسر منه آنچه میسر شود از قرآن در نماز این امر
بر سبیل فریضه است در فریضه و ندب در مندوبه و اینها که میگویند مراد تلاوت قرآنست در
غیر نماز امر بطریق استحباب است باجماع علمای ما و نزد اکثر جمهور و اختلاف کرده اند در قدری که متضمن امر است
نزد سعید بن جبیر پنجاه آیه است و ابن عباس فرموده که صد آیه است و از حسن مرویست که هر که صد آیه
بخواند قرآن با او محاجه نکند و از کعب نقل است که هر که صد آیه در شب بخواند او را از جمله قانتات نویسند و سدی
گفته که دویست آیه است و از جویبر منقولست که ثلث قرآنست زیرا که حق سبحانه آنرا بر عباد آسان
کرداند و نزد بعضی دیگر هر ختمی در ماهی و در حدیث عبدالله است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وی را فرمود
که قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم بیش ازین میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب
باز گفت مرا قوة زیاده است فرمود که بخوان در هفت روز و برین زیاده مکن و در معالم از انس روایت کرده
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیه بخواند او را از غافلان ننویسند

واگر صد آیه تلاوة کند او را از زمان برداران نویسند و اگر دویست آیه خواند قرآن خصمی نکند با وی در روز قیامت
و اگر بقراءت پانصد آیه اشتغال کند برای وی قنطاری از مزد بنویسند و ظاهر آنست که مراد از ما تیسر مقدار
آن چیزیست که مکلف بطیب نفس آنرا بخواند بدون ملال و کلال و از امام جعفر صادق صلوة الله علیه و آله
منقولست که ما تیسر خشوع دلست و صفای سر در کنز العرفان مذکور است که فاقرءوا ما تیسر من القرآن و فاقرءوا
ما تیسر منه هر دو دالند بر وجوب قراءة شیء از قرآن پس این دلیل صادقست که قراءة شیء از قرآن واجبست
و هیچ شیء از قرآن در غیر نماز واجب نیست پس وجوب آن بر نماز باشد نه غیر آن و هو المطلوب اما صغری بجهه
صیغه امر که دالست بر وجوب و اما کبری بجهه اجماع اگر خصم گوید که کبری ممنوع است و سند منع آنست که وجوب
یا عینی است و در کلام اشعاری بآن نیست یا کفائی است و عدم آن در غیر نماز ممنوع است بلکه واجب
است تا معجزه مندرس نشود گوئیم مراد وجوب عینی است زیرا که آن اغلب است در تکالیف و دیگر آنکه مبنا
بر همین است نزد اطلاق و شبهه نیست در عدم وجوب عینی قراءت در غیر نماز اجماعا و بعضی از مفسران بر آنند
که این مراد در غیر نماز است پس بعضی قایل بوجوب آن شده نظر بمعجزه و وقوف بر دلایل توحید و ارسال رسل و بعضی
قایل باستحباب اند و در کمیة آن خلاف کرده اند و قول اول اکثر و اصح است چنانکه مذکور شد و درینجا چند
مسئله است اول آنکه قراءت واجبه اینجا مجمل است و بیان آن موقوف است بسنت نبویه و مراد بآن فاتحه است
لقوله علیه السلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و قوله علیه السلام کل صلوة لا یقرء فیها بفاتحة الکتاب فهی خداج
بمعنی ناقص و ناتمام است و شافعی و مالک و احمد بن حنبل بر این اند و مکلف در دو رکعت اخیر مخیر است میان فاتحه و
تسبیحات اربع و شافعی و احمد و مالک قراءة را در هر رکعت واجب میدانند و دلیل ما قول امیرالمومنین است
صلوات الله علیه و آله و غیر آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله که اقرء فی الاولیین و سبح فی الاخریین و این روایت مرویست
از حارث همدانی از آن حضرة و از ائمه هدی صلوات الله علیهم نیز ماثور است دوم واجبست قراءة
آن بر وجه منقول ترتیبا و لفظا و جایز نیست ترجمه آن بغیر عربی زیرا که آن غیر قرآنست چه قرآن عربیست
بنص حضرة عزة و دیگر آنکه قرآن معجز است بلفظه و نظمه و ترجمه آن غیر آن هر دو است و قول ابوحنیفه بجواز آن
لقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی ضعیف است بجهة عدم اشارة بحکم و همچنین جایز نیست قراءة غیر آن زیرا که خلاف

ان پس هر که خلاف این کند عمدا نماز باطلست وسهوا استیناف متروک کند اگر در موضع قراءت متذکر شود
والا ولا چهارم بسمله اینست تا الحمد واز هر سوره باجماع علمای ما وشافعی نیز برینست ومالک نافی
انست وابوحنیفه گفته که بسمله نه از ایات فاتحه است ونه از غیر ان بلکه بجهت تبرک وفصل میان سوره مکتوب
شده ودلیل ما روایات اهل البیت است علیهم السلم واز طرق مخالفین نیز درین باب روایت واقع شده چون
ابوهریره وام سلمه وغیر ان واز ابن عباس نیز روایت کرده اند که من ترکها فقد ترک مائة واربع عشر ایة
من کتاب الله واجب است نزد اکثر اصحاب ما قراءت سوره بعد از حمد در اولیین واقل ایشان قایلند بجمیع
بعدم وجوب ان وشافعی وغیر او از جمهور نیز برین اند ودلیل ما تواتر روایتست از فعل انحضرت صلعم چه
باسانید صحیحه ثابت شده که انحضرت در هر یک از دو رکعت اول ظهر فاتحه وسوره قراءت نمود وفرمود
صلوا کما رایتمونی اصلی وروایات اهل البیت درین باب متظافر است واین در حال اختیار است اما در حال
اضطرار جایز است واقیموا الصلاة وبپای دارید صلوات مفروضه را واتوا الزکوة وبدهید زکوة را
ونزد بعضی مراد زکوة فطره است زیرا که در مکه زکوة مال واجب نشده بود بلکه بعد از خروج واجب شد
وانکسی که تفسیر ان بزکوة مالیه میکند آخر سوره را مدنی میداند واقرضوا الله وقرض دهید خدای را قرضا حسنا
قرضی نیکو یعنی انفاق اموال خود کنید انفاقی نیکو که موافق اراده خدای باشد این امر است بسایر صدقات در
طریق خیرات ویافتن جزای بسیار بازاء ان از واهب العطیات امر است باداء زکوة بر احسن وجه از اخراج
ان بطیب نفس وباطیب مال بر اهل استحقاق ومراعات نیت وطلب رضای عزت یا مراد هر فعل خیر است
که متعلق بانفس واموال باشد وترغیب دران بوعد عوض کما صرح به فی قوله وما تقدموا وانچه از پیش فرستید
لانفسکم برای نفسهای خود من خیر از نیکی تجدوه بیابید انرا عند الله نزد خدای هو خیرا بهتر از انکه
موخر کرده اید فرستادن انرا بوصیه تا نزد موت یا بهتر از متاع دنیا یا از شح وتقصیر واعظم اجرا وبزرگتر
از روی مزد چه یکی را ده وهفتصد واز ان نیز بیشتر بدانکه خیرا مفعول دوم تجدوه است وهو تاکید است
یا فصل است زیرا که افعل من در حکم معرفه است ولهذا ممتنع است از حرف تعریف واستغفروا الله وطلب امرزش
کنید از خدای در همه احوال چه انسان از تفریط خالی نیست ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است

کناه

کناه بندکان تایب را رحیم مهربان بر ایشان سورة المدثر مکیست وپنجاه وشش آیتست نزد عراقی و
ومدنی الاول وپنجاه وپنج شامی ومدنی الاخیر ومکی غیر بزی اختلاف ان در دو آیه است یتساءلون
غیر مدنی الاخیر است عن المجرمین غیر شامی ومکی الابزی ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که
سورة المدثر بخواند بعدد هر که تصدیق محمد صلعم نموده وتکذیب وی کرده در مکه او را ده حسنه بدهند وروایتی
دیگر از و منقولست که خواننده این سوره را از صدیقان وشهیدان وصالحان نویسند واز جمیع بلیات
وعقوبات رستکار باشد ومحمد بن مسلم از ابی جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که هر که در نماز فریضه سورة
المدثر تلاوت کند بر خدای واجب شود که او را با محمد صلعم رفیق سازد در درجه وتا در دنیا باشد هرگز
شقاوتی باو نرسد وباید دانست که چون حق سبحانه پیغمبر را صلعم امر فرمود در آخر مزمل بنماز وغیر ان
در مفتتح این سوره او را امر کرد بانذار وفرمود که بسم الله الرحمن الرحیم از جابر بن عبد الله منقول است
که حضرت رسالت صلعم فرمود که در زمان فترت وحی در وادیئی میرفتم ناگاه مرا اواز دادند که یا محمد انک لرسول الله
من از چپ وراست وپیش وپس خود نگاه کردم کسی را ندیدم بر بالا نگریستم دیدم همان ملک را که در
غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان آسمان وزمین از سطوات هیات وعظم هیکل او خوفی
عظیم بر من نشست وبسیار متوحش شدم پس وحی بمن القا کرد وغایب شد بخانه خدیجه باز گشتم
وگفتم دثرونی مرا بپوشانید جامها را بر من پوشانیدند ومن در اندیشه ان حال بودم که از جانب
احدیت وحی امد که یا ایها المدثر ای جامه در سر کشیده قم برخیز از خوابگاه خویش گویند این سوره
اول سوره بود که نازل شد واز زهری روایتست که اول سوره که فرود امد اقرا باسم ربک بود تا قوله
ما لم یعلم پس رسول صلعم از ان حال متحیر شد وبر بالای کوهها حیران میگشت ودران باب تفکر میفرمود
تا انکه جبرئیل نزد او امد وگفت اقرأ یا نبی الله از ان هراسان شده نزد خدیجه امد وگفت دثرونی وصبوا
علی ماء باردا پس این سوره بر او نازل گشت واوزاعی گفته که از یحیی بن ابی کثیر شنیدم که میگفت که
از ابا سلمه پرسیدم که کدام آیه اول نازل شده گفت یا ایها المدثر گفتم اقرا باسم ربک اول فرود امده
گفت از جابر بن عبد الله سوال کردم که کدام آیه اول نزول یافته گفت یا ایها المدثر گفتم آن اقرا نبود

کفت حدیث کنم بتو انچه رسول الله صم بمن حدیث فرمود پس کفت که انحضرت فرمود من یکماه در کوه حرا بجا
نمودم وچون جوار من از انجا بر فت من پایین امدم و در بطن وادی درامدم بمن ندائی رسید در اطراف
خود نکاه کردم هیچکس را ندیدم بار دیکر بمن ندا کردند من سر بالا کردم دیدم که جبرئیل بر سریری در
هوا نشسته من چون او را بر هیئت اصلی وی بدیدم بترسیدم و بخانه امدم وکفتم دثرونی فصبوا علی ماء با
پس حق سبحانه سوره یا ایها المدثر بر من نازل کردانید وکویند مدثر مستعار است از برای مختفی چه انحضرت
در غار حرا بود که این وحی بوی نازل شد ونیز کفته اند که انحضرت از جفای قریش متاذی شد وجامه در سر کشید
ودر باب ایشان تفکر و اندیشه میکرد که جبرئیل این سوره باو اورد وبعضی کویند مراد دثار نبوتست یعنی
ای لباس نبوت و کمالات نفسانیه در برافکنده قم قیام نمای فانذر باداء مراسم نبوت پس بترسان بندکان را از
عذاب یعنی کسانی را که غیر او سبحانه پرستند و در خویشان و عیان و فرزند و میتواند بود که مفعول انذر قوم انحضرت
باشند کما قال وانذر عشیرتک الاقربین ودر کشاف آورده که صحیح انست که مراد تعمیم باشد ومعنی اینکه فا نعل
الانذار من غیر تخصیص باحد کما قال وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا یعنی انذار را بفعل آور بی انکه
ان مخصوص بیکی دون دیکری باشد وربک فکبر وپروردکار خود را بتعظیم یاد کن تقدیم مفعول جهة افاده
تخصیص است یعنی خاص کردان خدای خود را بتکبیر و تعظیم که ان وصف اوست بکبریا و جبروت وقول الله
اکبر مرویست که چون این آیه نازل شد سعرصم فرمود که الله اکبر وخدیجه نیز بهمین وجه تکبیر کفت وخوشحال
شد و بیقین بدانست که این وحی است چه شیطان آمر این کلمه نمیشود وبعضی کفته اند که مراد تکبیر استفتاح در
مفتتح صلوات پس این ماخذ وجوب تکبیر احرام باشد وصاحب کنز العرفان کوید که آیه دالست بر وجوب
شئ از تکبیر احرام وخلافی نیست در عدم وجوب ان در غیر صلوة پس در صلوة واجب باشد نه غیر ان وهو
المطلوب ودر اینجا چند مسئله است یکی انکه واجب است در ان صیغه الله اکبر زیراکه متبادر بفهم نزد
الملاق لفظ تکبیر دوم واجب است رعایت لفظ مذکور بدون تغییر ترتیب ان وجایز نیست اتیان بمرادف ان
وتعریف منکر و مدی که مخرج باشد باستفهامیه چون مد لفظ جلاله یا مخرج واحد باشد بجمع چون مد
لفظ اکبر زیراکه جمع کبر میشود که طبل است سوم جایز نیست ترجمه بغیر عربیه زیراکه ان نه از کلام

خدای و رسولست وقول ابی حنیفه بجواز ان بجهة احتجاج او بقوله تعو وذکر اسم ربه فصلی که تعلیق
صلوتست بر ذکر اسم او سبحانه که اعم از عربیه است وغیر ان باطل است زیراکه مراد باسم درین اذانست
فقط چه ذکر فا در عقیب ان مقتضی مغایرتست و ترتب با انکه تحریمه جزء نماز است وداخل در ان پس مراد
این نباشد و بدانکه دخول فا در فکبر و در ما بعد ان بجهت افاده معنی شرط است که انه قال ومهما تکن فکبر
ربک یعنی هر جا که باشی پس خدای را ببزرکی یاد کن بدانکه تقدیم این امر بر او امر آیه مجمه دلالت بر انکه
مقصود اولی از امر تکبیر و تعظیم او سبحانه است از شرک و تشبیه چه اول چیزی که بر بنده واجبست
معرفه صانع است و تنزیه از ما لایلیق وبعد از ان اتیان نمودن بطاعت وعبادت ولهذا اتیان بانواع
طاعات مفروضه ومندوبه قبل از معرفه خدا و صفات ثبوتیه وسلبیه صحیح نیست وفایده بران مترتب نمیشود
وثیابک فطهر وجامهای خود را پاک ساز از نجاسات چه تطهیر ثیاب واجبست در نماز ومحبوب در غیر
ان وان تغسیل انست وحفظ ان از نجاسة وابن زید وابن سیرین کفته اند که ای ثیابک فاغسلها من
النجاسة بالماء لان المشرکین کانوا لا یتطهرون جامهای خود را باب بشوی از نجاست زیراکه مشرکان
جامه خود را طهارت نمیدادند واز ابن عباس نقلست که ای لا یکن لباسک من حرام یعنی باید که جامه
تو از حرام نباشد واز ابی مسلم روایة است که معنی انست که زنان خود را از کفر و معاصی پاک کردان
تا مومن صالح شوند وعرب کنایه میکنند از نساء بثیاب وابو بصیر از ابی عبد الله صلوات الله علیه
روایت کرده که امیر المومنین صم فرموده که غسل الثیاب یذهب الهم والحزن وهو طهور للصلوة
وتشمیر الثیاب طهور لها وقد قال الله وثیابک فطهر ای فشمر یعنی شستن جامها میبرد غم واندوه را
واوان پاک کردانیدنست از برای نماز وجامه برکشیدن طهارت است از برای ان ومراد از قول حق سبحانه
که وثیابک فطهر این است که جامهها را برکش تا بزمین نرسد وبعضی فطهر بمعنی قصر تنزیل کرده اند یعنی کوتاه
کن دامن جامه خود را بر خلاف صنادید عرب چه داب ایشان ان بود که جامهای دراز پوشند وان را
بر زمین کشند واین رفض عادات مذمومه ایشان اول چیزی بود که اهل ایمان بان مامور شدند
وامیر المومنین صلوات الله علیه وآله فرموده که اقصر ثیابک فانه ابقی واتقی وانقی جامهای خود را کوتاه

کن که بقای آن بیشتر است و پاک و پاکیزه تر چه دامن جامه دراز زود دریده میشود و مظنهٔ عروض نجاسة است
و طاوس یمانی نیز از ابی عبد الله روایت کرده که معنی آیه آنست که وثیابک فقصر و بعضی دیگر گفته اند
که این مکنی به است با کیزگی نفس یعنی پاک کن نفس خود را از اخلاق ذمیمه و افعال سیئه یقال فلان طاهر
الثیاب وطاهر الجیب والذیل اذا وصفوه بالنقاء من المعایب ومدانس الاخلاق وفلان دنس الثیاب للغادر
پس این امر باشد باستکمال قوت عملیه بعد از امر باستکمال قوت نظریه و گویند معنی آنست که پاکیزه گردان
دثار نبوت را از آنچه مدنس آن شود از هجر و قلة صبر و در کنز العرفان آورده که بنا بر طهارت ظاهر درین
مقام چند حکم است اول آنکه تطهیر واجبست زیرا که امر حقیقت از برای وجوبست دوم آنکه تطهیر
واجبست برای نماز بحسب ذات محمة اجماع جمیع امت و قرینه و ربک فکبر بنا بر آنکه مراد تکبیر افتتاح باشد
سیوم آنکه این وجوب علی عمومه نیست زیرا که در احادیث صحیحه ثابت گشته که دم غیر مغلظه که از درهم بغلی
قاصر باشد معفو عنه است و همچنین است خون جروح و قروح که باز نایستد یا از مطلق نجاسة در
حال ضرورت یا آنکه ملبوس از ما لا یتم به الصلوة باشد و غیر آن بر تفصیلی که در کتب فقهیه مسطور است
چهارم آنکه تطهیر از برای غیر نماز و طواف مستحب است بجهة تمرین آن و سهولة او نزد اراده آن در نفحات
از شیخ ابو الحسن علی المغربی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت صلعم را در خواب دیدم مرا گفت یا
علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک و نجاسة
تا بهره مند گردی بمدد و تایید خدای در هر نفس گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه
بر تو پنج خلقه پوشیده است خلقه محبت و خلقه معرفة و خلقه توحید و خلقه ایمان و خلقه اسلام هر که
خدای را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را بشناسد همه چیز در نظر او خورد نماید
و هر که خدای را بیگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود
و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ مذکور گفت از اینجا دانستم معنی
قول حق سبحانه که وثیابک فطهر والرجز فاهجر رجز بکسر و ضم راء بمعنی عذابست و مراد اینجا آن چیزیست
که مودی باثم شود از عبادت اوثان و غیر آن از انواع معاصی یعنی از همه گناهی کناره کن مراد آنست که

بر هجران ثابت قدم باش و بر آن استمرار نمای چه آنحضرت از جمیع ماثم معصوم بوده و بعضی چنین تفسیر
آن کرده اند که از فعل قبیح و خلق ذمیم مجتنب شو و گویند که حب دنیا از دل خود بیرون کن زیرا که آن سر همه
گناهان است و نیز در کنز العرفان آورده که رجز بمعنی عذابست همچنانکه اکثر مفسران است پس امر شد
بهجران آن یعنی بهجران اسباب موجبه آن و این امارت وجوب تطهیر ثیابست و بمعنی نجاستست پس
آن صریح است بر وجوب توقی از نجاست در حال صلوة ولا تمنن تستکثر و عطا مده در حالتی که طلب کثرت
آن کنی و بیشتر از آن بستانی یا بیشتر از آن چیزی باشد که داده باشی چه متاع دنیا قلیل است و منت
مکدر صنعت است این نهی است از آنکه چیزی ببخشند بطمع آنکه در عوض آن زیاده از آن بستانند و این
یا نهی تنزیهی است نسبت بجمیع بندگان و از اینجاست که ربح خوردن از اهل ایمان در معامله مکروه هست
و یا نهی است مخصوص بآنحضرت صلوات الله علیه و آله چه آنحضرت صلوات الله علیه از جانب او سبحانه
مودب بود باشرف آداب و احسن اخلاق و گویند این نهی بر دمار است از ربا و بنا بر این نهی بر سبیل
وجوب باشد نسبت بکافه خلقان و نزد بعضی دیگر معنی آنست که منت منه بر خدای در عبادت
و طاعت در حالتی که آن را بسیار شمری یا سنت منه در حالتی که طاعات خود را بسیار و بزرگ
تصور کنی یا مردم را ممنون مساز باداء رسالت در حالتی که طلب بسیاری مزد کنی از ایشان
یا آن را بسیار بینی ولربک فاصبر و از برای رضای پروردگار خود و یا مابه [illegible]
امر او پس صبر کن بر اذیه مشرکان یا بر مشاق تکالیف ماموره از تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت و اداء
فریضه و سنت فاذا نقر فی الناقور پس چون دمیده شود در ناقور یعنی در صور و این فاعولست مشتق
از نقر بمعنی تصویت و اصل آن قرع است که سبب صوت است و مراد بآن نفخه ثانیه است که حق سبحانه
فرموده ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و یا نفخه اولی حیث قال و نفخ فی الصور فصعق من
فی السموات ومن فی الارض و فا از برای سببیه است کانه قال اصبر علی اذاهم فبین ایدیهم یوم
عسیر یلقون فیه عاقبة اذاهم وتلقی عاقبة صبرک علیه یعنی صبر کن بر ایذاء ایشان بتو که در
پیش ایشانست روز دشوار که برسند بجزای ایذای خود و برسی تو بر عاقبت صبر خود بر ایذا ذیر و لذا

ازبرای ظرفیت لما دل علیه قوله فذلک پس ان وقت دمیدن یومئذ انروز یوم عسیر روزیست یعنی دشوار
امران دشوار است على الكافرين برناگرویدگان بدانکه اذا منصوب المحل است بفعلی که جزا دلالت برا
میکند زیرا که معنی انست که فاذا نقر في الناقور عسیر الامر على الكافرين وذلك مبتدا است و یوم
عسیر خبران و یومئذ بدل المبتدا یا انکه ظرف غیر یسیر باشد زیرا که تقدیر اینست که فذلک وقت النقر
وقوع یوم عسیر چه قیامت واقع خواهد شد درحینی که نفخ صور شود و قوله غیر یسیر تاکید یوم
عسیر است برای منع توهم انکه انروز بر کافران عسیر باشد بوجهی دون وجهی دیگر اشعار بر انکه
بر مومنان یسیر است پس این جامع وعید کافران و زیادتی غیظ و بشارت مومنان و تسلیه ا ایشان
باشد زیرا که تقدیر اینست یعنی انروز بهیچ وجه بر کافران آسان نباشد و اصلا امید یسر نباشد
ایشانرا دران همچنانکه یتسیر عسیر از امور دنیا مرجو الوقوع ایشان است از حضرت صلی الله علیه و
آله مرویست که فرمود از زندگانی خود چگونه لذت یابم که صاحب صور صور در دهن دارد و منتظر
اینکه کی باشد که باو ندا رسد که در دم یاران گفتند یا رسول الله ما چگونه ازین استعاذه کنیم جل
فرمود بگویید حسبنا الله ونعم الوكيل على الله توكلنا در آثار امده که ذراره بن اوفی قرآن میخواند
چون باین آیه رسید یکدو بار اعاده ان نمود و نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد آورده اند که چون فواتح
سوره حم مومن نازل شد پیغمبر صلعم بمسجد امد و انرا بر صحابه خواند و ولید بن مغیره مخزومی لعنه الله
قریب بمسجد نشسته بود انرا استماع کرد و پیغمبر صلعم چون دانست که ولید مستمع است بار دیگر
اعاده ان فرمود و ولید از انجا بمیان قوم خود امد و گفت وَاللهِ لَقد سَمِعتُ من محمدٍ انفا کلاما ما هو
من كلام الانس والجن وان له لحلاوة وان عليه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وانه ليعلو
وما يعلى یعنی بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست و او را حلاوتی و عذوبتی هست
که هیچ سخن را نباشد و خوبی و مقبولی ان بر وجهی است که هیچ حدیثی ندارد اعلاء ان نهال اقبال و مثمر
ثمرات کلیه است و اسفل ان شجره طیبه بار آوریست که بعروق فضایل و حکم علیه سمت استحکام تمام پذیرفته
واین کلام غالبست و مغلوب نگردد و از بلندی بر پستی نگراید پس بمنزل خود بازگشت قریش از

استماع

استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده بسیار مغموم و مهموم گشتند چه او مقتدا و پیشوای
همه ایشان بود و بمحمد ایشان او را ریحانه قریش گفتندی ابو جهل با ایشان گفت که هیچ تشویشی بخود راه مدهید
که من او را ازدین محمد برگردانم پس نزد ولید رفت و غمگین و حزین نزد او بنشست ولید گفت مالی اراک
حزینا چیست مرا که ترا اندوهگین می بینم ابو جهل گفت قریش بر تو طعنه میزنند و میگویند که او پیر گشته و از عقل
دور افتاده و گمان ایشان انست که تو تابع محمد شده و دین ابای خود را گذاشته ولید بعد از استماع این کلام با ابو جهل
بمجلس قوم امد و گفت زعم شما انست که محمد مجنون است هیچ بار علامتی که دلالت بر دیوانگی کند از و دیدید گفتند
اللهم لا گفت گمان میبرید که او کاهن است در هیچ محلی از و مشاهده چیزی کردید که مخبر از کهانت کند گفتند نه گفت خیال
می بندید که او کذابست در هیچ زمانی از و کذبی دیدید گفتند هرگز از او دروغ نشنیده ایم بلکه بجهت شهرت صدق وی
بمحمد امین ملقب شده گفت می پندارید که او شاعر است هیچ گاه از و شعری شنیده اید گفتند نه پس بولید گفتند که چون
مجنون و شاعر و کاهن و کذاب نیست پس او را چه توان گفت و سخن او را بر چه چیز نسبت توان داد ولید متفکر شد و بعد از
فکر بسیار گفت ما هو الا ساحر نیست او مگر ساحر نه می بینید که میان ازواج تفریق میکند و فرزند را از پدر و پدر را از
فرزند جدا میسازد و سنگ تفرقه در میان عبید و موالی و احبا و اصدقا می اندازد فما هولاء الا سحر یوثر اهل مجلس که این
سخن را از و استماع کردند بسیار خوشحال گشتند و حضرت رسالت صلعم چون ازین صورت خبردار شد بغایت ملول
گشت حق سبحانه این آیه فرستاد که ذرني ومن خلقت وحيدا وحيدا حالست از یاء متکلم یا از هاء محذوف ای ومن خلقته
یعنی بگذار مرا ای محمد صلعم با انکه آفریدیم او را در حالتی که تنها باشم با او و هیچکس دیگر با من نباشد چه من بتنهایی جزا
و سزای او میتوانم داد یا بتنهایی او را آفریده ام و هیچکس در آفریدن او شریک من نبود یا انکه خلق کردم او را در حالتی که
او تنها بود یعنی هیچ مال و ولد و انصار و اعوان نداشت قولی انست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان
و حق سبحانه اینجا از روی تهکم او را باین اسم نام برد یعنی یگانه قوم را بمن واگذار یا انکه مراد او سبحانه این باشد که او
وحید است در شرارت یا وحید است از نسب زیرا که او زنیم بود و مصداق قول اخیر است انچه روایت کرده عیاشی باسناد
خود از زراره و حمران و محمد بن مسلم از ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله علیهما که ان الوحید ولد الزنا و نیز زراره گوید
که در خدمت ابی جعفر صلوات الله علیه نشسته بودم اهل مجلس گفتند که یکی از بنی هاشم در خطبه گفت انا ابن الوحید

ویله لو علم ما الوحید ما فخر به وای براو اکر میدانست که وحید بچه معنی است با ان فخر نمیکرد کفتیم یا ابن رسول الله وحید
چه معنی دارد فرمود من لا یعرف له اب کسی که معلوم نباشد که پدر او کیست ونیز در صفت ولید میفرماید که
وجعلت له وکردانیدم برای او یعنی دادم او را مالا ممدودا مالی کشیده یعنی بسیار یا کثیر النماء از سفیان ثوری
منقولست که او را از نقد صد هزار هزار دینار سرخ بود و بروایتی هزار هزار و ابن عباس فرموده که نود هزار و
میان مکه تا طایف شتر و اسب و کوسفند چندان داشت که بحساب در نمی آمد و بساتین و عیون و امتعه و
عبید و اما و مستغلات او از حد حصر متجاوز بود و از مقاتل نقل است که او را بوستانی بود در طایف که میوه
او سال تا سال آخر نشدی بلکه همیشه بودی و لهذا حق سبحانه از اموال ممدود خوانده و در جای دیکر در
صفت بوستان بهشت فرموده که ظل ممدود وبنین شهودا و دادم او را پسران در حالتی که همه نزد او حاضر
بودند در مکه و او همیشه بلقای ایشان مسرور بودی که برای اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودند
و بجهت کثرت خدم و عبید احتیاج نمیشد که پسر از در مهمات و مصالح روانه کرداند و یا انکه بجهت وجاهت و
واعتبار پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی چنانچه مرویست که او را ده پسر رشید بود و همه بحد رجولیت و بلیت
رسیده و از سعید بن جبیر منقولست که سیزده بودند و مقاتل کفته که هفت بودند ولید بن ولید و خالد و عماره و
و هشام و عاص و قیس و عبد الشمس و از جمله خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم بشرف ایمان رسیدند ومهدت
له و بکستردم برای او بساط جاه و منال و ریاسة تمهیدا کستردنی و بجهت کثرت جاه و خدم و حشم و حسب و نسب
بریحانه قریش و وحید قوم ملقب شد و از وجها و صنادید قریش کشت ثم یطمع پس طمع میدارد ان ازید انکه
زیاده کنم عطیات خود را بر وی و این استبعاد است و استنکار مر طمع و حرص او را و لهذا عقبه بقوله کلا این کلمه
ردع است از طمع یعنی نه چنین است که من نعم خود را بر وی افزون سازم و در نعمت بر روی او چنین کشاده
بکذارم چه کفران نعم و معانده با منعم مانع این است کما قال فی تعلیله علی سبیل الاستیناف انه کان بدرستی
که او هست لآیاتنا مر آیتهای کلام ما و حجج و ادله ما را عنیدا ستیزه کننده و انکار نماینده ان و بسحر نسبت دهنده
با وجود معرفت او بان در اکثر تفاسیر مذکور است که بعد از نزول این آیه اموال او روی در نقصان نهاد تا انکه
همان در عرصه حوادث تلف شد و اکثر اولاد او بمردند و بعضی که ماندند از او برکشتند و او محتاج و رسوا کشت

و باین وضع بدار البوار پیوست پس از روی تهدید میفرماید که سارهقه زود باشد که در رسانم او را صعودا
بعقبه که بمشقت بسیار ببالای ان توان رفت این مثل است برای کسی که کرفتار شود بعذاب شاق و عقاب صعب
که طاقت ان نداشته باشد و از ابو سعید خدری روایت است که پیغمبر صلعم فرمود الصعود جبل من نار یصعد فیه
سبعین خریفا ثم یهوی فیه کذلک ابدا صعود کوهی است از آتش که ولید در عرض هفتاد سال بر بالای ان
رسد و چون بذروه ان بر اید بزیر افتد و باز او را بان تکلیف کنند و وی همیشه باین عذاب معذب باشد و
نیز از انحضرت مرویست که یکلف ان یصعد عقبه فی النار کلما وضع علیها یده ذابت فاذا رفعها عادت
و اذا وضع رجله ذابت فاذا رفعها عادت تکلیف کنند ولید را که بر عقبه رود که در میان آتش دوزخ است هر کاه
او دست بران نهد کداخته شود و چون دست را از ان بردارد بحالت اول رود و هر کاه پای خود را بران نهد بکدازد
و چون پای از ان بردارد باز عود کند و در تبیان آورده که معنی انست که تکلیف کنم او را بصعود و ان صخره ایست ملسا
در دوزخ که ببالای ان نتوان رفت پس او را بزنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب کرزهای
آتشین میزنند تا بعد از چهل سال بر بالای ان رود و در کشاف آورده که میتواند بود که کلمه ردع متبوع سارهقه
صعودا باشد بجهت رد دعوی او که ان کان محمد صادقا فما خلقت الجنة الا لی و اخبار بر انکه عذاب او از اهل
نار اشد و اصعب خواهد بود پس بیان تعلیل وعید و کفر و عناد ولید میفرماید بقوله انه فکر بدرستی که فکر کرد ولید
که طعنه زند بر قرآن وقدر و اندازه با خود راست کرد که چه کوید فقتل پس لعنت کرده باد و بعذاب ابدی و عقاب
سرمدی کرفتار باد کیف قدر چکونه تقدیر کرد این تعجب است از تقدیر کردن ولید امر باطل را بجهت استهزا و اهانه
پیغمبر صلعم و قدح قرآن و یا تعجب از نهایت کفتار او باشد در ابطال کلام پروردکار و غایت صواب دیدن خطا ر
ماخوذ از قول عرب که قاتله الله ما اشجعه و اخزاه الله ما اشعره که تعجب در ان از نهایت شجاعت و کمال شاعریه است
پس بجهت مبالغه در تعجب تکریر این لفظ میفرماید که ثم قتل پس ملعون باد کیف قدر چکونه اندازه کرد
ثم نظر ثم عبس پس روی ترش کرد بجهت انکه موجب طعنی نیافت در ان یا در پیغمبر نکریست و روی ترش کرد
وبسر و پیشانی در هم کشید بکراهت شدید مانند مهتم متفکر در امری ثم ادبر پس روی بکردانید حقیقة
از قرآن یا محمد صلعم از روی عناد واستکبر و کردنکشی کرد از متابعت پیغمبر ذکر ثم اولا دلالت است بر انکه

کثرت ثانیه ابلغ است از اولی و معنی اینکه ملعون باد و معاقب بعقاب دیگر که اشد از عقاب اول باشد و ثانیا
و ثالثا و رابعا بجهت دلالت است بر انکه ولید بر سبیل تانی و تمهل تامل مینمود بجهت یافتن انچه موجب طعن
باشد در قران و تعیین او در حقیه ان و اشعار بر انکه میان افعال متناسقه مذکوره تراخی و تباعد بود حاصل که
ولید پلید بعد از تامل و تفکر روی باصحاب کرد فقال پس گفت بایشان ان هذا نیست اینکه محمد میگوید الا سحر یؤثر
مگر جادویی که روایت کرده میشود از سحره بابل که ایشان از هاروت و ماروت فرا گرفته اند یعنی ساحران انرا با وی تعلیم
میدهند ان هذا نیست این الا قول البشر مگر سخن آدمی یعنی یا فکیهه و جبر و یسار یا مسیلمه که از ساحرانند نه
انکه این از نزد خدا باشد و گویند ایثار بمعنی اختیار است یعنی سحری که مردمان انرا اختیار میکنند بجهت حلاوت
ان در نفوس و بدانکه عدول از ثم بفا بجهت دلالتست بر انکه چون قول مذکور در خاطر ولید خطور کرد با ان
ناطق شد بدون توقف و تلبث در ان و چون جمله اخیره نسبت باولی جاری مجرای تاکید است از موکد از ان
جهت بینهما حرف عطف واقع نشده و ولید ملعون بجهت عناد کلام الهی را بسحر اسناد کرد نه بر وجه اعتقاد
چه بیقین میدانست که اگر قران سحر میبود و از کلام بشر سحره را ممکن بودی که مثل انرا بیاورند و او و غیر او
که متصف بفصاحت بودند قادر میبودند باوردن سوره مثل ان پس حق سبحانه تهدید او و میفرماید که
ساصلیه سقر این بدل است از سارهقه صعودا یعنی زود باشد که در افکنم ولید را در سقر که درکه ششم است
از دوزخ وما ادریک ما سقر و چه چیز دانا کرد این تو را که چیست سقر این از برای تنبیه است بر تفخیم و تهویل
سقر و قوله تعالی لا تبقی بیان انست یا حالست از سقر و عامل در ان معنی تعظیم است یعنی آتشی که باقی
نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام را بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد
اجزای او را ولا تذر و دست باز ندارد دیگر باره تا بسوزد و بر همین منوال همیشه معذب باشد و گویند که
معنی لا تبقی ولا تذر اینست که نه پوست را بگذارد و از گوشت دست باز دارد یا نه ظاهر را گذارد و نه باطن
نه یا عضوی را که محل حیوة است و نه انرا که ذی حیوة نیست و نزد بعضی دیگر لا تذر تاکید لا تبقی است برای
بیان شدت عذاب لواحة للبشر آتشی بسیار گیرنده مر پوست کافر انرا یا لایح و ظاهر برای ایشان کقوله
تعالی لترونها عین الیقین علیها تسعة عشر بر ان آتش است نوزده ملک یا نوزده صنف از فرشتگان

یا نوزده نقیب از ایشان یعنی موکل اند بر ان و مسلط بر اهل ان در تبیان از براء بن عازب رضی الله عنه
نقل کرده که گروهی از یهود حضرت رسالت صلعم را از خزنه دوزخ سوال کردند انحضرت دو بار با اصابع یدین
اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را امساک کرد و این آیه برای تصدیق قول انحضرت نازل
شد یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریة است و در روایة آمده که یکی از ایشان مالک است و هجده
دیگر اعوان و انصار او و در حدیثی دیگر آمده واقع شده که ایشان خزان درکه سقر اند و درکات دیگر را خازنان دیگر اند
و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران تکلفات کرده اند از جمله انکه تسعه اکثر احاد است و عشر اقل عشرات
پس این عدد جامع اکثر قلیل و اقل کثیر باشد و یا انکه اختلال نفوس بشریه بنظر و عمل بسبب قوی حیوانیه
است که دوازده اند و طبیعیه که هفت اند یا انکه جهنم هفت درکه است شش درکه از ان برای اصناف
کفار است و هر صنفی دران معذب اند بسه نوع عذاب که مناسب ترک اعتقاد و اقرار و عمل باشد و بر هر
نوعی ملکیست یا صنفی از ملک که بر ایشان مسلط باشد و درکه دیگر مر عصاة امة راست که معذب اند
دران بیک نوع عذاب بسبب ترک عمل و ملکی یا صنفی از ملک بران موکل است پس مجموع خزنه نوزده باشد و اولی
آنست که اختصاص عدد بجهة حکمتیست که مخفی است مانند عدد آسمان و زمین و بروج و غیر آن
والله اعلم بحقایق الامور آورده اند که بعد از نزول این آیة ابو جهل بن جهل گفت ای معشر قریش محمد میگوید
که زبانیه نوزده بیش نیستند و شما شجاعان و دلاورانید آیا ده از شما یکی از ایشانرا دفع نتوانند کرد ابو الاشد
خصد بن کلده جمحی که در قوة و شجاعة از همه در پیش بود گفت من تنهایی ده کس را کفایة کنم به پشت
و هفت را بشکم شما دو دیگر را کفایة کنید و در روایتی آنست که من در پیش شما بر صراط روم و ده را بدست راست
و نه را بدست چپ دفع کنم و همه بسلامت برویم و به بهشت در آییم آیة آمد که وما جعلنا اصحاب النار
الا ملائکة ملازمان و موکلان دوزخ را مگر فرشتگان که قوی ترین خلقاند مردانی که
از جنس شما باشند تا با ایشان مقاومة توانید کرد در کشاف آورده که حکمت در انکه خزان دوزخ
ملائکه اند نه غیر ایشان از جنی و انس آنست که ایشان خلاف جنس معذبین انس و جن اند تا رافه
و رقة مجانسة مانع تعذیب ایشان نشود و با ایشان مستانس و مستریح نگردند و دیگر انکه

ملائکه اقوم خلقند بحق الله و بغضب و غیظ از برای او بیش از تنها اوین مامون باشند و نیز باشد و اقوای خلق اند در باس و بطش و از عمرو بن دینار مرویست که هر یکی از انها میتوانند که بیک دفعه اکثر از قبیله ربیعه و مضر بجهنم اندازد و از پیغمبر صلعم مرویست که کان اعینهم البرق وکان افواههم الصیاصی و یجرون اشعارهم لاحدهم مثل قوت الثقلین یسوق احدهم الامه وعلی رقبته جبل فرمی فی النار و یرمی فی الجبل علیهم یعنی گوئیا چشمهای ایشان برق است و دستهای ایشان مانند حصار و میکشند مویهای کافران و باین طریق ایشان را بدوزخ می اندازند و هر یکی از ایشان را مثل قوت همه آدمیان و پریانست و یکی از انها امتی را بدوزخ راند و کوهی از آتش بر گردن گیرد و بر سر ایشان اندازد و در روایت دیگر امده که خزنتها مالک و معه ثمانیه عشر اعینهم کالبرق الخاطف و انیابهم کالصیاصی یخرج لهب النار و من افواههم ما بین منکبی احدهم مسیرت سنه و سعت کف احدهم مثل ربیعت و مضر نزعت منهم الرحمت یرفع احدهم سبعین الفا فیرمیهم حیث اراد من جهنم چشمهای ایشان چون مانند برق جهنده است و انیاب ایشان مانند عصا بلند مستحکم پارهای آتش از دهنهای ایشان بیرون میجهد و میان دو دوش هر یکی از ایشان مسافت یکساله راهست و فراخی دست هر یک بمرتبه ایست که مثل ربیعه و مضر فرا تواند گرفت و رحم از ایشان نزع کرده اند و هر یک از ایشان هزار کافر را در هر گوشه از دوزخ که خواهند بیفکنند و هرگاه قوت و صلابت و شدت هر یک از زبانیه باین مرتبه باشد چگونه این کلده و غیر او ایشان را دفع تواند کرد و ما جعلنا عدتهم و نگردانیده ایم عدد متولیان و موکلان دوزخ را الا فتنه مگر عددی اندک که مقتضی فتنه باشد للذین کفروا مر انانرا که کافر شدند تعبیر باثر از موثر بجهت تنبیه است بر آنکه اثر از موثر منفک نمیشود و مراد با فتنان ایشان بان استغلال ایشانست مر انرا و استهزا و استبعاد ایشان در تولی این عدد قلیل یعنی تا ایشان از غایت عناد و فرط طغیان چون استماع این عدد خاص کنند بان استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه اکثر ثقلین را عذاب خواهند کرد و اگر چنانچه ایشان راه عناد را میگذاشتند و با عقول خود مراجعت میکردند هر آینه عالم میشدند بانکه در ضمن این عدد خاص حکم و مصالح مندرج است و متیقن می شدند بانکه کسی که یک فرشته را بر جمیع مردمان مسلط ساخته است برای قبض ارواح

ایشان و هیچ کس نمیتواند که با او مقاومت کند چه جای انکه بر او غالب شود البته قادر خواهد بود که همه را با تش دوزخ کشد حاصل که حق سبحانه میفرماید که ما زبانیه را باین عدد معین مقرر کردیم لیستیقن الذین تا یقین شوند انانکه اوتوا الکتاب داده شده اند کتاب توریه را یعنی کسب یقین کنند از ان بنبوت محمد یا بحقیة قران چه قران را یابند که مصدق توریة است و موافق ان درین قول و بجهت این یقین شوند از انکه قران از نزد خداست و محمد امی است و کتاب ایشان را نخوانده و نشنیده و با وجود این از ان خبر میدهد پیغمبر خداست و یزداد الذین آمنوا و بیفزایند انانکه گرویده اند ایمانا گرویدن را بسبب تصدیق نمودن باین چنانکه گرویده بودند بانچه نازل گشته بود بر پیغمبر پس مراد بزیادتی ایمان بحسب کمیت باشد نه کیفیت و یا بسبب تصدیق اهل کتاب بقرآن ایمان ایشان راسخ گردد و بحد کمال رسد و مزید ایمان بر حسب کیفیه باشد و لا یرتاب الذین و تا شک نیارند انانکه اوتوا الکتاب داده شده اند توریة را و المؤمنون و شک نکنند گرویدگان از اهل اسلام در ان عدد این تاکید استیقان و زیادتی ایمان است چه اثبات یقین و نفی شک ابلغ و اکد است مر وصف ایشان را بسکون نفس و ثلج صدر و عدم انچه عارض مستیقن میشود از خلجان شبهه و اشعار بر تعریض بحال کسانی که ما عدای ایشانند از کفار کانه قال لیخالف حالهم حال الشاکین المرتابین من النفاق والکفر و لیقول الذین و تا گویند انانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق باشد والکافرون و تا گویند نا گرویدگان که جازم اند در تکذیب ماذا اراد الله چه چیز خواسته است خدای بهذا باین عدد معین مثلا از روی مثل یا در حالتی که مثل است این استعاره است از مثل مضروب که ان موجب غرابت کلام است یعنی عددی که مستغربست مانند استغراب مثل زبده معنی انست که تخصیص این عدد بجهت آنست که اهل کفر و نفاق از روی عناد و انکار گویند که خدای چه اراده کرده باین عدد عجیب و چه غرض قصد نموده در انکه نوزده زبانیه تعیین کرده که عدد ناقص است نه بیست که عدد تام است یعنی گویند که این سخن خدای نیست چه اگر از نزد خدای میبود باین عدد ناقص نازل نمیشد و گویند که چون کفار استماع ان کردند پنداشتند که ان مثل مضروب است و از بجهت گفتند ماذا اراد الله بهذا مثلا در کشاف آورده چون مراد بقوله و ما جعلنا عدتهم الا فتنة للذین کفروا اینست که و ما جعلنا عدتهم الا تسعة عشر و وضع فتنة للذین کفروا در موضع تسعه عشر بجهت افاده این است که حال این عدد ناقص از عقد عشرین بیک عدد مقتضی افتتان منکر وحدانیه و جاهل حکمت ربوبیة است و ادعا

مومن مقر و اگرچه حکمتان بر و مخفی باشد پس صحیح باشد که لیستیقن الذین امنوا که مسبب مستثنی باشد کانه قیل و لقد جعلنا
عدتهم هدت من شانها ان یفتتن بها الاجل استیقان اهل الکتاب و ازدیاد ایمان المومنین و حیرة الکافرین
والمنافقین و قوله و لیقول الذین فی قلوبهم مرض الی اخبار است در مکه از انچه در مدینه حادث کرد از نفاق
منافقان زیرا که در مکه هیچ منافقی نبود بلکه یا کافر بودند و یا مومن پس این از جمله اخبار غیبی باشد و میتواند بود که
مراد بمرض شک و ارتیاب باشد چه اکثر اهل مکه شک داشتند در صدق قران و بعضی جازم بودند در تکذیب ان
کذلک همچنانکه حق سبحانه بمثل این عدد خاص اختبار مکلفان میکند در تدبر و تامل در ان و عدم ان تا ضلالت و هدایت
ایشان ظاهر شود همچنین یضل الله گمراه میسازد خدای یعنی در ضلالت فرو میگذارد و اسباب لطف و توفیق باز
میگیرد من یشاء هر کرا میخواهد از اهل عناد و انکار که تدبر نمیکنند در حجج بینه و براهین واضحه بر صدق قول پیغمبر
و یهدی و راه مینماید من یشاء هر کرا میخواهد از کسانی که طالب حق اند و تارک عناد یا اهل کفر و طغیان را از طریق
بهشت گمراه میسازد و اهل ایمان را بان راه مینماید و اضافه اضلال و هدایت بخود جهت انست که سبب ضلالت خبیثه
و اهتدا تکلیف است و تکلیف از جانب او سبحانه است و ما یعلم جنود ربک و نمیداند لشکرهای پروردگار ترا از
کیفیت و کمیت و عدد خاص که مشتمل بر عقد کامل یا ناقص باشد الا هو مگر او که عالم است بهمه معلومات چه غیر
از و هیچ کس دیگر حصر ممکنات نمیتواند کرد و مطلع نمیتواند شد بر حقایق و صفات موجودات و انچه مقتضی
اختصاص هر یکی از انهاست بان از کمیت در عدد ناقص و کامل و کیفیت و اعتبار نسبیه مانند حکمت در عدد سموات
و ارضین و ایام سته و شهور و بروج و کواکب و اعداد نصب و صلوات و اوضاع هر یک از ان و غیر ان از عدد
یا علم بجنود آفریدگار تو ندارد مگر او سبحانه جهت کثرت ان پس بر و دشوار نخواهد بود تتمیم خزنه به بیست و لکن
او را در عدد خاص حکمتیست که هیچکس نمیداند غیر او و گویند این جواب ابی جهل است که بقوم خود گفت ما لرب
محمد اعوان الا تسعة عشر و ما هی و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره الا ذکری مگر پندی للبشر برای مردمان
کلا این ردع است مر منکر سقر را یا انکار است مر کسی را که قایل است بقدرت او بر منع خزنه یا انکار بر عدم تدبر در
آیات قرآن یعنی نه چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد یا رفع خزنه تواند نمود یا چرا تدبر در آیات قرآنی نمیکنند
تا مهتدی شوند والقمر سوگند بماه که از آیات عجیبه است در طلوع و غروب و زیاده و نقصان و معرفه اوقات و آجال

بوی باز بستنا است واللیل و قسم بحرمت شب اذ ادبر چون بیاید در عقب روز و بعضی اذا بالف خوانده و ادبر
بصیغه ماضی از باب افعال که همان بمعنی دبر است و گویند دبر بمعنی است که جاء بعد غیره و ادبر بمعنی که ولی مدبرا
یعنی سوگند بشب چون در اثر نهار بیاید یا پشت کند و صبح در عقب ان طلوع کند والصبح اذا اسفر و سوگند بروز
چون روشن شود یا روشن گرداند عالم را و تاریکی را زایل سازد انها بدرستی که سقر لاحدی الکبر هر آینه یکی از دواهی
و بلایای بزرگست که انها را نظیر نباشد این جواب قسم است یا تعلیل کلمه ردع است و قسم جمله معترضه
از برای تاکید و کبر جمع کبری است و الف تانیث مانند تاء تانیث است و لهذا همچنانکه فعله را جمع بر فعل میکنند
فعلی را نیز بران جمع میکنند و نظیر این سوافی در جمع سافیا و قواصع در جمع قاصعا که بمعنی صاعقه و قا[?]
و قوله نذیرا تمییز است از احدی تقدیره انها لاحدی الدواهی انذارا کما تقول هی احدی النساء عفافا
یعنی سقر یکی از بلایای عظیمه است از روی ترسانیدن و میتواند بود که حال باشد از انچه جمله دال بران است
ای کبرت منذرة یعنی سقر بزرگترین دواهی است در حالتی که ترساننده است نذیر مراد [illegible]
آورده که این متصل باول سوره است ای قم نذیرا للبشر یعنی برخیز بیم کننده مر آدمیان را تا بترسند و گرفته اند
گناه پرهیز نند و قوله لمن شاء بدل للبشر است یعنی بیم کننده است سقر یا آیات ترساننده ای محمد مر هر که را
که خواهد منکم از شما ان یتقدم انکه پیش رود در خیر و طاعة او یتاخر یا باز ایستد از شر و معصیة
یعنی مر جمیع مکلفان را که ایشان را تمکین داده اند بر فعل طاعات و معاصی و عنان اختیار خیر و شر در دست
ایشان نهاده اند اگر میخواهند تقدم مینمایند و بر طاعات و خیرات میگیرند و اگر میخواهند پس باز می ایستند
و مرتکب معاصی میشوند که قوله تعالی فمن شاء فلیومن و من شاء فلیکفر مراد انست که طوایف را پند دهید است
و میتواند بود که ان یتقدم مبتدا باشد و لمن شاء خبر آن مقدم بران از قبیل لمن توضا ان یصلی و بر هم تعد[?]
آیه مبطل قول مجبره است که قایل اند بتکلیف ما لا یطاق و گویند که حق سبحانه تعبیر فرموده از ایمان و طاعة
بتقدم زیرا که صاحب ان متقدم است در عقول و درجات و از کفر و معصیة بتاخر بجهة انکه خداوند ان
متاخر است از عقول و درجات و محمد بن فضیل از ابی الحسن صلوات الله علیه روایت کرده که آن حضرت فرمود
کل من تقدم الی ولایتنا تاخر عن سقر و کل من تاخر عن ولایتنا تقدم الی سقر هر که پیشی گیرد بدوستی ما متاخر

بان کرفتار

از سقر یعنی از ان ناجی شود و هر که مواخذ کرد داز محبت ما و از ان روی بکردانند سبقت کیرد سقر و پیش از همه

شود کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ هر نفسی بانچه کرده است از کردار و کفتار رَهِينَةٌ مرهونست نزد خدای و بان کرفتار

این مصدر است بمعنی رهن چون شتیمه که بمعنی شتم است و اکر صفة میبود رهین کفته میشد نه رهینه زیرا

که فعیل در او تذکیر و تانیث مساویست و مصدر اینجا بمعنی مفعول است و ما در ما کسبت ما مصدریه است بمعنی مکسوب

یعنی هر نفسی بکسب خود نزد خدای در کرو است محبوس بدان و غیر منفکوک و ان مراد آنست که بعمل خود موا خذ است

و از ان خلاص نتواند شد و قدرة این نخواهد داشت که خود را از رهن باز رهاند بجهة ترک ایمان و طاعات

که سبب نجاة است إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ مگر یاران دست راست که ایشان بکسب خود مرهون نباشند و بگناه

خود مواخذ نه بلکه منفکوک الرقاب باشند و نفس خود را از کرو بیرون آورده باشند بوسیله ایمان و عمل

صالح همچنانکه راهن که تخلیص رهن خود کند باداء حق مراد آنست که حق سبحانه بجهة شرافت ایمان و میمنة

اعمال صالحه خطیات ایشانرا مغفور سازد و ایشانرا ناجی و رستکار کرداند و نظیر اینست که انّ الانسان

لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و از امیر المومنین صلوات الله علیه و آله مرویست که مراد باصحاب الیمین در اینجا

اطفال مومنان اند زیرا که اعمالی از ایشان صادر نشده باشد که بآن مرتهن شوند و ابن عباس رضی الله عنه

فرموده که مراد ملائکه اند و ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه و علی آبائه و اولاده الصلوات و السلام نقل کرده

نحن و شیعتنا اصحاب الیمین ما و شیعیان ما اصحاب دست راست باشند و این اصحاب یمین فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای

بهشت باشند مرفه الحال و فارغ البال تنکیر جنات بجهة تعظیم است و اشارة بعدم معرفة ما بکنه ان یعنی در

بهشتهای که خرد های وصف آن نتواند کرد و حقیقت ان نتواند دانست و بدانکه مسوا اند بود که این جار و مجرور در

محل نصب باشد بر انکه حال باشد از اصحاب الیمین و محتمل است که حال باشد از ضمیر قوله يَتَسَاءَلُونَ یعنی اصحاب یمین

سوال کنند یکدیکر را در حالتی که در بهشت باشند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان و نزد بعضی یتسالون بمعنی

یسالون است چون تداعیناه که بمعنی دعاناه است و مسول عنه ایشان یعنی می پرسند اصحاب یمین غیر خود را

که ملائکه باشند از احوال مشرکان و قوله مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ نه از برای بیان تساول است زیرا که اکر چنین بود

اسلوب کلام بر این نهج بود که یتسالون المجرمین ما سلککم بلکه حکایت است از قول کسانی که اهل بهشت از ایشان

سوال کنند

سوال کنند از حال مشرکان چه انچه مجرمان مسولین کفته باشند ایشان بسا یلین القا کنند و حذف مسولین

در کلام بنابر نهج تنزیل است در غرابة اسلوب نظم پس معنی آنست که بعد از سوال سایلین مسولین از احوال

مجرمین در جواب کویند که ما کفتیم بمجرمان چه چیز آورد شما را در دوزخ قَالُوا کفتند ایشان در جواب که

لَمْ نَكُ نبودیم در دنیا مِنَ الْمُصَلِّينَ از نماز کذارندکان یعنی ترک صلوة مفروضه میکردیم و بفرضیه آن

اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَكُ و نبودیم که نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ طعام دهیم درویشانرا از زکوة مفروضه وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم

که شروع میکردیم در امور باطله که آن غیبت محمد بود و غیر آن مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندکان در ان وَ

كُنَّا نُكَذِّبُ و بودیم که تکذیب میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و با وجود ما شتیم آنرا تاخیر تکذیب قیامت

از امور مذکوره بجهة تعظیم آنست چه معنی آنست که ما اکتفا نمیکردیم بر ترک صلوة و زکوة و اقدام بر امور

باطل بلکه قیامت را نیز تکذیب میکردیم حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ تا وقتی که آمد بما مرک و مقدمات آن و بر همان

حالت مردیم بدانکه فایده این سوال با انکه سایلان عالم باشند بر حال مجرمان توبیخ و تحسیر ایشانست و حکایت

این در قرآن بجهة تذکره سامعان است از ابن مسعود روایة است که جمله مردمان بهشت روند و در دوزخ

نماند الا جامع این چهار خصلت تارک نماز و تارک زکوة و مرتکب کبایر و منکر قیامة آیه دالست بر انکه اخلال

بواجب موجب عقاب و سبب عذاب است و مبین اینکه کفار مخاطب اند بعبادات شرعیه از اصول و فروع

بعد از ان حق سبحانه میفرماید که فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نکند ایشانرا شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعة همه

شفیعان از ملائکه و انبیا و سایر اهل ایمان بر تقدیر انکه ایشانرا شفاعة کنند و این خود محال است چه

بنص و اجماع امة شفاعة شافعان مقصور است بر عصاة اهل ایمان عبد الله بن مسعود فرموده که در

قیامت پیغمبر شما رابع اربعه باشد در شفاعة و متفق با ایشان یعنی با سه کس دیکر شفیع شدکان باشند

و آنها جبرئیل و ابراهیم و موسی باشند یا عیسی و هیچ کدام از این سه کس زیاده از پیغمبر ما شفاعة نکنند و بعد از این

چهار انبیای دیکر شفاعة امة کنند و بعد از ان صدیقان و انکه شهیدان و بعد از شفاعة شافعین جماعتی

در دوزخ باقی مانند پس ایشانرا کویند ما سلککم فی سقر ایشان در جواب کویند لم نک من المصلین الی قوله

فما تنفعهم شفاعة الشافعین بعد از آن ابن مسعود کفت که همین جماعة در دوزخ مخلد بمانند و بلاد دربهشت

دراید و حسن بصری از پیغمبر صلعم روایت کرده که یقول الرجل من اهل الجنة یوم القیامة ای رب عبدک فلان سقانی
شربة من ماء فی الدنیا فشفعنی فیه فیقول اذهب فاخرجه من النار فیذهب فیتجسس فی النار حتی یخرجه یعنی در روز
قیامت مردی از اهل بهشت گوید که ای پروردگار من بندهٔ تو فلان در دنیا مرا شربتی آب داده پس اذن شفاعت
او بمن کرامت فرمای بنده را سد که برو و او را از دوزخ بیرون آور او بیاید و در دوزخ تجسس او کرده از آنجا
بیرون آورد و ببهشتش درآرد و نیز حسن از آنحضرت صلعم روایت کرده که یک شهید شافع هفتاد مجرم باشد
از اهل بیت خود و بروایت دیگر از حضرت رسالت صلعم مرویست که ان من امتی من سیدخل الله بشفاعته الجنة
اکثر من مضر بدرستی که از من کسی باشد که حق سبحانه بشفاعت او بیشتر از قبیلهٔ مضر بهشت درآرد حاصل
که شفاعت در حق عصات اهل ایمان مسموع خواهد شد نه در بارهٔ مشرکان و معاندان فما لهم پس چیست
مر مشرکان جاحد و کافران معاند را عن التذکرة از تذکیر که قرآنست یا مواعظ او معرضین اعراض کنندگان
نصب این بر حالیه است کقولک مالک قائما کأنهم گوییا ایشان در رمیدن از قرآن حمر مستنفرة خران
وحشی رمنده اند فرت من قسورة که گریخته باشند از شیر قسوره فعوله است مشتق از قسر بمعنی قهر و غلبه
و این بر وزن حیدره است که از اسماء اسد است و گویند قسوره اسم جمع است بمعنی جماعت رماة که صید شیر
کنند و از ابن عباس مرویست که هی رکز الناس و اصواتهم و عکرمه گفته هی ظلمة اللیل پس معنی آنست که گوییا
حمر وحشی اند که گریزند از مردان تیرانداز که صید شیر میکنند یا از آوازهای مختلف یا از تاریکیهای شب مراد
آنست که همچنانکه خران وحشی از اینها میگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند چه گوش سخن شنو و دل پند
پذیر ندارند حاصل که حق سبحانه تشبیه ایشان فرموده در اعراض از قرآن و استماع ذکر و موعظه و شراد ایشان
از آن بحمر وحشی که بسیار رمنده باشند از آنچه موجب فزع ایشان باشد و در تشبیه حال ایشان بحمر مستنفرة
مذمت ظاهر و تهجین سراست کما فی قوله تعالی کمثل الحمار یحمل اسفارا و شهادت صریح است بر ایشان ببلاهت
و قلت عقل بل یرید از کلبی منقولست که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بامدادان ٥
صحیفه یافتی که گناه او و کفارت او در وی نوشته بودی برای ما مثل آنچیزی بیار تا بتو ایمان آریم و روایتی دیگر آنست
که گفتند بتو ایمان نیاریم تا بنام ما هر یک از ما کتابی نیاری از آسمان بر دست فرشته که تر و تازه باشد یعنی همان ساعت

آن را نوشته باشند و عنوان آن پیچیده و معنون باین باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس باید که متابعت
محمد کند چنانکه حق سبحانه فرمود که لن نؤمن لک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه آیه آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام
ما و نمیگروند بل بلکه از روی عناد و جحود یرید کل امرئ منهم میخواهد هر مردی از ایشان ان یؤتی آنکه داده شود
صحفا منشرة نامهای سرگشاده و بی مهر و در آن نوشته که ای فلان پیروی کن محمد را کلا این ردع است از اراده
مذکوره یعنی ندهند ایشان را این صحیفها و اگر بر سبیل فرض بدهند نگروند پس اعراض ایشان نه بجهت
امتناع ایتای صحف است بل لا یخافون الآخرة بلکه نمیترسند از عذاب آخرت از ابن عباس
مرویست که مشرکان گفتند اگر محمد راست میگوید باید که ما فردا بر خیزیم و بر بالین هر یکی از ما کتابی باشد
و در آن نوشته که فلان آزاد است از آتش دوزخ حق سبحانه رد کرد و گفت نه چنین است بلکه از عذاب
آخرت نمیترسند و بجهة اینست که از تذکره اعراض میکنند نه بجهة امتناع از ایشان اقتراح
میکنند از ایتای صحف که اگر خوف آخرة داشتندی اقتراح آیات نکردندی بعد از قیام دلالات و معجزات
کلا این نوع است از قول ایشان در باب قرآن یعنی نه آنچنان است که ایشان میگویند که قرآن
سحر است و قول بشر یا خیال که انه بدرستی که قرآن تذکرة پندیست شریف و موعظه عظیم فمن شاء
پس هر که خواهد پند گیرد و یاد کند آن را از آن ذکره پند گیرد از او و بسهولة از آن منتفع شود نه
بعسرة تذکیر ضمیر انه و ذکره با آنکه راجع بتذکره است بجهة آنست که در معنی ذکر است یا قرآن و ما یذکرون
و یاد نکنند آن را و پند پذیر نشوند بآن الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد که یاد کنند
یعنی باختیار خود یاد آن نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد مگر گاهی که حق سبحانه بقسر و الجا ایشان را بر آن
دارد که قوله و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا پس مشیة اول مشیة اختیاری است و مشیة
ثانیه اضطراری و اجباری و بعضی گفته اند که معنی آنست که مگر آنکه خدای اراده آن فرماید از حیثیت
که بآن امر فرماید و از ترک آن نهی نماید و بر فعل آن وعده ثواب دهد و بر ترک آن ایعاد عقاب پس بنابر
مشیة در اینجا نیز اختیاری باشد هو اهل التقوی اوست سزاوار آنکه از و بترسند و خوف او را
نصب العین خود سازند یعنی از محارم او اتقا نمایند و اهل المغفرة و اوست سزاوار آمرزیدن هر گناه

کاران را خصوصا ترسند کار او از انس مرویست که حضرة رسالة صلی الله علیه وآله تلاوت این آیه
فرمود وکفت قال الله سبحانه انا اهل ان اتقی فلا یجعل معی آله فمن اتقی ان یجعل معی الها فانا اهل ان اغفر له یعنی
حق سبحانه فرمود که من اهل آنم که از من بترسند وبا من انباز نکویند پس هرکه بترسد از آنکه انباز کیرد با من خیر را
من اهل آنم که بیامرزم اورا وکناهان اورا عفو کرده بروی او نیارم وبعضی در معنی آیه چنین کفته اند که خدا بی
از اهل آنست که از عقاب او بپرهیزند واز عذاب او بترسند واز اهل اینکه از برای او عمل کنند بانچه مودی شود
بمغفرت او سورة القیمة مکیست نزد کوفیان چهل آیه است وسی ونه نزد باقیان واختلاف در آیه لتعجل
بهاست که کوفی آیه شمرند ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که هرکه سورة القیمة را تلاوت کند من وجبرئیل
از برای او کواهی دهیم در روز قیامت که او ایمان بروز قیامت داشته وتصدیق بوقوع آن نموده ودر آن روز
روشنی روی او بر رویهای دیکر غلبه کند وابو بصیر از ابی عبدالله صلوات الله علیه وآله نقل کرده که هرکه
مداومة نماید بر قراءت لا اقسم بیوم القیامة وعمل بان کند حق سبحانه چون اورا از قبر بعث کند
این سوره رفیق او باشد در احسن صورت واورا بشارت دهد ودر روی او خندد واورا مسرور
سازد تا از صراط ومیزان بکذرد وبدانکه چون حق سبحانه ختم سورة المدثر نمود بذکر قیامت وبانکه
کافر منکر ومکذب است افتتاح این سوره نیز بذکر قیامت کرد وبیان اهوال آن پس فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم ادخال لا نافیه بر فعل قسم برای تاکید است واین شایع است
در کلام عرب وعلما ومفسران را درین کلمه اقوال دیکر هست وآن در کریمه فلا اقسم بمواقع
النجوم سمت تحریر یافته نفی هر آینه سوکند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز ولا اقسم والبته سوکند
یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامة کننده مراد نفس متقیه است که در روز قیامت نفس مقصره را
ملامة کند بر تقصیر طاعت یا نفس مطمئنه که لایم نفس اماره است یا ملامت کننده خود را که چه
در طاعة وعبادة کوشش نماید یا مراد جنس نفس باشد چه در روایة واقع شده که پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرموده لیس من نفس برة ولا فاجرة الا وتلوم نفسها یوم القیامة ان عملت خیرا
قالت هلا ازددت وان عملت شرا قالت یالیتنی لم افعل یعنی در روز قیامت هیچ نفس نیکو کار وبدکار نباشد

الا که ملامت کند نفس خود را اکر عمل نیکو کرده باشد کوید چرا زیاده نکردم واکر فعل بد ازو صادر شده باشد
کوید کاشکی که نمیکردم یا مراد نفس آدم باشد علیه السلام چه وی همیشه خود را ملامت میکرد بر انچه بسبب
ان از بهشت بیرون امد وضم این بقیامت بجهت انست که مقصود از اقامت قیامت مجازات آنست وجواب
قسم محذوفست وتقدیر انکه لتبعثن یعنی قسم بقیامت ونفس لوامه که هر آینه برانکیخته خواهید شد ودال بر جواب قسم است
قوله ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی الن نجمع انکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای اورا بعد از پراکندکی
واعاده ان نخواهیم نمود بعد از پوسیدکی آورده اند که عدی بن ربیعه که همسایه رسول بود در نهایت عناد وعداوت
با وروزی انحضرت را از احوال قیامت پرسید وبعد از اخبار انحضرت از وقوع ان کفت لو عاینت ذلک الیوم لم اصدقک
یا محمد ولم او من به اکر ان روز را معاینه ببینم باور ندارم وبان نکروم آیا این استخوانها متفرقه باهم مجتمع شوند حق سبحانه
آیه فرستاد که آیا عدی میپندارد که استخوانهای اورا جمع نکنیم مراد نفس اوست که عظام قالب انست وکویند
انسان اسم جنس است ومراد جمیع کافرانند یعنی آیا ظن کافران منکران بعث انست که عظام ایشانرا فراهم نخواهیم
آورد بلی آری جمع کنیم انرا قادرین درحالتی که توانا باشیم علی ان نسوی برانکه راست کرد انیم بنانه سرهای
انکشتان اورا وانرا بهم تالیف کنیم یعنی سلامیات اورا با وجود صغر ولطافت انرا جمع کنیم وباهم ملتیم ومنضم سازیم چه جای
استخوانهای بزرک واز ابن عباس مرویست که معنی انست که ما قادریم برانکه فراهم آوریم ومنقبض سازیم انکشتان
اورا مانند سم حمار واسود ونتواند که بدست چیزی بخورد بلکه بدهن اکل نماید مانند سایر حیوانات ولکن ما
بفضل ومنت خود انامل را باو عطا فرمودیم که موجب کمال خلقه وتمامیت منفعه است ومنشاء قبض وبسط وان
باعمال لطیفه مانند کتابت وغیر ان بل یرید الانسان این عطفست بر ایحسب پس جایز است که استفهام باشد
یا ایجاب بجهت انکه جایز است که اضراب باشد از مستفهم یا از استفهام یعنی بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی
باین انکار وتکذیب لیفجر تا همیشه بفجور مشغول باشد امامه در زمانی که نزد ویست از اوقات حیوت و
از سعید بن جبیر مرویست که مراد انست که ذنب را مقدم دارد وتوبه را موخر سازد وکوید سوف اتوب
سوف اتوب تا انکه مرک اورا دریابد بر اسوء اعمال واقبح یا انکه فجور بمعنی کذب باشد یعنی دروغ کوید و
تکذیب نماید انچه اورا در پیش است از بعث وحساب یسئل میپرسد از روی استهزاء واستبعاد

ایان کی خواهد بود یوم القیمة روز رستخیز بعد از ان بیان علامات حدوث قیامت میفرماید بقوله فاذا برق
البصر پس انهنگام که خیره و متحیر شود چشم از کثرت فزع و هول و این مشتق است از برق الرجل اذا نظر الی البرق فدهش
بصره وخسف القمر و تیره کردانیده شود ماه وجمع الشمس والقمر و جمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی ایشانرا با یکدیکر
جمع کرده در دریا افکند و دریا از مجاورت انها آتش کردد کما قال واذا البحار سجرت تذکیر فعل بجهت تقدم است و تغلیب
معطوف و کویند مراد جمع شمس و قمر است در ذهاب ضوء تا انکه تاریکی عالم بر اهل دنیا کامل شود و هیچ نوری و روشنی
در وی نماند و هر که در انها نکرد باشد دو کاو سیاه در نظرش آید یا در طلوع آنها از مغرب و کسانی که این علامات را
حمل میکنند بر امارات موت تفسیر خسوف میکنند بذهاب ضوء بصر و تفسیر جمع باستتباع روح حاسه در ذهاب
یقول الانسان کوید آدمی یعنی کافر مکذب یومئذ در ان روز این المفر کجاست جای کریختن مانند قول کسی که آیس شده
باشد از وجدان متمنی پس حق سبحانه ردع طلب مفر میکند بقوله کلا لا وزر نه چنانست که کریختن فایده دهد
هیچ پناه کاهی نباشد ایشانرا این مستعار است از جبل و اشتقاق ان از وزر است که بمعنی ثقل است الی ربک
بسوی پروردکار تست یعنی بحکم اوست نه غیر او یومئذ در ان روز المستقر قرارکاه یعنی او سبحانه بمشیت خود
مقرر هر کس بر حسب استحقاق از بهشت و دوزخ مقرر کرده پس مستحق بهشت را ببهشت در آرد و اهل دوزخ را
بدوزخ یا بسوی اوست استقرار عباد یعنی ایشان قادر نیستند بر انکه مستقر شوند بغیر او ینبؤا الانسان خبر داده شود
آدمی یومئذ در آن روز بما قدم بانچه پس فرستاده از عملی که کرده و اخر و انچه تاخیر کرده از ان یعنی عمل نکرده یا بانچه
خود کرده از عمل خیر و شر و بانچه مردمان از ان داشته که بعد از او بجای آرند از سنة حسنه یا سیئه یا باول
عمل و آخر ان و یا بتقدیم معاصی و تاخیر طاعت یا عکس یا بانچه از پس فرستاده از مالی که تصدق بان نموده و بانچه
باز پس داشته از اموال برای ورثه یکی از اکابر فرموده که کناه از پیش فرستی بجراة و مال از پس بکذاری بحرص کناه
بتوبه نیست کن تا نماند و مال را تصدق پیش فرست تا بماند بل الانسان این اضراب است از انبا یعنی نه آنست
که آدمی محتاج انبا باشد بلکه آدمی علی نفسه بصیرة بر نفس خود حجة بینه است یعنی شاهد است
بر افعال و اقوال خود کقوله تعالی شاهدین علی انفسهم و یوم تشهد علیهم السنتهم الایة یا خداوند بصرة است یا جز ای است
بینه مراد آنست که عالم است بکردار خود و بینا باحوال خود پس احتیاج بانبا نداشته باشد و وصف انسان ببصاره

بر مجاز است مانند وصف آیات بابصار در آیه فلما جاءتهم ایاتنا مبصرة و قتیبی کفته که چون جوارح قایم مقام
نفس است در شهادة از انجهة بصیرة که صیغه مونث است صفة انسان واقع شده حاصل که آدمی بر افعال خود دانا
و بیناست ولو القی واکرچه القا کند معاذیره عذرهای خود را یعنی هرچند بر کناه عذر انکیزد از وی قبول
نکنند کقوله تعالی لا ینفع الظالمین معذرتهم و از جمله معاذیر ایشان این باشد که حواله بانچه کرده باشند بدیکری
کنند که لولا انتم لکنا مومنین در جواب اینکه انحن صددناکم عن الهدی و ضحاک کفته که معاذیر بمعنی حجب و ستور است
و واحد آن معذار است یعنی اکر در وقت معصیة پردها فرو کذارد و درها ببندد تا آن معصیة بر وی
پوشیده ماند هر کز پوشیده نماند و تسمیه آن بستور باعتبار آنست که همچنانکه معذرة مانع عقوبه مذنب است
ستور مانع رویة محتجب است و در بیضاوی آورده که معاذیر جمع معذرة است که بمعنی عذر است یا جمع معذار
بر غیر قیاس چون مناکیر که جمع منکر است چه قیاس معاذر است نه معاذیر عیاشی باسناد خود از محمد بن مسلم
روایة کرده که ابا عبد الله عم فرموده ما یصنع احدکم ان یظهر حسنا و یستر سیئا الیس اذا رجع الی نفسه یعلم انه
لیس کذلک والله سبحانه یقول بل الانسان علی نفسه بصیرة ان السریرة اذا صلحت قویت العلانیة چیست که یکی از
شما اظهار حسنه میکند و اسرار سیئه آیا رجوع بنفس خود نمیکند تا بداند که این چنان نیست که پوشیده نماند
و حق سبحانه میفرماید که آدمی بر نفس خود داناست و احوال خود را میداند بدرستی که سریره چون با صلاح
باشد علانیه او قوت کیرد و از عمر و بن یزید نقل کرده که ابا عبد الله عم این آیه را تلاوت نمود و کفت چه مشود
آدمی را که عذر می آرد برای مردمان بر خلاف انچه خدا میداند از اعمال او بدرستی که حضرت رسول الله
صلعم فرموده که هر که سریره بعمل آرد حق تعالی انرا ظاهر سازد خواه نیک باشد و خواه بد و زراره روایة کرده
که من از ابا عبد الله عم سوال کردم که ما حد المرض الذی یفطر صاحبه چیست حد مرضی که موجب آن باشد که
صاحب آن افطار کند فرمود بل الانسان علی نفسه بصیرة و هو اعلم بما یطیق او داناتر است بانچه طاقت
آن دارد و در روایة دیکر آمده که هو اعلم بنفسه ذاک الیه او بنفس خود داناتر است و جواز و عدم جواز افطار
راجع بنفس است اکر در خود یابد که عدم افطار موجب ضرر است افطار کند از ابن عباس مرویست که چون
جبرئیل عم وحی بر سید صلعم خواندی پیش از انکه آنرا اتمام کند آنحضرت انرا خواندی بجهة خوف انکه مبادا از او

کند و بسبب حرص او بر اخذ آن وحث او بر ضبط آن وحفظ مما ذا آن بآن مسارعة کردی آیه آمد که لا تحرک به
بجنبان ای محمد بقرآن لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی باخذ آن یا بحفظ آن
بجهة مخافة آنکه از خاطر تو برود کما قال ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی ومیتواند بود که این فعل از آنحضرت
صادر نشده باشد ونهی از جهة آن باشد تا بکند از قبیل کریمه ولا تطع الکافرین والمنافقین وان یدهن آیت
که سعی هرگز اطاعة کافران ومنافقان نکرده بعد از آن حق سبحانه تعلیل این نهی میفرماید بقوله ان علینا
بدرستی که بر ماست جمعه فراهم آوردن آن در سینه تو تا یاد گیری وقرآنه واثبات قراءة آن بر زبان تو
یا قرآن ما بر تو تا حفظ آن کنی پس خوف فوت آن بر خاطر عاطر خود راه مده فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آنرا بر تو
بزبان جبرئیل فاتبع پس پیروی کن قرآنه خواندن آنرا یعنی در عقب قرائت جبرئیل قرائت نمای نه در اثنای آن ومطمئن
ساز نفس خود را از خوف عدم حفظ آن زیرا که ما ضامن تحفیظ آنیم ثم ان علینا بیانه پس بدرستی که بر ماست
روشن کردن آنچه مشکل باشد بر تو از معانی آن این اعتراض است برای توبیخ بر حب عاجله زیرا که عجله
هر گاه مذموم باشد در آنچه اهم امور است واصل دین پس در غیر آن بطریق اولی باشد وآیه اخیره دال است
بر نفی تعمیه والغاظ در قرآن ودلالت ندارد بر جواز تاخیر بیان از وقت حاجت بلکه دال است بر جواز تاخیر
بیان از وقت خطاب مرویست که بعد از نزول این آیات چون جبرئیل آیتی بر رسول خواندی آنحضرت سر در پیش
انداختی وچون قرائت تمام کردی وبر وفق قرائت او فرمودی وبعضی گفته اند که فاتبع قرآنه آنست که عمل نمای
بآنچه در اوست از احکام حلال وحرام وبدانکه توسط آیه لا تحرک به الی قوله ان علینا بیانه میان آیه سابق
ولاحق بجهة تذکر آنحضرت است که در اثنای نزول سابق ولاحق از آنحضرت صادر شده بود وصاحب طبرسی
آورده که وجه اتصال آن بما قبل آنست که چون حق سبحانه ذکر قیامة ووعید نمود سمع خود را بخاطب
ساخت بانکه زبان خود را متحرک مساز تا در قرآن تعجیل کنی بلکه مکرر کرد آن قراءة آنرا تا در قلوب ایشان
متقرر شود که ایشان غافلند از ادله هادیه ومشغول بحب دنیا بی احتیاج داشته باشند بزیادتی
تنبیه وتقریر واز بلخی منقولست که گفته آنچه اختیار من است آنست که مراد حق سبحانه نه تلاوت قرآنست
بلکه قرائت انسانست نامه اعمال خود را در روز قیامت وآیه سابق ولاحق شاهد این معنی است وحمل مراد

باین آیه تقریع عبد است وتوبیخ او در حینی که عجله در قرائت آن فایده بآن نرساند پس معنی آنست که زبان خود را حرکة
مده بآنچه خوانی از صحیفه اعمال خود تا در آن تعجیل نمائی یعنی بتانی قرائت آن کن وشتاب نزد که منمای تا آنچه بر تو
واضح شود چه ما جمع جمیع اعمال تو کرده ایم در آن وچون جامع آن مائیم پس تابع آن شو وبآن انقیاد واستسلام نمای
که انکار تو در آن از دایره امکان خارج است وبر ماست بیان آن بانطاق جوارح تو اگر منکر آن شوی یا بر ماست
بیان جزا وسزای عمل تو واز حسن مرویست که معنی آنست که بر ماست بیان آنچه ترا بآن اخبار کرده ایم در دنیا
در آخرة آنرا محقق خواهیم ساخت وآن موعود به بفعل خواهیم آورد کلا این ردع انسانست از اقرار بتعاجل
وعدم تدبر در قرآن که مخبر اوست از امر آجل یعنی نچنانست ای آدمیان که گمان برده اید از عدم وقوع قیامت
وعدم بعث ونشور وحساب در آن وبجهة آن تفکر وتدبر نمیکنید در قرآن بل تحبون العاجلة بلکه دوست میدارید
دنیای شتاب کننده سریع الزوال را وتذرون الآخرة ودست باز میدارید انکار آخرة که باقی است وحال آنکه
کار بر عکس میباید کرد ودر کشاف آورده که کلا ردع رسول است از عادة عجله انسانیه وانکار نمودن او را بر
وحث او بر انابه وبجهة مبالغه در ردع مذکور در عقب آن فرموده که بل تحبون العاجلة فکانه قال بل انتم
یا بنی آدم لانکم خلقتم من عجل وطبعتم علیه تعجلون فی کل شی ومن ثم تحبون العاجلة وتذرون الآخرة پس بیان
حال مردمان میکند در آخره بقوله وجوه یومئذ رویها در آنروز یعنی در قیامت ناضرة تازه وتابان یا مسرور
وشادان باشند مراد وجوه انبیا واولیا ومومنان است که حق سبحانه رویهای ایشانرا بانضاره و
طراوة گردانند تا ملائکه وسایر خلقان باین علامة بدانند که ایشان فایزانند ومقربان درگاه سبحان الی
ربها بجانب خداوند خود ناظرة نگرنده یعنی مستغرق در مطالعه مثوبات جلیله که حق سبحانه بایشان کرامت فرموده
باشد تقدیم مفعول مفید حصر است یعنی نعمت وکرامت نداشته باشند الا از پروردگار خود همچنانکه در دنیا خوف
ورجا نداشته اند مگر بخدا یا آنکه بر وجهی مشغول آن نعمت باشند که از ما سوی آن غافل باشند ونظیر آنست
قوله تعالی الی ربک یومئذ المستقر الی ربک یومئذ المساق الی الله تصیر الامور والی الله المصیر علیه توکلت والیه
انیب بدانکه علما را در این آیه دو وجه است یکی مراد نظر عین باشد دوم آنکه بمعنی انتظار باشد وجماعتی که
آنرا حمل بر نظر عین کرده اند بعضی از ایشان گفته اند که مضاف محذوف است وتقدیر آنست که الی ثواب

ربها ناظرة اي ناظرة الى نعيم الجنة حالا بعد حال فيزداد بذلك سرورها ومراد بوجوه اصحاب وجوه است واين
منقول است از معظم علما مفسرين از صحابه وتابعين وغيرهم وحذف مضاف واقامة مضاف اليه بجاى آن در كلام
بسيار است كما في قوله تعالى وجاء ربك اي امر ربك وانا ادعوكم الى العزيز الغفار اي الى طاعة العزيز الغفار و
وان الذين يؤذون الله اى اولياء الله كه در جميع اين حذف مضاف شده واقامه مضاف اليه شده در مقام
آن وبرخى ديگر از ايشان گفته اند كه مراد نظر رويه است ومعنى اينست كه ينظر الى الله معاينه واين قول كلبى
ومقاتل وعطا است وشبهه نيست در آنكه اين وجه غير موجه است زيرا كه منظور اليه تعين مشار اليه است
واو سبحانه متعالى است از آنكه تعين مشار اليه واقع شود همچنانكه متعالى است از آنكه باصابع مشار اليه
جه رويه بحاسه تمام نميشود مگر بمقابله وتوجه وحق سبحانه باتفاق از اين منزه هست ونيز رويه بحاسه
مگر باتصال شعاع بمرئى وحق سبحانه منزه هست از اتصال شعاع باو ومع ذلك نظر در لغة مفيد رويه نيست
جه هرگاه كه آن متعلق بعين باشد مفيد طلب رويه است همچنانكه هرگاه متعلق بقلب باشد مفيد طلب معرفه
است بدلالة قولهم نظرت الى الهلال فلم اره كه در نصورة اگر نظر مفيد رويه ميبود اين قول متناقض بود و
ما رايت انظر اليه حتى رايته و شئ غايت نفس خود نميتواند بود فلا يقال اراه حتى رايته وگاه هست كه نظر سبب
ميباشد وچيزى سبب خود نميتواند بود ديگر آنكه بضرورت ميدانيم كه ناظر نظر كننده است اما نميدانيم
كه بيننده است ولهذا از او سوال ميكنيم كه هل رايت ام لا پس لازم نيايد كه ناظر رائى باشد وديگر آنكه
رائى ميگويند لما ناظر نميگويند براى آنكه تقليب حدقه است بجانب مرئى واين برخلاف روايت است وايه
لا ينظر اليهم يوم القيامة بمعنى لا يرحمهم است وديگر آنكه نظر كه موصول بالى است موضوع است براى
تقليب حدقه بمعنى رويه بجهة اتصاف آن بچيزى كه رويه بان متصف نميشود مانند شزر وشيع
وازور وغير وذل وخشوع وهيچكدام از اينها صلاحيت آن ندارد كه صفة رويه باشد بلكه احوال نا
نزد تقليب حدقه بجانب مرئى واما كسانى كه حمل نظر ميكنند بر انتظار در معنى آيه چند قول گفته اند
آنكه معنى آنست كه منتظرة لثواب ربها واين قول مجاهد وحسن وسعيد بن جبير وضحاك است واز ا
صلوات الله عليه واله نيز منقول است ونظر بمعنى انتظار در قرآن بسيار است كقوله تعالى واني مرسلة اليهم

فناظرة بم يرجع المرسلون اي منتظرة وقوله فنظرة الى ميسرة اي انتظار واگر خصم گويد كه نظر بمعنى انتظار
متعدى بالى نميشود ونميگويند انتظرت اليه بلكه ميگويند انتظرته جواب آن بچند وجه ميتوان داد
اول آنكه در اشعار فصحا نظر بمعنى انتظار كه متعدى بالى باشد واقع شده كقوله وجوه يوم بدر ناظرات
الى الرحمن ينتظر الخلاصا وقول جميل بن معمر واذا نظرت اليك من ملك والبحر دونك جدتني نعما وقول
الاخر انى اليك لما وعدت لناظر نظر الفقير الى الغني الموسر وقال آخر وشعب ينظرون الى هلال كما نظر
الظما بنا الغمام واين بديهيست كه عطاش منتظر غمام اند وقال وجوه ناظرات يوم بدر الى الرحمن ياتي بالفلاح
اى منتظرات باتيانه بالنصرة والفلاح وقال كل الخلايق ينظرون سجاله نظر الحجيج الى طلوع هلال اى ينتظرون
عطاياه انتظار الحجاج ظهور الهلال وآيه فنظرة الى ميسرة مصرح است باين معنى وجه دوم آنست كه الى در آيه
حرف جر نيست بلكه واحد الالاء است كه بمعنى نعم است وقال الاعشى ولا يقطع رحما ولا يخون الا اى لا يخون
من انعم عليه پس معنى آنست كه نعمة ربها منتظرة وكسى را نرسد كه گويد نظر بمعنى انتظار از اقوال متاخرين است
واحدى از متقدمين برين نرفته بلكه اجماع امت بر متاخرين سبقت نموده در آنكه نظر بمعنى انتظار نيست زيرا
كه ميگوييم لا نسلم كه اين اجماعي باشد بجهة آنكه دانسته شد كه امير المومنين صلوات الله عليه ومجاهد وحسن
وغيرهم برينند كه مراد اينست كه ينتظر الثواب وجه سوم آنست كه لفظ نظر جايز است كه متعدى
بالى باشد گاهى كه بمعنى انتظار باشد واگرچه مسلم داريم كه لفظ انتظار مستعمل بالى نميشود همچنانكه رويه
بمعنى نظر كه متعدى بالى است در كريمه الم تر الى ربك كيف مد الظل با آنكه نميگويند رايت الى فلان پس
پس اجراى كلام بر معنى انتظار باشد نه بر لفظ انتظار واجراى كلام بر معنى نه لفظ در كلام شايع است كما قال
الفرزدق ولقد عجبت الى هوازن اصبحت كه عجبت بالى متعدى شده زيرا كه بمعنى نظرت است وقول
دوم آنست كه معنى آيه اينست كه مومله لتجديد الكرامت كما يقال عيني ممدودة الى الله والى فلان وانا
شاخص الطرف الى فلان وچون عيون بعضى از اجزاى وجوه است فعلى كه بعين واقع ميشود باو
اضافه نموده شده واين قول ابى مسلم است قول سيوم آنست كه معنى برين وجه است كه انهم قطعوا
امالهم واطماعهم عن كل شئ سوى الله ورجوه دون غيره پس مراد آنست كه حق سبحانه درين آيه

ثابت فرموده از طمع بنظر واین اقوال متقارب اند در معنی وبنا بر آنکه نظر بمعنی انتظار باشد اختلاف کرده اند که این درچه وقت خواهد بود بعضی گفته اند که بعد از استقرار اهل ایمان باشد در جنت وجماعتی دیگر برین اند که قبل از استقرار خلق باشد در جنة ونار ببین هر فریقی منتظر آنچیزی باشند که از اهل آن باشند واین اختیار قاضی عبد الجبار است وجمهور علما اهل گفته اند که جایز است که نظر محمول شود بر هر دو معنی یعنی بر معنی تقلیب حدقه وانتظار هر دو باشد فکانه قال سبحانه انهم ینظرون الی الثواب المعد لهم فی الحال من انواع النعیم وینتظرون امثالها حالا بعد حال لیتم لهم ما یستحقونه من الاجلال وحمل یک لفظ بر کلا المعنیین در حالت واحده مختار اکثر متکلمین است چنانکه در اصول فقه مبین شده وعلم الهدی قدس سره نیز تجویز این معنی فرموده اگر سایلی گوید که منتظر نعمة ناقص النعیم ومنغص العیش است واهل جنة در کمال نعمة وسرور اند پس چگونه موصوف بانتظار باشند گوئیم کسی که انتظار میکشد که محتاج بآن نیست در حال وواثق است بوصول آن در مآل مهموم نیست وعیش او منغص نه بلکه موجب زیادتی نعیم اوست وغم وهم کاهی لازم منتظر است که محتاج باشد بانچه انتظار آن میکشد در حال وبفوت آن مضرت یابد در مآل وواثق بوصول آن نباشد واهل جنة بر صفه اول اند نه ثانی وبدانکه نکته در اضافه نظر بوجوه آنست که ظهور سرور وغم نمیباشد مگر در وجوه پس حق سبحانه فرموده که مومن در قیامة متهلل الوجه باشد وعاصی که خایف باشد از عاقبة افعال قبیح خود کالح الوجه کما قال ووجوه یومئذ باسرة وروها در آن روز سخت ترش یا تاریک باشند یعنی وجوه منافقان ومشرکان تظن کمان می برد تو ای بیننده یعنی بدان یا کمان برد آن نفس یعنی یقین بشناسد ان یفعل بها آنکه کرده شود باهل شدید وفاقرة وعقوبتی که شکننده مهرهای پشتش باشد این کنایت است از نزول عذاب عظیم برو وبعضی گفته اند که ظن بر معنی خود است یعنی کمان برند حصول آن فی الجملة وتفصیل آن عالم نباشند واین اولی است زیرا که اگر بمعنی علم میبود ان مخففه از مثقله میبود چنانکه در علوم عربیه مقرر شده کلا این ردع است از ایثار دنیا بر آخرت یعنی نه چنانست ای طالبان دنیا که دل بر دنیا توان نهاد واز آخرت غافل توان شد پس ازین مرتدع شوید وتامل نمائید در آنکه اذا بلغت التراقی چون برسد روح باستخوانهای که بر بالای سینه اند مراست واز پیش وسیار احاطه مقدم حلق نموده که آن موضع جبر کردن است ترک ذکر مرجع ضمیر جهة دلالة الکلام

بر آن حاصل که چون روح از سینه مترقی شود ودر گلو رسد واز آن وبخبر کردن رسد وقیل گفته شود یعنی کسان محتضر گویند که من راق کیست افسون کننده بادعیه وعلاج نماینده بادویه وگویند قایل این قول ملائکه موت باشند که گویند بایکدیگر که آیا ملائکه رحمت روح او را بر آسمان خواهند برد یا ملائکه عذاب واو را گفته که ملائکه رحمت وعذاب باهم نزاع کنند در بالا بردن آن روح وظن ویقین کند محتضر انه الفراق که آنچه بدو نازل شده مفارقت است یعنی سبب جدائی است از دنیا وملاذ آن وعلت مفارقت از اقربا واحبا واصدقاء ودر حدیث آمده که ان العبد لیعالج کرب الموت وسکراته ومفاصله یسلم بعضها علی بعض یقول السلام علیک تفارقنی وافارقک الی یوم القیمة یعنی بدرستی که بنده علاج شداید مرگ کند وحال آنکه هر یک از مفصلهای او بر یکدیگر سلام کنند وگویند سلام بر تو باد که تو جدا می شوی از من ومن از تو تا روز قیامت والتفت الساق بالساق وبه پیچید ساق بساق او یعنی پایهای او از هول مرگ وسختی جان کندن در هم پیچید وابن عباس ومجاهد چنین تفسیر کرده اند که جمع شود شدت موت بشدت آخرت وحسن گفته که بپیچد شود حال موت بحال حیوة وگویند مراد التفاف ساقین است در کفن یا اجتماع آخر روز دنیا باول روز آخرت ودر حدیث واقع شده که هیچ منزلی سخت تر وفظیع تر از قبر نیست که آن اولین منزل است از منازل آخرت وآخرین منزل از منازل دنیا واز یحیی بن معاذ مرویست که چون بنده را در قبر نهند چهار فرشته بایستند یکی بر سر وی ودیگری بر پایین ویکی بر راست ویکی بر چپ فرشته سرین گوید اجل حاضر آمد وعاجل منقضی شد وآنکه بر جانب راست باشد گوید مال رفت ووبال ماند وآنکه بر طرف چپ باشد گوید اشغال رفت واعمال ماند وآنکه بر پایین باشد گوید خوشا آنکه کسبش حلال بود وشغلش بحضرت ذو الجلال حاصل جمیع اقوال مذکوره آنست که شداید بر محتضر متتابع شود وهنوز از یکی خلاص نشده بدیگری که از آن سخت تر باشد گرفتار الی ربک بسوی جزای پروردگار تو یومئذ المساق در آن روز یعنی روز قیامت موضع راندنست یعنی همه کس را بزمین محشر کشند یا فرشتگان در وقت مرگ او را گویند سوق روح او کنند بموضع جزای او اگر از اهل جنت است بعلیین واگر از اهل نار است بسجین فلا صدق این عطفست بر یسأل ایان یوم القیامة وضمیر راجع است بانسان که مذکور شد در آیه ایحسب الانسان یعنی ایمان نیاورد آدمی که عدیست یا سایر کافران بروز بعث پس تصدیق نکرد برسول یا بقرآن ودر

فرمود
تفاسیر امده کہ ابوجهل ملعون را شدت معادات باسید المرسلین بیشتر از مشرکان دیکر بود و متوغل در شان او
کہ نکرویده ابوجهل بمحمد صلعم یا صدق نداد از انچه واجب مال او بود فلا صدق و نماز مفروضه نکذارد برای خدای یا پیغمبر ولا صلی
نکرد بپیغمبر را ولکن کذب ولیکن تکذیب کرد وبرا و تولی و برکشت از راه حق ثم ذهب پس برفت الی اهله بسوی
اهل خود یتمطی در حالتی کہ میخرامید از روی افتخار کہ من تکذیب و تولی کرده ام و تابع محمد نشده ام اصل یتمطی یتمطط
بوده بمعنی یتمدد چه متبختر در حال مشی مدخطای خود میکند و کامها را از یکدیکر دور تر مینهد یا انکه از مطا
ماخوذ باشد بمعنی ظهر زیرا کہ او ظهر خود را میپیچید در رفتن و در خبر آمده کہ اذا مشت امتی المطیطا و خدمتهم
فارس والروم فقد جعل باسهم بینهم و بروایت دیکر سلط بعضهم علی بعض یعنی چون امت من به تبختر روند
و روم و فارس خدمت ایشان کنند خوف و ترس در میان ایشان واقع شود یا ایشان را بر یکدیکر مسلط کرداند انکه
از غیبت بخطاب التفات نموده میفرماید کہ اولی لک نیک سزاوار است مر ترا ای کافر معاند شدت هلاکت در
دنیا فاولی پس سزاوار است ترا عذاب الیم در قبر ثم اولی لک پس نیک سزاوار است ترا هول قیامت فاولی پس
بغایت سزاوار است ترا خلود دوزخ حق سبحانه بجهت مبالغه چهار بار تکرار این لفظ فرموده و اصل کلام در و
اینست کہ الذم اولی لک من ترکه الا انست کہ حذف مبتدا و صله ان الازم کرد اینده اند و اتراد در مقام ویل
لک کہ کلمه عذابست استعمال کرده اند و کویند کہ ان ولی باینمعنی است ولیک المکروه و قرب منک و بیضاوی آورده کہ اولی
لک بمعنی ویل لک است ماخوذ از ویل و اصل ان اینست کہ او لا ک الله ما تکرهه و لام مزیده است همچنانکه در ف
لکم و بعضی کفته اند کہ ان افعل است ماخوذ از ویل پس از باب قلب باشد چون ادنی کہ از دون مشتق است
یا فعلی است از آل یوول یعنی عقباک النار و بعضی چنین تفسیر کرده اند کہ ولیک الشر فی الدنیا ولیکم ولیک
الشر فی الاخرة ولیک یا بعدا لک من خیرات الدنیا و بعدا لک من خیرات الاخرة و بر هر تقدیر کلمه وعید و تهدید است
و ایراد کلمه ثم بجهت دلالت است بر اشدیة عقوبه ثانیه نسبت باولی آورده اند کہ بعد از نزول این آیه حضرت
رسالت صلعم ابوجهل را در بطحا دید جامه اش بکرفت و کفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابوجهل کفت
بای شی تهددنی لا تستطیع انت ولا ربک ان تفعلا بی شیئا وانی لاعز اهل الوادی بچه چیز مرا میترسانی نه تو
کہ تو و خدای تو هیچ نتوانید کرد با من و بدرستی کہ من عزیزترین اهل مکه ام چون روز بدر شد و قوت و نیز

روز
وضعف لشکر رسول را بدید هیچ شک نکرد در اینکه ایشان بر پیغمبر غالب شوند روی برسول کرد و کفت پس ازین
خدای خود را بپرست کہ ترا ذلیل کردانید و چون جنگ ملتحم شد حق سبحانه او را مغلوب و مخذول و مقهور ساخت عبد الله
مسعود کہ پیری بود در کمال ضعف و ناتوانی و بجهت بی قوتی و ضعف پیری نمیتوانست کہ حرب کند و کرد کشتکان میکشت
و هر کرا رمقی می یافت میکشت سراو را میبرید چنانکه از عبد الله روایتست کہ کفت ابوجهل را دیدم کہ در میان کشتکان افتاده
بود و رمقی بیش در بدن او نمانده بود پای او را کرفتم و او را از میان کشتکان بیرون آوردم و پای بر پشتش نهادم چشم باز
کرد و مرا دید کفت پای بر بلندی نهاده کفتم ای ابوجهل باین حال رسیده و هنوز ترک تکبر و تجبر نمیکنی کفت ای
عبد الله دانم کہ مرا بخواهی کشت ترا سه وصیت میکنم قبول کن اول انکه محمد را بکو کہ در جهان از تو دشمن تری
نداشتم دوم انکه مرا بشمشیر من بکش بشمشیر خود سیوم انکه سر مرا از سینه ببر و پیش محمد بر تا او را خوش
آید کفتم بخدای کہ خدای ترا دشمن تر دارد کہ محمد ترا و الله کہ بغیر از تیغ خود ترا نکشم و سر ترا از بیخ ببرم تا از
همه کس حقیر و بیمقدار تر باشی پس کفت کہ سرش ببریدم و خواستم کہ بردارم قوت ان نداشتم ریسمانی در سرش
بستم و او را میکشیدم تا بنزدیک رسول صلعم حضرت رسول صلعم مرا ببهشت بشارت داد و خدای را شکر کرد
در خبر است کہ پیغمبر صلعم فرموده امتی را فرعونی بوده است و فرعون امت من ابوجهل بود و بعد از ذکر تهدید و وعید بر سبیل
انکار میفرماید کہ ایحسب الانسان ایا می پندارد آدمی یعنی ابوجهل یا جنس کافر ان یترک انکه واکذاشته شود سدی
در حالتی کہ مهمل و معطل و ضایع باشد و بدنیی مکلف و بعقبی مبعوث نکردد و مجازات نیابد و این هرکز نباشد
چه حکمت مقتضی امر است و نهی از قبایح و این فرع تکلیف است در دنیا و تکلیف مقتضی مجازات در عقبی چه
مجازات تام در سرای تکلیف ممتنع است عقلا پس تقریر قدرت خود میفرماید بر بعث بقوله الم یک نطفه
ایا نبوده است آدمی قطره آبی من منی یمنی از منی کہ ریخته میشود در رحم ثم کان علقه پس بوده است خون بسته در
ماه دوم فخلق پس تقدیر کرد برای وی زمانی کہ در رحم یا بیافرید اعضای باطنه و ظاهره و صورت او را در شکم مادر
فسوی پس راست کردانید او را باعتدال قامت و حسن صورت و کمال قدرت یا تسویه فرموده هر جارحه برای عملی کہ
مختص باینست فجعل منه پس کردانید از منی یا از آدمی الزوجین دو صنف را الذکر والانثی نر و ماده کہ با او
تناسل حاصل میشود این بدل زوجین است الیس ذلک آیا نباشد انکه چنین ایجاد فرماید بقادر توانا

برانکه زنده کرداند مردکانرا استفهام ازبرای تقریر است وحاصل کلام انست که هر کس که قادر باشد بر ابدا
البته قادر خواهد بود بر بعث واحیا چه هر که توانا باشد براینکه نطفه را علقه سازد وعلقه را مضغه ومضغه را
بلحم وعظام پس تسویه ان نموده انرا حیوت بخشد وحواس خمس واعضای شریفه که هر یک ازان را فایده هست که
ان دیگری را نیست کرامت فرماید وتقدیر ذکر وانثی نماید کمنشاء تناسل است هر آینه قادر خواهد بود بر اعاده
ان بعد از موت برای مجازات اعمال ومکافات افعال از براء بن عازب روایت است که چون این آیه نازل شد
پیغمبر صلعم فرمود سبحانك اللهم بلی واین روایت از ابی جعفر وابی عبدالله صلوات الله علیهما نیز مرویست وعبدالله
بن عباس فرموده هر که سوره اعلا بخواند باید که بگوید سبحان ربی الاعلی وهر که سوره القیمة تلاوت نماید بگوید که
سبحانك اللهم بلی بدانکه در این آیه دلالتست بر صحت قیاس عقلی چه حق سبحانه نشاءت ثانیه را بنشاء اولی
استدلال فرموده است سورة الانسان واین را سورة الدهر وسورة الابرار نیز خوانند واختلاف کرده اند در انکه
این سوره مدنیست یا مکی جمیع امامیه ومعظم سنیه برانند که مدنی است وحسن وعکرمه وکلبی گفته اند که مدنی است
الا آیه ولاتطع منهم آثما او کفورا که وجماعتی دیگر قایلند که آیه انا نحن نزلنا علیك القرآن تا آخر سوره مکیست
وباقی مدنی ونزد جماعتی همه ان مکیست وحق انست که همه ان مدنیست چنانکه در اثنای سوره سمت بیان
خواهد پذیرفت وعدد آیات ان سی است باجماع امت ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که سوره
هل اتی بخواند اجر وی بر خدای جنت وحریر باشد وابو جعفر صلوات الله علیه فرموده که هر که هل اتی را
در هر صبح پنجشنبه قراءت نماید حق سبحانه صد حور العین عذرا وچهار هزار ثیب ایشانرا باو تزویج فرماید ودر
بهشت با حضرت رسالت باشد صلعم بدانکه چون حق سبحانه ختم سورة القیمة نمود بخلق انسان از نطفه
که دال است بر صحت بعث افتتاح این سوره نیز بمثل ان کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم هل اتی
هل بمعنی قد است در استفهام خاصة واصل ان اهل است بدلیل قول الشاعر اهل رأونا بسفح القاع
ذی الاکم واستفهام ازبرای تقریر است وقد از برای تقریب ای قد اتی بل بزمان قریب یعنی بتحقیق که آمد
پیش ازین بر زمان اندک علی الانسان بر آدمی مراد جنس است حین من الدهر از زمان ممتد غیر محدود
لم یکن در حالتی که نبود ان آدمی شیئا مذکورا چیزی یاد کرده شده چه او عنصر بود ونطفه در اصلاب

آبا وهیچکس نام او نمیبرد ونمیدانست که او انسان خواهد بود ومیتواند بود که این صفة حین باشد نه حال از
انسان وراجع محذوف باشد ای حینا لم یکن فیه شیئا مذکورا کقوله تعالی یوم لا تجزی والدهن ولله یعنی هنگامی
که نبود آدمی دران چیزی ذکر کرده شده واکثر مفسران برانند که مراد بانسان آدم است علی نبینا وعلیه السلام که چهل سال
میان مکه وطایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی ودران مدت در بعضی زمان خاک بود ودر برخی دیگر گل وحمأ وصلصال
وگفته اند که چهل سال خاک بود وباران بران می بارید وبعد ازان مدت چهل سال دیگر گل بود وبمرور زمان متغیر گشت
وحما شد وچهل سال دیگر برین حالت بود پس بحرارت آفتاب خشک گشت وصلصال شد وبعد از چهل سال دیگر
روح در وی دمیده شد وانچه عطا از ابن عباس نقل کرده که خلق آدم مائة وعشرین سنة موید اینست ودرین مدت
هیچکس از ملائکه وجن وی را بانسانیه یاد نمیکردند ونمیدانستند که نام او چیست وفایده خلقه او چه خواهد بود وایضا
معلوم نداشتند که استاد قدرت آیینه میسازد که مظهر اشعه مفاتیح غیب باشد ودر اقصای مراتب ظهور بود
ومرتبه خلافت کبری را شاید وعین مقصودات ومنتهای غایات باشد وخفایا بوجود او آشکارا شود عیاشی
باسناد خود از عبدالله بن بکیر نقل کرده که زراره گفت که از ابو جعفر صلوات الله علیه وآله پرسیدم که لم یکن شیئا
مذکورا بچه معنی است فرمود که کان شیئا ولم یکن مذکورا واز سعید حداد نیز روایت کرده که انحضرت فرمود که کان
مذکورا فی العلم ولم یکن مذکورا فی الخلق وعبد الاعلی مولی آل سام از ابی عبدالله صلوات الله علیه وآله نیز بهمین
طریقه روایت نموده واز حمران بن اعین مرویست که ابی عبدالله علیه السلام فرمود کان شیئا مقدورا ولم یکن مذکورا
ودرین دلالت است برانکه معدوم معلوم است واگرچه مذکور نباشد واشعار بر جواز اطلاق لفظ شیء بر معدوم
در خبر آمده که این آیه را نزد عمر خواندند گفت لیتها تمت یعنی کاشکی آدم برین حالت بماندی ومخلوق نگشتی ومکلف نشدی
واولاد دنیا وردی تا بدام ابتلا وامتحان گرفتار نشدندی ودر تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد بانسان دران
علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه وآله واستفهام در معنی نفی یعنی هیچ زمانی برین انسان نگذشت که او
زمان مذکور نبود بلکه همیشه معروف ومذکور بود وچگونه مذکور نباشد انکس که نامش با نام خدا ورسول
بر ساق عرش وبر درهای بهشت وسرادقات عرش نوشته باشند پیش از خلق عالم چنانکه در کتاب مناقب
مذکور است که جابر بن عبدالله انصاری از حضرت رسالت پناه صلعم روایت کرده که مکتوب علی باب الجنة لا اله

الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام وسلمان فارسی نقل
کرده که سمعت حبیبی المصطفی محمدا صلعم یقول کنت وانا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل مطیفا یسبح الله ذلک النور
ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد
افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی ونیز در کتاب مذکور است که حسین بن علی علیهما السلم از پدر بزرگوار
خود روایت فرموده که قال رسول الله صلعم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر
الف سنة فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب
عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی
منی وانا منه لحمه من لحمی ودمه من دمی من احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه ونیز در ان کتاب آورده
که علی عم قال قال رسول الله صلعم اتانی جبرئیل وقد نشر جناحیها فاذا فیها مکتوب لا اله الا الله محمد النبی ومکتوب
علی الاخر لا اله الا الله علی الوصی ودر کتب موافق ومخالف مذکور است که مکتوب علی ساق العرش لا اله
الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی ونصرته به ومؤید این قول است نزول این سوره در حق اهل البیت باجماع امامیه و
جمهور سنیه چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد انا خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمی را من نطفة از
آبی اندک که منی است اگر مراد بانسان اول آدم است پس ایراد این قول بعد از ان از برای بیان خلق اولاد وست
واگر مراد امیر المومنین است پس انسان ثانی محمول بر عموم خواهد بود واگرچه بر خصوص وارد شده است بنا
بر انکه انسان در هر دو موضع اسم جنس باشد معنی ان خواهد بود که همه آدمیان در اول حال که عناصر ونطفه
بودند هیچکس از مخلوقات سماوی وارضی ایشان را بعنوان انسانیه ذکر نمیکرد پس ما ایشان را از نطفه ایجاد
فرمودیم وبحد انسانیه رسانیدیم وچون منی هر یکی از مرد وزن مختلف الاجزا است در رقت وقوام وخاصیت چه هر جزئی
از ان ماده عضوی مخصوص میشود از اینجهت نطفه را با انکه مفرد است بجمع صفت کرد وفرمود امشاج یعنی
جزهای منی که آمیخته شده اند بهم یا جمعیه صفت نظر بالوان باشد زیرا که منی مرد سفید است وازان زن زرد
وهر دو بعد از اجتماع سبز می شوند یا باعتبار اطوار یعنی نطفه که علقه میشود پس مضغه میگردد وبعد از ان
عظام تا انکه تا بحد انسانی میرسد وگویند که معنی انست که نطفه مرد وزن که آمیخته بدم حیض است یا مراد

بامشاج طباع است از حرارة وبرودة ورطوبة ویبوسة که حق سبحانه آنها را در نطفه ایجاد فرموده ونزد
بعضی امشاج لفظ مفرد است چون برمة اعشار وقلب اعشار وبرد اکیاس وثوب اسمال ورمح اقصاد یعنی
برمه منکسر ودل شکسته وبرد گران قیمة وجامه کهنه ونیزه میانه وقوله نبتلیه در موضع حال است
ای خلقناه مبتلیا یعنی مریدین ابتلاءه یعنی آفریدیم آدمی را در حالتی که اراده کردیم که بیازماییم او را
مراد بتکلیف است چه آن در صورت امتحانست وگویند که ابتلا بمعنی نقل است بر سبیل استعاره یعنی در
حالتی که نقل میکنیم او را از حالی بحالی فجعلناه پس گردانیدیم او را سمیعا بصیرا شنوا وبینا تا ممکن
باشد از مشاهده دلایل واستماع آیات یعنی بسبب انکه اراده ابتلاء او داشتیم سمع وبصر را باو دادیم پس
این کالمسبب است از ابتلا ولذا بکلمه فاء انرا عطف کرده بر فعلی که مقید بابتلاست ومرتب ساخته بران
قوله انا هدیناه السبیل بدرستی که ما نموده ایم او را راه راست بنصب ادله باهره وانزال آیات بینه وازاحه
علة بعد از اعطای سمع وبصر که آلة ادراک آنهاست وقوله اما شاکرا واما کفورا حالست از مفعول اول
هدینا یعنی راه نمودیم او را در حالتی که یا سپاس دارنده است یعنی مومن موحد است ویا ناسپاس یعنی کافر
جاحد مراد آنست که هدایه ما مخصوص نیست باهل ایمان بلکه بهمه مردمان نصب ادله کرده ایم وآلات عقلی
عطا نموده وازاحه علت کرده پس بران نهج که هدایه شاکر کرده ام هدایه کافر نیز نموده ایم وهمه را زمام
اختیار ایمان وکفر داده کقوله فمن شاء فلیومن ومن شاء فلیکفر پس اگر وی بانچه ماموراست اطاعه نکند
وبجهة عناد بر کفر خود اصرار نماید حجت باشد بر وی نه بر ما ومیتواند بود که حال باشد از مفعول دوم هدینا
وتقدیر اینکه عرفناه السبیل اما سبیلا شاکرا واما سبیلا کفورا کقوله وهدیناه النجدین وتجوز وصف سبیل
وکفر بر سبیل مجاز باشد وبیضاوی آورده که لفظ اما یا از برای تفصیل است یا از برای تقسیم یعنی هدایه دادیم
درین هر دو حال یا در حالتی که مقسوم بودند باین دو قسم وعدم ذکر کافر در مقام کفور تا مطابق قسیم او باشد بجهه
محافظة فواصل است واشعار بانکه کافر بجهة عناد متوغلست در کفر خود وبواسطه اینست که باوجود دلایل واضحه
وحجج بینه ایمان نمی آرد این آیه حجة است بر مجبره که میگویند خدای کافران را هدایت نمیدهد چه این مصرح است
بانکه ما هدایه دادیم بندگان را خواه که کافر باشد وخواه شاکر وکافر باوجود این عناد نموده بر کفر خود باقی

مانده ولهذا تهدید اوی نماید بقوله انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کردیم للکافرین برای ناگروید کان سلاسلا
زنجیرهای که ایشانرا بدان بدوزخ کشند وبکر سلاسلا تنوین خوانند جهت تناسب ان بقوله واغلالا
وغلهای که بر کردن ایشان نهند وسعیرا وآتش افروخته که همیشه دران بسوزند تقدیم وعید کفار
بعد از تاخیر ذکر ایشان بجهت انست که انذار اهم وانفع است وتصدیر کلام وختم ان بذکر مومنین احسن
پس ذکر احوال ابرار میکند که ان الابرار این جمع براست چون ارباب که جمع رب است یا جمع بار چون اشهاد
که جمع شاهد است یعنی بدرستی که نیکوکاران که مومنان فرمان بردارند یشربون آشامند در اخرت من کاس
از جام خمری که کان مزاجها کافورا باشد انچه مزج کنند بان کافور یعنی انرا بکافور بهشت که بر خلاف کافور
دنیاست بیامیزند تا خنک وشیرین وخوشبو بود وکویند که حق سبحانه کیفیات کافور را دران خلق کند نه
کافور را پس مراد انست که ان مانند چیزی باشد که کافور بان آمیخته باشند ودر روایت امده که کافور چشمه ایست
در بهشت خوشبوی وسفید وبجهت مشابهت ان بکافور انرا باین نام خوانند ومؤید این قولست انکه بدل
کافور آورده که عینا واین بر حذف مضافست ای ماء عین یعنی امیخته باشند آن کاسرا باب چشمه که
یشرب بها می آشامند انرا عباد الله بندکان خدای که فرمان برداران او بوده باشند ومیتواند بود که
نصب عینا بر اختصاص باشد یا بفعلی که ما بعد ان مفسر ان باشد و با مزید است یا بمعنی من ودر کشاف
آورده که وصل فعل اولا بحرف ابتدا وثانیا بحرف الصاق بجهت انست که کاس مبداء شرب ایشان باشد
اما آب چشمه را ممزوج سازند بان فکانه قال یشرب عباد الله بها الخمر کما تقول شربت الماء بالعسل یفجرونها
میرانند ان چشمه را هرجا که خواهند از منازل وقصور خود تفجیرا راندنی بسهولت وآسانی بدون تعبی و
مانعی ودر خبر امده که اگر اراده تفجیر داشته باشند خطی بکشند آب دران خط جاری شود بی انکه حفر
نهر نمایند بباید دانست که باتفاق جمیع اهل حق ومعظم اهل سنت این آیه وانچه بعد از ین است در شان
عالیشان امیر المومنین وفاطمه زهرا وامام حسن وامام حسین صلوات الله علیهم وفضه که خادمه ایشان بود نازل
شده ونعم ما قال الشاعر فیه انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی الی متی اکتمه اکتمه الی متی والله در القائل
الی ما الام وحتی متی اعاتب فی حب هذا الفتی وهل زوجت فاطمه غیره وفی غیره هل اتی هل اتی و

از جمله ایشان ثعلبی که امام اهل حدیث بطریق اهل سنت در تفسیر خود برین نهج آورده که آیت
ان الابرار تا آخر بلکه تمام سوره در شان اهل بیت کرام علیهما الصلواة والسلام نزول یافته وذکر سبب
نزول آن چنین کرده که در بعضی ایام حسن وحسین علیهما السلام خسته شدند حضرت رسالت پناه
باجمعی از صحابه بعیادت آن دو نور دیده مرتضی وزهرا رفت وبحضرت شاه اولیا امر فرمود که یا ابا الحسن
از برای دو فرزند خود نذری کن تا حق سبحانه وتعالی ایشانرا از بیماری شفا دهد ولباس صحت وعافیت
در ایشان پوشاند پس آن سید اوصیا عزم نذر فرمود که اگر حق سبحانه وتعالی بلطف خویش این دو فرزند مرا شفا دهد
من سه روز روزه دارم وچون آن سرور دین نذر فرمود فاطمه وحسن وحسین وفضه که خادمه ایشان بود نیز همچنین
فرمودند وهمه اقتدا بانحضرت نموده نذر کردند پس چون حق سبحانه لباس عافیت در ایشان پوشانید وان دو سید وسرور را
از دار الشفاء عاطفه شراب صحت چشانید عزیمت نمودند که بنذر خود قیام نمایند ودر حجره طاهره هیچ طعامی نبود که بان
افطار کنند پس ان سرور اوصیا چنانکه در روایت ابن مهران باهلی مذکور است بنزد شمعون یهودی خیبری رفت
که همسایه انحضرت بود وبان یهودی کفت که هل لک ان تعطینی جزة من صوف تغزلها لک بنت محمد صلعم بثلثة اصوع من
شعیر قال نعم فجاء بالصوف والشعیر یعنی انحضرت بشمعون خیبری کفت که ای شمعون ایا تواند بود که پاره پشم
بمن دهی که انرا فاطمه زهرا وقرة العین محمد مصطفی از برای تو بریسد وتو از برای اجرت ان سه صاع جو بمن دهی شمعون کفت
که ای علی راضی شدم باین معامله پس ان یهودی بخانه خود در امد وسه صاع جو وان پشم را برداشت وبنزد امیر المومنین
آورد پس شاه اولیا ان پشم وجو را بحجره فاطمه زهرا برد واهل بیت بوفای نذر مشغول شدند ونیت روزه فرمودند و
حضرت فاطمه علیها السلام در روز اول یکصاع را از ان جو آرد کرد وپنج قرص آماده فرمود چون شب در امد نماز شام ادا
فرمودند وطعامی که مهیا ساخته بودند حاضر ساختند ومیخواستند که افطار نمایند ناگاه آوازی بکوش ایشان رسید که
السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین ومحتاجم وکرسنه مرا طعامی دهید تا خدای تعالی شمارا از مواید جنت محظوظ
کرداند پس سرور اسخیا وسید اوصیا قرص خود را باو تصدق فرمود وچون باقی اهل البیت ان کرم وسخاوت را از ان سرور مشاهده
نمودند همه بان مقتدا اقتدا فرمودند وقرصهای خود را بان مسکین تصدق نمودند ودر ان شب همه بی طعام بماندند و باب
خالص افطار فرمودند وفضه که خادمه ایشان بود او نیز متابعت ایشان نموده قرص خود را تصدق نمود ودر روز دوم

فاطمه زهرا علیها السلام بر بهج روز اول پنج قرص مهیا ساخت و چون شب در آمد خواستند که افطار نمایند ناگاه آوازی
بگوش ایشان آمد که یا اهل بیت محمد یتیمی بر در سرای شماست و بی کس و فرومانده است و قوتی ندارد و گرسنه است
هیچ تواند بود که او را طعامی دهید تا خدای شما را از اطعمه جنت خوشنود و بهره مند گرداند پس شاه اولیا صلوات الله
علیه و آله قرص خود را باو تصدق فرمود و اهل بیت و فضه نیز متابعت آن سرور فرمودند و قرصهای خود را بان یتیم بخشیدند
و در آن شب نیز باب خالص افطار فرمودند و طعامی نچشیدند و در روز سوم نیز سیده طاهره پنج قرص دیگر پخت
و چون شب در آمد خواستند که افطار نمایند که ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که من اسیری ام از اسیران محمد و در اینجا
غریبم و مضطر و فرومانده و گرسنه ام مرا طعامی دهید تا خدای شما را از خوان جنان حظ کامل و نصیب شامل ارزانی
فرماید شاه ولایت پناه چون ندای آن اسیر بشنید قرص خود را باو تصدق نمود و فاطمه و حسن و حسین و فضه نیز
قرصهای خود را بان اسیر بخشیدند و در آن شب سیوم نیز باب صرف افطار نمودند و طعامی نچشیدند و روز چهارم
سرور اولیا دست حسین و حسن گرفته بخدمت حضرت رسالت پناه رفت و آن دو نور دیده زهرا از جوع و بیقوتی و ضعف
میلرزیدند چون چشم مبارک حضرت رسالت بر ایشان افتاد فرمود که یا ابا الحسن ایشان را چه شده است که چنین ضعیف
و ناتوان شده اند شاه اوصیا صورت حال را بعرض سرور انبیا رسانید آنحضرت بجانب خانه فاطمه روان شد و چون
بحجره طاهره زهرا در آمد دید که آن معصومه در مصلای خود بعبادت مشغولست و از بی قوتی و گرسنگی شکم او بر پشت
چسبیده پس آنحضرت چون قرة العین خود را بان حالت دید آه از نهاد مبارکش بر آمد و فرمود که وا غوثاه یا الله اهل بیت محمد
بمیرند چو عالمی ای پروردگار عالم اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی خواهند مرد و در روایت ابن مهران باهلی واقع است که
آنحضرت چون اهل بیت خود را بان حالت دید فی الحال خود را بر ایشان انداخت و میگریست و میگفت که شما سه روز گرسنگی
روز و سه شب است که هیچ طعام نخورده اید و از بی قوتی بی قوت و ضعیف گشته اید و من از شما غافل بوده ام پس جبرئیل
از نزد ملک جلیل در آمد و فرمود که یا محمد خذها هناک الله عز و جل فی اهل بیت نبیک قال و ما اخذ یا جبرئیل
فاقراه هل اتی علی الانسان الی آخر السوره یعنی ای محمد بگیر این را و خوش و خرم باش بان کرامتی که خدای در حق
اهل بیت تو فرموده است و سوره هل اتی را تا آخر بحضرت رسالت پناه تلاوت فرمود و این قصه از ابن عباس و مجاهد
و ابی صالح مرویست و واقدی در تفسیر خود بروایت عطا از ابن عباس چنین نقل کرده که ان علی بن ابی طالب اجر

نفسه لیسقی نخلا بشیء من شعیر لیلة حتی اصبح فلما اصبح وقبض الشعیر طحن ثلثه فجعلوا منه شیئا لیاکلوه یقال له الحریره
فلما تم انضاجه اتی مسکین فاخرجوا الیه الطعام ثم عمل الثلث الثانی فلما تم انضاجه اتی یتیم فسال فاطعموه ثم الثلث
الثالث فلما تم انضاجه اتی اسیر من المشرکین فسال فاطعموه وطووا یومهم ذلک یعنی بدرستی که علی بن ابی طالب نفس نفیس
خود را اجرت داد که شب تا صباح نخلستانی را آب دهد باندکی از جو پس آنحضرت همه شب آب کشید و نخلستان را آب
داد و چون روز شد آن جو را قبض فرمود و ثلث آنرا آرد کرد و از آن طعامی میپختند که آنرا خزیره گویند و چون پخته شد مسکینی
بیامد و طعام طلبید آنرا باو دادند پس ثلث دیگر را برداشتند و از آن طعامی راست کردند یتیمی آمد و سوال کرد آنرا باو طعام
کردند بعد از آن ثلث دیگر را پختند اسیری از اهل شرک بیامد و طلب طعام کرد آنرا نیز باو دادند و در همه روز گرسنگی
بردند و هیچ نخوردند و حق سبحانه این سوره را در حق ایشان انزال فرمود و علی بن ابراهیم از پدر خود نقل نموده که عبد الله بن
میمون از ابی عبد الله صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود کان عند فاطمة علیها السلام شعیر فجعلوه عصیدة
فلما انضجوها ووضعوها بین ایدیهم جاء مسکین فقال المسکین رحمکم الله فقام علی فاعطاه ثلثها فلم یلبث ان جاء یتیم
فقال الیتیم رحمکم الله فقام علی فاعطاه الثلث ثم جاء اسیر فقال الاسیر رحمکم الله فاعطاه علی الثلث الباقی وما ذاقوها
فانزل الله سبحانه الآیات فیهم یعنی نزد فاطمه علیها السلام اندکی جو بود از آن عصیده ساختند و چون پخته شد و نزد خود
نهادند که تنا ول کنند مسکینی آمد و گفت خدای شما را رحمت کناد امیر المومنین برخواست و ثلث آنرا باو داد و در عقب
آن یتیمی آمد و گفت خدای بر شما رحمت کناد آنحضرت برخواست و ثلث آنرا باو عطا فرمود و در پس ایشان اسیری در رسید
و گفت رحمکم الله شاه اولیا آن ثلث باقی را باو عطا نمود و هیچ از آن نچشیدند و حق سبحانه این آیات را در شان ایشان
فرو فرستاد و بعد از آن ابی عبد الله ع فرمود که وهی جاریة فی کل مومن فعل ذلک لله عز و جل این آیات جاریست در حق
هر مومنی که بمسکین و یتیم و اسیر اطعام نماید خالصا لله و تقربا الی الله و ابو المویّد خوارزمی در مناقب خود این حکایت
نقل کرده بر طریقی که در روایت اول مذکور شد و در صحیحین نیز مذکور و مسطور است و این روایات دال الند بر آنکه
این سوره مدنی است نه مکی و ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که حدثنی حسن بن الحسن ابو عبد الله بن الحسن انها
مدینیة نزلت فی علی و فاطمة السوره کلها و چون اهل عناد و عصبیه بجهت فرط عداوت با ایشان با اهل البیت و ایل الله
که این سوره مکیست پس واجبست ایضاح حق کردن و کشف قناع از عناد معاندان گمراه نمودن و اکتفا بروایات مذکوره

نکردن بلکه بیان ترتیب جمع سور مدنی ومکی نمودن در تنزیل وحصر وعدان کردن بر طریق تفصیل بجهت زیادتی تبیین و
توضیح حق واین موقوفست به بیان اسانید صحیحه در این آیات از موافق ومخالف واز انجمله صاحب طبرسی در تفسیر خود
آورده که حدثنا السید ابو الحمد المهدی ابن نزار الحسینی القاینی قال قال الحاکم ابو القاسم عبید الله بن عبد الله الحسکانی قال
حدثنا ابو نصر المفسر قال حدثنی عمر ابو حامد املاء قال حدثنا الفزاری ابو یوسف یعقوب بن محمد المقری قال حدثنا محمد
یزید السلمی قال حدثنا زید بن ابی موسی قال حدثنا عمرو بن هرون عن عثمان بن عطا عن ابیه عن ابن عباس قال اول ما نزل بمکه
اقرا باسم ربک ثم ن والقلم ثم المزمل ثم المدثر ثم تبت ثم اذا الشمس کورت ثم سبح اسم ربک الاعلی ثم واللیل اذا یغشی ثم والفجر ثم و
الضحی ثم الم نشرح ثم والعصر ثم والعادیات ثم انا اعطیناک الکوثر ثم الهیکم التکاثر ثم ارایت ثم الکافرون ثم الم تر ثم
قل اعوذ برب الفلق ثم قل اعوذ برب الناس ثم قل هو الله احد ثم والنجم ثم عبس ثم انا انزلناه ثم والشمس ثم البروج ثم والتین
ثم لایلاف ثم القارعه ثم القیامه ثم الهمزه ثم والمرسلات ثم ق ثم البلد ثم الطارق ثم الساعه ثم ص ثم الاعراف ثم قل اوحی
ثم یس ثم الفرقان ثم الملائکه ثم کهیعص ثم طه ثم الواقعه ثم الشعراء ثم النمل ثم القصص ثم بنی اسرائیل ثم یونس ثم هود
ثم یوسف ثم الحجر ثم الانعام ثم الصافات ثم لقمن ثم سبا ثم الزمر ثم حم المومن ثم حم السجده ثم حم عسق ثم الزخرف
ثم الدخان ثم الجاثیه ثم الاحقاف ثم الذاریات ثم الغاشیه ثم الکهف ثم النحل ثم النوح ثم ابراهیم ثم الانبیاء ثم المومنون
ثم الم تنزیل ثم الطور ثم الملک ثم الحاقه ثم ذی المعارج ثم عم یتساءلون ثم النازعات ثم انفطرت ثم انشقت ثم الروم ثم العنکبوت
ثم المطففین فهذه ما انزل بمکه وهی خمس وثمانون سوره ثم انزلت بالمدینه البقره ثم الانفال ثم آل عمران ثم الاحزاب ثم الممتحنه
النساء ثم اذا زلزلت ثم الحدید ثم سوره محمد ثم الرعد ثم سوره الرحمن ثم هل اتی ثم الطلاق ثم لم یکن ثم الحشر ثم اذا جاء نصر الله
ثم النور ثم الحج ثم المنافقون ثم المجادله ثم الحجرات ثم لم تحرم ثم الجمعه ثم التغابن ثم سوره الصف ثم سوره الفتح ثم المایده
ثم سوره التوبه فهذه ثمانیه وعشرون سوره وقد رواه الاستاد احمد الزاهد باسناده عن عثمان بن عطا عن ابیه عن ابن عباس
فی کتاب الایضاح وزاد فیه وکانت اذا انزلت فاتحه سوره بمکه کتبت بمکه ثم یزید الله فیها ما یشاء بالمدینه وباسناده عن عکرمه
والحسن بن الحسن البصری ان اول ما انزل الله من القران بمکه علی الترتیب اقرا باسم ربک ون والمزمل الی قوله وما نزل
بالمدینه ویل للمطففین والبقره والانفال وآل عمران والاحزاب والمایده والممتحنه والنساء واذا زلزلت والحدید وسوره
محمد والرعد والرحمن وهل اتی علی الانسان الی آخره وباسناده عن سعید بن المسیب عن علی بن ابی طالب انه قال سالت

النبی ص عن ثواب القران فاخبرنی بثواب سوره سوره علی نحو ما انزلت من السماء فاول ما انزل علیه بمکه فاتحه الکتاب
ثم اقرا باسم ربک ثم ن الی ان قال واول ما انزل بالمدینه سوره البقره ثم الانفال ثم آل عمران ثم الاحزاب ثم الممتحنه ثم
النساء ثم اذا زلزلت ثم الحدید ثم سوره محمد ثم الرعد ثم سوره الرحمن ثم هل اتی الی قوله فهذا ما بالمدینه ثم قال
النبی ص جمیع سور القران مائه واربع وعشره سوره وجمیع آیات القران سته آلاف آیه ومائتا آیه وست وثلثون
آیه وجمیع حروف القران ثلثمائه الف حرف واحد وعشرون الف حرف ومائتان وخمسون حرفا لا یرغب فی
تعلم القران الا السعداء ولا یتعهد قرائته الا اولیاء الرحمن واین احادیث مذکوره مسلم الثبوت معظم اهل سنت است
وذکر این مبحث درین سوره اگرچه بحسب ظاهر مهری است از وجه اختصاص وخارج است از اسلوب کتاب ومنجر بحد
اطناب لکن بجهت زعم اهل عصبیت که طاعن این قصه بودند درین مقام بحیز تحریر در امد ورقم زده کلک بیان گشت
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب اللهم ایدنا بتاییدک وایدنا بتوفیقک والعن المعاندین الذین قصدوا
کتمان فضایل اولیائک وسعوا فی اطفاء انوار حججک وطعنوا فی سداد بریتک واغفر للذین اتبعوا سبیل ائمتک واو
طریق هدایتک وکشفوا استار الاصداف عن وجوه فراید حقک پس بدلایل مذکوره معلوم شد که مراد بابرار که
معزز ومکرم باشند در جوار پروردگار ومتنعم بانواع نعم جلیله در دار القرار اهل بیت سید مختار اند علیهم صلوات الله الملک
الجبار واین رفعت درجه ومزیت مرتبه ایشان بسبب آنست که یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا مینمایند بنذری که در طاعت
کنند وان سه روز روزه داشتن بود برای وفای نذری که کرده بودند در بیماری امام حسن وامام حسین
وَيَخَافُونَ ومیترسند يَوْمًا كَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی او یعنی شدت وهول ان مُسْتَطِيرًا فاش وآشکارا
ولیه اهل عصیان وطغیان رسیده یا هول ان بجمیع اقطار منتشر گشته وباقصای غایات وا رسیده این اشعار است
بحسن عقیده ایشان واجتناب از معاصی وتسمیه عذاب بشر بجهت عدم خیر است در ان مر اهل عقاب را واگرچه فی
نفسه حسن است بجهت استحقاق عصات بان وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ ومیدهند خوردنی عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی خدای
یا بر حب طعام کقوله واتی المال علی حبه ولن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی بجهت خوشنودی خدای وموافقت
اراده او طعام میدهند نه بجهت ریا وسمعت یا با وجود انکه احتیاج دارند بدان طعام وان را دوست میدارند ایثار
مینمایند ومیخورانند ومیتواند بود که ضمیر راجع باطعام باشد که یطعمون دالست بران یعنی میدهند طعام را در حینی

است

سوره کر

که دوست میدارند نان طعام دادن مسکینا درویش بی مایه را ویتیما وخرد سال بی پدر را واسیرا واسیری را
که از دار الحرب گرفته اند ودر خبر است که چون اسیری بحضرت رسالت آوردندی بعضی مسلمانان سپردی
تا رای مبارک در شان او قرار یابد وگفتی احسن الیه ونزد فقها جایز است احسان بکفار در دار الاسلام اما ممتنع
صرف تصدقات مفروضه بر ایشان وبعضی از علما بر آنند که مسجون فقیر از اهل قبله که بجهت حقی او را حبس کرده باشند
ومملوکان عبید واما ومزه نیز حکم اساری دارند یعنی با ایشان احسان میباید نمود ودر حدیث آمده که غریمک اسیرک
فاحسن الی اسیرک وسعید بن جبیر روایت کرده که ما من مسلم اطعم مسلما علی جوع الا اطعمه الله
من ثمار الجنة هیچ مسلمی مسلمانی گرسنه را طعام ندهد الا که حق سبحانه از میوهای بهشت او را طعام فرماید
ما من مسلم کسا اخاه علی عری الا کساه الله من خضر الجنة وهیچ مسلمی برادر مسلمان برهنه را نپوشاند مگر او
سبحانه جامهای سبز بهشت را در او پوشاند ومن سقی مسلما علی ظما سقاه الله من الرحیق وهیچ شخصی مسلمان
تشنه را آب ندهد الا که حق تعالی او را از شراب رحیق سیراب گرداند وشبهه نیست در آنکه هر که این شیمه اهل
البیت را مرعی دارد وخصال حمیده وخلال پسندیده ایشانرا کار فرماید بمثوبات جلیله ودرجات عالیه فایز
گردد خصوصا اطعام بر شیعیان ومحبان ایشان چنانکه مرویست از امام جعفر صادق ع که ابراهیم
خلیل علی نبینا وعلیه السلام در شبی از شبهای ظلمانی که هفت ساعت از آن گذشته بود از خانه بیرون آمد ومتوجه صحرا شد وروی
نیاز بدرگاه بی نیاز آورد وگفت یا رب بنیت لک بیتا وسبعین مسجدا ای پروردگار من از برای تو خانه کعبه وهفتاد مسجد
بنا کرده ام ندا آمد که لک الاجر عندی مزد تو نزد منست در جانب فوق وتحت وقدام وخلف ویمین ویسار نگاه کرد هیچکس را
ندید بار دیگر قول مذکور را اعاده فرمود وهمان جواب شنید گفت اولم تزدنی علی الاجر شیئا آنچه مقرر فرموده از اجر
زیاده نمیکردانی ندا رسید که یا ابراهیم کانک سددت فورة من شیعة علی او کسوت عورة من شیعة علی گوییا تو شکم
شیعه از شیعیان علی را سیر کرده ای یا عورت یکی از شیعیان علی را پوشانیده ای که زیادتی مزد میطلبی گفت یا رب
هل علی وجه الارض علی بوجود آمده یا موجود خواهد شد ندا آمد که بعد از زمان تو غیب بصحرای وجود خواهد
آمد تحب ان تنظر الیه میخواهی که او را ببینی گفت نعم یا رب پس حق سبحانه رفع حجاب نمود از پیش چشم او وسرادق
عرش بنظر او در آمد وذلک قوله تعالی وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات الآیة قندیلی بزرگ از قنادیل عرش را

دید گفت ماهذا القندیل این چه قندیل است خطاب رسید که هذا فیه روح حبیبی محمد در وی روح دوست من است
محمد ص که خاتم انبیاست گفت ع این قندیل دیگر که در پهلوی انست چیست ندا آمد که فیه روح حجتی علی بن ابی طالب
در وی روح حجت من علی بن ابی طالب است گفت این قندیل دیگر که نزدیک این دو قندیل است چیست خطاب آمد که
فیه روح فاطمة بنت محمد وزوجة علی در وی روح فاطمه زهراست دختر سید انبیا محمد مصطفی وزوجه خیر اوصیا علی
مرتضی گفت این دو قندیل دیگر چیست آواز آمد که هذان فیهما ارواح الحسن والحسین در اینها روح حسن وحسین است
که از اولاد کرام ایشانند گفت این نه قندیل دیگر چیست خطاب آمد که فیها ارواح التسع من ذریتهما در وی روحهای
نه کانه فرزندان محمد وعلی اند گفت ماهذه القنادیل المشتبکة التی لا یعلم عددها غیرک چیست این قندیلهای بیوسته
بیکدیگر که عدد آنرا غیر از تو نمیداند ندا آمد که فیها ارواح عبادی الصالحین من شیعة علی این ارواح بندگان
شایسته من اند که از شیعیان علی بن ابی طالب اند گفت یا رب اجعلنی من شیعة علی بار خدایا مرا از شیعیان علی
گردان وذلک قوله وان من شیعته لابراهیم واز امیر المومنین صلوات الله علیه وآله منقولست که میفرمودند حبب
الی من دنیاکم ثلث اکرام الضیف والضرب بالسیف والصوم بالصیف از دنیای شما سه چیز دوست دارم شرایط
حرمت مهمان مرعی داشتن وشمشیر زدن وروزه داشتن وچون حق سبحانه بضمایر صدور وزینات قلوب اهل البیت
علیهم السلام عالم بود که اطعام ایشان بمسکین ویتیم واسیر ابتغاء لوجه الله بود نه بجهت سمعت وریا وتوقع مکافات
که منغص اجراست از جهت زبان حال ایشان فرمود که انما نطعمکم جز این نیست که میخورانیم شما را ای اهل استحقاق
این طعامها را لوجه الله برای طلب رضای خدا ومیتواند بود که انما نطعمکم مقول قول محذوف باشد یعنی برادران
لسان مقال نه لسان حال یعنی گفتند ایشان در اطعام که ما طعام بشما میدهیم بجهت رضای پروردگار لا نرید
منکم نمیخواهیم از شما جزاء پاداشی ومکافاتی بران ولا شکورا ونه شکر گذاری بران چه در احسان منت
وتوقع جزا کردن ثواب را بکاهاند بلکه اطعام ما بشما بجهت اینست انا نخاف بدرستی که ما میترسیم من ربنا از پروردگار
خود یوما عبوسا در روزی ترش یعنی از عذاب روزی که رویها در وی ترش کرده بجهت شدت اهوال آن یا آن روز
که شبیه باشد بشیر خشمناک در اضرار قمطریرا روزی در نهایت سختی وکراهت که بسبب آن مردمان
روی خود را بسیار در هم کشند واز حسن پرسیدند که قمطریر چیست گفت سبحان الله این چه سخن است قمطریر

در تابستان

اسم روز قیامتست واو سختراست از اسم خود ودر کشاف مذکوراست که وصف یوم بعبوس مجاز است بدو طریق
یکی انکه موصوفست بصفت اهل ان که اشقیا اند که قولک نهاره صایم ولیله نایم دویم انکه مشبه است در شدت
ضرر وهول باسد عبوس یا بشجاع باسل وقمطریر یعنی شدید العبوس است همچو کسی که منقبض ساخته
باشد مابین عین خود را یقال اقمطرت الناقة اذا رفعت ذنبها وجمعت قطریها پس اشتقاق ان از قطر است ومیم
حرف زاید واز ابن عباس روایتست که روی کافر را ان روز ترش کردد ودرهم کشیده شود ودرمیان هر دو چشم او مثل
قطران عرق روان کردد انتهی کلامه خلاصه معنی آیه انست که ما بجهت رضای الهی وخوف غضب پادشاهی در
روز که مشتمل است بر شداید غیر متناهی اطعام میکنیم نه بغرضی دیکر از اغراض فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ پس نکاه دارد خدای ایشان را
شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ از بدیهای این روز یعنی از اهوال وشداید ان وَلَقّٰهُمْ وپیش آرد ایشان را یعنی بدهد بایشان بدل
عبوس کفار وحزن فجار نَضْرَةً نضاره وطلاقت وجه که ان تازکی وکشاده رویی وخوب رویی است وَسُرُورًا
وفرح وشادی در دل این دلیلست برانکه ان روز موصوفست بعبوس اهل وَجَزٰهُمْ وپاداش دهد ایشان را
بِمَا صَبَرُوا بسبب صبر کردن ایشان بر اداء واجبات واجتناب از محرمات وایثار الطعام بر خوردن در حین
احتیاج ایشان بان جَنَّةً بوستانی مملو از اثمار وسایر اطعمه واشربه که از ان خورند وَحَرِيرًا وجامها ابریشم
بهشت که بپوشند مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زدکان باشند اعراب این بر حالیت است از ضمیر جزا ومیتواند بود
که صفه جنت باشد یعنی بهشتی که ابرار تکیه زنند فِيهَا در ان بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته بذهب و
فضه وانواع جواهر در ویواقیت لَا يَرَوْنَ فِيهَا این محتمل حالیت از ضمیر جزاهم واز ضمیر متکئین هر دو هست
واحتمال ان نیز دارد که صفت جنت باشد یعنی در حالتی که نبینند در بهشت یا بهشتی که نبینند در ان شَمْسًا
آفتاب را یعنی گرمای آفتاب نبینند وَلَا زَمْهَرِيرًا ونه سرما را مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود ودر او زمستان وتابستان
نباشد تا از شدت حر وبرد متاذی نکردند کما فی الحدیث هوا الجنة سجسج لا حر ولا قر یعنی هوای بهشت هوای معتدل
باشد نه کرم ونه سرد وکویند که زمهریر اسم قمر است در لغت طی کما قال الشاعر ولیلة ظلامها قد اعتکر
قطعتها والزمهریر ما زهر یعنی هوای بهشت بالذات نورانی باشد واحتیاج بشمس وقمر نداشته باشد
از ابن عباس روایتست که روزی اهل بهشت در بهشت روشنایی زیاده از عادت بینند مانند روشنی آفتاب

کویند بار خدایا نه مارا وعده دادی وفرمودی که لا یرون فیها شمسا این نور آفتاب چیست خطاب آید که این نور
آفتاب نیست بلکه سیده اوصیا بالخیر النساء فاطمه زهرا علیها السلام تطایبی کرده اند ودر روی یکدیکر خندیده
واین نور انوار دندان ایشانست که بر روشنی بهشت غلبه کرده وَدَانِيَةً عطف است بر جنه یعنی پاداش دهد ایشان را
بهشتی دیکر غیر از بهشت اول که نزدیک بود عَلَيْهِمْ ظِلٰلُهَا بر ایشان سایهای درختان آن ومثل است قوله
ولمن خاف مقام ربه جنتان ومیتواند بود که حال بعد از حال باشد یا صفه بعد از صفه معطوف بر جمله ماضیه
یعنی پاداش دهد بایشان بهشت را در حالتی که نزدیک باشد ان بهشت یا بهشتی که متصف باین باشد که
نزدیک بود بر ایشان ظلال آن وکویند که معنی آنست که آفتاب سایهای بهشت را زایل نکند همچنانکه در دنیا
زایل میکند وبدانکه ایراد واو در این جمله بجهت دلالت است برانکه معطوف ومعطوف علیه برای ایشان مجتمع است
کانه قال وجزاهم جنة جامعین فیها البعد عن الحر والقر ودنو الظلال علیهم وَذُلِّلَتْ ورام کرده شود قُطُوفُهَا
میوهای آن تَذْلِيلًا رام کردانیدنی یعنی آسان بود چیدن میوهای آن وهیچ چیز مانع آن نشود بلکه بهر وجه
که خواهند سهول الاجتناب باشد ایستاده ونشسته وخفته این معطوف است بر جمله سابقه ویا حال از دانیه
ای تدنو ظلالها علیهم فی حال تذلیل قطوفها لهم وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ وکردانیده شود بر ایشان بِآنِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ
جامهای خورد دسته دار که از نقره باشد وَأَكْوَابٍ وجامهای بزرک بی دسته كَانَتْ قَوَارِيرَا که باشند
مانند آبکینها در صفا وشفافیه قَوَارِيرَا مِن فِضَّةٍ این بدل قواریر اولست یعنی اوانی واکواب آن که در شفافیه
مانند آبکینه اند از نقره مخلوق شده باشند بکر قواریر در هر دو موضع بتنوین خوانده چون سلاسلا
شد واز صادق ع مرویست که ینفذ البصر فی فضة الجنة کما ینفذ فی الزجاج نفوذ کند بصر در نقره بهشت
همچنانکه نفوذ میکند در آبکینه مراد انست که اصل ان از نقره باشد وجمع باشد در او بیاض فضه وصفای
ماده پس انچه در داخل آن باشد از خارج آن توان دید ودر کشاف مذکوراست که کان اینجا در معنی یکون است
در کن فیکون یعنی قواریر متکون شده باشد بتکوین خدای وان اشعاراست بتفخیم این خلقة عجیبه که
جامع صفة دو جوهر است که میان یکدیکر اند ومثل انست کان مزاجها کافورا که مذکور شد قَدَّرُوهَا
اندازه کنند بهشتیان ظرفها را بر مقادیر واشکال بمقتضای آرزوهای خود یا بحسب اعمال صالحه خود یا اندازه

نمایند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی ایشان قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله او جامی
که بدان سیراب گردد و دران ظرف زیاده و نقصان نبود و شرب باین طریق الذ شربهاست زیرا که بر مقدار حاجت است از زیاده
وکم و گفته اند معنی آنست که بهشتیان بر قدر رائحه اندیشه کنند از شرب بهشت انرا بیابند وَيُسْقَوْنَ فِيهَا و اشامیده
شوند در بهشت كَأْسًا خمری که كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا باشد آمیزش آن زنجبیل یعنی شراب را بیامیزند بزنجبیل
که بسیار طرب ارنده و لذة بخشنده است و این غیر زنجبیل دنیاست چنانکه از ابن عباس مرویست کل ما ذکره الله
في القرآن مما في الجنة وسماه ليس له مثل في الدنيا ولكن سماه الله بالاسم الذي يعرف والزنجبيل مما كانت العرب تستطيبه
فلذلك ذكره الله في القرآن ووعدهم انهم يسقون في الجنة الكأس الممزوجة بزنجبيل الجنة هرچه یاد کرده است حق سبحانه
در قرآن از انچه در بهشت است و آنرا نام نهاده مثل ان در دنیا نیست ولکن او سبحانه نام نهاده است انرا باسمی که
معروف و مشهور است و زنجبیل از انچیزیست که نزد عرب محبوب و پسندیده است و خوشاینده از ینجهة حق سبحانه
آنرا در قرآن ذکر کرده و مومنانرا وعده داده که در بهشت جام خمر ممزوج بزنجبیل بهشت بیاشامند و قوله عَيْنًا
بدل زنجبیل است یعنی خمری آمیخته باب چشمه بهشت که بطعم زنجبیل باشد فِيهَا تُسَمَّى نام نهاده
شده باشد بسلسبیل بجهة سلاسه انحدار ان در حلق یعنی آسان بگلو درود و زود گوارنده شود یا منقاد است
بهشتیان بود و روان شود هر جا که ایشان آرزو کنند یقال شراب سلسل و سلسال و سلسبیل و یاد ران
بجهة مبالغه در زیادتی سلاسة مراد انست که ان بطعم و خاصیه زنجبیل باشد بدون لذع و تنغیص بلکه
آن موصوف باشد که ان سلاسه است و گویند که اصل سلسبیل سل سبیلا بوده یعنی روان شود در راه
شراب آن نکند مگر انکسی که بسبب عمل صالح او را گویند که روان شو بجانب آن چشمه پس تسمیه آن از قبیل
باشد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند بر ابرار وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران جاوید مانند بر حال طفولیه که بگردد
روزگار از ان حالة بحالة دیگر نروند یا گوشواره دار و بنا بر معنی مشتق از خلد است که بمعنی گوشواره است
إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون ببینی ایشانرا ای بیننده حَسِبْتَهُمْ پنداری ایشانرا در صفای لون و درخشندگی
چهره ایشان و انعکاس شعاع بعضی از ایشان ببعضی لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا مروارید افشانده شده از صدف یعنی
تر و تازه و نورانی که هنوز دست کس بدان نرسیده باشد و در رونق و ابدار آن قصوری پیدا نشده و گو

وصف ایشان بانتثار بجهة آنست که برای خدمت در بهشت پراکنده باشند و هر یک برای امری متردد وَإِذَا
رَأَيْتَ ثَمَّ و چون ببینی آنجا یعنی در بهشت مفعول رایت نه ملفوظ است و نه مقدر بجهة افاده شیوع و عموم
ای بصرک اینما وقع و بعضی گفته اند که مفعول محذوف است تقدیر انکه اذا رایت ما ثم یعنی چون ببینی انچیزی را
که در انجاست و این سخن ضعیف و رکیک است زیرا که جایز نیست اسقاط موصول و ابقای صله آن پس معنی آنست
که چون نظر کنی در بهشت یعنی بصر تو بهر جا که واقع شود رَأَيْتَ نَعِيمًا ببینی نعمتهای که در وصف نگنجد
وَمُلْكًا كَبِيرًا و ملکی بزرگ و متسع که زوال بدو راه نیابد و در حدیث امده که ادنی اهل الجنة منزلة ینظر في
ملکه مسیرة الف عام یری اقصاه کما یری ادناه یعنی فروتر دست ترکسی از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هزار
ساله راه بیند و منتهای مملکه خود را مشاهده کند بر طریقی که مبدا انرا ملاحظه مینماید و بقولی ملک کبیر
نفاذ مشیه است یعنی هر چه خواهد میسر باشد یا استیذان ملائکه بوقت در آمدن برایشان و قول اول مرویست
از صادق ع و محققان گفته اند که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذة ارواح و مشاهده جلایای ملک و خفایای
ملکوت و استضا بانوار جبروت عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ نصب این بر حالیه است از ضمیر یحسبتهم ای یطوف
علیهم ولدان عالیا للمطوف علیهم ثیاب یا حسبتهم لؤلؤا عالیا ثیاب یعنی طواف کنند برایشان پسران در حالی که
بر زبر ایشان باشد جامهای دیبا لطیف یا پندارند ایشانرا لؤلؤ منثور در حالی که برایشان باشد جامهای
دیبای نازک گرانمایه خُضْرٌ که آن جامها برنگهای سبز باشند وَإِسْتَبْرَقٌ و برایشان باشد دیباهای محکم
بافته و سفته و با براقه و درخشندگی و گفته اند که این دیبا آستر جامها باشد و بکر خضر بجر خواندن بانکه
سندس باشد که اسم جنس است و استبرق معطوف است بر ثیاب بر حذف مضاف و اقامه مضاف الیه در مقام
او و تقدیر انکه و ثیاب استبرق باشد علیه حرای ثیاب خضر وَحُلُّوا عطفست بر یطوف یعنی پیرایه بسته و آراسته
کرده شده شوند أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ دستوارنها از نقره این مخالفه ندارد بکریمه یحلون فیها من اساور من
ذهب چه جمع و تعاقب ممکن است یا انکه اساور بعضی از فضه باشد و بعضی دیگر از ذهب بر حسب اختلاف اعمال
و در خبر امده که نقره بهشت بر وجهی صفا و شفافیه داشته باشد که انچه ماورای آن باشد دران توان دید
و آن از جمله جواهر بهتر باشد پس کثرت التذاذ و سرور در وی بیشتر باشد نسبة بذهب و غیر ان از جواهر

وَسَقَاهُمْ و بیاشامانند ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا طَهُورًا شرابی پاک از ادناس و ادجاس و پاک کننده
از غل و حسد و سایر صفات رذیله کقوله تعالی ونزعنا ما فی صدورهم من غل و بعد از شرب بدن ایشان را خوشبوی
سازد و بطریق عرق از بدن ترشح نماید و کثرت طبع عرق آن بر وجهی باشد که مراتب از بوی مشک اطیب باشد بر خلاف
خمر دنیا که پلیدی و ضرر عصاره میکنند و بار جاد نشه غشی میمانید و مستحیل ببول میشود ابراهیم تیمی و ابو قلابه
از حضرت رسالت نقل کرده اند که هر شخصی از اهل بهشت در طعام خوردن قوة صد مرد داشته باشد از اهل
دنیا و چون سیر شود او را شراب طهور بیاشامانند انچه خورده باشد عرق شده از عروق و اعضای او ترشح
نماید که ریح آن اطیب از ریح مشک اذفر باشد و اشتهای او عود کند و از مقاتل منقولست که طهور چشمه ایست
بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی از صفات سیئه نماند و از جعفر بن محمد ابا فر
صلوات الله علیهما مرویست که چون مومن شراب طهور بیاشامد از هر چه ما سوی است میل نموده بالکلیه متوجه
مولی شود و این منتهی درجات صدیقانست و لهذا اسناد سقی برب نموده آنرا از نعم سابقه ممتاز گردانید و
بان ختم ثواب ابرار نموده باید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت است صلعم و ذکر آن در سوره
کوثر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چهار جوی دیگر از آن متقیانست که آبست و شیر و خمر و عسل و صفات آنها در سوره
محمد صلعم سمت ذکر یافته و دو چشمه از آن اهل خشیه است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از آن اصحاب یمین است
فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذکره ذکر رفت و شراب رحیق از آن ابرار است
و چشمه تسنیم از آن مقربانست و این هر دو در سوره مطففین رقم بیان خواهد یافت و دو چشمه از آن اهل بیت
صلوات الله علیهم که آن کافور و زنجبیل است و آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از آن ایشانست و محققان
آنرا شراب شهود گویند که مرآت دل نوشنده بلوامع انوار منور سازد و دیده را عکوس انوار ایزدی گرداند
حال او را جنان صافی سازد که اصلا بغیر او سبحانه ننگرد از عارفی گفته که اگر فردا بزم نشینان دار القرار را
برادرانه حضور و سرور شراب طهور خواهند بخشایند امروز باده نوشان خمخانه محبت را قسطی از شمول و حظی اوفر
عطا فرموده اند در خبر است که سهل بن عبد الله در نماز این سوره میخواند چون بدین آیه رسید آواز دهانش می آمد
چنانکه کسی چیزی مکد او را گفتند ای شیخ قرآن میخواندی یا شراب میخوردی گفت شراب میخوردم بکاس و سقیهم ربهم

شرابا طهورا

شرابا طهورا و اگر از قرآن لذت شراب نیافتمی نخواندمی از عبد الله عمر مرویست که مردی حبشی نزد رسول صلعم
آمد و گفت خدا شما را تفضیل داده بحسن صورت و بیاض لون اگر ایمان آرم بآنچه تو آمده و بآن عمل کنم با تو در
بهشت در آیم یا نه رسول فرمود بلی پس فرمود بخدایی که جان من در فرمان اوست که در بهشت مردی سیاه باشد
که در بهشت نور روی او هزار فرسنج تا بد بعد از آن فرمود هر که بگوید لا اله الا الله او را عهدی باشد نزد خدا
و هر که بگوید سبحان الله و بحمده او را صد و بیست هزار حسنه بنویسند یکی از حضار گفت یا رسول الله پس هیچ کس
هلاک نشود و بعد از دوزخ گرفتار نگردد رسول فرمود مرد باشد که در عرصه گاه قیامت حاضر شود با چندان عمل
که اگر بر کوه بو قبیس نهند از جای برود و یک نعمت از نعم الهی بیاید و آنرا مستغرق گرداند و آخر محتاج فضل و رحمه خدا
شود و بعد از آن رسول صلعم این آیه در صفت بهشت تلاوت فرمود چون باینجا رسید که وسقیهم ربهم شرابا طهورا
حبشی گفت یا رسول الله در بهشت آنچه چشم تو بیند چشم من خواهد دید گفت بلی حبشی نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد
عبد الله عمر گفت بعزت خدا که رسول را دیدم که بدست خود آب بر رویت و در قبرش نهاد پس بسعادت دارین
فایز شد و در بعضی روایت آمده که رب درین مقام بمعنی سید است مانند قوله تعالی اذکرنی عند ربک و مراد
بان امیر المومنین است صلوات الله علیه یعنی آبدهد ایشانرا سید ایشان علی بن ابی طالب که ساقی اهل بهشت است
و اخبار بسیار از مخالف و موافق متظاهر است که ساقی کوثر علی بن ابی طالب خواهد بود و لهذا قال الشاعر
رب هب لی من المعیشة سولی واعف عنی بحق آل الرسول واسقنی شربة بکف علی سید الاوصیاء زوج بتول
و چون ابرار بابن نعمه عظمی و کرامه قصوی مشرف شوند ایشانرا گویند که إِنَّ هَٰذَا بدرستی که اینچه مذکور شد
از اصناف نعم و انواع ملاذ كَانَ لَكُمْ جَزَاءً هست مر شما را پاداش اعمال الحسنه و طاعات مبروره وَكَانَ
سَعْيُكُمْ و هست شتافتن شما در طاعات و خیرات و مرضات واهب العطیات مَشْكُورًا پسندیده و جزا داده شده
بیان تسمیه جزا بشکر بر سبیل مجاز است فکان افعال انسان بر آن جزا سپاس داری کرده و شکر گذاری
از ایشان نموده رسانیده ایه دلیل است بر آنکه جزا بر عمل خواهد بود و مبطل قول مجبره که جزا بر عمل نیست بعد از آن
بر سبیل منت و تذکیر نعمت خطاب بحضرت رسالت میکند که إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا فرو فرستادیم
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را تَنْزِيلًا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی بعد از آیتی تا بر تو دشوار نشود

حفظ ان و فهم معنی ان کقوله وقرانا فرقناه علی الناس علی مکث تکریر ضمیر متکلم بجهت مزید اختصاص تنزیل ابا و ست
تا مستقر شود در نفس نفیس حضرت رسالت که تنزیل ان بر طریق تدریج محض حکمت و صواب است کانه قال ما نزل علیک
القران تنزیلا مفرقا منجما الا انا لا غیری وقد عرفتنی حکیما فاعلا لکل ما افعله بدواعی الحکمة فاصبر پس صبر کن لحکم
ربک مر حکم پروردگار خود را بتاخیر نصرت تو بر کفار و تعویق هلاک معاندان توجیه حکمت و مصلحت مقتضی انست
ولا تطع منهم و فرمان مبر از ایشان آثما گناه کاری را که ترا باثم خواند چون عتبه که متحمل انواع فسوق و ماثمست و بسبب
این ترا میگوید که از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم او کفورا یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند
چون ولید مغیره که در کفر غالی است و ترا بجهت ان میگوید که بدین ما رجوع کن تا ترا توانگر سازیم مراد انست که بجهت
قلت صبر بر تاذی و تحمل مشاق الطاعت کسی مکن که ترا بر معاصی دارد و کسی که ترا بر کفر ترغیب کند ایراد لفظ
او بدون واو بجهت دلالتست بر انکه هر یک از اثم و کفر مخصوصست در استحقاق عصیان و مستقبل بان و اکر
ولا تطعهما میکفت مشعر میبود بر جواز اطاعت احدهما و ترتب نهی بر وصفین مشعر است بانکه نهی مخصوص باین
هر دو صفت و دال بر انکه مطاوعت در اثم و کفر منهی عنه است و مطاوعت در غیر ان غیر محظور است واذکر اسم ربک
و یاد کن نام پروردگار خود را بکرة واصیلا در هر صبح و شام یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش و بتبلیغ رسالة اشتغال
نمای ومن اللیل و در بعضی شب فاسجد له پس سجود کن مر او را یعنی نماز کذار اکثر مفسران کفته اند که بکرة
وقت نماز بامداد است و اصیل متناول وقت ظهر و عصر و من اللیل فاسجد له مغرب و عشا پس معنی چنین
باشد که بر پنج وقت نماز مداومت نمای و تقدیم جار و مجرور بر فعل امر بجهت انست که در نماز شب مزید کلفة
و خلوص است وسبحه و نماز کذار برای خدای لیلا طویلا در شب دراز یعنی در وقتی دراز از اوقات شب بنماز
تهجد قیام نمای که ان دو ثلث انست یا نصف ان یا ثلث ان و احمد بن محمد امام رضا را علیه الصلوة والسلام از این
آیه سوال کرد و کفت ما ذاک التسبیح فرمود هو صلوة اللیل ان هؤلاء بدرستی که این کروه یعنی کفار یحبون العاجلة
دوست میدارند سرای شتابنده را که دنیاست و لذات و منافع انرا اختیار میکنند ویذرون وراءهم و وا میکذارند ارند
در پیش خود یا می اندازند از پس پشت خود یوما ثقیلا روز کرانرا که قیامتست یعنی بدو نمیکروند و برای او عمل نمیکنند
مراد بثقل شدت و هول انست مستعار از ثقلی که متعب حامل ان باشد و مانند اینست کریمه وثقلت فی السموات

والارض

والارض این کلام در حکم تعلیل است از برای انچیزی که بان امر فرموده و از ان نهی نموده نحن خلقناهم ما آفریدیم ایشانرا
از آب اندک و سست وشددنا اسرهم و محکم کردیم ربط مفاصل ایشانرا باعصاب یعنی اعضای ایشانرا
محکم بیکدیکر بستیم و بعضی کفته اند که معنی انست که خلق کردیم ایشانرا پس مسدود ساختیم ایشانرا بامر و نهی تا
از حدود الله تعدی ننمایند همچنانکه اسیر را بقید مسدود میسازند تا نکریزد واذا شئنا و چون خواهیم ما و کا ایشانرا
بدلنا بدل کنیم ایشانرا امثالهم بامثال ایشان در خلقت و شدت اسر تبدیلا بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم و در نشاة
ثانیه بهمین صورت و هیأت باز آریم یا ایشانرا بمیریم و بدل کنیم ایشانرا بغیر ایشان از بندکان فرمان بردار اکر حکمت مقتضی
این باشد و موید معنی اولست ایثار کلمه اذا بر کلمه ان چه اذا در امور متحققه مستعمل است و ان در امور فرضیه
ان هذه بدرستی که این سوره تذکرة پندی و موعظه ایست که بان متذکر شوند بامر آخرت یا این معامله اهل البیت
در بذل و ایثار عبرتیست مر مومنانرا تا بمثل این عمل کنند و از مثل این جزاها بهره یابند یا این رساله که تبلیغ ان میکنی در و تذکره ایست
مر طالبان راه حق را فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد فرا کیرد الی ربه بقرب پروردگار خود و رضای او سبیلا راهی بوسیله
کسب طاعات و خیرات و اجتناب از محرمات کو فرا کیر که عنان اختیار در قبضه اقتدار اوست آیه دلیلست بر انکه آدمی
مجبور نیست و استطاعت قبل از فعلست پس مبطل قول مجبره باشد وما تشاؤن و نخواهید شما ای کافران معاند هیچ راهی
بمرضات خدا بر وجه اختیار الا ان یشاء الله مکر در وقتی که خواهد خدای اجبار شما را بران و الجاء شما بان اما درین صورت
نفعی بشما نرسد و خالی از تکلیف باشد چه تکلیف در وقت اختیار است نه در حال اجبار پس او سبحانه اراده این مشیه
نکند بلکه مشیت او انست که شما باختیار خود ایمان آرید تا مستحق ثواب شوید و بعضی کفته اند که معنی انست که
نخواهید شما هیچ فعلی را بر وجه طاعت و عبادت مکر که خدای خواهد انرا نه انکه مشیت خدای موافق مشیت شما
باشد در جمیع افعال که مراد شما باشد از معاصی و مباحات و غیر ان زیرا که بدلایل واضحه ثابت شده که جایز نیست
که او سبحانه اراده قبایح نماید ان الله بدرستی که خدای کان علیما هست دانا باحوال و افعال شما حکیما صواب کار که
هیچ چیز اراده نکند الا بمقتضای حکمت و مصلحت یدخل من یشاء در آرد هر کرا خواهد از اهل ایمان فی رحمته در بخشش خود که
ان هدایت و توفیق است در طاعت یا در بهشت بفضل و کرم بی غایت والظالمین و ستمکارانرا یعنی مشرکانرا که در کذشته اند
از طریق قویم و صراط مستقیم اعد لهم اماده کرده است برای ایشان عذابا الیما عذاب دردناک نصب الظالمین

شریطه تفسیر است تا مطابق جمله معطوف علیها باشد وتقدیر اینست که او عد الظالمین یا کافی الظالمین اعد لهم عذابا الیما سورة المرسلات مکیست و پنجاه ایتست بلاخلاف ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که سورة المرسلات بخواند در نامه او ثبت کنند که او از مشرکان نیست و از ابن عباس مرویست که این سوره در لیلة الجن فرود امد و ما همراه رسول بودیم انحضرت فرمود که هر که این سوره بخواند از شر جن و انس در پناه خدا باشد و او را از زمره مومنان نویسند و از ابی عبد الله صلوات الله علیه و آله منقولست که هر که این سوره بخواند حق سبحانه او را با پیغمبر شناسا کرداند و با بحضرت همنشین سازد بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره هل اتی فرمود بذکر قیامت و انچه مهیا ساخته از برای ظالمان افتتاح این سوره بمثل ان نمود و فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم والمرسلات سوکند بفرشتگان فرستاده شده عرفا بجهت نیکویی یعنی بامر و نهی که موجب هدایتست یا بآیات قران که فرستاده شده است برای نیکویی و خیرخواهی بندگان یا ببادهای عذاب که روان کردانیده شده اند متتابع و متعاقب یکدیگر یا بنفوس کامله که فرستاده شده اند بابدان بجهت استکمال ان و قول اول منقولست از امیر المومنین صلوات الله علیه و آله و عرف یا نقیض نکره است و انتصاب او بر علیت ای والمرسلات للاحسان والمعروف و یا بمعنی تتابع ماخوذ از عرف الرجل اذا تابع و انتصاب او بر حالیه فالعاصفات پس سوکند بملایکه که جهنده و سخت رونده اند عصفا سخت جهیدنی در امتثال او امر الهی مانند وزیدن بادها یا بآیات قرانی که محو کننده و زایل سازنده احکام اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه است یا ببادهای جهنده بسختی جهت تعذیب کفار و استیصال ایشان یا بنفوس کامله که بر زننده و نیست سازنده اند ما سوی حق والناشرات پس سوکند بفرشتگان که نشر کنند کان شرایع و کتب را و منتشر سازنده زنده انجه خود نزد فرود آوردن وحی بانبیا نشرا منتشر ساختنی یا بایتهای قرآنی که آثار هدایت را منتشر میکرداند برای خاص و عام یا ببادهای پراکنده برای استراحت بندگان یا بنفوس کامله که نشر کننده نفوس اند که مرده اند بجهل و ضلالت با لقاء علم و هدایت در قلوب ایشان فالفارقات پس سوکند بملایکه که جدا کننده اند میان حق و باطل یا ازیکدیگر فرقا جدا کردنی یا بآیات قران که جدا کننده خیر اند از شر یا ببادها که متفرق سازنده ابر اند یا بنفوس کامله که فارق حق و باطل اند از هم فالملقیات پس بفرشتگان که افکننده کانند به پیغمبران ذکرا وحی را یا بآیات قران که القاء ذکر حق میکنند در میان عالمیان یا ببادها که سبب ذکر میشوند چه مشاهده هبوب موجب ذکر حق است

واستدلال

واستدلال بر ان بر قدرت وی و یا بنفوس کامله که افکننده ذکر اند در قلوب بندکان عذرا بجهت عذر محقان صواب کاران او نذرا یا بیم کردن مبطلون بتبه روزکار یعنی القاء ذکر بجهت انست که اهل حق اعتذار جویند بجا اوردن توبه و استغفار در وقت مشاهده نعمای الهی و تفکر در آلای پادشاهی و دلایل قدرت وی کما هی و یا بجهت تخویف مبطلون است که تعقل نمیکنند در ایات او و تفکر نمینمایند و بدانکه عذر مصدر عذر است که بمعنی محو الاساءة است و نذر مصدر انذر که بمعنی خوف است و میتواند بود که عذر جمع عذیر باشد بمعنی معذرت و نذر جمع نذیر بمعنی انذار و حفص بسکون ذال العذر و النذر خوانده که مخفف عذر و نذر است بضم ذال و بر هر تقدیر نصب انها بر علیه است و یا بدل ذکرا است و احتمال دارد که عذر و نذر بمعنی عاذرین و منذرین باشد و نصب ان بر حالیه حاصل که حق سبحانه با مور مذکوره قسم یاد میفرماید بر ینکه انما توعدون جز این نیست که انچه وعده داده میشوید بدان از امدن قیامت و انچه متعلق است بان از ثواب و عقاب لواقع هر آینه بوقوع آینده است و ظاهر شونده انکه بیان علامات وقوع ان میفرماید بقوله فاذا النجوم طمست پس انگاه که ستارکان محو و زایل کرده شوند از اماکن خود کقوله و اذا النجوم انکدرت یا نور ایشان از انها نزع نموده شوند پس بی نور منتشر کردند و اذا السماء فرجت و انگاه که آسمان شکافته کردد و راهها و شکافها در ان پیدا شود و اذا الجبال نسفت و انگاه که کوهها برکنده شوند از مواضع خود و مانند اینست و بست الجبال بسا فکانت الجبال کثیبا مهیلا یا بسرعت تمام ربوده و زایل کرده شود از اماکن خود که هیچ اثر ان در زمین نماند و مانند غبار بر هوا روند اول ماخوذ است از نسف الحب اذا نسف بالمنسف و ثانی از انتسف الشی اذا اختطف و اذا الرسل اقتت و انگاه که پیغمبران تعیین کرده شود برای ایشان میقاتی که حاضر شوند در ان برای کواهی دادن بر امتان عامل در ظرف محذوفست و کریمه انما توعدون لواقع دال است بر ان و تقدیر اینست که فاذا طمست النجوم و فرجت السماء و نسفت الجبال و اقتت الرسل وقعت القیامة پس نهاد کرده شود که لای یوم برای کدام روز اجلت واپس داشته شده بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال و تعیین وقت برای رسل این سوال برای تعظیم و تفخیم این روز باشد و تعجب از هول ان پس جواب اید که لیوم الفصل برای روز جدا کردن که امروز است چه در ان روز مومن را از کافر و مطیع را از عاصی جدا کر دانند در مکافات یا روز حکم کردن میان خلقان و ما ادریک و چه چیز دانا کرداند ترا یعنی تو چه دانی که ما یوم الفصل

چیست روز فصل و چگونه بکنه ان رسی ویل وای که کلمه عذاب است یومئذ در ان روز للمکذبین مر تکذیب
کنندگان راست بروز فصل ویل در اصل مصدر است منصوب بوده باضمار فعل خود و عدول از نصب برفع
بجهت دلالتست بر ثبات هلاکت برای مدعو علیه و مانند اینست سلام علیکم و یومئذ ظرف اوست یا صفت
او و بعد از ان تهدید کفار میفرماید که الم نهلک الاولین ایا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود
که تکذیب انبیا کردند ثم نتبعهم پس ما از پی ایشان در اریم بهلاکت الاخرین پسینیان را که نظراء ایشانند چون
کفار مکه و ان قتل بدر بود و غلا و قحطی و غیر ان یا قوم لوط و شعیب و موسی را در پی قوم نوح و عاد و ثمود در اوریم
و عدم جزم نتبع تا معطوف باشد بر نهلک بجهت استینافست و مبرد گفته که تقدیر اینست که ثم نحن
نتبعهم و غیر ان زیرا که جمله اولی ماضویه است و ثانیه مستقبله و موید تفسیر اولست قول حسن بصری که ان
الاخرین هم الذین یقوم علیهم القیامه و نتبعهم بجزم که از قراءت شاذه است مقوی قول ثانیست کذلک مثل
این فعل شنیع نفعل بالمجرمین میکنیم بهمه گناهکاران مراد کافرانند ویل یومئذ مکرر و هی بزرگ در ان روز للمکذبین
مر تکذیب کنندگان راست بایات خدا و انبیا این مکرر نیست زیرا که اول تکذیب است بقیامت و این تکذیب است
بایات خدا یا ویل اول عذاب آخرتست و ثانی اهلاک در دنیا و بر تقدیر تسلیم اطلاق تکذیب و حمل ان بر تکریر
بجهت تاکید نیز حسن است و شایع در کلام عرب چنانچه در سوره الرحمن مبین شد بعد از ان بر سبیل
منت و تذکیر نعمت میفرماید که الم نخلقکم ایا نیافریدیم شما را من ماء مهین از آبی خوار و بی مقدار فجعلناه
پس گردانیدیم ان آب را و نگاه داشتیم فی قرار مکین در قرارگاه استوار که رحم است الی قدر معلوم تا مدتی اری
دانسته شده و معین گشته که ان زمان ولادتست که ان نه ماهست یا زیاده و کمتر فقدرنا پس توانا بودیم
بر آفرینش شما فنعم القادرون پس نیک توانائیم ما بر تدبیر ان یا اندازه کردیم خلق شما را از قصر و طول و ذکورت و انوثی
و غیر ان از کیفیت و کمیت پس نیکو اندازه کننده ایم ما و موید اینست قراءت کسائی و نافع که قدرنا است بتشدید دال
و شبهه نیست که خلق انسان که مشتملست بر هیئة کامل و حس فعال و حواس صحیحه و عقل و تمیز و نطق از آب ضعیف
مهین اعظم اعتبار است و ابین حجت بر آنکه صانع او مدبر و حکیم و عالم و قادر است و جاحد این مکابر است
ببداهت عقل ویل یومئذ بزرگ تر بلائی در ان روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان است قدرت ما را و باور ندارند ندکان

اقتدار

اقتدار ما بر اعاده امثال این الم نجعل الارض ایا نگردانیدیم زمین را کفاتا جمع کننده و ضم نماینده احیاء و امواتا
زندگان و مردگان را یعنی احیا را فراهم آورده از برون خود و اموات را بدرون خود در آورده بدانکه کفات
مشتق است از کفت الشیء اذا جمعه و ضمه و ان اسم ما یکفت به است چون ضمام و جماع اسم ما یضم و ما یجمع
یقال هذا الباب جماع الابواب و فی الحدیث اکفتوا صبیانکم اللیل ای ضموهم الیکم انفسکم و احیاء و امواتا منصوبند
بمفعولیت ان کانه قیل کافته احیاء علی ظهرها و امواتا فی بطنها یا بفعل مضمر که کفاتا دالست بران ای تکفت احیاء
و امواتا و مرویست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله در جنازه نگاه کرد و فرمود هذه کفاة الاموات و بعد از ان
در خانها نگریست و فرمود هذه کفاة الاحیاء و از ابو عبیده نقل کرده اند که کفات بمعنی اوعیه است پس ان جمع
باشد یعنی زمین را ظروف احیا و اموات گردانیدیم ~~و تنکیر احیاء و اموات گردانیدیم~~ و تنکیر احیاء و اموات برای
تفخیم است که انه قیل تکفت احیاء لا تعدون و امواتا لا تحصرون یا انکه احیا و اموات انس بعضی از احیا و اموات
که در ظهر و بطن ارض اند و میتواند بود که معنی چنین باشد که تکفتکم احیاء و امواتا پس نصب انها بر حالیه باشد
از ضمیر مخاطب که سوق کلام دالست بران و جعلنا و گردانیدیم فیها در زمین رواسی کوههای استوار و پا
برجا شامخات بلند و سرافراز تنکیر بجهة تفخیم است و اشعار بانکه جبال الطرف ما لا یعرف و ما لا یری نیز هست
و اسقیناکم و بیاشامانیدیم شما را ماء فراتا آبی شیرین و صافی بسبب آفریدن عیون و منابع در جبال
ویل وادی جهنم یومئذ در روز رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست که با امثال این نعمتها اعتراف نکنند
و خزنه دوزخ مکذبان را در ان روز گویند که انطلقوا بروید الی ما بسوی انچه کنتم به بودید که بان تکذبون
تکذیب میکردید یعنی روان شوید بجانب آتش دوزخ و انواع عذاب آن انطلقوا تکرار امر برای تاکید است
یعنی بروید البته یا روان شوید خصوصا الی ظل بسوی سایه ذی ثلاث شعب که خداوند سه شاخ
مراد ظل یحموم است که دود جهنم است و بجهة بزرگی و بسیاری متفرق میشود شعبها و هر شعبه بطرفی میرود
همچنانکه دود عظیم که متفرق میگردد و خصوصیت سه شعبه یا بجهت آنست که حجاب نفس از انوار قدس سه
که ان حس و خیال و وهم است و یا بجهة انکه مودی باین عذاب قوه واهمه است که حالست در دماغ و غضبیه
در یمین قلب است و شهویه که در یسار آنست و لهذا در روایه واقع شده که الظل هو دخان جهنم له ثلث شعب

محیط بالکافرین شعبة تکون فوقه وشعبة عن یمینه وشعبة عن یساره مراد بسایه دود دوزخ است که
سه شعبه شود وکافر را احاطه نماید شعبه بر بالای سر او باشد وشعبه از یمین وشعبه از یسار بس هر که
خواهد که فردا ازین دخان که ظل من یحموم اشارة بانست ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده ابتره
صفت بهیمی وسبعی بکند ودر تهذیب اخلاق خود از معاصی اجتناب نماید وبوسسته بطاعة وعبادة مشغول شود
ودر معالم آورده که گردی بزرگ از دوزخ بیرون آید واز وی سه شعبه منشعب گردد یکی نور وآن بر سر مؤمنان
سایه افکند ویکی دخان وآن بر منافقان متوقف گردد ویکی ذبانه خالص وآن بالای کافران باشد ودر
وطرسی مذکور است که یخرج لسان من النار فیحیط بالکفار کالسرادق ویتشعب من دخانها ثلث شعب فیظلهم
حتی یفرغ من حسابهم والمؤمنون فی ظل العرش زبانه از آتش بیرون آید وهمه کفار را احاطه نماید مانند سرا پرده
کما قال احاط بهم سرادقها وبسه شعبه گردد پس سایه افکند بر ایشان تا آنکه از حساب فارغ شوند ومؤمنان
در زیر سایه عرش باشند وچون ظل محتمل ظل بارد هست که از مهب لطف ورحمة هبوب مینماید وظل
مشوب بشرارات نار که از بادیه قهر ونقمة بر میخیزد پس از جهة دفع توهم آنکه مراد ظل اول باشد میفرماید که
لا ظليل نه سایه خنک ودائم که در رو راحت باشد ولا يغني ودفع نکند از کفار من اللهب از حرارة زبانه آتش
جبیر را پس این کلام متضمن تهکم است بکفار ودر توهم آنکه ظل ایشان مانند ظل اهل ایمان باشد انها بدرستی
که دوزخ ترمي می اندازد بشرر شررهای وجمرهای آتش یا هر شراره از آن کالقصر مانند کوشک عظیم بعضی
گفته اند که قصر جمع قصرة است که بمعنی شجره غلیظه است یعنی آن شرارها مانند درختان سطبر وتناور باشند
كانه گوییا که آن شرر جمالات صفر شتران زرد بند برنگ آتش وتذکیر ضمیر بجهة آنست که شرر اسم جنس است واز حسن
وقتاده نقل است که صفر بمعنی سود است وتسمیه ابل بصفر بجهة آنست که سواد ابل مایل بصفر است وچون آتش
دوزخ سیاه است مایل بزردی شراره او نیز چنین خواهد بود وتسمیه شرار بقصر جهة عظم آنست وبجمالات
صفر بجهة لون وکثرت وتتابع واختلاط وسرعه وحرکه است وجمالات جمع جمال است یا جماله که جمع جمل است
وحفص جماله خوانده ويل عذاب عظیم وعقاب الیم يومئذ در آن روز للمكذبين مر دروغ زنان راست که
دوزخ وشراره او را باور نداشتند هذا این روز يوم لا ينطقون روزیست که سخن نگویند کافران بجهة فرط دهشت

یعنی در بعضی مواقف چه قیامت مواطن ومواقف متعدد خواهد داشت در یک موقف سخن نگویند بجهة فرط اهوال
واخاویف آن ودر موضعی بسخن در آیند یعنی در مقامی زبان خصومت بکشایند وبا یکدیگر بحث کنند کقوله تعالی
ثم انکم یوم القیامة عند ربکم تختصمون ودر موضعی دیگر مهر بر زبانهای ایشان نهند تا سخن نگویند وجوارح واعضای
ایشان را سخن آرند کقوله تعالی الیوم نختم علی افواههم یا مراد این باشد که در هیچ موقف ناطق نشوند بنطقی که منتفع به
باشد ونطق ایشان در حکم لا نطق باشد بجهة عدم ترتب نفع ومسموعیت آن که یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم ولا
يؤذن لهم ودستوری داده نشود مر ایشان را در اعتذار فيعتذرون پس عذر خواهی بکنند یعنی اذن واعتذار
که متفرع آنست از ایشان منتفی باشد ونمیتواند بود که فاء سببیه باشد بجهة عدم منصوبیة فعل ورفع توهم جواز
عذر از ایشان در حین عدم رخصة اذن ایشان در آن ويل گرد واندوه بسیار ومشقة بیشمار يومئذ در آن روز للمكذبين
مر آنان راست که تکذیب کنند این خبرها را هذا این روز يوم الفصل روز حکم وقضاست میان ظالمان ومظلومان یا
جدا کردن است محق را از مبطل جمعناكم جمع کردم شما را ای مکذبان این امة والاولين وپیشینیان را که مکذب
رسل گذشته بودند یا سیران ومؤمنان این کلام مقرر ومبین یوم الفصل است زیرا که فصل میان سعدا واشقیا وامم
وام فرع جمع شدن اولین وآخرین است در یک موضع تا فصل میان ایشان متحقق شود فان كان لكم كيد پس هست مر شما را
ای کافران کيد مکری وحیله فكيدون پس کید وحیله کنید با من این تقریع است مر ایشان را واظهار عجز ایشان
یعنی حیله ایشان با خدای پیش نرود وبمکر وفریب عذاب از خود دفع نتوان کرد ويل شدت غم وغصه يومئذ در آن روز
للمكذبين مر تکذیب کنندگان راست که بحیله از عذاب نتوانند رهید وبعد از ذکر احوال کافران وعاصیان بیان احوال
مؤمنان ومطیعان میکند که ان المتقين بدرستی که پرهیزکاران از شرک وعصیان في ظلال در سایهای
درختان بهشت باشند وعيون ودر کنار چشمهای آب وفواكه ودر میان میوها مما يشتهون از آنچه آرزو کنند
مرفه الحال ... البال كلوا این در موضع حال است از ضمیر متقین در ظرف که آن فی ظلال است ای هم مستقرون
فی ظلال مقولا لهم ذلک یعنی متقیان در سایهای بهشت قرار گیرندگان باشند در حالی که خزنه جنت ایشان را
گویند که بخورید این میوها را واشربوا وبیاشامید این آبها را هنيئا خوردنی واشامیدنی گوارنده با طیب
والتذاذ که مصون است از شوائب اذیه وسوء عاقبه بما كنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا

إنا كذلك بدرستی که ما چنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم اهل احسان را در عقبی عمل و میتواند بود که این کلام
ابتدا اخبار باشد از جانب حق سبحانه و مخاطب حضرت رسالت باشد صلعم در دنیا یا خطاب باشد با اهل جنة در آخرت
بر طریق سابق و امر مذکور در اکل و شرب بر سبیل الحسب و بعضی گفته اند که امر بر حقیقت خود است و مراد
حق سبحانه درین آنست که ای متقیان البته اکل و شرب نمایید و ایشان چون دانسته باشند که اکل و شرب مراد
حق سبحانه است سرور ایشان بیشتر گردد و میل ایشان در اکل و شرب زیاده شود پس اراده او سبحانه مستلزم
عبث نباشد ویل جاه قبیح و دم یومئذ در آن روز للمکذبین مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشت نمیگرویدند و
باور نداشتند کلوا این در موضع حال است از مکذبین ای الویل ثابت لهم فی حال ما یقال لهم کلوا یعنی کلمه عذاب
ثابت است مر مکذبان را در حالتی که خزنه دوزخ ایشان را گویند که بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیوی را و تمتعوا
و برخوردار شوید قلیلا زمانی اندک انکم مجرمون بدرستی که شما مشرکانید ویل یومئذ وای در این روز للمکذبین
مر مکذبان را که تکذیب عذاب الیم کرده باشند خطاب ثانیه با اهل نار باین گفتار در آن روز بجهة تذکیر باشد
مر ایشان را بحال شنیع ایشان در دنیا و بانچه کرده اند بر نفسهای خود از ایثار متاع قلیل بر نعیم مقیم جلیل و معنی
این آنست که زبانیه کفار را گویند که شما را وا آن بود که در دنیا باین خطاب مخاطب شوید و ظاهر آنست
که این کلام مستانف باشد خطاب بمکذبان در دنیا و معنی اینکه این کسانی که بر حطام دنیا مغرور شده اید
و بجمع حطام دنیا مشغولید و پشت بر آخرة آورده اید بخورید از دنیا و برخوردار باشید زمانی اندک که شما
کافرانید و مال اندک و عمر کوتاه زود بآخر رسد و بلای آخرة هر چند زودتر گرفتار شوید که مدد عذاب دران
روز مر تکذیب کنندگان راست که نفسهای خود را هدف عذاب باقی گردانید بسبب تمتع از متاع قلیل فانی
و اذا قیل و چون گفته شود لهم ارکعوا مر ایشان را که نماز گذارید لا یرکعون نماز نگذارند مراد برکوع
اسلام است و تسمیه ان برکوع بجهة آنست که نماز رکن اعظم اسلام است بعد از شهادتین پس معنی آنست که چون
کفار مامور شوند باسلام آوردن اسلام نیاورند و امتثال ننمایند و گویند که معنی آنست که چون گفته شود مر ایشان را
که متخاشع و متواضع باشید مر خدا را بقبول وحی و اتباع دین او و ترک استکبار و نخوة خشوع ننمایند و
قبول این امر نکنند و بر استکبار خود مصر شوند و در خبر آمده که ما کان علی العرب اشد من الرکوع والسجود

وازمقاتل

و از مقاتل مرویست که این آیة در شان ثقیف نازل شد وقتی که حضرت رسالت صلعم ایشان را بنماز امر فرمود
ایشان گفتند لا نجبی فانها مسبة علینا منحنی نمیشویم که این بر ما عار است و نکوهیده آنحضرت فرمود که لا خیر
فی دین لیس فیه رکوع ولا سجود و از ابن عباس نقل است که این در روز قیامت باشد که مردمان را بسجود خوانند
و ایشان توانایی نداشته باشند که سجده کنند ویل یومئذ نفرین درین روز للمکذبین مر دروغ گویان راست
که اسلام را قبول نداشتند و بشرف این نمیرسند فبای حدیث پس بکدام سخن بعده پس از قرآن یومنون میگروند
اگر بقرآن نگرویدند که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه و در خبر آمده که بعد از خواندن این آیه باید
گفت آمنا بالله سورة عم یتساءلون و این را سوره النبا و سوره المعصرات نیز گویند و بعضی از اسوره التساؤل
میخوانند و در مکه نزول اجلال یافته و عدد آیات ان چهل و یکیست نزد مکی و بصری و چهل نزد غیر ایشان
و اختلاف در آیه عذابا قریبا است که مکی است و بصری ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که عم یتساءلون
بخواند حق سبحانه او را در روز قیامت شراب سرد و خنک بیاشاماند و مرویست از ابی عبدالله صلوة الله علیه و آله
که هر که عم یتساءلون را قراءت کند و هر روز بران مداومت نماید از ان سال بیرون نیاید تا که بشرف زیارت بیت
الحرام مشرف شود و بر آنکه حق سبحانه ختم این سوره نموده بذکر قیامت و وعید مکذبان افتتاح این سوره
نیز بذکران بر بیان دلایل قدرت بر بعث نمود و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند
که چون حضرت رسالت صلعم دعوت آشکارا کرد و قرآن بر مردمان خواند و بروز قیامت بیم فرمود کفار
در نبوت آنحضرت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از ان یکدیگر را میپرسیدند و یا از پیغمبر و مومنان پرسش
حق سبحانه از تساول ایشان خبر داد که عم یتساءلون از چه چیز میپرسند کفار مکه یکدیگر را اصل این کلام عن ما بود
و ما ماء استفهامیه است و بجهت خفت الفرا حذف کردند و نون را با میم کرده در میم ادغام نموده اند و معنی
استفهام تفخیم شان آن چیزیست که از ان تساول کرده اند و بعد از ان بیان شان و تفخیم ان میکند بقوله
عن النبا العظیم از خبر بزرگی یکدیگر را سوال میکنند الذی هم فیه مختلفون آن خبری که ایشان در ان اختلاف
کنندگان اند و میتواند بود که عن النبا صله یتساءلون باشد و عم متعلق بمضمر مفسر به یتساءلون و دال بر ینست
قراءت یعقوب که ان عمه است بهاء وقفی و انچه در ان اختلاف میکردند خبر بعث است یعنی جمعی از ایشا

میکویند که قیامت هست وبتان ما را در ان روز شفاعت خواهند کرد که هولاء شفعاؤنا عند الله وبعضی مطلق انرا منکرند که ان هی الاحیوتنا الدنیا وکروهی شک دارند در وقوع ولا وقوع ان که بل هم فی شک منها وبرخی دیکر میکویند که حشر ارواح خواهد بود نه حشر اجساد وطایفه دیکر کویند که احوال انجا همچو احوال دنیا خواهد بود یعنی هرکه اینجا درویش یا توانکر است انجا نیز درویش یا توانکر خواهد بود وفرقه دیکر میکویند که قیامت خواهد بود اما بهشت ودوزخ نخواهد بود وکروه دیکر بر انند که بهشت باشد اما اکل وشرب وتمتع در ان نباشد ودر بعضی تفاسیر مذکور است که ضمیر یتساءلون راجع بجمیع مردمان است یعنی همه مردمان از بعث سوال میکنند اما اهل اسلام تا حسنه ایشان زیاده شود ومستعد ان شوند واما کفار تا استهزا ایشان بیفزاید وکویند که متسا ولعنه قرآنست که مخبر است بر وقوع قیامت ومصدق نبوت حضرت رسالت یعنی او را بسحر یا شعر یا کهانه نسبت میدهند وانرا قول مختلف یا مفتری یا اساطیر اولین میکویند ونزد جمعی دیکر نباء عظیم نبوت حضرت خاتمیت است یعنی کفار میکویند بیکدیکر که ایا محمد پیغمبر است یا شاعر یا ساحر یا مجنون ونزد جماعت دیکر اختلاف در جمیع اصول اسلام است کر ان اثبات صانع است وصفات ثبوتیه وسلبیه او وملائکه وبعث وجنت ونار ورسالت وخلافت چه نبا منوف بدان متناول همه است وحافظ ابونعیم اصفهانی که یکی از اکابر اهل سنت است روایت کرده است باسناد خود از سدی که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که مراد از نباء عظیم ولایت علی بن ابی طالب است که خلایق را در قبور از ان سوال کنند وهیچ میتی نیست در شرق وغرب عالم ودر بر وبحر الا که منکر ونکیر چنانکه از او از پروردکار او وپیغمبر او سوال کنند از ولایت علی بن ابی طالب نیز از او پرسند فطوبی للمصدق بولایته والویل للمکذب بولایته یعنی خوشا حال ان نیکبختی که بولایتش تصدیق نموده باشد واو را امام وپیشوای خود دانسته باشد وبحبل مودتش اعتصام نموده باشد ووای بران جاحد معاند که از ولایتش بی بهره بود ومرویست از اسحق بن محمد بصری که او کفت مرا خبر داد محمد بن حسن بن شمعون از عبدالله بن عمر از ابان بن تغلب که او کفت من از ابوجعفر پرسیدم که مرا آکاه کن از تفسیر النباء العظیم ابوجعفر فرمود که مراد از نباء عظیم علی بن ابی طالب است که مردمان در شان او مختلف الاحوال والاقوال باشند ودر تفسیر اهل البیت نیز مذکور است که نباء عظیم امیرالمومنین علی بن ابی طالب است وعلقمه روایت کرده که روز صفین مردی از لشکر شام بمبارزت بیرون امد سلاحی پوشیده ومصحفی حمایل کرده وبجای رجز عم یتساءلون میخواند میخواستم که با او مقاتله کنم امیرالمومنین صلوات الله علیه وآله فرمود توقف نما که او یل

بجای خود باییست پس خود پیش رفت وفرمود اتعرف النباء العظیم نباء عظیم را میدانی کفت نه فرمود والله انا النبأ العظیم الذی فیه اختلفتم وعلی خلافتی تنازعتم وعن ولایتی رجعتم بعدما قبلتم وببغیکم هلکتم بعدما بسیفی عن الکفر نجوتم ویوم غدیر قد علمتم ویوم القیمه تعلمون ما عملتم ثم علی بسیفه ورمی براسه یعنی من ان خبر بزرکم که در من اختلاف کردید وبر خلافت من منازعت نمودید واز ولایت من رجوع کردید پس از انکه قبول کردید وبغی وستم خود هلاک کشتید بعد از انکه بشمشیر من از کفر نجات یافتید ودر روز غدیر دانستید مرتبه ولایت وخلافت مرا وروز قیامت بدانید انچه امروز کردید پس تیغ بر او زد وسر او را بیک ضرب بینداخت اصبغ بن کنانه کفت در حرب بصره با امیرالمومنین صلوات الله علیه وآله همراه بودم مردی از لشکر بصره بیرون امد واین آیه میخواند امیرالمومنین پیش او رفت وفرمود نبأ عظیم که در او اختلاف کردند می شناسی کفت نه فرمود انا النباء العظیم الذی هم فیه مختلفون منم این نبأ عظیم که در او اختلاف کردند پس حق سبحانه ردع میفرماید کفار را از تساول ووعید مینماید ایشانرا بران بقوله کلا یعنی باز ایستند ازین سوال ودور شوند ازین مقال که نه چنانست که ایشان میکویند بلکه سیعلمون زود باشد که بدانند ند نزدیک نزع حقیت انچه در ان اختلاف میکنند ثم کلا سیعلمون پس عنقریب عالم شوند در آخرت بحقیقت عقیده وبطلان قول خود تکریر ردع با وعید جهت تشدید ومبالغه است وثم اشعار است بانکه وعید ثانی اشد واصعب خواهد بود از اول واکثر بر انند که اول نزد نزع باشد وثانی در قیامت چنانکه باین مفسر شد وجماعتی دیکر کفته اند که اول نزد بعث باشد وثانی در حال جزا وکفته اند که معنی انست که حقا سیعلم الکفار عاقبة تکذیبهم وحقا سیعلم المومنون عاقبت تصدیقهم پس حق سبحانه تعداد نعم خود مینماید بر ایشان بانچه معاینه می بینند از عجایب صنع خود که دالست بر کمال قدرت او وتا تنبیه ایشان باشد بر وجه استدلال بر صدق انچه در او اختلاف میکنند ومیفرماید که الم نجعل الارض ایا نساخته ایم زمین را مهادا فرش کسترده تا قرار کاه شما باشد والجبال اوتادا ونکردانیده ایم کوهها را میخهای زمین تا بدانها استوار شود ومتحرک ومتزلزل نشود مانند مثقله که بر کنار بساط نهند تا باد انرا از جای نبرد وبرندارد واکر متحرک بودی بروی قرار ممکن نبودی ومنافع از وی بظهور نرسیدی وخلقناکم وایا نیافریدیم شما را ازواجا جفت جفت یعنی نر وماده تا مستانس شوید بیکدیکر ونسل شما باقی ماند یا شما را انواع مختلفه آفریدیم سیاه وسفید وسرخ وزرد ودراز وکوتاه وخوب وزشت وهریکی را زبان دیکر ولهجه دیکر

کقوله و اختلاف السنتکم و الوانکم وجعلنا و کردانیدیم نومکم خواب شما را سباتا آسایشی که بان قطع حس و
حرکت شود تا قوی حیوانیه استراحت یابند و ابدان آسایش نمایند و ماندگی ایشان که از تعب و رنج حاصل
باشد زایل شود بدانکه سبات از سبت مشتق است بمعنی قطع یقال سبت انفه ای قطع و روز شنبه را سبت میکویند
بسبب آنکه حق سبحانه در این روز قطع عمل نمود چه یکشنبه ابتدا بافریدن عالم نمود و روز شنبه قطع آن فرموده و کویند
که سبات بمعنی راحت و رعت است یعنی خواب را استراحت شما کردانیدیم وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ و ساخته ایم شب را
لباسا پوششی که بظلمت خود همه چیزها را بپوشاند تا هر که از شما اراده اختفا داشته باشد بظلمت آن مستتر
شود از عیون مردمان مانند کسی که از علو کریزد یا خواهد که تبییت کند بجهت ظفر یافتن بر و یا پنهان دارد آنچه
اخفای آن داشته باشد و کویند که معنی آنست که شب را وقت لباس شما کردانیدیم تا در شب خود را بجامه بپوشید
در وقت خفتن وَجَعَلْنَا النَّهَارَ و کردانیدیم روز را مَعَاشًا وقت طلب معیشت تا مستیقظ شده در حوایج و مکاسب خود
متقلب شوند و در تحصیل آن جست و جوی نمایند یا روز را سبب حیوة شما ساختیم تا در آن از خواب مبعوث شوید
وبنینا و بنا کردیم فوقکم بر زبر شما سبعا شدادا هفت آسمان سخت را یعنی محکم و استوار که در مرور دهور شکافی و سستی نیست
که نشانه خلل و زلل باشد و بمرور دهور و رد و قصور و فتور پیدا نمیشود وجعلنا و آفریده ایم در آسمان
سراجا چراغی درخشان و تابان وهاجا در فرط حرارت و این مشتق است از وهجت النار اذا اضائت یا از وهج که بمعنی
حرارت و ظهور و تقدیر مراد آفتابست که درخشنده و کرم کننده عرصه غبراست وانزلنا و فرو فرستادیم
من المعصرات از ابرهای فشارنده بباران یعنی از ابرهایی که مشرف باشند بر آنکه ریاح عصر آنها نمایند پس باران ازینها
کقولک احصد الزرع اذا حان له ان یحصد و منه اعصرت الجاریه اذا دنت ان تحیض و از مجاهد منقولست که
معصرات ریاح اند که سحاب را عصر میکنند تا از آن باران بیرون می آید و بنا برین من بمعنی با باشد یعنی
ریاح معصرات باران از ابر جدا میشود و یا آنکه چون ریاح منشی سحاب است و مدد اخلاف آن از جهت مبدا
انزال واقع شد از عبدالله مسعود مرویست که خدای باد را میفرستد تا ابر را جمع کند پس آب از وی چنان
فرود آید که شیر از پستان شتر بدفع و شدت و بعد از آن بادی دیگر بیاید و ابر را پراکنده کرداند و هوا تا
بزمین آید سلت از مضرت نرساند و حسن و قتاده میکفته اند که معصرات سموات است و تاویل این قول

که آب از آسمان نازل میشود بجانب سحاب پس کوئیا که آسمان معصر سحاب است یعنی حاملان بر عصر و تمکین
و از آن حاصل که حق سبحانه میفرماید که ما بسبب باد یا از ابر یا از آسمان فرو فرستادیم ماء ثجاجا آبی بغایت ریزان
ثجاج از ثج مشتق است بمعنی صب و فی الحدیث افضل الحج العج و الثج رفع صوتست بتلبیه و ثج صب دماء هدی
و این آب را انزال فرمودیم لنخرج به تا بیرون آریم بان آب حبا دانه که قوت را شاید چون جو و کندم و نباتا و رستنی که علف را
شاید چون کاه و کیاه و کفته اند که مراد آنست که بیرون آریم از دریا دانه دُر و از زمین کیاه را وَجَنَّاتٍ و بوستانها مملو از
اشجار یعنی بیرون آریم درختان انبوه را در آن اَلْفَافًا درهم پیچیده یعنی بسیار بیکدیکر نزدیک و ایجاد این نعم برای آن کردیم تا
شکر کوئید بر آن و کفران نورزید و از آن روزی که در پیش است اندیشه کنید و بر صحت بعث آن اقرار نمایید اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ
بدرستی که روز حکم کذاری یعنی روز رستخیز کان هست در حکم خدا میقاتا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات ایشان
یوم ینفخ فی الصور روزی که دمیده شود نفخه در صور ثانیه فتاتون پس بیائید شما افواجا فوج فوج و کروه کروه
مختلفه از قبرهای خود بعرصه کاه محشر یا هر کروهی با پیغمبر خود و در تفسیر ثعلبی و کشاف و بیضاوی و طبرسی و غیرها
مذکور است که معاذ بن جبل روزی با حضرت رسالت صلعم در منزل ابی ایوب انصاری این آیه را از آنحضرت سوال
کرد و فرمود یا معاذ سالت عن امر عظیم من الامور از چیزی پرسیدی که بزرکترین چیزهاست پس آب در چشم مبارک
بکردانید فرموده صنف از امت من در قیامت حشر کنند و ایشان را از مومنان ممتاز سازند بعضی بر صورت بوزینکان
باشند و بعضی بر هیات خوکان و بعضی نکونساران که ایشان را بر روی بدوزخ میکشند و بعضی نابینایان و بعضی کران
و کنکان و بعضی میخایند زبانهای خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند
و اهل محشر را از آن کراهت باشد و بعضی دست و پای بریده باشند و بعضی از دارهای آتشین آویخته و بعضی را
نتنی باشد بدتر از مردار و بعضی را جبها پوشانیده باشند از قطران که چسبیده باشد بپوستهای ایشان اما بوزینکان سخن
چینان باشند و خوکان حرام خواران و نکونساران ربا خورندکان و کوران جور کنندکان در حکم و کنکان و کران
آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایان علما که کفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پا بریدکان
رنجانندکان همسایکان و آویختکان از دار غمازان و سعایت کنندکان بسلاطین و آنها که نتن عظیم دارند متابعان
شهوات و بازدارندکان حق خدای و پوشیدکان بلباس قطران اهل تکبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شود آسمان

در آن روز براي انزال ملائكه فَكَانَتْ پس گردد از بسياري شكاف أَبْوَابًا درها يعني خداوندان درها يا از كثرة
شجها همه آسمان ابواب نمايد وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ وروان گردانيده شوند كوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا پس باشند
مثل سراب يعني نمايش كوه داشته باشند اما بسبب تفتت اجزا و انبثاث آن بر حقيقت جبليه
باقي نمانده باشد إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستي كه دوزخ كَانَتْ مِرْصَادًا باشد كمين گاهي كه زبانيه در وي مترصد ايستاده
باشد براي تعذيب كافران وگذار كفار بر آن باشد ونتوانند كه از آن بگريزند يا موضع رصدي كه خزنه
دوزخ انتظار كفار ميبرند وخزنه بهشت نگاه باني مومنان ميكنند تا در وقت مرور بر صراط از
تعرض آتش محروس باشند يا مقامي است كه در رود دوزخيان چون در عذابي باشند منتظر عذابي ديگر باشند كه
بايشان رسد واز مقاتل مرويست كه مرصاد محبسي است كه اهل دوزخ را در آن حبس نمايند وبر هر تقدير اين
مرصاد باشد لِلطَّاغِينَ مر مشركان را كه از حد در گذشته باشند مَآبًا بازگشت وقرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا در
حالتي كه درنگ كنند كانند در آن أَحْقَابًا روزگارهاي متعاقب ومتوالي يكي بكي از مجاهد منقولست كه حقب هشتاد
سالست از سالهاي آخرة عمار وهني گفت امير المومنين صلوات الله عليه وآله از هلال هجري پرسيد كه شما حقب را
در كتاب خود چه مقدار يافته ايد گفت هشتاد سال هر سالي دوازده ماه هر ماهي سي روز هر روزي هزار
سال ودر روايت ديگر آمده كه حقب هفتاد هزار سال است وبر هر تقدير آيه مقتضي تناهي احقاب نيست زيرا
كه مراد احقاب مترادفه است يعني هر حقبي كه تمام شود حقبي ديگر در عقب آن بيايد وعلى هذا القياس
پس معارضه نكند بمنطوق آيه كريمه كه دال است بر خلود كفار وصاحب موضح نيز اورده كه مراد آن نيست
كه براي عذاب كفار تعيين مدت كرده باشند بلكه معني آنست كه هر حقبي كه ميگذرد حقبي ديگر از پي آن مي آيد
~~تا ابد~~ تا ابد الابدين واحتمال آن دارد كه احقاب مشتق باشد از حقب عاما اذا قل مطره وخيره وحقب
فلان اذا اخطأه الرزق فهو حقب وجمعه احقاب وبنابرين حالست از لابثين اي لابثين فيها حقبين
واز خالد بن سعدان مرويست كه مراد باين جماعت كفار نيستند بلكه اهل توحيد اند كه بعد از مضي احقاب
از دوزخ بيرون آيند ونافع از ابن عمر روايت كرده كه حضرت رسالت ص فرمود كه لَا يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ دَخَلَهَا
حتى يمكث فيها احقابا والحقب بضع وستون سنة والسنة ثلثمائه وستون يوما كل يوم كالف سنة

حقب نه هزار هشتاد

مما تعدون فلا يتكلف احد على ان يخرج من النار يعني هر كه بدوزخ رود از آن بيرون نيايد تا آنكه مدت احقاب
منقضي شود وحقب شصت واند سالست واند ميان سه وده است وسالي سيصد وشصت روز و روزي
هزار سال دنيا پس بايد كه اعتقاد نكند هيچ كس كه از دوزخ بيرون خواهد آمد وحسن بصري گفته كه هر چيز را
حدي نهاده اند مگر عذاب وعياشي خود از حمران روايت كرده كه او گفت من اين آيه را از ابي جعفر صلوات الله عليه سوال
كردم فرمود هذه في الذين يخرجون من النار اين آيه در شان جماعتيست كه از دوزخ بيرون ايند ودر آن مخلد نمانند
پس مراد اهل توحيد خواهند بود زيرا كه بنص واجماع ثابت شده كه كافر از دوزخ هرگز خلاصي نخواهد داشت پس در صفت عذاب
جهنم ميفرمايد كه لَا يَذُوقُونَ فِيهَا نچشند در دوزخ يعني در نيابند بَرْدًا خنكي هوا را يعني چيزي كه بدان راحت يابند وحرارت
دوزخ را از ايشان باز دارد وگفته اند برد خوابست يعني ايشان را در جهنم خواب نباشد وَلَا شَرَابًا ونياشامند شرابي را
إِلَّا حَمِيمًا مگر حميم كه آبي است در نهايت حرارت كه چون نزديك روي آرند گوشت روي در آن ريخته شود وچون
بخورند امعا واحشا پاره پاره شود وَغَسَّاقًا ومگر ريمي كه از ريشهاي ايشان سيلان كند يا اشكهائي كه از سر حسرت
بارند يا زمهريري كه بدان معذب كردند على اختلاف الاقوال وشهر بن حوشب گفت غساق واديست در دوزخ
كه در وي سيصد وشصت شعب است در هر شعبي سيصد وشصت خانه در هر خانه چهار زاويه در هر زاويه
عظيمترين ماري در هر ماري چندان زهر است كه جز خداي نداند شراب دوزخيان از آنست وحفص غساقا
بتشديد سين خوانده كه همان بعض قراءت اولست وبايد دانست كه ميتواند بود كه لا يذوقون تا آخر حال باشد از ضمير
مستكن در لابثين يعني غير ذايقين بردا ولا شرابا الا حميما وغساقا يعني دوزخيان لبث نمايند كه ان باشند در دوزخ
در حالتي كه نچشند مگر حميم وغساق را در احقاب مذكوره وبعد از انقضاي احقاب ايشان را بغير حميم وغساق كه
نوعي ديگر باشد از عذاب معذب سازند وبنابرين نيز آيه دلالت بر تقضي مدت عذاب نميكند وقوله الا حميما
استثناي منقطع است اى لا يذوقون فيها روحا ينفس عنهم حر النار ولا شرابا يسكن من عطشهم ولكن يذوقون
فيها حميما وغساقا جَزَاءً پاداش داده شوند دوزخيان پاداشي وِفَاقًا موافق كردار ايشان پس با آن موافق كردار بجزا
ميكنند بقوله إِنَّهُمْ بدرستي كه ايشان كَانُوا لَا يَرْجُونَ بودند كه اميد نمي داشتند چه نه ميترسيدند حِسَابًا از حساب
آخرت يا اميدوار نبودند بثواب آن سراى وگمان نمي بردند كه ايشان را حساب باشد وَكَذَّبُوا وتكذيب كردند بِآيَاتِنَا

بایتهای ما که انبیا بدیشان نمودند یا بآیات قرآنی یا بحجج خدا که از جمله ایشان ائمه هدی اند صلوات الله علیهم کذابا
تکذیب کردنی وکل شیء و هر چیزی را از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن احصیناه شمرده ایم آنرا یعنی نگاه ٥
داشته ایم آنرا و نوشته کتابا نوشتنی این مصدر احصیناه است زیرا که احصا و کتبه مشارکند در معنی ضبط یا
مصدر فعل مقدر است ای احصیناه کتابا یا حال از مفعول احصینا بمعنی مکتوبا یعنی احصا آن کرده ایم در حالتی که نوشته
شده است در لوح محفوظ یا در صحف حفظه و این جمله اعتراضیه است و قوله فذوقوا مسبب است از کفر ایشان
بحساب و جزا و تکذیب ایشان بآیات حق و ذکران بطریق التفات جهت مبالغه است یعنی چون در دنیا تکذیب آیات ت
ما کردند و روز حساب را باور نداشتند ما در آخرت ایشانرا خواهیم گفت که پس بچشید عذاب دوزخ را فلن نزیدکم پس
افزاییم شما را همیشه الا عذابا مگر عذابی بالای عذابی و در خبر آمده که این آیه سختترین آیات قرآنست بر دوزخیان و بعد از وعید
مشرکان وعد متقیان میفرماید بقوله ان للمتقین بدرستی که مر پرهیزکارانراست مفازا رستگاری از عذاب یا جای فوز
وفلاح حدائق این بدل اشتمال مفازاست یا بدل بعض یعنی مر متقیانراست باغهای مشتمل بر درختان بیشمار و مملو
از اثمار واعنابا و درختان انگور تخصیص جهت تفضیل است وکواعب و ایشانرا دختران نارپستان اترابا همزادان
و مساوی و مشاکل یکدیگر در سن و خلقه و قامه و صورت یا بر مقدار از ازواج خود در حسن و صورت و سن و در بعضی
تفاسیر آمده که شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله اما در اغلب تفاسیر هست که همه اهل بهشت از زنان و مردان
سی و سه ساله خواهند بود وکاسا و مر ایشانراست جامها دهاقا پر از شراب یا کاسهای پی در پی و آن در اصل لغت
بمعنی شدت ضغطاست لا یسمعون فیها نمیشنوند در بهشت لغوا سخنان بیهوده و باطل ولا کذابا و نه دروغی
و گفته اند که نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیی که در مجالس ایشان هرزه ٥
و عربده و خلاف و جدل بسیار بود شعبه از قتاده کرده است و قتاده از حسن که او گفت من از ابن عباس شنیدم
که میگفت مراد از ان للمتقین مفازا که در سوره عمست علی بن ابی طالبست پس ابن عباس سوگند یاد کرد و گفت
والله هو سید من اتقی الله و خاف بخدا سوگند میخورم که علی بن ابی طالب مهتر و بهتر هر متقی است و سرور هر پرهیزگاری است
جزاء پاداش داده شده اند این متقیان بنعم مذکوره پاداش دادنی من ربک از نزد پروردگار تو بمقتضی وعده او
عطاء این بدل جزاست یعنی جزا داده شده اند عطیت و بخششی را از نزد خدا یا مفعول به فعل محذوفست یعنی

عطا فرموده حق سبحانه ایشانرا عطایی حسابا وافی و کافی و پسندیده یا بر حسب اعمال ایشان و قوله رب السموات
بدل ربک است یعنی جزا داده شده اند بنعم مذکوره از نزد آفریدگار آسمانها والارض و زمین وما بینهما و آنچه
در میان آنهاست از مخلوقات الرحمن خدای بزرگ بخشایش لا یملکون مالک نباشند اهل آسمان و زمین
منه از او سبحانه خطابا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند یا زبان بشفاعت بگشایند
مگر بدستوری او سبحانه یا قدرت نداشته باشند بر آنکه زبان اعتراض بگشایند بر ثواب و
عقاب او زیرا که همه مملوک علی الاطلاق اند و مملوک مالک نیست بر آنکه اعتراض کند بر مالک
خود یوم یقوم الروح روزی که بایستد روح والملائکة و بایستند فرشتگان صفا در حالتی که صف زده گان
باشند روح فرشته ایست موکل بر ارواح در معالم آورده که از ابن عباس مرویست که هیچ
مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت تنها در صفی باشد و باقی ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد
در صفی و او در بزرگی برابر همه بود و علی بن ابراهیم نیز باسناد خود از صادق ع روایت کرده که روح فرشته است
اعظم از جبرئیل و میکائیل و در عین المعانی از ابن مسعود روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است
و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیحی از و ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل
آدمیان و نه از جنس ایشان فردای قیامت ایشان در صفی بایستند و ملائکه در صفی و از عطیه مرویست
که مراد بروح ارواح آدمیانند که ایشان تخیتین قبل از آنکه باجساد تعلق گیرند با ملائکه صف کشند و
از عبد الله عباس روایت کرده اند که یهودان از پیغمبر ص پرسیدند که روح چیست فرمود که لشکریست
از لشکرهای خدای و از جنس فرشتگان نیستند و ایشانرا سر و دست و پا هست و چیزی میخورند پس
این آیه تلاوت فرمود که یوم یقوم الروح والملائکة صفا و بروایت دیگر از ابن عباس مرویست که خدا را
بر دست راست عرش دریائیست از نور مانند هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا هر سحرگاه جبرئیل در آن
دریا فرو رود نور بر نور و جمالش بر جمال زیاده کرد و از آنجا بر آید و پرها بیفشاند حق سبحانه از هر قطره
فرشته بیافریند هفتاد هزار ایشان در بیت المعمور روند و هفتاد هزار در کعبه معظمه و تا روز قیامت نوبت
بجماعت اول نرسد و همه ایشان در قیامت صف زنند و از ابن زید روایتست که مراد بروح قرآنست و این آیه

تلاوت نمود که وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا و گویند روح جبرئیل است که با ملائکه در یک صف بایستند
لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت در غیر ان الا من اذن له مگر کسی که دستوری داده باشد مر او را
الرحمن خدای بخشاینده که شفاعت کند عاصیان را وقال صوابا و گفته باشد آنکس گفتاری بصواب که آن
لا اله الا الله است یعنی از اهل توحید باشد که فرشتگان و مومنان اند یا کسی را شفاعت کنند که رتبه ارتضا داشته
باشد و اراده الهی تعلق گرفته باشد بقبول شفاعت در حق او کقوله تعالی ولا یشفعون الا لمن ارتضی و از وهب
منقولست که جبرئیل نزد خدای استاده است و لرزه بر دوشهای او افتاده از هر لرزه او حق سبحانه فرشته می آفریند
و همه ایشان پیش خدا استاده باشند و سر بر ندارند و سخن نگویند چون روز قیامت باشد ایشان را در سخن گفتن
رخصت دهند ایشان همه یکبار بکلمه طیبه لا اله الا الله زبان بگشایند اینست معنی قوله تعالی وقال صوابا و
معاویه بن عمار روایت کرده که ابی عبد الله ع را از این آیه سوال کردند فرمود نحن والله الماذون لهم
یوم القیامه والقایلون بخدا سوگند که مائیم آنهائی که روز قیامت اذن شفاعت ایشان دهند و مائیم که زبان بگشائیم
من گفتم یا بن رسول الله جان من فدای تو باد شما بچه قایل خواهید شد فرمود نمجد ربنا و نصلی علی نبینا و نشفع لشیعتنا
فلا یردنا ربنا زبان بتمجید و تقدیس پروردگار خود بگشائیم و بر پیغمبر خود ص صلوات فرستیم و از برای شیعیان خود شفاعت
و این روایت را عیاشی باسانید صحیحه خود نیز از انحضرت روایت نموده و بدانکه یوم ظرف لا یملکون است یا یتکلمون یعنی قادر
دران روز با تکلم نتمایند دران روز و این آیت از برای بیان تقریر و تاکید عدم مالکیت کفار است در خطاب چه ارواح و ملائکه
که افضل و اشرف خلایق اند و اقرب باو سبحانه هر گاه قادر نباشند که متکلم شوند مگر آنکه او سبحانه اذن دهد او را
و او بگفتار صواب متکلم شود که آن شفاعت است در حق کسی که رضای الهی بان تعلق گرفته باشد یا آن ماذون له
قایل کلمه توحید بوده باشد پس غیر ایشان چگونه بر این مالک تواند بود ذلک الیوم الحق آن روز روز یست محقق
الوقوع یعنی البته واقع خواهد شد و هیچ شکی در آمدن آن نیست فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد فرا گیرد
بسوی پروردگار خود مآبا بازگشتی بایمان و طاعت یعنی هر که خواهد که عملی صالح کند که موجب قرب او شود
او سبحانه بسیار متمکن خواهد بود بران بجهت ازاحه علل و ایضاح سبل و ابلاغ رسل انا انذرناکم بدرستی
که ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عذابا قریبا از عذابی نزدیک که عذاب آخرتست و قرب او باعتبار تحقق

اوست چه هر چه آینده است قریب است یوم ینظر المرء روزی که بنگرد آدمی ما قدمت یداه بجزیرا که پیش
باشد هر دو دست او اسناد اعمال بیدین با آنکه از غیر آن نیز صادر میشود بجهت آنست که اکثر افعال از آن
واقع میگردد و مرء اسم جنس است یعنی هر کس که باشد از مومن و کافر در آن روز کردارهای خود را ببیند
خیر و شر و میتواند بود که ما استفهامیه باشد منصوب بقدمت نه موصوله ای ینظر ای شئ قدمت یداه یعنی
کند که چه چیز را از پیش فرستاده هر دو دست او بنا بر آنکه موصوله باشد صله ینظر است یقال نظرته بمعنی نظرت الیه
و اکثر برانند که مراد بمرء کافر است بقرینه انذرناکم ینظر الکافر ما قدمت یداه من الشر کقوله تعالی وذوقوا عذاب الحریق ذلک بما
قدمت ایدیکم و قوله نذیقه یوم القیامت عذاب الحریق ذلک بما قدمت یداک و قوله وذلک بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین
وضع ظاهر در موضع ضمیر در قوله تعالی ویقول الکافر بجهت زیادتی ذم باشد یعنی گوید کافر در آن روز یا لیتنی ای
کاشکی من کنت ترابا بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی در دنیا تا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردی تا این روز را
ندیدمی و از عبد الله بن عمر مرویست که روز قیامت بکشند زمین را مانند کشیدن پوست و سایر حیوانات را
از وحوش و طیور و هوام و دواب و سباع حشر کنند بجهت اقتصاص حتی تقتص للشاة الجماء من الشاة
القرناء نطحتها تا بحدی که داد گوسفند بی شاخ از شاخ دار بستانند و بعد از آن ایشان را خاک گردانند
چون حال ایشان را ببیند گوید یا لیتنی کنت ترابا کاش من نیز چون این حیوانات خاک گشتمی و در بعضی کتب
مذکور است که چون وحوش و بهایم حال کافران را ببینند گویند شکر خدای را که ما را آدمی نیافرید تا اگر چه امید
بهشت نداریم غم دوزخ نمیخوریم و از مقاتلان منقولست که خدای همه جمیع وحوش و هوام و طیور و هر چه
غیر ثقلین باشد جمع کند و ایشان را گوید که من پروردگار شما کیست ایشان گویند الرحمن الرحیم
بسیار بخشنده بسیار مهربان پس او سبحانه بعد از اقتصاص ایشان را گوید که ما شما را آفریده بودیم و رام
گردانید برای بنی آدم و شما در زمان حیوة اطاعت ایشان کردید پس خاک شوید همچنانکه در اول حال بودید
پس ایشان خاک گردند و چون کافر نگاه کند که حیوانات خاک شدند گوید یا لیتنی کنت فی الدنیا علی صورة
خنزیر رزقه کرزقه وکنت الیوم ترابا ای کاش من در دنیا بر صورت خوک میبودم و روزی من همچو روزی او میبود
و امروز که روز قیامت است خاک میبودم و گفته اند که مراد از این کافر ابلیس است که آدم را عیب میکرد که از خاک

آفریده شده وخود را می‌ستود که از آتش مخلوق گشته ام چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان مومن او مشاهده نماید و شدت
عذاب خود را ببیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت بادم داشتمی و در بعضی روایت آمده که معنی آیه انست که
جاحد ولایت امیر المومنین صلوات الله علیه در آن روز تمنا کند که کاش من از شیعه بوتراب بودمی تا این همه کرامت و مزید
رتبه و درجه که ایشان دارند من نیز داشتمی و بعضی از عرفا معنی آیه باین تنزیل نموده اند که یقول الظالم الجاهل المتکبر
یوم القیامة یا لیتنی کنت مسکینا فقیرا خاضعا متذللا کالتراب والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب سورة
النازعات مکیست و چهل و شش آیه است نزد کوفیان و چهل و پنج نزد باقیان و اختلاف در دو آیه است ولا نعامکم
حجازی و کوفی طغی عراقی و شامی ابی بن کعب از سید بشر صلعم روایت کرده که هر که سوره النازعات بخواند باز داشتن
و حساب او نمودن در روز قیامت نباشد مگر بقدر صلوة مکتوبه الا که حق سبحانه او را بهشت در آرد و ابن عباس
از رسول صلعم روایت نموده که هر که این سوره را قرائت کند ثواب او چندان باشد که از اول عمر تا آخر عمر بنماز فریضه
مشغول بوده باشد و هر سال حجی و عمره گذارده و از ابو عبد الله صلوات الله علیه و آله مرویست که هر که این سوره را
بخواند نمیرد مگر سیراب و مبعوث نگردد مگر سیراب و در بهشت نرود مگر سیراب و بدانکه چون حق سبحانه
اختتام سورة النباء نمود بذکر احوال قیامت و اهوال آن افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرموده که
بسم الله الرحمن الرحیم والنازعات سوگند بکشندگان غرقا از روی قوت و شدت یعنی بملائکه
موت که نزع کنندگان جانهای کافرانرا با غراق نمودن در آن نزع و آن بیرون آوردن ایشانست از اقاصی ابدان و
از انامل و اظفار و از تحت شعور ایشان بقهر و خشم تمام تا آنکه چون همه را بحلق آرند باز گذارند تا باز بجای خود
روند پس بار دیگر نزع آن کنند و از مقاتل منقولست که ملک الموت و اعوان او جان کافرانرا از اصول ابدان
بر دارند بسفودی که او را شاخها باشد هر شاخی از آن بیاده از جان ایشان در آویزد و بیکبار او را بکشند و
باز رها کنند و میتواند بود که غرقا صفت مفعول به محذوف باشد و تقدیر آنکه نفوسا غرقا یعنی سوگند
بملائکه که نزع کنند کانند جانهائی را که فرو رفته اند در ابدان والناشطات و سوگند بفرشتگان که بنشاط و
رفق بیرون برند کانند ارواح مومنان را نشطا بیرون بردنی بمدارا و نرمی تا آنکه بسهولت تمام روح از بدن
ایشان مفارقت کند چنانکه بسته را بند برگیرند باسانی چنانکه در خبر آمده که هیچ مومن نباشد الا که

نزد مو

نزد موت او بهشت و غرفات و سایر نعمان بر وعرض کنند و چون جای خود را در آنجا ببیند بنشاط و بهجت
تمام جان ایثار کند و کافرانرا همچنین جای در دوزخ نمایند بانواع عقوبت و عذاب تا بعسرت هر چه تمامتر
جان ایشان نزع نمایند والسابحات و بملائکه شناکنندگان سبحا شناکردنی یعنی آمد و شد نمایند کان از هوا
بزمین و از زمین بهوا و شتابندگان در آن برای تدبیر مصالح اهل زمین چنانچه غواصان که در بحر غوص
نمایند فالسابقات پس به پیشی گیرندگان بر یکدیگر در وقت فرود آمدن بزمین سبقا پیشی گرفتنی در
فرمان برداری در او امر الهی فالمدبرات پس تدبیر کنندگان امرا کار دینی و دنیوی را یعنی جبرئیل
که بر ریاح و جنود موکلست و اسرافیل که نازل میشود با قضیه و اقدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق بدوست
و عزرائیل که قبض ارواح نام زد اوست یا مراد فرشتگان دیگرند که مدبر امر عقاب دوزخ و ثواب بهشت اند
و مهیئی و معد آلام و لذات برای کافر عاصی و مومن مطیع و گفته اند مقسم به نجوم اند که بسرعت قطع
مسافه میکنند از شرق تا باقصا غرب و روند از برجی ببرجی ماخوذ از نشط الثور اذا خرج من بلد الی بلد و سیاحت
میکنند در فلک و بر هم سبقت میگیرند در سیر بسرعت حرکه و مدبر امری اند که باها باز بسته شده است
باذن الله تعالی چون اختلاف فصول و تقدیر ازمنه و مواقیت عبادات و چون حرکات از مشرق تا مغرب نیست و تیر
و از برجی تا برجی ملایم اول مسمی شد بنزع و ثانی بنشط یا مراد اهل غزات اند یا دستهای ایشان که کمانها را میکشند
برای انداختن تیر و بنشاط تمام بر مرامات اشتغال مینمایند و در بر و بحر سیاحت میکنند و سبقت میگیرند
بر یکدیگر بحرب با اعداء و بتدبیر امور جهاد از رکاب مینمایند یا اسبان ایشانند که عنان کشیده روند از
دار اسلام بدار کفر و سیاحت کنند در زمین و سبقت گیرند بر هم در صف جهاد و تدبیر کنند کار فتح و
ظفر و بنا بر اسنادند بیر بانها بجهت انست که از اسباب نصرت و ظفرند یا نفوس فاضله که در حال
مفارقه بقوت تمام از ابدان منتزع میشوند و بنشاط لا کلام بعالم ملکوت میروند و سیاحت میکنند در
رفتن و سبقت میگیرند بحظایر قدس و بجهت شرافت و مزیت قوت مدبر عالم میشوند یا در حال سلوک
منتزع میشوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سیاحت میکنند و در آنجا بحصول
کمالات سبقت میگیرند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور میشوند و قول اول از اقوال مذکوره منقولست از ائمه

المتقين وامير المؤمنين على بن ابى طالب صلوات الله عليه وسلامه عليه وآله اجمعين واز صادق عليه الصلوة والسلام
مرويست كه مراد بنازعات موت است كه نزع نفوس ميكند ونزد بعضى مضاف در مقسم بها محذوفست وتقدير اينست
كه رب النازعات واين خلاف ظاهر است واز باقر وصادق عليهم السلام نقلست كه ان الله يقسم بما شاء من خلقه وليس لخلقه ان
يقسموا الا به ووجه اينكه حق سبحانه بمخلوقات خود قسم ياد ميكند انست كه تا تنبيه بندكان نمايد بر موضع عبرت وقسم
دلالت بر عظم شان مقسم به ميكند وبر هر تقدير قسم محذوفست وتقدير اينست كه لتبعثن يعنى سوكند باين امور مذكوره
كه هر آينه مبعوث خواهيد شد وقرينه حذف ان دلالت ما بعد است بران اعنى قوله عز وجل يوم ترجف الراجفة
روزى كه بجنبند جنبنده مراد اجرام ساكنه ارض وجبال اند كه بشدت تمام بلرزه درايند كقوله تعالى يوم ترجف الارض
والجبال يا واقعه كه نزد ان حال اجرام سفلى متزلزل ومضطرب شوند وبندكان از هول آن بميرند وان نفخه اولى است
تتبعها الرادفة درحالتى كه از پى درايد آنرا از پس درايند مراد سموات وكواكب اند كه در عقب ان شكافته وپراكنده شوند
يا نفخه ثانيه كه بعد از نفخه اولى واقع شود وهمه خلقان زنده شوند كقوله تعالى ونفخ فى الصور فصعق من فى السموات
ومن فى الارض الا من شاء الله ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون وميان نفختين چهل سال باشد وميتواند بود كه مراد
برادفه قيامت باشد كقوله تعالى عسى ان يكون ردف لكم بعض الذى تستعجلون چه مراد باين رديف قيامت است كه كفره
بان استعجال ميكردند وبدانكه يوم منصوبست بر لتبعثن كه جواب قسمست وازين لازم نمى آيد كه بعث در نفخه اولى
باشد زيراكه معنى مراد اينست كه لتبعثن فى الوقت الواسع الذى يقع فيه النفختان وهم يبعثون فى بعض ذلك الوقت
الواسع وهو وقت النفخة الاخرى ودال بر اينست اينكه تتبعها الرادفة حالست از راجفة وميتواند بود كه منصوب
باشد بر خفت القلوب كه دلالت ميكند بران قوله قلوب يومئذ واجفة دلها كه در ان روز لرزان وترسان
باشد ابصارها ديدهاى خداوندان ان دلها خاشعة فرا خوابانيده بود بجهت فرط اهوال ان واجفه صفت قلوب است
وابصارها خاشعة خبر ان ولهذا ابصار مضاف بان شد ونميتواند بود كه واجفه خبر قلوب باشد بجهت عدم جواز
ابتدا بنكره پس اين از قبيل كريمه ولعبد مومن خير من مشرك باشد ودر ابصار مضاف محذوفست اى اصحابها
ومؤيد اينست قوله يقولون ميكويند ايشان يعنى منكران بعث در دنيا وقتى كه بايشان كويند كه شما مبعوث
خواهيد شد ءانا لمردودون ايا ما رد كرده اينده شدكانيم فى الحافرة درحالت اولى يعنى ايا ما را بعد از مرگ بهمان حالت

تستعجلون

كه داشتيم رد خواهند كرد حافره ماخوذ است از رجع فلان فى حافرته اى طريقته التى جاء فيها فحفرها اى اثر فيها بمشيه
وقال الطبرسى رجع الشيخ فى حافرته اى رجع من حيث جاء وذلك كرجوع القهقرى وبناى ان بر نسبت است اى
منسوبة الى الحفر پس اين از قبيل عيشة راضية است ونهاره صايم وكفته اند كه حافره بمعنى محفوره است اى
انرد فى قبورنا بعد موتنا احياء ءاذا كنا آيا چون كرديم ما عظاما نخرة استخوانهاء كهنه نزديك بخاك شدن ما را
مبعوث كردانند وحفص نخرة خوانده واين ابلغ است در معنى در نهايت كهنكى وريزيدكى قالوا كفتند از روى
استهزا كه اكر چنين باشد تلك اذا ان بازكشتن انهنكام كرة خاسرة بازكشتنى باشد خداوند خسران يا منسوب
بزيان يا اصحاب ان زيان كار باشند همچو تاجرى كه راس المال درباخته باشد يعنى بطريق سخريه واستهزا كفتند
اكر قيامت متحقق شود وما را رجوع بحشر باشد پس زيان كاران باشيم چه پيوسته تكذيب ان كرده ايم حق سبحانه در جواب
ميفرمايد كه استصعاب مكنيد بوقوع قيامت واستعجاب منماييد چه ان نزد قدرت ما در كمال اسانى است
فانما هى پس جز اين نيست كه ان زجرة واحدة بكفرياد است يعنى يكدميدن اسرافيل كه همه خلايق بدان زنده شوند
مراد نفخه ثانيه است فاذا هم پس انكاه ايشان بالساهرة بر روى زمين سفيد هموار باشند كه ان زمين محشر است
يعنى همه بر روى ان محشور شوند همچنانكه در زمين مستور بوده باشند وتسميه ان باين اسم بجهت انست كه مثل
اين زمين مستلزم جريان سراب است وظهور ان بران يقال عين ساهرة اى جارية الماء وضد ان نايمه است ويا
بجهت انكه صاحب آن خواب نميكند بجهت خوف عطب وهلاكت واز وهب روايت كرده اند كه ساهره نام زمينى است
نزديك بيت المقدس در حوالى جبل اريحا ومحشر انجا خواهد بود وخداى انرا كشاده كرداند چندانكه خواهد وبعضى
كفته اند كه حق تعالى زمين ساهره را بيافريند از نقره خام وطول وعرض ان چهل برابر دنياست واز قتاده مرويست كه
ساهره از اسماى جهنم است بعد از ان حق سبحانه بجهت تهديد كفار قريش بر تكذيب پيغمبر وانكار حشر وتسليه حضرت
رسالت خبر ميدهد از وقوع عذاب بر امت موسى كه اعظم ايشان بودند در شوكت وحشمت وجسامت بجهت
تكذيب وانكار وميفرمايد كه هل اتاك ايا امد بتو واستفهام براى تقرير است يعنى بتحقيق كه امد بتو حديث
موسى سخن موسى كليم على نبينا وعليه الصلوة والتسليم اذ ناداه وقتى كه بخواند موسى را ربه پروردكار او بالواد المقدس
بوادى پاكيزه طوى واين نام ان وادى است يعنى بوادى مقدس كه ان طوى است ونزد بعضى طوى يعنى

با وادی
مرتین است چون ثنی مشتق از طوی یطوی یعنی وادی پاکیزه شده مرة بعد اخری مراد کثرت طهارت ونظافت انست
پاکیزه که دو مرتبه ندا کرده شد دران طوی این مقول قول منویست که ندا در معنی قولست یعنی حق سبحانه بموسی گفت که
برو اذهب بسوی فرعون انه طغی بدرستی که او از حد در گذشته است در تکبر و عتو فقل پس بگوی مر او را
از روی تلطف ومدارا که هل لک آیا مر تراهست میلی و رغبتی الی ان تزکی بسوی انکه پاک شوی همزه از برای عرض است
همچنانکه کسی بضیف خود گوید که هل لک ان تنزل بنا یعنی آیا سر آن داری که از دنس شرک و عصیان ولوث کفر و
طغیان پاکیزه کردی و بکلمه طیبه لا اله الا الله ترنم نمایی واهدیک و رغبت داری بسوی انکه راه نمایم ترا الی ربک
بشناخت آفریدکار و پروردکار تو فتخشی پس بترسی از عقاب او و حذر کنی از سرکشی و نافرمانی او وفاء تعقیب مشعر است
برانکه خشیة بدون معرفة تحقق ندارد کقوله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و تخصیص خشیت بذکر بجهة آنست
که ان ملاک امر است چه هر که از خدای ترسد مرتکب جمیع افعال خیر میشود و هر که ایمن است از وجرئت مینماید
اعمال شر و منه قوله من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل و کلام مذکور تفصیل قوله سبحانه است در سوره طه
که فقولا له قولا لینا و آیه دالست بر نهایت لطف او سبحانه نسبت ببندکان چه هرگاه لطف وی باکسی که چهار
صد سال دعوی خدایی کرد باین مرتبه باشد که موسی را کوید با وی سخن نرم کوی و نسبت با و لطف و مدا را
مرعی دار پس از اینجا معلوم میشود که لطف وی نسبت بدوستان در چه مرتبه خواهد بود آورده اند که حق
با موسی خطاب کرد که برو و بملایمة فرعون را دعوت کن اگر چه میدانم که اجابت نخواهد کرد موسی گفت بار خدایا
پس دعوت من چه فایده داشته باشد ندا رسید که تا حجت بر او لازم شود و روز قیامت نگوید که تو بمن رسول
نفرستادی پس موسی بفرمان حق تعالی نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت فرمود و او معجزه طلبید فاریه پس نمود
موسی او را الایة الکبری معجزه بزرگ و آن قلب عصا بود بحیه که مقدمه و اصل همه معجزات بود و متضمن مزیت بر همه
و گویند که مراد بان عصا و ید بیضاست و هر دو را یک ایه گفت زیرا که ثانیه بجهت تبعیت ان با و لی در حکم انست
که از جمله اولی باشد یا مراد مجموع معجزات او بود که در وضوح دلالت در حکم آیه واحد بودند و بر هر تقدیر چون
موسی اظهار معجزه کرد فکذب پس تکذیب نمود فرعون موسی را در دعوی رسالت و عصی و عاصی شد از
خدا یعنی بعد از مشاهده معجزه گفت این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است ثم ادبر پس پشت کرد بموسی یعنی

از وی بکردانید و اعراض کرد از اطاعت وی یسعی در حالتی که سعی میکرد بابطال امر او یا بترسید از
اژدها و پشت کردانید میشتافت در کریختن فحشر پس جمع کرد همه لشکریان را یا سحره را کقوله فارسل فرعون
فی المداین حاشرین فنادی پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود یا منادی از قبل او ندا در داد فقال پس گفت
انا ربکم الاعلی منم پروردکار شما و متولی جمیع امور شما که برترم و بزرکترم از همه شما و از آلهه دیگر که از جمله انها اصنامند
که بر صورت من ساخته اند چه بهر که خواهم ضرر میتوانم رسانید و هیچ کس بمن ضرر نمیتواند رسانید پس هیچ خدای
برتر از من نباشد در لطایف آورده که ابلیس این سخن شنید و گفت مرا طاقت شنیدن این کلام نیست چه من
خیره کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید فرعون که چنین لافی میزند کار او بکجا رسید و گویند که فرعون چون
مشاهده اژدها کرد پناه بقوم خود آورد و گفت انا ربکم الاعلی فامنعونی من هذا الثعبان من خدای برتر
شمایم پس مرا از ضرر این اژدها باز دارید و جهال قوم او بجهت فرط جهالتی که داشتند تفکر نکردند در انکه
شخصی که از ضرر ثعبان خایف باشد و با مثال خود استعانه جوید چگونه در دعوی الوهیت صادق باشد
و مرویست که فرعون چون معجزات موسی را بدید ملزم شد و نخواست که عجز او بر قوم ظاهر شود طریق حیله
بازی پیش گرفت و گفت اگر بحسب فرض خدای دیگر باشد چنانکه زعم موسی است من برتر از و خواهم بود چه
رسول او موسی است که همیشه گرسنه و برهنه است و کلاهی بر سر گرفته و چوبی در دست و نعلینی در پای نه
اسب دارد و نه غلام و نه چاکر و رسولان من جامهای زیبا و لباسهای دیبا پوشیده اند و بشوکتی تمام بر
براسبان بدو سوارند و مستغرق زر و سیم و خداوندان مال و منال و خدم و حشم و از اینجا رتبه من و رتبه خدای
معلوم کنید و بدانید که من عزیزتر و برترم از وی فاخذه الله پس کرفت او را خدای نکال الآخرة بعقوبت آن
سرای که احراقست والاولی و بعذاب دنیا که اغراقست و از ابن عباس روایتست که معنی انست که بنکال دو کلمه
مواخذ ساخت کلمه اولی ما علمت لکم من اله غیری و کلمه اخری انا ربکم الاعلی و میان این دو کلمه چهل سال بود
و بروایت دیگر بیست سال و روایت اول منقولست از ابی جعفر علیه الصلوة والسلام و بدانکه نکال مصدر موکد است
چون وعد الله و صبغة الله کانه قیل نکله الله نکال الآخرة چه معنی اخذه الله نکله الله است و نکال بمعنی تنکیل است
چون سلام و وداع که بمعنی تسلیم و تودیع است وهب از ابن عباس نقل کرده که موسی مناجات کرد که یا رب امهلت

فرعون مائة سنة ويقول انا ربكم الاعلى ويجحد رسلك ويكذب باياتك يعنى بارخدايا مهلت دادى فرعون را

كه مدت صد سال دعوى انا ربكم الاعلى كرد وانكار رسولان تو نمود وتكذيب آيات تو كرد حق سبحانه وحى كرد بوى

كه انه كان حسن الخلق سهل الحجاب فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُكَافِيَهُ او مردى نيكوخلق بود ودر قضاى حوايج ومهمات مردمان

توجه مينمود وايشانرا از پيش خود منع نميكرد پس ميخواستم كه مجازات اورا باو رسانم وبجهت اين اورا واكذاشتم در مدت

تا از متاع دنيا محظوظ شود وابو بصير از ابى جعفر صلوات الله عليه وآله روايت كرده كه حضرت رسالت پناه صلعم فرمود

كه جبرئيل با حضرت ملك جليل گفت كه يارب تدع فرعون وقد قال انا ربكم الاعلى اى آفريدكار من فرعون را واگذاشته

واورا مواخذه نمينمائى وحال آنكه نداى انا ربكم الاعلى را باسماع اتباع خود رسانيد ودر ميان ايشان لافى چنين زده خطاب

آمد كه استعجال بر مواخذه شان نمود وامثال تست كه خوف آن داريد كه انتقام وتعذيب از شما فوت شود واورا آخر بنكال

نكال ما در دنيى وعقبى گرفتار خواهد شد يكى از عرفا مناجات كرد كه خداوندا اين چه حالست كه فرعون انا ربكم الاعلى

گفت وحسين منصور حلاج انا الحق هر دو يك دعوى كردند وروح حسين در عليين است واز آن فرعون در سجين هاتفى

آواز داد كه فرعون بخودبينى در افتاد وهمه خود را ديد وما را گم كرد وحسين همه ما را ديد وخود را گم ساخت پس در ميان

فرق بسيار است ان في ذلك بدرستى كه در گرفتن فرعون لعبرة هر آينه پنديست واعتبارى لمن يخشى مر كسى را

كه از شان او باشد كه بترسد تا از فرمانى مجتنب شده سر بر خط فرمان بردارى نهد وچون حق سبحانه بيان معجزات موسى

نمود وامتناع فرعون از آن ومعاقب شدن وى بسبب آن بعد از آن بجهت تذكير منكران بعث واظهار قدرت خود

بر اعاده سفها ياد كه ءانتم آيا شما اى منكران حشر ونشر اشد خلقا سخت‌تريد ودشوارتر نزد خداى ام السماء از روى آفريدن

يا آسمان با اين عظمت وچون شما ميدانيد كه آسمان با عظم جثه ورفعت آفريده خداست پس چگونه او قادر نباشد

كه بار ديگر شما را بيافريند بعد از آن در بيان كيفيت خلق آسمان ميفرمايد كه بناها بنا كرد آنرا باين طريق كه رفع سمكها

برداشت سقف آنرا يعنى مقدار ذهاب آنرا از زمين در سمت علو مد ومرفوع گردانيد كه آن مسير پانصد ساله

راهست فسواها پس تسويه فرمود آنرا بى قصور وتفاوت وفطور وآنرا كامل ساخت بآنچه موجب صلاح انست از

كواكب وتداوير وغيران واغطش وتاريك ساخت ليلها شب آنرا واخرج وبيرون آورد ضحيها روشنى آفتاب آنرا

كقوله والشمس وضحيها مراد باين روز است واضافه ليل وضحى بسما بجهت آنست كه حدوث آنها بسبب حركت فلك است

النازعات

طلوع آفتاب وغروب آن كه موجب ليل ونهار است منوط بآن حركت است والارض وزمين را بعد ذلك بعد از آفريدن آسمان دحيها

بگسترد ومنبسط ساخت بجهت آرام گرفتن خلايق در آن جمهور علما برآنند كه آفرينش زمين پيش از خلق آسمانست وگسترد

آن بعد از آن چنانكه در روايت ثابت شده كه حق سبحانه اول زمين را بيافريد وهمه را در زير كعبه جمع كرد وبعد از آن

آسمانرا بيافريد جبرئيل را امر فرمود تا زمين از زير خانه كعبه بگسترد چنانكه جامه در هم پيچيده را بگسترانند واز عبد الله

عمر مرويست كه حق سبحانه زمين را اول بار مربع خلق نمود بطريق خانه كعبه كه چهار ركن دارد واز ابر بالاى آب نهاد

وبعد از دو هزار سال ديگر آسمان وعمران ايجاد فرمود وچون آسمان مخلوق گشت زمين را منبسط گردانيد وسدى

ومجاهد گفته كه معنى آيه انست كه والارض مع ذلك دحيها كما قال عتل بعد ذلك زنيم اى مع ذلك وقوله اخرج منها ماءها

تجريد اين جمله از حرف عطف بجهت آنست كه اين حالست باضمار قد يعنى زمين را منبسط ساخت در حالتى كه بيرون آورد

از آن زمين آب آنرا وميتواند بود كه از براى بيان مدعو باشد يعنى دحو آن باين وجه است كه بيرون آورد از آن ينابيع وعيون را

ومرعيها وچراگاه وگياه زار آنرا والجبال ارسيها وكوهها را محكم واستوار وپايدار ساخت وحق سبحانه دحو ارض

نمود وانبات جبال وتفجير عيون واظهار مرعى متاعا لكم بجهت برخوردارى مر شما را ولانعامكم ومر چهارپايان

شما را نسبت رعى بانسان بر سبيل استعاره است چنانكه در قوله نرتع ونلعب ونسبت بانعام بر حقيقت خود است

حق تعالى مجموع منافع را باب ومرعى حواله كرد براى آنكه همه در تحت اين دو لفظ داخل است وچون حق سبحانه باين اشياء

دلالت نمود بر صحت بعث ونشور بعد از اين در بيان بعث فرمود كه فاذا جاءت الطامة الكبرى طامه مشتق

از طم است بمعنى علو وغلبه يعنى پس چون بيايد بليه بزرگتر وباهول‌تر كه بالاى همه دواهى است وغالب بر جميع بلا

كه همه داهيه وبليه در تحت آن پوشيده شود وآن قيامتست يا نفخه ثانيه يا ساعتى كه اهل دوزخ را بدوزخ رانند واهل

بهشت را ببهشت رسانند واين ندا در دهند كه يا اهل الجنة خلود ولاموت ويا اهل النار خلود ولاموت وجواب

اذا محذوف است تقدير اينكه وقع ما وقع واقع شود آنچه واقع شود ودال بر حذف جوابست قوله يوم يتذكر الانسان اين

بدل از فاذا جاءت است يعنى پس ياد كن روزى را كه ياد آرد ما سعى آنچه كرده در عمل از خير وشر يعنى همه را نوشته بدست

دهند تا بخواند وهر كس در آن روز تاسف وتحسر خورند اما ابرار بجهت آنكه چرا آن كار را بيشتر نكردند واما فجار بجهت

آنكه چرا كردند وبرزت الجحيم وظاهر گردانيده شود دوزخ لمن يرى مر هر كسى را كه به بيند يعنى بمرتبه آشكار شود

که هر که از اهل رویت باشد انرا ببیند ... میتواند بود که این جواب شرط مذکور باشد یعنی چون بیاید قیامت در
روزی که انسان متذکر شود با نچه کرده و دوزخ را ظاهر سازند بمرتبه که همه کس انرا ببیند پس اما هر که در گذشته
باشد از حد خدا کرا نمانست یعنی بوی نکرویده باشد و آثر الحیوة الدنیا و بر گزیده باشد زندکانی دنیا را و در ملاذ ان
منهمک شده و بجهت این مستعد آخرت نشده باشد بوسیله عبادت و تهذیب اخلاق و کاران نساخته فان الجحیم پس بدر ستی
که دوزخ هی الماوی ان جای اوست الف لام ساد مسد اضافه است بجهت معلومیت اینکه صاحب ماوی نیست
مکر طاغی و هی ضمیر فصل است یا مبتدا و اما من خاف و اما هر کس که ترسیده باشد مقام ربه از استادن نزد
پرورد کار خود یعنی در موقف عتاب رب الارباب و نهی النفس و نهی کرده باشد و باز داشته باشد نفس اماره خود را
عن الهوی از آرزوی ان یعنی از تمنای حرام و ناشایست فان الجنة پس بدرستی که بهشت هی الماوی ان آرامکاه اوست
مقاتل مرویست که آیه در شان کسیست که قصد معصیتی کند در خلوت و بران قادر بود پس خلاف نفس نموده از خدای
بترسد و از ان عمل دست باز دارد و بعد از انذار که بتبشیر خطاب رسول کرده میفرماید که یسئلونک میپرسند ترا
ای محمد عن الساعة از روز رستخیز ایان مرسیها که کی باشد اقامت ان یعنی در چه زمان خدای قیامت را قایم کرداند
و کویند که مرسی بمعنی منتهی و مستقر است و هو ماخوذ من مرسی السفینة و هو حیث ینتهی الیه و یستقر فیه یعنی منتهی
مستقر قیامت کی باشد فیم انت در چه چیزی تو من ذکریها از یاد کردن وقت ان برای امت و تبیین نمودن ان
برای ایشان یعنی علم قیامت بتو تعلقی ندارد و ترا دران دخلی نیست الی ربک بسوی پرورد کار تست منتهیها
موضع نهایت علم قیامت نه غیر او یعنی غایت دانستن ان باو راجع است و هیچ کس دیگر بران آکاه نیست از عایشه
مرویست که کفار قریش از پیغمبر صلعم از وقوع قیامت اقتراح مینمودند و حضرت نبوی صلعم بجهت این بیوسته
ذکر قیامت میکرد و انرا از حق سبحانه سوال مینمود حق تعالی فرمود که ای محمد ترا از دانستن قیامت بر چه چیز
یعنی علم ان حق تو نیست از ان سوال مکن پس استفهام برای تعجب است از کثرت ذکر ان کانه قیل فی ای شی
شغل و اهتمام انت من ذکرها و السوال عنها و خلاصه معنی انست که مردمان میپرسند ترا از زمان وقوع
قیامت و تو بجهت حریص بودن در جواب ایشان پیوسته ذکر ان میکنی و از ان سوال مینمایی و حال آنکه این
علم از علوم خاصه حضرت منست و سزاوار نیست که هیچکس را بران مطلع سازم و کویند که فیم انکار آنست

مر سوال ایشانرا ای فیم هذا السؤال این سؤال کردن ایشان چراست و بعد از ان بر سبیل استیناف فرموده که تو
کردن آنی یعنی از جمله علامات و اشراط آنی چه تو خاتم انبیا و آخر پیغمبرانی پس ارسال تو با ایشان ذکریست از ذکری
و علامتیست از علامات و همین دلیل کافی است ایشانرا بر دنو قیامت و مشارفت ان و وجوب استعداد ایشان را
ان و هیچ فایده مترتب نمیشود بر سوال کردن ازان پس بجهت قطع طمع مردمان ازین علم میفرماید که انما انت جز این نیست که تو
منذر من یخشیها بیم کننده انکسی که بترسد از قیامت یعنی تو مبعوث نشده برای آنکه وقت قیامت را اعلام ایشان نمایی چه هیچ فایده در
ضمن ان نیست بلکه جز این نیست که مبعوث شده بر ایشان با ینکه انذار ایشان کنی از اهوال قیامت تا ازان بترسند و مستعد
شوند کانهم کوئیا کفار مکه یوم یرونها روزی که ببینند قیامت را که از امدن ان میپرسند لم یلبثوا درنک نکرده اند
در دنیا یا در قبر الا عشیة مکر شبانکاه روزی او ضحیها یا چاشت ان روزی که عشیه ان مذکور شد یعنی از هول ان روز
مدت زندکانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مکر شبانکاهی یا چاشتکاهی اضافه ضحی بعشیه
بجهت انست که هر دو از یک روز اند و فایده این اضافه انست که تا دلالت باشد بر انکه مدت لبث ایشان کوئیا یکروز
کامل نیست بلکه ساعتی است از ان روز که عشیه ایست یا ضحی ان و چون ترک یوم فرمود اضافه کرد بعشیه ان
پس ان مثل کریمه لم یلبثوا الا ساعة من نهار است سورة عبس و این را سوره السفره نیز کویند و در مکه نازل
کشته و چهل و دو آیه است نزد اهل حجاز و کوفه و چهل و یکیست نزد بصری و چهل شامی و مدنی الاول و اختلاف در
سه آیه است و لانعامکم حجازی و کوفی الی طعامه غیر یزید و صاخه غیر شامی ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کند
که هر که عبس و تولی را قراءت کند در روز قیامت روی او ضاحک و مستبشر باشد و معویه و هب از ابی عبد الله علیه السلام
نقل کرده که هر که عبس و تولی را بخواند با سوره اذا الشمس کورت از دوستان خدا بود و در بهشت در ظل ظلیل خدای و
کرامت جلیل او باشد و از مقربان درکاه او بود و بدانکه حق سبحانه ختم این سوره نمود بذکر انذار کسی که مرجو الاسلام
باشد و اظهار عتاب نسبت بکسی که اعراض نماید از اهل خشیت و میکوید که بسم الله الرحمن الرحیم عبس و تولی او ترش روی کرد و روی بکردانید
که عبد الله بن ام مکتوم که ان عبد الله بن شریح بن مالک بن ربیعه فهری بود از بنی عامر بن لوی و ام مکتوم مادر پدر او بود
و مردی مکفوف و نابینا بود بنزدیک حضرت رسول صلعم آمد و دران وقت صنادید قریش نزد او حاضر بودند چون ابو جهل
بن هشام و عباس بن عبد المطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عتبه بن ربیعه و برادر او شیبه بن ربیعه و غیر هم و آن حضرت

انکسی که خایف باشد از قیامت
افتتاح این سوره نمود بذکر
انذار

بجهت امیدواری بر اسلام ایشان با ایشان بجوی میفرمود و بخنان سری در میان داشت و از سر حرص بر ایمان ایشان بالکلیه
خاطر خطیر خود را متوجه ایشان ساخته بود و ایشانرا دعوت میفرمود ابن ام مکتوم ندانست که انحضرت با ایشان مشغول است
پیش آمد و گفت یا رسول الله اقرئنی و علمنی مما علمک الله از انچه خدای بتو اموخته بر من خوان و مرا بیاموزان و مکرر این کلمه میگفت
و رسول بجهت انکه ابن مکتوم قطع سخن وی نمود و باندیشه انکه مبادا صنادید قریش گویند که اتباع رسول نابینایان سفله و عبید اند
از ان کراهت پیدا کرد و از و اعراض نمود و روی مبارک درهم کشید جبرئیل این آیه آورد که عَبَسَ روی ترش کرد وَتَوَلّٰی و بگردانید
أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمٰى بجهت انکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله مکتوم ذکر اعمی اشعار است بعذر او در قطع کلام رسید انام
علیه الصلوة والسلام و دلالت بر انکه او احقست برافت و رفق و یا بجهت مزیت انکار از تولی کانه قال التولی لکونه اعمی روی از وکردانید
بجهت انکه کور است وَمَا یُدْرِیکَ و چه چیز دانا گردانید ترا بحال ابن مکتوم لَعَلَّهُ یَزَّکّٰى شاید که او پاک شود از اثام بسبب رسیدن
بر تو التفات تعلیم تو باو و این اشعار است بانکه اعراض نمودن از ابن مکتوم بجهت تزکیه انحضرت بود غیر او را از صنادید قریش
أَوْ یَذَّكَّرُ یا پند گیرد بانچه بداند از مواعظ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰى پس سود دهد او را پند دادن تو مراد انست که تو امید الی التجیز را
که مترتب است از ابن مکتوم از تزکی باید کرد پس چرا از و اعراض مینمایی و بعضی گفته اند که ضمیر راجع بکافر است یعنی تو
طمع داری در انکه ان کافر که مخاطب تست متزکی شود باسلام یا متذکر گردد بموعظه و مقبول حق شود بجهت این اعراض
میکنی از غیر او پس چه دانستی که انچه در ان طمع داری بفعل خواهد آمد یعنی ان کافر اسلام خواهد آورد و در آیه لطف عظیم است
از جانب ملک کریم بحضرت رسول واجب التکریم زیرا که در ذکر عبوس و تولی او را مخاطب نساخت و نگفت عبست و تولیت
و بعد از ذکر ان بصیغه غیبت التفات بخطاب کرد و فرمود که و ما یدریک أَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰى اما انکس که توانگری دارد یا بی
نیازی میکند از ایمان فَأَنْتَ لَهُ پس تو برای او تَصَدّٰى روی می آری یعنی بر و اقبال میکنی از بهر حرص تو بر ایمان او وَمَا
عَلَيْكَ و نیست بر تو وزر و وبالی أَلَّا يَزَّكّٰى در انکه ان مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو همین بلاغ است و بس پس
چه باعث حرص تو شده بر اسلام مستغنی تا بسبب ان اعراض میکنی از انکس که اسلام آورده وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ و اما انکه آمد بتو
یَسْعٰى در حالتی که می شتابد در طلب تعلیم یعنی ابن مکتوم وَهُوَ يَخْشٰى و او میترسد از خدای یا از اذیه کفار بسبب امدن
نزد تو یا خایف است از انکه مبادا که بجهت عمی و عدم قاید بسر در آید و اعضای او نقصان پذیر شود فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى پس تو
از و مشغول میشوی یعنی از او اعراض مینمایی مراد انکار تصدی و تلهی است بر انحضرت یعنی مثل ترا سزاوار نیست که

از برای مستغنی متصدی شود و از فقیر متلهی گردد منقولست که جبرئیل آیات مذکوره بر انحضرت میخواند و بشره مبارک
وی متغیر میشد و در لباب آورده که بعد ازین آیه نرگس دیده ان سرو جویبار رسالت بی آب و تاب نشد و بمثابه
ان نور دیده پر آب شد که در وقت مشی راه را نمی دید و نزدیک شد که روی مبارکش دیوارهای مکه را مشرف سازد
و در اخبار آمده که سید عالم صلعم از عقب ابن ام مکتوم روان شد و او را باز گردانید و بمسجد باز آورد و ردای مبارک
خود را بگسترانید و او را بر سران نشاند و انواع تلطف فرمود و انچه کمال التعظیم وی بود مرعی داشت و بعد از ان
هرگاه که وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی هل لک من حاجة و دو بار او را در مدینه خلیفه خود
گردانید در وقتی که بغزا میرفت و مرویست که انحضرت بعد ازین آیه هرگز بر روی هیچ فقیری روی ترش نکرد
و از برای هیچ غنی تصدی نفرمود و باید دانست که عتاب او سبحانه بجهت ترک اولی است از انحضرت نه انکه
این صورت از انحضرت بر وجه خطا بوده باشد چه کراهت و اعراض وی از سوء ادب ابن مکتوم بود که سخن را بر
قطع کرد و اصلا متامل نشد و اندیشه نمود در اینکه شاید انحضرت مشغول بکسی باشد و وقت مقتضی مکالمه او
نباشد با انحضرت اما چونکه توهم ان میشد که اعراض انحضرت از وی بجهت فقر او بوده باشد و توجه او بصنادید
بجهت غنای ایشان ازین جهت حق سبحانه با وی این عتاب فرمود و دیگر انکه عبوس و انبساط با اعمی علی السویه است
پس ان مستلزم ذنب نباشد و نزول این آیه بر انحضرت بجهت انست که تا او باز فر محاسن اخلاق متخلق شود و متنبه
شود بر عظم حال مومن مسترشد و بداند که تالیف مومنی که بر ایمان خود ایستاده باشد اولی است از تالیف مشرک
بجهت طمع در ایمان آوردن او و از جبائی نقل است که آیه دالست بر انکه معصیت در مستقبلست نه در ماضی بجهت
تعلق نهی بان و اما در ماضی دلالت نمیکند بر انکه معصیت بوده باشد قبل از انکه منهی عنه شود و حق سبحانه نهی انحضرت
نکرد مگر درین وقت و علم الهدی در تنزیه الانبیا آورده که آیه دلالت ندارد بر عتاب رب الارباب بر ان قدوه
احباب زیرا که بحسب ظاهر دلالت نمیکند بر انکه مراد انحضرت بوده باشد نه مطابقه و نه تضمنا و نه التزاما بلکه ان خبر محض است
و مخبر عنه ان مصرح نیست و نزد تامل صادق واضح میشود که آیه دالست بر انکه مراد غیر پیغمبر است زیرا که خلق عظیم
او ارفع ازین بود که با دشمنان بسوء خلق سلوک نماید و روی خود را بر ایشان ترش سازد چه جای انکه این شیمه با مومنان
مرعی دارد و هیچ پیغمبری نبوده که متصف بوده باشد بتصدی برای اغنیا و بتلهی از فقرا پس مگر نه از انست توان

دادبکسی که متخلق بجمیع اخلاق حسنه باشد و متحنن بر اهل ایمان و متعطف بر ایشان و حضرت عزت جل ذکره در
حق او فرموده باشد که انک لعلی خلق عظیم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من ذلک و در خبر صحیح نیز آمده که
انحضرت فرموده که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در آثار وارد کشته که حسن خلق او بمرتبه بود که دست از دست
غلام کریه المنظر و کریه الرایحه نکشیدی تا آنکه غلام باراده خود دست از دست او باز نداشتی و شمه از اخلاق عظیمه
و خصال حمیده نبوی صلعم در کریمه انک لعلی خلق عظیم سمت تحریر یافت و کسی که حسن خلق او باین مرتبه باشد چکونه
عقل تجویز این کند که مخبر عنه در این آیه انحضرت بوده باشد پس ظاهر آنست که مراد غیر انحضرتست چنانچه مرویست
از صادق صلوات الله علیه و آله که این آیه در مردی از بنی امیه نازل شد که نزد حضرت رسالت نشسته بود و ابن
مکتوم از در در آمد و چون او را بدید از او تنفر نموده دامن خود را از و کرد کرد تا جامه او باو نرسد و روی ترش
کرد و از او اعراض کرد و حق سبحانه این آیه فرستاد و اخبار نمود از کراهت و اعراض او از ابن مکتوم کلا ردع است بر معاتبه
مذکوره یا از معاوده مثل آن یعنی منزجر شو از عبوس و تولی و مجتنب شو از تلهی و تصدی این اشعار است بر
آنکه جایز نیست که مثل این را در زمان مستقبل بفعل آرند و اما در ماضی چون که نهی بر آن تعلق نکرفته پس مستلزم معصیت
نبوده باشد انها بدرستی که آیات قرآنی تذکرة پندیست مر خلق را از ایزد واجب است متعظ شدن بآن
و عمل بموجب آن فمن شاء پس هر که خواهد ذکره حفظ کند آنرا و آنرا فراموش نکرد اند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار
اوست تذکیر ضمیر بجهت آنست که تذکره در معنی ذکر و وعظ است و میتواند بود که هر دو ضمیر راجع بقرآن باشد
و تانیث ضمیر اول باعتبار خبر آن باشد که تذکره است این آیه دلالتست بر آنکه بنده قادر است بر فعل خود
و مخیر است در آن فی صحف صفة تذکره است یا خبر ثانیست یا خبر مبتدای محذوف یعنی تذکره یا قرآن مثبت است
در صحیفهای نوشته شده از لوح محفوظ یا مثبت در لوح یا در صحف انبیا کقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی
مکرمة کرامی کرده شده نزد خدای مرفوعة برداشته در آسمان هفتم یا بلند قدر مطهرة پاکیزه کرده شده
شده از دنائس انجاس یا از آلایش شیاطین چه مس آن نمیکنند مکر دستهای مطهرین که ملائکه اند یا از
شوایب شک و شبهه و تناقص بایدی سفرة بدستهای نویسندکان یعنی فرشتکان که آنرا نوشته اند یا بدستهای
سفرا و پیغام کذاران میان خدا و رسولان که فرشتکانند که انزال آن کرده اند یا مراد قرا اند که تلاوت آن میکنند

و فضیل از ابن یسار نقل کرده که صادق صلوات الله علیه فرمود که مراد حافظان قرآن اند و عاملان آن و نزد بعضی
مراد اصحاب رسول اند کرام بزرکان نزد خدای یا مبرا از معاصی یا متعطف بر مومنان باستغفار برای ایشان و
استدعای مزیت درجه ایشان از حضرت منان بررة نیکوکاران و متقیان از مقاتل مرویست که قرآن در شب قدر
از لوح محفوظ باسمان دنیا منزل شد بدست فرشتکانی که کاتبان آن بودند و بعد از آن جبرئیل آنرا بر پیغمبر نازل
ساخت و بعد از وصف قرآن بیان حال مکذبان آن میکند بقوله قتل الانسان لعنت کرده باد و از رحمت دور باد
باد آدمی یعنی کافر ما اکفره چه چیز کافر ساخت او را این تعجب است از فرط انسان در کفران و این با وجود اختصار
دلالت میکند بر سخط عظیم و ذم شنیع و کویند که مراد بانسان امیه بن خلف است و قول بعضی آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است
که اول یکی از بنات حضرت رسالت صلعم در حباله او بود و در آخر او را مطلقه ساخت و کفت کفرت برب النجم اذا
هوی و انحضرت او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و بدعای انحضرت بر هدف اجابت آمده در
اندک زمانی شیر سر او را بکند و در این باب حسان بن ثابت قصیده دارد و تفصیل این در اوراق سابقه سمت
یافت القصه حق سبحانه او را لعنه کرد و بطریق تعجب فرمود که چه کفر او شدادیافته و ضلالت او بنهایت رسیده که
با وجود کثرت شواهد بر توحید و ایمان نمیکرود و کویند که ما از برای استفهام است فکانه قال ای شیء ههنا
یوجب الکفر و یدعوا الیه فما الذی دعاه الیه مع کثرة نعم الله علیه یعنی چیزی نیست که موجب کفر او شود با
وجود کثرت نعم او سبحانه بر وجه چیز داعی کفر او شده و او را کافر ساخته و اصلا نظر نمیکند در اینکه من ای
شیء خلقه از چه چیز آفریده است خدای او را این بیان ما انعم علیه است از مبدا حدوث و غیر آن و استفهام برای
تحقیر است و لهذا از آن جواب داده بقوله من نطفة خلقه از مقداری اندک از آب منی بیافرید او را فقدره پس اماده
ساخت انچه موجب صلاح اوست از اعضا و اشکال و هیات یا اندازه اطوار کرد از نطفه بعلقه و از علقه
بمضغه تا آنکه تمام شد خلقه او بر حد معلوم از طول و قصر و سمع و بصر و سایر حواس و اعضا و مدت عمر و تعیین
آن و جمیع احوال او ثم السبیل یسره پس راه بیرون آمدن از شکم مادر آسان کردانید او را باین وجه که فوهه رحم را
واسع ساخت و او را ملهم کردانید تا منکس متولد شد یا رام کردانید او را سبیل خیر و شر و او را اقدار و تمکین
داد در آن کقوله انا هدیناه السبیل و قوله و هدیناه النجدین نصب سبیل بفعلی که مفسر اوست فعل ظاهر جهت مبالغه است

در تیسیر و تعریف ان بلام بدون اضافه اشعار است بآنکه آن سبیل عام است و بنا بر معنی اخیر در ایما بآنکه دنیا دار ممر است و مقصد غیر است و لذا در عقب آن فرموده که ثُمَّ أَمَاتَهُ پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر باین وجه که خلق موت فرمود در وی ازاله حیوة نمود از وی فَأَقْبَرَهُ پس امر فرمود بخاک در آوردن او را یا او را صاحب قبر کردانید یقال قبر المیت اذا دفنه واقبر المیت اذا امر ان یقبره و مکنه منه او جعله ذا قبر یواری فیه ثُمَّ إِذَا شَاءَ پس وقتی که خواهد خدای أَنْشَرَهُ زنده کرداند او را چه وقت نشور بازبسته است بمشیه او سبحانه عدد اماته و اقبار در نعم بجهت انست که اماته وصله است بحیوة ابدیه و لذات خالصه و امر بقبر بجهت تکرم اوست و صیانه او از سباع بر خلاف سایر حیوانات و در جمله شرطیه اشعار است بر آنکه وقت نشور غیر متعین است فی نفسه و موکول است بمشیت او كَلَّا این ردع است از آنچه آدمی بر آنست از انکار بعث و نشور و از آنچه در انست از اغترار بنعم دنیا و مستعد نشدن برای رفتن بعقبا یعنی باید که کافر منزجر شود ازین انکار و اغترار و میتواند بود که کلا بمعنی حقا باشد یعنی حقا که آدمی لَمَّا يَقْضِ هنوز نگذارد و ادا نکرد مَا أَمَرَهُ آنچه فرمود خدا او را یعنی بعهد میثاق وفا ننمود و بایمان و طاعت کردن تن نهاد و گفته اند که مراد همه یعنی هنوز آدمی از عهده اداء حقوق الهی کما ینبغی بیرون نیامد و چنانچه حق عبادت او سبحانه است قیام ننمود باوجود تطاول زمان و امتداد دهور از عهد آدم تا غایت چه آدمی خالی از تقصیری نیست و چون حق سبحانه تعداد نعم نمود که در نفس آدمی است در عقب ان ذکر نعمتی فرمود که در زمان حیوة محتاج است بان فقال جل ذکره فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی بدیده عبرت إِلَى طَعَامِهِ بخوردنی خود و به بیند که بچه وجه احداث کرده میشود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ بدل اشتمال طعام است یعنی باید که بنکرد باینکه ما ریختیم آب را از ابر صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ پس بشکافتیم زمین را شَقًّا شکافتنی بنبات یا بکراب و اسناد شق بخود اسناد فعل است بسبب فَأَنْبَتْنَا فِيهَا پس برویانیدیم در زمین حَبًّا دانه را که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا و درخت انگور وَقَضْبًا و رطبه که آن اسست است و تسمیه رطبه بقضب که مصدر قضبه است اذا قطعه بجهت انست که آن مقضوب و مقطوع میشود مره بعد اخری وَزَيْتُونًا و درخت زیتون وَنَخْلًا و درخت خرما بنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغهای مشتمل بر درختان سطبر و تناور یا بسیار و انبوه پس وصف حدایق بغلب که در اصل بمعنی رقاب غلیظه است یا بجهت انست که صاحب

اشجار غلاظ است و یا باعتبار التفاف و کثرت ان یقال اشجار غلب ای عظام و رجل اغلب ای غلیظ العنق و قیل غلباء ای مکاثفه الاشجار و متکثرها وَفَاكِهَةً و میوه های تر وَأَبًّا و چراگاه یا میوه های خشک و هو ما خوذ من اب اذا ام لانه یؤم و ینتجع او من اب لکذا اذا تهیا له لانه متهیئ للرعی او للشتاء و گفته اند که اب مر دواب را چون فاکهه است مر انسان را و ثعلبی و صاحب کشاف در تفسیر خود اورده اند که ابراهیم تیمی روایت کرده که از ابوبکر پرسیدند که فاکهه و ابا چیست گفت ای سماء تظلنی و ای ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب الله ما لا علم لی به کدام آسمان بزمین سایه افکند و کدام زمین مرا بردارد چون در کتاب خدای بگویم آنچه مرا علم بان نباشد اما الفاکهه فاعرفها و اما الاب فالله اعلم فاکهه را میدانم اما اب را نمیدانم و انس روایت کند که عمر خطاب را ازین آیه سوال کردند گفت کل هذا قد عرفنا فما الاب همه این آیه را میدانم اما اب را نمیدانم و معظم مفسران بر این اند که اب مرعی است و نزد جماعتی بمعنی فاکهه یابسه است که معد است برای شتا چنانکه باین مفسر شد و قوله مَتَاعًا لَكُمْ مفعول له افعال مذکوره است یعنی این همه کردیم بجهت برخورداری مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و بجهت تمتع چهارپایان شما چه اشیای مذکوره بعضی طعام است و بعضی علف و بعد از ذکر نعم داله بر وجود صانع عالم و قدرت او بر جمیع امور ممکنه که از جمله ان حشر و نشر است ذکر احوال قیامت میکند و میگوید که فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آوازکننده با شدت و هیبت تمام یعنی صیحه که بجهت فرط شدت صوت هر که بشنود کر کردد یقال یصخ الاذان ای یبالغ فی اسماعها حتی یکاد تصمها لشدتها و گویند که صاخه مشتق است از صخ لحدیثه مثل اصاخ له بمعنی استمعه ای الناس یصخون للصیحه یعنی صیحه که مردمان بشنوند از او و بنا برین وصف نفخه بصاخه از روی مجاز باشد و بر هر تقدیر مراد نفخه ثانیه است و جواب شرط محذوف است یعنی چون این صیحه بیاید به بینید شما اهوال و شداید بسیار را و دال بر حذف جواب شرط است قوله يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ روزی که بگریزد مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود باوجود موانست و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با کثرت حقوق که مادر را بر وی بوده و مرحمت و شفقتی که از وی صادر یافته نسبت باو وَأَبِيهِ و از پدر خود باوجود شفقت و عطوفت که از وی دیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان باوجود استظهار او بایشان و فرار او از اقربا بجهت اشتغال او باشد بکار خود و اضطرار او باحوال خود و علم او بعدم صدور نفع از ایشان و تاخیر احب فالاحب بجهت مبالغه کانه قیل یفر من اخیه بل من ابویه بل من صاحبته و بنیه و گویند که فرار او از ایشان بجهت خوف او باشد از مطالبه ایشان بتبعات برادر گوید که چرا

مال خود با من مواسات نکردی و ابوان کویند که تقصیر کردی در نیکویی کردن بما و زن کوید که طعام حرام بمن اطعام
کردی و رعایت حقوق واجبه نکردی و فرزندان کویند که تعلیم و ارشاد ما نکردی و میتواند بود که مراد مرد مومن باشد
که از اقربای کافر خود کریزد و بایشان ملتفت نشود و موید اینست انچه از حسن بصری روایت کرده اند که پیغمبر ص فرمود
که اول کسی که فرار نماید از برادر خود هابیل باشد و از پدر یعنی عم خود ابراهیم و از زن خود نوح و لوط و از پسر خود نوح
لکل امرئ مرهر مردیرا منهم از اهل قیامت یومئذ درانروز شأن یغنیه کاریست که مشغول دارد او را بان و سبب کرفتاری
وی بان بشغل ایشان نپردازد از عطاء بن یسار از سوده زوجه حضرت رسالت ص روایت کرده که انحضرت فرمود
یبعث الناس عراة حفاة غرلا یلجمهم العرق ویبلغ شحمة الاذان روز قیامت خلایق را حشر کنند تن برهنه و ختنه ناکرده
و پای برهنه و عرق بطریق لجام در دهن ایشان در اید و بنرمه کوش ایشان رسید سوده کفت من کفتم یا رسول الله
واسوتاه ینظر بعضنا الی بعض چه رسوایی باشد درانروز که همه در عورت یکدیکر نکریم فرمود شغل الناس عن ذلک مردمان
بجهت کرفتاری بسیار که داشته باشند بکار و بار خود بان نپردازند پس این آیه تلاوت نمود که لکل امرء منهم یومئذ شان یغنیه
وجوه یومئذ رویها باشند درانروز مسفرة روشن و درخشان ضاحکة مستبشرة خندان و فرحناک و شادمان بسبب نجاة
از نیران و وصول بروضه رضوان و نکریستن در ریاض جنان و حور و غلمان و اینها اهل ایمان و طاعت باشند و از شهادتین
روایتیست که ثابت که یکی از رواة اهل سنت است مرا خبر داد از انس بن مالک که او خبر داد که من از رسول خدای ص سوال کردم
و پرسیدم که یا رسول الله مرا خبر ده از مضمون این آیه که وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا انس
هی وجوهنا بنی عبد المطلب انا و علی و حمزه و جعفر و الحسن و الحسین و فاطمه یخرج من قبورنا و نور وجوهنا کالشمس الضاحیة
یوم القیامة یعنی ای انس بدان و اکاه باش که مراد ازین وجوه ضاحکه وجوه بنی عبد المطلب است یعنی روی من است و
روی علی بن ابی طالب و حسن و حسین و فاطمه و حمزه و جعفر چه روز قیامت چون ما از قبور خود بیرون آییم رویهای
ما چون آفتاب عالمتاب روشن و درخشنده و لامع باشد و مراد بوجوه اصحاب وجوهند بر حذف مضاف و کذلک
قوله ووجوه یومئذ و رویها باشند درانروز علیها غبرة بران غبار و تیرکی نشسته ترهقها فرو کیرد انرا قترة تاریکی
و سیاهی نزد معاینه آتش دوزخ و انواع عذاب ان اولئک انکروه که رویهای سیاه و کرفته و کرد آلود داشته باشند
هم الکفرة ایشان ناکرویدکانند الفجرة و نابکاران یعنی جمع کنندکان فجور ند بکفر فلذا سواد وجوه ایشان با غبره باشد

مانند وجوه زنجیان و وجوه فساق اهل ایمان بین بین خواهد بود یعنی بر انها غبرت باشد بدون قترة یا متصف بصفرت
یا لونی دیکر و از ضحاک منقولست که اسفار و اضائة وجوه اهل ایمان از اثار وضو باشد و ابن عباس فرموده که از قیام
لیل باشد چه از پیغمبر ص مرویست که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و بعضی کفته اند که کسانی که در راه
خدای جهاد کرده باشند و کرد بر روی ایشان نشسته درانروز روی ایشان نورانی بود و انها که در دنیا بتنعم و
زندکانی کرده باشند و بجهاد نرفته و روی خود را از کرد راه و معرکه جهاد صیانت کرده رویهای ایشان درانروز
کرد آلود و سیاه باشد و در خبر است که چون حق سبحانه میان بهایم مقاصه کند و انها را خاک کرداند ان خاک کرد
شود و بر روی کافران نشیند و رویهای ایشان نکه بسبب آتش دوزخ سیاه شده باشد کرد آلود نیز شود سورة کورت
و بعضی این سوره را سورة التکویر خوانند و در مکه نزول یافته و نوزده آیتست ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که
هر که اذا الشمس کورت بخواند حق سبحانه او را در پناه خود کیرد از رسوایی قیامت که نشر صحیفه او نماید و از ابن عمر مرویست
که پیغمبر ص فرموده هر که دوست دارد که بنکرد بر فن قیامت یعنی احوال ان را معاینه ببیند باید که اذا الشمس کورت تلاوت نماید و
ابو بکر روایت کرده که کفتم یا رسول پیری زود روی بتو آورد فرمود شیبتنی هود و الواقعة و المرسلات و عم یتساءلون و
اذا الشمس کورت یعنی این پنج سوره مرا پیر کردانید و بنا بر تقدیر صحت انچه مرویست که از انس پرسیدند که پیغمبر خضاب میکرد
کفت شیب ایشان او نبود کفتند که شیب عیب است کفت همه شما ازان کراهت دارید پس چکونه عیب نباشد حدیث
اول ما و لخرهاحد باینکه اکر آدمی بسبب امری پیر میشد من ازین سورهای مذکوره پیر میشدم و بروایتی صحیح ثابت شده
که امیر المومنین صلوات الله علیه و آله فرموده که من در وقتی که غسل پیغمبر میدادم در میان محاسن مبارک او مویی چند
سفید یافتم و اما مویهای ظاهر او همه سیاه بود و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره عبس نمود بذکر قیامت و اهوال
ان افتتاح این سوره کرد بذکر علامات و احوال ان و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اذا الشمس کورت
ارتفاع شمس بفعلیست که ما بعد ان مفسر انست نه با بتدائیه چه اذا شرطیه طالب فعل است و مقتضی جزا و ان و معنی
انست که چون آفتاب در هم پیچیده شود و این بدو وجه است یکی انکه مشتق باشد از کورت العمامة اذا لففتها یعنی ضوء
ان در هم پیچیده و کرد کنند و انتشار و انبساط نور ان از بساط افاق زایل کردانند تا انکه همه عالم تاریک شود و این عبارت است
از ازاله جرم ان و اعدام انچه ما دام که جرم شمس باقی است ضوء او منبسط است و غیر ملفوف و یا لفان عبارت باشد

از رفع ان زیراکه جامه هرکاه که رفع میکنند انرا درهم می پیچند و وجه دوم انست که ما خوذ باشد از طعنه فکورْ
اذا القاه ای تلقی وتطرح عن فلکها یعنی افتاب را از فلک خودش بیندازند وبعضی کویند که مراد ازالة الله بسط
ضوء انست با بقاء وجود جرم واز سعید بن جبیر مرویست که کورت لفظ معرّبست یعنی چون افتاب را کور کرده شد
وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وانکاه که ستارکان تیره شوند یعنی اجرام انها بی نور ماند یا انکه منتثر ومتساقط کردند کقوله
واذا الکواکب انتثرت وقول اخیر اشهر واصح است ومرویست که دران روز آفتاب وستارکانرا در جهنم اندازند
تا عبده ایشان بدانند که ایشان استحقاق الوهیت نداشته اند ومعبودان باطل بوده اند کما قال انکم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وانکاه که کوهها بعد از انقلاع از اماکن خود روان کرده شوند از
روی زمین یا در هوا مانند ابر روان شوند کقوله وهی تمر مر السحاب وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وانکاه که ناقهای که
ده ماه بر حمل ایشان کذشته باشد وبزادن نزدیک کشته فرو کذاشته شوند یعنی بجهت فرط مشغولی وکرفتاری
هیچکس پروای رعی ومراعات انها ننماید با انکه ان نفیس تر وعزیزترین مالهاست نزد عرب وبجهت نفاسته
بار نمیکنند وسوار نمیشوند وشیر نمیدوشند از جبائی منقولست که مراد بعشار سحایب اند که حوامل امطار اند
یعنی ابرها از باریدن معطل شوند واین جمع عشره است چون نفاس که جمع نفسا ست وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و
که همه جانوران وحشی جمع کرده شوند در یکجا وهمه بیکدیکر مختلط شده متعادیان از مجال اضرار یکدیکر باشند
قتاده مرویست که همه حیوانات را بجهت قصاص محشور سازند تا انکه ذباب را نیز حشر کنند ومرویست که بعد
قصاص واعواض انها را خاک سازند وهیچکدام باقی نمانند مکر انچه در وسرور بنی آدم باشد وموجب تعجب ایشان
از صورت ایشان چون طاوس وغیران وکسانی که میکویند عوض دایمی است قایلند باینکه وحوش نیز همیشه خواهند
وجماعتی از انها که قایل بدوام عوض نیستند میکویند که حق سبحانه ایشانرا مؤبد سازد بفضل عمیم خود ونانی بکرد
واصح واشهر عدم بقای ایشانست واز ابن عباس مرویست که مراد بحشر وحوش موت ایشانست یقال اذا اجحفت
السنة الناس واموالهم حشرتهم السنة پس حشر هر چیزی موت انست مکر حشر جن وانس که ان بعث ونشور است
وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ وانهنکام که همه دریاها پر کرداینده شوند یعنی بیکدیکر آمیخته سازند تا همه دریا تلخ وشیرین یک دریا
شوند واین ما خوذ است از سجر التنور اذا ملاء بالحطب یا پر از آتش کرداینده شود ونفسانیده کردد برای تعذیب اهل

نار ودر فتوحات مذکور است که عبدالله عمر هرکاه دریا را بدیدی کفتی یا بحر متی تعود نارا از ابن عباس منقول است
که چون روز قیامت باشد خدای تعالی آفتاب وماه وستارکانرا درهم پیچد ودر دریا افکند وبعد از ان بادی برانگیزد
جهد وهمه دریاها پر از آتش کرداند واز حسن مرویست که معنی آیه انست که آب دریاها را ببرند وانرا خشک کردانند
بمرتبه که یک قطره آب دران نماند وبنابرین سجر از لغات الاضداد است واز جبائی نقل کرده اند که مراد بحار جهنم است
نه دنیا زیراکه بحور دنیا فانی خواهند کشت ومعنی انست که همه دریای جهنم را پر از هیم وچرک کرداند که از ابدان
دوزخیان سیلان نماید از ابی بن کعب منقولست که چون وقت حدوث قیامت شود ومردمان غافل وبیخبر در بازارها
بسودا ومعامله مشغول باشند ناکاه ببینند که روشنائی آفتاب زایل شود وایشان درین حیران باشند که آفتاب را
چه رسیده وچه حادثه رخ نموده ناکاه ستارها از آسمان فرو ریزند ودرین اندیشه که کوهها بر روی زمین درحرکت
آیند وچون کرد بر هوا روند جنیان در آدمیان کریزند وآدمیان بر پریان برند ودواب ووحوش وطیور بایکدیکر
مختلط کردند ودرین حال جنیان کویند با آدمیان که ما برویم واین معنی استخبار کنیم پس بروند دریاها را ببینند که
آتش شده می درخشند وشعله میکشند ودر اثنای این همه زمینها وآسمانها شکافته شوند وبادی پیدا شود
وهمه را هلاک کند واز ابن عباس مرویست که نزد قیام قیامت این شش علامت که مذکور شد در دنیا حادث
شود وشش دیکر در آخرت بوقوع آید وان اینست که وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ وانکاه که نفسها جفت کرداینده
شوند یعنی هر کس را با مثل خود بر انکیزند صالح را با صالح وطالح را با طالح یا هر کس را بعمل خود جمع کنند یا همه را
بشکل خود مقارن دهند کفار وعصاة را بشکل اهل دوزخ واهل ایمان وطاعت را بشکل اهل بهشت یا نفوس
مؤمنان بحور مقارن سازند ونفوس کافران بشیاطین از ابن عباس مرویست که درینوقت مردمان سه
صنف شوند وذلک قوله تعالی وکنتم ازواجا ثلثه وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ وانکاه که دختر زنده درکور کرده پرسیده شود
یعنی از وی سؤال کنند که بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بکدام کناه کشته شده است ایراد قتلت بصیغه غایب باعتبار احبار است
ازان واین سؤال اکرچه بحسب ظاهر متعلق بموءوده است اما بحقیقت تعلق بوائدا است وفایده این سؤال
ازموءوده انست که در جواب کوید که من بی جرمی کشته شدم تا موجب رسوائی وتوبیخ وائد شود وحجت برو
لازم کردد وجاری مجرای اینست در توبیخ وتبکیت قوله تعالی لعیسی ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من

دون الله الی قوله سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق چه این موجب توبیخ قوم ویست و اثبات حجت بر ایشان
پس غرض ازین سؤال تهدید و سرزنش باشد پدرانرا که دختران را زنده در گور کرده باشند و بعضی گفته اند
که معنی سئلت طُلبت عن وایدها ست یعنی مقتوله را از قاتل وطلبند و گویند باو که کجاست دختر تو و چه کردی
باو و بکدام گناه کشته شد یعنی بچه سبب او را کشتی پس بنابرین وایده مسئول باشد و موؤدة مسئول عنها و آیه
نظر آیه ان العهد کان مسئولا باشد که بمعنی مسئول عنه است و این عمل شنیع و فعل قبیح عادت اکثر عرب بود
در جاهلیت که از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار و عیب دختران را زنده در گور کردندی حق سبحانه فرمود
که در این روز قتله را سؤال کنند که چرا ایشان را کشتید و مرویست که چون کسی نخواستی که دختر را بکشد
از برای وی پیراهن پشمین بدوختی و در رو پوشانیدی و بشبانی فرستادی و اگر خواستی که ویرا بکشتی مدت
شش ماه او را نیکو داشتی پس مادرش را گفتی که او را مطیب ساز بطیبهای خوب که بخانه شوهرش میبرم در
صحرا گوی بکندی و او را بر کناران گو بردی و باو گفتی که درین چاه نگاه کن چون نگاه کردی دست بر روی زدی و
او را دران چاه انداختی و ویرا از خاک کردی از ابن عباس مرویست که زن چون وضع حمل او نزدیک رسیدی گوی بکندی و نزدیک
ان نشستی اگر دختر بودی دران گودال انداختی و انرا از خاک کردی و اگر پسر بودی نگاه داشتی و گویند که این
عادت مخصوص بوده بقبیله چند از عرب و در روایت آمده که قیس بن عاصم نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله من
در جاهلیت نزد دختر خود را زنده در خاک کرده ام عذر ان چون خواهم حضرت فرمود از هر کشته بنده ازاد کن گفتم مرا بنده
نیست اما شتر دارم فرمود از برای هر کدام شتری فدیه بده او نه شتر را فدیه داد وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و انگاه
که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان درهم پیچیده باشند گشاده کرده آینده شود نزد حساب تا اعمال وبر وظاهر
کرده و بان جزا داده شود از قتاده مرویست که صحیفتک یا ابن آدم تطوی علی عملک ثم تنشر یوم القیامة فلینظر
رجل ما یملی فی صحیفته ای فرزند آدم صحیفه تو درهم پیچیده شود بر عمل تو و بعد ازان در روز قیامت انرا گشاده سازند
پس باید که مرد نظر کند در انچه املاء میکند در صحیفه خود و از نشر ان اندیشه کند و در نقل آمده که پیغمبر ص
با ام سلمه گفت یحشر الناس عراة حفاة مردمان را برهنه و پا برهنه حشر کنند او گفت کیف بالنساء زنان چه حال داشته باشند
فرمود شُغِلَ الناس یا ام سلمه مردمان همه مشغول باشند و بحال یکدیگر نپردازند گفت ما شغلهم چه چیز مشغول ساخته باشد

ایشانرا فرمود نشر الصحف فیها مثاقیل الذر و مثاقیل الخردل گشودن نامهای اعمال که در او نوشته باشد عملی
که مقدار مورچه خورد باشد و دانه خردل که کوچکترین دانها ست یعنی هیچ چیز از اعمال در وی فرو گذاشته نشده باشد
و گویند که مراد بنشر صحف تفریق است میان اصحاب آن یعنی نامها را میان مردمان پراکنده سازند و هر کس
نامه خود را بردارد و از مرثد بن وداعه روایتست که پیغمبر ص فرمود که چون روز قیامت باشد صحف از زیر عرش پران شوند پس
صحیفه مؤمن بر دست او آید و دران نوشته باشد که فی جنة عالیة و صحیفه کافر در دست او و دران مکتوب باشد که
فی سموم و حمیم و این صحف غیر صحف اعمال باشد وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و انگاه که آسمان برکنده شود و از روی یکدیگر
فرو کشیده شود مانند برکندن پوست از مذبوح و برداشتن پرده از روی چیزی و بعد ازان از درهم پیچند
وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ و انگاه که دوزخ افروخته و تافته شود بیشتر از بیشتر و گویند که تافته شدن آن بغضب خدا و
خطایای بنی آدم شود و حفص بتشدید عین خواند جهت مبالغه یعنی بسیار تافته شود وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ و انگاه
و انگاه که بهشت نزدیک کرده آینده شود بدوستان خدای برای دخول کقوله تعالی و ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید و
گویند که نعم بهشت را نزدیک آورند و بر مؤمن و کافر نمایند تا سرور مؤمنان زیاده شود و حسرت اهل دوزخ متضاعف
گردد و جواب شرط مذکور اینست که عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ بداند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد از اعمال خیر و شر و گویند
که احضرت بمعنی وجدت حاضرا است چون احمدت که بمعنی وجدته محمودا است یعنی بداند نفس آنچه حاضر یابد نزد خود
از عمل نیک و بد مراد انست که تا آدمی این دوازده حال که مذکور شد شش بزمین دنیی و شش بزمین عقبی مشاهده نکند
که چه کرده است و چون بداند که با هر چیزی کرامتی و عطائیست و با هر شری ملامتی و عتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده
نکردم و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر آن شدم و انحسرت و اندوه هیچ فایده ندهد در خبر است که یکی نزد ابن مسعود
این سوره تلاوت مینمود چون این آیه از وی بشنید گفت و انقطاع ظهراه پشت من شکسته شد و بدانکه نفس در معنی عموم است
ثمره خیر من جراده یعنی هر نفسی که باشد خیر و شر خود را نزد خود حاضر یابد نه که مراد نفس واحد باشد چنانکه ظاهر است تا لازم آید که ان منافی
یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا باشد فَلَا أُقْسِمُ پس البته سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان رجوع کننده بعد از ظهور
این ماخوذ است از خنس اذا تاخر مراد ما سوای نیرین است از سیارات و لهذا وصف آن فرموده بقوله الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان که پنهان
شوندگانند در تحت روشنی آفتاب و این مشتق از کنس الوحش اذا دخل کناسه و کناس خوانه وحش است که از اغصان اشجار ساخته باشد

وازامیرالمومنین ص مرویست که مراد باین نجوم دراری خمسه اند که انرا خمسه متحیره نیز کویند وان مریخ است و زحل و عطارد
و زهره و مشتری که با شمس و قمر سیر میکنند و رجوع میکنند تا انکه در تحت ضوء شمس مستور میشوند پس خنوس ایشان رجوع است
و کنوس ایشان اختفا در تحت ضوء شمس و نزد بعضی مراد کواکب اند که خنس ایشان در نهار است یعنی غایب میشوند از عیون
و کنس ایشان در شب است یعنی بشب از اماکن خود بر ایند کالوحوش علی کناسها یا بروز متواری میشوند در اماکن خود
کاشتواری الوحوش فی کناسها والليل اذا عسعس وسوکند بشب انکاه که پیش آید و هوا را تاریک کرداند یا باز پس رود و ظلمت
انرا زایل سازد این از لغات الاضداد است یقال عسعس اللیل اذا اقبل و ادبر قول اول مرویست از امیرالمومنین و ابن
عباس و مجاهد و قتاده و ثانی از حسن والصبح اذا تنفس وسوکند بصبح انکاه که دم زند یعنی طلوع کند و روشنایی ان
ممتد شود و چون اقبال روح و نسیم مقارن اقبال صبح است بجهت این نفس را باو نسبت میکنند بر سبیل مجاز و میکویند
که تنفس الصبح و مراد بان مبدا طلوع انست جواب قسم اینست که انه بدرستی که قران انه لقول رسول کریم هر آینه کفتار فرستاده ایست
بزرکوار مراد جبرئیل است که انرا از نزد خدای بر پیغمبر خوانده و با و کفته خلاصه معنی انست که قرآن کلام خداست و انرا
بر لسان جبرئیل بر پیغمبر خوانده و پیغمبر انرا از جبرئیل شنیده نه که جبرئیل انرا از نزد خود کفته و بعضی کفته اند که اضافه قول بجبرئیل
بجهت انست که خدای تعالی بجبرئیل امر کرد که ائت محمدا و قل له کذا نزد محمد رو و این کلام را باو بکو پس در صفت جبرئیل میفرماید که ذی قوة
خداوند توانایی در قلع موتفکات نمود و انرا برداشتن بر جناح خود و نزدیک باسمان بودن و منقلب ساختن و یا توانا در علم و
عمل و تبلیغ رسالت و شدید القوی و ذو مرة نیز بهمین معنی است و چون حال مکانت و مرتبه متمکن بر حسب حال مکان است و عظم
مکین دال بر منزلت متمکن از جهت فرموده که عند ذی العرش مکین رسولی که نزدیک خداوند عرش با مکانت و منزلت است مطاع فرمان
برده شده در میان ملائکه یعنی هرچه کوید فرمان او برند و از انجمله در شب معراج خزنه جنت را امر کرد تا ابواب بهشت را کشودند و پیغمبر ص
داخل شد و انواع نعم انرا مشاهده نمود و خازنان دوزخ را حکم کرد تا درهای دوزخ را کشودند و انحضرت اصناف عذاب و نکال
انرا بدید ثم امین در آسمانها با امانت است و وحی کذاری که اصلا زیاده و کم نمیکند بلکه بران وجه که حق سبحانه با و کفته بپیغمبر میرساند
و میتواند بود که ثم متعلق بما قبل باشد یعنی مطاع در آسمان و در حدیث آمده که پیغمبر ص جبرئیل را کفت چه نیکو مدح کرده ترا درین قول
که ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین ما قوتک و ما کانت امانتک قوة و امانت تو چیست کفت اما قوه من انست که چون مبعوث شدم
بتخریب مداین لوط که چهار شهر بودند در هر شهری چهار صد هزار مقاتل غیر از ذراری و نسوان من ان شهرها را از زمین هفتم از جای

روواین کلام راه

برکندم و باسمان بردم تا انکه اواز خروسان و سکان ان شهرها ملائکه اسمانها شنیدند پس انرا منقلب کردانیدم و همه را زیر و زبر
کردم و امانت من انست که هیچ چیز ما مور نشدم که دران تعدی کرده باشم و تغییر و تبدیل داده زیاد و کم ساخته باشم و
در تبیان آورده که مراد برسول درین آیه حضرت رسالت است ص بزرکوار است نزد پروردکار و صاحب قوت است در طاعت خداوند
قدرت و مکانت نزد حضرت عزت و مطاع یعنی مستجاب الدعوه و امین بر اسرار غیب و بعد از بیان حقیة قرآن و نزول
ان از نزد حضرت منان خطاب میفرماید بکافران که وما صاحبکم و نیست صاحب و یار شما یعنی محمد ص که شما را دعوت
میکند براه حق بمجنون دیوانه که عقل او پوشیده شده باشد و تمیز میان حق و باطل و صحت و فساد نتواند نمود و این کلام نیز
جواب قسم است یعنی سوکند بامور مذکوره که قران بواسطه جبرئیل از نزد او سبحانه بر پیغمبر خوانده شده و پیغمبر مجنون نیست چنانکه
کفار کمان میبرند بلکه اعقل زمانه است و بدانکه استدلال این آیه بر فضل جبرئیل بر پیغمبر بجهت عد فضایل کثیره برای جبرئیل
و اقتصار بر نفی جنون از پیغمبر ضعیف است زیرا که مقصود ازین نفی قول کفار است که انما یعلمه بشر و افتری علی الله
کذبا ام به جنة نه تعداد فضل هر دو و موازنه میان ایشان ولقد رآه و بدرستی که دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی
او بالافق المبین بکناره آسمان که روشن است یعنی مطلع آفتاب که بلند ترین موضع است و ان چنان بود که رسول ص جبرئیل را
کفت میخواهم که ترا بهمان صورت که در آسمان هستی ببینم جبرئیل کفت یا رسول الله طاقت ان نخواهی داشت پیغمبر فرمود
باری بهر صورت که هست خود را بمن نمای کفت در کجا خود را بتو بنمایم فرمود ابطح کفت دران بکنجد فرمود بمنا کفت در
انجا نیز نخواهم کنجید فرمود بعرفات کفت انجا نیز تنک است و اکر البته میخواهی که مرا بان صفت ببینی در کوه حری خود را
بتو بنمایم و چون روز موعد رسید رسول ص بکوه حری بر امد و بنشست جبرئیل بیامد جانب کوه عرفات با صلاصلی
غریب و جثه عجیب و اوازی که از خشخشه و جلجله او همه روی زمین پوشیده شد و بالهای خود را از مشرق تا مغرب
بکسترد سرش بر آسمان بود و پایش در زمین هفتم رسول که ان صورت و هیئت را بدید بیفتاد و بیهوش شد و
جبرئیل بران صورت که نزد رسول می امد متمثل شد و نزد رسول بنشست و او را در بر خود کرفت تا با هوش
امد و رسول را کفت یا رسول الله ترا خلق من عظیم امد اکر میکائیل را ببینی چه حال خواهی داشت که سر او از زیر
من بزرکتر است و دوش او در زیر عرش است و پای او در تحت ثری و عرش عظیم بر دوش اوست و با وجود این عظمت
از ترس خدای چنان حقیر شود که بنجشکی و عرش بقدرت خدای بر پاست و نیز در صفت پیغمبر و قران میفرماید که

وَمَا هُوَ ونیست پیغمبر عَلَى الْغَيْبِ بر چیزهای پوشیده یعنی بر آنچه بوحی بدو میرسد بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما
بپوشاند وَمَا هُوَ ونیست قران بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ سخن دیو رانده شده بشهب ثاقبه از تصاعد بر آسمان یعنی قران
مسترقه سمع نیست که انرا از سکنه آسمان استراق نموده باشند و بکهنه رسانیده این نفی قول کفار است که قران کهانت
و سحر است انکه بجهت تبکیت اهل کفر میفرماید که فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا میروید یعنی سخنی بدین راستی و درستی چرا از ان
اعراض میکنید و با وجود ظهور حقیت ان نسبت میدهید انرا بسحر و کهانه و اساطیر اولین حق سبحانه باین کلام استبعاد
کفار نموده در آنچه سلوک مینمایند در ان از راه باطل و ترک طریق حق که ان عدم تبعیت رسول است و کرویدن بحقیت
قران همچنانکه کسی را که تارک جاده باشد کویند که این تذهب إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مکر پند مر عالمیان
که موصل ایشان است بطریق قویم و صراط مستقیم یا نیست محمد مکر شرف اهل عالم لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ این بدل بعض است از
عالمین یعنی قرآن موعظه است مر کسی را که خواهد از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ انکه مستقیم شود در راه خدا و پیروی حق کند و ملا
صواب ابدال این از عالمین بجهت انست که هیچ کس منتفع نمیشود بتذکیر مکر کسانی که میخواهند که مستقیم شوند بدخول
در اسلام و کان غیر ایشان موعوظ نیستند بان و اکرچه بحسب ظاهر همه عالمیان موعوظ اند خلاصه سخن انست که تخصیص
اهل استقامت بذکر برای تذکیر بعد از تعمیم ان برای همه عالمیان بجهت انست که نفع ان راجع بکسانی است که طا
خواند نه غیر کما قال الله تعالی انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامت
باختیار إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مکر انکه خواهد خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ که پروردکار عالمیان است اجبار شما را بران یعنی شما بمشیه
و اختیار خود ایمان نیارید مکر کاهی که مشیة خدای تعلق کیرد بر اجبار و الجاء شما بران اما چونکه این مخالف تکلیف است
اراده این نفرماید یا انکه مراد این باشد که شما اراده استقامت نکنید مکر کاهی که خدای لطف کند بشما و توفیق دهد
بان بارسال رسل و انزال الکتب یا انکه بمشیة و مراد خود طاعت و عبادت خدای نکنید مکر کاهی که اراده او سبحانه موافق انها شد
و شما را بان اعلام نماید و تعلیم دهد نه انکه مراد اینست که مشیت خدای موافق مشیت عباد است و بعکس زیرا که او سبحانه مبرا است
از اراده قبایح سُورَةُ الانْفِطَارِ و اینرا سوره الانفطار نیز کویند و در مکه نزول یافته و نوزده آیتست ابی بن کعب از پیغمبر ص
روایت کند که هر که این سوره بخواند حق سبحانه بعدد هر قبری و هر قطره بارانی برای وی حسنه بنویسد و جان کندن بر وی آسان
کردانده و در روز قیامت کار ویرا باصلاح آرد و حسین بن علا از ابی عبد الله ع روایت کند که هر که این سوره را قرائت کند یا سوره اذا السماء

انشقت و در نماز فریضه و نافله انها را نصب العین خود دارد هیچ حجابی او را از جهت خدا منع نکند و همیشه در جهت آلهی نظر کند
و او سبحانه پیوسته نظر رحمت باو کند تا مردمان از حساب فارغ شوند و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره متقدمه نمود
بذکر اهوال قیامت افتتاح این سوره نیز بمثل ان کرد و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ انکاه که
آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ و ستارکان فرو ریزند از ابن عباس مرویست که اول نور از کواکب زایل کند و بعد از ان
اجرام مظلمه انها را منتثر سازند و در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور در
آویخته اند و ان سلاسل بدست ملائکه چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند
وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ و انکاه که دریاها روان کردانیده شوند یعنی حایل میان انها بردارند و بعضی را راه در بعضی دیکر کشایند تا
همه دریای شور و شیرین یک دریا کردند و از حسن منقولست که مراد انست که زمین همه ابهای دریا را نشف کند پس جمیع
دریاها خشک کردند و قطره آب نماند در ان و بنا برین تفجیر بمعنی تسجیر است وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ و انکاه که کورها زیر و زبر
کرده شود یعنی خاکها ء انرا منقلب سازند و باطن انرا ظاهر کردانند تا همه مدفونات ان از اموات و غیر ان ظاهر کردد پس
مردکان زنده شوند و کویند که بعثرة مرکبست از بعث و رای زایده و نظیر اینست بحثرة لفظا و معنی حاصل که چون این
امور مذکوره حادث شود عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی انچه از پیش فرستاده از طاعت و معصیت مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ و انچه باز پس کذاشته
از توبه یا از ترکه یا از فرایض که ضایع کرده یا از سیئه حسنت که بعد از و مردمان بان عمل نموده باشند و حق او را امثال ثواب
عاملان ان باشد بی انکه از اجور ایشان چیزی کم کنند و باو دهند و از سنة سیئه که بندکان پس از و بر ان اقدام کرده باشند و او را
امثال عذاب انها باشد بی انکه نقصی در وزر و عقاب ایشان واقع شود چنانکه از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند
که ما قدمت من خیر او شر و ما اخرت من سنة حسنة استن بها بعده فله اجر من اتبعه من غیر ان ینقص من اجورهم شیء او سنة
سیئة عمل بها بعده فعلیه وزر من عمل بها و لا ینقص من اوزارهم شیء و موید این قولست اینکه در اخبار امده که سایلی در
مجلس حضرت رسالت ص سوال کرد هیچکس از حضار مجلس چیزی باو نداد و همه ساکت شدند یکبار دیکر طلب چیز
کرد یک کس با چیزی داد و مردمان چون دیدند که او تصدق کرد همه او را عطا کردند پس انحضرت فرمود که من استن به
فله اجره و مثل اجور لتبعه غیر منتقص من اجورهم و من استن شرا فاستن به فعلیه وزره و مثل اوزار من اتبعه غیر منتقص من
اوزارهم حذیفه بن یمان انجا حاضر بود این آیه تلاوة نمود که علمت نفس ما قدمت و اخرت و کفته اند که معنی انست که داند هر نفسی که چه کرده

از اول عمر تا آخر عمر انکه خطاب رسد بکافر که يا ايها الانسان ای آدمی ما غرك چه چیز بفریفت ترا بربك الكريم بپروردگار بزرگوار
خود که کافر شدی وجرئت نمودی بر عصیان او وذکر کرم جهت مبالغه است در منع از اغترار چه محض کرم او مقتضی اهمال ظالم و
موالی ومعادی ومطیع وعاصی نیست چه جای انکه صفت قهر وانتقام بان منضم باشد واشعار است بانچه شیطان انسان را بان مغرور
ساخته وباو گفته که افعل ما شئت فربک کریم لا یعذب احدا ولا یعاجل بالعقوبة انچه میخواهی بکن که پروردگار تو کریم ورحیم است
هیچ کس را عذاب نکند وبعقوبت تعاجله ننماید ودلالت بر انکه کثرت کرم او مستدعی جد است در طاعت او نه انهماک
در عصیان او بجهت اغترار بکرم او یعنی مغرور نشود بتکرم او سبحانه بر وبایجاد واعطای نعم وبعد از تمکین وتکلیف او تفضل
او فریب نخورد وبجهت ان کافر وعاصی نکردد واعتماد ننماید بر انکه کرم وفضل او که علت باعثه است بر ایجاد وانعام او را عذاب نکند
واو را بثواب بیحساب بنوازد چه این امر منکر است وخارج از حکمت ولهذا حضرت رسالت ص در وقتی که این آیه را تلاوت نمود گفت
غره جهله وحسن گفته که غره شیطانه الخبیث وفضیل بن عیاض را گفتند که اگر در روز قیامت ترا سوال کنند که ما غرک بربک الکریم
تو چه جواب خواهی داد گفت خواهم گفت که غرتنی ستورك المرخاة ویحیی معاذ رازی چون باین آیه رسیدی گفتی الهی غرنی بک
ستر کعلی اکربا را ول امر ارسوا کردی نه من ان میداشتم که من بعد معصیت کنم وبروایت دیگر غرنی بک سالفا وآنفا واز امیر المومنین
صلوات الله علیه وآله مانور است که الانسان مغرور بالستر علیه ومستدرج بالاحسان الیه وقال بعضهم غرنی حلمک
واین بر سبیل اعترافست بخطاء واغترار بستر یا حلم نه بر طریق اعتذار چنانکه مظنه طماع است که نزول این آیه در شان
ابی الاسدین است که حضرت رسول ص را بیازرد وعقوبتی بدو نرسید واو باهمال الهی مغرور شد حق سبحانه فرمود که ای کافر چه چیز ترا
غره کردانید تا از عذاب خدا ایمن شدی ونزد اکثر مفسران انست که خطاب عام است مر همه آدمیان را یعنی ای آدمی چه چیز ترا مغرور
ساخت تا عاصی شدی در خدای ودلیر گشتی در نافرمانی واز ابن عباس مرویست که هیچ بنده نباشد الا که روز قیامت حق سبحانه با او
خطاب کند که یا ابن آدم ما غرک بی چه چیز ترا ایمن ومغرور کردانید واز عبد الله بن مسعود منقولست که ما منکم من احد الا سیخلو الله به
یوم القیامه فیقول یا ابن آدم ما غرک بی یا ابن آدم ماذا عملت فیما علمت یا ابن آدم ماذا اجبت المرسلین هیچکس نباشد از
شما مگر که حق سبحانه روز قیامت در خفیه او را گوید که ای فرزند آدم چه ترا مغرور ساخت بمن ای فرزند آدم چه کردی با
دانستی وچه جواب پیغمبران دادی شیخ منصور عمار گفته که اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی کرمک ودر معالم
التنزیل آورده که ابو بکر وراق وابو الفضل عابد وغیر ان از اهل اشارت میگویند تخصیص ایراد اسم کریم درین محل

از همه اسماء گوئیا بجهت تلقین است بنده را تا گوید الهی غرنی کرمک حین قلت بربک الکریم فریفته شدم بکریمی تو که بعد از ما غرک
گفته بودی ودر خبر است که امیر المومنین صلوات الله علیه وآله غلام خود را مکرر آواز داد غلام می شنید وجواب نمیداد
فرمود ای غلام چرا می شنوی وجواب نمیدهی گفت لثقتی بحلمک وامنی من عقوبتک از برای انکه بر حلم تو واثق بودم وبر عقوبت تو ایمن
جواب وی خوش آمد واو را آزاد کرد وبدانکه علما را در معنی کریم اختلافست فقیل هو المنعم الذی کل افعاله احسان وانعام لا
یجر به نفعا ولا یدفع به ضرا وقیل هو الذی یعطی ما علیه وما لیس علیه ولا یطلب ما له وقیل هو الذی یقبل الیسیر و
یعطی الکثیر وقیل الجواد للفضل وقیل ان من کرمه سبحانه انه لم یرض بالعفو عن السیئات حتی بدلها بالحسنات حاصل که
حق سبحانه در روز محشر با انسان گوید که چه چیز ترا مغرور ساخت بخداوند بزرگوار خود الذي خلقك انخدایی که بیافرید ترا
در حالتی که هیچ نبودی فسويك پس راست کرد وتمام کردانید اجزا واعضای ترا یعنی بیافرید اعضای ترا سلیم از عیب ونقصان
ومعد از برای منافع مرتبه بران فعدلك پس بکردانید ترا معتدل ومتناسب در خلقه بدون تفاوت واعوجاج واختلاف
چنانکه احد یدین را اطول از دیگری نکردانید واحد عینین را اوسع از یکی دیگر وبعضی از اعضا را ابیض وبعضی را
اسود وبعضی موی سیاه وبعضی را سرخ یا ترا معتدل القامه نه مانند بهایم یا آفرید ترا بخلقه حسنه که مفارق سایر مخلوقات
دیگر است وبکردانید خلقه ترا از خلقه غیر تو از حیوانات وممیز ساخت از خلقتی که مغایر خلقه انسانیست في اي صورة
ما شاء در هر صورتی که خواست ركبك ترکیب کرد ترا ودر هر پیوست ما ما زایده است یعنی ترکیب داد ترا در هر صورت
که مشیت وحکمت او اقتضای آن میکرد از صور مختلفه در حسن وقبح وطول وقصر وذکورة وانوثه وشبه او باب وام یا خال
وعم وغیر ان از سایر اقارب وامام رضا از آبای کرام خود علیهم الصلوة والسلام روایت کرده که پیغمبر ص مردی را گفت ای
فلان ترا فرزندی که آمد مشابهت بکه دارد گفت یا رسول الله فرزند یا مشابه مادر است یا پدر فرمود که لا
تقل هکذا ان النطفه اذا استقرت فی الرحم احضرها الله کل نسب بینها وبین آدم اما قرات هذه الایه فی ای صورة
ما شاء رکبک ای فیما بینک وبین آدم یعنی اینچنین مگو که بدرستی که نطفه چون قرار گرفت در رحم حق سبحانه تشبهی که میان نطفه و
باشد تا آدم وحوا جمع کند واو را بران شبه آفریند که خواهد نه بینی که حق تعالی فرموده که ای صورة ما شاء رکبک یعنی در انچه میان
تست ومیان آدم ترا بیافرید وترکیب کرد وابو صالح وعکرمه گفته اند که معنی آیه انست که در هر صورتی که خواهد ترا
خلق کند یعنی اگر خواهد بصورت انسان بیافریند واگر خواهد بصورت حمار واگر خواهد بصورت قرده وموئیدا

(حاشیه: وکرم عمیم) (حاشیه: رکبک)

قول صادق ع که ای لو شاء رکبک علی غیر هذه الصورة مراد انست که قادر است که هر صورتی از صور حیوانات که خواهد ترا بان (مصور)
سازد چه تصویر باختیار فاعل مختار است نه بایجاب موجبی که خلاف ان روا باشد ولکن بفضل جسیم وکرم خود ترا بر احسن تقویم (خلق)
فرمود که ان صورت انسانیست وبباید دانست که این جمله موصوله اعنی قوله الذی خلقک تا آخر صفت ثانیه رب است تا مقرر (ربوبیة)
باشد ومثبت کرم او ومنبه انسان برانکه هر که قدرت بر خلق وتسویه داشته باشد اولا قادر خواهد بود بر قدرت او بر ایجاد ثانیا
وعدم عطف جمله فی ای صورة الخ بر ما قبل بجهت انست که ان بیان عدلک است وجار ومجرور متعلق است برکبک ای وضعک (فی)
بعض الصور ومکنک فیه یا بمحذوف ای رکبک حاصلا فی بعض الصورة ومحل ان نصب است بر حالیت اگر متعلق بمحذوف باشد
ومیتواند بود که متعلق بعدلک باشد وما در کلمه ای معنی تعجب باشد ای فعدلک فی صورة عجیبة وبعد از ان گفته باشد که ما
رکبک ای رکبک ما شاء من التراکیب یعنی ترکیبا حسنا وبنا بر این ما موصوله خواهد بود نه زایده وقوله کلا ردع است
از اغترار بکرم پروردگار یعنی باز ایستید از اغترار بکرم خداوند توسل بفضل وجه کرم وفضل او موجب شکر وطاعت است
نه کفر ومعصیت وقوله بل تکذبون بالدین اضراب است از اغترار یعنی نه انست که باز ایستید از کفر وعصیان بلکه تکذیب میکنید
بروز معاد از روی عناد وتصدیق نمیکنید بثواب وعقاب یا تکذیب مینمائید بدین اسلام که بدتر است از طمع منکر که اغترار است (حاشیه: ادست)
وان علیکم وبدرستی که بر شما یعنی برکردار وگفتار شما لحافظین نگاه بانانند از ملائکه کراما بزرگان نزد خدای کاتبین
نویسندگان روزنامه اعمال واقوال شما را یعلمون ما تفعلون میدانند انچه میکنید از نیک وبد یعنی از روی (انس)
مینویسند در خبر است که چون بنده طاعت کند فرشته دست راست شاد شود وبتعجیل تمام یکی را ده بنویسد و (چون)
معصیتی کند هر دو دلتنگ شوند فرشته دست چپ خواهد که بنویسد ان دیگر گوید که توقف کن پس تا هفت ساعت (توقف)
نماید تا باشد که بنده پشیمان گردد اگر درین مدت پشیمان نگردد وتایب نشود فرشته دست راست با فرشته دست (چپ)
گوید انرا بر وبنویس که جاهل بنده ایست وبدانکه ایراد این کلام برای تحقیق انچیزیست که تکذیب ان میکردند وردا (بجه)
متوقع بودند بان از تسامح واهمال در نکال ایشان در روز بعث یعنی شما تکذیب روز جزا میکنید واحوال حساب را (سهل)
می پندارید وحال انکه کاتبان اعمال شما را می نویسند تا بان جزا داده شوید وتعظیم کتبه باینکه ایشان بزرگانند (نزد)
خدا بجهت تعظیم روز جزاست واشعار برانکه نوشتن اعمال وضبط ان از جلایل امور است نزد خدا وآیه دالست برانکه
عباد محدث افعال اند نه حق سبحانه زیرا که اسناد فعل بایشان نموده وفرموده که یعلمون ما تفعلون ان الابرار بدرستی که (نیکو کاران)

(حاشیه: انفطار ...)

وفرمانبرداران لفی نعیم در بهشت یا نعمت اند وان الفجار وبدرستی که بدکاران که منکران بعث اند لفی جحیم در دوزخ اند (این)
بیان انچیزیست که حفظه اعمال را بجهت ان مینویسند وتهویل وتشویر مر مشرکان را ولطف مر اهل ایمان را (در)
صفت فجار میفرماید که یصلونها در ایند بدوزخ وملازم ان باشند یوم الدین در روز حساب که روز قیامت است وما هم
وبستند فجار عنها از دوزخ بغائبین گم شدگان بجهت خلود ایشان در ان یعنی همیشه در ان باشند و (بیرون)
بیایند ونزد بعضی معنی انست که قبل از دخول در دوزخ از ان غایب نبودند زیرا که پیوسته سموم آنرا در قبور
می یافتند وبدانکه نمیتواند بود که مراد بفجار عصاة اهل اسلام باشند زیرا که باجماع ونص ودلیل عقلی ثابت شده
که اهل کبیره از مسلمانان مخلد نخواهند بود در دوزخ مرویست که فضیل هرگاه این آیه میخواند میگفت ما اشدها
من آیة علی الغافلین سخت ترین آیتی بر غافلان این آیه است بر سبیل استهوال واستعظام روز قیامت میفرماید
که وما ادریک وچه دانا ساخت ترا یعنی چه دانی تو که ما یوم الدین چیست روز حساب وجزا ثم ما ادریک پس چه دانا گرداند
وچه دانستی که ما یوم الدین چیست روز شما تکرار جهت تعجب وتفخیم شان انروز است یعنی که آنرا هیچکس بدانند
وعلم هیچ عالم وفهم هیچ دراک بان نرسد وگویند که معنی انست که توچه دانی اغیر انکه در روز جزاست از انواع نعم
برای اهل جنت وچه میدانی اغیر انکه در ان روز است از اصناف عذاب ونکال برای اهل نار یوم لا تملک
نفس روزی که مالک نشود هیچ نفس لنفس برای هیچ نفسی شیئا چیزی را از منفعت ودفع ضرر یعنی هیچکس نتواند (نتوانند)
که بقوت وقدرت خود نفعی بکسی رساند واز او دفع عذاب کند والامر یومئذ لله وحکم وفرمان در انروز
مر خدایراست در جزا وثواب وعفو وانتقام واذن شفاعت دهد آنرا که خواهد در حق هر که خواهد وبی (ون)
اذن او هیچکس نتواند که شفاعت اهل عصاة کند این تقریر است برای شدت وهول انروز وفخامه امر آن اجمالا
عمرو بن شمر از جابر روایت کند که ابی جعفر صلوات الله علیه وآله فرمود که ان الامر کله یومئذ لله یا جابر اذا کان
یوم القیامة باذن فلم یبق حاکم الا الله همه کارها در آنروز مر خدایرا باشد ای جابر چون روز قیامت باشد
همه حکم کنندگان هلاک شده باشند وهیچ حکم کننده نباشد مگر خدای تعالی بر خلاف این روز که بعضی دعوی (حکومت)
وفرمان روائی میکنند ومثل اینست کریمه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار سورة المطففین وابن را سوره
التطفیف نیز میگویند ومکی است ونزد حسن وضحاک وعکرمه مدنیست واز ابن عباس وقتاده مرویست که

الآیة ان الذین اجرموا تا آخر که در مکه نازل شده وعدد آیات آن سی وشش است باجماع وابی بن کعب از
پیغمبر روایت کند که هر که سوره ویل للمطففین را قراءة کند حق سبحانه در روز قیامت اورا از رحیق مختوم آب
دهد وصفوان جمال از ابی عبد الله صلوات الله علیه نقل کرده که هر که قراءت او در فریضه سورة المطففین باشد
حق سبحانه روز قیامت اورا از آتش دوزخ ایمن کرداند وآتش اورا نبیند واو آتش را نبیند وبر جسر جهنم کذار
نکند ودر روز قیامت حساب او نکنند ووجه آنکه چون حق سبحانه ختم سوره مذکوره کرد بذکر قیامت وآنچه
معد است دران برای ابرار وفجار افتتاح این سوره نیز بذکر احوال مردمان کرد در روز قیامت وفرموده که
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اهل مدینه در کیل ووزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرة رسالت
صلی الله علیه وآله از مکه هجرة نمود ومتوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل گشت وگویند که در مدینه مردی بود که
اورا ابو جهینة گفتندی ودو صاع داشت یکی که بزرگتر بودی بخریدی ویکی که خوردتر بودی بفروختی
حق سبحانه در شان او این سوره فرستاد که ویل للمطففین ویل کلمه ایست که جامع جمیع بدیها یعنی انواع عذاب
وعقاب وشدة ومحنت مرکاهندگانراست در کیل ووزن پس تفسیر مطففین میکند بانکه ایشان الذین آنان
که اذا اکتالوا چون میستانند بکیل علی الناس بر مردمان یعنی از ایشان برای خود یستوفون تمام میستانند
ابدال من بعلی بجهة دلالة است بر آنکه اکتیال ایشان موجب ضرر است بر مردمان ومیتواند بود که جار ومجرور
متعلق بیستوفون باشد وتقدیم ان بر فعل بجهة خصوصیة باشد ای یستوفون علی الناس خاصة فاما انفسهم
فیستوفون لها یعنی استیفاء ایشان متضمن ضرر ونقص است بر مردمان خاصة اما متضمن نفع ومزیت است برای
خودشان واذا کالوهم وچون می پیمایند برای مردمان او وزنوهم یا میسنجند برای ایشان حقوق ایشانرا
یخسرون زیان میرسانند بدیشان ومیکاهانند آنرا اصل کلام کالوا لهم او وزنوا لهم بود حذف جار کردند و
ایصال فعل بضمیر کقولهم ولقد جنیتک اکموءً او عساقلا ای جنیت لک یا آنکه کلام بر حذف مضاف باشد واقامة
مضاف الیه در مقام انکالوا مکیلهم او وزنوا موزونهم وصحیح نیست که ضمیر ثانی ضمیر مرفوع باشد راجع بمطففین بجهة
آنکه آن مستلزم فساد نظم کلام است زیرا که معنی مراد آنست که اذا اخذوا من الناس استوفوا واذا اعطوهم اخسروا
واگر ضمیر مرفوع باشد مفید این معنی خواهد بود که اذا اخذوا من الناس استوفوا واذا تولوا الکیل او الوزن هم علی

الخصو

الخصوص اخسروا واین کلام متنافر است چه مقصود بیان اختلاف ایشان است در اخذ ودفع نه در مباشرة وعدم
آن ولهذا در مصاحف اثبات الف نکرده اند بعد از واو ضمیر ورسم الخط شده وترک او اتزنوا تا مقابل او وزنوهم
باشد مانند او اکتالوا که مقابل کالوا است بجهة آنست که اهل تطفیف اخذ مکیل وموزون نمیکردند مگر بمکائیل
وموازین بجهة تمکن ایشان باکتیال از استیفاء وسرقه چه مکیال را میجنبانیدند ومیلرزانیدند ودر بر کردن آن
حیله میکردند وچون میدادند کیل ووزن آن مینمودند بجهة تمکن ایشان از بخس در هر دو نوع ودر آثار آمده
که اهل مدینه همه تاجر بودند وهیچکدام این صفت خبیثه وشیوه ذمیمه را از دست نمیدادند ومعاملات را
بطریق قمار نام نهاده بودند چون منابذه وملامسه ومخاطره وغیر آن چون این سوره نازل شد پیغمبر بمیان
بازار آمد وبر ایشان خواند وبعد از آن فرمود که خمس بخمس پنج خصلت ذمیمه است که مقارن پنج مصیبت وبلیه
است گفتند یا رسول الله ما خمس بخمس فرمود ما نقض قوم العهد الا سلط الله علیهم عدوهم وما حکموا بغیر ما انزل الله
الا فشا فیهم الفقر وما ظهرت فیهم الفاحشة الا فشا فیهم الموت ولا نقصوا الکیل الا منعوا النبات واخذوا بالسنین
ولا منعوا الزکوة الا حبس عنهم القطر هیچ قوم نباشند که نقض عهد کنند ووفا بآن ننمایند مگر که خدای تعالی دشمن را
بر ایشان مسلط کرداند وهیچ گروهی نباشند که حکم کنند بغیر آنچه خدای نازل کردانیده وفرموده مگر درویشی در
میان ایشان آشکارا شود وهیچ جماعتی نباشند که در میان ایشان فاحشه وناشایست پیدا شود مگر که مرگ
در میان ایشان آشکارا گردد وهیچ فرقه نباشند که کم سنجیدن وکم پیمودن عادة کنند مگر که ایشانرا از نباتات
واقوات محروم سازند وبقحط وغلا مواخذ کردانند وهیچ گروهی نباشند که منع زکوة کنند وآنرا بمستحقان نرسانند
مگر که بارانرا از ایشان باز دارند ودر خبر است که چون امیر المؤمنین از حکومات فارغ شدی ببازار کوفه در آمدی
وفرمودی ایها الناس اتقوا الله واوفوا المکیال والمیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض
مفسدین ای مردمان از خدای بترسید ووکیل ووزن را تمام بپیمایید وطریق عدل را دران مرعی دارید وچیزها
موزون ومکیل را بمردمان کم مدهید ودر زمین فساد وتباهی مکنید روزی در بازار مردی را دید که زعفران
میکشید وآن کفه ترازو که دران زعفران بود میجنبانید آنحضرت دانست که ترازوی وی راست نیست زعفرانرا
از کفه بریخت وفرمود اقم الوزن بالقسط ثم ارجح بعد ذلک ما شئت اول ترازو را راست کن وبعد از آن اگر خواهی زیاده کن

بسنج ومرویست از حضرت سید صلعم که هر که در کیل ووزن خیانت کند فردا اورا بقعر دوزخ در ارند و اورا در میان
دو کوه آتشین جای دهند وباو کویند که اما وزنها کیل ووزن هر دو کوه کن واو همیشه باین عمل مشغول باشد
ومالک دینار فرموده که مرا همسایه بود بیمار شد بعیادة او رفتم در نزع بود وبانک میکرد که دو کوه آتش قصد من میکنند
من کفتم ای مرد این محض خیال است که ترا مینماید کفت نه چنین است بلکه حق است زیرا که مرا دو مکیال بود یکی ناقص
ویکی زاید بناقص میدادم وبزاید میکرفتم واین عقوبة آنست اصمعی کوید که از اعرابی شنیدم که میکفت مروة از کسی
طمع مدار که معیشة او از سر ترازو ومکیال بود ما للتجار وللسماح وانما بنیت لحومهم علی قراریط واز ابی نبر مرویست که
کفت لاتلتمس الحوائج ممن ارزقه فی رؤس المکیال والسن الموازین طلب حاجتها خود مکن از کسی که روزی او بر سرها مکیال
وبر زبانهای ترازو باشد واز ابن عباس روایتیست که فرمود انکم معشر الاعاجم ولیتم امرین بهما هلک من کان قبلکم المکیال
والمیزان ای کروه عجم شما امیر دو امر کردانیده اند که بسبب آن دو امر قرون ماضیه هلاک شده اند وان کیل کردن ووزن
نمودنست وتخصیص اعاجم بجهة آن بود که اکثر اهل ترازو در مکه ومدینه عجمیان بودند در مکه وزن میکردند ودر مدینه
کیل مینمودند وعکرمه کفته اشهد ان کل کیال ووزان فی النار کواهی میدهم که هر کیل ووزن کنند در دوزخ باشد اورا
کفتند پسر تو کیال ووزانست کفت انه فی النار او در آتش دوزخ باشد وبدانکه چون غرض از وضع کیل ووزن
اقامة عدلست وعدم انحراف از آن پس مکلف در هر امری که عدل را مرعی ندارد وبر وجه مامور به بان اتیان
ننماید از جمله مطففین خواهد بود چنانچه از ابن مسعود منقولست که الصلوة مکیال فمن وفی له ومن طفف
فقد سمعتم ما قال الله تعالی فی المطففین نماز مکیال است هر که تمام بپیماید پاداش اورا تمام بپیمایند برای او واکر
بکاهاند در آیه ویل للمطففین داخل خواهد بود انکه حق سبحانه جهة تعجیب بندکان از غفلت ایشان از طریق
عدل وتسویه منحرف اند میفرماید که الا یظن اولئک آیا کمان نمیبرند آن کروه بیش ستانند کم فروشند انهم
انکه ایشان مبعوثون بر انکیخته کانند لیوم عظیم مر روز بزرک را چه هر که ظن وقوع این روز داشته باشد
بر امثال این قبایح جرات ننماید چه جای انکه یقین داشته باشد که مبعوث خواهد درین روز وبر مقدار ذره
وخردله محاسب خواهد کشت ونزد بعضی ظن بمعنی یقین است وعظمة آن روز باعتبار عظمة امریست که در او واقع
شود وقوله یوم یقوم الناس منصوبست بمبعوثون یا بدل از جار ومجرور یعنی مبعوث شوند در روزی که بپای ایستند

المطففين ٥٥٠

مردمان لرب العالمین برای حکم آفریدکار عالمیان یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد وآن مقام هیبت باشد
که اهل عرصات سیصد سال استاده باشند وکسی را زهره سخن کردن نباشد تا حضرت رسالت باذن او سبحانه شفاعت
کند وخلق را از میان هیبت بموقف محاسبه آرند واین شفاعت کبری باشد یا در روزی که بر خیزند مردمان از قبور خود
برای امر پروردکار عالمیان وجزا وحساب او ودرین انکار وتعجیب وذکر ظن ووصف یوم بعظم وقیام مردمان در آن
از برای حکم خدا وتعبیر از وسبحانه برب العالمین مبالغاتست در منع ایشان از تطفیف وتفخیم اثم آن از عبد الله بن مسعود
نقل است که مردمان در عرصات مقدار چهل سال استاده باشند رافعی رؤسهم سرها بر داشته ومنتظر ایستاده ندای
از جانب حضرت برسد وبعد از انقضا چهل سال ندا آید که الیس عدل من ربکم ان خلقکم ثم صورکم ثم رزقکم ثم تولیتم غیره
ان یولی کل عبد منکم ما تولی فی الدنیا ایشان کویند بلی وربنا واشهر آنست که کفره وفجره سیصد سال استاده باشند
که هیچ ندایی از حق سبحانه بایشان نرسد وهیچکس زهره سخن کفتن نداشته باشد ودر خبر است که مقدار استادن مومن
آن مقدار باشد که نماز فریضه کذارده شود ودر خبر دیکر آمده که سید عالم صلعم فرمود که طول روز قیامت وغم وحزن آن
بر مومن قدر روز تابستان باشد مر روزه دار را که وقت نماز عصر بر کنار حوضی نشیند وآب بر خود ریزد وخنکی آب
وهوا آن باو رسد تا آفتاب غروب کند عبد الله بن عمر کوید که نزد سید رفتم وکفتم یا رسول الله سه مسئله میخواهم از تو بپرسم
فرمود سل عما بدا لک بپرس از انچه بخاطرت رسیده کفتم مقام مردمان نزد پروردکار عالمیان چند مدت باشد و
چقدر مشقت درین مقام بمومنان رسد ومیان بهشت ودوزخ منزلی باشد یا نه فرمود که کفار وفجار سیصد سال در آن
مقام بر پای بایستند وهیچ ندایی بایشان نرسد وبجهة هول وهیبت قدرة تکلم نداشته باشند اما مومنان دو فرقه
باشند کروهی سابقان وکروهی اصحاب یمین ومقدار ایستادن سابقان همچو امتداد زمانی باشد میان دو کس که ناکاه بیکدیکر
راز کویند وچون راز ایشان در راز شود از یکدیکر جدا شوند وبعد از این مدت بهشت نعیم در آیند ومدت مقام اصحاب
یمین چون مدت زمان مردی باشد روزه دار که کرسنه وتشنه باشد ومنتظر فرو شدن آفتاب باشد وبعد از غروب
روزه بکشاید انکه ببهشت در آیند ومیان دوزخ وبهشت حوضی باشد طول آن یکماهه راه وعرض آن یکماهه باشد اشد من اللبن
واحلی من العسل سفیدتر از شیر وشیرین تر از عسل وبر کنار آن حوض قدحها باشد از فضه وقواریر که هر که یک قدح از آن
باز خورد هر کز تشنه نشود وحاجت نیفتد اورا باب خوردن در عرصات قیامت ومرویست که اهل عرصات در مدت استادن

عرق بطريق سيل از سر ايشان جدا شود وبا دن واطراف ايشان روان كردد وسليم بن عامر از مقداد بن اسود نقل كرده
كه او كفت من از رسول صم شنيدم كه فرمود در عرصات آفتاب بربالاي سر بندكان بدارند بمقدار يك ميل يا دو ميل وسليم كفته
كه نميدانم كه مراد بميل مسافت زمين است يا ميلي كه سرمه در چشم كنند پس آفتاب تحليل رطوبات ايشان كند وبطريق عرق
از بدن ايشان بيرون آيد واين بقدر اعمال ايشان باشد پس بعضي باشند كه عرق تا پاشنه پاي ايشان رسيده باشد
وبعضي مانند لجام بدهن ايشان رفته پس انحضرت اشارت بدهن مبارك خود كرد وفرمود يلجمهم الجاما واين حديث را
مسلم در صحيح خود آورده ومرويست كه عبد الله عمر اين سوره را قرات ميكرد چون بآية يوم يقوم الناس لرب العالمين رسيد
كريه بر و غالب شد وبيفتاد واز قرات ممتنع شد وكويند كه روزي بر بايعي بكذشت كفت از خداي بترس وكيل را
تمام كرد ان كه كم بيمانند كانرا در روز قيامت نزد خداي بدارند تا انكه عرق از سر ايشان روان شود مانند لجام بدهن
ايشان رود وقتاده كفته اوف يا ابن آدم كما يجب ان يوفي لك واعدل كما يجب ان يعدل لك تمام بيماي وعدل ورز همچنانكه
دوست داري كه از براي تو تمام بيمايند وبطريق عدل با تو سلوك كنند واز فضيل نقل است كه بخس الميزان سواد الوجه
يوم القيمة كم كشيدن ترازو روسياهي است در روز قيامت آورده اند كه اعرابي بعبد الملك بن مروان كفت لقد سمعت
ما قال الله تعالى في المطففين اراد بذلك ان المطفف قد توجه عليه الوعيد العظيم الذي سمعت به فما ظنك بنفسك
وانت تاخذ اموال المسلمين بلا كيل ولا وزن تو شنيده كه حق سبحانه در مطففين فرموده از توجه وعيد عظيم بر مطفف
پس ظن تو بنفس خود كه مالهاي مسلمانانرا بي كيل و وزن ميكيري وبي اندیشه وبيمبا با دران تصرف ميكني كلا
اين ردع است از تطفيف وغفلت از ذكر بعث وحساب يعني كم مبيمايند واز روز بعث وجزا غافل مشويد بعد ازان
بر سبيل استيناف در عقب آن ذكر وعيد فجار ميفرمايد علي العموم بقوله ان كتاب الفجار از ابي حاتم سهل منقولست
كه كلا ابتداء كلام است متصل بما بعد يعني حقا بدرستي كه انچه نوشته ميشود از اعمال كافران نابكار با تحقيق كه
نوشتن اعمال ايشان لفي سجين در سجين است وآن ديوانيست جامع جميع اعمال شياطين وكفره وفجره از جن والانس
كما قال وما ادراك ما سجين وچه دانا ساخت ترا كه چيست سجين كتاب مرقوم كتابيست نوشته شده كه حروف ان
بين ونمايانست يا نشانه كرده شده بعلامتي كه هر كه ببيند داند كه اصلا دران خير نيست وبدانكه سجين اسم علميست منقول
از وصف چون حاتم وانصراف ان بجهة آنست كه يكسبب بيش ندارد كه ان تعريف است واشتقاق ان از سجن است وتسميه

بان بجهة آنست كه سبب حبس صاحب خود است يا بجهة انكه مطروح است در تحت ارضين در مكان مسطوح است و مظلم
و براء بن عازب از رسول صم روايت كرده كه سجين پايين زمين هفتم است وشمر بن عطيه كويد كه ابن عباس نزد كعب الاحبار
رفت وكفت اخبرني عن قول الله تعالى ان كتاب الفجار لفي سجين كفت چون ارواح وكتاب فاجران باسمان برند اهل آسمان
از قبول آن ابا كنند پس بزمين باز آرند اهل زمين نيز از قبول نمايند بزير هفتم زمين برند و در سجين كه جاي مستقر
وموضع ابليس است ولشكر او بنهند وبراويتي ديكر از كعب منقولست كه كفت در تورية چنين يافتم كه سجين نام درختي است
در زير هفتم زمين اسماء جميع شياطين دران نوشته چون درهاي آسمان بر ارواح كافران دربندند ايشانرا
در موضع سجين فرو اندازند وكلبي كفته كه سجين سنك سبزيست در زير زمين هفتم كه سبزي آسمان از انست ونامهاي
اعمال كافران دران سنك نهند وكويند كه صخره ايست مجوف در زير دوزخ پوشيده جان كافران ونامه اعمال ايشان
درانست وابو هريره از رسول صم روايت كرده كه سجين جاهيست در جهنم سر كشوده وفلق جاهيست در جهنم سر پوشيده و
اخبار سجين اسم مكان است نه ديوان اعمال پس در كلام مضاف محذوف باشد وتقدير انكه ما كتاب السجين يا محل
كتاب مرقوم واصح آنست كه كتاب مرقوم مفسر كتاب الفجار است نه مفسر سجين وتقدير انكه كتاب الفجار كتاب مرقوم
پس معني آيه اينست كه بدرستي كه نامه اعمال فاجران در موضع سجين است وتوجيه انكه سجين چيست يعني جايي است
باهول وهيبت ونامه اعمال كافران نابكار نامه ايست نوشته يا نشانه كرده شده ويل يومئذ شدة عقوبة وعذاب
در آن روز للمكذبين مر تكذيب كنندكانراست كويند كه اين منتظم است بقوله يوم يقوم الناس وقوله ان كتاب الفجار
وانچه متصل است بان معترضه است بعد ازان درباب اهل تكذيب ميكويد كه الذين يكذبون مكذبان انانند كه
تكذيب ميكنند بيوم الدين بروز جزا وباور ندارند اين صفت مخصصه است يا موضحه يا ذامه وما يكذب به وتكذيب
نكند بان روز الا كل معتد اثيم مكر هر ستمكاري از حد در كذشته در تعليل كه بقدرت الهي وعلم او استقصار كند
واعاده را ازو مستحيل داند اثيم بزه كار بي باك ومتوغل در شهوات ومعاصي كه مشغول ساخته باشند
او را از ماوراي آن واو را بر انكار ماعداي آن داشته اذا تتلى عليه چون خوانده شود بر وي آياتنا آيتهاي
كلام ما قال كويد از فرط جهل واعراض از حق كه اين اساطير الاولين افسانهاي پيشينيانست وهر كاه در جهل و
عناد باين مرتبه رسيده باشد پس شواهد نقلي نفعي باو نخواهد رسانيد همچنانكه از دلايل عقلي منتفع نميشود كلا

این ردع است از قول مذکور یعنی بچنین است که مکذبان میگویند کلا بل رانَ بلکه غلبه کرده و زنگ نهاده علی قلوبهم
بر دلهای ایشان ما کانوا یکسبون انچه بودند که میکردند از اثام و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب غلبه خبث
اعتقاد و کفر و معاصی بران زنگ کرفته و تاریک شده و بجهة این معرفة حق و باطل بر ایشان پوشیده کشته و راه خیر و قبول
کردن نصیحت بر دلهای ایشان بسته شده چه کثرت افعال سبب حصول ملکات است کما قال النبی صلعم ان العبد کلما
اذنب ذنبا حصل فی قلبه نکتة سوداء حتی یسود قلبه بدرستی که بنده هرگاه گناهی کند نقطه سیاه در دل وی
تا بجایی رسد که دل او سیاه کردد و عیاشی باسناد خود از زراره نقل کرده که ابی جعفر صلوات الله علیه و آله فرمود
ما من عبد مومن الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی تلک النکتة نکتة سوداء فاذا تاب ذهب ذلک السواد
وان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا هیچ بنده مومن
نباشد مکر در دل نقطه سفیدی هست چون گناه کند نکته سیاه در میان آن پیدا شود و چون توبه کند آن سیاهی
زایل کردد و اکر در کناه متمادی شود و مداومت نماید آن سیاهی زیاده کردد تا انکه تمام ان نقطه سفید را بپوشاند
و هرگاه آن سفید بالکلیه پوشیده کردد صاحب او هرکز بکار خیر باز نکردد و دایم در معاصی باشد بعد از ان فرمود
که و هو قول الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم الآیه اینست معنی قول حق سبحانه که کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون
و ابو عبد الله صلوات الله علیه فرمود که یصدأ القلب فاذا ذکرته بآلاء الله انجلی عنه دل زنگ میکیرد پس چون نعماء
الهی را بیاد او دادی از ان زنگ منجلی میشود و روشن میکردد خدیفه یمانی کوید چون بنده کناهی کرد مقدار یک
انکشت از دل او منقبض شد و همچنین به هر کناهی زایل میشود تا تمام دل سیاه میکردد انکه این آیه بخواند کلا بل ران
الی آخره بکر بن عبید کفته چون بنده مرتکب اثمی شود مقدار سر سوزنی سوراخ در دل او پیدا شود و همچنین بهر کناهی
تا مانند غربال کردد ابو القاسم بلخی کوید که در آیه دلالتست بر صحت انچه اهل عدل کفته اند در تفسیر طبع و ختم بر قلوب
و اضلال زیرا که حق تعالی خبر داده که اعمال سیه ایشان و سایر انچه از ایشان صادر شده از قبایح دلهای ایشان را
تیره و سیاه کردانیده و بسبب ان زنگ غفلت بران نشسته و غشاوه غرور آنرا مغطی ساخته کلا این ردع است از کسب
و این یعنی باید که باز ایستند از کفر و فجور از کفر و فجوری که بر دلهای ایشان غالب میشود و بسبب آن تیره دل میکردند
و قوله انهم عن ربهم استیناف کلام است و میتواند بود که کلا استیناف باشد و معنی اینکه حقا بدرستی که

ایشان از کرامت و رحمة و مسوبة پروردکار خود یومئذ در ان روز لمحجوبون که پرده شده کان باشند یعنی
مجور و ممنوع شوند و از امیر المومنین صلوات الله علیه و آله تفسیر این آیه پرسیدند فرمود ای محرومون عن ثوابه
و کرامته و ابن عباس فرموده ای محجوبون عن رحمته و ابن کیسان کفته ای ممنوعون عن کرامته و کویند محجوبیة ایشان
از خدا تمثیل است برای استخفاف و اهانت ایشان زیرا که رخصت دخول بر مجلس ملوک مخصوص است بر جماعتی
که مکرم و مقرب درکاه ملوک باشند و ادنیا که خوار بمقدارند نزد ایشان محجوب اند و از سعادت رخصت دخول
محروم و آیه دلیل نیست بر جواز رویة چنانکه اشاعره کویند زیرا که حجاب نسبت با جرام است و او سبحانه مبراست
از جرم و جسم و دیکر انکه حجاب نقیض وصول است نه رویه و وصول در حق اجسام متصور است نه غیر او و بر تقدیر
تسلیم که نقیض رویه باشد هم دلالت ندارد بر انکه چون کافران محجوب باشند از رویه مومنان محجوب نخواهند بود
از ان بجهة براهین دال بر امتناع رویة او سبحانه و دیکر انکه دلیل خطاب نزد اکثر علماء اصول معتبر نیست پس مراد
محجوبیت و محرومیت ایشانست از رحمة و مسوبة نه رویة چنانکه مذکور شد ثم انهم پس بدرستی که تکذیب
کنندکان لصالوا الجحیم در اینده کانند بدوزخ و همیشه سوزندکان در ان ثم یقال پس کفته شود یعنی زبانیه
ایشان را کویند از روی توبیخ و تقریع هذا این عذاب الذی کنتم این عذابیست که بودید که بدان تکذبون
تکذیب میکردید کلا ردع است از تکذیب و کویند کلا اول را معقب ساخت بوعید فجار و ثانی را بوعد ابرار
تا اشعار باشد و بانکه تطفیف از قسم فجور است و انفا از نوع بر و قوله ان کتاب الابرار استینافست یا انکه کلا
اول کلام است یعنی حقا بدرستی که انچه نوشته میشود از اعمال نیکو کاران یا نوشتن اعمال ایشان لفی
علیین در علیین است و انعلم دیوان خیر است که مدون شده در وانچه ملایکه و صلحاء ثقلین کرده اند کما
قال و ما ادراک و چه دانا ساخت ترا که بدانی ما علیون چه چیز است علیون کتاب مرقوم کتابیست مسطور که مبین
و روشن است حروف کتابت ان یا موسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که در وی چه چیز است یشهده
المقربون حاضر شوند بدان کتاب ملایکه که مقرب درکاه کبریا اند و حفظ ان کنند و آنرا بدرجه بلند و مرتبه ارجمند
رسانند و یا کواهی دهند بر انچه در انست در روز قیامت و بدانکه علیین منقولست از جمع علی که فعیل است مأخوذ
از علو چون سجین از سجن و تسمیه ان باین اسم یا بجهة انست که بسبب ارتفاع صاحب است با عالی درجات در جنة

وبا مجتهد آنکه مرفوع است در آسمان هفتم در زیر قائمه عرش که مسکن کروبیانست بواسطه تعظیم وتکریم آن وضحاک
گفته علیین سدرة المنتهی است وازابن عباس مرویست که علیین لوحیست از زبرجد سبز معلق در زیر عرش که اعمال ابرار
در آن مکتوبست وازکعب وقتاده ومجاهد مرویست که علیین در آسمان هفتم است وارواح مومنان در اوست وبراء
بن عازب نیز از پیغمبر صه روایت کرده که علیین در آسمان هفتم است در زیر عرش اهل معانی گفته اند درجات رفیعه است
بر بالای یکدیگر عبد الله عمر گفت که اهل علیین از جنت سالها راه بر سر اهل بهشت نگرند وچون یکی از ایشان بر بالای
قصر خود بر آید ودر بهشت نگرد از نور روی او همه بهشت روشن ومنور گردد اهل بهشت بدانند که نور روی علیین
از فراتفل است که علیین ارتفاعی است بالای ارتفاعی دیگر الی غیر النهایه وبنابر آنکه اسم مکان باشد نه دیوان اعمال
مضاف محذوف خواهد بود وتقدیر آنکه ما کتاب علیین یا محل کتاب مرقوم بر طریقی که در آیه ان کتاب الفجار ذکر
یافت واصح واظهر آنست که کتاب مرقوم تفسیر کتاب الابرار است وتقدیر آنکه کتاب الابرار کتاب مرقوم پس معنی آیه
آنست که نامه اعمال ابرار در جاییست که آنرا علیین گویند وتوجد دانی که علیین چه چیز است یعنی جاییست بلند وقدر
وبا مکانت ورفعت ونامه اعمال ابرار نامه ایست نوشته نا نشانه کرده شده که هر که آنرا بخواند یا ببیند داند که اصحاب این
نیکوکارانند وپرهیزکاران مرویست از حضرت نبوی صه که ملائکه حفظه چون عمل بنده بردارند وباستقبال آن اعمال
آنرا باسمان برند ودر جایی که اراده الهی باشد برسانند وحی آید بدیشان که انکم الحفظه علی عبدی وانا الرقیب علی
ما فی قلبه وانه اخلص عمله فاجعلوه فی علیین فقد غفرت له یعنی که شما نگاهبانان بودید بر اعمال بنده من ومن نگهبان
بودم بر آنچه در دل او بود واو عمل خود را باخلاص کرده وبعرضی از اغراض مخلوط نساخته او را در علیین جای دهید
که من او را آمرزیدم وچون عمل بنده دیگر بردارند وتزکیه آن کنند وآنرا بعالم بالا برند وحی بدیشان رسد که انهم
الحفظه علی عبدی وانا الرقیب علی قلبه وانه لم یخلص لی عمله فاجعلوها فی سجین شما حافظان اعمال او بودید ومن نگهبان
بودم بر سرایر دل او واو عمل خود را باخلاص نکرده وآن را بریا وسمعه وغیر آن امیخته پس او را بسجین برید الله
حق سبحانه در صفت ابرار میفرماید که ان الابرار بدرستی که نیکوکاران لفی نعیم در بهشت پر نعمت علی الارائک
بر تختها وحجلهای آراسته ینظرون مینگرند بچیزهای که بدان شادان وفرحناک میشوند از مناظر جنت وانواع
نعمت وکرامت یا از عرش یا از انبیا واوصیا یا نظر میکنند بکفار که در دوزخ بانواع عذاب معذب باشند تعرف

بشناسی ای نگرنده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی نعمتهای بهشت یعنی بهجت تنعم وطراوت لذات
وبریق آن بر روی ایشان مشاهده شود همچنانکه در وجوه اغنیا واهل ثروه مرایی میشود وازعطا نقلست که حق سبحانه
چندان حسن وجمال وطراوة ونضارت در روی ابرار خلق فرماید که بهیچ واصفی وصف نتواند کرد یسقون
آشامیده شوند یعنی بدیشان آشامند من رحیق از شراب خالص بیغش که سفید وخوشبوی باشد مختوم
مهر کرده شده اوانی آن که اکواب واباریق است ختامه مسک مهر او بجای گل مشکی است ومهر بجهت آن کنند
تا توهم اهل بهشت نشود که دست کسی بدان رسد وموجب تنفر ایشان شود پس ابرار خود مهر آن بردارند
واین غیر خمریست که در انهار بهشت کند رود ومیشاید که ختم آن بمسک تمثیل باشد برای نفاست آن از ابن عباس
وقتاده وحسن مرویست که مراد آنست که ختم آشامیدن او برایحه مشک است تا شارب بعد از آشامیدن
آن بوی مشک از دهن ولب شارب خود یابد واز ابی درداء روایتست که مشک شراب سفید است ومانند فضه
واهل بهشت ختم شرب خود با شامیدن آن کنند ودر روایة آمده که اگر مردی از اهل دنیا انگشت خود را در آن
داخل سازد وبیرون آرد هیچ ذی روحی نباشد در دنیا مگر که طیب آن انگشت ومشام او رسد وهمه دنیا بآن
معطر ومطیب گردد وفی ذلک ودرین شراب یا نعیم فلیتنافس المتنافسون باید که رغبت کنند رغبت کنندگان
یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد ونظیر اینست کریمه لمثل هذا فلیعمل العاملون ودر حدیث
آمده که من صام لله فی یوم صائف سقاه الله علی الظماء من الرحیق المختوم هر که در روزهای تابستان روزه دارد
حق سبحانه رفع تشنگی او کند بآب دادن از شراب رحیق مختوم واز جمله وصیتی که پیغمبر صه با میر المومنین صلوات الله
علیه وآله کرده آنست که یا علی من ترک الخمر لله سقاه الله من الرحیق المختوم ای علی هر که ترک خمر کند بجهة
رضای خدا وامتثال امر او حق سبحانه او را از رحیق مختوم آب دهد ومزاجه وامیختگی رحیق من تسنیم از چشمه
تسنیم است در تبیان آورده که از ابن عباس مرویست که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش به بهشت میریزد وآن
اشرف اشربه بهشت است ومیمون بن مهران از ابن عباس پرسید که ما التسنیم چیست فرمود هذا مما قول الله
عز وجل فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین این از جمله اخبار یست که حق سبحانه فرموده که هیچ نفسی نمیداند آنچه
پنهان داشته شده از برای بهشتیان از چیزی که چشم را روشن سازد ومانند قول ابن عباس قول حسن

خفایا اخفاها الله لاهل الجنة تسنیم از خفایای اشیاست که حق سبحانه از برای اهل بهشت مخفی ساخته و گویند
که آن شرابیست که از بلندی بر بهشتیان ریزان میشود و قتاده گفته که جوییست که جاریست در هوا و در اوانی
اهل بهشت ریخته میشود بر حسب حاجة و چون اوانی پر شوند باز ایستند و قطره از آن بر زمین نریزد و تسمیه تسنیم
بجهة ارتفاع مکان آنست یا مرتبه رفعت آن بر آب دیگر چه آن مصدر سنم است اذا رفع پس تفسیر تسنیم میکند بقوله
عَيْنًا انتصاب آن بر مدح است یا حال است از تسنیم و معنی آنست که اعنی چشمه یا در حالتی که تسنیم چشمه است که
يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ می آشامند بآن نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن مینوشند و ممزوج از آن
بابرار میدهند که اصحاب الیمین اند صاحب انوار از ابن عباس و مسعود نقل کرده که چون مقربان مشغول بما سوی
شده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان بصرف است و ابرار که محبت ایشان آمیخته باشند شراب
ایشان ممزوج باشد در بحر الحقایق مذکور است که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورات خمار کونین و اولا مختوم
آن قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مشک محبت است و تسنیم اعلا مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل
فنا فی الله و بقا بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس در ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه از این شراب ناب
نچشد بویی از اسرار این سخنان بمشام جان وی نرسد اورده اند که صنادید قریش چون ابوجهل و ولید بن مغیره و عاص
بن وایل و اتباع ایشان هرگاه فقرا صحابه را چون عمار و صهیب و خباب و بلال و غیرهم میدیدند با ایشان سخریت
و استهزا میکردند و بر سبیل طنز و افسوس میگفتند که اینها بر حق اند و وحی بمحمد نازل شده و او رسول خداست
و ما مبعوث خواهیم شد آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستی که آنانکه شرک آوردند و اجرام صحف اعمال را بجرائم
شرک و عصیان سیاه کردند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند که از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ میخندیدند وَإِذَا مَرُّوا
بِهِمْ و چون بگذرند بان مومنان يَتَغَامَزُونَ غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند بجهة استهزا و در کشاف و
و طبرسی مذکور است که روزی امیر المومنین صلوات الله علیه با جمعی از فقرا مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان
بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزا و سخریه پیش آوردند و نزد یاران خود در رفته گفتند دیدیم الیوم
الاصلع راس و رئیس ما امروز اصلع است مراد ایشان امیر المومنین بود ع و بر این سخن بسیار خندیدند و هنوز
آنحضرت بمسجد بمعرض نرسیده بود که جبریل آمد و این آیه را فرود آورد که منافقان نامه سیاه بر مومنان

و بچشم و ابرو غمز میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون باز میگردند إِلَىٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا باز میگردند
فَاكِهِينَ در حالتی که شادمان و ملذذند بدانچه کرده اند و گفته و حفص فکهین خوانده که مبالغه فاکهین است و نیز
صاحب طبرسی آورده که حاکم ابو القاسم حسکانی رحمه الله در کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفضیل باسناد خود
از ابی صالح نقل کرده که ابن عباس فرموده که ان الذین اجرموا منافقوا قریش والذین امنوا علی بن ابی طالب و اصحابه
و سعید بن شعیب بلخی نیز که یکی از رواة اهل سنت است از پدر خود روایت کرده باسناد از ابن عباس که مراد از
من الذین اجرموا جماعة بنی امیه بودند زیرا که چون علی بن ابی طالب با جمعی از اصحاب خود بر این جماعت میگذشت ایشان
بچشم و ابرو اشارة بعلی بن ابی طالب میکردند و تغامز و تساخر از ایشان بظهور میرسید و مراد از الذین امنوا
علی بن ابی طالب است و خواص و شیعه آن شاه اولیا و آنانکه با او بودند بشارت داد و فرمود که انکم ستنظرون
الیهم یعذبون فی النار زود باشد که شما در ایشان نگرید و ایشان در آتش دوزخ معذب باشند و در تفسیر معالم
که یکی از اعاظم اهل سنت است چنین مذکور است که ان علی بن ابی طالب انطلق فی نفر الی النبی ع فسخر منهم
المنافقون و ضحکوا و قالوا ان هو الا الضالون یعنی یاتون محمدا و یرون انهم علی شیء فنزلت هذه الایة قبل ان یصل
علی و من معه الی النبی ع یعنی مقاتل که از اهل سنت است در تفسیر خود آورده که روزی امیر المومنین ع با جمعی خواص
حضرت شیعه میرفتند اتفاقا در راه بجماعت مستهزیان و منافقان رسیدند و آن طایفه دریافتند که علی بن ابی طالب
با جماعت خود متوجه آستانه نبوت است آغاز خنده و استهزا کردند و از روی سفاهت زبان بکلمات ناپسندیده
مستهجنه بگشودند چون شاه ولایت بمجلس منور حضرت رسالت رسید آنحضرت این آیه را بر شاه اولیا خواند
و آن سرور دین را از این حال مسرور و خرم گردانید و رفعت قدر آن سلطان ولایت را عند الله بر وی منکشف ساخت
و نیز حق سبحانه در صفت اهل کفر میفرماید که وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون ببینند کافران و منافقان مومنان را قَالُوا گویند
با یکدیگر إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ بدرستی که این گروه که متابع محمد اند گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه
فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ بر مومنان حَافِظِينَ نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت
ایشان این تهکم است با ایشان و بعضی گویند که این نیز از جمله قول کفار است یعنی کفار از روی انکار میگفتند
که اتباع محمد گمراهند و فرستاده نشده اند بر ایشان در حالتی که نگهبانان ایشان باشند و ایشان را از

بازدارند وبدین دیگر دعوت کنند وچون کفار با مومنان باین طریق سلوک نموده اند وپیوسته استهزا بایشان کرده
وبر ایشان خندیده فالیوم پس امروز که روز قیامت است الذین آمنوا آنان که گرویده اند من الکفار از حال کافران
یضحکون میخندند علی الارائک در حالتی که بر تختها وحجلهای آراسته بجواهر ینظرون مینگرند بدیشان که در
دوزخ بانواع عذاب معذب اند ودر سلاسل واغلال مقید مراد آنست که اهل ایمان در روضه جنان نظر در هوان
وصغار مشرکان ومنافقان کنند بعد از آنکه تنعم وترفه ایشان را مشاهده کرده باشند در حالتی که بر تختهای
بهشت بخاطر جمع وامنیه مانند پادشاهان نشسته باشند در اخبار آمده که دری از بهشت بگشایند ودوزخیان را
گویند به بهشت درآیید ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در بروی
ایشان دربندند وایشان مغموم ومهموم بدوزخ باز گردند وچند بار بایشان این نوع معامله کنند ومومنان
ازین حال خندان شوند وگویند هل ثوب الکفار آیا جزا داده شدند کافران ما کانوا یفعلون آنچه کرده بودند از اعمال
دردنیی که میکردند از سخریه واستهزا برما استفهام بر سبیل تقریر است یعنی البته ایشان پاداش داده شدند
بمثل آنچه با مومنان میکردند از استهزا وضحک وبجهه آن بعذاب نیران وعقاب جاودان گرفتار گشتند وبعضی
گفته اند که این جمله استفهامیه مفعول ینظرون است ومعنی اینکه آنکسانی که ایمان آورده اند در اینروز نگرند
باینکه آیا کفار جزا داده شدند باعمال خود وبنا بر قول اول مقول قول ایشانست ومیتواند بود که فرشتگان
با مومنان گویند وایشانرا تنبیه کنند باینکه کفار بجزا کفر واستهزا رسیدند تا سرور ایشان بیشتر شود وبدانکه
استعمال لفظ ثواب در عقوبت با آنکه در عرف مختص است بنعمت ورحمت وکرامت بجهه آنست که در اصل لغه بمعنی مطلق
جزاییست که راجع شود بر عامل بسبب عمل او پس استعمال او درین مقام نظر باصل لغه باشد ویا بجهه آنکه در مقابله
آنچیزیست که با مومنان بجای آرند ای هل ثوب الکفار کما ثوب المومنون والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
سورة الانشقاق واین را سورة الانشقاق نیز گویند ومکی است وبیست وسه آیت نزد بصری وشامی وبیست وپنج
نزد باقیان اختلاف در دو آیه است کتابه بیمینه ووراء ظهره که هر دو حجازی اند وکوفی ابی بن کعب از رسول
روایت کرده که هر که سوره انشقت قراءة کند خدای تعالی اورا از دنیا محفوظ گیرد از آنکه نامه اعمال او در پشت او دهد
بلکه از او در دست راست او دهد وباید دانست که چون حق سبحانه ختم سوره مذکوره کرد بذکر احوال قیامت افتتاح

این سوره نمود بمثل آن وآنرا متصل ساخت باول مانند اتصال نظیر بنظیر وفرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
اذا السماء انشقت آنگاه که آسمان شکافته شود وفرشتگان از آن بر زمین نازل شوند واز امیر المومنین صلوات الله
علیه مرویست که تنشق من المجرة آسمان شکافته گردد از کهکشان واذنت لربها وبشنود فرمان پروردگار
خود را یعنی منقاد شود مر تاثیر قدرة او سبحانه را در رو مانند انقیاد مطواع امیر را که از جانب مطاع باو وارد گردد
مراد آنست که آسمان در انشقاق مسخر فرمان ویست واز آن امتناع ننماید کقوله اتینا طایعین وحقت وحقیق
وسزاوار گردانیده شده است آسمان باستماع وانقیاد امر حق تعالی او سبحانه خالق آنست پس فی الحقیقه مطیع
ومنقاد فرمان او باشد واذا الارض مدت وآنگاه که زمین کشیده شود باین وجه که کوهها وجمیع بلندیها را
بردارند واورا پهن باز کشند که هیچ موضعی از آن مرتفع ومنخفض چنانچه اگر تخم مرغی در مشرق بنهند از مغرب آنرا
توان دید وبعکس کما قال قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا واز ابن عباس مرویست که مدت مد الادیم العکاظی
چه ادیم عکاظی را چون میکشند انثنا وانعطاف او بالکلیه زایل میگردد وهمه مواضع آن مستوی میشوند ومیتواند بود
که مدت ماخوذ باشد از مده بمعنی امده ای زیدت سعة وبسطة یعنی فراخی وگشادگی او زیاده گردد والقت
ما فیها وبیرون افکند آنچه در درون اوست از کنوز واموات وتخلت وتکلف کند در خالی شدن یعنی هر چه در جهدی
که درین باب اورا ممکن باشد بجای آرد تا هیچ چیز در باطن او نماند وهذا تکرم الکریم وترحم الرحیم اذا بلغنا جهد
هذا الکرم والرحمة تکلفا فوق طبعهما واذنت لربها وفرمان برد مر زمین مر حکم آفریننده کار خود را در بیرون افکندن
وخالی شدن از همه وحقت وسزاوار گردانیده مر حکم الهی را چه مخلوق وآفریده اوست وعنان اختیار آن در قبضه
اقتدار او وتکریر اذا وعدم الاکتفا بحرف عطف بجهت استقلال هر یک از آنهاست بنوعی از قدرت در خبر است که
فرمود که اذا ظهرت اعلام الساعة فتلقی الارض افلاذ کبدها چون نشانهای قیامت ظاهر گردد زمین آنچه در روی باشد
بیرون اندازد از پارهای جگر خود یعنی سبیکهای زر وسیم ظالم گوید که بجهه این ظلم وقتل از من صادر گشته و
سارق گوید که سبب این دست مرا قطع کردند پس همه فانی شدیم وآنها را گذاشتیم وعدم ایمان بجواب اذا بجهه
ابهام آن یا اکتفا بآنچه گذشت در سوره تکویر وانفطار یا بجهه آنکه دال بر آنست قوله یا ایها الانسان ای آدمی
مراد جنس است وخطاب راجع بهر یک از مکلفان از اولاد آدم انک کادح بدرستی که تو کارکننده بر رنج وسعی تمام

إِلَىٰ رَبِّكَ تا وقتی که برسی بجزای پروردگار خود كَدْحًا کار کردنی بجد وجهد بسیار که اثر آن در نفس تو ظاهر گردد
واین ماخوذ است از کدح جلده اذا خدشه فَمُلَاقِيهِ پس تو ملاقات کننده ورسنده بکار خود یا بافرین کار خود مراد
ملاقات بجزای کردار نزد آفریدگار یعنی البته بپاداش خود رسی وازان مفری وچاره نداری وبعضی گفته اند معنی
آنست که ملاقات نمایید بحکم خدا در جایی که غیر از حکم او حکمی دیگر نباشد زبده معنی آنست که ای آدمیان شما در عمل خیر
وشر مشقت بسیار میکشید تا آنکه بجزای آن میرسید وجمعی از مفسران چنین تفسیر کرده اند که ای آدمی رنج وکوششی
بسخت بتو خواهد رسید از مرگ واهوال وشدایدی که بعد از آنست وتو البته ایندهان ولامحاله بان رسنده وازان
هیچ مهربی ومفر نخواهد بود پس بیان جزا میکند بقوله فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته اعمال
او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان که اصلا
دران مناقشه ومضایقه نباشد واعتراض نکنند بانچه او را بد آید وازان مشقت یابد همچنانکه حساب اصحاب
که با مناقشه واعتراض باشد از عایشه نقل است که حساب یسیر آنست که ذنوب بنده را باو نمایند وبعد از آن عفو
آن را محو کنند واز سید عالم صلعم مرویست که من یحاسب یعذب هر که را که حساب کنند معذب شود گفتند یا رسول الله
نه حق سبحانه فرموده که یحاسب حسابا یسیرا فرمود ذلکم العرض من نوقش فی الحساب عذب مراد بحساب یسیر عرض
ذنوبست باو نه حساب آن چه هر که در حساب با او مناقشه کنند البته عذاب کرده شود وَيَنْقَلِبُ وباز گردد آنکه
حساب او آسان باشد إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی بعشیره خود از اهل ایمان یا بگروه مومنان یا بزنان
خود از حور العین مَسْرُورًا در حالتی که شادمان وخوشحال باشد بسبب آنچه یافته باشد از خیرات وکرامات
ورفعت درجات ودر حدیث آمده که ثلث من کن فیه حاسبه الله حسابا یسیرا وادخله الجنة برحمته سه خصلت است
که در هر که باشد حق سبحانه حساب او را بر او آسان کند ودر بهشتش درآرد گفتند کدامند یا رسول الله فرمود
تعطی وتصل من قطعک وتعفو عمن ظلمک عطا کنی بکسی که ترا محروم کرده باشد وبپیوندی بکسی که از تو بریده باشد
وعفو کنی ودرگذری از کسی که بر تو ستم کرده باشد وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ واما آنکه داده شود كِتَابَهُ نامه کردار او
وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدست چپ واینچنان بود که دست راست او را بر گردن او بندند ودست چپ او را
بر پس پشت او بیرون آرند واز آن طرف نامه در دست چپ وی نهند وگویند با او اقرأ کتابک او گوید من نامه

چگونه از پس پشت خود بخوانم پس گردن او را باز پس شکنند تا نامه خود را ببیند تاریک وسیاه عاجز ومتحیر
شود ونتواند که او را بخواند مقاتل گفته که دست چپ او را منخلع سازند بر پشت او ونامه عمل را در آن نهند وبعد از آنکه
در دادن نامه بدست راست علامتی است مر ملائکه ومومنان را که صاحب آن از اهل جنت است ولطفی است مر خلقان را
در خبر دادن از آن وکنایه ایست از قبول اعمال او ودادن او بر وجه دیگر امارة آنست که صاحب آن از اهل نار است وعلامت مناقشه
در حساب وسوء مآب فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثبورا هلاکت را یا گوید واثبوراه واین کلمه طلب
هلاک است وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا ودر آید باتش افروخته وهمیشه ملازم آن باشد آنگه بیان موجب این عذاب میکند بقوله إِنَّهُ
كَانَ بدرستی که این کس بوده در دنیا فِي أَهْلِهِ در میان کسان خود مَسْرُورًا شادمان ونازان بمال فانی وجاه ناپایدار وبهجت
فرط غرور را بربان فارغ بود از روز شمار یا مسرور بود بمعاصی وکفر خود وبعناد با سید ابرار إِنَّهُ ظَنَّ بدرستی که او گمان برده
أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد بخدا یعنی او را بعث وحشر نبود ابن عباس فرموده که من معنی یحور ندانستم تا آنکه از اعرابیه شنیدم
که دختر خود را گفت حوری یعنی ارجعی بَلَىٰ این ایجاب ما بعد نفی است در لن یحور یعنی آری او را بازگشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ بدرستی
که پروردگار او كَانَ بِهِ هست باو وباعمال او بَصِيرًا بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بمحشر خواهد آورد وجزا وسزا بدو
رساند گویند که این هر دو آیه در شان ابی سلمه بن عبد الله الاشد وبرادر او اسود بن عبد الاشد نازل شده فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند
میخورم بِالشَّفَقِ بسرخی که بعد از غروب آفتاب بمغرب دیده شود یا ببیاضی که در عقب حمره بماند وگویند این بیاض اصلا غایب
نمیشود بلکه متردد است از افقی بافقی وقول اول مرویست از ائمه هدی علیهم السلام وشافعی ومالک واوزاعی وابو یوسف از علما
عامه نیز برین اند وقول ثانی قول ابی حنیفه است واول احق است واز اسد بن عمر مرویست که ابو حنیفه در آخر عمر خود از این قول
رجوع کرد وقایل بحمره شد وفرا گفته که از بعض عرب شنیدم که جامه سرخ بپوشید گفتند کانه الشفق وقال الشاعر احمر اللون
کحمر الشفق وذهاب این سرخی وغیبوبت آن علامت وقت فضیلت عشاست وتسمیه آن باسم شفق بجهت رقت است ومنه الشفقة
علی الانسان رقة القلب علیه وَاللَّيْلِ وسوگند بشب وَمَا وَسَقَ وآنچه جمع کند وفراهم آورد وبپوشد یعنی هر چه تاریکی شب آن را
جمع کند وفرو پوشد بعد از آنکه در روز منتشر بوده باشد از انواع دواب چه در شب هر شیء که هست بماوای خود رجوع میکند
وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ وسوگند بماه آنگاه که مجتمع ومستوی شود وتمام وکامل گردد واین وقتیست که بمرتبه بدر رسد در شب چهارده
جواب قسم اینست که لَتَرْكَبُنَّ هر آینه بر نشینید ومرتکب شوید یعنی اقدام نمایید وملاقات کنید طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ حالی را پس از حالی که

مطابق یکدیگر باشند در شدت وهول مراد مرکست وشداید واهوال القیامت ومواقف ومواطن هایله انکه یکی بعد از دیگری دیده شود
وفی الکشاف الطبق ما یطابق غیره یقال ما هذا بطبق لذا ای لا یطابقه واطباق الثری ما یطابق منه ثم قیل بالحال المطابقة
لغیرها طبقا والمعنی لترکبن احوالا بعد احوال هی طبقات فی الشدة بعضها ارفع من بعض وهی الموت وما بعده من مواطن
القیامت واهوالها نصب عن طبق بر صفت است ای طبقا مجاوزا الطبق یا حال از ضمیر لترکبن ای لترکبن طبقا مجاوزین لطبق وعن در معنی
بعد است کما قال الله تعم عما قلیل لیصبحن نادمین ای بعد قلیل و گویند مراد تحویل بنی آدم است در دنیا از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه
وازان بمضغه وعظم ولحم وخلق دیگر که ولوج روح است وجنین وولید ورضیع وفطیم ویافع وناشی ومترعرع وحزور ومراهق
ومحتلم وبالغ وامرد وطار وباقل ومستبطر ومطرخم ومختط وصمل وملتحی ومستوی ومصعد ومجتمع وشباب جامع این صفات است
وملهوز وکهل واشمط وشیخ واشیب وحوقل وصفتات وهم وهرم پس انسان از نطفه تا حین موت طبیعی سی وهفت حال
پیدا میکند ومکحول گفته که معنی انست که تجددن امرا لم تکونوا علیه فی کل عشرین سنة یعنی در هر بیست سال شما در امری جدید
عی مینمایید که پیشتر از ین بران نبوده اید وبعضی دیگر چنین تفسیر کرده اند که هر که از شما بصلاح وتقوی است ان صلاح داعی
اوست بصلاحی که فوق ازان باشد در رتبه وهر که بر فساد وعصیانست ان فساد باعث اوست بفسادی که زیاده ازان
زیرا که هر شیء علت امریست که مثل اوست واز صادق ع مرویست که لترکبن سنن من کان قبلکم من الاولین والاخرین
ومراد ازین است که در میان شما واقع میشود انچه در میان قرون ماضیه بود وبر شما جاری میشود انچه بر ایشان جاری میشد پس میان شما
وایشان تطابق وتوافق است مانند تطابق پر تیر با پر دیگر از ان که محاذی اوست واز عطا مرویست که مراد از طبقا من طبق حالها
بعد از شدت وشدت بعد از رجا وفقر بعد از غنی وغنی بعد از فقر وصحت بعد از سقم وسقم بعد از صحت وعاصم لترکبن بفتح با
خوانده که صیغه واحد مخاطب باشد وخطاب بحضرت رسالت ص یعنی ای محمد رکوب نمایی بر طبقات آسمان یعنی در شب
معراج طبقی بعد از طبقی ترقی نمایی تا انکه از سدرة المنتهی در گذری ویا درجه بعد از درجه ومرتبه بعد از مرتبه در قرب ورفعت
منزلت نزد حضرت عزت واین قراءت ابن عباس است وابن مسعود ومجاهد وکلبی چنانچه بخاری در صحیح خود آورده که روی
مجاهد عن ابن عباس انه کان یقرا لترکبن بفتح البا ثم قال یعنی نبیکم بعد ازان بر سبیل تبکیت وتقریع وانکار میفرماید که
فما لهم پس چیست کفار قریش را که لا یؤمنون ایمان نمی آورند بخدا وروز آخرت وبقران وحضرت رسالت تصدیق
نمینمایند با وجود وضوح دلایل وظهور حجج وبراهین ومیتواند بود که ما تعجبیه باشد یعنی تعجب است در چیست که

صارف ایشان است از ایمان با وجود براهین ساطعه وادله بینه بران واذا قری علیهم وچون خوانده شد
بر ایشان قرآن لا یسجدون فروتنی نمیکنند ومنقاد ان نمیشوند یا نماز نمیگذارند یا سجده نمیکنند بر تلاوت آن و
باتفاق علمای ما این سجده از سجدات مندوبه است نه مفروضه وصاحب فتوحات این سجده را سجده جمع گفته چه بعد از
قران است وقران جامع صفات تنزیه وتقدیس او سبحانه است وبعضی علما اینجا سجده کنند وجهی در آنجا سوره وابو هریره اینجا سجده
کردی وگفتی من دیدم که رسول این آیه تلاوت فرمود وسجده کرد واین سجده سیزدهم است از سجدات قران ومرویست که چون حضرت
رسالت ص آیه واسجد واقترب را قراءت فرمود سجده کرد ومومنان همه تبعیت نموده سجده کردند وکفار قریش بر بالای سر ایشان
استاده بودند دست بر دست میزدند واستهزا میکردند حق سبحانه این آیه نازل ساخت وابو حنیفه باین روایت احتجاج کرده بر وجوب
سجده نزد تلاوت این آیه واز ابن عباس مرویست که لیست فی المفصل سجده وحسن نیز این را واجب نمیداند وسجده نا کردن
کفار نیز از جهت قصور دلیل وانقطاع حجت است بل الذین کفروا بلکه انانکه منکر شده اند یکذبون تکذیب میکنند مر قرآن را
وتدبر نمینمایند در آیات ان وایمان نمی آرند بجهت افتخار برؤسا وتقلید آبا خود در تکذیب والله اعلم وخدای دانا تر است
بما یوعون بانچه نگاه میدارند در وعای دل خود از کفر وبانچه میپوشند از کینه وعداوت مومنان ویا بانچه جمع میکنند در
صحف خود از اعمال سیئه وذخیره مینهند برای خود از انواع عقوبات اخرویه واصل ایعا ادخال چیزیست در وعا وظرف
او وعیه انچیزیست که در وحاصل میشود از علم وجهل وفی کلام امیر المومنین صلوات الله علیه وآله هذه القلوب اوعیة
خیرها اوعاها فبشرهم پس مژده ده ایشان را بعذاب الیم بعذاب دردناک ایراد بشارت در مقام انذار برای تهکم واستهزا بایشان است
وقوله الا الذین آمنوا استثنا منقطع است یعنی لیکن انانکه گرویدند وعملوا الصالحات وکردند عملهای ستوده لهم اجر مر ایشانراست
مزدی غیر ممنون نابریده وناکاسته یا منت نانهاده ومیتواند بود که استثنای متصل باشد ومعنی اینکه بیم فرمای کفار را
بعذاب الیم وعقاب عظیم مگر انان را که توبه کردند وایمان آوردند وعمل صالح بجای آوردند وبدانکه در قول لا یومنون
ولا یسجدون دلالتست بر انکه ایمان وسجود فعل بنده کانست زیرا که حکیم کسی را که قادر بر ایمان وسجود نباشد خطاب نمیکند
کما لک لا تومن وما لک لا تسجد واشعار است بر انکه کفار مخاطب اند بعبادات سورة البروج مکیست ودوازده آیه است
باجماع علما ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کند که هر که این سوره را بخواند حق سبحانه بعدد هر جمعه وهر روز عرفه که در دنیا بوده
باشد ده حسنه کرامت فرماید ویونس بن ظبیان از ابی عبد الله ع روایت کرده که هر که والسماء ذات البروج را در فرایض تلاوت

نماید محشر و موقف او با انبیا و مرسلین باشد چه این سوره پیغمبرانست و بدانکه چون حق سبحانه ختم این سوره نمود بذکر
مؤمنان افتتاح این سوره نیز بذکر مومنان اصحاب اخدود کرد و فرمود که [illegible]
[illegible] سوکند باسمان که خداوند برجهاست مراد بروج اثنا عشر است که ان حمل است و ثور و جوزا و سرطان و اسد و
سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و اینها مشابه قصور اند در ارتفاع منازل و ماه در هر برجی دو روز و
کسری میباشد و آفتاب در هر برجی یکماه و کویند مراد کواکب عظام اند و بنابرین تسمیه ان ببروج جهت ظهور انها ست
و یا مراد ابواب سموات اند که نوازل از ان بیرون می آیند و اصل ترکیب بروج برای ظهور است و نزد بعضی دیگر بروج
آسمان کوشکها اند دران از زر سرخ و زبرجد سبز و نقره سفید و کوهر و مروارید و ان مواضع عبادت ملایکه است
همچنانکه زمین مساجد آدمیانست [illegible] وسوکند بروز وعده داده شده نزد جمیع مفسران مراد باین روز
روز قیامت است که خلایق دران مجازات خواهند یافت بر وفق اعمال [illegible] وسوکند بهر که حاضر شود درین روز از مکلفان
و غیر ان [illegible] و بانچه حاضر کرده شود دران از عجایب و غرایب تنکیر بجهت ابهام است در وصف یعنی شاهدی و مشهودی
که هیچ وصف بکنه ان نتواند رسید یا مبالغه است در کثرت کانه قیل ما افرطت من شاهد و مشهود و علما را درین
دو لفظ اختلاف بسیار است از انجمله شاهد الله است که همه را می بیند و میداند و مشهود بنده یا بعکس چه بنده شاهد است
بر وجود او سبحانه و نعم ما قال و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و یا شاهد الله است و مشهود لا اله الا الله کقوله تعالی شهد الله
انه لا اله الا هو و یا شاهد پیغمبر است صلعم کما قال انا ارسلناک شاهدا و مشهود امت و از امام حسن صلوات الله سلامه علیه
مرویست که حضرت رسالتست و مشهود روز قیامت که ذلک یوم مشهود و ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله علیهما
فرموده اند که شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه چه جمعه کواهی دهنده است بهر عاملی که دران عملی کند
و فی الحدیث ما طلعت الشمس علی یوم و لا غربت افضل منه و فیه ساعة لا یوافقها من یدعو الله فیها الا استجاب الله له
و لا استعاذ من شر الا اعاذه منه و روز عرفه مردمان حاضر میشوند دران در موسم حج و ملائکه نیز دران حاضر میکردند
و ابن عباس و قتاده نیز برین اند و یا شاهد روز نحر است و مشهود روز عرفه یکی از رواة کفته که بمسجد رسول رفتم دیدم که
شخصی از پیغمبر صلعم حدیثی چند نقل میکرد از او پرسیدم که شاهد و مشهود چیست کفت شاهد روز جمعه است و مشهود روز
عرفه پس بجانب دیگر رفتم مردی دیگر را دیدم که از انحضرت حدیثی میکفت او را کفتم ما الشاهد و المشهود کفت الشاهد یوم الجمعه

شاهد

والمشهود یوم النحر پس بکوشه دیکر متوجه شدم پسری را دیدم که او نیز حدیثی نقل مینمود از پیغمبر صلعم کفتم اخبرنی عن الشاهد و
المشهود کفت الشاهد محمد و المشهود یوم القیامة اما سمعته سبحانه یقول یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا
و قال ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود از مردمان پرسیدم که مرد اول که است کفتند ابن عباس کفتم ثانی چه شخص است کفتند
ابن عمر کفتم ثالث کیست کفتند حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما و یا شاهد روز عرفه است و مشهود روز جمعه و ابی دردا
از پیغمبر صلعم روایت کرده که انحضرت فرمود که اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة فانه یوم مشهود یشهده الملائکه و ان احدا لا یصلی علی الا عرضت
علی صلوته حتی یفرغ منها بسیار صلوة فرستید بر من در روز جمعه که جمعه روز مشهود است و ملائکه دران روز حاضر میباشند
و نیست هیچ کسی که صلوة فرستد بر من مکر که صلوة او بر من عرض کرده شود تا انکه ازان فارغ شود کفتم یا رسول الله بعد از موت شما
نیز چنین باشد فرمود ان الله حرم علی الارض ان یاکل اجساد الانبیا فنبی الله حی یرزق بدرستی که خدای حرام کردانیده است
زمین را که ابدان پیغمبران را فانی سازد پس پیغمبر خدا زنده است که روزی داده میشود همچنانکه در دنیا و یا شاهدان فرشته اند
که شاهد است بر بنی آدم و مشهود روز قیامت کقوله تعالی و جاءت کل نفس معها سایق و شهید و ذلک یوم مشهود و این قول عکرمه است
و جبایی کفته که شاهد انکسانی اند که بر مردمان کواهی میدهند و مشهود انانکه بر ایشان کواهی داده میشود و از حسن بن فضل
منقولست که شاهد این امت مرحومه اند و مشهود سایر امم کقوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس و یا شاهد اعضای بنی آدم اند و
مشهود نفسهای ایشان لقوله تعالی یوم تشهد علیهم السنتهم الایه و یا شاهد حجر الاسود و مشهود حاجیان چنانچه در خبر است
که روز قیامت حجر اسود بزبان فصیح کواهی دهد برای کسانی که بوی رسیده باشند و یا شاهد ایام و لیالی اند و مشهود بنی آدم و قال
الشاعر مضی امسک الماضی شهید المعدلا و از حسن ماثور است که ما من یوم الا و ینادی انی یوم جدید و انی علی ما یعمل فی
شهید فاغتنمنی فلو غابت شمسی لم تدرکنی الی یوم القیامة هیچ روزی نباشد الا که ندا میکند که من روزی تازه ام و من برانچه
کرده میشود در من کواهم پس غنیمت شمارید مرا که اکر آفتاب من غایب شود مرا در نیابی تا بروز قیامت و یا شاهد انبیا اند و
مشهود پیغمبر ما صلعم کقوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الی قوله فاشهدوا و انا معکم الشاهدین و یا شاهد ادم است و مشهود
ذریتا و یا شاهد عیسی است و مشهود امت و کقوله و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم و بر هم تقدیر جواب قسم اینست [illegible]
[illegible] هر آینه هلاک شدند و ملعون کشتند خداوندان شکافها در زمین یعنی جماعتی که حفرها در زمین کندند و این بر
تقدیر لقد قتل است و اظهر انست که این دلیل جواب محذوفست کانه قیل انهم ملعونون کما لعن اصحاب الاخدود یعنی کفار مکه

هلاک شدند کانند همچنانکه اصحاب اخدود هلاک شدند و این سوره از برای تثبیت مومنان است و تصبیر ایشان
بر ایذا یافتن از کفار و تذکیر ایشان بانچه جاری شد بر مومنانی که پیش از ایشان بودند از تعذیب کفار ایشانرا
بر ایمان و رسانیدن انواع اذیه بایشان و صبر و ثبات ایشان بران تا اقتدا بایشان کرده صبر کنند بانچه از مشرکان
بایشان رسید و بدانند که کفار زمان ایشان نزد حق سبحانه بمنزله آن گروهند که حفرها کندند و پر آتش ساختند
برای احراق اهل ایمان و سزاوار این که در حق ایشان گفته شود که قتلت قریش همچنانکه گفته میشود که قتل اصحاب
الاخدود و اخدود جمع خد است و خد در زمین یعنی شقی است دران و خق و اخقوق مانند خد و اخدود است
در بنا و معنی و تفصیل قصه اصحاب اخدود بر طریقی که مسلم در صحیح خود از حماد بن سلمه نقل کرده و وی از عبد الرحمن
بن ابی لیلی و او از صهیب و صهیب از سید صلعم آنست که آنها جماعتی مشرک بودند از اصحاب ذو نواس یمنی و در زمان او
ساحری بود کاهن و مستبعد که مدار ملک وی بودی چون سن شیخوخه رسید و بمرض و عرض مبتلا شد بعرض
ملک رسانید که من پیر شده ام و ضعف کلی بقوای من راه یافته صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل قابل تیز فهم
بمن سپاری تا انچه دانسته ام بوی آموزم تا بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده
آمد و بر منوال که مدعا داشت پسری بوی سپرد و آن ساحر از روی اهتمام بتعلیم وی پرداخت و در رهگذر پسر کل
صومعه راهبی بود روزی آن پسر را بخاطر رسید که دران صومعه در آید و آن راهب را ببیند بدید بر روی در آمد از اقوال
و افعال او متعجب شد و بر احوال وی اطلاع یافته طریقه رهبانیه را پسندید و بدین او متدین شد خدای پرست
گشت و هر روز که نزد ساحر رفتی دیر بیرون آمدی و بامدادی با راهب صحبت داشتی و چون بسبب طول صحبت او با راهب
دیر پیش ساحر میرفت ساحر او را میزد و انواع ایذا باو میرسانید که چرا دیر می آیی و چون دیر بخانه میرفت اهل خانه
نیز او را میزدند و میرنجانیدند وی شکایت اینحال براهب عرض کرد راهب گفت اگر ساحر ترا گوید که چرا دیر می آیی
بگو که اهل خانه مرا نمیگذاشتند و اگر اهل خانه از تو پرسند که چرا دیر کردی بگو که نزد ساحر بودم القصه جوان
در خدمت راهب مردی عاقل عامل مستجاب الدعوه گشت قضارا روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت
اژدهایی بر سر راهی آمده بود و ممر بر مردم بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند جوان پیش آمد و با خود گفت
حقیت راهب و بطلان ساحر حالا معلوم کنم پس سنگی برداشت و گفت اللهم ان کان الراهب احب الیک من الساحر فاقتلها

بار خدایا اگر راهب نزد تو دوست تر است از ساحر پس این حیه را بکش و سنگ را بجانب او انداخت بر سر او آمد و کشته شد
و در روایتی آنست که اسم اعظم بر و خواند و دست بر پشت او مالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو و اژدها برگشت
وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد جوان سخنی در گوش وی گفت او نیز از سر راه برخواست و باسم اعظم اکمه و ابرص را شفا میداد
و جمیع الام و اسقام را دوا میکرد چون خبر وی در شهر منتشر شد و ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای
وی مرادات همه محصل میشد چون اینخبر براهب رسید او را گفت تو بلایی مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی و مرا
بدست دشمن ندهی جوان گفت چنین باشد حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمد و مال بسیار از برای او آورد
و از و استشفا نمود جوان گفت من شفا نمیتوانم داد بلکه خدای شفا میدهد اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری
بتوفیق خدای چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را کلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد و چشم او روشن شد
نزد ملک آمد ذو نواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه روشن شد گفت خدای من مرا صحت بخشید ملک گفت مرا میگوئی
گفت نه گفت غیر از من خدایی دیگر هست او جواب داد که الله الذی لا اله الا هو ربی و ربک و رب کل شیء ملک بطریق
حیله گفت این تلقین از که داری با من بگوی تا بوی بگروم حاجب از شعفی که بر اسلام ملک داشت قصه جوان را در میان
آورد ملک او را طلبید و گفت بمن رسیده که تو اکمه و ابرص را شفا میدهی او گفت من هیچکس را شفا نمیتوانم داد ولیکن
خدا شفا میدهد گفت آیا غیر از من خدایی هست گفت نعم ربی و ربک الله پس او را در شکنجه کشید و پیوسته او را
عذاب میکرد تا او را بر احوال راهب مطلع ساخت ملک راهب را حاضر گردانید و او را گفت که از دین خود برگرد و مرا پرستش
کن و وی قبول نکرد پس باره او را دوپاره ساخت و چندانکه جهد و جد نمود جوان برنگشت حکم کرد تا او را در دریا غرق
کنند جمعی وی را بلب بحر آوردند و او را در کشتی بردند و چون بمیان دریا رسیدند و خواستند او را در دریا اندازند گفت
اللهم اکفنیهم ما شئت بار خدایا شر ایشانرا از من کفایت کن بانوجه که خواهی فی الحال کشتی منقلب شد و همه غرق شدند
و او بسلامت بر کنار آمد خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بکوهی برند و بپایین اندازند چون بسر کوه رسیدند
ازکوه گفت اللهم اکفنیهم بما شئت کوه بلرزه در آمد و در روایتی دیگر آمده که بادی پیدا شد و موکلان را در افکند و وی سالم ماند
و نزد ملک آمد ملک گفت اعوان مرا چه کردی گفت کفانیهم الله ملک در غضب شد و بفرمود تا او را در آتش افکنند دیگران
بسوختند و او را ضرری نرسید پس از دار در او بحتند و تیرباران کردند هیچ تیر بروی کارگر نیامد جوان گفت ای ملک

ایمان آور بانجه ابی که اینهمه آثار قدرة ازو مشاهده کردی ملک عناد وورزید گفت بخواهم مکر قتل تراجوان گفت اگر مراد
توانیست مردمانرا بر تلی جمع کن ومرا بر درختی بیاویز وتیری از کیش من بیرون کش وبگو بسم الله رب الغلام بنام خدای
این غلام وبیفکن تا بر من آید ملک چنین کرد تیر بر صدغ آن جوان آمد شربت شهادت چشید حضار انجمع همه بیکبار گفتند
امنا برب هذا الغلام امراء او گفتند که انجه از آن میترسیدی بر تو نازل گشت غضب ملک بیشتر شد بفرمود تا در سر
راهها حفرها کندند ودر آن آتش افروختند وهر که ایمان آورده در آن آتش انداختند واگر نگرویده واگذاشتند واعوان
بفرموده او مرتکب این امر شده بر کنارهای آن حفرها نشستند هر که را می آوردند استفسار میکردند اگر بخدای گرویده
بودی میسوختند واگر نه دست ازو باز میداشتند تا آنکه زنی مومنه را با کودک سه ماهه بر لب خندق آوردند زن
بسبب کودک محبت از لب خندق میگریخت طفل بسخن درآمده مادر را گفت یا اماه اصبری فانک علی الحق یا ماهی الا غمیضة و
یقول دیگر فیی ولا تنافقی ودر روایة دیگر آمده که گفت یا امی ادخلی واصبری وانظری ولا تبالی فان نار جهنم اشد حرا
زن چون این بشنید بشعف تمام خود را با کودک در آتش انداخت از ضحاک نقل است که شش کس پیش از وقت سخن گفتند
گواه یوسف ع وپسر ماشطه دختر فرعون وعیسی ویحیی وصاحب جریج وصاحب اخدود آورده اند که چون مادر وپسر میان
آن آتش درآمدند حق سبحانه بادی بفرستاد وبرزان حفرها درآمد وآن آتشها را از اخدود بیرون آورده پراکنده
ساخت ویکشعله از آن در پادشاه وتختش افتاد وبرخی دیگر در میان لشکریان واقع شد وهمه را بسوخت وآن زن
وکودک ودیگر مومنان که مانده بودند بسلامت بشهر رفتند وبفراغت تمام بعبادت ملک علام مشغول شدند از حسن
مرویست که هرگاه اصحاب اخدود نزد سید ص مذکور میشدند از تحرب تعوذ میکردند بخدا ومیفرمود که اعوذ بالله من جهد
البلاء سعید مسیب روایت کرده که روزی نزد عمر خطاب ذکر این غلام میگذشت یکی از حضار گفت فلان جای چاهی
میکندند این غلام در زیر آن نمایان شد ومن دیدم که دست بر آن جراحت تیر نهاده بود وهر که دست او را از آنجا بر داشتی
باز آن دست بجای خود رفتی عمر بفرمود تا او را در زیر خاک پنهان کردند مقاتل فرموده که اصحاب اخدود سه بودند یکی
در شام بود واو انطیاخوس رومی بود ودوم در فارس وان بخت نصر بود وحق سبحانه در باره این هر دو چیزی از قرآن
انزال نفرموده وسیم در نجران یمن واین یوسف بن ذی نواس بن شراحیل بن طبع حمیری بود وآیة قتل اصحاب الاخدود
در شان او واتباع اوست ومجمل قصه او این بود که دو مرد مسلمان در آن زمان بودند که قراءة انجیل میکردند یکی در تهامه

ودیگری در نجران اینکه در نجران بود اجیر شخصی شد در عملی ودر اثناء آن عمل بتلاوت انجیل مشغول بودی پسر مستاجر
دید که از دهن او نوری میدرخشید برفت وپدر خود را ازین اخبار کرد پدر بیامد وازین بیستجی شد وهرچند صورت
حال را ازومی پرسید او هیچ جواب نمیداد تا بمبالغه بسیار اقرار کرد ویرا بدین اسلام خبر داد وی با هشتاد وهفت کس از دین
برد اسلام آورده تابع او شدند واین بعد از رفع عیسی بود باسمان یوسف بن ذی نواس حفرها بکند واز آتش پر ساخت وکفر را بر ایشان
عرض کرد قبول نکردند پس ایشان را در آن حفرها انداخت وکسانی که از دین عیسی برگشتند باز گذاشت وانهاده کس بودند ودر آخر زنی
با کودک شیرخواره بکنار حفره امد وخواست که خود را بیندازد چون در پسر خود نگاه کرد شفقت مادری او را از آن باز داشت
کودک بسخن درآمد که یا اماه انی اری امامک نارا لا تطفی بعد از استماع این کلام از آن کودک خود را با آن کودک در آن حفره انداخت
وهنوز بآن آتش نرسیده بود که حق سبحانه ایشان را به بهشت رسانید وهشتاد وهفت کس از اهل اسلام در آن آتش سوخته شدند
از ابن عباس مرویست که هر که امتناع مینمود از آنکه در آتش رود او را تازیانه میزدند تا خود را در آن می انداخت وپیش از آنکه بآن آتش
رسند ارواح ایشان به بهشت میرسید ودر روایة دیگر آمده که آنها که در اخدود کشته شدند دوازده هزار کس بودند وبقول دیگر
هفتاد هزار وگفته اند که نود هزار واز امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که اصحاب اخدود مجوس بودند ودر احکام ملت خود
اختلاف کردند وبجهت این کتاب ایشان را باسمان بردند وزعم ایشان آن بود که خمر مباح است بعضی از ملوک ایشان خمر خورد و
مست شد وبا خواهر خود مباشرت کرد وچون با خود آمد از آن نادم شد واین حکایت در میان رعیت او مشهور گشت وی در طلب
تخلص این امر شنیع بود چاره نداشت خواهرش گفت طریق این است که مردمانرا جمع کنی وخطبه بخوانی وبگویی یا ایها الناس
ان الله احل النکاح الاخوات وبعد از آن من خطبه بخوانم وبگویم ان الله حرمه بعد ذلک پس او خطبه کرد از و قبول نکردند
خواهر گفت انها را تازیانه بزن تا قبول کنند او ایشان را تازیانه زد قبول ننمودند گفت بشمشیر بعضی را بیجان کن از این نیز
قبول نکردند گفت باخادید وایقاد نیران ایشان را معذب ساز پس او هر که را که ازین ابا نمود در آتش انداخت وبسوخت
وگویند طول اخدود چهل گز بود وعرض او دوازده گز وعیاشی باسناد خود از ابی جعفر ع روایت کرده که امیر المومنین صلوات الله علیه
شخصی را با سقف نجرانی فرستاد واو را از اصحاب اخدود سوال کرد وی قصه ایشان را باو اخبار کرد امیر المومنین باو فرستاد
که لیس کما ذکرت نه چنین است که تو گفتی ولکن من ترا از آن خبر دهم بدانکه حق سبحانه مردی حبشی را برسالت باهل حبشه
فرستاد ایشان تکذیب او کردند وبعضی از اصحاب خود را بکشتند واو را وبعضی دیگر از اصحاب او که مانده بودند بگرفتند

وبنایی بساختند وانرا پر از آتش کردند وهمه مردمانرا نزدان جمع نمودند وبایشان کفتند هر که بردین ماست وماموراً مرما با یکی
بیکطرف روند وهر که بردین این جماعتست خود را درین آتش اندازد پس اهل ایمان دست یکدیکر کرفته خود را در آتش اندا خته‌اند
زنی مومنه با کودک یکماهه نزدان آتش امد وخواست که خود را در آتش اندازد دلش بر کودک بسوخت وخواست که
باز کردد کودک کفت یا اماه لا تهابی واری بی وبنفسک فی النار فان هذا فی الله قلیل مترس ومرا وخود را درین آتش انداز که این مشقت
در راه خدا اندکست زن خود را با ان کودک در آتش انداخت وحق سبحانه محرقان ایشانرا هدف تیر لعن کرده فرمود قتل اصحاب الا خدود
وکویند که این اخبارست از حال مومنانی که سپر صبر در سر کشیده در آتش سوختند یعنی انست که کشته شدند مسلمانانی که
ایشانرا در حفرها انداختند وبنابر فایده این اخبار مدح ایشانست بحسن بصیرة وتیقن وصبر ایشان بر دین خود تا انکه
باتش سوختند وبجهت خوف آتش از ایمان خود رجوع نکردند وقوله النار بدل اشتمال الاخدود است یعنی ملعون کشتند اصحاب آتشی
که ذات الوقود خداوند هر چیزی بود که بان افروخته میشد این وصف نارست بعظم وکثرت انچه لهب بان مرتفع میشد از حطب
وابدان اهل ایمان چه هیچ آتشی خالی از وقود نیست ولام در وقود از برای جنس است اذهم علیها قعود این ظرف قتل است ومعنی
در بحر ور محذوفست وتقدیر اینکه قتل اصحاب الاخدود حین انهم علی حافات الاخدود کقول الشاعر وبات علی النار الندی والمحلق
یعنی ملعون کشتند در وقتی که ایشان بودند بر کنارهای حفرهای آتش نشستکان برای القای اهل ایمان دران وهم واعوان ملک
علی ما یفعلون براینچه میکردند بالمؤمنین بکرویدکان شهود کواهی دهندکان بودند یعنی نزد ملک بعضی برای بعضی کواهی میدادند
که ایشان تقصیر نکردند در انچه ملک بایشان امر کرده بود یا ملک واصحاب او شاهد بودند وعالم بانچه با مومنان میکردند
یا در روز قیامت کواه باشند برانچه میکردند یعنی زبانها ودستها وپایهای ایشان بر ایشان کواهی دهند وبعضی کفته‌اند
که کفار دو فرقه بودند بعضی تعذیب اهل ایمان میکردند باحراق وبعضی نزد ایشان حاضر بودند وبان عمل شنیع وفعل
فضیح راضی وشاکر وما نقموا انکار نکردند اصحاب اخدود منهم از مومنان چیزیرا یا کراهت نداشتند از ایشان وعیب نکردند ایشانرا
بچیزی الا ان یؤمنوا مکر بانکه میکرویدند بالله العزیز بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید الحمید ستوده که برحمت
ومثوبت او امیدوار باید بود واین استثناست بر طریقه قول شاعر که ولا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع
الکتایب وخلاصه معنی انست که مومنان هیچ کاری نکرده بودند که مستوجب این شود که انکار ایشان باید کرد وانتقام از ایشان
باید کشید مکر انکه ایمان آورده بودند بخدایی که غالبست بر همه چیزها ومستحق جمیع حمد وثنا وبجهت تقریر اتصاف او بسجا

٥٦٤

البروج ٨٥

آسمانها
باینکه عزیز وغالبست وحمید ومنعم میفرماید که الذی له انخدایی که مر او راست ثابتست ملک السموات والارض پادشاهی
آسمانها وزمینها والله علی کل شیء وخدای بر همه چیزها از افعال واقوال مومن وکافر وغیره شهید کواهست وعالم بان وکسی که
متصف باین صفات باشد مستحق انست که بوی ایمان آرند واو را پرستش نمایند نه انکه در حق او کافر شوند وطریق کفران
پس کیرند صاحب کشاف آورده که این اوصاف درینمقام بجهت اشعارست بانکه انچه کفار انکار وعیب میکردند از اهل
ایمان امری بود پسندیده وباصواب که انکاران نمیکردند مکر مبطل منهمک در غی وضلالت وبانکه ناقمان اهل ایمان مند
از مومنان بعذابی که هیچ عذابی با ان معادله نکند وقوله والله علی کل شیء شهید وعیداست ایشانرا یعنی خدای عالم است
بانچه ایشان میکردند ومجازات ایشانرا ابدا بایشان خواهد رسانید ان الذین بدرستی که انانکه فتنوا المؤمنین والمؤمنات
در فتنه انداختند مردان وزنان کرونده را یعنی ایشانرا باتش عذاب کردند ثم لم یتوبوا پس باز نکشتند بخدا واز کفر وطغیان
توبه نکردند فلهم پس مر ایشانراست عذاب جهنم عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق ومر ایشانراست عذاب آتش سوزان
یعنی آتش عظیم غیر از آتش جهنم که متسع باشد بهمه ایشان وزاید درجه احراق همچنانکه آتش اخدود وحریق آن که متسع بود
باهل ایمان مراد انست که عذاب جهنم بجهت کفر ایشانراست وعذاب حریق بجهت احراق ایشان اهل ایمان را وکویند که مراد بعد
جهنم غیر احراقست از انواع دیکر که ان زقوم است وغسلین ومقامع یعنی در آخرت انواع عذاب وعقاب از برای ایشان
معد ومهیاست حذیفه فرموده که رسول صلعم مرا کفت ای حذیفه در دوزخ شیرانند وسکان وسایر سباع وشمشیرها
وکلوبها از آتش خدای تعالی فرشتکانرا امر فرماید تا بان ابزارها شکنجه کافران کنند وبان شمشیرها پاره پاره کنند وبخورد سباع
دهند وهر عضوی را که بخورند عضوی دیکر آفریده شود وبعضی کفته‌اند که مراد بعذاب حریق عذاب دنیوی ایشان بود چه
در روایت ثابت شده که در وقتی که مومنانرا باخدود انداختند آتش از ان ارتفاع یافت بمقدار چهل کز وبدیشان احاطه کرد
همه را بسوخت وکویند که مراد بفاتنان جمیع کافرانند که همیشه ایذا وازار بمومنان روزکار خود رسانیدند ومیرسانند
ونزد جمعی مراد کفار مکه اند که پیوسته نسبت به پیغمبر واصحاب در صدد ایذا بودند ان الذین بدرستی که انانکه
آمنوا ایمان آوردند وعملوا الصالحات وکردند کارهای شایسته مراد مؤمنانی اند که ایشانرا در اخدود انداختند لهم مر ایشانراست
جنات بوستانهای تجری که میرود من تحتها از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویها ذلک الفوز الکبیر ان رستکاری
بزرک چه ان متضمن اجلال واکرام است وتبجیل واعظام وانواع افضال وانعام که دنیا وما فیها در جنب ان دنیست

صغر و پستی است و میتواند بود که مراد باینها مومنان اهل مکه باشند یا جمیع اهل ایمان بر طبق آیه سابقه إن بطش ربك
بدرستی که گرفتن پروردگار تو ای محمد لشديد هر آینه سخت است یعنی مضاعف در عنف چه بطش بمعنی اخذ بعنف است
و این تضاعف عنف نسبت بجبابره و ظلمه کفار است و شبهه نیست در آنکه هر کرا بسبب کفر و عناد در سلسله عذاب
و عقبه عقاب کشید هرگز امید نجات از آن نخواهد دید إنه بدرستی که خدای تعالی هو او آشکار کنندهٔ بطش خود را بر کافران
يبدئ در دنیا ويعيد و اعاده میکند آنرا در آخرت و از ابن عباس مرویست که معنی آیه آنست که او می آفریند خلقان را اول بار و اعاده میکند ایشانرا
در عقبا برای حساب و جزا و بنا برین ایراد این دو صفت بعد از بطش بجهت دلالت است بر قدرت او و شدت بطش او چه هر که بر ابدا
و اعاده قادر باشد البته بر شدت اخذ قادر خواهد بود وهو الغفور و اوست کثیر الغفران مر آنرا که از کفر توبه کند یا بسیار آمرزنده
ذنوب مومنانی که از اهل طاعت باشند یا طریق انابت پیش گیرند الودود دوست مر آنکس را که مطیع او شود و بجهت طلب رضای او
از معاصی اجتناب نماید و مراد بمودت او سبحانه پاینده اعطای نعیم جلیله و مرتبه رفیعه است باو و قبول اعمال او و ما تدا عطای
آنچه مرغوب باشد بهر که مطلوب او بود و گویند که مراد بمودت او القای محبت بنده است در قلوب عباد کقوله سيجعل لهم
الرحمن ودا و زهری در تفسیر اسماء الله آورده که جایز است ودود فعول باشد بمعنی مفعول چون رکوب و حلوب بندگان
صالح و متقی او را دوست میدارند بجهت معرفت ایشان بفضل و کرم او و استغراق ایشان باسباغ و الا نعم او و بعد از آن فرموده
که ودود خواه بمعنی فاعل باشد و خواه بمعنی مفعول که متضمن مدح او سبحانه است زیرا که اگر حق سبحانه بندگان را دوست دارد
از فضل و کرم اوست و اگر بندگان او را دوست دارند بجهت معرفت ایشانست بفضل و احسان او ذو العرش خداوند عرش
عظیم و خالق آن یا مالک فلک و علو و رفعت بغایت المجيد بزرگوار در ذات و صفت و غالب بر جمیع مکونات و میتواند
که مجید بمعنی ممجد باشد یعنی جمیع مخلوقات تمجید و تعظیم او میکنند و بنا برین فعیل بمعنی مفعول باشد فعال او کننده است
لما يريد مر هر چه خواهد ایراد صیغه مبالغه بجهت غایت کثرت آنچیزیست که اراده میکند و احداث مینماید و بعد از ذکر صفات
کمال خود خبر میدهد از حال جمیع کفره علی الاجمال بقوله هل أتاك آیا آمد بتو حديث الجنود سخن لشکرهای اهل کفر که برانبیا
بیرون آمدند و با ایشان مکر و عناد و عداوت در میان بستند و تکذیب ایشان نمودند و بسبب آن بعذاب دنیا و عقبی گرفتار شدند
استفهام برای تقریر است یعنی بتحقیق که خدای تعالی خبر جنود کفره بتو اعلام نمود تا تسلی تو باشد و موجب صبر تو بر ایذا و تکذیب قوم
و تخویف ایشان از وقوع مثل آن عذاب بر ایشان و ظفر و نصرت تو بر ایشان همچنانکه انبیا بر امثال ایشان اعدا مظفر و منصور

565

فرعون وثمود این بدل جنود است و مراد بفرعون فرعون و اتباع اوست و اکتفا بذکر او بجهت آنست که او مضل و مغوی ایشان
بود و همه تابع او بودند یعنی تو شناختی حدیث فرعون و قوم او را و قبیله ثمود را که از تکذیب ایشان بود و استیصال ایشان بسبب
آن و غالب شدن انبیا بر ایشان بجهت صبر بر ایذاء ایشان پس تو نیز در صبر و شکیبائی اقتدا بانبیا نما این کلام بجهت تثبیت
بلیغ و تلویح فصیح که افاده آن اکثر است از تصریح بعد از آن میفرماید که نه چنانست که کفار بگروند بخدا و رسول و بروز
قیامت و بعث و نشور تصدیق نمایند بل الذين كفروا بلکه آنانکه بگرویده اند از مشرکان مکه في تكذيب در تکذیب و باور
نداشتن یعنی وقوع قیامت و حساب و جزا را باور نمیدارند تنکیر تکذیب اشعار است بر توغل ایشان در تکذیب
ای تکذیب ای تکذیب و این کلام اضرابست از ما قبل و معنی مراد آنست که حال مشرکان قریش اعجب است از
حال قرون ماضیه چه با آنکه قصه ایشان را شنیده اند و آثار هلاکت ایشان دیده اند اشد است از تکذیب ایشان والله من ورائهم
و خدای تعالی از ورای ایشان محيط احاطه کننده است بدیشان بعلم و قدرت پس از او فوت نتوانند شد و نتوانند
گریخت همچنانکه محاط از محیط فوت نمیشود و از و گزیری و گریزی ندارد این کلام مستعمل است از برای محافظه
شیء از جمیع جوانب چنانکه از هیچ جانب امکان فوت از نباشد یقال قد احاط فلان من ورائه ای اخذ علیه مسالکه
و سدد منافذه فلا مهرب منه بوجه و قوله بل هو قرآن مجيد اضرابست از آنکه کفار تکذیب قرآن میکردند و
از سحر و شعر و کهانه میگفتند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه آنچیزی که تکذیب آن کردند قرآن شریف
و بزرگوار است و وحید در نظم و اعجاز و جلیل القدر و عظیم الخطر و گویند که مجد آن باعتبار آنست که مشتمل است
بر معانی جلیله و دلایل بینه چه آن متضمن سه حکم است که رابع ندارد اول معنی است معول علیه برای تخلص از
آنچه از آن خوف داشته باشند از شداید و اهوال اخرویه و دوم موعظه ایست که ملین قلبست برای عمل
کردن بحق سیوم حجتی است مودی بتمیز حق از باطل در علم دین و دنیا آورده اند که عیسی علی نبینا و علیه السلام بر مردی
بگذشت که در نیستان نی را میبرید او را ازین نیستان بشنید که یا روح الله بگذار که این مرد اصل مرا قطع کند عیسی فرمود
که حق تعالی قطع ترا بر وی مباح ساخته ترا درین چه غرض است گفت تا آنکه از من اصلی بماند تا بزمان پیغمبر آخر الزمان که
از اصل من قلم تراشند و بدان قرآن بنویسند و از سید انبیا صلعم مرویست که هر که یک قلم بتراشد از بهر کتابت قرآن حق سبحانه
او را درختی در بهشت عطا فرماید که اگر مرغی چند مدتی پر د قطع مسافت برگی از آن نتواند کرد و این قرآن که

نوشته شده فی لوح محفوظ در لوحی که نگاه داشته شده است از تغییر و تحریف و نقصان یا از شیاطین از ابن عباس و مجاهد منقولست که لوح محفوظ از یکدانه در سفید است طول ان از آسمان تا زمین و عرض ان از مشرق تا مغرب و کنارهای ان از یاقوت است
واز مقاتل مرویست که لوح در کنار فرشته ایست بر یمین عرش و او را طاطریون گویند و از انس روایت کرده اند که لوح در جبهت
اسرافیل است و در تفسیر امام حسن عسکری صلوات الله علیه مذکور است که لوح محفوظ دو طرف دارد یکطرف بر جانب یمین
عرش است و طرف دیگر بر جانب یسار ان و هرگاه حق سبحانه اراده وحی میکند ان لوح را بر جبین اسرافیل میزند و میکائیل
در وی نگاه میکند و انچه در ان مرقوم گشته میخواند و انرا بمیکائیل القا میکند و میکائیل انرا بجبرئیل میرساند و جبرئیل بانبیا اعلام
میکند و از ابن عباس فرموده که بر سر لوح نوشته که لا اله الا الله وحده و دینه الاسلام و محمد عبده و رسوله هر که بجد
ایمان آرد و عده ما را راست داند و متابعت انبیا کند البته او را ببهشت برند و مرویست که حق سبحانه در شبانروزی سیصد
و شصت بار در لوح نظر میفرماید برای احیا و اماته و اعزاز و اذلال و غیر ان و در روایت امده که در لوح هفت خط از نور
نوشته است دو خط و نیم از برای احوال دنیاست از ابتدا تا انتها و چهار خط و نیم از برای احوال قیامت از نشر و بعث
تا وقت رسیدن بهشتی ببهشت و دوزخی بدوزخ سورة الطارق مکیست و شانزده آیتست ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که هر که این سوره را قراءت کند حق سبحانه بعدد هر ستاره که در آسمانست ده حسنه بنویسد و معلی بن خنیس از ابی عبد الله
صلوات الله علیه نقل کرده که هر که قراءت او در فریضه سوره والطارق باشد او را در قیامت نزد حضرت عزت جاه و منزلت
باشد و از رفقای انبیا و اصحاب ایشان باشد در جنت و بباید دانست که چون حق سبحانه ختم این سوره نمود بوعید
افتتاح این سوره کرد بمثل ان و تاکید این نمود بانکه اعمال عباد محفوظ اند برای مجازات ان در معاد و فرموده که
بسم الله الرحمن الرحيم در کشاف آورده که در بعضی روایت امده که شبی رسول صلی الله علیه و آله با عم خود ابو طالب نشسته بود
ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این چه چیز است انحضرت صلوات الله
علیه و آله فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان میراند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل نازل شد بدین سوره
که والسماء سوگند بحق آسمان که در غایت ارتفاع و عظمة است والطارق و سوگند بکوکب ظاهر شونده در شب اصل طارق
در لغت بمعنی سالک طریق است و در عرف مختص شده باینده در شب و بعد از ان مستعمل گشته از برای چیزی که ظاهر شود
در ان و ما ادراک و چه چیز دانا کردانید ترا تا بدانی که ما الطارق چیست طارق النجم الثاقب ستاره درخشنده فروزان چون شعله

الطارق ۸۶

آتش که از غایت درخشندگی گویا ثقب میکند تاریکی شب را و در ان نفوذ مینماید یا ثقب افلاک میکند و مراد بان اسم
جنس است نا شهب ثاقبه که رجم شیاطین مینمایند و بنا برین میتواند بود که طارق از طرق ماخوذ باشد بمعنی صک
و دق و منه المطرقه لانه یدق بها والطریق لان المادة تدقه و یا مراد از ان کوکب معهود بثقب است و ان زحلست
که در غایت لمعانست و نزد بعضی ثریاست و گویند که ان قمر است و تعبیر از نجم ثاقب اولا بوصف ان که طارق است و تفسیر ان ثانیا
بقوله النجم الثاقب بجهت اظهار فخامت شان است چه ان از عجیب قدرت و لطیف حکمت او سبحانه است و لهذا قال فی
موضع آخر فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم و جواب قسم اینست که ان کل نفس لما علیها حافظ نیست هیچ نفسی
الا که بر وی رقیبی و نگهبانی هست و ان حق سبحانه است کقوله تع و کان الله علی کل شیء رقیبا و یا فرشته که نگاه میدارد قول و عمل
او را و احصای ان میکند از خیر و شر کما قال ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و قوله عن الیمین و عن الشمال قعید و
قوله له معقبات الایه و مرویست از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که و کل بالمومن مائة و ستون ملکا یذبون عنه کما یذب عن قصعة
العسل الذباب و لو وکل العبد الی نفسه طرفة عین لاختطفته الشیاطین صد و شصت فرشته بر هر مومنی موکلند که
آفات و بلیات و شر شیاطین را از و دفع میکنند چنانچه مگس را از کاسه عسل دفع کرده شود و اگر یک لحظه بنده با نفس خود باز گذاشته
شود شیاطین او را بربایند و ابو امامه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که خدای تع بر هر آدمی سیصد و شصت فرشته موکل کرده
که آفات از وی دفع میکنند از انجمله هفت فرشته بر چشم موکلند و همه شر شیاطین از و میرانند چنانچه مگس را از انگبین
رانند که اگر یک لحظه از و غافل شوند شیاطین او را از جای خود بربایند و در بادیه هلاکت انداز ند و چون حق سبحانه
بیان فرمود که بر هر نفسی حافظی و شاهدی هست در عقب ان توصیه انسان مینماید بنظر کردن در اول امر خود و
تامل نمودن در نشاءة اولی تا بداند که انکسی که منشی اوست قادر است بر اعاده و جزای او و عملی کند که منتج فوز او باشد
در آخرت و بر حافظ خود املا ننماید مگر انچه او را مسرور سازد در عاقبت و میفرماید که فلینظر الانسان پس باید که نظر کند
آدمی یعنی هر که منکر بعث و نشور است باید که در نگرد در اصل ایجاد خود که مم خلق از چه چیز آفریده شد خلق من ماء
دافق این جواب استفهام است یعنی مخلوق گشته است از آبی که منسوب بدفق است و ریزانیدن ان بشدت تمام و این مثل لابن
و تامر است که بمعنی منسوب بلبن و تمر است و میتواند بود که این اسناد مجازی باشد و فی الحقیقه دفق صاحب انزا باشد یعنی
که آبی صاحب ان ریزنده آنست در رحم و نزد اهل حجاز فاعل بمعنی مفعول جایز است چون کاتم و لیل نایم و سر کاتم یعنی بناء ی

دافق یعنی مدفوق است یعنی آبی ریزانیده شده در رحم یَخْرُجُ که بیرون می آید ان آب مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان وَالتَّرَائِبِ
واز استخوانهاء سینه زنان که نزدیک بقلاده است وبدانکه بنا بر صحت انکه نطفه متولد میشود از فضله هضم رابع ومنفصل
میکردد از جمیع اعضا تا مستعد ان باشد که همه اعضا ازو متولد شود ومقران عروق ملتفه است نزد بیضتین پس دماغ اعظم
اعضاست در معونه در تولید نطفه ولهذا بسبب افراط جماع ضعف در وطاری میشود ونخاع که در صلب است وشعب کثیره
کزنازل میشوند بترایب خلیفه دماغ اند واین هردو واقرب اند باوعیه منی پس از بن جهت این هردو مخصوص شده اند بذکر واکر قایل بحث
این نشویم پس محل تکون منی صلب وترایب است نه عضو دیکر وکویند که عظم وعصب از منی مرد مخلوق میشود ولحم ودم از منی
زن وایشارما بر ماءین بجهت امتزاج واتحاد انهاست در رحم ضمیر راجع بخالق است بقرینه خلق یعنی بدرستی که خدایی که
آفریننده انسانست از نطفه عَلَىٰ رَجْعِهِ بر بازکردانیدن او یعنی بر اعاده او در روز بعث ونشور لَقَادِرٌ هر آینه تواناست وقایل ضحاک
کفته که معنی انست که قادر است بر بازکردانیدن آدمی از پیری بجوانی واز جوانی بطفلی واز طفلی بنطفه ونطفه بصلب وترایب واز بعد
منقولست که خدای قادر است که آدمی مستوی قوی را باز قطره نطفه کند چنانکه در اول بود وقول اول اصح است لقوله تعالی ت
ذلک يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ یعنی خدای قادر است بر رجع واعاده آدمی در روزی که آزموده شود نهانیها یعنی ظاهر کرده شود مخفیات
ضمایر وعقاید ونیات یا طیب ان از خبیث متمیز کردد یا فرایض اعمال را عرض کنند چون روزه وغسل وجنابه ووضو که کسی برا ه
اطلاع نداشته باشد ومکلف بعمل ان قایل بوده ونکرده از ابی درد انقل است که پیغمبر صلعم فرمود که ضمن الله خلقه اربع خصال
الصلوة والزكوة وصوم الرمضان والغسل من الجنابة وهي السرائر التي قال الله تعالی يوم تبلى السرائر ومعاذ بن جبیل روایت کرده
که رسول را ازین سرایر پرسیدند فرمود سرایر که هی اعمالکم من الصلوة والصیام والزکوة والوضوء والغسل من الجنابة وکل مفروض
لان الاعمال کلها سرایر خفیه فان شاء قال الرجل صلیت ولم یصل وان شاء قال توضات ولم یتوضاء فذلک قوله یوم تبلی السرایر ودر
روایت دیکر امده که حق سبحانه اعمال هر یک از بندکان را در قیامت ظاهر کرداند تا بدا شد که بکدام عمل مثاب میشوند وموجب زیادتی سرور
ایشان کردد وبکدام معاقب خواهند شد تا سبب مزید غم وغصه ایشان کردد واز ابن عمر مرویست که حق سبحانه در روز قیامت
همه سرایر را آشکارا کرداند اکر عمل نیز باشد موجب زین باشد در وجوه واکر شر بود سبب شین کردد در وجوه حاصل که در آن روز
ظاهر کردد سرایر افعال از خیر وشر وضمایر قلوب از کفر وایمان فَمَا لَهُ پس نباشد مر انسانرا که منکر بعث ونشور است یا فاعل
معاصی وشرور مِنْ قُوَّةٍ هیچ توانایی در نفس او تا عذاب را از خود باز دارد وَلَا نَاصِرٍ ونه یاری که بمدد کاری او عقاب را از خود دفع نماید

بعد ازان از برای تاکید امر قیامت قسمی دیکر ذکر میکند که وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ سوکند باسمان که خداوند بازکردیدنست یعنی باز
کردنده است در صدد ورم بموضعی که ازان حرکت کرده ونزد بعضی مراجع خمسه متحیره اند وکفته اند که رجع سما اعطای است
باهل زمین چیزی را که از طرف او سانح میکردد وحالا بعد حال ووقتا بعد وقت بر مرور زمان از ارزاق ومصائب وسرور مراد برجع
اکثر مفسران بر انند که رجع بمعنی مطر است وتسمیه ان برجع بجهت انست که هر سال در وقت خویش رجوع میکند وعود میماید
ومتکرر میشود ویا بجهت انکه سحاب میاه را بر میدارد از بحار ومرتفع میشود وباز او را راجع میسازد بزمین همچنانکه زعم بعضی است
ویا بجهت تفاول او را راجع واوب میکویند تا رجوع نماید وباز آید وبنا برین جایز است که مراد بسما سحاب باشد وَالْأَرْضِ ذَاتِ
الصَّدْعِ وسوکند بزمین که خداوند شکافتن است یعنی شکافته میشود تا ازان نباتات بیرون می آید وعیون ازان منفجر میکردد
جواب قسم اینکه إِنَّهُ بدرستی که قران لَقَوْلٌ فَصْلٌ هر آینه سخنیست جدا کننده میان حق وباطل یا وعد بعث قولیست مقطوع بکه
هیچ خلافی وریبی در آن نیست وقول اول منقولست از صادق ع وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ونیست ان بازی وباطل وسخن نا روا فسانه
پس حق وی انست که در صدور مهیب باشد ودر قلوب معظم ومعزز وقاری وسامع انرا مترفع داند از قصد هزل وآنچه
تفکر مزاح واعتقاد نماید که جبار سموات با او مخاطبه میکند وچنان تصور نماید که وعد ووعید وامر ونهی انرا از خدای می شنود
وچون بایه وعد رسد تضرع کند وامیدوار باشد که از اهل ان باشد وچون آیه وعید تلاوت کند پناه کیرد بخدا از اهل
ان بعد ازان پیغمبر را از حال مشرکان مکه خبر میدهد که إِنَّهُمْ بدرستی که معاندان قریش يَكِيدُونَ كَيْدًا مکر میکنند مکر
کردنی در ابطال امر خدا واطفای نور حق وآزار رسانیدن بمومنان وکویند این اخبار است قبل از وقوع ان یعنی
حق سبحانه خبر داده که کفار مکر خواهند کرد به پیغمبر در دار الندوه وَأَكِيدُ كَيْدًا وجزا میدهم مکر ایشانرا باستدراج جزا ه
دادنی مناسب ان مکر وانتقام کشیدن از ایشان از جایی که هیچ کمان نداشته باشند وتدبیر نمودن با بجه نقیض تدبیر ایشا
باشد فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ پس مهلت ده کافرانرا واستعجال مکن در نفرین کردن بر مشرکان وتعجیل منمای در طلب هلاکت
ایشان ومشغول مشو بانتقام کشیدن از ایشان بلکه راضی شو بتدبیر خدا در باره ایشان أَمْهِلْهُمْ فرو کذار
ایشانرا رُوَيْدًا فرو کذاشتنی اندک یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد واین یا در قیامت است که محقق الوقوع است و عنقریب
حادث خواهد شد ویا در روز بدر تکریر امهال بجهت زیادتی تسکین وتصبیر حضرت رسالت است ابن جنی کفته تغییر لفظ
در فمهل الکافرین امهلهم بجهت انست که تا متضمن تاکید باشد بدون تکریر که موجب سماجت طبع است بان پسر دوحین

تحشم و مبالغه در اهمال بعض حروف از مخرج و متغیر ساخت ثانیا و انتقال نمود از فعل بافعل و ثالثا ترک لفظ نمود و ایرا
معنی آن فرمود که آن رویدا است بجهت کراهت تکرر لفظ ابو عاصم از یزید رانش روایت کرده که رسول صلعم را دیدم در مشربه بنی
ثقیف بر کمانی تکیه زده بود و این سوره میخواند من یاد گرفتم و بجماعتی از ثقیف بگذشتم قومی از قریش در میان ایشان بودند مرا
گفتند محمد چه شنیدی من این سوره را بر خواندم ثقیفیان گفتند چنان مینماید که این مرد صادق القول است و آنچه میگوید از
نزد خداست زیرا که این کلام مافوق کلام بشر است و هیچ کس بر اتیان نمودن بمثل این قدرت ندارد قریشیان از روی غنا د
و استکبار گفتند ما صاحب خود را بهتر از شما میشناسیم اگر دانستیمی که حق است متابعتش میکردیم لعنه الله علی من اتقی
الهوی و السلام علی من اتبع الهدی سوره الاعلی مکیست نزد ابن عباس و مدنی نزد ضحاک و نوزده آیست بلا خلاف ابی بن کعب
از پیغمبر صلعم روایت کند که هر که این سوره را قراءت نماید حق سبحانه بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و محمد انزال فرموده
در نامه اعمال او بنویسد و از امیر المومنین صلوات الله علیه و آله منقولست که رسول صلعم این سوره را دوست داشتی و گفتی
اول کسی که سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود که چون عرش خدای را با عظمت و طول و عرض مشاهده کرد بسجده افتاد و
این تسبیح را در آن سجده بگفت و از ابن عباس روایتست که رسول چون این سوره قراءت کردی فرمودی که سبحان ربی الا علی
و امیر المومنین و ابن عمر و ابن زبیر نیز چنین کردندی و جریر از ضحاک نقل کرده که او نیز چنین عمل نمودی و گفتی من یقراها
فلیفعل ذلک و حضرت رسالت صلعم از جبرئیل پرسید که ثواب گوینده این تسبیح در نماز و غیره چه باشد گفت ثواب آن در ترازوی حساب ب
گرانتر از عرش و کرسی و کوههای دنیا باشد چون بنده گوید سبحان ربی الاعلی حق سبحانه فرماید بنده من راست میگوید انا
الاعلی فوق کل شیء گواه باشید ای ملائکه که من او را آمرزیدم و چون بمیرد میکائیل زائر وی باشد و روز قیامت وی را بر
خویش گیرد و او را نزد خدای برد و شافع وی باشد ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کند که این سوره را در فریضه یا نافله هر که بخواند
در قیامت باو ندا رسد که ادخل من ای ابواب الجنان شئت داخل شو بهر دری از بهشت که میخواهی و عیاشی باسناد خود از ابی حمیصه
روایت کند که من در خلف امیر المومنین صلوات الله علیه بیست نماز گزاردم آنحضرت غیر از سبح اسم ربک الاعلی هیچ سوره دیگر
قراءت نکرد و فرمود اگر میدانستید ثواب این سوره را هر روز بیست نوبت این سوره میخواندید هر که این سوره را قراءت کند گویا
که قراءت صحف ابراهیم و صحف موسی کرده و از باقر صلوات الله علیه منقولست که اذا قرات سبح اسم ربک الاعلی فقل سبحان ربی الا علی
و ان کنت فی الصلوة فقل فیما بینک و بین نفسک و عقبه بن عامر جهنی روایت کرده که چون آیه فسبح باسم ربک العظیم نازل شد بپیغمبر

فرمود اجعلوها فی رکوعکم و چون آیه سبح اسم ربک الاعلی فرود آمد که و اجعلوها فی سجودکم و قبل از نزول این هر دو آیه در رکوع میگفتند
که اللهم لک رکعت و در سجود اللهم لک سجدت و بباید دانست که چون حق سبحانه ختم سوره مذکوره نمود بذکر وعید و تهدید
کفار افتتاح این سوره کرد بذکر صفات علیه و قدرت خود بر هر چه اراده نماید و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم سبح
اسم ربک الاعلی تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است آن نام از الحاد نمودن در آن بتاویلات زایغه و اطلاق آن بر غیر
حق کردن یعنی منزه دان اسم او را از هر چه صحیح نیست اطلاق آن اسم بر آن چون حمل آن بر جبر و تشبیه و غیر آن و اطلاق آن بر غیر ست
او سبحانه بلکه اسماء او را استعمال کن در معانی که لایق او باشد مثل آنکه تفسیر نمایی اعلی را بعلو یکه بمعنی قهر و اقتدار
است نه بمعنی علو در مکان و استوای او بر عرش بر سبیل حقیقت و ذکر او کنی بر وجه خشوع و تعظیم و اعتقاد نه بر طریق استهزا
و گویند مراد بتنزیه اسم تعظیم مسما است کما قال لبید الی الحول ثم اسم السلام علیکما و مسمی آن بود که اعلی صفت رب
باشد یعنی خداوندی که برتر است از روی اقتدار و قدرت و قهر که هیچ جبار و قادر زبیب بلکه همه در تحت قهر و
اویند یا برتر است از مشابهت او با اعراض و اجسام و جواهر و ابن عباس چنین تفسیر فرموده که صل باسم ربک الاعلی و گویند
که معنی آنست که قل سبحان ربی الاعلی الذی خلق آن خدایی که بیافرید همه چیزها را فسوی پس تسویه فرمود خلقها را
یعنی راست گردانید اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت و آن احکام و اتساق آنست که دالست بر آنکه خالق آن علیم
و حکیم و قدیر است و زجاج گفته که مراد بتسویه تعدیل قامه انسانست یعنی او را منکوس نیافرید چون بهایم و دواب
و الذی قدر وان خدایی که تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع و اشخاص و مقادیر و صفات و افعال و آجال و
ارزاق آنرا با مقدر ساخت از برای هر چیز آنچه صلاح او در آنست فهدی پس راه نمود او را و شناسا ساخت
با وجه انتفاع او را بطریق الهام و دلالت همچنانکه طفل را به پستان مادر راه نمود و جوزه را بطلب روزی از پدر و مادر
و چهارپا یان را بمرتع و مقاتل و کلبی گفته اند مراد آنست که تقدیر ذکور و اناث نمود و ذکور را الهام نمود که با خود
چگونه خلوت کنند تا از وی فرزند بیافرینند و سدی فرموده که تقدیر کرد ولد را در شکم مادر نه ماه یا کمتر
یا بیشتر و هدایت نمود او را به بیرون آمدن از شکم در وقتی که تمام الخلقه شده بود و مجاهد گفته که هدایت
کرد راه خیر و شر را تا بخیر مرتکب شود و از شر مجتنب گردد و گفته اند که تقدیر منافع فرمود در اشیا و انسان
هدایت کرد باستخراج آن منافع از آن پس بعضی انواع را غذای خود گردانید و بعضی را دوا و برخی را سم و بعضی را

آلات وادوات خود با هدایت کرد آدمی را در دین بالطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحهٔ علل و نصب ادله و انزال آیات
بینات و اصح آنست که این علی عمومها باشد یعنی از برای هر حیوان انچه صلاح ایشان در آنست تقدیر نمود و انها را
بان معرفت داد و طریق انتفاع انرا بایشان الهام فرمود در اخبار آمده که افعی چون بهزار سال رسید کور میشود وحق
سبحانه الهام میفرماید اورا که چشم خود را به برگ رازیانهٔ تازه میمالد نور باصره او عود میکند و اگر در بیابان خشک
باشد که میان او و سبزه چند روزه راه باشد باوجود طول مسافه و عمی او طی این مسافه میکند تا انکه خود را به بعضی
بساتین و سبزه زار میرساند و در میان اشجار و نباتات کثیره شجرهٔ رازیانه پی میبرد و چشم را بان میمالد و روشن
میشود بفرمان خدای تعالی و هدایات او سبحانه نسبت بانسان از حوایج و مصالح دنیویه و دینیه و الهامات بهایم
و طیور و هوام ارضیه بروجهی است که از حد احصا متجاوز است و از دایرهٔ حصر و عد بیرون و بر صفحهٔ هیچ وهمی
احاطهٔ آن نتوان نمود و بکنه آن نتوان رسید فسبحان ربی الاعلی و بحمده وَالَّذِي و انخدایی که أَخْرَجَ الْمَرْعَى بیرون
آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزی که چهارپایان بخورند آنرا فَجَعَلَهُ پس گردانید آن گیاه را
بعد از سبزی آن غُثَاءً گیاه خشک و خورد و مرده و ریزیده أَحْوَى سیاه و تیره و در هر دو حال قوه بهایم است
احوی حال است از مرعی یعنی بیرون آورد مرعی را در حالتی که بجهة شدت خضرت و سیرابی مایل بسیاهی باشد
پس انرا خشک گردانید و تیره ریزه ساخت محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که چراگاه متمتعات دنیوی اگر
چه اول تازه و سیراب و سبز و خرم نماید اما در اندک وقتی بسبب هبوب ریاح حوادث تیره و در طرفه
خواهد شد از ابن عباس مرویست که چون جبرئیل آیتی یا سورتی از قرآن نازل شدی بر پیغمبر خواندی آنحضرت
پیش از انکه جبرئیل انرا تمام کردی شروع در قراءت آن فرمودی بسبب انکه مبادا فراموش کند حق سبحانه این آیه
فرستاده که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآنرا یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند یا ترا قاری گردانیم بالهام
قراءة فَلَا تَنْسَى پس تو فراموش نکنی انرا بجهة قوة حفظی که ترا ارزانی داشته ایم با انکه تو امیی تا حفظ این همه سور
و آیات علامتی دیگر باشد بر رسالت تو تا انکه اخبار از مستقبل و وقوع آن در آینده نیز از آیات باهره و معجزات ظاهره است
بر نبوة تو و بعضی گفته اند که لا تنسی نهی است و الف از برای فاصله کقوله تعالی السبیلا و چون نسیان از افعال اختیاری
نیست تا نهی متعلق او شود پس معنی چنین خواهد بود که غافل مشو از قراءت قرآن تا فراموش نکنی آنرا و قول اول

خود رام

اصح قولین

اصح قولین است پس درین آیه بشارت است آنحضرت را که هرچه بر تو خوانیم تو انرا فراموش نخواهی کرد إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
مگر انچه خواهد خدای که فراموش کنی آنرا و آن گاهی باشد که تلاوت آن منسوخ گردد و حق سبحانه از صفحهٔ خاطر
انرا محو نماید کقوله تعالی او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و بیان این در سورهٔ البقره سمت ذکر یافته و گویند مراد نفی
بالکلیه چه قلت را از برای نفی استعمال میکنند کما یقول الرجل لصاحبه انت سهمی فیما املک الا فیما شاء الله که مراد
استثنا نیست بلکه از قبیل استعمال قلت است در معنی نفی و فرا نیز گفته که مراد نه آنست که حق سبحانه نسیان آنحضرت اراده
کرده باشد در شیء از قرآن بلکه این مثل کریمهٔ خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربک است که مراد ازو
مشیة است و مثل اینست استثنا در ایمان و نزد بعضی معنی آنست که الا ما شاء الله آن تو خرانرا له علیک فلا تقرء
و در خبر است که چون قرآن تمام بر آنحضرت منزل گشت جبرئیل بفرموده ملک جلیل نزد آن نقاوهٔ خاندان خلیل
یکبار قرآنرا بتمامه خواندی برای تذکره او و رفع مظنهٔ نسیان و در سال آخر دو بار قرآنرا بر آنحضرت خواند از
جبرئیل پرسید که چونست امسال دوبار آمدی و دو نوبت بر من تلاوت نمودی گفت یا سید المرسلین عهد بآخر رسیده
و این نوبت باز پسین است سید انبیا آگاه شد که عمر او بآخر رسیده فاطمه گفت یا سیدة النساء و یا قرة العین
پدرت بآخر رسید فاطمه گفت از کجا میگویی آنحضرت قصه باوی باز گفت فاطمه دلتنگ شد و میگریست سید
او را نزد خود طلبید و بوسه بر روی او داد و آهسته باو گفت ای فاطمه دل خوش دار که اول کسی که از اهل بیت من
بمن رسند تو باشی فاطمه خورسند شد عایشه گفت یا فاطمه هرگز ندیدم از کسی که غم و شادی او چنین بهم نزدیک باشد
مگر از تو سبب این چه بود باز گوی فاطمه فرمود گریستن من ازین بود که پدر خبر وفاة خود را بمن گفت و فرح من از ان
بود که فرمود که پیش از جمیع اهل بیت من ملحق شوی و چون آنحضرت رحلت فرمود بعد از شش ماه فاطمه وفاة نمود إِنَّهُ
يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که او سبحانه میداند آشکارا را از اقوال و افعال شما وَمَا يَخْفَى و انچه نهانست از اطوار و احوال
شما یا او میداند انچه مصلحت دنیا و دین بنده در آنست یا او میداند بلند خواندن قراءت تو با جبرئیل و انچه نهانست
در نفس تو از انچه داعی تست بر جهر که آن خوف نسیانست پس اندیشه بخود راه مده که من حافظ توام از نسیان انچه
صلاح در ابقاء آنست در خاطر تو و منسی انچه مصلحت در نسیان آنست وَنُيَسِّرُكَ عطف است بر سنقرئک و قوله انه
یعلم الجهر و ما یخفی جمله معترضه است یعنی آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا لِلْيُسْرَى برای سلوک طریقت که ایسر و اسهل است

وان حفظ وحی است یا شریعت که ایسر شرایع است واسهل ملل از روی اخذ وتعلم وگویند مراد جنت است که یسری کبری است ای تیسر
لکه دخول الجنه [illegible] پس پند ده بقران مردمانرا [illegible] اگر سود کند پند دادن ومیتواند بود که این شرطیه بعد از
تذکیر باشد وحصول یاس از بعضی تا انحضرت متعب نفس خود نباشد ومتلهف نشود بر ایشان کقوله وما انت علیهم
بجبار فذکر بالقران من یخاف وعید ویا بجهت ذم مذکرین باشد واستبعاد تاثیر ذکری در ایشان وبنا برین ظاهر این شرط است
ومعنی ان ذم یا بجهت اشعار بانکه تذکیر در صورتی واجبست که نفع ان متصور باشد وازین جهت است که انحضرت مامور شده
باعراض نمودن از کسی که متولی شود از پند گرفتن روی بگرداند کقوله واعرض عنهم وقل سلام فسوف یعلمون وگویند معنی انست
که پند ده ایشانرا اگر نفع دهد موعظه یا نفع ندهد زیرا که انحضرت صلوات الله علیه وآله مبعوث بود برای انذار پس بر وی تذکیر
واجب بود در حالت نفع وعدم نفع وعدم ذکر حالت ثانیه بجهت اکتفاست باحد ضدین کقوله تقیکم الحر وحق سبحانه بر تفصیل حالتین تنبیه
فرموده بقوله [illegible] زود باشد که پند پذیرد [illegible] کسی که بترسد از خدای جزا وتفکر خواهد کرد در موعظه واز سوء عاقبت خود اندیشه
خواهد نمود وبحقیقت ان عالم خواهد شد وبان پند خواهد گرفت واین شامل عامل ومتردد هر دو هست وکسی که خشیت نداشته باشد
قبول موعظه نخواهد کرد کما قال [illegible] ویهلو تهی کند از موعظه [illegible] بد بخت ترین یعنی کافری که اشقی است از فاسق یا از
بجهت توغل او در کفر وعداوت رسول وگویند این آیه در حق ولید مغیره وعتبه بن ربیعه نازل گشته وبرهر تقدیر [illegible]
[illegible] انکسی که اشقی است در آید باتش بزرگ یعنی آتش درکه جهنم که ان از آتش درکات دیگر تیزتر وسوزنده تر است و
در حدیث امده که نارکم هذه جزء من سبعین جزءا من نار جهنم این آتش شما یعنی آتش دنیا جزئی است از هفتاد جزء از آتش جهنم
وگفته اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای آل فرعون ومنافقان ومنکران مائده عیسی باشد ونار صغری در طبقه علیا
که جای گنه کاران امت سید انبیاست وبعضی دیگر بر انند که نار کبری مطلق آتش آخرتست ونار صغری آتش دنیا [illegible] پس ان
بد بخترین مردمان نمیرد [illegible] در ان نار کبری تا آسایش یابد [illegible] ونه زنده باشد زندگی که از ان راحت یابد بلکه ان حیوة و
بال او باشد وپیوسته تمنای زوال ان کند بجهت انکه ان حیوة مستلزم فنون عقاب والوان عذاب باشد ذکر ثم بجهت انست که حالت
متوسط میان حیوة وممات افظع از صلی است بر انکه متراخی از صلی باشد در مراتب شده [illegible] بدرستی که رستگاری یافت
[illegible] انکه متطهر شد از کفر ومعصیت یا اکثار نمود در تقوی مشتق از زکا بمعنی طهارت یا نماز [illegible] ویاد کرد نام پروردگار
خود را بدل وزبان [illegible] پس نماز گذارد ونظیر اینست اقم الصلوة لذکری یا رستگار شد کسی که طهارت کرد وتکبیر احرام گفت

پس باین تکبیر نماز پنجگانه را بگذارد چه نماز بدون ان منعقد نمی شود یا ذکر خدا کرد در راه مسجد پس در مسجد نماز گذارد جابر بن عبد الله
انصاری گفته که تفسیر این آیه را از رسول پرسیدم فرمود معنی انست که رستگار شد هر که باطن خود را از خبث کفر پاک کرد وبتین وحدانیت
اقرار نمود پس بر پنج نماز یومیه محافظت نمود وابن عباس وقتاده وحسن گفته اند که قد افلح من تزکی ای تدظفر بالبغیة من صار
زاکیا بالاعمال الصالحة والورع وعن ابن مسعود تزکی ای اعطی زکوة ماله نحو قوله نعم واقام الصلوة واتی
الزکوة وکان یقول رحم الله امرا تصدق ثم صلی ویقرا هذه الآیه واز ابن عمر وابو العالیه وابن سیرین مرویست
که مراد بتزکی زکوة فطر است وبذکر تکبیر عید وبصلوة نماز عید وعلم وجوب نماز عید وزکوة در مکه منافات
ندارد بانکه سوره مکی باشد زیرا که محتمل است که اوایل سوره در مکه نازل شده باشد واخر ان در مدینه و
گفته اند که مراد بذکر ذکر قلبست نزد شروع در صلوة وتصور رجاء ثواب وخوف عقاب حد خشوع در نماز
بحسب خوف ورجاست ونزد جماعتی دیگر مراد بذکر افتتاح نماز است به بسم الله الرحمن الرحیم وبصلوة
یومیه واز امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که فرمود الذکی المتصدق بصدقة الفطر ولا ابالی
ان لا اجد فی کتابی غیرها القول نعم قد افلح من ترکی ای اعطی زکوة الفطر فتوجه الی المصلی فصلی صلوة العید
ومن ابن عباس ذکر اسم ربه ای ذکر معاده وموقفه بین یدی ربه فصلی له بعد از ان اهل شقاوت را که بدنیا
مشغول شده کار آخرت نمیسازند خطاب میکند که ای اشقیا شما مستعد آخرت نمیشوید [illegible] بلکه
برمیگزینید الحیوة الدنیا [illegible] زندگانی دنیا او بجهة این عمل نمیکنید که موجب سعادت شما باشد وسبب فوز
وفلاح شما در آخرت صاحب بیضاوی گفته که خطاب باشقیا بطریق التفاتست یا بر اضمار قل یا خطاب
بجمیع مردمانست حد اغلب ایشان بجهت علایق دنیا از آخرت محروم میمانند ابن مسعود فرموده که دنیا را حاضر
آنرا از مطاعم ومشارب ومناکح وسایر لذات مشاهده ما ساختند وبنظر ما اراسته کرده اند واخرترا از ما
غایب کردانیده اند واقتصار بر وصف آن کردند بجهة این ما دنیا را بر آخرت اختیار کردیم ونقد را بر نسیه برگزیدیم
وبجهة غرور وجهالت وغفلت تفکر نکردیم در اینکه نسیه بالغ بهتر است از نقد فانی کما قال [illegible] و
سرای آخرت فی نفسها بهتر است [illegible] وپاینده تر چه نعیم آن بالذات است وخالص از غوایل ومتصف ومهنا
بر بقا ودوام بخلاف دنیا ودر حدیث آمده که من احب آخرته اضر بدنیاه ومن احب دنیاه اضر باخرته

ان هذا بدرستی که این سخن یعنی مضمون قد افلح تا آخر یا انچه درین سوره است لفی الصحف الاولی هر اینه در صحیفهای
پیشین است یعنی کتب نخستین که قبل از قران نازل شده صحف ابراهیم این بدل صحف اولی است یعنی در صحیفهای
ابراهیم خلیل کرده است و موسی و در صحف موسی یعنی الواح توریة مراد آنست که همچنانکه امر مذکور در قران
ممدوح است در کتب سالفه نیز ممدوح است و این آیه دلیل است بر آنکه ابراهیم صاحب کتاب بوده و مبطل قول
جماعتی است که گمان برده اند که کتاب باو نازل نشده مرویست از ابا ذر غفاری رحمه الله که گفت سوال کردم رسول الله را که
انبیا چند نفر بود بیست و چهار هزار گفتم انبیاء مرسل چند بودند فرمود سیصد و سیزده و باقی غیر مرسل گفتم
آدم پیغمبر بود گفت نعم حق سبحانه با او تکلم فرمود و بید قدرت خود او را ایجاد فرمود ای اباذر چهار پیغمبر عرب
هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو گفتم یا رسول الله چند کتاب حق سبحانه انزال نموده فرمود صد و چهار کتاب
از انجمله ده صحف بر آدم نازل شده و بر شیث پنجاه و بر اخنوخ که ادریس است سی و اول کسی که خط نوشت
او بود و بر ابراهیم ده و بر موسی توریة و بر عیسی انجیل و بر داود زبور و بر من فرقان و در صحف ابراهیم آمده که
مذکور است که ینبغی للعاقل ان یکون حافظا للسانه عارفا بزمانه مقبلا علی شانه سزاوار آنست که عاقل
نگاه دارنده زبان خود باشد و شناسنده روزگار خود باشد و رو بکار خود آرد و گفته اند که جمیع کتب
بر انبیا نازل شده در ماه رمضان بوده سورة الغاشیه مکی است و بیست و شش آیه است باجماع اهل کوفه
از سعید روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت کند حق سبحانه حساب را برو آسان گرداند و از ابو بصیر از ابو
عبد الله صلوات الله علیه و آله نقل کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل مداومت نماید حق سبحانه او را
غریق رحمت شامله خود گرداند در دنیا و آخرة و او را امین گرداند از عذاب آتش دوزخ پوشیده نماند
که چون حق سبحانه اختتام سورة الاعلی فرمود بترغیب عباد در ثواب روز معاد که آن افضل است از دنیا
و ادوم و ابقی افتتاح این سوره نیز به بیان احوال آخرة کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم هل
اتیک استفهام برای تقریر است یعنی البته آمد بتو یا برای تذکیر و تنبیه و تفخیم و عرب را عادت آنست
که چون خواهند تفخیم چیزی کنند مخاطب را گویند هل تعرف کذا پس چون حق سبحانه بجهت تفخیم
که آیا آمد بتو ای محمد حدیث الغاشیة خبر داهیه و بلیه که پوشنده است مراد قیامت است که احوال

و شدائد او احاطه خلایق نماید و هیبت او بهمه کس فرا رسد یا آتش دوزخ که بر همه دوزخیان فرود آید کقوله
وتغشی وجوههم النار و من فوقهم غواش وجوه یومئذ رویهای کفار در آن روز خاشعة ترسناک بود و خوار و ذلیل مراد اصحاب
وجوه صند و ذکر وجوه بجهت آنست که اثر منزلت در وجه پیدا میشود و گویند مراد بوجوه کبری و رؤسای مشرکانند که فوقهم ابی
وجوه بنی تمیم ای سادتهم و اولی آنست که مراد جمیع کفار باشد زیرا که همه انها متکبر اند از سجود و عبادت حضرت معبود پس موجب
مذلة باشد یعنی اهل کفر در آن روز ذلیل و بیمقدار باشند عاملة عمل کننده ناصبة رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان
بعملی مشغول باشند که رنج و تعب بسیار بایشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین که بر دستها و گردنهای آنها نهاده
باشند و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ و غیر آن از انواع عذاب و یا در دنیا رنج کشنده اند در عملی که نفع
ندهد ایشان را در عقبا بلکه ایشان را در مهالک و متاعب اندازد صاحب طبرسی آورده که در عاملة ناصبة مفسران را چند وجه است یکی
آنکه عامل و ناصب باشند در دوزخ یعنی ایشان را تکلیف کنند بکشیدن سلاسل و اغلال و ارتقاء جبل حدید و غیران بجهت آنکه
در دنیا عملی نکرده باشند که موجب رضای حق تعالی بوده باشد دویم آنکه عامل باشند در دنیا بمعاصی و ناصب باشند در عقبا بانواع
عذاب سیوم عامل و ناصب باشند در دنیا در چیزی که خلاف امر الهی باشد و انها رهبان اند و اصحاب صوامع و اهل
بدع و آراء باطله اول قول حسن است و قتاده و ثانی قول عکرمه و سدی و ثالث قول سعید بن جبیر و زید بن اسلم و ابی الضحی
از ابن عباس و ابو عبد الله ع فرموده که کل ناصب لنا وان یعبد و اجتهد بصیر الی هذه الایة هر که نصب عداوة
ما کرده و ناصبیت را شعار خود ساخته اگرچه در عبادة جد و جهد تمام کند و مرتکب جمیع اقسام طاعت شود
که از اهل این آیه است و در تفسیر امام حسن عسکری صلوات الله علیه نیز مذکور است که هم الذین خالفوا دین الله
مع انهم صاموا و صلوا والذین نصبوا لامیر المومنین نصبا فی العداوة فلا یقبل الله شیئا من اعمالهم و اعمالهم ایشان
جماعتی اند که مخالفت کرده اند دین خدا را با آنکه روزه داشته اند و نماز گذارده و کسانی که نصب عداوة امیر المومنین کرده اند
پس حق سبحانه افعال و اعمال ایشان را قبول نخواهد کرد تصلی در آورده شوند نارا حامیة در میان آتشی بنهایت حرارت
رسنده که زبانه زند بر دشمنان خدای و ایشان همیشه ملازمان آن باشند و هرگز از آن خلاصی نداشته باشند و حفص بفتح تا
خوانده بصیغه معلوم یعنی در آیند در آن آتش تسقی آشامیده شوند یعنی بعد از آنکه عطش ایشان بنهایت رسیده باشد
ایشان را من عین آنیة از آب چشمه بغایت گرمی رسنده قتاده فرموده که از آن روز که آتش آفریده شده این آب میجوشانند

وبعد از بیان شراب ایشان ذکر طعام ایشان میکند بقوله لیس لهم طعام نیست مر دوزخیان را طعام خوردنی الا من ضریع
ضریع وان نوعی گیاهیست خارناک که انرا برگ نباشد چون تر باشد انرا شبرق گویند وگیاه چهارپایان باشد وچون
خشک شود سم قاتل گردد وانرا ضریع خوانند وبجهت اخبثیه والشعبة انهیج دابه گرد ان نگردد ودر آخرت شجریه ناریه
مشابه ضریع بود وانرا بخورد دوزخیان دهند کما قال ابن عباس عن رسول الله صلعم الضریع شیء یکون فی النار یشبه الشوک امر من الصبر
من الجیفة واشد حرا من النار سماه الله الضریع ضریع چیزیست که در میان آتش دوزخ است ومشابه بخار است تلختر از صبر
وگندیده تر از مردار وحرارت آن بیشتر از آتش است وحق سبحانه انرا ضریع نام نهاده وتسمیه ان بضریع بجهت انست که
اکل آن ضراعت خواهد کرد در معاف داشتن ان از اکل ان بجهت شدت جثوبت وخشونت وکراهت ان وسعید بن جبیر گفته
که ضریع سنگهای آتشین است ابودردا وحسن گفته اند که روز قیامت رویهای اهل دوزخ را زشت کرداند مانند گرد ار
ایشان وعلت گرسنگی بر ایشان مسلط کرده اند تا چنان شوند که از غایت جوع عذاب آتش دوزخ بر ایشان سهل نماید
وایشان بیطاقت شده بفریاد آیند وطعام طلبند بعد از چند سال ایشان را ضریع دهند که هزار سال در گلوی
ایشان بماند وفرو نرود کما قال وطعاما ذا غصة وبعد ازان بیاد آید که در دنیا چون طعام در گلوی ایشان میگرفت آب
می آشامیدند بگلوی ایشان فرو میرفت پس طلب آب کنند تا ان طعام فرو رود وبعد از هزار سال ایشان را از حمیم
اینه آب دهند چون نزدیک دهن آرند تا بیاشامند رویهای ایشان همه بسوزد وپوست باز گذارد وذلک قوله
یشوی الوجوه بئس الشراب وچون بیاشامند وبشکم ایشان رسد احشا وامعا را پاره پاره کرداند کما قال فسقوا ماء
حمیما فقطع امعاءهم وبدانکه این آیه منافات ندارد بایه ولا طعام الا من غسلین زیراکه عذاب بانواع خواهد بود ومعذبان
در طبقات مختلفه پس بعضی از ایشان آکل زقوم باشند وبعضی دیگر آکل غسلین وجماعتی آکل ضریع کما قال لکل باب منهم جزء
مقسوم آورده اند که چون ابوجهل واتباع او این آیه را بشنیدند گفتند محمد ما را از چیزی میترساند که چون شتران ما
میخورند سیر میگردند وفربه میشوند وقوت پیدا میکنند ما اگر انرا بخوریم نیز سیر گردیم وفربه وتوانا شویم واین از روی
تکذیب وتعنت میگفتند چه ضریع را شتر بلکه هیچ دابه نمیخورد چنانچه مذکور شد وحق سبحانه بیان تکذیب ایشان نموده
فرموده که لا یسمن نه فربه میکند ضریع دوزخ کسی را ولا یغنی ودفع نمیکند من جوع هیچ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام
یکی ازین دو امر است وهیچ کدام انجا دست نخواهد داد وبعد از ذکر اهل نار وصف اصحاب جنة میفرماید بقوله وجوه

یومئذ رویهای بهشتیان در انروز ناعمة تازه باشد واثر نعمت برو پیدا وصاحب بهجت وسرور کقوله تعرف
فی وجوههم نضرة النعیم یا ارباب وجوه متنعم ومترف باشند در انواع لذات لسعیها مر عمل خود را راضیة پسند
کنند یعنی عملی که کرده باشند در دنیا بان راضی شوند در ان وقت که جزا وثواب انرا ببینند وبانواع کرامت برسند
مراد انست که چون نفع اعمال وجزاء عبادات ایشان بر ایشان ظاهر گردد بان راضی وخوشنود شوند فی جنة عالیة
در بهشت رفیع مقدار وبلند قدر باشند ومرتفع القصور والدرجات چه علو جنه بر دو وجه است علو الشرف و
الجلالت وعلو المکان والمنزلت لا تسمع نشنوند خداوندان وجوه یا نشنوی تو ای مخاطب فیها در ان بهشت عالی
لاغیة لغو وبیهوده یا کلمه یا نفسی که صاحب لغو بود کقوله لهم نابل ودارع ای ذو نبل ودرع یعنی کلام بهشتیان همه ذکر
وحکم باشد فیها عین جاریة در ان جنة چشمه روان بود که هرگز منقطع نگردد عین اسم جنس است وتنکیر برای تعظیم است
کقوله علمت نفس ما قدمت یعنی عیونی در غایت عظمت وکثرت بعضی از می وبعضی از انگبین وبعضی از شیر وبعضی از آب و
انها بر روی زمین بهشت گذرند بر وفق مراد اهل بهشت نه در اخدود وانهار فیها سرر در انجا تختها باشد مرفوعة
رفیعة القدر یا بلند برداشته تا مومن که بر بالای ان بر آید جمیع نعم دایمی که حق سبحانه باو کرامت فرموده باشد بنظر او در آید
واین تختها اصل ان از زر بود ومکلل بزبرجد ودر ویاقوت ودر معالم آورده که مرفوع باشد در هوا وچون صاحبش خواهد
که بر وی نشیند بزمین آید وچون بران قرار گیرد باز مرتفع گشته بوضع خود باز رود واکواب وبود رحمت کوزهای بی دسته
ولوله باشند موضوعة نهاده شده پیش بهشتیان ومهیا وآماده نزد ایشان تا احتیاج نداشته باشند بطلبیدن انها
شده بر حافات عیون ومعد ومهیا برای شرب ونمارق مصفوفة وبالشهای نهاده بعضی بر بعضی متصل بجنب یکدیگر تا بهر کلام
که خواهد نشیند وزرابی مبثوثة وفرشهای فاخر عریض که گسترده شده باشد در هر جا که اراده بهشتی باشد یا متفرق در مجالس
اکواب جمع کوبست بمعنی اناء بلا عروة ونمارق جمع نمرقه بفتح وضم را بمعنی مسند وزرابی جمع زربیه بمعنی بساط فاخر یا از پلو که
مخمل باشد بخمل رقیق عاصم بن ضمره از امیر المومنین صلوات الله علیه وآله وسلم روایت کرده که آنحضرت ذکر اهل جنه
میکرد ودر اثنای ان فرمود یجیئون فیدخلون فاذا اساس بیوتهم من جندل اللؤلؤ وسرر مرفوعة واکواب موضوعة
ونمارق مصفوفة وزرابی مبثوثة ولولا ان الله تعالی قدرها لهم لالتمعت ابصارهم لما یرون ویعانقون الازواج و
یقعدون علی السرر ویقولون الحمد لله الذی هدانا لهذا یعنی بهشتیان بیایند ودر بهشت داخل شوند واصل خانهای

التمعت الشیء اختلسه یقال التمع لونه ای ذهب وتغیر

ایشان از سنگ لؤلؤ باشد ودر انجا سرر مرفوعه واکواب موضوعه ونمارق مصفوفه وزرابی مبثوثه باشد واکر نه آن بودی
که حق سبحانه انهارا از برای تمتع وتلذذ ایشان خلق کرده نورهای دیده ایشان از کثرت اشعه ولمعات وتزیین بر اکنده شدی
وبی نور ماندی وایشان دست در کردن زوجات خود کنند وبر بالای تختها بنشینند وشکر وسپاس از انجا بجای آرند در بعضی تفاسیر
آورده اند که چون کفار رسید ابرار شنیدند که در بهشت سریرها باشد بغایت بلند درازی ان مقدار صد ساله راه باشد
وکمتر وبیشتر ازان تعجب کردند وکفتند این خود نشاید واکر واقع است پس ما او جناب وامثال ایشانرا کاری عظیم افتاد
چه مدت متمادی باید تا بر بالای ان تختهای بلند برایند وبسی زمان طویل باید تا از بلندی ان فرود اید آیه امد که افلا ینظرون
آیا نمی نکرند ایشان الی الابل بسوی شتر که بقدرت ما کیف خلقت چکونه آفریده شده است یعنی با ان بلندی وبزرگی مسخر
کودکی میشود تا بر وی بر می آید وفرو می آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوید که در فرمان بهشتی باشد وازقناده مرویست
که چون حق سبحانه وصف بهشت فرمود بر طریق مذکور اهل ضلال ازان حال متعجب شدند وتکذیب ان نمودند ووقوع انرا بعید
دانستند حق سبحانه فرمود که ایا نظر نمیکنید در احوال شتر که اکثر معیشه شما ازانست وتفکر نمی نمایید در انچه از پستان او
بیرون می آید میان فرث ودم از لبن خالص سایغ پس همچنانکه برین قادر است قادر خواهد بود بر آفریدن انچه در بهشت است
وکفته اند خلق شتر دال است بر کمال قدرت وحسن تدبیر او چه عظیم الجثه است وبار کران بر می تابد ومنقاد است در بار
کردن وسوار شدن همه کس بران ومیخسبد برای حمل وبر خیزد بحمل ومطیع است بکشیدن مهار او وهر جا که خواهند تا
انکه اطفال اورا هر جا که اراده میکنند میکشند ومیبرند واکر زمامش بر شاخ درخت بحد فرا تر زود وباستد ودر بعضی تفاسیر
امده که موشی مهار شتری کرفته میبرد چون بسوراخ رفت شتر در سوراخ بایستاد وموش در انجا مهار اورا کشید او بخسبید وچون
بیشتر بکشید سر فرود آورد وبرد در سوراخ نهاد مردمان واقف شدند وکفتند سبحان الله جانوری بدین عظمة مسخر نوری
بدین ضعیفی شده وطویل العنق مخلوق کشته تا با وقار ناهض تواند شد مرویست که تعریف شتر نزد یکی از حکما میکردند که انرا
ندیده بود کفت کویا که او طویل العنق است که با وقار واثقال عظیمه نهوض مینماید واورا کشتی بیابان کفته اند چه همچنانکه سفینه
قطع دریا میکند او قطع براری ومفاوز مینماید وصبر او بر عطش بر وجهی است که تا ده روز یا بیشتر تاب تشنگی دارد
ونباتات براری که هیچ بهایم نمیتواند خورد میخورد وبار میکشد وطی مسافت بعیده مینماید وهرچه مطلوبست از حیوان مثل نسل
وحمل وشیر ولحم ورکوب همه ازو حاصل میشود وبجهت این صفاتست که بذکر مخصوص شده نزد تبیان آیات مشتمره در حیوانات

که اشرف مرکبات اند واکبر ان از روی خلقیه ولهذا نزد عرب اعجب واعز جمیع چیزهاست وفیل اکرچه اعظم از ابل است در جثه
لیکن چون صفات مذکوره ازو مسلوبست ومع ذلک بعید العهد است بعرب ازین جهت اورا بجای شتر ذکر نفرمود وسعید بن
جبیر فرموده که بشریح قاضی رسیدم کفتم کجا میروی کفت بکناسه کفتم بچه کار کفت لانظر الی الابل کیف خلقت تا شتر را
به بینم که چکونه آفریده شده وکویند مراد با بل سحابست بر سبیل استعاره در تبیان آورده که مخاطب عرب اند واکثر ایشان
اهل بر اند که مال ایشان همین شتر است وبهر طرف که مینکرند جز آسمان وزمین وکوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر
میفرماید که والی السماء وآیا نمی نکرند باسمان که بحکمه کامله کیف رفعت چکونه بلند برداشته شده است بی عمدی و
ستونی والی الجبال ونظر نمیکنند بکوهها که بقدرت غالبه کیف نصبت چکونه برافراشته شده است بر زمین بر طریق
ثبات ورسوخ که اصلا متحرک ومضطرب نمیشود وازجای خود زایل نمیکردد والی الارض ونمی نکرند بزمین که کیف سطحت
چکونه پهن شده است تا جای ارام مخلوقات باشد خلاصه معنی آیه انست که نظر کنید در انواع مخلوقات بسایط و
مرکبات تا متیقن شوید بر کمال قدرت خالق وانکار اقتدار او ننمایید بر بعث ونشور ولهذا در عقب این
بیان امر معاد نموده وبران مرتب ساخته امر بتذکیر او فرموده که فذکر پس پند کوی ای محمد ایشانرا واکر از
روی عناد نظر در دلایل مذکوره نکنند ومتذکر نشوند تا راه برند بقدرت ما بر بعث الحاح منمای ودرین
باب مشقت بخود راه مده ومغموم ومحزون مشو زیرا که بر تو همین تذکیر است کما قال انما انت مذکر جز این نیست که
تو پند دهنده ومثل اینست وما علیک الا البلاغ یعنی انچه بر تو واجب است تذکیر وتبلیغ فقط است لست علیهم
نیست بر ایشان بمصیطر متسلط تا اجبار کنی ایشانرا بایمان ونظیر اینست وما انت علیهم بجبار وکویند که این آیه
بایة القتال منسوخ شده واصح انست که دران نسخ نیست زیرا که جهاد بمعنی اکراه قبول نیست تا ناسخ ان باشد پس
معنی آیه انست که تو همین مبعوثی بر تذکیر وتبلیغ امت واز ترک قبول ایشان اثمی وحرجی بر تو لازم نمی آید الا من
تولی استثنا منقطع است یعنی تو مستولی نیستی بر ایشان لیکن هر که روی بکرداند بعد از تذکر وکفر ونکرود
حق را بپوشد فیعذبه الله پس عذاب کند خدای اورا العذاب الاکبر عذابی بزرکتر یعنی آخرت که اعظم از عذاب دنیاست عذاب؟
که انقحط وقتل واسر ایشان است کویند که این استثنای متصل است از لست علیهم بمسیطر یعنی تو مسلط نیستی بر ایشان
بجهاد مکر بر کافر متولی از ایمان وشبهه نیست در انکه جهاد با کفار وقتل ایشان تسلط است فکان ابعاد ایشان نموده بجهاد در دنیا

وبعذاب اکبر در آخرة ونزد بعضی این استثنا ست از فذکر یعنی پند مکو انکسی را که روی بکرداند وپند کوش نکند
ومصر شود دران وتو از ایمان او مایوس شوی وقطع طمع نمایی پس مستحق عذاب اکبر کردد وبنا برین مابین مستثنی و مستثنی منه جمله معترضه باشد اِنَّ اِلَيْنَا بدرستی که بسوی ماست یعنی بحکم ما اِيَابَهُمْ بازکشت ایشان ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا
پس بتحقیق که بر ماست حِسَابَهُمْ شمار اعمال ایشان در محشر پس روز قیامت همه را بجزا وسزا خواهیم رسانید و
بر وفق اعمال معذب ومعاقب خواهند شد این آیه جامع وعد پیغمبر است ووعید کفار وخلاصه معنی انست که ای محمد
اندوه وملال بر خاطر عاطر خود راه مده که کفار اکرچه با تو معانده میکنند وایذا وازار بتو میرسانند بازکشت همه ایشان
بحکم ماست ومجازاة ایشان بر ماست وعنقریب از دغدغه ایشان فارغ شوی ونزد مشاهده عذاب ایشان خوشحال
وشادمان کردی وتقدیم خبر بجهة تخصیص است ومبالغه در وعید وکانه قال ان ایابهم لیس الا الی الجبار المقتدر
علی الانتقام وان حسابهم لیس بواجب الا علیه وهو الذی یحاسب علی النقیر والقطمیر ومعنی وجوب که از علی مستفاد
ایجام است بر فعلی که مقتضای حکمت ومصلحت باشد وبترک آن خلاف حکمت لازم آید وبدانکه میتواند بود که افلا ینظرون
الی الابل تا آخر سوره متصل باشد باول سوره وضمیر جمع باشد بجماعتی که موصوف شدند بقوله عاملة ناصبة
او سبحانه بعد از ذکر عقاب ایشان وثواب مومنان الزام حجت کرده باشد بر ایشان بابل وسما وارض وجبال و کیفیة
دلالة انها بر وجود صانع حکیم ووعید ایشان نموده بقوله ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم سورة الفجر مکی است
وسی ودو آیه است حجازی وسی کوفی وشامی وبیست ونه بصری اختلاف در چهار آیه است ونعمه فقدر علیه رزقه
هر دو حجازی اند بجهنم حجازی وشامی فی عبادی کوفی ابی بن کعب از سید عالم روایت کرده که هر که این سوره را در لیالی عشر
ذی الحجه بخواند امرزیده شود واکر در روزهای ان بمیرد بیحساب به بهشت رود وهر که در سایر ایام بخواند از برای او
نوری کردد در قیامت وبدر بکر روایت بعدد هر چه آفریده او را حسنه کرامت فرماید وداود بن فرقد از ابی عبد الله
صلوات الله علیه روایت کرده که سورة الفجر بخوانید در فرایض ونوافل که این سوره حسین بن علی است علیهم السلم هر که
قرات آن کند در روز قیامت حشر ش با لحسین بن علی باشد ودر درجه او در بهشت بدانکه چون حق سبحانه در خاتم سوره
مذکوره نمود بانکه مرجع خلق باوست وحساب ایشان بر او افتتاح این سوره نمود بتاکید این معنی که ان بر مرصاد اقسام او وست
وفرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ سوکند باول صبح اول که مانند عمود از افق ظاهر میشود وراست

می ایستد واین پیش از صبح دوم است باندک زمانی وآن وقت مناجات ومحل دعای دوستان است یا سفیده صبح دوم
که هنکام نماز وزمان اجتماع بندکان است برای آن یا بنماز صبح که مشهود ملایکه شبانروزی است ونزد ابن عباس مراد همه
روز است وبقول دیکر مراد باول محرم است که سال از ان منفجر میشود ویا اول ذی الحجه که ابتداء لیالی عشر است یا بامداد
صبح جمعه که حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظایف دعا ونیاز حاجیان دران است یا سفیده دم روز عید
یا اول روز قیامت یا انفجار خلقان از قبور ودر تبیان کوید که فجر اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسول
وآن در وقتی بود که آنحضرت در طایف بود ولشکر اسلام که دوازده مرد بودند از غایت تشنکی بوی استعانه نمودند وکفتند
یا رسول الله تو جان ما فدای خدای ورسول باد لیکن اکر ما هلاک شویم کافران خرم شوند حضرت قدحی طلبید
وانکشت خود را در انجا نهاد چیار عالم چهار چشمه آب از انکشتان ماه شکاف او روان ساخت تا مانند خورشید
آب از چشمه از ان بر میجوشید وهمه لشکر سیراب شدند وخیکها وسایر ظروف را پر ساختند ویا مراد انفجار سابق است
از منابع عیون ویا انفجار ناقه صالح از کوه یا انفجار آب از حجر موسی که فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا ویا انفجار مطر از سحاب
ویا انفجار از ان معرفت از سر عارف یا صبح عرفان از قلوب عارفان که روشن تر از افتاب است چه نور افتاب بحجاب ممنوع شود
ونور معرفت بهیچ حجاب ممنوع نکردد یا انفجار اشک از دیده عصاة وکویند که در کلام مضاف محذوف است وتقدیر انکه
وخالق الفجر وبرین قیاس است قوله وَلَيَالٍ عَشْرٍ وسوکند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه دران است یا بدهه
محرم که روز عاشورا از ان است یا دهه آخر رمضان که شب قدر در اوست یا دهه شعبان که شب براة در اوست
ویا بده شب موسی که متمم سی شب بود که قوله تعالی وواعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر واصح واشهر مراد عشر ذی الحجه است
از انس مالک مرویست که حق سبحانه سوکند باین ده روز خورد بجهة انکه هیچ ایامی دوست تر از دهه ذی الحجه ندارد
هر روزه از ان در ثواب برابر روزه یکساله است وقیام هر شب از ان مانند قیام شب قدر مرویست که بحضرت رسول
اعلام کردند که فلان جوان درین ایام بروزه میباشد انحضرت وبرا طلبید وفرمود در فضل این ایام چه شنوده
کفت یا رسول الله چیزی نشنیده ام جز انکه ایام حج است وحاجیان بافعال حج وعبادات وطاعات مشغول من بر ایشان هم
در طاعت با ایشان موافقت نمایم بامید انکه در آخره با ایشان باشم فرمود که ای جوان بشارت باد ترا که هر که در
دهه روزه داود چنان باشد که هر روز صد بنده ازاد کرده باشد وصد شتر قربان کرده وصد اسب در راه خدا

بغازیان داده وچون در روز ترویه روزه دارد چنان باشد که دو هزار بنده ازاد کرده ودو هزار اسب بغازیان داده که در
راه خدا غزا کنند دو ساله روزه او بنویسند یکسال پیش ازان و یکسال بعد ازان وهر که درین دهه صدقه دهد چنان
باشد که انرا به پیغمبران تصدق نموده وهر که دران روز بعیادت بیماری رود چنان باشد که پیغمبر را عیادت کرده وهر که
دران تشییع جنازه نماید چنان بود که از عقب جنازه شهیدی رفته وهر که مومنی را دران ضیافه کند چنان باشد که
رسول خدا را مهمانی کرده در خبر است که روز اول ذی الحجه مولد ابراهیم بوده ودرین روز بخلیل تسمیه یافته ودر همین
روز توبه ادم قبول گشته ودرین روز پیغمبر ص فاطمه زهرا را با امیر المومنین علیهما السلام تزویج فرموده وبروایتی دیگر
ششم این ماه ودرین روز بود که رسول سوره توبه را بابی بکر داد که بر مشرکان قریش خواند وبعد از رفتن او جبرئیل
نازل گشت وگفت حکم الهی چنانست که لا یودیها عنک الا انت او رجل منک این سوره را نرساند بمشرکان مگر تو یا
مردی که از تو باشد وروز سیم امیر المومنین علی علیه السلام را بفرستاد و سوره از ابو بکر بستد وویرا در رفتن وباز گشتن
ودر روز عرفه سوره را برایشان خواند ودرین روز بود که ابراهیم بنیاد خانه کعبه فرمود که واذ یرفع ابراهیم القواعد وهم
درین روز ندا کرد ومردمانرا بحج خواند که واذن بالناس فی الحج وهم درین روز بود که باو ندا رسید که فرزند خود را
قربان کن وهم درین روز فدا از برای اسمعیل نازل شد ودرین ایام وعده موسی تمام شد که فاتممناها بعشر وبجهت توقیر وتعظیم
این لیالی است که حق سبحانه ازجمله مقسم بها اورا بعنوان تنکیر اختصاص فرمود تا مثل اخوات وی نباشد وازانها متمایز
باشد در مزیت فضل چه لامات متجانس ومتماثل یکدیگراند [illegible] وسوگند بجفت وطاق مراد جمیع اشیا اند که از زوج
وفرد خارج نیستند ویا مراد شفع لیالی مذکوره ووتر انست ویا روز نحر که عاشر ایام عشر است وعرفه که تاسع انست واز ابی جعفر
وابی عبد الله صلوات الله علیهما مرویست که شفع یوم ترویه است ووتر یوم عرفه وگویند که شفع ووتر اشارتست بقوله تعالی
فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه لمن اتقی یعنی نفر اول که روز دوازدهم ذی الحجه است ونفر ثانی که روز سیزدهم
انست ومروان فزاری گفت عبد الله بن زبیر را دیدم که در مکه میگفت یا معشر الحجاج از راه دور ونزدیک امده اید با ضعف
وفتور بسیار شبها نخفته وروزها نیاسوده مباد اگر بجهالت حج خود را باطل کنید بسبب نظری حرام که بنگرید یا چیزی ناحق
که بگویید یا فرا گیرید یا بکامی که بنهید ای اهل مکه فراخ کردانید مساکن وماکولات را بر حجاج همچنانکه خدای بر شما فراخ ساخته
ویاری کنید ایشانرا بانچه از شما در خواهند چه ایشان وفد خدا اند وبر شما حقوق بسیار دارند مردی بر پای خواست از جانب زمزم

وگفت یا بن الزبیر بیان نمای که لیالی عشر کدام است وشفع ووتر چیست گفت شب هشتم ونهم ودهم ذی الحجه است وشفع ووتر
فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه در نفر اول ومن تاخر فلا اثم علیه لمن اتقی در نفر ثانی گفت یوم الحج الاکبر کدام است گفت روز عید نحر است
وگویند که وتر آدم است وشفع حوا که زوجه اوست ویا شفع جمیع ایام ولیالی است ووتر روزی که شب بعد از و نخواهد بود یعنی روز قیامت
ویا شفع تضاد اوصاف مخلوقاتست چون عز وذل وقدرت وعجز وعلم وجهل وقوت وضعف وموت وحیوة ووتر انفراد
صفات الهی چون عز بی ذل وقدرت بی عجز وعلم بی جهل وقوت بی ضعف وحیوة بی موت یا شفع جمیع مخلوقاتند که ومن کل
شیء خلقنا زوجین ووتر خالق ایشان که قل هو الله احد وبقول بعضی دیگر شفع عناصر اند ووتر افلاک یا شفع بروج اند
ووتر سیارات ویا شفع نماز صبح است ووتر نماز مغرب وابن حصین از پیغمبر ص روایت کرده که الشفع والوتر الصلوة منها
شفع ومنها وتر ویا مراد بشفع درجات جنانست وبوتر درکات نیران ویا شفع مسجدین است که مسجد مکه ومدینه است
ووتر مسجد اقصی ویا شفع کوه صفا ومروه است ووتر بیت الحرام وبعضی دیگر از علما گفته اند که شفع امیر المومنین وفاطمه زهرا ست
ووتر حضرت خاتم انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین [illegible] وسوگند بشب انگاه که بگذرد ومنقضی شود
در عقب ان روز ظاهر گردد مراد اسم جنس است کقوله والیل اذا ادبر وتقیید شب بمضی بجهت انست که در تعاقب ان قوه دلالتست
بر کمال قدرت ووفور نعمت چه سیر ان بر مقادیر مرتبه ومجی ضیا نزد تقضی ان ادل دلالتست بر انکه فاعل ان مختص است بعز وجلال
وتعالی است از اشباه وامثال وقتاده وجبائی گفته اند که اذا یسر بمعنی اذا جاء واقبل است یعنی سوگند بشب که بیاید ودر پی
آرد در عقب روز وگویند که یسری بمعنی یسری فیه است یعنی شبی که در وسیر مینمایند در اسفار ونزد بعضی مراد لیلة
مخصوصه است نه جمیع لیالی ازانجمله مجاهد وعکرمه وکلبی برانند که مراد لیله مزدلفه است ووجه اختصاص انا اجتماع
مردمانست دران بجهت طاعت وعبادت رحمن وامدن حاج دران شب از عرفه بمزدلفه وگذاردن نماز صبح دران واز انجا
بمنی رفتن ونزد جمعی دیگر شب قدر است واصح انست که مراد جمیع لیالی باشد انکه بجهت تعظیم اقسام مذکوره میفرماید که
[illegible] آیا هست در انچه قسم یاد کردیم بان از اشیای مذکوره [illegible] مقسم به پسندیده [illegible] مر خداوند عقل را یا یا هست در سوگند
خوردن من باین امور سوگندی برای صاحب عقل استفهام برای تقریر وتحقیق است یعنی بتحقیق این اقسام مذکوره بجهت عظم
ان با اقسام حقیق بانکاف است مر خداوندان عقول را که تعقل کنند دران وبدانند که انها بجهت انکه مقسم بها حق سبحانه اند
متضمن عجایب ودلایل اند بر قدرت او سبحانه ومحتوی بر غرایب صنع وبدایع حکمت او وبجهت این شایسته ان شدند که حق سبحانه

وبهيه
باها قسم ياد كرده ومقسم عليه را بآن موكد كرده اينده وتسميه عقل بحجر بجهت انست كه حاجز عما لا ينبغى است واينكه او اعقل
وحصاه كويند بجهت انست كه ان عاقل وناهى است از ناشايست ومحصى وضابط اشيا وفرا كفته كه يقال انه لذو حجر اذا كان
قاهر النفسه ضابطا لها ومقسم عليه بعد از ين مذكور خواهد شد اعنى قوله ان ربك لبالمرصاد واكثر برانندكه مقسم عليه محذوف است
وتقدير اينكه ليعذبن يعنى سوكند باين امور مذكوره كه عذاب كرده شوند كافران معاند ومشركان جاحد از اهل مكه چنانكه
ازين معذب كشتند ودال بر حذف جواب قسم است قوله الم تر خطاب با پيغمبر است وغرض تنبيه وتهديد كفار قريش يعنى آيا نديدى
ونداستى اى محمد مراد انست كه البته معلوم تو شده كيف فعل كه چه كرده پروردكار تو بعاد باولاد عاد بن عوص بن آدم بن سام بن
نوح عم كه قوم هود بودند وتسميه باسم پدر است همچنانكه تسميه بنو هاشم بهاشم ارم عطف بيان عاد است بر تقدير مضاف اى
سبط ارم واينها عاد اولى اند كه باسم جد خود تسميه يافته اند نه عاد اخيره كه بعد از ايشان بوده اند وايشان را بنى لقيم ميكفتند
پس تقييد عاد بارم بجهت ايذانست بانكه ايشان عاد اولى قديمه اند نه اخيره وكويند ارم نام بلده ايشان است و بر ين
تقدير مراد اهل ارم باشند ومنع صرف از جهت علميت وتانيث است چه آن يا اسم قبيله است ويا اسم بلده چنانكه
مذكور شد پس در صفت عاديان ميفرمايد كه ذات العماد خداوندان قامتهاى بزرك وكويند استخوانهاى تن هر يك
از ايشان چون ستون بود ودرازى بالاى هر كدام كمتر از هزار كز وپانصد كز وچهار صد كز نبود از پيغمبر ص مرويست
كه از قوم عاد مردانى بودند كه اكر ايشانرا باكروهى خصومت افتادى قوت وتوانايى ايشان اين قدر بودى كه از كوه سنكى
ببريدى باندازه از قبيله وبياوردندى وبر سر ان قبيله زدندى وهمه را بيكبار هلاك كردندى وبعضى كفته اندكه توصيف
ايشان بذات العماد بان اعتبار است كه اهل خيمها وخركاهها بودند چه همه صحرانشين بودندى وخيمها ايشان برستونها
برافراشته التى لم يخلق مثلها از قبيله كه آفريده نشد مانند ايشان در درازى قد وبزركى جسد يا در رفعت وثبات وقوت
فى البلاد در شهرها واشهر انست كه ارم بلده عاديانست وذات العماد صفت انست يعنى شهر ارم خداوند ستون عظيم
بنا ، رفيع است كه مثل ان در هيچ بلادى نبوده ونيست سعيد بن مسيب وعكرمه كفته اند كه ان دمشق است ونزد محمد بن
كعب مدينه اسكندريه است وانچه مشهور است شهريست كه شداد بن عاد انرا بنا كرده وعاد را دو پسر بوده شداد
وشديد هر دو پادشاه روزكار وقهرمان با اقتدار بوده اند چون شديد در كذشت سلطنت جميع ممالك بر شداد
قرار كرفت وهمه ملوك سر اطاعت پيش او بر زمين نهادند وپادشاهى باستقلال كشت ودعوى خدايى كرد رسولان

الفصـ
٧ باره

خداى بوى امدند وويرا پند دادند وبايمان دعوت كردند وترغيب او نمودند ببهشت كاهى كه بخدا ايمان اورد ووحدانيت
او معترف شود او كفت بهشت چه چيز است كفتند جايى است پر نعمت وپر ميوه وحور وقصور وغرف كفت از چه چيز ساخته شند
كفتند از خشت طلا ونقره وسنك ريزه او مرواريد وكوشك بر بالاى كوشك بنا كرده ودر وى اشجار نشانده وچهار جوى از شير
ومى وانكبين وآب صافى در وى روان كفت من هم مثل ان توانم كه بسازم چه دست از خدايى بايد داشت وبندكى اعتراف نمود پس
عمال را بفرمود كه بقعه كه معتدل بود در حرارت وبرودت پيدا كردند وان در ناحيه يمن بود يك فرسنك در يك فرسنك طرح بنا
افكندند خشتى از زر وخشتى از نقره وستونهاى انرا نيز از زر وسيم بساختند وكوشكهاى مبنى بر بالاى يكديكر وحريم انها را
يواقيت ريختند وانرا ارم نام نهادند وبعد از اتمام با اهل مملكت متوجه ان شد ويك روز راه مانده بود كه حق سبحانه صيحه از آسمان
بر ايشان نازل ساخت وهمه را هلاك كرد وكويند كه چون بدر باغ رسيد وخواست كه از اسب بزير آيد هنوز يك پا
او در ركاب بود كه جبرئيل بانك بر وزد وهلاك شد وهب بن منبه روايت كرده كه عبد الله بن قلابه كفت من بطلب شترى
كم شده در صحراى عدن ميكشتم بشهرى رسيدم كه باره محكم داشت وبر حوالى ان قصور بسيار ومنارهاى عالى ميدار
باميد انكه كسى را بينم واحوال شتر خود را پرسم بدر حصار در امدم درى عظيم ديدم كه به بزركى مثل آن درى نديده بودم
مصراعش از طلا بود ومرصع ومكلل بلولو وياقوت سرخ وسفيد وغير آن از اقسام جواهر انجا بنشستم ودران متحير ومتعجب
بماندم وچون كسى نديدم دابه خود را انجا بستم وشمشير حمايل كرده در را بكشودم وبشهر در امدم واز مشاهده آن شهر
حيرتم بيشتر شد ودهشت بر من مستولى كشت قصرها ديدم بر ستونها از زبرجد وياقوت بنا كرده خشتى از زر وديكرى
از نقره وبر بالاى غرفها بهمين كيفيت وفوق آن غرف غرفهاى ديكر از طلا ونقره ولولو وياقوت ومصاريع آن منازل
مدنيه بود وفرشها بر همين طريقه وبجاى سنك ريزه مرواريدهاى آب دار ريخته وبجاى خاك مشك وزعفران با
وچون انرا بديدم وهيچكس انجا پيدا نشد خوف وترس من بيفزود واز انجا متوجه بازار وكوچها شدم درختهاى بسيار
در حوالى آن نشانده بودند تنهاى آن مطرز كرده از زر وبركها از زبرجد وشكوفها از سيم وميوه هاى ان
ودر زير آن درختها آبهاى روان بر روى لولو ومرجان ونهرها ان از زر وسيم وتنواه آن از فضه كه لمعان
آن بر روشنى روز غالب بود من كفتم بحق انكسى كه محمد را بحق بخلق فرستاد كه مثل اين در دنيا نيست هذه الجنه التى وعد
بها المتقون اين آن بهشت است كه حق سبحانه متقيانرا بان وعده داده پس قدرى از از جوهر ولولو ومشك وزعفران

کدبر زمین ریخته بود برداشتم و در پشت بستم و از آن شهر بیرون آمدم و خواستم که بعضی از ان زبرجد و یاقوت از درهای آن
شهر بکنم نتوانستم پس بیمن باز کشتم و انها را بمردمان نمودم ایشان دران تعجب کردند و این خبر اشتهار تمام یافت و بمعاویه
کددران وقت حاکم شام بود انها کردند معاویه مرا بخلوت طلبید و صورت حال را از من پرسید من قصه خود را از اول
تا آخر باو اخبار کردم پس مرا در مجلس بنشاند و کعب الاحبار را طلبید و کفت یا ابا اسحق در دنیا شهری هست که بنای
آن از زر و نقره باشد و درختان آن مکلل بجواهر کعب کفت آری شهری است که حق سبحانه در قران یاد کرده که لم یخلق مثلها
فی البلاد و انرا شداد بن عاد ساخته معاویه کفت قصه آنرا بیان کن و حقیقت آنرا بمن اعلام نمای کعب کفت این عاد اولی
نه عادی که قوم هود بودند زیرا که ایشان و هود همه از نسل عاد اولی بودند و عاد که پدر قبیله عاد اولی بود و انها باسم او
مسمی شده بودند دو پسر داشت شداد و شدید و چون عاد بمرد این هر دو پسر او پادشاه ممالک شدند و همه پادشاهان عهد
خود را مقهور و مغلوب ساختند و بعد از ان شدید هلاک شد و پادشاهی بشداد مقرر شد و همه ملوک زمین منقاد او شدند
تا انکه هیچ پادشاهی نبود که با او مقاومت تواند نمود و نهصد سال عمر داشت و چون وصف بهشت شنید بجهة عتو و تکبر
او بر خدای قصد آن کرد که مثل انرا در دنیا بسازد پس باقصا و اکناف عالم فرستاد و همه را خبر کرد که من چنین و چنین بنائی
میسازم هر که از جنس جواهر از قلیل و کثیر آن داشته باشد باید که بفرستد مردم عالم از ترس او انچه داشتند بجانب او
فرستادند و مقدار قطمیری نزد خود نکذاشتند و وی صد قهرمان امقرر نمود با هر یکی دو هزار بنا از استاد و شاکرد
در تمام عالم بکشتند بجهة تجسس موضعی که آب و هوای خوش داشته باشد انجا عمارت بنا کنند بصحرای عدن
پس انجا بنیاد بنای ارم کردند از زر و نقره مرصع بانواع جواهر و لالی و چشمهای آب روان کردند و درختها بنشاندند
و همه را بزر و سیم و جواهر مطرز کردند و در عرض سیصد سال باتمام رسید و چون آنرا اتمام کردند بفرمود تا حصنی
آن بساختند و در کرد اکرد آن حصن هزار قصر بنا کردند در هر قصری چهار هزار خانه تا وزرای او که هزار بودند در
انجا بنشینند و بعد از اتمام آن و ده سال دیکر بتهیه راه اشتغال نموده امرا و وزرای خود را جمع کرد و از دار السلطنه
بتماشای آن شهر روان شد چون بیک روزه راه او رسید حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند
و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنک سبز چشم که بر دو
ابروی او خالی و بر عنق او نشانه باشد بطلب شتری بر انجا رسد و آنرا ببیند چون باز نکریست و ابن قلابه را بدید کفت هذا

روایت است
ذلک الرجل و اصح آنست که این عاد قوم هود بودند نه انکه هود بعاد اخیره مبعوث شده باشد و از نقال شنیدم
که چون شداد و اتباع بصیحه هلاک کشتند وی را پسری بود در حضرموت نام وی مرثد بن شداد او را بر ممالک خلیفه کردند
پدر را بر کرفت و بحضرموت آورد و وی را بصبر و کافور بیندود و در غاری برد و بر تختی از زر خوابانید و هفتاد حله منسوج
بزر و سیم بروی پوشید و لوح بزرک بربالین وی نهاد و این بیتها بران نوشت اعتبر یا ایها المغرور بالعمر المدید
انا شداد بن عاد صاحب الحصن العمید ان اهل الارض کانوا خائفین من وعیدی و ملکت الشرق و الغرب بسلطان شدید
فاتی هود و کنا فی ضلال قبل هود فدعانا لو قبلناه الی الامر الرشید فعصیناه فاتتنا صیحة تهوی من الافق البعید فتوفینا کزرع
وسط بیداء حصید الیه و ایا اندیدی و خبر بتو نرسید که چکرد افریدکار تو بثمود که قوم صالح سعر بودند الذین جابوا الصخر
انانکه می بریدند سنکها و کوهها را برای ماوای خود بالواد بوادی قره کقوله تعالی و تنحتون من الجبال بیوتا
فارهین و جوب بمعنی قطع است و کویند اول کسی که تحت جبال و صخور و رخام نمود ثمود بودند و ایشان هزار و هفتصد
شهر را از سنک بنا کردند و در بعضی تفاسیر آمده که ایشان هزار هزار و نهصد و نود هزار و هزار و هشتاد و هفت
خانه در سنک بریدند و حق سبحانه صالح را برایشان فرستاد متابعت نکردند و آخر عذاب برایشان نازل شد و همه مستاصل
کشتند و تفصیل آن در ما تقدم سمت تحریر پذیرفته وفرعون و ایا اندانستی و بتو خبر نیامد که چکرد پروردکار تو
بفرعون ذی الاوتاد که خداوند جنود بسیار و اموال و حشم بیشمار بود که استحکام و ربط ملک وی بان بود همچنانکه
ربط و اتصال قطع خشب بیکدیکر بوتد است یا خداوند مضارب بیشمار که در وقت نزول میزدند چه اوراشکری
فراوان بود بهر جا که فرو امدندی خیمه در خیمه میکشیدندی و چون استحکام خیمه بوتد است ازینجهة بذی الاوتاد
موصوف کشت یا ذی الاوتاد بان اعتبار است که نزد او باوتاد بازی میکردند و بان بلهو و لعب مشغول میشدند و
یا از ان حیلت که بچهار میخ تعذیب مردمان مینمود و ایشانرا انجا میکذاشت تا هلاک میشدند و از انجمله حزبیل را
با زن وی که ماشطه دختر فرعون بود و آسیه بنت مزاحم را باینطریق هلاک کرد چنانچه در اخبار آمده که فرعون را
خازنی بود که حزبیل نام داشت و او با زن خود ایمان آورده بودند و ازینجهة او را مومن آل فرعون کفته اند و
ازان خبر داده که وجاء رجل مومن من آل فرعون و زنش ماشطه دختر و زن فرعون بود روزی دختر را سر شانه
میکرد شانه از دستش بیفتاد کفت کور باد انکس که بخدا کافر شد دختر کفت پدر مرا میکویی کفت نه خدایی دیکر هست که

آنزرا
پدر ترا آفریده و خدای آسمان و زمین و جمیع مخلوقاتست و بزرگ و انبار آنست دختر پدر را ازین واقف ساخت فرعون
طلبید و گفت چه گفته همان طریق که با دخترش گفته بود باو باز گفت فرعون باو گفت ازین گفته پشیمان شو و الا ترا بدترین
عذاب هلاک گردانم او گفت تو هرچه توانی بکن فرعون بفرمود تا چهار میخ بزدند و حیات و عقارب برو گماشتند و دو پسر را
هر دو را حاضر کردند و گفتند ازین اعتقاد برگرد و اگر نه پسرانت را بکشیم زن گفت جان من و فرزندان من فدای راه خدای
باد پس پسر مهین را بکشتند و کهین را که چهار ماه بود بر سینه وی نشاندند و او را تهدید دادند که اینرا میکشیم طفل
باواز در آمد که ای مادر بر نگردی که حیوة دنیا اعتباری ندارد صلاح در آنست که هرچند زودتر خود را به بهشت
رسانیم و این طفل از جمله آن شش طفل است که پیش از وقت سخن گفتند پس پسر را بر سینه مادر کشتند و بعد از آن مادر را
باو رسانیدند خربیل بکوه بخت و در بعضی کوهها متحصن شد فرعون کسان خود را بتجسس او فرستاد از ایشان دو کس بار
رسیدند او را دیدند که در نماز ایستاده و سباع گرد او پاسبانی میکردند این دو کس باز گشتند تا خبر بفرعون رسانند
خربیل مناجات کرد که بار خدایا صد سالست که عبادت تو میکنم و از خلق پنهان میدارم هر کدام ازین دو کس که سر مرا
دارد او را ایمان روزی کن و آنکه افشای سر من کند او را هلاک گردان و بعذاب دوزخ گرفتار ساز پس یکی از آن دو خود
گفت که اینکه سباع گرد او در آمده اند و محافظت او میکنند دلالت بر حقیت او میکند باز گشت و باو ایمان آورد دیگر
فرعون را بان اعلام کرد فرعون از او گواه طلبید وی گفت رفیق من گواهست او را حاضر ساختند او گفت من خبری از آن ندارم
فرعون او را چهار میخ فرمود و دیگری را خلعت داد آسیه بنت مزاحم که مومنه بود و زن فرعون چون شنید که فرعون او را
بر چهار میخ بست و هلاک کرد او را ملامت کرد و گفت زنی بیگناه که مدتها خدمت ما کرد هلاک کردی فرعون گفت ای آسیه
تو نیز دیوانه شدی گفت من عاقلم و خدای من و تو و همه عالم یکیست و ترا این قوه داده که بر عالمیان حکومت میکنی و شکر
نعمت او را نمیگذاری فرعون بروی خشم گرفت و از پیش خود ش براند مادر و پدر وی را بخواند و گفت همان دیوانگی که ما را شطر
کرفته بود وی را گرفته و مادر و پدر وی را ملامت کردند و گفتند ترا چه رسید گفت دل من از ظلم و کفر فرعون پر شد دل
از و بر داشتم و روی خود را بخالق آسمان و زمین و جمیع مخلوقات آوردم و بوحدانیت او معترف شدم ایشان گفتند ای خدای
آسمان و زمین فرعونست گفت اگر راست میگویید او را بگویید تا برای من تاجی بسازد و آفتاب در پیش او نهد و ماه در
آن و ستارها گرد آگرد آن گفتند این چگونه تواند کرد گفت خدای آن باشد که هرچه خواهد تواند کرد فرعون این شنید

بفرمود

بفرمود تا او را چهار میخ بزنند در آن حال گفت رب ابن لی عند ک بیتا فی الجنه خدا درهای آسمان برو بگشود و جای او در
بهشت باو نمود و از فرعون و قومش خلاص داد و پیش از آنکه او را عذاب نمایند قبض روح او نمود و به بهشتش رسانید
و چون قبیل عاد و ثمود و فرعون در نهایت کفر و عناد بودند و متصف بطغیان و فساد از نتیجه بعد ازین میفرماید که
الذین و این مجرور المحل است که صفت عاد و ثمود و فرعون است و میتواند بود که منصوب یا مرفوع المحل باشد بر ذم
و بر هر تقدیر مراد آنست که این سه گروه آنانند که بجهل و غوایة طغوا از حد بندگی در گذشتند و بر انبیا تکبر و
نمودند فی البلاد در شهرها که حاکم بودند فاکثروا پس بسیار کردند فیها الفساد در آن شهرها مناهی را که آن
قتل مردمان بود بغیر حق و غصب اموال ایشان و غیر آن از انواع تعدی و چون کفر و ظلم ایشان بسر حد نهایت رسید
مستوجب عذاب گشتند فصب علیهم پس بریخت بر ایشان ربک پروردگار تو سوط عذاب تازیانه عذاب را
مراد احاطه انواع مختلطه عذابست و اصناف مختلفه عقاب بر ایشان چه اصل سوط خلط است و تسمیه خلط بجهه
آنست که آن مخلوط الطاقات است و بعضی از آن ملاصق بعضی دیگر پس حقیقت معنی آنست که فرو گرفت ایشانرا امحنه
شده بود برای ایشان از انواع عقوبت در دنیا و آخره و گویند که مراد بسوط عذاب عذاب دنیاست و ذکر آن بلفظ عنوان
بجهه اشعار است بر آنکه عذاب دنیای ایشان نسبت بعذاب آخره چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر و عمود غیبه
روایت کرده که حسن بصری چون باین آیه رسید گفت ان عند الله اسواطا کثیره فاخذهم بسوط منها یعنی نزد خدا انواع
بسیار است از عذاب و نکال پس ایشان را بگرفت بیکنوع از آن و چون سوط آلت ضرب است که نوعی از عذابست استعاره اورا
فرمود برای عذاب بعد از آن بجهه تهدید اهل کفر و عناد خطاب بحبیب خود میکند که ان ربک بدرستی که آفریدگار
تو لبالمرصاد هر آینه در گذرگاهست و در موضع ترقب یعنی همچنانکه کسی که در مرصاد نشست مترصد گذرندگان است
و هیچ چیز از او فوت نمیشود از حق سبحانه نیز چیزی فوت نمیگردد از افعال و اقوال بندگان بلکه همه آرامی بیند و میشنود
و اصلا برو پوشیده و پنهان نیست و همه را برو فق آن جزا خواهد داد پس ذکر مرصاد تمثیل است برای ارصاد او سبحانه
کفار و عصاة را بعذاب و عقاب و از صادق ع منقولست که مرصاد قنطره ایست بر صراط که از آن بگذرد کسی که ظلم کرده
باشد بر بنده از بندگان خدا و از بعضی عرب پرسیدند که این ربک گفت بالمرصاد مراد نه مکان است بلکه علو او سبحانه است
بان و لهذا از امیر المومنین صلوات الله علیه پرسیدند که این کان ربنا قبل ان خلق السموات و الارض فرمود این سوال

عن مکان وکان الله ولا مکان ابن عباس را ازین آیه سؤال کردند فرمود که مردمان را هفت جا بر جسر دوزخ بدارند و از ایشان بپرسند
در اول از شهادة لا اله الا الله اگر از عهده آن بیرون آید بموضع دوم آید و او را از نماز سؤال کنند و در سیوم از زکوة پرسند و در چهارم
از روزه و در پنجم از حج و در ششم از عمره و در هفتم از مظالم و در هر موضعی ازین مواضع که اجابت آن نتواند نمود او را بدوزخ اندازند و
موضع هفتم اگر مرتکب مظالم شده باشد و طاعت مظلومه از وصا درگشته آن بخصمان وی دهند و او را ببهشت برند
والا بدوزخ افتد و بقدر آن معذب گردد فَأَمَّا الْإِنْسَانُ این متصلست بقوله ان ربک لبالمرصاد کانه قیل ان الله لا یرید
من الانسان الا الطاعة والسعی للآخرة وهو مرصد بالعقوبة للعاصی فاما الانسان فلا یرید ذلک ولا یهمه الا العاجلة وما
یلذه وینعمه یعنی بدرستی که خدای نمیخواهد از آدمی مگر طاعت و سعی برای نفع آخرت در حالتی که مرصد است برای عاصی بعقوبة
پس اما آدمی نمیخواهد این را و اهتمام ندارد مگر در دنیا و مستلذات آن فلهنا [illegible] چون بیازماید او را پروردگار
او بشکر بر نعمت یعنی اراده نماید که سپاس داری او بر توانگری و نیکوحالی ظاهر گردد فَأَكْرَمَهُ پس گرامی کند بجاه و اقتدار
[illegible] و نعمت دهد او را و معیشت بر وی فراخ کرد اند و باسانی کار وی بسازد [illegible] پس گوید از روی فرح [illegible] پروردگار من
گرامی کرد مرا و باین اکرام اشعار فرمود یعنی گمان برد که سبب کرامت او توسیع نعمت است بر وی بدانکه فیقول تا آخر خبر مبتدا است که
انسان است و ذکر فا بجهت آنست که اما متضمن معنی شرط است و ظرف متوسط در تقدیر تاخیر که اذا قیل فاما الانسان فقایل ربی
اکرمن وقت ابتلائه بالانعام و همچنین است قوله [illegible] زیرا که درین تقدیر است که و اما الانسان اذا ما ابتلاه تا موافق
او باشد جهت توازن آنست که آنچه بعد از اما اولی و ثانیه واقع شده باشد متقابلان باشند پس معنی آیه آنست که اما آدمی
چون بیازماید او را پروردگار او بصبر بر درویشی [illegible] پس تنگ سازد بر وی روزی او را [illegible] پس گوید از
جزع و ناشکیبائی [illegible] خوار کرد مرا یعنی گمان برد که سبب هوان فقر است و بجهت این گوید که خدا مرا بفقر خوار
خلاصه معنی آنست که آدمی بجهت اشتغال او بحطام دنیا و لذات آن و اهتمام او بآن کرامت خود را بتوانگری داند و اهانه را
بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است و تدبر چه بحسب حقیقت کرامت بطاعت است و مذلت بمعصیت کقوله ان اکرمکم
عند الله اتقیکم و تقتیر مودی بکرامت دارین است و توسعه گاهست که مفضی باستدراج است همچنانکه نسبت با اعدا
موجب انهماک او ست در حب دنیا و سبب هلاکت او در عقبا و لهذا او را بهر دو قول مذمت کرد و از آن ردع نمود
و فرمود که [illegible] یعنی نه چنانست که آدمی تصور کرده از کرامت بغنا و اهانه بفقر و در کشاف آورده که اگر کسی سوال کند

۵۷۹ الفجر

چرا حق سبحانه نگفت که فاهانه وقدر علیه رزقه همچنانکه فرموده که فاکرمه ونعمه تا هر دو قول مقابل یکدیگر باشند گوئیم زیرا که بسط اکرام است
از خدا بنده زیرا که آن عبارت است از انعام او سبحانه بر بنده بر سبیل تفضل بدون سابقه و اما تقتیر اهانت نیست زیرا
که اخلال بتفضل اهانت نمیباشد بلکه ترک کرامت است و گاهست که مولی مکرم عبد خود است و مهین او و گاهست که
غیر مکرم است و غیر مهین پس عدم اکرام مستلزم اهانه نباشد و لهذا اگر زید هدیه بتو انعام کرد میگوئی اکرمنی بالهدیه
و اگر اهدا نکرد نمیگوئی اهاننی و اکرمنی و اگر سوال کنند که حق سبحانه تصحیح اکرام خود کرده و اثبات آن نموده و فرموده فاکرمه
و بعد از آن انکار این قول کرده و ذم آن نموده بقوله ربی اکرمن همچنانکه انکار این قول نموده که اهانن و بران مذمه کرده و این
هر دو ضد یکدیگرند گوئیم انکار حق سبحانه بقول بنده که ربی اکرمن و ذم او بران بجهت آنست که بنده این را گفته است بر قصد خلاف
آنچه حق تصحیح آن کرده و اثبات آن فرموده باین قصد کرده بانکه خدای تعالی آنچه باو داده بجهت کرامت اوست نزد حق سبحانه و استحقاق
و استیجاب او همچنانکه عادت افتخار و جلالت اقدار مردمان است نزد خود شان کقوله انما اوتیته علی علم عندی و حال انکه
اعطای او سبحانه بر وجه تفضل است بدون استیجاب و سابقه نه بسبب انساب و احسابی که ایشان بان افتخار میکنند و
استحقاق کرامت را از آن میدانند پس حقیقت معنی آیه آنست که اگر حق سبحانه از روی تفضل بادمی اکرام نماید و بر وفق حکمت
و مصلحت نعمت خود را بر وی منبسط سازد او گوید بر سبیل افتخار و اظهار استحقاق آن که ربی اکرمن نه بقصد تفضل و یا
گوییم انکار و ذم منساقست بقوله ربی اکرمنی یعنی چون حق سبحانه بر بنده تفضل مینماید و اکرام میکند او را بان وی اعتراف مینماید
بتفضل حق سبحانه و اکرام او و اگر ترک تفضل میکند بر وی او را بهوان تسمیه میکند و حال آنکه این هوان نیست چنانکه دانسته شد و مؤید
این وجه است ذکر اکرام در قوله فاکرمه انتهی کلام صاحب الکشاف پس بر سبیل التفات از غیبت بخطاب میفرماید که سوء شما
منحصر در قول مذکور نیست بل بلکه فعل شما اسوء است از قول شما و ادل است بر تهالک شما بمال و از اینست که کَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ
گرامی نمیدارید طفل بی پدر را و از مالی که خدا بشما کرامت فرموده او را نمینوازید بلقمه و خرقه و تفقد وی بجوی و نمیکنید
بصله و عطیه تا از ذل سوال خلاصی یابد تخصیص یتیم بجهت آنست که او را کافلی نیست که بامر او قیام نماید و حضرت
رسالت ص فرموده که انا وکافل الیتیم کهاتین فی الجنة و اشارت بسبابه و وسطی کرد و مقاتل گفته که قدامه بن مظعون
در حجر امیه بن خلف یتیم بود و امیه او را از حق خودش منع میکرد و مال او که نزد امیه بود در انفاق او صرف نمیکرد حق سبحانه فرمود
که مال یتیم را که در تحت تصرف شماست صرف نفعه او نمیکنید و این بنا بر عادت کفار بود که یتیم را محروم میساختند از مال

کبطریق ارث باو رسیده ولا تحاضون وتحریص نمیکنید یکدیگر را علی طعام المسکین بر دادن طعام بدرویش مراد
که بجهت فرط محبت شما بر حطام دنیا وشح وبخل شما برا آن نه یتیم را دلنوازی میکنید ونه مسکین را نوازش مینمایید و
بران ترغیب میکنید وبعضی گفته اند که معنی آیه انست که من مال را بشما داده ام تا بان اکرام ایتام نمایید واعطا
مساکین وچون شما ترک اکرام واعطاء میکنید موجب اهانت شما میشود نه که تقتیر سبب اهانه شما باشد وتاکلون
التراث ومیخورید مال میراث را اکلا لما خوردنی که خداوند جمع است یعنی جمیع مالها را از حلال وحرام میخورید و
نمیکنید میان انها وازیکدیگر امتیاز نمینمایید گویند مراد اموال الیتام است که با مالهای خود خلط میکردند و همه
میخوردند وهیچ به یتیمان نمیدادند ودر اخبار امده که ایشان میراث بر نسا وصبیان نمیدادند ومالهای ایشان
مالهای خود جمع میکردند وهمه میخوردند وانها را از ان محروم میساختند ویا انکه مالهای خود را برغبت تمام میخوردند وحقوق
واجبه انرا بمستحقان نمیرسانیدند ویا انکه طعام پاک ونجس را میخوردند ویا انچه میت جمع کرده بود از ظلمه ایشان انرا
میخوردند یا انکه عالم بودند بغصبیت ان ومیتواند بود که این کلام برای ذم وارث باشد که بسهولت تمام مال مورث باو
باشد بدون مشقه وعرق جبین واو در انفاق واسراف کند ودر اکل ان توسعه نماید وجمیع مشتهیات را از اطعمه
اشربه وفواکه بان جمع کند وخورد همچنانکه داب بطالین است از وراث وتحبون المال ودوست میدارید مال
حبا جما دوستی بسیار وفراوان با حرص وشره ومنع حقوق یا دوست میدارید کثرت مال را از فرط حرص وبجهت ان جمع ان
از غیر وجه ان وصرف ان مینمایید در غیر مصرف ان واز عاقبت ان تفکر نمیکنید کلا ردع است از فعل مذکور وانکار ان یعنی
استید از این امر ناشایست ونابایست ومابعد این وعید است بران وتحسر ایشان بر تفریط وهو قوله اذا دکت الارض یعنی
که چون شکافته شود زمین دکا دکا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کردد وتلال وجبال ان همه هموار کرده
کرد بر هوا منتشر وپراکنده شود وهمه زمین هموار کردد که اصلا ارتفاع وانخفاض در ان نماند یا کشیده شود زمین
روز قیامت مانند کشیدن ادیم وقول اخیر منقولست از ابن عباس واین قریب بمعنی اولست وجاء ربک وبیاید پروردگار تو
یعنی ظاهر کردد ایات قدرت وآثار هیبت وسطوت پروردگار تو چه اسناد مجی بخداوند بر حقیقه خود است زیراکه حرکت وانتقال
بکسی است که در جهتی باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس این تمثیل است برای ظهور آیات اقتدار وتبیین آثار قهر وسلطنه
سبحانه که ممثل شده حال ان بحال پادشاه که بحضور او ظاهر کردد از آثار هیبة وسیاست انچه ظاهر نشود بحضور عساکر

وخواص او وازحسن وجبائی منقولست که ای جاء امر ربک وقضاؤه ومحاسبته وابی مسلم گفته که جاء امره الذی لا امر معه
حال الدنیا وبعضی محققان گفته اند که معنی انست که بیاید ظهور پروردگار تو بجهت ضرورت معرفه باو در ان روز چه ظهور
بشئ قائم مقام ظهور ورویه ان شئ است وچون معارف الهی در ان روز بدیهی وضروری باشد پس ان منزلت ظهور و
او باشد مر اهل محشر را والملک وبیایند فرشتگان بعرصه محشر صفا صفا صفی از پس صفی بحسب منازل ومراتب ودر بعضی
آورده اند که اهل هر آسمانی صفی علی حده باشند واز ضحاک منقولست چون در روز قیامت آسمان متزلزل شود فرشتگان
اماکن خود بزمین نازل شوند وهفت صف شده احاطه جمیع جنیان وآدمیان نمایند وچشم بر ایشان گمارند تا چه حادثه
رخ نماید وجیء یومئذ بجهنم وآورده شود در ان روز جهنم یعنی ظاهر کرده شود از پس پرده حجاب اهاویل ان واهل محشر
شود کقوله وبرزت الجحیم یومئذ این بدل است از دکت وعامل هر دو قوله یتذکر الانسان یعنی در ان روز یاد کند آدمی گناهان
خود را یا پند گیرد زیراکه عالم شود بقبح عمل خود وبدان ندامت خورد وانی واز کجا باشد له الذکری او را یاد کردن یا پند گرفتن
کلام مضافی محذوفست وتقدیر اینکه من این له منفعة الذکری تا منافی ومناقض کلام ما قبل نباشد یعنی از کجا باشد
فایده یاد کردن یا منفعت پند گرفتن چه ترتب نفع بر تذکیر است که در دنیا باشد نه انجا در کشاف وطبرسی وغیرهما مذکور است
که از ابی سعید خدری روایت است که چون این آیه نازل شد رنگ روی حضرت رسالت بغایت متغیر شد واصحاب چون ان حال را
مشاهده کردند بسیار پریشان ومضطرب گشتند وجرات ان نداشتند که منشا انرا از حضرت سؤال کنند نزد امیر المؤمنین صلوات
الله علیه وآله امدند وگفتند یا ابا الحسن رسول را حادثه عظیم رخ نموده وبجهات بسیار متغیر اللون گشته ومشوش
الحال شده وما را جرات نیست که سبب انرا از او استفسار کنیم امیر المؤمنین بیامد ودر پس پشت رسول بنشست واو را
در بر گرفت وبر کتفین وی بوسه نهاد وگفت یا نبی الله بابی انت وامی ما الذی حدث الیوم وما الذی غیرک چه حادثه
واقع شده وچه چیز رنگ روی مبارک ترا متغیر ساخته حضرت فرمود که جبرئیل نزد من امده واین آیات را بر من خواند
کلا اذا دکت الارض دکا دکا وجاء ربک والملک صفا صفا وجیء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان وانی له الذکری
امیر المؤمنین فرمود که یا رسول الله کیف یجاء بها دوزخ چگونه بیارند فرمود که یجیء بها سبعون الف ملک یقودونها بسبعین
زمام فتشرد شردة لو ترکت لاحرقت اهل الجمع ثم اتعرض لجهنم فتقول ما لی ولک یا محمد فقد حرم الله لحمک علی ولا یبقی احد
الا قال نفسی نفسی وان محمدا یقول رب امتی امتی یعنی بیارند دوزخ را هفتاد هزار فرشته وبکشند انرا بهفتاد هزار زمام وپاین

اورا بعرصات آرند و در روایتی دیگر واقع شده که جهره از جمرات دوزخ بهفتاد هزار زمام بمحشر حاضر سازند پس یکی شرار
شررها انجهد که اگر فرشتگان دفع آن نکنند جمله اهل قیامت را بسوزد پس من متعرض دوزخ شوم او بسخن در آید که ای
محمد مرا با تو چه کار حق سبحانه گوشت ترا بر من حرام کرده اینه و نزد آنحال هیچکس نماند الا که گوید نفسی و محمد صلعم گوید ای پروردگار
من امتی امتی یعنی یاد امت من رس و چون کافر مفرط ببیند که پند گرفتن سود ندارد و اثری بر تذکر مترتب نمیشود از روی حسرت
و ندامت یقول گوید که یا لیتنی کاشکی من قدمت پیش میفرستادم عمل خیری لحیاتی برای زندگانی من درین عالم یا
در وقت حیوة من در دنیا و بنا بر معنی اخیر لام بمعنی فی باشد از برای توقیت کقول الشاعر جئته لعشر لیال خلون من رجب و آیه
این دلیل و امتن حجت است بر آنکه اختیار در دست مکلف است و معلق بقصد و اراده او و مجبور نیست از طاعات و مجبر
بر معاصی چنانکه مذهب اهل اهوا و بدع است و اگرنه اظهار تحسر بی وجه میبود و ذکر تاسف بی معنی فیومئذ پس امروز لا یعذب
عذابه عذاب نکند کسی مثل عذاب خدای احد هیچ یکی از مردمان و لا یوثق و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس را
وثاقه مانند بند گرفتن خدای احد هیچ یکی مراد آنست که در روز قیامت متولی عذاب خدا و وثاق او نباشد غیر او سبحانه زیرا
که همه امر مر خدایرا باشد و بس یا آنکه عذاب نکند احدی در دنیا مثل عذاب خدای در آخرت و بند نکند هیچکس در دنیا مانند بند کردن
خدای در آن سرای چه عذاب و وثاق او اشد و اصعب است از جمیع انواع عذاب و وثاق و میتواند بود که ضمیر عذابه و وثاقه راجع
با انسان باشد یعنی آنروز هیچ احدی از زبانیه عذاب نکند شخصی را مانند عذاب کردن آدمی کافر او هیچ کدام از ایشان بسلاسل
بند نکند کسی را مانند بند کردن او را و بنا بر قرائت کسائی و یعقوب و یوثق است بصیغه مجهول ضمیر راجع با انسان است
و معنی آنکه عذاب کرده نمیشود احدی مثل [illegible] مثل عذاب کردن آدمی و او بند کرده نمیشود مثل بند کردن او را و مراد
با انسان صنفی است از اصناف کفار که متمادی در کفر و عناد باشند و گویند مراد شخصی معین است که آن ابی بن خلف است
چنانکه در بعضی روایات آمده و یا آنکه معنی این باشد که مواخذ نمیشود هیچ احدی بعذاب انسان دیگر که و لا تزر
وازرة وزر اخری و بعد از ذکر وعید بیان وعد میکند و میگوید که حق سبحانه نزدیک موت مومن یا در وقت بعث او یا در
حین دخول او در جنت با او خطاب کند بکیفیتی که با موسی در طور خطاب نمود یا بر زبان ملکی فرماید که یا ایتها النفس
المطمئنة ای نفس آرام گرفته بذکر من و فارغ و مستغنی از غیر من که شاکر بودی در نعمت و صبر نمودی در بلیت یا ایمان آورنده
از سر اطمینان و یقین بدون نقصان ریب و اختلاج شک در روحة من یا ایمن از خوف و حزن و عنا از عذاب من ارجعی

الفجر ٥٠٨٢

بازگرد بسوی موعد پروردگار خود الی ربک در حالتی که پسند کننده باشی آنچه بتو دهند یا شاکر و صابر بودی در آنچه
بتو رسیده بود یا خوشنودی بافعال خود که مشاهده ثواب آن میکنی مرضیة پسندیده شده نزد خدا بعملی که کرده
فادخلی پس در آی فی عبادی در زمره بندگان شایسته من و منتظم شو در سلک ایشان و ادخلی جنتی و در آی در
بهشت من با ایشان یا با زمره مقربان پس مستضیء شو بنور ایشان چه جواهر قدسیه مانند مرات متقابله اند
اضافه عباد و جنت بخود بجهت اشعار است بر تشریف و تعظیم و گویند مراد بنفس روح است و معنی آنکه داخل
شو در اجساد عباد من که از آن مفارقت کرده بودی و صالح بن حیان گفته که این آیه نازل شد در شان حمزه بن
عبد المطلب وقتی که کفار او را در احد شهید کردند و قولی دیگر آنست که در باره خبیب بن عدی نزول یافته در
حینی که اهل مکه او را بر دار کشیدند و روی او را بمدینه کردند و او گفت اللهم ان کان لی عندک خیر فحول وجهی نحو قبلتک
بار خدایا اگر مرا نزد تو منزلتی هست روی مرا بقبله کن حق سبحانه روی او را بقبله کرد اینه و هیچکس قدرت آن نداشت که
روی او را از آن بگردانند و بجانب دیگر کنند و اظهر آنست که آیه بر عموم خود باشد و اگر نزول آن مخصوص باشد بحمزه یا خبیب
حکم آن عام خواهد بود مر کسانی را که متصف بصفت او باشند چنانکه از عبد الله بن عمر روایتست که چون بنده مومن
مشرف بر موت شود حق سبحانه دو فرشته را بفرستد تا از برای وی تحفه از بهشت بیارند و با او گویند ای نفس آرمیده بیرون
ای راضی و مرضی با روح و ریحان پس متکیف شود بر ایحه طیبه که بمراتب از بوی مشک خوشبوتر باشد و چون اندرا یحرا
فرشتگان آسمان بشنوند با خود گویند که نفس بنده مومن می آرند درهای آسمان بر روی او بگشایند و بر وی صلواة
دهند و او را نزد عرش خدای برند و چون فرشتگانی که قابض روح وی باشند بآنجا رسند خدایرا سجده کنند و گویند
بار خدایا تو عالمی که این بنده موحد است و همیشه ترا پرستیده و در هیچ امری با تو انبازی نگرفته حق سبحانه با میکائیل
خطاب کند که این نفس را نزدیک نفسهای مومنان بر و بفرما تا قبر وی را در طول و عرض هفتاد گز فراخ سازند و از
روح و ریحان بهشت مطیب گردانند پس او در قبر خود چنان خواب کند که عروس برنا لا بحجامهای الوان در
که از خوابگاه خود برخیزد همچو کسی باشد که بمراد خود خواب تمام کرده باشد و چون کافر را موت نزدیک شود حق را دو فرشته
با او گویند یا ایتها النفس الخبیثة ارجعی الی الجحیم و العذاب الالیم از سعید بن جبیر مرویست که چون عبد الله بن عباس
در طایف وفات کرد مرغی بیامد که بر شکل وی کسی ندیده بود و در نعش وی رفت و بیرون نیامد و در آن وقت که او را دفن کردند بر سر

قبروی از هاتفی آوازی میشنیدند که میگفت یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی سورة البلد مکیست وبیست آیتست باجماع ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که قرائت او در فرایض لا اقسم بهذا البلد باشد در دنیا معروف شود که او از صالحانست و در آخرت مشهور گردد که او مقرب درگاه حضرت سبحانست و از رفقای انبیا و شهدا و صلحا باشد و نیز از انحضرت ماثور است که هر که لا اقسم بهذا البلد تلاوت کند حق سبحانه او را امان دهد از غضب و خشم خود در روز قیامت و باید دانست که چون حق سبحانه ختم سوره الفجر نمود بذکر نفس مطمئنه درین سوره تبیین وجه اطمینان نمود که ان نظر است در طریق معرفه حق سبحانه و امور او آغاز ساخت بقسم و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم البته سوگند میخورم بهذا البلد بدین شهر یعنی مکه و سوگند نخورم باین شهر وانت حل وحال انکه تو فرود امده بهذا البلد بدین شهر و یا انکه مکه موضع امن و امنا بخلق و بجهت میقات حج و مکان بیت الحرام و محل ابراهیم و اسمعیل نیز هست قسم را مقید ساخت بحلول حضرت رسالت صلعم در و و در اظهار مزید فضل انحضرت و اشعار بر انکه مزید شرف مکان بمزید شرف اهل انست یعنی این شهر بجهت انکه مسولد تو در اینجاست و نزول اجلال نموده شایسته انست که بوی سوگند خورند و بعضی گفته اند که معنی انست که در حالتی که تو حلالی یعنی بر تو حلالست انچه کسی دیگر را حلال نبوده و نیست از قتل و اسر و این در ساعتی از روز فتح مکه بود حق سبحانه باو امر نمود که اهل مکه را بکشد و اسیر کند پس در ان ساعت ابن خطل را بکشت و حال انکه دست در استانه کعبه زده بود و مقیس بن صبابه وغیره نیز بقتل رسانید و بعد از ان فرمود ان الله حرم مکه یوم خلق السموات والارض فهی حرام الی ان تقوم الساعه لم تحل لاحد قبلی ولن تحل لاحد بعدی ولم تحل الا ساعة من نهار فلا یعضد شجرها ولا یختلی خلاها ولا ینفر صیدها ولا تحل لقطتها الا لمنشد یعنی بدرستی که حرام کرد اینرا حق سبحانه مکه را روزی که بیافرید آسمان و زمین را پس مکه حرام است تا انکه قیامت قایم شود حلال نبوده مر هیچکس را که پیش از من بوده و هرگز حلال نشود مر کسی را که بعد از من باشد و مرا حلال نیست مگر یکساعت ازروز که حلال بود پس شجر انرا قطع نمی باید کرد و گیاه تر او را نباید برید و صید انرا نتوان رمانید و لقطه ان حلال نیست مگر مر کسی را که تعریف ان کند ابن عباس فرمود یا رسول الله اذخر را استثنا فرما که ان محتاج الیه است مر قیون و قبور و بیوت ما را حضرت فرمود که الا الاذخر و بنا برین تفسیر آیه از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل چه باتفاق امت فتح مکه بعد از نزول این سوره واقع شده پس انت حل در معنی استقبال

قیون جمع قین یعنی آهنگر و بنده

البلد

باشد از قبیل تسمیه شی باسم ما یول و نظیر اینست آیه انك میت وانهم میتون و مثل این در کلام عرب واسع است کما تقول لمن تعده الاکرام والحبا انت مکرم محبو و در کلام خدا اوسع است زیرا که احوال مستقبله نزد او سبحانه در حکم حاضر مشاهد است و نزد بعض دیگر معنی آیه انست که سوگند نمیخورم باین بلد و حال انکه تو حلالی و منتهك الحرمه و مستباح العرض و غیر محرم در ان پس بنا برین این بلد را حرمتی نباشد تا بان سوگند توان خورد و این مرویست از ابی مسلم و نیز از ابی عبدالله صلوات الله علیه وآله ماثور است که کانت قریش یعظم البلد و یستحل محمدا فیه فقال لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد یعنی قریش تعظیم این بلد میکردند و استحلال عرض سرور میکردند حق سبحانه ایشان را فساد فرمود ای محمد با وجود عظم حرمت تو ایشان استحلال قتل تو میکنند در ان و اخراج ترا از ان حلال میدانند همچنانکه در غیر حرم حلال میدانند و حال انکه در ان قاتل پدر خود را مواخذه نمیکنند و پوست درخت حرم را بکردن خود می آویزند و ایمن میشوند و هیچکس متعرض ایشان نمیشود بجهة ملاحظه حرمت حرم حاصل که ایشان چون مستحل عرض آن حضرت بودند و استحلال غیر او نمیکردند حق سبحانه باین آیه ایشان را عتاب نمود و عیب کرد و بعد از ان عطف کرد برین قسم قسم دیگر را و فرمود ووالد و سوگند بپدر یعنی آدم که ابو البشر است و خلیفه او و انجب از خلیفه در به و سنت یا ابراهیم که پدر حضرت رسالت است علیهما الصلوة والسلم و بانی کعبه معظمه است در مکه شریفه وما ولد و با هر چه زاده است از آدم که جمیع ذریه و بنید که عمار ارض اند یا انبیا و اوصیا و اتباع ایشان و این قول ابی عبدالله است و بنا بر انکه مراد بوالد ابراهیم است یا ولد عرب است که از اولاد وی اند و مکرم و معزز بنیل مکه و مختص بان و یا حضرت رسالت صلعم و تنکیر والد و ما و لد بجهة تعظیم است و ایثار ما بر من بجهة معنی تعجب است کما فی قوله تعالی والله اعلم بما وضعت و گویند مراد بوالد الله و ما و لد هر والد و هر ولد است که بوده اند و خواهند بود و بر هر تقدیر جواب قسم اینست لقد خلقنا الانسن فی کبد بدرستی که آفریدیم آدمی را در کبد در سختی و رنج و اصله من قولك کبد الرجل کبدا فهو اکبد اذا وجعت کبده وانتفخت و بعد از ان استعمال کرده اند در هر تعب و مشقه بر سبیل اتساع و تجوز و مکابده که بمعنی شده امر است نیز از ین مشتق است و نیست در انکه آدمی در مبدا و منتهی بانواع تعب و مشقه گرفتار است از ظلمه رحم و مضیق آن و تولد و رضاع و فطام و معاش و تکلیفات شرعیه و موت و بعث و حساب و عقاب و غیر آن از سایر مصایب دنیا و شداید آخره و مقسم از ابن عباس روایة کرده که کبد بمعنی استوی و استقامت است یعنی آدمی را آفریدیم منتصب القامه و استاده بر هر دو پای

خود بر خلاف حیوانات دیگر که ایشان بر روی افتاده در راه میروند و نزد بعضی مراد بکبد شدت امر و نهی است و معنی آنست که
آدمی را خلق کردیم از برای آنکه متعبد باشد در لجباده شاقه تا بدانند که دنیا دار مشقه و محنت است و جنة دار راحت و نعمت
کویند درین کلام تثبیت رسول است بر تحمل مشاق و بعث او بر احتمال مکابده که از اهل مکه بوی میرسید و تعجیب از حال ایشان
در عداوت او و لهذا در اول قسم به بلد وی خورده بر آنکه آدمی خالی نیست از معاناة شدائد بچیزی دیگر و تا سلیه وی
باشد بر تحمل انواع مشقت و ایذا از اعدا و وجه اخیر از وجوه ثلثه در قوله و انت حل بهذا البلد موید اینست و بنا بر وجه
دوم که متضمن وعده است بفتح مکه جمله حالیه از برای تتمیم تسلیه آنحضرت و تنفیس غم و ملال از او و دال بر قول مذکور است
آنکه در بعضی روایة واقع شده که مراد بانسان درین آیه ابو الاشدین است و کبد بمعنی شدت الخلق و القوه یعنی حق تعالی
بیافرید ابو الاشدین را که در غایه قوة بود و در نهایت ضخامه و کویند که قوت او بر وجهی بود که ادیمی عکاظی در زیر پای
نهادی و ده تن تا او بکشیدندی ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من
٥ دست نیست و پیوسته سغمبر را ص بیازردی و همیشه در ایذا و آزار و کوشیدی و ضمیر در قوله أَيَحْسَبُ راجع است ببعضی آدمیان
از صنادید قریش که حضرت رسالت از دست ایشان در رنج و عنا بود و ان ابو الاشدین است یا غیر او از اهل کفار و عناد و همزه
از برای انکار است یعنی ایا می پندارد این ضدید قوی و جاحد معاند أَنْ لَنْ يَقْدِرَ انکه هرگز قادر نباشد عَلَيْهِ أَحَدٌ بر وی کسی
که از وی انتقام معانده و معادات با پیغمبر بکشد و مکافات ایذا و آزار باو رساند مراد انست که ظن وی انست که قیامت
قایم نشود و کسی این انتقام از او نکشد و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که مراد باین انسان عمرو بن عبد ود است
در حینی که امیر المومنین صلوات الله علیه اسلام بر وعرض کرد در روز خندق و او ازان ابا کرد و آنحضرت او را بقتل رسانید
[illegible] کوید از روی تحسر در وقتی که قیامت واقع شود [illegible] هلاک کردم یعنی ضایع کردانیدم در دنیا [illegible] مالی انبوه
و بسیار مراد کثرت انفاق و یست در چیزی که اهل جاهلیت انرا از مکارم دانسته اند و از معالی و مفاخر پنداشته و ان
تصرف اموال است از روی ریا و سمعت و افتخار یا مراد انفاق انست در معادات پیغمبر چه در روایة واقع شده که ابو الاشد
رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند و کویند که صدور این قول از و در دنیا بوده یعنی ان معاند از روی افتخار با صحاب خود
میکوید که مال بسیار را در عداوت محمد انفاق کردم و نزد قتاده مراد باین انسان حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف است
که بظاهر اسلام آورده بود و حضرت او را بزکوة امر نمود و هر نوبت که کناهی از و صادر میشد از رسول استفتای آن مینمود و آنحضرت

اورا امر میفرمود بکفارت وی کفت لقد ذهب مالی فی الکفارات و النفقات منذ دخلت فی دین محمد یعنی تا در دین محمد در
امدم مال بسیار از دست من بیرون رفت در کفارات و نفقات و نزد بعضی دیکر مراد بانسان ولید بن مغیره است
و بر هر تقدیر حق سبحانه انکار او کرده میفرماید که أَيَحْسَبُ ایا می پندارد أَنْ لَمْ يَرَهُ انکه ندیده است او را أَحَدٌ یکی یعنی خدای
وی را دیده و نیز وی را دانسته و بر ان قصد که نفقه کرده و مجازات خواهد داد و از و مطالبه خواهد کرد که ان مال را از کجا کسب کرد
و در چه صرف نموده از ابن عباس مرویست که رسول ص فرمود که لا تزول قدما العبد حتی یسال عن اربع عن عمره فیما افناه و عن
٥ ماله من این جمعه و فیما ذا انفقه و عن علمه ماذا عمل به و عن حبنا اهل البیت یعنی هیچ بنده را نکذارند که قدم از قدم بر کیرد تا از
چهار سوال بیرون آید از عمر در انچه بسر برده و از مال که از کجا فراهم آورده و در کجا نفقه کرده و از علم که میکونه بان عمل
کرده و از محبه و دوستی اهل البیت علیهم السلام بعد از ان بجهت تقریر رویة و علم خود بانسان مذکور و باحوال او
تذکیر نعمت خود بر و میفرماید که [illegible] ایا نکردانیدیم مر او را یعنی نیافریدیم برای او [illegible] دو چشم را که بدان میبیند
آثار حکمت و قدرت ما را و هر چه میخواهد از مرئیات مشاهده مینماید [illegible] و زبانی که بدان سخن میکوید و از ما فی الضمیر خود
خبر میدهد [illegible] و دو لب را که دهن او را می پوشد و بر نطق و اکل و شرب و نفخ و غیر ذلک معاونت مینماید الحمید
مدنی از ابی حازم روایت کند که سغمبر ص فرموده که ان الله تعالی یقول یا ابن آدم ان نازعک لسانک فیما حرمت علیک فقد اعنتک
علیه بطبقین فاطبق و ان نازعک بصرک الی بعض ما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقین فاطبق و ان نازعک فرجک الی
ما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقین فاطبق یعنی بدرستی که حق سبحانه میفرماید ای فرزند آدم اکر زبانت بر تو منازعه
کند در انچه بر تو حرام کرده ام از کفتن پس اعانت نموده ام ترا بر ان بدو لب پس انرا بر هم نه و اکر چشم بر تو نزاع نماید بانچه بر تو
حرام کرده ام دیدن ان پس اعانت تو فرموده ام بر ان بدو جفن پس انرا بر یکدیکر نه تا نه بینی و اکر فرج بر تو منازعه کند
بانچه بر تو حرام کردانیده ام از مباشرت پس اعانت کرده ترا بر ان بدو ران پس انها را بر یکدیکر نه و فراهم کیر [illegible] ان
[illegible] و راه نمودیم وی را طریق خیر و شر را بانزال کتب و ارسال رسل یا نمودیم باو دو پستان تا بعد از ولادت در
چسبیدن بشیر خوردن اشتغال نمود قول اول منقول است از امیر المومنین و ابن مسعود و ابن عباس و حسن و مجاهد و قتاده
و ثانی قول سعید بن مسیب و ضحاک و بر روایت دیکر از ابن عباس مرویست و از ابی جعفر صلوات الله علیه منقولست که مراد
بعینین حضرت رسالت است ص که مظهر نبوت و ولایت است و بلسان امیر المومنین ع و بشفتین حسن و حسین ع و بنجدین ولایت ایشان

وبذا مقربة ومسکین که بعد ازین می آید محمد است و علی ای علی علیه السلام تقرب محمد و تیرب بعله و بابه صه و بدانکه اصل نجد مکان
مرتفع و بالا است وتسمیه ان بخیر و شر بجهت بروز و ظهور هر یک از انهاست و تبیین امتیاز انها از یکدیگر در شرع اقدس
وتسمیه ان بثدیین بجهت نتوان و میتوان بود که تسمیه نجد بشر بان اعتبار باشد که در اجتناب سلوک ان رفعت
وشرف مکلف حاصل میشود همچنانکه سلوک طریق خیر موجب رفعت است و شرافت مرویست که امیر المؤمنین را
کفتند که مردمان میکویند که نجدین ثدیین است فرمود لا انهما الخیر والشر نه چنین است بلکه ان طریق خیر و طریق
شر است و از حسن نقل کرده اند که بمن رسیده که حضرت رسول صلعم فرموده که ایها الناس انهما نجدان نجد الخیر و
نجد الشر فما جعل نجد الشر احب الیکم من نجد الخیر ای مردمان نجدین نجد خیر است و نجد شر پس چه چیز کردانیده است
نجد شر را بشما دوستتر از نجد خیر مراد انست که با وجود ظهور حقیقت خیر و بطلان شر انسان طریق حق را کذاشت
و در طریق شر سلوک نمود فلا اقتحم العقبة پس بتکلف در نیامد و شروع نکرد در امر شدید یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس
نفس و بواسطه اعمال صالحه که متضمن مشقت و تکلیف بشکر کذاری ایادی و نعم مذکوره قیام ننمود اقتحام عقبه مثلیست
که باز تسمیه کرده مجاهده را با نفس و شیطان برفتن کسی بعنف و تکلف بر بالای عقبه که ان کریوه است و ما به الاشتراک
بینهما مشقت و محنت است و تکلف و ریاضت و شبهه نیست در انکه اعمال صالحه متضمن معاناة مشقت است و مجاهده
نفس و از حسن منقولست که عقبة والله شدید مجاهدة الانسان نفسه وهواه وعدوه الشیطان حاصل معنی
انست که چرا آدمی مالی را که در طریق شر صرف کرد یعنی بقصد ریا و سمعت و افتخار و عداوت پیغمبر و غیر ان از وجوه
قبیحه در اقتحام عقبه که طریق خیر است از وجوه انفاق البر ننمود بعد از ان بجهت تعظیم عقبه میفرماید که وما ادریک
وچه چیز دانا کردانید ترا که ما العقبة چیست عقبه یعنی تو نمیدانی کنه صعوبت ان بر نفس و کنه ثواب ان نزد خدای
جمله معترضه است میان فلا اقتحم العقبة و مفسر ان و هو قوله فك رقبة یعنی اقتحام عقبه رهانیدن کردنی است از بندکی
و تخلیص ان از رق او اطعام یا خورانیدن طعامی فی یوم ذی مسغبة در روزی که خداوند کرسنکی است یعنی در روز قحط
که طعام بدشواری یابند او بخوراند یتیما ذا مقربة بی پدری را که خداوند قرابت و خویشی است یعنی ان یتیم خویش مطعم بوده باشد
او مسکینا یا درویشی را که ذا متربة خداوند خاک نشستن بود یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایتست از شدة احتیاج
و تنک دستی و درماندکی و شبهه نیست در انکه فک رقبه و اطعام به یتیم و مسکین در وقت تعسر طعام متضمن مجاهده

نفس است و تحمل مشقت و شدت و باید دانست که فلا اقتحم العقبة در تقدیر این است که فلا فك رقبة ولا اطعم یتیما او مسکینا
چنانکه باین مفسر شده پس لا که بر ماضی داخل شده در حکم لا مکرر باشد و نیز سد کسی را که کوید در کلام افصح تکرار لا شرط است
کاهی که بر ماضی در آمده باشد و اینجا تکرار منتفی است و صاحب طبرسی آورده که در فلا اقتحم العقبة چند قولست اول انکه
معنی اینست که لم یقتحم هذا الانسان العقبة ولا جاوزها و اکثر استعمال این وجه بتکریر لفظ لا است کما قال سبحانه فلا
صدق ولا صلی ای لم یصدق ولم یصل و قال الحطیئة وان انعموا لا کدروها ولا کدّوا و کاهست که بدون تکرار واقع می شود
کما قال الشاعر ان تغفر اللهم تغفر جما وای عبد لك لا الما ای لم یلم بذنب دوم انکه این کلام بر وجه دعا علیه است کما یقال لا غفر الله
له ولا نجا ولا سلم پس معنی انست که لا نجا من العقبة ولا جاوزها سیوم انکه معنی این باشد که فهلا اقتحم العقبة یا افلا اقتحم و در
این قول ابن زید و جبائی و ابی مسلم است و دال بر این وجه است قوله بعد ذلک ثم کان من الذین آمنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا
بالمرحمة چه اکر مراد معنی نفی باشد این کلام متصل و مرتبط بان نخواهد شد و سید مرتضی قدس الله سره فرموده که این وجه بسیار
ضعیف است زیرا که کلام خالی است از لفظ استفهام و قبیح است حذف حرف استفهام در مثل این موضع و دلیل ایشان نیز
ناقص است زیرا که فلا اقتحم ثم کان من الذین آمنوا این است که لم یقتحم ولم یؤمن چه ثم عطفست بر مدخول لا نه بر لا و در عقبه
نیز چند وجه است اول انکه ضرب المثل باشد برای مجاهده نفس و هوی و شیطان در اعمال خیر و بر یعنی شدت مشقت ان مانند
تکلف صعود عقبه شاقه است نکانه قال لم یحمل علی نفسه المشقة بعتق الرقبة والاطعام دوم انکه عقبه بر حقیقه خود باشد
که ان عقبه شدیده است در دوزخ نزدیک جسر پس معنی آیه انست که ان انسان بجهت ترک طاعت و عبادت اقتحام این عقبه
نکند بلکه در انجا بماند و نتواند که بران مرتقی شده از ان خلاص شود و این قول حسن و قتاده است و ابن عمر از پیغمبر
روایت کرده که عقبه کوهی است در دوزخ که از هفتاد درکه بوی رسند و نیز از انحضرت مرویست که ان امامکم عقبة کؤودا
لا یجوزها المثقلون وانا ارید ان اتخفف بتلك العقبة یعنی در پیش شما عقبه سخت و دشوار است کسانی که کران بار باشند از
کناه در نتوانند کذشت از ان و من میخواهم که سبکبار شوم باین عقبه و نزد ابن عباس مراد بعقبه آتش دوزخ است و بروایت
دیکر از و کوهیست در دوزخ چنانکه مذکور شد سیوم انست که عقبه صراط است و ان پلیست بر سر دوزخ سه هزار ساله
راه تیزی آن چون دم شمشیر بعضی نشیب و بعضی فراز بعضی راست و بعضی کج و بر جوانب ان مغالیق و کلالیب و خطاطیف است
مانند شوک سعدان و مردمان بعضی چون برق جهنده بکذرند و بعضی چون باد وزنده و برخی بتاختن و جماعتی بپا دوان

وكروهى افتان وخيزان وطايفه مجروح وجمعى كه قدم او كه بران نهند منكوس در دوزخ افتند ومدت اقتحام ان بر
مومن مقدار ما بين صلوة عصر باشد تا عشا وبنا برين دو وجه اخير معنى مراد از آيه انست كه سبب كذشتن ازين عقبه
فك رقبه واطعام است از براء بن عازب روايتست كه اعرابى نزد پيغمبر آمد وكفت يا رسول الله علمنى عملا يدخلنى الجنه
عملى بمن تعليم ده تا مرا ببهشت رساند حضرت فرمود اعتق النسمة وفك الرقبة كفت اوليستا سواء عتق نسمه وفك
رقبه يكى نيستند فرمود لا عتق النسمه ان تفرد بعتقها وفك الرقبه ان تعين فى ثمنها عتق الى آخر الحديث يعنى نسمه آنست
كه بنده خود را آزاد كنى وفك رقبه آنكه ويرا در بهاى وى يارى دهى ودر تخليص وى كوشى يعنى ويرا در مال كتابه بقوه و
مدد كنى وبا خويشان نيكويى كنى واكرچه ظالم باشند واكر نتوانى كرسنه را طعام ده وتشنه را آب ده وامر كن بمعروف ونهى
نماى از منكر واكر اين هم نتوانى زبان خود را نكاه دار الا از خير ودر احاديث ثابت شده كه صدقه وعتق از افاضل اعمال است
ونزد بعضى عتق افضل است ونزد جماعتى ديكر صدقه وآبرا ادله است بر قول اول بجهت تقديم عتق بر صدقه ومرويست كه
شعبى را كفتند كه مردى كه نزد او فضل نفقه باشد در اعتاق رقبه صرف كند يا در صله ذى رحم كفت رقبه افضل است
زيرا كه پيغمبر ص فرموده كه من فك رقبه فك الله بكل عضو منها عضوا منه من النار هر كه آزاد كند رقبه را حق سبحانه آزاد كند
بهر عضوى از ان رقبه عضوى را از وى از آتش دوزخ ونزد عكرمه فك رقبه بمعنى تخليص نفس است از ذنوب بتوبه وانابه
ونزد جبائى فك آن از عقاب بتحمل طاعت وبدانكه مسغبه ومقربه ومتربه كه بر وزن مفعل اند ومصدر اند ماخوذ
از سغب اذا جاع وقرب فى النسب يقال فلان ذو قرابتى وذو مقربتى وترب اذا افتقر ومعناه التصق بالتراب و
اما اترب فاستغنى اى صار ذا مال كالتراب فى الكثرة كما قيل اثرى وعن النبى ص فى قوله او مسكينا ذا متربة الذى ماواه المزابل
ووصف يوم بذى مسغبه از قبيل همّ ناصب ذو نصب است ووصف يتيم بذا مقربه بجهت حث است بر تفضيل ذوى
القربى كه محتاج باشند بر اجانب در اطعام معاذ بن جبل از رسول الله ص روايت كرده كه من اشبع جايعا فى يوم سغب ادخله الله يوم
يوم القيامه من باب من ابواب الجنه لا يدخلها الا من فعل مثل ما فعل يعنى هر كه سير كرداند كرسنه را در روز قحطى حق تعالى در روز
قيامت او را در آورد از درى از درهاى بهشت كه داخل نشود در او مكر كسى كه كرده باشد مثل آنچه او كرده وجابر بن عبد الله نيز
از آنحضرت نقل كرده كه من موجبات المغفرة اطعام المسلم السغبان از چيزهاى كه موجب آمرزش است طعام دادنست
مسلمان كرسنه را ومحمد بن عمر بن يزيد منقولست كه من ابو الحسن على بن موسى الرضا را صلوات الله وسلامه عليهما

كفتم يا بن رسول الله مرا پسريست كه بيمارى صعب دارد در باب وى علاجى فرماى فرمود امر كن او را كه صدقه بدهد قبضه
از طعام را بعد از قبضه چه حق سبحانه ميفرمايد فلا اقتحم العقبه وما ادريك ما العقبه فك رقبة او اطعام فى يوم ذى مسغبة يتيما ذا
مقربة او مسكينا ذا متربة ثم كان من الذين آمنوا عطف است بر اقتحم ولفظ ثم بجهت تباعد ايمانست از عتق واطعام در رتبه و
فضيلت بسبب استقلال آن واشتراط ساير طاعات بآن نه تباعد آن از آن در وقت زيرا كه ايمان سابقست بر غير خود وهيچ
عمل صالح متحقق نميشود بدون آن يعنى اقتحام عقبه نكرده از انسان مانند جاحد پس نبود از آنكه ايمان آورده اند وتواصوا
بالصبر ووصيت كرده اند يكديكر را بشكيبايى بر طاعت يا از معصيت يا در نصرت دين الهى بر انواع مشقت يا مطلق محن كه
مومن بآن مبتلا ميشود وتواصوا بالمرحمة ووصيت نموده اند ببخشايش ومهربانى بر بندكان خداى خصوصا بر اهل حاجت
وذوى قرابت يا بموجبات رحمت وآن ارتكابست بطاعت واجتنابست از معصيت اولئك آن كروه مومنان كه بصبر ومرحمت
يكديكر را وصيت ميكنند اصحاب الميمنة ياران دست راست اند كه از جانب يمين عرش ببهشت در آيند يا خداوندان يمن وبركت اند
والذين كفروا باياتنا وآنانكه نكرويده اند بنشانهاى ما يعنى بدلايلى كه نصب كرده ايم بر جواز كتاب وحجت يا بآيتهاى قران هم اصحاب
المشأمة ايشان اند اصحاب دست چپ كه ايشان را از جانب شمال عرش بدوزخ برند يا ايشان اهل شامه ونكبت اند تكرير ذكر مؤمنان
باسم اشارت وكفار بضمير شأنست ومبالغه عليهم نار مؤصدة برايشان است در دوزخ آتشى پوشيده شده واين ماخوذ است
از اوصدت الباب اذا اطبقته واغلقته وحفص بهمزه خوانده است ماخوذ از آصدته كه همان بمعنى اطبقته است يعنى بهر
دركه كه در آنجا معذب باشند بپوشند بطبقى واز ان مضبوط سازند كه نه ريحى كه موجب روح وراحت ايشان باشد در آن
در آيد ونه دودى از ان بيرون آيد پس بالكليه نا اميد باشند از راحت وآسايش ودايم معذب بنيران سورة الشمس مكيست و
عدد آيات آن شانزده است بعدد مكى ومدنى الاول وپانزده آيه نزد غير ايشان واختلاف آن در آيه فعقروها ست كه
ومدنى الاول است ابى بن كعب از پيغمبر ص روايت كرده كه هر كه اين سوره را قرائت كند ثواب او چون ثواب كسى باشد كه هر چه شعاع آفتاب
وماه بر او مى افتد در راه خدا تصدق كرده باشد ومعاوية بن عمار از ابى عبد الله ع روايت كرده كه هر كه سوره والشمس والليل
والضحى والم نشرح بسيار خواند در روز يا در شب هيچ چيز نزد او حاضر نباشد الا كه در روز قيامت از براى وى كواهى دهد
از موى وپوست وكوشت وعروق واعصاب وعظام وى وجميع آنچه زمين از ان برداشته وحق سبحانه كويد كه قبول كردم شهادة
شما را از براى بنده خود واورا از آتش دوزخ امان دادم ببريد او را ببهشتهاى من تا هر بهشتى كه خود اختيار كند او را بدهيد

منی از من بلکه بمحض رحمت وفضل من پس گوارنده وخوشگوار باد ان بهشت از برای بنده من وبدانکه چون حق سبحانه اختتام
سورة البلد نمود بذکر نار موصده درین صوره بیان میکند که نجاة وفوز از ان مر کسی راست که تزکیه نفس خود کند وبجهت تاکید
این قسم یاد کرده در مفتتح سوره وفرموده که والشمس وضحاها در ما تقدم سمت ذکر یافت که حق سبحانه را بها براست
که سوگند خورده بجلو وجود تا تنبیه باشد بر عظم قدر ان وکثرت انتفاع بان وچون قوام عالم از حیوانات ونباتات بطلوع شمس
وغروب انست از امقسم به خود گردانیده میفرماید که سوگند بآفتاب عالمتاب والشمس وبروشنی ودرخشندگی او در وقت ان
که بلند شود وعالم را نورانی گرداند وضوء او ممتد ومنبسط گردد بر زمین وانجمله چاشتاست وگویند ضحوه ارتفاع نهار راست
وضحی فوق ضحوه وضحی بفتح ومد امتداد نهار که قریب بنصف النهار است واز قتاده مرویست که مراد همه روز است ومقاتل گفته ضحی
حرارت آفتابست کقوله فی طه ولا تضحی ای ولا یوذیک الحر والقمر وبماه جهان پیما اذا تلاها چون پی روی کند آفتاب را یعنی در
عقب طلوع آفتاب طلوع کند در اول ماه یا طالع شود وبعد از غروب آفتاب وفرا گیرد نور خود را از او واین در نصف اول ماهست که
قرب او بیشتر است بآفتاب از نصف آخر ان وچون در شب بدر مقابل حقیقی او واقع میشود مستدیر میگردد وبدر میشود وبعد از ان
بجهت بعد او از آفتاب نور او کم میگردد یا آنکه تلو آفتاب باشد در استداره وکمال نور وگویند مراد ماه شب پانزدهم است که
طلوع ان با غروب شمس است ونزد بعضی مراد تمام ماهست که در نصف اول تابع طلوع آفتابست ودر نصف آفتاب قدام اوست و
اخیر وراء آفتابست وتابع غروب اوست ودر تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که انه روی عن ابی بصیر عن ابی عبدالله
الحسین ع انه قال المراد بالشمس النبی ص وبالقمر علی بن ابی طالب یعنی مراد بآفتاب حضرت رسالتست که لمعات نور هدایه او تمام
عالم را منور ساخته ومراد بقمر امیر المومنین است که کسب ان نور از انحضرت نموده ومن جمیع الوجوه تالی وتابع او شده
ونیز مرویست از موافق ومخالف که پیغمبر ص فرموده که انا کالشمس وعلی کالقمر والنهار وسوگند بروز اذا جلاها چون جلوه
دهد وظاهر وروشن گرداند آفتاب را در وقت انبساط خود چه آفتاب درین وقت نیک منجلی میشود وبنهایت انجلا میرسد وبر
ان ظهور وبروز تام می یابد وگویند ضمیر راجع است بدنیا یا ارض یا ظلمت یعنی چون روشن سازد دنیا یا زمین را یا بزداید ظلمت را و
بنابرین وجوه اضمار عدم ذکر مرجع بجهت ظهور علم است بان والیل وسوگند بشب اذا یغشیها چون بپوشاند آفتاب را یعنی رو
ان را مستور سازد یا پوشانیده گرداند وفرو گیرد آفاق عالم را یا زمین را وثانی کنایه غیر مذکور بر طبق سابق است وبنا بر انکه
واو قسم مستلزم طرح فعل قسم است وعدم ابراز آن با ان در استعمال بخلاف با قسم چه با ان ابراز فعل واضمار ان هر دو جایز است پس

واو مذکور قایم مقام فعل وبا باشد وساد مسد هر دو وواوات عاطفه مذکوره چونکه نایب مناب این واو اند صلاحیت ان دارند
که عوامل واقع شوند وعمل فعل وحرف جر کنند مقامات ضرب زید عمرا وبکر خالدا که واو در اینجا هم رافع است وهم ناصب بجهت
انکه قایم مقام ضرب است که عامل هر دوست بدون عطف بر دو عامل مختلف فبنا علی ذلک اشکالی در نصب اذا لازم نیاید در سد
کسی را که گوید واوهاء مذکوره خالی از ان نیست که واوها عاطفه اند که منصوب ومجرور کرده اند پس آن از قبیل عطف باشد
بر دو عامل مختلف مانند مررت امس بزید والیوم عمرو ویا واوها قسمیه اند واین مستکره هست باتفاق خلیل وسیبویه زیرا
که محتاج اند بحرف عطف والسماء وسوگند بآسمان وما بناها وکسی که او را بنا کرده ماست ایثار ما بر من بجهت اراده
معنی وصفیه است کانه قیل والسماء والشی القادر العظیم الذی بناها وچون بنای ان دالست بر وجود او سبحانه وکمال
قدرت او وازین جهت است که انرا بذکر مخصوص ساخته ودر کلامهم سبحان ما سخرکن لنا وسبحان ما یسبح له الرعد ای من سخر
ومن یسبح ومثل قول مذکور است در معنی وصفیه ودلالة قوله والارض وما طحاها ونفس وما سویها ای والقدرة
والقادر الکامل القدرة الذی طحاها ونفس والحکیم الباهر الحکمة الذی سواها یعنی سوگند بزمین وبان قادر تمام
که گسترده است آنرا ومسطح گردانیده برای مقر بندگان وبنفس آدم ع یا مطلق نفوس وبان حکیم غالب الحکمه که تسویه ودرست کرده
اعضای او را وبر او راست خلقت ومنتصب القامه گردانیده وتنکیر نفس یا بجهت تعظیم است اکر مراد نفس آدم باشد ای
نفس خاصة من بین النفوس ویا بجهت تکثیر اکر مراد جمیع نفوس باشد بر طریق قوله علمت نفس ونزد بعضی ما آت مذکوره ماء
مصدریه اند ای والسماء وبناءها مع احکامها واتساعها والارض وطحوها وتسطیحها وبسطها ونفس وتسویتها واول
اولی است بجهه آنکه این وجه مستلزم تجرد فعل است از فاعل واختلال ان نظم قوله فالهمها پس الهام داده واعلام نموده
مر آن نفس را فجورها دروغ وناپاکی وبی باکی او را وتقویها وپرهیزکاری ونیکوکاری وفرمان برداری او را یعنی
ادراک بعضی فجور ومعصیت وانواع شر وقبیح است وتقوی وطاعت واصناف فعل خیر حسن است وبعد از نهی از اول
وامر بثانی تمکین او داده در اختیار کردن هر کدام از ان بدلیل قوله قد افلح من زکیها واین جواب قسم است وحذف
لام بجهة طول کلام یعنی بدرستی که رستگار شد هر که پاکیزه کرد این نفس خود را از رذائل ودرایل کفر ومعصیت
یا نشو ونما داد او را بمعرفت وطاعت وقد خاب من دسیها وبدرستی که بی بهره ماند هر که کم کرد نفس خود را بجهالت
کفر وضلاله یا کم کرد این قدر ومرتبه او را بفسق ومعصیت واصل دسی دسس است بمعنی اخفا ونقص چون تقصی و

تقتضی مهیا نه دالست بر آنکه فاعل و متولی تزکیه و تدسیه انسانست و در خبر آمده که شخصی این آیه را از ابن عباس پرسید
فرمود انقرا قد افلح من ترکو قد خاب من حمل ظلما یعنی فاعل این هر دو فعل آدمی است نه حق سبحانه و صاحب کشاف گفته
کذا با کسانیکه زعم ایشان آنست که ضمیر زکی و دسی راجع بخداست و ضمیر مونث راجع بمن که در معنی نفس است پس ایشان
قدریه است که مؤثرک قدر ابر حق تعالی و او سبحانه از تن بر سیب و متعالی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و آنچه سعید
روایة کرده که سرور صلعم چون این آیه قد افلح من زکیها خواندی بر او وقف کردی و فرمودی اللهم ات نفسی تقویها انت ولیها
و مولیها و زکها انت خیر من زکیها مراد آنحضرت استدعای توفیق و تقوی و زکات نفس است از حق سبحانه و زراره و حمران
و محمد بن مسلم از ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله علیهما فرمودند که فالهمها فجورها و تقویها یعنی اسکه
ساخت از برای نفس آنچه اقدام نماید بان و آنچه اجتناب نماید از آن و قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها یعنی
رستکار شد هر که اطاعت کرد و نا امید و بی بهره ماند هر که معصیت فرمود و ثعلب کفته قد افلح من زکی نفسه بالصدقة
والخیر و خاب من دس نفسه فی اهل الخیر رستکار شد هر که تزکیه نفس خود کرد بصدقه و خیرات و بی بهره شد هر که کم
نفس خود را در میان اهل خیر یعنی فعل خیر از و صادر نشد و بدانکه چون حق سبحانه درین سوره اراده فرمود که
بندکان نماید بر تکمیل نفس که آن تزکیه است و مبالغه ایشان نماید در آن اول قسم یاد فرمود بر دو بانچه راه نماید
بر علم بوجود صانع و وجوب ذات او و کمال صفات او که اقصی درجات قوت نظریه است و بانچه مذکر ایشان باشد
عظائم آلاء او را تا باعث ایشان شود به مستغرق شدن در شکر نعماء او که منتهی کمالات عملیه است از ابن عباس مرویست
که حضرت رسول صلعم در وقت تلاوت این آیه فرمودی که تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هر گاه که نفس از شوب هوا
مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفا کردد و همکی خاطر مصروف دارد بر تادیه شکر گذاری و بالکلیه
مستغرق شود بمطالعه جمال پروردکاری در کشاف آورده که قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها جواب قسم نیست
بلکه استطراد است بذکر احوال نفس و تابع قوله فالهمها فجورها و تقویها و جواب قسم محذوف است و تقدیر آنکه
لیدمدمن الله علی کفار مکه لتکذیبهم رسول الله کما دمدم علی ثمود لتکذیبهم صالحا یعنی سوکند باموری که مذکور شد
که هر آینه فرود آورد جزای تمام عذاب بر کفار مکه بجهة تکذیب ایشان رسول خدا را همچنانکه عذاب را فرود آورد
بر ثمود بجهة تکذیب ایشان صالح پیغمبر را کما قال کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰیهَا تکذیب کردند قبیله ثمود بسبب طغیان و عدوان

خود بر صالح را یعنی طغیان ایشان را بر تکذیب داشت کما تقول ظلمنی بجرئته علی الله و هو طغوی اسم طغیان است
چون دعوی که اسم دعاست و اصل آن طغیا بوده یاء او را بواو کردند تا فرق باشد میان اسم و صفت کما قال صاحب الکشاف فصلوا بین الاسم
والصفة فی فعلی من بنات الیاء بان قلبوا الیاء واوا فی الاسم و ترکوا القلب فی الصفة فقالوا امرأة خزیا و صدیا و گویند طغوی اسم عذابی است
که بر ایشان نازل شد ای کذبت ثمود بما اوعدت به من عذابها ذی الطغوی یعنی تکذیب کردند ثمود بانچه ترسانیده شده بودند بان از
عذابی که صاحب طغوی بود کقوله فاهلکوا بالطاغیة پس نازل شد بر ایشان آنچه تکذیب آن کردند و قوله إِذِ انْبَعَثَ ظرف کذبت است
یا طغوی یعنی تکذیب ایشان یا طغوی ایشان در وقتی بود که برخاست أَشْقٰیهَا بدبخترین قبیله ایشان که آن قدار بن سالف بود
بر قصد عقر ناقه و میتواند بود که مراد باشقی جماعت باشند چه افعل تفضیل چون مضاف واقع شد جایز است که واحد و جمع و تذکیر
و تانیث در او مساوی باشد و فضل شقاوة بجهت قصد عقر است یعنی برخاستند بقصد ناقه جماعتی از ایشان که شقی ترین
آن قبیله بودند و قدار از جمله آن جماعت بود فَقَالَ لَهُمْ پس کفت مر آن قبیله را یا جماعتی از ایشان که قصد عقر داشتند رَسُولُ
اللّٰهِ فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا و ع نَاقَةَ اللّٰهِ دست بدارید ناقه خدا را اضافه از برای تعظیم است و انتصاب بر اغرا یا تحذیر
اخراج آن از مجاز بود یعنی حذر کنید از عقر ناقه که خدای تعالی آنرا از برای شما از سنگ بیرون آورده وَسُقْیَاهَا و کرده مکردید شرب او را
یعنی مانع شرب او مشوید در روزی که نوبت اوست تا عذاب بشما فرو نیاید نصب ناقه و سقیا بر تحذیر است مانند الاسد الاسد ای
الصبی باضمار احذروا یا احذروا عقرها و سقیاها فلا تزووها عنها فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند صالح را در آنچه تحذیر ایشان
کرده بود از حلول عذاب بعد از عقر ایشان فَعَقَرُوهَا پس پی کردند و مجروح ساختند ناقه را یعنی بشمشیر قوایم او را قطع کردند و بکشتند
فَدَمْدَمَ عَلَیْهِمْ هو من تکریر قولهم ناقة مدمومة اذا البسها الشحم یعنی چون عقر ناقه کردند پس فرو پوشانید عذاب را بر ایشان
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ بسبب گناه ایشان فَسَوّٰیهَا پس یکسان کرد آن دمدمه را همه ایشان یعنی صغیر و کبیر ایشان را
مستاصل ساخت و یکی را باقی نگذاشت اما کبار از برای آنکه همه بعقر راضی بودند و در تکذیب مشارک یکدیگر و اما صغار بجهت علم
الهی بکفر و طغیان ایشان بعد از بلوغ و میتواند بود که ضمیر مونث راجع بثمود باشد یا بارض یعنی تسویه فرمود همه قبیله ثمود را
بعذاب استیصال یا یکسان ساخت زمین را بر ایشان یعنی سقف و حیطان دیار ایشان بر سر ایشان انداخت و همه را در زیر آن
ساخت کقوله فخر علیهم السقف من فوقهم وَلَا یَخَافُ و حال آنکه نترسید خدای عُقْبٰیهَا عاقبة و تبعة دمدمه را چنانکه ملوک میترسند
از آنچه در عقب اهلاک واقع شود که آن معارضه خصم است با ایشان و انتقام کشیدن از ایشان و بجهت آن بعضی را باقی میگذارند

که حق سبحانه باکی از ان ندارد چه هیچ کس را برو سبحانه دست نیست و تبعات را برو راه نه و میتواند بود که ضمیر راجع بثمود باشد
بر طبق سابق یعنی نترسید خدا از عاقبت هلاکت ثمود و نزد ضحاک و سدی و کلبی ضمیر مستتر راجع باشقی است یعنی نترسید
که عقر ناقه نمود از عاقبت آنچه بناقه بجای آورد از عقر و قتل زیرا که او مکذب صالح بود در وعد عذاب و بحسب این در عقر جسارت نمود و
گویند ضمیر راجع بصالح است یعنی صالح نترسید از عاقبت آنچه تخویف ایشان مینمود بان از عقوبت زیرا که واثق بود بنجات خود
در طبرسی آورده که بروایات صحیحه و اسانید وثیقه امده که عثمان بن صهیب از پدر خود روایت کرده که حضرت رسالت ص امیر المؤمنین
گفت یا علی من اشقی الاولین ای علی شقی ترین پیشینیان کیست امیر المؤمنین فرمود عاقر الناقه حضرت فرمود صدقت راست گفتی فمن
اشقی الاخرین پس بدبخترین پسینیان نیز چه کس است انحضرت فرمود لا اعلم یا رسول الله نمیدانم که ان کیست پیغمبر ص فرمود الذی
یضربک علی هذه آنکسی است که شمشیر را برین موضع تو زند و اشارت کرد بتارک سر مبارک امیر المؤمنین و از عمار بن یاسر روایت است که
گفت من و امیر المؤمنین ع در غزوه عشیره در خواب بودیم در جایی که درختان بسیار نشانده بودند و خاک بسیار داشت
سوگند که هیچکس ما را بیدار نساخت مگر پیغمبر ص که پای مبارک خود را بر ما زد و ما را بیدار کرد انید و بجهت بسیاری گرد و خاک
اعضای ما گرد آلود شده بود انحضرت فرمود الا احدثکما باشقی الناس رجلین شما را خبر کنم بدو مرد که بدبخترین مردمانند گفتیم
بلی یا رسول الله فرمود احیمر ثمود الذی عقر الناقه والذی یضربک یا علی علی هذه و وضع یده علی فرقه حتی تبل منها هذه و اخذ
بلحیته یکی سرخک قبیله ثمود است که ناقه صالح را پی کرد و دیگری انکسیست که تیغ زند برین موضع تو یا علی و اشارت فرمود بر فرق او تا
انکه ترسا زد از خون ان این موضع را و لحیه مبارک او بگرفت و در روایت ثابت شده که قدار اشقر موی بود و ازرق چشم کوتاه
بالا و ملتزق الحلق لعنة الله علیه و علی اتباعه الاولین والاخرین سوره الليل مکیست و بیست و یک آیتست باتفاق و ابی
کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق سبحانه چندان عطایا و کرامت فرماید که بان راضی و خرسند شود
و او را از عسر و تنگی عافیت دهد و جمیع امور دنیوی و اخروی او را سهل و آسان کرداند و در روایت دیگر مهمان ذا
ازبرای او کفایت کند و او را با شهدا و صلحا حشر فرماید و باید دانست که چون حق سبحانه در سوره سابق بیان حال مؤمنان
و کافران نمود درین سوره نیز مثل ان افتتاح کرد و موکد ساخت ان را بقسم بر طریق مذکور و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
واللیل سوگند بشب اذا یغشی چون بپوشد آفتاب را یا روشنی روز را یا جمیع عالم را بظلمت خود کقوله واللیل اذا یغشیها و یغشی اللیل
النهار و غاسق اذا وقب والنهار وسوگند بروز اذا تجلی چون آشکارا گردد بزوال ظلمت شب یا مبتین و منکشف شود بطلوع

آفتاب و بدانکه چون وجود لیل و نهار از عظم نعم الهی اند زیرا که اگر عالم همیشه متصف بظلام میبود بندگان را طلب معاش ممکن
و اگر پیوسته مضی و متجلی میبود بسکون و راحت منتفع نمیشدند و نیز ضبط حساب که از امور مهمه است در معاملات که منشاء
و غیران از منافع عظیمه و مصالح کثیره منوط بوجود هر دو است پس از ینجهت حق سبحانه مکرر قسم بانها یاد فرمود و افتتاح هر دو سوره
و بعد از ان فرمود که وما خلق الذکر والانثی وسوگند بقادر عظیم القدرت که بیافرید نر و ماده را یعنی حوا و ادم را علیهما السلم که
منشاء وجود آدمیانند از ذکور و اناث یا جمیع مذکر و مونث را از انواع حیوانات و در روایت امده که حق سبحانه هیچ ذی روحی
نیافریده مگر که ان یا مذکر است و یا مونث و خنثی مشکل اگرچه امر او بر ما مشکل است اما نزد او سبحانه غیر مشکل است
و عالم است بذکورت یا انوثه او و نزد بعضی ما مصدریه است یعنی سوگند باوزین مذکر و مونث و بجهت معلومیه
خالق انجا یز است اضمار اسم الله دران زیرا که بدیهه عقل حاکم است بر انکه هیچ خالقی غیر از و نیست و بر هر تقدیر جواب قسم
اینست که ان سعیکم لشتی بدرستی که سعیهای شما در اعمال و اقوال هر آینه پراکنده است و مختلف در انجا و اهلاک
جمع شتیت است بمعنی امور مختلفه و ملخص معنی انست که بعضی از سعی شما موجب نجاتست و رستگاری و بعضی دیگر سبب هلاکت
و گرفتاری و از رسول ص روایتست که الناس رجلان مبتاع نفسه فمعتقها و بایع نفسه فموبقها مردم دو نوع اند یکی
انکه خود را بخرد و ازاد کند و دیگری انکه خود را بفروشد و هلاک کند پس بیان اعمال مختلفه و پاداش ان میکند و میفرماید
که فاما من اعطی پس اما هر که بداد حقوق مال خود را در راه خدای واتقی و پرهیز کرد از معاصی وصدق بالحسنی و تصدیق
نمود بکلمه نیکوتر که ان لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعده عوض را که اینست وما انفقتم من شیء فهو یخلفه و من
جاء بالحسنة فله عشر امثالها و مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله یا غیر ان از هر کلمه که دلالت بر حق کند یا باور داشت
خصلت حسنی را که ایمانست یا ملت حسنی را که ملت اسلام است یا مثوبه حسنی را که جنت است فسنیسره پس زود باشد
که اسان دهیم و بر او یعنی توفیق دهیم و اسباب لطف باو کرامت فرماییم تا اماده شود للیسری برای طاعتی که ایسر واهون
امور باشد برو و بطیب نفس بان اقدام نماید و نظیر اینست قوله فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام یا اماده
سازیم او را برای حالتی یا طریقه که مودی شود بیسر و راحت که آن دخول جنت است و این ماخوذ است از یسر للرکوب اذا اسرجها
والجمها و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله روایتست که روزی رسول ص بجنازه حاضر شد چوبی در دست داشت
و بطریق تفکر انرا بر زمینی میزد بعد از ان فرمود که هیچکس نباشد الا که او را در بهشت جایی باشد و در دوزخ جایی مردی

كفت يا رسول الله پس ما ترك عمل كنيم فرمود نه اعملوا فكل ميسّر لما خلق له كار كنيد كه هر كس مهيا كردانيده شده براى كارى
كه از براى او آفريده شده است براى او پس آيه مذكوره را قرآت فرمود و نيز از حضرت رسالت صلعم روايت كه ما طلعت شمس قط الا و
بجنبيها ملكان يقولان اللهم عجل لمنفق خلفا و لممسك تلفا يعنى هيچ روز آفتاب بر نيايد الا كه بر دو جانب او دو فرشته باشند
كه ميكويند بار خدايا هر كه مال نفقه ميكند عوض وى بتعجيل بوى رسان و هر كه انفاق نميكند مال وى بتعجيل تلف كن
و بعد از آن فرمود مصداق اين سخن اينست كه فاما من اعطى و اتقى و صدق بالحسنى فسنيسره لليسرى وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ و اما كسى كه بخل
كرد بدادن حقوق مال خود يا بكلمه توحيد واستغنى و بى نياز ديد خود را بشهوات دنيا از ثواب خداى و بدين سبب عبادات
آن كه از تكاليف طاعت است و اجتناب از معصيت توجه ننمود وكذب بالحسنى و تكذيب كرد نيكوتر را كه كلمه توحيد است
يا وعده عوض يا غير آن از كلمات حقه يا خصلت نيكوتر را كه تمسك بدين اسلام فَسَنُيَسِّرُهُ پس مهيا كردانيم او را يعنى تخليه
آن عناد اسباب لطف و توفيق او و باز كيريم و او را در باديه خذلان فرو كذاريم تا آماده شود للعسرى براى خصلتى يا حالتى
يا طريقه كه مودى او باشد بعسر و شدائد و آن دخول نار است يا منع الطاف كنيم از او تا طاعت نزد او دشوارترين چيزى باشد
كما قال يجعل صدره ضيقا حرجا كانما يصعد فى السماء وما يغنى عنه و دفع نكند از و عذاب را ماله مال او كه بدان بخل كرد
اذا تردى چون هلاك شود و اين ماخوذ است از ردى كه هلاكت است و مراد اينجا موت است يا وقتى كه در قبر در آيد يا در دوزخ
افتد و ميتواند بود كه ما از براى استفهام باشد براى انكار يعنى مال او چه چيز را منع كند از و از عذاب و عقاب و از ثعلبى
باسناد خود بعكرمه ميرساند كه ابن عباس فرمود كه سبب نزول اين آيات آن بود كه مردى از انصار در سراى وى درختى از خرما
بود كه بعضى از شاخهاى وى در سراى همسايه درويش عيالبار او تكيه بود و صاحب آن درخت هر كاه كه بر بالاى درخت رفتى
و ميوهاى آن چيدى اكر احيانا ميوه از آن بيفتادى و اطفال همسايه آن را بر داشتندى آن مرد فى الحال بپايين آمدى و آن را
از ايشان بكرفتى و اكر ايشان آن را در دهن داشتندى انكشت در دهن ايشان كردى و بيرون آوردى مرد همسايه شكايت
او را بحضرت رسالت صلعم معروض داشت آنحضرت صاحب درخت را طلبيد و كفت اين درخت فلان فلان خود را كه شاخ او در خانه همسايه
تو او تكيه بمن فروش بنخله كه در بهشت بتو بدهم آن مرد كفت مرا نخلستان بسيار هست و اين نخله بهترين آن نخلات است و دلم
بسيار بآن متعلق است و بجهة اين فروختن آن را با خود قرار نميتوانم داد ابو دحداح چون اين سخن را از سيد بشنيد كفت يا رسول الله
اكر من اين نخله را از و بخرم شما آن را از من ميخرى بآن درختى كه در بهشت باو ميدادى حضرت فرمود آرى آن را از تو ميخرم بنخله

نخلات بهشت كه باو ميدادم پس ابو دحداح نزد آن مرد رفت و از و طلب بيع آن كرد آن شخص كفت تو ميدانى كه شمر آن را از من
ميخريد بدرختى كه در بهشت بمن دهد و من بجهه آنكه آن درخت بهترين نخلات من بود و دلبستكى تمام باو داشتم بوى نفروختم
اما اكر تو آن را بفروشى مدعاى من ميخرى بتو ميفروشم ابو دحداح كفت مدعاى تو چيست كفت اينكه آن را بچهل نخله
ابو دحداح هر چند مبالغه ميكرد بكمتر از چهل درخت راضى نميشد پس آن درخت را از وى بخريد بنخلستانى مشتمل
بر چهل درخت كه در مدينه داشت و مردمان را بر آن بيع كواه كرفت و بعد از آن نزد سيد رفت و كفت يا رسول الله آن نخله
از صاحبش خريدم آنحضرت آن نخله را از ابو دحداح بخريد بدرختى كه در بهشت بوى دهد پس بسراى آن همسايه رفت
و باو كفت اين نخله را بخشيدم بتو و بعيال تو و حق سبحانه اين سوره را فرو فرستاد و در آن بيان فرمود كه سعى آدمى
مختلف است يعنى سعى انصارى كه از براى دنيا بود و سعى ابو دحداح كه از براى آخرت بود پس قوله فاما من اعطى ابو دحداح است
كه آن درخت را بخرها ستاند بخريد و برسول فروخت و بجهة آن در ظل ظليل اشجار بهشت قرار كرفت و قوله و اما
من بخل مرد انصارى است كه بخيلى كرد و آن درخت برسول نفروخت و بجهة آن بعذاب نيران كرفتار شد و مال او
از و دفع نكرد و اين روايت مذكوره از اعطى نيز منقولست و چون خصوص سبب موجب تخصيص حكم نميشود چنانچه
در علم اصول مقرر شده پس هر كه متصف بصفت ابو دحداح و آن مرد انصارى باشد در حكم داخل خواهد بود
عياشى باسناد خود از سعيد اسكيف نقل كرده كه ابو جعفر صلوات الله عليه و آله در تفسير اين سوره فرمود
كه فاما من اعطى مما اتاه الله و صدق بالحسنى اى بان الله يعطى بالواحد عشرا الى اكثر من ذلك و فى رواية اخرى الى مائة الف
فما زاد فسنيسره لليسرى قال لا يريد شيئا من الخير الا يسر الله له و اما من بخل بما اتاه الله و استغنى و كذب بالحسنى بان الله
يعطى بالواحد عشرا الى اكثر من ذلك و فى رواية اخرى الى مائة الف فما زاد فسنيسره للعسرى قال لا يريد شيئا من الشر الا
يسر له ثم قال ابو جعفر و ما يغنى عنه ماله اذا تردى اما والله ما تردى من جبل و لا حائط و لا تردى فى بير و لكن تردى
فى نار جهنم ان علينا للهدى بدرستى كه بر ما واجب است راه نمودن يعنى حكمت و مصلحت ما مقتضى آنست كه هدايت
مردمان كنيم بنصب دلائل و بيان شرايع و لما اهتدوا باختيار ايشانست يا بر ما است طريقه هدى كه قوله و على الله قصد
السبيل و اين دليل است بر وجوب لطف بر حق سبحانه وَإِنَّ لَنَا و بدرستى كه ما راست لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى اى سراى
عقبى و سراى پيشين كه دنيا است و چون مالك هر دو مائيم در هر دو سرا هر چه خواهيم بهر كه خواهيم دهيم

دارین رابهتدی دهیم کمرله واتیناه اجره فی الدنیا وانه فی الاخرة لمن الصالحین وتارک اهتدا ضرر بما نتواند رسانید
ضرر راجع بخودش شود کرومن اساء فعلیها یا چونکه مالک ملک دنیا وآخرت ماییم پس اهتدای کسی موجب زیادتی ملک
ما نشود وترک اهتدا نقصی بان نتواند رسانید فَأَنذَرْتُكُمْ پس بیم میکنیم شما را ای اهل مکه نَارًا تَلَظَّىٰ باتشی که زبانه زند
لَا يَصْلَاهَا درنیاید دران آتش بطریق لزوم ودوام إِلَّا الْأَشْقَى مکر بدبختری که كَذَّبَ تکذیب کرد حق را و مهتدی نشد
وَتَوَلَّىٰ وروی بکردانید از اطاعت مفروضه ومرتکبان نشد چون مرد انصاری که منافق بود وتکذیب پیغمبر کرد واز
او اعراض کرد وفاسق مومن اکرچه باتش دوزخ داخل خواهد شد امانه بطریق دوام خواهد بود وَسَيُجَنَّبُهَا ودور
کرده شود ازان آتش الْأَتْقَى پرهیزکارتر یعنی مجتنب از هر که عصیان الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ که میدهد مال خود را یعنی
درمصارف خیر صرف میکند يَتَزَكَّىٰ میجوید پاکی را نزد خدا یعنی باخلاص از امید بدون شایبه ریا وسمعه یا زکوة میدهد
واین بدل یؤتی است یا حالست از فاعلان چون ابو دحداح که تصدق تمام نخلستان خود را داد و یکدرخت کرفت و به پیغمبر داد
تا بعوض ان درختی در بهشت بستاند صاحب طیبی آورده که قاضی عضد گفته که آیه لا یصلها الا الاشقی الذی کذب و تولی
دلالت نمیکند بر انکه حق سبحانه داخل نسازد در دوزخ مکر کافر را همچنانکه زعم خوارج و بعضی از مرجیه است زیرا که
تنکیر نار مذکور وعدم تعریف ان دالست بر انکه مراد بان ناریست مخصوص از نیران که دران داخل نشود مکر شخصی که اشقی
همه باشد جز نیران درکات متعدده است همچنانکه در سورة النسا سمت تحریر یافت پس این نار مخصوص درکه باشد از ان
درکات فی آیه مذکوره دلالت نکند بر انکه غیر اشقی از عصاة که شقاوت ایشان کمتر باشد بجهت انتفاء احد وصفین مذکورین
در ایشان که تکذیب و تولی است با تش معذب نشود و بعضی کفته اند که مراد باشقی و اتقی شقی و تقی است کما قال طرفه تمنی
رجال ان اموت وان امت فتلک سبیل لست فیها باوحد که مراد باوحد واحد است وصاحب کشاف آورده که اکر کسی کوید چرا
حق سبحانه فرموده که لایصلیها الا الاشقی وسیجنبها الاتقی وحال انکه هر شقی که هست مستحق دخول نار است و هر تقی سزاوار تجنیب
او ازان نه انکه دخول نار مختص است باشقی الاشقیا ونجاة باتقی الاتقیا واکر در جواب کویند که او سبحانه نار را بعنوان تنکیر
ایراد فرموده پس مراد او ناریست که مخصوص باشد باشقی کوییم چه میکویید در سیجنبها الاتقی که معلوم است که افسق اهل
اسلام ازین نار مخصوصه مجتنب اند نه انکه تجنیب مخصوص باتقی ایشان است پس حقیقه جواب آنست که کوییم آیه وارد است در
موازنه میان حال عظیم از مشرکان وحال عظیم از مومنان پس بجهت مبالغه درین دو صفه متناقض اشقی را بخصوص ساخته بصلی

ادعای فکان النار لم یخلق الا له واتقی را مخصوص کرد اینده نجاه بحصر مذکور فکان الجنة لم تخلق الا له بعد ازان در صفت اتقی
که معطی مالست از روی اخلاص میفرماید که وَمَا لِأَحَدٍ ونیست هیچکس را نزد ان معطی مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ نعمتی وستی که مکافات کرده
شود یعنی تا قصد کند باعطای ان مجازاة ان نعمت را بلکه اعطای ان نمیکند إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ مکر برای طلب رضای پروردکار خود
که برتر و بزرکتر است نه برای مکافات نعمت این مفعول له است ومستثنای متصل بر حذف مستثنا منه ای لا یؤتی ماله الا ابتغاء
وکویند که این استثنا منقطع است نه متصل ای ما لاحد عنده نعمة الا ابتغاء وجه ربه کقولک ما فی الدار احد الا فرسا
وکقول الشاعر وبلدة لیس بها انیس الا الیعافیر والا العیس واین وجه اوجه است بجهت عدم احتیاج ان بحذف وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ
وزود باشد که خوشنود شود بانچه خدای بوی دهد از مثوبات عظمی برای مجازات اعطاء مال بقصد اخلاص و تقرب نزد حضرت
ذو الجلال در خبر امده که هر که کرد رسول صلعم بخرما ستان ابو دحداح بکذشتی کفتی ابو دحداح را در بهشت عوض بهتر ازین خواهد بود
سورة الضحى مکیست و یازده آیتست باجماع ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را از جمله
کسانی کرداند که بیرون شفاعت پیغمبر صلعم مشرف شود و باز خوشنود و خرسند کردد و ببهشت عنبر سرشت در اید و بعدد هر یتیمی و سایلی
او را ده حسنه باشد و بدانکه چون حق سبحانه ختم سورة اللیل نمود باینکه اتقی را چندان ثواب بدهند که بان راضی شود افتتاح
این سوره فرمود باینکه حق سبحانه حضرت رسالت را صلعم در قیامت چندان کرامت و زلفی بدهد که بان راضی کردد و کیفیت
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالضُّحَىٰ سوکند بچاشتکاه که آفتاب دران وقت ارتفاع یافته و بسبب ان نور نهار متزاید کشته و تخصیص
این وقت از نهار یا بجهت قوت و تزاید نور آفتابست دران زمان واعتدال نهار از کرما وسرما در زمستان و تابستان و یا بجهت انکه دران
ساعت حق سبحانه با موسی کلیم علی نبینا و علیه سخن کفت و دران وقت سحره فرعون مشاهده معجزه موسی نموده بخدا سجده کردند کقوله
وان یحشر الناس ضحی و کویند مراد بضحی نهار است ومؤید اینست کریمه ان یاتیهم باسنا ضحی که مقابل بیاتا واقع شده است و نزد بعضی
دیکر مراد رب الضحی است وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ وسوکند بشبانکاه که بیارامد تاریکی او یا ساکن شوند اهل ان واصوات ایشان
دران واین ماخوذ است از سجی البحر سجوا اذا سکنت امواجه و تقدیم لیل در سوره متقدمه باعتبار اصل است و تقدیم نهار درین
سوره باعتبار شرف سید عالم صلعم و کویند که این قسم است بشب معراج وصاحب کشف الاسرار آورده که مراد از روز و شب کشف
حجابست که نشانه نسیم لطف و سموم قهر است و علامت انوار جمال یا اشارتست بروشنی روی حضرت رسالت و کنایتست از
سیاهی موی وی آورده اند که در مبدا حال اظهار دعوت کرد و مردمان را بدین اسلام خواند اهل مکه رسولی بمدینه فرستادند

شخصی در میان ما پدید آمده نام وی محمد بن عبد الله و در کمال عقل و فطانت است و بحسب و نسب از همه در قریش و خلق و خلق حسن او بنهایت
مرتبه رسیده و لکن دعوی دینی میکند که آباء ما بران دین نبوده اند و مردم ما نیز ابران میخوانند و ما جماعتی هستیم امی و حقیقت و بطلان
آن بر ما مشتبه است و شما کتابها خوانده اید و حقیقت احوال را دانسته اید ما را خبر دهید که در هیچ کتاب نام و نشان این مرد خوانده اید
ایشان خبر فرستادند که ما در جمیع کتابهای خود نام نبی ای مکی دیده ایم و خوانده و پیغمبران سابق بوجود او خبر داده اند و اکنون وقت
ظهور ویست شاید که این مرد موعود این شخص باشد و برای سه مسئله تجربه کنید یکی قصه اصحاب کهف دوم حکایت ذی القرنین و سیوم
حقیقت روح اگر هر سه را جواب دهد یا هیچکدام را جواب ندهد وی رسول خدا نیست و اگر دو را جواب دهد و یکی را جواب ندهد بدانید
که وی رسول خداست و آنچه میگوید حق و صدق است و اوست که در کتب موصوف و منعوت است چون رسول این پیغام را باهل مکه
آورد اشراف ایشان برخواستند و نزد پیغمبر آمدند و از سه مسئله را ازو سوال کردند آنحضرت فرمود انما انا بشر مثلکم من آدمی ام
مانند شما و تا وحی بمن نمی آید علم بچیزی پیدا نمیکنم امروز بروید و فردا بیایید تا بطریق وحی آنرا معلوم کنم و جواب بشما بگویم و بجهت
آنکه کلمه مشیت که آن ان شاء الله است در عقب آن ذکر نفرموده تا پانزده روز یا دوازده روز و بروایتی دیگر تا چهل روز وحی بوی نیامد
آنحضرت ازین بسیار دلتنگ شد و کفار زبان تعرض دراز کرده گفتند ان محمدا ودعه ربه و قلاه خدای محمد او را گذاشت و او را
دشمن گرفت رسول چون طعنه مشرکان بشنید حزن او بیشتر شد و بر کوه حرا بر آمد و سر بر زمین نهاد و گفت خداوندا تو عالمی
بانکه دشمنان میگویند هنوز سر از سجده بر نداشته بود که جبرئیل فرود آمد پیغمبر چون او را بدید تکبیر گفت و بجهت این سنت
شد که ازین سوره تا آخر در لاحق هر سوره تکبیر بگویند پس ازو پرسید که چرا درین مدت نیامدی که من بغایت مشتاق
تو بودم جبرئیل گفت که اشتیاق من بملازمت تو بیشتر بود لیکن من بنده مأمورم مرخص نبودم که درین مدت نزد تو آیم و این
آیه را بر و خواند که و ما نتنزل الا بامر ربک الآیه و بعد ازان این آیه دیگر را برو تلاوت نمود که و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا
الا ان یشاء الله پس قصه اصحاب کهف و ذو القرنین را تعلیم آنحضرت داد بر طریقی که در سوره الکهف گذشت و در جواب سوال
از حقیقت روح این آیه آورد که و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و بجهت رد قول کفار که قایل این قول بودند که ودعه
ربه و قلاه این سوره را برو نازل گردانید و بضحی و لیل قسم یاد کرد بر پیکه ما ودعک ربک و انگذاشته است ترا پروردگار تو و از تو نبریده
وَمَا قَلَى و دشمن نگرفته ترا حذف مفعول در قلی بجهت استغناست بذکران در اول و مراعات فواصل و در بعضی روایت آمده
که جمعی از اهل عناد سنگی بر انگشت مبارک پیغمبر زدند آنحضرت فرمود ان انت الا اصبع دمیت و فی سبیل الله ما لقیت و بجهت

این امر شنیع دو شب از روز یا سه شب از روز وحی نیامد ام جمیل دختر حرب که آن زن ابی لهب بود گفت یا محمد ما اری شیطانک الا قد
ترکک ای محمد نمی بینم شیطان ترا مگر که ترا واگذاشته باشد حق سبحانه این سوره را انزال فرمود و از زید بن اسلم روایتست که
بعضی زنان سگ بچه را در سرای رسول بردند و بتربیت آن مشغول شدند و آنحضرت ازین غافل بود و بعد از حبس وحی چون
جبرئیل آمد حضرت سبب آن پرسید گفت یا رسول الله ما در سرایی که سگ در آنجا باشد یا تصویر صورتی کرده باشد نمی رویم
و مرویست که اهل اسلام سبب حبس وحی از آنحضرت پرسیدند در جواب فرمودند که کیف ینزل الوحی و انتم لا تنقون براجمکم
و لا تقلمون اظفارکم حاصل معنی آیه آنست که ای محمد نه چنانست که خدای ترا واگذاشته باشد و ترا دشمن گرفته بلکه تو
حبیب خدایی و برگزیده ویی و تا زنده باشی هرگز وحی از تو منقطع نسازد و همیشه ظهیر و معین تو باشد در دنیا وَلَلْآخِرَةُ
و هر آینه آن سرای دیگر خَيْرٌ لَكَ بهتر است مر ترا مِنَ الْأُولَى ازین سرای یعنی کرامت خدای بتو در آخرت بهتر است از کرامت
او بتو در دنیا چه آخرت باقیست و خالص از شوایب و دنیا فانیست و مشوب بمصائب و نوائب و از جمله کرامت تو در آخرت
اینست که مقدم و پیشوای همه رسل و انبیا باشی چنانکه گفت آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامه و امت تو بر جمیع امم
سابقه شاهد باشند و درجات ایشان ارفع از درجات امم انبیا بود و اعلی مراتب همه ایشان بشفاعت تو باشد
و غیر آن از کرامات سنیه و از ابن عباس روایتست که حضرت رسول را صلعم بشارت دادند بفتحی که امت او را در دنیا
خواهد بود و اکثر بلاد بجوزه تسخیر ایشان در خواهد آمد آنحضرت بدان مسرور گشت و این آیه آمد که آخرت ترا بهتر است
از دنیا یعنی کرامتی که تو را در آخرت بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزار هزار قصر است در بهشت از مروارید و خاک آن مشک
اذفر و در هر کوشکی از ازواج و خدم و حشم و حور و نعم و امتعه و آنچه لایق آن بود بر اتم وصف بهتر است از کرامات این سرای
که فتح بلاد است یا آنکه نهایت امر تو بهتر از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعدی و بر دوره کمال مترقی وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ
و زود باشد که بدهد ترا رَبُّكَ آفریدگار تو نعم تامه خود را فَتَرْضَى پس خوشنود شوی بان این وعدیست شامل جمیع انچه باو عطا
فرماید در دنیا از کمال نفس و نصرت و ظفر بر اعدا در روز بدر و روز فتح مکه و داخل شدن فوج فوج در دین اسلام
و غالب گشتن تو بر قریظه و نضیر و اجلای ایشان و بث عساکر و سرایای او در بلاد عرب و عجم و فتح مداین و حصون
در اقطار ارض و هدم ممالک جبابره بدست عساکر ظفر پیکر وی و نهب کنوز اکاسره و رعب و خوف در قلوب اهل شرق
و غرب و اعلای دین اسلام و فشو دعوت و استیلای مسلمانان بر جمیع اهل ملل و در آخرت از مثوبات جلیله و درجات

عالیه و مراتب عالیه که هیچکس بکنه ان نرسد مکر ذات او سبحانه و از منصب شفاعت و نجاة عصاة امت بمیامن ان و شبهه
در انکه تخلص امت از عقوبت بسبب شفاعت موجب رضا و خوشنودی انحضرت خواهد بود و از عبد الله عمر روا
که روزی رسول صلعم آیه فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم تلاوت فرمود که مخبر است از استعطاف
ابراهیم ع از حق تعالی برای امت خود و بعد از ان آیه ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم که مبنی
از استرحام عیسی ع برای عصاة قوم خود پس دست مبارک برداشت و کفت رب امتی امتی حق سبحانه جبرئیل را امر کرد
حبیب مرا از من سلام برسان و بکوی که چون میدانی که کرامت و تقرب تو بدرکاه من از همه انبیا در پیش است چرا این دعا
و غم امت خود میخوری جبرئیل چون این پیغام بکذارد حضرت فرمود که بارخدایا امتی کناه کار دارم و پیوسته غم ایشان میخورم
و برایشان بسیار رحم مینمود و دل من از اندوه ایشان مجروح است مرهم مرحمتی بر جراحت دل من نه و از دار الشفا مغفرت خود
شربتی که مفرح دل من باشد عطا فرما حق سبحانه بوی خطاب فرمود که هیچ غم مخور که رضای ترا حاصل کنم پس این آیه فرو نازل شد
ولسوف یعطیک ربک فترضی رسول الله صلعم ازین خوشحال کشته فرمود اذا لا ارضی و واحد من امتی فی النار چون چنین است من
مادام که یکی از امت من در دوزخ باشد و نیز در خبر است که حضرت رسالت صلعم فرموده که روز قیامت مرا چندان شفاعت
که کویم حسبی رضیت رضیت بس است بس است راضی شدم و خوشنود کشتم و در آثار امده که چون رسول ع این بکوید
حق سبحانه آواز او را بان جماعت رساند که در دوزخ مانده باشند ایشان فریاد بر ارند که بارخدایا اثر شفاعت رسول بما نرسید
حق سبحانه فرماید که اکر شفاعت او بشما نرسید رحمت من واسع است و بهمه کس رسنده پس بفرماید تا همه اهل توحید را
از دوزخ بیرون ارند و ببهشت برند و حرب بن شریح از محمد بن علی بن الحسین صلوات الله علیهم روایت کرده که در کوفه
میفرمود یا اهل العراق تزعمون ان ارجی آیة فی کتاب الله عز و جل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
الایه وانا اهل البیت نقول ارجی ایه فی کتاب الله ولسوف یعطیک ربک فترضی وهی والله الشفاعة لیعطینها فی
اهل لا اله الا الله حتی یقول رب رضیت یعنی اهل عراق زعم شما انست که امیدوارترین ایتی از قران این آیت است که
یا عبادی الذین اسرفوا تا آخر و ما اهل البیت بر انیم که امیدوارترین آیتی این آیت است که ولسوف یعطیک ربک فترضی و
بخدا سوکند که مراد ازین شفاعت است که حق سبحانه با و فرماید در حق اهل توحید تا انکه او کوید ای پروردکار من
راضی و خوشنود شدم و مقرر است که انحضرت راضی نخواهد بود که یکی از امت وی در دوزخ باشد و از صادق صلوات الله علیه

روایتست که روزی رسول صلعم بخانه فاطمه زهرا رفت علیها السلام دید که کلیمی از پشم شتر پوشیده بدست مبارک خود آرد
اخمیر میکند و فرزند خود را شیر میدهد آب در چشم مبارک انحضرت روان شد و فرمود یا بنتاه تعجلی مرارة الدنیا
بحلاوة الاخرة فقد انزل الله علی ولسوف یعطیک ربک فترضی بشتاب بستان تلخی دنیا را بشیرینی آخرت که حق سبحانه این
آیه را بر من نازل کردانیده که ولسوف یعطیک ربک فترضی و نیز از صادق ع روایتست که رضی جدی ان لا یبقی فی النار
موحد جد من خوشنود خواهد شد از زمان که هیچ موحدی در دوزخ نماند و بدانکه لام در لسوف یعطیک لام ابتدا است
که بر خبر مبتداء داخل شده بعد از حذف مبتدا و تقدیر اینست که ولانت سوف یعطیک نه لام قسم زیرا که این لام داخل
مضارع نمیشود مکر با نون مؤکده و اجتماع لام تاکید با سوف بجهت دلالتست بر انکه عطا لا محاله کاین و ثابت است اما بجهة حکمت
و مصلحت متاخر واقع شد از ابن عباس روایتست که حضرت رسول صلعم فرمود که از پروردکار خود پرسیدم و دوست داشتم
که این پرسید میکفتم سلیمان پیغمبر را ملک عظیم دادی و فلان و فلان را این و ان عطا نمودی حق سبحانه تعدید نعم
ایادی خود نموده بر من فرمود که ای محمد الم یجدک یتیما فآوی آیا نیافت پروردکار تو ترا یتیما کودکی بی پدر یجد از وجود مشتقست بمعنی علم
و همزه از برای تقریر یعنی عالم بود بر یتیمی تو فاوی پس جای داد ترا در کنف کفایت جد و عم تو و ان چنان بود که حضرت رسالت صلعم
هنوز شش ماهه بود در شکم مادر که پدر او عبد الله رحلت نمود و بروایت دیگر بعد از ولادة بزمان اندک پدر او فوت شد
و چون دو ساله کشت مادر او نیز متوفی شد عبد المطلب نیز رحلت یافت و حضانت او و منتقل با بوطالب شد که برادر
عبد الله بود از جانب مادر و هر یک از عبد المطلب و ابوطالب بر و چون پدر مشفق بودند و او را با حسن وجه تربیت
دادند تا انکه بسن بلوغ رسید و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که چرا پیغمبر را یتیم کردانیدند
از پدر و مادر فرمود لئلا یکون لمخلوق علیه حق تا هیچ آفریده بر وحقی نبوده باشد و تولیه کار او خدا کند و بعضی کفته اند معنی
انست که ترا ماوی ایتام و کفیل انام کردانید بعد از انکه یتیم و مکفول بودی و مجاهد کفته که عرب در یتیم اکر نفیس و قیمتی است
یتیم خوانند پس معنی انست که خدای تعالی ترا در میان کاینات بی نظیر و یکانه یافت بشرف و فضل و کمال قابلیت و متفرد بقطع علاقه
از ماسوی و بجهت ان ترا بخود اختصاص نمود و در صدف نبوت جای داد و وجدک ضالا فهدی و یافت ترا راه کم کرده بر دروازه
مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد سپارد فهدی پس راه نمود ترا باینکه جدت را بسر تو رسانید و کیفیت این
حال بران وجه بود که چون مادر انحضرت از دار فنا بسرای بقا رحلت نمود جد وی عبد المطلب حلیمه بنت ابی ذویب را

کە از قبیلە بنی سعد بود بشرف ارضاع او نامزد کرد و حلیمە او را بقبیلە خود برد و چون ایام رضاع او منقضی شد ویرا برداشت تا بجدش تسلیم
کند و بنزدیک مکە او را در موضعی بگذاشت و بطهارت کردن رفت چون بازگشت رسول را نیافت از هر کە میپرسید هیچکس ازو
خبر نداد حلیمە گوید فریاد برداشتم کە یا عبد المطلب محمد را به پروردم و بردم بمکە او را گم کردم پس با خود اندیشە نمودم کە اگر او را
نیابم بر بالای کوهی روم و خود را بزیر اندازم و هلاک کنم و این شرمساری نکشم و در مکە در آمدم و فریاد میکردم کە وا محمداه پیری
تکیە بر عصا کرده چون جزع مرا بدید گفت ترا چیست من قصە خود را با وی باز گفتم وی گفت بیا تا نزد هبل رویم کە اعظم اصنام است
و شفاعت کنیم تا او ما را هدایت کند و محمد را بما نماید پس آن پیر نزد خانە کعبە آمد و بوسە بر سر و دست هبل میداد و میگفت
ای فریادرس بفریاد این زن رس و دستگیری وی کن کە فرزندی محمد نام گم شده است و او بسیار جزع میکند طوق منت بر
گردن ما افکن و محمد را بوی نما حلیمە گفت همین کە نام بر زبان پیر بگذشت هبل و دیگر بتها بروی در افتادند و هاتفی
آواز داد کە ای پیر بیخبر دور شو کە هلاک این بتان در دست محمد خواهد بود پیر بلرزید و عصا از دستش بیفتاد و دندان
بر دندان میزد پس روی بحلیمە کرد و گفت دل مشغول مدار کە این محمد را خدایی هست و یرا بتو رساند و چون خبر گم شدن
محمد بعبد المطلب رسید گمان برد کە بعضی از قریش او را هلاک کردند شمشیر برکشید و آواز داد کە یا آل غالب قریش
همە جمع آمدند و گفتند یا سید ترا چە افتاده است وی صورت حال باز گفت و با قریش سوار شد و در شعاب مکە
بگشت و او را نیافت اسلحە را بینداخت و روی بر بیت الحرام نهاد و طواف کرد و توجە بجانب آسمان کرد و گفت یا رب
رد ولدی محمدا رده الی واتخذ عندی یدا یا رب ان محمد لن یوجد یصبح قریش کلهم مبتردا ندایی از آسمان بوی رسید
کە ای قوم جزع مکنید کە محمد را خدایی هست کە حافظ و ناصر اوست عبد المطلب گفت وی کجاست آواز آمد کە
بوادی تهامە بنزدیک فلان درخت عبد المطلب سوار شد و با اشراف قوم خود روی بدان وادی نهاد و ورقة بن نوفل
در اثنای طریق بوی رسید و در راه با او موافقت کرد چون برسیدند بآن موضع رسول را دیدند کە با شاخی از درخت
بازی میکند عبد المطلب بجهت آنکە مدتی از وی دور افتاده بود او را نشناخت از وی پرسید کە من انت یا غلام تو
کیستی ای پسر او گفت انا محمد بن عبد الله عبد المطلب گفت فدیتک نفسی نفس من فدای تو باد پیاده شد و او را برگرفت
و ببوسید و در کنار خودش جای داد و بمکە آمد و بدانکە در معنی و وجدک ضالا فهدی چند وجه دیگر هست یکی
آنکە آنحضرت با عم خود ابی طالب در قافلە میسره کە غلام خدیجە بود در راه شام میرفتند برای تجارت در شب تاریک

ابلیس شتری را کە آنحضرت بر او سوار بود از راه بگردانید حق سبحانه جبرئیل را فرستاد و زمام شتر گرفته بازآ
آورد و از جناح خود بادی بر ابلیس زد و او را بحبشە انداخت و حق سبحانه برای تذکیر نعمت خود بر پیغمبر این آیت فرستاد
دوم آنکە کثیر بن سعد از پدرش روایت کرده کە در جاهلیت بحج میرفتم مردی را دیدم با بها و جمال گرد کعبە طواف میکرد
و میگفت بارخدایا فرزند مرا محمد بمن رسان پرسیدم این مرد کیست گفتند عبد المطلب و یرا فرزندی هست محمد نام کە او را
هر جا فرستادی زود باز گشتی اکنون او را بطلب شتری گم شده فرستاده و باز نیامده دعا میکند تا خدای تعالی ویرا باز رساند
ما درین بودیم کە محمد می آمد کالقمر الطالع زمام شتر گرفتە عبد المطلب گفت ای قرة العین مرا از غیبت تو رنج و قلق
بسیار رسید سیوم آنکە آنحضرت در طفولیت در بعضی از شعاب مکە راه گم کرد ابو جهل بوی رسیده دستش بگرفت
و نزد جدش آورد و خدای تعالی بوی منت نهاد کە ما ترا بدست دشمن دادیم تا بجدت رسانید چهارم آنکە ترا در معالم نبوت و احکام شریعت
ضال یافت پس هدایت تو کرد و ترا عالم گردانید بقرآن و شرایع چنانکە فرمود و ان کنت من قبله لمن الغافلین و قوله ما کنت تدری ما الکتاب
ولا الایمان مراد احکام ایمانست نه ذات ایمان چە آنحضرت از اول عمر تا آخر آن از دنس کفر مبرا و معرا بود کە ما کان لنا ان نشرک
بالله من شیء پنجم آنکە تو خامل و وحید بودی در میان جماعتی کە از فضل و شرف و رفعت مرتبە تو بیخبر بودند همچنانکە کسی کە در
بیابان باشد و کس با او راه نبرد پس هدایت و ارشاد داد ایشانرا بمرتبە فضل تو و همە بتو تصدیق کردند و تو مقتدای
همە ایشان شدی و مشهور و معروف شدی در میان ایشان ششم آنکە ترا متحیر یافت در وجوه معاش پس هدایت تو نمود بطریق
آن و در میان مردمان شایع است کە هر کە مهتدی نیست بطریق کسب و وجە معیشت خود در حق او میگویند کە انه ضال لا یدری الی
این یذهب و من ای وجە یکتسب و در حدیث آمده کە نصرت بالرعب و جعل رزقی فی ظل رمحی نصرت کردند مرا بالقاء رعب و ترس
در قلوب اعدا و روزی دادند مرا در سایە نیزه خود مراد جهاد است کە متضمن غنایم و انفال است هفتم آنکە ترا یافت دوستی مستغرق
در بحر محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید [illegible] و یافت ترا [illegible] درویش و عیالدار [illegible] پس توانگر ساخت ترا
بمال خدیجە تا بازرگانی کردی و بعد از آن بغنایم دار الحرب یا بی نیاز گردانید دل ترا بقناعت کە القناعة کنز لا یفنی و راضی
و خرسند ساخت ترا بانچە عطا فرموده بتو و این قول مقاتل است و از فرا منقولست کە لم یکن غنیا عن کثرة لکن الله سبحانه اغناه
بما آتاه من الرزق و ذلک حقیقة الغنی و بعضی گفته‌اند کە معنی آنست کە ترا صاحب عیال یافت بکثرت امت چە همە خلایق عیال تو
بودند و محتاج پس بعلم قرآن و احکام شریعت ترا توانگر ساختیم تا بدیشان نفقە کنی چنانکە فرمود و علمک ما لم تکن تعلم و در حقایق

القرآن مذکور است که معنی آیه اینست که تو فقیر بودی بمشابهت خلق ترا غنی کرد امید بمکاشفه انوار جمال خود و عیالی
از ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت کرده که آنحضرت در تفسیر این سوره فرموده که الم یجدک یتیما
فردا لا مثل له فی المخلوقین فاوی الناس الیک و وجدک ضالا ای ضالة فی قوم لا یعرفون فضلک فهداهم الیک و وجدک عائلا
تعول اقواما بالعلم فاغناهم بک حاصل که حق سبحانه باین امور مذکوره تعدید نعم خود نموده بر پیغمبر ص و بر و منت نهاده تا تنبیه کند
بر آنکه همچنین که در ماضی با و احسان فرموده در مستقبل نیز با و احسان خواهد نمود و بجهت این مترقب فضل الهی باشد و منتظر زیادتی
خیر و کرامت و خاطر عاطر خود را پریشان نسازد و بر مصائب صبر فرماید و از آنحضرت ص مرویست که منّ علی ربی و هو اهل المن و بعضی
از ملاحده زبان طعن کشوده میگویند که امتنان با نعام قبیح است و خارج از صفات کرام و جواب از این آنست که قبح من از منعم در
صورتی است که مراد از آن غض منعم علیه باشد و اذیه رسانیدن با و اما اگر مراد تذکیر او باشد برای شکر نعمت و ترغیب
او در آن تا شاکر مستحق مزید نعمت باشد در غایت حسن خواهد بود و دیگر آنکه تعداد نعمت موجب آنست که منعم علیه جمیع محتاج
الیه خود را از منعم طلبد نه از غیر و این غایت لطف و فضل است از جانب منعم نسبت بمنعم علیه بعد از آن میفرماید که ای محمد چون
یتیمی چشیده و درد بینوایی و تنگدستی کشیده فاما الیتیم فلا تقهر پس اما یتیمان را قهر مکن و از نزد خود مران و حقیر مشمر و قدر ایشان
بشناس و در طریق احسان و رافت و عطوفت با ایشان سلوک نمایی و یتیمی خود را بیاد آور و بر مال ایشان مسلط مشو تا حق ایشان را
نمایی و با ایشان نرسانی همچنانکه عرب میکنند و اما السائل فلا تنهر و اما درویشان خواهنده را زجر مکن و بانگ بر ایشان مزن
و محروم مساز و درویشی خود را فراموش مکن یا طالبان علم شریعت را از تعلیم و افاده خود منع مکن همچنانکه حق سبحانه ترا با هدایت
کرد بعد از آنکه راه بان نمیبردی آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت ص یتیمان را بیشتر از بیشتر ملاطفه فرمودی و
انواع مرحمت و احسان نسبت با ایشان مرعی داشتی و هر گز سایلی را از درگاه خود محروم نساختی و مکرر امتنان را با آن تصریح
فرمودی ابن ابی اوفی روایت کرده که ما نزد رسول خدا ص نشسته بودیم پسری از مهاجر از در در آمد و گفت یا رسول الله من یتیم و خواهری
یتیم دارم و مادری بیوه اطعمنا مما اطعمک الله اعطاک الله مما عنده حتی ترضی اطعام کن بما از آنچه خدای بتو اطعام فرموده
تا عطا دهد ترا از آنچه نزد اوست بر وجهی که از آن راضی شوی حضرت فرموده ما احسن ما قلت یا غلام چه نیکو گفتی ای پسر پس
بلال را امر کرد که برو بخانه و آنچه حاضر باشد بیار بلال برفت و بیست و یک خرما را بیاورد حضرت فرمود که ای پسر هفت عدد از این
خرما مر تراست و هفت مر خواهر ترا و هفت مادر ترا معاذ بن جبل برخواست و دست خود را بر سر او مسح کرد و گفت جبر الله یتمک

۵۹۴

وجعلک خلفا من ابیک خدای جبران یتیمی تو کناد و ترا جانشین پدر کرداناد پیغمبر فرمود ای معاذ نیکو فعلی و قولی از تو مشاهده
کردم معاذ گفت یا رسول الله مرا برو ترحم آمد پس حضرت فرمود لا یلی احد منکم یتیما فیحسن ولایته و یضع یده علی راسه الا کتب الله
بکل شعرة حسنة و محا عنه بکل شعرة سیئة و رفع له بکل شعرة درجة یعنی هیچکس از شما متولی یتیم نباشد که نیکو کرداند ولایت
خود را برو و دست خود را بر سر او نهد مگر که حق سبحانه بهر موی حسنه از برای وی بنویسد و بهر موی سیئه از و محو نماید و بهر
مویی درجه برای او بردارد و از عبد الله بن مسعود روایتست که رسول ص فرمود من مسح علی راس یتیم کان له بکل شعرة تمر علی
یده نور یوم القیمة یعنی هر که دست بر سر یتیم بکشد بهر مویی که دست او برو مرور کند او را نوری بدهند در روز قیامت
هر گاه که از خدای ترسیده باشد و از گناه پرهیزیده و اشارت بانگشت سبابه و وسطی کرد و ایضا قال ص ان الیتیم
اذا بکی اهتز لبکائه عرش الرحمن فیقول الله للملائکة یا ملائکتی من ابکی هذا الیتیم الذی غیب اباه فی التراب فیقول
الملائکة انت اعلم فیقول الله تعالی یا ملائکتی فانی اشهدکم ان لمن اسکته و ارضاه ان ارضیه یوم القیامة یعنی بدرستی
که هر گاه یتیمی بگرید عرش خدای بلرزد بسبب گریه او پس حق سبحانه گوید بفرشتگان خود که ای ملائکه من کیست که
این یتیم را که پدر او زیر خاک غایب شده بگریه در آورده در زمین ملائکه گویند خداوندا تو داناتری پس حق سبحانه فرماید ای
فرشتگان من بدرستی که من شما را گواه میگیرم بر آنکه هر که آن یتیم را خاموش کرداند و خوشنود کند من در روز قیامت از و خوشنود
باشم آورده اند که سید عالم ص یتیمی را تعهد و تفقد میفرمود و شفقت و عطوفت مینمود از قضا آن یتیم وفات کرد
رسول ص آن شب دست از طعام بکشید و تاسف بسیار میخورد پرسیدند که یا رسول الله چرا دل مبارک را غمگین ساخته اگر
فرمایی شخص دیگر را حاضر کنیم تا در خدمت تو بسر برد فرمود آن کودک یتیم بدخو بود من با خوی بد او بسر میبردم و بخلق نیکو با او رفق
و مدارا مینمودم و مرا بدین اجری جمیل و ثواب عظیم بود و از دیگری این غرض حاصل نشود انس بن مالک روایت کرده که رسول
فرمود اذا اتاک سایل علی فرس باسط کفیه فقد وجب الحق و لو بشق تمرة هر گاه سایلی بیاید نزد تو بر اسب نشسته و کفها
گسترده حقی بر تو واجب گردانیده و اگر چه نصف خرما باشد مراد آنست که هیچ سایل را محروم مساز و اگر چه بر اسب سوار باشد و بروایة
دیگر حق سایل را بده و اگر چه در دست او دست ورنجن باشد و در عدة الداعی آورده که حق سبحانه وحی کرد بداود علی
ان العبد من عبادی یاتینی بالحسنة فاحکمه جنتی یعنی بهشت که هر بنده از بندگان من که حسنه بکند من بهشت خود را برو واجب کردانم
داود گفت خداوندا آن حسنه چه باشد خطاب آمد که یدخل علی عبدی المؤمن سرورا و لو بتمرة سرة بدل بنده مؤمن مندسا

واكر چه بدادن خرمایی باشد باو واز ابو عبد الله صلوات الله علیه وآله منقولست که ان الله تبارک وتعالی یقول ما من شیء الا وقد وکلت من یقبضه
غیری الا الصدقة فانی اتلقفها تلقفا حتی ان الرجل لیتصدق والمراة لیتصدق بتمرة او بشق تمرة فاربیها له کما یربی الرجل فلوه وفصیله
فیلقاه یوم القیامة وهی مثل جبل احد یعنی حق سبحانه میفرماید که هیچ چیزی نیست مکر که غیر خود را وکیل کردانیده ام که قبض ان کند الا صدقه
که من او را فرا میکیرم وکسی را در ان وکیل نمیکردانم تا انکه اکر مردی یا زنی بتمره یا بنصف تمره صدقه کند من از برای پرورش همچنانکه شخصی کره
اسب وشتر بچه خود را پرورد وچون روز قیامت بمن رسد ان صدقه او مانند کوه احد شده باشد ابراهیم ادهم رضی الله عنه کفته که ما
چه نیکو مردانند بدر خانه ما می آیند که هیچ داریدکه برای شما برداریم وپیش از شما توشه راه شما کنیم وبرای شما بقیامت بریم وذخیره
کنیم وبعد از نهی حق مر حبیب خود را از قهر یتیم وزجر سایل باو امر میفرماید که واما بنعمة ربک واما بنعمت پروردکار خود که
ان نعم مذکوره است از اعطا بر وجه رضا وایوا وهدایت واغنا یا جمیع نعما فحدث پس حدیث کن یعنی از ان بندکان من اعلام
نمای وافشای انکن که تحدث بنعم شکر منعم است واخفای ان مظنه کفران نعمت او وور حدیث امده که من لم یشکر الناس
لم یشکر الله ومن لم یشکر القلیل لم یشکر الکثیر والتحدث بنعمة الله شکر وترکه کفر یعنی هر که شکر مردمان نکوید شکر
خدای نکند وهر که بر اندک شکر نکند بر بسیار شکر نخواهد کرد وسخن کردن بنعمت خدا یعنی اظهار ان نمودن شکر انست وترک کردن
ان کفرانست ومجاهد کفته که مراد بنعمت نبوة است که اعظم نعم است وتحدث بان تبلیغ انست بهمه خلقان وتزد کلبی نعمت قرا است
وتحدث نمودن بان تلاوت کردن انست ومصداق معنی اولست قول صادق صلوات الله علیه واله که معناه فحدث بما اعطاک
الله وفضلک ورزقک واحسن الیک وهداک در فتوحات مذکور است که نعمت چیزیست محبوب بالذات ومنعم علیه در اغلب شکر می
باشد پس حق سبحانه حبیب خود را فرمود که از نعمت من سخن کوی که بندکان من محتاج اند ومحتاج چون ذکر منعم شود میل
کند بدو واو را دوست دارد تا بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من کردانی که من ایشانرا دوست دارم سورة الم نشرح مکیة و
هشت آیه است باتفاق ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره قرائت کند ثوابش انچون ثواب کسی باشد که من بدو آیات
کرده باشد ومرا از غمها شاد کرده وشفاعت او بر من واجب باشد واصحاب ما رضوان الله علیهم متفق اند بر انکه والضحی والم نشرح یک
سوره اند بجهت تعلق احد هما بدیکری وز برای که تمامیه تعداد نعم بسوره ثانیه است بجهت این قراءت هر دو را در یک رکعت واجب
میدانند والم تر کیف ولایلاف نیز این حکم دارند وسیاق کلام دلالت صریح دارد بر قول مذکور زیرا که در سوره اول فرموده که الم
یجدک یتیما فاوی تا آخر وبعد از ان میفرماید که بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک آیا کشاده نکردیم برای تو

صدرک سینه ترا بمناجات حق ودعوت خلق وغرامت واعبای رسالت در وی کنجد یا ایاد لتراکی بخایش ان ندادیم که فهم
از اسرار وحی وحکم بر تو وارد شود قبول تواند کرد معنی استفهام انکار نفی شرح است بجهت مبالغه در اثبات وایجاب ان
یعنی البته باراندوه والم که خاطر ترا مضیق ساخته بود از تبلیغ رسالت بخاص وعام ومقاسات در بعوت جن وانس از
تو زایل کردانیدیم یا منشرح ساختیم انرا برای قبول علوم وحکم وحفظ قران وآسان کردانیدیم تلقی وحی را بران بعد
دشواری ان بر تو ابو القاسم بلخی کفته که رسول خدای دلتنک شده بود بمعادات ثقلین حق بدو بایات وعده فتح بلاد شرح صدر
وی کرد ودل وی را خوشحال کردانید وکویند که معنی انست که ما سینه ترا منشرح ومفتوح کردانیدیم باذهاب شواغلی که ضد
ادراک تو بود ونقل ابن عباس روایت کند که پیغمبر را پرسیدند که یا رسول الله اینشرح الصدر فرمود نعم کفتم علامتی هست
انشراح صدر معلوم شود فرمود نعم التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود والاعداد للموت قبل نزول الموت ود
بر اثبات شرح صدر وایجاب انست اینکه معطوف ساخته بر ان قوله ووضعنا عنک وبر کرفتیم از تو وزرک بار کران ترا
الذی انقض ظهرک آن باری که شکسته وکران ساخته بود پشت ترا وان تحمل اعبای رسالت بود واصرار کافران در
تکذیب ایشان نبوة او را وعجز او از ارشاد ایشان که حق سبحانه تحمل او را بر او آسان کردانید وبمعجزات وبراهین پشتا و را اقوی کردانید
واو را مسلط ساخت بر همه ایشان واکثر ایشان بشرف اسلام مشرف شدند وباقی در دست او بورطه هلاکت کرفتار کشتند یا انکه وضع
کردیم از تو ثقل تحمل احکام شریعت را وانرا بر تو سهل وآسان کردانیدیم در کشاف آورده که وزری که انقاض ظهر او کرده بود
حامل ظهر او شده بر نقیض که آن صوت انتقاض وانفکاک است بجهت شدت ثقل آن مثلیست برای انچه ثقیل بود بر رسول از
عدم علم او باحکام وشرایع قبل از نبوت ویا تهالک او بر اسلام اهل عناد از قوم خود وتلهف وتاسف او بر ان ووضع آن ازا
عبارتست از اعلام رشد او باحکام وشرایع بر وجه سهوله وتمهید عذر او وبعد از تبلیغ رسالت انتهی کلامه پس مراد بانقاض
که اکر امور مذکوره مانند حمل میبودند بر ظهر البته نقیض ظهر آن شنیده میشد وابی عبیده وعبد العزیز بن یحیی کفته اند که مراد
تخفیف اعبای نبوتست که مثقل ظهر پیغمبر بود از قیام نمودن بامر آن وحق سبحانه تسهیل آن نمود بر او بر وجهی که کویا هیچ باری
نیست ونزد بعضی وضع بمعنی عصمة است یعنی نکه داشتیم ترا از برداشتن وزر چه مقصود از وضع عدم ثقلست بر وی پس هر کاه
که او معصوم باشد ابلغ خواهد بود در انکه ثقل بر او نباشد وعلم الهدی قدس سره فرموده که تسمیه ذنوب باوزار بجهت
کران منقل کاسب وحامل خود است پس هر چیزی که کران سازد انسان را از غم وکلفه وغیر ان جایز است که انرا وزر کویند چه ممنع نیست که مراد بوزر در آیه غم آن حضرت باشد

برشرک قوم او و چون آنحضرت و اصحاب در میان اهل کفر و شرک مقهور و مستضعف بودند و بعد از آن حق سبحانه اعلای کلمه اسلام
نمود و آنحضرت و اتباع او بر ایشان مسلط ساخت و بر این خطاب مستطاب سرافراز فرمود بجهت تذکیر او بموقع این نعمت
عظمی بر وتا در مقابله آن بشکرگذاری آن قیام نماید و مؤید این است آیاتی که بعد ازین مذکور خواهد شد چه حمل یسر بازاله هموم
و عسر بشداید و غموم اشبه است و این کلام منافات ندارد باینکه سوره مکیست و نزول آن قبل از اعلاء کلمه اسلام است زیرا
که چون حق سبحانه وی را بشارت داد بوعده اعلاء دین او بر سایر ادیان و غالبیت او بر دشمنان پس این وضع ثقل غم او بود با
باو رسید از اذیت قوم و مبدل عسر او به یسر چه وعده حق سبحانه حق است و لفظ وضع اگرچه بصیغه ماضیست اما بمعنی مستقبل است
کقوله و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک و نظایر این بسیار است و نزد بعضی دیگر معنی آنست که
ما برگرفتیم بار گران گناهان امت ترا بآمرزش ایشان و دل ترا از غم و اندوه ان فارغ گردانیدیم ورفعنا لک ذکرک و برداشتیم
برای اظهار قدر تو ذکر ترا بنبوة و رسالت و خاتمیة یا بانکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا
مرا یاد نکنند مگر انکه ترا در عقب آن یاد کنند و گویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ابی سعید خدری
روایت کرده که جبرئیل درین آیه مرا گفت قال الله عز و جل اذا ذکرت ذکرت معی حق تعالی فرمود که هرگاه من مذکور شوم تو با من مذکور شوی
و حسان بن ثابت درین معنی گفته اغر علیه للنبوة خاتم من الله مشهور یلوح و یشهد وضم الاله اسم النبی الی اسمه اذا قال فی الخمس المؤذن
اشهد و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد یا خود بر تو صلوات فرستادیم و بندگان را امر کردیم بدرود دادن بر تو یا
طاعت و رضای خود را در طاعت و رضای تو گردانیدیم که الله و رسوله احق ان یرضوه و من یطع الله و رسوله و اطیعوا الرسول یا ترا بنبی الله
و رسول الله ملقب گردانیدیم یا نام رفیع ترا در کتب سابقه مذکور ساختیم یا از جمیع انبیا و امم اخذ میثاق کردیم بر انکه بتو ایمان آرند و تصدیق
نمایند یا در قیامت ترا شافع بندگان گردانیدیم و مقدم و پیشوای خلق اولین و آخرین ساختیم ذو النون مصری فرموده که رفعت ذکر
اشارت بآنست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند و طایر همت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد و بدانکه ایراد زیادتی لام
در لک با انکه بدون ذکر آن معنی مستقل بود بجهت ابهام است قبل از ایضاح تا مفید مبالغه باشد آورده اند که مشرکان تعییر رسول
و مؤمنان میکردند بفقر و فاقه و آنحضرت بحسب این متوهم بود که مبادا مسلمانان از اسلام رغبت بگردانند حق سبحانه جلایل
نعم خود را که بر وی عطا فرموده بود تذکیر او نمود و بعد از آن فرمود که ای محمد صبر کن و دل خوش دار ان مع العسر یسرا پس
که با هر دشواریی که در دنیاست آسانیست در عقبی ان مع العسر یسرا بدرستی که با دشواری که در مکه است آسانی ا

در مدینه و در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسریست در بهشت و بیضاوی گفته کلام اول راجع بآنست که با ضیق صدر
و وزری که منقض ظهر است و ضلال قوم و ایذای ایشان شرح صدر است و وضع و توفیق اهتدا و طاعت پس از روح خدا
مایوس مشو وقتی که غم و هم ترا طاری شود و تنکیر یسر برای تعظیم و تکثیر آنست و ذکر مع که متضمن مصاحبت است
مبالغه است در معاقبه یسر بعسر و اتصال او بآن مانند اتصال متقاربین و کلام ثانی تکریر اولست برای تاکید یا استیناف
وعده بانکه عسر مشفوع است بیسری دیگر که ثواب آخرتست و قول اول الصواب است بمقام از قول اول و در کشاف آورده که
اصطحاب عسر و یسر که از لفظ مع مفهوم میشود آنست که اصابت بندگان بیسر بعد از عسر ایشان بزمان اقربست پس گویا
یسر متعقب در حکم یسریست که مقارن عسر باشد و این موجب زیادتی تسلیه و تقویه قلوب ایشانست و جمله ثانیه محتمل است که تکریر اولی
باشد مانند تکریر قوله ویل یومئذ للمکذبین و قوله فبای آلاء ربکما تکذبان که از برای تقریر معنی آنست در نفوس و تمکین آن در قلوب و مانند اینست
زید زید و یا انکه اولی وعده باشد بانکه عسر لامحاله مردوف بیسر و ثانیه وعده مستانف باشد بانکه عسر متبوع است بیسر پس بر تقدیر استیناف
دو یسر متحقق باشد و عسر واحد است و اگرچه مکرر واقع شده بجهت لفظ زیرا که خالی از آن نیست که الف لام برای عهد است که ان
عسریست که در آن بودند پس آن در حکم زید است درین قول که ان مع زید مالا ان مع زید مالا و یا الف لام جنس است که دلالت بر
تعدد ندارد و اما یسر منکر است و متناول بعضی از جنس و هر کلام ثانی مستانف باشد نه مکرر متناول بعضی خواهد بود
غیر از بعضی اول بلا اشکال که تعدد یسر باشد بدون تعدد عسر و لهذا قال رسول الله صلعم لن یغلب عسر یسرین و نعم ما
قال الشاعر اذا اشتدت بک العسری ففکر فی الم نشرح فعسر بین یسرین اذا فکرته فافرح و مراد به یسر یسر دنیا و آخرتست کقوله
قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین و این هر دو حسنی ظفر و حسنی ثوابست و یا انکه مراد به یسر اول آنچیزیست که اهل اسلام را
میسر شد در ایام رسول از فتوح بلاد و قلاع و ثانی آنچه ایشانرا بعد از وی واقع شد از فتح اکثر بلاد انتهی کلام صاحب الکشاف و بیضا
وی نیز گفته که قوله لن یغلب عسر یسرین دلالت است بر وحدت عسر و تعدد یسر در آیه بحسب معنی و اگرچه عسر بحسب لفظ متعدد است زیرا که تعدد
در معرف بلام نیست خواه انکه برای عهد باشد یا جنس بخلاف منکر پس یسر ثانی مغایر یسر اول باشد و عسر ثانی عین عسر اول و در طبرسی مذکوراست
که از ابن عباس نقل کرده اند که حق سبحانه فرموده که خلقت عسرا واحدا و خلقت یسرین فلن یغلب عسر یسرین و از حسن نیز منقول است که روزی
رسول از خانه بیرون آمد مسرور و فرحناک و خندان و میگفت لن یغلب عسر یسرین فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و وجه تعدد یسر و وحدت عسر
از فرا انتقل کرده که از العرب یقول اذا ذکرت نکرة ثم اعدتها نکرة مثلها صارة اثنین کقولک اذا کسبت درهما فانفق درهما فالثانی غیر الاول و اذا اعدتها معرفة فهی

کقولک اذا اکسبت درهما فانفق الدرهم فالثانی هو الاول و زجاج نیز قایل این قولست و صاحب کتاب نظم در تفسیر این آیه آورده
که حق سبحانه پیغمبر خود را مبعوث ساخت در وقتی که بضاعتی نداشت و درویش بود قریش سرزنش او کردند و گفتند اگر
غرض تو ازین دعوت طلب غنی است ما ترا چندان مال بدهیم که ایسر اهل مکه شوی پیغمبر ازین معنی بسیار مغموم شد
و کان برد که قوم او بجهت فقر تکذیب او میکنند حق سبحانه این آیه فرستاد و او را بوعده غنی تسلیه داد پس حقیقه معنی آیه
آنست که باید فقر و آنچه اهل مکه میگویند ترا غمگین نسازد چه با این عسرة یسری خواهد بود در دنیا و آخرت و انجاز
این وعده نمود و حجاز و قرای اهل عرب و عامه بلاد یمن را از برای او مفتوح ساخت و دویست شتر تحت ملکیت او
در آورد و آنحضرت قوه سنه از برای اهل خود بگذاشت و باقی را در راه خدای تصدق فرمود و بعد از ان حق سبحانه از روی
استیناف فرمود ان مع العسر یسرا و دلیل بر ابتدائیه این کلام تعری آنست از لفظ فا یا واو و این وعدی است برای جمیع مومنان
و مراد آنست که با هر عسری در دنیا مر مومنان را یسریست در آخرة و شاید که هر دو یسر مجتمع باشند برای حضرت رسالت و مراد از اولین دنیا
باشد و از ثانی یسر آخرت پس اینکه حضرت فرموده که لن یغلب عسر یسرین یسر دنیا باشد که فرج است و یسر آخرت که ثوابا بدیست و از محقق
بن بهلول قاضی ما نور است که فلا تیأس و اذا اعسرت یوما فقد ایسرت فی دهر طویل و لا تظنن بربک ظن سوء فان الله اولی بالجمیل و قول الله
اصدق کل قیل انتهی کلام الطبرسی و ابن عباس فرموده که در بعضی اسفار رسول خدا بر شتری سوار بود و مرا ردیف خود کردانید
مرا گفت یا غلام گفتم لبیک یا رسول الله فرمود احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة
خدا را نگاه دار تا ترا نگاه دارد خدا را نگاه دار تا او را نزد خود یابی با خدا آشنا شو در آسانی تا با تو آشنا کرد در دشواری
و بدانکه نصرت با صبر است و فرج با غم و دشواری با آسانی و بدانکه چون حق سبحانه تعدد نعم سالفه نمود بر پیغمبر و وعده مستقبله
بجهت ترغیب وی بر شکر و اجتهاد در عباده و رنج کشیدن بر طاعت فرمود که فاذا فرغت پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت
فانصب پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ کردی جهد کن در دعا یا چون از گذاردن احکام فراغت یابی باستغفار
او برادامت مشغول شو یا چون نوعی از عبادة بپردازی شروع کن در تحمل نوعی دیگر از ان یعنی باید که همیشه مشغول عبادة باشی
در هیچ وقتی از اوقات از مشقه طاعت فارغ نباشی و براحت و بطالت نگذرانی و زهری گفته که چون از فرایض فارغ شوی بعد از تشهد
دعا کن برای حوایج دنیویه و اخرویه خود و سایر اهل ایمان و از صادق ع مرویست که مراد بنصب اجتهاد است در دعا بعد از نماز
حین جلوس و از ابن عباس روایتست که چون از فرایض بپردازی پس متحمل مشقه شو در قیام لیل و حبانی و مجاهد بر آنست که چون از امور دنیویه

فارغ شوی رنج کش در عبادة پروردگار خود و ابن عباس فرموده که چون از فرایض فارغ کردی نصب کن خود را در اعمالی که حق سبحانه
ترا بان ترغیب فرموده و حسن گفته که چون از غزو فارغ شوی در عبادة اجتهاد نمای و گویند که چون از جهاد اعدا فراغت یابی
بجهاد نفس خود اجتهاد کن یا چون از اداء او بپردازی منتصب شو برای طلب شفاعت امت و علی بن طلحه را ازین آیه سؤال کردند گفت
اقوال در اینجا بسیار است و من شنیده ام از طرق صحیحه که معنی آنست که چون صحت بدن و فراغت ترا حاصل شود از صحت و فراغت در مشقة
عبادة صرف کن و دال بر قول اخیر است اینکه مرویست که شریح بدو مرد بگذشت که کشتی میگرفتند گفت لیس بهذا امر الفارغ
فارغ را باین امر نکرده اند چه حق سبحانه فرموده که فاذا فرغت فانصب و شعبی نیز مردی را دید که از روی عبث سنگ از جای
خود برمیداشت گفت لیس بهذا امر الفارغ و شبهه نیست در انکه نشستن مرد از روی فراغت و عدم شغل او یا مری
یا اشتغال او بچیزی که مثمر فایده دنیوی و اخروی نباشد از سفه رای اوست و سخافت عقل و استیلای غفلت و در حدیث آمده
که دشمن ترین مردی نزد خدا آنکس است که متقاعد باشد و مشغول کاری نباشد و در تفسیر امام حسن عسکری از ابی
عبدالله الحسین صلوات الله علیهما نقل فرموده که معناه فاذا فرغت یا محمد من حجة الوداع و نبوتک فانصب علیا للخلافة چون
فارغ شدی ای محمد از حجه وداع و اداء تبلیغ نصب کن علی را برای خلافت و جانشینی خود و لهذا در بعضی قراءت فانصب بکسر
صاد خوانده اند و اینکه در بعضی تفاسیر آورده اند که و من البدع ما روی عن بعض الرافضة انه قرء فانصب بکسر الصاد
ای فانصب علیا للامامة و لو صح هذا للرافضی لصح للناصبی ان یقراء هکذا و یجعله امرا بالنصب الذی هو بغض علی و عداوته
دلالتی صریح دارد بر ناصبیه و بغض و عداوة آنها نسبت بامیر المومنین صلوات الله علیه والی ربک و بدعای پروردگار خود
فارغب رغبة کن در همه اوقات و هر چه خواهی از و خواه نه از غیر او که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت
او نیست و نحن تو بر درگاه قرب مقبولست و دعوات طیبات تو در محل قبول و عطا گفته که مراد آنست که تضرع الیه راهبا من النار
راغبا فی الجنه و از ابی جعفر و ابی عبدالله صلوات الله علیهما منقولست که فاذا فرغت من الصلوة المکتوبة فانصب الی ربک فی الدعاء
و ارغب الیه فی المسئلة یعطک چون از نماز فریضه فارغ شوی جد و جهد نمای در دعا بسوی پروردگار خود و رغبت کن بجانب
او در سؤال تا بدهد بتو آنچه از و بطلبی در همه حال و در سفر تاسع از فتوحات آورده که شیخ ابو مدین مغربی در تاویل این
آیه فرموده که چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن و من جمیع الوجوه
رغبت بجانب او کن و توجه باو نمای و بنا بر ان وجه که در تفسیر عسکری مسطور است معنی آنست که علی را نصب کن برای امامت و وصایت و خلافت خود

ورغبت بجانب جناب احدیت کن وازین سرای فانی خود را بدار الخلود رسان وبمرافقت تمام در مقعد صدق قرار گیر سورة التين
مکیست ونزد جماعتی مدنی وهشت آیه است باتفاق ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق سبحانه
دو خصلت باو کرامت فرماید یکی عافیت ودیگری یقین مادام که در دنیا باشد وچون وفات کند بعدد هر که این سوره قرائت
کرده باشد ثواب روزه یک روزه باو عطا نماید وبروایتی دیگر بعدد هر تینی وزیتونی ده حسنه او را بدهند ومسلم در صحیح خود
از براء ابن عازب روایت کند که او گفت من از رسول خدای صلی الله علیه وآله شنیدم که در نماز شام این سوره میخواند وندیدم هیچکس را که قرائت
او احسن از قرائت آنحضرت باشد وشعیب عقرقوفی از ابی عبد الله صلوات الله علیه وآله نقل نموده که هر که والتين را در فرایض ونوافل
بخواند هر موضعی از بهشت که آرزو کند باو دهند وبدانکه چون حق سبحانه در خاتمه سوره مذکوره امر شدگان نمود براغب شدن
باو وافتتاح این سوره کرد بذکر اینکه او خالقیست که مستحق عبادتست وجهت تاکید آنرا مؤکد ساخت بقسم وفرمود که
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالتِّينِ سوگند بانجیر وَالزَّيْتُونِ وبزیتون بیضاوی گفته که تخصیص این دو میوه بقسم از جهت جمیع ثمار
آنست که انجیر فاکهه طیبه است خالص از شوب تنغیص وبمقدار لقمه مجبول شده وبی فضله است وغذایی لطیف است وسریع
الهضم ودوایی شریف کثیر النفع وملین طبع ومحلل بلغم ومطهر کلیتین ومزیل ریگ مثانه ومفتح سده کبد وطحال ومسمن
بدن ودر حدیث آمده که او قطع بواسیر کند ونقرس را فایده کند ودر کشاف مذکور است که طبقی از انجیر بطریق هدیه
نزد پیغمبر آوردند آنحضرت ازان تناول نمود وفرمود کلوا فلو قلت ان فاکهة نزلت من الجنة لقلت هذه لان فاکهة الجنة بلا
عجم فکلوها فانها تقطع البواسیر وینفع النقرس بخورید انجیر را که اگر گویم میوه از بهشت نازل شده هر آینه گویم که انجیر است
زیرا که میوه بهشت بی استخوان است پس آنرا بخورید که قطع بواسیر کند ونقرس را نفع رساند ودر بعضی از تفاسیر آمده که مهدی
طبق انجیر نزد آنحضرت ابوذر غفاری بود رحمه الله علیه واما زیتون هم میوه است وهم نان خورش ودوا و روغنی لطیف کثیر المنافع
دارد ودر اکثر اطعمه از ادخال میدهند ومرویست که معاذ بن جبل بر درخت زیتون بگذشت شاخی ازان بگرفت ومسواک کرد و
گفت از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود نعم السواک الزیتون من الشجرة المبارکة تطیب الفم وتذهب بالحفر نیکو مسواکیست از شجره مبارکه است
بوی دهن خوش کند وچرک دندان وفساد اصول آنرا زایل گرداند وبعد ازان گفت که من از آنحضرت شنیدم که فرمود هی
سواکی وسواک الانبیاء قبلی این مسواک منست ومسواک جمیع پیغمبران که پیش از من بودند وگفته اند مراد از تین
وزیتون منبت آنهاست که آن دو کوه است در ارض مقدسه وبلغت سریانی یکی را طور زیتا ودیگری طور تینا گویند

هر یک معبد یکی از انبیا بوده واز کعب الاحبار مرویست که مراد بآنها مسجد دمشق وبیت المقدس است وگویند اسم دو شهر است
ودر معالم آورده که تین مسجد اصحاب کهفست وزیتون مسجد انبیا ودر تبیان گفته جبل جودی وجبل بیت المقدس است واز ابن
عباس نقل کرده اند که تین مسجد نوح است علی نبینا وعلیه السلام وزیتون بیت المقدس وضحاک گفته که تین مسجد الحرام است وزیتون مسجد اقصی
ونزد جماعتی دیگر جبالیست که مابین حلوان وهمدانست وزیتون جبال شام زیرا که اینها منابت تین وزیتون اند کانه قیل و
منابت التين والزيتون یعنی سوگند بمواضع رویدن انجیر وزیتون وَطُورِ سِينِينَ وسوگند بطور سینا یعنی کوهی که محل
مناجات حضرت کلیم بود علیه الصلوة والسلام وبدانکه سینین وسینا بمعنی یکیست ومجاهد وقتاده گفته اند که بمعنی
مبارکست فکانه قیل جبل الخیر الکثیر چه اضافه طور بمعرفه است ونزد عکرمه بمعنی کثیر النبات والشجر است واز مقاتل نقل است
که سینا بلغت نبطی هر کوهیست که در و اشجار مثمره منبت شده باشد واز عبد الله عمر منقولست که چهار کوه است که نزد
خدای تعالی مقدس است اول طور سینا که بقعه ایست که موضع مناجات موسی است دوم طور زیتا که بیت المقدس است سیوم طور
تینا که دمشق است چهارم طور تیمانا که مکه است ومرویست که موسی ابن جعفر صلوات علیهما چنین قراءت میفرمودند که والتين
والزيتون وطور سینا وَهٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ وسوگند بدین شهر که امان دهنده است مر هر خایفی را که در و در آید پس امین بمعنی
مؤمن باشد ومراد ازان مکه است که مولد مبارک سید عالم است صلی الله علیه وآله ونزد بعضی بمعنی امن است ومؤید اینست کریمه انا جعلنا
حرما آمنا وصاحب کشاف نیز آورده که الامین من امن الرجل امانة فهو امین وامانه وی آنست که حافظ آن کسیست که
در و داخل شود همچنانکه امین که حافظ ما یؤتمن علیه است ومیتواند بود که فعیل بمعنی مفعول باشد مشتق از امنه
چه آن مامون الغوایل است همچنانکه بامن موصوف شده در آیه حرما آمنا که بمعنی ذی امن است واز امام محمد باقر
صلوات الله علیه مرویست که مراد بتین امام حسن است واز زیتون امام حسین که میوه دل مصطفی ومرتضی وفاطمه
زهری بودند واز طور سینین امیر المؤمنین صلوات الله علیه واز بلد امین فاطمه علیها السلام وصاحب کشاف گفته که
اقسام باین اقسام مذکوره مشعر است بشرف این بقاع مبارکه وآنچه ظاهر شده ازان از خیر وبرکت بسبب سکنی انبیا وصلحا
در آنجا منبت تین وزیتون مهاجر ابراهیم است ومولد عیسی ومنشاء او وطور مکانی که محل مناجات ومنادات موسی کلیم است و
مکه موضع خانه که سبب هدایت عالمیانست ومولد حضرت خاتم النبیین ومبعث او صلوات الله علیه وآله در بحر الحقایق
مذکور است که بزبان اشارت قسم است بشجره تنبیه قلبیه که ثمره علوم دینیه است وبشجره زیتونه مبارکه سریه که موجب اضاءه

مصباح دلست وطور سینین روح معنی که تجلی الهی مجاست وبلد امین خفی که محل امن وامانست از هجوم افات تعلقات اکوان
وبرهم تقدیر جواب قسم اینست که لقد خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریده ایم جنس آدمی را فی احسن تقویم در نیکوترین تعدیلی
وراست کردنی در شکل وصورة وتسویه اعضا یعنی مخصوص کرده ایم اورا از میان حیوانات بانتصاب قامت وحسن صورت واعتدال
مزاج وکمال نفس ونطق وتمییز وتدبیر واستجماع خواص مکانات یا خلق فرموده ایم اورا مظهر اتم واکمل ومحلی اعم واشمل که حامل امانت
الهی ومنبع فیض نامتناهی تواند بود ثم بعد از آن بسبب عدم شکر نعمت این تربیه سویه وصورة حسنه بهیه رددناه باز گردانیده ایم اورا
در عاقبة امر او اسفل سافلین بزیرترین همه فروتران در خلق وترکیب یعنی صورة حسنه او را باقبح صورة کردانیدیم وخلقه هیه او را
باسوء خلقه مراد اصحاب دوزخ اند که در آخرت بصور منکره وخلق مستقبحه مصور ومخلوق کردند یا بازگردانیدیم او را بعد از این
تقویم وتحسین باسفل کسانی که فروتر اند در حسن صورة وشکل یعنی تنکیس او نمودیم در خلقه چون تقوس ظهر بعد از اعتدال وابیضاض
شعر بعد از اسوداد وتشنج جلد بعد از غضاضه وبضاضه وکلال سمع وبصر بعد از حدت حس آن وتغیر حواس باطنه وقوه عاقله
بعد از شدت ادراک آن یعنی او را رسانیدیم بسن خرافه که ارذل عمر است ودران هیچ کاری نتوان کرد وکسی را دران سن هیچ مزدی
نباشد الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند عملهای ستوده شایسته فلهم پس مر ایشانراست اجر غیر ممنون
مزدی نابریده وکم ناشده که نعم دایمی بهشتست یعنی چنانکه در جوانی وصحت مزد عبادة ایشان می نوشتند در پیری وضعف با انکه
عمل نمیکنند بهمان دستور مزد ایشان ثابتست وصاحب کشاف گفته که این استثنا بنابر تفسیر اول وثانی متصل است واین خود
ظاهر است وبر ثالث منقطع ومعنی اینکه لکن آنانکه صالح اند از هرمی ایشانرا ثواب دایم غیر منقطع است بر طاعت خود وصبر بر
ابتلاء خدای بشیخوخه وهرم وبر مقاسات مشاق وقیام بعبادت از روی تخاذل نهوض وبنا بر قول اخیر بعضی گفته اند که
معنی انست که آدمی را رسانیدیم بسن خرافه که ارذل عمر است مگر آنانکه عمل صالح کردند که هر چند در سن متوغل شوند
خرافت ایشانرا طاری نشود بسبب آفه ایمان انس مالک از رسول صلعم روایت کرده که اطفال تا بحد بلوغ هر خیر وطاعتی که از ایشان
صادر شود ثوابش را با مادر وپدر او کرامت فرمایند کاهی که آن بامر ونهی مادر وپدر وتعلیم ایشان از اطفال بفعل آمده باشد
وهر گناه که ایشان کنند برایشان ننویسند وچون بحد بلوغ رسند بر هر کدام دو فرشته موکل کنند تا حافظ او باشند وچون
چهل سال در اسلام بگذرانند از سه بلا ایمن کردند جنون وجذام وبرص وچون بر پنجاه رسند تخفیف حسابش کنند وچون بشصت
رسد او را توفیق توبه دهند وچون بهفتاد رسد اهل آسمان او را دوست گیرند وچون بهشتاد رسد حسناتش را مضاعف کنند وسیاتش

التین

محو نمایند وچون بنود رسد گناه اول عمر وآخر عمرش را بیامرزند وشفاعتش در حق اهل البیت قبول کنند واو را اسیر الله فی
ارضه نام نهند وچون بارذل عمر رسد حق سبحانه عملی که در وقت کمال عقل بجای آوردی بر نامه وی بنویسد چنانکه
فرموده الا الذین آمنوا یعنی الا آنانکه ایمان آورده اند وعمل صالح کرده که ایشانرا در کبر سن وضعف قوت وخرافت مزدی
باشد که آنرا منقطع وناقص نکردانند بلکه چنانکه در وقت جوانی وقوت کردی همان عمل نویسند از ابن عباس مرویست که مراد
مومنان قرآن خوانند که چون بنهایت پیری رسند وقصور وفتور در عقل ایشان پیدا شود در آخرت مزد ناکاسته بری دهند بطریق
جوانی بعد از آن بر سبیل التفات آدمی را خطاب میکند که فما یکذبک پس چه ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث بعد پس از ظهور
دلایل واضحه وبراهین لایحه بالدین بروز جزا وحساب یعنی چه چیز ترا کاذب کردانیده بسبب دین وانکار آن بعد از ادله
ساطعه مراد آنست که تو کاذبی ومی که تکذیب مینمایی بجزا واین بامثل بانیست که واقع شده در کریمه الذین یتولونه و
الذین هم به مشرکون ای بسبب الشیطان خلاصه معنی انست که آفریدن آدمی از نطفه وتقویم وتسویه اعضاء او وتدریج او در مراتب
زیاده تا بحد کمال واستواء او بعد از آن تنکیس آن تا رسیدن او بارذل عمر اوضح دلیل است بر قدرت خالق وهر که قادر باشد بر همه این اعمال عاجز
نخواهد بود از اعاده او پس چیست سبب تکذیب تو ای آدمی بجزا بعد از این دلیل قاطع وبرهان ساطع ونزد بعضی خطاب
بحضرت رسالتست صلعم ومعنی انست که ای محمد چه چیز ترا تکذیب کند بجزا بعد از ظهور این دلایل وگویند که ما بمعنی من است
یعنی کیست که تکذیب میکند ترا بروز جزا وبرهر تقدیر استفهام برای انکار است یعنی هیچ چیزی نیست که سبب تکذیب روز
جزا باشد بعد از ظهور دلایل مذکوره بعد از آن وعید کفار میفرماید بقوله الیس الله آیا نیست خدای باحکم الحاکمین
حکم کننده ترین حاکمان استفهام برای تقریر است یعنی بتحقیق ویقین که او احکم الحاکمین است در هرچه کند وفرماید از تعذیب
کفار وغیر آن بر وجه حکمت ومصلحت ودر انوار آورده که این آیه از برای تحقیق کلام ما سبق است ومعنی انست که آیا نیست
کسی که خلق ورد او بر طریقی باشد که مذکور شد احکم حاکمین در صنایع وتدابیر وهر که چنین باشد البته قادر خواهد بود بر
اعاده کردن وجزا دادن بران وجه که باید وشاید وترک مجازات وانصاف وانتصاف نخواهد کرد چه آن مستلزم اخلال است
بحکمه واز مقاتل منقولست که معنی آیه انست که ای محمد آیا نیست خدا اقضی القاضیین در حکم کردن میان تو واهل تکذیب تو
مرویست که پیغمبر صلعم هرگاه خواندی الیس الله باحکم الحاکمین فرمودی بلی وانا علی ذلک من الشاهدین سورة العلق مکیست
وعدد آیات آن بیست است نزد اهل حجاز وبیست ونه است عراقی وهجده شامی واختلاف در دو آیه است الذی ینهی غیر شامی

لئن لم ینته حجازی ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند همچنانست که جمیع سور مفصل را خوانده
حسان از ابی عبدالله صلوات الله علیه نقل نموده که هر که در روز یا در شب اقرأ باسم ربک بخواند اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید
مرده باشد وحق تعالی او را در روز قیامت شهید مبعوث گرداند و همچنان باشد که با رسول در راه خدا شمشیر زده و بدانکه حق
سبحانه اختتام سورة التین نمود بذکر اسم خود افتتاح این سوره نیز باسم خود کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک
اکثر مفسران بر آنند که اول چیزی که بر رسول صلعم نازل شد پنج آیه است از اول این سوره و نزد جمعی سوره فاتحة الکتاب است و نزد
بعضی دیگر سوره مدثر چنانکه ذکر این گذشت و زهری از عروه و عایشه روایت کرده که در بدایه کار رسول هر خوابی که دیدی
در بیداری واقع شدی و چون تنها بودی ندا باو رسیدی و او هیچکس را ندیدی یکروز در غار حرا تکیه فرموده بود یا بر بالای
کوهی ایستاده ناگاه جبرئیل ع بر وظاهر گشت و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدایی بدین امت آنگه گفت اقرأ بخوان
حضرت فرمود که من گفتم ما انا بقاری من خواننده نیستم جبرئیل مرا بگرفت و بیفشرد چنانچه بیطاقت شدم پس بگذاشت و
گفت بخوان همان جواب دادم که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت و سخت بیفشرد و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق رسول فرمود
من بترسیدم و تب گرفتم و لرزه بر اعضای من افتاد بحجره خدیجه رفتم و گفتم دثرونی زملونی خدیجه جامه بر من افکند من بخفتم دیگر
باره جبرئیل آمد و آیه یا ایها المدثر آورد برخواستم و این حال با خدیجه بگفتم و باو گفتم میترسم که این خیال سودا باشد خدیجه
گفت خدای این حالت را از تو دور دارد تو مردی راست گویی و بخلق حسن محلا یی و صله رحم مراعات کنی و متحمل آزار مردمان
شوی و مهمانان را اطعام نمایی و مردم را بر نوایب روزگار مدد کنی برخیز تا بنزد عم ورقه رویم و او را از این حال خبر دهیم پس پیش
بن نوفل بن اسد بن عبد العزی رفتیم او کتاب اوایل چون توریة و انجیل و زبور خوانده ام که تو پیغمبر آخر الزمانی و ختم نبوة بتو شود
ای کاش من در زمان تو بودمی تا نصرت تو کردمی چنین پندارم که ترا از این شهر بیرون کنند و خدای هیچ پیغمبری نفرستاده که
او را از اینجا نیندازند انگه رسول گفت هرگاه جبرئیل آمدی من خواستمی که خود را بیندازم او مرا بگرفتی و ورقه بن نوفل را از این معنی خبر دادم
گفت ای محمد چون این حالت بتو دست دهد خود را مینداز و مگریز بلکه بر جای خود بایست و آنچه گوید بشنو و یاد گیر دیگر بار که
جبرئیل آمد گفت انک نبی حقا اقرأ گفتم چه بخوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و تا آخر سوره بر و خواند و
گفت بگو لا اله الا الله پس نزد ورقه آمدم و صورت حال را باو باز گفتم گفت ابشر ثم ابشر فانا اشهد انک الذی بشر به ابن مریم و
انک مثل ناموس موسی و انک نبی مرسل و انک سوف تؤمر بالجهاد بعد یومک هذا و لئن ادرکنی ذلک لاجاهدن معک بشارت باد

ترا پس

ترا پس بشارت باد ترا پس بدرستی که من گواهی میدهم که تو آنکسی که عیسی بن مریم بآمدن او بشارت داده و تو مثل موسی و تو پیغمبر مرسلی
زود باشد که بجهاد مامور شوی بعد از این روز و اگر من آن روز را دریابم با تو جهاد نمایم و چون ورقه وفات کرد پیغمبر ع فرمود
لقد رأیت القس فی الجنة علیه ثیاب الحریر لانه آمن بی و صدقنی قس را یعنی ورقه را در بهشت دیدم که جامهای حریر پوشیده بود
زیرا که بمن گرویده بود و تصدیق کرده و قس بمعنی امام نصاری است در علم و دین و مروی است که چون پیغمبر حال خود را بورقه باز گفت
ورقه این ابیات انشا نمود که فان یکحقا یا احمد فاعلم حدیثک ایانا فاحمد مرسل وجبرئیل یاتیه و میکال معهما من الله وحی یشرح الصدر منزل
یفوز به من فاز عز الدینه ویشقی به الغاوی الشقی المضلل فریقان منهم فرقة فی جنانه واخری باغلال الجحیم مغلل و این روایه را حاکم ابو عبدالله
حافظ باسناد خود از ابی میسره عمرو بن شرحبیل نقل کرده و در روایتی دیگر آمده که آنحضرت فرمود جبرئیل ع از زیر پر خود نامه از حریر بهشت
که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورد و نزد من انداخت و گفت بخوان گفتم خواننده نیستم و در این نامه نیز چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل
مرا بخود ضم کرد و منقبض ساخت چنانکه نزدیک بود که بیهوش شوم تا سه نوبت این صورت واقع شد بعد از آن مرا گذاشت این آیه بر من خواند
که اقرأ باسم ربک بخوان قرآن را در حالتی که افتتاح کننده باشی یا استعانه نماینده بنام پروردگار خود و صاحب طبرسی گفته که میتواند
بود که با زایده باشد و تقدیر آنکه اقرأ اسم ربک کما قال سبح اسم ربک الاعلی یعنی بخوان نام آفریدگار خود را و در تعظیم اسم تعظیم مسمی است
زیرا که اسم ذکر مسمی است بانچه مختص است باو پس مراد بآن تعظیم مسمی باشد و لهذا تعظیم اسم خدای نمیکند بر طریقی که تعظیم
باشد مگر آنکسی که او عارف است باو و معتقد بعبادت او و دلیل بر این است کریمه قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی
الذی خلق آن خدایی که بیافرید همه چیز را که بر مقتضای حکمت خود بیرون آورد آنها را از عدم بوجود بکمال قدرت خود یا خلق کرد آدم را
از خاک بعد از آن آدمیان را که اشهر و اظهرند در صنع و تدبیر و دلالت ایشان بیشتر است بر وجوب عبادت مقصوده از قرآن
بذکر افراد نمود و فرمود که خلق الانسان بیافرید آدمیان را من علق از خونهای بسته بعد از نطفه و گویند که معنی آنست که خلق آدم
من طین یعلق بالید یعنی بیافرید آدم را از گلی که از غایت چسبندگی بدست آویخته میشد و قول اول اوضح است و در این کلام
ببیان نعمت چه منطوق آن دالست بر آنکه آدمی را آفریده از اصلی که در نهایت ضعف بود و از منتهای در غایت قصوی و بعد
او را بحد کمال رسانید بتسویه اعضا و اعتدال قامت و استعداد او بنطق و تمیز و تدبیر تا آنکه اشرف موجودات گشت و در کشاف
مذکور است که ترک ذکر مفعول خلق و ذکر خلق الانسان بعد از آن یا بجهت عدم اراده مفعول است و تقدیر آنکه الذی حصل منه
الخلق یعنی خدا آنکسی است که خلق از او حاصل شده و غیر او را صحیح خالقی نیست و یا مراد خلق کل شیء است تا متناول هر مخلوقی باشد زیرا که خلق مطلقست

پس بعض مخلوقات اولی از بعضی دیگر نباشد بتقدیر و قوله خلق الانسان تخصیص انسان است بذکر از میان آنچه خلق شده و لانسته که
قرآن بسوی اوست و اوائرونا آنچیزیست که بر روی زمین است و میتواند بود که الذی خلق الانسان از قبیل الرحمن علم القرآن خلق الانسان
باشد چنانکه در سوره الرحمن مقرر شده فی الذی خلق مبهم است و بعد از آن مفسر شده بقوله خلق الانسان بجهت تفخیم خلق انسان و دلالت
بر عجیب فطرت آن و چون انسان در معنی جمع است که قوله ان الانسان لفی خسر از بجهت علق که صیغه جمع است بر علقه اشارت فرموده که مفرد است
دانست که افتتاح قرآن بر بیان خلق بجهت آنست که اول واجبات معرفة الله است و خلق دالست بر وجود خالق و فرط قدرت و کمال حکمت
و قوله اقرأ تکریر است برای مبالغه یا اول امر است بقرأة برای نفس خود و ثانی برای تبلیغ یا در نماز و میشاید که چون جبرئیل او را گفته باشد
اقرأ باسم ربک و آنحضرت در جواب گفته که ما انا بقاری باز جبرئیل او را گفته باشد اقرأ چنانکه گذشت وربک الاکرم و پروردگار تو بزرگترست از همه
بزرگان و کرم او بیشتر از همه کریمان چه از منعم ما لا یحصی است ببندگان بدون عوض و حلیم است بی تخوف و معاجله بعقوبت نمیکند با وجود
کفر بندگان و جحود ایشان مر نعم او را و کرم با ایشان بر نواهی و ترک اوامر او و قبول توبه ایشان میکند و از معاصی و خطیات ایشان در
میگذرد بعد از اصرار ایشان بعظایم و کبایر آن پس کرم او را مدی و غایتی نیست پس از روی حقیقت کریم اوست نه غیر او و دیگر
هر نعمتی که هست از جانب اوست یا از وجه اختراع و یا از حیثیت تسبیب و تسهیل طرق بان پس حقیقت کرم مخصوص باو باشد و نزد بعضی
معنی آنست که پروردگار تو آنکسیست که بر عمل تو ثواب میدهد و تقویه و اعانت تو میکند بر حفظ قرآن با آنچه مقتضی کرم اوست بغایت
الذی علم آنخدایی که بیاموزانید نوشتن را بالقلم بقلم تا علم را بخط قید کنند و غایبان از اینامه آگاهی دهند در تبیان آورده که مراد
آدم است که حق سبحانه علم خط تعلیم او داد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بوده و ابن عباس فرموده که پیغمبر را
گفتم یا رسول الله رخصت باشد که آنچه از تو بشنوم از احادیث بنویسم فرمود نعم فان الله علم بالقلم علم الانسان بیاموخت جنس آدمی را
ما لم یعلم آنچه نمیدانست از امور دین و دنیا بنصب دلایل و خلق قوی و انزال ایات یا محمد را صم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه را
دانا نبود که و علمک ما لم تکن تعلم یا آدم را تعلیم داد آنچه بان عالم نبود که و علم آدم الاسماء کلها و در آیه دلالتست بر آنکه او سبحانه عالم است
زیرا که عالم صادر نمیشود الا از عالم صاحب کشاف گفته که حق سبحانه بر کمال کرم خود دلالت کرده باینکه تعلیم عباد داده بانچه نمی
دانستند و نقل ایشان کرده از ظلمت جهل بنور علم و تنبیه فرموده بر فضل علم کتابه چه آن متضمن منافع عظیمه است که غیر از او
کسی بکنه آن نتواند رسید چه شبهه نیست در آنکه تدوین علوم و تقیید حکم و ضبط اخبار اولین و مقالات ایشان و کتب الهی میسر نیست
مگر بکتابت و اگر کتابت بوجود نمی داشت امور دین و دنیا استقامت نمی یافت و اگر دلیلی نمیبود بر دقیق حکمت الهی و لطیف تدبیر او الا امر

قلم و خط هر اینه کافی میبود در دلالت کردن و در سوره النون نیز بیان تفصیل آن نموده شده حاصل که حق سبحانه درین آیات ذکر
مبداء امر انسان و منتهای آن نموده بجهت اظهار آنچه بر وی انعام فرموده از نقل او از اخس مراتب باعلای آن بجهت تقریر ربوبیه و تحقیق اکرمیه
خود و اشاره کردن اولا بانچه دالست بر معرفه او عقلا و بعد از آن تنبیه کردن بر آنچه دالست بر آن سمعا کلا این ردعست بر کسی را
که کفران نعمت خدا کند بجهت طغیان و عدوان خود و عدم ذکر اینکس بجهت دلالت کلامست بر وی یعنی باز ایستای جاحد نعمت
از جحود و کفران خود و گویند که کلا بمعنی حقاست و مرتبط بما بعد یعنی حقا ان الانسان بدرستی که آدمی لیطغی هر آینه از حد میبرد
و گردن کشی میکند بر خدا ان رآه استغنی بجهت آنکه دید است خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر گشته بکثرت عشیره
و اموال و مزید قوت و بنابر ردع کلام مستانفست و بدانکه استغنی مفعول دوم رآی است زیرا که بمعنی علم است که از افعال
قلوبست و لهذا جایز است که فاعل او و مفعول او هر دو ضمیر باشند راجع بیکچیز و اگر بمعنی ابصار میبود این ممتنع می بود
بجهت آنکه این از خصایص افعال قلوبست از قتاده منقولست که کان اذا اصاب مالا زاد فی ثیابه و مرکبه و طعامه و شرابه فذلک
طغیانه طغیان او آنست که چون مالش زیاد شود در جامهای فاخر و طعامهای پاکیزه و اسبان نیکو می افزاید و در حدیث آمده
که اللهم انی اعوذ بک من فقر ینسینی و من غنی یطغینی بار خدایا پناه می گیرم بتو از درویشی که مرا از یاد مردم ببرد و از توانگری
که مرا طاغی سازد بعد از آن بر طریق التفات خطاب بانسان میکند از روی تهدید و تحذیر از عاقبت طغیان و میفرماید
ان الی ربک بدرستی که بسوی آفریدگار تست الرجعی بازگشتن همه در آخرت پس طاغی و کافر نعمت را بسزای خود خواهد رسانید و گاه
مآل کار چنین باشد چگونه کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق را فرو گذارد و گویند که آیه مذکوره و آنچه بعد از این است
در شان ابوجهل بن هشام نازل شده و در روایت آمده که ابوجهل حضرت رسالت را صم گفت تو دعوی میکنی که هر که مستغنی
شد طاغی میشود تو کوه مکه را طلا و نقره کردان شاید که ما بعضی از ان فرا گیریم و طاغی شویم پس دست از دین خود باز داریم
و تابع دین تو شویم جبرئیل فرود آمد و گفت اگر میخواهی ما اینچنین کنیم اما اگر بعد ازین ایمان نیارند آنچه باصحاب مائده بجای
آوردیم بایشان نیز بفعل خواهیم آورد حضرت دست از دعا باز داشت بجهت بقای ایشان تا شاید ایمان آرند مسلم در صحیح خود
آورده که روزی ابوجهل باصحاب خود گفت این محمد در میان شما نماز میگذارد و روی بر خاک مینهد و شما او را میگذارید و
هیچ نمیگوئید فوالذی یحلف به لئن رایته یفعل ذلک لوطئت عنقه پس بحق آنکسی که باو سوگند میخورند که اگر او را ببینم
که نماز گذارد پای بر گردن او نهم و او را در زیر پای خود هلاک کنم گفتند روی این ساعت نماز میگذارد بشتاب تمام

بجانب انحضرت شتافت وبدو نارسیده بازکشت رنک زرد کرده ولرزه بر اعضا افتاده کفتند یا ابا الحکم ترا چه رسید کفت چون رفتم
کر قصد محمد کنم میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش واژدهایی دهن باز کرده ومرغان پردر پر یافتم این خبر بحضرت رسید فرمود والذی
نفسی بیده لودنا منی لاختطفته الملائکة عضوا عضوا یعنی بخدایی که جان من در قبضه اوست اکر پیش نزدیک شدی فرشتکان
اورا پاره پاره کردندی وعضو عضو او را بربودندی پس این آیه نازل شد که أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو الَّذِي يَنْهَى آنکس را که باز میدارد
عَبْدًا بنده کامل را یعنی محمد صلعم إِذَا صَلَّى در وقتی که نماز میکذارد لفظ عبد وتنکیر او جهت مبالغه است در تقبیح نهی ودلالت بر کمال عبودیت
منهی ومعنی استفهام تعجیبست مر مخاطب را حاصل که حق سبحانه بر طریق تعجیب خطاب بحبیب خود میکند که ای محمد دیدی کسی که
منع صلوة کند وبنده را از نماز باز دارد جزای او چکونه باشد وحال او نزد خدای بر چه وجه باشد وعقوبة او در چه مرتبه بود
وحذف اینکلام بجهت دلالت سوق آیتست بران وآیه علم است نسبت بهرکه ناهی مکلف باشد از نماز واز هر فعل خیر پس جهت تاکید در
تعجیب تکریر قول مذکور میفرماید که أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو ای ناهی إِنْ كَانَ اکر باشد بنده منهی از نماز عَلَى الْهُدَى بر راه راست أَوْ أَمَرَ یا
فرماید خلق را بِالتَّقْوَى بپرهیزکاری او را باز توان داشت از آن ونیز بجهت تاکید کلمه مذکوره را تکریر میکند که أَرَأَيْتَ آیا می بینی
إِنْ كَذَّبَ اکر تکذیب کند ابو جهل ترا یا مطلق سخن حق را وَتَوَلَّى وروی بکرداند از ایمان ربر کردد از طریق فرمان که مستحق چه
نوع عذاب باشد دران جهان انکه از روی وعید وتهدید میفرماید که أَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانسته است ابو جهل یعنی دانا نیست
بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى بانکه از روی تحقیق خدای می بیند قصد او را ومطلع است بر احوال شنیعه او وویرا بجزا وسزا خواهد داد در این آیه
اشارتست بانکه حق سبحانه از برای محو انتقام میکشد از مبطل واشعار است بانکه علم عبد بانکه حق سبحانه عالم است بافعال او منع
سابق است بفعل طاعة وترک معصیه در کشاف مذکور است که الذی ینهی با جمله شرطیه در موضع نصب اند که مفعولی ارأیت اند
متعلق ان وجواب شرط محذوفست وتقدیر اینکه ان کان علی الهدی او امر بالتقوی الم یعلم بان الله یری ونظیر اینست ان اکرمتک
أتکرمنی وان احسن الیک زید هل تحسن الیه وحذف جواب بجهت دلالت ذکر انست در جواب شرط ثانی وچون رأیت ثانیه زاید و مکرر است
برای تاکید جایز است که در میان مفعولی ارأیت واقع شود وحقیقة معنی آیه باین راجع است که اخبرنی عمن ینهی بعض عباد الله عن
صلوته ان کان ذلک الناهی علی طریقة سدیدة فیما ینهی عنه من عبادة الله او کان آمرا بالمعروف والتقوی فیما یامر به من عبادة الاوثان
کما یعتقد وکذلک ان کان علی التکذیب للحق والتولی عن الدین الصحیح کما نقول الم یعلم بان الله یری ویطلع علی احواله من هدایة او ضلال
فیجازیه علی حسب ذلک وبنا بر تفسیر اول خطاب اول وآخر راجع بمنهی است که حضرت رسالتست صلعم وخطاب ثانی راجع بناهی که ابو جهل است

پس حق سبحانه در حکم حاکم است که دو خصم نزد او حاضر شوند واو هر یک را مخاطب سازد بخطابی که مناسب او باشد وکویند ناهی
امیه بن خلف بود ومنهی سلمان از اکابر علما منقولست که در کلمه ان الله یری همه وعده مندرج است وهم وعید یعنی ای زاهد پرستش نمای
بر طریق خلوص که خدای ترا می بیند وای فاسق توبه کن که ترا می بیند در خبر آمده که درویشی بعد از کناهی توبه کرده بود وپیوسته میکریست
او را کفتند چند کریه کنی خدای عفو وغفور است هرچند عفو کند بحل او را کد او میدیده چکونه از خود دفع کنم آورده اند که نوبتی دیکر
حضرت پیغمبر صلعم نماز میکذارد ابو جهل برسید وکفت ای محمد نه ترا از نماز نهی میکردم انحضرت او را تهدید بسیار داد ووعید بیشمار فرمود
ابو جهل کفت مرا میترسانی وحال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرکتر است واهل مجلس من بیشتر آیه نازل شد که كَلَّا باید باز
ایستد ان ناهی معاند وان کافر جاحد که ابو جهلست یا حقا که لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ اکر باز نه ایستد ابو جهل از ایذای محمد صلعم واز نهی او از
عبادت لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ هر آینه بقهر وشدت بکیریم او را بموی پیشانی او وویرا بعنف بدوزخ کشیم چه سفع بمعنی قبض است بر چیزی
وجذب ان بشدت تمام یقال سفعت بالشیء اذا قبضت علیه وجذبته جذبا شدیدا وکتبت نسفعا بصورت الف بجهت انکه رسم الخط
بنا بر حکم وقفست ونون ان مخففه از مثقل است واکتفا بالف لام در بالناصیه وعدم ایراد ضمیر بجهت علم است بانکه مراد ناصیه ناهیه است
نه غیر او وقوله نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ بدل الناصیه است یعنی بکیریم وبکشیم موی پیشانی که دروغ کوست وخطا کار وبدل نکره
چون بدل نکره از معرفه بدون صفت جایز نیست تا در جه بدل که اصل است انقص از مرتبه مبدل نباشد از ینجهت متصف کشته
بکاذبه وخاطئه واکرچه وصف ان بکذب وخطا بر اسناد مجازیست چه کذب وخطا فی الحقیقه صفت صاحب ناصیه است و شبهه
نیست بر اهل عربیه که حسن وجزالت مجاز مذکور اکثر است از حقیقه که ان ناصیه کاذب خاطی است چه اول متضمن مبالغه است
دون ثانی ومعنی مراد انست که بکشیم موی پیشانی کسی را که دروغ کوست وخطا کار یعنی ابو جهل وبخواری تمام او را بدوزخ
کشیم فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ پس باید که بخواند اهل مجلس وعشیره خود را تا یاری او دهند سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود باشد که ما بخوانیم زبانیه
دوزخ را که ملایکه غلاظ وشداد ند برای بردن او بجهنم غرض از ینکلام تهدید ووعید ابو جهل است ومراد بنادی که بمعنی مجلس
قوم است اهل نادیست از قبیل تسمیه مکین باسم مکان وتسمیه مجلس قوم بنادی بجهت اجتماع ایشان است دران چه ندو بمعنی
اجتماع است وتسمیه دار الندوه بجهت همین است وزبانیه ماخوذ است از زبن بمعنی دفع یقال الناقة تزبن الحالب ای ترکضه برجلها و
واحد ان زبنیه است چون عفریه که بمعنی قلنسوه خروس است وجمع ان عفاریه واین قول ابی عبیده است ونزد کسایی واحد ان زبنی است
یعنی منسوب بزبن واصل ان زبانی است بتشدید وتا عوض یا محذوف وبرهمه تقدیر مراد ملایکه عذاب اند که بشدت ودفع تمام کفار وعصاة را

وای مرا بی اختیار من وزنکریستن ترا می بیند وای در خلوت قصد کناه کرده متنبه شو که ترا می بیند ؟ ؟ ؟

بدوزخ اندازند و ابن عباس از پیغمبر ص نقل کرده که لو دعا نادیه لاخذته الزبانیة من ساعته عیانا اگر ابو جهل اهل مجلس خود را میخواند
زبانیه او را میگرفتند بمعاینه و در ساعت هلاک میکردند و قوله کلا نیز برای ردع قول ناهی است یعنی باید که ابو جهل ازین قول
باطل باز ایستد که نه چنانست که او میگوید و قصور میکند لا تطعه فرمان مبر او را ای محمد بر ترک نماز کقوله و لا تطع المکذبین یعنی
بر مخالفت او ثابت قدم باش واسجد و سجده کن خدا را یعنی بسجود خدا استمرار نما مراد امر است بر دوام نماز واقترب و نزدیک شو به
پروردگار خود بوسیله طاعت مراد قرب منزلت است و مکانت عبد الله بن مسعود از رسول ص روایت کرده که آنحضرت فرمود اقرب ما یکون
العبد من الله اذا کان ساجدا وقتی بنده به پروردگار خود اقرب باشد که در سجود بود و نزد علمای ما رضوان الله علیهم مراد امر است بسجده
کردن در وقت تمام شدن قرائت این سوره و این سجود فرض است و از عزایم اربع و عبد الله بن سنان از ابی عبد الله صلوات الله علیه و آله روایت
کرده که العزایم الم تنزیل و حم السجده و النجم اذا هوی و اقرا باسم ربک و ما عداها فی جمیع القرآن مسنون و لیس بمفروض و در فتوحات مکیه
سجود قرب گفته سورة القدر مکیست و نزد بعضی مدنی و بعدد مکی و شامی شش آیه است و پنج است نزد غیر ایشان و اختلاف در آیه لیلة القدر
ثالث الذی مکی و شامی ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که این سوره را بخواند همچنان باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته و
لیلة القدر را در طاعة و عبادات احیا کرده و حسین بن ابی العلاء از ابی عبد الله ص نقل کرده که هر که انا انزلناه را در فریضه از فرایض قرائت کند منادی از
آسمان ندا کند که یا عبد الله قد غفر لک ما مضی فاستانف العمل ای بنده خدا جمیع گناهان گذشته تو آمرزیده شد عمل را از سر گیر و سیف بن عمیر
از ابی جعفر ع روایت نموده که هر که انا انزلناه را بجهر بخواند همچنان باشد که شمشیر را کشیده باشد در راه خدای و هر که آنرا به پنهانی قراءة نماید همچو
کسی باشد که در خون خود غلطیده باشد در راه خدا و هر که آنرا ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو کرده شود و باید دانست که چون حق
سبحانه ختم سورة العلق نمود بامر بسجود و تقرب بجناب او افتتاح این سوره کرد بذکر لیلة القدر که تقرب در وی بیشتر و زیاده است از سایر
لیالی و ایام سال فکانه قال اقترب الیه فی سایر الاوقات خصوصا فی لیلة القدر و ابو مسلم گفته که چون حق سبحانه در سوره العلق امر
کرد بقراءة قرآن درین سوره بیان نمود که انزال آن در لیلة القدر است و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم ثعلبی در تفسیر خود
از وهب بن منبه روایت کرده که رسول ص اصحاب را خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی بود شمسون نام که هزار ماه سلاح پوشیده در راه
خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه و عملهای قاصر بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این
سوره را فرستاد که انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم قرآن را فی لیلة القدر در شب قدر یعنی ابتدای نزول آن درین شب بوده و
این قول شعبی است یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت العزة به سفره سپرده شده و روح الامین در مدة بیست و سه سال

آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح بدینی آورده و این قول معظم مفسرین است و نزد بعضی معنی آنست که ما فرو فرستادیم قرآن را در فضل شب قدر
و این قول خالی از بعدی نیست و کنایه غیر مذکور اشعار است بر قدر و شهرت قرآن یعنی از بزرگی قدر و شرف مرتبه و شهرت مستغنی است از
تصریح همچنانکه بجهت تعظیم آن اسناد انزال آنرا بخود اختصاص داده و در وقت متبرکه آنرا فرو فرستاده و بعد از آن تکریم و تفخیم آن وقت
فرمود بقوله و ما ادریک و چه چیز ترا دانا گردانید تا بدانی که ما لیلة القدر چیست شب قدر یعنی درایت تو بغایت فضل و منتهی علو قدر آن
نمیرسد و بجهت قدر و عزت و شرف این شب است که هر که در وی طاعت کند عزیز و مشرف گردد و عملی که در وی واقع شود نزدیک خدای با قدر
بود و ابو بکر وراق گفته که تسمیه آن بقدر بجهت آنست که هر بیقدری که درین شب احیا کند با قدر شود و گویند که لیلة القدر بجهت آنست که درین شب
از نزد ملک ذی قدر کتاب ذی قدر نازل شده بر رسول ذی قدر برای امت ذی قدر بر دست ملک ذی قدر و گفته اند که قدر بمعنی قضا و
حکم است یعنی در وی تقدیر کند و تفصیل نماید هر کاری بحکمت که نقض ابد بر او نبود و هر چه در آن سال خواهد بود از آجال
و ارزاق و اقسام درین شب تقدیر کنند کقوله فیها یفرق کل امر حکیم و این شب را لیلة مبارکه گویند کقوله انا انزلناه فی لیلة مبارکة
زیرا که حق سبحانه درین شب خیر و برکت و مغفرت خود را بر بندگان نازل میسازد و ابو ضحی از ابن عباس نقل کرده که حق سبحانه در شب نیمه
شعبان تقدیر قضایا میکند و در شب قدر آنرا ببندگان میرساند یا قدر بمعنی تنگی است چه زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود
از بسیاری ایشان که بزمین آیند و گفته اند تسمیه آن بقدر بجهت خطر و شرف است بر سایر لیالی پس تبیین قدر آن میفرماید بقوله
لیلة القدر خیر شب قدر بهتر است من الف شهر از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل یعنی شمسون در آن جهاد کرده مر کسی را که آنرا در
یابد و بطاعت بروز آورد مرویست که شمسون مردی بود قوی هیکل و شجاع بجهت کثرت محاربه و مجاهده او همه کفار عاجز بوده بودند در
دفع او هیچ چاره نداشتند و آخر نزد زن وی رفتند و او را بحطام دنیوی فریب دادند و گفتند چون بخسبد ویرا ببند تا ما او را هلاک کنیم
زن ویرا بریسمان قوی ببست چون آگاه شد ریسمان بگسیخت و با زن گفت چرا چنین کردی گفت تا قوت ترا بیازمایم که در چه مرتبه است اکنون
بگو ترا بچه توان بست که از آن عاجز شوی گفت بموی سر من شب دیگر او را بموی وی ببست چون بیدار شد عاجز گشت و زن کفار را خبر کرد
بیامدند و او را بجای خود بردند و چشمهایش برآوردند و گوش و بینی او را ببریدند وی بدرگاه آلهی بنالید حق سبحانه چشمها و سایر اعضای ایش
باز داد و از بندش خلاص کرد ملک ایشان قصری بود که بر بالای ستونها محکم بنا کرده بود و بر آنجا نشسته شمسون بیامد و آن ستونها را بجنبانید
ملک از قصر در افتاد و هلاک شد و لشکر او را بقتل آورد و همین طریق با کفار مدت هزار ماه کارزار میکرد حق سبحانه بحبیب خود خطاب
کرد که من ترا شبی داده ام که تو و امت تو اگر در آن شب بعبادة بروز رسانند ثواب آن بهتر باشد از هزار ماه که شمسون با کفار جهاد میکرد و بعضی

دیگر از مفسران کفته اند که رسول صم چهار عابد را نام برد که ایشان هشتاد سال خدای را پرستیدند و طرفة العینی در رو عاصی نشدند ازیاد
او غافل نکشتند یحیی و ذکریا و حزقیل و یوشع صحابه را این تعجب امد جبرئیل این سوره را آورد و باز نمود که عبادت در شب قدر بهتر از
هزار ماه عبادت ایشان است و کفته اند که در بنی اسرائیل هیچکس را عابد نخواندندی تا هزار ماه عبادت نکردی خدای تعالی این سوره
فرستاد و فرمود که عبادت شب قدر بهتر از ان هزار ماه است و هر که در ان شب عبادت بروز کند احق و اولی است بانکه او را عابد کویند از کسانی
که هزار ماه عبادت کرده اند از ابوبکر وراق مرویست که ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک ذوالقرنین هزار ماه هر ان مومن که این شب را د
یابد وی را بهتر از ملک سلیمان و ملک اسکندر بود و نزد بعضی مراد بالف تکثیر است نه تخصیص این عدد از قبیل کریمه ان تستغفر لهم
سبعین مرة فلن یغفر الله لهم و از امام حسن بن علی صلوات الله علیهما روایتست که فرمود من از رسول صم شنیدم که فرمود در خواب دیدم
که بوزنکان بر منبر من میرفتند چون جبرئیل امد صورت واقعه را با او اعلام کردم کفت انها بنو امیه باشند که بعد از تو بنا حق بر منبر تو برایند
من کفتم مدت ملک ایشان چند باشد کفت هزار ماه دلتنک شدم جبرئیل مرا تسلی داد و سورة الکوثر و سورة القدر بمن اورد و درو
باز نمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه بنی امیه قتیبه کوید که از اول عهد بنی امیه بشمار نکاه میداشتم مدت ملک ایشان هزار ماه بود
نه زیاده و نه کم و باید دانست که علما را درین شب اختلاف بسیار است جمعی بر انند که این شب در عهد رسول بود و چون انحضرت
رحلت فرمود مرفوع کشت و این قول ضعیف و مذهبی سخیف است و ابی در رابه روایت کرده که من از پیغمبر صم پرسیدم که یا رسول الله ایا شب
قدر در عهد انبیا بوده و بعد از ان مرتفع شده فرمود لا بل هی الی یوم القیامة یعنی چنین است بلکه تا روز قیامت باقیست و نزد بعضی
در همه سال و معین نیست که در کدام ماهست و در کدام شب است و اکر طلاق زوجه خود را معلق سازد بر شب قدر تا یکسال
نکذرد طلاق واقع نشود و این قول ابی حنیفه است و در بعضی روایت از ابن مسعود منقولست که هر که در همه سال احیا کند شب قدر را
دریابد و چون این قول بعبدالله بن عمر رسید کفت ابن مسعود میدانست که شب قدر در ماه رمضان است لیکن این را جهت ان کفت
تا مردمان اعتماد بر شبهای رمضان نکنند در عبادت و اکتفا بان ننمایند و جمهور علما بر انند که شب قدر در ماه رمضان است و در
لیالی ان اختلاف کرده اند ابی رزین عقیلی بر انست که شب اول ماه رمضان است و حسن کفته که شب هفدهم است و نزد جماعتی دیکر شب
نوزدهم و اصح اقوال انست که ان در عشر اخر رمضان است و از امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله مرویست که ان النبی صم یوقظ اهله
فی العشر الاواخر من رمضان یعنی پیغمبر صم اهل خود را در عشر اواخر رمضان بیدار میکرد و بعبادت ترغیب میفرمود و در همه اناث این ده شب
بقیام و رکوع و سجود بروز میکرد و میفرمود التمسوها فی العشر الاواخر شب قدر را درین ده شب طلب کنید و ابوبصیر از ابی عبدالله

صلوات الله علیه روایت کرده که اذا دخل العشر الاواخر شد المیزر واجتنب النساء واحیا اللیل وتفرغ للعبادة یعنی چون دهه آخر رمضان
میرسید بند ازار محکم میبست و از زنان اجتناب مینمود و همه شب را احیا میکرد و بعبادت از کارها دیکر دور میشد و در همه شب
بطاعت اشتغال میفرمود و مرویست که پیغمبر صم فرمود که رایت هذه اللیلة ثم انسیتها و رایتنی اسجد فی ماء وطین فالتمسوها فی العشر الاواخر
والتمسوها فی کل وتر دیدم من شب قدر را و بعد از ان فراموش کردم و دیدم خود را که در میان آب و کل سجده میکردم و شما انرا در
عشر اواخر بطلبید در شبهای طاق آن و علما را در تعیین لیلة القدر در لیالی اوتار اختلافست نزد بعضی شب بیست و یکم است و این
مذهب ابی سعید خدریست و اختیار شافعی و در صحیح بخاری مذکور است که ابو سعید خدری کفت که پیغمبر صم را دیدم که شب بیست و یکم
تا روز نماز میکذارد و ان شب تا صبح از آسمان باران می امد و در مسجد آب فرود امد و رسول در میان آب و کل سجده میکرد و بامداد چون از
مسجد بیرون امد اثر کل بر جبهه و انف مبارکش بود و نزد اکثر علما امت شب بیست و سیم است و این اختیار اهل البیت است ع چنانکه
مذکور خواهد شد و از عبدالله عمر روایتست که چند کس از اصحاب نزد رسول امدند و کفتند یا رسول الله در خواب چنان دیدیم که
لیلة القدر شب هفتم است از آخر ماه رمضان انحضرت فرمود که اری رویاکم قد تواطات علی ثلث وعشرین فمن کان منکم یرید ان یقوم
من الشهر شیا فلیقم لیلة ثلث وعشرین یعنی می بینم خواب شما را که موافق بیست و سیم است پس هر که از شما میخواهد که در شبی از شبهای
رمضان بعبادت قیام نماید باید که ان در شب بیست و سیم باشد معمر روایت کرده که ایوب در شب بیست و سیم غسل میکرد و خود را
ببویهای خوش مطیب میساخت و در روایت امده که عمر بن خطاب از اصحاب رسول پرسید که شما میدانید که پیغمبر صم در شان
لیلة القدر فرموده که اطلبوها فی العشر الاواخر وترا ایا در شما در کدام وتر است از اوتار ان هر یک از ایشان برای خود شبی از انرا اختیار
کردند ابن عباس کفت که عمر بمن خطاب کرد که مالک لا تتکلم یا ابن عباس چیست ترا که سخن نمیکنی ای پسر عباس کفتم رای من انست که شب بیست
و سیم باشد زیرا که حق سبحانه اکثر چیزها را هفت آفریده آسمان هفت زمین هفت دریا هفت طواف هفت هفته هفت رمی جمار هفت
اعضای آدمی هفت و خلق وارهفت و روزی او در هفت عمر کفت ما معنی خلق الانسان فی سبعة وجعل رزقه فی سبعة کفتم
خلق الانسان من سلالة من طین الی قوله خلقا آخر و بعد از ان این آیه را بر وی خواندم که انا صببنا الماء صبا الی قوله وفاکهة وابا فما
اراها الا لیلة ثلث وعشرین لسبع بقین چون چنین است پس غالب ظن من انست که لیلة القدر شب بیست و سیم است مر هفت شب را
که از ماه باقی مانده عمر کفت باصحاب که شما عاجز شدید از آوردن مثل این دلیل که این پسر ایراد نمود پس بمن کفت که یا ابن عباس وافق
رایی رایک رای من موافق رای تست و بعد از ان دست بر دوش من نهاد و کفت ما انت باقل القوم علما علم تو کمتر از علم مردمان این روزکار

نیست و عیاشی باسناد خود از زراره روایت کرده که عبد الواحد بن مختار انصاری گفت که ابی جعفر صلوات الله علیه را از لیلة القدر سوال کردم فرمود فی لیلتین لیلة ثلث و عشرین و احدی و عشرین لیلة القدر در دو شبست شب بیست و سیم و شب بیست و یکم گفتم افرد لی احدهما یکی ازین دو شب را از برای من جدا کن فرمود ما علیک ان تعمل فی لیلتین هی احدهما چه میشود ترا که عمل کنی در دو شبی که لیلة القدر یکی از آن دو شب است و شهاب بن عبد ربه گفت که ابی عبد الله را صلوات الله علیه گفتم خبر ده مرا از لیلة القدر فرمود لیلة احدی و عشرین و لیلة ثلث و عشرین آن در شب بیست و یک و بیست سیم است و حماد بن عثمان از حسان بن علی روایت کرده که او گفت ابی عبد الله صلوات الله علیه از لیلة القدر پرسیدم فرمود اطلبها فی تسع عشرة و احدی و عشرین و ثلث و عشرین آنرا در شب نوزده و بیست و یک و بیست و سیم ماه طلب کن و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که علی بن ابی حمزه روایت کرد که من نزد ابی عبد الله ع نشسته بودم ابو بصیر او را گفت فدای تو گردم کدام شب است که امید توان داشت که از لیلة القدر باشد فرمود هی لیلة احدی و عشرین او ثلث و عشرین آن شب بیست و یکم است یا بیست و سیم گفتم اگر نتوانم که هر دو شب قیام نمایم فرمود ما ایسر لیلتین فیما تطلب آیا آسان نیست قیام نمودن به دو شب در آنچه مطلوب است گفتم کاه هست که هلال را نمی بینند و در شهر یکی در شب دیگر ان از جنس هلال فرمود ما ایسر اربع لیالی فیما تطلب فیها گفتم جان من فدای تو باد شب بیست و سیم لیلة الجهنی است فرمود ان ذلک لیقال بلی ایضا میگویند گفتم سلیمان بن خالد روایت کرده که در شب نوزدهم قدر حاج مکتوب میشوند و بعد از آن بر من گفت یا ابی محمد در لیلة القدر وفد حاج و منایا و بلایا و ارزاق و آنچه در سال واقع شود می نویسند فاطلبها فی احدی و ثلث پس آنرا در شب بیست و یکم و بیست و سیم طلب کن و در هر شب از این دو شب صد رکعت نماز بگذار و تا روز احیای این دو شب کن اگر توانی در این دو شب غسل کن گفتم اگر نتوانم که ایستاده نماز گذارم فرمود فصل و انت جالس نشسته نماز بگذار گفتم اگر این نیز نتوانم فرمود فعلی فراشک بر جامه خواب خود نماز کن گفتم اگر این نیز استطاعت نداشته باشم فرمود حرجی بر تو نیست اگر در اول شب اندک خواب کنی و بدانکه در ماه رمضان درهای آسمان گشوده میشود و شیاطین را در سلاسل و اغلال میکنند و اعمال اهل ایمان را مقبول میسازند و نیکو ماهیست ماه رمضان و این ماه را در عهد رسول صلعم ماه مرزوق میگفتند و عبد الله بن بکیر از زراره روایت کرده که از صادقین صلوات الله علیهما پرسیدم که لیالی رمضان در کدام شب غسل سنتست فرمودند شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم و بعد از آن فرمودند که شب بیست و سیم لیلة الجهنی است و تسمیه

وفیه جاح؟

ابو جعفر رحمه الله

شب بلیله جهنی بجهت آنست که مردی جهنی نزد رسول الله آمد و گفت یا رسول الله منزل من از مدینه دور است شبی از شبهای ماه رمضان تعیین فرمای تا بمدینه آیم و در آنجا بعبادت قیام نمایم آنحضرت فرمود که علیک بلیلة الثالث و العشرین منه که آن شب بیست و سیم است و شیخ گفته که اسم جهنی عبد الله بن انیس انصاری بود و روایتی از ابی بن کعب و عایشه واقع شده که لیلة القدر شب بیست و هفتم است و ابن عباس از ابن عمر روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود که تحروها لیلة سبع و عشرین این شب را در شب بیست و هفتم بطلبید و زر بن حبیش گفته که ابی را گفتم یا ابا المنذر از چه بدانیم که لیلة القدر شب بیست و هفتم است گفت بعلامتی که پیغمبر صلعم ما را اخبار نمود و گفت فردا آفتاب طالع شود چنان نماید که گرفته است و نور ندارد و آن شب نه گرم باشد و نه سرد و بعضی گفته اند که حق سبحانه کلمات این سوره را قسمت نمود بر لیالی ماه رمضان چون بشب بیست و هفتم رسید اشارت بآن فرمود و گفت هی حتی مطلع الفجر و ابو بکر وراق را نیز از لیلة القدر سوال کردند گفت که عدد کلمات این سوره سی است بر عدد شبهای ماه و هی کلمه بیست و هفتم است پس سایل را گفت که بشمار او می شمرد چون بهی رسید گفت چند است گفت بیست و هفت گفت هی هی یعنی لیلة القدر این شب است و نزد جماعتی دیگر لیلة القدر شب بیست و نهم است و ابی بکر روایت کرد که از رسول صلعم شنیدم که میفرمود التمسوها فی العشر الاواخر فی تسع یبقین او سبع یبقین او خمس یبقین او ثلث یبقین او آخر لیلة و فایده در اخفا این شب آنست که تا بندگان در عبادت اجتهاد نمایند و جمیع لیالی شهر رمضان را احیا کنند بجهت طمع دریافتن لیلة القدر و بر یک شب اعتماد نکنند همچنانکه حق سبحانه اخفا صلوة وسطی نموده در صلوات خمس و اسم اعظم خود را در اسماء حسنی و ساعت اجابت را در ساعات جمعه و رضای خود در طاعات و سخط خود در سیآت و دوست خود در میان دوستان تا مراقبه همه کنند و همه شبها بیداری کشند و همه نمازهای یومیه را بپای دارند و همه ساعات را در طاعات بگذرانند و همه اسماء الله را مواظبه نمایند و بجمیع طاعات ارتکاب کنند و از همه سیآت اجتناب نمایند و احترام همه بندگان مرعی دارند و بدانکه فضایل شب قدر بسیار است و ثواب احیاء آن بیشمار و از پیغمبر صلعم مرویست که من قام لیلة القدر ایمانا و احتسابا غفر له من ذنبه هر که شب قدر را بپای دارد و مؤمن باشد و معتقد روز جزا حق سبحانه گناهان او را بیامرزد و در خبر آمده که شیطان درین شب بیرون نیاید تا بروز دیگر در وقت چاشت و نتواند که کسی را آزار رساند و سحر هیچ ساحری و فساد هیچ مفسدی اثر نکند و از ابن عباس مرویست که حق تعالی درین شب جبرئیل را با هفتاد هزار فرشتگان از سدرة المنتهی بزمین فرستد و با ایشان علمهای نور باشد و آنها را چهار جا برنند بر پشت خانه کعبه و بر سر روضه مطهر حضرت رسالت صلعم و در بیت المقدس و در طور سینا و جبرئیل با ملایکه گوید پراکنده شوید در زمین پس هیچ سرا و بقعه نماند که در آنجا مؤمنی و یا مومنه باشد که نروند مگر خانه که سگ یا خوک یا خمر یا جنب

از حرام یا صورتی مجسم باشد و همه زبان بتهلیل و تسبیح بکشایند برای امت محمد صلعم و چون صبح شود روی باسمان نهند ساکنان آسمان
دنیا باستقبال ایشان بیرون ایند و کویند از کجا می آیید کویند از دنیا دیشب شب قدر بود ایشان کویند خدای بهم با امت محمد صلعم
چه کرامت فرمود کویند خطاهای امت را بیامرزید و شفاعت ایشان در حق اهل ایمان قبول فرمود پس فرشتکان آسمان دنیا
این خوشحال شده اواز بتسبیح و تهلیل بردارند بعد از آن با فرشتکان دنیا باسمان دوم برایند فرشتکان آن آسمان همان پرسند و همان
جواب شنوند و اظهار بهجت و سرور کرده بتسبیح و تهلیل مشغول شوند و زبان بتسبیح بکشایند اهل بهشت عدن آواز ایشان را
با رضوان کویند این چه آوازاست کوید فرشتکان اند که خدا را تسبیح و تهلیل میکنند برای امت محمد صلعم ایشان نیز آواز بردارند بتسبیح
و تحمید و حاملان عرش نیز چون آواز ایشان بشنوند و کیفیت احوال را معلوم کنند بتسبیح و تهلیل قیام نمایند از جانب آلهی خطاب نازل
شود که این چه آوازاست و او عالمتر باشد کویند شنیدیم که امتان محمد بشرف مغفرت تو مشرف شده اند و شفاعت صالحان در حق
مقبول درکاه تو شده حق سبحانه فرماید آری امت محمد را است نزد من آنچه هیچ چشم ندیده و هیچ کوش نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نکذشته
و در خبری دیکر آمده که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بزمین فرود اید و میکائیل با هفتاد هزار دیکر از لوای احمدی بیارند و آنرا
جهار دو ابه باشد یکی بمشرق و یکی بمغرب و یکی باسمان و یکی بزمین بر لوای احمد نوشته باشد که امت مذنبه و رب غفور و هیچ جای
نباشد که جبرئیل با فرشته در انجا نرود و سلام نکند و سلام ایشان باهل ایمان نخواهد رسید در پنج موضع دیکر اول در وقت
مرک کما الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم دوم بر در بهشت که سلام علیکم طبتم سیوم در بهشت که والملائکة یدخلون
علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم چهارم در غرفات بهشت که سلام قولا من رب الرحیم پنجم نزد لقاء ابرار رسیدن و با نواع نعم بهشت
که تحیتهم یوم یلقونه سلام و با نچه مذکور شد حق سبحانه اشارت بان میفرماید که تنزل الملائکة فرود ایند فرشتکان بزمین و الروح و فرود
اید جبرئیل با ایشان فیها در شب قدر تا استماع ذکر خدا و قرأة قران کنند یا سلام کنند بر اهل ایمان و نزد جمعی مراد از الملائکة و جبرئیل است
باسمان اول و قولی انست که ملکی عظیم که روح نام اوست با ملائکه فرود اید یا صنفی از ملائکه که روح کویند و فرشتکان ایشان را نه بینند الا
این شب از غروب تا طلوع نازل میشوند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی ع بموافقه ملائکه بزمین اید و در بعضی تفاسیر مذکور است که
مراد روح حضرت رسالت است صلعم که در آنشب نزول اجلال فرماید و بر در بعضی مراد بروح وحی است کقوله و کذلک اوحینا الیک روحا من
امرنا یعنی فرشتکان فرود ایند و با ایشان وحی باشد بتقدیر خیرات و منافع و اصح انست که جبرئیل ع با فرشتکانی که ایشان را علاقه آشنائی
با اهل زمین هست فرود ایند و بخانهای مؤمنان در روند و جبرئیل مؤمنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل ع اقشعرار جلد و رقت قلب

انزله
و اشک چشم بود حاصل که بجهت شرافت این شب ملائکه و روح فرود ایند باذن ربهم بفرمان آفریدکار خود یا بعلم آفریدکار خود کما قال
بعلمه من کل امر از جهت هر کاری بزرک که حق سبحانه قضا فرموده است و تقدیر نموده در یک سال تا سال دیکر یا بهر کاری از خیر و
برکت یا بهر امری از روزی و اجل سلام هی تقدیم خبر بر مبتدا بجهت افاده حصر است ای ما هی الا سلامة نیست این شب مکر سلامتی
یعنی تقدیر کرده نشود در او الا سلامة و خیر بر خلاف شبهای دیکر چه در غیر آن هر بلیة قضا کرده میشود و هم سلامتی است این
شب مکر سلام بجهت کثرت سلام کردن ملائکه در این شب بر قاعد و قایم و راکع و ساجد اهل ایمان مجاهد کفته سلامتیست از شیاطین
و وساوس ایشان چه در این شب ممنوع باشند که ضرری و اذیتی بکسی برسانند حتی مطلع الفجر تا دمیدن سفید صبح و نزد بعضی
تمامیه کلام بر قوله باذن ربهم است و من کل امر سلام ابتدا کلام دیکر یعنی از هر امری در و سلامتی و منفعت و خیر است و بعد از آن
میفرماید که این سلامتی و برکت و فضیلت ممتد است تا وقت طلوع فجر سورة البینة و این را سورة البریه و سورة القیمه نیز کویند
و در مدینه نازل شده و کویند که در مکه فرود امده و عدد ایات ان نه است نزد بصریان و هشت نزد غیر ایشان و اختلاف در آن
مخلصین له الدین است که بصریان شمارند ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند روز قیامت با بهترین آفریدکان
باشد در شبانکاه و بامداد و در رفتن و استادن و از ابی ذر روایت که رسول صلعم فرمود که اکر مردمان بدانستندی آنچه در این
سوره است از فضیلت و مثوبه اهل و مال را رها کردندی و این سوره را بیاموختندی مردی از خزاعه کفت یا رسول الله این سوره چه
فضیلت و خاصیت دارد فرمود هیچ منافقی این سوره نخواند و نه کسی که در خدا شک داشته باشد و بخدا سوکند که از آن زمان که
خدای آسمان و زمین را آفریده فرشتکان این سوره را بخوانند مکر که او سبحانه فرشتکان را بفرستد تا محافظت وی کنند در دین
و دنیای او و از برای وی طلب مغفرت و رحمت کنند و اکر در روز قرائت کند بعدد هر چه روشنی روز و تاریکی شب باو رسد
او را ثواب دهند مردی از قیس کفت جان من فدای تو باد ثواب قرائت سوره دیکر را بیان فرمای فرمود که عم یتسائلون و ق والقران
المجید والسماء ذات البروج والسماء والطارق بدانید که اکر بدانید فضیلت این سورها را از همه کارها معطل شوید و جمیع اوقات
خود را صرف دانستن و خواندن این سورها کنید و بوسیله این مقرب درکاه آلهی شوید و بتحقیق که او سبحانه جمیع کناهان
قاری این سوره را بیامرزد مکر شرک و بدانید که سوره تبارک الذی بیده الملک در روز قیامت از جانب صاحب خود مجادله کند و طلب امر
کناهان او کند و ابو بکر حضرمی از ابی جعفر صلوات الله علیه و آله روایت کند که هر که لم یکن را تلاوت نماید از شرک بری کردد و در دین محمد ثابت
و راسخ شود و روز قیامت با صفت ایمان مبعوث شود و حساب او را آسان کنند و بباید دانست که چون حق سبحانه در سورة القدر بیان فرمود که

قران مجید است درین سوره بیان میفرماید که کفاری که قبل از نزول قرآن بودند در هیچ وقتی خالی از حجت نبوده اند و میگوید که
بسم الله الرحمن الرحیم اهل کتاب و مشرکان پیش از آنکه حضرت رسالت صم مبعوث شود گفتند که ما باز نمی ایستیم از دین خود و ترک
آن نمی کنیم تا آنکه پیغمبر موعود که در توریة و انجیل مکتوبست مبعوث گردد یعنی محمد صم حق سبحانه ازین خبر داد که لم یکن الذین
کفروا نبودند آنانکه کافر شدند من اهل الکتاب از اهل توریة یعنی یهود و نصاری که ملحد شدند در صفات خدا والمشرکین و از
شرک آرندگان که عبده اصنام بودند منفکین باز ایستادگان از کفر حتی تأتیهم البینة تا آنگاه که آمد بدیشان حجتی روشن یعنی پیغمبر ص
یا قران که مبین حق است یا سایر معجزات وی و قوله رسول من الله بدل بینه است بنفسه یا بتقدیر مضاف ای معجزة رسول الله
یا قران رسوله یعنی تا آنکه آمد بایشان فرستاده از خدای که محمد است صم یا معجزه رسول خدا یا قران وی و میتواند بود که مبتدا باشد
و قوله یتلوا خبر آن یعنی رسول خدا میخواند بر امت خود و بنا بر اول صفت رسول است یعنی رسولی که میخواند صحفا مطهرة صحیفهای
پاکیزه از کذب و بهتان و انجاس و بطلان یعنی قران کقوله لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه و قوله لا یمسه الا المطهرون
و پیغمبر ص اگرچه امی بود لکن چون بظهر قلب تالی مثل آن چیزی بود که در صحفها است پس گویا تالی صحف بوده و گویند که مراد برسول
جبرئیل است که تالی قران بود بر پیغمبر ص و تسمیه قران بصحف بجهت آنست که آن جامع اسرار جمیع صحفها است و باعتبار آنکه
صحف منتسخه است از لوح محفوظ فیها در آن صحیفها کتب قیمة نوشتهائیست راست و درست و ناطق بحق که آن مواعظ و احکام اخلا
معنی آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین خود بودند تا پیغمبر ص بیامد و ایشان را با یمان نخواند و بعضی از ایشان که تارک عناد و
جحود بودند و طالب حق بشرف ایمان رسیدند وما تفرق و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان پیغمبر ص الذین اوتوا الکتاب
آنانکه داده شده اند کتاب توریة و انجیل را الا من بعد ما جاءتهم البینة مگر از پس آنکه بدیشان آمد حجتی مبین یعنی که محمد ص است
پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند و بعضی بوی گرویدند و بعضی کافر
گشتند و در طریق عناد و جحود سلوک نمودند و بعضی دیگر در بادیه شک و تردد متردد شدند و مثل اینست کریمه وکانوا من قبل
یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به و افراد اهل کتاب بذکر بعد از جمع میان ایشان و میان مشرکان بجهت دلالت است
بر شناعت حال ایشان و بر آنکه چون ایشان متفرق شدند با وجود علم ایشان بصدق وی غیر ایشان بتفرق اولی اند حاصل کلام آنست که اهل
کتاب قبل بعثه از قدوم آنحضرت خبر و وعده میدادند بر اجتماع کلمه و اتفاق نمودن بر حق در وقتی که آنحضرت مبعوث شود پس ایشان را از حق تفرق نمود و بر کفر و
باطل ثابت نکردانید مگر آمدن پیغمبر ص بایشان و نظیر اینست که فقیر فاسق مر واعظ خود را گوید که لست بمنفک مما انا فیه حتی یرزقنی الله

الغنی و چون حق تعالی او را غنی سازد فسق را زیاده کرداند و واعظ گوید که لم تکن منفکا عن الفسق حتی توسر و ما غمست راسک فی
الفسق الا بعد الیسار وما امروا و مامور نشدند اهل کتاب با آنچه در توریة و انجیل است الا لیعبدوا الله مگر بجهة آنکه پرستش کنند
خدا را مخلصین له الدین در حالتی که پاک کنندگان باشند برای خدا کیش خود را از شرک و الحاد حنفاء میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام
ویقیموا الصلوة و بپای دارند نماز مفروضه را در اوقات آن ویؤتوا الزکوة و بدهند زکوة واجبه را در محل خود مراد آنست که ایشان مامور
نشدند در توریة و انجیل مگر بدین حنیفی لکن تحریف آن نمودند و عصیان ورزیدند و ذلک و آنچه مامور شدند بآن دین القیمة دین ملتیست
که درست و راست است قیمه صفت ملت محذوفست و اضافه دین اضافه بیانیه و میتواند بود که صفت کتب یا شریعت بود و نضر بن شمیل از
خلیل نقل کرده که قیمه جمع قیم است و قیم بمعنی قایم ای دین القایمین لله بالتوحید پس بنا بر این اضافه بتقدیر لام باشد و بدانکه مسلم و حنیف یک
معنی است نزد اکثر علما و عطیه بر آنست که حنیف بمعنی مسلم حاج است و مسلم اعم از آنکه متصف باین صفت باشد یا نه پس بینهما عموم و خصوص مطلق
باشد و این موافق قول ابن عباس است زیرا که حنفا را بمعنی حجاج تفسیر نموده و ابن جبیر گفته که عرب حنیف را اطلاق نمیکند مگر بر کسی که حاج و مختون باشد
و از قتاده منقولست که سنت حنیفیه ختان است و تحریم بنات و امهات و اخوات و عمات و خالات و اقامت مناسک و در کتب فقهیه مسطور است
که از سنن حنیفیه مضمضه است و استنشاق و سواک و فرق شعر و قص شارب و قص اظفار و حلق عانه و ابطین و ختان و استنجا و سواک
و در این آیه دلالتست بر بطلان مذهب مجبره زیرا که در آن تصریح است بآنکه حق سبحانه خلق عباد فرموده برای آنکه عبادت کنند و باین آیه
استدلال میتوان کرد بر وجوب نیه در طهارت و سایر اقسام عبادت زیرا که امر بعبادت فرموده بر وجه اخلاص و اخلاص ممکن نیست مگر
بنیه و قربه و طهارت از قسم عبادتست پس بدون نیه مجزی نباشد بعد از آن حق سبحانه حال فریقین را بیان میکند بقوله ان الذین کفروا
بدرستی که آنانکه نگرویدند من اهل الکتاب از اهل کتاب که یهود و نصاری اند والمشرکین و از مشرکان که عبده اصنام اند فی نار جهنم در
آتش دوزخ باشند روز قیامت خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن یا الحال در دوزخ اند بجهت ملابست ایشان با آنچه موجب دخول
نار است اولئک آن گروه هم شر البریة ایشان اند بدترین آفریدگان و بدانکه اشتراک فریقین در جنس عذاب موجب اشتراک ایشان
نیست در نوع عذاب پس ممکنست که عذاب ایشان مختلف بود بجهت تفاوت کفر ایشان و بریه در اصل بریئة بوده بهمزه بمعنی خلیقة مشتق
از بری بمعنی خلق ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده و ستوده اولئک هم خیر
البریة آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان جزاؤهم پاداش ایشان که خیر الخلیقه اند عند ربهم نزد پروردگار ایشان جنات عدن بوستانهای
اقامت است تجری که میرود من تحتها از زیر اشجار یا قصور آن جویها آبها چه بوستانهای بی آب روان مرغوب نیست

در حالتی که پاینده باشند دران بهشتها ابدا همیشه واین تاکید خلود است در سیاق کلام مبالغه‌ایست از ایراد ضمیر فصل در اولئک هم خیر البریه که متضمن
حصر و مدح است واز ذکر جزا که موذنست بانکه اعطای این نعم دایمه در مقابله انچیزیست که بان متصف بوده اند واز ایمانست و عمل
صالح واز حکم بانکه این نعم نزد پروردگار ایشانست واز جمع جنات و تقییدان بعدن و وصفان بانچه موجب زیادتی نعمتاست که جریان
انهاراست واز تاکید خلود تابید و قوله رضی الله عنهم استینافست بانچه مر ایشانرا باشد از زیادتی مکرمت بر جزای ایشان یعنی خوشنود
خدای ازایشان بجهت توحید و تنزیه او سبحانه از ما لایلیق و کسب طاعات و خیرات واز امام رضا علیه الصلوة والثنا مرویست که مراد بخوشنودی
خدا از ایشان اراده ثواب عظیم است و رسانیدن ایشانرا بمرتبه جلیلی ورضوا عنه و خوشنود باشند ایشان از خدا بدادن ثواب بیحساب بدیشان
وایشانرا بمنتهای مرادات و غایة غایات رسانیدن ذلک انچه مذکور شد از جنان و رضوان لمن خشی ربه برای کسیست که بترسد از عقوبت
پروردگار خود یعنی از معاصی اجتناب نماید و بموجبات مثوبات اشتغال نماید چه خشیه ملاک امراست و باعث بر هر مکرمت و خیر و در کتاب شواهد
التنزیل ابی حاکم حسکانی رحمه الله روایت کرده که حاکم ابو عبد الله حافظ خبرداد مارا باسناد مرفوع بیزید بن شراحیل انصاری کاتب امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام که شنیدم از انحضرت که فرمود قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و انا مسنده الی صدری فقال یا علی الم تسمع قول الله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریه هم شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض اذا اجتمعت الامم للحساب تدعون غرا محجلین یعنی وقت رحلت حضرت پیغمبر ص پشت مبارک
او را بسینه خود اسناد کرده بودم وانحضرت بمن تکیه داده فرمود که ای علی ایا نشنیده آیه کریمه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه
ایشان شیعیان تواند و وعده گاه من و وعده گاه شما کنار حوض کوثر خواهد بود و در وقتی که جمیع خلق اولین و آخرین مجتمع شده باشند برای
حساب و جزا شما را بخوانند و شما سفید روی و دست و پا سفید باشید یعنی همه اعضای شما نورانی و درخشنده بود و شما را در ان روز غر المحجلین ندا
کنند و بدین نام خوانند واین موجب فوز و فلاح شیعیان و محبان انحضرتست و منذر بن محمد بن منذر که یکی از رواة اهل سنت است نیز روایت کرده باسناد
که پدر من گفت که عم من حسین بن سعید مرا خبر داد از اسمعیل بن زیاد البزاز از ابراهیم بن مهاجر که او گفت مرا خبر داد یزید بن شراحیل انصاری که
کاتب علی بن ابی طالب بودم که انحضرت فرمود که در حالتی که پیغمبر ص بر سینه من تکیه داده بود فرمود یا علی الم تسمع قول الله تعالی الی آخر الحدیث
و مقاتل بن سلیمان از ضحاک نقل کرده که ابن عباس فرمود که اولئک هم خیر البریه نزلت فی علی و اهل بیته آیه اولئک هم خیر البریه در حق علی و
اهل بیت وی نازل شده و حافظ ابو نعیم اصفهانی نیز در کتاب خود که مسماست بحلیة الابرار روایه میکند باسناد خود از ابن عباس که چون
این آیه نزول یافت حضرت رسالت پناه ص خطاب کرد بشاه اولیا و فرمود که یا علی هو انت و شیعتک تاتی انت و شیعتک یوم القیمه راضین مرضیین
ای علی مراد از خیر البریه تویی و شیعه تو و چون روز قیامت که حق سبحانه خلق را برانگیزد دران روز تو و شیعه تو از خدا راضی و خوشنود باشید و خدا

نیز از شما خوشنود باشد واز تتمه همین روایتست که یا علی اعدای تو در ان روز محشور شوند و ایشان در ان روز از مغضوبان و مقهوران باشند
واحمد بن حنبل در فضایل شاه اولیا آورده و ابن شیرویه در کتاب فردوس نیز روایت کرده از ابی وایل از عطیه از عایشه که قال النبی ص علی
خیر البشر من ابی فقد کفر و من رضی فقد شکر و طبری در کتاب مناقب آورده باسناد خود از مسروق که او گفت من از عایشه شنیدم
که میگفت از رسول ص شنیدم که در حق خوارج میفرمود هم شر الخلق والخلیقه یقتلهم خیر الخلق والخلیقه وقتلهم علی بن ابی طالب
فی النهروان واین روایت عایشه صریح است در افضلیة علی بن ابی طالب ع و سایر مهاجرین و انصار پس منافی اعتقاد و مذهب
اهل سنت و جماعت باشد چه ایشان برانند که افضل مردمان بعد از پیغمبر آخر الزمان شیوخ ثلثه اند و بعد از ایشان علی
مرتضی است و مضمون این خبر مذکور که منقولست از احمد بن حنبل و ابن شیرویه مصرح است بر بطلان مذهب ایشان و دلالت
او بر بمعنی واضح و لایح است سورة الزلزال مدنیست نزد ابن عباس و قتاده و مکیست بمذهب ضحاک و عطا و عدد آیات ان
هشتاست نزد کوفی و مدنی الاول و نه است نزد باقیان و اختلاف در آیه اشتاتا است که غیر کوفی و مدنی الاول است ابی بن کعب از
پیغمبر ص روایت کرده که هر که قرائت این سوره کند همچنان باشد که قرائت سوره البقره کرده و ثواب کسی که ربع قرآن را تلاوت نموده باشد
باو دهند و در کشاف از پیغمبر ص روایت کرده که هر که چهار بار این سوره را بخواند همچنان باشد که همه قرآن را تلاوت کرده و این روایت از
امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و آله نیز مرویست و از انس بن مالک مرویست که رسول ص از مردی از اصحاب پرسید که یا فلان
تزوجت ای مرد متزوج شده گفت نه یا رسول الله زیرا که نزد من چیزی نیست که بان متزوج شوم فرمود الیس معک قل هو الله احد
با تو قل هو الله احد نیست گفت بلی فرمود ربع القرآن آن ربع قرآن است و بعد از ان فرمود الیس معک قل یا ایها الکافرون گفت بلی فرمود
ربع القرآن باز فرمود الیس معک اذا زلزلت الارض گفت بلی فرمود ربع القرآن بعد از ان فرمود تزوج تزوج تزوج و از ابو عبد الله ع
مرویست که ملول مگیرید از قرائت اذا زلزلت که هر که قرائت او در نوافل اذا زلزلت باشد حق سبحانه هرگز او را بزلزلت گرفتار نکند
و بزلزله و صاعقه و آفتی از آفات دنیا هلاک نشود و چون بمیرد مامور شود بداخل شدن در بهشت و در وقت دخول حق سبحانه
با او خطاب کند ابحت لک جنتی فاسکن منها حیث شئت و هویت لا ممنوع و لا مدفوع عنه مباح کردانیدم بهشت خود را برای
تو پس دران ساکن شو هر جا که خواهی و آرزو کنی آرام گیر که هیچ ممنوع و مدفوع نیستی از ان و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره
البینه نمود ببیان حال مومنان و کافران افتتاح این سوره فرمود ببیان وقت ان و گفت بسم الله الرحمن الرحیم اذا
زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین زلزالها جنبانیدن وی که مقدر است نزدیک نفخه اولی یا ثانیه و اضافت ان بضمیر

جهت آنست که تا شامل جمیع زمین باشد و جامع همه زلزال یا آنکه مفید این معنی باشد که جنبانیدنی که زمین مستوجب آن باشد در
حکمت و مشیت الهی و از جنبانیدن سخت و غیر معهود باشد که مثل آن متصور نبود و نحوه قولک اکرم التقی اکرامه واهن الفاسق اهانته
یعنی اهانه و اکرام کن بر تقی و فاسق که ایشان مستوجبان باشند وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ و چون بیرون آورد زمین أَثْقَالَهَا بارهای گران
خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوز است یعنی آنرا از درون خود بیرون اندازد و بر افکند و اثقال جمع ثقل که آن متاع بیت است
کقوله وتحمل اثقالکم و مراد از اخراج اموات زنده کردانیدن ایشانست برای حساب و جزا و فایده اخراج دفاین و کنوز و اظهار آن
تحسر عصاة است در وقتی که نظر بآن کنند زیرا که ایشان بسبب آن در دنیا عاصی شده اند و بعد از آن آنرا واگذاشته و
از نفع آن محروم گشته و دیگر آنکه تا جباه و جنوب و ظهور ایشان را بآن داغ کنند وَقَالَ الْإِنْسَانُ و گوید آدمی نزد این حال یعنی کافر
که منکر بعث است و گفته اند که مراد از آن عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال که تزلزل ارض است و اخراج اثقال
از روی تعجب گویند که مَا لَهَا چیست مر زمین را که متزلزل شده همه پوشیدهای خود را آشکارا میکند و قول اول اصح است چه
کافران بجهت عدم تصدیق ببعث چون این امر فظیع ببینند قایل این قول شوند همچنانکه گویند من بعثنا من مرقدنا و اما مومنان
این نگویند بلکه گویند هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون يَوْمَئِذٍ آن روز تُحَدِّثُ سخن گوید زمین بآن حال و اوضح آنست
که حق سبحانه قوت تکلم در وی ایجاد فرماید همچنانکه در شجره موسی تا بسخن در آید و گوید أَخْبَارَهَا خبرهای خود را یعنی خبر دهد
که این جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات بسبب چیست یا خبر دهد از عملهای هر یک از مکلفان که بر بالای آن کرده باشند از خیر و
شر و این اشهر قولین است و مصداق آنست اینکه در حدیث آمده که حضرت رسالت صلعم باصحاب گفت که اتدرون ما اخبارها
آیا میدانید که خبرهای زمین چه باشد گفتند الله و رسوله اعلم فرمود ان تشهد علی کل عبد و امة بما عمل علی ظهرها تقول عمل کذا و
کذا یوم کذا وکذا فهذا اخبارها یعنی اخبار زمین آنست که گواهی دهد بر هر مردی و زنی بآنچه عمل کرده باشند بر بالای آن و گوید
که فلان و فلان عملی چنین و چنین کردند در روز چنین و چنین پس اخبار زمین این باشد و عبد الله بن صعصعه از پدر خود
نقل کرده که من در حجره ابو سعید خدری بودم مرا گفت چون بانگ نماز گویی در صحرا آواز بلند کن که من از پیغمبر صلعم شنیدم که
میفرمود که لا یسمعه جن ولا انس ولا حجر الا یشهد له یعنی هیچ جن و انس و حجر و مدری نشنود آنرا الا که بر صدق تو گواهی دهد و این آیه را
خبر گوید که ابو امیه را دیدم در مسجد الحرام که در هر بقعه نماز میکرد گفتم چرا چنین میکنی گفت تا همه زمین روز قیامت گواه باشد
تلاوت کرد که یومئذ تحدث اخبارها و بدانکه یومئذ بدل از اذا است و ناصب او تحدث و میتواند بود که نصب اذا بمضمر باشد که آن اذکر است یا سال آن

یومئذ تحدث

یومئذ تحدث و مفعول اول تحدث محذوفست و تقدیر اینست که تحدث الخلق اخبارها و چون مقصود ذکر تحدیث ارض است باخبار
جهت تعظیم آن روز نه ذکر خلق از آن جهت مفعول اول محذوف شد و قوله بِأَنَّ رَبَّكَ متعلق است به تحدث یعنی سخن گوید زمین بسبب آنکه
پروردگار تو أَوْحَىٰ لَهَا وحی کند مر او را یعنی امر کند از روی خفا و دستوری دهد او را که خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو واقع
شده و میتواند بود که معنی مراد این باشد که تحدث بتحدیث ان ربک اوحی لها اخبارها یعنی تحدیثا و باین باشد که گوید خدای وحی
کرده بمن خبرها را پس خبر دهم شما را بآنچه از شما صادر شده و محتمل است که بان ربک بدل اخبارها باشد کانه قیل یومئذ تحدث باخبارها بان
ربک اوحی لها چه تحدیث بما نیز مستعمل است فیقال حدثته کذا و حدثته بکذا و لام بمعنی الی است یعنی وحی کند بسوی او و یا آنکه بر اصل خود
باشد چه آن متضمن تشفی است از عصاة و مراد با ایحا احداث امریست در زمین که دال بر اخبار باشد یا آنکه مراد انطاق حقیقی باشد
چنانکه گذشت و واحدی باسناد مرفوع بربیعه جرشی روایت کرده که قال رسول الله صلعم حافظوا علی الوضوء و خیر اعمالکم الصلوة
وتحفظوا من الارض فانها امکم ولیس فیها احد یعمل خیرا او شرا الا وهی مخبرة به یعنی پیغمبر صلعم فرمود که بر وضو و بهترین عمل خود که نماز است
محافظت کنید و خود را نگاه دارید از زمین که آن مادر شماست و هیچ کس در وی عمل خیر یا شر نکند الا که او خبر دهنده باشد بآن در
روز قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَصْدُرُ النَّاسُ باز گردند مردمان از مخارج خود که قبور است بموقف حساب أَشْتَاتًا پراکندگان و مختلف
الاحوال یعنی گروه گروه جمعی نورانی و ایمن و طایفه ظلمانی و خایف روی بحسابگاه آورند یا از حساب باز گردند بعد از عرض پراکنده بعضی
بدست راست متوجه بهشت شده با وجماعتی بدست چپ بجانب دوزخ شتابند کقوله تعالی یومئذ یتفرقون و قوله یومئذ یصدعون
لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ تا نموده شوند عملهای خود را برؤیت قلب یعنی معرفت باعمال خود پیدا کنند یا ببینند بچشم سر جزای کردارهای خود را یا صحایف
اعمال خود را بخوانند و آنچه کرده باشند از صغیر و کبیر بنظر ایشان در آید که فصله بقوله فَمَنْ يَعْمَلْ پس هر که از اهل ایمان عمل کند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
همسنگ مورچه خردی یا مقدار آنچیزی که دیده میشود در روزنه از هبا و غبار خَيْرًا نیکی را يَرَهُ ببیند پاداش آنرا وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که
بکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ بوزن نمله صغیره یا هبا شَرًّا بدی را يَرَهُ ببیند مکافات آنرا اگر مغفرت الهی شامل حال او نشود و در اسباب نزول آورده که دو
کس بودند یکی سایل را لقمه و کسره نمینواخت و میگفت این اندک چیزی بسیار حقیر است بدکردن تا بر آن مزد دهند و دیگری گناه خرد را خوار
میداشت و میگفت ما را بر این نظره و قطره مواخذه نخواهد بود بلکه یکبار عذاب خواهند کرد حق سبحانه آیه مذکوره را در شان این دو کس فرو فرستاد
و از مقاتل برین وجه مرویست که این در حق دو مرد آمد که یکی دست از خیرات بداشت و گفت آیتی از قرآن مرا از خیرات منع میکند و آن اینست که
ویطعمون الطعام علی حبه و من این نان و خرما و مویز دوست ندارم پس آنرا اجری نباشد و مال بسیار ندارم که بدهم دیگری میگفت که بر این گنا

مارا مواخذه نکنند وحق سبحانه این آیه فرستاد وبان ترغیب وترهیب کرده فرمود که خیر اندک سود دارد وگناه حقیر زیان رساند
آورده اند که سعد وقاص دو خرما بسایل داد واو رد کرد سعد گفت ویحک خدای بهر ذره از ما قبول میکند تو دو خرما
که چندین مثقالست قبول نداری آورده اند که روزی رسول خدا این آیه میخواند اعرابی حاضر بود گفت یا رسول الله مثقال ذره را
اعتبار مینمایند وبران عقاب میکنند فرمود بلی اعرابی برخواست ومیگفت واسوأتاه وافضیحتاه وبهای های میگریست رسول
فرمود دل اعرابی بایمان باخبرست وابی عثمان مازنی از ابی عبیده روایت کرده که صعصعه بن ناجیه که جد فرزدق بود نزد پیغمبر
آمد وگفت یا رسول الله از آنچه بر تو فرو می آید بر من خوان آنحضرت این آیه بر وی خواند وگفت حسبی حسبی ما ابالی ان لا اسمع من
القرآن غیر هذا همین پسنده مرا وباکی نیست مرا انکه نشنوم از قرآن غیر ازین آیه واز عبد الله بن مسعود منقولست که محکم ترین
آیتی در قرآن این آیتست وپیغمبر این آیه را جامعه فاذه گفتی وبدانکه ممکن است استدلال باین آیه بر بطلان احباط زیرا که
ظاهر آن دالست بر آنکه هر خیری وشری که از بنده صادر میشود واگرچه مثل مثقال ذره باشد جزا داده شود بران بر خلاف
احباط چه آنچه محبط است جزا داده نمیشود بران واهل احباط را نمیرسد که مناقضه کنند بجواز عفو از مرتکب کبیره زیرا که
باجماع آیه مخصوص است بغیر تایب چه تایب معفو عنه است بلاخلاف وچون نزد ایشان انست که شرط معصیتی که بان مواخذه شوند
انست که صغیره نباشد پس ما را جایز است که دو شرط کنیم که از آن چیزی نباشد که معفو عنه باشد چه آیه مخصوص باشد
ومشروط بر اینکه اگر صاحبش توبه نکند وایزد هم عفو ننماید جزای آن ببیند چنانکه باین مفسر شد واز ابن عباس مرویست
که هیچ مؤمنی وکافری نباشد که در دنیا خیری یا شری بکند مگر که خدای در قیامت عمل وی را بوی نماید اگر بدی باشد بر آن پشیمان
وغمگین شود واگر نیکی باشد خوشحال گردد اما سیئات مؤمن را بیامرزد وحسنات او را مزد دهد وحسنات کافر را رد
کند وبسیئات معذب سازد ومحمد بن کعب گفته که معنی انست که هر که در دنیا بمثقال ذره نیکی کند واو کافر باشد جزا یابد در
مال ونفس وفرزند تا چون از دنیا برود او را هیچ چیزی نباشد واگر بمثقال ذره بدی کند واو مؤمن بود در دنیا عقوبت یابد
بحادثه که بوی رسد در نفس ومال واهل تا چون از دنیا مفارقت کند او را هیچ فعل بدی نباشد ودر خبر آمده که چون این آیه
نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله این کار عظیم است که بهر مثقال ذره از عمل که از ما صادر شده باشد حساب کنند فرمود
مکاره که در دنیا بشما میرسد از رنج وبیماری ومصیبت در برابر مثاقیل شر شماست واما مثاقیل خیر مدخر است تا روز قیامت بشما دهند
سورة العادیات مدنیست نزد ابن عباس وقتاده ونزد بعضی مکیست وعدد آیات آن یازده است باجماع امه ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده

که هر که این سوره را قرائت کند بعدد هر که بیتوته کرده باشد در مزدلفه ودر جمع حاضر شده ده حسنه برای او بنویسند وسلیمان
بن خالد از ابی عبد الله ع روایت نموده که هر که والعادیات بخواند وبران مداومت کند حق سبحانه او را در روز قیامت با امیر المؤمنین صلوات
الله علیه وآله مبعوث سازد واو از رفقای آنحضرت باشد واز جلسای او در جنت عدن وچون این سوره در ذکر قیامت وجزای اعمالست
همچنانکه سورة الزلزال از ینجهت این را بان متصل ساخت وفرمود بسم الله الرحمن الرحیم در بعضی تفاسیر آورده اند
که حضرت رسالت ص منذر بن عمرو انصاری را با خیلی از صحابه بقبیله از کنانه فرستاد وفرمود که باید که فلان روز بوقت صبح بدیشان
رسید وغارت کنید وباید که فلان روز بیائید ایشان چنان کردند ودر باز آمدن بسبب عبور بر رودخانه عظیم توقفی افتاد منافقان
زبان دراز کرده بایکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه ببلیه هلاک شده اند وکسی که خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمؤمنان
رسید اندوهناک شدند حق سبحانه برای دلخوشی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد ابی عبد الله ص و
جمعی کثیر از مفسران ومحدثان در سبب نزول این سوره فرموده اند که جماعتی اعراب از بنی سلیم بنزدیک مدینه آمدند ودر وادی
رمله جمع شدند وغرض ایشان از اجتماع آن بود که بر مسلمانان شبیخون آورند وبحضرت رسالت ص کیدی کنند وایذا وآزار بآن سرور
رسانند چون آنحضرت بر احوال ایشان مطلع شد علم اسلام بابوبکر داد واو را با جمعی از اهل اسلام بجانب ایشان روان ساخت
وبر محاربه ایشان امر فرمود وچون ابوبکر بحوالی آن وادی رسید بر حال او مطلع شدند وتهیه جنک کرده ودر محاربه مبادرت نمودند
وخود را بلشکر اسلام رسانیدند واغاز جنک کردند ابوبکر از ایشان بترسید وروی بهزیمت نهاد وبواسطه انهزام وعدم ثبات
ورسوخ او در جنک بسیاری از مسلمانان بقتل آمدند وچون ابوبکر منهزم شد وتوفیق فتح وفیروزی نیافت حضرت پیغمبر ص روز دیگر
علم بعمر بن خطاب داد واو را با جمعی از اصحاب بجانب آن وادی فرستاد عمر چون بنزدیکان وادی رسید اصحاب آن وادی بقصد محاربه از پیش
بیرون تاختند واو را در ساعت منکسر ومنهزم ساختند چون عمر برکشت وبفتح ونصرت موفق نشد پیغمبر ص از آن حال بسیار ملول گشت و
غبار ملال بر صفحه خاطر عاطر آنحضرت نشست عمرو بن عاص برخواست وگفت یا رسول الله مرا بفرست که من صاحب عذرم وحیلم
مکر وحیله را خوب میدانم وامیدوارم که من از روی عذر ومکر بر ایشان غالب شوم ومظفر ومنصور گردم حضرت التماس او را قبول
فرمود واو را با جمعی بجانب آن وادی روان ساخت وچون بحوالی آن وادی رسید اصحاب وادی از حال او آگاه شدند واغاز جنک کردند
وعمرو را بشکستند چنانچه جمعی کثیر از لشکر اسلام بکشتند وچون کار بر عمرو تنگ شد فرار نمود وبحضرت رسالت بازگشت پیغمبر
از آن حال متألم وغمگین گردید وفرمود که علی بن ابی طالب را بخوانید چون حضرت شاه اولیا حاضر شد پیغمبر ص فرمود یا علی این علم را بگیر وبجانب رمله متوجه

شو وابوبکر و عمر و عمرو عاص را با جمعی دیگر نیز در خدمت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله روان کرد ایند و چون امیر المؤمنین
توجه فرمود حضرت رسالت صلعم تا بمسجد احزاب مشایعت ان سرور نمود و در حق شاه اولیا دعا فرمود و بعد از ان برکشت و
کیفیه سیر ان سرور چنین بود که در شب میراند و بروز مختفی میشد و قرار میکرفت تا کسی بر سیر ان سرور مطلع نشود پس بر ین نهج
بحوالی ان وادی رسانید و از مقابل ایشان در امد عمرو بن عاص چون ان حذاقت از شاه ولایت مشاهده کرد دانست که انحضرت بر
اعدا مظفر و منصور خواهد شد پس او را عرق عصبیة و حسد در حرکه امد و اغاز افساد کرد و با ابی بکر کفت بایدکه تو بعلی بن ابی طالب
بکویی که درین وادی شیران و کرکان بسیارند و ما از شر ایشان ایمن نیستیم احتیاط انست که ما از دهنه این وادی بیرون رویم و بر بالای
این وادی برائیم تا از ضرر سباع ایمن باشیم تا آسیبی از سباع بما نرسد و غرض عمرو بن عاص ازین سخن نصیحه نبود بلکه مقصود ش ان بود
که چون ایشان بر بالای وادی بر ایند اصحاب ان وادی از حرکات و اصوات ایشان متنبه شوند و بر ایشان تازند تا چنانکه او و یاران مغلوب
ان طایفه شدند علی بن ابی طالب ع نیز مغلوب ایشان شود و او را مزیتی بر ایشان نباشد و در باب نصرت و ظفر بر ان طایفه افتخاری حاصل
چون ابی بکر این حال را با امیر المؤمنین عرض کرد شاه اولیا اصلا التفات بکفتار او نکرد و از مقوله او اعراض نمود عمر و همین حکایت را
خطاب باز کفت و عمر همین حال را بعرض انحضرت رسانید التفات بکفتار او نیز نکرد و انچه مقتضای رای شریف انحضرت بود عمل نمود
و روز فرو می امد و شب میرفت تا در اول صبح خود را نزدیک بجماعت رسانید و بیخبر بر ایشان تاخت و با ایشان اغاز جنگ فرمود و بعنایت
الهی و برکات انفاس حضرت رسالت پناهی بر ایشان غالب شد و مظفر و منصور کشت و بعضی از ایشان را مقتول ساخت و بعضی را اسیر
کردانید و در سلاسل کشید و از جهت این غزوه را غزوه سلسله خوانند و همه مالها ایشان را غارت کرد و چون ان صفدر منصور و
مظفر کردید متوجه مدینه شد و در وقتی که بنزدیک مدینه رسید سید عالم صلعم باستقبال امیر المؤمنین صلوات الله علیه از مدینه بیرون
امد و چون چشم شاه اولیا بر چهره منور سید انبیا افتاد از مرکب فرود امد و رکاب انحضرت را بوسه داد حضرت رسالت صلعم در حق
او دعا فرمود و تحسین او نمود و از غایة فرح فرمود که یا علی لولا ان اشفق ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری فی المسیح
لقلت فیک الیوم مقالا لا تمر بملاء منهم الا اخذوا التراب من تحت قدمک ازکب فان الله و رسوله علیک راضیان یعنی ای علی اکر اندیشه
کمراهی امت نبودی و از انحراف ایشان از جاده شریعت باکی نمیداشتم که ناکاه در شان تو توغل نمایند و در محبت تو مبالغه کنند چنانکه
امت عیسی در حق او توغل نمودند و کمراه کشتند هر آینه در شان تو امروز بر وجهی سخنی میکفتم و مردمان را در حق تو مقالی میشنوانیدم
که هر طایفه از امت من که تو بر ایشان میکذشتی ایشان خاک تحت اقدام ترا بر میداشتند و از ان استشفا مینمودند یا علی بر مرکب

٦١١

خود سوار شو و بشارت باد ترا که خدای و رسول از تو خوشنود شدند و در انوقت که حضرت شاه اولیا بر طایفه بنی سلیم در ان وادی
غالب شد هنوز خبر فتح انحضرت بمدینه نرسیده بود جبرئیل از حضرت ملک جلیل بنزد حضرت رسالت پناه امد و ان سرور را
بفتح و نصرت امیر المؤمنین بشارت داد و این سوره را بر انحضرت فرود آورد که وَالْعَادِيَاتِ سوکند باسبان دونده غازیان که بوقت
دویدن نفس زنند ضَبْحًا نفس زدنی باوازکه نه صهیل بود نصب این فعل محذوفست ای تضبح ضبحا یا بعادیات چه ان بالتزام
دلالت میکند بر ضابحات و یا انکه منصوبست بر حالیت بمعنی ضابحه یعنی بجو اسبان دونده در حالتی که نفس زننده اند فَالْمُورِيَاتِ
پس سوکند به بیرون آرندکان اتش از سنک بسمهای خویش یعنی اسبانی که سم در وقت شتابیدن در غزو اتش بیرون آرند بزدن بر سنک
که بر ان اید و آتش زنند قَدْحًا آتش زدنی همچنانکه از زند آتش زنند ایراء اخراج نار است یقال قدح الزند فاوری و انتصاب قدحا بر طریق
ضبحا است فَالْمُغِيرَاتِ پس سوکند باسبان غارت کننده صُبْحًا در وقت سفیده دم مراد راکبان اسبانند که غارت کننده اموال اعدا اند و
اسناد غارت بخیل مجاز است و چون بسبب عدو خیل غارت واقع میشود کوییا غارت کنندکان اسبان اند پس این از قبیل تسمیه سبب
باسم مسبب و اغارت بمعنی سرعت سیر نیز امده کما قال فی الصحاح اغار فلان ای شد العدو و اسرع و منه قولهم اغار اغارة الثعلب
اذا اسرع فی عدوه و این هنکام مغیرات بر معنی حقیقی خود باشد و معنی اینکه سوکند باسبان شتاب کننده در رفتار بوقت صبح و قوله فَأَثَرْنَ
این عطف است بر فعلی که اسم فاعل در موضع او واقع شده زیرا که معنی انست که واللاتی عدون فاورین فاغرن فاثرن یعنی اسبانی که دویدند
پس اخراج آتش کردند از حوافر خود پس غارت کردند یا در دویدن سرعت نمودند پس بر انکیختند بِهِ بوقت سفیده دم نَقْعًا غباری در
کنار از قبیله در حین دویدن و شتابیدن و میتواند بود که نقع بمعنی صیاح باشد کقوله ع ما لم یکن نقع و لا لقلقة که نقع و لقلقه بمعنی
صوتست و شده انست و کقول لبید فمتی ینقع صراخ صادق یحلبوه ذات جرس و زجل یعنی متهیج و مرتفع ساختند در ان وقت
شهر خود را فَوَسَطْنَ پس بمیان در امدند بِهِ بوقت صبح جَمْعًا کروهی را از دشمنان دین و میتواند بود که ضمیر به در هر دو موضع
بمکان غارت باشد و با بمعنی فی و یا راجع بعدو که عادیات دالست بر ان و با بمعنی سببیت یعنی بر انکیختند غبار او بمیان ان کروه
در امدند در موضع غارت یا بسبب دویدن و بدانکه فات تعقیبیه یا بحسب قسم است بمعنی انها قسم بعد قسم و یا بحسب وقوع
ای وقوع امر بعد امر و از ابن مسعود و سدی مرویست که مراد بعادیات شترانند که بوقت رفتن ایشان بغزوه بدر هدا عنان خود نمو
بودند تند رفتن و تضبح بمعنی تضبع است ای یمد ضبعه فی السیر و ضبع بمعنی دراز انداختن شتر است در رفتار و نزد بعضی عادیات
ابل حاج اند که از عرفه بمزدلفه میشتابند و از مزدلفه بمنا و قالت صفیه بنت عبد المطلب الا و العادیات غداة جمع بایدیها اذا سطع الغبار

وسعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که او گفت من در حجر نشسته بودم مردی آمد و از من تفسیر والعادیات ضبحا پرسید گفتم اسبان
غزاة‌اند که در راه خدای مسارعت میکردند و چون شب میرسید در لکان ایشان نزول میکردند و آتش می‌افروختند و از آن طعام می
پختند آن مرد بعد از استماع این قول از من غایب شد و نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله آمد و او در زیر سقایه زمزم بود و او را از والعادیات
ضبحا سؤال کرد آنحضرت فرمود پیش از من این را از کسی سؤال کرده او گفت آری از ابن عباس پرسیدم گفت که اسبان‌اند که در سبیل الله
سرعت نمایند فرمود برو و او را بنزد من آر ابن عباس گفت چون نزد آنحضرت رفتم و بایستادم فرمود تفتی الناس بما لا علم لك به فتوی میدهی با مردم بچیزی که
علم بآن نداری بدانکه این آیه در روز بدر آمد و بجهاد سوگند که اول غزوه در اسلام غزوه بدر بود و هیچ اسبی با ما نبود مگر دو اسب که یکی
اسب ابلق زبیر بود و دیگری از مقداد اسود و بروایت دیگر از مرثد بن ابی مرثد غنوی پس چگونه عادیات خیل باشند بلکه ابل‌اند که از عرفه
بمزدلفه می‌آیند و از مزدلفه بمنا ابن عباس گفت من از قول خود برگشتم و رجوع کردم بآنچه امیر المؤمنین ع میفرمود ابو صالح گوید
که مرا با عکرمه خلاف افتاد در عادیات و یکفت اسبانند من گفتم اشتران‌اند او گفت من این را از مولای خود ابن عباس شنیدم من گفتم من از
مولای خود امیر المؤمنین شنیده‌ام و مولای من از مولای تو عالمتر است و اگر این روایه بصحت رسیده باشد پس لفظ ضبح از برای بعیر بسبیل
استعاره خواهد بود همچنانکه مشافر و حافر مستعارست از برای انسان و شفر از برای ثور و گویند ضبح مخصوص است بفرس و کلب و ثعلب
و از مجاهد مرویست که مراد بایراد قدح مکر رجالست در حروب یقول العرب اذا اراد الرجل ان یمکر بصاحبه اما والله لاقدحن لك
بزند او ولا قدحن لك و عکرمه گفته مراد السنه رجال‌اند که از تکلم آتش عظیم را برمی‌افروزند و نزد جمعی مراد بجمع مزدلفه است محمد بن کعب گفته که
از منی است و بر هر دو تقدیر این موافق روایه مذکوره است و تسمیه آن بجمع بجهت اجتماع مردمانست در آن و احتمال دارد که اقسام مذکوره
قسم باشند بنفوسی که عادیاتند در آثار کمال خود و موریات انوار معارف بافکار خود و مغیرات انوار قدس در وقت ظهور مبدا آن و مثیرات شوق
بآن و واسطات در جمعی از جموع علیین بسبب آن و بر هر تقدیر جواب قسم اینست که ان الانسان لربه لکنود بدرستی که آدمی یعنی ابی منافق که با جمع خود ابن عم
گنگار است درمیان مردم می‌افکند یا مطلق کفار مر پروردگار خود را ناسپاس است و جاحد نعمت و این مشتق است از کند النعمة
کنود او از ین ماخوذ است تسمیه کنده زیرا که او از پدر خود ناسپاسی کرد و مفارقه نمود و از کلبی مرویست که کنود بلسان کنده و حضرموت یعنی
عاصی است و بلسان بنو مالک بخیل و بلسان مضر و ربیعه و قضاعه کفور و حسن بصری گفته که کنود آنست که مصایب بشمارد و نعمت را فراموش
کند کقول الشاعر یا ایها الظالم فی فعله والظلم مردود الی من ظلم الی متی انت و حتی متی تشکو المصیبات و تنسی النعم ابو امامه از رسول ص روایت
کرده که آنحضرت فرمود اتدرون من الکنود میدانید که کنود کیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود الکنود هو الذی یاکل وحده و یمنع رفده

ویضرب عبده کنود آنست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را بزند ذو النون فرموده که کنود یعنی هلوع است و هلوع مفسر شد باینکه
اندک را کفران کند و بسیار را شکر نگوید و بعضی گفته‌اند که کنود آنکس است که سر وی بر بالین نعمت باشد و دل وی در میدان غفلت و فضیل
بن عیاض گفته که کنود کسی است که بیک مصیبت همه نعمتها را فراموش کند و نزد ابی عبیده کنود یعنی قلیل الخیر است و گویند آیه در شأن
ابو حباحب است ابو اللیث آورده که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه بوده‌اند هر یک در صنفی اشعث در طمع و ابو حباحب در بخل و حاتم در سخا
حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حباحب بخیل است و اندک خیر لکنود و بدرستی که او وانه بر بخل و کفران خود علی ذلک لشهید هر آینه گواهست بجهة
ظهور اثر آن بر وی یا در آخرت بر نفس خود گواهی دهد یا آنکه خدای بر بخل و ناسپاسی او گواهست و بنا برین معنی آیه در معرض وعید است
وانه و بدرستی که انسان لحب الخیر بجهت دوست داشتن مال و ثقل انفاق آن بر وی لشدید هر آینه سختست یعنی ممسک است و بخل
وی در آن بنهایت رسیده و بواسطه آن منع حقوق الله میکند و عرب بخیل را شدید و متشدد و فاحش میگویند یقال فلان
شدید و متشدد فاحش و قال طرفه اری الموت یعتام الکرام و یصطفی عقیلة مال الفاحش المتشدد و بخل را فحشا میگویند که هو
تعالی الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء ای بالبخل و مال را خیر کما قال ان ترک خیرا ای مالا و اینکه حق تعالی مال را خیر گفته با
آنکه خبیث و حرام نیز میباشد بجهت آنست که مردم مال را خیر میدانند همچنانکه جهاد را سوء میگویند بجهت نفور ایشان از آن کما
قال لم یمسسهم سوء ای قتال و بعضی گفته‌اند که معنی آنست که آدمی بسیار قوی و مبالغه کننده است در ضبط مال و مجد و حریص
در تحصیل آن و موثر آن بر نفع جان و نزد جماعتی دیگر باین معنی است که انه لشدید الحب للمال یعنی آدمی سخت دوست دارنده مال است
یا مر دوست داشتن خیر از آن اسد و منقبض است و غیر بشاش و منبسط از بعضی اکابر منقولست که فرموده اگر مال را دوست
داری بده تا باز بتو دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند پس حق سبحانه بر طریق نکیر و وعید میفرماید که افلا یعلم
ایا پس نمیداند آدمی که اذا بعثر چون برانگیخته و زنده گردانیده شود ما فی القبور آنچه در گورهاست یعنی اموات وحصل و حاصل
گردانیده و جمع کرده شود در صحفها یعنی ظاهر سازند در آن ما فی الصدور آنچه در سینهاست از خیر و شر با تبیین و تمیز کرده
شود آنچه در صدور است از بد و نیک و آنرا از یکدیگر جدا گردانند مراد آنست که خفایای صدور که اعتقاد حق و باطل است
و نیات ریا و اخلاص با سرار ایشان و از یکدیگر متمیز سازند و بر وفق آن جزا دهند همچنانکه بر اعمال ظاهر مجازات و مکافات نمایند
و تخصیص آن بذکر بجهت آنست که اعتقاد اصلست و اعمال متفرع بر آن و جواب اذا اینست که مجازی الله ایاهم یعنی پاداش دهد خدا
ایشان را و دال بر جواب محذوفست قوله ان ربهم بدرستی که پروردگار ایشان بهم با ایشان یعنی با سرار ایشان و با قوال و افعال

ایشان خبیر در روز رستخیز هر آینه آگاه و داناست و معنی علم او سبحانه بایشان در روز قیامت مجازات اوست مر ایشان را بر مقادیر
اعمال ایشان چه این علامت خبر اوست بایشان و از نیز قبیلست کریمه اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم و ذکر ضمیر هم که از برای ذوی
العقولست بعد از ذکر ما که موضوع است از برای غیر ذوی العقول بجهة اختلاف شان ایشان است در قبور و در قیامت که ان
و حیوناست این آیه اشارتست بزجر و وعید چه انسان هرگاه میداند که حق سبحانه عالمست بجمیع اعمال او البته منزجر خواهد بود
جمیع معاصی مجتنب خواهد گشت از سایر مکلفین سورة القارعة مکیست و یازده آیتست بعدد کوفی و ده آیه نزد حجازی و هشت بعدد بصری
و شامی اختلاف در سه آیتست قارعه اولی کوفیست ثقلت موازینه و خفت موازینه هر دو حجازی و کوفی اند ابی بن کعب از رسول
کرده که هر که این سوره را بخواند حق سبحانه در روز قیامت ترازوی اعمال او را گران بار سازد و عمرو بن ثابت از ابی جعفر صلوات الله علیه
نقل نموده که هر سوره القارعه را بخواند حق تعالی او را از فتنه دجال نگه دارد و در روز قیامت او را از فیح جهنم ایمن گرداند بدانکه اتصال
این سوره بما قبل اتصال نظیر است بنظیر چه همچنانکه آن سوره در ذکر قیامت این سوره نیز در احوال قیامت است کما قال
بسم الله الرحمن الرحیم القارعة ساعت یا حالت کوبنده ما القارعة چیست آن ساعت یا حالت کوبنده و ما ادریک و چه چیز دانا
ترا بآنکه ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامتست که بسبب هول و هیبت دلهای مردمان را بکوبد بیان اعراب این آیات وضع
مظهر در موضع مضمر و ذکر استفهام بر طریقی است که در الحاقه سمت تحریر یافت یوم یکون الناس منصوبست بفعل مضمر که القارعة
دالست بران و تقدیر اینست که تقرع یوم یکون الناس یعنی بکوبد آن ساعت کوبنده در روزی که باشند مردمان از شدت رستخیز
کالفراش المبثوث مانند پروانها پراکنده در کثرت و ذلة و ضعف و انتشار و اضطراب و سرگشتگی و نظایر بدواعی از جمیع جوانب
و فراش جمع فراشه است و تسمیه پروانه بفراشه بجهت تفرش و انتشار اوست و گویند همچنانکه پروانه خود را بر آتش میزند و در
آتش می افتد مردم نیز در روز قیامت باتش دوزخ افتند و نزد فرّا فراش جرادست یعنی مردمان جوق جوق و گروه گروه بهم برآیند
و بر یکدیگر افتند چون غوغای ملخ پیاده که بهم بر می آیند و پریشان حال و پایمال میشوند کما قال کانهم جراد منتشر و تکون الجبال
و گردد کوهها از هول آن روز کالعهن المنفوش مانند پشم رنگارنگ زده شده باشد بجهت تفرق اجزای آن و نطایران
در هوا تشبیه جبال بعهن یا بجهت آنست که متلون و ذات الوان است و یا باعتبار فرط قبول تفرق آن چه رنگ پشم را سست
میکند و در زود متفرق و منتشر میگردد و میان مبثوث و منفوش صفه موازنه است بعد از آن بیان تفصیل احوال
مردمان میکند در آن روز و میفرماید که فاما من ثقلت پس اما هر که گران باشد موازینه اعمال موزونه یا ترازوهای عمل

او یعنی در آن روز مقادیر انواع حسنات او راجح بود فهو پس او فی عیشة در زندگانی باشد راضیة پسندیده یعنی صاحب آن
راضی و بان خوشنود باشد چه از هول آن روز خایف نباشد و ماوی وی جنة الماوی باشد موازین یا جمع موزونست که آن عبارتست از
عملی که آنرا وزنی و وقعی باشد نزد خدای یا جمع میزان و ثقل آن رجحان آنست بعمل صالح و اسناد راضیه بعیشه اسناد مجازیست چه
مرضیه است و صاحب آن راضی و معنی مراد اینست که عیشه راضیه صاحبها و لهذا مفسران تفسیر راضیه بمرضیه کرده اند و گویند
بمعنی ذات رضا است کقولهم فلان نابل ای ذو نبل و لابن ای ذو لبن و تامر ای ذو تمر و اما من خفت و اما آنکه سبک بود موازینه اعمال
کرده او یا میزانهای کردار او بانکه حسنه در آن نباشد یا سیئات او راجح بود فامه هاویة پس ماوای او هاویه است و آن درکه ایست زیر تر از
درکات دوزخ و ما ادریک و چه دانا کرد ترا که ماهیه چیست هاویه پس تفسیر آن میفرماید که نار حامیة آتشی است که گرمی و سوزش او بغایت
و دایم الحرارة است در کشاف آورده که امه هاویه ماخوذ من قولهم اذا دعوا علی الرجل بالهلکة هوت امه لانه اذا هوی ای سقط و هلک
فقد هوت امه ثکلا و حزنا و کاند قیل و اما من خفت موازینه فقد هلک و در توریه واقع شده که هاویه درکه عمیقه ایست برای هوی
اهل نار در آن و عمق آن بر وجهیست که چون اهل دوزخ را در آن اندازند بهفتاد خریف بقعر آن نرسند و بنا برین امه هاویه
جمله دعائیه نباشد و اطلاق ام بر ماوی بر سبیل تشبیه است زیرا که ام ماوی ولد است و مفزع آن و از قتاده مرویست که امه هاویه
بایمعنی است که ام راس او هاویست در قعر جهنم چه او را منکوس بدوزخ اندازند و ضمیر هی راجع بداهیه است که امه هاویه دالست برآن
کاهی که آن دعاء علیه باشد یا راجع بهاویه اگر علم درکه باشد و ها از برای سکت و وقف است انتهی کلام صاحب الکشاف و در جامع البیان
مذکور است که ذکر وزن حسنات در موضعین و عدم ذکر وزن سیآت بجهت آنست که وزن عبارت از قدر و خطر است و سیئه را
خطری و قدری نیست چه خطر و قدر بحسنات است نزد حق سبحانه پس معنی اینست که فاما من عظم قدره عند الله لکثرة حسناته
فهو فی عیشة راضیة و اما من خف قدره عند الله لخفة حسناته فامه هاویه و ذکر استفهام تعظیم و تهویل هاویه است ای انک لا تعلم
تفصیلها و انواع ما فیها من العقاب و انکنت تعلمها علی طریق الجملة و اهل تحقیق گفته اند که میزان کنایه است از عمل بند و عدل
خدا یعنی خدای میان خلقان انصاف کند و عدل بکار فرماید و نگذارد که ظلمی و حیفی وارد شود بر وجهی که گویا اعمال بترازو کشیده اند
و اعمال بمعنی عوض است و عرض را خفت و ثقل نباشد و صحیح آنست که میزان بر حقیقه خود باقیست و اخبار واضحه و روایات لایحه شاهد است
برین پس صحایف اعمال را وزن خواهند کرد باین وجه که صحیفه طاعت را در کفه و صحیفه معصیت را در کفه دیگر بنهند هر کدام که راجح
باشد حکم آنرا باشد و اگر هر دو مساوی بود حق سبحانه بفضل خود نظر در سیئه نکند و صاحبش را ناجی سازد و بهشتش در آرد

سورة التکاثر مدنیست و گویند که مکیست و هشت آیه است باجماع علما و ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که این سوره
را بخواند حق سبحانه حساب او نکند نعمتی را که در دنیا بر او انعام کرده باشد و ثواب کسی که هزار آیه خوانده باشد در نامه او ثبت
کند و شعیب عقرقوفی از ابی عبدالله صلوات الله علیه و آله نقل کرده که هر که سوره الهاکم التکاثر را در فریضه قراءت کند حق سبحانه
ثواب صد شهید برای او بنویسد و اگر در نافله بخواند ثواب پنجاه شهید و چهل صف ملائکه در نماز فریضه با او نماز بگذارند
و درست نیز از ابی عبدالله صلوات الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت از پیغمبر ص خبر داد که هر که این سوره را در وقت خواب
بخواند از فتنه قبر محفوظ باشد و ابو امامه از حضرت رسالت ص نقل نموده که خواننده این سوره را بیحساب به بهشت برند
و در روایه صحیحه ثابت شده که هر که دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول یکبار فاتحه و یکبار آیة الکرسی و دو بار قل هو الله
احد و در دوم یکبار فاتحه و ده بار الهاکم التکاثر و این نماز را نماز هدیه میت میگویند و بعد از آن بگوید اللهم صل علی
محمد و آل محمد و ابعث ثوابهما الی قبر فلان حق سبحانه هزار فرشته را بقبر آنکس فرستد که این نماز را از برای او گذارده با هر
توبی و طبق و قبر او را فراخ گردانند تا روز نفخ صور و بعدد آنچه آفتاب بر آن واقع میشود مصلی را حسنات دهند و هزار
او را بردارد و بدانکه چون حق سبحانه در سوره القارعه صفت قیامت فرمود درین سوره ذکر آنکسی میکند که تفاخر بکثرت قبیله
او را باز داشته از یاد آن میفرماید که بسم الله الرحمن الرحیم از مقاتل و کلبی منقولست که بنی عبد مناف بن قصی و بنی سهم بن عمرو
بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله و هر یکی گفتند که مردمان ما بیشترند و سادات و اشراف در میان ما زیادتر چون تعداد
مردمان یکدیگر کردند همه را شمردند بنی عبد مناف غالب آمدند بنی سهم گفتند بسیار از مردمان ما در جاهلیت کشته شده اند
و مرده ما زنده و مرده یکدیگر را شمار میکنیم چون برین نوع شمردند قوم بنی سهم بسه خانواده بیشتر آمدند و حق سبحانه این سوره را
نازل ساخت که الهاکم التکاثر مشغول کرد شما را مفاخره بر یکدیگر به بسیاری قبیله و عشیره از طاعت و ذکر آخرت حتی زرتم
المقابر تا حدی که زیارت کردید یعنی که آمدید بگورستان و شماره کردید مردگان خود را از قتاده مرویست که یهود
گفتند که ما از بنی فلان بیشتریم و بنی فلان اکثر از فلان قبیله دیگر و همیشه باین مشغول میبودند و اوقات را باین میگذرانیدند
تا آنکه بر صفت کفر و ضلال مردند حق سبحانه این سوره را در باره ایشان فرو فرستاد و فرمود مشغول شدید بتکاثر
اولاد و عشایر و مشغول آن شدید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر و ابی زید گفته که جماعتی انصار بر یکدیگر
تفاخر کردند بکثرت اولاد و اموال و حق سبحانه درین سوره ایشان را مخاطب ساخت که ای انصار مشغول بتکاثر

اولاد و اموال شما را از عبادت و ذکر آخرت باز داشت تا آنکه مردید و بقبر درآمدید در حالتی که ضیع اعمار خود بودید در طلب دنیا
و بنا بر روایت دوم و سیوم زیارت عبارتست از موت و بر قول اول انتقال ایشان بذکر موتی و تعداد هر یک از اهل قبور و معبر شده است بزیارت
مقابر و حذف ملهی عنه که عبارتست از عبادت و تذکر با مردن و احوال آخرت جهت تعظیم و مبالغه است پس ردع ایشان میفرماید
بقوله کلا یعنی نه چنانست که همه همت عاقل مصروف دنیای فانی شود و آخرت که سرای باقیست فراموش کند چه عاقبة این وبال
و حسرت است و مآل این تاسف و ندامت یا حقا که سوف تعلمون زود باشد که بدانید خطای رای خود را و عاقبت تفاخر و تکاثر را
در وقتی که مشاهده اهاویل و شداید عظیمه کنید نزد مرگ این انذار و وعید ایشان را است تا بترسند و از خواب غفلت و سهو
غرور و جهالت متنبه شوند و با خود آیند بعد از آن بجهت تاکید انذار تکریر قول مذکور میفرماید که ثم کلا پس باید که ازین باز ایستید
یا حقا که سوف تعلمون زود بدانید خطای تکاثر و تباهی را و معاینه ببینید آنرا در وقت موت و حشر و کرثم دالست بر آنکه
ثانی ابلغ و اشد است از اول همچنانکه ناصح منصوح را گوید که اقول لک ثم اقول لک لا تفعل یا اول نزد موت باشد یا در قبر و دوم وقت
نشور یعنی چون قدم در دروازه مرگ نهید و بساحت قبر درآئید مشاهده عذاب کنید و صول منکر و نکیر و فشار و عقوبت
قبر را دریابید و بعد از آنکه مبعوث گردید و بعرصات قیامت درآئید و نامهای اعمال و ترازوی اعمال و انواع نکال و عقوبات
دوزخ را بنظر شما در آرند و شما را بسلسله عذاب و عقبه عقاب کشند و مقوی قول اخیر است روایت زر بن حبیش از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که ما زلنا نشک فی عذاب القبر حتی نزلت الهاکم التکاثر الی قوله ثم کلا سوف تعلمون یرید فی القبور ثم کلا سوف تعلمون
بعد البعث همیشه ما شک داشتیم در عذاب قبر تا الهاکم التکاثر نازل شد تا بقوله کلا سوف تعلمون چه مراد باین عذاب قبر است
و ثم کلا سوف تعلمون عذابی که بعد از حشر و نشر باشد و بعضی گفته اند معنی آنست که کلا سوف تعلمون اذا رایتم الابرار ثم کلا سوف
تعلمون اذا رایتم دار الفجار و نیز جهت مبالغه در تنبیه و ردع میفرماید که کلا نه چنانست که بکثرت مرده و زنده خود تکاثر کنید
و بوفور اموال فانیه خود تفاخر نمائید لو تعلمون اگر بدانید که چه در پیش دارید از اهاویل و مخاویف عظیمه علم الیقین دانستن امری
که بیگمان باشد یعنی همچو دانستن شما آنچیز را که بآن متیقن آئید و بیقین میدانید از امور معلومه متیقنه هر آینه شما را باز دارد از
مفاخرت و مکاثرت پس موصوف یقین و جواب شرط محذوفست و تقدیر این است که لو تعلمون علم الامر الیقین ای کعلمکم
ما تستیقنونه لشغلکم ذلک عن غیره و مانند اینست حق الیقین و محض الیقین و عین الیقین و میتواند بود که اضافه علم
بیقین بیانیه باشد یعنی علمی که آن عین یقین است و عدم اطلاق تیقن بخدا بجهت آنست که یقین علم است بشی بعد از اضطراب

وارتیاب دران وحذف جواب شرط بجهت تفخیم است ونمیتواند بود که جواب شرط این باشد که لترون الجحیم زیرا که رویه جحیم
محقق الوقوع است بلکه این جواب قسم محذوفست که مؤکد وعید است وموضح منذر منه بعد از ابهام از بجهت تفخیم وتقدیر
اینکه والله لترون الجحیم یعنی بخدا سوگند که هر اینه بخواهید دید دوزخ را در حالت نزع یا وقتی که بعرصات درائید واز دور
انرا مشاهده کنید ثم لترونها پس بخواهید دید انرا البته عین الیقین همچو دیدن چیزی بیگمان یا رؤیتی که نفس یقین باشد
یعنی دیدن بچشم وقتی که دران درائید وشبهه نیست که علم بمشاهده اعلی مراتب یقین است واظهر انست که این تاکید اولست بجهت
تغلیظ در تهدید وزیادتی تهویل بر طریق آیه سابق وگویند اول معرفه است ودوم ابصار ثم لتسئلن پس هر آینه پرسیده شوید یومئذ
دران روز بوقت محاسبه عن النعیم از نعمتها که بدان مشغول شدید واز عبادت دست کشیدید خطاب مخصوص است بهر که شغل دنیا
اورا از امر دین باز دارد ونعیم مخصوص بانچه شاغل متنعم باشد از امر آخرت بجهت قرینه حالیه ونصوص کثیره کقوله تعالی قل من حرم زینة الله
وکلوا من الطیبات واز حسن مرویست که لا یسال عن النعیم الا اهل الجحیم وگویند که عام وبر عموم خود نند زیرا که هر کس را از شکر نعمت
سوال خواهند کرد پس معنی انست که ای معاشر مکلفان پرسیده خواهید شد از هر نعمتی که بشما داده اند واین قول اکثر مفسران است
واز قتاده نقل است که ان الله سائل کل ذی نعمة عما انعم علیه حق سبحانه سوال خواهد کرد از هر صاحب نعمتی که نعمت برو انعام فرموده
باشد واز سعید بن جبیر مرویست که نعیم ماکول ومشروبست وغیر آن از ملاذ وعکرمه گفته که آن صحت وفراغ است ومؤید اینست
روایت ابن عباس از پیغمبر صلعم که نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة والفراغ دو نعمت اند که بیشتر مردمان دران مغبون اند
وقدر آن نمیدانند واز صحت وفراغت ونزد عبدالله مسعود ومجاهد نیز امنیت است وصحت واین از ابی جعفر صلوات الله علیه
نیز مرویست وگویند که از هر نعمتی سوال کنند مگر انچه حدیث مخصص شده وهو قوله صلعم ثلث لا یسال عنها العبد خرقة یواری
بها عورته وکسرة یسد بها جوعته وبیت یکنه من الحر والبرد سه چیزند که بنده را از ان سوال نکنند خرقه که عورت خود را بان
پوشیده باشد ونان ریزه که بان گرسنگی خود را رفع کرده وخانه که بان خود را از گرما وسرما باز داشته ونزد بعضی نعمت مسئوله آب
سرد است ورطب یا سایه خنک یا لذت قوم یا اعتدال خلقت یا نعمت اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن واز ابو هریره نیز مرویست
که این نعیم که از ان سوال کنند آب سرد است واز انس بن مالک روایتیست که روزی رسول صلعم بمهمانی مقداد اسود رفت چون
طعام تناول نمود وآب سرد بیاشامید فرمود ما ابردها علی الکبد چه سرد است این آب بر جگرها که از شما خواهند که آب بخورد
بایدکه هر آب که سردتر باشد بخورد که آب سرد صفرا بنشاند وتشنگی ببرد وباعث شکر شود وابن حسام گفته که آب سرد در حالت

تشنگی خوردن شکر را از میان جان بیرون آرد ودر روایت آمده که رسول صلعم این آیه را تلاوت فرمود وگفت هر کرا نان گندم باشد
وآب سرد ونشیمنی که در انجا متوطن شود روز قیامت اورا ازین سه چیز سوال کنند ابن عباس فرموده که از عمر خطاب شنید
که گفت روزی من وابوبکر گرم گاه از خانه بیرون آمدیم ونزد رسول رفتیم وهر دو گرسنه بودیم ساعتی بنشستیم در خدمت آنحضرت
وبعد از ان اظهار گرسنگی کردیم حضرت فرمود هیچ قوت دارید که باین خرماستان رویم واشارت بخرماستان ابو الهیثم بن
التیهان کرد گفتیم بلی شاید که انجا طعامی یابیم پس حضرت برخواست وما باتفاق وآمدیم تا بدر آن باغ رسول صلعم سلام
کرد ابو الهیثم حاضر نبود ام الهیثم جواب نداد ورسول سلام را زیاده کرد ایند وجواب نشنید خواست که باز گردد ام هیثم در
بگشود وگفت یا رسول الله آواز مبارک تو میشنیدم وجواب نمیدادم تا سلام را زیاده کنی وبجهت ان خیر وبرکت ما بیفزاید رسول
احوال ابو الهیثم پرسید گفت بطلب آب رفته در آید وبنشینید که هزار سلام وصلوات خدا بر تو باد پس ما در زیر درختی از درختان
خرما بساط انداختیم ونشستیم ابو الهیثم از در در آمد وچون رسول را بدید خرم وخوشحال گشت وپاره خرما از درخت قطع کرد ونزد حضرت
آورد وما بخوردن ان مشغول شدیم وابو الهیثم بنان پختن مشغول شد وبعد از ان خواست که گوسفندی بکشد رسول نگذاشت پس قیلوله
کردیم وچون بیدار شدیم طعامی پخته بود بخوردیم وآب سرد آورد بر بالای وی آشامیدیم رسول صلعم فرمود حق سبحانه در روز قیامت ازین
سایه وطعام وآب سرد سوال کند پس این آیه تلاوت فرمود که ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم ابن عباس گفته که چون این آیه آمد صحابه
گفتند یا رسول الله ما را از کدام طعام میخواهند پرسید که نان جو ان مقدار نمی یابیم که شکم را بان سیر کنیم حق سبحانه وحی فرستاد بوی که
بایشان بگو نه نعلین در پای دارید وآب سرد می آشامید ودر سایه می نشینید وبروایتی دیگر از ابن عباس منقولست که این نعمت صحت سمع وبصر
وطیبست که حق سبحانه بنده را از ان بپرسد که بانها چه کردی وبچه مشغول ساختی کما قال الله تعالی ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان
عنه مسئولا ومحمد بن کعب فرموده که مراد ازین نعیم نبوت حضرت رسالتست صلعم که رحمت تامه ونعمت شامله است بر همه عالمیان کما قال یعرفون
نعمة الله ثم ینکرونها پس همه را از دعوت وملت واتباع سنت او خواهند پرسید واز امام محمد باقر وجعفر صادق صلوات الله علیهما روایت
کرده اند که مراد باین نعمت ولایت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که تمامیه نعمت بانست وبیان ان این آیتست که واتممت علیکم نعمتی
عیاشی نیز باسناد خود روایت کرده که ابو حنیفه کوفی معنی این آیه را از ابی عبدالله صلوات الله علیه پرسید فرمود ما النعیم عندک یا نعمان ای
نعمان چه نعمتی نزد تست ابو حنیفه گفت طعام است وآب سرد فرمود لئن اوقفک الله یوم القیامة بین یدیه حتی یسألک عن کل اکلة اکلتها
وشربة شربتها لیطولن وقوفک بین یدیه اگر حق تعالی در روز قیامت ترا در حساب گاه باز دارد تا انکه ترا از هر لقمه وشربه آبی که خورده باشی

آشامیده سوال کند پس استادن تو در ان موضع بطول انجامید گفت جعلت فداک یا ابن رسول الله فما النعیم پس نعیم کدامست فرمود نحن اهل
البیت النعیم الذی انعم الله بنا علی العباد وبنا ائتلفوا بعد ان کانوا مختلفین وبنا الف الله بین قلوبهم وجعلهم اخوانا بعد ان کانوا اعداء وبنا هداهم
الله للاسلام وهو النعمة التی لا تنقطع والله سائلهم عن حق النعیم الذی انعم به علیهم وهو النبی وعترته یعنی نعیم مسئول عنه مائیم که اهل البیتیم و حق سبحانه
بما انعام فرموده است بر بندگان وبما الفت گرفته اند بعد از انکه مختلف بودند و متفرق و حق بما الفت افکنده در دلهای ایشان و ایشان را
برادران هم کردانیده بعد از انکه دشمنان بودند و بما ایشان را بدین اسلام راه نموده و این نعمتیست که منقطع نشود و خدای تعالی ایشان را از حق
این نعمتی که بان انعام کرده است بر ایشان سوال خواهد کرد و این نعمت حضرت رسالتست و عترة اطهار او صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین
و در عیون الرضا باسانید صحیح از ابراهیم بن عباس صولی که کاتب اهواز بود نقل کرده که او گفت من نزد علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه بودم
انحضرت فرمود لیس فی الدنیا نعیم حقیقی بعض فقها در ان مجلس حاضر بودند گفتند که حضرت عزت فرموده که لتسألن یومئذ عن
النعیم این نعیم در دنیا که ان آب سرد است انحضرت آواز بلند کردانید و فرمود کذا فسرتموه وجعلتموه علی ضروب فقالت طائفة هو
الماء البارد وقال غیرهم هو الطعام الطیب وقال اخرون هو النوم یا این طریق تفسیر میکنید و انرا چند وجه توجیه مینمائید پس
طایفه از شما آب سرد تفسیر میکنند و بعضی دیگر بطعام پاکیزه و گروهی دیگر بخواب خوش و اینچنین نیست که میگوئید بعد از ان فرمود
حدثنی ابی عن ابی عبد الله ع ان اقوالکم هذه ذکرت عنده فی قول الله عز وجل لتسألن یومئذ عن النعیم فغضب وقال ان الله عز وجل
لا یسأل عباده عما تفضل علیهم ولا یمن بذلک علیهم والامتنان بالانعام مستقبح من المخلوقین فکیف یضاف الی الخالق عز وجل
ما لا یرضی المخلوق به ولکن النعیم حبنا اهل البیت وموالاتنا یسأل الله عنه بعد التوحید والنبوة لان العبد اذا وفی بذلک
اداه الی نعیم الجنة الذی لا یزول ولقد حدثنی بذلک ابی عن ابیه عن محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه علیهم السلام انه قال قال رسول
الله ص یا علی ان اول ما یسأل عنه العبد بعد موته شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک ولی المؤمنین فمن اقر بذلک وکان یعتقده
صار الی النعیم الذی لا زوال له یعنی پدر من حدیث کرد که این اقوال مذکور شد نزد ابی عبد الله ع در آیه کریمه لتسألن یومئذ عن النعیم
انحضرت در غضب شد و فرمود حق سبحانه سوال نکند بندگان خود را از انچه بفضل خود بر ایشان انعام کرده باشد و بر ایشان
منت ننهد بان چه امتنان بنعم از مخلوق قبیح است پس چگونه انرا نسبت بخالق توان داد ولکن مراد بنعیم در این آیه دوستی ماست
که اهل البیتیم و موالات ما که حق سبحانه از ان سوال کند بعد از توحید و نبوة زیرا که بنده هرگاه باین نعیم وفا کند او را بروضه رضوان
رساند که هرگز سمت فنا و زوال نپذیرد و پدر من از آبا و کرام خود علیهم السلام حدیث کرد که پیغمبر ص امیر المؤمنین را ع گفت ای علی

اول انچیزی که بنده را بعد از مرگ از ان سوال کنند کلمتین شهادتین باشد و ولایه و محبة تو پس هر که باین اقرار کند و اعتقاد
نماید بنعیم ابدی و سعادت سرمدی رسد و نیز در عیون الرضا از انحضرت نقل میکند که ان اول ما یسأل عنه العبد یوم القیامة
الشهادة والنبوة وموالاة علی بن ابی طالب صلوات الله علیه سورة العصر مکیست و سه آیتست باجماع و اختلاف در دو آیه است
والعصر غیر مکیست و مدنی الاخر و بالحق مکی و مدنی الاخر در حدیث ابی بن کعب واقع شده که هر که این سوره را بخواند حق
ختم او بصبر کند و در روز قیامت او را با صابران و اصحاب حق حشر کند و بروایت دیگر از پیغمبر ص مرویست که هر که والعصر را
تلاوت کند حق سبحانه او را بیامرزد و از جمله کسانی باشد که بحق و صبر وصیه کرده باشد و حسین بن علا از ابی عبد الله صلوات
الله علیه روایت کرده که هر که والعصر را در نوافل قراءت کند حق سبحانه در روز بعث روی او را نورانی کرداند و دندانهای او را
خندان و چشمهای او را روشن و اینچنان با روی درخشان و دندان خندان و چشم روشن بهشتش در آورد و بدانکه
چون حق سبحانه در سوره تکاثر نمود بوعید کسانی که مشغول حطام دنیا شده ترک طاعت و عبادت کردند و بسبب ان زیان کار
شدند درین سوره نیز خسران انسان را ذکر میکند و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم والعصر سوگند بعصر پیغمبر
یا بعصر حضرت رسالت ص که افضل همه اعصار است یا بروزگار که مشتمل است بر اعاجیب بسیار از برای اولوا الابصار چون مرور لیل
ونهار بر تقدیر اراده او و بنابرین قول تعریض است بنفی انچه مردمان بدهر نسبت میدهند از خسران و غیران یا بخدای روزگار
بر تقدیر مضاف یا بنماز عصر که صلوة وسطی است بقول اکثر و مشتملست بر مزیة فضل کما قال ص من فاتته صلوة العصر
فکانما وتر اهله وماله هر که نماز عصر از وی فوت شود همچنانست که از اهل و مال خود مسلوب و مقطوع شده و بیکس و بیچیز گشته
و از حسن و قتاده روایتست که عصر وقت عشی است پس حق سبحانه بطرف اخیر نهار قسم یاد کرده زیرا که این وقت دالست بر
ادبار نهار و اقبال لیل و ذهاب شمس همچنانکه سوگند خورده بضحی که طرف اول نهار است زیرا که دلالت میکند بر حدوث
شمس و اقبال نهار و لهذا جمیع اهل ملل تعظیم این دو وقت میکنند و در احادیث و روایات فضل این دو وقت ثابت شده و ادعیه
ماثوره که موظف است درین دو زمان بسیار است و اجابت دعا در انها و برکت عبادات مسطور و مذکور است و نزد ابن کیسان
مراد بعصر لیل و نهارند و عرب انها را عصران میگویند و بر هر تقدیر جواب قسم اینست که ان الانسان لفی خسر بدرستی که ادمی
در زیان کاریست بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار و سعی در مقاصد بی اعتبار الف تعریف از برای جنس است که مستغرق
جمیع افرادست و تنکیر از برای تعظیم یعنی جمیع آدمیان در زیان کاری فاحش اند چه هر روز که بر ایشان میگذرد از سرمایه عمر

چیزی کم میشود و تا آنگاه میکشد عمر رفته است و ذخیره قیامت که طاعات و عبادات است نیندوخته اند و در خسارة و شقاوت دائمی
گرفتار گشته إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای پسندیده زیرا که هر روزی
و شبی که بر ایشان نگذشته سرمایه عمر خود اکتساب درجه از درجات نجات کرده اند و بجهت این در معامله آخرت رابح آمده اند بحیوة
ابدیه و سعادة سرمدیه فایز گشته همچنانکه تاجر که بعد از ربح راس المال او فوت شود او را رابح میگویند نه خاسر پس اعظم اهل
ربح کسانی اند که در دنیا ملازمت حق نموده اند از توحید خدا و تصدیق انبیا و اوصیا وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالْحَقِّ بامر
ثابت و راست و درست از اعتقاد و عمل که جایز نباشد عقلا و شرعا انکار او چون توحید و طاعت و اتباع کتب و رسل در دنیا و عقبی
در آخرت وَتَوَاصَوْا و وصیت نموده اند همدیگر را بِالصَّبْرِ بصبر بر تحمل مشاق طاعت یا از معصیت یا بشکیبائی بر بلیه و مصیبت این
از عطف خاص است بر عام بجهت مبالغه مگر آنکه عمل مخصوص باشد بچیزی که مقصور بود بر کمال صاحب خود و شامل کمال
غیر نبود و ذکر سبب ربح دون خسران بجهت اکتفاست ببیان مقصود و اشعار بآنکه ما عدای این مودی بخسر و نقص خطا است
یا بجهت تکرم و تفضل حق تعالی است چه ابهام در جانب خسر کرم و فضل است از و سبحانه و نزد بعضی مراد بانسان ابوجهل است یا ولید
بن مغیره یا ابو الاسدین که میگفتند محمد و اصحاب زیان کردند که دین پدران خود را گذاشتند و از عبادت بتان دست باز
داشتند حق سبحانه فرمود که زیان کار آنکس است که بت پرستد و متابعت شیطان کند نه آنکه ایمان آرد و برای اعمال الخیر
افعال شایسته اقدام نماید چه او رابح و فایز است بسعادت دنیا و آخرت و مقرب درگاه حضرت عزت و گفته اند که معنی آیه اینست
که آدمی در زیان کاریست که هر مدت بر و میگذرد عمرش ناقص میشود و ضعف او می افزاید تا پیر میشود و عملش ضایع میگردد
مگر مومنان که چون پیر شوند و قوتشان ساقط گردد همان عملی که در جوانی کرده باشند در نامه اعمال ایشان نویسند ابی بن
کعب فرموده که من تفسیر این سوره را از رسول صلعم پرسیدم فرمود والعصر سوگند است باخر روز بآنکه ابوجهل در خسارت است
مگر مومنان که عمل صالح کرده اند یعنی اهل البیت که علی بن ابی طالب است و آل اطهار او و متابعان ایشان لقوله تعالی انما ولیکم
الله و رسوله و الذین آمنوا و تواصوا بالحق یعنی بولایه علی بن ابی طالب که الحق مع علی و علی مع الحق و تواصوا بالصبر یعنی بصبر برا ذیتی
که از اعدای آل محمد بایشان رسد بدانکه این سوره اعظم دلالتیست بر اعجاز قرآن چه با وجود قلت حروف دلالت میکند بر جمیع
محتاج الیه آدمیان از علم و عمل و وجوب تواصی بحق و صبر اشارتست بامر بمعروف و نهی از منکر پس این سوره داعی است
بر توحید حق تعالی و تصدیق بنبوت انبیا و ولایه و امامه اوصیا و ادای جمیع واجبات و مندوبات و اجتناب از همه قبیحات و منع جمیع الوجوه

کرده
توجیه نمودن بطاعت قاضی الحاجات سورة الهمزة مکیست و نه آیتست باجماع ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلعم روایت
که هر که این سوره را بخواند حق تعالی بعدد هر که استهزا بمحمد و اصحاب او کرده ده حسنه از برای او بنویسد و ابی بصیر از ابی عبد الله ع
نقل نموده که هر که ویل لکل همزة را در فرایض قرائت کند درویشی از و زایل شود و روزی بر و فراخ گردد و از مردمان بد ایمن گردد
بدانکه حق سبحانه بعد از اجمال خسران در سوره العصر تفصیل آن میکند درین سوره و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اخنس بن شریق ثقفی همیشه غیبت رسول صلعم کردی در حضور و ولید مغیره و ولید پلید از آن مبتهج و مسرور شدی
و در غیبت با او شریک گشتی و چون رسول بر ایشان بگذشتی بچشم و ابرو طعنه زدندی و هر یک بروی یکدیگر نیز با اهل
کفر و عناد بآن عمل قبیح ارتکاب نمودندی حق سبحانه درباره ایشان فرمود که وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ وای مر هر غیبت کننده را در خفیه و طعنه
زننده را در مواجهت ویل علم درکیست از درکات دوزخ یا نام چاهی در آن یا کلمه عذابست و تنوین از برای تعظیم ای ویل عظیم و بنا بر این اختصاص
نکره بوصف مقدر باشد که از تنوین معلوم میشود و همز بمعنی کسر اعراض مردمانست و اغتیاب ایشان و لمز بمعنی طعن کردن در ایشان
و بناء فعله دالست بر آنکه همز و لمز از عادت ایشان بود چون لعنه و ضحکه که مستعمل نیست مگر در مکثر معتود و گویند همز طعن است
بمواجهت و لمز غیبتست در غیر مواجهت بر عکس معنی اول و این قول حسن است و ابی العالیه و عطا و از ابن زید نقلست که همز طعن و ضربست
بدست و لمز طعن بزبان و چشم گویند این درباره امیه بن خلف نازل شد که همیشه بهمز و لمز حضرت رسالت مشغول بودی و بر هر
تقدیر خصوص سبب نفی ما عدا نمیکند پس آیه شامل هر کسی باشد که جامع این صفه باشد و قوله الَّذِي جَمَعَ مَالًا بدلست از کل و مجرور
المحل و نمیتواند بود که صفت همزه باشد بجهت آنکه مطابقه در تنکیر و تعریف از شروط موصوف و صفت است و اینجا منتفی است پس
معنی آنست که وای مر آنکسی را که گرد کرد مال را وَعَدَّدَهُ و شمرد آنرا مرة بعد اخری یا شماره آنرا نگاه داشت بجهت شدت محبت و فرط تعلق
او بآن یا آنرا عدتی و آلتی گردانید که بآن دفع حوادث کند و دشمن را مقهور گرداند یا آنرا معد و آماده ساخت برای رسیدن نوازل و
حوادث بآن کما قال علیه السلام بشر مال البخیل بحادث او وارث و میتواند بود که اسم موصول منصوب یا مرفوع باشد بر ذم و تقدیر اینکه اعنی الذی
یا هو الذی جمع مالا و عدده يَحْسَبُ می پندارد أَنَّ مَالَهُ آنکه مال جمع کرده و تعدید نموده أَخْلَدَهُ او را جاوید خواهد ساخت و او را در دنیا
و بجهت این آنرا دوست میدارد همچنانکه خلود را دوست میدارد یا پندار او آنست که حب مال او را از موت غافل خواهد ساخت یا امل او را
دراز خواهد گردانید یا پندارد که او مخلد است و بجهت این عملی میکند که ماننده است بعمل کسی که مظنه موت نداشته باشد در تعریض است
بآنکه بخل سعی آخرتست که آن اعمال صالحه است که موجب خلود صاحبست در نعیم جاودانی و اما مال بخل هیچکس نمیشود در سرای فانی

ومرویست که اخنس چهار هزار دینار سرخ داشت و گویند که ده هزار و فرط تعلق او بان در نهایت کمال رسیده بود و شدت محبت او بان
غایت انجامیده با وجود این یکساعت از جمع مال ذاهل نبود و یک لحظه از کسب آن غافل نه و بشامت این غنا کفر و عناد او زیاده شد و کبر
و جحود حضرت رسالت را محکم بر زبان بست و آخر همه آنرا گذاشته بجهنم پیوست و بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار گشت «کلا» ردع است از حسبان
او یعنی نه چنین است آنچه پندار اوست از تخلید مال او را در دنیا یا حقا که «لینبذن فی الحطمة» هر آینه انداخته شود در حطمه یعنی در آن
که عادت او از آنست که حطم و کسر میکند و در هم میشکند هر چیزیرا که در او انداخته میشود و این نام درکه ایست از درکات دوزخ بجهت
استهوال و استعظام آن میفرماید که «وما ادراک ما الحطمة» و چه دانا گردانید ترا تا بدانی که چیست آتشی که این خاصیت دارد بعد از آن
تفسیر آن میکند بقوله «نار الله الموقدة» حطمه آتش خداست که برافروخته شده یعنی آتشی که خدای بقهر و غضب خود آنرا برافروخته و هر چه
حق آنرا برافروزد در نهایت حرارت و احراق باشد و دیگری نتواند که آنرا فرونشاند اضافت آن بخدا بجهت آنست تا معلوم شود که آن
آتش مانند آتشهای دیگر نیست «التی» آن آتشی که «تطلع علی الافئدة» برآید و غالب شود بر دلها یعنی از همه اعضا و اطراف درگذرد و
بمیان دل درآید و همه ظاهر و باطن آنرا فرا گیرد تخصیص افئده که فرمود بجهت آنست که دل محل عقاید زایغه و ناشایسته و منشاء اعمال
قبیحه و اخلاق ناپسند است و دیگر آنکه دل الطف اعضاست و تالم او بادنی اذیتی شدید و اصعب میباشد پس تالم او باستیلای نار جهنم
بر او در غایت مرتبه باشد که فوق آن متصور نباشد و بعضی گفته اند که معنی آنست که آتش اول در باطن مشتعل شود و از آنجا سرایت بظاهر
کند بخلاف آتش دنیا «انها» بدرستی که آن آتش «علیهم مؤصدة» بر کافران فرو بسته شده است و این ماخوذ است از اوصدت الباب اذا
اطبقته یعنی همچنانکه در را بر چیزی فرو بندند آتش بر کافران فرو بسته شود «فی عمد ممددة» در ستونهای کشیده شده یعنی همچنانکه ستونها را
بر درها میکشند و انها را بان ستونها محکم میگردانند همچنین آتش را بر کافر فرو بندند و آنرا بر ایشان مضبوط و مستحکم کنند
تاکید یاس ایشان است از خروج و تیقن ایشان بحبس ابدی و عذاب دایمی یا آنکه کفار را در میان ستونها و دیوارها کشیده که
از آتش باشد جای دهند و درهای آن مکانرا بر ایشان فرو بندند و عمد بضمتین عمود است چون قدم و قدوم و زبر و زبور و بفتحتین
قراءت بکر است جمع عمید چون افق و افیق و ادم و ادیم مقاتل گفته که درهای آتشین را بر کفار فرو بندند و آنرا بمیخهای آهنین که آتش باشد
سد کنند و محکم سازند تا غم و حر آتش با ایشان راجع شود و هیچ روح و راحت بر ایشان داخل نشود و از حسن منقولست که عمد سرادقات است
قال احاط بهم سرادقها یعنی سرادق آتشین بر اهل دوزخ کشیده شود بر ایشان فرود آید و همه را احاطه کند و قال الکلبی فی عمد مثل السواری
ممددة مطولة تمد علیهم یعنی ستونهای آتش که بسیار دراز باشد بر ایشان کشیده شود و از ابن عباس روایتست که فی عمد ای اغلال فی اعناقهم

بعذ

یعذبون بها یعنی عمدها غلهای آتشین است که ایشان بان معذب باشند و میتواند بود که معنی چنین باشد که موثقین فی عمد ممددة مثل
التی تقطر فیها اللصوص یعنی آتش را بر کافران فرو بندند در حالتی که موثق باشند و بند کرده در ستونها آتش کشیده که مانند غل
سوراخ دار باشد که پایها محبوسانرا در آن در آرند اللهم اجرنا من النار یا خیر مستجار عیاشی باسناد خود از محمد بن نعمان احول نقل
کرده و او از حمران بن اعین و وی از ابی جعفر صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود که کافران و مشرکان در دوزخ زبان دراز کرده
اهل توحید را سرزنش کنند و بایشان گویند توحید شما فایده بشما نرسانید و عذاب دوزخ را از شما دفع نکرد و ما و شما هر دو مساوی
یکدیگریم حق سبحانه این سرزنش را از برای ایشان نپسندد و ملائکه را امر فرماید که شفاعت ایشان کنند پس فرشتگان از عهده
کسیکه مشیت الهی تعلق بان گرفته باشد شفاعت کنند بعد از آن بانبیا خطاب فرماید که شفاعت امت خود کنید ایشان نیز بر وفق مشیت
سبحانه شفاعت نمایند پس بمومنان خطاب رسد که شفاعت عاصیان اهل ایمان کنید ایشان نیز بر طبق اراده او سبحانه
زبان بشفاعت بگشایند و عدد بسیار که مراد الله باشد شفاعت کنند بعد از آن فرماید که انا ارحم الراحمین اخرجوا برحمتی
رحم کننده ترین رحم کنندگانم از دوزخ بیرون آیند برحمت واسعه من همه عصاة اهل ایمان چون ملخ از دوزخ بیرون پرند
پس ابو جعفر صلوات الله علیه فرمود که ثم مدت العمد و اوصدت علیهم و کان والله الخلود یعنی بعد از آن ستونها آتش را
بکشند بر درهای آتشین و بر کفار فرو بندند و بخدا سوگند که همه در میان آن مخلد و جاوید بمانند و هرگز از آن خلاصی نیابند
«سورة الفیل» مکیست و پنج آیتست باجماع در حدیث ابی امامه که هر که این سوره بخواند تا زنده باشد حق سبحانه او را از خسف
و مسخ و قذف ایمن گرداند و ابو بصیر از ابی عبد الله صلوات الله روایت کرده که هر که در فرایض خود الم تر کیف بخواند فرشتگان و
با سایر جمادات از زمین هموار و کوهها و سنگ و کلوخ و غیر آن که در عالم باشند برای او گواهی دهند که او از نمازگزارندگانست
و روز قیامت منادی از حضرت عزت ندا کند بشهود که صدقتم علی عبدی قبلت شهادتکم له و علیه ادخلوا عبدی الجنة ولا
تحاسبوه فانه ممن احبه و احب عمله شما در شهادت بر بنده من صادق بودید و من گواهی شما را برای او و بر او قبول کردم
در آورید بنده مرا در بهشت و محاسبه او مکنید که او از آنکسی است که دوست میدارم او را و دوست دارم عمل او را
و باید دانست که چون حق سبحانه در سوره الهمزه ذکر آنچیزی فرمود که معد و مهیا بود از عذاب برای طاعن و عایب و معاتب
و مایل بدنیا و تارک عقبا درین سوره بیان عذابی مینماید که بر اصحاب فیل نازل شد و میفرماید که «بسم الله الرحمن الرحیم» روایات
صحیحه و احادیث و سیر وارد گشته و باجماع امت نیز بثبوت پیوسته که ابرهه بن صباح اشرم از قبل اصحمه نجاشی که ملک حبشه بود و بدیار

که در عهد رسول بود پادشاه یمن شد و قصد هدم کعبه کرد و سبب این بر سبیل تفصیل آن بود که ذرعه ذو نواس یهودی که پادشاه حمیر بود جمعی
از ترسایان را که مهتر ایشان عبد الله قاهر بود و بر طریق اتفاق انجا افتاده بودند بدین یهودی ترغیب نمود ایشان قبول نکردند
بعضی را بکشت و بعضی را بسوخت و یکی از ایشان که او را اوس بن نواس گفتندی اسپی خوب داشت بر ان نشسته بگریخت و نزد قیصر روم رفت
و این قضیه را بعرض رسانید و مدد خواست تا انتقام از ایشان بخواهد قیصر گفت مسافتی دور است و نمیتوانم که بان ضلع توجه نمایم
اما کتابتی بملک حبشه نویسم که بر دین ماست تا ترا اعانت نماید و از ایشان انتقام بکشد چون نامه بملک حبشه رسید مردی ارباط
نام با لشکری عظیم بیمن فرستاد و با او امر کرد که ثلثی از ایشان را بکش و ثلثی را بمن فرست و ثلثی از شهر آواره گردان اوس با لشکر
بانصوب رفته با ایشان قتال کرد لشکر ذو نواس متفرق شدند و ذو نواس روی بهزیمت نهاد و لشکر ارباط در عقب وی میشتافتند
تا بکنار دریا رسید اسب را در دریا راند و هلاک گشت و ارباط بعضی از ایشان را کشته و بعضی را آواره کرده و بعضی را همراه گرفته بیمن آمد
و کیفیت حال را بملک حبشه اعلام کرد ملک حبشه این صورت را بنجاشی القا نمود نجاشی فرمود که با لشکر خود همانجا باش و بعد از مدتی
ابرهه را با وی خصومت افتاد و ساز حرب کرده روی بیکدیگر آوردند ابرهه با ارباط گفت ما را خصومت افتاده و لشکر هند بیکنا[ه]
بیا تا ما و تو با هم حرب کنیم اگر تو مظفر شوی مملکت ترا باشد و اگر نه مرا پس برین قرار دادند و در میدان محاربه در آمدند ارباط
مردی تناور و جسیم بود و ابرهه کوتاه و حکیم غلام خود را ببهانه انکه سلاح او دارد همراه گرفته بود تا اگر عاجز شود غلام معاون وی
شود و چون بنیاد محاربه شد ارباط حربه بزد و روی و دهان ابرهه بریده شد و بجهت این ویرا اشرم خواندندی ابرهه بیفتاد و غلام
پیش آمده ارباط را زخمی زد و بکشت لشکر بر ابرهه جمع شدند و او را حاکم خود ساختند این خبر بنجاشی رسید خشم گرفت و نامه با ابرهه
نوشت که کیست که بتو امر کرد که با ارباط حرب کنی و ویرا بکشی و الله که لشکری بفرستم تا سر ترا و خاک مملکت ترا بشهر خود آورم ابرهه نامه را
مطالعه کرد در حال بفرمود تا سرش را بتراشیدند پس موی سر خود را با پاره از خاک در انبانی کرد و پیش نجاشی فرستاد و در نامه انها
کرد که انچه تو بر ان سوگند خوردی من بر ان کار کردم و بجا آوردم من بنده توام و این مملکت را برای تو محافظت میکنم رای رای تست و حکم
حکم تو والسلام نجاشی شاد شد و ان ولایت را بوی تفویض نمود و او را پادشاه حبشه گردانید در صنعا چون در موسم حج مردم مکه
مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه میشوند صورت این حال پرسید گفتند مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق غیرتش در حرکت
آمده داعیه کرد که در مقابله ان خانه بسازد و همه حجاج را بطواف کعبه منع کرده بطواف انجا منصرف گرداند پس کنیسه بساخت
از رخام ملون و در و دیوار انرا بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و قلیس نام نهاد و همه طوایف و قبایل را در ولایت یمن بطواف

از تکلیف نمود و نجاشی نامه نوشت که من بنام تو کنیسه ساخته ام که در جهان مثل ان نیست و مردم از جوانب می ایند و زیارت میکنند
و امید هست که چنان شود که همه مردمان کعبه را بگذارند و درینجا بیایند نجاشی شادمان گشت و او را انواع رعایت نمود و تعظیم و
تکریم او کرد و او در صدد ان شد که وجوه حجاج را بدان معطوف گرداند و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبایی چاره
ندانستند یکی از بنی کنانه بخدمت ان خانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی ان بیت محدث را حدث آلوده ساخت و فرار
نمود و این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طواف ان متنفر شد ابرهه ازین حال در غضب شده لشکری جمع
کرد و با فیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه معظمه شد و از مقاتل بن سلیمان منقول است که
جماعتی از تجار قریش بزمین نجاشی رسیدند و در ساحل بحر کنیسه نصاری بود و عرب انرا هیکل میگفتند و نجاشی و اهل ان زمین
انرا ماسرجسان گفتندی انجا فرود امدند آتش افروختند و گوشت را کباب کردند و چون از انجا رحلت نمودند بادی سخت بیامد و
شرارت آتش را بان خانه انداخت و بعضی انرا بسوخت نجاشی در غضب شده و ابرهه را بر تخریب مکه امر کرد ابرهه پیل محمود را که بعظمت جثه
مشابه کوه بود با خود ببرد و ضحاک گفته که دوازده فیل بودند و بر روایت واقدی هشت و در روایات دیگر امده که هزار فیل بودند هر بلاد از بلاد عرب
که میرسید پادشاه ان بلاد با او بجار به بیرون می امد و اول پادشاهی که با وی قتال اغاز کرد ذو نفر بود از ملوک حمیر ابرهه بر وی غالب امد و
او را بگرفت و خواست که ویرا بکشد گفت مرا مکش که من درین عزم که کرده اعانت و مدد تو کنم ابرهه او را بند کرد و بگذشت و قبیله علوان با شعم با
او متفق شدند و چون بقبایل خثعم رسید نفیل بن حبیب با جمیع خثعمیان بقتال او بیرون امد ابرهه بر وی نیز غالب شد و خواست که
او را بکشد وی نیز گفت که من ترا درین قصد یاری دهم ابرهه او را نیز بند کرد و بطایف امد مسعود بن معتب با اهل طایف بیرون امد
و گفت ایها الملک ما را با تو نزاعی و جدالی نیست اگر خواهی دلیلی فرستیم تا ترا بانجا نه کعبه راه نماید گفت چنین باشد پس مردی را با وی فرستادند
نام او ابو رغال چون بنزدیکی مکه بمنزلی رسید که انرا مغمس خوانند بمرد و جان بمالکان دوزخ سپرد و او را همانجا دفن کردند و عادت
جاری شده که هر که بانجا رسد سنگی بر گور وی زند القصه ابرهه از انجا مردی با لشکر عظیم پیش از خود بمکه فرستاد تا انجا را غارت کند و ی
بیامد و جمیع مال حوالی حرم را جمع کرد و چهارصد شتر عبد المطلب را بگرفت و شخصی را نزد عبد المطلب که حاکم و پیشوای اهل مکه
بود فرستاد که من امده ام که خانه کعبه خراب کنم اگر مانع شوی با تو قتال کنم و الا با تو کاری ندارم عبد المطلب کسی را با او فرستاد که از ینها م
کذاری راست نمی اید من بیایم و جواب گویم پس با جمعی از اولاد و اقارب و بزرگان قوم بانجا رفت ذو نفر که ملک حمیر بود چون بشنید که
عبد المطلب خود می اید با ابرهه گفت ای ملک عبد المطلب سید قریش است و در همه عرب او را مثلی نیست و در شرافت و بزرگی بی همتا ست واو

مروت که همه مردمان را طعام میدهد و در سهل و جبل وحوش و طیور را دانه میدهد باید که جهت وی را نیکو داری و در جایی که لایق مرتبه او باشد بنشانی
و رضای او را بجوی و سخن وی بشنوی که سرافراز جمیع عرب است این بگفت و با عبد المطلب ملاقات کرده او را تا بر ابرهه برد عبد المطلب نیکو روی و نیکو
بالا و فصیح زبان بود و با شوکت و هیبت تمام و نور محمدی از ناصیه او درخشان و تابان ابرهه چون او را بدید توقیری عظیم و هیبتی عجیب از او در دل ابرهه
از تخت بزیر آمد و وی را بالای دست خود بر تخت نشاند و خود برو زانوی ادب بنشست و مترجم را طلبید و گفت از وی بپرس که بچه کار آمده عبد
المطلب گفت ملازمان ملک صد شتر مرا برده اند التماس آنست که بفرماید تا باز دهند ابرهه مترجم را گفت این سخن عجب است ازین مرد و دلالت
بر خفت عقل او میکند و خلاف آنچه مردمان او را ستایش میکردند و بکمال عقل و دانش و جلالت و مکرمت تعریف او مینمودند از وی ظاهر شد
و وقع و مرتبه او از نظر من ساقط شد چه من با لشکری عظیم آمده ام تا خانه را که دین ایشان است و شرف و فضل ایشان از آن و دین
آبا و اجداد ایشان که در قدیم الزمان بوده اند بآن تمام بوده خراب کنم و از آن سخن نمیکند و از شتر گرگین خود سوال میکند مترجم این
سخن را با عبد المطلب باز گفت عبد المطلب فرمود انا رب المال من خداوند مالم و بطلب مال خود آمده ام و للبیت رب ان شاء یحفظه
و منعم آن خانه را خداوندی است که آن را نگاه میدارد و منع متصدیان آن خواهد کرد مرا بآن کاری نیست ابرهه ازین سخن هراسان
و ترسان گشت و خاموش شد و شتران را باز رد کرد عبد المطلب شتران را بکوهی فرستاد و روی بمکه نهاد و ابرهه همچنان خایف و اندیشه
ناک بمنزل دیگر آمد عبد المطلب با جمعی از قبایل عرب پیش وی رفت و گفت ثلثی از مال الحجاز و تهامه بتو میدهم که ترک تخریب خانه کعبه کنی قبول نکرد
و گفت تا کعبه را خراب نکنم و خاکان بر پشت شتران و فیلان بوطن خود نبرم جایی آرام نگیرم عبد المطلب بیامد و حلقه خانه را بگرفت و گفت لا
هم ان المرء یمنع رحله فامنع رحالک لا یغلبن صلیبهم و محالهم غدوا محالک ان کنت تارکهم و کعبتنا فامر ما بدا لک یا رب لا ارجو لهم سواکا
یا رب فامنع منهم حماکا ان عدو البیت من عاداکا امنعهم ان یخربوا قراکا انگه بیرون آمد و در جایی متواری گشت و از شب کرد
و روزش معذب شدند شعریان و خثعمیان بسیار زمایف شده بودند و در نفوس خود احساس عذاب میکردند نیزها و شمشیرها
خود را شکستند و با خدای خود شرط کردند که در هدم کعبه اعانه لشکر ابرهه نکنند و چون صبح بر آمد و ابرهه روی بکعبه نهاد با پیلان
جنگ نفیل که سید خثعم بود بیامد و سر در گوش پیل محمود نهاد که با شوکت و عظمت بود و پیش رو پیلان که اگر روی بر فتی دیگران بر فتندی
و اگر بایستادی همه بایستادندی و با او گفت ای محمود دانی اینجا چه جایی است این حرم خدا و خانه وی است زنهار که گرد این نگردی که
بهلاکت ابدی گرفتار شوی این بگفت و از میان ایشان بگریخت و در بعضی کوهها متحصن شد پس پیلبانان هر چند مطرقه بر محمود
میزدند یک قدم پیش نمیرفت و فیلان دیگر همچنین بر جای خود استاده بودند و وقت طلوع آفتاب بود که حق سبحانه از جانب دریا مرغانی

بازگشت و با قریش گفت که بشعاب
کوهها روید تا مضرتی نبینید پس بشعاب
جبال پنهان گشتند و عبد المطلب

الفیل

فرستاد بر شکل خطاف با هر یکی سه سنگ بود یکی در منقار و دو در چنگال هر سنگی بزرگتر از عدس و کوچکتر از نخود و عیاشی باسناد
خود از هشام بن سالم نقل کرده که ابو عبد الله صلوات الله علیه فرمود که مرغان مثل خطاف بودند و در منقار هر یک سنگی بود بمقدار عدسی
بر بالای سر هر کسی مرغی بایستاد و هر کدام را که سنگ بر سر زدندی از مقعدش بیرون آمدی و بر استخوان هر که آمدی خرد و مرد کردی
و علی الفور هلاک گشتی و اگر بر آهن و زره آمدی در هم شکستی و سوراخ کردی ایشان روی بهزیمت نهادند و مرغان از پی ایشان
میرفتند و سنگ می انداختند نفیل حبیب چون آن حالت مشاهده کرد گفت این المفر الاله غالب والاشرم مغلوب بود در ایشان
نگاه میکرد تا همه هلاک شدند و اهل خثعم را شعر را هیچ ضرری نرسید و در ابرهه علتی و دردی پیدا شد که همه انگشتان دست و
پای او بیفتاد و خون و ریم از وی روان شد و چون بصنعا رسید سینه و شکمش ورم کرد و شکافته شد و بجهنم پیوست از مقاتل
بن سلیمان روایتست که چون ایشان قصد مکه کردند عبد المطلب ابو مسعود ثقفی را که نابینا شده بود گفت درین کار
مصلحت چیست گفت با یکدیگر بکوه حرا رویم و مشورت کنیم چون آنجا رفتند گفت رای من آنست که صد شتر هدی کنیم برای
خانه خدا و هر یکی را نعلی در گردن آویزیم و رها کنیم باشد که لشکر ابرهه یکی را از ایشان بکشند و خدای تعالی برای حرمت خانه
خود خشم گیرد پس همچنین کرد چون لشکر در رسیدند اول آهنگ شتران کردند و بعضی را از آن پی نمودند حق سبحانه بجهت این
ایشان را استیصال ساخت و چون شب در آمد عبد المطلب و ابو مسعود بر کوه حرا بودند و هیچ آوازی نشنیدند و
آتش لشکر ابرهه نمیدیدند درین متعجب بودند تا روز شد ترسان ترسان اندک اندک پیش می آمدند چون بلشکرگاه
رسیدند همه را مرده دیدند زر و سیم و جواهر و سایر امتعه ایشان را جمع کردند عبد المطلب ابو مسعود را گفت یکی از تو
و یکی از من پس مردم را خبر کردند و بمال ایشان توانگر ساختند و بشکر الهی و حمد پادشاهی مشغول شدند و در بعضی روایت
آمده که چون پیل محمود از نفیل آن سخن بشنید روی از دیوار مکه بگردانید و متوجه لشکرگاه شد و هر چند پیلبانان روی
محمود را بجانب مکه میکردند و میزدند میخسبید و نمیرفت و چون بجانب یمن و غیر آن از جوانب دیگر میکردند بطریق
هروله میدوید و پیلان دیگر بجهت امراض او از خانه پیش نمیرفتند ابرهه در بحال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال کسی را بر کنار
که آیا حال ابرهه سوال کنند که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه یا سفید یا سبز و بقولی دیگر سیاه با گردنهای سبز و منقارهای
زرد پیدا آمدند و گویند که بعضی سیاه بودند و بعضی سبز یکی با ابرهه گفت بجانب یمن نگر چون نگاه کرد آن مرغان را بدید گفت
مرغانی می بینم که از کنار دریا روی بمکه نهاده اند و اینک بر بالای سر ما رسیدند و اینها بر خلاف مرغان عربی و نجدی و تهامی

وشای اند در منقار هر یکی سنکی هست و هر کروهی را از ایشان مرغی سیاه در پیش می آید با کردن دراز و منقاری سرخ در پی
بودند که بر بالای سر ایشان رسیدند و سنکهای بر ایشان ریزان ساختند بر هر سنکی نام صاحبش نوشته و همه را هلاک ساختند
ابو یکسوم که وزیر ابرهه بود تنها بجست و روی بحبشه نهاد و مرغی که نام زدوی بود و برای هلاک وی مقرر بر بالای سر او میر
و ملازم وی بود تا بحبشه رسید و چون ببارکاه نجاشی درآمد آن مرغ بر بالای سر وی پرواز میکرد ابرهه صورت حال را بعرض رسانید
نجاشی از روی تعجب پرسید که چکونه مرغان بودند که بسنک ریزه چندین مبارز را هلاک ساختند ابو یکسوم را در ین حال نظر
بران مرغ افتاده کفت ای ملک یکی از ان مرغان اینست همان لحظه ان مرغ سنکی که داشت بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی
هلاک شد و این برای ان بود تا نجاشی قوت و قهر خدا را ببیند و ازین صورت عبرتی بر صحیفه دل و منقش کردد و ابو سعید
از کیفیت ان مرغان پرسیدند کفت حمام مکه از نسل انها اند و عکرمه از ابن عباس روایت کرده که حق سبحانه هر یکی از طیر ابابیل را سنکی از کل خشک
تیره در منقار نهاد و امر کرد با ایشان که از ابر ایشان اندازند سنک بهیچ کس واقع نشد مکر که هلاک او را عارض شد و چون عضو ایشان
کوشت از ان می افتاد و ان مرغان را خرطوم بود چون خراطیم طیور و سرهای ایشان چون سرهای سباع و پنجهای ایشان چون پنجهای
سک که پیش از ان و بعد از ان هیچکس ان را ندیده و نخواهد دید و بعضی کفته اند که مرغان در شامکاه امده بودند و در اول صباح ایشان را
سنکباران کردند و از عکرمه مرویست که هر که سنک بر سر او میخورد مجدور میشد و اول جدری که در آدمی ظاهر شد این بود و از
بن اسحق روایت کرده اند که تبع چون بکثرت لشکر و اهبت خود مستظهر شد بر تسخیر ممالک اشتغال نمود و چون بمدینه طیبه رسید در وادی
قبا نزول نمود و در انجا چاهی بکند و انرا ابر الملک میکویند و مشهور است و در ان وقت اهل مدینه یهود و قبیله اوس و خزرج بودند تبع
با ایشان در مقام مقاتله درآمد و اول روز تا شب با ایشان قتال کرد و چون شب شد اهل مدینه اظهار تنزل نموده نزل و علوفه
بسیار از برای او بیرون فرستادند و ی شرمسار شد اراده صلح کرد پس مردی از اوس که او را احیحة بن جلاح کفتندی و شخصی از یهود
که بنیامین قرظی نام داشت از مدینه بیرون امده نزد تبع امدند و احیحه اغاز مکالمه کرده کفت ما قوم تو ایم و بر تو واجبست که رعایت
ما کنی و استمالت نمایی بنیامین کفت ای ملک این شهر منزل نبیی از انبیا خواهد بود که حق سبحانه او را از قریش مبعوث سازد ازین قصد
بر کرد مبادا که بسبب در ملک و حشمت تو قصوری پیدا شود و ازین متاثر شده قصد مکه معظمه کرد و در دو شبانروزی بحوالی مکه رسید
بادی در بدن او پیدا کرد که دست و پای او را در هم شکست و بدن او را متشنج ساخت وی کسی را باهل مکه فرستاد که و بکیم هذا الذ
اصابنی این چه بلیه استکه بمن رسیده است ایشان کفتند این بجهت قصد بدیست که در خاطر کرفته او کفت راست میکویید که من بقصد هدم

بایی صوب امده ام کفتا این بیت الله الحرام است امر که اراده هدم ان کند هلاک شود کفت فکری درین مرض من کنید و انرا معالجه نمایید کفتند
خود قصد کن که طواف این خانه کنی و انرا بپوشانی و برای ان هدی کنی و با خود این قصد کرد حق سبحانه او را ازین مرض عافیت داد وی
بمکه امده و طواف خانه کرد و میان صفا و مروه سعی نمود و خانه را جامه پوشانید و در مکه نحر کرد و مردمان را اطعام داد و بیمن باز
و قبیله حمیر او را بکشتند پسرش نزد قیصر رفت و استغاثه کرد و در قصاص قاتلان پدر خود ازو استعانه نمود قیصر نامه بنجاشی
نوشت که ملک حبشه بود مضمون انکه اعانه پسر تبع کن در طلب قصاص قتله پدرش نجاشی شصت هزار مرد را همراه او کرد و
روزبه را بر ایشان امیر ساخت و ایشان با حمیر مقاتله کردند و بر ایشان غالب شده در صنعا درامدند و انرا مسخر کردند و
یمن را نیز تسخیر ان کردند و ابرهه که از اصحاب روزبه بود و ملقب بابو یکسوم بروزبه کفت من با ماره از تو اولی ام و در
میان ایشان منازعت واقع شد ابرهه بروی غالب کشته او را بکشت و نجاشی ازین در غضب شد ابرهه او را بسخنان مکرآمیز بفریفت و از خودش خوشنود
کردانید نجاشی امارة را باو تفویض نمود و در اندک مدتی ترقی تمام نموده همه را محکوم حکم خود ساخت و در یمن کنیسه بساخت و مردم را بطواف ان
ترغیب نمود و چنانچه مذکور شد عربی ان خانه را ملوث ساخت وی در غضب شده بقصد تخریب مکه معظمه توجه نمود و بطریقی که سمت تحریر یافت
مستاصل کشت و اکثر علما بر انند که مولد انحضرت در عام الفیل بوده و مقاتل کفته که پیش از مولد انحضرت بچهل سال و نزد کلبی به بیست و سه سال
و صحیح قول اولست و موید این است که عبد الملک بن مروان از عتاب بن اشیم کنانی لیثی پرسید که تو بزرکتری یا پیغمبر ص کفت رسول الله اکبر منی
و انا اسن منه اتی رسول الله ص عام الفیل و وقعت علی روث الفیل و از عایشه مرویست که کفت که من در مکه قاید و سایس فیل را دیدم که
هر دو کور شده بودند و زمین کیر کشته و حق سبحانه پیغمبر خود را ص ازین واقعه خبر داد و کفت ای محمد الم تر ایا ندیدی کیف فعل ربک
که چکونه کرد پروردکار تو باصحاب الفیل بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان او که فیل محمود با ایشان بود یا هشت فیل یا دوازده یا هزار
چنانکه کذشت و مقاتل کفته همین پیل محمود بود و بنا بر تعدد توحید فیل بجهت انست که اسم جنس است و اکرچه انحضرت مشاهده این
واقعه نکرده بود لکن چون اثار انرا دیده بود و اخبار انرا بتواتر شنیده بر وجهی که بان متیقن شده پس کویا که انرا دیده بود و کویند
رویه بمعنی علم است یعنی ایا ندانستی و استفهام از برای تقریر است یعنی بیقین انرا دیده و دانسته و ایثار کیف بر لفظ ما بجهت انست که
ما از برای جنس استفهام است و کیف از برای سوال است از صفتی که لازم حالست و مراد ثانی است زیرا که غرض تذکیر انچیزیست که در
بود از وجوه دلالت بر کمال علم او سبحانه و قدرت او و عزت نبی و شرف رسول خود چه ان از جمله تاسیسات عزت و شرافت و نبوت انحضرت است
زیرا که سمت ذکر یافت که این قصه در سالی واقع شد که انحضرت متولد کشت و کیف منصوبست بالم تر زیرا که کیف متضمن معنی استفهام

کہ مقتضی صدارتست الم یجعل کیدهم ایا نکردانید و نیفکند کید مکر ایشانرا که در ترویج کنیسه خود و تخریب کعبه داشتند فی تضلیل در تضییع
و ابطال و تباهی و گمراهی یقال ضلل کیده اذا جعله ضالا و ضایعا و امری القیس را ضلیل میگفتند زیرا که تضلیل و تضییع ملک پدر خود کرد
انست که ایشان اول ابنا قلیس کردند و خواستند که امر خود را مستحکم سازند بصرف وجوه حاج بان حق سبحانه تضییع کید ایشان کرد باحلا
حدث اعرابی با بقاع نار و مشتعل دران و بعد از ان اراده تخریب کعبه نمودند حق تعالی تضلیل ایشان کرد بارسال طیور بر ایشان کما قال وارسل علیهم
و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طیرا مرغان ابابیل در حالتی که گروه گروه بودند طیر اسم جنس است و لهذا ابابیل بصیغه جمع واقع
و انجمع ابالة که عبارتست از خرمن کبیره و وجه مشابهت هر جمعی از طیور بان تضام و اجتماع انهاست و کسائی گفته که جمع ابول است چون عجول
جماعت و گویند ابابیل جمعی است که واحد ندارد چون عبادید و این قول اخفش است و فراست حاصل که حق سبحانه مرغان متفرقه بر ایشان فر
ترمیهم می افکندند ایشانرا بحجارة من سجیل بسنکی از سنک گلین یعنی گل سنک شده و این معرب سنک گلی است و لهذا ابن عباس فرموده هی من طین مطبوخ
کما یطبخ الاجر یعنی از گل پخته بود همچنانکه آجر را میپزند و گویند که از سجل ماخوذ است بمعنی دلو کبیر یا از اسجال بمعنی ارسال چه عذاب موصوف بارسال
کما قال وارسل علیهم طیرا فارسلنا علیهم الطوفان یا از سجل یعنی سنکی که از جمله عذاب مکتوب و مدون بود در لوح محفوظ از عبد الله بن مسعود مرویست
که مرغان فریاد کردند و سنکها را انداختند و حق سبحانه بادی سخت بفرستاد تا بقوت تمام ان سنکها بر سر و بدن ایشان فرو امد و از طرف دیگر
شان بیرون رفت فجعلهم پس گردانید خدای ایشانرا بدان سنکها کعصف چون برک کاه ماکول خورده شده یعنی خورده در روی افتاده و نابود کرده
یا همچو کاهی که دواب انرا خورده باشند و سرگین کرده اند و بنا برین معنی حق سبحانه تقطع اوصال ایشانرا تشبیه فرموده است بتفرق اجزا روث
دانه خورده شده باشد و کاه خالی باقی مانده و بنا برین مراد افنا، ایشانست و ابقا، ثیاب و امتعه ایشان و بر هر تقدیر کنایتست از استیصال
و شبهه نیست که این آیه از اعظم آیات دالة و معجزات قاهره است بر کمال قدرت او سبحانه چه مرغان ضعیف را امر کرد تا سنکهای گلین را که مقدار عدسی
بود بر سر ایشان انداختند و همه بسبب ان هلاک گشتند و این تنبیه است بر وجوب معرفت او سبحانه و دلالت واضحه بر ظهور پیغمبر ما صلعم چرا
در ان سال مولد شد چنانکه گذشت و درین حجت لایحه است و بینه قاطعه بر ظهور فلاسفه و ملاحده را و الزام منکران آیات خارقه عادات
چه ایشانرا ممکن نیست نسبت دادن امر اصحاب فیل بطبع و غیر ان همچنانکه نسبت میدهند صیحه و ریح عقیم و خسف و غیر انرا از عذابی که بر امم ماضیه
واقع شد بطبع و دهر زیرا که از جمله بدیهیاتست که ارسال طیور با احجار معده برای هلاک جماعت معینه دون غیر ایشان بر طریقی که
مذکور شد از اسرار طبیعت روزگار نیست و هر که اندک عقلی و درکی دارد بیقین میداند که این از فعل او سبحانه است که مسبب اسباب
و مذلل صعابست نه از فعل غیر او و این واقعه بر کیفیت مذکوره از مسلمات جمیع مسلم و کافر است و هیچ کس نیست که انکار او کرده باشد یا نکند

الفیل ٣٨٢

بتواتر ثابت گشته که چون پیغمبر صلعم این سوره را بر اهل مکه خواند هیچ کس انکار ان ننمود و همه تصدیق ان کردند با وجود شدت حرص ایشان
بر تکذیب انحضرت و اعتنا ایشان برد قول او و ایشان قریب العهد بودند باصحاب فیل پس اگر واقعه نزد ایشان حقیقتی و اصلی نمیداشت
البته انکار و جحود ان میکردند و بجهت تحقیر و صحت این قصه است نزد ایشان که از ان تاریخ ساختند همچنانکه بنای کعبه و موت قصی
و غیر انرا تاریخ گردانیده اند و اکثر شعرا ایشان نیز این قصه را در سلک نظم کشیده اند و از انجمله امیه بن ابی صلت در قصیده خود
گفته که ان آیات ربنا بینات ما یماری فیهن الا الکفور حبس الفیل بالمغمس حتی ظل یحبو کانه معقور و قال عبد الله بن مخزوم انت الجلیل
ربنا لم تدنس انت حبست الفیل بالمغمس من بعد ما هم بشیء ملبس حبسته فی هیئة المکرکس ای المنکس و قال ابن الرقیات و استهلت
علیهم الطیر بالجندل حتی کانه مرجوم و غیر این از اشعار در کلام ایشان بسیار است سورة القریش مکیست و پنج آیتست نزد حجازیان
و چهار نزد غیر ایشان و اختلاف در آیه من جوع است که حجازیست ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق سبحانه
او را بعدد هر که طواف خانه کعبه کرده و در انجا معتکف شده ده حسنه بدهد و ابو بصیر از ابی عبد الله صلوات الله علیه روایت نموده که
لایلاف قریش بخواند حق سبحانه او را در روز قیامت بر مرکبی از مراکب بهشت سوار کند و بهشتش رساند و او را بر موایدی نور بنشاند و
عیاشی باسناد خود از مفضل بن صالح نقل کرده که گفت من از ابی عبد الله صلوات الله علیه شنیدم که میفرمود لا تجمع سورتین فی رکعة
الا الضحی و الم نشرح و الم تر کیف و لایلاف قریش دو سوره را با هم جمع مکنید در یک رکعت مگر و الضحی و الم نشرح و الم تر کیف و لایلاف
که هر یک ازین دو در حکم سوره واحده اند و ابی عباس از احدهما علیهما الصلوة و السلام نقل نموده که الم تر کیف فعل ربک و لایلاف قریش سوره واحده
و مرویست که ابی بن کعب در مصحف خود میان این دو سوره به بسمله فصل نکرده و عمرو بن میمون ازدی روایت کرده که نماز شام را در خلف عمر بن خطاب
میگذاردم وی در رکعت اول و التین و الزیتون قرائت کرد و در ثانیه الم تر کیف و لایلاف قریش و باجماع علمای ما نیز جمع میان این دو سوره
در نماز واجبست اما با وجوب بسمله بینهما ام هانی دختر ابو طالب از سید عالم صلعم روایت کرد که خدای تعالی قریش را بر قبایل دیگر بهفت چیز
تفضیل داد یکی انکه مرا از ایشان گردانید دوم نبوت را در میان ایشان وضع فرمود سیوم انکه ایشانرا حجابه کعبه ساخت چهارم
نصرت حاج و سقایه را با ایشان تفویض نمود پنجم انکه مظفر گردانید ایشانرا بر اصحاب فیل ششم سوره بدیشان کرامت فرمود که
کسی دیگر را در ان شریک نساخت یعنی لایلاف و بدانکه چون حق سبحانه ذکر عظم نعمت خود کرد بر اهل مکه که ان استیصال اصحاب
فیل بود و مظفر ساختن ایشان بر انها در عقب ان بیان نعمتی دیگر میکند برای ایشان بقوله بسم الله الرحمن الرحیم
لایلاف در بعضی تفاسیر آورده اند که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و اهل یمن و شام

وسایر مردمان ایشانرا اهل حرم و ولایت الله کفتندی و حرمت تمام داشتندی و از غارت ایمن بودندی و حق سبحانه برای اثبات

این نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسب او بنضر منتهی میشود قریش است

و بعضی از علمای انساب بر آنند که قریش لقب فهر بن مالک است که نبیره نضر است این ماخوذ است از قرش که دابه عظیم است در دریا

و مزاحم کشتی میشود و بهر چه میرسد میخورد و از هیچ چیز اندیشه ندارد مکر از آتش و معاویه از ابن عباس پرسید که چرا قریش

باین نام تسمیه یافته اند فرمود بجهت آنکه مشابه دابه اند که در بحر است در آنکه میخورند و کسی ایشانرا نمیخورد و فایق و غالب اند و مغلوب

کسی نمیشوند و تصغیر بجهت تعظیم است و بعضی کفته اند قریش از قرش کرفته اند که بمعنی کسب است زیرا که ایشان کتاب بودند در تجارت

و تردد نمودن در بلاد و جار و مجرور متعلق است بر فلیعبدوا که بعد از این مذکور است یعنی برای الفت کرفتن قریش ایلافهم این بلد

یعنی بجهت خوکر شدن ایشان رحلة الشتاء بسفر زمستان والصیف و تابستان فلیعبدوا پس باید بپرستند رب هذا البیت پروردکار

و خداوند این خانه معظمه را که تعظیم و تکریم ایشان بسبب آنست اطلاق ایلافهم اولا و ابدال آن از آن بایلاف که مقید برحلتین است بجهت

تفخیم امر ایلافست و تذکیر بعظم این نعمت و نصب رحلت بایلافست که مفعول به است از قبیل قوله اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما

و مراد برحلة الشتاء والصیف رحلتی الشتاء والصیف است و افراد آن بجهت امن الالباس است و ذکر فا میان متعلق و متعلق

انست که در کلام معنی شرط است زیرا که مقصود از این کلام آنست که نعم خدای بر قریش از حد و احصا متجاوز است پس اکر نمی پرستند

او را بجهت جمیع نعمتی که بایشان اعطا فرموده پس باید که بپرستند او را بجهت این نعمت ظاهر که ایلاف ایشان است برفتن بسفر زمستان

که سفر یمن است و بسفر تابستان که سفر شام است و نزد بعضی متعلق جار و مجرور محذوفست و تقدیر این است که اعجبوا الایلاف قریش

الرحلتین ولعبادتهم الاصنام یعنی تعجب نمایید برای نعمت الفت یافتن قریش برحلتین و برای عبادت ایشان مر اصنام را مراد آنست

که محل تعجب است اینکه من ایشانرا این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من و پرستش بتان مشغول شده و نزد جمعی دیکر متعلق است

به فجعلهم کعصف ماکول و موید این است اینکه در مصحف ابی میان این دو سوره بسمله نیست چنانکه کذشت پس معنی آنست که

حق سبحانه اصحاب فیل را چون عصف ماکول کردانید و همه را هلاک کرد بجهت ایلاف قریش و نظام حال ایشان و بسبب آن است که مردمان

احترام ایشان میدارند و بفراغت و امنیه بسفر یمن و شام میروند و در هر جا که فرود می آیند اعزاز و تکریم ایشان میکنند و اصلا دغدغه

حرامی و خوف اعدا ندارند چه هیچکس را جرأة آن نیست که متعرض ایشان شود و چون بنعمتی اینچنین مخصوص کشته اند پس باید که بپرستند خداوند

این خانه بزرکوار را نه غیر او را الذی اطعمهم آن خداوندی که طعام داد ایشانرا باین دو رحلت و سیر کرد انید من جوع از کرسنگی تنکیر جوع

برای تکثیر و تعظیم است یعنی بعد از آنکه بسبب شدت فقر و فرط فاقه در نهایت کرسنگی بودند و بجهت آن اروات و عظام و جیف میخوردند

حق سبحانه ایشانرا بوسیله این دو رحلت اموال بیشمار و ارزاق بسیار بایشان کرامت فرمود و ایشانرا از آن کرسنکی برهانید و منعم کردانید

انکه اموال و اسباب و عدد ایشان از همه بیشتر شد و آمنهم و ایمن ساخت ایشانرا بجهت این حرم محترم من خوف از ترس عظیم اهل که در حوالی

مکه اند و در نواحی و سایر بلاد یمن و شام و یکدیکر را میکشند و غارت میکنند یا از خوف اصحاب فیل و غارت دیار مکه و هجوم سایر اعدا بر آن

یا از ترس جذام که مرکز بایشان نرسیده بود و کویند که این بدعای ابراهیم بود ع و سالم از رسول ص روایت کرده که خاک مکه و مدینه و کرد او

جذام را سود دارد از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که مراد از امنهم من خوف آنست که حق سبحانه ایشانرا ایمن کردانید از خوف آنکه

خلافت در میان غیر ایشان باشد و از حضرت رسالت ص نقل است که حق سبحانه از فرزندان اسمعیل بنی کنانه را برکزید و از بنی کنانه قریش را

و از قریش هاشم را و از هاشم مرا و از کلبی مرویست که اول کسی که از مکه سفر کرد و بشام رفت و از آنجا متاع و طعام آورد هاشم بن عبد

مناف بود و بعد از آن قریش در تجارات دلیل شدند و در بلاد متباعده تردد مینمودند تا صاحب خدم و حشم و اموال و آمال کشتند و

بر جمیع اهل زمان فایق شدند و نام هاشم عمرو العلی بود و چون از برای مردمان هشم ترید میکرد و بان اطعام مردمان مینمود خصوصا

در زمان غلا و قحط از بجهت باسم ملقب کشت کما قال الشاعر یا ذا الذی طلب السماحة والندی هلا مررت بآل عبد مناف ولو ان

مررت بهم تریدقراهم منعوک من جهد و من اعاف الرایشین ولیس یوجد رایش والقایلین هلم للاضاف والخالطین غنیهم بفقیرهم

حتی یصیر فقیرهم کالکاف عمرو العلی هشم الثرید لقومه ورجال مکة مسنتون عجاف سفرین سنهما له ولقومه سفر الشتاء و رحلة

الاصیاف وقال ایضا تحمل هاشم ماضاق عنه واعیا ان یقوم به ابن بیض اتاهم بالغرایر مملوات من ارض الشام بالبر النفیض فوسع

اهل مکة من هشیم وشاب البر باللحم الغریض والله اعلم و این را سورة الدین و سوره الماعون نیز خوانند و مکیست و نزد ضحاک

مدنی کویند و بعضی مکیست و بعضی مدنی و هفت آیه است نزد اهل عراق و شش نزد غیر ایشان و اختلاف در آیه یراؤن است که

عراقی است ابی بن کعب از سید عالم ص روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق سبحانه او را بیامرزد اکر مال زکوة را ادا کرده باشد و

عمرو بن ثابت از ابی جعفر ع نقل کرده که هر که ارایت الذی یکذب بالدین را قرائت نماید در فرایض و نوافل حق تعالی نماز و روزه وی را قبول فرماید

و آنچه در دنیا از وی صادر شده باشد محاسبه ننمایند و بدانکه چون حق سبحانه در سوره مذکوره ذکر نعم خود نمود بر قریش درین سوره و اظهار

تعجب میفرماید از تکذیب ایشان با وجود اعطاء نعم خود بر ایشان و میکوید بسم الله الرحمن الرحیم ارایت الذی یکذب

آیا دیدی ای محمد و دانستی آنکس را که تکذیب میکند بالدین بروز جزا یا بدین اسلام و باور نمیدارد آنرا با وجود وضوح امارات و قیام

بجمیع بر صحتان بعضی از مفسران بر انند که نصف اول این سوره در شان کافر انست و نصف آخر در باره منافقان و کلبی گفته که این
سوره در باره عاص بن وایل سهمی فرود امد و نزد سدی و مقاتل بن حیان در شان ولید بن مغیره و عطا از ابن عباس نقل کرده که در باره مردی
بخیل از منافقان فرود امد و از ابن جریج روایت کرده اند که ابو سفیان بن حرب هر هفته دو شتر را نحر کردی و چون یتیمی بیامدی عصا بر وی
زدی و او را چیزی ندادی حق تعالی این سوره را در شان او فرو فرستاد و بعضی دیگر بر انند که ابو جهل تکذیب قیامت کردی و هر گاه وصی
یتیمی بودی او را بوقت طلب طعام و کسوه از مال خود براندی و بیوسته مردمانرا از انفاق باز داشتی حق سبحانه این سوره را انزال
فرمود و احتمال دارد الف لام الذی از برای جنس باشد و شامل جمیع مکذبان روز جزا و معنی استفهام تعجب است از حال ان مکذب یعنی
آیا نشناختی که انکه مکذب روز جزاست چه کس است اگر نشناختی او را «فذلک الذی» پس او انکس است که «یدع الیتیم» دفع میکند بعنف
و ستم یتیم را و میراند او را بشدت خشونت و زجر قبیح «ولا یحض» و تحریص میکند و ترغیب نمینماید اهل خود را و سایر مردمانرا «علی
طعام المسکین» بر طعام دادن درویش محتاج یعنی نه میدهد و نه مردمانرا بدادن امر میکند بجهت عدم اعتقاد او بروز جزا و لهذا
این جمله مرتب شده است بر یکذب بلفظ فا یعنی علامت تکذیب بجزا منع معروف است و اقدام بر ایذا ضعیف پس اگر مصدق روز
جزا بودی و موقن بوعید هر آینه از عقاب او میترسید و باین امر قبیح که دفع یتیم است و عدم تحریص مردمان بر اطعام اقدام نمینمود
و چون بر ان جرأت نموده پس معلوم میشود که او مکذب است و هر گاه که دفع یتیم و عدم تحریص بر اطعام که رداءت و قبح ان ظاهر است
از عدم مبالات بصلوة که از ارکان اسلام است بسبب تکذیب باشد بروز جزا «فویل» پس سختی عذاب «للمصلین» برای نمازگذارندگان
ریائی است یعنی ابن ابی و اصحاب او یا همه منافقان «الذین هم» انان که ایشان «عن صلاتهم» از نماز خود «ساهون» غافلان و بیخبرانند
و انرا وقعی نمینهند و حسابی نمیگیرند بجهت عدم اعتقاد ایشان بثواب ان و عدم خوف عقاب بر ترکان و اینکه در ظاهر اقدام
بران مینمایند بجهت دفع ضرر اهل اسلام است از خود و لهذا در خفیه و خلوت ترک ان میکنند و چون بمجالس جماعت حاضر میشوند
در نظر مردمان بشروط و اداش میگذارند کما قال «الذین هم یراءون» انانکه ایشان ریا میکنند در کردار خود تا مردمان ایشانرا
ثنا گویند «ویمنعون الماعون» و منع میکنند مال زکوة را از اهل استحقاق و یعنی از انمیدهند پس ذکر فا بجهت افاده معنی شرط و جزا است
و حقیقت معنی اینکه چون عدم مبالات بیتیم از تکذیب دین است و موجب ذم و توبیخ پس غفلت از نماز که عماد دین است و فارق میان
اسلام و کفر و ریا که شعبه از کفر است و منع زکوة شقیق نماز است و منظره اسلام اقوی است بان و لهذا ویل را بر ان مرتب کرده اند
و میتواند بود که فا سببیت باشد و معنی اینکه فویل لهم و بنا برین وضع مصلین در موضع ضمیر بجهت دلالت بر معامله ایشان

با خالق و مخلوق و اشعار بر انکه ایشان با وجود تکذیب و منع و عدم ترغیب از نماز ساهی اند و مرائیان و غیر مزکی اموال خود
و شبهه نیست در انکه تکذیب بروز جزا اضر اشیاست بر صاحب خود چه ان مانع جمیع دواعی خیر است و باعث جمیع اقسام
شر و از ابن عباس و مسروق روایتست که ساهیان فسقه و اجلاف اهل اسلام اند که از نماز تاخیر نمازهای مفروضه میکنند
از اوقات ان بجهت عدم تقید و ضعف اعتقاد انرا سهل میپندارند و اگر احیانا بان اقدام مینمایند ملاحظه شرایط و ارکان ان نمیکنند و
رکوع و سجود را کما ینبغی مرعی نمیدارند و اکثر اهل اسلام متصف باین اند نعوذ بالله من ذلک و قول اول منقولست از امیر المؤمنین صلوات
الله علیه و آله و بروایت دیگر از ابن عباس نیز مرویست که قتاده فرموده ساهون عنها ای لا یبالون صلوا ام لم یصلوا و قال الضحاک هم
الذین یترکون الصلوة و عن الحسن هم الذین ان صلوها صلوها ریاء و ان فاتتهم لم یندموا و انس و عطا گفته اند که الحمد لله که حق سبحانه عن
صلوتهم گفته نه فی صلوتهم که مراد از ان سهوی باشد که آدمی را در نماز واقع شود بدون عمد و عیاشی باسناد خود از یونس بن عمار
روایت کرده که او گفت ابو عبد الله ع را ازین آیه سوال کردم و گفتم مراد از ان وسوسه شیطانی است در نماز فرمود لا کل احد یصیبه
هذا لکن ان یغفلها و یدع ان یصلی فی اول وقتها مراد از ان نه وسوسه شیطانست چه ان همه کس را واقع میشود بلکه مراد انست
که از نماز غافل شود و انرا وا گذارد تا آخر وقت و ابی اسامه از زید شحام روایت نموده که او گفت ابا عبد الله ع را از معنی این آیه پرسیدم
فرمود مراد ترک نماز است و توانی و کاهلی از ان و محمد بن فضیل از ابی الحسن ع نقل فرموده که هو التضییع لها مراد از ان ضایع گردانیدن
نماز است و عدم اتیان بشروط و ارکان ان و بدانکه مراآت مفاعله است اما خود از اراءه چه مرائی مینماید عمل خود را بمردمان بقصد ثنا
و ایشان مینمایند بان ثنا و مدح را و اعجاب خود دران و اجتناب از ریا از صعوبت خالی نیست و لهذا قال رسول الله ص الریا
اخفی من دبیب النمله السوداء فی اللیله المظلمه علی المسح الاسود و در ماعون اختلاف بسیار است از امیر المؤمنین و ابی عبد الله ع
و ابو عمر و حسن و قتاده و ضحاک روایتست که مراد از ان زکوة مفروضه است چنانکه باین مفسر شده و ابن مسعود و ابن عباس و سعید
بن جبیر گفته اند که ماعون متاع خانه است که مردمان انرا بیکدیگر دهند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و آب و نمک و آتش و ابو بصیر از ابی
عبد الله ع نقل فرموده که ماعون قرض است و اعاره متاع بیت و اقدام نمودن بهر امر معروف که باشد و از انجمله زکوة است من گفتم
یا ابن رسول الله ما را همسایها هستند که چون بایشان عاریه میدهیم میشکنند و فاسد میسازند اگر ایشانرا از ان منع کنیم ما را
گناهی باشد فرمود لا لیس علیک جناح ان تمنعهم اذا کانوا کذلک گناهی نیست اگر ایشانرا از ان منع کنی گاهی که ایشان انرا مکسور و فاسد
سازند و بعضی ماعونرا منحصر دانند در آب و آتش و نمک سعید بن مسیب روایت کرده که عایشه از رسول پرسید ماعون چه چیز است فرمود

هر چه بان انتفاع گیرند و حلال باشد چون آب و نمک و آتش بعد از ان فرمود ای عایشه هر که نمک بکسی دهد چنان باشد که شصت درویش را
طعام داده و شصت بنده را آزاد کرده و اگر جایی که آب نباشد آب دهد چنان باشد که مرده را زنده کرده باشد و بدانکه ماعون در لغت
هر چیزیست که در و منفعتی باشد و قلیل القیمه بود مشتق از معن که بمعنی قلة است پس ماعون بمعنی قلیل القیمه باشد و یقال معن الوادی
اذا جرت میاهه قلیلا قلیلا و گویند که اصل عون معونه است بمعنی ما یعان به و الف عوض ها محذوفست سورة الکوثر مکیست نزد
ابن عباس و کلبی و مدنی نزد عکرمه و ضحاک و سه آیه است باجماع و در حدیث ابی بن کعب وارد شده که هر که این سوره را بخواند
حق تعالی او را از همه انهار جنة آب دهد و بعدد هر قربانی که عباد وسیله تقرب بخود گردانیده باشند در روز نحر و اهل کتاب و مشرکین
از اسباب قرب خود ساخته باشند ده حسنه کرامت فرماید و ابی بصیر از ابی عبد الله ع روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض
و نوافل قرائت کند حق سبحانه او را از حوض کوثر آب دهد در زیر طوبی حضرت رسالت ص محدث او باشد و بدانکه چون حق سبحانه
در سوره ماعون ذکر تارکان صلوة نمود و مانعان زکوة درین سوره بیان میکند که هر که قیام نماید بنماز و زکوة حق به خیر کثیر
با و عطا فرماید و در اکثر تفاسیر آورده اند که عاص بن وائل سهمی با سید عالم ص نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با
هم سخن گفتند حضرت رسالت ص بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد و جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی
پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر ملقب بطاهر و عادة عرب این بود که هر کرا پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی وی
انقطع آوازه و عقب نخواهد ماند و صنوبر تخصیص که او را فرزند و برادر نباشد و در ان ایام پسر آنحضرت که عبد الله
نام داشت ملقب بطاهر و از خدیجه حاصل شده در گذشته بود چون این خبر بحضرت رسید اندوهناک شد
حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر عاطر ایشان این سوره فرستاد که بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناک
الکوثر کوثر فوعلست که صیغه مبالغه است بمعنی خیر مفرط الکثرة و لهذا ابن عباس و ابن جبیر و مجاهد تفسیر او بخیر کثیر
کرده اند یعنی بدرستی که ما عطا کردیم ترا خیر بسیار که آن اولاد و اعقاب بیشمارند و کثرت نسل و ذریه اطهار از فاطمه زهرا ۴
و ذکر ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی ای محمد خاطر شریف را اندوهگین مکردان که ما ترا کثرتی دهیم در عقب و نسل که در
زمین هیچ بقعه و خطه نماند که فرزندان تو در انجا نباشند و این مشهور و معروف است که بعد از شهادت امام مظلوم معصوم
ابی عبد الله الحسین ع بغیر از امام علی زین العابدین ع از ذکور اهل بیت او کسی نمانده بود حق سبحانه و تعالی در انجا زرعه خود
فرموده از نسل او عالم را پر گردانید و اولاد امجاد او را از حد حصر متجاوز ساخت و از ابن عمر و عایشه روایت که کوثر

نهریست در بهشت و از ابی عبد الله ع نیز مرویست که هو نهر فی الجنة و از ابن عباس و انس نقل کرده اند که یکروز رسول ص با اصحاب
نشسته بود ناگاه اثر وحی بر وی ظاهر شد سر در پیش انداخت و بعد از زمانی خرم و خندان بر بالای منبر رفت و فرمود ایها الناس
بدانید که حق سبحانه الحال سوره بمن فرستاده و در انجا بمن نوازش بسیار کرده گفتند یا رسول الله این سوره کدام است آنحضرت
سوره را بر ایشان خواند و فرمود که هیچ میدانید که کوثر چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که جوییست در بهشت که خدا مرا
بان وعده فرموده و دران خیر کثیر است و آن جوی از شیر سفیدتر است و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین‌تر و از برف
سردتر و از مسکه نرم‌تر و بعدد ستارهای آسمان قدحهای هموار و مطبوع بر کناران نهاده قبهای او از یاقوت و لعل و مرجان ۵
و ریگ آن نهر از یاقوت و مروارید و منبع ان از اصل درخت سدرة المنتهی طول ان از مشرق تا بمغرب هر که از وی آب بخورد هرگز تشنه
نگردد و برضوان الهی فایز شود و هر که از ان وضو سازد هرگز اشعث و اغبر نگردد امت من در ان ازدحام کنند و انبوهی نمایند
و جمعی از ان چون چهارپایان تشنه از انجا برانند و دور گردانند و ایشان در میان امت من چون شتران گرگین باشند در میان
شتران با شوکت و نیکو منظر من چون ایشان را ببینم گویم اصحابی اصحابی ایشان را بخطاب آید که تو نمیدانی که ایشان
بعد از تو چها کردند و چه بدعتها نهادند و همین روایت را بعینها مسلم در صحیح خود آورده و در احادیث معراجیه نیز آمده که بالای
آسمان هفتم جویی دیدم و بر لبان جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم
که این چیست فرمود جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا کرده و در معالم التنزیل نیز از حضرت رسول ص نقل کرده که کوثر جویست
در بهشت کنارهای آن از زر است و مجرای او بر در و یاقوت و خاک او خوشبوتر از مشک و سفیدتر از برف و در حدیثی دیگر
آمده که حوض من یعنی حوض کوثر مسیره مدت یکماهست آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای آن چون ستارهای
آسمان و باتفاق اصحاب ما ساقی این آب علی بن ابی طالب ع باشد که دوستان خود را آب دهد با یازده فرزند وی و دشمنان خود را
تشنه بدوزخ فرستد و علی بن الحسین زین العابدین ع درین باب فرموده لنحن علی الحوض رواده نذود و نسعد وراده و ما
فاز من فاز الا بنا و ما خاب من حبنا زاده و من سرنا نال منا السرور و من ساءنا ساء میلاده و من کان غاصبنا حقنا فیوم القیامة
میعاده و نزد عکرمه مراد بکوثر نبوتست که صیت آن باطراف عالم رسیده و نزد حسن قرآنست و ابی بن عباس گفته که کثرت امت
و اشیاع آنحضرتست و از صادق ع روایت کرده اند که کوثر شفاعت آنحضرتست و نزد جمعی دیگر کثرت ذکر اوست در زمین و آسمان
یا کثرت معجزات یا کثرت علم و عمل و در تاویلات کاشی مذکور است که کوثر کثرت معرفة است بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت

واین نهایت در بوستان معرفت که هرکه از او سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است واین معنی خاصه حضرت رسالتست وکمل اولیا امت او

وشبهه نیست که چون کوثر بمعنی خیر کثیر است پس شامل جمیع اقوال مذکوره باشد وحمل ان بر عموم خود گذاشتن اولی واحری مینماید پس

معنی انست که حق سبحانه بحبیب خود خطاب مستطاب میفرماید که چون ما خیر بسیار در دنیا وآخرت بتو کرامت فرموده ایم وترا سرافراز

وعقبی کردانیده برسالت وخاتمیت ووفور معرفت وکثرت ذریه وبسیاری امت ومزید رفعت ومرتبه نهایت قرب ودنو منزلت واعطا

شفاعت وغیر ان از انواع نعم دنیا وآخرت **فصل** پس نماز بگذار **لربک** برای پروردگار خود یعنی مداومت کن بران خالص از برای رضای

وی برخلاف ساهی از ان ومرائی بران بجهت اداء شکرگذاری کثرت نعم او بر تو چه نماز جامع اقسام شکر است **وانحر** وقربان کن

شتر را که خیار اموال عرب است وتصدق نما انرا بر محاویج برای رضای وی وتقرب برحمت او وخلاف مشرکان که اهل احتیاج را از ان

منع میکنند وماعون را از ایشان باز میدارند یا برای بتان شتر قربان میکنند این سوره در مقابله سوره متقدمه است یعنی نقیض

سلوک اهل شرک وعناد را اختیار کن از عطیه وسعید بن جبیر ومجاهد مرویست که مراد صلوة فجر است در مزدلفه ونحر بدن

در منی ونزد قتاده وعطا وعکرمه نماز عید است بقرینه نحر یعنی نماز عید بگذار وذبح هدی واضحیه کن از انس روایتست که بدایه

اسلام رسول اول نحر کردی وبعد از ان نماز گذاردی حق تعالی درین سوره او را امر فرمود که اول نماز کن وبعد از ان نحر کن ونزد

بعضی این سوره روز حدیبیه آمد که رسول را از حج خانه کعبه منع کردند جبرئیل آمد واین سوره آورد وگفت همینجا نماز کن وقربان

نما وبعضی گفته اند که معنی انست که نماز مکتوبه را ادا کن وبه نحر خود مستقبل قبله شو یقول العرب منازلنا یتناحر ای هذا بنحر

هذا یعنی یستقبله وقال الشاعر ابا حکم هل انت عم مجالد وسید اهل الابطح المتناحر ای ینحر بعضه بعضا واین قول لغو است واما

انچه روایت کرده اند که امیر المؤمنین ع فرموده که معناه ضع یدک الیمنی علی الیسری حذا النحر فی الصلوة یعنی دست راست بر بالای

دست چپ نه در نماز در برابر نحر که سوراخ سینه است غیر صحیح است واز احادیث موضوعه ونقل باطل وقول کاذب زیرا که

جمیع عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین بخلاف این روایت کرده اند از انحضرت ع وان اینست که معناه ارفع یدیک الی النحر فی

الصلوة یعنی جمیع اهل البیت ع از حضرت امیر المؤمنین ع نقل فرموده اند که انحضرت فرموده که معنی این آیه انست که بردار

هر دو دست خود را در نماز تا بسوراخ سینه واز عمر بن یزید ماثور است که من از ابی عبد الله ع شنیدم که در تفسیر این آیه میفرمود

که معناه ارفع یدیک حذاء وجهک بردار هر دو دست خود را تا برابر روی خود ومثل این روایت را عبد الله سنان از انحضرت نقل کرده

وجمیل بن دراج نیز فرموده که من معنی این آیه را از ابی عبد الله ع پرسیدم انحضرت مستقبل قبله شد وهر دو دست خود را برابر

روی خود آورد در افتتاح نماز وبعد از ان فرمود هکذا یعنی نحر باین وجه است وحماد بن عثمان گفته که من از ابی عبد الله ع سوال

کردم که ما النحر نحر چیست انحضرت دست خود را تا بسینه برداشت وفرمود هکذا پس از ان بلندتر کردانید وفرمود هکذا یعنی

برابر قبله هر دو دست خود را برداشت نزد استفتاح نماز تا به بالای موضع نحر واز مقاتل بن حیان مرویست که اصبغ بن نباته

حدیث کرد بمن از امیر المؤمنین ع که انحضرت فرمودند که لما نزلت هذه السورة قال صلعم لجبرئیل ما هذه النحیرة التی امرنی بها

ربی قال لیست بنحیرة ولکنه یامرک اذا تحرمت للصلوة ان ترفع یدیک اذا کبرت واذا رکعت واذا رفعت راسک من الرکوع واذا

سجدت فانه صلوتنا وصلوة الملائکة فی السموات السبع وان لکل شیء زینة وان زینة الصلوة رفع الایدی عند کل تکبیرة

یعنی چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلعم جبرئیل را پرسید که این نحیره که حق سبحانه بمن امر فرموده چه چیز است گفت که ان

نحیره نیست ولکن ترا امر کرده که از برای نماز چون تکبیر احرام گویی دستهای خود را برداری وچون رکوع کنی واز رکوع

سر برداری وسجده کنی تکبیر احرام الهمین کیفیت بگویی که نماز ما ونماز جمیع فرشتگان که در هفت آسمانند باین طریقست و

که مر هر چیز را زینتیست وزینت نماز دستها برداشتن است نزد هر تکبیری وحضرت رسالت صلعم فرمود که رفع الایدی من

الاستکانه من از انحضرت پرسیدم که ما الاستکانه فرمود ندانی این آیه را نخوانده که فما استکانوا لربهم وما یتضرعون وثعلبی

واحدی این را در تفسیر خود آورده اند وبدانکه رفع یدین تا محاذی وجه نزد گفتن جمیع تکبیرات که در نماز واقع میشود سنت است

باجماع علمای ما وماخذ این روایات مذکوره است ونزد شافعی در سه تکبیر که ان تکبیر افتتاح است وتکبیر رکوع وتکبیر سجود

ونزد ابو حنیفه دست بر نباید داشت در هیچ تکبیری از عطا مرویست که معنی آیه انست که نماز بگذار وسر از رکوع وسجود

بردار چنانکه نحر یعنی سینه تو پیدا شود **ان شانئك** بدرستی که دشمن دارنده تو یعنی عاص بن وائل **هو الابتر** اوست دم بریده

منقطع از خیر ونسل وذریه وچنان شد که خدای تعالی از ان خبر داده چه عاص واتباع او که در حق رسول این سخن گفتند نه عقب ایشان

ماند ونه اثر حسن ذکر واما اثار اقتدار حضرت سید مختار صلعم وحسن صیت واشتهار وانار فضل بیشمار بر السنه اهل روزگار

وذریه بسیار تا قیامت باقی ماند ودر آخرت مرتبه مرتبه ونهایت قرابت او نزد حضرت عزت بر وجهی خواهد بود که در تحت وصف در

نیاید وبر هیچ واهمی نگذرد درین سوره دلالات واضحه است بر صدق حضرت رسالت صلعم وصحت نبوت او اول انکه حق سبحانه اخبار از غیب

نموده که در نفوس اعدای او بوده وبر السنه ایشان جاری گشته پیش از انکه بحضرت رسد پس این از قسم اخبار باشد بمغیبات دوم

انکه جمیع فصحای عرب وعجم عاجزند از آوردن مثل این سوره که بر وجازت الفاظ است وتشاکل مقاطع فواصل وسهولت مخارج

وحسن تالیف وکثرت معانی با وجود تحدی انحضرت بان وحرص اهل عناد بر بطلان امر او از ابتداء بعثت تا این روزکار وعدم قدرت ایشان
بران واین غایت اعجاز است سیوم انکه بوعده انا اعطیناک الکوثر دین او منتشر شد وامر او اعتلا وارتفاع پذیرفت وذریه او بسیار شد
تا انکه نسب او اکثر از همه نسب شدند وتا غایت هیچ نسبی واقع نشد که مثل این نسب باشد در کثرت عدد چهارم انکه وعده نصرت
داده بر اعدا واخبار نموده بسقوط امر ایشان وانقطاع عقب ایشان ومخبر موافق اخبار واقع شد سورة الکافرون مکیست
ابن عباس وقتاده مدنی وآیات آن شش است باجماع ابی بن کعب از سید عالم صلعم روایت کرده که هر که قل یا ایها الکافرون قرائت کند
همچنان باشد که ربع قرانرا خوانده باشد ومرده شیطان از او دور شوند واز شرک بری کردد واز فزع اکبر ایمن شود واز جبیر بن
روایتست که پیغمبر صلعم فرمود که ای جبیر میخواهی که چون بسفر روی از همه چیزی در پناه خدا باشی وهیبت ومهابت وزاد تو از
همه همراهان بیشتر باشد ودر کثرت مال از همه در پیش باشی کفتم نعم بابی انت وامی یا رسول الله فرمود این پنج سوره را بخوان
قل یا ایها الکافرون واذا جاء نصر الله وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس ودر قرائت هر یکی ازین سورها
به بسم الله الرحمن الرحیم کن جبیر کفت من مالی چندان نداشتم چون بر قراءت این سورها مواظبت کردم مال وزاد من از همه
بیشتر شد ودر سفر محتاج رفیق نشدم وهیبت وسطوة من بیش از همه کس شد وفروه بن نوفل اشجعی از پدر خود روایت کرده
که من نزد پیغمبر رفتم وکفتم یا رسول الله امده ام تا مرا تعلیم چیزی کنی که در وقت خواب کردن بکویم فرمود چون بمضجع خود قرار
کیری قل یا ایها الکافرون را بخوان ونزد ختم تمام آن خواب کن که این سوره را برائتیست از شرک وشعیب حداد از ابی عبد الله
روایت کرده که انحضرت فرمود که پدرم بمن کفت که قل یا ایها الکافرون ربع قرانست وچون از قراءت ان فارغ میشد میکفت
اعبد الله وحده اعبد الله وحده وهشام بن سالم نیز از ابی عبد الله ع نقل نموده که انحضرت مرا کفت چون درین سوره آیه
لا اعبد ما تعبدون بخوانی بکوی ولکنی اعبد الله مخلصا له دینی وچون از قراءت ان فارغ کشتی سه بار بکوی که دینی الاسلام وحسن
ابی العلا نیز روایت کرده که هر که قل یا ایها الکافرون وقل هو الله را در فریضه از فرایض قراءت کند حق سبحانه او را وپدر ومادر او را
بیامرزد واکر شقی باشد اسم او را از دیوان اشقیا محو کند ودر دیوان سعدا بنویسد وتا زنده باشد سعید ونیکبخت باشد و
بمیرد وشهید مبعوث کردد وابن عباس فرموده که در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمن تر ازین سوره داشته باشد زیرا
که توحید محض است ونیز از حضرت رسالت صلعم مرویست که کودکان را بفرمایید تا بوقت خفتن این سوره بخوانند تا هیچ چیزرا ایشانرا
اذیه وتعرض نتوانند رسانید پوشیده نماند که چون حق سبحانه در سورة الکوثر ذکر فرمود که اعدای حضرت پیغمبر صلعم ابتر واقطع اند

٦٢٧

از خیر دارین درین سوره امر میفرماید او را ببراءة از ایشان ومیکوید که بسم الله الرحمن الرحیم جمیع مفسران بر انند که این سوره
در جمعی از قریش نازل شد وسبب آن بود که حارث بن قیس سهمی وعاص بن وایل وولید بن مغیره واسود بن عبد یغوث زهری واسود
بن مطلب بن اسد وامیه بن خلف وغیر ایشان از صنادید قریش رسول را کفتند که ای محمد بیا وبا ما موافقت کن وتابع دین ما شو
ما نیز تابع دین تو شویم ویکسال تو معبودان ما را پرستش نما تا ما نیز یکسال پرستش معبود تو کنیم تا اکر دین تو بهتر از دین ما بوده
ما شریک تو شده باشیم در ان واز ان محظوظ شده واکر دین ما بهتر از دین تو بوده باشد تو شریک ما شده باشی در ان واز ان حظی
یافته حضرت فرمود معاذ الله ان اشرک به غیره پناه بخدا میبرم از انکه غیر او را شریک او سازم در عبادت کفتند پس بعضی آلهه
استلام کن ولمس وتقبیل آن نما تا ما تصدیق تو کنیم وخدای ترا پرستش نماییم فرمود حتی انظر ما یاتی من عند ربی من مرتکب هیچ امری
تا انکه فرمان الهی بمن نازل شود پس اکر حکم پروردکار من درین باب فرود اید من تابع شما ام در استلام وتقبیل مقارن این حال جبرئیل نازل
کشت واین سوره را آورد که بکو ای محمد قل یا ایها الکافرون ای ناکرویدکان مراد همان جماعت اند که مذکور شدند پس الف لام از برای
عهد باشد وچون علم الهی تعلق کرفته بود بر عدم ایمان ایشان در زمان مستقبل ومردن ایشان بر صفت کفر ازین جهت حبیب
فرمود که با ایشان بکو که [illegible] نخواهم پرستید [illegible] انچیزی را که میپرستید ومیتواند بود که مراد زمان حال باشد زیرا
لا نافیه داخل نمیشود مکر بر مضارعی که بمعنی استقبال باشد همچنانکه ما داخل نمیشود مکر بر مضارعی که بمعنی حال باشد ونیز
بکو ایشانرا که [illegible] ونیستید شما [illegible] پرستندکان در زمان حال [illegible] انرا که من پرستم مراد زمان استقبال است زیرا که ما
نافیه داخل فعل مستقبل میشود نه حال ولای نافیه در فعل حال داخل میشود نه مستقبل همچنانکه کذشت [illegible] ونیستم من مر
[illegible] بانچه پرستش کردید در ما سلف یعنی در زمان جاهلیت عبادت اصنام نمیکردم پس چکونه امید دارید که در زمان اسلام
عبادت اصنام کنم [illegible] ونیستید شما [illegible] پرستندکان در هیچ وقتی از اوقات زمان [illegible] انچه من پرستش میکنم یعنی در مدت
حیوت من وشما نه شما پرستش خدای من کرده اید ونه خواهید کرد ونه من پرستش خدایان شما کرده ام ونه خواهم کرد ومیتواند بود
که این کلام از برای تکریر وتاکید باشد بر طریقه ابلغ همچنانکه مجیب میکوید که بلی بلی وممتنع میکوید لا لا ومثل ذلک قوله کلا سوف تعلمون ثم
کلا سوف تعلمون وتاکید درین مقام اولی است از مواضع دیکر زیرا که کفار همیشه اعاده این قول میکردند که نعبد الهک سنة ونعبد
سنة پس حق سبحانه رد قول ایشان فرمود بر سبیل تکریر بجهت تاکید یاس وحسم اطماع ایشان واین قول حسین بن علی است ع در جواب
کدام کفت هل یتکلم الحکیم بمثل هذا القول وتکریره مرة بعد اخری وعدم ذکر ما عبدت در موضع اعبد با انکه مطابق ما عبدتم است

انست که ایشان قبل از مبعث موسوم بودند بعبادت اصنام و پیغمبر در ان زمان موسوم و مشهور بود بعبادت او سبحانه و ذکر ما بلفظ
من بجهت انستکه مراد صفه است کانه قال لا اعبد الباطل و لا تعبدون الحق یا بجهت مطابقه یا معنی این باشد که لا افعل ما تطلبون منی عبادة
الهتکم و لا انتم فاعلون ما اطلب منکم من عبادة الهی و گویند که ما مصدریه است یعنی لا اعبد عبادتکم و لا تعبدون عبادتی و نزد بعضی دیگر ما
اول بمعنی الذی است و دو اخیر برای مصدریه پس مراد بما موصول معبود باشد و بما مصدریه عبادت و اختلاف عبادت باعتبار اختلاف معبود است
جه بنا برین قول معنی اینست که من عبادت نکنم و نکردم چون عبادت شما و شما عبادت نکردید و نکنید چون عبادت من برای انکه عبادت من بر وجه تنزیه
و شکر نعمت بود و عبادات شما بر وجه متابعت پدران خود و اکنون مرا فرستاده اند تا شما را دعوت کنم و با راه نجاة خوانم چون از من قبول نمیکنید
لکم دینکم مر شما راست کیش شما یعنی شرک که معتقد اید و از ان دست باز نخواهید داشت ولی دین و مراست دین و آیین من یعنی توحید که
بر ان ام و هیچ اثر نخواهم گذاشت ملخص معنی مراد انست که من پیغمبری ام مبعوث بشما تا شما را بدین حق و راه نجاة خوانم پس اگر قبول قول
من نمیکنید و تابع من نمیشوید مرا بجال خود باز گذارید و بشرک بخوانید پس آیه متضمن اذن نباشد در کفر و منع از جهاد تا منسوخ
باشد بایه القتال همچنانکه بعضی بر اینند مگر انکه تفسیر آن باعتبار کنند و تقریر هر یک از فریقین بر دین خود و بعضی دین را بمعنی حساب
و جزا تفسیر کرده اند و یا انکه دین بمعنی ملت باشد و مضاف محذوف یعنی لکم جزاء دینکم ولی جزاء دینی یعنی شما راست حساب و جزای
کردار خود یا پاداش کیش خود و مراست حساب و پاداش اعمال خود یا جزای دین خود و نزد جمعی دیگر دین بمعنی دعا و عبادتست یعنی شما راست
خواندن اصنام و بران مداومت نمودن و مراست خواندن پروردگار خود و بران مقیم شدن و راسخ گشتن و بنا برین اقوال نیز منسوخیت آیه
لازم نمی آید چنانکه گذشت و یا انکه این بر سبیل تهدید و وعید باشد کقوله تعالى اعملوا ما شئتم یعنی چون دین اسلام قبول نمیکنید شما راست
دین شرک با انچه لازم است از انواع عذاب و اصناف عقاب در روز حساب و مراست دین توحید که مستلزم روضه رضوان
و ریاض جنان است و ثواب بحساب نزد رب الارباب و بدانکه این سوره متضمن اعجاز حضرت رسالتست صلعم از جهت اخبار
بانچه واقع شود از اوقات مستقبله که ان ایمان نیاوردن جماعت مذکوره است در زمان مستقبل و مردن ایشان بر صفت کفر
و شرک و این اخبار موافق مخبر به گشت و درین سوره دلالتست بر ذنب مداهنه در دین و وجوب مخالفت کفار و مبطلین و براءة
از جمیع مخالفین آورده اند که چون این سوره بر سید عالم صلعم نازل شد انحضرت تشریف بمسجد الحرام برد و در میان جماعت قریش
که انجا نشسته بودند بایستاد و انرا بر ایشان بخواند ایشان چون استماع نمودند از انحضرت مایوس شدند و ایذا و آزار با و واصحاب
او رسانیدند و از ابن عباس مرویست که این آیه نیز درباره ایشان نازل شد که افغیر الله تامرونی اعبد ایها الجاهلون اللهم العن کل

من آذى ابيک و وليک من اهل الکفر و الشرک و العدوان و نکب عن طريق الحق و منهج الصدق في کل زمان و اذقهم حر النيران في
کل آن و اغفر لنا و لکافة اهل الايمان و ادخلنا في روضة الجنان و رياض الرضوان يا حنان يا منان برحمتک و غفرانک يا ارحم الراحمين
و خير الغافرين سورة النصر مدنیست و سه آیتست بلا خلاف و در حدیث ابی بن کعب امده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد
که در روز فتح مکه با پیغمبر صلعم همراه بوده و موافقت او نموده و کرام خثعمی از ابی عبد الله صلعم روایت کرده که هر که اذا جاء نصر الله در نافله یا
در فریضه بخواند حق سبحانه او را بر جمیع اعدا نصرت دهد و چون مبعوث گردد حق سبحانه کتابی از جوف قبر او بیرون آورد و با و دهد و بران
نوشته باشد که وی را امان است از جسر جهنم و زفیر و نیران و حق سبحانه ان نامه را ناطق گرداند تا انچه در وست برو میخواند تا بهشت
رسد و در روز قیامت بر هیچ چیز نگذرد مگر که او را بشارت دهند بانواع نعم جنه و اصناف مکرمت تا انکه بجنت در اید و در سرای
خلد قرار گیرند و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره متقدمه نمود بذکر دین درین سوره افتتاح فرمود بظهور دین و گفت
بسم الله الرحمن الرحيم اذا جاء نصر الله اذا منصوبست بسبح و اصل استعمال اذا از برای مستقبل است و اگرچه بر ماضی داخل شود پس
ان مخبر است از وقوع شی در زمان استقبال چون اذا الشمس کورت و اذا السماء انشقت و اذا القوا منها مکانا ضیقا دعوا هنالک ثبورا و اذا
راتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا و غیر ذلک پس بجهت انکه آیه متضمن اخبار و اعلام است بغیب قبل از انکه واقع شود از
اعلام نبوت باشد یعنی چون بیاید یاری کردن خدا که ان ظفر دادن و غالب گردانیدن اوست ترا بر قریش یا بر همه عرب والفتح و بیاید
فتح که و نزد بعضی مراد جنس نصرت او سبحانه است مر کافه اهل ایمان را و فتح مکه و سایر بلاد شرک برای ایشان و تعبیر حصول
بمجی بر سبیل تجوز است بجهت اشعار بانکه مقدرات متوجه اند از ازل بسوی اوقات معینه خود و متقرب اند بان یعنی چون نصرت
و ظفر متقرب است بوقت خود پس متقرب و رود ان باش و مستعد شکران و رایت الناس و چون ببینی مردمان را یدخلون در حالتی که در ایند
في دين الله در دین خدا که اسلام است افواجا در ان حال که جماعات کثیره باشند از پی یکدیگر یکی بعد دیگری و بدایره اسلام در می ایند بعد از نزول این سوره
امر موعود متحقق شد اکثر قبایل بشرف اسلام مشرف گردیدند چون اهل مکه و طایف و یمن و هوازن و بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی الکلب و کنانه
و بنی هلال و بلی و بجیب و دارم و غیر ان از قبایل عرب و از مقاتل مرویست که مراد بناس اهل یمن اند و از ابن عباس نیز منقولست که چون این
سوره فرود امد رسول صلعم فرمود الله اکبر جاء نصر الله و الفتح و جاء اهل اليمن رقيقة قلوبهم لينة طاعتهم الايمان يماني و الحکمة يمانية و بدانکه
میتواند بود که رای بمعنی علم باشد و یدخلون مفعول دوم او یعنی چون بدانی که مردمان داخل میشوند در دین اسلام فوج فوج و گروه
گروه فسبح پس تسبیح کن و تنزیه نمای خدا را تنزیهی مقترن بحمد ربک بستایش پروردگار تو یعنی مسبح و حامد او باش بجهت زیادتی عبادت

وثنای او برای مزیت انعام او بر تو یا بگو سبحان الله در حالتی که حامد او باشی یعنی تعجب کن برای آسان کردن خدا برای تو امری را که خطور نکردن
بود در خاطر تو و در خاطر هیچکس که آن غالب شدن احدی باشد بر اهل حرم و حمد او کن بر نعمت صنع او سبحانه و قدرت دادن تو را
یا نماز کن در حالتی که حامد او باشی بر نعمتا و مؤید اینست اینکه ام هانی روایت کرده که چون حضرت در مکه داخل شد بمسجد الحرام آمد در
خانه کعبه رفت و هشت رکعت نماز بگذارد یا تنزیه کن او را از چیزی که اهل شرک در حق او میگویند در حالی که حمد کننده او باشی
بر صدق وعده او یا ثنا کن بر و بصفات جلال و حامد او باش بر صفات اکرام یا بگوی سبحان الله و بحمده واستغفره و آمرزش طلب او را امر بتسبیح
تحمید با استغفار بجهت تکمیل امر است یا بجهت آن قوام دین است از جمع میان طاعت و احتراس از معصیت و چون بدلایل واضح عصمت انبیا
بصحت پیوسته پس مراد با استغفار آنحضرت هضم نفس اوست و استقصار عمل و فرط تذلل و تواضع او بحق سبحانه و شدت انقطاع او از
ماسوی بود و یا استغفار از ترک اولی و یا طلب آمرزش امت و یا غرض از آن لطفی باشد برای امت تا اقتدا بآنحضرت نمایند در استغفار و تو
و لهذا از آنحضرت مرویست که میفرمودند انی لاستغفر فی الیوم واللیلة مائة یعنی بدرستی که من در هر روز و شبی صد بار استغفار میکنم و غرض
او از این اظهار استکثار استغفار است از برای امت مرحومه انه کان توابا بدرستی که خدای همیشه بود توابا قبول کننده توبه از مستغفران و بیان
ورافع درجات ایشان یعنی او سبحانه در ازمنه ماضیه از آن زمان که خلق مکلفان فرموده قبول کننده توبه بود بر ایشان هرگاه که استغفا
میکردند پس هر مستغفری واجبست که متوقع مثل این باشد از او یا آنکه معنی این باشد که خدای در جمیع ازمان ماضیه و حال و استقبال
قبول کننده توبه است چه کان بمعنی ماضی با عدم انقطاع لاحق در کلام عرب شایع است مانند کان زید فاضلا از ام سلمه مرویست که بعد
از نزول این سوره رسول صلعم در نشستن و ایستادن و رفتن و آمدن و خسبیدن پیوسته میگفتی که سبحانک اللهم و بحمدک استغفرک و
اتوب الیک سبب این از او پرسیدیم فرمود انی امرت بها بتحقیق که من باین مامور شده ام از عایشه منقولست که چون این سوره
نازل شد آنحضرت را ندیدیم که نمازی گذاردی مگر که گفتی سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی و عبدالله بن مسعود نیز مروی
که بعد از فرود آمدن این سوره حضرت این کلمات را بسیار گفتی که سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی انک انت التواب الرحیم و تقدیم تسبیح
و حمد بر استغفار بر طریقه نزول است از خالق بخلق کما قیل ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله در روایتی آمده که این سوره در حجة الوداع
نازل شد وقتی که آنحضرت بمنی بود در ایام تشریق و اکثر علمای امت بر آنند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بود و قصه فتح آن بروایت
محمد بن اسحق بر این نهج بود که چون رسول صلعم در عام الحدیبیه با قریش صلح کرد باین شرط که هر که از قریش خواهد که در عهد رسول آید
با او کاری نباشد و هر که از رسول اراده نماید که در عهد قریش رود رسول با او مضایقه ننماید پس بنی خزاعه در عهد رسول درآمدند

و بنی بکر در عهد قریش و بعد از آن میان این دو قبیله فتنه قدیم مجدد گشت بجهت دعوی خون چند که بنی بکر بر بنی خزاعه میکردند چون
قریش دیدند که بنو بکر در عهد ایشان درآمدند مدد ایشان کردند و سلاح پوشیده بر بنی خزاعه شبی خون زدند و مردی از ایشان را بکشتند
و این مجادله در بیرون حرم بود و از جمله معاندان بنی بکر عکرمه بن ابی جهل و سهل بن عمرو و صفوان بن امیه و بنی خزاعه پناه بحرم آوردند
بنی بکر گفت در حرم روید و انتقام خود از ایشان بکشید و ملاحظه حرمت حرم مکنید که در حرم هم تر از این کارها میکنید چون
و غیران بنی خزاعه التجا بخانه بدیل بن ورقا بردند بدیل سید قوم بود بیرون آمد و گفت ای قوم این از عهد است که با محمد کرده اید
از این شکستید و هتک حرمت حرم کردید و احترام این امر نداشتید اگر نه حرمت حرم خدا بودی امروز همه شما را تیغ سیاست
هلاک میکردم و در ساعت مردی را بمدینه فرستاد نام او عمرو بن سالم خزاعی عمرو چون بمدینه آمد رسول صلعم با اصحاب در مسجد نشسته
بر در نزد آنحضرت این ابیات بخواند که لاهم انی ناشد محمدا حلف ابینا وابیه الاتلدا ان قریشا اخلفوک الموعدا ونقضوا میثاقک
المؤکدا هم بیتونا بالوتیر هجدا فقتلونا رکعا و سجدا چون رسول صلعم این را بشنید گفت ای عمرو خاموش شو و غم مخور و اندیشه
راه مده که من کینه شما را بخواهم و نصرت خدا در پیش من است پس بخانه میمونه رفت و فرمود آب حاضر کن میمونه آب بیاورد
از آن غسل میکرد و میفرمود لا نصرت ان لم انصر بنی کعب نصرت داده نشوم اگر نصرت بنی کعب ندهم و بنی کعب رهط عمرو
بن سالم بودند و بدیل بن ورقا با جماعتی از خزاعه بعد از فرستادن عمرو بخدمت حضرت آمد و مظاهرت قریش و بنی بکر بر
خزاعه و نقض عهد ایشان را معروض داشت پیغمبر صلعم او را اکرام و اعزاز تمام نمود و فرمود شما باز گردید که من بر اثر شما می آیم
و این انتقام مرا میباید کشید بدیل بمکه مراجعت کرد و رسول با اصحاب گفت چنین می بینم که ابی سفیان خواهد آمد تا عقد را تجدید
و توثیق سازد و مدت مصالحه را زیاده گرداند و در راه با بدیل ملاقات خواهد کرد و همچنان بود که حضرت از آن خبر داده بود چه قریش
ابوسفیان را گفتند ترا نزد محمد میباید رفت تا تجدید و توثیق عهد کنی ابوسفیان از مکه بیرون آمد و در عسفان به بدیل رسید و او را
گفت از کجا می آیی گفت از این ساحل شتران من در بطن این وادی بودند رفته بودم تا مواضع آنها را ببینم ابوسفیان گفت از نزد محمد
آیی بدیل گفت نه و چون بدیل از وی جدا شد ابوسفیان با یاران خود گفت ظن من آنست که بدیل بشکایت نزد محمد رفته بود و از آنجا
می آید بعد از آن گفت اگر با او بنگرید بشکل شتران او را بشکنید اگر استخوان خرما در میان آن باشد از مدینه می آید زیرا که اهل
مدینه شتران را خرما میدهند چون بشکافتند چنان بود پس ابوسفیان بمدینه آمد و در مسجد با حضرت رسالت ملاقات کرد
و گفت یا محمد احقن دم قومک واجر بین قریش و زدنا فی المدة حفظ خون قوم خود کن و قریش را امان ده و مدت مصالحه را زیاده کن

حضرت فرمود نقض عهد کرده اید و اکنون معذرت میکویی کفت نه چنین است نحن ما کنا علیه ما بر همان صلحیم و نقض آن نکرده ایم و بعد
هر چند با سغمبر سخن میکفت حضرت اصلا جواب نمیداد و سر از زمین بر نمیداشت ابو سفیان برخواست و نزد ابو بکر امد و کفت
یا ابا بکر قریش را امان ده کفت ویحک و لاحد یجیر علی رسول الله وای بر تو هیچکس امان میتواند داد بدون اذن سغمبر پس بنزد عمر
امد همان جواب شنید انکه برخواست و نزد دختر خود ام حبیبه رفت که زوجه رسول بود تا شفاعت او کند از سغمبر و خواست که پای
بر فراش ام حبیبه نهد او برخواست و فراش را در هم پیچید و جامه خود را از زیر او بر دید کفت ای دختر چرا چنین کردی کفت این فراش و جامه
سغمبر است و تو مشرکی و نجس جایز نیست که عضو تو باین فراش و جامه رسد و بر ان نشینی ابو سفیان از انجا بیرون امد و نزد امیر المومنین ع
رفت و انحضرت در حجره فاطمه بود و امام حسن و امام حسین کودک بودند پیش ایشان نشسته بودند کفت یا ابن ابی طالب در کار من
فکری و اندیشه کن فرمود در الحال که صلاح تو باشد و در این باب نفعی بتو رساند نمی بینم پس بفاطمه کفت که یا بنت سید العرب تجیرین
بین قریش و تزیدین فی المدة فتکونین اکرم سیدة فی الناس ای دختر بهترین عرب قریش را امان ده و مدت امان ایشان را زیاده
کردان که تو بهترین زنان عالمی فاطمه کفت جواری جوار رسول الله امان دادن من امان دادن رسول خداست کفت فرزندان
بکو که مرا حمایتی کنند و امان دهند فرمود ما بلغ ابنای ان یجیرا بین الناس و ما یجیر علی رسول الله احد پسران من هنوز بمرتبه نرسیده اند
که امان توانند داد و هیچکس بر سغمبر تقدم نتواند کرد در امان دادن پس با امیر المومنین ع کفت که انی اری الامور قد اشتدت علی فانصحنی
کارهای خود را پریشان و دشوار می بینم بیان حل این مشکل کن فرمود انت شیخ قریش فقم علی باب المسجد و اجر بین قریش ثم الحق
بارضک تو سید قریشی خود بدر مسجد رو و بر همان قریش را و حمایت ایشان کن کفت اکر ابیه ازین میلکی بکو و طوق منتی بر کردن
من نه فرمود و الله لا اجد لک غیر ذلک بخدا که غیر ازین رایی دیکر نمی یابم ابو سفیان بدر مسجد امد و کفت ایها الناس انی قد
اجرت بین قریش ای مردمان بحمایت و انقیاد قریش امده ام هیچکس جواب نداد و رسول صلعم اصلا التفات باو نکرد ابو سفیان
منکوب و مخذول برکشت و بمکه امد و قریش را از قضیه خود اعلام کرد کفتند و الله که پسر ابی طالب بتو استهزا و مزاح کرده و بر تو
خندیده و استهزا کرده و رفتن تو هیچ فایده بماندا او کفت و الله ما وجدت غیر ذلک بخدا که رایی جز این نیافتم و تدبیری دیکر
ندانستم پس رسول صلعم باصحاب کفت که مستعد جهاد شوید و بتهیه رفتن بحرب مکه مشغول کردید و بعد از ان دست دعا
برداشت و فرمود اللهم خذ العیون والاخبار عن قریش حتی نبغتها فی بلادها یا رب خدایا جواسیس و اخبار را از قریش
دار و ایشان را از احوال ما مطلع مساز تا ظاهر کردانی و در آوری ما را در دیار ایشان و بعد از ان باصحاب امر فرمود که این

از مردمان پنهان دارید و هیچکس مکویید خاطب بن ابی بلتعه فرمان نبرده نامه نوشت و بدست زنی داده بقریش فرستاد تا ایشان را
سغمبر واقف سازد جبرئیل نازل شد و انحضرت را ازین معنی اخبار نمود سغمبر ص امیر المومنین و زبیر را بفرستاد و ان نامه را از ان زن
کرفتند و تفسیر این در سورة الممتحنة سمت تحریر پذیرفت القصه سید عالم ص در مدینه خلیفه کذاشته با ده هزار مرد از مهاجر و انصار که از ان
چهار صد سوار بودند بیرون امده متوجه مکه شد و این صورت در دهم شوال بود سال هشتم از هجرت و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب و
عبد الله بن امیه بن مغیره در اثنای راه بموضعی که بنیق العقاب مشهور است باردوی همیون پیوستند و التماس کردند که به سغمبر ملاقات کنند
انحضرت رخصت دخول نداد و فرمود که بسبب ان جفاها و ایذاها که از ایشان بمن رسیده طاقت ان ندارم که ایشان را ببینم ام سلمه پیش امد و
کفت یا رسول الله یکی پسر عم تست و دیکری پسر عمه و داماد تو فرمود اما ابن عمی فهتک عرضی و اما ابن عمتی و صهری فهو الذی قال لی بمکه ما
قال اما پسر عم من هتک حرمت من کرد و از بی حرمتی هیچ فرو نکذاشت و اما پسر عمه و داماد در مکه سخنان نالایق و غیر واقع در حق من کفته چون
این خبر بایشان رسید ابو سفیان پسرکی با خود داشت کفت و الله لیاذن لی او لاخذن بید هذا ثم لنذهبن فی الارض حتی نموت عطشا
و جوعا بخدا که اکر سغمبر اذن من ندهد و مرا اجازت دخول نفرماید من دست این کودک بکیرم و سر در بیابان نهم تا از کرسنکی و تشنکی هر دو
هلاک شویم این سخن را بحضرت عرض کردند بر حال ایشان رحمت فرمود و رخصت دخول ارزانی داشت ایشان در امدند و اسلام
آوردند و انحضرت می امد تا بمنزل ظهران نزول اجلال فرمود و چون خبر رسول بر قریش پوشیده بود و هیچکس از مدینه بمکه نمیرفت
تا کیفیت احوال از و پرسند و از جانب سغمبر بسیار خایف بودند در همین شب که سغمبر در ظهران فرود امده بود ابو سفیان بن حرب و
حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا بتجسس اخبار از مکه بیرون امدند ابن عباس فرمود که من اندیشه میکردم که اکر رسول بدین جمعیت در
مکه در اید از قریش اثری نخواهد ماند پس در ان شب بر استر رسول سوار شدم و باراک امدم بقصد انکه شاید هیزم کشی را یا کسی را
که شیر بمکه برده ببینم و بکویم که قریش را خبر دار کند تا بیرون ایند و از رسول امان خواهند و در حدود اراک میکشتم ناکاه آواز ابی سفیان
و حکیم و بدیل بکوش من رسید و چون آتشهای عظیم را که در اردوی همیون حضرت رسالت ص بر افروخته بودند از دور مشاهده
کردند کفتند این چه آتش است که پیش از این این نوع آتش را در این موضع ندیده بودیم بدیل کفت آتش بنی خزاعه است ابو سفیان کفت
این آتش زیاده از انست که از بنی خزاعه باشد بدیل میدانست که لشکر رسول اند اما از ایشان پوشیده میداشت چون آواز ایشان را شنیدم
کفتم یا ابا حنظله و این لقب ابا سفیان است کفت یا ابو الفضل تویی کفتم آری و این کنیت عباس است ابو سفیان کفت که فداک ابی و امی
پدر و مادر من فدای تو باد این چیست که در پیش تو است کفتم این رسول خداست با لشکر ظفر پیکر که ده هزار مرد اند و شما را طاقت مقاومت

نیست با ایشان گفت یا ابا الفضل تو درین باب چه رای می بینی و صلاح چیست گفتم صلاح آنست که بر پس این استر سوار شوی و بیایی نزد پیغمبر
تا برای تو ازو طلب امان کنم و بخدا سوگند که اگر بتو ظفر یابد گردن ترا بزند پس او در عقب من سوار شد و من استر را میدوانیدم تا او را
در میان لشکر آوردم و هر آتش که میگذشتم میگفتند که هذا عم رسول الله علی بغلة رسول الله این عم رسول خداست و بر استر رسول
خدا سوار است تا آنکه بگذشتم باتش عمر بن خطاب ابوسفیان را دید گفت الحمد لله الذی امکن منک بغیر عهد و عقد شکر مر خدا را
که مرا بر تو دست داد بی عهدی و عقدی پس بر جای و ای بست و کاهل سوار شد و بجانب پیغمبر توجه نمود تا خبر ابوسفیان با
رساند من استر را دوانیدم و برو سبقت کردم و نزد پیغمبر رفتم و او در عقب من درآمد و گفت یا رسول الله هذا ابوسفیان عدو الله قد
امکن منه بغیر عهد و لا عقد فدعنی اضرب عنقه این ابوسفیان است که دشمن خداست و مرا بر او دست داده بی عهدی و عقدی
بگذار مرا تا گردنش را بزنم من گفتم یا رسول الله انی قد اجرته ابوسفیان را من امان داده اینجا آورده ام پس نزد پیغمبر نشستم و گفتم والله
لا یناجیه الیوم احد دونی بخدا که امروز غیر از من با پیغمبر راز نگوید و نگذارم که کسی دیگر درباره ابوسفیان چیزی بعرض رساند
از من و چون بسیار الحاح عمر در باب کشتن ابوسفیان دراز کشید گفتم ای عمر شتاب مکن بخدا که این مرد از بنی عبد مناف است و اگر
از عدی بن کعب میبود مضایقه نمیکردم گفت مهلا یا عباس فوالله لاسلامک یوم اسلمت کان احب الی من اسلام الخطاب لو اسلم
ای عباس آهسته باش بخدا که اسلام تو در آنروز که گرویدی دوستتر بود نزد من از اسلام خطاب اگر اسلام می آورد پس پیغمبر
فرمود اذهب فقد آمناه حتی تغدو به علی بالغداة برو که ما او را امان دادیم تا بفردا که نزد من آیی روز دیگر ویرا نزد پیغمبر آوردم
فرمود که ویحک یا ابا سفیان الم یان لک ان تعلم لا اله الا الله وای بر تو ای ابی سفیان وقت نیامد که بدانی از سر یقین که هیچ خدایی نیست
که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه ابوسفیان گفت بابی و امی انت ما اوصلک و اکرمک و ارحمک و احلمک والله لقد ظننت ان لو
کان معه اله لاغنی یوم بدر و یوم احد پدر و مادر و تن و جان من فدای تو باد چه رحم پیوندی و کریم و رحیم و حلیمی بخدا سوگند که من دانستم
که اگر با او خدایی دیگری بود در روز بدر و احد بفریاد ما میرسید و نفعی بما میرسانید فرمود که الم یان لک ان تعلم انی رسول الله وقت نیامد
که بدانی من رسول خدا ام و فرستاده او بحق گفت بابی انت و امی اما هذه فان فی النفس منها شیئا پدر و مادر من فدای تو باد اما درین کلمه
در نفس من تردد هست من گفتم با او که گواهی بحق بده پیش از آنکه گردن ترا بزنند گفت مرا درین حدیث دو ماه مهلت بدهید پیغمبر
فرمود چهار ماه ترا مهلت دادم پس بمن امر کرد که او را بر رهگذرگاه لشکر بدار تا مردم ویرا ببینند و بداند که ویرا امانست گفتم
یا رسول الله تو میدانی که وی مردیست که فخر دوست دارد و طمع تشریف و تعظیم دارد از قریش پس از شما طمع و توقع بیش ازین دارد

فرمود هر که در سرای وی رود ایمن است و هر که در مسجد الحرام درآید ایمن است و هر که در خانه خود رود و در ببندد نیز ایمن است عباس
فرمود که من ویرا همراه گرفتم و در رهگذر تنگ بداشتم تا قبیله قبیله و گروه گروه لشکر بروی میگذشت و وی میگفت اینها چه کسانند من میگفتم
اسلم و جهینه و فلان و فلان تا آنکه رایه رسول در کتیبه خضرا نمایان شد و سواد معظم بدید آمد از مهاجر و انصار همه غرق آهن
که بغیر از چشم چیزی دیگر از ایشان دیده نمیشد گفت اینها چه کسانند که بحشمت و هیبت و سطوه ایشان هیچکس را ندیده ام
گفتم هذا رسول الله فی المهاجرین والانصار گفت یا ابا الفضل لقد اصبح ملک ابن اخیک عظیما ای عباس پسر برادرت پادشاهی معظم یافت گفتم
ویحک این شوکت نبوتست و درین اثنا حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا نزد رسول آمدند و بشرف اسلام رسیدند و مبایعه کردند و بعد از مبایعت آنحضرت
ایشانرا پیش از خود بمکه فرستاد تا قریش را باسلام خوانند و فرمود که هر که در سرای ابی سفیان که در بالای مکه واقع است درآید او را امان
و هر که در سرای حکیم که در پایین مکه است داخل شود او را نیز امانست و هر که در مسجد الحرام رود با امانست و هر که بخانه خود
رود و در را مسدود سازد نیز امان دارد و چون ابوسفیان و حکیم از نزد رسول بیرون آمدند و بجانب مکه متوجه شدند پیغمبر
در عقب ایشان زبیر را با جمعی از مهاجر بفرستاد و باو امر فرمود که رایت خود را در حجون که اعلای مکه است بزند و از آنجا مرو تا من بیایم
پس حضرت رایت خود را بسعد بن عباده انصاری داد که رئیس انصاریان بود و او را مقدم لشکر گردانیده با جمعی از انصار روانه ساخت
و او بعظمت و ابهت تمام بمکه درآمد و گفت الیوم یوم الملحمه الیوم تستحل الحرمة و خالد بن ولید با جمعی از قضاعه و بنی سلیم در عقب او روانه
کرد و امر کرد که در اسفل مکه رایت بزنند و فرود آیند نزد رنانها (?) و همه را امر فرمود که از جنگ دست بکشند و با هیچکس مقاتله ننمایند مگر
با آنکه در مقام مجادله درآید و بکشتن چهار کس امر نمود عبدالله بن سعد بن ابی سرح و حویرث بن نقید و عبدالله بن خطل و مقیس بن
صبابه و دو زن مغنیه که در غنا هجو پیغمبر ص خوانده بودند نیز امر بقتل کرد و فرمود که این شش کس را بکشید و اگرچه دست در ستون کعبه زده باشند
و پناه بان آورده پس امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله حویرث را و یکی از آن دو زن را بقتل رسانید و یکی دیگر بجست و بگریخت و مقیس را
در بازار بکشتند و ابن خطل را یافتند که دست باستار کعبه زده سعید بن حارث و عمار بن یاسر بر یکدیگر مسابقه کردند و سعید پیش
دستی کرده ابن خطل را بکشت و عبدالله بن ابی سرح بخانه عثمان ملتجی شد عثمان در حق وی شفاعت کرد رسول سر در پیش انداخت
و بعد از آن گفت کسی نیست در میان شما که این را بکشد سعد معاذ ویرا بکشت و عبدالله خطل که مرتد شده بود و از مکه گریخته بر دست
سعید بن حریث کشته شد و جمعی قریش در اسفل مکه با بنی بکر مجتمع شدند آغاز جنگ کردند خالد بن ولید با بعضی از اصحاب با ایشان
رسیده مقاتله کرد و ایشانرا بکشت و بقتل عکرمه بن ابی جهل نیز امر فرموده بود او بیمن گریخت و زوجه اش ام حکیم ایمان آورده و از رسول

برای عکرمه امان خواست وکس فرستاد تا باز آمد و ایمان آورد او را گفتند سبب اسلام تو چه بود گفت چون بیمن رسیدم خواستم که در
دریا نشینم کشتی بان گفت اگر مشرکی درین کشتی منشین که این کشتی جز موحد را بکنار نمیبرد و اگر مشرک درین می نشیند البته غرق می شود
و دیگران نیز بشامت او در گرداب بلا و موجه فنا گرفتار میشوند من در کشتی ننشستم و باز گشتم و ایمان آوردم القصه چون پیغمبر صم بر مدینه
مشرف شد ابو سفیان بسرعت تمام بیامد و رکاب آنحضرت را بوسه داد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد سعد میگوید که الیوم یوم
الملحمه الیوم تستحل الحرمه و بروایت دیگر عباس چون این بیت بشنید بیامد و رسول را گفت ترسم که امروز سعد با قریش صولتی باشد که
عار آن تا قیامت بر ما بماند آنحضرت امیر المومنین را ع فرمود که برو و رایت را ازو بستان و برفق و مدارا هر کرا میخواهی در تحت آن در آر.
امیر المومنین ع بیامد و رایت را ازو بستد و ازانچنانکه مامور شده بود بان قیام نمود و چون بدر سرای ابی طالب رسید ام هانی در
آنجا بود و جماعت کفار بحمایت او رفته بودند و آنحضرت روی پوشیده بود و خود بر سر نهاده آواز داد که اهل این سرا را اگر دشمنان
خدا اند بیرون کنید ام هانی بدر خانه آمد و علی را نشناخت گفت ای جوانمرد من دختر ابی طالبم و خواهر علی مرتضی نگهدار امیر المومنین
بار دیگر گفت که اعدای خدا را از خانه بیرون کن ام هانی گفت والله لاشکونک الی رسول الله بخدا که شکایه ترا به پیغمبر کنم امیر المومنین
خود از سر برداشت ام هانی چون برادر خود را بدید برجست و رکاب برادر را بوسه داد و گفت ای علی سوگند خوردم که شکایه ترا برسول
کنم درین قضیه چکنم گفت باکی نیست شکایت مرا بعرض رسان و رسول بوادی اعلی فرود آمده است ام هانی گفت بیامدم بوادی دیدم
که رسول در خیمه غسل میکرد تا بگذرد درآید گفتم یا رسول الله ماذا القینا الیوم من علی چه دیدیم امروز از علی فاطمه ع فرمود ای ام هانی
شرم نداری که شکایت علی با رسول خدا میکنی بجهت آنکه وی دشمنان خود را امیر نخواند رسول صم بخندید و فرمود آنانکه در سرای تو در آمدند
توانند در حمایت من اند لکانکه من علی برای آنکه تو خواهر علی و بعد از آن رسول صم تشریف شریف بمکه معظمه آورد صنادید قریش بمظنه اینکه
با ایشان محاربه خواهد کرد و ایشانرا مقتول خواهد ساخت در اندرون کعبه متحصن شدند آنحضرت صم در مسجد الحرام آمد و بر در
خانه کعبه بایستاد و فرمود لا اله الا الله وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده الا ان کل مال و ماثرة و دم یدعی فهو تحت قدمی ما تین
الا سدانة البیت و سقایة الحاج فانهما مردودتان الی اهلیهما الا ان مکه محرمة بتحریم الله لم تحل لاحد کان قبلی و لم تحل لی الا ساعة من نهار
و هی محرمة الی ان تقوم الساعة لا یختلی خلاؤها و لا یقطع شجرها و لا ینفر صیدها و لا تحل لقطتها الا لمنشد یعنی هیچ خدایی نیست که مستحق پرستش
باشد مگر معبود بحق که یکتا و یگانه است وعده خود را راست گردانید و بنده خود را نصرت داد و طوایف کفار را منهزم و متفرق ساخت
و بدانید که هر مالی و ثروتی و خونی که مردمان دعوی آن میکنند همه در زیر این هر دو قدم منست مگر آستانه کعبه و سقایه حاج که

مرد و با اهل خود رد کرده شده اند بدانید که مکه محرم است از قتل و غارت و صید بتحریم خدا حلال نبود هیچکس را که پیش از من بود و نه
حلال نیست بر من مگر یک ساعت روز و آن محرم است تا آنکه قیامت قایم گردد گیاه آنرا نبرند و درختان را قطع نکنند و صید آنرا
نرانند و جایز نیست که لقطه آنرا بردارند مگر کسی که تعریف آن کند و صاحب آنرا تجسس نماید ای معشر قریش خدای نخوت جاهلیت را
از شما قطع نمود بدانید که همه مردمان از آدم و حوا اند و او سبحانه آدم را از خاک آفرید پس این آیه را تلاوت فرمود که یا ایها الناس
انا خلقناکم من ذکر و انثی و بعد از آن فرمود که الا لبئس جیران النبی کنتم لقد کذبتم و طردتم و اخرجتم ثم ما رضیتم حتی جئتمونی فی
بلادی تقاتلونی بدانید که شما بد همسایه بودید پیغمبر را تکذیب او کردید و او را راندید و بیرون کردید و با این همه راضی نشدید
مگر که آمدید در شهرهای من و با من مقاتله کردید ایا امروز مظنه شما بمن در چه مقام است و من با شما چه خواهم کرد گفتند
خیرا اخ کریم و ابن اخ کریم کان ما بتو خیر است که تو برادر کریمی و پسر برادر کریمی کنند تو رحیم و حلیمی مقتدا و سید مایی حضرت فرمود اذهبوا
فانتم الطلقاء بروید که همه شما را آزاد کردم ایشان از خانهای خود بیرون آمدند همچنانکه مردگان که زنده شوند و از قبرها بدر آیند و ازین روز اهل
مکه را طلقا گفتند یعنی آزادهای پیغمبر و چون اهل حرم رفعت مرتبه و قوت و سطوة آنحضرت را بدیدند و خواری و مذلت خود بعد از نخوت و تکبر
که در زمان جاهلیة داشتند مع ذلک از اصحاب فیل محفوظ شده بودند و عذاب ایشان را مشاهده کرده و متنبه گشته دانستند که آنحضرت
صادقست در دعوی خود و پیغمبری بحق است دلهای ایشان نرم شده بدین اسلام میل کردند و آنحضرت در زیر صفا بنشست و ایشان می
آمدند و بدایره اسلام در می آمدند و بیعت میکردند و سمعا و طاعة میگفتند و چون همه مردمان بشرف اسلام رسیدند زنان نیز آمدند و اسلام
عرض کرده بیعت نمودند صفوان بن امیه بگریخت و خواست که براه دریا برود و عمیر بن وهب در حق او شفاعت کرد باز آمد و خایف و ترسان بود
و برا گفتند محمد از ان رحیم تر و حلیم تر است که بتو آزاری رساند وی ایمن شد و در میان اهل اسلام داخل شد عبد الله بن زبعری نیز فرار
کرده بنجران گریخت و از آنجا خبر امان شنیده باز آمد و نزد پیغمبر صم ایمان آورد و هبیره مخزومی در نجران بماند و ایمان نیاورد ام هانی که زن
او بود از وی بری شد و ابن زبعری نزد رسول آمد و اسلام آورد و گفت یا رسول الملیک ان لسانی راتق ما فتقت اذ انا بور اذ اباری
الشیطان فی سنن الغی و من مال میله مثبور امن اللحم و العظام لربی ثم نفسی الشهید انت النذیر و از ابن مسعود مرویست که در روز
فتح مکه که پیغمبر بمسجد الحرام آمد سیصد و شصت بت در حوالی کعبه بود و چوبی در دست داشت بر آنها میزد و نگونسار شان میکرد
و میگفت جاء الحق و ما یبدئ الباطل و ما یعید جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و از ابن عباس روایتست که چون پیغمبر صم
بمکه آمد فرمود بخانه کعبه داخل نمیشوم تا بتان در آنجا باشند پس امر نمود که آنها را از آنجا بیرون آوردند و در میان از بتان دو بت بر صورت ابراهیم

واسمعیل ساخته بودند وازلام در دستهای ایشان بود فرمود قاتلهم الله اما والله لقد علموا انهما لم یستقسما بها قط خدای کفار را
هلاک کرد انا دبخدا سوکند که ایشان دانستند که هرکز استقسام با زلام نکرده اند پس پانزده روز در مکه توقف فرمود واهل مکه
نوج فوج امدند واسلام آوردند تا همه بشرف اسلام رسیدند حق سبحانه این سوره را قبل از وقوع فتح فرستاد وپیغمبر را از ان اخبار
فرمود از مقاتل مرویست که چون این سوره نازل شد انحضرت بر اصحاب بخواند همه فرحان وشادان کشتند واستبشار نمودند مگر
عباس که چون استماع ان کرد بگریست پیغمبر ص اورا کفت ما یبکیک یا عم چه ترا بگریه آورد ای عم کفت یا رسول الله اظن انه قد نعیت
الیک نفسک کمان من چنانست که این سوره خبر از وفات تو میدهد حضرت فرمود انه کما تقول انچنین است که تو میکویی وبعد از ان فرمود
لقد اوتی هذا الغلام علما کثیرا این پسر را علم بسیار داده اند وجه دلالت آیه بر رحلت حضرت رسالت تمامیه دعوت است وکمال امر دین
که لازم فتح مکه بود چه کمال مستتبع زوال است کما قال امیر المومنین ص اذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا اذا قیل تم ودیگر انکه امر باستغفار
تنبیه است بر دنو اجل ولهذا این سوره مسمی است بسورة التودیع ومویّد این است اینکه مرویست که بعد از سورة الفتح آیه الیوم
اکملت لکم دینکم نازل شد واین اخرین آیه بود وانحضرت بعد از هشتاد روز از نزول این آیه درکذشت واز مقاتل منقولست که بعد از
دو سال از نزول این سوره انحضرت رحلت فرمود ودرین دو سال هیچکس اورا مسرور وخندان ندید وبنقل دیگر از ابن عباس مرویست
که چون این سوره نازل کشت پیغمبر ص فرمود نعیت الی نفسی بانها مقبوض فی هذه السنه خبر مرگ من بمن رسانیدند ومن اخبار کردند
که امسال قبض روح من شود ونیز از ابن عباس منقولست که فرمود عمر خطاب مرا حرمت داشتی وبر همه کس مقدم می نشانیدی وبا اهل بدر
ویرا ان مواساة نمودی ویرا کفتند چکونه است که این کودک را بیش از قدر ومرتبه او تعظیم میکنی کفت بجهت فطنه وفهم وعلم او بعد از ان
کفت من از شما واز او سوال میکنم تا ببینم چه جواب میکوئید کفتند بکو کفت در سورة الفتح چرا پیغمبر را بتسبیح واستغفار امر کردند
هرکس از ما چیزی میکفت از انجمله بعضی کفتند که چون حق بر او فتح مکه نمود اورا باستغفار وتوبه امر فرمود تا بالکلیه تفویض امور
باو کند وبر او توکل نماید مرا کفت تو چه میکویی کفتم لیس کذلک ولکن نعیت الیه نفسه نه اینچنین است بلکه خبر مرگ باو دادند عمر
کفت ما اعلم منها الا مثل ما تعلم نمیدانم ازین سوره مگر ما تدانچه تو میدانی بعد از ان باصحاب کفت کیف تلومونی علیه بعد ما
ترون چه ملامت میکنید مرا بعد از انکه دیدید ودانستید علم اورا ومرویست که چون این سوره فرود امد پیغمبر خطبه فرمود
وکفت ان عبدا خیره الله بین الدنیا وبین لقاء ربه بدرستی که بنده را مخیر ساختند میان دنیا ورسیدن بلقای پروردکار او فاختار
لقاء الله او اختیار لقای خدا کرد ودنیا را بکذاشت مراد نفس نفیس خودش بود ودر خبر صحیح وارد شده که چون این سوره نازل

باوی
شد رسول ص فاطمه را طلبید وبعد از تمهید قواعد معاطفه وملاطفه بطریق مساره با او سخن کرد فاطمه کریان شد باز
بر سبیل نجوی سخنی کفت این نوبت فرحان وخندان کشت عایشه کوید که من با فاطمه کفتم ای دختر خیر البشر ندیدم هیچ خزنی را
بفرح نزدیکتر مثل امروز ونشنیدم غمی را بشادمانی قریبتر از انچه از تو دیدم فاطمه از وزان سر را باعایشه کفت اما بعد از ان
کفته بود که نوبت اولکه بامن مساره کرد مضمونش این بود که بدان وآکاه باش که در هر سالی از سنوات سابقه جبرئیل امین جهت درس
قران مبین یک نوبت بعرصه زمین می آمد وامسال دو نوبت برای ضبطان مهم نازل شده کمان نمی برم مکر انکه اجل من نزدیک
رسیده وشوق من نیز بعالم قدس بنهایت انجامیده وعنقریب از ین منزل فانی بجوار رحمت سبحانی رحلت خواهم کرد صحبت مرا
غنیمت شمار وتا میتوانی دست از دامن وصلم باز مدار از استماع این خبر موحش تالم بسیار وتوجع بیشمار بخاطر من رسیده وقطرات
عبرات بر صفحات وجنات من فرو دوید چون پدر بزرکوار مرا بدان حال بدید دکر باره مرا نزدیک خود خواند وبطریق اخفا کفت ای نور
دیده من وای فرزند پسندیده من غم مخور که ترا دو مژده ارزانی دادم وزنک الم بر آیینه خاطرت نکذارم یکی انکه در روضه رضوان
سیده زنان اهل ایمان تو خواهی بود ودیکر انکه بیشتر از سایر اهل البیت با من ملاقات خواهی نمود من بیامن ان تریاق تجرع زهر
فراق را بر مذاق وفاق خود شیرین ساختم وبشکرانه استماع این خبر مسرت اثر بهجت وتبسم پرداختم وروایتی هست که حضرت فرمود ای
فاطمه جبرئیل مرا خبر داد که نیست هیچ زن از زنان عالم که ذریه او اعظم باشد از ذریه تو پس باید که صبر تو از باقی زنان بیشتر باشد وتبسم وی
درین سخن از شادی این بشارت بود ونیز در آثار ورود یافته که بعد از نزول این سوره حضرت با جبرئیل کفت ای برادر کویا مرا خبر دار
میکردانند که ازین عالم میباید رفت جبرئیل کفت یا رسول الله والاخرة خیر لک من الاولی عالم بقا ترا بهتر است از دار فنا انحضرت
بعد از نزول این سوره در کار آخرت بیشتر از پیشتر جد وجهد مینمود وکلمات سبحانک اللهم وبحمدک اللهم اغفر لی انک انت التواب
الرحیم تکرار مینمود با انحضرت کفتند یا رسول الله چه راز است که این کلمات بسیار میکویی فرمود بدانید که مرا بعالم بقا خوانده اند
ودر کریه شد کفتند ای سید وای سرور از فوت میکریی وحال انکه خدای کذشته وآینده ترا آمرزیده فرمود کجاست هول المطلع
بر فوت وتنکی قبر وتاریکی لحد واهوال القیامت یعنی این همه می باید دید ومیباید کشید ومقرر است که این سخن برای ارشاد وتنبیه سیاه دلان
میفرمود واکرنه انحضرت از ین خطرات ایمن وسالم بوده ومنقولست که چون سید عالم ص از فحوی سوره فتح ومضمون آیه الیوم
اکملت لکم دینکم خبر ارتحال ازین عالم بی ثبات سریع الزوال دریافت خواص اصحاب را بخانه عایشه طلبید وچون نظر مبارکش
بر ایشان افتاد قطرات عبرات از چشمه چشم مبارکش برکشاد ودر مفارقت ایشان های های بکریست پس از سر اهتمام بجهت حضار

مجلس بساط دعا بگسترانید و فرمود مرحبا بکم و حیاکم الله بالسلام اجمعکم الله رحمکم الله حفظکم الله جبرکم الله نصرکم الله رفعکم الله
ونفعکم الله تقبلکم الله هداکم الله وقاکم الله آواکم الله سلمکم الله رزقکم الله پس بتقوی و پرهیزکاری و ترسکاری از حضرت باری شما را
وصیت فرمود و بعد از موعظه فرمود که ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب وانی تارک فیکم الثقلین کتاب الله فیه
الهدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی و این حدیث در جمع بین
الصحیحین مذکور است و معنی آن راجع آبا اینکه جز این نیست که من آدمی ام مانند شما نزدیک شد که فرستاده پروردگار من یعنی ملک
الموت بیاید و من اجابت او کنم در میان شما دو امر گران و بزرگ میگذارم که آن کتاب خداست که در آن هدایت و نور است پس
کتاب خدا را فرا گیرید و بآن استمساک کنید و یکی دیگر اهل بیت من اند تذکیر شما میکنم در اهل بیت خود و شما را نصیحت میکنم در
نگهداشت و محافظت احوال ایشان و این کلمه اخیره را سه بار اعاده فرمود و گوئیا که این تکرار بجهت آن بود که میدانست اصحاب با اهل بیت او
قلدوه احباب را امرا نخواهند فرمود و وصیت آنحضرت را در باره ایشان فرو گذاشت خواهند کرد و با ایشان در طریق جدال و عناد
سلوک خواهند نمود از ابن عمار مرویست که او گفت من همسایه جابر عبدالله انصاری بودم یک روز نزد وی رفتم از من احوال مردمان پرسید
و کیفیت اختلاف ایشان بعد از وفات سید کائنات صلعم استفسار مینمود من آنچه دیده بودم و دانسته از اختلاف و نزاع ایشان با وی گفتم جابر بگریست
و گفت از رسول خدا شنیدم که گفت مردم در دین خدا آیند فوج فوج و از دین خدا بیرون روند فوج فوج آورده اند که یکی از محبان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نزد معاویه رفت و یرا گفت از قرآن چیزی میدانی گفت الکثیر والطیب گفت بخوان تا بدانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم اذا
جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یخرجون من دین الله افواجا معاویه گفت هی خطا میخوانی گفت چگونه میباید خواند گفت یدخلون فی دین الله
افواجا وی گفت آن در عهد رسول بود که در دین خدا داخل میشدند اما این زمان از دین خدا بیرون میروند معاویه خاموش شد
لعنة الله علی المنکرین والجاحدین ولایة اهل البیت والناقضین عهد رسول الله فیهم والناکثین والمارقین والقاسطین و اذاقهم الله
انواع العذاب واصناف العقاب یوم الدین آمین یا رب العالمین سورة تبت و این را سوره ابی لهب و سوره المسد نیز گویند و در مکه
نازل گشته و عدد آیات آن پنج است باتفاق و در حدیث ابی وارد یافته که حضرت رسالت صلعم فرموده که امیدوارم که حق تعالی
این سوره را با ابی لهب در یکجا جمع نکند یعنی در جایی که ابولهب باشد او را در نیارند و از ابی عبدالله صلعم مرویست که فرموده چون
تبت را قرائت نمائید لعن کنید بر ابی لهب چه وی از جمله مکذبان پیغمبر بوده و منکر آنچه آنحضرت از جانب حضرت عزت آورده و وجه اتصال
این سوره بسوره الفتح اشتراک آنهاست در مغلوبیت و مقهوریت اعدا چه اول در وعده نصر و فتح است و این در کفایه امر ابی لهب از پیغمبر صلعم

بخاری در صحیح خود نقل کرده از سعید بن جبیر که ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت سید
عالم صلعم روزی بر کوه صفا برآمد و ندا کرد یا صباحاه و این کلمه را در وقت نزول بلیه عظیم چون غارت و قتل استعمال میکنند رؤسای
قریش که اقارب و عشایر آنحضرت بودند همه از منازل خود بجانب وی مسارعت نموده گفتند ما لک چه میشود ترا و چه واقع شده آنحضرت فرمود
که ارایتم لو اخبرتکم ان العدو یصبح هذا الجبل مصبحکم او ممسیکم اما کنتم مصدقی ایا اگر خبر دهم شما را که در پایین این کوه جمعی از دشمنان
آمده اند ابدا عبیر انکه صباح یا شام بر سر شما تاز زند و دست بقتل و غارت بگشایند مرا در آن تصدیق میکنید یا نه همه گفتند آری چرا
تصدیق نکنیم و تو نزد ما بدروغ متهم نشده فرمود که انی لکم نذیر مبین بین یدی عذاب شدید چون میدانید که من هرگز دروغ
نگفته ام و همیشه راستگو بوده ام پس بدانید که من ترساننده ام شما را از عذاب جحیم و عذاب الیم پیش از آنکه واقع شود ابو لهب بر
خواست و گفت تبا لک الهذا دعوتنا جمیعا هلاکت باد ترا برای این همه ما را خواندی و روایتی هست که بهر دو دست سنگی برداشت
خواست تا بر آن حضرت زند در همان حال حضرت ذوالجلال این سوره فرو فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم تبت یدا ابی لهب
و هلاک باد هر دو دست ابولهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند و این مشتق است از تباب بمعنی خسرانست که مودی بهلاک باشد و
گویند مراد همه بدن اوست کقوله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و بما قدمت یداه و اسناد فعل بیدین بجهت آنست که اکثر عمل بید آنست پس
معنی آنست که نفس او هلاک و نابود باد بوقوع آن در آتش جحیم و کشیدن عذاب الیم یا مراد دنیا و آخرت اوست یعنی ناچیز باد دنیا و عقبای
او یا خالی باد هر دو دست او از خیرات و وی عم پیغمبر بود پسر عبد المطلب و عبد العزی نام داشت و ترک ذکر اسم او و ایراد کنیه با آنکه
تکنیه مستلزم تکرمه است بجهت اشتهار ویست بکنیه از ذکر اسم و دیگر آنکه تا مجانس ذات لهب باشد و گویند که تکنیه وی باین اسم بجهت تلهب
وجه وی بوده چه اشراق روی وی بحیثیتی بود که چون شعله آتش می درخشید و میتواند بود که ذکر وی بطریق کنیه کنایه باشد از لهب آتش دوزخ و
اظهار تهکم با او و قوله وتب اخبار است بعد از دعا علیه و تعبیر بماضی بجهت تحقق وقوع آن کقوله جزاه ربی عنی عدی ابن حاتم جزاء الکلاب العاویات
وقد فعل یعنی هلاک شد و ناچیز گشت ابی لهب و بعذاب ابدی رسید و بواسطه کثرت معاداة و شدت مناصبه وی با رسول حق سبحانه بروا این
نفرین کرده و هدف تیر هلاکت ابدی و عقوبت سرمدی کرد آیند از طارق بن عبدالله محاربی منقولست که در اول اسلام روز در بازار
ذی المجاز رفتم جوانی را دیدم که حله سرخ پوشیده بود و بزبان فصیح و بیان ملیح میگفت قولوا لا اله الا الله تفلحوا این کلمه شهادت
بگوئید تا رستگار شوید یکی را دیدم که در پی او میرفت و میگفت سخن او مشنوید که او دروغگویست و سنگ بر وی می انداخت و
پاشنه و کعب مبارک او را خونین کرده بود من پرسیدم که اینها چه کسانند یکی گفت از خلق آن جوان که لباس سرخ دارد محمد قرشی است که

بخدای آسمان دعوت میکند وانکه در عقب وی سنک بروی می اندازد و تکذیبش میکند عم وی ابو لهب است واکثر صنادید قریش را درین قضیه
متفق خود ساخته از عبد الله مسعود روایت است که چون ابو لهب را از دوزخ و انواع عذاب آن انذار نمود کفت اکر آنچه میکوید حق است من فدا
بمال و فرزند خود را از دوزخ باز خرم و از آن خلاص شوم حق سبحانه رد قول او کرده فرمود که ما اغنی عنه رفع نکند از وی هلاکت و عذاب دوزخ را ماله
مال او از شتر و اسب و استر و کوسفند و عقار و اشجار و نقدین یا مالی که بطریق ارث از پدر باو رسیده وما کسب و آنچه کسب کرده یعنی فرزند
او عتبه و غیر او یا مسکوب او از ارباح تجارات و منافع معاملات و آنچه از انعام حاصل کرده که آن نتایج و منافع است و کویند مراد بماله مال تالد است
وما کسب مال طارف او و بنا بر معنی اول تسمیه ولد بکسب بجهت انست که از مکسوب و محصول پدر است و پدر کاسب و محصل او و در حدیث
امده که ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه و ان ولده من کسبه و در خبر است که روزی پسران ابو لهب بجهت خصومتی و منازعتی که باهم داشتند
نزد ابن عباس آوردند و وی در مسجد الحرام نشسته بود آنجا درهم او یختند و آن مخاصمه بمضاربه منجر شد ابن عباس برخواست تا ایشانرا
از هم دور کند و تفرق ایشان نماید پایش بر جایی خورد و بروی در امد پس در غضب شده فرمود اخرجوا عنی الکسب الخبیث دور کنید از من
کسب خبیث یعنی پسران ابی لهب و از ضحاک منقولست که معنی آیه انست که مال او و خواسته او که در عداوت پیغمبر انفاق میکرد و عمل خبیث یعنی
کید و مکر که درباره آنحضرت بجای می آورد هیچ نفع باو نرسانید در دنیا و نزد بعضی دیگر معنی انست که مال او و فرزند او را از هلاکت دنیا
نکه نداشت بلکه او و فرزند با سوء احوال هلاک شدند و مال او حافظ او نشد و بحوادث روزکار متلاشی شد چنانکه بصحت پیوسته که شیر عتبه را
در طریق شام از هم بدرید و پاره پاره کرد با آنکه او در میان کاروان خوابیده بود و همه را احاطه کرده و تفصیل این حکایت در اوراق سابقه
سمت ذکر یافته و ابو لهب بعد از واقعه بدر باندک مدتی بعلت عدسه هلاک شد و عدسه بثوری مخصوص است که از ماده سمیه متعفنه
حادث شود و وی تا سه روز افتاده بود و بجهت تعفن هیچکس تجهیز او اقدام نمینمود تا آخر هر یکی چند را بمزد کرفتند تا او را دفن کردند پس این
اخبار باشد از غیب که مطابق مخبر عنه واقع شده و تقدیر اینکه ای شیء اغنی ماله وما کسب یعنی چه چیز را دفع کند از وی مال او و کسب او و مراد انست که هر
اموال و مکسوبات او هلاکت دنیا و عذاب دوزخ را از وی دفع نکند سیصلی زود باشد که در آید نارا ذات لهب باتش خداوندان زبانه یعنی شعله زننده
و درخشنده که بر وی مشتعل شود مراد آتش دوزخ است و ذکر سین از برای وعید است یعنی البته باتش دوزخ معذب کردد و اکرچه متراخی زمان شده باشد
این آیه دلالتست بر صدق پیغمبر و بر صحت نبوت وی زیرا که مخبر است بانکه ابو لهب بصفت کفر بمیرد و آنچنان شد که از آن خبر داده بود و قوله وامراته
عطفست بر ضمیر مستتر در سیصلی و ترک تاکید ضمیر بجهت فصل است یعنی زود بود که در آید باتش دوزخ زن ابو لهب که ام جمیل بنت حرب است
خواهر ابو سفیان و او یکچشم بود و در غایت خسته و دناءت و در نهایت عداوت نسبت بحضرت رسالت آورده اند که وی در همسایکی رسول صلعم خانه

داشت روزها پشتهای خار و دستهای خسک جمع کردی و بشب آوردی و بر سر راه پیغمبر ریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پای مبارکش خلد
و آنحضرت چون سحر بقصد نماز کذاردن و مسجد از خانه بیرون امدی آنها را از سر راه بر کرفتی و بطریق ملایمه کفتی این چه نوع همسایکی است که
با من میکنند و حق سبحانه بجهت این او را بقول مذکور وعید نمود و بعد از آن باین صفت مذمومه مذمت وی کرده و فرمود که حمالة الحطب
یعنی بردارنده هیزم و کشنده هیزم و نصب آن بر ذم و شتم است یعنی او را باین صفت بد مذمت میکنم و دشنام میدهم و بنا بر انکه مرفوع باشد چنانکه
قرات غیر عاصم است یا خبر مبتدای محذوفست ای هی حمالة الحطب و یا صفت امراته و صاحب کشاف کفته که من قرات نصب را دوست میدارم زیرا
که شتم و ذم ام جمیل موجب توسل است بسید رسل و تقرب باو و از ربیع بن انس منقولست که چون رسول در شب تار نزدیکان پشته خار رسیدی
آن پشته خسک و خاشاک هموار زمین کشتی و آنحضرت چون پای بر آن نهادی در زیر پای وی نرم تر از حریر بودی و از ابن عباس و قتاده و مجاهد
و عکرمه و سدی روایت کرده اند که هیم کشی وی عبارتست از نمامی و سخن چینی وی که موجب افروخته شدن آتش خصومت بود همچنانکه
هیمه آتش مشتعل میشود و لهذا نمیمه را حطب کویند کما قال الشاعر ولم تمش بین الحی بالحطب الرطب ای لم تمش بالنمیمة و تقیید حطب
برطب بجهت دلالت انست بر تدخین که موجب زیادتی فتنه و شر است و یقال ایضا فلان یحطب علی فلان ای یوقد بینهم النایرة و
ینبز الشرور در اشعار فارسی واقع شده که میان دو کس جنک چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است و ام جمیل باین خصلت
معروف بوده و بخسة و دناءة موصوف اکثم بن صیفی پسران را وصیت میکرد که زنهار نباید که از شما سخن چینی صادر شود که سخن
چین کشنده هیمه است برای افروختن آتش و بدانید که نمام در یکساعت چندان آتش فتنه را مشتعل سازد که ساحر در یکسال
نتواند که آنرا بظهور رساند و سعید بن جبیر و ابی مسلم بر آنند که حمالة الحطب یعنی حمالة الخطایا است یعنی بردارنده کناهان بسبب
معاداة پیغمبر و حمل کردن شوهر خود او سایر کفره را بر ایذاء آنحضرت و این موجب بر افروختن آتش دوزخ است مانند افروختن
آتش بهیمه و بنا برین ذکر حطب نیز بر سبیل مجاز باشد و نظیر این است قوله تعالی یحملون اوزارهم علی ظهورهم و قول اول منقول است
از ابن عباس بروایت ضحاک و کویند که فی نفس الامر وی بریسمان هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته
هیزم در پشت داشت رسن هیزم در کردن انداخت بر سنکی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را در پس پشت او از سنک فرو کرد تا آن
رسن در کردن او بماند و کلوی او بان کرفته شد و نفسش منقطع کشته بدوزخ رفت و حق سبحانه بجهت تخسیس حال و تحقیر او و تصویر
او بصورت بعضی خطایات که موجب مهانت او و شوهر اوست خبر میدهد فی جیدها در کردن او حبل من مسد رسنی است نیک بهم تابیده از لیف
خرما که هیزم بدان بر پشت می بندند تا او و زنش را در خشم آورد چه ایشان از خاندان شرف و مروت بودند و باید که چیزی که موجب اهانت

ایشان میشدند در غضب میشدند وبدانکه ظرف خبر است وحبل مبتدا ومیتواند بود که ظرف در موضع حال باشد از حمالة الحطب وحبل مرفوع
بان ومعنی اینکه ام جمیل کشنده هیمه است در حالتی که در گردن اوست ریسمانی از لیف خرما ومسد مشتق است از مسد اذا فتل من الحبال فتلا شدیدا
من لیف کان او جلد او غیرهما ومنه رجل ممسود الخلق ای مجدول الخلق وقویه وگویند مراد بمسد آن ریسمانیست که بدان پشته خار وخاشاک
میکشید ودر سر راه پیغمبر می انداخت از مقاتل نقل است که مراد از این آیه آنست که بر طبق اینکه او ریسمان در گردن میکرد وخار وهیمه میکشید روز قیامت
بریسمان آتشین پشتهای خار وهیمه آتشین را از شجره زقوم بر پشت او بندند ووی را بدان عذاب کنند واز ابن عباس وعروه بن زبیر مرویست که این
رسن زنجیری باشد از آهن آتشین درازی آن هفتاد گز وآنرا در دهنش کنند واز مقعدش بیرون آرند وباقی بر گردنش پیچند واز مجاهد مرویست
که مسد آهنی است که در میان چرخ چاه کنند پس همچنانکه آن احاطه چرخ نموده این ریسمان آتشین احاطه او کند وگردن اورا با همه اعضا فرا
گیرد سعید بن مسیب فرموده که ام جمیل قلاده فاخر یعنی گردن بندی قیمتی داشت از جوهر گفتا این را میفروشم وبهاء آنرا در عداوت محمد خرج میکنم
در دوزخ در مقابل آن زنجیری آتشین در گردن او بندند ووی را عذاب کنند پس جمله ظرفیه یا ترشیح است از برای مجاز یا از برای تصویر ام جمیل است
بصورت حطابه که حامل حزمه باشد وربطان بگردن خود بجهت تحقیر شان او ویا بیان حال او در جهنم که بر پشتش دسته باشد از حطب جهنم بریسمان آتش
آنرا بر گردن خود بسته اسما بنت ابی بکر روایت کرده که چون این سوره نازل شد ام جمیل عورا مذمت خود را شنیده بیطاقت شد وواویلا گویان نزد
کتان سنگی برداشت وروی بمسجد الحرام نهاد تا بر پیغمبر زند ومیگفت ابینا ودینه قلینا وامره عصینا از محمد بیزار شدیم ودین اورا دشمن گرفتیم وامر
اورا نافرمانی کردیم وپیغمبر صلعم با ابی بکر در مسجد نشسته بود چون ابوبکر ام جمیل را بدید باین حال گفت یا رسول الله انا اخاف ان تراک میترسم
که او ترا ببیند فرمود لن ترانی هرگز مرا نخواهد دید وبقرات قران مشغول شد حق سبحانه رسول را از نظر ام جمیل مستور گردانید وآنحضرت صلعم این آیه را تلاوت
میفرمود که واذا قرأت القران جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا پس ام جمیل نزد ابوبکر آمد واصلا پیغمبر را ندید گفت یا ابا بکر
اخبرنی ان صاحبک هجانی خبر ده مرا که صاحب تو مرا هجو کرده ابوبکر گفت لا ورب البیت ما هجاک بحق این خانه بزرگوار که پیغمبر ترا هجو نکرده ام جمیل ابو
برگشت وگفت قریش تعلم انی بنت سیدها قریش میدانند که من دختر مهتر وبهتر ایشانم وبدانکه ندیدن ام جمیل پیغمبر را میتواند بود که سبب
این بوده باشد که حق سبحانه شعاع چشم اورا منعکس گردانیده باشد یا تصلیب هوا نموده باشد بر وجهی که روح باصره او در وی نفوذ نکرده باشد
یا تفریق شعاع او کرده باشد تا بر پیغمبر متصل نشده باشد ودیگر آنکه از پیغمبر صلعم مرویست که ما یزال ملک یسترنی عنها یعنی همیشه فرشته
هست که می پوشانید مرا از نظر او تا مرا نبیند ومخفی نیست در آنکه توعد مذکور بشرط عدم قبول ایمان ابولهب وام جمیل بوده پس آن
مستلزم عدم لزوم تکلیف ایمان نباشد بر ایشان چه تکلیف ایمان بر هر فردی از افراد آدمیان ثابت ولازم است وموجب تکذیب خبر او سبحانه نشود

نشود بر تقدیر ایمان آوردن ایشان ومؤید اینست کریمه الآن وقد عصیت قبل چه این دالست بر آنکه اگر فرعون قبل از وقت یأس ایمان
می آورد حق سبحانه آنرا از و قبول میفرمود واو را معذب نمیگردانید ولهذا رد توبه او را مخصوص بوقت نزول عذاب گردانیده پس چون آنکه
ابولهب وابوجهل قبل از وقوع عذاب که زمان تکلیف است ایمان نیاوردند بنکال عقاب معذب شدند وبسلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه
مسلسل گشتند آورده اند که روزی عقیل نزد معاویه رفت ووی بحاضر جوابی معروف بود معاویه با حاضران گفت هذا عقیل عمه ابولهب عقیل گفت
هذا معاویه عمته حمالة الحطب روز دیگر معاویه بعقیل گفت ای عقیل عم خود را در کدام درکه دوزخ می بینی گفتا ای معاویه وقتی که بدوزخ در آیی بدست
چپ خود نگاه کن تا عمه ات را که حمالة الحطب است ببینی که بزنجیر آتش مسلسل است وانجا معلوم کنی که ابولهب در کجاست مکیست
ونزد بعضی مدنی وتسمیه این سوره باخلاص بجهت آنست که غیر توحید در آن چیزی دیگر نیست وکلمه توحید را کلمه اخلاص میگویند و
یا آنکه هر که باعتقاد واقرار متمسک بآن شود مؤمن مخلص باشد ویا هر که قرائت آن کند بر سبیل تعظیم حق بهم او را اخلاص سازد وبر هاند
از آتش دوزخ واین را سوره الصمد ونسبة الرب نیز گویند ودر حدیث آمده که لکل شیء نسبة ونسبة الرب سورة الاخلاص وبقا
سوره نیز مسمی است یعنی قل هو الله احد واورا سورة الاساس نیز گویند بجهت آنکه مشتمل است بر اصول دین وابی وانس از پیغمبر صلعم روایت
کرده اند که اسست السموات والارضون السبع علی قل هو الله احد اساس وبنای این هفت آسمان وهفت زمین بر قل هو الله احد نهاده
شده یعنی آنها مخلوق نشده اند مگر بجهت آنکه دلالت کنند بر توحید او سبحانه ومعرفه صفات او وگویا این سوره ناطق است بآن وسوره قل
یا ایها الکافرون وقل هو الله احد را مقشقشتان میگویند زیرا که بری میسازد از شرک ونفاق ومیکند وقاری خود را مبرا میسازد زان
یقال تقشقش المریض من علته اذا افاق وبریء وعدد آیات آن نزد مکی وشامی پنج است ونزد غیر ایشان چهار واختلاف آن در آیه لم یلد است ۱
که مکی وشامی است وفضیلت این سوره بسیار است وثواب قرائت آن بیشمار ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند
چنان باشد که ثلث قران خوانده باشد وبعدد هر که ایمان آورده بخدا وملائکه وکتابها ورسولان وی وبروز قیامت ده حسنه در
نامه عمل او ثبت کنند وابی درداء از سید انبیاء نقل کرده که فرموده ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث القران فی لیلة آیا هیچکدام از شما
نمیتواند که در یکشب ثلث قرانرا بخواند گفتیم یا رسول الله که میتواند که ثلث قرانرا در یکشب بخواند فرمود اقرأوا قل هو الله احد سوره قل هو الله
احد بخوانید که ثواب آن مثل ثواب ثلث قرآن است ونیز از ابی درداء منقولست که هر که یکبار این سوره بخواند چنان باشد که ثلثی از قران خوانده واگر
دو بار تلاوت کند همچنان بود که دو ثلث قران قرائه نموده واگر سه بار بخواند ثواب آن چون ثواب کسیست که تمام قران تلاوت کرده وهر که در
خانه خود رود واین سوره بخواند فقر واحتیاج از آن خانه بدر رود وتوانگری وفراخ دستی بدان خانه آید وانس بن مالک از رسول صلعم خبر داده

کهر که یکبار این سوره بخواند حق تعالی برکت دهد او را در نفس و مال و هر که دو بار بخواند او را و اهل او را برکت دهد و هر که سه بار تلاوت کند برکت
در او و اهل همسایهای او پیدا شود و اگر دوازده بار بخواند دوازده قصر برای او در بهشت بنا کنند و حفظه فرشتکانرا کویند که بیائید تا قصرهای
برادر خود را ببینیم که بچه نوع بنا کرده اند و اگر صد بار بخواند کناهان بیست و پنج ساله او آمرزیده شود غیر از خون ناحق و غصب اموال
و اگر چهارصد بار تلاوت کند معاصی چهارصد ساله او مغفور گردد و اگر هزار بار بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا از برای او ببینند
و سهل بن سعد ساعدی روایت کرده که مردی نزد پیغمبر آمد و از فقر و فاقه و ضیق معیشه شکایه کرد آنحضرت فرمود هر گاه که در خانه خود روی
سلام کن خواه کسی را ببینی یا نه و یکبار سوره قل هو الله احد بخوان آن مرد باین عمل اقدام نمود حق سبحانه روزی را بر او فراخ گردانید تا آنکه همسایها
خود را نیز از آن محظوظ گردانید و سکونی از ابی عبد الله ع نقل کرده که چون سعد بن معاذ وفات کرد پیغمبر ص نماز بر او گذارد و فرمود
که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در عقب من بر سعد نماز گذاردند گفتند یا رسول الله سعد این فضیلت از چه یافت فرمود قل هو الله
احد او رد خود ساخته بود و همیشه آنرا در نشستن و برخواستن و سوار گشتن و پیاده شدن و رفتن و آمدن میخواند و انس روایت
کرده که روزی با رسول خدا در تبوک بودیم آن روز آفتاب طالع شد با نوری و شعاعی که مثل آن ندیده بودیم گفتیم یا رسول الله
این چه نور است که بر آفتاب غلبه کرده آنحضرت متفکر شد جبرئیل آمد و گفت بدان یا رسول الله که معویه لیثی در مدینه فوت شده
و حق سبحانه هفتاد هزار فرشته فرستاده که نماز بر او گذارند پیغمبر ص از جبرئیل پرسید که وی این مرتبه را از کجا یافته گفت بقول قل
هو الله احد چه آنرا استاده و نشسته و آمد و شد و گاه و بیگاه میخواند رسول گفت ای جبرئیل مرا آرزوی آنست که بر وی نماز گذارم
پس طی ارض شد و آنحضرت از تبوک بمدینه آمد و با فرشتگان بر وی نماز گذارد و منصور بن حازم از ابی عبد الله ص روایت کرده که هر که یک روز
و شب از و بگذرد و او پنج نماز یومیه را بگذارد و قل هو الله احد در آن قراءت نکند او را گویند یا عبد الله لست من المصلین ای بنده خدا تو از
نماز گذارندگان نبودی و از اسحق بن عمار روایتست که ابی عبد الله ص فرمود که هر که یک جمعه بر وی بگذرد و او در آن قل هو الله احد نخواند
باشد و بمیرد بر دین ابولهب مرده باشد و هرون بن خارجه نیز از ابی عبد الله ع نقل کرده که هر که مرضی و سختی برسد و او در آن مرض
و سختی قل هو الله احد نخواند و در آن مرض یا سختی بمیرد از اهل دوزخ باشد و ابو بکر حضرمی نیز از آنحضرت روایت کرده که هر که ایمان
بخدا و روز آخرت دارد باید که قراءت قل هو الله احد را در عقب نماز ترک نکند چه هر که قراءت آن کند خیر دنیا و آخرت را جمع کند و
بیامرزد او را و پدر و مادر او را و هر فرزندی را که از و متولد شود عبد الله بن حجر خبر داده که من از امیر المومنین ص شنیدم که فرمود
هر که در عقب نماز صبح یازده قل هو الله احد بخواند در آن روز هیچ گناهی از و صادر نشود و شیطان مخذول و منکوب سازد و ابراهیم

بادم

بن مهزم روایت کرده از کسی که از ابی الحسن ع شنیده که آنحضرت میفرموده هر که خواهد نزد سلطان جبار و قهار رود و از و خایف باشد
باید که قل هو الله احد را در پیش خود قراءت کند و در پس خود و در جانب راست و چپ خود حق سبحانه خیر آن سلطانرا باو رساند
و شر او را از و دفع کند و نیز آنحضرت فرموده که هر که از چیزی بترسد باید که صد آیه از قرآن بخواند هر جا که خواهد و بعد از آن بسیار
بگوید اللهم اکشف عنی البلاء حق سبحانه او را از آن خوف ایمن سازد و عیسی بن عبد الله از پدر خود روایت کرده و او از پدر خود که امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که رسول ص مرا گفت هر که قل هو الله احد را در وقت خوابیدن بخواند حق سبحانه گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد و مرویست که حضرت
رسالت ص از مردی شنید که قل هو الله احد را قراءت میکرد فرمود وجبت واجب شد گفتند یا رسول الله ما وجبت چه چیز واجب شد فرمود
وجبت له الجنة واجب گشت مر او را بهشت و نیز از آنحضرت ماثور است که هر که قل هو الله احد بخواند حق سبحانه بنظر رحمت در و نگرد و هیچ چیز
از خدای نطلبد مگر که باو کرامت فرماید و او را در حرز و حفظ خود نگاه دارد و از عمران بن حصین روایتست که رسول ص سریه
بجای فرستاد امیر المومنین را ع امیر ایشان گردانید و چون باز گشتند پیغمبر ص ایشانرا از کیفیت سلوک امیر المومنین با ایشان سوال
کرد گفتند کل خیر هر چه واقع شد از و خیر بود الا آنکه هر نماز قل هو الله احد میخواند و سوره دیگر نمیخواند پیغمبر ص فرمود یا علی لم
فعلت هذا ای علی چون بود که در نماز باین سوره مواظبه مینمودی گفت لحبی قل هو الله احد بجهت آنکه من دوست میدارم این سوره را
پیغمبر ص فرمود ما احببتها حتی احبک الله عز و جل دوست نداشتی آنرا تا آنکه حق تعالی ترا دوست داشت یعنی او سبحانه دوست دارنده این سوره را
دوست دارد و مرویست که پیغمبر ص در حین قراءت این سوره در آخر هر آیتی از آن فصل کردی و بوصل نخواندی و ارتباط این سوره بسوره
متقدمه بسبب آنست که این سوره در ذم اعدای اهل توحید است و این سوره در بیان توحید از ابی کعب و جابر روایتست که جمعی از مشرکان
قریش بحضرت رسالت ص گفتند که ای محمد وصف کن از برای ما آن خدایرا که به پرستش او دعوت میکنی حق سبحانه این سوره را فرستاد و محمد بن
مسلم از ابی عبد الله ع نقل کرده که یهود از پیغمبر ص سوال کردند که وصف خدای خود کن و این سوال را بسیار اعاده کردند و آنحضرت جواب
نداد پس جبرئیل نازل شد و این سوره را آورد و قاضی در تفسیر خود آورده که عبد الله بن سلام در مکه نزد پیغمبر آمد آنحضرت ویرا گفت
انشدک الله هل تجدنی فی التوریة رسول الله سوگند میدهم ترا که در توریة یافته که من رسول خدایم گفت وصف خدای ما کن این سوره
بر و نازل شد و از ابو عبد الله خواند و سبب اسلام وی شد اما آنرا پنهان میداشت تا آنکه با پیغمبر بمدینه هجرت کرد و آنجا اظهار اسلام
نمود و از ابن عباس منقولست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه برادر لبید نزد پیغمبر آمدند عامر گفت ای محمد ما را بچه دعوت میکنی فرمود
الی الله شما را بخدائی که مستجمع جمیع صفات کمالست دعوت میکنم گفت صف لنا امن ذهب هو ام من فضة ام حدید ام من خشب و صف او

کن از برای ما که او از طلاست یا از نقره یا از مس یا از چوب این سوره نازل شد ایشان ابا کردند چون برگشتند در عقب ایشان صاعقه
بیامد و اربد را بسوخت عامر بن طفیل را اتفاقا نیزه بر پهلوی او خورد و بآن هلاک گشت و معلوم نشد که آن از کجا رسید و ضحاک
و قتاده و مقاتل گفته اند که جمعی از احبار یهود نزد رسول خدا آمدند و گفتند صف لنا ربک لعلنا نؤمن بک فان الله انزل نعته فی
التوریة وصف خدای خود کن از برای ما شاید که ما بتو ایمان آریم چه حق تعالی وصف خود را در توریة بیان کرده تا بدانیم که وصف تو مطابق
انست این سوره نازل شد و در معالم التنزیل آورده که یهودان گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آریم چه نعت او را
در توریة دیده ایم و دانسته بگو چه چیز است و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره
فرود آمد که بسم الله الرحمن الرحیم بگو ای محمد آنکس را که از تو میپرسید [...] اوست خدای مستجمع صفات کمال الله
یگانه یعنی متوحد بذات و متفرد بصفات و اکثر مفسران برانند که هو ضمیر شانست و شان الله احد است مانند هو زید منطلق
قیل الشان هذا یعنی شان و امر عظیم اینست که خدای یکی است و ویرا ثانی نیست و رفع ضمیر بابتدائیة است و خبر آن جمله اسمیه
این جمله در حکم مفرد است زیرا که در تقدیر هی هو است بجهت آنکه جمله که شان است عبارت از ضمیر است و بحسب معنی مبتدا است پس
مانند زید غلامک باشد و احتیاج بعاید نداشته باشد بخلاف زید ابوه منطلق زیرا که زید و جمله دال اند بر معنیین مختلفین
اینجا احتیاج بعاید باشد و بنا بر تفسیر اول که ضمیر راجع بمسئول عنه است واحد بدل الله است یا خبر دوم ضمیر و اصل احد وحد است
که واو بالف قلب شده چون اناة که در اصل وناة بوده و آن دالست بر مجامع صفات جلال همچنانکه الله دالست بر جمیع صفات
کمال چون واحد حقیقی بالذات منزه است از انحا ترکیب و تعدد و آنچه مستلزم انست چون جسمیة و تحیز و مشارکت در حقیقه و در خواص
که آن وجوب وجود است و قدرت ذاتیه و حکمت تامه مقتضیه الوهیه و ابن عباس در تفسیر این کلمه فرموده که واحد لیس کمثله شیء و
بعضی گفته اند که معناه واحد فی الالهیة و القدم و گویند که احدست در صفت ذات یعنی وجوب صفات خود هیچکس با او شریک نیست چه
او واجب الوجوب بالذاتست و عالم و قادر و حی است بحسب ذات و غیر او متصف باین نیست و احد است در افعال یعنی همه افعال
او محض احسانست و مشوب بجر نفع و دفع ضر نیست بخلاف افعال غیر او پس درین صفت مختص بوحدت باشد و فرق میان واحد و احد
آنست که واحد در حساب و عدد داخل میشود و ممتنع است دخول احد در آن زیرا که احد متجزی و منقسم نمیشود در ذات و صفات
و لهذا جایز است که واحد را ثانی باشد و جایز نیست که احد را ثانی بود چه احد مستوعب جنس خود است بخلاف واحد و دلیل برین
انست که اگر گفته شود فلان لایقاومه واحد جایز است که درین صورت گویند یقاومه اثنان و اگر گویند لایقاومه احد نمیتوان گفت که

یقاومه اثنان و دیگر آنکه واحد را بر ذوی العقول و غیر آن اطلاق میکنند بخلاف احد که مختص است بذوی العقول و محققان
گفته اند که احد ذات بحتست بدون اعتبار کثرت یعنی حقیقه محض است که آن وجود است من حیث هو وجود بدون تقیید آن بعموم و
خصوص و شرط عروض و لا عروض و واحد ذاتست باعتبار کثرة صفات و سید شریف علامه در شرح مواقف آورده که احد انست که
ممتنع باشد شریک بودن غیر با او در ماهیة و صفات کمال بخلاف واحد و بعضی دیگر گفته اند که هو احد فی الذات ای لا ترکیب فیه و واحد
فی الصفات ای لا مشارک له فی الصفات و ابو جعفر امام محمد باقر ص در معنی این آیه کریمه فرموده اند که قل یا محمد یعنی است که اظهار کن ای محمد
آنچه بتو وحی کرده ایم و خبر داده ایم ترا بآن از تالیف حروفی که میخوانیم آنرا بر تو تا مهتدی شود بآن هر که گوش شنونده داشته باشد و
دل دریابنده و هو اسم مکنی است که مشار الیست بغایت پس ها تنبیه است از معنی ثابت و واو اشارتست بغایب بودن آن از حواس همچنانکه
هذا اشارتست بچیزی که حاضر باشد نزد حواس و سبب نزول این آنست که کفار تنبیه میکردند از آلهه خود بحرفی که مشیر است بشاهد
مدرک و میگفتند هذه الهتنا المحسوسة المدرکة بالابصار و برسول میگفتند که ای محمد اشارت کن بخدای خود که ما را با او
میخوانی تا او را ببینیم و بدانیم پس با او ایمان آریم و بعبادت او مشغول شویم حق سبحانه فرمود که قل هو پس بها تنبیه کرده از ثبوت وجود
خود و بواو اشارت کرده بآنکه او غایبست از درک ابصار و لمس ایصار و متعالیست از آن و بعد از آن آنحضرت فرمود که پدرم مرا
خبر داد از پدر خود حسین بن علی و او از پدر خود امیر المؤمنین ص که فرمود پیش از واقعه بدر بیک شب خضر پیغمبر را در خواب
دیدم و او را گفتم که مرا تعلیم چیزی کن که بآن بر اعدا نصرت یابم گفت بگو یا هو یا من هو الا هو چون روز شد نزد رسول رفتم
و واقعه خود را برو عرض کردم فرمود یا علی علمت الاسم الاعظم ای علی اسم اعظم را تعلیم تو داده اند پس من آنرا در روز بدر بخواندم
و اعدا بسبب این مقهور و مغلوب شدند و بعد از آن ابو جعفر ع فرمود که امیر المومنین روز بدر قل هو الله احد را تلاوت فرمود
و بعد از آن گفت یا هو یا من هو الا هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین و در روز صفین در حال مقابله و مطارده نیز باین
طریق میگفت عمار بن یاسر او را گفت یا امیر المومنین ما هذه الکنایات فرمود اسم اعظم و عماد توحید الله لا اله الا هو
و بعد از آن آیه شهد الله انه لا اله الا هو و آخر حشر را تلاوت فرمود و پیاده شد و چهار رکعت نماز بگذارد پیش از زوال شمس
ببرکت اینها او را بر دشمنان منصور گردانید و همه دشمنان را مطرود و مقهور ساخت و نیز ابو جعفر ع از امیر المومنین نقل کرده
که الله معنی آن معبودیست که واله و متحیر او باشند مخلوقات و مستور از ادراک ابصار و محجوب از اوهام و خطرات و بعد از آن
ابو جعفر فرمود که معنی کلام امیر المومنین ع آنست که الله معبودیست که بندگان متحیر و سرگردانند از ادراک ماهیت او و احاطه

بکیفیه او وعرب میکوید که اله الرجل اذا تحیر فی الشئ فلم یحیط به علما و وله اذا فزع الی شئ و تفصیل این در فاتحه سوره فاتحه سمت تحریر
یافته و ابو جعفر ع فرموده که احد یعنی منفرد ایست که او را نظیر و مثل نباشد در ذات و صفات و توحید یعنی اقرار بوحده است که
انفراد است و واحد بمعنی مباینی است که منبعث از شئ نباشد و متحد بان نشود و بعد از ان فرمود که پس معنی الله احد اینست که معبود
کنندکان واله و متحیر باشند از ادراک او و احاطه بکیفیه او و فرد است بالوهیه خود و متعالی از صفات مخلوقات خود الله الصمد
معبودیست پناه همه محتاجان و نیازمند انست و بی نیاز از غیر خود پس او نخورد و ننوشد برخلاف انچه زعم طود است و در کشاف آورده
که صمد فعل است بمعنی مفعول مشتق از صمد الیه اذا قصده پس ان یعنی مصمود الیه است در حوایج و مستغنی از غیر یعنی ما عدای او محتاج
اویند در جمیع جهات و او غنی مطلق است از همه مکونات و لهذا ابن عباس فرموده که صمد سیدیست که در همه کارها رجوع باو کنند و تعریف
و تنکیر احد بحسب علم کفار است بصمدیه او و عدم علم ایشان باحدیه او و تکریر لفظ الله اشعار است بانکه هر که متصف بصمدیه نباشد مستحق
الوهیه نیست و اخلاء جمله از عاطف بجهت انست که ان در حکم نتیجه جمله اولی است یا دلیل است بران و در تفسیر ابو ردی آورده که صمد کسی
که هرچه خواهد کند و در عیون المعانی از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیهما نقل کرده که صمد انست که عقلها از اطلاع بر کیفیه او
نا امید باشند و از امام محمد باقر ع مرویست که پدر من زین العابدین از پدر خود حسین بن علی روایت کرد که صمد انست که در سودد بنهایت علو
رسیده باشد صمد انست که لم یزل و لا یزال باشد صمد انست که او را جوفی نباشد صمد انست که نخورد و نیاشامد صمد انست که خواب
نکند یعنی زنده که احتیاج باین صفات ثلثه نداشته باشد صمد سید مطاعی است که فوق او امری و ناهی نباشد و از محمد بن حنفیه نقل
که صمد قایم بنفسه است و غنی بالذات از غیر خود و متعالی از کون و فساد و غیر موصوف بنظایر و امثال و از علی بن الحسین زین العابدین
علیهما السلم پرسیدند که ما الصمد فرمود الذی لا شریک له و لا یؤده حفظ شئ و لا یعزب عنه شئ صمد کسیست که او را شریکی نباشد و در
رنج نیفکند او را نکاه داشتن چیزی و پنهان نباشد از و چیزی و ابو بختری از وهب بن وهب قرشی روایت کرده که زید بن علی کفت الصمد الذی
اذا اراد شیئا فیقول له کن فیکون صمد انست که چون اراده وجود چیزی کند بلفظ کن ایجاد ان نماید صمد است که ابداع اشیا کند و انرا
بیافریند باضداد و اشکال و ازواج مختلفه و متفرد باشد بوحدت و او را ضدی و شکلی و مثلی و ندی نباشد و نیز از وهب بن وهب روایت
که امام جعفر صادق از ابای کرام خود ص روایت کرد که اهل بصره کتابتی بامام حسین بن علی ع نوشتند و معنی صمد را از و سوال کردند او جواب
کتابت نوشت باین عنوان که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد ای اهل بصره در قران خوض مکنید و در ان مجادله منمائید و بغیر علم در ان
تکلم مکنید که من از جد خود رسول الله ص شنیدم که فرمود من قال فی القران بغیر علم فلیتبوء مقعده من النار هر که بی علم در معنی قران خوض نماید

در آتش جای کیرد یعنی موضع نشستن او دوزخ باشد و بدانید ای بصره که حق سبحانه تفسیر صمد فرموده بقوله لم یلد یعنی بیرون نیامد
از و چیزی کثیف که ان ولد است و سایر اشیای کثیفه که از مخلوق بیرون می آید و نه چیزی لطیف چون نفس و منبعث نشد از و هوا
چون سنه و نوم و خطره و غم و حزن و بهجه و ضحک و بکا و خوف و رجا و رغبه و سامه و جوع و شبع و غیر ان یعنی متعالیست از انکه
متولد شود و بیرون آید از و اشیای کثیفه و لطیفه و لم یولد و زاده نشد یعنی بیرون نیامد از چیزی همچنانکه اشیای کثیفه بیرون می آید از عناصر
مانند حصول حیوان از حیوان و نبات از ارض و میاه از ینابیع و ثمار از اشجار و همچنانکه اشیای لطیفه که از مراکز خود بیرون اید چون بصر از
عین و سمع از اذن و شم از انف و ذوق از فم و کلام از لسان و معرفه و تمیز از قلب و نار از حجر بلکه او صمدیست لا من شئ و لا فی شئ و
لا علی شئ مبدع اشیاء و منشی امور بقدرت و معنی از مشیه و مبقی از مصلحت و حکمت و لم یکن له کفوا احد و نیست و نبوده مر او را همتا و مماثل
هیچکس یعنی او را مثلی و نظیری و شبیهی در ذات و صفات نیست و بعد از ان فرمود که فذلکم الله الصمد الذی لم یلد و لم یولد و
لم یکن له کفوا احد عالم الغیب و الشهاده الکبیر المتعال و نیز وهب بن وهب روایت کرده از صادق ع که انحضرت فرمود جماعتی از فلسطین
نزد پدرم امام محمد باقر ع امدند و مسئله چند از و پرسیدند و او جواب ایشان کفت و بعد از ان صمد را از و سوال کردند فرمود الصمد
پنج حرفست الف او دلیل است بر انیت او و لام دلیلست بر الهیت او و چون الف لام ان نزد قراءت بر لسان ظاهر نمیشوند و مسموع نمیکردند
و در کتابت ظاهر میشوند پس خفای ان بر لسان و سمع دلالت میکند بر انکه الهیت او مخفی است و بحواس مدرک نمیشود و در زبان هیچ
واقع نمیشود و در کوش هیچ سامعی در نمی اید و ظهور ان نزد کتابت دلیلست بر انکه او سبحانه اظهار ربوبیت خود کرده در ابداع خلق و ترکیب ارواح لطیفه
در اجساد کثیفه ایشان پس چون بنده نظر بنفس خود میکند روح خود را نمی بیند همچنانکه الف لام الصمد متبین نمیشود و در حاسه از حواس خمس در
نمی آید و چون نظر بکتابت میکند ظاهر میشود انچه مخفی است در قول و سمع تا اشارت باشد بانکه هرگاه بنده تفکر میکند در ماهیت باری تع و کیفیت
او واله و متحیر میشود و فکر او بان نمیرسد و تصور ان نمیکند زیرا که او خالق جمیع صور است و چون نظر بخلق او میکند بر او واضح
و ثابت میشود که او خالق ایشانست و مرکب ارواح در اجساد ایشان و اما صاد دلیلست بر انکه او سبحانه صادقست و قول او کلام او صدق و بصدق
داعی بندکانست باتباع صدق و واعد ایشان بصدق در دار صدق و میم دلیلست بر ملک او و بر انکه او مالک مطلق است و ملک او لم یزل
و لا یزال است و مکون همه کاینات و دال دلیلست بر دوام ملک او و بر انکه او دایم الوجود است و از کون و زوال مبرا و بعد از ان فرمود اکر
من می یافتم حاملان علمی را که او سبحانه بمن کرامت نموده هر اینه نشر توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع میکردم از لفظ صمد و چکونه
حمله علم را توانم یافت و حال انکه جد من امیر المؤمنین ع حمله علم خود را نمی یافت و بجهت ان بر منبر آه سرد از دل کرم کشید و فرمود سلونی

قل ان تفقدونی فان بین الجوانح منی علما جما از من بپرسید هرچه میخواهید پیش از انکه مرا نیابید چه میان پهلوهای من مملوا
از علم بسیار و حکم بیشمار هیهات چه دورند حاملان علم و طالبان ان و نیز انحضرت فرمود که امیر المؤمنین را از تفسیر این سوره
فرمود هو الله احد بلا تاویل عدد الصمد بلا تبعیض بدد لم یلد فیکون موروثا هالکا و لم یولد فیکون الها مشارکا و لم یکن
من خلقه کفوا احد و ابن عباس فرموده که لم یلد فیکون والدا و لم یولد فیکون ولدا و بعضی دیگر گفته اند که لم یلد و لدا یرث عنه
و لم یولد فیکون قد ورث الملک عن غیره و گویند معنی انست که لم یلد فیدل علی حاجته لان الانسان یشتهی الولد لحاجته الیه و لم یولد فیدل
علی حدوثه و ذلک من صفات الاجسام و بدانکه لم یلد رد جماعتیست که گفتند عزیر و مسیح پسران خدا اند و فرشتگان دختران او و ابتدا
بر لفظ ماضی کرده و متعرض حال و مستقبل نشده و لم یولد رد نصاری است که گفتند مسیح خداست و لم یکن له کفوا احد رد مجوس و
که میگفتند او را شریکی و انبازی هست و نزد بعضی کفوا بمعنی صاحبه و زوجه است یعنی او را زنی نیست تا از و ولدی بیاورد چه ولد بلا
زوجه نمیباشد و تسمیه ان بکفو بجهت انست که کفو زوج است و تقدیم ظرف با انکه لغو غیر مستقر است و متعلق به یکن وحق و تاخیرا
چنانکه سیبویه تصریح باین نموده بجهت انست که سوق کلام برای نفی مکافات است از ذات باری و مصب و مرکز این معنی ظرفست پس بجهت
ان احق و احرا باشد بتقدیم و تقدیم خبر بر اسم نیز بجهت همین است و میتواند بود که ظرف حال باشد از ضمیر مستکن در کفوا یا خبر باشد و کفوا
از احد و معنی اینکه نیست کسی همتا در حالتی که همتای او سبحانه باشد یا نیست مر او را احدی در حالتی که کفو او باشد و در کشاف آورده که
لم یلد بجهت انست که او را مجانسی نیست تا از جنس او صاحبه باشد که از و ولد حاصل کند و دال برین معنی است قوله تعالی انی یکون له ولد و لم
و لم یولد بسبب انست که هر مولودی محدث است و متصف بجسمیه و او سبحانه قدیم است که وجود او را اولی نیست و از جسمیه مبرا و معرا
و لم یکن له کفوا احد اشارتست بانکه هیچکس مماثل و مشاکل او نیست و بی همتا و بی نظیر است و یا انکه کفو از کفاة باشد در نکاح یعنی او را زنی
نیست و این سوره محتویست بر جمیع صفات کمال او سبحانه چه هو الله اشارتست بانکه او خالق و فاطر جمیع اشیاست از جماد و نبات و
حیوانات و غیر ان و این متضمن اتصاف اوست بقادریه و عالمیه زیرا که خلق مکونات مستدعی قدرت و علم است چه ان در غایت احکام و
اتساق و انتظام است و فعل محکم جز از قادر و عالم در وجود نیاید و نیز خالقیه متضمن وصف اوست بحیوة و سمع و بصر و احد وصف
بانکه محتاج الیه ... نیست مگر او و هرگاه کسی دیگر محتاج الیه نباشد بغیر از و پس غنی مطلق باشد و علم و غنا مستدعی عدالت
زیرا که هر که باین دو صفت متصف باشد فعل قبایح نخواهد بود بجهت علم او بقبح قبیح و غنای او از ان و لم یولد وصف است بقدم و از لیه
او و لم یلد نفی شبه است و مجانسه از و و لم یکن له کفوا احد تقریر نفی تشبیه است و تسجیل حکم بان و میتواند بود که در ربط جمل ثلث

بمنزله اشاره باشد باین که مراد ازین جمل نفی اقسام امثال است پس ان در حکم جمله واحده است که علت ان سیاق است باین جمل پس این سوره
دلیل باشد بر سلب جسمیه و جوهریه و عرضیه و تحیز در مکان و جهت از و سبحانه و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند که انواع شرک بحکم و بلا
دایر است در هشت چیز نقص و تقلب و کثرت و عدد و علت و معلول و اشکال و اضداد پس حق سبحانه از ذات خود نفی صفت کثرت و عدد
نمود بقوله قل هو الله احد و نفی تقلب و تنقص فرمود بقوله الله الصمد و نفی علت و معلول کرد بقوله لم یلد و لم یولد و نفی اشکال
و اضداد نمود بقوله و لم یکن له کفوا احد پس او وحده بحت باشد و ازین جهة است که او را سوره اخلاص میگویند و بعضی دیگر از علمای
محققین گفته اند که توحید مقصور است بنفی مماثل در ماهیه و متکافی در قوة و متماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متاخر است
در رتبه از قبیل معلول چون ولد یا مقدم بران بمنزله علت مانند والد و یا معیه بنا به مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که
قل هو الله احد تقدم یافته بر لم یلد که مقتضای نفی صنف اولست و لم یولد که مقتضای نفی صنف دوم است و لم یکن له کفوا احد که
مقتضای نفی صنف سیوم است تمام شده و نیز گفته اند که نزد معطله عالم را صانعی نیست و فلاسفه بر انند که او را صانعی هست اما
او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان انست که شریک دارد و معتقد مشبهه انست که مانند مخلوق است و یهود و ترسا گویند او را زن و فرزند است
و اعتقاد مغان چنانست که کفو دارد چون بنده مؤمن گفت که هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از گفتار فلاسفه مبرا گشت و چون
گفت احد از روش ثنویه برائت نمود و چون بزبان راند که الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد و چون لم یلد و لم یولد قرائت نمود از یهود و
ترسا بیزاری کرد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان مبرا شد و بعضی گفته اند که اسرار از کلمه هو محظوظ شود و ارواح از
ذکر الله ابتهاج یابد و دلها از نور احد ارتیاح پذیرد و عقول از سر الله الصمد بهره یابد و نفس از عقل بکلمات لم یلد و لم یولد منتفع
گردد و شخص از معنی و لم یکن له کفوا احد بمقصود رسد و گفته اند که کلمه هو قسم والهانست و لفظ الله بهره دانشورانست و قل هو الله
احد خط محتاجان و محبان است و الله الصمد نصیب عارفان است و لم یلد و لم یولد قسط عاقلان است و لم یکن له کفوا احد از ان
عامه مؤمنان است پس هر که سر هو رسد واله است و هر که الله را داند عالم است و هر که احدیت را دریابد محب است و هر که صمدیه را شناسد
عارفست و هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقلست و هر که و لم یکن له کفوا احد را تصدیق کند مؤمن است و هر که همه این معانی
جمع کند موحد خالص است فضیل بن یسار روایت کرده که ابی جعفر ع مرا امر کرد که هرگاه از قرائت قل هو الله احد فارغ شوی
باز بگوی که کذلک الله ربی و بدانکه چون این سوره با وجود قصر مشتمل است بر جمیع معارف الهیه و رد اعتقاد ملاحده قراءة ان معادل
ثلث قرانست چنانکه سمت ذکر یافت و نکته در تخصیص ثلث انست که مقاصد قران محصور است در بیان عقاید و احکام و قصص

این سوره مختصرست در بیان عقاید که مقصود بالذاتست ببن کل قرآن باشد وکثرت فضایل ومثوبات این سوره دلیل است بر مزیت
درجه علم توحید وعلو مرتبه وجلالت محل علم کلام بر سایر علوم ولهذا قال رسول الله صلعم التوحید من الله بمکان پس شبهه نیست
درانکه عالم باین علم از مقربان درگاه الهی است وواصل بمراتب قرب پادشاهی وجاهل بان در نهایت مباعدت از فیوضات رحمت
ومحروم از مثوبات اخرویه ومعذب بانواع عقوبات ابدیه اللهم احشرنا فی زمرة العالمین لک القایلین بعدلک وتوحیدک الخایفین
من وعیدک بمنک وجودک وکرمک یا ارحم الراحمین [red: سورة الفلق] نزد اکثر علما مدنیست ونزد بعضی دیگر مکی وعدد آیات ان
پنج است باجماع امت در حدیث ابی امامه که هر که قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس بخواند همچنان باشد که جمیع کتبی را
که حق سبحانه بر انبیا نازل کردانیده قراءت نموده مسلم در صحیح خود از عقبة بن عامر روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود دو سوره
چند ایه بر من نازل شده که هرگز مثل ان نازل نگشته وهیچ سوره نیست که احب وارضی باشد نزد خدا ازین دو سوره گفتند کدام است
یا رسول الله فرمود معوذتین ونیز عقبه نقل کرده که پیغمبر صلعم بمن گفت ای عقبه ترا تعلیم دو سوره کنم که ان افضل از قرآنند یا
تراند گفتم بلی یا رسول الله پس انحضرت معوذتین را تعلیم من داد وفرمود ما تعوذ المعوذون بمثل المعوذتین وبعد ازان انرا در نماز
صبح قراءت کرد ومرا گفت این را در محل برخاستن وخسپیدن میخوان وابو عبیده حذا از ابی جعفر روایت کرده که هر که در نماز وتر معوذتین
وقل هو الله احد بخواند اورا گویند که یا عبد الله ابشر فقد قبل الله وترک ای بنده خدا بشارت باد ترا که حق سبحانه نماز وتر ترا قبول فرمود
وبدانکه چون حق سبحانه ذم اعدای رسول نمود در سوره تبت که مشرکان بودند وبعد ازان ذکر توحید کرد در سوره اخلاص در عقب
ان رسول را امر فرمود باستعاذه از مشرکان حاسد وساحر وسایر فسقه جن وانس ودر سبب نزول این دو سوره آورده اند که
کودکی از یهود بخدمت رسول صلعم مشغول بود دختران لبید بن اعصم یهودی ازان کودک بمبالغه بسیار مقداری از مشاطه سر
انحضرت ودندانه چند از مشط وی بستدند وبنام انحضرت بر ان سحر کرده در پوست طلع خرما نهادند ودر چاه ذروان بزیر
سنگی پنهان کردند وانحضرت بسبب این بیمار گشت وجبرئیل سید انام را علم ازین خبر کرد انحضرت امیر المؤمنین وزبیر وعمار را
امر فرمود تا آب ان چاه را بکشیدند وسنگ را برداشتند وان پوست را از زیر اب بیرون آوردند یازده گره بران موی زده
بودند حق سبحانه معوذتین را فرستاد که یازده ایتست جبرئیل علم که قراءت میفرمود بهر ایتی عقده ازان رسن کشوده میشد ودر
روایتی دیگر امده که لبید بن اعصم موی سر انحضرت سحر کرد وانرا در چاه بنی زریق پنهان کرد وپیغمبر صلعم بجهت این بیمار شد وحق سبحانه
دو فرشته را فرستاد نزد انحضرت ووی در خواب بود یکی بر بالین مبارک او بنشست ویکی بر پایین وی واو را ازین خبر دادند وان حضرت

امیر المؤمنین را بفرستاد وانرا بیرون آورد وجبرئیل علم معوذتین را بر وی خواند وان سحر باطل شد ورسول صلعم خفتی یافت همچنانکه
کسی که از بندگران خلاص شود وجبرئیل میگفت بسم الله ارقیک من کل شیء یوذیک من حاسد وعین والله یشفیک واین روایت
منقولست از عایشه وابن عباس وشبهه نیست در عدم معقولیت این قول زیرا که هر که مسحور باشد عقل او مختل باشد واو سبحانه نفی
مسحوریت انحضرت کرده در کریمه وقال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون
سبیلا ولکن ممکنست که صورت این قضیه برین وجه بوده باشد که لبید یا دختران وی درین امر جد وجهدی کرده باشند واثری
درین فعل مترتب نشده باشد وحق سبحانه رسول را برین تمویه مطلع ساخته باشد تا این اخبار از غیب دلالت بر صدق دعوی نبوت او
کند وچگونه تصدیق روایه مذکوره توان کرد وحال انکه اگر مشرکان بران قادر میبودند هر آینه انحضرت را وسایر مؤمنان را
بسحر دیوانه میساختند بلکه هلاک میکردند بجهت شدت عداوت ایشان با اهل ایمان پس حق انست که سحر در انحضرت اثر نکرده وبعد
او را برین فعل قبیح اخبار فرموده بجهت انکه تا معجزه او باشد وبعد ازان این دو سوره را آورده که [red: بسم الله الرحمن الرحیم قل] ای
بگوای محمد که پناه میگیرم [red: اعوذ برب الفلق] بافریدگار صبح ومدبر ومطلع ان خطاب با نحضرتست ومراد جمیع امت وی اند وفلق در اصل لغت
بمعنی فرقست یقال انه ابین من فلق الصبح ومن فرق الصبح ومنه قولهم سطع الفرقان اذا طلع الفجر وتخصیص لفظ رب از
سایر اسمای دیگر بجهت انست که ان اوقع است درین مقام زیرا که اعاذه از مضار از قسم تربیتست وتسمیه صبح بفلق بجهت انست که ظلمت لیل
ازان مفلوق ومفروق میشود پس فلق بمعنی مفعول باشد یعنی مفلوق عنه واین قول ابن عباس وجابر وحسن وسعید بن جبیر ومجاهد وقتاده است
وبعضی گویند مراد همه ممکناتست چه حق سبحانه از ظلمت عدم فلق نور ایجاد کرده خصوصا انچیزی که منفلق شده باشد از اصلی چون انفلاق اولاد از اصلاب
ابا وارحام امهات وانفلاق ارض از حبوب ونوی وسایر نباتات وجبال از عیون وسحاب از امطار وغیر ذلک وتخصیص ان بصبح همچنانکه قول
ابن عباسست وغیره بجهت خصوص انست بصبح بحسب عرف ودیگر انکه صبح متضمن تغیر حالست بتبدل وحشت لیل بسرور نور ومحاکات
از فاتحه روز قیامت واشعار بانکه هر که قادر باشد بر انکه از همه عالم ظلمت لیل را بنور صبح زایل کرد اندفاع انچه خواهد بود که زایل سازد از عایذ
انچه ازان خایف باشد ونزد سدی فلق وادیی یا چاهیست در جهنم ومرویست که یکی از صحابه بسیاحت شام رفت وخانها اهل ذمه را
دید که مزین ومنقش بود وایشان در نهایت سعت رزق بودند ومتنعم ومترفه بانواع نعم ومشغول بلهو ولعب والحان وتم گفت لا ابالی الیس من
ورائهم الفلق چه میشود مرا اینست در پیش ایشان فلق گفتند فلق چیست گفت بیتی فی جهنم اذا فتح صاح جمیع اهل النار من شدة حره
خانه ایست در دوزخ که چون در انرا بگشایند همه اهل دوزخ از جهت شدت حرارت ان بفریاد ایند وبر همه تقدیر بخداوند فلق پناه باید گرفت

من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده است از موجودات جن و انس و سباع و بهایم یعنی از بدی آنچیزی که مکلفان میکنند از معاصی و مأثم و اضرار بعضی به بعضی
از ظلم و بغی و قتل و ضرب و شتم و غیر آن از بدی و آنچه غیر مکلفان میکنند مانند اکل و نهش و لدغ و عض که از سباع و حشرات و بهایم صادر
میشود و از بدی هدم و غرق و حرق و تردی و سمیت نباتات و معادن و غیر ذلک و ابو حمزه ثمالی و علی بن ابراهیم نیز در تفسیر خود آورده اند که
ما خلق عام است در جمیع مخلوقاتی که از ایشان ایشان ضرر باشد و تقدیر این است که من شر الاشیاء التی خلقها الله لهم مثل السباع و الهوام
و الشیاطین و تخصیص عالم خلق باستعاذه از آن بجهت انحصار شر است در آن چه عالم امر محض خیر است و اصلا شایبه شر به مشوب نیست
و شر عالم خلق اختیاری است و طبیعی اختیاری یا لازم است چون کفر و متعدی چون ظلم و طبیعی آن مانند احراق نار است و اهلاک سموم
ومن شر غاسق اذا وقب و از بدی شب تاریک اذا وقب چون در آید تاریکی آن در هر چیزی و همه جا فرا رسد اصل غسق در لغت بمعنی امتلاست تعالی
غسقت العین اذا امتلأت دمعا و غسقت الجراحة امتلأت دما و گویند که بمعنی سیلان است پس غسق انصباب ظلام است و غسق عین سیلان دمع
آن و وقوب بمعنی دخول ظلام در هر شیئی چنانکه باین مفسر شد و تخصیص شب بجهت کثرت مضار است در آن و تعسر دفع آنچه فساق اکثر احوال در شب
اقدام بفسق مینمایند و هوام و سباع نیز در شب ایذا بیشتر میرسانند و تسمیه هوام بطوارق اللیل باین اعتبار است و بجهت کثرت مضار در
لیل و گفته اند که اللیل اخفى للويل و يقال ايضا اعذر الليل لانه اذا اظلم كثر فيه الغدر و اسناد شر بآن بجهت ملابسه است بشر یعنی حدوث شر در آن
و نزد بعضی وقوب بمعنی غروب شمس است یقال وقبت الشمس اذا غابت و فی الحدیث لما رای النبی صلعم الشمس قد وقبت قال هذا حین حلها یعنی وقت
حلول صلوة المغرب و بنا برین مراد بغاسق آفتاب باشد و وجه تسمیه امتلا است یعنی از شر آفتاب چون فرو رود و نزد جمعی دیگر مراد بآن قمر است
که منخسف شده باشد و وقوب آن دخول است در خسوف یعنی از شر ماه چون گرفته شود و گویند که مراد بغاسق مار سیاه است و وقب بمعنی ضرب و نقب
یعنی از شر مار سیاه و زدن و نیش رسانیدن او و پیش جماعتی غاسق بمعنی ثریاست و وقبا غروب آن یعنی از شر ثریا که فرو رود و این وقت هیجان اسقام
و الام است و گفته اند که غاسق هر چیزیست که هجوم کند بضرر رسانیدن در هر وقتی که باشد ومن شر النفاثات و از شر دمندگان یعنی زنان
که ساحرات که سحر میکنند و میدمند فی العقد در گرههای یعنی دختران لبید نفاثات که رقیه میخوانند و در عقد خیوط دمند یا انفوس یا جماعات بمعنی میدمند و نفث
نفخ است با ریق و ابو مسلم گفته که مراد بنفاثات زنانی اند که ابطال عزایم رجال میکنند بحیل و صرف آراء ایشان از مراد خودشان و اراء بمحاسن خود
با ایشان و عرض کردن نفس خود بر ایشان و ایشان را مفتون خود ساختند پس نفث در عقد مستعار باشد از لین عقده نفث ریق تا حل آن
آسان شود و باید دانست که سحر را تاثیری نیست بر مذهب حق و ضرری که بحسب ظاهر عارض میشود یا بسبب اطعام شی ضار است یا سقی آن یا اشمام
آن و یا بسبب اعتقاد کردن تاثیر آن تشویش خاطر و قلق قلب است و آنچه مثل این باشد پس مراد باستعاذه از شر نفاثات یا استعاذه است از عمل ایشان
که آن صنعت سحر است و از اثم ایشان در آن و یا استعاذه از فتنه انداختن ایشان مردمان را بسحر خود و بخداع باطل خود و فریب دادن ایشان
ایشان مردمان عوام را از نفع و ضر و خیر و شر آن و تصدیق جهله قول باطل ایشان را و تعظیم نمودن آنها را باین عمل و توهم کردن بآنکه ایشان
مسخر جن اند و عالم بعلوم غیبیت و این موجب ضرر و فساد است در دین اسلام پس بجهت این حق سبحانه امر فرموده بتعوذ از شر ایشان و
ومن شر حاسد و از شر حسود اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید که آن ایقاع غوایل است بر محسود چه اگر آنرا
مخفی دارد ضرر آن جز بوی عاید نیست که آن اغتمام اوست بسرور محسود مراد یهود اند که بر حضرت رسالت صلعم حسد داشتند و میتوا
بود که مراد بشر حاسد اثم او باشد و سماجت حال او در وقت حسد او و اظهار اثر آن و تخصیص این صفت از میان انواع شرور بجهت آنست که
از عمده است در اضرار انسان بلکه حیوان بغیر خود و ختم سوره باین صفت دالست بآنکه حسد بدترین صفات رذیله است چنانکه از ابن
عباس مرویست که اگر در عالم بدتر از شر حسود چیزی بودی حق سبحانه ختم این سوره بآن کردی و اول خطیه که در آسمان واقع شد حسد
ابلیس بود بر آدم عم و نخست گناهی که در زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل و گویند مراد بشر نفس حاسد و عینین و ست چشم زخم
اثر کلی دارد چنانکه مشهور و معروفست و در حدیث آمده که ان العین حق اثر چشم بد محقق الوقوع است و شمه از بعض در اوراق سابق
مذکور شده و نیز در حدیث واقع شده که پیغمبر صلعم روزی بر گورستان بقیع میگذشت فرمود بخدای که مرا بحق بخلق فرستاد که
بیشترین اهل این قبور از چشم زخم مردمان هلاک شده اند و مرویست از انس که پیغمبر صلعم فرموده هر که شیئی معجب به بیند و بگوید الله الصمد
ما شاء الله لا قوة الا بالله ضرر بآن نرسد و در روایت آمده که پیغمبر صلعم باین دو سوره تعویذ حسن و حسین ع میفرمود صاحب کشاف آورده
که تخصیص استعاذه بغاسق و نفاثات و حاسد بعد از تعمیم آن بقوله ما خلق بجهت خفاء شر این جماعتست و اشعار بر آنکه شر ایشان
لاحق انسان میشود با وجود عدم علم انسان بآن و از بعضی اکابر منقولست که شر العداة المداجی الذی یکید که من حیث لا تشعر یعنی بدترین
دشمنان دو روی است که بتو کید کند بر طریقی که تو علم بآن نداشته باشی و افراد نفاثات بتعریف بجهت آنست که هر نفاثه شریره است بخلاف
هر غاسق و حاسد چه ضرر در بعضی از آنهاست نه در همه اما غاسق ظاهر است و اما حاسد زیرا که حسد در خیرات مذموم نیست و منه قوله صلعم
لا حسد الا فی اثنین رجل آتاه الله المال فاعطاه و رجل آتاه القرآن فعلمه یعنی حسد جایز نیست مگر در دو مرد مردی که خدای تعالی مالی باو دهد و او آنرا
در خیرات صرف کند و مردی که قرآن را باو کرامت فرماید و او تعلیم غیر دهد بآن مرادانست که هر که تمنای مثل این کند بدون زوال آن از غیر مذموم نیست
بلکه حسن است و قال ابو تمام و ما حاسد فی المکرمات بحاسد و قال ان العلی حسن فی مثلها حسد و بدانکه مراد بغاسق آنچیزی باشد که ظلمانی باشد از نور
و آنچه مشابه آنست چون قوی و بنفاثات نباتات باشد چه قوای نباتیه از آن حیثیه که مزید طول و عرض و عمق باشد مانند نفث در عقد ثلثه و بحاسد

حیوان که تا او بغیر خود است بجهت طمع در چیزی که نزد آن غیر است و میشاید که افراد انسان از عالم الخلق بجهت آن باشد که آن اسباب قریبه مضرت
والله اعلم بحقایق الامور سورة الناس مدنیست و این مثل فلق است بجهت آنکه یکی از معوذتین است و عدد آیات او شش است فضیل بن یسار
روایت کرده که از ابی جعفر صلوات الله علیه شنیدم که سید عالم را صلعم مرض و وجع شدید عارض شد جبرئیل و میکائیل نزد وی آمدند و جبرئیل
بر بالین وی نشست و میکائیل بر پایین وی جبرئیل با آنحضرت تعوید کرد بقل اعوذ برب الفلق و میکائیل بقل اعوذ برب الناس و وی از آن مرض
و وجع خلاص شد و ابو خدیجه از ابی عبد الله ع روایت کند که جبرئیل نزد رسول آمد و آنحضرت از مرض مشتکی بود پس وی را رقیه نمود بمعوذتین
و قل هو الله احد و بعد از آن گفت بسم الله ارقیک والله یشفیک من کل داء یوذیک خذها فلتهنیک و بدانکه چون استعاذه در سوره متقدمه
از مضار بدنیه بود که اعم از انسان و غیر انسان است و استعاذه درین سوره از اضراری که عارض نفوس بشریه میشود و مخصوص بانسان زین
جهت اینجا تعمیم اضافه نمود و اینجا تخصیص آن نمود بانسان و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ بگو پناه میگیریم برب الناس
بپروردگار آدمیان که مالک امور ایشان است و مدبر و منشی ایشان و مستحق عبادت ایشان و قوله ملک الناس اله الناس عطف بیان
الناس است چه رب گاه هست که ملک نمی باشد چون قوله اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و ملک نیز گاه هست که آله نمی باشد
پس رب و ملک را تخصیص فرمود باله که هیچکس را درین صفه باوی شرکتی نیست نه از روی حقیقه و نه از روی مجاز و غایة بیان شد یعنی
پناه میگیریم بپادشاه آدمیان و معبود مردمان و درین نظم دلالتست برآنکه او سبحانه حقیقست با عاده و قادر بران غیر ممنوع از آن
و اشعار بر مراتب ناظر در معارف چه ناظر اول اعلم برب بخود حاصل میکند بتوسط انچه می بیند بر خود از نعم ظاهره و باطنه پس ترقی میکند
در نظر تا آنکه متیقن میشود که او غنی است از جمیع مکونات و هر چیزی که هست که مملوک اوست و مصارف امور همه از وست
تا لثا استدلال میکند بآن برآنکه او مستحق عبادتست نه غیر او و مندرج است درین نظم وجوه استعاذه معتاده بجهت تنزیل اختلاف
صفات منزله اختلاف ذات و این اشعار است بعظم آفه مستعاذ منها و تکریر ناس بجهت آنست که اظهار آن از مزید ابراز است و اشارت
بشرف انسان و تخصیص رب بناس بجهت آنست که استعاذه از شر کسیست که موسوس است در صدور انسان کما قال
من شر الوسواس و این اسم وسوسه است که مصدر است چون زلزال که اسم زلزله است و مصدر بمعنی فاعل است کانه قیل اعوذ من شر الموسوس
الی الناس بربهم الذی علیک امورهم و یستحق عبادتهم یعنی پناه میگیریم از شر دیو وسوسه کننده مردمان بپروردگار ایشان که
مالک امور ایشان است و معبود و آله ایشان همچنانکه بعضی از عبید که چون بامری عظیم گرفتار میشوند استغاثه میکنند بمولی خود
و الی امر خود و وسواس و وسوسه بمعنی صوت خفی است و منه وسواس الحلی و مراد از آن کلام خفیست که مفهوم آن بقلوب بنده

رسد یعنی خطرات و خیالات بد که در دل واقع شود و تسمیه شیطان موسوس بوسوسه جهت مبالغه است از قبیل زید فسق فکانه
وسوسه فی نفسه و میتواند بود که وسواس بمعنی مصدر به خود باقی باشد بر حذف مضاف ای من شر ذی الوسواس یعنی از شر خداوند
وسوسه الخناس که باز پس رونده و نهان شونده است وقتی که یاد خدا کند صیغه مبالغه است اشارتست بر اعتیاد او بخنس که عبارت است
از تاخر یعنی از شر شیطان که عادت او آنست که چون بنده خدا را یاد کند وی باز پس جهد و بگریزد و چون از ذکر حق غافل شود بوسوسه
در آید کما روی عن سعید بن جبیر اذا ذکر الانسان ربه خنس الشیطان و ولی و اذا اغفل وسوس الیه و از مجاهد نیز منقولست که الخناس
و الشیطان اذا ذکر الله سبحانه خنس و انقبض و اذا لم یذکر الله انبسط علی القلب و بعضی گفته اند که معنی خناس کثیر الاختفاست زیرا
که او مختفی است از اعین یعنی کسی او را در حال وسوسه و غیره نمی بیند و قوله الذی یوسوس مجرور المحل است وصفه یا مرفوع و منصوب
و شتم یعنی موسوس خناس آنکس است که وسوسه میکند یا مذمه و نکوهش میکنم آنرا که وسوسه مینماید یعنی خیالات و اوهام فاسده را
تزیین و آراسته میکرداند فی صدور الناس در سینهای مردمان وقتی که از ذکر خدا غافل میشوند مانند تعجیل شهوت و تسویف توبه
و او در وسوسه مانند قوت و همیه است که در مقدمات مساعدت عقل میکند و چون مآل امر بنتیجه میرسد خانس میشود و متوسوس
و متشکک میگردد چنانکه میفرماید که کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک و کقوله تعالی یعدهم و یمنیهم و ما
یعدهم الشیطان الا غرورا در خبر آمده که عیسی علی نبینا و ع از حق سبحانه درخواست تا مواضع شیطان در فرزندان آدم بوی نماید
حق ع وی را اطلاع داد شیطان را دید در جوف آدمی که سر او مانند سر مار بود هر گاه که آن ذکر خدا میکرد سر باز پس میبرد و پنهان می شد
و میگریخت و چون از ذکر خدا غافل میشد دل او را مانند لقمه در دهن میگرفت انس بن مالک نیز از پیغمبر ص روایت کرده که ان الشیطان
واضع خطمه علی قلب ابن آدم فان ذکر الله خنس و ان نسی التقم فذلک الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس
این بیان موصول است و معنی اینکه آنکسی که وسوسه میکند از پری و آدمی است یعنی شیطان بر دو نوع است جنی و انسی کما
قال الله شیاطین الانس و الجن از ابی ذر غفاری مرویست که شنیدم از پیغمبر ص که بشخصی میگفت هل تعوذت بالله من شیطان
الانس و میتواند بود که جار و مجرور متعلق بیوسوس باشد و معنی آن ابتداء غایة یعنی وسوسه میکند از جانب جن و از جانب انس مانند وسوسه
کردن او بآنکه منجمان و کاهنان علم غیب میدانند و جنیان قادرند بر نفع و ضر رسانیدن و مراد بشیاطین انس اهل کفر و اضلال اند
که مردمان را بر کفر و ضلالت میدارند و بتسویلات و تمویهات بصورت مناصحات ایشان را گمراه میسازند و اینکه بعضی جار و مجرور را
بیان ناس میدانند و میگویند که مراد از آن ناسی است از قبیل یوم یدع الداع که بمعنی داعی است و معنی این است که آنکسی که وسوسه

میکند در صد و رکسانی که ناسی خوانند از ثقلین که انس و جن اند مناسب فصاحت قرآن نیست زیرا که مانوس الاستعمال نشده و تسمیه [illegible]
اجتنان ایشان است و تسمیه ناس بجهت ایناس و ظهور ایشان و در بعضی از تفاسیر آورده اند که لفظ ناس که درین سوره پنج نوبت واقع
اگرچه بحسب ظاهر تکرار مینماید اما بحسب معنی مکرر نیست چه مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دالست بران و بثانی جوانان و لفظ
که دلیلست بقهر و سیاست مشیر است بآن و بثالث پیران و اسم اله که مشعر است بر طاعت و عبادت مبنی است بران و برابع صالحان
وسواس مولع است باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف ان بر معوذ منه دلالت میکند بران و کاشفی آورده که مجمع قاری [illegible]
که عدد پنج که مراتب کلیه که انرا حضرات خوانند منحصر درو است دلالت بر نهایت میکند و مشعر بر تمامیت و بدین جهت ان را دایر گویند [illegible]
از اشارتست باینکه هر چند او را در نفس خودش ضرب کنند و حاصل را باز در وی ضرب نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت تامه
باز آید و در نهایت ان عدد خود را بنماید چون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا القیاس پس خلاصه مکونات که انسان است
پیکر بدیع منظرش بر پنج عضو منتهی شود راس و یدین و رجلین و اطراف هر یک از آنها باز بر پنج انتها یافته و در یدین و رجلین با [illegible]
اصابع ظاهر است و در راس که بطرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهرش بحواس خمسه ظاهری و باطنش به پنج حس دیگر آراسته شده و سوره [illegible]
قولست که در سوره ثانیه که سور قرآنی بدو منتهی میگردد پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و ببایدانست که تعوذ از مخلوقات مذکو[ر]
دالست بر امکان وقوع ضرر از انها و قدرت ایشان بران زیرا چه اگر ممکن الاضرار نبودندی استعاذه از ایشان بیهوده بودی و دیگر [illegible]
دالست بر انکه ضرر از جانب متعوذ به نیست بلکه از متعوذ منه است و اگر او سبحانه خالق قبایح بودی همه ضرر از و بودی تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و منطوق ان اشارتست بانکه او سبحانه دافع آفات و بلیاتست از کسانی که متعوذ باو شوند و مانع شرور متعوذ منه از [illegible]
چه اگر دافع و مانع نبودی بتعوذ امر نفرمودی و اگر ضرر ازو متوقع بودی خود را وصف نکردی بر بوبیت و الوهیت چه این هر دو وصف مستلزم
علم او سبحانه است و غنای او از غیر و ضرر که فعل قبیح است از کسی صادر میشود که محتاج ان باشد یا جاهل بان و حق سبحانه از هر دو
مبراست زیرا که اینها از صفات نقص اند و چون او سبحانه فاعل قبیح نیست پس او کافی باشد در استعاذه نمودن باو از شر غیر عبدا[لله]
بن سنان روایت کرده از ابی عبدالله ع که فرمود هرگاه قل اعوذ برب الفلق خواندی بگو در نفس خود که اعوذ برب الفلق و چون قل اعوذ
برب الناس تلاوت نمودی بگوی در نفس خود که اعوذ برب الناس و عیاشی باسناد خود از ابان بن تغلب روایت کرده از ابو جعفر ع که حضرت رسالت
پناه ص فرموده که هیچ مومنی نیست مگر که دل او دو گوشه دارد در یک گوشه ان دیو وسواس خناس نفث میکند و یک گوشه دیگر فرشته
بفرمان خداوند سبحانه در از نفث او می نماید و حق تعالی ان فرشته را تایید میدهد تا ان دیو را مقهور و مغلوب میسازد و ذلک قوله تعالی [illegible]

برو ح منه و بدانکه در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام ان بحرف سین سری عزیز و نکته عجیب و غریب است چه این هر دو حرف نزد
ترکیب بر است و عرب گوید بسک ای حسبک پس معنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین یعنی کافیست ترا از هر دو
جهان انچه بتو عطا کرده ایم از میان این دو حرف یعنی قران کفایه است از برای هر مومنی و مومنه در تحصیل مرادات دنیوی و اخروی
بحسب تلاوت ان و توجه بان و اشتغال بمطالعه ان و عمل بما مور و منهی ان و از نوادر اتفاقیات انست که این دو حرف در لغه
پارسی هم بمعنی حسب آمده یعنی بسندیده و حکیم سنائی درین معنی گفته که اول و آخر قران ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر
تو قران بس حسبنا الله و نعم النصیر و الیه المرجع و المصیر تمت المجلد الخامس من تفسیر منهج الموافقین فی الزام المخالفین
بحمد الله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا و نبینا محمد خاتم الانبیاء و المرسلین و اهل بیته الائمه المعصومین
اللهم اجعل جدی و کدی فی جمع اقاویل المفسرین و ایراد الادلة و البراهین لاثبات اصول مذهب الائمة الطیبین و ابطال عقاید
اهل الخلاف و المعاندین و بیان النکت البدیعه و حل التراکیب الموضحه و ذکر الاحادیث الصحیحه و الروایات الوثیقه فی هذا التفسیر ذخرا
لی فی المعاد و وسیلة الی الفوز بجزیل الثواب یوم التناد و سبب [illegible]ان المعاصی و الخطایا و ذریعة
لشفاعة سید الانبیاء و خیر الاوصیاء و ابنهما الذین هم مصابیح الدجی و ائمة
الهدی و یرحم الله عبدا قال امینا تمت الکتاب بعون الله
الملک الوهاب علی ید اضعف عباد الله محمد رحیم
ابن محمد محسن الهرندی غفر الله لوالدیه
و لجمیع المومنین و المومنات
تحریرا فی تاریخ
یوم السبت
چهارده
شهر
رجب
المرجب
[illegible]١٥

عليك يا جحله

المعصومين ديمهر دالرطاهرين وانت صاتخة
اعطى ديوني بيمهم والنبي ملك
لية في جد
لك هد







